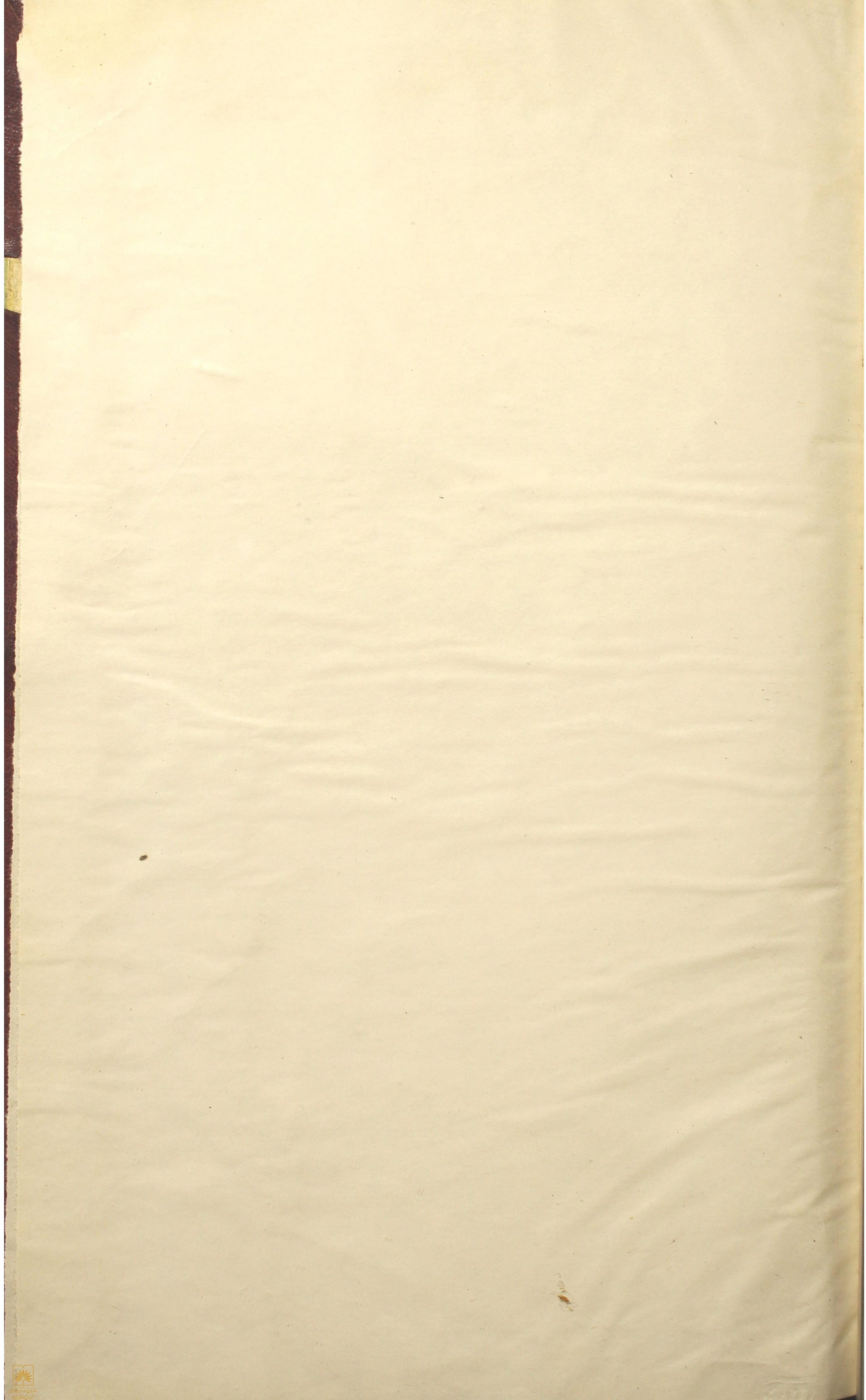


هو العزیز

بسعی و اهتمام

عالیجناب عمدة التجار الاعاظم آقا میرزا محمود

تاجر کتابفروش

خوانساری دام عزه العالی کتاب مستطاب تاریخ

عالم آرای عباسی که از جمله کتب ممتاز و نادر الوجود و طالبان آن

نامعدود است در کمال دقت و امتیاز

در دار الخلافه

طهران در کارخانه سلالة السادات آقا

سید مرتضی منطبع گردید

۱۳۱۴

در ختم کتاب

(۲۶۷)

که داشته اند مثل کتاب افادت مآب جامع الحکایات و عجایب المخلوقات و حیوة الحیوان و کتاب فرج بعد شدت و گلستان و نگارستان و اخلاق ناصری و محسنی و جلالی و امثال ذلک که هر یک گنجینه ایست مملو از لآلی آبدار و مخزن لالی پر اسرار ابرار و چه آنکه در مدت حیات که در حین اتمام این صحیفه صفوت بنیاد شمار آن بهفتاد رسیده بدیده بصیرت دیده و بگوش هوش از پیران روزگار دیده و شنیده در یک سفینه جمع نمود از هر خرمن مستعدان خوشه و از مائده افضال هر کس توشه برداشته چون دریوزه گران کوی بینوائی دامنی پر نماید و مجموعهٔ مختصری پرداخته بدین صحیفه انضمام دهد و این مقالات آشفته بی سرانجام بیمن توجه و اعزاز آن عالیقدر دوست پرور مخلص نواز سرانجامی یافته قابل کتابخانهٔ همایون شهریار زمان قاآن دریا دل سپهر آستان و اعیان دولت ابد توامان گردد و از این قلیل البضاعه سرگردان بادیهٔ استعداد نعم البدل و لا اقل یادگاری ماند ما دام که مشغول تسوید این گرامی نامه بود فرصت آن نشد زیرا که تألیف ادلی باید فارغ از همه مشاغل و خاطری آسوده از هوسناکی دل که مصالح و دست افزار آنرا جمع آورده بتألیف آن نسخه پردازد و بعضی از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت گستر در زمان آنحضرت هنگامه سخن پردازی از تازه گوئیهای ایشان گرمی داشت ذکر نموده خاتمهٔ کتاب را بآن آرایش دهد چون در حین اتمام این نسخهٔ عالم آرا اسباب آن نیز جمع نبود قلم تعذر تحریر آنرا حواله بوقت دیگر نمود اگر بعد الیوم عمر بیوفا وفاداری نماید و توفیق الهی یار و مددکار گشته فرصتی دلخواه چنانچه اشاره شد دست آید بترتیب آن نسخه پردازد و مکنون خاطر و اندیشهٔ ضمیر بظهور آید فهو المطلوب و الا پیداست که از خاطر افسرده چه آید و از شیشهٔ شکسته چه تراود ارباب فطنت و ذکا معذور خواهند داشت **مصراع** ای بسا آرزو که خاک شده — این مطلع نیز از منظومات کمترین مناسب حال بود **بیت**

صد وعده کرد یار و یکی را وفا نکرد ... بر من چه جور بود که آن بیوفا نکرد

امید که این شکر فامهٔ اقبال از اعتراض بوالفضولانه ارباب حقد و حسد دور بوده اگر سهو و خطائی مطلع گردند در اصلاح آن کوشند و چشم عیب بین از آن بپوشند

پذیرای خوبی شو این نامه را ... مکن کرم در عیب هنگامه را

قد تم الکتاب بعون الملک الوهاب ... کتبه زین العابدین بن میرزا محمد شریف قزوینی فی شهر ربیع الاول [illegible]

این کتاب [illegible] ... [illegible] ۱۳۱۴

(اعتذار)

بر هوشمندان بصیر و دانشمندان خبیر مستور و مخفی نماناد که قریب بیست صفحه مکرر است که در تعداد صفحات در آخر جلد اول و اول جلد ثانی واقع شده زمن باب بی مبالاتی و عدم اهتمام بانی و کاتب است بلکه از نیابت است که پس از استکتاب و استنساخ کتاب نسخه صحیحی که در عهد خود مصنف قلمی شده بود بدست افتاد که تقریباً بیست صفحه اضافه از این نسخه بود ضمیمه ساخته باعث اختلاف تعداد صفحات گردید مع ذلک امید از ناظرین عفو و اغماض است العذر عند کرام الناس مقبول

صفحات مکرر ۲۵۰ – ۲۷۰ [illegible] (حزره جلال الدین [illegible])

واعتبار محسود اقران گشته از جمله مقربان محفل قدس و محرمان سراپرده انس گردید و تا حین ارتحال آنحضرت بدان منصب سرافرازی داشت و همیشه خدماتش مستحسن طبع اشرف بود (خواجه جلال الدین اکبر) غوریانی وزیر خراسان که از اعیان ولایت غوریان هرات بود و در زمان تسلط ازبکیه بدو تنخواهی قزلباش متهم بوده انواع جور و تعدی کشیده بود بعد از فتح خراسان در ازاء دولتخواهیها که از او بظهور رسیده بود مورد شفقت و تربیت گشته بخدمات دیوانی آنجا مامور گردید و بحسن خدمات منظور نظر شفقت گشته بوزارت کل ممالک خراسان ارتقا یافته صاحب املاک کلی و رقبات موروثی و مکتسبی بود از تقدیرات آسمانی ضعف قوی باصره او طاری گشته دیدهایش بالکلیه از دیدن عاری و عاطل گردید و آنحضرت بنابر پاس حقوق خدمت از آن ابتلای او اغماض عین فرموده بهماندستور منظور نظر عنایت شاهانه بود و با عدم بصیرت و بینائی رتق و فتق امور وزارت میپرداخت و بمحض توجه و التفات خسروانه نقصی بمنصب او راه نیافت و تا مدت دوازده سال ایام نابینائی وزارت کل خراسان کرد و در ازمنه سابقه و قرون ماضیه مثل این معنی وقوع نیافته باشد که در عهد این شهریار حق شناس بنده نواز وقوع یافت و در ذکر سایر وزرا جز ممالک زیاده فایده نیست

فقره چند در ختم کتاب

لله الحمد و المنة که این جلد نسخه عالم آرا که عبارت از صحیفه ثانی و صادرات احوال خسرو ظفر قرین بهمال و واردات ایام فرماندهی شهریار غفران مآل عباسی است صورت تسوید یافته رقم اختتام پذیرفت و تحمل که بعضی فقرات طفیلی آنچه مقصود بالذات بود در این کتاب عالم آرا در رشته تحریر درآمده باشد که محل اعتراض معترضان بوالفضول تواند بود اکنون وقت آنست که کلک سخن پرداز از هرزه درائی باز آمده زبان صدق بیان به انجوشترین کلامی (ببوی مشک معطر بآب گل مرشوش) اعنی دعای بی ریای دوام دولت و قوام سلطنت پادشاه اسلام کهف انام ماه جهان افروز سپهر عدالت و عالم آرائی آفتاب عالمتاب کشور عظمت و فرمانروائی خاقان بلند قدر والا مکان شاهنشاه قضا قدرت قدر توامان برازنده تخت فیروز بخت اکاسره و کیان خلاصه فرمانروایان عرصه جهان فرازنده اعلام جهانگشای شاهی زیبنده اورنگ جهان آرای شاهنشاهی گوهر بحر جود در دریای وجود سلطان سرافراز شهریار رهبر پرور مسکین نواز که بصفات حسنه جود و سخا آراسته و بداد و دهش بیاندازه بزیور مرحمت و اشفاق پیراسته در ایجاب سئولات ارباب حاجات بیت

رفته لا بزبان مبارکش هرگز / مگر در اشهد ان لا اله الا الله

السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان المؤید من عند الله الملک المستعان ابوالمظفر ابوالمنصور شاه صفی بهادر خان الصفوی الموسوی بهادر خان خلد الله ظلال دولته العظمی الی یوم الحشر و المیزان تازه و تر ساخته ریاض سخن پردازی را بدعای اجابت انتمای آن شهریار جهان آرا و ثنای سعادتمندی که شمه از مفاخر جلالش در صدر صحیفه اول رقم نگارش یافته و این اوراق چون اوراق بزرواق فلک باسم سامیش تزیین پذیرفته شاداب گرداند خداوندا این نوباوه بوستان شهریاری و تازه نهال گلشن جهانداری را بلطف ازلی و حسن تقدیر لم یزلی برفراز مسند فرمانروائی جد بزرگوار و اورنگ کشورستانی جهین جد عالی مقدار سالهای بسیار الی یوم القرار پاینده و مستدام داشته عالمیان را در ظل ظلیل مرحمت و عاطفتش آسوده دار و باد کار جد فردوس مکان گیتی ستان عمر طبیعی و فراغ خاطر ارزانی داشته بر اعادی دین و دولت مظفر و منصور گردان بیت

تو توفیق مسکین نوازیش ده / بر اعدای دین سرفرازیش ده

و اسینان بارگاه عزت و مقربان بساط قرب و منزلت و خواص و عوام ملل کافه انام سیما آن سعادتمند اخلاص شعار ذوی الاحترام دستور رفیع قدر عالیمقام را که طالب ازدیاد عمر و دولت و خواهان تضاعف جاه و حشمت این خسرو بلند قدر گردون بسطت سپهر مقدار ند از مواید جهان و دولت پایدارش متمتع و برخورداری ده آمین یا رب العالمین در صدر صحیفه اول ابد قرار اشعاری شده که بعد از تسوید این تاریخ عالم آرا اگر عمر وفا کند و فرصتی از مشغله کسب معاش که بصنیع اوقات شریف عالمیان و ناگزیر کافه آدمیانست بدست افتد منتخبی از نوادر حکایات و خلاصه سرخوشی از غرایب وابیات چه آنکه افاضل متقدمین و متاخرین بر صحیفه بیان نگاشته در صفحه روزگار بیادگار گذاشته اند

سال چهل و دویم جلوس شاه عباس اول

وزیدنکی این منصب علیا از جبههٔ آمالش ظاهر و هویداست و الی غایة من حیث الاستقلال و الاستعداد و الانفراد شاغل این شغل عظیمه است و در حسن خلق و اوصاف حمیدهٔ اش
هر چند خوض و داندکی از بسیار در دیباچهٔ اظهار میتواند نهاد در ریاض آمال ارباب قلم و اصحاب فضل و کمال از رشحات کلک گهربارش مخضر و شاداب است
و ارباب قابلیت و استعداد در ظل رأفت و امتنان آن صاحب دولت مسرور و کامیاب (و از زمان او بلند آوازه رسم وزارت تازه گردید)
والیوم مسند وزارت از وجود شریفش مزین و آراسته و سریر دولت از سلامت نفس و کاردانی و خیراندیشی عمیمش محلی و پیراسته است امید که از عمر و دولت
متمتع و برخوردار باید ذکر اسامی شریفه مستوفیان ممالک مستوفیان عظام زمان فرخنده فرجام آنحضرت نیز بدستور صدور و وزرای اعظم
هفت نفر بوده‌اند (خواجه شکرالله) دنیائی اصفهانی که در خراسان در خدمت آنحضرت بود و در رکاب اقدس بعراق آمده سه سال مستوفی الممالک بود
مرد آدمی درویش نهاد و سلامت نفس اتصاف داشت و محاسبکار و دان بود و از اقسام شکار بشکار تازی بسیار مولع بود و در ششماهه بارس ئیل مطابق ۹۹۹
معزول شده حاتم بیک اردوبادی وزیر یکتا شخان مستوفی الممالک گشت و ششماه بدان خدمت قیام داشت و در اول توشقان ئیل سنه الف خاتمه
در اسامی وزراء ذکر شد مورد تربیت شاهانه گشته بمنصب عالی وزارت اعظم ارتقا یافت (آقا شاه علی) دولت‌آبادی اصفهانی برتبهٔ ارتقای سربلندی یافت
دوات قلم طلا مرصع که تا آنغایت رسم نبود که بمستوفیان داده شود باو داده شد در علم سیاق و نویسندگی استاد المحاسبین محاسب کاردان بود و سلامت نفس
و خیراندیشی اتصاف و تا شش سال من حیث الاستقلال بدان خدمت پرداخت بتاریخ ست و الف باجل طبیعی فوت شد بنابر شفقت شاهانه آن سلسله منصب مذکور
(با آقا میرزا علی) برادرش تفویض یافت و دوات قلم مرصع مذکور باو اختصاص یافت او نیز مرد سنجیده خوش سلوک پرهیزکار و کم طمع بود و نسخهٔ تشخیص جمع
و خرج ممالک محروسه که حاتم بیک طرح کرده بود و امروز قدوه و قانون دفترخانهٔ همایون است در زمان استیفاء او اتمام یافت و تا پنجسال مستوفی الممالک
بود و از درویش نهادی و عدم رشد و استقلال مورد اعتراض معترضان و اضداد گشته معزول گشت (میرزا ابراهیم) شیرازی که از زمرهٔ معترضان بود بدین
رتبه سرفرازی یافت و در کمال استقلال و بلندپروازی بلوازم خدمت اشتغال مینمود و از زیاده رشد و بدسلوکی با ابنای جنس ارباب قلم از او رنجیده در مقام
عیب‌جوئی در آمدند و از بی‌پروائی و بیشعوری که از کیفیت بادهٔ جاه و منصب خبر داشت چند در محاسبات گیلان مبلغهای کلی فرو گذاشت کرده بود و میرزای عالیان
که خود متصدی حساب بود بدان اطلاع یافته بعرض اقدس رسانید بنابر آن رقم عزلت بر صحیفهٔ حالش کشیدند ایام منصبش یکسال و نیم بود در اول ئیلان ئیل ۱۰۱۴
(میرزا قوام الدین محمد) ولد کفرانی میرزا حسن اصفهانی که وزیر حسینخان شاملو امیرالامرای خراسان بود در علم سیاق و نویسندگی شاگرد خلف آقا شاه علی بود
بر مسند استیفاء تمکن یافت مرد آدمی خلیق نیک نفس بود با کمال استقلال و بزرگ منشی بغایت درویش نهاد و خیر و صاحب همت بود فقراء و درویشان و ارباب صلاح
و اصحاب زهد و تقوی از موائد احسانش بهره‌ور بودند و تا پانزده سال مستوفی الممالک باستقلال بود در سال شانزدهم دعوت حق را اجابت نموده بدار بقا پیوست بعد از فوت او (میرزا سعید) نوادهٔ خواجه قاسم نظری مستوفی الممالک زمان شاه جنت مکان که منصب اوارجه نویسی آذربایجان داشت از فوقانیت و رعایت
و حقوق خدمت درین سلسله خواجه قاسم بدین رتبهٔ والا ارجمندی یافت و تا حین ارتحال شاه گیتی ستان حسب الارث و الاستحقاق مستوفی الممالک بود و اکنون
بدستور بخدمت مذکور مشغولی دارد و از وزراء جزو زمان آنحضرت چند وزیر ذیشان صاحب اعتبار که بودند مثل میرزا محمد شفیع وزیر دارالمرز و مازندران و خراسان
که بخطاب میرزای عالمیانی سرافراز بود و خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان که لقب قدوتی داشت و دیگر وزرای اصفهان و کاشان و غیرهم بعالم بقا پیوسته
بودند و از وزرائی که در حین ارتحال برآن قاتق جهات دیوانی بودند دو نفر صاحب جاه و عزت و ثروت و مکنت بودند (میرزا تقی) مشهور بساروتقی
نوادهٔ خواجه عنایت که در زمان شاه جنت مکان وزیر حسن بیک یوزباشی بوده و مومی الیه در سنه ۱۰۲۵ که قشلاق همایون در دانقی واقع شده بود او وزیر بیگلربیگی
قراباغ بود و کما ینبغی بلوازم خدمت پرداخت و آب گیتی ستانی آثار رشد و کاردانی از ناصیهٔ احوالش مشاهده نموده در مقام تربیتش در آمده در همان ایام بوزارت
کل ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشان و رستمدار بوده باشد سربلندی یافته روانهٔ آنصوب شده حسن سعی و کاردانی او در خدمات مرجوعه مستحسن
انجام عمارات و ضبط و نسق مملکت و توسیع طرق و شوارع و غیر ذلک در ضمیر منیر اشرف بیشتر از پیشتر سمت ظهور یافته روز بروز در تربیتش میافزودند تا آنکه بمزید عزت

واعتبار

رقم پذیر کلک بیان گشته و میرزا احمد مذکور پسر او تعلیق نویس بیبدل و در علم انشا مهارت کامل داشت بنابر منازعه که میانه او و میرزا سلمان وزیر بود در عهد
نواب سکندرشان وزارت مرشدقلیخان اختیار نموده بخراسان رفت و در آنجا تهییج فتنه عسکری کرده در سالی که نواب سکندرشان با عساکر عراق متوجه دفع
فتنه گردیده مرشدقلی را در قلعه تربت حیدریه چنانچه در محل خود ذکر شده محاصره کردند نجم بیک نام برادرزاده میرزا احمد باغوا و تحریک میرزا سلمان بقلعه درآمده
در زمان فرصت عم خود را بقتل آورده خود را بیرون انداخت مرشدقلیخان بنابر حقوق خدمت و جانسپاری او میرزا شاهولی پسر او را که هنوز خردسال بود بجای
پدر وزیر خود کرده بود در حینی که حضرت اعلی بعراق تشریف آورده بر تخت سلطنت قرار گرفت مشارالیه که در خدمت مرشدقلیخان نشو و نما یافته شایستگی منصب عالی
داشت حسب الصلاح مرشدقلیخان برتبه وزارت اعظم سرفرازی یافت دوم (میرزا محمد کرمانی) که از جانب مادر از سادات کجی تبریز و اقوام میرزا کافی بود
و بعد از واقعه شهادت سلطان حمزه میرزا باصلاح امرا در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتمادالدوله شده در انتظام دولت سعی بسیار نمود و بعد از جلوس همایون اعلی
و استخلاصش از مصادره و مواخذه در سفر خراسان رفیق و باردوی معلی همراه بود و در قضیه قتل مرشدقلی با قتله او همراز و در خفیه با حضرت اعلی در
آن واقعه همزبان و همداستان بود و از آنحضرت نوید منصب وزارت یافته بود و بعد از قتل مرشدقلی حضرت اعلی بوعده وفا فرموده او را برتبه عظیم القدر وزارت اعظم
سرافراز فرمودند لیکن از غرور شیوه و بلندپروازی و خودسری که جبلتش با آن مفطور بود و زیاده بر نهاد او بظهور میرسید که پسندیده طبع اشرف نبود و باعث تربیت
ابوطالب میرزا نیز شده بود و در دغدغه بادزاوه و محولات بتحریک امرا عظام گرفتار گشته در همان چند روز مقتول گشت ایام وزارت و اقتدارش زیاده از شش ماه نبود
سیم (میرزا لطف الله شیرازی) که وزیر شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود و بعد از واقعه شهادت شاهزاده از وزارت معزول گشته میرزا محمد چنانچه مذکور شد
وزیر شده بود و او نیز بعد از مواخذه و مصادره در سفر خراسان همراه بود و بعد از قتل مرشدقلی وزیر نواب خورشید احتجاب علیه عالیه شده بود و بعد از قتل میرزا محمد
بسعی نواب خورشید احتجاب وزیر اعظم و اعتمادالدوله گشت و وزارت با ایالت جمع کرده صاحب جیش و لشکر و طبل و علم گردیده و دو سال من حیث الاستقلال بامر
وزارت پرداخت در اواخر بجهت اطوار ناهنجار پسرش میرزا محمد زمان که از غرور جهل و جوانی از ارتکاب اعمالی که مرضی طبع مبارک اشرف نبود معزول گردید
چهارم (حاتم بیک) ولد بهرام اردوبادی که شمه از احوالش در این کتاب بموقع کلک بدایع نگار گشته در ازای حقوق خدمات سابقه و لاحقه و جانسپاری
یکی برادرش ابوطالب بیک که عبدالله خان در حین محاصره هرات که از جانب علیقلی خان شاملو برسالت آمده بود در دهان توپ نهاده بقلعه انداخت
در مقام تربیت او درآمده بمنصب استیفاء ممالک سرافراز فرموده بودند بعد از عزل میرزا لطفی بوزارت اعظم سربلندی یافت و تا مدت بیست سال در کمال اقتدار
و استقلال وزیر و اعتمادالدوله بود در پای قلعه ارومی چنانچه در طی قضایای آن ایام سمت گذارش یافته فوت شد پنجم خلف ارجمندش (میرزا ابوطالب)
که اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول رقم نگارش پذیرفته در آغاز جوانی و نشو و نما در ازای حقوق والد و اجدادی [illegible] برتبه عالی ارجمندی یافت و تا ده سال متکفل
امر وزارت بود و بجهت بعضی امور که لازمه نشاء جوانی و غرور جاه و منصب است از این عطیه والا مهجور گشت که ایامی بنکبت و بد زمانه ساز کار تجربه نشیب و فراز
روزگار مهذب گردد ششم (سلمان خان) ولد شاه علی میرزا ابن عبدالله خان استاجلو که فی الجمله قابلیت و استعدادی داشت برتبه وزارت ارتقا
یافته تا مدت پنج سال شاغل مشاغل وزارت دیوان اعلی بود در اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست هفتم سلطان العلمائی و دستورالوزرائی (خلیفه سلطان)
خلف موفور الشرف میر رفیع الدین محمد صدر که بشرف مصاهرت حضرت اعلی و ارد چنانچه در محل خود شعاری شده و مآثر جلال و مفاخر کمال والد و جدش در این اوراق
سبق ذکر یافته بدین رتبه گرامی معزز و سربلند گردید و بهمه جهتی مورد تربیت و مشمول نوازش و الطاف شاهانه گشته من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و الحق سید
بزرگ عالیشان و فاضل و دانشمند نیکو اخلاق است و از عهد صبی و اوان تمیز و نشو و نما تا زمان ارتقا بمدارج علیا منصب مذکور خلاصه عمر گرامی را صرف مطالعه
و مباحثه کرده در فنون علوم معقول و منقول سرآمد روزگار گردیده و در اندک زمانی بنور فهم و فطرت عالی و طبع مستقیم در علم حساب دانی مهارت کامل یافته برای
صایب و فکر ثاقب او را در دقایق امور وزارت ترقیات عظیم روی داده بنحوی بلوازم این منصب عالی اشتغال دارد که تصرفاتش در علم حساب قانون و تاریخ
ارقام سعادت نظامش از حروف خطا مصون است و ذات کامل الصفاتش جامع کمالات صوری و حاوی فضایل و استعداد معنوی و شایستگی این رتبه والا

و زیبندگی

اولین وزیر اعظم شاه عباس میرزا ابوالولی معروف بمیرزا شاهولی بود در سال ۹۹۷ بعد از قتل مرشدقلی خان میرزا محمد کرمانی بجای میرزا شاهولی منصوب شد ... در سنه ۹۹۹ میرزا لطف الله ...

و حاتم بیگ جانشین او گردید. حاتم بیگ اردوبادی ابتدا وزیر ولی خان حاکم کرمان بود در سال اول که شاه عباس باصفهان و فارس رفت وزیر درگذشت (۹۹۸) بپاداش حسن خدمات او را مستوفی الممالک کرد و بعد از شش ماه در سنه ۹۹۹ وزیر اعظم و در ۱۰۱۹ فوت و پسرش میرزا ابوطالب جانشین او گردید وی در ۱۰۲۹ معزول و سلمان خان اعتمادالدوله شد و در سنه ۱۰۳۳ درگذشت و بجای او میرزا علاءالدین حسین خلیفه سلطان وزارت عظمی یافت که تا پایان حیات شاه عباس در این منصب استقرار داشت.
(جلال الدین همائی)

سال چهل و دویم جلوس شاه عباس اول

وعتبات عالیات است وچنانچه در شرح آمد ورفع حافظ احمد پاشا بر سر بغداد اشارتی بدان شده از خان مشار الیه در آن واقعه مردانگیها بظهور پیوست
والحق شایسته تربیت بود (خسرو خان بیگلربیگی) دار المؤمنین استراباد و سردار قشون و لشکر آنجا است (منوچهر خان) ولد مرحوم قرچقای خان
سپهسالار که بجای والد حاکم مشهد مقدس معلی است (قزاق خان چرکس) که بجای ذوالفقار خان و یوسف خان بیگلربیگی شیروان و میر قرامانلو
و خونشلو و سایر غازیان قشون و لشکر ایشان است (فرخ سلطان) در عوض بوتم سلطان حاکم دربند و شابران شیروان و میر غازیان بیات و روملو
و غیره لشکر آنجا است (کرکین سلطان) که بجای میر حسینی حاکم لشکر گیلان و غازیان خنسی است (یوسف سلطان) میر ایل چمشکزک کرد و حاکم خبوشان
خراسان است (جمشید سلطان کرجی) میر اویماق ایدلو افشار و حاکم ابیورد و خرمان است (اغورلو سلطان) دستکش مشهور را حاکم ولایت دورون
خراسانست (اوتار سلطان) میر ایل پازوکی و حاکم خوار و سمنان و دماوند و فیروزکوه است (نوروز سلطان) میر ایل جواشیر اتوزایکی و از امرا
قراباغ است (خسرو سلطان) حاکم مارو چاق و مرغاب و میر فوجی از غازیان شاملو است

ذکر صدور عالیشان و وزرای اعظم و مستوفیان ارباب قلم زمان نواب گیتی ستانی

هرچند در طی وقایع هر سال و هنگام تفویض مناصب اسامی سامیه ایشان جا بجا در محل خود رقم ثبت یافته و در این مقام موهم شایبه تکرار است اما تذکار آن
ظاهرا زیاده نامناسب نیست لهذا بتحریر آن مبادرت میرود بالجمله صدور عظام فرخنده فرجام آنحضرت هفت نفرند در اول جلوس همایون (امیر ابو الولی
انجو شیرازی بود که شمه از احوالش در صدر صحیفه اول در طی احوال سادات عظام زمان شاه جنت مکان نگاشته کلک بیان گردیده و در زمان نواب سکندر
شان و ایام اقتدار ابوطالب میرزا ایشان از منصب قضاء عسکر ظفر اثر برتبه صدارت ارتقاء یافته بود بعد از جلوس همایون بدستور سایر ارباب مناصب آن زمان
رقم عزلت بر صحیفه حالش کشیده شد بعد از اندک زمانی چون در شایستگی این منصب از سایر سادات و فضلای عصر امتیازی داشت دیگر باره بدین منصب
سرافرازی یافته تا بیست سال من حیث الانفراد صدر بود و بعد از او (قاضی خان) ولد میرزا برهان که از سادات سیفی حسنی قزوین و از اقوام قاضی جهان
وزیر (و میر جلال الدین حسن صلائی) که از سادات عظیم القدر شهرستان اقوام میر فضل الله و سید فاضل مستعد قابل بود در رتبه صدارت یافتند
میر جلال الدین حسن مذکور در حین تسخیر قلعه شماخی شیروان فوت شده (میرزا رضی) برادرزاده او بجای عم بین الاماثل بدین رتبه گرامی معزز
و نامی گردیده از وفور قابلیت مرتبه مصاهرت حضرت اعلی دریافته برشد و کاردانی تولیت اوقاف سرکار خاصه آنحضرت که بر حضرات عالیات چهارده
معصوم علیهم السلام وقف فرموده اند و منصب مهرداری توقیعات مبارکه حضرات عالیات علاوه منصب صدارت گردید و او در سفر آذربایجان مریض گشته
در سال هزار و بیست و شش [۱۰۲۶] بعالم بقا پیوست و قاضی خان بجهت دلیری که در صارف مصارف اوقاف داشت و مرضی طبع مبارک نبود معزول گردید منصب
میرزا رضی (میر صدر الدین محمد) ولد او که دخترزاده حضرت اعلی است و در آن هنگام کودک رضیع بود تفویض یافته (میرزا رفیع) عمزاده اش
حسب الامر الاعلی بنیابت عمزاده خود کافل امور مذکور گشت و منصب قاضی خان بقاضی سلطان تربتی الموسوی که متولی سرکار فیض آثار رضیه رضویه
بود تفویض یافت لیکن در همان چند روز که در دار الارشاد اردبیل پای بوس منصب عالی صدارت کرد بیمار گشته مثال اجل را امتثال نموده خطاب
صدارتش بتوقیع ختم مختتم گردید بعد از فوت او (میر رفیع الدین محمد خلیفه) ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود اصفهانی که در آنملک بسادات مازندرانی معروفند
و شمه از اوصاف کمال و بزرگی قدر و منزلتشان در صحیفه درج شده مفوض گردید و میرزا رفیع مذکور شرف مصاهرت دریافته از مرتبه نیابت پای رفعت
برتر نهاده صدارت بدستور میرزا رضی طغرا و امثله و احکام را باسم سامی خود موقع و موشح ساخت و در سنه ۱۰۳۴ میر رفیع الدین محمد خلیفه بجوار رحمت یزدانی
پیوسته منصب صدارت کل ممالک من حیث الانفراد با منصب تولیت و مهرداری حضرات عالیات بحضرتش تعلق گرفته اکنون بدین مراتب بلند و مدارج
و مناصب ارجمند سرفرازی دارد اسامی سامیه وزرای عظام وزرای اعظم زمان دولت آنحضرت نیز بدستور صدور هفت
نفرند در اول جلوس همایون اول (میرزا شاه ولی) ولد میرزا احمد بن میرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان شمه از احوالش در طی قدر ارکان الملک

بیگلربیگی ولایت قندهار است (مقصود سلطان دنبلی) حاکم برگشاط (علیجان سلطان شقاقی) که از امراء و میرایل مذکور است (شجاع الدین سلطان سورله) که از امراء شیروان است (نفس سلطان کروس) حاکم قلعه لک بغداد و توابع در تنک است (گدائی سلطان کولانی) حاکم زنجان (قلندر سلطان کله گیر) میرایل مذکور و از امراء آذربایجان است (مصطفی سلطان جستانی) ملقب بابدال علی حاکم جستان توابع بغداد و طایفه مختلفه **جغتای** و میران اویماق بقیه ترکمان صاین خانی و غیره خراسان که داخل جغتایند **دوازده نفرند** (براهیم سلطان قرایات) حاکم نیشابور از اولاد بابا الیاس (علیار خان کرایلی) که از امراء بزرگ و میرایل کرایلی حدود استرآباد خراسان است (احمد سلطان چچکلی) حاکم ترشیز خراسان (فریدون حسین سلطان) نواده ابن حسینخان فیروزجنگ حاکم تربت حیدریه خراسان (قلندر سلطان توکلی) حاکم ولایت جام (طهماسب قلی سلطان) ولد محمد سلطان قرایات حاکم شوشتر و دزفول خوزستان (شاهولی سلطان جلایر) حاکم بباکوه مشهد مقدس (شاهقلی سلطان قمری) حاکم جهان ارغیان خراسان (اغورلو سلطان جلایر) و (رحمن قلی سلطان قراباش) (میر محمد سلطان غوری) ولد میر شادی سلطان از میران اویماق تابع دارالسلطنه هرات (میر حیدر سلطان جمشیدی) حاکم کرخ هرات بود سایر جماعت **قبایل مختلفه** که از اویماقات قزلباش هستند و در سلک امراء عظام انتظام یافته **هشت نفرند** در آذربایجان (آقا خان میر مقدم) که از ایل اتوزایکی قراباغ و حاکم مراغه است و (یار و خان سلطان سلماسی) میر جماعت لک سلماسی (کلب رضا سلطان نوزی) از امراء آذربایجان است و از جماعت **سیل سپر** یک نفر باسم (خلیل سلطان) و این جماعت اویماقات متفرقه اند که در ولایت روم بنهب و غارت مشغولی داشته اند و خود را ایل سپر نام نهاده اند یعنی یاکروب و چنانچه در قضایای ایام تسخیر آذربایجان اشعار ی شده دو هزار خانوار از روی ارادت و اخلاص بدین درگاه آمده جمعی از ایشان در سلک قورچیان عظام انتظام یافته تتمه بملازمت خلیل سلطان مذکور مأمور شدند (نورالدین سلطان بادکا) از عشایر تراکمه شیروان است و همیشه در پایتسی حاکم تفلیس بخدمات آنجا قیام داشته و وارد و در خراسان (ملک جلال الدین) ولد ملک محمود حاکم سیستان که از نژاد ملوک صفاریه اند (شیرخان افغان) حاکم پشنگ توابع قندهار (مقصود سلطان) افغان تابع قندهار

دفعه دویم در ذکر امراء عظام غلامان درگاه که رتبه خانی و سلطانی یافته اند

چون در ایام فرماندهی حضرت گیتی ستانی فوجی کثیر از این طبقه توفیق اسلام و سعادت غلامی این درگاه ملایک مقام دریافته اکثر از عهد صبی در ظل مرحمت و سایه تربیت آنحضرت نشو و نما یافته و باطوار حمیده آشنا گشته استعداد امارت و قابلیت مناصب خانی و مراتب سلطانی بهم رسانیده بودند لهذا بعضی از امراء قزلباش و حکام ممالک که از جهان فانی بعالم جاودانی ارتحال نموده در میانه آن اویماق کسی که شایستگی تربیت و تفویض منصب عالی امارت داشته باشد نبود یکی از غلامان خاصه شریفه را که بوفور عدالت و کاردانی و شجاعت و دلیری و جانسپاری در راه ولینعمت از اقران ممتاز بود بامارت آن ایل و قشون و لشکر و حکومت آن الکا تعیین میشد و از این طایفه **بیست و یکنفر** در حین ارتحال آنحضرت برتبه ایالت و دهانی و مرتبه امارت و سلطانی سرافرازی داشتند از آنجمله (امام قلیخان) ولد الله ویردیخان که بجای والد بیگلربیگی فارس و کوه گیلویه و لار و بحرین و جرون است و با امراء تابین او که بحکومت اشتغال دارند چون عزل و نصب ایشان منوط برای بیگلربیگی مذکور است اسامی ایشان معلوم نشود و اوراق (صفی علی سلطان) ولد امام قلیخان بجای ابراهیمخان والی لار بحکومت آن دیار سرفراز گشته و از امراء بزرگ است (داود خان) برادر امام قلیخان بجای محمد قلیخان قاجار که بنابر تقصیری که از او در قضیه مورا و گرجی صدور یافته بود از ایالت و امیرالامرائی قراباغ معزول گشت بیگلربیگی آن ولایت و میرایل و اویماق قاجار است (صفی قلیخان گرجی) ملقب بشیر علی که بیگلربیگی عراق عرب و قورچی باشی و متولی روضات مقدسات

سال چهل و دوّیم جلوس شاه عباس اوّل

و قرب قرابت از امرا و اویماقات ممتاز و مستثنی است و سایر اویماقات **قزلباش** اوّل طایفهٔ جلیله **شاملو** که سرور فرق و اویماقات قزلباشند
و از ایشان در این عهد **هفت نفر** رتبهٔ امارت داشتند (زینل خان بیگدلی) که در عوض علیقلی خان که ایشیک آقاسی باشی و حاکم ری گشته بحسن
خدمات و ظهور آثار تربیت از آنحضرت یافته بسیار معزز و مکرم و بین الافاخم و الاقران محترم بود دیگر (حسن خان ولد حسینخان) که از اویماق
عبدللو شاملو است از امرای دیوان و بجای پدر بیگلربیگی خراسان است (محمد زمان سلطان) که حاکم غور و بعضی محال خراسان است (فضل علی
سلطان) حاکم بالا مرغاب بود (حق وردی سلطان عربگرلو) که از امرای آذربایجان است و در این عهد عربگرلو داخل شاملو است
(نقدی سلطان نفاص) که میرایل نفاص و داخل شاملو است (کوندغمش سلطان بیگدلی) که با ایل و حشم خود در طارق گرگوک می‌بود و
در سفر اول بغداد شاهی سیون شده بخدمت اشرف آمده رتبهٔ سلطانی یافت و از مواضع آذربایجان تیولات متفرقه دارد **استاجلو**
سه نفر رتبهٔ امارت داشتند (محب علی سلطان) ولد تکتش خان حاکم نساء جهه‌سان بود (مقصود سلطان کنگرلو) حاکم نخجوان
(ابو القاسم سلطان) ولد پیر غیب خان شهر فسلوء حاکم حله عراق عرب و از طایفهٔ رفیعهٔ **ذو القدر** (امیر خان مهردار) حاکم
دار الامان کرمان و ولد (رستم سلطان سوکلن) (ابراهیم سلطان قورغلو) حاکم سرخس خراسان (درکاهقلی سلطان)
قورغلو نوادهٔ شاهقلی خلیفه مهردار که دخترزادهٔ نذرخان مهردار است و حاکم بعضی محال فارس بود (سلیم خان شمس الدینلو) که سابقاً
از امرای قراباغ بود و حاکم قلعه آخسقه شده بود (خلیل سلطان) ولد کلبعلی سلطان ایورا از امرای قراباغ است (مهمندام
سلطان جاجیلر) حاکم کبود جامه استراباد از طایفهٔ **قاجار دو نفر** (طهماسب قلیخان) ولد امیر گونه خان که بجای پدر
بیگلربیگی چخور سعد و از امرای بزرگ است (بیکرخان ایکرمی دورت) از امرای قراباغ و حاکم بردع است و از **افشار سه نفر**
(کلبعلی سلطان) ولد قاسمخان ایجالو حاکم ارومی (اردوغدی خان آلپلو) حاکم فراه و اسفراین خراسان (امامقلی سلطان)
اوسالو حاکم کاورود و از ایل **ترکمان دو نفر** (پیربوداقخان پرناک) ولد شاه بنده خان که بجای والد حاکم دار السلطنه
تبریز و بیگلربیگی آذربایجان است (حسن سلطان اردکلو) حاکم قپانات **اسپرلو** (شکاری سلطان) حاکم اردبیل و سراب
روملو یک نفر باسم (حیدر سلطان قویه حصارلو) حاکم تنکابن گیلان **قراداغلو** یک نفر باسم (برهان الدین خلیفه
ولد الیاس خلیفه حاکم قراجه داغ **بیات** سه نفر (یار علی سلطان) حاکم قلعه بایزید (کدا علی سلطان) حاکم
(بدر سلطان) حاکم بعضی چخور سعد بود **از طالش دو نفر** (سارو خان) نوادهٔ بایندرخان حاکم آستارا
(بدرخان سلطان) که بجای یادگار علی سلطان که منصب خلفائی سرفراز و حاکم بعضی محال طوالش بود **الپاوت** یکنفر باسم
(منصور سلطان) که در شیروان الکاء دارد **چاکیرلو** یکنفر باسم (محمد سلطان) که حاکم شکی است **قراقلر** یکنفر باسم
(شمسی خان) حاکم دارابجرد بود و حاکم آخسقه شد **بایبردلو** باسم (مراد خان سلطان) که حاکم ارسبار است از طوایف
الوار و اکراد که در این عهد رتبهٔ ایالت و خانی و سلطانی داشتند **هفده نفر** اند (حسین خان عباسی لرفیلی) بیگلربیگی
لرستان و از منظوران انظار شفقت بود (خان احمد خان اردلان) ولد هلو خان بیگلربیگی شهرزور و از امرای بزرگ است
(خلیل خان) ولد جهانگیر خان که حاکم لر بختیاری است (عاشور خان چگنی) حاکم مرو شاهیجان و از امرای معتبر است (احمد
سلطان چگنی) ولد جامی سلطان حاکم دار المؤمنین سبزوار (سلمان خان شوباشی دنبلی) حاکم چورس و سلماس (امامقلی
سلطان سیاه منصور) حاکم اسفراین خراسان (رضاقلی سلطان سیاه منصور) حاکم قلعه بست و زمینداور (بیرام علی
سلطان صوفی) حاکم دیلمان گیلان که از عشایر اکراد است (علی مردان خان) ولد گنجعلی خان زیک که از امرای بزرگ و بجای پدر

بیگلربیگی

سخنور و سخنوران بلاغت گستر گشته شهرهٔ روزگار گردید اشعار آبدارش از قصاید غرّا و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات بسیار است و معانی
دقایق رنگین و اداهای شیرین نمکینش بیشمار از نزاکت طبع گزندگی شیوه و شعارش بود و از تنگ حوصلگی با اندک ناملایمی از طبع بعضی گران میشود و از ستم
ظریفی و شوخی طبیعت همواره زبان هجو ستیزه کاران میگشاد اگرچه رسم هجا مذموم است اما او در این طرز بدیع معانی رنگین و ظرایف شیرین را
بنازکترین روشی ادا نموده داد سخن پردازی میداد و در خدمت حضرت شاه گیتی ستان فردوس مکان قرب و منزلتی داشت و او از نوید مشرف
ملازمت رکاب اشرف کامیاب میشود و از آنحضرت ملک الشعرا و ممتاز ایران لقب داشت گاهی مذمت او از هجا و بدگوئی بیعار خلق میفرمودند و در
اواخر ایام حیات از هجا توبه کرده قطعه در معذرت آن در سلک نظم درآورده گذرانید و قطعه این است **قطعه** سوگند میخورم بخدائی که عقل را

در کبریای حضرت او نیست اشتباه | کز ناخن تلافی خاطر نخسته ام | تا زخمها نخورده ام از خصم کینه خواه | از غیر صد هزار خدنگ جگر شکاف
وز من بانتقام یکی خشمگین نگاه | پروای انتقام اعادی نمیکنم | بر روی هم نهند گر افزون ز صد گناه | اما چو حرف بی ادبی از حد برون
تأدیب خصم واجب شرعیست گاهگاه | تا کی قفا ز شیشه خورد سنگ دلشکن | تا کی بشعله طعن زبونی زند گیاه | باید نواخت فرق کسانرا چو بد
بیرون نهند چون قدم کجروی ز راه | هر کس ز خصم کینه بنوع دگر کشد | مژگان بگریه لب بدعا خسرو از سپاه | دستش بانتقام دگر چون نمیرسد
شاعر بتیغ تیز زبان میبرد پناه | خود را بکلک و بیت تسلی کند کزان | روی عدو چو صفحهٔ دیوان شود سیاه | رسم هجا چو لازم ماهیت منست
چون کهربا کزو نتوان شست جذب کاه | اما پسند صاحب ایران نمیشوم | تا با منست این هنر اعتبار کاه | بار دگر نه از لب و نه از ضمیر قلب
تجدید توبه میکنم اما بدست شاه | شاهی که چرخ را چو نوازد بیک نگاه | گردون چو آفتاب باوج افکند کلاه | در امسال در دار السلطنه صفاهان

مریض گشته اوراق دیوان حیات را بباد ممات داده بساط مطلب درچید در زمان حضرت شاه جنت مکان مولانا محتشم کاشی قطعه در تاریخ وفات حکیم نور
الدین کاشی گفته بود چون ابیاتش مناسب وقت بود و تاریخ را که داشته چند بیتی از آن ثبت افتاد **قطعه** دلا بنگر این بیحیائی فلک را

که شد تا چه غایت بیداد مایل | اجل شد دلیر اینچنین هم که ریزد | بکام مسیح زمان زهر قاتل | حکیمی که شد مستمین علاجش
میان حیات و اجل بود حایل | مسیحا دمی کز دمش روح رفته | شدی باز در پیکر مرغ بسمل | اشعار آبدار و معانی بلند حکیم شفائی

بسیار است و این صحیفه تحمل آنها ندارد و چون رتبهٔ شاعری و مرتبهٔ سخنوری او از قطعه معذرت هجا که در فوق تحریر پیوست معلوم بود بهمان و این دو بیت که
که باعتقاد راقم حروف بسیار عالی است اکتفا رفت **شعر** ترا از شیرهٔ جان آفریدند | مرا از داغ حرمان آفریدند
سرم گر سجده دلگیری نداند | ز خاک پای جانان آفریدند | غم عالم پریشانم نمیکرد | سر زلف پریشان آفریدند

بعد از وقایع متنوعه و واقعه غم اندوز حضرت گیتی ستانی که تحریر پیوست لازم دید که اسامی سامیهٔ ارباب مناصب عالیه زمان دولت آنحضرت را
که منتظمان کارخانه سلطنت مدار از امرا نامدار و صدور عالی مقدار و وزرای ذوی الاقتدار در ذیل اینکتاب مستطاب نامی و صحیفه گرامی مرقوم قلم
وقایع نگار گرداند و چون امرا و ایشان ارباب رای و تدبیر و اصحاب قبضه و شمشیر و برگ و بار دوحهٔ فرمانروائی اند و در میان این طبقه خانان
بلند قدر عظیم الشان هستند طرداً للباب باسامی کل امرا از خانان و سلطانان خورد و کلان در ذکر تقدیم افتاد **ذکر امراء عظام کرام**
زمان نواب گیتی ستانی چون بسیاری از اعاظم این طبقه جلیله در زمان فرخنده نشان آنحضرت چنانچه در متوفیات هر سال رقم
نگارش یافته جهان فانی را بدرود کرده بعضی باجل طبیعی و بعضی در معارک کارزار بعالم بقا پیوسته بودند جمعی را که در حین ارتحال آنحضرت در قید
حیات بودند **نود و دو نفر اند** که در دو دفعه مرقوم میگردد **دفعهٔ اول** طوایف رفیعه قزلباش و ایماقاتی که در تحت طوایف قزلباش مندرجند
اندراج دارند و ایشان از خورد و کلان **هفتاد و دو نفرند** یکنفر از طبقه شیخاوند عیسی خان ولد سید بیگ صفوی ابن معصوم بیگ وکیل السلطنه
شاه جنت مکان که منصب قورچی باشیگری که از مناصب عالیه این دولت است بعز اختصاص دارد و بنابر رتبه سیادت و شرف مصاهرت آن حضرت

و قرب قرابت

وفات حکیم شفائی را از تذکرهٔ نصرآبادی بسال ۱۰۳۷ نوشته و این ماده تاریخ را از ملا فرشی نقل کرده است که حساب کروم (شفائی) با دو ریا کدام صحیح معلوم است شد ۱۰۳۷ (جلال الدین همائی)

سال چهل و دویم جلوس شاه عباس اول

جمیع بلاد با عظمت و بزرگی نام کرده اید بیشتر خصوصاً آنکه پادریان کوه کرملیو را جای داده ایشان بحال خود در کلیساها عبادت بطریقه خود بجای
میآورند بی آنکه احدی مزاحمت بحال ایشان برساند بنا علیه با جانشینان حضرت عیسی بدیده باطن متوجه گردیده از پادشاه پادشاهان
که غنی است در رحمت خویش پاداشش جزای نیک و فتح و فیروزی بواسطه ایشان مطلبیم و چنانچه روشنائی دولت ایشان مانند ماه تمام عالم را
روشن ساخته در احکام الهی راسخ گردند و مانند بزرگی حضرت عیسی خداوند ما با سلطنت باشند همیشه مقصود حاصل آید و بارسال مکاتبات و رسولان
بجانب عیسویان و روم کبری ملازمان را امر نمایند تا اثر محبت و دوستی ظاهر گردد بدین وسیله ما و خدمتکاران حضرت عیسی از روی
اخلاص و حضور دل دعا از جهت بندگان شما مینمایند و دایم الاوقات از جهت تفقدات و نوازشها که نسبت بپادریان کوه کرملیو مینمایند
آنطائفه ممتاز و عالمند از اینجهت که بلند میگردانند آوازه بزرگیهای ایشان را در روم کبری که پای تخت حضرت عیسی است امامیل و محبت ما
از قدیم الایام است از جهت محبت حضرت پیر پاپا که با آن عالیجناب مظفری دارد امید که آفتاب حقیقت الهی بر سر آن عالیمقدار پاینده
و تابنده باد این مکتوب بخط فرنگی بود و سر بمهر در اینجا گشوده فرنگیانی که در صفاهان بودند بفارسی ترجمت کردند از عباراتش معلوم نمیشد
که فرستنده مکتوب پاپا باشد از فرنگیه سؤال شد جواب دادند که در میان ما شرط تواضع و ادب این است که در مکاتیب بزرگان جانب
مکتوب خود را در میان نهاده بزبان غایب حرف میگویند و لهذا پاپا شرط ادب مرعی داشته بزبان غیب ادای مطلب نموده و بعرف فرنگیه ابلغ
این است مجملاً بزرگی و عظمت و جلال آنحضرت بین الجمهور زیاده از آنست که محتاج به بینه و حجت باشد لهذا زبان قلم از این گفتگو که آخر شدنی
نیست خاموشی گزید سنین عمر شریفش شصت سال بود و در هیجده سالگی بمرتبه بلند فرمانروائی ایران رسید مدت سلطنتش در ایران چهل و دو سال بود
در سال دویم جلوس تا حین حیات که چهل سال باشد در ترددات جهانبانی گذرانید شیعه فطری اثنی عشری پاک اعتقاد بود لهذا در سال دوازدهم
قرن ثانی بجوار رحمت یزدانی پیوست **بیت** شاها ز نشان تو جهانی شد راست — تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست
گر چشم بدت رسید آنهم ز قضاست — آنکس که بیک حال بماند است خداست رحمة الله علیه و علی آبائه العظام **سایر متوفاها**
از ملازمان درگاه و غیره که در اینسال ارتحال نمودند **یوسف سلطان** وی از غلامان تربیت کرده حضرت شاه گیتی ستان فردوس مکان بود
بمرتبه امارت و سلطانی سرافراز گشته حاکم الکای لنگر کیلان و میرغازیان حسینی گردیده بود و در سال گذشته بتقصیر خدمتی متهم گشته از حکومت معزول
شد گرگین سلطان که از زمره غلامان تربیت یافته بود در عوض تعیین یافت و در جبران تقصیر مقرر شده بود که بارض روم رفته همراه اباظه قلعه داری
نماید و چنانچه بتحریر پیوست آنخدمت صورت نبست سرداری تفنگچیان قلعه آخسقه باو مرجوع گشت در آنخدمت از عالم رحلت کرده بسیار جوان
آدمی معقول شایسته بزرگی بود پسرانش بدستور در سلک غلامانند **علیخان بیک ناظر دواب** ولد اللهی بیک ناظر دواب وی را
در زمان حیات ابقه وبردیخان ناظر سرکار او بود و از وفور کاردانی ناظر دواب سرکار خاصه شریفه شد و بعد از فوت او خدمت مذکور
بعلیخان بیک مزبور پسرش مرجوع گشت داروغه محاسبات خراسان گشته بمشهد مقدس رفت در آنجا مصروع گشته بساط حیات در نوردید
والیوم منصب مذکور بیادگار بیک برادرش مرجوع است **میر محمد رضا وزیر غلامان** ولد میر ابو المعالی نطنزی است که بدوام خدمت
در عوض پدر وزیر غلامان و تفنگچیان بود در اینسال در قزوین بیمار شده در هنگام آمدن بمازندران از اشتداد کوفت نزول و ارتحال ودیعت
حیات بمتقاضی اجل سپرد و مهم مذکور بحسن بیک ولد هاشم بیک اردستانی وزیر علیقلی خان دیوان بیگی شاملو نامزد شد اما هنوز پای بوس منصب
چنانچه رسم معهود این سلسله علیه است نکرده بود که واقعه نا ملایمه آنحضرت روی داد **حکیم سخنور حکیم شفائی صفاهانی** وی از نجیب
زادهای دار السلطنه اصفهان بود در آغاز مستی و عنفوان شباب بتحصیل علوم و کتاب علوم متداوله پرداخته حاوی انواع کمالات گشت و در علم
طب و طبابت مهارت یافته بسیار لوند مشرب و شوخ طبع بود و ذوق شعر و شاعری بر طبیعتش غلبه کرده در آن شیوه مرتبه بلند نامی یافت از شعری

یوسف سلطان

علیخان بیک ناظر دواب

میر محمد رضا وزیر غلامان

حکیم سخنور حکیم شفائی صفاهانی

دستور العمل سلاطین کامکار و قانون عقلای روزگار است شمه‌ای از جلایل آثارش در صدر صحیفهٔ اول این دفتر در طی مقالات اثنی عشر مرقوم قلم
صدق رقم گردیده مجملاً پادشاهی بود جوهر ذاتش بمثال و فکرهای دقیقش آینهٔ خیال از وفور عدالت و رعیت پروری عالمیان در سایهٔ رأفتش آسوده
بودند و از مهابت و سیاستش گرگ و میش در یک فراش میغنودند و اوقاف و خیرات و تصدقاتش بسیار آثارش در بلاد ایران از تخفیفات رعایا
و ابنیهٔ عمارات و انشاء بساتین و باغات و تعمیر بقاع و کارهای خیر بسیار تیغ آبدارش همیشه آلوده خون اعادی و اشرار و از نوک سنان
جانستانش سینهای مخالف افگار بزرگواری و عظمت و جلالش از این و آن گذشته بود و تجملات پادشاهیش در عرصهٔ خیال خسروان اکاسره و
کیان نگذشته حسن اعتقادش بدودمان رسالت و ولایت در درجهٔ کمال لهذا تاریخ وفاتش از واردات طبع سنجر میرزا از شاهزادهٔ نعمت اللهی
دخترزادهٔ شاه جنت مکان (حشرش بعلی بن ابیطالب باد) پادشاهان عرصهٔ گیتی از مسلم و غیر مسلم از اقصای ممالک فرنگستان و اروس
و کاشغر و تبت و هندوستان با آنحضرت طرح الفت و آشنائی افگنده از حسن خلقش متواتر ایلچیان بدرگاه عرش اشتباه فرستاده اظهار عقیدت
و دوستی مینمودند و تحف و هدایای نفیسه هر دیار زیاده از چند و چون میگذرانیدند و سلاطین فرنگیه و پادشاهان مسیحیه از لاز و نمسه و فرانسه
و انگلیس و وندیس و پرتکال و اسپانیه و پاپ که بزرگترین پادشاهان نصاری و خلیفهٔ ملت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مقتدای
طوایف مسیحیه است با وجود بعد مسافت و مکان و دریاهای مابین محیط و عمان از آوازهٔ عدالت و سلوک پسندیده‌اش با طبقات انسانی
با آنحضرت از روی عقیدت آمیزش نموده عتبهٔ علیه‌اش از آمدشد رسولان سخندان و وصول هدایا بهر دیار خالی نبود صدق اینمقال از
مضمون مکتوبی که در این سال از پاپ نام پاپای مقتدای نصاری ارسال داشته بود معلوم میگردد و در میان گروه نصاری هرکس مرتبهٔ خلافت و جانشینی
حضرت مسیح دریافت او را پاپ میگویند و دار الخلافه‌اش که باعتقاد ایشان محل اقامت حضرت مسیح بوده رومهٔ کبری است از ارض یونان
چون از محاذی آن مکتوب بمقدمات مرقومه مفهوم بود بجنس در این صحیفه ثبت افتاد که بوالفضولان حسد پیشه راقم حروف را از مقولهٔ خدمت و ثنا
و خوشامدگویان نشمرند و از تکلفات استعارات منشیانه دور دانند **صورت کتابت این است** عالیحضرت نواب معز الدوله پادشاه

مکتوب پاپ اعظم بشاه عباس کبیر

والا جاه تحیت و سلام از ما بر بندگان شما که پرتو عنایت بغایت الهی و ملجای جمیع عالم و خلاصهٔ اولاد بنی آدم آنچنان پادشاهی که مقتدا و مهتدای
جمیع عالمیانی خصوصاً نزد جانشین حضرت عیسی خداوندما اعنی رومهٔ کبری که پادشاهان عظیم الشأن با بزرگی قدر و منزلت ملتجی باو میشوند
حال آنکه شما نسبت در بزرگی و عظمت و جبروت برتری پس واجب است بر هر فرد از بنی آدم دعای دوام دولت قاهره خصوصاً بر دعاگویان
اینجانب که فرض عین دانستیم که در کلیساهای خویشتن استغاثه و استدعای ازدیاد عمر نواب ایشان نمائیم امید که سایهٔ عنایت الهی کم مباد از
و چونکه شفقت بندگان ایشان در نهایت است بعضی از مردمان شما که در این حدود اند در عزت و حرمت نزد عیسویان مثل بزرگان آسمانند و از علما
سریر اعلی شما علم انتشار دارد چنانچه در زمان سابق از حکمای یونان زمین که معلمان علم و حکمت و شیوه انسانیت بوده اند و آوازهٔ بزرگی و عدالت
شما بر طرف ساخت آوازهٔ خسرو پادشاه فرس را چرا که بندگان شما قانون کتاب خسرو پادشاه فرس اند و بالجمله در رومهٔ کبری که محل
انابان است جمیع را قصد العقل و اندیشه بندگان ایشان است و همیشه آوازهٔ بزرگواری آن عالیجناب را بگوش جان قبول نموده ایم و بدان
خوشحال و مسروریم و مارا شکی در اینباب هیچوجه نیست بلکه در قدیم الزمان جمیع فرنگیان را این اعتقاد است زیرا که مدتهاست که بندگان
ایشان طایفه ارنادریان که عبارت از علمای فرنگند جای بایشان داده و نهایت عزت و حرمت داشته اند و جمیع اماکن رومهٔ کبری را که
ریم پاپا بند و جانشینان حضرت عیسی نهایت محبت بایشان است از جهت فرستادن ایلچیان عظام کرام ذوی الاحترام خجسته پیام
ایشان چرا که یادآور یگانگی و اتحاد میدهد شما که رهبانان و پادریان پابرهنه از کوه کرمیلو که در پای تخت شما داشته لبریزند از خوشحالی
و خرمی و همیشه آوازهٔ بزرگی و رفعت حال بندگان شما را ایشان باینجانب میرسانند چرا که ایشان حق شناسند و فراموشکار نیستند فلهذا انسخیر

جمیع بلاد

[illegible] ۱۰۳۴ [illegible] ۱۰۳۵ [illegible] ۱۰۳۷ [illegible] در ۱۰۳۸ وفات یافت

سال چهل و دویم جلوس شاه عباس اول

دهر و اصحاب فطنت و ذکا روا ضح و لایح خواهد بود که این نکته غریب از نتایج اقبال و دلایل ثبات و بقای عمر و دولت آنحضرت است از شهزادگان
کامکار مکحول البصر که در صفاهان بودند امام قلی میرزا پسر صلبی پادشاه غفران پناه دعوی بینائی کرده مدعی سلطنت گردید بهانه در زمان
بصیر گردانیدن اندکی از هر طرف مردمک دیدها از آسیب نشتر محفوظ مانده بوده دولتخواهان از هجوم عامه و حادثه فتنه اندیشیده جهت دفع مفاسد
عظیمه که بر آن مترتب بود عینین آن شهزادگان را با نشتر ستمکاری کرده خاطر از حدوث فتنه فارغ ساختند و سر مدلول آیه کریمه که در استحکام
تفأل آوردن آنحضرت بحضور اقدس بصبر و سکون اشارت شده بود بابلغ وجهی سمت وضوح یافت که اگر در حین انتشار خبر واقعه هایله پادشاه
مغفور آن زیبنده سریر دولت در دار السلطنه صفهان که مقر سلطنت و مستقر خلافت و محل اجتماع طبقات سپاه از مصلح و مفسد بود تشریف حضور
نمیداشت مظنه آن بود که در آن شهر معظم چندان فتن و فتور ظهور یابد که ابواب بلایا بر روی روزگار خلایق گشاده گشته عجزه و زیر دستان پایمال
عوانان ظالم نهاد گردد مجملا ارکان دولت قاهره که در مازندران بودند در رکاب هودج عفاف نواب خورشید احتجاب علیه عالیه ناموس العالمین
صبیه محترمه شاه جنت مکان که عمه معظمه پادشاه غفران پناه فردوس آشیان و عاقله دهر و رحمة للعالمین است و سایر مخدرات سرابرده
سلطنت خزاین و بیوتات پادشاهی را برداشته صوفیان صادق العقیده این دودمان جنازه مغفرت اندازه را بر دوش اخلاص گرفته روی
توجه بصوب صفاهان آوردند و چون بدار المؤمنین کاشان رسیدند خلایق آن دیار با دیدهای گریان و دلهای نالان و کسوت سیاه و حال تباه باستقبال
شتافته چون بنعش مقدس رسیدند سینها چاک کرده بناله و فغان درآمده خاک بر سر فشاندن آغاز نهادند امرا و اعیان و ملازمان رکاب اشرف
جامها دریده اندوه آن مصیبت در دلها تازه گشت و از دحام خلایق در اطراف و پیش و پس نعش بمثابه بود که امرا و اعیان را مجال رفتار نبود القصه
آن جنازه محفوف برحمت حی لایموت را در پشت مشهد بیرون کاشان که مدفن امامزاده عالیقدری است موسوم بامامزاده حبیب موسی علیه و آبائه
التحیه و الثنا بامانت گذاشتند که انشاءالله بیکی از اماکن مشرفه و آستانهای متبرکه نقل شود حافظان خوش الحان تعیین فرمودند که شبانروز
بنوبه و کشیک دوازده نفر بتلاوت کلام مجید ربانی مواظبت و مداومت مینمود باشند که هیچ وقتی از روز و شب خالی از تلاوت حفاظ نبوده باشد و همیشه
بر سر مرقد مطهر بخور کرده از اول شام تا بام شمعدانها افروخته دارند و جهت طعام حفاظ و خدمه مزار کثیر الانوار و فقرا و مساکین اقسام حلاوه
و اطعمه الوان با محتاج سپرانجام داده مهدیقلی بیک ولد محمد خان زیاد اغلی قاجار را که از صوفی زادهای طایفه مذکور و صوفیان و صوفی زادگان
این دودمان است با چند نفر دیگر بانجام خدمات تربت مقدس منور تعیین نموده بعد از انجام این امور کوچ کرده بتاریخ بیست و ششم شهر جمادی الثانیه
داخل شهر شده همگی ارکان دولت و اعیان حضرت و مقربان بارگاه و ملازمان درگاه هر یک فراخور قدر و منزلت بترتیب مقرر و آئین معهوده لباس
در ایوان درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان بملازمت رسیده بشرف پای بوس مشرف گشته خواتین عالی منزلت و بزرگان رفیع مرتبت نوازشات
شاهانه اختصاص یافتند از مشاهده جمال جهان آرای همایونش غبار اندوه و ملالی که بر دلها نشسته بود پاک گشته طبایع دولتخواهان از نشاط و شادکامی
گل گل شکفتن آغاز نهاد و اسم سامی گرامی آنحضرت را شاه صفی خواندند شعرای بلاغت شعار و مستعدان هر دیار تواریخ مرغوبه یافته در سلک بلاغت
انتظام دادند زیاده از ده کس بالهام غیبی بایکدیگر توارد نموده (ظل حق) تاریخ یافته اند معنی نیز دلیل روشن است که سایه دولت آنحضرت
بر سر کافه خلایق مبسوط خواهد بود و عالمیان در ظل رافتش خواهند آسود از جمله تواریخ دیگر (صفی پا بر اورنگ شاهی نهاد) که مولانا شرمی قزوینی
یافته از الهامات غیبی است آوازه جلوس همایونش باطراف و اکناف رسیده موجب امنیت و استعانت بلاد و آسایش عباد گردید

(۱۰۳۸ written above «ظل حق» and above «صفی پا بر اورنگ شاهی نهاد»)

شمه از مفاخر جلال و جلایل اطوار محمدت خصال آنحضرت و جاه و حشمت بی اندازه اش از مواهب رب العزة عز شانه

اوصاف حمیده حضرت شاه غفران پناه از حد و حصر بیرون است و اطوار پسندیده اش از هر چه تصور کنی افزون و صادرات افعال ستوده خصالش

دستور

مدفن شاه عباس کبیر در پشت مشهد کاشان

× در اکثر تواریخ جلوس شاه صفی را شب دوشنبه چهارم جمادی الثانیه ۱۰۳۸ ضبط کرده اند که با نوشته تاریخ عالم آرا نیز موافقتر است برای اینکه در صفحه قبل گفت که بعد از واقعه ارتحال شاه عباس (صبح جمعه ۲۵ جمادی الاولی) فرشتادگان بسرعت هر چه تمامتر در مدت ۵ روز باصفهان رسیدند و قبل از انتشار خبر فوت پادشاه ماضی سام میرزا (شاه صفی) را بتخت نشاندند — و این مصادف است با شب دوشنبه ۴ جمادی الثانیه مطابق تاریخ (جلال الدین همائی)

ارتحال شاه جنت‌مکان علیین‌آشیان

اسباب اجل فراهم آمده ضعف و ناتوانی قوت تمام گرفت معالجات اطبا تاثیری نمیکرد و روز بروز ضعف از دیاد میپذیرفت خلایق از مشاهده این حال در قلق و اضطراب افتاده غریق لجه حیرت بودند خواتین معظمه و پرده نشینان سرادق اقبال از واهمه وقوع این واقعه هایله با دیده گریان و سینه سوزان لحظه از ناله و فغان نمیآسودند ارکان دولت و مقربان بساط عزت از بیم این مصیبت هوش و از سرمایه عقل از دست داده در بادیه حیرانی سرگردان و از تصور این قضیه جانگداز بر خویشتن پیچان و لرزان بودند تا آنکه در تاریخ شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی حال بر آنحضرت متغیر گشته آثار موت از بشره همایون لایح گردید هنگام طلوع صبح داعی حق را لبیک اجابت گفته طایر روح پرفتوحش از قفس بدن پرواز نموده بعالم قدس شتافت چگویم که در آنوقت بر حاضران آنمقام چه رفت و بر مقربان بساط عزت چه گذشت حجله نشینان سرادق جلال با سینهای چاک چاک و دلهای غمناک بناله و زاری در آمده با لباس سیاه خاک بر سر فشاندن آغاز نهادند آئین سوگواری در عالم تازه گشت اندوه بیشمار بدلهای خلایق راه یافته استقامت از طبایع دوری گزید و چه چنین نباشد آفتابی بود عالمتاب که عالمیان در سایه معدلتش آسوده بودند در معرض کسوف و زوال آمد اختری بود درخشنده و نورانی که پرتو امنیت و عافیت بر عالم انداخته بود از اوج کمال بحضیض وبال رسید آسمان که برونق پرداختش وران میشود هر صبح از این مصیبت سینه چاک میزند ماه و سال که در زمان دولتش بخوشی و خرمی گذران بود در حجاب ظلمانی اندوه متواری گشتند عقلا در این مصیبت عظمی جز شکیبائی چاره ندیده دست در عروة الوثقی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب زدند ارکان دولت قاهره سیما عیسی خان قورچی باشی اعتماد الدوله خلیفه سلطان که هر دو بشرف مصاهرت آنحضرت سرفرازی دارند و زینل خان ایشیک آقاسی باشی شاملو و سایر اعیان که در پایه سریر سلطنت مصیر بودند متوجه امور دولت گشته خواص و عوام را از ولیعهدی شاهزاده عالم و عالمیان آگاه گردانیدند جمیع خلفا و صوفیان و مریدان و معتقدان این دودمان ولایت نشان که در پایه سریر اعلی بودند فرمان مرشد کامل را بجان و دل پذیرفته بقدم اخلاص و انقیاد پیش آمدند و وثیقه در باب تفویض ولایت عهد و سلطنت و پادشاهی آن نوباوه بوستان اقبال که نشانه از آن اشارت با بشارت بوده باشد در قلم آورده عیسی خان و زینل خان و جمیع اعیان و طالبان سلسله علیه صفویه چنانچه وثیق پیر مریدی این سلسله است تلقی باذعان کرده بخطوط و مهور مسجل گردانیده مصحوب محبعلی بیک لله مشهور راکه از سفیدریشان معتمد این درگاه است بدار السلطنه اصفهان بخدمت شاه و شاهزاده جهانیان فرستادند و در این مصیبت عظمی که روی داده دیده و دل برایان بیت مشهور تسلی دادند

بیت

گل صدبرگ سوری را بقا باد — که گر نو روز سلطان رفت برباد

لله الحمد و المنة خلفی بیادگار گذاشت که آئین جهانداری از طلعت همایونش پیدا و آثار جهانبانی از ناصیه اقبالش هویدا است القصه چون حامل آن صحیفه بسرعت برق و باد آن مسافت بعیده را در هشت روز طی نموده بسعادت ملازمت دریافت و از واقعه نازله جد بزرگوارش خبر داده صحیفه لطیفه را بنظر انور رسانید شهزادگان و خواتین معظمه و مخدرات حرم محترم که در دار السلطنه صفاهان بودند از استماع این خبر وحشت اثر ناله و فغان باوج آسمان رسانیدند چند کس از ریش سفیدان این دودمان که بخدمات آنجا مامور بودند سیما ابوالقاسم بیک ایواغلی که از جمله صوفیان صافی اعتقاد و ایشک آقاسی باشی معتمد علیه حرم محترم بود باتفاق خسرو میرزا برادر بکرات خان والی گرجستان که حاکم دار السلطنه اصفهان بود بجهت رفع مفاسد و استقامت آن شهر معظم که مملو از طبقات خلایق و طوایف انام است جلوس همایون را بر تعزیه و سوگواری آنواقعه ناگزیر اهم و اولی دانسته همان لحظه آن شهریار جوانبخت را بتوره و آئین معتبر صوفیان دودمان صفویه بر تخت سلطنت و قالیچه ارشاد که میراث آبا و اجداد عظام جنت مقام است متمکن گردانیده شرف پایبوس دریافتند و آوازه جلوس همایون را باطراف و اکناف سرحدهای ممالک منتشر ساختند چون فضلای دهر و منجمان شهر ملاحظه کردند در حسب اتفاق هنگام جلوس ساعتی بوده بغایت سعد و میمون از جمیع معایب نجومی معرا کواکب مسعوده در اوج شرف مستقیم و خوشحال و در احوال اصحاب طالع ناظر هر چند از زیج و تقادیم و مستخرجات سال احتیاط کردند ساعتی باین خوبی جهت جلوس پادشاهی و آغاز سلطنت تا شهنشاه دیگر یافت نمیشود بعد عقلا

دهر و اصحاب

میگذشت و رؤیای صادقه میدیدند که خود تعبیر آنرا انتقال از عالم فانی بسرای باقی مینمودند

توجه خاطر گماشتن بتربیت شاهزادهٔ عالمیان ابو النصر سام میرزا و تفویض ولی العهدی بآن شهزادهٔ عالی مکان

در آن ایام چون بنور ولایت و ارشاد پرتو آئینهٔ ضمیر انور شده بود که عنقریب ازین دار فانی رفتنی و بزودی ازین وحشت سرا گذشتنی است ارادهٔ خاطر عاطرش بدان متعلق گشت که نوبادهٔ ریاض دولت نهال چمن آرای حدیقهٔ سلطنت شهزادهٔ جوانبخت کامکار یادگار شاهزادهٔ سعید مغفور نامدار کوکب جهان افروز سپهر شهریاری بدر منیر فلک جلالت و بختیاری زیبندهٔ افسر کیانی برازندهٔ تاج خسروانی خلف دودمان صفوی سلالهٔ خاندان علوی منظور نظر عنایات یزدانی مؤید بتأییدات سبحانی ابو النصر سام میرزا خلف ارجمند شهزادهٔ مغفرت نشان رضوان مقام صفی میرزا نور مضجعه را که عمر گرامیش بدامان ابد پیوسته باد هیجده مرحله طی کرده آغاز رشد و تمیز است و در دار السلطنهٔ صفاهان نشو و نما یافته چند نفر از معتمدان ذکور و اناث حسب الامر اشرف بلوازم خدمت و پرستاری آن شهزادهٔ کامکار ستوده اطوار قیام داشتند بحضور اقدس آورند که من بعد در ظل تربیت و اشفاق شاهانه بسر برده بمرتبهٔ ولیعهدی معزز گردانند چون شیوه و شعار حسنهٔ آنحضرت بود که در امور جزئیه بکلام مجید ربانی تفأل فرموده بمشورت و فرمان الهی شروع در هیچ امری مینموده در این امر مبارک میمون که از امور معظمات امور دین و دولت است مشورت لازم دانسته مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر منجم جنابدی که از زمرهٔ منجمان خاصهٔ شریفه و امین و معتمد بود بدین امر مأمور فرموده نزد مولانا مراد مازندرانی که از افاضل و اتقیای آندیار است فرستادند که مشورت نمایند مولانای مذکور تفأل نموده این آیهٔ کریمه برآمده بود که الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من الملائکة منزلین بلی ان تصبروا و تتقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین از مدلول آیهٔ کریمه ظاهر شد که ارادهٔ خاطر اشرف بسیار مبارک و میمون است لیکن درباب آوردن از صفاهان در آیهٔ کریمه اشاره بصبر و سکون بود و حضرت علام الغیوب **مصراع** کو مصلحت تو از تو بهتر داند بمصالح امور جهان و صلاح حال جهانیان دانا و بیناست بمدلول آیهٔ کریمه عمل فرموده چندروزی آوردن آن نوبادهٔ ریاض دولت و کامکاری در تعویق افتاد و بعد از آن در اندک زمانی چنانچه در ذیل مسطور خواهد گشت ظاهر شد که در نیاوردن آن شهزادهٔ سلطنت نشان بمازندران هزاران حکمت بالغهٔ الهی منطوی بود

ذکر انتقال حضرت شاه والاجاه از خاکدان دنیا بجنت اعلی و اتصال روح مطهر شریف روحانیان عالم بالا

آه و صد آه از گردش چرخ بیمدار و ستیزه کاری فلک کجرفتار هیچ نهالی از جویبار اقبال بالا نکشید و بثمرهٔ مراد و کامرانی بارور نگشت که جاروب فنا از تند باد اجل از پای درنیامد و هیچ کوکبی از افق جاه و جلال بدرخشید که عنقریب در مغرب فنا غروب و افول نکرد مدلول کریمهٔ کل من علیها فان مؤید این معنی است **بیت** آنکه تغییر نپذیرد خداست / وانکه فرد است و نمیرد خداست از ازل الآزال رقم ممات بر صفحهٔ هر ذیحیاتی کشیده اند و شاهان و شهریاران جهان با وجود امتداد زمان عاقبت شربت ناگوار ممات چشیده **شعر** نظر کن بر احوال پیشینیان / که رفتند یک یک کهان و مهان / نبد هیچ از آغاز او بود و بس / نماند بجز وی دگر هیچکس خامهٔ سیه جامه با سینهٔ چاک شرح این واقعهٔ دردناک را بدین نمط در حیز بیان میآرد که روزی آنحضرت بعزم سیر و شکار سوار گشته در شکارگاه همانا افراطی در اکل طعام شده بوده در بازگشتن تبی از ثقل معده عارض ذات همایون گشته ضعف قوی علاوه و نقاهت کوفت سابق گردید و عارضهٔ تب بعد از سه چهار روز آنحضرت را صاحب فراش گردانید بعضه و سهال انجامید و از قیام و تردد افتاده از تهیج خاطر همایون سوء العنیه ظهور یافت مجملاً

اسباب

در امداد او از مروت جبلی دور دانسته بنا بر نظام سلسلهٔ ظاهر در مقام امداد در آمده چند نفر از امرا صاحب تقصیر سیما محمد قلیخان زیاد اغلی و پیکرخان اکرمی و درت و یوسف سلطان حاکم لشکر با گروهی از متجنده بجانب ارض روم تعیین فرمودند که داخل قلعه شده باتفاق اباره بتدارک مافات در مراسم قلعه داری کوشند و قورچی باشی نیز با عساکر نصرت نشان از سلطانیه بجانب آذربایجان نهضت نموده هرگونه معاونت اتفاق افتد بظهور آورند اما تا رسیدن امرا مذکور خسرو پاشا بپای قلعه رسیده اباره را محصور گردیده بود و قورچی باشی و عساکر منصوره تا دارالسلطنه تبریز رفتند خسرو پاشا با اباره بمدارا سلوک نموده او را استمالت کردانیده بامان و انقیاد پادشاه روم دعوت کرد و قسم یاد نمود که او را از تعرض ینکیچریان نگاه داشته نگذارد که هیچ ضرر و آسیب جانی باو رسد و او نیز بمصالحه راغب گشته بیرون آمده سردار را ملاقات کرد و خسرو پاشا درباره او با ینکیچری آقاسی مناقشه نموده اباره را در حوزهٔ حمایت خود در آورده او را مصحوب خود کردانیده بجانب استنبول عود نموده و اصلا متعرض محال متعلقه باینطرف نگردید بنا برین از امرا عظام یوسف سلطان بمحارست قلعه آخسقه و سرداری تفنگچیان مامور گشته دیگران بمقام خود باز آمدند قورچی باشی و عساکر منصوره نیز از دارالسلطنه تبریز عود نموده قورچی باشی بملازمت اشرف رسید باز امرا و عساکر بمنازل و اوطان

توجه نمودن امام قلیخان بتسخیر ولایت بصره از تاریخی که عراق عرب بحیطهٔ تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره در آمده همیشه فتح و تسخیر ولایت بصره که از یکطرف بعراق عرب و از طرف دیگر بولایت خوزستان و فارس قلمرو همایون پیوسته پیشنهاد همت والا بود و فی الحقیقه تابع بغداد است در امثال سنوات که در ایام قدیم بسیار بوده بخاطر اشرف ارزانی خاطر انور رسوخ یافته امام قلیخان بیگلربیگی فارس بتسخیر ولایت مذکور مامور گشته با عساکر دیار فارس روانهٔ دارالسلام بغداد گردید که از راه کنار دجله بمقصد بشتابد و جمعی از تفنگچیان رکاب اشرف که در بغداد بودند و امرا و حکام لرستان و کردستان و آنحدود بهمراهی او مامور گردیدند و خان مشارالیه با جنود وافره بعظمت و شوکت متکاثره روانه مقصد گشته اعراب آنحوالی از روی اطاعت و انقیاد پیش آمده متقبل خدمات لایقه شدند و جناب خانی انعام و احسان بیشمار و خلع فاخره و تشریفات و تنسوقات هر دیار در آنراه بذل فرموده چون بولایت بصره رسید اکثر مردم آنولایت باطاعت و انقیاد راغب گشتند و رومیه در قلعه متحصن گشته حرف استیمان در میان داشتند که از قضای آسمانی واقعه ناگزیر نواب گیتی ستانی روی داده خبر رسید موجب تزلزل خاطر فرقهٔ قزلباش گشته جناب خانی نیز صلاح در توقف ندیده چون تسخیر آنولایت در این اوقات رقم پذیر کلک تقدیر نشده بود معاودت جناب خانی اتفاق افتاد و آن اراده در عقدهٔ تعویق ماند **از سوانح** آنکه شیرخان افغان که حاکم پوشنگ و حدود قندهار است بقصد سعادت زمین‌بوسی و ادراک ملازمت بدرگاه عرش اشتباه و چندگاه اقبال مثال ملازم رکاب اشرف بود در دارالسلطنه قزوین بانجاح مطالب و مرام او پرداخته زیاده از مامول تفقدهای گوناگون و نوازشات بی اندازه سرافراز گشته با خلع فاخره و انعامات وافره رخصت انصراف یافته روانهٔ دیار خود شد و در همین ماه هندوستان در حسن سلوک با تجار و مترددین سفارشات بلیغ فرمودند ضعف مزاج اقدس که از امتداد تب ربع و تحمل شدائد آن کوفت از دیاد پذیرفته بود اندکی زایل گشته روی بانحطاط آورده بود اما گاهی چند روز تخلف میکرد و گاهی از ارتکاب امور نامناسب مأکل و مشارب متضاده عود مینمود و نقاهت باقی بود که عزم توجه بقشلاق مازندران فرمودند اطبا بهوای آنجا را بجهت رطوبت مناسب آفات ندیده استخاره قرار تفأل و ادند و بکلام مجید تعالی فرمودند نیک نیامد چون آنحضرت مایل سیر و شکار آنجا بسیار بودند روزی چند توقف فرمودند که دیگرباره مشورت نمایند در اینمرتبه بدنیا و عزم جزم فرمودند بنا بر ضعف و نقاهت قرار یافت که بتأنی طی مسافت شده دوازده مرحله را در بیست و چهار روز طی نمایند اما بعد از بیرون آمدن قزوین از غایت شوق سیر تنزهات آنولایت و اقامت منازل دلگشا دوازده مرحله را از سواری های پایان صبا رفتار در هشت روز طی فرموده روز دهم داخل بلدهٔ طیبه اشرف شدند و چند روز در کمال عافیت و خوشدلی گذرانیده گاهی در روزهای موعده تب بقیهٔ تغییری در مزاج و حرارتی در بدن احساس میفرمودند و بدستور متوجه سرانجام مهام ملک و رعیت دولت و سیر و شکار میشدند و در آن اوقات گاهی از آنحضرت سخنانی که مشعر بر بیوفائی دهر و بی ثباتی دنیای دون و دلگیری از مشاغل روزگار بود بر زبان گهرفشان

میگذشت

سال چهل و دویم جلوس شاه عباس اول

عبا سا باد که از بهجت خالی میشود بلوازم جشن نوروزی پرداخته با مقربان بساط اقدس سیما قورچی باشی که از خدمات مرجوعه آذربایجان و تسخیر قلعه آخسقه و ضبط
ولایت درپسه جدا فارغ گشته در آن اوقات بپایه سریر سلطنت مصیر آمده همواره مجالست حضور اقدس و همصحبتی بزم مقدس سعادت امتیاز داشت با کمال
عیش و سرور و انبساط خاطر بلوازم سیر و شکار قیام داشتند و تا سه ماه بهار در مازندران اقامت فرموده چون هوایش از منهج اعتدال روی بگرمی
آورد و از جانب روم خبر متواتر گشت که درینسال خسرو پاشا نامی وزیر و سردار گشته با لشکر بسیار بطرف ارض روم میآید و مورا و گرجی سیه
بخت نمکحرام که بجانب روم همراه سردار مذکور است موکب همایون در ماه شوال از قشلاق مازندران در حرکت آمده بمظنه آنکه مبادا آن برگشته
بخت تحریک ماده فساد نموده بمعاونت رومیه بار دیگر در سرحد گرجستان آشوب انداخته آغاز فتنه نماید عنان توجه بصوب دار السلطنه قزوین معطوف
داشته بفیروزی و اقبال در دولتخانه مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و حکم شد که عساکر نصرت شعار در چمن سلطانیه جمعیت نموده بسرداری
عیسی خان قورچی باشی در آنجا آماده خدمت باشند که بهر طرف لازم آید و اشاره شود توجه نمایند از عفونت هوا و گرمی مازندران تقدیر عارضه طاری ذات
مبارک گشته بود در ایام اقامت دار السلطنه قزوین مزاج اقدس از اعتدال طبیعی انحراف جسته گاهی تب محرق عارض ذات همایون میگشت و
گاهی برطرف شده از اکل و شرب نامناسب عود میشود تا آنکه از غب و شطر الغب گذشته بتب ربع انجامید و با وجود انحراف مزاج و تحمل شداید آن
عارضه از امور دولت و تدابیر مهام سلطنت و ملکداری لحظه غافل نبوده اوقات خجسته ساعات صرف انتظام مهام دین و دولت میشد از
سوانح گرفتاری شمسی خان قزاقلر حاکم آخسقه است شرح واقعه آنکه جمعی از رومیه آنحوالی بعزم دستبرد و تاخت و غارت بالکای آخسقه آمدند
و زیاده از یک هزار و پانصد کس بلکه دو هزار بودند و از استحکام قلعه و تفنگچیان قدر انداز قلعه دار پیرامون قلعه نتوانستند گردید فی الجمله
تاخت و غارتی کرده باز گردیدند شمسی خان مرد دلیر مردانه بود از وفور غیرت و غرور شجاعت و عدم اطلاع بر کثرت ایشان عزم تعاقب و دستبرد
بی رضا و صلاح سفیدریشان قوم با سیصد نفر از غازیان قزاقلر بیرون آمده بتعاقب شتافت و چهار فرسخ رانده بدیشان رسید ایام بهار و هنگام
علفخوار ستوران بود و از شدت ایلغار اکثر غازیان در عقب مانده اسبهای علف خورده توانائی نداشتند یکجوقه از رومیه برسمت ما
فرود آمده یک دو جوقه دیگر در اطراف میان درها فرود آمده بودند که نمایان نبودند شمسی خان با یکصد کس رسیده بود هر چند بعضی از غازیان کار
دیده قزاقلر که همراه بودند او را از معارضه آنگروه مانع آمدند قایل نشده بمجادله پرداخت و جمعی که برسمت راه بودند از قضیه آگاه گشته متلاشی گردیدند
و فوجی سراسیمه وار خود را با سایر اسبان رسانیده راه فرار میجستند که خبر بسایر رومیه رسیده گروه انبوه سوار گشته سیل بسته از عقب شمسی خان نمایان گشته
او را با آن فوج قلیل گرفتند در میان و غازیان بقدر قوت و توان دست و پائی زده کشش را در هنگام فرار که اسبانشان از کار افتاده بود
از پای در آوردند شمسی خان زنده گرفتار گشت و اکثر غازیان رفیق او در آن معرکه قتیل و نابود گشتند و رومیان او را برداشته بمعسکر سردار پیوستند
سانحه دیگر از سوانح اقبال آمدن کیخوکن اباره است بدرگاه خلایق پناه و توسل جستن اباره پاشا مجدداً بعتبه علیه سپهر اشتباه شرح واقعه
آنکه در سال گذشته که اباره پاشا عرایض اخلاص فرستاده اظهار متابعت و استدعای معاونت نموده بود حضرت اعلی چنانچه در فوق مذکور شد
اعتمادی بر اقوال او نفرموده پیغام دادند که اگر اباره در گفتار خود صادق و با منسوبان این درگاه موافق بودی بایستی گرفتاران مجار به رومیه که
در سال گذشته وقوع یافت بدرگاه معلی فرستادی تا بر آن امداد و معاونت از اینطرف بظهور رسیده در اینسال که خسرو پاشای سردار بر سر او میآید
بعضی از منتسبان و مردم خود را با یروان فرستاد که در ظل حمایت منسوبان این درگاه باشند و بستان پاشا و عیسی بیگ را که گرفتار شده بودند بملازمت
اشرف ارسال داشت و عن صمیم القلب اظهار اخلاص و انقیاد کرد و از خوف و بیم ینگیچریان که معاند او بودند چاره بجز التجا نمودن بدین درگاه نیافت
ابراهیم بیگ نام برادر خود را که بکیخوکن اباره مشهور بود با جمعی از معتمدان فرستاده در دار السلطنه قزوین بسعادت بساط بوسی سرافراز شدند و در حین
ملازمت مجلس عالی آراسته کیخوکن اباره را بار رفقا و ملازمان که قریب یکصد و پنجاه نفر بودند بار داده نوازشات خسروانه بظهور آوردند و تفاصیل

بموجب سلطان غلام خاصهٔ شریفه که سردار تفنگچیان رستمداری بود تفویض یافت **هلوخان اردلان** از امرا از زمان شاه جنت مکان بود بنوعی که سبق ذکر یافته مملکت موروثی بخان احمد خان ولد مشار الیه تفویض یافته او حسب الامر در اصفهان اقامت داشت عمرش از نود تجاوز نموده بود درینسال بی آنکه بیماری عارض او گردد بعجل از هم گذشت و اکنون خان احمد خان پسرش باستقلال حاکم اردلان و متصرف ملک موروث و بیگلربیکی شهره زول است **یادگار علی سلطان خلفا** وی از قبیلهٔ طالش و اولاد خلیفة الخلفاست که در زمان خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمه والرضوان حاکم دار السلام بغداد بوده و خلیفة الخلفا لقب یافته بود و مشار الیه در سلک امرا عظام منتظم و بمنصب خلفائی سرافراز بود درینسال در حینی که از سفر گرجستان عود نموده بدار الارشاد اردبیل رسیده بود مسند خلافت در چیده بعالم عقبی شتافت مرد خیرخواه و خدا آگاه بود در زمان حیات خیرات و مبرات بسیار از او بظهور رسیده مساجد و مدرسه و آثار خیر او بسیار است منصب خلفائی بشاهقلی خلیفه تفویض یافت **حکیم سیف الدین مظفر کاشی** از اطبا سرکار خاصه شریفه بود و در خدمت اشرف کمال محرمیت و قرب و منزلت داشت و بسن کهولت و شیخوخیت رسیده طبابت ملازمان درگاه در عهدهٔ وی بود و اکثر اعیان که بیماری شدند بنا بر حذاقت و مهارت معالجهٔ او عمل مینمودند در اواخر از ضعف پیری و عدم قدرت ترک خدمت معالجات میپرداخت پسرش که بفضل و کمال آراسته حکیم دار الشفا بود در اردوی معلی بمعالجات مرضی قیام مینمود درینسال در ایام اقامت سلطانیه مریض گشته معالجات اطبا زمان با حریف اجل مقاومت ننموده عاقبت طبیب اجل علاج نمود پسرش شمسا محمدا که در آغاز جوانی تجربه پیران و روزگار دیده دارد بدستور پدر در سلک اطبا خاصهٔ شریفه منتظم و بمعالجات مرضی اردوی همایون قیام دارد **شاهرخ بیک** وزیر قورچیان ز ماری الاصل بود که در سلک جماعت قراداغلو اندوی از اهل استعداد بود خط نستعلیق را خوش مینوشت حضرت اعلی از وفور اخلاص و دولتخواهی آنسلسله باین دودمان با وی و برادران شفقت تمام داشت حیدر بیک برادرش اکنون یوزباشی قورچیان قراداغلواست و در اول حال در عوض بایندر بیک برادرش که مشرف قوشخانه بود و در پای قلعهٔ ایبورد در سیبه بزخم تفنگ کشته گردید مشرف قوشخانه شد در ثانی الحال مستوفی قورچیان عظام گشت بعد از فوت ملک بیک وزیر قورچی چنانچه در محل خود نگارش یافته بدین منصب سرافرازی یافت درینسال مریض گشته در حین اقامت سلطانیه از دنیا رحلت نمود پسر قابلی داشت اما خدمت مذکور از او متمشی نشد وزارت قورچیان عظام بمیر ابو علی توام میر ابو المعالی شفقت شد چون مشاهیر متوفاها رقم تحریر یافت اکنون وقت آنست که قضایای عظیمه سال آینده را رقم سازد

کنون وقت آن شد که شایند را
که سازد رقم شرح آینده را
نگارد درین عرصهٔ پر ملال
بآئین پیشین ده شرح حال

آغاز سال پر ملال لوی ئیل ترکی مطابق سنه تسع و ثلثین و الف که سال دوازدهم قرن ثانی زمان فرمانروائی عباسی است

ازبهار دلارای ینسال با همه نزهت و طراوت که لازم اصل مربع ربیع است شمیم بهجت و شادمانی بمشام نمیرسید از گلهایش پژمردگی ظاهر و افسردگی نمایان بود و گلزار جهان آب و رنگی نداشت یا زمانه از عظیمترین واقعه که از گردش چرخ دون و طراری و شعبده بازی سپهر بوقلمون مستور سراپردهٔ غیب بود خبر داشت نوروز جهان آرا که همیشه نخوشدلی و کامرانی میگذشت درین سال اثری از خرمی و شادمانی نداشت بیت

درین بهار گلی بر مراد کس نشکفت
بهای های نشستند تا بهار دگر

زمانه عالمیان از غم آباد بود و از بزرگترین وقایع روزگار غافل و خبردار نی بالجمله در روز دوشنبه سیزدهم شهر رجب مطابق سنه تسع و ثلثین و الف و ساعت و بیست و دقیقه از روز گذشته نیر اعظم از مقام حوت دلگیر گشته بشرفگاه حمل جهت امید و حضرت اعلی همایون شاهی ظل الهی ظل مرحمت بمفارق عالمیان مبسوط داشته در مازندران بهشت نشان و قصبهٔ دلگشای اشرف که درینسال دلگشا بود و منازل فرح بخش دلارا که اثری از دلارائی نداشت و باغات و بساتین خلد آسا خصوصا باغ و عمارت بهجت افزای

یادگار علی سلطان

حکیم سیف الدین مظفر کاشی

شاهرخ بیک

سال چهل و یکم جلوس شاه عباس اول

از لشکریان و طبقات سپاه از اردوی اعظم بیرون رفته بسلطان خرم می‌پیوستند و در ادراک ملازمت و کورنش بر یکدیگر سبقت می‌جستند چنانچه در چند روز
اکره اکثر اعیان و طبقات لشکر بر سر او جمع آمده بودند آصفخان و بعضی از خواص دربار پادشاهی بنیه صلاح در متابعت و انقیاد او دانسته قاصدان
سخندان فرستاده اظهار دولتخواهی کردند و سلطان خرم با خیل و حشم خوشدل و خرم بدار السلطنه اکره رسیده لوای سلطنت و جهانبانی افراخت
آصفخان و رفقا بنیه سلطان بلاغی را مصحوب خود گردانیده متوجه ملازمت گشتند و در حوالی اکره حسب الاشاره عالی بخیفر شاهزاده را شربت ممات
چشانیده بکورنش همایونش شتافتند شهزادگان مذکور یکی سلطان شهریار است که مکحول بود دیگری داور بخش مشهور بسلطان بلاغی ملقب بشیر شاه
ولد سلطان خسرو که بر پنج مسطور بسلطنت رسیده بود دیگر نفر دیگر برادر او و دو نفر پسران شاهزاده دنیال برادر شاه سلیم که در زمان حیات پدر فوت
شده بود و سلطان خرم که از پدر خطاب شاه جهانی داشت خود را شاه جهان و صاحبقران ثانی نامیده آصفخان را مدار علیه کارخانه سلطنت گردانید
و مهابت خان را سپهدار و صاحب اختیار لشکر نموده برادر عزیز یار وفادار مبارز الدین سپهسالار خان خانان لقب داد و ایشان بساط منازعه سابقه را
در نوردیده حسب الاشاره عالی با یکدیگر بحسب ظاهر دوستانه سلوک نموده بنظام مهمات دولت اشتغال دارند و شرح این وقایع از تقریر یکی دو نفر از آنجا
که در دیار هند بودند رقم تحریر پذیرفت العهدة علی الراوی **ابراهیم عادلشاه** والی بیجاپور و دابل وی بوسعت الکاء و ملک و تعداد
زمان سلطنت و وفور خزاین و تجملات از سایر سلاطین دکن ممتاز بود و بجهت کوفتی که در اسافل بدن و سواری نمیتوانست کرد و در قیام عاجز بود همیشه
بر روی کت و سریر تکیه زده از وفور عقل و تدبیر و کاردانی چندین سال بامور سلطنت پرداخته کامروای دولت بود و مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری که از
شعرای زمان و سخن پردازان روزگار و ممتاز اقران بودند در ظل رعایت او بسر میبردند کتاب نورس را که نهصد بیت است هر کدام چهارصد و پنجاه
بیت بنام او در سلک نظم در آورده هزار روپیه طلا که نهصد تومان عراقی میشد از او جایزه یافتند در علم ادوار و موسیقی و فنون سازها خود را استاد
میدانست در اینسال بعالم آخرت شتافت پسر بزرگترش بیست و دو ساله بسعی آنجماعت قایم مقام و جانشین پدر گشته رتبه عادلشاهی یافت **سلطان محمد
قطب شاه** ولد محمد امین میرزا که برادرزاده محمد قلی قطب شاه و داماد او بود مدت سلطنتش امتدادی نیافته وداع عمر و دولت کرد و سلطان
عبدالله که پسر او و دخترزاده محمد قلی قطب شاه بود بعضی از ارباب غرض جهت دخترزادگی قطب شاه بسلطنت او راضی نبودند باغوای ایشان در پیرکو حکم
او را بجرم سر طلبیده جمعی در او آویخته دیده اش را میل کشیدند و پسر کوچک هفت ساله اش را که علی نام داشت ابراهیم عادلشاه نامیده
بصوابدید ارکان دولت جانشین گشته مرتبه قطب شاهی یافت و با استادکان پایه سریر اعلی شاهی ظل اللهی زیاده از سلاطین پیشین اظهار اخلاص
و دولتخواهی کرده خیرات خان را که از امرای بزرگ آن سلسله است برسم رسالت با تحف و هدایای لایقه بخدمت اشرف ارسال داشت شرح آمدن او بایران
در محل خود رقمزده کلک بیان میگردد از ملازمان درگاه که در اینسال ارتحال نموده بعالم بقا شتافتند **آقا بیگ دیوان بیگی** وی از ملازمان علیقلی
خان شاملو و دیوان بیگی بود و از ظهور اهلیت و کاردانی در سلک ملازمان درگاه در آمده در هنگام غیبت علیقلی خان بنیابت او دیوان بیگی بود
در اوئیل که عساکر منصوره بسرکردگی قورچی باشی بغزای گرجستان و دفع عصیان و طغیان گرجیه مامور شدند چون علیقلی خان در آنسال فوت شد
او حسب الامر سرکرده قشون و لشکر علیقلی خان گشته بییلاق گرجستان رفت در هنگام معاودت اوایل اینسال در راه مریض گشته از دنیا رحلت کرد
سید حسین کمونه وی از سادات کمونه نقبای نجف اشرف بود که ابا عن جد از دولتخواهان این دودمان بوده همیشه صاحب جاه و حشمت بوده اند
و او نیز در زمان اقتدار رومیه در نجف اشرف باجاه و حشمت و صاحب اقتدار بود در سال فتح عراق عرب بسعادت ملازمت دریافته از وفور اهلیت و شگفته
طبعی منظور نظر فرخنده اثر همایون گشته ملازم رکاب اشرف گردیده و همواره از مصاحبان بزم اقدس بود در اینسال بیماری عارض او گردیده از دار فنا
رحلت گزید پسرش سید ناصر بدستور در سلک ملازمان درگاه انتظام دارد **یوتم سلطان گرجی** وی از زمره غلامان خاصه شریفه و تربیت
کرده آنحضرت بود و بایالت دربند باب الابواب سرافرازی داشت در اینسال رحلت کرده در عنفوان شباب باب الابواب آخرت شتافت ایالت آنولایت

ابراهیم عادلشاه

سلطان محمد قطب شاه

آقا بیگ دیوان بیگی

سید حسین کمونه

یوتم سلطان گرجی

بفرخ سلطان

از طرفین جنگ را بانی گذاشتند و لشکر سلطان شهریار ویران گشته جمعی بآنطرف پیوسته جمعی بازگشتن و پراکندگی آغاز نهادند و سپاه سلطان بلاغی متعاقب
جلوریز بلاهور رسیده سلطان شهریار فرصت جمعیت و سامان مقابله و قدرت محاربه نیافته در قلعه خزید و چون اردوی اعظم آصفخان و امراء معظم در پی موکب
سلطان بلاغی داخل لاهور شده بپای قلعه آمدند احدی متوجه قلعه داری نشد و بآسانی بقلعه راه یافته سلطان شهریار را در وثاق خود بدست
آورده چشم جهان بینش را میل کشیده از دیدن عاطل گردانیدند و دولت ده روزه او بسر آمده تمتعی نیافت چنانچه خواجه حافظ شیرازی در زوال دولت
شیخ ابواسحق انجو گفته **بیت** راستی کوکب فیروزه بواسحقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود اما احوال سلطان خرم آنکه
او در خدمت پدر بزرگوار بسیار معزز و گرامی و معتبر بود و بین الجمهور زیاده از سلطان پرویز برادر بزرگتر اعتبار داشت و از جانب پادشاه شاه
جهان لقب یافته بود و پادشاه او را بخدمات دکن مامور فرموده بجانب برهانپور میفرستاد از پدر استدعا نمود که سلطان خسرو مکحول برادر بزرگ او را
بدو سپارد که او نگاه دارد حسب الاستدعا باو سپردند و روانه خدمت مامور گشت و بی رضای پدر بقتل برادر بزرگ مکحول جرأت نمود و در این سفر
پادشاهانه سلوک کرده بامور یکه در آنجا نواده مخصوص پادشاه است دلیری کرد بدین جهت میانه پدر و پسر وحشت پیدا آمده جمعی اضداد که در خدمت پادشاه
راه سخن داشتند او را بطغیان و عصیان متهم میداشتند و در وقتیکه از برهانپور مراجعت نموده بدربار پادشاهی آمد از آمدن ممنوع شد و ملتفت نشده با غلبه و
ازدحام تمام میآمد پادشاه در لاهور بود و از فساد مفسدین بیشتر بدمظنه و بی اعتماد شده با سپاه گران و گروه انبوه از لاهور بیرون آمده بجانب او در حرکت
آمد و در مابین اگره و لاهور قریب بیقین بمقارنه تلاقی افتاد بعضی از امراء و مردم معتبر از او روگردان شده بموکب پادشاهی پیوستند سلطان خرم خایف و
هراسان گشته از راهی که آمده بود برگردیده بطرف برهانپور شتافت و از آنجا بدکن رفت و از میان ولایت قطبشاهی گذشته بقصد تسخیر بنگاله بدان
صوب در حرکت آمد و در آنجا با ابراهیم خان بنگاله که از امراء بزرگ پادشاهی و قوم آصفخان بود مصاف داد و برو غالب آمده فتح بنگاله کرده فیلخانه و خزاین
موفور بدست آورد و از آنجا متوجه الهاباس گردید این مقدمات موجب زیادتی وحشت و طغیان او گشته شاه سلیم شاهزاده پرویز را با مهابت خان حاکم کابل
که از امراء ذیشان آن دولت است بتنبیه و تأدیب او مامور فرموده با لشکر عظیم فرستاد و در حدود الهاباس فیمابین محاربه قوی روی داده شکست
بجانب سلطان خرم افتاد و از راه بنگاله که آمده بود بازگشته بدکن رفت در اینمرتبه در ولایت قطبشاه توقف ننموده بولایت نظامشاه رفت چندگاه در آنجا
اقامت گزیده بسر برد سلاطین دکن فی الجمله بازگشتی باو کرده خدمات مینمودند از بودن آنجا دلگیر گشته قصد آمدن ایران کرد که از حضرت شاه معاونت
جوید چون بولایت تته رسید اراده نمود که قلعه تته را بدست آورده ولایت سند را که با ایران اقرب است متصرف گردد حاکم تته قلعه بسته شروع در قلعه
داری کرد و تسخیر قلعه متیسر گشت عظماء دولتش از آمدن ایران مانع شدند بالضروره بازگشته بولایت نظامشاه رفت درین آمد و رفت جمعیت او روی در تفرقه
و پراکندگی آورده و روزی چند با معدودی در آن ملک اقامت گزیده بسر برد و سامان بسر میبرد و نظامشاه از خوف پادشاه در مقام آن برآمده بود
که او را از ولایت خود عذر خواهد درین اثنا قضیه فوت شاهزاده پرویز وقوع یافته خبر باو رسید در دربار پادشاهی نیز میانه مهابت خان و آصفخان منازعه
آمده بنابر قرب و اقتدار آصفخان و ربط او با حرم محترم پادشاه و شرف محرمیت غایتی که در ازاء حقوق خدمات و جانسپاریها متوقع و چشم داشت مهابت
خان بوده بظهور نیامده از پادشاه رنجیده خاطر جدا گشته بجانب سلطان خرم میل نموده روانه دکن گشته باو ملحق شد سلطان خرم از آمدن او مسرور و فرحناک
گشته این مقدمه را تازه دولت و آب و رنگی یافت و در اندیشه بیرون آمدن از آنملک بودند که خبر واقعه ناگزیر پادشاه شنیدند و دفعتاً از آنجا
بعزم دار السلطنه اگره در حرکت آمده با معدودی روانه شد سلاطین دکن طریقه مردمی مسلوک داشتند و لشکریان اطراف از جغتای و مغل و افغان
و راجپوت بجانب او میل نموده در هر مرحله جمعی بادی پیوستند و در اردوی او جمعیتی عظیم فراهم آمد آوازه آمدن او تزلزل در بنیان سلطنت سلطان
بلاغی انداخته ارکان دولت او و عقلای لشکر که غوری در امور دنیوی داشتند با وجود پسر صلبی رشید صاحب داعیه تمشیت مهم پسرزاده را دور از کار
دانسته تردد خاطر ایشان یوماً فیوماً متزاید میگشت بالجمله از لاهور بیرون آمده روی توجه بدار السلطنه اگره که مقر سلطنت آمدند و ما نشست آورد فوج فوج

از لشکریان

سال چهل و یکم جلوس شاه عباس اول

بدین رتبه بلند ارجمندی یافت و چون فیمابین حضرت اعلی شاهی ظل الهی و حضرت پادشاه والاجاه شاه سلیم فرمانروای ممالک هندوستان طریقه
خلت و دوستی و اخوت و یکتادلی مرعی و مسلوک بود و با آمد شد رسولان و مفاوضات صداقت بنیان همواره از حال یکدیگر خبیر و آگاه بودند و از
تاریخی که معتمد الخاقانی زنبیل بیگ بیگدلی که الحال رتبه خانی یافته زنبیل خان است از رسالت هندوستان عود نمود تا غایت آمد شدی وقوع نیافته بود در
اینوقت بمسامع جلال رسید که شهزاده پرویز پسر بزرگتر آنحضرت که رتبه ولیعهدی داشت از تقاضای قضا و اقتضای اجل موعود سفر آخرت اختیار
نموده از وفور مصادقت و برادری لازم گشت که معتمدی فرستاده لوازم پرسش و دلجوئی بفعل آورند و متفحص احوال خیر مآل گردند لهذا آقا بیگ
یوزباشی استاجلو را که از معتبران درگاه و مرد سخندان کارآزموده کارآگاه است برسالت تعیین فرموده تحف و هدایای لایقه از اقمشه و امتعه
نفیسه و نفایس بر دیار و تازی نژادان صبارفتار مصحوب او گردانیده با نامه محبت طراز دوستانه مشعر بر مهربانیهای برادرانه روانه فرمودند و او
بآئین شایسته کمر بدین خدمت بسته باصفهان آمد که از راه یزد و کرمان بجانب قندهار رفته بمقصد بشتابد هنوز در اصفهان بود که خبر وحشت اثر واقعه ناگزیر
آن پادشاه والاجاه و فتن و فتور هندوستان در ایران شایع و متواتر گشته باعث تعویق رفتن او گردید از اتفاقات ابراهیم عادلشاه و سلطان محمد
قطب شاه سلاطین دکن نیز چنانچه در ذیل صحیفه مسطور میگردد عالم فانی را وداع نموده بصوب عالم بقا شتافتند در زمان شاه جنت مکان نیز در هندوستان
چنین واقعه دست داده که سه پادشاه در یکسال ارتحال نمودند سلیم شاه ولد شیرشاه افغان که فرمانروای ممالک هندوستان و دهلی و آگره و لاهور و
بنگاله بود ثانی سلطان محمود پادشاه گجرات و ثالث نظامشاه والی احمدنگر دکن مولانا قاسم کاهی زوال خسروان تاریخ یافته در سلک نظم در آورده
بود **قطعه**

سه خسرو را قران آمد بیکسال — که هند از عدلشان دارالامان بود
زمن تاریخ فوت این سه خسرو — چه میپرسی زوال خسروان بود

درینسال نیز چنین واقع شد که در هندوستان سه پادشاه عمر و دولت را وداع کردند هرچند این قضایا داخل وقایع ایران
نیست بنابر رابطه صداقت و آمد شد که قدیما با این دودمان دارند و مناسبت مقام بتحریر آن پرداخت **متوفیات** نورالدین محمد سلیم پادشاه ابن
جلال الدین محمد اکبر بن محمد همایون بن محمد بابر بن عمر شیخ ابن سلطان ابوسعید ابن میرزا سلطان محمد ابن میرزا امیرانشاه ابن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان
در حینی که از سیر ولایت کشمیر عود نموده هنوز بلاهور نرسیده بود در راه مریض گشته بعالم آخرت شتافت مدت سلطنتش بیست و دو سال بود و چون پسرش
سلطان خرم که بعد از شهزاده پرویز که فوت شد پسر بزرگتر بود بنابر وحشتی که بافساد مفسدین میانه پدر و پسر روی داده مغضوب پدر گشته بود از ولایت
پادشاهی بیرون رفته بی سر و سامان در دیار دکن بسر میبرد ارکان دولت که در پایه سریر سلطنت مصیر بودند گویند بوصیت پادشاه که در حین ارتحال نموده
داور بخش نام پسر سلطان خسرو مکحول را که بسلطان بلاغی مشهور بود ولیعهد کرده او را بپادشاهی اختیار نموده خطبه و سکه بنام او کردند و سایر شاهزادگان
که حاضر بودند سلطان بلاغی را کورنش نموده او را شیرشاه لقب دادند اما شاهزاده شهریار پسر صلبی کوچکتر پادشاه مخالفت ارکان دولت کرده
خود را بلاهور رسانیده قلعه لاهور و فیلخانه و خزاین و جباخانه بیقیاس که در آنجا بود متصرف نموده خطبه بنام او در لاهور خوانده شد و سکه بنام او
این مصراع نقش کرده زدند که (سکه زد بر دور عالم شاه شاهان شهریار) و طرح سلطنت و پادشاهی افکنده اعاظم امرا و خواجهها و اشراف
و اعیان که در آنجا بودند طوعاً او کرهاً سلطنت او را پذیرفته کمر بخدمتش بستند و او بذل و دهش لشکر عظیم مرتب ساخت و چون اردوی شاه سلیم
و عظما و ارکان دولت در موکب شیرشاه و شاهزادگان و خواتین معظمه بلاهور قریب شدند سلطان شهریار خود در لاهور توقف نموده لشکر خود را
با امرا و سرداران و خواجهای معتبر لاهور بمقابله ایشان فرستاد که اگر در مخالفت مصر باشند و پیرزاده را برادر که پسر صلبی است بگزینند بجای به
پردازند ارکان دولت که معظم ایشان آصفخان بود از ورود لشکر آگاه گشته از آنطرف نیز گروهی بمقابله شتافتند و عظمای سپاه لاهور را از رحلت
پادشاه و جلوس سلطان بلاغی موسوم بشیرشاه که بحکم ولی العهدی وقوع یافته و اتفاق سایر شهزادگان و خواتین معظمه خبیر و آگاه کرده بموافقت خود
دلالت کردند روزی که فیمابین اتفاق ملاقات افتاد سرداران و خواجهاعیان هر دو فریق با یکدیگر گفتگوی صلاح اندیشانه بمیان آوردند

متوفیات
محمد سلیم ۱۲

از هر دین

آل عثمان این امر شنیع بظهور آمده چلبی بیک را که بازگشته بقراحمید رسیده بود حاکم آنجا از هم گذرانید و طهماسب قلی سلطان را چون علمای روم
با یکدیگر ضدیت ورزیده بر خلاف یکدیگر سخن میگفتند رفتن ایلچی مذکور را منافی مطلب خود دانسته در راه ضایع کردند و متملکات و مایعرف او رقم تملک کشیدند
و تهمت نوشتن بر قاهر اجل نهاده بعضی اشیاء ظاهری او را جهت رفع شناعت بملازمانش دادند و آقا جلال نام گرجی را که در ایام مصالحه و دوستی
و آمد شد طرفین بجانب حلب فرستاده شده بود در انجام بعضی خدمات مشغولی داشت حاکم حلب بشیوه کم فرصتان پست همت عمل نموده او را بقتل آورده کل
وجوه بضاعت و اموال و اسبابی که داشت در حیطه تصرف در آورد اگر این امور از موقف سلطنت صدور یافته زهی کم فرصتی و پست فطرتی و اگر
حکام و پاشایان بخود سر چنین امر اقدام نموده اند زهی بی حمیتی عدم اقتدار پادشاهان و خودرائی منسوبان دلیل ضعف دولت است حضرت اعلی اعلاه
الله تعالی که اوصاف حمیده اش پسندیده عالمیان و اطوار سنجیده پسندیده اش قانون بزرگی و دستور العمل سلاطین جهان است بر خلاف این معنی سلوک فرموده
ایلچیان روم را محمد آقا نامی از معتبران آن سلسله که قبل از وقایع مذکوره بدرگاه جهان پناه آمده معزز و محترم در دار السلطنه قزوین اقامت داشت و مصطفی آقا نام
که بعد از آن آمده بود چنانچه در سال گذشته بتحریر پیوست رعایتهای ملوکانه فرموده مشمول نوازش و احسان مقضی المرام روانه دیار خود فرمودند تجار
آن ولایت که در مملکت عجم بودند در مهاد امن و امان آسوده برضای خود هر گاه اراده نمودند بی اذیت و خسران سالم و غانم روانه شدند واقعه ناملایم

امام قلی میرزا درین سال از اقتضای فلک بیدادگر و اطوار بیخردانه شهزاده بیوقار امام قلی میرزا نور بینائی از آسیب نشتر نقصان پذیرفت
در باستانی نامها که مورخان بلاغت شعار بقلم تحقیق و رقم تصدیق نگاشته اند همیشه سلاطین عدالت آئین و فرمانروایان صاحب تمکین صلاح حال و استقامت
احوال خلایق را از سپاهی و رعیت بر مطالب عالیه دنیوی و علاقه پدر فرزندی راجح دانسته در رضاجوئی و رفاهیت خلق الله که هر آینه موجب رضامندی
خالق البرایا است کوشیده اند چنانچه قضیه بقتل آوردن سلطان سلیمان که اعقل پادشاهان روم بود سلطان مصطفی نام پسر رشید خود را بمظنه طغیان
و بی اعتدالی و سلطان بایزید پسر دیگرش را با چهار پسر او بنوعی که در صحیفه اول در طی وقایع حضرت شاه جنت مکان تحریر یافته شاهد این معنی است و ازین قبیل
از سلاطین ماضیه بسیار بظهور پیوسته که ذکر آنها موجب اطناب است شهزاده مذکور از جهالت و نادانی و غرور جوانی ارتکاب اموری که پسندیده والد
بزرگوارش نبود مینمود از اطوارش بی اعتدالی و از جوهر ذاتش بدانشی و کم مهری تفرس میشد صلاح حال جمهور در آن دیده دیده بینائیش را بی نور گردانیدند اگرچه
بحسب تقدیر بدین بلیه گرفتار آمد اما بمضمون این مصراع (کو مصلحت تو از تو بهتر داند) از چندین بلیه دیگر که در عالم اسباب جهت شهزادگان عالی منزلت آماده کار
خانه خلقت و تقدیرات و کمترینش عدم بصیرت و بینائی است نجات یافته آسوده حال در ظل مرحمت شاهانه روزگار میگذرانید

ذکر مراجعت موکب همایون از سلطانیه بقشلاق مازندران

چون چندگاه بلده سلطانیه معسکر همایون شاهی گردید و سپه دار رومیان که بسرحد آمده بمحاصره قلعه ارض روم مشغول بود بی نیل مقصود بازگردیده خاطر اشرف
از سرحد قلمرو همایون و احتمال دست درازی ایشان باطراف سرحد خصوصاً قلعه آخسقه اطمینان یافت عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده لشکریان را
رخصت اوطان و مساکن دادند و باقرمان رکاب نصرت انتساب از سلطانیه روی توجه بقشلاق مازندران آورده بخرمی و خوشدلی در قصبه شریفه اشرف
اقامت فرمودند و همواره بسیر و شکار رغبت نموده در سرزمینهای نزهت بخش اشرف و دار السرور فرح آباد و منازل خلد آسا و بساتین فرح فزای آن دیار که در
هر مکان نزهت بخش افراخته و پرداخته معمار همت والا است عشرت پیرا بوده زمستان را بخوشدلی و کامیابی میگذرانیدند قورچی باشی که دو سال بود در آذربایجان
قشلاق داشت حسب الفرمان همایون بپایه سریر اعلی آمده در مازندران بسعادت بساط بوسی دریافت و زمان بیک ناظر نیز از آذربایجان عود نموده تفنگچیان
و لشکریان که با او و قورچی باشی بودند رخصت اوطان یافتند **از سوانح** آنکه چون از محمد قلیخان زیاد اغلی بیگلربیکی قراباغ در ظهور فتنه موراو اندک
مسامحه و مساهله وقوع یافته بود که در گنجه و آن حدود بهلوان دفع حادثه خیالی کرده بود و موراو الکا و ولایت او را تاخت کرده انواع مضرت رسانیده بود
در عقب رسید از امیر الامرائی قراباغ معزول گشته داود خان ولد الله وردیخان که مجاور سرحد تفلیس و نظام امور سرحد گرجستان مأمور و در آن سرحد بود

سال چهل و یکم جلوس شاه عباس اوّل

خدمتکار متوجه محل اقامت وگشته دوستانه یکدیگر را ملاقات نمودند و داودخان متکفل عفو تقصیرات وگشته سفارشات بلیغ شاهی را با بلیغ بیان خاطر نشان نمود و نخست تکلیف تغییر لباس و کلاه که در ایام خلافت ملبس بآن گشته بود نموده او را بلباس قزلباشی در آورد و تبعه اش همگی تغییر لباس کردند و دست در دامن استشفاع او زده مهمات خود را بصوابدید او منوط و مربوط گردانید و شرط نمود که اگر عنایت و الطاف شاهی شامل حال او باشد مدت العمر پای از جادهٔ بندگی و متابعت بیرون ننهد و بعد از معاهده و شرایط پیمان بازگشته بجانب تفلیس عود نمود و حقیقت واقعه را بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسانید و طهمورث بر جادهٔ اطاعت و انقیاد مستقیم آمد

سانحهٔ دیگر التجا نمودن ابازه پاشا بدرگاه گیتی پناه مرتبهٔ دیگر

کیفیت واقعه آنکه چون رایات فیروزی آیات همایون بنصرت و اقبال از سفر خیر اثر بغداد معاودت نموده اخبار فتح و فیروزی و هزیمت لشکر روم در سرحدها انتشار یافت ابازه پاشا دیگر باره اظهار خلوص عقیدت و اخلاص کرده نوروز بیک قورچی باشی استاجلو را که در سال گذشته گرفته حبس نموده شهرت قتلش داده بود باز فرستاد و از اعمال سابق و حرکات ناهنجار و تصرف مال تجار معاذیر دلپذیر بنیاد دارانه تمسک جسته و چون خلیل پاشای سردار در میان متوجه دفع او بود چشم داشت معاونت از این دولت داشت و چون از اطوار او دوروئی و مکر و حیل بظهور پیوسته بود در هنگامی که لشکر بر سر او آمد در معاونت او توجه تام مبذول نفرمودند اما مقرر شد که قورچی باشی بالشکر ظفر اثر که در آنحدود در ایروان اقامت نماید که مبادا از رومیان دست درازی بقلمرو همایون اعلی واقع شود و بعد از آنکه خلیل پاشای سردار بارض روم نزدیک رسید دلیلر حسین پاشا نامی را با چند نفر از پاشایان و جنود ینکچری بقصد استرداد قلعهٔ آخسقه بارض روم فرستاد و بستان پاشا و عیسی بیک را که از معتبران بود برسالت نزد ابازه فرستاد که او را استمالت گردانیده ترغیب نمایند که بدلیلر پیوسته باتفاق بر سر آخسقه روند و دستانش پاشا و خبر کردند که این جماعت بگرفتن تو مامورند از خود غافل نشود ابازه بستان پاشا و عیسی بیک را گرفته نگاه داشت و با لشکر ارض روم پشت گرمی جنود داهیره که در سپر چه چخور سعد بود نداز خوف جان از قلعه بیرون آمده علی الغفله بر سر امرا و پاشایان و ینکچریان که مقدمة الجیش بودند ریخته مجادله نمود و دستبرد عظیم کرد و چندی از عظمای لشکر که حسین پاشا دلیلر از آنجمله بود بدست آورده جمعی کثیر از رومیه و ینکچریان بقتل آورد و حسین پاشا را زخمدار بقلعه آورد و در قلعه از هم گذشت و چون این خبر بسردار رسید با عموم سپاه بر سر او آمده قلعهٔ ارض روم را محاصره نمودند و او تا چهار ماه محصور بود و مراسم قلعه داری بپرداخت و در آن مدت رایات جلال بنا برحزم و احتیاط در سلطانیه اقامت داشت زمستان رسید رومیه زیاده از این در ارض روم نتوانستند توقف نمود کاری نساخته بازگشتند و او حقیقت حال بعرض اقدس رسانید حضرت اعلی بفرستادهای او صریحاً اظهار کردند که چون اقوال ابازه موافق کفتارش نبود در زیاده اعتمادی بر اقوال او نمودیم اگر در قول خود صادق است و با نواب همایون ما موافق طریق این بود که گرفتاران رومی را که در جنگ وغیره بدست در آورده بپایهٔ سریر اعلی شاهی فرستد که بر ضمیر انور ظاهر گردد که این تلاش او با رومیه در دولتخواهی این دودمان است و مضمون این کلام مشهور را که (یا زنگی زنگ باش و یا رومی روم)

منظور دارد شرح بقیهٔ احوال او در سال آینده مرقوم میگردد وقایع متنوعه که ایراد آن لازم بود بر اذکیاء پوشیده نیست که در میانهٔ سلاطین عالم و پادشاهان عرصهٔ گیتی قانونی است قدیم که ایلچیانی که بیکدیگر میفرستاده خواه در ایام دوستی و اتحاد و خواه در زمان خصومت و عناد سالم و غانم آمد شد نموده بهیچ نوع مضرت و آسیبی که عند الخالق و الخلایق مذموم است بجان و مال ایشان نمیرسیده زیرا که فرستادگان مامور فرمان فرستنده اند و وظیفهٔ ایشان جز تبلیغ رسالت و رسانیدن نامه و پیغام نیست شعر در آئین شاهان و رسم کیان فرستندگان ایمنند از زیان در این چند سال دو مرتبه چنانچه در محل خود گذارش یافته ایلچیان با مکتوب بلاغت اسلوب متواضعانه چنانچه راه و رسم سلاطین بزرگ است بپادشاه روم فرستاده شده بود و چلبی بیک قورچی قاجار را قبل از وقایع بغداد و طهماسب قلی سلطان شیره ای را بعد از آن از ارکان دولت آل عثمان

قتل سفرای ایرانی بدست امرای عثمانی برخلاف آداب جهانبانی و اصول انسانی

ماضی مخالفت نموده میخواست که عظمای کارتیل بجانب پسران او میل نموده یک پسر خود را باوث فخرزاد کی حاکم کارتیل گردانیده خود در آن مملکت نیز فرمانروا و صاحب اقتدار باشد وبعضی از گرجیان کارتیل در این باده با او همزبان بوده از موراو دوری میگزیدند بدین جهت میانه موراو وطهمورث وحشت پیدا آمده بقضایا دانجامید واز یکدیگر دوری گزیده طهمورث از او احتیاط مینمود موراو لشکری از هواخواهان خود مرتب ساخته علی الغفله بر سر او رفت وموافقان طهمورث او را آگاه گردانیدند در آن وقت قدرت مقابله ومدافعه نداشت از مقام خود حرکت کرده بطرف دیگر شتافت و فرصتی جسته با معدودی که در هم آورده بود بر سر موراو رفت و فیمابین هر دو گروه محاربه قوی روی داده طهمورث غالب آمد و موراو شکست یافته جرعه اعتبارش از باده پندار خالی گشت در گرجستان اقامت نتوانست نمود عزیمت دیار روم کرده متوجه آنطرف گشت وبسرداری که بر سر اباره بارض روم میآمد پیوسته از آنجا باستنبول رفت و از آن تاریخ در میان رومیان است و طهمورث صلاح حال خود را در التجا نمودن باین درگاه دانسته با داودخان و للدالله ویردیخان که بعد از محاربه حسب الصلاح قورچی باشی با گروهی از مردم خود و تفنگچیان در تفلیس اقامت داشت بادی الفت و آشنائی گردیده فیمابین مراسله وآمد شد وقوع مییافت و در سال گذشته بوساطت او عرایض ضراعت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده بود چنانچه در ذیل مذکور میگردد و درینسال فیمابین ایشان ملاقات اتفاق افتاد

التجا نمودن طهمورث خان بدرگاه جهان پناه بوساطت داودخان و للدالله ویردیخان و ملاقات ایشان با یکدیگر

چون میانه طهمورث و موراو وحشت پیدا آمده موافقت ایشان بمخالفت انجامید و او برومیه توسل جسته بدیار روم رفت طهمورث از خواب غفلت بیدار گشته از کردهای سابق خود و قضایائی که روی نموده نادم و پشیمان گردید و دیگر باره دست توسل بر دامن دولت ابدپیوند این آستان داشته با داودخان طرح الفت و آشنائی انداخت و بدستور سابق اظهار غلامی و بندگی این آستان کرده بوسیله او استشفاع و استدعای عفو زلات و تقصیرات خود کرد و داودخان حقایق حال و اظهار ضراعت و بندگی او را بخدمت اشرف عرض نموده در حینی که رایات ظفرآیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال از سفر خیراثر بغداد بصوب عراق در حرکت آمده بود عریضه داودخان و تضرع نامچه طهمورث که باو نوشته بود بنظر همایون درآمد در آن صحیفه درج نموده بود که در این چند سال از من خطاهای بسیار صدور یافته و بجهت محارباتی که ضرورةً در میانه وقوع یافت طوایف قزلباش عموماً تیغهای زهرآلود بخونریزی من در میان دارند بدین جهت جرات آمدن بپایه سریر اعلی ندارم اگر حضرت شاه که از خاندان کرمند رقم عفو بر تقصیرات این بنده کنه کار کشیده از خطاهای گذشته اغماض فرمایند مجدداً حلقه غلامی در گوش کشیده بعد الیوم ذره از شاهراه بندگی عدول ننماید و بعد از آنکه خدمتی چند نمایان از این غلام صدور یافته و جانسپاری چند کرده باشم که بین الجمهور مستحسن و پسندیده باشد تکیه بآن کرده بسعادت ملازمت میتوانم دریافت حالا از خوف بی ادبیها که ارتکاب شده امیدوارم که از تکلیف ملازمت معاف باشم و درین حرابه بسر برم و داودخان استمالت نامچه بر سبیل حرز امانی باسم او استدعا نموده بود حضرت همایون اعلی ملتمس داودخان را مبذول داشته استمالت نامچه مبنی بر عنایات خسروانه و عفو تقصیرات فرستادند اما سفارش نمودند که بطهمورث اعلام نماید که او از عهد صبی در ظل تربیت همایون ما نشو و نما یافته و ما را بواجبی میشناسد و بر نیک و بد مزاج اقدس اطلاع دارد حالا این معاذیر و اظهار ندامت و خلوص بندگی که مینماید از او پذیرفتیم اما دانسته باشد که مادام روی ارادت و اخلاص بدرگاه عرش اشتباه نیاورد و طریق گنهکاران شمشیر گردن آویخته بنظر همایون درنیاید عن صمیم القلب عفو و اغماض ممکن نیست و این بیخانمان حیله اندوز دنیادارانه در میکرد سعی نماید که دامن بعصیان آلوده خود را بآب خدمتکاری و راست قولی شست و شو دهد و خود در شایسته ادراک سعادت حضور گرداند بعد از وصول فرمان داودخان عزم ملاقات او با خود جزم کرده بپشت گرمی وجود اقدس و عنصر مقدس همایون بی تکلفانه با معدودی از ملازمان

سال چهل و یکم جلوس شاه عباس اول

بجهت نظام امور سرحد آذربایجان و گرجستان لوای جهانبانی به آنصوب در حرکت آورده بلدهٔ سلطانیه مضرب سرادقات عز و اقبال گردید رستم
بیک یساول صحبت که بوفور اهلیت و کاردانی متصف و برتبهٔ دیوان بیگی گری سرافراز شده بود بدار السلطنهٔ تبریز فرستادند که باتفاق
حاکم تبریز و امرای آنطرف از سرحدوان خبردار بوده در دفع فساد رومیه و اکراد آن سرحد کوشیده مساعی جمیله بظهور آورد از سوانح
اقبال که درینسال بظهور آمد خلاصی یافتن قزاق خان چرکس بیگلربیگی شیروانست از حبس موراو و طاغیان گرجی که در راه قراقلقان گرجستان
بنوعی که در محل خود تحریر یافته گرفتار گرجیان شده مدتی مدید محبوس بود و چون مهمات موراو در گرجستان بر نهج دلخواه انتظامی نداشت
یکی دو نفر از محافظان از او تطمع یافته در زمان فرصت او را برداشته از گرجستان بیرون آورده بسلامت باردوی قورچی باشی رسانیدند و
بعد از عرض و استجازهٔ همایون بدار الشیروان گشته بوکلا و نایبان و متعلقانش که در شیروان بودند پیوست و بدستور بیگلربیگی آن ولایت است

دیگری از سوانح اقبال رفتن قورچی باشی است بر سر قلعه آخسقه و بدست درآمدن آنقلعه بنیروی دولت ابد پیوند

سابقاً مذکور شده که حکومت آخسقه گرجستان بصفی سلیم خان شمس الدینلو و محافظت قلاع آنجا باو و جمعی تفنگچیان متعلق بود و در سال گذشته
بنابر هرگونه فتن و فتور که در گرجستان و سرحدها واقع بود و آوازهٔ آمدن سپاه روم میرسید و از اباظه پاشای حاکم ارض روم که قرب جوار
ولایت مذکوراست آثار ناخلاصی و حیله اندوزی بظهور آمد محافظان قلعه آخسقه که معظم قلاع آنجا است واهمه نموده از بیم محاصره و تسخیر دل از ثبات
قلعه متزلزل گشتند و چون تعمیر شکست و بست قلعه هنوز نشده بود و چنانچه باید استحکامی نداشت سلیم خان نیز صلاح در توقف ندیده بیرون
آمده بقورچی باشی پیوستند مرتضی پاشا نامی از امرای رومی که در قراحصار دهان حوالی آنجا میبود برای خود یافته نموده و صلاح اباظه علی ای
التقدیر بر قلعه و مملکت خالی یافته متوجه آنصوب گشته تصرف نموده و قورچی باشی که با بعضی امراء در قراباغ قشلاق داشت از یورت قشلاق حرکت
کرده بگنجه و ایروان آمده بود بتسخیر قلعه مذکوره مأمور گشته و زمان بیک ناظر که با گروهی از تفنگچی و تفنگچی باشیان در سال گذشته به آذربایجان
رفته بودند حسب الامر بقورچی باشی پیوسته بر سر آخسقه رفتند و قلعه را محاصره کرده از اطراف و جوانب سیبها پیش برده یکدو حصار آنرا
گرفته مرتبه مرتبه پیش میرفتند رومیه چندگاه قلعه داری کردند چون قلعه مشرف بتسخیر گشته دانستند که عنقریب بقهر و غلبه مفتوح میگردد و
از هیچ طرفی مدد نرسید مرتضی پاشا طرح صلح انداخته دست از قلعه داری باز داشت بدین نهج که رومیه از تعرض قزلباش ایمن بوده هر کس بهر طرف
خواهد رود و اگر احدی ارادهٔ آمدن بیار قزلباش داشته باشد رعایت یابد مرتضی پاشا بعد از عهود و مواثیق قلعه را سپرده خود نزد قورچی باشی
آمد رومیان بعضی مرافقت او اختیار نموده بعضی دیگر بدیار خود رفتند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده چون سلیم خان بجهت انداختن
قلعه و بیرون آمدن بدون محاصره در خور مقصد ورا از اهل تقصیر بود حکومت آنجا بشمسی خان قزاقلر تفویض یافت و او با طایفهٔ قراقلر
که آشنای آنسرزمین اند داخل قلعه شده بحراست پرداخت

دیگری از سوانح اقبال مخالفت موراو و طهمورث است و محاربه نمودن بایکدیگر و شکست یافتن موراو

شرح واقعه آنکه بعد از محاربه که فیمابین عساکر فیروزی نشان و موراو و طهمورث و جماعت گرجیان بوقوع پیوسته بعضی از عظماء گرجستان کارتیل
در آن معرکه مقتول گشتند موراو که منشأ آن فتنه بود میخواست در مملکت کارتیل حاکم و فرمانروا باشد و جمعی از عظماء و آزادان کارتیل بر
بودند که حکومت و بزرگی موراو مکروه خاطر ایشان بود طهمورث خان که پادشاهزاده و والی کاخت بود و چون ولایت او خراب بود و از نژاد سیمون خان
ماضی والی کارتیل اولاد ذکور نمانده پسران او و نبیرهٔ دختری اولاد سمایون خان بودند و گرجیان کارتیل با سمایون خان و لوارساب خان برادرزادهٔ سیمون

رخصت داشتند بسعادت بساط بوسی فایز گشته مکاتیب و تحف و هدایا که آورده بودند گذرانیده قرین اعزاز و احترام روانه شدند و از آنجا عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان فرموده بسعادت و اقبال روانه آنطرف گشتند و زمستان را در دار السرور فرحاباد و بلدهٔ طیبهٔ اشرف دیگر محال ارم مثال آن ولایت بکامرانی و اقبال و سیر و سواری و شکار گذرانیدند از مشاهیر **متوفاها** که در اینسال بعالم بقا پیوستند **طهماسب قلیخان ترخان ترکمان** که از زمرهٔ مقربان بساط اقدس بود و در سال گذشته رتبهٔ ایالت و خانی یافته در اینسال بحکومت و دارائی دار الامان کرمان سربلند گردید و در سفر خیر اثر بغداد ضعف معده بر او طاری گشته از افراط اکل و شرب نامناسب آن ضعف قوت گرفت بمعالجه و مداوا کمتر میپرداخت و سخن اطبا را اعتباری نمینمود روز بروز مرض اشتداد میپذیرفت حضرت اعلی از شمول عاطفت او را از کرمسیر رخصت ییلاق دادند و طبیبی همراه کردند او رفته در ییلاق کرین رحل اقامت انداخت بهمان دستور مقید بمعالجه طبیب نمیشده برای خود عمل میکرد تا بالجمله هر روز رنگ مرحله موت را استقبال مینمود تا بار رسیده با دم اللذات آشنا گردید ایالت کرمان علاوه منصب مهرداری بامیرخان موصلو ترکمان که از امرای بزرگ ذو القدر است تفویض یافت **میرزا ابوطالب رضوی** که از سادات عالی درجات مشهد مقدس معلی و متولی روضهٔ منورهٔ مطهرهٔ سلطان دین و دنیا رضا بود در سفر خیر اثر بغداد ملازم رکاب اشرف بود و بعد از انهزام رومیه بشرف زیارت روضات مطهرات کاظمین و کربلا و نجف مشرف گشته راقم حروف نیز با آن سید عالیقدر معاشر و در زیارت مشاهد مقدسه رفیق و همصحبت بود و بعد از معاودت از خدمت اشرف رخصت یافته از قزوین روانه مشهد مقدس معلی گردید روزی در بلدهٔ طهران از افراط میوه‌های متنوع الوان و اکل طعام قولنجی قوی بر او طاری گشته بمعالجاتی که دافع آن تواند بود نمودند مفید نیفتاده بعالم بقا پیوست نعش او را بمشهد مقدس برده در روضهٔ مقدسهٔ جد بزرگوارش مدفون گردید

آغاز سال توشقان ئیل ترکی مطابق سنه ست و ثلثین و الف که سال یازدهم از قرن دویم جهانداری حضرت اعلی شاهی است

دگر ره با نشاط و کامرانی	زمانه یافت آثار جوانی
بهار دلگشا آمد خرامان	پر از گلهای شادی جیب و دامان
هزار از شوق گل نغمه سرا گشت	جهان از فرخی جنت سرا گشت

دیگرباره عالم پیر جوانی آغاز نهاد و میمنت قدوم نوروز دل افروز نشاط افزای بزم بهار گردید زینت بخش عرصهٔ جهان و روشنی افزای محافل دوران یعنی فرمانروای اقلیم چهارم آسمان بر مسند شرف دوازنگ کامرانی برآمده در شب یکشنبه دویم ماه رجب هشت ساعت و هفده دقیقه از شب گذشته از آخرین منزل حوت بالین سرای حمل نقل نمود بساط عالم آرائی در عرصهٔ گیتی گسترده فیض رسان بساتین جهان گردید مهوشان یاسمین بر هفت کرده بمحفل روزگار خرامیدند سرو و سرآمدان اهل سر برعونت و دلربائی افراختند از فیض بهار خضرت و طراوت تازه یافت عندلیب خوش الحان گاه از شوق گل با هزاران برگ و نوا نغمه سرا گردید و گاه از رشک همآغوشی گل با باد صبا و پریشان اختلاطی با ربیوفا در ناله و فغان آمد **بیت** گل با همه کس انیس و دمساز / بلبل ز فراق ناله پرداز
و نواب همایون اعلی بفرخی و فرخندگی **مصراع** در خطهٔ دلپذیر اشرف / بکامیابی و عشرت پرائی میگذرانیدند و گاهی بنشاط شکار پرداخته باز بلندپرواز هوس را در اوج کامیابی بپرواز در آورده نظام بخش عالم شوق و خرمی بودند و در آنجا زینل بیک بیگدلی در ازا خدمات و جانسپاریها که در ایلچیگری هندوستان و مردانگیها که در سفر بغداد بظهور آورده بود سزاوار تربیت و مستحق عاطفت بود برتبهٔ بلند ایالت و خانی و منصب ارجمند ایشک آقاسی باشیگری سرفراز گردیده پایهٔ قدر و منزلتش بلندی یافت و الکای ری که اقطاع علیقلی خان شاملو بود بدو شفقت شد و چون موسم بهار بسر آمده هوا از اعتدال ربیعی رو بگرمی آورد موکب نصرت قرین از قشلاق مازندران در حرکت آمده چون آوازهٔ حرکت لشکر روم میرسید عنان عزیمت بدار السلطنهٔ قزوین معطوف داشته در بهترین زمانی در دولتخانهٔ مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و از قزوین

بهجت انتظام

متوفاها

طهماسب قلیخان ترخان

میرزا ابوطالب رضوی

حضرتنک درگاهنه پناهه توجه ایدبدر بتم روحم بو کنت زاره یتدوکده بو عجب کلماتی جزا او قومیوب بمان شیوه سرایله که مابینزده مجنی دورکه ایده‌سنز
که خود بین لردسواسندن سلامت اوله سنز آمین یا معین تحقیقی بوروبلیه که اوردومزده بیرخسته لیق مستولی دورکه بو ولایتنک آب وهواسی
قزلباشلنک اکری قلیچی کبی کسمقده دور ایچ آغریسی و استسقا زحمتی ونزله ومرگ مفاجا وبادسموم بوبله دردوبلالردن کیمی سعادتلو باشلر کده‌در کیم
برداخی اول جانبه جیفه بمان یاران با صفایه سلامزی یتوردوب حلاللق دیلیه سنز آخرت حقنی حلال ایتسونلر الحکم لله الواحد القهار بمان بوکه
شکرمز واردور که بقیه عمرمزی امام اعظم ترابنده صرف ایلدوک یاران با صفایه دخی باسرهم مکتوبلر یازدوب که ندر مشور مقصود بیرلرینه نظر ایتسونلر
انجی اولدی زیرا بر سطر یازنجه دشمن گلدی یواوچ دورت دفعه اورکوندیق واقع اولور ظالم قزلباشلنک ایه کوزمی لشکر اسلامی شوبله الوبر
قوردتوبه سکرد ورکی طابور مراوزرینه سکردوب تاخندق فرنک اطرافنده کسه دورچه کیجه لرادغریسی وچه کوندوزلرده غریسی مدتلر دورکه کیجه لر
فانوسلر ایله اردو فرنکلر اسنی کسوب دورکار زریله کیجره بیلزدن قورشاغمزی چیزه بیلوروزونه الومزدن یاقمزی ایکی الومز برباشده قالوبدر
حالمز الله دن غیری کیمسه بیلمز مشر وحاشر براولونسه یوزبویله مکتوبده صیغمز حاکه مصیبت روز محشر بوکونلر فرنکت پرسنکی اولمزجی سینی بونکا قیاس

ذکر مراجعت موکب همایون از عراق عرب و قشلاق نمودن در مازندران بهشت نشان بی تعب

چون رایات ظفرآیات جاه وجلال برنهجی که مرقوم کلک بیان گشت بفیروزی و اقبال از سفر خیراثر دارالسلام بجانب عراق در حرکت آمد بعظمت
وکامرانی بحدود همدان رسید روزی چند در ییلاق میم از ییلاقات آنجا اقامت اتفاق افتاده در آنجا متوجه نظم ونسق مهمات بغداد گشته تولیت
مشاهد مقدسه و خدمت روضات مطهرات از سارو سلطان تغییر یافته بصفی قلیخان تفویض یافت و در ازاء مردانگیها که ازاو در قلعه‌داری بغداد
بظهور آمد شیرعلی لقب یافت خسرو میرزای گرجی داروغه اصفهان را سرکار عمارت فرموده جهت تعمیر و شکست و بست قلعه و احداث برجهای
عالی و حفر خندق بدانصوب فرستادند و معماران و استادان بنا و بیلداران عمله فعله آنکار تعیین یافت و جمعی از سپاهیان و تفنگچیان که محصور
گشته ایامی مشقت قلعه‌داری کشیده بودند از آن خدمت معاف داشته جمعی دیگر در عوض فرستادند و بعد از فراغ خاطر از امور مذکور عنان
عنان عزیمت بصوب سلطانیه گردانیده چندگاه بلده مذکور محل اقامت خسرو مظفر منصور بود و در آنجا بیان عساکر ظفرنشان پرداخته از هرکس در معرکه
غزای گرجستان و معارک بغداد مردانگی صدور یافته بود بجایزه و جلدو بسیار نوازشات و تفقدات سرافرازی یافتند جمعی از ارباب ارادت
که از روی غیرت و حمیت ارتکاب مشقت این یساق نموده بودند در سلک قورچیان و ملازمان درگاه انتظام دادند و زمان بیک ناظر را سردار
سه هزار تفنگچی گردانیده بجانب آذربایجان فرستادند که بقورچی باشی و عساکر آنجا ملحق گشته در انتظام امور سرحد بدانچه صلاح دین و دولت باشد
بعمل آورند شرح آمد و رفت او در قضایای سانحه آنجا در طی حالات سال آینده مرقوم قلم سوانح رقم خواهد شد و چون در بغداد حافظ احمد
پاشای سردار صلاح دیده بود که حضرت اعلی مکتوب دوستانه درباب تعزیه سلطان عثمان و تهنیت جلوس سلطان مراد نوشته اشعار نمایند درباب
ملک بغداد که اوجاق قدیم و موروثی این دودمانست بفرمایند و محمد آقا نام ایلچی که قبل ازین در زمان حیات سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آقا
که از جانب سردار در بغداد آمده بود در این ماده که موجب رفع غبار کلفت و سلامت و عافیت خلایق و عباد الله و صلاح اندیشی طرفین است
غلو داشتند بمصلحت جمهور ایشان را مرخص ساخته طهماسب قلی شیره‌ذلی را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت اسلوب بر نهج مسطور در
قلم آورده در مرافقت ایلچیان مذکور روانه فرمودند شرح احوال او نیز در قضایای سال آینده رقمزده کلک شیرین مقال میگردد و در سلطانیه
عموم سپاه رخصت اوطان یافته موکب همایون با ملازمان رکاب شرف بدارالسلطنه قزوین آمده در دولتخانه مبارکه آنجا نزول اجلال
فرمودند و چون ایلچیان پادشاه اروس و ایلچی ندر محمد خان اوزبک والی بلخ جهت تجدید قواعد صداقت و دوستی بپایه سریر اعلی آمده در قزوین

فراره تبدیل و باشلرینه صحرا و بیابانه دوشوب طاپور یولین آزوب اکثری اول کوهدن برو ناپیدا اولوب قلانچه میز منکوب و معکوس پروابه لی
یرکبی طاپوره پناه کتوروب قمع ربع قرار ویردک بو معرکه دن صکره صاحب سعادت امراء عظام و کبرا و ذوی القدر والاحترام ایله مشاوره
ایدوب قرار ویردیلرکه بالذات بردخی طاپوردن دیشره چقمیه صرفمز بو قدر همان قلعه محاصره سنه برک یاپوشوب شاید که قلعه نک قحطلق ایله
توکلدوب امانه کتوره یوزدیوب امید ایله قلعه نک دورت یانی احاطه ایدروب شاه عجم بو تدبیرمزه واقف اولنجه بی پروا اوته کیجه کهنه بغدادن
طرفنه اون بیش بنک مقداری قزلباش کیچوروب اوچ بنک یوک بلکه آرتوق ذخیره دیوه و قاطر ایله قوش قلعه سی جوارینه یتوروب لشکر
اسلام قره شولرینه غلو ایدوکنجه دوتمز یارا اولمیوب آنده دخی خیلی سکبانمزی شاط صوینه توکوب و بچه سی طعمه شمشیر اولوب تحصیل قوشلق
وقتی ایدی که دیده بصیرتمز ایله مشاهده ایدردوک بو عظیم ذخیره و قوین یاغ و طاوغه دکین کمیلر ایله قلعیه قوندی اول اجلدن لشکر اسلامنک
بیلی بوکولوب براغورده قلعه دن ناامید اولدوق آلهی کندو حالمزینه متحیر اولدیوب افسرده فکرلرده ایکن شاه عجم بو حوادثدن خاطر جمع
حاصل ایدوب قزلباش دورت یانمزنک یوللرین کسوب دیو بالذات شاط و فراتدن حقا که بر و بحردن قوشن اوجر سیوب ظالم قزلباشنک
آتی ایاغی آلتی شاط و فرات کبی صولرکه هر بیری طونه صوی طغیاننده دور بیرجای کبی کوروینمیوب حله و کربلا و فلوجه و مسیب طرفلرینه آقین
صالوب محل مذکورلرده لشکر اسلامنک بک و پاشا نامنده آت و آت اغلانی مانده اولمن جمله یکسان کوروینوب حله ده اولان اصلان پاشا قپو
قولی و عربی بر طرفیله تسخیر ایلدیلر که بقیه سی یرندن دکیلر قاصر و قلعه کاسه دور محصل مدتلردور که اردوی همایونه بر وقیه ذخیره کلمیوب بر کیم
اولدن بر ذخیره چوق قدارک ایتدیسه حالا کمین توب کسن صاترار دومزنک اوجوقلغی بو منوال اوزره اولوبدر که ذکر ایدر روز بر وقیه اون
بر غروشه بر وقیه یاغ ایکی غروشه بر وقیه خرما بر غروشه بر کیله آرپا سکز غروشه اتمکنک اوچ درهمی بر آقچه و آت اتینک بر وقیه سی قرق آقچه
صاتلمور اول نازک طبع جانلر که بقلاوه نزاکت ایله برلردی شیمدی آت اتن کورنده صلوات کتورر اولدیلر و اول ظریف جانلر مصری کتان
بزاندن کونیات کلمکت عار ایدرلردی شیمدی اسکی چادر بزندن دیزه اینمز کوینکلر ایله فرح کسب ایدر اولدیلر اول خودپسندلر که
قهوه خانه لرده قزلباش صحبتیله مسخره یه دوترلر ایدی شیمدی ادنی سنی اوچ میل یولده مشاهده ایدنده رستم زاله تشبیه ایدر اولدیلر و اول قوجا
یکیتلر که قزلباشدن دیلمکی امسه ایله کلورلر ایدی شیمدی کندو چادر و اسبابلرینی قویوب آنجق جانلرین قورتارمغ منت بیلور اولدیلر اول
منعم اکابرلر که کومش رختلو آتلره بنیوب فوجی ایله حمامه کیدرلردی شیمدی سمرلو ایشک کورنده تحسر چکر اولدیلر اول اجلدن که اردومزنک دورت
حصه دن بیر حصه سی آنجق آتلودر باقی لشکر اسلام یایاق و پریشان قالوبدر اگر بو تدبیر ایله کوچلو اولسک ینه یکیچری نک اوتاسی خانه سینی
کوتوروره وار و نه جبه خانه و طوبخانه میزنک بر فردینه ایلتمک ایدن و ازهمین بو فکره قالمشوز که سلطان سلیمان دورندن بیره جلکده و بصره ده انتقال
ایدن یاپیلمرو منک انداز طوبلری قلعه ده قلمک ایچون کتورمشلر ایدی بو بله یورتده قومغدن آل عثمانه نام ننکی دردی و صاحب سعادت بو اندیشه
ایله هلاک اولوبدر بنجه دفعه یاردوم و خزینه ایچون مستقلا آدملر کوندرلمشدر بیری ننک اثری ظاهر اولمدی بلمنوز قزلباش الینه کرفتار اولدیلر
بو خجسته سعادتلو خواندکار حضرتلری بالذات لشکر اسلامنک طوماری بر یوزندن کوتورلمک استرلر همان معنی دور که ترکیلرده سویلنور که شعر

نه بغداددن نه بصره دن کلور وار   نه کیدی عثمانلودن بیزه یاردوم وار   بله بو آیه دک خزینه و یاردوم کلسه اولا شیخ احتمالی

وار ایدی فاما بوندن بویله خواندکار حضرتلری بالذات کلسه امداد فره یتمز ایچون که قضیه بو مضمون اوزره دور بس یاتمز دیاله صوی بیر یانمز شاط
انکسه فر شاه عباس اوکمز بغداد دکمز بیره خدادن اوله امداد محصل کلام دور اگدمدن بو بوندا هتلوکر دابه کیمسه دوشمش کلدور که بیزم بو احوالمزه
مطلع اوله بیم ره وحم بو بله فهم ایدرذر که شاه عجم هر تدبیر که ایلدیسه تقدیره موافق کلدوکی محضا حضرت علی کرم الله وجهه کراماتی اثرندن اولدوکی
شبهه یوقدر بیلمنوز امام اعظم حضرتلری بیزم حقیمزدن همتی ست اولدوغی نه سببدن دور بو خسته آنجق کندو مرقد شریفی در روح لطیفی ایچون اول

حضرتنک

سال چهلم جلوس شاه عباس اول

که اکر لطف ایدوب بو داعیلری طرفندن ذره و شمه سوال شریف تجویز بیورلور ایسه بحمد الله والمنه حالا وجود نابود در صحت ایره مسنده موجود
اولوب لیل ونهار دعای دوام دولتکزه مداوم و دیدار شریفکزه مشتاق علیم اولدوغمزه اشتباه بیورلمیه همان جناب مسبب الاسباب بدن جلاء نور
کبیر داخنچه دیدار شریفکزله مشرف اولمق میسر قیله آمین بحرمة سید المرسلین فما بعد بو سفر ندامت اثر و بغداد دبنداد محنتاباد حوادثن
استفسار بیورلشکز نه دیلیم بو یله سفرده و شماتتزا ولنره نصیب اولمسون طقوز آی دوره که قلعه محاصره اولنالی بر داشته رخنه ویرلمیوب و آل
محاصره مزدره خلوت تلکونک ماننده قزلباش بد معاشنک اثری اصلا ظاهر اولممش اکین متریسلر قوریلوب ونقبلر سوریلوب الا قرقلوب
نیجه دفعه یورشلر اولوب یورشده نیجه بنک نفوس قاپوقولی وسردن کیجدیدن هلاک اولوب کوزندن کونه قلعه ده اولن ملعونلر غالب و لشکر
اسلام مغلوب اولمقدن غیری نتیجه یه ثمار سیوب بو اثناده شاه عجم طرفندن سپهدار اولن زینل خان دیمکله معروف بر فتنه انکیز غالبا
قرق بنک مقداری قزلباش بد معاش حیله کار نابکار ایله پیدا اولوب اول دیاله صوینده عبور بولوب بزوم طرفیمزه کیچوب نیجه دفعه الایله یاپوب
قرالتی کوسترر ایکن اوزره ایکن شاه عجم کندو ایله اولن لشکر خونریز ایله اییاق باصوب کلوب هیچ بزوم طرفیمزه ملتفت اولمیوب بر مقدار لشکر قلعه
مندلی اوزرینه تعیین ایدوب صاحب سعادت حضرتلرینک قاپوجی باشیسی محمد آغا و جتانلو مصطفی پاشا و سایر معا اولن لشکر اسلامی قوت
بازو ایله قلعه مذکوره دن چیقردوب کیمن محبوس کیمن طعمه شمشیر و کیمن کندوسی کبی قزلباش بدین ایلدی بعده لک قلعه سی دیمکله مشهور بر قلعه دخی
ایچنده اولن اهل اسلام تسخیر ایدیجه بو خبرلردن لشکر اسلام اوزرینه سهم عظیم مستولی اولوب آیاچقوب مقابله اولنمغه اولامیدوردیو بدستر
اوزره ایکن بو محل شاه عجم خدم و حشمی ایله بزوم طرفیمزه توجه تام ایدیجه سپهداری اولن نابکار مذکورستی خدمت ایچون مبشر ولک ایدوب
دیاله صوئی اوزره جسر قورمش و عنده ایکن صاحب سعادت منع و دفعنه دیار بکر بکلربکیسی مراد پاشا ایله اون بش بنک مقداری قوچاق
ایکیت ارسل آلتی پاره طوب ایله کوندروب قضا یا اول ملعون حیله کار بزدن چست دپرنوب جسری قوروب اوچ دورت بنک مقداری
قزلباش بد نفاره نزول ایتمش ایکن بو طرفدن مراد پاشا یتشوب طوب و تفنک ایله موجود بولنان قزلباشنک اوزرینه هجوم ایدیجه آنلر دخی
بالضروره جنکه شروع ایدوب مابین ده بیر ایکی حمله لیجدی حکمت آلهی رجال الغیب قزلباشدن یکا اولوب خاک و باد و تیغ بران هپ لشکر
اسلامنک یوزینه دوندروب الحاصل انهزامه علت مستقله اولمغین جنکده کورده دیار بکر و قرامان و حلب و اناطولی سنجاقلرندن خنده
بر کزیده یکیت وار ایسه شهادت شربتی نوش ایدوب باقی سی تیغ زهرآلوده بیش الوب کیجه آرایه کیرمکله مراد پاشا بر نیجه توابعیله یارانوبارالو
اردویه جان قورتاروب کلدی آندن صکره پادشاه عجم کلوب دیاله صوئی ایله شاط فادشان بر ده جسر قوروب لشکرینک بر مقداری بزوم طرفیمزه
و بر مقداری کهنه بغداد طرفنه کیچوروب اطرافمزه قورداوبی صالوب کاه بو طرفده باص کوستروب الحاصل بزی بغدادی و قزلباش بزی محاصره
ایدوب یعنی طوپه دوتولمش میمونه دوندک قلعه ایله جنک ایلمک بو یانمزدن قزلباش (اوطرفن) حولر د قزلباش ایله جنک ایلمک انکه مزدن قلعه
خلقی امتزی کسر آخر الامر لا علاج اطرافمزه خندق کسوب طاپور ایلدوق طاپوره دخی ملتفت اولمیوب نیجه دفعه طاپورمز اوزرینه کلوب الا طهر
بغلیوب ماه شعبانک یکرمی یدنجی کونی طاپورمز اوزرینه یورش ایتمک نیتیله کلدوکده صاحب سعادت دخی لشکر اسلام ار اسنده ندا ایتدروب
صغیر و کبیر آتلو و پیاده سی عموما نفیر عام اعلوبی بیکنجه ریدن غیری که متریسلرده قلعه یه مقابل دورمشلر ایدی قرشو چقوب مقابل اولدوق قوشلقدن
ایکندویه دکین طوب و تفنک آلتنده جنک اولنوب سردارلری اولان زینل خان شدت ایدوب هجان طوب آلتنده بیابان فوز دغد
ملاعین مذکور بو شماره دن بشارت نقاره لرینی دوکوب صغیر و کبیری کوزقرالدوب بالذات طوب و تفنکه مقید اولمیوب حمله حرب ایدیلرکه
اکر کوه البرز اولسه اوکلرنده طار و مار اولوردی محصل بو حمله ایله لشکر اسلامین قلبنی قوله اوروب بر کلو سکبانمز طاپوردن دیشرو
چقدنسه اکثری آت ایاغی آلتنده پایمال اولوب سپاهی طایفه سی میدانی دار کوردوکده صاحب سعادت آلاینده دخی دورمیوب قرار یرنی

نیز بواسطهٔ از سید مذکور که از صلحا و اتقیا و متورع است شنیدم که در وقت محاصره روغن چراغ آنچه در حجرهای سرکار فیض آثار بود صرف سوخت
مشاعل بروج شده باتمام رسیده بود چنانچه شبی اندک اندک پیه و روغن از خانها جمع کرده مشاعل افروختند و کافی نبود کهنه پارها از شمعخانه روغن
سرکار فیض آثار برده در شمعها انداخته چرب کرده سوختند چنانچه مطلقا اثر چربی در شمعها نمانده و مشاعل افسرده شده محافظان بروج از فقدان
روغن دست پاچه شده مشعلداران بشمعخانه در آمدند که شاید پارچه چند چرب توانند کرد خم بزرگی را که روغن بسیار میگرفت مشاهده نمودند که از روغن
مالامال بود مژده بیکدیگر داده این معجزه و کرامات موجب امیدواری محصوران گردید تتمه ظهور نور و مباهله است که پهلوان محسن بابر بیان
نموده راقم حروف در حوزهٔ درس سید المحققین میر محمد باقر داماد از پهلوان محسن شنیدم که آنحضرت مشار الیه نقل میفرمود که شبی از فقدان روغن مشعلها
افروخته نشده بود مشعلی که در یک برج افروخته بودیم برده در تمام حصار پرتو انداخته نوری ساطع گشت که روشنی عظیم بنظر مردم بیرون
و اندرون در آمد بنوعی که تصور مخالفان شده که در کل بروج و باره مشاعل افروخته چراغان کرده ایم سفها و جاهلان برونی طعن و استهزا مینمودند
که شما را روغن بسیار در کار است چرا اینهمه چراغ بیصرفه افروخته اید و ما قسمها خوردیم که چراغی نیفروخته ایم این روشنی از پرتو نور ولایت
و کرامات حضرت شاه نجف است و ایشان استهزا مینمودند من گفتم که درین باده با شما مباهله میکنیم که آنچه ما میگوییم اگر صورت وقوع دارد آثار آن
درین زودی بوضوح پیوندد و بعد ازین گفتگو در همان روز سپیده در توپ بزرگ که بر قلعه نصب نموده بیانداختند برج انهدام پذیرفته بود در وقت آتش
دادن ترقید و توپخانه معطل ماند تا برج تعمیر یافت و مراد پاشا کس نزد حافظ احمد پاشا فرستاده توپ بزرگ دیگر و مدد و کومک طلب نمود حافظ احمد پاشا
توپ نفرستاده اعلام نمود که چون درین دو سه ماه کاری از پیش نرفته کوچ کرده ببغداد آیند که هرگاه قلعهٔ بغداد بدست آید آنهم تابع بغداد است و اگر بهم نوعی
دیگر باشد گرفتن آن چه منفعت میدهد و مراد پاشا کوچ کرده ببغداد رفت و محصوران از یمن روح مقدس آنحضرت نجات یافتند

ذکر مجملی از حالات رومیه و قزلباش که درین سال در پای قلعهٔ بغداد روی داد و از فحوای مکتوبی که بنظر رسید وضوح یافته جهت صدق مقالاتی که بتحریر پیوست در صحیفه ثبت افتاد

بر ضمیر منیر اولوا الالباب پوشیده نماند که حقایق حالات این سفر خیر اثر و وقایعی که فیما بین سپاه قزلباش و رومیه درین آمد و رفت بظهور پیوست راقم
حروف را اطلاع بر آن حاصل شده بود چه آنکه خود بعین الیقین مشاهده نموده و چه آنکه از آنها و اعلام واقفان واقف گردیده بر سبیل اجمال بر صحیفه بیان
نگاشته از اطناب اندیشیده تمامی حالات و دقایق امور را چنانچه بوقوع پیوسته بود بتحریر در نیاورد و منظور آن بود که مبادا جمعی بوالفضولان هرزه
درای که ندیده چنین و لکن اند بعضی قصه را از مقوله تکلفات و زیب عبارت منشیانه شمرده حمل بر خوشامد نمایند و نسبت کذب بآن راه دهند یکی از چاپاران
رومیه که از اردوی سردار باستنبول میرفته عرایض و مکاتیب امرا و اعیان سپرده در راه گرفتار عساکر ظفر شعار شده بود مکاتیب مصحوب او بود
با حامل آنها آورده بنظر اشرف رسانیدند هر یک بعضی از وقایع و حالات بعبارات مختلفه مرقوم نموده بودند آنچه پاشایان و امرا و اعیان و ارباب دولت
نوشته بودند مظنه آنکه شاید حسن سعی و خدمت و محنت و مشقت خود را ظاهر ساخته خالی از اغراض دنیوی نبوده باشد پیرامون نگردید از آنجمله مکتوبی که یکی
از عظما مصلی چلبی نام بدوست خود بترکی نوشته حقایق حالات بیغرضانه اعلام نموده بود بنظر کمترین رسید بعینه درین صحیفه ثبت افتاد که مطالعه
کنندگان از وقایع حالات طرفین اطلاع تام حاصل شده راقم حروف ابنا برابطهٔ ملازمت از مقوله خوشامدگویان و خدمت فرمایان که بازار ایشان
در کار شود و در میان صدق و کذب اقوال اند نشمرند و اگر در املا و در رسم الخط فارسی و ترکی غلطی و نامربوطی بنظر رسد چون نقل بالمسطر شده هر آینه ارباب
استعداد حمل بر خطای راقم حروف ننموده از آن معذور خواهند داشت **صورت مکتوب رومیه اینست** جناب عزتمآب مرحمت
پر فتوحم مصلی چلبی کامیاب حضرتلرینه در دعوات صافیات محبت آیات و عرض تسلیمات وافیات مودت غایات اتحاف ندن صکره اعلام محبانه بودرکه

ایشان کشیده برهنه و عریان سر میداده اند و در هر مرحله فوجی از بیماران راه عدم پیش میگرفته اند مجملاً مجدداً دیار عراق عرب از خار تعرض معاندان مصفی گشته بتصرف اولیاء دولت قاهره قرار گرفت فتح نامها باطراف و جوانب سرحدها ارسال یافت و چون اطبا بجهت اشتداد گرمی هوا تجویز توقف نمینمودند نذورات و تصدقات جهت سکنه و محتاجان کربلا و نجف ارسال داشته بعد از زیارت مراقد متبرکه کاظمین علی مشرفهما الصلوة والتحیه عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده رایات عالیات قرین فیروزی و اقبال از راه مندلی که هوایش باعتدال نزدیکتر بود روانه شدند شعراء بلاغت شعار تواریخ مرغوبه جهت این فتح مبین که بمیمنت و برکات ارواح مقدسه طیبین و طاهرین اتفاق افتاده طراز فتوحات عظیمه روزگار بود یافته در سلک نظم کشیدند از جمله یکی از شعرای تبریز این تاریخ یافته بود **قطعه** بحمدالله که عباس علی شاهنشه غازی

زلطف شاه دین کردید بر اعداد کرغالب　　چو جستم از خرد تاریخ فتحش هاتفی گفتا　　که رومی را فنا کرده علی بن ابیطالب ۱۰۳۵ چون

سخن بدینجا رسید لازم دید که خارق عادتی چند که در حین محاصره نجف اشرف از آن مظهر العجایب بظهور پیوسته بین الجمهور اشتهار یافت

درین نسخه عالم آرا در طی این داستان اندراج یابد

ذکر خوارق عادات و ظهور کرامات که در حین محاصره نجف اشرف از پرتو روح مقدس شاهنشه خطه ولایت وقوع یافت

هرچند شأن متعالی مکان سلطان سریر ولایت و کرامات از آن ارفع و بین الاعادی و الاحباب اظهر است که مثال این امور از کرامات آن مظهر العجایب محل استعجاب باشد بنابر افتخار و مباهات موالیان و دوستداران اهلبیت آنچه بظهور آمده و راقم این مقالات از مردم ثقه صادق الگفتار استماع نموده رقم تحریر میپذیرد **اول** آنکه مسود اوراق بیواسطه از مولانا محمود کلیددار روضه مقدسه حضرت شاه ولایت پناه شنیدم که میگفت در بدایت حال که مراد پاشا آمده نجف اشرف را محاصره نمود و سیبها پیش آورده در تسخیر آن اهتمام داشت یکی از ابطال رجال بندق انداز آن قوم همه روزه بپای برجی که سیبه پیش آمده بود آمده گاهی بنابر تعصب و عناد مخالفت مذهب بیهوده گوئی آغاز نهاده سخنان لاطایل باواز بلند میگفت و تهدیدات میکرد و گاهی اظهار ترحم کرده میگفت که من اباً عن جد از دیار عجمیم و بر شما رحمم میاید که عنقریب این حصار باستواد بقهر و غلبه مفتوح میگردد و مردان شما طعمه شمشیر و نساء و صبیان اسیر گشته اموال بتاراج خواهد رفت و ترغیب قلعه سپردن مینمود و این هذیانات موجب خوف محصوران و تزلزل خاطر ضعیف ایمان و محافظان میگشت روزی یکی از خوردسالان قلعه که مدت العمر تفنگ بدست نگرفته طریق انداختن آن نمیدانست تفنگی بقصد آن بدبخت بدست آورده از روح مقدس شاه نجف استمداد همت کرده ببرج برآمد در حینی که آن هرزه گو از آن قبیل سخنان لاطایل بر زبان داشت تفنگ را آتش داد گلوله بر هدف مراد آمده مغز سرش پریشان شد **دویم** آنکه یکی از تفنگچیان متعصب در طرف صفه تفنگ بلند خانه جزایری بدست گرفته همه روزه از آنطرف میانداخت و هرزه گوئی بسیار میکرد و تفنگ محافظان حصار باو نمیرسید و مردم آنطرف از او بسیار متضرر بودند روزی بر سبیل معتاد بر بلندی آمده هرزه گوئی میکرد چنانچه حرف بی ادبانه نسبت بضریح مبارک بر زبانش جاری شد در وقتی که تفنگ را بدست گرفته عزم انداختن داشت سر فتیله بامداد جنود غیبی بآتشگاه رسیده آتش در گرفته تفنگ ترقید و پارچه چنان بر سر او خورد که مغزش پریشان شد و زبانش تا قیامت از تکلم ایستاد **سیم** آنکه در ایام محاصره شیری مهیب قوی هیکل در حوالی حصار بنظر رومیان در آمد که در اکثر شبها بدور حصار میگردیده و چون در سواحل شهر فرات شیر و سباع ضاره میباشد رومیان جزم کردند که از آنجا بجهت طعمه بحدود ایشان آمده و شبها که هنگام سیبه پیش بردن و لوازم امور قلعه گیری است از خوف ضرر و آسیب شیر تردد نمیتوانستند نمود این حکایت را نیز مسود اوراق از پهلوان محسن عاشقاباد [illegible] شنیدم **چهارم** حکایت خم روغن چراغ است جمعی از اعزه و مردم ثقه از میر بهاء الدین و اماد میر فیض الله ساکن نجف اشرف نقل نمودند و من بکمترین

نیز بواسطه

با تفنگ مقابل خود زور آورده چیرگی نمودند از آنطرف زینل بیک و خلف بیک پیشتر رانده اسب جلادت به معرکه نبرد انگیختند و جنود قاهره حمله عظیمی
کرده خود را بر صف سپاه مخالف رسانیده در اندک زمانی تا قرب یکهزار نفر از آن طبقه بر خاک هلاک انداختند و آنجماعت را تا کنار خندقی
که حفر نموده بودند دوانیدند در این اثنا باد عظیمی در وزیدن آمده چنان بی اعتدال وزید که گرد و غبار عظیم ارتفاع یافته معرکه را تیره و دیدها را تار
گردانید بنهجی که دوست از دشمن متمیز نمیشد بدینجهت زینل بیک و عساکر ظفر مآثر عنان باز کشیده مظفر و منصور مراجعت نمودند و مخالفان سر
و سامان خود را بخندق رسانیدند و بسیاری از ینگچریان که پیاده بودند در زیر دست و پای ستوران مانده برخی از ارتفاع گرد و غبار راه خندق گم
کرده در دشت و صحرا ناپدید شدند در این معرکه سوای محمد علی بیک شاهی سیون شاملو که از اعیان بود کسی که اسم و رسمی داشته باشد از عساکر منصوره
ضایع نشد بعد از واقعه مذکور چون از همه طرف راهها مسدود گشته آمد شد از اردوی رومیه منقطع شد و مدتی از هیچ طرف آذوقه نیامد و عسرت و
تنگی در میانه سپاه درجه اعلی یافته بنوعی نقصه کلی روی داد که سپهداران از ضبط آن عاجز آمدند و آزارهای متنوع در میانه لشکر شیوع یافته
هیچ خیمه نبود که دو سه بیمار نخوابیده بود و هر روز جمعی تلف میشدند مجملا رفته رفته احوال رومیه بجائی رسید و بسر حدی انجامید که بسلامت بازگشتن
اقصی مقصد بود و از عدم قدرت و فقدان استطاعت میسر نبود زیرا که گروه انبوه از لشکریان ایشان نابود گشته بعضی در معارک و یورشهای قلعه
قتیل و برخی از شدت بیماری باجل طبیعی بعالم آخرت شتافته بودند بقیه سپاه اکثر از بی الاغی که بعضی غنیمت و غارت قزلباش و بعضی از بی علفی
سر علف و علیق تلف شده بود پیاده مانده نه الاغ باری داشتند و نه یابوی سواری حافظ احمد پاشا و عظمای رومیه تقریبات انگیخته مصطفی آقا نام
معتمدی فرستاده استدعا نمودند که یکی از معتمدان سخندان از اینطرف فرستاده شود که بعضی حکایات با او گفت و شنید نمایند حضرت اعلی حسب
الالتماس استدعا تخته بیک یوزباشی استاجلو را همراه مصطفی آقا فرستادند فیمابین گفتگوهای سپاهیانه واقع شد و میانه سپاهیان رومی و سردار
که هریک بر طبق مدعای خود سخن میگفتند منازعات روی داده بعد از قیل و قال همگی متفق اللفظ استدعا نمودند که نواب کامیاب که از خاندان نبوت
و کرامتند از اغماض و افعالی که در حین خصومت واقع شده باشد بکرم جبلی اغماض فرمایند و من بعد رومیه از تعرض سپاه قزلباش ایمن بوده باشند
که از روی اطمینان قلب کوچ افتان و خیزان خود را بامن برسانند و تخته بیک صورت التماس ایشانرا عرضه داشت نموده و محمد آقا نام
معتمدی از جانب رومیه آمده بسعادت آستانبوسی سرافراز گشت و بمروت جبلی مسئول ایشان باجابت اقتران یافته نوید مرحمت و مژده امان
یافتند لیکن هنوز تخته بیک در اردوی رومیان و محمد آقا در اردوی همایون بود و شرایط مصالحه از طرفین استحکامی نیافته بود که سپاه روم
بخود سر پراکنده گشته راه مراجعت پیش و هرکس بقدر قدرتی داشت سر خویش گرفت و سردار بی اختیار در کمال اضطرار و سراسیمگی با سایر عظماء
بتاریخ نهم شهر شوال طبل رحال کوفته راهی شدند الاغی چند که جهت نقل یکدو توپ بزرگ سلطان سلیمانی ضرور بود سرانجام نتوانستند داد
توپخانه و یراق جباخانه سرکار پادشاهی را بعضی در یورت و بعضی در اولین منزل انداخته رفتند تخته بیک یوزباشی برخوردار بیک ذوالقدر ملازم
امام قلیخان و میرزا معصوم عرب غلیظی خراسانی که شب در حوالی قلعه گرفتار شده بودند گرفته باردوی معلی بازگشت گروهی از عساکر و صفی قلیخان
و اسباب جلادت قلعه تعاقب ایشان کرده در مقام استیصال آنگروه در آمدند حضرت اعلی از درستپیمانی راضی نشده بزینل بیک امر فرمودند
که یکدو مرحله ایشانرا گذرانیده لشکریانرا از تعرض ممنوع گردانند و زینل بیک حسب الفرموده عمل نموده از تعاقب مراجعت نمودند مکرر سرداران
روم بدیار عجم آمده کاری نساخته پریشان حال بازگشته اند اما در هیچ مرتبه باین پریشان حالی و رسوائی بازنگشته بودند دو سه هزار نفر بلکه زیاده
بیمار و ناتوان در دور قلعه افتاده بسختی جان میدادند حضرت اعلی شاهی ظل الهی از وفور ترحم بعموم عباد الله شخصی را گماشتند که بیمار پرسی کرده
از حال بیماران خبردار باشد اما اکثر راه عدم پیمودند اسباب و یراق و اسلحه بسیار که صاحبان بخود درمانده پروای آن نداشتند نصیب غازیان
و تفنگچیان قلعه دار گردید تا حدود موصل اعراب و اکراد بسیار گروه گروه بتعاقب شتافته جمعی را که بتفاریق میرفتند بدست آورده رقم تملک بر ناصیه

ایشان

سال چهلم جلوس شاه عباس اول

(۱۰۳۷)

ماه مبارک رمضان رسیده رعایا و سکنهٔ بغداد اکثر فی الجمله ذخیره داشتند از بیم سپاهیان مخفی داشته روی کار نمی‌آوردند قیمت ماکولات
بالائی یافته خرید و فروخت در شهر و بازار کمتر میشد صفی قلیخان جهت عرض احوال معتمدان صادق القول راست گفتار فرستاده حقایق حال
بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت و حضرت اعلی شاهی ظل آلهی بالهام سروش غیبی بخاطر آوردند که آذوقه آنچه در اردوی معلی سرانجام توان
داد سرانجام نموده مقداری کلی آذوقه از راه شط با کشتیها بجانب قلعه فرستند که از دروازهٔ غربی طرف بغداد کهنه که جای جسر بود
داخل قلعه شود هم مایهٔ اطمینان قلب رعایا و مردم شهر گردد که اگر ذخیره داشته باشند در خرید و فروخت آن دلیر گردند و هم موجب استظهار
و امیدواری سپاهیان و یأس و نومیدی مخالفان گشته در انتظار استیصال که آخرین تدبیر ناقص سرداراست نبوده باشند و این امر کبیر در نظر
همگنان عسیر و بغایت دشوار و بسیار دور از کار مینمود زیرا که از دروازهٔ غربی قلعه که در مقابل بغداد کهنه واقع است تا قریب نیم فرسخ از
هر دو طرف آب دجله معسکر رومیان بوده کشتیهای پر بار را از میان دو گروه مخالف که از عسرت و تنگی معاش شام تا صباح چشم آرزو
بر خوشهٔ پروین دوخته اند گذرانیدن و بقلعه رسانیدن از کارنامهای روزگار است و در بادی النظر ناممکن بنظر رسید حضرت اعلی شاهی ظل آلهی
همت بلند خسروانه بحصول این امر عسیر گماشته کس معتمد بقلعه فرستاده سفاین جسر را که در حریم قلعه محفوظ بود طلب فرمودند صفی قلیخان ده سفینه کشتی
با جمعی دلیران و تفنگچیان جلد هشیار بر آب دجله انداخته در تاریکی شب گذرانیده بکنار اردوی همایون رسانیدند و آذوقه بسیار از آرد و جو
و گندم و برنج و روغن و مرغ و گوسفند و تمام ماکولات تا حلاوه و مربیات و اشربه و قند و نبات و امثال ذلک که در اردوی معلی یافت میشد
سامان و سرانجام داده با سفاین مذکوره دفعه دفعه از آب گذرانیدند و خلف بیک سفره‌چی باشی که چرخچی جنود اقبال بود با فوجی از دلاوران بدین
خدمت نمایان مأمور گشته او و همراهان در کمال مردانگی بر میان دو کشتیها را مملو گردانیده کشتیبانان جلد آغاز راندن سفاین کردند و چون سفاین مذکوره
گنجایش کل آن اجناس نداشت موازی پانصد خروار دیگر شتران و الاغان بار کرده تکیه بر اقبال بیزوال همایون نموده از کنار شط راهی
شدند که نزدیکی دروازه رسانیده از آنجا دفعه دفعه با سفاین نقل نمایند مخالفان رومیه که در بغداد کهنه اقامت داشتند در کنار آب دجله محل
جرها زده و خندق حفر نموده ینگیچریان تفنگ انداز گماشته استحکام تمام داده راه تردد مسدود گردانیده بودند چون خلف بیک و جنود قاهره
که بشیران آذوقهٔ مذکور بودند بدانجا رسیدند فیما بین هر دو گروه محاربات قوی دست داده مبارزان جنود اقبال بر آن فئه موفور مظفر و منصور
گشته جمعی کثیر از ینگیچریان طعمهٔ شمشیر غازیان گشته بقیة السیف در شهر کهنه و پس دیوارها متواری گشتند و جنود قاهره تا مقابل دروازه راه را از مخالف
خالی کرده آن اجناس و ادویه موفور را بر وفق مدعا بقصور و ستور بقلعه کشیدند و مخالفان این طرف از کنار آب نظاره این دستبرد کرده اصلا فرصت
ممانعت و قدرت معاونت مردم خود نیافتند غلغلهٔ شادمانی محصوران باوج آسمان رسید خلف بیک خود داخل دروازه شده با صفی قلیخان ملاقات
کرده روسفیدانه بانجام این خدمت پرداخت و بسلامت مراجعت نموده باردوی همایون پیوسته مورد تحسین شاه و سپاه گردید چون از اقامت
اردوی همایون در کنار مخلط روزی چند گذشته زینل بیک سردار و سپهدار جنود قاهره که از آب دیاله گذشته در برابر مخالفان نشسته بودند
از طول اقامت دلگیر گشته دیگر باره بمحاربه راغب گشت و مجالس کنکاش و مشورت منعقد ساخته زینل بیک و جنود قاهره بمحاربه رخصت یافتند
که صرفهٔ کار نگاهداشته از جلادت و دلیریهای بیمحل که موجب تضییع جوانان کارآمدنی باشد عساکر را ممنوع گرداند و زینل بیک با امرای عظام بعد
از استجازهٔ همایون صفوف قتال آراسته متوجه اردوی مخالف گشتند خلف بیک بدستور چرخچی و مقدمهٔ لشکر سپاه منصور بود و در این مرتبه داو
چون از بردن ذخیره و بار رتهای قلعه داران از تسخیر قلعه و حصول مقصود مأیوس گشته بودند با عظما رومیه و جنود موفور بمقابلهٔ سپاه منصور در آمده
در کنار خندقی که حفر نموده بودند صف آرای گشتند و عرابه و توپخانه در هم کشیده اندکی پای جلادت پیشتر نهادند از این طرف نیز افواج قاهره
که هراول و چرخچی بودند اسب جلادت پیش رانده در دو سه محل میمنه و میسره طرفین بیکدیگر ملاقی شده محاربه دست داده فوجی از جنود مخالف بر سپاه

و دیار بکر است و با کشتیها از دیار بکر آذوقه بمعسکر رومیه میآرند فرستادند که راه کشتیبانان مسدود کردانند و بنابر رعایت حزم و احتیاط
رستم بیک بیاول صحبت را نیز که از زمره معتبران و دلیران کارآگاه است با فوجی کثیر بدین خدمت مأمور فرموده متعاقب خلیل سلطان را نیز بآنصوب
روانه نمودند و جسر را از مکانی که بسته شده بود آورده در وسط اردوی همایون محل مناسب اختیار نموده نصب کردند و زینل بیک سردار و سپهدار
لشکر منصور و خلف بیک سفره چی باشی که چرخچی بود با سپاه ظفرهمراه از جسر عبور نموده در آنطرف آب بیاله که بین العسکرین یکفرسخ زیاده نبود
محل نزول اختیار نموده فرود آمدند و طریق حزم و احتیاط مرعی داشته پیش روی لشکر را بحفر جر و خندق و نصب توپ استحکام داده
تفنگچیان قدر انداز بحراست گماشتند امام قلیخان بیگلربیگی فارس اراده نمود که با کل عساکر تبعه خود با صال و کشتی از دجله عبور نموده
در آنطرف آب لشکر اقامت اندازد و راه تردد رومیه را از حله و بصره مسدود کرداند و حضرت اعلی تجویز رفتن او بآنطرف نمیکردند که از بغداد
کهنه مبادا لشکر موفور بر سر او آید و از این طرف بجهت طغیان آب و تعذر عبور معاونت دست ندهد بالاخره امام قلی بیک نام ایشیک آقاسی
امام قلی خانرا که جوان کارآمدنی است سرکرده لشکر فارس کردانیده با جمعی دیگر از تفنگچیان و دلاوران جنود قزلباش بصال و کشتی از آب گذرانیده
بآنطرف فرستادند که در برابر اردوی همایون در محل اقامت اندازند و ایشان نیز بدستور زینل بیک و خلف بیک در پیش روی خود جایی که مانع
دخول لشکر تواند بود مرتب ساخته تفنگچیان گماشته استحکام دادند و رومیه را اجرات آن نشد که از طرف بغداد کهنه آسیبی بغازیان رسانند امام قلی
بیک بعد از استقامت سپاه و استحکام مقام با فوجی از افواج قاهره بر سر شهر حله که ارسلان پاشای الوند اغلی مشهور است در آنجا میبود رفت
ارسلان پاشا با جنود خود و اعراب مخالف بمقابله سپاه منصور در آمده فیمابین محاربه بوقوع پیوست و الوند اغلی انهزام یافته قریب یکهزار نفر از جنود
مخالف طعمه تیغ آبدار گشتند و ارسلان پاشا با بقیة السیف از راه فلوجه که بطرف حله میرود بیرون رفت و غنایم موفور و ذخیره فراوان که از جانب
جوازر و بصره و آنحدود باردوی رومیان میآوردند بدست عساکر منصوره در آمده بمسامع جلال رسید که اکثر دواب رومیه از فقدان علیق و سر
علف که در آنطرف آب نایاب است بآنطرف بچرا رفته یکمرتبه طبقه الوار مردم حسینخان حاکم لرستان و مرتبه دیگر خان احمدخان اردلانرا
بآنطرف فرستادند ایشان بشبی شش هفت فرسخ راه طی نموده بچراگاه دواب رسیدند و چندین هزار اسب و استر رومیه را راندند از
اتفاقات حسنه بقافله آذوقه که از هرگونه اجناس از جانب حلب و راه فلوجه باردوی رومیه میآمده دوچار شده غارت کرده بسلامت باردوی
معلی رسیدند و چون بمسامع جلال رسید که از طرف حلب و شارع فلوجه خزانه موفور و ذخیره و اسباب غیر محصور باردوی رومیه میآید زمان
بیک ناظر بیوتات را با گروهی از مبارزان بآنطرف فرستادند از آوازه ورود لشکر قزلباش که بآنطرف آب راه یافته بر حله و کربلا مستولی شده
بودند خوف و هراس بسپاهیان متردین راه یافته گروهی که میآمدند کوس طبل رحیل کوفته مراجعت نمودند و بعضی که بکشتی در آمده از آب فرات
اراده آمدن نموده بدست زمان بیک و لشکر ظفرشعار افتاده با نقود و اسلحه و غنایم زاخره عود نموده باردوی کیهان پوی پیوستند و تردد
و آمد شد قوافل رومی از آنطرف نیز بالکلیه منقطع و شوارع فلوجه مسدود گردید

ذکر ذخیره فرستادن از اردوی همایون بقلعه مبارکه و شرح محاربه که فیمابین جنود قاهره قزلباش و رومیه وقوع یافت و مآل احوال مخالفان

چون جمعی کثیر و جمی غفیر از سپاهیان و تفنگچیان در قلعه بودند و تا موازی دو هزار رأس اسب و یابو داشتند و هر یوم مقداری کلی غله و اجناس
ماکول و علیق الدواب درکار بود و مدت محاصره بامتداد کشیده آذوقه تنقیص یافته همه روزه مردم بمئونت شهری و اراذل الناس محتاج
خود را از قلعه انداخته بیرون میآمدند و میان از فقرای آن بیهوده گویان بعسرت و تنگی معاش محصوران آگاهی یافته در انتظار فتح الباب میگذرانیدند

سال چهلم جلوس شاه عباس اول

لاله زاری میشود همه با تازی نژادان هامون نورد و برق رفتار که بسرعت تک بر زمان آینده پیشی گرفتی و کوه پیکران جهان گرد که از تندی جولان با باد
صبا دوش بدوش رفتی از جسر عبور نموده بعزم جنگ متوجه اردوی سپهدار گشته با قرب سی هزار جوان رزم آزمای ستیزه دار و تفنگچیان
باریک بین جلادت شعار در برابر آن سپاه بیشمار صفوف قتال آراست خلف بیک سفره چی باشی که بهراول و چپرچکری معین بود پیشتر رفت
و میمنه و میسره سپاه منصور بمردان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام یافته مرتبه بمرتبه بهمراهی جنود قتال پیش میرفتند تا آنکه بعد مسافت بقرب
انجامیده بین العسکرین یک فرسخ بیش نبود از طرفین رومیه اصلا آثار مقابله ظهور نیافت زینل بیک و امرا و اعاظم در همانجا فرود آمده از وفور تهور
و مردانگی شامیانها برپای کرده در عرصه رزم مجلس بزم آراستند و زینل بیک رقعه باین مضمون بحافظ احمد پاشا نوشته فرستاد که این است ما
با فوج قلیلی بعزم ملاقات آمده ایم و قرب جسر ارد دست داده لایق نمینماید که آن صاحب سعادت با وجود کثرت لشکر و حشر و اظهار دلاوریها و لافهای
گزاف از مقابله فوجی از افواج قاهره قزلباش احتراز بجنگ پیش نیاید و مصدر بدنامی خانواده آل عثمان گردند در حین رقعه فرستادن سوار
شده پیشتر رفتند چنانچه مسافت زیاده از یکی و میدان راه نماند و دلیران جنگجوی سپاه چرخچی تا کنار خندق رانده و چند نفر رومی را در کنار
دستگیر کردند زینل بیک در جائی که رسیده بود باز فرود آمده شامیانها افراخت و برخی دیگر آراسته در انتظار جواب رقعه نشست عساکر روم
در کنار خندق صف کشیده برویش قلعه داران بجرات اردوی خود میپرداختند و جرات بیرون آمدن مطلقا نکردند و سپهدار در جواب رقعه و بمقابله
در نیامدن سخنان سست و عذرهای ناپذیر نوشت و بوضوح پیوست که رومیان جرات جنگ صحرا نمینمایند روز بآخر رسیده بود برخصت همایون شاهی بخود
سر بجنگ خندق نپرداخته بالضروره بازگشته باردوی خود آمدند و حقیقت حال بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسانیدند که در باب محاربه خندق هرچه
اشاره شود عمل نمایند چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور یافت از محل اقامت کوچ کرده بچند مرحله بکنار آب نهر آمده هر دو اردو بیکدیگر ملحق
گشته سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه افراختند و زینل بیک و امرا و نامداران و غلامان لشکر ظفر شعار بشرف ملازمت فائز گشته سعادت بساط بوسی دریافتند

ذکر وصول موکب همایون بارض دار السلام بغداد و پیوستن سپاه منقلای بمعسکر فیروزی بغداد و آنچه در خلال آنحال روی داد

چون عنایت ایزدی همواره قرین حال و رفیق امانی و آمال هواخواهان این دودمان قدسی نشانست درین یورش خیر مآل هر تدبیری که حضرت اعلی
در دفع حادثه و حصول مطلب اندیشیدند موافق تقدیر افتاد و هر تیری که از کمان اندیشه بیرون جست بهدف مراد رسیده کارگر آمد علامات
فتح و فیروزی بامداد جنود غیبی بظهور می پیوست و از مخالفان ضرر و آسیبی بمبارزان جنود قزلباش نمیرسید عاقبت بدشمنان غالب آمده بنصرت
و فیروزی یافتند القصه چون موکب همایون فال جاه و جلال در کنار آب نهر نزول اجلال نمود مکرر مجالس کنکاش انعقاد یافت که بر چه نهج
بدفع دشمنان پردازند و بچه تدبیر چندین هزار نفس سپاهی و رعیت را که شش هفت ماه است در مضیق محاصره مانده لحظه از تردد قلعه داری و مشقت
تیقظ و بیداری آسودگی نیافته اند چشم غیرت بخواب راحت آشنا نکرده و پهلو بر بستر استراحت نرسانیده از تنگنای محاصره خلاصی دهند مخالفان
خود بر دور اردو خندق کنده پشت خود را بعرابه و جیره و توپ و تفنگ استحکام داده دست از کار قلعه کشیده بقلعه داری مشغولند در این صورت
جنگ خندق موجب تضییع لشکرات و صرفه در آن نیست رای صواب نما بدین قرار یافت که در تضییق ذخیره ایشان کوشیده راههای طرف آب
و خشکی مسدود گردد که از هیچ طرف آذوقه بایشان نرسد و از فقدان ماکولات و نایابی علیق الدواب کار باضطرار انجامیده موجب تفرقگی لشکر
گردد و بتوفیق الله تعالی هرآینه بدین تدبیر شایسته مهم اعادی بوجه دلخواه ساخته آید و از یورت کنار آب نهر کوچ کرده در مکانی که مخلط شط
نهر و دجله و قریب شهر طرف قراقاپی است نزول اجلال فرمودند خلیل سلطان سیل تبار را با فوجی از دلاوران بطرف سامره که سر راه موصل
و دیار بکر است

ظفر پناه قزلباش و مخالفان روی داد

چون جنود رومیه بنحوی که در فوق اشاره شد بر اطراف و جوانب قلعه بغداد محیط گشته سعی موفور در مراتب قلعه گیری کردند و یورشهای عظیم
نمودند هیچ اثری بر آنها مترتب نگشته منتج حصول مقصود نگردید و جمعی کثیر و جمی غفیر از لشکریان خود بکشتن داده کاری نساختند حافظ احمد پاشا از
آوازه وصول موکب نصرت قرین که زمان زمان میرسید غروری که داشت اندک زایل گشته همت بصیانت اردوی خود گماشت و خندقی را
که بر دور اردوی خود حفر نموده بود قلعه گونه کرده در هر چند گام برجی قرار داده توپچیان و حارسان بمحافظت آن گماشت و خاطر بآن
قرار داد که اصلا متوجه محاربه قزلباش نشده خود را در آن قلعه گونه خندق حفظ نماید و در پای قلعه چندان اقامت نماید که محصوران از قلت
آذوقه و عسرت معاش اضطرار یافته بجز استیمان چاره نداشته باشند و بدین امل انگیخته گاه با حارسان قلعه از وعد و وعید سخن میگفت و گاه
با زینل بیک مراسله و گفتگوهای سپاهیانه بمیان میآورد که شاید بلطایف الحیل و تدبیرات ناقصه کاری از پیش برد علی بیک نامی از سنجق بیگیان
اکراد که در محاربات سابقه آذربایجان گرفتار طایفه بیگدلی گشته ایامی با برادران زینل بیک میبوده و بوساطت ایشان خلاصی یافته درینوقت
اظهار سبق آشنائی و پاس حقوق نمکخوردگی کرده باتفاق یکی از چاوشان روم بنزد زینل بیک آمده سخنان خیرخواهانه القا نموده آرزوی عتبه بوسی
درگاه معلی نمود بعد از عرض و استجازه باردوی همایون رفته همراهی چاوش مذکور بشرف آستانبوسی و مجالست مجلس خلد آئین سرافراز شدند در
اثنای محاورات و تحقیق حالات براه سخن یافته عرض نمودند که جناب صاحب سعادت از جانب خواندکار با عساکر موفور روم بانتزاع ملک
بغداد آمده وجه این نامعدود در مصالح سفر و تجهیز لشکر صرف شده بازگشتن سپاه روم از این مرز و بوم بی حصول مقصود از بیم طعن اضداد
میسر نیست و میدانیم که حضرت شاه نیز که بنفس نفیس همایون جهت دفع حادثه بدین طرف نهضت نموده باشند بنابر رعایت ناموس سلطنت که سلاطین
اطراف دوست و دشمن چشم بر آن دارند اصلا مسامحه ننموده بجز مخاصمت و جنگ و جدال چاره ندارند و التماس نمودند که چون قریب شش ماه است
که لشکریان هر دو طرف در تشویش و تعب میگذرانند و خونها ریخته شده و الحال گرمی هوا روی باشتداد آورده من بعد در گرمسیر بغداد اقامت
ممکن نیست حضرت شاه که از خاندان کرم و مرحمتند مرخص فرمایند که زینل بیک معتمد زباندانی همراه این بندگان نزد سردار فرستد که صلاح و
فساد هر دو طرف را در مواجهه با یکدیگر گفتگو نمایند که چون سردار مرد خیرخواه صلاح اندیش و طلبکار عافیت مسلمانانست شاید صورتی روی نماید
که لایق دولت طرفین و موجب سلامت و عافیت هر دو گروه باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار درر نثار اظهار فرمودند که در کس فرستادن زینل
بیک مضایقه نیست اما بغداد ملک موروث همایون ماست و از ید تصرف متغلبه و جمعی که با آل عثمان باغی و طاغی بودند گرفته دفع آن گروه طاغی
کردیم اولی این بود که نیکخواهان سلسله آل عثمان ملک موروث این خاندان را بما مسلم داشته مناقشه ننمایند که رابطه مصالحه و دوستی که فیما بین
واقع بود استحکامی تازه یابد و از این طرف نیز کماکان شرایط مؤالفت و دوستی بظهور آید و چون حضرت خواندکار خادم الحرمین اند خدمت
روضات مقدسات ائمه کرام بغداد را که آباء و اجداد همایون ما اند بما انسب دانسته باز گذارند چون در مقام مناقشه و مجادله شدند نایره همت
بجراست آن گماشته زیاده از مقدور در بذل جهد میسازیم امید که آنچه خیر و بهبود خلایق باشد از پرده تقدیر بجلوه گاه ظهور آید و زینل بیک جانی
بیک شاملو را که مرد کار آگاه سخندانست در مرافقت علی بیک و چاوش مذکور نزد سردار فرستاد و میانه او و سردار و امراء و پاشایان
رومیه گفت و شنود سپاهیانه بسیار واقع شد و سردار در حصول مدعای خود اصرار مینمود و از سخنان بدی اندوده اش وحشت برداشت
میافزود از این طرف نیز لکنت مجملا هیچ اثری بر این رفت و آمد مترتب نگشت بعد از معاودت جانی بیک زینل بیک و امراء عظام صلاح در محاربه
دیده دانستند که صولت سپاه روم و استخلاص محصوران جز بتجربه تیغ تیز و شمشیر خونریز میسر نیست لهذا بمحاربه عزم راسخ و جازم گشته با لشکر آراسته و
دلاوران جوشن پوش پرخاشجوی پیراسته که بارقه کله خودشان روشنی بخش آئینه آفتاب بود دشت و صحرا از شقه سنان و بیدق گلگونشان

سال چهلم جلوس شاه عباس اول

(۱۷۲۴)

وامیدواری سایر جانسپاران دین و دولت گردید **حسن خان استاجلو** وی از اویماق چاوشلو استاجلو است و از ملازمان قدیم بود که در خراسان بر اسم نیکو خدمتی قیام داشت بعد از جلوس همایون و فرماندهی ملک ایران مورد تربیت و شفقت گشته قورچی تیر و کمان گردید و از وفور شفقت بعز مصاهرت این دودمان سرافرازی یافت و بایالت و دارائی همدان و امیر الامرائی قلمرو علیشکر منصوب گشته قریب بیست و پنج سال فرمانروای آنملک بود و بصفات حسنه عدالت و رعیت پروری اتصاف داشت یکدو سال بود که از ایالت و امور سپاهیگری تقاعد اختیار نموده در محال ساوه که ملک صبیّه غفران پناه سلطان حیدر میرزای حلیله جلیله او بود قامت داشت درین سال بیماری عارض گشته سفر آخرت اختیار نمود جمعی دیگر از ملازمان رکاب اشرف در معرکهٔ جنگ گرجستان درجه شهادت یافتند خصوصاً **بیرام بیگ** یوزباشی ذوالقدر و **علی بیگ** قرنلو یوزباشی استاجلو و **آقا قوام الدین** لاریجانی یوزباشی تفنگچیان لاریجان که جوان قابل سنجیده کاردان و سخن سنجی و نظم اشعار اتصاف داشت و بازماندگان ایشان بنوازشات شاهانه سرافرازی یافتند و در تفصیل اسامی سایر شهداء آن معرکه فایده متصور نیست رحمة الله علیهم اکنون وقت آنست که بر سر سخن رفته کمیت مشکین سم قلم در مضمار وقایع سال نو بتکاپو درآمده بقیهٔ حالات سفر خیر اثر دار السلام بر صحیفه بیان نگارش یابد

بیرام بیگ (۱۲)
علی بیگ (۱۲)
آقا قوام الدین (۱۲)

آغاز سال فرخ فال پارس ئیل ترکی مطابق سنه خمس و ثلاثین و الف که سال دهم از قرن دوم جلوس همایون عباسی است

لراقمه دگر ره مقدم نوروز فیروز شبستان جهان را کرد چون روز زمان از آسیب دی گردید آزاد بگیتی از سر نو تازگی داد

یعنی آفتاب فلک پیما که خسرو سیارگان و فروزنده اقلیم چهارم آسمان است با کوکبه عالم افروزی رونق فزای موکب نوروزی گردید در دو ساعت و بیست و هفت دقیقه شب سه شنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانیه مطابق سنه خمس و ثلاثین و الف از مقام حوت حرکت کرده گلشن همیشه بهار حمل را از مقدم فیروزی بهجت و خرمی افزود و شاهدان بهار عروس دولت و کامرانی را بهم آغوشی خسرو کامکار هر هفت کرده بحجله روزگار آوردند **لراقمه** عروسان چمن را غازه بستند ز گل پیرایهای تازه بستند نو آئین گشت گلزار زمانه دگر باره گزید از غنچه کرانه

شهریار سپه آرای یعنی حضرت همایون اعلی در کنار نهر بلادروز از انهار آب بهریز خیام دولت باد و تا د خلود و کامیابی نصب نموده شامیانهای فتح و فیروزی افراشته بودند که در آن شب مبارک سحرگاه اولین روز نوروز بود خبر جنگ مراد پاشا و فیروزی یافتن جنود قاهره بر نهجی که بتحریر پیوست رسیده کارفرمای عالم قضا عموم دولتخواهان این سلسله علیه را از این خبر مسرت اثر خلعت نوروزی و بهروش غیبی نوید انواع فتح و فیروزی داد و حضرت اعلی همت والا بر دفع مخالفان دین و دولت و معاندان ملک و ملت مصروف داشته در لوازم این امر عظیم سعی موفور و توجه و اهتمام غیر محصور بظهور میآوردند و چون زبده و خلاصهٔ لشکر ظفر شعار و مبارزان نامدار جلادت آثار در رکاب سعادت انتساب همایون بودند یکدفعه پنجهزار کس از اعیان سپاه قزلباش و غلامان و طبقات لشکر جدا کرده بسرکردگی تخته بیگ یوزباشی استاجلو و دفعه دیگر دو هزار نفر از آقایان بیوتات و مقربان درگاه و امثال ذلک بسرکردگی محمد قلی بیگ جلودارباشی چغتای فرستادند که بسپاه منقلای پیوسته از صوابدید زینل بیگ سپهدار لشکر ظفر اثر درنگذرند و از خزانهٔ معموره صنادیق نقود مسکوکه جهت مدد خرج سپاه نزد سپهدار مذکور فرستادند که بهر نوع رای او اقتضا نماید بر طبقات لشکر قسمت نماید و زینل بیگ در یورت خود اقامت نموده آن نقود نامعدود را بر طبقات سپاه علی قدر مراتبهم قسمت نموده موکب جهانگشای همایون بتأنی طی مسافت مینمود

گفتار در ذکر قضایائی که قبل از وصول موکب همایون بدار السلام بغداد میانه سپاه ظفر پناه

پسرانش کوچک بودند منصب او در آن سال معطل بود در سال آینده چنانچه مذکور خواهد شد بزینل بیگ توشمال باشی بیکدلی عنایت شد **میرزا رفیع الدین**
محمد صدر خلیفه وی از سادات عظیم القدر صفاهانست که چنانچه سبق ذکر یافته بین الجمهور بسادات خلیفه مشهورند و مازندرانی الاصل نژاد امیر
قوام الدین مشهور بمیر بزرگ والی طبرستان اند پدرش میر شجاع الدین محمود سید فاضل دانشمند و از زمره علماء عالیقدر بود با اعیان و عمده‌های دار الملک
صفاهان صاحب املاک و رقبات بوده‌اند و بروزگار روزگار میگذرانیده‌اند و میر مذکور نیز سید فاضل سلیم النفس ملک خصال و از علوم معقول
و منقول بهره‌ور و آگاه بود بعد از عزلیت قاضی خان سیفی قزوینی چنانچه در محل خود مرقوم کلک بیان گشته برتبه صدارت فائز گشت و در ایام منصب در
کمال دیانت و بی طمعی و حقانیت و پرهیزکاری سلوک مینمود و الحق مسند صدارت را از این صفات حسنه زینت افزود در اوایل اینسال که در رکاب
اشرف از فرح آباد مازندران بیرون آمده متوجه ییلاق بود در فیروزکوه بیمار شده با محفه بخطه شریفه منسوب بحضرت امامزاده واجب التجلیل و
التعظیم امامزاده عبد العظیم علیه و آبائه التحیة و التسلیم آوردند در آنجا مرض اشتداد یافته بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش او را فرزند
ارجمندش سلطان العلمائی خلیفه سلطان که بیمن تربیت شاهنشاه زمان برتبه وزارت دیوان اعلی سرافرازی دارد نقل کربلای معلی نموده در روضه
مقدسه سید الشهداء خامس آل عبا مدفون گشت منصب صدارت من حیث الاستقلال بمیرزا رفیع شهرستانی که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سر
افرازی دارد تعلق گرفت **گنجعلی خان** بیگلربیگی قندهار وی از طایفه زیک است از عشایر اکراد و او نیز ملازم قدیم حضرت اعلی بود
که در اوان طفولیت و ایام اقامت دار السلطنه هرات در خدمت بوده و در ایام فرخنده جلوس همایون بحسن خدمات و مردانگیها که در فتوح
اوزبکیه خراسان و محاربات آنطبقه از او صدور یافته بود مراتب علیای خانی و لقب ارجمند بابائی یعنی پدری ترقی نموده قریب بسی سال من حیث الاستقلال
حاکم و فرمانروای دار الامان کرمان بود و آثار عدالت و رعیت پروری بظهور میآورد و در این عهد حاکم دار القرار قندهار بود در این سال شبی
بر بالای ایوان ارک قندهار در سپهری که بمحجر ایوان تکیه داشته خوابیده بود محجر سستی پذیرفته او در میان خواب و بیداری از سر بطح خزیده
بپائین افتاد و ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد بعد از زمانی دراز خدمتکاران واقف شدند پسرش علیمردان بیگ نعش پدر را از قندهار
بمشهد مقدس معلی نقل نموده در روضه مقدسه رضویه مدفون گردید چون خبر وفاتش بعرض اقدس رسید علیمردان بیگ مزبور در ازاء حقوق خدمت
قدیم والد بجای پدر برتبه خانی و ایالت قندهار سرافرازی یافته بابای ثانی لقب یافت **امیرگونه خان** سارو اصلان بیگلربیگی
ایروان وی از ایل آغچه قویونلو قاجار است پدرش کلابی بیگ در سلک قورچیان زمان شاه جنت مکان علیین آشیان منتظم بود و او چندگاه
آقاسی حرم و حارس دولتخانه مبارکه قزوین و داروغه آنجا بود و بوفور عقل و کاردانی و حسن خدمات لایقه برتبه ایالت و خانی ترقی نموده امیرالامرای چخور
سعد گردید و در آن سرحد بارها چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته محاربات قوی نموده بلند آوازه گردیده و در ازاء مردانگیها که از او در آن سرحد
صدور یافت بلقب سارو اصلانی مفتخر و سربلند گشت در اینسال در جنگ گرجستان که چرچی لشکر ظفر اثر بود زخمدار شده بود مدتی در ایروان
بمعالجه زخم پرداخت در آخر اینسال زخم تشنج کرده از هم گذشت و چون در غزای کفره گرجی زخمی شده بود بسیار شهدای آن معرکه پیوست حضرت
اعلی طهماسب قلی بیگ پسرش را که جوان قابل سنجیده و در خور تربیت بود احتیاطاً منظور داشته تا نصب فرستاده بودند بعد از فوت
پدر برتبه بلند خانی و امیرالامرائی چخور سعد سرافراز گردید و الیوم بایالت و دارائی آن ولایت اشتغال دارد **شاه بنده خان** ولد
پیربوداق خان پرناک ترکمان وی بعد از پدر بایالت و دارائی دار السلطنه تبریز و امیرالامرائی آذربایجان منصوب بود در اینسال بسفر گرجستان مأمور
گشته در راه قراقلخان چنانچه در محل خود مرقوم گشته در راه دین و دولت بدست کفره بقتل آمده درجه شهادت یافت جوان سنجیده معقول و بزیور عدالت
و رعیت پروری آراسته و بحکم بی طمعی و سلامت نفس پیراسته بود در ازاء جانسپاری و حقوق خدمات سلسله پرناکیه پسر طفل سه ساله او را بجای پدر بمنصب
ایالت و دارائی و امیرالامرائی آذربایجان سرافراز فرموده وکیل و نائب تعیین کردند و پیربوداق ثانی لقب یافت و هر آینه اینمعنی موجب استظهار

و امیدواری

سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

و گرد از معرکه بنه دبر آورده خاک معرکه را از خون مخالفان گلگون ساخت جنود رومیه تاب صدمات دلیران سپاه منصور نیاورده بهم برآمدند
و پای ثبات و قرارشان سستی پذیرفته پشت بمعرکه دادند و مراد پاشا روی بانهزام آورد عساکر منصوره بتعاقب شتافته قریب یکهزار و پانصد نفر از گروه
مخالف بتیغ تیر و سنان خونریز بر خاک هلاک انداختند و چندی از عظما و سنجق بیکیان رومی و اکراد اسیر و دستگیر شدند مراد پاشا زخمدار و ناتوان
بصد حیله از چنگ جنگ آوران رهائی یافته در شب دیجور سر برهنه داخل اردوی رومیه شد و چون زمانه ملبس بلباس عباسیان گشته شب ظلمانی
پرده بر روی روزگار کشید جنود ظفر ورود مظفر و منصور بازگشتند و حقیقت این فتح مبین بپایه سریر خلافت مصیر عرض نموده در حینی که اردوی گردون
شکوه چند مرحله پیش آمده کنار نهر بلاد رود از انهار آب دیاله که بسط بهریز اشتهار دارد مخیم سرادقات عز و جلال بود حقایق حال بعرض اقدس رسید
و بورود مژده بهار و بشارت نوروز فیروز که هنگام آغاز آن شده بود توام و دست و گریبان گشت و از این فتح نامدار که در بدایت حال بوقوع
پیوست نیکخواهان بفتوحات عظیمه فال گرفتند و جنود ظفر ورود مورد تحسین و آفرین گشتند چون آخر سال شد و درین نسخه عالم آرا بعد از تحریر
وقایع و قضایای هر سال مشاهیر متوفاهای آنسال که وداع زندگانی کرده سفر عقبی اختیار نموده اند تحریر مییابد باقی حالات این سفر فیروزی اثر
و وقایعی که بطور پیوسته بعد از ذکر متوفاها در طی قضایای سال نو مرقوم کلک سعادت رقم میگردد ان شاء الله تعالی **متوفاها** که درینسال
پرملال از گردش روزگار و عادت مالوفه چرخ ستیزه کار بعضی در معارک کارزار و حادثه دهر بیمدار شربت خوشگوار شهادت نوشیدند
و بعضی از دست ساقی اجل شهد ممات چشیده سر بنقاب تراب کشیدند بترتیب مذکور میشود **قرچقای خان** که چنانچه مذکور شد در گرجستان
بتیغ غدر مورااو نمک حرام کشته درجه شهادت یافت وی از طبقه مسیحیه ایروان بود در کودکی دستور آنولایت بذل اسیر گرفتار گشته چون نیکبخت بود
در سلک عبید و غلامان خاصه شریفه انتظام یافته بسعادت حریت یافت چون جوهر ذاتش قابل بود در خدمت اشرف مورد تربیت گشته روز بروز
بدرجه علیا ترقی میکرد و بحسن خدمات منصب قیچاجیگری یافته بعد از ظهور رشد و کاردانی میر توپخانه و سردار تفنگچیان گردید و از وفور اهلیت از
زمره مقربان بساط اقدس گشته رتبه سرداری سپاه ظفر پناه یافته در آن امر بر وفق رضای ولینعمت و پیروی مزاج مبارک آنحضرت سلوک
نموده بهر خدمتی مامور گردید در سفیدانه بدان اقدام نمود بالاخره برتبه بلند ایالت و لقب ارجمند خانی سرافراز گشته از حسن تدبیر و وفور دلیری
و حزم و دوراندیشی و رای صایب و ثبات قدم در معارک بمنصب سپهسالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چندگاه امیرالامرای آذربایجان
گردیده درین هنگام حکومت مشهد مقدس معلی و دارائی اکثر محال خراسان بدو متعلق بود بعد از واقعه او منوچهرخان پسر بزرگترش بجای
پدر حکومت آنولایت یافت و الیوم حاکم مشهد مقدس معلی است **یوسف خان** که او نیز در گرجستان بتیغ غدر آن حرام نمک شهادت
یافت وی نیز با قرچقای خان از یک طبقه اند و با یکدیگر شرف غلامی این دولت دریافته همیشه یار و برادر یکدیگر بودند و مشارالیه از عهد صبی بخدمت
قوشچیگری و حفظ جوارح مامور گشته در آن فن مهارت کامل یافته رفته رفته در آنخدمت ترقی کرده بمنصب میرشکاری سرافراز شد چندگاه ایالت
و دارائی دارالمومنین استراباد باو مفوض گردید بحسن سلوک و رعیت پروری اتصاف داشت و درین هنگام دوازده سال بود که بیگلربیگی
ولایت شیروان بعهده او بود با رعایا و عجزه آنملک سلوک پسندیده مینمود چون پسرانش صغیر بودند ایالت آنولایت را امر کامل کاردانی بنیابت قزاق
بیک چرکس که داروغه گیلان بود و در طی شرح آنواقعه ذکر شده در عوض تعیین شده رتبه خانی یافت **علیقلی خان** ایشیک آقاسی باشی
دیوان بیگی وی از اویماق کرامیلو شاملو و ملازم قدیم حضرت اعلی شاهی است که از اوان طفولیت و کودکی آنحضرت که در دارالسلطنه هرات
تشریف داشت در خدمت بود و روز بروز قدر و منزلتش میافزود تا بوفور دانش و عقل و هوش و کاردانی در سلک امرای بزرگ و ارکان دولت
انتظام یافته بمنصب ایشیک آقاسی باشیگری و میر دیوانی سرافرازی یافت صاحب رای و مشورت بود در اوایل اینسال در بلده طهران که
اقطاع او بود بیمار شده روز بروز مرض اشتداد پذیرفت و معالجات اطبا با میعاد اجل مقاومت نتوانست نمود برحمت حق لایموت پیوست

سنه ۱۰۳۴
در متوفاها
قرچقای خان
یوسف خان
علیقلی خان

پسرانش

و تفنگ بجانب روضه مقدسه حضرت (شیر خدا شاه ولایت علی) (صیقلی شرک خفی و جلی) می‌انداخت و از دورباش
حارسان غیبی و خوارق عادات و کرامات روح مطهر آن مظهر العجایب چنانچه در ذیل این صحیفه مسطور خواهد گشت کاری نساخته بی نیل مراد و
مقصود بازگشته سردار محل شد صلاح در یورش دیده و زیر برج بزرگ طرف قراقاپی را خالی کرده باروط انباشتند و علی الغفله آتش دادند
از قوت صدمه باروط و اشتداد آتش خاک آن برج بهوا رفته انهدام پذیرفت و رخنها پدید آمد و نردبانها نیز بدیوار حصار تکیه داده از همه
طرف هجوم آورده یورش عظیم کردند و چون بهجوم رو به برج و باره اراده صعود مینمودند مبارزان قلعه دار خصوصاً بیارو سلطان که از انها
یکی از صوفیان یکدلی از عزیمت یورش خبر یافته بود و قلعه داران را اخبار نموده بسیار سرداران محافظان برج هر یک برج و باره خود را مردانه
نگاه داشته بضرب گلولهای تفنگ مرگ آهنگ و خدنگهای جان فرسا دفع شر و صدمه آن گروه میکردند اما از زیر برجی که بصدمه آتش و
قوت باروط انهدام پذیرفته بود جمعی کثیر داخل قلعه شده دلاوریها بظهور آوردند و علمی آورده بر بالای برج افراشتند صفی قلیخان و میر فتاح
یمین باشی با فوجی از مردان کار و تفنگچیان قلعه دار مردانه وار بدفع آن گروه روی آوردند علمدار رومی بضرب تیغ یکی از غازیان از پای
در آمده علم صولت ایشان سرنگون شد و بطرفة العینی گروه انبوه از آن مخاذیل در هر طرف بر خاک هلاک افتادند جمعی که داخل قلعه شده بودند
چون مشاهده نمودند که حصار دیگر در اندرون کشیده شده از تسخیر مأیوس گشته راه خلاص و نجات میجستند اکثر در بازگشتن بدیار فنا شتافتند و آنچه
از تقریر منهیان براست گفتار مسموع شد درین یورش قریب بپنجهزار کس از جنود مخالف بر خاک هلاک افتاده بدیار عدم شتافتند و برجی که منهدم
شده بود تعمیر یافت و رومیه مخذول و مقهور خود را بسیار رسانیده درین یورش کاری نساختند چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از انهاء منهیان عیار
پیشه و جواسیس فکرت اندیشه از حقایق حالات بیرونی و اندرونی قلعه خبیر و آگاه بودند و در شبی که قرار یورش یافته بود دغدغه ناک بودند
منجمان پایه سریر اعلی سیما ولدان قدوة المنجمین مولانا مظفر جنابذی که درین فن مهارت کامل دارند از طالع مسئله استخراج نمودند که رومیه را
درین یورش کاری از پیش نمیرود و مولانا محمد طاهر یزدی که در سلک منجمان خاصه شریفه منسلک و درین علم شریف ماهر و متبحر است زیاده از
اقران در عدم استیلای رومیه بر آن ملک اصرار نموده از بدایت حال دعوی مینمود که از آثار و اوضاع کواکب و دلایل نجومی ظاهر میشود که رومیه
درین آمدن بر قلعه بغداد تسلط و فیروزی نیابند و بر طبق این دعوی اراده کرد که بقلعه رفته در مدت محاصره با سایر محصوران بسر برد و حسب
الالتماس او رخصت یافت لیکن زینل بیک سردار لشکر ظفر شعار مانع آمده نزد خود نگاه داشت و در میان سپاه منقلای بود و حضرت اعلی چنانچه
شیوه و شعار نیازمندان درگاه ایزدی و معتاد شبانروزی آنحضرت است بدرگاه الهی واثق بوده سلامت و عافیت پراگنده دلان محصور را از
بارگاه مهیمن متعال مسئلت مینمودند تا آنکه مسرعان رسیده اخبار قلعه و غلبه قلعه داران را باردوی ظفر نشان آوردند و محامد ایزدی و شکر الطاف
یزدانی پرداخته جهت صفی قلیخان و مبارزان قلعه دار صلات ارجمند فرستاده عموم اهل قلعه بنوازشات خسروانه سرافرازی یافتند و چون
اسباب و یراق جسر ترتیب یافت زینل بیک سردار لشکر عجم که بفرمان همایون قدر از زوایای ممالک کسری و جم کمر مردانگی بمدافعه و محاربه دشمن
چست بسته بود بستن جسر را بر بعد مسافت در بهریز صلاح ندید و کنار آب را احتیاط نموده شش فرسخ پایین تر محلی را که تا بغداد سه فرسخ بیش نبود مناسب
سفاین و اسباب جسر را بآنجا نقل نموده شروع در بستن کرد و عساکر منصوره مقدمة الجیش از بهریز کوچ کرده بآنجا آمدند رومیه ازین اراده آگاه گشته
مراد پاشا که بشجاعت و دلاوری مشهور و از اقران ممتاز بود با سواری پانزده هزار کس از شجاعان قوم و چند عرابه توپ ضربزن بعزم ممانعت
و دستبرد بکنار آب آمده تا رسیدن آن گروه جسر ترتیب یافته بسته شده بود و خلف بیک سفره چی باشی که چرخچی سپاه منقلای بود با جمعی شروع
در گذشتن کردند در اثنای عبور جسر قصور یافت زینل بیک فی الفور باصلاح قصور پرداخته هنوز زیاده از چهار هزار کس عبور نکرده بودند که سپاه مخالف
پیش آمده فیمابین جنگ در پیوست در اندک زمانی دلاوران سپاه منصور داد دلاوری دادند و خلف بیک با جنود چرخچی بر صف سپاه مخالف تاخت

و کرد

خاطر از تسخیر این قلاع از هارون آباد منزل کوچ در داده روانه مقصد شدند و چون هنگام طغیان آب نزدیک رسیده بود و شط بهرکه
در سر راه واقع و محل عبور لشکر بود روز بروز ازدیاد می‌پذیرفت حیدر سلطان قوریه حصارلو که یکی از اویماقات و الوا بود بترتیب جسر مأمور
گردید و با مصالح و عمله آن کار در کنار شط مذکور بسرانجام جسر مشغول گشت زینل بیک سردار لشکر ظفر شعار با سایر امرا نامدار و عساکر فیروزی
آثار که حسب الفرمان قضا جریان بر سر او جمع آمده بودند منزل بمنزل پیشتر رفته در کنار شط بهرکه اقامت انداخته منتظر اتمام جسر بودند که بعد
از اتمام بدانچه از موقف جلال صدور یابد عمل نمایند و رایات نصرت آیات نیز در یورت پشیوه از حدود درتنگ روزی چند بجهت اقامت نمود
زمستان در آن مرحله بپایان رسید و همه روزه از جانسپاران عیار پیشه جنود قزلباش قاصدان آمده بقلعه نموده از احوال یومی محصوران و بیرونیان
خبردار بودند و اهل قلعه به پشت گرمی جنود اقبال مردانه دفع صدمات لشکر مخالف نموده در لوازم قلعه داری میکوشیدند

شرح وقایع و حالات زینل بیک سپهدار لشکر فیروزی اثر مجاربه عساکر منصوره با مراد پاشا و آنچه فیما بین او و مخالفان بصدور پیوست از خیر و شر

کمیت مشکین شیم قلم در طریق تحریر وقایع بقیه این سال بدین آئین تک و دو مینماید که چون زینل بیک سپهدار عساکر فیروزی نشان منقلای در کنار
آب بهرکه اقامت نمود مقصد جلادت و مردانگیها گشته دلیریهای نمایان از او و عساکر منصوره بصدور پیوست از جمله جهت ترتیب کشتیهای جسر
قیر بسیار در کار بود و در آنجا یافت نمیشد منهی خبر داد که در میان در ایام فترت و یاغیگری بکر سوباشی قیر بسیار جهت ترتیب جسر آورده بودند و بر جا
مانده و الیوم در دو فرسخی شهر حوالی مزار ابوحنیفه در خاک است زینل بیک همت باوردن آن مصروف داشته یک هزار نفر از جوانان کار
طلب و تفنگچیان قدرانداز به خدمت نامزد نمود و ایشان بدل قوی بمقصد شتافته در مکانی که چراغهای اردوی مخالف نمایان بود بمطلب رسیدند
بعضی مشغول بیرون آوردن قیر گشته برخی پاس میداشتند تا آنکه قیر بسیار بقدر احتیاج بیرون آورده بی‌قصور و فتوری باردو رسانیدند دیگر
آنکه چون روزی چند جهت اتمام جسر در کنار آب بهرکه اقامت واقع شد و قرب وصول موکب همایون دست داد و رومیان آسوده حال شبانروز
بلوازم اسباب قلعه گیری مشغولی داشتند زینل بیک و امرا عظام مقید باتمام جسر نشده بعزم محاربه و رفع آسوده حالی دشمنان با سواری
بیست و پنجهزار کس از دلاوران سپاه منصور که مقدمة الجیش بودند بصال و کشتی از آب عبور نموده قریب شش هفت فرسخ راه طی کرده در حوالی
اردوی مخالف صف قتال آراستند و رومیه از خندقی که بر دور اردو حفر نموده بودند بیرون نیامده متوجه محاربه جنود قزلباش نشدند
روز باخر رسیده بود و توقف سپاه منصوره که بسیاری بعزم جنگ رفته بودند شب در آن صحرا متعذر بود تا بضرورت بازگشته بمحل اقامت خود آمدند
و از این رفت و آمد عساکر منصوره بمحاربه آن لشکر بسیار دلیرتر گشتند و رومیه بنوعی که بتحریر پیوست شهر و قلعه را احاطه نموده در کمال تمکن و غرور و عظمت
و استقلال و فراوانی ذخیره آسوده حال بامور قلعه گیری مشغولی نموده شبانروز کار کرده سیبها پیش بردند و در چند محل کوههای خاک بلند
کرده بخندق رسانیدند و توپهای قلعه کوب نصب نموده تزلزل در بنیان بروج و باره انداختند و نقبها از زیر زمین بقلعه رسانیدند صفی قلیخان با سبحان
نامدار و تفنگچیان و تفنگچی باشیان قلعه دار دامان مردانگی بر میان جان استوار کرده جنگهای مردانه میکردند و دیگر و مرتبه سیبها ریخته دستبردهای
نمایان کرده با غنایم موفور بقلعه مراجعت نمودند و آنچه نهایت احتیاط بود بظهور آورده جمعی خاک باندرون میکشیدند و جمعی پاس نقب میداشتند
و چون توپخانه رومیان در طرف دروازه قراقاپی بود و از آنطرف در تسخیر قلعه اهتمام بیشتر داشتند بنا بر حزم و احتیاط از اندرون حصار حصاری
دیگر کشیده بروج و باره استحکام دادند و پاشایان و سرداران رومیه تخصیص ینکچری آقاسی از جلادت و دلیریهای جنود قزلباش
و قرب وصول موکب همایون شاهی اندیشیده خاطر بیورش قرار دادند مراد پاشا که دو ماه بود که بمحاصره حصار نجف اشرف مشغول بود و توپ

و تفنگ

مثل کلبعلی بیک ولد قاسمخان ایمانلو که با طایفهٔ ایمانلو جهت مسامحه که در رسیدن آمدن قلعه بوصول نموده بودند و در خدمت اشرف صاحب تقصیر بودند در اینوقت بجهت جبران تقصیر اراده رفتن قلعه نمودند دیگر فرستادن حسین میرزا ولد حسین خان فیروزجنگ چغتای و مرتضی قلی بیک ولد برخوردار بیک انیس توپچی باشی و میرزاخان بیک قاجار و میرزا معصوم عرب علیلی خراسانی و برخوردار بیک ذوالقدر ملازم امامقلیخان که از تبرزادهای آنطایفه است و سایر دلاوران کارگزیده تا یکهزار نفر مستقبل اینخدمت گردیده رخصت یافتند و تکیه بر اقبال بیزوال همایون کرده متوکلاً علی الله از موکب معلی و معسکر همایون جدا شده سرب و باروط مصحوب خود گردانیده روانه شدند و چون بار دوی زینل بیک سردار سپاه منقلای رسیده از آنجا عازم رفتن شدند زینل بیک از وفور احتیاط و دوراندیشی سپاهیانه با گروهی از سپاه ظفرپناه بمعاونت و امداد آنطبقه سوار گشته قدری راه رفت و تا دوسه هزار نفر از شجعان کارگزیده همراه نورالدهر بیک برادرزاده خود در رفیق ایشان گردانید و آنگروه تا دو فرسخی شهر رفته شب در آن صحرا توقف کرده تا صبح آماده کارزار بودند که اگر از رومیه آسیبی بآنجماعت میرسیده باشد بمعاودت اقدام نمایند و آنجماعت کس بقلعه فرستاده از آمدن خود اخبار نمودند و در ظلمت لیل چون سیل که از بلندی رو به نشیب آورد از طرف دروازه حوالی فرار ابوحنیفه روی بقلعه آوردند از جملهٔ آن گروه برخوردار بیک ذوالقدر و میرزا معصوم علیلی با چند نفر در آن شب دیجور از رفقا دور افتاده بجمعی از رومیه دچار گشته بعد از زد و خورد بسیار هر دو گرفتار شده چند نفری ز مردم ایشان قتیل و بعضی ناپدید شدند اما بقیهٔ سپاه پشت بر یکدیگر داده همچو برق لامع خود را بدروازه رسانیده بسلامت داخل شهر و قلعه شدند و تا سه هزار من سرب و باروط بقلعه رسانیدند و جماعت رومیه که در آنطرف اقامت داشتند فرصت و قدرت آن نیافتند که آسیبی بآنگروه رسانند و از قلعه طنطنهٔ کوس شادمانی و غلغلهٔ نشاط طبل آوازه گشته باوج سماوات رسید و روز دیگر که از قلعه خبر وصول آن فوج بنورالدهر بیک و غازیان رسید عود نموده بمعسکر منقلای پیوستند و این واقعه دستبردی بود بسیار نمایان و در هیچ زمان وقوع نیافته که قلعه که محصور یکصد هزار مخالف باشد یکهزار نفر از شجعان اخلاص شعار نقد جانها بر کف گرفته بصدق نیت و صفای عقیدت سواره از میانه گروه بیشمار مخالف گذشته خود را بسلامت بقلعه رسانیده باشند که درین زمان خجسته نشان وقوع یافت هرگاه نفاذ امر پادشاه و جانفشانی سپاه بدین مثابه باشد پیداست که مخالف را چه کار از پیش رود و چون قلعهٔ زهاب مشهور بقلعهٔ لکت و قلعهٔ مندلی هر دو در حدود هارون آباد و درتنگ واقع بود و آن دو قلعه را بتصرف مخالفان گذاشته پیشتر رفتن لایق دولت نمینمود زیرا که مضرت ایشان بآینده و رونده متردین اردوی معلی میرسید حسینخان حاکم لرستان را که با قشون آراسته متوجه معسکر همایون بود در عبور او از مندلی واقع میشد بدان خدمت مأمور گردانیدند و فوجی از تفنگچیان رکاب اشرف و بیلداران و غیرهم بمعاونت و مرافقت حسینخان مأمور گردانیده ارسال داشتند و یوسف سلطان حاکم لشکر را با گروهی از تفنگچیان چغتای و خراسانی بر سر قلعهٔ لکت تعیین فرمودند و اردوی گردون شکوه در هارون آباد رحل اقامت انداخته بهمت تسخیر قلاع مذکور گماشتند و فرمانبران مذکور برحسب فرمان کمر باقدام این خدمت بسته تهیهٔ پیش برده در مراسم قلعه کشائی میکوشیدند تا آنکه کار بر محصوران تنگ گردید و از جانب سردار روم که سپاه بر محافظه قزلباش در سر راه بودند معاونتی متصور نبود نخست مصطفی پاشا جبسانی که حاکم قلعهٔ مندلی بود دست در دامن استیمان زد و اظهار غلامی و دستداری حضرت شاه ولایت پناه و ارادت و اخلاص حضرت علی نموده محمد آقای قاپوچی باشی سردار را نیز که در آن قلعه بود طوعاً او کرهاً باطاعت راغب ساخته هر دو بیرون آمدند و قلعه بتصرف درآمد محصوران باستشفاع مصطفی پاشا نجات یافتند چون رقم اخلاص و ولای خاندان امامت و ولایت از لوح پیشانی مصطفی پاشا جبسانی نمایان بود برتبهٔ سلطانی سرافراز گشته ابدال علی لقب یافت الکای مذکور بجایزه و جلدوی اینخدمت بحسینخان مذکور شفقت شد و از ظهور این عاطفت و جانبخشی حاجی بیک لکت و محصوران قلعهٔ زهاب نیز امیدوار عفو و امان گشته قلعه را سپرده بیرون آمدند و بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده خلعت امان پوشیده منظور نظر مرحمت گشتند حکومت آنجا بنفس سلطان کردس تفویض یافت بعد از اطمینان

فتح و تسخیر قلعه لکت

سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

بیرون فرستاده خود سپاهی و سبکبار در قلعه توقف نمودند این مقدمات باعث دلیری مراد پاشا گردیده بیشتر آمده بر کربلای معلّی و حلّه استیلا
یافت حاجی بیگ لک قلعه زهاب و مصطفی پاشا جسّانی قلعه مندلی را متصرف شد موازی یکصد و پنجاه نفر از تفنگچیان صفاهانی و نجفی بحراست
نجف اشرف مامور بودند ایشان توسّل بروح مقدّس معلّی شاهنشاه خطّه نجف جسته محافظت آن روضه مطهّر را پیشنهاد همّت گردانیدند و بسرکردگی
پهلوان محسن عاشقابادی تفنگچی صفاهانی در حصار نجف اشرف توقف نموده کمر مردانگی بحراست بستند بنابر آن مراد پاشا با گروهی از عساکر روم
متوجه تسخیر حصار نجف گشته آنجماعت در اثنای محاصره کشید حافظ احمد پاشا وقوع این وقایع را مقدمه فتح و ظفر انگاشته بلا توقف کوچ بر
کوچ روانه شده بتاریخ نهم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر بپای قلعه دار السلام رسیده رحل اقامت انداخت و گروه گروه بر اطراف و جوانب
قلعه محیط گشته قلعه را از سه طرف درمیان گرفتند صفی قلیخان و مبارزان جنود قزلباش دامن مردانگی بر میان جان استوار کرده همت بلند بر
بر حراست قلعه و رفع صولت و کسر سطوت رومیان گماشتند روز اول که جنود رومیه باطراف و جوانب قلعه پراکنده گشت صفی قلیخان فوجی
از مبارزان کارزار دیده و جوانان دلیر جنگجو را بیرون فرستاد که برق سان آتش در خرمن عمر و مال مخالفان زده دستبردی نموده فی
الفور بقلعه مراجعت نمایند آن دلیران معرکه کارزار از طرف قرار ابو حنیفه بیرون رفته صاعقه کردار خود را بر جنود رومیه زده فیمابین
حربی صعب اتفاق افتاده و تا اجتماع سپاه بالفرقه الحسنی قریب سیصد نفر بعضی مقتول و برخی را دستگیر کرده با سرهای مقتولان و دواب بسیار
از اسب و استر و شتر بقلعه مراجعت نمودند و از این دستبرد نمایان رومیه از مبارزان قلعه حسابها گرفته تزلزل خاطری که قلعه داران محصور را
در حین محاصره میباشد فی الجمله زایل گشته دلیرانه بلوازم قلعه داری پرداختند و جنود بیشمار مخالف سه طرف قلعه را از کنار دجله حوالی قرار ابو حنیفه
که جانب شمالی است تا دروازه قراقاپی که جانب جنوبی است و بکنار دجله اتصال دارد یک فرسخ مسافت بلکه زیاده است احاطه نموده جسری
در حوالی قرار مذکور بر دجله بسته جمعی کثیر را بآنطرف آب دجله فرستاده بغداد کهنه را نیز که جانب غربی قلعه است و قلعچه دارد موسوم بقوش
قلعه استحکام دادند چون هنگام ارتفاع محصولات بود و در سال گذشته در کل محال بتخصیص حله زراعت بسیار کرده بودند ذخیره بیشمار
برجا مانده بحیطه ضبط رومیه درآمده و بفراغبال لنگر اقامت انداخته بلوازم اسباب قلعه گیری مشغول گشتند و در حینی که موکب همایون
بحدود همدان رسیده بود ناگهان آمده خبر وصول رومیه را بارتداد و محصور گشتن ساکنان شهر و قلعه را بعرض اقدس رسانیدند اما گروهی
از طبقات لشکر که بکومک قلعه داران مامور گشته پیشتر رفته بودند قبل از ورود مخالفان بسلامت رسیده داخل قلعه شده بودند و مردانه
بمراسم قلعه داری و جانسپاری میکوشیدند

ذکر قضایایی که در طی توجه رایات ظفر پیکر همایون و اثنای راه بوقوع پیوست و فتح قلعه لک و مندلی

چون رایات ظفر پیکر جاه و جلال بجانب عراق عرب در حرکت آمده بهمراهی جنود اقبال روانه شد بجهت اجتماع سپاه ظفر پناه بتأنّی طی
مسافت مینمودند هر روز در هر مرحله فوجی از افواج قاهره با مدد گردون شکوه رسیده بموکب همایون می پیوستند بعضی را در رکاب اشرف توقف
فرموده برخی را پیشتر میفرستادند که بزینل بیگ سردار سپاه منقلای ملحق گردند تا آنکه موضع هرون آباد از اعمال ماهیدشت که قریب بلنگ
ندتنگ و سرحد حدود بغداد است معسکر خسرو جم قدر و فریدون بارگاه گردید در ظلال اینجلال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که فوجی
دیگر از مبارزان نامدار و کار آگاهان عرصه روزگار که در امور قلعه داری صاحب تجربه و بصیرت بوده باشند تا یک هزار نفر بقلعه فرستاده
شود و باحتیاط آنکه مبادا امتداد محاصره بامتداد کشد و سرب و باروط در قلعه بنقص پذیرد هر یک سرب و باروط مصحوب خود گردانند چون
قلعه محصور بود این معنی دشوار و در نظر همگنان دور از کار مینمود بعد از اظهار این مدعا جمعی کثیر از شجعان جلادت شعار و جوانان اخلاصمند دعوی

سه هزار نفر از سپاهیان کار دیده جلادت شعار و توپچیان و تفنگچی باشیان کارآزموده و تفنگچیان قدراندازِ قلعه‌دار از موکب ظفرقرین همایون جدا کرده بقلعهٔ مبارکهٔ دارالسلام بغداد فرستادند که باتفاق صفی قلیخان بیگلربیگی عراق عرب و میرفتاح مین باشی صفاهانی و مبارزانی که سابقاً در قلعه بودند بحراست و قلعه‌داری قیام نمایند و متعاقب زینل بیک سپهدار فوجی دیگر از افواج قاهره بمعاونت او مامور گردانیده بسرکردگی نورالله بیک برادرزادهٔ او روانه فرمودند و از سلطانیه جریده و سبابی بقصد ادراک شرف زیارت تربت مقدس حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا و مراقد متبرکه حضرات مشایخ عظام قدس الله اسرارهم تشریف برده بعد از آداب زیارت و طواف آن مراقد منوره که مهبط فیض و رحمت و محل استجابت دعاهاست از ارواح مطهرهٔ آن برگزیدگان درگاه اله استمداد همت و طلب فتح و نصرت کرده بجانب سلطانیه عود نمودند و حکم قضا جریان باسم قورچی باشی اصدار یافت که در این سال در قراباغ قشلاق نموده بدفع مورااو و بقیهٔ طاغیان گرجی مشغول باشد و از عساکر منصوره بقدر احتیاج نزد خود نگهداشته سایر لشکریان را رخصت بازدید که آمده باردوی ظفرقرین بپیوندند و در دوم ماه صفر ندای کوچ در داده بارجار واثق و نیت صادق از سلطانیه رُوی بمقصد آوردند

ذکر لشکرکشیدن حافظ احمد پاشای سپهدار با عساکر بیشمار روم بعزم تسخیر عراق عرب و محاصره نمودن قلعهٔ دارالسلام بغداد

چون حافظ احمد پاشا بنهجی که مذکور شد وزیر اعظم و سردار گشته بتسخیر قلعهٔ بغداد مأمور گردید در عرض دو سال که در دیاربکر اقامت داشت از اطراف و جوانب دیار روم عساکر بیشمار و خلقی نامحدود جمع آورده جمعیتی عظیم در اردوی او فراهم آمد و او کماینبغی بسرانجام اسباب توپخانه و ذخیره و یراق قلعه‌گیری و سامان لشکر پرداخته مستعد سفر شد و از ظهور عصیان و طغیان موراو گرجی و اخبار وقایع گرجستان و بقتل درآمدن قرچقای خان و یوسفخان چنانچه گذشت و رسل و رسایل در این باب در فیمابین متواتر گشت و خبر مخالفت و عصیان شیربیک کرجی فرید علت گشته بین الجمهور چنین شهرت یافت که لشکر قزلباش در گرجستان انهدام یافته و پادشاه قزلباش جهت دفع فتنهٔ گرجیان متوجه آنصوب گشته در اردبیل است رای سپهدار و عظمای روم بدین قرار گرفت که چون جانب بغداد خالی است فرصت را غنیمت شمرده روانهٔ آنطرف میباید شد که از جانب پادشاه عجم بنابر مشاغل عظیمهٔ سرحد قراباغ و گرجستان معاونت متصور نیست و امرای قزلباش که در بغدادند چون از کومک و مدد پادشاه خود مأیوس شده‌اند بمجرد آوازهٔ ورود عسکر بیقیاس روم تاب توقف نیاورده ترک مملکت‌داری مینمایند و قلعهٔ بغداد بسهولت و آسانی بدست درمیاید و سرخیلان اعراب آنحدود نیز سیما ابا طالب ولد ناصر مهنا از اینمقوله حکایات اعلام نمودند بنابراین عزیمت سردار بجانب عراق عرب قرار گرفته باغوای آنجماعت در حرکت مسارعت نموده کوچ برکوچ روانه شد و مراد پاشا را که بیگلربیگی دیاربکر شده خود را اشجع امرای روم میشمرد منقلای سپاه گردانیده پیشتر بدانصوب فرستاد که بمعاونت سرخیلان عرب مملکت را بحیطهٔ تصرف درآورده لوای ملکداری افرازد چون در سال گذشته قاسم خان و غازیان افشار از قلت ذخیره و علت وبا که در موصل طغیان داشت چنانچه مذکور شد صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بودند و آنحدود از جنود قزلباش خالی بود مراد پاشا باستظهار طایفهٔ اعراب قدم بدارالملک عراق عرب نهاده ابا طالب مهنا کمر معاونت او چست بست حاجی بیک کلهر ایلقلعهٔ زهاب و مصطفی پاشای جستانی را ایلقلعهٔ مندلی فرستاد و خود بجانب کربلا و نجف رفت سارو سلطان بکدلی متولی عتبات عالیات که در حله بود و ابوالقاسم سلطان استاجلو که حاکم جوازر بود و سایر جنود قزلباش که در هرجا بودند حسب الاصلاح صفی قلیخان جلو نگاه خود گذاشته بقلعهٔ بغداد جمع آمدند و از اخبار اراجیف و سخنان کاذب که ارباب خلاف شهرت داده بود جنود قزلباش فی الجمله تزلزل یافته بنابر حزم و احتیاط سپاهیانه بعضی متعلقات و احمال و اثقال

سال سی و نهم جلوس شاه عباس اوّل

غازی بیک نواده شاهقلی بیلان از برادران تخلف نموده اظهار دولتخواهی این دودمان مقدس کرده و بسلطانخان سوباشی حاکم جورس و سلماس خبر فرستاده او را از عزیمت آن گروه آگاه کرد و او آقا سلطان میر مقدم حاکم مراغه را اخبار نموده باتفاق بر سر آنجماعت رفتند و فیمابین جنگ و جدال وقوع یافته از طرفین بر خاک هلاک افتادند **دیگری** از سوانح آن ایام عصیان و طغیان و فتنه انگیزی شیربیک میر عشیرت مکری است که حضرت اعلی بعد از قتل قباد خان و تنبیه متمردان مکری او را تربیت فرموده از پایه نوکری برتبه امارت و بزرگی ایل و عشیرت سرافرازی یافت و بحسن رعایت خاطر او از تقصیر بقیة السیف متمردان آنطایفه گذشته از آن تاریخ الی غایت که پانزده سال متجاوز است او و برادرش مقصود بیک با چند نفر از اولاد و اقربا در ظل رعایت و الطاف شاهانه آسوده کامیاب دولت و عزت و کامروای عافیت و فراغت بودند و روز بروز از انوار شفقت و تربیت شاهی بروجنات احوال شیربیک یافته مرتبه اش بلندی میگرفت درین سال بیجهتی باغوای چندی از اشرار و مفسدین آنطایفه خصوصاً خلف جاهل ناخلفی که دارد سر از ربقه اطاعت و اخلاص پیچیده در مقام عصیان و طغیان شده و با گروه انبوه از اشرار و طاغیان بمراغه آمده دست بقتل و غارت مسلمین گشادند و جمعی از سپاهی و رعیت را طعمه شمشیر بلا گردانید و بسیاری از نساء و صبیان مسلمانانرا باسیری بردند و در سفک دماء و تاراج اموال و اسر عیال و اطفال فرو گذاشتی نکردند چون این اخبار ملالت آثار بعرض عاکفان سده سدره مقدار رسید حرکات ناهنجار شیربیک همگنانرا موجب استعجاب گشت بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که معدن تهور و بحر حوصله اند از ظهور این مقدمات از جای نرفته بالطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین واثق بوده از معتمدان درگاه زمان بیک ناظر بیوتات را با موازی پنجهزار کس از ملازمان درگاه و تفنگچیان رکاب اشرف و عساکر فارس مردم امامقلیخان و غیرهم بدفع فتنه شیربیک مأمور فرموده بر سر او فرستادند و نخست یک قرص نان از جو رکهای خاصه سفره همایون مصحوب یکی از اخلاص شعاران کارخانه جهت او ارسال داشتند و این اشاره مشعر بر آن بود که تو تربیت کرده شده ما بودی و نان و نمک این دودمان که نجا نواده علی بن ابیطالب علیه السلام منسوبست میخوردی بجهتی کفران این نان کردی باثر اصحاب این نان سپردیم شیربیک از وصول آن نعمه لطیف که از لطف و قهر و بیم عقوبات ظاهری و باطنی تخمیر یافته بود و ارتکاب اعمال ناهنجار که عاجلاً موجب آوارگی و اختلال حال و آجلاً بیم استیصال سلسله او و ایل و عشیرت بود اظهار خجالت و ندامت بسیار کرده بود الحاصل از خبر وصول لشکر فیروزی اثر خایف و هراسان گشته در جا و مقامی که داشت توقف نتوانست نمود و از آنجا حرکت کرده بجاهای سخت و محکم پناه برد و ایل و عشیرت همگی روی بوادیه آوارگی آورده سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت او افتاده خرمن عافیت بخود از بی سببی بباد داد و زمان بیک و عساکر منصوره تا کاوه دول که مسکن او بود رفته آنچه در راه بود بنهب و غارت نموده مراجعت نمودند **شعر**

بد نکمی نیست ز آئین دین / حق نمک تا چکند بعد ازین

ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب دار السلام بغداد و فیروز گشتن بعون عنایت رب العباد

چون رایات فیروزی آیات جاه و جلال بنوعی که سبق ذکر یافت چندگاه در سلطانیه رحل اقامت انداخت مقرب الخاقانی زینل بیک توشمال باشی که بسرحد بغداد رفته بود آمده بپایه سریر اعلی رسید و حقایق حالات آنطرف را بعد از ادراک سعادت بساط بوسی عرض کرد و از تقریر منهیان و جواسیس که متواتر رسید عزیمت سردار و عسکر روم بطرف بغداد بتحقیق پیوست و توجه موکب همایون بدانطرف تصمیم یافت و زینل بیک را سردار و سپهسالار کل عساکر ظفر شعار گردانیده بجانب بغداد روانه نمودند که منقلای سپاه ظفر همراه موکب مقدس بوده باتفاق امرای عظام و حکام کرام آنولایت در حراست ملک و دفع و رفع معاندان دین و دولت سعی جمیل بظهور آورده بدانچه در هر باب صلاح دولت قاهره باشد بعمل آورد و حکم شد که عساکر نصرت قرین آنحدود همگی بر سر سپهسالار مذکور جمعیت نموده از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمایند و موافق

در آن معرکه گذاشته خود را نجات جستن بمقتضای غیرت و شرط رفاقت همراهی نتوانست و نیز از آن جوی گذشت و در این وقت جمعی کثیر از گرجیان از
میان بیشه نمایان شده بر سر ایشان هجوم نمودند و فیما بین جنگ در پیوست قزاق خان گرفتار شد و شاه بنده خان با چند نفر از غازیان تا بمکان بقدر
قدرت و توان تلاش نموده بمرتبه علیای شهادت رسیدند در هنگام زد و خورد عساکر منصوره را از صعوبت راه بازگشتن و بمدد رسیدن
میسر نبود و معهذا بنیاده نبود بسلامت عبور نموده بمنزل رسیدند و غازیان قزاقخان را زنده بردند طهمورث و موراو و سهراب بیک که در درگاه
معلی با او طریقه نمکخوردگی داشتند در مقام کشتن در نیامده بچشم نگاه میداشتند بعد از چند گاه فرصتی جسته یکی دو نفر از محافظان خود را با تطمیع نموده
بمعاونت ایشان خلاصی یافته میانه گروه قزلباش آمد و اکنون بدستور بیگلربیگی شیروان است و چون واقعه مذکور بعرض اشرف رسید از وفور
مرحمت و اشفاقی که عموما درباره بازماندگان جان سپاران اخلاص شعار مبذول میدارند در ازای این جانفشانی پسر شاه بنده خان را که کودکی
ساله بود بجای پدر برتبه بلند خانی و امیر الامرائی آذربایجان معزز و سربلند گردانیدند و از اقوام او وکیل و نایب جهت نظام و نسق آن سرکار تعیین نموده مجددا
آن سلسله افسرده این مرحمت فرحناک گشته ماتم ایشان بسور و سرور مبدل گشت امیدواری ملازمان درگاه بمراحم و الطاف پادشاه گردون بارگاه
از دو یاد پذیرفت مجددا حقگذاری و حقیقت ورزی آنحضرت در آفاق اشتهار گرفت و همگنان بزبان حال این مقال میسرودند که (گر بدنیان غم بیمار
بخواهد خوردن) (خوش طبیبی است بیا تا همه بیمار شویم) در ازمنه ماضیه کمتر واقع شده که سلاطین کامکار و پادشاهان عدالت شعار در جزای
حقوق جانسپاران چنین مرتبه توجه مبذول داشته باشند که از مصلحت وقت گذشته طفل [illegible] ساله را برتبه بلند ایالت و امیر الامرائی رسانیده خلعت
امتیاز و افتخار بخشند امید که آنحضرت برحسب نیت کامروای عمر و دولت بوده یوما فیوما از درگاه واهب العطایا بعطایا ارجمند سربلند گردند

گفتار در وقایع متنوعه و قضایائی که در این سال قبل از توجه رایات جاه و جلال بجانب بغداد از تقدیرات ایزدی روی داد

چون از امور او مذکور اعالی که ذکر شد ظهور یافت اخبار موحش و اراجیف بسیار در سرحدها شهرت یافته باطراف و اکناف رسید از هر طرف فتنها
ظاهر شدن گرفت کم فرصتان بمجرد ظهور این مقدمات حمل بر ضعف دولت نموده معاندان فرصت جوی فرصت تصور نمودند جمعی که خود را از اهل
وفاق میشمردند نفاق بظهور آوردند اباره پاشا که دم از اخلاص و یکجهتی میزد معاهده و پیمان را بر طاق نسیان نهاده کسان معتمد نزد حافظ احمد پاشا بدیار
بکر فرستاده اظهار نفاق کرده نوروز بیگ قورچی استاجلو را که از جانب اعلی نزد او رفته بود گرفته محبوس کرد و از حیل و تدبیری که داشت
شهرت قتل او داد چند کس از رفقا و مردم او را مقتول ساخته سرهای ایشان را نزد سردار فرستاد و مرتضی پاشا نامی از امرای روم که از جانب
او در قراجه اردهان حوالی آخسقه بود بتحریک او یا اراده خود در مقام تسخیر قلعه آخسقه شده بدانصوب در حرکت آمد سلیم خان شمس الدینلو حاکم
آخسقه و تفنگچیان جارپس قلعه از وقایع گرجستان و اخبار موحش که متواتر و متوالی از همه طرف میرسید دل بای داده بودند و از تزلزل خاطر
عامه تاب توقف نیاورده قلعه را انداخته بیرون آمده باردوی قورچی باشی پیوستند و مرتضی پاشا بآسانی بی جنگ و جدال آمده قلعه را متصرف شد
و ابازه سوداگران عجم را که از ولایت روم با بضاعت موفور باز گشته تا آنجا آمده بودند و عازم این طرف بودند گرفته از قوت طامعه رقم تملک بر
تملکات آن بیچارگان که زیاده از حد و چون بوده کشیدند دیگر آنکه جمعی از اکراد در حینی که امیرگونه خان با لشکر چخور سعد از ایروان بیرون
رفته باردوی قورچی باشی پیوست فرصت یافته در غیبت او بتاخت و غارت الکا اشتغال در آمده انواع دست درازی بر عایا کردند ولدان امیر
گونه خان با فوجی از غازیان قاجار و غیرهم که بمحافظت قلعه و الکا مانده بودند بر سر ایشان رفته فیما بین محاربه وقوع یافت و گروهی از طوایف
اکراد بقتل آمدند دیگر آنکه جمعی از اکراد مهران و برادوست در سلماس جمعیت نموده اراده تاخت الکا ارومی نمودند حمزه بیک ولد

سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

بیک و بیژن بیک و سهراب بیک از زمرهٔ قتیلان بودند و از عساکر منصوره چند نفر از یوزباشیان قورچی و غلام و تفنگچی در حملهٔ اول بقتل آمده از اوسط الناس
قریب یکهزار نفر که اکثر آن از جنود تفنگچی بودند شربت شهادت نوشیدند بعد از فتح و ظفر که قورچی باشی و امراء و عساکر بازگشته باردو آمدند خیمهای اتراکان
و از اسباب خالی یافته از اسب و استر و شتر نشانی ندیدند نهایت بیابانی در میانهٔ لشکر واقع شده رفته رفته اخبار فتح و فیروزی انتشار یافت و پراکندگان
اردو بتدریج جمع آمده آنچه از دواب و شتران و اموال و اشیاء بدست آمد صاحبان بتصرف در آوردند و در اصلاح حال خود کوشیده فی الجمله انتظامی
در معسکر پدید آمد و از آنجا کوچ کرده بتفلیس رفته محصوران از تنگنای محاصره و عسرت معاش خلاصی یافتند جمعی از کفره بطرف باشی آچوق رفته سقناقی
کرده بودند شاه بنده خان و قزاق خان با فوجی از جنود قاهره بر سر ایشان رفته غنایم موفور و اسیر بسیار بدست آورده مظفر و منصور باز گشتند
و حقایق حالات را بدرگاه جهان پناه عرض کرده در حینی که موکب همایون از دار السلطنهٔ قزوین حرکت کرده در بیرون شهر اقامت داشت
مسرعان وارد گشته مژدهٔ فتح و ظفر رسانیدند

ذکر رفتن فوجی از افواج قاهره بصوب قراقلخان و کشته شدن شاه بنده خان

از صابت عین الکمال و چشم زخم روزگار که درین سفر خیر انجام بعساکر اسلام رسید کشته شدن شاه بنده خان و گرفتاری قزاق خان است در راه
قراقلخان شرح واقعه آنکه عبد الغفار بیک ولد فرامرز بیک از معتبران طایفهٔ گرجی است که بسعادت اسلام در یافته در خدمت اشرف نواب معزز
و گرامی و همشیره اش در سلک پردگیان سرادق سلطنت و پرستاران حریم عزت منتظم بود و خود نسبت دامادی امام قلیخان بیگلربیگی فارس داشت
درین هنگام در گرجستان بود گرجیان بعد از ظهور عصیان او را بچشم نگاه میداشتند و خاطر اشرف همایون اعلی بآن متعلق بود که عساکر منصوره در
استخلاص او و متعلقانش ساعی بوده بهر عنوان میسر باشد بدست آورند بعد از محاربهٔ مذکور مشخص شد که متعلقان او در قلعهٔ قراقلخان اند و آن
قراقلخان محلی است از توابع گرجستان صعب المسالک و قلعه دارد که بجهت صعوبت راه و انبوهی بیشه و جنگل محل استظهار گرجیان است قورچی
باشی فوجی از امراء و عساکر منصوره را بسرکردگی شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان و قزاق خان بیگلربیگی شیروان و خسرو میرزا برادر بگرات
خان گرجی بحصول این مدعا بر سر قراقلخان فرستاده خوانین عظام و عساکر نصرت فرجام از راه صعب بقصد شتافته بپای قلعه رسیده محافظه
نمودند اهل قلعه معدودی بودند که اسم و رسمی نداشتند راضی شدند که متعلقان عبد الغفار را تسلیم نمایند و عساکر منصوره مراجعت نموده دیگر تعرضی
نرسانند امراء عظام بنابر صلاح در توقف ندیده کوچ و متعلقان او را گرفته کوچ کردند جمعی از گرجیان و طبقهٔ طاغیان از این واقعه خبردار گشته در
چند محل تنگنای راه تفنگچی و کماندار گذاشته محل عبور لشکر را مسدود گردانیده بودند که در وقت مراجعت عساکر منصوره دستبردی نمایند از مؤیدات اقبال
قاید تقدیر عنان امراء عظام را از آن راه برگردانیده راه دیگر اختیار نمودند و پیش و پس لشکر را امرداران کار استحکام داده باحتیاط تمام طی مسافت
مینمودند مخالفان بعد از انتظار بسیار واقف شدند که سپاه قزلباش از راه دیگر رفته اند جمعی را بآنطرف فرستادند روزی در تنهای عبور که
لشکریان اکثر گذشته بمنزل نزدیک شده بودند شاه بنده خان و قزاقخان با معدودی پس لشکر را گرفته باحتیاط میآمدند از یکطرف راه آواز تفنگ
از میان بیشه بر آمده و ظاهر شده که آواز تفنگ گرجی است که از همه طرف در مقام جنگ و جدال در آمده اند فیما بین امراء مذکور و آن جماعت جنگهای
صعب روی داده از آقایان ترکمان و ملازمان شاه بنده خان جوانان کارآمدنی ضایع شدند اکثر لشکریان قزاقخان ایستادگی نکرده راه سلامت
جستند قزاقخان خود از فرط شجاعت و جهالت ایستادگی کرد شاه بنده خان راضی بایستادن نبوده میگفته که بجنگ این جماعت مشغول شدن صلاح
نیست در گذشتن سعی میباید کرد قزاقخان مسموع نداشته از جوی آبی که در سمت راه بود گذشته بطرف مخالفان توجه نموده که از حال آن جماعت
و کثرت و قلت ایشان خبری یافته در خور آن فکری بصواب اندیشند در آن تنگنا گرجیان او را با چند نفری تنها دیده بر سر او آمدند شاه بنده خان او را

در آن مهلکه

چون قورچی باشی بنوعی که در فوق مرقوم قلم سحرساز و نگاشتهٔ کلک نکته پرداز گردید روانهٔ گرجستان گشت قورچیان عظام و غلامان و تفنگچیان سرکار
خاصهٔ شریفه و امرا و عساکر عراق و آذربایجان و شیروان که حسب الفرمان همایون همراه او مأمور بودند فوج فوج و قشون قشون رسیده در هر روز
جمعی ملحق میشدند تا آنکه لشکر عظیم در اردوی قورچی باشی فراهم آمده روی بمقصد آوردند و از آنطرف موراو باتفاق طهمورث و آتابیک خان و منوچهر
خان والی مسخی که هر دو از بیم سپاه ظفر همراه قزلباش در گرجستانات تابعهٔ روم بسر برده هر کدام در گوشهٔ خزیده بودند و در اینوقت باستظهار معاونت
سردار و ترغیب موراو آمده باو پیوسته بودند و عظما و اعیان بل عامهٔ خلق گرجستان کارتیل و بقیهٔ کسیوف کاخت تا موازی بیست هزار پیاده و سوار
در هم آورده آمادهٔ رزم و پیکار گشتند در روز دوشنبه بیست و چهارم شهر رمضان در موضع کومشلو از توابع آل کیت چاپی تفلیس فریقین را قرب جوار
اتفاق افتاد از جانبین صف سپاه آراسته مستعد محاربه بودند چون شاه بنده خان و لشکر آذربایجان قریب شده روز دیگر داخل میشدند سپاه قزلباش
جنگ را بجهت رسیدن شاه بنده خان در آن روز بتأخیر انداخته شب نیز میان در آمد و از طرفین محاربه دست بهم نداد و گرجیان نیز در آنحوالی اقامت
نموده از جانبین مراسم پاسبانی پرداختند صباح روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مبارک مذکور سپاه منصور صفوف قتال آراسته قورچی باشی در قول قرار
گرفت امیرگونه خان بجهت چنگیکری معین گشت و میمنه و میسره جنود و قبایل مبارزان معرکه کارزار استحکام پذیرفت از آنطرف گرجیان نیز رسیده بیکدیگر ملاقی
شدند و فیمابین جنگ عظیم در پیوست در اول حال کفرهٔ بیباک حملهٔ پیش آمده یکبار بر جرنغار جنود قزلباش حمله نمودند جنود جرنغار تاب صدمهٔ آنگروه انبوه
نیاورده از یکدیگر پاشیدند و امیرگونه خان لحظهٔ پای ثبات استوار داشته زخمهای قوی یافت چون حسب الاتفاق در محل نامناسب جنگ دست بهم داده بود
از میمنه و میسره جنود قزلباش معاونت دست نداد و طایفهٔ قاجار امیرگونه خان را از خطر از معرکه بیرون بردند و گرجیان در همان گرمی قتال بمیان جوقهٔ
تفنگچی در آمده از صدمات آن گروه صفوف تفنگچی نیز متلاشی گشته جمعی کثیر از جنود ظفر ورود خصوصاً از جیوش تفنگچی شربت شهادت چشیده سرخ روی عرصه
گاه جنان شتافتند و کفرهٔ چنان چیره شده پیش آمدند که گروهی از ایشان از آنطرف که مقابل کوبی بودند گذشته باردوی قزلباش در آمده جانب اردوبازار دست
بغارت و یغما بر آوردند مردم اردوبازار و قلعچیان و شاگرد پیشگان که در اردو بمحافظت آغرق مانده بودند بهم بر آمده شورش در همه جا در اردو
شیوع یافت چنانچه مردمان بی سر و پا و بی دلان اوباش که در اردو مانده بودند دست بغارت اموال یکدیگر بر آورده فرار بر قرار اختیار کردند و اردوی صاحب
مانده از این ممر اذیت و خسران بسیار بعساکر ظفر شعار رسید چون مذکور شد که در محل نامناسب طرح جنگ اتفاق افتاده بود در اینوقت گروهی از لشکریان
که در گوشه و کنار و یمین و یسار بودند چون قول بزرگ نمایان نبود از این غوغا و آشوب و چیرگی سپاه کفر و ضلال بتصور آنکه العیاذ بالله شکستی بحال
لشکر اسلام راه یافته پای اقامتشان سستی پذیرفته بعضی از جبن و بددلی و بعضی بدوستی مال و صیانت اموال روی از معرکه برتافتند و این آشوب و
انقلاب بلشکر قول نیز سرایت کرده تزلزل و تفرقه بحال سپاه راه یافت لیکن قورچی باشی از وفور غیرت و دلیری با معدودی از دلاوران جان
بناموس داده از مشاهدهٔ این حالات اصلا تزلزل بخاطر راه نداده در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشت جمعی از جنود قاهره که مشاهدهٔ صبر و ثبات
قورچی باشی نمودند قوی دل گشته تکیه بر قوت اسلام و نیروی اقبال شهنشاه گردون غلام کرده با آرزوی شهد شهادت قوی دل و گشاده پیشانی بجانب کفره تاختند
و خاک معرکه را از خون آن خون گرفتگان گلگون ساختند مقارن اینحال شاه بنده خان نیز که از عقب می آمد با فوجی از پیشروان سپاه خود از گرد راه برزمگاه
رسید و مایهٔ استظهار و دلگرمی گردید گرجیان وادی ادبار گشته روی بهزیمتگاه آوردند تیغ یمانی غازیان سر افشانی آغاز نهاد و بطریقهٔ تعینی بطعن سنان
و ضرب شمشیر صاعقه کردار تا موازی ده هزار پیاده و سوار آنگروه اشرار بر خاک هلاک افتاده دمار از نهاد آن خاکساران بر آوردند و موراو
سیه بخت و طهمورث و آتابیک سپاه کفر و ضلال را از بار و بار و خود سرگشتهٔ وادی ادبار دیده و پشت بمعرکه داده راه هزیمت پیمودند و حامیان حوزهٔ اسلام
برحسب الحق یعلو و لا یعلی غالب گشته مغلوبان تیره روزگار بجانب تفلیس شتافته چون بآنجا رسیدند از آب کر عبور نموده پل را که از چوب
ترتیب یافته بود سوختند و خود را بجنگلهای انبوه پر درخت و جاهای سخت کشیدند از معارف سپاه و سرداران گرجی طهمورث میرمیران و آقا تنگیز و ایوال

سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

آب کر رسیده بعضی عبور نموده بعضی دیگر عبور میسنمودند که موراو با جنود گرجیه رسید اموال و اسباب بسیار و مواشی و اغنام بیشمار بیغما نموده جمعی کثیر از نساء و صبیان مسلمانان با سیری بردند و بیکره خان با متعلقان خود بسلامت گذشته بروج آمدند و قلعه قره لانقوچ با اموال و امتعه بسیار که از آنجمله پنجاه خروار ابریشم بود بتصرف گرجیان در آمد و از آنجا بپای قلعه تفلیس آمد که آنقلعه را که حکومتگاه ولاة کارتیل است بلطایف الحیل بدست در آورد و جماعت تفنگچیان نوری و سپه کرده ایشان شاطر شاهی نام که کوتوال و حارس قلعه بودند بعد از اطلاع قضایائی که مذکور شد چون بنصاری تفلیس اعتمادی نداشتند متعلقه سمایون خان را از بیشه باندرین قلعه برده با وجود فقدان ذخیره و عدم استعداد قلعه داری کمر همت بضبط و محارست آن چست بسته هر کس از طبقه مسیحیه مظنه خلاف داشتند بیرون کردند جمعی از مسیحیه با تیغ و تیر بمدافعه برخاسته منجر بجنگ و جدال شد و از طرفین چندکس بقتل آمدند و تفنگچیان از ذخایر مقتولان و غیره نصاری ذخیره دو ماهه سرانجام نموده در محافظت قلعه سعی موفور بظهور میآوردند و موراو بتسخیر قلعه راه نبرده قلعه گذاشته خود با جنود گرجیه متوجه قراباغ شده تا بلده گنجه رفت و آن بلده را که مسکن بیگلربیگی و اعیان ایل و اویماقات قاجار است نهب و غارت نموده اموال و اسباب بینهایت بدست آورد و از آنجا نیز جمعی از عیال و اطفال مسلمانان باسیری بردند و تمامی مردم ایل و الوس قراباغ از جا و مقام خود رمیده تا پل خدا آفرین آب ارس عنان باز کشیدند و موراو برگشته بخت بعد از آنکه گنجه و آنحدود را از ناطق و صامت پرداخت بقصد آنکه قلعه تفلیس را بدست آورد بدانصوب شتافت و بوسیله و پیغام و چرب زبانیها و وعدهای جمیل سعی بسیار کرد و حیلها انگیخت که شاطر شاهی را فریب داده دست در کردن مقصود حمایل کند مفید نیامد و تفنگچیان مردانه دامن همت بر میان زده در محافظت قلعه میکوشیدند و جواب رسایل و پیغامهای موراو جز بتوسط سفیر تیر و گلوله تفنگ نبود القصه مسرعان از جانب امرا و تفنگچیان بپایه سریر خلافت مصیر آمده حقایق حالات بنوعی که بتحریر پیوست عرض کردند و بوضوح پیوست که موراو نابکار بعد از تصدی این اعمال ناهنجار اظهار دولتخواهی سلطان روم کرده سرهای مقتولان را مصحوب یکی از معتبران گرجی بدیاربکر نزد سردار فرستاده تحف و هدایا از نفایس امتعه و اموال که بدست آورده بود ارسال داشته سردار را بآمدن طرف گرجستان و شیروان ترغیب نموده و سردار این وقایع را مقدمه فتح و ظفر انگاشته منشور ایالت کارتیل باسم او و کاخت را باسم طهمورث فرستاده و طهمورث نیز آمده بیکدیگر ملحق شده اند و هر یک تکیه بر مسند حکومت زده بانتظام حال خود و سایر مهمات مملکت مشغولند و در تسخیر قلعه تفلیس سعی موفور بظهور میآورند حضرت اعلی بعد از وضوح این حالات عیسی خان قورچی باشی را بسرداری لشکر ظفر شعار گردانیده بدفع فتنه موراو و انتظام مهام گرجستان مأمور گردانیدند و قشقای خان چرکس را که داروغه لاهیجان گیلان بود بجای یوسفخان امیر الامرای شیروان فرموده مقرر شد که بر سبیل استعجال بدانصوب رفته با امرا و عساکر آنجا بقورچی باشی ملحق گردد و میر کونه خان بیگلربیگی چخور سعد و شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان نیز با امرا و عساکر تابعه خود بمرافقت قورچی باشی مأمور گشتند و قورچی باشی پذیرای فرمان گشته از موقف جاه و جلال استمداد همت کرده بسرعت و استعجال روی توجه بدانصوب نهاد و رایات نصرت آیات جاه و جلال نیز از مازندران بهشت نشان متعاقب در حرکت آمده دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرمودند و چند روزی دار السلطنه مذکور محل اقامت شهریار مظفر منصور بود و از آنجا بییلاق سلطانیه توجه فرمودند چون اخبار حرکت لشکر روم متواتر میرسید چند روزی سلطانیه مخیم سرادقات اقبال گردید که بهر طرف که عزیمت موکب همایون لازم آید عنان توجه بآن طرف معطوف گردد امام قلیخان بیگلربیگی فارس با عساکر آنحدود آمده در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین پیوست و حکم شد که از عساکر منصوره هر کس تا غایت بگرجستان نرسیده باشد در اردوی کیهان پوی توقف نموده در رکاب ظفر انتساب باشند شرح نهضت همایون بصوب اق عرب بعد از ذکر وقایع گرجستان و قضایائی که در خلال این حال در هر طرف بوقوع پیوست قمزده کلک بیان میگردد انشاء الله تعالی

ذکر محاربه که فیما بین جنود ظفر نشان و گرجیان بی ایمان بوقوع پیوست و ظفر یافتن جنود ظفر ورود

چنانکه گفته‌اند شعر تن شاه باید که باشد درست من و جمله را گر شود پای سست اما از زمانیکه بس گردد مفاسد بر سر خلایق بخت و بی

خونهار نتیجه بخاک مذلت آمیخت نحس قضیه شورش و آشوبی است که از نمک حرامی و عصیان و طغیان موراو کرجی شوریده بخت تیره روزگار بظهور

پیوست و نتایج عظیمه بر آن مترتب گشته از آن ممر ضرر و آسیب بسیاری بخلایق و عباد الله رسید و میرسد چنانچه در ذیل مبین و مرقوم میگردد

ذکر ظهور ارتداد و عصیان و طغیان موراو کرجی تیره بخت بدنهاد و اعمال و افعال ناهنجار آن سرخیل اهل نفاق و فساد

شرح این واقعه عظمی و کیفیت این داهیه کبری آنکه چون گروهی از کفره گرجستان کاخت بنوعی که مرقوم گشت مکافات نیت فاسد و جزای بد طینتی یافتند موراو بدسرانجام تیره روزگار که بمصلحت وقت شعار ستوده اسلام ظاهر ساخته و دست از کیش و ملت نصاری باز داشته بود

گرجیان کارتیل را که همیشه دولتخواه این دودمان والا بوده طریق اطاعت و بندگی را بقدم اخلاص و یکجهتی میپیمودند و توجه و التفات شاهانه

درباره آن طایفه درجه کمال داشت بسخنان کاذبه و اقاویل غیر واقعه و مفتریات از جاده اخلاص منحرف گردانیده حرفی چند از زبان گهرفشان

آن حضرت که مشعر بر بی توجهی و مایه وحشت و ازدیاد توهم بود خاطرنشان آن گروه نادان کرد چون در درگاه معلی محل اعتماد گشته کمال محرمیت

داشت مفتریات او را معتقد و مصدق و صواب دانسته خوف و بیم ایشان از لشکر فیروزی اثر روز بروز زیاده تر میگشت در حینی که اکثر امرا مثل

محمد قلیخان زیاد اغلی بگلربیگی قراباغ و بیکرخان اکرمی دورت هریک حسب الصلاح موراو بخدمتی مامور گشته بر سر سغناقهای کفره رفته بودند

خاطر بظهور عصیان و قتل سپهسالار قرار داده صبحی یراق بسته و مکمل و مسلح از خیام خود بدرخانه قرچقای خان آمده از روی دولتخواهی مذکور ساخت

که گرجیان کارتیل عموما یاغی شده آماده خلاف و مستعد جنگ و جدال شده‌اند بی تامل سوار میباید شد که مبادا از آن گمراهان که بقزلباش مختلطند

مغلوب سلطان و اهمه‌اند مضرت و آسیبی بجنود قزلباش رسد و بامور ناشایست جسارت و دلیری نمایند چون قرچقای خان و امرا اقرب و منزلتی که آن بدبخت

را در خدمت اشرف بود بارها دیده و اشفاق و الطافی که از جانب همایون اعلی بوی نافیوما قرین حال او میگشت مشاهده نموده بودند و یک پسر او

با کوچ و متعلقان در این ولایت و منظور نظر شفقت و مرحمت و کامیاب عزت و عاطفت بودند اصلا احتمال نمیدادند که مشار الیه مصدر امری که بوی

نادولتخواهی از آن آید تواند شد بالجمله قرچقای خان بصوابدید موراو مستعد سواری گردید در حین سوار شدن قبل از آنکه ملازمان رسیدن آن غدار

نابکار نیزه حواله او کرده چنان زد که نوک سنان از طرف دیگر نمایان گردید و خود بطرف خیمه یوسفخان امیر الامرای شیروان رفته او را نیز بحیله

و تدبیر همین عمل پیش برد طایفه کرجی بعد از قتل این دو سردار عالیمقدار باردوی قزلباش درآمده یک پسر قرچقای خان امام ویردی بیک

نام و هرکس دیگر بدست ایشان درآمد از پای درآورده شهد شهادت چشانیدند اهل اردو فزع روز محشر مشاهده نموده خواص و عوام در کمال

سراسیمگی یوم یفر المرء من اخیه گویان خود را بیرون انداخته هر طرف می شتافتند تمامی اردوی قزلباش نهب و غارت یافته اموال

و اسباب لا تعد و لا تحصی بدست گرجیان درآمد بعد از انتشار این خبر بنوعی اضطرار و سراسیمگی بطبقه قزلباش راه یافت که هر کدام از امرا

و عساکر قراباغ و شیروان بخدمتی که مامور گشته بطرفی رفته بودند فرصت معاودت و جمعیت یکجا نیافته از هر جا که بودند راه نجات جسته بیرون رفتند

همایون خان والی کارتیل فرصت درآمدن قلعه تفلیس که مقر حکومت و مرکز دولت او بود نیافته باتفاق محمد قلیخان بگلربیگی قراباغ بگنجه درآمد

تحصن جستند موراو بعد از کشتن امرا و نهب و غارت اموال و اسباب قزلباش با جمعی کفره فجره بعزم تسخیر و تصرف قلعه قرالقوح و بدست

آوردن بیکرخان و قتل و غارت و استیصال او و ایماقات اکرمی دورت و غیرهم که در آنجا بودند متوجه آنصوب شد بیکرخان از وقوع این حادثه بی آرام

از بی تابی مردم ایل و اویماق که بعضی اهل و عیال همراه داشتند تاب توقف نیاورده در مقام بیرون بردن اهل و عیال و اثقال و احمال شدند در حینی که بکنار

آب کر رسیده

سال سی و نهم جلوس شاه عباس اوّل

آقاسی باشی حرم علیهٔ عالیه شد بعد از فوت پدر منصب اوچی باشیگری که موروثی آن سلسله بود باو تعلّق گرفت بوفور اهلیت و آداب دانی بمدارج علیا ترقی نموده روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش بلندی یافته از زمرهٔ مقرّبان خاص و مخصوصان بزم اختصاص گردید و صاحب رای و مشورت بود چون پسرش صغیر و کوچک بود منصب موروثی باحدی تفویض یافت که بعد از آنکه پسرش نشو و نما یافته قابلیت آن خدمت داشته باشد بمقتضای آن عمل شود سلمان خان ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله بود بعد از معاودت یورش بغداد در دار السلطنهٔ اصفهان مریض گشت نشان علت سرطان در بدن ظاهر گشته بآن الم مبتلا گردید هر چند معالجه کردند و تدبیر نمودند سودمند نیفتاد و مدرفته رفته مرض مستولی گشته معالجات اطبّا و تصرفات جرّاحان دافع قضا نگشت عاقبت رخت از منزل بسرمنزل آخرت کشید پدرش شاه علی میرزا خواهرزادهٔ حضرت شاه جنّت مکان بود همیشه آن سلسله شرف مصاهرت یافته بودند و دختر داشته اندی نیز وه مرتبهٔ بلند مرتبهٔ امیر الامرائی و سرافرازی یافت مقطوع العقب بود و فرزندی از او در وجود نیامد متروکات خود را در زمان حیات و صحت بدن بحضرت اعلی هبه نموده بود چنانچه مسوّد این اوراق مکرّر از او این اعتراف شنیده بود و آنکه دولی مال دیوان نیز داشت بنا بر آن متملکاتش بحیطهٔ ضبط در آمد و منصب وزارت دیوان اعلی چنانچه سبق ذکر یافت بسلطان العلمائی خلیفه سلطان ابن میر رفیع الدین محمد صدر تفویض یافت

ذکر وقایع اودئیل ترکی مطابق سنهٔ اربع و ثلثین و الف که سال نهم از قرن دویم ایّام سلطنت همایون عبّاسی است

باز نسیم عنبربوی بهار بمشام روزگار وزیده زمانهٔ عطرسائی آغاز نهاد لشکر افسردهٔ دی که در عرصهٔ جهان دم از طغیان میزدند از قدوم سعادت لزوم نوروز پراکنده گشته در زوایای افسردگی متواری گشتند خورشید جهان پیرا با هزاران فرّ و شکوه در عرصه گاه عزّ و شرف جلوه نمائی کرده لوای جهانبانی افراخت یعنی در روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانیه ده ساعت و هفده دقیقه از روز گذشته ببرج حمل تحویل نموده سعادت افزای منزل معهود گشت از لطف هوا دیدهٔ نرگس باز گشته بموافقت روزگار رفته آغاز نهاد و سوسن که نشان آزادگی داشت بقصد جوشن غنچه خنجر تیز کرده در رنگین عبارت اوراق زرّین گل نشست شاهد دلارای چمن جهت نو خطان بزم بهار فرش زمرّدین گسترده برخسار زیبا از گل و لاله پیرایه بست **بیت** باز نسیم بهار غالیه سا شد مگر کز حرکاتش چمن تازه و تر شد دگر لطف هوای بهار انجمن آرای گشت چون خط مشکین یار بار سمن سای گشت حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی در قصبهٔ لطیفهٔ اشرف مازندران بهشت نشان بخرّمی و کامیابی میگذرانیدند جشن نوروزی در خلوتخانهای زرنگار آن خطهٔ شریفه که رشک فرمای قصور جنان و زینت افزای روضهٔ رضوان است اتفاق افتاد ارکان دولت قاهره و اعیان خلافت باهره و ایلچیان سلاطین و بزرگان هر طبقه که در آن جشن جهان پیرا حاضر بودند زبان اخلاص بتهنیت سال نو و مبارکی نوروز فیروز گشوده لوازم دعا و ثنای شهریار کامکار را ادا نمودند چون عادت قدیمهٔ و خواجه ذمیمهٔ روزگار غدّار است که پیوسته بتلاطم امواج بحر محن بر هم زن هنگامهٔ عافیت و آسودگی گشته گاه سفاین راحت و استراحت را غریق لجّهٔ فنا میسازد و گاه ابواب فراغت و آسایش مسدود گردانیده درهای رنج و عنا بر روی روزگار طبقات انام میگشاید و عالم خالی از منقاد و بلا یافت در این سال از گردش روزگار و قضای فلک و کجروی سپهر ناسازگار فراغت و آسودگی از خلق کناره جسته فتنهای غنوده بیدار گشت و از هر طرف لشکرها در حرکت آمده وقایع عظیمه بظهور پیوست **شعر** سر فتنه دارد دگر روزگار که گردید دلها ز محنت فگار زمانه در عافیت باز بست دل خرّمی را از اندوه خست اگر چه هر گونه حادثه روی داد و فتن و فتوری در هر جا ظهور یافت عاقبت بلطف یزدانی و صحت وجود فایض الجود خاقانی و بلندی اقبال و حسن سعی و تدابیر صایبهٔ آنحضرت روی بانحطاط آورده مفاسد باصلاح انجامید

سلمان خان

زیراکه

همایون اعلی راه مکالمه دارند بعرض اقدس رسید که میانه ازناوران و سپاهیان گرجی که بآنجا آمده اند و ظهور شد آمد شد و مراسلات پنهانی
وقوع مییابد و محتمل است که آن طبقه ضلال رعایا نیز گروه عنقریب فتنه از ایشان حادث گردد رای عالم آرا بدان متعلق گردید که یکی از
ارباب فراست و کیاست و اصحاب درایت بدانصوب فرستند که بحقایق حالات گرجیان رسیده در دفع و رفع فتنه انگیزان و
تنظیم و تنسیق ملک آنچه صلاح دولت قاهره باشد بعمل آورد لهذا قرچقای خان سپهسالار را که در مازندران و پایه سریر سلطنت بنیان بود بدینجهت
مأمور گردانیدند و مورابیک گرجی را که سمت وکالت سمایون خان والی گرجستان کارتیل داشت آمده سال متجاوز بود که اظهار اسلام نموده
با پسران و خانه کوچ در خدمت اشرف معزز و محترم و صاحب تیول و الکا و از جمله معتبران و محرمان بزم اقدس بود در رفق سپهسالار
گردانیدند که چون صاحب وقوف نیک و بد گرجستان است و بحسن اخلاص و ظهور بندگی و خدمتکاریها محل اعتماد شاهانه گشته آنچه از لوازم
دولتخواهی و خیراندیشی و نظام و نسق آن ولایت لایق دولت داند معمول گرداند و صبیه عیسی خان قورچی باشی را که نبیره دختری همایون اعلی است
و نامزد سمایون خان بوده مصحوب معتمدان مذکور گردانیدند و حکم شد که امراء قراباغ و شیروان نیز همگی نزد سپهسالار جمع آمده در هرباب
لوازم همراهی بتقدیم رسانند و قرچقای خان و مورابیک بگرجستان رسیده امراء شیروان و قراباغ را احضار نمودند و چون عروسی و
دامادی سمایون خان درمیان بود یوسف خان بیگلربیگی شیروان و محمدقلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و سایر امراء عظام و عساکر اسلام
با تجملات و زینتهای گوناگون بایشان پیوسته اول جشن عروسی انعقاد یافت بعد از آن چون هنوز کوکب بخت گرجیان کاخت از حضیض
وبال بیرون نیامده اراده ازلی بقتل فوجی دیگر از ایشان تعلق گرفته بود جهت تحقیق حال و نیز سپاهی و رعیت عموم آنطایفه را بتقریب همراهی عروسی
گرجیان باشی آچوق که شهرت داده بودند احضار نمودند قریب ده هزار نفر همگی با اسلحه و یراق جمع آمدند علامات فساد و عصیان از صورت حال ایشان
نمایان بود و بوساطت مورا و خاطر بدفع و رفع اشرار آن گروه بی ایمان قرار گرفت و تکلیف کردند که چون رفتن باشی آچوق بموافقت ملت
و همکیشی بر شما دشوار است آلات جارحه خود را تعاز زبان داده خود از همراهی سفر باشی آچوق معاف باشند بعد از گرفتن اسلحه و یراق تمامی آن کفره
فجره را شکاری وار درمیان گرفته بطرفة العینی دمار از نهاد آن قوم برآورده و تر و خشک بآتش قهر سوخته معروض تیغ یاسا گردیدند بعد از ظهور این
صورت مورا و مذکور خبث باطن و ارتداد خود را ظاهر ساخته از غیرت همکیشی یا هوس حکومت و بزرگی کارتیل با ازناوران و عظماء آنطایفه مواضعه
نمود بحیل و تزویر مرتکب قتل سپهسالار و بعضی امراء گشته انواع فساد و خونریختن از او بظهور پیوست تفصیل حالات و ظهور عصیان و طغیان آن شوریده
بخت تیره روزگار در وقایع سال نو نگاشته کلک سخن پرداز میگردد در این سال از تاثیرات فلکی و تقدیرات ایزدی علت وبا و طاعون
در بعضی محال آذربایجان شیوع یافته در دارالارشاد اردبیل شدت آن بلیه بمثابه بود که در نفس بلده زیاده از بیست هزار کس تلف شده در مواضع
و محال قریبه خصوصاً مشکین و سراب و رزتق و گرمرود و خلخال قریب هشتاد هزار نفر که مجموع بلا اغراق زیاده از یکصد هزار راه عدم پیمودند و از پیران
معمر روزگار دیده استماع افتاد که هرگز در آندیار شدت آن بلیه بدین مثابه و طغیان نبوده و بعضی محال طارم و دستری قزوین نیز بنا بر قرب جوار
سرایت کرده جمعی تلف شدند **متوفاها** که درین سال جهان فانی را وداع کرده بعالم باقی انتقال کردند **اسفندیار بیک** عرب گرلو است
که از زمره معتبران بساط اقدس و معتمدان درگاه بود در هنگام معاودت از سفر خیراثر بغداد در حوالی نهاوند در قشلاق سواره با چند نفر
از رفقا طی مسافت مینمود حال بر او متغیر گشته از رفتن باز ماند و خبر بحضرت اعلی رسید آنحضرت از شمول عاطفت محفه و تخت روان فرستادند
بجهت در آمده چنانچه قدمی پیمود بیطاقت شده باز میل سواری کرد تاب سواری نیز نیاورده اظهار بیطاقتی کرد پایین آوردند که لحظه در سر راه استراحت
نماید چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود ودیعت زندگانی بمتقاضی اجل سپرده متوجه سفر آخرت شد وی ولد کمال بیک است که آباء عن جد
از زمره صوفیان صافی طویت این دودمان بود و بمنصب اوچی باشی گری سرافرازی داشت و در اواخر ایام حیات از وفور اعتماد ایشیک

اسفندیار بیک

و عرب برا و جمع آمده متوجه آنصوب شده اند و تا دو سه هزار خانوار رعیت را از قلعه ذهاب مشهور بقلعه لک و آن حدود کوچانیده اند که از آب
گذرانیده بآن طرف برند زینل بیک بعد از استماع این اخبار سان عساکر ظفر شعار که در آنوقت جمع بودند گرفت سواری سه هزار نفر از سپاهی
یراقدار و تفنگچی بشمار درآمدند از آنجا بر سبیل ایلغار آن مسافت بعیده را در دو روز طی نموده روز سیم بمخالفان رسیدند و از شدت ایلغار زیاده
از دو هزار نرسیده بودند و از آنطرف مخالفان از آوازه ورود لشکر قزلباش متزلزل گشته گروهی از اکراد و اعراب پراکنده شدند از آن جمع
سه چهار هزار کس کمابیش بجنگ پیش آمدند و از جانبین صفوف قتال آراسته گشت و دلیران رزم آزمای دست باستعمال سیف و سنان برده فیمابین آتش
حرب اشتعال پذیرفت و باندک زمانی تزلزل بارکان ثبات و قرار سپاه مخالف راه یافته شکست بجانب اعدا افتاد و جنود قزلباش مبرزی
دولت و اقبال بر آن طبقه ظفر یافته قریب ششصد هفتصد نفر طعمه شمشیر آبدار شدند و از سپاه ظفرپناه کسی چنان ضایع نشد و حسن پاشا
و بقیة السیف منهزم خود را بحریم قلعه رسانیدند و اردوی ایشان نهب و غارت غازیان و تفنگچیان گردید و بعلت وبا که در شهر و قلعه طغیان
عظیم داشت و هر روز جمعی از ایشان تلف میشدند میانه زینل بیک و حسن پاشا رسولان آمد شد نموده قرار دادند که چون در قلعه وبا است هر دو
لشکر کوچ کرده کسی در بهشت و قلعه نگذارند که بعد از تسکین علت وبا از جانبین هر انچه مصلحت باشد بعمل آید زینل بیک بنابر غمخواری سپاه رضا باین معنی داده
و ایل و الوس را که برده بودند کوچانیده مظفر و منصور معاودت نمود و حسب الامر اشرف میرفتاح را با تفنگچیان بقلعه بغداد فرستاد که همراه بگلر
بیگی بمحارست قلعه قیام نمایند و خود بازگشته در حینی که رایات منصوره بقصد سفر گرجستان بیرون آمده در سلطانیه اقامت داشت بملازمت اشرف
سرافرازی یافت و شرح محاربه مذکور و آمد و رفت او از تقریر دو سه نفر از حضار آن معرکه تسوید یافت

از سوانح این سال رفتن قرچقای خان سپهسالار ایران است بجانب گرجستان و ظهور عصیان و طغیان موراو و بیدولتان ظفر نشان

بر هوشمندان عالم صورت و خردپروران جهان معنی واضح و لایح و نزد محققین ثابت و راسخ است که هر امری از امور که در مشیت الهی قرار یافته
و در لوح محفوظ رقم ثبت پذیرفته باشد بر حسب یَفعَلُ اللهُ ما یَشاءُ وَ یَحکُمُ ما یُرید بی اشتباه از کتم عدم بحیز ظهور میآید و هیچ تدبیری
از تدابیر عقلای دهر و مدبران روزگار دافع شمشیر قضا و مانع تیر تقدیر نمیتواند شد و فحوای العبد یُدبّر و الله یُقدّر مؤکد این معنی است
و چون در نسخه آینده بابت قضایای فلکی و حوادث آسمانی بعضی فتن و فتور و محن و شرور رقم پذیر کلک تقدیر گشته بود که لابد بظهور آمدنی در زمانه
فتنه ساز ابواب محنت و بلیات بر روی روزگار خلایق گشودنی بود بر حسب اِذا اَرادَ اللهُ شیئاً هَیّأ اَسبابَهُ اسباب آن بدستیاری
کارکنان عالم غیب سرانجام یافت صورت اینحال و نظیر اینمقال فرستادن قرچقای خان سپهسالار ایران است بجانب گرجستان که باعث
ظهور و وقوع چندین قضایای عظیمه و مستنتج انواع فساد و خونریزی و محرک بلایا و فتنه انگیزی گردید شرح وقایع آنکه در قضایای سالهای گذشته
مرقوم کلک بیان گردیده که حکومت ولایت گرجستان کاخت بعد از آنکه خلق آن دیار مکرر در از بی ادبیها و عصیان و طغیان طهمورث جاهل نادان
مورد سخط و غضب شاهی که نمونه از سخط الهی است گشته از قتل و اسر خرابی از حیز انتفاع افتاده بود به پیکرخان ایکرمی دورت قاجار تفویض یافته
او را با بعضی اویماقات بآنجا فرستاده بودند و او در حریم قلعه قرا نقوچ محل اقامت اختیار نموده بنای شهر انداخته هر طبقه خانهای مرغوب
و خانات و حمامات عمارت کرده بودند و بقیة السیف گرجیان را نوید عفو و مژده امان داده بودند گروهی از آوارگان که از بیم قتل و اسر باطراف
و جوانب پراکنده گشته در زوایای خمول خزیده بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان بآنجا جمع آمده بقدر آبادانی بهم رسیده بود و رفته رفته
گروهی از ازناوران و سپاهیان نیز که بیم قتل از ایشان بود بمقام اصلی جمع آمده بودند در اینسال کمتر از اعمال پیکرخان و تقصیر گرجیانی که در خدمت

شرح واقعه آنکه قاسم خان ایماملو و یوزباشیان و قورچیان افشار چنانچه از پیش گذشت در موصل اقامت نموده بضبط قلعه و انتظام امور آن سرحد
قیام داشتند در این سال جمعی از رومیان آمده و دواکراد و اعراب تابعه بسرداری حافظ احمد پاشا جمعیت دیاربکر پشت ظهر و قوی خاطر گشته قریب به
سه هزار نفر که هفتصد نفر آن تفنگچی بودند بسرکردگی حسن پاشا نامی از امرای رومیه و برادر کور حسین پاشا که در حوالی بغداد گرفتار گشته بیاسار رسید بموصل
آمدند در آنوقت زیاده از سیصد نفر ملازم بر سر قاسم خان جمع نبود که با یوزباشیان و قورچیان افشار مجموع هفتصد هشتصد نفر میشدند بنیروی دولت
و تأیید اقبال کمر همت بدفع اعادی چست بسته عزم محاربه جزم کردند و از طرفین صفوف سپاه آراسته گشت از دلیران طایفه افشار گروه ارسلو
پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه مخالف تاختند و سایر یوزباشیان و قورچیان افشار موافقت نموده قاسم خان و مردم او نیز در گرمی قتال جلوریز
بمعرکه در آمده از طرفین آتش حرب اشتعال پذیرفت و بحملات دلیرانه سپاه منصور مخالفان دل بای داده دست از محاربه کشیده پای بهزیمت
گشودند و افواج قاهره بر آن فئه کثیره غالب آمده تا موازی یکهزار نفر بلکه زیاده بقتل در آمده غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد و بقیة السیف
پراکنده شدند و بعد از اطمینان خاطر از فتور سرحد یوزباشیان و قورچیان قاسم خان را وداع نموده با سرها و اختر بهار و سفیدانه بپایه سریر اعلی
آمده در فرح‌آباد جنت بنیاد بنظر همایون در آوردند شرح واقعه مذکور از تقریر یک دو نفر از قورچیان حضار معرکه بتحریر پیوست

ذکر فرستادن زینل بیک بیکدلی شاملو بانتظام مهمات عراق عرب و شرح محاربه که او را در موصل با اعادی دولت روی داده ظفر یافت

چون واقعه مذکور بوقوع پیوست و مشخص شد که مخالفان حدود موصل باستظهار سردار و لشکری جسور روم دست تطاول گشوده اند و بمسامع جلال رسید
که فوجی از اعراب نیز خصوصاً اباطالب و لد ناصر مهنا در مقام غدر و نفاق در آمده بجانب حله و نجف حرکت کرده آزار و اضرار ایشان بخلق آنجا
میرسد و طایفه افشار بنابر علت وبا که در موصل شیوع یافته از تلف شدن لشکر اندیشیده جمعیت دلخواه نتوانسته اند نمود و قاسم خان با اندک مردمی
در قلعه موصل است و آن ولایات محل شورش و انقلاب گشته و این مقدمات موجب تزلزل و اختلال احوال منتسبان دولت قاهره است رأی
جهان آرا اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط عزت و خاصان درگاه که بوفور غیرت و مردانگی و فدویت و جان سپاری در راه دین و
دولت اتصاف داشته باشد از درگاه معلی روانه آنطرف گردانند که عساکر قلمرو علیشکر و آنحدود را جمع آورده کمر همت بدفع اعادی بندد و هرگاه
از محافظان ثغور و سرحد حادثه روی نماید که بکومک و مدد احتیاج افتد معاونت بظهور آورده در هر باب آنچه صلاح دولت قاهره بوده باشد بعمل
آورد از زمره مقربان اخلاص شعار زینل بیک توشمال باشی شاملو را که بصفات حسنه اتصاف دارد بدین خدمت مأمور گردانیده با فوجی از عساکر
ظفر شعار و میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهانی و جمعی دیگر از تفنگچیان رکاب اشرف روانه آنطرف فرمودند و چون زینل بیک از رکاب مقدس
جدا شده روی عزیمت بدان صوب آورده بسرحد نزدیک شد بوضوح پیوست که جمعی از جسور رومیه و متجنده حدود موصل بعزم تسخیر قلعه در حرکت
آمده اند و قاسم خان با دویست سیصد نفری از غازیان افشار که در قلعه موصل با او بوده اند از فقدان ذخیره و علت وبا که هر روز جمعی را معدوم
می نموده اند صلاح در توقف و قلعه داری ندیده قبل از وصول مخالفان بیرون آمده و مخالفان تصرف در قلعه نموده اند و بیم آنست که خان احمد
خان اردلان نیز بجهت قلعه کرکوک را انداخته آنقلعه نیز بتصرف اعادی در آید و همانا سارو سلطان بیکدلی برادر زینل بیک که متولی روضات
مقدسات و قورچی باشی قورچیان نجف اشرف است و طایفه اعراب مهنا که بحدود کربلا و نجف آمده بوده اند محاربه وقوع یافته زینل بیک از ورود
این اخبار در حرکت مسارعت نموده چون بحوالی ذرتنگ رسید حسین خان حاکم لرستان با معدودی آمده باو پیوسته در آنجا بوضوح انجامید
که سردار فوجی از رومیه را بسرکردگی حسن پاشای چرکس بضبط ولایت موصل و کرکوک و قلاع آنجا تعیین نموده و قریب پنج شش هزار از رومی گرد

سال سی و هشتم جلوس شاه عباس اول

با پاشایان روم که معاونت جانی بیک کرای بر سر او تعیین یافته بودند در کفه محاربات نموده غالب آمده بود حقایق حال و انتظام احوال خود را که فیروزی
اقبال و توجهات ظاهری و باطنی آنحضرت و یمن توسل مخلصانهٔ او بدین دودمان والا وقوع یافته بود بعرض اقدس رسانیده شکر الطاف و
اعطاف شاهانه که درین چند سال شامل حال او بود باحسن وجوه و ابلغ بیان ادا نموده بود و حضرت اعلی از وفور توجه و غایت اشفاق ایلچی او را
مشمول نوازشات شاهانه گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشتند و مکتوب عنایت اسلوب در قلم آورده در باب حسن سلوک و مدارا با دوست و
دشمن نصایح ارجمند و ارشادات مرشدانه درج فرموده با خلع فاخره و هدایا و تنسوقات وافره ارسال داشتند و دیگری ایلچی محمد پاشا اباظه است
سید عزیزی بود موسوم و معروف بامیر افندی و در میان عموم سادات بنابر تعظیم امیر افندی مینامیدند باعث ایلچی فرستادن او آنکه چون بیگلربیگی
ارض روم بود بنابر قرب جوار و مصلحت دنیاداری با امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد طرح الفت و آشنائی انداخته با او طریقه مدارا مسلوک میداشت
بعد از واقعه سلطان عثمان و طغیان او و جهت بازخواست آن واقعه و مأیوس گشتن از موافقت عظمای رومیه چنانچه بتحریر پیوست بنابر احتیاط
و صلاح حال خود بوسیلهٔ امیرگونه خان اظهار توسل باین دولت ارجمند نموده ایلچی مذکور را که از معتمدان او بود بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده
خود را از زمرهٔ هواخواهان و منسوبان درگاه شاهی شمرده هرچند از سخنان اباظه رایحهٔ صدق و اخلاص بمشام حضرت اعلی نرسید و غرض
اصلی او از اظهار عقیدت و اخلاص جز این نبود که اگر رومیه در آزار اعمالی که از و صدور یافته با او در مقام مخاصمه باشند و او را واقعه پیش آید مأمنی
و گریزگاهی داشته باشد اما بر مراعات سلسلهٔ ظاهر بینانچه شیوهٔ رضیه و اخلاق مرضیه آنحضرت است که رعایت جانب بیگانگان زیاده از آشنایان
مرعی میدارند امیر افندی را منظور نظر التفات گردانیده منشور عاطفت بخطاب ارجمند خانی باسم اباظه در قلم آورده باستمال عنایت شاهی گردانیدند
و به تنسوقات و هدایای شاهانه نوازش فرموده نوروز بیک نام قورچی استاجلو را در مرافقت امیر افندی نزد او فرستادند و اباظه در بدایت حال
بورود آن منشور اقبال افتخار نموده مقدم قورچی را با اعزاز و احترام تلقی نمود بالآخره دوبینی و آثار مکر و حیله از او ظاهر شدن گرفت و نسبت
منسوبان درگاه اعمال حیله اندود بظهور آورد چنانچه در ذیل این اوراق مرقوم کلک بیان میگردد (هست آئین دوبینی ز هوس) (قبلهٔ عشق یکی باشد و بس)

وقایع متنوعه که در این سال بظهور پیوست

چون اخبار روم و سرداری حافظ احمد پاشا و اجتماع لشکر در دیاربکر بنوعی که مذکور شد از انهای منهیان و جواسیس بمسامع عز و جلال رسید مظنهٔ آنکه
مبادا لشکر بطرف آذربایجان کشند حزم و احتیاط مقتضی آن گشت که محل عبور لشکر روم را از ذخیره و مایحتاج عاری سازند و آمد شد رومیه
بطرف آذربایجان از دو راه واقع میشود یکی راه ارض روم و دیگری راه وان چون ارض روم از عصیان و طغیان اباظه پاشا محل فتن و فتور است
وارد دیاربکر براه وان آمدن مناسبت بیشتر داشت از مقربان بساط عزت رستم بیک بیساول صحبت بدار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق شاه بنده
خان بیگلربیگی آذربایجان امرا و عساکر آنحدود در اسرع اوقات بجانب وان روند و آن حوالی هرجا امکان عبور رومیه داشته باشد نهب و غارت
کرده از ذخیره و مایحتاج لشکر در آن دیار آثار نگذارند و رستم بیک حسب الفرموده بدان صوب نهضت نموده باجتماع امرا و عساکر اشاره نمود چون
جنود ظفر ورود جمع آمدند هر کس قشون و لشکر خود را که فراخور الکا و مداخل و غیرت دین و دولت سرانجام داده بود در حضور بیگلربیگی و رستم بیگ
بمعرض عرض در آورده با قشون آراسته و لشکر نامعدود دلپذیر در کمال شوکت و اقتدار بجانب وان رفتند و آن نواحی را از ذخایر و مهمات
و ناطق پرداخته قرین ظفر و اقبال معاودت نمودند و احدی از جنود رومیه و پاشایان و اکراد آن سرحد جرأت مقابله و معارضه با آحاد لشکر فیروزی اثر قزلباش
نتوانست نمود و رستم بیک در مازندران بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات عرض نموده مورد الطاف و احسان گردید.

دیگری از سوانح محاربهٔ قاسم خان و قورچیان افشار است با مخالفان در موصل

شرح

ساعات بعدل پیرائی و انجاح مطالب ارباب حاجات و عشرت و شادکامی گذران بود ذات مبارک اشرف را بقدر عارضه روی داده در
اندک روزی بصحت گرائید و از مقر سلطنت عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان فرموده بعد از طی مراحل و مراتب سیر و شکار ساحت دار الملک
فرح آباد و عرصه نزهت بخش قصبه اشرف که قطعه از جنان بلکه جنان قطعه از آن است از میمنت قدوم مسرت لزوم عطرسائی و نزاهت فزائی آغاز
نهاد و ایلچیان خجسته پیام از هر طرف بپایه سریر سعادت فرجام آمده بعد از ادراک عتبه بوسی و عز مجالست مجلس بهشت آئین و ادای رسالت و سفارت
مشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافته روانه دیار خود گردیدند از جمله سفرا و ایلچیان بدر میرزا باشی و زینل ایلچی ولیجنت که از جانب بدر محمد
خان والی آنجا بدار السلطنه اصفهان آمد چون جواد خوش خرام موکب اقبال بجانب مازندران در حرکت آمده بود حاکم و وزیر و اهالی اصفهان مراسم
استقبال قیام نموده باعزاز و احترام در عمارت سروستان باغ خلد آسای نقش جهان فرود آوردند و روزی چند که در دار السلطنه اصفهان اقامت
داشت کما ینبغی بلوازم میزبانی پرداختند بعد از آنکه فی الجمله از رنج راه آسودگی یافت متوجه مازندران بهشت نشان گشته در خطه طیبه اشرف بسعادت کورنش
و عز بساط بوسی فایز گردیده صحیفة الاخلاص صداقت آئین که آورده بود با هدایای آن دیار بنظر اقدس در آورد و تا دو ماه در ملازمت اشرف بود و همواره
بانواع نوازش و الطاف شاهانه سرافرازی داشت بعد از دو ماه رخصت انصراف یافته با مکتوب عنایت اسلوب شاهی روانه گشت   دیگری خواجه
حاجی نام ایلچی فرخنده پیام شاهزاده جوان بخت کامکار سعادت فرجام شاهزاده خرم ابن پادشاه والاجاه گردون بارگاه حضرت شاه سلیم فرمانروای
ممالک هندوستانست که در قصبه شریفه اشرف آمده بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشته مکتوبی محتوی بر حسن ارادت و اخلاص و شرح منازعه
با فساد و مفسدان میانه او و منسوبان والده عالیشان روی داده بود بنظر انور در آورد و در آن مخالصت نامه نامی شکایت بسیار از بی توجهی و بی التفاتی پدر بزرگوار
بعنایتی که لشکر بر سر او فرستاده بوده نموده بود حضرت اعلی خواجه حاجی مذکور را بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده تا نوروز جهان افروز در پایه سریر
اعلی بود بعد از نوروز فیروز اجازت معاودت یافت و جواب نامه بر وجه مرغوب برفق رندانه مرقوم گشته در آن بمفاوضت سامی نصایح مشفقانه درج
فرموده اعلام نمودند که چون اطاعت والدین بفرمان واجب الاذعان آفریدگار زمین و زمان بر ابنا و فرزندان فرض و متحتم است لایق بحال آن فرزند
سعادتمند آنکه رضاجوی خاطر شریف پدر بزرگوار بوده آنحضرت را بوفور خدمتکاری در غایت حسن ادب بسر رضا آورد و از اموری که مکروه طبع شریف
آنحضرت باشد اجتناب لازم داند که هر آینه این معنی فی نفس الامر موجب خشنودی خالق و پسندیده خلایق و سرمایه عزت و اعتبار و برخورداری آن فرزند سعادتیار
خواهد بود و با خصمان و ارباب عرض مدارائی کرده بتفقد و دلجوئی آن گرانمایه جهمندی بخشد و ایلچی مذکور را باصطناعات خسروانه نواخته بمقضی المرام با
متوقعات لایقه روانه فرمودند   دیگری ایلچی شاهین گرای خان پادشاهزاده تاتار است که چنانچه سبق ذکر یافته از حوادث روزگار و غدر
جانی بیک گرای عمزاده اش که بتقویت دیبان سلطنت قوم تاتار رسیده با او معادات میورزید ملتجا بپایه چتر اقبال همایون آورده مدتی
در رکاب سعادت انتساب معزز و کامیاب عزت بود و در دربند شیروان محل اقامتش قرار یافته در کمین سلطنت موروثی بود و حضرت اعلی همت والا بر حصول
این مطلب گماشته معاونت و معاضدت صوری و معنوی بظهور میآوردند در امثال معاونت جنود غیبی و هرگونه وسایل که در مشیت الهی متحتم و در لوح محفوظ
مرقوم و مثبت بوده سلطنت قوم تاتار و فرمانروائی مملکت آن دودمان بمحمد گرای خان برادر بزرگتر او قرار یافته عظما و قوم بسلطنت او و ولیعهدی برادر
شاهین گرای خان که باصطلاح تاتاران قلغای مینامند اتفاق نموده او را طلب داشته بودند و او از خدمت اشرف استمداد همت کرده روانه ولایت
خود گردیده و برحسب دلخواه کامروا گشته اعیان آن طایفه تمکین سلطنت محمد گرای و ولیعهدی شاهین گرای را پذیرفتند از تقریر ایلچی مذکور و واردین
آن صوب چنین معلوم گشت که از جانب خواندکار روم نقود و اسبه و تحف و هدایای فاخره آورده ارکان دولت عثمانی او را باطاعت و انقیاد سلسله
آل عثمان و مخاصمت جنود قزلباش دلالت کرده بودند و او از وفور اخلاص و حسن ارادت دست رد بر سینه مطلب ایشان نهاده خود را از هواخواهان
صادق العقیده حضرت اعلی شمرد و چنانچه نقش نگینش که بر ضمن مکتوب صداقت اسلوب شاهی مهر زده بود غلام شاه عباس شاهین گرای بود

سال سی و هشتم جلوس شاه عباس اول

عثمان قرار داده او را از میان برداشتند و سلطان مصطفی کرّة بعد اولی بر سریر سلطنت عثمانی قرار گرفت و چون این اخبار در بلاد روم منتشر
گردید محمد پاشای بکلربیکی ارزن الروم که بین الجمهور اباظه پاشا مشهور است بمخاصمت طایفهٔ ینکیچری برخاسته بازخواست خون سلطان
عثمان را وسیلهٔ عصیان و طغیان ساخته از طایفهٔ ینکیچری هر کس را در هر جا بدست آورد بیمحابا بقتلش پرداخته رقم تملک بر ممالکش کشید و شیوهٔ
جلالیان پیش گرفته جمعی از لوندات بی سر و پا بر سر خود جمع کرده ولایات قریبه ارزن الروم را که حالا ارض روم مینامند بخود متصرف نمود و
بعزیمت آنکه باستنبول رفته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را بر تخت سلطنت نشاند و از طایفهٔ ینکیچری انتقام کشد با فوجی کثیر تا اسکودار که حوالی
استنبول است رفت و در همه جا نهب و غارت کرده بر احدی از طایفهٔ ینکیچری ابقا نمیکرد آنچه بافواه مسموع شده العلم عند الله تا ده هزار نفر
ینکیچری را بتیغ انتقام گذرانید و اموال بینهایت بدست آورده بطایفهٔ لوندات میداد عظما و ریش سفیدان و دولتخواهان سلسلهٔ آل عثمان بر خلاف متوقع
انکار اعمال او کرده او را ازین فضولی منع کردند و این حرکت ناهنجار او را موجب تخریب دولت دانسته در صدد دفع در آمدند و از موافقت عظما
و اعیان درگاه عالی مایوس گشته بارض روم مراجعت نمود و درین شکرفنامهٔ اقبال اندراج یافته که سلطان مصطفی بشورش طبع و خبط دماغ موسوم بود
و بدین جهت مخلوع گشته سلطنت بسلطان عثمان قرار گرفته بود گویند درین اوقات که دیگر باره بسلطنت رسید شورش دماغ او طغیان کرده
اعمال خارج از دایرهٔ عقل و حرکات نامناسب از او صدور مییافت بهجهت رای عظما و ریش سفیدان سلسلهٔ آل عثمان از بیم تزلزل و بی انتظامی
امور دولت بدان قرار گرفت که او را از تصدی امر سلطنت معاف داشته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که کودک خردسال بود بر تخت سلطنت
نشانند طایفهٔ ینکیچری از بیم بازخواست قضیهٔ سلطان عثمان راضی بسلطنت او نمیشدند والدهٔ سلطان مراد با عظمای آنطایفه تملق و فروتنی بسیار کرده
و معتبران طبقات لشکر را برانگیخت که با طایفهٔ ینکیچری عهد و پیمان بمیان آورند که من بعد اصلا از مقولهٔ واقعهٔ سلطان عثمان حرفی بر زبان نیاورند و از
بازخواست آن در گذرند و طایفهٔ ینکیچری همان اقتداری که بر طبق قانون همیشه داشته اند بدستور داشته باشند بعد از انعقاد عهد و پیمان و استرضای خاطر آنطبقه
و صلاح اندیشی خیرخواهان و استفتا از مفتیان سلطان مراد را جلوس فرموده سلطان مصطفی دیگر باره مخلوع گشت در خلال این احوال از اسلام بغداد
و در آمدن آنملک بدست فرقهٔ قزلباش چنانچه بتحریر پیوست بپایهٔ سریر عثمانی رسید جمعی که در آنوقت صاحب اختیار امور دولت گشته متکفل نظام مهام
سلطنت بودند مغرورانه در مقام استرداد آنملک در آمده بعد از مشاوره و گفتگو حافظ احمد پاشا را که بین الاقران بمزید کیاست و کاردانی اتصاف
دارد و از آگاهی حالات بغداد خبیر و آگاه است و بیکلربیکی دیاربکر بود وزیر اعظم و سردار کرده انتظام امور سرحد قزلباش را برای و صوابدید او منوط
و مربوط گردانیدند و ینکیچری آقاسی سابق چون در دستور سلطان عثمان بقتل آمده بود دیگری را ینکیچری آقاسی کرده با عموم ینکیچریان متقبل شدند که بسرحد
آمده اباظه پاشا را که بقتل عام ینکیچریان دلیری کرده و عصیان و طغیان از او بظهور رسیده دفع نموده کمر تسخیر ملک بغداد ببندند و عموم سپاهی
استنبول که قاپوقلی مینامند بتدارک سفر مشغول گشته با خزانه و توپخانه و اسباب یورش بغداد روانهٔ دیاربکر شدند که بحافظ احمد پاشا پیوسته
بامور مرجوعه قیام نمایند و حافظ احمد پاشا چون نوید وزارت اعظم و سرداری یافت احکام موکده باحضار پاشایان و عساکر تمامت دیار روم و مصر
و شام و حلب و ارزروم ایلی و اناطولی و غیر ذلک فرستاده و ایالت ولایت دیاربکر را بمراد پاشا نامی تفویض نمود و در آنسال در دیاربکر قشلاق
نمودند که در سال آینده متوجه مهام سرحد گردند شرح لشکرکشی سپهسالار مذکور بعراق عرب و بازگشتن بی نیل مقصود بعد تشویش و تعب در وقایع
سال آینده مرقوم قلم مشکبار میگردد ان شاء الله تعالی

شرح آمدن ایلچیان بدرگاه سپهر مثال و بعضی از سوانح این سال

چون بعد از معاودت یورش بغداد چندگاه دار السلطنهٔ اصفهان از فر قدوم موکب نصرت نشان رشک روضهٔ رضوان بود و اوقات فرخنده

جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

میشمودند درین سال که فتح دارالسلام بوقوع پیوست لازم بود که حقیقت بآن حضرت اعلام شود لهذا مکتوب محبت طراز محتوی بر استمرار مراسم الفت
و برادری و استقرار مراتب صداقت و یکدلی مرقوم کلک نکته پرداز گردانیده حقیقت ارتکاب این سفر خیراثر و فتح دارالسلام در طی نامه نامی
و صحیفه گرامی انها و اخبار فرمودند و تحفه‌ها یا نفایس اینه یار و حصه و الوش از درانه غنایم بغداد بدرجه لایق ارسال داشتند
دیگری از سوانح تفویض ایالت ولایت عربستان حویزه است بسید محمد خان ولد سید مبارک بتبیین اینمقال آنکه قبل ازین بتحریر پیوست
که سید منصور برادر سید مبارک را تربیت فرموده بایالت آن ولایت نصب فرمودند و او بدانجا رفته قبایل و عشایر عرب اطاعت فرمان قضا
جریان کرده حکومت او را پذیرفتند و او در امر ریاست و حکومت مستقل گردیده در آغاز یورش بغداد حکم همایون بنفاذ پیوست که با عساکر آنجا متوجه
عراق عرب گشته در آن سفر خیراثر در رکاب سعادت انتساب بوده مصدر خدمات پسندیده گردد مومی الیه توفیق این خدمت نیافته در نیامدن خود بعذرهای
نامقبول تمسک جست بلکه باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده با جمعی که او را باطاعت و انقیاد دلالت مینمودند خصوصا شیخ عبدالله لقمان منازعه آغاز
نهاد و این معنی موجب غبار خاطر مبارک گشته بعد از مراجعت آن سفر سید محمد ولد سید مبارک مذکور را مورد تربیت گردانیده بلقب ارجمند خانی و
ایالت آن ولایت معزز و سربلند گردانیدند و شیخ عبدالله لقمان را مصحوب او گردانیده بعربستان فرستادند و امامقلیخان بیگلربیگی فارس بکومک
و امداد او مامور گشت و چون سید محمد خان بحویزه رسید سید منصور با تباعان خود بقلعه درآمده در مقام خلاف شد امامقلیخان برحسب فرمان متوجه
گشته قلعه را محاصره نمود و چون کار بر او تنگ گردید خود را از قلعه بیرون انداخته راه فرار پیمود و سید محمد خان بقلعه درآمد سید منصور بجماعت آل
فضول و تتل جبته بمیانه ایشان رفت و در آنجا قلعه قایم کرده در آنجا میباشد و تا حین تحریر که مطابق سنه ثلث و ثلثین و الف است در آن قلعه
بسر میبرد و عنقریب جزای کافر نعمتی خواهد یافت **دیگری از وقایع متنوعه** تفویض وزارت دیوان اعلی است بسلطان العلمائی خلیفه
سلطان ولد میر رفیع الدین محمد صدر ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود که از سادات عظیم القدر صفاهان مشهور بسادات خلفا و از احفاد کرام
میر بزرگ والی مازندران اند و شمه از احوال میر شجاع الدین محمود مذکور و فضل و کمال او در صحیفه اول در طی اسامی شریفه سادات و علماء زمان
شاه جنت مکان رقم نگارش یافته و اکنون میر رفیع الدین محمد مزبور بعالی رتبه صدارت سرافرازی دارد و خلف ارجمندش بزیور فضل و کمال آراسته
و بمحاسن اخلاق و سلامت نفس پیراسته در مراتب علوم ترقی فاحش نموده جامع فروع و اصول و جامع معقول و منقول است و بعز مصاهرت
حضرت اعلی سرافرازی دارد و درین سال سلمان خان ولد شاه علی میرزا را که وزیر دیوان اعلی شده بود اجل طبیعی دریافت حضرت
اعلی بعد از امعان نظر بحال ارباب استعداد و شایستگان این منصب عالی مومی الیه را که بجوهر ذاتی و اهلیت و استعدادات حسبی و نسبی من
الافاخم والاعالی شرف امتیاز داشت سزاوار تکفل این امر عظیم القدر دانسته پایه قدر و منزلت او بتفویض این منصب ارجمند بلندی یافت بلکه
این منصب ارجمند از وجود گرامی آن معدن فضل و افضال بذروه بلند نامی رسید ارباب استعداد تواریخ مرغوبه درین باب در سلک نظم در آوردند
از آنجمله   زیبنده افسر وزارت   از الهامات غیبی است   وزیر شاه شد سلطان داماد [۱۰۳۳]   نیز تاریخ این منصب عالی است
که فرزندی محمد صالح برادرزاده این مسود اوراق در سلک نظم کشیده [۱۰۳۳] و هم درینسال قرار یافت که خواجه محمد معصوم که ناظر دفترخانه همایون بود
و مستوفی بقایا بود در ارقام و اسناد و پیشتر که از دفتر بقایا شود بجای مستوفیان ممالک مهر زنند و مستوفیان عظام بقایا را ممالک را در آخر سال برون نوشته با او بسپارند

ذکر وقایع روم که چون موقوف علیه مقصد است از ایراد آن چاره نیست

قبل ازین سمت گذارش یافت که در روم طایفه ینگیچری بر سلطان عثمان ابن سلطان احمد پادشاه خود شوریده او را بدست آورده در حصار موسوم
بهدی قله استنبول حبس کرده سلطان مصطفی مخلوع عم او را پادشاه کردند و بالاخره از بیم فتنه و باش و مظنه استخلاص خاطر بر قتل سلطان

سال سی و هشتم جلوس شاه عباس اول

(۷۱۲)

شهریار جوان بخت   چهره فروزان نرمی بیغمی   لاله رخان چمن خرمی   جان و جهان تازه و تر ساخته   سرو بخوبی علم افراخته

کامکار در ارض مقدس کربلای معلی نوروز جهان افروز را دریافته مبارکی و فرخندگی در روضه معطر منور حضرت سید الشهدا و خامس آل
عبا بشرف زیارت طواف آن نوباوه بوستان مصطفا و ارتضا قرة العین بتول عذرا و مراقد منوره مطهره لب تشنگان بادیه کرب و بلا مشرف
گشته گلشن اخلاص و حسن اعتقاد خود را بزلال کوثر مثال دریافت سعادت زیارت آن تشنه لبان وادی شهادت حضرت طراوت و تازگی
افزوده و ضروریات مشاهد مقدسه را از صندوق پوشهای دیبا و زربفت و فرشهای ملون زرتاری و غیر ذلک سر انجام فرموده جمیع
خدمه روضات مقدسه و صلحا و اتقیا بل کافه سکنه و مستحقین آن خطه طیبه را ذکورا و اناثا بانعامات و تصدقات مسرور و شادکام گردانیدند و از غلوی
شوق و حسن اعتقاد و آرزوی خاکبوسی ارض مقدس نجف اشرف یکمرتبه دیگر از کربلای معلی بقصد زیارت روضه متبرکه شاهسوار عرصه امامت و
خلافت بدان سده سدره منزلت توجه فرموده کره بعد اولی بدان سعادت عظمی فایز گشته بکربلا عود نمودند و از زمره صوفی نژادگان صادق
الاخلاص سارو سلطان بیگدلی برادر مقرب الخاقانی زینل بیک توشمال باشی را بنابر وفور کاردانی و عدالت و رعیت پروری شایسته امور
تولیت و خدمتکاری روضات مقدسات ائمه کرام علیهم السلام یافته تولیت آستانهای متبرکه و حکومت بلده شریفه حله را باو تفویض فرموده
موازی پانصد کس از طوایف عقیدت گزین قزلباش قورچی نجف کرده قورچیان مذکور را نیز ارزانی داشتند و تمامی داد و ستد
و ضبط و ربط و نظام و نسق زراعات سرکارات مذکور را برای صایب او منوط و مربوط گردانیدند و بعد از فراغ خاطر از امور ضروریه آنجا
عنان عزیمت بصوب دار السلام معطوف داشته دیگرباره بسعادت زیارت مراقد متبرکه کاظمین علیهما التحیه استسعاد یافته صندوق پوشهای
زرتاری دیبا و فرشهای زیبا سر انجام دادند و چون ماه جمادی الثانیه از عشر ثانی گذشته ماه مبارک رجب که ایام وقفه روضه مقدسه حضرت
سید الشهدا ابی عبد الله الحسین علیه السلام است نزدیک رسیده بود و احادیث صحیحه در باب زیارت ایام وقفه رجب مشهد معطر و مرقد منور آنحضرت
و مثوبات عظیمه که بر آن مترتب است از حضرات عالیات ائمه کرام علیهم السلام وارد است حضرت اعلی بعد از اطلاع بر شرافت آن ایام ادراک این
سعادت عظمی و دریافت این عطیه کبری را از صفای طویت و خلوص اعتقاد غنیمت دانسته اردوی اعظم را در بغداد گذاشته با معدودی از
ملازمان رکاب اقدس که هر کس ذوق ادراک این منزلت علیا داشت جریده و سبکبار العود ثم العود گویان و راه صدق پویان بدان اماکن مشرفه باز
گشته بتوفیق زیارت ایام و لیالی متبرکه وقفه مذکور موفق گردیدند و بعد از حصول این مقصد قصوی و وصول بدین مطلب علیا بصوب دار السلام عود نموده چند روز
بقیه امور ضروریه بغداد پرداختند و ندای کوچ در داده روی توجه بصوب خطه مبارکه سر من رای که بین الجمهور بسامره اشتهار دارد آوردند و در
کمال مسکنت و نیاز بسعادت زیارت آستانه رفیعه عسکریین و مقام حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که بلا شبهه در
مهبط فیض و رحمت یزدان و محل اجابت و استجابت دعای مستمندان و نیازمندانست فایز گردیده کل سکنه آنمکان متبرکه را از مذکر و مونث حتی
اطفال و کودکان شیرخواره بشماره در آوردند هر یک را نصیبی و قسمتی دادند از غرایب حالات در آن شب از عورات حامله عورتی وضع حمل نموده صباح
بپرسش آمده دعوی نصیب و قسمت او میکرد بدستور سایر کودکان رضیع حصه و نصیب او را گرفت و از آنجا عنان فیروزی عنان بصوب مراجعت انعطاف
داده چند روز در طاق و سلطان رحل اقامت انداخته بسامان عساکر ظفرنشان پرداختند و غازیان را رخصت انصراف بمساکن و اوطان دادند
و موکب نصرت نشان بجانب دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده بتاریخ روز پنجشنبه هفدهم شهر رمضان در مقر سلطنت و مستقر خلافت نزول اجلال فرمودند

از وقایع متنوعه و سوانح ایام اقامت اصفهان فرستادن آقا محمد مستوفی غلامانست برسم رسالت بجانب هندوستان

چون فیمابین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه والا جاه شاه سلیم فرمانفرمای آنملک اساس محبت و دوستی و طریقه اخوت و یکتادلی
بنابر رابطه قدیمه که میانه این دو خانواده رفیعه مسلوک بوده تازگی استحکام پذیرفته از طرفین حقایق حالات و سوانح امور دولت بیکدیگر اعلام

میر ابوالمعالی نطنزی

میر جمال الدین کاشی

حکیم نورالدین علی طهرانی

میرزا عنایت الله اصفهانی

حضرت اعلی که علیقلی خان بدار السلطنه هرات رفته برتبه للهگی و اتالیقی آنحضرت سرافراز بود عفت قباب مشار الیها از آن تاریخ الی یومنا هذا
متکفل خدمت آن نو باوه بوستان سلطنت بوده از سایر پرستاران حریم عزت بدوام خدمت ممتاز و برتبه بلند دنه کی یعنی مادری سرافراز
و کدبانوی حرم محترم و محل وثوق و اعتماد خاص بود و درین سال هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رحل اقامت برراحله قافله سفر
آخرت اختیار نمود حضرت اعلی نظر بدوام خدمت آنمرحومه نعش او را بکربلای معلی نقل فرموده در آن ارض مقدس مدفون گردید میر ابو
المعالی نطنزی وزیر غلامان و مجلس نویس همایون در وقت توجه بنجف اشرف در رکاب ظفر انتساب همایون بود چون بحله رسید بی آنکه عارضه
بیماری داشته باشد آخر روزی وقت کوچ بحمام رفته بعد از استحمام بیورت خود آمده لحظه استراحت اختیار نمود ملازمان اسباب کوچ سرانجام
داده وقت سواری خواستند او را بیدار کنند سفر آخرت اختیار نموده بود ملازمان بمظنه سکته فصد کردند مفید نیفتاد و چند قطره خون
بیش نیامد نعش او را بکربلای معلی رسانیده در مدفنی که در همان چند روز جهت خود ترتیب داده بود مدفون ساختند حضرت اعلی از قضیه فوت چنان چاکر
قدیم الخدمه صادق العقیده متأسف گشته نظر بدوام خدمت آن سلسله مهم او را بمیرزا محمد رضا پسر بزرگ او که باستعداد و قابلیت کسبی زیده
درپیش بود تفویض فرمودند وی از سادات بزرگ نطنز بود که خود را از اولاد و احفاد زبدة السالکین سید جمال الدین اصفهانی میدانند و سید جمال
الدین از خدمه مقبول الخدمه حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاتقیاء شیخ صفی الدین اسحق قدس سره بوده و از زمره مریدان و معتقدان
مزید اخلاص و نکو خدمتی ممتاز و آنحضرت را نظر توجه تام به سید مذکور بوده چنانچه در هنگام رحلت بنابر وصیت شیخ او غسل و تدفین آنحضرت اقدام
نموده و الحق مشار الیه نیز سید سلیم النفس متواضع نیکو اخلاق بود و از عهد صبی الی یومنا هذا در ملازمت اشرف نشو و نما یافته بمساعی جمیله و حسن
خدمات مرضیه از مراتب همقدمان برتری یافته از جمله مقربان و محرمان سرا پرده سلطنت بود و جمعی دیگر از ملازمان رکاب سعادت انتساب که در سفر خیر اثر
عراق عرب بودند رحلت نمودند از جمله میر جمال الدین کاشی که از جمله فضلاء دهر و متقیان روزگار بود و در سال گذشته امر پیشنمازی
مسجد مبارک جامع جدید عباسی اصفهان باو تفویض یافته بود و درین سفر خیر اثر ملازم موکب معلی بود و بعد از فتح در مسجد مرقد مقدسه کاظمین و مسجد جامع
بغداد و نجف اشرف خطبه اثنی عشر بنام نامی همایون او خوانده در کربلای معلی بیماری یافته در همانجا برحمت ایزدی پیوسته بسعادت مدفنیت آن ارض مقدس
یافت حکیم نور الدین علی طهرانی مشهور بحکیم خیرانی بقصد زیارت عتبات عالیات رفیق موکب همایون بود او نیز در کربلا بیمار شده
بسعادت مدفنیت آن ارض مقدس که مهین آرزوی محبان اهل بیت است فایز گردید میرزا عنایت الله اصفهانی نواده خواجه نعمة الله
مالمیری که سالها وزیر مهر بود و درین سال وزیر دار العباده گشته درین سفر خیر اثر همراه بود در بغداد بعد از مراجعت کربلا و نجف مریض گشته بعالم
عقبی شتافت و نعش او را بکربلا برده در حایر مقدس مدفون گشت اکنون وقت آنست که اشهب عنبرین فام قلم در مضمار وقایع سال نوبه تک و
در آمده تتمه احوال خیر مآل یورش بغداد نگاشته کلک سوانح نگار گردد

وقایع سنه مبارکه شیچقان ئیل ترکی مطابق سنه ثلث و ثلثین و الف که سال هشتم قرن دویم جلوس همایون عباسی است

باز طلیعه لشکر بهار معرکه آرای عرصه روزگار گشته در روز چهارشنبه سلخ ماه جمادی الثانیه دو ساعت و چهل و هشت دقیقه از روز گذشته نیر
اعظم فیض بخش عرصه عالم مربی نتایج بحر و کان زبده عساکر و اخشیجان قدم بر بساط جهان آرائی نهاده گلشن سرای حمل را از فر قدوم
همایونی نزهت و نازکی بخشید نوعروسان چمن که از دم سرد دی افسردگی یافته در حجله نقاب مختفی بودند با هزاران نغمه سرائی جلوه نمائی آغاز
نهادند از کیفیت بهار و سرسبزی کوه و دشت لاله همراز پیاله گشت **لراقمه** کشت چمن رشک بهشت برین   دل چمن آرا و چمن دلنشین

سال سی و هفتم جلوس شاه عباس اول

ص ۷۱۰

و خان مذکور حسب الفرموده لشکر بدان صوب کشید میانه افواج قاهره و رومیان و گرجیان مکرر محاربات بوقوع پیوست و فتح و ظفر قرین حال
منتسبان دولت روزافزون گشته بحسن سعی و تدابیر خان شجاعت شعار قلعه آخسقه که معظم قلاع مسخ و درین عهد حاکم نشین حکام رومیه بود
بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و از درگاه معلی ایالت آن ولایت بسلیم خان شمس الدینلو که حاکم لوری بود تفویض یافت و امیرگونه خان و امرای
عساکر ظفرنشان قلعه را باو سپرده هر یک بمقر عز خود شتافتند و سلیم خان تا موازی یکهزار نفر از تفنگچیان رکاب اشرف که بمحارست قلعه و
معاونت او مامور بودند و غازیان شمس الدینلو قشون او داخل قلعه شده بضبط و ربط قلعه مذکور و سایر قلاع تابعه آنجا و نظام و نسق الکا
قیام و اقدام دارند **مشاهیر متوفاها** که درین سال عالم فانی را بدرود کرده در مضاجع خاک غنودند **شیخ لطف الله میسی**
عرب جبل عاملی که از افاضل دهر و فقهای عصر بود و شمه از احوالش در صحیفه اول این دفتر در طی احوال علما و مشایخ زمان شاه جنت مکان رقم زده
کلک بیان گشته در اوایل امسال قبل از سفر دار السلام بغداد که پیشتر رایات جلال در ییلاقات فیروزکوه بود در اصفهان مریض گشته بعالم
بقا پیوست پیشنمازی مسجدی که در مقابل درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان احداث کرده معمار همت والا است باو مفوض بود و او در حرم مسجد
منزل گزیده همواره بافاده علوم دینیه و تنقیح مسائل یقینیه و پیشنمازی مسجد قیام داشت قولش در مسائل دینیه معتبر و موثوق به بود در
حین تحریر تاریخ وفاتش چنین بخاطر رسید **قطعه**

شیخ لطف الله رفت از دار دهر   رخت بربست از جهان بیمدار
عزم عقبی کرد از دنیای دون   شد جنانش مأمن و دار القرار
سال تاریخش ز سی جستم ز عقل   گفت با من نکته آن پرکار
چون ز ولا از نام او ساقط کنی   سال تاریخ وفاتش زان شمار

شیخ جعفر نام پسر بزرگترش بسیار صاحب حال و متورع مصداق الولد
سر لابیه بلکه در مراتب علمی از پدر در پیش است بازماندگانش بامضای وظایف و ادرارات مفروز گشته منظور انظار شفقت شاهانه اند **محراب
خان قاجار** که حاکم مرو شاهیجان بود در اوایل امسال او را در مرو بیماری عارض گشته دست اطبا از معالجه و مداوا قاصر آمده داعی حق را لبیک
اجابت گفت نعش او را بمشهد مقدس معلی برده در روضه رضیه رضویه مدفون ساختند مشارالیه در آغاز جوانی و اوان جلوس همایون شاهی ظل الهی
از قراباغ بعراق آمده در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت در اول حال منصب دواتداری باو تعلق گرفته بحسن خدمت و آداب دانی از زمره مقربان بساط
عزت گشت و در ایام تسلط اوزبکیه چون آثار کاردانی و جلادت و مردانگی از صورت حالش ظاهر و نمایان بود منصب دواتداری برادرش لطفعلیخان
بیک تفویض یافته او برتبه امارت ترقی کرده ایالت ولایت طبس گیلکی باو متعلق گردید و چند سال آن سرحد را از شر اشرار اوزبکیه نیکو محافظت
نموده در میانه اوزبکیه بر چند سال ایالت ولایتی از ولایات خراسان معزز و ممتاز گردید در حینی که حاکم مشهد مقدس معلی بود و بکتاش خان استاجلو حاکم
مرو فوت شد محرابخان بایالت مرو سرافراز شد در ایام حکومت مرو میانه او و جنود اوزبک محاربات عظیمه بوقوع پیوسته در آن سرحد کارنامها
از و بظهور پیوست و تا حین حیات منظور نظر و ملحوظ خاطر مرحمت گستر همایون بود بعد از فوت او ایالت مرو بعاشور خان چکنی تفویض یافت **خواجه
علی اکبر مستوفی صفهانی** در مازندران بهشت نشان بیمار شده در ییلاق کلاره دشت که بیماری در میانه اهل اردو شیوع داشت اوراق
دفتر حیات را در نوردیده بر دیوانیان دفترخانه ملکوت اتصال یافت وی از مشایخ موضع اندان ماربین اصفهان بود که خود را از خدام عالم ربانی
شیخ ذوالنون مصری میشمارند بسیار مرد صادق القول سلیم النفس متدین بود در اول حال بنابر طور راستی و راستی ضابطه نویس دفترخانه همایون
شد بعد از فوت آقا ابوالفتح صفهانی که مستوفی خاصه بود خواجه مزبور بدان منصب سرافرازی یافته چند سال من حیث الاستقلال بدان مهم
پرداخته همواره منظور نظر عاطفت بود مهم مذکور بآقا حسین نامی از اهل صفاهان که محرر آن دفتر بود رجوع شد و او نیز در همان چند روز رشته
حیاتش بمقراض اجل منقطع گردیده در سر کوچه خاک منزل گزید منصب استیفای خاصه بمیرزا ابا که صاحب توجیه دیوان اعلی بود مفوض گشت
عفت قباب جان آقا خانم صبیه مراد بیک بایندر ترکمان که زوجه مرحوم علیقلی خان شاملو نواده دورمیش خان بود در اوان کودکی

حضرت

مشاهیر متوفیین سنه ۱۰۳۲

محراب خان قاجار

خواجه علی اکبر مستوفی صفهانی

بعد از فتح و تسخیر قلعهٔ بغداد و قتل حسن پاشا و رفقا اختلال عظیم بحال مردم موصل و کرکوک و شهرزور راه یافته از خوف و بیم سپاه قزلباش
تفرق و پراکندگی در میانهٔ ایشان افتاد اکثر سپاهیان عافیت طلب سلامت جان سر خود گرفته بهر طرف رفتن آغاز نهادند رعایای بیچاره در کمال
قلق و اضطراب روزی میگذرانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمحض صیانت احوال عجزه و زیردستان قرچقای خان سپهسالار
ایران را با فوجی از افواج قاهره و طبقات لشکر فیروزی اثر از امرا و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و غیر ذلک بجانب موصل و تسخیر آن ولایت
فرستادند خان احمد خان اردلان را نیز بالکاء کرکوک و شهرزور که بالکاء اردلان اقرب است ارسال داشتند سپاهیان قلعهٔ کرکوک تاب توقف
نیاورده بطرف دیاربکر شتافتند و قلعه بتصرف خان احمد خان و عشایر اردلان درآمده رعایا را استمالت گردانیده بضبط الکا و صیانت و نگهداشت
رعایا قیام نمودند اما گروهی از بی عاقبتان تیره روزگار به بسیاری ذخیره و یراق قلعه داری فریب خورده در قلعهٔ موصل توقف نمودند و بلوازم
اسباب قلعه داری پرداختند و با عساکر ظفر شعار که بآن دیار رفته بودند جنگ و جدال آغاز نهادند جناب سپهسالاری قاسم سلطان ایجانلوی
افشار را با فوجی از افواج قاهره بمحاصرهٔ قلعهٔ موصل مأمور گردانیده خود با بقیهٔ سپاه تا حدود دیاربکر رفته ساحت آن ولایت را ایلغار و نهب
و غارت نموده با غنایم موفور بازگشته بر سر قلعه آمد محصوران که در تنگنای محاصره بودند عجز و اضطرار خود را دریافته از مخالفت و ارادهٔ قلعه داری نادم
و پشیمان بودند و از این طرف غازیان قزلباش سپاه پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و قلعه مشرف بر فتح و تسخیر شده بود که سپهسالار
رسیده و جنود اقبال بیشتر از پیشتر در تسخیر قلعه مجد و ساعی گشته از اطراف و جوانب هجوم کردند محصوران فریاد الامان برآورده اظهار ایلی و انقیاد
کردند آنوقت حکم پاس داشت کردند اما غازیان بقهر و غلبه بر قلعه مستولی گشته جمعی را که بجنگ پیش آمده بودند بتیغ قهر گذرانیده بعضی از ابطال
رجال که در اجل ایشان تأخیری بود بجان امان یافتند و اموال و اسباب ایشان غنیمت غازیان شده قرچقای خان سپهسالار مظفر و منصور
از آن دیار عود نموده در حینی که حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی کرهٔ بعد اولی بقصد زیارت در غرهٔ ماه مبارک رجب در یافت آن فرخنده مطلب متوجه
نجف اشرف و کربلای معلی بودند بسعادت بساط بوسی فایز گشته با گروهی از جنود مسعود که بدان خدمت مأمور گشته سعادت زیارت دریافته بودند
در رکاب نصرت انتساب همایون بدان صوب شتافته بدان مقصد اعلی فایز گشتند و قاسم سلطان ایجانلو برتبهٔ بلند خانی سرافرازی یافته ایالت
موصل باو اختصاص یافت و یوزباشیان عظام و قورچیان ظفر فرجام افشار عموماً بکومک و معاونت او مأمور گشته روانهٔ آن صوب شدند
و قاسم خان قلعهٔ موصل را استحکام داده بمحافظت و محارست قلعه و دارائی الکا قیام دارد و ابوالقاسم سلطان ولد پریخان خان استاجلو برتبهٔ
امارت و لقب سلطانی سرافراز گشته الکاء جوازر و متعلقات آن باو تفویض یافت

ذکر رفتن امیر گونه خان حسب الفرمان فرمانده زمان بر سر قلعهٔ آخسقه و فتح قلعه و تفویض ایالت آن ولایت بسلیم خان شمس الدینلو

درین سال امیر گونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بتسخیر آخسقه مأمور گشته با فوجی از امرا و عساکر فیروزی نشان بدان صوب شتافت در وقایع
سنین سابقه مرقوم کلک بیان گردیده که آخسقه از اعمال گرجستان متعلق است از گرجستانات ثلاثه که در حین مصالحهٔ شاه جنت مکان علیین
آشیان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان خواندکار روم باین طرف تعلق گرفته داخل سنور قزلباش بود و والی آنجا متابعت و خراج گذار
این دودمان اقدس میبود و بعد از وقوع واقعهٔ شاه جنت مکان بنوعی که در قضایای آن ایام رقم تسطیر یافته بتصرف رومیه درآمده بود و یکدو
مرتبه که میانهٔ حضرت اعلی خاقانی و سلاطین روم مصالحه واقع شد در دادن ولایت مشار الیه مضایقه نموده در کشاکش جانبین بود درین سال که تسخیر ملک
بغداد اتفاق افتاد حکم معلی نفاذ پیوست که امیر گونه خان با بعضی امرا و عساکر بدان صوب نهضت نموده قلعهٔ آخسقه و توابع آنرا بتصرف درآورند

سال سی و هفتم جلوس شاه عباس اول

(۷۵۸) و چون از زمین کوفه تا ارض مقدس نجف زمین ارتفاع کلی دارد قرار داد خاطر انور آنست که ان شاء الله تعالی از کوفه بطریق قناتها حفر نموده آب را از روضهٔ مقدسه گذرانیده بدریای نجف سر دهند و در آن خطهٔ شریف برکها و پایابها جهت آب برداشتن ترتیب دهند که بزینه پایه رفته آب بر دارند و من بعد سکنه و مجاورین آنجا که بآب تلخ و شور چاه قناعت میکردند از تلخکامی خلاصی یابند رجا واثق است که از درگاه حضرت واهب العطایا توفیق این خدمت یافته مکنون خاطر فیاض که مثمر سعادت دارین است باحسن وجوه بظهور پیوندد و در ازای این شکر بمدلول کریمهٔ و سقیهم ربهم شرابا طهورا از دست ساقی کوثر شیرین کام و بهره ور گردند القصه در مدت ده روز ایام اقامت نجف شبانروز در نهایت خضوع و غایت خشوع جبههٔ اخلاص بدان خاک پاک سوده جمیع خدمه و مجاورین روضهٔ مقدسه و کل سکنه و مستحقین و عورات و ضعفاء خطهٔ نجف را علی قدر مراتبهم بادرارات و نذور و تصدقات نوازش فرمودند و از آنجا احرام حریم ارض مقدس کربلا حایر مطهر حضرت شاه شهدا ثالث ائمة الهدی خامس آل عبا بسته متوجه طواف آن روضهٔ ملایک مطاف شدند چون سال باخر رسیده و بعضی از وقایع که درین یورش عالی اتفاق افتاده تحریر یافته بود بعد از تسوید آن وقایع باقی احوال این سفر میمنت اثر در طی قضایای سال دیگر مرقوم قلم سوانح نگار میگردد ان شاء الله

ذکر آمدن لشکر موصل بکومک بغداد و رفتن فوجی از افواج قاهره بر سر آن طایفه و استیصال ایشان بتقدیر ملک منان

در فوق تحریر پیوست که کور حسن پاشا حاکم موصل با موازی پانصد نفر پیاده و سوار و ذخیرهٔ بسیار بکومک و معاونت قلعهٔ بغداد میآمد و فوجی از جنود اقبال بسرکردگی زمان بیگ ناظر بسر آنجماعت تعیین شده بود و حسن پاشا چند مرحله طی نموده در اثنای طریق از ورود موکب مقدس همایون اعلی و آمدن جنود قزلباش بسر راه او خبر یافت چون ادبار بآن طبقه روی آورده رشتهٔ حیات اکثر آن قوم بتیغ تقدیر انقطاع یافته بود تدبیر بازگشتن که در آن توقف چاره کار منحصر در آن بود بخاطر نیاورده از عجب و غروری که داشتند کهنه رباطی راکه در آن راه بود مأمن تصور نموده بآن حصار را استوار در آمدند و کس بموصل فرستاده از عشایر اکراد و قبایل تابعهٔ موصل مدد و کومک طلب نمودند و از اینطرف سپاه ظفرپناه بپای حصار رسیده آن تخت برگشتگان تیره روز کار را مرکز دار در میان گرفتند زمان بیگ ناظر که سرکردهٔ غازیان ظفرشعار بود کسی معتمد نزد حسن پاشا و عظمای آنطایفه فرستاده ایشان را بترک مخالفت و حصارداری و ادراک ملازمت درگاه شاهی دلالت نموده از وخامت عاقبت و شآمت جنگ و جدال تخویف نمود حسن پاشا و آنگروه بعاقبت عاقبت و صلاح اندیشی را یکسو نهاده جنگ و جدال اختیار کردند و چند روزی حصارداری و صیانت احوال خود کرده منتظر ورود مدد و کومک موصل بودند و از اینطرف جنود قاهره در تضییق محصوران کوشیده من الجانبین شعلهٔ تیر و تفنگ آمد شد مینمود تا آنکه خبر فتح و تسخیر قلعهٔ دار السلام بآن گروه بی سرانجام رسیده از رسیدن مدد و کومک نیز که انتظار میبردند مأیوس شدند حسن پاشا بیچاره گشته زیاده از آن قدرت مدافعه و حصارداری نیافت عاقبت مغلوب جنود قزلباش گشته غازیان بر حصار مستولی شدند و پاشا و اکثر سپاهیان که بدست در آمدند عرضهٔ تیغ فنا گشته متملکات و مایعرف ایشان با ذخیره که بقلعه میآوردند غنیمت سپاه ظفرپناه گردید و زمان بیگ و رفقا مظفر و منصور باردوی گردون شکوه بازگشته سعادت بساط بوس دریافتند و خدمات ایشان مستحسن افتاد

ذکر فرستادن قرچقای خان سپهسالار ایران بتسخیر موصل و کرکوک و توابع و سوانح آن سفر خیر اثر بارادهٔ و تقدیر خالق نوع بشر

بعد از فتح

که در شهر اقامت داشتند از صدای رعدآوای کره نای و ولوله و آشوب مبارزان قلعه‌گشا جبردار گشته اندکی از خواب غفلت بیدار شدند و چون
نارین قلعه از دست رفته جنود قزلباش داخل شهر شده بودند ترک سعی و ستیز بیفایده کرده درویش محمد مذکور و یک یک از آقایان و عظمای قوم (۱۰۳۳)
در کمال ندامت و خجالت نزد قورچی باشی آمده از خوف جان در سایهٔ مروت شاهانه پناه جستند القصه در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول
قلعهٔ گردون اساس دار السلام که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته کمند همت هیچیک از پادشاهان سلسلهٔ صفویه بر
کنگرهٔ آن حصن حصین نرسیده بود بقوت قاهرهٔ یزدانی و نیروی دولت و اقبال حضرت اعلی خاقانی مسخر اولیای دولت روزافزون و تصرف
درآمد امیدواری بکرم بلا انتهای حضرت باری عز اسمه آنست که تا انقراض زمان در ید اقتدار منسوبان این خاندان صفوی بنیان باقی و پایدار
مانده دست تطاول و تعدی ارباب خلاف بر دامن خاکریزش نرساد و حضرت واهب العطایا ذات اقدس همایون را بمقتضای نیت درست و
حسن اعتقاد تا ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله توفیق خدمت روضات مطهرات آن ارض مقدس معلی کرامت کناد القصه بعد از فتح قلعه درویش
محمد ولد بکر و عبد الرحمن چلبی و چند نفری که از روی اخلاص پیش آمده بودند از زجر غضب قیامت لهب بساحل نجات افتاده مورد بخشایش و الطاف
شاهانه گشتند از حال دیگران تجسس نموده هر کدام شیعه مذهب بودند با آنکه خلاف و عناد بظهور آورده با جنود قاهره جنگ و جدال مینمودند و حجت
بر ایشان تمام شده بجهات مختلفه مستحق انواع عقوبات شده بودند بیمن تشیع و ولای اهلبیت طیبین و طاهرین بجان و مال امان یافته بقیه ظلمه و اهل
عدوان بجزای اعمال ناصواب رسیدند و رعایا و عجزه در سایهٔ معدلت آرام گرفته ساحت دار السلام مهبط امن و امان گردید گرسنگان شهر
و قلعه که چشم بر خوشهٔ پروین دوخته جز قرص ماه و قرص آفتاب نشانی از نان نمی‌یافتند فی الجمله از بلیهٔ جوع و قحط و غلا رهائی یافته چندین هزار نفس از نسا
و صبیان و درویشان و محتاجان بینوا جوعان گویان روی بمعسکر همایون آورده اهل اردو تفقد حال ایشان مینمودند و از پرتو ورود موکب
اعلی و نزول اردوی معلی و سعی در معاش سکنهٔ آن ملک پدید آمده عسر و تنگی بیسر و فراخی تبدیل یافت باعتقاد راقم حروف جزو اعظم حکمت
بالغهٔ یزدانی و ارتکاب این سفر که در حین تفأل بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مذکور شد تفأل برآمد خلاصی خلق آن دیار از بلیهٔ عظیمهٔ قحط و غلا بود
که بیمن ورود رایات منصوره وقوع یافت در روز جمعه بیست و هشتم ماه مذکور در مسجد جامع قدیم که در زمان مستنصر بالله خلیفهٔ عباسی تعمیر یافته بود و
اسم او در کتابهٔ درگاه مرقوم و منقوش است خطبهٔ دوازده امام علیهم السلام بنام نامی فرخنده فرجام همایون خوانده شده فراز منابر
که چندین سال از این میمنت عاری و عاطل بود بعد حمد الهی و درود رسالت پناهی بذکر مناقب و مفاخر ائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر زیب
و آرایش یافت ایالت آن ولایت بصفی قلیخان که حاکم همدان و امیر الامرای آن سرحد بود تفویض یافته علاوهٔ الکای سابق گردید و بنگاه بجهت نظم
و نسق مهمات آن ولایت توقف واقع شده همواره بسعادت زیارت مراقد متبرکه کاظمین فائز گشته خدمه و مستحقین و عموم سکنه و مجاورین آن روضهٔ
خلد آئین را بصلات و صدقات نوازش فرمودند و بفرشهای ملون و صندوق پوشهای مزین و غیرها زینت افزودند و بعد از انجام مهام ضروریه بعد از
روی توجه بخاکپای نجف اشرف آورده در یک منزلی آستان ملائک آشیان سلطان سریر ولایت شاهنشاه کشور خلافت و امامت امام المشارق
و المغارب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام با جهان جهان شوق و عالم عالم اخلاص پیاده قدم در راه نهاده در
کمال ذوق و فور شوق طی مسافت نموده بشرف خاکبوسی آن عتبهٔ علیه مشرف گشتند و تا ده روز در آن سدهٔ سنیه بمراسم دعا و زیارت اقدام
نموده بخدمت جاروب کشی آن روضهٔ بهشت آسا مشغولی داشتند و بنظم و نسق آن سرکار فیض آثار قیام نموده نهر آبی که پادشاه غفران پناه
جد اعلی همایون ابو البقا شاه اسمعیل نور الله مرقده حفر نموده از شط فرات آب بخطهٔ نجف برده بودند و بمرور زمان و استیلای مخالفان انباشته
گشته بود حفر فرموده کل عساکر ظفر نشان بدان خدمت مأمور شدند و آب را تا مسجد کوفه که بر روی زمین جریان میافت جاری ساختند
و زبان حال دوستخواهان سلسلهٔ علیه بدین مقال گویا بود **بیت** دشمن آتش پرست باد پیما را بگو　خاک بر سر کن که آب رفته باز آید بجو

و چون از زمین

شد و حیرت زدگان قافله از آن ورطه نجات یافته بمحامد الطاف ربانی و شکر مواهب یزدانی قیام نمودند و در حینی که ساحت دار السلام مضرب
خیام خسرو گردون خیام شده بود همگی مردم قافله مذکور سالماً غانماً باردوی گیهان پوی آمده در ضمان امان پروردگار جهان و سایه معدلت
نوشیروان زمان آسوده حال گشتند

گفتار در نزول رایات ظفر فرجام در ارض مقدس دار السلام و محاصره قلعه و فتح و تسخیر آن بعون الطاف ملک علام

چون اراده ازلی بآن تعلق گرفته بود که مملکت عراق عرب که از تسلط خودسران اوباش از استقامت افتاده محل فتن و فتور گشته بود
بنور معدلت و انصاف آراسته مهبط امن و امان گردد اسباب آن بدستیاری کارکنان قضا و کارفرمایان قدر سرانجام می‌یافت
و اینجا نکته ایست بس دقیق که چون جور و تعدی بکر سوباشی و اتباع او در آن ملک از حد اعتدال تجاوز نموده بود و از درگاه منتقم جبار مکافات
ظلمه و استخلاص عجزه و ملهوفان از جور و تعدی اهل طغیان و عدوان بمنسوبان حضرت اعلی حواله شده بود و اگر بکر سوباشی بوعده وفا نموده
اطاعت و انقیاد بظهور میاورد بالضروره از درستپیمانی باز آن ملک را باو می‌بایست گذاشت همانا حضرت مقلب القلوب بحکمت بالغه
دلهای آن طایفه را که زنگار گرفته ظلم و عدوان بود و شایستگی آن نداشت که بصیقل حسن عهد و پیمان انجلا پذیرد بجانب خلاف مایل و راغب
ساخت که با کمال مدارا و نهایت مواسا و چندین آثار تلطف و تفقد که از جانب اشرف نسبت بایشان بظهور پیوست در سلک مخالفت راسخ
بوده از آن عدول ننورزیدند تا مکافات عمل یافته رسید بایشان آنچه رسید القصه موکب ظفر قرین همایون بعد از فرستادن قورچی باشی و
زینل بیک از راه زهاب درتنگ حوالی قلعه محمدلک متوجه شده در غره شهر ربیع الاول بظاهر بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه
نزول نموده شادروان عظمت و اقبال افراختند و رفع حجت را یکمرتبه دیگر کس نزد بکر سوباشی و امرا و عظمای قلعه فرستاده باطاعت و انقیاد و
ایفای وعده دلالت فرموده تا سه روز مهلت دادند که در کار خود فکری بصواب اندیشیده طریق امن و سلامت اختیار نمایند و اگر تا سه روز
آثار انقیاد بظهور نیاورند آماده جنگ و جدال بوده بعد از آنکه بتوفیق حضرت ذوالجلال قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد توقع عفو و امان نداشته باشند
آن گروه بعاقبت سر بچنبر اطاعت در نیاورده شروع در توپ انداختن کردند فرستاده همایون را از در خود راه نداده تهدید قتل دادند بعد
از سه روز عساکر نصرت شعار بمحاصره شهر و قلعه مامور گشته بردور آن حصار استوار محیط گردیدند و بلوازم اسباب قلعه گشائی مشغول شدند
درخلال اینحال بمسامع جلال رسید که حسن پاشا حاکم موصل باستغاثه بکر سوباشی و فرموده حافظ احمد پاشا با موازی پانصد نفر از ابطال
رجال بکومک قلعه بغداد میاید و ذخیره فراوان همراه دارد که بقلعه رساند فوجی از افواج قاهره و تفنگچیان رکاب اشرف بسرکردگی
معتمد الخاقانی زمان بیک ناظر بیوتات بر سر ایشان تعیین شدند و مبارزان قلعه گشا از همه طرف مورچلها و سیبها ترتیب داده در تضییق محصوران
سعی موفور و کوشش غیر محصور بظهور میاوردند بتخصیص جانب غربی شهر طرف نارین قلعه که درویش محمد بیک ولد بکر سوباشی محافظت مینمود و بحسن
اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام مفوض گردیده بود سیبها پیش آورده در اندک روزی بپای بروج رسانیده شروع در حفر زیر برج و
باره کردند و در عرض بیست روز کار چنان بر محصوران تنگ شد که جمعی از حارسان نارین قلعه بتخصیص درویش محمد مذکور چاره بجز استیمان ندانسته
فریاد الامان بر آوردند و در شب بیست و یکم فوجی از قورچیان عظام حسب الامر ملتمس قورچی باشی از طرف نارین قلعه هجوم نموده از دریچه که در جانب
سینه قورچی باشی بود دلیرانه بالا رفته داخل نارین قلعه شدند و در آنشب تا موازی سیصد نفر بالا رفته بالاخره قورچی باشی نیز داخل شد و
در نارین قلعه کرنای کشیده صدای فتح و غلغله ظفر در شهر افتاد و دلیران قلعه گیر از نارین قلعه روی بشهر آوردند بکر سوباشی و عظام قوم

که در شهر

عود نموده قلعه بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد و حقیقت حال بعرض عاکفان سده جلال رسیده چون عبور رایات اقبال از آنجا واقع شد قلعه را بجهانگیر بیک سپردند

(۷۵۵)

گفتار در محاربه امراء عظام با گروه لئام بغداد و ظفر یافتن بتایید آفریننده بلاد و عباد

تبیین این مقال آنکه در روزی که عیسی خان قورچی باشی و زینل بیک توشمال باشی بظاهر بغداد رسیده نزول نمودند بکر سوباشی در مقام قلعه داری درآمده ابواب جنگ و جدال گشود روز دیگر صفی خان و امراء قشون دیگر که پیشتر آمده بودند مقرر داشتند که از دجله عبور نموده بطرف بغداد کهنه رفته در آن سر زمینها رحل اقامت انداختند که آمد شد و ممر از جسر بآن طرف انقطاع یابد و امراء عظام یکدو سفینه بدست آورده در برابر روضه مقدسه کاظمین ع حسب الفرموده اراده عبور داشتند که بکر سوباشی و اهل قلعه از عزیمت عبور لشکر اطلاع یافته موازی یکهزار نفر از جوانان کارآمدنی به سرکردگی حمزه آقا برادر بکر و عمر کدخدا وکیل و جعفر آقا که از عظما و معتبران آن طایفه بودند بآنطرف فرستادند که قزلباش را از عبور مانع آیند هنوز زیاده از یکصد نفر مرد و شصت هفتاد راس اسب با امرا نگذشته بودند که سپاه مخالف نمایان شد وصف قتال آراستند امراء عظام از وفور غیرت و مردانگی و نیروی اقبال همایون قبل از آنکه کمیت و کیفیت لشکر قزلباش بمخالفان معلوم گردد بر صف سپاه ایشان تاخته معرکه رزم گرم گردید و در همان حمله دلیرانه اول مخالفان شکست یافته راه هزیمت پیش گرفتند و سرداران آنفوج هرسه گرفتار شدند عمر کدخدا را اسمعیل بیک نام سفره چی حسینخان حاکم لرستان گرفته بود و دو نفر دیگر معلوم نشد و اوراق نشد بالجمله غازیان هزیمتیان را تا پای جسر تعاقب نموده تا موازی سیصد نفر بقتل درآوردند و شکستی فاحش بآن طبقه راه یافته دلاوران سپاه منصور بفتح و ظفر اختصاص یافتند درین معرکه از صفی قلیخان و حسینخان و سایر امرا از مردانگیها صدور یافته هریک از ایشان بنفسه مباشر حرب گشته هفت هشت نفر را بزخم نیزه رسانیده بطعن سنان از اسب در انداختند و در بدایت حال اولیاء دولت را چنین فتحی که کارنامه فتوحات شجعان روزگار است روی داد اگر خرد پروران خرده بین و دوربینان عالم یقین بدیده تامل و تعمق نگرند شکست یافتن یکهزار نفر از شجعان قوم از شصت هفتاد نفر سپاه بیسامان و یراق که مستعد جنگ نبوده اند جز عنایات الهی و نیروی اقبال همایون شاهی نتواند بود مجملا شرح این فتح مبین بعرض اقدس رسیده امرا را نامدار مورد تحسین و آفرین گشتند و از این دستبرد دلیرانه مجدداً دلیری و دلاوری جنود قزلباش در میانه آن گروه بیعاقبت شیوع یافته بقلعه فرو رفتند اما بنوعی از باده پندار و غرور سرمست و بیشعور بودند که از اینگونه وقایع که در نظر دوربینان مراتب دانش موجب مزید بینائی و آگاه دلانرا از دیاد آگهی تواند بود اصلا از خواب غفلت بیدار نشده باستحکام بروج و باره پرداخته خود را آماده قتال ساختند

و دیگری از سوانح اقبال قتل و استیصال گروهی از اشرار است که بطمع مال باستقبال طبقه تجار رفته بودند

جمعی از سوداگران و ارباب تجارت از طرف حلب بجانب عراق عرب میآمده اند چون بحدود دارالسلام رسیده اند بکر سوباشی از آمدن ایشان اطلاع یافته بطمع مال فوجی از جنود بغداد را باستقبال قافله فرستاده که با اموال و اسباب زودتر بقلعه رسانند که مبادا بدست جنود قزلباش درآید و آنگروه قافله را دریافته رقم تملک بر کل بضاعت آن بیچارگان کشیدند و اهل قافله سرگشته و حیران دست از مال و جان شسته چشم بر لطیفه غیبی داشتند که صورتی روی نماید که اگر مال برود بجان امان یابند و بصدد آن بوده که گرفتار آنگروه بودند چون بحدود دارالسلام رسیدند از آمدن سپاه قزلباش آگاه شده بودند از اطلاع یافته پوشیده و پنهان قاصدی فرستادند که اگر زود قزلباش صورت وقوع داشته باشد گرفتاری و بیچارگی قافله را بسردار لشکر عرض نماید و چون قاصد رسید امراء عظام که از دجله عبور نموده بودند فوجی از غازیان را باستقبال آنگروه فرستادند و ایشان را در صحرائی دریافته بغدادیان را آشکاری وار در میان گرفتند و تمامت اهل عدوان طعمه شمشیر غازیان گردیده مایعرف ایشان نصیب غازیان

سال سی و هفتم جلوس شاه عباس اول

و آشنائی را با امراء عظام بورود موکب مقدس موقوف میداشت و گاه بدیگر عذرهای نامقبول تمسک جسته بیت و لعل میگذرانید تا آنکه
بعد از چند روز بالکلیه ابواب آشنائی مسدود ساخته دروب شهر و قلعه را خاکریز کرده توب و بادلیج بارودی امراء انداختن شروع کرد
امراء عظام از مقام خود حرکت کرده بطرفی که از آسیب توب و بادلیج محفوظ بود نقل نمودند و حقیقت غدر و نفاق او را بخدمت اشرف عرض
کرده منتظر فرمان قضا جریان و وصول موکب ظفر ورود بودند و در یورت کنکا در عریضه امراء بدرگاه معلی رسید حقایق حال معلوم گشت
چون غرض اصلی از ارتکاب این سفر خیر اثر سعادت طواف و زیارت عتبات عالیات بود دیگرباره از موقف جلال منشور عزّ و اقبال بنام
بکر سوباشی عزّ اصدار یافته او را بنوازشات شاهانه مستمال گردانیدند و در آن منشور اقبال درج نمودند که هرگاه بر جاده اخلاص و یکجهتی چنانچه مکرر
عرض نموده ثابت قدم و راسخ دم بوده باشد حکومت بغداد بدستور باو متعلق است و ما را بجز ادراک سعادت زیارت مطلب دیگر نیست و میرولی
بیک داروغه شترخان حامل آن عنایت نامه نامی گشته روانه شد تا بازگشتن او بتأنی طی مسافت میشد و چون حامل نامه ببغداد رسید بکر سو
باشی باغوای چندی از متعصبان مذهب با او ملاقات نمود و آن صحیفه دولت را از او نگرفت و بعضی از جهلاء و بیدولتان یکی از رفقای او را
بقتل آورده اراده داشتند که او را نیز از پای درآورند شخصی از آن طبقه که گویند عبدالرحمن نام داشت عاقبت اندیشی کرده مانع آن حرکت
شنیع شد و میرولی بیک خود را از چنگ آنقوم بی‌مآل بیرون انداخته بخدمت اشرف رسید و اصرار بکر سوباشی و سپاهیان بغداد در اداء مخالفت
و قلعه داری بعرض اقدس رسانید امواج بحر غضب شاهانه در تلاطم آمده فتح و تسخیر آن ولایت و سزا دادن ارباب حیل و آن طبقه غدار را که در این
چند سال بخودسری برآمده همیشه فتنه انگیز و آشوب طلب بوده اند و با رومی و قزلباش بحیل و تذویر زندگانی مینمایند پیشنهاد همت والا گردانیدند
و عیسی خان صفوی قورچی باشی را با مقرب الحضره زینل بیک بیکدلی توشمال باشی شاملو که از رسالت هند آمده مورد تربیت و الطاف شاهانه بود
و فوجی از افواج قاهره از درتنگ پیشتر فرستادند که اگر بکر سوباشی بدستور کوس مخالفت و قلعه داری زند باتفاق امراء عظام که ببغداد رفته اند
نیک و بد شهر و قلعه را بنظر احتیاط درآورده راه خروج و دخول رومیه را مسدود گردانیده بلوازم اسباب محاصره پردازند و سرداران
مذکور پذیرای فرمان گشته از آنجا روانه شدند

ذکر فتوحاتی که قبل از وصول موکب همایون اعلی به نیروی اقبال سمت وقوع یافت

دلایل فتح و علامات ظفر که در بدایت این سفر مبارک میمون روی نمود اول بدست درآمدن قلعه محمد لک است که از سنجق بکیان تابع بغداد
بود شرح آن بر سبیل اجمال آنکه محمد مذکور از طایفه لک ابا و باطله خانات قلمرو همایون بوده و در ایام فتور جمعی بیدولتان بر سر خود جمع
کرده بقطع طریق و نهب و غارت اقدام مینمود و از خوف امراء قزلباش در حدود زهاب از اعمال درتنگ قلعه قایم کرده بعضی محال تابعه
بغداد را نیز متصرف شده اظهار دولتخواهی رومیان مینمود و از جانب پاشایان بغداد مرتبه سنجقی یافت و پیوسته متعرض خلق الله میشد در این سال
محمد مذکور فوت شده پسر و برادر او در قلعه اقامت داشتند و از نهضت موکب مقدس خبر یافته کس نزد امراء عظام فرستاده اظهار شاهی
سیونی کردند و امراء جهانگیر بیک قوم قاسم سلطان ایمانلو را با موازی پانصد نفر از غازیان بدانجا فرستادند که اگر پسر و برادر محمد لک
در قول خود صادق باشند قلعه را متصرف شده ایشانرا باستقبال موکب همایون برند و جهانگیر بیک و غازیان بپای قلعه رسیدند پسر و برادر محمد
مذکور در اول حال بحیله و تذویر اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و در هنگام فرصت علی الغفله ببهانه آنکه بخدمت اشرف میرویم با جمعی که از قزلباش
متوهم بودند از قلعه بیرون آمده راه کرکویه و شهره زور پیش گرفتند جهانگیر بیک واقف گشته جمعی از غازیان را بتعاقب فرستاد و هر کس دست
یافتند از پای درآوردند قریب شصت هفتاد نفر بقتل آمده بقیه السیف در کمال اضطرار احمال و اثقال ریخته بیرون رفتند و غازیان سالماً غانماً

عود نموده

حافظ احمد پاشا و اظهار اطاعت و انقیاد بیش از پیش که بکرسو باشی مینمود بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمودند و این اخبار در دار السلطنهٔ اصفهان بساحت سریر سلطنت آشیان رسیده بالهام غیبی و توفیق لاریبی نهضت همایون بدان طرف اتفاق افتاده رایات فیروزی نشان فتح آیات بدانصوب در حرکت آمد

ذکر یورش جهانگشای همایون بصوب عراق عرب و ادراک زیارت روضات مطهرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام و فتح آنولایت بعون عنایت ملک علام

چون ذات حمیده صفات همایون شاهی ظل آلهی ببندگی و ولای سلطان سریر ولایت و مسند آرایان عرضهٔ امامت مفطور و مجبول است و از وفور ارادت و اخلاص و خلوص بندگی و حسن عقیدت و اختصاص همیشه خود را کلب آستان سعادت آشیان عز و شرف اعنی سلطان خطهٔ نجف میشمارد و پیوسته آرزوی خاکروبی آن روضهٔ مقدس و مرقد مطهر اقدس و زیارت مراقد متبرکه ائمهٔ کرام سلام الله علیهم اجمعین در ضمیر منیر اخلاص گزین آنحضرت رسوخ تمام داشت لیکن بنابر ظهور هرگونه موانع و مشاغل روزگار و صورت صلحی که فیمابین آنحضرت و رومیه وقوع یافته در نظرها منافی عهد و مغایر پیمان مینمود تا غایت در عقدهٔ تعویق مانده برحسب الامور مرهونة باوقاتها از قوت بفعل نمیآید درینوقت که رومیه پادشاه خود بعصیان ورزیده بقتل سلطان عثمان چنانچه گذشت دلیری کردند و در هر سری سودائی پدید آمده حکام و پاشایان رومی در سرحدها بامور مغایر صلح اقدام نموده هیچیک مقید بامر و نهی دیگری نبود بتخصیص مردم بغداد که نه مطیع رومی بودند و نه منقاد قزلباش و اختلال احوال سکنهٔ آنملک و مجاورین عتبات عالیات بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت در حینی که عزیمت قشلاق مازندران فرموده متوجه آنصوب بودند بالهام ملهم اقبال و اشارهٔ غیبی فسخ عزیمت مازندران فرموده بقصد زیارت روضهٔ مطهر شاهنشاه خطهٔ نجف و حضرات مقدسات ائمهٔ کرام سلام الله علیه و علیهم السلام که همیشه مرکوز خاطر و مکنون ضمیر انور بود بسفر خیر اثر بغداد متوجه گردیدند که بتوفیق الله تعالی بدان سعادت عظمی فایز گشته از پرتو ورود موکب مسعود و میمنت قدوم سعادت لزوم اشرف استقامتی در احوال سکنهٔ آنملک و سدنهٔ روضات مقدسات پدید آمده بیچارگان و درماندگان منورا از چنگ ارباب ظلم و عدوان خلاصی روی دهد و از لطایف غیبیه باعث بر مضای این عزیمت شد آنست که چون حضرت اعلی برسم معتاد و عادت معهود که در امور کلیه و جزئیه بی تفأل و مشورت آلهی در هیچ امری شروع نمینمایند درین ماده بکلام مجید ربانی تفأل فرمودند در اول صفحه یمنی بسم الله الرحمن الرحیم که بین الجمهور دلیل افتتاح مقصد و مبارکی سفر است بر آمد بدین اشارت با بشارت مستبشر گشته در ساعت مختار که سعود اقبال مقتبس سعادت از آن نماید از دار السلطنهٔ اصفهان برهنمونی قاید توفیق با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب مقدس حاضر بودند و جهانی جهان شوق و عالم عالم شغف قدم توکل بر شاهراه مقصود نهادند و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله از واردات طبع ضیاء محمد یوسف قزوینی تاریخ این سفر خیر اثرات چنانچه درین قطعه بیان کرده **قطعه**

دیریست که عزم نجف شاه ولایت
میداشت شهنشاه جهان در دل آگاه

اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا
گردید رسر کرده قدم عازم آن راه

چون گفت توکلت علی الله و روان شد
تاریخ همان شد که توکلت علی الله

و صلای زیارت بخاص و عام در دادند که هر کس را آرزوی این مطلب علیا در دل باشد متوجه گشته بموکب اخلاص قرین پیوندد و منشور عاطفت بالقاب ایالت و خانی باسم بکرسو باشی عز اصدار یافته از نهضت موکب مقدس اعلام دادند و صفی قلیخان و امرای عظام به تیسیر آمده مایهٔ استظهار و استخلاص او شده بودند بظاهر دار السلام رسیده خیام اقامت نصب نمودند و حکم همایون را که باسم او عز اصدار یافته بود ارسال داشته منتظر بودند که بوعدهای جمیله که مینمود وفا نموده طریق میزبانی بروجه مرغوب مسلوک دارد اما بکرسو باشی که از میمنت ورود جنود قزلباش از تنگنای محاصره و اضطرار خلاصی یافت و از جانب سردار مذکور نوید ایالت بغداد شنیده با جنود قزلباش بشیوهٔ ناپسند ارباب حیله و نفاق پیش آمده صلا راه و رسم مردمی که متوقع ایشان بود از و بظهور رسید و چند روزی طریق مدارا مسلوک داشته گاه مراسم ملاقات

سال سی و هفتم جلوس شاه عباس اول

پاشا نامی را بایالت دار السلام موسوم ساخته همراه او نموده بودند که بعد از دفع طاغیان او را در ایالت آن ولایت متمکن گردانند و او حشری از
عسکر دیار بکر و پاشایان سرحد و سنجق بیکیان اکراد جمع آورده با موازی سی هزار کس بر سر بغداد آمد و چون حدود دار السلام محل نزول آن
گردید بعضی از اوباش که در آنجا جمع آمده بودند سپر خود گرفته بیرون رفتند و سپاهیان و اهالی از بیم تمرد و عصیان که بکرات و مرات از ایشان
صدور یافته بود ابواب موافقت مسدود ساخته متابعت بکر سوباشی اختیار نمودند و بیشتر از پیشتر در مقام خلاف در آمده بسرانجام اسباب
قلعه داری پرداختند و حافظ احمد پاشا دفع و رفع آن طایفه سرکش و انتزاع آن ملک از ید متغلبه پیشنهاد خاطر ساخته چون بحوالی قلعه فرود
آمد عسکر بغداد تا موازی پنجهزار کس کما بیش بعزم رزم از قلعه بیرون آمده در برابر آن سپاه موفور با کمال جهل و غرور صف قتال آراستند
و از جانبین دست بآلت کارزار برده فیمابین حربی قوی اتفاق افتاد و لشکریان سردار که اضعاف مضاعف بغدادیان بودند غالب آمده عسکر
بغداد مغلوب شدند تا موازی یکهزار و پانصد نفر تخمیناً از جنود بغداد درین معرکه کشته بقیة السیوف منهزم و بدحال بقلعه در آمدند بکر سوباشی را
تزلزل و اختلال بحال راه یافته از خوف جان متواتر و متوالی قاصدان نزد امراء عظام قزلباش که در همدان و لرستان و آنحدود بودند فرستاده
استغاثه مینمود و اعلام کرد که عن صمیم القلب باستان عرش نشان شاهی که ملجا و منجای عالمیانست توسل جسته بغیر از درگاه عالم پناه پناهی
ندارم و این ولایت که ملک موروث آنحضرتست منسوبان آندرگاه تعلق دارد و هرگاه ساحت این ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال گردد
ازین بنده دولتخواه بجز اطاعت و انقیاد امری بظهور نمیرسد صفی قلیخان بیگلربیگی قلمرو همدان و حکام آن سرحد حقایق حال بعرض عاکفان
سده جلال رسانیدند و حسب الامر اشرف بجهت ضبط سرحد و دفع مضرت و آسیب لشکریان غارتگر سردار تا قلعه زنجیر در تک رفتند که مبادا
از آنگروه بی مآل دست درازی بحواشی مملکت قلمرو همایون واقع شود و شاید از آوازه حرکت لشکر قزلباش بیچارگان پریشان روزگار آندیار را
نیز استخلاصی روی دهد از استغاثه بکر سوباشی که مکرر از کمال اضطرار مینمود و ترحم بحال عجزه و زیردستان و بیچارگان آنملک که با کمال عسرت
و ضیق معاش و الم جوع پایمال لشکریان هر دو طرف یعنی سردار و بغدادیان بودند و همه روزه نهب و غارت یافته سرگردان بادیه حیرانی
شده بودند یکدو سه مرحله پیشتر رفته بودند و مکتوبی بحافظ احمد پاشا نوشته مصحوب معتمدی از غازیان خدابنده لو شاملو فرستادند مضمون خلاصه
آنکه آنچه از احوال عراق عرب درین قرب جوار معلوم ما گشته آنست که احوال عجزه و رعایای آنملک که ودایع بدایع مالک الملک علی الاطلاق اند
بنابر شیوع قحط و غلا که درین دو سال از حوادث روزگار وقوع یافته اختلال عظیم پذیرفته اکثر جلاء وطن اختیار نموده اند و خرابی در ملک پدید آمده
و جمعی سکنه پریشان روزگار که مانده اند از سپاهی و رعیت در غایت اضطرار از بیم حادثه پناه بسایه معدلت نواب کامیاب همایون شاهی آورده اند
و اکنون ما را جهت ترفیه حال بیچارگان و خلاصی درماندگان وادی حیرانی درین حدود اتفاق نزول افتاده اگر ایشان نیز درین هنگام ترک
مجادله و نزاع نموده باز گردند که عامه خلق آندیار از سپاهی و رعیت فی الجمله از تنگنای عسرت خلاصی یابند بصلاح اندیشی اقرب و ترفیه احوال
خلایق و عباد الله که بر ذمت همت خداوندان جاه و سپاه لازم است اولی و انسب مینماید حافظ احمد پاشا چون از مراسله امراء و قرب وصول
ایشان اطلاع یافت با وجود آنکه سی هزار کس همراه داشت و سپاه قزلباش هفتهزار نفر زیاده نبود معارضه لشکر قزلباش دلیری نتوانست کرد و روز
دیگر کوچ کرده بصوب مراجعت روی آورد اما در حین رفتن کسان معتمد نزد بکر سوباشی بقلعه فرستاد که از جانب خواندکار انتظام مهمات این
ملک منوط برای و صلاح اینجانب گشته و ما حکومت بغداد را باو مسلم داشتیم و از پیشکش و ترجمانی که میداد در گذشتیم باید که مملکت را خود ضبط
نموده قزلباش را گذار در گرد دیهه و قلعه راه ندهد درین آمد و رفت حافظ احمد پاشا حوالی بغداد تا شهربان نهب و غارت یافته خرابی بسیار
در آن دیار وقوع یافت و عجزه و رعایا پایمال حوادث و نوایب بودند بعد از رفتن او که صفی قلیخان و امراء پیشتر رفتند رعایا باستظهار ورود
لشکر قزلباش فی الجمله اطمینان یافته در مساکن و اوطان قرار و آرام گرفتند و امراء عظام حقیقت فتح خود را بجهت حدود دار السلام و باز گشتن

جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

ذکر بعضی از حالات دار السلام بغداد و آمدن حافظ احمد پاشا با عساکر روم بآن مرز و بوم مرتبهٔ اولی

بر رای رزین صاحب خردان حقایق بین پوشیده نیست که دار السلام بغداد از بلاد مشهورهٔ آفاق و دار الملک عراق عرب و زیاده از پانصد
سال دار الخلافه و محل اقامت فرمانروایان عظیم الشأن عرب و عجم و ترک و دیلم بوده و بکثرت زراعت و آبادانی و انبوهی خلق و
معموری از شرح و بیان مستغنی است و در ظهور دولت پادشاهان علوی ارکان صفوی بنیان همچنانچه در مجلد اول این نسخهٔ عالم آرا در طی قضایا
و سوانح زمان اعلیحضرت شاه جمجاه جنت مکانی رقمزدهٔ کلک بیان گشته ایالت و دارائی آن ولایت بمحمد خان شرف الدین اغلی تکلو مفوض بود
و در سنه اربعین و تسعمائه که اولامه سلطان و غازیخان مهردار که از امرای بزرگ تکلو بودند از دولت روگردان شده نزد سلطان
سلیمان خواندکار روم رفتند و او باغوا و تحریک ایشان لشکر بدیار عجم کشید طایفهٔ تکلو حرامنمکی کرده محمد خان را که صوفی تکرنگ و نیکخواه بود
از میانه خود بیرون کرده آن ولایت را بتصرف سلطان سلیمان دادند و درین چند سال آن بلده از ممالک و تمامت عراق عرب در تصرف
رومیه بود و اکنون بیست و پنج سال متجاوز است که خطهٔ دار السلام از شورش عام و طغیان اوباش و لئام از نسق و نظام افتاده هر چند گاه یکی
از عظمای سپاه بهوای حکومت و خودسری لوای عصیان و طغیان افراخته حکام و پاشایان که از جانب پادشاه روم منصوب گشته میآمدند
خصوصاً محمود پاشا و حافظ احمد پاشا و دیگر پاشایان را چنانکه در پیش مذکور شد تمکین نمیدادند و مکرر فیمابین جنگ و جدال و وقوع مسایفت و جمعی
از سپاهیان عرضهٔ تیغ فنا میگشتند و از عدم اقتدار حاکم مستقل و تسلط اوباش و خودسران طایفهٔ رعایا و برایا پایمال حوادث و نوایب
بودند و سکنهٔ عتبات عالیات سدره مرتبت از بیم ضرر و آسیب آن طایفه شبی بر بستر راحت و آسودگی نمیغنودند الحاصل برحسب تقدیر و اقتضای قضا
تزلزل و اختلال باحوال خلق آندیار راه یافته بود علی الخصوص درین دو سه سال میانهٔ محمد قنبر و بکر سوباشی نزاع و جدال پدید آمده محمد قنبر چنانچه تحریر پیوست
بقتل آمده بکر سوباشی اعتبار و اقتدار یافت دست جور و تعدی گشوده ارباب تمول و اغنیا بمصادره و مؤاخذه او گرفتار بودند و بجهت
جذب قلوب سپاهیان مانع ایشان در دست درازی و ارتکاب امور بیحساب نمیشد و برطبق این مقال که **بیت**

به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد
زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

ارباب زرع و دهقنت از جور و تعدی بجان آمده دست از زراعت و عمارت کشیده
خلایق از فقدان حبوبات در کمال عسرت و بیسامانی میگذرانیدند از حکمت بالغهٔ آلهی درین شورش و آشوب سحاب رحمت نیز از تقاطر باز مانده
خشکسالی علاوهٔ سایر کربات و مکروهات گشته قحط و غلا در آن ملک پدید آمد خلایق در مضیق حیرت و تنگنای حسرت بوده جمعی که بقدر مقدوری داشتند سرمایهٔ
خود را وقایهٔ نفس کرده بفقر و تنگدستی گرفتار آمدند و اوساط الناس آنچه قدرت بیرون رفتن داشتند اکثر روی بعتبهٔ فلکی آورده قریب
یکصد هزار نفس از ذکور و اناث و نسا و صبیان از شهر و ولایات جلا اختیار نموده در دیار عجم پراکنده شدند و برخی بجانب بصره و عربستان
حویزه نیز رفتند مجملا در هر جا از قرص نان نشان جستند روی بآنجا آوردند و جمعی کثیر از مردم عیالمند پسران و دختران خود را بمعرض بیع در آورده
تن بمفارقت جگرگوشگان در دادند راقم این نگارستان از صفاهان متعاقب اردوی ظفرنشان متوجه بغداد بود بهیچ منزلی نزول ننمود که هیچ
قریه از قرار ممالکت رسیده که از مردم عراق عرب جمعی مردم بسیر دیانیده که بقوت لایموت خیرات و تصدقات دهقانان قناعت نموده اقامت اختیار
نکرده باشند فقرا و درویشان که بیسامان بودن داشته اند و بحالت بیرون رفتن از استیلای جوع و فقدان نان از تاب و توان افتاده
گروه گروه در سر راهها بصد حسرت و هوان در آرزوی نان جان میدادند درین حال حافظ احمد پاشا که در دیار بکر بود از درگاه سلطان
روم سپهدار شده بدفع ارباب طغیان و تنبیه متمردان مأمور گردیده بود و نظام و نسق ملک بغداد و ارای ولایت او منوط و مربوط گردانیده سلطان

پاشا

سال سی و هفتم جلوس شاه عباس اول

(۷۵۵۱)

الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بر آن نقش یافته بمناسبت گورکانیت جهت آنحضرت فرستاده بودند و در حین رفتن زینل بیگ اتمام یافته بود و متعاقب می‌آوردند رسید و بعضی از تحف و هدایای پادشاه روم نیز که حضرت اعلی حصه و الوش برادرانه جهت آنحضرت ارسال داشته بود در این وقت ورود یافت و رقمی که در باب گذرانیدن آنها باسم زینل بیگ عز صدور یافته بود در رسید لاجرم بالتفنه ورود بایلغار متوجه دهلی گشته بعد از انعقاد جشن مذکور و گذرانیدن تحفهای مزبور در رکاب سعادت انتساب حضرت پادشاه والاجاه بدار السلطنه اکره رفت و همواره منظور انظار عاطفت و اشفاق بود اما هر چند در باب قندهار بارکان دولت و محرمان سرایر سلطنت سخن میگفت جوابی مقرون بصواب نمی‌شنید و او حقایق احوال از ولینعمت خود مخفی نداشته در طی عرایض خود اشعار و ایمائی در آن ماده کرد بعد از آنکه مهم قندهار بروجهی که بتحریر پیوست صورت وقوع یافته خبر به هندوستان رسید زینل بیگ را محرک این واقعه دانسته چندروزی با او گران بودند تا آنکه حیدر بیگ یوزباشی قراداغلو و میر ولی بیگ داروغه شترخان متعاقب یکدیگر رسیده مفاوضات محبت طراز شاهی و معاذیر دلپذیر که در باب قندهار در آن اندراج یافته بود رسانیدند عذر پذیر گشته اظهار مسرت و ابتهاج نموده مجدداً باستقرار قواعد مصادقت و دوستی که فیمابین واقع بود مستظهر گشته در حینی که حضرت پادشاه والاجاه عزیمت ولایت کشمیر نموده بود در مقام رخصت زینل بیگ و رسولان مذکور در آمده نامه محبت آیین که محتوی بر اضعاف دوستانه و تکلفات یگانگانه در قلم آورده و این عبارت در آن مفاوضه شریفه مرقوم بود که ما محبت و دوستی آن زبده افسر کیانی را بعالمی برابر نکنیم و هیچ عطیه را با آن نمی‌سنجیم و زینل بیگ و رسولان مذکور را رخصت انصراف داده روانه نمودند در قانون سلسله اکبری تعظیم و کورنش مخصوصی متعارف است که در وقت انعام و بخشش صاحبان انعام در ازاء آن تقدیم بدان اقدام می‌نمایند در هنگام جدا شدن زینل بیگ حضرت پادشاه والاجاه در حضور او اظهار تفقد و مهربانی کرده چون آنگونه کورنش خالی از مذلت و فروتنی بوده زینل بیگ از علو همت و غرور بندگی این آستان تن بآن در نداده هر چند نیکخواهان طرفین در آن ماده مبالغه کرده اند او ابا کرده و گفته که این رسم معتاد درگاه ولی نعمت ما نیست اگر پادشاه عنایت خاصی فرمایند که سرمایه افتخار بود و غرض آلود مال دنیوی نباشد در ازاء آن شفقت خاص هر گونه افتادگی و فروتنی چاکرانه باید کرد مضایقه نیست بعضی از ارکان دولت جهت استمرار رسم و عادت و نقاری که از او در دل داشتند کوته همتی بولی نعمت خود روا داشته در ایصال آن احسان تعلل و تغافل ورزیدند و مشار الیه نیز نام نبرده روانه شد مجملاً در اوایل امسال ایلچیان مذکور بدرگاه سدره مثال رسیده در مازندران بهشت نشان بسعادت بساط بوسی فایز گشتند و خدمات زینل بیگ مستحسن افتاده مورد توجهات خسروانه گردیده پایه قدر و منزلتش ارتفاع یافت

دیگری از وقایع آنکه چون خاطر انور از مهم قندهار و استحکام شکست و بست قلعه اطمینان یافت و سلاطین اوزبک متواتر و متعاقب ایلچیان فرستاده اظهار خلوص عقیدت و یکجهتی نمودند و کوتوال قلعه بالامرغاب که در سال گذشته گرفته ببلخ برده قلعه را متصرف شده بودند باز فرستاده قلعه را بدستور بملازمان درگاه سپردند و مهمات اسفندیارخان در خوارزم تمشیت پذیرفت دیگر بودن عساکر فدوی نشان در خراسان لازم نبود بنابر آن حکم مطاع شرف نفاذ یافت که عیسی خان قورچی باشی و علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی با لشکر فیروزی اثر رفته غازیان را رخصت اوطان دهند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده لشکریان بمساکن و اوطان رفتند و رایات فیروزی آیات عز و جلال بکامرانی و اقبال از مازندران بهشت نشان متوجه پایه سریر سلطنت بنیان گشته در ساعت سعد بدار السلطنه اصفهان وارد گشته در دولتخانه مبارکه نقش جهان نزول اجلال فرمودند و تا شش ماه در دار السلطنه مذکور کامیاب دولت بوده بانتظام مهام ضروریه می‌پرداختند ابراهیم خواجه ایلچی بلخ رخصت انصراف یافته با نامه عطوفت آمین و هدایای لایقه صداقت تزیین مشمول نوازش و الطاف شاهانه راه دیار خویش پیش گرفت در این اثنا بعضی اخبار از جانب عراق عرب رسیدن گرفت که توجه موکب همایون بدان صوب بی اختیار روی داد و بنوعی که شرح آن در ذیل مسطور میگردد

سفر خیر اثر دار السلام بغداد اتفاق افتاد

جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

بوجود فیاض آرایش و جهانی داد پرتو انوار تربیتش خاک بر گرفتگان نباتی را نشو و نمای تازه داد و مشاطهٔ بهار دختران رز را جهت هم‌آغوشی
حریفان بزم عشرت بصد زیب و بها آراسته در انجمن کامیابی و کامرانی بجلوه‌گری و دلربائی در آورد و نغمه‌سرایان هزار دستان باغ و بستان
گاه از مژدهٔ تشریف قدوم گل و ریحان نوای عشرت‌افزای طرب و خرمی ساز غزلخوانی آغاز مینمودند و گاه از بیم تطاول و تعدی شبروان صبا
که اوراق گل را پریشان ساخته بباد بی‌نیازی میدادند از اندوه فراق که عنقریب بآن مبتلا میگردند ناله و افغان در گرفته از فوارهٔ دیده چشمهٔ
خون می‌گشادند آری **بیت** چنین است رسم سرای سپنج / گهی باشد آسودگی گاه رنج / چون نوعروس حجلهٔ نشاط و خرمی
با خسرو عهد بصد شیرینی و دلارائی هم‌آغوش و طفل بهجت و شادکامی با بهشته بهار زمان توأم و طغانند لهذا اعلیحضرت اعلی در مازندران جنت
نشان بلوازم جشن و سرور نوروز پرداخته مقربان بساط والا و ارکان دولت جهان پیرا در آن انجمن بهجت‌فزا چون سوسن صد زبان بدعا
و ثنای بهشته یار کام‌بخش کامران رطب اللسان بودند و بزبان حال باین ابیات مقال می‌سرودند **بیت** شها بخت و دولت ترا یار باد
همیشه خدایت نگهدار باد / بود تا ابد در جهان نام تو / بر آید ز گیتی همه کام تو / القصه بعد از فراغ از جشن نوروزی در سر
زمینهای بهشت آسای آندیار بسیر و نشاط شکار پرداخته **بیت** لذت از شهد بار سیر زند / که از روزگار می‌سیر زند / از

وقایع متنوعه ایام خجسته انجام بهار آمدن مقرب الخاقانی زینل بیگ توشمال باشی است که برسالت هندوستان رفته بود و حیدر بیگ
یوزباشی قراداغلو و میرولی بیگ که بعد از فتح قندهار رفته بودند شرح رفت و آمد زینل بیگ آنست که چون خان عالم که از آنجانب برسالت
آمده بود از امرای بزرگ آن سلسله بود و با اسباب و یراق و تجملات بزرگانه بنوعی که در محل خود تحریر یافته بایران آمد حضرت اعلی شاهی
بعد از معاودت طنطنه بحال امرا و مقربان و معتبران این دولت مشارالیه را که باهلیت ذاتی و سنجیدگی و علو همت و آداب‌دانی و حسن سلوک
متصف و باعتماد و محرمیت و ازدیاد قرب و منزلت از اقران ممتاز بود شایستهٔ امر رسالت و سزاوار این خدمت دانسته چنانچه در محل خود ذکر شده
همراه خان عالم روانه فرمودند و او چون بدین خدمت مأمور گشت همت مصروف آن داشت که از روی اخلاص و حسن اعتقاد و صوفیگری بر جان
و مال در راه مرشد و ولی نعمت دریغ نداشته بنوعی بدین خدمت اقدام نماید که در نظر دوست و دشمن شایسته و پسندیده باشد لاجرم بروجهی که در خور همت
و غیرت و لایق نام و ناموس ولی نعمت بتجهیز و یراق آن سفر پرداخته با شکوه و عظمت ملوکانه و اسباب و تجملات بزرگانه از اسبهای تازی نژاد
صبا پویند و زینهای مرصع و طلا و نقره که بهترین زیب و زینت سپاهی است و اقسام مرصع آلات و اشیا و تجملات زیاده از حد و شمار خود و جمعی کثیر
از ملازمان و پیش خدمتان و عملهٔ کارخانها با آراستگی و پیراستگی تمام از خدمت اشرف جدا شده در مرافقت خان عالم روانه شد و چون قدم بمملکت
هندوستان نهاد بهر جا و هر ولایت و قصبات که رسید بشرایط استقبال و لوازم اعزاز و احترام قیام مینمودند و چون بلاهور رسید حضرت
پادشاه والاجاه فرمانروای ممالک هندوستان تشریف برده و هنگام بازگشتن بود زینل بیگ حسب الفرموده در لاهور توقف نمود خان عالم
پیشتر رفت بعد از وصول پادشاه بلاهور مشارالیه شرف ملازمت دریافته لوازم تحیت و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم چاکرانه بجای آورد و از جانب
همایون اعلی پرسشهای دوستانه و نیازمندیهای برادرانه بظهور آورده نامهٔ همایون فال خاقانی را با تحف و هدایا گذرانید در آداب رسالت
و شرایط سفارت بروجهی که سزاوار محبت و دوستی طرفین بود فروگذاشتی نکرد و حضرت پادشاه والاجاه را رسمی است معتاد که از روزی که تولد یافته
یافته هر سال در دار الملک دهلی که محل تولد آنحضرت است جشنی میآرایند و نذوری که در حین ولادت در روز مولود کرده‌اند بروجهی که معتاد ایشانست
بفعل میآورند و چون وعدهٔ آن روز نزدیک بوده آنحضرت در لاهور توقف ننموده بسرعت متوجه دهلی شده زینل بیگ حسب الصلاح خان عالم الملک
معاملهٔ قندهار بروجهی که مأمور بوده با ارکان دولت و اعیان حضرت نموده چون جوابی که موجب تسلیهٔ خاطر باشد نشنیده عزیمت آن داشته که از
همانجا بازگشته پیشتر نرود و بگفتگوی صلاح اندیشان متقاعد نگشته درین اثنا از جملهٔ هدایا جیغه و بن جیغهٔ مرصع بلعل بزرگ که اسم پادشاه مغفور میرزا

آمدن زینل بیگ از هندوستان بحضور شاه عباس در مازندران هشتم شنبه ۱۰۳۲ واقع شد

سال سی و ششم جلوس شاه عباس اول

راه که محل عبور بسته دوین است اصلا از گل و لای سم ستوران آلوده نگردد و مضایق جبال را بفنون غریبه توسیع داده بعضی جاها را چوبهای قوی انداخته آنچه سنگ خاره بود سنگ بران خاراتراش تراشیده صنایع بدایع بظهور آوردند چنانچه ناسخ کارهای فرهادی که در نظر عقل دور از کار مینمود کردیده در اندک زمانی اینکار خیر بنیروی همت و الا و مددکاری اقبال بنوعی که مکنون خاطر انور و پسندیده خاص و عام بود صورت انجام یافت و اکنون شتران باردار قطار قطار پهلوی یکدیگر بفراغت عبور مینمایند و همچنین در کل شوارع مازندران در توسیع طرق و شوارع بطریق سایر ممالک مترددین از خوف   از مضرت و نقصان دواب   و حصون و موجب دعای خیر   واینده گان روزگار است و از اتفاقات حسنه کار خیر تاریخ این کار خیر انجام است و مثوبات آن عاجلاً و آجلاً بلاشبهه بر روزگار فرخنده آثار همایون اعلی عاید میگردد **از مشاهیر متوفاها خواجه محمد رضای فدوی** مشهور بباده و خواجه که وزیر آذربایجان بود در سفر گرجستان لقب فدویت یافت دو سه سال بود که در ملازمت اشرف بسر برده از مقربان بساط اقدس و محرمان بزم مقدس بود و شرح شمه از احوال او در طی حالات سابقه نگاشته کلک بیان شده خواهد بود مولودش از موضع جوین قزوین است از وزارت ذوالفقار خان قرامانلو بملازمت اشرف رسیده وزیر مستقل آذربایجان گشت و از کاردانی و توفیرات اموال دیوانی روز بروز بمدارج علیا ترقی کرده صاحب رای و مشورت بود با شعر و شاعری ربط تمام داشت و بذله گوئی و شیرین بیانی در محفل همایون جلیس و انیس گردیده بود در این سال ضعف معده طاری گشته متوجه معالجه گشته میشد در سفر قندهار کوفتش ازدیاد پذیرفته در الکای خراسان از رکاب اشرف باز ماند که بتانی آید در موضعی که مدفن امام زاده بزرگوار امام زاده محمد است برحمت یزدانی پیوست و در مشهد مقدس معلی مدفون گشت خالی از علو همتی نبود و در رعایت حال و تفقد احوال آشنایان و محتاجان خود در اسعاف میداشت این بیت از اشعار اوست **شعر**
مینهادم رخت رحلت دوش بر دوش صبا   سوی تا ای عمر رضا کردیست پس میداشتم
محمد صالح بیک وزیر سابق شیروان است که از ولایت ماوراء النهر آمده چندگاه در مازندران ملازم رکاب اشرف بود بمنصب وزارت و کلانتری دار المومنین قم سرافرازی یافت در این اثنا بیماری عارض گشته در حالت بیماری و سقم مزاج روانه دار المومنین مذکور شده در راه مرض اشتداد یافته در دو منزلی قم فرمان یافت اهالی قم که آماده استقبال شده بودند استقبال نعش کرده بروضه مطهره معصومه آوردند **بیت**
عجب سرآمد این کاخ دلاویز   که چون جا گرم کردی گویدت خیز
اینجا مهلت جا گرم کردن ندادند **بیت** یک لحظه بکام خویش دل را   نگذاشت زمانه ستمکار
وی تبریزی الاصل بود در خدمت فرهاد خان نشو و نما یافته ترقی کرد بعد از او بملازمت اشرف سرافرازی یافته هرچندگاه بمنصبی از مناصب دیوان مشغولی داشت بسیار مرد خلیق آدمی کریم الذات سلیم النفس بود و در ایام عمل با خلایق سلوک پسندیده مینمود

وقایع سنه مبارکه تنگوز ئیل مطابق اثنی و ثلثین و الفکه سال هفتم قرن ثانی دولت روز افزون عباسی است

دگر ره ماه فروردین شادی   خبر داد از نشاط کیقبادی   جهان از فر دوش تازگی یافت   طراوت را بلند آوازگی یافت
دیگرباره بهار دلگشا با هزاران برگ و نوا آغاز شده ضابط چهار ارکان قوایم روزگار مربی نتایج چهار فصل هشت و چهار یعنی خورشید جهان آرا که فرمانروای طارم چهارم است هشت ساعت و چند دقیقه از شب دوشنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی گذشته با طنطنه شکوه و جلال چون ماهچه شقه لوای فلک اعلا خسرو بهمال تختگاه دار الملک شرف و اقبال خرامیده اورنگ چهارپایه سبع سموات را

ذکر فوت خواجه محمد رضای فدوی

سنه ۱۰۳۱

محمد صالح بیک

هر دیار و پوستینهای سمور و اروسی گرانبها و کرکهای نادره ولایت چرکس و تفنگهای قیمتی و امثال ذلک زیاده از حصار و شمار از نظر اقدس گذرانیده
زبان هر یک مضمون این مقال گویا بود **شعر** آنچه من از پرتو لطف تو دارم میکنم جمله ایثار قدومت نقد جانم بر سری مجملا یوسفخان
قطع نظر از تکلفات متعارفه سخنوران روزگار پیشکشی گذرانید که زبانهای ارباب عقیدت و فدویان جان نثار بتحسین و آفرین گویا گردید و هر روز
و هر ساعت بلطفی خاص مفتخر و بشفقتهای گوناگون مفتخر و ممتاز میگشت و چندگاه در رکاب مقدس بسیر و شکار مازندران مشغولی داشت و پیوسته
حریف بزم خاص و مشمول عواطف عز و اختصاص بود و در هنگام انصراف بخلعتهای فاخر سرافرازی یافته مقضی المرام بالکا و ولایت خود
عود نمودند قرچقای خان سپهسالار ایران که حاکم مشهد مقدس بود از اوان کودکی و عهد صبی با یوسفخان طریقه اخوت و برادری مسلوک میداشت
و مدتهای مدید بود که ملاقات ایشان با یکدیگر اتفاق نیفتاده بود درینوقت که او بپایه سریر اعلی آمده بنوعی که مذکور شد سعادت بساطبوسی
دریافت حضرت اعلی از شمول عاطفت و اشفاق قرچقای خان را از مشهد طلب فرمودند و او در شدت شتا از مشهد مقدس بمازندران شتافته
بین الاخوین عهد ملاقات تازه شده چندگاه بصحبت یکدیگر مسرور بودند و یوسف خان رخصت یافته قرچقای خان در رکاب اشرف ماند **ذکر**
توسیع شوارع مازندران بر اذکیا پوشیده نیست که در کل دار المرز خصوصا مازندران بهشت نشان ضیق طرق و صعوبت
راه و تنگی گذار جبال رفیع و کمرهای کوه که از غایت ارتفاع و بلندی با ساحت آسمان دست در کمر دارند بمثابه ایست که عبور یک سوار از مضایق
ناهموار جبال بغایت دشوار و در هر قدم از خوف خطر پیاده شدن ناچار و گذار شتران خود با کمال آهسته روی از آنجا امری بود محال مردم
آندیار راهگذر چشم بر پیکر بدیع شتر نیفتاده بلکه در خواب نیز ندیده بودند در وقتی که شتر دیدند بر حسب کریمه **والی الابل کیف خلقت**
در ترکیب آنجانور قوی هیکل تعجب میکردند و چون حضرت اعلی پرتو التفات بتعمیر و ترتیب آندیار نزهت بخش فرح فزا انداخته شهر طرب انگیز فرح آباد
و قصبه شریفه اشرف را بنوعی که در محل خود ذکر شده مرکز جاه و جلال گردانیده متنزهات آنولایت دلگشا مطبوع طبع همایون افتاده اکثر اوقات
قشلاق همایون در آندیار واقع میشد و در شکارگاههای عدیم المثال آنولایت بنشاط شکار مسرت بخش خاطر مهر آثار بودند و ملازمان رکاب اشرف
و مترددین اردوی گردون شکوه از تنگی راه و صعوبت گذارهای خطرناک جبال و بسیاری گل و لای که از کثرت بارندگی همیشه در زمستانهای
هموار بود آزار و ضرار بسیار و نقصان و خسران بیشمار بعساکر ظفر شعار و مترددین آندیار میرسید درینسال رای جهان آرا بدان متعلق گشت
که در وسعت شوارع و همواری راهها توجه فرموده نوعی سازند که شتران قطار بقطار اغیال بیخوف و خطر عبور نموده آسیبی از آن ممر بمترددین نرسد
و همت عالی نهمت بدین امر شگرف که در نظر خلایق دشوار بل محال مینمود گماشته جناب دستوری میرزا تقی وزیر طبرستان را بانجام این خدمت
مامور فرمودند و مقرر شد که اهالی مازندران در آن امر خیر مرد و مدد همراهی کنند و کارکنان اجرت واقعی از خالص مال خاصه شریفه ستانند
و جناب دستوری پذیرای فرمان گشته بعون عنایت الهی و نیروی اقبال شاهی دامن همت بر میان شروع در انجام این خدمت کرد و نهایت
سعی و بذل جهد در آن امر شگرف بظهور آورد اعظم شوارع مذکور راه سواد کوه است که بالکا خوار و هبلرود و فیروزکوه بمازندران میرود
و تردد همه ساله اردوی معلی از آن راه است و تا فرح آباد قریب هشت نه مرحله است و هر مرحله تخمینا پنج فرسخ بلکه زیاده است القصه استادان
خارا تراش چابکدست و تبرداران و بنایان و عمله آن کار را از هر طرف جمع آورده مصالح سرانجام داده بر رودخانها که بر سمت راه واقع
بود بناهای عالی استوار بقدر طغیان هر رودخانه بسنگ و آجر و آهک تعمیر و ترتیب داده‌اند و در ممر سیلابهای عظیم که در وقت بارندگی از قلل جبال
میریزد نقبها کنده هر جا مظنه آن بود که در ایام از آسیب سیلاب منهدم و خراب گردد بسنگ و آهک و آجر ممر را انجام داد و بر دو جانب
محکم گردانیدند و در همواری خیابانها طرح کرده هر چه جنگل بود و تبرداران از درختان سطبر عالی خالی کردند و ریگ تا از جاهای دور دست
آورده‌ها پشت بلند گردانیدند و در دو طرف آن جویها کنده شد که آب باران از شوارع بجویها ریخته برودخانها جاری گردد چنانچه در میان

سال سی و ششم جلوس شاه عباس اول

ملایک آشیان بلوازم خدمت و دعا و زیارت قیام و اقدام نمودند و درین سال تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا ابوطالب رضوی تفویض یافت و چون صلاح دولت قاهره در آن بود که جهت استحکام مهمات قندهار و تمشیت مهام اسفندیار خان والی خوارزم که فرستادن او بدان صوب سبق ذکر یافته (۱۶) و دیگر امور ملکی در اینسال عساکر نصرت نشان در حدود ایشان قشلاق نمایند و حزم و احتیاط مقتضی آن بود و اقامت کل عساکر در یک محل موجب عسرت و ضیق معیشت و فقدان ماکولات بود بنابر آن افواج خدم و حشم را بچند قسم منقسم گردانیده هر گروهی از طبقات لشکر را در محل مناسب قشلاق تعیین فرمودند و از مشهد مقدس معلی هر فوجی از افواج قاهره بقشلاق معین خود رفت و حضرت اعلی بعد از فراغ ازین امور جریده و با سپاهی معدودی از ملازمان رکاب اشرف و مقربان بساط والا بجانب مازندران بهشت نشان در حرکت آمده قصبهٔ درجزین را برستم محمد خان عنایت فرموده بآن صوب فرستادند و ابراهیم خواجه ایلچی نذر محمد خان و ایلچیان خواجهای بخارا را در رکاب ظفر انتساب بمازندران رفته ایلچیان بخارا از آنجا رخصت یافته مشمول انعام و احسان بازگشتند و ابراهیم خواجه چندگاه در موکب مقدس کامیاب عزت و منظور نظر شفقت و مرحمت بود و در سال آینده از صفاهان رخصت یافته بوجه لایق روانهٔ دیار خود گردید

دیگری از سوانح آوردن زبدهٔ ارباب فضل و کمال میرزا فصیحی هروی

چون ذات اشرف همایون و طبع فطانت سرشت هنرپرور آنحضرت که میزان قدرشناسی و معیار سخن سنجی است بصحبت فضلای دانشور و سخنوران بلاغت گستر رغبت تمام دارد و اگر بحسب ظاهر بنابر مشاغل عظیمهٔ جهانداری و عدم فرصت که فرمانروایان جهان را از آن چاره نیست و باده پیمایان خمخانهٔ سلطنت را از آن گزیر نه گاهی صحبت بخش افاضل و سخنوران روزگار کمتر اتفاق افتد اما همیشه بالطبع مایلند که از بزم آرایان محافل دانش اگر نادره گوئی بسعادت حضور اقدس فایز گردد وجود چنان عزیزی چون گوهر گرانبها گرامی شمرده صحبت او را تنشیط خاطر و انبساط ضمیر مغتنم و خاطر اکسیر تاثیر متوجه آن بوده و هست که محافل انس و مجامع قدس از وجود چنان نادره آرایش صوری و زیب معنوی داشته باشد لهذا در اوقات خجسته ساعات که در دار السلطنهٔ هرات اتفاق نزول افتاد بصحبت کثیر البهجت سرآمد ارباب فضل و هنر و سخن پرداز بلاغت گستر ناظم اسباب معانی یگانهٔ ملک نکته دانی میرزا فصیحی هروی که از جملهٔ سادات و اشراف و اعیان آن ولایت و منتسب بسلسلهٔ علیهٔ انصاریه و بزیور فضایل و کمالات آراسته و بمراتب بلند سخن پردازی پیراسته لآلی طبع در نثارش آویزهٔ گوش و گردن مستعدان روزگار است مسرور گشته ارادهٔ خاطر انور بدان متعلق گشت که همیشه حضور اقدس و محفل مقدس از وجود گرامیش زینت فزا بوده از صحبت فیاضش منبسط و از طبع سحرآفرینش مبتهج و مسرور باشند تکلیف مرافقت فرمودند و امر قضا نمود بسرانجام اسباب ضروری او عز صدور یافت و مومی الیه از وفور اخلاص امتثال امر همایون را اقدم [illegible] تلقی نموده آهنگ عراق ساز داد و اگرچه آن بلدهٔ طیبه از فر قدوم آن گوهر بحر دانش و فضایل خالی مانده از خرمی بیطراوت گشت اما مجلس بهشت آیین تازه و طبع همایون را استراحتی بی اندازه موکب مقدس گردید و اکنون در زمرهٔ مقربان اقدس و از همصحبتان بزم مقدس است القصه موکب معلی بفیروزی و اقبال بمازندران بهشت نشان رسیده در قصبهٔ طیبهٔ اشرف و منازل خلدآیین که در آنمکان نزهت بخش ترتیب یافته اقامت فرمودند و گاهی بدار السرور فرح آباد تشریف برده در آن روضهٔ دلکش و بساتین فرح افزای آنجا بخرمی و کامیابی گذرانیده بهجت افزای روزگار بودند از سوانح ایام اقامت مازندران آمدن یوسف خان بیگلربیگی شیروان و سایر امرا و اعیان آنجاست که بقصد ادراک ملازمت و دریافت عتبه بوسی آمده بدین سعادت عظمی سرافرازی یافتند و مکرر مجالس و محافل ارم تزیین انعقاد یافته از پرتو توجهات خاطر خورشید ضیا که بر ساحت آمال یوسف خان و امرای رفیق او تافت پایهٔ عزت و افتخار باوج فلک دوار رسانیدند و پیشکشهای لایق از غلامان غلمان صفت یوسف لقا و حوروشان زلیخا صورت خوش سیما و الشهای صبا رفتار و شتران کوه کوهان باربردار و نقود و نقره و اجناس و اقمشهٔ نفایس

وحشت پدید آمده محمد قنبر در مقام دفع بکر سوباشی شده در حینی که او با فوجی از جنود بغداد و تکبلانان خود بجهت اخذ مال متمردان بجلو رفته بود محمد قنبر
کس بجلو فرستاده که تمکین او ندهند و خود با گروهی از تبعه قصد غارت اموال بکر سوباشی کرده بر سر خانه او رفت و گروهی بحمایت او ممانعت نموده مابین
الفریقین قتال بمحاربه انجامید بکر سوباشی در راه این خبر شنیده سپاهیان را که همراه او بودند بانعامات و وعدههای جمیل با خود متفق ساخته بشهر عود نمود
القصه سپاهی بغداد دو گروه گشته یک گروه با محمد قنبر در اندرون قلعه و گروه دیگر با بکر سوباشی در شهر بودند و فیما بین جنگ و جدال وقوع یافت
آخر الامر بکر سوباشی اهل قلعه را نیز فریب داده از متابعت محمد قنبر روگردان شده خود را از قلعه بشهر انداختند مجملا بکر سوباشی بر قلعه نیز مستولی
شده محمد قنبر را بدست آورده او را با چند نفر دیگر که مظنه خلاف داشت از میان برداشته اموال و اسباب بی نهایت بدست آورده بتکبلانان
و سپاهیان خود داد و چند نفر از مشایخ مزار ابو حنیفه را که با محمد قنبر متفق بودند در کشتی نشانیده آتش در کشتی زد و خانهای ایشان بغارت داد
چنانچه بعضی اسباب و اشیاء مزار نیز بغارت رفت و در حکومت عراق عرب رقم اختصاص کشید و چون خبر عصیان و طغیان بکر سوباشی بپایه سریر
خواندکار روم رسید ارکان دولت ایالت بغداد را بحافظ احمد پاشا نامزد نموده فرستادند که مهمات آنجا را موافق صلاح دولت
باصلاح آورده متمردان و اهل طغیان را بجزا رساند بکر سوباشی که دل بر حکومت عراق عرب بسته استقلال تمام یافته بود از آمدن پاشا خوفناک
گشته باحکام سرحد قزلباش طرح آشنائی انداخته کس نزد محمد حسینخان حاکم لرستان فرستاده اعلام نموده بود که این امور از روی اخلاص حضرت
شاه عالم پناه از من صدور یافته من بعد دست ارادت در فتراک بندگی آن آستان زده بحمایت منسوبان آن درگاه مستظهر و امیدوارم و مملکت
بغداد را که موروثی آنحضرت است بجهت آنحضرت نگاه داشته ام و حسینخان ملازمی همراه فرستاده او کرده بدرگاه جهان پناه فرستاد و
حقایق حالات بنوعی که بتحریر پیوست عرض کرد و چون احمد پاشا بحدود دار السلام بغداد رسید بکر سوباشی کل سپاهیان بغداد را با خود متفق ساخته
تمکین او نکرده و اطاعت و انقیاد او ننموده جنود بغداد او را مأیوس گشته ندای العود احمد داده بازگشت و از دیار بکر حقیقت حال بدرگاه پادشاهی عرض کرده از
درگاه پادشاهی علی پاشا نامی مشهور بعلی پاشا رکابکش از جانب سلطان مصطفی ایالت بغداد یافته چون بآنجا رسید درین مرتبه بکر سوباشی اطاعت نموده
بظهور آورده او را بقلعه راه داد و چند روزی با او مدارائی میکرد و او نیز بحکومت ناقصی راضی شده روزی میگذرانید ارکان دولت سلطان
مصطفی این مسامحه و خویشتن داری از او نپسندیده معزول ساختند و یوسف پاشا نامی را نصب نمودند او که ببغداد آمد خواست که اقتدار و استقلالی
یافته متمردان را از میان بردارد بکر سوباشی در ملاقات روز اول مکنون خاطر او را از طرز سلوک دریافته دیگر او را ندید و بدستور تمرد و عصیان
بظهور آورده با فوجی بر سر او ریخته او را گرفت و طمع در اموال و اسباب او کرده بتفتیش پرداخت و علانیه کوس مخالفت میکوفت بعد از او کور
حسن پاشا که حاکم موصل بود بایالت بغداد آمد او نیز مدخل نیافته بازگشت و بکر سوباشی کمال اقتدار و استقلال داشت شرح وقایع و باقی حالات
بغداد و سبب توجه موکب همایون بآنصوب و بتصرف درآمدن آن ولایت در سال آینده مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد

ذکر مراجعت موکب ظفر نشان و قشلاق نمودن افواج قاهره در خراسان و توجه همایون جریده و سپاهی بصوب مازندران

چون مدت اقامت اردوی گردون شکوه در دار السلطنه هرات بدو ماه و نیم کشید مهمات ضروریه خراسان صورت انجام یافت ندای کوچ
در داده عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس رضویه انعطاف دادند و رستم محمد خان بن ولی محمد خان را حسب الالتماس سلاطین ماوراء النهر با جمعی از ملازمان معتمد
مصحوب موکب مقدس گردانیدند در حدود غوریان خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که وزیر خراسان بوده پیشکشهای لایق کشیده کما ینبغی
بلوازم خدمت و ایثار نزل اقامت پرداخته مصدر خدمات پسندیده گردید و چون در مشهد مقدس نزول اجلال واقع شده چند روز در آن آستان

سال سی و ششم جلوس شاه عباس اول

حاجی سوباشی نامی از معتبران طایفه سپاهی اغلانی و چاوش باشی و بستانچی باشی که صاحب اختیار سرای است و امثال ذلک همت آورده
بضرب تیغ و تبرزین در آورده و بوثاق سلطان مصطفی رفته او را از مسکن خود بیرون آورده تهنیت پادشاهی گفتند درین اثنا مشخص شد که
سلطان عثمان بمنزل ینگیچری آقاسی رفته با و توسل جسته و چون ینگیچری آقاسی خبر یافت که پادشاه در خانه اوست بمنزل آمده پادشاه را ملازمت
کرده عذر مقدم خواست و در مقام حمایت در آمده با عظمای ینگیچری بگفتگو در آمد و گفت که چون پادشاه با و جانب شما پناه آورده از کرده نادم
و پشیمان است اولی این است که باقتضاء مروت و رفع بدنامی باز خاطر او را بدست آوریم و چون آنچه مطلب بود بحصول پیوسته معاندان دفع
شدند من بعد پادشاه در مقام اعتذار و دلجوئی باشیم و درین باده راسخ گشته غلو نمود طایفه ینگیچری از بیم آنکه مبادا این مهم بسعی ینگیچری آقاسی
تمشیت پذیرد و پادشاه که جوان جاهلی است و کینه ما در دل دارد عاقبت انتقام کشد خاطر بدفع ینگیچری آقاسی قرار داده بر سر او هجوم
آورده فی الفور بقتلش پرداختند و سلطان عثمان را از خانه او بیرون آورده بقلعه مشهور به یدی قله که در جوار بلده قسطنطنیه است فرستادند
و بآن اکتفا نکرده از بیم آنکه مبادا صورتی نماید که دیگر باره سلطنت و پادشاهی او قرار گیرد همگی آن طایفه بیکدیگر اتفاق نموده بیدی قله رفته
او را از میان برداشتند و روز دیگر عموم طبقات سپاه از ینگیچری و غیرهم لباس سوگواری پوشیده بمضمون **مصراع** خود کشته
حافظ را خود تعزیه میداری نعش او را از یدی قله بتعظیم و تکریم تمام بشهر در آورده بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته در عمارت مقبره سلطان
احمد در جنب قبر او دفن کردند القصه اسم سلطنت و پادشاهی دیگر باره بر سلطان مصطفی مخلوع اطلاق نموده طایفه ینگیچری بیشتر از پیشتر صاحب اختیار
امور دولت شده وزیر اعظم و ارباب مناصب مصلحت ایشان تعیین یافت و چون سلطان مصطفی بشوریدگی طبع و خبط دماغ موسوم بود والده او
بمصلحت وزرا متوجه قطع و فصل مهمات سلطنت میشد و مکتوب محبت اسلوب از جانب او بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی مشتمل بر وقایع و سوانح
مذکور که باقتضاء قضا روی داده و تجدید قواعد مصالحه و دوستی نوشته مصحوب ایلچی سخندان فرستادند و ایلچی مذکور در دارالسلطنه هرات بپایه
سریر اعلی رسیده مکتوب مذکور را بنظر انور در آورده حقایق حالات بزبانی عرض کرده و نمود که الیوم طایفه ینگیچری که قصد پادشاه خود کرده در
جنگی که دخیل ایشان شده بود بقتل آوردند در میانه دولتخواهان سلسله آل عثمان مطعونند و جمعی از نیکخواهان اراده جنایت که چون سلطان مصطفی
بشورش دماغ شهرت یافته و از سلطنت او محتمل است که امور دولت اختلال پذیرد هرگاه قدرت یابند سلطان مراد نام برادر سلطان عثمان را که کودک
خورد سال است بپادشاهی اختیار نموده طالب خون سلطان عثمان باشند و طایفه ینگیچری بیجهت راضی بسلطنت سلطان مراد نیستند و این گفتگو فیما بین واقع است
و این مقدمات بسایر ممالک سرایت نموده در هر گوشه متغلبی سر بغبا بر آورده و در هر سری سودائی است در خلال اینحال ملازم حسینخان بیگلربیگی حاکم
از بغداد آمده شرح برهم خوردگی عراق عرب و نزاع و جدال که فیما بین عظماء دارالسلام بغداد وقوع یافته بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد معروض داشت

(۶۹۳)

شرح وقایع و قضایای دارالسلام بغداد و فتور عراق عرب

مجملی از حقایق حالات دارالسلام آنکه مدت مدید و عهد بعید است که آقایان و عظمای سپاه بغداد بخود سری معتاد گشته هر ایامی یکی از ایشان
صاحب اقتدار گشته کل مداخل و مخارج آن ملک را بقبضه اقتدار خود در آورده حکام و پاشایانی که از جانب سلطان روم میآمدند دخل نمیدادند
و اگر احیانا بعضی اطاعتگونه بظهور میآوردند پاشا را در سرای حکام فرود آورده وجه معیشت سرانجام میدادند هر کدام بآن تسلی نمیشدند
بتنگ آمده راه مراجعت میپیمودند و آنکه تسلی میشد روزی میگذرانید درین عهد محمد قنبر نامی که آقای ینگیچریان بغداد بود و بکر سوباشی که از عظما
و آقایان معتبر بود با یکدیگر اتفاق نموده هر کدام جمعی ملازم خاصه خود که در میانه رومیه سکبان مینامند بهم رسانیده هر یک باراده حکومت
و خودسری سر بطغیان و عصیان بر آورده بودند و تمکین هیچ پاشائی و حاکمی نکردند رفته رفته بکر سوباشی اختیار و اقتدار بیشتر یافت و بدینجهت فیما بین

وحشت پدید

در آمده دست دراز بیاکرده بودند شده بخاطر انور رسیده که مسرعی فرستاده از حقایق حال و فتوحاتی که جنود اسلام را روی داده باشند استعلام
فرمایند و حقیقت فتح قندهار و دفع و رفع کفره پرتکالیه هرمز را اعلام دهند لهذا اصلی بیگ قورچی قاجار را ارسال داشته نامه محبت آیین دوستانه
در قلم آورده فتح و نصرت سپاه اسلام را که همواره از درگاه احدیت مسئلت میشد در نامه نامی درج فرموده بعد از آنکه ایلچی مذکور بسرعت
و استعجال روانه شد هنوز موکب همایون فال در دار السلطنه هرات نزول اجلال داشت که اخبار شورش و فساد لشکر روم و انقلاب آن مرز
و بوم و کشته شدن سلطان عثمان از گردش چرخ و کجروی سپهر بوقلمون ورود یافت

ذکر اخبار شورش و انقلاب روم و کشته شدن سلطان عثمان فرمانفرمای آن مرز و بوم

شرح واقعه مذکور بنوعی که از واردین استماع شده و ایلچی روم نیز متعاقب آمده بیان کرد آنست که سلطان عثمان درین سال از سفر فرنگ مظفر
و منصور عود نموده بود و بین الجمهور مذکور میگشت که درین سال باراده سفر حجاز و عراق عرب عزیمت قشلاق حلب دارد و گویند که با شاهنشاه
اعظم اکرم همشیره یار دیار عرب و عجم اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی العلم عند الله نقض عهد و پیمان در خاطر داشته طایفه ینکیچری که معظم سپاه روم‌اند
عرض نموده اند که این عزیمت که منتج انواع مفاسد و موجب تهییج فتنه و آشوب سرحد عرب و قزلباش است لایق دولت نیست و مع ذلک در قانون
عثمانی در یک سال دو سفر بنیاد شده و هنوز عسکر روم که از سفر فرنگ عود نموده اند در منازل و اوطان خود قرار و آرام نگرفته اند درینسال آن
عزیمت موقوف باشد که در سال آینده اگر صلاح دولت باشد مصلحت جمهور بعمل آید سلطان عثمان از غنفوان جهل و جوانی و عدم اطلاع بر قوانین معتبره
عثمانی باغوای دلاور پاشا که درین هنگام وزیر اعظم شده با ینکیچری آقاسی معاند و میخواست اقتدار و اختیاری که طایفه ینکیچری را درین امور هست
کمتر شود و چند نفر دیگر از خوشامدگویان صاحب داعیه طایفه ینکیچری را معایب ساخته در عزیمت قشلاق حلب راسخ و جازم گردیدند ینکیچری آقاسی
با جمیع عظما آن طایفه بشورش در آمده قتل دلاور پاشا و چند نفری از عظما و معتبران که در آنوقت صاحب رای و مشورت امور دولت بودند با خود مصمم ساخته
کس بخدمت پادشاه فرستادند که دلاور پاشا و اینجماعت بد دولتخواهند و دخل ایشان در امور دولت موجب تخریب بنیان سلطنت است
و ما از سلوک ایشان راضی نیستیم التماس آنست که حضرت پادشاه آنجماعت را بدست ینکیچری سپارد که بجزا رسانند و عرض نموده اند که در قانون
سلسله آل عثمان چنین اراده که طایفه ینکیچری بنابر صلاح دولت مستدعی شده اند پدران شما رضای خاطر ینکیچری جسته بفعل می‌آورده اند حالا نیز ملتمس آنست
که این مقدمه بظهور پیوندد سلطان عثمان بمقدمه مذکور انکار بلیغ نموده تهدیدات عظیمه باعیان آنطبقه نمود طایفه ینکیچری طغیان عظیم نموده در دفع و رفع
آنجماعت راسخ و ساعی گشتند دلاور پاشا و رفقا از بیم خود را بسرای پادشاهی انداختند و فوجی کثیر از خدمتکاران و عمله سرای و سپاهی
اغلانی جمع نموده در دفع شر فتنه انگیزان آنطایفه مجهت شدند تا از جانبین فهم جنگ و جدال انجامیده جمعی کثیر در میانه بقتل آمد و ینکیچریان آثار غلبه بظهور
آورده باندرون سرای پادشاهی ریختند و میگفتند که پادشاه ما سلطان مصطفی برادر سلطان احمد است زیراکه بعد از فوت سلطان احمد با او بیعت
کرده اقرار بسلطنت و پادشاهی او داده بودیم و خلع او موافق رضای ینکیچری نبود و حق بیعت او در ذمه ماست سلطان عثمان از واقعه مذکور
خوفناک گشته مصلحت چاره جویان کس نزد ینکیچری آقاسی فرستاده پیغام داد که من بجهت خوردسالی اطلاعی از قانون پدران نداشتم حالا از آن
نادم و پشیمان گشته آنچه رضای شماست چنان میکنم بعضی از اهل تدبیر صلاح دیدند که چون کار از صلاح و پیغام گذشته و ینکیچری خیره شده اند
علاج منحصر در این است که پادشاه بازار و جاق ینکیچری پناه برده خود را بخانه ینکیچری آقاسی اندازد و با ایشان توسل جوید شاید حمیت دامنگیر گشته از اراده
سلطنت سلطان مصطفی باز آیند و سلطان عثمان بمصلحت نیکخواهان فرصت جسته از سرای سلطنت بیرون آمده در عین ستیز و غوغا و کمال اضطرار
بخانه ینکیچری آقاسی رفت اما طایفه ینکیچری در اندرون سرای دلاور پاشای وزیر اعظم و رفقای او و حسین پاشا وزیر ثانی و قزلر آقاسی

سال سی و ششم جلوس شاه عبّاس اوّل

مورد تحسین و آفرین شاه و سپاه گردید و آن خبر بهجت اثر بر مبارزان قلعه‌گشای رکاب همایون مبارک و میمون آمده در همان دو سه روز
قلعهٔ قندهار نیز بتوفیق کردگار چنانچه سبق ذکر یافت مفتوح گشت **شعر** از هر طرف که چشم گشائی نشان فتح — وز هر طرف که گوش نهی مژدهٔ ظفر

وقایع متنوّعه و سوانح ایام اقامت دار السّلطنهٔ هرات

چون رایات ظفرآیات بنوعی که مرقوم قلم وقایع‌نگار گردید از سفر خیراثر قندهار عود نموده در دار السلطنهٔ هرات نزول اجلال فرمودند
تا دو ماه و نیم در آن بلدهٔ فاخره اقامت فرموده بداددهی خلایق و ارباب حاجات و انتظام مهمّات خراسان و انجاح مطالب و اسعاف
مآرب اهالی آن دیار مشغول بودند از سوانح که در ایام اقامت دار السلطنهٔ مذکور روی نمود اوّل آمدن ابراهیم خواجه از سادات
و خواجهای معتبر بلخ از جانب ندر محمد خان اوزبک والی آنجا برسم رسالت باتفاق محمد صالح بیک وزیر سابق شیروان که در سال گذشته همراه
همراه پاینده میرزای ایلچی بلخ و جواب ها ایتماب عبدالرحیم خواجه بخاری برسالت سلاطین بلخ و بخارا رفته بود و شرح رفت و آمد
محمد صالح بیک آنکه چون باتفاق پاینده میرزا به بلخ رسیده با ندر محمد خان ملاقات نمود و مکتوب عنایت اسلوب شاهی را رسانید از مضمون عطوفت
مشحون آن نامهٔ نامی مبتهج و مسرور گشته در لوازم تعظیم و تکریم کوشید بعد از آسودگی راه او را بجانب ماوراءالنهر گسیل کرد و او در سمرقند با امام
قلیخان والی ماوراءالنهر ملاقات نمود و بعد از اطلاع بر مضمون نامه و مراسم اشفاق شاهی نسبت بخلق آن دیار که از اعمال سابقه مستوحش بودند و در
هنگام که در خراسان واقع شده تسخیر قندهار اتفاق افتاد خوف و بیم عظیم داشتند آن عنایت نامهٔ نامی را حرز امانی دانسته فی الجمله اطمینان یافتند
و محمد صالح بیک را با آفرین عنه از و احترام روانه نمودند و ندر محمد خان ابراهیم خواجه را که از زمرهٔ معتبران و خواص امرا و اعیان آنجاست
جهت تأکید بنیان مصادقت و موالات ارسال داشته التماس نموده بود که هرچند مخاصمت ایرانیان با توریان رسم قدیم است چون او و برادر
بزرگترش امام قلیخان با حضرت اعلی در مقام اخلاص و اتحاد و حسن ارادت و اعتقادند در زمان فتنه‌نشان حضرت اعلی که گرگ و میش با
یکدیگر الفت است برخلاف ازمنهٔ ماضیه من بعد فیمابین مصادقت و دوستی مسلوک باشد و متعاقب ایشان از جانب خواجهای جویباری
بخارا نیز کسان معتمد آمده همین استدعا نموده بودند و سلاطین ماوراءالنهر خصوصاً ندر محمد خان التماس نموده بودند که رستم محمد خان بن ولی
محمد خان را که پناه بآنحضرت آورده در سپهر جاه جا داده‌اند چون بودن او در این حدود مادهٔ فساد است بجهت دفع مادهٔ فساد اگر او را همراه خود
بعراق برند موجب امیدواری مخلصان و استحکام بنیان مصالحه و دوستی است زیرا که میانهٔ او و بنی اعمام خصومت و عناد است و جمعی اوباش
عاقبت‌نگر او زنگیه فتنه‌جو و آشوب‌طلب از بر او مجتمع گشته پیوسته بجهت نهب و غارت و اخذ اموال دست درازی بحواشی مملکت مینمایند
و اگر در کار او تغافل رود موجب تشویش عجزه و رعایا و خرابی الکا است و اگر متوجه منع و تنبیه گردیم چون در قلمرو همایون واقعند از عبور
لشکر مضرت و آسیب برعایا و قلمرو شاهی میرسد و موجب نقض معاهده و پیمان و انحراف مزاج اقدس خواهد بود حسب الاستدعا قرار یافت
که رستم محمد خان در رکاب همایون اعلی بعراق آمده من بعد در عراق اسباب معیشت او و ملازمان معتمد سرانجام یافته جمعی اوباش عاقبت‌نگر
نااعتماد که جمع آمده اند پراکنده سازند چه بر دوستی و دشمنی اینگونه مردم اعتمادی نیست الحاصل از شمول عاطفت و توجه خاطر مرحمت‌گستر بر
حال عبادالله و امنیت و استقامت سرحد ایجاب ملتمس ایشان فرموده رستم محمد خان در حین توجه عراق در رکاب همایون بود و شرح فرستادن
ایلچیان نگور از مازندران و بعضی از دار السلطنهٔ اصفهان در ذیل رقمزدهٔ کلک بیان میگردد دیگری از وقایع ایام اقامت هرات
آنکه چون فیمابین همایون اعلی و سلطان عثمان فرمانفرمای دیار روم بوساطت خیراندیشان طرفین قواعد مصالحه و دوستی استحکام و استقرار
یافته بنوعی که سبق ذکر یافته ایلچیان معتبر آمده بودند و سانحهٔ جلال رسیده که سلطان عثمان با عموم سپاه متوجه دفع سلاطین فرنگیه که بثغور اسلام

درآمده

* ابراهیم خواجه ایلچی بلخ نزد شاه عباس در هرات روز ۲۴ ذی الحجه ۱۰۳۱ بحضور پذیرفت (از خود از یادداشتهای تاریخی جنگهای خطی آن عصر) (جلال الدین طهرانی)

بظهور می پیوست تا غایت اهتمامی در تسخیر آنجا نمیشد و بمدارا میگذرانیدند قبل ازین جمعی از فرنگیه انگلیسیه از جانب والی انگلیس به درگاه خلایق پناه
آمده اظهار صداقت و اخلاص و خدمتکاری نموده بنابر منازعه که میانه ایشان و طبقه پرتگالیه واقع است و از فرق نصاری فی الجمله اختلاف مذهب
نیز با آن طایفه دارند از خدمت اشرف متقبل و متعهد شده بودند که هرگاه اراده خاطر اشرف بتسخیر بلده هرموز متعلق گردد ایشان با عساکر نصرت
نشان موافقت نموده بعد از فتح و تسخیر از بندری که بفرنگیه انگلیسیه تعلق دارد جهازات فرستاده نگذارند که جماعت پرتگالیه مانع آمدن جهازات
گردند درین وقت که فرنگیه پای از دایره ادب بیرون نهاده و بامور یکه بتحریر پیوست اقدام نمودند دفع و رفع آن طبقه در خاطر انور رسوخ یافت مضمون
این مقال که بیت گر آب چاه نصرانی نه پاک است جهود مرده میشوید چه باک است جماعت انگلیسی را اخبار نموده ایشان نیز بر حسب
وعده آماده خدمت شدند القصه خان شجاعت شعار با جنود قاهره فارس متوجه آن صوب گشته خود در بندر کمبرو که الیوم ببندر عباسی موسوم است
اقامت کردند و افواج قاهره از دریا بکشتیها و سفاین عبور نموده داخل جزیره هرموز شدند کپیتان فرنگیه و محمود شاه والی مسلمانان هرموز بقلعه درآمده
ساکنان آن بلده از تجار و محترفه و اصناف خلایق طوعا او کرها بقلعه تحصن جسته نصاری و مسلمانان بلوازم قلعه داری پرداختند و از اینجانب
جنود قاهره بمحاصره قیام نموده مورچلها قسمت کردند و جمعی از طبقه انگلیسی نیز با کشتی از راه دریا آمده در یک طرف قلعه که با آب دریا پیوسته است
لنگر اقامت انداختند و همه روزه از طرفین جنگ و جدال وقوع مییافت دلیران کار طلب پای جلادت و مردانگی پیش نهاده بعضی شربت
شهادت مینوشیدند تا آنکه جناب خانی خود نیز از دریا عبور نموده بشهر درآمد و غازیان بیشتر از پیشتر در امر قلعه گیری ساعی گشته مردانگیها بظهور
میآوردند چنانچه در اندک زمانی غازیان سیبها پیش برده بپای بروج رسیده شروع در حفر زیر برج کردند از مردمان صحیح القول راست گفتار
مسموع گشت که عرض دیوار قلعه هرموز که فرنگیه ترتیب داده اند زیاده از سی ذرع است که بسنگ و آهک استحکام یافته و غازیان عظام
زیر دو برج از بروج حصار خالی کرده بباروط انباشته آتش دادند و باروط اجزای برج را بهوا برده فرو ریخت و هنوز دو دانگ برج
بجا بود و بمجرد اندک رخنه که بهم رسید غازیان متعهد یورش شدند و محصوران بقدر قوت و توان در مدافعه کوشیده مراسم قلعه داری بظهور
میآوردند تا آنکه کار بر محصوران تنگ شده از مقاومت عاجز شدند فرنگیه بجهت نصرانیت و همکیشی بطایفه انگلیسی توسل جسته دست از قلعه
داری باز داشتند و احمال و اثقال بکشتی ایشان درآورده میانه آن جماعت رفتند قبل از آن میانه امام قلیخان و عظماء انگلیس قرار یافته
بوده که بعد از فتح قلعه طبقه نصاری با غنایم و اموال بدیشان متعلق بوده گروه مسلمانان بخود قزلباش متعلق باشد چون مطلب کلی تسخیر قلعه و شهر است
بحصول پیوست جناب خان بر حسب عهد و پیمان معارض نشده فرنگیه را بجماعت انگلیسی گذاشت که بهر طریق رضا داشته باشند با ایشان عمل نمایند
القصه بعد از دو ماه و چند روز امتداد ایام محاصره و جنگ و جدال بنیروی دولت و اقبال که همواره قرین حال منتسبان این دودمان
والاست قلعه رفیع بنیان هرموز که در متانت و حصانت شهره جهان و از کارنامهای نادر فرنگیان است مسخر اولیای دولت ابد پیوند
گردید محمود شاه والی هرموز و تابع او بدست درآمدند و از طبقات خلایق که بقلعه درآمده بودند جمعی که با کفره موافقت و معاونت نموده
به پیکار پیش آمده بودند بجزا و سزا رسیده رعایا و عجزه و غربا که در حین ورود لشکر در شهر بوده باکراه برده بودند نجات یافته سالم و غانم
در مساکن خود آرام گرفتند و جناب خانی حاکم تعیین نمود و رعایا و برایا مستمال گشته در ظل معدلت غنودند از یراق قلعه و غنایمی که بدست درآمد
چند عدد توپ بزرگ و بادلیجهای خورد و کلان که فرنگیه بفنون غریبه ترتیب داده هریک کارنامه استادان ماهر و توپچیان عدیم المثل فرنگ است
و دیگر اشیاء مرغوبه آنچه لیاقت قبول نظر اشرف داشت جهت سرکار خاصه شریفه جدا کرده تتمه بجنود ظفر ورود قسمت یافت و بعد از انتظام
مهام ضروریه و نظم و نسق احوال سپاه در عین طبل ارتحال کوفته بدار الملک شیراز عود نمودند حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرض
نموده تحسینی که رایات عز و جلال در قندهار نزول اجلال فرموده عساکر ظفر شعار بتسخیر قلعه قیام داشتند خبر فتح هرموز رسید و جناب خانی

سال سی و ششم جلوس شاه عباس اول

(۶۹۵)

از فرنگیه آنجا جمع آمده در هر سال کپیتانی از جانب پادشاه پرتکال بآنجا میآمد و کپیتان بعرف فرنگیه رئیس سفینه و سرکرده قوم و صاحب
اختیار مهمات آن بندر است و طبقه فرنگیه بمرور دهور شریک کل مداخل و مخارج آن ولایت شدند و چون زمان دولت خانواده سلغر شاه
بفرخشاه بن توران شاه و بعد از و به پسرش شاه فیروز رسید فرنگیه بیشتر از پیشتر اقتدار و استقلال یافته کلی و جزئی مهمات آنجا منوط برای
کپیتان و طبقه فرنگیه بود چنانچه از والی مسلمان جز نامی نمانده بود و در عهد دولت روز افزون و ایام فرخنده ابد مقرون همایون خواقین
سلاطین فرنگیه با منسوبان آستان اقبال آشیان شاهی فتح ابواب آشنائی نموده همیشه قواعد محبت و دوستی را با آمد شد رسولان
و ارسال هدایا استحکام میدادند از جانب همایون اعلی تعرضی بحال آنجماعت نمیشد اما ازین دو بیرونات هرموز را که بحاکم مسلمان متعلق بود
و فرنگیه تمکین او نمیدادند حکم شد که خان مغفور الله ویردیخان امیر الامراء فارس بحیطه تسخیر و تصرف در آورد و خان مرحوم مذکور بنوعی
که در محل خود مسطور گردید باقی بتصرف در آورد و جزیره هرموز همچنان در تصرف فرنگیه پرتکالیه بود و خرج الیومی از مداخل و مخارج آنجا
جهت حاکم که درین عهد محمود شاه بن فرخ شاه بود تعیین نموده بودند اما از فرنگیه مکرر آثار طغیان و بی اندامی صدور یافته باسترداد
مسلمانان سلوک ناهموار مینمودند و با منسوبان این دولت مکر و حیل پیش آمده یکدو مرتبه سفاین لشکر و توپخانه از راه دریا باسترداد بحرین
فرستاده کاری نساختند قبل ازین در بیرون هرموز کنار دریا که ببندر کمبرو مشهور است در هنگام فرصت در آغاز جلوس همایون که
مشاغل عظیمه در پیش بود بخلاف قاعده زمان شاه جنت مکان قلعه احداث نموده جمعی را بحراست تعیین نموده بودند چون درآنوقت از والی
لار حسابی نگرفته بخود سپرده و برخصت همایون اعلی قلعه احداث نموده بودند و مستتبع مفاسد کلیه بود و این زیاده روی بر مزاج اقدس گران آمده
الله ویردیخان بتسخیر و تخریب آن مامور گردید اما قلیخان پسرش و حسب الفرمان قضا جریان جبراً قهراً قلعه را از ایشان گرفت و الیوم
ببندر عباسی مشهور است و درین چند سال با آن طبقه مدارائی میشد و بجهت آمد شد سفاین بنادر هند و دکن و امنیت راه دریا و منفعت خرید و فروخت
تجار و مترددین بالکلیه در مقام مدافعه ایشان نبودند درین اوقات مکر و خدیعه دیگر از ایشان بظهور رسید که بخود سر در جزیره قشم که جزیره
دراز نیز مینامند و منبع آب شیرین است که از آنجا بکشتی نقل بشهر مینمایند اراده قلعه ساختن نموده و پوشیده و پنهان مصالح عمارت جمع آورده
بر سر چشمه منبع آب مذکور قلعه احداث نموده اند چون این امر ماده عصیان و طغیان گفته شده مذکور بود منع و تادیب ایشان بر ذمت همت شاهانه
لازم آمده خان شجاعت نشان امامقلیخان خلف صدق خان مغفور که بدستور امیر الامراء ممالک فارس است بتنبیه و تادیب فرنگیه و تخریب قلعه
مامور گردید و او حسب فرمان فوجی از جنود قاهره را سر کردگی بکویردی بیک ایشیک آقاسی بر سر ایشان فرستاد که از قلعه ساختن
ممنوع گردانیده و آنچه عمارت شده باشد ویران سازند آن طبقه ضاله بمنع او ممنوع نگشته در اتمام آن سعی موفور بظهور آورده در همان قلعه تحصن جسته
با غازیان بجنگ و جدال پرداختند بساط پیکار و محاربه قیام نموده حقیقت بخان اعلام نمود امامقلیخان جمعی دیگر بکومک فرستاده با آخره
خود نیز بآن صوب در حرکت آمد جنود فارس در تسخیر آن حصار سعی بسیار بظهور آورده مکرر یورشهای عظیم کردند اگرچه جمعی از جنود ظفر ورود در مدت
محاصره و حین تسخیر آن حصار بدرجه بلند شهادت فایز گشتند اما عاقبت بقوت قاهره اسلام و نیروی دولت فتح و نصرت قرین حال مجاهدان
حوزه دین گشته بر آن حصار مستولی شدند و محصوران بجزاء و سزا رسیدند و حصار چون منبع آب شیرین بود بر قرار داشته حارس و نگهبان تعیین
نمودند و چون از کفره هرموز و طبقه پرتکالیه متعمل ناهنجار صدور یافته بمحاربه جنود نصرت شعار قزلباش دلیری نمودند خان شجاعت شعار
از فور حمیت و غیرت اسلام فتح و تسخیر بلده هرموز و استیصال فرنگیه را پیش نهاد همت ساخته حقیقت بعرض عاکفان سده جلال رسانیده
بدینخدمت رخصت یافت بین الجمهور چنین مذکور میشد که هر گاه طبقه فرنگیه پرتکالیه را در هرموز دخلی نبوده مانع آمدن جهازات و سفاین بنادر
شده آمد شد تجار انقطاع مییابد و موجب خرابی آن بلده گشته از ارتفاع میافتد محبت و وظایف خدمتکاری و باج گذاری که بحسب ظاهر از ایشان

که در آب روان   سینه بر ریگ نهادی ز حرارت سرطان   مراجعت اردوی اعظم از راه گرمسیر و فراه که هنگام شدت گرما و قلت میاه بود میسر نبود عزیمت راه غور که ییلاق است تصمیم یافته در روز جمعه دوازدهم شهر رمضان المبارک از جوار آن فراه کوچ واقع شده از راه مذکور روانه شدند عرصه ولایت غور اگرچه بر طبق کلام انوری که گفته **بیت** عرصه مملکت غور چه نامحدودست   که در آن عرصه چنان لشکر نامعدودست   دلالت بر کمال وسعت و فسحت مینماید اما در ارتفاع جبال و صعوبت طرق و استحکام امکنه مشهور آفاق است و تمامی شوارع **شعر** سنگلاخی است پر نشیب و فراز   طایر وهم گم کند پرواز   تنگی گذار اکثر محال بمثابه ایست که عبور یک سوار از آنجا بسیار دشوار است از ین رهگذر ملکان غور باستظهار محکمی جا و متانتهای قلب چندین سال در آن سرزمین لوای حکومت و بلندنامی افراخته از حوادث دوران پناه بآن محکمه میبرده اند و سوای ملکان مذکور و اتباع ایشان که نشو و نما یافته آن سرزمین بودند در باستانی نامها بنظر نرسیده که هیچیک از پادشاهان عرصه روزگار از صعوبت راه و شوامخ جبال با لشکر و حشر بسیار از آنجا عبور نموده باشند حضرت اعلی اردوی اعظم را بهفت قسم بخش قسمت گردانیده هر گروهی متعاقب یکدیگر از طرفی روانه شده بتدریج طی مسافت مینمودند مجملاً عساکر انجم گروه و اردوی گردون شکوه بنیروی اقبال از آن دشت و کوه بسلامت عبور نمودند و همانا از ستم ستوران بیشمار و ثقل بختیان کوه کوهان باربردار اردوی اعظم که از حیز احصا بیرون بود آن جبال گردون مثال در یکدیگر کوفته دشت و هامون پستی و اوج پذیرفته بود در اثنا راه جمعی از عساکر نصرت نشان که به کردکی خلف بیک سفره چی باشی از راه غور بالا میرفتند بخیل متمردان فیروزکوهی که باستحکام مکان مغرور گشته گاهی با مخالفان دولت قاهره آمیخته شور افزائی مینمودند و درین اوقات نیز کناره جسته باستقبال موکب مقدس نیامده بودند دچار گشته دمار از نهاد آن خیل سرکش برآوردند من عمر تردی محمد نام سرخیل آن قوم و بسیاری از آن طایفه باتش قهر سوخته گردیدند و موکب جهانگشا به بیست و شش کوچ آن عرصه را پیموده در روز بیست و هشتم داخل دار السلطنه هرات شده در آن خطه دلگشا رحل اقامت انداخته روزی چند از کوفت راه و سواری گاه و بیگاه آسودگی یافتند سوانح ایام اقامت دار السلطنه هرات بعد از شرح فتح و تسخیر بلده هرموز که درین سال وقوع یافت رقمزده کلک بیان میگردد

ذکر فتح و تسخیر بلده هرموز که بسعی امامقلیخان بیگلربیگی فارس و غزاة انجم اساس وقوع یافت

از فتوحات که درین سنه مبارکه یعنی ایت ئیل مطابق احدی و ثلثین و الف بنیروی اقبال قرین جلال اولیاء دولت بیزوال گردید فتح و تسخیر بلده هرموز است که بسعی امامقلیخان امیر الامرا فارس بوقوع پیوست در سال گذشته شعاری شد که بنابر ظهور بی ادبیهای فرنگیه پرتکالیه معتمد آنجا امیر الامرا مذکور لشکر بتادیب ایشان فرستاده خود نیز متعاقب رفت جزیره هرموز را در تاریخ جهان آرا نوشته اند که شهاب الدین ایاز نامی از فروع اتابکان سلغری لرستان و شولستان از ملکان قیس خریده آغاز عمارت کرده شهری بزرگ شده در حکومت آنجا استقلال یافت بعد از فوت او حکومت هرموز و توابع بملک کردانشاه نامی که نسب خود را از جانب پدر به هود النبی علیه السلام و از جانب مادر بکستهم بن البتکین که از نژاد ملوک عجم است درست مینمود قرار گرفت و اولاد او نسلاً بعد نسل در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده اند از آنجمله سلغرشاه بن شهاب الدین بن توران شاه صاحب چتر و لوا گشته بسیار عالی جاه و کریم الذات بوده چنانچه یکی از شعرا در مدح او گفته **شعر** بحر با کاسه چوبین نه بشبیه الله است   کف برآورده گدای در سلغرشاه است   و در سنه ثلث و عشر و تسعمائه اوان جهانگشائی و ظهور و خروج حضرت خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمه و الرضوان در عهد حکومت سلغرشاه ثانی بن توران شاه فرنگیه پرتکالیه بخدعه و تغلب بجزیره هرموز استیلا یافته در کنار دریا کوت که بعرف عبارت از قلعه است ترتیب داده از تجار و مترددین بنادر عشور گرفته قلیلی بحاکم و والی مذکور میدادند و جمعی کثیر بتدریج

سال سی و ششم جلوس شاه عباس اول

پدر ماند ارجمند عالی مقدار برادرین الاخوین بخطاب عالی شاه جهانی مخاطب و ممتاز گردیده اما پس شهزاده آنست که از موقف معلی شاهی ظل اللهی بدین (۱۰۸ع)
خطاب نامی معزز و گرامی گردد لهذا در آن صحیفه لطیفه این بیت از واردات طبع میرزا ملک مشرقی نگاشته کلک عطوفت سلک گردید بیت
زخرمی شد از آن بخت روزگار جوان — که نور دیده خورشید گشت شاه جهان — و در همان ایام رخصت معاودت یافته مشمول انعام
و احسان روانه دیار هندوستان گردید **سانحه دیگر** آمدن اسفندیار خان ولد عرب محمد خان والی خوارزم است بدرگاه سدره اشتباه
چون سلاطین خوارزم بتخصیص حاجی محمد خان پدر عرب محمد خان همیشه باین درگاه والا توسل جسته در هنگام شدت و خار طریقه آمد شد مرعی
داشته در وقوع حوادث پناه باین درگاه میآوردند و بمعاونت منسوبان این دولت بمطالب خود فایز گشته اند چنانکه آمدن حاجی محمد خان
و اولاد او در زمان استیلای عبد الله خان اوزبک و پسر او بدین درگاه و بمیمن توجه و امداد همایون بر مسند سلطنت اندیار متمکن یافتن در
طی وقایع آن ایام سمت تحریر یافته درین اوقات برادران اسفندیار خان با پدر یاغی شده باتفاق یکدیگر ... اگر فته بی اختیار ساختند
چون اسفندیار خان باعمال ناهنجار برادران انکار نموده بمعاونت پدر با برادران تنازع مینموده پدر در ایل گشیده مکحول گردانیدند و قصد
گرفتن او داشتند چون سه برادر بیکدیگر متفق شده بودند اسفندیار خان تاب معاومت نیاورده خود را بیرون انداخته بحدود استراباد آمده عزیمت
درگاه معلی نموده در سفر قندهار بموکب ظفر قرین پیوسته مورد توجهات شاهانه گردید بعد از مراجعت از سفر خیر اثر احکام بنام امرا و سرخیلان صاین
خانی در باب معاونت مشار الیه عز اصدار یافته حاکم دار المؤمنین استراباد و امرا آنحدود یکی از ایشان که او معین گشتند و او بمیانه سرخیلان ایل
اویماق صاین خانی رفته حشری فراهم آورده باستظهار لشکر استراباد و آنحدود با برادران محاربه نموده ظفر یافت از جمله برادران ابو الغازی
سلطان بطرف او میل نموده او مصلحت در موافقت دانسته برادران مخالف را دفع نموده در سلطنت استقلال یافت و مملکت را قسمت نموده با
یکدیگر بحسب ظاهر موافقت دارند و ابو الغازی نسبت باسفندیار خان اطاعت و انقیاد بظهور میآورد و از جانب اسفندیار خان همواره ایلچیان
بدرگاه خلایق پناه آمده عرض عبودیت و اخلاص بجای آورده مشمول نوازش و احسان بازگشت گردید

ذکر مراجعت موکب همایون و وقایع روزگار بوقلمون

چون مملکت قندهار بنوعی که در فوق سمت تحریر پیوست ضمیمه ممالک محروسه گردید حضرت اعلی متوجه ضبط و نسق آن شده ایالت و دارایی آن
ولایت بگنجعلی خان زیگ که از امرای بزرگ و قدیمیان این دولت ابد قرین و مرد شجاع دلیر مردانه با رای و هوش بود و مدتها ایالت کرمان
بایالت و دارائی دار الامان کرمان سرافرازی داشت تفویض یافت و انتظام امور آنمملکت را بقبضه درایت او داده کل طوایف اکراد که
ملازم رکاب اقدس بودند بمعاونت او مامور گشته در قندهار ماندند و احمد سلطان چگنی حاکم ترشیز بجهت تعمیر شکست و ریخت قلعه تعیین یافت
و بعد از فراغ از مهمات آن ولایت در روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر شعبان عنان فیروزی عیان بصوب مراجعت انعطاف داده از ظاهر قندهار
کوچ کرده در جوار مزار قدوة ارباب حال بابا حسن ابدال نزول اجلال فرموده در این منزل مراسلات یلنگتوش بهادر اوزبک که در سرحد
حدود بلخ اقامت داشت مبنی بر اعتذار اعمال سابق و شکر الطاف و اعطافی که حسب الالتماس عبد الرحیم خواجه نسبت باعیان او در یکبار بظهور
آورده بانیده ... چوره آقاسی نذر محمد خان والی بلخ را اشاره بان و خشنود بازگردانیده بودند بمقربان بساط اقدس رسید اسفندیار بیگ ایلچی
باشی عرب لو متواتر گشته مکرر عرض عبودیت و بندگی کرده استدعای عفو جرایم و زلات نموده مناشیر عاطفت و استمالت حسب المرام عز صدور
یافت چون موکب آسمان فرسای سلطان چارم یعنی خورشید جهان افروز عرصه سرطان را طی کرده عازم برج اسد بود و در حرارت هوا و استعداد
گرما ماهی زمین بر تابه فلک بریان و سرطان از گرمی آب جوشان العطش گویان سینه بر ریگ روان داشت لهذا گفته نموده انگونه بود که گرم
که در آب

مخصوصانه بشاه کلان اظهار نموده که درین گرمی هوا یراق بسته نشستن چه لازم است اگر برفقا و یاران خود اشاره نمایند که آلات جارحه و یراق
گشوده بی تکلفانه شیوه دوست نوازی مسلوک دارند هرآینه موجب راحت و آسودگی و استراحت خواهد بود چندی از خدمتکاران برسم
عادت پیش میروند که وظیفه خدمت بجای آورده التماس یراق گشودن نمایند آنجماعت اباء و امتناع نموده مضایقه مینمایند در اثنای کشاکش
خدمتکاران که وظیفه عموم آداب دانان خدمتگزار است از آن مغلوبان معرکه وهم یکدو جاهل نادان از کمال جهالت و سفاهت دست بربوگد
وجمدهر برده حواله پیش خدمتان نمودند خسرو سلطان از مشاهده اینحال بتوهم آنکه مبادا از آن طبقه آسیبی باو رسد خیال دیگر داشته باشند احتیاط
ورزیده از مجلس برخاسته اراده بیرون رفتن مینماید آنجماعت بتصور غلط و خیال باطل بهم برآمده اکثر دست بآلات جارحه برده بخسرو سلطان
حواله مینمایند و چند نفر از اهل خدمت را زخمی کرده طبقه قزلباشیه که چند نفر را زخمی و آن طایفه را حریص و پرخاشجو و با شمشیرهای برهنه
آماده نزاع میبابند از اطراف و جوانب شمشیرها کشیده در مقام دفع صدمه نزاع کنندگان درمیآیند غوغای عام بلند شده از هجوم عام
احدی متوجه تسکین نایره فتنه و آشوب نتوانست شد خواجه مغل رمنیندا وری از خصومت و عنادی که با شاه کلان داشته درین شورش و غوغا
فرصت یافته پیش دستی کرده بزخم شمشیر او را از پای درآورد بعد از کشته شدن او سپاهیان جنگجوی آشوب طلب آن طبقه روی آورده باتیغهای
آسمانی دست فتنه درازی کرده محفل بزم بمعرکه رزم گشته بطرفة العینی اکثر آن گروه طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و چنین واقعه عظمی و طامه
کبری بی اختیار روی داد سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از نهانخانه تقدیر بجلوه گاه ظهور میآید ارباب ظاهر طرح جشن و سرور انداخته
اسباب الفت و التیام سرانجام میدهند و پرده کشایان سراپرده قضا و کارکنان قدر در اندیشه کار دیگر بوده مصالح وحشت آماده میسازند
و تماشائیان عالم ظهور را جز بدیده تسلیم و رضا نگریستن چاره نیست یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید   بی قضاست هر نیک و بد عالم
خلق   بدین دلیل که تدبیرها جمله خطاست   کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد   که نقشبند حوادث ورای چون و چراست   القصه آن تیره
بختان تیره روزگار از بخت برگشتگی و ادبار بدین حادثه گرفتار آمدند و چون اینخبر وحشت اثر باردوی معلی رسید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را
تعجب تمام دست داده بجهت اطمینان قلوب عبدالعزیز خان و رفقا با خسرو سلطان غائبانه عتاب و خطاب آغاز نهادند تا آنکه از تقریر چند نفر
از مردم ایشان بوضوح پیوست که از خسرو سلطان بی آدابی بظهور نیامده آنطبقه نادان بادی این معرکه شدند القصه اعلی شاهی با آن گروه
هر روز لطفی تازه و هر روز لطفی تازه و هر زمان عنایتی بی اندازه نسبت بهر یک بظهور میآوردند و بایشان ظاهر شد که این واقعه محض توهم غلط و فکر
باطل آن طایفه نادان و جهالت و جلافت چند نفر تندخوی فتنه انگیز وقوع یافته از وسواس شیطانی بادی این حرکت ناهنجار شدند بازماندگان
آنجماعت از نسا و صبیان و جمعی که در اجل ایشان تاخیری بوده تفقد و دلجوئی کرده همگی را بعبدالعزیز خان و رفقا سپردند که در ضمان سلامت
بمقتضای بانی بجا و مقام خود رسانند   **از سوانح سعادت فرجام**   که در ایام اقامت قندهار روی داد آمدن ایلچی فرخنده پیام
زاهد بیک نام است از جانب شاهزاده والاقدر خجسته شیم میرزا سلطان خرم ابن پادشاه والاجاه گردون بارگاه محمد سلیم پادشاه فرمانفرمای
ممالک هندوستان که چون بمشهد مقدس معلی رسیده از آوازه حرکت رایات فیروزی آیات بصوب خراسان در روضه رضویه توقف نموده
منتظر وصول رایات ظفرآیات بود درینوقت حسب الاشاره علی همایون بقندهار آمده بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته سجده تحیت و تسلیم بتقدیم
رسانید و صحیفه اخلاص آئین فرزندانه که از جانب شاهزاده کامکار نامدار بآداب تعظیم و قواعد تسلیم ترقیم یافته بود با نفایس تحف و پیشکشهای
لایقه بنظر اقدس درآورده بوفور توقیر و احترام شاهی معزز و مباهی گردید و چند روزی که در موکب جهانگشا باردوی معلی اقامت داشت پیوسته
بعز مجالست مجلس خلدآسا و محافل خاص عز اختصاص میبافت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نسبت بحضرت شاهزاده کامکار عواطف خسروانه
و مهربانیهای پدر فرزندانه بظهور میآوردند و جواب مکتوب بوجه مرغوب مرقوم گردید و ایلچی مذکور بعرض رسانید که چون حضرت شاهزاده از جانب

سال سی و ششم جلوس شاه عباس اول

که منبر آن بیت و پنجسال متجاوز بود که از ذکر مناقب و مفاخر حضرات ائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر عاری و عاطل بود بتوفیق کردگار
و نیروی اقبال بیشه یار جوان بخت کامکار بدین رتبهٔ ارجمندی یافته پایهٔ افتخارش بر فراز منبر به پایهٔ عرش اعظم رسید و بالقاب سامی
همایون زیب تازه و آرایش باندازه یافت و آنقوم در کمال ندامت اراده رفتن دیار هند کرده التماس نمودند که پیشکشی لایق بر سبیل مال
امانی و شکرانه جانبخشی گذرانیده رخصت حاصل نمایند همت بحر خاصیت خسروانه اصلا نظر قبول بپیشکش نینداخت تحملات و مایعرف آن قوم را نابود
انگاشته در گردآوری دلهای پراگنده آن جمع توجهات فوق آئین مبذول داشته پیشکش ایشان بدیشان عطا فرمودند و زاد و راحله
باری و اسبان سواری تازی نژاد عراقی بقدر احتیاج عنایت فرموده همگی را با اموال و اسباب و اهل و عیال سالم و غانم روانه فرمودند
و مکتوب محبت آمیز برادرانه بحضرت پادشاه والاجاه فرمانفرمای دیار هند نوشته مصحوب حیدربیگ یوزباشی قراداغلو برفاقت عبدالعزیز
خان در رفتار ارسال داشتند و عذر این نهضت والا که از تقدیرات آسمانی و اقتضای قضای بی اختیار روی داد بابلغ وجوه و احسن بیان
خواستند و دو کلید از طلای بیغش ده دهی اتحاد و دوستی که مفتاح ابواب مصادقت و یکتادلی تواند بود ترتیب داده بر یکی اسم قندهار و بر
دیگری اسم ممالک نزهت بخش ایران نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند و بزبان محبت و برادری پیغام دادند که چون منسوبان آنحضرت از
کوته خردی و غفلت فیمابین مغایرت و بیگانگی بظهور آورده ابواب آشنائی و یگانگی که سالها است بین الجانبین مفتوح است مسدود گردانیدند
برحسب تقدیر این صورت وقوع یافت اکنون بدستور کلاً زمان عالی تعلق دارد ترصد آنست که کل ولایات ایران زمین را که از عطیهٔ خانهٔ ایزدی
باین برادر تفویض یافته یک قلعه تصور نموده کلید آنرا اختیار که هر آینه مفتاح مقالید خصوصیت و وداد است در قبضهٔ اقتدار خود تصور نمایند و اینمعنی را
از مقولهٔ تکلف و تواضعات متعارفهٔ رسمی نشمرند سبحان الله الفت و التیام را در عالم خلقت چه پایه بلند است که فرمانروایان والاشکوه با
کمال تسلط و اقتدار و چندین موجبات وحشت که هر یک در عالم اسباب و نشاء تعلق بر همزدن هنگامهٔ جهانی تواند بود کان لم یکن انگاشته بمقتضای
وحدت سازلی این شیوهٔ ستوده را بحکم سلطان خرد و فرمانروای عقل که در ذات کاملة الصفات پادشاهان عدالت شعار اضعاف مضاعف عند
عالمیانست از دست ننهند الحاصل چون آنجماعت عازم رفتن شدند کس نزد شاه کلان حاکم زمینداور فرستاده از صورت واقعه اعلام دادند
که قلعه را با امرای عظام شاهی سپرده هر کس میل رفتن دیار هند داشته باشد بدیشان بپیوندد که باتفاق روانه شوند اما آنجماعت بمحض سفاهت و بی عقلی
و توهمات لایعنی امری در نهایت غرابت و عملی بسیار ناهنجار بظهور آمد که بیجهتی خود را معرض هلاک و دمار انداختند شرح واقعه آنکه چون خسرو
سلطان با فوجی از افواج قاهره بنوعی که تحریر پیوست بپای قلعهٔ زمینداور رسیدند شاه کلان و مستحفظان قلعه بدستور عبدالعزیزخان و رفقا
سلوک طریق خلاف اختیار کرده در مقام سرکشی و قلعه داری در آمدند و تا بیست روز تلاش بیفایده کردند بعد از آنکه خبر فتح قلعهٔ قندهار بایشان
رسید از قلعه داری مأیوس گشته با کمال یأس و نومیدی بیرون آمدند اما از مخالفت و جنگ و جدالی که فیمابین وقوع یافته بود خائف و هراسان
بوده بمظنهٔ آنکه مبادا سپاه قزلباش در مقام انتقام در آیند با خود مخمر میساختند که در هنگام فرصت دستبردی که توانند نموده بطرف کابل روند روزی
خسرو سلطان بجهت رفع مظنه و دلگرانی و تألیف قلوب و اطمینان خاطر آنجماعت و قاعده و آداب بزرگان روزگار را اظهار خصوصیت و آشنائی
دوستانه کرده طرح ضیافت و مهمانی انداخت و شاه کلان را با خواص و اعیان آن طبقه دعوت نموده بزم ملوکانه آراست بدستور امرا و اعیان
قزلباش جمع نشده بودند که شاه کلان بسیار مهمانان سبقت گرفته با چند نفر از آن منسوبان سلطان و اهمه [?] پیشتر آمده در مجلس قرار گرفتند و همگی کمر
و جمدهری و آلات جارحه با خود داشتند خسرو سلطان با ایشان تواضعات آدمیانه که راه و رسم مردمی و آئین میزبانی و مهمان نوازی است
بظهور آورده بمظنهٔ آنکه مبادا موجب افزونی وحشت و موهم دلگرانی آنقوم گردد در تکلیف اسلحه و یراق گشودن که عرف عادت قدیمهٔ بزم آرایان
محافل روزگار است تأمل داشته با آنکه گروهی دیگر از سپاهیان بهمان دستور یراق بسته نمایان شدند خسرو سلطان برفق و ملایمت و مردمی با آن

محصور ساخته [?]

آلوده بوی وفاق بمشام ممکنان نرسید و ساحت آن ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال شده بود و ایجاب مطلب و ملتمس ایشان نموده لایق
دولت سپنجی ندیده بممانعت بوالفضولانه که از آن کوته خردان صدور یافته مخالفت و بیگانگی را بر اتحاد و یگانگی که مکنون خاطر صفا آیین بود گزید (۸۰۵ ع)
موجب انحراف مزاج اشرف گشته در رفتن گرم عنان گردیدند و خسرو سلطان سپهسالار را با فوجی از افواج قاهره بر سر قلعه رسیدند و ارکه
بحراست شاه کلان معتبر بود فرستاد و بتاریخ روز چهارشنبه هشتم شهر رجب ظاهر قندهار مضرب خیام اقبال گردید عبدالعزیزخان در مقام
معامله نافهمی بنوعی که پیغام داده بودند با حضرت اعلی در آشنائی بستند و مخالفانه در حصار بیگانگی نشستند و بعذرهای ناپذیر تمسک جسته بسر
انجام اسباب قلعه داری پرداختند و بارودی معلی توپ انداختن شروع نموده آغاز جنگ و جدال نمودند مع هذا حضرت اعلی شاهی
ظل الهی روزی چند بتغافل پادشاهانه گذرانیده جنود اقبال را از محاربه و قتال ممنوع گردانیده بدستور نظام بخش عالم و داد و جهندی بودند و
کرّرا بموافقت و یکدلی دعوت نموده نصایح ارجمند از این طرف بظهور پیوست که شاید بدلالت عقل دوربین ترک لجاج و عناد نموده طریق امن و سلامت
اختیار نمایند مفید نیامده در قلعه داری و عناد و جدال اصرار نمودند و بقهر و غلبه گرفتن آن ملک را در آیین سلطنت و آداب جهانداری بر
ذمت همت خسروانه لازم آوردند زیاده از این مسامحه در حوصله خاطر دریا مثال نگنجید و بیش از این تغافل مرا و ارحمت و غیرت شاهانه نبود شعله غضب
قیامت لهب زبانه کشیده عساکر ظفر شعار بمحاصره و قلعه گیری مأمور گشتند با وجود آنکه اصلا اسباب قلعه گیری خصوصاً توپ و بادلیج و عمله
توپخانه و بیلداران که از لوازم و مایحتاج قلعه گشائیست همراه نبود بهادران موکب معلی و دلیران قلعه گشا اطراف و جوانب قلعه را احاطه
نموده سیبها پیش بردند و دلیران آهنین چنگ چون هژبران شیرچنگ بناخن بر باره و بروج یازیده در عرض هفده روز رخنها
در اساس قلعه انداختند و نقبها زده بنیان حصار را چون خانه زنبور و مانند بیت العنکبوت سست بنیان گردانیدند و در هر روز چند برج عالی
بنای دولت آن سیه بختان از هم فرو می‌ریخت و زمانه گرد ادبار و سیه بختی بر فرق آن گروه نادان می‌بیخت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از وفور ترحم که
شامل حال عموم جهانیان است جنود قاهره را رخصت یورش نمی‌دادند که مبادا ضعفاء و زیردستان باشتباه سپاهیان پایمال چاکران عرصه
دلیری و دلاوری گردند القصه چون محصوران تخلخل بنیان بروج و باره و تزلزل احوال قلعه و خوف و هراس قلعه داران اطلاع یافته عجز و اضطرار
خود را برای العین مشاهده نمودند گوئی از خواب غفلت و نادانی بیدار و از همه طرف خود را غریق لجه اضطرار یافته در مقام استیمان در آمدند و
وسایل و شفعاء انگیخته امان طلبیدند حضرت اعلی با وجود آنکه نهایت بی ادبی از آن طبقه صدور یافته بود همان رابطه دوستی را منظور داشته
مروت و فتوت جبلی که شیوه خاص منتسبان خاندان نبوت و ولایت است درباره عموم محصوران در حرکت آورده امان دادند و از پاس و سخط
مهربانی ایمن گردانیدند و در روز سه شنبه یازدهم شهر شعبان عبدالعزیزخان با سایر امراء و اعیان خصوصاً شمشیرخان و علیقلی و ورمن و میرزا فاضل
مشهور بخدو میرزاده و خواجه آقتاب و شاه محمدخان ولد شاهی بیک خان حاکم سابق بلتقجان و وران و توله خان و غیرهم از قلعه بیرون آمده
اراده نمودند که بطریق گنه کاران ترکش کردن آویخته بنظر اقدس درآیند حضرت اعلی که قاعده آموز ظاهرآرایان عالم صورت و سلسله جنبان
روابط معنوی اند دلاسا چند روزه ایشانرا خجل بر آداب خدمت و چاکری گروه حضار آن نمایند و اجابت در کمال خجالت عزم ملازمت دریافته لوازم
کورنش و تسلیم بقاعده و آداب مقرر آن سلسله بتقدیم رسانیدند و حضرت اعلی در کمال مرحمت و اعطاف با ایشان سلوک فرموده همگی را بخلعتهای
فاخره و تشریفات لایقه نواخته مشمول انواع نوازش و احسان و خاطر همه آلوده همه را اطمینان داده باز رخصت رفتن قلعه یافته بمنازل
خود مراجعت نمودند بعد از سه روز عبدالعزیزخان و تمامی جغتای و سپاهیان قلعه که سوای ملازم و خدمتکار قریب چهار پنجهزار بودند بیرون
آمده در جوار اردوی معلی خیام اقامت نصب نموده با همه الطاف و مرحمتهای بیدریغ شاهانه که درباره آن طبقه بظهور میرسید بکمال تزلزل و
پراکنده دلی بسر میبردند بعد از بیرون آمدن او و جغتای و سپردن قلعه روز جمعه چهاردهم شهر مذکور صدور عظام و خاصان درگاه بشهر رفته در مسجد جامع

سال سی و ششم جلوس شاه عباس اول

داخل خراسان و ملک موروث این برادر دوستی دوست است مردم دور و نزدیک که چشم بر امور سعادت صوری دارند و از عالم معنی بیخبر
سخنان لایعنی در محافل و انجمنها بر زبان آورده حمل بر نوع دیگر مینمایند سزاوار محبت و مقتضای طرفین آنست که آن برادر کامکار بجهت رفع طعن
اضداد آن ملک را که از ولایت هندوستان بغایت دور و درین ایام پیشکش شاهراه محبت است باین برادر مهربان باز گذارد که هم زبان
هرزه درایان بیهوده گو که ظاهربینان عالم اسبابند کوتاه باشد و هم تجدید آوازه خصوصیت و یگانگی این دو سلسله در آفاق و امصار اشتهار
یافته رابطه الفت و وداد بتازه استحکام پذیرد و بر سلاطین قرب جوار خصوصا طوایف اوزبکیه که معاند هر دو طرفند مراتب وفاق و اتفاق
جغتای و قزلباش بایکدیگر ظاهر گشته هر آینه این معنی را مستنتج انواع فواید شمارند و اگر باز گذاشتن آن بر طبع شریف آنحضرت بسیار دشوار باشد
ما رضای خاطر انور را بر مطالب عالیه دنیوی راجح میدانیم اما برسم سیر و شکار بآنحدود خواهیم آمد که چندروزی باتفاق منسوبان آنحضرت در
شکارگاههای آن ولایت بنشاط سیر و شکار پرداخته باز گردیم و از منسوبان آنحضرت راه و رسم مهمان پذیری و میزبانی بظهور آید و بر عالمیان
ظاهر گردد که باز گذاشتن آن ملک بایشان محض خصوصیت و یگانگی است و در میانه مغایرت و جدائی نیست و زینل بیک بیگدلی توشمال باشی که از
خاصان درگاه و محرمان سرای قدس بود چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته همراه خان عالم برسالت و تجدید قواعد الفت رفت اظهار
این مدعا کرده بود جمعی خوشامدگویان تقرب جو که بوساوس شیطانی فتنه انگیز و آشوب طلبند مانع حصول مطلب گشته این ممانعت را دولتخواهی
نام نهادند اما دوراندیشان کارگاه و آگاه دلان خیرخواه نیکو دانند که دولتخواهی صاحب دولت و ولی نعمت آنست که دشمنان را بحسن سلوک دوست
گرداند و دوستان را محرک افزایش دوستی باشد و هر آینه این معنی را موجب روزافزونی دولت دانند فکیف چنین دوستی که آثار اتحاد و
نتایج دوستی او بین السلاطین در ظاهر موجب ازدیاد جاه و حشمت و باطنا استحکام بنیان سلطنت باشد و اگر ازین مقوله اندکی از بسیار گفته
آید سخن بدرازی کشد القصه حضرت اعلی در اول بهار خجسته آثار ایلان ئیل برجب وعده که بخان عالم فرموده بودند بنوعی که در فوق مذکور گشته برسم
سیر و شکار سواحل رود هیرمند و ارغنداب عزیمت آندیار فرموده از فراه منشور عاطفت بعبدالعزیزخان حاکم قندهار و سایر امرا و اعیان
جغتای که در آنجا بودند مصحوب وصال بیک ایواغلی که از معتمدان درگاه بود ارسال فرمودند و پیغام دادند که چون بسفر خیراثر خراسان بنابر مصالح
ملکی اتفاق افتاده از فراه متوجه سیر و شکار آنحدودیم بطریق آنکه توجه موکب همایون را بآن طرف محض سیر و شکار تصور نموده از روی یکدلی
و یگانگی باستقبال آمده بسعادت رکاب بوسی دریابند که چندروزی که درین حدود بنشاط سیر پردازیم ایشان نیز در رکاب اشرف بوده از جانب
برادر کامکار مهمان پذیر بوده لوازم میزبانی بظهور آورند و خاطر مطمئن و آسوده دارند که سوای اعزاز و احترام نسبت بملازمان حضرت
پادشاه والاجاه برادر بجان و دل برابر امری منظور خاطر صفا آئین نیست و غرض اصلی ازین نهضت بنوعی که بخان عالم گفته بودیم آنست که بر عالمیان
بتخصیص معاندان اوزبکیه قرب جوار طرفین ظاهر گردد که مملکت ما و شما یکیست و در میانه جدائی نیست و حمل بر نوع دیگر نکنند و بعد از فرستادن
وصال بیک از فراه سیرکنان و شکارافکنان روانه شده چون کنار آب هیرمند مضرب خیام اقبال گردید میرزا قلی سلطان سیاه منصور حاکم
گرشک چند نفری از جماعت جغتای که عبدالعزیزخان درینوقت بجهت محارست و استحکام قلعه چند تیمور فرستاده بوده و او مطلع شده بر سر
ایشان رفته گرفته بود آورده بنظر اقدس رسانید حضرت اعلی او را مورد عتاب و خطاب گردانیدند که منسوبان و ملازمان حضرت پادشاه والاجاه
خورشید کلاه با تعلق دارند بخودسر سبب این حرکت چیست و گرفتاران مذکور را خلعت افتخار عنایت فرموده رخصت دادند که بر سر کار و خدمت
مرجوعه خود روند اما عبدالعزیزخان و اعیان جغتای چون بمضمون فرمان عاطفت و منشور التفات شاهی معزز و مباهی گشتند میرزا باقی کابلی را
که از ملازمان معتبر پادشاه والاجاه است با عریضه اخلاص نمای حیله اندود فرستاده اظهار نموده بودند که حضرت شاه ازاین اراده منصرف
گشته از همانجا باز گردند که اگر بیشتر تشریف آورند ما را در راه و رسم نوکری بجز مخالفت و قلعه داری و جنگ و جدال چاره نیست چه باینمضمون پیغام نفاق

منظور داشته از بی اتفاقی برادران خود روی بجانب هندوستان آورده مملکت به تصرف منسوبان حضرت پادشاه غفران دستگاه
جلال الدین محمد اکبر بن همایون بن میرزا بابر فرمانروای ممالک هندوستان دادند و در سنهٔ ایت ئیل مطابق سنهٔ سبع و الف که در
خراسان آتش طغیان اوزبکیه بزلال تیغ آبدار شهریار کامکار عالی تبار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تسکین یافته تمامت ملک موروث
خراسان مجدداً بتصرف اولیاء دولت ابد بنیان در آمد بنابر رابطهٔ الفت و دوستی که قدیماً میانهٔ این دو سلسلهٔ علیه واقع است حقیقت فتح
خراسان را بحضرت پادشاه والاجاه غفران دستگاه اعلام نموده مصحوب میرزا علی بیک نام قورچی خدابنده لو فرستادند و در نامهٔ محبت آیین
دوستانه که بآنحضرت ارسال شده بود بقلم مودت رقم در باب قندهار ایمائی شده بود که بیمن الطاف الهی و توجه باطنی آن ابوت پناهی تمامت
ملک خراسان که در تصرف مخالفان بود مع شیء زاید بدست در آمده سوای قندهار که در تصرف منسوبان آنحضرت است محلی در تصرف دیگری نمانده
و از اتحاد و یگانگی که فیما بین مسلوک است آن هم فی الحقیقه بدست ما در آمده در تصرف بیگانگان نیست حقوق دوستی قدیم و طریقه محبت و پدر فرزندی
جدید اقتضای آن میکرد که از حسن اداء و خواهش دوستانه در باز گذاشتن قندهار مضایقه ننموده اساس خلت و دوستی را بظهور این مردمی
بتازه استحکام دهند حضرت پادشاه مغفور از آن ایماء و شعار دوستانه اغماض نموده توفیق این مردمی نیافت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از
فراخی حوصله و پاس طریقه پدر فرزندی از جای نرفته رابطهٔ صداقت و اتحاد را از دست ندادند تا آنکه آن پادشاه عالیجاه بجوار رحمت
الهی پیوسته مهین فرزند ارجمندش پادشاه همایون بارگاه نور الدین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید و در آغاز جلوس میانهٔ سلطان
خسرو مهین فرزند خود که داعیهٔ سلطنت داشت مشغول بود بعضی امرای قرب جوار خصوصاً حکام فراه و سیستان با فوجی از جنود ظفر ورود به هرات
متوجه آن دیار گشته مملکت را متصرف شده قلعه را احاطه نمودند در حینی که رایات جلال در آذربایجان بود حقیقت بعرض اشرف رسید با آنکه باندک
توجه و اشارتی در کمال سهولت و آسانی تسخیر قلعه میسر بود چون هنوز بنابر مشاغل ملکداری که ضرورهٔ بسیاری از امور لایقه را عایق میکرد
ازینطرف پرسش تعزیت و آداب تهنیت که از لوازم خلت و وداد است بظهور نیامده بود این حرکت ناهنجار را که شیوهٔ پست همتان کم فرصت است
از آیین مردمی دور داشته امرای عظام را منع فرمودند و شاهی بیگ خان چغتای که از جانب آن سلسلهٔ علیه حاکم قندهار و در قلعه محصور بود
منشور عاطفت و فرمان استمالت غرض صدور یافته مصحوب حسین بیگ نامی از طایفهٔ خدابنده لو شاملو فرستادند که چون میانهٔ ما و حضرت پادشاه والا
جاه رابطهٔ محبت و برادری مسلوک است و با یکدیگر یگانه و مملکت مضایقه نداریم او بفراغ خاطر بدارایی آنملک مشغول باشد اما مترصد آن
بودند که بعد از فرستادن ایلچی معتبر و تقدیم مراسم پرسش و ظهور آنگونه خاطر جویی که ملک بدست در آمده را باز گذاشتند آنحضرت نیز نگهداشتن
قندهار را که در نظر دوست و دشمن مشتبه بعدم ارتباط میکرد و لایق ندانسته بمقتضای قاعدهٔ مصادقت و وداد و از مردمیهای سابقه و لاحقه
باز گذارند و بعد از آنکه یادگار علی سلطان طالش که از معتبران طایفهٔ رفیعهٔ قزلباش و کارآگاهان جهاندیده پر وقوف بود و نوعی که سبق ذکر یافته برسم
رسالت رفته لوازم پرسشهای دوستانه و تواضعات مهربانانه که راه و رسم متفطنان کارآگاه ابداع است بظهور آمد مشارالیه و ایلچیان
دیگر که متعاقب میرفتند مکرر بکنایه و صریح بوکلا و نیکخواهان سلسلهٔ گورکانیه اظهار معامله قندهار مینمودند و از آنطرف را این گفتگو مداده اثری
بر گفتهای ایلچیان مترتب نمیشد و بقهر و غلبه گرفتن سزاوار الفت و دوستی نبود بدینجهات که بتحریر پیوست مدتهای مدید آن ولایت در تصرف منسوبان
آن سلسله ماند تا آنکه میرزا برخوردار مشهور بخان عالم که از امرای بزرگ آن سلسله بود و از جانب پادشاه والاجاه بخطاب مستطاب بالی
یعنی برادری سرافراز بود و کمال محرمیت داشت برسم رسالت آمد حضرت اعلی در اثناء محاورات و همزبانیهای یگانگانه اظهار محبت و دوستیهای
برادرانه اظهار معامله قندهار و تغافلی که در این مدت بنابر پاس رابطهٔ الفت نموده بودند و اغماضی که از آنطرف شده بود فرموده صریحاً گفتند
که خصوصیت و یگانگی میانهٔ ما و حضرت پادشاه والاجاه زیاده از آنست که با یکدیگر مضایقه بلکا و مملکت داشته باشیم لیکن در باب قندهار که

سال سی و پنجم جلوس شاه عباس اول

از طول کلام اندیشیده بهمین دو تاریخ اکتفا رفت

آغاز سنه ایت ئیل ترکی مطابق احدی و ثلثین و الف که سال ششم از قرن ثانی جلوس همایون شاهی ظل آلهی است

باز طنطنه رایات بهار طلیعه افسروز عرصه روزگار گشته جهانیان را تازگی نوید فتح و مژده فیروزی داده آفتاب عالمتاب که نیر اعظم و منور عرصه عالم است با کوکبه نور و شعشعه جهان آرای بهجت و سرور قدم بر بساط شرف نهاده ساحت گیتی را از فروغ عالمگیر روشنی تازه و طراوت بی اندازه بخشید و درین سال خجسته آغاز سعادت فرجام نوروز فیروز روز دوشنبه هشتم شهر جمادی الاولی مطابق احدی و ثلثین و الف اتفاق افتاد نوعروسان حجله خاک بآرایستگی و پیراستگی سر از جیب مغاک برآورده در بساط جهان آرائی چمن و فرکار بجلوه گری درآمدند سپاه لاله و ازهار بصد زیب و بها درعرض کامدیستی صف آرای گشته عندلیب آسا بهزار زبان ثنای شهریار کامکار کامران بآوار بسپایند

لراقمه بهار آمد که عالم نوی یافت فروغ از بزمگاه خسروی یافت جهانرا مژده فرخندگی داد خلایق را از نو آسودگی داد

موکب نصرت قرین همایون شاهی ظل آلهی را ابنا بر مقدماتی که در سال گذشته اشعار شد توجه خراسان در خاطر انور تصمیم یافته بود لهذا اعنان نصرت نشان بفیروزی و اقبال بجانب خراسان در حرکت آورده در قصبه طبس گیلکی نزول اجلال داشتند و شادروان عظمت و اقبال در آن نخطه دلگشا افراشته بعد از مراسم جشن نوروزی و انجاح مطالب و مقاصد عجزه و زیردستان عنان اشهب صبا پیوند بعزم سیر و شکار سواحل رود هیرمند و انتظام مهمات ضروریه خراسان به آنصوب انعطاف داده از راه تون و دشت بیاض قاین در حرکت آمدند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امراء عظام و عساکر ظفر فرجام که در ولایت نیشابور قشلاق نموده بودند بولایت فراه آمده در آنجا بموکب معلی ملحق گردند و سپاه ظفرپناه فوج فوج و قشون قشون روی توجه بآنصوب آورده چون موکب همایون بفراه رسید طبقات حشم و افواج خدم بنظر همایون فیض اثر بفرمای دیار حرب عجم درآمده بقاعده و آئین مقرر بعرضگاه شتافته زبان بدعا و ثنای شهریار کامکار کامران گشادند سوانح این سفر خیر اثر و فتوحاتی که روی داد در ذیل مرقوم قلم عنبرین رقم میگردد

گفتار در فتح و تسخیر مملکت بهجت فزای قندهار و زمینداور بعون عنایت آفریدگار روی داد گر

بر کار آگاهان عالم صورت و هوشمندان انجمن معنی مخفی نماند که در صحیفه اول و ثانی این دفتر عالم آرا حقایق احوال ولایت قندهار که چگونه از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بتصرف منتسبان سلسله گورکانیه درآمد مکرر جابجا بتقریبات مرقوم کلک بیان گشته در طی این داستان مناسب چنان دید که از تکرار رنجیده شرح حالات سابقه و لاحقه را دیگرباره از ابتدا تا انتها بدستیاری کلک و زبان بر صحیفه بیان نگاشته تشنه لبان وادی اخبار را موجب سیرابی گشته ارباب فتوحات و اصحاب مروت سبب توجه همایون را بدانصوب باعث نقصان رابطه دوستی نشمرند در صحیفه اول در طی وقایع زمان شاه جنت مکان تحریر پیوسته که مملکت قندهار مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بمساعی جمیله امراء عظام قزلباش بتصرف این دولت ابد پیوند درآمده و ایالت و دارائی آنجا بسلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا شفقت شده بود و او چندین سال بفرمان عم بزرگوار حاکم باستقلال آنولایت بود و بعد از آنکه ایام زندگانی میرزای مذکور در متابعت و فرمانبرداری عم عالیمقدار سپری گشت قندهار حسب الفرمان نواب سکندر جاه سلطان محمد پادشاه بمظفر حسین میرزا پسر بزرگتر و زمینداور برستم میرزا پسر کوچکتر تفویض یافت و در زمان طغیان اوزبکیه بنوعی که در صحیفه دویم در طی احوال میرزایان مذکور رقم پذیر کلک ظهور گشته میرزایان مذکور از کوته خردی طغیان اوزبکیه را

منظور داشته

۱۰۳۱
شاه عباس ... از اصفهان ... قندهار حرکت کرد ... قلعه قندهار ... ۲۶ شعبان ... ۱۰۳۲ ...

احوالش مشاهده فرموده در مقام تربیتش درآمدند و همواره مورد توجهات شاهانه بود تا آنکه بحکومت دار المؤمنین استرآباد سربلندی یافت چند
سال در ارائی آنولایت اشتغال داشت با خلق آن دیار سلوک پسندیده نموده بین الجمهور بسلامت نفس مشهور و بصفت عدالت و نیکنامی موصوف
بود او را در مدت دارائی با طوایف اشرار و متمردین ایل صاین خان مشهور بترکمان که همیشه در حدود استرآباد طغیان ورزیده شورافزائی مینمودند
محاربات قوی و نبردهای عظیم روی داده بنیروی اقبال همایون و شجاعت و دلیری همیشه فیروزی یافت چنانچه از آن طبقه متمردین خصوصاً کوکلن
و داوخلو که در تمرد و طغیان از سایر آن قوم در پیش و بکثرت و فزونیش بودند صاحب وجودی نگذاشت ایالت آنولایت به بهبود خان چرکس تعلق گرفت
سلوک او بروفق رضای مردم آن دیار نبود بنا بر آن معزول گشته بخسرو خان که در سلک غلامان درگاه منسلک و فرد ضابط کاردان بود تفویض یافت

عارف معارف ازلی واقف علوم خفی و جلی شیخ بهاء الدین محمد عاملی

شمه از اوصاف کمال و شمه از فضل و افضال آن حمیده خصال در صحیفه اول این دفتر رقم نگارش یافته ظاهر حالش بوفور دانش و تبحر
علوم آراسته و بدرجات عالیه اجتهاد و اخلاق حسنه پیراسته باطن فیض مواطنش بفقر و درویشنهادی موصوف و بسیر و سلوک معروف
و بازمره اهل الله قرین بود در این سال روزی در مقابر مشهد بتربت عارف ربانی بابا رکن الدین اصفهانی باداء صلوة مشغول بود آوازی
از قبری بگوش شیخ رسید که در عالم روحانی یکی از اهل قبور و آسودگان نهانخانه خاک با او بتکلم در آمده گفته بود که اینهمه غفلت چیست حالا
تیقظ و هنگام آگاهی است و قایل اسم و نسب خود اظهار نموده بوده و از اسرار خفیه حرفی چند بر زبان آورده تا حضرت شیخ تقریر آن نهان ننموده
و زیاده از حرف غفلت و ایمای آگاهی و انتباه اظهاری نکردند بعد از واقعه آنحضرت بیکی از احبا که محرم اسرار شیخ بود دو سه کلمه گفته بود
الحاصل بعد از وقوع این واقعه غریبه سر بجیب تفکر فرو برده چند روز ترک معاشرت احبا و خلان و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر
آخرت میگردید و مترصد ارتحال از این دار ملال و منتظر ماه شوال بود و لحظه بفراغ خاطر نمی غنود تا آنکه طلبه علوم که همه روزه از و مستفیض بودند
براهین عقلیه و دلایل نقلیه شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بوده بظاهر فیض القاء علوم از طلبه باز نگیرند و مثوبات آنرا علاوه طاعات
و عبادات شمرد از تکرار اینگونه مقالات خاطرش فی الجمله آرام گرفته رفته رفته با خلق الله بدستور آمیزش نموده تا سه ماه دیگر ظاهراً اوقات مباحثه
علوم و افاده تلامذه صرف نموده در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشت و باطناً با آسودگان عالم ارواح همراز و با روحانیان
عالم اشباح دمساز بود تا آنکه در چهارم شهر شوال انیسال بمرض کشته هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت در روز هشتم که سه شنبه دوازدهم
شهر شوال بود طایر روح شریفش از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده بعالم قدس پرواز نمود حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ییلاق تشریف داشتند
جمعی از اعیان که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازه مغفرت اندازه قدم بر خاک نهاده وضیع و شریف در برداشتن جنازه بیکدیگر سبقت میجستند
ازدحام خلایق بمرتبه بود که در میدان نقش جهان با همه وسعت و فسحت بر زبر یکدیگر افتاده از هجوم عام بردن جنازه دشوار بود در مسجد جامع عتیق بآب
چاه غسل داده علما و فضلا بر آن جنازه محفوف برحمت حی لایموت نماز گذارده در بقعه شریفه منسوبه بحضرت امام الساجدین و قبلة العارفین امام زین
العابدین علیه السلام که مدفن دو امامزاده عالیقدر است گذاشته از آنجا نقل مشهد مقدسه رضویه علی مشرفها الصلوة و التحیة نموده بر وفق وصیتی
که خود کرده بود در پایین پای مبارک در منزلی که در ایام اقامت مشهد مقدس مدرس شیخ بود مدفون گشت رحمة الله علیه ارباب استعداد تواریخ
مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند از آنجمله جناب اعتماد الدوله میرزا ابوطالب این تاریخ از ریاض طبیعت بر زد **قطعه** رفت چون شیخ
ز دار فانی   گشت ایوان جنانش ماوای   دوستی جست ز من تاریخش   گفتمش شیخ بهاء الدین وای   فرزندی محمد
صالح برادرزاده مسوده اوراق (افسوس ز مقتدای دوران) تاریخ یافته در سلک نظم کشید جمعی دیگر تواریخ مختلفه یافتند

از طول

(۸۱ ش)
وفات شیخ بهاء الدین
عاملی

سال سی و پنجم جلوس شاه عباس اول

خردی قدر عاقبت ندانسته از جادهٔ مستقیم عاقبت اندیشی انحراف جسته بود و باغوای جهلا و مردم نادان باعمالی که منافی اخلاص بود
مبادرت مینمود و بتخمین در ایامی که ذات مقدس را در فیروزکوه چنانچه مذکور شد عارضهٔ بیماری دست داده بود جناب شهزادگی بعیش و عشرت پرداخته
مترصد آن بود که بزودی کامیاب دولت گردد و ازین معنی غافل که زمام سلطنت و فرمانروائی برحسب کریمهٔ و یفعل ما یشاء و یختار
در قبضهٔ اراده و تقدیر خالق مختار است **شعر** کسی را رسد رایت افراشتن / که دین را تواند نگه داشتن مجملاً چون اطوار جناب
میرزائی از انهای نیکخواهان صافی اعتقاد بعرض مقدس رسید و میرزای مذکور مستشعر گردید و سلب اعتماد از خود کرده بود بتحریک کارفرمایان عالم
قضا بشامت کردار ناهنجار بچشم خود دید آنچه دید و از خودبینی چشم از مشاهدهٔ مصنوعات عالم وجود پوشیده و زود کامیابی نمید و با وجود عدم
بینائی با چند نفر از جهلا و نادانان از و ناداشتن اراده نموده بود که بطرفی بیرون رود از اهل مواضعه عباسقلی ولد محمد حسین بیک توشمال را
وقوع اینحال در حوصله نگنجیده حقیقت معروض داشت و میرزای مذکور معترف شده بعذرهای ناپذیر تمسک جست حضرت اعلی از عواطف جبلی آنچه باو
رسیده بود اکتفا فرموده اغماض عین فرمودند اما جمعی که متکفل بیرون بردن آن شده بودند بسیاست رسیدند و اسباب
معیشت جناب میرزائی حسب المرام انجام یافت **دیگری از سوانح** آنکه درین سال مزاج مبارک اشرف از میرزا ابوطالب ابن اعتماد
الدوله مرحوم حاتم بیک که بعالی منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز و بدین پایهٔ بلند و رتبهٔ ارجمند بین الافاخم و الاعالی معزز و ممتاز بود انحراف
یافته بسببی که ظاهر بود جز مشتهیات نفس اماره که لازم نشأ جوانی است نبود الحاصل از آن منصب عالی معزول گردید که چندگاه از نشیب و فراز دولت
قدر این مرتبهٔ علیا شناخته تجربه روزگار مهذب گردد و منصب وزارت بسلمان خان ولد شاه علی میرزا نوادهٔ عبدالله خان که بمصاهرت این
دودمان سرافرازی داشت و مرد حساب دان مربوط نویس و از علوم متداوله فی الجمله آگاهی داشت مفوض گشت **دیگری از سوانح**
معدلت آئین آنکه درین سال جمعی از اجامره و بیدولتان قمی که در آن ولایت سر بشورش و فساد برآورده آزار و اضرار ایشان بخلق
اندیار میرسید بدرگاه آمدند چون دفع شر اینگونه اشرار موجب استقامت ملک و آسودگی خلق الله است در صفاهان بسیاست رسیدند و
یکی از معتبران شاملو شاهقلی بیک نام که در خدمت اشرف زبان باستشفاع گشوده ضامن نیک و بد ایشان میشد که من بعد مرتکب امور ناصواب نگردند
بجهت آشنائی با این طبقه مورد غضب شاهانه گشته شریک سیاست گردید **شعر** هر که بدی کرد ببد یار شد / هم ببد خویش گرفتار شد
اهالی دارالمؤمنین قم ازین واقعه مسرور گشته مسلمانان از شر ایشان خلاصی یافتند **متوفاها** جمعی از مشاهیر و اعیان که درین سال
وداع عمر و زندگانی کرده در مضاجع خاک غنودند **قاضی خان صدر سابق** که در اواخر سال گذشته در قصبهٔ طرشت ری
مریض و علیل گشته در اوایل این سال رخت بعالم آخرت کشید نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل کردند وی از سادات عظیم القدر سیفی حسنی بود که ابا
عن جد در دارالسلطنه قزوین و نواحی منصب جلیل القدر قضی القضاتی معتبر و منظور نظر سلاطین بوده‌اند و او سید عالیشان کریم الذات و باخلاق
حسنه و فضایل و کمالات نفسانی آراستگی داشت در زمان دولت همایون منصب قضاء عسکر ظفر اثر یافته چندگاه بدان شغل مشرف بود و چون دست
از آن شغل در چیده توفیق حج بیت الله الحرام دریافت و در سنهٔ یونت ئیل خمس عشر و الف چنانچه در وقایع آن سال اشارتی بآن شده بمنصب عظیم
الشان صدارت سربلندی یافته دوازده سال من حیث الاستقلال بآن امر قیام نموده طلبهٔ علوم و ارباب استحقاق و احتیاج از موائد انعام
و افضالش بهره‌ور بودند یک پسر هفده ساله داشت که باکتساب علوم مشغولی مینمود بعد از فوت والد در همین سال از حکمت بالغهٔ الهی در دارالسلطنه
اصفهان بمرض آبله از هم گذشته در عالم جوانی بسر منزل جاودانی شتافت **فریدون خان** حاکم استراباد در ییلاق سادربنده
شهرآورد روزی چند در مرض استسقاء پذیرفته معالجات اطبا مفید نیفتاد و والی طبیعتش دست از حکومت ملک بدن کوتاه کرده میل سر منزل بقا
نمود نعش او را بمشهد مقدس رضوی نقل کردند وی از قبیلهٔ چرکس و از زمرهٔ عبید نواب همایون اعلی بود و آنحضرت جوهر رشد و دانائی از ناصیه

سنه ۱۰۳۰
متوفیات
قاضی خان صدر سابق
فریدون خان

احوالش

(۱۰۱۶)

که فیما بین قواعد مصالحه و دوستی بر وجهی استحکام دهد که بعد الیوم عجزه و زیردستان طرفین مرفه و آسوده حال بوده بدعای دوام دولت
ابد قرین اشتغال نمایند و درین نهضت فقرا و ضعفای ماوراءالنهر حسب الاستدعای این دعاگوی خیراندیش از آسیب لشکر قیامت اثر قزلباش
در امان بوده موجب حصول نیکنامی این دولتخواه گردد چه پیداست که نتیجه خصومت و نزاع سلاطین جز ریختن خونهای خلایق و نهب و اسیر
مسلمانان و پایمال گشتن عجزه و زیردستان نیست چون ادراک سعادت حج بیت الله الحرام دست نداد بیمن مرحمت شاهی توفیق این مدعا یافته
از مثوبات بجهاد و انتها و عافیت و آسودگی خلق الله که حج اکبر است بهره‌ور بوده باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار فرمودند که از آن طبقه
خود درین چند سال که ما را در آذربایجان و گرجستان مشاغل عظیمه پیش آمده بود فرصت یافته انواع دست درازی و بی اندامی بظهور آمده
تدارک آن بر رقبهٔ غیرت و حمیت شاهانه لازم بل واجب است و حالا سفر خیراثر خراسان بجهات مختلفه در خاطر تصمیم یافته و چون ندر محمد خان ایلچی
فرستاده اظهار اخلاص و صداقت نموده در مقام اعتذار و تدارک مافات است بنابر رافت جبلی که نسبت با جبار و دوستان مرکوز خاطر است
صدق آیین و مراعات جانب سیدهٔ عفیفه والده‌اش که از منسوبات اشراف و اهالی این دیار است شایسته آنست که ما نیز ایلچی فرستاده با
دوستان در مقام اتحاد و دوستی باشیم هرگاه امام قلیخان نیز در مقام موالات و دوستی باشد چه بهتر ازین که مسلمانان در زمان دولت
همایون و عهد سلطنت ابد مقرون بفراغت و عافیت باشند انشاءالله تعالی در خراسان بدانچه وقت اقتضا نماید و موجب رفاهیت احوال خلایق
و لایق دولت و حفظ ناموس سلطنت باشد بظهور آید الحاصل پاینده میرزا را مورد الطاف شاهانه گردانیده محمد صالح بیگ وزیر سابق شیروانرا
برسالت بلخ تعیین فرموده بندر محمد خان و والده‌اش مکاتیب دوستانه و اشفاق خسروانه در قلم آورده همراه پاینده میرزا روانه فرمودند
و جواب هدایا [illegible] عبدالرحیم خواجه نیز که عزم بازگشتن جزم کرده بود مورد توجهات پادشاهانه و مشمول انعام و احسان و تفضلات خدیوانه گردیده
مسرور و شادمان روانه گردید بعد از رفتن ایشان رایات نصرت آیات بتاریخ سیم شهر ربیع الثانی از صفاهان بجانب خراسان در حرکت آمده از راه
بیابانک و طبس گیلکی روانه شدند شرح حالات آن سفر خیراثر و رفتن و آمدن محمد صالح بیگ و سوانح آن ایام انشاءالله تعالی در سال آینده
مرقوم کلک بیان میگردد **از سوانح آمدن حبش خان است** که از جانب نظامشاه والی احمدنگر ولایت هند دکن و ملک عنبر سپهسالار که
مؤتمن مراتب امور دولت آن سلسله و ناظم مهام سلطنت نظامشاهیه است برسم رسالت بدرگاه خلایق پناه و وی از امرای آن سلسله و حبشی
زاده است مرد سنجیده معقول سخندان و از دوستداران خاندان ولایت و کرامت و از مسائل علمی آگاه و باشعار فارسی ربط تمام داشت
در مازندران بهشت نشان سعادت بساط بوسی دریافته از جانب نظامشاه عرض اخلاص و صداقت موروثی نموده پیشکشهای لایق گذرانید و در
هنگام توجه صفاهان رخصت زیارت روضه مقدس حضرت امام ثامن ضامن علیه التحیة والثناء حاصل نموده متوجه مشهد مقدس معلی گردید
و بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بازگشته باصفهان آمده در سفر خیراثر خراسان و قندهار که در ذیل مرقوم میگردد ملازم رکاب اشرف بود
از وقایع متنوعه و سوانح غریبه که در خیال روی داد قضیه مکحول شدن شهزاده نادان سلطان محمد میرزاست که از اقتضای
قضا بظهور آمد بر عقلای روزگار پوشیده نیست که لایق بحال صاحبان دولت بتخصیص شهزادگان پاک طینت نیکوسیرت آنست که در مبادی
هر حال نظر بر خاتمت احوال و حسن و قبح مآل انداخته در جمیع امور حسنه خورده بین و پیشوای کردار و گفتار خود ساخته بهوای نفس اماره در
کاری که جز ندامت و پشیمانی نتیجه و حاصلی نداشته باشد بیجا با شروع ننماید **شعر**

دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد / با نفس خود کند بهوای مراد خویش (بمراد هوای خود)
چاهست و راه و دیده بینا و آفتاب / تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

نظیر این حال و مصداق این مقال صورت احوال میرزای بیخرد نادان است که تا با والد بزرگوار که خدای مجازی و سایه پروردگار حقیقی است در مقام اخلاص
و یکدلی بود و مراعات ادب میشود همواره انوار عواطف خسروانه و اشعهٔ اشفاق پدرانه بر وجنات احوالش متابعت ما درین اوقات از کوته

سال سی و پنجم جلوس شاه عباس اول

برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاده بادی صداقت و الفت و آشنائی شده بود و والده اش که از بنات مکرمه سادات عظام رضوی
مشهد مقدس و همشیره اعیانیه میرزا ابوطالب ولد میرزا ابوالقاسم است که در زمان فرمانروائی عبدالله خان و تسلط عبدالمؤمن خان ولد
او بر مشهد مقدس تیم خان برحسب تقدیر و قضای قضا بحباله خود در آورده بود عریضه اخلاص آئین بخدمت اشرف نوشته بعد از ذکر
حقوق بندگی و دعاگوئی موروثی استدعا نموده بود که اگر قلم عفو بر تقصیرات فرزند ارجمندش که بجهت کلفت و منازعه عمزاده اش رستم محمد
خان وقوع یافته کشیده شود و در مقام عطوفت و مخلص نوازی باشند مدت العمر از جاده دوستی و اخلاص انحراف نمیشود و انواع تملقات
نموده پیشکشهای لایقه ارسال داشته بودند و آنچه از اقوال مستر دین احوال ماوراءالنهر و سلاطین ازبکیه معلوم گشت آن بود که امام
قلیخان والی ماوراءالنهر بدفع سلاطین قزاق که بر تاشکند و آخند و تسلط یافته دست تطاول بامصار ملکت سمرقند دراز میکردند لشکر
بآنصوب کشیده بوده و میانه او و لشکر سلاطین بزادهای قزاق در آنطرف آب شاهرخیه که بی احتیاطانه عبور نموده بوده حربی عظیم و نبردی
قوی وقوع یافته شکست بجانب امام قلیخان افتاده تا موازی بیست هزار کس العهدة علی الراوی از سپاه ماوراءالنهر چه در معرکه بقتل
آمده و چه در وقت انهزام انبهوی اضطرار خود را به آب انداخته غریق لجه فنا گشته اند و امام قلیخان شکسته و بدحال بخارا بازگشته و کس
نزد برادرش نذر محمد خان به بلخ فرستاده اعلام نموده بود که با لشکرهای آخند و باو پیوسته دیگرباره متوجه محاربه لشکر قزاق شوند
و نذر محمد خان بواسطه قرب جوار از رستم محمد خان و بیم تسلط او بر ولایت بلخ عذر خواسته از برادر نیز فی الجمله اندیشه مند و بدمظنه بود امام
قلیخان ازین جواب متقاعد نگشته با معدودی بی تکلفانه به بلخ آمد و با برادر ملاقات نموده بعد از مشاورت و کنگاش یالنکتوش بهادر را با فوجی
از لشکریان بلخ و حصار و آخند و همراه کرد و امام قلیخان بخیال انتقام و جبر شکستی که از لشکر قزاق یافته بود دیگرباره لشکری فراهم آورده
بسرکردگی یالنکتوش بهادر بسمرقند فرستاد و خود نیز متعاقب رفته کرت دیگر فیمابین محاربه عظیم بوقوع پیوست درین مرتبه نیز شکست بر لشکر بخارا
و بلخ افتاد و جمعی کثیر در معرکه بقتل آمدند و یالنکتوش پریشان حال بازگشت و جناب ارشادمآب هاشم خواجه پای در میان مصالحه نهاده
فیمابین امام قلیخان و سلاطین قزاق خصوصاً ترسون محمد خان بوساطت جناب ارشادمآبی صلحگونه واقع و گرگ آشتی کردند و هریک
بمقر خود شتافتند القصه پاینده محمد میرزای مذکور در دولتخانه مبارکه نقش جهان بوساطت مقربان درگاه بعد از ابلاغ رسالت و گذرانیدن
تحف و هدایا که از آنجمله چهل و پنج اسپ اسب الکه حصاری و قرقری و بدخشی بود از جانب نذر محمد خان اظهار اخلاص و نیازمندی و صداقت
و دوستی پیش از بیش نموده و چون مرحوم منتخب زاده ابوی بلوازم ارسال کما ینبغی اقدام نموده مشمول الطاف و نوازش شاهانه گردید و
جناب هدایتمآب عبدالرحیم خواجه نیز از جانب امام قلیخان تواضعات و دستانه نموده التماس کرد که چون همیشه پدران ما میانه سلاطین
عظام و طوایف انام باعث ائتلاف و التیام بوده آتش فتن و شرور بزلال مواعظ و نصایح تسکین داده واسطه صلح و صلاح که موجب
آسودگی خلق الله است میشده اند و اکنون برحسب اتفاق و تقدیرات آسمانی چنین واقع شده که این خیرخواه سعادت ملازمت اشرف دریافت
و چون بنابر عارضه بیماری و توجهات ضروری هنگام سفر مبارک مکه معظمه و موعد ادراک سعادت حج بیت الله الحرام گذشته بخاطر میرسد
که بماوراءالنهر بازگشته هرگاه اراده ازلی متعلق بآن شده باشد و بخت مساعدت نموده توفیق رفیق گردد بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها
این اراده وقت دیگر از قوت بفعل آید و آنچه از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده حضرت اعلی مسموع شده بود یکی در هزار بعین الیقین مشاهده میشود
که رحمة للعالمین اند و جز ترفیه حال عباد الله امری از اطوار آنحضرت بظهور نمی پیوندد توقع آنست که چون نذر محمد خان بادی الفت و دوستی
گشته اظهار اخلاص و صداقت نموده و سیما بحضرت اعلی شاهی ظل الهی بمقتضای مضی ما مضی از اعمال سابقه ازبکیه اغماض فرموده چون امام
قلیخان نیز از کرده نادم و پشیمانست قلم عفو بر جریده اعمال هر دو برادر کشیده در مقام رافت و عاطفت باشند و این محب خیرخواه متعهد میگردد

که فیمابین

الهی هم مهم فتنه ها بر وجهی که لایق طبع فیض باشد و قصوری در بنیان محبت و دوستی نشود صورت یابد و هم در ازاء بی آدابی و دست درازیها که در آذربایجان و گرجستان مشاغل عظیمه پیش آمده همت والا بدفع اعادی مقصور بود از طایفه کم فرصت اوزبک بظهور آمده چند مرتبه بنوعی که در سالهای گذشته بتحریر پیوسته لشکرها بتاخت خراسان فرستاده بودند بر وجه اتم تادیب نموده گوشمالی بسزا داده شود و همچنین در این سال که اوزبکیه مخ بدلالت و رهنمائی جمعی فتنه جویان مفسد و چند نفر از منافقین او یماق جمشیدی انتهاز فرصت نموده شبی علی الغفله بر سر قلعه بالامرغاب آمده بطرز دزدان بقلعه راه یافته جمعی از قزلباشیه که حارس و نگهبان قلعه بودند بقتل آورده کوتوال قلعه را که از معتبران شاملو بود گرفته ببلخ بردند و قلعه را متصرف شدند و باد غیس آمده چند نفر از طایفه شاملو را اسیر و مقتول ساخته اند و چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان در سرحد مابین بلخ و خراسان اقامت نموده معاونت جنود قزلباش در کمین بلخ بود و در سال گذشته با دو سه هزار اوزبک که برسر او جمعیت ساخته اند خود و شبرغان رفته خرابی بسیار کرده بود و درین سال در مقام انتقام در آمده لشکر عظیم بر سر رستم محمد خان بالکا اوبه و شافلان فرستادند اگرچه رستم محمد خان از عزیمت ایشان آگاه گشته بهرات آمد و مردم اوبه و شافلان بقلعهای خود در آمدند اما اوزبکیه در آن دو الکا خرابی بسیار کرده مراجعت نمودند و ستم اتقیه نامی از سپاه ایران را با دل اوزبک که در سالهای گذشته بخراسان آمده شکست عظیم یافته از معرکه بیرون رفته بود و درین چند سال بنام و نشان هزیمت در میان بقصد آنکه در کمین بوده شاید رستم محمد خان را تواند بدست آورد بحوالی چیچران از اعمال غرجستان آمده قلعه بنا نموده در آن قلعه اقامت دارد لاجرم بنابر مقدماتی که بتحریر پیوست سفر خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته حکم قضا جریان بصدور پیوست که طوایف رفیعه قزلباش و ملازمان رکاب اشرف از اطراف و جوانب در حرکت آمده بجانب خراسان نهضت نمایند در خلال اینحال ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل الهی از جاده اعتدال منحرف گشته چند روزی سقیم المزاج بودند اطبای مسیحا دم بقانون حکما بمعالجه و مداوا پرداختند ارباب اخلاص نذور و صدقات بارباب استحقاق و احتیاج رسانیده از برکات دعا گویان صادق العقیده که هر صبح و شام بدان مواظبت نموده صحت ذات عدیم المثال را از درگاه ایزد متعال مسئلت مینمودند مرض رو بانحطاط آورده حکیم علی الاطلاق صحت عاجل کرامت کرد بنابر ضعف نقاهت ایام چند روزی توجه خراسان در عقده تعویق ماند مقرر گشت که عیسی خان قورچی باشی سرکرده قورچیان عظام و علیقلی خان دیوان بیگی باشی سرکرده آقایان و ملازمان درگاه و منوچهر بیگ یوزباشی غلامان ولد قرچقای خان سپهسالار سرکرده غلامان و تفنگچیان بوده بخراسان رفته در نیشابور قشلاق نمایند که چون رایات جلال بمقتضای ربانی بدانصوب رسد بموکب همایون پیوندند فرمانبران حسب الفرمان عمل کرده امراء عظام و افواج قاهره فوج فوج از همه طرف روی توجه بخراسان آورده برطبق فرمان جهانمطاع در ولایت نیشابور اقامت نموده منتظر وصول موکب ظفر قرین بودند شرح نهضت موکب نصرت نشان بجانب خراسان و وقایع آنسفر خیر اثر در طی حالات سال آینده بدستیاری توفیق حضرت باری نگاشته کلک سوانح نگار میگردد

ذکر ایلچی فرستادن سلاطین اوزبک بدرگاه سلاطین پناه و استدعای مصالحه نمودن و برخی از احوالات اوزبکیه

چون آوازه نهضت همایون و لشکر قیامت اثر قزلباش بطرف خراسان در اطراف و اکناف سرحد و حدود ماوراء النهر شیوع یافته ولوله و آشوب در میانه اوزبکیه و جغتای انداخت سلاطین اوزبک از اعمال ناهنجار و جسارت و بی آدابیها که از ایشان بظهور پیوسته بود نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار در آمدند و سلطنت شعار نذر محمد خان برادر امام قلیخان پادشاه ماوراء النهر برای خود باصلاح برادر علی ای التقدیر یا نیده بیگ نام چوره آقاسی خود را که بعرف اوزبکیه قورچی باشی است با مکتوب مرغوب ضراعت اسلوب مخلصانه

سال سی و پنجم جلوس شاه عبّاس اوّل

فرنگیه پرتکالیه از آن ملک مشروحاً در سال آینده مرقوم قلم وقایع رقم خواهد شد انشاء الله تعالی

دعوت نمودن جمعی از نصاری بدین اسلام

(۱۰۳۰)

درین سال رای عالم آرای همایون که ممهّد بنیان دین و دولت و مقوّی ارکان ملک و ملّت است اقتضای آن نمود که گروهی از ارامنه و نصاری را که حسب الامر در فریدن و سرحدّ قرب جوار بختیاری اقامت و محلّ زراعت دارند بدین اسلام دعوت فرمایند و از وفور ترحّم و غمخواری که چون دنیا محلّ حوادث و دار فتورات است مبادا در هنگام وقوع حادثه و عدم استقامت ملک از الوار قرب جوار که جور و اعتساف جبلّی آن طایفه است بایشان که مطیع الاسلام و اهل ذمّه اند دست درازی واقع شده نسار و صبیان مذلّ اسیر گرفتار آیند جمعی از آن طبقه دعوت همایون را بقدم اذعان تلقّی نموده طوعاً او کرهاً پذیرای فرمان شدند غرض اصلی آن بود که در مواضعی که ایشان مسکن گرفته اند معبدی که ساخته اند مسجد شهرت یافته آواز موذّنی از آن بر آید که شعار مسلمانی ظهور یافته عاقبت حال ایشان بخیر و خوبی مقرون باشد سیادت پناه امیر ابو المعالی نطنزی مجلس نویس همایون که اباً عن جدٍّ از ملازمان قدیم این دودمان ولایت نشان است و از عهد صبی در ظلّ تربیت همایون شاهی نشو و نما یافته بشرف قرب و منزلت سرافراز و بکمال اعتماد و محرمیّت از اکفا ممتاز است بدین خدمت سعادت افزا مأمور گشته و او حسب الامر الاعلی متوجّه این امر خیر انجام گشته بمیانه آن جماعت رفت بعضی را توفیق رفیق گشته بالطوع و الرّغبه هدایت یافتند و جمعی که ترک ملّت مسیح باغوا و تحریک رهبانان و کشیشان بر ایشان دشوار بود و تغییر کیش نصاری نکرده خاطر ایشان مسموع بالکند تهدیدی که بقسّیسان و رهبانان در ترک ممانعت نمودند از منع متصاعد گشته بجز انقیاد چاره نیافته باکراه قدم در دایره مسلمانی نهادند و اکثر نسار و صبیان در شوق و شعف آمده بر یکدیگر سبقت جسته زبان بکلمهٔ توحید و ترک ملّت نصاری و قبول دین مبین و شریعت بیضا گویا ساختند سیادت پناه مشار الیه بیمن عاطفت شاهانه توفیق این سعادت عظمی یافته تا موازی پنجهزار نفس بحلیهٔ اسلام متحلّی گشته شعار مسلمانی ظاهر ساختند و هر گروهی که بکلمهٔ طیّبه شهادتین زبان بگشودند کتب ایشان را از سواد انجیل و ما یکون من هذا القبیل از دست کشیشان و قسّیسان گرفته مقرّر داشتند که معلّمان مسلمانان ایشان را تعلیم قرآن و احکام شریعت نموده باشند و همچنین کلّ نصاری ارمنی را که نقل بمازندران شده بود و تکلیف مسلمانی کرده بدین اسلام دعوت فرمودند و مولانا محمّد علی تبریزی بدین خدمت مأمور گشت اکثر آن طایفه دعوت پادشاه اسلام را پذیرفته از روی صدق و یقین و گروهی باکراه العلم عند الله زبان بکلمتین جاری ساخته در زمرهٔ اهل اسلام انتظام یافتند امید که حضرت ربّ الارباب مثوبات این امور خیر را عاجلاً و آجلاً بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردانیده از عمر و دولت ممتّع باشند

ذکر عزیمت همایون اعلی بنا بر مصالح ملکی بجانب خراسان و وقایعی که در خلال اینحال روی داد

چون همواره تسخیر و تصرّف ملک قندهار که موروثی این سلسله است و چند سال بود که از حوادث روزگار چنانچه در صحیفهٔ وقایع قسم اوّل این کتاب در طیّ احوال میرزایان قندهار اولاد بهرام میرزا اشارتی بدان شده بتصرّف فرمانروای ملک هندوستان در آمده مکنون خاطر انور بود و بنا بر روابط دوستی و مصادقت و موالات که فیمابین واقع بود متعرّض نشده و مردمی آنطرف گذاشته بودند و موجب طعن اضداد و تشنیع هرزه درایان و بیهده گویان دوست و دشمن بود در سال گذشته بخان عالم ایلچی هندوستان صریحاً اظهار این حکایت فرمودند در اینوقت از تقریر واردین و عرایض دولتخواهان که در آن دیار اند بوضوح پیوست که جمعی مفسدان خوشامدگو در خدمت حضرت پادشاه والاجاه محمّد تسلیم پادشاه مانع دادن قندهار شده و میشوند بر ذمّت همّت شاهانه و حمیّت پادشاهانه لازم شد که عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف داشته بمیامن تایید ات

الهی هم

عزیمت سپهر خیر اثر نماید صدور عظام و سادات و علما کرام حسب الامر اشرف باستقبال رفته بتاریخ روز چهارشنبه بیست و سیم شهر شعبان المعظم باعزاز و احترام بشهر آمده در منازل دلگشا فرود آوردند و حضرت اعلی بنا بر توقیر و احترام مشار الیه بوثاق او تشریف برده ملاقات فرمودند و بانواع تعظیمات پادشاهانه و اصناف تکریمات خسروانه معزز و گرامی گردیده نزول و اقامت بر وجه لایق مرحمت شد در خلال این حال ویرا عارضه بیماری روی داده چند گاه سقیم المزاج بود اطبا بمعالجه و مداوا پرداخته همه روزه از جانب همایون اعلی پرسشهای اشفاق آمیز و نوازشهای مرحمت قرین بحیز ظهور میآمد تا آنکه بیماری روی بانحطاط آورده صحت کامل یافت چون وعده سفر مبارک گذشته بود حصول این مطلب اعلی و وصول بدین مقصد اسنی در عهده تعویق مانده از حکمت بالغه ربانی درینسال میسر شد

دیگری توجه همایون اعلی است بمخرج آب کورنگ

چون توجه خاطر اشرف بآوردن آب کورنگ بطرف دار الملک صفاهان در نصاب کمال استقرار داده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشته که بنفس نفیس بآنجا رفته بکیفیت و کمیت آب و شقوق آوردن باز رسیده برای العین مشاهده فرمایند لهذا از مقر سلطنت عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیده روزی چند در ییلاقات آنحدود منزل گزیدند و مشاهده نیک و بد آن فرموده با امرا عظام در انجام خدمت مرجوعه سفارشات بلیغ فرمودند امام قلیخان بیگلربیگی فارس و حسین خان حاکم لرستان و جهانگیر خان بختیاری و صفی قلیخان حاکم همدان و اعیان فارس و صفاهان که بدان خدمت مأمور بودند هر یک بمهام مرجوعه کماینبغی اقدام نموده در بند بستن و کوه کندن فرهادآسا سعی موفور بظهور میآوردند امید که مکنون خاطر دریا نوال بر وجه دلخواه بسمت ظهور یابد

تفویض ایالت عربستان حویزه به سید منصور

چون مهمات عربستان بجهت قتل سید راشد چنانچه از پیش گذشت مختل گشته نظام و انتظامی نداشت و در هر سری از سرداران عرب سودائی پدید آمده بود سید منصور برادر سید مبارک که چندگاه بود بپایه سریر اعلی آمده جهت دفع فتنه عرب و تمشیت مهمات سید راشد حسب الامر در استراباد اقامت داشت درینوقت بپایه سریر خلافت مصیر طلب داشته بعد از استسعاد بسعادت بساط بوسی مورد الطاف شاهانه گردیده بتفویض ایالت و دارائی عربستان و لقب ارجمند خانی سربلندی یافت و حسینخان حاکم لرستان و علی سلطان جغتای حاکم شوشتر بمعاونت او مأمور گشتند و ایشان با جنود موفور بعربستان رفته او را در حکومت آن ولایت متمکن گردانیدند و در حویزه کوچک عبدالله لقمان اطاعت فرمان کرده قلعه مشکوک و توابع را بتصرف او داد و سید طهماسب که مظنه خلاف با او داشتند جز اطاعت چاره نیافته از قلاع و مملکتی که در تصرف داشت دست باز کشید و امرا عظام مذکور خاطر از مهمات او جمع کرده هر یک بحکومتگاه خود باز گشتند

لشکر فرستادن بر سر فرنگیه پرتکالیه هرموز

چون از جماعت فرنگیه پرتکالیه که در جزیره جرون اقامت داشتند کرّ ز حیل و تزویر بظهور آمده پای از دایره ادب بیرون نهاده بودند و خلاف عهد و شرطیکه در آغاز اقامت جزیره جرون با والیان مسلمان کرده بودند بخود سپرده در جزیره که منبع آب جرون است مشهور به قشم قلعه احداث نموده حارس و نگهبان تعیین کرده و در ازدیاد عمارت و استحکام آن میکوشیدند امام قلیخان بیگلربیگی فارس از نهفتی خبر یافته جمعی را بتسخیر و تخریب قلعه مزبور مأمور ساخته حقیقت معروض گردانید حقایق آنحال و رفتن امام قلیخان بدانصوب و تسخیر جزیره جرون و انعدام

فرنگیه

سال سی و پنجم جلوس شاه عباس اول

ساقی گلچهر رخ افروخت زمی قابل زیکه خسرو ایران آمد در این سال نیر اعظم که بحکم داد ار جهان آفرین واسطه نظام عالمست
در روز شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی بعد از انقضاء سه ساعت و یازده دقیقه از منزلگاه حوت بنزهتگاه حمل نقل نمود و از فروغ خدا
آفرین ظلمت افسرده دی را از اشعهٔ انوار الهی روشنی داده سریرآرای بارگاه شرف و اقبال گشت جنود نباتات را موجب آراستگی و
پیراستگی گردید **تراقمه** بفرخندگی تازه شد روزگار جهان مشکبو شد ز بوی بهار چمن از گل و لاله شد جانفزای صبا عطر
بیز و هوا عطرسای حضرت اعلی شاهی ظل الهی در مازندران جنت نشان ایام نشاط افزای بهار را بفرخی و فرخندگی گذرانیده بسیر
و شکار نزهت بخش ریاض طبع اقدس بودند و چون از نوروز دهفروز دو ماه و چند روز گذشته موسم بهار روا ایام خرمی روزگار سپری گشته
هوای آن دیار گرمی آغاز نهاد و هنگام عطربیزی دشت و کوه ییلاق شد عنان اشهب نیکوخرام اندیشه را بجانب دار السلطنهٔ اصفهان انعطاف
داده ساحت آن بلده ارم نهاد از غبار سم سمند صبا پیوند رشک ارم ذات العماد گردید و چندگاه آن خطهٔ خلدآیین عشرتگاه شهریار

وقایع متنوعه و سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست

بادادودین بود

آنکه تخته بیگ یوزباشی استاجلو که برسالت روم رفته بود عود نموده محمد آقا نام ایلچی معتبر از عظمای روم همراه او برسم رسالت بدرگاه
جهان پناه آمد و از جانب سلطان عثمان پادشاه روم مکتوب محبت اسلوب دوستانه آورده با صحایف صداقت آیین وزرا و ارکان
دولت عثمانی بنظر انور در آوردند و تاکیدات که در استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد دوستی نموده بودند معروض گردانیده اعزاز
و احترام یافت **دیگری** آمدن والی ولایت کیچ و مکران ملک میرزاست که در این وقت بپایهٔ سریر اعلی آمده سعادت بساط بوسی دریافت
ولایت مذکور از توابع هندوستان و بالکاربه و سند پیوسته و بفرمانفرمای ممالک هند اطاعت گونه بظهور میآورند و بجهت بعد مسافت
اکره و دهلی که دار الملک هندوستانست باندک پیشکشی از ایشان راضی شده دست تسلط و اقتدار فرمانفرمای ممالک هند از تعرض والیان آن
ولایت کوتاه است و چون بحدود قصبی ولایت کرمان و سیستان و هر مرز که قلمرو همایون اعلی است قریب است و حضرت اعلی شاهی ظل الهی
ارادهٔ تسخیر آن ولایت فرموده در سنهٔ ماضیه تنوعی که در محل خود دستی ذکر یافته گنجعلیخان حاکم دار الامان کرمان را به بنفهل که از توابع آن ولایت و حکومتگاه
ملک شمس الدین بود که از زمرهٔ ملوک آن ملک است فرستاده قلعهٔ آنجا را بقهر و غلبه گرفته ملک مذکور را بپایهٔ سریر اعلی آورده و منشور
عتاب آمیز بوالی آن ولایت در قلم آورده مصحوب ملک شاه حسین که از ملکزادگان سیستانست فرستاده بودند ملک میرزا والی مکران که بزرگترین
ولات و ملوکان آنجاست از آوازهٔ گیتی ستانی و مهابت آنحضرت هراسی بغایت بخود راه داده در میان خوف و رجا عزم عتبه بوسی درگاه عرش
اشتباه جزم نموده روی امید و ضراعت بدرگاه سدره منزلت آورده با معدودی در دار السلطنهٔ اصفهان سعادت آستانبوسی دریافت و
روی نیاز بر آستان سعادت آشیان نهاده بزبان عجز و مسکنت این مقال ادا نمود **تراقمه** که ای خسرو خسروان جهان سزاوار
دیهیم و تخت کیان باخلاص شاه ایکی بنده ام بدرگاه جاهت سرافکنده ام حضرت اعلی در ازاء ظهور اخلاص و بندگی
او را منظور نظر مرحمت گردانیده بنوازشهای شاهانه و تشریفات لایق پادشاهانه و تاج و کمر و اسب با زین و سایر تفقدات و اصطناعات
خسروانه معزز و گرامی گردانیده ملک موروث ابر دستم داشته رخصت انصراف ارزانی داشتند و او مسرور و شادمان بدیار خود عود نمود
واقعهٔ دیگر آمدن جناب هدایت مآب عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان خواجه بخاری که در بخارا بسادات جویباری مشهور و مطاع خلق آن
دیار بوده در خدمت سلاطین اوزبکیه معزز و محترم و بقرب و منزلت و اسباب جاه و مکنت از سایر خواجهای ماوراء النهر امتیاز تمام داشت
بقصد حج و طواف بیت الله الحرام از بخارا برآمده از آنجا بدار السلطنهٔ اصفهان آمد که شرف ملازمت اشرف دریافته از خدمت آنحضرت

پراکنده کان گرچه نوید بخشش و سعادت بخشایش یافته روی با وطان آوردند و بقدر آبادانی بهم رسیده بمین معدلت شاهانه روی معموری دارد مشاهیر متوفا ها که درین سال باراده و تقدیر ایزد متعال از دار ملال بسرای باقی انتقال نمودند شهزاده ابوطالب میرزا برادر اعیانی حضرت اعلی که در آلموت مسکن داشت و بمین اشفاق و مراحم شاهی روزگاری بفراغت میگذرانید درینسال مریض گشته رخت بسر منزل آخرت کشید دلو محمد سلطان شمالدینلو در سلک امرای قراباغ و از زمره مقربان بساط اقدس بود در اصفهان مریض گشته چون مقید بمعالجه و مداوا نبود و از اغذیه و اشربه نامناسب احتراز مینمود مرض مزمن گشته در فرح آباد وداع عمر و دولت کرده بعالم عقبی شتافت امارت ایل شمالدینلو برادرش سلیم بیک مسلم گشت مرتضی قلیخان کسکری ولد امیره سیاوش حاکم کسکر که از عهد صبی در ظل تربیت همایون اعلی نشو و نما یافته از زمره مقربان محفل اعلی بود در فرح آباد و فیروزکوه مریض گشته معالجه و مداوای اطبا مفید نیفتاد بجهت تغییر آب و هوا از ما وندطهران برده در آنجا طبل رحیل کوفته در عالم بقا منزل گزید چون پسرانش کودک بودند حکومت کسکر در اول حال بابهبود خان چرکس تعلق گرفته در ثانی الحال بیوسف سلطان غلام خاصه شریفه تفویض یافت حکیم عنایت الله یزدی که در سلک اطبای سرکار خاصه شریفه منسلک و معالج خوب بود در زوجه اش که صبیه مولانا زین الدین حکیم یزدی است که بحذاقت و تصرفات ذهنی مشهور و بیبدل بوده حکیمه خدمه حرم محترم است و خود در خدمت اشرف زیاده از دیگر حکما قرب و منزلت و محرمیت یافته همیشه بشرف مکالمه و همزبانی امتیاز داشت و محل اعتماد شاهانه بود در فیروزکوه بیمار شده چند روزه حیات مستعار را تصدق فرق مبارک اشرف نموده اجزای تراکیب حیات را بمعاجین ممات آمیخته بجهان باقی شتافت قواما محمد استوفی وی از موضع کفران صفاهان و اکابرزادهای آن ملک و مستوفی الممالک ایران بود در روز دوشنبه دهم شهر رمضان المبارک بی آنکه بیمار و ناتوان باشد در اثنای شغل دفتر و کتابت بخود فرو رفته از هوش و تکلم باز ماند در آنروز تا شب و شب تا صبحدم حالش بر آن منوال بود و اطبای صفاهان تشخیص حال او نتوانستند کرد بعضی غش قوی قرار دادند و بعضی میگفتند که اخلاط فاسده در معده سمیت یافته و بعضی زیادتی خون فاسد را مایه بیهوشی میشمردند صبح روز دویم قرار بفصد دادند و قریب بهشتاد مثقال خون گرفتند بعد از فصد ضعف قوی طاری گشته همان لحظه روح از بدن مفارقت گزید بعد از فوت جمعی را از ظهور آثار و علامات سم مظنه آن شد که او مسموم گردیده و العلم عند الله بالجمله نعش او را چندگاه در صفه مدرسه که در جنب منازل خود احداث نموده بود گذاشته از آنجا نقل عتبات عالیات نموده در ارض کربلا و حایر روضه مقدسه حضرت سید الشهدا مدفون گشت الحق مرد کریم الذات خیر اندیش و نیکخواه خلایق بود ارباب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند از آنجمله این تاریخ ثبت افتاد **قطعه**

دریغا مستوفی نیکرای · که جز نام نیکش گیتی نماند
کمیت سخاوت در ایام خود · چو حاتم زمیدان گردون جهاند
زبان بیان عاجز از مدح اوست · زادراک وصفش خرد باز ماند
چو رفت از جهان آن جهان کمال · خرد را شعوری ز انده نماند
همی جستم از عقل تاریخ فوت · ز غیب این عبارت بگوشم رساند
بدل گفت تاریخ فوتش بگو · قواما چو شد نام نیکش بماند

منصب استیفا بمیرزا سعید نواده خواجه قاسم مستوفی شاه جنت مکان که مرد صاحب دیانت کم طمع است تفویض یافت

ذکر وقایع تخاقوی ئیل مطابق سنه ثلاثین و الف هجری که سال پنجم از قرن ثانی دولت روزافزون عباسیست

لراقمه

شد چمن تازه دگر موسم بستان آمد · گل زخلوتکده خود بگلستان آمد
دختر رز که بصد پرده نهان بود ز غم · خوش خریفانه دگر همدم دستان آمد
مژده از مقدم گل داد دگر فصل بهار · بلبل دلشده از ناله و افغان آمد

ساقی

شهزاده ابوطالب میرزا

دلو محمد سلطان شمالدینلو

مرتضی قلیخان کسکری

حکیم عنایت الله یزدی

قواما محمد استوفی

علا

آنچه از مندرجات کتاب معلوم میشود و در صفحات قبل مسطور افتاده مستوفی الممالک مردی باغیرت و درستکار بوده و از ماجرایی که در حضور پادشاه از طرف مستوفی خیانت پیشه آذربایجان رفته چندان متاثر شده که حالت اغمای برودی عارض گردیده و شاید واقعا خود را مسموم کرده است تا از دست خانهای بی شرم بی حیا تا ابد آسوده شود ... والعلم عند الله

(جلال الدین همایی)

سال سی و چهارم جلوس شاه عباس اول

قسم بخاکپای همایون یاد نمود که هرچند باو گفتم که آنچه حضرت شاه فرمود بدین سبیل مطایبه بافرط انحراف مزاج اشرف ازین طبقه بود و بالطبع راضی
نیستند که ازین ممر ضرر حالی بشما رسد از ناخوردن معتاد لرزه بر اعضایش افتاده در پیچ و تاب بود و دراباء و اصرار مینمود حضرت اعلی
منبسط گشته ترحم فرمودند و رخصت دادند قرار یافت که هریک فراخور حال چیزی برسم ترجمان بمحصلان دهند و وکلاء عدوی بدفترخانه همایون
رفته تقصیر و تهاون و خیانتی که واقع باشد موافق قانون حساب تشخیص داده بعرض رسانند (تا سیه روی شود هرکه در وغش باشد) حسب الامر
خواجه محمد معصوم که از جانب قدوی مستوفی آذربایجان و راتق فاتق حساب بود با خواجه ملک احمد صفاهانی که مقرر و معاند مستوفی الممالک بود
بدفترخانه رفته بهر سه کار نویسنده تعیین نموده شروع در تحقیق محاسبات سنوات و بقایا نموده تا شش ماه در دفترخانه صاحبا قدار بودند در
اثنا قوام الدین محمد مستوفی را عارضه طاری گشته باجل طبیعی فوت شد و آن مقدمات عاطل ماند

ذکر عارضه ذات حمیده صفات اشرف و صحت یافتن بعنایت و الطاف حکیم علی الاطلاق و مالک الملک بالاستحقاق

چون از ظهور ستاره ذوذنابه و علامات آسمانی که در سال گذشته واقع شد از اقوال ارباب تنجیم دلالت میکرد که بیماری در اکثر بلاد عام
باشد اما در بلاد شمالی الله اعلم بیشتر خواهد بود حضرت اعلی بعد از دیوان ارباب قلم متوجه مازندران بهشت نشان شده در آنجا از عفونت هوا
و استعداد کره ماه و تاثیر افلاک و انجم بیماری عظیم شیوع یافته عرض مرض بذات مبارک اشرف سرایت کرده تب محرق کردند و در کمال ضعف
و شدت تب از فرحاباد بیرون آمده بییلاق فیروزکوه و دماوند تشریف بردند و در هوای ییلاق بیماری در میانه اهل اردو استعداد یافته
جمعی کثیر از خواص و عوام پهلو بر بستر ناتوانی نهادند کمتر کسی صحیح و سالم بود بسیاری از عوام الناس و برخی از خواص براه عدم پیمودند
چند نفر از مشاهیر که رخت بسرای آخرت کشیدند در تحت متوفا مرقوم میکردد ارباب اخلاص نذور و صدقات بجهت صحت ذات مبارک بمستحقین
رسانیدند و خلایق مصراع دست دعا بر آسمان روی نیاز بر زمین سلامتی ذات اشرف را از حضرت مجیب الدعوات مسئلت
مینمودند تا آنکه آثار اجابت دعای مستمندان ظهور یافته از شفاخانه وَمَا هُوَ الا شفاءٌ و رحمةٌ للمؤمنين شفای عاجل کرامت گشته عارضه
روی بانحطاط آورد و روز بروز ضعف سستی پذیرفته قوی جسمانی قوت گرفت و از دماوند بعزم زیارت سلطان روضه رضا امام مفترض الطاعه
واجب العصمه علیه التحیة و الثنا تا حدود سمنان و دامغان تشریف بردند و بجهت بعضی مصالح ملکی و تدابیر ملکداری فسخ عزیمت لازم
آمده از راه استراباد بدار السرور فرحاباد عود فرمودند و در قشلاق همایون مازندران بهشت نشان واقع شد **از سوانح**
آن ایام آنکه خاطر انور ملک آرا و ضمیر منیر جهان پیرا اشرف اعلی اعلاه الله تعالی بدان مایل و راغب گشت که مملکت گرجستان کاخت را
که از دستبرد حوادث دوران ویران و از آثار غضب قیامت لهب شاهنشاه زمان از صامت و ناطق در آن دیار نشان نبود بحلیه آبادانی
درآورند و جمعی از اویماقات ایران بدانجا فرستند که اقامت نموده و بزراعت و عمارت بپردازند و از بقیه السیوف گرجیان اگر معدودی پناه
بجبال آورده و در دره با بسر برده یا در گرجستانات پراکنده گشته آواره دیار ادبار شده باشند چون نایره غضب فی الجمله تسکین یافته و طهورث که از جهل
و غرور کلدبرد دولت خود زده سرگردان دیار بی نام و نشانی است و آواره گشته نوید امن و امان داده بر عیتی ترغیب نماید لهذا بیکر
سلطان اکرمی دورت را امیر اوزارا ایالت و دارائی آنولایت داشته بلقب ارجمند خانی سرافراز فرموده بدان صوب فرستادند و حکم معلی
بنفاذ پیوست که با ایل و اویماقات خود از قراباغ بدانجا رفته در سر زمین اطراف قلعه قرلانقوچ رحل اقامت بیندازد و جمعی از هر طبقه
و هر طایفه اویماقات که مناسب اقامت آن ملک بوده تعیین یافتند و بیکرخان حسب الفرمان قضا جریان روی توجه بانولایت آورده

(۱۰۱۶)

باقیه آل فضیل او را بقتل آوردند اما معلوم نگشت که مرتکب قتل او جمعی از آل فضیل شدند که رفیق او بودند یا آنجماعت بودند که ببصره رفته بودند غالب آنست که جماعت رفیق او بموافقت و تحریک اقربا و عشیرت خود این حرکت کرده باشند علی ای التقدیرین بعد از قتل او اعراب گروه شدند جمعی شاهی سیون و تنخواه بر سر عبد الله لقمان که محبت این خاندان بود جمع شده قلعه مشکوک و جزیره کوچک را اقایم کرده در آنجا اقامت نموده حقیقت حال ببرکاه گیتی پناه عرض کردند **از سوانح غریبه امیسال خیال فاسد چند نفر از شیخان شیاد گیلانست** هرچند طبع بشری اقتضای آن مینماید که بوساوس شیطانی فریفته گشته همواره خیالات فاسد در سویدای خاطر راه دهند اما طبقه گیلانی زیاده از دیگران باندک وسوسه از طریق مستقیم عافیت و سلامت جوئی و منهج عاقبت اندیشی انحراف جسته بامور ناشایست و اعمال خطرناک جرات و جسارت مینمایند و اصلا از وخامت عاقبت و مآل حال اندیشه نمی‌نمایند مؤید این معنی آنکه درین سال چند نفر از شیخان شیاد خیال فاسد و اراده بی حاصل که از علو نشاء بنگ خیزد در سویدای خاطر جای داده یکی از ایشان سید محمد نام خود را رسول و نایب حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه الرحمن نامیده و دو سه نفر دیگر را از خلفا و اعیان خود شمرده در اول حال و ابتدا اظهار این مقال دو نفر را برسالت بخدمت حضرت شاه ظل الله فرستاده بشارت ظهور آنحضرت داده و منشوری باسم سامی اشرف از جانب خود مشتمل بر مواعظ و نصایح و اینکه من رسول حضرت صاحب الامرم و فلان فلان خلیفه و داعی منند در قلم آورده مهر خود بآداب سلاطین بر آن منشور زده در مازندران ارسال داشت فرستادگان بنظر اشرف در آمدند و بهمگنان موجب استبعاد و استعجاب گشته شمار و ظرفا محفل معلی را سرمایه مطایبه و استهزا ابد افتاد کس فرستاده سید محمد مذکور را نیز بآداب تعظیم آوردند در قول خود مصر بود از سفاهت و بیعقلی و خبط دماغ خود در آستحق جزا و مورد سیاست گردانیدند در حین جزا یافتن اعتراف بکذب قول خود نمودند اما بنا بر مصالح ملکی و آگاهانیدن اینگونه سفیهان ناعاقبت اندیش در سیاست ایشان تاخیر جایز نداشته بجزای کردار ناصواب رسیدند **سانحه دیگر** آنکه درینسال از تاثیرات افلاک و انجم و احتراق عطارد و دوری مشتری میانه ارباب قلم و وزرا که از منسوبات این دو کوکب اند گفتگو پدید آمده بایکدیگر خشونت آغاز نهادند و قوام الدین محمد ارکفرانی اصفهانی که مستوفی الممالک بود با خواجه محمد رضا فدوی که ده سال وزیر و عامل مورد دیوانی آذربایجان و شیروان بود در تنقیح محاسبه مناقشات نموده مبلغها باقی بر و کشیده بود و او قبول نداشت بعد از آنکه مکررا دیوان شد و حقیقت سخنان متنازع فیها طرفین بعرض اشرف رسید مبلغهای کلی تشخیص یافت که باقی بود مدعای فدوی آن بود که من تصرفی در مال دیوان نکرده ام و آنچه بباقی آمده از قرار محاسبه جزو و تصدیق نویسندگان من در محل است امر جهانمطاع که طبع همایونش معیار حساب دانی و حقانیت است بصدور پیوست که دیوانیان وجوه مذکور را به تنخواه باقی فدوی عمل کرده بمؤدیان حواله دارند و اگر احدی را در آن باب سخنی باشد یا وکلا فدوی گرفته باشند بار دیگر تشخیص دهند و هرکس سخنی داشته باشد از عهده بیرون آید و قطع مناقشه طرفین فرمودند اما میانه مستوفی الممالک مذکور و فدوی در اثنای محاوره و گفتگوی حساب در مجلس بهشت آیین سخنان ناهموار مذکور گشته فدوی نیز او را و سایر کتاب دفترخانه همایون را بخیانات و تقصیرات متهم و منسوب گردانید و از نتایج آن گفتگو حضرت اعلی اندکی بکتاب دفترخانه بی اعتماد گشته چند نفر را گیرانیدند و تهدیدات فرمودند از آنجمله آقا عزیز اصفهانی که اوارجه نویس خراسان و مرد افیونی بود به تیمور بیک بیساول صحبت ایواغلی گیرانیده بلفظ گهربار فرمودند که سیاست او همین است که افیون باو ندهی روز دیگر تیمور بیک اظهار نمود که مردمی باو کرده افیون آورده که برسم معتاد بکار برد مشار الیه از خوردن ابا نموده گفته بود که حضرت شاه که مرشد و ولینعمت ماست بلفظ مبارک فرمودند که سیاست افیونی همین است که افیون باو ندهی اکنون این تکلیف شما خلاف رضای ولی نعمت است شاید اراده خاطر اشرف برین نهج بزجر و سیاست بنده تعلق گرفته باشد خلاف رضای اشرف نمینمایم اگر بنفس نفیس ترحم فرمایند فبها و الا سر مبارک بسلامت باشد **شعر** تن شاه باید که باشد درست من و جمله را گو شود پای سست تیمور بیک در خدمت اشرف این ماجرا را نقل نمود

اخراج قوام الدین محمد کفرانی مستوفی الممالک با محمد رضا فدوی مستوفی و عامل دیوانی آذربایجان بر سر حساب

سال سی و چهارم جلوس شاه عباس اول

معنی و حکام خراسان و تحف و هدایا که بجهت پادشاه والاجاه ارسال یافت از مرصع آلات و امتعهٔ نفیسهٔ روم و فرنگ و روس و بلاد ایران
و تحفهای غریب هر دیار و اسبهای تازی نژاد زیاده از آن بود که در حیز شمار آید از جملهٔ هدایا مرغوبه یک زنجیر جیقه زلف عقاب دار در
روزگار که گزیده چندین هزار زلف بود مرصع بلعلهای ثمین و یواقیت رنگین و لآلی آبدار که از آنجمله یک قطعه لعل خوشاب بزرک بود که در
خزانهٔ هیچ پادشاه ذیجاهی عدیل آن نتوان یافت و بصیران جوهرشناس هفت هزار تومان بلکه زیاده قیمت نموده بودند و اسم میرزا الغ بیک
بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بر آن نقش بود و از زمان حضرت خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمة والرضوان از خزاین سلاطین بدست
درآمده در خزانهٔ عامره بود و از تحف و هدایای پادشاه روم سفینه که درین سال ایلچی آورده بود حصه و الوش برادرانه جهت حضرت پادشاه
والاجاه ارسال یافت و مکتوب محبت آئین دوستانه مشعر بر اظهار انواع محبت و دوستی برادرانه و اتحاد و یکدلی و بی تکلفیهای یگانگانه در قلم
آورده دقیقه از دقایق مردمی و وداد فرو نگذاشته نفرموده و همچنین ایلچیان سلاطین دکن را که بپایهٔ سریر اعلی آمده بودند رخصت انصراف
ارزانی داشته بانعامات وافر و نوازش فرمودند طالب بیک ابوالعلی را همراه میر خلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور
نزد او و قاسم بیک سپهسالار مازندران را همراه شیخ محمد خاتون ایلچی سلطان محمد قطب شاه والی گلکنده برسالت او تعیین فرموده و آن
نمودند و جهت هر یک از سلاطین خلع فاخره پادشاهانه و هدایای ملوکانه مناسب حال ارسال داشتند و درویش بیک که از سادات مراغه
قزوین است و در سلک طبقهٔ شاملو ملازمان رکاب اقدس انتظام داشت بایلچیگری نظامشاه والی احمدنگر دکن تعیین فرموده روانه نمودند لیکن
مشار الیه در شیراز فوت شد محمدی بیک ولد مشار الیه در عوض پدر بخدمت مذکور مامور گشت

ذکر فتح ولایت دورق و بدست درآمدن قلعهٔ آنجا که درین سال بتصرف اولیای دولت درآمد

ولایت دورق در زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف امراء قزلباش حکام کوه گیلویه بود بعد از ارتحال آنحضرت که مهمات ممالک ایران از
نظام و نسق افتاده در هر گوشه متقلبی سر برآورده بود و سید مبارک بر عربستان حویزه مستولی شد آن ولایت را از تصرف طایفهٔ افشار بیرون
آورده داخل حوزهٔ حویزه ساخت سید مطلب پدر شش سالها در آن ملک فرمانروا بود و چون سید مبارک در مقام عبودیت و دولتخواهی بود ولایت
دورق را با و و پدرش سید مطلب گذاشته بودند و تا این سال در تصرف آن سلسله بود در حین کشته شدن سید راشد والی حویزه که در ذیل
مذکور خواهد شد سید سلامه نامی تصرف در آنجا نموده قلعه را استحکام داده بود درین سال امام قلیخان بیگلربیگی فارس حسب الفرمان قضا جریان
بتسخیر آن مامور گشته لشکر بولایت دورق فرستاده و قلعه را محاصره کردند سید سلامهٔ مذکور بر فرمان لازم الاذعان اطلاع یافته جز قلعه
سپردن چاره نیافت دست از آن باز داشته راه حویزه پیش گرفت و آن ولایت بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمده دست ولات حویزه
از آن کوتاه گشت **از سوانح اینسال** کشته شدن سید راشد است که بعد از فوت سید ناصر ولد سید مبارک بنوعی که سبق ذکر
یافته مورد تربیت شاهانه گشته والی آن ولایت شده بود و شرح واقعه آنکه افراسیاب پاشا حاکم بصره لشکر بر سر یکی از خصما خود مشهور بحسن بن بازرجی
که با لکار سید راشد قریب بود فرستاده بود و او استعانه بسید راشد کرده از او استمداد نموده بود و سید راشد ایجاب ملتمس او کرده
با گروهی از عشایر عرب بدانصوب رفت لشکر بصره از آمدن او اطلاع یافته مراجعت نمودند جمعی از اعراب حویزه آل فضیل بعد از فوت سید
مبارک ببصره رفته ملازمت افراسیاب پاشا اختیار نموده بودند درین وقت سید راشد آنجماعت را طلب داشت ایشان قرار دادند
که بمنزل عود نموده از بصره نزد او آیند او قائل نشد و در طلب شدت و اصرار نمود و از غرور و سورتیه نقصان رای چند مرحله تعاقب کرده
اکثر مردم از مرافقت باز ایستادند او با فوج قلیل رفت آنجماعت از شدت و اصرار او خائف گشته با او بمحاربه پیش آمدند و در معرکه فرصت

اجرای آب ممکن نیست بفضل الله نقبها در آن کوه کنده مدتی نقابان چاه کنان کار کرده اند بجائی رسیده اند که دیگر کندن آن ممکن
نبوده از آن مأیوس گشته دست باز داشته اند چند سال بود که حضرت اعلی شاهی ظل الهی را این اراده در خاطر انور رسوخ داشت مکرر
معماران و مهندسان فرستاده جمعی مردم کوتاه همت پست فطرت سخنانی که مشعر بر عدم امکان بود مذکور میساختند و این امر لایق را
عایق میگشت یکدو سال قبل ازین محب علی بیک لله غلامان که سرکار عمارات خاصه شریفه صفاهانست با چند نفر مهندس کاردان و
مردم صاحب وقوف باستکشاف فرستادند که دیگر باره ملاحظه نمایند و ایشان تصدیق کردند که اگر بندی بارتفاع هشتاد ذرع در پیش
آب بسته شود که آب بقدر آن بلندی گیرد دو کوهی را که سد راه صفاهانست یکصد و پنجاه ذرع عمق و سه هزار ذرع طول کاویش حفر
نمایند محتمل است که آب باین طرف ریزد و لله بیک مذکور تعهد مینمود که در عرض چهار پنج سال این خدمت بتقدیم رساند و حسب الامر الاعلی شروع
در کار کرد و لیکن چون امر عظیمی است و همت والای شاهی بر آن مقصور است که بیمن الطاف الهی و امداد جنود غیبی این اراده از قوت بفعل
آمده در زمان خجسته نشان آنحضرت آب کور بزمین صفاهان جاری گشته موجب نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی گردد خاطر اشرف بتعهد لله
بیک اطمینان نمییافت درین سال امام قلیخان بیگلربیگی فارس را سرکار حفر کوه مذکور نموده و حسین خان حاکم لرستان و میر بختیاری
که در آن حدود میباشند درین هنگام جهانگیر خانست سرکار بند بستن فرموده تحویلات جهت اخراجات و ترتیب مصالح بند با ایشان
داده اند که در امسال مصالح سرانجام نموده سال آینده شروع در بند بستن نماید و بنایان و سنگتراشان از اطراف و جوانب سرراه فرموده حکم
شد که عموم مردم فارس و صفاهان و الوار آنحدود در حفر کوه مذکور کار کرده اجرت واقعی ستانند و امراء عظام مذکور فرمان فرما
زمان را بجان و دل پذیرفته بر سر آب رفته شروع در اقدام خدمت مرجوعه نمودند امید بکرم نامتناهی الهی آنست که کنون خاطر خیر اندیش حسب
المدعا تمشیت پذیرفته کشت زار اهل ساکنان ملک اصفهان بآبیاری نیت صافی طویت آنحضرت خضرت و نضارت یافته ثمره مقصود بار آورد
جمعی دون همتان را عقیده آنست که اجرای آن آب بزمین صفاهان متعذر است زیرا که در میان کوهی که سد راه است محتمل است که سنگ یکپارچه
پیش آید که بریدن آن مقدور سنگبران خارا شکاف نبوده باشد و چون آن ولایت سردسیر است هوایش در نهایت برودت است سالی زیاده از
چهار یا پنجماه از شدت سرما و یخ بند کار نمیتوان کرد بدین تقدیر کار پنجساله در عرض بیست سال از پیش میرود و در آن اثنا عوایق ضروری مثل
لشکرکشی و دفع اعادی و غیرها روی میدهد و وقوع این مدعا و حصول این مطلب علیا امریست بسیار دشوار اما رای جهان آرا بر خلاف جمهور
همت فی الابدان مصروف داشتند که بدین خیر جاری موفق گردند در زمان دولت ابد پیوند تأیید یافته الهی بسی امور مشکله که در نظر ارباب فطنت و دید
وران روزگار مستبعد و دور از کار مینمود بیمن اقبال همایون و اندک توجه آنحضرت بروجه احسن صورت مدعا چهره نما گشته رجا واثق است
بتوفیق الله تعالی بدین مقصد علیا نیز که مراد است بمیامن تأییدات الهی و قوت سرپنجه یدالهی این امر خیر بطریق دیگر امور مشکله تمشیت یافته بر حسب
مرام بزودی سرانجام پذیرد و مثوبات آن عاجلاً و آجلاً بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردد

ذکر فرستادن ایلچیان بسلاطین هند و روم و دکن

در اوایل اینسال خان عالم که از جانب پادشاه ذیجاه شاه سلیم فرمانروای ملک هندوستان برسالت آمده بود رخصت انصراف یافته
از خاصان بارگاه معلی زینل بیک بیکدلی شاملو توشمال باشی را برسالت هند تعیین فرموده همراه خان عالم را بخلع فاخره و انعامات
وافره از نقود و اقمشه نفیسه و اسبان تازی نژاد سرافراز فرموده آنچه در بدایت که داخل قلمرو همایون شده تا حین انصراف با وعطا
فرموده و آنچه در هنگام رخصت مرحمت فرمودند زیاده از پانزده هزار تومان عراقی بود سوای تکلفات امراء و مقربان و اعیان اردوی

معلی

سال سی و چهارم جلوس شاه عباس اول

(۶۶۸) بهار دلارای این سنه مبارکه بخوشی و خرمی جلوه ظهور نموده مسرت افزائی آغاز نهاد نوروز میمون میمنت مقرون روز جمعه یازدهم شهر ربیع الثانی موافق تسع و عشرین والف هجری اتفاق افتاد سلطان سیارکان یعنی آفتاب عالمتاب بعد از انقضای پنج ساعت روز مذکور از نهانخانهٔ حوت برون خرامیده در تختگاه حمل تمکن یافت عرصهٔ جهان از عطر شکوفه و ازهار چون حجلهٔ نوعروسان بهار مشکبار گردید طبایع انفسی و آفاقی از قدوم بهجت لزوم بهار خوشی و خوشدلی از سر گرفتند **شعر** زمین و زمان کامرانی گرفت زمانه خواص جوانی گرفت
چو بار دگر جلوه گر شد بهار زلطف هوا تازه شد روزگار دار السلطنهٔ صفاهان از فر قدوم همایون خسرو کامکار کامران غیرت فزای سپهر بوقلمون بود **از سوانح اقبال آمدن ایلچی روم است** ابراهیم آقا نام که مرد سنجیده سخندان و از معتبران سلسلهٔ آل عثمان بود همراه یادگار علی سلطان خلفا آمده مکتوب محبت اسلوب از جانب سلطان عثمان بن سلطان احمد فرمانفرمای ممالک قیصری آورده اظهار صداقت و دوستی و استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد اتحاد و یکدلی نموده بود بوسیلهٔ مقربان درگاه خلافت بساط سعادت بوسی دریافته بعنایات شاهی و تفقدات شاهنشاهی مفتخر و مباهی گشت و تحف و هدایا که از جانب سلطان روم آورده بود بنظر اقدس درآورد و از اینجانب نیز جواب مکتوب بروجه مرغوب در قلم آمده نخته بیک یوزباشی استاجلو که در سال گذشته داروغهٔ صفاهان بود برسالت روم تعیین فرموده در مرافقت آقای مذکور با تحف و هدایای لایقه روانه گردید و امر مصالحه فیمابین برین نهج قرار یافت که قاعدهٔ زمان پادشاهان جنت آشیان شاه طهماسب علیه الرحمة والغفران و سلطان سلیمان که اعقل و اعدل سلاطین روم بود مرعی بوده باشد و تغییری که در آن شده و موجب مناقشهٔ طرفین بود تبدیل ولایت آخسقه گرجستان مستی است که در زمان مذکور داخل سنور قزلباش بود و درین عهد در تصرف رومیان مانده بالکاء درتنگ و قلعهٔ زنجیر که درمیان قلمرو همایون و عراق عرب واقع است و در آن زمان داخل سنور رومیه بود و اکنون بتصرف این دولت درآمده قرار یافت که ازجانبین بتبدیل مذکور راضی بوده مناقشه ننمایند و مابقی بقاعدهٔ زمان پادشاهان مرحوم مزبور معمول بوده باشد هرچند حضرت اعلی در باب آخسقه راضی نمیشدند درین وقت بنابر ملتمس خلیل پاشا و خیرخواهان طرفین رضا داده بدین قاعده استمرار پذیرفت و ابراهیم آقا ایلچی استدعای احکام مطاعه در باب حکام و ولات سرحدها نموده حسب الاستدعا احکام برحسب مدعا حاصل نموده مقضی المرام روانه گشت و موجب آسودگی ضعفا و زیردستان سرحدها گردید اما سپهر بیمدار و روزگار غدار کجا میگذارد که آسودگی در عالم استمرار پذیرد عنقریب **شعر** باز فلک شعبده باز آمده کاین همه احوال بهم ساخته
امید که آنچه خیر و بهبود مسلمانانست

در بیان صرف همت والای همایون با وردن آب کورنگ بسوی صفاهان بتوفیق و یاری خالق زمین و آسمان

آب کورنگ دو چشمه است یکی باین نام موسوم و یکی را چشمهٔ محمودی مینامند که از جبال ولایت اردو مزوج سمت صفاهان بجانب جنوب برون آمده از نهر بقعر بطرف کوه گیلویه و خوزستان رفته بشط العرب میپیوندد و در کتاب نزهة القلوب و صورالاقالیم و مسالک الممالک و ازین قبیل کتب آنچه بنظر رسیده عیون و انهار را شرح نموده اند صفت آب کورنگ و ذکر آن جائی بنظر درنیامده و آنچه درین عهد مسموع گشته گویند هردو چشمه که از بلندی پائین ریخته یکی میشود برابر زاینده رود صفاهانست و از منبع تا شط العرب زمین از هر دو طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی را اثری نمینماید و منفعتی بمزروعات آن حدود نمیرساند حضرت شاه جنت مکان اراده نموده بوده که آن آب را بدار السلطنه صفاهان آورده مضاف زاینده رود گردانند که اهالی آن ملک در خشکسال از قلت آب تنقیص نکشند و باعث ازدیاد معموری و احداث مزارع و بساتین گردد میر فضل الله شهرستانی که وزیر آن ملک بوده بدین خدمت مامور گشته و چون کوهی رفیع درمیانه واقع است که بدون کندن

بهمان پارچه شمشیر چنان زخمی بر تیمور خان زد که دیگر حرکت نکرد و از رفقای او الوند نام آت مینی خاصه شریفه و پسر او از واهمه که مبادا بر اتفاق
او ماخوذ و بقتل سلطان متهم گردند فرار کردند اما هر دو گرفتار شده در سیاستگاه غضب شاهانه بقطع رجلین قطع رشته حیات کردند و قبایل
و عشایر جمعی از آن طبقه که با سیف قلی سلطان معاند بودند مغضوب گشته مورد قهر قهرمان زمان گردیدند امارت ایل مذکور بصفی قلی سلطان پسر او
مرحمت شد سانحه دیگر آنکه در منتصف ماه ربیع الاول که چهل روز از نوروز گذشته بود در اصفهان دیواری فرود آمد که قریب چهل پنجاه
نفر را در زیر خاک فرو گرفت تا سه روز جا داشتند از خاک بیرون آورده دفن میکردند سانحه دیگر از علامات آسمانی و تاثیر دود با
آنکه درین سال در بعضی محال ولایت زاوه و محولات خراسان زلزله وقوع یافت اما در دوغاباد نام محلی که از قری معموره معتبره آن ولایت است
چنان زلزله عظیمی شد که در هیچ زمان وقوع نیافته بود از صحیح القول مسموع شد که خانها نوعی بر زبر یکدیگر فرود آمده بود که کل آن قصبه معموره یک
تل خاک مینمود که گویا هیچ آثار عمارات و علامت جدار پیدا نیست اکثر مردمان آن موضع جهت حصاد غلات بصحرا رفته بوده اند معهذا تا هفتصد
بلکه هشتصد از سکنه آنجا در زیر خاک مانده بر بستر هلاک غنودند در خانه شخصی عروسی بوده قریب هفتاد نفر از عورات مجلس عرس در
زیر خاک مانده از حکمت بالغه الهی آن سور و سرور بچندین تعزیه و سوگواری تبدیل یافت از بدایع اتفاقات و غرایب حالات در وقت زلزله در
حجله که عروس بوده از روی اضطرار خود را بدان در پنجره افکنده و چوبها مانع گشته سالم مانده بود و سر کریمه ما تشاؤن الا ان
یشاء الله مصدقه ظهور آمد مشاهیر متوفاهای این سال بکرات خان ولد داود خان بن لوارصاب خان گرجی که والی ولایت
کارتیل گرجستان بوده و چنانچه در صحیفه اول در طی حالات زمان شاه جنت مکان نوشته شده بنابر تمرد و عصیان بسمت لشکر قراباغ بقتل آمد
پسرش داود خان بخدمت شاه جنت مکان آمده بسعادت اسلام یافته و بحکومت تفلیس که دار الملک کارتیل است و بحوزه تسخیر و تصرف دیوان در
آمده بود سرافرازی داشت و او پسر خود بکرات مذکور را در عهد صبی بخدمت شاه جنت مکان فرستاده در میانه قزلباش نشو و نما یافت از علوم
حکمت آگاه بود درین عهد ایالت و دارائی کل گرجستان کارتیل معزز و سربلند شده بود درین سال در بلده تفلیس مریض گشته بعالم عقبی شتافت
و حضرت اعلی بنابر عاطفت جبلی و فتوت ذاتی که با حقاق حقوق خدمتگذاران و ارباب اخلاص درجه علیا دارد پسرش سیمون را که هنوز طفل
خورد سال است بجای پدر بحکومت آن ولایت سرافراز گردانیدند و از معتبران گرجیه مورا و بیک که شعار اسلام ظاهر ساخته از زمره دولتخواهان
معتمد بود بوکالت و اتالیقی او معین گشت علی پاشای رومی وی از امرای بزرگ روم بود و بیگلربیگی تبریز بود و چنانچه در قضایای
ایام فتح تبریز مرقوم کلک بیان گشته در جنگ صوفیان گرفتار شده بسعادت بخشش و بخشایش یافته مدتها در رکاب اشرف معزز و بشرف مجالست
محفل خلد آئین سرافراز بود در سال گذشته که سردار و عسکر روم باین مرز و بوم آمد وی از کاردانی و مآل اندیشی کناره گزینی اختیار
کرده راغب توطن مشهد مقدس معلی گردید و هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و موازی پانصد خروار شتری غله بمعیشت او مرحمت
شده بود درین سال از دار فانی بسرای عقبی انتقال نمود و توفیق مدفنیت جوار روضه مقدس یافت و وارث شرعی در دیار عجم نداشت متروکات
و مخلفاتش از نقد و اقمشه و اجناس و جواهر نفیسه و مرصع آلات و سایر منقولات قریب بده هزار تومان میشد امنای مشهد
مقدس ضبط نموده مقرر شد که ایلچی روم بآن ولایت برده چون فرزندی نداشت و هرکس از اقربا وارث شرعی باشد بمصلحت قضاة
و متشرعین آنجا تسلیم نماید که احقاق حق نموده شود

تاریخ متوفای سنه ۱۰۲۸ بکرات خان

علی پاشای رومی

گفتار در وقایع پیچی ئیل ترکی مطابق سنه تسع و عشرین و الف که سال چهارم قرن ثانی جلوس میمنت مانوس عباسی است

سال سی و سیم جلوس شاه عباس اول

تکلیف شکار کرده بآن عرصه گاه نشاط و خرمی در آمدند و تا هفت روز اوقات خجسته ساعات بنوعی که بتحریر پیوست صرف صحبت و شکار نموده
هر دو روز در یمن تالار عشرت پیرا بودند و چون یک هفته باین کیفیت بسر رفت پادگان رخصت انصراف یافته ملازمان کاب اشرف و طبقات اعیان
بدار السلطنه فرحاباد جنت بنیاد نمودند و تا دو ماه قصبه شریفه اشرف و دار السرور فرحاباد محل اقامت و عشرتگاه خسرو با دین و داد بود در ماه
سیم که هوای آن ولایات اندکی روی بگرمی آورد عنان عزیمت بدار الملک صفاهان معطوف داشته بفیروزی و اقبال ساحت آن بلده ارم تمثال
که مساحان اقالیم دانش نصف جهانش گفته اند چنانچه شاعر در صفت بلاد عراق گفته **شعر** اصفهان نصف جهان جمله معترفند بدان
که در آفاق چنان شهر معظم نبود از قدوم میمنت لزوم رشک گلستان ارم گردید **از سوانح** آنکه از سرحدهای طرف روم خبر
رسید که خلیل پاشا سردار روم بجانب قسطنطنیه عود نموده و یادگار علی سلطان خلفا را که حسب الاستدعای خلیل پاشا برسالت روم تعیین شده
بود باعزاز و احترام تمام برده اما از این رهگذر که قرچقای خان سپهسالار که بسمت سرداری سپاه قزلباش دار در سرحد آذربایجان مانده
خاطر اعیان رومیه از امر صلح اطمینان نمی یابد رای جهان آرا بدان متعلق گشت که سپهسالار مذکور را بجهت تسلیه خاطر و اطمینان قلوب رومیان
از سرحد بیرون آورند لهذا حکومت مشهد مقدس معلی بدو تفویض یافته روانه آن صوب گردید و ایالت خطه دلپذیر تبریز بدستور سابق بشاه
بنده خان تعلق گرفت **از سوانح غریبه** که در اوایل این سال روی داد خبر تأثیر ذوذنابه و آثار علامات آسمانی که منجمین بخونریزی و
آفتهای خلایق تعبیر نموده اند تواند بود این است که در ایامی که حضرت اعلی در قصبه شریفه اشرف تشریف داشتند از جمله ازنا و رنداکان گرجی
حجه بیک نام که با دو برادر در سلک غلامان درگاه انتظام یافته بودند رمازبیک نام جوان گرجی را که او نیز از جمله گرجیان شاهی سیوی بود
از روی عنادی که با او داشته اند فرصتی جسته بقتل آوردند حکم اشرف نفاذ گردید که میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی و کلبعلی بیک سیاولد
صحبت شاملو که در آن وقت دیوان بیگی بود و امت بیک سیاه منصور داروغه فرحاباد حجه بیک را احاضر ساخته پرسش واقعه مذکور نمایند که
سبب قتل او چه بوده و چگونه بدین خطا دلیری کرده اند و حقیقت معروض دارند این جماعت در دولتخانه مبارکه فرحاباد جمع آمده او را طلب داشتند
و از واقعه استفسار نمودند حجه مذکور و دو برادر حاضر آمده در جواب دلیرانه اعتراف نمود که من و برادرم او را کشته ایم کلبعلی بیک اراده
نمود که چون حجه در دیوان اعتراف بقتل او کرده قاتلان را محبس نموده حقیقت عرض نماید بی صلاح و تجویز وزیر دیوان اعلی دست در کمر حجه زد
جهل و جنون و غرور برایشان غلبه کرده برادران شمشیرها از نیام برآورده زخمهای منکر بر کلبعلی بیک زدند دیگری شمشیری حواله میرزا ابوطالب
کرد مردم بهم برآمده از بیم شعله شمشیر متلاشی شدند آن خون گرفتگان خود را باندرون دولتخانه انداختند و امت داروغه و چندکس دیگر پیش
رفتند زخمدار شده و بعضی دیگر را بقتل آوردند چون ایشان حرمت دولتخانه مبارکه که بست و ملجای ارباب جرایم است نگاه نداشته بدین اعمال
شنیعه جرات و جسارت نمودند و مستوجب عقوبت و قصاص شده بودند وامت مزبور با جمعی از ارباب اخلاص هجوم نموده در باغچه دولتخانه
دلیری کرده آن خون گرفتگان را هدف تیر و تفنگ کرده هر سه چهار در آنجا بقتل درآمده مکافات عمل یافتند **سانحه دیگر** از سوانح علامات
آسمانی آنکه امیرقلی نامی از قبیله کروس اکراد که در سلک جلوکشان خاصه بود در ازای کاردانی و خدمتکاری مورد تربیت گشته رتبه ایل و
عشیرت کروس یافته بلقب سلطانی سرافراز شده بود در صفاهان در حسینی که رایات جلال در ییلاق بود و تیمور خان نام جلوداری دیگر از قبیله
کروس با دو سه نفر از آن طبقه که همه مردم غافل و دراندیش بودند منزل او رفتند و او انواع مردمی بظهور آورده بعد از انعقاد ضیافت هنگام
بیرون آمدن تیمور خان مذکور از جهالت رشک و حسد و غرور نفس سرکش از جاده عقل منحرف گشته و از مهابت و غضب پادشاهی که بکرات و مرات
درباره بیدولتان و مرتکبان اعمال ناصواب دیده و آزموده بودند اندیشه نکرده بیجا با شمشیر کشیده بر امیرقلی سلطان که بمشایعت ایشان بیرون
آمده زخم مهلک زده کارش ساخت اما شمشیرش شکست شخصی از خدمتکاران امیرقلی سلطان که فراش او بود بهمان ساعت شمشیر شکسته را بدست آورده

مردانه بود بحسن سعی و خدمت از پایهٔ نوکری بمرتبهٔ ایالت و خانی ترقی نموده منظور نظر عنایت و تربیت گردید در اوّل حال حاکم ولایت جام شد و بعد از آن برتبهٔ ایالت و دارائی مشهد مقدس یافت بعد از فوت مشار الیه امارت ایل توکلی بقلندر سلطان برادرزادهٔ او تعلق گرفته ولایت جام باو اختصاص یافت

گفتار در قضایا و سوانح سال قوی ییل مطابق سنه ثمان و عشرین و الف که سال سیم قرن ثانی جلوس همایون عباسی است

نوروز سعادت افروز این سنهٔ مبارکه در روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی مطابق سنه ثمان و عشرین و الف اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان آرا که نیر اعظم و ضیا بخش عرصهٔ عالم و مربی نتایج چهار عنصر و خشیجان است سه ساعت و چند دقیقه شب پنجشنبه مذکور از آرامگاه مجاری حوت بعشرت سرای حمل خرامیده طلیعهٔ نوربیان بهار و انتظام بخش حدائق و ازهار گردید گلهای نگارستان فروردین از ترشح ابر و لطافت هوا شکفتن آغاز نهاده از عطر ریاحین دماغ روزگار عنبر آگین گشت افسرده دلان نو و ایار خمول چون عندلیبان گلشن نباتی سر بجوش و خروش شادکامی بر آورده نغمه سرائی از سر گرفتند محنت زدگان گوی ملال چون احباب فکان روز وصال خوشوقت و خرم گشته در عرصهٔ جهان بزم طرب آراستند و شهریار کامکار نقاده اساطین سلاطین روزگار خلاصهٔ نتایج هفت و چهار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در قصبهٔ شریفهٔ اشرف از قصبات طیبهٔ مازندران و منازل بهشت نشان آن قصبهٔ شریفه که ساخته و پرداختهٔ معمار همت والای آنحضرت است بخوشدلی و کامروائی و فیروزی جشن عالی نوروزی منعقد ساخته مقربان بساط عزت و حاضران بارگاه سلطنت مراسم تهنیت و مبارکباد نوروزی بتقدیم رسانیده زبان ارباب عقیدت و اخلاص بدین مقال گویا بود شعر

شها عالم از تو پر آوازه باد گلستان عمرت تر و تازه باد
بر آید ز گیتی همه کام تو جهان را بلندی دهد نام تو

بعد از فراغ از انعقاد محافل بهجت فزا و انضباط مهمات ضروری دولت جهان پیرا و صید دلها نشاط شکار میانکال از خاطر عاطر خسرو بیهمال سر زده امر قضا پیوند شرف صدور یافت که پیاده بسیار از اطراف و جوانب مازندران بهشت نشان جمع آمده جانوران شکاری را از همه طرف رانده بمیانکال آورند و این میانکال سرزمینی است که آب دریا سه طرف آنرا فرو گرفته یک طرف بخشکی متصل است طول آن تخمینا سه فرسخ و عرض آن در منتهی آب جانب خشکی چهار دانگ فرسخ کما بیش است که رفته رفته باریکتر شده آب دریا منتهی میگردد و در هنگامی که جانوران شکاری را از اطراف و جوانب آن سرزمین در میآیند پیادگان طرف خشکی را گرفته خیمه ها بر پهلوی یکدیگر نصب نموده راه بیرون شد جانوران را بالکلیه از آنطرف مسدود میگردد و شکار اندازان تا بن عرصهٔ نشاط درآمده جانوران را بتیر و لدوز و تفنگ جانسوز از پای در میآورند اقسام جانوران کوهی و دشتی از آهوان تیزتک و یوز و پلنگ و غزال و امثال ذلک در آنجا جمع میگردند و وحشی غزالان آهو چشم یعنی گاوهای کوهی چون رمیده دلان کوی ناکامی از صدای رعد آوای تفنگ و غلغلهٔ صید افکنان و تیر انداز ان سهناک گشته از بیم خود را بدریا انداخته قریب بنیم فرسخ شناوری مینمایند و چون از رفتن بستوه میآیند و از دست و پا زدن باز میایستند از موجهٔ دریا بی اختیار بکنار می افتند و بعضی خود را چون عنبر تقان لجهٔ فنا در معرض هلاک دیده یک لمحه حیات را غنیمت شمرده خود باز میکشند تا مضمون این مصراع که (صید را چون اجل آید سوی صیاد رود) بفعل میآید الحق غریب تماشائی و بدیع طرز شکاری است و معمار طبیعت حضرت اعلی شاهی در آن عرصه گاه نشاط در ته محل تالارهای رفیع دلگشا ترتیب داده که با مخصوصان و مقربان در آنجا بزم خرمی آراسته صحبت میدارند و هرگاه طبع اقدس بسواری و صید افکنی مایل میگردد بر سمند صبا پیوند بر آمده بدان شغل شگرف انبساط بخش خاطر انور میگردند و چون از شکار اندازی دلگیری دست میدهد بتالار بر آمده با ندمار و مخصوصان بزم اقدس بصحبت مشغول میگردند القصه حضرت اعلی اکثر امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و میهمانان و مردم آشنا و بیگانه که از هر طرف آمده در پایهٔ سریر اعلی بودند

سال سی و دویم جلوس شاه عباس اول

والای وزارت خراسان سرافراز بود قلعه غوریان را استحکام داده قصبه را کوچه بند کرده در مقام دفع ضرر و آسیب جنود اوزبکیه در
آمده چند روز بین الجانبین نیران جدال التهاب داشت و دست تطاول و تعدی غارتگران آن قوم تا محل قصبه نرسید چون آغرق اوزبکیه
در چیچکتو و میمنه بود حسینخان و رستم محمدخان ابن ولی محمد خان اوزبک که از مخالفت بنی اعمام چنانچه در قضایای ایام گذشته سمت تحریر یافته
در ظل حمایت اولیای دولت قاهره و در آنوقت در بیرون شهر هرات اقامت داشت تدبیری شایسته کرده فوجی از جنود شاملو و جمعی از اوزبکیه
ملازمان رستم محمدخان را بچیچکتو بر سر آغرق ایشان فرستادند و آن گروه بدانجا رفته آغرق را نهب و غارت کرده اموال بسیار و دواب
و اغنام و دواب بیشمار آوردند چون یالنکتوش بهادر و رفقا ازین واقعه آگاه گردیدند مضطرب گشته بی نیل مقصود از حدود غوریان کوچ کرده
راه دیار خویش پیش گرفتند و زیاده آسیبی بمردم مواضع غوریان نرسید دیگری از سوانح این سال ظاهر شدن علامات آسمانیست
اول خطی روشن منحرف شبیه بشمشیر از جانب مشرق ظاهر شده قریب بصبح صادق مرئی میگشت و دنباله آن بجانب جنوب کشیده بود منجمان آنرا ذوذؤابه
مینامیدند و بعد از چند روز ستاره دیگر آتشی از جانب مشرق مایل بشمال نمایان شد که شعاع آن بالا ایستاده گویند ذوذنابه بود تا یکماه
بلکه چهل روز شعاعش افزایش و روشنی تام داشت بعد از آن کمتر شده تا دو سه ماه امتداد داشت اخترشناسان عهد و منجمان این ملک
تأثیر آنرا بیماریهای صعب و تلف شدن خلایق و لشکرکشی و خونریزی قرار میدادند و می گفتند معظم تأثیرش در جانب مشرق و شمال و جنوب
خواهد بود و در ولایت ایران که وسط ربع مسکون است کمتر خواهد بود و معهذا تأثیرات عظیمه ظهور یافت زیرا که در اکثر ممالک فتنه و فتور
و لشکرکشی واقع بود میان سلاطین روم و فرنگ و ماوراء النهر و ترکستان و اکثر بلاد محاربات روی داد و بیماریهای متنوع شیوع یافته
در دار المرز و مازندران و محال مایل بشمال خلقی کثیر راه عدم پیمودند و گفتگوهای نزاع آمیز از عامه بخواص سرایت کرد از جمله سوانح
آنکه میانه میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی و قوام الدین محمد اصفهانی مستوفی الممالک گفتگوها واقع شده یکدیگر را بمعایب و تضییع مال دیوانی
و تقصیرات متهم و منسوب ساخته بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که صدور عظام و سرکاری قلبعلی بیک ییساول صحبت شاملو تحقیق سخنان
طرفین رسیده معروض دارند و حسب الامر الاعلی در فرحاباد دیوان کرده مستوفی الممالک آنچه در هر باب سخن داشت مفصل نموده وزیر
دیوان اعلی در هر فصلی جوابی باصواب در قلم آورد اما حضرت اعلی بنور فراست دریافتند که آن حکایات غرض آلود است پرده پوشی کرده
بتغافل پادشاهانه گذرانیده دیگر از آن مقوله نپرسیدند و ایشان نیز نادم گشته حرفی بر زبان نیاوردند مشاهیر متوفاهای این سال
حسین خان شاملو بیگلربیگی که از ملازمان قدیمی حضرت اعلی بود و بحسن خدمات لایقه و قدمت خدمت مورد تربیت و ترقی گشته بیست سال بود
که در کمال اقتدار و استقلال والی نافذ الامر دار السلطنه هرات و بیگلربیگی کل خراسان بود و در حکام و سایر امرا بغلام قدیمی خطاب مینمودند در این
سال مریض گشته باجل طبیعی فوت شده بدار الملک بقا پیوست و حسب الامر آنحضرت که طبع همایونش معیار حق شناسی است در روضه مقدسه
رضویه علی مشرفها الصلوة و التحیه مدفون گشت خلف صدقش حسنخان بجای پدر منصوب گشته الکاء و قشون و منصب جلیل القدر امیر الامرائی
خراسان باو تفویض یافته بلوازم دارائی پرداخت مهدیقلی بیک میرآخورباشی چغتائی که از ملازمان معتمد و مقربان بساط اقدس
و صاحب رای و مشورت بود در اوایل اینسال که رایات جلال از قشلاق مازندران بجانب آذربایجان در حرکت آمده در دار السلطنه قزوین
تشریف داشتند موحی الیه مریض گشته یوما فیوما مرض اشتداد پذیرفته در اوایل ماه شعبان سنه ۱۰۲۷ هزار و بیست و هفت عالم فانی را وداع
نموده بجهان جاودانی شتافت نعش او را نیز بمشهد مقدس برده در روضه مطهره مدفون گشت فرزندانش صغیر بودند و خدمت میرآخوری از
ایشان متمشی نمیشد بنابر آن یعلی بیک نکه مشهور بعلی بابی که او نیز از ملازمان قدیم آن خدمه بود مرجوع گشت شاه نظر خان
ترکلی چغتائی که حاکم مشهد مقدس معلی بود درینسال بیماری عارض او گشته جهان فانی و عمر زندگانی را وداع کرده وی مرد شجاع و دلیر

مردانه بود

سنه ۱۰۲۷

متوفاهای این سال

حسینخان

مهدیقلی بیک

شاه نظر خان

بنظر در آید هرچند این معنی مرضی خاطر ایلچی نبود بالضروره رضا جوئی گشته خلاصه تحف و نفایس هدایا را از مرصع آلات و تحفهای غریب و اقسام اقمشه و اجناس موازی سیصد عدد انتخاب نموده در میدان سعادت از نظر فرخنده اثر گذرانیدند و حسب الامر اشرف بیوتات و اسباب خود را در شهر گذاشته جهت تماشای زنگول که بطرز خاص شکار کراز است چون درین اوراق صفت آن طرز بدیع غالبا مکرر سمت تحریر یافته درین مقام در ذکر آن قلم نکته نگار خاموشی گزید جریده و سبای مرافقت رکاب اقدس اختیار نمود

ذکر ایلچی پادشاه عظیم الشان ممالک روس است که درین سال آمد

وهم درینسال ایلچی بزرگ معتبر که از امرا و کلانتران معتمد آن سلسله رفیعه بود از راه دریا و دشت خزر به دربند شیروان آمده متعاقب موکب همایون از اردبیل بدار السلطنه قزوین رسید و او نیز در میدان سعادت بسعادت بساط بوسی دریافت و بتوسط ترجمان از جانب پادشاه خود اظهار نیازمندی و اتحاد بیش از پیش نموده مکتوبی عریض طویل که بترکی نوشته شده بود بنظر اشرف در آورده مضامین اخلاص آیین آن معروض گشت و کماپیش مذکور بعواطف و الطاف شاهانه سربلندی یافت و در همان روز که هدایای فرمانفرمای هندوستان بنظر اقدس در آمد تحف و هدایای پادشاه روس و مسکو نیز از نظر اقدس گذشت از جمله هدایا چند دست شنقار عنقا شکار بود که سوای روس در هیچ مملکتی یافت نمیشود عاطفت خسروانه یکدست شنقار سیمرغ شکار بخان عالم عطا فرموده الحق تحفهای غریب و هدایای مرغوب آورده بود در اندک زمانی رخصت انصراف یافته مشمول نوازش و احسان بوجه لایق از راه گیلان روانه دیار خود گردید

ذکر ایلچی قطب شاه که والی ولایت گلکنده است از دیار دکن هندوستان

که هم درینسال آمد شیخ محمد خاتون نام که از زمره علما و افاضل بود پدرش شیخ علی خاتون که در میانه تازیان آن طبقه خاتون لقب داشته‌اند در زمان شاه جنت مکان از اتقیاء مجاورین مشهد مقدس و از سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس علیه التحیة و الثناء موظف بود و خود در زمان فترات ازبکیه بجانب دکن رفته برحسب تقدیر در سلسله علیه قطب شاهیه در سلک خواص ملازمان اختصاص و انتظام یافته بود همراه حسین بیگ قیچاچی تبریزی که سه سال قبل ازین از جانب همایون اعلی برسم تعزیه مرحوم محمد قلی قطب شاه و تهنیت جلوس سلطان محمد برادر زاده و داماد او که بعد از فوت عم بر سریر دولت قطب شاهی تمکن یافته رفته بود در دار السلطنه قزوین رسیده بشرف بساط بوسی و ادراک محفل مقدس معزز گردید و مکتوب ضراعت آیین مخلصانه که از جانب قطب شاه بنده سدّه سپهر اشتباه ارسال یافته بود بنظر اشرف در آورد تحف و هدایای لایقه والی مذکور را با پیشکش خود گذرانیده مورد الطاف و اعطاف گشت و بعد از فراغ از اموری که بتحریر پیوست رایات فیروزی نشان بصوب مازندران در حرکت آمده از راه گیلان سبکتکان روانه شدند و قشلاق همایون درینسال در فرح آباد جنت نهاد واقع شده همواره بساط انبساط گسترده با میهمانان و خواص مقربان عشرت پیرا بوده روزگار بخرمی و خوشدلی میگذرانیدند از سوانح اینسال آمدن جنود اوزبکیه و یرباولان آن طایفه است بخراسان که چون حسینخان بیگلربیگی خراسان فوت شده بود اوزبک بطمع نهب و غارت تا موازی سی هزار کس بسرکردگی یلنگتوش بهادر و چند نفر از اعاظم امرای بلخ و بخارا بخراسان آمده چند روزی در حوالی غوریان اقامت نمودند حسن خان که بعد از فوت پدرش حسینخان متکفل ضبط و نسق مملکت شده بود باتفاق آقایان شاملو و جمعی از هر طبقه جنود قزلباش که در هرات بودند جنگ و ورود صلاح ندیده بحفظ و حراست قلعه و مملکت پرداختند یلنگتوش دست قدرت خود را از تعرض ملک هرات کوتاه دیده بجانب غوریان رفت خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که از اکابر و اعیان آن ولایت بمزید اعتبار ممتاز و بیمن تربیت شهریار کامکار بمنصب

سال سی و دویم جلوس شاه عباس اول

(۶۶۲)

برخوردار ملقب بخان عالم را که از امرای بزرگ آن سلسله و از قبیله برلاس جغتای احفاد ایکوتیمور بود و از جانب پادشاه بخطاب بابی یعنی برادری
سرافرازی داشت همراه یادگار علی سلطان طالش که از جانب همایون بایلچیگری رفته بود برسم رسالت فرستاده چندگاه بود که در دارالسلطنه
هرات توقف داشت درین سال متوجه درگاه معلی گردید چون نهضت همایون بجهت دفع سپاه روم بجانب آذربایجان واقع شد از مقربان
بساط اقدس کلبعلی بیک یساول صحبت شاملو را مقرر فرمودند که او را استقبال کرده بدارالمؤمنین قم برد که تا معاودت موکب همایون در
آنجا اقامت داشته باشد و او داخل دارالسلطنه قزوین شده و از آنجا بدارالمؤمنین قم رفت و یادگار علی سلطان از او جدا شده
متوجه پایه سریر اعلی گردید در روزی که خان عالم داخل قزوین شد راقم این نسخه عالم آرا در شهر مانده بود و مشاهده تجملات ظاهری او
کرده و از مردمان روزگار دیده استماع نمود که از آغاز ظهور دولت ایلخانان الی الآن از ولایت هند بلکه روم ایلچی بدین شوکت و اسباب
جاه و حشمت بولایت ایران نیامده و معلوم نیست که در زمان پادشاهان عظیم الشأن سابقه از اکاسره و کیان نیز آمده باشد که در این زمان
فرخنده نشان بمیامن تاییدات الهی و موجب ازدیاد عظمت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل الهی وقوع یافت و سلاطین آفاق و فرمان روایان
جلیل الشان باستحقاق از مسلم و غیر مسلم بالطوع والرغبه ابواب صداقت و ارتباط صوری و معنوی با آنحضرت مفتوح داشته و میدارند و محبت
وولای آنحضرت در دلهای ایشان قرار گرفته آمد شد فرستادگان خود را بدرگاه سلاطین پناه سرمایه افتخار و موجب ازدیاد مواد
بزرگی خود میدانند الحمد لله علی ذلک القصه در اول حال که خان عالم قدم بمملکت ایران نهاد تا یک هزار نفر از ملازمان معتبر پادشاهی که رفیق
او کرده بودند و ملازمان خاصه خود سوای نوکر نوکر و خدمتکار همراه داشت که از آنجمله دویست نفر قوشچی و میرشکار بودند جمعی را از هرات
بازگردانید روزی که بدارالسلطنه قزوین رسید از ملازمان سرکار پادشاهی و خاصه خود و ملازم ملازم و خدمتکاران اقبال و محافظان
جانور قریب بهفتصد هشتصد نفر بودند ده زنجیر فیل قوی هیکل که با تختها و سریرهای زرین و زینتهای گوناگون آراسته و اقسام جانوران
از ببر و پلنگ و آهو و برهای هندی و یوز و کرگدن و مرغان جنگجو و گاوهای بحری که پالکی و مکاس میکشیدند همراه داشت در هنگامیکه رایات
جلال بفیروزی و اقبال از آذربایجان عود نموده در دارالسلطنه قزوین نزول اجلال فرمودند منشور عاطفت و فرمان طلب باسم خان عالم
اصدار یافت و او از محل اقامت متوجه پایه سریر سلطنت گردید و چون بحوالی شهر رسید جمعی از اعاظم امرا استقبال کرده باعزاز و احترام
بشهر آورده در باغ سعادت آباد و منازل دلگشای ارم نهاد آنجا منزل گزید روز دیگر در میدان سعادت که حضرت اعلی بنشاط چوگان
بازی و قپق اندازی سرگرم باده نشاط بودند خان عالم بکورنش همایون سعادت امتیاز یافته زیاده از مأمول نوازش و اعزاز و احترام
بظهور آمد بلفظ گهربار خطاب فرمودند که چون میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه طریقه اخوت و برادری مسلوک است و آنحضرت
ترا برادر نامیده و برادر برادر هم برادر است لاجرم در هنگام کورنش او را برادرانه در آغوش مرحمت کشیده انواع تعظیم و تکریم شاهانه
و نوازشات بی تکلفانه که نسبت بآشنا و بیگانه شیمه کریمه آنحضرت است درباره او بظهور آوردند و چند روز که دارالسلطنه مذکور محل
نزول موکب همایون بود همه روزه در میدان سعادت آباد عشرت پیرا بوده خان عالم بعز مجالست معزز و محترم بود و اراده او این بود که تحف
و هدایای پادشاه والاجاه و منتسبان آن درگاه در کل از نظر خجسته اثر گذرانیده هر روز نوعی از انواع هدایا بنظر رساند و بامتداد می کشید
چون اراده خاطر اشرف آن بود که از راه گیلان بمازندران بهشت نشان توجه نموده بنشاط شکار زنگول که مخصوص آن ولایت است و موعد مقرر
دار و برد از ند و وقت مضیق گشته فرصت آن نبود که مطلب خان عالم بظهور آید و تجملات دنیوی را در نظر همت بحر خاصیت خسروانه آن قدر و مقدار
نیست که چند روز اوقات خجسته ساعات صرف مشاهده آنها فرموده از نشاط آن شکار باز مانند فرمان جهان مطاع نافذ گشت که خلاصه تحف را
بانفاس امتعه از هر جنس دو تنه عدد مرتب ساخته در یکروز از نظر همایون بگذرانند و سایر امتعه و اجناس را مفصل ساخته به بیوتات بسپارند که بتدریج
بنظر درآید

(۱۰۱۶) و مکرر اظهار نموده شده که اطوار ایشان با گفتار موافق نیست مبادا سپهسالار مذکور و عظماء رومیه خواهند حیله و تزویر انگیزند و بدین گفتگوهای
روی اندود جنود قزلباش را از جنگ و جدال باز آورده راه سلامت پیش گیرند و بدین وسیله از قلمرو همایون سالم بیرون روند حکم قضا
جریان باسم قرچقای خان سپهسالار و امراء و عساکر ظفر شعار شرف اصدار یافت که دست از تعاقب باز نداشته منزل بمنزل
باردوی رومیان دست و گریبان اقامت مینموده باشند که چون از جانب همایون عهدنامه داده شده اگر ایشان نیز در قول خود صادق و
در وقوع امر مصالحه راسخند از آن طرف نیز عهدنامه علاحده بمهر سپهسالار که از جانب پادشاه مرخص و صاحب اختیار است و مهور ارکان
دولت عثمانی و قاضی و مفتی و عظماء که همراه اند درست نموده مصحوب ایلچیان سابق که در آن صوب اند ارسال دارند سپهسالار و عساکر ظفر شعار
حسب الفرمان بهشیار کامکار تا چمن اخته خانه مرند بدین دستور تعاقب نموده و در هر مرحله چنان قریب باردوی مخالف نزول
مینمودند که خیام هر دو اردو منظور انظار طرفین بود و خلیل پاشا این مقدمه را به رسیدن ایلچی مجدد موقوف میداشت پسران جغدان آقا
صریخابیه وارد و ینکیچری آقاسی و قزلر آقاسی که در آن خانواده بغایت معتبر و مؤسس مراتب امور دولتند خاطرنشان مینمایند که چنین بیجا پیش
آمدن قزلباش علامت آنست که از جانب پادشاه خود رخصت محاربه یافته اند اگر فی الواقع در مقدماتی که تمهید یافته راسخند ایلچی سابق قزلباش را
با عهدنامه که طلب نموده اند بر وفق رضای اشرف اعلی درست داشته ارسال میباید داشت و مضایقه بامور جزئیه نمیباید کرد والا آماده
محاربه و جنگ بزرگ سلطانی میباید بود که عنقریب بظهور میپیوندد چون عساکر روم که پشت ایشان بجنود تاتار قوی بود دستی بر نیافته بود و در هر
مرحله که بولایت خود نزدیکتر میشدند تفرقگی لشکر بظهور می پیوست سردار استعداد جنگ و جدال در سپاه روم ندیده باستحکام قواعد
صلح پرداخت و عهدنامه بنهجی که مرضی خاطر مبارک بود در قلم آورده بمهر خود و سجل قاضی عسکر و مفتی و معارف لشکر و عظماء امراء و اعیان
شاه تسلیم میرزا محمد حسین نموده او را روانه نموده خود کوچ کرد و چون مشارالیه باردوی سپهسالار رسید بعد الوصول نزل و ساوری که
از جانب اشرف اعلی نامزد رومیه شده بود ارسال یافت و میرزا محمد حسین در دارالارشاد اردبیل بشرف تقبیل عتبه علیه گردون نظیر مشرف گشته
حقایق حالات عرض کرد و یادگار علی سلطان نیز از اردبیل بآئین شایسته روانه جانب قسطنطنیه گشت شرح وقوع مصالحه و مراجعت یادگار
علی سلطان و آمدن ایلچی معتبر از جانب سلطان عثمان در قضایای سال آینده بگذاشته کلک بیان میگردد انشاء الله تعالی بعد از وقوع این
حالات سپهسالار مذکور تا موضع ترکمان کندی کرمرود آمد در آنجا حکم شد که بیان عساکر ظفرنشان پرداخته جنود منصوره را رخصت اوطان
دهد و خود با ملازمان خاص بدار السلطنه تبریز عود نموده بجبر اختلال احوال رعایا و زیردستان و جمعیت پراکندگی دیار پریشانی پردازد و حکومت
آن خطهٔ دلگشا و امیر الامرائی کل آذربایجان باو تفویض یافت و درین آمد و رفت عسکر جیبا از روم و تاتار و محاربه عظمی که وقوع یافت بحفظ الهی
نگهبانی کرده از عساکر منصوره سوای چند نفر تفنگچی که در بدایت وصول سپاه مخالف در خسروشاه تبریز علی الغفله بجمعی تاتار دچار شده
شهد شهادت چشیده بودند و چهار پنج نفر از اوسط الناس قزلباش که در معرکه جنگ تفنگ خورده بودند دیگر کسی که نام و نشانی داشته باشد
ظاهر نشد که راه عدم پیموده باشند العلم عند الله و از مراحم و اصطناعات شاهانه نقصان و خسرانی که از ممر عبور لشکر مخالف برعایا و عجزه آذربایجان
رسیده بود از روی تحقیق و تفتیش در قلم آورده مع شیء زاید از دیوان اعلی عوض داده شد و رعایا بدین عطیه عظمی مسرور و شادمان گشته در
لوازم دعاگوئی افزودند و رایات جلال بصوب عراق در حرکت آمد

ذکر آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه ملایک مطاف

در قضایای ایام گذشته مرقوم کلک سوانح نگار گردید که پادشاه عالیجاه فلک بارگاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان میرزا

سال سی و دویم جلوس شاه عباس اول

معتبر بود آمده مژده فتح و ظفر رسانیده موجب مسرت و شادمانی احباب و دوستداران و مخذولی اعادی و دشمنان گردید متعاقب محمد تقی بیک
تبریزی مین باشی تفنگچیان آذربایجانی آمده شرح حال و خصوصیات جنگ و اسامی گرفتاران بتفصیل عرض کرده محمد پاشا بگلربیگی وان و میرزا
بیک آقا تاتار و چند نفر از گرفتاران را که بخدمت اشرف فرستاده بودند حضرت اعلی از عاطفت جبلی گرفتاران را در کنف لطف و مرحمت
جای داده انواع تفقد و دلجوئی که لازم ذات اشرف است بظهور آوردند مجملا چون سپاه مخالف شکست قوی یافته بقیة السیف بحال
شکسته باردوی سردار رسیدند چنین مسموع شد که اضطراب عظیم برومیه راه یافته مظنه آن داشتند که سپاه قزلباش جلوریز بر اردوی
رومیه خواهد آمد پسران خندان آقا که تنها در خدمت اشرف بودند و در سفر گرجستان فرار نموده درین سفر همراه سردار و از اطوار قزلباش
آگاه بودند سردار را مطمئن ساخته خاطرنشان کرده بودند که امرا و عظام قزلباش احدی را یارای آن نیست که بی رخصت نواب کامیاب
شاهی باینگونه امور دلیری توانند کرد و آنچه روی داده بنابر ضیق وقت و عدم فرصت که حصول رخصت بود سردار از قول ایشان
فی الجمله اطمینان یافته فی الجمله از تدابیر سپاهیانه کرده یک دو مرحله پیش آمده دیگر باره کسان معتمد بجهت تمهید امر مصالحه فرستاده
انواع طلابیات بظهور آورده بیشتر از پیشتر طرح الفت و آشنائی انداخته و ذمه خود را از لشکر فرستادن بری ساخته بپادشاه تاتار
و جمعی از جهلاء و جنگجویان که لطمه روزگار نخورده از حادثات زمانه بیخبرند نسبت دادند و التماس نمود که یکی از معتبران طوایف قزلباش را
برسم رسالت تعیین نموده با عهدنامه مهر مبارک درباب استقرار صلح و صلاح بپایه سریر عثمانی ارسال دارند که موجب وثوق و اعتماد ایشان
خیرخواه طرفین گشته من لا صداد آن حسن زمانی را دست آویز خود ساخته مراجعت واقع شود و ایلچی لوازم تهنیت و مبارکباد
پادشاهی سلطان عثمان بجای آورده مجدداً امر مصالحه بوساطت ایلچی خواه درین مرتبه بر وفق رضای اشرف بر وجهی صورت وقوع
یابد که من بعد از خلل و نقصان مصون و محروس باشد و چند روزی که بجهت رسیدن ایلچی و آوردن عهدنامه در قلمرو همایون باشیم میهمان
آنحضرتیم و امری که منافی دوستی باشد بظهور نخواهد آمد و بعد از ورود ایلچی بزرگ میرزا محمد حسین و ملازمان عالی که در این صوب بملازمت
خواهند رسید چون حضرت اعلی در اول حال بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان و مرحوم سلطان سلیمان بصلح رضا داده قاضی خان
صدر را که از اعاظم سادات عالیدرجات دیار عجم بود فرستاده بشروطی که در طی آن احوال رقم زده کلک شیرین مقال گشته مصالحه
انعقاد یافته بود درین مراتب که بجهتی ظاهر خلل بارکان مصالحه راه داده مکرر لشکر بدیار عجم کشیدند با آنکه در هر مرتبه غلبه ازین طرف
وقوع یافت هرگاه حرف مصالحه بمیان آوردند بنابر آنکه مبادا عالمیان نقض عهد باینطرف اسناد نمایند بدستور رضا بمصالحه دادند درین مرتبه
نیز عذر پذیر گشته محمد پاشا بگلربیگی وان را که مرد خیرخواه صلاح اندیش بود با چند نفر دیگر از گرفتاران که زنده مانده بودند اطلاق فرموده
روانه کردند و حسب الصلاح سردار که استدعای ایلچی کرده بود یادگار علی سلطان طالش را که مرد سنجیده کاردان و از رسالت هند
بازگشته بمنصب ارجمند خلفائی سربلند شده بود برسالت پادشاه روم تعیین کرده با عهدنامه مبارکه و تحف و هدایای لایقه و مکتوب دوستانه
روانه نمودند و چون سردار مخاصمت و دشمنی را بدوستی مبدل ساخته اظهار نموده بود که بعد ازین میهمان آنحضرتیم عاطفت جبلی و رعایت
آداب میهمان نوازی که در مقیاس طبع همایون نسبت بدوست و دشمن یکدرجه دارد اقتضای آن کرد که قطع نظر از راه و رسم متعارف
فرمانروایان عالم صورت کرده شرایط میزبانی بظهور آوردند از غایت خسروانه موازی پانصد شتربار از آرد و برنج و روغن و حلاوت قند
و نبات و مربیات و گوسفند فراخور اجناس و میوه های الوان و سایر ماکولات و علیق الدواب و امثال ذلک جهت سرکار سردار و اعیان رومیه
نامزد فرموده نزد سپهسالار فرستادند که هرگاه وقت اقتضا نماید باردوی سردار فرستند و چون این اخبار بسردار رسید عنان بصوب
مراجعت انعطاف داده کوچ کرد و در خلال اینحال بخاطر انور که مورد الهامات غیبی است خطور نمود که چون طبقه رومیه مردم دوراندیش حیله ورزند

و مکر آزموده

جلد ستیم تاریخ عالم آرای عباسی

یوزباشیان و قورچیان عظام شاملو و از جنود افشار طایفه ایمانلو و غیرهم که بسرداری زینل بیک بیکدلی مامور بودند از بیم آنکه مبادا چشم
زخمی بسپاه منصور رسد از قلت خویش و کثرت اعدا نیندیشیده جلوریز بر سپاه مخالف تاختند و تا قول بزرگ سپاه روم و تاتار عنان بازنکشیده
گروه انبوه از مخالفان بتیغ تیز و طعن سنان بر خاک هلاک انداختند و از جانب دست چپ نیز مبارزان مرد افکن جنگجو و دلاوران لشکرشکن
تند خو که بسرکردگی امام قلیخان بیگلربیگی فارس بدفع حملات پی در پی رومیه تعیین نموده بودند اسب جلادت در میدان کارزار برانگیخته حمله عظیم کردند و
از هر دو طرف داد دلاوری و مردانگی دادند از آن حمله دلیرانه و صدمات مردانه پای ثبات و قرار فوج مخالف سستی پذیرفت و آثار ضعف و علامت
انکسار بر وجنات احوال آن لشکر بیشمار که اضعاف جنود میمنه و میسره سپاه منصور بود نمایان گشته رومیه متلاشی شدند قول بزرگ ایشان از زور و کر
افتاد القصه رومیه و تاتار از آن صدمه دلیرانه که از میمنه و میسره افواج قاهره وقوع یافت شکست عظیم یافته روی بوادی هزیمت نهادند حسن
پاشا وزیر و بیگلربیگی ارض روم و سردار لشکر رومیه بود بدست شاهقلی بیک قورچی ایواغلی گرفتار شد چون زخم قوی از و یافته بود و
در آن زخم مهلک احتمال زیستن نداشت بقتلش پرداخته سر او را بنظر زینل بیک رسانید و او نزد سپهسالار فرستاد محمد پاشا بیگلربیگی خطه
وان بدست یکی از قورچیان ایناللو شاملو گرفتار شد و چند نفر از پاشایان معتبر و سرداران جلادت اثر روم و جمعی کثیر از آن طایفه طعمه
شمشیر و جمعی غفیر از عظما و زعما و چاوشان معتبر اسیر و دستگیر شدند چون درین جنگ شاهین گرایخان عمزاده جانی بیک گرای که در سفر
گرجستان از روی ارادت و اخلاص بخدمت اشرف آمده بود در میان مقدمة الجیش سپاه قزلباش بود و ضد یکدیگر بودند و قوم تاتار اندیشه نمودند
گویند جانی بیک گرای پادشاه تاتار را چند نفر از بهادران کاردیده جنگ آزموده آن طایفه بنا بر رعایت حزم و احتیاط سپاهیانه از پای
علم بیکسو برده بودند در وقت انهزام و شکست لشکر ضلالت مآب توقف نیاورده از همانجا که بود عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت و بدین حیله از چنگل
شاهین اوج اقبال که بقصد او پرواز نموده رهائی یافته جان بسلامت بیرون برد تا میرزا بیک آقای وکیل او که جمله الملک و صاحب اختیار
طایفه تاتار و بسیار معتبر و پادشاه نشان بود با موازی هشتاد نفر از میرزایان و میرزادهای تاتار زنده بدست در آمده اکثر سپاه تاتار در
پای علم او بقتل رسیدند از جمله گرفتاران تاتار میرزا بیک آقا با دو سه نفر زنده نگاه داشته بقیه را عدم نمودند قریب بهفتاد هشتاد علم
و رایت که رومیان آلای بیکو بند و هر آلای علامت سرداریست که صاحب قشون و لشکر است بدست در آمد بعد از شکست مخالفان قورچیان خاص لوازم
احتیاط مرعی داشته بمظنه آنکه مبادا مخالفان سپاهی علیحده در کمینگاه غدر که ترکان بسو میکویند داشته باشند لشکر قول بزرگ را که همگی ملازمان
رکاب اشرف بودند رخصت محاربه و تعاقب دشمن نداده تیپ را از ترتیب نینداختند و چون بر رخصت همایون این واقعه دست داده بود زیاده
ازین جرات خود سپری نکرده روز نیز بیگاه شده بود چندکس را مامور ساخت که غازیان را از تعاقب هزیمتیان بازگردانند چون غیرت
و مردانگی که در نهاد شجعان روزگار بید قدرت الهی تخمیر یافته در یوقت کجا میگذارد که بقانون عقل و آداب خدمت و شیوه فرمانبری عمل شود برخی
از یکه سواران قزلباش پوشیده و پنهان از تیپ بیرون رفته تا گدوک شبلی که از معرکه جنگ تا آنجا سه فرسخ است تاخته مردانگیها کرده رو
مراجعت نموده بودند و بنا بر راه و رسم نوکری در آن حین مخفی داشته بودند بعد از طی حالات سمت ظهور یافت القصه بیمن الطاف الهی و
امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین و حراست باطنی حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام کرام که زنده دلان بارگاه قدس پسند
نیروی اقبال نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات منسوبان درگاه شاهی وزید همان لحظه حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند و عساکر منصوره بجانب
آغرق که در کردکندی نام محلی فرود آمده بود معاودت نمود روز دیگر ملاحظه سرها و اخترجها و آلایها که غازیان فوج فوج و جوق جوق بنظر میآوردند
نموده بمردانگی که از هر کس ظهور یافته بود بعز میرسید موازی پانزده هزار نفر بقلم در آمد که درین معرکه از مخالفان بقتل در آمده بودند و حفظ الهی
حراست و نگهبانی کرده از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد در دار الارشاد اردبیل یوسف بیک که از زمره غلامان

شکست یافتن سپاه رومیه و تاتار

معتبر بود

سال سی و دویم جلوس شاه عباس اول

نام محلی از محال سراب بود رسیدند و عثمان آقا قرچغای خان را ملاقات نموده مشمول نوازش و مرحمتهای لایقه رخصت انصراف یافت آنجماعت سپاهیانه اقتضای آن کردند که یورت محل اقامت خود را تغییر دهند در حینی که یورت تازه تعیین یافته آغرق را روانه نمودند و لشکر سوار مانده صبحی که اراده رفتن داشتند قراولان آمده خبر ورود مخالفان بعزم جنگ رسانیدند امرا و عظام نزد سپهسالار جمع شده در بحر تفکر و اندیشه فرو رفتند زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعرض اقدس رسانیده بهر چه مقرر شود بعمل آورند در اثنای محاوره و کنگاش متواتر قراولان آمده از آمدن لشکر اخبار نمودند و متعاقب طلیعه لشکر و سیاهی سپاه نمایان شده دست و گریبان رسیدند امرا و عظام بالضروره قرار محاربه داده قرچغای خان بترتیب مقدمات جنگ پرداخت و صفوف قتال آراسته گشت

ذکر محاربه لشکر ظفر شعار با سپاه روم و تاتار و فیروزی یافتن جنود ظفر ورود و باز گشتن سردار و وقوع مصالحه بتقدیر پروردگار

شرح محاربه مذکوره که از ثقات استماع افتاد برین نهج است که جانی بیک کرای پادشاه قبیله تاتار قرافرم و چندی از امرا و پاشایان روم دشمنان و جنگ جویان آن مرز و بوم نزد سردار جمع آمده در باب معامله قزلباش گفتگو آغاز نهادند ماحصل گفتگوی ایشان آنکه دو سه سال شد که عزیمت سفر عجم و محاربه لشکر قزلباش تمهید یافته و سپاه و تاتار بدین عزیمت در دیار روم اقامت دارند و نقصان و خسران بیشمار بملک و مال رسید و اصلا نتیجه برین آمد و رفت مترتب نمیشود و لشکر تاتار زیاده ازین درین دیار توقف نمیتوانند نمود و در محاربه اصرار دارند صلاح در آن است که با گروهی از جنود رومیه و تاتار بعزم رزم بر سر سردار قزلباش رویم اگر ظفر یابیم فهو المطلوب و الا تا نزد همگنان بتقصیر متهم و بجبن و بددلی منسوب نگردیم هر چند این اراده منافی مقدماتی است که خلیل پاشا در میان دارد اما جمعی این گفتگو را تقویت نموده بدلایل سپاهیانه سردار را بلشکر فرستادن راغب ساختند لشکر تاتار در آنوقت بقول اصح زیاده از پانزده هزار نبودند سی و پنجهزار کس دیگر از سپاه روم و بگلربیگیان سرحد و عشایر اکراد سرداری حسن پاشا که بگلربیگی ارض روم و در سلک وزرا بود تعیین نمودند که مجموع چهل هزار رومی تعیین کرده بودند که مجموع شصت هزار باشند اما الاول اصح الحاصل سپاه تاتار و طبقات لشکر روم از قول و ینکیچری و غیرهم بیکدیگر پیوسته شب از موضع ارشتاب نام محلی که تا سقنسرای محل اقامت قزلباش چهار فرسخ است گذشته صبحی نمایان شدند و چون امرا را مدار بر اختیار آماده جنگ و پیکار گشتند افواج قاهره فوج فوج و قشون قشون جبه و یراق بر خود مرتب ساخته بعرصه گاه نبرد آمدند و زبان حال شیردلان معرکه قتال درین مقال گویا بود

شعر
که ای شیرمردان دشمن شکار
مدارید اندیشه از کارزار
چرا باکشیم از زره کینه پس
نخسبد شب گور در خانه کس

قرچغای خان با عموم ملازمان درگاه که قریب بیست هزار بودند در قلب قرار گرفته غازیان شاملو با فوجی از اصحاب دست راست بسرداری زینل بیک بیکدلی شاملو معین گشت امام قلیخان بگلربیگی فارس با بعضی امرا و عساکر در دست چپ اعلام جلادت افراخت امرا و عظام و سرداران میمنه و میسره بقاعده و آداب مقرر قول آراسته و چرخچی و هراول پیراسته روی بمعرکه قتال آوردند و قرب یکفرسخ بمقابله شتافته در پل شکسته نام محلی مقدمة الجیوش طرفین بیکدیگر ملاقی شدند سپاه مخالف نیز از آنطرف صفوف آراسته از دلیران روم و مبارزان تاتار جوانان جنگجوی جلادت شعار دست بتیر و کمان و سیف و سنان بردند از طرفین بهادران رزم آزمای بر یکدیگر حمله نموده آتش حرب بنوعی افروخته گشت که خرمن عمر پردلان معرکه کارزار از آشنا و بیگانه میسوخت گرد و غبار معرکه نبرد بفلک اثیر گردون رسید و از دود تفنگ روی هوا تیره و تار گشت

شعر
تفنگ شد ز خون ساقی بزم جنگ
که در آستین داشت نقل فرنگ
ز دود تفنگ اندر آن رزمگاه
مه نو چو ابروی خوبان سیاه

چون لشکر مخالف از همه طرف هجوم آورده آثار غلبه و اقتدار ظاهر میساختند از اصحاب دست راست

ذکر آمدن خلیل پاشا سردار و عساکر روم بدیار آذربایجان و شرح احوالی که از طرفین وقوع یافت

چون از بهار روزی چند گذشته هنگام حرکت لشکر یاشد عساکر روم و سنجق بیگیان سرحد که بمرافقت خلیل پاشا مأمور بودند از اطراف و جوانب
دیار روم و شام جمع آمده بکثرت و ازدحام عظیم در اردوی سردار فراهم آمده از محل اقامت و یورت قشلاق در حرکت آمده روی توجه
بجانب آذربایجان آوردند در اثنای راه میرزا محمد حسین که از اینجانب برسالت و سفارت رفته بود بسردار رسید بعد از وصول مشارالیه
و ادای مراسله و پیغام قاسم بیگ سپهسالار مازندران ایلچی سابق را مرخص ساخته با شخصی نو باندان بخدمت اشرف فرستاد و در
مکتوبی که نوشته بود اظهار سلامت نفس و خیراندیشی خود و نیکخواهی مسلمانان نموده عرض کرده بود که بر ضمیر انور واضح است که همه کس را
بقدر حال اضداد و عیب جویان هستند و در همه جا ارباب فتنه و فساد مهیا باشند که هنر را لباس عیب پوشانیده در نظر همگنان جلوه دهند
و اکنون برحسب تقدیر الهی و فرمان پادشاهی نهضت عساکر روم بسرداری این خیراندیش مد الصوب لازم گشته بمقتضای المأمور
معذور بنابر مصالح ملکی و اقتضای وقت عزیمت جانب تبریز مصمم است و از بیم طعن اضداد فسخ آن متیسر نیست اما چون بدان صوب نزدیک شده
قرب جوار واقع شود انشاءالله الرحمن هر آنچه مرضای خالق و ترفیه حال خلایق و صلاح دولت طرفین باشد بظهور میآید و خود کوچ بر کوچ
روانه جانب تبریز گردید قرچقای خان سپهسالار در تبریز بود و چون خبر آمدن او محقق گشت و جواب صریح در صلح و جنگ و دوستی مرقوم نساخته
باقتضای وقت و زمان موقوف داشته بود و قرچقای خان بی رخصت همایون اعلی بحرب و قتال اقدام نمیتوانست نمود بنابر صیانت احوال
و حفظ اموال عجزه و رعایا سکنه محالی را که محل عبور مخالف بود کوچانیده شهر را نیز خالی کرد که از آسیب حوادث برکنار و اموال
ایشان از دستبرد غارتگران لشکر مخالف محفوظ باشد و در امر محاربه و مدافعه بدانچه قرار یابد و از جانب همایون اعلی اشاره شود
حسب الفرموده عمل نماید القصه چون عساکر روم بدارالملک تبریز رسید شهر را از ذخیره و مایحتاج سپاه خالی یافت پنج روز زیاده
توقف نتوانستند نمود در روز ششم کوچ کرده بقصبه صوفیان که سه فرسخ این طرف شهر است آمده نزول نمودند و موکب مقدس همایون نیز
از اوجان خلخال که مخیم سرادقات اقبال بود بجانب دارالارشاد اردبیل در حرکت آمده در آن بلده طیبه نزول فرموده بودند بشرف زیارت روضه
مطهر مقدس حضرت سلطان الاولیا و مراقد متبرکه مشایخ عظام مشرف گشته از ارواح طیبه آن بزرگواران استمداد همت فرمودند در آنجا
قاسم بیگ سپهسالار مازندران با ایلچی خلیل پاشا که عثمان آقا نام داشت بملازمت رسیده و ایلچی مذکور بوسیله امرا نامدار بسعادت بساط
بوس دریافت و ادای مراسله و پیغام نموده انواع تملقات و چرب زبانیها بظهور آورده سخنان صلاح اندیشانه القا نموده حضرت اعلی بلفظ
گهربار با او تکلم آغاز نهاده فرمودند که چون جناب سعادتمآب سردار اعظم اظهار خیراندیشی خود کرده بگفتگوی مصلحانه نموده بود بنابر آن تا بحال
با غایت عساکر قزلباش را رخصت حرب و قتال نداده ایم اما کردار شما موافق گفتار نیست و چنین بیجا بپیش آمدن مشعر بر عزیمت جنگ و جدال است
ایلچی از جانب سردار بتمهید معذرت پرداخته عرض کرد که باعث پیش آمدن نایابی ذخیره و مایحتاج عسکر بود بنابر آن یکدو کوچ پیشتر آمدیم
که چند روزی که شرایط صلح از جانبین گفتگو شود عساکر روم از ممر آذوقه عسرت و تنگی نکشند و فی الحقیقه درین قرب جوار چند روزی میهمان
نواب کامیاب ایم القصه عثمان آقا رخصت یافته قاسم بیگ را دیگرباره فرستادند و سخنان مناسب وقت پیغام دادند و هرچند حضرت اعلی از صدق
نیت و حسن اعتقاد بالطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین وثوق تمام داشتند و اطمینان قلب حاصل بود که ارواح مقدسه
سلطان الاولیا و مشایخ عظام حافظ آن ملکند بجهت انضباط امور ظاهر و رعایت آداب حزم و احتیاط طیبه اردبیل را نیز خالی کرده
آن خطه شریف را با طراف و جوانب قریبه فرستادند که درین فترت از آسیب حادثه برکران باشند و چون ایلچیان باردوی نصرت نشان که در سقنقرای

سال سی و دویم جلوس شاه عباس اول

عثمان پسر سلطان احمد هرچند خردسال باشد بدین کار اولی است و عنقریب بدرجهٔ رشد و کمال میرسد لهذا اعیان سلسلهٔ عثمانی بعد از شش ماه
که از پادشاهی سلطان مصطفی گذشته بود او را تکلیف کردند که خود را خلع نموده برضای خود زمام مهام دولت را بقبضهٔ اقتدار سلطان عثمان (۵۲
برادرزادهٔ خود نهد القصه طوعاً و کرهاً از سلطنت و پادشاهی روم کناره و بر سلطان عثمان قرار گرفت و سلطان از تجرد گزینی و درویش منشی
دامن از آن شغل شگرف درچیده دیگرباره گوشهٔ عزلت که بدان معتاد بود اختیار نمود آوازهٔ جلوس سلطان عثمان باطراف و اکناف
رسید مکتوبی طویل عریض مدیباجه و القاب مناسب و تواضعات متعارفه رسمی بخدمت اشرف در قلم آورده بودند حسن آقا نام چاوشی همراه ملازم
قاسم بیک سپهسالار مازندران که برسالت روم رفته بود و در زمان جلوس سلطان مصطفی چنانچه مذکور شد رخصت یافته نزد خلیل پاشا آمده بود
برسم رسالت آمده مکتوب مذکور را در دارالسلطنه قزوین بنظر اشرف رسانید حاصل مضمون مکتوب بعد از اظهار عظمت و بزرگی و شکوه و جلال
پادشاهان آل عثمان آنکه از حکمت بالغهٔ الهی پدرم سلطان احمد در ریعان جوانی و آغاز دولت و کامرانی از دار فانی بسرای جاودانی
شتافت و عم بزرگوارم سلطان مصطفی که ترک تجرید بر طبیعتش غالب بود در روزی چند حسب الرضا جمهور بتکفل امر خطیر سلطنت و پادشاهی
راضی گشت درین اوقات همان شیوه بر طبع همایونش غالب گشته برضا و رغبت خود دامن از این شغل خطیر و مشاغل فرمانروائی درچیده
بذات همایون ما تفویض نمود و اکنون سریر دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمانی بوجود ما آرایش یافته ملوک آفاق رسم تهنیت و لوازم مبارکباد
بجای آورده جمیع هواخواهان این خاندان و عظمای اطراف سر بر خط فرمان نهاده اند و خلیل پاشا که سردار و وزیر اعظم است حسب الفرمان
والد ماجدم بانتظام مهام سرحد قزلباش مأمور بود و ما بهمان دستور در امر صلح و جنگ او را مختار گردانیده ایم که بدانچه صلاح دولت داند
عمل نماید بعد از ورود ایلچی مذکور و اطلاع بر مضمون مکتوب و مراسلهٔ خلیل پاشا چون تمهید مقدمات صلح از فحاوی آنها معلوم بود حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی نیز بنا بر ترفیه حال عباد الله و احتراز از مفاسد عظیمهٔ فتنه و فساد میرزا محمد حسین ابهری را که از وزرا و مستعدان ارباب
قلم بود برسم رسالت نزد خلیل پاشا فرستادند خلاصهٔ پیغام آنکه در زمان سلطان احمد بوساطت نصوح پاشا و خیراندیشان طرفین فیمابین صلح
واقع شده از اینطرف قاضی خان صدر که از اعاظم سادات و علما بود برسالت آمده در حضور مفتی و قاضی و اعیان روم مبانی قواعد دوستی استحکام
یافته رسل و رسایل از جانبین متواتر بود بی آنکه از اینطرف مغایر صلح امری بظهور رسد سلطان احمد خان نقض عهد نموده اکوز محمد پاشا را
با لشکر گران بر سر ایروان فرستاد و بر آن صاحب سعادت ظاهر است که از آمد و رفت او بجز استیصال سپاهی و رعیت کاری از پیش نرفت
و حالا چون عثمان سلطان عنان اختیار صلح و جنگ در قبضهٔ اقتدار آنجناب نهاده و ما در اول حال بنا بر خیرخواهی خلایق و استقامت احوال
مسلمانان رضا بصلح داده ایم و اکنون سخن همانست اگر بنوعی که مکرر تمهید یافته و محمد پاشا را اکوز مجدداً قرار داده رضا دهند چه بهتر از این که
بندگان خدا در مهاد امن و امان آسوده حال بوده پایمال سم ستور عساکر نباشند و زوار و حجاج حرمین محترمین بعتبهٔ اقبال آمد شد نموده بدعای
دوام دولت پادشاهان اسلام قیام نمایند و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار طرفین عاید گردد و اگر بآن راضی نیستند و داعیهٔ جنگ
و جدال دارند آنرا نیز مستعد و آماده ایم بدانچه ارادهٔ ازلی بدان متعلق شده باشد از کمین بطون بجلوهٔ ظهور آید بعد از فرستادن ایلچی رایات
نصرت آیات بجانب آذربایجان در حرکت آمده روزی چند ییلاقات چلخال مخیم سرادقات اقبال گردید از امرای عظام عیسی خان قورچی باشی
و علیقلی خان شاملو با جمعی از ارکان دولت و مقربان و مخصوصان بساط عزت در رکاب اشرف توقف نموده سایر امرا و عساکر نصرت
نشان بجانب تبریز رخصت یافتند که بقرچغای خان سپهسالار ملحق گشته آماده و بیکار باشند که بعد از معاودت ایلچی و اطلاع بر مکنون خاطر
سردار در امر صلح و جنگ بدانچه مقتضای وقت و صلاح دولت قاهره باشد عمل رود و سپاه منصور بحسب فرمان در حرکت آمده جوق
جوق و قشون قشون روی بمقصد آوردند

ذکر آمدن

رضی تعلق داشت سربلندی یافته بدین عطایا معزز و مباهی گردید **حیدر سلطان بیکدلی شاملو** ایشک آقاسی باشی حرم علیه عالیه و ده
دارالسلطنه اصفهان هم ان خدمت مشغولی داشت درینسال مریض گشته بعالم بقا پیوست منصب ایشک آقاسی باشیگری حرم علیه عالیه بابو القاسم
بیک ایواغلی آبدارباشی که از معتمدان درگاه بود تفویض یافت خدمت آبداری ببرادرش چلبی بیک قرار گرفت وی از اویماق بیکدلی شاملو
بود و بوفور خدمات و جانسپاریهای او و برادران منظور نظار شفقت و محل اعتماد گشته صاحب ثروت و مکنت بود اموال و متروکاتش که قریب
بده هزار تومان عراقی تخمین میشد حسب الارث بنور الله بیک ولد مشار الیه که جوان سنجیده پسندیده اطوار بود تعلق گرفت **محمد رضا
بیک** مشعلدارباشی که برسم رسالت نزد حضرت شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان رفته بود در حینی که رخصت انصراف یافته روانهٔ ایران
بود در حوالی لاهور برحمت ملک غفور پیوست مشار الیه هروی الاصل و از عهد صبی که حضرت اعلی در دارالسلطنه هرات تشریف داشت ملازم رکاب
اشرف گشته بخدمت مشعلداری و انتظام امور مشعلخانه مأمور گشته تا حین حیات چراغ عزت و اعتبارش افروختگی داشت بسیار جوان خلیق خوش
صحبت شعرفهم بود و همیشه شکفته طبعی را شیوه و شعار خود ساخته خالی از سخنان رنگین و لطایف و ظرایف شیرین نبود درینسال چراغ عمرش از تندباد
اجل افسرده گشت خدمت مذکور باولادش تعلق گرفت

وقایع سال یونت ییل ترکی مطابق سنه سبع و عشرین و الف سال دویم قرن ثانی که سال سی و دویم جلوس همایون شاهی ظل الهی است

نوروز عالم افروز درینسال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول مطابق سنه سبع و عشرین هجری اتفاق افتاد نیر اعظم و مربی
عالم یعنی آفتاب عالمتاب در شب چهارشنبه مذکور بعد از انقضای هفت ساعت و نه دقیقه از سر منزل حوت بعشرت سرای حمل نقل نمود متغلبان کشور دی
که دست تطاول و تعدی بیغمای تجملات بساتین جهان گشوده بودند از صولت و سطوت سلطان ملازم چهارم یعنی خورشید جهان آرا انهزام یافته
سر بر وادی خمول کشیدند پریچهرگان عنبرین بوی بهار نقاب حجاب از رخ برگرفته قدم بر بساط دلارائی نهادند **شعر**

بهار دل آرا نمودار شد — جهان سربسر رشک گلزار شد
صبا غمگسار و چمن غمزدای — جهان عطربیز و هوا عطرسای
خروشان شده عندلیبان باغ — طراوت فراگشت صحرا و راغ

حضرت گیتی ستان اعلی شاهی ظل الهی در ایام فرح افزای بهار در عرصهٔ دلگشای
فرح آباد جنت بنیاد و سرزمینهای مسرت بخش مازندران بهشت نشان و فیروزکوه بنشاط سیر و شکار مشغولی فرموده نشاط بخش خاطر بودند
از آنجا بدارالسلطنه قزوین تشریف برده تا دو ماه در دولتخانه مبارکه و باغ سعادت آباد دارالسلطنه مذکور عشرت پیرا بودند و حکم معلی بنفاذ
پیوست که امرای عظام و عساکر فیروزی فرجام که از اطراف و جوانب جمع آمده بودند در چمن سلطانیه رحل اقامت اندازند فرمانبران حسب
الامر عمل نموده در آن عرصهٔ دلگشا جمعیتی عظیم فراهم آمد هنوز رایات فیروزی آیات از دارالسلطنه مذکور حرکت نکرده بود که از
تقریر واردین دیار روم معلوم گشت که ارکان دولت سلسلهٔ عثمانی از سلطنت سلطان مصطفی نادم و پشیمان گشته او را خلع نموده سلطان
عثمان ولد سلطان احمد را بپادشاهی اختیار نمودند و سببی که معلوم همگنان گردیده و موافق عقل است این بود که خلیل پاشا وزیر اعظم بود در هنگام
ارتحال سلطان احمد در دیاربکر اقامت داشت و بخدمتی عظیم و شغلی سترگ مأمور بود و جزئیات امور دولت و ملکداری بی رای و صلاح
وزیر اعظم قانون سلسلهٔ عثمانی نیست و چون قزلر آقاسی و اعیان استنبول بمشورت و صلاح او سلطنت و پادشاهی سلطان مصطفی که از
معظمات امور دین و دولت است اتفاق نموده بودند او از امضای آن امتناع نموده بدین بهانه تمسک جست که آوازهٔ شورش طبع و خبط دماغ
سلطان مصطفی باطراف و اکناف رسیده در نظر دوست و دشمن بی اعتبار است و از عهدهٔ امر خطیر سلطنت بیرون نمیتواند آمد و سلطان

سال سی و یکم جلوس شاه عبّاس اوّل

نمود و حقایق احوال بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسانیده ده نفر از گرفتاران را که اسم و رسمی داشتند با سرداران بدرگاه جهان پناه
فرستاده تتمه بایسار رسید مدرستم محمدخان بن ولی محمد خان که در هرات بود کس بخدمت اشرف فرستاده التماس اطلاق اسیران نمود حضرت اعلی ایجاب
ملتمس او فرموده بهادران مذکور را آزاد کرده نزد رستم محمد خان فرستادند که در خدمت او بوده باشند امّا ایشان چهار پنج روز بیشتر توقف ننموده بطریق
فرار بجانب حصار شتافتند دیگری از سوانح آنکه درین سال قاضی خان سیفی الحسینی که صدر بود از آن منصب معزول گشته قاضی سلطان تربتی که
از سادات موسوی تربت حیدریه و متولی سرکار فیض آثار روضهٔ رضویه بود بدین رتبهٔ عالی ارجمندی یافت و تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا
محسن رضوی ولد میرزا الغ که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافراز است تفویض یافت از تقدیرات ایزدی در همان روز که قاضی سلطان منصب
صدارت سرافرازی یافت بیماری بر او طاری گشته روز بروز مرض از دیاد و علل اشتداد پذیرفت هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت
روز هشتم در دار الارشاد اردبیل بر مثال حیات توقیع ختم کشیده برحمت ملک جلیل پیوست برکمال طغرای صدارت او کشیده شده روز اول
مهر کرد و مشتی نگشت بعد از فوت او منصب صدارت بمیر رفیع الدین ولد میر شجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور بخلیفه سلطان اصفهانی
که مازندرانی الاصل و از نژاد میر بزرگ والی مازندران اند و امیر نظام الدّین نامی از اجداد ایشان از حوادث دوران باصفاهان آمده
در آنجا توطن اختیار کرده در آن ولایت بسادات خلیفه مشهور ند مفوض گردید و مشار الیه از صفهان بپایه سریر خلافت مکان آمده من حیث
الاستقلال بتمشیت امر صدارت پرداخت و الحق بوفور فضل و کمال موصوف و ذات ملک صفاتش بسلامت نفس و حقانیت و خیراندیشی معروف است
میر شجاع الدین محمود والد او از علماء متبحر زمان خود بوده شمه از احوال او غالباً در صحیفهٔ اول در طی احوال سادات و علماء زمان حضرت
شاه جمجاه جنت مکان رقم تسطیر یافته مشاهیر متوفاها که درین سال بجادهٔ اجل گرفتار آمده سر بنقاب تراب کشیدند قاضی سلطان
مذکور بنوعی که در فوق تحریر پیوست و او در ایام فترت خراسان بعراق آمده از وفور کاردانی مورد تربیت شاهانه گشته بمناصب ارجمند سرافرازی
بعد از فتح خراسان بحکومت تربت حیدریه و تولیت سرکار فیض آثار سرافراز گشته بیست و دو سال بدان خدمت بنوعی که مرضی خاطر اشرف بود
اقدام مینمود سیّد ناصر ولد سید مبارک خان والی عربستان حویزه که بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز بود و در سال گذشته
حسب الامر اشرف بدان ولایت رفته بعد از فوت پدر بر مسند حکومت ملک موروث تمکن یافته بود درین سال چشم زخم زمانه باو رسیده بیماری
صعب باو عارض گردید و باجل طبیعی از هم گذشت جمعی را مظنه آن شد که از مخدرات استار آن سلسله که از سید مبارک صاحب فرزند بود از
نقصان عقل و جهل باغوای فتنه جویان عرب او را مسموم ساخته اند العلم عند الله چون فرزند صبی سید مبارک کودک بود حکومت آن ولایت به سید
راشد برادر زادهٔ او تفویض یافت سید ناصر مذکور سیّدزادهٔ نیکو اخلاق متواضع و با خلق الله در کمال مردمی سلوک مینمود و از غایت حسن
خلق و خویشتن داری جز و ناری طبیعتش که در بنای ملوک و حکام بسیار ضرور است و او کمتر داشت از عمل معزول بود میرزا رضی
ابن میرزا محمد تقی از اعاظم سادات عالی درجات دار السلطنه صفهان مشهور بسادات شهرستان که بسعادت مصاهرت نواب کامیاب اشرف
سرافرازی داشت در ییلاق کوکجه دمید الخوق اظهار ضعف معده میکرد امّا متوجه معالجه نمیشد و اکثر میشد درین هنگام که از قصبه اهر در رکاب
اشرف باردبیل رفت در آنجا عرض مرض ازدیاد پذیرفت منجر باسهال شد و روز بروز ضعف قوت گرفته در حینی که از دار السلطنه تبریز متوجه عراق
بود قوت سواری نداشت در محفه نشست چون بقصبهٔ زنجان رسید داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را بدار المؤمنین قم برده در جوار
مرقد منور حضرت معصومه علیها و علی آبائها التحیه دفن کردند حضرت اعلی از فوت او بسیار متاثر شده منصب صدارت را که باو مفوض بود در
اول حال بپسرش میر صدر الدین محمد که نبیرهٔ دختری حضرت اعلی است نامزد فرموده بنا بر حداثت سن و طفولیت نیابت او بمیرزا رفیع عم زادهٔ
او تعلق گرفت امّا بالاخره مستقلاً بمنصب صدارت و رتبهٔ مصاهرت و مهرداری توقیعات مبارکه حضرات مطهرات چهارده معصوم علیهم السلام که بمیرزا

فوت قاضی سلطان تربتی

فوت سید ناصر

فوت میرزا رضی

رضی تقی

بر انحصار استوار که مشحون بخزاین و دفاین چندین ساله پدر بود مستولی گردید و بمقابل و عشایر اردلان صلای انعام و احسان در داده جمعی کثیر
از خواص و اعیان بر سر او جمع شده حکومت او را پذیرفتند هلوخان چون بر این حال اطلاع یافت چاره بجز رضاجوئی و تدارک خاطر پسر ندید
از عجز پیری و ناتوانی و ضعف قوی جسمانی دست در فتراک رضای پسر زد و بالضروره ملک و مال باو گذاشته حسب الصلاح پسر روی توجه
بدرگاه عالم پناه آورد و در معذرت نافرمانیها که درین چند سال از و بظهور پیوسته بود و حضرت اعلی بمجرد آنکه پسر خود در حضور ترابندگی این
درگاه فرستاده بود از آنها اغماض مینمودند بدین مقال گویا گردید بیت رسم است که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر
حضرت اعلی نظر بر خدمات دیرین آن سلسله عنایت و التفات درباره او مبذول داشته مقرر فرمودند که بدار السلطنه اصفهان رفته بقیه عمر
بیت در آن عشرت آباد مینو سرشت برآسوده خاکش ز خاک بهشت رحل اقامت انداخته در سایه معدلت و رافت شاهانه
روزگار گذرانیده از حوادث دوران و فتن و حشتوری که لازم حکام زمان است برکران باشد هلوخان را در آن وقت سنین عمر از هشتاد تجاوز
نموده در عشر نود بود اما از صورت حالش معلوم نمیگشت که زیاده از هفتاد سال عمر داشته باشد

سانحه دیگر آمدن جنود اوزبک بخراسان و محاربه نمودن محراب خان حاکم مرو با اوزبکیه حصار شادمان و ظفر یافتن با ایشان

شرح واقعه آنکه در اواخر پائیز و اوایل زمستان این سال امام قلیخان اوزبک والی ماوراء النهر موازی سی هزار کس از جنود بخارا
بسرکردگی نذر طغای دیوان بیگی باشی بتاخت خراسان فرستاد و ایشان از آمویه عبور کرده بحدود مرو آمدند و از آنجا بابیورد آمده از راه درجز
تا حدود نیشابور تاخت کرده از عبور ایشان مضرت و آسیب بسیار بجماعت بیات و چمشگزک و غیرهم رسید اراده تاخت مشهد مقدس
داشتند که خبر محاربه محرابخان با لشکر حصار با ایشان رسید و خوف و هراس بانگروه مستولی گشته تاب توقف نیاورده در کمال سراسیمگی و اضطراب
راه مراجعت پیش گرفتند و کیفیت محاربه مذکور برین نهج است که موازی یکهزار و پانصد نفر بهادر نامدار اوزبکیه حصار شادمان که برافقت دیوان
بیگی مذکور مأمور بوده اند متعاقب او میآمده اند که بلشکر ملحق گردند سپه دار آنگروه تولک بهادر و دوستم میرزا بود چون از مرو گذشته دو سه فرسخ
راه قطع نمودند محراب خان از گذشتن ایشان خبر یافته با یکهزار نفر جوانان کارآمدنی قزلباش و تفنگچیان قدرانداز از قلعه برون آمده بر سر
آنگروه رفت چون طلیعه لشکر قزلباش نمایان شد اوزبکیه فرود آمده خیمها در یکدیگر کشیده بودند پیش اردوی خود را جبر کرده اسبان خود را
پناه خود کرده پیاده بجنگ مشغول گشتند محراب خان چون معلوم کرد که اوزبکیه بمقابله در نیامده اسبها را حصار خود ساخته پیاده جنگ مینمایند
تفنگچیان خود را پیش انداخته مقرر کرد که اسبها را بتفنگ زده شاید برای اسب کشند تفنگچیان حسب الفرموده عمل نموده از آسیب گلوله تفنگ اسب
بسیار سقط شده جمعی کثیر از بهادران اوزبک راه عدم پیمودند ضعف و سستی بحال آن طایفه راه یافت بعد از ظهور عجز و علامت انکسار غازیان
هجوم نموده بیکبار حمله آوردند اوزبکیه تاب صدمه قزلباش نیاورده بجانب اسبهای خود دویدند که شاید سوار شده راه فرار پیمایند بعضی سوار
شده بعضی دیگر فرصت نیافتند لحظه پیاده جنگی کرده بقدر قدرت و توان دست و پائی زدند و شکست عظیم یافته تا موازی پانصد نفر بقتل درآمده دویست
و پنجاه نفر دستگیر شدند تولک بهادر و دوستم میرزا هر دو گرفتار شدند بقیه السیف پیاده و سوار رو بصحرا نهادند محراب خان جمعی از غازیان را
بتعاقب گریختگان مقرر کرد تولک بهادر و دوستم میرزا هر دو بتضرع درآمده خاک آستان مبارک حضرت شاه قسم دادند و التماس نمودند که چون الله
سبحانه و تعالی غازیان را فتح و ظفر کرامت کرد بتصدق فرق مبارک اشرف از خون بقیه السیف درگذشته دست از تعاقب منهزمان باز دارد محراب
خان حسب الالتماس ایشان شکرانه این موهبت عظمی از عزیمت تعاقب درگذشت و زیاده ازین در خارج قلعه بودن را صلاح ندانسته مراجعت

نمود و حقایق

سال سی و یکم جلوس شاه عباس اول

گردیدند و در آخر دو دست بغارت و بیداد گشوده باعث تفرقه خلق الله بودند حسینخان حاکم لرستان و قاسم سلطان ایمانلوی افشار که در سرحد
قلمرو مذکور بود از ورود سپاه مخالف آگاه گشته بیکدیگر ملحق شده بمدافعه و مقابله شتافتند در حدود ماهی دشت تلاقی عسکرین روی داد
فیمابین محاربه عظیم و نبرد قوی وقوع یافت و مخالفان بمددی اقبال همایون و قوت دولت روز افزون انهزام یافته افواج قاهره مظفر و
منصور گشتند قایش پاشا در معرکه بقتل رسیده عمر بیک حاکم شهران زنده گرفتار گشت جمعی کثیر از جنود رومیه و تاتار و اکراد بقتل آمده از جنود
ظفر ورود کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد و آسیبی بجان عساکر نصرت نشان نرسید و حقیقت فتح که مقدمه فتوحات غیبی بود
بمسامع جلال رسید امراء مذکور بتفقدات شاهانه سرافراز شدند عمر بیک را بعلیقلی خان شاملو سپردند که در ری نگاه دارند مصراع
دگر خبری از و نیامد دیگری از سوانح قضیهٔ سلطان احمد خان است که در خلال اینحال بظهور پیوست و از ثقات متردّدین چنین استماع
افتاد که بعد از فرستادن خلیل پاشا سلطان احمد خان پادشاه روم را در فصل پاییز همانسال بیماری عارض گشته چون مرض مهلک بود معالجه
و مداوای اطبا مفید نیفتاد و در همان چند روز ناکام عالم جوانی و لذات زندگانی را وداع کرده در محمیهٔ استنبول رخت بسر منزل آخرت کشید
و از آثار نقض عهد و پیمان که من جانب الله ممنوع و بین الخلایق مذموم است از عمر و دولت متمتع نیافت و در عمارتی که خود در استنبول ساخته بود
مدفون گشت دو پسر کودک داشت بزرگتر سلطان عثمان که دوازده ساله بود کوچکتر سلطان مراد که پنجساله بود و ریش سفیدان سلسلهٔ آل عثمان
خصوصاً قزلر آقاسی که بغایت معتبر و صاحب اختیار سرای پادشاهی است بجهت حداثت سن و خردسالی پسران زمام سلطنت و پادشاهی
در قبضهٔ اقتدار سلطان مصطفی برادر او که بخبط دماغ و شورش مزاج منسوب میداشتند و بدین سبب از دست برادر خلاصی یافته سالم مانده بود
و در عورات در حرم نگاه میداشتند نهادند و آوازهٔ جلوس او را در اطراف و اکناف شایع ساختند از متردّدین دیار روم مسموع میگشت که سلطان
مصطفی لشکر بدیار عجم فرستادن و محاربه با مسلمانان قایل کلمتین نمودن را بسیار کاره بوده در ایام برادر از وفور آگاهی با شورش دماغ و
سودای طبیعت ملاحظه نموده از اینمقوله حکایات بر زبان او میگذشت درینوقت که بر سریر سلطنت قرار گرفت باراده خود یا بمصلحت قزلر آقاسی و
ارکان دولت با گروه قزلباش بصلح مایل و راغب گشته قاسم بیک سپهسالار مازندران را که در سال قبل ازین بنوعی که مرقوم گشته همراه ایلچی و
چاوش ایلچی روم و اسرای رومیه از گرجستان با مکتوب صداقت اسلوب دوستانه و تحف و هدایا برسم رسالت فرستاده شده بود و در دولت سلطان احمد
خان از عناد و استکبار از مصالحه پشیمان گشته درباره او تغافل ورزیده را ملاقات نداده بود و در هفت قلعهٔ استنبول محبوس نگاه میداشتند
طلب داشته بقاعده و آیین معتبر دید و قاسم بیک شرف ملاقات و دستبوس دریافته تحف و هدایا گذرانیده رخصت انصراف یافت شرح آمدن
او و سوانح حالات که بظهور پیوست در سال آینده مرقوم قلم وقایع نگار میگردد دیگری از سوانح تمکن و استقرار خان احمد خان ولد
هلوخان اردلانست بر حکومت ملک موروث شرح واقعه آنکه حضرت اعلی شاهی ظل الهی چنانچه در سال گذشته بتحریر پیوست خان احمد خان را
که از عهد صبی در ظل تربیت و اشفاق شاهانه نشو و نما یافته بود نزد پدرش فرستادند که چون او را اکبر سن و شیخوخیت دریافته من بعد نزد پدر بوده اگر
اراده ازلی بحکومت او تعلق گرفته باشد بمقتضای برنایی بعد از ارتحال پدر بر مسند جانشین باشد و هلوخان از آنجا که مقتضی طبع بشریت است که تا رمقی
از حیات باقیست اختیار تعلقات دنیوی بتخصیص مملکت و حکمرانی و جاه و بزرگی قطع تعلق نمینمایند بتوهم و تصور آنکه مبادا پسر او را بی اختیار
سازد از و خایف گشته پیش خود راه نداده بود و بالاخره بصوابدید بعضی مصلحان او را در بیشه زور و قلعه زلم جای داده جمعی از طوایف اردلان
بر سر او جمع شدند و بافساد مفسدین میانه پدر و پسر طرح بدنشسته فیمابین دو جنگ پیدا آمد و منجر بنزاع و لشکرکشی گشته میانه هر دو گروه جنگ و جدل
بوقوع می پیوست و او از پدر خایف بوده و مدتی از پدر دور میگشت درینسال در حینی که هلوخان از حسن آباد حکومتگاه خود بیرون رفته بجهت استحکام
یکی از قلاع در محل دیگر بود خان احمد خان با چند نفر از هواخواهان پوشیده و پنهان بدانجا رفته بلطایف الحیل خود را باندرون حصار افکنده

را انحصار

۲۵۴

فوت سلطان احمد پادشاه روم

بودند یحیی بیک نیز بنده‌ای بتحواهی رومیه برا وضاع بدرانکار نموده بحمایت پاشایان بر ربابی اختیار کرده ایل و عشیرت و الکا موروثی را متصرف شده در مخالفت کروه قزلباش اصرار مینمود و از نسبت بدربی اندامی بسیار رصد و ربافته بود عاقبت نتیجه بدباطنی و عقوق والد ظهور یافته چرخ مشعبد چنین شعبده باخت (چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار) الحاصل چون خبر اینواقعه بقرچغای خان و امرا رسید در رفتن مسارعت نموده بجانب وان شتافتند و آنحدود را نیز بدستور ارض روم نهب و یغما نموده از خیر زراعت و آبادانی انداخته مقتضی المرام مراجعت نمودند و در حینی که موکب همایون اعلی از دار الارشاد اردبیل عود نموده دار السلطنه تبریز از غبار موکب معلی عطر بیز بود بشرف پای بوس مشرف شدند

ذکر آمدن خلیل پاشای سپردار بدیار بکر و لشکر فرستادن بحدود قلمرو علیشکر و انتقال سلطان احمد خان پادشاه روم از دار الملک حیات بعالم دیگر و جلوس برادرش سلطان مصطفی و حالات سانحه باقتضا قضا و فرمان ده قدر

چون بنوعی که مرقوم گشت سلطان روم خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده با جنود موفور و عساکر غیر محصور روانه سرحد قزلباش کردانید که در این سال در سرحد قشلاق کرده در بهار آینده بالکاء قزلباش لشکر کشد و سردار مذکور بنابر خرابی و ویرانی که در ارض روم واقع شده بود ولایت دیار بکر را بجهت قشلاق اختیار نموده در آنجا رحل اقامت انداخت و جانی بیک کرای پادشاه طبقه تاتار و لد مبارک کرای را که با جنود تاتار بمعاونت رومیه آمده بود در محل مناسب قشلاق داده جنود رومی و تاتار را باطراف و جوانب که معمور و آبادان بود فرستاد در آنسال از طایفه تاتار خرابی بسیار در الکاء رومیه واقع شد بعد از وقوع اینحالات رای جهان آرا نیز بدان متعلق گشت که قرچغای خان را که رتبه سرداری و سپهسالاری یافته بود در برابر خلیل پاشا سردار روم در سرحد آذربایجان گذارند لهذا مشار الیه را با فوجی از افواج قاهره در دار السلطنه تبریز تعیین فرموده گروهی از عساکر نصرت نشان را که بتقصیر گرجستان متهم بودند در تبریز نزد او گذاشتند

از سوانح تعیین مواجب و مرسومات همه ساله ملازمان درگاه است

همیشه مکنون خاطر انور بود که عساکر منصوره ملازمان رکاب اشرف حتی شاگرد پیشگان عمله بیوتات مواجب همه ساله از محل معین داشته باشند که هر ساله از آن محل بازیافت نموده سرگرم خدمت باشند و از تردد دفتر و دیوان و طلب تنخواه مواجب و مرسومات فارغ گردید درین اوقات متوجه انجام این امر گشته کل طلب عساکر را مجملاً از نقد محال مرحمت فرموده بعهده عالیجناب اعتماد الدوله میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی که عنوان این صحیفه اقبال بذکر محامد آن دستور ملک خصال معنون است کردند که با ارباب قلم دفترخانه همایون درین زمستان در تبریز توقف نموده رسید هر گروه و هر کس را از محلی که مناسب آنکس باشد قرب و بعد مساکن و رضای صاحب مواجب را منظور داشته اسم باسم تشخیص دهند و برات هر یک را فرداً فرداً بقید همه ساله بدست او دهند و عالیجناب اعتماد الدوله و مستوفیان عظام حسب الامر الاعلی در تبریز توقف فرموده تا آخر سال که چهار ماه بود خدمت مذکور را بنوعی که مأمور بودند بتقدیم رسانیدند راقم حروف نیز با چند نفر از محرران دار الانشاء همایون بجهت تحریر احکام در خدمت مخادیم عظام مانده چهار ماه شبانروز بدان شغل عظیم پرداختیم القصه حضرت اعلی بعد از انجام مهمات ضروری سرحد بسعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت نشان شدند که در بهار خجسته آثار آنچه در مشیت الهی و اراده و تقدیر ملک قدیر بوده باشد از مکمن غیب بعالم ظهور آید دیگری از سوانح اقبال آنکه خلیل پاشا در دیار بکر از جنود رومیه عاشش پاشا را باتفاق عمر بیک میرسنجق عشیرت سهران و گروهی از اسپاه عار نگر تاتار بقصد تاخت و غارت قلمرو علیشکر بجانب کرکویه و شهره زور فرستاده و آن گروه از کرکویه گذشته روی توجه بصوب قلمرو علیشکر آوردند

ذکر کشته شدن محمد پاشا مشهور بتکلو پاشا و یحیی بیک ولد زکریا خان بتیغ یکدیگر باراده و تقدیر ملک دادگر

کیفیت این واقعهٔ غریبه که از ثقات مسموع گشته چنان است که تکلو پاشا بنوعی که بتحریر پیوست در میانهٔ رومیه بتهور و مردانگی و دلیری و دلاوری
اشتهار یافته و در ازای خدمات و جانسپاریها که در اغوار خانوادهٔ عثمانی از وصا در گشته بود بمرتبهٔ بلند ایالت و پاشائی ترقی کرده
درین هنگام بکلربیکی ولایت وان بود و چون حقیقت رفتن قرچقای خان سپهسالار با معظم سپاه قزلباش بطرف ارض روم نزد او بتحقیق
پیوست از وفور بلند پروازی بخیال محال دستبرد امرا اکراد و میران قبایل و عشایر و اتباع خود را جمع آورده با ده دوازده هزار کس
از وان بیرون آمد که در نواحی تبریز آشوب انداخته بنهب و غارت آن حدود پردازد و چون بقصبهٔ دره خوی حوالی چالدران رسید
مشخص گردید که لشکر فیروزی اثر قزلباش از ارض روم مظفر و منصور عود نموده عزیمت جانب وان دارند اراده خاطرش آن بود که بقیهٔ
سپاه اکراد و میران سنجق و سرخیلان عشایر را که تا غایت جمع نشده باشند جمع آورده بحرب و قتال و مدافعه جنود قزلباش پردازد امرا
اکراد که در آنجا بودند صلاح در محاربه ندیده بایکدیگر قرار دادند که هر یک بجا و مقام خود رفته بحفظ حال ایل و عشیرت و استحکام امکنه و قلاع
خود پردازند زیرا که چون لشکر قزلباش بدان دیار رسد آتش بلا بالا گرفته و لوله و آشوب در میانهٔ قبایل و عشایر افتاده تفرقه و پراکندگی روی
خواهد داد اولی آنست که پاشا نیز بجانب ولایت وان بازگشته تعهد استحکام شهر و قلعه نماید که اکثر عساکر بجهت صیانت عیال و حفظ ناموس و ال
از همراهی او پراکنده گشته استعداد محاربه نخواهد داشت ضیاء الدین خان ولد شرف خان حاکم تبلیس بدین عزیمت عنان از مرافقت پاشا کشیده
بی اجازه و رخصت بجانب تبلیس رفت یحیی بیک ولد زکریا خان نیز که میر عشیرت چکاری و سردار آن طایفه بود اراده رفتن کرد چون
این مقدمه مسموع پاشا گردید مانع رفتن گشته چاوشی بطلب او فرستاد و او بتمهید معذرت پرداخته در رفتن تساهل مینمود چاوش بی اندامی کرده
بدشنام رسانید و بشمشیر تهدید کرد جاهلی از ملازمان یحیی بیک تاب بی اندامی چاوش نیاورده شمشیری بجانب او انداخت چون دست فتنه
دراز و تیغ حادثه تیز بود در خشم کارگر آمده چاوش بقتل رسید تکلو پاشا از واقعه خبر یافته شعلهٔ غضبش زبانه کشید و جمعی را فرستاد که جبراً
قهراً او را بیارند فرستادگان وقتی رسیدند که اردوی لشکر چکاری کوچ کرده خود نیز با خواص و اعیان روانه بود از فتنه اندیشیده مخالفت
صریح نتوانست کرد در مرافقت آنجماعت باردوی پاشا آمد در حین ملاقات پاشا با او خشونت آغاز نهاده دست بقبضهٔ شمشیر برده بجانب
او دوید یکدو نفر از ملازمان معتمد یحیی بیک که رفیق او بودند بتصور آنکه پاشا قصد کشتن او کرده بی تأمل دلیری کرده پیش دویده زخمی بر پاشا
زدند خدمتکاران پاشا نیز شمشیر کشیده زخمی بیحیی بیک زدند از تقدیر الهی و اقبال شاهی هر دو بآن زخمها از هم گذشته راه عدم پیمودند و از طرفین
چند کس دیگر کشته گشته چون سردار هر دو گروه از میان رفته بود و آوازهٔ ورود لشکر قزلباش لحظه فلحظه میرسید ولوله و آشوب در میان سپاه
افتاده هیچ طرف پروای نزاع و انتقام از یکدیگر نکرده هر کس بحفظ حال خود پرداخته رومیه بجانب وان بازگشته طبقات اکراد هر یک بمکان خود
رفتند و بنیروی اقبال آن جمعیت روی بپراکندگی آورده دو دشمن قوی بدین آسانی دفع شد این یحیی بیک پسر زکریا خان است که پدر بر پدر میر
عشیرت چکاری و متصرف آن الکاء موروثی بود دعوی اولاد عباس بن علی علیه السلام نموده خود را باعتقاد فرق شیعه سید میشمارند و چون محققان
شیعه جز بنی فاطمه را سید نمیشمارند رومیه ایشان را در دعوی سیادت مسلم نداشته در احکامی که باسم او و پدرانش صدور یافته لفظ سیادت
مرقوم نساخته اند چون زکریا بیک پدر یحیی بیک اظهار عقیدت و اخلاص بنواب کامیاب شاهی ظل الهی نموده همیشه عرایض اخلاص فرستاده خود را
از زمرهٔ هواخواهان درگاه میشمرد و حضرت اعلی را بجهت نسبت سیادت و عباسیگری شفقت خاص با او بود و بلقب ارجمند خانی سرافراز فرموده

بودند



جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

گردانیده و مقرر گشته که درین سال در محال اناطولی قشلاق اختیار نموده در اول بهار سال آینده باتفاق جانی بیک کرای خان پادشاه تاتار
لشکر بدیار عجم کشد و خلیل پاشا با گروهی از قاپوقولی که عبارت از عسکر درگاه عالی است از محروسه استنبول بیرون آمده متوجه محل قشلاق است بعد
از تحقیق این اخبار از تدبیر صایبه که اولین مصالح ملک داری است چنانچه سخنوران چنین گفته اند **بیت** بشمشیری کی تا دهٔ
توان کشت برای لشکری را بشکند پشت رای ملک آرا اقتضای آن کرد که حدود ارض روم و وان را که محل عبور عسکر روم است
از ضامت و تاخت پرداخته نوعی نماید که در سال آینده از نایابی آذوقه و عسرت و تنگی عبور لشکر روم از آن دیار دشوار گردد لهذا قرچقای خان را
که بیمن تربیت شاهانه و ظهور عقل و کاردانی شایسته سرداری بود بلقب ارجمند سپهسالاری امتیاز بخشیده سردار لشکر ظفر قرین گردانیده و
چند روز در قرخبلاغ گوگجه میان عساکر ظفرنشان پرداخته او را با فوجی از جنود منصور بدان خدمت مامور گردانیده که روانه نمودند و موکب
همایون فال از ییلاق مذکور شکارکنان بکنار آب ارس آمده از آنجا عبور فرموده از راه گرگر متوجه اهر شدند و بعد از زیارت مرقد منور
حضرت سلطان اهل الیقین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره آغرق را در قصبه اهر گذاشته جریده و سبک پای بقصد زیارت حضرت
سلطان الاولیاء و برهان الاصفیا صفی الملة و الدین و مراقد متبرکه مشایخ عظام صفویه نور الله مرقدهم بدار الارشاد اردبیل
توجه فرمودند و قرچقای خان با عساکر نصرت نشان بخدمتی که مامور بودند کماینبغی اقدام نموده اول بجانب ارض روم رفته تا پای قلعه
عنان بازکشیدند حسن پاشا که از وزرا و پاشایان معتبر رومیه و بیگلربیگی ارض روم بود از صدمت سپاه منصور در شهر و قلعه خزیده
قدرت مقابله و مدافعه نیافت و گروهی از شجعان رومیه که اظهار تجلد نموده بیرون آمده بودند تاب صدمت مقدمة الجیش دلیران سپاه
قزلباش نیاورده بعد از محاربه دستبرد آورده منهزم گشته بشهر درآمدند و غازیان جلادت شعار تا پای حصار رانده جمعی از رومیه قتیل و برخی
اسیر و دستگیر شدند و قرچقای خان چند روز خیام اقامت در آن ولایت نصب نموده فوج فوج افواج قاهره را باطراف و جوانب بتاخت
فرستاد و جنود قزلباش تمامت آن ولایت به انهب و غارت از خیر انتفاع و زراعت انداخته دقیقه از دقایق ویرانی فروگذاشت ننمودند و
از آنجا مقتضی المرام روی توجه بجانب ولایت وان آوردند و چون محمد پاشای تکلو که بیگلربیگی وان و بین الجمهور تکلو پاشا مشهور بود و بکثرت لشکر
و افزونی جاه و حشمت و دلیری و شجاعت از سایر پاشایان امتیازی داشت و در سال گذشته در سلماس با پیربوداقخان و امرا
محاربه نموده غالب آمده بود از باده نخوت و غرور سرمست گشته دعویهای بلند میکرد بعضی از ارباب رای و تدبیر حزم و دوراندیشی منظور داشته
صلاح میدیدند که بر سر وان نروند زیرا که جنود قزلباش سفر ارض روم کشیده اند و اسبهای ایشان از بسیاری تردد و تگ و دو از کار
بازمانده و تکلو پاشا و سنجق بیگیان وان با اسبان آسوده و لشکر بسیار جمعیت نموده منتظر فرصت و مستعد کارزارند مبادا چشم زخمی
بسپاه ظفرپناه رسد بعد از مشاورت و کنگاش از امرا عظام و ریش سفیدان لشکر هر کس را در خور عقل و دریافت آنچه بخاطر میرسید
مینمودند آخر الامر قرار یافت که چون پاشای مذکور و میران عشایر اکراد که در وان جمعیت نموده اند از تقریر واردین مکرر استماع شده که
زیاده از پانزده هزار نیستند بلکه کمترند در این صورت پهلو از محاربه آن گروه خالی کردن و این مسامحه نمودن لایق دولت قاهره و نام و ناموس
قزلباش نیست از عساکر منصوره هر کس اسب زبون داشته باشد بجانب تبریز رخصت دهیم و فوجی از دلیران عرصه هیجا از سوار و پیاده
و تفنگچی انتخاب نموده با وثایق الطاف الهی و جنود اقبال شاهی روی توجه بصوب دشمن آوریم و امیدواریم که ظفر و نصرت قرین حال هواخواهان
دولت روزافزون بفتح و فیروزی اختصاص یابیم اکثر اعیان سپاه این رای را پسندیده داشته یک کوچ بجانب وان در دادند
و چون یکدو مرحله قطع شد قضیه بس عجیب و لطیفه بس غریب از پرده غیب رخ نمود و از لطایف غیبی تکلو پاشا بمدلول این مصراع که
(نی دست تو دارد خبر از تیغ تو آلودگی) مکافات غرور و پندار و دعویهای بلندبالا دبانه یافته بدست اکراد چکاری بقتل آمد

سال سی و یکم جلوس شاه عباس اول

و منظرها بچوب و نی ترتیب داده زمستان را در آن مکان بعیش فراغت و خوشی و خرمی گذرانیدند و چون ایام شتا سپری گشته بهار خجسته آثار قدم بر بساط
دلگشائی و عالم آرائی نهاد و نوروز فیروز بهار گونه بهجت و روح فزائی طراوت بخش عالم نشاط گردید یعنی خورشید جهان آرا بعد از انقضای
نه ساعت و چهل و دو دقیقه روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از منزل حوت بیرون خرامیده پرتو سعادت بر برج حمل انداخت

شعر
آغاز بهار دلگشا شد ایام لطافت هوا شد
دلها بنشاط شد شتابان چون عارض دلربای خوبان

چون روزی چند از ایام نشاط افروز نوروز گذشت و هوای آفاقی روی بگرمی آورد از یورت قشلاق کوچ واقع شده رایت منصور بهشیار زمان بجانب ییلاقات
گرجستان در حرکت آمد **از سوانح اقبال** که در آن ایام میمنت فرجام بظهور آمد فتح قلعه قرلانقوچ است که جمعی از کفره گرجستان بدان
حصن حصین بر آمده اظهار بغی و طغیان مینمودند و آن قلعه عالی اساس بر فراز کوهی رفیع و در بر قلعه منیع واقع است که از هیچ طرف سرکوبی
ندارد و ارتفاعش بمثابه که از درگاه قلعه تا مکانی که محافظان اقامت دارند پانصد و شصت نیز پایه بالا می باید رفت و بی تکلف اگر قلعه مذکور سوای
آب انباری که از آب باران پر میشود چشمه آبی میداشت کمند تسخیر هیچ والاشکوهی بر کنگره مجره مثال آن قلعه سپهر مثال نمیرسید در اینوقت بمحض
اقبال مصون از اختلال همایون اعلی رعب و هراس بیقیاس در دلهای گرجیان بی ایمان راه یافته دست در دامن استیمان زدند و تکرات خان
والی کارتیل را شفیع خود ساخته بیرون آمده قلعه را سپردند و محصوران از عواطف خسروانه خلعت امان پوشیده بعضی که اراده ملازمت تکرات
خان داشتند بکارتیل رخصت یافته بعضی دیگر بدار الامان فرح آباد جنت نهاد رفته از حوادث زمان آسودگی یافتند و چندی از تفنگچیان موکب
شاهی بحراست قلعه مأمور گشتند در خلال اینحال بمسامع جلال رسید که گروهی از بقیة السیوف گرجیان که از بیم تیغ و سنان غازیان در جنگلها
و بیغولها خزیده بودند در ولایت قتق جمع آمده در مقام خلاف و شقاق‌اند چون نایره غضب درباره آن بدبینان افروختگی داشت و هنوز شعله
غضب انطفا نپذیرفته بود فوجی از افواج قاهره را بر سر آن بخت برگشتگان خون گرفته فرستادند و متعاقب آن گروه زمان بیگ یوزباشی غلامان
نیز با فوجی از غلامان بنهب و اسر ایشان مأمور گردانیدند و زمره مجاهدان چون بلای آسمانی ناگهان بسر وقت آن خون گرفتگان رسیده جمعی
از کفره فجره بدست در آمدند از نادران معتبر و بسیاری از نصارای بد اختر بعضی طعمه شمشیر و بعضی دیگر با کودکان و زنان بقیة السیف اسیر و
دستگیر شدند و گرفتاران را که باردوی همایون آوردند مورد تیغ یاسا و عقوبات گوناگون گشته در سیاستگاه قهرمانی جان بسختی میدادند و چون
خاطر انور از مهمات گرجستان کاخت فراغت یافت رایات جلال بجانب تفلیس در حرکت آمد و تکرات خان والی کارتیل بلوازم خدمت و میزبانی
پرداخته زیاده از مأمول بتفقدات شاهانه و خلع فاخره پادشاهانه شرف امتیاز یافت و از آنجا عنان عزیمت بجانب سحوت معطوف گردانیده
چند روز در منازل ملک آتابیک نواده ملک میرمن سحوتی که از زمره نیکخواهان صادق العقیده این دودمان معدلت نشانند عشرت پیرا بوده از آنجا
لوای توجه بییلاقات گوکجه دنگیز افراختند و روزی چند در نزهتگاهات سواحل بحر گوکجه و آن سرزمینهای با نضرت مینو مثال و چشمه‌های آب زلال
کوثر مثال آن دشت و جبال بروزگار خجسته می و خوشدلی گذرانیدند

ذکر لشکر فرستادن بر سر ارض روم بسرداری قرچقای خان سپهسالار ایران و از آنجا بجانب خطه شروان

در آن اوقات که ییلاق گوکجه دنگیز مخیم سرادقات اقبال بود متواتر از جانب روم جواسیس آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد خان پادشاه
ممالک روم سر از مصالحه که در سال گذشته مجدد بوساطت محمد پاشا سردار تمهید یافته بود پیچیده باغوا و افساد اضداد محمد پاشا را
بتقصیر متهم ساخته از منصب وزارت عظمی معزول گردانید و چنانچه در قضایای سال گذشته اشاره شد خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و نیایش دادار جهان آفرین که عالم ابداع و ایجاد را بوجود شهریاران با دین و داد و فرمانروایان عدالت نهاد انتظام داد و درود نامعدود بر سپهر دفتر جریده انبیا سلطان ممالک اصطفا صلی الله علیه و آله و سلم و آل و عترت طاهره او خصوصا سرآغاز نسخه مفاخر و مناقب اولیا و اصفیا مصداق کلام صدق انجام انا مدینة العلم و علی بابها ابو الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که خازنان جواهر علوم و اخبار دین و راهنمایان مسالک یقین‌اند بر رای رزین خردمندان سخن سنج که نکته نگاران صحایف دانش و معنی آرایان دقایق سخندانند پوشیده نماند که مسود این اوراق اقل العباد اسکندر منشی در صدر صحیفه اول تاریخ عالم آرای عباسی مرقوم کلک بیان گردانیده که چون توفیق الهی قرین حال و رفیق امانی و آمال گردد صحیفه دوم را از تاریخ مذکور میمن اقبال مصون از اختلال شهریار جوانبخت کامکار کامران خلاصه دودمان صفوت نشان صفوی بنیان فرمانروای اقالیم عدل و داد ناسخ قوانین اکاسره و کیان پیشداد لوتو عنان جهانداری گوهر یکتای خلافت و شهریاری غلام با اخلاص حضرت شاه ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان گردون بارگاه شاهی ظل الهی که فروغ انوار معدلتش خورشیدآسا روشنی بخش عرصه جهان است در دو مقصد نگاشته کلک بدایع نگار گرداند مقصد اول از جلوس سعادت مانوس تا نهایت سی سال که یک قرن سعادت اقتران ایام فرماندهی فرمانده زمان است مقصد دوم از آغاز قرن دوم که بزمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام متصل باد مذیل بذکر حکایات غریبه و روایات عجیبه روزگار چون مقصد اول که از پیش گذشت رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع در مقصد ثانی گردانیده امید که بیمن الطاف الهی از عمر امان یافته این نسخه عالم آرا چنانچه مکنون خاطر اخلاص گزین است رقم اختتام پذیرفته این تازه نهال بستان سخنگذاری از جویبار فیض فضل الهی سرسبز و شاداب گشته بر حسب خواهش و آرزو بثمره مراد بارور گردد و ما توفیقی الا بالله

آغاز قرن دوم سنه ییلان ئیل ترکی مطابق ست و عشرین و الف هجری سال سی و یکم جلوس عباسی است

سخن پرداز این شکوترانه چنین گوید از احوال زمانه که در وقایع سنه سابق مطابق خمس و عشرین و الف تحریر یافته که در زمستان تنگوز ئیل قشلاق همایون در دولتی قرار یافته بجهت اقامت اشرف منازل خوب و حمام مرغوب ساخته و پرداخته ارکان دولت و اعیان حضرت هر یک رواقها

و منظرها

هو الله

تعالی شانه العزیز

جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی که مشتمل است

بر حالات و

وقایع و سوانح قرن دویم شاه عباس

صفوی طاب ثراه وجعل الجنة مثواه که بعد از اتمام و انطباع مجلد اول

و دویم شروع در انطباع او کرده شد مرجو

از ناظرین

که بانی و کاتب را بدعای خیر یاد کنند

انشاء الله

تعالی

جلد دویم تاریخ عالم آرای عباسی

معدن از لعل و بحر از مرجان   هر گاه طبع سخنگذار در بادیه جویائی اخبار بقدر خواهش آرزو متکاپو در آمده خود را مستغرق فیضان مکرمت ازلی
گرداند و چون سائلان کوی امید در یوزه هر مقصد علی و مطلب اسنی نماید بلاشبهه و شایبه بحصول مطلب و وصول مقصود کامروا میگردد شعر

تو دست نظر شو کال و قابل فیض   که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض

محصل این ارقام آنکه راقم این نسخه عالم آرا در دیباچه کتاب بقلم عبارت رقم نگاشته که مصادرات احوال گرامی حضرت پادشاه والا جاه گردون بارگاه سلطان سلاطین زمان زبده و خلاصه فرمانروایان عرصه جهان که از وفور صدق و اخلاص خود را غلام خاص حضرت امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابیطالب سلام الله علیه و اولاده المعصومین میداند بلکه از خلوص عقیدت و پاک اعتقادی کلب آستان ملایک آشیان آنحضرت میشمارد و بدان افتخار دارد بطریق مورخین الزام تفنن عبارات و سلاست الفاظ و استعارات بقید کتابت در آورده بر صفحه بیان مینگارد که مستعدان روزگار و مورخان بلاغت شعار را مصالح و دست افزاری باشد بحمد الله و المنه که توفیق تسوید این مایه و وقایع زمان فرخنده نشانش را از روز ولادت با سعادت که ساحت ملک خراسان از پرتو انوار سلطنتش فروغ بخش عرصه جهان بود تا زمان جلوس فرمانروائی ایران در صحیفه اول و از آوان جلوس همایون که مسند جهان آرائی ممالک فسیح الممالک ایران و تخت فیروز اجداد عالیمکان بوجود شریفش زیب و زینت پذیرفته الی غایته که سنین هجری بخمس و عشرین و الف رسیده و یک قرن سعادت اقتران است از ایام فرماندهی در این اوراق که یک مجلد از صحیفه ثانی است در رشته تحریر کشیده رقم اختتام پذیرفت که چون سلاطین زمان و فرمانروایان عرصه جهان نظر بر آن دیباچه قابل اندازند کارنامهای سنجیده و قوانین پسندیده اش را دستور العمل کردار و شعار خود سازند امید میدارد که اول مقبول طبع همایون آنحضرت افتاده دست ارباب حقد و حسد و هرزه درایان بخیره دار از اذیال طاهره آن کوتاه و کشیده باشد و ثانیا پسندیده طبع مطالعه کنندگان اخبار و طالبان آثار بوده از مضامینش محظوظ و از محاذی بهیج و مسرور گردند (شعر)

نگر شد بدوران معانی   کهن افسانهای باستانی
کنی تا کی بگفتار کهن گوش   ز کلکم نکتهای تازه بنیوش

و انشاء الله تعالی از آغاز قرن دویم جلوس همایون که بزمان ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه متصل باد اگر عمر وفا کند مجلدی علیحده ترتیب داده خاتمه کتاب را که در صدر دفتر ایمائی شده بآن مجلد انضمام دهد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید (شعر)

خداوندا ز لطف بیکرانت   بده جا در حریم آستانت
شب بخت سیاهم روز گردان   بدین مقصد دلم فیروز گردان

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۱۳ علی ید اقل
الکاتبین ابن مرحوم محمد شریف القزوینی زین العابدین

گشته از معرکه بیرون رفت ابن حسینخان که کهنه سپاهی کار دیده جنگ آزموده بود عار فرار بخود قرار نتوانستند داد برادر بکان حمله نموده در اثنای گیر و دار امیر سلطان حسین نام پسرش بقتل رسید او از واقعه پسر بی آرام گشته نخواست که قرة العین خود را بباد داده خود راه سلامت جوید چندان تلاش کرد که با چند نفر از غازیان چغتای از کاس اجل شربت واپسین شهادت نوشید غازیان چغتای بعد از کشته شدن ابن حسینخان خود را بطرف جوئی که در کاه کشیده آنجا را خندق و حصار خود ساخته تا آخر روز خود را حفظ نموده مردانه از آن معرکه بمأمن سلامت رسیدند در قشلاق دانقی این خبر بعرض اشرف رسید عواطف شهریاری که همواره با حقایق حق گذاران جان نثار متوجه حال بازماندگان است مظفر حسین پسر دیگرش را بجای پدر برتبه ایالت خانی سرافراز فرموده الکاء و قطایع پدر را باو ارزانی داشتند (متوفاها) در این سال علامة العلماء فی زمانه میرزا ابراهیم الحسنی الهمدانی که شمه از اوصاف حمیده و فضایل و اخلاق پسندیده آن سید دانشمند در صحیفه اول این دفتر در تحت اسامی شریفه سادات و علمای زمان شاه جنت مکان رقم تحریر یافته جهان فانی را وداع نموده کتب خانه حیات را از صحیفه هستی پرداخت میرفانی کرمانی در تاریخ واقعه میرزا گوید (تاریخ) مرغ روح روان ابراهیم کرد
پرواز سوی باغ نعیم آن نبی سیرت و ولی فطرت که عدیلش بدهر بود عدیم گفتمش سال فوت با دل ریش سدره
باشد مقام ابراهیم مراد از دل ریش تحصیل عدد یا است که بتعمیه هزار و بیست و پنج است (دیگری) از متوفاها سید مبارک خان والی عربستان حویزه است که باجل طبیعی در این سال درگذشت وی سید شیعه مذهب پاک عقاید بود بعد از ارتحال شاه جنت مکان بزور بازوی مردانگی آن ولایت را بحیطه تصرف در آورده لوای حکومت برافراخت قبل از جلوس و ایام قرب بعضی اوقات با امرای قزلباش در مقام خلاف درآمد اما بعد از جلوس همایون غاشیه فرمانبرداری بر دوش گرفته آثار عقیدت و اخلاص بظهور میآورد و سید ناصر پسر خود را در اوان کودکی جهت ازدیاد مراتب اخلاص بپایه سریر اعلی فرستاده در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافت در این سال حسب الالتماس پدر او را رخصت عربستان دادند بعد از فوت والد حسب الامر الاعلی جانشین والد و متصرف ملک موروث گردید اما او نیز در اواخر این سال مریض گشته در عالم جوانی وداع عمر و زندگانی کرده از دولت و کامرانی تمتعی نیافت حکومت عربستان حسب الالتماس عظمای قبایل بسید راشد برادرزاده سید مبارک تفویض یافت شرح حال او انشاءالله تعالی در وقایع قرن ثانی مرقوم میگردد دیگری از متوفاها میر فتاح مین باشی صفهانی است که در گرجستان چنانچه مذکور شد زخم تفنگ خورده چون باردو آوردند عمر سپری کرد عنایت شهریاری پسر رشیدش را بجای پدر نصب نموده میر فتاح ثانی لقب دادند.

فوت میرزا ابراهیم الحسنی الهمدانی (۱)

فوت سید مبارک خان ... (۲)

فوت سید ناصر (۳)

فوت میر فتاح (۴)

خطاب در ختم کتاب

حجله آرایان عرایس سخنوری و مشاطگان ابکار نخبه پروری که در سوابق زمان و سوالف دوران صور پریچهرگان معانی و عذار شاهدان الفاظ را در نظر خواهندگان شوق عالم و آرزومندان شواهد ذوق بصد غنج و دلال و آرایش خط و خال بجلوه در آورده چون یغمائیان تتاری رفت و روب عرصه صورت و غارت جهان معنی کرده اند (شعر) سخن هر چه آن گفتنی گفته اند بر و بوم دانش همه رفته اند خاصه پردازان صحایف انشاء و اخبار و مورخان حدیث آرای نخلکدار که جرعه اقلام عنبرفامشان از باده خوشگوار معنی لبریز و هوای سخن پیرائی از شمیم انفاس قدسیه ایشان عبیرآمیز لآلی طبع درر نثارشان آویزه گوش و گردن مستعدان روزگار و صنایع بدایع کلک گهر سلک آن هنرمندان نادره کار در عرصه جهان یادگار است هرچند دست آرزوی طالبان نکات معنی از دامان سرادق اقبال کوتاهست و عقل انصاف گزین از اسرار کلمات حکمت آئین ایشان خبیر و آگاه با طبع سلیم و ذهن مستقیم مضمون این مقال که (بیت) گویند که نیست سخن تازه نمانده است این نکته ز معقول دل نکته گذار است در دهر خریدار نمانده است دگرنه در پرده غیب است هنوز آنچه بکار است راقم این خطاب مشکین نقاب از پرده حجاب بیرون آمده میگوید که ابواب فیوضات الهی بر چهره آمال طالبان جواهر معنی گشوده است و مخزن لآلی بحر سخن سرائی هرگز از جواهر روائی نکته پیرائی خالی نبوده (شعر) کس نپرداخت در جهان هرگز



و زنان و کودکان اسیر غازیان ظفرشعار گردیدند از سکنه داود و قفقاز خبر یافته بر سر ایشان ایلغار نمودند از صعوبت راه و انبوهی بیشه و جنگل که زیر
برف پوشیده بود بدشواری بمکان آن بیخبران رسیدند ایشان لحظه‌ای پیشتر از ورود لشکر آگاه گشته احمال و اثقال را انداخته با معدودی عورات
خود را بر پس اسبان گرفته از راه تنگ پر برف بجبال طرف داغستان گریختند هنوز سیاهی ایشان در نظر بود که طلیعه لشکر بمساکن ایشان رسیده دست
از تعاقب باز نداشته بجائی رسیدند که در میان برف از تنگی راه یک یک می‌بایست رفت که رفتن دو سوار بهیچوجه میسر نبود و اکثر گرجیان اسبان
خود را با عورات پیش انداخته خود جنگ‌کنان پیاده بصد فلاکت در میان برف تگ و دو می‌نمودند و طی مسافت میکردند حسنعلی بیگ برادر بکر سلطان ایگرمی
دورت که در تعاقب ایشان بدیگران پیشی گرفته بود بزخم تفنگ از پای درآمد بعد از و بکتر بیگ یوزباشی ابواغلی ولد ابوالقاسم بیگ آبدارباشی بسبب
جلادت پیش رانده در حالتی که تیری در کمان نهاده بجانب کفره می‌انداخت تفنگی بر سینه‌اش خورده غلطید میرفتاح مین‌باشی صفهانی از عقب می‌آمد اسب
بکتر بیگ را بدست آورده سوار شده بود او نیز در آنجا زخم تفنگ خورده زخمدار گردید بعد از مراجعت باردو فوت شد چون بدین طریق بتعاقب معدودی
شتافتن موجب تضییع جوانان کارآمدنی میشد و آفتاب نیز غروب کرده شب درآمد عنان بازکشیدند درین مرتبه نیز آن چند نفر مطرود طاغی از چنگ
اجل خلاصی یافتند اما درین یورش تا موازی ده هزار اسیر کارآمدنی که زبده و خلاصه گرجی بودند در مرتبه اول خود را حفظ نموده بدست درنیامده بودند
درین مرتبه از شدت سرما و بسیاری برف که شوارع را گرفته بود مجال حرکت و فرار نیافته بدست درآمدند و غنیمت بسیار نصیب عساکر ظفرشعار گردیده سالم
و غانم بازگشتند و از طایفه گرجی درآنجا دیاری نماند چون طرف شمالی گرجستان مذکور بداغستان پیوسته و همیشه مردم داغستان بطریق دزدی بدان ولایت آمده
اسیر میبرده‌اند درین وقت که فتوری چنین بآن ولایت راه یافت و حارس و نگهبانی نبود بیشتر از پیشتر آمده بتجسس و تفحص اسیر سرگردانان را که در گوشه و کنار میان بیشه
و جنگل قلیلی مانده بودند از خوف و بیم لزگی مردم داغستان خود را بولایت دیدا و باشی آچوق و کارتیل انداختند مجملاً بوئی از آبادانی در آن ولایت بمشام
نمیرسید و بنحس جهالت و نادانی طهمورث خان ولایتی که هر ساله آلاف و الوف منافع و مداخل آن بود ویران گشته صفت قاعاً صفصفا گرفت گروهی از
طایفه ایل و جمعی از گرجیه که در زگم و آنجد و میسوه بودند تا دو سه هزار خانوار از بیم جان و اسر و غارت بجلا راضی گشته اراده رفتن دارالامان مازندران
کردند و حسب الفرمان قضاجریان دست تعرض از ایشان کوتاه گشته روانه آن صوب شدند و بسلامت بفرح آباد رسیده طرح اقامت انداختند سانحه
دیگر چون بمسامع جلال رسید که از مردم دانقی که از رعایای حاکم گنجه‌اند در فترت طهمورث عصیان بظهور آمده جمعی مرافقت و همراهی نموده چند نفر
ملازم محمدخان زیاد اوغلی حاکم گنجه را که در میان ایشان بوده‌اند بقتل آورده‌اند درین وقت که الکای مذکور محل نزول و قشلاق شهریار مظفر و منصور بود سرکشان
دیده و بنای آن طایفه را بمعرض بروز درآورد بعد از ظهور عصیان و ثبوت گناه ملک آنجا را با سی چهل نفر از عظما و اهل عصیان مورد سخط و غضب شاهانه گشته
بیاسا رسیدند و جمعی دیگر را که محل اعتماد نبودند از آن ولایت اخراج کرده بفرح آباد فرستادند سانحه دیگر در یورت قشلاق حکام داغستان
و طبرسران کسان خود را با پیشکشهای لایق بدرگاه جهان‌پناه فرستاده بخلاع فاخره و نوازشات وافره سرافرازی یافتند و مهمات ضروریه آنجا و در حسب
دلخواه سرانجام یافت و زمستان در یورت قشلاق بعافیت و خوشدلی سپری گشت چون در شوال اعادی مخذول العاقبه منکوب گشته چندین هزار کافر بیدین
بتیغ انتقام مجاهدان معرکه جهاد در راه عدم پیموده بدارالبوار شتافتند و لشکر بیشمار روم چنانچه مذکور شد کاری نساخته بازگردیدند و ظفر و نصرت قرین حال اولیای
دولت بود اندک چشم زخمی که از اصابت عین الکمال لازم بود در خراسان وقوع یافت سانحه دیگر آنکه در اواخر سیچقان ئیل موازی یکهزار و دویست
نفر از اوزبک خونخوار بسرکردگی محمدقلی دورمن از امرای اوزبکیه بیلاو و بازی‌ها میر سرخس و هرات آمدند خسرو سلطان حاکم باروچاق با جمعی از مبارزان رزم
آزمای از مارو چاق بمدافعه ایشان کمر بسته روانه شد ابن حسین خان حاکم سرخس ابن میر حسین سلطان فیروزجنگ مشهور با فوجی از طایفه جغتای که همیشه در آنحدود
با اوزبکیه تیغ آزمائی کرده مردانگیها بظهور آورده‌اند بخسرو سلطان ملحق گردیده باتفاق با اوزبکیه رسیدند از جانبین دست بآلت قتال برده هنگامه حرب
بسبب خسرو سلطان از جهالت و غرور شجاعت و خودرائی بیتابی کرده در محلی نامناسب طرح جنگ انداخت اگرچه کوششهای مردانه نمود اما عاقبت مغلوب

سال سی ام جلوس شاه عباس اول

دانقی را از محال شکی که در نهایت مناسب قشلاق دیده از آب کر عبور فرموده در دانقی طرح قشلاق انداختند قاضی خان صدر که در ارض روم
از سپه دار جدا شده بود در دانقی باردوی همایون رسیده بشرف بساطبوسی مشرف گشت و مقدماتیکه در شرایط صلح با سردار و پاشایان گفتگو نموده
برنهج سابق قرار یافته بود بعرض رسانید اما چون اعتماد بر اقوال و افعال آن طایفه نیست این مرتبه نیز مهم صلح چنانچه رسم و آیین سلاطین کشورگشا است که
(گه صلح گه صلح و گه جنگ جنگ) تمشیت پذیرفت زیرا که جمعی از عظما روم که در این هنگام صاحب اختیار دولت عثمانی شده بنابر ازدیاد جاه
و منزلت و تلاش رتبه وزارت محمد پاشا را در محاربه قزلباش و قلعه گیری بتقصیر متهم ساختند و سلطان احمد خان او را از منصب وزارت اعظم و سرداری
عزل نمود خلیل پاشا وزیر اعظم و سردار شده در سال دیگر که ئیلان ئیل ست و عشرین و الف است او را فرستادند که در آن سال در دیاربکر قشلاق کرده
لشکرهای ممالک روم را جمع نماید و در بهار یونت ئیل سبع و عشرین و الف بجانب عجم در حرکت آید و جانی بیک گرای خان پادشاه الوس تاتار کریم را نیز به معاونت
طلب داشته با موازی بیست هزار کس از جنود تاتار بولایت روم در آمده بود باو نیز در دیاربکر و آنحوالی قشلاق دادند که در سال آینده در سفر
قزلباش رفیق سردار باشد و از مدلول العبد یدبر و الله یقدر غافل افتاده ندانستند که تمشیت امور عالم و نظام احوال بنی آدم منوط بتقدیر
ربانی و قضای سبحانی است (بیت) آنچه دل خواست نه آن میشود آنچه خدا خواست چنان میشود زیرا که در خلال اینحال از قضایای
ملک متعال سلطان احمد خان پهلو بر بستر ناتوانی نهاده رخت بسرای آخرت کشید (مصراع) رفت تا عالم دگر گیرد چون دو پسر کودک خرد
سال داشت ارکان دولت عثمانی سلطان مصطفی برادر سلطان احمد را که بخبط و آشفتگی دماغ شهرت داشت و بدینجهت تا غایت سالم مانده بقتلش نپرداخته
بودند بپادشاهی اختیار کردند بعد از سه ماه که نام سلطنت و پادشاهی برو اطلاق کردند جمعی از عظما و ریش سفیدان از سلطنت او دلگیر گشته سلطنت
سلطان عثمان پسر بزرگتر سلطان احمد که در آن وقت دوازده ساله بود اتفاق نمودند و سلطان مصطفی را خلع کرده سلطان عثمان بر سریر دولت عثمانی
جلوس نمود و بدستوریکه تمهید یافته بود خلیل پاشا و جانی بیک گرای پادشاه قبیله تاتار در یونت ئیل سبع و عشرین و الف لشکر بجانب عجم کشیده در ولایت
سراب محاربه اتفاق افتاد و بنیروی اقبال فتح و نصرت قرین حال منتسبان دودمان قدس نشان صفوی گردیده خلیل پاشا نیز بدستور سردار سابق صلح را
وسیله ساخته خایب و خاسر بازگشت و در این آمد و رفت از طایفه تاتار خرابی بسیار در ولایت روم واقع شده جز خسران دنیا و آخرت هیچ اثری
برین لشکرکشی مترتب نگشت شرح آمدن و بازگشتن خلیل پاشا و جانی بیک گرای و کیفیت محاربه ایشان با جنود قزلباش که بچه قاعده بوده و دیگر سوانح و
قضایا که روی داد اگر عمر باقی باشد و توفیق الهی رفیق گردد بنوعی که در صدر دفتر اشاره شده در مجلدی علیحده که آغاز قرن دویم است از جلوس
اقدس همایون شاهی ظل الهی در رشته تحریر انتظام یابد انشاء الله تعالی اکنون وقایع ایام قشلاق را از صحیفه بیان میگذارد

ذکر وقایعی که در ایام قشلاق دانقی بظهور پیوست

چون در برابر جسارت و بی ادبی که از طهمورث داوان و گرجیان ضلالت نشان کاخت ظهور یافت غیرت شاهانه و حمیت خسروانه اقتضای این نمود که
کفره آن ولایت بنوعی معروض تیغ سیاست و انتقام گردند که در آن دیار دیار و رطب و یابس بشعله غضب قیامت لهب چنان سوخته گردید که از آبادانی
و صامت و ناطق آثار نماند و در اول سال که رایات جهانگشا بدانصوب در حرکت آمد کاخت و آن دیار بنوعی معرض قتل و غارت و قید اسر و خرابی و
خسارت در آمدند که آن ولایت مصداق لیس فی الدار غیره دیار گردید هنوز از حدت طبع و آتش مزاجی سورت غضب شاهی تسکین نیافته
بود بمسامع جلال رسید که دلو ملک شیردانی و داود گرجی و طهماسب قلی بولایت کاخت آمده معدودی از پراکندگان سپاهی و رعیت گرجی از اطراف
و جوانب جمع آورده در هر موضع ویران چند خانوار غارت زده پریشان مسکن گرفته لهذا جمعی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان را بسرکردگی عیسی
خان قورچی باشی بسر ایشان فرستادند و جنود ظفر ورود بمساکن آن بخت برگشتگان در آمده تخته ولایت قیق را پاک کرده مردان طعمه شمشیر آبدار

و زنان

بسرای آخرت کشیدند اسب و استر و شتر که از فقدان علیق سقط شده بودند از شماره حساب بیرون بود قاضی خان و رفقای او نقل مینمودند که در هیچ مرحله یکروز تا بتوقف مجال آسودگی نداشتند و در هر مرحله از مدفن بیماران که فوت میشدند قبرستانی بنظر در میآمد و در هر کوچ از عدم بارکردن چندان خیمه و خرگاه بر جا میگذاشتند که گوییا اردو کوچ نکرده و نصف لشکر بلکه بیشتر پیاده میرفتند در آغاز محاصرهٔ قلعه و گرمی حرب و قتال خواجه علی کمرهٔ صفهانی که از حفاد مشایخ ذوالنونی و از اعیان ارباب قلم سرکار همایون است شبی در عالم رؤیا مشاهده نموده بود که از شخصی سؤال مینماید که فتنهٔ عظیمی حادث شده دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند آیا فتح و ظفر از کدام طرف خواهد بود آنشخص باین عبارت جواب میگوید که فتح از پسر علی و وزیر صاحب واقعه خود در نقل نمود راقم این حروف بفکر افتاد که آیا این عبارت در عالم رؤیا القا شده بوزن در آید و تاریخ فتح تواند بود یا نه باضافهٔ عالی ولی بوزن در آمد از نوادر اتفاقات موافق تاریخ افتاد و از نکتی قافیه باین طریق در سلک نظم در آمد (تاریخ) آمد زدیار روم از بهر ستیز

سرکردهٔ احزاب زنکرود غلی　　آراست ز بهر دفع او شاه جهان

فوجی ز جنود حق بصد زیب و حلی　　بربست کمر بکین ز لطف آله

برزد بمیان خویش دامان یلی　　میخواست یکی ز بندگان درگاه

در واقعه بیند از قضا ازلی　　تا زین دو گروه فتح از جانب کیست

کاین راز خفی شود باو نیک جلی　　بشنید ز هاتفی که میگفت ز غیب

فتح از پسر علی عالی ولی　　دین باور تر که این ندای غیبی

تاریخ فنای او شد از لطف علی[1025]

القصه بیامن الطاف الهی و امداد و بواطن قدسی مواطن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ظفر و نصرت قرین حال منتسبان دودمان ولایت نشان گشته چندین هزار نفس ذکور و اناث شیعیان اهلبیت که در قلعه بودند از آسیب دشمنان نجات یافته موجب سرور خاطر هواخواهان دودمان قدس نشان صفویه گردیده فی الحقیقه آن روز سعید بهانهٔ ایشان عید گشت خواجه محمد یوسف قزوینی که از ارباب قلم و اهل استعداد است این تاریخ گفته (تاریخ دیگر) چونکه

سردار لشکر رومی　　وارد ملک ایروان گردید

دو سه ماهی بدور قلعه نشست　　مهرها بر بساط عربده چید

دید کز تیغ شیعیان علی　　نیمه لشکرش بقتل رسید

کمر ظفر بمیان بربست　　چاره جز فرار خویش ندید

ماه شوال چون ز بیست گذشت　　دهه آخرین بنصف رسید

دولت شاه دین مساعد شد　　لشکر روم منهزم گردید

پی تاریخ آن خرد گفتا　　آمد از مرد شیعیان را عید[1025]

بعد از معاودت لشکر روم چون حضرت اعلی قلعهٔ جدید ایروان را که در سنه یونت ئیل خمس عشر و الف امرا و عساکر منصوره ترتیب داده بودند تا غایت ندیده بودند از اردوی آغرق را بجانب برکشاط فرستاده خود بنفس نفیس با جمعی از مقربان بساط اقدس تشریف برده نیک دید قلعه را بنظر احتیاط در آوردند امیرگونه خان و سرداران قلعه را بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده امیرگونه خان در ازای مردانگیها بخطاب ساروا صلانی مفتخر گشت بین الجمهور مشهور است که رومیان قلعه داری از قزلباش یاد گرفته اند و زنگیان گشت نموده اند اما در قلعه گیری بر قزلباش غالب و فایقند زیرا که چندین قلاع متین رصین که یکی از آن قلعهٔ رفیع البنیان قسطنطنیه است بقهر و غلبه از قزلباش گرفته اند و درین دو شیوه بر جهانیان تفوق میجستند در زمان دولت ابد مقرون شاهی ظل الهی مبارزان جنود قزلباش هم در قلعه گیری بر رومیان فایق آمده چندین قلاع مشهور معتبر مثل قلعهٔ تبریز و قلعهٔ عتیق و جدید ایروان و گنجه و شماخی و دربند و تفلیس و غیرهم که هر یک مشحون بمردان کاری و مملو بذخایر و یراق قلعه داری بود چنانچه مشروحاً در این صحیفه رایج آمد بیاده ماه و نیم باز یافته از یکصد هزار مرد قلعه گیر جدل نموده قلعهٔ ایروان را صیانت نمودند بابا سلطان قلندر قمی که از درویشان تکیهٔ ارصاحب شده و بدیست این رباعی در ینباب گفته (رباعی) در عهد تو کس قلعه ز رومی نگرفت　　نگرفت کس از غریب و بومی نگرفت　　اقبال تو صد قلعه گرفت از رومی　　یک قلعه ز نوکر تو رومی نگرفت

حضرت اعلی بعد از مشاهدهٔ قلعه عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ انعطاف داده در نخجوان نشان عساکر ظفر نشان پرداخته لشکرها بممالک را رخصت مراجعت اوطان دادند و چون ملازمان رکاب اقدس از راه دره علی بیگ شاط آمده باردوی آغرق پیوستند و از آنجا شکارکنان بقرا باغ و کنار آب کر آمده چون هنوز قلع و قمع کرجیان ضلالت نشان چنانچه مکنون خاطر غیرت سرشت همایون بود بظهور نیامده بود صحرای

سال سی ام جلوس شاه عباس اول

سفره چی باشی ورفقا با گروهی از جنود قزلباش در موضع کهنه کبر که نیم فرسخی قلعه اقامت نموده قراول و دیده بان تعیین کرده از آمد شد قلعه خبردار بودند و از امرا و پاشایان روم دلاور پاشا با فوجی از جنود رومیه در آن سمت منزل گزیده بودند از آمد و رفت قزلباش بقلعه واقف گشته گاه و بیگاه میانه ایشان و مبارزان جنود قزلباش دست بازی واقع میشد روزی رومیان دلیری کرده پیشتر آمدند و جنگجویان جنود قزلباش نیز عنان بی گرده میان آنگروه درآمده جنگ در پیوستند جهانگیرخان بختیاری که از امرا بزرگ است با دویست کس از الوار مردم خود در این سفر در رکاب اقدس و بموافقت خلف بیگ مأمور بود دلیرانه با اندک مردمی بجنود رومیه که اضعاف مضاعف او بودند حمله کردند نزدیک بآن شده بود که گرفتار گردد بر طبق نام قبیله بخشیاری کرده بزور بازوی مردانگی و معاونت جوانان دلیر سپاه منصور دفع نکایت خصمان نموده بسلامت بیرون آمد و از عساکر منصوره قزلباش مردانگیها بظهور رسیده بعد از غلبه دست از محاربه داشته سپاهیانه خود را پس کشیده بمقام خود آمدند و آنگروه رومیه فوج فوج بمدد میرسیدند جرأت پیش آمدن نکرده ایشان نیز بمقام خود بازگشتند **(دیگر آنکه)** جمعی از رومیان و طایفه اکراد از طرف وان و کردستان بایروان میآمدند مقصود سلطان تنگرلو حاکم نخجوان که بخبرداری آن راه مأمور بود بآن گروه دچار شده بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمه شمشیر آبدار گشته احمال و اثقال بسیار غنیمت عساکر ظفرشعار شد شتران سرکار حافظ پاشا که از آنجا ذخیره میآوردند بدست درآمده داخل غنایم مذکور بود **دیگر آنکه** هنگام ارتحال رومیه دلاور پاشا و جمعی دیگر از عساکر وان و دیاربکر آغرق خود را با گروهی از رومیه و اکراد از پای قلعه بطرف وان میفرستادند تیمور بیگ بیاول صحبت ایواغلی با جمعی دلاوران برخاشجوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه ظفریافته غنایم موفور بدست آوردند **دیگر آنکه** دلو محمد شمس الدینلو که بخبرگیری و ضبط راه قارص و ارض روم مأمور بود دلکته از آن راه در آمد شد متردد بودند رومیه بازخورده محاربات بوقوع پیوست و دستبردهای نمایان کرده چاوشان که از روم آمده احکام از جانب خواندکار بسردار میآوردند و جمعی که از نزد سردار بروم رفته عرایض و مکاتیب میبردند بدست درآورده مجموع آن مکاتیب و مراسلات را بنظر اشرف درآوردند

شرح مراجعت سردار و عسکر روم و گفتگوی صلح درمیان آوردن

چون سردار از قلعه گیری مأیوس گشته گفتگوی صلح بمیان آورد و شرایط صلح سابق را اعاده نموده پیغام سلطان اظهار نموده بود که بعضی از شرایط صلح که درمیانه نصوح پاشا و قاضی خان صدر قرار یافته بود از جانب قزلباش مرعی و مسلوک نگشته حضرت اعلی در جواب فرمودند که از اینجانب اصلا امری که مغایر عهد و پیمان باشد ظهور نیافته شرایط صلح کما ینبغی مرعی بود ایشان بیجهتی نقض پیمان کرده دیگر باره آتش فتنه را که فی الجمله تسکین یافته بود مشتعل ساختند تصور نمایند که در این نهضت بجز ریختن خونهای خلایق که در این ماه مبارک صیام بوقوع پیوست و خسران دنیا و آخرت چه منفعت بدین دولت رسید اکنون که در مقام اصلاح درآمده اند ما را سخن کی است و اگر در شرایط صلح سخنی داشته باشد اگر نصوح پاشا در حیات نیست قاضی خان در حیات است و بعضی از پاشایان همراهند مثل دلاور پاشا و باقی پاشا و حافظ احمد پاشا از آن مقدمات اطلاع دارند و دستورنامچه آذربایجان که معتمدان طرفین تشخیص داده بمهر ایشان در میانست اگر صلاح داشته باشند قاضی خان را بفرستیم که در مواجهه پاشایان مذکور تذکار آن شود و حسب الاستدعا قرار یافت که قاضی خان بار دوی رومیان رفته مجددا فیمابین عقد قواعد صلح استحکام پذیرد در تاریخ بیست و پنجم شهر شوال که هنوز قاضی خان بایشان نرسیده بود سردار کس نزد امیرگونه خان بقلعه فرستاده اعلام نموده بود که میانه ما و حضرت شاه عالیجاه صلح واقع شد طبل ارتحال کوفته بجانب ارض روم بازگشتیم قاضی خان در راه بایشان رسیده سردار و پاشایان لوازم اعزاز و احترام بظهور آورده از بیم تعاقب قزلباش تا ارض روم با و تکلیف همراهی کردند در آنجا مقدمات صلح و شرایط آن از منهج سابق گفتگو نموده او را از ارض روم مرخص ساختند خود با خواص و اعیان روانه استنبول گردید در این آمد و رفت قریب بچهل هزار کس از جنود رومیه چه در پای قلعه و چه در محاربات خارج قلعه و چه اسیر و بیماری رخت

پذیرفت بلکه نایاب گشت و جنود بسیار هجوم آورده بیماری در میان آن طایفه شیوع یافت چنانچه هر روز جمعی کثیر براه عدم می‌شتافتند و سرداران کلیه
از تسخیر قلعه مأیوس گشته مکرر ایلچیان سیما خلیل آقا نامی بخدمت اشرف فرستاده گفتگوی صلح بمیان آوردند و رفع الخجاله عذری چند در این لشکر
کشی التماس نموده استدعا نمود که از اینطرف مردی صاحب خرد باعقل و هوش فرستاده شود که شرایط صلح سابق با او گفت و شنید نموده بدانچه صلاح
دولت طرفین باشد از جانبین بعمل آید بنابر آن در کرت اول ساروبیک بیکدلی و بعد از و چراغ سلطان گرامپا استاجلو بایلچیگری رفت
شرح آمد و رفت ایلچیان و بقیه حالات در ذیل مرقوم میگردد و چون برخی از محاربات قلعه و قلعه داری سپاه ظفرپناه مرقوم کلک بیان گردید
اکنون مناسب چنان دید که قضایائی که در خارج قلعه فیمابین این دو لشکر بظهور پیوسته بر سبیل اجمال نگاشته کلک وقایع نگار گردیده
بتحریر تتمه احوال پردازد انشاء الله

ذکر قضایائیکه در اثنای محاصره فیمابین غازیان قزلباش و رومی که در خارج قلعه روی داد

در فوق نگاشته اقلام عنبرفام گردید که چون عسکر بسیار روم بایروان رسیده بمحاصره قلعه پرداختند حضرت اعلی شاهی ظل الهی جهة تفریق و تنقیص
آن گروه انبوه عساکر نصرت شعار را چند گروه کرده هر گروهی را بسرکردگی یکی از عظماء مأمور بطرفی فرستادند که بر حسب وقت و اقتضای
زمان در کمین فرصت بوده حسب المقدور دستبردها نموده مخالفان را بخود مشغول گردانند که کل آن سپاه بکار قلعه نتوانند پرداخت و مبارزان جنود
مسعود در کمین اعدا بسته چهار طرف اردوی مخالف را احاطه نموده هر چند روز در طرفی لوای جلادت افراخته داد دلاوری میدادند
و در هر گوشه و کنار دستبردهای نمایان کرده همه روزه سر و زنده و حشم بنظر اشرف میفرستادند اگر کل وقایع و قضایائی که روی داده بتفصیل
در رشته تحریر درآید موجب تطویل میگردد از آنجمله چند قضیه اختصار و اقتصار نمود اول آنکه چون در اردوی مخالف ذخیره نایاب بود گروهی از
میران سنجق و الابیگیان بسرکردگی آتا غلانی شده تا موازی دو هزار اسب و استر و الاغ بجانب ناحیه کربی که سمت راه نخجوانست بطلب ذخیره
رفتند امام قلیخان از اینحال آگاه گشته با عساکر فارس بسر آنجماعت رفت در حینی که آنگروه بموضعی رسیده اکثر سپاه بخانها درآمده قلیچیان
بطلب ذخیره مشغول بودند که غازیان چون بلای ناگهان بسر وقت ایشان رسیده جنگ در پیوستند و به نیروی اقبال آن فئه کثیره را مغلوب
ساخته تا موازی یکهزار و پانصد مرد سر و زنده و دو سه هزار اسب و قطار استر و الاغ و اخرمه بدست آورده بقیة السیف فرار نموده
تشویش بحصول مقصود بمعسکر خود پیوستند دیگر آنکه امام قلیخان باتفاق حسنخان و گنجعلی خان و امرائی که همراه کلبعلی بیک شاملو از تبریز آمده ملحق
شده بودند در رودخانه موسوم بکربی چای اقامت داشتند جنود روم قریب بچهل هزار کس و شصت هفتاد آلای که عبارت از لوا و اعلام است
بعزم محاربه امراء مذکور در حرکت آمدند جاسوسان و قراولان قیتماز چای بیک خبر عزیمت رومیه را بسر امام قلیخان و امراء باز رسانیدند
او فوراً امراء عظام را از عزیمت آنگروه انبوه خبردار نمود و امراء احتیاط ورزیده اردوی خود را از آنجا کوچانیده بالار فرستادند و لشکر بیابی
بسل بسته مترصد پیکار ایستادند که طلیعه سپاه مخالف نمایان شد چرخچیان جنود قزلباش سیما گنجعلی خان حاکم کرمان و بیکوردی بیک وکیل امام
قلیخان و سایر آن دلیران پای جلادت بمیدان مبارزت نهاده در حمله اول تا بیست سی نفر از چرخچیان جنود روم را قتیل و چند نفر را دستگیر کردند
در این اثنا لشکر قول رومیه باغلبه و ازدحام تمام جلوریز بمعرکه درآمدند گنجعلی خان که کهنه سپاهی کاردیده جنگ آزموده بود صرفه در جنگ آنجا
ندیده خود را پس کشیده بقول ملحق شده و در دامنکوه محل مناسبی جهة محاربه اختیار نموده بنابر صرفه کار در آنجا صف آرای گشتند بیکوردی بیک از
غرور شجاعت خود در پای باگروهی بجنگ ایستاده تاب مقاومت نیاورده در بازگشتن تا چهل پنجاه نفری از تفنگچیان مردم مجهول در معرکه ضایع شده و بقیه
لشکر بسلامت بقول پیوستند و رومیان با وجود کثرت لشکر و انبوهی حشر صرفه در پیش آمدن ندیده بهمان اکتفا کرده بازگشتند (دیگر آنکه) خلیف بیک

سال سی ام جلوس شاه عباس اول

توپچیان و تفنگچیان قدر انداز قلعه دار که اگر فی المثل چشم مور را نشانه سازند بی مایه تکلف و اغراق نیز مراد شان بر هدف مقصود راست آید
خطا نمی افتد گلوله ضربزن و تفنگ بر مثال تگرگ آتشین که از کره اثیر بارد بر آن گروه ریختند هر چند برونیان هجوم آورده بپای سعی دویدند دست
امیدشان بخاکریز مقصد نرسید جمعی کثیر از رومیه بضرب تیر و تفنگ شجعان قلعه بر خاک هلاک افتادند و کاری نساخته خایب و خاسر باز گشتند
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی احتیاط ورزیده موازی یکهزار نفر تفنگچی قدر انداز از تفنگچیان رکاب اقدس همایون جدا کرده از طرف لله گرگ
بحسن اهتمام سفره چی باشی و رفقا از شر اعدا مصون بود فرستادند که در کمین فرصت نشسته در هنگام مجال خود را بقلعه اندازند و آن شیرمردان
بمقصد شتافته عیار صفت شب بقلعه فرستاده امیرگونه خان را از عزیمت خود خبر دادند و آن صبح تاریک دروازه شمالی جانب کنگیر را گشوده و تفنگچیان
چون برق لامع خود را بقلعه انداختند و نقاره شادمانی بنوازش در آوردند فی الواقع اگر بدیده انصاف بین نگرند کم از کسی را اقدار از میانه چندین
هزار دشمن خونخوار گذشته بسلامت خود را بقلعه رسانیدن اعظم دستبردهای دلیرانه است القصه برونیان ازین دلیری خبردار گشته بیشتر از پیشتر
در توپ انداختن و سیبها پیش بردن اهتمام عظیم مینمودند از مؤیدات اقبال که قرین حال عساکر ظفرمآل گردید یکی آنست که روزی ینگچری آقاسی قره
بیلر با چند نفر از پاشایان که زیاده از دیگران در قلعه گیری غلو داشتند بتوپخانه آمده در توپ انداختن سعی مینمودند از تقدیرات آسمانی و قضای
آسمانی توپی از قلعه بتوپخانه رومیان انداختند گلوله توپ بر ینگچری آقاسی خورده و از او گذشته بترکچه بیلر واز و بدیگری رسیده چند کس خوب
معتبر نامی ضایع شدند و گروهی که خاک پیش میآوردند بخندق رسانیده خندق را انباشته کردند اما غازیان قاجار و سایر دلاوران قلعه دار چون
شیر خشمناک از قلعه بیرون دویده بر آن مخاذیل حمله آورده از پشت خاک و سیبها بعضی را سر بریده و بعضی را زنده گرفته بقیة السیف را پراکنده کرده
تفنگ و یراق بسیار بدست آورده روسفیدانه بقلعه میآمدند و همه روزه من الجانبین جنگ و جدال وقوع یافته محصوران را جلادت و دلیری
و بیرونیان را یأس و ناامیدی میافزود چند نفر از رومیه که مبارزان جنود اقبال زبان گیری کرده بنظر اشرف در آورده بودند متفق اللفظ خبر دادند
که چنین قرار یافته که در فلان روز جنگ سلطانی انداخته از رخنهائیکه بضرب توپ در چند برج پدید آمده یورش بقلعه نمایند حضرت اعلی فی الفور یکی
از غازیان عیار بجهة جلادت اندیشه بر قلعه فرستاده اهل قلعه را خبردار کردند که در آن روز غافل نبوده مردانه باشند و با امراء عظام نیز اخبار نمودند
که در آن روز از محل اقامت خود در حرکت آمده صدای کورگه و کوس از همه طرف بلند گردانند القصه در روز معهود رومیان چون مور و ملخ بپای قلعه
شتافته توپها انداخته یورش آغاز نهادند محصوران نیز توکل بر حفظ و حمایت حضرت رب العباد نموده دست بتیر و تفنگ گشادند از صباح تا شبگاه
از جانبین تلاش نموده جهادقیلان بزخم تیر و تفنگ مبارزان قلعه دار بر زبر یکدیگر افتاده از کشتها پشتها پدید آمده رومیان را اجره آنکه زود در آن
مراد رخ نموده بی نیل مطلوب و حصول مقصود باز گشتند و بخاطر آوردند که چون اهل قلعه دفع نکایت خصم کرده از محاربه و تلاش بسیار بستوه آمده اکنون
فارغبال نشسته اند در این غفلت و فرسودگی یورش دیگر میباید کرد که شاید در این مرتبه مقصود بحصول پیوندد (بیت) وقت پیشین و استوای نهار
که بجان قصد خواستی نهار   دیده حادثات نغنوده   پای سعی قضا نفرسوده   رومیان با سنان آتشبار   حمله آور
شدند دیگر بار   غازیان از تردد بسیار ضعف ورزیده داری غالب گشته هنوز بساکن خود نرسیده بودند که آواز غلغله و آشوب برخاسته
دیگر باره از اطراف و جوانب یورش عظیم کردند غازیان و تفنگچیان فی الفور بر بروج و باره عروج نموده دست بآلت مدافعه گشادند و صدمات
دلیران کشور روم را که هجوم آورده بودند بضرب گلوله تفنگ مرگ آهنگ دفع نموده درین مرتبه نیز خلقی کثیر هدف سهام تقدیر شدند و کاری از پیش
نبرده باز گشتند مجملاً روز بروز محصوران دلیرتر و برونیان پای اهتمامشان سستی پذیرفته از تردد قلعه گیری دلگیر میشدند الحق در مدت محاصره از
محافظان قلعه بتخصیص غازیان قاجار جنگهای مردانه و مبارزتهای خوب و دستبردهای نمایان و جلادتهای شگرف بظهور آمده مورد تحسین
دوست و دشمن گردیدند هر چند رومیه بذل جهد خود نمودند اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت و مدت محاصره بامتداد کشید آذوقه در میانه لشکر تنقیص

پذیرفت

جلد دویم تاریخ عالم آرای عباسی

بنیروی توکل آراسته لطف الهی را کافل حال خاص و عام میدانند بنابر رعایت سلسله ظاهر و آداب فرمانروائی متوجه استحکام قلعه ایروان و
انتظام مهام قلعه داری شده قورچیان عظام قاجار و جمعی کثیر از تفنگچیان جلادت شعار رکاب اقدس از صفاهانی و خراسانی و غیرهم بسرکردگی
سرداران برطینت نستما میرفتاح مین باشی تفنگچیان اصفهان که مرد کاردیده جنگ آزموده قلعه دار بود و احمد سلطان مهکی خراسانی و ملازادها
باقی و شال قالک بکومک و مدد امیرگونه خان و حراست قلعه مامور گشته از جماعت گونیلوی شجعان بسیار قزلباش یعنی گروهی که بطبیب خاطر
هوس مردانگی دارند بوعدهای جمیل شاهانه استمال و امیدوار گشته روانه قلعه شدند مجملا قلعه ایروان بعد از حفظ الهی بمردان کار و دلیران معارک
کارزار و اسباب ضروریات قلعه داری استحکام یافت و سردار در عشر ثالث شهر شعبان بپای قلعه ایروان رسیده و تسخیر آنرا باغوای ینکچری
آقاسی و ینکچریان قلعه گیر و ترکیه بیلمز حاکم آخسقه که همیشه در این سپهر صدلافهای گزاف میزد سهل و آسان انگاشته بمحاصره آن پرداخت و زیاده
از یکصد هزار کس قلعه گیر آن حصن حصین را مرکز وار در میان گرفتند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی صلاح در جنگ سلطانی ندیده جهت تفرقه
آنگروه انبوه تدبیر شایسته بخاطر آورده عساکر نصرت شعار را چند گروه کرده هر گروهی را بسرکردگی از معتمدان کاردیده بطرف معسکر رومیان
فرستادند که هر وقتی باقتضای زمان از طرفی سپاهی نموده در هنگام فرصت دستبردهای نمایان مینموده باشند مقرب الحضره قرچقای بیک را که آخر
رتبه خانی و لقب سپهسالاری ایران یافت با قورچیان و غلامان و خلاصه ملازمان رکاب اشرف از طرف اردوی معلی روانه نموده امامقلیخان
بیگلربیگی فارس را از طرف شرقی اردوی رومیان فرستاده حسنخان و گنجعلیخان و سایر امرا که باتفاق کلبعلی بیک یساول صحبت شاملو در تبریز
بودند حسب الفرمان همایون آمده با امامقلیخان ملحق گردیدند و دولو محمد شمس الدینلو را با قشون و لشکر بطرف غربی اردوی رومیه که جانب ارض روم است
فرستادند که راه برمترددین اردوی رومیه بسته نگذارد که از عقب ذخیره باردوی رومیان آید قرچقای بیک فوجی از مردم کارزار و کاردیده را
بسرکردگی خلف بیک سفره چی بجانب گنه گیر که موضعی است در دامنکوه یکفرسخی طرف شمالی قلعه بسمت راه اردوی معلی فرستادند که آن راه را
مضبوط نگاهدارند که هرگاه کسی از قلعه بدر رود و آید یا از اردوی معلی بقلعه رفتنی باشد در هنگام فرصت باستظهار ایشان بمقتضای ربانی بسلامت بمقصد
تواند شتافت و خود با افواج قاهره هر وقتی در مکانی مناسب اقامت گزیده سپاهی مینمودند و قراولان کاردیده هشیار بهر طرف فرستاده
از حال دشمن غافل نبودند و امامقلیخان و سایر سرداران و مبارزان جنود قزلباش هر روز جائی بلکه هر لحظه مکانی اختیار نموده از حال یکدیگر
خبردار بودند و هیچ وقت از دستبرد خالی نبوده لحظه رومیه را آسوده و فارغبال نمیگذاشتند بدینجهة از سپاه روم چهل پنجاه هزار کس همه روزه بر
اسب مستعد محاربه بوده از خوف دستبرد مبارزان جنود قزلباش کل لشکر بتسخیر قلعه نمیتوانستند پرداخت و عساکر منصوره هر وقتی انتهاز فرصت کرده
دستبردهای نمایان میکردند چنانچه شرح آن در ذیل مرقوم میگردد و چون هوای ییلاق گوگچه سرد شده بود اردوی کیهان پوی از آنجا کوچ
کرده دره الاگیر که در حوالی گوگچه و محل خوش هواست مضرب خیام اقبال گشت اما امرا و پاشایان و عظام لشکر روم سیما طایفه ینکچری
آقاسی که کمر بتسخیر قلعه بسته سعی موفور و جهد غیر محصور بظهور میآوردند چند جا سیبها و مورچلها پیش آورده توپهای سنگ انداز قلعه کوب
نصب نموده توپچیان رومی و فرنگی شبانروز از توپ انداختن خالی نبودند و از طرف دیگر تل خاکی مشرف بر جدار قلعه برزبر یکدیگر ریخته پیش میآوردند
و امیرگونه خان و سرداران جنود قلعه دار و سایر محصوران مردانه سپر ممانعت بروی کشیده در لوازم قلعه داری نهایت جانسپاری
بظهور میآوردند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی همه روزه شجعان عیارپیشه کارآگاه فرستاده از احوال قلعه و محصوران خبر میگرفتند و محصوران
بمعاونت آنحضرت و توجهات ظاهری و باطنی امیدوار بوده دل قوی داشتند و دلیرانه بمدافعه آنگروه انبوه که بقلعه گیری شهره جهانند سر در باختند
و بنیروی دولت قاهره خوف و تزلزل که در حال قلعه داران روزگار میباشد از آنطایفه زایل گشته آسوده حال بدفع دشمنان قیام داشتند
روزی رومیان جمعیتی عظیم نموده از جانب دروازه که دو سه برج بضرب سنگهای توپ و گلوله و بادلیج انهدام پذیرفته بود بجانب قلعه دویدند

محاصره اردوی رومیان قلعه ایروان را

سال سی ام جلوس شاه عباس اول

(۴۳۶

و محمدتقی بیگ مین باشی با فوجی از تفنگچیان و جمعی از غازیان در محوطه باغی فرود آمده بودند خود را بدان محوطه کشیده رخنهای آن حصار را مسدود
ساخته بحفظ حال خود پرداختند و مخالفان را صورت فتحی روی ننموده در همانجا اقامت کرده اموال و اسبابی که در خارج محوطه بدست آوردند متصرف
شدند و روز دیگر بر سر حصار هجوم آورده اهل حصار بضرب گلوله تفنگ مرگ آهنگ ایشان را بازگردانیده جمعی را بخاک هلاک انداختند و سه
مرتبه زور آوردند هر مرتبه جوانان کارآمدنی مخالفان ضایع و نابود گردیده کاری از پیش نبردند در این اثنا آوازه توجه موکب همایون از
گرجستان بصوب آذربایجان بسمع مخالفان رسیده پای اقامتشان سست گردید و صرفه در جنگ حصار ندیده طبل ارتحال کوفته بازگشتند و اهل حصار مردانه
از آن مهلکه نجات یافته بجانب تبریز آمدند گنجعلی خان در طسوج این خبر شنیده ابراهیم بیگ و مهرمانان لشکر باو رسیدند چون در آنوقت رفتن او بسلماس
و امداد اهل حصار مقدور او نبود بازگشته بشهر آمد که لشکر جمع کرده از روی قوت و استظهار بدفع دشمنان پردازد از خبر کشته شدن پیر بوداق خان
و استیلای مخالفان مردم بشهر بنوعی بهم بر آمده سراسیمه گشته بودند که سر از پا نمی شناختند و لحظه بلحظه منتظر وصول لشکر مخالف بودند که گنجعلی خان بشهر
رسیده فی الجمله موجب آرمیدگی شهر گردید متعاقب خبر بازگشتن مخالفان رسیده خاطر تبریزیان بالکلیه اطمینان یافت حقیقت اینحال را بعرض عاکفان
سده جلال رسانیده در حینی که رایات ظفرآیات از اخستاباد متوجه ییلاقات بودند بعرض اقدس رسیده فی الجمله موجب خاطر رنجی دولتخواهان از
خصوصاً طایفه ترکمان گردید اما حضرت اعلی بحوصله پادشاهانه گذرانیده پسر پیر بوداق خان را در ازاء جانسپاری والد تربیت فرموده بجای
پدر امیرالامرای آذربایجان و حاکم تبریز گردانیده بلقب ارجمند خانی معزز و سرافراز فرمودند سلمان سلطان سوشی که در آن جنگ مردانگی بظهور
آورده مورد شفقت شاهانه گشته او نیز بمرتبه بلند خانی سرافرازی یافت محمدتقی بیگ مین باشی نیز مشمول انواع نوازش گشت و چون آوازه حرکت
لشکر روم شیوع داشت حسنخان بیگلربیگی قلمرو علیشکر را با قشون آراسته بجانب تبریز فرستاده کلب علی بیگ یساول صحبت شاملو را حکم شد که
امرای آن سرحد را بر سر او جمع نموده از آنطرف خبردار باشند و ایشان جمعیت کرده بسلماس رفته رحل اقامت انداختند تا وقتی که آمدن سردار
بطرف چخور سعد محقق گشت امرای مذکور بشهر مراجعت نموده از آنجا حسب الفرمان همایون بچخور سعد آمده بلشکر ظفر قرین پیوستند اکنون شرح آمدن سردار
و بی نیل مقصود بازگشتن مرقوم قلم وقایع نگار میگردد

گفتار در لشکر کشی محمد پاشا وزیر اعظم بجانب آذربایجان و محاصره کردن ایروان و بی نیل مقصود بازگشتن بتوفیق پروردگار عالمیان

سپه آرایان معرکه سخنوری صفوف از خطا محفوظ سخن را در مضمار بلاغت بدین نمط آراسته و شقه لوای آسمان فرسای حدیث و خبر را بدینگونه
پیراسته اند که چون سلطان احمد خان پادشاه روم بجهتی ظاهر و عذری واضح بعد از قرار معاهده و پیمان در اثنای دوستی و آمد شد
ایلچیان نقض عهد و پیمان روا داشته بنوعیکه در فوق تحریر پیوست محمد پاشا مشهور بکور محمد وزیر اعظم را سردار کرده در سال گذشته در دیار
بکر و آمد قشلاق کرده بود در اینسال برحسب فرمان لشکرهای ممالک روم را از اروم ایلی و اناطولی و میشا ایلی و مصر و شام و حلب و طرابلس
و طرابزون و بلاد جزیره دارض روم و سنجق بیگیان قبایل و عشایر اکراد باو پیوسته جمعیتی عظیم در معسکر رومیه دست داد که در هیچ عصر و زمان
سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود و تمامی وزرا و پاشایان و ارکان دولت سلسله عثمانی حتی ینگچری آقاسی که قانون
آنخانواده نیست که از موکب پادشاه جدا شوند همراه شده با عساکر گران و لشکر بیکران و توپهای کوچک و کلان و عرابه بسیار و ضربزن و بادلیج
بیشمار روی توجه بدین دیار آورده از ارض روم بطرف تبریز در حرکت آمد رایات نصرت آیات در گوگجه دنگیز و ییلاقات آنحدود بود که خبر توجه
لشکر روم بآن مرز و بوم بوضوح پیوست حضرت اعلی شاهی ظل الهی که باین فیض مواطن خود را برحسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه

(ص ۵۳۲) آنچه بشومی بیادبی و عصیان بظهور رسید از قتل و غارت و نهب و اسر و خرابی الکا و ویرانی بیوت و مساکن بر سر نصارای کاخت آمد معلوم نیست که از ظهور اسلام الی الآن در زمان هیچیک از پادشاهان ذیشوکت دیار اسلام اشیا را چنین حادثه پیش آمده باشد و آن ملک بدینسان ویران شده باشد عدد قتیلان از شصت هفتاد هزار متجاوز بود و اسیران از دختران زلیخا طلعت صاحبجمال ساده خان یوسف لقای آراسته بزیور خط و خال و سایر صبیان و صبایا که تمامت آنها از نظر خجسته اثر همایون میگذشت زیاده از یکصد هزار بقلم درآمده اما باعتقاد راقم حروف زیاده از سی هزار دیگر در هر گوشه و کنار اسیر شده که از عدم فرصت بقلم درنیامده بالجمله از وقوع این حالات فی الجمله سورت غضب پادشاهی تسکین یافته چون سه ماه از نوروز سلطانی گذشت و سردار روم در صحرای موش اقامت نموده بجمع نمودن لشکر و یراق سفر مشغول بود زیاده از این توقف در گرجستان لایق دولت ندیده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده و از راه مرور انقلیب بطرف گارسیل آمده چند روز در بلده تفلیس اقامت فرموده بنظم و نسق قلعه و مهمات بکرات خان پرداختند و از آنجا کوچ کرده از راه خستاباد به ییلاق عبدالحق و از آنجا بگوکچه دنگیز تشریف برده دو ماه دیگر که هنگام حرکت لشکر روم شد ییلاقات مذکور مضرب خیام عساکر نصرت فرجام بود و شرح آمد و رفت سردار و تحریر قضایا که در طی حالات روی داد از مساعدت بخت مأمول است

گفتار در بیان محاربه که در سلماس میان جنود قزلباش و تکلو پاشا بیگلربیگی وان و امیران سنجق اکراد بوقوع پیوست و کشته شدن پیربوداق خان

قبل از این نگاشته قلم وقایع رقم گردیده که پیربوداق خان را با امرای سرحد تبریز از سفر گرجستان رخصت داده بتبریز فرستادند گنجعلی خان حاکم کرمان نیز بمدد او مأمور گردید چون اکراد فتنه انگیز آن سرحد خصوصاً اولاد غازی بیگ بهمی و لد شاهقلی ملیلان که بجلد و تند و بیقطعه قارنیارق دست از دامن ادب بیرون بیرون نهادند و با لکار سلماس دست دراز نمودند که باعث شورش و انقلاب سرحد و تفرقه و پریشانی خلق الله بود پیربوداق خان بدفع فتنه اکراد از تبریز بیرون آمده بآنطرف نهضت نمود و از امرا و عساکر آنحدود مقصود سلطان کنگرلو استاجلو و سلمان سلطان سوباشی دنبلی و ابراهیم بیگ برادر جانب فدوی القاب وزیر آذربایجان با جریک آنولایت و محمد تقی بیگ مین باشی تفنگچیان آذربایجان با گروه تفنگچی با او ملحق گشته بطرف قارنیارق در حرکت آمدند و اکراد کس بجلد و وان فرستاده از محمد پاشا بیگلربیگی وان مشهور بتکلو پاشا و امرای کرد استمداد کردند تکلو پاشا با جنود رومیه و ذیل خان محمودی حاکم خوشاب و سایر سنجق بیگیان کرد تا موازی شش هفت هزار کس بعزم محاربه قزلباش بسلماس آمدند پیربوداق خان و امرا که بیش از پنجهزار کس نبودند از آمدن سپاه مخالف خبر یافته تخمین مراحل آن راه کرده بقرینه و قیاس معلوم گردانیدند که در چه روز بسلماس میرسند قراولان و مردم کارآگاه که بخبرگیری فرستاده بودند آمده موافق آن تقریر کردند پیربوداق خان کس بطلب گنجعلی خان بتعجیل فرستاد که آمده در روز موعود که احتمال جنگ دارد بدیشان ملحق گردد که باتفاق آماده دفع دشمن گردند اتفاقاً یکروز پیشتر از روز معهود که امرا آماده حرب و قتال نشده پراکنده فرود آمده بودند و گنجعلی خان بطسوج رسیده یکمرحله دورتر بود قراولان آمده خبر دادند که طلیعه لشکر مخالف نمودار شد امرا در کمال اضطرار سوار شده مقصود سلطان کنگرلو با جمعی بجرچیگری مأمور گردید تا آرستن صف سپاه و ترتیب قلب و جناحین لشکر مخالف گروه جرچی را مغلوب ساخته بهیئت اجتماعی رسیدند مقصود سلطان و جرچیان بیکطرف افتاده خود را بقول نتوانستند رسانید جماعت جریک که بر ساقه لشکر بودند تاب صدمه مخالفان نیاورده پشت بمعرکه کردند بدینجهت قلب نیز منقلب گشته دلیران قول و میمنه و میسره بهم برآمدند و از حیرت و سراسیمگی متفرق و پراکنده راه هزیمت پیمودن گرفتند پیربوداق خان بعد از مشاهده این حال از دور غیرت ننگ و بدنامی عار فرار بخود قرار نتوانست داد در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از انهزام سپاه دو سه نفر از ملازمان عنان او را گرفته خواستند که از معرکه بیرون برند در این اثنا زینل خان محمودی با گروهی از اکراد از عقب او درآمده بی آنکه مجال او دشنا سا کرد زخمی بر او زد یکی از غازیان جان نثار خود را بر سر او انداخته در دست اکراد کشته گردید پیربوداق خان بهمان زخم مهلک درگذشت سلمان سلطان سوباشی

شکست یافتن [illegible] و کشته شدن پیربوداق خان

متفرق و پراکنده شدند جنود گرجی واقف گشته فوج فوج با اسلحه و یراق پیش آمدند خبر هجوم کفار بعزم رزم و پیکار بحسین بیک رسیده در رفتن و کومک
و مدد فرستادن تعلل کرد گروهی از گرجیان بیدین و بدبینان ضلالت آیین از عقب غازیان درآمده راهی را که قزلباش عبور نموده بود خراب کرده اطراف
و جوانب ایشان را فرو گرفته جنگ در پیوستند غازیان قزلباش و تفنگچیان که هر فوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت نیافته تا تیر در کیش و گلوله با خویش
داشتند دست و پایی زدند بعد از آنکه از یراق خالی شدند از هجوم گرجیان مغلوب گشته هر کدام راه فرار پیش گرفتند چون راه خراب شده بود در راه
دیگر چه بیرون شد نیافتند و از بیرونیان بنابر انسداد طریق مددی نرسید و اراده ازلی بشهادت آن گروه تعلق گرفته بود اکثر بدرجه شهادت
فایز گشتند چند نفری مجروح و زخمدار خود را بآب انداخته بیرون آمدند و این واقعه موجب افروختگی آتش غضب قیامت لهب شاهی گردید اول حسین
بیک یوزباشی را طلب نموده بمعرض یرغو در آورده خطاب عتاب آمیز فرمودند که تو که بتنگ سقناق مأمور بودی چون بسقناق رسیدی بایستی سپاهیانه
تحقیق کثرت و قلت مردم و راه درآمد و برآمد و خصوصیات آن سقناق رسیده بریش سفید خود که ترا بدین خدمت مأمور ساخته اعلام نمایی و ندانسته
مأمور کردی عمل کنی بخودسر جمعی مردم بی سردار را میان سقناق دشمن بی آنکه بکیفیت و کمیت آن رسیده از طریق بیرون شد آگاه کردی چرا گذاشتی
و اگر برخصت تو غفلت ورزیده و رفتند بایستی بحفظ حال ایشان پرداخته از چند جا محل عبور ترتیب داده جمعی را بمحافظت آن گماری و خود با بقیه
لشکر بسقناق درآمده غازیان را بقاعده و آداب جنگ ترغیب نمایی که دل بتو قوی داشته جنگ کنند و اگر صلاح در جنگ نباشد و بیرون باید آمد از راهی
چند متعدد که جهه عبور ترتیب داده باشی بسلامت بیرون توان رفت یوزباشی خواست که لب بمعذرت گشاید چون در عالم سپاهیگری و حزم و احتیاط
این اعتراضات جواب معقول سپاهی پسند نداشت شحنه سیاست او را سخن نگذاشته بعقوبت و رسوائی که کس مبیناد بسیاست رسیده جسدش را
در تمام اردو و میانه لشکر گردانیدند که موجب عبرت دیگران گشته در امثال اینگونه مخاطرات غفلت نورزند بعد از سیاست او مقرب الحضره قرچغای
بیک را با جمعی کثیر از عسکر ظفر رهبر بآن سقناق فرستادند و بدانجا رفته بنوعی که از آنحضرت ارشاد یافته بود اطراف و جوانب آنرا احتیاط نموده چند
جا را که مناسب راه یافت بچوبهای قوی ترتیب داده غازیان را با آیین شایسته بمیان سقناق فرستاد گرجیان از چند محل جبر بسته قلعه گونه کرده از پشت
جبر جنگ میکردند قرچغای بیک غازیان را از جنگ جبر مانع آمده توپ از اردو آوردند و توپچیان گلیک جبرها را بضرب توپ از هم ریختند غازیان بمدافعه
مشغول گشتند در آن روز گرجیان کوششهای دلیرانه کردند اما آخر روز از ستیز و آویز عاجز آمده ترک محاربه نموده چاره جوی گشتند چون شب دیجور
تاریکتر از دل آن کفره بیدین بمیان درآمد غازیان نیز دست از محاربه کشیده یکجا جمع آمده بلوازم پاس قیام نمودند سپاهیان اهل سقناق چهارصد
پانصد نفری بتخمین و قیاس که یابوی سواری و باری داشتند در ظلمت لیل بعضی اسباب و بعضی عیالان خود را برکفل اسبان گرفته از عقب سقناق
راهی گشوده بدامنه کوه داغستان گریختند بسیار مردم که بجا مانده بودند روز دیگر از هجوم لشکر ظفر اثر طاقت مدافعه و محاربه در خود ندیده بهر طرف
دویدند گروهی از لشکر قزلباش که دشت و کوه و بیشه و جنگل را فرو گرفته بودند دچار شدند مردان همگی طعمه شمشیر آبدار و زنان و کودکان بقید رقیت
گرفتار شدند و غنایم موفور در آن سقناق بدست سپاه منصور درآمد و همچنین در هر جا سقناقی بود بتوفیق الهی و نیروی اقبال بیزوال شاهی در پنجه قوت
اسلام و زور بازوی مسلمانی از هم پاشید و صفت قاعا صفصفا و اکثر گریختگان سینه در بیشه‌ها بدست درآمده از باده مرد افکن ممات تا قیامت
مدهوش افتادند القصه تا بیست روز موکب همایون در آنطرف آب قانق توقف فرمود مجاهدان نصرت قرین بقلع و قمع کفره بی دین اشتغال داشتند و تفنگچیان
و امرای شیروان که از طرف زگم جانب شرقی گرجستان میآمدند بهمین قاعده عمل میکردند و در زی در کنار رودخانه فرود آمده بودند که قصبه
زگم که بطایفه اهل معروفند جمعیت عظیم نموده بعزم جنگ بر سر لشکر شیروان آمدند مبارزان جنود شیروان نیز پای جلادت بمعرکه دلاوری نهاده
فیمابین حرب عظیم در پیوست و نصرت الهی شامل حال اهل اسلام گشته آن جماعت مغلوب و بسیاری از ایشان معروض تیغ جهاد گردیدند قلیلی بصد فلاکت و
ادبار بهر طرف پراکنده شدند غازیان مساکن آن طبقه را ویران کرده در بلده زگم از آبادانی اثر نگذاشتند و در کل ولایت کاخت بدین شیوه عمل شد

 نسیم عبیر آسای بهار چون مشک   صحرای گیتی گل و لاله گشت   دگرباره دهقان اردی بهشت   زراعتگر روش درآمد ایاغ

نثار در وزیدن آمده عرصهٔ جهان‌نما چون دل اهل ایمان معطر گردانید و هوای فرح‌فزای فروردین عطرسائی آغاز نهاده چون شعلهٔ جمال لاله
رخان و عارض سیمین خوبان صفابخش اقالیم جهان و ضیا رسان عرصهٔ دوران گردید شهریار کامکار مجلس بزم نوروزی در گلشن رزم بهروزی بسته
و سور بر سور فتح و فیروزی مبدل ساخته بلوازم جشن و سرور معتاد پرداختند و کوچ بر کوچ روانه مقصد گشته در حدود گنجه علیقلی خان و امرا استقبال
رایات ظفرآیات نموده بسعادت کاسه بوسی سرافراز شدند پیره بوداقخان پرناک و امرا رفیق او را که از دارالسلطنه تبریز آمده بودند رخصت دادند
که بتبریز رفته از آن سرحد خبردار بوده باشند گنجعلی خان حاکم کرمان را نیز مرخص ساختند که با قشون خود بتبریز رفته کومکی پیره بوداقخان و امرا بوده باشند و چون
تفلیس محل نزول موکب برجیس تاثیر گردید عنایت خسروانه شامل حال کرات میرزاخان بن داودخان بن لوارصاب ماضی که در زمان شاه جنت‌مکان
شرف اسلام دریافته بود گردیده بلقب ارجمند خانی و خطاب مستطاب عمی سرافراز گردانیده حکومت ولایت کارتیل را با و ارزانی داشتند و از آنجا ساحت
ولایت گرجستان کاخت مضرب سرادقات غزو و قتال گشت طهمورث از آوازه آمدن سپهسالار عسکر روم که در دیاربکر قشلاق اختیار کرده بود گمان نداشت که
در نهال لشکر قزلباش را فرصت آمدن گرجستان بوده باشد چون از نهضت همایون خبر یافت سراسیمه و حیران در کمال یاس و حرمان وداع گرجستان کرده
با معدودی بطرف باشی آچوق گریخت در میان گرجیان علامات روز قیامت ظاهر گشته مفهوم (یوم یفر المرء من اخیه) سمت ظهور یافت حضرت
اعلی عساکر منصوره را چند گروه منقسم ساخته هر گروهی را بسرکردگی یکی از امرای نامدار از یکطرف فرستادند و یوسفخان بیگلربیگی شیروان از حکم شده با امرا
آنجا از آنطرف بگرجستان آمده اردوی کیهان پوی نیز با فوجی از افواج قاهره از یکطرف دیگر در حرکت آمده مساکن گرجیان را از چهار طرف احاطه کرده
شکاری وار در میان گرفتند و بهر گروهی رسیدند مردان ایشان را که با اهل اسلام جنگ کرده و کافر حربی بودند بمدلول کریمه (اقتلوا المشرکین
کافة) عرضهٔ تیغ آبدار غزو و جهاد گردانیده بر نفسی از آن بدبختان ابقا نکردند و زنان و کودکان را اسیر نموده اموال و اسبابی که بدست آمد
غنیمت مسلمانان و غازیان باشد طایفه گرجی از همه طرف خود را بسته دام بلا دیده چون ماهی در شبکه اضطراب افتادند گروه گروه بمیان جنگلها
و بیشهای پر درخت و جاهای مستحکم که یکراه بیش ندارد رفته در اطراف و جوانب هر جا امکان عبور داشته خندق کنده آب انداختند و آن مکانها را
که ترکان سغناق گویند استحکام داده سپاهی و رعیت با خانه کوچ و اموالی که داشتند بسغناقها درآمده همگی با اسلحه و یراق جنگ در سغناق اقامت
نموده بحفظ حال پرداختند چون اکثر سغناقها در آنطرف آب قانق واقع بود و در آن ایام که هنگام بهار و تقاطر امطار بود و از کثرت بارندگی رودخانه
قانق طغیان طوفانی داشت و عبور از آن آب جز بکشتی و زورق میسر نمیشد و گرجیان کشتیها و زورقها را بالتمام پنهان کرده بودند بنابراین اردوی
آغرق را در اینطرف آب گذاشته نذرخان ذوالقدر مهردار اردوبیگی و کلبعلی بیگ یساول صحبت شاملو را حارس توپخانه همایون گردانیدند
با لشکر ظفر خاشجوی جریده و سپاهی رجعت (وجاهدوا فی سبیل الله) بارگی در آن آب جلادت مثال افکنده بسلامت عبور فرمودند از فقدان
زورق و کشتی عساکر منصوره زحمت بسیار کشیده اسب و استر بسیار و شتر بیشمار از راه آب بچراگاه عدم رفت القصه عساکر نصرت شعار فوج فوج و گروه
گروه بمیان بیشه و جنگل درآمده بهر سغناق که میرسیدند بزور بازوی جلادت و مردانگی از هم ریخته همه روزه سرهای قتیلان و اسیران گرجی بنظر همایون
درمیاوردند حسین بیگ شمس‌الدینلو یوزباشی ذوالقدر با فوجی از قورچیان و مبارزان مامور از جانب قورچی باشی در بیشه و جنگلها درآمده بجستجوی
نصاری گرجی مامور بودند بسغناق بزرگی که قریب ده هزار خانوار گرجی و بسیاری از سپاهیان و ارباب جلادت در آنجا اقامت داشتند رسیدند و آن
مکان مستحکم قلعه مثال خندقی داشت پر آب که جز یک راه تنگ باریک که از چوب بروی آب بسته بودند نداشت گروهی از قورچیان و غلامان
و تفنگچیان رفیق او بی آنکه بر کیفیت و کمیت اهل نفاق اطلاع یابند و صلاح و فساد آنرا بنظر احتیاط درآورند تا موازی سیصد چهارصد نفر سپاهیان خود را
در بیرون گذاشته از آن راه تنگ تاریک پیاده بمیان سغناق درآمدند و در کمال غفلت و نهایت بی پروائی هر کدام بطلب غنیمت و اسیر بطرفی دویده

سال بیست و نهم جلوس شاه عباس اول

(۶۳۲)

الّذی انزل فیه القرآن) خلاصهٔ ایام و اعظم شهور و اعوام و هنگام طاعات حضرت ملک علّام است شیعیان کل ممالک ایران
تصدق فرموده‌اند که از مطالبات دیوانی معاف بوده در آنماه مبارک دست تعدّی طلبکاران از گریبان زیردستان کوتاه بوده هیچکس دیده
رغبت دهقان مسکین چون خوشه پروین نتواند افکند و خرمن گاه مزارعان کهکشان فلک از آسیب محصّلان ایمن بوده جز بچشم حسرت بآن
نگاه نتوانند کرد تا بفراغبال و اطمینان قلب ماه صیام را باختتام رسانیده بطاعت و عبادت پروردگار عالمیان مشغول باشند و درباب مبالغ رحمت
تأثیر بممالک محروسه ارسال یافت و این عطیه والا که اعظم عطایا است علاوه سایر بخششها و تصدقات گردیده همچنین وجوه احداث جمعی که در دفاتر
اعلی ابوابجمع قانونی و در سنوات سابقه سلاطین معدلت آئین ماضیه غافل افتاده بودند که ماخذ وجوه احداث پرسش قضایا و جریمه مجرمانست
و از خود داروغکان بعمل آورده حاصل احداث را میبایند علیحده جمع قانونی احداث بدستور مال از رعایا گرفتن موهم شائبه تکرار است در
حین عرض مهمات دفتری حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفطرت عالی این نکتهٔ دقیق را دریافته خاطرنشان محاسبان دیوان کردند و همگی تصدیق حقیقت
آن کرده زبان بدعا و ثنای آنحضرت گشودند و آن وجه نیز در ممالک محروسه و قلمرو همایون بصدور پیوست که مستوفیان عظام هر دو وجوه که در ممالک
محروسه بعمل عمال و تیولداران تخمیناً مبلغ سی هزار تومان شاهی رایج عراق میشد در دفاتر خلود تخفیف اعتبار نموده از شوائب تغییر و تبدیل محروس
شناسند امید که مثوبات آن عاجلاً و آجلاً بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردد

آغاز سال مبارک همایون لوی ئیل ترکی مطابق سنه خمس و عشرین و الف که انجام یک قرن سعادت قرین است از جلوس اقدس همایون و توجه آنحضرت بغزای گرجستان و تادیب آن بی دینان

چون ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی بتخریب ولایت کاخت گرجستان و قلع و قمع کفرهٔ آنجا و بحلیه اسلام درآمدن زیاده از صد هزار نفس از نساء
و صبیان آن بیدینان بمیامن توجه و ضرب تیغ جهانگشای پادشاه مجاهد غازی اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تعلق گرفته بود و ظهور آن بسته
بروزگار از بخت برگشتگی اسباب ادبار خود و قتل و آوارگی آن گروه مخذول سرانجام داده بنوعی که مذکور شد بمحاربه جنود مسعود قزلباش
جرأت و دلیری نمود چون پرتو انجر در مازندران بر پیشگاه ضمیر اقدس تافت نایرهٔ حمیت شاهانه و شعلهٔ غضب پادشاهانه بنوعی التهاب یافت که هر
شراری از آن برق خرمن سوز عالمی بود لهذا عزیمت گرجستان و برانداختن بیدینان آنجا که بقتل مسلمانان دلیری کرده بودند در ضمیر
انور رسوخ یافته حکم معلّی بنفاذ پیوست که امراء عظام و عساکر نصرت فرجام بسرعت و استعجال تمام متوجه یساق گرجستان گشته آمادهٔ غزاو جهاد
کفار آنذیار گردند و چندین هزار تفنگچی قدرانداز صفهانی و سایر محال عراق تعیین یافت که بجار و ملجار معین و حاضر گشته بموکب نصرت قرین
پیوندند و چون صلاح دولت در مرافقت سلاطین زادهای گرجی نمود لوارصاب ابا بسترآباد و عیسی خان را بدماوند فرستادند که بسعادت
موکب همایون هر دو در آنجا بوده حکّام تفقد حال ایشان مینموده باشند و در ساعت سعد از دارالسرور فرح آباد جنّت نهاد در حرکت آمده از راه ایلان
و دریاکنار روانه شدند دریای لشکر چون بحر اخضر از همه طرف در تموج آمده در هر مرحله گردی از عساکر ظفرشعار بموکب فیروزی آثار می پیوست و هم
خجسته آثار بهار جنود ریاحین و ازهار چون فتح و نصرت از یمین و یسار استقبال موکب ظفرشعار نموده و در روز سه شنبه دهم ربیع الاول خمس
و عشرین و الف خورشید جهان آرا با شکوه اقبال و طنطنه جاه و جلال منزل عزّ و شرف خرامیده کوس نوروزی صدای فتح و فیروزی ابد
اختر انداخت (شعر) جهان رونق ارجمندی گرفت ❊ زنو روز فیروزمندی گرفت
بزم دلارای سلطان باغ

زلال

۲ درصفحات بعد (ص ۶۴۸) دوشنبه دوازدهم ربیع الاول را عید نوروز قرار داده ... ۱۰۲۵ موافق ... سال ۱۰۲۶ (جلال ...)

وبعضی هنوز در خواب بودند بکنار اردوی ایشان رسیدند اوزبکیه از شیههٔ اسبان و قعقع سلاح و صهیل ستوران خبردار شدند بیرام بیک از قلت
سپاه قزلباش و کثرت اعدا اندیشید که چون صبح طلوع نموده جهان روشن گردد و اوزبکیه سوار گشته بر کمیت لشکر قزلباش اطلاع یابند یکتن را مجال
خلاص نخواهد بود و توکل بکرم حضرت فالق الاصباح کرده در اوان طلیعهٔ صبح بر سر آن گروه ریختند هفتصد هشتصد نفری از اوزبکیه سراسیمه بطرف
اسبان دویده سوار شده بودند که قزلباش ملاقی گشته جنگ در پیوستند و در حملهٔ اول بسیاری از آن طبقه را بطعن سنان جان ستان و ضرب
بلارک آتش فشان بر خاک هلاک انداختند در اثنای جنگ و جدال و گرمی حرب و قتال خسرو سلطان با آن دویست نفر جوانان دلیر رزم آزما که
رسیده از یکطرف کرنای نواختند چون بلای آسمانی بسر وقت ایشان رسیده اوزبکیه آواز کرنای را بر رسیدن حسینخان حمل نموده مجال استقامت
نیافته و فرار بر قرار اختیار نموده روی بوادی هزیمت آوردند تیغ یمانی غازیان از نیام در آمده با غنایم موفور معاودت نمودند و از قراتغمه
مدتی نام و نشان پدید نبود و اغلب امکان آن بود که در آن معرکه بقتل رسیده باشد بعد از مدتی معلوم شد که زنده رفته بود و از این فتح مبین
که غازیان شاملو را روی داد اوزبکیه پای در دامن خمول پیچیده تمنا آرزوی آمدن خراسان باز دل ایشان زایل گردید (دیگری
از سوانح خراسان) کشته شدن قراقچخان ولد حسینخان بیگلربیگی خراسانست که حاکم ماروچاق بود کیفیت این سرگذشت
آنکه جمعی از طایفه ارلات جغتای همراه چلمه سلطان بدین دودمان ولایت پناه آمده در الکا راوه و محولات میبودند چلمه سلطان چند نفر از عظما
آن طایفه را بمظنهٔ خلاف و نفاق بقتل آورد و اتباع آن جماعت از اینواقعه خایف و هراسان گشته روی بوادی فرار آوردند جمعی دیگر از طبقهٔ ارلات
سابقا در ماروچاق میبودند حسینخان بیگلربیگی خراسان چلمه سلطان را از قتل ریش سفیدان ملامت نموده بنابر تألیف قلوب قبیلهٔ مذکور ایشانرا استمالت
داده از رفتن مانع آمد و ایشان اظهار عناد چلمه سلطان نسبت بخود میکردند حسینخان قرار داد که آن جماعت بماروچاق رفته من بعد بدستور سایر مردم قبیله
در ملازمت قراقچخان پسر او بوده باشند اما آن جماعت در ماروچاق توقف ننموده بمیان اوزبکیه رفتند از فرار ایشان جماعت سابق نیز متزلزل و هراسان
گشته بودند یکی از پسران آنقوم که بشغل خدمت قراقچخان و محل اعتماد او بوده شبی که او از افراط باده بیشعور گشته بود و در خواب رفته آن پسر بارادهٔ
خود یا بتعلیم پدر و اقوام العلم عندالله با کاردهٔ الماس گون بسر وقتش رسیده چند زخم مهلک بر وزد و تمامی آنقوم از بیم اینواقعه یا از غدر و
نفاق عزم فرار جزم نموده همانشب دروازه را گشوده راه میمنه پیش گرفتند اهل قلعه از این واقعهٔ عبرت بخش حیرت زده و پریشان خاطر گشته از غلغله
و آشوبی که دست داده همگی بخود در مانده در آنشب دیگر کسی تعاقب ایشان ننمود فی الفور کسی بهرات فرستاده حسینخانرا آگاه کردند و او از واقعهٔ
فرزند دلبند اندوهناک گشته چون قلق و اضطراب سودی نداشت دست در دامن شکیبائی زده خسرو سلطانرا با جمعی مردم کار دیده بقلعه فرستاد
که مبادا فتوری در سرحد واقع شود و او بسرعت برق و باد خود را بقلعه رسانیده بجراحت مشغول گردید و چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکومت
ماروچاق و کوتوالی قلعه بخسرو سلطان تفویض یافت (سانحهٔ دیگر) آنست که در هنگامی که دارالسلطنهٔ اصفهان از فر نزول موکب
همایون رشک جنان بود میر عماد خوشنویس قزوینی بقتل آمد وی از سادات حسنی مقیم دارالموحدین قزوین است که بسادات سیفی مشهور و معروفند
در خط نستعلیق ترقی عظیم رقم نسخ بر خطوط استادان با تقدم کشید در نزاکت قلم و قدرت کتابت ید بیضا و درجهٔ اعلی داشت خطش با صلاح خوش
اندام و بامزه بود میر عبدالغنی تفرشی این رباعی در شان او گفته (رباعی)

تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست ... ز معنی اگر لفظ کند ناز رواست
هر دایره ترا فلک حلقه بگوش ... هر مد ترا مدت ایام بهاست

او بین الجمهور بتسنن مشهور بود از اهل قزوین استاد
مقصود بیگ از غلوی تشیع یا رفع مظنهٔ تسنن که عامهٔ مردم آنولایت بدان متهمند مرتکب قتل او گردید (ذکر تصدق ماه مبارک
رمضان) حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که مصدر آثار خیر و مظهر جود و احسان و مطرح اشعهٔ انوار فیوضات ملک منان است بالهام آسمانی
و توفیق ربانی مال و خراج دیوانی و اجاره و مستغلات یکماهه هرساله را که رسد شهر مبارک رمضان که بمنطوق (شهر رمضان

کشته شدن قراقچخان ولد حسینخان

کشته شدن میر عماد نسب

سال بیست و نهم جلوس شاه عباس اوّل

چون توقف ایشان بفایده بود بمدلول (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) عنان از معرکه بر پیچیده بطرف تفلیس در حرکت آمدند
و کفره گرج بخون دلیران دلیر گشته تیغ انتقام از نیام بر آوردند و چشم زخمی چنین بجنود اسلام رسیده در این معرکه گروه سعادتمند بدرجه شهادت فایز
و سربلند گردیدند طهمورث که سرمست بادهٔ غفلت و جهل بود از غلبه که او را دست داد مسرور و شادمان گشته باردوی قزلباش آمده در خیمهٔ علیقلی خان
فرود آمد و منازل هریک از امراء و اعیان قزلباش را یکی از عظماء و اعیان گرجیه داده اموال و اسباب سپاه اسلام نصیب ارباب کفر و ظلام گردید
و از همین غافل افتاد که کلنگ تیز منقار هرچند بلند پرواز باشد از چنگال شاهین اوج اقبال باز نتواند رست و بدین جسارت و بی ادبی که از او سر زد
عاقبت در معرض قهر قهرمان زمان در آمد جا و مقام چندین ساله نیاکان خود را ویران و الکاء مملکتشان باد بی نیازی رفت و شرح آن در ذیل
مرقوم میگردد بالجمله علیقلی خان و اسفندیار بیک و سایر امراء بی سر و سامان بقلعهٔ تفلیس رسیده پراکندگان لشکر بآنجا جمع آمدند از امراء و معارف
سیاه محمد خان زیاد اغلی و حسینخان گیلانی حاکم کوهدم گیلان و حسین قلی بیک یوزباشی طالش ولد یادکار علی سلطان کشته گشته اسحق سلطان برصوفی
زخمی گشت مرتضی قلیخان گسکری حاکم گسکر که با قشون خود در یکطرف معرکه ایستاده بود بعد از گذشتن جنود گرجیه از عقب ایشان در آمده چهل پنجاه نفر
از پیادگان بقتل آورده متعاقب امرا بتفلیس رسید علیقلی خان توقف خود را در تفلیس صلاح ندیده قلعه را بمرشد قلی بیک ولد محمد خان و غازیان
قاجار و فوجی از تفنگچیان سپرده بگنجه آمد و در خانهای ویران شدهٔ قلعه اقامت نموده در آنجا طرح قشلاق انداخت و حقایق حالات بعرض عاکفان
سدهٔ جلال رسانید هرچند طبع آتش خوی اشرف اعلی از این اخبار وحشت انگیز چون آتش سوزان و دریا مثال جوشان و خروشان گردید اما از فراخ
حوصلگی رعایت سلسله ظاهر کرده منشور عاطفت مبنی بر استمالت و دلجوئی بعلیقلی خان و امراء فرستادند که در طریق سپاهیگری و آئین حرب و قتال
از ازل الآزال هزیمت و ظفر قرین یکدیگرند از چشم زخم که باقتضای قضا و تقدیر آسمانی بجنود اسلام رسیده باشد اندوهناک نبوده منتظر
موکب مسعود بوده باشند که اینک عنان عزیمت بدان صوب معطوف گشته عنقریب بتوفیق الهی و قوت اسلام صمصام زبرجد فام از نیام انتقام جزای بادیان
بدکیش و بدکیشان عاقبت اندیش در کنار ایشان نهاده خواهد شد از نوازشات شاهانه خاطر دغدغه آلود ایشان فی الجمله اطمینان یافته در قشلاق
گنجه خجلت زده و پشیمان میگذرانیدند که طنطنهٔ رایات فیروزی آیات جاه و جلال در آن ولایت بلندی گرفته اعلام کشورستانی ارتفاع آسمانی یافت و
شرح آن در آغاز سال همایون فال آینده نگاشتهٔ قلم سحرساز و مرقوم کلک نکته پرداز میگردد ان شاء الله تعالی

شرح وقایع خراسان و سوانحی که درینسال در آن ولایت روی داد

درینسال از سرداران جنود اوزبک قراتغه نام که در حدود بلخ ترقی نموده گروهی از طایفهٔ آلمانچی بر سر خود جمع کرده بهر طرف میتاخت و رفته رفته چهار
پنجهزار اوزبک غارتگر خونخوار بر سر او جمعیت نموده مکرر به ولایت خراسان آمده جام و خواف و باخرز را تاخت نموده غنیمت فراوان بدست آورده
بود و باتفاق و مصلحت وقت کسی متوجه معارضه او نشد درینسال هوس تاخت و یغمای خراسان کرده با جنود شقاوت ورود بجانب کرخ آمد میانه جماعت جمشیدی
محافظان قلعه مذکور و اوزبکیه اندک محاربه واقع شده جمعی از طرفین مقتول شده در آنجا کاری نساخته بطرف براتود آمدند و از اطراف و جوانب
غنایم بدست آورده بطرف کهدستان رفتند حسینخان والی هرات جمعی از لشکریان مجهول را که اسم و رسمی نداشتند قریب بششصد هفتصد نفر بسرکردگی
بیرام بیک کتهٔ شاملو بر سر ایشان فرستاد که منتهز فرصت بوده در محل مجال دستبردی نمایند بعد از رفتن آن گروه بخاطر آورد که اگر جماعت هرچند مجهول اند
اما اگر شکستی یابند موجب بدنامی او است دویست نفر از جوانان دلیر کار دیده بسرکردگی خسرو بیک که الحال بخسرو سلطان موسوم و حاکم ماروچاقست
بمدد ایشان فرستاد و بیرام بیک خبر اوزبکیه گرفته بطرف ایشان در حرکت آمد و شب از پهلوی ایشان که در چمن کهدستان فرود آمده بودند گذشته
قریب بصبح بیکده نفر از جماعت جمشیدی که از محل نزول اوزبکیه اطلاع داشتند دچار شدند قلاوزی آن لشکر کرده در وقتی که جنود اوزبک بعضی بیدار

وبعضی



(۱۰۲۱) الله شبا هنبا اشنبا بدستیاری کارفرمایان قضا و کارکنان قدر سرانجام میباید و سعی عقلای روزگار و تدبیر مدبران تجربه کار تغییر در آن راه ندارد و تماشائیان عالم ظهور را جز بدیدهٔ تسلیم و رضا در آن نگریستن چاره نیست مصداق این سیاق محاربهٔ طهمورث گرجی است با جنود اقبال که از جهالت و خودرائی جرات نموده عاقبت خلق آنه یار را عموماً در ورطهٔ هلاک و بوار انداخت و خود سرگشتهٔ بادیهٔ حسرت و سرگردان دیار نادانی گردید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت القصه علیقلی خان و اسفندیار بیک بنوعی که مذکور شد روانهٔ گرجستان گشتند عساکر آذربایجان از قورچیان و غلامان و غیر ذلک که بمرافقت مأمور بودند فوج فوج آمده ملحق میشدند قریب پانزده هزار کس جمع شده هنوز تفنگچیان و بعضی از عساکر نرسیده بودند که صلاح در توقف دیده با آنگروه از راه تفلیس بگرجستان در آمده تا بعرک جائی که فاصله کاخت و کارتیل و سر راه باشی آچوق رسیده رحل اقامت انداختند که اگر ارادهٔ رفتن باشی آچوق نماید از آنجا تواند گذشت و از جماعت گرجیانی که اظهار شاهی سیونی کرده بعساکر منصوره ملحق گشته بحسب ظاهر در مقام موافقت و خدمتکاری بودند بتحقیق شوارع و راه بیرون شد آن گروه نموده بهر راه که احتمال عبور داشت محافظان کارآگاه تعیین کرده در انسداد طرق کوشیدند و قراولان کارآزموده از هر طبقهٔ قزلباش و گرجیان صاحب وقوف آن سرزمین فرستادند که روز بروز و لحظه بلحظه از حرکت مخالف خبردار بوده اعلام مینموده باشند و طهمورث با حشری انبوه از جنود گرجیه که بر برداشت عزم محاربه جزم نموده از محل اقامت در حرکت آمد و امرای عظام از اخبار کاذبهٔ گرجیان حرکت او را محل بر فرار کرده اصلا از عزیمت او بطرف عسکر قزلباش اثری ظاهر نبود قراولان گرجی شبی خبر دادند که طهمورث بعزم رزم متوجه گشته نزدیک رسیده است هرچند بر سخن آنطایفه اعتمادی نبود اما بنا بر احتیاط صبح زود امرای عظام و عساکر بهرام انتقام جبه و یراق بر خود مرتب ساخته از اردو بیرون رفتند که محلی مناسب جهت جنگ اختیار نموده اگر خبر مذکور صورت وقوع داشته باشد محاربه باتفاق افتد والا زمین دیگر که مناسبتر باشد جهت نزول تعیین نموده بآنجا کوچ کنند زمانی ممتد در آن سرزمینها توقف نموده انتظار بردند قراولان و محافظان شوارع آمده خبردار کردند که اصلا اثری ظاهر نیست بعد از انتظار بسیار باز گشته هرکس در یورت خود فرود آمده لشکریان پراکنده شدند که بیکناگاه آواز طبل مخالف بر آمده خبر رسید که اینک سپاه دشمن نمودار شد و چنین معلوم شد که گرجیانی که اظهار شاهی سیونی کرده نشان شوارع داده بودند غدر و نفاق ورزیده راهی را که طهمورث آمده نشان نداده بودند و قراولان قزلباش از آن راه بیخبر بودند بعد از ظهور اینحال دیگر باره امرای عظام و عساکر نصرت فرجام سوار شده بعرصه گاه نبرد آمدند محمد خان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ و بعضه اوبچر جیکیری تعیین یافته از امرای قراباغ بکر سلطان ایکرمی دورت و دلو محمد سلطان شمس الدینلو بمعاونت چرچی که ترکان بوکرچی گویند مأمور گشتند و میمنه و میسرهٔ سپاه را بقدر مقدور بجنود مسعود آراستند اما از عدم فرصت و سراسیمگی سپاه صف آرائی و توزوک لشکر بنهج دلخواه میسر نشد هنوز بعضی از لشکریان در اردو مانده سوار نشده بودند که طهمورث با خیل و سپاه خود که قریب پنج شش هزار بودند با اسلحه و یراق مکمل رسیده بهیات اجتماعی خود را بر فوج چرخچی زدند چرخچیان تاب صدمهٔ آنگروه نیاورده منهزم گشتند بکر سلطان و دلو محمد امرای بوکرچی فرصت معاونت نیافته هر یک با فوج خود بطرفی افتادند محمد خان زیاد اغلی با چند نفر از طایفه قاجار بزخم سیف و سنان گرجیان برخاک هلاک افتاده درجهٔ شهادت یافتند و این صورت موجب دلیری کفرهٔ گرج و دلشکستگی جنود اسلام گردیده گرجیان همچنان بصورت اجتماعی دلیرانه جلو ریز بر سر قول رانده میمنه و میسرهٔ سپاه که از کشته شدن محمد خان و انهزام چرچیان سراسیمه شده بودند از حملهٔ بیجابای سپاه کفر و ضلال بهم بر آمده چریک آذربایجانی اکثر دست باستعمال آلت حرب و قتال نه برده پشت بمعرکه داده روی بوادی فرار آوردند و فوجی از مبارزان جنود مسعود و طایفهٔ شاملو مردم علیقلی خان که با او در قلب بودند از هزیمت چریک قلب منقلب گشته مجال مدافعه و مجادله نیافتند گرجیان بهرکس رسیده دست یافتند زبان درازی آوردند القصه سپاه قول نیز مجال استقامت نیافته بهم بر آمده هرکس سر خویش گرفت علیقلی خان و اسفندیار بیک که هر یک در شجاعت و دلیری یگانهٔ روزگار بودند در آئین رزم و پیکار سر آمد مبارزان شجاعت شعار پراکندگی لشکر مشاهده نموده لحظه بملاحظهٔ نام و ننگ در معرکه درنگ نمودند

جنگ طهمورث با قزلباش و انهزام گرجیه

چون

سال بیست و نهم جلوس شاه عباس اوّل

قزلباش نمودند قبان خان را غفلتی دست داد که از طبقه اکراد هر چند مجهول و خدمتکار باشند کسی در قلعه نگذارد و گاهی بشکار میرفت الغ بیک برادر دو
که قوم امیرخان بود و چند آسیا در ویرانه‌های آن سرحد بسر میبرد با آن عورت و قلمچیان کرد بهم رسیده و پیغام مواضعه میسنماید که در هنگامی که قبان
خان شب در قلعه نبوده باشد او را خبردار نمایند روزی قبان خان بشکار بیرون رفته شب الغ بیک را بهانه اعلام انجاحت با چهل پنجاه نفری از کردان
بپای قلعه آمده اهل قلعه خبردار کرده ایشان سوراخی در یک برج سوتی که در جنب قلعه است نموده الغ بیک در رفقا یکیک با آن برج درآمده
علی الغفله حارس آن برج را در خواب بقتل درآورده هر کس را در هر برج خوابیده دیدند براه عدم فرستادند و بنقارخانه رفته نقاره شادمانی بنام
الغ بیک بنوازش درآورده هر کس از اکراد که در قلعه بود بر سر او جمع شد اهل قلعه خبردار شده صورتی که هرگز در پرده خیالشان رخ ننموده مشاهده
نموده سراسیمه و حیران گشتند و در آن شب دیجور که این غلغله و آشوب در قلعه افتاد طایفه قزلباشیه از آقا و نوکر و خدمتکار که در قلعه بودند بر کمیت و کیفیت
مخالفان اطلاعی نیافتند از خوف و بیم هر یک با دلی از اندازه بدو نیم از اطراف و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته میگریختند چون صبح طلوع کرد از
قزلباشیه کسی در قلعه نمانده بود اکراد بر قلعه مستولی شده یا بعرف قزلباش را متصرف شدند و از اکراد آنحوالی مخالف این دولت تقدغن کومک طلب
نمودند این خبر موحش بقبانخان رسیده انگشت ندامت بدندان گزیده روی بجانب قلعه آورد آقا سلطان مقدم در مراغه خبر یافته فی الفور بپای قلعه مغان
نمود از مؤیدات اقبال و اتفاقات حسنه در وقتی که یکصد و پنجاه نفر از اکراد مخالف بکومک الغ بیک بطرف قلعه میآمدند با آقا سلطان و جمعی از اعیان
مردم قبان خان دو چار شده جنگ در پیوستند و اکراد شکست یافته جمعی بقتل آمده بقیة السیف راه فرار پیمودند پیر بوداقخان حاکم تبریز و شیره سلطان
مکری نیز از استماع این واقعه مضطرب گشته بایلغار بپای قلعه رسیدند قباد خان از غفلتی که ورزیده بود و با قضا قضا چنین حادثه رخ نموده بود با کمال خجلت
زدگی و انفعال با امرای عظام ملحق گشته مشخص شد که در قلعه اندک مردمی اند در اندیشه یورش بودند که آتش این فتنه بزلال اقبال که لطیفه غیبی عبارت از آنست
منطفی گشت الغ بیک روزی در قلعه باروط بتفنگچیان قسمت مینمود شراره از آتش بمیان توده باروط جسته شعله کشیده و یکطرف روی او سوخته مجروح و
ناتوان گردیده بچند کس از حاضران نیز الم جراحت رسیده آن سوختگان آتش یأس و حرمان از تردد قلعه داری عاجز گشتند و احوال کومک معلوم
ایشان گشته از رسیدن کومک تازه مأیوس بودند زیرا که اطراف و جوانب قلعه را جنود قزلباش فرو گرفته بود در قلق و اضطراب افتاده خوف و هراس
بقیاس بر ایشان مستولی گردید و چاره بجز فرار نیافته در شبی مظلم که چون دل اهل ادبار تیره و تار بود از احمال و اثقال آنچه توانستند بر یابان آسوده قلعه
بار کرده الغ بیک را بر اسبی بسته علی الغفله دروازه را گشوده راه فرار پیش گرفتند امرای عظام بعد از اطلاع جمعی را بتعاقب ایشان فرستادند تا آنکه بار سنبند
دیگر بار آن قلعه رفیع که در متانت و استحکام با قلعه چرخ خضرا دعوی برابری مینماید بنیروی اقبال بدست عساکر ظفر شعار درآمد و زیاده از هشت
نه روز در تصرف اکراد نبود اکراه خاطر و دل نگرانی اشرف برود و این مژده فرح بخش مسرت و شادمانی تبدیل یافت برادران قبانخان اندکی خجلت
زده غفلت برادر بودند اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی از فراخ حوصلگی و بنده پروری و اخلاص و خدمتکاری برادران این خطای عظیم را از آن سلسله
گذرانیده در مقام مکافات نشدند و قبانخان از حکومت آن ولایت معزول گشته پیر بوداقخان شفقت شده بالاخره آقا خان مقدم قراریافته از یوبجیان
و تفنگچیان خاصه خراسانی بسرداری مجنون بیک یوزباشی تفنگچیان بکوتوالی قلعه متعین گشتند

ذکر محاربه طهمورث خان گرجی با علیقلی خان و جنود قزلباش در بجران و انهزام قزلباش بحکمت بالغه ملک مستعان

چون تمشیت امور عالم و مصالح احوال بنی آدم در قبضه قدرت حی قدیر و سر پنجه اقتدار خالق هر صغیر و کبیر است هر گاه حکمت بالغه الهی اقتضای امری
نماید که از حیز قوت بفعل آید و صورتی از پرده خفا بمنصه ظهور جلوه نماید اسباب آن که هزاران مصلحت عباد در ضمن آن منطوی است برحسب اذا اراد

نقب زدن کردان الغ بیک قلعه دمدم را

فرار کردن الغ بیک

الله شیئا

ولایت شیروان نیز بهم بر آمده فتنه و آشوب پدید آمد و لوند ملک نیز کس نزد عثمانیان فرستاده اظهار دولتخواهی او کرد فتنه سازان مازندران باغوای جندی
ازاز مازندران گرجی که همراه داود گرجی بودند و تحریک یاغیان مذکور غافل از اینکه کوزن شاخ هرچند قوی باشد با شیر ژیان پنجه نتواند زد بدولت دو
روزه فریفته گشته بالکا کاخت آمده تکیه بر مسند حکومت زده طایفه گرجی بر سر او جمعیت نمودند داود بیک وکیل را بر سر کشیکچیان بیک یوزباشی و قورچیان
که فوجی قلیل بود فرستاده و ایشان صرفه در جنگ ندیده بقصد بیرون آمدن از گرجستان گریبان بدست گرجیان دادند و آن گروه ضاله بی ایمان از ما‌ل اندیشی
اعمال نیندیشیده یوزباشی علیل نا توان را با همگی رفقا بدرجه بلند شهادت رسانیدند و لوند ملک نیز با طاغیان شیروانی بر سر محمد حسین سلطان که نوه
عمادالدین بیک شیروانی و دخترزاده شاهقلی خلیفه مهردار ذوالقدر و حاکم ارش بود آمده در حینی که محمد حسین سلطان از جهالت و غرور از قلعه
بیرون آمده باستقبال کوچ و آغرق خود بکنار رفته بود غافل بر سر او ریختند و او با اندک مردمی که همراه داشت دست جلادت از آستین تهور بیرون
آورده تلاشی که مقدور ایشان بود کرده همگی مردانه جرعه شهادت نوشیدند و اموال و اسباب سلطان و غازیان که در بیرون قلعه بود بتصرف یاغیان
درآمد بعد از واقعه مزبور سایر ملازمان سلطان چون راه بیرون شدن مسدود دیدند خود را بقلعه کشیدند که چند روزی از جنگ دشمنان مصون
بوده شاید بعهد و پیمان از جنگ بد خواهان خلاصی یافته خود را بمامنی رسانند و لوند ملک با اتباع خود با ارش آمده در برابر قلعه رحل اقامت انداخت
غازیان قورغلو ذوالقدر که قدرت و قوت قلعه داری نداشتند در بحر تحیر افتاده چاره جوی بودند که خبر رسید که سپاه قزلباش با یاغیان رسید
سراسیمه وار کوچ کردند و غازیان قورغلو از آن مهلکه نجات یافته سر خویش گرفتند و کیفیت لشکر فرستادن بدین نوع است که چون خبر آمدن ظهورث
بکاخت و قتل قزلباشیه و فتور و برهمزدگی شیروان در صفهان بمسامع جاه و جلال رسید و مشخص شده بود که در دنبال لشکر روم در پی صدور طرح
قشلاق انداخته عزیمت آمدن ندارند مقرب الحضرة العلیه العالیه اسفندیار بیک اوجی باشی عرب‌گرلو را با گروهی از تفنگچیان رکاب اقدس از درگاه
معلی بدانصوب فرستادند و حکم همایون اعلی بنفاذ پیوست که علیقلی خان دیوان بیگی باشی شاملو از دارالسلطنه تبریز متوجه قراباغ گردد و تمامی لشکر آذربایجان
و محمد خان زیاد اغلی و امرای قراباغ با و ملحق گشته بسرداری علیقلی خان حسب الفرمان قضا جریان بسرعت و استعجال متوجه آنصوب گشته او
و اسفندیار بیک بیکدیگر ملحق شده روانه مقصد گشتند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بقشلاق مازندران مایل و راغب گشته از اصفهان متوجه آن دیار بهشت
نشان گشتند و در آنجا بخرمی و کامیابی میگذرانیدند و چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان بنوعی که گذشت از بلخ منهزم و پریشان حال بدارالسلطنه هرات
آمده آرزوی آمدن درگاه معلی داشت حضرت اعلی نیز صلاح در آوردن او دانسته زمان بیک ناظر را که هنوز ناظر نشده در آن وقت از زمره مقربان
بود بایلغار بطلب شاهزاده فرستادند که چون فصل نشاط انگیز بهار و موسم خرمی و لطافت ازهار نزدیک رسیده و هنگام شکارهای دار المرز بتخصیص شکار میان
کال مازندران و زنکول گیلان است معاشر حضور اقدس بوده از تماشای اقسام شکار آن ولایت بهره ور گردد و زمان بیک از فرح آباد ایلغار نموده
گویند در عرض هفت شبانروز زیاده از بیست مرحله را طی نموده بدارالسلطنه هرات رسیده و پادشاهزاده اوزبک را در اندک روزی بفرح آباد رسانید
و حضرت اعلی اشفاق و مهربانیهای پدرانه فرزندانه درباره او بظهور آورده بعطایای ارجمند خوشدل و مسرور گردانیدند

ذکر استیلای اکراد برادوست بر سر قلعه دمدم و بدست درآمدن بتقدیر آفریدگار افلاک و انجم

از اخبار موحش که در مازندران بمسامع جلال رسید سانحه غریبه تسلط اکراد برادوست است بحیله و تزویر بر سر قلعه ارومی مشهور بقلعه دمدم
کیفیت آن سرگذشت آنکه ایالت الکا مذکور و حراست قلعه مزبور بنوعی که سبق ذکر یافت و پر توشعور بر آن تافته بقباد خان بیکدلی برادر محمد بیک
متعلق و مرجوع بود یکی از ازواج امیر خان چولاق برادوست که از بنات مردم فرومایه آنجا بود و جمعی مردم مجهول اکراد در آن قلعه مانده خدمتگاری

سال بیست و نهم جلوس شاه عباس اول

رخنه یافتند ابواب فراغت و عافیت مسدود ساخته دیده فتنه که در خواب استراحت بود باز شد و جهان آرمیده بهم برآمده و لوله و آشوب از سر گرفت
دست جلوه دراز ی نمود مفسدان سرحدها دیگرباره فسادها انگیخته خیالات فاسد بکاخ دماغشان راه یافت (بیت) پریشان شد
ایام چون زلف یار پرآشوب شد عرصه روزگار خبرهای موحش ز هر سو رسید که یکچند شد خوشدلی ناپدید القصه اخبار
موحش از هر سو رسیدن گرفت که موجب حرکت لشکرها و تلاطم امواج محن گردیده بنیان معاهده و مصالحه سلطان روم بر مثال خانه ناستوار اطفال
که بر رهگذر سیل سازند انهدام و اختلال پذیرفت اما بنیروی اقبال همایون و مساعدت اختر بخت میمون هر گونه فتوری که روی نمود عنقریب باصلاح مقرون گشت
چنانچه هر یک در محل خود سمت گذارش خواهد یافت اعظم اخباری که در ایام اقامت اصفهان رسید معامله رومیان است که سلطان احمد خان بن
سلطان محمد بن سلطان مراد خواندگار روم بعد از قتل نصوح پاشای وزیر اعظم که مرد صلاح اندیش کاردان و واسطه صلح بود با آنکه ایلچیان هر طرف
با نامههای دوستانه و لوازم محبت و دوستی بروم رفته در آنجا بودند و امری که موجب نقض عهد و اختلال باشد از اینطرف صدور نیافته بود بسخنان
دروغ بیفروغ دو جاهل نادان گرجی و اندک فتوری که در نهال در گرجستان و شیروان روی داده بود و شرح آن در ذیل تبیین میگردد و اغوای
چندی از نزدیکان خود که در حریم عزت و سرای دولت نشو و نما یافته از سرپنجه روزگار سیلی حادثه نخورده اند و در مراحل نشیب و فراز فتور و فتن آبله پای
نگشته از عالم بیخبرند بیجهت صلح کرده معاهده و پیمان را برطاق نکث و نسیان نهاده محمد پاشا مشهور بآکوز محمد وزیر اعظم را سردار کرده بجانب عجم مقرر ساختند
حضرت اعلی بنابر رعایت حزم و احتیاط علیقلی خان دیوان بیگی شاملو را از درگاه معلی بجانب دارالسلطنه تبریز فرستادند که باتفاق امرای آذربایجان
در آنجا اقامت نموده اگر این خبر مطابق واقع باشد از سرحد خبردار بوده حقایق حالات معروض دارد که بدانچه صلاح دولت قاهره بوده باشد بعمل آید
و کس فرستادند که قلعه گنجه را که اعتمادی بر متانت و استحکام آن نیست خراب سازند و مقرر شد که محمد خان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی از گنجه
بقلعه تفلیس نقل نموده من بعد در آنجا اقامت نماید و خوانین عظام مذکور پذیرای فرمان گشته هر یک بدانچه مأمور بودند بعمل آوردند و چون علیقلی خان و امرا
چندگاه در تبریز اقامت داشتند بوضوح پیوست که سردار مزبور با عساکر روم بسرحد رسیده در دیاربکر و آنحدود قشلاق اختیار نموده اند که در سال
آینده لشکر بر سر قزلباش کشند اما از آوازه وصول لشکر در گرجستان و شیروان هر طرف فتنهها روی نموده مفسدان هر طایفه را هوای خودسری و طغیان
بر سر افتاده بر هم زن هنگامه عافیت مسلمانان شده اند چنانچه در ذیل این اوراق مرقوم کلک شیرین مقال میگردد

نقض عهد سلطان روم

ذکر عصیان و طغیان گرجیان و جمعی از شیروانیان و آمدن طهمورث بجانب کاخت گرجستان بسبب ظهور فتنهها که در هر طرف نمودار گشت

دیگری از اخبار سرحد آنکه چون وصول لشکر روم در آن مرز و بوم شیوع یافت متمردان هر طرف و هر طایفه سر از جیب عصیان بر آوردند و
داود بیگ گرجی را نیز که بسمت وکالت عیسی خان داشت هوس یاغیگری در دل پدید آمد و گرجیان کاخت در روز که عید نصاری بود و گرجیان
بجهة اقامت نماز و عبادتی که رسم و قاعده ایشان است بکلیسیای لاورد آمده بودند تفنگچیان مستحفظ قلعه غفلت ورزیده و تیقظ و آگاهی بجای
نیاورده بودند و خلق بسیار از طبقه گرجی بکلیسیا راه داده گرجیان بعد از ادای لوازم عید دست تطاول دراز کرده باغوای داود بیگ و
طهماسب قلی که از نادران قبق و هواخواهان طهمورث بود دست شروع در گرفتن تفنگچیان قزلباش نموده و بسیاری از آن بیچارگان را بشربت
شهادت چشانیدند و داود بیگ مسرعی بطلب طهمورث فرستاده او را بآمدن کاخت ترغیب و تحریص کرد و جمعی از مردم شیروان نیز که بهوای فتنت
و میان متهم بودند و حکم بجلای ایشان شده بود خصوصاً ملک پری برخیل که قبیله و قبرستان مشهورند ملک عصابه عصیان بر سر بسته طرف
داغستان را مأمن خود ساخته و گروهی از بیدولتان او باش فتنه انگیز از معاش شیروان بر سر او جمع شده دست تعدی بحواشی مملکت دراز کرده بدبخت



بیان در دعقبه افتاد و جگرش قصور کرده بعالم عقبی شتافت (دیگری) ملک علی بیک جارچی تاجی بوک که مریض و علیل معاقب ابحر دوی
معتی گرجستان آمد او نیز در آن عقبه رخت هستی بسرای آخرت کشید مشار الیه اصفهانی الاصل و مرد هزال شیرین گوی شیرین زبان مطایبه دوست
بود هرگز کدورت و الم پیرامن خاطرش نگشتی هرکس را غنچه صفت دلتنگ یافتی بسخنان دلاویز و ظرافتهای مطایبه انگیز در کمال بشاشت و خرمی
چون گل خندان ساختی و هرگاه بجهة امری از امور منادی کردی آن مدعا را بکلمات رنگین و حرکات ملیح شیرین ادا کردی و اگر بقتل و سیاست
مجرمی مامور گشتی تا سیاستگاه با آن مجرم چندان هزل و مطایبه کردی که آن سیاست را چون لعب کودکان برادو آسان شمردی با کمال شگفته
طبعی خالی از جهابتی نبود گاهی که تاج قره دم مرصع مکلل که مخصوص او بود بر سر نهاده گوشواره بزرگ مرصع از دو طرف آویزان کرده با جماعت
تاجی بوک اتباع خود که هریک خود را بصورت خاص و بلباس غیر متعارف آراسته بدربار پادشاهی حاضر میشدند رعب و هراس میداد
بیافت و حضرت اعلی از فوت چنان ملازمی که نادره زمان بود اظهار تاسف بسیار فرموده در ازاء حقوق خدمات چندین ساله منصب او را بصفی قلی
بیگ پسرش که جوان مستعدی بود ارزانی داشتند اما (مصراع) کجا گیرد هر سیه پای روغن عاقبت از جهالت و خودسری رسید
باو آنچه رسید و عنقریب در محل خود گذارش خواهد یافت (دیگری) طهماسب قلی بیگ قورچی کهنه شمشیر شاملو که از زمره مقربان بود چند روزی
در گرجستان مریض گشته بعالم بقا پیوست فرزندی نداشت که جانشین پدر کرده منصب او بقراخان بیگ قوم او متعلق گردید (دیگری)
شاه نظر بیگ یساقچی باشی نیز در گرجستان بیمار شده معالجه و مداوا مفید نیفتاد عاقبت بقضیه ناگزیر دل نهاد منصب و یادگار بیگ قوم او تفویض یافت

گفتار در وقایع سنه توشقان ئیل مطابق اربع و عشرین و الف و بعضی خمس و عشرین و الف که سال بیست و نهم جلوس شاهی ظل الهی است

در این سال خجسته آغاز بهجت انجام سلطان چهار بالش ایام که مسندنشین تخت چهار ارکان فلک مینا فام است یعنی خورشید جهان آرا
از مسکن افسرده دی میل طربخانه عز و شرف نموده یازده ساعت شب شنبه بیست و یکم ماه صفر ختمت بالخیر والظفر ببرج حمل تحویل نموده نوروز فیروز عالم افروز در
روز شنبه اتفاق افتاد بهار دل آرا خرمی افزای گلشن روزگار گشته مهوشان ریاحین چون سیه چشمان زهره جبین فتنه گری آغاز نهادند و لاله
و گل چون خورشید رخان ختای و چین با نکهت عنبرین صحن زمانه را رنگین ساخته درهای آرزو بر روی خلایق باز کردند و هوسناکان باده نشاط
مستعد تجرع جرعهای شادکامی از پیاله لاله شدند نسیم اردی بهشتی با شمیم گل و رایحه سنبل آمیخته در ریاض جهان وزیدن گرفت (بیت)
چو گشت رایت نوروز آسمان فرسای زمانه لاله ستان گشت و دهر لاله ستای شمیم سنبل و گل در دماغ جان پیچید بهار عطر
فشان گشت و غنچه نافه گشای کشید جرعه مکرر از پیاله لاله که گشت شاهد گل بی حجاب چهره گشای در چنین هنگام نشاط افزا شهریار
جهان پیرا اعنی حضرت اعلی در دار السرور فرح آباد و سایر امکنه فرح بخش مازندران جنت نهاد که از سایه ابر و ترشح هوا نضارت و تازگی داشت و
گوئیش در بهار و خریف یکسان و از اعتدال هوا و هوای دریا همیشه صحرای دلگشایش پر گل و ریحان بعیش و حضور و مسرت و حبور میگذرانیدند
از آنجا ییلاق فیروزکوه تشریف برده بعد از سیر و شکار ییلاق عزیمت صفاهان فرموده بمسرت و شادمانی داخل آن بلده جنت مثال شدند در این
سال محصول اصفهان را آفت رسیده رعایا و عجزه مضطرب الاحوال بودند عاطفت خسروانه شامل حال رعایا گشته حقوق دیوانی امسال را
بایشان عطا فرمودند و از خالص محصولات خاصه شریفه بزر عشری بزارعان املاک دیوانی بخشیدند و این عطیه و احسان موجب ترفیه احوال برایا
و توسعه معاش زارعان و رعایا گشته مظنه عسرت و تنگی که داشتند بیسر و فراخی تبدیل یافت بعد از چندگاه که شهر شهره صفاهان و دلنشین سرای
نقش جهان از قدوم سعادت لزوم اشرف آراستگی داشت فلک شعبده باز انگیز فتنه و فسادی کرد و ایام چون زلف مهوشان پریشان گردید و چشم

فوت ملک علی بیک تاجی بوک

فوت بهادر بیگ سلطان

فوت شاه نظر بیگ یساقچی

سال بیست و هشتم جلوس شاه عباس اول

غدر و نفاق نسبت بپدر بزرگوار باو اسناد نموده بعرض اشرف میرسانیدند و خاطرشان اشرف نموده بودند که جناب شاهزادگی باغوای جمعی
بیدولتان فتنه انگیز که درخفیه با او آمیزش مینمایند العلم عند الله با پدر بزرگوار دل دگرگون کرده از جهل و غرور خیالات فاسده در سر دارد و آنحضرت
از وفور فراخ حوصلگی آنحکایات را وقعی ننهاده از انمقوله کنایه و صریح باو اظهاری نفرموده این مقدمه را بمشیت ایزدی باز گذاشته تغافل
پادشاهانه و اغماض مهورانه میگذرانیدند تا آنکه درسفر گرجستان همان خوشامدگویان خانه برانداز که بشاهزادهای نمک حلالی نموده در باطن اسباب
فتنه و فساد سرانجام میدادند خصوصاً یکدو نفر از خدمه و منسوبان و ملازمان میرزا انگرزا درخفیه حکایاتی که مشعر بر صدق این اقوال باشد
بعرض اشرف رسانیدند و قضیه فتنها دچرکس چنانچه تجربه پیوست و قوع یافت معهذا بدمظنگی بصغر زند ارجمند اظهار نفرموده همان تغافل پادشاهانه
شیوه و شعار ساخته بودند از زمرهٔ غلامان چرکس بهبود بیگ باد دعای حقیقت ورزی و پاس حقوق ولی نعمت با خود اندیشه قتل او مخمر ساخته بود
در تاریخ سیم شهر محرم الحرام اینسال درخطهٔ رشت بحسب اتفاق یا بعمد علی ای التقدیرین در حینی که میرزا بقصد ادراک ملازمت شرف متوجه دولتخانه
همایون و تنها بوده در کوچه با و دوچار گشته علی الغفله در او آویخته زخمهای مهلک زده جناب میرزائی با آن در گذشته چون خود بچنین امری
دلیری کرده بود از خوف و بیم عقوبت شاهی پناه باستانه عزوجاه که بست و ملجاء هواخواهان این دودمانست برده بطریق سایر ارباب جرایم
از وا ایمه بطویله خاصه تحصن جسته اظهار نمود که چون حرف غدر و خیانت نسبت بولی نعمت مسموع میگردید بنابر نمک حلالی و رفع تهمت غلامان
چرکس باین امر دلیری کردم القصه درهمان شب میرزا رضی صدر بفرموده حضرت اعلی متوجه تکفین و تجهیزش شده نعش او را حسب الامر بدار
الارشاد اردبیل فرستادند که درحظیرهٔ مقدسه و جوار آبا و اجداد مدفون سازند و چون بهبود ادعای نمک حلالی داشت بنابر چندین مصلحتهای صوری
و باطنی که برعقلای دوربین و خردمندان روزگار دیده سعادت بر ظاهر روشن است جانب عفو و اغماض راجح آمده باز خواستی نشد و بهبود مذکور
بتدریج اطمینان یافت حقیقت این واقعه بر عامه که ظاهر بینان عالم صورت و از جهان معنی بیخبرند پوشیده بود اما ظاهر حال بدین نوع است که
بتجربه پیوست و شایبه خلافی در آن نیست و در وقوع اینگونه امور دانشوران روزگار و ژرف نگاهان تجربه کار را اخر حکمت بالغه الهی امری در خاطر
خطور مینماید امید که ذات مقدس همایون اعلی از جمیع آفات و عاهات در حفظ امان حضرت ملک منان بوده خلایق و عباد الله در ظلال دولت
و سایهٔ معدلتش آسوده حال باشند آمین یا رب العالمین **(سانحهٔ دیگر)** که در خراسان روی داد آنست که چون سفر گرجستان
بامتداد کشید شغل و گرفتاری لشکر قزلباش در آن سرحد در میان اوزبکیه شیوع یافت یالنکوش بها در با بیست هزار کس از جنود اوزبک و تراکمه
یغمائی که از هر طرف جمع آمده بودند از جیحون عبور نموده بمرو آمدند محراب خان قاجار حاکم مرو از آمدن جنود اوزبک خبر یافته جمعی از غازیان را
بقراولی فرستاده و ایشان بقراولان جنود اوزبک دوچار گشته فیمابین قتالی صعب روی نمود غازیان آثار جلادت و مردانگی بظهور
آورده قراولان اوزبک را مغلوب گردانیدند در اثنای جنگ دیگر باره جنود اوزبک فوج فوج متعاقب یکدیگر نمایان شدند غازیان زیاده
از آن تاب توقف نیاورده راه مراجعت پیمودند و بعضی از غازیان درجهٔ شهادت یافته بقیهٔ سپاه جنگ کنان بمرو رسیدند و محرابخان از کثرت
جنود اوزبک اطلاع یافته در استحکام قلعه کوشیده و تفنگچیان قدر انداز در برج و باره جای داده بلوازم حراست و نگهبانی قلعه پرداختند
یالنکوش بها در بمرو آمده چند روز در حوالی سواد شهر اقامت نموده لشکریان بتاخت و غارت فرستاده و آن گروه یغمائی از مرو تا پیاکوه
مشهد مقدس آمده بعضی از خیامات سیما اعراب بیچاره را تاخت و غارت نمودند درین اثنا خبر معاودت موکب سعادت قرین بفیروزی و اقبال
از سفر گرجستان و نزول رایات ظفر آیات در قشلاق مازندران بسمع بهادران اوزبکیه رسید طبل رحیل کوفته معاودت نمودند و بسیاری
از رعایای مرو را همراه بردند اما اکثر بتدریج عود نموده بمقام اصلی شتافتند **(متوفاهای)** سفر گرجستان شاهرخ بیک ولد گنجعلی خان
حاکم دار الامان کرمان که از زمرهٔ امراء و نیشان و سعید نیشان دولت ابد بنیان است در روزی که از عقبه باین کاخته و کارتیل عبور میشد از اسب درگذشته



رو منه نموده پسر خود را نزد جعفر پاشا فرستاد فرستاده‌های پاشا جهة اخذ بیعت اعیان قراجه داغ نزد شاهویردیخان آمدند شاه رایه اکثر اعیان صوفیه را
در انجمن طوعاً او کرهاً حاضر ساخته تکلیف اطاعت نمود جمعی از آنگروه موافقت نموده بیتاج بانجمع آمده بودند چون طریق ارادت و آداب پیر و مریدی آنست
که ارباب اخلاص در شدت و رخا دست از دامن مرشد کامل باز نداشته بانواع بلایا صابر باشند و رضای مرشد کامل را بر اغراض دنیویه راجح دانند
شاهویردیخان که بادی این امر شنیع گشت چنانچه در قضایای سالهای گذشته گذشته مکافات بد طینتی یافته بجزا رسید در ینسال حکم شد که بتحقیق و
تشخیص موافقان او پردازند مقصود سلطان که از زمرهٔ ارباب عقیدت و حاکم قراجه داغ بود باتفاق محمد قلی خلفای روملو که منصب خلیفة الخلفائی
داشت تمیز و تحقیق این مقدمه گردند اکثر انجماعت که در آنوقت روسیاهی کرده روی از مرشد کامل بر تافته بودند سزای عمل یافته بدیار عدم شتافته
بودند جمعی بدین علت از خلیفها و صوفیان که در حیات بودند بقتل در آمده بجزای عمل رسیدند و غرض اصلی آن بود که من بعد آنطبقه از دایرهٔ صوفیگری خارج
بوده صوفی از ناصوفی متمیز بوده باشند (سانحهٔ دیگر) آنکه در حین مراجعت سفر گرجستان در قصبهٔ شمکور قراباغ مصطفی خان قراقلو بدست
دلو محمد سلطان شمس الدینلو بقتل در آمد سبب قتل او آنکه نظر سلطان پدر او با طایفهٔ قراقلو از ایندولت روی گردان بر رومیان متوسل گشته مرتبهٔ پاشائی
یافته بود و بعد از فتح آذربایجان محمد خان برادر مصطفی خان تا دو سه سال قلعهٔ لوری را نگاه داشته کوس مخالفت قزلباش و دولتخواهی رومیان زده بدرگاه
معلی نیامد و بعد از تسخیر گنجه و قلاع آنحدود و انخفاض استیلای رومیان که ضرورت بدرگاه معلی آمد تا آنکه مشمول عنایات شاهانه گشته از اعمال سابقه
اغماض شد پیوسته آثار نفاق از اطوارش مشاهده میافتاد تا آنکه بدست گرجیان چنانچه سبق ذکر یافت بقتل آمده مکافات نمکحرامی یافت و بدینجهة مصطفی
خان نیز محل اعتماد نبود و حزم و احتیاط مقتضی آن بود که من بعد کل طایفه قراقلو در نوک نااعتماد در آن سرحد نباشند بالجمله بعد از قتل مصطفی خان
امارت کل ایل مزبور بشمسی خان قراقلو که در سال اول یورش آذربایجان که هنوز قلعهٔ ایروان بدست در نیامده بود از روی اخلاص بدرگاه گردون
مناص آمده محل اعتماد شده بود قرار یافت و او حسب الفرمان ایل مذکور را از سرحد قراباغ کوچانیده بجانب دارابجرد فارس که باقطاع و تیول او
مرحمت شده بود برد (دیگری از سوانح) آنکه در حین معاودت سفر گرجستان در کنار رود ارس میر محمد امین مشهور بمیر جمله که از هند دکن
آمده بود بشرف رکاب بوسی اشرف سرافراز گردیده اعزاز و احترام یافت وی از سادات عظام شهرستان صفاهان و عم میرزا رضی صدارت پناه است
چند سال قبل از این بجانب دکن رفته بر حسب تقدیر بملازمت قطب شاه والی گلکنده اختیار نموده بود و بنا بر ظهور کاردانی بمرتبهٔ وزارت که بعرف آنجا میر جمله میگویند
رسیده صاحب ثروت و مکنت شده بود و چون محمد قلی قطب شاه بجوار رحمت آلهی پیوسته سلطان محمد برادرزاده و داماد او جانشین سریر قطب شاهی گردید
همانا میر مذکور را وفور رشد و بلند پروازی استقلال سابق نیافته میانهٔ او و پادشاه طرح بد نشسته و آنچه از جناب میر استماع افتاد این بود که مکیفت حب
وطن و آرزوی آمدن ایران و خوشیهای صفهان و ادراک پای بوس شاهنشاه زمان در دل رسوخ تمام داشت با یعرف خود بالطوع والرغبه مستعفی
کرده رخصت آمدن یافتم و چون به بیجاپور رسیدم ابراهیم عادلشاه داده بیرون آمدم (العلم عند الله والعهدة علیه) الحاصل پیشکش
لایق از جواهر و اسباب گرانمایه چند گاه در اردو بود از بسیاری رشد و بلند پروازی سخنان گزاف از و سر میزد که مستحسن طباع سلیمه نبود بجز وزارت
دیوان اعلی و وکالت نفس همایون بهیچ منصبی از مناصب دیوان راضی نمیشد بالجمله مطالب او در آن اوقات بحصول نپیوست و در مازندران رخصت یافته
باصفهان آمد با آنکه در وطن اصلی منازل خوب و املاک مرغوب و اسباب معیشت بزرگانه آماده داشت مرغ طبیعتش در هوای منصب عالی و حب جاه و حشمت پرواز
میکرد دیگر باره جلاء وطن اختیار نموده فرزندان و متعلقان را در صفاهان انداخته از راه بیابان بعد ادراک ملازمت حضرت پادشاه والاجاه شاه
سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان روانه آندیار گردید و حضرت اعلی اغماض پادشاهانه فرموده اصلا از فرار او اظهار نقاری نفرمودند و فرزندانش
در سایهٔ معدلت شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانند (از سوانح غریبه ینهال) که در قصبهٔ رشت گیلان بظهور آمد قضیهٔ کشته شدن محمد
باقر میرزای مشهور بصفی میرزا است که از تقدیرات الهی وقوع یافت شرح واقعه آنکه مدتی بود که جمعی هرزه درایان خوشامدگو و خوشامدگویان بتقریب

آمدن میر محمد امین از دکن
به پایه سریر ایران و رفتن
او بار دیگر از ایران
بهندوستان

سال بیست و هشتم جلوس شاه عباس اول

قورچی باشی که با آن هر دو نا اعتماد طریقه و داد مرعی میداشت از تفقد احوال فرزندان ایشان غافل نبوده هرگاه میل بردن داشته باشند روانه
کرده اند (دیگری از سوانح) اقبال که در آن اوقات بظهور آمد آمدن شاهین گرایخان بن سعادتگرای پادشاه تاتار است که در میان
رومیان بوده و ارکان دولت عثمانی او را ظاهراً بعد از فوت سلامتگرای عمش بسلطنت موروث قوم تاتار وعده داده بودند و در ثانی الحال چون
سلامتگرای فرزندی نداشت و والده جانی بیک گرای ولد مبارک گرای بن اسلام گرای بن دولتگرای در حباله او بود صلاح در تربیت جانی بیک
گرای مذکور که پسر سببی سلامتگرای بود دانسته با شاهین گرایخان در مقام غدر و نفاق در آمده اراده حبس و قید او داشته اند و او این معنی را از اطوار
رومیان تفرّس نموده در هنگام مجال خود را از میان رومیه بیرون انداخته و از راه طی مسافت بعید کرده بقصد ادراک ملازمت درگاه شاهی بطریق
فرار و ایلغار بولایت عجم رسانید و در حدود قصبه گوری گرجستان باردوی گردون شکوه رسیده بسعادت کورنش و مجالست مجلس همایون استسعاد یافت
و اظهار کمال اخلاص و حسن ارادت و اعتقاد کرد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمقتضای طبع سلیم و شیوه مهمان نوازی که جبلی ذات حقیقت سرشت
آنحضرت است برادرانه با او سلوک فرموده در آغوش مهربانی کشیدند و بانواع تعظیم و تکریم و تلطفات لایقه اختصاص یافته معزز و محترم در رکاب اشرف بود
(دیگری از سوانح) اینسال آنکه چون در ایام فتور جمعی کثیر از رعایای شیروان و قراباغ بگرجستان کاخت رفته آنجا را مأمن خود
ساخته اقامت نموده بودند و الکسندرخان والی آنجا ایشان را نگاه داشته تا غایت در آن ولایت بودند حکم همایون نفاذ پیوست که چون آنجماعت رعیت
الاصل گرجستان نیستند همگی از مسلمان و یهود و ارمنی کوچ کرده بجانب مازندران بهشت نشان روند و همچنین از مردم شیروان و قراباغ و ایل و اویماقات
آنجا که ملازمت رومیه اختیار نموده بودند و با رومیه وصلت کرده صاحب کد و کوک و منصب شده بودند چون محل اعتماد نیستند و بودن ایشان در این سرحد صلاح
دولت قاهره نیست کوچ کرده در فرح آباد مازندران رحل اقامت اندازند اسفندیار بیک اوچی باشی عرب گرلو بکوچانیدن شیروانیان و لطیفخان
بیک قاجار دواندار بکوچانیدن اهل قراباغ مأمور گشته قریب بپانزده هزار خانوار بفرح آباد رفتند هم موجب آبادانی آن ولایت شد و هم در این جلا
مکافات نمکحرامی یافتند از الوسات قراباغ جماعت احمدلو تمرد ورزیده در رفتن تعلل میکردند مورد غضب پادشاهانه گشته متمردان قتل و غارت یافتند
و حال طبقات خلق که رفته بودند در آن ولایت آسوده حال و در کمال عافیت و فراغت روزگار میگذرانند (سانحه دیگر) مغضوب گشتن
فرهاد بیک چرکس قوشچی است که از زمره مقربان بساط اقدس و در کمال عزت و اعتبار سرشکار بود همانا از خبث باطن نمکحرامی از او بظهور آمده بود
که در خفیه با شهزادگی محمد باقر میرزا بخلاف رضا و ولی نعمت آشنائی فتنه انگیز نموده و باعمال منافی صدق و اخلاص که منتج عقوق و عصیان است
ترغیب میکرده و صدق این حرف باطنی از اقوال مردم بیغرض که نشست و برخاست نهانی او را با میرزا دیده بودند بر خاطر همگنان پرتو ظهور انداخته بعرض اقدس
رسید نایره غضب در باره او التهاب یافته در مجلس مؤاخذ گردید و حسب الاشاره اعلی او را مقید و محبوس بجناب میرزا سپردند که از زمان میرزا بر او بود
و بقتلش پرداخته بر متملکاتش رقم تملک کشیدند و این مضمون که (محرم بیک نقطه مجرم شود) در باره او سمت ظهور یافت (دیگری
از سوانح) بقتل در آمدن چند نفر از خلیفها و صوفیان قراجه داغ است شرح واقعه آنکه جمعی از مردم ولایت قراجه داغ از قدیم الایام
دعوی ارادت و اخلاص سلسله علیه صفویه نموده و مینمایند و در زمانی که حضرت خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل نور الله مرقده از بیم اعادی
بگیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان اقامت گزیدند و صوفیان این سلسله بخدمت آنحضرت آمد شد مینمودند جمعی از صوفیان قراجه داغ آمد شد
داشته اند والیوم آن طبقه در میانه هواخواهان این سلسله بصوفی قدیم لاهیجانی معروفند و بدین لقب گرامی بر سایر صوفیه تفوق میجویند و در هنگام
خروج آنحضرت و آغاز نشو و نمای این دولت صوفیان مذکور بمعافیات و سیورغالات سرافرازی یافته اند در زمان فترت رومیه که جعفر پاشا در دار السلطنه
تبریز تمکن داشت شاهویردی خان ولد خلیفه انصار که از زمره خلیفه زادگان و در آن وقت حاکم قراجه داغ بود ذیل بیدولتی بر رخسار سلسله خود کشیده بطرف
رومیان میل نمود و تاج دوازده ترک اثنی عشری از سر انداخته مجوزه رومیانه پوشید بعرض اقدس رسیده بود که در وقتی که مشار الیه اظهار اطاعت

متنوعه که روی داد) فرستادن ایلچیان بجانب روم شرح واقعه آنکه سلطان محمد بیگ طالش که در سال گذشته بایلچیگری روم
نزد نصوح پاشای وزیر اعظم رفته بود در اثنای سفر گرجستان بازگشته عرض نمود که مفسدان سرحد توقیف انجیلو چاوش و نهضت همایون را بجانب گرجستان
باختلال امر مصالحه حمل نموده سخنان فتنه انگیز عرض نموده اند و از جانب لوارصاب و طهمورث ولاة گرجستان نیز عرایض چاکرانه بخوندکار رسیده
خود را از زمره تابعان دودمان آل عثمان شمرده اند و در میانه ردّ و بدل ایشان اسناد نقض عهد باین طرف مینمایند بنابر بقای عهد و احتراز از مضمون آیه کریمه
(ولا تنقضوا الأیمان بعد توکیدها) بر ذمّت همت شاهانه لازم گردید که ایلچی روم را مرخص ساخته از این طرف نیز ایلچی فرستند و حقایق
احوال اعلام نموده سلب بدنامی نقض عهد از این طرف فرمایند بنابر آن حسین بیگ مهماندار ذوالقدر را باصفهان فرستاده انجیلو چاوش را طلب داشتند
و عاجلاً ذاکر آقای قورچی را برسم رسالت فرستاده مکتوب محبت طراز دوستانه بسلطان احمد خان پادشاه روم در قلم آورده بعد از توضیحات دوستانه
و تحریر رسوم و عادات پادشاهانه و رسوخ عهد و پیمان مرقوم گشت که چون احراز سعادت غزا و کسب مثوبات جهاد در خاطر حقیقت بنیان رسوخ داشت و بعضی
از کفرهٔ گرج که از قدیم الایام تابع و خراج گذار این دودمان بوده اند سر از جیب عصیان و نافرمانی برآورده بودند بعزم اعلای لوای اسلام و تادیب طاغیان
ضلالت فرجام بدانصوب نهضت اتفاق افتاده بسعادت جهاد فایز گشتیم و بسیاری از کنایس و معابد نصاری مساجد اهل اسلام و ایمان گشت و از غنایم
گرجستان تاج مرصع مکلل را که در قلعه طراغای بدست در آمده بود و شرح آن مذکور شد با دیگر تحف و هدایا ارسال یافت و انجیلو چاوش در اندک
روزی از اصفهان بگرجستان آمده سعادت عتبه بوسی دریافت و قاسم بیگ سپهسالار مازندران برسالت روم و مرافقت انجیلو چاوش تعیین یافته
تحف و هدایای لایقه ترتیب داده او را با جواب نامه که آورده بود روانه فرمودند و چون از جانب خواندکار در باب اطلاق اسیران رومیه مثل مصطفی
پاشا ولد صفیه خاتون که از امکداران دودمان عثمانی بود و محمد امین بیگ ولد محمد پاشا وزیر اعظم سابق که پسر سیبی علی پاشا و برادر رضاعی پادشاه بود
و غیر ذلک بجای دوستانه شده بود حضرت اعلی ایشان را با تجمّلات لایقه رفیق ایلچی گردانیدند و همچنین رقم اطلاق بر کل اسرای روم کشیده هر کس که
در حیات بود و برضای خود عزیمت رفتن داشت خواه در اردو و خواه سایر ممالک اطلاق فرموده تا یکهزار نفر در مرافقت ایلچی روانه شدند و هیچ امری
از شروط مصالحه و ایفای عهد نامرعی نگذاشتند و از سنور و سرحد آنچه تعیین یافته سنورنامچه درست شده بمهر امرا و معتمدان طرفین رسیده بود داخل
نشان ایلچی روم کرده صورت سنورنامچه مصحوب او گردانیدند در خلال این احوال خبر رسید که اضداد نصوح پاشا او را ببعضی امور متهم ساخته بقتل
آورده اند و محمد پاشا مشهور باکوز محمد را که بیگلربیگی مصر بود بپایه سریر سلطنت مصیر عثمانی آورده وزیر اعظم کرده اند و شرح رفتن قاسم بیگ و قضایائیکه فیما
بین سپاه قزلباش و رومیه روی نمود در ذیل اینقرو محل خود نگارش خواهد یافت (از سوانح اینسال) فرار نمودن محمد بیگ و یونس بیگ
ولد خدان آقای متفرقه آقاسی روم است و قبل از این مرقوم کلک بیان گردیده که ولدان مذکور که در معارک کارزار گرفتار عساکر ظفرشعار شده
بودند منظور نظر اعتبار و از زمره مقربان محفل والا بودند و توجهات شاهانه در باره ایشان یوماً فیوماً سمت تزاید داشت و بمزید تربیت و اصطناعات شاهانه
و بشفقتهای خاص سرافراز و محسود همگنان بودند و منازل مرغوب در اصفهان بدیشان مرحمت شده بود و در این ولایت متأهل گشته صاحب فرزند شده
بودند و بانعامات وافره و عطایای متکاثره از اسبان تازی و مرصع آلات و ظروف و اوانی طلا و نقره و سایر تجملات بزرگانه مخصوص و بهره ور بودند
و اکثر مقربان و بزرگان اردوی معلی با ایشان یارانه و دوستانه آمیزش و اختلاط میکردند و صورت فرار و عقوق و عصیان ایشان در پرده خیال احدی
رخ نمینمود در سفر گرجستان در حینی که قصبه گوری مخیم سرادقات اقبال بود در روزی از ایام رمضان با چند نفر ملازم و خدمتکار معتمد در می بعزم سیر و شکار
سوار شده هر یک بارکاب و یدکان و نفایس مرصع آلات و اشیاء طلا و نقره و اسبان کوتل قطع تعلق از سایر تجملات و آغرق و عیال و اطفال که همراه
بودند کرده راه فرار پیمودند و خود را بقلعه آخسقه رسانیده از آنجا روانه دیار روم گردیدند و چون این معنی ظهور یافته همگنان را موجب استعجاب گردید
حضرت اعلی از شمول عاطفت و غریب نوازی که جبلی آنحضرت است اشاره فرموده که خدمتکاران و عمله سرکار ایشان با کوچ و متعلقان بوده عیسی خان

سال بیست و هشتم جلوس شاه عباس اول

در رکاب اقدس میبود و حکومت کارتیل بدستور سابق بلوارصاب و کاشتگاتش متعلق بوده و کوتوالی قلعه تفلیس را با آقا سهراب لاریجانی و سیصد نفر از
تفنگچیان بدستمدار رجوع نمودند باقی احوال لوارصاب در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد در این اثنا خبر رسید که عیسی خان که بحکومت کاخت منصوب
گشته بود چون بشرف اسلام مشرف بود گرحرمت صلیب و رهبانان از او بظهور میآمده گرجیان بمغایرت ملتش از او آزرده شده آمیزشش نمینموده اند و او
از بیم آنکه مبادا طبقه نصاری در غیبت موکب همایون مضرتی باو رسانند ترک حکومت کرده بجانب دار الارشاد اردبیل رفته بنا بر آن بیگتاش بیک یوزباشی
ترکمان را با جمعی از قورچیان عظام بقصبه زکم فرستادند که محافظت آن بلده نمایند و داود بیک وکیل بهمان دستور رتق و فتق مملکت باشد که اگر بعد از این
طهمورث نثار دولت بوداد افزون داشته باشد و روی ارادت بدرگاه گیتی پناه آورده غبار زلات خود را بزلال خدمتکاری و اخلاص گزینی شست و شو
دهد بار دیگر باو مرحمت شود والا بمقتضای وقت و صلاح دولت قاهره عمل شود و حاکمی مستقل تعیین نفرمودند و رایات نصرت آیات عزم مراجعت جزم
فرموده از تفلیس کوچ کرده متوجه قراباغ شدند چون هوای آن ولایت از غبار سم سمند صبا رفتار عطر بیز گردید بسیاق آنچه سخنور نامی شیخ نظامی در وصف
آن سرزمین گفته (بیت) ز دراج و تیهو و کبک و تذرو   نه بینی تهی سایه بید و سرو   همواره بشکار تیهو و دراج نشاط افزا
بودند در این اثنا نشاط قمرغه از خاطر خطیر سر زده عساکر ظفر نشان براندن جانوران شکاری مامور شدند در صحرای آغجه بدی جرگه دست بهم داد گوزنان
فربه سرین و غزالان رشک آهوی چین و اقسام وحوش در قمرغه جمع آمده حضرت شاه والاجاه ظل اله با مخصوصان و مقربان بساط عزت بقمرغه در
آمده جانوران شکاری را که بکثرت بار شمال و صبا بپیشی گرفتندی بنوک ناوک دلدوز از پای در میآوردند و چون جرگه بسان دل دشمن تنگ
حلقه گردید حاضران موکب اعلی آهویان گریزپای را دستگیر میکردند از بسیاری شکار شماره آن از تخمین و قیاس بیرون بود و تا ده مرحله گوشت
شکار در اردوی اعظم بسیار و بیقدر و مقدار بود و در آن عرصه نشاط عیسی خان که ترک حکومت گرجستان کرده باردبیل رفته بود آمده سعادت
بساط بوسی دریافت و معاذیر دلپذیر در آماده التماس نموده حضرت اعلی از وفور رضاجوئی و شفقت عذر پذیر گشتند و بدستور ملازم رکاب اشرف گردیده و چون
بکنار رود ارس مضرب خیام شهریار دادرس گردید چند روز در آنجا بسان عساکر ظفر نشان و انجاح مطالب سپاهیان پرداخته فوج فوج رخصت یافته
بمنازل خود رفتند و موکب نصرت نشان بعزیمت قشلاق مازندران از راه قزل آغاج و آستارا و دریا کنار که در نزاهت و خرمی سراسر آن از خلد برین
نشان میدهد بالکاء لنکر رسیده منازل مرتضی قلیخان ولد امیره سیاوش حاکم لنکر محل نزول خسرو فرخنده فر گردید در آنجا چند روزی مزاج اشرف
از جاده اعتدال منحرف گشته اندک عارضه طاری شد ارباب اخلاص نذور و تصدقات بارباب استحقاق رسانیدند و دعای بر پای ضعفا و مظلومان
که بیمن معدلتش از تعدی و تطاول ظلمه در امان اند باجابت اقتران یافته صحت قوی روزی گردید و از آنجا شکار کنان طی مسافت فرموده خطه دلگشای
رشت از فر نزول موکب همایون رشک گلزار ارم گشت و چراغان میدان رشت کرده چند روز در آن بلده طیبه اقامت فرموده بسیر و سواری و شکار
خوک که در گیلان بشکار زنگول معروف است و غالبا در سالهای پیش غرایبات آن طرز شکار خوک که مرغوب طبایع و تماشای آن موجب تفریح قلوب و
انتعاش ضمیر است مرقوم قلم وقایع رقم شده باشد مشغولی داشتند و از انجا بخطه لاهیجان تشریف برده اهالی آن ملک بلوازم خدمتگاری قیام نموده
برده در مصطلح آنجا که در دامنه کوه مشهور بجود کلایه واقع و از بزرگی دریاچه توان گفت و در میان جتتی باغچه و تالاری ترتیب یافته که بکشتی و زورق
بانجا آمد شد میشود و فی الواقع جائی نزه و مکانی مرغوب است چهار طرف آنرا بسته چراغان کرده بودند و از وفور اخلاص خوبرویان یوسف لقا و ماه
رخان زهره سیما از شهر و مواضع جمع آورده در زورقها و کشتیها نشسته در آن دریاچه بسیار و مسرت بخش خاطر مهر آثار بودند و قریب یکهفته در لاهیجان
بعشرت و شادمانی گذرانیده از آنجا متوجه مازندران بهشت نشان شدند و در چهارم شهر صفر بساعت سعد و طالع میمون داخل دار السرور فرح آباد ارم
بنیاد شده زمستان را در آن خطه فردوس نما بفراغت و خوشدلی و سیر و اقسام شکار آن ولایت بپایان رسانیدند اکنون وقت آنست که وقایع متنوعه و
سوانح غریبه که در این سال در اثنای سفر گرجستان و غیر آن روی داد بر صفحه بیان نگاشته شروع در تحریر وقایع سال توئیل نماید

(از وقایع
متنوعه

رجوع شاه عباس از گرجستان و ورود باردبیل

ورود شاه عباس بفرح آباد مازندران

کرادسن نام ولایتی است در آنحدود که سکنهٔ آنجا از ملاحدهٔ ملت عیسی علی نبینا و علیه السلام اند اگرچه از توابع باشی آچوق است اما بحصانت طریق
و استحکام مکان و ارتفاع جبال متصله بالبرز کوه که مرغ اوهام جز به بال خیال در هوای آن طیران نتواند نمود و پیک سریع السیر نظر آن مسافت
بعیده را به دشواری تواند پیمود مغرور گشته اطاعت والی نمی‌نمایند رای شرع آرا بغزو جهاد آن طبقهٔ ضاله راغب و مایل گشته فوجی از مجاهدان حوزهٔ
اسلام را بسرکردگی بیکوردی بیک گرجی ملازم بیگلربیگی فارس که با فوجی از مردم او در رکاب سعادت انتساب بود بر سر ایشان فرستادند و عساکر
منصوره درآمده و رفت آنجا از صعوبت راه و دره‌های پربرف زحمت بسیار کشیدند جمعی که بجنگ پیش آمدند از سیوف و سنان غازیان جان بردند
دار البوار شتافتند و جمعی که به بیشه و کوه تحصن جستند مساکن ایشان را نهب و غارت کرده قریب پانصد نفر اسیر و دو هزار گاو و گوسفند بدست
آورده مظفر و منصور بپایهٔ سریر اعلی عود نمودند در کارتیل بنابر مصلحتهای ملکی بخاطر انور رسید که دو قلعه یکی در سوران که قریب آخسقه و باشی
آچوق است و یکی در گوری که حکومتگاه قدیم سلاطین کارتیل است بنا نهند فرمانبران حسب الفرمان فرمانفرمای جهان قلعه در آن دو مکان بنا کرده
هر دو را در اندک روزی باتمام رسانیده استحکام دادند

ذکر آمدن لوارصاب از باشی آچوق و مراجعت موکب همایون از سفر گرجستان بصوب مازندران بهشت نشان و سوانح آن زمان

چون لوارصاب و طهمورث بنوعی که مذکور شد از آمدن تقاعد ورزیده دفع الوقت نمودند حاکم باشی آچوق و حلیلهٔ او که ملکه آن ملکت و در امور ملکی
و مالی دخیل است از خواجه محمد رضا التماس نموده بودند که بخدمت اشرف عرض نماید که چون لوارصاب بتبعیت طهمورث سر از بندگی آن آستان
پیچیده سخنان خدعه آلودش از صدق و راستی عاریست پسر او را در عوض لوارصاب در سلک غلامان درگاه شمرده بعضی از ولایت کارتیل را
که به باشی آچوق اقربست باو عنایت فرمایند جناب فدوی القاب استدعای ایشان را معروض گردانیده در معرض قبول افتاده یعقوبخان بیک قراولو
قورچی بیستر و گامنز اکه ترک ساده دل صادق الاخلاص و از زمرهٔ خواص بود به باشی آچوق فرستادند که اگر لوارصاب در خلاف و عدم انقیاد
اصرار نموده بدرگاه جهان پناه نشتابد پسر گرگین خان را بایالت کل ولایت کارتیل نوید داده بدرگاه والا آورد که بین الاقران بدین عطیهٔ
سعادت امتیاز یابد چون لوارصاب از این معنی آگاه گردید اندکی از خواب غفلت بیدار و از مراتب بیهوشی هشیار گردیده در کمال اضطراب یعقوب
خان بیک اظهار ندامت و پشیمانی کرده او نیز نصایح مشفقانه بجای آورد و جناب فدوی نیز مکتوبی باو نوشته بود که بسخن مفسدان عمل نکرده
خود را باعث آوارگی یار و دیار و پایمال حوادث روزگار نسازد مجملاً لوارصاب ظاهر خود را بلباس اخلاص آراسته با خبث باطن و درون تیره که
جبلی آنطایفه است والده و متعلقان را در آنجا گذاشته با چندنفری از ازناوران برفاقت یعقوبخان بیک با آستان اقبال آشیان آمده در سیزدهم
ماه مبارک رمضان سعادت بساط بوسی دریافت و مورد انواع عواطف و الطاف شاهانه گردید و در خدمت اشرف معزز و محترم بود و چون
کید و کوچ بجانب گوری واقع شد و او دل اخلاص گزین نداشت بشیوهٔ ارباب نفاق سلوک نموده شبی بیخبر از اردوی همایون بیرون رفته عازم
فرار گردید و جناب فدوی که با او همسایه و متکفل مهماتش بود آگاه گشته با جمعی در طلبش شتافت و در حوالی اردو او را دریافته صبحی بمنزل آورد و از این
حرکت ناهنجار سلب اعتماد و اعتبار از خود کرد مع ذلک از این عمل او اغماض فرموده او را رفع الخجاله قرار داد که کس فرستاده والده
و متعلقانش را بیاورد اما در خفیه پیغام داده بود که هر چند در آمدن شما مبالغه نمایم از جای خود حرکت نکنید که بآمدن شما راضی نیستم چون
جمعی از ذکور و اناث آن سلسله و عظمای کارتیل در سلک خدمه و غلامان این درگاه منسلکند به باطنی و ذخایر حیله اندود و آن بسعادت ابد عرض
اقدس رسانیده لهذا از دست گذاشتن صیدی که بدام آمده بود صلاح دولت ندانسته رخصت توقف او را کار نیافت اما بهمان طریق معزز و محترم

سال بیست و هشتم جلوس شاه عباس اول

اردو بازار بگو بلاک فرود رفتند روز چهارم اردوی کیهان پوی بکنار رودخانه که منبع آب قانق و قری است رسیده شادروان عظمت بهره ما
افراختند و آن سرزمینی است بغایت نزه و خرم از بسیاری شقایق و ریاحین و تازه گلهای عبیرآگین رشک فردوس برین مضمون حدیث
(الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر) که در فوق مرقوم گشته شامل آنجا و کل الکفر لطیفه که حسبان است که در دنیا مسکن آن کفرهٔ
بی ایمان شده مردم ارزاد و تیانات از ولایت کاخت بجریه دوستی طهمورث که بعضی دلیل گشته او را از راه غیر متعارف بیرون برده بودند
برخی دیگر که از رفتن او آگاه بوده اند از عساکر منصوره که پیش راه او را گرفته بودند مخفی داشته آگاه نساخته اند و عظمای آن طایفه نیز سر بسختی کرده
بعیسی خان باز گشت نموده بودند و سر از ربقهٔ فرمانبرداری و طاعت لشکر اسلام پیچیده مورد غضب پادشاهی گشته عساکر منصوره تاخت و غارت
و اسرآن دو الکا رخصت یافتند و فوج فوج به بیشه و جنگل در آمده قریب سی هزار اسیر و چهل هزار گاو و گوسفند بدست در آمده بعد از افراز خمس که بسرکار
پادشاهی متعلق است تتمه بعساکر اسلام تعلق گرفت و ثواب این امر عظیم که سی هزار کافر بدین شرف اسلام در یافتند و بلا شبهه موجب سداد امت
دولت و رستکاری آخرت است بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردید و چون کنار رودخانهٔ عرک جائی که فاصله کاخت و کارتیل است
محل نزول موکب مسعود گردید رای عالم آرا بدان متعلق گشت که یکی از کاردانان بساط عزت را برسم رسالت نزد کرکین خان والی باشی آچوق
فرستند خلاصهٔ پیغام آنکه میانهٔ نواب همایون ما و پادشاه ذیجاه روم قواعد مصالحه و دوستی استحکام یافته و یکی از شرایط صلح آنست که منسوبان
طرفین را حمایت نموده بیکدیگر راه ندهند و نگاه ندارند و بر او ظاهر است که طهمورث و لوارصاب که دو جاهل نادانند هر دو منسوب این طرف و
تربیت یافتهٔ همایون ما اند و از جهل و نادانی توهمی نموده بآنجا آمده اند طریق آنست که تابعان هر طرف شرایط عهد و پیمان منظور داشته امری که منافی
صلح و مغایر عهد و پیمان باشد مرتکب نگردند اکنون آن دو جاهل بدمآل را نگاه نداشته روانهٔ این طرف سازد که بمقتضای رافت جبلی و عواطف خسروی
با ایشان عمل خواهد شد و الا لشکر قیامت اثر قزلباش جهت بدست آوردن آن دو سیه بخت روی باین طرف آرند مبادا صورتی روی نماید که موجب
ندامت و پشیمانی گردد خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان که شمهٔ از صفات حمیده او در این اوراق رقم پذیر کلک ظهور گشته استدعا نمود که اینخدمت باو
رجوع شود حسب الاستدعا اجازه یافته بآئین شایسته روانهٔ مقصد شده بوالی باشی آچوق و سلاطین زادهای مذکور ملاقات نموده لوارصاب
که بجهتی ظاهر خود را شریک عصیان طهمورث کرده بود بگوش دلپسند و نصایح ارجمند نموده بعد از گفتگوی بسیار (مصراع) گهی در تواضع
گهی در ستیز   بچرب زبانی و حکمت پژوهی و تکلفات کریمانه و سخنان عاقلانه آن وحشی صفتان بی مآل و سپرکم دانان بادیه جهل را از مقام نفاق
باز آورده بشیوهٔ وفا و وفاق راغب ساخت و کرکین خان نیز اظهار اخلاص و بندگی آستان سدره نشان شاهی کرده بجناب دستوری مردمیهای
دوستانه بظهور آورده بود و در مقام عجز و افتقار بر آمده معذرت خواسته بود که راه ندادن ایشان باین صوب با قرابت و خویشی و نسبت همکیشی از مروت
دور بود اکنون استدعای عفو تقصیر هر دو دارم و جناب دستوری جواب گفته بود که این صورت بی ادراک ملازمت میسر نیست طریق آنست که هر دو روی
ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بنده وار بشیوهٔ چاکری مسلوک دارند و ایشان نیز معذرتی القا نموده گفته بودند که اگر از مابس و خط شاهانه
بجان امین باشیم سر قدم ساخته باستان اقبال آشیان میآئیم و هر یک معتمدان همراه کرده بدرگاه فلک بارگاه فرستادند و خواجه محمد رضا باز گشته
در یورت حوالی گوری بعتبهٔ علیه رسید و فرستادگان سلاطین مذکور بسعادت آستان بوسی سرافراز گشته عجز و مسکنت و استدعای عفو زلات ولاة
مزبور عرض کردند و چون از خواجهٔ مذکور در رفتن بمیانهٔ چندین وحشی صفتان سباع سیرت بدمآل که اگر چه صورت انسانی دارند اما حیوان مثال در
بیشهٔ خود سری چریده اند آثار فدویت و جان سپاری بظهور آمده بود بخطاب گرامی فدوی مخاطب گشته حکم شد که منشیان بلاغت نشان من بعد در
مناشیر و احکام نیز القاب خواجهٔ فدوی دودمان ولایت مکان افزایند و در بارهٔ ولاة مذکور فرمودند که سخن همانست که فدوی بایشان گفته هرگاه
صدق و اخلاص بظهور آورده روی ارادت بعتبهٔ علیه آورند مسئول هر یک بعز قبول موصول خواهد بود در خلال اینحال بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسید

که ادس



و اعیان گرجیه سوای جمعی که مرافقت طهمورث اختیار نموده بودند بر سر او جمعیت نموده اطاعت و انقیاد بظهور آوردند و سطوت قاهرهٔ خسروانه بنوعی احاطهٔ ساحت
گرجستان و صیانت اموال گرجیان نمود که هیچ صاحب کلاهی قدرت برگ کاهی از خرمن رعایا برداشتن نداشت چند نفر از جهلا و بیدولتان که در وقت عبور
بمنازل گرجیان که خالی از صاحبان بود رسیده دست درازی بخانهٔ نصاری کرده بودند شکمها پاره کرده بردار دو کردانیدند آن گونه سیاست موجب
عبرت دیگران گشته رعایا و عجزهٔ گرجی که از بیم ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر پراکنده گشته در گوشهٔ هر بیشه خزیده بودند از آوازهٔ معدلت شاهی بیورت و مقام
خود آمده مستمال عنایات پادشاهی شدند و از ولایت قش کوچ کرده بقصبهٔ کریم که نشیمن و حکومتگاه سلاطین گرجی است نزول اجلال فرمودند
و آنقصبه مکانی است خرم و نمونه از گلستان ارم که در دنیا مسکن نصاری گشته همانا مضمون (الدّنیا سجن المؤمن وجنة الکافر)
در آنسرزمین بسمت ظهور دارد و در این قصبه کلیسیائی است در غایت تکلف و صفا و نهایت زیب و بها معلوم نیست که از مبدء ظهور اسلام تا غایة بانگ مسلمانی
بگوش ساکنان آنمقام رسیده باشد و سکنهٔ آن سرزمین جز رهبانان ضلالت آئین در آن کلیسیا دیده باشند اکثر مردم آنجا که اغلب نصاری و قلیلی یهود نیز هستند
از شعار اسلام و کیش مسلمانی خبر نامی نشنیده بودند پادشاه دین پناه بجهة اعلای کلمة الله بکلیسیای مذکور تشریف برده مؤذنان خوش الحان موکب
سعادت قرین بر فراز آن معبد طبقه ضلالت آئین بر آمده کلبانگ محمّدی صلّی الله علیه و آله و سلم بلند آوازه گردانیدند و همچنین بهر دیر و کلیسیائی که رسیدند
اقامت اذان فرموده ندای فرح فزای کلمهٔ طیبهٔ لا اله الّا الله محمّد رسول الله علیّ ولیّ الله بمسامع ملکوتیان رسانیدند و از آنجا
کوچ واقع شده کلیسیای آلاورد که معظم معابد و کنایس نصاری گرجستان و فی الواقع عمارت عالی و گنبد متعالی است محل نزول اردوی گردون
شکوه گردید در آنجا بمسامع جلال رسید که در جهتی طرف شمالی آن ولایت قلعه ایست طراغای نام گروهی از گرجیان در آن تحصن نموده با غایات اطاعت
عیسی خان نکرده اند و بعضی از احمال و اثقال طهمورث نیز در آن قلعه است گروهی از عساکر منصوره را بسرکردگی محمّد تقی بیگ تبریزی مین باشی تفنگچیان
آذربایجانی بر سر آنقلعه فرستادند محصوران بعد از جنگ و جدال از مصادمهٔ عاجز آمده راه فرار پیمودند و قلعه بتصرف در آمده آنچه یافت
شد بضبط در آمد از جملهٔ غنایم قلعه تاجی بود مرصع مکلل بدرر و یواقیت که شیخ و مقتدای نصاری که رتبهٔ منصب آلاوردی یافته باشد یعنی بتولیت
کلیسیای آلاورد در ایام تبرکه و اعیاد بزرگ ملت مسیحی فرق خود را بدان آراسته در معبد مذکور بکیش ترسائی بامامت قوم اقدام مینماید و نصاری
بدان تیمن و تبرک میجویند و صیرفیان جواهر شناس بپانصد تومان شاهی عراقی قیمت کردند رای ملک آرا بدان متعلق گشت که آن کلیسیا را قلعه
نموده حصاری متین بدور آن کشند و جمعی از تفنگچیان جنود قاهره در انحصار مسکن گرفته همواره نگهبانی مینموده باشند اطراف و جوانب آنرا بامرا و
اعیان و طبقات لشکر قسمت فرمودند تا آنکه سنگ و آهک مصالح آنکار در آن حوالی نایاب بود از راه دور آورده در عرض بیست روز قلعهٔ مذکور
اتمام یافت و اسمعیل بیگ تفنگچی باشی با دویست نفر تفنگچی آذربایجانی بحراست آن معین گشتند و چون طهمورث و لوارصاب لکار باشی آچوق را از محکمی
جا و جبال صعب المسالک و اینکه والی آنجا تابع روم است مأمن و ملجاء تصور نموده باستظهار آن پناه بآنجا برده اند غیرت شاهانه و حمیت خسروانه
اقتضای آن مینمود که نهضت همایون بهر طرف لازم آید توجه فرموده تا ایشانرا بدست نیارند دست از طلب ندارند لهذا عنان عزیمت بصوب
کارتیل که سر راه باشی آچوق است معطوف داشتند و از آنجا بکارتیل راهی است در دره تنگ در کمال صعوبت که نشیب محل اقامت کاوزمین و
فرازش بامنازل قمر قرین است و هرگز حکام گرجستان را از ضیق طرق و صعوبت راه عبور از آنجا با خیل و سپاه میسر نشده بتخصیص در آنفصل بهار که
شبانروز چشم سحاب از قطره فشانی باز نمی ایستاد و از انبوهی درختان نور آفتاب سالها بر آن نتافتی و از کثرت گل و لای اقبال قوی هیکل را
نورد خیال مجال عبور نیافتی هر چند عبور اردوی گردون شکوه و جنود نامعدود انجم گروه از آنراه در نظر خاص و عام دشوار بلکه محال مینمود
امّا رای جهان آرای اشرف بعبور نمودن از آن راه که متضمن چندین مصلحت دولت و تدابیر کلیهٔ سلطنت بود مصمم گشته طبقات حشم فوج فوج و جوق
جوق کوچ کرده در عرض سه روز از آن درهٔ تنگ تاریک گذشتند در نشیب و فراز آن راه پر وحل شتر و الاغ بسیار از عساکر ظفر شعار و مردم

تسخیر قلعه [illegible]

سال بیست و هفتم جلوس شاه عباس اول

چند روز طارمی که سرکار آن عمارت بود آمده خان از تحقیق عمارت وزیب و زینت آن مسرور آن ترک ساده دل گفت که گنبد عالی و ایوانی که
جهت مدفن ترتیب یافته در کمال تکلف و زیبائی اتمام پذیرفته منتظر ورود مقدم عالی است حضار مجلس او را بنادانی و بیهوده گفتن طعن کردند خان
فرمودند که از عالم غیب بر زبان او جاری گشت همانا هنگام ارتحال و حیوة در معرض زوال است و معنی (**بیت**) بسا فالی که
از بازیچه برخاست چو اختر میگذشت آن فال شد راست بظهور آمد در همان روز خلف ارجمندش امام قلی خان که حاکم لار و امیر دیوان
بود بجای پدر بایالت و دارائی دار الملک فارس منصوب گشته علاوه الکای سابق او گردید و روز دیگر بمنزل او تشریف قدوم ارزانی داشته
در دلجوئی بازماندگان انواع مراحم و الطاف خسروانه بظهور آوردند مشار الیه از امرا و خوانین این سلسله علیه بازدیاد شوکت و افزونی
جاه و حشمت و تجملات بزرگانه و داد و دهش متفرد و ممتاز بود در ایام حیات مستعار ترتیب عمارات عالیه و بناهای خیر موفق گشته بغایت صاحب
حلم و حیا و پاکیزه روزگار بود دیگری از متوفاها (شاهوردی بیک) بیادل صحبت پیر دلوست که از زمرهٔ مقربان درگاه و بقدمت
خدمت و مزید قرب و منزلت و اعتماد اختصاص داشت در سال گذشته در گیلان بیمار شده بمازندران آوردند بعد از نوروز که رایات جلال متوجه
اصفهان شدند وی از اشتداد مرض نتوانست آمد در فرح آباد توقف کرد روز بروز ضعف قوت گرفته در اوایل مهنال بجوار رحمت ایزد
متعال انتقال نمود صاحب ثروت و مکنت بود و ترو کاتش بورثه تعلق گرفت مشهور است که در گیلان یکی از درویشان خفیف العقل مجذوب نزد
او رفته سخن ناهمواری گفته بوده و او آن درویش مجذوب را از غرور نفس سرکش آزار بلیغی کرده و آن دل شکسته از روی درد و ناله او را انجداحواله
کرده بود در همان دو روز پهلو بر بستر ناتوانی نهاد (**بیت**) تا دل مرد خدا نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد واقعه
ناگزیر وی موجب ازدیاد اعتقاد گیلانیان بآن درویش مجذوب شد

گفتار در وقایع سنهٔ پارس ئیل موافق ثلث و عشرین و الف و بعضها مطابق اربع و عشرین و الف که سال بیست و هشتم جلوس همایون عباسی ظل الهی است

چون فصل شتا بنهایت انجامیده کوکبهٔ بهار خجسته آثار و منقلای سپاه خسرو ثوابت و سیار نمایان گردید جنود افسرده دی انهزام یافت و
رایت فیروز نوروز در عرصه گیتی افراخته سایه تربیت بر مفارق نوخطان بساتین جهان انداخت یعنی آفتاب عالمتاب در روز جمعهٔ دهم* شهر صفر
ثلث و عشرین و الف از خلوتکدهٔ حوت بیرون خرامیده بایوان بلند ارکان حمل که خانهٔ شرف و اقبال است برآمد و جهان از فرخنده مقدم نوروز
چون عارض خوبان نور افروز گردیده طراوت بهار و تواتر امطار نزهت افزای گلشن روزگار گشت دگر باره بهار عالم افروز آبا با نمای
وی گردید فیروز شده از مقدم نوروز سلطان جهان عشرتکده عالم گلستان همه روی زمین از لاله و گل چو روی
گلرخان از نشأهٔ مل هوا از بوی گل چون عنبر تر دماغ قدسیان گردید معطر اردوی کیهان پوی در روز پنجشنبه شب
نوروز از آب رودخانهٔ قانق که ثالث دجله و جیحون است عبور نموده در مکانی از الکار قش که یورت سرمران گرجی بود نزول نموده روز دیگر در
آن سرزمین نزهت بخش بلوازم جشن نوروزی و سور و سرور پرداختند چون طهورث بیدولت چنانچه مرقوم شد از صولت سپاه ظفر پناه روی ادبار
بجانب فرار آورده بباشی آچوق گرجستان پناه برد الطاف بیکران شهریار جهان ایالت و دارائی گرجستان را بعیسی خان میرزا ولد گرگین میرزا ابن الکسندر
عمزاده طهورث که از اوان کودکی بخدمت اشرف آورده بودند و در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته بشرف اسلام مشرف شده بود تفویض فرموده
داود بیک که معظم از ناوران گرجی بود بوکالت او معین گشت و برسم و آئین گرجیان او را بر مسند فرماندهی آن ملک نشانیده زرها نثار کردند
و امرا و اعیان قزلباش نیز باشارهٔ همایون با گرجیان موافقت نموده نقود احمر و ابیض با طاسهای زرین و طبقهای سیمین نثار و ایثار نمودند و عظما

جمع آورده در میان بیشه و جنگل محل مضبوط جیر بریده صعوه آسا در میان درختان آشیان گرفت که چند روزی خود را از چنگل شهباز بلند پرواز قاف
اقبال صیانت نماید و چون آن جاهل نادان در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته بود آنحضرت بالطبع راغب بودند که تربیت کرده خود را یکباره
از نظر اعتبار اندازند ذاکر آقای قورچی را که در درگاه معلی با طهمورث مربوط بود نزد او فرستادند که بنصایح دلپسند پنبه غفلت از گوش او برده
و بادراک سعادت بساط بوسی ترغیب نماید که بدون آن مهم او اصلاح پذیر نیست و او عجز و بیچارگی خود اظهار نموده عرض نمود که خوف و دهشت بر من
مستولی شده از بیم قهر و غضب پادشاهانه حوصله آن ندارم که در اینوقت بملازمت رسم والده خود را با دو پسر طفل که داشت با چند نفر از نادران
معتبر و کشیشان و رهبانان گرجی بپایه سریر اعلی فرستاد که شفیع تقصیر و گناه او باشند و استدعا نمود که در اینمرتبه از جریمه او گذشته معاودت نمایند
که وقت دیگر که عفو و اغماض پادشاهی بظهور آمده او را فی الجمله اطمینانی حاصل شده باشد بآستان اقبال آشیان آید (بیت) بمادر چنین
گفت کای نیک زن   تو خواهی مگر عذر تقصیر من   ندانی که آنها ز نادانی است   سرانجام نادان پشیمانی است   فرستادگان
مذکور در کنار آب قبری رسیده والده طهمورث و مخدرات آن سلسله بشرف عتبه بوسی سرافراز گشته مورد توجهات خسروانه شدند و آنحضرت حسب
الاستدعای مخدره مذکوره در مقام عطوفت و عفو تقصیرات او درآمدند در این اثنا مکتوب ناهنجاری که از کمال جهل و نادانی به بکرات میرزا
عم زاده لوارصاب والی کارتیل که همواره ملازم رکاب اشرف و از زمره مقربان بساط اقدس بود بخط گرجی نوشته بعضی سخنان که منافی آن
گفتگو و مناسب توقف نبود در آن مندرج بود و او از وفور خلاص و بیم نفاق ارباب شقاق خفای آن نتوانست نمود مکتوب را بنظر اشرف در آورد
از مضمون آن مراسله نایره غضب شعله فروز گشته بنوعی زبانه کشید که تضرعات اهل شفاعت انطفا نمی پذیرفت والده طهمورث را با پسران او و جمعی
خدمه که همراه بودند با معتمدان روانه عراق گردانیدند و از نادران نیز مردم کار دیده سپرده بر سر او کوچ کردند طهمورث این خبر شنیده در محل اقامت
تاب توقف نیاورده با کوچ و متعلقان و قلیلی از نادران و عظمای قوم که کمابیش پانصد ششصد نفر بودند از راه غیر معهود بجانب کارتیل گریخت و در الکا
لوارصاب ملحق گشته او نیز از واهمه عظیم که از بیم آسیب سپاه منصور بر و مستولی شده بود توقف در ولایت خود نتوانست نمود هر دو باتفاق یکدیگر افسرده
و پریشان حال بجانب باشی آچوق گریخته بگرکین خان والی آنجا که از تبعه روم است پناه بردند تتمه احوال ایشان و وقایعی که در گرجستان روی داد
در وقایع سال نو مرقوم قلم عنبرین بر تو خواهد گشت انشاء الله تعالی (متوفاها) در ایام بهار خجسته آثار امسال که موکب جاه و جلال در
ییلاقات پر حیش و فریدن نزول اجلال داشت نونهال گلشن سلطنت و اقبال اعنی شاهزاده غفران مآل (اسمعیل میرزا) که دوازده مرحله از مراحل
زندگانی طی کرده بود در دار السلطنه اصفهان مریض گشته در روز جمعه بیست و نهم شهر جمادی الثانیه بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش مطهرش را در آستانه
امامزاده واجب التبجیل امامزاده اسمعیل که در محله کلباد اصفهان واقع است چند روزی بامانت گذاشته در هنگام اعتدال هوا نقل مشهد مقدس معلی
کرده در آستان عرش نشان رضویه علیه و آبائه التحیه مدفون ساختند امید که عمر و بقای دولت والد بزرگوارش با دوام دست حادثه باذیال دولت بی
زوالش نرساد بمحمد و آله الامجاد و هم در این سال (الله ویردیخان) از فارس باصفهان آمده در روزیکه موکب همایون اعلی از مازندران بهشت
نشان بجانب اصفهان آمده بسعادت و کامیابی داخل شهر میشدند وی باستقبال موکب معلی آمده بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشت اندک
ضعفی از بشره او مشاهده میشد حضرت اعلی بنور ولایت و کرامت و ارشاد که از اولیاء و اقطاب رشد میراث دارند آثار موت از بشره او در یافته
همگنان را بهمان روز خبر دادند بالجمله بعد از چند روز که در ملازمت اشرف بسر برد مریض گشته در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الثانی که روز چهارم
بیماری بود دعوت حق را اجابت نموده بجوار رحمت ایزدی پیوست چون عمر در رضا جوئی ولینعمت بسر برده بود حضرت اعلی شاهی ظل آلهی از
شمول عاطفت و حق گذاری بنفس نفیس با تمامی امراء و اعیان تا منزل تشییع جنازه او فرموده بتوقیر و احترام تمام تکفین و تجهیز بر وجه لایق کرده
نعش او را بمشهد مقدس فرستادند که در گنبدیکه در جوار روضه مقدسه بنا نموده باتمام آن موفق گشته بود مدفون ساختند از نوادر اتفاقات در آن

سال بیست و هفتم جلوس شاه عباس اول

بر بدیع السیر الیسری فرستاده طلب فرمایند همان لحظه عزم توجه جزم نموده همعنان صبا و شمال خود را بموکب اقبال رسانند بنابر آن در زمستان
گذشته که رایات جلال متوجه آنصوب بود حسب المعهود حکم معلی بطلب ایشان صادر یافت امیرقلی نام جلودار را که مبشر آن بشارت بود مدتی نگاهداشته
بلیت ولعل میگذرانیدند و هر کدام آمدن خود را با آمدن دیگری موقوف داشته چندان تعلل کردند که هوای مازندران روی بگرمی آورده فصل بهار
و موسم شکار آنجا گذشت و حضرت اعلی از آن ولایت بیرون آمدند و جلودار مذکور را بی نیل مطلوب باز گردانیده بسعادت ادراک ملازمت نیافتند
و همانا با فساد چند نفر از گرجیان خصوصاً شهراب نامی بخود دسر با یکدیگر وصلت نموده عهد و پیمان بمیان آورده اند که من بعد برخلاف پدران با هم
متفق بوده تا ممکن باشد از جا و مقام خود حرکت نکنند و گریبان بدست قزلباش ندهند و فی الحقیقه آنجماعت در تخریب دولت ایشان کوشیده اساس
بیدولتی سرانجام داده بودند بالجمله این معنی بغایت بر مزاج اقدس گران آمده آیینه خاطر انور بنوعی غبارآلود گردید که مطلقا بصیقل کلمات روی اندود
اخلاص بنا و معاذیر انجلاپذیر نبود و رای صواب نما بدان قرار گرفت که چون سلاطین زادهای مذکور را کب جهل و غرور نده هنوز سیلی روزگار نخورده اند
و مؤدب حادثه در مکتب عقل گوشمال هوش نصیحت ننموده ایشان را ابریشه تادیب برنتافته تجربه روزگار مهذب نگشته اند بعزم تادیب و گوشمال ایشان متوجه
قراباغ گشت که اگر ولاة گرجستان بقدم اعتذار پیش آمده استقبال موکب همایون نمایند و غبار آیینه ضمیر اشرف را بصیقل رکاب بوسی و خدمات
مرغوبه جلا داده بشیوه ارباب اخلاص عمل نمایند با ایشان بمقتضای مروت و کرم جبلی عمل شود و اگر بمدلول الخاین خائف قرین دهشت و خشیت بوده
بسعادت خدمت مشرف نشوند ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته گوشمالی بسزا دهند چند روزی که هوای دارالملک صفاهان گرمی داشت
در ییلاقات فریدن و برجیش گذرانیده چون هوا روی باعتدال آورده بمقر دولت و مستقر خلافت بازگشته از آنجا بتاریخ روز پنجشنبه دوم ماه مبارک
رمضان از دارالسلطنه صفاهان بنیت غزا و جهاد گرجستان در حرکت آمدند و انجیلو چاوش ایلچی روم را که در درگاه معلی بود چون هنوز دستور
و سرحد تشخیص نیافته معتمدان جانبین که بدان امر مأمور بودند بازنگشته بودند مقرر فرمودند که بفراغبال در صفهان آسایش نماید که چون آن امر فیصل
یابد و دستورنامجات معتبره درست شود او را بر وجه لایق روانه گردانند و باهستگی طی مسافت نموده در هر مرحله فوجی از افواج قاهره بموکب
مسعود ملحق میشدند و بسعادت و اقبال بدارالارشاد اردبیل رسیده چند روز در آنجا بطواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیاء و قطب الاصفیاء
و مشایخ عظام عرش مقام صفویه قدس الله اسرارهم قیام نمودند و چون مصالحه روم میان دستور زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان
تمهید یافته در آن زمان از گرجستانات سعدمش و کارتیل و کاخت که از همه طرف بممالک قزلباشیه پیوسته با یکطرف و مابقی که باشی آچوق و دادیان
و گوریال و آنطرف بود بروم تعلق گرفته بود بنابر ثبات عهد و وفا و پیمان که مبادا ارباب غرض و مفسدان سرحد عزیمت سفر گرجستان را بعنوان
دیگر که منافی صلح باشد مذکور سازند و در تهیج فتنه کوشیده بر بهم زدن هنگامه عافیت مسلمانان کمر دوند از ملازمان رکاب اقدس سلطان محمد بیک
طالش را از اردبیل برسم رسالت نزد نصوح پاشا بروم فرستادند و حقیقت سفر گرجستان را که بنابر تادیب یاغیان آنطرف اتفاق
افتاده بود اعلام دادند و از دارالارشاد اردبیل روانه گشته شکارکنان و نخجیرافکنان بقراباغ رسیدند چون دیده بصیرت ایشان خصوصاً
طهمورث بیدولت را پرده غفلت و وحشت پوشیده بود از طریق مستقیم منحرف گشته راه صواب گم کردند و چون دل اخلاص گزین نداشتند
بحصانت بیشه و جنگل مغرور گشته بسعادت بساط بوسی فایز نگشتند حضرت اعلی شاهی ظل الهی پیر بوداق خان حاکم تبریز را با بعضی امرا بقلاوزی و باشیلاقمیشی
دلو محمد شمس الدینلو که از امرای قراباغ بود و بنابر قرب جوار از شوارع و مضایق گرجستان و نیک و بد آن سرزمین آگاه بود از جانب تفلیس که
طرف شرقی الکای کاخت است و یوسفخان بیگلربیگی شیروان را با امرای آنجا که طرف غربی است امر فرمودند که با الکای مذکور در آمده طهمورث را
شکاروار درمیان گیرند و موکب معلی با عساکر ظفر انتما در قوین اولمی از آب کر عبور فرموده بولایت گرجستان در آمده در کنار رودخانه قری
نزول اجلال فرمودند طهمورث چون از ورود موکب مسعود خبر یافت اندکی از بیهوشی بهوش آمده سراسیمه گردیده جنود نامحمود خود را از پیاده و سوار

جمع آورده

بنا بر آن میرخلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عادلشاه از شیراز بازگشته بپایه سریر اعلی آمد شرح رفتن او در محل خود در قم زده کلک بیان خواهد گشت
(دیگری از سوانح) آنکه درین سال میانه عفت قباب کابلی بیگم صبیه محمد حکیم میرزا ابن محمد همایون پادشاه ابن ظهیرالدین محمد باقر (بابر) و شاهزاده
عالی تبار سلطانعلی میرزای مکحول ولد شاه جنت مکان فردوس آشیان عقد مناکحه و ازدواج انعقاد یافت شرح واقعه آنکه عفت قباب مشارالیها
در حباله نکاح شاهرخ میرزا نواده شاه سلیمان والی بدخشان بن سلطان اویس میرزا مشهور بخان میرزای بن سلطان محمود میرزای بن سلطان ابوسعید
بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بوده شاهرخ میرزا در دیار هند فوت شد مخدره مذکوره نعش شوهر را برداشته بقصد آنکه
در مدینه مشرفه دفن نماید سفر حجاز اختیار نموده بوده از بیم ضرر و آسیب اعراب بادیه همانا مقصودش بحصول نپیوسته بود نعش را بکاریان عرب سپرده
خود بر حسب تقدیر آسمانی ببصره آمده از آنجا عزیمت دارالامن والامان ایران کرده بشیراز آمد الله ویردیخان اعزاز و احترام نموده باصفهان
فرستاده زیاده از یکسال در اصفهان بود درینسال که موکب همایون فال بدارالسلطنه اصفهان رسید و عفت قباب مشارالیها بملاقات حجله نشینان
سرادق اقبال فایز گردید حضرت اعلی او را با شاهزاده مذکور عم بزرگوار نسبت فرمودند اما میانه او و شاهزاده صورت التقی روی نموده با یکدیگر
در کمال افسردگی میبردند (دیگری از سوانح) فرستادن سید ناصر ولد سید مبارک خان است بجانب عربستان و احمد خان
ولد هلو خان اردلان است بجانب ولایت موروث کردستان شرح واقعه آنکه سید ناصر را در اوان کودکی پدرش بپایه سریر اعلی فرستاده
در رکاب اقدس همایون نشو و نما یافته بشرف تربیت و نوازشات خاص اختصاص داشت سید مبارک مکرر التماس نموده بود که او را رخصت دهند که
بعربستان آمده با پدر پیر عهد ملاقات تازه نموده چندگاه با او باشد و دیگری از فرزندان را در عوض او بدرگاه والا فرستد و این مسئول تا غایت
درجه قبول نیافته در عقده تعویق مانده بود درینسال خبر رسید که پسران بزرگ سید مبارک سید بدر و سید بدر که فوت شدند و یک دو پسر دیگر که دارد بسیار
کودک و خردسال اند بنابر آن رای جهان آرا اقتضای آن کرد که چون سید مبارک بسیار کبیرالسن و پیر شده بنابر صلاح دولت قاهره سید ناصر را بدانجا
فرستند که هرگاه او را واقعه ناگزیر پیش آید بمقتضای ربانی در آنجا حاضر باشد که فتوری در ملک عربستان واقع نشود لهذا او را مرخص
فرمودند خان احمد اردلان نیز از اوان طفولیت در ملازمت اشرف نشو و نما یافته همگی همت والا نهمت را مصروف و مخزون خاطر اشرف بود
که بجای والد بر مسند حکومت الکا و عشیرت اردلان تمکن یابد او را نیز نزد پدر فرستاده اعلام کردند که چون او بسیار پیر و ناتوان گشته و
ممد و معاونی در میانه قبایل و عشایر ندارد بسرعت او فرستادیم که من بعد در خدمت پدر بوده باشد و هر دو در حینی که رایات نصرت آیات جهت
تادیب گرجیان بصوب گرجستان در حرکت آمده بگنجه قراباغ رسیده بود در گنجه از خدمت اشرف جدا شده روی بمقصد آوردند باقی احوال ایشان
در وقایع سال آینده از مساعدت بخت مأمول است

ذکر نهضت همایون به نیت غزا بصوب گرجستان و تنبیه و تادیب گرجیان بی ایمان و وقضایای آن یورش دولت قرین سعادت اقران

قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گردیده که طهمورث ولد داود خان بن الکسندر خان والی ولایت کاخت و لوارصاب بن گرگین خان بن سیمایون خان والی
ولایت کارتیل گرجستان که هر دو نصب کرده و تربیت یافته همایون اعلی بودند در سنه ایت ئیل که مراد پاشای سپهسالار روم بتبریز آمد هر دو در ملازمت
اشرف بودند و در حین انصراف از خدمت اشرف التماس نمودند که هرگاه حضرت اعلی متوجه سیر و شکار مازندران بهشت نشان باشند چون اوصاف
حمیده آن ولایت بسیار استماع شده خاطر بسیر و شکار آنجا مایل است ایشان را خبر سازند که جریده و سبکبار خود را بموکب همایون رسانیده در
سیر و شکار آن ولایت در رکاب مقدس باشند و قرار داد ایشان در خدمت اشرف آن بود که هرگاه رای جهان آرا اقتضای حضور ایشان نماید

سال بیست و هفتم جلوس شاه عباس اول

از خوف و بیم آنکه مبادا مدارک را بقهر و غلبه بدست آرد رسولان چرب زبان متواتر فرستاده اظهار اشفاق و مهربانیهای مادر فرزندانه کرده او را تبریح صبیهٔ خود که همشیرهٔ سلطان است نوید داد و وعده کرد که میانهٔ او و عمزادها صلح افکنده مملکت را که دو حصه است سه حصه نماید که هر سه برادر آن باید که بر سلوک نمایند و بدین صورت بهتر از خصومت و جنگ و جدال است رستم محمد خان بدمدمه و افسون ایشان فریفته گشته با خاطر آسوده و اطمینان قلب در بلخ قرار گرفته در کمال غفلت میگذرانید و ایشان در خفیه کسان باطراف و جوانب فرستاده از این واقعه خبر داده منتظر وصول لشکر بودند و مردم رستم محمد خان در ولایت متفرق و پراکنده گشته بداد و ستد معاملات و اخذ مال مشغول بودند که بیخبر لشکر بر سر او ریخت فرصت جمعیت و قدرت مدافعه نیافته مردم او سراسیمه و مضطر شده هر کس بسر خود گرفت رستم محمد خان با بیست سی نفری که پیش سوار شده راه ماروچاق پیش گرفت در راه چند نفر از اوزبکان رفیق در مقام غدر در آمده اراده کردند که او را گرفته بیجا را برند چند نفر دیگر که معتمد و دولتخواه بودند از کید و غدر آن جماعت آگاه گشته مخالفت کردند فیمابین منجر بجنگ و جدال گردید بالاخره ارباب غدر و نفاق مغلوب اصحاب وفاق گردیده چند نفر از آن جماعت بقتل آمدند رستم محمد خان با ده نفری از آن هر دو مخاطره نجات یافته چون با آن حال بغرجستان نتوانست رفت بجانب دار السلطنه هرات آمد متعاقب وصول او از ماوراء النهر نیز خبر بهرات رسید که سلاطین ماوراء النهر در حدود تاشکنت از لشکر قزاق منهزم گشته پریشان و بدحال بازگشتند در روز سه شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی ملازم حسینخان از هرات بدار السلطنه صفهان آمده اخبار مذکور را عرض کرد چون ارادهٔ ازلی هنوز بترقی احوال پادشاه مذکور تعلق نگرفته بود در این یورش کاری نساخت و هر گاه مقدر الهی بوده باشد و ارادهٔ ازلی بتمشیت مهمات او تعلق گیرد بخت و دولت بی استعمال سیوف و آمد شد یکان استقبال مینماید آری (مصراع) بخت و دولت بکاردانی نیست

فرار کردن رستم محمد خان از بلخ بجانب هرات

وقایع متنوعه که در این سال بوقوع پیوست

فرستادن ایلچیان است بجانب هند دکن چون سلاطین عظام دکن از قدیم الایام ارادت و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت نشان دارند قبل از این عادلشاه والی بیجاپور میر خلیل الله خوشنویس را که از سادات عظام ولایت باخرز خراسان و در حسن خط نستعلیق سرآمد زمان و نادرهٔ دوران است در حسب تقدیر بولایت دکن رفته با او مسعود و محمد قلی قطب شاه والی گلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسلهٔ نظام شاهیه هر یک ایلچیان سخندان با تحف اخلاص و هدایا و پیلکات لایقه بدرگاه جهان پناه فرستاده از تعدی لشکر جغتای که حسب الفرمان فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان میشده اند استغاثه نموده بودند و چون میانه حضرات پادشاهان دودمان قدسی نشان صفویه و سلسلهٔ علیهٔ تیموریه همواره طریقهٔ محبت و وداد و شیوهٔ مودت و اتحاد مرعی و مسلوک بوده و فیمابین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه والاجاه گردون بارگاه سلیم شاه فرمانفرمای ممالک هندوستان زیاده از پدران فردوس آشیان طریقهٔ مصادقت و دوستی و رابطهٔ الفت و برادری واقع و خصوصیات دوستانه و بی تکلفیهای برادرانه مسلوک است نخست نامهٔ محبت طراز بآنحضرت قلمی فرموده سفارش سلاطین دکن فرموده و آنحضرت رضا جوی خاطر اشرف گشته ترک مخاصمت ایشان نمود بنابر آن در این سال حضرت اعلی حسین بیگ قبچاچی تبریزی را برسالت قطب شاه و درویش بیگ مرعشی را بایلچیگری نظامشاه و ملک عنبر و شاه قلی بیگ زیک را بسفارت عادلشاه تعیین فرموده مکاتیب عنایت اسلوب سعادت افزا در قلم آورده جهة هر یک خلع فاخرهٔ لایقه و اسبان و تنسوقات ارسال داشتند و چون محمد قلی قطب شاه بجوار رحمت ایزدی پیوسته بود و سلطان محمد برادرزادهٔ و داماد او بسریر قطب شاهی تمکن یافته لوازم پرسش و مبارکباد بفعل آورده ایلچیان مذکور در صفهان مرخص گشته باتفاق میر خلیل فرستادگان سلاطین مذکور روانه شدند درویش بیگ در شیراز سفر عقبی اختیار نموده محمدی بیگ پسرش در عوض پدر بدین خدمت مأمور گشت و حسین بیگ هر دو بمقصد شتافتند اما شاه قلی بیگ چند روزی بجهة اختیار ساعت در رفتن تأخیر نموده بود و موسم سفر دریا در این سال گذشته نتوانست رفت

بنابر آن

صلح دولت ایران با دولت روم و تعیین سرحد طرف آذربایجان و عراق

عرض کرده روز دیگر جمیع پاشایان و امرا و اعیان رومیه و عموم خلایق استقبال کرده در کمال توقیر و احترام بشهر در آوردند و او و رفقا بنوعی که رسم و قاعده بوده بوساطت وزیر اعظم مذکور ادراک حضور پادشاه کرده ادای سفارت و رسالت نمود و تحف و هدایا گذرانیده از جانب پادشاه نیز زیاده از ایلچیان عظام سابق توقیر و احترام یافت و چند گاه که در استنبول بود وزرا و پاشایان و مفتی و علما و قضاة و متعینین بدیدن آمده در باب مصالحه گفتگو مینمودند و بعضی مناقشات پابیانه از طرفین میکردند بعد از قیل و قال بسیار مصالحه برنهج قانون زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار یافت و انجیلو چاوش را برسالت تعیین کرده با مکتوب محبت اسلوب و تحف و هدایای لایقه باتفاق قاضی خان روانه نمودند و ایشان در دار السلطنه صفاهان بپایه سریر اعلی رسیده بسعادت بساط بوسی دریافتند و تحف و هدایا که مصحوب ایلچی شده بود بنظر انور در آورده منظور انظار عنایات خسروانه گردید و چون از جانب خواندکار تعیین سنور و سرحد طرف آذربایجان بعهده محمد پاشای بیگلربیگی وان و طرف عراق عرب بعهده محمود پاشای بیگلربیگی بغداد و ولد جغال اغلی شده بود که باتفاق معتمدان اینطرف بدستور زمان مذکور بقطع رسانند حضرت اعلی نیز قطع سنور طرف آذربایجان را منوط بصلاح و کاردانی امیر گونه خان بیگلربیگی چخور سعد گردانیده طرف بغداد را بعهده مقرب الحضره مهدیقلی بیک میرآخورباشی جغتای فرمودند و چون از زمان مصالحه پادشاهان رضوان آشیان مذکور مدتی مدید و عهدی بعید گذشته بقضای تغیر زمان و انقلاب دوران اختلاف بسیار در آن واقع بود از جمله گرجستان مسق و قلاع آخسقه که در صلح سابق داخل سنور اینطرف بوده تا غایت در تصرف رومیه مانده بود و بعضی قلاع و محال طرف عربستان و بغداد داخل سنور رومیه بوده و اکنون در تصرف منسوبان این درگاه است و تخلیه و تسلیم آنها از طرفین دشوار اولی اینست که حین عقد المصالحه آنچه در تصرف منسوبان هر طرف باشد کما کان مستمر بوده از جانبین مضایقه در آنها نشود و بفرستادگان سفارش فرمودند که این طریق را مرعی داشته سنور و سرحد بدین قاعده قرار دهند که رفع ماده خصومت و نزاع بالکلیه شده امور جزئیه را بحب تعویق کلیات نسازند و امیر گونه خان حسب الفرمان همایون بآئین شایسته بسلماس رفته محمد پاشا نیز بآنجا آمدند تا دو ماه اوقات در آن گفتگو صرف نموده بنهجی که مسطور گشت سنور و سرحد تعیین یافت و سنورنامچه نوشته شده بمهر محمد پاشا و سنجق بیگیان سرحد و اعیان رومیه بامیرگونه خان دادند و صورت آن بمهر امیرگونه خان و امرای اینطرف بمحمد پاشا سپرده از یکدیگر جدا شدند اما محمود پاشا چون در طرف بغداد و عربستان اختلاف بیشتر بود تشخیص آن نتوانست داد از طرفین موقوف مانده تشخص نیافت بالآخره بافساد مفسدان خصوصاً گرجیان و اکراد قضیه صلح برهم خورده در آن هنگام صورتی نیافت و دیگر باره از جانبین نیران فتنه اشتعال پذیرفت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح میپیوندد.

گفتار در رفتن رستم محمد خان بن ولی محمد خان از غرجستان بتسخیر بلخ و منهزم بازگشتن بشورش طبع و مذاق تلخ

در اوایل اینسال امامقلیخان پادشاه اوزبک از بخارا بدفع فساد لشکر قزاق که بر تاشکند مستولی شده متعرض حواشی مملکت سمرقند نیز میشدند عزیمت سمرقند نمود و برادرش نذر محمد سلطان را از بلخ بمعاونت طلب داشت و او بمعذرت آنکه رستم محمد خان در غرجستان نشسته در کمین بلخ و منتهز فرصت است از رفتن تقاعد ورزیده جواب داد امامقلیخان در طلب او مبالغه بسر حد افراط رسانید تا آنکه نذر محمد سلطان تکلیف برادر جمعی کثیر از لشکر بلخ بکومک برادر روانه سمرقند گردانیده خود نیز از آب عبور کرد رستم محمد خان در غرجستان خبر رفتن نذر محمد سلطان و لشکر بلخ استماع نموده با موازی سه هزار کس که بر سر او جمع بودند بیلغار متوجه بلخ شد حاکم بلخ فوت مدافعه و فرصت استحکام شهر بندیافته خود را بارک کشید و دست از شهر باز داشته باد گذاشت و بزبان رفق و مدارا پیغام داد که چون خانه کوچ و متعلقان در ارک اقامت دارند حراست آن از لشکر بیگانه لازم بود و الا مملکت بشما تعلق دارد و در میانه جدائی نیست والده نذر محمد سلطان که سبیده (؟) صفویه و همشیره میرزا ابوطالب رضوی مشهدی است

سال بیست و هفتم جلوس شاه عباس اول

(۱۰۱۵) دریں سال ایلچیان و چند نفر از پادریان فرنگ که عبارت از دانشمندان و رهبانان نصاری است از جانب پادشاه اسپانیه که بزرگترین پادشاهان فرنگستان است بپایه سریر اعلی آمده در نقش جهان اصفهان بسعادت بساط بوس شاه جهان سرافراز شدند و تحف و هدایا گذرانیدند و ادای تحیت و رسالت کرده بعنایات خسروانه سرافرازی یافتند چون سلاطین مسیحیه و فرمانروایان ممالک علیویه همگی با حضرت اعلی همایون شاهی ظل الهی ابواب الفت و آشنائی مفتوح داشته فیمابین طریق مراسله و آمد شد مسلوک است لهذا قبل از این دنگیز بیک یوزباشی روملو را که مردی چرب زبان سخندان بود برسم رسالت بجانب فرنگستان فرستاده بودند در آن ولایات از قوت طامعه و ساکی طبیعت بعضی اعمال زشت که مرضی خاطر اشرف نبود و خیانت از و بظهور آمده بعرض اشرف رسیده بود در این وقت که عود نموده با ایلچیان مذکور بملازمت رسید همان لحظه مغضوب گشت هر چند خواست که بسخن درآمده عذری چند در خطاهای خود گوید او را بسخن نگذاشته شحنه سیاست بفرمان قهرمان قهر پادشاهی مشعله کرده سرنگون از دار عبرت آویخت و بعقوبت و رسوائی که کس مبیناد براه عدم پیمود از اعمال قبیحه اش یکی آنکه در الکاء کوه بتکلیف بزرگ حاکم آنجا که میر بحر با در فرنگست مهر اشرف از سر کتابت پادشاه اسپانیه برداشته کتابت را گشوده او را از مضمون مکتوب آگاه کرده بود و این بدیانتی در خدمت سلاطین خطای عظیم است و زبان با برادر پادشاهان گشودن گناه بزرگ دیگری آنکه رسم قدیم است که ایلچیان طبقات سلاطین عصر بهر ولایت که روند ملتبس بلباسی که عرف و عادت مألوفه خود است بوده در کل مواد بطور خود سلوک نمایند و در هیچ عصر و زمان پادشاهان جهان ایلچیان را بتغییر عرف و عادت مستمره تکلیف نکرده اند و رسم و قاعده نبوده در وقتی که دنگیز بیک در پای تخت پادشاه اسپانیه بوده زوجه پادشاه فوت شده و پادشاه و معارف سپاه در تعزیه ملکه بعرف و عادت خود سیاه پوشیده بوده اند و نیز بنابر خوشامد پادشاه و طمع یکدست لباس فاخر بی آنکه تکلیف کنند سیاه پوش شده بوده بایستی که اگر او را مکلف سازند جواب گوید که بحمد الله سر پادشاه و ولی نعمت من سلامت است مرا چه لایق که لباس سوگواری پوشم و این عذری بود لایق و مستحسن دیگر آنکه مکتوبی که حضرت اعلی بریم پاپا که خلیفه ملت مسیحی و جانشین اوصیاء حضرت عیسی علیه السلام است نوشته مصحوب او ارسال یافته بود مکتوب مذکور را بشخص تاجری داده مبلغی از و گرفته بود که آن تاجر خود را دنگیز بیک نام نهاده مکتوب را بدار الخلافه فرنگستان رساند و از آن تمتع یابد و این مقدمه نیز امری بود ناپسند بایستی که اگر فی الواقع رفتن او بآن ولایت تعذری داشتی و وصول بآن سرزمین صورت نبستی مکتوب را باز آورده حقیقت عرض کردی او تعظیم نامه و مکتوب ولی نعمت منظور نداشت و فی الحقیقه بمعرض بیع درآورده بتاجر مجهولی داده این مقدمه را سهل انگاشت اما اعظم خطایا که موجب سیاست اغلب بود این است که با ملازمانی که همراه برده بود چندان بدسلوکی مینموده و در آزار ایشان میکوشیده که چند نفر بدین ترسائی راضی شده از استخلاص جور او ملت نصاری اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرده بجزا رسید آری (مصراع) از جور بود که مرد بی دین گردد

ذکر مراجعت قاضی خان صدر از رسالت روم و آمدن ایلچی خواندکار روم جهة استقرار مصالحه و اختلال آن بحکمت بالغه عالم الغیب و الشهاده

از سوانح و وقایع این سال مراجعت قاضی خان صدر است از ایلچیگری روم و آمدن مصطفی پاشا مشهور بانجیلو چاوش باتفاق او و واقعه آنکه در طی وقایع سنه تنگوزئیل مطابق الف و عشرین تحریر پیوست که حسب الاستدعای نصوح پاشا وزیر اعظم صدر معظم قاضی خان الحسنی را بجهة تاکید امر مصالحه بروم فرستاده شد و او در دیاربکر بنصوح پاشا رسید بعد از ملاقات و شرایط اعزاز و احترام و تقدیم تواضعات رسمی که از طرفین بوقوع پیوست باتفاق روانه جانب قسطنطنیه شده بمعانی یکدیگر طی مسافت نموده چون بپایه سریر خلافت مصیر خانواده عثمانیه رسیدند نصوح پاشا پیشتر بشهر درآمده بخدمت سلطان احمد خان پادشاه روم رسید و حقایق حالات و شمه از صفات حسبی و نسبی و عظم شان قاضی خان

عرض کرده

گفتار در قضایای اودئیل ترکی مطابق سنهٔ اثنی و عشرین و الف هجری و بعضها موافق ثلث و عشرین و الف که سال بیست و هفتم جلوس همایون اقدس است

نوروز سعادت افروز امسال در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر محرم الحرام سنه ثلث و عشرین و الف اتفاق افتاده خورشید جهان آرا بعد از انقضای نه ساعت و ده درجه و دوازده دقیقه از روز مذکور از برج حوت بمنزل عز و شرف یعنی برج حمل تحویل نموده آغاز بهار خجسته آثار شد (شعر)

جهان تازه گشت از نسیم بهار   در و دشت شد سربسر لاله زار
زنگ گشت گلزار عنبر سرشت   زمین و زمان شد چو باغ بهشت

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در روز جمعه بیست و نهم که خروج الشعاع شده سه روز از نوروز گذشته بود که از بلدهٔ طیبهٔ فرح آباد بسعادت و اقبال بجانب دار السلطنهٔ صفهان در حرکت آمد در ساعت سعد وارد آن خطهٔ جنت نشان شدند و اکابر و اهالی بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشته دیدهٔ امید شان از مشاهدهٔ فر طلعت همایون روشنی افزود و اهل حرف و ارباب صناعت و تجار بازار و قیصریه و چهارسوق را آذین بستند و جشن نوروزی بآئین مقرر در نقش جهان وقوع یافته چند روز کافهٔ خلایق بعشرت و شادکامی گذرانیدند و حضرت اعلی در ازاء خدمات اهل صفاهان که مستحسن طبع همایون شده بود مال سه ساله ارباب و رعیتی کل آن ولایت و ده یک کل محصولات رقبات دیوانی آنجا را که تخمینا زیاده از پانزده هزار تومان شاهی عراقی بشد بارباب و رعایا و زارعان املاک دیوانی انعام فرمودند و این عطیه والاعلاوهٔ سایر عطایا گشته موجب دعای خیر کافهٔ خلق آن دیار گردید

ذکر فتح قلعهٔ بن فهل از ولایت کیچ و مکران

از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست فتح قلعهٔ بن فهل من اعمال کیچ و مکرانست که گنجعلی خان حاکم دار الامان کرمان بآن مأمور شده بود و او حسب الفرمان قضا جریان با لشکر کرمان و سرداران قبایل آن ولایت رفته قلعهٔ بن فهل را محاصره نمود و در هنگام فرصت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده یورش کردند ملک شمس الدین ولد ملک دینار والی آن ولایت و سایر محصوران از مصادمه عاجز گشته دست از محارست قلعه کوتاه کردند و غازیان نصرت نشان بر قلعه استیلا یافته مسخر و مفتوح گردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان بدست در آمده مصحوب معتمدان بدرگاه سدره نشان فرستادند و در دار السلطنهٔ صفهان بنظر اشرف در آوردند گویند عموم مردم آن ولایت شافعی مذهبند چون ملک شمس الدین دعوی سیادت و تشیع و دوستداری اهلبیت طاهرین مینمود مراحم خسروانه شامل حال او گشته مقرر شد که بدار الامان کرمان رفته با کوچ و متعلقان در آن ولایت بفراغت روزگار گذراند اما چون بکرمان رسید دست از حراست ملک بن فهل کوتاه کرده بدار الامان ملک عقبی شتافت طبقهٔ ملوک کیچ و مکران از پادشاهان جهان جز نامی نشنیده بودند و هرگز از آن ملک بیرون نیامده دست حوادث زمان بگریبان دولت ایشان نرسیده بود و از سفاهت و بیعقلی تصور مینمودند که خلاصهٔ معمورهٔ جهان ولایت کیچ و مکرانست و آن سلسله پادشاهان رفیع الشان که سایر سلاطین عالم را با ایشان رتبهٔ برابری نیست ولهذا شاه شاهان شمس الدین نقش نگین او بود اما از اجداد ایشان ملک دینار ماضی که والی کل ولایت کیچ و مکران بوده از خرد بهره داشته و از مقام تکبر و بزرگی فرود آمده از حقارت نفس این نقش نگینش بوده (بیت)

خداوند جهان را گر نبودی ملک بسیاری   ندادی کیچ و مکران را چنین ارزان بدیناری

اگرچه سخن شناس داند که این معنی نیز مشعر بر بسطت ملک و عظمت و بزرگی والی است

گفتار در آمدن ایلچیان و پادریان فرنگ بدرگاه سلاطین پناه

سال بیست و ششم جلوس شاه عباس اول

و ولی نعمت بدل شده بود و مالی که دل در آن بسته بسبب آن بدل شده بود دفعات بحصول موصول گشته بغا زیان و ارباب اخلاص قسمت یافت چون سیاسات و قلع و قمع سلسلهٔ او در خاطر حق گزین رسوخ یافته بود دیدهای بدبین او و پسرانش را از دیدن عاطل ساخته بالاخره عبرة للنافقین در زیر چوب محصّلان کشته گردید (**مشعر**) هست آئین دو بینی ز هوس قبلهٔ عشق یکی باشد و بس ابیهم جمع مال و افزونی صنایع و عقار که سرمایه کفران نعمت و نمکحرامی کرده بباد دبیسیانزی رفته از نتایج بی اخلاصی بهره دنیا فتند و صلا آثار خیری از و بظهور نرسید آری (**بیت**) با ولی نعمت اربر دن آئی کر سپهری که سرنگون آئی و هم در این سال عیسی خان ولد سید بیک ابن معصوم بیک صفوی که برتبهٔ والای مصاهرت اشرف سرا وار است از مرتبهٔ یوزباشیگری بدرجهٔ بلند ایالت ترقی نموده بود منصب رفیع القدر قورچی باشیگری بدو تفویض یافت و الحق جوان خلیق آدمی است باوصاف حمیده آراسته و بفهم و فطرت و اخلاق حسنه پیراسته شایستهٔ دولت و سزاوار بزرگی است (**متوفّاها**) که در این سال سفر عالم بقا اختیار نمودند نور محمد خان اوزبک ولد ابو المحمد خان بن دین محمد خان الوشن خان که از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان بود و همچنانچه سبق ذکر یافته در دار الملک شیراز اقامت داشت و در ظلال رافت و عاطفت شاهانه روزگاری بفراغت و عافیت میگذرانید و هر روز ریکتومان نور شاهی عراقی تبریز الیوم او شفقت شده بود در این سال جهان فانی را وداع نموده در دار الملک آخرت منزل گزید دیگری از متوفاها افضل الفقهاء و المجتهدین فی زمانه مولانا عبدالله شوشتری است که چند سال بود از نجف اشرف بدیار عجم آمده در دار السلطنه صفهان اقامت داشت و همواره بانواع توجه و التفات شاهانه بر درجات احوالش یافته معزز و گرامی بود در روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام اندک عارضه بر وطاری گشته در روز شنبه میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله میسی عاملی که مدتی بود بجهة مباحثات علمی و مسائل اجتهادی فیمابین غبار نقاری ارتفاع یافته بود بعیادت او رفتند جناب مولانا با این هر دو بزرگوار معانقه کرده در کمال شگفتگی صحبت داشت شب یکشنبه بیست و ششم قریب بصبح بعد از اقامت صلوة اللیل و نوافل بیرون آمده که ملاحظهٔ وقت نماید در بازگشتن از پای فتاده بی آنکه مهلت سخن گفتن یابد دعوت حق را اجابت نموده مرغ روحش از قفس بدن پرواز نمود جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی و پرهیزکاری و ترک مستلذات دنیا درجهٔ عالی داشت از ماکول و مشروب بمرتبهٔ قناعت نموده اکثر ایام صایم بود و بشوربای بی گوشت افطار میکرد و قریب بسی سال در نجف اشرف و کربلای معلی ساکن گشته در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی بسر برده از خدمتش اکتساب فضایل و استفادهٔ مسائل مینمود و گویند که از مولانای مذکور اجازت نماز جمعه و جماعت و تلقین مسائل اجتهادی یافته بود در روز وفاتش آوازه ناله و نفیر صغیر و کبیر خلایق باوج آسمان برسید اشراف و اعیان سعی مینمودند که بتیمن و تبرک دستی بزیر جنازهٔ مغفرت اندازه اش رسانند از غلوی خلایق میسر نیشد در مسجد جامع عتیق صفاهان بآب چاه غسل داده در همانجا میر محمد باقر داماد و سایر فضلاء و علماء نماز گزاردند چند روز در مزار فایض الانوار امامزادهٔ واجب التعظیم و التبجیل امامزاده اسمعیل علیه و آبائه التحیه بود از آنجا نقل کربلای معلی شد ارباب استعداد تاریخهای مرغوبه در سلک نظم کشیدند (**میر صحبتی تفرشی**) آه و آه از مقتدای شیعیان یافته (**دیگری**) گفت حیف از مقتدای ایران حیف (**شیخ محمود نام عرب جزایری**) مات مجتهد الزمن یافته بود دیگری از متوفاها محمد بیک بیگدلی شاملو است که از زمرهٔ مقربان بساط اقدس و مجلسیان اشرف بود در مازندران بیمار شده حکیم سلمان شیرازی معالج او بود اما بمعالجه او عمل مینمود غایبانه حکیم سخن ترک طبیبان عمل کرده اغذیهٔ نامناسب بکار میبرد و پرهیز نمیکرد رفته رفته مرض روی باشتداد نهاد تا آنکه در زمستان بجهان جاوید انشتافت حضرت اعلی از عواطف خسروانه متوجه تکفین و تجهیز گشته نعش او را بمشهد مقدس فرستاده در روضهٔ متبرکه مدفون گردید و در پرسش و تسلیه بازماندگان نوازش بظهور آوردند شار الیه صاحب ثروت و مکنت بود املاکی که داشت وقف خیراتی کرده بود چون فرزندی نداشت متروکاتش حسب الارث شرعی برادر عیانی او حیدر سلطان ایشیک آقاسی حرم علیهٔ عالیه تعلق گرفت

گفتار در قضایای

فوت نور محمد خان اوزبک

فوت مولانا عبدالله شوشتری

فوت محمد بیک بیگدلی

فرمان همایون که درباب خدمت و رعایت جانب او بدیشان رسیده بود مقدم او را گرامی داشته اطاعت و انقیاد بظهور آوردند و باتفاق بر جمعی که بدو نخواهی والی بلخ با او خلاف میورزیدند رفته تاخت و غارت کرده اموال فسنه ادوان بدست آوردند و تجه حسینخان الوش بعیار شاه مجدد اظهار اخلاص و دولتخواهی و پاس حقوق مراحم شاهی نموده عذر رفتن بدین نهج خواسته بود که چون بهادرانی که جمع آمده بودند در بزم و سواری که معتاد طایفه اوزبکست مبالغه مینمودند و جناب خان تجویز میکردند بنابر ابرام آنجماعت مقید برخصت طلب کومک نشده بودیم هرگاه حادثه روی نماید که اقامت درین دیار نتوانیم نمود باز ملجا و مرجع ما درگاه عرش اشتباه شاهی و مامن ما ممالک محروسه شاهنشاهی است خاطر حسینخان فی الجمله اطمینان یافته حقایق اخبار مذکور را بدرگاه جهان پناه عرض نمود شرح رفتن رستم محمد خان بر سر بلخ و باز آمدن بهرات در سال آینده مرقوم کلک نکته نگار خواهد شد (سانحه دیگر) کشته شدن علیخان بیگ جوانشیر و میرزا حسین بیگ برادر او ایل جوانشیر از تراکمات قراباغ است که چون سی و دو قبیله اند با توزا یکی موسومند و اباعن جد میر عشیرت آنجا نواده اند در زمان تسلط رومیه میرزا حسین بیگ اطاعت رومیان کرده با ایل و عشیرت در قراباغ ماند بعد از چند سال علیخان بیگ که برادر کوچکتر بود بدرگاه جهان پناه آمده از زمره مقربان گردید و پیوسته مشمول عنایت و مورد تربیت شاهانه بود و در حینیکه موکب جهانگشا بتسخیر آذربایجان در حرکت آمد و میرزا حسین بیگ بملازمت رسید چون وقت مقتضی اعمال سابق نبود بدستور امارت ایل با و تفویض یافت بین الاخوین بجهات مختلفه بتخصیص امارت و بزرگی ایل صفائی نبوده رفته رفته بفساد انجامید در وقتی که علیخان بیگ بسرکاری تعمیر قلعه گنجه مامور گشته در آنجا بود در روز که محمد خان زیاد اغلی حاکم گنجه بسیر رفته در شهر نبود فرصت یافته قصد کشتن برادر نموده با جمعی از جوانشیر بمنزل زیاد اغلی که در آنوقت میرزا حسین بیگ در آنجا نبود رفت و از اضطراب خود را بحرم سرای محمد خان انداخت علیخان بیگ حرمت حرم نگاه نداشته با همان جماعت از عقب رفت که او را در همانجا بقتل آورد و چند نفر از غازیان قاجار طایفه مان سلسله زیاد اغلی از این بیحرمتی بطاقت گشته هر چند در مقام منع در آمدند ممنوع نشد بالاخره غازیان مذکور خصوصا سرای بیگ هجوم کرده شصت هفتاد نفر از بی ادبان جوانشیر را بتیغ تیز تادیب کرده عاقبت همان لحظه علیخان بیگ را نیز بشمشیر تیز تادیب نموده قطع رشته حیاتش کردند و از نعایت صاحب شده و خود رای و زیاده از حد مغرور و بلند پرواز بود و چون بخون برادر بزرگتر دلیری میکرد بهادم مکافات پیش از عمل یافته از زمانه مهلت نیافت چون محمد خان از صحرا آمده ازین واقعه آگاه گشت چون میرزا حسین بیگ در زمان رومیه انواع فساد انگیخته بود نگهداشتن او را نیز مصلحت ندیده بقتلش پرداختند و هر دو قضیه چون موافق مصلحت دولت قاهره بود در بازخواست اهتمامی نشد (مصراع) چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار
(دیگری از سوانح) عبرت گزین که در اواخر این سال بظهور آمد مغضوب گشتن الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار که مزاج اشرف از و منحرف گشته در فرح آباد بپیری بیک مشهور بعبرا پیری قرامانلو که اینقدر مشار الیه بسیار معتبر و مقید شده بود بشفقتهای بیش از حد و قیاس شاهی و حسن خدمات خود تکیه کرده سخنان گستاخانه در خدمت اشرف بسیار میگفت و ظرافتهای طبقه که با همینان دولت و ارباب عزت هر چند از شمول عاطفت و رخصت آن داشته باشند نسبت بذات اقدس بسیار میکرد و از مدلول این معنی که (بیت)
شاه اگر لطف بعید در اند ... بنده باید که حد خود داند
تجاهل میورزید و حضرت اعلی از ظرافتهای بی اندازه او بشکفته طبعی و کوچک دلی و بی تکلفی که داشتند بشاشت و خرمی بیشتر میافزودند چون همگنان خبری از نه کار ندانستند سبب انحراف مزاج اشرف گستاخیهای او را میدانستند اما آنچه درباره او بعد از گرفتاری مکررا بر زبان مبارک جاری شد لفظ نمک بحرامی و بدباطنی بود الله قلی بیگ مذکور اگرچه مرد کار آمدنی بود اما بغایت دنیاپرست و بجمع مال و بسیاری ملک و عقار حریص بود چنانچه مملکات و مایعرف او به بیست هزار تومان رسیده بود و دانیم آنکه مبادا تزلزل بارکان دولت راه یافته او و اولادش تمتعی از آن نیابند بخیال تباه و اندیشهای باطل افتاده بهانا بادر شد

کشته شدن علیخان بیگ بدست میرزا حسین بیگ برادرش

مغضوب شدن الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار

سال بیست و ششم جلوس شاه عباس اول

آب و گلش با گل و عنبر   از ره اقبال ز فیض قدم   طرح بنائی بصفا چون بهشت   کرد چو در اشرف مازندران   هر خوب و زشت
چون آنمکان شریف از جمیع جهات مستمای اسمش سمت ظهور   بر در دولت اشرف نوشت ۱۰۲۱   دست سعادت پی تاریخ آن   سرشت
دارد و قابل تربیت بود رفته رفته بتوجهات خاطر اشرف شرافتش افزود و باغات و بساتین جنت آئین مشتمل بر عمارات و حوضخانها در کمال زیبائی و دلگشائی
تربیت یافته آبهای خوشگوار از کوه بلند بحیاض کوثر آئین و ریاض ارم تزیین آورده فوارها بفنون غریبه و صنایع بدیعه از میان هر حوض لسان شعله
نارکسیر بکره اثیر کشد و یا چون گل غران که آتشبازان از باروط سازند در فوران است و چون اکثر اوقات زمان اقامت مازندران آن قصبه
لطیفه مسکن بهشیار کاملکارات مقربان و ملازمان رکاب اقدس نیز منازل مرغوب عمارت نموده اند و اکنون آن قصبه هنیئه شهری بزرگ و بمیامن
تربیت آنحضرت از بلاد مشهوره است (وقایع متنوعه) از سوانحی که درینسال بظهور پیوست کشته شدن محمدخان قزاقلر حاکم لوری است
با چند نفر از آقایان معتبر بدست ازناوران گرجستان کارتیل مردم لوارصاب خان سبب قتل او آنکه همیشه طایفه قزاقلر بنا بر قرب جوار گاهی
برعلانیه و ظاهر و گاهی بر سبیل دزدی و اختفا بر نهب و غارت و اسر نساء و صبیان گرجیان کارتیل اقدام مینمودند بدینجهت عموم گرجیان از طایفه
مذکور کینه دیرینه در دل دارند در زمان تسلط رومیه که جعفر پاشا از تبریز بر سر سیمایون خان لشکر کشیده بگرجستان آمد نظر سلطان پدر محمدخان که
از اینده دولت رو گردان شده برومیان پیوسته مرتبه پاشائی یافته بود و مردم او که گرگ آنسرزمین بودند قلاوزی لشکر روم کرده سیمایون خان را
گرفته بجعفر پاشا سپردند فیما بین بمقتضای البغض یتوارث کلفت و عناد موروثی واقع بود در این اوقات که محمد خان عز بساط بوسی اشرف دریافته
از تقصیرات و زلات او اغماض شده بود قرار یافته بود که با یکدیگر صلح نموده من بعد بموافقت و دوستی سلوک دارند لوارصاب خان با او گفتگوی
مصالحه بمیان آورده طرح ضیافت انداخته او را با خواص و معتبران طلب داشته و او اجابت دعوت کرده بمجلس مهمانی رفت لوارصاب خان
و گرجیان با او غدر کرده در مجلس بقتل او و رفقا اقدام نمودند هر چند محمد خان مستحق آن بود زیرا که طبیعتش بنفاق سرشته از صدق و راستی بهره نداشت
و قدر شفقتهای شاهی ندانسته همواره میانه او و سرداران روم و رومیه مراسلات دوستانه وقوع مییافت و فی الحقیقه مکافات کفران نعمت
اینده دولت و جزای عمل یافت اما لوارصاب خان و گرجیان نیز بشامت غدر که با دوست و دشمن منهی و مذموم است گرفتار آمدند حضرت اعلی شاهی ظل
الهی بنا بر مراعات سلسله ظاهر و اقتضای مصلحت اندیشی که بهین شیوه فرمانروایان عالم صوری است مصطفی بیک برادر او را برتبه خانی و امارت
طایفه قزاقلر سرافراز فرمودند و ایل مذکور بدین عطیه ارجمند مسرور و بشفقت شاهانه مستظهر و امیدوار شدند (سانحه دیگر) رفتن
سارو سلطان بیگدلی حاکم ساروغرقان و کاوردو است بر سر اکراد بانه در قضایای سابقه مذکور شد که اسکندر بانه در چمن قراچپوق از
خدمت اشرف رخصت انصراف یافته با لکای خود رفت بدستور طریق بغی و عصیان مسلوک داشته از اکراد بانه در آنحدود بی اندامیها صدور میافت
سارو سلطان با فوجی از مبارزان جنود شاملو متوجه تادیب آن گروه مخذول گشت اکراد بانه بعد از ستیز و آویز از مقاومت عاجز آمده روی
بگریز آوردند سارو سلطان قلعه اسکندر را بدست آورده تا قریب بهفتصد نفر از آنقوم ستیزه روزگار را بدیار عدم فرستاد و بقیة السیف آواره
دیار ادبار شدند (سانحه دیگر) آنکه درینسال رستم محمدخان ولد دولی محمدخان که در هرات میبود بی اجازت و رخصت حسینخان
بیگلربیگی آنجا پوشیده و پنهان باغوای اوزبکان بغرجستان رفت سبب رفتن او آنکه جمعی از اوباش اوزبکیه با اعتماد در هرات بر سر او جمع
آمده بودند و حسینخان بنا بر عدم اعتماد و رعایت جانب احتیاط ایشانرا در بیرون شهر جای داده بود و پادشاهزاده از آن مردم جدائی میشد
یکدو مرتبه اراده رفتن غرجستان کرد حسینخان از غدر و بیوفائی اوزبکیه اندیشیده تجویز بردن پادشاهزاده نمیکرد و بهمراه نمودن جنود
قزلباش برخصت و دلیری نمیتوانست نمود تا آنکه شبی علی الغفله پادشاهزاده را طوعاً او کرهاً برداشته بطریق فرار و ایلغار بطرف غرجستان رفتند
و حسینخان از بیم عتاب و خطاب شاهی که مبادا محمول بر غفلت او گردد اندیشناک گردید اما چون پادشاهزاده بغرجستان رسید مردم آنجا بر حسب

کشته شدن محمدخان قزاقلر

رفتن رستم محمدخان از هرات بجانب اوزبک فرار

که انهدام پذیرفته بود برداشته اضافهٔ صحن نمایند بنوعی که ایوان مذکور در وسط حقیقی واقع شود و ایوان دیگر در مقابل آن که جانب شمالی صحن و روی بجنوب داشته باشد و دو ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی عمارت کنند که آن ثانی صحن بیت المعمور مشتمل بر چهار ایوان عبدارکان بوده باشد و خیابانی از دروازهٔ غربی شهر تا شرقی طرح فرمودند که از هر طرف بصحن مبارک رسیده از میان ایوانها بگذرد و چون ساکنان مشهد مقدس معلی و زوار روضهٔ منوره از قلت آب در عذاب بودند آب از انهار چشمه گلسب که فوات مجدد احداث کرده آنحضرت بشهر درآورده نهری در میان خیابان و حوضی بزرگ در وسط صحن موسع مذکور احداث فرمودند که آب از حوض گذشته بخیابان شرقی طرف پایین پای مبارک جاری گردد و معماران مهندس و استادان چابکدست شروع درکار کرده در اندک وقتی فرمودها بسرکاری حکام مشهد مقدس بنوعی که مکنون خاطر انور بود در کمال زیب و بها و خوبی و صفا انجام پذیرفت و الیوم آن بلدهٔ طیبه اولاً از فیوضات مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه و ثانیاً از میامن توجهات خاطر اکسیر تاثیر تراب عتبة الرضا اعنی حضرت اعلی معمورترین بلاد خراسان و رشک روضهٔ رضوان است و همچنین متوجه تعمیر مزار متبرک خواجهٔ بزرگوار خواجه ربیع الخثیم که در یکفرسخی شهر واقع است شده عمارت مرغوب طرح انداخته در زیب و زینت آن مبالغهٔ عظیم فرمودند و چهار عمارت قدمگاه رأسیه که در نیشابور واقع و از غایت شهرت محتاج بیان نیست فرموده چون در دامنهٔ کوه واقع شده آب از بلندی مسیر زده فوارها قرار داده از درگاه عمارت تا نیم فرسخ که سمت راه و شارع عام است خیابانی طرح فرمودند که آب از دو طرف آن جاری و درختان در اطراف آن غرس شود در وقتی از اوقات کمینه را که متوجه زیارت روضهٔ مقدس بود عبور بر آن امکنهٔ شریفه واقع شد از غایت خوبی و خرمی مکان و شیرینی عمارت و زیب و زینت آن زبان قلم از توصیف آنها عاجز است هرچند در آن خوض رود بتکلف و عبارت آرائی محمول خواهد شد بنابرآن زبان بیان از تحریر آن کشیده داشت و وصف آنرا بتقریر بینندگان گذاشت امید که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب افزونی عمر و استدامت دولت گردد آمین یا رب العالمین القصه آنحضرت تا نه روز در مشهد مقدس بودند و بزیارت و خدمات روضهٔ مطهر پرداخته و مطالب و مقاصد ارباب حاجات را بتوسط دیوانیان بانجاح مقرون ساختند روز دهم بیرون آمدند حسینخان شاملو بیگلربیگی خراسان با معدودی بقصد ملازمت اشرف آمده در حین مراجعت که حوالی مزار خواجه بزرگوار مخیم دولت و اقبال بود در رسیده دیگرباره دیدهٔ اخلاص خود را بکحل الجواهر تراب اقدام همایون شاهی روشنائی افزود و چند روز در ملازمت اشرف گذرانیده مشمول عنایات و الطاف گشته رخصت انصراف یافت در این سفر خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که از اکابر و اعیان روزگار خود است بنابر حسن سلوک و کم طمعی و کاردانی و اقدام خدمات شایسته بمنصب جلیل القدر وزارت کل خراسان منصوب گشته بدین رتبهٔ والا سربلندی یافت و از آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه دشت بجریان سیر کنان و شکار افکنان بدار المومنین استراباد رسیدند چند روز بداد دهی و انجاح مقاصد ارباب حاجات آن مملکت توجه فرموده فریدون خان حاکم آنجا کما ینبغی بلوازم ضیافت و خدمت پرداخت و از آنجا بعزم قشلاق مازندران داخل خطهٔ ارم بنیاد فرح آباد شدند

عمارت قصبهٔ شریفهٔ اشرف مازندران بهشت نشان

درهمین سال معمار همت والا و طراح طبع همایون که دستآموز چندین صنایع و بدایع کارخانهٔ ایزدی است در قصبهٔ شریفهٔ اشرف از مضافات مازندران که بولایت هزار جریب موسوم و بدار المومنین استراباد اقرب و فی الحقیقه بنزاهت و خرمی اشرف امکنهٔ آن ولایت است عمارت عالی چند و روضه همایون طرح انداخته حمام و بیوتات و تالارها بر آن افزوده و استادان چابکدست در آن سرزمین بلند و پست حسب الفرمان فرمانده زمان شروع در کار کردند مولانا محمود دهشتی گیلانی این قطعه در تاریخ بنای اشرف بنظم آورده (قطعه) خسرو آفاق شه کامیاب آن ملک باطن

سال بیست و ششم جلوس شاه عباس اول

(۵۰۴) و فیه میمون موسوم بعمارت نو که احداث کرده معمور بهمت بلند اساس شاهی است عشرت پیرا و در میدان سعادت بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزا بودند

در این سال حکومت دار المؤمنه بن قسم وین بسلمان خان ولد شاه علی میرزا استاجلو که همشیره زاده حضرت شاه جنت مکان و خود بعز مصاهرت اشرف سر افراز بود و تفویض یافت اما مشار الیه باغوای ملازمان خسیس عمل عمال را اجاره کرده دخل ولایت عملکرد و در اندک روزی مردم آن ولایت از بد سلوکی و قوت طامعه عمله و کارکنانش بفریاد آمدند و خدمتش مورد مؤاخذه و عتاب گشته تا دو سال در ازار سوء اعمال عمال در قید سلاسل و اغلال بود و موکب

همایون فال از آنجا بفیروزی و اقبال بدار المؤمنین بشهد مقدس معلی بقصد زیارت آستان ملائک پاسبان حضرت امام الجن و الانس نهضت فرموده از راه ییلاق لار و فیروزکوه تشریف برده در حرکت آمدند

ذکر توجه همایون بجانب مشهد مقدس معلی و توسیع صحن مبارک و احداث خیابان و عمارات عالیه و اجرای میاه وغیر آن

چون تراب عتبه علیه سلطان روضه رضا رغمی حضرت اعلی با جان جهان شوق و عالم عالم ارادت و حسن اعتقاد بمشهد مقدس معلی رسیده بسعادت

زیارت و طواف آستان سدره نشان امام ثامن ضامن علیه السلام مشرف شد رای جهان آرا که بمعموری اقطاع و آبادانی اصقاع و تعمیر بقاع و رباع مفطور و همگی همت خیر امیتش بدان مقصور است بتوسیع صحن مبارک روضه مقدس متعلق گشته چون صحن سابق در نظر همت والا تنگ و حقیر می‌نمود و ایوان میر علیشیر که درگاه روضه مطهره از آنجا است در جانب جنوبی صحن واقع شده روی بشمال دارد در یک گوشه صحن افتاده بغایت بدنما بود طبع سلیم و دانش مستقیم آنحضرت که دانش آموز مهندسان فنون بدایع است اقتضای آن کرد که عمارات سابق جانب شرقی را

که انهدام

بیست و ششم جلوس همایون شاهی ظل الهی است

نوروز دلنشان فیروز در روز سه شنبه شانزدهم شهر محرم الحرام اتفاق افتاد یعنی آفتاب عالمتاب که مربی عالم و مرتب احتیاج بنی آدم است بحکمت بالغهٔ الهی از برج حوت ببرج حمل تحویل نمود طراوت ایام بهار عرصهٔ جهان را چون دل اخوان الصفا نور و ضیا بخشید دیگر باره شاهد ان چمن که حجله نشینان عالم غیب بودند بحکم افرینندهٔ انجم و افلاک از زیر مغاک سر بر آوردند جهان از طراوت ایام فروردین و بهار و ترنج و نقاط ازهار تازه و تر و از نکهت عبیرآمیز ریاحین دماغ جهانیان معطر گردید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدستور در ولایت بهشت آسا مازندران کامیاب دولت بودند و چون فصل نشاط افزای بهار رسیری گشته هوای آنجا رو بگرمی نهاد اراده تماشای جشن و سور و عشرت و سرور پنجه که معتاد مردم گیلان است از خاطر خطیر سر زد رسم مردم گیلان است که در ایام خمسهٔ مسترقه هر سال که بحساب اهل تنجیم آنملکت بعد از انقضای سه ماه بهار قرار داده اند و در میانهٔ اهل عجم روز آب پاشان است بزرگ و کوچک و ذکور و اناث بکنار دریا آمده در آن بحر ذخار بسرور و سرور میپردازند و بعضی از لباس تکلف عریان گشته هر جماعت با اهل خود بآب در آمده با یکدیگر آب بازی کرده بنوعی طرب و خرمی میگذرانند و الحق تماشائی غریب است

القصه موکب همایون از فرح آباد بدانصوب در حرکت آمده بقصبهٔ رودسر از محال رانکوه گیلان که این صحبت بهجت فزا منعقد شده بود رسیده تماشای آن سور و نظارگران انجمن سرور بودند در گیلان بهزاد بیگ وزیر آنجا بنابر ظهور بعضی تقصیرات سابق و لاحق مؤاخذ و مغضوب گشته تحصیل بقایا و تحقیق وجوه دیوانی آن اعمال او بشاهوردی بیگ بیاول صحبت بایرلو و لطیفخان بیگ و اتدار مرجوع گشت و از آنجا اراده سیردار الموحدین قزوین فرموده از راهی که چون دل بدخواهان تنگ و تار بود عبور کرده داخل قزوین شده در دولتخانهٔ مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و چندگاه در آنمکان دولت افزا تحقیق عمارت

سال بیست و پنجم جلوس شاه عباس اول

بهشت نشان محل اقامت و قشلاق خسرو آفاق گردیده از آمد شد عساکر منصوره و ارباب حاجات و اصحاب تجارت و اهل سوق شتر بسیار و دواب
بیشمار در گل و لای ناهمواری و تنگنای رود و پس جبال فلک ارتفاع کثیر الاخطار ضایع و نابود گشته نقصان و خسران بسیار بمترددین و عساکر
ظفر شعار رسیده همت والای شهریاری بتوسیع و ترتیب شوارع سواد کوه که اعظم شوارع مازندرانست تعلق گرفته سرکاری این کار
خیر و شغل شگرف را بدستوری میرزا تقی وزیر آنملک رجوع فرموده مقرر شد که برگرد و عمله مدد نموده اجرت واقعی از عین الملک دیوان ستانند
و وزیر مذکور با جمعی از غلامان تابین دامن خدمتکاری برمیان استوار ساخته شروع در آنخدمت که در نظر عقلا بس محال مینمود کرده و سنگ
و آهک و آجر و ریگ از راه دور آورده در اندک زمانی آنکار را باتمام رسید و در رودخانه‌ها بابین شارع پلهای عالی با گچ و آجر و آهک
در کمال متانت و استواری ترتیب و تعمیر یافت و از اتفاقات حسنه کار خیر تاریخ این امر عظیم است و همچنین نوعی که مرکوز خاطر انور بود بحکم همایون
در کل دار المرز خصوصاً مازندران باسم صواحب و اعیان عرصه دریافت اگرچه در صفحه ثانی این دیباچه اقبال شرح این احوال در سال هزار و سی
و یک که مطابق تاریخ ابکار خیر است رقم پذیر کلک سوانح نگار خواهد شد در ینمقال نیز بمناسبت مقام کمیت قلم در ثنای تک و دو بیقراری آغاز
نهاد بنابر آن بتجسیر آن پرداخت و حسب الفرمان قضا جریان کل شوارع توسیع یافته و ناهمواری نشیب و فرازش هموار گشته و گل و لای از
حفر خندق و ریگ کاو دنبال ریختن خشکی پذیرفته الیوم در آن شوارع شتران قطار قطار شباروز در رفتارند و عموم سکنهٔ آن دیار در ظل
معدلت شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانند و از برکات قدوم میمنت لزوم منافع بسیار و فواید بیشمار فایز میگردند القصه حضرت اعلی اعلاه
الله تعالی زمستان را در آن بلدهٔ فردوس مقام بپایان رسانیده تا ایام نشاط انگیز بهار بسیر و صحبت و شکار مشغولی میفرمودند که کوکبهٔ
رایت نوروزی طلطنهٔ جهان افروزی در بسیط غبرا انداخت باقی سوانح و حالات در سال نو مرقوم قلم عنبرین پرتو میگردد (مشاهیر
متوفاها) که درینسال از جام اجل شربت ناخوشگوار ممات نوشیدند ملک بیک قدیر قورچیان عظام است که لوفت مثانه داشت بعد از
زحمت بسیار و خروج احجار منجر بسلس البول گشته روز بروز ضعف قوت میگرفت با اینحال بدستور سابق متردد و بلوازم خدمت قیام داشت در
هنگام مراجعت از تبریز در راه ضعف و سستی ازدیاد پذیرفته الم سواری مزید علت میشد تا در میانج بیتاب و توان گشته در رباط نیک پی از رباط
دو در دیه سفر عقبی اختیار نمود وی از ملکزادگان اسدآباد من قصبات همدان بود در آغاز جوانی بخراسان رفته بعد از نرد دات و تک و دو ملازمت
در سلک ارباب قلم حضرت اعلی منسلک گشته مستوفی قورچیان عظام شده بود در عراق بعد از قتل مرشدقلیخان وزیر قورچیان شد مرد آدمی
نیکو اخلاق بود با شعار ترکی و فارسی ربط تمام داشت یکدو سال قبل از این متوجه سفر خیر اثر حجاز گشته بسعادت حج بیت الله الحرام و زیارات
روضهٔ مقدس حضرت سید الانام سرافراز شده بود نعش او را بمشهد مقدس معلی برده در روضهٔ متبرکه مدفون گشت آقا ابوالفتح اصفهانی
نیز که عمدهٔ ارباب قلم و محاسب مدقق سلیم النفس راست قلم و مستوفی سرکار خاصهٔ شاهی بود و در رکاب ظفر انتساب و رانهٔ مازندران بود که در
لاهیجان گیلان مریض گشته بعالم عقبی شتافت منصب استیفا خاصه بخواجه علی اکبر اصفهانی که از خانواده مشایخ اند آن صفاهان است و پدران
او در آنموضع از جملهٔ ذاکرینان گوشهٔ خانقاه و از زمرهٔ مشایخ و اهل الله طبقهٔ ذوالنونیه بوده اند و او بسلامت نفس و صدق گفتار و حسن
کردار اتصاف دارد تفویض یافته بین الاقران بدین رتبهٔ ارجمند سرافراز گردید شاهویردی سلطان کرد محمودی که حاکم بن فضل کیج و مکران
درینسال از بن فضل بپایهٔ سریر اعلی میآمد در حوالی صفاهان مریض گشته بعالم بقا پیوست شیرازی سلطان برادرش بجای او بحکومت بن فضل
منصوب گشته مقرر شد که گنجعلی خان زیک با جنود کرمان لشکر بآنولایت کشد و قلعهٔ بن فضل را از دست گرانیان مکار بیرون آورده باو سپارد

آغاز سال بهجت مآل سیچقان ئیل ترکی مطابق سنهٔ احدی و عشرین و الف که سال

فوت ملک بیک قدیر قورچیان

فوت آقا ابوالفتح اصفهانی

(۱۰۲۶)

درعرض دو روز قلعهٔ بدان متانت و ارتفاع بسعی غازیان انهدام پذیرفته صفت قاعاً صفصفاً گرفت و آب رودخانه را میان قلعه بسته سوی
عمارت دولتخانهٔ قدیم از سایر ابنیه و عمارات و منازل که در چندسال ترتیب یافته بود آثار نماند ارباب مناصب دیوان اعلی را امر شد که بدار السلطنه
اصفهان رفته بانجام علوفه و مرسومات لشکر پردازند و خود بنفس نفیس با معدودی از خواص اراده سیر و شکار گیلان و مازندران بهشت نشان
کرده از راه اهر و طوالش روانهٔ آن دیار فرح بخش دلگشا گردید

ذکر توجه شاه فیروز بخت کسری شان بجانب مازندران و بنای شهر فرح آباد بهشت نشان

چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنوعی که مذکور شد عنان عزیمت بدانصوب معطوف داشتند هر محلی از محال طوالش و گیلانات که میرسیدند چند روز
در آن مقام دلنشین آرام گرفته در کمال فرح و انبساط بنشاط سیر و شکار پرداخته مسرت بخش خاطر همگنان بودند و با جمعی که بعز ملازمت اشرف و همعنانی
رکاب اقدس سرافراز بودند از مخصوصان و معتبران قندهار و ارباب طرب و قورچیان و سایر ملازمان درگاه بدستور میهمانان سلوک فرموده
هر چند اسباب معیشت کل عساکر از خوان احسان ایندودمان آماده است از شمول عاطفت و افزونی اشفاق و رافت متکفل باحتیاج یومی ایشان شده
تا در آن ولایت دلگشا اقامت داشتند روز بروز باحتیاج هر کس از سرکار خاصهٔ شریفه فراخور حال سرانجام یافته کل رفقا از نعم وافرهٔ پادشاهی
و عطایای شاهنشاهی بهره ور بودند در کمال شکفتگی و انبساط بولایت دلپذیر مازندران بهشت نشان رسیده قصبات دلکش آن ولایت را بگردش و سیر
و شکار طی فرموده در خطهٔ ارم بنیاد فرح آباد که در ساحل دریای خزر واقع و قبل از این بطاهان موسوم بود لنگر اقامت انداخته در منازل بهشت
آسا و باغات فردوس نما که طراح طبیعت و معمار همت والای آنحضرت در آنجا طرح انداخته بودند مسکن ساختند و چون آن مکان نزهت بخش لیاقت
شهریت و استعداد تربیت داشت زیرا که رودخانهٔ موسوم بتجنه رود در وسط آن بقعهٔ ارم تمثال بمصداق روضه ما و نهرها سلسال جریان
یافته بدریا میریزد و آب دریا منظور ساکنان آن سرزمین و در نظر نظارگیان بدایع آفرینندگار زمان زمین است بسعی همت خسروانه بترتیب
و تعمیر آن بلده مصروف داشته عمارات عالیه و منازل مرغوبهٔ دولتخانهٔ همایون واقع در کنار تجنه رود افزودند و چون در مدت اقامت بهجت و فرح
و سرور در خاطر نزدیک و دور افزایش داشت آن خطهٔ فرح بخش را بفرح آباد موسوم گردانیدند هر سال در عمارات و باغات افزوده بازارها
و حمامات و مساجد و کاروانسراها بنا فرموده باتمام آن موفق گشته‌اند و از بلدهٔ مذکور تا خطهٔ ساری که چهار فرسخ است خیابانی طرح فرموده
بر کثرت بارندگی و گل و لای که از خواص امکنهٔ دریاکنار بتخصیص ولایت دار المرز است خیابان مذکور را سنگ بست قرار داده‌اند که از تعب
گل و لای معرا و مبرا بوده باشد و جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل مرغوب در اطراف خیابان و کنار نهر ترتیب داده‌اند
بتصاریف ایام از اطراف و جوانب طبقات انام و اصناف خلایق روی امید بدانصوب آورده در آن دار السرور اقامت گزیده هر طبقه
و هر طایفه در طرفی منازل و محلات طرح انداخته و تالارها پرداخته‌اند بنوعی که آب تجنه رود از میان حقیقی شهر میگذرد و پل عالی بر آن بسته‌اند
والیوم که این دیباچهٔ اقبال رقم پذیر کلک شیرین مقال است و تاریخ هجری بخمس و عشرین و الف رسیده بتوجه عالی همایون اعلی آن بلدهٔ طیبه
از بسیاری عمارات دلکشا و باغات و بساتین فردوس نما و کثرت خلایق رشک بلاد عالم و مصر جامع است و همچنین در سایر قصبات آن ملک
خصوصاً آمل و ساری و بارفروش شده که هر یک از آن نشانی از روضهٔ رضوان و هر قطعه رشک فرمای قطعات جنان است عمارات دلکش و باغات
دلگشا طرح فرموده در کمال زیب و بها و نهایت خوبی و صفا اتمام یافته و در هر مرحله از شوارع عمارتی جهة نزول موکب عالی در غایت زیبائی
و دلگشائی ترتیب داده‌اند در هیچ زمان از بلاد دار المرز از ضیق طرق و ناهمواری شوارع و انبوهی بیشه و جنگل شتر آمد شد ننموده و هرگز سکنهٔ آنجا را
نظر بر هیکل آن جانور بدیع الخلقه که منطوق کریمهٔ (والی الابل کیف خلقت) از صنایع بدایع قدرت ایزدی است نیفتاده و تا عرصهٔ مملکت

سال بیست و پنجم جلوس شاه عباس اول

جدا شده بدار الارشاد اردبیل تشریف برده بعد از استعداد بدان سعادت عظمی بازگشته در ییلاق اوجان باردوی ظفر نشان پیوستند و مترصد آن بودند که از جانب سردار روم از صلح و جنگ آنچه روی دهد بمقتضای آن عمل نمایند قبل ازین از انهای واردین مسامع همایون شده بود که مراد پاشای سردار که در سرحد قشلاق نموده بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عالم فانی را وداع نموده است و امر سرداری بنصوح پاشا که حاکم دیار بکر بود تفویض یافته و در سرحد بقطع و فصل مهام و لوازم امور وزارت و سرداری مشغول است درین وقت اخبار مذکور بتحقیق پیوست و مقارن آن شخصی از علماء روم که مرد سنجیده سخندان و قاضی ماردین بود از جانب نصوح پاشا برسم رسالت بپایه سریر اعلی آمده در ییلاق اوجان بعز بساط بوسی سرافراز گردید و بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر باداء رسالت پرداخت خلاصه سفارت آنکه از جانب حضرت خواندکار امر سرداری و اختیار صلح و جنگ قزلباش بدستوری که بمراد پاشا متعلق بود باین خیرخواه تفویض یافته و قرارداد خاطر خیر اندیش آنست که بجهت حصول نیکنامی و نیکخواهی مسلمانان طرفین امر مصالحه را فیمابین بنوعی که در زمان حیات مراد پاشا تمهید یافته بود فیصل دهد و بشکرانه آنکه بوسیله این نیکخواه میانه دو پادشاه دیجاه قطع خصومت و نزاع شده این نام نیک ازین خیرخواه در صفحه روزگار یادگار ماند دامن در میان زده امر انجام مصالحه را استحکام دهد اکنون ملتمس آنست که چون آمد و رفت محمد بیک ایلچی سابق بامتداد کشیده مجدداً یکی از امراء ذیشان قزلباش را بجهت تثبیت این امر تعیین فرموده با مکتوب محبت اسلوب دوستانه ارسال دارند که باتفاق باستنبول رفته معامله صلح را بر وفق رضای اشرف استحکام دهیم ایلچی مذکور را بمناسبت علم و فضل در خانه عالیجناب صدارت پناه قاضی خان صدر الحسنی فرود آوردند و در اول ماه رجب از اوجان کوچ واقع شده متوجه دار السلطنه تبریز گشتند کافه خلق آندیار باستقبال موکب نصرت شعار بیرون آمده زبان صدق بیان بدعا و ثنای شهریار کامکار کامران گشادند و چون هوای عشرت انگیز تبریز از غبار سم سمند شبدیز مانند خرد و عهد عبیر آمیز گردید سیادت پناه قاضی خان را که سید بزرگ عالیشان و مرد نیکو اخلاق متعالی مکان و برتبه عالی منصب صدارت و تقدم ارباب عمایم ملک ایران سرافرازی داشت و صاحب ثروت و مکنت بود برسالت روم تعیین فرمودند و از عنایات کامله پادشاهی موازی یکهزار تومان شاهی عراقی زر نقد و بعضی امتعه و اجناس و یراق ضروری آن سفر باو عطا فرمودند و از فضلای آندیار قاضی معز اصفهانی و مولانا سلطان حسین ندوشنی یزدی که از دانشمندان روزگارند و قاضی مومن را که سابقاً قاضی اصفهان بود و حکیم عبدی طبیب اردبیلی را بعطایای ارجمند نواخته رفیق صدر مذکور گردانیدند که در آن سفر رفیق و همصحبت او باشند و مکتوب محبت اسلوب دوستانه بسلطان احمد خان پادشاه روم قلمی فرموده بعضی سخنان حکمت آمیز دلارا و نکات دلپذیر حقیقت پیرا در آن درج فرمودند و تحف و هدایای لایقه از اقمشه حریر و اجناس طلاباف و نقره باف بانواع مختلفه و سایر امتعه نفایس دیار عجم مصحوب درویش بیک که از سادات عظام مرعشی قزوین بود برفاقت صدر اعظم موما الیه ارسال داشتند و بقضاة و مشترعین پایه سریر عثمانی نیز مناشیر عطوفت بنیان اصدار یافت که چون حضرت واهب العطایا کافه اهل اسلام را بمنهاج شریعت غرا و مسلک ملت بیضا هدایت فرموده پادشاهان حوزه اسلام را بحفظ ثغور و صیانت احوال مسلمین مامور گردانیده در ماده رفع خصومت و نزاع و اصلاح ذات البین بدانچه مقتضای شرع و موجب تقویت اسلام و انکسار لوای کفر و ظلام و ترفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آورند و جناب صدارت پناهی بر وجه لایق بسامان و سرانجام آن سفر پرداخته با یکصد نفر از ملازمان و جمعی از ترک و تاجیک که برافقت مامور بودند بآیین شایسته روانه مقصد گردید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی ماه رجب و شعبان و رمضان را در خطه دلپذیر تبریز بخرمی و شادکامی گذرانیده اکثر اوقات بعد از فراغ از انتظام مهام ضروریه دولت و دادخواهی خلایق و انجام مقاصد و مرام سپاهی و رعیت بسیر شکار و چوگان بازی و قپق اندازی نشاط افزا بودند و بعد از اختتام ماه صیام چند روز بسان عساکر ظفر نشان و عرض ملازمان رکاب اقدس و سیاقیان پرداخته رخصت انصراف بمساکن و اوطان دادند و چون قلعه جدید تبریز که در ربع رشیدی بنا شده بود باتمام رسیده بود حکم تخریب قلعه سابق صادر شد اطراف و جوانب اربعه آنرا بر طبقات خدم و حشم قسمت فرمود

آمدن یکی از علمای روم به سفارت از جانب نصوح پاشا

ورود شاه عباس به تبریز

فرستادن قاضی خان با جمعی از علما نزد خوندگار روم به رسالت

در عرض

نزاد و سخنی گفته بازگشت پادشاهزاده پیش آمده معروض داشت که برادرم پیغام کرده که در حین آمدن چون سپاه امام قلیخان سرراه را گرفته بودند بآنطرف راه نیافته بی اختیار بایشان پیوستم و همین لحظه که روبرو میشویم صف سپاه را ویران کرده بموکب عالی می پیوندم در حضرت طلبید که پیشتر رفته اگر مخالفان برادرش را تعاقب نمایند بمدافعه قیام نماید خان دانست که این حکایت از صدق عاری است و بریش سفیدان مشورت نموده چون در آن توقف وجود و عدمش مساوی بود و از بودن او نفعی متصور نبود بالضروره رخصت داد و او با سپاه قزاق بیکسو رفته چون اندک از سپاه پادشاه جدا شدند عنان تکاور بصحرای فرار تاخته به بیوفائی بتر کرده بمخالفان پیوستند این حرکت موجب برهم زدگی قول و تفرق سپاه جوانغار و برانغار گردید مقارن اینحال قریب به پانزده هزار کس از سپاه امام قلیخان بیکبار بطرف خان تاختند ولیمحمد خان که مشاهده اینحال نمود عار هزیمت و فرار بخود قرار نتوانست داد تیغ جلادت آخته بمقابله آنگروه تاخت سپاه قول و اکثر عظما و از بکیه که با او بودند عنان از محاربه پیچیده خود را پس کشیدند و او با دویست سیصد نفری خود را بر آن لشکر خونخوار زده در دریای هیجا غوطه خورد از ارتفاع گرد و غبار و کثرت سواران معرکه کارزار دوست از دشمن و غالب از مغلوب متمیز نمیشد چون غبار اندکی فرونشست یکی از مردم امام قلیخان ولی محمد خان را شناخته دید که در معرکه زخمدار افتاده قدرت محافظت خود ندارد همان لحظه برداشته بنظر امام قلیخان رسانید امرا و ازبکیه که خمیرمایهٔ فساد بودند در قتلش تعجیل نموده هماندم خون آن برگشته بخت را بر خاک هلاک ریخته نقش وجودش از لوحهٔ حیات سترده بقایای لشکر که خویش و تبار یکدیگر بودند باهم آمیخته در این معرکه زیاده از دویست سیصد نفر از طرفین کشته نشدند بوداق و زیرقفا بعد از مشاهده این صورت از حیات بقیهٔ قزلباش که در حصار بودند نومید گشته سر خویش گرفته جنگ کنان خود را از جنگ اوزبکان رهانیده روز را بشب رسانیدند و شب تغییر لباس کرده تا صبح طی مسافت نموده روز مختفی میگشتند تا آنکه بصد تشویش پیاده خود را باینجا رسانیدند و از آنجا با سوداگران مردی رفیق شده در لباس تجار ببرد رسیدند و بتدریج از آنجماعت که در حصار مانده بودند سی چهل نفری یک یک و دو دو بلطایف الحیل بسلامت بدر رسیده از مابقی اثری ظهور نیافت و بوداق بیک در دار السلطنه تبریز بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات بنوعی که بتحریر پیوست تقریر نمود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی تأسف بسیار خورده کس نزد رستم محمد سلطان پسرش که در هرات بود فرستاده لوازم پرسش و دلجوئی بفعل آوردند و خلعتهای فاخر پادشاهانه ارسال داشته حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان را امر فرمودند که نزل و مایحتاج او و ملازمان سامان داده او را از وحشت پدر تسلی بخشد که انشاء الله تعالی در تمشیت مهمات او بدانچه مقدر الهی و میسور پادشاهی باشد بظهور آورده خود معاف نخواهیم داشت اما بالاخره میانهٔ امام قلیخان و سلطان قزاق بفساد انجامیده چندسال فیمابین محاربات روی داد و اکثر امراء نمک حرام طاغی در آن معارک کشته بجزا و سزا رسیدند

ذکر توجه موکب نصرت نشان بصوب آذربایجان و سوانح آن ایام میمنت فرجام

در نهال همایون فال سهشتیار بیهال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی سه ماه بهار را در دار السلطنه صفاهان بعشرت و شادکامی گذرانیده و بعد از روانه نمودن پادشاه اوزبک رایت نصرت بزرک بعزم توجه آذربایجان در حرکت آمده از راه ییلاقات فریدن و آق النک روانه شدند و از آق النک اردوی آغرق را بجانب سلطانیه فرستاده خود با معدودی از معتبران و ترکمان رکاب اقدس بنهاوند تشریف بردند که قلعهٔ نهاوند را که بسرکاری حسنخان و مهدیقلی بیک میرآخور باشی جغتای تعمیر یافته بود مشاهده فرموده بنیک و بد آن بازرسند و چندروز در تنزهات نهاوند و تویسرکان و آنحدود بسیر و شکار مشغولی فرموده در چمن سلطانیه باردوی ظفرقرین پیوستند و وزیر گیلان نیز با امرا و عساکر فارس رسیده در چمن مزبور سعادت بساط بوس دریافت و بعد از اجتماع عساکر نصرت نشان از آنجا کوچ کرده اردوی گردون شکوه بجانب اوجان تبریز در حرکت آمد و حضرت اعلی با مخصوصان و معتبران بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفویه از اردوی نصرت نشان

محاربهٔ ولی محمدخان با سپاه امام قلیخان

گریختن ولی محمدخان از میدان کارزار

[illegible]

سال بیست و پنجم جلوس شاه عباس اول

از راه دور با یلغار آمده کوفت راه دارد امروز جنگ را در خیر تأخیر انداخته با او صحبت دارند که فردا بتوفیق الله مهم ارباب خلاف بفیصل انجامد
بنابر آن در آن روز فسخ عزیمت حرب نموده بمجلس آرائی و ترتیب اسباب ضیافت پرداخت و با سلاطین زادهٔ مذکور و خواص و اتالیقان او صحبت ملوکانه
داشت روز دیگر که پنجشنبه هفتم شهر رجب بود قراولان خبر رسانیدند که در اردوی امام قلیخان شورش و غوغائی عظیم است و لشکریان فوج فوج
جبه و یراق بر خود مرتب ساخته سوار میشوند اگرچه امرا همان تصورات واهی نموده از فرار نمودن خایفان و آمدن سایر لشکریان سخن می‌گفتند
خان رعایت جانب احتیاط کرده جنود موکب عالی را نیز بپوشیدن جبه و یراق مأمور گردانید و چون سپاه مکمّل و مسلّح شدند سوار شده میمنه و میسره
و صفوف آراسته آمادهٔ حرب و قتال گردید چون تا غایت هیچکس باور کمی لشکر مخالف میانهٔ این دو گروه جنگ احتمال نمیداد و ولیمحمّد خان نیز از دور
تهور زیاده حسابی از ایشان نمیگرفت درین روز ساعت بساعت از انهای قراولان علامت جمعیت و انبوهی لشکر و داعیهٔ حرب بظهور میرسید
تزلزل و اختلال در ناصیهٔ احوال خان پدید آمد و چون مکرّر در گفتهای اوزبکیه خلاف ظاهر شد درین روز بوداق بیک قاجار ملازم محراب خان را که مرد
سپاهی جنگ دیده کار آزموده و رفیق خان بود در رفیق یکی از اتالیقان خود کرده فرستاد که آن لشکر را بنظر احتیاط درآورده از کیفیت و کمیت آن
آگاهی بخشند صحیح القولی از بوداق بیک مزبور نقل کرد که میگفت چون همراه اتالیق پیش رفته بر بلندی بر آمدیم زیاده از بیست هزار کس جنگی بنظر درآمد
که همه با اسلحه و یراق صفوف آراسته بآئین جنگ پیش می‌آمدند و ساعت بساعت علامت پیش آمدن ظاهر میشد با اتالیق گفتم که خانهٔ شما خراب شود
نمک این پادشاه بر شما حرام باد که با او غدر گردیده و درین مدت یک سخن راست با او نگفتید که فراخور آن فکری بحال خود نموده تدبیری اندیشد اتالیق
گفت که ما هم این معامله را چنین تصور نکرده بودیم حالا واقع شده اگر خبر واقعی دهیم موجب خوف و هراس لشکر میگردد مجملاً بازگشته اتالیق مزاج گوئی چند
کرد اما من حقیقت حال را عرض کرده گفتم این جماعت با تو عذر و نفاق پیش گرفتند کاش لشکر قزلباش را رخصت نمیدادی اگرچه اندک مردمی بودیم اما
در معارک حراست وجود پادشاه کرده اگر شکستی روی میداد بتوفیق الله بسلامت از معرکه بیرون میتوانستیم برد حالا باری معدودی که همراهند بجز
حراست ذات شریف بخدمتی دیگر مفرست جناب خان از سخنان بیغرضانهٔ من مضطرب گشته قزلباشیه را امر کرد که از حوالی جنیبهای او دور نشوند چون
بین العسکرین مسافت قریب شد در دست چپ موکب خانی حصار خرابی بنظر درآمد اتالیقان عرض کردند که مبادا جمعی از مخالفان باین خرابه درآمده
کمینگاه سازند و چون ما پیشتر رویم از عقب قول بزرگ درآمده دستبردی نمایند اولی این است که از جنود پادشاهی جمعی بمحافظت این خرابه تعیین
کنند پانصد نفر از جنود اوزبکیه بدین خدمت مأمور شدند ارباب تدبیر صلاح دیدند که چون قزلباشیه اکثر بندق اندازند و حصارداری بهتر از اوزبکیه
میتوانند کرد ایشان نیز رفیق باشند خان تجویز نمیکرد ریش سفیدان اصرار نموده مبالغه بسر حدّ افراط رسانیدند و جناب خانی طوعاً او کرهاً راضی
شده بوداق بیک و رفقا را که کما بیش دویست نفر میشدند رفیق اوزبکیه نموده بحصار مذکور فرستادند و اسبهای خود را در پای حصار گذاشته پیاده
بالا بر آمدند و چون سپاه مخالف نزدیک شد قریب ده هزار کس بآن حصار فرستادند فیمابین محاربهٔ عظیم بوقوع پیوسته جمعی کثیر بضرب گلوله بندق
اندازان قزلباشیه در پای حصار بر خاک هلاک افتادند و احدی مجال مداخلت نیافته باز گردیدند مرتبهٔ دیگر ده هزار کس آمده کاری نساختند
درین زد و خورد خبر بولی محمّد خان رسید که برادر پادشاهزاده قزاق با پنجهزار کس باراده کومک پادشاهی می‌آید بدلالت و ارشاد یکی از خواجهای
نقشبندیه که مرشد آن قوم است و سلاطین آنطبقه دست ارادت باو داده اند امداد امام قلیخان را پشتیبانی و همت ساخته بجنود او ملحق گردید جناب خان
از کومک و مدد قزاق مأیوس گشته استیلای سپاه مخالف و نا اتفاقی و بی اخلاصی لشکر خود مشاهده نموده در شبکهٔ قلق و اضطراب افتاد بوداق بیک
و قزلباشیه را از آنحصار طلب نمود که از او جدا نشوند اوزبکیه در قزلباشیه آویخته مانع میشدند که از رفتن شما مخالفان دلیر گشته بر ما ظفر می‌یابند
و در معرض تغیّر بوداق بیک ممانعت ایشان را اعلام کرده مقرر شد که قزلباشیه را در آنجا گذاشته خود با چند نفر که تواند آورد بیاید و او با هفت
هشت نفری از حصار بیرون آمده خود را رسانید خان را حالت مضطرب و اندوهناک یافتند درین وقت سواری از مردم قزاق تاخته آمد و پادشاه

مهیای قتال شدن
[illegible]

زاد،

با معدودی در قرشی است و اعوان و انصارش در سمرقند اولی این است که زودتر بقرشی رسیده خاطر از مهم او فارغ گردانیم که اگر او از دست
بدر رفته بسمرقندیان پیوندد کار مشکلتر میشود ولی محمد خان را این رای پسندیده تر افتاده هر چند سعی نمود که خود در تعجیل بقرشی رسانیده صیدی که
بدام افتاده از دست ندهند ریش سفیدان اوزبکیه مانع آمده رفتن سمرقند را ترجیح داده در آن باده غلو کردند و جناب خانی نیز رضاجوی گشته بازی
خطا که از مکر و حیل اندیشیده بودند عمل نمود و عنان از راه قرشی پیچیده بجانب سمرقند در حرکت آمده و مکتوب محبت آمیز بسلاطین زادهای قزاق نوشته ایشان را
بسلوک طریق موافقت دلالت نموده وعدهای جمیل داد شمهٔ از احوال امرا و اعیان سمرقند در حال اول که خبر وصول ولی محمد خان و تمکن او در
دار الملک بخارا و فرار امام قلیخان مسموع آن طبقه گردید بعضی از ایشان دل بر متابعت و انقیاد او نهاده در مقام اعتذار در آمدند و برخی که
از و خایف و هراسان بودند در موافقت و مخالفت متردد بوده در میان خوف و رجا روزی بشب میآوردند بعد از آنکه بودن امام قلیخان در قرشی و
عطف عنان ولی محمد خان از قرشی بسمرقند نزد ایشان محقق گشت آن مردم دو گروه گشته گروهی شعار دولتخواهی ولی محمد خان ظاهر ساخته فوجی هوا
خواهی امام قلیخان پیشنهاد همت گردانیدند و چند نفر از هواخواهان او بسرعت برق و باد بجانب قرشی رفته امام قلیخان را از حقایق حال خبر داده
او را بایلغار از راه غیر معهود بسمرقند رسانیدند و چون بلشکر هواخواهان پیوست دیگر باره بدولت خداداد امیدوار گشته کمر محاربه بعزم جست بمیان
بست و گروه ولی محمد خانی بدبخت ضعیف الحال گشته پراکندگی در میانهٔ ایشان افتاد و جناب ولی محمد خان از این مقدمات غافل بود و ریش
سفیدان و بهادران خاطرنشان او کرده بودند که سرعت استعجال در حرکت جانب سمرقند موجب زیادتی وحشت و افزونی خوف و دهشت و باعث
فرار اکثر آن مردم است صلاح دولت در آنست که آنها بنفیر العواطف پادشاهانه استمالت و امیدوار ساخته بتانی طی مسافت میشود تا باشد که زنگ دغدغه
خوف و دهشت از آن قوم زدوده گشته باستقبال موکب عالی توانند آمد و خان بصوابدید ایشان عمل نموده آهسته آهسته میرفت و لحظه فلحظه مترصد و منتظر وصول
آنجماعت میبود و از غایت غفلت که از مزاج گوئی اوزبکان باو راه یافته بود چمن دولت خود را از خار تعرض معاندان پاک و مصفی تصور کرده
احتمال مخالفت احدی نمیداد در این اثنا جمعی از جانب سمرقند رسیده او را از وصول امام قلیخان و اتفاق آن مردم بموافقت او و مخالفت خان و تفرقه
و پریشانی احوال هواخواهان آگاه گردانیدند ولی محمد خان از این اخبار پریشان خاطر گشته اندکی از خواب غفلت بیدار شد و با جمعی که او را از
رفتن قرشی باز آورده صید را که پابستهٔ دام گرفتاری شده بود رهانیدند عتاب و خطاب آغاز نهاد آنجماعت باز بچرب زبانی و سخنان غفلت افزا
او را تسلی داده نوید میدادند که اندکی مردم سمرقند را چه حد و یارای آنست که بمقابله موکب عالی دلیری کرده تاب شکوه پادشاهی
داشته باشند عنقریب امام قلیخان را ابتلای تقصیرات دست آویز خود ساخته بخدمت میآورند یا معدودی از خایفان او را برداشته بطرف
مغلستان فرار مینمایند ولی محمد خان مکرر کسان فرستاد که بکیفیت و کمیت آن لشکر رسیده خبر جزم آورند و فرستادگان نقل مینمودند که جماعت آنجا
از نیک و بد ده هزار کس بیش نیستند و خندق در پیش روی خود کنده‌اند ولی محمد خان با امرا کنکاش نموده قرار داد که چون عدد سپاه این طرف زیاده
از حد مخالف است بی تامل بر سر ایشان رفته این قضیه را بنوک ناوک دلدوز و شعلهٔ تیغ جانسوز بقطع رسانند در این اثنا خبر رسید که سلاطین
زادهای قزاق که دو برادر بودند با پنجهزار کس بکومک و امداد پادشاهی میان بسته متوجه ملازمت‌اند امرا اوزبکیه متفق اللفظ گفتند که امام قلیخان
و اتباع او بمعاونت قزاق مستظهر بودند الحال آمدن ایشان باین طرف موجب یاس و نومیدی ایشان گشته سلک جمعیت آن گروه از این واقعه پریشان
میگردد صلاح دیدند که تا وصول سلاطین زادها جنگ را موقوف دارند که بعد از وصول ایشان هر آنچه مصلحت باشد عمل شود تا آنکه بحوالی سمرقند رسیده
تلاقی فریقین بتقارب انجامید در روز چهارشنبه ششم شهر رجب که ولی محمد خان بمحاربه راسخ گشته مستعد قتال و جدال بود خبر وصول سلاطین زادها
رسیده جناب خانی جمعی را باستقبال فرستاد یک برادر با سیصد نفر پیشتر آمده بکورنش عالی رسید و عرض کرد که از شوق ملازمت خود بایلغار آمدم
و برادرم با لشکر و حشم فردا بملازمت میرسد ولی محمد خان او را در آغوش مهربانی کشیده رسم معانقه بجای آورده تا ایقان عرض کردند که چون برادر شما

نمی‌گشت و قاضی را که تغیر او کرده زوجهٔ او را بعقد امام قلیخان در آورده بود بمعرض یرغو حاضر کرده از آن امر ناپسند استفسار نمود قاضی بر حجاب لت
پیش انداخته بتعدی سلطانی و بیم ضرر رود دیگر عذرهای ناموجه تمسک میجست و نواب خانی در مقام سیاست در آمده آتش غضب دمبدم زبانه میکشید
بالاخره شفاعت سادات و علما و احتراز از اهانت ارباب علم متعرض نتوانست شد اما خفت و خواری بسیار کشید و همچنین از طبقهٔ اوزبکیه و
اعیان بخارا که با او غدر و نفاق اندیشیده بودند بمعرض یرغو در آورده از خشم طبیعت و غایت آزردگی با انجماعت خشونت آغاز نهاد و صبر
و بردباری و فرصت بر کار جستن که در امور سلطنت از مقتضیات عقل و لوازم احتیاط است منظور نداشته اکثر مردم را گیرانیده بمصادره و مواخذه
کشید این شیوه بر طبایع قوم گران آمده ارباب توهم از بیم عقوبت و انتقام از او مستوحش گشتند و طوایف اوزبکیه اگر چه بحسب ظاهر دعوی اخلاص
و فدویت مینمودند اما باطناً همان شیوهٔ غدر و نفاق مسلوک داشته خطا را در نظر او صواب می‌شمردند و در اموری که خیر و صلاح او در آن نبود اصرار میکردند
تا آنکه مکنون خاطر خود در الظهور آورده عاقبت از بدعهدی و سست پیمانی و نفاق اوزبکیه رسید بدو آنچه رسید چنانچه از کلام آینده بوضوح می‌پیوندد

گفتار در نهضت ولی محمد خان از دار الملک بخارا بجانب سمرقند و محاربهٔ او با امام قلی خان و اختتام احوال آن پادشاه

چون منشی دیوان قضا و طغراکش مضمون یفعل الله ما یشاء طغرای غرای تؤتی الملک من تشاء و تعز من تشاء را از منشور دولت ولی
محمد خان بکزلک تقدیر محو ساخته برقم تذل من تشاء مرقوم و مختوم گردانیده بود سعی و کوشش فایده نداد و هیچ تدبیرش موافق تقدیر نیفتاد
و آنچه بظاهر خیر تصور میکرد در حسب کریمهٔ عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم شر نتیجه داد بالجمله چون ولی محمد خان بنوعی که مذکور گشت
در مقر سلطنت و مستقر دولت قرار گرفته گلشن دولت او که از خشک سال حوادث و نوایب روی بپژمردگی آورده بود دیگر باره سرسبزی آغاز نهاد
و نیکخواهان از اطراف و جوانب بتهنیت و مبارکبادی آمده غلبه و ازدحام تمام در پایهٔ سریر سلطنت مصیرش پدید آمد و مشخص نبود که امام قلیخان
بکدام طرف رفته جمعی ناقص خردان خوشامدگو و خوشامدگویان تقرب جو مینمودند که امام قلی خان را در این ولایت محل اقامت نمانده مفر و مقری ندارد
و بجانب بلخ نظنهٔ آنکه مبادا برادر کوچکتر خلاف ورزد نمیتواند رفت و بغیر از آنکه بکابل رفته عزیمت هندوستان نماید نوع دیگر محتمل نیست و لشکریان
که در سمرقند نه هرگاه وصول موکب عالی و فرار امام قلیخان نزد ایشان بوضوح پیوندد عنقریب فوج فوج روی امید بدرگاه عالی آورده
غاشیهٔ اطاعت و بندگی بر دوش خواهند گرفت و طریق دیگر احتمال نمیدادند ولی محمد خان از غلوی خوشامدگویان و هرزه درایی ارباب نفاق
که بظاهر شعار دولتخواهی پیش گرفته بباطن اسباب ادبار سرانجام میدادند راه صواب گم کرده از حزم و دوراندیشی غافل افتاده خود را
پادشاه بی‌منازع مطلق العنان تصور کرده نامهٔ اخلاص آمیز محتوی بر حقایق حال و تمکن و استقلال خود بر سریر دولت و اقبال و فرار امام
قلیخان و اطاعت و انقیاد جنود اوزبک بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشت و از طبقهٔ قزلباش معدودی بجهت اعلام اخبار نگاهداشته
تتمه را رخصت معاودت داد اما کم حوصلگی کرده همه روزه در بخارا تهدید قتل و سیاست عموماً باهل نفاق میداد و آن طایفه از و خایف و هراسان
بودند در این اثنا بوضوح پیوست که امام قلیخان بقلعهٔ قرشی در آمده و در آنجا توقف دارد ولی محمد خان از شنیدن این خبر بی‌آرام گشته با موازی
هفده هزار کس که در موکب او جمع آمده بودند از مرکز دولت بجانب قرشی در حرکت آمد بقصد آنکه اگر امام قلیخان محصور گردد بمحاصره پرداخته او را
بدست آورد و اگر از آنجا بر فرار نماید بکیارگی از درجهٔ اعتبار افتد بعد از آنکه یکدو سه مرحله پیمود ریش سفیدان و بهادران موکب عالی صلاح
در آن دیدند که اول بجانب سمرقند رفته آنجماعت را دلاسا نموده بخود ملحق سازند و بعد از آن از روی اقتدار و استقلال بدفع خصم پردازند
ولی محمد خان بگروه قزلباشیه که همراه بودند خصوصاً بوداق بیگ قاجار مشورت نمود ایشان متفق اللفظ گفتند که در این وقت که امام قلیخان

نامه نوشتن ولی محمد خان به شاه عباس

(۵۹۵) عزم کرد بدحال خلقی که این شیوه شعار ایشان بوده باشد و متعهدا موافق ملت و مطابق شریعت شمارند آری (مصراع) پیغمبر عشق را کتابی دگر است — درخلال اینحال سلاطین زادهای ترکستان از وقوع این وقایع طمع در ملک کرده تاشکند را بحیطه ضبط در آورده لشکر بسمرقند کشیدند و امام قلیخان بدفع شر لشکر قزاق بجانب سمرقند در حرکت آمد و نذر محمد سلطان برادرش را مقرر داشت که عساکر بلخ و آنحدود را جمع آورده در سمرقند باو بپیوندد و چون امام قلیخان بسمرقند رسید با سلاطین زادهای قزاق طرح دوستی انداخته ریش سفیدان طرفین حکایت صلح بمیان آوردند و ولایت تاشکند و بعضی قصبات آنحدود در سلاطین زادهای مذکور گذاشته از جانبین کرک آشتی گردید اما جنود ماوراءالنهر چون اعتمادی بر قول قزاق و سپاه ترکستان نداشتند در سمرقند رحل اقامت انداخته متعرض یکدیگر نمیشدند در این اثنا خبر والده امام قلی خان رسیده او را شوق معاشرت محبوبه نیز غالب بود امرا و لشکر یان را در سمرقند گذاشته با معدودی از خواص و مقربان بقصد عیادت والده به بخارا آمد و چندروزی با محبوبه بهم بر بستر عشرت و شادکامی غنوده در بخارا را وزکاری بفراغت میگذرانید که طنطنه رایات نهضت ولی محمد خان در آن ولایت بلندی گرفت و موجب تفرقه خاطر و پریشانی ضمیر امام قلیخان گشته در بخارا مجال اقامتش نماند و قبل از وصول ولی محمد خان والده و متعلقان و محبوبه را برداشته از بخارا بجانب قرشی رفت اکنون بر سر تتمه احوال ولی محمد خان باز گردیم الحاصل چون جناب خان بمشهد مقدس رسید متردد بود که آیا از آنجا بدارالسلطنه هرات رفته پسرش را بخود ملحق ساخته با کومک قزلباش از راه بلخ رود یا بمرو رفته از راه چهارجو به بخارا درآید چند نفر از هواخواهان او که متعاقب از بخارا آمده بودند رفیق او را از راه مرو صایب شمرده می گفتند که چون اکثر سپاه در سمرقند اقامت دارند و بخارا خالی است امیداست که بمجرد وصول موکب خانی تختگاه بخارا بآسانی بدست درآید و چون مجددا جلوس عالی در مقر دولت اتفاق افتد و آوازه وصول موکب پادشاهی در ماوراءالنهر شیوع یابد تفرقگی و پراکندگی در میانه مخالفان افتاده مهم بر وفق دلخواه دوستان صورت پذیر میگردد و جناب خانی بدین کنگاش عمل نموده از مشهد مقدس بمرو تشریف بردند و محراب خان نیز رفتن او را بی کومک قزلباش کاره بود و مصلحت نمیدید ریش سفیدان اوزبکیه بدلایل معقوله او را تسکین دادند و محراب خان بلوازم خدمت و میزبانی اقدام نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید بعضی از جنود اوزبکیه که در چهارجو بسیار بوده از نیک و بد قلعه اطلاعی داشتند خصوصا کمال خواجه متقبل تسخیر آن قلعه شدند و ولیمحمد خان آنجماعت را بصوابدید محراب خان با فوجی از بهادران بر سر چهارجو بسبیل ایلغار فرستاده خود نیز متعاقب در حرکت آمد و محراب خان چند فرسخ مشایعت نموده نخواست که موکب عالی بالکلیه از کومک قزلباش خالی باشد موازی پانصد نفر از غازیان قزلباش و بندق اندازان را همراه ملازم موکب عالی گردانید که تا هر جا صلاح باشد مرافقت نموده بلوازم خدمت و جانسپاری اقدام نمایند و هر گاه رخصت یابند باز گردند و پیش آمدها ایلغار نموده صبحی بپای قلعه چهارجو رسیده از رخنه که میدانستند بالارفته علی الغفله بقلعه درآمدند و دروازها گشوده تصرف در آن قصبه کردند و متعاقب موکب عالی نیز رسیده در چهارجو نزول اجلال نمودند حاکم آنجا که در ارک بود جز اطاعت و متابعت چاره ندانست و ولی محمد خان چهارجو را بمعتمدان سپرده فوجی از بندق اندازان محراب خانی را در آن قلعه گذاشته بر سبیل تعجیل روانه کنار آب آمویه گشت و کلانی خواجه را پیشتر فرستاده و از معبر چهارجو گذشته روی توجه ببخارا آورد و آوازه وصول موکب پادشاهی در آنحدود شیوع یافته جمعی از هر طرف باو پیوستند امام قلیخان که با اندک مردمی جریده آمده بعیش و عشرت مشغول بود از ورود موکب پادشاهی خبر یافته چون قوت مقابله و مقاتله نداشت مضطرب الاحوال چنانچه در فوق بتحریر پیوست والده و متعلقان را برداشته بجانب قرشی گریخت و ولی محمد خان از فرار او خبر یافته خواجم بیرونی اتالیق را پیشتر روانه شهر نمود و او در روز پنجشنبه شانزدهم شهر جمادی الثانیه داخل دارالملک بخارا گشته کافه خلایق بعزم استقبال بیرون آمدند و جناب خانی روز جمعه هفدهم ماه مذکور بفر اقبال و سرور قلب داخل شهر گشته دیگر باره در مقر دولت بکامرانی پای بر مسند جهانبانی نهاد خطبه و سکه بدستور باسم و لقب شریفش مزین گشت سادات و علما و ارباب و اهالی بخارا بکورنش عالی استسعاد یافته آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند اما ولیمحمد خان از واقعه جلیله پریشان خاطر و اندوهناک گردیده اصلا مسرت و شگفتگی که در این وقت مقتضای طبع بود پیرامون خاطرش

(ورود ولیمحمد خان به بخارا و ...)

نمیگشت

برایشان نمانده بود تا آنکه چند مرتبه مجالس کنکاش انعقاد یافته ریش‌سفیدان و معتمدانش بازگشتن را بتعجیل بمیدود و کومک قزلباش صایب شمرده
مبالغه بسرحد افراط رسانیدند و از جانب خراسان نیز اخبار میرسید که جمعی کثیر از سپاه اوزبک منتظر ورود مقدم خانند بعد از گفتگوی بسیار
جناب خانی جانب رفتن را ترجیح داده نیک و بد آنرا بگردن خود گرفتند و حضرت اعلی رضاجوی گشته در روانه نمودن او توجهات پادشاهانه
بظهور آورده اسباب و مایحتاج سرکار او و ملازمان از نقد و اجناس و اسب و استر و شتر و خیمه و یراق بیوتات و غیر ذلک بروجه لایق سرانجام
یافت و در روزیکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ساعت سعد جهه ییلاق آذربایجان اختیار فرموده پیشخانهٔ همایون در کنار زاینده رود نصب فرموده
از آنجا بشهر نقل نموده بودند ولیمحمد خانرا طلب فرموده آنشب با یکدیگر صحبت مخصوصانه داشتند و بسیاری از سخنان حقیقت پیرا در امور ملکداری
و تالیف قلوب دوست و دشمن و عفو نمودن از جرایم با اختیار لشکر و اعلام نمودن حقایق یومی و سوانح غیبی بر زبان الهام بیان آورده
سفارشات بلیغ کردند و از همراهان خصوصاً خواجم بیردی اتالیق در باب خدمت و جانسپاری و دولتخواهی عهد و میثاق گرفته یکدیگر را وداع کردند
و زینلخان بیگ شاملو را که از معتبران طایفهٔ شاملو بود تعیین فرمودند که تا آنجناب در قلمرو همایون باشد در ملازمت بوده روز بروز نزل و مایحتاج
سرانجام داده متکفل خدمت باشد و جناب خانی بعد از وداع اشرف اعلی دو روز دیگر در شهر توقف نموده روز سیم روانه شد از جهلا اوزبکیه بعضی
اعمال ناصواب و بدسلوکی و خلاف و بی اندامیها صدور یافت که بمحض رعایت جانب میهمان نوازی از آنها اغماض شد

ذکر توجه ولی محمد خان از درگاه سعادت آشیان بصوب خراسان و ماوراءالنهر و تمکن یافتن بر سریر سلطنت آن ولایت

چون ولی محمد خان بنوعی که در فوق بتحریر پیوست از خدمت اشرف جدا شده از صفهان عنان توجه بصوب خراسان انعطاف داده از راه سیاه کوه
کاشان روی بمقصد آورد و زینلخان بیگ در رکاب عالی بلوازم خدمت قیام نموده منزل بمنزل بدستور امرا و حکام اعزاز و احترام نموده
خدمات لایقه بتقدیم میرسانید و چون برخی از احوال آنجناب و شرح آمد و رفت او رقم پذیر کلک ظهور گشت اکنون ناگزیر واقعه نویس است
که سخن را در اینجا که رشتهٔ سطری از احوال امام قلیخان و سوانح ماوراءالنهر نگاشته بر سر سخن رود و شمه‌ای از احوال او که از واردین آنصوب
معلوم گردید آنست که چون ولیمحمد خان بنوعی که مذکور گشت از بخارا بیرون آمد و عموم سپاه روی توجه بجانب امام قلیخان آوردند او بدولت و
اقبالی که از حکمت الهی باو روی آورد دامنه وارگشته از حدود قرشی بجانب دارالسلطنهٔ بخارا در حرکت آمد و بفر اقبال و کامرانی و اقبال
پای بر مسند سلطنت و فرماندهی نهاده خطبه و سکه بنام خود کرد و کوتوال ارک بخارا بقدم انقیاد پیش آمده مفاتیح دروب و خزاین تسلیم کرد و ولایت
بلخ و مضافات را ببرادر خود ندر محمد سلطان تفویض نمود و چون استماع نمود که ولیمحمد خان متعلقان و یک پسر کوچک خود را در قلعهٔ چهارجو
گذاشته ارادهٔ تسخیر قلعهٔ مذکور کرده جمعی از جنود و معتمدان خود را بر سر چهارجو فرستاد و کوتوال قلعه طوغا اوکرها بقدم انقیاد پیش آمده
قلعه را بدست داد و حسب الامر متعلقان و مردم ولی محمد خانرا کوچانیده ببخارا بردند و قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپردند امام قلیخان بعد از
ملاقات متعلقان بیکی از ازواج عم بزرگوار آبی خانم نام که محبوبهٔ عمّم بود تعلق و تعشق آغاز نهاده ارادهٔ معاشرت و مصاحبتی نمود و آن
عفیفه رضا نمیداد امام قلیخان دست در دامن قاضی و مفتی زده از ایشان چاره جست از مترددین آنصوب چنین استماع رفت که متشرعین
بخارا بکلی از آنمقدمه کناره جستند اما قاضی دین بباد دادهٔ دنیاپرست بخارا بر وفق رضای امام قلیخان فتوی نوشت که چون ولیمحمد خان
شعار رفضه گرفته از جریدهٔ ایمان و دایرهٔ مسلمانی بیرون شد و ازواج او مطلقه اند و ایشانرا بنکاح دیگری درآمدن جایز و آنجمیله را بوجه شرع
نسق داده میانهٔ او و امام قلیخان عقد مناکحه و تزویج انعقاد یافت و این فعل شنیع را که نزد خدا و خلق مذموم است ارتکاب نموده تصرف در حلیلهٔ
عم کرد

بودند در حین آتش دادن توپ انداختن از آنکوه پیکر آتشخوی زمین نورد بادپا حرکات عجیب و حملهای مهیب مشاهده گشت که موجب انبساط خاطر جناب
خانی و حاضران بساط اقدس گردید و نظارگیان تماشائی اطراف و جوانب میدان از فرو کرفته نظاره کر آن انجمن نشاط بودند بعد
از فراغ از آن شغل سرور افزا به چراغان چهار بازار و قیصریه و خانات تشریف برده در هر مکانی صحبتی و در هر شبستانی عشرتی انعقاد می‌یافت
و حضرت اعلی هر دم و هر ساعت بتقریبی در بی‌تکلفی و تواضع افزوده حسن خلق و کرم اخلاقی بیشتر از پیشتر بظهور می‌آوردند و مکرر صحبتهای چراغان
و مجلسهای نقش جهان اتفاق افتاد در اول تحویل سرطان که بعرف اهل عجم و شکون کسری و جم روز آب پاشان است باتفاق در چهار باغ صفاهان
تماشای آب پاشان فرمودند و در آنروز زیاده از صد هزار نفس از طبقات خلایق و وضیع و شریف در خیابان چهار باغ جمع آمده بیکدیگر آب می‌پاشیدند
از کثرت خلایق و بسیاری آب پاشی زاینده رود خشکی پذیرفت و فی الواقع تماشای غریبی است بالجمله بعد از فراغ از سیر و صحبت و آسودگی
سفر گفتگوی سلطنت و اصلاح اختلال مهام دولت بمیان آمده از طغیان برادرزاده و بدعهدی ملازمان و اختلالی که باقتضای قضا بهر جهت روی داده
بود سخنان مذکور گشت هر چند تمشیت امور عالم در قبضه ارادت و اختیار حی قدیر و انتظام مهام بنی آدم در مشیت آفریننده هر صغیر و کبیر است و تدبیر عقلا
و هر را در تقدیرات ازلی دخلی نه که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اما بمقتضی عقل دور اندیش رای جهان آرا اقتضای آن می‌نمود که
چون اعانت و امداد جناب خانی بر ذمت همت همایون بل کل طبقه قزلباش لازم آمده مناسب آنست که موکب نصرت قرین شاهی بموافقت عالی بجانب
خراسان در حرکت آمده جناب خانی را با لشکران روانه دیار خود کردانند که اگر بنهضت همایون احتیاج افتد و در لوازم مدد و کومک بظهور آید لیکن
درینسال چون سپهدار روم که در سال گذشته به تبریز آمده بازگشت در دیار بکر قشلاق کرده اگرچه گفتگوی صلح در میان دارد اما اعتمادی بر اقوال
رومیان نیست بنابر تنظیم امور دولت عزیمت سفر آذربایجان در خاطر مصمم است و فسخ آن موجب مفاسد کلیه اولی اینکه جناب خانی این خانواده را
خانه خود دانسته در هر جا از ممالک محروسه اختیار نماید رحل اقامت انداخته چندگاه بآسایش و استراحت پردازد که انشاءالله تعالی درینسال
امور ضروری سرحد را انتظامی داده خاطر از آنصوب جمع گردد در سال دیگر بتوفیق الله باتفاق یکدیگر عنان عزیمت بصوب مقصد انعطاف داده لوای
ملک ستانی بر افرازیم ولیمحمدخان تصدیق کرد که حضرت اعلی را فسخ عزیمت آذربایجان که در خاطر اشرف استقرار دارد لایق دولت نیست اما از
کنکاش اتالیقان و بهادران رفیق قرار داد خاطرش آن بود که بازگشته عاجلاً بجانب ماوراءالنهر لازم است و تاخیر و تعویق در آن مناسب
وقت نیست زیرا که اکثر امرا و حکام اوزبکیه که در آن ولایتند کاشته و نصب کرده اویند و تا غایت نزد امام قلیخان نیامده چشم انتظار در شاهراه
این طرف دارند و تا کافه خلق سر بچنبر اطاعت او درنیاورده اند و او را هنوز شوکت و اقتدار تمام حاصل نشده بدفع حادثه نباید پرداخت که
بعد از تمکن و استقرار او بر سریر دولت کار مشکلتر خواهد بود و رفاقت و همراهی جنود مرضی خاطر اوزبکیه نیست و ممکن که اگر سپاه قزلباش همراه باشد
موجب رمیدگی خلق گشته از خوف و بیم جمعیتی که ملحوظ خاطر است روی ندهد و چون از آثار سلف و اخبار ماضی بتحقیق پیوسته که تا غایت هر کس از
سلاطین اوزبکیه و جغتای بدین دودمان قدسی نشان که خاندان ولایت و کرامت است توسل جسته برحسب دلخواه کامروا گشته غرض از آمدن
بدین صوب آن بود که تیمناً و تبرکاً بسعادت ملاقات اشرف فایز گشته کمر همت ارباب دولت بسته روی بمقصد آورد اکنون ملتمس آنکه توجهات ظاهر و باطن
دریغ نداشته بهمت یار و مددکار باشند و امیدواریم که بهمین توسل ایندودمان والا و توجه ظاهری و امداد باطنی همایون اعلی برحسب نیت کامروای
مقصود و کامیاب دولت گردیم و اگر مهم نوع دیگر باشد و آنچه مکنون خاطر دوستان است بظهور نه پیوندد و مدد و کومک قزلباش لازم افتد بامان
امرا و لشکریان خراسان کافیند اشاره فرمایند که بیگلربیگی خراسان با جنود قزلباش آماده کومک بوده هرگاه احتیاج افتد همراه فرزند اعز
رستم محمد که در هرات است روانه شوند و حضرت اعلی را از شمول عاطفت و مهربانی مطلب آن بود که چون باین دودمان والا توسل جسته در تدارک اختلال
احوال او که امریست عظیم و کاریست بزرگ بتأنی و تأمل فکری بصواب اندیشند زیرا که میانه او و اوزبکیه بفساد انجامیده چندان وثوق و اعتمادی

سال بیست و پنجم جلوس شاه عباس اوّل

کامرانی داخل شهر شده در منازل مرغوب که جهت سکنی آنحضرت تعیین شده بود نزول نمود و علیقلی خان بدستور مهماندار بود و همه روزه ما
یحتاج و ضروریات سرکارش از سرکار خاصهٔ شریفه بر وجه لایق سرانجام مییافت شعرای بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک
نظم کشیدند از آنجمله خواجه شعیب جوشقانی که از اکابر و اعیان جوشقان و درین هنگام در سلک وزراء و متکفلان مهام دیوانی منسلک و بسیار
شیرین کلام و صاحب طبیعت عالی است این تاریخ گفت (تاریخ) چون ز گردشهای چرخ منقلب گشت پیدا
در بخارا انقلاب شاه ترکستان ولیخان آنکه هست زیب بخش دولت افراسیاب رهنمون شد دولت او را تا نهاد
رو بدرگاه شه مالک رقاب شاه عبّاس قدر قدرت که هست کامران و کام بخش و کامیاب این قران سعد را
تاریخ جو گشتم از اندیشهٔ قدسی خطاب ساخت روشن شمع مجلس را و گفت ماه شد مهمان بزم آفتاب این مصراع
هزار و نوزده است موافق تاریخ توجه او اما در آنوقت که بشرف ملاقات فایز گردید آغاز هزار و بیست شده بود و آن نیز بتعمیه حاصل است زیرا که
مراد از روشن گردانیدن شمع مجلس بعمل تعمیه تحصیل الف است (تاریخ دیگر) فرزند ارجمند محمّد صالح برادرزادهٔ مسوّد اوراق
گفته بود موافق هزار و بیست آن نیز ثبت افتاد عبّاس شه آن سپهر احسان کز پرتو اوست زیب ایران آمد بدرش
ز روی اخلاص بر دست گرفته تحفهٔ جان قاآن زمان ولی محمّد اورنگ نشین ملک توران جستم ز خرد چو سال تاریخ
گفتا آمده پادشاه توران روز دیگر حضرت اعلی بوثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته بآئین بزرگی و میهمان نوازی پرسشهای
دوستانه و دلجوئیهای مشفقانه بظهور آوردند و اگر گاهی از اطوار او قبض خاطر و کدورت و ملالی که از گردش چرخ کجرفتار داشت
مفهوم میگشت حضرت اعلی بشگفتگی و کرم استمالت رفع آن کرده در مهربانی و دلجوئیها می افزودند و چون یکدو روز از رنج راه و مشقت سفر
فی الجمله آسودگی یافت در خلوتخانهٔ خاص بزم ضیافت بآئین بزرگان روزگار ترتیب یافته مجلس پادشاهانه آراستند و جناب خانی با چند نفر از خواص
ملازمان و معتبران بآن محفل جنّت نشان درآمده نوّاب همایون اعلی بنفس نفیس در آن انجمن بهجت فزایی تکلفانه بمجلس آرائی توجه میفرمودند و پریچهرگان
لاله عذار در آن عشرت سرای شادمانی اقداح راح ریحانی و جرعهای دوستکانی بگردش آورده مطربان خوش آهنگ و مغنیان بزم چنگ
بنوای دلگشا زنگ زدای خواطر گشته خورشان عراقی و خراسانی برقاصی درآمده خرامش و جلوه گری آغاز نهادند (شعر)
در آن فرخنده بزم و محفل خاص همی بودی ز شادی زهره رقاص بهر گوشه خرامان دلستانی بهر طرفی روان
آرام جانی بهشت آسا در آن رشک گلستان بخدمت ایستاده حور و غلمان ولی محمّد خان از آن بزم خلد آئین
که مشحون بچندین حور و غلمان بود حیرت افزا بود و آثار بهجت و خرمی بظهور میآورد و حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی بسخنان دلکش و مهربانیها که
درچنین اوقات پسندیدهٔ عالمیان است تسلی بخش خاطر تفرقه آلودش بودند و امرا و معتبران او را باثبات عهد و حسن وفاداری و رعایت
حق نمکخوارگی ستوده وعدهای جمیل میدادند و تا قریب بصبح صحبت پادشاهانه انعقاد یافته دقیقه از دقایق مردمی و میهمان نوازی فرو
گذاشت نکردند و تفصیل آنچه بر سبیل نزل و اقامت شایستهٔ مهمانی چنان و درخور همّت میزبانی چنین از نقود و جنس و انواع ملبوس و ضروریات
بیوتات و غیر ذلک ارسال یافت موجب تطویل بود عنان قلم از تحریر کیفیت و کمیت آن کشیده داشت و چون حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی
در آن ایام خجسته فرجام جهت تنشیط خاطر و انبساط ضمیر اکثر اوقات در میدان نقش جهان که نگارستان صوری و بهارستان معنوی بود
با مخصوصان و مقربان بنشاط چوگان بازی و قپق اندازی و آتشبازیها که استادان آتشباز بفنون غریبه ترتیب میدادند مشغولی میفرمودند
در ایام معاشرت و همصحبتی ولیمحمّد خان نیز بآن شغل شگرف پرداخته بعد از چوگان بازی و قپق اندازی آتشبازان گرم دست آتش فعل اسباب
آنها را مهیا کرده آتشبازیهای غریب عجیب که هرگز مشاهده نکرده بود تماشا کرد بعضی از اسباب آتشبازی در فیل بزرگی از افیال پادشاهی تعبیه کرده
بودند

مهمانی حضرت اعلی پادشاه اوزبک را در خلوتخانهٔ خاص

آهنگ ولی محمد خان پادشاه اوزبک از خراسان بعراق

براسم خدمتکاری قیام نموده پیشکشهای لایقه کشیدند و قریب به بیست روز در مشهد مقدس توقف نموده از رنج راه و محنتگاه و بیگاه آسوده گشت و از آنجا آهنگ عراق کرده امراء عظام که در سمت راه بودند منزل بمنزل خدمات بتقدیم رسانیده بدستور پیشکش می کشیدند و ضیافت میکردند و چون بحدود بسطام رسید فریدون خان حاکم استرآباد بنوعی که از جانب اشرف مأمور بود از استرآباد ببسطام آمده تا چشمه الهاک که هشت فرسخ است استقبال کرده و تحف و هدایا گذرانیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و تا سمنان و خوار که ملک عراق است و کلار فریدونخان متکفل خدمت بودند در خوار علیقلی بیک خان ایشیک آقاسی باشی شاملو که از صفهان حسب الفرمان قضا جریان باستقبال رفته بود رسید بعد از کورنش و آداب دریافت ملازمت اول از جانب اشرف اعلی پرسش نموده سخنان محبت طراز دوستانه القا نمود و در آن روز رخصت مهمانی طلبیده روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخت و تکلفات مرغوبه نموده تحف و هدایا گذرانید و بمعتبران و مخصوصان بل سایر ملازمان توصیفات آدمیانه بظهور آورد و از آنجا منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بخطه دلپذیر کاشان آورد اهالی کاشان میدان را چراغان کرده زیاده از مأمول خدمات نمودند و آنحضرت دو سه روزی در کاشان استراحت نموده روانه دار السلطنه صفهان شد مقدمات مذکوره از تقریر واردین آنصوب بتجربه پیوست اگر اختلافی در سبب اختلال احوالش بوده باشد حمل بر تخالف اقوال نموده کمینه را بکذب و خلاف متهم نسازند والعهدة علی الرواة

ذکر آمدن ولی محمد خان بدرگاه سدره نشان و ملاقات آن پادشاه عالیجاه با قهرمان زمان و خسرو ایران

آمدن پادشاه عباس و اعیان و ارکان دولت باستقبال ولی محمد خان

دستان سرایان انجمن قصه پردازی و پیرایه بندان بزم سخن سپازی پیشگاه ایوان بلند پایه سخن را بدین نمط آذین بسته اند که چون وصول ولی محمد خان بکاشان قرع سمع اهل صفاهان گردید موازی بیست هزار بندق انداز از بلده و بلوکات سرانجام داده حاضر ساختند که در روز استقبال از شهر تا موضع دولت آباد که سه فرسخ است در دو رویه صف کشیده ایستاده باشند و تمامت چهار بازار نقش جهان و قیصریه و خانات و قهوه خانها را آذین بندی کرده بهشت و بازار چون نوعروس پا بجمله نشاط آرایش یافته در روزی که ولی محمد خان داخل شهر میشد حضرت شاه جمجاه فریدون بارگاه بسعادت و اقبال بعزم استقبال سوار شده با امراء و ارکان دولت سیما الله ویردیخان و الله قلی بیک قورچی باشی و نذر خان مهردار و سایر امراء و اعیان که در پایه سریر خلافت مصیر حاضر بودند از حسن خلق و مهربانی و مهمان نوازی رسوم و آداب پادشاهانه را منظور نداشته از غایت بی تکلفی تا موضع دولت آباد که سه فرسخ است تشریف بردند و از آنجا چند گام پیشتر نهاده باو رسیدند و از عواطف ذاتی و اخلاق حمیده بی تکلفانه هیچیک از سواره دریافته بمصافحه و معانقه پرداختند و بزبانی انواع اشفاق و مهربانی و پرسشهای دوستانه و توجهات یارانه بظهور آورده امراء عظام قزلباش نیز راه رسم مردمی و آداب تواضع مسلوک داشتند آقا کمال دولت آبادی از خدمت اشرف استدعا نمود که آن مهمان گرامی را لحظه در کلبه درویشانه فرود آورند حسب الالتماس آن پیر جوکار باتفاق بمنزل او رفتند و او از خانه خود تا بیرون آن موضع اقمشه و اجناس مناسب پای انداز گسترده چنانچه باید و شاید بلوازم ضیافت پرداخت و آنچه لایق دانست پیشکش کرد و از آنجا بسعادت و اجلال سوار شده متوجه شهر شدند از موضع دولت آباد تا نقش جهان از سرکار خاصه شریفه اجناس و اقمشه لطیفه برسم پای انداز گسترده شده بود و از دو طرف تفنگچیان سیل بسته ایستاده بودند از ازدحام خلایق و انبوهی تماشائیان که در عرصه خیال گنجائی نداشت طرق تنگی پذیرفته عبور شاه و سپاه یکسان نبود بنابر آن حضرت اعلی با ولی محمد خان تکلم آغاز نهاده آهسته آهسته طی مسافت مینمودند و چند جا توقف فرموده جهة انبساط خاطر او جرعهای نشاط نوشیده صحبت سرا ایستاده میداشتند و انواع مهربانیها بظهور میآوردند و چون بدروازه شهر رسیدند حسب الامر اشرف لحظه دروازه را بستند که از کوچه و بازار گذار توانند کرد القصه با غرور

سال بیست و پنجم جلوس شاه عباس اول

که نزد او مجتمع و پراکنده سپازد و در مقام اعتذار بوده بهمان حکومت بلخ قانع گشته مطیع و منقاد عسکر گردد و او نیز عذر پذیر گشته حکومت بلخ با او
ارزانی دارد از قضای فلکی و حوادث آسمانی شبی در کنار اردوی ولی محمد خان دو سه راس خوک از میان نیزاری بیرون آمده بحوالی اردو
و میان خیمها در میآید مردم اردو واقف گشته فریاد کنان از خیمها بیرون دویده بجنگ خوک مشغول گشته اند غلغله و غوغای عظیم در میان
مردم افتاد ولی محمد خان در خرگاه خاص خوابیده بود از آواز شورش و غلغله عوام بیدار شده استخبار احوال مینماید بعضی هرزه درایان
بمجرد نادانی تصور شبیخون لشکر امام قلی خان کرده بعرض میرسانند چون خلایق از وساوس شیطانی باخبار اراجیف بالطبع راغبند در یک لحظه گفتگو در اردو
شایع میگردد و عموم سپاه بهم بر آمده و پیاده و سوار اسلحه و یراق بر خود مرتب ساخته متوجه کریاس پادشاهی میگردند ولی محمد خان چون با امرا و اعیان
بمظنه و بی اعتماد بوده و اندیشه آن داشته که مبادا ارباب غدر و نفاق او را در میان خرگاه احاطه نمایند با چند نفری از معتمدان که با او
بودند سوار شده و احتیاط ورزیده خود بکناری کشیده و بر بلندی ایستاده نظاره که انجمن حوادث بوده تا به بینند که حال چگونه است امرا و لشکریان
که بر در سراپرده و حول پادشاهی جمع شده اند اصلا اثری از پادشاه نمییابند بعضی را تصور آن شده که پادشاه فرار نموده و برخی را مظنه آن بوده
که ارباب غدر بدوستی امام قلیخان او را از میان برداشته اند مجملا معارف سپاه بمجرد اینگونه تصورات جوق جوق روی امید بدرگاه امام
قلیخان آورده او را تهنیت پادشاهی میگویند ولی محمد خان تا طلیعه صبح در آن بلندی ایستاده صبح ظاهر میشود که طوایف اوزبکیه طوعاً و کرهاً
روی بقبول امام قلی خان آورده رفته اند حقیقت حال که برچه نهج بود معلوم نگشته که آیا این قضیه از قضایای فلکی اتفاقی روی داد یا در میانه جمعی
از خواص و اعیان تمهید یافته بوده و زعم ولی محمد خان این بوده که اکثر عظمای اوزبکیه با او غدر کرده امام قلیخان را نوید سلطنت داده راغب
آمدن ساخته اند و او باستظهار آنجماعت جرات آمدن کرده و این مقدمات ساخته و پرداخته آنجماعت بود و اگر او غفلت ورزیده بیرون
میرفت حرام نمکان او را ضایع میکردند علی ای التقدیر ولی محمد خان در کمال یاس و حرمان با معدودی روی بجانب بخارا آورده داخل
شهر شد حاکم بخارا را که در ارک نشیمن داشت آمدن پادشاه را بدان پریشانی و اضطرار معلوم نموده ارک را قایم کرد و از ملازمت و کورنش
تقاعد ورزیده پیغام داد که عنقریب امام قلیخان در اینچند روز با غلبه تمام ببخارا خواهد آمد پادشاه را نه قوت مقابله است و نه محصور گشتن لایق
اولی آنست که از شهر بیرون رفته اندیشه بر اصلح در کار خود فرمایند ولی محمد خان از شعبده بازیهای چرخ شعبده کج رفتار و بیوفائی مردم روزگار
متعجب گشته بعضی از مخدرات و اهل حرم را که در ارک بودند طلب نموده کوتوال طلب کردها را فرستاد و بعد از سه روز با رستم محمد خان پسر خود
و بعضی متعلقان و چهارصد پانصد نفری از مقربان و ملازمان معتمد بعزیمت سمرقند از بخارا بیرون آمد و چون مظنه غدر و نفاق با اکثر اعیان
داشت از بیوفائی مردم سمرقند نیز اندیشه کرده فسخ عزیمت آنجا کرده و توجه جانب ایران و استمداد نمودن از حضرت شاه والاقدر بلند مکان
در خاطر تصمیم داده از معبر چهارجو گذشته بقلعه چهارجو آمد و رستم محمد سلطان پسر خود را با جمعی از معتمدان از بیابان سرخس بدار السلطنه هرات
فرستاد که خود نیز متعاقب بآنصوب رود و کس بجانب مرو نزد مهراب خان حاکم آنجا نیز فرستاده مجاری احوال خود را اعلام کرد مهراب خان توجه
او را از راه مرو انسب و الیق دانسته تکلیف آمدن مرو کرد و ولی محمد خان نیز راغب آمدن مرو گشته متعلقان را در قلعه چهارجو گذاشت و قلعه را بیکی
از اهل اعتماد سپرده با سایر عظما و ملازمان و رفقا که اعظم ایشان خواجم بردی اتالیق بود و نیکت و بد سیصد نفر میشدند بمرو آمد مهراب
خان بلوازم استقبال استعجال نموده او را با اعزاز و احترام لایق بشهر آورد و همانساعت کس بپایه سریر اعلی فرستاده حقیقت تشریف
قدوم پادشاه اوزبکیه را عرض کرد و خود نیز آنچه بشرح ذکر یافت مکتوب شوق آمیز نوشته بخدمت اشرف بالجمله چند روزی در مرو استراحت
نموده مهراب خان کماینبغی و یلیق بخدمات میزبانی پرداخت و ضیافتهای پادشاهانه کرده پیشکشهای لایق گذرانید و از آنجا روانه مشهد مقدس
معلی گشته در چهارباغ مشهد نزول کرد و میرزا عرب برادر شاهنظر خان توکل که از جانب برادر داروغه و جانشین بود و امرا و عظام آن حوالی

برسم

فرستاده جهت رفع حجت عذر بی ادبیها خواستند و امام قلی سلطان معروض داشت که چون در سمرقند باغوا جاهلان و سعایت مفسدان بعضی
امور بظهور پیوست و از جانب پادشاه استشمام رایحهٔ بی التفاتی شد بنابر آن ترک سمرقند کرده ببلخ آمدم در آنحضرت ظاهر است که حاصل ولایت بلخ
و مضافات که ببرادر مخلص عنایت شده بود اکنون بمصروف لشکریان و اخراجات هردو برادر کفایت نیست و التماس نموده بود که آن ولایت را
مخصوص او گردانیده ولایت حصار شادمان و قندز و بقلان و توابع که ببلخ اقرب است ببرادر کوچکتر تفویض نمایند ولی محمد خان چون از اطوار
برادرزادگان استشمام رایحهٔ خلاف کرده بود نخواست که او را زیاده مکنت و ثروتی باشد این التماس از حلیهٔ قبول عاری ماند و آن ولایت را بکوهر
طاهر نامی از امرای اوزبکیه که نسبت بولیمحمد خان اخلاص و اختصاص داشت تفویض نمود از اینجهت فیمابین فی الجمله غبار نقاری ارتفاع یافت و او نیز
برادرزادگان بیاعتماد گردید و یکدو سال میانهٔ ایشان بعضی اوقات رنجش و کدورت و گاهی دوستی و الفت ظاهری بود و در برابر بی ادبیها
و اعمال ناشایست که از ایشان بصدور می پیوست ولی محمد خان بنصایح پدرانه و فرزندانه اکتفا نموده از آنها اغماض مینمود و ایشان نیز بتخصیص امام
قلی سلطان بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته پرده از روی کار بر نمیداشت تا آنکه جمعی کثیر از یکه جوانان اوزبکیه که هوای بزرگی در سر داشتند و از تربیت پادشاه
مأیوس بودند بتدریج نزد امام قلی سلطان جمع شده فتنه اندوزی کردند و در ایامی که ولی محمد خان ببندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در مقام اخلاص
و هواخواهی در آمده ابواب آشنائی مفتوح ساخت و از اینجانب یوزباشی ترکمان بایلچیگری نزد او رفته باعزاز و احترام باز گردید و از آنجانب
شاه محمد میرزا خزانچی چنانچه مذکور گشت با مکتوب صداقت اسلوب برسم رسالت بپایهٔ سریر خلافت مصیر آمد امام قلی سلطان باغوا و تحریک مفسدان
بکنایه و صریح درین باب بگفتگو در آمده از سخنان وسوسه آمیز ارباب نفاق ولی محمد خان ببعضی امرا نیز بدگمان شده در مقام آن شد که ارباب نفاق
و اهل شقاق را از مخلصان صادق متمیز گرداند رفته رفته جمعی کثیر با پادشاه بدمظنه شده هر کس رایحهٔ بی التفاتی استشمام مینمود در خفیه کسان نزد
امام قلی سلطان فرستاده او را بمخالفت عم و آمدن ما وراء النهر ترغیب میکردند و نوبتی چند نفر از امرای نفاق سرشت با یکدیگر اتفاق نموده عرضه
داشتی با امام قلی سلطان نوشته بودند که از آب عبور نموده متوجه بخارا گردد که ما کمر خدمتکاری بر میان جان بسته او را بر سریر سلطنت و خانی که بحسب
الارث باو تعلق دارد متمکن میسازیم یکی از ارباب مواضعه آن مقدمه را با پادشاه عرض نمود و کس بر سر راه فرستاده فرستاده را با عریضه
که هر یک مهر خود بر پشت آن زده بودند بدست آورد و چند نفر از ایشان حاضر بودند و چند نفر بطرف سمرقند رفته بودند بلیغ باحضار غایبان فرستاد
که بعد از آمدن همگی را بمعرض پرغور در آورده پرسش آن قضیه نماید و ولی محمد خان بیتابی کرده از بیم شهرت حاضران را ببهانهٔ کنگاش طلب نموده اظهار
آن مقدمه کرد ایشان انکار بلیغ نمودند عریضه را اظهار ساخته هر یک ملاحظهٔ مهر خود کردند آنگاه اعتنا نموده گفتند که ارباب غرض تقلید مهر ما کرده اند
ولی محمد خان آن معذرت را مسموع نداشته همگی ایشان را بیاسا رسانیده بگرفتن غایبان نیز معتمدان ارسال داشت اینخبر بانجماعت رسیده
هر کس داخل آن مواضعه بود با اقربا و خویشان و آشنایان از بیم جان فرار نموده نزد امام قلی سلطان رفتند و او را بلقب خانی که میان
اوزبکیه نشانهٔ پادشاهی است مخاطب ساخته پادشاهم پادشاهم گفتن آغاز نهادند و از غلوی خوشامدگویان خود را خان عالیشان و پادشاه
نافذ فرمان تصور نموده باعلان کوس مخالفت کوفته پرده از روی کار برداشت تا آنکه جمعی کثیر از امرا و اعیان نفاق اندیش اوزبکیه نزد او جمع
آمدند و او در ینسال با هفت هزار کس از بلخ عزیمت ما وراء النهر نموده از آب عبور کرده تا حدود قرشی آمد و ولی محمد خان نیز از عزیمت او خبر یافته با امرا
و اعیان اوزبکیه که قریب بسه هزار کس بودند از بخارا بیرون آمده بمقابلهٔ برادرزاده شتافت اما با امرا و اعیان بل مقربان خود بنهایت
بدمظنه و بی اعتماد شده بود چون امام قلیخان تاب مقاومت عم بزرگوار نداشت در محل مناسب پشت بآب اموید داده بحفر خندق پرداخت و معتمدان
نزد عم فرستاده حکایتهای شکایت آمیز و گله گزاریها بمیان آورد و امرای نفاق پیشه و مفسدان حیل اندیشه ابواب مکر و حیله گشودند و از
آنصوب استماع شد که ولیمحمد خان بالطبع نمیخواست که فیمابین بفساد انجامد و اراده خاطرش این بود که اگر امام قلیخان از کرده نادم بوده مفسدان را

سال بیست و پنجم جلوس شاه عباس اوّل

(۵۸۹) پیدا شدن معدن سنگ مرمر در اطراف اصفهان

گنده در ساعت سعد که اهل تنجیم از زایچهٔ طالع میمون همایون استخراج نموده بودند معماران حاذق و مهندسان مدقق که در اعمال هندسی و دقایق این کار رهبر یک چون مرکز پرگار دم از تفرّد و یکتائی میزدند طرح مسجد و مقصوره انداخته استادان نادره کار بمبارکی و اقبال شروع درکار کردند از غرایب حالات و نوادر اتفاقات پیدا شدن معدن سنگ مرمر است در حوالی صفاهان که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود و بهمانا سنگهای مذکور در آن مکان ودیعت نهادهٔ دست قدرت ازلی است که تا غایت بجهة زیب و زینت این معبد شریف از نظر خلق پنهان بوده و از میامن بخت بلند و نیّت ارجمند این خسرو فیروزمند در اینعهد ظهور یافت و از همین معنی استدلال توان کرد که ظهور این معدن آیتی است روشن و علامتی واضح بر صدق نیّت و حسن اعتقاد بانی و قدر و منزلت این بنا در درگاه مبدع جهان آرا که چنین سنگهای یکپارچهٔ طویل عریض منقوش الوان را که در معمورهٔ جهان مثل آن نشان نتوان یافت آرایش این ثانی بیت المعمور گردانید (تاریخ) تاریخ این خجسته بنا خواستم ز دل از شوق گفت کعبهٔ ثانی بنا شده امید که این بنای عالی بنیان برونق دلخواه آن شهریار خیر بلند مقدار اتمام یافته سکنهٔ این خطهٔ طیبه سالهای بسیار در ظل ظلیل دولت ابد قرین آن خسرو کامکار آسوده حال و فارغ بال در آن معبد کعبه مثال بطاعات و عبادات حضرت خالق الارض و السماء پردازند و مثوبات آن عاجلاً و آجلاً بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب ازدیاد عمر و ثبات دولت روزافزون گردد و بدیگر امور حسنه و ابنیهٔ خیر موفق گردند بحرمة النبی و الوصی و اهل بیته الطاهرین آمین یا رب العالمین چون مکرراً در صدر این دفتر و اثنای گذارش اخبار اشعار شده که بعضی وقایع رومیه که داخل وقایع ایران میست بنا بر مناسبت مقام در این اوراق و طی احوال شریف شهریار آفاق رقم نگارش مییابد اکنون مناسب چنان دید که شمهٔ از احوال ولی محمد خان و سبب عزیمت او را بدرگاه فلک نشان نگاشته کلک بیان دارد که متعطشان بوادی سخن را موجب سیرابی گردد

گفتار در اختلال احوال ولی محمّد خان پادشاه اوزبک و سبب انصراف دولت و عزیمت او بدرگاه فلک رفعت شهریار گردون حشمت

حجله آرایان ابکار معانی و پیرایه بندان انجمن سخندانی عشرتگاه سخن را بدینگونه آرایش داده اند و دار الملک معنی را بدین نمط آذین بسته که چون ولیمحمد خان بن جانی بیک سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان بعد از فوت برادرش باقیخان باتفاق آقا و ائی بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده امرا و سرداران اوزبکیه پای در دایرهٔ متابعتش نهاده در امر سلطنت و فرمانروائی تمکن و استقلال یافت و او بنوعی که راقم این اوراق پریشان از واردین آن ولایت استماع نموده با برادرزادگان و اقربا در کمال اشفاق و مهربانی سلوک نموده ایالت ولایت سمرقند را ببرادرزادهٔ خود امامقلی سلطان ولد دین محمّد خان و ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و محال این طرف آب اموّیه را ببرادرزادهٔ دیگر خود نذر محمّد سلطان برادر او داده جهت هر یک اتالیقی تعیین کرد و ایشان مدتها در طاعت و فرمانبرداری عم عالیقدر ثابت قدم بوده سر از طوق طاعتگزاری نمیپیچیدند در رفته رفته امامقلی سلطان که پسر بزرگتر و در سمرقند بود از نشاء غرور و جوانی سرمست گشته بتحریک طبع جاه دوست هواپرست و اغوای جمعی جاهلان فتنه انگیز بید دولت که نزد او فراهم آمده بودند اتالیق خود را بقتل آورده آثار خلاف بظهور آورد و ولی محمّد خان از جسارت و خودرائی برادرزاده آزرده شده اعمال و اطوار او موجب انحراف مزاج پادشاه گردید و بجهت تأدیب و گوشمال برادرزاده بتغیر و تعرض عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشت امامقلی سلطان تاب توقف نیاورده از آنجا روانه جانب بلخ شد و از آب امویه عبور کرده بنذر محمّد سلطان برادر کوچکتر خود پیوست و نذر محمّد سلطان برادر بزرگ کرده اتالیق خود را که ناصح برادران بود بقتل آورده هر دو برادر بمعاونت یکدیگر خیال استقلال کرده باعم بزرگوار دل دگرگون ساختند و نخست کس بخدمت عم فرستاده

اتالیق (آتا + لیق) در ترکی یعنی پدرخوانده و اصطلاحاً مرادف اتابک است که از طرف پادشاه حکم بزرگتری در قبال شاهزادگان داشت ... [illegible]
(اقبال الیمینی ؟)

بهجیده مسرت بخش دلها و خرمی افزای خاطر همگنان گردیده بدستور معهود در باغ نقش جهان امر قضا نفاذ بترتیب جشن عالی بصدور پیوست و امرا عالیمقدار و وزراء و مقربان درگاه والا و اهالی و اعیان قلمرو همایون که در پایهٔ سریر سلطنت مصیر حاضر بودند مع تجار و طبقات اصناف برحسب اشارهٔ همایون هر یک در محلی مناسب طرح جشن عالی انداختند و خیام زرنگار و سایبانهای اطلس و دیبای خطائی افراخته مجالس بهشت نشان ترتیب دادند و چهار طاقها در برابر هر مجلسی بفنون غریبه آراسته چراغان کردند بر روی خلق ابواب بهجت و خرمی گشوده گشت و در مجالس ساقیان سیمین ساق بجرعهای رواق نشاط افزای مجلسیان گشته چند روز داد خرمی دادند در خلال اینحال کس از جانب محراب خان قاجار حاکم مرو رسیده خبر آمدن ولیمحمد خان پادشاه اوزبک فرمانفرمای ممالک ماوراءالنهر و ترکستان رسانید که از حوادث روزگار فی الجمله پژمردگی بچمن دولتش راه یافته بتاریخ هشتم شهر محرم الحرام سنهٔ مذکور از راه چهارجو بعزم ملاقات همایون اعلی داخل خطه مرو شد و رقعه محبت آمیز که آن پادشاه عالیجاه بخدمت اشرف نوشته بود بنظر همایون در آمد ورود آنخبر بهجت اثر موجب مسرت و شادمانی خاطر انور گشته جواب رقعه از روی اشفاق و اظهار اشتیاق مشتمل بر برکات دلپذیر قلمی فرمودند و حکم جهانمطاع باسم امراء و حکام عز صدور یافت که بهر ولایت سرحد پادشاهی لایق گشته منزل بمنزل مایحتاج سرکار آنحضرت و ملازمان بر وجه لایق سرانجام نمود بنوعی خدمات بتقدیم رسانند که مرضی و مستحسن باشند و بهواداری در کل مواد رضاجوی خاطر شریفش باشند و علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو را که از اعاظم امراء و معتمدان درگاه است باستقبال آن پادشاه عالیجاه تعیین فرمودند که تا بلدهٔ سمنان استقبال نموده تا دارالسلطنهٔ صفاهان منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده لوازم میزبانی بظهور آورد و اتمام صحبت باغ و جشن نوروزی را برسیدن او موقوف داشته حکم شد که تمامی بازارها و قیصریه و خانات حوالی نقش جهان را آذین بندند شرح آمدن ولی محمد خان و سبب فتور احوال او که بچه کیفیت بود عنقریب در محل خود مرقوم کلک بیان خواهد گردید و داستانی علیحده تسوید خواهد یافت انشاءالله تعالی **(از سوانح و وقایع متنوعه)** آمدن چاوشان روم است که در خلال این احوال از جانب مراد پاشا سردار که در دیاربکر قشلاق نموده بود آمده بعز بساط بوسی سرافراز شدند و عرایض و کتابات درباب صلح بنوعی که در سال گذشته بتحریر پیوست آورده جواب مکاتیب ایشان بر وفق مدعا نوشته فرستادند اما هنوز فرستادها مراجعت ننموده بودند که از قضای آسمانی مراد پاشا را اجل طبیعی دریافته رخت امل بسرای آخرت کشید و بدینجهت استقرار امر مصالحه در عقدهٔ تعویق ماند **(سانحهٔ دیگر)** آنکه درین اوقات خاطر اشرف اقدس که صحیفه نقش طراز تصویرات غیبی است متوجه تعمیر قلعه نهاوند و استحکام آن گردیده مقرب الحضره مهدیقلی بیک امیرآخورباشی جغتای را بدین خدمت مأمور فرمودند و مومی الیه حسب الامر موده بانجام آن اقدام نمود

ذکر بنای جامع کبیر دارالسلطنهٔ اصفهان بتوفیق پروردگار عالمیان

در اوایل امسال فرخنده آغاز خجسته انجام شهریار ظفر قرین نصرت فرجام رایت خیر امنیت باسطرلاب فکرت بدان مقصور و معطوف گردید که در حوالی نقش جهان صفاهان بنای مسجد عالی بنیان که در بلاد ایران بل معمورهٔ جهان مثل آن نشان نتواند داد بپردازند و چون دارالسلطنهٔ صفاهان را از عمارات عالیه و منازل مرغوبهٔ دلگشا و باغات عنبر شمیم روح افزا و انهار و بساتین نمونهٔ خلد برین گردانیده اند اگرچه مسجد عالی و مدرسه در جانب شرقی و شمالی میدان نقش جهان ترتیب داده بودند اما آنها در برابر همت بلند آنحضرت پست مینمود و مکنون ضمیر انور بود که همچنانچه آن بلدهٔ جنت مثال از عمارات عالیه و باغات و قیصریه و خانات و اسواق رشک بلاد و مصداق ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است مسجد عالی اساس و مدارس و بقاع الخیر آنحضرت نیز از رفع مساجد و بقاع ایران و در زینت و صفا از بیت المعمور و مسجد اقصی نشان دهد بعد از ملاحظهٔ اطراف میدان نقش جهان جانب جنوبی میدان را که خانی بزرگ در آنجا ترتیب یافته بود اختیار فرمودند و عمارت خان مذکور را

کنده

Marginal notes:

خبر آمدن ولیمحمد خان پادشاه اوزبک

آمدن چاوشان روم از جانب مراد پاشا

فوت مراد پاشا و رجوع چاوشان

سال بیست و چهارم جلوس شاه عباس اول

لقب سلطانی یافت و او در ایام تسلط و اقتدار اوزبکیه با برادران و اقربا و بسیاری از ایل مذکور بقتل رسیدند محمد سلطان با جمعی بملازمت اشرف رسیده منظور نظر شفقت گردید و در ازاء این جانسپاری کل ایل بیات را از جمع و تکلیف دیوانی معاف گردانیده در سلک سپاهیان انتظام دادند و محمد سلطان بنوعی که در سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گشته بعضی اوقات حاکم اسفراین و سبزوار و در این هنگام دوازده سال بود که من حیث الاستقلال حاکم نیشابور بود در اول اینسال دعوت حق را اجابت نموده فرمان یافت و امارت ایل مذکور و الکاء نیشابور به بیرام علی سلطان قوم او شفقت شد (دیگری از اعیان متوفا ها میر فیض الله وزیر غلامان است وی از سادات عظام موسوی مشهد مقدس معلی بود پدرش میر معصوم مردی مشرب بذله گوی خوش صحبت بود و میر فیض الله در فترت خراسان بعراق آمده بملازمت اشرف مشرف گشت بتقریب حسن صوتی داشت و طنبوری مینواخت بدین تقریب بمجلس بهشت آئین راه یافته مورد توجهات شاهانه گردید و حضرت اعلی متفقد احوال او گشته بنابر شفقت خاصی که بعموم اهل خراسان خصوصا سادات و اهالی مشهد مقدس داشتند بخدمت مجلس نویسی سرافراز گردانیدند و ایامی بدان خدمت قیام داشت تا آنکه امر وزارت غلامان که درین عهد منصب بزرگیست و میر عبد القادر قوم او تعلق داشت و او در جنگ جغال اغلی بدست رومیه مقتول گشت باو تفویض یافته علاوه مجلس نویسی گردید و روز بروز عزت و اعتبارش افزوده محل اعتماد شاهانه گشت در اواسط اینسال در چمن قرا چوق در حینی که از منزل خود سوار شده بدولتخانه همایون میرفت در سر اسب حال بروی متغیر گشته تا پایین آمدن مهلت نیافت و بهنجار در گذشت و هم در آن ایام مناصب او بمقرب الخاقانی امیر ابو المعالی نطنزی که از سادات عظام بزرگ و نطنز و از احفاد سید جمال الدین است که خادم حضرت سلطان الاولیاء و المحققین شیخ صفی الدین قدس سره بوده و ابا عن جد در این دولت حقوق خدمت قدیم دارند و خود از عهد صبی الی یومنا هذا بملازمت اشرف و خدمت اشراف طویله و بار قیام داشت و محل اعتماد شاهانه بود تفویض یافت

وزیر غلامان
فوت میر فیض الله

آغاز سال فرخ فال تنگوزئیل بعضها مطابق سنه الف و عشرین و بعضها موافق احدی و عشرین والف که سال بیست و پنجم جلوس اقدس شاهی ظل الهی است

نوروز نهال فرخ فال بفیروزی و فرخندگی در روز جمعه ششم شهر محرم الحرام که آغاز عشرین و الف هجری و اول فروردین ماه جلالی بود واقع شد یعنی شاهنشاه فلک چهارم که نیر اعظم و عطیه بخش عالم است از نهانخانه حوت بشرف گاه حمل برآمده فیض بخش عالم عنصر گردید و کوس نوروزی آوازه عالم افروزی در کون و مکان انداخته نوعروسان گلستان بجلوه گری درآمدند جهان را طراوتی تازه پدید آمد و حضرت خاقان فلک قدر گیتی ستان و شهریار کامبخش کامران اعنی فرمانروای ایران و شاهنشاه زمان ظل الله الملک المستعان غلام باخلاص حضرت شاه مردان سلام الله علیه ابو المظفر شاه عباس بهادر خان (بیت)

که زعدلش جهان منور باد
تا جهان هست دادگستر باد

در دار السلطنه اصفهان که مقر دولت آنحضرت و قضا قدرت قدر توامان و بیمن توجه و دستیاری معمار همتش مصر جامع و خلاصه ملک ایران و از خلد برین نشانی است بفیروزی و اقبال نزول اجلال داشتند و بحسب ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهلبیت در تعزیه سید الشهداء خامس آل عبا لباس سوگواری پوشیده اندوه و ملال بر ضمایر مستولی بود بلوازم نوروز و جشن و سرور آن روز فیروز قیام ننمودند و زبان حال صغیر و کبیر و برنا و پیر در آن ایام ملالت فرجام بمضمون این مقال که افصح الشعراء المتأخرین مولانا محتشم کاشی در مرثیه آنحضرت انشاء نموده مترنم بود (محتشم)

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده
و زکین چها درین ستم آباد کرده
کام یزید داده از کشتن حسین
بنگر که را بقتل که دلشاد کرده

بعد از فراغ خاطر از لوازم تعزیه و سوگواری که طراوت فصل بهار و ایام فروردین نزهت آثار آن بلده جنت نشان را خضرت و نضارت بخشید و عنبرین بوی شکوفه و ازهار در دماغ روزگار

پیچید

برابری مسعود حاکم و اهل تبریز بالطوع والرغبه شرط معاونت و همراهی بظهور آوردند و در میان قلعه حمام و عمارات دلکشا ترتیب یافته
حاکم تبریز بانجا نقل نموده بعد از اتمام قلعه جدید قلعه عتیق انهدام پذیرفت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از فراغ از سامان لشکر و نسق
تعمیر قلعه موکب جهانگشا بصوب عراق در حرکت آورده از راه اهر متوجه دار الارشاد اردبیل شدند در خلال این احوال طهمورث خان والی
گرجستان کاخت که بجهت اخبار آمدن سپهدار احرام ملازمت سده سپهر مدار بسته روانه درگاه معلی شده بود وارد گشته بسعادت بساط
بوسی مفتخر گردید و بعضی از نادران گرجی نیز بد معامله بوده حقیقت بعرض اقدس رسانید حضرت اعلی متوجه احوال او و لوارصاب خان والی گرجستان
کارتیل که در رکاب اشرف بوده و مطالب و مدعیات هر دو را مقرون بانجاح گردانیده مشمول نوازش و الطاف رخصت انصراف یافته هر یک
مقضی المرام بولایت خود رفتند و چند روز در دار الارشاد مذکور بمراسم دعا و زیارت مرقد شریف سلطان الاولیا پرداخته از راه خلخال
و طارم بدار السلطنه قزوین تشریف برده چند روز در آن بلده کامیاب عشرت و شادکامی بوده از آنجا لوای توجه بدار السلطنه صفهان افراخته
بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال فرموده زمستان را در منازل خلد آیین دولتخانه مبارکه نقش جهان بکامروائی گذرانیده
کامیاب دولت بودند اما احوال سپهدار آنکه چون بدیاربکر رسید و جنود برد و سرما هجوم آورده بود در آنجا رحل اقامت انداخته قشلاق اختیار
کرده چاوش معتبری همراه محمد بیک کرده او را روانه استنبول گردانید و عریضه بخدمت خواندکار نوشت که چون حضرت شاه عالیجاه از خصومت
و نزاع گذشته اظهار محبت و دوستی مینماید و تا غایت از سنور و سرحدی که در زمان مصالحه پادشاهان رضوان مقام تعیین شده تجاوز نکرده اولی
و انسب و بصلاح دولت عثمانی اقرب این است که از این طرف نیز خصومت و عناد بدوستی و اتحاد تبدیل یابد و مصالحه بقاعده و دستور سلاطین ماضیه
رضوان الله علیهم استحکام پذیرد و محمد بیک در استنبول بملاقات خواندکار فایز گشته مکتوب مودت اسلوب شاهی را با شمامه عنبر مشک عطر احترام
که برسم یادبود برده بود گذرانیده خواندکار بمراد پاشا نوشته بود که ما اختیار این امر را بتو داده‌ایم و از صوابدید تو در نمیگذریم هر چه مصلحت
دولت دانی عمل کن و جواب مکتوب همایون نیز بهمین مضمون نوشته بودند که آنچه دستور مکرم مراد پاشا صلاح دیده برضای سلطانی مقرونست و محمد
بیک از استنبول بازگشته بدیاربکر نزد مراد پاشا آمد و پاشا یکنفر ملازم خود را با یکنفر ملازم محمد بیک جهة ایصال خبر بخدمت اشرف فرستاد و محمد
بیک را جهة تعیین سنور و سرحد نگاه داشت که بعد از اتمام شرایط پیمان روانه سازد در وقتی که موکب ظفر قرین شاهی از سفر خیر اثر آذربایجان
بدار السلطنه اصفهان آمده در مقر سلطنت کامیاب دولت بودند فرستادگان مذکور آمده مقدمات صلح را عرض کردند امیدواری بعنایت
الطاف باری عز اسمه آنست که توفیق رفیق و بخت مساعد گشته بعد از تحریر متوفاها کمیت نیکو خرام قلم را در میدان تحریر وقایع سال آینده
بجولان در آورد

(متوفاها)

از مشاهیر و اعیان که در این سال بمقتضای آیه کریمه (اذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة و لا یستقدمون) شربت ناگوار مرگ چشیده در مضاجع خاک غنودند اول وزیر بی‌شبه و نظیر حاتم بیک است که در شب جمعه ششم
شهر ربیع الاول سنه تسع عشر و الف در پای قلعه دمدم ارومی چنانچه در طی احوال قلعه سمت گذارش یافته بقضا درگذشت و نعش او را به تبریز
آورده از آنجا بمشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی که در پایین پای مرقد مطهر حضرت امام الجن و الانس تعمیر یافته معمار همتش بوده مدفون گشت شمه
از اوصاف حمیده و اطوار پسندیده آنجناب در این اوراق سمت تحریر یافته از معایب تکرار اندیشیده درینمقام زبان قلم در کام کشیده از آن
خاموشی گزید دیگری از متوفاها محمد پاشای جلالی است که او نیز در پای قلعه مریض و علیل گشته در اواخر شهر مزبور ودیعت حیات را بمتقاضی
اجل سپرد و احوال او نیز در طی حالات جلالیان بتفصیل مرقوم خامه بلاغت نشان گشته دیگری محمد سلطان بیات حاکم نیشابور است وی ولد بابا
الیاس است که آبا عن جد مقدم و ریش سفید ایل قرا بیات خراسان بوده که از قبایل چغتای است و از زمان ظهور دولت این خاندان ایل مذکور
رعیتی قزلباش میکردند در زمان نواب سکندر شان و ایام اقتدار مرشد قلیخان در خراسان محمود بیک نام برادر او منصب امارت ایل داده

رجوع حضرت اعلی به پای تخت (۱۲)

عریضه کردن سپهدار روم بحضرت جهانبانی (۱۲)

فوت وزیر بی نظیر حاتم بیک (۱۲)

فوت محمد پاشای جلالی (۱۲)

فوت محمد سلطان بیات (۱۲)

سال بیست و چهارم جلوس شاه عباس اوّل

بقلعه فرستادند و رایات نصرت آیات نیز چند مرحله تعاقب فرمودند و لشکریان از دستبرد و تعرض رومیه و اخذ غنیمت منع مینمودند مع ذلک مردم مجهول فوج فوج پیش رفته در سر هر کوچ خود را بعقب اردو رسانیده سر و زنده و اختر بهای آوردند مراد پاشا در حین بازگشتن سه چهار نفری از مردم مجهول که درین آمد و رفت بدست رومیه در آمده بوده خلعت داده با کس خود و یکنفر ملازم محمد بیگ فرستاده و پیغام کرده بود که حضرت شاه والا جاه از این آمد و رفت غباری بخاطر نرسانند که این جسارت بنابر طفار حرارت بعضی جهلای رومیه و سرمستان باده نخوت و غرور که سیلی روزگار نخورده از حوادث عالم بیخبرند اتفاق افتاد و انشاء الله تعالی من بعد صلح و صلاح بروجه دلخواه و رضای خاطر اشرف صورت خواهد یافت و حضرت اعلی نیز قریب بچهل پنجاه نفر از رومیه که اکثر طایفه ینکیچری بودند و در حین مراجعت گرفتار غازیان شده بودند آزاد فرموده خلعت داده باز فرستادند و جمعی که آزاد کردها را ابرده بودند باز آمده بقتل برگردند که واهمه عظیم برومیه استیلا یافته با وجود چندین مسامحه که از جانب اشرف بظهور پیوست خاطرشان اطمینان نیافت و در سر هر کوچ آوازه لشکر قزلباش میرسید و موجب شورش و اضطراب عظیم میگشت مجملاً عسکر روم از این سفر بغایت پریشان و بدحال بازگشته خلق بسیار و اسب و استر بیشمار در معرض تلف آمد و چون از الباق گذشته بحوالی دان رسیدند رایات ظفر آیات از حوالی صوج و شبستر بجانب دار السلطنه تبریز در حرکت آمده بجبر اختلال احوال و رضاجوئی عجزه و رعایا پرداختند و پراکندگان شهر و مواضع جمع آمده در مساکن و اوطان آرام گرفتند و جمعی از رعایا را که از عبور لشکر روم خسارت و نقصان رسیده بود در امسال و سال دیگر از مالوجهات و عوارض دیوانی معاف فرمودند و در تبریز چند روز جهت عساکر نصرت نشان توقف فرموده امرا و عظام سرحد و طبقات حشم را از قورچی و غلام و غیر ذلک که دو سال بود در یساق بودند فوج فوج و گروه گروه بنظر در آورده

مطالب و مدعیاتیکه داشتند بانجاح مقرون گردانیده رخصت دادند که بمنازل و اقطاعات خود بازگردند

ذکر قلعه ساختن در ربع رشیدی و تخریب قلعه سابق و بقیه وقایع و حالات این سال ختمت بالخیر و الاقبال

در سالی که رای جهان آرای اشرف اعلی بدین قرار گرفت که در بلده تبریز قلعه ترتیب دهند چون رومیان در امور قلعه سازی و قلعه داری مهارتی دارند و عثمان پاشا که مرد مدبر کاردانی بود و در زمان سلطان مراد خان بتسخیر تبریز آمد چنانچه در جلد اوّل این دفتر بتحریر پیوسته اطراف و جوانب شهر را احتیاط کرده دولتخانه قدیم را مناسب یافته آنجا را قلعه کرده بود و ارباب خرد و تدبیر همانجا را مصلحت میدیدند حضرت اعلی نیز موافقت جمهور نموده در آنجا قلعه ترتیب دادند اما همیشه مذکور مینمودند که آب رودخانه مهران رود که از محل مرتفع بشهر جاریست و از حریم قلعه میگذرد بر قلعه مشرف است و اگر در پیش رودخانه سدی بسته شود آب رودخانه بلند گشته بقلعه میریزد و احتمال مضرت و ویرانی قلعه دارد و گاه گاه آن بر زبان گهرفشان میگذشت که چندان وثوق و اعتمادی برین قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب ربع رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند اما بنابر وصول آوازه لشکر روم فرصت تخریب قلعه سابق و ترتیب قلعه جدید دولاحق نمیشد در این وقت که مراد پاشا بقاعده که گذشت عود نمود آن اراده از خاطر خطیر سر زد و منوچهر بیگ ایشیک آقاسی غلام شاه جنت مکان را که مرد کاردیده کاردان بود و بسرکاری عمارت قلعه تعیین فرموده مقرر داشتند که تا اوّل بهار مصالح و ضروریات از عمارات منهدمه تبریز خصوصاً شنب غازان که ویرانی بآن راه یافته بود بربع رشیدی کشیده در وقت بهار که هوا روی باعتدال آرد شروع در عمارت قلعه نماید و حکام مطاعه بصدور پیوست که استاد ان بنا و سنگتراش و عمله فعله عمارت از عراق و هر طرف بتبریز آمده بزودی عمارت قلعه را باتمام رسانند و موی الیه حسب الفرمان قضا جریان بترتیب قلعه و برجهای بلند اساس و آب انبار عالی پرداخته در اندک زمانی آنچنان حصن حصینی ساخته و پرداخته شد که در متانت و رصانت با قلعه بلند ارکان سپهر

برابری

برگشتن عساکر روم با نهایت پریشان حالی

بیان عساکر نصرت نشان و بخشیدن جمیع ایشان بمنازل خود

بنای قلعه تبریز

 ایلچی از جانب علی پاشا برسالت فرستاده پیغام کرده بود که همچنانچه از جانب خواندکار در این امور وکیل است ملتمس آنست که از جانب حضرت
شاه والاجاه نیز در قرار و مدار صلح و تعیین سنور و سرحد مرخص و مأذون و نعم الوکیل باشد و محمد بیگ نیز عرضه داشتی درینباب نوشته بود و
حضرت اعلی شاهی ظل الهی فرمودند که سخن مردان یکی است آنچه آن دستور معظم در اصلاح ذات البین رعایت ناموس هر دو طرف کرده
بنوعیکه مکرر گفته و نوشته ایم بعمل آورده و در آن چند روز که اردوی رومیان در کنار سهند بود از نایابی آذوقه چند نفر از پاشایان و سنجق
بیگیان را با طبل و علم و یراق جنگ با طایفه آت اعلانی بطلب آذوقه میفرستادند

ذکر محاربات غازیان با رومیان و کشته شدن جیل پاشا و مراجعت سردار

کرت اول جمعی بمواضع طرف خسروشاه و آنحدود رفتند چون یکدو فرسخ از اردو بیرون آمدند علیقلی خان و امام قلی خان و رفقا از کمینگاهها
بیرون آمده بطرف مخالفان تاختند و سلک جمعیت ایشانرا پراکنده ساختند و رومیه تاب صدمه مبارزان سپاه منصور نیاورده روی
بهزیمت نهادند و غازیان تا کنار رودخانه آجی تعاقب کرده جمعی کشته طعمه شمشیر و برخی دستگیر شده اسب و استر بسیار و غنایم بیشمار بدست
جنود منصوره درآمد کرت دوّیم جیل پاشا سرکرده قوم تاتار را که در میانه رومیه بشجاعت و دلاوری مشهور و برافقت دستظهر بودند با گروهی
از جنود عثمانی با اسب و الاغ بسیار بمواضع میانکوه فرستادند جیل پاشا دلیری کرده بمیان درها و جاهای خطرناک درآمد و ذخایر موفور بدست
آورده در حین مراجعت حسنخان با رفقا و تفنگچیان پیش راه گرفته بمقابله او درآمدند حسنخان بالشکر خود بمقدمة الجیش درآویخته از پیش برداشت
مهدیقلی بیگ میرآخور و تفنگچیان خود در ابر قلب زدند فیمابین آتش حرب افروخته گشت جیل پاشا از غرور شجاعت و وفور جلادت بنفسه محاربه آغاز
نهاد و چون پیمانه اجلش لبریز شده بدست یکی از بندق اندازان از پای درآمده بقتل رسید و رومیه شکست خورده روی بانهزام آوردند و تا کنار
آب آجی رومیانرا تعاقب نموده جمعی کثیر بقتل آوردند و سر جیل پاشا را با سرهای مقتولان و گرفتاران و اسب و استر و اخرمه و یراق بسیار بنظر
اشرف درآوردند و چون خبر کشته شدن جیل پاشا و انهزام لشکر رومی باردوی سردار رسید سراسیمگی عظیم در میانه عسکر روم پدید آمده رای همگی
عظما و اعیان بکوچ کردن و خود را بامنی رسانیدن قرار یافت و تنسوخ علی آقا ایلچی که در مرتبه سیّم فرستاده بودند بدیشان نرسیده بود که کلمة العود احمد
بر زبان آورده روز پنجم نزول ایشان بود که طبل ارتحال کوفته از حوالی شهر کوچ کرده در کمال اضطرار روی بصوب مراجعت آوردند و چون خبر کوچ
ایشان باردوی ظفر نشان رسید جمیع امرا قزلباش جمعیت کرده بعرض اقدس رسانیدند که چون سردار روم بتبریز آمده باعث خرابی مملکت
و انواع خسارت و پریشانی سپاهی و رعیت گردید حالا که جمعیت عظیم در اردوی ظفر قرین واقع است بعزم انتقام تعاقب ایشان کرده هر جا
مصلحت باشد صفوف قتال آراسته استیصال آن طایفه را وجهه همت سازیم و امیدواریم که بلطف الهی و نیروی اقبال شاهی که مکرر دیده و آزموده ایم
بر اعادی ظفر یابیم چه در اینوقت ایشانرا با این اضطرار و زبونی اسبان طاقت مقاومت با کوکبه اقبال شاهی نخواهد بود و هرگاه این گروه
بتوفیق پروردگار رنا بود کردند تا ده سال دیگر رومیه را جمعیتی چنین دست نخواهد داد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمروت و فتوت ذاتی که میراث
اجداد عالیمقدار است جواب دولتخواهان برین نهج دادند که هرچند طبقه رومیه بمکر و حیل مشهورند چون مراد پاشا از ابتدا تا انتها گفتگوی صلاح
اندیشی بمیان آورده در الفت و آشنائی کوفته و از جنگ و جدال بحسب ظاهر کناره جسته ما نیز بنا بر نظام سلسله ظاهر از خبث باطن ایشان نظر
همت پوشیده رضا بمصالحه داده ایم حالا خلاف آنچه گفته و نوشته ایم لایق نمیدانیم معهذا که ماه مبارک رمضان که از شهر حرم است رسیده
هرگاه این دو گروه عظیم بعزم قتال درهم آویزند پیداست که چه خونها ریخته خواهد شد و نمیخواهیم که درین ماه مبارک که قتال ممنوع است آلوده
و بال اینهمه خونریزش گردیم اما بملاحظه آنکه مبادا در هنگام مراجعت آسیبی از ایشان بقلعه خوی رسد حاکم خوی را رخصت داده با جمعی تفنگچیان

سال بیست و چهارم جلوس شاه عباس اول

در محال گذارند و هرکس استطاعت بردن غلّه خود نداشته باشد جهة نقل انبار قلعه گذاشته قیمت واقعی از سرکار دیوان بستانند و چون
سردار بده سه منزلی تبریز رسید سکنه و اهالی شهر خود را بگوشه و کنار کشیده شهر را از آذوقه پرداختند و موکب همایون اعلی نیز از بلده تبریز
کوچ فرموده از عقبه کوه سرخاب گذشته در کنار رودخانه آجی محل اقامت اختیار کرده نزول اجلال فرمودند که تا اجتماع سپاه چند
روزی در آنجا بوده بعد از آنکه کیفیت و کمیت و ضعف و قدرت لشکر روم بوضوح پیوسته مکنون خاطر سردار بظهور آید بدانچه مصلحت وقت و
وصلاح دولت قاهره بوده باشد بعمل آید در این اثنا ایلچی دیگر از جانب سردار و علی پاشا بیگلربیگی روم ایلی که داماد او بود رسیده عرایض
که بپایه سریر اعلی و کتابات که بامرا و ارکان دولت شاهی نوشته بودند رسانید خلاصهٔ سفارت آنکه غرض اصلی از آمدن این دیار
آنست که در قرب جوار اشرف تمهید مقدمات صلح و کیفیت آن که بر چه نهج خواهد بود کرده شود و جنگ و جدال با جنود قزلباش در خاطر نیست
و دلیل بر صدق آنکه در این راه بچند قلعه از قلاع متصرفهٔ قزلباش رسیدیم و متعرض هیچیک نشدیم و از سپاه روم ضرر و آسیبی باحدی نرسیده
و صلاح دیده بود که چون سفارت و ایلچیگری محمد بیگ متمادی گشته ایلچی دیگر بتازگی تعیین نموده با تحف و هدایای لایقه ارسال شود و با ایلچی
سفارش نموده بودند که چون ما در مقام جنگ و نزاع نیستیم از حضرت شاه گردون بارگاه التماس نماید که آنحضرت نیز گروه قزلباش را از جنگ
و جدال و تعرض رومیان منع نماید بعد از اطلاع بر خلاصهٔ پیغام جواب بهمان نهج سابق در قلم آمد که سخن یکی است و محمد بیگ را که فرستاده‌ایم
از معتبران طایفهٔ قزلباش و محل اعتماد شاهانه است اگر حضرت خواندگار بمصالحه بنوعی که مکرراً انها و اعلام گشته راغب است ما نیز رضا
بآن داده‌ایم والا از جانبین آنچه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد و سفارشی که در باب ضبط جنود قزلباش و منع ایشان از دستبرد و دست
درازی بر رومیه نموده بود معروض رای انور گردید طایفهٔ جلیلهٔ قزلباش را احدی یارای آن نیست که بی امر و اشارهٔ همایون اسلحه توانند
پوشید چه جای جنگ و جدال اما گروهی از امرا و عساکر را بجهت صیانت احوال عجزه و رعایای هر طرف تعیین نموده‌ایم و لشکریان شما
که بقصد نهب و یغما و بدست آوردن ذخیره بمواضع میروند بالضروره جنگ واقع خواهد شد هرگاه ایشان ارادهٔ جنگ نداشته باشند
مردم خود را از تردد منع نموده نگذارند که از اردو بیرون بروند و آنچه در باب فرستادن تحف و هدایا اشعار نموده‌اند انشاءالله تعالی چون
صلح واقع شد و خصومت و نزاع بمحبت و دوستی تبدیل یابد آنچه لایق و شایان طرفین باشد بعمل خواهد آمد و چون رعایای بعضی مواضع میان
کوه جانب دست چپ و بیه و بعضی محال دست راست که طرف خسروشاه و آنحوالی باشد هنوز از مکان خود حرکت نکرده بودند حسنخان
استاجلو حاکم همدان را با فوجی از عساکر و تفنگچیان جغتای و خراسانی را با کردکی مهدیقلی بیگ امیرآخورباشی جغتای بجانب دست
چپ و علیقلی خان شاملو و امامقلیخان ولد الله ویردیخان را با فوج دیگر از افواج قاهره بجانب دست راست فرستاده گنجعلیخان زیک را
با لشکر کرمان در حوالی شهر تعیین نمودند که در کمینگاهها بوده هرکس از رومیان بنهب و غارت بیرون آید بمدافعه قیام نمایند و سردار روز بیست
و چهارم شهر شعبان المعظم بکنار شهر رسیده در آنطرف آب آجی نزول کرد و از این طرف امرا و عساکر منصوره از چورسعد و قستراباغ و دیگر
محال باردوی همایون جمع آمده در اندک روزی لشکری فراهم آمد که هامون و کوه از حمل آن بستوه آمد و همه روزه فیمابین غازیان و
رومیان که بطلب آذوقه گروه گروه بمواضع پراکنده میشدند محاربات روی داده سر و زنده و خبرها بدرگاه معلی میآوردند و هرکس
بیرون میرفت بدست قزلباش افتاده قتیل و گرفتار میگشت و مراد پاشا که مرد عاقل و کارزار دیده عاقبت اندیش بود از جمعیت سپاه قزلباش
و آسودگی اسبان و استحکام قلعه و فراوانی آذوقه خبر یافته نه رای جنگ داشت و نه بمحاصره میتوانست پرداخت از راه تواضع و
مردمی پیش آمده خواست که آن سپاه را بسلامت از چنگال شیران بیشهٔ هیجا رهانیده بیرون برد و دغدغهٔ عظیم داشت که مبادا در هنگام
ارتحال مبارزان جنود اقبال عنان اندیشه از طریق مصالحه پیچیده بمضمار جنگ و جدال انعطاف دهند دیگر باره علی آقا نام شخصی از طبقهٔ روم

فرستاده بعد از ابلاغ مدحات مخلصانه اعلام نموده بود که غرض اصلی از این نهضت قرار و مدار امر خیر انجام مصالحه است و چون حضرت خواندگار
صلاح و فساد این امر را در اختیار صلح و جنگ منوط برای و صوابدید این دولتخواه گردانیده و نیت خیر امیت بدان مقصور است که بوساطت خیر
اندیشان طرفین و سعی این خیرخواه امر مصالحه فیمابین سمت وقوع یابد و ایلچی آنحضرت را بنابر آن در نزد خود نگاه داشت که بعد از تمهید مقدمات
صلح و قرار و مداری که فیمابین داده شود در حین مراجعت او را همراه خود بخدمت خواندگار برد و هنوز ایلچی را بی تحفه و هدایا فرستادن منافی
رسوم و عادات دوستانه نمود چاوش مذکور بوسیلهٔ مقربان بساط اقدس عز عتبه بوسی و مجالست مجلس خلد آیین دریافته بنوازشات شاهانه
سرافراز گردید و جواب مکتوب برین نهج نوشته شد که چون آن دستور معظم خیراندیشی کرده گفتگوی مصالحه بمیان آورده ما نیز بنابر ترفیه حال
عباد الله رضا بآن داده حسب الالتماس آنجناب نامه صلح آمیز دوستانه فرستادیم و سخن همان است که بمحمد بیک گفته ایم اگر از آنطرف مصالحه
بدستوری که فیمابین پادشاهان رضوان آشیان وقوع یافته بغلاظ ایمان تاکید یافته بود و تعهد کرده از اینطرف نیز بساط خصومت و نزاع را
در نوردیده صلح مینمائیم و الا آنچه در مشیت الهی بوده باشد از مکمن غیب بمنصهٔ ظهور خواهد رسید و شعاری که درباب تحفه فرستادن نموده بود چون
هنوز امر مصالحه قراری نیافته در اثنای خصومت و نزاع تحفه فرستادن لایق نمینمود حالا که آن دستور معظم چنین صلاح دیده نخواستیم که در اوّل
حال رد مصلحت او نمائیم عجالة یک شمامه عنبر اشهب بوزن یکهزار و هشتصد مثقال که زرگران نادره کار هندی در ظرف مشبک از هفت من طلای احمر
بفنون غریبه بعجیبه نموده اند و در این اوقات حضرت پادشاه والاجاه سلیم شاه فرمان فرمای ممالک هندوستان برسم تحفه فرستاده بود و خالی
از غرابتی نیست زیرا که باین مقدار عنبر اشهب خام یکپارچه کسی ندیده کمتر اتفاق افتاده و در خزاین ملوک و سلاطین کشورگشا یافت نشده بتحفه خالی
نبودن مکتوب بخدمت پادشاه والاجاه روم فرستادیم که اگر از آنجانب نیز رایحهٔ محبت و اتحاد استشمام رود و ابواب الفت و آشنائی فیمابین
مفتوح گشته مصادقت و دوستی تیسیر پذیرد بعد الیوم ایلچیان و فرستادگان از تحف و هدایای لایقه خالی نخواهند بود و چاوش مزبور از تبریز
روانه نمودند و سردار چون از حوالی قارص کوچ کرده عنان از راه ایروان پیچیده بطرف خالدران آمد و چون بالکاء خوی رسید از
کنار قلعه گذشته بطرف سلماس که سمت راه تبریز است در حرکت آمد از تقریر سفراء و واردین چنان معلوم شد که مطلب سردار از این
آمدن و عنان از راه متعارف پیچانیدن آن بود که بی آنکه با جنود قزلباش محاربه نماید بلطایف الحیل و تدبیرات سپاهیانه تا تبریز که منتهای
مقصد است برسد و از آنجا گفتگوی مصالحه و صلاح اندیشی را وسیله مراجعت ساخته باز گردد که نزد همگنان بجبن و بددلی منسوب نگشته خصما و اضداد
او را بتقصیر متهم ندارند بالجمله چون آمدن سردار از راه سلماس و طسوج بتبریز محقق گشت و چنین بسرعت پیش آمدن منافی مقدمات صلح بود امراء عظام
و عساکر منصوره را که در مرند اقامت داشتند طلب فرموده کس باحضار محمد خان زیاد اغلی و امراء قراباغ و امیرگونه خان و لشکر چخور سعد
فرستادند که قلعه را بمعتمدان کاردیده سپرده بموکب همایون پیوندند و متوجه استحکام قلعهٔ تبریز و انجام ضروریات آن گشته تمامی غازیان ترکمان
و تکلو را که در موکب ظفر قرین بودند خواه قورچیان عظام و خواه غیر آن برفاقت و همراهی پیر بوداق خان حاکم تبریز بقلعه درآمده بلوازم قلعه
داری قیام نمایند و جمعی از تفنگچیان قدرانداز رکاب اشرف نیز بدین خدمت مأمور شدند و آنجماعت بهمگی پذیرای فرمان گشته مسرور و شادمان
نقد جان بر کف بقلعه درآمده مستعد قلعه داری گشتند و چون عمارت شنب غازان تبریز که ساخته و پرداخته معمار همت پادشاه سلطان
غازان است و مدارس و خوانق بر دور گنبد مقبرهٔ پادشاه مرحوم که در رفعت و بلندی مشهور جهان و از غایت ارتفاع ثانی گنبد هرمان است
ساخته شده جای مستحکم است بخاطر انور رسید که مبادا رومیه آنرا مقابل کوب قلعه تبریز گردانیده بذخایر و یراق و حارس و نگهبان استحکام
داده باز گردند و تسخیر آن بسهولت دست ندهد بآنجا نیز توب و تفنگ و آذوقه و یراق کشیده فوجی از تفنگچیان قدرانداز اعتمادی مرابطت
آن تعیین کردند و کسان بر سر شوارع فرستادند که رعایا از مواضع قریبه بسمت راه کوچانند که از آسیب آمد شد لشکر بر کنار بوده باشند و اصلا غله و آذوقه

درمحال

چون کلید دروازه در دست رومیان بود خواجه مقصودعلی را نهانی بریسمان بالا کشیدند و او آن مژدهٔ امن و امان و نوید لطف و احسان را بدیشان
رسانیده بچرب زبانی بعواطف خاقانی امیدوار گردانید برادر و پسران حسنخان چون صوفی زادهٔ قدیم و با عن جد نمک پروردهٔ این دودمان
بودند مضمون آن منشور لازم السرور را بجان و دل پذیرفته عن صمیم القلب مطیع و منقاد گشته در مدافعهٔ رومیان چاره جوی شدند و جماعت رومیه
از این حال خبردار گشته منازعه آغاز نهادند و فیمابین بعد از قیل و قال بسیار کار بجدال و قتال انجامید و چند نفر دیگر اظهار شاهی سیونی
کرده دو گروه شدند و از جانبین دست باستعمال آلت قتال برده لحظهٔ بر یکدیگر زد و خورد کردند و رومیان و اکراد که هفت هشت نفر بودند دل بر مرگ
نهاده بجان میکوشیدند آخر الامر شاهی سیونان زور آورده بنیروی اقبال شاهی بر رومیان و اکراد فایق و غالب آمده همگی را بجزا و سزا
رسانیدند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده آن فتنه تسکین یافت و پسران و برادر حسنخان برفاقت خواجه مقصودعلی بدرگاه جهان پناه
آمده در سلک قورچیان عظام انتظام یافته مورد شفقت و مرحمت گشتند و خدمت خواجه مذکور مستحسن افتاد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنا بر حسن
عقیدت و حقوق خدمات جان سپاری و جد و پدر الیاس خلیفه که در پای قلعهٔ دمدم کشته شده بود با کمال شدت قهر و آتش مزاجی این خطای
عظیم را که از غفلت و بی پروائی ملازمان و سوء فکر و تدبیر او بظهور آمده بود بمروت شاهانه و اغماض پادشاهانه مقرون گردانیده از آن سلسله
گذرانیدند و برهان الدین بیک ولد او را بجای والد بسمت خلافت موسوم گردانیده در سلک خلفای قراجه داغ بمقصود سلطان قوم او
تفویض یافته حراست و کوتوالی قلعهٔ مبارکهٔ قهقهه بدستور با آن سلسلهٔ عقیدت آئین تعلق گرفت اکنون قلم عنبرین رقم بتحریر آمد و رفت مراد پاشا
وزیر اعظم میپردازد و من الله الاعانة والتوفیق

ذکر لشکر کشیدن مراد پاشا وزیر اعظم و سردار روم بآذربایجان و رسیدن بدار السلطنهٔ تبریز و بی نیل مقصود بازگشتن

سابقاً نگاشتهٔ کلک بیان گردید که مراد پاشا وزیر اعظم را سلطان احمدخان پادشاه روم سردار نموده بدفع فتنهٔ جنود قزلباش مأمور
گردانیده صلاح و فساد این امر را منوط برای او ساخت و چون مراد پاشا مرد عاقل روزگار دیده کار آزموده بود و با طایفهٔ جلیلهٔ قزلباش
چنانچه در صحیفهٔ اول دفتر رقم ثبت یافته محاربه نموده از نهٔ کار خبر داشت از وفور دانش و خیراندیشی صلح را بهتر از جنگ دانسته گفتگوی صلح بمیان
آورد و خواست که باعث امنیت عالم و ترفیه عالمیان گشته میانهٔ پادشاهان حوزهٔ اسلام مبانی صلح را استحکام دهد که این نیکنامی از آن
وزیر صلاح اندیش بر صفحهٔ روزگار یادگار ماند لهذا خیرالدین چاوش را بنوعی که مذکور شد همراه محمد بیک بجهة استمزاج و استرضای خاطر
اشرف فرستاده خود در اسکو در حوالی استنبول بکارسازی سفر مشغول و منتظر وصول ایلچیان بود که خبر آمدن قزلباش بسر ارض روم
رسید و او عساکر آن مرز و بوم را که بمرافقت او مأمور بودند جمع آورده کوچ بر کوچ روانهٔ ارض روم گردید و در راه چنانچه در فوق تحریر یافت
با ایلچیان ملاقات کرد و ایشان را مصحوب خود گردانیده متوجه این طرف گردید و در حینی که حضرت اعلی از قراچوق مراغه سپاه با جمعی از خواص
بجانب تبریز توجه نموده امراء عظام را امر فرمودند که بقراچمن میانج رفته سان عساکر نصرت نشان قیام نموده بعد از سان چون زمستان
نزدیک شده و دیگر آمدن لشکر روم احتمال ندارد معاودت بجانب عراق واقع شود و امرا حسب الفرموده عمل نموده بعد از اتمام سان یک کوچ
بجانب عراق واقع شده بود که آوازهٔ آمدن سردار شیوع یافت و حسب الامر الاعلی معاودت نموده به تبریز آمدند و امرا و عساکر منصوره را
بجانب مرند فرستادند که در آنجا بوده آمدن سردار از هر راه تحقیق نمایند و بمقتضای وقت و صلاح دولت قاهره عمل شود و حضرت اعلی اعلی الله تعالی
قدره بکامیابی و اقبال در خطهٔ تبریز اقامت داشتند و مراد پاشا از حدود قارص یکی از چاوشان معتبر را با مکتوب مجانست طراز بخدمت اشرف

فرستاده

ارض روم درین معرکه نابود گشته غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافتند و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد و امرای عظام در همانجا خیام اقامت نصب نموده تا سه روز در کمال شکوه و اقتدار عساکر ظفر شعار در آنحدود بخدمتی که مأمور بودند قیام نموده بعد از سه روز مظفر و منصور طبل رحیل کوفته مراجعت نمودند در این جنگ امیر گونه خان اندک تقصیری بمحمّد خان اسناد میکرد که دیرتر رسیدند اما جمعی دیگر تصدیق نمودند و آن تأنی را از لوازم امور حرب میشمردند که پشت پیروان معرکه نبرد لازم است که بوجود جمعی از جنود اقبال قوی باشد

ذکر طغیان محبوسان قلعهٔ قهقهه که در اینسال روی داد

از سوانح غریبهٔ امسال طغیان محبوسان قلعهٔ قهقهه است که در حین آوازهٔ آمدن سردار روم وقوع یافت و بنیروی اقبال بیزوال شاهی آتش آن فتنه زود بآب لطف الهی فرونشست کیفیت این سرگذشت آنکه قلعهٔ عالی اساس سپهر مماس قهقهه در الکاء یافت از اعمال قراجه داغ بر فراز قلهٔ کوهی رفیع آسمان پیوند واقع شده از سنگ یکپارچه که ساکنانش با سکنهٔ فلک الافلاک دمساز و با سباهیانش پاسبان شب زنده داران فلک ثوابت همراز نداز درگاه قلعه که دامنهٔ آن کوه است تا فراز قلعه راهی است سراپا لا تا نیم فرسخ در غایت تنگی که عبور یکسوار از آنجا در نهایت دشواریست که یکنفر تفنگچی مانع فوج کثیر میتواند شد در زمان حضرت شاه جنت مکان که چند مرتبه خواندکار روم بآذربایجان آمد و در آنولایت فترت بود بنابر استحکام قلعه خزاین پادشاهی بآنجا نقل شده بود اسمعیل میرزا و القاس میرزا و سام میرزا نیز با اولاد در آنقلعه محبوس بودند هیچ پادشاه ذیشوکت کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آن حصن بلند ارکان نینداخته و آرزوی گرفتن آن عالی بنیان در مخیلهٔ هیچیک از سلاطین کشورگیر صورت نبسته همیشه یکی از امرا معتمد عالیقدر بحراست و کوتوالی آن قیام داشته‌اند و در این هنگام بایاس خلیفه قراداغلو حاکم قراجه داغ که از صوفیان صادق العقیدهٔ این دودمان و سرحلقهٔ ارباب ارادت و اخلاص بود تعلق داشت و چون خود همراه اعتماد الدوله بتسخیر قلعهٔ اردوبادی مأمور گشته در آنجا بود مظفر بیک نام معتمدی از طایفهٔ قراداغلو بنیابت خلیفهٔ مذکور بکوتوالی قلعه قیام داشت و چند نفر از رومیان و اکراد که در معارک گرفتار شده بودند معظم ایشان مصطفی پاشا و احمد پاشا و کورحسین و دو پسر غازیخان کرد شاهعلی بیک و خالد بیک و محمد بیک والد قوچی بیک عمزادهٔ ایشان در این قلعه محبوس بودند با یکدیگر اتفاق نموده پنج شش نفر دیگر از ترک و تاجیک آنولایت از جمله دو پسر و برادر حسنخان افشار حاکم سابق کوه گیلویه را که در قلعه محبوس بودند طوعاً او کرهاً بخود متفق ساخته تمامی ایشان که تا بیست نفر بودند سر از جیب عصیان برآورده غافل بر سر کوتوال مزبور رفته او را بقتل آوردند و اسلحه و تفنگ و یراق او و مردم او را بدست آورده چند نفر ملازم او را که در قلعه بودند بیرون کرده دروازه را بسته بر قلعه تسلط یافتند اقوام و ملازمان ایلیاس خلیفه از این معنی خبر یافته بر در قلعه جمعیت نموده هر چند سعی نمودند که بلطایف الحیل دفع این حادثه توانند کرد صورت نیافت بالضروره حقیقت بعرض اشرف رسانیدند و در چنین وقت که آوازهٔ آمدن سردار و عساکر روم در آذربایجان شیوع داشت این واقعه خالی از شناعت و بدنامی نبوده احتمال این مفاسد عظیمه داشت و رومیان و اکراد که بزنجیر اسیر شده بودند بموعظه و نصیحت سر بزنجیر اطاعت در نیاوردند اول حال مطلب ایشان آن بوده که شاید فرجه یافته خود را از قید و حبس نجات دهند چون راه فرار مسدود یافته باستظهار آمدن سردار از قلعه داری با خود داده تا دو ماه خود را و قلعه را محافظت کردند و بهیچوجه فتح الباب نمیشد تا آنکه آمدن سردار محقق گشته بسرحد نزدیک شد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بالهام ملهم غیبی خواجه مقصود علی نامی از مردم کوه گیلویه را که سابقاً از نویسندگان سرکار حسنخان افشار بوده و کمال ربط و آشنائی با پسران و برادر حسنخان داشت و الیوم بخدمت اشراف مطبخ معموره شاهی سرافرازی داشت برفتن قلعه مأمور گردانیده رقم استمالت باسم ایشان مشعر بر عفو زلات و تقصیرات سابق و لاحق و نوید عواطف شاهانه مرقوم قلم مرحمت شیم فرمودند و خواجهٔ مذکور بپای قلعه رسیده آمدن خود را بواسطهٔ اقوام خلیفه در خفیه بدیشان اعلام داد

چون کمند

سال بیست و چهارم جلوس شاه عباس اول

استغاثهٔ بیگلربیگی ارض روم بود که قاصدان فرستاده عرض نمود که لشکر قزلباش بر سر قلعه آمده محاصره کرده اند بنا بر آن این نهضت لازم شد حالا چون خزاین موفور پادشاهی صرف تجهیز لشکر شده و جمعیت عساکر روی داده بسرحد نزدیک شده ایم بنا بر رعایت ناموس سلطنت و گفتگوی دوست و دشمن ناچار است که سفر با بهار رسد انشاء الله تعالی چون بآنحوالی رسیم از جانبین معتمدان آمد شد نموده بدانچه لایق حال و مناسب احوال طرفین باشد عمل خواهد شد ایلچیان مذکور را مصحوب خود گردانیده روانهٔ آذربایجان گردید

ذکر لشکر فرستادن بسرداری امیر گونه خان قاجار بیگلربیگی چخورسعد بارض روم و بیان محاربهٔ غازیان با حسن پاشا و عساکر آن مرز و بوم

چون جاسوسان سریع السیر رسیده خبر دادند که مراد پاشای سردار از استنبول بیرون آمده در اسکودار بتجهیز لشکر و یراق سفر مشغول است و عزیمت بدینطرف دارد چون این مقدمه منافی مقدمات سابق و گفتگوی خیر الدین چاوش بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی جانب احتیاط مرعی داشتن اهم و الزم دانسته رای جهان آرا بدان متعلق گشت که فوجی از امرا و عساکر نصرت نشان را مامور گردانند که تا ارض روم رفته آتش در علفزارهای محل عبور لشکر روم و غلات آن ولایت زده چنان نمایند که تا ده روزه راه ایروان یکمن غله و کاه و علف یافت نشود امیر گونه خان بیگلربیگی چخورسعد را که در آنسرحد بوفور جلادت و مردانگی بلند آوازگی داشت بدین خدمت مامور فرموده محمد خان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ و امرای آنصوب نیز بمرافقت مامور گردیدند علیخان بیگ جوانشیر را با فوجی از تفنگچیان رکاب اقدس فرستادند که همراه بوده بخدمات مرجوعه قیام و اقدام نمایند امرای عظام حسب الفرمان همایون جمعیت نموده بآیین شایسته روی بمقصد آوردند و چون بحوالی ارض روم رسیده رومیه خبر یافتند حسن پاشا بیگلربیگی ارض روم امرا و پاشایان آنحدود خصوصاً ترکچه بیلمز و عثمان پاشا و سایر زعما و لشکریان تا موازی ده هزار کس جمع آورده با آراستگی و پیراستگی از شهر بیرون آمده تا حوالی حسن قلعه سی آمدند از تقریر چند نفر از حضار آن معرکه استماع رفت که چون امرای عظام از آمدن رومیه آگاه شده مستعد محاربه و قتال گشته پیشتر رفتند رومیه دو روز جنگ را در خبر تاخیر انداخته هر چند غازیان پیشتر میرفتند ایشان خود در اپس میکشیدند تا روز سیم تا دو فرسخی شهر صف سپاه آراسته حسن پاشا در قول قرار گرفت و عثمان پاشا و ترکچه بیلمز هر کدام با فوج خود پیشتر آمدند از اینطرف نیز چرخچیان جنود قزلباش پیش رفته با چرخچی غنیم ملاقی شدند فیما بین محاربه قوی روی داده سپاه روم هجوم آورده بر چرخچیان سپاه قزلباش اندکی غلبه کرده پیش راندند امیر گونه خان با آنکه هنوز محمد خان زیاد اغلی و لشکر قراباغ بقول او ملحق نشده بودند و در آنوقت زیاده از هزار کس با او نبود بملاحظهٔ آنکه مبادا مخالفان دلیرتر گردند با همان فوجی که حاضر بودند قدم بمعرکهٔ کارزار نهاده خود را چون برق لامع بر صف سپاه ترکچه بیلمز که اشجع آن طایفه بود زد و بیکصدمهٔ دلیرانه او را از پیش برداشت و چون بفوج عثمان پاشا رسید بهمان گرمی کارزار با آن فوج در آویخته او را نیز از پیش برداشت تا بقول بزرگ رسید هر چند دستور نیست که سردار لشکر در معارک کارزار خود مباشر حرب گردد از آنجا که لشکر قراباغ دیرتر بمعرکهٔ قتال میرسیدند و خدغهٔ آن داشت که مبادا چشم زخمی بسپاه منصور رسد مقید برسیدن ایشان نشده پای مردانگی پیش نهاد و غازیان را بمحاربه تحریص و ترغیب نموده از آن گرمی حرب و ضرب گرمتر گردید و تکیه بر اقبال بیزوال همایون شاهی کرده تیغهای ابدار آتشبار خود در ابر قلب زدند و بر رومیان معلوم گشته بود که امیر گونه خان خود در میان این گروه است که چنین دلیرانه پیش آمده بازار رزم را گرم دارد القصه تاب صدمهٔ غازیان نیاورده حسن پاشا پشت بمعرکه داد و محمد خان و لشکر قراباغ نیز صفها آراسته از عقب رسیدند و غازیان پراکنده از اطراف و جوانب رومی بمعرکه آورده تا پای قلعه تعاقب منهزمان کرده بصمصام انتقام دمار از نهاد مخالفان برآوردند و حسن پاشا با بقیة السیوف خود را بشهر و قلعه انداختند خلاصهٔ کلام لشکر

عتبهٔ علیا فرستاده تحف و هدایای لایقه ارسال نموده ایلچی مذکور بوساطت امینان دولت ابدپیوند بشرف بساط بوسی مشرف گشته بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت و حسب الامر اشرف همگی امرا و ارکان دولت در الکای قراچوق ایلچی مذکور را طوی داده تکلفات دوستانه بظهور میآوردند و هر روز در منزل یکی از مقربان درگاه معلی عشرت پیرا بود (دیگری از سوانح) ایام اقامت الکای قراچوق آمدن خلف السلاطین لوارصاب خان نبیرهٔ سیمون خان والی گرجستان کارتیل است که در نیال احرام استلام عتبهٔ اقبال شاهنشاهی بسته با والدهٔ خود دیدی فال که بعرف گرجیان مادر پادشاه است روانه درگاه معلی گردیده حسب الامر اشرف محمد امین بیک برادر جناب قدوی القاب خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان براسم استقبال اقدام نموده منزل بمنزل خدمات لایقه بتقدیم رسانیده معزز و محترم بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسانیده در چمن مذکور سعادت آستانبوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناعات خسروانه اختصاص یافت و ولایت تفلیس را که از بلاد مشهورهٔ گرجستان و قلعهٔ آن از غایت رفعت و اعتلا سر بقبهٔ جوزا افراخته و در میان از تصرف سیمون خان بیرون آورده قریب بسی سال متصرف بودند و در سنه یونت ئیل خمس عشر و الف چنانچه در طی وقایع آنسال مرقوم کلک بیان گشته بفیروزی دولت اقبال بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد و جمال محمد سلطان شمس الدینلو حسب الفرمان قضا جریان بحراست آن قیام داشت در نیال دراز احقوق دولتخواهی سیمون خان بلوارصاب خان مذکور نبیرهٔ او شفقت شد مومی الیه جوانی نیکو منظر خوش صورت صبیح الوجه و در آنوقت سن هفده سالگی بود که بملازمت اشرف سربلندی یافت الحق اکثر سلاطین زادهای گرجستان بل عموم مردم آنولایت ذکوراً و اناثاً از لطافت هوا الصباحت خد و عارض زیبا و حسن جمال و آراستگی خط و خال بر مردم سایر امکنه و بلاد مزیت و رجحان دارند همه حور وشان یوسف لقا که انوار موسوی چون ید بیضا از ناصیهٔ حالشان پیداست و اعجاز عیسوی از لطف گفتار و حسن کردارشان هویدا هرچند کیش ترسائی در آنولایت شیوع دارد و آنطبقه از دین حق بیگانه اند اما از حسن صورت و لطافت آب و هوا و نزاهت و خرمی مکان بر اکثر ممالک و بلاد ترجیح میتوان نهاد و زبان حال نظارگیان انجمن خوبی در لطافت آن سرزمین اینمقال ادا مینماید (بیت) هر لحظه یکی عجبی از پرده برون آری مرمیکده داری کوئی بحجاب اندر بالجمله لوارصاب خان با والده اش دیدی فال و سایر مخدرات آستار آن سلسله تا شتماه در موکب معلی بسر برده بعد از مراجعت مراد پاشا سردار که در ذیل مذکور خواهد شد رخصت انصراف یافته قرین اعزاز و احترام روانه شدند و چون در اواخر اینسال آمدن مراد پاشای وزیر اعظم و سردار روم بجانب آذربایجان اتفاق افتاد لازم نمود که وقایع متنوعه و بعضی قضایا که قبل از آمدن او روی داد در رشتهٔ تحریر کشیده بعد از آن شرح آمد و رفت او مرقوم کلک بیان گردد

ذکر فرستادن محمد بیک ولد کور خلفای روملو برسم رسالت روم بموافقت خیرالدین چاوش

خیرالدین چاوش در سال گذشته چنانچه سبق ذکر یافت از جانب وزرا و ارکان دولت پادشاه روم همراه محمد بیک ولد کور خلفا که برسالت روم رفته بود بجهت گفتگوی صلح آمده در اینوقت رخصت انصراف یافته مشمول نوازش و تفقدات پادشاهانه روانه شد و حسب الالتماس مراد پاشای وزیر اعظم نامهٔ محبت آمیز دوستانه بحضرت سلطان احمد خان پادشاه والاجاه روم در قلم آورده در آن نامهٔ نامی اشعار فرموده که هرگاه از آنطرف طریقهٔ مودت و دوستی مسلوک باشد از اینجانب نیز جز شیوهٔ مرضیهٔ وفاق و حسن اتفاق مسلوک نخواهد بود و دیگر باره محمد بیک مذکور را که مرد سنجیده زباندان صلاح اندیش بود در مرافقت چاوش مذکور برسالت تعیین نموده روانه کردند و او را مرخص ساختند که قواعد صلح را بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان استحکام دهد و ایشان از تبریز متوجه مقصد گشته از راه دیاربکر روانه شدند و چون بدیاربکر رسیدند در آنجا آمدن سردار را استماع نموده باتفاق نصوح پاشا بیگلربیگی دیاربکر بجانب اردوی سردار در حرکت آمده در حوالی ارض روم با و ملاقات کردند و مکتوب عنایت اسلوب شاهی را که باسم سردار در قلم آمده بود باو رسانیدند و او در جواب گفته بود که باعث آمدن عساکر عثمانی باینطرف

سال بیست و چهارم جلوس شاه عباس اوّل

معنی انتظام داشت مورد عنایت و الطاف شاهانه گردانیده حکم شد که هرکس از جماعت مکری بر سر او جمع شود از قتل و غارت ایمن بوده باشد
قلیلی از بقیة السیف بر سر او جمع آمدند بعد از این قضیه از کاوه دول بچمن قراچوق تشریف برده چند روز اوقات خجسته ساعات بصید بدین سپاهان انجمن
قراچوق صرف فرمودند و الکاء مراغه بآقا سلطان میر مقدم تفویض یافت **(از سوانح آن ایّام)** آنکه اسکندر سلطان بانه
در چمن مذکور بدرگاه جهان پناه آمد مشار الیه از پیران اکراد و عشیرت بانه است در زمان دولت شاهی سیونی اختیار نموده با یک پسرش بدرگاه معلی
شاهی آمده چند سال دیگر سوار ملازمت موکب همایون میبود و بعد از فتح قلعهٔ ایروان مورد شفقت و تربیت گشته الکاء بانه که از توابع مراغه است باو
تفویض یافت و از او چنانچه شیوهٔ نفاق و بدنهادی اکراد است آثار خلاف و عصیان بظهور آمد و از تاریخی که رفته بود از ملازمت موکب همایون
تقاعد ورزیده دیگر باین طرف بازگشت نکرد و خاطر مبارک اشرف از اطوار ناپسند او منحرف گشته تنبیه و تادیب او مکنون خاطر انور بود در این وقت
که آتش غضب شاهانه در بارهٔ اکراد شعله فروز بود اسکندر سلطان با تیغ و کفن بپایهٔ سریر اعلی آمده شرف بساطبوسی دریافت با وجود آنکه دفع
و رفع او از آنچه متضمن چندین مصلحت دولت بود حضرت اعلی از جرأت چنین آمدن او از آن اغماض فرموده بلفظ گهربار با او خطاب فرمودند که از اعمال
ناشایست که از تو بظهور آمد مستحق قتل و سیاست شده و ترا زنده از دست گذاشتن مستتبع مفاسد عظیمه است اما چون خود آمدهٔ در این مرتبه از سیاست
تو گذشتیم اگر من بعد خلاف دولتخواهی از تو بظهور رسد آمادهٔ سیاست باش که عنقریب خرمن عمرت بآتش غضب شاهانه سوخته بباد فنا خواهد رفت
و بخلعت فاخره سرافراز گردانیده رخصت معاودت دادند و او در کمال خوف و غایت دهشت روانه شد و از واهمه و بیم که بر او غلبه کرده بود دیگر
آرزوی آمدن درگاه معلی نکرد اما عاقبت بکفران نعمت گرفتار گردیده تمتعی از دولت نیافت

ذکر ایلچی فرستادن ولی محمد خان پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان بدرگاه سعادت آشیان

از سوانح این سال آنکه ولی محمد خان فرمان فرمای ممالک توران جهت استحکام قواعد الفت و دوستی شاه محمد میرزا اوزبک خزانچی را برسم
رسالت بپایهٔ سریر اعلی فرستاد از زمانیکه دین محمد خان برادر بزرگتر در دار السلطنهٔ هرات با حضرت اعلی شاهی ظل الهی مصاف داده از معرکه
زخمدار بیرون رفته بعالم عقبی شتافت و برادرش باقیخان در ماوراءالنهر و ترکستان برتبهٔ بلند سلطنت و فرمانروائی رسید آن سلسله
با این دودمان قدسی نشان اظهار مخاصمت و عناد مینمودند تا آنکه در سنهٔ بارس ئیل احدی عشر و الف بنوعی که در وقایع آن سال تحریر یافته سفر بلخ
اتفاق افتاده ساحت آن ولایت لگدکوب مواکب همایون گردیده باقیخان گوشمال بلیغ یافت بعد از آنکه او باجل طبیعی از هم گذشته سلطنت ماوراءالنهر
و ترکستان بولی محمد خان برادر کوچکتر او قرار گرفت در سنهٔ قوی ئیل خمس عشر و الف که جهانگیرخان با یار محمد میرزا بر سر بلخ رفته بودند بنا
بر قتل یار محمد میرزا جهانگیرخان کاری نساخته منهزم بغرجستان آمد و رایات ظفرآیات شاهی بجانب شروان در حرکت آمده بتسخیر قلعهٔ شماخی
مشغول بودند ولیمحمد خان پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده لشکر عظیم بتاخت خراسان فرستاد و بنهجی که در وقایع آن سال مرقوم کلک شیرین
مقال گردیده جنود اوزبک کاری نساخته خایب و خاسر باز گردیدند ولی محمد خان از آن حرکت پشیمان گشته صلاح حال خود در آن دید که با اولیای
دولت قاهره الفت و آشنائی کرده صداقت و دوستی ورزد کسان خود نزد بیگلربیگیان خراسان فرستاده ابواب آشنائی مفتوح ساخت و نسبت
بحضرت اعلی شاهی ظل الهی اظهار اخلاص و هواخواهی نمود و امراء ذوالاحترام حقیقت بپایهٔ سریر اعلی عرض نمودند طبع دوستی دوست همایون اعلی
بمضمون آنکه (بیت) چو دشمن دوستی ورزد زیاری　تو هم چون دوستان کن دوستداری　که در باغ محبت آخر کار
نهالش دوستداری آورد بار　با او در مقام الفت و اتحاد درآمده نامهٔ محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا علی بیگ یوزباشی ترکمان
فرستادند و ولیمحمد خان بنوید عاطفت و اشفاق شاهی مسرور گشته شاه محمد میرزای خزانچی که از معتبران بساط دولت او بود برسم رسالت بملازمت

عتبه

خوب گزیده را بجاهای دوردست فرستاده یا بوی چند بدنژاد کردی در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر حکایت ایلچی بمیان آید آنها را بنظر رسانند
و بسر تحقیق پیوست که همیشه با سرداران روم و مخالفان این دولت بازگشت نموده اظهار هواخواهی رومیان مینموده اند و با عجزه و رعایا و شیعیان
مراغه بتعصب مذهب بآئین ظلمه و ستمکاران سلوک نموده دود از نهاد مظلومان برآمد و از جور و تعدی دادخواست و طلب غیف بجناب عموم آنطایفه
مظلومان بکره اثیر رسیده و دست تعدی ایشانرا از گریبان معتقدمان کوتاه گردانیدن بسر حد وجوب کشیده مجملاً دفع شر آن قوم بدکیش
نفاق اندیش که از مسلمانی جز نامی نداشتند بر ذمت همت شاهانه و خاطر معدلت آئین پادشاهانه لازم آمده آتش قهر و غضب که مکنون خاطر انور بود
بنوعی شعله کشید که جز بخون آن شوربختان و تحریک شمشیر آبدار شعله نشان انطفا نمیپذیرفت درحینیکه موکب همایون بحوالی قلعه کاودول که مسکن
او بود رسید روزی قباد خان با یکصد و پنجاه نفر از مردم معتبر از مسکن خود متوجه اردوی معلی گشته وقت عصری به دولتخانه همایون رسید و با چهار
نفر از اقربای خود ببارگاه سپهر اشتباه درآمده چون داخل سراپرده محفل معلی گردید در وقت موزه کشیدن حسب الاشاره اعلی غلامان او را
بارفقا بمیان گرفته پیکر وجود شانرا به تیغ تیز ریز ریز کرده مجال حرکت و دم زدن نداده اند و جاد خبیثه ایشانرا از عقب کوچه سراپرده کشیدند و بنابر آنکه
آسیبی از آن بداندیشان بغلامان و ملازمان رکاب اقبال نرسد علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو را حکم شده بود که بر در سراپرده ایستاده
آنجماعت را یک یک بمجلس طلب بنمود و چون داخل سراپرده محفل معلی کردند غلامان درگاه معلی بقتل ایشان پرداخته اجساد قتیلان از عقب کوچه
سراپرده کشند که از نظر آیندگان پنهان باشند و علیقلی خان و ایشیک آقاسیان حسب الفرموده عمل مینمودند و هر کدام می آمدند بیاران ملحق
میگشت تا بیست سی نفر بدین قاعده کشته سایر مردم بیرون اندکی بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان باندرون آمده خون بسیار مشاهده نمود که
ریخته شده و از قباد خان و پیش آمدگان اثری نیافت فریاد برآورده دست بخنجر برد و از حاضران بارگاه معلی محب علی بیگ شاهی سیون
شاملو را زخمی زده دو سه نفر دیگر که از عقب او می آمدند خود را پس کشیده عزم بیرون رفتن کردند غلامان و قورچیان ایشانرا در حریم سراپرده بقتل
آوردند بیرون خبردار شده بجانب اسبان خود دویدند بعضی در جلوخانه کشته شده بعضی دیگر در حین فرار در میان اردو بقتل آمدند و حضرت اعلی
بدان محفل مهابت اثر تشریف آورده همان لحظه بدولت و اقبال بر سمند باد پای آسمانی خرام برآمده بر سر قلعه کاودول توجه فرمودند و جنود
قزلباش جوق جوق بقتل و غارت عشایر مکری مأمور گشته باطراف و جوانب رفتند و مرکب معلی پاسی از شب گذشته بپای قلعه کاودول رسید
هنوز این خبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال مآثر داخل قلعه شدند و هر کس در آنوقت بدست در آمد از پای فتاد علیقلی خانرا با پسر چهار دیگر که در
آن حوالی بود فرستادند و موازی پنجاه شصت نفر از مردم آنحضار را دست و گردن بسته بدرگاه معلی آورد و غازیان کینه خواه بطریقه ایلغار بعضی
آنگروه را براه عدم فرستادند و بسیاری از آنطایفه را که غازیان می آوردند بیلداران و خدمت بیشگان بضرب بیل و چماق و مطراق سر و مغز
ایشانرا در یکدیگر می کوفتند چهل پنجاه نفری از خیل مکری با امیرخان بیگ برادر شیخ حیدر که در کرمرود بودند سفندیار بیگ آوچی باشی عرب گرلو حسب
الفرمان همایون بایلغار بدانجا رفته بفنون سپاهیانه آن بیخبرانرا بدست آورده نقش وجود همگی را از لوحه هستی ستردند حسین سلطان برادرزاده
شیخ حیدر را با جمعی در ارومی بودند حسنخان و امرا در آنجا بدفع ایشان پرداختند مجملاً قتل عام آنطایفه بقلم تقدیر در صفحه روزگار ثبت شده
بود در آنچند روز که در پای قلعه کاودول بودند فوج فوج و گروه گروه را که می آوردند معروض تیغ سیاست گشته بهرام خون آشام لحظه از
تیغ زدن و خون ریختن نمی آسود چنانکه از اویماق بیگ و اوریاد و غیر ذلک که در میانه مکری مانده با آنجماعت می آوردند بجرم آنکه در میان طبقه
مخالفه دولت توقف نموده در میان تسلط رومیه بمیانه قزلباش نیامده اند کشته میشدند مجملاً دود از دودمان طایفه مکری برآمده مردان طعمه
شمشیر آبدار و نساء و صبیان بذل اسر و رقیت گرفتار آمده مکافات عمل یافتند بعد از چند روز که سورت غضب پادشاهی فی الجمله تسکین یافت
شیر بیگ نامی از آنجماعت را که با حضرت اعلی شاهی دم از اخلاص و دولتخواهی میزد و برادرش مقصود بیگ نام در سلک ایشیک آقاسیان درگاه

[حاشیه:] رفتن شاه عباس ... و کشته شدن قباد خان

[حاشیه:] قتل عام طایفه اکراد مکری

سال بیست و چهارم جلوس شاه عباس اوّل

اقامت داشتند و در زمان حضرت شاه جنت مکان امارت آن طایفه با میره بیگ نامی متعلق بود بعد از سنوح واقعهٔ آنحضرت و اوان جلوس نواب
سکندرشان سلطان محمد پادشاه که سلطان روم نقض عهد پدران نموده عالم آرمیده را بشورش آورده پرآشوب گردانید فتنه انگیزان شورش
طلب سرحدات روز بازار گرم گشت امیرهٔ مذکور که سالها نمک پرورد این دولت بود بشیوهٔ حرام نمکی و عصیان و طغیان پیش گرفته شعار هواخواهی
رومیان ظاهر ساخت و بقتل و غارت ایل و الوسات ساکنین سلدوز و میاندواب مراغه و آنحدود اقدام نمود و بر سر ایلچی قراچوق که ایلچی
خاص حضرت شاه جنت مکان و بخوبی شهرهٔ جهان بود آمده جمعی کثیر از عمله و حارسان ایلچی بقتل آورده ایلچی را متصرف شد و پیوسته با امرای قزلباش
که حاکم مراغه میشدند در تنازع و جدال بود و دقیقه از دقایق بی باکی در قتل و غارت و اسر ناس و صبیان فروگذاشت نمیکرد بعد از فوت امیره بیگ
شیخ حیدر بوساطت بگلربیگی رومیان امارت یافته زیاده از پدر در میانهٔ ایل استقلال یافت اما در زمان فرمانروائی سلطان محمد خان با جعفر
پاشای بگلربیگی تبریز سرکشانه سلوک میکرد و چند مرتبه کسان خود را با عرایض اخلاص بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاده اظهار هواخواهی
مینمود و در حینی که رایات جهانگشای شاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی متسخر ممالک آذربایجان بلندی یافت شیخ حیدر بشرف آستان بوسی مشرف
گشته نوازش و تربیت یافت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی زلات سابق طایفهٔ مکری را بعفو و اغماض مقرون گردانید و الکاء مراغه و توابع را که
همواره یکی از امرای عالیقدر قزلباش مفوض میگشت باو مرحمت فرمودند و او در پای قلعهٔ ایروان چنانچه در طی آن احوال تحریر یافته در معرکه
رومیان بقتل آمد و حضرت اعلی بمحض حق گذاری جای پدر و الکاء او را بقباد خان پسر او که هنوز طفل بود شفقت فرموده ریش سفیدان ایل و عشایر
مکری را باستمال عنایات و الطاف خسروانه گردانیده بمتابعت و ماموریت او ساختند و امر فرمودند که تا بزرگ شدن پسر از سخن و صلاح والدهٔ او که از نجبات
اعیان قزلباش و عورت عاقله بود بیرون نروند و بنابر انتظام مهم قباد خان یک برادر شیخ حیدر را که امیرخان بیک نام داشت از میان قبیله
بیرون آورده در الکاء کرمرود جا و مقام و اقطاع مرحمت فرمودند و یک برادر دیگرش خان ابدال نام که طالب امارت بود و از تربیت برادرزادهٔ
طفل خردسالی طریق عصیان و طغیان پیش گرفت جمعی از فتنه انگیزان قبایل مکری را بر سر خود جمع نموده آثار خلاف از او بظهور میرسید مکرر لشکر
بر سر او فرستاده سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساختند بالاخره پناه بامیرخان برادر برده دستبرده بنوعی که مذکور شد با او میبود و بیمن تربیت
و الطاف شاهانه کل قبایل مکری بقباد خان تعلق گرفته استقلال یافت اما در میانهٔ سرخیلان ایل مذکور جمعی مفسد خانه برطینت شغال طبیعت بودند که
در بادیهٔ خودسری نشو و نما یافته از طریق فرمانبرداری دور بودند و با طبقهٔ قزلباش که در مراغه املاک و اقطاعات داشتند سلوک ناهموار پیش
گرفته بطریق ارباب عنف و طغیان تمکین صاحبان در املاک موروثی نمیدادند و قباد خان نیز که بسن رشد و تمیز رسید از غایت جهل و خبث باطن
باغوای مفسدان مکری بخلاف حکم رقم تملک بر کل ولایت مراغه و املاک و اقطاعات ملازمان درگاه شاهی کشید و با طبقهٔ قزلباش سلوک
ناهنجار مینمود و هر چند در این چند سال نافرمانی و اطوار ناپسند از او و اتباع بظهور میآمد خاطر مبارک اشرف غبارآلود میشد بمحض رأفت جبلی
و حق گذاری شیخ حیدر بعفو و اغماض مقرون میگردانیدند تا آنکه بدسلوکی و نافرمانی ایشان از حد اعتدال تجاوز نمود چنانچه در سال گذشته
حکم شده بود که قباد خان نزد اعتماد الدوله رفته در تسخیر قلعهٔ دمدم با عساکر ظفرشعار رفیق و مددکار باشد از آنخدمت نیز تخلف جسته نرفت و چون
دانست که رایات نصرت آیات در هنگام بهار جهت انتظام مهام آنطرف متوجه ییلاقات آنحدود خواهد شد باتفاق برادر با چند نفری از ملازمان متوجه
قراباغ شده در یورت قشلاق بملازمت اشرف رسید چون تمرد و بدسری آن قوم سرکش باعتماد بر ضمیر منیر پرتو ظهور انداخته زیاده از این مسامحه در دفع
و رفع آن خودسران مفسد منتج انواع مفاسد بود و شایستگی تربیت و اعتماد نداشتند لهذا سیاست بلیغ آن طایفه در خاطر جهان پیرا رسوخ
یافت تا بنابر حکمتهای عملی و نظام سلسله ظاهر روز بروز نوازش و التفات درباره او بظهور میآمد تا آنکه رایات جلال متوجه ییلاقات گشته در حدود
مراغه نهضت واقع شد در آنجا بظهور پیوست که قباد خان و سفیدریشان آن قوم باندیشهٔ باز خواست ایلچی قراچوق افتاده از روی مکر و حیل اسباب

 بیرون فرستادند در اثنای این رفت و آمد از خانهٔ الیاس خلیفه شورش و غوغائی برخاست و چنین معلوم گشت که در وقتیکه خان ابدال مکری را
بمنزل الیاس خلیفه فرستادند خلیفه در سیبهٔ خود بود ملازمانش لوازم مهمانداری و توضعات رسمی پرداخته شربت آورده‌اند در این اثنا خلیفه که
مرد صوفی صاحب اخلاق ساده لوح بود با سه چهار خدمتکار بیرون چند با مهمانان توضعات میزبانانه کرده بملازمانش خطاب و عتاب آغاز نهاد که این
شدت گرما چرا تا غایت تکلیف گشودن اسلحه و یراق بیاران نکرده‌اید که باستراحت مشغول شوند خدمتکاری پیش میرود که یراق ایشانرا گشوده
مخفف سازد خان ابدال و رفقا خیال دیگر کرده فی الفور از جای خود جسته شمشیرها برهنه کرده در میان خرگاه دو سه زخم بر الیاس خلیفه زده چند
نفر از اقوام و ملازمانش که بی آلت جارحه و یراق در میان خرگاه بودند زخمدار کردند و غازیان قراداغلو خبردار شده از بیرون شمشیرها آخته
بخرگاه در آمدند الیاس خلیفه را با دو نفر قوم او مقتول و چند نفر را زخمدار یافتند روی بخان ابدال آورده او را با رفقا پاره پاره کردند
و این واقعه مصدق قول حسنخان گشته اعتماد از آن طایفه برخاست غازیان قزلباش دست بشمشیر برده شروع در قتل جمعی که در این روز پیشتر از امیرخان
بیرون آمده بودند خواه اکراد و خواه جلالی کردند چه بنا بر آن طبقهٔ غدار در آنوقت حکم امان پاس داشت مجملاً تیغ بیدریغ غازیان آتش افشانی درآمده
شورش و غوغای عظیم پیدا آمد میرخان و رفقای او نیز از مشاهدهٔ اینحال و هجوم لشکر قزلباش که خیمه و خرگاه ایشانرا مرکزوار در میان
گرفته بودند از جای خود حرکت کرده سوراخها در نمد خرگاه کرده غازیانرا بتفنگ گرفتند چون کار باینجا رسید از اینطرف نیز تفنگچیان خیمه و
خرگاه را بتفنگ گرفتند بیست سی نفر از ایشان تفنگ خورده دیگران با شمشیرهای آخته بیرون آمده جنگ کنان راه عدم پیمودند و جنود قاهره
بمثابه دست بقتل و غارت برآوردند که چند نفری از محصوران که شش ماه بود بیرون آمده اظهار شاهی سیونی مینمودند در این غوغا قتل و
غارت یافته تر و خشک بآتش قهر سوخته شد آن جماعت نیز که در بالای قلعه بودند بیتاب و توان گشته رضا بقضا داده معروض تیغ یاسا گردیدند
القصه از قضای قضای بی اختیار بضرورت روی داده بعقوبت نکوهیده گرفتار آمدند از تقریر بعضی اکراد بتحقیق پیوست که امیرخان و رفقا چنین
کنکاش کرده بودند که رستگاری ما از دست قزلباش ممکن نیست یراق بسته بیرون میرویم جمیع امرا در مجلس جمع میشوند ما دست بشمشیر کرده تا جزوا
شدن بر دنیان امرا را در اندرون خیمه بقتل میآوریم اگر توانیم بدر رفت فهو المطلوب و الا باری خون خود گرفته مردی کشته شویم بدین جهت از خان
ابدال این جسارت بظهور آمده باعث قتل الیاس خلیفه گردید و العلم عند الله بعد از این واقعه پسران کوچک و بازماندگان امیرخان را باردوی معلی
آورده اموال و اسباب اهل قلعه بغازیان تقسیم یافت و در حینیکه اردوی گردون شکوه در کادول مراغه نزول داشت حقایق اینحال
بعرض اقدس رسیده حسب الامر گنجعلی خان با جمعی از تفنگچیان چند روزی در پای قلعه توقف نموده سایر امرای عظام و عساکر ظفر فرجام بدرگاه
عالمپناه آمده در چمن قراچوق بموکب همایون پیوستند ایالت و دارائی الکای اردمی بقبان خان برادر مقرب الحضره محمد بیک بیگدلی تفویض
یافته مبلغ سه هزار تومان زر نقد جهت ضروریات قلعه و مدد خرج غازیان لازم او شفقت شد و مقرر گشت که از حدود سارو قرغان
و کاورود تا سلماس همگی امرا و حکام بچار و لچار او حاضر گشته از سخن و صلاح او بیرون نروند و با قشون آراسته بدانجا رفته
بتعمیر قلعه و آبادانی پرداخت و گنجعلی خان و تفنگچیان آمده بموکب ظفر قرین ملحق شدند

ذکر توجه رایات نصرت آیات شاهی بصوب مراغه و مغضوب گشتن طایفهٔ مکری و قتل عام آن طایفه

طبع سخن پرداز عنوان جریدهٔ اخبار و دیباچهٔ حقایق آثار زر استیاری اقلام عنبر فام که بلبل نوایان چمن حکایات و نغمه سرایان انجمن روایتند
بدینگونه آرایش میدهند که عشیرت مکری در سلک متابعان این دولت روز افزون منسلک و در حدود کادول مراغه و سلدوز و میان دوآب

کشته شدن الیاس خلیفه

کشته شدن ابدال خان و ...

سال بیست و چهارم جلوس شاه عباس اول

در منزل کیخعلی خان بودند آخر روز که بمنزل خود آمدند بتوبخانه رفته سرکاری توپچیان کردند اول شام بدیوانخانه آمده بعد از ادای فرایض
تا دودانگ شب بدستور معهود با مجلسیانش در کمال شگفتگی صحبت داشت هنگام خواب بخوابگاه خود رفت راقم حروف هنوز بوثاق خود نرسیده
بود که کس بطلب آمد فقیر متحیر گشت که آیا باعث طلب چه بوده باشد دیگری رسیده گفت که جناب میرزائی بفیض اله هم گذشت همگنان را حیرت
عظیم دست داد امراء عظام را اخبار نمودیم همگی جمع شده صورت واقعه را بخدمت اشرف عرضه داشت نمودند و در همانشب نعش را از پای
قلعه بزیر آورده بغسل و تکفین پرداختند و آخر همان روز روانه تبریز کردند و امرا کس فرستاده امام قلی خانرا با جنود قاهره که در سلماس
بودند طلب داشتند از وقوع این واقعه فی الجمله افسردگی روی داده کار قلعه که بنزدیک رسیده بود بتعویق افتاد محصوران که فوج فوج
بیرون میآمدند استقامت یافته پای در دامن کشیدند تا آنکه محمد بیک بیکدلی شاملو که بسرداری موسوم گشته بود در رسید و امراء عظام سابق
و لاحق و قورچیان از سر جد و اجتهاد شروع درکار کرده در اندک روزی سیبها از طرف بالا و پائین بدیوار و بروج رسیده بضرب توپهای
سنگ انداز تزلزل در بنیان بروج افتاده رخنها پدید آمد و از طرف بالا دلیران قلعه گشا هجوم آورده دو برج را متصرف شدند و از طرف
غربی سیبه پیربوداقخان پیش غازیان ترکمان بپای مردانگی بر بروج قلعه پائین که پسر بزرگ امیرخان بحراست آن قیام داشت صعود نمودند و محافظان
از مصادمه عاجز شده دست از آن باز داشته بقلعه بالا گریختند و حصار مفتوح گشته از آنجا شروع در کندن دیوار بین القلعتین کردند کار محصوران
باضطرار انجامید محافظان بوزلق کس نزد امرا فرستاده امان طلبیده بوزلق را بتصرف دادند چون سه حصار استوار قلعه از دست رفت
اکراد از مدافعه و حصارداری عاجز گشته همگی بخانه امیرخان که آنرا هم بارزین قلعه کرده بود در آمده چاره جوی شدند و غازیان بخوف خود را
از بروج بمیان قلعه انداخته سوای خانه امیرخان بر سایر بروج و باره و منازل تسلط یافتند امیرخان از همه طرف بلا را بر خود محیط یافت اکراد را
از جنگ و جدال منع نموده کس نزد محمد بیک فرستاده التماس نمود که او با غازیان شاملو بقلعه در آمده او را از حسن خان و لشکریانش که
فیمابین خونها ریخته شده و از ایشان خایف است صیانت نماید و او را با پسران و منتسبان بسلامت بدرگاه معلی رساند در این اثنا رخان
ابدال لکری با چند نفر از مردم خود بیرون آمد او را انجانه الیاس خلیفه قراداغلو فرستادند که مهمان او باشد بعد از او محمد بیک برادر طول
با جلالیان که در قلعه بودند بیرون آمدند او را نیز با اتباع هر چند نفر بجمعی سپردند که مهمان ایشان باشند بعد از آن محمد بیک حسب الالتماس امیرخان
بقلعه رفت امیرخان با پسر بزرگ و جمعی از قبیله برادوست و غیر ذلک قریب بیکصد نفر همه زره پوش با تفنگ و اسلحه و یراق جنگ از خانه بیرون
آمده با محمد بیک ملاقات کردند و تا دویست نفر دیگر در قلعه بودند محمد بیک جمعی را بمحارست اهل قلعه مأمور ساخت که احدی متعرض جانهای
اکراد نگردد و امیرخانرا با اتباع بمنزل خود آورد و خیمه و خرگاه بزرگی جهت ایشان علیحده نصب کرد و حسنخان و امرا را طلب داشت
که آمده با امیرخان ملاقات نمایند و درباره او و اتباعش بدانچه صلاح دولت قاهره دانند عمل شود و خود با برادران با امیرخان و رفقا نشسته
بلوازم میزبانی قیام داشت که حسنخان بحوالی خیمه رسیده کس فرستاده محمد بیک را بیرون طلبید از نیامدن حسنخان بآنمجلس و بیرون رفتن محمد بیک
اضطرابی در حال ایشان پدید آمد و حسنخان بمحمد بیک خطاب کرد که عجب از عقل و دانش تو بود که با این جماعت یاغی طاغی که دست از جان شسته اند
اعتماد نموده با برادران در میان ایشان نشسته صلاح در این است که این جماعت را از یکدیگر متفرق ساخته امیرخانرا با پسر و چند نفر از اقوام نزد
خود نگاهداشته رفقا را هر چند نفر بیکی از امرا بسپاری که بعد از عرض بدانچه حکم شود عمل نمائیم محمد بیک را معقول افتاده کس نزد امیرخان
فرستاد که بودن شما و اینقدر مردم در یکجا میسر نیست شما با پسر و اقوام درین خیمه بوده باستراحت مشغول شوید امیرخان قبول کرد اما رفقا
راضی نشدند و با و گفتند که ترا خاطر جمع است که امرا بخود سپرده تقبل توجهات مینمایند اما تا یک تن از ما زنده میگذارند و میانه ما و تو معهود چنین بود
که در شدت و رخا با هم باشیم حالا توجهات و دوره را غنیمت شمرده از ما جدا میشوی ما جدا نمیشویم و اگر کشته باید شد بر سر یکدیگر کشته میشویم و جواب

فتح قلعه ایروان

اندیشه در تسخیر قلعه اهتمام نماید انشاء الله

شرح فتح و تسخیر قلعهٔ دمدم و قتل امیر خان و اتباع و قضایائی که بعضی در زمان حیوة اعتماد الدوله و بعضی بعد از آن بتقدیر ملک منان روی داد

خامهٔ وقایع نگار صحیفهٔ اخبار را بدین آئین آرایش میدهد که چون از تسخیر سوق بنابر کثرت بارندگی و تقاطر امطار چنانچه مذکور شد مقصود بحصول نپیوست قرار یافت که همگی امراء عظام سیبها کوچه سبد پیش برده قلعه را بتوفیق الله بزور بازوی مردانگی و قهر و غلبه مفتوح سازند و جناب دستوری از منزل خود کوچ کرده بطرف سیبهٔ جسنخان آمده یک سیبه بسرکاری صفرقلی بیگ چکنی بخود و ملازمان درگاه شاهی مخصوص گردانیدند و در آن سیبه نشیمن ساخته رحل اقامت انداختند و از همه طرف شب و روز سعی نموده مصالح می کشیدند و سبد بافان سبد میبافتند و جمعی خاک و گل جهة پر کردن سبد از راه دور میآوردند و تخته بطری را آهن بر روی کشیده گردونی تعبیه کرده در برابر کوچه سبد میداشتند که کارکنان درعقب آن کار کرده از آسیب گلوله ضربزن و تفنگ محفوظ باشند و بدین وتیره شبها کار کرده ذرع ذرع پیش میرفتند و روزها پاس آن میداشتند معهذا هیچ شبی نبود که دو سه کس از آسیب ضربزن و تفنگ ضایع نشود و تخت جسنخان و الیاس خلیفه قراداغلو و سیبهٔ فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهانی بهمین طریق که مذکور شد سیبه را بپای برج بزرگ خارج قلعه برده بدیوار رسانیدند قرابیک نام وکیل امیرخان با فوجی از اکراد بحراست آن مشغولی داشتند نقبچیان دو سه روز کار کرده چوبهائی که جهة استحکام عمارت در میان خشت و گل کشیده بودند آتش زده سوختند تزلزل در ارکان آن افتاده قریب بظهری که کارکنان بجهة اکل و شرب بیرون آمده بودند یکطرف برج کنار دره متحرک گشته فرو ریخت جمعی از مستحفظان در میان خاک از بالا بپائین دره افتادند چون اینحالت مشاهده افتاد جناب دستوری بجسنخان اعلام کردند که دیگر چه جای ایستادنست برج یورش میباید کرد و جسنخان مردم سیبهٔ خود را بیورش مأمور گردانید اول کسیکه قدم بربالای برج نهاده قرابیک را بتفنگ زد و سرش را بریده آورد پهلوان محمد نام شخصی بود از تفنگچیان خوزانی صفهانی از پی او ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر برج برآمده هفت هشت نفر را در بالا بقتل آورده سر بریدند خواهرزادهٔ امیر خان جوان خوش روی صبیح الوجه در کمال حسن و لطافت از بالای برج بزیر افتاده آسیبی بجان با ورسیده بود یکی از ابلهان طایفهٔ چینی جارسان در دره باو دست و گریبان شده همان لحظه بقتلش پرداخت و سرش را بریده آورد جناب اعتماد الدوله نسبت آنشخص را ملامت بسیار کردند و از جایزه و جلدوئی که چشم میداشت بهره نیافت القصه برج بتصرف درآمده مستحفظانش اکثر بقتل درآمدند و چند نفر در زیر خاک مانده هلاک شدند و تسخیر آن برج فتح باب فتح قلعه گردید چنانچه عنقریب نگاشته کلک بیان میگردد راقم حروف را که در این یورش در رفیق جناب دستوری بود این رباعی از خاطر فاتر سرزده بود سمت تحریر یافت

(رباعی)

این برج که یافتی بفتحش تأیید
از مطلع آن برآمدی چون خورشید
کوتاه بُدی ز رفعتش کیوان را
از دامن خاکریز او دست امید

چون برج مذکور که بسنگ راه غارنایان بود از میان برخاست کار بر ایشان آسان گشته در عرض ده روز سیبها را بحوالی قلعه رسانیدند و توپخانه ترتیب داده یک توپ بزرگ و بالیمز را در طرف قلعه بالا و یک توپ دیگر را در طرف قلعهٔ پائین سیبهٔ پیر بوداقخان نصب نموده شروع در انداختن کردند و کار بر محصوران تنگ گشته امیرخان سراسیمه شد و اکراد قطع امید کردند چون جمعی از اعوان و انصار او در این معارک کشته شدند سایر محصوران متزلزل گشته آغاز بیرون آمدن کردند و هر روز ده کس و بیست کس از اکراد و جلالی خود در سیبها انداخته اظهار شاهیسونی مینمودند و جناب دستور کرم دست دریانوال ببذل و احسان گشاده بیرون آمدها را بخلاع فاخره و انعامات مینواخت مجملا مهم قلعه بجائی رسید که در همان دو سه روز مفتوح گردد از قضای آسمانی واقعهٔ ناگزیر اعتماد الدوله که در فوق بتحریر پیوست روی داد و شرح واقعه آنکه روزی باتفاق امرا

شجاعت پهلوان محمد خوزانی

سال بیست و چهارم جلوس شاه عباس اول

مقرب الحضره قرچقای بیگ است بجانب شیروان که چون بعضی از حکام داغستان و وحشی صفتان طبرسران از ساختن قلعه که شرح آن
گذشت و استیلاء ذوالفقار خان رمیدگی یافته بمظنه آنکه استیصال آن طایفه مکنون خاطر اشرف است در اندیشهای تباه افتاده بیراهه میرفتند
مقرب الحضره مذکور را با فوجی از غلامان و چپاول حضرت نشان بشیروان فرستادند که ذوالفقار خان و امرای آنجا را بخود ملحق ساخته تا شابران بروند
و نخست استمالت نامها بحکام داغستان فرستاده خاطر دغدغه آلود آن طبقه را اطمینان بخشند و هر کدام در مسلک دولتخواهی و یکجهتی ثابت قدم بوده
با ایشان آمد شد نمایند متعرض نشده پسران یا برادران و اقربای ایشان را همراه گرفته بدرگاه معلی آورند که ملازم رکاب اشرف باشند و
هر کدام سالک طریق خلاف باشند سزای او در کنارش نهند و مقرب الحضره مزبور حسب الفرموده بدانصوب رفته باتفاق ذوالفقار خان و امرا
شیروان عزیمت شابران نمودند از سوانح آن سفر واقعه عبرت بخش کشته شدن ذوالفقار خان است که از موقف جلال حکم قضا نفاذ در آن
باب بنفاذ پیوسته بود قرچقای بیگ ببهانه آنکه رقمی از جانب اشرف رسیده که باتفاق در خلوت گشوده بمضمون آن عمل نماییم بخیمه او رفت و چند
نفر از غلامان مواضعه نموده همراه برد بعد از ملاقات و تواضعات رسمی خیمه را خلوت کردند غلامان قرچقای بیگ از چپ و راست او را بشمشیر
گرفته بقتل آوردند ایالت و دارائی مملکت شیروان به یوسفخان میرشکارباشی که سابقا حاکم استرآباد بود تفویض یافت از خواص ملازمان ذوالفقار
خان جمعی از اویماق قیصر امانلو در سلک قورچیان عظام انتظام یافته بقیه لشکر او بدستور بملازمت یوسفخان مامور شدند حکام داغستان
که از ذوالفقار خان خایف و هراسان بودند از قضیه قتل او اطمینان یافته بخوف و دهشت مسرور و شادمان بقرچقای بیگ بازگشت و آمد شد نموده اظهار
اخلاص و دولتخواهی کردند و کسان خود را با پیشکشهای لایق همراه مشارالیه بدرگاه عالمپناه فرستادند آنچه مردم ظاهربین از این واقعه تفرس نمودند
بجز رضاجوئی حکام داغستان که از او رمیده بودند سبب دیگر بخاطرها نرسید چه مصلحت دولت اقتضاء آن کرده بود اما بر عقلاء و خردمندان
دوراندیش روشن بود که سبب قتل خان عظیم القدری چنین تزلزل و فتوری است که در بنیان اخلاص او پدید آمده نقش خیالات باطله و اندیشهای تباه
که بدستیاری دیو غرور و پندار در صفحه خاطرش تصویر یافته بود در آیینه ضمیر اشرف اعلی که مرآت تجلیات صور اشیاء است انعکاس یافته
سزای بی اخلاصی در کنار خود دید بلی مرد خردمند عاقبت بین در اندیشه باید که در نشاء جاه و بزرگی و علو شوکت و اجلال هوش افزا بوده از
باده نخوت و غرور بدمست نگردد و پای اندیشه اش از شاهراه خردمندی نلغزد بالجمله قرچقای بیگ بعد از نظم و نسق مهمات شیروان و داغستان
باردوی نصرت نشان عود نموده چون جماعت اکراد شهرت داده بودند که حکام طایفه عمادیه و سهران و امثال ذلک از نصوح پاشا که در دیار
بکر بود استمداد کرده متوجه اروم میشوند که امیرخان را از تنگنای محاصره نجات دهند حضرت اعلی رعایت حزم و احتیاط کرده امام
قلی خان حاکم لار را با بعضی از امرا و عساکر و قورچیان و غلامان بدستور سال گذشته بجانب سلماس فرستادند که هرگاه اعتماد الدوله را بکومک
مدد احتیاج افتد بدان اقدام نمایند و اگر آن اخبار فروغی از صدق نداشته باشد در همانجا رحل اقامت انداخته از سرحد و آن حدود خبردار باشند
بعد از رفتن آن گروه چون هوای قراباغ روی بگرمی آورد هنگام توجه ییلاقات بود که واقعه ناگزیر اعتماد الدوله چنانچه در ذیل مرقوم میگردد
در پای قلعه وقوع یافته بعرض اشرف رسید حضرت اعلی از قضیه فوت چنان وزیر عاقل دانای خیراندیش که فرید عهد و ارسطوی زمان بود متاسف
گشته بنا بر حقوق خدمت در این سلسله تخصیص اعتماد الدوله که قریب بیست سال بود که در خدمت آنحضرت در کمال راستی و درستی و اخلاص بخدمات
و جان سپاری قیام داشت میرزا ابوطالب خلف صدق او را که بزیور قابلیت و استعداد آراسته با وجود خردسالی در خدمت علمی مصداق کلام
(الولد سر ابیه) و در فضایل و کمالات علمی از والد در پیش بود بمنصب جلیل الاعتبار وزارت دیوان اعلی سرافراز کرده جای پدر را ارزانی
داشتند و از یورت قشلاق کوچ فرموده متوجه ییلاقات جانب تبریز گردیدند و مقرب الحضره محمد بیگ بیگدلی شاملو را که از نزدیکان بساط قرب و منزلت
بود بمظنه آنکه مبادا از فوت اعتماد الدوله اختلالی در امور قلعه گیری روی دهد بجانب ارومی فرستادند که باتفاق امراء اخلاص پیشه درست

کشته شدن ذوالفقار خان بیگلربیگی

اندیشه

وفات محمد زمان سلطان بایندر

سرحد با اوزبکیه محاربات قوی روی داده در جمیع معارک بیامن اقبال همایون مظفر و منصور گشته در آنحدود بلند آوازگی یافت و تا این سال دو سال بود که در آنملک در کمال شوکت و اقتدار حکومت مینمود در ینولا باجل طبیعی ملک حیات بقابض ارواح سپرد حکومت آنولایت بمهراب خان قاجار که حاکم مشهد مقدس بود تفویض یافت دیگری محمد زمان سلطان بایندر است که اباً عن جدٍ از امیرزادهای بایندریه ترکمان و پدرانش از زمرهٔ ارباب عقیدت و اخلاص اینددومان و ولایت نشان بوده اند وی از دار العبادهٔ یزد که مسکن آن سلسله بود بار دو آمده چندگاه بملازمت شهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا مشرف بود در ایام طغیان ترکمان و تکلو چون جان آغا خانم همشیرهٔ او در حبالهٔ علیقلی خان شاملو لله و اتکهٔ حضرت اعلی شاهی و متکفل پروردن آن نور پرور دالهی بود بآن تقریب بخراسان رفته چندگاه در دار السلطنه هرات بود بعد از قضایا خراسان بعراق آمده چندگاه در وطن اصلی میبود توفیق زیارت بیت الله الحرام یافته بعد از معاودت سفر خیر اثر حجاز بعز ملازمت اشرف معزز و سرافراز گردیده در سلک ندما و مقربان خاص انتظام یافت و تا حین فوت گاهی در کمال عزت و اعتبار و گاهی از شوخی طبیعت و ستم ظریفی مورد عتاب و خطاب بود تا درینسال که در دار السلطنه قزوین بسعادت مجالست و مصحبتی سرافراز و سرمست بادهٔ تفقدات و اعزاز بود بهلو بر بستر ناتوانی نهاده روز ششم بیماری رخت هستی از جهان فانی بربست مرد ندیم خوش صحبت شعرفهم سلیم النفس بود در شیوهٔ سپاهیگری از شجاعت مورد ثنائی بی بهره نبود در ایام تقرب در خیرخواهی خلایق و القاء کلمه الخیر خود در امعاف نمیداشت اما بعد از ادراک سعادت حج بیت الله الحرام نخواهش طبیعت باحب جاه و دنیا پرستی دیگر باره خود را آلودهٔ معاصی گردانید امید که حضرت ارحم الراحمین از تقصیراتش گذشته مغفور گرداند دیگری حسینقلی

وفات حسینقلی بیگ قاجار

بیگ قاجار برادر امیرگونه خان که پسر گیلانی خدمتکار او بتوهم آنکه مبادا دست درازی بجانب او نماید شبی در حالت بیهوشی دو سه زخم خورده باثر زخمها درگذشت و آن پسر نیز بجهت ضبط و نسق و تنبیه جاهلان بقصاص رسید دیگری از مشاهیر متوفاها حاجی ادهم بیگ برادر حاتم بیگ اعتماد الدوله است که در دار الملک شیراز رحل اقامت انداخته بود و شمهٔ از اوصاف حمیدهٔ او در یونت ئیل خمس عشر و الف در طی احوال

وفات حاجی ادهم بیگ

ملک بهرام و اولاد عظامش در سلک تحریر در آمده بتکرار محتاج نه‌است بالجمله درینسال که از طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس عود نموده بشیراز آمده بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عاقبت سفر آخرت اختیار نمود مرد آدمی قابل سنجیدهٔ پاکیزه روزگار بوده مدتها دامن از مشاغل دنیوی درچیده در اماکن شریفه و کنج انزوا بطاعت و عبادت میگذرانید در دار الارشاد اردبیل این خبر برادر فرخنده سیر و خلف ارجمندش میرزا عبد الحسین که بمنصب والای انشاء ممالک سرافراز است رسید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از وفور عاطفت و بنده پروری تسلی بخش خاطر بازماندگان گردیده خلعت لایق بهریک عنایت فرمودند چون قضایا سنه تخاقوی ئیل بتوفیق الله اختتام پذیرفت اکنون وقت آنست که کمیت خوشخرام قلم را در عرصهٔ وقایع ایت ئیل بجولان در آورد بعون الله

وقایع ایت ئیل مطابق ثمان عشر و الف و بعضها موافق تسع عشر و الف که مبدء سال بیست و چهارم جلوس اقدس همایونست

چون نیر عالم افروز که سلطان چهاربالش افلاک است از طول مکث از قشلاق جدی و حوت ملول گشته میل بیت الشرف نمود یعنی سال ایت ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی آغاز شد کوس نوروزی در عرصهٔ جهان بلند آوازگی یافت آفتاب جهانتاب در روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ذی الحجة الحرام موافق ثمان عشر و الف هجری ببرج حمل تحویل نمود دماغ روزگار که از دم سردی دمی افسردگی داشت از مژدهٔ شمیم روح بخش بهار عطرسائی آغاز نهاده نزهت آباد جهان بتازگی خرمی بخش عالم جان گردید اردوی کیهان پوی در یورت قشلاق قراباغ اقامت داشت و شهریار کامکار ایام نشاط انگیز بهار را در متنزهات دلکش آنولایت بسیر و شکار گذرانیده [illegible] داد دهی و کام بخشی خلایق مشغولی داشتند از سوانح یورت قشلاق قراباغ فرشادن

تقرب

سال بیست و سیم جلوس شاه عباس اول

(۵۶۸)

آلات و نقود طلا و نقره که تخمیناً قریب بسه هزار تومان شد بعتبهٔ اسعید عنایت فرمودند بقیه مردم پاشا بملازمت او مأمور شدند و در آنوقت از طبقه
جلالی خواه ملازمان اشرف و خواه مردم قراسعید و گنج محمد و سایر بلوک باشیان از نیک‌صد زیاده از پانصد نفر در آنولایت نماند
(از وقایع متنوعه) آنکه درینسال شاهنظر سلطان تکلی چغتای حاکم جام بود و در دربند شیروان بمحافظت قیام داشت در
ازای نیکو خدمتی بحکومت مشهد مقدس معلی و رتبهٔ بلند خانی سرافرازی یافت **(متوفاها)** از مشاهیر و اعیان که درینسال سر بنقاب
تراب کشیدند اولا علیا جناب شهزاده مریم سلطان بیگم صبیهٔ حضرت شاه جنت مکان که در حبالهٔ خان احمد والی گیلان بود در اصفهان بجوار رحمت
ملک منان پیوست و اینخبر محنت اثر در ییلاق آق الکت همدان بحضرت اعلی و مخدرات استار این دودمان والا رسیده موجب ملال خاطر
اقدس و منتسبان این سلسله علیه گردید قاضی سلطان متولی آستانهٔ متبرکهٔ مقدسهٔ رضیهٔ رضویه را که در اردوی معلی بود حکم شد که نعش مطهر
آن مریم عهد را بروضهٔ مقدس نقل نماید و مشارالیه بدان خدمت اقدام نموده در حریم روضهٔ مقدس مدفون گردید دیگری از مشاهیر متوفاها
میرزای عالمیان میرزا محمد شفیع است که شمهٔ از حال او در سالهای گذشته گذشته وی از شیخ زادهای کدکن من اعمال نیشابور بود
در عنفوان شباب در مشهد مقدس کسب نویسندگی نزد کتاب سرکار حاکم بوده ملازم کاظم قلیخان پرناک شد بعد از فوت او وزارت ابراهیم
خان ترکمان یافت چون هنوز کوکب طالعش در حضیض وبال بود ابراهیمخان معزول گردید و او در اردوی معلی بی سر و سامان میگردید تا در توشقان ئیل
سنه الف که فرهاد خان بر سر نیشابور میرفت او بخدمت خان رفته التماس ملازمت کرد و بنابر آنکه نیشابوری بود بسمت ملازمت و رخصت همراهی
یافته در آن سفر بتحریر مکتوبات قیام مینمود رفته رفته جوهر قابلیتش ظاهر گشته اعتبار یافت و برشد و کاردانی بسمت استیلا یافته بالاخره برتبهٔ
وزارت ترقی کرد روز بروز عزت و اعتبارش میافزود مکرر از فرهاد خان در خدمت همایون اعلی زبان بتوصیف او گشوده از کاردانی او
اظهار خشنودی کرد بعد از واقعه فرهاد خان منظور الطاف شاهانه گشته بوزارت کل گیلانات منصوب و بدین پایه والا سربلند گردید و در
آن منصب خدمات پسندیده بجای آورده قرب و منزلت تمام یافت تا آنکه بخطاب عالی میرزای عالمیانی سرافراز و بین الاقران بدین لقب
ارجمند شرف امتیاز یافته وزارت دارالسلطنهٔ قزوین نیز علاوهٔ مهمات او گردید و در سنهٔ یونت ئیل خمس عشر و الف منصب جلیل القدر وزارت
کل خراسان اضافهٔ مناصب سابق گشته رتق و فتق و بست و گشاد جمیع امور ملکی و مالی و عزل و نصب عمال و کلانتران برای و رویهٔ او منوط و
مربوط گشته اختیار و اقتدار تمام یافت ظرف طبیعتش گنجایش این مقدار اقتدار نداشت با امرای خراسان خصوصاً مهراب خان حاکم مشهد مقدس
چنانچه سابقاً اشعاری بآن شده سلوک ناهنجار پیش گرفت و از آن حرکات ناهموار شورش دماغی معلوم میشد لهذا حسب الامر الاعلی عزیمت
درگاه معلی نموده در مازندران بدرگاه سعادت آشیان رسید چندگاه از قرب بساط اقدس دور و از مجالست و مصاحبت مهجور بود و در ییلاقات
اصفهان مریض گشته بقزوین رفت و در آنجا بیماری اشتداد یافته در اوایل اینسال دل از ملک و مال برداشته جاه و مناصب دنیای ناپایدار را
بدیگران گذاشته عزیمت سفر آخرت نمود (انت الباقی و کل شئ هالک) تاریخ وفاتش گردید از عمال و گماشتگانش بهزاد بیگ
استرآبادی وزیر گیلان و اصلان بیگ وزیر قزوین و میر ابوالقاسم قوم او وزیر مازندران و خواجه کمال الدین حسین وزیر مشهد
مقدس دیگری از مشاهیر متوفاها بکتاش خان حاکم مرو است وی از اویماق دالمور استاجلو است در خراسان وکیل مرشد قلیخان بکان
بود در عراق از جانب او داروغهٔ اصفهان شد بعد از قتل مرشد قلی خان چندگاه حسب الحکم همایون مقیدی بعضی بلوکات صفاهان بود بعد از
عزلت مدتی پریشان حال میگردید در سنهٔ ایت ئیل سته و الف که فتح خراسان شد او برتبهٔ امارت سرافراز گشته حاکم ماروچاق گردید و بحسن
کاردانی از شکست و بست قلعه و ضبط آنسرحد مردانگیها بظهور آورده روز بروز اعتبارش افزوده صاحب جیش و لشکر گردید و در سیچقان
ئیل ثمان و الف که نور محمد خان اوزبک در از از عقوق و عصیان بی اختیار گشت حکومت مرو شاهیجان باو متعلق گردید و کرة او در آن

سرحد

وفات علیا جناب شهزاده مریم سلطان بیگم

وفات میرزای عالمیان میرزا محمد شفیع

وفات بکتاش خان

در اینولایت بیمن معدلت همایون شاهی بهوای نفس عمل ننموده استند گرد برفتن روم راغب شدند القصه اول کسی از جلالیان که سالک طریق
فرار گردید آغاجدن پیری بود که از الکا و اوشنی محل قشلاق خود با پانصد کس بجانب کرکوک بغداد رفت جناب اعتماد الدوله از فرار او و سایر
جلالیان مدرکان شده با محمد پاشا درباره ایشان مشورت نمود او گفت که گنج محمد که هفتصد کس دارد مردی مفسد نااعتماد فتنه انگیز است هرگاه
او در میان قوم نبوده باشد من متکفل نیک و بد کل جلالی میشوم و خاطر از همه ایشان جمعست جناب دستوری حقیقت اینحال معروض عاکفان سده
جلال گردانید حضرت اعلی شاهی ظل الهی منشور عاطفت باسم گنج فرستاده او را بشفقتهای شاهانه نوید داده باردو طلب داشتند و او
با گروهی از اتباع حسب الفرمان جهانمطاع بدرگاه عالمپناه شتافت و حکم دیگر که از موقف معلّی باسم جماعت جلالی عموماً بنفاذ پیوسته
بود عز ورود یافت خلاصه مضمون آنکه ایشان مردم غریبند که باین ولایت آمده میهمان ما شده اند تا در اینجا توقف داشته باشند
بر ما لازم است که در لوازم میهمان نوازی تقصیر نکنیم و هرگاه میل بودن اینولایت نداشته باشند اگرچه بقول مشهور میهمان را آمدن بارادت است
و رفتن باجازت و ما مقید بان نیستیم و آزار خاطر میهمان در مذهب فتوت جایز نمیدانیم هرکس اراده رفتن داشته باشد چه لازم است که
عار فرار بر خود پسندیده طایفه قزلباش را بدسلوکی میهمان بدنام سازند بعلانیه و ظاهر بدرقه از حکام سرحد گرفته بسلامت روانه شوند
که از جانب ما مانعی نیست بعد از ورود این منشور سعادت جناب دستوری مجمعی ساخته جمیع سرداران جلالی را طلب داشته مضمون آن
عنایت نامه نامی را خاطرنشان ایشان کردند مجموع الطبقه بحسب ظاهر از رفتن ابا و امتناع نموده متفق اللفظ آواز برآوردند که تا باینولایت
آمده در سایه مرحمت شاهی پناه جسته ایم از خوف جان رسته ایم و غریق بحر نعم و احسان شاه عالمپناه گشته بفراغت اوقات میگذرانیم
سبب رفتن چیست و ما شرمنده و خجلت زده آن بیدولتانیم که فرار نمودند و از این مقوله حکایات بسیار مذکور شد اما باطناً در بودن ایشان تزلزل
گشته اندیشه فرار در خاطر صغار و کبار قرار گرفته بود و محمد پاشا نیز از شدت بیماری پریشان خاطر گشته با آن طایفه بدمزاجی و خشونت
مینمود در همان چند روز چند نفر از بلوک باشیان خاص او تا دو هزار نفر با یکدیگر اتفاق نموده راه فرار پیش گرفته بجانب دیاربکر بصوب
پاشا رفتند بعد از رفتن آن جماعت که محمد پاشا بقصد تنقیه و معالجه از پای قلعه بلده ارومی رفته بود و از ضعف و ناتوانی قوت ضبط و ربط نداشت
موازی یکهزار نفر دیگر از ملازمان خاصه او از راه سلماس رفتند از رفتن ایشان دو روز نگذشته بود که ابراهیم آقا نام که وکیل و معتمد علیه
پاشا بود با هفتصد هشتصد کس عزم رفتن کرده طویله خاصه پاشا و اسبان سرکار را و اصاحجی کرده ایشان نیز از طرف سلماس رفتند
پاشا از رفتن ایشان و بردن اسبان خبر یافته با وجود ضعف و ناتوانی با دویست سیصد نفری از ملازمان که از او جدا نمیشدند بتعاقب
ایشان سوار شده چون بیکدیگر رسیدند ایشان عنان از رفتن کشیده کس نزد پاشا فرستادند که چون نمک تو خورده ایم محاربه ترا کفر
میشماریم اولی این است که خود در او ما را رنجه نداری و بازگردی و الا تا بضروره بحرب و قتال سپر داریم پاشا چون طاقت مقاومت
نداشت با دل حزین و خاطر اندوهگین قطع تعلق از اسبان کرده بازگردیدند و از این جوقه بی اندامی بسیار در راه صدور یافته آنچه از مال
هرکس از رعایا و قزلباش و متردّدین در میان آمد بنظر ایشان برآمد بردند و شیوه مذمومه نمکخوردن و نمکدان شکستن از آن گروه بظهور آمد بعد از وقوع
این حال خدام اعتماد الدوله بودن پاشا را در شهر صلاح ندیدند که مبادا از بقیه جلالیان و ملازمان با و غدری بظهور رسد او را طلب داشته
بپای قلعه آوردند ضعف جگر و درد معده داشت معالجات اطبا عمل نمیشود و آن مرض مهلکه را استسقا نام نهاده بمداوای ترکانه عوام میکرد
با اینحال در معاملات دنیا بسیار حریص بود و فکر از موت بخود نمیداد تا آنکه مرض بر او استیلا یافته در اواخر ماه صفر رخت بسرای آخرت
کشید بعد از فوت او تفرقگی در میانه بقیه آن جماعت روی داده چندی از بلوک باشیان او را که در پای قلعه بودند که با بیش سیصد نفر میشدند بسمت
ملازمت اشرف موسوم گردانده رعایت نمودند و چون پاشا وارثی نداشت حضرت اعلی شاهی تمرد که تا او را از اسب و استر و شتر و یراق و مرصع

فوت محمد پاشا ... جلالیان از ایران ... [illegible]

وفیمابین محاربهٔ عظیم بوقوع پیوست و دستجات و امرا و تفنگچیان از بیرون و دلیران مغاره از اندرون تا طلوع صبح نبرد آزمائی کرده بجنگ و جدال اشتغال نمودند و اکراد با وجود سعی بسیار کاری نساخته خایب و خاسر بازگردیدند و غازیان مردانه مغاره را نگاه داشتند و هر شب چند نفر از اکراد که تا صباح از سولق آب میکشیدند بزخم توپ و بالیمز و تفنگ نابود میشد تا آنکه سیبا بر سر حوض سولق رسیده کنده حوضخانه را سوراخ کردند و از آن سوراخ راه آب را دیده پی بسرچشمه بردند و اکراد چاره جوی گشته همه روزه از میان نقب بیرون آمده جنگ کرده مانع کار نقبچیان بودند امرای عظام در هیجدهم شهر ذی الحجة الحرام وقت ظهر از سوراخ سولق کاه بسیار بگنبد ریخته آتش زده کاه دود کرده دماغ اکراد حارسان حوضخانه از بیم کاه دود بقلعه گریخته غازیان خود را بپائین انداخته سولق را متصرف شدند و راه آنرا در پایهٔ بالا از تخته و گل مسدود کردند در آن روز غوغای عظیم در پای قلعه شده اکراد سعی بسیار در دفع ایشان نمودند اما هیچ اثری بر آن مترتب نشد و حراست سولق بعهدهٔ تفنگچیان مازندرانی شده امرای عظام هریک بسیبهٔ سابق خود رفتند و خدام اعتماد الدوله نیز از توپخانه مذکور بمنزل خود رفتند بعد از تسخیر سولق تا ده پانزده روز امیرخان و خواص آب قلیل بوزلق و سایر محصوران بآب متعفن حوض بزرگ قناعت کرده روزگذرانیدند و بدستور در قلعه داری میکوشیدند چون تسخیر سولق از زمستان تا وقت بهار و هنگام تقاطر امطار کشیده بود در این اثنا برخلاف سال گذشته سحاب چون پیلان مست در جوش و خروش آمده بارندگی آغاز شد و از حکمت بالغهٔ الهی که عقل عقلا بکنه آن نرسد قریب بیکماه باران انقطاع نیافت چنانچه محصوران تا شش ماه از آب بی‌نیاز گشتند چون دفع تقدیر بدستیاری تدبیر از اندیشهٔ خرد بیرونست آنهمه سعی و رهنمائی که در عرض سه ماه بدستیاری همت و الا و قانون مستمرهٔ قلعه‌گشایان روزگار در تسخیر سولق بوقوع پیوست بیفایده گشت و لهذا مردم قلعه بیشتر از پیشتر در قلعه داری کوشیدن آغاز نهادند در خلال این احوال جمعیت جلالیان را اعتماد بتفرقگی روی نماد اکنون مناسب سخن آنست که برخی از احوال جلالیان و عاقبت کار ایشان و وقایع متنوعه که در آخر اینسال وقوع یافته نگاشتهٔ کلک نکته‌پرداز گردانیده شرح تسخیر قلعه و امیرخان در طی وقایع سال آینده سمت تحریر یابد انشاءالله تعالی

ذکر احوال جلالیان و مآل حال محمد پاشا

سابقاً سمت گذارش یافت که چون مراد پاشا که ذکر او گذشت بر طایفهٔ جلالی ظفر یافته محمد پاشا و رفقا روی ارادت بدرگاه عالم‌پناه شاهی آوردند مراد پاشا بتجسس افراد جلالی پرداخته در بدست آوردن اتباع آنطبقه بنوعی مبالغه کرد که هرکس در ولایات روم روزی با آن طایفه آشنائی کرده بود بدست آورده مسافر ملک نیستی گردانید و نام جلالی را از آنولایت برانداخت و پادشاه روم از حسن خدمات او راضی گشته استحسان مینمود اما بعضی از اضداد در مقام تشنیع آمده او در آمدن جلالی را بجانب قزلباش سوء تدبیر شمرده پادشاه خاطرنشان کردند که آنچه از مراد پاشا در این ماده صدور یافت موافق مصلحت دولت آل عثمان نبود و از تنظیم امور سلطنت دور مینمود چنانچه سلطان احمد خان باو اعلام کرد که اگرچه سعی بسیار در دفع شرار کردی اما خوب واقع نشد که دوازده هزار سپاهی جرار خونخوار بقزلباش ملحق ساختی طریق این بود که بعد از تسلط و اقتدار عموم آنطبقه را نوید عفو و امان داده خاطر ایشانرا از قتل ایمن سازی که اگر چند نفری از عظما اعتماد بر آن نکرده میرفتند اما عموم سپاه که از کشته شدن ایمنان نمیرفتند ترک اوطان نمیکردند بالجمله اضداد مراد پاشا خصوصاً نصوح پاشا که بیگلربیگی دیاربکر بود و در پی سرحد اسباب بلند پروازی سرانجام میداد در مقام استمالت جلالیان در آمده با مراد و سرداران آنطبقه استمالتنامها پراکنده ساخته بآمدن روم دلالت نمود سوای محمد پاشا و قرا سعید که نظر بر کردار خود کرده امید نجات نداشتند باقی قوم بدمدمه و افسون خانیانهٔ رومیان فریفته گشته دل دیگرگون کردند و چون در روم بخودسری و خودرائی برآمده بستمکاری معتاد شده بودند

در آنولایت

انجوان پنهان بود جناب دستوری تدبیر کرنجا طرآ آورده قرار دادند که از روی زمین سیبه بر بالای سولق آورده کنبد را سوراخ کنند و توپ بزرگ و بالیمز را که ریخته شده بود بر دیوار برند بان پایه را بر راه آب بسته آنرا افسرده آورند که زود آن کشوده کشته اکراد بسولق آمده شد نتوانند نمود و نقب نیز بدستور از زیر زمین در کار باشد توپچیان حسب الفرموده عمل نمودند مقرر شد که از امراء عظام میر صوفی و میر پازوکی و دیر مقدم دست از سیبهای خود باز داشته بر سر سولق سیبه آورند و جسنخان آقایان معتمد و ملازمان را بر سر سیبه خود گذاشته خود سرکاری امرا مذکور مینموده باشند پیر بوداقخان نیز قرار یافت که از طرف سیبه خود دیکسیبه از میان دره بر سر سولق آورد و امرا حسب الفرموده شروع در آن نمودند و خدام اعتماد الدوله از غایت اهتمامی که در لوازم قلعه گیری داشتند از محل خود بتوپخانه آمده بیست و یکروز در توپخانه بسر برده از صبح تا شام بانداختن توپ و محافظت سیبها توجه مینمودند و شب بر خدمتی که بهر یک از امرا رجوع میشد صبح تحقیق و تفتیش آن کرده اگر تقصیری شده بود صاحب تقصیر مورد عتاب و سرزنش میشد و اضطراب جماعت اکراد از ظهور اینحال از دیاد پذیرفته یک پاس که از شب میگذشت جوانان جلد مکمّل و مسلّح بیرون آمده در سر سولق جنگ آغاز نهاده داد دلاوری میدادند و از این طرف مشاعل افروخته شده در روشنائی مشعل تفنگچیان بمدافعه کردان میپرداختند و هر شب جمعی از طرفین مقتول و زخمدار میگشتند در کمرکوه مغاره بود مشرف بر بام سولق اکراد از زیر مغاره نقبی میزدند که بمغاره در آمده بر سر سیبهای سولق ریخته غازیان را پراکنده سازند و همیشه مانع آنکار میشده باشند بعد از اطلاع امراء عظام صلاح دیدند که پیشدستی کرده مغاره را متصرف شده تا تسخیر سولق نگاه دارند موازی سی نفر از یکه جوانان سرگذشته قزلباش و تفنگچی متقبل اینخدمت شده در اول روز که آفتاب بلند شده بود این دلاوران سرگذشته از دهنه سیبه تا مغاره از برابر قلعه دویده مردانه خود را بمغاره انداختند از قلعه تفنگ بسیار انداختند زیاده از یک کس در آن دویدن ضایع نشد امّا چون شب شده زمانه ملبس بلباس عباسیان گشت امراء عظام تا نصف شب بر سر سیبهای خود ایستاده محافظت نمودند بعد از نصف شب اکراد دو جوقه بیرون آمده یکجوقه از طرف بالا بر سر سیبه آمده با محافظان سیبه جنگ درپیوسته آن مردم را بخود مشغول گردانیدند و جوقه دیگر از راه زیر مغاره سر در آورده با اهل مغاره محاربه آغاز نهادند و آن دلاوران با گلوله با خویش و تیر در کیش داشتند با اکراد جنگ کرده مغاره را از دست ندادند بعد از اتمام یراق که تا ده نفر ایشان ضایع شده نزدیک بآن رسیده بود که کردان بمغاره در آمده یکتن را زنده نگذارند لاعلاج بیست نفر که مانده بودند دست بشمشیر یازیده خود را از مغاره بمیانه اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون رفته در اجل هر کدام تاخیری باشد بسلامت بسیبه رسند هشت نفر زخمدار بیرون آمده مابقی راه عدم پیمودند و دو نفر از مجروحان که یکنفر تفنگچی اصفهانی و یکنفر پازوکی بود گرفته بقلعه برده بودند میر خان از مردانگی ایشان تعجب نموده راضی بقتل نشده بمعالجه و مداوا پرداخته بعد از صحت بیرون فرستاد القصه قریب بصبح صادق این قضیه صادر گشته اجساد قتیلان را بر در مغاره افتاده دیدند اندک تزلزلی بحال غازیان راه یافته جناب اعتماد الدوله متأثر گردیده با امراء مقدم و پازوکی و صوفی عتاب و سرزنش آغاز نهادند و تهدیدات فرمودند تا در عالم سپاهیگری و در رفع شماتت اعداء حرض عین از آن کرده زیاده از روز دیگر اهتمام در کار خود میکردند در همان روز چهل نفر از غازیان استاجلو ملازمان حسنخان از وفور غیرت و مردانگی متکفل نگاهداشتن مغاره گشته اراده رفتن کردند و اعتماد الدوله در تجویز آن متردد و از واقعه شب گذشته اندیشناک بودند حسنخان بمبالغه و ابرام متقبل شد که امشب خود تا سیصد کس پاس آنجماعت داشته بدفع شر اکراد قیام نماید جناب دستوری طوعاً او کرهاً رضا دادند و قبان سلطان بیکدلی و امام قلی سلطان اجبرکورا نیز مقرر داشتند که با قشون خود در آنشب امداد حسنخان نموده پاس دارند و حسب الالتماس سایر امراء ده نفر دیگر از مردم ایشان تعیین شدند و مجموع که پنجاه نفر بودند در همان لحظه با یراق و اسباب ضروری جنگ و ذخیره چند روزه بآئین شایسته بالا دویده خود را بمغاره رسانیدند اکراد از این جلادت دلیری تعجبها نموده چون شب شد زودتر از شب گذشته بیرون آمده جنگ درپیوستند

سال بیست و سیم جلوس شاه عباس اول

از خود دور کند چون مکر و حیله و خدیعت او ظهور یافته بود سخنان روی اندود او بموقع قبول راه نیافت لاجرم او نیز در مدافعه و قلعه داری
کوشیدن گرفت چند نفر از میرزادهای برادوست خود را از قلعه انداخته شاهی‌سیون شدند ایشان و هرکس دیگر که از قلعه میآمد متفق اللفظ میگفتند
که مردم قلعه از قلت آب در عذابند زیرا که درینوقت از خشکسالی و قلت بارندگی آب حوض بسیار کم شده و آنچه مانده عفونت بهم رسانیده
بچهارپایان میدهند و مدار شرب محصوران بآب سوقی است که ظرف ظرف بخواص قسمت میشود و هرگاه سوق بدست آید جز استیمان و قلعه
سپردن چاره ندارند و بنقب زدن تسخیر آن سهولت میسر است چون در نظر عقل پسندیده مینمود و استیمان از جنگ و جدال و خونریختن بخیراندیشی
اقرب بود همت مصروف این امر داشته استادان چاهجو آورده شروع در نقب زدن کردند و حسنخان و امرا از رفیقیا و از طرف شرقی سیبها
و مورچلها قسمت کرده تا زمین خاک بود بجز جر پرداختند و چون بر سنگ رسیدند سدها با قشها در دو طرف چیده خاک و گل از راه دور
آورده سد را پر میکردند و کوچه کونه سرپوشیده ترتیب داده بدین دستور پیش میرفتند و پیر بوداق خان نیز از طرف غربی که صحرا با لامیسلیست
رفت بدین شیوه عمل مینمود و جماعت اکراد از شام تا سحر بر سر هر سیبه آمده جنگهای عظیم میکردند و دمبدم از سهام سینه دوز اکراد پیام اجل بگوش
غازیان میرسید و گلوله تفنگ تگرگ آسا بر سر دلیران سیبه میبارید دو سه مرتبه در روز روشن بر سر مورچلها ریخته جنگهای نمایان و یورشهای
قوی کردند و غازیان پای ثبات استوار داشته در مدافعه میکوشیدند و از جانبین جمعی زخمدار و مقتول میشدند نوبتی بسیبه نعمت الله سلطان
صوفی ریخته بعد از محاربه بسیار اکراد هجوم آورده رخنه در سیبه کردند که داخل سیبه شوند غریب مردانگی و جانفشانی در آن معرکه از صوفیان
صدور یافت پنجنفر در دهنه آن رخنه از عقب یکدیگر کشته اکراد را مجال دخول ندادند هرکدام کشته شده سر گذشته دیگری بجای او ایستاد در آن روز
از همگی اهل سیبه مردانگیها بظهور آمد و اکراد کاری نساخته بقلعه بازگشتند در آن جنگ از غازیان هفت هشت نفری مقتول و ده پانزده نفر زخمدار
شدند از اکراد تا بیست نفر مقتول و سی چهل نفر زخمدار گردیدند و در سیبه حسنخان توپ کوچکی که بر برج بزرگ بسته شده بود بعد از بیست روز بیگاه
بیگاه که اندک رخنه در جدار آن شده هنوز چنان نشده بود که صعود توان نمود چون سد راه قلعه بود حسنخان بیتابی کرده بخودسر بیصلاح و
مشورت اعتمادالدوله آخر روزی یورش بر آن برج نموده دوازده نفر از یکه جوانان دلیر بسعی تمام خود را بالای برج رسانیدند چند
نفر زخم تفنگ خورده بپائین غلطیدند دیگران از چشم زخم ترسیده کسی اراده صعود نکرد و بالارفتها نیز خود را بپائین انداختند و تا دویست نفر از مردم او
که بپای برج رسیده بودند در همانجا توقف نموده شروع در کندن دیوار کردند و تا نصف شب مابین الجانبین جنگ و جدال بود در آن اثنا اکراد
هجوم نموده غافل از پس غازیان درآمده فیمابین جنگ شمشیر در پیوست و از بالای برج قلعه گلوله تفنگ ریزان بود بنابر آن مددی بغازیان
نرسید و غازیان از دست از کار و کارزار مانده بازگردیدند و جوانان دلیر و کارآمدنی درین یورش ضایع و زخمدار شدند حسنخان از آن
جلادت جاهلانه خجلت زده و پریشان خاطر گردید چون امری واقع شده عالیجناب دستوری تسلی بخش خاطر او گردید چه در عالم سپاهیگری
تسخیر قلاع بی اینها نمیشود و بعد از چند روز که چاهجویان کار کردند از زیر زمین پی بسر چشمه نمیبردند متحیر بودند که نقب را بکدام طرف برند بالضروره
هر چند قدم که پیش میرفتند سوراخی بالا کرده علامتی نصب میکردند که معلوم شود که نقب بکجا رسیده بدینجهت اکراد از آثار علامات از قضیه سوق
خبردار شدند و از قلت آب بیتاب و چون ماهی در شکنجه اضطراب افتاده طپیدن آغاز نهادند و همه شب بر سر نقب ریخته با تفنگچیان مازندرانی
و صفرقلی بیک قورچیان چکنی که سرکار و نگهبان نقب بودند جنگ در پیوسته چقلشهای عظیم میکردند و هیچ شبی از محاربه آسودگی نداشتند
و چاهجویان فرصت کار نمییافتند و تا سه ماه که رمضان و شوال و ذی القعده بود بدین دستور زد و خورد میشد و دو سه مرتبه خلقی کثیر غیر سپاهی
و عورات و اطفال قریب بهزار نفس از قلعه بیرون کردند و آنجماعت العطش گویان بیتابانه خود را بآب میرسانیدند و محصوران تشنه را آب حیات
انگاشته فدائی وار در محافظت سوق میکوشیدند و از هر طرف سعی موفور بظهور میرسید معهذا درین سه ماه پی بسر چشمه برده نشد و چون

آبجوان

کردانیده شروع در مطلب نماید قلعهٔ مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن گاودنبال است
دو طرف آن که شمالی و جنوبی است دره عمیقی است که از پایین ببالا جز بنردبان خیال نتوان رفت و از غایت ارتفاع محتاج بحصار نبوده و حصار
کرده‌اند و دو طرف دیگر که عرض قلعه است شرقی آن در بلندی است که بجبال اتصال دارد و حصاری مضبوط مرتفع مع بروج عالی ساخته دروازه
دارد و غربی آن که بزمین نزدیکتر است دو حصار استوار ترتیب داده یک دروازه در جانب جنوبی حصار دویم قرار داده‌اند که از درون
تا روی زمین راهی است در میان سنگ در نهایت تنگی که عبور یکسوار از آنجا بغایت دشوار است و سیبه پیش بردن بجز دو طرف که شرقی
و غربی باشد میسر نیست و در جانب شرقی از پای حصار تا یک تیر پرتاب سنگ یک لخت است که از نقب زدن و جر کندن مصون است و
در منتهای آن بر روی سنگ کنار دره از خوف نقب و جر ممانعت نقبچیان برجی عظیم در غایت ارتفاع اساس نهاده‌اند که فی الحقیقه آن هم
قلعچه ایست که باصل قلعه اتصال یافته و تا آن برج بدست در نیاید محال است که سیبه بپای قلعه توان برد و آب قلعه از حوض بزرگی است
که از آب باران پر میشود اما در میان دره جانب شمالی حریم قلعه چشمه ایست که آب قلیلی دارد و امیرخان تنقیه آن چشمه کرده بر سر آن حوضی فراخ
آب ساخته که از اول شب تا صبح پر میشود و یکروز شرب خواص اهل قلعه را کفایت میکند و بر روی حوض گنبدی ساخته پشت آنرا بزمین هموار
کرده‌اند که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهانست و آنرا سولق مینامند و بجهت محافظت حوضخانه و آب بردن برجی در جنب دیوار قلعه ساخته
نردبان پایه از حوض تا بالا ترتیب داده‌اند که روی آن نیز پوشیده و بر مردم بیرونی مخفی است و آن برج بمنزله قلعچه ایست که در خارج قلعه واقع شده
و باصل قلعه متصل گشته و در جانب جنوبی یخدانی در جنب قلعه ترتیب داده‌اند که در زمستان یخ و برف پر میکنند و حوضی در زیر آن ساخته شده
که هرچه در تابستان و شدت گرما از یخ و برف آب شود در آن حوض جمع شده در هنگام قلت آب و گرما بکار آید و این یخدان از اینجهت قلعچه کرده تیر
انداز و تفنگ انداز بقاعدهٔ مقرر گذاشته کمال استحکام داده‌اند و آنرا یورتلق و قارلق نیز میگویند و راه آن نیز بدستور راه سولق بر بیرونیان
مخفی است مجملاً قلعهٔ مزبور مشتمل بر پنج قلعه است یکی اصل قلعه و یکی قلعهٔ پایین و یکی سولق و یکی یورتلق و یکی برج بزرگ بیرون دروازه شرقی که مذکور
شد هر پنج در کمال استحکام که پیک تیزگام اوهام را عبور و مورچه خیال را مرور بر آنها در نظر شبروان حوادث دور مینماید القصه جناب
دستوری بوفور دانش تکیه بر اقبال همایون و جانفشانی خود کرده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آن قلعه انداخته بتدبیر امور قلعه گیری و سرانجام
اسباب آنکار مشغول گردید در این اثنا موازی پانصد نفر از تفنگچیان مازندرانی از اردوی معلی باتفاق صفرعلی بیگ یوزباشی قورچیان
چکنی بکومک رسیدند گنجعلی خان نیز که در تبریز بود با قشون آراسته متوجه گردید حسنخان و امرا رفیق با و تفنگچیان اصفهانی و میرفتاح
سرکرده ایشان بجانب شرقی رفتند و جانب غربی که قلعهٔ پایین است بحسن اهتمام و کاردانی سپرده بود داقخان و تابینان و تفنگچیان خراسانی
و باقی قرار گرفت مرادخان سلطان حسینی و خلیل سلطان سیل سپر را با محمدتقی بیگ مین باشی تفنگچیان آذربایجانی بطرف جنوبی برابر قلعچه
یورتلق فرستادند و محافظت دروازه طرف مذکور را بعهدهٔ گنجعلی خان نمودند تفنگچیان مازندرانی با صفرقلی بیگ قورچیان چکنی بطرف شمالی که برابر
قلعچه سولق است مامور شدند برخوردار بیگ ایشیک آقاسی با عملهٔ توپخانه مقرر شد که دو توپ بزرگ و یک بالیمز ترتیب دهد قپان سلطان بیگدلی بسرکاری
توپ و خدمات توپخانه تعیین شد و عجالةً توپ کوچکی که در قلعهٔ گوکچنلق موجود بود از دریای شبا با کشتی آورده در سیبهٔ حسنخان برابر برج
خارج قلعه نصب کردند محمدپاشا را در خلال اینحال بیماری ضعف قلب طاری گشته از این خدمات معاف بود اما جمعی جلالیان را با کومک
هر طرف تعیین نمود و مبلغ پنجهزار تومان زر شاهی عباسی که بجهت مدد خرج جلالیان آورده بودند میانه آن طبقه فراخور حال قسمت شد
و وجه هر جماعت قشلاقی تعیین یافت عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند و هر یک بر سر کار خود رفتند امیرخان
از این حالات خبر یافته در شکنجهٔ اضطراب افتاد و مکرر کسان فرستاده اظهار انقیاد و سخنان ملایم کرده خواست بلطایف الحیل و دفع الوقت [illegible]

سال بیست و ششم جلوس شاه عباس اول

نسخه پرداز قلم دیباچه صحایف اخبار را بدین طرز بدیع آرایش میدهد که چون عالیجناب اعتماد الدوله دستوری یافته از دار الارشاد اردبیل متوجه خدمت مذکور گشته بتبریز آمد بایر بوداقخان حاکم تبریز و برخوردار بیک ایشیک آقاسی توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان صفهانی و خراسانی و تبریزی و باقی که بمرافقت مأمور بودند روانه مقصد گشتند و دو هزار نفر از جلالیان که از تاخت قراجه اردهان بازگشته بودند همراه شدند و درسلماس پیس خان امیر ولد غازی بیک کرد حاکم آنجا و اولیا بیک ولد کور سیف الدین حاکم ارزل و صوماًئی که بنصب کردهای همایون اعلی بودند ملحق گشته بتاریخ روز سه شنبه بیست و ششم شهر شعبان داخل اردو می شدند حسنخان و محمد پاشا و امرا عظام رفیق ایشان استقبال کرده بملاقات فایز گشتند و مکان مناسب اختیار نموده نزول کردند روز دیگر جناب اعتماد الدوله ملازم معتمدیرا باتفاق ملک آقا محمد طسوجی که با امیرخان طریقه آشنائی داشت نزد او فرستاده بعد از نصایح دوستانه خیرخواهانه تکلیف کردند که در حریم قلعه بایکدیگر ملاقات کرده بما فی الضمیر او اطلاع یابند و بمقتضی خیر اندیشی و دفع شر و فساد خاطر رمیده او را آرام بخشند امیرخان قبول این معنی نموده از قلعه پائین آمد و جناب دستوری نیز با چند نفری بوعده گاه رفته بایکدیگر ملاقات نمودند و از هر باب سخنان بمیان آوردند امیرخان از مکر و حیل ظاهر خود را بتاج و باج و لباس اخلاص غلامی آراسته چنان نمود که بنابر ظهور بی اعتدالی و اطوار ناهموار جلالیان و عدم وثوق و اعتماد بر حمایت و ممانعت حسنخان توهم نموده بدین چهار دیوار تحصن نمودم و محمد پاشا طمع در الکا من کرده مرا بدنام مخالفت حضرت شاه عالم پناه کرد اکنون ملتمس آنست که خدام والا مقام متکفل عذر تقصیرات من در خدمت اشرف شده در این زمستان مرا بحال خود گذارند که از پسران خود یکی را با پیشکش لایق در مرافقت عالی بدرگاه عالم پناه فرستم و در ایام بهار که رایات ظفر آیات شاهی بجانب ییلاقات در حرکت آید خود بسعادت آستان بوسی مشرف گردم جناب اعتماد الدوله تکفل مدعیات و قبول ملتمسات او کردند بشرط آنکه بمواعید خود وفا کند و چون عصیان و قلعه بندی او بین الجمهور انتشار یافته باطن خود را بعنوان ظاهر از آلایش بیاخلاصی پرداخته با خیل و حشم بیدهشت بیرون آمده با امرا عظام قزلباش ملاقات و آمیزش نماید و یکروز میهمان اعتماد الدوله روز دیگر اعتماد الدوله و امرا بقلعه رفته میهمان او باشند و از جانبین بلوازم رسوم و عادات دوستانه پردازند که آوازه موافقت او بدستور مخالفت در سرحد اشتهار یابد و فیمابین بدین قاعده قرار یافته وعده آمدن فردا کرد و جناب دستوری مجلس عالی آراسته امرا عظام قزلباش را طلب داشت و چون امیرخان از صحبت جلالیان و محمد پاشا تحاشی مینمود قرار یافت که احدی از آن طایفه در این مجلس نبوده باشند در آن روز هرچند انتظار کشیدند اثری از آمدن او ظاهر نشد دیگر باره آقا محمد طسوجی را فرستادند که حسب الوعده منتظریم بعد از گفتگوی بسیار که میانه او و آقا محمد واقع شده بود جواب صریح گفت که ریش سفیدان برادوست از غدر و خدعه های قزلباش و جلالی ایمن نیستند و اعتماد بر حمایت اعتماد الدوله که مرد تاجیک و از اهل قلم است ندارند و مانع آمدن من شدند مجملا گریبان خود بدست شما نمیدهم و هرگاه صلاح داشته باشم پسر خود را با پیشکش بدرگاه معلی خواهم فرستاد و اگر نوع دیگر بخاطر ایشان رسد بدین حصار خریده جز قلعه داری چاره ندارم القصه خبث باطن او ظاهر گشته مشخص شد که گفتگوهای او محض چاپلوسی و حیله اندوزی بوده و بمتانت و استحکام قلعه مغرور گشته سلوک طریق عناد و استکبار اختیار نموده است و عالیجناب اعتماد الدوله با امرا عظام در مهم امیرخان مشورت نموده اینقدر مسامحه و مدارا در معامله او جایز داشتن اصلا مناسب مصلحت دولت قاهره ندیدند چه آمدن وزیر اعظم و معتمد علیه دولت ابد قرین شاهی بپای قلعه و بی نیل مقصود بازگشتن منتج مفاسد عظیمه بود بنابر آن خاطر همگنان بر محاصره و قلعه گیری قرار گرفت و حقایق حال بپایه سریر اعلی عرض کرده شروع در سرانجام اسباب محاصره و قلعه گیری کردند در صدر داستان عذر اطالت و اطناب خواسته اشعاری شده بود که کماهی حالات این سفر را مشروحا در سلک تحریر در میآورد لهذا لازم دید که اول شمه از صفت قلعه دمدم برسم اجمال نگاشته کلک شیرین مقال

گردانیده

والتفات و مدارا و مواسا که از جانب اشرف بظهور پیوست در خلاف و عصیان اصرار نمود با آنکه چون حسن خان استاجلو و امرای عظام
قزلباش در مراغه بمحمد پاشا و جلالیان ملحق گشته عازم خدمت مرجوعه شدند امیرخان را اخبار نموده اعلام کردند که بنوعی که حکم همایون صادر گشته عمل
نموده اگر خود در رفاقت میتواند کارسازی سفر کرده آماده همراهی باشد و اگر خود نتواند آمد جمعی مردم کارآمدنی همراه نموده چند نفر معتمد کار
دیده صاحب تجربه که از نیک و بد کردستان و شوارع آگاه بوده شایستگی مشاوره و محاوره داشته باشند آماده سازد که همراه بوده بخرجی لشکر
ظفرقرین بوده باشند امیرخان عذری چند در نیامدن خود گفته بود خلاصه معذرتها آنکه طایفه جلالی مردم خودرای بیباک بدسگال بی مآلند اعتماد ندارند هر چند
امرای عظام قزلباش رفیقند اما مرا حوصله آن نیست که با لشکری که هفت هشت هزار جلالی در آنمیان باشد همراهی نمایم ایشان از هر راه که
صلاح داشته باشند روانه شوند که من جمعی را متعاقب خواهم فرستاد امرای عظام این نافرمانی و سرکشی را در بدایت سفر از او نپسندیدند
و صلاح دولت در آن دیدند که چون عبور ایشان از الکای او واقع میشود بهر طریقی باشد او را رام سازند چه هرگاه امیرخان با منسوبان
درگاه شاهی چنین پیش آمده براه رود از دیگر امرا چه توقع توان داشت و چه مهم از پیش توان برد بنابر آن سخنان محبت آمیز دوستانه القا نموده
اعلام کردند که چون یکدو شب محل نزول در جوار او خواهد بود مهمان پذیر باشد که در زمان حضور با یکدیگر کنکاش نموده بدانچه صلاح او باشد عمل
نمائیم امیرخان اصلا بمراسله و پیغام حسن خان و امرا التفات ننموده در طغیان و سرکشی اصرار نمود بروشی که مقدمه لشکر بحوالی الکای او رسید
فوجی از اکراد برادوست با اسلحه و یراق جنگ در برابر آمده با چند نفر از جلالیان که در پیش بودند آغاز محاربه کردند دو نفر جلالی کشته شده
چند کس در میانه زخمدار شدند حسن خان و امرا از این واقعه آگاه گشته پیش رفته آنها را بازگردانیده از جنگ و جدال منع کردند و به نیم فرسخی قلعه
رسیده در محل مناسب نزول نمودند و اکراد بقلعه درآمده توپ و تفنگ بمعسکر امرا میانداختند حسن خان مرتبه دیگر معتمدی نزد او فرستاده
از سبب آن حرکت ناهنجار پرسید هر چند از این طرف گفتگوی موافقت و دوستی بمیان آوردند او عذرهای نامقبول گفته ابواب آشنائی
مسدود ساخت و اکراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده بهر کس از قزلباش و جلالی که بجهت آوردن مایحتاج بمواضع تردد مینمودند دچار میشدند قتل
و غارت میکردند و این صورت تکرار یافته رفته رفته بین الجانبین خصومت و نزاع ازدیاد پذیرفته محمد پاشا نیز بطلب خون جلالیان در مقام
انتقام درآمد و مردم او جوق جوق تا پای قلعه میرفتند و از آنطرف نیز اکراد بمدافعه پیش آمده جمعی از طرفین مقتول و زخمدار میگشتند تا کار
از رفق و مدارا گذشته فیمابین جنگ و جدال قایم شد و جمعی از جلالیان که از محمد پاشا خایف و ناراضی بودند خصوصا محمد بیک برادر طویل و اتباع
دفعه دفعه روی گردان شده نزد امیرخان رفته قریب بسیصد چهارصد نفر ملازمت او اختیار نمودند و همین معنی علاوه ظهور عصیان او و ازدیاد
کدورت محمد پاشا شده نیران خصومت اشتعال پذیرفت و برطبق فرمان قضا جریان که عموماً در باب کل مخالفین اکراد صدور یافته بود الکا
و ولایت متعلقه بدو را متصرف شد حسن خان تا لصنبوره در آن منزل توقف کرده حالات بپایه سریر سلطنت مصیر عرض کرد چون مقدمات مذکور در حین
اقامت دارالارشاد اردبیل بر ضمیر منیر ملک آرا پرتو ظهور انداخت بنوعی که سبق ذکر یافت عالیجناب اعتماد الدوله حاتم بیک را روانه آنصوب
فرمودند که بدیده بصیرت نظر بر احوال آنسرحد انداخته اگر از اطوار امیرخان رایحه اخلاص استشمام نموده نشاء دولت روزافزون داشته باشد
او را باستمالت شفقت شاهی گردانیده خاطر او را از دغدغه آلود و از وقوع امور که بی اختیار روی داده باشد اطمینان داده از پرده حجاب بیرون
آرد و جماعت جلالی را از پای قلعه او کوچانیده در هر جا مصلحت داند بدستور سال گذشته قشلاق دهد و مبلغ پنجهزار تومان زر نقد رایج شاهی
از خزانه معموره همراه کردند که بمدد خرج جلالیان دهد و اگر مهم او اصلاح پذیر نبوده در خلاف و عصیان راسخ بوده باشد آتش طغیان او را
بآب تنبیه و تادیب فرونشانیده الکای او را بجلالیان قسمت نماید که در آنجا اقامت نموده همت بر قلع و قمع سایر طاغیان اکراد مصروف دارند

ذکر توجه اعتماد الدوله بجانب ارومی و محاصره قلعه دمدم و سوانح پای قلعه

سال بیست و سیم جلوس شاه عباس اول

او و تألیف قلوب سایر امرای اکراد که وحشی صفتان طوایف انسانند در الکا ماندند داشته بهانهٔ خدمتی رخصت رفتن الکا داده اند و او ظاهراً خود را
از زمرهٔ فدویان شمرده باطناً از تعصب مذهب با شرارت نفس با امراء قزلباش آتش حقد عناد در زیده سودای استقلال و استبداد در سویدای
خاطرش جای گرفته بود تا آنکه رای نفاق آلودش بتعمیر قلعهٔ متین رصین قرار یافته بارکان دولت قاهره عرض کرد که قلعه قدیم ارومی انهدام
و اندراس یافته قابل تعمیر نیست و اعتماد را نمیشاید و بنده را حصاری که صیانت آل و حفظ اهل و عیال از سپاه مخالفان توان نمود لازمست اگر رخصت
همایون باشد چهار دیواری در محل مناسب ترتیب نماید حضرت اعلی نظر بر ظاهر حال او انداخته رخصت دادند و او در سه فرسخی بلدهٔ ارومی بر بالای
کوه رفیع که داخل الکوراست طرح قلعه انداخته شروع در کار کرد در میانه اکراد مشهور است که قبل از ظهور اسلام و زمان اکاسره در همان مکان
قلعه بوده که بقلعهٔ دم دم اشتهار داشته و بتصاریف زمان منهدم گشته پیربوداقخان امیرالامرای تبریز که مردی باراى و هوش کار آزموده بود
از اطوار نفاق آلود امیرخان آثار عصیان مشاهده مینمود معروض درگاه عالم‌پناه گردانید که امیرخان پای از جادهٔ اخلاص بیرون نهاده
هوای خلاف و عصیان در سر دارد و بدین سبب قلعهٔ رفیع البنا اساس طرح انداخته که در حدوث وقایع روزی او را بکار آید و این غلام قلعه
ساختن او را اصلاح دولت روزافزون نمیداند حکم اشرف بنفاذ پیوست که چون او امیرالامرای آن سرحد است و نیک و بد امور ملکداری
آن طرف در عهدهٔ او هرگاه صلاح دولت قاهره نبوده باشد کس فرستاده او را منع نماید پیربوداقخان حسب الفرموده معتمدی نزد او فرستاده
اعلام کرد که او در سلک امرای عظام شاهی منسلک و تربیت کرده آنحضرت است و دعوی اخلاص و بندگی مینماید هرچند حضرت شاه عالم‌پناه او را
در این دعوی مصدق داشته محل اعتماد میدانند اما از قلعه ساختن او راه سخن بدگویان گشوده میشود اگر سبب قلعه ساختن بیم مضرت و آسیب
مخالفان رومیه است هرگاه رومیان بدین ولایت آیند تا قلاع معتبرهٔ تبریز و ایروان در میان باشد متعرض این قسم قلاع نخواهند شد و اگر دغدغه از
امرا و قبایل اکراد داشته باشد هرگاه او را حادثه پیش آید ما غلامان درگاه شاهی که بحراست و نگهبانی سرحد مأموریم در دفع آن حادثه چگونه
اهمال و اغفال توانیم کرد و مع ذلک او را همان حصار قدیم ارومی که چند روز محافظت خود و ایل و عشیرهٔ برادوست تواند نمود کافی است اولی
این است که ترک قلعه ساختن کرده زبان بدگویان را از خود دور سازند و این نصیحت دوستانهٔ ما را که متضمن مصلحت دولت است بسمع رضا اصغا نموده
خود را متهم بنفاق و عصیان نسازد و الحق نصیحت مشفقانه بود زیرا که باستظهار آن قلعه مرتکب امور ناهموار گشته عاقبت حال او بوبال و نکال
کشیده رسید بآنچه رسید القصه امیرخان اصلاً گوش بدین سخنان نکرده ملازم پیربوداقخان را اکراد برادوست بقتل آوردند و او قلعه در کمال
استحکام داد آذوقه و یراق بقلعه کشیده از ارومی بآنجا نقل کرده روز بروز در استحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه داری میکوشید و فی
الحقیقه جهت خود اسباب ادبار سرانجام میداد و اعمالی که منافی اخلاص و یکجهتی بود اقدام مینمود از جمله خان ابدال بیگ برادر شیخ حیدر که بحضرت
اعلی یاغی بود و از بیم عساکر منصوره در یورت و مسکن قدیم مجال اقامتش نمانده بی سر و سامان میگشت در این وقت با جمعیت نفرار خواهان خود پناه
با و آورد و امیرخان او را در قلعه جای داده انیس و جلیس خود گردانیده رعایت مینمود اما بحیله و روباه بازی کسان خود با عرایض اخلاص
بدرگاه عالم‌پناه فرستاده اظهار فدویت و یکرنگی میکرد و در وقتیکه جماعت جلالی را از روانه کردستان نموده فوجی از افواج بمرافقت ایشان
مأمور گشتند پیربوداقخان را سرکردهٔ افواج قاهره نموده بودند امیرخان این خبر شنیده بارکان دولت قاهره اعلام کرد که میانهٔ من و پیربوداقخان
غبار نقاری ارتفاع یافته سخنان غرض آلود در بارهٔ من معروض میدارد و در رفاقت من با لشکری که او سرکرده آن باشد متعذر و دشوار است
لهذا منشور استمالت باسم او در قلم آمد مشعر بر آنکه بنابر رضاجوئی او پیربوداقخان را برطرف کرده حسنخان را که از امرای عراق و مرد بهموار
خوش سلوک بیغرض است تعیین فرمودیم و معهذا اگر بجهت موانع ضروری خود رفاقت نتواند کرد یکی از پسران یا ریش سفید کار دیدهٔ معتمد خود
با دویست سیصد نفر همراه نماید که موافقت و یکجهتی او با امراء و حکام اکراد ظاهر گشته تقاعد او در حمل بر نوع دیگر نکنند امیرخان با اینهمه عنایات

قلعه ساختن امیرخان برادوست در ارومی

مأمور گردیدن پیربوداقخان امیرخان را از بنای قلعه و ممنوع شدن ازان

ظهور مخالفت و عصیان امیرخان برادوست است که در ایام اقامت دار الارشاد اردبیل بعرض اقدس رسیده بتحقیق پیوست که با حسنخان
و محمد پاشا خلاف ورزیده در قلعه دمدم تحصن جسته درهای اطاعت بسته ابواب مخالفت و عصیان گشوده فیما بین مهم بجنگ و جدال انجامید
بنابر آن حضرت اعلی که رای جهان آرایش روشنی بخش عالم غیبی است صلاح و فساد این واقعه را برای عقده‌گشای دستور معظم مکرم اعتضاد
السلطنة البهیة و اعتماد الدولة العلیة حاتم بیگ منوط و مربوط گردانیده بآنصوب فرستادند که بهر طریق صلاح دولت روزافزون داند در امری
صوابنمایش اقتضا نماید بتفصیل رساند و گنجعلی خان حاکم کرمان را با جمعی از امرا و توپچیان و تفنگچیان برافقت آنجناب مأمور گردانیدند که اگر مهم او
اصلاح پذیر نبوده باشد و افواج قاهره را بکومک احتیاج افتد بدان اقدام نمایند اکنون کلک سخن پرداز بتحریر قضایای مخالفت و عصیان امیر
خان میپردازد و چون مسوده اوراق حسب الامر الاعلی برافقت آنجناب مأمور بود ملتزم است که خصوصیات آن سفر را که برای العین مشاهده نموده
از اطالت و اطناب اجتناب نموده شرح آن در رشته تحریر کشد و الله المستعان

ذکر مخالفت و عصیان امیرخان برادوست و رفتن جناب اعتماد الدوله بولایت ارومی و محاصره قلعه دمدم و بیان سوانح حالات

شرح احوال امیرخان چولاق عبرت‌بخش عالمیان است ای جویای سخن لحظه مستمع بوده گوش هوش با من دار و کیفیت معامله او دریاب امیرخان
از عشیرت برادوست طبقه اکراد است در زمان حضرت شاه جنت‌مکان قراتاج نامی از آنطبقه شاهی سیون و در سلک ملازمان ابد دولت
منتظم بود و آنحضرت الکای ترگور و مرگور را که بولایت ارومی و اشنی پیوسته بآن طبقه ارزانی داشته بود بعد از واقعه حضرت شاه جنت‌مکان
که رومیان طمع در ملک آذربایجان کردند و قبایل و عشایر اکراد تابعان ابد دولت روی گردان شده تابع رومیه شدند شاه محمد بیگ نامی از میرزادهای
برادوست بحکم خواندکار روم میر عشیرت و صاحب سنجق الکای برادوست بود و امیرخان پسر طاعت او در نیاورده هرچندگاه ملازمت یکی از امرای
بزرگ اکراد مینمود مدتی ملازم عمر بیگ حاکم سهران بود و در معرکه جنگ که عمر بیگ را با خصما دست داد یکدست امیرخان از بند باز و قطع شده
بامیربیگ چلاق مشهور گشت در سالی که طنطنه رایات جهانگشای شاهی در آذربایجان بلند آوازگی یافته موکب همایون متوجه تسخیر نخجوان و ایروان
بود مشارالیه باستان اقبال آشیان شاهی آمده اظهار شاهی سیونی و اخلاص کرد حضرت اعلی او را منظور نظر گردانیده امارت قبیله برادوست
و الکای ترگور و مرگور را باو عنایت فرمودند و او را بلقب ارجمند خانی سرافراز ساخته الکای ارومی و اشنی را که از توابع آذربایجانست
و در زمان حضرت شاه جنت‌مکان حکومتگاه یکی از امرای عظام قزلباش بود علاوه الکای قدیم باو عنایت فرمودند و حسب الامر الاعلی استادان
زرگر صورت دستی از طلای احمر بجهت او ترتیب داده بجواهر و لآلی ثمین ترصیع و تکمیل داده بر بازوی او بستند و مظنه حق‌شناسی و ظهور مردانگی
توجه تام درباره او مبذول داشتند و او چندگاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت عتبه علیای شاهی و سده سنیه شاهنشاهی
مینمود و بعد از آنکه رخصت یافته بولایت مذکور رفت باستظهار شفقت و التفات شاهانه روز بروز بمدارج علیه ترقی نموده بر غالب امثال و اقران
برتری یافته چند الکا و ولایات از میران قبایل اکراد تابع روم بدست آورده تصرف نمود و در میانه حکام کردستان بعلو جاه و کثرت سپاه بلند
آوازه گردید بسیاری از قبایل و میرزادهای قبایل و عشایر اکراد بملازمت او تقرب جسته راه خدمت میسپردند و بدینجهات در اندک روزی
بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته در هنگامی که جغال اغلی بولایت آذربایجان لشکر کشیده در حوالی تبریز مصاف واقع شد با وجود قرب
جوار از سعادت حضور دوری جست بعد از انهزام جغال اغلی که اردوی ظفرقرین بفتح و فیروزی در ولایت سلماس اقامت داشت بپایه سریر
اعلی آمده نوازش یافت و از شمول عاطفت و تربیتی که فرموده بودند از کم خدمتی و تقاعد او از آمدن چنین مصاف اغماض نموده بنابر اطمینان خاطر

سال بیست و سیم جلوس شاه عباس اول

در اینسال امری بس عجیب و واقعه بس غریب بمنصه ظهور آمد چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی همواره بسیر گرم باده نشاط و خرمی شکار ند و گاه و بیگاه با معدودی از خواص و مقربان تردد شکار نموده بدان شغل شگرف بهجت افزای خاطر انور بودند در حینی که رایات نصرت آیات بعزیمت دار الارشاد اردبیل بمحال قریب الکا خلخال رسیده بودند یکی از خون گرفتهای احمق ابله طراز خود را شاه نامیده با چندی از بوالفضولان ازاوباش ترکه سرگشتگان بادیه هوا و هوس بودند جوارح شکاری بدست گرفته بموضعی از مواضع خلخال که در گوشه و کناری واقع شده و مردم آنجا حضرت شاه را بصورت نمی شناختند رفته در منزل کدخدائی فرود آمد و آن بوالکان ابله طراز هر کدام نام یکی از مقربان بر خود نهاده آن شخص را پادشاهم پادشاهم دسته بان اولدوغم که روش مخاطبه طبقه قزلباش است خطاب میکردند ساده لوحان صاف العقیده آنموضع جوش و خروش نشاط و خرمی برآورده سپر افتخار و مباهات بچرخ برین افراشته در مقام خدمتکاری و جانفشانی درآمدند مردم قرب جوار از واقعه آگاه گشته بقصد ادراک سعادت رکاب بوسی بآنموضع جمع آمده نذور و هدایا نثار و ایثار میکردند و آن ابلهان مغلوب هوا و هوس از باده پندار مست و مدهوش گشته یکدو سه روز در آنجا رحل اقامت انداخته بعیش و عشرت پرداختند اما از خود بیخبر بودند این خبر بسایر مواضع رسیده از غلامان خاصه شریفه که در خلخال میباشند یوسف بیگ یوزباشی با چند نفر سراسیمه روی بآنموضع آورده در حینی که ایشان اندکی از قبح آن امر شنیع آگاه گشته اراده سواری داشتند رسیده از شعبده بازی آن بوالفضولان آگاه گردیده پرده از روی کار ایشان برخاست یکدو نفر که سوار شده بودند فرار نموده خود را بشعب جبال انداخته ناپدید شدند و غلامان شخصی که خود را شاه نام نهاده بود با یکدو نفر رفقا بدست آورده در همان چند روز که موکب همایون بآنحدود رسید بنظر انور درآمدند چون سیاست اینگونه بدکاران که بچنین امر خطیری دلیری نمایند جهة عبرت دیگر شعبده بازان ابله طراز از لوازم امور جهانداری بود خرمن حیاتشان بشعله قهر قهرمان زمان سوخته گردید سبحان الله آدمی از چه مرتبه مغلوب نفس اماره است و بوساوس شیطانی مصدر چگونه اعمالی خطرناک که مخاطره آن عاجلا بلکه آناً فآناً محتمل است که بظهور آید میگردند و از آن نمی اندیشند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هرچند این واقعه شایستگی تاریخ نداشت بنا بر تنبیه و آگاهی تیره درونان روزگار و بوالفضولان بتحریر آن پرداخت (وقایع متنوعه) و سوانح ایام اقامت دارالارشاد اردبیل آنکه ذوالفقارخان بیگلربیگی شیروان رخصت آمدن بپایه سریر اعلی حاصل نموده حسب الاستدعا بسعادت ملازمت مشرف گردیده و در رکاب سعادت انتساب بزیارت حضرت قطب العارفین چند روز در سیر و شکار قزل آغاج همراه بود از آنجا مرخص گشته بشیروان رفت (سانحه دیگر) آنکه چون اخبار فرستادن امرا و جلالیان بجانب کردستان شیوع یافته بود بنا بر رعایت حزم و احتیاط امام قلی خان امیر دیوان حاکم لار خلف صدق الله ویردیخان را سپه کرده فوجی از افواج قاهره فرموده بطرف سلماس که در قرب جوار کردستان واقع است فرستادند که از آن سرحد خبردار باشد (سانحه دیگر) بقتل درآمدن کردحیدر است که از امرای معتبر جلالی و صاحب یکهزار کس بود و بزور بازوی شجاعت و دلاوری خود مغرور و با محمد پاشا غالبانه سلوک کرده همیشه سخنان درشت ناهموار با و میگفت و پاشا از و در حساب بود بتخصیص در این اوقات که عزیمت کردستان نموده و از عشایر طبقه بود و مظنه خلاف و عصیان با او داشت روزی در خانه محمد پاشا مجلسی منعقد گشته چون سرهای حریفان از باده نخوت گرم گردید کرد حیدر در اثنای محاوره کم ظرفی نموده بعضی سخنان تهدیدآمیز که مخزون خاطرش بوده بر زبان آورد موجب ازدیاد خوف و بیم محمد پاشا گشته در همان مجلس بپسران خدمتکار که در میان ایچ اغلان و کنج اغلان بیشتر میگویند اشاره بقتل او کرد و ایشان در همان ساعت شمشیرها کشیده رشته حیات او را با دو نفر از معتمدان که با او بودند بقطع رسانیدند ملازمانش چون او را کشته دیدند ترک شورش بیفایده کردند و پاشا همگی را بخود منسوب ساخته اموال و جهات او را میانه ایشان قسمت نموده حقیقت حال را بعرض عاکفان سده جلال رسانیده استحسان یافت (سانحه دیگر)

ظهور

 رسالت آمده بوسیله امرا نامدار بشرف عتبه بوسی درگاه فلک مقدار سرافرازی یافت و عرایض و مکاتیب مراد پاشا وزیر اعظم و ارکان
دولت عثمانی که بخدمت اشرف اعلی و ارکان دولت شاهی نوشته سخنان خیرخواهانه صلاح اندیشانه در باب قطع مادهٔ خصومت و نزاع بقاعدهٔ
که قبل از این بوساطت تیمور خان کرجی اشعار نموده بودند در آن منطوی و مندرج بود بنظر رسانید ما حصل سفارت آنکه مرسل مذکور بی توسط غیر با حضرت
اعلی تکلّم نموده ما فی الضمیر آنحضرت را در مادهٔ صلح و قطع نزاع و کیفیت آن که بچه قاعده ممکن است و رضای خاطر اشرف چیست بواجبی معلوم نموده معاودت
نماید و التماس نموده بودند که اگر فی الواقع آنحضرت مصلحت جانبین منظور داشته راغب بصلح باشند چون در وقتی که محمد بیک باجگیری آمده نامه
و مکتوبی از جانب اشرف بحضرت پادشاه نداشت در این مرتبه هر کس آید بادی الفت و دوستی گشته مکتوب صداقت اثر محبت طراز بحضرت پادشاه
قلمی نمایند و چون تا غایت آثار تسلط و اقتدار از جانب حضرت شاه عالیجاه بظهور آمده و ولایاتی که در زمان سلطان مراد خان جد حضرت سلطان
احمد خان بحیطهٔ تصرّف و تسخیر منسوبان دودمان آل عثمان قرار گرفته قرنی بر آن گذشته بود بقهر و غلبه تسخیر فرموده توپخانه و یراق پادشاهی که در قلاع
بوده متصرف شده اند و در اینچند سال چندین هزار نفس از سپاهی و رعیت روم در معرض تلف در آمده پامال عساکر قزلباش شده اند در این صورت
از جانب حضرت خواندکار در صلح زدن آئین فرمانروایان عالیقدر و مناسب رتبهٔ سلطنت نیست و اگر از طرفین اینمقدمه منظور و ملحوظ و این
کشاکش در میان باشد قطع مواد خصومت که موجب تشویش کافهٔ اهل اسلام است در عقدهٔ تعویق میماند و مع ذلک در نظر سلاطین فرنگ که همیشه
با اهل اسلام در قتال و جدالند موجب کسر شوکت سپاه اسلام و شماتت و خوشحالی نصاری و ارباب کفر و ظلام میگردد و باید فرمانروایان ممالک
ستان که آرمیدگی عالم و رفاهیت عالمیان از مطالب عالیه رجحان داده درهای عافیت و آسودگی بر روی خلایق گشاده اند اگر حضرت
شاه عالیجاه نیز بادی مقدمات مصالحه و دوستی گشته در طی نامهٔ نامی اشعاری در باب صلح فرمایند هر آینه باعث رفع نقاب حجاب گشته دو تنخواه را
راه گفتگو پدید آید و خصومت و نفاق طرفین بدین قدر اظهار دوستی بوفاق و اتفاق تبدیل پذیرد حضرت اعلی که ذات معدلت صفاتش
بر رفاه احوال خلایق و عباد الله مفطور و مجبولست چاوش مذکور را احترام فرموده نسبت بفرمان فرمای ممالک روم سخنان محبت آمیز بیان فرمود
بزبان رفق و ملایمت بارکان دولت قیصری پیغام کردند که چون چراغ دولت آنخانوادهٔ رفیعه بروغن غزا و جهاد روشنی یافته و بسعادت
خدمت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفاً و تعظیماً مشرف و بدین دو رتبهٔ گرامی بین السلاطین معزز و ممتاز لاجرم بر جمیع اهل اسلام معاونت
ایشان لازم و متحتم است غایتش بنوعی که مکرراً اعلام شده سلطان مراد خان انتهاز فرصت نموده بجهتی و بی سببی نقض عهد پدران رضوان مکان
که بتقیید نسلاً بعد نسل با یمان مغلظه تاکید یافته بود روا داشته بغصب بعضی از ممالک موروثی ما را متصرف شده بود و اکنون که بفیض فضل الهی حق بجانب
حق شده و میشود هرگاه حضرت خواندکار مضایقه بملک موروث ما ننموده در مقام الفت و دوستی باشند ما نیز بجهت رفاهیت مسلمین از نزاع و جدال
گذشته از مسلک محبت و اتحاد عدول نخواهیم جست چه بهتر از این که میانه پادشاهان اسلام مصالحه و دوستی مسلوک بوده موجب مخذولی
اعدای دین مبین گردد و قرار یافت که حسب الاستدعای مراد پاشای وزیر اعظم و سایر سعادتمندان خیراندیش که باعث این امر
خیرانجام شده اند نامهٔ دوستانه در قلم آورده ابواب مصادقت و اتحاد مفتوح کرده اند شرح نامه نوشتن و فرستادن ایلچی در قضایا رسال آینده
رقمزدهٔ کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی بالجمله چند روزی که چمن نزهت بخش سلطانیه محلّ اقامت اردوی معلّی گردید موکب همایون
بجانب آذربایجان در حرکت آمده از میانج بعزم طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفیهٔ صفویه بدار الارشاد اردبیل نهضت
فرموده بدان سعادت عظمی استسعاد یافته چند روزی دار الارشاد اردبیل مضرب سرادقات اقبال بود از آنجا عزم زیارت تربت قطب العارفین
عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی فرموده متوجه آنصوب گشتند و بعد از وصول بدان مطلب علیا و نشاط سیر و شکار قزل آغاج بدار السلطنه تبریز
آمده از آنجا باردوباد تشریف برده از راه علی دره سی بعزم باغ نهضت فرموده قشلاق همایون در آنجا قرار یافت (از سوانح غریبه)

ذکر رفتن امیر گونه خان و امرا حسب الفرمان قضا جریان بصوب اجه اردهان (۵۵۴) و تاخت و غارت گرجیان آن ولایت

سابقاً مذکور شد که جیل پاشا با جیل تاتار بآخسقه آمد امیر گونه خان از دست درازی طبقهٔ تاتار احتیاط ورزیده جمعیت ایشان را در آخسقه
که بسرحد چخور سعد قرب جوار دارد مناسب نمیدانست حقیقت بپایه سریر اعلی عرض کرد که پیشتر از آنکه از آن طایفه دست درازی بسرحد واقع
شود در دفع ایشان کوشیدن اولی است بنابر آن حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که جمیع امرای آذربایجان با تفنگچیان خاصه که در سال گذشته
بتبریز فرستاده شده بود بایروان روند و بسرکردگی امیر گونه خان تا قره اجه اردهان آخسقه و حدود ارض روم رفته در دفع مخالفان
و تاخت و غارت آن ولایات و سوختن علفزارها و غلات دقیقه فروگذاشت نکنند و دو هزار نفر از جلالیان را نیز مقرر داشتند که بسرداری
قراسعید و آغا جدن سیری بجنود قزلباش پیوسته در آن سفر همراه باشند و حسب الفرمان قضا جریان پیربوداق خان از تبریز و محمد خان
زیاد اغلی قاجار از قراباغ با سایر امرای عظام و جلالیان مذکور از مراغه بایروان جمیع آمده لشکری عظیم مرتب گشت و امیر گونه خان چند
روز بضیافت امرای عظام و ملازمان درگاه پرداخته بآئین شایسته متوجه مقصد گشتند مخالفان رومیه و تاتار قوت مقابله آن سپاه در خود
قدرت خود ندیده در قلعها خزیده پای در دامن سلامت کشیدند و جیوش منصوره بولایت گرج در آمده آتش نهب و تاراج در آن ولایت زدند و
بسیاری از نسا و صبیان کفره گرج اسیر نموده آن مملکت را از خیر انتفاع انداختند امیر گونه خان شنید که جمعی از رومیه در صحرای موش
جمعیت نموده خیال دستبردی دارند با لشکر ایروان جدا شده بآن طرف رفت و سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته قرین ظفر و نصرت معاودت
فرموده و از جمله اسیران آنچه لیاقت سرکار خاصه شریفه داشت بر سبیل خمس مصحوب علیخان بیک جوانشیر بدرگاه جهان پناه فرستادند و شوکت
و اقتدار سپاه قزلباش در حدود ارض روم و آن ولایت بیشتر از پیشتر سمت ظهور یافته احدی از بیگلربیگیان و پاشایان رومیه قدرت
مقابله و مقاتله با سپاه منصور نیافته بمحاربه و مدافعه جرات و دلیری نتوانستند کرد و امرای عظام کامیاب و دوستکام عود نموده هر یک
بمقر سلطنت خود شتافتند

ذکر توجه موکب نصرت نشان بصوب آذربایجان و فرستادن جلالیان با فوجی از عساکر فیروزی نشان بصوب کردستان و وقوع حالات آن زمان

چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چندگاه در دار السلطنهٔ اصفهان بمهمات ضروری سلطنت پرداختند و هوا روی بگرمی آورده هنگام توجه
ییلاقات شد رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال متوجه ییلاق فریدن شده چند روزی که ییلاق مزبور مضرب خیام اقبال بود امرای
عظام و ارکان دولت را حکم شد که با آغرق اردوی معلی از راه ییلاقات بآهستگی در حرکت آمده در چمن سلطانیه اقامت نمایند و خود با
معدودی از ندما و مقربان و خواص ملازمان سواری باصفهان عود نموده در چهارباغ نشاط آباد پاشان که در میانه ملوک فرس برسم بوده
و آنحضرت شگون گرفته اند سرور افزای خلایق گردیدند و از راه کاشان بدار الموحدین قزوین رسیده تا چهل روز در دولتخانه مبارکه
آنجا عشرت پیرا بودند و در حینی که اردوی آغرق و امرای عظام حسب الفرموده بچمن سلطانیه رسیده آن عرصه نزهت فزا مخیم اقبال بود حضرت
موکب معلی از دار الموحدین قزوین رسیده باردوی آغرق پیوستند و در آن چمن نزهت بخش سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه افراشتند در
خلال این حال حسین الدین نام چاوشی از چاوشان معتبر سلسله خواندکار همراه محمد بیک و الله قلی خلفای ورتلو که بایلچیگری روم رفته بود برسم

باالطاف المبین گرجیان بجستجو مشغول گشته تا موازی هفتصد نفر تاتار بدست آورده طعمهٔ تیغ بلا گردیدند و بقیة السیف از رعایای گرج در جنگلها بسر کرده بودند پیاده و عسریان بصد فلاکت خود را با خسته رسانیدند و پاشا یان از درگاه جهان پناه فرستادند فرهاد پاشا حسب الالتماس سلاطین گرجی مورد بخشش گشته بسر محمد پاشا بپاسا رسید

سانحهٔ دیگر محاربهٔ ذوالفقار خان و جنود شیروان با طبرسرانیان

از سوانح اقبال که در ولایت شیروان قرین حال اولیاء دولت بیزوال گردید جنگ کردن ذوالفقار خانست با والی طبرسران و قلعه ساختن در آنحدود و تبیین این مقال آنکه در زمان فترت شیروان ناحیه از نواحی شابران را که بالکاء طبرسران اتصال دارد مردم آنجا متصرف شده بودند و در زمان رومیه چون رومیان بامداد طبرسرانیان مستظهر بودند در مقام استرداد آن نشدند در این اوقات که ولایت شیروان مجدداً مسخر اولیاء دولت قاهره گشت مردم طبرسران بطمع خام افتاده آن ناحیه را چنانچه باید بتصرف حاکم شابران نمیدادند و آمد شد ملازمان حاکم از آسیب طبرسرانیان بآن ناحیه دشوار بود رای صوابنمای اشرف که همیشه در آئینه ضمیر امور زشش صورت فردا جلوه گراست بنا بر رعایت حزم و احتیاط اقتضاء آن کرد که در آن ناحیه قلعه ترتیب دهند و حکم قضا مضی بنفاذ پیوست که ذوالفقار خان بیگلربیگی شیروان با امراء عظام تابین تا حدود طبرسران رفته در آن ناحیه قلعه در کمال متانت و استحکام ترتیب نموده ذخیره و یراق قلعه سرانجام داده فوجی از غازیان و تفنگچیان بمحافظت آن تعیین نماید که دست مردم داغستان عموماً از آن ناحیه کوتاه باشد و طبقهٔ قزلباش و شیروانیان باستظهار مردم آنقلعه مرفه و آسوده حال بآنولایت تردد و آمد شد نموده از تعرض دونصفتان داغستان مصون و محفوظ باشند ذوالفقار خان برحسب فرمان متوجه انجام آنخدمت شده نخست کس نزد معصوم خان والی طبرسران فرستاده حقیقت حال بدو اعلام کرده خاطر نشان نمود که اصلاً از ترتیب این حصار حذری بشما نمیرسد بلکه مستتبع انواع فواید است والی طبرسران برضا بآن نداده بخیالات باطل و تصورات عاطل در مقام ممانعت در آمده در حینی که ذوالفقار خان بآنجا رفته جای قلعه تعیین نموده شروع در کار کرد والی مذکور موازی ده هزار پیاده و سوار جمع آورده روی بجانب ذوالفقار خان آورد و او بنا بر آنکه والی طبرسران همیشه بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده ظاهرا خود را از جمله بندگان درگاه میشمارد و از جانب اشرف بمحاربه او ماذون و مرخص نبود مکرراً رسولان فرستاده او را از وخامت عاقبت و سوء خاتمت این ممانعت تحذیر و تخویف نمود مفید نیفتاد تا آنکه بیگلربیگی لشکر قزلباش رسید و روز دیگر صف سپاه آراسته بمقابلهٔ جنود منصور در آمد ذوالفقار خان نیز بتضرع در ترتیب مقدمات جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد و چون از جانبین دست باستعمال آلت قتال بردند لشکر طبرسران تاب یک صدمهٔ جرچیان سپاه منصور نیاورده در حملهٔ اول سلک جمعیت ایشان از هم فرو ریخت و بطرفة العینی تا یکهزار نفر طبرسرانی را سر بباد بی نیازی رفت و والی طبرسران هزیمت غنیمت شمرده خود را از معرکه بیرون انداخت ذوالفقار خان چون بفتح و ظفر اختصاص یافت لشکریان را از قتل و کشش طبرسرانیان منع نموده در تعاقب هزیمتیان مبالغه ننمود چه بیم آن داشت که چون بی امر اشرف این صورت روی نموده مبادا ملایم طبع شهریاری نبوده باشد مجملاً بقیة السیف در جنگلها و بیشها خزیده نیم جانی بسلامت بیرون بردند و ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه ترتیب داده آذوقه و یراق سرانجام نموده و حارسان تعیین کرده مراجعت نمود و شرح واقعه بدرگاه عالم پناه عرض کرد و با آنکه معصوم خان پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده بر سر قزلباش لشکر کشید حضرت اعلی بنا بر آنکه یکمرتبه رقم عفو بر تقصیرات او کشیده بودند و بعضی از منتسبان او در سلک خدمهٔ سرادق سلطنت انتظام داشت اظهار ناخشنودی از آن قضیه فرموده ذوالفقار خان را امر فرمودند که کس معتمد نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را استمالت بخشد او حسب الامر نموده عمل نموده والی طبرسران نیز از حرکت ناهنجار و جرأت و جسارتی که کرده بود نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار در آمد

جنگ ذوالفقار خان با والی طبرسران و غلبه او بر والی

سال بیست و سیم جلوس شاه عبّاس اوّل

شان کرلله پاشا لشکر بدیار عجم کشیده از آنراه بشیروان آمد اوّل ولایت آخسقه و توابع را بتصرف درآورده قلاع محکم کرد و تا منوچهر
خان در حیات بود بمعاونت سیمون خان دست و پائی میزد بعد از او رومیه درآنملک تمکّن یافتند و صبیّه سیمون خان که زوجه منوچهرخان
و عورت صاحب غیرت بود با پسر طفلی که داشت با معدودی از ملازمان نمک پرورد آن سلسله خود را در بیشه ها و کوهستان آنولایت
محافظت میکرد و در مدّت بیست و پنجسال که گرجستانات بالتمام تابع و خراج گذار رومیان بود عورت مذکور سعی بسیار کرد که رومیّه
آنولایت را بدستور سایر گرجستانات که بولاة گرجی خراج گذاشته میگیرند به پسر او که اتابیک نام دارد گذاشته خراج بگیرند رومیان قبول
نکردند لیکن اقطاعی بمعاش او و مادر در آنولایت مقرر کرده بودند و او بسختی روزگاری میگذرانید و در ایّامی که نهضت همایون بجانب
آذربایجان اتّفاق افتاده محاصره قلعه ایروان کرده بودند شاه یوسف پاشا که از میرزادهای آخسقه مسلمان شده از جانب خواندگار
روم مرتبه پاشائی یافته بود و حاکم بعضی از آنولایت بود دیگر به بعضی از جنود ظفرورود قزلباش را اسیر کرده که حسنخان استاجلو چنانچه
در طیّ وقایع آنسال تحریر یافته بتاخت ولایت مذکور فرستادند و بعد از جنگ جغال اغلی و انهزام او که امیرگونه خان و جنود قزلباش در
آنحدود تمکّن یافتند و تا حدود ارض روم همیشه لگدکوب سپاه ظفرپناه بود مکرّر افراجه اردهان و آخسقه را تاخت میکردند احوال شاه
یوسف پاشا و رومیان اختلال پذیرفت و والده اتابیک خان استغاثه بدرگاه سعادت آشیان نموده استمداد نمود که بمعاونت منسوبان این دودمان
ولایت از دست رفته را بدست آرد حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی امرا شمس الدینلو و قراقلو و غیرهم را که در تفلیس و زکم و حسابادو لوری بودند
بکومک و همراهی او مامور فرموده بودند و در قوی ئیل ست عشر و الف که رایات جلال متوجّه شیروان شده بود آن عورت صاحب غیرت باتفاق امرا
قزلباش و ملازمان قدیم آن سلسله بتسخیر مملکت مذکور کمر بست و بر سر شاه یوسف پاشا رفته بر و ظفر یافت و او را با یکصد و پنجاه نفر از رومیان گرفته قلعه
آخسقه را که معظم قلاع آنولایت است بدست آورد و کشتهحال آنجا بحیطه تسخیر و تصرّف او درآمد و بتاریخ روز یکشنبه چهارم شهر ربیع الثانی
سنه مذکور کسان او و امرا در شماخی بدرگاه جهان پناه آمده حقیقت حال که بنیروی اقبال بیزوال شاهی بظهور آمده بود عرض کردند و امرا قزلباش
هر یک بمقر حکومت خود رفتند اتابیک خان که در آنوقت شانزده ساله بود با والده اش در آنولایت بودند بیگلربیگی ارض روم این اخبار را بامراد پاشا
که سردار شده بدفع جلالی مشغول بود اعلام نمود و او بعد از دفع جلالیان جیل پاشا نامی را حاکم لشکر غازیکرتاتار که سلامتگرای خان چنانچه
گذشت بعد سردار فرستاده بود نموده او را با فرهاد پاشا و ولد محمد پاشا که از میرزادهای گرجستان مستی مسلمان شده در میان رومیّه
تربیت یافته بمرتبه ایالت و پاشائی رسیده بودند بآخسقه فرستاد و ایشان در اواخر پیچی ئیل سبع عشر و الف بآخسقه آمدند و اتابیک خان و والده اش
تاب معاودت آنگروه نیاورده بگرجستان کارتیل نزد پسر خالش آمد و والده نزد برادرزاده توقف نموده پسر را که در حسن و ملاحت آیتی
بود و بمضمون این رباعی که میرشمس الدّین محمّد صدر خبیصی در زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بجبت لوارصاب پسر سیمون خان گفته بود دربارۀ او
صادق بود (رباعی) ترسابچه ایست آتش افروز کنشت کاتش زده در خرمن صد حور بهشت چون همه کشان
برای آتشکده اش رضوان همه شاخ طوبی آرد ز بهشت بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاد و در اوایل اینسال امرا شمس الدینلو
و قراقلو و غیرهم با جمعی از لشکر گرجی اتباع لوارصاب خان والی کارتیل بتاخت آخسقه رفته اسیر بسیار آورده بودند جیل پاشا موازی
دو هزار کس از خیل تاتار و فرهاد پاشا و ولد محمد پاشا که بمرافقت او آمده بودند بدفع ایشان و تاخت گرجستان کارتیل فرستاد و آنجماعت
بمیان الکا درآمده تاخت و غارتی چند کرده معاودت نمودند لشکر لوارصاب خان در گذارهای تنگ و میان بیشه سر راه بر ایشان بسته
از یکطرف سپاه قزلباش و از یکطرف گرجیان ایشانرا بمیان گرفتند پاشایان هر دو گرفتار گشته لشکر تاتار که در آن ملک بیگانه بودند بهر طرف
میرفتند سر راه و گذرها را مسدود دیده یافتند دست از غنیمت باز داشته در میان بیشه پراکنده شدند و بمصداق اللّهم اشغل الظالمین

و بدسلوکی او را به پیر بوداقخان حاکم تبریز که امیرالامرای آن سرحد است اعلام نموده استمداد کرده بود که او را کوشمالی دهد پیر بوداقخان دویست نفر از غازیان ترکمان مردم خود و یکصد نفر از ملازمان امرای آن سرحد سرکردگی یکی از معتمدان کاردیده فرستاد که بسلمان سلطان ملحق گشته بتاخت و غارت الکای ارجیش و عادلجوز و تنبیه و تادیب پاشای شرور انگیز فتنه ساز پردازند و سلمان سلطان با فرستادگان مذکور و مردم خود که مجموع پانصد کس بودند ایلغار کرده تا حوالی ارجیش که مقام و مسکن محمد پاشا بود عنان بازکشیدند در آنجا دویست کس را بپای قلعه او فرستاده یکصد نفر را کومک آنجماعت تعیین نمودند که اگر پاشا بیرون آمده جنگ صحرا کند از کمینگاه درآمده بمدافعه قیام نمایند و دویست نفر دیگر بتاخت و غارت مشغول گردیدند از جمله پیشروان چهل پنجاه نفر بنزدیکی قلعه رسیده بودند که پاشا خبردار گشته از جلادت و مردانگی که با خود قرار داده بود نظر بر آنفوج قلیل انداخته با اندک مردمی که حاضر بوده اند از قلعه بیرون آمده جلو ریز خود را بآنگروه رسانیده دست بآلت قتال کشوده دلاوران قزلباش نیز بشعله سنان جان ستان آتش در خرمن وجود مخالفان انداخته فیمابین نیران قتال اشتعال یافت و غازیان شیرشکار پی در پی رسیده داد مردانگی میدادند محمد پاشا تسلط غازیان و ضعف لشکر خود مشاهده نموده بنفسه مباشر حرب گشته با یکی از ترکمانان درهم آویخت و آنشخص او را نشناخته بنوک نیزه جان ستان از صدر زین ربوده بر روی زمین افکند و خود را بر سر او انداخته خواست که با تمام کارش پردازد پاشا از بیم جان نام خود برده بعزیزی دولت قاهره دستگیر گردید و رومی شکست یافته روی بهزیمت نهادند و تا پای قلعه اکثر طعمه شمشیر غازیان ظفر شعار گردیدند و آن ناحیه نهب و غارت یافته غازیان سالماً غانماً مظفر و منصور معاودت فرمودند و پیر بوداقخان او را بپایه سریر اعلی فرستاد قبل از آن ولدان خند ان آقا که در خدمت اشرف معزز و محترم بودند مکرر در مجلس بهشت آیین زبان بتوصیف محمد پاشا کشوده تعریف قابلیت شجاعت و اهلیت و استعداد او بسیار کرده بودند حضرت اعلی شاهی ظل الهی که معدن فتوت و احسانند بنا بر عاطفت جبلی و قاعده معهود بنظر مرحمت و التفات متوجه حال او گشته امر فرمودند که او را بطریق میهمان معزز و محترم میداشتند رفته رفته بسعادت مجالست مجلس خلد آیین سرافراز گشته از جمله حاضران حضور خاص و حریف بزم اختصاص گردید چون ظرف طبیعتش لبریز باده مرحمت و الطاف شاهی گردید دماغش از نشا نخوت و غرور پیشین کرتر گشته بفکر خمار آن نیافتاد و همان در عالم بلند پروازی سیر نموده در مجلس سخنان بصرفه از وی سر میزد و از مضمون بیمقال که مسلم الثبوت جمهور خردمندانست که (**شعر**) سخندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنگه بگوید سخن بحکایات ناخردمندانه که در چنین حال احتراز از آنها کردن و مهر سکوت بر لب نهادن اولی است زبان میکشاد تا آنکه از خدمت اشرف التماس نمود که شخصی را بجانب روم فرستاده فرزندان و مردم خود را از سلامتی و فراغبال خود مخبر سازد بعد از استجازه و رخصت غلام خواجه سرائی را که همراه او آمده بود فرستاده کتابات که نوشته بود بنظر اقدس در آورد چون حضرت اعلی عیار کار او گرفته بودند با مرا سرحد اشاره شد که غلام مذکور را بهانه آنکه بی عرض مکرر نمیتوانیم گذاشت توقیف نموده مکاتیب مراسلاتی که مصحوب او باشند گرفته همچنان سربمهر بخدمت اشرف فرستند و حکام سرحد حسب الفرموده عمل نموده چون مکاتیب بنظر انور درآمد سوای آنچه بنظر اشرف درآورده بود سخنان لاطایل در باب قزلباش نوشته بمخالفان راهنمائیها کرده بود چون خیانتی چنین از او بظهور رسیده و دیگر شایستگی سلوک سابق نداشت در هنگامیکه رایات جلال از تبریز متوجه قراباغ بودند او را در تبریز گذاشتند که با پیر بوداقخان در قلعه تبریز باشد چون عدمش بر وجود رجحان داشت در آنجا بسعی اجل راه عدم پیمود (**از سوانح و وقایع**) سرحدها گرفتاری پاشا یا نسبت در خنگ آخسقه و قتل تاتاران در گرجستان مفصل این مجمل آنکه غالباً در مجلد اول این اوراق سمت تحریر یافته باشد که در وقتی که میانه حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان پادشاه روم صلح واقع شده سنور و سرحد معین گشت گرجستان مسقی که والی آن پدر منوچهر خان داماد همیون خان بود داخل سنور قزلباش گردید و ولایت آخسقه و قسراجه اردهان که بارض روم پیوسته از اعمال مسقی است و در زمان نواب سکندر

شان

سال بیست و سیم جلوس شاه عباس اول

و یغمای ایل و عشیرتش پرداخته الکاء او را متصرف شده بامرا جلالی دهد و از آنراه بحدود ارض روم آمده بامیر گونه خان بیگلربیگی چخور سعد و امرائیکه بتاخت آن ولایت مأمور میکردند ملحق کردند و حکم اشرف باسم امیرخان برادوست حاکم ارومی عزّ صدور یافت که چون او از نیک و بد معاملات کردستان و شوارع عبور لشکر واقف و آگاه است نخجرچی این لشکر بوده خدمات و جان سپاریهای دولتخواهانه بظهور آورد که موجب ازدیاد اعتماد و الطاف شاهانه گردد و آنجماعت حسب الفرمان همایون اعلی روانهٔ آنخدمت شدند شرح رفتن ایشان بدانطرف و مخالفت امیرخان و وقایعی که روی داد بعد از تحریر سوانح و وقایعی که در هر طرف سمت ظهور یافته مرقوم قلم عنبرین رقم خواهد شد

ذکر ایلچی فرستادن بجانب هندوستان

بعد از رفتن جلالیان چون سه سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای هندوستان بعالم عقبی شتافته ولد ارشدش محمد سلیم قایم مقام پدر والاگهر گردیده بود بنا بر رابطهٔ دوستی و قاعدهٔ محبت که همیشه فیمابین این دو سلسله مرعی و مسلوک بوده و هست ارادهٔ خاطر حقیقت مظاهر آن بود که یکی از معتبران طایفهٔ جلیلهٔ قزلباش برسم تعزیهٔ پادشاه مغفور و تهنیت و مبارکبادی جلوس فرزند ارجمندش روانه آن دیار گردانند بنا بر مشاغل عظیمهٔ یساق آذربایجان و شیروان فرصت آن نشد در اینوقت که در مقرّ سلطنت روز افزون اتفاق نزول افتاده بود مکنون خاطر انور از قوه بظهور آورده بعد از معان نظر بحال هر یک از کارآگهان انجمن عزّت و طرزدانان بساط سلطنت جناب امارت مآبی یادگار علی سلطان طالش را که از میرزادهای طبقهٔ قزلباش و نبیرهٔ خلیفة الخلفاء بود که در زمان حضرت خاقان سلیمان شان فردوس آشیان حاکم دار السلام بغداد بوده و بوفور دانش و سخندانی و چرب زبانی از اقران و امثال ممتاز و در خور این امر دیده برسالت و سفارت تعیین فرمودند و مکتوب محبت آمیز مشعر بر پرسش تعزیهٔ والد بزرگوار و تهنیت جلوس همایونش در قلم آمد و جناب امارتمآبی بروجه لایق بسامان و سرانجام آن سفر پرداخته با پنجاه نفر از آقایان و ملازمان که همگی اسبهای بد و سواری و کوتل و جیبه و کمر و یراق پسندیده داشتند بآیین شایسته و زیب و زینت تمام روانه شده از راه قندهار متوجه مقصد گردیدند از جمله تحف و هدایا که برسم ارمغانی فرستاده شد پنجاه راس اسب توبچاق عربی و کرجی و بیاتی بود که در ایلخیهای خاصهٔ شریفه بهم رسیده ظنّ غالب آنست که در سرکار هیچ پادشاه ذیشوکت صاحب مکنت یکی از آنها یافت نشود مع جلهای زربفت و مخمل و یراق لایقه و نه ثوب پوستین اروسی سیاه درازمو که از ولایت اروس آورده مقومان صاحب درایت هر یک را بهشتاد تومان و نود تومان شاهی عراقی ابتیاع نموده بودند زیرا که چنان روباه سیاه رنگ درازمو نادر واقع میشود و یکهزار و پانصد عدد اقمشهٔ نفیسه از مخمل زربفت طلاباف و نقره باف و زربفت و دیبای زیبای طلا و نقره و چهار زرعی زرباف و اطلسها و مخملهای فرنگی و ختائی باف و سایر امتعه و اقمشهٔ یزد و کاشان و دیگر تحف و هدایای لایقه از هر نوع که سزاوار رتبه و شان طرفین بود و تفصیل آنها موجب اطناب میشد ارسال یافت

سوانح اقبال که بنیروی دولت ابدی الاتصال در این سال بظهور پیوست

اول گرفتاری محمد پاشا ولد زال پاشا رومی است که حاکم ارجیش و عادلجوز بود کیفیت واقعه آنکه محمد پاشای مذکور خود را از شجعان روزگار شمرده پیوسته ببال نخوت و غرور در هوای بلند پروازی طیران مینمود و میخواست که در سرحد قزلباش دستبردی چند نموده آوازهٔ تسلط و اقتدار بلند ساز دو در میان رومیه بدان تفاخر نموده موجب تمیز و اعتبار او گردد و همیشه در کمین فرصت نشسته متعرض سرحدّ قلمرو همایون میشد در دنبال سلمان سلطان سوباشی دنبلی که از جانب اشرف حاکم الکای چورس است و با او قرب جوار دارد و حقیقت بیاندامی و بدسلوکی

ونغمه سرایان خوش آهنگ و مغنیان تیزچنگ بنغمات دلاویز و ترنمات شکر ریز غمزدای خواطر بوده گلرخان لاله عذار از باده‌های خوشگوار
دماغ مجلسیان را تازه و ترمیده داشتند القصه تا نه شبانروز محافل عیش و نشاط انعقاد یافته داد خوشی و خوشدلی دادند محمد پاشا و امرای جلالی
اکثر اوقات در مجلس بهشت آئین بشرف مجالست و مصاحبت مشرف و سرافراز بودند (**از سوانح این سال**) که هنگام بهار و ایام نشاط
افروز نوروز بظهور آمد آمدن مصطفی پاشا ولد ازدن احمد است مفصل این مجمل آنکه در سال گذشته سمت تحریر یافت که مصطفی پاشا مذکور در
بغداد بملازمان و مردم خود بی اعتماد گشته با محمود پاشا ولد جغال اغلی صلح کرده حکومت بغداد را باو گذاشته بحله رفت و در آنجا معلوم
کرد که رومیه بدبخت که او بپایه سریر اعلی شاهی بازگشت نموده اراده داشت که ولایت بغداد را بمنسوبان این دولت روزافزون دهد
با او عداوت دارند و همت بر افنا و اعدام او میگمارند و بنزدیکان و محرمان خود نیز بی اعتماد گشته متوهم میبود خواست که خود را دور
اندازد سنجی کرکویه من اعمال شهره زور التماس نموده از حله بآنجا نقل نمود وکلا و ملازمانش تفرس نموده بودند که مقصد او از آمدن کرکویه
آنست که خود را بالکاء قزلباش اندازد با او در مقام غدر درآمدند و او برکید و غدر آن جماعت آگاه گشته از خوف جان ترک اموال و اسباب
کرده وجوه را غنیمت شمرده با چند نفر از معتمدان خود را بیرون انداخته داخل قلمرو همایون شد و کثیر جهات او را وکلا و ملازمان با اعتماد
متصرف گشته بدار السلام بغداد رفتند و مصطفی پاشا بنیروی بخت بلند و طالع ارجمند عزیمت پایه سریر اعلی کرده بهمدان آمد و از آنجا متوجه ساحت
سریر خلافت مصیر گشته در دار السلطنه صفهان در اثنای جشنهای باغ نقش جهان بآستان سعادت آشیان رسیده بتقبیل بساط بوسی فایز گردید و منظور
نظر التفات گشته بخلاع فاخره و انعام اسب و زین و جیقه مرصع و کمر خنجر و امثال ذلک و مبلغی زر نقد سرافرازی یافته الکاء سنقر من اعمال
قلمرو علیشکر بتیول و اقطاع او مقرر گشت (**دیگری از وقایع**) فرستادن جلالیان است بجانب کردستان شرح واقعه آنکه
بعد از انقضاء ایام صحبت و شادکامی جشن نوروزی متوجه مهم جلالیان گشته بخاطر انور رسید که جمعی از امراء قزلباش را رفیق ایشان کرده بجانب
کردستان فرستند که چون سرخیلان اکراد مردم نااعتماد فتنه انگیز اهل فساد و بمقتضی وقت و زمان در سرحد باعمال ناشایسته اقدام مینمایند
فی الجمله گوشمالی یافته از خواب غفلت بیدار و ترک اعمال ناهنجار نمایند و چون شمه از اطوار جلالیان و طبقه لوندات در این اوراق تسطیر یافته
که مردم شورانگیز بی مآل اند تا در میان مخالف باشند از خوف جان با یکدیگر آمیزش و اتفاقی دارند و هرگاه خوفی نداشته باشند با یکدیگر
کمال خصومت و نفاق میورزند حضرت اعلی شاهی ظل الهی که مظهر دانش و آگاهی اند مکرر آن طایفه را بموافقت و دوستی و رفع خصومت
و نزاع یکدیگر ترغیب نموده محمد پاشا را امیر الامراء آن طبقه گردانیده بهمگی را نصایح دلپذیر مشفقانه فرمودند که او را بزرگ و مقدم خود دانسته
برای و صوابدید او که متضمن مصلحت دولت باشد عمل نموده از سخن و صلاح او تجاوز نکنند و گوش هوش ایشان را بدرر آبدار نصایح گرانبار گردانیده
از همگی عهد و میثاق گرفتند و مقرر داشتند که روانه آذربایجان گشته در ییلاقات مراغه رحل اقامت اندازند که مردم ایشان در قشلاقات جمع
شده جمعی از امراء سپاه قزلباش که بمرافقت ایشان مأمور میگردند ملحق گشته روی توجه بمقصد آورند و همگی را بنوازش و الطاف شاهانه سرافراز فرموده
از نقود و یراق مایحتاج انعامات کرده از دار السلطنه صفهان روانه نمودند و در حینی که رایات جلال در دار السلطنه قزوین نزول اجلال داشتند
حکم معلی بنفاذ پیوست که حسنخان بیگلربیگی استاجلو همدان و قلمرو علیشکر با یکهزار از مردم خود و امراء قلمرو و اسکندر سلطان میرمقدم با لهبار کس
از ایل مذکوره بعنایت الله سلطان میرصوفی که صاحب چهارصد کس بود و خسرو سلطان سبزوی نوکران بایزدگی که هفتصد نفر بودند و قبان سلطان
بیگدلی شاملو حاکم کاورود و سیاه رود قرغان که چهارصد کس داشت و خلیل سلطان میرسیل سر که سیصد نفر بودند بمراغه رفته بمحمد پاشا جلالی
پیوندند و قباد خان مکری حاکم مراغه را نیز ملحق ساخته از آن راه بولایات کردستان تا دیاربکر و آنحدود درروند هر یک از امراء اکراد که اطاعت را ابا و نقار
نموده با مردم خود بدیشان ملحق گردد با او و الکاء و عشیرت او متعرض نگردند و هرکس مخالفت ورزیده سر از اطاعت و متابعت قزلباش پیچد اول بدفع او و نهب

و یغمای

آمدن مصطفی پاشا بپایه سریر اعلی

فرستادن جلالیان بجانب کردستان

بتو سلطنت رسید ریش سفیدان قوم اورا از اینخیال محال باز آورده خاطرنشان او کردند که سفر شیروان و منازعهٔ قزلباش بودمان شما مبارک نیست زیراکه در اول حال که محمدگرای لشکر بشیروان فرستاده برادران خود را در آنجا گذاشت عادلگرای گرفتار جنود قزلباش گشته بقتل رسید و بعد از آن غازیگرای بنفسه گرفتار شده چند سال محبوس بود تو ثالث آنها مباش و از کلام مجرّب مشهور لا تثلّثن شیئ الّا و قد تثلّث احتراز نمای سلامتگرای را این سخن در ضمیر جای گیر آمده از آمدن اجتناب نمود اما قرار داد که موازی ده هزار کس از را کفه و طرابلس باناطولی فرستند که بلشکر سردار رومیان ملحق گردیده بخدمات قیام نمایند حسب الوعده شش هفت هزار کس فرستاد و در جنگهای جلالیان همراه مراد پاشا سردار بودند بعد از آن سردار ایشان را اکر جستان متوجه آخسقه فرستاد که در آنجا بسر برند بتدریج جمعی از آن طبقه در معارک بقتل رسیده بعضی باوطان مراجعت نمودند دو هزار نفری کما بیش در آخسقه ماندند چیل پاشا را حاکم ایشان کرده اند خاتمت احوال ایشان و کشته شدن چیل پاشا در طی وقایع سال ایت ئیل سبع عشر و الف که مراد پاشا به تبریز آمد مرقوم کلک بیان خواهد گردید ان شاء الله تعالی مدت سلطنت غازیگرای خان در الوس تاتار بیست و پنج سال بود و او پادشاه قابل مستعد و عاقل مجاهد غازی بود ترکی و فارسی را مربوط و شیانه مینوشت اشعار عاشقانه ترکی و فارسی بسیار دارد و غزائی تخلص میکرد این مقطع ترکی از اوست (قطعه)

ای غزائی بنه بو شعر در ربار نکنایله معرفت ملکنی ال خسرو تاتار اوله کور

آغاز سال سعادت انجام تخاقوی ئیل ترکی بعضها مطابق سبع عشر و الف و بعضها موافق ثمان عشر و الف که سال بیست و سیم جلوس اقدس همایون شاهی ظل الهی است و سوانح و وقایع آن ایام

مشاطگان نگارستان سخنوری و حجله آرایان شبستان نکته پروری عرایس ابکار ضمیر و شواهد اخبار را بدینگونه زیب و آرایش داده اند که نور وز فیروز فرخ مال همایون فال در روز شنبه چهاردهم شهر ذی الحجة الحرام سنه سبع عشر و الف اتفاق افتاد مهوشان ریاحین که از دست سیاه دی پای در دامن خمول پیچیده بودند جلوه گری آغاز نهاده دماغ روزگار از نکهت بهار و شمیم شکوفه و ازهار عنبر آگین گردید و باغ جهان آرای نقش جهان صفاهان از نکهت گل و سپرو و نغمه بلبل رشک جنان و طراوت بخش روضهٔ رضوان گشت پادشاه مؤید منصور در کمال بهجت و سرور بطریق معهود در باغ مزبور جشن عالی طرح فرموده اطراف نهر آبی را که از میان باغ جاریست و حوض بزرگی بر مثال دریاچه در میان آن ترتیب یافته سلاطین ماضیه خصوصاً حضرت خاقان جنت آشیان ابو البقا شاه اسمعیل علیه الرحمة و الرضوان عمارات دلگشا در کنار حوض و بالای نهر ساخته و پرداخته اند و فی الواقع آن مکان نزهت بخش نشانی از روضهٔ دار القرار و مصداق جنات تجری من تحتها الانهار است با کابر و اعیان دار السلطنه مذکور و بلوکات و اهالی خراسان و صواحب تبریز و تجار و اصناف خلایق که در پای تخت همایون بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرموده که هر طبقه مجلسی طرح انداختند و اطراف اربعهٔ آن دریاچه را با مرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان بارگاه سلطنت اختصاص دادند و محافل فیض بخش بهجت فزا انعقاد یافته در برابر هر مجلس چهار طاقها افراشته استادان نجار و مهندسان نادره کار بفنون غریبه انواع هیاکل پرداخته چراغدانها بر آن تعبیه کردند و همه شب تا بصبح روشنان سپهر مینائی که مجلس آرایان عالم علوی و بزم افروزان عشرتسرای ملکوتی اند بهزاران چشم حسرت بر آن چراغان و مجالس بهشت نشان می نگریستند و شهریار عشرت آئین محفل آرا همه شب در آنمجالس روح افزا سیر فرموده در هر مقامی که دلنشین خاطر انور میشد آرام گرفته صحبت پیرا بودند

چگونه در شیروان گرفتار جنود ظفرنشان شدند و شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا نیز بسبب غازی گرای خان را که در قلعهٔ الموت محبوس
بود بیرون آورده و او در بیست و دو درجه سال فرار نموده برومیه پیوست غالباً در صحیفهٔ اوّل در طیّ احوال عادل گرای خان نگاشتهٔ کلک
درر فشان گشته القصه چون غازی گرای خان بروم رفته بخدمت سلطان مراد خان خواندکار روم رسید بعد از فوت محمد گرای خان خواندگار
سلطنت الوس تاتار را باو تفویض نموده جنود تاتار بقدم انقیاد پیش آمده سلطنت او را که ارثاً و اکتساباً شایستگی آن داشت پذیرفتند و
او در سلطنت و پادشاهی تاتار تمکّن یافته با خواندکار در مقام اطاعت و انقیاد بوده قدم از جادهٔ متابعت بیرون ننهاد و در زمان سلطان محمد خان
بن سلطان مراد خان برحسب اشارهٔ او چند نوبت لشکر بفرنگستان کشیده با فرنگیه محاربات عظیم و نبردهای قوی کرده یکسال در سنبر نام
محلّی از سرحد قشلاق نموده برطبق نام خود غازی گردید و چون جلوس همایون اعلی شاهی ظل الهی واقع شده با رومیه صلحگونه وقوع یافت
غازی گرای خان نامهٔ صداقت آمیز مصحوب حافظ قراقاش تبریزی که او در تبریز جلیس او بوده همراه رفته بود بخدمت اشرف نوشته تذکار حقوق
تربیت شاهزادهٔ مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا و پاس نمکخوردگی ایندودمان والا نموده اظهار اخلاص و ارادت صمیمی کرده بود و بیرام
قلی بیک قیجلو استاجلو را که در قلعهٔ الموت نگهبان او بوده نیکوییها با او کرده بود طلب نمود حضرت اعلی نیز مکتوب محبت آمیز محتوی بر اظهار
محبت و دوستی و عذر کم خدمتیهای اعیان قزلباش که بعد از بیرون آوردن قلعه بنابر فترت آمد شد عسکر روم و هرگونه حوادث چنانچه باید
و شاید باحوال او نپرداخته بودند قلمی فرموده تحف و هدایا فرستادند و در طیّ آن محبت نامهٔ نامی اندراج یافته بود که مغایرت و بیگانگی
فیمابین بالکلیه مرفوع بوده از تحف اینجا هرچه خواهد بی تکلفانه طلب نماید و بیرام قلی بیک مذکور در لباس تجار بکفه رفته از آنجا بخدمت خان
رسیده و از ورود آن منشور عاطفت و ظهور الفت و دوستی بیش از پیش حضرت اعلی مسرور و شادمان گشته او را قرین اعزاز و اکرام روانه
ساخت و نسبت بایستادگان پایهٔ سریر اعلی شاهی مخلصانه پیش آمده عریضهٔ اخلاص آیین بخط خود نوشته بی تکلفانه حسب الاشارهٔ عالی بعضی
اشیا طلب نموده بود در این مرتبه حضرت اعلی ابوالقاسم بیک یوزباشی ایواغلی را با مکتوب ملاطفت آیین محبت فرون و نفایس امتعه و هدایای آن
دیار و آنچه طلب نموده بود فرستادند و رسل و رسائل تکرار یافته فیمابین عقد مصادقت انعقاد یافت و در سنهٔ قوی ئیل ست عشر و الف که حضرت
اعلی بتسخیر ولایت شیروان مشغول بودند حاجی بیرام نام معتمدی را چنانچه در وقایع آنسال تحریر یافته بخدمت اشرف فرستاده متعاقب او ابوالقاسم
بیک ایواغلی نیز عود نموده مکتوب صداقت اسلوب مخلصانه آورد و رومیه از این جهتمندی اطلاع یافته با او بهانه جویی آغاز نهاده از اولاد
دولت گرای سلامت گرای را که در استنبول بسلطنت الوس تاتار نوید داده در مقام تربیتش در آمدند و در هنگامی که حضرت اعلی لشکر بآذربایجان
کشیده بتسخیر آنجا مشغول بودند وزرا و ارکان دولت عثمانی بغازی گرای خان تکلیف کرده بودند که بجانب شیروان لشکر کشیده در معاونت پاشایان
و محاربهٔ جنود قزلباش سعی موفور بظهور آورد و او بنابر ارتباط مودّت و دوستی نوّاب اعلی از این معنی سرباز زده بمعاذیر دلپذیر تسکّن جست در این
اثنا اجل طبیعی او را دریافت و عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شتافت امرا و اعیان تاتار توقمش گرای خان پسر او را قایم مقام
گردانیدند اما ارکان دولت عثمانی اولاد غازی گرای خان را بنابر آنکه پدرش را بدوستی قزلباش متهم میداشتند شایستهٔ سلطنت ندانسته سلامت
گرای را بلقب خانی ملقب گردانیده بکفه فرستادند و عظمای آن طایفه را بوعده و وعید باطاعت و انقیاد او ترغیب نمودند آن جماعت بتحقیق رعایت
و اصطناعات چندین سالهٔ غازی گرای خان را کان لم یکن انگاشته بنابر عافیت و سلامت طلبی اولاد او را از مخالفت امر خواندکار و منازعهٔ
عم زاده مانع آمده بجانب سلامت گرای رغبت نمودند و او بی مانع و منازعی تکیه بر مسند خانی زده دود از دودمان غازی گرای برآورد و در این سال
که سنهٔ پیچی ئیل سبع عشر و الف است بر سریر سلطنت و خانی الوس تاتار تمکّن دارد و نسبت بخواندکار کمال اطاعت و متابعت سلوک میدارد
و در استنبول از خدمت خواندکار تعهد نموده بوده که لشکر بجانب شیروان کشیده بمرافقت رومیه آن ولایت را از تصرف قزلباش بیرون آورد تا چه

سال بیست و دوّیم جلوس شاه عبّاس اوّل

از مهمّات سرحدّ از محلّ اقامت کوچ کرده متوجّه مقرّ سلطنت شده بود جناب اعتماد الدّوله به بیست و دو کوچ باصفهان رسیدند یکروز در کاشان توقّف کرده دیگربار ه جهت پاشا و سرداران رخوت پوشیدنی بر سر حمّام فرستادند القصّه از ابتدا تا انتها دقیقه از دقایق مهمان نوازی و بذل و احسان فرو گذاشت نشد یکروز در باغ تاج آباد نظر مجلس عالی ترتیب داده صحبت بزرگانه نعقاد یافت همانا وقت سواری بعضی جلالیان که از پاشا آزردگی داشتند با ملازمان او بدمستی آغاز نهاده یکدیگر را زخم زدند در منزل پاشا اطّلاع یافته او نیز بدمستانه در مقام انتقام درآمد و بهمچنانچه شیوه نامحمود و رسم معهود آنطایفه است از هر طرف جمعی بحمایت برخاسته رفته رفته در یک لمحه کلّ آنطایفه دو گروه گشته مکمّل و مسلّح شمشیرها آخته بیکدیگر آمیختند و نزدیک بآن شد که فتنه عظیم حادث گشته از طرفین خونها ریخته شود جناب دستوری اطّلاع یافته فی الفور متهوّرانه با هفت هشت نفری از ملازمان که حاضر بودند سوار شده بمیان آن دو گروه بدمست بی مآل درآمده بعضی را بعتاب و سرزنش و بعضی را بچوب و کونک تادیب نموده پاشا را از آن جهل و بدمستی ملامت کرده آن فتنه را تسکین دادند و از آنجا بدو کوچ بدولتاباد صفهان آمدند آقا کمال دولت آبادی خدمات لایقه بتقدیم رسانید روز دیگر که سیّم شهر شعبان المعظّم بود در روانه شهر شدند امرا و ارکان دولت و مقرّبان و ملازمان درگاه برحسب فرمان باستقبال آمده قرین اعزاز و احترام بشهر درآوردند و آنجماعت در درگاه دولتخانه نقش جهان سعادت رکاب بوس دریافته حضرت اعلی شاهی ظلّ الّهی با آنجماعت بزبان عطوفت و مرحمت گستری و مهمان نوازی که ذات خجسته صفاتش بدان مجبولست تکلّم فرموده نوازشات خسروانه بظهور آوردند و آنجماعت بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر و اظهار خشنودی از سلوک پسندیده دستور روشن ضمیر هر یک بمنازلی که تعیین یافته بود فرود آمدند و نزل و اقامت لایق از سرکار خاصه شریفه شفقت شده مطایای آمال ایشان از عطایای شاهی گرانبار گردید و خدمات آن دستور عالیجاه بحسن قبول موصول گشته مورد نوازش و الطاف بیپایان گردید و حضرت اعلی در آن زمستان در دار السّلطنه اصفهان عشرت پیرا بوده صحبتهای پادشاهانه میداشتند و اکثر اوقات پاشا و امرا جلالی را بمحافل خاص طلب داشته از نشاء التفات سرمست میگردانیدند و بتفقّد و دلجوئی ایشان پرداخته تحقیق حالات میفرمودند و مضمون این مقال که (بیت) عشق در هر مشربی کیفیتی دارد غریب یک شرابست این ولیکن نشأه دیگر گون دهد با هر یک بطرز خاص پیش آمده نقاید عقاید و اخلاص ایشانرا بر محکّ تجربه و امتحان میزدند و هر کدام بمقتضای الکلام که (مصراع) از کوزه همان برون تراود که در اوست مکنون خاطر خود را بر طبق عرض مینهادند و چون از جانب پاشا رایحه اخلاص و دوستی استشمام میشد او را زیاده از رفقا مورد تعظیمات و تکریمات گردانیده احترام تمام فرمودند و آنجماعت تا هنگام بهار بسعادت ملازمت فایز بوده همواره انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوال ایشان میتافت تتمّه احوال آنگروه در قضایای سال آینده نگاشته کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی

وقایع متنوّعه که در اینسال بظهور پیوست

حضرت اعلی شاهی ظلّ الّهی بعد از استماع آمدن جلالیان و تعاقب نمودن ایلچی اعلی بنا بر رعایت آداب حزم و احتیاط موازی یکهزار نفر تفنگچی از تفنگچیان رکاب اقدس بسرکردگی لاچین بیک نام غلام خاصه شریفه بدار السّلطنه تبریز فرستادند که اگر قضیه روی نماید بمعاونت امرای سرحدّ قیام نمایند آنمقدمه خود از آوازه وصول جنود قبال صورت وقوع نیافت قشلاق تفنگچیان مذکور در اینسال در نواحی تبریز قرار یافت از سوانح این سال خبر فوت غازیگرای خان ابن دولتگرای خان تاتار است که از شعبه سلاطین قرم نژاد جوجی خان بن چنگیز خان است و پدر بر پدر در دشت قبچاق پادشاه الوس تاتار بوده در باغچه سرای نشیمن دارند رسید و شرح احوال سلاطین آنطبقه که چگونه مطیع و فرمان پادشاهان آل عثمان شده اند و محمّد گرای و عادلگرای و غازیگرای و برادران بچه جهت بشیروان آمدند و عادلگرای و برادرش غازیگرای چگونه

فوت غازی گرای بن ... پادشاه

انداخته قرار دادند که گرد مجلس عام منعقد ساخته کل آن طبقه را ضیافت نمایند و سرداران و بلوک باشیان و آقایان و هر کس از هر طبقه اسم
و رسمی داشته باشد خلعت دهند و بعد از انعقاد مجلس عام مجلس خاص ترتیب داده هر روز با فوجی از سرداران و اعیان صحبت دارند نخست
ضیافت عام در باغ جهانشاهی بوقوع پیوست چند روز خوانسالاران بترتیب اسباب ضیافت مشغول گشته تا موازی یکصد و بیست نفر باورچی
و شربتدار بترتیب اطعمه الوان و حلاوه و تنقلات و مربیات پرداختند و زیاده از آنچه در حوصله خیال گنجد و عامه آن خلق را وافی باشد مرتب
ساختند و در عرصه باغ مذکور یک میدان دار زمین را که محل جلوس دو هزار کس بود هموار کرده خیمها و سپایانهای بتکلف برپای کرده فرشهای
ملون گستردند روز ششم مجلس ضیافت عام منعقد گشته و قرار یافت که سوای پاشا و سرداران و بلوک باشیان از هر یکصد نفر بیست نفر را خلعت دهند
چنانچه از ده هزار کس دو هزار کس مخلع کردند خلعت محمد پاشا از قبای زربفت طلاباف و بالاپوش مخمل زربفت و مندیل سراسر زر و چهار ذرعی طلاباف
و جیقه مرصع و اسب اعلی و زین بمبلغ سی تومان سرانجام یافته بود خلعت برادر طویل بدستور پاشا بود اما قیمت آنها کمتر بود قرا سعید و کرد حیدر
و آغا جدن بیری و حسن کدخدا وکیل برادر طویل و سایر بلوک باشیان علی هذا القیاس هر یک فراخور مرتبه مخلع گردیدند سایر جماعت را
اعلی و اوسط و ادنی قرار داده اعلی را قباهای زربفت و دارائی باف و بالاپوشهای مخمل منقش و مخمل ساده و مندیلهای الوان و بعضی را چهار
ذرعی اضافه نمودند و اوسط را قباهای بیلک و مطبق و نعلبند و خفتان مخمل و دستارهای سرزر و ادنی را قباهای قطنی و دارائی و دستار داده
چنانچه در فوق ذکر شد تا دو هزار نفر خلعت پوشیده بمجلس ضیافت حاضر گشته هر یک در مکان مناسب قرار گرفتند سایر مردم جوق جوق و بلوک
بلوک در حوالی و حواشی مجلس و خارج مجلس نشسته در هر گوشه باغ مجمعی و در هر نزهتگاه محفلی انعقاد یافت در این اثنا از سلاطین زادهای گرجی
عطابیک خان ولد منوچهر خان والی مسق با چند نفر از کشیشان و ازناوران بعزم ملازمت اشرف آمده بشهر تبریز وارد شده بود حسب التکلیف
بمجلس ضیافت حاضر گشته باو و مردم او نیز خلعت فاخره و خرجی راه و نزل و سپاوری بر وجه لایق عطا فرمودند شمه از خصوصیات مجلس آنکه
بعد از خوردن اقسام کیفیتها و مفرحات قهوه چیان پیالهای قهوه بگردش در آوردند و تا موازی سیصد عدد خوان نقل که چند عدد آنرا بفنون
غریبه نخلبندی کرده بکرا اقسام میوها بشکر ریخته در آن تعبیه کرده بودند کشیده جلالیان زنهار برداشتند بعد از آن یکهزار ظرف حلویات که میان
هر دو نفر یک ظرف باشد و میوه بدستور کشیده شد خربزه و هندوانه و انگور و سایر میوها در برابر مجلس خرمن خرمن انبار کردند و مردمی که در خارج محفل
بودند جوق جوق میآمدند و میبردند بعد از اکل آنها شروع در کشیدن طعام شد یکهزار قاب طعام الوان با لوازم آن بمجلس آورده یکهزار قاب دیگر در
خارج مجلس صرف شد الحق عظیم مجلسی انعقاد یافت زبان قلم از تحریر دقایق آن ضیافت و خصوصیات مجلس و بسیاری اسباب از هر نوع
بعجز و قصور اعتراف دارد و وزارت پناه خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان و اکثر ملازمان درگاه که در آن عشرت سرا بودند ملازم و از برپای ادب
ایستاده از زمره خدمتکاران بود بعد از فراغ از آن امر متوجه نظم و نسق مهمات ایشان شده بدستور پیش آمدگان هر گروهی را در محل مناسب
قشلاق تعیین کرده مهمانداران همراه کردند پاشا و سرداران و بلوک باشیان هر کدام حسب الصلاح وزیر اعظم دستور معظم چند نفر از
خواص ملازمان و خدمتکاران تا موازی پانصد نفر جدا کرده بقیه لشکر را بییلاقات فرستادند که انشاء الله تعالی در هنگام بهار که رایات
جلال در ییلاقات تشریف داشته باشند بکجا مجتمع گشته بنظر اشرف در آیند در عرض سه روز مهمات ایشان فیصل یافته فوج فوج روانه شدند روز دهم
عالیجناب اعتماد الدوله بعزم مراجعت از شهر بیرون آمده در شمس آباد نزول کرده دو روز در آنجا بودند روز سیم کوچ کرده متوجه درگاه معلی شدند
علوفه و ما یحتاج سرکار پاشا و رفقا که پانصد نفر بودند تا دار السلطنه اصفهان از سرکار نواب میرزا داده میشد و همه روزه سوای راتبه مجلس
غالی طعامهای الوان و حلویات علیحده ترتیب داده برسم تکلف و یاد بود بمنازل جلالیان میفرستادند هر روز یکقطار استر ما حضری از اقسام
مربیات و حلاوه و تنقلات و میوها و سایر اسباب با حضر سامان ضیافت که در اثنای راه بکار میرفت و چون رایات ظفر شعار بعد از اطمینان خاطر

خلعت دادن اعتماد الدوله رؤسای جلالی را

(۱۲)

سال بیست و دویم جلوس شاه عباس اول

آذربایجان سامان میداد القصه عالیجناب اعتماد الدوله چون بدینخدمت مأمور گردید سامان و سرانجام یراق و ضروریات آن سفر از
البسه و اقمشه و مأکول و مشروب و غیرها بروجه لایق فرموده روی بمقصد آورد و دست دریا نوال ببذل و احسان و اطعام گشوده در اینباب
زیاده از مقدور و مأمول همگنان مبالغه نمودند اگر خصوصیات و دقایق آنها بتفصیل در قلم آید قصه بدرازی کشد مجملی از آنچه کاتب حروف برای
العین مشاهده نموده از ابتدا تا انتها بنوعی است که در ذیل مبین و مرقوم میگردد بالجمله چون از اردوی همایون بیرون آمدند هر روز جمعی
کثیر از امرا و قورچیان و غلامان و یساولان که همراه بودند بمجلس عالی حاضر گشته اطعمه و اشربه و حلویات زیاده از قدر احتیاج بسبیل آب
کشیده میشد جمعی از جلالیان که از تبریز بیرون آمده بودند گروه گروه در راه دچار میشدند در خود چای قراحسین با یکصد نفر و در قصبه زنجان
گنج محمد با پانصد نفر و در نیک پی علی بیگ دنیائی با سیصد نفر و قلی بیگ کرد با یکصد و چهل نفر و کرد علی با سیصد نفر و در میانج احمد بارنجی
بلوک باشی با چهل نفر دچار شده ملاقات نمودند و جناب اعتماد الدوله هر جماعت را ضیافت لایق نموده هر یک را با تبعه خود خلعتهای فاخر و انواع
گوناگون از قبا و بالاپوش و مندیل و دستار فراخور قدر و مقدار داده جهت هر جماعت محل قشلاق تعیین کردند و از قورچیان و یساولان
مهمانداران تعیین نمودند که مایحتاج ایشانرا از عطایای شاهی سرانجام داده صرف معیشت ایشان نماید و قرار دادند که سرداران
و بلوک باشیان بعد از نوروز سلطانی مردم خود در ادا قشلاق گذاشته خود با دو سه نفر خدمتکار بدرگاه آسمان مقدار آمده بملازمت
اشرف مشرف گردند و چون طی مسافت نموده در قریه فهوسفج از قرار قریه تبریز نزول واقع شد جناب وزارتمآب خواجه محمد رضا وزیر
آذربایجان باستقبال موکب عالی آمده روز دیگر پیر بوداقخان حاکم تبریز با قشون آراسته مزین بزینتهای گوناگون باستقبال آمد و از
قریه مذکور در کمال شوکت و اقتدار با گروه انبوه از امرا و یوزباشیان و قورچیان و غلامان و یساولان و ملازمان خاصه و سایر افواج
و خدم و حشم روانه شهر شدند و مردم شهر و نواحی باستقبال بیرون آمده جمعیتی عظیم در سر خیابان تبریز واقع شد چنانچه تمامت خیابان
از افواج حشم و تماشائیان مملو بود و جماعت جلالی از سر خیابان تا شهر که قریب نیم فرسخ است از دو طرف پیاده و سوار صف کشیده جوق جوق
پیش آمده رسم تحیت و سلام بجای میآوردند و جناب میرزائی رعایت جانب مهمان نوازی کرده با سرداران شرط مصافحه و معانقه بجای آورده
بزبان عطوفت و اشفاق با ایشان تکلم نموده نخست از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی پرسش حال و تفقد احوال فرمودند و از جانبین تواضعات
دوستانه بوقوع پیوست مجموع آن طایفه که در آنروز بنظر در آمد از پیاده تفنگچی و سوار یراقدار ده هزار بودند اگرچه بمیانه ده هزار جلالی
آشفته رای خودسر بی مآل که اعتمادی بر دوستی و دشمنی ایشان نبوده باشد داخل شدن اندکی موجب تفرقه همگنان بود اما جناب اعتماد
الدوله بنیروی اقبال دولت شاهنشاهی بفراغ خاطر و اطمینان قلب با آن جماعت عنان بر عنان بشهر در آمده جناب صاحبی در منازل جهانشاهی
نزول نمودند و چون در راه با السنه و افواه مذکور میشد که ابراهیم پاشا الکچی اغلی که با بیست هزار کس بتعاقب جلالیان آمده بود هنوز در سر
حد است و اراده دستبردی دارد بنا بر آن در همان روز جناب اعتماد الدوله پیر بوداقخان را با قشون آراسته بجانب خوی و سلماس
فرستادند که از طرف وان خبردار باشد و سرحد ایروان بخبرداری و کار آگهی امیرگونه خان منوط گردید بعد از چند روز مشخص شد که
الکچی اغلی از آوازه وصول دستور اعظم و سپاه عراق اندیشه نموده جرات پیش آمدن نکرده بازگردیده است بنا بر آن پیر بوداقخان عود
نموده به تبریز مراجعت نمود بالجمله چون جناب صاحب اعظم بشهر آمدند روز دویم شرایط مردمی بظهور آورده بدیدن محمد پاشا و برادر طویل
و قرا سعید و سایر سرداران رفته پرسشهای رسمی و تواضعات عادتی بظهور آمد بعد از آن کاتبان آنجماعت را طلب نمودند که تفصیل اسامی جنود
جلالی را در قلم آورند که فراخور حال مایحتاج سرانجام یابد سوای پیش آمدگان سیزده هزار و ششصد و پنجنفر بقلم آمد لشکر کار آمدنی
آنجماعت از پیاده تفنگچی و سواران یراقدار بر زیاده و نقصان ده هزار بودند بقیه اتباع غلامان و خدمتکاران بودند عالیجناب دستوری طرح ضیافت

جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

تعیین نماید و محمد پاشا را با سرداران و خواص و اعیان باردوی ظفرنشان آورد بعد از انعقاد محفل جلال هر یک از امراء و ارکان دولت و اعیان
حضرت عالیجناب آصف منزلت اعتمادالدوله حاتم بیک را که متصف بصفات مذکوره و جامع کمالات صوری و معنوی بود لایق و سزاوار دیده
بدین خدمت مأمور فرمودند و چون مهمان بودند موازی دوازده هزار تومان زر نقد و دوازده هزار رأس گوسفند و بیست هزار خروار
غله بجهت مددخرج آنجماعت سرانجام یافت و طوامیر بیاض بمهر مهرآثار بمعتمدالدوله آصف شأن سپردند که در مهام ضروریه ایشان آنچه رای
صایب آن دستور مکرم مصلحت دولت قاهره اقتضا نماید احکام مطاعه در قلم آید و راقم حروف بجهة انجام این خدمت برافقت مأمور گردید و جمعی
از قورچیان و غلامان و آقا سلطان مقدم که حاکم زنجان بود مقرر شد که بجناب آصفی ملحق گشته در موکب عالی ادای خدمات قیام نماید
و عالیجناب اعتمادالدوله در حدود همدان از اردوی ظفرنشان جدا شده متوجه دارالسلطنه تبریز گشت تا احوال جلالیان آنکه چون آنگروه
بسیر و سامان بایروان رسیدند امیرگونه خان جمعی از خواص و امراء و اعیان مردم خود را باستقبال فرستاده در اوچ کلیسا که یک فرسخی قلعه ایروانست
محل نزول ایشان قرار داده نزل و سپاوری بقدر مقدور فرستاده خدمات شایسته کرده طرح ضیافت انداخته در خارج قلعه در
عرصه وسیع خیمهای تکلف و شامیانهای دیبا افراخته و فرشهای ملون گسترده مجلس ملوکانه آراسته و پاشا را با امراء و سرداران
و بلوک باشیان و خواص و اعیان طلب داشته در آن محفل نشاط با ایشان ملاقات کرده و انواع اشفاق و دلجوئی که از لوازم میزبانی است
بظهور آورده عذرخواهی کرد که چون حارسان قلعه که امینان دولتند دستور نیست که بی رخصت پادشاه قلعه را که فی الحقیقه خانه ولینعمت است
گذاشته بیرون روند بدین جهة خود باستقبال نیامدم بالجمله تا دو سه هزار کس از آنجماعت بضیافت امیرگونه خان حاضر گشتند و او بنوعی بلوازم
ضیافت و ترتیب اسباب ملوکانه پرداخت که زبانها بتحسین و آفرین گویا گشت و آخر روز که ضیافت منعقد گشته مجلس نور دیده شد پاشا را
با سرداران و بلوک باشیان و خواص ملازمان تا سیصد کس تکلیف حمام کرد که خود را از غبار مکروهات و آلایش حرکات پی در پی شست
و شوی دهند و پاشا و خواص و اعیان را بحمام خود برده بلوک باشیان هر یک را میهمان یکی از آقایان و امرا تعیین کرده در منزل خود مجلس
عالی بزرگانه ترتیب داده با ایشان صحبت ملوکانه داشت و صباح بعد از استحمام رخوت پوشیدنی فراخور حال بر سر حمام آورده تواضعات
آدمیانه بظهور آورده و سایر میزبانان با مهمانان خود بدین شیوه ستوده عمل نموده همگی را قرین اعزاز و احترام گسیل کردند قاعده جلالیان آنست
که اکثر اوقات در مجالس و محافل از شجاعت و دلیری و مردانگیها که از ایشان ظهور یافته باشد سخن میگویند و فخر آن بر یکدیگر تفوق
میجویند و صحبت ایشان منحصر بدین گفتگوست و بزرگی و کوچکی میانه ایشان زیاده مرعی نیست همانا در مجلس امیرگونه خان میانه پاشا و قرا سعید
در حالت مستی از احوالات گذشته و مبارزتها که وقوع یافته گفتگوی میشود و قرا سعید بی ادبانه در معرض جواب درآمده پاشا را بجبن و بددلی
منسوب میسازد و چون از منزل امیرگونه خان بیرون آمده متوجه یورت خود میشوند هر دو یکدیگر را بمبارزت میخوانند و آن دو مخمور باده جهل سنانهای
ثعبان مثال بدست گرفته با یکدیگر در نبرد آمدند و پاشا بقرا سعید زخمی زد کرد حیدر و آغاجدن بربری بمیان درآمده ایشانرا جدا کردند
بدین جهت گروه جلالی سه جوقه شدند قرا سعید و برادر طویل با تبعه خود یک جوقه و پاشا با ملازمان و بلوک باشیان جمعی که هواخواه او بودند یک جوقه
و کرد حیدر و آغاجدن بربری و تبعه ایشان یک جوقه بعد از چند روز که در اوچ کلیسا اقامت نموده از رنج راه آسودند هر جوقه برای خود کوچ کرده
همگی در دارالسلطنه تبریز جمع شدند پیره بوداق خان حاکم تبریز و خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان لوازم استقبال بجای آورده هر طبقه را در مکانی
مناسب فرود آورده نزل و سپاوری بقدر احتیاج دادند و هر کدام بکرو و بلوازم ضیافت پرداختند بعضی از سرداران با مردم خود
از تبریز بیرون آمده روی بعراق نهادند در این وقت فرمان واجب الاذعان شاهی رسیده از آمدن اعتمادالدوله آگاه گشتند و پاشا
و سرداران معتبر که بیرون نیامده بودند توقف نموده منتظر وصول آنجناب بودند و همه روزه بایحتاج ایشان تا رسیدن اعتمادالدوله در

اوچ کلیسا در یک فرسخی قلعه ایروان

سال بیست و دویم جلوس شاه عباس اول

از طبقهٔ جلالی در معرکه بقتل آمدند آخر روز سرداران جلالی ضعف لشکر خود را مشاهده نموده دست از محاربه کشیده بجانب اردوی خود
در حرکت آمدند و رومیان نیز عنان از تعاقب بازکشیده باردوی خود رفتند قلندر اغلی و سرداران جلالی از جلادت و پیش
دستی که کرده بودند پشیمان گشته چاره جوی شدند و دانستند که دیگر مقابله و مقاتله با آن لشکر از حیز قوت و قدرت ایشان بیرون است و
روز دیگر رومیه دست از ضیمه زخم خورده خود باز نخواهند داشت و از روی غلبه واقعه از تفصیل کار ایشان خواهند پرداخت در نیمه شب
اردوی خود را بر جا گذاشته و اکثر اغرق و احمال و اثقال را ریخته جریده و سبکبار با دوازده هزار کس که ایشان روی بطرف ارض
روم آورده در آنشب تا ده فرسخ راندند مراد پاشا روز دیگر از فرار ایشان اطلاع یافته از آن منزل کوچ کرده در مکان مناسب
خیام نصرت و فیروزی نصب کرد و اردوی جلالیان بتاراج رومیان گردید و ابراهیم پاشا مشهور به الکچی اغلی را با بیست هزار کس
بتعاقب جلالیان نامزد کرد و الکچی اغلی بتعاقب ایشان در حرکت آمده تا ارض روم در دو محل بایشان رسیده و بین الجانبین محاربه بوقوع
پیوسته در کرت اول غلبه از جانب جلالی واقع شده رومیان کاری نساختند و چون جماعت جلالی راه فرار می‌پیمودند و اسبان
ایشان زبون شده بود و متعهد لحظه از ایلغار و شبگیر نیاسودند الکچی اغلی دست از تعاقب ایشان باز نداشته بار دیگر در حدود ارض
روم بدان طایفه رسیده آهنگ محاربه را ساز داد و چون طاقت مقاومت و قدرت محاربه در جنود جلالی نمانده بود در حملهٔ اول جمعی
کثیر از آن طایفه بر خاک هلاک افتادند بقیة السیف بحفظ حال خود کوشیده جنگ کنان راه هزیمت می‌پیمودند تا خود را به سرحد الکاء قزلباش
رسانیدند بنابر آن رومیه قدم باز کشیده پیشتر نیامدند و جلالیان از آنجا احرام استلام عتبهٔ اقبال شاهی بسته کس نزد امیرگونه خان
بایروان فرستاده از آمدن خود اعلام دادند و قلندر اغلی با جنود خاصه بر ساقهٔ لشکر ایستاده سرداران بلوک بلوک روانهٔ ایروان
گشتند و پاشا نیز متعاقب بقوم ملحق گشته از خوف حادثه ایمنی یافتند و امیرگونه خان حقایق حال بدرگاه سدره مثال عرض کرد مقارن
این حال حسین بیک از ماوت که نامش در زمرهٔ سرداران جلالی مذکور شد از جانب محمد پاشا و قلندر اغلی و اعیان جلالی بدرگاه
جهان پناه آمده عرضه داشتی مشتمل بر اظهار خلوص عقیدت و شاهی سیونی و اینکه اینهمه مخالفت با رومیه بجهت محبت و دوستی شاه عالیجاه و دولتخواهی آن
حضرت بود آورد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی درباره آن طایفه رعایت آداب فرمانروایان عالم ظاهر نموده فرستادهای مذکور را به
خلاع فاخره و انعامات وافره نوازش فرموده مناشیر عاطفت باسم پاشا و سرداران عز صدور یافت و مقرر گشت که چون بنابر توقیر
و احترام ایشان متعاقب یکی از امرا و اعیان دولت قاهره باستقبال ایشان فرستاده میشود در آنحدود توقف داشته باشند که بعد از
وصول او باتفاق روانهٔ پایهٔ سریر اعلی گردند

ذکر رفتن عالیجناب اعتماد الدوله حاتم بیک باستقبال جلالیان بدار السلطنه تبریز و آوردن سرداران آنطبقه را بدار السلطنه صفهان بعتبه بوسی درگاه جهان پناه شاهنشاه زمان

طوطی شیرین مقال قلم در شکرستان قصه پردازی شرح آمدن جلالیان را بدین ترانه ادا مینماید که چون حضرت اعلی از آمدن آنطایفه
آگاه گشته فرستادهای مذکور مشمول نوازش و احسان روانه شدند چون هنوز مکنون خاطر فساد اندود آنطبقه اطلاع تام حاصل نشده بود
حزم و احتیاط مقتضی آن بود که آنقوم پریشان روزگار که بلوندی عادت کرده همیشه شورش طلب و فتنه اندوز و غارتگر بوده اند محل اعتماد
نبوده باشند رای عالم آرا اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط قرب و منزلت که بزیور عقل و تدبیر آراسته و بحلیهٔ تهور و سخاوت
و شجاعت پیراسته باشد باستقبال آنطایفه فرستند که بنظر دوربین مشاهدهٔ احوال نموده در هر یک از ولایات آذربایجان جهت لشکریان قشلاق
تعیین نماید

جنگ کردن جلالیان با الکچی اغلی و سرداران رومیه

روزگار دیده صایب رای و تدبیر بود و شمّه از احوال او گذشت وزیر اعظم و سردار کرده بدفع فساد سرکشان فرنگیه فرستاده بودند

از این حالات خبر دادند و او بمصلحت وقت و اقتضای زمان با فرنگیه مدارائی کرده با جمعی حکایت صلح بمیان آورد و بجمعی دیگر خراج نهاد

و مهمات سرحد فرنگیه را بمقتضای عقل و دانش فی الجمله صورت ظاهر داده عود نمود و لشکر عظیم از روم ایلی و قاپو قولی و اناطولی و مرعش

ایلی و قرامان و طرابلس و سایر ممالک عثمانی مرتب داشته بدفع فتنهٔ جلالی کمر بست و نخست بجانب حلب و دفع فتنهٔ جان فولاد اغلی توجه

نموده پسر جان فولاد با بیست هزار کس از لوندات بمقابلهٔ او در آمد مراد پاشا که مرد عاقل کاردان و مرحله پیمای نشیب و فراز روزگار بود

در اول حال تن بمحاربه در نداده بموعظه و پند جنگ را در حیز تاخیر انداخته از وعد و وعید سخن راند و او بمعنی را حمل بر ضعف و زبونی

لشکر روم کرده از شرایط حزم و ساختگی حرب غافل افتاد و مراد پاشا بفنون سپاهیگری و رعایت نام و ننگ بدستور آماده جنگ شده

با قشون آراسته قدم در میدان مبارزت نهاد جان فولاد اغلی نیز سراسیمه وار خود را ساخته حرب کردانیده بمقابلهٔ او در آمد و بین

الجانبین قتالی فاحش روی داده شکست بجانب لوندات افتاد و بسیاری از آنطبقه در معرکه هیجا عرصهٔ تیغ فنا گشتند جان فولاد

اغلی روی از معرکه برتافته خود را بشهر حلب رسانید و در قلعه متحصّن گشته تضبط برج و باره و استحکام دروازه مشغول گردید گریختگان معرکه

اکثر باردوی طویل رفته بر سر او جمع شدند و مراد پاشا در ظاهر حلب خیمهٔ اقامت نصب نموده بتسخیر قلعه پرداخت و بتدابیر صایبه و بلطایف

الحیل قلعه را بدست آورده از جان فولاد اغلی و جان فولادیان اثر نگذاشته ساحت آنولایت را از خار تعرض آنطبقه پاک کرده دامن همت

بدفع سایر جلالیان بر میان زد از قضای الهی طویل که سر کردهٔ آنطبقه شده قوّت تمام گرفته بود رخت حیات ازینجهان فانی بسرای

آخرت کشید از جود او دوسه هزار کس محمّد بیک نام برادر او را که هنوز ملتجی نشده بود دست آویز خود ساخته بمحمّد پاشا و قلندر اغلی

پیوستند قرا سعید نیز که از اعراب بادیه جلالی شده آوازهٔ شجاعت و جلادتش در روم منتشر شده بود با و ملحق گردیده طایفه جلالی همگی باردوی

او مجتمع گشتند و علم دولت قلندر اغلی بالاگرفته بهر شهر و ولایت که رسید آنچه خواست گرفت و بپای هر قلعه که وارد گشت آنچه از سپاهی و رعیت

طلب نمود جز دادن چاره نیافتند و مراد پاشا که در آنسال با آنطبقه مدارائی کرده در بهانخد و دقشلاق نموده متوجه دفع ایشان نشد و در این

سال که ییچی ئیل موافق ستّ و عشر و الف است عساکر روم را فراهم آورده بجانب جلالیان در حرکت آمد و قلندر اغلی نیز با امراء و سرداران

و ملوک باشیان که مقدم ایشان قرا سعید عرب و برادر طویل و کرد حیدر و آغا جدن بیری و الکج محمّد و حسین بیک باز مادت و قرا حسین

و تومال عیسی و غیر ذلک بودند بمحاربهٔ او توجه نموده کوچ بر کوچ بجانب اردوی سردار روانه شدند چون بارها با رومیه جنگها کرده بودند

مردمی بسیاری از ایشان را شکسته بودند در اینمرتبه نیز زیاده حسابی از رومیان نگرفته در کمال نخوت و غرور طی مسافت مینمودند تا بین

الجانبین بعد بقرب انجامید و مراد پاشا از جلادت و دلیری جلالی اندیشیده فراز کوهی را جهة اقامت اردو اختیار نموده خود را به بلندی

کشید و عرابه و زنجیر در دامنه کوه که پیش روی هر دو لشکر بود کشیده قرار داده بود که بتدریج با آنگروه جنگ کند و بلطایف الحیل تفرقه

در میان ایشان اندازد امّا قلندر اغلی و اتباع او از اطوار سردار ضعف و زبونی تفرس نموده در جنگ تعجیل کردند و با موازی بیست هزار

کس از اردوی خود بعزم جنگ بیرون آمده بعضی و رمو فور بر سر مراد پاشا راندند و او بر فراز همان بلندی صفوف آراسته مستعد قتال

گشت امّا مردم خود را رخصت پائین آمدن نمیداد و جلالیان در دامنهٔ آنمکان تفنگ بیک دو دور آمده دلیریها کردند و چون بصف سپاه روم

نزدیک شدند و اسبانشان در فراز و نشیب آنکوه از تک و دو بستوه آمده بود توپچیان و ینکچریان توپ و تفنگ بر ایشان ریختند و

سلک جمعیت ایشان را از هم گسیختند در این اثنا مراد پاشا عسکر روم را رخصت محاربه داد از روم با اسبان آسوده روی بمعرکه آوردند

و جلالیان هنر مردانگی داده میانهٔ آن دو گروه قتالی فاحش و حربی صعب اتفاق افتاد و غلبه از جانب رومیان بوقوع پیوسته خلقی کثیر

از طبقه

جنگ مراد پاشا با جان فولاد و جلالی و شکست خوردن جلالیها

شکست یافتن جان فولاد و سایر گریختن او

جنگ مراد پاشا با جلالیان و مغلوب شدن جلالیان

سال بیست و دویم جلوس شاه عباس اول

(۵۴۲)

ایجاب ملتمس خود کرده ارکان دولت آن سلسله که در دفع فتنهٔ او متامل بودند این معنی را فوزی عظیم شمرده او را با ایالت و دارائی ولایتی
از ولایات اروم ایلی سرحد فرنگ منصوب گردانیده خلعت و طوغ فرستاده خاطر او را بمراحم پادشاهانه مطمئن و امیدوار گردانیدند و یازیجی
انقیاد امر نموده ترک آن اطوار ناهنجار کرده روانهٔ آن صوب گردید و از طایفهٔ لوندات بعضی برفاقت و همراهی او اختیار نموده جمعی دیگر
از او متخلف شدند و او بمقصد رسیده دو سه سال با کفرهٔ فرنگ غزا کرد شخصی روایت کرد که وقتی از راه دریا بر سر جمعی کفره میرفت در میان
کشتی فرمان یافت از جملهٔ متخلفان جنود یازیجی جان فولاد نامی متکفل ریاست جماعت جلالی شده در حدود حلب آغاز شور و شغب و فتنه
انگیزی کرد و همان شیوه پیش گرفته بسیاری از اوباش قلاش نزد او فراهم آمدند و قراقاش نامی را نیز در حدود ارض روم این هوس در دل
پدید آمده همین اراده پیش گرفت و چند روزی در عرصهٔ خلاف تک و دو مینمود که در این اثنا سلطان محمد خان بن سلطان مراد بن سلطان سلیم
ثانی بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم ماضی بن سلطان بایزید بن سلطان محمد فاتح استنبول بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید
بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان تخت سلطنت را وداع نموده سلطان احمد خان پسرش قایم مقام سریر دولت عثمانی گردید و
او سنان پاشا مشهور بجغال اغلی را چنانچه سبق ذکر یافت وزیر اعظم و سردار کرده بسرحد قزلباش فرستاده او قراقاش را بمواعظ
و نصایح از آن شیوهٔ ناستوده باز آورده بطاعت و انقیاد پادشاهی راغب ساخت و او در ارض روم سردار را ملاقات نموده ترک
فتنه انگیزی کرد و در آن سفر با معدودی همراه جغال اغلی بود اما جان فولاد در حدود حلب ترقی عظیم روی داد و از اعیان آن ولایت
و تجار و مترددین مسلمان و فرنگی مال بسیار گرفته بلشکر داد و در سال دیگر که جغال اغلی از صولت سپاه قزلباش از وان فرار نموده
بصحرای موش رفت بموعظه و نصایح او را باطاعت و انقیاد در آورده ایالت ولایت حلب و توابع را بجان فولاد مذکور نامزد نموده استمالت
ناچار سال داشته از ورود و دفع فتنهٔ قزلباش استمداد کرد و او بدین مژده مسرور گشته ترک مخالفت کرده وعده داد که با قشون آراسته
باردوی سردار پیوندد در روزی که میانهٔ جغال اغلی و سپاه قزلباش در حوالی تبریز محاربه اتفاق افتاد او با سه هزار سوار بطسوج رسیده
بود بعد از انهزام رومیه چنانچه در محل خود بسمت تحریر یافته گریختگان لشکر بطسوج رسیدند جان فولاد نیز از آنجا سالک طریق فرار گرفت در
حدود خطهٔ وان با سردار ملاقات نمود جغال اغلی بجهة دیر آمدن او در امور عتاب و خطاب گردانیده در میان وان و دیار بکر باشارهٔ
سردار بقتل رسید پسر جان فولاد که بجان فولاد اغلی مشهور گشت طبل مخالفت کوفته حلب را بالحیطه ضبط در آورد و گروه جلالی بر سر او جمع
شده از ولایات حلب و آن حوالی مال بینهایت گرفته باوباش و لوندات داد و تا موازی بیست هزار کس بر سر او مجتمع گشته لوای
مخالفت پادشاه روم مرتفع گردانید محمد پاشا مشهور بقلندر اغلی نیز که در سلک چاوشان درگاه عالی منسلک و بغایت بزرگ منش و بلند پرواز
بود از جانب سردار حاکم حمیس شد و حاکم سابق تمکین او نکرد بلکه در مقام قصد او در آمد و او این معنی را انگیز سردار دانسته بدینجهت سر
مخالفت بر روی کشیده جلالی شد و چون جغال اغلی در دیار بکر طبل رحیل کوفته بعالم آخرت شتافت محمد پاشا را ترقی عظیم دست داده و
بنهب و غارت و تخریب ولایت مشغول گشت و تا محمیهٔ بروسا که پای تخت سلاطین سابق عثمانی بود رفته آتش قهر بر مقبرهٔ سلاطین عثمانی زده
صندوق پوشها و قنادیل طلا و نقره و حلی و زیور گورخانهٔ آل عثمان را تصرف نموده بلوندات داد و بی اندامی بسیار ازو بتقدیم رسید و صدور
یافت و رومیه بدفع او قادر نگشتند بمرتبه لشکری از استنبول بر سر او آمد کاری نساختند و قبل از آن طویل نامی نیز سر خیل گروهی از لوندات
و ارباب طغیان گشته در مابین حلب و دیار بکر لوای عظمت برافراخته بود و او در این جمعیت تمام دست داده رایت بلند نامی بر میافراشت
القصه از محمیهٔ بروسا تا ارض روم تمامی ولایات اناطولی پایمال سم ستور جلالی گشته خرابی تمام بمملکت راه یافت و سلطان احمد خان خواندکار
و ارکان دولت خاندان عثمانی دفع دشمن خانگی را از دیگر امور اتم و اولی دانسته بفکر دفع جلالی افتادند و مراد پاشا را که مرد عاقل

روزگار

نسب نامهٔ سلاطین عثمانی

او فرستاده در حوالی توقات تلاقی فریقین روی داده محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافته شکست بجانب جلالی افتاد و در آن معرکه بسیاری از اوباشش جلالی راه عدم پیمودند و بقیة السیف پراکنده شدند و یازیجی خبر انهزام مردم خود در آن شنید با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه جانب وی گشت چون بمقابله دشمن رسید مقاومت با آن سپاه در حیز قدرت خود ندید بعد از اندک زد و خوردی سالک طریق فرار شد و با سه چهار هزار کس که با او بودند خود را بکوهستانهای دور دست کشید و حسن پاشا مظفر و منصور در توقات نزول نموده دست از تعاقب جلالیان باز داشت و وجود و عدم آن قوم را علی السویه پنداشته دیگر باره حرکت از محال انگاشت تا یازیجی مذکور چند روز در کوههای صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکندگان جلالی باو پیوستند و چنان خود را بی نام و نشان گردانید که اصلا از او و مردم او در آن حدود اثری ظاهر نشد اما در خفیه کسان بتوقات فرستاده متفحص احوال بود و حسن پاشا با معدودی از خواص ملازمان در قلعه اقامت داشت و سایر لشکر در شهر بخانها در آمده اصحاب ثروت و مکنت بعیش و عشرت مشغول بودند و اکثر مردم بی بضاعت جهة ما یحتاج خود و علیق اسبان باطراف و جوانب متفرق شده بودند و یازیجی از احوال حسن پاشا و غفلت او کما ینبغی خبر یافت عزیمت آن نمود که ایلغار نموده علی الغفله بشهر توقات در آید و جمعی را بمحافظت دروب قلعه گماشته لشکریان را که در شهر باشند تیغ انتقام بگذراند و دستبردی نماید با موازی هفت هزار کس که نزد او فراهم آمده بودند بدین خیال در حرکت آمد بخت اقبالی که او را استقبال کرد آن بود که کوچ حسن پاشا و مردم او با تمامی آغرق و خزاین و اسباب و جهات که از عقب او میآمدند و قریب بیکهزار شتر بار و تا یکهزار نفر از سپاهی و خدمتکار همراه بود دچار او شد یازیجی دایره گرد اگرد ایشان محیط گشته سپاهیان را بتیغ انتقام گذرانیده تمامی نساء و صبیان و پسران صاحب جمال و خزاین و اموال و مرصع آلات که سالها اندوخته بحر و کان بود بدست یازیجی در آمده و خاطر از ضبط آنها فارغ ساخته از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بر توقات رفت خبر آمدن یازیجی و واقعه مذکور بحسن پاشا رسیده از غایت حیرت که ازین بی ناموسی برو غلبه کرده بود با همه دانش و بینش که داشت راه صواب گم کرده دیده بصیرتش از آنچه داده پوشیده گشت و سراسیمگی تمام بحال او و مردم او راه یافته فرصت جمعیت و قوت مقابله نیافتند و هر گروهی حیات را غنیمت شمرده بطرفی بدر رفتند و حسن پاشا جز تحصن و قلعه داری چاره نیافته در کمال بی سامانی در آن قلعه توقات متحصن گردید و یازیجی بشهر در آمده از روی قدرت و اقتدار قلعه را احاطه نمودند چون پیمانه حیات حسن پاشا از باده عجب و غرور لبریز شده بود از قضای الهی مهره تفنگی که از جانبین گشاد می یافت در برجی از بروج قلعه برو خورده قالب تهی کرد و سایر مردم از او امان طلبیده قلعه سپردند و گروه جلالی از اموال و اسباب حسن پاشا و جماعت رومیه صاحب ثروت و مکنت گشته از تنگدستی رهائی یافتند و یازیجی حسن پاشا را که مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده بود از دروازه قلعه از حلق آویخت بنا بر آنکه صیت قدرت و آوازه جلادت او در ممالک روم انتشار یابد جسد او چند روز عبرة للناظرین مصلوب بود و قلعه توقات مجددا بدست یازیجی در آمده آنرا مأمن خود ساخت جماعتی تقریر کردند که حسن پاشا مرد بزرگ منش غیوری بود از واقعه مذکور بی آرام گشته از کمال غیرت و غلوی غصه و الم قطع تعلق از حیات مستعار کرده خود را مسموم ساخت و بعد از آن یازیجی بصلب کالبد او حکم کرد و راقم حروف این قول را ضعیف میشمارد علی ای التقدیر چون یازیجی را فتحی چنین روی نموده دیگر باره رونقی در کار او پدید آمد و مدتی کامروای دولت بود اما بعد از وقوع این حال تغییر بسیار باحوال او راه یافته احوال ذمیمه خود را باعمال حسنه مبدل ساخت و نظر بر خاتمت آن کار و شآمت آن افعال انداخته او را از سفک دماء و نهب اموال خلایق ملال تمام دست داد و بساط سلطنت که درهم نوردیده بود از آن خون ریختن و فتنه انگیختن که جهة حصول مطلب هنوز اندکی از بسیار بظهور نیامده بود پشیمان گردید و چاره تدارک اعمال قبیحه خود در آن دانست که از خدمت پادشاه روم استدعای عفو تقصیر و بی ادبیها کرده محافظت ثغری از ثغور اسلام مأمور گردد که بقیه عمر بغزای کفار اشتغال نماید کس بپایه سریر سلطنت مصیر عثمانی فرستاده اظهار ندامت و استدعای

انهزام یازیجی با بقیه جنود

ایلغار یازیجی بتوقات و ... حسن پاشا

کشته شدن حسن پاشا و فتح یازیجی قلعه ...

سال بیست و دوّیم جلوس شاه عباس اوّل

پردازان قوم صحیفه نگار مینگرد اند مجملاً درمیان رومیه جماعتی را که بپادشاه زمان عاصی گشته بنهب و غارت و تخریب ولایت مشغول
میکردند جلالی مینامند وجه تسمیه جلالی آنچه بخاطر ناقص میرسد آنست که همانا این طایفه مظاهر جلالند که رحم و عفو و صفح در نهاد ایشان نیست
بالجمله اوّل کسی که در این عهد در ولایت روم شورانگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود از نویسندگان فرومایهٔ روم مشهور بقره یازیجی که در
اوان سلطنت و پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان مراد در حدود آماسیه و توقات آغاز شورش و فساد کرده گروهی از اجامره و
اوباش را ببذل اموال و ایثار درم و دینار که از قطع طرق و غارت متردّدین و تجار بدست میآورد فریب داده آوازهٔ شجاعت و
سخاوت در اطراف و جوانب آن ولایت انداخت جمعی کثیر از یاران هرزه کار و لوندان آشفته روزگار بطمع درم و دینار فراهم آمده هر چند
روز ولایتی را میتاخت و هر چند گاه در مقامی رحل اقامت میانداخت عدد لشکریانش بچهار پنج هزار رسید در این اثنا یازیجی مذکور باجل
طبیعی فوت شد حسن بیک نام برادرش قایم مقام گردید چون نام یازیجی در ولایت روم مشهور گشته بلند آوازگی یافته بود او نیز بدستور برادر
بیازیجی ملقب گردید و زیاده از برادر ولوله و آشوب در آن ولایت انداخته کارها بظهور آورد ارکان دولت پادشاه و بیگلربیگیان ممالک
روم در اوّل حال زیاده حسابی از یازیجی نگرفته در دفع فساد او مساهله و اهمال نمودند و چون ریاست طبقهٔ جلالی بر برادر او قرار گرفت
و آوازهٔ صلابت و مهابت و صیت سخاوت و شجاعت او زیاده از برادرش شیوع یافت آشفته رایان هر طبقه و تبه روزگاران هر طایفه
که علاقهٔ تأهلی نداشتند بر سر او جمع شده بتقلّب سپاهیان روم یعنی جماعتی که سمت ملازمت پادشاه دارند و اخذ اموال ایشان
دندان طمع تیز کردند و او برخلاف برادر متعرض تجار و رعایا کمتر میشد امّا در قتل و غارت رومیه چنان مبالغه میکرد که هر کس بحکم
او و مردم او میافتاد امکان خلاصی نداشت و از قوافل و تجار و متردّدین هر کس با او بازگشت و آشنائی میکرد از و قول گرفته متوجه مقصد
میشد باندک پیشکشی از ایشان قناعت نموده متعرض مال ایشان نمیگشت و همچنین اهالی هر ولایت که با و تحفه و پیشکش میفرستادند از آسیب
لشکر او در امان بودند و مردم هر جا که در مقام تمرّد و سرکشی در میآمدند آن عرصه را بجاروب تاراج میرفتند حکّام و پاشایان اطراف
راه تردّد مسدود یافته در قلعها خزیده قوت مدافعه او نداشتند و مردمان شهر و ولایت جز اطاعت فرمانش چاره نمییافتند لشکریان او
بده هزار و پانزده هزار رسید مجملاً حکمش در اکثر ولایات اناطولی روم جاری گشته هر براتی که بعمال و دفترداران و اهالی هر دیار نوشت
بحصول موصول گردیده بهر جا رفت مال امانی گرفت بکرّات امرا و پاشایان در مقام دفع فساد او در آمده بقدر جمعیتی کردند و یازیجی جری یافته
بیک نهضت سلک جمعیت ایشانرا متفرّق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورد ارکان دولت پادشاهی متوجه دفع ایشان گشته
یکنوبت سرداری از پاشایان معتبر موسوم بخسرو پاشا تعیین نموده با گروهی از ینکچریان و قاپوقولی که عبارت از ملازمان پای تخت است بر سر
او فرستادند و از او شکست یافته کاری نساخت و بملاطیه گریخت و یازیجی بعد از انهزام خسرو پاشا اساس سلطنت طرح انداخته در میان
مردم خود امرا و بلوک باشیان تعیین کرد مرتبهٔ دیگر حسن پاشای ولد محمد پاشا را که در زمان سلطان سلیمان پدرش وزیر اعظم بوده و خود
از امرای روم بکثرت مال و منال و افزونی تجملات و احمال و اثقال امتیاز تمام و بمصاهرت دودمان آل عثمان اختصاص داشت و
در آن حین در کمال حشمت و علوّ شان بیگلربیگی دار السلام بغداد بود و بصابت رای و حسن تدبیر و شجاعت و مردانگی بین الجمهور مشهور سپهدار
کرده حکام و پاشایان ارض روم و ارزنجان و آنحدود را با شریف پاشا بیگلربیگی ایروان که از عقلا و مدبران کار دیده بود برفاقت و همراهی
او بدفع یازیجی مأمور گردانیدند و حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از دار السلام بغداد بیرون آمده بجانب توقات رفت و لشکریان اطراف باو
پیوستند و او اردوی آغرق و خزاین احمال و اثقال را گذاشت که باهستگی آورند و با لشکر سبای روانه شد و یازیجی در کمال نخوت و غرور
زیاده حسابی از حسن پاشا و جنود روم که مکرّراً آزموده بود نگرفته خود متوجه محاربه او نشد امرا و بلوک باشیان خود را با سپاه جرار بمقابله
او فرستاد

ذکر احوال جلالیان روم و سبب ظهور این طایفه و وجه تسمیهٔ آنها بجلالی

طرح یازیجی اساس سلطنت را از برای خود

محاربهٔ حسن پاشا با یازیجی و غلبهٔ حسن بر یازیجی

وقاسم سلطان ایمانلو افشار با فوجی از جنود نصرت شعار تا کنار آب ماهی دشت رفته منتظر امر و اشارهٔ همایون بودند که بدانچه حکم
جهان مطاع عز صدور یابد بعمل آورند و بیرام خان و فرستادگان مصطفی پاشا در ییلاقات فریدن بپایهٔ سریر اعلی شاهی رسیده سعادت
بساط بوسی دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و جهه مصطفی پاشا خلعتهای فاخر ارسال داشته احکام عنایت آمیز عز اصدار
یافت که در مهم خود مردانه بوده بحراست قلعه مشغول باشد که اینک موکب همایون فال بفیروزی و اقبال میرسد و بامراء عظام آن سرحد
حکم شد که مستعد یورش بغداد بوده آماده باشند که چون رایات جلال بآنحدود رسد ایشان پیشتر روانه شوند و میانهٔ جنود بغداد و سگبانان
نایرهٔ حرب و قتال اشتعال یافته همه روزه بین الجانبین کشش و کوشش بظهور میآمد و محمود پاشا عصیان و طغیان ولد ارزن احمد و بی اعتدالی
سگبانان و التجاء ایشان بدرگاه سعادت آشیان و آوازهٔ حرکت لشکر قزلباش شنیده با وجود مبالغه و تحریک لشکر بغداد جرأت آمدن
نمیکرد در این اثناء روزی سگبانان هجوم نموده از قلعه بشهر و محلات برآمده شروع در قتل و غارت نمودند و جنود بغداد که در شهر بودند آوازهٔ
آمدن محمود پاشا و سپاه عرب شایع ساخته سر راه بر سگبانان گرفته فیما بین حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و جنود بغداد غالب آمده
جمعی کثیر در کوچها و محلات عرصهٔ تیغ فنا گشته بقیة السیف روی بقلعه آوردند و محمود پاشا از این خبر بفتح و ظفر امیدوار گشته بمعاونت و استظهار میرناصر
ولد مهنا عرب که با فوجی کثیر بمعاونت او آمده بود از دجله گذشته ببغداد آمد و لشکریان بغداد قوت گرفته در محاصرهٔ نارین قلعه و تضییق
محصوران ساعی گشتند مصطفی پاشا از آمدن محمود پاشا بشهر و استیلاء جنود بغداد هراسان گشته چون بسیاری از مردم او کشته شده بودند از قضیهٔ
برادرش یاد آورده بر سایر مردم خود بی اعتماد گشت و از غایت خوف و بیم چند روزی صبر نکرد که فرستادگان او از درگاه معلی عود نموده
مدد لشکر قزلباش باو رسد کس نزد محمود پاشا فرستاده بتمهید معذرت پرداخت و سخن صلح بمیان آورده قرارداد که چون قلعه حسب الامر
پادشاهی سپردهٔ اوست از جانبین لشکریان متعرض یکدیگر نشوند که او بغداد را بپاشا گذاشته با اموال و اسباب و ملازمان خاصهٔ خود بجلو دجله رود
محمود پاشا این مقدمه را غنیمت شمرده رضا بمصالحه داد و از جانبین عهد و پیمان بمیان آمده مصطفی پاشا با مردم خود از نارین قلعه بیرون رفته
روی بحله آورد و عاقبت روی امید بدرگاه عالمپناه آورده شرح آن در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد بالجمله محمود پاشا در همان روز
داخل قلعه شده بحکومت مشغول گردید مقارن وصول بیرام خان و رفقا باردوی همایون و امراء این خبر بدیشان رسید و رایات ظفر
آیات در آق النگ همدان بود که عرایض امراء رسیده حقایق حالات بغداد معلوم گشت چون شدت گرمای بغداد و سورت حرارت روی
در افزایش داشت در آنوقت آن عزیمت صورت وقوع نیافت و چند روزی در حدود همدان و درجزین بانتظام مهام مملکت و دادخواهی
خلایق و سیاست دزدان و قطاع الطریق الوار و اکراد پرداخته در باب یورش بغداد که سالها در ضمیر انور رسوخ داشت تدبیرات میاندیشیدند
که اخبار آمدن جلالیان شایع گردیده بالکلیه آن عزم لایق را عایق گشت

ذکر احوال جلالیان و بیان محاربات ایشان با رومیان و آمدن فوجی از آنطبقه بدرگاه سعادت نشان شهریار ایران

بر خردمندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نیوش پوشیده نماند که مکرراً در این نسخهٔ عالم آرا بتخصیص در دیباچهٔ کتاب اشعاری شده که هرچند
مراد از تسوید این اوراق شرح احوال ایران و ایرانیان اما بنابر ارتباط سخن و اطلاع بر احوال نو و کهن ناگزیر است که اندکی از احوال
هر طایفه که موقوف علیه مقصد اصلی است بر سبیل اجمال در طی تحریر وقایع ایران نگاشتهٔ کلک بیان گردد که پرتو شعور مطالعه کنندگان
بر پیشگاه ایوان بلند ارکان سخن تافته اموری که ضروری دریافت مطلب است مبهم نماند لهذا مجملی از احوال جلالیان بدستیاری کلک نکته

پرداز

سال بیست و دویم جلوس شاه عباس اول

روی بکرمی آورد و نشاط سیر و شکار حدود صفاهان در خاطر اقدس پدید آمده سایهٔ عاطفت بر مفارق متوطنان آن دیار گستردند و از آنجا با جمعیت امرا و اعیان ییلاقات کهیز النگ و فریدون (فریدن) تشریف برده چند روز در آنجا بعشرت پیرا بودند و در آن ایام اخبار مسرت آثار از جانب دار السلام بغداد رسید که موجب بهجت و شادمانی گشته همگنان بفتح بغداد و بدست درآمدن آن خطهٔ ارم بنیاد امیدوار شدند اما برحسب کلام (الامور مرهونة باوقاتها) هر امری را زمانی مقدر است و هنوز زمانه ادراک آن زمان نکرده بود قضیهٔ فتح بغداد در عقدهٔ تعویق افتاد و بمنصهٔ ظهور نرسید شرح این سرگذشت آنکه قبل از این سمت گزارش یافت که بعد از فوت اوزون احمد محمد پاشا پسرش شعار دولتخواهی دودمان عثمانی ظاهر ساخته ارکان دولت آن خانواده پسران او را در ازار دولتخواهی و کفاری پدر تربیت فرموده خاطر ایشان را از اعمال سابق پدر اطمینان بخشیدند و منشور حکومت بغداد باسم محمد پاشا و سنجقی حله باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده ایشان را با طاعت و انقیاد دودمان آل عثمان راغب ساختند و محمد پاشا طریق اطاعت و انقیاد مسلوک داشته تمامت عراق عرب را ضبط نموده کمال استقلال یافت اما بجهت آنکه بر لشکر بغداد مسلط باشد ملازم خاصه بسیار که در میان رومیه سکبان مشهور است بهم رسانید اکثر منافع و مداخل هوائی بغداد بعلوفه و مرسومات سکبانان مصروف میگشت بدینجهت علوفه و تیمار زعما و لشکریان بغداد نقصان پذیرفت و عظمای لشکر با او دل دگرگون کرده در مقام غدر درآمدند و از کثرت سکبانان و اقتداری که یافته بود صریحاً قدرت بر دفع و رفع او نیافته با یکدیگر از چرکان مواضعه نموده بقتل او اغوا نمودند و چرکان در هنگام فرصت او را در نارین قلعه که خلوت خاص او بود مقتول گردانیدند و سکبانان بسر مصطفی پاشا برادرش جمعیت نموده بحکومت بغداد رقم اختصاص کشیدند و او دست بخونریزی برآورده جمعی را که مظنهٔ خلاف و فساد با ایشان داشت از میان برداشت و اموال و اسباب ایشان را بسکبانان قسمت نموده قوت قدرتش زیاده از پیش یافت و لشکریان بغداد از او خایف و هراسان میبودند چند روزی میانهٔ ایشان بوساطت مصلحان گرگ آشتی روی نموده لشکریان طوعاً او کرهاً قدم در دایرهٔ متابعت او نهادند در خلال این احوال سلطان احمد خان پادشاه روم مراد پاشا را که در زمان فرمانروائی جدش سلطان مراد امیر الامرای قرامان بود و همراه عثمان پاشا سردار بدار السلطنه تبریز آمده در معارک کارزار که شاهزادهٔ سعید شهید سلطان حمزه میرزا با آن گروه مینمود گرفتار لشکر قزلباش گشته شش سال در قلعهٔ قهقهه محبوس بود و در اوان جلوس همایون شاهی که میانهٔ آنحضرت و سلطان مراد صورت صلحی روی نمود از جانبین اطلاق اسیران کردند او را بروم باز فرستادند و هر چندگاه بیگلربیگی ولایتی بود بنابر وفور عقل و کاردانی و تجربهٔ روزگار او را وزیر اعظم و سردار گردانیده نظام ممالک عثمانی را که از استیلای فرنگیه و طغیان طبقهٔ جلالی و برهم زدگی سرحد قزلباش اختلال یافته بود برای و رویت او منوط گردانیده فرستاده بود و او در این هنگام بنوعی که در طی احوال جلالیان رقم زدهٔ کلک بیان میگردد در حدود حلب خیمهٔ اقامت نصب نموده بتدارک امور ملکداری مشغول بود و چون اخبار بغداد و استیلای مصطفی پاشای مذکور استماع نمود حکومت آن ولایت را بمحمود پاشا ولد جغال اغلی تفویض نموده استمالت‌نامه‌ها بسپاه بغداد و سرداران قبایل عرب که در سواد عراق و جزیره میباشند نوشته بمعاونت و همراهی او ترغیب نموده بود و محمود پاشا بسواد عراق عرب درآمده در بغداد کهنه نزول نمود آقایان و لشکریان بغداد چون از آمدن او خبر یافتند سر از اطاعت و انقیاد مصطفی پاشا پیچیده چیرگی آغاز نهادند و ابواب موافقت بالکلیه مسدود ساخته در مخالفت گشودند و او چون حال بدینمنوال مشاهده نمود باتفاق سکبانان نارین قلعه را مضبوط ساخته توسل بدرگاه جهان پناه شاهی جسته عرایض و کتابات بخدمت اشرف و امرای عظام سرحد نوشته بیرام خان ولد سولاغ حسین تکلو را که در ایام فترت بغداد رفته در آنجا میبود بپایهٔ سریر اعلی فرستاده عرضه داشت نمود که هرگاه رایات جلال بدینصوب در حرکت آید یا یکی از امرای عظام را با فوجی از جنود ظفر شعار بدینصوب فرستند شهر و قلعهٔ بغداد را بملازمان آن درگاه سپرده خود ببندگی آنحضرت میآیم حسنخان بیگلربیگی قلمرو علیشکر

وقاسم

کشته شدن محمد پاشا والی بغداد (۱۲)

آمدن جغال اغلی ببغداد

استمداد نمودن مصطفی پاشا از شاه عباس بجهت فتح بغداد

وقف فرموده جهت هر یک مصرفی معیّن فرموده اند و چون قیمت کلّ اشیاء ممتلکات همایون اعلی که رقم وقفیّت بر آن کشیده اند زیاده
از آن بود که مقوّمان صاحب بصارت مدقّق تشخیص توانند داد یا اندیشهٔ فکرت پیشه تخمین و قیاس آن جرأت تواند نمود بنا بر آن زبان قلم را از اظهار
آن خاموشی گزید چون عقلای دانشور و دانشوران خردپرور که دقیقه شناسان مدارج افلاک و بینندگان خفیّات نتایج عناصر و افلاکند
بدیدهٔ تأمّل و انصاف نظر بدین امور خجسته اندازند در خاطرشان بیقین پیوندد که در عالم اسباب و بمقتضای طبع بشریّت و هواپرستی که جزو اعظم سلطنت
و فرمانروائی است وقوع این حال از حوصلهٔ خیال ارباب تعلّق بیرونست اگرچه در ازمنهٔ ماضیه بعضی از سلاطین بانی مبانی انواع خیرات و ابواب
البرّ بوده اند امّا معلوم نیست که تا حال هیچیک از پادشاهان عالی همم و شهریاران ما تقدّم و طبقات سلاطین صاحبان تخت و نگین توفیق
این سعادت عظمی یافته باشند و بی نثار تجرّد که شیوهٔ خلوت گزینان عالم معنی است صورت وقوع نمی‌پذیرد و هرچند بعضی از ظاهربینان عالم
اسباب که تهی دستان خرد و تنگدستان براستهٔ بازار معاشند نظر بر امور متعارفهٔ زمان و اطوار زمانیان انداخته این معنی را مستبعد
میشمارند امّا خردپیشگان فکرت اندیش دانند که ذات اقدس همایونی که نهال طوبی مثال اقبالش از جویبار کشجرة طیّبة اصلها
ثابت (و فرعها فی السّماء) نشو و نما یافته از آن نور عالم افروزی که از انوار هدایات ازلی و تتق عنایات لم یزلی بر باطن فیض مواطن
سریرآرای بارگاه ترک و تجرید قایل کلام صدق انجام (یا حمراء یا بیضاء غرّی غیری) (بیت) اعنی شیر خدا شاه
ولایت علی صیقلی شرک خفی و جلی تافته و لمعهٔ از آن بر ضمیر ضیا تأثیر حضرت سلطان الاولیاء و المحقّقین شیخ صفی الحقّ و الحقیقة
والدّین طاب ثراه که جدّ بهم آنحضرت است و اولاد کرام عالیمقام او که منتظمان سلسلهٔ ارشاد و باریافتگان وحدت سرای قدس و مرحله
پیمایان بادیهٔ تفرید و تجرید پرتو انداخته بهره وراست مثال این امور دور نیست للّه الحمد و المنّة که ذات اقدس عالی فطرت همایون که
گوهریست شاهوار و دری صدف پرور بحر عمیق روزگار که بغوّاصی دانش و بینش بساحل ظهور آمده ظاهرش فروغبخش عالم صورت و ضمیر انور باطنش
جمعیّت آباد جهان معنی است بدیدهٔ بصیرت نظر بر شاهراه قویم تجرّد و مسالک اسرار غیبی انداخته بطریق آبا و اجداد سلوک مینمایند و در عالم
تعلّق انتظام بخش کارخانهٔ بی تعلّقی گشته از جرعهای لبریز بیهوشی که دردآشامان خمخانهٔ سلطنت را از آن چاره نیست و هواپرستان اقلیم فرمان
روائی را از آن گزیر نه بادهٔ خوشگوار هشیاری مینوشند و در خراب آباد صورت معموری عالم معنی میکوشند چار واثق است که از یمن این
نیّت خیر امنیّت در دنیا بمنتهی مقاصد عالیه فایز گشته زمان دولت سعادت قرینش بظهور حضرت صاحب العصر و الزّمان علیه صلوات الله الملک
المنّان اتّصال یابد و عالمیان از سطوت جاه و جلالش در بستر آسودگی غنوده گلزار همیشه بهار آسودگی از رشحات ابر دُربار معدلتش تازه و تر
و در عقبی از شفاعت شفیع روز محشر و دستگیری ساقی کوثر بهره ور باشند (نظم) الهی تو این شاه والاتبار که هست از کهان و مهان
یادگار براورنگ شاهیش پاینده دار دلش را بنور یقین زنده دار بدارش بر اورنگ فرماندهی که میزیبدش
تخت شاهنشهی خدایا بحق زمین و زمان که از بهر آسایش انس و جان بعمر طبیعی رسان سال او جهان را جوان دار از اقبال او

وقایع سنهٔ پیچی ئیل که بعضی موافق ستّ عشر و الف و بعضی مطابق سبع عشر و الف که سال بیست و دوّیم جلوس اقدس شاهنشاهی است

نوروز فیروز و نهال خجسته آغاز سعادت انجام در پنجشنبه بیستم شهر ذی الحجّة الحرام بفرّخی و فرخندگی اتّفاق افتاد طراوت ایّام بهار
نزهت بخش گلشن روزگار گردید و عالم پیر که از دم سردی دی فسردگی یافته بود نشاط جوانی از سر گرفت حضرت اعلی شاهی ظلّ اللّهی
در ولایت مازندران عشرت نشان مسرّت پیرا بوده بسیر و شکار مشغولی داشتند و بعد از آنکه هوای مازندران از درجهٔ اعتدال تجاوز نمود

سال بیست و یکم جلوس شاه عباس اوّل

ذکر وقف نمودن حضرت اعلی شاهی املاک و متملکات سرکار اشرف را بر حضرات چارده معصوم علیهم السّلام

در اینسال رای صوابنمای اشرف اعلی که شعله افروز خطایر غیبی و روشنی بخش دیدهٔ باریک بینان دقایق لاریبی است برهنمونی توفیقات یزدانی و تاییدات آسمانی که همیشه قرین حال خیرمآل آنحضرت است جمیع املاک و رقبات مکتسب خاصّهٔ خود را که در زمان دولت روزافزون در حیطهٔ تملّک و تصرف شرعی آنحضرت قرار گرفته بود و قیمت عادلهٔ آنها زیاده از یکصد هزار تومان شاهی عراقی و حاصل آنها بعد از وضع مؤنات زراعت بتسعیر وسط قریب بهفت هزار تومان میشد مع خانات عالیه و قیصریه و چهار بازار دور میدان نقش جهان صفهان و حمامات که در آن بلدهٔ جنّت نشان ترتیب یافته وقف حضرات عالیات مقدسات چارده معصوم علیهم السّلام فرمودند و اقل حاصل را منظور داشته چارده حصّه کردند بدین طریق که اوّل از ثانی و ثانی از ثالث و ثالث از رابع زیاده بوده باشد و همچنین تا چاردهم این تفضیل و ترجیح منظور داشتند که حصّهٔ اوّل مخصوص حضرت رسالتپناه محمّدی صلّی الله علیه و آله و حصّهٔ چاردهم بترتیب مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه باشد و آنچه هر یک از حضرات باختصاص یافت چند محل را که حاصل آن بعد از وضع مؤنات زراعت موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آنحضرت ساختند و تولیت وقف مذکور را مادام الحیوة که بزمان ظهور حضرت صاحب الامر متّصل باد بذات اشرف خود و بعد از آن بپادشاهان گرامی نژاد که در ممالک ایران مسندنشین تخت شاهی و جالس سریر پادشاهی بوده باشند تفویض فرمودند که بشروطی که در وقفنامهٔ معتبره مرقومهٔ بقلم افادت رقم علّامة العلمائی مجتهد الثانی شیخ بهاء الدّین محمّد مبیّن و مسطور است عمل نمایند و صارف مصرفی اوقاف مذکور را برای متولی منوط گردانیدند که بعد از وضع حق التولیه بمصلحت وقت و اقتضای روزگار در مصارف هرسه کار و وجه معاش خدمه و مجاورین و زوّار و ارباب فضل و کمال و صلحا و نقبا و طلبهٔ علوم هر محل و آنچه رای متولّی اقتضا نماید صرف کند و ثواب آنرا بارواح مقدسهٔ حضرات چارده معصوم هدیه فرمودند و چارده مهر باسم حضرات عالیات در دار السلطنهٔ اصفهان بسرکاری اعتماد الدوله حاتم بیک و میرزا رضی صدر ترتیب یافته آنچه در زمان هر یک از حضرات مقدسات نقش خاتم مبارک بوده و علماء اسلام در کتب مناقب و مفاخر اهل بیت ضبط نموده‌اند همانرا در ساعت مسعود نقش نموده آن توقیعات مبارکه را با بندهای مرصّع بیواقیت و لآلی ثمین بجناب صدارت پناهی میرزا رضی سپردند که داد و ستد هر کار بآن مهر مبارک منعقد باشد و نیابت نفس نفیس اشرف در رتق و فتق اوقاف مذکوره باو رجوع کردند و تفویض این رتبهٔ عالی علاوهٔ منصب صدارت او گشته باعث زیادتی عزّت و اعتبار و افزونی افتخار آن دودمان گردید و همچنین بر جمیع متملکات سرکار خاصهٔ شریفه رقم وقفیت کشیده بنوعی در ینباب مبالغه فرمودند که مکرّرًا از زبان الهام بیان آنحضرت شنوده شده که میفرمودند جمیع اشیاء سرکار من و آنچه اطلاق مالیت بر آن توان کرد حتی این دو انگشتری که در دردست دارم وقف است لیکن مشروط بر آنست که بهر مصرفی که رای صوابنمای اشرف که متولّی آنها است اقتضا نماید در راه دین و دولت صرف نمایند و از کتابخانهٔ شریفه آنچه مصاحف و کتب عربی و علمی بود از فقه و تفسیر و حدیث و امثال ذلک وقف سرکار حضرت امام ثامن ضامن ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه الصّلوة و السّلام فرموده بآستانهٔ مقدّسه فرستادند و آنچه کتب فارسی بود از تواریخ و دواوین و مصنفات اهل عجم با تمامی چینی آلات از لنگریهای بزرگ فغفوری و قرابها و بادیه‌ها و دیگر ظروف نفیسه غوری و فغفوری که در چینی خانه موجود بود وقف آستانهٔ متبرکهٔ صفیهٔ صفویه جنتا بالانوار القدسیه فرموده نقل آن آستان سدره نشان نمودند و همچنین جواهر نفیسه و مرصّع آلات و ظروف طلا و نقره و ایلخیهای اسبان تازی اشقر نژاد و پاک نژادان رومی و بیاتی و کرجی و الشه‌های باد پای حصاری و بدخشی و ماوراء النهری که در سرکار هیچ پادشاه دیگاهی چنین فراهم نیامده و گله‌های شتر و مواشی و اغنام که از احصا و شماره افزون و از دایرهٔ تفکّر و اوهام برون است

وقف

جلد دوّیم تاریخ عالم آرای عباسی

لطیف آبدار آورده بودند انار در مازندران ساخته ارباب ذایقه و هوش تمیز کردند انار مازندران شاداب تر و نازکتر نمود اگرچه اهالی قم بهیچوجه قبول
اینمعنی منکر دند اما نا انصافی مینمودند دیگر و زنبیر در کاشان اقامت فرموده بتاریخ هشتم شهر شعبان بدار السلطنه صفهان رسیدند و از آن
باد تا صفاهان در هر منزل بعد از استراحت و آسودگی از کوفت راه همگی رفقا بمجلس عالی حاضر و بصحبت مشغول میشدند و اهل نغمه و ساز در
در محفل فیض بخش صاحبی عشرت پیرا بوده بنغمات دلاویز و ترنمات شکرریز زنگ زدای خواطر بودند و مضمون بمقال که (بیت)
هر وقت خوشش که دست دهد مغتنم شمار   کس را وقوف نیست که انجام کار چیست   تمامی آن سفر را از بدایت تا نهایت بمسرت و
شادمانی و شگفتگی بسر آمده همگنان از سعادت همصحبتی و مجالست مجلس عالی صاحبی فیض یاب عشرت بوده آن چند روز را خلاصه عمر شمردند
و در حین وصول دار السلطنه مذکور هر روزه بشرف خدمت همایون و ملازمت سده سنیه سعادت مقرون مشرف و سرافراز گشته از جانب
اشرف تلطفات شاهانه و نوازشات خسروانه ظهور یافت هرچند در صدر داستان عذر تحریر این احوال خواسته اما چون مسوّد اوراق رفیق
آن سفر بود لازم نمود که در ازاء انواع اشفاق و ملاطفات که از ایشان مشاهده میشد حقایق حالات آن سفر را مفصلاً در رشته تحریر کشد
که هم پاس حقوق غمخوارگی داشته باشد و هم شیوه ستوده مردم نوازی دستور العمل بزرگان روزگار و کارآگاهان دقایق مردمی گردد
اکنون از آنجمله معترضه باز آمده بر سر حرف نخستین که مقصد و مطلب اصلی است میرود القصه حضرت اعلی شاهی ظل الهی چندگاه در دولتخانه مبارکه
نقش جهان اصفهان بمسرت و شادمانی گذرانیده بعد از فراغ از سیر و صحبت و شکار و رود داد خواهی خلایق و انتظام مهمات عراق اراده
سیر و شکار مازندران بهشت نشان از خاطر خطیر همایون سر زده عالیجناب اعتماد الدوله و صدور عظام و امرا و ارکان دولت را
جهة فیصل مهام دیوانی در صفاهان گذاشته با معدودی از مقربان و خاصان درگاه بجانب مازندران تشریف بردند و زمستان و بهار را
در تنزهات آن دیار که از قطعات ریاض جنان نشان میدهد و در فصل پائیز و بهار از کثرت ریاحین و ازهار و لاله و نرگس زار بهترین بلاد عالم
و مردم آن ولایت همیشه از گلهای تازه و تر دماغ جان معطر است (شعر)   هوا مشکبو چون شمیم نگار   نه گرم و نه سرد و
همیشه بهار   بنفشه گرفته سراسر زمین   چو خط بر رخ خوبرویان چین   بخرمی و اقبال گذرانیده داد خوشدلی دادند

(وقایع متنوعه) از سوانح اینسال آنکه در مشهد مقدس معلی میانه میرزای عالمیان و محراب خان قاجار حاکم مشهد مقدس بافساد
جمعی مفسدان و بیحوصلگی آصف سلطان نشان که ظرف طبیعتش لبریز باده نخوت و غرور شده بود اسباب وحشت آماده گشته منجر بآن شد
که از لجاجت و عناد میرزای عالمیان محراب خان از طریق ادب و خدمتکاری که تا غایت مسلوک میداشت عدول نموده با وچیره شد و چون
صاحب جیش و لشکر بود میرزای عالمیان بیجهتی ظاهر از او متوهم شده باستانه مبارکه مقدسه تحصن جست و کسان باطراف فرستاده تفنگچی
بسیار جمع کرد و از جانبین حقیقت حال معروض پایه جاه و جلال گردید حضرت اعلی از افعال و اعمال حضرت میرزا خبط دماغ و نشاء
جنونی فهمیده او را طلب فرمودند و در مازندران بملازمت اشرف مشرف گشته بمقتضا حکمت عملی زیاده التفاتی نیافت چه تخفیفی در نخوت و غرور او
که ماده جنون و خبط دماغ جز آن نبود مطلوب بود دیگر آنکه جناب خواجه محمد رضا که شمه از حال او در فوق تحریر پیوست و در آنوقت هنوز
مرتبه وزارت آذربایجان نیافته بود در مازندران شرف بساط بوسی دریافته بوفور اخلاص و حسن خدمات لایقه و کفایت مال دیوان
منظور انظار شفقت و تربیت گشته پرتو انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافت و برتبه منصب جلیل المراتب وزارت و میری کل آذربایجان
ترقی کرده بین الاقران بدین پایه والا سربلندی یافت و هم در این سال منصب رفیع القدر صدارت معظم محال عراق و مازندران
که بمیر جلال الدین حسن صلائی تعلق داشت و او فوت شده بود بمیرزا رضی برادرزاده او که بزیور فضل و کمال آراسته شایستگی
آن منصب عالی داشت تفویض یافت

ذکر وقف

سال بیست و یکم جلوس شاه عباس اوّل

آب از فواره میان حوض ده گز بالا جسته باشد اما هنوز آنچه مکنون خاطر شریفش بود بظهور نیامده بود که از گردش چرخ دوّار و حادثات ناموافق
روزگار آن رفیع جناب را واقعهٔ ناگزیر پیش آمد امید که خلف صدقش که الیوم بیمن مرحمت شاهنشاه صافی طویّت حق گذار مسندنشین اورنگ
وزارت است باتمام آن موفق گردد الحاصل تماشای آن مکان نزهت بخش غم پرداز کاشانهٔ دل و نظارهٔ آن روشنی افزای دیدهٔ نظارگیان
افلاک بود و این رباعی در آن هنگام از مطلع خاطر سر زده بود چون مناسب مقام بود در وقت تحریر ثبت افتاد (رباعی) این بقعه
که آفتاب سیارهٔ اوست   اوصاف بهشت جمله در بارهٔ اوست   صد چشمه نهان بزیر هر خارهٔ اوست   روشن کن چشم حور
نظارهٔ اوست   بالجمله در اول ماه رجب از آن مقام فرح انجام مراجعت واقع شده با نهار الکاء در مار جناب خلافت پناهی و اقوام مبادرت
نموده بخدمات قیام داشتند و از آنجا ببلدهٔ اهر آمده بسعادت زیارت تربت شریف شیخ العارفین شیخ شهاب الدین اهری قدس
سره فایز گردیدند و از آنجا بدار الارشاد اردبیل آمده منازل جناب وزارتمآب خواجه محمد رضا وزیر آنجا که در کنار رود خانه و مکان
مرغوب واقع شده محل نزول عالی گردید در حال تحریر بخاطر رسید که شمهٔ از احوال آن عالیجناب در حین انتقال نگاشتهٔ کلک بدایع نگار گرداند
بالجمله خواجه مذکور مرد مستعد شاعر پیشه مطایبه دوست فکرت اندیشه است مولد آن جناب آبا عن جد موضع جوین من اعمال قزوین است پدرش
خواجه ملک از اهل سیاق و ارباب قلم و در خراسان بامر نویسندگی امراء عظام قیام داشت از حوادث روزگار و فتور خراسان
غارت زده و پریشان بعراق آمده در موطن اصلی رخت بسرای آخرت کشید خواجه زاده از علو همت و بلند پروازی قرار ده نشینی با خود نتوانست
داد بتک و دو ملازمت در آمد و همت بر علو مرتبه و کمال گماشته بعد از سعی و تکاپوی بسیار که دولت طلبان روزگار را از آن چاره نیست
ملازمت ذوالفقار خان قرامانلو اختیار کرده روز بروز بحسن سعی و خدمت نزد او اعتبار یافت مرتبه بمرتبه بدرجهٔ وزارت ترقی کرد چند سال
من حیث الانفراد و الاستقلال بدان مهم پرداخت چون آثار رشد و کاردانی از جبهات احوالش ظاهر و لایح بود بالاخره در سلک وزراء
و ارباب قلم دیوان اعلی انتظام یافته بخدمات وزارت آذربایجان مأمور گردید در سفر خیر اثر گرجستان بحسن خدمات لایقه و فدویت و جان
سپاریها که در طی وقایع آن سال مرقوم کلک بیان میگردد بلقب ارجمند فدوی یافته از زمرهٔ مقربان مجلس بهشت آیین گشت و در آن ایام در دار
الارشاد اردبیل بخدمات مرجوعهٔ دیوانی مشغولی داشت و بصحبت شعراء و ارباب نظم و اهل استعداد انس و الفت تمام گرفته بقدر مقدور
همت بر تفقد احوال این طبقه میگماشت و الحق مرد آدمی بزرگ روش درویش منش بذله گوی خوش صحبت و از سعادتمندان روزگار است نکات
شیرین و کلمات مطایبه آمیز رنگین و لطایف و ظرایف از طبع موزونش سر میزند و شعر را خوب میگوید در غزل ابیات عاشقانه و معانی
دلپذیر رنگین بسیار دارد اما از منظومات او بدین رباعی اختصار رفت (رباعی) آنم که حزین و خسته تن میآیم   جان بسته بتار
پیرهن میآیم   مانند غباری که بپیچد بر باد   پیچیده باه خویشتن میآیم   القصه عالیجناب صاحبی شب در آنجا اقامت
نموده بسعادت زیارت حظیرهٔ مقدسهٔ سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفویه که فی الواقع انوار تجرد و خداجوئی از مراقد منورهٔ آن
محرمان خلوتسرای وحدت خورشید آسا در لمعان است مستسعد بودند و جناب فدوی القاب از فرط اخلاص و محبت در مقام خدمتکاری
در آمده در تفقد احوال همگنان خود را معاف نداشت و از جانبین تواضعات بزرگانه بوقوع پیوست و از راه خلخال روانهٔ عراق گشته جناب
وزارتمآب چند مرحله مشایعت نموده لوازم خدمت بجای میآورد و از آنجا طی منازل نموده بدار السلطنهٔ قزوین رسیده در منازل دلکش
که در خیابان باغ سعادت آباد است نزول نمودند و بعد از سه روز عنان بصوب مقصد انعطاف داده یکروز در بلدهٔ ساوه مهمان خلف الولاتی
سید ناصر ولد سید مبارک بودند چه حکومت آن بلده باو تعلق داشت و از آنجا بدار المؤمنین قم آمده در آستانهٔ مطهرهٔ معصومه فرود آمده
شرف زیارت آنحضرت دریافتند سادات و موالی و خدمهٔ آن روضهٔ مقدسه را بعطایای ارجمند نوازش فرمودند در حضور اهالی قم که امارهای

مترجم حال محمد رضا فدوی وزیر آذربایجان

لطیف

(۵۲) با یکدیگر هم‌مدرس علامة العلمائی میرزا ابراهیم همدانی تلمذ نموده بودند و در شعر پایه بلند داشت دیگر مولانا مطربی قزوینی که خلاصهٔ اهل
ادوار و در حسن صوت و گویندگی سرآمد روزگار و تصانیف قول و عملش دستور العمل نقشبندان نادره‌کار است و بسیار صاحب طبیعت و
بذله‌گوی و ندیم و خوش‌صحبت افتاده و استاد حیدرقلی عودی که سازندهٔ بی‌نظیر مضراب خوشنواز و ملازم سرکار عالی بود و خدام میرزائی پیوسته
در مجالس خاص با اعزهٔ مذکوره صحبت داشته بشعر سخنی و تاریخ و نقل حکایات و روایات سرورافزای خاطر همگنان بودند و بخت بد و زوال و کور
دشت که دو موضع است از قری و مواضع الکاء ذرمار در کنار رود ارس به جانب جنوبی واقع شده وارد گشته سه روز در آنجا توقف نمودند و
این هر دو موضع دو قطعه‌ایست از قطعات ریاض جنان که باغات آن بهم پیوسته اقسام میوه‌ها تجنیس انار شیرین که ارباب ذایقه و تمیز بر انار یزد
و ابرقوه و شاهوار ساوه و قم ترجیح میدهند و الحق جای آن دارد و اقسام انگورهای نازک لطیف الوان در آنجا خوب میباشد و در آن موسم
میوه‌ها در بار و بسیار بود خصوصاً انار که آنمقدار بحاصل میآید که بتمامی بلاد و قصبات آذربایجان و شیروان و اران و گرجستان نقل مینمایند
و کافی است اولاد عظام موسی بیگ دنماری که با سلسلهٔ علیهٔ نصیریه طوسیه قرب قرابت دارند و الیاس خلیفه که از زمرهٔ خلفا و قراجه داغ بتقدیم
دودمان و افزونی منزلت و مکان امتیاز تمام دارد و در آن اوقات بیمن شفقت و الطاف شاهی و اشفاق و تربیت آن عالیجاهی بحکومت و دارائی
آن مملکت سرافراز گشته با اولاد موسی بیگ یک سلسله اند در قریهٔ جنت مثال دوزال منازل مرغوب و ایوانهای بلند اساس در غایت دلنشینی
و دلکشائی ترتیب داده اند و در آن گوشهٔ نزهت‌بخش خوان کرم گسترده حسب المقدور تفقد احوال آینده و رونده نموده شیوهٔ مهمان‌نوازی مرعی
میدارند و خلیفهٔ مذکور و اولاد موسی بیگ سیما شاهرخ بیگ که جوان قابل خوشنویس پرهیزکار و از مستعدان روزگار است و الیوم در
خدمت اشرف بمنصب وزارت قورچیان عظام رتبهٔ سرافرازی دارد و حیدر بیگ برادر او که در سلک یوزباشیان معتبر منسلک است
با همگی اقوام بلوازم میزبانی که درخور مهمانی چنان باشد کما ینبغی قیام نمودند و همگی اعزه که بعز رافقت و مصاحبت نواب میرزائی مشرف بودند و ملازمان
و منسوبان و اهل خدمت حسب المقدور خدمات نموده تواضعات و تکلفات آدمیانه بظهور آوردند همت عالی صاحبی بجناب خلافت‌پناهی و اولاد
گرامی سوغات و ارمغانی لایق داده همگی اقوام و مردم آن سلسله خلعتهای فاخر عطا فرمودند و از آنجا بنشاط و خرمی متوجه خطهٔ اردوباد
شده در ساعت سعد داخل آن بلدهٔ طیبه گشته در منازل خلد آسای آبا و اجداد نزول فرمودند و صواحب عظام آن بلده از بزرگ و کوچک و
وضیع و شریف بلوازم استقبال استعجال نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و خدام صاحبی بمقتضای عطوفت و اشفاق جبلی با کافهٔ مردم
آن بلده یارانه و برادرانه سلوک فرموده انواع مردمیها که سزاوار بزرگی و بزرگ‌منشی بود بظهور آورده منتسبان سلسلهٔ علیهٔ نصیریه را
بخلاع گرانمایه و ارمغانی نواخته جمیع صواحب و اعیان و ریش‌سفیدان هر طبقه را حتی اهل حرفه و صناعت خلعتهای لایق داده با اهل
صلاح و فقرا و درویشان و عورات مستحقه عطایای ارجمند فرمودند و تا بیست روز در آن خطهٔ طیبه اقامت فرموده همه روزه جشنهای ملوکانه
و صحبتهای بزرگانه طرح میفرمودند و لوازم آن برونق دلخواه مجلسیان بیش از حد و قیاس مرتب و مهیا میگشت و دو سه روز بسیر ونند
و اکلیس تشریف برده پیوسته اوقات گرامی در کمال مسرت و شکفتگی میگذشت و در میان باغات آن بقعهٔ شریفه کوه بلندی واقع شده که آنرا
نظارهٔ سینامند و سیرگاه مردم آنجاست و باغات و بساتین فرحبخش که در دامنهٔ آن افتاده و آب ارس که از جانب غربی آمده میگذرد بدقت
مطبوع بنظر درمیآید و عالیجناب آصف صفاتی آب از کوههای بلند بآنجا آورده بفوارهٔ بالای نظاره برده و در سطح آن کوه عمارتی مشتمل بر بیوت
مثمن که هر طرف ایوانی دارد طرح کرده در بالای آن تالاری ساخته اند که آب بر دور آن عمارت گردد و در برابر هر ایوان حوضی قرار داده اند
و در جانب جنوبی نظاره ده ذرع پایین‌تر زمینی واقع است که تخمیناً ته چهار جریب بوده باشد و مقرر فرمودند که آنرا هموار کرده حوض بزرگی در میان آن
ترتیب دهند که چهار طرف آن باغچه باشد و از بالای نظاره آب بفواره بحوض مذکور برند که بطریق تخت صفر هرات که از امکنهٔ مشهورهٔ آفاق است

سال بیست و یکم جلوس شاه عباس اول

آورده در اندک روزی بدان سعادت عظمی مستسعد گردیدند حسنخان شاملو حاکم هرات و اکثر امرای خراسان در مشهد مقدس معلی شرف ملازمت دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و بعد از سپاس مواهب یزدانی و فراغ آداب زیارت و خدمات روضهٔ مقدس عنان عزیمت بمستقر دولت معطوف گردانیده بتاریخ بیست و ششم شهر رجب المرجب بیمن وصول بدار السلطنه اصفهان انداخته آنخطهٔ فردوس مانند از فر طلعت همایون آرایش جنان یافت و شهر و بازار و قیصریه را آذین بسته چندروز مراسم عیش و خرمی پرداخته عشرت افزای خلایق گشتند امرای عظام و ارکان دولت که حسب الامر الاعلی در دار السلطنه تبریز بسان عساکر ظفرنشان مأمور گشته بودند بنوعی که اشاره شده بود بدان امر قیام نموده طبقات لشکر ظفرقرین را اسم باسم بقلم در آورده جمعی که در این یکسال اصلاً از موکب همایون تخلف نجسته همیشه ملازم رکاب سعادت انتساب بودند و مردانگیها و حسن خدمات که در این سفر از هر کس بظهور آمده بود در تحت اسم آنکس ثبت نمودند که فراخور آن بعطایای ارجمند سرافراز گشته بحسن اخلاص و خدمتکاری از اماثل و اقران امتیاز داشته باشند و نسخهای عرض مرتب داشته بمستوفیان عظام سپردند و لشکریان اجازت یافته روی بمسکن و اوطان خود آوردند و امرای عظام هریک بمحال تیول و اقطاع خود رفتند و جناب آصف صفات اعتماد الدوله میرزا حاتم بیگ چون از خدمت اشرف رخصت رفتن اردوباد حاصل نموده بود که چندروزی بیمن عواطف و الطاف خسروانه در وطن اصلی بعشرت و کامرانی گذرانیده بعضی عمارات که مکنون خاطر نفیس بود در آنخطهٔ دلگشا طرح فرمایند مسوّد اوراق چون اکثر اوقات بشرف مجالست و همصحبتی آنجناب مشرف بود و در مدت معاشرت پیوسته عطوف و اشفاق بیش از پیش مشاهده میافتاد و التحاق بصحبت فیض بخش آن ملک صفات انس و الفت تمام داشت با وجود سفر و یساق یکساله و میلان خاطر بملاقات احباب و فرزندان مفارقت صحبت آنصاحب دولت بر طبیعت دشوار بود و متعهد التکلیف مرافقت برغبت تمام مستفسر بودند رضاجوی خاطر شریف گشته فیض صحبت کیمیا بهجت را بر حصول مطالب عظمی راجح دانسته رفاقت و همراهی آن والاجناب اختیار نمود بدینجهت لازم دانست که شرح خصوصیات آن سفر فیض اثر را هرچند مناسب سیاق تاریخ نیست در طی وقایع و تسوید حالات این سال در رشتهٔ تحریر کشد رجاء واثق است که از طول کلام مورد اعتراض ازکیا نبوده باشد

شرح رفتن جناب آصف مرتبت خجسته نهاد بجانب اردوباد و خصوصیات آن سفر و بازگشتن و در صفاهان شرف ملازمت دریافتن

خامهٔ مشکین طراز شرح خصوصیات سفر خجسته اثر اردوباد را بدین نهج آغاز مینماید که چون والاجناب دستور مکرم عالیشان از دار السلطنه تبریز عزیمت آنصوب فرموده روانه شدند مخادیم و اعزه که در آن سفر رفیق و همصحبت بودند اوّل خلف الولاة العظام سیّد ناصر ولد سیّد مبارک خان والی عربستان حویزه که از عهد صبی الی یومنا هذا حسب الامر الاعلی در سایهٔ تربیت و اشفاق پدرانه آنجناب عالیجاه نشو و نما یافته کسب فضایل نموده بود دیگر حضرت صاحب سعادت مصطفی پاشا که از امرای معتبر رومیه و در سلک وزرا بود و در جنگ جغال اغلی دستگیر شده بود و بسیار مرد قابل خوش صحبت نیکو اخلاق [illegible] طبیعت بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی او را بآنجناب اعتماد الدوله سپرده بودند و نواب میرزائی بابا و مصاحبانه اختلاط میفرمودند و همیشه همصحبت و خرومجلس آنعالیجناب بود دیگر میر محمد حسین تفرشی که از سادات عالیدرجات تفرش و بفضایل و کمالات علمی و عملی آراسته و در فن انشاء و تفنن عبارات و استعارات بامزه سلیقه درست و رتبهٔ عالی دارد و چند سال بود که بتعلیم و تعلم خلف صدق آنصاحب اقبال اعنی مخدوم و مخدوم‌زادهٔ جهانیان میرزا طالبخان اطال الله عمره قیام داشت و میر عبد الغنی تفرشی که از اقربای مشار الیه و سید نیکو اخلاق و خوش صحبت بود و دیگر تنها با یکدیگر

غازیکرای خان تاتار والی قریم از خدمت اشرف التماس نموده بود که خندان آقای سفرچی آقاسی درگاه عالی را که در جنگ دوان گرفتار
عساکر فیروزی نشان شده بود و با او طریقهٔ آشنائی تام داشته مطلق العنان فرمایند حسب الالتماس خان تاتار او را با دو پسر که یکی
همراه او و یکی در جنگ جغال اغلی گرفتار شده بودند از قلعهٔ قهقهه بیرون آوردند و او مرد عاقل سخندان روزگار دیده بود بمقدمات
مرغوبه خاطر اشرف را بمصالحه راغب ساخته التماس نمود که پسران او در خدمت اشرف بوده باشند و خود بروم رفته باتفاق غازیکرای خان
تمهید مقدمات صلح بر وفق رضای اشرف نمایند که بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان فیمابین مصالحه وقوع یابد حضرت اعلی بنابر رفاهیهٔ
حال خلایق و عباد الله رضا بآن داده مشار الیه را با فرستادهٔ غازیکرای خان و ابوالقاسم بیک یوزباشی ایواغلی که برسالت خان تاتار
تعیین یافته بود روانه فرمودند و بغازیکرای خان نامهٔ محبت آمیز در قلم آمد امّا چون عبور ایشان از میانهٔ الکاء چرکس واقع شد در این اثناء
خبر فوت غازیکرای خان بایشان رسید که عالم فانی را وداع کرده بجهان باقی شتافته و او تیه نامی از حکام چرکس سما ما از خندان آقا
کینهٔ دیرینه در سینه داشته در وقتی که از ابوالقاسم بیک جدا افتاده بود با جمعی چراکسه فرصت یافته بر سر او ریخته او را بقتل آوردند و ابوالقاسم
بیک در آن واقعه با چراکسه جنگهای مردانه کرده زخمدار گردید و ما یعرف او در آن فتور بتاراج چراکسه شد بالاخره او تیه مذکور از مهابت
حضرت اعلی اندیشیده از بیم انتقام او را بسلامت بازگردانید بعد از کشته شدن خندان آقا پسرانش چندگاه در خدمت اشرف عزیز و محترم
بسر میبردند عاقبت قدر عافیت ندانسته سالک طریق فرار گشتند و شرح آن عنقریب در ذیل این دفتر رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت چون کل ولایات
موروثی آذربایجان و شیروان و آران که قریب به بیست و پنج سال بود که رومیه از تصرف منسوبان این دودمان والا بیرون برده بودند در ید
تسلّط و اقتدار آن طایفه بود بقوّت قاهرهٔ یزدانی و تأیید آسمانی بتصرف درآمد جمیع قلاع متین و حصون حصین آن ولایات که مملو از مردان
کاری و اسباب و ادوات قلعه داری بود بنوعی که در طیّ وقایع هر سال در رشتهٔ تحریر درآمده مفتوح گردید و ساحت فسیح المساحت آن
مرز و بوم از خار تعرّض معاندان مصفّی گشت و سفر و یساق بامتداد کشیده قریب پنجسال بود که لشکر فیروزی اثر قزلباش در رکاب نصرت
انتساب همایون بتسخیر قلاع و حرب و قتال اشتغال نموده متحمّل انواع شداید و محن و مشاق یساق گشته بودند و از زمان سلطنت و کشورگشائی
صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان الی الآن که دویست و پنجاه سال است هیچ پادشاه ذیشوکت ارتکاب سفر و یساق پنجساله نکرده و چنین
فتوحات پی در پی که هریک از آنها کارنامهٔ سلاطین جهان و دستور العمل شهریاران ممالک ستان تواند بود در ازمنهٔ سابقه کمتر وقوع
یافته میسّر گشت لهذا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده امرا و ارکان دولت را امر فرمودند که چند روزی در دار السلطنهٔ تبریز توقف
نموده بسان عساکر ظفرنشان پرداخته بعد از عرض سپاه هریک بالکا و قلاع خود روند و چون حضرت اعلی شاهی ظلّ اللهی این فتوحات را
از پرتو حسن ارادت و صفای عقیدت و غلامی آستان عرش نشان حضرت شاه ولایت پناه مصدوقهٔ کریمهٔ انّما ولیّکم الله و حضرات
ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین خصوصاً مجاورت و خدمت روضهٔ مقدّسهٔ حضرت امام ثامن ضامن ملایک مکان مصدوقهٔ حدیث
صحیح ستدفن بضعة منّی بارض خراسان (بیت) امامی که روبند خاک درش را / ملایک بشهپر خلایق بمژگان
میدانند و از آن روضهٔ منوّره روح مطهّر آنحضرت استمداد همّت فرموده بودند بشکرانهٔ این مواهب سبحانی عزم طواف و زیارت آن روضهٔ
مقدّسه فرمودند که اختتام سفر بدین سعادت ابدی فرموده رنج راه و مشقت و محنت گاه و بیگاه را که لازمهٔ سفر و یساق است از خاکروبی
آن کعبهٔ آمال براحت و آسودگی مبدّل سازند و بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بمقرّ سلطنت توجّه نمایند لهذا با جمعی از خاصان درگاه
روی توجه بآنصوب صواب انجام آوردند و در دار السلطنهٔ قزوین صواحب و اعیان سعادت ملازمت دریافته اسواق و میدان سعادت آثار را
چراغان کرده آذین بندی نموده چند روز در آنجا بنشاط و خرّمی گذرانیدند و از آنجا به توافل نیاز در وصل اخلاص روی بمقصد و مطلب اصلی

آورده

سال بیست و یکم جلوس شاه عباس اول

کنف رعایت و حمایت ذوالفقار خان آسوده احدی متعرض حال آن طبقه نگردد چنانچه مبلغی که قورچی باشی کیلک با سم آنجماعت قلم کرد داخل جرایم روسیه بود بذوالفقار خان گذاشتند که تحصیل از بیگانه بدرخانهٔ ایشان نرود مشار الیه غیرت فراموش نام نهاده از عاقبت آن فعل شنیع خبر نشنید و آن بیست عفیفه را با شوهران و فرزندان ذکور و اناث و دامادان و خدمه و ملازمان که قریب بیست و هفت نفر یا سی و هفت نفر بودند علی اختلاف القولین در یک شب هلاک ساخت و حضرت اعلی بدین عمل مذموم انکار بلیغ نموده بمکافات کردند چون قطع ذوی الارحام روا داشته ارتکاب قتل عورات مظلومه و اطفال بیگناه نمود منتقم حقیقی در همان زودی قطع رشتهٔ حیاتش کرده از عمر و دولت برخورداری ندید و شرح آن عنقریب سمت تحریر میپابد بالجمله بعد از این قضایا ممالک شیروان با مرا عظام تقسیم یافته ایالت دربند و شابران و آنحدود بچراغ سلطان گرامپا استاجلو مرجوع گشت و شاه نظر بیک توکلی را حکم شد که معاونت او در آن سرحد بوده بسایر مردم که بدربند رفته بودند عود نمودند و ذوالفقار خان در ساعت با محمود غیر مسعود بشهر شماخی رفته بجبر شکستگیهای قلعه و تعمیر بروج و باره پرداخته نقبها و جرها را مسدود ساخت و موکب همایون فال از آن یورت کوچ فرموده بجهت گرمی هوا بجانب ییلاقات شماخی در حرکت آمدند و چندگاه در قلل جبال بمنازل دلگشا و علفزارهای مرغوب و چشمهای خوشگوار اختیار نموده بخرمی و فرخندگی گذرانیدند امرا و حکام داغستان و چرکس چه آنکه در درگاه معلی بودند و بعضی که در اینوقت اظهار اخلاص نموده کسان خود را بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاده بودند بخلاع فاخره و انعامات نواخته جهة رستمخان داغستانی تبرکات لایقه ارسال داشتند و چون خاطر معصوم خان والی طبرسران از آن حرکت ناهنجار که بر حصار اردوی معلی فرار نموده بود دغدغه آلود بود و هنوز اطمینان تام نیافته بوده توقف موکب جهانگشا در آن حدود موهم توهم و تزلزل احوال مردم طبرسران بود حضرت اعلی جهة تسلیهٔ خاطر او محمد صالح بیک وزیر شیروانرا با خلاع فاخره و هدایا نزد او فرستاده او را بشفقتهای خاص اختصاص دادند و این مژده و الاتسلی بخش خاطر والی طبرسران گشته بدین عطیهٔ ارجمند بین الاقران سربلند گردید و در همان چند روز بعضی از مخصصان حریم خود را بجهة متکاری سرادق اقبال فرستاده مجدداً در سلک دولتخواهان بارگاه سلطنت انتظام یافت

ذکر مراجعت موکب نصرت قرین از شیروان بدار السلطنه تبریز و از آنجا آهنگ عراق ساز دادن و بعد از ادراک سعادت زیارت سلطان خراسان بمقر سلطنت شتافتن

چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شیروان و داغستان فراغت یافته عزم مراجعت مصمم گردید علیخان بیک جوانشیر را حکم شد که بجواد رفته بترتیب جسر پردازد و او متوجه آنخدمت گشته در اندک روزی جسری در کمال استحکام اتمام یافت و بعد از ترتیب جسر کوس مراجعت بلندآوازه گشته از آب عبور فرمودند و از الکاء دره ورد عزیمت دار السلطنه تبریز فرموده امراء و ارکان دولت و آغرق اردوی همایون را از راه اهر روانه فرموده خود بنفس نفیس با چندی از مخصوصان و مقربان بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفویه بدار الارشاد اردبیل تشریف بردند و در آنمکان ملایک مطاف جبین عبودیت بخاک آن سدهٔ سدره منزلت سوده بعد از مراسم شکرگذاری عواطف یزدانی چند روز بطواف و زیارت قیام نموده از آنجا بفیروزی و اقبال بدار السلطنه تبریز رسیده باردوی ظفر قرین ملحق گردیدند و چند روز اوقات گرامی صرف انجاح مطالب و اسعاف مآرب امراء و اعیان آذربایجان و نظم و نسق امور سرحد فرموده ایلچیان و رسولان که از جانب میر شرف حاکم جزیره و زکریا خان و سایر امراء اکراد که بجهت تهنیت فتح شیروان بآستان سعادت آشیان فرستاده بودند بخلاع فاخره و نوازشات گوناگون مفتخر گردانیده مقضی المرام رخصت معاودت دادند و چون سلطنت پناه

طبرسران
این کلمه بعد از این بار ...
منسوب ...
شده ...
بدست سلیمان ...
سنه ۲۵ ...
و در بین ...
مترجم ...

فروغی بیافت و مجدداً شرارت و بدنفسی و قوت طامعه اش بظهور رسید بجزای اعمال سابق و لاحق ماخوذ و گرفتار گشته بمحصلان سپرده بعد
از مصادره و مؤاخذه اظهار نمود که اموال بیشمار و دفینه بسیار در گیلان دارم محصلان او را بگیلان برده بضبط ذخایر او پرداختند اگرچه
سخنانش کاذب بود و بهانهای لاطایل میآورد روزی ببهانهٔ وضو ساختن بکنار آب سفید رود رفت بعزم فرار خود را در آب انداخت
که شناه بیرون رود اعمالش دست و پا پیچیده نتوانست بعد از سعی بسیار غریق بحر فنا گردید سبحان الله کجا میرفتم و کمیت تیزگام قلم عنان
از دستم ربوده بکجا رفت چون در اثنای گزارش تسخیر قلعه بود ظاهر ازیاد ها مناسب می‌نمود القصه احمد پاشا را با یک دو خدمتکار بعیسی
خان بیک نوادهٔ معصوم بیک صفوی که بسعادت قرب و منزلت شاهی سرافراز است و آخر بمرتبهٔ قورچی باشیگری یافت سپرده چند روزی
مهمان او بود بعد از آن با خدمتکاران و بعضی از اموال و اشیاء ضروری بقلعه قهقهه فرستادند مدتی در قلعه بود دیگر خبری از و نیامد
از جمله محصوران چند نفر از اهالی شیروان بودند که در زمان رومیه تربیت یافته در سلک زعما و ارباب تیمار منسلک گشته بودند مصالح
ملکی اقتضاء آن کرد که آن جماعت بنابر اطمینان قلوب و آرمیدگی خاطر سایر الناس که سالها با آن طایفه آمیخته اظهار دولتخواهی کرده بودند
مشمول عنایت و الطاف بوده در آن وقت تعرضی بایشان نرود چند نفر از ایشان را مورد شفقت گردانیده هر یک را بدستور موضع تیول
و سیورغال مرحمت کرده معتبر فرمودند که پسران و برادران ایشان در سلک ملازمان رکاب اقدس منسلک بوده بعراق آیند اما حکام
کرام بتدریج ولایت شیروان را از بیم ظهور فتنه از وجود ایشان پرداختند و سایر لشکریان را چون سالها با شیروانیان آمیزش نموده
هر یک با جمعی طریقهٔ آشنائی و مصالحت و قرابت نسبی داشتند قرار یافت که با اهالی شیروان سپارند که زاد و راحله مهیا ساخته جان قوم مدد نموده
هر کس را بهر طرف که خواهد گسیل گردانند اهالی شیروان که تهمت زدهٔ موافقت و نیکخواهی رومیان بودند در آن وقت سعی مینمودند که ساحت
ذمهٔ خود را از شوایب غبار این گفتگو مصفی و مبرا گردانند صلاح حال خود در ادراک و اعدام آن طایفه دیده در مخالفت رومیه و شاهی سیونی
غلو کردند و فوج فوج را در رفتن روندگان دیار عدم گردانیده در کمیشا نرد زیمکی را بعالم آخرت فرستادند و از آن طایفه در آن دیار دیّاری
نماند مگر قلیلی از خدمتکاران و مردم بینام و نشان که برحسب تقدیر ملک منان از آسیب تیغ شیروانیان رشتهٔ نجات یافته باشند از
ذوالفقار خان در این واقعه عمل شنیعی صدور یافت که عاقبت شآمت آن گرفتار آمد شرح واقعه آنکه در زمانی که رستم خان برادر
بزرگتر او از خصومت و عناد امرا و اطوارش و خصمان تاب توقف در یورت و مقام خود نیاورده با برادران و اتباع از آب کر عبور نموده
بشیروان رفت و با رومیان توسل جسته مدتی در آن دیار بسر بردند و عاقبت رومیه با ایشان بدمظنه شده دفع آن جماعت را اولی و الزم
دانسته رستم خان را با یک برادر و اتباع بقتل آوردند فرهاد خان که برادر کوچکتر رستم خان بود با ذوالفقار خان و الوند سلطان برادران
کوچکتر از قید رومیه فرار نموده بآذربایجان آمدند چون سریر سلطنت ایران از جلوس همایون شاهی ظل الهی زیب و زینت یافته سرکشان
قزلباش بجزا و سزا رسیده آشوب مملکت روی بآرمیدگی آورده بود و ایشان فی الجمله از خصمان اطمینان یافته بپایهٔ سریر اعلی آمدند
و در ملازمت اشرف بمراتب علیا ترقی کردند برخی از احوال برادران در محل خود سمت گزارش یافته بالجمله یک همشیرهٔ ایشان با دو صبیهٔ رستم
خان و دیگر خدمه و اتباع در شیروان در دست رومیه اسیر و گرفتار ماندند بعضی از اعیان رومیه بنابر آدمیزادگی و حفظ سترت آن سلسله
آن هر سه مخدره را بحبالهٔ نکاح در آورده بودند و در این چند سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث بهم رسیده بود در حین فتح قلعه که
حکومت شیروان بذوالفقار خان تعلق گرفته بود شوهران و اولاد مخدرات مذکوره باستظهار قرابت نسبی و حسبی ذوالفقار خان با وی توسل
جسته استدعای حفظ حال و صیانت ناموس اهل و عیال که بر او لازم بود مینمودند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی که از این مقدمات آگاه بودند
بنابر مراعات جانب ذوالفقار خان و حفظ ناموس آن سلسله اشاره فرمودند که عیال مذکوره با شوهران و اولاد و تبعهٔ ایشان در

کنف

سال بیست و یکم جلوس شاه عباس اول

نخواهند شد ملک علی بیک جارچی که مرد بذله‌گوی و همیشه در بارگاه معلی رخصت هزل و مطایبه داشت بشمس‌الدین پاشا که مرد طویل اللحیه بود
گفت که عجب محاسن ششخانه دراز کرده چون دعوی ولایت و کرامات که میکردی دروغ بود و وعده نصرت که بقوم میدادی برعکس نتیجه
داد بعد ازین تحقیقی در لحیه ششخانه شما مطلوبست باشاره عالی دست بر محاسن او دراز کرده موها را مشت مشت برکندن گرفت و
یکسر موازو قباحت و وقاحت نامرعی نگذاشت و آتش چشم شهریاری نسبت باو دمبدم زبانه کشیده جز بآب سیاست و عقوبات گوناگون
انطفا نمی‌پذیرفت مجملاً شمس‌الدین پاشا با برادرش و یک پسر کوچک و دو سه نفر دیگر که خاطر مبارک اشرف از حرکات ناهنجار
و سخنان متجبرانه ناهموار ایشان بغایت مکدر و خشم‌آلود بود مورد قهر و غضب گشته بانواع عقوبات معذب گردیدند و بعد از خراب البصره
بارو و باره از برده قطعه قطعه کردند و مرال نام شخصی شیروانی الاصل در میان رومیه نشو و نما یافته از جمله معتبران شده بود و خود را
از شجاعان روزگار و تیرانداز نامدار میشمرد و بر هر تیری از سهام نام خود نوشته بملازمان موکب اقبال می‌انداخت و بمردانگی
خود را می‌ستود یکی از ملازمان درگاه که برادرش بزخم تیر او مقتول شده بود بقصاص خون برادر استدعای قتل او کرده رخصت یافت
و همان ساعت بقلعه رفته سر آن سرمست باده نخوت و غرور را بریده بنظر اشرف رسانید و خود رومیه اگرچه عموماً مستحق قتل و سیاست شده
بودند اما بخاطر اشرف رسید که آنجماعت قطع تعلق از اموال ظاهری خود کرده بر سبیل خونبها بغازیان داده بعد از ایصال مطلق العنان
بوده هر کس بهر طرف خواهد رود همگی آنجماعت بالطوع والرغبه قبول این معنی نمودند یکی از جمله محصوران برادر خواجه حسام‌الدین گیلانی
وزیر خان احمد والی گیلان بود که در گیلان منصب قورچی باشیگری او داشت و در وقتیکه خان احمد از گیلان بشیروان آمده ازانجا
بروم رفت او در شیروان توقف نمود بهمان نام او را قورچی باشی میخواندند بتمول مشهور و از شرارت و بدنفسی در میان رومیان
بحسن کفایت و کاردانی معروف و معتبر بود و خاطر انور از خواجه حسام‌الدین و برادران او که باعث فساد گیلان و عصیان خان احمد
و بروم رفتن او بودند منحرف بود چنانچه خواجه شمس‌الدین نام یک برادر او در دارالسلطنه قزوین معروض تیغ یاسا گردید و او در محاصره ایام
قلعه دولتخواه رومیان و مدبر مهام ایشان بود و بعد از فتح قلعه که بنظر اشرف درآمد بچرب زبانی و سخنان دروغ بی فروغ که مرکوز طبیعت
گیلانیان است اظهار کفایت دیوان نموده متقبل شد که از غنایم و اموال اهل قلعه مبلغی خطیر بعساکر نصرت شعار عاید گرداند و بدین وسیله
چند روزی خود را از شحنه قهر پادشاهی صیانت نماید در اول حال سخن پنجاه هزار تومان شاهی عراقی بمیان آورد هرچند بر ضمیر انور
که محک عیار دارالضرب روزگار است ظاهر بود که سخنان او از حلیه صدق عاری است و اعتماد را نمی‌شاید بمصلحت وقت و ظهور عیار
کار او تلطف آغاز نهاده بخلع سرافراز نمود و وزارت گیلان بلکه صفاهان و مازندران خوش وقت گردانیدند و او دفترداران رومیه را
آورده اسامی لشکر را که در حین محاصره محصور گشتند از روی دفتر علوفه و تیمار بقلم گرفته باسم هر کس خواه در حیات بودند خواه مقتول
و متوفی شده مبلغی زیاده از وسع و قدرت رقم کرد که از ایشان و ورثه متوفی و مقتولان بازیافت شود و مبلغی دیگر باسم جمعی از کدخدایان
و سکنه شماخی که با رومیه موافقت نموده در قلعه بالا محصور گشته بودند برسم ترجمان و مال امان برقم درآورد متعهد زیاده از سی هزار
تومان نشد بالجمله آن مبلغ در میانه غلامان و قورچیان و ملازمان درگاه و تفنگچیان که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر جماعه را
بیک طایفه سپردند که آنچه رقم شده بوصول رسانند و هر کس را در کم و زیاد سخنی باشد قورچی باشی گیلک موافق حساب خاطر نشان نماید
القصه بحیله و روباه بازی تا چند روزی در میان آن طایفه مشیر و مشارالیه بود و بازار اخذ و جر گرم داشت از چند نفری که فی الجمله سامانی
داشتند وجه ترجمان صورت یافته از سایر مردم بعضی نصف و بعضی ثلث و ربع بعمل آمد و از رسد مقتولان و متوفیان قلیلی بوصول رسید
چنانچه از جمیع اموال قلعه پنج شش هزار تومان بغازیان عاید نشد و تتمه لم یصل گشت چون گفتار و کردار قورچی باشی گیلک از صدق و راستی

سرگذشت برادر خواجه حسام‌الدین گیلانی وزیر خان احمد گیلانی که او را قورچی باشی میخواندند

خود درمانده ملتفت امر و نهی او نمیشدند بهراسیمه و مضطرب احوال کس نزد الله ویردیخان فرستاده طالب عفو و امان گشتند اما پاشا
خود با چند نفر از ملازمان خاصه و سگبانان که همراه داشت بر بام کوشکی که قدیما مسکن سلاطین شیروان بود برآمده تیر و تفنگ
بتفنگچیان و غلامان میانداخت و در لوازم کارزار سعی و کوشش بسیار بظهور میآورد تا آنکه مردم او بستوه آمده ترک جنگ کردند خود چون
در اول حال بسیار از مصالحه و مهادنه پیچیده محاربه اختیار کرده بود تا قوت و قدرت داشتند دو خورد کرد صحیح القولی از زبان احمد
پاشا نقل کرد که میگفت غلامی داشتم زرخرید که از غایت حیا و ادب هرگز با من جرات تکلم نداشت و در مدتی که با من بود انواع خدمتکاری
و جانسپاری از و مشاهده میشد در وقتی که قزلباش بر برج مستولی گشته مردم از قلعه داری مایوس شدند من و غلام دو قبضه تفنگ در دست
داشتیم او پر میکرد و من میانداختم چون لحظه برآمد روی بمن آورده گفت ای صاحب سعادت عجب از خردمندی تست که خود را اینهمه رنجه
میداری و در معرض تلف میآری قوم ترک جنگ کرده رضا بقضا داده اند ترا با روزگار چه ستیزه است و از ما دو کس چه خیزد حیات امشب را
غنیمت شمار تا به بینیم فردا از روزگار چه میرسد این سخن گفته روی از من گردانیده هرچند تفنگی را که داده بودم پر کند طلب داشتم نداد
چون دیدم که غلام جان سپار معتمد با من چیره شده فرمان نمیبرد حیران کارخانه تقدیر گشته دانستم که ادبار روی آورده (شعر)
با قضا برنمیتوان آمد   با قدر درنمیتوان آمیخت   بنابر آن تفنگی که در دست داشتم انداخته رضا بقضای آسمانی دادم و خود بجنود
قزلباش که بر برج برآمده بودند باواز بلند گفتم که دست از حرب و قتال باز دارید که ما ترک قلعه داری کردیم و قلعه بحضرت شاه تعلق دارد
مجملا احمد پاشا تا یک تیر در کیش قدرت خود داشت بجانب قزلباش انداخت و غازیان سینه سپر کرده بجان میپذیرفتند القصه پاشا نیز
کس نزد الله ویردیخان فرستاد و التماس نمود که امشب دست تعرض لشکریان را از قلعه کشیده دارند که فردا بدانچه رضای خاطر
اشرف باشد تن بآن دردهند الله ویردیخان و قورچی باشی حقیقت بعرض اقدس رسانیدند و حکم شد که در آنشب احدی متعرض قلعه نگردد اما
از همه طرف پاس دارند که متنفسی در ظلمت لیل از قلعه بیرون نتواند رفت صبح روز ششم که چهارشنبه دویم شهر ربیع الاول بود صبا
مثال از طرف شمال نسایم فتح و فیروزی وزیدن گرفت حاجبان بارگاه معلی حسب الامر همایون اعلی مجلس عالی شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه
آراسته حضرت اعلی اعلاه الله تعالی سپاسداری و شکرگذاری عطایا ایزدی بجای آورده با توجهات ظاهری و باطنی که با مبدء
فیاض دارند بر سریر دولت و مسند فیروزی و اقبال قرار گرفته نقارهای شادمانی در اردو بنوازش درآوردند قرچقای بیگ با غلامان
و تفنگچیان بضبط قلعه و محافظت دروازها مامور گشتند حسین بیگ جارچی باشی قورد ذوالقدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را
با برادر و پسر کوچک او که محرک ماده فتنه و فساد بودند و کچوک حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا از آمدن تقاعد ورزیده بجارچی
باشی مذکور گفته بود که ما از غایت بی ادبی و بیاندامی که نسبت بغلامان درگاه شاهی صدور یافته مستحق عقوبت و سیاست شده ایم و شایستگی
دخول مجلس اعلی نداریم مامول آنکه یکی از ملازمان درگاه را امر شود که آمده در همین جا مارا بجزای خود رساند حضرت اعلی خاطر او را بنوید
عاطفت اطمینان بخشیده طلب فرمودند و احمد پاشا بمجلس بهشت آئین در آمده سجده خجالت بتقدیم رسانید و چون مرد عاقل سخندان بود
سخنان خردمندانه که مقتضی عقل و مناسب وقت و مقام بود معروض داشت حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که در آن روز بر طبیعت
همایونش مستولی بود بپاشا مذکور بنظر ملایمت توجه فرموده و سخن عتاب آمیز القا نفرمودند اما با شمس الدین پاشا عتاب و خطاب
آغاز نهاده اعمال مفسدانه او را شمردن گرفتند کچوک حسن خود را در خوشامدگوئی تصور نموده با شمس الدین پاشا خطاب کرد که قوم را قدرت
مقابله با حضرت شاه والاجاه نبود و ترک شیروان کرده بدربند میرفتند تو نگذاشتی و خود بدروازه رفته تخته پل را خراب کردی و قوم را
بمحاربه راغب ساخته دعوی ولایت و کشف و کرامات کرده میگفتی که از اولیاء و اقطاب بمن خبر رسیده که جنود قزلباش برین قلعه فیروز

سال بیست و یکم جلوس شاه عباس اول

تاب توقف نیاورده غلامان را رخصت یورش داد آن گروه شیر شکار از برجی که توپ خراب کرده بدست درآورده بودند هجوم نموده آوازهٔ (۵۲۶)
کرنای و صدای کورگه و کوس در گنبد آبنوسی پیچیده غلغلهٔ گیرودار دلیران قلعه‌گشا آشوب رستخیز در عرصهٔ غبرا انداخت و باطراف
و جوانب خبر رسیده هر کس از امرا و عساکر در اطراف شهر سیبه داشت همگی یورش نموده بشهر فرو ریختند رومیه تاب صدمهٔ افواج قاهره
نیاورده خود را از بروج و باره بشهر انداخته در نهانخانها متواری میشدند و جماعت بدست شحنهٔ قهر گرفتار آمده بدیگران ملحق گشتند
مجملا بطرفة العینی قریب دو سه هزار نفر بقتل درآمده اموال و اسباب بنهب و تاراج رفته و تمامت شهر شماخی بجاروب حادثه رفته شد و
آسیبی از این یورش بعساکر ظفر مآثر نرسید و زیاده از سه چهار نفر ضایع نشدند اما الله‌وردیخان و قورچی باشی و جمعی که در طرف شمالی
محاذی قلعهٔ بالا سیبه داشتند چون حاکم قلعه و عظمای رومیه بمحارست آن کمر اجتهاد بر میان بسته سعی موفور بظهور میآوردند و جوانان
کارآمدنی از اینطرف در مدت محاصره بزخم تفنگ آن طایفه ناچیز شده بودند و برجهای رفیع عالی اساسی که در آنطرف بود هنوز چنان
نشده بود که صعود بر آنها ممکن باشد بنابر آن بفرمان عقل دوراندیش بی امر و اشارهٔ همایون جرأت یورش نکرده در آن روز از موقف
خود حرکت نکردند و احمد پاشا و آقایان و عظمای رومیه که در قلعهٔ بالا بودند بعد از آنکه شهر و قلعهٔ پایین از دست رفت بیشتر از پیشتر در قلعه
داری مجد و ساعی گشتند اما حرکة المذبوحی بود که پنج شش روز کردند و هیچ اثری بر سعی و اهتمام ایشان مترتب نگشت زیرا که جمعی از جنود
نصرت شعار که بشهر درآمده بودند از خانه بخانه سوراخ کرده نقبها بزیر بروج و بارهٔ قلعهٔ بالا که فاصلهٔ بین القلعتین بود رسانیده منهدم ساختند
و قورچیان عظام بملاحظهٔ ننگ و نام شب و روز قرار و آرام نگرفته نقب سیبهٔ خود را بخندق رسانیده از میان خندق در یکشبانه‌ای سیبهٔ
پوشیده سرانجام داده بزیر برج رفیعی که از غایت ارتفاع و بلندی سپر تیغهٔ جوزا افراخته درآمدند و زیر برج را در دو سه روز خالی کرده
و توپچیان متعاقب و متواتر توپ بیانداختند تا آنکه اندکی از یکطرف آن برج بضرب توپ فرو ریخت اما چنان نشده بود که آسان بر آن
صعود توان نمود در روز پنجم قریب یکصد و پنجاه نفر از جوانان جان نثار و دلیران معرکهٔ کارزار که ایثار نقد جان در شاهراه بندگی این
دودمان ادنی مراتب اخلاص میدانستند مردانه قدم بر پایهٔ دلیری نهاده سپرها بر دوش افکنده روی جلادت ببرج آوردند و مبارزان
رومی که بقای آن برج را مستلزم بقای خود میدانستند بمدافعه مشغول گشته تیر و تفنگ و قاروره‌های نفط و یراق آتشبازی که بجهة روزی چنان
ساخته و پرداخته بودند بر مثال تگرگ آتشین که از کرهٔ اثیر بارد بر سر قورچیان میریختند و پردلان لشکر فارس ملازمان الله‌وردیخان
نیز از سیبهٔ خود جنگ انداخته داد دلیری و دلاوری دادند مجملا در آن روز آتش محاربه بنوعی افروخته گشت که جان پردلان سمندروار در میان
آتش غوطه میخورد و هرچند شجاعان رومی در مدافعه و آتش‌فشانی بیشتر کوشیدند مبارزان جنود اقبال قدم مردانگی محکمتر نهاده زد و خورد مردانه نمودند
تا آنکه بنیروی اقبال بیزوال شاهی که نمونهٔ از الطاف الهی است چند نفر از قورچیان شمشیرها آخته و سپرها بر سر افراخته خود را بهر عنوان
بود بر بالای برج انداختند با رومیهٔ حارسان آن برج دست و گریبان شدند و رومیان بالاخره از ستیز و آویز عاجز آمده برج را گذاشته
پایین آمدند و از در و بام خانها غازیان را بتفنگ گرفتند و غازیان بر بالای برج در پیش روی خود حایلی ساخته سیبه گونه ترتیب داده
و دفع نکایت خصم از خود میکردند هرچند رومیه سعی نمودند که قزلباش را از برج دور کنند صورت نیافت و مرتبه بمرتبه از زمرهٔ قورچیان
جوانان دیگر به پیش رفتگان ملحق شده ساعت بساعت قوت و قدرت ایشان زیاده میشد تا آنکه مستقلا برج را متصرف شدند و بملاحظهٔ آنکه مبادا
خزاین و اموال رومیه بغارت رود از برج داخل قلعه نمیشدند رومیه را از مشاهدهٔ اینحال کار از دست و دست از کار رفته اکثر از محاربه
و مصادمه بستوه آمده دانستند که قلعه از دست رفته و دیگر مقاومت و قلعه‌داری مقدور ایشان نیست ترک محاربه و سعی و اهتمام نموده
کرده رضا بقضای کردگار داده از برجها پایین آمدند احمد پاشا هرچند قول و ینگیچری و سایر مردم را بمحاربه ترغیب مینمود آن طایفه بجان

خود درمانده

جوانی نیکو منظر خوش قیافه بود که هنوز ملتحی نشده بود و سیاست کنندکان میخواستند او را بقتل آورند او مبالغه بسیار نموده بذات الله تعالی قسم میداد که مرا بیاران من ملحق سازید بمبالغه بسیار بقتل در آمده برفقا ملحق شد اکنون جواد نیکو خرام قلم عنان بصوب تحریر فتح قلعهٔ شماخی و وقایعی که در آنحین رُوی داده انعطاف میدهد

ذکر فتح و تسخیر قلعهٔ شماخی و بیان قضایا که در آن حین در ولایت شیروان وقوع یافت بتوفیق الله

قبل از این سمت گزارش یافت که عساکر اقبال پادشاهی و مبارزان موکب شاهنشاهی بر اطراف و جوانب شهر و قلعهٔ شماخی محیط گشته از همه طرف سیبها پیش برده و جوالها ترتیب داده توپها نصب نموده و از آسیب سنگهای سی منی توپ رخنها در بروج و باره پدید آمد و نقبها از خندق گذشته بزیر باره رسید و هرچند رومیه سپر ممانعت بر روی کشیده آثار جلادت بظهور آورده در لوازم قلعه داری بأقصی الغایه کوشیدند اثری بر آنها مترتب نگشته تسلط و اقتدار عساکر اقبال شاهی روز بروز ظاهر شدن گرفت و تزلزل در بنیان ثبات و قرار ایشان پدید آمده قوت مصادمه و مجادله ضعف و سستی پذیرفته اسباب یورش دست بهم داده جنود ظفر ورود منتظر امر و فرمان پادشاهی بودند و حضرت اعلی شاهی ظل الٰهی با آنکه در بدایت حال حجّت بر آن قوم تمام نموده طریق استیمان از جانبین مسدود شده بود از وفور مراحم و الطاف جبلی احتراز از سفک دماء و هتک عرض و انفاس خلایق نموده بالطبع رضا نمیدادند که قلعه بیورش و قهر و غلبه مفتوح گردد که چه در آنصورت سپاهیان را که در باده از کیسه و داد سپاهی و رعیت و بیگناه و گنهکار را بیک نرخ خرید ارند از قتل و غارت منع نمودن خلاف قاعدهٔ قلعه گیری و آئین کشورگشائی است بل متعذر و غیر مقدور است و در هجوم عامه خشک و تر بیک شعلهٔ قهر میسوزند و منتظر بودند که شاید بنهج دیگر صورت تیسیر پذیرد و امراء و سرداران سپاه بی امر و اشارهٔ عالی بدین امر کثیر الخطر جرات و دلیری نمینمودند در روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سیبهٔ قرچقای بیک چند نفر از غلامان فرصت یافته از برجی که بضرب توپ ویرانی یافته رخنها پدید آمده بود بالا دویدند و جنود منصوره تصور یورش کرده از آن سیبه هجوم آوردند قرچقای بیک واقف گشته از خوف عتاب و خطاب شاهانه مانع مردم گشت و کسان فرستاده جمعی را که از برج پائین رفته داخل خانها شده بودند باز گردانید و در این رفت و آمد چند کس خوب از عساکر منصوره ضایع شدند چون اساس عمر و دولت آنطایفه مشرف بر انهدام گشته حکمت بالغهٔ الٰهی اقتضای آن نموده بود که احوال سکنهٔ آن شهر و قلعه از سپاهی و رعیت اختلال عظیم پذیرفته دقیقه از دقایق قتل و غارت فروگذاشت نشود با کمال مداهنه و تامل که در این باب بظهور میآمد اصلا سر تدبیر مانع تیر تقدیر نتوانست شد و آنچه مقدر الٰهی بود بی اختیار بحیز ظهور آمد تبیین این مقال آنکه در روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور تخمیناً سه چهار ساعت از روز گذشته یکدو نفر از محصوران که از مشقت قلعه داری بجان آمده بودند از برجی که در مقابل سیبهٔ ذوالفقار خان بود پائین آمده اظهار نمودند که در این برج بغیر از ما دو کس کس دیگر نبود و الحال برج از حارس و نگهبان خالی است و اگر اراده صعود داشته باشید مانعی نیست از علامات ادبار و بخت برگشتگی آنطایفه در آن چند روز در پهلوی همان برج چند ذرع از دیوار قلعه بمدد توپ فرو ریخته و رخنها پدید آمده بود ملازمان ذوالفقار خان بی اطلاع و رخصت او فرصت از دست نداده بتحریک کارفرمایان عالم تقدیر از آن رخنها بالا دویده قریب بیکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند که ذوالفقار خان آگاه گردیده و دانست که اگر اندک تعللی واقع شود آنجماعت در معرض تلف و مردم شهر و قلعه نیز واقف گشته سپر ممانعت بر روی کشیده بودند و آتش محاربه اشتعال پذیرفته ناچار لشکریان خود را رخصت داده خود بر بالای برج بر آمده نقاره و نفیر بنوازش در آورد و چون غلغلهٔ سپاه بگوش قرچقای بیک رسید و مشخص شد که مردم ذوالفقار خان بشهر در آمده اند او نیز

هنگام [illegible] شماخی را گرفت [illegible] و شدت قلعه [illegible] [illegible] [illegible]

سال بیست و یکم جلوس شاه عبّاس اوّل

حصاری بر دور آن ساخته اند و یکی از ملازمان بیگلربیگی هرات با چند نفر از سپاهیان و تفنگچیان بمحارست آن قیام دارند و بهادران اوزبکیه
متوجه تسخیر حصار نشده جمعی را بتاختن ورآباد و جمعی را بر سر الوسات و احشامات بادغیس فرستادند حسینخان امیرالامرای خراسان پیشتر
از وصول اوزبکیه خبردار گشته کس باطراف و جوانب فرستاده بود که سپاهی مال خود را بجاهای دور دست فرستند و تفنگچی بسیاری
بقلعها در آمده مهیّا و آماده باشند و خود نیز بجمعیّت لشکر و سامان و سرانجام مدافعهٔ اوزبک پرداخت که بدانچه صلاح دولت قاهره
باشد عمل نماید درین اثنا از اقبال بیزوال شاهی بلکه بمحض لطف الهی برفی عظیم بارید و جنود سرما بغلبهٔ تمام رسید و بنوعی سرما شدّت
یافت که سپاهیان از دست از کار و کار از دست رفته بجز بازگشتن چاره نیافتند بسیاری از بیرتاولان اوزبک در درّهای بادغیس در
زیر برف مانده از سرما هلاک شدند اوزبکیه بعد از وقوع اینحال مضطرب الاحوال از پای حصار حوض خان کوچ کرده بعضی اموال نیز که از
هر طرف جمع کرده بودند چون بردن آن متعذر بود تمامی را ریخته روانه شدند و در وقت مراجعت قزاق خان ولد حسینخان که در قلعه
ماروچاق بود جمعی را بتعاقب ایشان فرستاد در بالای مرغاب بفوجی از اوزبکیه دچار گشته جنگهای مردانه کرده هفتاد هشتاد نفر را بقتل
آوردند و لشکری که بمرو رفته بودند اطراف و جوانب مرو را تاخته از اموال و اسباب و مواشی و اغنام پرداخته رو بطرف چارجو
نهادند بکتش خان استاجلو حاکم مرو سیصد نفر از مردم خود در قلعه مرو گذاشته خود با یکهزار و دویست کس از غازیان جلادت شعار
بتعاقب آن گروه در حرکت آمد سیصد کس را مقدمهٔ لشکر گردانیده نهصد کس دیگر با او بودند چون سپاهی سپاه اوزبک که فوج غنایم
خود را پیش انداخته میبردند نمایان شدند آن سیصد کس که مقدّمة الجیش بودند دلیرانه خود را بر آن گروه زده آن قوم را متفرق و پراکنده
ساخته فرصت جنگ و صف آرائی ندادند و اکثر منهزم گشته راه گریز پیش گرفتند و سردار اوزبک بهادران نامی تا چهارصد پانصد نفر از میان
اموال غارتی بیرون آمده در یکطرف صف کشیده مستعدّ محاربه شدند درین اثنا بکتش خان خود بمعرکه رسیده فیمابین جنگ در پیوست
بهادران اوزبک بقدر طاقت و توان با غازیان جنگهای مردانه کرده تقیّة السیف طاقت محاربه در خود ندیده عنان از قتال و جدال پیچیدند
و قطع نظر از اموال و اسباب غارتی کرده سعی مینمودند که بسلامت بیرون روند بکتش خان نیز مصلحت وقت و صرفهٔ کار دست از تعاقب باز
داشته بضبط اموال پرداخت درین معرکه تا موازی چهارصد نفر از جنود اوزبک مقتول و گرفتار شدند بقیّة السیف خایب و خاسر
بازگردیدند بتاریخ روز چهارشنبه غرّهٔ ذی القعدة الحرام ملازم بکتش خان در پای قلعهٔ شماخی باردوی کیهان پوی رسیده یکنفر اوزبک
که در آن معرکه گرفتار شده بود آورد و حقیقت جنگی که بکتش خان با آن گروه واقع شده بود نقل نموده گفت که سیصد نفر مقتول و هشتاد
نفر زنده گرفتار شده اند و بکتش خان بنیروی اقبال شاهی مظفر و منصور بمرو آمده اموال و اسباب و مواشی و اغنام غارتی را آورده بصاحبانش
رسانید و از جمله گرفتاران دوازده نفر مبارز نامی را مصحوب چند نفر از غازیان که در آن جنگ مردانگیها از ایشان بظهور آمده بود
بدرگاه معلی فرستاده از غرایب حالات آنکه چون ملازمان بکتش خان با اوزبکان بمیان سرای خلخال میرسند بجهة ضیق طریق بتفاریق
میرفته اند یکنفر اوزبک بحیله و نیرنگ دست خود را گشوده دو سه نفر دیگر را که دوشاخه دار پیاده میرفته اند خلاص کرده باتفاق شمشیر
از میان یکنفر ملازم خان که با ایشان میرفته کشیده آن بیچاره را بقتل آورده دو سه نفر دیگر را زخمدار کرده سایر اوزبکان را خلاص کرده
بعزم فرار پیاده خود را بکوه کشیدند ملازمان بکتش خان که اندکی پیشتر رفته بودند از این حال آگاه گشته مردم مواضع قریهٔ خلخال را
خبردار کردند و در مغاک جبال بجستجو در آمده هفت نفر را بدست در آوردند چند نفر دیگر که شب هنگام در بیغولها خزیده بودند بدست
در نیامدند و چند نفر را که باردوی معلّی آوردند بهادران نامی بودند قهرمان قهر پادشاهی بخلاف عادت رضیّه که گرفتاران همیشه مورد
عفو و بخشایش میشدند بنابر جرأت و دلیری که از ایشان صدور یافت بسیاست ایشان فرمان داده همان لحظه بیاسا رسیدند یکی از ایشان

جوانی

باین طرف آمدند جهانگیرخان و یار محمد میرزا از آمدن لشکر ماوراءالنهر خبردار گشته دست از محاصره باز داشتند و بعزم محاربه باستقبال آنگروه شتافتند چون بُعد مسافت بقرب انجامیده تقارب فئتین دست داد نخست سقال میرزا و قوزی میرزا با پانصد نفر از چهرکان بهادر نامدار پیشتر رانده بمقدمهٔ الجیش جنود جهانگیرخان نزدیک شدند از اینطرف نیز بهادران جنگ آزمای عازم نبرد گشته بیک حمله گرد معرکهٔ هیجا بفلک تیزگرد رسیده دمار از نهاد آن گروه برآوردند اکثر چهرکان طعمهٔ شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند آوازهٔ تسلط و اقتدار جنود جهانگیر خان باطراف و جوانب رسیده جمعی کثیر از طوایف اوزبکیه روی بجانب او آورده جهانگیرخان را جمعیت تمام فراهم آمد امرای ماوراءالنهر غلبه و ازدحام جنود جهانگیرخان را معلوم کرده خوف و هراس بر ایشان مستولی گردید جهت رعایت حزم در محلی که فرود آمده بودند بحفر خندق پرداخته یکطرف آب جیحون را حصار خود گردانیده پیش روی خود چند جا چپر استوار کردند و در جنگ کردن متامل گشته احتیاط تمام مینمودند و همین معنی موجب دلیری و غرور مردم جهانگیرخان گشته در محل نامناسب بغرور موفور طرح جنگ انداختند در میانهٔ قوم اوزبک سوای اشجع قوم دیگر برا نمیرسد که بر تمامی لشکر تفوق و بزرگی جوید و کمال مرتبهٔ شجاعت میانهٔ اوزبکیه یکه تازی است که در معرکهٔ نبرد با شمشیر برهنه تا صف سپاه مخالف تاخته دو سه کار نمایان کرده باز گردند و بهادرانی که در خدمت جهانگیرخان بودند جمع شده گاهی از این مقوله حکایات بمیان آورده در بزرگی یار محمد میرزا سخن داشتند و مشارالیه که فی الواقع جوانی دلیر و بهادری مردانه بود از جهالت و غرور نفس یا طعن حاسدان بنوعی که قاعدهٔ یکه تازان اوزبک است ارادهٔ یکه تازی کرده بعجل با شمشیر آخته بر صف سپاه مخالف تاخت و دلیرانه بر چپ و راست چپر و خندق اسب انداخته چند کس را زخمی ساخت در حین مراجعت مشاهده نمود که شخصی از پیادگان سپاه مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد یار محمد میرزا عنان مرکب بطرف او گردانیده خواست که بضرب شمشیر او را از پای در آرد چون بارگی عمرش از تک و دو مانده بود از طرف دیگر بندق اندازی پیاده بقصد او تفنگ را آتش داد گلوله بر اسب یار محمد میرزا خورده اسب بسر در آمد و او از بارگی جدا شد بعضی نقل نمودند که زین اسبش در حین جهانیدن از خندق گردیده او بر زمین افتاد علی ای التقدیر پیادها خود را بسر او انداخته دستگیر کردند و چون صف سپاه جهانگیرخان دورتر بود و او بیجا پیش رانده بود مددی باو نرسید محمد باقی قلماق و امرای اوزبک مصلحت دیدند که او را زنده نزد دین محمد خان برند هماندم بقتلش پرداختند و چون قضیهٔ گرفتاری و کشته شدن یار محمد میرزا بر لشکریان جهانگیر خان معلوم شد پای ثبات و قرارشان سستی پذیرفته دست از محاربه کشیدند و تفرقگی و پراکندگی بحال ایشان راه یافت شیرافکن میرزا با فوجی از آنگروه بطرف بدخشان رفت جمعی دیگر محمد تسلیم سلطان را برداشته بطرف دیگر رفتند و مآل حال او معلوم نشد جهانگیر خان از شعبده بازی چرخ لعبت باز متحیر و سراسیمه گشته با سه هزار کس که با او مانده بودند عنان بطرف غرجستان منعطف گردانید و چون در کارخانهٔ مشیت ایزدی انتظام مهام جهانگیرخان نگاشتهٔ کلک تقدیر نشده بود او را درین نهضت شکست عظیم روی داد بی جنگ و خونریزش سلک جمعیت از هم پاشید و فتح و ظفر قرین لشکر ماوراءالنهر گشت چون این خبر بهجت اثر بدین محمد خان رسید با جنود شگفتگی و سپاه سرور از آب عبور کرده لشکریان را بتاخت خراسان مأمور ساخت

ذکر ورود سپاه ماوراءالنهر بتاخت خراسان و خایب و خاسر بازگشتن ایشان

چون سپاه اوزبک عازم تاخت خراسان شدند اکثر ایشان بطرف مارو چاق و بادغیس در حرکت آمده تا موازی سه هزار کس بطرف مرو فرستادند که آن ولایت را تاخته از راه چهارجو که بخارا نزدیکتر است عود نمایند و آنچه بطرف مارو چاق و بادغیس رفتند بقلعهٔ حوض خان رسیده سه روز در پای آن قلعه توقف نمودند حوض خان آب انبار رفیعی است که عبدالله خان در سر راه بادغیس و هرات ترتیب داده و حالا

سال بیست و یکم جلوس شاه عباس اول

سی سال تمام است که آن قلعه معمور و آبادان و حاکم نشین است در سنهٔ لوی ئیل اثنی عشر و الف که رایات جهانگشای شاهی ظلّ الهی بعد از فتح و تسخیر قلعهٔ ایروان بآنحدود در حرکت آمد اکثر اعساکر منصوره بتاخت آنولایت مأمور گشته تمامی مزروعاتش بآتش بی نیازی سوخته گردید سکنه و رعایای آنولایت از مسلمان و ارمنی از اوطان دور افتاده بعضی را کوچانیده باین طرف آوردند و بعضی دیگر بقید اسر گرفتار آمدند و آنولایت خراب و ویران گشته احوال مردم قلعه از فقدان مأکولات اختلال پذیرفت عثمان پاشا نامی در این هنگام حاکم شده بود چند گاه در کمال بی سامانی اوقات گذرانید از عسرت و تنگی قلعه را بآقایان و مستحفظان گذاشته خود بارض روم رفته در آنجا میبود و از ارض روم مددی بآن مردم نمیرسید اکثر اوقات ساحت آنولایت در زیر سم ستور سپاه قزلباش افسرده بود دیگر تبه که مردم قلعه اظهار تجلد و وجود نموده تا حوالی مغاذیرد آمدند از لشکر چخور سعد چنانچه گذشت شکست فاحش خورده بیشتر از پیشتر پریشانی و بی سامانی بحال بقیة السیف راه یافت و روز بروز بمعنی از دیاد میپذیرفت و مردم بی مؤنت تفرقه می شدند پنجاه شصت نفری که مانده بودند با ملازم و قلیچی و عیال و اطفال و دست رسید نفر میشدند پنج شش ماه در کمال عسرت گذرانیده در اواسط سنهٔ قوی ئیل که امیر گونه خان بتاخت و غارت الکای مخالف و تسخیر قلعهٔ مزبور بیرون آمد سکنهٔ قلعه هراسان گشته بجهت صیانت نفس و اهل و عیال چارهٔ کار منحصر در استیمان دانسته از امیر گونه خان استمالت یافتند و شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته سالماً و غانماً بایروان آمدند و قلعه بتصرّف منسوبان دولت ابد قرین شاهی درآمده حسب الامر الاعلی بدستور زمان حضرت شاه جنّت مکان خراب و ویران شد و برات قلعه از توپ و ضربزن و تفنگ و سرب و باروط آنچه موجود بود نقل قلعهٔ ایروان شده در روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنهٔ مذکور خبر فتح قلعه قارص باردوی معلّی رسید و شاهی سیونان آنجا چند نفر ملازم و بومی نوکر دیوان شده مواجب تعیین یافت و جمعی دیگر ملازمت اختیار نمودند امیر گونه خان بیشتر از پیشتر در آن سرحد استقلال یافت و صیت تسلّط و اقتدار منسوبان دولت روزافزون شاهی منتشر گردید و رومیان قلعه ارض روم از بیم ضرر و آسیب لشکر در چهار دیوار شهر و قلعه خزیده در کمال دهشت و احتیاط زندگانی میکردند و درین سال مهدیقلی بیک ولد علیقلی سلطان سعدلو که پدرش همیشه در سلک امرای چخور سعد منسلک و حاکم قاقزمان بود و در زمان رومیه شعار دولتخواهی پادشاه روم ظاهر ساخته بآنطرف میل نمود و تا غایت در میان رومیه و محلّ اعتماد ایشان بود بمقتضای کلّ شیء یرجع الی اصله بنابر ارادت و اخلاص جبلی شاهی سیون شده بایروان آمده و منظور مراحم شاهانه گشته فراخور حال مواجب و تیول شفقت شد که در تابین بگلربیگی چخور سعد بخدمات قیام نماید

(قوی ئیل ۱۰۱۵)

فتح قلعه قارص

گفتار در رفتن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان از غرجستان بجانب بلخ و بی نیل مقصود بازگشتن و کشته شدن یار محمد میرزا

دراین سال که قوی ئیل ترکی مطابق خمس عشر و الفاست چون جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا که در غرجستان اقامت داشتند همیشه نقش خیال رفتن بلخ و تسخیر آنولایت بر ضمیر خود مینگاشتند و از طوایف ازبکیه بتخصیص مردم این طرف آمویه جمعیّتی بر سر ایشان شده بود باغوای عظمای آنگروه اراده رفتن بلخ در دل ایشان رسوخ یافته با غلبه و ازدحام تمام که قریب به دوازده هزار کس بودند متوجه آنصوب شدند اتالیق نذر محمد سلطان پسر کوچکتر بیتیم خان که حاکم بلخ بود در دروب قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شدند و بیرونیان بمحاصره پرداختند دراین اثنا ولی محمد خان برادر باقیخان که بعد از فوت برادر پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان شده مسند نشین ملک توران بود بولایت قرشی آمده در آنجا خبر لشکرکشی جهانگیر خان و محاصره بلخ مسموع او گشت قریب به بیست هزار کس که با او بودند بسرداری محمد باقی قلماق و سغال میرزا و قوزی میرزا بمدافعهٔ آن گروه فرستاده اتجاعت از گذار ترمذ آب جیحون گذشته

سرخود گرفته متفرق شدند و قلعه بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد و در حینی که رایات جلال از یورش شیروان معاودت نموده بدار
السلطنه تبریز رسید آن مردم را بپایه سریر اعلی فرستاده فراخور حال جهه هر یک مواجب و تیول تعیین شد که در تابین خان مذکور بخدمات قیام
نمایند و بعد از آن قلعه بجنگرد که آن نیز از توابع چخور سعد است بدست درآمد و مستحفظان آن قلعه نیز از قامت آنجا و بدست درنیامدن
علوفه و تیمار و ضیق معاش بتنگ آمده استعداد قلعه داری نداشتند بمجرد ورود فوجی از لشکر قزلباش از غایت خوف و هراس ترک
سنگر کرده بیرون رفتند و قلعه بتصرف درآمد و از وقوع اینحالات رومیه که در قلعه قارص بودند اظهار تجلد نموده از حاکم ارض روم استمداد
نموده تا موازی سیصد کس بعزم دستبرد بیرون آمده از راه مغازیرد برسمت ایروان روان شدند و در حوالی مغازیرد در میان دره فرود
آمده بودند که غازیان قزلباش مردم امیرگونه خان بی آنکه اطلاعی از حال ایشان داشته باشند بر وقت ایشان رسیده از بلندی
مشاهده نمودند که لشکر رومی در آن صحرا فرود آمده اند فی الفور آماده جنگ گشته جلوریز بر سر ایشان تاختند و رومیه از آمدن قزلباش
خبردار شده با ضطراب تمام اسب هر کس نزدیکتر بود زین کرده تا موازی یکصد نفر کابیش بمحاربه پیش آمدند و از صدمه دلیرانه غازیان
تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند و اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی بصد فلاکت و ادبار راه فرار پیموده خود را بقلعه قارص
رسانیدند و غازیان مظفر و منصور عود نموده سرها و اخترهای مخالفان را در شماخی بپایه سریر اعلی آورده بجایزه و جلدو سرافراز شدند القصه
بعد از این فتح رومیان ارض روم نیز بملاحظه و احتیاط روزگار گذرانیده همیشه از جنود قزلباش هراسان بودند و پاشای آنجا با امیرگونه
خان طرح آشنائی انداخته بمدارا سلوک میکرد و هم در اینسال الوندبیک روزکی که وکیل ضیاءالدین خان ولد شرف خان کرد حاکم بتلیس
بود و در سالی که الله ویردیخان بر سر وان رفت اظهار شاهی سیونی کرده همراه او بپایه سریر اعلی آمده تربیت و رعایت یافته بود و با مصطفی
بیک محمودی حاکم بادکوبه و قلعه بایزید که بظهور عصیان مورد الطاف بیپایان شده بود گرد ادبار برفرق خود بیخته هر دو از تبریز فرار
نموده بوان رفته بمخالفان پیوستند و امیرگونه خان کسان خود را بر سر مردم مصطفی بیک فرستاد جماعت محمودی تبعه او طاقت اقامت
در قلاع مذکور نیاورده بجانب وان رفتند و قلعه ماکویه و قلعه بایزید بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمده فوجی از غازیان بمحافظت
قلاع تعیین نمودند و بعد از این قضایا قلعه قارص بسعی و اهتمام آنخان نصفت نشان بحیطه تصرف منسوبان این آستان سدره مکان درآمد قارص
ولایتی است از ارمنیه صغری ما بین ایروان و ارزن الروم که حالا بین الجمهور بارض روم معروف و مشهور شده مولف نزهة القلوب نوشته
که ارمنیه صغری بالتمام داخل ولایت ایران است در زمان سلاطین ترکمان تابع چخور سعد بوده و بعد از آنکه ولایت ارض روم و ارزنجان
بتصرف سلاطین دودمان عثمانی درآمد ولایت قارص در میانه حکام چخور سعد و ارض روم در کشاکش جانبین بود تا آنکه در زمان سلطان سلیمان
رومیان اراده نمودند که استحکام قلعه داده تصرف در آنولایت نمایند چون آنولایت بولایت شوره گل و آغچه قلعه که از توابع چخور سعد است
پیوسته است یعنی حضرت شاه جنت مکان را ناپسند میآمد مانع میشدند و چند سال که میانه سلطان سلیمان و شاه جنت مکان غبار فتنه و نزاع
در هیجان بود چنانچه در صحیفه اول رقم تسطیر یافته مکرر در سر قارص فیمابین سپاه قزلباش و جنود رومیه جنگ و جدال وقوع یافته قلعه
خراب و ولایتش پایمال سم ستور عساکر جانبین بود و بعد از آنکه فیمابین آن دو پادشاه ذیجاه رفع غبار کلفت و عناد گشته بوساطت
نیک اندیشان مصالحه وقوع یافت یکی از شرایط صلح این بود که قلعه قارص در میانه خراب و آنولایت ویران باشد و از هیچ طرف تصرفی
در آن نشود و تا صلح برقرار بود قلعه و ولایتش آبادانی نداشت در زمان سلطان مرادخان که مصالحه اختلال پذیرفت اول نقض
عهدیکه واقع شد آن بود که رومیه لشکر فرستاده قلعه مذکور را آبادان کردند و رعیت از اطراف و جوانب ارمنیه آورده مواضع و مزارع
آنرا معمور ساختند و همیشه یکی از پاشایان با سیصد نفر در آنقلعه حاکم و مستحفظ بودند تا حال که بسپه قوی دل مطابق خمس و عشر و الف است

جغرافیای قارص و اولین نقض عهدی که از طرف عثمانیها زمان سلطان مرادخان بظهور پیوست

سی سال

سال بیست و یکم جلوس شاه عباس اول

آورد الحمد لله رب العالمین چون در این سال بعضی از قضایا روی داده که تحریر آن در طی وقایع سال مذکور لازم بود لهذا خامهٔ بدایع نگار
قبل از گذارش بقیهٔ احوال قلعهٔ شماخی بتحریر و تسوید آن پرداخته روی بمقصد میآورد انشاء الله تعالی

ذکر احوال امیرگونه خان و بدست آوردن بعضی قلاع و فتوحات که باقبال همایون شاهی او را در ایروان دست داد و از ایراد آن چاره نبود

بر صحیفهٔ ضمیر خردپروران عاشق سخن و مطالعه کنندگان اخبار نو و کهن بقلم اندیشه چنین میگذارد که امیرگونه خان را که بایالت و دارائی
ایروان معزز و سربلند گردیده بیامن اقبال روزافزون سعادت بیان بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی در این سال روی داد
مسوّد اوراق بنابر ارتباط سخن قضایای سال نو و کهن را بیکدیگر اتصال داده بیان مینماید که چون امراء و عساکر ظفرنشان بنوعی که سبق
ذکر یافته بتعمیر قلعهٔ ایروان پرداخته ذخیره و یراق بانجام یافته امیرگونه خان و اتباع او را که در اینچند سال بعضی اوقات در النجق
دارو باد و چندگاه در نخجوان بسر میبردند در آنجا گذاشتند مشارالیه بنیروی شجاعت و مردانگی و هوس جانفشانی در راه ولی نعمت دل اخلاص
گزین که بهین عطیهٔ ایزدیست بکرم الهی و اقبال بیزوال شاهی بسته در آن خراب آباد که مطلقا ساکن داری و نافخ ناری نبود و در آن وحشت سرای
بی انجام اثری از آبادانی یافت نمیشد ساکن گشته از امرا و تابین و اتباع و مردم خود هر کس را محل اعتماد میدانست در قلعه جای داده دیگران را
در بیرون و مواضع قریبه که خراب و ویران بود مسکون گردانید و از مردم ایل و الوس و تراکمات متفرقهٔ آذربایجان جمعی را استمالت کرده بایروان
آورد و اویماق آغجه قوینلوی قاجار و ایل موسی علی ثبات که حسب الامر الاعلی از عراق آمده بملازمت او مأمور بودند همگی را در محل مناسب ایروان
و شرور یورت قشلاق داد و چون اکثر اوقات عبور لشکر رومی از طرف ایروان است چنین قرار یافته بود که تا استقرار مهمات آذربایجان
آن محال نامزروع و ویران بوده باشد تا در هنگام ورود لشکر مخالف ذخیره نایاب باشد امیرگونه خان معروض داشت که اگر رخصت همایون
باشد غازیان بجهت علیق اسبان بقدر زراعتی در حوالی و حواشی قلعه نمایند اگر قبل از رفع حاصل آوازهٔ ورود لشکر مخالف بوده باشد فی الفور زراعت را
ضایع و نابود میتوان کرد و اگر بحصاد رسد در روز بقلعه آورده موجب توسعهٔ معاش غازیان گردد بعد از استجازه بذر بسیار سرانجام کرده
با گاوهای غارتی الکای مخالف و مردم ایل و اویماق و غازیان زراعت بسیار در حدود قلعه و مواضع قریبه میکردند بعضی از رعایای فراری
ایروان نیز که در کوهها خزیده و استطاعت رفتن عراق نداشتند بوی آبادانی شنیده یکیک و دودو آمده در هر موضع دو خانه و سه
خانه بهم رسیده بذرگیری میکردند بخت بلند و اقبال ارجمند شاهی مساعدت نموده در بهار آینده رومیه را قدرت آمدن نشد و محصولات بحصاد رسیده
وسعتی در معاش غازیان پدید آمد و امیرگونه خان متواتر و متعاقب غازیان را بتاخت و غارت الکای مخالف میفرستاد و آثار استیلا و اقتدار
بظهور آورده در آن سرحد بلند آوازه گردید و مخالفان سرحد از او خایف و متزلزل بوده از بیم لشکر او در جا و مقام خود قرار و آرامی
نداشتند و اول فتحی که او را بنیروی اقبال پادشاهی روی نمود بدست در آمدن قلعهٔ مغاذبرد است که در مابین ایروان و قارص واقع است
و حقیقت آن بدین نوع است که چون قارص و حسن قلعه سی و آن حدود تا حوالی ارض روم لگدکوب مردم امیرگونه خان بود تردد و آمد شد
بر مستحفظان قلعهٔ مغاذبرد دشوار گشت و از بیم سطوت قزلباش در چهار دیوار قلعه خزیده چندگاه در کمال تعب اوقات گذرانیدند
و از حکام قارص و ارض روم که بخود درمانده بودند مددی بایشان نمیرسید بالضروره کس نزد امیرگونه خان فرستاده اظهار شاهیسونی
نمودند و او ایشان را استمالت داده بمتابعت و انقیاد دلالت کرد تا آنکه در اواسط یونت ئیل اربع عشر و الف عظماء آنجماعت که مقدم ایشان
علی بیک نامی بود مشهور بعلی بیک مغاذبردی خود را از شکنجهٔ تنگنای قلعه نجات داده بعزم شاهیسونی نزد امیرگونه خان آمدند و سایر آن

سرخود

[۱۰۱۵]

(۵۱۹) از حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار امری غریب در بارگاه معلی بوقوع پیوست قبین اینمقال آنکه در روز یکشنبه عید اضحی حضرت اعلی در ایوانی که استادان نجار چوبها و ستونها در جنب دیوانخانهٔ همایون ترتیب داده بنی پوشیده بودند بترتیب مقدمات جشن اشاره فرموده فرشهای گوناگون گسترده فرمانبران در صدر مجلس جهة جلوس همایون مسند شاهانه و اورنگ پادشاهانه نصب نمودند و صدور عظام و علماء اعلام و امراء و وزراء و ارکان دولت بر درگه پاس گردون اساس جمع آمده منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی مشرف گشته زبان بتهنیت عید مبارک گشایند آنروز سعید قریب بظهری که هنگام بیرون آمدن حضرت اعلی بود مقرر شده که حاضران بارگاه معلی از ابنای ملوک و سلاطین و میرزاهای داغستان و اهالی شیروان داعیان قزلباش بایوان رفته هر یک در مکان مناسب قرار گیرند که بعد از ترتیب مجلس و اجلاس مجلسیان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بایوان تشریف آورند و ایشیک آقاسیان هر یک را فراخور قدر و منزلت جا مینمودند هنوز دو دانگ مردم قرار نگرفته بودند که از تقدیر فلکی تزلزل در بنیان ثبات و قرار ایوان افتاده فرود آمد میرزاها و مردم داغستان که در یکطرف نشسته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار شده خود را بیرون انداختند و صدور و علماء که دسته پای حرکت نداشتند در زیر گل و چوب ماندند از اتفاقات حسنه جمعی از بیلداران خاصهٔ شریفه در برابر ایوان مذکور طرح باغچه انداخته کار میکردند فی الفور هجوم آورده چوب و گل را بیکطرف ریخته زیر ماندها را یکیک بیرون میآوردند شاه قوام الدین حسین ولد علامة العلمائی میرزا ابراهیم همدانی و شیر احمد پاشا رومی حاکم قارص که در جنگ جغال اغلی گرفتار عساکر نصرت شعار گشته مورد بخشش شده معزز و محترم در اردوی همایون بود در همانـدم براه عدم شتافته بودند جمعی دیگر که حیات داشتند خصوصاً قاضی خان صدر و میر جلال الدین حسن صدر و میر سید محمد قاضی معسکر و ولد میر سید حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک و ولد میر عباس گیلانی که از زمرهٔ علماء بود و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند اما اکثر مجروح و ناتوان و اعضا ایشان درهم کوفته شده رنگ رخسارشان بنوعی تیره و تار شده بود که هیچیک را نمیتوانست شناخت حضرت اعلی شاهی ظل الهی از اینحال خبردار گشته بیرون تشریف آورده امر فرمودند که همانـدم فصاد آورده همگی را فصد کردند بعد از فصد اندکی بحال خود آمدند روز دیگر میر صدر الدین محمد علوی که حکمرش قصور کرده بوده برحمت ایزدی پیوست و دیگران صاحب فراش گشته در تاریخ شب جمعه هشتم شهر ربیع الثانی میر جلال الدین حسن صدر نیز که از آن کوفت تا سه ماه صاحب فراش بود و درد معده و اسهال علاوه آن گشته مریض و علیل شده بود دار فانی را وداع نموده بسرای باقی انتقال نمود و دیگران صحت یافتند از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که منجمان خاصهٔ شریفه از زایچهٔ طالع اقدس یافته بودند که در نصف النهار آنروز ذات مقدس را احتمال ضرر و آسیبی هست اما از تاثیر نظرات کواکب سعد که در آنوقت بکوکب عمر و دولت صاحب طالع ناظرند امید هست که جبران نحوست شده المی بذات مقدس نرسد و در خلوتخانه خاص آنحضرت را دمبدم بحرف و حکایت مشغول ساخته اند که تا انقضای معظم تاثیر حرکتی از آنحضرت واقع نشود و بدینجهة تاخیر در بیرون آمدن واقع شده بود که آنحالت روی داد اما راقم حروف بیواسطه از وحید الزمانی مولانا علیرضای خوشنویس که از خواص مقربان حضرت اعلی بود استماع نمودم که از زبان الهام بیان آنحضرت تقریر میکرد که وقت بیرون آمدن خوابی بر آنحضرت غلبه کرده بی اختیار بخواب میروند و هنوز در خواب بود که این قضیه سانح شد و سبب تاخیر و تعویق بیرون آمدن آنخواب بی اختیار بود که بنیروی بخت بیدار بر آنحضرت غلبه کرد و حفظ الهی نگهبانی کرده پیش از آنکه حضرت اعلی بایوان رفته بر سریر دولت قرار گیرند اینصورت روی نمود آری آنرا که حفظ الهی نگهبان است از حوادث روزگار چه ضرر و آنجا که لطف ایزدی است ثوابت و سیار را چه اثر القصه از وقوع این واقعه اخبار موحش بسپاه رفته سراسیمگی تمام بعساکر اقبال پادشاهی راه یافته اضطراب عظیم آغاز نهادند امراء و سرداران سپاه مضطرب الاحوال بدولتخانهٔ همایون جمع آمده ذات ملک صفات اشرف را که بجهة اطمینان خلایق بر درگه پاس سعادت اساس توقف داشتند صحیح و سالم دریافته سجدهٔ شکر سلامتی ذات اقدس بجای آورده بر سر جهات خود رفتند و خاطرهای پریشان بجمعیت آباد آرمیدگی روی

سال بیست و یکم جلوس شاه عباس اول

(۵۱۸) نوروز فیهال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی القعدة الحرام خمس و عشر و الف که اردوی کیهان پوی در پای قلعهٔ شماخی
نزول اجلال داشت وقوع یافت وجود بارندگی و سردی دی از شعشعهٔ تیغ زرین فام آفتاب که قریب سه ماه در نقاب احتجاب بود
انهزام یافته اورنگ چهار پایهٔ فلک چهارم سعادت پذیر شرف و اقبال خسرو افلاک و انجم گردید مشاطهٔ روزگار شاهدان چمن آرای یاسمین را
بصد زیب و بها آراسته فروغ بخش انجمن بهار گشت اراضی و صحاری بلدهٔ شماخی از سبزه و ریاحین خضرت و نضارت تازه یافته و کل ولای
از طرق کم شده اهل سودا و معامله تردد آغاز نهادند و عسرت و تنگی بفراخی بدل گشته اسباب راحت و خرمی فراهم آمد (بیت)

باقبال شاهنشه کامران   جهان گشت خرم چو بخت جوان
بفیروزی خسرو نیمروز   ز نوروز گردید شب همچو روز

عساکر فیروزی مآثر حسب الفرمان قضا جریان در مهام قلعه گیری دامن بر میان زده شب و روز قرار و آرام نداشتند حسین قلی بیگ
قاجار برادر امیر گونه خان که باوردن توپ مامور بود توپهای بزرگ سنگ انداز را که در گنجه بود بنیروی اقبال شاهی از آب گذرانیده
با عرابه و گردون باردوی معلی آورد یک توپ را در سیبهٔ الله ویردیخان و دیگری را در سیبهٔ قرچقای بیگ نصب نمودند پیربوداقخان حاکم
تبریز که منشور طلب باسم او عز صدور یافته بود با قشون آراسته باردوی همایون رسیده بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر مقرر شد که
در جانب شرقی قلعه که تا غایت کسی تعیین نیافته بود نزول نموده از آنطرف سیبه پیش آرد و مبارزان لشکر منصور از همه طرف سیبها پیش برده
حوالها ترتیب دادند و نقبچیان آهنین چنگ نقبها زده بحوالی قلعه رسانیدند و توپچیان بسنگ انداختن مشغول شدند چون در هنگامی که
حکومت گرجستان کاخت بطهمورث خان نبیرهٔ الکسندرخان تفویض یافته بدین مرتبهٔ والا سربلند گردید عظمای گرجستان و رهبانان آنقوم
که بجهة حصول این مطلب بپایهٔ سریر اعلی آمده بودند چنانچه در محل خود گذارش یافته مجدداً طوق انقیاد برگردن جان نهاده متقبل شده بودند
که در ازای کم خدمتیها و تقصیرات سابقه بتخصیص خدمات شیروان بهر خدمتی که مامور گردند بنده وار کمر خدمتگذاری بر میان بسته بتلافی ما فات قیام و
اقدام نمایند در اینوقت حکم جهانمطاع نفاذ پیوست که طهمورث خان با جنود آراسته بپای قلعهٔ شماخی آمده بخدمات مرجوعه قیام نماید و او باغوای
چندی از مفسدان که پیوسته آنجا اهل نار او را از طریق مستقیم منحرف ساخته از آمدن بدرگاه فلک اشتباه متقاعد میساختند بعذر ناموجه
تمسک جسته استدعا نمود که او را از ملازمت عتبهٔ علیا در اینوقت معاف دارند که لشکر آنچه مقدور و میسور او بوده باشد با والده اش و دیدی
بابل که رتق و فتق مهام مملکت با اوست بفرستد حضرت اعلی فرمودند که ما را در ایجاب ملتمس او مضایقه نیست اما نیامدن او مبادا در نظر ظاهربینان
مشتبه بعدم اخلاص و انقیاد گشته همگنان او را بعصیان متهم دارند و موجب ناامیدی دیگر حکام اطراف گشته بهانها پیش گیرند مناسب آنست
که خود بتنهایی بطریق ایلغار آمده ملازمت نماید و رخصت معاودت یافته بعد از رفتن خود لشکر آنچه تواند با والده اش بفرستد در اینمرتبه نیز بتحریک
مفسدان عذرهای ناموجه گفته توفیق سعادت خدمت نیافت بعد از چند روز والده اش با فوجی از جنود گرجی که نیک و بد کیرا ز نفر بیش نبودند
باردوی معلی رسیده در محل مناسب نزول نمودند خاطر خطیر اشرف اگرچه از این حرکت ناهنجار غباری داشت بنابر مراعات خاطر آن عفت
قباب او را بتعظیمات شاهانه معزز و سربلند گردانیدند و او بملاقات پردگیان سرادق سلطنت فایز گشته مشمول نوازش و الطاف گردید اما
چندگاه که جنود گرجی در اردوی معلی بودند بهیچ خدمتی مامور نشدند و همچنین حکام داغستان و میرزادهای چرکس بدرگاه جهان پناه آمدشد
آغاز نهادند برادران رستمخان و اوسمی خان قیتاق و علی بیگ نوخوری و معصوم خان والی طبرسران و امثال ذلک بملازمت سدهٔ سلطنت
مشرف گشته جبین اطاعت بر زمین نیاز سودند چون مردم داغستان که عموماً وحشی صفتان مردم نما اند در وحشت آباد نامردمی نشو و نما یافته
از شاهراه انس و الفت دورند معصوم خان بجهتی توهمی بخود راه داده بی رخصت از اردوی همایون رفته راه طبرسران پیش گرفت حضرت اعلی
خلاع فاخره و منشور عنایت از عقب او فرستاده خاطر او را از این حرکت ناهنجار که از او صدور یافت اطمینان بخشیدند در خلال این احوال

از حوادث

(۵۱۷)

در جائی که دیگر احتمال این دغدغه نباشد برج عالی اساس نهاده از میان دریا سنگ و آهک برآورند و از آنجا دیواری عریض تا برجی که
حالا هست کشیده بیکدیگر اتصال دهند و از آن برج تا دامن البرزکوه که انتهای آن سد سدید است تجدید عمارت برُوج و باره نموده بنوعی
استحکام دهند که از قصور معرا و مبرا بوده باشد و مستحفظان بیداردل در آن برج عالی و سایر بروج مسکن نموده بحراست و نگهبانی مشغول
باشند و قنبر بیک با استادان معمار و بنایان کارآزموده بانجا رفته مصالح عمارت سامان داده در میان دریا در محل مناسب اساس
برج نهادند و مدتهای مدید کار کرده آن عالی اساس مصون از شائبهٔ اندراس اتمام پذیرفته دیوار آن بدیوار سابق اتصال یافت از نوادر
اتفاقات چنین مسموع شد که در محلی که معماران و مهندسان جای برج تعیین کرده استادان کاردان بفنون غریبه آب را از محل بنا خالی کردند
و اساس برج نهاده شد آثار و علامات عمارت از سنگ و آجر و میلهای آهن ظاهر و نمایان شد که در ازمنهٔ ماضیه پیش از ظهور اسلام
در همانجا برجی عظیم ترتیب یافته بود و میتواند بود که بامتداد زمان و تصاریف دوران و لطمهٔ آب و طوفان انهدام یافته باشد یا پادشاهان
ذیشوکت و فرمانروایان ممالک ستان بجهت ممانعت عبور لشکر بیگانه خراب کرده باشند و پادشاهانی که بعد از آن عرصه فرماندهی بوده اند در
مقام تعمیر آن نشده باشند چه جانی بیک پادشاه دشت قبچاق در زمان ملک اشرف چوپانی از آن راه بآذربایجان آمد و صاحبقران مذکور
امیر تیمور گورکان که از ایران عزیمت دشت قبچاق و محاربه توقتمش خان کرد از آن راه رفت الله اعلم بحقیقة الحال بین الجمهور چنین مشهور است
که سد اسکندر ذو القرنین که در قرآن مجید ذکر آن شده همین سد باب الابواب است که جهة دفع مضرت یاجوج و ماجوج صفتان دشت
که از کنار دریا تا البرزکوه کشیده شده اما صورت وقوع ندارد زیرا که آن سد در اقصی دیار شرقی و شمالی است که ذو القرنین اکبر در
مابین آدمیان و یاجوج و ماجوج بروی آهن و رصاص ترتیب داده و این سد را مسموع گشته که شاه انوشیروان کسری جهة رفع مضرت
و آسیب مردم گشت که جز صورت نوعی نشانی از آن نمی‌داد ترتیب داده و چون هر شیئی را در مقام تعریف و ستودن بفرد کامل نسبت
میدهند محتمل است که این سد را از غایت استحکام بطریق مجاز بآن سد نسبت کرده سد اسکندر مینامیده باشند والعلم عند الله تعالی سبحان الله
چه می‌سرائیدم کجا بودم و سخن بکجا کشید مجملاً فتح این دو قلعه بلند اساس سپهر مماس که اولیای دولت سعادت پیوند را روی نمود موجب
توزع خاطر و پریشانی خاطر ضمیر محصوران قلعه شماخی گشته بخت برگشتگی و ادبار خود و فیروزمندی سپاه قزلباش متیقن شدند در خلال
این احوال حاجی بیرام نامی از جانب غازی گرای خان تاتار باتفاق طالب بیک قوم ابو القاسم بیک یوزباشی ایواغلی که قبل از این از جانب
حضرت اعلی بجهت اظهار محبت و دوستی برسم رسالت نزد او رفته بود آمده نامهٔ اخلاص آئین و تحف و هدایا آورد و خان مشار الیه خود را از
جملهٔ محبان و معتقدان این دودمان والا شمرده اظهار اخلاص و بندگی و تذکار حقوق سابقه و گرفتاری خود و نجات یافتن از قید و حبس قلعهٔ
الموت بتوجه و التفات شاهزادهٔ مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا نموده بود و شرح این واقعه در زمان سلطنت نواب سکندرشان در مجلد
اول رقم‌زدهٔ کلک بیان گشته این معنی نیز موجب یاس و نومیدی محصوران قلعه شماخی که بنوید کاذبهٔ شمس الدین پاشا انتظار کومک لشکر تاتار داشتند
گردید و روز بروز دست از کار و کار از بار بازمانده اسباب نحوست و ادبارشان آماده تر میگشت تا عاقبة الامر بجزای کردار که از غرور و
پندار بظهور آورده بنصایح ارجمند شاهی در ایشان مؤثر نیفتاده گرفتار گردیده آنچه مقدر الهی بود بظهور پیوست چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح
می‌یابد و منه الاعانة و التوفیق

وقایع سال همایون فال قوی ئیل بعضها مطابق خمس و عشر و الف و بعضها موافق ست و عشر و الف که سال بیست و یکم جلوس همایون است

سال بیستم جلوس شاه عباس اول

برهنمونی قاید بخت و دولت بعتبهٔ علیهٔ سدره مرتبت آمده کمال اخلاص و یکجهتی بظهور میآورد و عنایت شهریاری شامل حال او گشته نوید ایالت الکا
دربند باو داده بودند و او از یورت آلکیت چائی رخصت انصراف یافته با منشور ایالت دربند روانه شده بود درین هنگام که صواحب دربند
سر از اطاعت رومیه پیچیده راه متابعت آیند و دامان اقدس پیودن گرفتند کس نزد اوسمی خان فرستاده او را طلب داشتند و او با دویست
سیصد نفر از مردم قیتاق بدربند رسید اهالی شهر شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته دروازه گشوده او را بشهر درآوردند حسن پاشا کرد مشهور که
در آن اوان بنوید پاشائی و حکومت دربند متکفل نگهداشت قلعه مذکور شده بود از وقوع اینحال مضطرب گشته خود را باندرون قلعه کشیده با شصت
هفتاد نفری که رومی الاصل و محل اعتماد بودند باندرون قلعه را حراست نمودند و لد خواجه محمد دربندی با جمعی از صواحب دربند و چندی از ملازمان

فتح دربند

اوسمی خان بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آمده بسعادت ملازمت همایون استسعاد یافتند و حضرت اعلی در ازای این نیکو خدمتی آنجماعت را بخلاع
فاخره و انعام مرصع آلات سربلند گردانیدند و متوجهات املاک ایشان را بسیورغال عنایت فرموده مردم شهر را از تکالیف دیوانی
معاف و مرفوع القلم گردانیدند و منشور عاطفت باسم اوسمی خان عز صدور یافته او را بسلوک طریق پسندیده ترغیب نموده در سفارش
عجزه و زیردستان مبالغه فرمودند و منوچهر بیک غلام خاصهٔ شریفه که بوفور کاردانی معروف با جمعی از تفنگچیان چغتای و خراسانی و
عراقی و باقی تعیین یافت که در حوالی حصار و محافظت طریق قیام نموده تا این قلعه را بدست آورند و بعضی از امرا و عساکر نیز مثل شاه نظر بیک
لوکلی کوچ عاقبت برتبهٔ بلند خانی و ایالت مشهد مقدس صعود نمود و شاه قلی سلطان بیرپایات و نعمت الله سلطان میر صوفی و غیرهم بکومک ایشان
مأمور گشتند و تا مردکان بدربند رسیده باتفاق اوسمی خان در تسخیر این قلعه سعی نمودن گرفتند و جرها و نقبها بزیر برج و باره رسانیده کار
بر محصوران تنگ ساختند کرد حسن چون از محافظت و ستیز و آویز عاجز شده دست در دامن استیمان زده کس نزد امرا فرستاد که اگر
مرحمت شاهانه شامل حال من گشته با رفقا و مردم خود بجان و مال در امان باشم قلعه را سپرده بدر دولتسرای شاهی رفته غاشیه ملازمت
آن درگاه بر دوش میگیرم امرا عظام ملتمس او را عرضه داشت حکم استمالت باسم او عز صدور یافت و مقرر شد که امرا خاطر دغدغه آلود او را
اطمینان داده روانهٔ درگاه خلایق پناه گردانند کرد حسن طوعاً او کرهاً قلعه را سپرده روی امید بدرگاه گردون بارگاه آورده سعادت
ملازمت دریافت و انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافته در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت و آن سد سدید و آن حد حدید که متصل
آن کوههای بلند است که بالبرز کوه اشتهار دارد و عبور مواکب اوهام از آنجا محال و طرف دیگر باب دریای خزر پیوسته و عبور متردین
دشت خزر و قبچاق و اروس و سکنهٔ آن دیار که بولایت شیروان آیند از یک دروازه که درمیان آن سد سدید واقع است و بباب الابواب
اشتهار یافته ممکن نیست بنیروی اقبال و امداد جنود آسمانی بدین آسانی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد میر جلال الدین حسن صلابی
صدر در تاریخ فتح دربند گفته (قطعه) فتح دربند چو شد هاتف غیبی میگفت فتح دربند به پس فتح که مشحون آمد مصحف
دل چو گشادیم برآمد تاریخ فتح دربند همایون آمد از مردمان روزگار دیدهٔ آنولایت استماع رفت که در ازمنهٔ ماضیه کاروانی
از جانب دشت بشیروان میآمده چون بدربند رسیده اند شب هنگام بوده فرود آمده اند که چون صبح دروازه گشوده شود عبور نمایند علی
الصباح که دروازه بانان دروازه گشوده اند از کاروان و کاروانی اثری نبوده چون راه دیگر نیست معلوم شده که از میان آب کناره دریا
که بشهر اتصال دارد گذشته اند و زیاده عمقی نداشته و بجهة تموج آب مد و جذر دریا آب تنگ میگردد و بزمین نزدیک میشود که امکان عبور
اسب و شتر داشته باشد رای جهان آرای حضرت اعلی باستحکام باب الابواب توجه فرموده قنبر بیک سلیمدار باشی گوزی بویکلو را
بسرکاری تعمیر بروج و استحکام سد قدیم تعیین فرموده معماران و مهندسان صاحب فراست و مهارت همراه او فرستاده امر فرمودند
که هر قدر از میان دریا که از تموج آب جذر و مد دریا محل باشد که آب تنگ شده زمین نزدیک گردد و امکان عبور داشته باشد پیش رفته

درجائی

وایالت و دارائی ولایت شماخی و امیرالامرائی کل ولایت شیروان با و تفویض یافت چون در حین محاصره بعضی فتوحات دست
داد که سبق ذکر آن لازم بود بنابر آن مناسب چنان نمود که نخست وقایع ایام محاصره را در سلک بیان کشیده روی بمقصد آوریم ان شاء الله

ذکر بدست در آمدن قلاع فلک ارتفاع بادکوبه و دربند بتایید خداوندی شامل و مانند و بنیروی اقبال و دولت ابد پیوند

بر کارآگاهان دقایق امور دولت صوری و پرده کشایان سرایر و خفیات سلطنت معنوی پوشیده نیست که هرگاه دادار جهان آفرین
ابواب نصفت و فیروزمندی بر چهرهٔ آمال سعادتمندی کشوده لوای دولت او را ارتفاع آسمانی بخشد اسباب آن بدستیاری جنود
اقبال فراهم آمده عقدهای مشکل و کارهای شگرف که در دیده بالغ نظران فکرت اندیش صعب و دشوار نماید بپای مردی پرده کشایان
عرایس غیبی بآسان تر وجهی جلوه ظهور مینماید مصداق اینمقال بدست در آمدن قلاع سپهر ارتفاع بادکوبه و دربند است که اطراف این یک
بدریای خزر اتصال دارد و طرفی که در جانب خشکی است بنوعی متانت و استحکام یافته که عروج بر خاکریز آن از اندیشهٔ خیال بیرون است
و آن یک که بباب الابواب و سد اسکندر مشهور و معروفست از غایت ارتفاع نارین قلعه و دیوار بست شهر که تا میان دریا کشیده
شده از توصیف و بیان مستغنی است و در اوان توجه رایات جهانگشا بصوب شیروان که قرارداد خاطر رهنمای آن بود که ولایت را گذاشته
بقلعهٔ دربند روند در خاطر احدی از ارباب جلادت و اصحاب بصارت خطور مینمود که تسخیر آن دو قلعهٔ آسمان پیوند در این اوان امکان
وقوع داشته باشد تا آنکه غبار ادبار دیدهٔ بصیرت ایشان را تیره و تار کردانیده چشم از آن اندیشه پوشیدند و خود را در قلعهٔ شماخی محصور
و پابستهٔ رنج و عنا گردانیده زیاده اهتمامی در ضبط این قلاع نکردند چنانچه کوتوالان و حارسان هر دو قلعه از نیک و بد بدویست سیصد کس
نمیرسیدند آن هم اکثر مردم بومی آنجا بودند که در سلک سپاهیان منتظم گشته صاحب علوفه و تیمار شده بودند بعد از چند روز که موکب همایون
فال عز و جلال در شماخی نزول اجلال فرموده عساکر اقبال بمحاصره قیام نمودند بعضی از صواحب بادکوبه بدلالت بخت بیدار شعار دولتخواهی
این دودمان اقدس ظاهر ساخته رفته رفته مردم را بجانب خود آورده با یکدیگر مواضعه نموده قصد گرفتن کوتوال و حارسان کردند و هنوز خاطر
شان از مواضعهٔ مذکور و اتفاق اهالی آنجا جمع نشده بود که کوتوال قلعه و ملازمان او گمان غدر گشته دست تطاول دراز کرده در مقام
سرکشان در آمدند و ارباب مواضعه تفرس نمودند که از میان مواضعهٔ ایشان فی الجمله آگاهی یافته اند پیش دستی کرده با اتباع و موافقان و مردم
خود بر سر کوتوال رفته او را بدست در آوردند و تبعهٔ او را جابجا گرفتند و هر کس در مقام ستیزه در آمد بقتل آوردند و جمعی از مردم بومی
که ملازمت رومیه اختیار کرده صاحب کدوک و تیمار شده بودند از خوف در مقام مدافعه در نیامده در کوشها خزیدند و حقیقت این دولتخواهی را
بپایهٔ سریر اعلی عرض کرده متعاقب گرفتاران را با سرهای مقتولان بدرگاه ملک آشیان آوردند و در ازاء این خدمتی بنوازشات شاهانه
سربلند گشته اکثر آنقوم را بخلاع گرانمایه و انعامات و سیورغالات امتیاز بخشیدند اموال و اسباب و متملکات مخالفان که بحیطهٔ ضبط مردم
بادکوبه در آمده بود بانعام ایشان شفقت شد و قلعه بدان متانت و استواری باین آسانی بدست در آمده حارس و نگهبان تعیین یافت و چون
دولتخواهی صواحب بادکوبه در ولایت شیروان اشتهار یافت اهالی دربند اخیرا با آنکه اکثر ایشان ملازم رومیه شده در سلک سپاهیان
منتظم بودند این هوس در ضمیر جایگیر آمده در مقام دولتخواهی در آمدند ولد خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان حضرت شاه جنت بارگاه در شیروان
خدمات پسندیده بجای آورده از جملهٔ دولتخواهان و منظوران انظار شفقت جنت مکان بود زیاده از دیگران در این امر ساعی گشته شعار دولتخواهی
ظاهر ساخت و چون در ایامی که الکاء گنجه مضرب سرادقات جاه و جلال بود اوسمی خان قیتاق که همیشه نسبت بحضرت اعلی راه اخلاص می‌سپرد

سال بیستم جلوس شاه عباس اوّل

تسخیر قلعه شماخی

حصار قلعهٔ شماخی

راه آمد شد بیرونی مسدود گشته آذوقهٔ لشکر روی در کمی آورد و نرخ مأکولات ترقی کرده جو و کاه حکم عنقا گرفت بنابر توجه خاطر اشرف
بر رفیه احوال سپاه و غمخواری لشکر حکم شد که عساکر نصرت نشان طوایل و الاغان باری و سواری که در پای قلعه ضرورت داشته باشند
بصحرای آب گرکه گرمسیر است و همیشه علف خشک و تر میدارد فرستند لهذا اکثر اهل اردو الاغان باری و سواری را بنابر فقدان علیق
بصحرای مذکور فرستادند و تا سه ماه آفتاب عالمتاب سر در نقاب حجاب و پردهٔ احتجاب کشیده از زیر ابر ظلمت تاب چهره نمینمود و اکثر اوقات
هوا ترشح و سحاب متقاطر بوده شبانروز بارندگی انقطاع نمییافت و در آن دو سه ماه عساکر ظفر پناه بصعوبت و زور کار گذرانیدند با وجود
این حال چون ماه صیام باختتام رسید حضرت اعلی شاهی ظل آلهی متوجه امر محاصره و امور قلعه گیری شدند بر ارکیا پوشیده
نماند که بلدهٔ شماخی در میان دره واقع شده طول شهر و قلعه در عرض دره واقع افتاده شده اصل شهر که بیوت و مساکن رعیت است در دامنهٔ
کوه طرف جنوبی واقع شده و خانهای حکام و سلاطین ماضیه بکوه جانب شمالی اتصال یافته و ارض آن نسبت باراضی شهر ارتفاع تمام دارد
و در میان هر کدام را یک قلعه ترتیب داده هر دو را باهم اتصال داده اند و در قلعه جانب شمالی که مکان مرتفع است بروج عالی اساس
سپهر مماس از سنگ و آهک ساخته و پرداخته اند که از غایت ارتفاع کمند اندیشه از کنگره تسخیر آن کوتاه است و از محکمی و استواری بمتین
الماسکون رخنه در آن صورت پذیر نیست و سیبه آوردن از جانب شمالی که در مقابل این بروج عالی افتاده بغایت دشوار است بالجمله بعد از
ملاحظهٔ اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده مورچلها قسمت یافت جانب شمالی باهتمام الله ویردیخان قرار یافت و از جانب غربی که طول
شهر و قلعه و طرف اردوی معلی است اول سیبهٔ قورچی باشی و قورچیان عظام مقرر گشت و بعد از ایشان سیبهٔ ذوالفقار خان و لشکر
آذربایجان و بعد از آن سیبهٔ قرچقای بیک و غلامان و تفنگچیان و بعد از ایشان سیبهٔ گنجعلی خان حاکم کرمان و در انتهای جانب غربی سیبهٔ
علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امرا و عساکر ظفر فرجام بکومک سیبهای مذکور متعین گشتند و در جانب شرقی
کسی بتعیین نیافت و چون مصالح و اسباب ضروری سیبه در پای قلعه نبود و از راه دور آوردن از کثرت بارندگی و گل و لای که شتر و الاغ را
مجال تردد نبود متعذر بود لاعلاج مبارزان جنود قتال حسب الاشارهٔ شهریار بیهمال که در عالم جوانی دانش آموز پیران کاردیدهٔ تجربه
کار از راه دور شروع در حفر جر نموده در هر چند قدم برج گونه ترتیب داده بر دور آن خندق بریده تفنگچی کماندار و مردم دلیر جنگی بقدر احتیاج
در آنجا میگذاشتند که محافظت کارکنان جر مینموده باشند و بدین طریق پیشتر میرفتند و با وجود بارندگی شب و روز آرام نگرفته در سیبها کار میکردند
و در میان در اوایل حال در کمال نخوت و غرور اظهار تجلد نموده از دروازهای شرقی و جنوبی که کسی نبود بیرون آمده در دامنهٔ کوه
صف کشیده آمادهٔ رزم و قتال میگشتند و بعضی اوقات پیشتر آمده آهنگ نبرد ساز میدادند و از اینطرف چون اسبهای اکثر سپاهیان
که در جنگ قلعه ضرورت نبود بصحرا فرستاده بودند میسر نمیشد که بصدمات دلیرانه مخالفان را گوشمالی داده از بارهٔ تهور و بی اعتدالی بزیر
آورند و روز بروز پای بی اعتدالی پیشتر و بیشتر نهاده سر راه بر متردان اردوی معلی گرفته دستبردها مینمودند تا آنکه بعضی از اعیان سپاه و
ملازمان درگاه که قدرت اسب نگاهداشتن داشتند و بصحرا فرستاده بودند مورد عتاب و خطاب شاهانه گشته اسبهای خود را از صحرا آوردند و یکدو
مرتبهٔ دیگر که سواره بیرون آمده آهنگ جنگ نمودند از صدمات سپاه منصور مقهور گشته در کمال خذلان بازگردیدند و جرها نیز بحوالی قلعه
نزدیک رسیده سیبها استحکام یافت ترک آن جرات و دلیری کرده در چهار دیوار قلعه خزیدند و چند مرتبه بسیبها ریخته با اهل سیبه جنگ در پیوستند
اما کاری نساخته خایب و خاسر باز پس گردیدند و از اینطرف بیشتر از پیشتر در سیبه پیش بردن جر و نقب کندن اهتمام مینمودند و توپهای بزرگ که
در حین محاصرهٔ قلعه گنجه ترتیب یافته در آنجا مانده بود حکم شد که بپای قلعهٔ شماخی نقل نمایند و چون قبل از فتح قلعه بجهة صیانت احوال انجره و دیر
دستان تعیین حاکم ضابط لازم بود بعنایت شهریاری ذوالفقار خان قرامانلو را شایستهٔ این منصب والا دانسته او را بدین پایهٔ اعلی اعتلا بخشیدند

(۵۱۰۰) باستنبول فرستاده بودند که بجهة ایشان کومک آورد و اراده خاطر ایشان آن بود که دست از قلعه و مملکت شیروان باز داشته بقلعهٔ دربند که
بحصانت و متانت شهرهٔ آفاق است رفته پشت بداغستان داده در این زمستان آنجا اقامت نمایند و در بهار آینده منتظر کومک و مدد بوده
بمقتضای وقت عمل نمایند در این اثنا شمس الدین پاشا از راه کفه آمده مناشیر استمالت از جانب خواندکار و کتابات ارکان دولت عثمانی
بحکام و اهالی شیروان آورده شهرت داد که چند هزار ینکیچری بامداد شما مأمور گشته بکفه آمدند و عنقریب میرسند و سرداری با لشکر عظیم
تعیین شده در اول بهار متوجه اند و غازی کرای خان والی قرم با جنود تاتار بیورش شیروان مأمور گشته عنقریب از دو طرف لشکر بسیار روم
میرسند و آنجماعت را بتحصن و قلعه داری ترغیب و تحریص نموده قوم را از آن اراده منصرف ساخت و اظهار کشف و کرامات کرده میگفت که
اولیا و اقطاب بمن خبر داده اند که لشکر قزلباش درین ملک تسلط نمییابند و اگر بدین ولایت آیند مقهور میگردند و اصلا از ایشان آسیبی بقلعه و مردم
قلعهٔ شماخی نمیرسد ساده لوحان تباه اندیشه و خرد مفلسان سفاهت پیشه از سخنان واهی و اقاویل کاذبهٔ آن شیاد ثانی عمرو عاص فریفته
گشته دل بر مخالفت و قلعه داری می بستند اما میخواهند که بحیله و تزویر خود را در این زمستان از آسیب جنود قزلباش صیانت نمایند و در بهار
برسیدن کومک و لشکر تاتار مستظهر شوند چون مکر و حیله اندوزی آنگروه بر ضمیر انور پرتو ظهور انداخت و التماس که نموده بودند در میزان
عقل سنجیده مینمود از درجهٔ قبول دور افتاده از خان ارخی ارسبار که محل نزول موکب ظفر شعار بود کوچ کرده در بیستم ماه مبارک رمضان
در کنار آب کر نزول اجلال واقع شد چون رود میان جسر جوار در ابریده بودند و در آنحوالی گذار دیگر نبود کشتی آغرق را در آنطرف آب گذاشته
عساکر منصور جریده با ناوکی گذشته جهت گذرانیدن احمال و اثقال از چوب و نی صال ترتیب دادند و اسبان و شتران را از آب میراندند که
بشناه بیرون روند و روز دیگر از آنطرف آب کوچ کرده در قراسو نزول اجلال نموده از راه عقبهٔ یاسامال متوجه بلدهٔ شماخی شده
و لشکریان و اردو بازاریان و سایر مردم اردو تا ده روز بمشقت تمام عبور کرده فوج فوج بموکب همایون پیوستند و الحق در آن هنگام عبور از آن
آب در نظرها بعید و ناممکن مینمود زیرا که از شدت سرما و یخ بندان پارچهای یخ و برف لخت لخت و کوه کوه از روی آب میگذشت چنانچه ملاحان ناو را
بصد تشویش از میان برف و یخ که روی آب را گرفته بود میگذرانیدند و شتران و اسبان و الاغان لاغر که قوت شناه و توانائی مجادلهٔ با برف
و یخ نداشتند در میان آب از شناه عاجز آمده غریق بحر فنا میگشتند و آنچه قوت دار بودند از پارچهای یخ که پی در پی میآمد رم کرده باز
میگردیدند و از آنطرف استیلا میکردند که بگذرند لحظهٔ در میان آب دست و پا زده عاقبت غرقه میشدند و آنچه رم میکردند چون راه شناه مسدود
می یافتند عنان تاب شده تا قریب نیم فرسخ بلکه بعضی تا یکفرسخ شناه کرده هر جا فرجهٔ مشاهده دواب میشد بصد مشقت بیرون میآمدند مجملا نقصان
و خسران بسیار در این عبور بعساکر ظفر شعار رسیده چندان از دواب و شتران غرقه شدند که از حد احصا و شمار بیرون بود القصه موکب
همایون فال از عقبهٔ یاسامال گذشته صباح روز سه شنبه دهم ماه مبارک رمضان بیاسامیشی لشکر پرداخته بآئین شایسته بحوالی قلعه آمده از بالای
احتیاط اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده در میان دو کوه طرف غربی قلعه منزل مناسب که بقلعه زیاده از ربع فرسخ نبود اختیار نموده نزول
اجلال فرمودند و رومیه که قریب چهار هزار کس کمابیش بودند در و بام قلعه را مانند ابواب بخت و سعادت بر روی خود بسته دست
بآلت محاربه و مجادله گشادند

نادره گفتنی ۱۲

ذکر محاصرهٔ قلعهٔ شماخی و آنچه در حین محاصره بتقدیر حضرت رب العباد دست داد

چون موکب سعادت قرین اقبال در پای قلعه نزول اجلال نمود هوا از غمام سیه فام تیره و تار گشته کیوان بهزار چشم گریستن آغاز نمود کثرت
بارندگی و گل و لای بجائی رسید و بمرتبهٔ انجامید که تردد مردم در میان خیام اردو و اردو بازار بر پیاده و سوار صعب و دشوار گشت و

سال بیستم جلوس شاه عباس اول

عندلیب نغمه‌پرداز قلم در گلشن احوال این یورش خجسته‌مآل بدین مقال می‌سراید که چون خاطر انور از تعمیر قلعهٔ ایروان و انقضاء وعدهٔ سفر رومیان
اطمینان یافت و موکب ظفرنشان از درهٔ علی عبور فرموده در حوالی برگشاط نزول اجلال فرموده سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه
برافراشتند چون مدت سفر و ایام یساق بچهار سال رسیده از کم محصولی قریب بدو سال بود که عسرت و تنگی در کل محال آذربایجان
شیوع داشت و غله تسعیر اعلی یافته بود ضعفاء لشکر از فقدان علیق الدواب بمراکب مانده پیاده راه خدمت می‌سپردند و معارف سپاه
اکثر طوایل را بالعلف صحراگاه داشته قوت و توانائی در مراکب نمانده بود و بنابر امتداد ایام یساق بی‌سامانی و بی‌سرانجامی لشکر بجائی رسیده
بود و بسرحدی انجامیده که در نظر عقلاء فکرت‌اندیش یورش شیروان در آنوقت مناسب نمینمود و هیچیک از اعیان دولت در این هنگام رفتن
شیروان را مصلحت وقت نمیدانستند چه قرارداد خاطرها آن بود که چون در امسال از رومیان حرکتی نشد بلاشبهه تدارک عظیم نموده در بهار
آینده بآئین شایسته خواهند آمد و یساق شیروان باعث زیادتی بیسامانی و پریشانی احوال لشکر گشته در هنگام ورود مخالفان مقابله و مقاتله
با ایشان بیرون از حیز قدرت و قوت عساکر فیروزی‌نشان خواهد بود و مراجعت جانب عراق و اندیشهٔ سامان و سرانجام اسباب یساق
آینده نمودن اصوب تدابیر میشمردند اما از سروش غیبی و بشارت مبشران لاریبی نوید فتح شیروان بنوعی در ضمیر الهام‌پذیر حضرت اعلی جایگیر گشته
بود که در امسال فتح آن یورش مطلقا احتمال نداشت و چنین فرصتی را که وقت حرکت لشکر روم گذشته از هیچ طرف مددی بحکام و مستحفظان
قلاع متصور نیست از دست دادن در آئین سپاهیگری بعید مینمود لهذا تکیه بر عنایات الهی کرده بدانطرف در حرکت آمدند و نخست محمدبیک ولد
کور خلفا دو ملو را که یکی از خاصان بساط عزت و مرد قابل هوشمند کاردان بود بشماخی فرستاده منشور عاطفت مبنی بر استمالت بنوعی که برومیان
قلعهٔ گنجه نوشته حجت و الزام بر آنطایفه تمام نموده بودند باحمد پاشا بیگلربیگی و سایر عظماء و اعیان رومیه در قلم آورده مصحوب او فرستاده نصایح
دلپذیر در آن حکم مندرج فرمودند ماحصل کلام آنکه از روزیکه سمند جهان‌پیمای اندیشه را در میدان عزیمت تسخیر ملک موروث آذربایجان
و شیروان در حرکت آورده‌ایم الی غایة ابواب فتوحات بمفتاح تایید مفتح الابواب بر روی اولیاء دولت ما گشاده تمامت قلاع ممالک از تصاحب
آن ممالک در اندک فرصتی بدست درآمد در امسال خود حرکت لشکر روم واقع نشد و تا سال دیگر مددی بشما متصور نیست ملاحظهٔ حال و خاتمت احوال
خود کرده از روی عقل و دانش قیاس نمائید که از عناد و لجاج محصوران قلعهٔ گنجه چه رسید و از ترک قلعه‌داری و عناد مردم قلعهٔ تفلیس و تومانیس را
چگونه امن و سلامت قرین حال گشت غرض از ایراد این کلمات آنکه اگر در مخالفت و قلعه‌داری اصرار نمایند بعد از آنکه بتوفیق یزدانی قلعه بقهر و
غلبه مفتوح گردد توقع امان نداشته باشند و وبال خون محصوران در گردن ایشان خواهد بود و تا آمدن محمدبیک و اطلاع بر ضمایر آنطایفه چند روزی
در ارسبار بنشاط شکار مشغولی داشتند چون محمدبیک بشماخی رسیده احمد پاشا و عظماء رومیه بمضمون فرمان قضا جریان اطلاع یافتند
بایکدیگر قرعهٔ مشورت در میان انداختند شمس‌الدین پاشا که اباً عن جد از شیخ‌زاده‌های شیروان بود و بخدمات پسندیده در میانهٔ رومیه
مرتبهٔ امارت و پاشائی یافته و تیولخواه ایشان بود و آنجماعت از صوابدید او تجاوز نمینمودند بشیوهٔ شیخان سیاد و زرق تکلم نموده آنطایفه را
بدمدمه و افسون از جادهٔ امن و سلامت منحرف ساخته دکان حیله و تزویر گشوده خواست که بلطایف الحیل لشکر قزلباش را در این وقت
از آمدن شیروان باز دارد سخنان چاپلوسانه که از صدق فروغی نداشت بمیان آورده بمحمدبیک اظهار نموده بود که ولایت شیروان بممالک
شهریار ایران تعلق دارد اما رفتن ما و لشکر رومی که همه خانه کوچ دارند در این زمستان و شدت شتا متعذر است و بجهت شماخی خزیده دیدیم
وقت بردن نمیتوانیم رفت التماس داریم که حضرت شاه در این سه چهار ماه ما را مهلت داده در ارسبار و آنحدود بسیر و شکار مشغولی
فرمایند که در ایام بهار که هنگام تردد و آمدشد است اگر موافق رضای خاطر اشرف عمل نکنیم بدانچه رای جهان‌آرا اقتضا نماید بعمل آورند
اما جمعی از شاهی‌سیونان که اقوام ایشان در اردوی معلی بوده پیغام فرستاده بودند که احمد پاشا و آقایان رومیه شمس‌الدین پاشا را

واخلاص جبههٔ عبودیت بر خاک سوده از غبار سم سمند جهان پیمای شاهی روشنائی دیدهٔ امید حاصل مینمودند و آنحضرت بدیدهٔ تلطف و مرحمت
در آنقوم نظر انداخته در کمال فرح و انبساط خاطر و شگفتگی مزاج مبارک دلگشای آن سلسلهٔ رفیعه را بفر نزول همایون زینت افزودند و فرمان
دستور آصف نشان جشن شاهانه و مجلس پادشاهانه که در خور مهمانی چنین باشد آراسته باده رخان گلعذار بآرایش خط و گلگونهٔ رخسار آن
مجلس بهشت نشان بسان حور و غلمان در آمده اقداح راح ریحانی بگردش در آوردند و چند روز در کمال نشاط و خرمی بهجت افزای
خواطر بودند و ملازمان آصف جم اقتدار لحظه از کشیدن اطعمه و اشربهٔ لذیذه و میوهای گوناگون نمی آسودند و از هر گونه مایحتاج آنقدر
جمع آورده بودند که زیاده از آن متصور نبود و آنجناب چند روز بر این منوال خوان کرم گسترده جمیع امرا و ارکان دولت پادشاهی و مخصوصان
و مقربان بساط اقدس و ملازمان درگاه را که در رکاب نصرت انتساب بودند و امرا و اعیان که از تعمیر قلعهٔ ایروان فارغ گشته فوج
فوج وارد میگردیدند مقداری گرامند علی قدر درجاتهم برسم اقامت و ساوری ایثار میکردند و اهل خدمت و ارباب طرب و ندمای مجلس
بهشت آئین را بخلاع فاخره و انعامات و تکلفات وافره نوازش فرمودند و بعد از چند روز ارادهٔ خاطر اشرف بدان متعلق گشت که مواضع قریبهٔ
آن بلده را سیر فرمایند از آنجمله موضعی است و نند نام از قرار معتبره و اماکن لطیفهٔ روزگار در دامنهٔ کوهی واقع شده دره در میان
دارد در هر دو طرف دره باغات و بساتین میوه دار بیشمار آب خوشگوارش بمصداق تجری من تحتها الانهار و حدائق میوه دارش طوبی
مثال پربرگ و بار و چون آن منزل نیز محل توطن و سکنای بعضی از طبقهٔ علیهٔ نصیریه است و فی الحقیقه آنموضع نزهت بخش نیز بآن سلسله منسوبست
در آنجا نیز اسباب ضیافت و مایحتاج بدستور اردوباد از سرکار آنعالیجناب بکرمت نهاد مرتب گشته دقیقهٔ از دقائق میزبانی فروگذاشت
نکردند و از آنجا بسیر قصبهٔ کلیس که سکنهٔ آنجا اکثر مسیحی اهل ذمه و برخی مسلمان نیز هستند تشریف برده منازل آنطایفه را بنور حضور منور گردانیده
فرح افزای ضمایر بودند و بعد از فراغ از سیر و تماشای آنحدود بصوب اردوباد مراجعت فرموده دیگر باره آن بلدهٔ طیبه از ورود
مقدم همایون رشک بستان ارم گردید و چون عزیمت جانب قراباغ و یورش شیروان مصمم خاطر انور بود و راهی که از اردوباد بفضای
قراباغ میرود و بدرهٔ علی موسوم است راهی است در مضیق جبال بغایت تنگ و عبور دو سوار از پهلوی یکدیگر از مضایق آن بسیار دشوار فرمان
گیتی مطاع بنفاذ پیوست که از امرا و اعیان لشکر و طبقات حشم فوج فوج و مرتبه بمرتبه بتدریج از آن راه عبور نموده در چولدر و برگشاد که صحاری
مسطح و علفزارهای مروح دارد جمع آیند و موکب اقبال تا ده روز بواسطهٔ صعوبت راه و عبور لشکر انجم حشر در خطهٔ دلگشای اردوباد عشرت
پیرا بوده کامبخش سکنهٔ آن بلده بودند و خدمات شایستهٔ سلسلهٔ نصیریه و اقربا و اتباع اعتماد الدولهٔ مغفور مرضی خاطر مبارک و تحسین کافهٔ
خلایق گشته الحق دوست و دشمن و حساد و اضداد از زبان بتحسین گشودند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی مکرر اظهار خشنودی فرموده همگی ایشان را
بخلاع فاخره سرافراز گردانیدند و از آنجا موکب همایون فال بفیروزی و اقبال بجانب مقصد در حرکت آمدند و امرای عظام و عساکر
ظفر فرجام که بایروان رفته بودند اطراف و جوانب قلعهٔ سابق را که بنا بر صلاح وقت کنده شده بود بر طوایف قزلباش و طبقات
لشکر قسمت فرموده هر کس در کار خود اهتمام نموده در اندک فرصتی عمارت قلعه را باتمام رسانیده ذخیره و مایحتاج سپاهیان عساکر
منصوره نقل آنجا کرده حسب الامر الاعلی قلعه را بامیرگونه خان سپرده کوچ کردند و چنانچه مذکور گشت بتدریج از درهٔ علی عبور کرده در چولدر
و برگشاد جمع آمده باردوی نصرت قرین پیوستند

ذکر توجه موکب نصرت نشان بتسخیر ولایت شیروان و فیروزی یافتن بعون عنایت حضرت ملک منان

سال بیستم جلوس شاه عباس اول

الطاف شاهانه از میانهٔ خلایق بر انداخت و خیرخواهی او نسبت بکافهٔ انام متساوی در آداب نصفت و دادهی دستور رود در قاعدهٔ حساب
دانی و انتظام امور دیوانی کرده او قدوه و قانون بود چند مرتبه که از جانب اشرف اعلی بخدمات مأمور گشته از موکب همایون دوری
جسته آن خدمت را بوفور اخلاص و کمال دولتخواهی سپرد و از غیرت و مردانگی بر وفق رضای اشرف و صلاح دین و دولت قاهره بتقدیم
رسانیده مرضی و مستحسن بود چنانچه هر یک از آنها مفصلاً در طی وقایع آن سال رقمزدهٔ کلک بیان گردیده در این مقام چون شائبهٔ تکراری
بود زبان قلم از طول کلام اندیشیده از آن کوتاهی گزید تا آنکه در سال ایت ئیل تسع عشر و الف که بتسخیر قلعهٔ دمدم و دفع عصیان
امیرخان برادوست مأمور بود شبی در پای قلعه حال برو متغیر گشت بنجار درگذشت و موجب اندوه و ملال جهانیان گشت و بنوعی که
در قضایای سنه مذکور سمت تحریر یافته خلف ارجمندش میرزا ابوطالب که در جمیع مواد مصداق الولد سر ابیه و در فنون فضایل
و کمالات علمیه و سخاوت ذاتیه مرتبهٔ رجحان داشت و این جریدهٔ اقبال بعد از نگارش مفاخر و مناقب ستودهٔ شهریار کامکار
عالی نسب بهمال بنام نامی آن عالیقدر ملک خصال مزین و سطری از اوصاف کمالش در صدر صحیفهٔ اول و دیباچه کتاب رقم تسطیر پذیرفته
بمیامن شفقت و التفات حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که طبع حقیقت سرشتش قانون حق گذاری است بجای والد غفران مآب بمرتبهٔ والای
وزارت دیوان اعلی ارتقا یافت و اکنون که وقایع احوال مصون از اختلال این دولت عظمی مرقوم قلم واسطی نژاد است و سنهٔ هجری
بخمس و عشرین و الف رسیده سریر وزارت بوجود کثیر الجود آن آصف سلیمان مرتبت مزین و محلی است امید که همیشه در ظلال عاطفت
این خدیو زمان کامروای دولت و کامیاب سعادت بوده باشد و دیگری از اولاد والا نژاد ملک بهرام و برادران نکو سیرت نیکو سریرت
آن وزیر آصف مرتبت بوزرجمهر مقام ابوتراب بیک و ابوطالب بیک اند که هر دو بوفور قابلیت و استعداد ذاتی موصوف و در علم
سیاق و نویسندگی مشهور و معروف در زمان شاه جنت مکان مدتی در اردوی معلی بمرافقت برادران بکسب کمالات مشغول بودند ابوتراب
بیک چندگاه بمنصب استیفای مشهد مقدس معلی مقرر گشته بدان مهم قیام داشت و از زمان فرمانروائی اسمعیل میرزا ابوتراب بیک بوزارت
مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس منصوب گشته متوجه آن صوب گردید و کمال اختیار و اعتبار یافته در آنجا دست قضا بساط عمرش
در نوردیده در آن روضهٔ مقدس مدفون گشت و ابوطالب بیک منصب استیفای علیقلی خان شاملو بیگلربیگی هرات که با او فی الجمله قرابتی داشت
دریافته در ملازمت او روانهٔ خراسان گردید و چند سال در دار السلطنه هرات بفراغبال در سایهٔ دولت آن صاحب اقبال روزگار گذرانید
تا وقتی که عبدالله خان اوزبک از ماوراء النهر لشکر بخراسان کشیده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر قلعهٔ هرات انداخت و مدت محاصره امتداد یافته
کار بر محصوران تنگ گردید علیقلی خان ابوطالب بیک را با یکدو نفر از متعینان شاملو برسم رسالت بیرون فرستاد که شاید بوساطت خیر
اندیشان حرف صلحی بمیان آورند عبدالله خان برخلاف توره و آئین سلاطین چشمهٔ مردمی را بخاک بیمروتی انباشته و از شناعت امر قبیح ایلچی
کشتن باک نداشته آن جوان پاکیزه روزگار را با رفقا بجای گلوله در دهن توپ کلان نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد آن پادشاه بیمروت
رخت هستی او را سوخته شاهباز حیاتش در راه دین و دولت و رضاجوئی ولینعمت بفضای عالم قدس پرواز نمود و زبان حالش این مقال
میسرود (**بیت**) پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد   در گردن او بماند و بر ما بگذشت   حقایق آن حال و صعوبت آن
احوال در محل خود نگاشتهٔ کلک شیرین مقال گردیده چون جواد خوشخرام قلم در میدان تبیان حالات این طبقهٔ والامقام بقدر اتفاق
تکاپوی نمود اکنون وقت آنست که سررشتهٔ سخن بدست آورده روی بر شارع مقصود نهیم و بدستیاری خامهٔ بلاغت نشان بر سر حرف
نخستین رویم القصه چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متوجه سیر قصبهٔ اردوباد شدند معتمدان جناب آصف صفات مرحوم چنانچه باید و شاید
در حوصلهٔ خیال نگنجد بسامان سرانجام اسباب ضیافت پرداختند و خرد و بزرگ آن بلده باستقبال استعجال نموده از روی کمال قدوم

نموده بعد از فوت اسمعیل میرزا که نواب سکندرشان رضوان مقام بر مسند فرمانروائی جلوس نمود جناب آصفی سمت وزارت ولیخان
افشار حاکم دار الامان کرمان یافته قریب به ده سال من حیث الاستقلال در دار الامان مذکور بدان مهم مشغول بود و در زمان جلوس
همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی که ولیخان بار دو آمده ایالت و دارائی کرمان به بکتاش خان ولد او تفویض یافت جناب آصفی بتکلیف
ولیخان طوعاً و کرهاً بدستور متکفل مهام وزارت او گردید چون میانهٔ بکتاش خان که پیوسته مدهوش بادهٔ خودسری و خودرائی
بود و یعقوبخان ذو القدر حاکم شیراز که او نیز از این نشاء بی بهره نبود بجهات مختلفه اسباب وحشت آماده گشته یعقوبخان بنوعی که خامهٔ
سخن پرداز در محل خود بتحریر آن پرداخته بر سر او لشکر کشید و در ظاهر دار العبادهٔ یزد فیمابین محاربه وقوع یافته بکتاش خان از سر تیزک
سازی چرخ مشعبد در خطهٔ یزد بدست لشکریان شیراز بقتل رسید اموال و اسباب آصفی در آن واقعه بتاراج حادثات رفت
اما یعقوبخان بعد از ملاقات آنعالیجناب را در ستر غرض خود ماوی داده همراه خود بشیراز برد و بعد از آنکه قضایای مذکور بعرض عاکفان
سدهٔ جلال رسید و رایات جهانگشای شاهی ظل الهی در دار السلطنهٔ صفهان مرتفع گردید حضرت اعلی در ازاء حقوق خدمات موروثی و نیکو
خدمتیهای سابق و لاحق که از ایشان بظهور آمده بود در مقام تربیت جناب آصف صفات درآمده قورچی بطلب ایشان فرستادند یعقوبخان
که از بادهٔ هوش ربای غفلت سرمست شده بود بتوهم آنکه مبادا طلب او بجهة تحقیق خزاین و اسباب بکتاش خان بوده باشد فکرهای
بیحاصل و اندیشهای تباه بخود راه داده در فرستادن متفکر و متردد بود چون کارفرمایان قضا و قدر چندین امور خیر و کارهای شگرف
در ذات کامل الصفاتش بودیعت نهاده بودند که در خدمت این خدیو زمان بر صحیفهٔ دوران رقم پذیر کلک ظهور گرداند و بس عقدهای
مشکل که در ایدولت ابد بنیان بمفتاح رای کشورگشایش گشوده گشته نقاط اقلام عنبر فامش خال رخسار سلطنت و نتایج کلک بدایع
نگارش زیور نگارستان دولت گردد اثری بر اندیشهای باطل او مترتب نگشته جز فرستادن چاره نیافت و آنجناب برفاقت قورچی
در حمایت الهی روانه سریر اعلی شاهی شده در دار السلطنهٔ صفهان بسعادت پای بوس اشرف و عز مجالست مجلس خلد آئین استسعاد یافت
و در وقتی که فرهاد خان را از شیراز بجهت نظام مهمات دار الامان کرمان و دفع فتنهٔ یوسفخان افشار بنوعی که در محل خود گذارش
یافته نامزد فرمودند جناب آصفی را که صاحب وقوف مهمات کرمان و سالها در میانهٔ طایفهٔ افشار مشیر و مؤتمن بود همراه فرهادخان
کرده انتظام مهمات آنولایت را برای صواب نمایش منوط گردانیدند و آن دستور صایب رای خدمت مرجوعه را بر وجه دلخواه صورت
انجام داده در شیراز بسعادت آستان بوسی سرافراز گردید و حضرت اعلی آثار خرد و هوشمندی در ناصیهٔ احوالش مشاهده فرموده
در مقام تربیتش در آمدند و نخست بمنصب جلیل القدر استیفاء ممالک محروسه معزز و سربلند گشته شش ماه در کمال استقلال بآن مهم پرداخت
اگرچه سمت استیفاء داشت اما بیمن توجهات شاهانه کهنه امور وزارت دیوان اعلی از و تمشی میشد و یوماً فیوماً پایهٔ قدر و منزلتش درجهٔ
ارتفاع مییافت تا در اول نوروز توشقان ئیل مطابق الف من الهجرة بمنصب وزارت دیوان اعلی ارتقاء یافته تمامی مهمات مالی و
ملکی ممالک محروسه برای عقده گشای آن دستور صافی ضمیر مفوض گردید چنانچه در محل خود تسطیر پذیرفته هر چند که از اوصاف کمال
و صورت احوال حمیده خصالش در صدر داستان بدستیاری قلم دو زبان پرتو رقوم انداخته چون محل مناسب اخلاص قوی بود قلم
بی اختیار بتکرار پرداخت مجملاً آنعالیجناب از کمال صدق و غایت اخلاص موروثی نطاق دولتخواهی بر کمر همت بسته در عرض مدت وزارت
خدمات پسندیده و کارهای شگرف در راه ایدولت ابد پیوند بمنصهٔ ظهور رسانید وجود فایض الجودش باعث رفاه حال عالمیان و
سرمایهٔ استقامت احوال ایرانیان گردید رسم مذموم جرم و جرایم که وزرای سابق در ضمن رشد و کفایت خود شایع ساخته بود موجب
تفرقهٔ خاطر خلق الله بود و در میزان عدالت و دارائی و مقیاس نصفت و ملک آرائی همایون اعلی بس ناسنجیده و ناپسندیده مینمود بمیامن

سال بیستم جلوس شاه عباس اول

احوال آن سعادتمندان مناسب سیاق تاریخ جنت بنا برایانی که در صدر داستان شده صحیفهٔ مصادقت و اخلاص را بنگارش
آن آرایش داده میگوید که اخلاف صدق اتصاف آنجناب اوّل میرک بیک مذکور است که بحلیهٔ قابلیت و زیور استعداد و اهلیت
آراستگی داشت در اوایل حال که از خطهٔ اردوباد بیرون آمد ملازمت رکن السلطنه معصوم بیک صفوی اختیار نموده منصب انشا
و لشکرنویسی یافت و بالاخره بمرتبهٔ وزارت ترقی کرده چند سال من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغول بود و در سفر حجاز مرافقت
اختیار نموده چون معصوم بیک در حینی که محرم شده بود بتیغ غدر رومیان کشته درجهٔ شهادت یافت او متعلقان شهید سعید مذکور را
آورده بمنتسبان آن امیر کبیر کمال خدمتکاری و پاس حقوق نمکخوارگی بجای آورد و در مجلس بهشت آئین حضرت شاه جنت بارگاه راه خدمت
یافته مجلس نویسی میکرد و آنحضرت در مقام تربیتش میبود در این اثنا اجل موعود رقم حیاتش را از صحیفهٔ هستی محو کرده هادم اللذات بنیاد
حیاتش برانداخت   دیگری ادهم بیک است که او نیز بوفور استعداد و قابلیت و حسن اخلاق موصوف بود در بدو حال در مرافقت والد بهمان
متوجه سفر خیر اثر حجاز شده بعد از واقعهٔ ناگزیر والد بدان سعادت عظمی فایز گشته بعد از معاودت باردو آمد مدتی اوقات خجسته ساعات
بکسب قابلیت و علم سیاق مصروف داشت و از جانب اشرف بمنصب استیفاء سرکار شاهزادهٔ مغفور سلطان مصطفی میرزا مأمور گشته
در اواخر منصب وزارت سرکار نواب میرزا با آنجناب تعلق گرفت بعد از رحلت شاه جمجاه جنت آشیان و واقعهٔ میرزا که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا
روی داد و شرح آن در طی وقایع زمان مذکور در مجلد اول مسطور گشته چندگاه متوجه هیچ شغلی از مشاغل دنیا نبود تا آنکه در زمان جلوس
نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه منصب کلانتری دار السلطنه تبریز که از معظمات امور است بدو تفویض یافت لیکن از آن مهم بنا بر نخوت
و غرور و خودسری و خودرائی امیرخان ترکمان و اقتدار عمال سرکار او دامن همت درچیده چندگاه در اردوباد مقیم بود تا آنکه در
اواخر ایام جهانبانی شاهزادهٔ مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا که بساط دولت امیرخان درهم نوردیده منضوب گشت و علیقلی خان فتح اغلی
استاجلو بمرتبهٔ ایالت و دارائی دار السلطنه تبریز یافت او را بارتکاب منصب مرجوعه ترغیب نموده بالاخره وزارت سرکار خان مذکور با آن
جناب تعلق گرفت و در زمان جلوس سعادت مأنوس همایون اعلی شاهی ظل الهی که بساط دولت علیقلی خان و رفقای او نوردیده گشت
جناب مشار الیه چند روزی وزارت المس خان تاتی اغلی ذو القدر مهردار اختیار نموده بالاخره از مشاغل دنیوی دلگیر گشته میل توطن مشاهد
مقدسه و کسب مثوبات اخروی نموده چندگاه توفیق مجاورت عتبات عالیات دریافت و برادر فرخنده سیرتش را آرزوی ملاقات
برادر غالب گشته استدعای حضور گرامیش نمود و خدمتش بعراق آمده بعد از آنکه با برادر حمیده سیر دار اقوام عهد ملاقات تازه کرد ارادهٔ
توطن شیراز نمود و منظور انظار شفقت شاهانه گردیده هر ساله مبلغ یکصد تومان شاهی از قصر الدشت شیراز برسم سیورغال عنایت
فرمودند و در ایام توطن شیراز مرتبهٔ دیگر سفر خیر اثر حجاز اختیار نموده توفیق حج مکرر یافت و یکدو مرتبه بقصد زیارت روضه مقدسه
حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام متوجه مشهد مقدس معلی گشته بدان سعادت عظمی فایز گردید و در شهور سنه تخاقوی ئیل سبع عشر و الف
در خطهٔ شیراز آهنگ سفر بقا ساز داده رخت هستی بدار الملک عدم کشید (شعر) او نیز چو جمله پاک مردان   گردید
بآنجهان شتابان   دیگری از اولاد ملک بهرام مهر سپهر وزارت و اقبال اعتماد الدوله غفران مآل حاتم بیک است که بعد از
فوت والد والا نژاد بمنصب کلانتری اردوباد منصوب گشته با وجود حداثت سن و عنفوان شباب از روی کمال دانش و بینش بلوازم آن
مهم اشتغال مینمود تا آنکه بجهت مناقشه و گفتگوی بعضی از حساد آنملک از آن مهم ملول و متنفر گشته بارادهٔ خود ترک نموده باردو آمد بعد از چندگاه وزارت
دلو بوداق روملو حاکم خوی اختیار نموده چند سال بآن امر مشغول بود چون دلو بوداق از حکومت خوی معزول گشت جناب آصفی یکدو سالی
بی شغل و عمل در اردو بسر میبرد که قضیهٔ رحلت شاه جمجاه جنت مکان روی نمود در زمان اسمعیل میرزا بزیارت عتبات عالیات توجه

التفات سلاطین بابندز به بروجنات آمالش لامع وتابان وقطع وفصل مهام آنملکت برای صوابنمایش مفوض بوده در زمان ظهور دولت
وجهانگشائی خاقان سلیمان شان جنت آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان چندگاه بنابر عناد وسعایت
حاسدان وارباب غرض کربت غربت اختیار نموده از وطن مالوف جلا نموده وبرحسب تقدیر در ولایت مصر وانحدود اقامت داشت تا
آنکه کارفرمایان عالم ابداع ابتلای ایام مهاجرت را بانتها رسانیده مصالح راحت وفیروزمندی آماده گردید وحضرت خاقان سلیمان
شان برحسب اتفاق خطهٔ دلگشای اردوباد را بعنبر قدوم همایونی زینت افزود مشاهدهٔ منازل مرغوب آن صاحب دولت که آثار
رفعت وبزرگی از آن نمایان بوده فرموده اند وچون از حوادث دوران وتصاریف زمان وخالی بودن از وجود صاحب مکان فی
الجمله انهدام بدان راه یافته بوده آنحضرت از سبب انهدام پرسیده اند حسین بیگ لله که از خاصان درگاه وجانسپاران دولتخواه
بود واوصاف حمیدهٔ آن ستوده صفات را معلوم داشت حقیقت احوال او را بمسامع جلال رسانیده قرابت قریبهٔ خواجه عتیق منشی برکه
در آغاز خروج آنحضرت نخست طغرای غرای ابد دولت ابدی را بقلم زرنگار خلاص بر مناشیر اقبال او نگاشت علاوهٔ توجه شاهانه گشته
حکم استمالت باسم او عز صدور یافت که روی توجه بوطن اصلی آورد ملک بهرام بعد از ورود آن منشور عاطفت باستظهار تمام متوجه
مسکن ومقام مالوف گشته بتدارک اختلال احوال وسرانجام بی سرانجامی پرداخت ودر زمان خجسته نشان شاه جنت مکان علیین
آشیان بیشتر از پیشتر منظور نظر عواطف والطاف گشته منصب کلانتری وتقدم وبزرگی اهالی آنملکت بدستور سابق برای صوابنمایش متعلق
گردید وچون حضرت شاه جنت مکان را توجه تمام بآن بلدهٔ جنت مثال بود چنانچه طرح وتمثال آن بقعهٔ شریفه را حسب الاشارهٔ همایون
نقاشان نادره کار ومصوران معجزه نگار در ایوان چهل ستون دولتخانهٔ مبارکهٔ قزوین نگاشتهٔ کلک موی شکاف گردانیده اند مکرراً
نشاط سیر آنخطهٔ طیبه وتنگارهای رودبار پس از خاطر انور سر زده آنمقام فرح افزا بیمن مقدم آنحضرت وسپهر اعلا عزت افزای باغ
ارم میگردید ودر هر مرتبه کلبهٔ آنجناب بفر قدوم بهجت لزوم نورانی ساخته در آن منازل دلگشا بلوازم جشن وسور وبهجت وسرور میپرداخت
وهمینمعنی موجب ازدیاد مواد عزت وتضاعف جاه وحشمت آن عالیمنزلت گشته پایهٔ قدر ومنزلتش ارتفاع مییافت ومرحوم میرزا کافی منشی
نیز که بزیور قابلیت واستعداد آراسته شایستهٔ تربیت بود بنابر قرب قرابت وخویشی که با آن صاحب دولت داشت بمنصب ارجمند انشاء
ممالک سرافرازی یافت وبیمن تربیت ونظر کیمیا اثر آنحضرت در این فن ترقی عظیم کرده بکلک بدایع نگار رقم نسخ بر منشآت سخنوران پیشین
کشید نقاط اقلام زرین فامش بر صحیفهٔ بیان چون مروارید غلطان وچندین سال از زمرهٔ محرمان سرایر قدس ومقربان بساط انس بود وآن

(بیت) هرچه هست از نتایج نظر است — نظر اکسیر کیمیا اثر است

از مآثر ونیکوخدمتیهای آن سلسله اکثر اوقات یکی از مستعدان
آن طبقه در این دولت ابد پیوند بدین منصب والا سرافرازی دارند بالجمله آنصاحب سعادت عالی همم در آن بقعه خوان کرم گسترده آینده
وروندهٔ از موائد انعام واحسانش محظوظ وبهره ور میبودند وسنین عمر شریفش از مرحلهٔ هشتاد تجاوز نموده بسر منزل نود رسیده بود
در اواخر ایام حیات ارادهٔ حج بیت الله الحرام وادراک سعادت زیارت وطواف مدینهٔ مشرفهٔ حضرت خیر الانام وروضات مقدسهٔ
ائمهٔ کرام علیهم السلام نموده عزیمت آن سفر مبارک کرده در مابین شام ویثرب مزاج وهاجش از جادهٔ استقامت واعتدال منحرف گشته
بریاض قدس خرامید ولد ارشدش دهم بیگ که توفیق مرافقت وهمراهی پدر بزرگوار یافته بود نعش مطهر آن نیکوسیر را در همانجا که بقلعه
حیدر مشهور ومعروف است مدفون ساخت تا آنکه در سالی که مغفرت پناه معصوم بیگ صفوی متوجه آن سفر خیر اثر گشت ومیرک بیگ پسر
بزرگتر مرحوم مذکور همراه بود جسد شریف پدر را از آن مکان بیرون آورده بمدینهٔ طیبه نقل نموده در جوار ائمهٔ بقیع علیهم السلام مدفون
ساخت واولاد گرامی آنجناب که در حین وفات در قید حیات بودند ومسود اوراق را فی الجمله تعارفی بحال ایشان بود پنج نفر بودند وهرچند گذارش

خطهٔ اردوباد متعلق گشته سایهٔ اقبال بر مفارق متوطنان آن بلدهٔ طیبه گستردند که تا تعمیر قلعهٔ ایروان و بازگشتن امرا و لشکریان چند
روزی در آنمقام بعیش و عشرت پیرا بوده بعد از فراغ خاطر از مهام قلعهٔ مزبور عنان نصرت نشان بتسخیر ولایت شیروان
معطوف دارند انشاء الله وحده العزیز

ذکر توجه موکب همایون بخطهٔ دلپذیر اردوباد و خاطر از مهمات آذربایجان پرداختن و رایات اقبال بتسخیر شیروان افراختن

اردوباد قصبه ایست بغایت دلگشا و دلنشین در جانب شمالی آب ارس که سخن پرداز خطهٔ شیراز خواجه حافظ در مدح سواحل طیبه نزهت
فزایش فرموده (شعر) ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
در دامنهٔ کوه قپان واقع شده در کمال نزهت و خرمی بلطافت و عذوبت هوا، و باغات و بساتین میوه دار و چشمه های خوشگوار شهرهٔ آفاقست
هیچ منزلی و سرزمینی نیست که چشمه آبی در نهایت لطافت و سردی در آنجا نبوده باشد مردم آنجا بتشیع فطری و خلوص عقیدت و دوستداری
خاندان کرامت و ولایت صفویه مشهور و معروفند چنانچه در زمان تسلط رومیه چند مرتبه بدین جهت قتل عام یافتند و خرابی تمام بآن بلدهٔ جنت
مقام و اختلال باحوال سکنه و اهالی آنجا خصوصاً طبقهٔ علیهٔ نصیریهٔ طوسیه که از احفاد استاد البشر عقل حادی عشر خواجه نصیر الملة والدین
طوسی روح الله روحه اند راه یافت و درین هنگام که آن اختلال بنیروی اقبال خسروی بهال زوال پذیرفت منظور نظر عنایات شاهانه
گشته از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل ولایت آذربایجان محسود اماثل و اقران اند و چون آصف جم اقتدار و اعتماد
الدوله غفران دثار حاتم بیگ از آن سلسلهٔ علیه است و راقم حروف را بنابر طول مدت معاشرت و همصحبتی و طریقهٔ اخلاص و نمکخوردگی
آن عالیجناب فلک احترام ناگزیر بود که در اینمقام برخی از احوال سعادت منوال آن سلسلهٔ علیه بقلم اخلاص در صحیفهٔ بیان نگارد القصه
آن طبقهٔ رفیعه از فضایل و کمالات عقلیه و نقلیه جد بزرگوار بی بهره نیستند شیخ علی نقی کمره در مدح آن صاحب اقبال در رشتهٔ نظم کشیده ابیات
بلند و معانی دلپسند بسیار دارد از آنجمله این بیت مناسب این مقام است (بیت) تا ابد بارور میوهٔ فضلند و هنر هر خس و خاری
که در خطهٔ اردوباد اند اکثر ایشان بحلیهٔ صلاح و پرهیزکاری و زیور قابلیت و استعداد ذاتی و سلامت نفس و اخلاق حمیده آراسته
و پیراسته همواره مرجع و ملجاء عموم مردم آن دیار بوده اند و آن دستور رفیع مقدار صاحب دولتی بود بمکارم اخلاق ستوده موصوف و
عالیمرتبتی بسلامت نفس و نیک اندیشی خلایق مشهور و معروف از وفور قابلیت و کاردانی برتبهٔ وزارت دیوان اعلی معزز و سربلند گشته
قریب به بیست سال مسند وزارت دیوان و حل و عقد امور جهانیان بذات ملک صفاتش آراستگی داشت و همواره پرتو انوار تربیت و
عاطفت شاهانه بر وجنات احوالش تافته روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش بلندی میگرفت طبع دربارش کام بخش کافهٔ انام و دربار سعادت
مدارش مرجع خاص و عام و مهام ممالک باصابت رای ملک آرایش منتظم و مشید و امور خلایق و برایا بحسن کیاست و کاردانی آن مهر
سپهر کامرانی بر وجه دلخواه ممهد هرگز در مدت عمل بخواست و طلب عنف راضی نبود و آزار و اضرار موری در خاطر خطیر آن آصف
سلیمان منزلت خطور ننمود القصه خامهٔ سخن گذار در تبیین حالات پسندیده آن وزیر صایب رای بعجز و قصور معترف است و منزویان گوشهٔ
اندیشه از تفکر اوصاف حلیهٔ آن دستور ملک آرای در زاویهٔ خمول و ناکامی معتکف که اگر در اینباب خوض رود سخن بدرازی کشد لهذا
در این مقام بهمین قدر اکتفا نمود و آن دستور ستوده سیر خلف صدق مرحوم ملک بهرام است و او بزرگی بود کریم الذات و گزیده
پسندیده صفات در زمان سلاطین ماضیه بر نهج آبا و اجداد بر مسند عز و شرف متمکن و آثار نجابت و بزرگی از ناصیهٔ احوالش ظاهر و نمایان بود

داشته‌اند خصومت و نزاع میانهٔ دو پادشاه والاجاه موجب خرابی مملکت و تفرقهٔ احوال عجزه و زیردستان و ریختن خونهای
خلایق است و التماس نموده بود که بجهت حصول نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی بساط کلفت را درنوردیده با پادشاه ذیجاه روم بادی الفت و وفاق
گردند که از این طرف نیز دولتمندان خیراندیش خصوصاً درویش پاشا وزیر اعظم باعث صلح شده بهر طریق رضای خاطر اشرف بوده
باشد این امر خیرانجام را فیصل میدهند از این طرف جواب عرایض همیون خان برین نهج قلمی شد که بر او و سفیدریشان خانوادهٔ آل عثمان
ظاهر است که میانهٔ حضرت شاه جنت‌مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان و پسرش سلطان سلیم ضوابط عهد و پیمان موکد بایمان
استحکام یافته بود که نسلاً بعد نسل میانهٔ این دو سلسله مخالفت نبوده باشد بعد از واقعهٔ ناگزیر شاه جنت‌مکان بمجرد اندک اختلالی که بجهت
منازعه او یماقات در میانهٔ قزلباش واقع بود رومیان فرصت یافته بجهتی نقض عهود و پیمان کرده مملکت موروثی ما را بغصب متصرف شدند
و اکنون ما طالب حق موروث خودیم اگر فرمانفرمای ممالک روم عهد پدران منظور داشته در مقام الفت باشد دستور و سرحد متقاعده
آن زمان معتبر کرده ما نیز بجهت رفاه حال خلایق و عباد الله از طریق خصومت و عناد عدول نموده بمسالک مسالک دوستی و اتحاد میکردیم
و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت بوده باشد توکل بالطاف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز نمیداریم آنچه حضرت باری تعالی
خواسته باشد چنان خواهد شد و مقدرات ازلی را از ظهور چاره نیست و امیدواریم که برحسب الحق یعلو و لا یعلی علیه بمطلب خود
فایز گردیم (دیگری) از سوانح اقبال آنست که چون در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه تسخیر گنجه و قراباغ بود از
جماعت روسیه فوجی بتاخت آمده چند قریه از قراء کوچه دنگیز که بامیر گونه خان متعلق بود غارت نموده بودند درین حال امیرگونه خان
با اتباع خود و جنود آراسته بتاخت و غارت الکاء رومیان رفته تا حوالی خفه وان و عادلجوز تاخت کرده سالماً غانماً بازگردید از امرا
اکراد محمودی که در آن سرحد متشخصند عبدالله بیک حاکم خوشاب و زینل خان حاکم قلعه حصار و مصطفی بیک حاکم ماکو و زینل بیک حاکم چورس
و ایلچیان میران سنجق آن طرف مثل میر شرف حاکم جزیره و ضیاءالدین خان [illegible] حاکم تبلیس و زکریا خان حکاری بنابر اظهار دولتخواهی
و انجاح مطالب و مقاصد خود نزد امیرگونه خان آمده باتفاق او بدرگاه جهان‌پناه آمدند و بوساطت خان مذکور در حدود نخچوان سعادت
بساطبوسی دریافتند امیرگونه خان بجانب ایروان رخصت یافت و امرا و ایلچیان مذکور مشمول الطاف و احسان گشته حکومت چورس
بدستور بزینل بیک و ماکو بمصطفی بیک شفقت شده مبلغ دویست تومان شاهی عراقی زر نقد بانعام فرمودند و عبدالله بیک بعد از
فوت سلیمان بیک برادر خود میر عشیرت و حاکم خوشاب شده بود و زینل خان عمزادهٔ او که با سلیمان بیک معاند بود و قراحصار را بعنف از او
گرفته بود و چون بعد از وقوع محاربهٔ چغال اغلی و انهزام او زینل خان مذکور التجا بظلال عاطفت شاهی آورده در سلماس بپایهٔ سریر اعلی آمده
منشور ایالت آن قوم و حکومت خوشاب که سنجق میر عشیرت آن قبیله است باسم او شرف صدور دریافته بود و بدین جهت میانهٔ عمزادها مناقشه بود
درین اوقات که هردو شعار شاهی‌سیونی ظاهر ساخته بدرگاه گیتی‌پناه آمدند مقرر شد که میانهٔ عمزادها صلح واقع شده الکاء موروثی
حسب الصلاح ریش‌سفیدان اکراد میانهٔ ایشان منقسم گردد عظماء اکراد حسب الفرموده عمل نموده وثیقه در آن باب برضای طرفین در قلم آورده
بنظر اقدس رسانیدند و حکم همایون بر طبق آن باسم هر یک شرف نفاذ یافت تا زینل خان روزی چند با عبدالله بیک گرگ آشتی کرده
بالاخره فیمابین باز فساد مفسدان که هیچ طبقه خالی از آن نیستند و طبقهٔ اکراد از همه بیش در مفسدت تازه در پیشند مواد نزاع
در هیجان آمده قلعهٔ خوشاب بتصرف زینل خان درآمد و شرح آن عنقریب رقم‌زدهٔ کلک بیان میگردد بالجمله عنایت خسروانه امرا اکراد
و ایلچیان مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز فرموده جهة میر شرف و زکریا خان و ضیاءالدین خان خلاع فاخره و تنسوقات لایقه ارسال
داشتند و همگی آن گروه مسرور و خوشدل رخصت انصراف یافته روانه شدند بعد از رفتن ایشان ارادهٔ خاطر اشرف بسیر و گشت

سال بیستم جلوس شاه عباس اول

و اسلحه و یراق قلعه لوری و توماتوس مقرر شد که به قلعه ایروان نقل شود و چون خاطر انور از مهام آنصوب فراغت یافت مظفر و منصور لوای معاودت افراخته کوچ فرمودند و چون همیشه تسخیر ولایت شیروان و قلعه ایروان در ضمیر الهام پذیر رسوخ داشت رای جهان آرا اقتضای آن کرد که متوجه سرحد ایروان گشته تعمیر قلعه آنجا بفرمایند و بعد از فراغ خاطر از آن امر هرگاه مشخص شود که درین سال حرکت لشکر روم بدین مرز و بوم واقع نخواهد شد و در میان شیروان از مدد و کومک مایوس گردند عنان نصرت نشان بدانصوب انعطاف یافته در زمستان اینسال بتوفیق حضرت ذوالجلال بفتح و تسخیر قلاع شیروان پردازند بدین عزیمت والا عنان فیروزی عنان از راه جبال آخسته آباد که راهی بود در نهایت صعوبت و از کثرت درخت و جنگل و بیشه آفتاب را مجال تابیدن بآن سرزمین نیست و نشیب و فرازش مصداق این معنی افتاده (بیت) کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر   کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان   ضیق طریق بمثابه که در اکثر جاها یک سوار بصد تشویش عبور مینمود متوجه شدند طبقات لشکر را بچند قسم منقسم فرموده هر روز یک گروه کوچ میکردند مجملاً قریب بده روز تمامت سپاه منصور از آن راه عبور نموده در کوکچه دنگیز مجتمع گشتند (دیگر) از سوانح اینسال که در هنگام فتح قلعه گنجه بظهور پیوست که امیر ابوالولی انجو شیرازی بجهت خویشتن داری و مسامحات که از سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط وجوه شرعیه مینمود و ملازمان بی اطلاع او جسارت و دلیری کرده در وجوه متعلقه بسرکار حضرت امام الجن والانس تصرفات کرده بودند از منصب عالی صدارت معزول گشته قاضی خان ولد میرزا برهان که از اجله سادات عظیم القدر سیفی حسنی قزوینی و از اقوام قاضی جهان وزیر حضرت شاه جنت مکان بود بدین رتبه عالی سربلندی یافت و بعضی محال عراق که معظم آن دارالسلطنه اصفهان و یزد و قم و کاشان بود سرفراز نموده بمیر جلال الدین حسن صلائی صفهانی که سید فاضل صاحب سخن از سادات شهرستان اصفهان بود و آباء و اجداد عظامش همیشه در این دودمان قدس نشان بمناصب عالیه اختصاص داشته اند تفویض یافت

گفتار در تعمیر قلعه ایروان و حالات متنوعه که قبل از عزیمت یورش شیروان سمت وقوع یافت

چون موکب ظفرنشان در کوکچه دنگیز نزول اجلال فرموده عساکر منصوره فوج فوج بر درگاه خلایق پناه جمع آمدند اکثر امرای عظام و طبقات لشکر ظفر فرجام سوای الله ویردیخان و بعضی از خاصان درگاه و مقربان بساط اقدس که حسب الامر موده در رکاب اشرف توقف فرمودند مابقی بتعمیر قلعه ایروان مامور گشته بسرکاری الله قلی بیگ قورچی باشی متوجه انجام آنخدمت شدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی با وفور نشاط و شمول انبساط از ساحل دریای کوکچه عبور فرموده سیر کنان و صید افکنان از راه سیسجان بطرف نخجوان توجه فرموده در خلال اینحال عورتی گرجیه مسماة بکلچهره که در زمان حضرت شاه جنت مکان از خدمت منسوبان این دودمان و بعد از سوانح واقعه ناگزیر آنحضرت همراه سیمون خان بگرجستان رفته بوده و چون سیمون خان چنانچه در این اوراق سبق ذکر یافته گرفتار رومیان گشته او را باستنبول بردند مخدرات آن سلسله که بانوی مذکوره را باستنبول فرستاده بودند که در خدمت او بوده بلوازم پرستاری قیام نماید و عورت مزبوره بتقریبات بخدمت والده محترمه سلطان محمد خان خواندکار روم مشهور بوالده سلطان که در امور سلطنت آن دودمان صاحب اختیار بود در رسیده بنابر طرز دانی و آداب خدمت نزد او راه یافته چندگاه در استنبول میبوده در اینوقت بتحریک وزرا و ارکان دولت سلطان روم بتخصیص درویش پاشا وزیر اعظم باتفاق یکی از چاوشان رومی از جانب سیمون خان بدرگاه سعادت نشان آمده عرایض آورد و حاصل کلام آنکه همیشه سلاطین عالی آئین امنیت عالم و ترفیه احوال امم را بر مطالب عالیه دنیوی راجح و مقدم داشته اند

سپردند و دو سه روز با اهل اردوی معلی معامله پرداخته الاغ باری و سواری سرانجام نموده همگی با خانه کوچ از قلعه بیرون آمدند و علیقلی خان حسب الفرمان قضا جریان جمعی از غازیان شاملو و تفنگچیان را در قلعه گذاشته خود باتفاق پاشا و معتبران قوم باردوی کیهان پوی آمده در آلکیت چاپی پاشا و رفقا سعادت آستان بوسی دریافته بنوازشات خسروانه سرافراز شدند و خلاع فاخره بهمگی ایشان علی قدر مراتبهم عنایت شد چند نفری که اراده توقف نمودند بمقاصد ارجمند فایز گردیدند پاشا و جمعی که رفتنی بودند چند نفر از ملازمان درگاه بقلاوزی ایشان مأمور گشته سالماً غانماً بسر حد رسانیدند و حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه قلعه شده نیک و بد آنرا بنظر احتیاط درآوردند قلعه تفلیس قلعه ایست در دامنه کوهی بلند واقع شده از یکطرف که نارین قلعه در آنجاست سر بثریا افراخته آب رودخانه کر اگرچه از جانب غربی آمده بطرف شرقی میرود و در حوالی شیروان آب رودخانه ارس بهم پیوسته بدریای خزر میریزد اما بحوالی تفلیس که میرسد پیچیده شده گویا از شمال آمده بجنوب میرود و در آن حوالی قلعه از سمت جنوب گردیده بجانب شرقی میافتد و در حریم شهر و قلعه که آب میگذرد زمین سنگ بستی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده تخته پلی در کمال استحکام در آنجا ترتیب داده اند که از تفلیس بولایت گرجستان از آن تخته پل تردد مینمایند و رودخانه با آن عظمت که از انهار مشهوره آفاق است از زیر آن تخته پل میگذرد و شهر تفلیس در جانب غربی آن تخته پل افتاده و چشمهای بسیار و عیون بیشمار از آن کوه جریان مییابد که قریب بهفتاد هشتاد چشمه آن آب گرم است و در زمان قدیم هر یک از سلاطین اسلامی و کفره گرجی بر بالای آبهای گرم گنبدها عمارت کرده استحکام نموده اند و حمام مردم آن شهر منحصر در آن است چند حمام در درون قلعه و بسیاری در بیرون است و الیوم قریب بسی چهل حمام بحال خود بود که بعضی دایر و بعضی استعداد دایر بودن داشت ارتفاع بروج قلعه بمثابه ایست که با فلک الافلاک دعوی محاذات مینماید و از هیچ طرف سلاطین آفاق را تسلط بر آن قلعه متصور نیست زیرا که از سه طرف آن کوههای بلند سر بفلک افراخته و یکطرف آب رودخانه کر میگذرد و بدین جهت مکانی که محل اقامت و نزول لشکر تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست والحق بدست درآمدن چنین حصن حصینی که فی الحقیقه ستون ولایت گرجستان و شیروان است باین آسانی جز بتأیید آسمانی و توفیق سبحانی و نیروی اقبال حضرت اعلی خاقانی نتواند بود چه سکنه آن شهر اکثر نصاری ارمنی و گرجی و قلیلی مسلمان نیز هستند کلیسیا و معبد نصاری که اکثر قدیم است در آن شهر و نواحی آن بسیار است (از سوانح) آن ایام که در اثنای نهضت همایون بطرف گرجستان اتفاق افتاد قضیه فوت کرکین خان ولد سیمون خان والی کارتیل است که جمعی از معتمدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده از آن واقعه خبر نمودند حضرت اعلی آمدها را نوازش فرموده لوارصاب خان پسر او را که در آن وقت چهارده ساله بود (مصراع) چون مه چارده در حسن تمام بجای والد بحکومت ملک موروث و لقب ارجمند فرزندی سربلندی یافته احکام شفقت آمیز و خلاع فاخره جهة او و مخدرات استار آن سلسله ارسال داشته از زمره مقربان بساط اقدس محمد بیگ بیگدلی شاملو را بدان صوب فرستادند که پرسش بازماندگان کرده بشفقت و عاطفت شاهانه مطمئن و امیدوار گردانند و او حسب الفرموده عمل نموده در همان چند روز از گرجستان عود نموده اکثر میرزادها و ازناوران گرجی همراه او بپایه سریر اعلی آمده بسعادت آستان بوسی سرافراز و بروابط خاص ممتاز شدند مواد اعتضاد و استظهار گرجیان آن سلسله بلطف و شفقت خسرو کامکار عالی نژاد سمت ازدیاد پذیرفت و حضرت اعلی از شمول عاطفت و بنده پروری میرزادهای گرجی را علی قدر مراتبهم بتفقدات شاهانه و عطایای پادشاهانه نواخته و حاجات ایشان را برونق دلخواه ساخته همگی را خوشدل و شادمان روانه اوطان گردانیدند و بجهت لوارصاب خان دیگر باره خلاع فاخره و تنسوقات وافره فرستاده بمواعید دلپذیر شاهانه امیدوار گردانیدند و حکومت تفلیس و کوتوالی قلعه بمحمد سلطان شمس الدینلو مشهور بدلو محمد تفویض یافته جمعی از تفنگچیان خاصه شریفه را تعیین فرمودند که همراه محمد سلطان در آن قلعه بوده بمحارست قیام نمایند و اسباب

تعریف قلعه تفلیس

فرستادن محمد بیک بگرجستان

سال بیستم جلوس شاه عباس اول

که بعد از فتح قلعهٔ گنجه و تسخیر ملکت قراباغ بظهور پیوست

بعد از فتح و تسخیر قلعه گنجه چون از حسینخان قاجار اطوار ناهنجار بظهور آمده مردم قراباغ از سلوک ناهموار او شکوه میکردند و رای
معدلت اقتضا او را از نظر اعتبار انداخته بود ایالت آنولایت بمحمدخان زیاد اغلی قاجار که برخی از احوال او در قضایای سالهای گذشته
مرقوم قلم بیان گردیده مرحمت شد و بعد از انتظام مهام قراباغ همت والانهمت بتسخیر قلعهٔ لوری و تفلیس و توماتوس مصروف گشته موکب
اقبال متوجه آنحدود شد و چون حسنا باد محل نزول اردوی گردون شکوه گردید بنوعی رعب و هراس در دلهای مستحفظان قلاع مذکور
استیلا یافته بود که خیال مخالفت و قلعه داری در مخیله هیچکس نمیگنجید نخست محمد پاشا قره اقلو حاکم قلعهٔ لوری که تا غایت در راه دولت
خواهی رومیه ثبات قدم ورزیده مطلقا از جادهٔ متابعت آن قوم عدول و انحراف جایز نمیداشت بی اختیار کسان اعتمادی بپایه سریر اعلی
فرستاده بتوسط محمد بیک بیگدلی شاملو که از خاص درگاه بود عرض استکانت و بندگی نموده زبان اعتذار بکلمهٔ استغفار گشاده و عرضه
داشت نمود که اگر عفو شهریار کامکار شامل حال این خاکسار گشته بجرایم سابق مورد عقوبت نگردد پی قدم ساخته بخاک بوسی آن درگاه
میآیم چون صدق قول او بر ضمیر منیر فیض تاثیر آنخسرو جرم بخش پوزش پذیر پرتو ظهور انداخت فرستادهای او را بمواعید شاهانه نوید
دادند و او مژده بخشایش یافته با دلی پر از امید و بیم قاصد آن کعبهٔ آمال گشته داخل اردوی معلی شد و بوساطت امرا و مقربان
بمجالست مجلس بهشت آئین مستسعد گردیده منظور نظر عنایت و عاطفت گشت و بخلاع فاخرهٔ شاهی از تاج و کمر مرصع و اشتر و زین مرصع و سایر
تشریفات و تفقدات معزز و مباهی گردید و کلید قلعهٔ لوری را بمنسوبان درگاه سپرده از جانب اشرف کس بجهت محافظت قلعه و ضبط
توپخانه و یراق تعیین یافت و چون خاطر انور از قلعهٔ لوری جمع گردید نهضت همایون بجانب تفلیس و توماتوس تصمیم یافت در خلال این احوال عرایض
ضراعت آئین از جانب قلعه توماتوس رسیده استدعا نمودند که اگر از جانب لشکر ظفر اثر قزلباش آسیبی بایشان نرسد و از صرصر غضب قیامت
اثر پادشاهی ایمن بوده باشند قلعه را سپرده روی عجز و افتقار بدرگاه سپهر اقتدار میآورند حسب الحکم خسروانه منشور استمالت مبنی بر عواطف شاهانه
بآنجماعت ارسال فرموده اشاره نمودند که هر کس از ایشان ارادهٔ بودن ایندیار داشته باشد علوفه و تیماری که در زمان رومیه داشته
باشند مضاعف آن عنایت میشود و هر کس عزیمت رفتن دیار روم نماید با اهل و عیال و ارزاق و اموال روانه گردد که هیچوجه از لشکریان
مضرت و آسیبی بایشان نرسد جماعت اروام مستحفظان قلعهٔ توماتوس این معنی را سرمایهٔ نجات دانسته بکلی روی امید بدرگاه جهان پناه
آورده بخلاع فاخره و نوازشات وافره مخصوص گشته جمعی که ارادهٔ رفتن داشتند کس همراه کرده سالماً غانماً روانه نمودند و بعضی که توقف
اختیار کردند بمنتهای مطلب خود فایز گردیدند و چون رودخانهٔ آل کیت حدود گرجستان مضرب سرادقات عظمت و اجلال گردید عبداللطیف
پاشا حاکم تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیه که در آن قلعه بودند نتایج لطف و قهر پادشاهی را از حال مردم گنجه و لوری و توماتوس قیاس
نموده بدلالت بخت بیدار کس خود را با عریضهٔ ضراعت نشان بخدمت اشرف فرستاده همین استدعا نمودند ملتمس ایشان بعز انجاح مقرون
گشته حکم همایون مبنی بر استمالت و قبول استیمان باسم پاشای مزبور و عظما آنقوم عز صدور یافته مصحوب حسین بیک جارچی باشی قورد و اقلو
فرستادند پاشا و آنجماعت بمضمون آن منشور سعادت اطلاع حاصل نموده اگرچه بر ایشان واضح بود که در مواعید شاهانه شایبهٔ خلافی نیست
و بهر کس امان داده اند از مضرت و آسیب گروه قزلباش ایمن اند لیکن بمقتضای آیهٔ کریمهٔ و لیطمئن قلبی بجهت اطمینان قلوب قوم و عزت و اعتبار
خود و استیناس از آن قلعه که از حصین مشهورهٔ آفاق است از دیگر قلاع التماس نمودند که یکی از امرای عالیقدر بپای قلعه آید که قلعه را باو سپرده
بوساطت او بخدمت اشرف رسند حضرت اعلی شاهی ظل الهی علیقلی خان شاملو را بدین خدمت مامور فرموده بجانب تفلیس فرستادند
و چون خان مذکور بقلعه قریب شد عبداللطیف پاشا و آقایان بلوازم استقبال قیام نموده نهایت اطاعت و انقیاد بظهور آورده قلعه را بعلیقلیخان
سپردند

کارزار درکارند و آنحضرت از شمول بنده پروری هر یک از آن دلیران رزم آزما را به ده قلعه برابر میدانند در جنگ قلعه ضایع شوند و قورچی باشی را مورد اعتراض گردانیده خطابهای عتاب آمیز فرمودند الحاصل نهایت جلادت و مردانگی در آن روز از قورچیان عظام صدور یافته با وجود آنهمه مضرب و آسیب که از توپ و تفنگ و قاروره های آتش بدیشان رسید برج را از دست نداده بضرب شمشیر و زور بازوی مردانگی نگاه داشتند و روز دیگر چندکس از قلعه برون آمده بتقریر کردند که در این جنگ تا موازی یکصد و پنجاه نفر از رومیان زخمدار گشته تا هفتاد و هشتاد نفر بقتل آمده بودند و غلامان خاصّهٔ شریفه نیز از سیبهٔ خود هجوم آورده دو سه برج از بروج شیر حاجی گرفته شروع در تخریب و انهدام دیوار اصل قلعه کردند رومیان قوّت و قدرت سپاه منصور و ضعف خود در امشاهده نمودند و در عرض چهار ماه که محصور گشته قلعه داری کردند از هیچ طرف مددی بایشان نرسیده و از اطراف و جوانب بلا را بر خود محیط یافته چاره جوی شدند امّا حاکم قلعه که محمّد پاشا نام داشت رومیّه را بمصادمه و قلعه داری ترغیب و تحریص مینمود تا آنکه کار از دست رفته جنود اقبال از برجهای شیر حاجی که گرفته قدم مردانگی پیشتر نهادند و هرچند رومیان در مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد و فوجی از افواج قاهره مردانه بر بروج قلعه عروج نمود دو سه برج متین معتبر بدست غازیان و غلامان در آمد محصوران یکبار فریاد الامان بر آورده کس بخدمت اشرف فرستاده استدعای عفو تقصیرات و بی ادبیها کردند چون در اوّل حال حجّت بر ایشان تمام شده و عصیان و بی ادبی آنقوم از حدّ اعتدال تجاوز نموده حضرت اعلی زیاده تعاقب بسخنان ایشان نفرمودند روز دیگر که دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر [۱۰۱۵] بود پاشا و عطار و رومیّه بیرون آمده سجدهٔ خجالت بتقدیم رسانیدند و در آن شب رخصت معاودت یافته بمنازل خود رفتند تا دست از حراست قلعه باز داشته مفاتیح دروب را بغلامان خاصّهٔ شریفه سپردند و حسب الامر اشرف قرچقای بیک با گروه غلامان در آنشب پاس قلعه داشته روز دیگر اهل قلعه را نام نویس کردند و گروه گروه را بنظر اشرف در میآوردند و هر گروهی را بجمعی از غازیان و غلامان سپردند که اموال و اسباب ایشانرا بحیطهٔ ضبط در آورده مبارزان جنود اقبال علی قدر مراتبهم قسمت نمودند و پاشا چون تبریزی الاصل بود که در اوان طفولیت بمیانهٔ رومیّه افتاده در خدمت احمد پاشا حاکم وان نشو و نما یافته بسعی و تربیت او برتبهٔ ایالت و پاشائی رسیده بود تبریزیان از وفور عقیدت استدعا داشتند که او را بدست ایشان دهند که بجزا و سزا رسانند پسران رستم سلطان سوکلن نیز همین اراده داشتند که او را بخون پدر قصاص نمایند امّا حضرت اعلی مراعات جانب سیادت را اهم و الزم دانسته او را بمازندرانیان سپردند و ایشان او را بوجه شرع در عوض خون آن عزیز بجایگاه قصاص کردند و چند نفر که قبل از تسخیر قلعه شاهی سیونی اظهار کرده بیرون آمده بودند بخشش و نوازش یافته بقیّهٔ سپاه که رفقای غازیان ظفر پناه شدند چون ارادهٔ ازلی بافنا و اعدام آنطایفه غدار تعلّق پذیرفته بود و بعضی از مردم آنه یا رحرام نمکی کرده ملازمت رومیّه اختیار نموده داخل آن گروه شده بودند آتش خشم پادشاهی درباره آن گروه بنوعی مشتعل گشته بود که جز بخون آن خون گرفتگان انطفا نمی پذیرفت لهذا در یورت حسن چای بفرمان همایون قضا و حکم تقدیر بقتل آنگروه پرداخته عموم آنطایفه عرضهٔ تیغ فنا گشته قریب دو هزار و پانصد کس را تیغ انتقام گذرانیدند در آنمنزل پر وحشت از کشته پشته ها پدید آمد قلیلی که سمت نوکری و اسم و رسمی نداشتند مورد ترحم گشته نجات یافتند مستعدان اردو تاریخهای مرغوب جهت فتح قلعه یافته در رشتهٔ نظم کشیدند از آنجمله ضیا نور اللهای نوادهٔ میرزا احمد کفرانی اصفهانی که شاعر شیرین سخن خوش طبیعت است این تاریخ یافته بود و ثبت افتاده فی الواقع بنوعی که در ضمیر ضیا را تاثیرش پرتو انداخته بود بحیز ظهور آمده فتح این قلعه کلید فتح شماخی گردید (تاریخ) منّت خدایرا که باقبال بیزوال ملک شه زمین و زمان در فراخی است

از بسکه نصرت از پی نصرت همی رسید تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است

فتح قلعه گنجه

(کلید شماخی) توضیحاً جمله ۱۰۱۵ مادهٔ تاریخ فتح گنجه است

ذکر وقایع و حالات متنوعه و بدست در آمدن قلاع لوری و تفلیس و تومانیس و قضایا

که بعد از

کرامی در جنب مزار شیخ نظامی نزول اجلال داشت در همان منزل بلوازم عید نوروز و مراسم آن روز فیروز قیام نموده چند روز
بساط عشرت گسترانیده داد عیش و خرمی دادند و بعد از فراغ از جشن نوروزی متوجه امر قلعه گیری گشته از آن یورت کوچ کرده در پای
قلعه نزول نمودند و سیبها قسمت کرده طبقات لشکر هرکدام مورچل خود قرار داده آمدند و روز بروز عساکر فیروزی آثر که بمنازل خود رفته بودند
فوج فوج بپایهٔ سریر اعلی آمده بامر محاصره و خدمات مرجوعه اقدام مینمودند و توپچیان نیز شروع در توپ ریختن کردند و اهل قلعه در لجاج
و عناد اصرار نموده در مدافعه و قلعه داری میکوشیدند و توپ و تفنگ و بادلیج باردوی همایون ریخته آنچه کمال سعی بود در امر قلعه
داری از ایشان بظهور می پیوست و بجهة آنکه فیمابین ایشان و لشکر قزلباش ابواب صلاح بالکلیه مسدود گشته رومیه در جنگ و جدال ساعی
باشند رستم سلطان سوکلن ذو القدر را که چنانچه سبق ذکر یافته دو سال بود در جنگ گرفتار گشته در قلعه محبوس بود در حین محاصره بقتل آوردند
و یکی از سادات عظام عالی نسب مازندران که نسبت قرابت بسلسلهٔ میر بزرگ جد مادری اشرف داشت و برحسب تقدیرات آسمانی در بلدهٔ
گنجه واقع گشته معزز و محترم میبود و رومیه بقلعه برده بودند در اینوقت از ادبار و بخت برگشتگی آن سید عزیز بیگناه را بهمان نسبت مقتول
ساختند چون حضرت مفتح الابواب که بخشایندهٔ بهمت و گشایندهٔ درهای بخت و سعادت است ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار فرخنده
آثار همایون گشاده مقالید سلطنت و جهانداری و مفاتیح عظمت و کامکاری نموده ای والله یؤید بنصره من یشاء بکف کفایت
و قبضهٔ درایت اولیاء دولت ارجمند منسوبان سلطنت ابد پیوند داده صلاه اثری بر سعی و اهتمام آنطایفه مترتب نگشت و عاقبت الامر
بشآمت لجاج و خذلان گرفتار آمده بجزای اعمال ناصواب رسیدند تفصیل این اجمال و تبیین اینمقال آنکه عساکر بهرام انتقام که بمحاصره
قیام داشتند حسب الفرمان قضا جریان تا اتمام توپ سیبها را تا حوالی خندق که محل توپ انداختن بود پیش برده جوالها ترتیب دادند
و تا قرب سه ماه بین الجانبین آتش رزم و پیکار اشتعال داشت یکمرتبه رومیه جلادت ورزیده بسیبهٔ ذو الفقار خان ریخته مردم او غافل
بودند بقدر دستبردی نموده چند کس را ضایع کردند و یکدو مرتبهٔ دیگر بسیبهٔ خنجان استاجلو بیرون آمده جنگها کردند اما کاری نساخته
خایب و خاسر بازگردیدند در ماه چهارم که توپهای بزرگ ترتیب یافته بود در محل مناسب نصب نموده شروع در توپ انداختن کرده تزلزل
در بنیان بروج و باره انداختند در خلال اینحال الله ویردیخان نیز با لشکر فارس رسیده در طرف شرقی قلعه منزل گزید و از آنجا سیبه
پیش برده از اطراف و جوانب کار بر محصوران تنگ شد و مبارزان جنود اقبال از قورچیان و غلامان و غیر ذلک نقبها از خندق گذرانیده
بزیر بروج و باره رسانیدند و از یکطرف قریب بپانصد ذرع دیوار حصار قلعه را خالی کرده چوبها و ستونها استوار نموده آتش در آنها
زدند و ستونها سوخته سراسر دیوار انهدام پذیرفته رخنها پدید آمد و رومیان هجوم آورده هرچند سعی نمودند که سد آن رخنها نمایند
از آسیب گلولهٔ تفنگ تفنگچیان فرصت آن نیافتند و توپهای قلعه کوب تزلزل در حصن حصین دولت ایشان انداخته سفیر گلولهٔ آتش
فشان دمبدم پیام اجل میگذارد و از دلیران قلعه گشا اول فوجی از قورچیان عظام برجی از بروج مشیدهٔ قلعه مشهور ببرج چهارطاق
که از سایر بروج محکمتر و اهتمام محصوران در حراست آن بیشتر بود هجوم آورده یورش کردند و محافظان گلولهای تفنگ برمثال تگرگ
بر ایشان میریختند و قورچیان صلابت اندیشه سپر مردانگی بر روی کشیده ببالای برج دویدن آغاز نهادند و رومیان آتش بازیها کرده
قارورهای نفط و باروط بر سر قورچیان میریختند قریب به پنجاه شصت نفر را بعضی رویها و مویها چنان سوخته بود که امرد از ریش دار فرق
نمیشد و چند نفر براه عدم شتافتند مجملا هرچند رومیه سپر ممانعت بر سر کشیده در مدافعه کوشیدند اثری بر آن مترتب نشد و از صباح تا عصر
بر اینمنوال از جانبین جنگ و جدال در کار بود هنگام عصر قورچیان هجوم آورده چند نفر پای بالا نهاده ببرج عروج نموده آن مکان
رفیع را از دست رومیان گرفتند اگرچه اینمعنی موافق مزاج اشرف و مرضی خاطر همایون نبود که تعجیل نموده جوانان کارآمدنی که در معارک

شکست فاحش یافته پشت بمعرکه کرده فرار بر قرار اختیار نمود در کنار آب لاهور هنگام عبور کشتی بانان او را شناخته بقلیج خان حاکم لاهور خبر کردند قلیج خان او را برفق و ملایمت و تعهدات دلخواه مطمئن ساخته نزد خود آورده بعد از وصول موکب همایون فال پادشاهی بنظر رسانیده و شاه سلیم مظفر و منصور باگره مراجعت نموده بر سریر سلطنت و فرمانروائی قرار گرفت سید محمد کرمانی متخلص بمیر فانی در تاریخ اینواقعه گفته (قطعه) شه بلندمکان بحر جود اکبر شاه برفت و طفل تمنا بدهر ماند یتیم سؤال کردم از دل که در صحیفهٔ دهر روا بود که کنم سال فوت شه ترقیم جواب گفت برسم دعا بگوی دبیر بجای اکبر شه پادشاهزاده سلیم تاریخ دیگر خواجه شعیب جوشقانی یافته در سلک نظم کشیده یکی زاید است اما بتعمیه اشعاری بآن کرده (قطعه) ۱۰۱۴ شاه اکبر جلال دولت و دین که ز دار قرب قدر بر فلک خرگاه ماهی عرش او فتاد شکست نوبتش در گذشت از پنجاه نخل شاهیش چون ز پا افتاد گشت تاریخ فوت اکبر شاه از ثقات مسموع شد که جمعی کثیر از فتنه انگیزان جنود سلطان خسرو که زنده گرفتار شده بودند حکم بصلب ایشان صادر گشته همگی را از دار عبرت آویختند شاه سلیم به پسر اعلام نمود که بسیاست گاه مصلوبان رفته آرا سکی لشکر خود در انتفرج نماید سلطان خسرو در جواب گفته که گناه کار من بودم و مستوجب صلب و سیاست منم مرا از دار عبرت میباید آویخت اینها را اغوا کناهی نبود التماس دارم که آنحضرت این گناه کاران را از محنت خجالت و انفعال خلاصی بخشد شاه سلیم برو ترحم نمود و از خونش در گذشت و بچشمانش میل کشید اما بسایر امرا و ارکان دولت پدر که ازو متوهم بوده اراده سلطنت سلطان خسرو داشتند سلوک پسندیده کرده صلاح در مقام انتقام نشد و شاهزاده را بمعتمدان حریم حرم سپرده در آنجا نگاه میداشتند ظاهراً از میل کشیدن آسیب قوی بدیدهٔ شاهزاده نرسیده و از دیدن عاری و عاطل نگشته هرچند تحریر این واقعه مناسبتی بوقایع ایران و حالات ایرانیان که مقصود بالذات است ندارد اما چون از وقایع عظمی بود و آن سلسله را با این دودمان ولایت نشان طریقه آمد شد و ارتباط قدیم هست همانا زیاده بی نسبت نخواهد بود در اتمام صحیفه مورد اعتراض معترضان نخواهد شد

وقایع سال فرخنده مآل یونت ییل ترکی مطابق سنه خمس عشر و الف هجری که سال بیستم جلوس اقدس همایون شاهی است و بیان فتح و تسخیر قلعه گنجه و مآل حال رومیان و سوانح آن زمان فرخنده نشان

سال همایون فال یونت ییل آغاز شد بهار دلگشا عالمیان را از مقدم خسرو نوروز مژده فیروزی و فرخندگی داد و ساحت عرصه جهان از الطاف بهار چون روضه جنان طراوت تازه یافت بتخصیص ولایت دلگشای قراباغ که از رطوبت هوا همیشه بهار و سرسبزی باغ فرح فزایش در صیف و شتا یکقرار چنانچه سخنور نامی شیخ نظامی قدس سره در وصف نزاهت و خرمی آن سرزمین گفته (نظم) خوشا ملک بردع که اقصای وی ندارد بهشتاست بی گل ندی تموزش گل کوهساری دهد زمستان نسیم بهاری دهد همه ساله ریحان او سبز شاخ همیشه در ناز و نعمت فراخ سلطان سرافراز اقلیم چارم با کوکبه جنود آسمانی پای عالم آرائی بر مسند عز و شرف نهاد یعنی یونس آسا از نهانخانه حوت بیرون خرامیده بطربخانه حمل رفت و نوروز فیروز در روز شنبه پانزدهم شهر ذی القعدة الحرام اتفاق افتاد عالم پیر جوانی از سر گرفت (بیت) باز جهان را طرب آغاز شد باد صبا نافه پرداز شد شاهد گل جلوه گری ساز کرد بر همه خوبان جهان ناز کرد پر معان از می چون ارغوان چهره برافروخت چو بخت جوان ارد

سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

(۴۹۸۱)

ارجمند خانی سرافرازی یافت قاعده و قانون گرجیان آنست که هرگاه یکی از سلاطین زادهای آن دودمان بر مسند سلطنت ملک موروث
جلوس نماید یکی از رهبانان که بعرف نصاری مرشد آنقوم باشد با معتبران و سفیدریشان گرجی اتفاق نموده قالیچهٔ زرد و زر گسترده اورا
بر بالای آن قالیچه می نشانند و هرکدام طبقی زر سرخ و سفید بدست گرفته در حینی که آن سلاطین زاده پای بر بالای قالیچه می‌نهد ایشان طبقهای
زر نثار و ایثار مینمایند و پیش او زانو زده کاسه میدهند و او هم بیکان یکان اهل مجلس کاسه میدهد بالجمله گرجیان قالیچهٔ سلطنت بقاعده
و قانون آن سلسله جهت او گسترده طهمورث خان با مرو اشارهٔ خسرو کامکار کامران بر آن قالیچه برآمد گرجیان طبقهای زر بدست گرفته
ارادهٔ نثار داشتند حضرت اعلی بعد از اطلاع بقاعده و آداب مذکور از شمول عاطفت و افزونی التفات امر فرمودند که اول از
جانب اشرف نثار واقع شود بعد از آنکه حضرت اعلی طبق زر و جواهر آورده نثار فرمودند امرا نامدار و حضار محفل ارم تزیین نیز موافقت
نموده هریک علی قدر مراتبهم بلوازم نثار قیام و اقدام نمودند و عظما گرجی نیز نقود احمر و ابیض نثار کرده بقانون مقرر کاسه دادند
و کاسه گرفتند و آن روز جهت تنشیط خاطر و انبساط ضمیر بساط عشرت گسترده با آن طایفه که سرود گفتن و صحبت ایشان خالی از غرابتی
نبود عشرت پیرا بودند و همگی آنقوم بتفقدات شاهانه و خلع فاخرهٔ خسروانه سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند و بعد از رفتن گرجیان
کوچ واقع شده در اول تحویل حوت ظاهر بلدهٔ گنجه حوالی تربت قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره مخیم سرادقات جاه و جلال گردید بر خود از
اینس توپچی باشی را امر فرمودند که قالب توپها را که در برکشاط ترتیب یافته بود آورده شروع در توپ ریختن نماید و قورچیان بیک و بعضی
از امرا و عیان را حکم شد که ملاحظهٔ اطراف و جوانب قلعه کرده محل اقامت اردوی معلی و جاهای سیبه تعیین نماید و نخست بجهة آنکه راه آمد شد
مخالفان از قلعه مسدود کردد در برابر دروازه حصاری ترتیب داده جلیخان موافق و قنبر بیک سلیحدار باشی با جمعی از غلامان و تفنگچیان
بحراست آن مامور گشتند و چند روزی بجهت آوردن قالب توپها و سرانجام اسباب سیبها در همان مکان توقف واقع شده سال باخر رسید
و دیگر باره کوکبهٔ خسرو نوروز عالم افروز گشت **از سوانح اینسال ورود خبر فوت پادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه است**
شرح واقعه آنکه در اینسال پادشاه عالیجاه فرمان فرمای ممالک وسیع المسالک هندوستان در بلدهٔ اکره که مرکز دولت آن دودمان است
مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بمقتضای آیهٔ کریمهٔ **اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون**
معالجات اطبا سود نبخشید و عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی شتافت شاهزادهٔ کامکار نامدار شهزاده سلیم فرزند اکبر حضرت
در همان ایام بعزم ملاقات پدر از اله آباد باکره آمده هنوز در کنار آب اقامت داشت که این واقعهٔ هایله روی داد اکثر امرا و اعیان دولت
بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی و در خدمت جد بزرگوار معزز و گرامی بود تعلق داشتند شیخ فرید بخشی که از
امرا معتبر آن سلسله است و یکدو نفر دیگر از عقلا ارکان دولت پادشاهی مخالفت جمهور امرا و اعیان اختیار نموده بخدمت شاهزاده
سلیم رفته لوازم کورنش تقدیم رسانیدند و بر سایر امرا و ارکان دولت ظاهر شد که با وجود پسر ارشد اکبر تمشیت مهم پسرزاده خالی
از اشکالی نیست ترک آن اراده دور از کار کرده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بر این منوال
مشاهده نمود از اکره فرار نموده بجانب لاهور و پنجاب شتافت شاه سلیم بسرعت برق و باد از عقب پسر ایلغار نمود و سلطان خسرو تا حدود
لاهور رفته جمعی از جنود جغتای و هزاره و بیره بختان افغان و راجپوت و غیرهم از هر طرف با وی پیوسته تا قرب بیست هزار کس بر سر شاهزاده
جمع شده بودند که طلیعهٔ سپاه شاه سلیم که شیخ فرید منقلای آن سپاه بود نمایان شد شاهزاده و متابعان او عطف عنان نموده از طرفین صف
قتال آراسته گشت و فیما بین حربی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج از عقب میرسیدند متابعان شاهزاده
از ستیز و آویز عاجز آمده کذر راه هزیمت پیمودند طایفهٔ راجپوت لخطه ثبات قدم ورزیده بسیاری از آن طبقه بدیار عدم شتافتند شاهزاده

شکست

فوت اکبر پادشاه هند

خود حمل نموده باردوی معلی آورده یکصد من بمبلغ پنجهزار دینار شاهی عباسی بعساکر منصوره مبیع نمایند و در ثانی الحال بجهة بعد مسافت
منفعت رعایا منظور داشته یکصد من بمبلغ یکتومان عراقی قرار یافت و محصلان بتعیین یافته متوجه انجام این خدمت شدند بعد از فراغ
امور مزبور بجانب ارسبار کوچ واقع شده در کنار رود ارس منازل خلف بیک سفره چی واقع در آنجا نزول اجلال فرموده و بجهة
روزه داشتن در آنجا قصد اقامت فرموده ماه صیام را باختتام رسانیدند و در آن منزل منشور عاطفت بجهة رفع حجت و الزام
بجماعت اروام مستحفظان قلعه گنجه مشتمل بر نصایح پادشاهانه ارسال نموده به پاشا و قاضی و مفتی و اعیان سپاه اعلام کردند که ممالک
آذربایجان و شیروان ملک موروث نواب کامیاب همایون ماست که رومیان بعد از ارتحال شاه جنت مکان کم فرصتی نموده نقض
عهد و مواثیق سابقه روا داشته بتغلب متصرف شده بودند و اکنون همت والانهمت باسترداد آن مصروف و معطوف داشته
بهیچ وجه دست از دامن مقصود باز نمیداریم و تا غایت بهر طرف توجه فرموده ایم کامیاب مطلب گشته بفتح و ظفر اختصاص یافته ایم
و جغال اغلی که از جانب سلطان روم سردار شده با لشکر موفور بدین دیار آمد چنانچه مسموع همگنان شده بامداد جنود غیبی انهزام یافت
و در امسال از هیچ طرف مددی متصور نیست که بشما رسد در این صورت ترک مخالفت و قلعه داری کردن شرعا و عقلا بر شما لازم است
طریق آنکه عاقبت اندیشی و تامل عاقلانه در کار خود کرده خود در المهلکه نیندازند و هرکس را تعلقی در اینجا بوده باشد و اراده توقف داشته
باشد از روی اطمینان قلب بدرگاه جهان پناه شتابد که مراحم خسروانه بانجاح مطلب او مبذول افتد و هرکدام اراده رفتن داشته
باشد با اموال و اهل و عیال سالماً غانماً روانه دیار خود گردد که از عساکر منصوره مطلقا مضرت و آسیبی بایشان نمیرسد و اگر پند
سودمند ما را قبول ننموده قلعه بر روی همایون ما بندند و توپ و تفنگ بمعسکر ظفر قرین اندازند بعد از ارتکاب جنگ و جدال و اظهار عناد
و اصرار لجاج توقع و چشم داشت امان که حکم ایمان یاس دارند داشته باشند در اینصورت هرگونه مضرت و آسیبی از لشکر قیامت اثر
بمحصوران قلعه رسد وبال آن در گردن ایشان خواهد بود بعد از ارسال این منشور سعادت از آب ارس عبور نموده بملاحظه آنکه شاید
مردم قلعه از خواب غفلت بیدار گشته طریق امن و سلامت اختیار نمایند با آهستگی کوچ فرموده شکارکنان طی مسافت مینمودند اما آن بیدولتان
گمراه و بخت برگشتگان کینه خواه را خار جهالت و غرور دامنگیر گشته نصایح پادشاهانه و ارشاد مرشدانه را که آویزه گوش گردنکشان روزگار
تواند بود ناشنیده انگاشته درهای قلعه را بستند و ابواب محنت و بلایا بر روی روزگار محصوران گشوده سرانجام اسباب تحصن و قلعه
داری پرداختند و اصلا موعظه و پند در آن قوم سودمند نیفتاد تا آنکه بشآمت لجاج و عناد گرفتار آمده رسید بایشان آنچه رسید چنانچه
از سیاق کلام آینده بوضوح میپیوندد از سوانح آغر اینسال که در اثنای طی طریق قراباغ بظهور پیوست تفویض ایالت گرجستان کاخت است
بطهمورث نبیره الکسندر خان شرح واقعه آنکه چون کورک چاپی محل نزول موکب شاهی گردید از نامداران عظام گرجی که با کستندیل خان خلاف
ورزیده در دفع او سعی کرده بودند بدرگاه عالم پناه آمده اظهار اطاعت و انقیاد اوامر پادشاهی و استدعا عفو تقصیرات کرده التماس نمودند
که طهمورث بن داود خان بن الکسندر خان را که در خدمت اشرف بود بحکومت آن ولایت نصب فرمایند که بتدارک ما فات دامن بر میان زده
بهر خدمتی که مامور گردند عن صمیم القلب در ملازمت طهمورث خان بدان اقدام نمایند عاطفت شاهانه شامل حال گرجیان گشته ملتمس ایشان
درجه قبول یافت و متعاقب آن شد که دو نبیره الکسندر خان را که تا غایت در گرجستان دست آویز ایشان بودند بدرگاه عالم پناه آورند
که صدق اخلاص آن طایفه بر ضمیر انور ظاهر گشته بیکبارگی رقم عفو بر جراید زلات ایشان کشیده شود و بعد از آوردن پسران مذکور
طهمورث خان در مرافقت ایشان روانه گرجستان گردد حضرت اعلی بجهة اطمینان قلب گرجیان ساعت سعد اختیار فرموده امرا و نامداران
و ارکان دولت قاهره را احضار فرموده در مجلس بهشت آیین جشنی ملوکانه آراستند و طهمورث را بپای بوس ایالت گرجستان فرموده ملقب

رفتن شاه عباس بگرجستان و مجلس جشن گرجی

سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

ذکر نهضت موکب همایون بعزم تسخیر قراباغ از راه اردبیل و فتح قلعه گنجه بعون عنایت حضرت رب جلیل

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از امور ضروریه سرحد تبریز و کردستان فراغت یافت و امرای اکراد طوعاً و کرهاً قدم در دایره متابعت
اینخاندان ولایت نشان نهادند خاقان دشمن سوز دوست نواز امرای اکراد را بانعامات وافره و خلاع فاخره نواخته همگی را رخصت
انصراف ارزانی داشته هریک بمقر حکومت خود بازگشتند اگرچه سفر و یساق بامتداد کشیده بعون عنایات الهی فتحی چنین روی داده بود
خاطرها بجهت اصلاح حال سپاه بتوجه جانب عراق و اوطان میل و رغبت تمام داشت اما هیچیک از امرا و خاصان درگاه را جرات اظهار
این مدعا نبود و رای عالم آرای اشرف بتوجه جانب قراباغ و فتح قلاع گنجه و شیروان مصمم گشته نقوش این عزیمت بنوعی در صفحه تدبیر خسرو
جهانگیر بقلم تقدیر نگارش یافته بود که بتغییر در آن محال میسر نبود در اوایل تحویل جدی که عین شدت شتا و هوا در نهایت برودت و سرما بود
و کوه و هامون از سردی دی پوستین قاقم برف در خود پوشیده کلاه سنجابی ابر بر سر داشتند و از بیم یخ بندان زمینهای پست و بلند ستوران
از رفتار عاجز آمده در خاطر هیچکس قرار نمیگرفت که در چنین وقتی که طبایع طلبکار شعله آتش و آرزومند گوشه قشلاقند سفر و یساق
احتمال وقوع داشته باشد حضرت اعلی از دار السلطنه تبریز عنان عزیمت بدان صوب در حرکت آوردند از امرای نامدار الله وردی
خان رخصت فارس یافت که در زمستان تجهیز لشکر کرده در اول بهار با قشون آراسته متوجه یساق گردیده بمعسکر ظفر قرین پیوندد
و لشکریان امرای خراسان که در موکب همایون بودند مرخص شده روانه آنصوب شدند و بعضی از عساکر نصرت فرجام که از امتداد سفر
بی سامان شده بودند بالضروره رخصت یافته بمنازل و اوطان رفتند که در این زمستان بانجام ضروریات یساق پرداخته در اول
بهار خجسته آثار بموکب جهانگشا پیوندند حسنخان استاجلو حاکم همدان را که جهة ضبط ثغور طرف بغداد رفته بود در اینوقت طلب فرمودند
و او حسب الامر الاعلی با قشون آراسته متوجه گشته در کل منازل و مراحل با برف دست و گریبان و ستوران از ناهمواری زمینهای
یخ بسته افتان و خیزان خود را باستان اقبال آشیان رسانیدند الحاصل موکب همایون فال بدولت و اقبال بدار الارشاد اردبیل
رسیده بشرف طواف مرقد منور و تربت معطر حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء و مشایخ عظام صفویه استسعاد یافته از
ارواح مقدسه اجداد کرام رضوان الله علیهم استمداد همت نموده در اوایل ماه مبارک رمضان متوجه کلخوران که مدفن شریف
حضرت سلطان جبرئیل قدس سره است شدند و چند روز در آن موضع متبرک بجهة انجام مهام ضروریه توقف واقع شد از سوانح
آن ایام آنکه چون بمسامع جلال رسیده بود که در بلاد خراسان از حکام و عمال خصوصاً بسبب تجربه وزیر دستان زیادتی و حیف و
میل واقع میشود رای معدلت انتما اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط قرب و دبیران صواب اندیش بامر جلیل المراتب وزارت
کل مملکت خراسان منصوب گردد که در کمال اقتدار بتنظیم امور آنولایت قیام نموده در رفع زیادتی و حیف و میل برایا و زیردستان مساعی
جمیله بظهور آورد قرعه اختیار باسم خواجه محمد شفیع وزیر کل دار المرز که از زمره وزرا بمزید قرب و منزلت ممتاز و خطاب میرزای عالمیانی
داشت افتاده بدان منصب عالی معزز و سربلند گردیده علاوه مناصب سابق گشت و نیک و بد کل مهمات آنولایت و عزل و نصب عمال
و کلانتران برای و رویت او مفوض گردیده پایه قدر و منزلت او بین الاقران باوج اعتلا رسید و چون در آنسال در حدود آذربایجان
کم محصولی واقع بود و در قراباغ بجهت تاخت قزلباش احوال رعایا اختلال پذیرفته زراعتی نشده بود و غله بسیار کم بود بملاحظه تنقیص
لشکر حکم قضا نفاذ بظهور پیوست که دیوانیان موازی بیست هزار خروار بقصد منی غله بر محال آبادان آذربایجان رقم نمایند که رعایا بالاغ

خود



رفقا از باقیخان منهزم گشته التجا بپایه سریر اقبال شاهی و ساحت گیتی ساحت جاه و جلال شاهنشاهی آوردند و در بارس ئیل عشر
والف سفر خیر اثر بلخ بمعاونت و امداد ایشان اتفاق افتاد چون اراده ازلی متعلق بآن نشده بود در آنوقت بسببی که در محل خود سمت
تحریر یافته مطلب سلاطین زادها بحصول نپیوست و در این سفر در ملازمت موکب اقبال بودند در اینوقت یار محمد میرزا اصلاح دید که در ملازمت
سلاطین زادها روانه خراسان گشته بعضی محال و قلاع غرجستان که در تصرف منسوبان این درگاه است بجهانگیرخان عنایت شود
و بامداد امرای خراسان سایر ولایت غرجستان را که محل مضبوط است و حصون و قلاع محکم متین دارد متصرف گشته آنرا مأمن خود
سازند و در آن دیار شورش افکنده طوایف اوزبکیه را بجانب خود دعوت نمایند و اگر جمعیت لشکر بر وفق دلخواه صورت بندد در صدد جوی
بوده همت بتسخیر بلخ گمارند و چون حضرت اعلی را در باب تسخیر ملک موروث آذربایجان و شیروان مشاغل کلیه روی داده مطالب عالیه پیش
نهاد همت والا بود و نمیخواستند که در این هنگام که عساکر ظفر شعار مشغول مهام این دیارند در سرحد خراسان فتنه و آشوب افتد
تجویز این مقدمات نکرده حواله بوقت دیگر می فرمودند که انشاء الله تعالی چون بتوفیق آسمانی و نیروی اقبال از انتظام مهام آذربایجان نیز
و شیروان فراغی حاصل آید و نهضت موکب همایون بجانب خراسان اتفاق افتد این عزیمت با مضا رسد یار محمد میرزا معروض داشت که ما را بهتر
از این فرصتی بدست نمی آید که باقیخان از میان رفته و ولی محمد خان برادرش هنوز استقامتی نیافته و او را در ما وراء النهر مشاغل عظیمه روی
میدهد و معلوم نیست که بضبط و ربط بلخ و محال این طرف آب تواند پرداخت و در اینوقت آن ولایت باسانی بدست در می آید و این اراده تأخیر
نمی پذیرد چون در عالم حسابدانی و معامله فهمی این گنکاش را بجائی داشت و دور نمینمود و یار محمد میرزا که صاحب وقوف مهام ملک
بود این رای را صایب شمرده در رفتن مبالغه مینمود حضرت اعلی شاهی ظل الهی رضاجوی گشته سلاطین زادها و اتباع ایشان را بخلاع گرانمایه
و انعامات و سایر ضروریات نواخته مرخص فرمودند و یرلیغ مطاع باسم حسینخان بیگلربیگی و سایر امرای خراسان عز صدور یافت که
اعزاز و احترام سلاطین زادها بجای آورند و خدمات لایقه بتقدیم رسانند و آنچه از الکا و قلاع غرجستان در تصرف طایفه جمشیدی
وغیره منسوبان این درگاه است بتصرف ایشان داده کومک و مدد بقدر احتیاج سرانجام نموده روانه آن ولایت گردانند و سلاطین
زادها در کنار آب ارس حوالی نخجوان مشمول نوازش و احسان از آستان اقبال آشیان جدا شده خوشدل و شادمان روانه شدند
از زمره رفقای ایشان شاه خواجه که سیدی عظیم القدر معتمد علیه آن طبقه بود از رکاب همایون تخلف نکرده توقف اختیار نموده یار محمد میرزا
نیز بجهت آنکه در درگاه معلی معتمدی که باعث انجام مهمات و محرک معاونت و امداد ایشان بوده باشد داشته باشند رضا بتوقف داده هنوز ایشان
در دار السلطنه قزوین بودند که قضیه جنگ سردار و عسکر روم بوقوع پیوسته حضرت اعلی ظفر و نصرت یافتند و آوازه فتح و فیروزی بخراسان
رسید و یار محمد میرزا و رفقا عیال و محذرات خود را در قزوین گذاشته عزیمت خراسان نمودند و حسینخان چندگاه ایشان را در دار
السلطنه هرات نگاه داشته احتیاج بروجه لایق سرانجام نموده در اوایل سال یونت ئیل اربع عشر و الف که رایات فیروزی آیات عز
و جلال متوجه تسخیر قراباغ گشته بمحاصره قلعه گنجه مشغول بودند حسینخان فوجی از جنود قزلباش خصوصاً طایفه جلیله شاملو همراه سلاطین
زادها کرده روانه ولایت غرجستان کرد و ایشان بیمن معاونت و امداد منسوبان این خاندان آن ولایت را بحیطه تصرف در آورده
معظم قلاع غرجستان بدست ایشان در آمد و تمامی کلانان و کلانتران آمده جهانگیرخان را دیدند و اکثر قلعه داران و سرداران
هزارجات و صدجات قبایل آنجا پای در دایره متابعتش نهادند و روز بروز جمعیت لشکر و حشر زیاده میشد تا آنکه توجه جانب بلخ در
ضمیر یار محمد میرزا رسوخ یافته عزیمت آن صوب نمود شرح آن سرگذشت در قضایای سال آینده از مساعدت بخت مأمول است
که عنقریب نگاشته کلک وقایع نگار گردد

ذکر نهضت

سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

بدست مردم فرومایه و اوسط الناس در آمد که کسی اطلاعی از آن نیافت بعضی از خواص ملازمان که غنیمت خود را منظر اشرف در آوردند
دیده همت بر آن نیالوده بهمان کس عطا فرمودند پیری سلطان قراقلو آورده خود را بمعرض عرض در آورده بدستور با و مرحمت شد
برخوردار بیک اینس توپچی باشی بضبط توپخانه مامور گشته قریب بیکصد عدد توپ و ضربزن بزرگ و کوچک و اقسام آن بضبط در آمد القصه
بعد از وقوع این وقایع آغرق بجانب تبریز رفته موکب سعادت اساس بطرف سلماس در حرکت آمد مصطفی بیک محمودی که در قلعه ماکو متحصن
شده دم از عصیان میزد در اینوقت شمشیر کفن گردن انداخته بپایه سریر اعلی آمد و عفو پادشاهانه شامل حال او گشته بشرف پای بوس
مشرف شد زینل بیک محمودی قوم سلیمان بیک حاکم خوشاب که با او معاند بود التجا بپایه مرحمت شاهی آورده نوازش یافت و الکا
خوشاب باسم او رقم التفات پذیرفت امیرخان چولاق برادوست که تربیت یافته نواب کامیاب همایون شاهی ظل الهی بود از الکا ارومی
آمده بشرف بساط بوسی مشرف گشته بتقصیر ملازمت که در این جنگ بموکب همایون نه پیوسته بود معاذیر سپاهیانه القا نمود و بنابر تالیف قلوب
سایر وحشی صفتان اکراد در معرض قبول افتاد ذکریا خان هکاری رسولان و معتمدان بجهت تهنیت فتح و تجدید قواعد خلاص نعتبه علیه
کرده بود مناص فرستاد حضرت اعلی بفرستادگان او خطاب فرمودند که وقتی نقد ارادت و اخلاص او از بوته گداز و خلاص تمام
عیار بیرون می‌آید که بملاحظه و اندیشه‌های رنگین دارانه آمده سعادت ملازمت دریابد مشارالیه از انخطاب عتاب آمیز اندیشه نموده جسر
آمدن چاره نیافت و در کمال وحشت و بیم احرام ملازمت بسته روانه سلماس شد چون مدت اقامت سلماس به بیست روز کشیده مهام ضروری
انجام یافته بود و سپاه بر دو سرما هجوم آورده عزیمت جانب دارالسلطنه تبریز فرمودند امراء عظام را حکم شد که استقبال ذکریا خان
کرده او را با عزاز و احترام به تبریز آورند امراء حسب الفرموده عمل نمودند ذکریا خان در دولتخانه مبارکه تبریز سعادت آستان بوس دریافته
بشرف مجالست مجلس بهشت آئین مشرف و مغزز گردید و پیشکش گذرانیده بتعظیمات شاهانه سعادت افتخار یافت چند روز حریف بزم خاص و جلیس محفل
قرب و اختصاص بود و بعطایای ارجمند از خلع فاخره و کمر خنجر و کمر شمشیر طلای مرصع بدر و یواقیت و اسب تازی نژاد خاصه با زین و لکام
مرصع و اقمشه و اجناس و صراحی و پیاله طلا و امثال ذلک سرافراز گشته رخصت انصراف یافت حسن بیک برادر زاده او نیز که حاکم البابق
بود بدستور بخلع گرانمایه نوازش یافته مقضی المرام روانه جا و مقام خود گردید اما احوال سردار بعد از فرار با بین بیامانی و اضطرار
که تحریر پیوست با معدودی خود را بخطه وان رسانید و در آنجا نیز بجهة آوازه ورود موکب نصرت قرین شاهی که بجانب سلماس نهضت نموده
بود مجال توقف و آرام نیافته راه دیار بکر پیش گرفت در اثناء طریق به پسر جان پولاد رسید روزی در هنگام مکالمه و گفتگو او را بتقصیر
دیر آمدن مورد عتاب و خطاب گردانیده جمعی باشاره سردار از کمین غدر بیرون جسته بهادم تقتلش پرداختند و سر او را میانه سپاه حلب
که اکثر لوندات بینام و نسب بودند انداختند تفرقگی میان آنگروه افتاده راه حلب پیش گرفتند فوجی بر سر پسر او جمعیت نموده جلالی شدند
شرح احوال او در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان میگردد و سردار بدیار بکر رسیده جغال اوغلی را بدرگاه خواندکار عرض نموده در همان
چند روز سپاه غم و الم بر کشور حیاتش مستولی گشته راه سفر آخرت پیش گرفت رفت با عالم دیگر کرد

ذکر فرستادن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان اوزبک با یار محمد میرزا از حدود نخجوان بجانب خراسان و غرجستان و شطری از احوال ایشان

در وقایع سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گردیده که جهانگیر خان ولد سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان
اوزبک باتفاق یار محمد میرزا که دیوان بیگی و عمدة الامراء و صاحب اختیار بلخ بود و شاه خواجه و شیرافکن میرزا و عرب اتالیق و سایر

رفقا

خود کرده مقید برفاقت سردار نشده در طی وادی فرار بر یکدیگر سبقت میجستند در باستانی نامهای شیاران و الاشکرد سمت وضوح
دارد که چون دشمن راه فرار جوید آنرا مسدود گردانیدن آئین فتوت و لایق پادشاهان صاحب مروت نیست بلکه ممانعت نکردن بصلاح
دولت اولی است (بیت) چو دشمن ره چاره جوید عنین   مشو مانع چاره جویان زکین   مجملاً حسنخان از عزیمت
رومیان بسمت ظهور یافت حضرت اعلی علیقلی خان را جهت تحقیق این حال فرستادند که بر کماهی احوال اطلاع یافته عرض نماید مشارالیه بیرای
فرمان گشته وقت غروب و هنگام افروختن مشاعل بحوالی اردوی رومیان رسیده روشن شد که در آن اردو بجز دو سه بیمار
دیار نمانده پاسی از شب گذشته بود که معتمدی از جانب علیقلیخان رسیده از فرار سردار خبردار کرد چون آداب و قاعده سلاطین
نبوده و نیست که در شب بنفسه تعاقب دشمن نمایند حضرت اعلی تجویز تعاقب در آنشب دیگر نفرمودند اما جمعی مردم فرومایه و اوباش
قزلباش بطمع اخذ غنیمت سر در پی ایشان نهاده الاغان و شتران باردار که بعضی فقرا و بیکسان قطع تعلق نموده همراه برده بودند
میگرفتند و بهر کس میرسیدند بقتلش میپرداختند از علامات ادبار که بآن طایفه روی آورده بود گروهی از ایشان که قریب پانصد نفر
بودند شب راه گم کرده صبح بمیان باغات قصبه طسوج درآمده اند و شخصی از مردم آنجا را بدست آورده بزور فریفته اند که راهنمائی کرده
طریق سلامت و راه بیرون شد بدیشان نماید آن شخص از اخلاص و نیکخواهی ایشان و دمان آن گمگشتگان وادی سلامت را براه بلا رهنمون
گشته بمیان میدان قصبه طسوج آورده طسوجیان را خبردار ساخته رعایا هجوم آورده دروازه بیرون شد را گرفته شروع در گرفت و گیر
و قتل و کشش مینمایند و رومیان را بنوعی دست از کار مانده بوده که یکنفر رعیت بی یراق بضرب چوب و مطراق چهار رومی با یراق را پیش
انداخته اسلحه و یراق از ایشان گرفته بقتلش میپرداخت القصه آن سرگشتگان بادیه حیرت و سرگردانی بالتمام معروض تیغ انتقام
طسوجیان شدند و ما یعرف ایشان نصیب آنجماعت شد تا سلماس و الباق اکراد دنبلی رومیه بدین شیوه عمل نموده اگر از سر حیات ایشان
میگذشتند از رخوت و لباسشان نمیگذشتند مجملاً نصف شب بر عموم سپاه قزلباش ظاهر شد که سردار فرار نموده بجهت نهب و
غارت اموال و اسباب وی بجانب اردو و آغرق رومیه آورده تا صبح گرد از آن اردو برآوردند جمعی که پیشتر از دیگران رفته بودند
نقل مینمودند که خیام مفروش و صنادیق چیده و شتران در برابر خیمها خوابیده در اکثر آنها طویله هم بقاعده مقرر کشیده بود چنان مفهوم
میشد که جمعی که در جنگ مقتول و گرفتار گردیده اند یا از جنگگاه فرار نموده اند خیمه ایشان بیصاحب مانده دیگری که بروز سیاه
خود درمانده بوده پروای دست درازی بآنها نکرده و جمعی که بجنگ نرفته در خانه خود بوده اند آنچه از نقود و نفایس اموال توانسته اند همراه
برده باقی احمال و اثقال برجا گذاشته رفته اند پری سلطان قورچی افشار در اول شام داخل اردوی سردار شده بود نقل مینمود که بمیان
خرگاه خاصه سردار درآمدم پاره زر مسکوک سرخ و سفید ریخته بود و انگشتر او در کنار مسند افتاده شمشیر مرصعی برسم و قاعده مقرر که
بر پهلوی امرا میگذارند نهاده بود بخزانه او درآمدم خیمه بزرگ طولانی بود صنادیق بر دور آن چیده صندوق پوشهای مخمل و زربفت بر
روی صنادیق گسترده اکثر مقفل بود یک دو صندوق را که گشودم از اسباب و اقمشه مملو بود چون یکنفر زیاده همراه من نبود یکقطار شتر از شتر
خان آورده چهارده صندوق بی آنکه بما فی الصندوق مطلع گردم بار کرده با شمشیر مزبور بیرون آوردم بعد از بیرون آمدن او مردم
از اطراف و جوانب داخل اردو شده بنهب و غارت اموال و اسباب میپرداختند شخصی نشان سردار جغال اغلی را که منشیان روم
بدیباچه مناسب و آیات و احادیث توشیح و بطلا و لاجورد تزئین داده بودند بدست آورده بنظر اشرف رسانید چون احکام و اسناد
بزرگان که مایه افتخار سلسله ایشان است در صندوقچهای مخصوص میباشد از اینجا قیاس میتوان کرد که بچه مثابه مضطرب و سراسیمه
رفته اند که پروای برداشتن آن نکرده اند حاصل کلام آنکه اموال و اسباب لاتعد و لاتحصی که در آن اردو بود تمامی تاراج حادثات [illegible]

سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

(۴۹۲) وصول نبردگاه انداختند و سردار از مکانی که اقامت داشت حرکت نکرده بود و بمسامع جلال رسید که جان پولاد اغلی رومی که سردار
عساکر حلب و آنحدود داشت با پنجهزار نفر از جنود رومیه متعاقب میآید که بسردار ملحق گردد و بقصبهٔ طسوج رسیده و چون بعضی از بیدانان
کوتاه اندیش در زمان نواب سکندرشان رضوان مقام کثرت لشکر و حشم سرداران روم و انبوهی مردم مجهول که بعرف رومیان قلیچ کار
کدوک و خرید ار مجلولند مشاهده نموده بودند سخنان بیدلانه که تهورانه اظهار مینمودند حضرت اعلی از کمال دوراندیشی و غایت حزم و احتیاط
که جزو اعظم جهانداری و سپهسالاری است در رفتن بر سر سردار و جنگ عرابه توپ و تفنگ تامل پادشاهانه نموده تعجیل در آن امر
صایب نشمردند چه عقلا در امور جزئیه تامل و تعمق مینمایند در کارهای عظیم و امور کلیه بتخصیص امور حرب و قتال که مفاسد عظیمه بر آن
مترتب و از طرفین خونها ریخته میگردد محل اشتباه نیست (بیت) اگر خواهی نگردد کار تعطیل مکن در کارها بسیار تعجیل
تامل در همه کاریست محمود زیانت در تامل میشود سود کلام مشهور مجرّب الصّبر مفتاح الفرج مؤید این معنی است اراده
خاطر اشرف بدان متعلق گشت که فوجی از افواج قاهره را بر سر جان فولاد اغلی فرستاده بعد از آنکه خاطر از ممر او جمع کرده بقطع مهم
سردار پردازند در خلال اینحال یکی از اکراد مردم میرشرف حاکم جزیره را که از کثرت عشایر از سایر میران قبایل اکراد بزرگتر و تابع
پادشاه روم است و در این سفر با جنود جزیره رفیق جغال اغلی و در حین محاربه نزد او توقف نموده خود بجنگ نیامده بود گرفته بنظر اشرف
در آوردند چون میرشرف مزبور چند سال بود که بملازمان آستان اقبال آشیان شاهی طرح آشنائی انداخته اظهار خلوص عقیدت
و صفای طویت مینمود حضرت اعلی آنشخص را آزاد فرموده مصحوب او و وکلای میرشرف نوشتند که تا غایت بجهة بعد مسافت میانه جنود
قزلباش و اکراد جزیره منازعه نبوده و خونها که مایهٔ شدت عداوت میباشد فیمابین ریخته نشده و چون پرتو اخلاص او بر پیشگاه ضمیر
اقدس تافته هر کس از مردم او در این جنگ بدست در آمده زنده نگاه داشته حکم قتل نفرموده ایم اگر تواند خود را بدار الامن موکب عالی
رساند و الا از این معسکر که بر کنار بوده راه جزیره پیش گیرد که از عساکر منصوره آسیبی باو و مردم او نرسد و آنشخص را بقراولان سپاه
منصور سپردند که بسلامت باردوی سردار رسانند میرشرف بعد از مطالعهٔ آن منشور سعادت بلطایف الحیل با گروه اکراد جزیره
و آنحدود از صف سپاه سردار جدا شده قطع نظر از احمال و اثقال کرده جریده دست بپای از کنار دریای تنها راه فرار پیش گرفت
اما احوال سردار آنچه از تقریر جمعی گرفتاران مشخص و معلوم گشت آنست که بعد از انهزام لشکر و گرفتاری میران سپاه و تفرقهٔ بقیة
السیف معرکه قتال آنشب را بصد اندوه و ملال گذرانید علی الصباح طایفهٔ ینکچریان و جمعی از هر طبقه لشکر را که در اردو بر سر او مانده
بودند استمالت داده باستحکام عرابه و خدمات توپخانه و ضبط میمنه و میسره مامور گردانید و قلیچیان اردو را که در میان آنها اعلانی
گویند نوید کدوک آقایان داده تا وقت ظهور بفسون و نیرنگ سپاهیانه و تدبیرات که مایهٔ فریب اوساط الناس باشد پرداخته بعد از ظهور
فرار نمودن میرشرف و تفرق اکراد عجز و اضطراب او بر همه کس ظاهر گشت و از غایت سراسیمگی پیدا است که چند حیران کار خود مانده بر ساعت
فکری و هر لحظه اندیشه میکرد و در این اثنا خبر باو رسید که جان فولاد اغلی با سپاه حلب در روز جنگ بطسوج رسیده بودند آخر روز
مقدمهٔ لشکر شکسته باو رسید همان ساعت طبل رحیل کوفته طریق امن و سلامت اختیار نموده بطرف وان رفت از این خبر قلق و اضطراب مردم
زیاده شده و اهمهٔ عظیم بر اقاصی و ادانی رومیه مستولی گشته پرده از روی کار برداشته شد و راه فرار گشاده یافته هر کس بهانه
از معسکر جدا شده و جوق جوق و گروه گروه میرفتند سردار بالضروره ترک فریب و نیرنگ سپاهیانه کرده با خواص و اعیان لشکر و قاضی
و مفتی مشورت نموده رای همگی بر فرار قرار یافت که ظلمت شب را پردهٔ کار خود ساخته خود را از غرقاب بلا بساحل نجات رسانند تا
آخر روز بصد اندیشه و بیم گذرانیده و هنگام غروب راه فرار پیش گرفت علامت وزر و تشخر در میانهٔ معسکر پدید آمد فوج فوج قطع تعلق از املاک

خود کرده

جماعت نجات خواهد یافت یکی از عظمای آن قوم رستم بیک را از روی غلظت عرض کرد که میانهٔ ما و سلسلهٔ ایشان ربطی نیست و فیما بین عداوت قدیم و خونها در میان است حضرت اعلی بقورچی امر کردند که او را برستم بیک بسپارد که هرچه خواهد کند و حکایت قتل و قصاص بر زبان گوهرنشان گذشت رستم بیک از گرفتن او ابا و امتناع نموده گفت نذر کرده‌ام که از دشمن در حالت عجز انتقام نکشم و دست بسته را نکشم از این گفتگوی نفاق‌آمیز مزاج اقدس متغیر گشته با آنکه در اول حال بتصریح قتل آن خون‌گرفته نکرده بودند عزم آن نفاق سرشت بهمان قورچی اشارهٔ قتل او نمودند قورچی دست در کمر او زد که اندکی از حضور اقدس دورتر برد آن غدار نابکار که حرف قتل شنید بی‌تأمل خنجری آبدار که با خود داشت کشیده بقصد ذات مبارک دویده خود را بر بالای سر آنحضرت رسانیده خنجر حواله کرد حضرت اعلی دست مبارک فراز کرده بسرپنجهٔ تهور و مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را که خنجر داشت محکم گرفته بجانب خود کشیده زانوی مبارک بر بالای آن نهادند حضار مجلس از موافق و مخالف که مشاهدهٔ این صورت کردند بهم برآمده از اطراف و جوانب شمشیرها حواله آن مدبر کردند از ازدحام خلایق و بهم برآمدگی روشنائی مشاعل کمتر شده از غایت اضطراب و سراسیمگی حضرت اعلی و آن مدبر را از یکدیگر تمیز نمیکردند چه درع و خفتان آن بدنهاد نیز در رنگ درع و خفتان اشرف بود بدین جهت جرأت شمشیر زدن نمیکردند و زمانی ممتد در هم آویخته با یکدیگر تلاش مینمودند تا آنکه حضرت اعلی بزور بازوی مردانگی و نیروی اقبال خنجر از دست او بیرون آوردند و بعضی از غلامان او را کشیده اندکی دورتر بردند و از اطراف و جوانب شمشیر انداخته بضرب تیغ تیز پیکر ناپاکش ریزریز گردید و از این واقعهٔ عظمی که بوقوع پیوست در آن تیرگی علامات رستخیز ظاهر گشته خلایق از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در لجهٔ اضطراب افتادند راقم این قصهٔ عبرت‌فزا در آن معرکهٔ هولناک حاضر بودم حقا که از مشاهدهٔ آن حال زمانی ممتد حالت مصروعان داشتم تا آنکه آواز نجات آنحضرت بگوش رسیده خاطر حیرت‌زده از آن قلق و اضطراب اندکی باز آمده فی‌الجمله تسکین یافت حضار آن انجمن قیامت علامت از سلامتی ذات اشرف که در ضمان امان نگهدارندهٔ زمین و آسمان است سجدات شکر الهی بجای آورده ارباب اخلاص حیات تازه یافتند و آنحضرت اصلا از این حرکت متأثر نشده کم‌حوصله‌های تنگ‌ظرف بزم حضور را که آغاز بیتابی کرده بودند تسلی‌بخش گشته بهمان قاعده جرعهٔ نشاط آشامیده بشغلی که داشتند مشغول شدند از این حرکت ناهنجار آن مدبر کردار آتش غیرت فدویان جان‌نثار شعله‌فروز گشته خرمن حیات اکثر گرفتاران را محترق گردانید مجملا قریب بنصف شب در همانجا بشغل مذکور پرداخته چون حقیقت حال جغال معلوم نبود که بعد از مغلوبیت لشکر چه خیال داشته باشد اللّه‌وردی خان و امرای عظام را حکم شد که در همانجا اقامت نموده لوازم پاس مرعی دارند که روز دیگر بر کیفیت احوال جغال اغلی اطلاع یافته بدانچه متضمن صلاح دین و دولت باشد بتوفیق الهی بعمل آید و بفیروزی و اقبال سوار دولت گشته باردوی همایون که تخمیناً یک فرسخ بود توجه فرموده در دولتخانهٔ مبارکه نزول اجلال فرمودند و در آن شب یرلیغ جهان‌مطاع باسم پیربوداق‌خان حاکم تبریز در قلم آمده صورت واقعه را که بنیروی اقبال بظهور آمده بود اعلام نموده مقرر شد که با قشون خود و جمعی که بمحارست قلعه مأمور بودند خاطر از استحکام قلعه جمع کرده از طرف شهر متوجه شوند که ان‌شاءالله تعالی بعد از تحقیق ضعف و قوت سردار بدانچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد بظهور آید والسلام

ذکر فرار نمودن جغال اغلی و بیان احوال بقیة‌السیف رومیان و ظفر یافتن عساکر نصرت‌نشان بتأیید پروردگار عالمیان

کلک سخن‌پرداز شیرین‌مقال بقیهٔ احوال جغال و اتباع او را بدین منوال بر صحیفهٔ حال مینگارد که بعد از وقوع محاربهٔ مذکور صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی‌الثانیه بود از دولتخانهٔ مبارکه سوار دولت شده توزوک و آئین مقرر سیل آراسته بپایهٔ

سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

اسامی ایشان فایده نیست آخر روز قریب بغروب آفتاب بود که این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود روی نمود و
با آنکه آفتاب عالمتاب از مشاهده شدت حرب و خونریزی سر در نقاب حجاب کشیده فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان دین و دولت
تیره و تار شده بود دلیران معرکه نبرد دست از تعاقب منهزمان باز نداشته هیچیک بی نیل مقصود باز نمیگردید مجملاً اکثر آن سیه بختان
در آن شب هولناک آواره صحرای عدم گردیدند و اکراد احیاناً بعضی در ظلمت لیل و بغولها خزیده در آنشب بهبست درنیامدند روز دیگر
رعایای آن مواضع که آوازه فتح شنیده از زوایای اختفا بیرون آمده بودند بآن سرگشتگان وادی ادبار رسیده روز حیات ایشان
بشام ممات مبدل میساختند و جمعی از هژبران بیشه هیجا که از قول خاصه همایون بجنگ رفته بودند فوج فوج آمده سرهای قتیلان
معرکه نبرد را در زیر سم سمند صبا پیوند میانداختند و گرفتاران را با اختر جهان نظر فیض اثر در آورده تهنیت فتح و فیروزی میگشادند
و چون خورشید جهان آرا مانند کوکب بخت مخالفان در مغرب زوال غروب نموده روزگار ملتبس بلباس عباسیان شده بود حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بفیروزی و اقبال بجهت دیدن سپر زنده و اخترها و حق گذاری جان سپاران معرکه مردانگی در همانجا
فرود آمده مشعله داران موکب جلال مشاعل خورشید مثال افروخته آن عرصه دولت اساس چون روشندلان حق شناس
فروغ صبح سعادت یافت امرای نامدار و مقربان و مخصوصان بارگاه سپهر مقدار که سعادت حضور داشتند بساط انبساط
گسترده مجلس عیش و نشاط آراستند معرکه رزم با محفل بزم توام گردید رومی نژادان صبیح الوجه و غلامان غلمان صورت فرخی
فردوسی که غازیان ظفرمند و غنیمت آورده بودند برحسب فرمان ساقی آن بزم رزم آیین گشته اقداح راح ریحانی بگردش در آوردند
مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز در آن بزم دلکش که در معرکه رزم اتفاق افتاد عشاق وار در پرده مخالف نوای فتح و نصرت
بدین ترانه می سرودند که (بیت) شاها فلک تابع رای تست   سریر کیهان و مهان جای تست   بملک سعادت
بقای تو باد   سر دشمنان زیر پای تو باد   جهان یکسر از عدلت آباد باد   دل خلق از دولتت شاد باد   و حریفان
عرصه نشاط سرگرم باده انبساط گشته صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش میرسانیدند از جماعت گرفتاران
هرکس اسم و رسمی داشت نگاه داشته دیگران بر نقاط محو میگردیدند از اتفاقات محمد بیک نام پسر بزرگ خدان آقا متفرقه آقاسی
که پدرش با یک پسر کوچکتر در جنگ وان گرفتار عساکر نصرت نشان گشته بسببی که در آن داستان اشاره شده سعادت بخشش یافته بود
درین معرکه گرفتار گشته از قوت طالع و نیروی بخت بنده بنظر اشرف رسیده او نیز بدستور پدر و برادر منظور نظر التفات گشته نوازش
بسیار یافت القصه از جرعهای لبریز خون دلیران که ساقی اجل در مذاق روزگار پیموده زمانه بدمستی آغاز نموده در آن محفل نشاط
امری در غایت غرابت بظهور پیوست و نزدیک بآن شده بود که از اصابت عین الکمال چشم زخم عظیمی روی نموده نعوذ بالله بذات
خجسته صفات همایون که سرمایه امن و امان و باعث ترفیه حال عالمیانست از کید بد اختری آسیبی رسد چون عنایت الهی در جمیع احوال
از مکاره و مضار نگهبان ذات عدیم المثال است اثری بر آن مترتب نگشته کیدی که آن ذنب اندیشیده بود رجعت کرده فحوای
کریمه و لا یحیق المکر السیء الا باهله بابلغ وجهی شرف ظهور یافت شرح این سرگذشت عبرت گزین آنکه شخصی قوی هیکل ضخیم
البدن عظیم الجثه در معرکه قتال بطعن سنان شعبان نام یکی از قورچیان استاجلو که بغایت حقیر الجثه و نحیف البدن بود بخاک
مذلت افتاده بنیروی دولت قوه قاهره شاهی گرفتار او شده بود بنظر خجسته همایون در آورده و غفلت ورزیده از خردسالی و عدم
تجربه روزگار دست او را مانند گرفتاران برپشت نبسته بود حضرت اعلی از نام و نسب و عشیرتش پرسیده گفت از قبایل کرد ام چون
جمعی از آن طایفه در ملازمت اشرف بسعادت حضور اقدس مشرف بودند بگمان آن بد نژاد آن بوده که بشفاعت درخواست آن

سوء قصد و حفظ عجیب الهی درباره شاه عباس

جلد دویم تاریخ عالم آرای عباسی

محمد بیک بیکدلی که از عظماء طایفهٔ جلیلهٔ شاملو است با چند کره نای رعدآوای و فوجی از جنود دست راست بکومک علیقلی خان بدانطرف
ارسال نمودند و فوجی دیگر از افواج قاهره بمدد و کومک قرچغای بیک و امراء جرخچی مأمور ساخته دفعه دفعه لشکرهای دست راست
و دست چپ را بآیین شایسته متعاقب یکدیگر فرستاده همه طرف را تازه بتازه بقدر مقدور بارسال کومک و فرستادن مبارزان
نصرت نشان که در ظل لوای فلک فرسا بودند استحکام دادند راقم حروف که ملازم رکاب اشرف بود از شیوهٔ تکلف و سخن پردازی
که مورخان بلاغت شعار باقلام طبع آزمائی بر صحیفهٔ مقصود میگارند و خالی از حقیقت نفس الامر است قطع نظر کرده میگوید که در آن روز حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی برهنمونی قاید تایید و نیروی اقبال بنوعی بلوازم سپهداری و ترتیب مقدمات جنگ و معرکه آرائی پرداختند
که دقیقه از دقایق حزم و دوراندیشی و دلیری و دلاوری فروگذاشت نشد هر تدبیری که اندیشیدند بتایید الهی موافق تقدیر افتاد
باعتقاد مسود اوراق اگر در این عهد امیر کبیر امیر تیمور گورکان که بشجاعت و سرداری و حسن تدبیر آن خسرو جهانگیر کارنامه سلاطین کامکار
و دستور العمل خواقین نامدار است در حیات میبود در خدمت این جهان دانش و فرهنگ سپر انداخته تعلیم جهانداری و معرکه آرائی میگرفت
اگر در این باب مبالغه رود سخن بدرازی کشد القصه حضرت اعلی بعد از فرستادن لشکرها باوثق الطاف الهی و تقیهٔ جنود ظفر ورود که در قول
همایون بودند پیشتر آمده بر پشته که مشرف بمعرکه قتال بود بر آمدند و مبشر اقبال دمبدم بشارت فتح و نوید نصرت میرسانید چون قرچغای بیک
و امراء جرخچی بجنگ مأمور گشته آثار و علامات مدد و کومک مشاهده نمودند و علیقلی خان و قورچی باشی میانهٔ جنود رومیه و اردوی سردار
در آمده آتش محاربه افروختند گرد معرکه هیجا بفلک تیز گرد رسید تیر صایب حضرت اعلی موافق تقدیر افتاده پاشایان و سرداران
لشکر روم از مشاهده گرد و غبار و غوغای گیر و دار که در حوالی اردوی رومیان بظهور می پیوست تصور آنکه موکب ظفر قرین شاهی بر سر
اردوی سردار توجه فرموده اند تزلزل تمام یافته اراده نمودند که از آن بلندی بزیر آمده مردم دست راست خود را بمقابله آن گروه
فرستاده خود نیز مرتبه بمرتبه لشکریان از اطراف رو نزدیک ساخته از هر دو طرف خبردار باشند بدین عزیمت از مقام خود حرکت کردند مبارزان
سپاه منصور در هنگام آن حرکت از اطراف و جوانب صدای عشق دای (الله الله) که شعار طبقهٔ رفیعهٔ قزلباش است بلند ساخته از
پیش و پس و جوانغار و برانغار هجوم آورده از همه طرف جلوریز بر سر دشمنان تاختند و از صدمات دلیرانه و حملات مردانه جنود اقبال کمال
تزلزل و اختلال باحوال رومیان راه یافته دیگر مجال مدافعه و صف آرائی نیافته بنای شوکت ایشان بیکبارگی انهدام پذیرفت دلاوران
پرخاشجوی قزلباش غلغلهٔ فتح و نصرت در طاس نیلگون فلک انداخته خاک معرکه را بخون اعدا گلگون ساختند عموم سپاه روم مضمون
الفرار ممن لا یطاق عمل نموده روی بوادی هزیمت نهادند پاشایان و سرداران لحظه در آن بلندی ثبات قدم ورزیدند که شاید صورت
دیگر روی نماید صورت نبست چون راه اردوی خود را مسدود یافتند عنان بوادی فرار تافته بطرف طسوج و سلماس گریختند مبشران
قضا و قدر بشارت فتح و ظفر داده سروش غیبی ندای بهجت افزای انا فتحنا لک فتحا مبینا در داده طنطنهٔ و ینصرک الله
نصرا عزیزا بلند آوازگی یافت افواج قاهره در عقب هزیمتیان شتافته در هر قدم فوجی را بنوک سنان جان ستان بر خاک هلاک
می انداختند در آن صحرای پر وحشت از کشته پشتها پدید آمد اکثر سرداران بعضی گرفتار و برخی مقتول گشتند کوسه صفر که بیگلربیگی ارزن الروم
و سردار معتبر بود و بشجاعت خود مغرور بوده همیشه لافهای گزاف میزد و مصطفی پاشا ولد صفیه خاتون مشهور راکه وزیر ثانی و مدتها قایم مقام
وزیر اعظم بوده و شیر احمد پاشا حاکم قارص و قوچی خان کرد برادر غازی خان که روی از این دولت تافته بسردار پیوسته
بود از مشاهیر گرفتاران بودند کوسه صفر بمکافات شیوهٔ ناپسند مقتول گردید از مشاهیر قتیلان علی پاشا زنجیر قرن و عثمان پاشا بیگلربیگی
شام بود از امراء و پاشایان رومی و سنجق بیگیان و میران معتبر قبایل و عشایر اکراد قریب بشصت هفتاد نفر مقتول و گرفتار شدند در دیگر

سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

(۴۸۸) دخول شهر اگر بمحاصرهٔ قلعه مشغول شوند راه تردد مسدود ساخته چند روز دیگر که هوا سرد شده موسم برف شود ذخیره در اردوی ایشان
نایاب گردد افواج قاهره از اندرون و بیرون بر جبار اده و تقدیر قادر بیچون و خالق کن فیکون بقطع مهم ایشان پردازند و اگر
مقید بتسخیر قلعه نشده همچنانچه شهرت داده اند بجانب اردبیل و قزل آغاج روند در میانهٔ سراب و اردبیل هر جا اتفاق افتد از بواطن
قدسی مواطن حضرات ائمهٔ اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی در آنوقت وقوع یافته آنچه در مشیت الهی قرار یافته
باشد بظهور آید و الحق حزم و احتیاط سپاهیانه مقتضی آن بود و در آنروز مکرر بسرعان نزد الله وردیخان فرستادند که فرصتجوی بوده
در جنگ کردن تعجیل ننمایند و بیجا با پیش نروند لیکن چون ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی برخلاف این صورت تعلق پذیرفته بود تا رسیدن
سرعان زور آوران قضا و قوی دستان قدر عنان اختیار و قبضهٔ اقتدار دلاوران معرکه گیرودار ربوده قدم جلادت پیش نهاد
قرچقای بیک و جماعت تفنگچی بر تلی که مشرف بر صفوف رومیان بود بر آمده بودند چون از جانب حضرت اعلی خطاب عتاب آمیز رسیده
از پیش رفتن و جنگ بزرگ در پیوستن ممنوع شدند از تخلف امر اشرف و بخود سر مباشر حرب عظیم شدن اندیشه نموده از آن تل پایان
آمده خود را اندکی بپایان کشیدند رومیه این معنی را حمل بر عجز و زبونی کرده دلیرانه پیشتر آمده دست بآلت قتال برده چیرگی مینمودند و کار
بجائی رسید که اکثر امرا و چرچی زخمی شده سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده و قرچقای بیک و قنبر بیک چون حال برین منوال دیدند
هر یک در مکانی که بودند پای ثبات و قرار استوار داشته در آن بحر زخار لنگر اقامت انداختند از آسیب گلولهٔ تفنگ که تگرگ آسا
میبارید همگی پیاده شده اسبان را سپر خود ساخته تفنگچیان قدر انداز جنود مسعود صدمات مخالفان را با فروختن آتش پیکار دفع کرده چون
کوه وقار پای مردانگی قایم کردند از دود تفنگ عالم روشن تیرگی یافت (شعر) تفنگها اندر آن صحرای خونخوار
شرار افشان همه چون شعلهٔ نار ز بس دود تفنگ بر آسمان شد رخ خورشید در ظلمت نهان شد قرچقای بیک کس نزد الله
وردیخان فرستاده اعلام کرد که رومیان چیره شده آهنگ محاربه ساز داده اند و اگر اندک تهاونی رود بهیئت مجموعی جلو ریز
بر سر قزلباش تاخته تمکین را امید نجات نیست ملک علی بیک جارچی باشی بسنبر که از جانب اشرف اعلی بجهت تحقیق حال آمده بود برای العین
مشاهدهٔ احوال معرکه کرده آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید چون حقیقت حال و خیرگی و غلبهٔ مخالفان خذلان مآل بر ضمیر الهام پذیر پرتو
ظهور انداخت بمقتضای غیرت جبلی دفع شر اعدا را وجههٔ همت ساخته با صفوف اقبال و اعلام ظفر در حرکت آمدند و سپرعی نزد الله
وردیخان و امرا فرستادند که آهسته آهسته پیشتر روند و چرچیان جنود اقبال را آگاه سازند که مردانه بوده فرصت بدشمن ندهند که اینک
موکب همایون در حرکت آمده متعاقب رایات ظفر پیکر شاهی سایهٔ وصول بر ساحت معرکه نبرد میاندازد و ملک علی بیک جارچی باشی را
بار دیگر نزد قرچقای بیک فرستادند که او را از توجه موکب شاهنشاهی و نزدیک رسیدن قول همایون مطلع گردانیده سپر گرم بادهٔ
نبرد گرداند و چون مشاهده میشد که فوج فوج و آلای آلای جنود رومیه از اردوی سردار بیرون آمده متوجه معرکهٔ قتال میشدند
رای صواب نمای اشرف اقتضای آن کرد که جمعی از مبارزان رزم آزمای را از جانب دست چپ همایون قریب باردوی رومیان فرستند
که در ما بین طرح جنگ اندازند که از دو طرف معرکه رزم گرم گردیده جمعی از جنود رومیه متوجه محاربهٔ ایشان گشته غلبه و هجوم عسکر روم
از یکطرف نباشد بدین جهت علیقلی خان دیوان بیکی باشی شاملو را که قشون آراسته داشت با جمعی از قورچیان شاملو که در دست راست
مقام دارند روانهٔ آنطرف فرمودند که بمقتضای عقل و دانش عمل نموده لوازم مردانگی بظهور آورد و الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را
نیز فرستادند که بقشون خود که پیشتر فرستاده شده بود ملحق گشته باتفاق علیقلی خان بمصلحت دولت عمل نمایند چون نسیم اقبال از آن طرف
رایحهٔ ظفر بمشام دولتخواهان میرسانید حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی توجه تام در آن باده فرموده طبقهٔ علیهٔ شاملو را عموماً با تقرب الحضرة

محمد بیگ

اعلی شاهی ظلّ الهی که ملهم اقبال است اقتضای آن کرد که بنفس شریف متوجّه تحقیق قلّت و کثرت لشکر اعدا شوند و بدین عزیمت بر محلّی از قلل جبال
که مشاهدهٔ این حال میسّر بود صعود فرموده اردوی ایشان را بنظر احتیاط درآوردند و بتخمین و قیاس بر کیفیّت و کمیّت لشکر و احوال ایشان
فی الجمله اطّلاع حاصل گشت و فی الحقیقه آن صورت ارتقا بمدارج فتح و فیروزی و صعود بر آن قلّه علامت اعتلا بر ذروهٔ نصرت و بهروزی
بود از مرند کوچ واقع شد فوجی از امرا، نامدار و غازیان شیرشکار طوایف قزلباش را بسرداری الله ویردیخان بیگلربیگی فارس که در صلابت
رای و حسن تدبیر سرآمد عقلای زمان و در دلیری و تهوّر و دلاوری مسلّم اکفا و اقران بود جدا کرده مقرّر شد که خود با عموم سپاه در قلب
بوده بعضی امرا مثل ذوالفقار خان و گنجعلی خان و نیاز سلطان میر مقدم چرخچی او بوده باشند و امیر گونه خان را با بعضی امرا در دست راست
تعیین فرموده همچنین دست چپ را نیز بوجود جمعی از معتمدان استحکام داده بهمراهی جنود توفیق الهی از موکب نصرت قرین جدا کرده بسفارشات
بلیغ فرمودند که فرصتجوی بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و بی صرفه پیش نروند که مبادا از جهالت و غرور نفس جوانان تیر جنگ چشم
زخمی باولیاء دولت قاهره رسد و اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده در حوالی قریهٔ صوفیان نزول نمود و چون مابین الفریقین
[۱۰۱۴]
مسافت قریب شده بود روز دیگر که سه شنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثّانیه سنهٔ مذکور بود هر چند حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی را مقابله بسردار
رومیان رفتن مناسب رتبهٔ سلطنت نبود امّا در عالم سپاهیگری و آئین سپهداری حمیّت شاهانه اقتضای آن کرد که پشت لشکر منصور که بکمک
جنود الهی قوی بود بسایهٔ اقبال چتر همایون فال شاهی قوی تر گردانند که مبادا از مخالفان بافواج قاهره که از موکب جاه و جلال جدا شده اند
آسیبی رسد بدین عزیمت با فوجی از امرا نامدار و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه فلک پناه که در موکب همایون مانده بودند
بیرون آمده بقاعدهٔ توزوک سیل بسته بر محلّی مرتفع که مشرف بدشت راه تبریز بود توجّه فرمودند که از احوال سپاه ظفرمآل خبردار باشند
و قرچغای بیگ را که جوهر عقل و کاردانی از سیمای او نمایانست و در فتح قلعهٔ ایروان خدمات شایسته از او بظهور رسیده بود با جمعی از
غلامان خاصّه و تفنگچیان فرستادند که در هر جا فیمابین محاربه اتّفاق افتد معاون چرخچیان جنود اقبال بوده از همه طرف خبردار باشند و قنبر
بیگ کوری موکلو سلیحدار را که از شجعان طایفهٔ استاجلوست با جمعی از جوانان کارآمدنی ملازمان موکب اعلی تعیین فرمودند که در
حوالی قرچغای بیگ و جنود تفنگچی بوده اگر غلبه از مخالفان بظهور رسد لوازم کومک بتقدیم رسانند و از آنطرف سردار با جنود رومیّه از
شبستر کوچ کرده در حوالی قریهٔ سیس که شش فرسخی تبریز است فرود آمدند عرابه و زنجیر از یکطرف اردوی خود که جانب لشکر قزلباش بود در هم
کشیده یکچریان را بهمانکه آداب و قاعدهٔ رومیانست در میانهٔ عرّابه جای داد و چون سرداران روم که همراه بودند مثل کوسه صفر بیگلربیگی ارض
روم که بشجاعت و دلاوری میانهٔ رومیّه شهرت کرده بود و عثمان پاشای بیگلربیگی شام و علی پاشا زنجیر قرن و سایر پاشایان از
قرب وصول لشکر قزلباش خبر یافته بشوکت و اقتدار خود مغرور و از بادهٔ هوش ربای نخوت سرمست گشته فوج فوج و سنجق سنجق از اردوی
خود بیرون آمده در برابر صفوف قاهره صف آرای گشتند و چون این معنی بر ضمیر منیر اشرف که مایهٔ وصول بر ساحت آن معرکه انداخته
بودند پرتو ظهور انداخت بملاحظهٔ آنکه مبادا از کثرت و انبوهی لشکر رومی غلبه بر عساکر منصوره واقع شود تدبیری شایسته بظهور آورده
جمعی از طایفهٔ قاجار اتباع قورچی باشی را فرستادند که در مابین اردوی رومیّه و لشکری که بمحاربه پیش آمده اند بر بلندی سیاهی نموده مباشر
حرب نگردند که رومیان ناچار جمعی از لشکریان را که بمحاربه پیش آمده اند جدا کرده بمقابلهٔ ایشان تعیین خواهند کرد و از ازدحام ایشان
فی الجمله کمتر خواهد شد قبل از آن از جمعی که در خدمت اشرف رتبهٔ مکالمه و کنکاش داشتند مسموع میشد که قرارداد خاطر اشرف آنست که
در آن چند روز فیمابین جنگ سلطانی وقوع نیابد و بیکدفعه مهمّ محاربه فیصل نپذیرد بلکه همه روزه دلاوران جنود اقبال فرصتجوی
بوده در هنگام فرصت خود را بر ایشان زده دستبردهای نمایان مینموده باشند و تا داخل شدن مخالفان بتبریز بدین شیوه عمل شود و بعد از

دخول

فرا پیش گرفتند و از این بی اتفاقی بعضی از لشکریان در میان جنگلهای گرجستان ضایع و نابود و بعضی دیگر از اسب و یراق و لباس عریان شده
پیاده در کمال رنج و عنا خود را بساحل نجات کشیدند و اموال و اسباب بسیار از طبقهٔ قزلباش و مال سوداگر و اهل سوق که با [illegible]
خان بسودا و معامله رفته بودند بتاراج حادثات رفته سودی که اندیشیده بودند بزیان تبدیل یافت بعضی از امرا از آب کر گذشته [illegible]
آمدند و بعضی همراه شاه میر خان بطرف شکی رفته حقایق حالات بپایهٔ سریر اعلی عرض کردند در وقتی که جغال اعلی سپهدار با لشکر بیشمار
روم متوجه آذربایجان گشته از سلماس گذشته بطسوج آمده بود و موکب نصرت نشان از راه خوی و مرند بمقابلهٔ اعدا شتافته در
دره که یکفرسخی قریهٔ صوفیان تبریز است نزول اجلال داشت آن خبر رسیده گرجیان نیز صورت واقعه را عرضه داشت نموده بودند
چون واقعه از آن عظیمتر در میان بود و همگی همت والا نهمت بدفع لشکر قیصر روم مقصور التفاتی بآن اخبار و حکایات نشد

ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم و سردار با جنود رومیه بجانب تبریز و محاربه نمودن و منهزم گشتن آن طایفه و سایر وقایع و قضایای آن ایام

قبل از این در طی قضایای این سال رقمزدهٔ قلم شیرین مقال گردید که جغال بسکال در خلال آن خود را از مضیق محاصره رهانیده از راه
دریا باکشتی بیرون رفته بصحرائی که بموش آباد مشهور است رفته رحل اقامت انداخت و چاووشان قمر مسیر باحضار عساکر روم و عشایر
آن مرز و بوم با احکام و مناشیر مؤکده فرستاده بسرعت و استعجال تمام طلب کرد و پاشایان و بیگلربیگیان و میران سنجق رومی و اکراد
بتخصیص میر شرف حاکم جزیره و میران محمودی و بهتی و چکاری و پسر و برادر زکریا خان و سایر قبایل سوای برادوست از اطراف و جوانب
بدو پیوستند و در اواخر فصل پائیز با گروه انبوه روی توجه بآذربایجان آورده از راه الباق سلماس آمد خبر آمدن او متواتر باردوی
همایون رسیده رایات فیروزی آیات چنانچه اشعاری بدان شده از یورت اقامت در حرکت آمده در همان روز از آب عبور کرده
دفع شر آن گروه را وجههٔ همت ساختند و از راه چورس کوچ بر کوچ بخوی آمده ساحت آن ولایت مضرب سرادقات اقبال گشت از آنجا
پیربوداق خان حاکم تبریز را پیشتر بجانب شهر فرستادند که مواضعی را که بسمت راه رومیه باشد کوچانیده بجبال حصین فرستند که از
آسیب عبور لشکر مخالف بر کنار باشند و آذوقه آنچه نتوانند برد ضایع و نابود گردانند و شهر را خالی کرده باستحکام قلعه و سرانجام اسباب
قلعه داری پردازد چون پیربوداق خان برحسب فرمان بشهر رفته بخدمات مرجوعه قیام نمود در شهر اجامره و اوباش اندک بی اعتدالی کرده حرکات
ناهموار از سپاهیان نیز صدور یافت اما پیربوداق خان چند کس از اوباش را که دست درازی بمال تجار و رعایا کرده بودند بقتل آورده
سرهای ایشان را بر سر نیزه کرده در محلات گردانیدند و آن شورش و برهمزدگی تسکین یافت و باتفاق برخوردار بیک توپچی باشی و توپچیان
و تفنگچیان بقلعه در آمده در سرانجام امور توپخانه و استحکام برج و باره سعی موفور بظهور آوردند و اردوی کیهان پوی دو روز در خوی
توقف نموده جمعی از جوانان دلیر و سپاهیان کارآزموده بقراولی تعیین شدند و قراولان مذکور تا حوالی اردوی مخالف رفته در وقت
نزول و ارتحال بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته از روی تخمین و قیاس سیاهی صد هزار کس بنظر در آمده بود و یکدو کس را که بر سبیل زبانگیری
آوردند مطابق آن تقریر کردند و سردار بیمدار از غایت غرور و پندار در اردوی خود عزم دارالارشاد اردبیل و قشلاق نمودن
در قزل آغاج که قریب بولایت شیروان است و محمود پاشای پسرش بیگلربیگی آنجا است شهرت داده کوچ بر کوچ بر سبیل استعجال از راه
طسوج روانه بود و چون در آن راه بجهت عبور لشکر روم آذوقه نایاب بود موکب همایون از راه چمن اختاخانه بجانب مرند در حرکت آمد که
در هر جا مصلحت باشد و مقدر الهی شده باشد عساکر نصرت نشان سر راه بر مخالفان گرفته بمدافعه قیام نمایند رای جهان آرای حضرت

بایشان رسیده بوضوح پیوست که کستندیل خان بخود سپر آمده و تلاش او در حکومت آنملک مقرون برضای خاطر مبارک اشرف
نیست چون اراده ازلی بقتل او تعلق گرفته بود بمقتضی آیه استظهار آن قوم گشته تفرقگی و پریشانی خاطر ایشان روی بجمعیت و اطمینان آورد
و اعوان و انصار خود را جمع آورده باتفاق دیده هال و میرزایان گرجی نبیره های الکسندر خان با او در مقام مجادله و محاربه شدند کستندیل
خان نیز از طاعت و انقیاد ایشان مأیوس شده بمدافعه ایشان توجه نمود و در کنار آب بازو و کیوولان از اعمال سید ملو تلاقی فئتین روی
داده از جانبین بترتیب مقدمات جنگ پرداختند و در روز شنبه نهم شهر جمادی الثانیه کستندیل خان چرخچی و جوانغار و برانغار آراسته توپچیان
و تفنکچیان در محل مناسب تعیین نموده خود با شاه میرخان حاکم شکی که مرد کارآزموده جنگ دیده کهنه سپاهی بود و بعضی امرا در قلب قرار
گرفت و از جانب گرجیان نیز صف قتال آراسته گشته فیما بین جنگ در پیوست و دلیران معرکه جهاد حملات متواتر نموده بر کفره گرج
زور آورده سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریختند و تزلزل تمام بحال کفره راه یافته بعضی از ایشان روی بوادی فرار آورده
و نزدیک بآن شده بود که یکبارگی شکست بر ایشان افتاده کستندیل خان را صورت فتح و ظفر در آیینه مراد جلوه گر آید شاه میرخان و
علیخان سلطان شمس الدینلو و بعضی امرا را در قلب گذاشته خود در تگاپوی کر و فر بحال صف آرائی و ضبط لشکر از قلب جدا شده بجانب
دست راست رفت قرچقای نام غلام او که از مرتبه رقیت و بندگی بدرجه امارت رسانیده قرچقای سلطان میگفتند در دست راست
بجنگ مشغول بود گرجیان مقابل او زور آورده او را فی الجمله مغلوب ساخته بودند و مردم او از یکدیگر پاشیده بطرف قلب مایل آمدند
کستندیل خان این صورت را مشاهده نموده بیتابانه بمعاونت او اسب جلادت پیش رانده بنفسه مباشر حرب گشته بی آنکه جمعی همراه او باشند
بمعرکه درآمد از قضای ربانی چند نفر از گرجیان گریختهای معرکه باو رسیده یکدو کس او را شناخته بزبان گرجی رفقا را خبردار
مینمایند که این خان است آنجماعت در گوشه معرکه او را تنها یافته روی باو نهادند و او از غایت جهالت و غرور نفس سرکش که ابنای زمانه آنرا
غیرت نام نهاده اند نخواسته که از فوج قلیل خصم روی گردانیده در میان شجعان روزگار بتهمت زده گریز باشد خار جهل و تقلید جنگ در
دامن او بند کرده خود بتنهائی با گروهی از کفره درهم آویخت و آنجماعت از چند جانب سنان بر درع و خفتان او بند کرده از مرکب دولت
برخاک مذلتش انداختند و بطریقه تعیینی زخمهای کاری زده با تمام کارش پرداختند و از امرا و اعیان قزلباش و جنود گرجی هیچیکدام
بر اینحال اطلاع نیافته بودند بعضی از گرجیان که با کستندیل خان موافق و در صف لشکر او بودند زودتر از امرا از قضیه قتل او اطلاع یافته کس
بجانب دیده هال و میرزایان گرجی و اتباع ایشان دوانیدند که پای ثبات استوار دارند که چنین صورتی روی نمود و ایشان حمل بر خدعه
نموده استبعاد میکردند تا آنکه قتله او رسیده مژده قتل او دادند و موجب فرح و انبساط آن قوم گشت و طبقه قزلباش در جا و مقام خود
ایستاده بفتح و ظفر متیقن گشتند و وقوع اینحادثه در صحیفه خیال هیچکس نقش پذیر نمیگشت تا آنکه چند نفر از مقربان و ملازمان معتبر که در معارک
از او جدا نمیشدند در پیش صف سپاه بجست و جوی او مشغول بودند که جثه او را در گوشه معرکه افتاده بخاک و خون آغشته دیدند بامرا
که در قلب سپاه بودند خبر رسانیدند هر چند امرا خواستند که اینصورت را پنهان داشته همچنان در محاربه اهتمام نمایند که شاید میرزایان
گرجی را که دست آویز گرجیان است بدست آورند که در خدمت اشرف دست آویز ایشان باشد صورت نبست در این اثنا گرجیان کس
نزد امرا فرستادند که چون کستندیل خان بخلاف حکم همایون بگرجستان آمده بود ما تمکین حکومت او نمینمودیم اکنون هم که بمحاربه اقدام نمود
از تقدیرات آسمانی او بقتل رسیده دست از محاربه کوتاه کرده از طرفین متعرض یکدیگر نشویم که ما را از فرمان قضا جریان شاهی
تخلفی نیست و جمعی از بندگان و غلامان آن درگاهیم اما هر کس از افراد جنود بدین حادثه اطلاع یافت عنان از معرکه پیچیده رو بصوب هزیمت
نهاد و ضبط لشکر از حیز قدرت امرا بیرون رفت ناچار هیچکدام مقید برفاقت دیگری نشده از بیم آسیب گرجیان سراسیمه راه هزیمت و

سال نوزدهم جلوس شاه عباس اوّل

اندیشه و تدبیر او بود در خلال اینحال از جانب گرجیان عرایض اخلاص رسیده از بدسلوکی کستندیل خان شکایت بسیار کرده استدعا
نموده بودند که طهمورث بن داود خان را که در پایهٔ سریر اعلی بود بحکومت گرجستان نصب فرمایند چون اینمعنی بر ضمیر انور حضرت اعلی
شاهی ظل الهی ظاهر و باهر بود که الفت و التیام میانهٔ کستندیل خان که شرف اسلام دریافته و گرجیان که ملت نصاری دارند صورت
پذیر نیست و اکرام مزبور با تفویض ایالت بجز عصیان و طغیان گرجیان فایده متصور نی لاجرم درین وقت که کارهای عظیم پیشنهاد همت والا و
صلاح دولت در آن بود که ایشانرا بمواعید خسروانه و شفقت شاهانه امیدوار گردانند که نقش مخالفت این دولت بر لوحهٔ ضمیر خود
ننگارند بنابرآن منشور عاطفت و حکم استمالت باسم ازناوران گرجی و مخدرات استار آن سلسله که در معاملات مملکت دخیل اند عز اصدار
یافته مصحوب حسین بیگ جارچی ذوالقدر فرستادند و اینمعنی را بکستندیل خان اعلام نمودند بعد از فرستادن قورچی مذکور بوضوح پیوست
که کستندیل خان با اینهمه قرب و منزلت و پروردگی نعمت این دولت برضا و رخصت ولی نعمت برای و ارادهٔ خود بعزم انتقام بر سر گرجیان
رفته دوراندیشان بساط آگهی که بتجربهٔ روزگار مهذب بودند بدیدهٔ بصیرت نظر بر اطوار ناهنجار او نموده اصلا تصدیق تمکین نمودند که
کستندیل خان ازین تلاش و تردد کامروای مطلب گردد زیرا که قتل پدر پیر خود اگرچه بر باطل باشد بمحض هواپرستی و تعلقات دنیوی پسندیدهٔ
خالق و خلایق نیست و معهذا ایالت مملکت گرجستان از جانب اشرف باو تفویض یافته بود و اهتمام او درین باب مقرون برضای
ولینعمت نبود لهذا او را در آن ولایت کاری از پیش نرفت و در اوان جوانی و آغاز کامرانی از عمر و دولت برخورداری نیافته والی قضا
و قهرمان قدر دست او را از حکومت ملک بدن کوتاه کرده هنوز از قضیهٔ کشتن پدر شش ماه نگذشته بود که قضیهٔ قتل او روی نمود بمضمون
انتقال (بیت) پدرکش پادشاهی را نشاید   وگر شاید بجز شش مه نپاید   هرچند در آغاز داستان این بیت نوشته
شده مکرر بود امّا درین مقام مناسبتر نمود مفصّل این مجمل آنکه چون کستندیل خان در معبر قبله از آب کر عبور نمود و متوجه معاملات شیروان
نگشته نخست بانتقام گرجیان و استخلاص ولایت گرجستان از ید اهل عصیان پیشنهاد همت ساخته متوجه آن ولایت شد خلقی کثیر از بیخته
و اوباش و جماعت لزگی و شیروانی و ایل اتوزاکی بر سر او مجتمع گشتند و شاهمیر خان نیز از جانب شکی آمده باو ملحق شد ازناوران
گرجی از آوازهٔ وصول او تزلزل یافته بعضی از معتبران ایشان که باعث و بانی خلاف کستندیل خان بودند بیرهای الکسندر خانرا
با مخدرات آن دودمان طوعا او کرها برداشته بجانب سید ملو از اعمال گرجستان که بحصانت و ارتفاع جبال و ضیق طرق مأمن آن ولایت
بود در رفتند و کستندیل خان در شهر زکم که مقر حکومت و مستقر دولت آن دودمانست نزول نموده ابواب عاطفت و احسان بر روی کافهٔ خلق
آندیار از مخالف و موافق و سپاهی و رعیت گشاد و اکثر مردم معتبر گرجستان بخدمت مبادرت جسته آثار انقیاد بظهور آوردند و هر کس از
رفقای اهل عصیان در مقام اطاعت درآمده بملازمت رسید تقصیرات او بعفو و اغماض مقرون گردیده و کس نزد مخدرات استار
دولت آن خانواده خصوصا دیده مال والدهٔ طهمورث که در امور مملکت دخیل بلکه اصیل بود فرستاده بزبان عطوفت و اشفاق پیغام داد که
ماسوای سه چهار نفر از ازناوران که در مقام قتل من درآمده باعث چندین فساد شدند با دیگری کار نیست و نسبت بفرزندان که صلهٔ
رحم اینجانبند بجز عطوفت و اشفاق پدرانه امری بظهور نمیرسد و اگر آن سه چهار نفر نیز او را شفیع ساخته از کرده نادم بوده در مقام اطاعت
و ترک فساد بوده باشند بایشان نیز آسیبی از اینجانب نمیرسد و اگر درین امور دغدغه داشته باشند معتمدی ارسال دارند که بیمین مغلظه مؤکد
گردد چون فرستادهٔ او بسید ملو رسیده ادای پیغام نمود از توضعات دیده مال تواضعات دوستانه بظهور پیوسته ابواب ملایمت
و مدارا مفتوح داشته چشم بر آن داشتند که جواب عرایض ایشان از درگاه معلی رسیده بدانچه امر و اشارهٔ همایون باشد بعمل آورند
و چند روزی بمراسله و پیغام گذرانیدند با او مدارائی میکردند تا آنکه منشور اقبال که باسم دیده مال و عظمای گرجستان عموما صادر شده بود

 کستندیل خانرا از عناد ایشان گذرانیده ترک منازعه کردند و جرأت بازگشتن بپای قلعه نکرده از همانجا راه هزیمت پیش گرفتند و
دست از احمال و اثقال باز داشته تا کنار آب کر در هیچ مقام لمحهٔ آرام نگرفتند نیز رو سلطان مقدم زخمی داشت که سواری نتوانست
نمود در اردو مانده بود مردم اردو منتظر بازگشتن خان و امرا بودند در این اثنا چند نفر از ملازمان سلطان آمده خبر هزیمت لشکر رسانیده
در کمال اضطراب او را بر شتر بسته بردند از وقوع اینحال مردم اردو بهم برآمده فزع روز اکبر ظاهر گشت از خوف رومیه همگی دست از
ما یعرف خود شسته راه سلامت پیش گرفتند اموال و اسباب بسیار از تجار و مردم اردو بازار برجا ماند طرفه تر آنکه رومیان
انهزام ایشانرا بر خدعه و فریب حمل نموده از ملاحظه و احتیاط سر از قلعه برنیاوردند تا آنکه یکی از عمله کارخانها بیمار بوده و از ضعف بیماری
قوت فرار نداشته در اردو مانده بود از بیم کشته شدن برخاسته افتان و خیزان خود را بدروازه بهشهر رسانیده رخصت در آمدن
طلب نمود و دروازه بانان او را بشهر در آوردند او این واقعه عجیب غریب را که روی داده بود تقریر کرد و فی الواقع این قضیه
از غرایب حالات و عجایب اتفاقات است و رومیه بعد از اطلاع بر حقایق حال ببشاشت و شادکامی بظهور آورده از مضیق محاصره
و عسرت و تنگی نجات یافته روی باردوی کستندیل خان آوردند و اموال بسیار و ذخایر بیشمار از سپاهی و رعیت و تجار بدست
رومیه در آمده از فقدان ماکولات بی نیاز گشتند و امرا که در موکب جناب خانی بکنار آب کر رسیدند بی توقف عبور کردند و بازماندگان
اردو دو دفعه از عقب میرسیدند و از اوضاع رومیه و عدم اطلاع ایشان از این واقعه خبر یافته انگشت ندامت میگزیدند و پشیمانی
سودی نداشت القصه از غایت جهالت و غرور و سوء تدبیر بخت و جدال شکستی فاحش قرین حال کستندیل خان و امرا گشته بدار
الارشاد اردبیل آمده بفکر تدارک این قضیه افتادند قرابیری مذکور از کنار آب بسرعت تمام بدرگاه گردون اشتباه رسیده روزی که
اردوی کیهان پوی در پای قلعه ماکو نزول اجلال مینمود این خبر آورده بعرض اشرف اعلی رسانید

ذکر رفتن کستندیل خان نوبت ثانی بگرجستان و مآل حال آن جاهل نادان به اراده و تقدیر ملک منان

چون خبر مخالفت و عصیان گرجیان با کستندیل خان و بیرون آمدن او از شیروان بمسامع جلال رسید و او نیز حقیقت حال عرض نموده
از خدمت اشرف استمداد نمود و هنوز خاطر از آمدن سردار و عسکر روم جمع نشده بود او را بعواطف بیدریغ شاهانه مستمال
گردانیده مقرر فرمودند که بزودی بموکب همایون پیوندد که انشاء الله تعالی بعد از فراغ خاطر از ورود عسکر روم که موکب
نصرت قرین بجانب قراباغ نهضت نماید فوجی از جنود ظفر ورود را بامداد او مأمور میفرمائیم که ولایت شیروان را که نامزد او شده مسخر
گردانند و در باب مهم گرجستان بدانچه لایق دولت قاهره باشد بصوابدید او عمل خواهد شد مشارالیه از بادهٔ نخوت و غرور چند روزه حکومت
و استقلال سرمست شده بنیان اخلاص او خلل پذیرفته بود یا از خجالت و انفعالی که از واقعهٔ مذکور باو روی آورده بود نمیخواست که
نزد همگنان خجلت زده و معاتب باشد خلاف حکم همایون کرده خیالات فاسد در کاخ دماغ او راه یافته بدرگاه معلی نیامد و بی آنکه بر رفتن
گرجستان از جانب ولی نعمت مرخص گردد از خودسری و خودرائی مبلغی خطیر از تجار دارالارشاد اردبیل طوعاً و کرهاً برسم
مساعده و مصادره گرفته بر متجنده قسمت کرده لشکری فراهم آورد و باتفاق امرائی که بمرافقت او مأمور بودند روی توجه بطرف
گرجستان آورد که انتقام از گرجیان کشیده بعد از آن متوجه تسخیر شیروان گردد بندگان اشرف ولایت شیروان را نامزد او فرموده
گرجستان را باو نداده بودند و او بخود سر دخل در آن مینمود و چون منوط برضای ولی نعمت بود تأیید نیافت و نگاشته قلم تقدیر برخلاف

سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

از اندک اعتباری که بمین شفقت شاهانه یافت بغایت متجبر و مغرور گردیده از نخوت و غروری که داشت امرا و رفیق خود را از پایه وقعی (?)
و اعتباری بینداخت و بخار عجب و پندار در کاخ دماغش متصاعد گشته بود امرای قزلباش که برحسب فرمان تابع امر و نهی او بودند
از خوف و خشیت پادشاهی تاب تسلط و اقتدار او آورده مجال دم زدن نداشتند اما طایفه گرجی از دو جهت با او نمیآمیختند و زود
از سلطنت او متنفر گشته در مقام غدر در آمدند اول مغایرت کیش و ملت که او مسلمان بود و ایشان حاکم نصاری میخواستند دوم
آنکه الکسندر خان با زنادران گرجی مخصوصانه زندگانی میکرد و در قانون ایشان نواب و حجاب نبوده و ممانعت و دورباش
میاولان و ایشیک آقاسیان هرگز ندیده بودند و جمعی که همیشه بیحجاب بخلوتسرای الکسندر خان میرفتند حالا هر دو روز یکبار بدیوانخانه
عامه بار نمییافتند از اطوار ملوکانه او دلگیر گشته با یکدیگر عهد و شرط نمودند که در هنگام فرصت بانتقام خون الکسندر خان او را از میان
بردارند و دو نبیره الکسندر خان را که همراه داشت برداشته روی بگرجستان آورند با آنکه یکی از دولتخواهان او را از مواضعه گرجیان
آگاه کرد او از غایت غفلت و کمال نخوت و غرور بدفع آنکاد نپرداخت و اراده نموده که چند نفر از معتبران گرجی را که خمیرمایه فساد بودند
از میان بردارد با خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر الکسندر خان که حال وزیر او بود مشورت نمود وزیر بی تدبیر مواضعه گرجیان را
حمل بر کذب نموده خان نادان را از آن اراده منصرف ساخته خاطرنشان کرد که اگر دست بقتل احدی از ایشان آلائی موجب خوف و هراس
کل آن طایفه میشود و خود با عظمای آن قوم گفتگو نموده بموعظه و نصایح پرداخت آنجماعت اظهار نمودند که خان ولینعمت زاده ماست و از او هیچ گله
و رنجش نداریم اما از امتداد سفر تنگ آمده استطاعت توقف شیروان نداریم جناب وزارتمآب قرار داد که یکماهه مایحتاج ایشان را
از سرکار خان سرانجام داده بعد از یکماه رخصت گرجستان دهند و مقدمات مذکور را معروض داشته خاطر خان ساده دل را از فتنه
ایشان فارغ و مطمئن ساخت اما موعظه و پند در آن قوم سودمند نیامده از این گفتگو رسوخ ایشان در اراده خاطر خود بیشتر گردید و نصف شبی
که در کشیک بودند از نادران گرجی با تیغهای کشیده بر خرگاه جناب خان محیط گشته آغاز شورش و غوغا کردند قراببری (?) ملازم خاصه شریفه
که از جانب حضرت اعلی نزد او رفته بود واقف شده بی تابانه خود را بخرگاه رسانیده او را از خواب غفلت بیدار ساخت و او سراسیمه
عقب خرگاه را با شمشیر شکافته خود را بیرون انداخته بمنزل علیخان موافق رسانید و گرجیان عاصی بدرون خرگاه رفته دو جوان
ماه سیما از اهل خدمت که در خواب بودند بتصور آنکه یکی از ایشان کستندیل خان است بتیغ غدر پاره پاره کردند و جمعی دیگر بطرف خیمه که نبیرهای
الکسندر خان را نگاه میداشتند روی آورده ایشانرا بدست انداخته بمجمع خود پیوستند کستندیل خان را چون هنوز پیمانه حیات پر
نشده بود و مقدر الهی بود که چند روزی دیگر کروفری نماید از آن مهلکه نجات یافته بسلامت بخیمه علیخان رسید همگنانرا تصور شد که گرجیان
با رومیان مواضعه نموده باستظهار ایشان بدین حرکت اقدام نمودند در خانه علیخان کرنای نواختند طبقه قزلباش که در سیبها و مورچلها بودند
بآنجا جمع آمدند و در آنشب هولناک شورش و غوغای عظیم بوقوع پیوست گرجیان از آواز کرنای و جمعیت لشکر دانستند که آسیبی بکستندیل
خان نرسیده بهیئت مجموعی میرزادهای خود را برداشته راه گرجستان پیش گرفتند و خان با امرای عظام لحظه سوار ایستاده بتعاقب
گرجیان در حرکت آمدند که شاید انتقامی کشند یا میرزادهای گرجی را که دست آویز آنجماعتند از دست ایشان توانند گرفت و از سوابدید بسر
اردوی خود را در پای قلعه گذاشته رفتند وقت طلوع آفتاب کستندیل خان با معدودی پیشتر از دیگران بگرجیان رسید طایفه گرجی عنان
از رفتن پیچیده در مقام مدافعه ایستاده پای ثبات فشردند و صریحاً با آواز بلند فریاد برآوردند که تو مسلمانی و ما را حاکم نصاری میباید در
وقتیکه میانه ما و تو هیچ گفتگوئی نبود اعتمادی بجانب تو نداشتیم حالا که این صحبت روی داد چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد اولی این است
که از سر این معامله گذشته بازگردی و الا تا یکتن از ما در حیات باشد با تو قتال مینمائیم چون جمعی کثیر بودند و صرفه در جنگ نبود امرای عظام

کستندیل خانرا

موقوف داشته رایات فیروزی آیات بدان صوب در حرکت آمد شرح آن احوال بعد از ذکر وقایع گرجستان و مآل حال کستندیل خان مرقوم میگردد

ذکر عصیان و طغیان گرجیان و کستندیل خان و بیرون آمدن او شکسته و بدحال از ولایت شیروان

بر واقفان مواقف سخندانی و نکته سرایان اسرار نهانی سمت ظهور و درجهٔ وضوح دارد که زمام مهام ملکداری در قبضهٔ ارادت
و اختیار قادر مختار است و تمشیت امور شهریاری وابسته بمشیت آفریدگار (بیت) کیست درین دستگه دیرپای کو
لمن الملک زند جز خدای هر صاحب دولتی که رضای حضرت رب العباد را در انتظام امور ملک و ملت مطمح نظر اصابت اثر و ملحوظ خاطر
معدلت گستر داشته اعلام جهانبانی بر وفق مراد در عرصهٔ جهان افراخته و هر خود رای بی عاقبت کوتاه اندیش بوساوس شیطانی
و هواجس نفسانی مغرور گشته مرتکب افعال ذمیمه گردد و بهوای نفس و خودپرستی و خیالات فاسده اطوار ناهنجار پیش گرفته از لوازم
ایزدپرستی و تحصیل رضای ولینعمت که رضای منتقم حقیقی است غافل افتد باندک زمانی بنای دولتش انهدام پذیرفته دوحهٔ برومند
اقبالش از صرصر حوادث و تندباد ادبار از پای در آید معظم امور ناپسندیده که نزد خالق و خلایق پسندیده نیست مخالفت ابوین است که
بجهت جاه و هواپرستی و تعلقات دنیوی ارتکاب آن کرده از شناعت آن دیدهٔ بصیرت پوشیده دارند و مدلول آیهٔ کریمهٔ قال
لوالدیه اف لکما بر این معنی دلیلی روشن و برهانی مبرهن است و از بدایت ظهور اسلام و قبل از آن نیز الی هذا الاوان هر کس از ابنای
سلاطین زمان و خواقین دوران بجهت ارتفاع لوای جهانبانی مخالفت پدر اختیار نموده بر حسب مقصود و مرام کامروا نگردیده و هر ناخلف
بی سرانجام با نیکو سرانجامی زود کامی قتل پدر روا داشته زیاده از شش ماه قدم بر مسند کامرانی ننهاده و در مؤلفات علمای
سیر و مصنفات اصحاب خبر مرقوم قلم مشکین رقم گشته که قبل از ظهور اسلام شیرویه پسر خسرو پرویز بدین فعل شنیع اقدام نموده زیاده از شش ماه
طریق جهانبانی نپیمود و از سلاطین جغتای سلسلهٔ تیموری میرزا عبداللطیف ولد میرزا الغ بیک بدین امر مذموم جسارت نموده بقتل آنچنان
پدری که پادشاه فاضل عادل دانش منش نیکو روش بود اقدام نمود بمضمون این بیت مشهور که (بیت) پدرکش پادشاهی را نشاید
و گر شاید بجز شش مه نپاید مصداق افتاده چنانچه در کتب سیر مسطور است در کمال عظمت و اجلال بر مسند کامرانی و اقبال سوار
میرفته ناگاه تیری جان فرسا از شصت قضا گشاد یافته بر مقتل آن بدگهر رسیده و بصد حسرت و هوان دل از ملک و مال برداشته از مرکب
عزت بر خاک مذلت افتاد راقم حروف در ایام حیات خود که سنین عمر ناپایدار در حال التحریر در مرحلهٔ پنجاه و چهار نزول نموده چند کس را
بدیدهٔ عبرت بین دیده که مرتکب قتل پدر گشته و از عمر و جوانی تمتع و برخورداری نیافته در همان چندگاه از همان شربت چشیدند مؤید این حال
و مصداق این مقال قضیهٔ عبرت گزین کستندیل خان ولد الکسندرخان است که پدرش او را در ایام جهانبانی شاهزادهٔ مغفرت انتما
سلطان حمزه میرزا چنانچه در طی صحیفهٔ اول سمت ظهور یافته بجهت استحکام قواعد متابعت و اخلاص بپایهٔ سریر گردون مناص فرستاده
بود و از عهد صبی الی یومنا هذا در آستان دولت سعادت پیوند نشو و نما یافته بمرتبهٔ رشد و کمال رسیده بود و در ایام جلوس همایون حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت و عاطفت گشته در محافل خاص همصحبت بزم خاصان بود و روز بروز در عزت و اعتبارش
در نظر همگنان میافزود تا آنکه در یورش آذربایجان ایالت و دارائی شیروان نامزد او گشته در قشلاق تبریز باتفاق پدر روانه
گردید و بنوعی که در قضایای اول سال مرقوم کلک شیرین مقال گردید در گرجستان بقتل پدر و برادر اقدام نموده دم از استقلال و استبداد
زده لوای حکومت برافراشت و از آنجا با گروه انبوه متوجه شیروان شده محاصرهٔ قلعهٔ شماخی نمود اگرچه جوان شجاع دلیر مردانه بود اما

سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

(۲۸۵)

چون رایات جهانگشا چندگاه در ییلاقات حوالی خوی و صحراهای دلگشا و تنزهات فرح افزای آنجا عشرت پیرا بوده هوا از شدت
گرما روی باعتدال آورد و همواره بتنبیه متمردان مشهاد همت والانهمت بود و بعضی از امرای اکراد محمودی که در قلعهٔ بیگ و ماکو و آن
حدود اقامت داشتند در این ایام که اردوی گردون شکوه در آنحوالی بود از آمدن بپایهٔ سریر اعلی تقاعد ورزیدند از آنطایفه فرقه
که باولاد منصور بیگ تعلق داشتند و اظهار دولتخواهی این دودمان مینمودند کوچانیده بولایت عراق فرستادند و متوجه بتنبیه متمردان
آنقوم گشته جمعی از امراء عساکر منصوره را بر سر ایل و عشایر حاکم بیگ فرستادند و رایات جلال بجانب ماکو در حرکت آمد مصطفی
بیگ حاکم آنجا از بخت برگشتگی باغوا برادران و جمعی از مردم فتنه انگیز که همیشه آثار خلاف از ناصیهٔ احوال ایشان مشاهده میافتاد
ابواب متابعت مسدود ساخته با اقربا و اتباع بقلعهٔ ماکو که در پای کوه میانه دره واقع است و از غایت رفعت و انسداد طرق
دست تسلط هیچ صاحب شوکتی بدامن آن نرسیده و بجز سلطان چهار بالش آفتاب طناب تسخیر کنگرهٔ آن نینداخته رفته متحصن گشت
و قلعهٔ دیگر که در دامن کوه مسکن اصلی او بود از ابر استحکام داده احمال و اثقال خود را در آن قلعه گذاشته جمعی را بمحارست تعیین
نموده بود چون ساحت آن ولایت مضرب خیام اقبال گردید از ظهور مخالفت آنطایفه آتش قهر قهرمانی شعله افروز گشته طایفهٔ قرا
داغلو و مقدم را بتسخیر قلعهٔ دامنکوه مأمور فرموده بودند و آنجماعت در همان شب باطراف و جوانب قلعه محیط گشته در صدمهٔ اول مستحفظان
مقهور گردانیده خود را بپای حصار رسانیدند و بضرب متین سوراخها کرده بقلعه ریختند و معدودی که بمحارست قیام داشتند دست
از حراست حصن بدن باز داشته عرضهٔ تیغ فنا گشتند و سایر سکان آن قلعه پایمال حوادث و نوایب گشته آنچه از صامت و ناطق در
آنجا یافت شد بباد بی‌نیازی رفت بعد از وقوع این حال فوجی از جنود اقبال بتاخت و غارت طایفهٔ محمودی مأمور گشته چون تسخیر
قلعهٔ میانکوه بسهولت تیسیر پذیر نبود حکم شد که لشکر قیامت اثر در اینوقت متوجه تسخیر آن قلعه نشده اگر مخالفان محمودی قدم جرأت پیش
نهاده بمقابله و مقاتله اقدام نمایند جزای ایشان در کنارشان نهند و الا آنچه در مساکن ایشان یابند تاراج نمایند و چون ایل و عشیرت
جمعی کثیر بودند و در قلعهٔ مزبور بجهة ضیق مکان و قلت آب بجز معدودی مسکن نگرفته بودند اکثر مردم آن قبیله پایمال سم ستور عساکر
گردیده تمامی دواب و اغنام و ما یعرف آنقوم خواه در بیگ و خواه ماکو بشآمت عصیان مصطفی بیگ و برادران و چند نفر از مفسدان
عشیرت او که در مخالفت اصرار مینمودند بتاراج رفت چنانچه گوسفند خوب در اردوی معلی به نیم درهم که پنجاه دینار عراقی باشد و گاو
بدو درهم یعنی دویست دینار عراقی خرید و فروخت میشد و بسیاری از نساء و صبیان آنطایفه بمحنت اسر گرفتار آمدند القصه
تا ده یوم که اردوی گردون شکوه در آن یورت نزول اجلال داشت آنطایفه عرضهٔ نهب و غارت بودند چنانچه جمعی از عشایر
مذکور که از نهیب لشکر ظفر اثر خود را بقلال جبال کشیده بودند بدست در آمده از آسیب حوادث نرستند بعد از تنبیه بلیغ آنقوم رای
عالم آرا بدان قرار گرفت که بحوالی نخجوان که میانهٔ راه وان و ارزن الروم است و محل عبور لشکر روم از آنجا بود رفته چند
روزی در کنار آب ارس رحل اقامت اندازند اگر در امسال سردار روم را جمعیتی دست دهد و عزیمت آذربایجان نماید در میان
هر دو راه مستعد مدافعه بوده باشند و اگر در امسال آمدن سردار صورت نبندد قشلاق همایون در قراباغ واقع شده بتوفیق الله
تعالی تسخیر قلعهٔ گنجه و مملکت شیروان از وجه همت علیا نهمت سازند بدین رای صواب نما عمل نموده عنان عزیمت بدان طرف معطوف گردانیدند
از معبر یزدآباد نخجوان از آب ارس عبور نموده در کنار آب خیام اقامت نصب کرده سراپرده و بارگاه بقبهٔ مهر و ماه افراشتند و
امیرگونه خان را بتعمیر قلعهٔ ایروان مأمور ساختند و جمعی در آنخدمت رفیق او ساختند و چند روزی که ساحل رود ارس محل نزول
موکب مقدس بود مسرعان خبر آمدن سردار را از راه ابلق و سلماس رسانیده بتواتر انجامید و کار قلعهٔ ایروان را بوقت دیگر

موقوف

(۴۷۹) عمارت قلعه مأمور گشته پیر بوداقخان حاکم تبریز و جمعی دیگر بدان خدمت مأمور گشتند و در اندک روزی قلعه ترتیب یافته ذخیره و یراق

سرانجام یافت و کوتوالی قلعه بسیدی سلطان خنوسلو رجوع شده الکای خوی بدو مفوض گشت و اینمعنی موجب اطمینان خاطر مردم

خوی گشته در جا و مقام خود آرام گرفتند از سوانح عبرت افزا که درین ایام روی نمود قضیه کشته شدن شیخ احمد آقاست مشارٌ

الیه یکی از اوسط الناس طایفه شرفلوی استاجلو بود در آغاز جلوس همایون شاهی ظل الّهی بملازمت اشرف رسیده بخدمت

مشبازنوزی درگاه معلّی خود در انظار نظر اعتبار گردانید و حضرت اعلی آثار رشد و کاردانی و ضبط و ربط از ناصیه احوال او

مشاهده فرموده در اوّل حال ضبط درب دولتخانه همایون با و رجوع شده در ازاء خدمات شایسته داروغگی دار السلطنه

قزوین با و شفقت شد و در آن مهم از قساوت قلبی که داشت دکان سیاست گشوده بازار خونریزی رواج داد و دویست سیصد نفر

از مردم خونریز بر و جمع آمده در حکومت قزوین بوفور رشد بر اطراف و جوانب عراق حکمرانی کرد و ملازمان خود را دستارهای سرخ

بر سر بسته بدین علامت در میانه قزلباش اشتهار یافت هر یک از ایشان از جانب او بهر خدمتی مأمور می گشتند از بیم غضب شاهانه هیچیک از امرا

عظام را قدرت آن نبود که خلاف اراده آن ملازم بظهور آورد و جز اطاعت چاره نداشت سیاست او بمرتبه رسید که چند کس از دزدان

و حرامیان را که گرفته بودند در میدان سعادت آباد قزوین زنده بر سیخهای آهنین زده آتش افروخته کباب کرد مجملاً باری سبحانه و تعالی

که حاکم عادل است بجهت سیاست بدکاران بدکارتری بر ایشان گماشته بود اگرچه اعمال و افعال او بر وفق قانون عدالت نبود امّا

موجب خوف و بیم خلایق گشته اجامره و بیدولتان پای در دامن بیعت پیچیده از ارتکاب امور ناپسند باز آمدند و حضرت اعلی شاهی ظل الّهی هر خدمتی

صعب که بی سیاست متمشّی نمیشد با و رجوع میفرمودند القصه میرغضب بود و چندگاه بخدمت ایشیک آقاسیگری حرم علیه عالیه قیام داشت

آخر بمرتبه امارت رسید و چون بی اعتدالی او از حد اعتدال گذشته بود از آنجمله اعمال ممنوع گشت درین سفر با قشون آراسته ملازم رکاب

اشرف بود و یکی از قورچیان ذوالقدر اقوام برج بیک امیرورا که از آدمی زادهای آنطایفه اند بر سر چاه غله با ملازم او نزاع واقع میشود

و شیخ احمد آقا میرسد از غرور نفس و عادت طبیعی فی الفور بقتل آن جوان مبادرت نمود اقربای او بخدمت اشرف آمده تظلم نمودند حضرت

اعلی فرمودند که در ایامی که او را حاکم و حارس مملکتی فرموده بودیم بجهت سیاست بدکاران و ضبط مملکت اعمالی که ازو بظهور میرسید

میگذرانیدیم حالا که مدتی است از آن اعمال ممنوع است چگونه بجهتی بخود دست بقتل شخصی که در سلک قورچیان عظام انتظام داشته باشد

جرأت نموده دیوانیان اعلی که بپرسش قضیه مزبور مأمور شده بودند او را بمعرض پرغو حاضر ساختند از عجب و غروری که داشت اعتراف

نمود دیوانیان هرچند قاتل را تفتیش مینمودند که کدام ملازم تو بود بخود منسوب ساخته اقرار صریح میکرد که من کشته ام حقیقت بعرض اشرف

رسید رأی عدالت انتما اقتضا فرمود که او را بدست اولیای مقتول دهند حسب الامر الاعلی او را بدست جون طلبان دادند امّا اصلا

در خاطرها خطور نمیکرد که آنجماعت جرأت قصاص نمایند چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود فی الفور اقربای مقتول بقتل او پرداختند و موجب عبرت دیگر مستعجبان

گردید تخته بیک ولد او را حکم شد که قشون و لشکر او را ضبط نموده بخدمات مرجوعه قیام نماید دیگری از سوانح آن ایام خبر فوت باقیخان اوزبک

والی ماوراءالنهر است که در یورت سکمان نا باز خوی رسید که باجل طبیعی در گذشته بعالم آخرت شتافت و امرای اوزبکیه تسلط ولی

محمد خان برادر کوچکتر او اتفاق نموده او را در بخارا بر مسند سلطنت و پادشاهی ماوراءالنهر نشانیدند

ذکر توجه رایات خسروایران بصوب ماکو و تنبیه متمردان اکراد محمودی و قضایائی که

در آن حین روی داد

کشته شدن شیخ احمد آقا

داروغه قزوین سنه ۱۰۱۴

دروازه دیگر آوردند غازیان نصرت نشان فرصت غنیمت شمرده با آنکه از بالای بروج قلعه و عقب دیوارها گلوله تفنگ بیکنچرباران بمثال
تگرگ میریخت از آن نیندیشیده کارزاری عظیم بوقوع پیوست خلقی کثیر از رومیه از دروازه بقتال بشهرستان عدم فرستادند چنانچه مردم
اردو بازار از میانه باغات و خرابهای حوالی شهر قریب چهل پنجاه نفر رومی را که در کوشها خزیده بودند گرفته آوردند و بیاسا
میرسانیدند در این معارک از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد و زیاده آسیبی بسپاه ظفر پناه نرسید
رومیه را دیگر قوت و قدرت برون آمدن نمانده در قلعه خزیدند و سردار غریق بحر تفکر گشته دانست که در توقف نمودن وان خطا کرده
بوده و نخواست که محصور قزلباش گردد با خود اندیشید که گری برآب زده کشتیها و سفاین بکنار دریاچه وان که یکطرف آن
بقلعه اتصال دارد آورده با جمعی که مصلحت در موافقت ایشان داشت بسفاین درآمد و کشتی اندیشه را در دریائی ساخته پوشیده
و پنهان بیرون رفت الله ویردی خان حقایق حالات و محاربات که در آن سفر با رومیه وقوع یافته بپایه
سریر اعلی عرض نمود

ذکر توجه رایات ظفر پیکر از دار السلطنه تبریز بجانب ییلاقات خوی و بیان بعضی احوال که در آن عرصه نشاط انگیز روی داد

بعد از ورود اخبار فتح و فیروزی لشکر نصرت اثر رایات ظفر آیات بفیروزی و اقبال از دار السلطنه تبریز در حرکت آمده نهضت
همایون متعاقب الله ویردیخان و امرا و عساکر نصرت نشان بآنطرف واقع شد و چون حقیقت بیرون رفتن جغال اغلی از راه
دریا در اردوی امرا شیوع یافته بتحقیق پیوست متعاقب او در حرکت آمده با عادلجوز و ارجیش که احتمال بیرون آمدن بود رفتند
در آنحدود اثری از او پیدا نبود و معلوم نمیشد که بکدام طرف رفته شرح رفتن و باز آمدن او در همین سال عنقریب مرقوم قلم بیان
مقال میگردد الله ویردیخان و امرا از حدود ارجیش عنان بصوب مراجعت انعطاف داده سالماً غانماً در یورت سلمان آباد
از اعمال خوی بموکب مقدس همایون پیوسته منظور نظر التفات شدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ییلاقات آنحدود چند روز بمسرت
و شادکامی و نشاط سیر و شکار پرداخته موکب ظفر نشان تا صحرای چالدران که نبردگاه پادشاه جم قدر سلیمان شان و سلطان
سلیم فرمان فرمای ممالک روم بود و بدین جهت شهره آفاق است چنانچه مولانا امیدی شاعر گفته (بیت) قضا در کارگاه
کبریائی فکنده طرح اسلیمی خطائی و اینکه حضرت خاقانی خطائی تخلص داشت ظاهر از غایت اشتهار محتاج بیان نبود توجه فرمودند
و در آنمکان سرهای قتیلان معرکه وان و گرفتاران آنمعارک و اخترمها که بنیروی اقبال بدست درآمده بود بنظر اشرف درآمد
جلادت و مردانگیها که از فارسان میدان دلیری در آن هنگام بظهور رسیده بود بمعرض عرض درآمده بعواطف خسروانه اختصاص
یافتند خذان آقای سفره آقاسی بجهه رابطه آشنائی و دوستی که با غازیگرای خان پادشاه تاتار داشت بنا بر رعایت
خاطر او باپرسش سعادت بخش و بخشایش یافته بحاکم قراجه داغ سپردند که بطریق مهمان نگاه دارد که نزد غازیگرای خان فرستند
در آن ایام میمنت فرجام که اردوی کیوان شکوه در آن صحرا و کوه نزول داشت رای جهان آرا اقتضا کرد که در بلده خوی که فی
الواقع از لطافت هوا و عذوبت ماء و خضرت و طراوت صحرا و بساتین بهترین قصبات آذربایجان است و بجهت آنکه در سرحد واقع
شده مردم آنجا اکثر لگدکوب حوادث شده آنچنان عرصه فرح بخش دلگشا از تربیت و تعمیر بازمانده قلعه بنا شود که در نزول حوادث و
هنگام فتور سکنه آن بلده را پناهی و آرامگاهی باشد و در محل مناسب طرح قلعه انداخته قنبر بیک سلحدار باشی را سرکاری

 شود از مسلک حزم و احتیاط سپاهیانه دور افتاده تا آنکه از تبریز تا بیست روز بوان رسیدند رومیه تا کمیزلی بلدهٔ وان اطلاعی
از وصول لشکر بیگانه نیافته بودند چنانچه مردم ذوالفقار خان که چرخچی سپاه منصور بودند چند کس از عملهٔ طوایل و اسبان رومیه که
در علفزار آنزاو چرا مینمودند بدست آوردند از امرای اکراد شیرازی سلطان محمودی با چند نفر از برادرزادها و اقوام آمده بمعسکر ظفر
اثر ملحق شد سایر میران قبایل اکراد چنانچه شیوه و شعار زمین داران است که بلطایف الحیل روز میگذرانند بمراسله و پیغام بازگشت نمودند
و جناب خان بیشتر صلاح در اغماض دانسته تکلیف آمدن بآن وحشی صفتان نکرد القصه چون عساکر نصرت نشان در کمیزلی وان نزول
سعادت نمودند و جغال اغلی اطلاع یافت روز دیگر جنود قزلباش بآداب جنگ پرداخته چرخچیان را پیشتر فرستادند و جوانغار و برانغار
و قول آراسته آمادهٔ حرب و قتال شدند امّا آنقدر منتظر ظهور سپاهی سپاه مخالف بودند جغال اغلی در آنوقت زیاده از ده پانزده هزار
کس بر سر نداشت و با این مایه مردم با قزلباش که دو برابر ایشان هستند مقاومت نمیتوانست کرد بتحصن و قلعه داری قرار داده از شهر
بیرون نیامد امّا بعضی پاشایان با جنود رومیه بعزم آنکه پشت بدیوار بست شهر داده در سواد شهر حربی اتفاق افتد بیرون آمده صف
قتال آراستند و چرخچیان پیش فرستادند امّا زیاده از نیم فرسخ از سواد شهر دور نمیشدند از هر طرف پای جلادت پیش نهاده عساکر
طرفین بیکدیگر تلاقی شده جنگ در پیوستند و از جانبین حملات مبارزانه بظهور میرسید و تا سپاه قول که سرداری الله ویردیخان
استحکام داشت ظاهر نشده بود در میان دست و پائی میزدند بعد از آنکه قول نمایان شده آواز کرنا و نفیر بگوش مبارزان معارک دار و گیر
رسید چرخچیان سپاه منصور جلوریز بر سپاه مخالف تاخته صف اعدا را از یکدیگر پاشیدند شکست بر جنود رومی افتاده تیغ آتشبار
در معرکه صاعقه کردار سرافشانی مینمود و عساکر نصرت قرین بنیروی دولت و یمن اقبال از توپ و تفنگ رومیه احتراز نموده مردانه
کوشیدند چنانچه چند نفر رومیه را در روی تخته پل و کنار خندق دستگیر نمودند و قرب دو هزار کس از رومیه درین معرکه بقتل رسیدند
و چند نفر از معتبران رومیه خصوصاً خدان آقای متفرقه آقاسی درگاه عالی که از معتبران و مدبران دولت عثمانی بود با یک پسرش دستگیر
و عساکر نصرت نشان بنیروی اقبال شاه جهان بفتح و ظفر اختصاص یافته اردوی قزلباش در حوالی شهر در مکان مناسب فرود آمده و الله
ویردیخان در برابر سپردار رومیه سراپرده و بارگاه باوج ماه افراشته امرا و اعاظم در کمال شوکت و اقتدار خیام نصرت نصب نموده
سایبانهای ظفر افراختند روز دیگر چنین معلوم شد که محمّد پاشای ششگاه مشهوراً با جمعی از جنود رومیه و لشکر سیواس و غیره که قرب دو
هزار کس اند بطرف وان میآیند که بسردار ملحق گردند الله ویردیخان قرچقای بیک را با جمعی از غلامان و غازیان بر سر آن گروه فرستاده
و جنود اقبال را در شش فرسخی وان با آن گروه تلاقی دست داده فیمابین آتش قتال اشتعال یافت و بنیروی دولت قاهره شکست بجانب
اعدا افتاده جمعی کثیر مقتول و برخی زنده دستگیر شدند و محمّد پاشا زخمدار گرفتار گردیده چون زخم مهلک داشت از هم گذشت و افواج
قاهره بفتح و فیروزی عود نموده باردوی امرا ملحق شدند در آنروز که قرچقای بیک از اردو بیرون میرفت رومیان مشاهده نموده
بودند که لشکر بسیار از اردو بیرون رفت بتصور آنکه غارتگران یغمائی بتاخت و غارت سوار شده اند و در سر سردار قزلباش چندان
کسی نیست بهیئت اجتماعی از شهر بیرون آمدند و تفنگچیان را در عقب دیوارهای باغات سواد شهر باز داشتند که اگر طایفهٔ قزلباش
پای جلادت پیش نهند بزخم گلوله ناچیز گردانند از اینجانب خود لوازم حزم و احتیاط مرعی بود و قراولان جنود اقبال مستعد جنگ و جدال
و آمادهٔ حرب و قتال بودند و خلقی نامحدود از طوایف قزلباش در این روز روی بمعرکهٔ کارزار آورده فیمابین حربی صعب اتفاق افتاد
و رومیان تاب صدمات دلیرانه جنود قزلباش نیاورده پشت بمعرکه داده روی بشهر و قلعه آوردند و جنود اقبال مخالفان را تا کنار خندق
دوانیدند و چون در آمدن رومیان در هنگام گریز از یک دروازه متعذّر بود جمعی از آن دروازه راه نیافته از کنار خندق روی بجانب

نموده درعرض بیست روز قلعه باتمام رسید که تامعماران قضا و مهندسان قدر بنای قلعه نه رواق سپهر نهاده بروج مشیده کرده اند
کنگرهای ماه ومهر آرایش واستحکام داده اند قلعه باین متانت ورصانت بدین زودی اتمام نیافته وخندق عمیق مانند فکر دقیق عقلا
حفر نموده آذوقه ویراق دو ساله از توپ وتفنگ وسرب وباروط وهیمه ونفط وغله وامثال ذلک تعیین فرمودند والحق این تدبیری
صایب ورائی ثاقب بود وبر رومیان وامرا اکراد ومردم دور ونزدیک ظاهر شد که جنود قزلباش دلبستگی بآن ملک دارند وآسانی
آسان دست از آن برنمیدارند ومستعدان عصر چند تاریخ خوب درباب اتمام قلعه تبریز یافته در سلک بلاغت انتظام داده اند از
آنجمله جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر امن شد تبریز تاریخ یافته در این قطعه درج نمود (**قطعه**) قلعه تبریز چون اتمام یافت
دیده اعدای دین را میخ شد باعث امنیت تبریز شد امن شد تبریز از آن تاریخ شد مسود اوراق را بخاطر رسید که
تاریخی فکر نماید شبی در این اندیشه سر بزانوی تفکر داشت خرد خرده بین وطبع نصاف گزین چراغ منیش در خلوتکده دل افروخته
ایمعنی روشن شد که جناب آصفی در این قطعه وتاریخ داد بلاغت داده از این بهتر چه توان گفت غایتش باصطلاح اهل این فن اگر تاریخ در آخر
مصراع تمام شود بهتر خواهد بود قطعه در وصف تاریخ ومدح قائل در رشته نظم در آورده بود در این مقام ثبت افتاد اگر در قوافی مجهول
ومعروف واقع شده باشد در قطعه وقصیده استادان سخنور جایز داشته اند ودر دیوان خلاق المعانی کمال اسمعیل از این قبیل بسیارست

(**قطعه**) شاه عباس شاه والاجاه خوش اساسی نهاد در تبریز قلعه ساخت همچو سد سدید پاسبانان او همه خونریز
طرفه حصنی رفیع بنیادی که نه کسری نهاد و نه پرویز قلعه همچو قلعه گردون سخت بنیان چو رای اهل تمیز
بهر تاریخ فکر میکردم طبعم از زیرکی نمود انگیز خردم بانگ زد که ای نادان آبرو بهر این فسانه مریز
نور امعنی از سراچه غیب تافته در ضمیر سحرآمیز گشته ملهم بخاطری که بود معنی از جام فکرتش لبریز
طوطی طبعش از سخندانی بهر تاریخ گشته شکرریز چون بپرسیدمش از آن تاریخ هاتفی گفت امن شد تبریز
بعد از این لب از این حدیث ببند دست در دامن دعا آویز تا بود ثبت بر صحیفه دهر شرح تاریخ خسرو پرویز
عمر ودولت قرین خسرو عهد در جهان باد تا بر ستاخیز

ذکر فرستادن جیوش دریاخروش قزلباش بجانب خطه وان بر سر جغال اغلی سردار رومیان بسرکردگی الله ویردی خان

چون خاطر خطیر اشرف اعلی شاهی ظل الهی از تعمیر قلعه تبریز وترتیب آن فراغت یافت ولشکرهای اطراف بدرگاه ملایک مطاف
جمع آمدند اراده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که چون در سال گذشته صرفه در محاربه رومیان ندیدند وجغال اغلی بازگردیده مشهور آنست
در وان کشش منزلی تبریز است توقف اختیار نمود وقبل از آنکه او حرکت نماید گروهی از شجعان لشکر قزلباش بر سر او فرستند
که اگر محصور گردد واگر فرار نماید هر دو صورت بر هم زن هنگامه اعتبار او گردد بنا بر این عزم لایق جیوش دریاخروش موکب
اقبال را بسرکردگی الله ویردیخان بدان صوب فرستادند وخان مذکور باتفاق امرای عالیقدر خصوص ذوالفقار خان
قرامانلو بیگلربیگی آذربایجان وگنجعلی خان حاکم کرمان وحسنخان حاکم قلمرو علیشکر وسایر امرای نامدار وقورچیان وغلامان نصرت شعار
قریب سی هزار کس در کمال شوکت واقتدار متوجه آنصوب گردیدند وسردار از غایت نخوت وغرور وغفلت بهوشیان باده دولت
سر در حرکت لشکر فیروزی اثر قزلباش را محال انگاشته منتظر بود که چون عساکر روم که برافقت او مامورند مجتمع گردند متوجه آذربایجان

شود

 و دیگر تشریفات لایقه جهت او و امرا، رفیق فرستادند و گستندیل خان چند روزی بتجربهٔ معالجهٔ زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله التیام
یافت بر سر شماخی آمده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت و چون اسباب قلعه‌گیری آماده نداشت یراق توپریزی و سرب و باروط و چند نفر
توپچی از درگاه معلی طلب داشت و از درگاه والا ابوتراب بیگ توپچی را با عملهٔ او و آنچه محتاج الیه آنکار بود فرستاده شد مآل
حال او عنقریب رقم پذیر کلک ظهور خواهد شد

ذکر قلعه ساختن در دار السلطنهٔ تبریز و توجه رایات خورشید اشراق بقصد زیارت سلطان مشایخ آفاق شیخ صفی الدین اسحق قدس سره

بر ضمایر هوشمندان انجمن معنی و معنی‌آرایان صحایف هوشمندی پوشیده نماند که در آیین سلاطین روم و فرمانروایان آن مرز و بوم
ملک‌داری را بترتیب قلاع و تعمیر حصارهای سپهر ارتفاع منوط و مربوط گردانیده‌اند و در جمیع شهرها و قصبات و ولایات که بحوزهٔ تصرف
و تسخیر ایشان درآمده قلعه ترتیب داده حارس و دزدار بقاعده و قانونی که در سلسلهٔ عثمانی متعارفست تعیین نموده استحکام میدهند
و در میان آن طایفه جزو اعظم ملک‌گیری و مملکت‌داری ترتیب قلعه است و محلی تا قلعه نداشته باشد آنرا از محروسهٔ خود نمی‌شمارند
و در حینی که قلعهٔ تبریز مسخر اولیای دولت قاهره گشت رای جهان‌آرای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اقتضا فرمود که چون در زمان
شاه جنت مکان علیین آشیانی در تبریز قلعه نبوده و قلعه‌ای را که رومیان ترتیب داده در آنجا عمارات عالیه ساخته بودند قلع و قمع
نمایند که آثار ابنیهٔ رومیه در آن شهر باقی نماند بنا بر آن اثری از آثار آن نگذاشتند در این اوقات چنین معلوم شد که در میانهٔ رومیان
و اکراد مذکور میگردد که اگر طبقهٔ قزلباش را در این دیار علاقه میبود قلعهٔ تبریز را خراب نمیکردند و معموره چنین را ویران نمیساختند و مقصود
از این حرکت جز قلع و قمع و ویرانی نیست و خراب کردن ایروان و نخجوان و فرستادن رعایای آنجا بولایت عراق دلالت بر صدق
این مقال مینماید و از ظهور این خیال و گفتگوی ارباب ضلال تزلزل باحوال سکنهٔ آن ملک راه یافته خاطر اهل تبریز اطمینان تمام نمیافت
بنابراین مقدمه رای عقده‌گشای اشرف که مفتاح ابواب سعادت و مقالید کنوز دولتست اقتضای آن کرد که بمصلحت جمهور قلعهٔ تبریز را
مجدداً تعمیر نموده استحکام دهند که هم موجب فسخ عقیدهٔ ارباب خلاف و هم باعث اطمینان و ایتلاف مردم شهر تبریز و نواحی گردد
1014
منجمان دقیقه‌شناس ساعتی سعد جهت بنای قلعه تعیین کردند و روز بیست و هشتم شهر ذی الحجة الحرام مطابق اربع عشر و الف حضرت
اعلی بنفس نفیس متوجه آنکار شگرف گشته طول و عرض قلعه و بلندی و پهنای جدار را قرار داده چهار دروازه تعیین فرمودند
و اطراف اربعهٔ آنرا بذراع درآورده بر امرا و اعیان سپاه و غلامان و قورچیان و سایر عساکر ظفرشعار و مردم شهر و نواحی قسمت
نمودند فرمانبران پذیرای فرمان فرمانده زمان گشته شروع در کار کردند و ارادهٔ خاطر اشرف بدان متعلق گشت که تا اتمام قلعه بدار الارشاد
اردبیل رفته بشرف زیارت روضهٔ حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام و اجداد عالیمقام فردوس احترام مشرف شده از
ارواح مقدسهٔ آن برگزیدگان درگاه الهی استمداد همت کرده بازگردیده بدفع اعادی پردازند و بدین عزیمت عظمی در سلخ ماه
مذکور متوجه گشته بدان مطلب اعلی و مقصد اقصی فایز گردیدند خدام رفیع مقام و خدمهٔ آن روضهٔ جنت احترام را بنوازشات ارجمند
مبتهج و مسرور گردانیده صلات و صدقات بمستحقان رسانیدند و از راه اهر و مشکین عود نموده بسعادت زیارت سلطان السالکین
شیخ شهاب الدین اهری قدس سره استسعاد یافته در روز بیست و دویم شهر محرم الحرام اربع عشر و الف در ضمان امان حضرت ملک
منان بدار السلطنهٔ تبریز رسیدند و امرا نامدار و ارکان دولت سپهر مدار که بتعمیر و ترتیب قلعه مأمور بودند الحق در آن کار ید بیضا

سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

تسخیر شیروان بدست سپاه قزلباش و سردار گرجیان در اوایل سال ۱۰۱۴ قمری

حاضر بودند از عهده کستندیل خان و امرا بیرون نمیتوانستند آمد جز اطاعت و انقیاد چاره نیافته یکی سر برخط فرمان کستندیل خان
نهادند و او خزاین و دفاین پدر و برادر را متصرف گشته در گرجستان فرمانروای مستقل گشت و لشکریان را علوفه و مرسوم داده سر
انجام یورش شیروان نموده با جنود قزلباش و گرجی که قریب ده هزار نفر بودند روانه شیروان شد و این سانحه حیرت بخش عبرت
افزا در اوایل این سال وقوع یافت چون کستندیل خان قدم بولایت شیروان نهاد اکثر اهالی و اعیان اطاعت فرمان قضا جریان کرده
مطیع و منقاد کستندیل خان شدند شاهبرخان حاکم شکی و بعضی امرا که مقدمة الجیش بودند در حدود قبله با محمد امین پاشا حاکم آنجا
جنگ کرده او را شکست دادند محمد امین پاشا با جمعی از رومیه بقتل رسیده بقیة السیف بقلعه درآمده بلوازم قلعه داری مشغول
شدند جیوش منصوره بپای قلعه آمده قلعه قبله را محاصره کرده نردبانها و اسباب قلعه گیری ترتیب دادند و چون خبر آمدن
کستندیل خان و امرا بمحمود پاشا ولد جغال اغلی بیگلربیگی شیروان رسید عساکر رومیه را که در اطراف و جوانب بودند بشماخی جمع کرده
با توپ و عرابه و استعداد جنگ از شماخی بیرون آمد کستندیل خان جمعی را بر سر قلعه قبله گذاشته با بقیه سپاه عنان محاربه
اعدا تافت و در کنار رودخانه آقسو تلاقی فریقین دست داده فیمابین آتش حرب و قتال اشتعال یافت رومیان در اول حال
قزلباش را وقعی ننهاده اسب جلادت پیش راندند و بفوج چرخچی ولرده دست راست و دست چپ در آورده به تیر رسانیدند
نزدیک بآن رسید که بافواج قاهره چشم زخمی رسد جنود قزلباش تکیه بر الطاف الهی و نیروی دولت شاهی نموده با لشکر قول کمیت
شجاعت و دلاوری در میدان کارزار بجولان درآورده دلیرانه بر صف اعدا تاختند و امرا و لشکریان دست راست و دست
چپ نیز که راه انهزام پیموده بودند عطف عنان نموده بطرفة العینی سلک جمعیت آن گروه را متفرق و پریشان ساختند و شکست بجغالقان
افتاده محمود پاشا پسر جغال اغلی پریشان و بدحال عنان از معرکه تافته رو بهزیمت نهاد و جنود ظفر ورود تعاقب آن گروه کرده خلقی
نامحدود از جنود رومیه بر خاک هلاک انداختند چنین اتفاق افتاده بوده که محمود پاشا در پیش کستندیل خان افتاده و او بفراست دریافته
که محمود پاشا است و نزدیک بآن رسیده بوده که نوک سنان بدرع و خفتان او رساند در اثنای گیر و دار بزخم تیری مجروح گشته
خود از آسیب زخم از تک و دو باز مانده بود بهتیر و سلطان مقدم نیز مقداری مسافت بتعاقب او طی کرد و چون گرفتاری او
در لوح قضا بقلم تقدیر تحریر نیافته بوده و قزلباشیه مشاهده نمودند که کستندیل خان زخمی شده عنان از تعاقب گریختگان کشیده
بجمع غنایم مشغول گشتند و محمود پاشا جان بسلامت از معرکه بیرون برده با بقیة السیف بقلعه شماخی درآمده اسباب قلعه داری مرتب
ساخت و باستحکام بروج و باره پرداخت و جمعی که بمحاصره قلعه قبله مانده بودند توقف نکرده در اثنای انهزام رومیه بمعرکه رسیدند
و تا موازی دو هزار نفر از رومیه در این محاربه مقتول شدند و مستحفظان قلعه قبله از انهزام جنود رومی و غلبه لشکر قزلباش خبر یافته
قلعه را خالی کرده راه فرار پیمودند و همچنین گو تا الان سایر قلاع دست از محارست آنها کشیده بشماخی جمع شدند و سوای قلعه
شماخی و بادکوبه و دربند قلعه دیگر در تصرف رومیان نماند و کستندیل خان بنوعی که در خدمت اشرف تمهید یافته بود جهت امرا محل بمحل الکا تعیین
نموده جمیع اهالی و اعیان شیروان مطیع و منقاد گشتند و حقایق حالات گرجستان و شیروان را چنانچه گذشت مصحوب سرعان بپایه
سریر اعلی عرض نموده در دارالسلطنه تبریز نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند و متعاقب ملازمان او آمده سرهای قتیلان و دوازده
آلای که عبارت از رایات است و چند نفر زنده بدرگاه معلی آوردند و حسب الامر اشرف غلامان گرجی و چرکس استقبال نموده سرهای
مقتولان و گرفتاران و رایات مذکوره را در میدان صاحب آباد بنظر اشرف درآوردند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از عواطف
خسروانه جایزه و جلدوی فتح و تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب تازی نژاد با زین و لگام مرصع
و دیگر

دستبرد عجیبی بود حضرت اعلی اعتماد بر مضمون عریضه و مکتوب کرده چون در عالم سپاهیگری در اینگونه عزیمتها تاخیر موجب ندامت
و سودمند براست بهمان شب پای عزیمت در رکاب سعادت آورده بسرعت برق و باد روانهٔ مقصد شدند و چون بقصبهٔ طسوج و حوالی سلماس
رسیدند خبر آمد که پاشایان از وان بیرون آمده چون یکمرحله طی کردند از ایلغار حضرت اعلی و طایفهٔ قزلباش که در رکاب اشرف اند
اندیشه کرده مصلحت ندیدند که از وان و معسکر سرداران مقدار دور شوند فسخ آن عزیمت کرده از یکمنزلی بازگشتند چون عساکر منصوره
از تبریز بیرون آمده مستعد یورشی بودند بسرکردگی قورچی باشی بتاخت ولایت البساق که حاکم آن ارسنجق رومیه بود فرستاده خود بنفس
نفیس در آنحدود چند روز بنشاط شکار پرداخته بمقر دولت بازگشتند و عساکر ظفرمآل از قلل جبال صعب المسالک که دو ماه از نوروز
گذشته از کثرت برف وهم و خیال را عبور بر آن محال مینمود بنیروی اقبال گذشته البساق را تاخت نموده غنایم موفور بدست آوردند
و تا یکهزار نفر از نساء و صبیان کفرهٔ نصرانیه که با وجود مسلمین و غازیان نصرت قرین بمحاربه پیش آمده خرق ذمه نموده حربی شده بودند
اسرا ایشان شد عساکر بسرحد جوار رسیده بود اسیر کرده مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند

ذکر قضایای گرجستان و شیروان و محاربهٔ کستندیل خان با رومیان و ظفر یافتن بنیروی اقبال شاهنشاه زمان

در طی قضایای سال گذشته مرقوم کلک بدایع نگار گردید که ایالت و دارائی ولایت شیروان نامزد کستندیل خان شده او را با جمعی
از امرا و عساکر که در مرافقت الکسندر خان روانهٔ گرجستان فرمودند که از آنجا بتوفیق الله تعالی بنوعی که تمهید یافته بر سر شیروان
روند هر چند کستندیل خان حرف رفتن شیروان بمیان میآورد پدرش تغافل ورزیده بلیت و لعل میگذرانید و اصلا متوجه سرانجام
کار پسر نمیشد و کرکین میرزا نام پسری داشت که ولیعهد پدر بود و او اصلا راضی نمیشد که کستندیل خان را با آنکه بشرف اسلام مشرف است
در قرب جوار او اقتداری بهم رسد و مانع پدر بود تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و امرای قزلباش را طاقت توقف نمانده
از معاونت مایوس شدند و چنین معلوم ایشان شد که الکسندر خان و کرکین میرزا منتظرند که فیصل مهام جنود قزلباش و سردار روم
در اینمآل چه صورت خواهد یافت و غلبه از کدام طرف خواهد بود و بمقتضای وقت عمل نمایند قزلباشیه بیتابی آغاز نهادند روزی کستندیل
میرزا با امرای قزلباش از اردوی خود سوار شده بمنزل پدر آمده برادر را نیز طلب نموده در باب توجه شیروان سخنان بر زبان
آورده درشتی آغاز نهاد و هر چند از این مقوله گفتگو کرد الکسندر خان عذری چند میگفت و او را در مجمع گرجیان گذاشته بخلوتخانهٔ خود
رفت و کرکین میرزا نیز بشیوهٔ پدر عمل نموده روی بمنزل خود آورد کستندیل خان را از این طرز سلوک و تغافل طاقت طاق شده از عقب
برادر شتافت و باو رسیده بزبان گرجی سخنان درشت بر زبان آورد و او توقف نموده بجواب گفتگوی برادر زبان گشود کستندیل
خان باو نزدیک شده شمشیر خونریز از نیام انتقام بر آورده بر او زد و بطرفة العینی باتمام کارش پرداخت و از آنجا بازگشته بخلوتخانهٔ پدر
رفت از امرا شاهمیر خان و علیخان موافق همراه او بخلوتخانه در آمده بکتاش سلطان موصلو ترکمان با جمعی قزلباشیه در بیرون
توقف نمودند و او با پدر بزبان گرجی مکالمه آغاز نهاده پدر با او زبان سفاهت و دشنام گشاد در این اثنا از قضیهٔ کرکین میرزا خبر یافت
فریاد بر آورده بازنادران گرجی اشارهٔ قتل امرای قزلباش نمود و علیخان موافق شمشیری بر او انداخته شاهمیر خان باتمام کارش
پرداخت و دو سه نفر از نادر نیز که بمعاونت الکسندر خان شمشیر کشیده بودند از همان شربت چشیدند و جنود قزلباش بر سر کستندیل
خان و امرا جمعیت نمودند از نادران گرجی دیدند که الکسندر خان و کرکین میرزا هر دو کشته گشته اند و چهارصد پانصد نفر گرجی که در آنوقت

مخالفان از آن جرأت غالبانه و حملهٔ دلیرانه رسیدن کومک تفرس نموده تاب مقاومت نیاورده شکست یافته روی بوادی هزیمت نهادند و جنود قزلباش تعاقب نموده اکثر آن مدبران طعمهٔ شمشیر آبدار و برخی اسیر و گرفتار گردیدند و محمد تکلو شکسته و مخذول بیرون رفت و غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمده کامیاب ظفر و اقبال عنان بصوب النجق انعطاف دادند و این جنگ معظم محاربات بود که امیرگونه خان را در آن اوقات با مخالفان دست داده مردانگیها از وی بظهور رسیده در میانهٔ دوست و دشمن بلندآوازه گشت

شرح آمدن رومیه و اکراد بجانب خوی و مرند و توجه رایات منصوره بدفع شر ایشان و قضایای سانحهٔ آن اوان

از قضایا که در اوایل اینسال روی داد آمدن جنود رومیه و اکراد است بخوی و حدود مرند شرح این سانحه آنکه جغال اغلی سردار سنجق بیکیان اکراد را با جمعی رومیه بتاخت و غارت خوی و مرند مأمور ساخته مصطفی پاشا را اتالیق ایشان کرده روانه نموده مصطفی پاشا از ایلغار حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در خطهٔ عطربیز تبریز اقامت داشتند و از آنجا تا مرند که سه مرحله است یک شبه ایلغار آن حضرت است اندیشه نموده خود در خوی توقف کرده امرای محمودی و سایر اکراد را که مقدم ایشان سلیمان بیگ محمودی حاکم خوشاب بود بمرند فرستاد و جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند از آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود و حضرت اعلی همان لحظه که خبر رسید الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار را با فوجی از قورچیان ظفر بمدافعهٔ آن گروه فرستادند و آن طایفه در کمال خوف و بیم بمواضع مرند رسیده دو سه محل را تاخت کرده دواب و اغنام آن محال را راندند و چند نفر از رعایا را اسیر نموده فی الفور بازگشتند جمشید سلطان چون از این معنی آگاه شد مدافعهٔ ایشانرا سهل و آسان شمرده مقید برسیدن کومک نشد و با سیصد نفر از مردم خود تا قریب شش فرسخ تعاقب ایشان نمود و چون بسپاهی غارت رسید غارتگران دست از غنایم و اسیران باز داشته رفتند جمشید سلطان از مسلک حزم و دوراندیشی که جزو اعظم سپاهیگری است دور افتاده فرار نمودن آن گروه را حمل بر ضعف و زبونی کرده از غایت جهالت و بیباکی که جوانان عصر که هنوز سیلی روزگار نخورده اند آنرا تهور و شجاعت نام نهاده اند دلیری کرده تا سه فرسخ دیگر بعزم گوشمال آن گروه تک و دو نمود مصطفی پاشا و سلیمان بیگ که با جمعی کثیر در آنجا ایستاده منتظر مردم پراکندهٔ خود بودند از آمدن جمشید سلطان با آن پایه مردم واقف گشته روی بمحاربه آوردند و او نیز با وجود کمی لشکر بی آداب بجنگ مبادرت نموده بیکبار خبردار میشود که مخالفان اطراف و جوانب او را گرفته اند اندکی از غفلت و بیهوشی بهوش آمده چارهٔ بجز فرار نمییابد بزور بازوی شجاعت و مردانگی خود را از آن مهلکه بیرون انداخته راه فرار پیمودن گرفت و مخالفان برادر او را دستگیر نمودند و جمعی از مردم او در آن قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیة السیف شکسته و پریشان حال بمرند رسیده در حین ورود قورچی باشی وارد گشته قورچی باشی با او بزبان عتاب خطاب کرده چون فایده بر آن مترتب نبود بازگشته بخدمت اشرف آمد در این اثناء در هنگامی که حضرت اعلی شاهی ظل الهی در میدان صاحب آباد بچوگان بازی مشغول بودند ملازم امیرگونه خان آمده عریضهٔ او را با مکتوبی که یکی از دوستان با او نوشته بود رسانید مشعر بر آنکه جغر پاشا و مصطفی پاشا که قبل از آن اراده نموده بودند که بر سر امیرگونه خان روند و در آنوقت صورت نبست در این وقت آن عزیمت را تصمیم داده روانه اند و حال قریب بکنار آب رسیده اند بخاطر انور خطور نمود که از تبریز ایلغار نموده از عقب آن لشکر درآیند و از پیش امیرگونه خان و از پس عساکر منصوره موکب همایون ایشانرا در میان گرفته آن قوم را در کنار رشان نهند و فی الواقع اگر این خبر صحت میداشت

دستبرد



سرحدهای ممالک از نظر اقدس گذرانیده بنوازشات ارجمند سرافرازی یافتند در همین روز خبر ورود ملازمان امیرگونه خان قاجار
که بحسب فرمان در النجق نخجوان اقامت داشت آمده خبر جنگ او را با محمد تکلو سنجق رومی و انهزام یافتن او از عساکر منصوره رسانیده
از جمله غنایم و احشامهای مخالفان چند راس اسب و چند قبضه تفنگ که لایق سرکار اشرف بود بنظر اقدس گذرانیدند شرح آن
سانحه آنکه محمد تکلو خود را از شجعان روزگار میشمارد از جانب سردار برتبه امارت یافته با فوجی از ابطال رجال ایروان و کوکچه و آنحدود
آمده بود که با جنود قزلباش که در آنحدود توقف نموده باشد مقاومت نموده دستبردهای نمایان نماید و در آنحدود منتهز فرصت بود
درخلال این احوال از جنود رومیه قنبر پاشا و مصطفی پاشا با گروه انبوه و میران اکراد ازوان بعزم برهم زدن امیرگونه خان
اراده آمدن نخجوان نموده بودند امیرگونه خان از ورود این خبر با گروهی از طایفه غازیان جلادت اثر قاجار و امرای تابین
جمعی که بکومک او تعیین شده بودند تا کنار آب ارس رفته بود پاشایان مذکور از دلیری و پای جلادت پیش نهادن امیرگونه خان
خوفناک گشته جرأت پیش آمدن نکردند و فسخ آن عزیمت نموده بازگشته بودند و امیرگونه خان خاطر از ممر مخالفان جمع کرده عنان
بصوب مراجعت تافت محمد تکلو از رفتن امیرگونه خان بکنار آب خبر یافته بخیال آنکه بحدود النجق آمده تاخت و غارت و دستبردی
نماید با فوجی از ابطال رجال و گروه لوند و مردم طاغی یاغی تا حدود نخجوان آمد امیرگونه خان اکثر مردم خود را که احمال و اثقال همراه
داشته اند پیش انداخته خود متعاقب با معدودی میآمده و چون میدانست که محمد تکلو در این حوالی میگردد و همواره در کمین مکر و خدعه است
چند کس را برسم خبرگیری بسمت ایروان فرستاده بود که مبادا غافل سر راهی بغازیان گیرد ایشان بچند نفر از قراولان
دچار شده چون اندک مردمی بوده اند با آنکه در آئین سپاهیگری خبرگیران را تا ضرورت نشود رخصت محاربه نیست براکب جهل و غرور گشته
بر ایشان تاخته در هم آویخته اند و انجماعت با فارسان مضمار جهالت و نادانی بحیله و روباه بازی جنگی کرده لحظه ایشان را بخود مشغول
کرده اند تا آنکه سیاهی لشکر از یسو نمایان شده آن دلاوران معرکه نبرد را در میان گرفته فیمابین جنگ عظیم در پیوست گروهی از
آن مردم در آن معرکه ضایع شدند و چند نفری جنگ کنان زخمدار و ناتوان بیرون رفته خود را بامیرگونه خان رسانیده حقیقت
حال اخبار نمودند و همان لحظه طلیعه لشکر مخالف نیز نمایان میشود امیرگونه خان با آنکه استعداد جنگ نداشته و اکثر مردم او پیشتر
رفته بودند چنانچه اسبان سواری و کوتلهای او را برده بودند جز محاربه نمودن لایق نام و ناموس خود ندانسته با فوجی قلیل که همراه
داشت قدم بمعرکه کارزار نهاده فیمابین جنگ در پیوست و محمد تکلو با گروه انبوه جلوریز بمعرکه ستیز رسیده بیک حمله چرچیان جنود
قزلباش را شکست داد امیرگونه خان مشاهده آنحال نموده توکل بر عنایت قادر ذوالجلال کرده خود با امرای رفیق و مردمی که بر سر
داشت عنان یکران بمحاربه اعدا انعطاف داده فیمابین نیران قتال و جدال اشتعال یافت و گروه مخالف آثار اقتدار ظاهر
ساخته بسیاری از دلاوران لشکر قزلباش را زخمدار کردند چنانچه مقصود سلطان کنگرلو زخم یافت و بر اسب سواری امیرگونه
خان چند زخم رسید و علی هذا القیاس نزدیک بآن شده بود که چشم زخمی رسد از مؤیدات اقبال روزافزون شاهی ظل
الهی که همیشه قرین حال منتسبان این سلسله ابد توامانست چند نفر از ملازمان امیرگونه خان که پیشتر روانه النجق شده بودند از دربند آن
خان تنزل از خاطر گذشته بملاحظه آداب نوکری بازگردیده اند و خبر رفتن او بسمت ایروان شنیده طریق خدمت سپرده بسرعت برق
و باد خود را در هنگام گرمی معرکه قتال بآقای خود رسانیده اند از آنجمله جلوداری که اسب کوتل همراه داشته در وقتی
که اسب سواری خان از شدت زخمها و بسیاری تک و دو از کار مانده بود رسیده و امیرگونه خان این لطیفه غیبی را از امارات
فتح و علامات ظفر دانسته بر جنیبت آسوده سوار شده با فوجی که در آنوقت حاضر بودند بر صف اعدا تاخته و آثار غلبه ظاهر ساخته

مخالفان

(۲۷۵

انتقام کردیدند و جنود قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافته قلعه را بمحمد زمان سلطان شاملو که از ملازمان مظفر حسین میرزا بود و مدتی
بود از هندوستان عود نموده در ملازمت حسینخان میبود چون از اوضاع آن ولایات خبردار بود سپرده آذوقه و یراق قلعه داری سر
انجام نموده عود کردند بعد از معاودت جنود قزلباش شاهی بیگ خان در همان ایام خود با لشکر آراسته و فیلان پیراسته و اسباب
قلعه گیری بر سر قلعه بست آمد و چون بپای قلعه رسید از کمال غرور و خشمناکی اراده نمود که یورش بقلعه انداخته جبراً قهراً مسخر گرداند و فیل هایی
که معظم اقبال او بود بر دروازه قلعه رانده لشکریان از اطراف و جوانب هجوم نمودند در اثنای جنگ و جدال با دلیجی از قلعه انداختند
در حینی که آن عربده جوی کوه پیکر خرطوم ثعبان مثال بلند ساخته با در و دیوار در عربده بود گلوله با دلیج بر دهان او خورده حلقوم را از
یکدیگر دریده کارگر آمد و فیل غلطیده از پای درآمد از افتادن فیل لشکریان از دست از کار رفته پای اهتمامشان سست گردید و بسیاری
از بهادران جنگی بزخم تفنگ ناچیز شدند شاهی بیگ خان درین یورش کاری نساخت و دست قدرت خود را از دامن مقصود کوتاه دیده
بجز بازگشتن چاره نیافت و قطع تعلق از آن ولایت کرده بجانب قندهار بازگشت و ولایت گرمسیر بتصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفته
سادات و رعایا متوجه زراعت و آبادانی شدند حسینخان حقایق احوال را بپایه سریر اعلی عرض نموده زله خان را بخدمت اشرف
فرستاد حضرت اعلی شاهی ظل الهی را وقوع این قضایا که باقتضای قضا بی اختیار روی داده بود در موقع قبول در نیامد زیرا که اگر
از طرف الفت و دوستی منظور نبوده باشد چرا این اهتمام در تسخیر قندهار بظهور نیامد که خود را آلوده قلعه بست سازند علی ای حال چون
در آذربایجان مشاغل عظیمه در پیش بود زله خان را به الله قلی خان شاملو حاکم ری سپردند که در ری نگاه دارند که بعد از فراغ
از مشاغل آذربایجان او را با دیگر گرفتاران قرین اعزاز و احترام روانه دیار خود سازند و در اواخر این سال میرزا ابراهیما
شیرازی که مستوفی الممالک شده بود و کما ینبغی از عهده این امر خطیر برون نتوانست آمد از بی پروائی و مستی باده هوش بابی
منصب در محاسبات گیلان خبطی چند زده مبلغهای کلی بسهو و نسیان از مال دیوان فروگذاشت کرده بود که میرزای عالمیان وزیر
آن ملک خود بمقر آمده عرض کرد و ذره از بی‌شعوری او بر پیشگاه ضمیر اقدس پرتو شعور انداخت او را عزل فرموده در اول سال
ییلان ییل اربع عشر و الف آن منصب عالی بمیرزا قواما ولد میرزا حسن کفرانی اصفهانی که ابا عن جد از اکابر و اهالی آن دیار است
و در این هنگام وزیر هرات بود تفویض یافت و او کسب علم سیاق از آقا شاه علی دولت آبادی مستوفی سابق که استاد المحاسبین
بود نموده در آن فن شریف کمال مهارت دارد

وقایع سال میمنت مآل ییلان ییل ترکی مطابق سنه اربع عشر و الف که سال نوزدهم جلوس سعادت مأنوس همایون شاهی ظل الهی است

نوروز عشرت افروز میمنت مآل در روز دوشنبه غره شهر ذی القعدة الحرام سنه اربع عشر و الف اتفاق افتاد نیر
اعظم و عطیه بخش عالم که اهتزاز نسایم ریاض جهان و طراوت عالم جان از فیض تربیت اوست بمنزل شرف انتقال نموده بیمن حکمت
کامله مبدع جهان آرا فسحت سرای جهان و گلشن احوال جهانیان از فیض بهار و لطافت ازهار طراوت تازه و نزهت بی اندازه یافت
حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه تبریز آن روز طرب انگیز را بفرخی و فرخندگی گذرانیده بلوازم جشن و سور و مراسم شادمانی
و سرور اقدام فرموده بمراسم خسروانه بهجت افزای خلایق بودند و امرای نامدار و صدور عالیمقدار و وزرا و مقربان بارگاه فلک
مدار و اعیان سپاه ظفر شعار که در آن وقت در موکب نصرت قرین بودند هر یک علی قدر مراتبهم پیشکشهای نوروزی خود و امرا و حکام
سرحدهای

(۹۶۹) قندهار اولاد سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که مدّتی در آن عرصهٔ دلگشا کامروای دولت بودند از بی سعادتی و ادبار روی از دولت تافته بواسطهٔ توهّم آسیب لشکر اوزبک برفتن هندوستان راغب گشته حسب الاشارهٔ پادشاه والاجاه جلال الدین محمّد اکبر پادشاه فرمان فرمای آن دیار قندهار را بشاهی بیگ خان چغتای سپرده خود بخدمت آنحضرت پیوستند و تا غایت از اینجانب بنابر رابطهٔ الفت و دوستی که همیشه فیما بین سلسلهٔ علیّهٔ صفویّه و دودمان والا مکان تیموری بتخصیص خانوادهٔ رفیعهٔ بابری مستحکم بود متعرّض آن ولایت که ملک موروث یکصد سالهٔ این دودمان است نشده در سالی که رایات منصوره از سفر بلخ مراجعت نموده متوجّه عراق بود میرزین العابدین نبیرهٔ میر عبد الحسین که در کرمسیر قندهار رتبهٔ بزرگی داشت از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار جاگیرداران آن دیار بتنگ آمده ترک مقام قدیمی کرده فرزندان و متعلّقان را گذاشته التجا بسایهٔ معدلت و الطاف شاهانه آورده در دار السلطنه هرات شرف زمین بوسی دریافت و حضرت اعلی او را بحسینخان امیر الامرای خراسان سفارش نموده در ولایت فراه مسکن گزید شاهی بیگ خان حاکم قندهار بدین جهت خانه کوچ و دو پسر سید مذکور را بقلعهٔ قندهار برده بضامن داد و تا ده سال در قلعه نگاه داشته رخصت آمدن نداد و او از جانب فرزندان خود مشوّش خاطر بود خسرو بیک غلام حسین خان را که بجهت ضبط باج شوارع در فراه بود وسوسه کرده او را بگرفتن زمیند اور و گرفتن قلعه بست ترغیب نمود و جمعی از ملازمان قدیمی سلسلهٔ میر عبد الحی که در زمیند اور بودند با و اعلام نمودند که حسن بیک و حسین بیک ولدان خانم بها در مغل که حارسان قلعهٔ بست اند در کمال غفلتند اگر با جمعی متوجّه اینطرف گردند قلعهٔ بدست درمیآید همین معنی محرّک آن داعیه شده خسرو بیک را بیشتر از پیشتر اغوا نمود و او از جهالت و خود رائی که از اشجاعت نام نهاده بی امر و اشارهٔ حسینخان با جمعی از تابینان و اتباع خود باتّفاق میرزین العابدین بدانصوب در حرکت آمده چهل فرسخ راه را طی نموده شبی بدر قلعه رسیده حارسان را در خواب غفلت یافته نردبان بر دیوار حصار گذاشته بقلعه در آمدند اهل قلعه خبردار شده با قزلباش جنگ در پیوستند حسین بیک کشته شده حسن بیک خود را از قلعه انداخته راه فرار پیش گرفت و قلعهٔ بست که از قلاع مشهورهٔ قدیمه و در آغاز دولت ملوک غزنویه محلّ نزول امیر ناصر الدین سبکتگین بوده بآسانی بتصرّف خسرو بیک در آمد و چون پرتو شعور شاهی بیگ خان برین خبر تافت امرای تابین خود در اشل زله خان حاکم قلات و اروس بها در حاکم زمیند اور و جمعی از جاگیرداران آنحدود و لشکر قندهار را با فیلان جنگی و اسباب قلعه گیری بر سر قلعهٔ بست فرستاد و حسینخان امیر الامرای خراسان از استماع رفتن خسرو بیک و خود سری و خود رائی او بر آشفته اراده نمود که او را از این حرکت ناهنجار منع و زجر نماید و چون مخالف رضای اشرف اعلی است قلعه را بدستور بمنسوبان حضرت پادشاه والاجاه سپارد و درین اندیشه بود که خبر لشکر فرستادن شاهی بیگ خان بر سر خسرو بیک بهرات رسید حسینخان از ورود این خبر آشفته گشت زیرا که مترصّد آن بود که شاهی بیگ خان کس نزد او فرستاده استعلام نماید و تدارک این قضیّه را برای دوستانه او منوط و مربوط گرداند و او از غرور جاه و جلال مقید بآنها و اعلام امیر الامرای مزبور نگشته لشکر فرستاد حسینخان را غیرت و حمیّت قزلباشی از آن اراده منصرف ساخته در مقام معاونت خسرو بیک در آمد و جمعی از غازیان شاملو و میران او یماق را باتّفاق ملک شاه سیستانی که در هرات بود روانهٔ آنصوب نموده باسمعیل خان آلپلو حاکم فراه نیز اعلام کرد که با لشکر خود رفاقت کرده بمعاونت ایشان کمر بندد و این گروه از فراه ایلغار نموده صبحی از آب هیرمند سر راه بر فوج قزلباش گرفتند پیش آمدند با آنکه هنوز زیاده از سیصد نفر از آب نگذشته بودند و لشکر کار آمدنی چغتائی بچهار هزار متجاوز بود که بیکدیگر ملاقی شده جنگ در پیوست در حملهٔ اوّل بنیروی دولت و یمن اقبال بیزوال شکست بر لشکر چغتائی افتاده زله خان با جمعی کثیر از بها دران دستگیر گشته اروس بها در بقتل رسید و زیاده از پانصد نفر در معرکه بر خاک هلاک افتاده طعمهٔ حسام خون آشام دلیران بهرام

سال هیجدهم جلوس شاه عباس اول

همت کرده با موازی دو سه هزار کس از طوایف قزلباش که فراهم آمده بود روی توجه بمقصد آوردند و ذوالفقارخان حسب
الفرمان واجب الاذعان ایشانرا از آب کر گذرانیده عود نمودند و کستندیل خان با امرای شیروان متوجه گرجستان پدر خود
شد که از آنجا سپاه گرج را بخود ملحق ساخته متوجه تسخیر ولایت شیروان گردد شرح احوال او و قضایا که او را در گرجستان
و شیروان روی داد در وقایع سال آینده بتوفیق و یاری حضرت آفریدگار مرقوم کلک وقایع نگار میشود بالجمله حضرت اعلی
شاهی ظل الهی در آن زمستان در بلده فاخره تبریز کامیاب دولت و عافیت بوده بعد از فراغ از تدبیرات مصالح
ملکی و انتظام مهام لشکرکشی و لشکرآرائی و داد دهی خلایق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف مینمودند و مقرر شد که جمعی از عساکر
خراسان نیز در اول بهار متوجه یساق آذربایجان گشته در یورش سال آینده در موکب جاه و جلال بوده باشند و جغال اغلی چون درین
آمد و رفت کاری نساخته بود دروغی چند بفروغ بپادشاه روم عرض نموده بخاطر آورد که شاید بگفتگوی صلح و صلاح
کاری بسازد سلیمان بیگ محمودی حاکم خوشاب اکه بپایه سریر اعلی آمده رتبه خانی یافته بود وسیله ساخت که کتابات باعتماد
الدوله حاتم بیگ وزیر و ارکان دولت قاهره نوشت که همان مصالحه سابق از طرفین ملحوظ بوده حضرت اعلی شاهی ظل الهی روی
توجه بجانب عراق آورند و از اموری که از هر دو طرف صدور یافته اغماض شود این خود امری بود دور از کار و از روی خارج از
دایره عقل و اختیار جمعی از کوته خردان پست همت بنابر آسودگی خاطر و فراغت طلبی گفتگوی صلح بدین طریق مینمودند که دار السلطنه
تبریز و محالی که درین طرف آب ارس واقع است و بحیطه تصرف درآمده بتصرف قزلباش گذاشته مضایقه ننمایند و محال آنطرف
آب از ایشان بوده از جانب قزلباش تعرضی بدان نرود و فاصله بین الجانبین رودخانه ارس باشد هیهات هیهات (ع)
فکر جانان دیگر و سودای عاشق دیگر است   همت بلند شاهی و نهمت ارجمند پادشاهی مصروف بر آنست که کل ممالک و بلاد قلمرو
شاه جنت مکان علیین آشیان که در حین مصالحه آنحضرت با سلطان سلیمان خواندگار روم داخل سنور قزلباش بوده بدستور
بحیطه تسخیر و تصرف درآورده نیم ذرع از زمین دایر و بایر متعلقه بشاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند و تا ممکن و مقدور است
بر سر آن تلاش نماید و جواب کتابات بدینطریق نوشته شد اما آن مقدمات که مسطور گشت جمعی هرزه درایان بیهوده گو یا ملازم
سلیمان بیگ بزبانی گفتگو مینموده اند و جغال اغلی که هنوز از باده نخوت و بزرگی سرگرم بود دیگرباره سلیمان بیگ را تکلیف کرد
که یکمرتبه دیگر کسی فرستاده تذکار مقدمه سابق نماید در این مرتبه جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشرف احدی از مقربان و مخصوصان
بساط قرب و عزت را جرات اظهار اینحکایت نیست ارباب خرد از این گفتگوها استدلال مینمودند که جغال اغلی باصابت رای و حسن
تدبیر شهرت کاذب کرده بوده و او را اصلا از خرد بهره نیست چه هرگاه پادشاه ذیجاهی با کمال خردمندی و فطرت عالی
بطلب ملک موروث برخاسته کمر همت بحصول این مطلب علیا چست بسته باشد این گونه مقدمات بمیان آوردن لعب کودکان
و شیوه ناخردمندان است القصه چون اراده و تقدیر ملک قدیر نوعی دیگر بود اثری بدین مراسله و آمد و رفت مترتب نشد و از
جانبین تمشیت این مهم حواله بمشیت الهی شد که از نهانخانه غیب چه صورت روی نماید و قلم تقدیر حضرت حی قدیر بچه کیفیت چهره مقصود کشاید

یا للعجب منظور عثمانیها
همان بود که بعد از بیشتر از
دو قرن بیشتر از روسها در زمان
فتحعلیشاه قاجار عملی شد
و رودخانه ارس فاصله
ایران و روس گردید و
آنهمه ایالات و ولایات
از دست ایران
بیرون رفت !

ذکر بدست درآمدن قلعه بست و زمینداور گرمسیر قندهار که در این سال باراده و تقدیر قادر مختار جل ذکره بوقوع پیوست

از سوانح این سال مبارک فال بدست درآمدن قلعه بست است شرح این سرگذشت آنکه قبل از این رقم نگارش یافته که میرزایان
قندهار

ملحق گردند و قورچیان بهرام صولت بدین خدمت مأمور گشتند و چون ایالت و دارائی و امیر الامرائی ولایت شیروان بامیرزادهٔ
اعظم کوستندیل میرزا ولد الکسندر خان نامزد شده بود که چون بتوفیق الله تعالی بحیطهٔ تسخیر درآید باو ارزانی دارند در این وقت
الکسندر خان از خدمت اشرف تعهد نمود که پسر را همراه او کرده بشیروان فرستند که با لشکر گرجستان معاونت پسر بتقدیم رسانیده
در این زمستان که مددی از هیچ طرف بر و میان شیروان نمیرسد آن ولایت را مسخر کرده بدو سپارد و بدین نیکو خدمتی عیار اخلاص
خود را بر محک طبع وقاد همایون ظاهر گرداند هر چند بر ضمیر منیر اشرف واضح بود که سخنان او فروغی از صدق ندارد و مطلب اصلی
آنست که خود را بولایت خود رساند اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که رای عالم آرایش انتظام بخش سلسلهٔ ظاهر و باطن است بنا
بر استمرار قاعدهٔ فرمانروائی و مراعات سلسلهٔ ظاهر کستندیل میرزا را مورد توجهات شاهانه گردانیده برتبهٔ بلند امیر الامرائی
و لقب ارجمند خانی مفتخر و سربلند گردانیدند و چند کس را که شایستگی امارت داشتند برتبهٔ امارت سرافراز نموده در ولایت شیروان
الکا بایشان شفقت شده روانهٔ دار الارشاد اردبیل گردانیدند که در آنجا ساختگی خود و لشکر کرده روی توجه بمقصد آورند و حکم
معلی بصدور پیوست که هر کس از مردم ایل و اویماقات حوالی اردبیل و ارشق و طوالش و آنحدود ملازمت کوستندیل خان و امرای
شیروان اختیار نماید احدی مانع نشود و الکسندر خان را بعواطف خسروانه مستظهر گردانیده خلع فاخرهٔ گرانمایه از تاج و جیقه و کمر
مرصع و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرمودند و طهمورث پسرزادهٔ او را در ملازمت اشرف نگاه داشته سایر فرزندان و مخدرات
استار آن سلسله که در اردوی معلی بودند رخصت انصراف یافته باتفاق پدر و پسر روانه شدند و امرا که برافقت و تابینی کستندیل
خان مقرر گشتند بوجهی است که مرقوم میگردد شاهمیر خان که از نژاد والیان قدیم ولایت شکی است مدتی بود که بپایهٔ سریر اعلی آمده
جبههٔ اخلاص بر زمین عبودیت میسود عاطفت علیای شاهنشاهی در ازای ظهور اخلاص و دولتخواهی در مقام احیای سلسلهٔ قدیمه شده او را بایالت
و دارائی ولایت موروثی شکی سربلند گردانیده باتفاق امیر الامرای مذکور روانه فرمودند شمسی خان قزاق که با اتباع خود در قراباغ
مانده در میانهٔ رومیه تبه پاشائی یافته بود در پای قلعهٔ ایروان بدرگاه سدره نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص کرده مورد
الطاف شاهانه گشته رتبهٔ خانی یافته بود در این وقت در سلک امرای شیروان انتظام یافت دیگری علیخان موافق که از جماعت رومیهٔ
قراباغ بود در زمانی که کستندیل خان از خدمت اشرف بدیدن پدر بگرجستان رفته بود علیخان مذکور در قراباغ او را ملاقات نموده
انواع مدد و همراهی بظهور آورده بود او را در میانهٔ رومیه علی بیک منافق میگفتند او نیز در پای قلعهٔ ایروان بخدمت اشرف
رسیده رتبهٔ امارت و خانی یافت مقرر شد که در زمرهٔ اویماق شاملو بوده من بعد او را علیخان موافق گویند او را نیز در شیروان الکا
داده باتفاق کستندیل خان فرستادند هر چند سابقاً اشعاری باین مقدمات شده چون در اینجا مناسب بود از تکرار نیندیشیده دیگر
باره مذکر حال ایشان گردید دیگری یکتاش سلطان که پسر محمد خان موصلو ترکمانست و رابطهٔ خویشی با کستندیل خان داشت حسب الالتماس
مشار الیه مرتبهٔ امارت و لقب سلطانی یافته در سلک امرای شیروان منتظم گردید دیگری تبرزو سلطان مقدم و اخی سلطان چاکرلو
علیخان سلطان شمس الدینلو و سرپسردار محمود و علی سلطان ارشی و فوجی از تفنگچیان موکب همایون نیز برافقت او مأمور شدند و چون
این جماعت را از معبر قوین اولمی آب کر که در نزدیکی گنجه است عبور میبایست کرد از ملاحظهٔ آسیب رومیهٔ گنجه و شیروان مقرر شد
که ذو الفقار خان قرامانلو از اردبیل و حسینخان زیاد اغلی در ارسبار با قشون و لشکر خود تا کنار آب که برافقت الکسندر خان
و کستندیل خان نموده ایشان را بسلامت از آب گذرانیده عود نمایند و ایشان نخست بدار الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت حضرت
سلطان الاولیاء و مشایخ کرام قدس الله ارواحهم مشرف گشته از ارواح مقدسهٔ آن بزرگان دین و پیشوایان شاه راه یقین استمداد

سال هجدهم جلوس شاه عباس اول

نهادی و در تمامی اسبان لشکریان را از بی قوتی قوت و توان نمانده و پادشاه قزلباش عطف عنان کرده در آنطرف آب آماده رزم
و پیکار است و با اینحال نه طاقت مقاومت داریم و نه قدرت اقامت جغال اغلی بعد از مشاوره قرار داد که بجانب وان که
نزدیکتر است رفته در آنجا طرح قشلاق اندازد و بقلاوزی احمد پاشا کوچ کرده از راه چورس و ماکو روانه شدند و چون آن راه
ییلاق است و کریوه‌ها را برف گرفته بود زحمت بسیار و مشقت بیشمار بلشکر رسیده اسب و آدم بینهایت تلف شده و در کمال بدحالی
و پریشانی بوان رسید جغال اغلی با قاپوقولی در بلده و مواضع قشلاق نموده سایر لشکریان باطراف و جوانب پراکنده شدند اما امرای
کردستان چنانچه عادت ذمیمه ایشانست که هر دو طرف را ملاحظه مینمایند بیکی در وان بجغال اغلی بازگشت نموده آثار انقیاد
بظهور میآوردند برخردخرده‌دان معلوم است که سردار غفلت شعار در این آمد و زیب کاری نساخته بجز خسارت و نقصان سودی
نکرد و توقف نمودن او با فوجی قلیل در قلعه وان بمقتضی عقل دوراندیش نبود بمجرد اندک مسامحه که در عالم سپاهیگری و ملاحظه
کار از اینطرف بظهور آمده چند کوچ پس نشستند از نامعامله فهمی نخوت و غروری که داشت روی در افزایش نهاده حسابی از لشکر
قزلباش نگرفته در قلعه وان که شش روزه راه تبریز است رحل اقامت انداخت تا عاقبت از خواب غفلت برآمده ندامت آن کشید

شمه از آن در طی حکایات وقایع احوال سال آینده مرقوم کلک شیرین مقال خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر توجه رایات فیروزی آیات بصوب دار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن در آن بلده عطر بیز و سوانح بهجت فزای نشاط انگیز

چون همواره مهام سعادت فرجام دولت روز افزون بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام یافته و میباید و حضرت
اعلی شاهی ظل الهی در جمیع امور بدرگاه حضرت خالق الارض والسماء واثق بوده بدینجهت همیشه بروفق مراد و حسن اعتقاد کامیاب
صورت و معنی میگردند و دفع نکایت خصمان قوی بنیاد بنیروی همت و امداد اقطاب و اوتاد که منتظمان کارخانه عالمند باحسن
وجهی روی مینماید چون خبر معاودت جغال اغلی سردار بجانب وان درجه وضوح یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز
معطوف داشته از دره مذکور که محل نزول اردوی ظفرنشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق
انداختند و برعایای محالی که کوچانیده بودند در هرجا مسکن داشتند بنا بر شمول عاطفت از مال دیوان آذوقه و مایحتاج زمستان
عنایت شد و چون اراده ازلی باستیصال ارامنه ایروان تعلق گرفته بود در آن زمستان خلق بینهایت از آن طبقه در غربت بمرض
موت گرفتار آمده بدیار عدم شتافتند و در بهار چون استقامتی در آن ملک نبود حضرت اعلی از غایت ترحم و شفقت بخلق الله
حکم فرمودند که جمعی از ارامنه مذکور که از چنگ اجل رهائی یافته اند بدامن اصفهان شتافته چندگاه در آنولایت آسایش نموده
بفراغبال روزگار گذرانند و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده در بلوکات اصفهان بایشان محل زراعت و تخم و تقاوی شفقت شد
و تا دو سه هزار تومان بدین علت از مال دیوان بدیشان دادند امیرگونه خان حاکم ایروان در آن زمستان با مقصود سلطان
حاکم نخجوان و سایر تابینان در الیجی قشلاق نمودند گنجعلی خان حاکم کرمان را با براغه فرستادند که قشلاق نماید و سایر امرا رخصت یافته
بالکای خود رفتند که ترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار باردوی ظفرشعار پیوندند و ریش سفیدان اویماقات را قدغن فرمودند
که هر یک تفصیل خانهای ایل و اویماق خود را که در عراق و آذربایجان اند بقلم دهند که چون غیرت دین و مذهب است هر طبقه
فراخور استعداد و حالت مردیساقی سرانجام نموده خواه ملازم باشند و خواه نباشند در اول بهار متوجه شده بموکب نصرت قرین
ملحق گردند

ایشان افتادند که بعد از آنکه رومیه پیشتر آمده از آب ارس عبور نمایند و لشکر از فقدان ذخیره و علیق اسبان تنگ آمده اسب و لشکر
زبون شده باشد در هر جا مصلحت باشد عساکر نصرت نشان بدفع ایشان بپردازند بدین نیت درست و عزم لایق که در آنوقت مناسب دولت
همایون بود بنوعی که اندیشیده بودند آغرق را جدا کرده بطرف الجق فرستادند و امیرگونه خان را بکوچانیدن مردم ایروان مأمور کردانیدند
و مشارالیه حسب الفرمان قضا جریان عمل نموده رعایا را بجانب قراجه داغ فرستاده کسی جهان در سر راه نگذاشتند مگر قلیلی که در شعب
جبال و جاهای دور دست مانده بودند و چون اردوی کیهان پوی از آغجه قلعه کوچ کرده در اوچ کلیسیا نزول اجلال واقع شد و جغال اغلی
بقارص رسیده علیخان بیگ ایشیک آقاسی باشی که همراه امان یافتهای ایروان رفته بود عذرخواهی نموده در اثنای محاوره و استفسار
احوال از او پرسیده بود که سبب چه بود که حضرت شاه در مقام لشکرکشی در آمده برهمزن هنگامه دوستی شدند مشارالیه جوابهای مناسب
وقت داده آخر گفته بود که ای صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مرادخان بعد از رحلت شاه جنت بارگاه نقض عهد و میثاق پدران
نموده مصالحه که چندین سال در میان قرار یافته بود برهم زده عالم آرمیده را بشورش آورد و تصرفات در ملک موروث سلاطین صفویه نمود
جغال اغلی از این جواب ساکت منبسط گشته او را رخصت آمدن داد و مکتوبی مصحوب مشارالیه نوشته سخنانی که از عجب و غرور خیزد در آن مندرج
بود از اینطرف نیز جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته شده بتحریر پیوست که شما در ثبات و قرار راسخ باشید که جنود قزلباش از قرب ایشان
بعد اختیار نخواهند کرد و هر گاه مقدر الهی بوده باشد و وقت قضای محاربه نماید آن بینه وقوع یافته آنچه در کمین غیب است بمنصه ظهور
میآید القصه چون لشکر روم بایروان رسیدند موکب همایون در رودخانه وادی نزول داشت از انمنزل مقصود سلطان تکلو حاکم نخجوان را
بکوچانیدن اهالی آنملکت و طهماسب قلی بیگ غلام خاصه شریفه را بکوچ دادن اهالی جولاه مأمور فرمودند مردم بلده نخجوان کوچ کرده
بمحال درمار و قراجه داغ رفتند و مردم جولاه اگرچه تعلق تمام بدانمقام و مسکن قدیم ایشان بود داشتند اما در اینوقت بجهة صیانت
حال و حفظ اموال طوعاً او کرهاً کوچ کرده بعراق رفتند و در دار السلطنه صفاهان جنت نشان در کنار زاینده رود مسکن ایشان قرار یافته
بتدریج خانهای بتکلف باغچه دار عمارت نموده الیوم سه هزار خانوار جولاهی در آنجا مقام گرفته از حوادث زمان امان یافته از غایت صفا
و خرمی مکان از مسکن سابق فراموش کرده اند حضرت اعلی فوجی از مبارزان جلادت شعار را بجانب دست راست و دست چپ و مقابل رومیان
تعیین فرمودند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبردها نموده باشند و جمعی را که بطلب ذخیره بیرون
آیند بدیار عدم فرستند و چون رایات جلال بنخجوان رسید بجهة آنکه یکروز در آنجا توقف نموده جمعی را بجهت وجوه غله و ذخایر مأمور کردانیدند
و بحسب تقدیر آسمانی شهر و مواضع و مزارع قریه از جمله آبادانی افتاده جائی که قابلیت نزول داشته باشد نبود و مهره ارباب تنجیم سلف
خصوصاً ملا محیی الدین انارو بیازی کرمان در احکام قران علویین که در همین سال وقوع یافت تصریح بفتنه و شورش و آشوب نموده بود اکثر
در آذربایجان بفعل آمده جز ابی نخجوان و بعضی محال راه یافت روز دیگر از آنجا کوچ کرده از معبر جولاه از آب ارس عبور نموده از دره در گذشته
در محل مناسب رحل اقامت انداختند و منتظر بودند که چون لشکر روم از آب ارس عبور نمایند با جمعی از مبارزان جنود اقبال که در رکاب ظفر
انتساب حاضر بودند و هیئه کریوه گذرگاه تنگ بمقابله و مقاتله خصم پردازند که آنچه در مشیت الهی بوده باشد بظهور آید و مبارزان معسکر
ظفر اثر که فوج فوج بعزم دستبرد و زبان گیری میرفتند جمعی را گرفته میآوردند از زبونی اسبان ایشان ظاهر میشد که عسرت و تنگی در میان
ایشان واقع است بعد از چند روز قراولان معسکر همایون خبر معاودت او بجانب وان رسانیدند و جمعی که از اردوی رومیه
کیفیت واقعه را چنین تقریر نمودند که چون در محالی که عبور رومیه واقع شد آبادانی نبود از فقدان ذخیره عسرت و تنگی در میان لشکر
بحد کمال رسیده بود و طایفه ینگیچری دقول پادشاهی بر سر خیمه سردار هجوم آورده گفتند که تو خلاف قانون کرده در قاسم کونی پا بولایت دشمن

کوچ دادن ارامنه باصفهان

نهادی و در تمامی اسبان لشکریان از بی قوتی قوت و توان نمانده و پادشاه قزلباش عطف عنان کرده در آنطرف آب آماده رزم و پیکار است ما با اینحال نه طاقت معاومت داریم و نه قدرت اقامت جغال اغلی بعد از مشاوره قرار داد که بجانب وان که نزدیکتر است رفته در آنجا طرح قشلاق اندازد و بقلاوزی احمد پاشا کوچ کرده از راه چورس و ماکو روانه شدند و چون آن راه ییلاق است و گریوه‌ها را برف گرفته بود زحمت بسیار و مشقت بیشمار بلشکر رسیده اسب و آدم بینهایت تلف شده و در کمال بیحالی و پریشانی بوان رسیده جغال اغلی با قاپوقولی در بلده و مواضع قشلاق نموده سایر لشکریان باطراف و جوانب پراکنده شدند اما امرای کردستان چنانچه عادت ذمیمه ایشانست که هر دو طرف را ملاحظه مینمایند بکلی در وان بجغال اغلی بازگشت نموده آثار انقیاد بظهور میآوردند بر خرد خرده دان معلوم است که سردار غفلت شعار درین آمد و زیب کاری نساخته بجز خسارت و نقصان سودی نکرد و توقف نمودن او با فوجی قلیل در قلعه وان بمقتضی عقل دور اندیش نبود بمجرد اندک مسامحه که در عالم سپاهیگری و ملاحظه کار از اینطرف بظهور آمده چند کوچ پس نشستند از نامعاملهٔ فهمی نخوت و غروری که داشت روی در افزایش نهاده حسابی از لشکر قزلباش نگرفته در قلعه وان که شش روزه راه تبریز است رحل اقامت انداخت تا عاقبت از خواب غفلت برآمده ندامت آن کشید تتمه آن در طی حکایات و وقایع احوال سال آینده مرقوم کلک شیرین مقال خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر توجه رایات فیروزی آیات بصوب دار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن در آن بلدهٔ عطر بیز و سوانح بهجت فزای نشاط انگیز

چون همواره مهام سعادت فرجام دولت روز افزون بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام یافته و میباید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی در جمیع امور بدرگاه حضرت خالق الارض و السماء واثق بوده بدینجهت همیشه بروفق مراد و حسن اعتقاد کامیاب صورت و معنی میگردند و دفع نکایت خصمان قوی بنیاد بنیروی همت و امداد اقطاب و اوتاد که منتظمان کارخانهٔ عالمند باحسن وجهی روی مینماید چون خبر معاودت جغال اغلی سردار بجانب وان درجهٔ وضوح یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز معطوف داشته از درهٔ مذکور که محل نزول اردوی ظفر نشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق انداختند و برعایای محالی که کوچاننده بودند در هرجا مسکن داشتند بنابر شمول عاطفت از مال دیوان آذوقه و مایحتاج زمستان عنایت شد و چون ارادهٔ ازلی باستیصال ارامنهٔ ایروان تعلق گرفته بود در آن زمستان خلق بینهایت از آن طبقه در غربت بمرض موت گرفتار آمده بدیار عدم شتافتند و در بهار چون استقامتی در آن ملک نبود حضرت اعلی از غایت ترحم و شفقت بخلق الله حکم فرمودند که جمعی از ارامنهٔ مذکور که از چنگ اجل رهائی یافته اند بدامن اصفهان شتافته چندگاه در آن ولایت آسایش نموده بفراغبال روزگار گذرانند و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده در بلوکات اصفهان بایشان محل زراعت و تخم و تقاوی شفقت شد و تا دو سه هزار تومان بدین علت از مال دیوان بدیشان دادند امیر گونه خان حاکم ایروان در آن زمستان با مقصود سلطان حاکم نخجوان و سایر تابینان در الینجه قشلاق نمودند گنجعلی خان حاکم کرمان را بمراغه فرستادند که قشلاق نماید و سایر امرا رخصت یافته بالکای خود رفتند که ترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار باردوی ظفر شعار پیوندند و ریش سفیدان اویماقات را قدغن فرمودند که هریک تفصیل خانهای ایل و اویماق خود را که در عراق و آذربایجان اند بقلم دهند که چون غیرت دین و مذهب است هر طبقه فراخور استعداد و حالت مردیساقی سرانجام نموده خواه ملازم باشند خواه نباشند در اول بهار متوجه شده بموکب نصرت قرین ملحق گردند

 ایشان افتادند که بعد از آنکه رومیه پیشتر آمده از آب ارس عبور نمایند و لشکر از فقدان ذخیره و علیق اسبان تنگ آمده اسب و لشکر
زبون شده باشد در هر جا مصلحت باشد عساکر نصرت نشان بدفع ایشان پردازند بدین نیّت درست و عزم لایق که در آنوقت مناسب دولت
همایون بود بنوعی که اندیشیده بودند آغرق را جدا کرده بطرف الجق فرستادند و امیرگونه خان را بکوچانیدن مردم ایروان مأمور کردانیدند
و مشارالیه حسب الفرمان قضا جریان عمل نموده رعایا را بجانب قراجه داغ فرستاده کسی چنان در سر راه نگذاشتند مگر قلیلی که در شعب
جبال و جاهای دور دست مانده بودند و چون اردوی کیهان پوی از آغجه قلعه کوچ کرده در اوچ کلیسا نزول اجلال واقع شد و جبال اعلی
بعارض رسیده علیخان بیگ ایشیک آقاسی پاشا که همراه امان یافتهای ایروان رفته بود عذرخواهی نموده در اثنای محاوره و استفسار
احوال از او پرسیده بود که سبب چه بود که حضرت شاه در مقام لشکرکشی درآمده بر هم زن هنگامه دوستی شدند مشارالیه جوابهای مناسب
وقت داده آخر گفته بود که ای صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مرادخان بعد از رحلت شاه جنّت بارگاه نقض عهد و میثاق پدران
نموده مصالحه که چندین سال در میان قرار یافته بود بر هم زده عالم آرمیده را بشورش آورد و تصرّفات در ملک موروث سلاطین صفویه نمود
جبال اعلی از این جواب شکفت منبسط گشته او را رخصت آمدن داد و مکتوبی مصحوب مشارالیه نوشته سخنانی که از عجب و غرور خیزد در آن مندرج
بود از اینطرف نیز جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته شده بتحریر پیوست که شما در ثبات و قرار راسخ باشید که جنود قزلباش از قرب ایشان
بعد اختیار نخواهند کرد و هر گاه مقدّر الهی بوده باشد و وقت اقتضای محاربه نماید آن نیز وقوع یافته آنچه در کمین غیب است بمنصّهٔ ظهور
میآید القصّه چون لشکر روم بایروان رسیدند موکب همایون در رودخانه وادی نزول داشت از انمنزل مقصود سلطان لنگر لو حاکم نخچوان را
بکوچانیدن اهالی آنملک و طهماسب قلی بیگ غلام خاصّهٔ شریفه را بکوچ دادن اهالی جولاه مأمور فرمودند مردم بلدهٔ نخچوان کوچ کرده
بمحال دزمار و قراجه داغ رفتند و مردم جولاه اگرچه تعلّق تمام بدانمقام و مسکن قدیم ایشان بود داشتند امّا در اینوقت بجهت صیانت
حال و حفظ اموال طوعاً او کرهاً کوچ کرده بعراق رفتند و در دارالسلطنه صفاهان جنّت نشان در کنار زاینده رود مسکن ایشان قرار یافته
بتدریج خانهای بتکلّف باغچه دار عمارت نموده الیوم سه هزار خانوار جولاهی در آنجا مقام گرفته از حوادث زمان امان یافته از غایت صفا
و خرّمی مکان از مسکن سابق فراموش کرده اند حضرت اعلی فوجی از مبارزان جلادت شعار را بجانب دست راست و دست چپ و مقابل رومیان
تعیین فرموده بودند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبرد ها نموده باشند و جمعی را که بطلب ذخیره بیرون
آیند بدیار عدم فرستند و چون رایات جلال بنخچوان رسید بجهت آنکه چند روز در آنجا توقّف نموده جمعی را بجهت وجوه غلّه و ذخایر مأمور گردانیده
و بحسب تقدیر آسمانی شهر و مواضع و مزارع و قریه از جلیه آبادانی افتاده جائی که قابلیت نزول داشته باشد نبود و مهرهٔ ارباب تنجیم سلف
خصوصاً ملّا محیی الدّین انارو بیازی کرمان در احکام قران علویین که درهمین سال وقوع یافت تصریح بفتنه و شورش و آشوب نموده بود اکثر
در آذربایجان بفعل آمده جزایی نخچوان و بعضی محال راه یافت روز دیگر از آنجا کوچ کرده از معبر جولاه از آب ارس عبور نموده از دره در گذشته
در محلّ مناسب رحل اقامت انداختند و منتظر بودند که چون لشکر روم از آب ارس عبور نمایند با جمعی از مبارزان جنود اقبال که در رکاب ظفر
انتساب حاضر بودند دهنهٔ کریوه گذرگاه تنگ بمقابله و مقاتله خصم پردازند که آنچه در مشیّت الهی بوده باشد بحیّز ظهور آید و مبارزان معسکر
ظفر اثر که فوج فوج بعزم دستبرد و زبان گیری میرفتند جمعی را گرفته میآوردند از زبونی اسبان ایشان ظاهر میشد که عسرت و تنگی در میان
ایشان واقع است بعد از چند روز قراولان معسکر همایون خبر معاودت پاشا و بجانب وان رسانیدند و جمعی که از اردوی رومیه
کیفیت واقعه را چنین تقریر نمودند که چون در محالی که عبور رومیه واقع شد آبادانی نبود از فقدان ذخیره عسرت و تنگی در میان لشکر
بحدّ کمال رسیده بود و طایفه ینگیچری و قول پادشاهی بر سر خیمه سردار هجوم آورده گفتند که تو خلاف قانون کرده در قاسم گونی پا بولایت دشمن

کوچ دادن ارامنه باصفهان

و غلامان و تفنگچیان قدر انداز و سایر عساکر نصرت طراز را در رکاب همایون نگاه داشته باقی لشکریان اردوی ظفرنشان رخصت باز گشتن یافته اکثر مردم ایل و اویماقات روی بییلاقات خود آوردند در این اثنا خبر آمدن جغال اغلی بتواتر و توالی رسیده بتحقیق انجامید و لهذا اکثری ساخته خایب و خاسر باز گردید چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح خواهد یافت و پرتوی از آن بر پیشگاه خاطر معرکه آرایان مضمار سخن سرائی خواهد تافت

ذکر آمدن جغال اغلی سردار لشکر روم بجانب آذربایجان و بی نیل مقصود بازگشتن از نخجوان و دیگر قضایای سعادت نشان

جغال اغلی سنان پاشا نام دارد و فرنگی نژاد است که پدرش جغال نام داشته و بدین جهت او را جغال اغلی میخوانند و در ولایت روم بتهور و مردانگی و شجاعت و فرزانگی بلند نام و بحسن درایت و تدبیر زبان زد خاص و عام بود و قضایای عظیمه که روی میداد او را بسرحد ستاندند و بجهت دفع خصمان شریکیه او را آقا پودان یعنی میر بحر کرده بحراست سرحد فرنگستان فرستاده بودند چون مقاومت با جنود ظفر ورود قزلباش و استرداد بلاد و قلاع مفتوحه اعظم وقایع بود و او بشجاعت و دلیری و حسن تدبیر از اقران برتبه پیشی و بیشی داشت سلطان احمد خان او را وزیر اعظم و سردار لشکر نموده چنانچه اشارتی بدان رفت بر سر قزلباش بجانب آذربایجان فرستاده او را چند گاه بجهت جمعیت لشکر توقف نموده تهیه سامان و سرانجام عسکری پرداخت تا آنکه از هر طرف لشکرها باو پیوسته جمعیتی عظیم در اردوی او فراهم آمده با لشکر موفور و سامان شایسته روی بمقصد آورده بارزن الروم آمد و استمالت نامها باحمد پاشا فرستاده او را بایالت آذربایجان نوید داده طلب نمود احمد پاشا اگرچه بجهت سوء اعمال و خودسری و عصیان از او مستوحش بود در این وقت فی الجمله مستمال گشته با گروهی از لوندات که بر سر او جمع بودند آمده بجغال اغلی پیوست و عساکر ارزن الروم داخل و آنچه داغخوانی نیز ضمیمه لشکر او گشت مجملا با فوجی عظیم و حشری انبوه از ارزن الروم بیرون آمده تا قارص عنان باز نکشید حضرت اعلی که رای عالم آرایش مهبط تجلیات انوار غیبی و ضمیر منیرش مکمن اسرار لاریبی بود و امرای عظام را طلب فرموده از هر گونه حکایات بمیان آوردند و هر کس را آنچه مقتضای عقل و تدبیر بود بحسن تقریر عرض میکردند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بزبان الهام بیان که ترجمان ملهم غیب است فرمودند که در میان مدتی شد که سامان و سرانجام لشکر نموده بجمعیت موفور و سامان شایسته آمده اند و جنود ظفر ورود قزلباش اکثر مرخص گشته روانه یورت و مسکن خود شده اند در این وقت بجهت کمی لشکر محاربه و پیکار مصلحت دولت روز افزون نیست امرای عظام و ارباب جلادت از فرط غیرت هوای دلیری و دلاوری کرده سخن از حرب و قتال میگفتند بالاخره رای جهان آرا بدین قرار گرفت که از منزلی که مخیم سرادقات جاه و جلال است کوچ کرده بیکسو میل نموده چند روز در محل اقامت اندازند که او پیشتر آمده از آب ارس عبور نماید و آنچه صلاح دولت باشد در آن طرف آب وقوع یابد و الحق حضرت اعلی را نیز بنفس همایون با ملازمان سلطان روم لایق ناموس سلطنت و سزاوار رتبه پادشاهی نبود بنابر آن از آن مرحله کوچ فرموده در آغجه قلعه نزول اجلال فرمودند که مشخص شود که او بکدام طرف حرکت مینماید بعد از چند روز که یورت مذکور محل نزول اردوی گردون شکوه بود خبر رسید که جغال اغلی روی بسمت ایروان و نخجوان آورده کوچ بر کوچ متوجه است بنابر شمول رأفت و ترفیه احوال رعیت حکم قضا پیوند نفاذ پیوست که رعایای این محال را کوچانیده بمحال دور دست فرستند که از آسیب لشکر مخالف بر کران و از دستبرد حوادث دوران در امان باشند و آذوقه آنچه لشکر قزلباش تواند برداشت برداشته آنچه بماند بسوخته و نابود کرده چنان نمایند که از این محال اصلا ذخیره بدست ایشان در نیاید و آغرق جدا کرده موکب همایون با لشکر سبابی بر اطراف و جوانب

([illegible]) انصراف یافته مشمول عاطفت و احسان روانه شدند و در خلال این احوال جاسوسان که بجهة تحقیق احوال و رسانیدن اخبار بجانب استنبول رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت خانوادهٔ عثمانی جغال اغلی را که در میانهٔ رومیان بوفور شجاعت و مهابت رای و حسن تدبیر از اکفا و اقران بسمت رجحان دارد و در سرحد فرنکستان قابودان بود و باصطلاح رومیان میر بحر را قابودان میمانند بدرخانه طلب نموده بوزارت اعظم و سرداری منسوب ساخته جمعی کثیر از قاپوقولی و ینکچری همراه او کرده بر سر قزلباش تعیین نمودند و لشکرهای آنطرف استنبول را که رومیان اناطولی میکویند عبارت از برسا و بلاد قرامان و سام و حلب و طرابلس و طرابوزون و دیاربکر و ارزن الروم و وان و کردستان و غیرهم است بمرافقت او مأمور کردانیده چاوشان قمر سیر باحضار ایشان فرستادند و جغال اغلی از استنبول برون آمده بحدود دیاربکر رسیده در صحرای موش بجهة جمعیت لشکر توقف دارد بعد از تحقیق این اخبار رای صوابنمای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بتدبیر دفع دشمن و عسرت حال ایشان پرداخته عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت الکای قارص و ارزن الروم و آنحدود و سوختن غلات و علفزارها فرستادند و مقرر شد که چند روزه راه که عبور لشکر روم از آنجا خواهد بود خراب و ویران ساخته در صحراها از غله و علف و آبادانی آثار نگذارند و رعایای آنحوالی را که غیر تمتند باین طرف کوچانند و مردم هر محل که شعار دولتخواهی رومیان ظاهر ساخته در کوچ کردن باینطرف کاره باشند تاخت و غارت کرده دقیقه فرو نگذارند و عساکر نصرت نشان پذیرای فرمان گشته تا حسن قلعه سی که مابین قارص و ارزن الروم است تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی و سوزانیدن علفزارها و غلات تقصیری نکردند و تا دو سه هزار خانه وار از ارامنه و الوس و احشام که در آن ولایت ییلاق و قشلاق داشته اند کوچانیده باین طرف آورده بعراق فرستادند و مواشی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاده و تا قریب بیست هزار اسیر غیر ملت آوردند که در میانهٔ قزلباش شرف اسلام دریافتند و رایات نصرت آیات جاه و جلال با عساکر اقبال که در موکب همایون مجتمع بودند در آنحدود توقف فرموده هر چند روز مکانی و منزلی دلکش خوش محل نزول اردوی کیهان پوی میشد و منتظر ورود عسکر روم بودند که چون قدم بدینولایت نهند بنوعی که مصلحت وقت باشد بمدافعهٔ خصم پرداخته آنچه مستور پردهٔ تقدیر باشد بحیز ظهور آید بحدود و ربیبنان بساط آگهی پوشیده نماند که در قانون سلسلهٔ عثمانی چنانست که بهر طرف لشکر کشند بجهة ترفیه احوال سپاه در سیزدهم عقرب که آنرا قاثم کونی مینامند یعنی روزی که قوج داخل کله میش میشود در هر جا باشند عنان بصوب مراجعت انعطاف میدادند که قریب بتحویل جدی که اول زمستان و شدت سرما و بارش برف است بمنازل خود رسیده باشند بجهت آنکه تغییر قانون راه نیابد این قاعده را از دست نمیدهند و اگر پادشاه خود همراه باشد روز قاثم کونی طایفه ینکچری که پیاده اند و استعداد سفر کمتر از دیگر سپاه دارند علامتی را که در برابر خیمه و خرگاه پادشاهی نصب میشود از آنجا کنده بر عقب خرگاه پادشاه برده نصب مینمایند و این حرکت اشاره بدان نسبت که پادشاه مطلع کردد که روز موعود و زمان مراجعت است و روز دیگر البته کوچ واقع میشود و تغییر بدین قاعده راه ندارد و هرگاه در موکب پادشاه چنین باشد سردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود و اگر آن سردار بجهة حصول مقصود اراده چند روزه توقف نماید ینکچریان تمکین نکرده طنابهای خیمهٔ سردار را بشمشیر زده خیمه را بر سرش فرود آورده جبراً و قهراً میکوچانند و احدی بمنع ایشان قادر نیست غرض از تمهید این مقدمه آنکه رایات فیروزی آیات تا هنکام پائیز در آنحدود خیام اقامت نصب نموده توقف داشت تا آنکه وقت اقامت صحرا گذشته هوا روی بسردی آورد و قاثم کونی رومیان نزدیک شده جغال اغلی هنوز در صحرای موش بود و بنا بر قاعده و قانون عثمانی در این سال آمدن او محتمل نبود و قرار داد خاطر اشرف آن بود که در این سال در هر جا مناسب باشد قشلاق نموده در اوایل بهار که هنکام حرکت لشکرهاست در هر جا از ییلاقات صلاح دولت قاهره باشد جمعیت نموده آماده بکار دشمن باشند لهذا جمعی از امرا و قورچیان

وغلامان

سال هیجدهم جلوس شاه عباس اوّل

بین الجمهور مشهور است از عالم احتیاط کسان کاردیده اعتمادی برسم ایلغار بسمت ایروان فرستاده بوده از مشاهده علامت گرد و غبار لشکر
خبر باو میرسانند و او در کمال سراسیمگی بر اسب فرار سوار گشته تا صحرای موش در هیچ مرحله عنان باز نکشید و تفرقگی در میان لشکر او
افتاده از این فرار اکثر آواره دیار ادبار گشتند و خود تا آمدن جغال اغلی در همانجا اقامت داشت و الله ویردیخان چون
به پیش رفتن مأمور نبود عنان بصوب مراجعت انعطاف داد و هرچند الکا مخالف بود لشکریان را از نهب و غارت و خسران زراعت
عجزه و رعایا نهی نموده اصلا در این آمد و رفت آسیبی از عساکر منصوره بعجزه نرسید سانحهٔ دیگر بدست درآوردن قلعه شوره گل است
از توابع چخور سعد چون گروهی از اوباش و دمیه بقلعهٔ مذکور درآمده انحصار را پناه خود و استظهار ساخته متعرض خلق الله میشدند رایات
نصرت آیات بدان طرف در حرکت آمد و چون ساحت آن عرصهٔ دلگشا که از کثرت شقایق و سبزه و علفزارهای مرغوب از ریاض جنان نشان
میداد مضرب سرادقات جاه و جلال گردید آن سیه بختان تیره رای از بخت برگشتگی انحصار نا استوار را مأمن خود شناخته پای
جسارت در حراست آن محکم فشردند و از این طرف فوجی از عساکر نصرت نشان و تفنگچیان قدر انداز صفاهان بتسخیر قلعه مأمور گشتند
و آن گروه قتال کمر همت بتسخیر آن قلعه چست بسته در شب اول پای جلادت و مردانگی پیش نهاده خود را بپای قلعه حصار رسانیدند
و محصوران هرچند آثار مبارزت بظهور آورده در مدافعه جنود اقبال کوشیدند سعی بیفایده ایشان بجائی نرسید مبارزان قلعه گشا
چند جا سوراخ در دیوار کرده بقلعه درآمدند محصوران برگشته بخت تیره روش بکلیسیائی که در ازمنه ماضیه از سنگ سیاه تراشیده
در غایت استحکام و ارتفاع ترتیب داده در میان این قلعه واقع شده بمنزله ارک بود پناه بردند عاقبت آنرا نیز بضرب متین
الماسگون سوراخ کرده بر آن عمارت بلند ارتفاع استیلا یافتند و تمامی محصوران سیه گلیم مورد سخط و غضب پادشاهی گشته یکیک را
بفرمان قهرمان زمان شکم دریده از کنگرهای قلعه عبرة للناظرین آویختند چنانچه دور حصار از وجود جثهٔ آن خبائث آرایش یافته
احدی از آن قوم تبه روزگار نجات نیافت بعد از چند روز که متنزهات آن ساحت دلگشا مخیم خیام نصرت و اقبال بود اهل اردو
بازار بتخریب آن قلعه و حصار مأمور گشتند چابکدستان اردو بازار در تخریب آن حصار ید بیضا نموده در اندک روزی با خاک یکسان کردند
اما کلیسیای مذکور که ارک آن حصار نااستوار بود و از غایت استحکام و صنعتگری استادان سنگتراش در نظر بیننده یک پارچه سنگ
رخام مینمود بالتمام خراب نشد و چون خاطر خطیر اشرف از این امور فراغت یافت عنان عزیمت بطرف قلعه قارص و آنحدود معطوف
داشتند دیگری از سوانح آن ایام آمدن سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب و قرا حصار است و وی از امرای سنجق روم تابع
بگلربیکی وان است و از شکوه جلال پادشاهی و آوازه صولت و سطوت شاهنشاهی دل باد داده بچنانچه شیوه و شعار امرای
اکراد و شقاوت نهاد است که مصلحت وقت خود منظور داشته از هر طرف تسلط و اقتدار می‌بینند اظهار دولتخواهی آنطرف مینمایند
او نیز عاقبت اندیشی کرده از وفور اخلاص و حسن عقیدت که بزبان اظهار نموده در دلش از آن خبری و از جوهر دولتخواهی اثری نیست
احرام دریافت کعبهٔ اقبال بسته بسعادت بساط بوسی فایز گردید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی هرچند عیار اخلاص آن طبقه گرفته اند اما
مراعات جانب ظاهر که بهمین شیوه فرمانروایان عالم صورت است کرده منظور نظر التفات فرمودند و بخلع گرانمایه و لقب ارجمند خانی سر
بلندی یافته و بین الاقران بدین پایه والا علم مفاخرت برافراخت و بعد از چند روز که در ملازمت اشرف کامیاب عزت و عاطفت
بود رخصت معاودت یافته بالکای خود عود نمود دیگری از سوانح آن زمان آمدن ایلچی معتبر است از جانب سرور سلاطین فرنگستان
پادشاه اسبانیه و پرتگال که تا موازی پنجاه نفر ملازم یراقدار همراه داشت و در حدود قارص بدرگاه فلک مناص رسیده
بشرف عتبه بوسی مشرف شده تحف و هدایای لایقه از نظر اقدس گذرانیده منظور نظر عنایت و التفات گشته در همان چند روز رخصت

ذکر بعضی وقایع و حالات که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن جغال اغلی سردار روم سمت ظهور یافت

در ایام میمنت فرجام بهار که هنگام نزاهت و خرمی روزگار است حضرت اعلی شاهی ظل الهی در منتزهات ییلاق کوکچه تنگیز که فی الواقع
بلطافت هوا و عذوبت ما و کثرت ریاحین و ازهار و چشمهای خوشگوار و ترشح ابر و ریزش امطار رشک گلزار جنان است عشرت
پیرا بوده بنشاط سیر و شکار میپرداختند محمد معصوم خان کبری ایلچی پادشاه عالیجاه فرمانفرمای ممالک هند را که بخدمت اشرف
آمده رخصت ارزانی داشته روانه دیار هند فرمودند و همچنین امرای اکراد را که در پایه سریر اعلی بودند خصوصاً غازی بیگ چکاری
و مصطفی بیگ محمودی رخصت یافته بالکا خود رفتند و از سوانح آن ایام آمدن پسران داود خان ولد الکسندر خان است که قبل
از این پدر را بی اختیار کرده قایم مقام شده بود و از عمر و دولت متمتع نایافته باجل طبیعی فوت شد و از او دو پسر مانده بود که بزرگتر را
طهمورث و کوچکتر را کشیش میگفتند باتفاق بعضی از مخدرات ستار آن سلسله باردوی معلی آمده بملازمت اشرف مشرف شدند دیگر
از سوانح آنسال ایلغار نمودن الله ویردیخان و فوجی از امرا و عساکر نصرت نشان است بر سر احمد پاشای جلالی شرح این حال
بر سبیل اجمال آنکه احمد پاشا از جملهٔ ملازمان جعفر پاشای حاکم تبریز بود و او در مقام تربیت احمد پاشا درآمده بالتماس و استدعای
او حاکم وان شده بود در حینی که طنطنهٔ اقبال شاهی و نهضت موکب همایون ظل الهی در آذربایجان بلند آوازگی یافت احمد پاشا از
ایالت وان معزول شده بود و او تمکین حکم پادشاه خود نکرده دست از حکومت باز نداشت و دست درازی بدیگر ولایت قریبه
نموده بخود سپه اخلاط و عادلجوز و البستان و آگخود و را تا حوالی دیار بکر بتصرف درآورده لشکر و حشر بیشمار بر سر خود جمع کرده مجال را
که ضبط نتوانست نمود اطراف و جوانب او را ایجار و بغارت رفته و آنچه بدست آورد بلشکریان و لوندات بسیر و پا که از هر طرف
جمع آمده شورش افزای دماغ او شده بودند میداد از تقریر واردین مسموع شده که عدد ملازمان او بدوازده هزار رسیده
بود بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان احمد پاشا اظهار دولتخواهی او کرده سخنان کذب آمیز عرضه
داشت نمود ارکان دولت خانواده عثمانی صلاح دولت وقت در اغماض دانسته چشم از اعمال او پوشیدند و بنوید تربیت و عاطفت
خاطر او را اطمینان بخشیدند و او بیشتر از پیشتر اقتدار یافته از بادهٔ هوش ربای نخوت و بزرگی و جرعهٔ مرد افکن خودسری و خودرایی
سرمست گردید و نسبت بملازمان عتبهٔ اقبال شاهی نیز از او سلوک ناهنجار بظهور میرسید و بطمع مال آزار و اضرار بتجار ایلیا
میرسانید و همیشه در خاطر خطیر معدلت تاثیر رسوخ داشت که در هنگام مجال و انتهاز فرصت او را گوشمالی بسزا داده شود در این
اوقات که ییلاقات کوکچه تنگیز مخیم سرادقات اقبال بود خبر رسید که احمد پاشا بر سر قلعه ارجیش آمده محمد پاشای ولد زال پاشا را
که در آن قلعه بود و با احمد پاشا اطاعت شایسته نمیکرد محاصره نموده در گرفتن قلعه ساعی است چون از ایروان تا ارجیش شش هفت روزه
مسافت است و بایلغار سه روز میتوان رفت بر رای عالم آرا پرتو ظهور انداخت که در اینوقت که او در پای قلعه بلوازم قلعه گیری مشغول است
فوجی از جنود موکب مسعود را بایلغار بر سر او فرستند که اگر خود بدست نیاید باری سلک جمعیت او که مایهٔ دیوانگی و غرور بخود
اوست از هم ریخته و گسسته آوارهٔ دیار ادبار گردد بدین عزیمت صواب نما الله ویردیخان را با فوجی از عساکر فیروزی مآثر روانه آن صوب
فرمودند افواج قاهره پذیرای فرمان گشته سرعت سیر از قمر استعاره نموده روی بمقصد آوردند و آن مسافت بعیده را در سه روز
بایلغار طی نموده چون بولایت ارجیش رسیدند معلوم گشت که احمد پاشا بمقتضای الخائن خائف و اینکه ایلغارهای عظیم حضرت اعلی

یمین الجمهور

سال هجدهم جلوس شاه عباس اول

واکراد طعمهٔ شمشیر آبدار و برخی گرفتار گشتند در حین تعاقب که ازابالوار برار دوی رومیان افتاده بنهب غنایم مشغول شدند و طایفهٔ افشار و قزلباش بعد رسیدن بکشش و کوشش نموده بکمال مردانگی بظهور آوردند و غنایم موفور بدست لشکر منصور افتاد و بالجمله خاطر مردم آن ولایت از سپاهی و رعیت که برهم زده این واقعه بود اطمینان یافته آسایش و آرامش تمام در آن سرحد پدید آمد و امرای عظام ازون احمد را با سرهای قتیلان و گرفتاران مصحوب معتمدان بپایهٔ سریر والا فرستاده از جمله غنایم آنچه لایق نظر قبول شهریار کامکار بود ارسال گردانیدند در حینی که رایات نصرت آیات در قرخبلاغ از ییلاقات کوکبهٔ تنگیز نزول اقبال داشت ازون احمد را دست بسته با نفایس غنایم بنظر اقدس در آوردند از آنجمله چند راس اسب ایلقو ما دیان بدوی تازی نژاد صبا رفتار بود که هر یک در حسن صورت و خوبی طاق و در دوندگی نادرهٔ آفاق بودند چنانچه شاعر گفته (**شعر**) همه اعضاش برهم سبقت اندیش کفل وا غنت از پس ماندن خویش حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنظر توجه و التفات در وی نگریسته امر فرمودند که دستهای او را که بکمند گرفته بسته بودند بگشایند و بلفظ گهربار فرمودند که تو بما پیغام داده بودی که بنده دولتخواه شاهم و بغداد را بجهت آنحضرت ضبط کرده‌ام و بهر کس اشاره میشود می‌سپارم و ما نیز وعده کرده بودیم که هرگاه نقد اخلاص تو در بوتهٔ امتحان تمام عیار نماید هر آینه مشمول نوازش و تربیت شاهانه خواهی گشت تو از آن اراده پشیمان گشته بوعدهٔ وفا ننمودی ما از وعدهٔ التفات پشیمان نیستیم و با وجود جرات و جسارتی که از تو صدور یافت آزار منظور نداشته بوعدهٔ وفا نموده باز ترا بغداد میفرستیم مشار الیه سر خجالت بر زمین افکنده بزبان مسکنت معروض داشت که اگر عنایت شاهانه زلات این بنده گنه کار را عفو فرموده جانبخشی فرمایند بشکرانه این موهبت مدت العمر سر از چنبر بندگی و طوق فرمانبرداری نپیچم و بغداد را بهر کس اشاره شود سپرده خود با فرزندان در رکاب اشرف غاشیهٔ بندگی بر دوش گرفته بمراسم خدمت و جانسپاری پردازم حضرت اعلی او را بعواطف علیهٔ شاهنشاهی اختصاص داده بحسنخان حاکم قلمرو علیشکر سپردند که مهمان او باشد و بعد از چند روز که از محنت راه و مشقت بند و زنجیر آسودگی یافت بخلع فاخره سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشته بهمراهی ملازمان حسنخان روانهٔ مقصد فرمودند و بحسینخان حاکم لرستان و قاسم سلطان و جمعی که در جنگ ازون احمد مردانگی کرده بودند خلع گرانمایه ارسال داشته مورد تحسین و آفرین گردیدند اما ازون احمد چون بسیار راه رفته بود بمطلبی که داشت فایز نگشت و از قضای الهی در راه مریض گشته چون بقصبهٔ زنجان که از قصبات مشهور عراق است رسید خار اجل دامنگیر او شده رخت بسرای هستی کشید و ملازمان حسنخان که همراه او میرفتند حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که نعش او را به پسرانش سپارند که در اراضی مقدسهٔ آنجا مدفون سازند و فرمان عاطفت و منشور استمالت باسم محمد بیک ولد او عز اصدار یافت و شمهٔ از مراحم و الطاف که شامل حال پدرش شده بود در آن منشور اقبال درج شد اما احوال باقیهٔ آسیف لشکر بغداد آنکه بعد از انهزام شکسته و پریشانحال بشهر در آمده محمد بیک را از گرفتاری پدر آگاه گردانیدند و او جنود بغداد را با خود متفق گردانیده خود را پاشا نام کرده بر حکومت آن ولایت رقم اختصاص کشید و حقیقت گرفتاری پدرش را بدرگاه پادشاه روم عرض نموده اظهار دولتخواهی کرد ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت در تربیت او دانسته نشان پاشائی و منشور ایالت بغداد باسم او فرستادند و او در حکومت آن ولایت تمکن یافته با ایستادگان پایهٔ سریر اعلی از راه نفاق و خلاف پیش آمد و چون از پدر و پسر خودسری بظهور آمده از ارکان دولت عثمانی نیز خایف بود و بر متمولین عراق عرب تحمیلات نموده مصادره میکرد و بجهت خود لشکر خاصه که در میان رومیه بسکبان معروفست بهم رسانیده با لشکر بغداد و قول پادشاهی باحتیاط زندگانی مینمود و او نیز بطریق پدر تایید نیافته ایام دولت مستعار و عمر ناپایدارش زود سپری گشت چنانچه از کلام آینده بوضوح میرسد

ذکر بعضی

فوت ازون احمد در قصبهٔ زنجان



آن قضایا در محل خود سمت گزارش خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر آمدن ازون احمد و جنود بغداد بقصد قلمرو علیشکر و محاربه نمودن امرای عظام آن سرحد با او و ظفر یافتن امرا

در آن ایام که ییلاق فرح بخش بلاغ مضرب سرادقات جلال بود از جانب همدان خبر آمدن ازون احمد و لشکر بغداد بآن ولایت
رسیده متعاقب قاصدان خجسته پیام رسیده مژده فتح و نصرت عساکر ظفر فرجام آن سرحد و بشارت گرفتاری ازون احمد رسانیدند
کیفیت این قضیه چنانست که بعد از آنکه الله وردیخان و امرا از بغداد مراجعت نموده الکای میرقباد ولد میر عمر کلهر را که از سنجق بکیان
تابع بغداد بود متصرف شدند و باردوی معلی پیوستند ازون احمد را بخاطر رسید که چون حسینخان حاکم قلمرو علیشکر در رکاب اشرف است
و حاکمی در همدان نیست و آن سرحد خالی است با عساکر بغداد تا همدان آمده قتل و غارت نماید که هم انتقام از لشکر قزلباش کشیده
باشد و هم محتمل است که از آوازه توجه لشکر عراق عرب اهل عجم بهم بر آمده لشکر قزلباش را دل نگرانی بهم رسد و ترک تسخیر قلاع
آذربایجان کرده روی بجانب ملک عراق آورند و بدین نیکو خدمتی منظور نظر شفقت پادشاه روم گشته بخلافی که قبل از این از او صادر شده
یافته مواخذه نگردد و از این معنی غافل افتاد که کارپردازان عالم غیب که اسباب دولت روزافزون را سرانجام میدهند
اول بدفع بدخواهان میپردازند محمد بیک نام پسر خود را که آخر مرتبه پاشائی یافت در بغداد قایم مقام گذاشته با ده هزار کس از جنود
بغداد و سوار و پیاده الوار و اکراد که بطمع نهب و غارت باو پیوسته بودند بیرون آمده روی توجه بجانب همدان آوردند و از امرای قزلباش
قاسم سلطان دیمانلو افشار و شاه علی سلطان خدابنده لو حاکم هرسین در آن سرحد بودند از آمدن رومیه خبردار شده قاسم سلطان
کس بجانب لرستان نزد حسینخان حاکم آنجا فرستاده از این واقعه اخبار نمود حسینخان بلاتوقف با یکهزار نفر از قبایل الوار بسرعت برق
و باد متوجه آن صوب گشته بقاسم سلطان ملحق گردید و باتفاق دفع شر آن طایفه را وجهه همت ساخته بجانب ماهیدشت که عبور رومیه بر آنجا
واقع میشد در حرکت آمدند و بالوسات و جماعات و سپاهیان قلمرو علیشکر کس فرستادند که هر کس اسب سواری داشته باشد بعزم
دفع ضاده متوجه شده بلشکر ظفر اثر پیوندد بالجمله موازی سه هزار کس از الوار و افشار و سایر جنود ظفر شعار فراهم آمده بعد از مشاوره
و کنکاش رای همگی بر جنگ قرار یافته و از قلت لشکر ظفر اثر و کثرت لشکر مخالف اندیشه نکرده تکیه بر الطاف الهی و نیروی اقبال بیزوال
شاهی کرده بمقابله اعدا شتافتند و در زهاب نام محلی از توابع درتنگ تلاقی عسکرین روی نمود سرداران لشکر منصور قرار دادند
که چون لشکر مخالف بیشتر است پیشتر از آنکه مخالفان بر کیفیت و کمیت لشکر قزلباش مطلع شوند دلیرانه از گرد راه بر صف سپاه تاخته
بقاعده و آداب جنگ مقید نگردند القصه افواج قاهره دو گروه شدند یک گروه قزلباش بسرکردگی قاسم سلطان و چرخچیگری شاه
علی سلطان و یک گروه الوار بسرکردگی حسینخان روی بمخالفان آوردند از آنطرف ازون احمد از رسیدن جنود قزلباش خبردار شده اردوی
خود را در مکانی که فرود آمده بود گذاشته با سوار و پیاده تفنگچی و کماندار که همراه داشت از اردوی خود بیرون آمده صف سپاه آراسته
آماده پیکار گردید دلاوران سپاه منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاد بنوعی که تمهید یافته بود از دو طرف جلوریز بر صف سپاه تاخته
بر آن فرقه کثیر حمله آوردند و رومیه را در حمله اول پای ثبات از جای رفته دستشان از کارزار ماند و تاب صدمه دلیران جنود اقبال نیاورده
عنان بوادی فرار نهادند ازون احمد لحظه در معرکه ثبات قدم ورزیده هر چند خواست لشکریان را از فرار مانع آمده بجنگ ترغیب
نماید میسر نشد و چون مرد بلند قامت قوی هیکل سنگینی بود از معرکه بیرون نتوانست رفت در همانجا دستگیر گشت و تا موازی دو هزار کس از رومیه

و اکراد

قلعهٔ ایروان نشده بود و عساکر منصوره بدان مشغول بودند رای جهان آرا در آن هنگام در مقام انتقام نشد و مقرر گشت که حسین خان بتدارک اختلال احوال خود و غازیان و مردم ایل و الوس پرداخته بحال خود باشد که بتوفیق الهی بعد از فتح قلعه بدانچه مقتضای وقت باشد بعمل آید

ذکر فرستادن فوجی از جنود اقبال بسرکردگی الله قلی بیک قورچی باشی بقراباغ و تاخت و غارت نمودن و بازگشتن

بعد از آنکه قلاع ایروان فتح شد ساحت قرخ بلاغ مضرب خیام نصرت و اقبال گردید چون هوای قراباغ بسیار گرم میباشد و در آن ایام توجه موکب همایون بآنطرف مناسب نبود و گنجه و قلعچه در شوره گل و مغازبرد در دست رومیان مانده بود که نهضت همایون بدانطرف لازم بود و احتمال آمدن لشکر روم نیز داشت بخاطر خطیر الهام پذیر اشرف چنان خطور نمود که نخست فوجی از سپاه ظفرپناه بجانب قراباغ فرستند که تا گنجه رفته اگر رومیان بیرون آمده بجنگ پیش آیند از این طرف نیز بمجاربه قیام نموده جزای کردار در کنارشان نهند و اگر در قلعه خزیده متوجه حرب و قتال نگردند لشکر فیروزمند جمعی از مردم دونوک و ایل و الوس که بهواخواهی رومیان در آنجا بوده توقف نموده تا غایت باین طرف نیامده باشند قتل و غارت نموده محصولات و اضایع و نابود گردانیده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق که خاطر از مهمات سرحد ایروان و آمدن لشکر روم فراغی یافته باشد عنان عزیمت بتسخیر آنولایت معطوف گردد بدین عزم درست و فکر صایب الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را سرکردهٔ گروهی از امرا و قورچیان و عساکر نصرت نشان فرموده بدینخدمت نامزد فرمودند و او با موازی پانزده هزار کس از جنود مسعود روانهٔ جانب قراباغ گردید و چون بحوالی گنجه رسید رومیان نیز جمعیت نموده بخیال مقابله و مقاتله از دیوار بست شهر بیرون آمده صف آرای گشتند و قورچی باشی و سپرداران لشکر قزلباش نیز بتعبیهٔ لشکر فیروزی اثر پرداخته چرخچی و قول و جوانغار و برانغار آراسته مستعد پیکار گشتند رومیان اندک زمانی با چرخچیان در آویخته آغاز نبرد نمودند اما چون چشمشان بر قول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده ترک ستیز و آویز کرده روی هزیمت بجانب قلعه آوردند و در روب قلعه را مسدود ساخته باستعداد قلعه داری پرداختند و افواج قاهره تا کنار خندق بتعاقب دشمن کرده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند و برخی دستگیر شدند از جمله گرفتاران کیچوک حسن نامی بود از معتبران رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعهٔ گنجه رفته بود و چون قورچی باشی بمحاصرهٔ قلعه مامور نبود در محل مناسب نزول نموده تا سه روز هر روز لشکر ظفر اثر را فوج فوج بتاخت و غارت اطراف و جوانب میفرستاد و جنود ظفر ورود آنحوالی را بجاروب نهب و غارت رفته غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفند و اثاث البیت بدست آوردند و بسیاری از نساء و صبیان را باسیری گرفتند و روز سیم ندای کوچ در داده قرین نصرت و فیروزی معاودت نموده هنوز یورت قرخ بلاغ مضرب سرادقات اقبال بود که قورچی باشی و امرا بپایهٔ سریر اعلی آمده سرهای قتیلان و اخرمها و اسیران از نظر اقدس در آوردند و خدمات ایشان مستحسن افتاد اما اسیر نمودن نساء و صبیان مسلمانان که شرعاً مذموم است مکروه شمرده حکم شد که تمامت اسیران آزاد بوده باشند و چند کس که اسیر پنهان نموده بودند مورد سیاست و غضب پادشاهی شدند و این آوازهٔ معدلت و دادگستری بقراباغ رسیده از هر کس اسیری رفته بود باردوی معلی آمده اسیر خود را بردند و سایر غنایم که بقلم آمده بود بسویت و راستی بر لشکریان قسمت شد و کیچوک حسن را بندرخان مهردار سپردند که بطریق مهمان نگاه دارد و مدتی در خانهٔ خان مشارالیه کامیاب عزت و فراغت بود اما در حینی که جغال اغلی سپهدار آمد از حد و دقارص فرار نموده بر دمیان پیوست و شرح

حال جای ملاحظه بود اما حالا عنان از جنگ کشیدن نوعی از هزیمت است و تفرقگی بحال ایل و الوس راه یافته اردو بغارت میرود حسینخان
از تلوّن مزاج تغییر رای کرده در جنگ ردّ بر و متامل شده جنگ نکردن را صواب شمرده اردوی ایل و الوس را رخصت داد که بکنار آب
رفته از پل خدا آفرین عبور نموده در محلی که ایمن از خطر باشد اقامت نمایند و هر کس اسب زبون داشته باشد پیشتر روانه شود و قرار داد
که خود با لشکر سپاهی با آهستگی طی مسافت نموده بکنار آب روند در این اثنا معلوم شد که جماعت دونوک قراباغ عجرجی شده لشکر رومی را بر سر
قزلباش میآورند چون اکثر مردم روی بمراجعت آورده بودند سراسیمگی در میان ایل و الوس و لشکر افتاده شورش عظیم واقع شده
همگی راه هزیمت پیش گرفتند سپاهیان و مردم ایل و الوس که اکثر از جماعت دونوک بودند بخیال آنکه تمامی آغرق تاراج رومیان خواهد
شد پیش دستی کرده دست بغارت و تاراج یکدیگر بر آوردند و بسیاری از اموال و اسباب امرا نیز بغارت رفت با حسینخان و امرا
اندک مردمی مانده بودند که طلیعهٔ لشکر مخالف نمودار شد که بقاعده و توزوک شایسته صف آراسته بآیین جنگ پیش آمده حسینخان و سپاه
قزلباش نزدیک شدند در این وقت رستم سلطان سوکلن گفت اولی این بود که همچنانچه آمده بودیم دل در کرم الهی و اقبال روز افزون
شاهی بسته مردانه قدم در معرکهٔ کارزار بنهیم که آنچه مقدّر الهی باشد بظهور آید بجنگ منهزم گشتن بدنامی دارد و مورد عتاب شاهانه
خواهیم بود اگر صلاح باشد یکبار خود را بمخالفان زده دست و پائی که مقدور باشد بزنیم و سپاهیانه جنگی بگریز نکرده باشیم که یکبارگی در
خدمت اشرف و میانه قزلباش بجبن و بد دلی منسوب گردیم عرق شجاعت و مردانگی حسینخان نیز بحرکت در آمده با وجود آنکه با حسینخان و امرا
اندک مردمی مانده بود قرار دادند که هر کس اعتماد بر اسب خود داشته باشد ایستاده باقی مردم از معرکه بیرون رفته خود را بجائی
رسانند چهارصد پانصد نفر از دلیران رزم آزما با حسینخان و امرا ثبات قدم ورزیده در برابر هفت هزار کس صف کشیده بجنگ مشغول
شدند رستم سلطان سوکلن که جوان شجاع دلیر مردانه بود قدم جلادت پیشتر نهاده با مخالفان جنگهای مردانه کرده فوجی از رومیان
او را در میان گرفتند و زخمی چند قوی یافته زنده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او حسینخان و قلیلی از غازیان که بملاحظهٔ ننگ و نام مانده
بودند شیپه آغاز نهاده تیرباران عظیم کردند و بضرب سهام خون آشام گروه گروه مخالفان را از تعاقب ارباب هزیمت باز داشته زمانی
ممتد رومیان را بخود مشغول گردانیدند که همگی اهل هزیمت از آسیب دشمن نجات یافته بیرون رفتند و حسینخان نیز با چند نفری که با او
بودند جنگ کنان و تیراندازان از آن معرکه بسلامت بیرون رفت در چنین واقعهٔ عظمی از سپاه قزلباش زیاده از چهار پنج نفر ضایع نشد
رومیه جلادت و مردانگیهای حسینخان و شدت محاربهٔ فوج قلیلی از مبارزان لشکر اقبال را بدان مثابه مشاهده نموده بها نقد زمانی
و بدست در آوردن رستم سلطان اکتفا نموده جرات پیش آمدن نکردند و از همانجا طبل مراجعت کوفته بازگردیدند و پاشا رستم سلطان را
تعظیم و تکریم بسیار کرده جراحان بمعالجهٔ زخمهای او پرداختند و در قلعهٔ گنجه نگاه میداشتند حسینخان و رفقا که بکنار آب رسیدند اکثر
آغرق باد غارت و تاراج رفته تفرقگی بحال مردم راه یافته بود روز دیگر که مراجعت رومیه تحقق پیوسته خاطر از آن ممر جمع گردید در محل مناسب
فرود آمده بجمع نمودن مردم ایل و الوس و تفحص اموال غارتی پرداخته مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری و اسب و شتر و خیمه و خرگاه سرکار او
و امرا که بغارت رفته بود بدست در آمده بصاحبان داد اما نقود و اوانی طلا و نقره و مخفیات بسیار از میان رفت حسینخان با کمال
خجالت و شرمندگی شرح حال را بپایهٔ سریر والا عرض نموده استمداد نمود که بگنجه رفته تدارک این قضیه پردازد حضرت اعلی شاهی
ظل الهی چون بر وفور شجاعت و دلیری او اطلاع داشتند وقوع این حال را از شمول عاطفت باقتضای قضا حواله کرده منشور استمالت بنام
او در قلم آورده بسخنان دلاویز خاطر او را تمکین و اطمینان بخشیدند آری در عالم سپاهیگری اینگونه خطا بسیار واقع میشود و دیدهٔ
عقلای صایب رای روزگار مخالف تقدیر یافته در معارک کارزار گاه ظفر است و گاه هزیمت و این امور اختیاری نیست و چون هنوز بتسخیر

قلعهٔ ایروان

سال هیجدهم جلوس شاه عباس اول

وخلاع گرانمایه و دیگر نوازشات و تفقدات سربلند گردیده عنبرتی بحر احسان متوجه گرجستان گشت و الکسندر خان همچنان
در اردوی معلی بود و رایات جلال بعد از قرار مهمات چخور سعد و انتظام امور صغری و رتبه از پای قلعه کوچ کرده در قرخ
بلاغ نزول اجلال واقع شد

ذکر محاربه رومیان قراباغ با حسینخان مصاحب قاجار و بیان آنچه میانه او و رومیه وقوع یافت

چون در زمان شاه جمجاه جنت مکان علیین آشیانی ایالت گنجه و امیر الامرائی قراباغ بخانواده زیاد اغلی قاجار تعلق داشت
و در ایام دولت روز افزون شاهی ظل الهی از اویماق زیادلو حسینخان مشمول تربیت شاهانه گشته او را قراباغی خطاب مفتخر نموده
و در این هنگام با ایالت و دارائی مملکت استرآباد معزز و سربلند بود در اینوقت که موکب جهانگشا بصوب آذربایجان در حرکت آمد
منشور عاطفت باسم او عز صدور یافته بدین منصب والا نوید دادند و مقرر شد که بقراباغ آمده محال کنار آب ارس را ضبط
نموده هرگاه رایات منصوره متوجه تسخیر آنطرف باشد بموکب همایون بپیوندد و تا آمدن او امیرگونه خان را بنوعی که قبل از این تحریر
پیوست بدانصوب فرستاده بودند که با فوجی از جنود آنطرف بدان خدمت قیام نموده بعد از وصول حسینخان بپایه سریر اعلی آید
و چون امیرگونه خان بدانحدود رفت بوفور مردانگی در آب ارس از پل خدا آفرین عبور کرده داخل قراباغ شد جمعی کثیر از ایل
و اویماقات قاجار و تراکمات اوتوزاکی و غیر ذلک از قراباغ شاهی سیون شده نزد او جمع شدند و او باصابت رای و حسن تدبیر
در آن سرحد آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته غالبانه در آنطرف آب ارس نشست و قراولان تعیین نموده فیمابین رومیه و غازیان
دستبردها واقع میشد و در مدت اقامت او اصلا چشم زخمی بجنود ظفر ورود نرسید و بعد از آنکه حسینخان قراباغی بدانجا رسیده حقیقت
آمدن او معروض پایه سریر والا گردید و امیرگونه خان حسب الفرمان قضا جریان بموکب نصرت نشان پیوسته قراباغی در آنطرف
در یورت قوزلوچائی رحل اقامت انداخته بضبط و ربط سپاهی و رعیت پرداخت حسینخان بوفور شجاعت و دلیری و مردانگی اتصاف
داشت اما بسیار خودرای و متکبر و بزرگ منش بود و از باده نخوت و غرور سرمست شده در حدوث وقایع خودرای بود و از تلون
مزاج گاهی در کمال اهلیت و فروتنی پیش آمده گاهی دیگر با امرا و مردم ذی اعتبار متکبرانه سلوک مینمود و از عجب و غرور شجاعی گرداشت
حسابی از رومیان قراباغ نمیگرفت و چنانچه شایسته سرداران با رای و تدبیر است بلوازم حزم و احتیاط نمیپرداخت تا آنکه
حوادث روزگار قدری او را از مستی غفلت بهوش آورد شرح آن سرگذشت آنکه داود پاشا که بیگلربیگی قراباغ و حاکم گنجه بود
بعد از زمستان و سورت سرما که عساکر فیروزمند بمحاصره قلعه ایروان مشغول بودند عساکر رومیه را که در قراباغ و آنحدود بودند
جمع آورده از لشکر شیروان نیز جمعی باو پیوستند و بعزم دستبرد و استیصال حسینخان و لشکر قزلباش که در قوزلوچائی اقامت داشتند
با موازی هفت هزار کس از گنجه بیرون آمده متوجه آنصوب شدند و چون از انهای قراولان آوازه حرکت رومیان قراباغ بحسینخان
رسید ایل و الوس و آغرق را در یورت گذاشته با لشکر سپاهی بی آنکه بکیفیت و کمیت لشکر و توانائی خود باز رسد بعزم رزم مخالفان را
استقبال نمود چنین عزیمت و رفتن را اثبات قدمی در کار است بالجمله چون تقارب فئتین روی نمود حسینخان دانست که لشکر رومی زیاده
از مردمی است که با او سوار شده اند اندکی از خواب غفلت بیدار شده بعد از عزیمت جنگ با امرای رفیق شروع در مشاوره
و کنگاش نموده بعضی از امرا گفتند که بی امر اشرف در حقیقت محاربه با پاشا بجنگ دلیری کردن خوب نبود و بعضی دیگر گفتند که در این

حال

جلد دویم تاریخ عالم آرای عباسی

دیراق متعلقه بسرکار پادشاهی نمایند و پاشای مذکور با کل اهل قلعه برون آمده در صحرا خیام اقامت نصب نمایند و بعد از تشییم
قوایم سریر سلطنت هرکس را در این دیار علاقه بوده اراده توقف و ملازمت داشته باشد مختار است و هرکس اراده روم نماید مرخص حسن
آن مقتضی المرام بقلعه رفته محصوران که از عظما و آقایان و زعما و چاوشان و ینکچریان و سایر لشکریان هنوز جمعی کثیر در کمال آراستگی
و پیراستگی مانده بودند در کمال خوف و هراس از تنگنای محاصره نجات یافته مسرور و شادمان بنوعی که قرار یافته بود بیرون آمده
فارغ البال در خیمها آرام گرفتند و قرچقای بیک داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الجمله کلید سایر قلاع آذربایجان و شیروان
بود بمحض تایید الهی و امداد جنود غیبی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و جماعت رومیه زندگانی غنیمت شمرده قطع تعلق از متملکات خود
کرده بودند اما همت بحر خاصیت خسروانه کل متملکات آن طایفه را بدیشان مسلم داشتند و رومیه بعد از ظهور چنین مروت و احسان که در مخیله
ایشان نبود قرار دادند که بشکرانه این عاطفت که علاوه جانبخشی شده بود طوعا و رغبتا مبلغ دوازده هزار تومان عراقی در میان
خود سرانجام داده بنظر اقدس گذرانند حضرت اعلی شاهی ظل الهی چون ایشان را بجان و مال امان داده بودند قبول شکرانه مذکور
نکردند عظمای رومیه تصور کردند که آن مبلغ درخور مکنت و استطاعت ایشان قلیل است سخن از زیاده میگفتند حضرت اعلی نظر قبول
بر آن نینداخته با آن طایفه عطا فرمودند شریف پاشا و ولد خضر پاشا و بعضی از خواص محقری از اسب و یراق و تحف لایقه بنظر اشرف
درآوردند حضرت اعلی جهة تسلیه خاطر آن قوم از پیشکشهای ایشان دو سه راس اسب و دو سه توب زره و یکدو قبضه تفنگ فرنگی و امثال
آنها برداشته تتمه را بدیشان بخشیدند و در ظهور این عاطفت علیا که در نظر ارباب تعقل بسیار نمود دلهای آن طایفه که برهم زده حوادث
بود آرمیدگی یافت شریف پاشا صفاهانی الاصل بود در آغاز جوانی و تقدیرات آسمانی بولایت روم افتاده بعد از طی مراتب نوکری
در خدمت پادشاه ترقی کرده بپایه پاشائی رسیده بود اظهار تشیع فطری کرده اراده توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه مقدس
سلطان روضه رضا امام ثامن ضامن علیه التحیة و الثنا نمود که در اواخر عمر در آن روضه بهشت آسا اسباب جمعیت عالم عقبی سرانجام
داده کامیاب دولت ابدی گردد لهذا اول از فرزندان و اموال و اسباب که در روم داشت برداشته توفیق ادراک این
سعادت عظمی دریافت و با جمعی از ملازمان و اتباع که قریب یکصد نفر بودند روانه آن مقصد اعلی گردید و عاطفت علیای شاهی هر
ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و موازی پانصد خروار شتری غله بمدد معاش او مرحمت فرمودند و مرخص ساختند که در ایام و
لیالی متبرکه بدستور سایر خدام و الاقامه در روضه مقدسه خدمت نماید و محمد پاشا و ولد خضر پاشا سرکرده سایر قوم گشته بجانب روم رفتند
و حضرت اعلی صفرقلی بیک چکنی را با جمعی از قورچیان چکنی و علیخان بیک ایشیک آقاسی روملو را رفیق آن جماعت فرمودند که ایشان را
تا قلعه قارص که در تصرف رومیه است برده بسلامت رسانند که مبادا از اجامره و اوباش بجهت طمع مال در راه آسیبی بایشان رسد
صفرقلی بیک و قورچیان چکنی ایشان را از محال خطرناک گذرانیده بازگشتند و علیخان بیک ایشیک آقاسی ایشان را بقارص رسانیده
رومیان که در قلعه قارص اقامت داشتند علیخان بیک را گرفته تا آمدن جغال اغلی سردار در قلعه مقید و محبوس نگاه داشتند
شرح آمدن جغال اغلی و قضایا که در آن حین روی نمود مرقوم خامه بدایع نگار خواهد شد القصه بعد از فتح قلعه ایروان ایالت آن ولایت
بامیرگونه خان تفویض یافته الکای نخچوان بمقصود سلطان کنگرلو شفقت شد و قاقرمان و آنخود بنفس سلطان سعدلو قرار یافت و امرای
اکراد که شاهی سیون شده بپایه سریر اعلی آمده بودند مثل غازی بیک و قوچی بیک برادر و لدان شاهقلی تیلیان هکاری و قلیچ بیک
دنبلی و جمشید سلطان دنبلی و منصور بیک محمودی و اولاد او تیولات مناسب مقرر شد و از سلاطین گرجستان گرکین خان ولد سیمایون
خان والی کارتیل بجهت آنکه مبادا در میان قلعه تفلیس و اخسقه دست درازی بمملکت او نمایند رخصت انصراف یافته بشمول عواطف خسروانه

تسخیر قلعه تفلیس [illegible]

هکاری
بابا هوز طایفه از اکراد نزدیک موصل بلکه در اصل اسم آن ولایت است

(۶۵۴)

سعی موفور بظهور میرسانیدند تا آنکه از طرف شمال ذوالفقارخان در سه روز سیبه را بکنار شیرحاجی رسانیده آتش بدروازه شیر
حاجی زد و از طرف شرقی ملازمان خاصه شریفه و آقایان بیوتات و تفنگچیان تبریزی و باقی وغیرهم هجوم نموده بشیرحاجی درآمدند
و حارسان شیرحاجی سراسیمه وار دست از محاربه باز داشته بقلعه گریختند و امیرگونه خان بر برج سفیدی که در طرف شرقی بود یورش
نموده بعد از محاربه بسیار و حملات مردانه که متواتراً از غازیان قاجار بظهور پیوست مردانه وار بر آن برج مستولی گردید اهل قلعه از همه
طرف عجز و درماندگی خود را برای العین مشاهده نموده عقلای آنقوم طاقت مقاومت و قلعه داری در عسکر ندیده استیمان را اهم و
الزم دانستند و شریف پاشا حسن آقا نام چاوش باشی را بخدمت اشرف فرستاد که اگر عنایت شهریاری شامل حال محصوران
گشته رقم عفو بر تقصیرات و گستاخیهای ایشان که در ایام محاصره وقوع یافته و در آداب چاکری و طریق خدمت گذاری و پاس
حقوق نمکخوارگی و ولینعمت از آن چاره نبود کشیده عموم اهل قلعه از باس و سخط پادشاهی ایمن گردند قلعه را تسلیم مینماییم حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی از شمول عواطف و الطاف جبلّی این صورت را از محاربه و یورش و خونریزش الیق و باصلاح و صواب اقرب
دانسته ملتمس شریف پاشا را بانجاح مقرون گردانیدند و میرزا علی بیگ یوزباشی پرناک ترکان را بقلعه فرستاده منشور عاطفت
که حرز وجود عالمی تواند بود باسم شریف پاشا و امان نامه مشتمل بر عواطف و مراحم بیدریغ خسروانه بکل اهل قلعه از کمن عنایت عزّ صدور
یافت اما جهلای آنطایفه که از خرد بی بهره بودند بمجرد اخبار اراجیف که درباب رسیدن مدد و کومک در میان قلعه مذکور میگردید
بر سر محمد پاشا ولد خضر پاشا که در آنقلعه بود جمعیت نموده بخیال تباه قتال و اندیشه جنگ و جدال راضی بقلعه دادن نشده میرزا علی بیگ را
دو روز نگاه داشته روز سیم برون فرستادند و آقایان جهة اطمینان قلوب بیخردان جاهل و جاهلان ذاهل تا ده روز مهلت خواسته
بودند که توپ انداختن و بجنگ و جدال پرداختن در حیز تأخیر و تراخی بوده باشد تا حقیقت کومک بوضوح پیوندد چون در عالم حساب
دانی و معامله فهمی این گونه استدعا از خصم نمودن تجسیس در کار قلعه که همت فرمانروایان قلعه گشا در حصول مقصود بیکساعت و یک
دقیقه مقصور است دور از عقل بود و این مهلت دادن در میزان خرد سنجیده نمینمود مزاج اشرف از این حرکت ناهنجار منحرف گشته فرمان جهانمطاع
نافذ گردید که چون اقوال رومیان فروغی از صدق ندارد و اعتماد را نمی شاید افواج قاهره بیشتر از پیشتر در کار قلعه گشائی و تضییق محصوران
اهتمام نموده قلعه را قهراً قسراً مسخر سازند دلیران جنود اقبال بمعاونت عساکر ظفر مآل شروع در کار کرده بچابکدستی و چابک
دستی از همه طرف کار بر محصوران تنگ ساختند توپچیان آتش فعل بضرب توپ رخنها در بروج انداختند و در آن چند روز که بازار گیر و
دار از جانبین گرم بود هراس بسیار بر اکثر اهل قلعه استیلا یافته هر روز جمعی یکیک و دو دو از خوف و بیم خود را از بروج و رخنها انداخته
شعار شاهیسیونی ظاهر ساخته از تاب آفتاب حوادث بسایه اقبال شهریاری استظلال میجستند تا کار بجائی رسید که گروه گروه بیتابانه
خود را بزیر میانداختند چنانچه محافظان قلعه از ضبط لشکر و حراست برج و باره عاجز آمدند شب عاشورا که مردم این طرف بتعزیه حضرت
سیدالشهدا اقیام داشتند غوغای عام عاشوریان اردو بازار محصوران قلعه شورش و غلغله یورش تصور نموده جمعی که راضی بمصالحه و قلعه
دادن نمیشدند از خواب غفلت برآمده از روی اضطرار دست در دامن تشفع شریف پاشا زدند و روز عاشورا که مقتل سیدالشهدا بود
و حضرت اعلی بر رسم معهود و سبیل معتاد لباس ماتم و سوگواری پوشیده بلوازم تعزیه مشغول بودند شریف پاشا دیگر باره حسن آقای چاوش باشی را
بپایه سریر والا فرستاده بروحانیت خامس آل عبا و شهدای کربلا درخواست آن کرده نموده متقبل آن شد که در همانروز بیرون آمده
قلعه را بسپارند اگرچه آیینه خاطر مبارک از اطوار ناهنجار آنطایفه غباری داشت چون ارواح مقدسه شهدا را شفیع ساخته بودند
بصیقل مرحمت زنگ زدای خاطر انور گردیده مقرر شد که قرچقای بیگ غلام خاصه شریفه با فوجی از غلامان بقلعه رفته محافظت قلعه

فتح ایروان در محرم سنه ۱۰۱۳

ویراق

باز دید شاه عباس از مواضع و سنگرها و فتح قسمتی از قلعه ایروان

و احتیاط مقتضی آنست که وجود شریف فرمانروایان والانژاد در هفت حصار آهنین محفوظ باشد لیکن حضرت اعلی شاهی از رسوخ
اعتقاد که بی قضای آسمانی هیچ امری از پردهٔ خفا بجلوه گاه ظهور نمیآید از مخاطرهٔ رفتن پای قلعه احتراز نمیفرمودند بدن بیبدیل را
بدرع حمایت الهی آراسته بمورچلهای مبارزان فیروزمند تشریف برده مساعی جمیله هر یک از بندگان درگاه را که در خدمت مرجوع
بظهور آورده بودند خاطرنشان شدند و ملاحظهٔ اوضاع سیبها کرده چون کار نزدیک رسیده بود تجویز یورش فرمودند و بتاریخ
روز پنجشنبه بیست و نهم شهر ذی الحجة الحرام عساکر نصرت اعتصام که بتسخیر قلعهٔ جدید مامور بودند در سیبها جمع شده منتظر بودند که هرگاه
از جانب اشرف اشاره شود روی جلادت و مردانگی بتسخیر حصار آورند چندان جمعیت و ازدحام در سیبها واقع شده که دلیران جان نثار
بر زبر یکدیگر افتاده جای ایستادن نداشتند و از موقف جلال حکم قضا جریان بر اینجمله نفاذ یافت که در هنگام یورش جانگروان فراز
و نشیب مردانگی مردم سیبهای جانب قلعه عتیق شورش و غوغا آغاز نهاده توپ و تفنگ بسیار انداز نمایند اما از جای خود حرکت نکرده
قدم فراتر ننهند که مستحفظان آنقلعه بخود درمانده از ایشان مددی بمردم قلعهٔ جدید نرسد و قریب بطلوع صبح صادق کرهنای نواخته
و سورن انداخته افواج قاهره هر یک از مورچل خود برج و باره دویده از رخنهها که پدید آمده بود داخل قلعه شوند در این شب و میان
از زیادتی شورش و غلغله عظیم زیاده از شبهای پیش حزم و احتیاط ورزیده تا صباح در برج و باره پاس داشته آماده مدافعه و مقاتله
بودند از اتفاقات حسنه که تایید ایزدی عبارت از آنست قریب بنصف شب هوا تیرگی یافته غمام سیه فام روی فلک را تیره و تار گردانید
باران عظیم باریدن گرفت و در مورچلها و سیبها چندان آب روان شد که از کثرت گل و لای سپاه منصور را مجال حرکت نبود بالضروره
امضی در عقدهٔ تاخیر افتاده در آنشب دیجور هولناک قضیهٔ یورش صورت نبست اگرچه ظاهرپرستان عالم صورت آن شورش طوفانی را
سد راه ظفر و مایه تعویق فتح حصار دانستند اما بر دوراندیشان جهان معنی ظاهر بود که هر قطره از آن از سحاب اقبال ریزان بود
و چندین مصلحت ایزدی در ضمن آن مطوی شب دیگر که جمعه بیست و هشتم شهر مذکور بود بهمان قاعده عساکر نصرت نشان در مورچلها جمعیت و
ازدحام نموده آمادهٔ یورش گشتند و میان بطریق شب دوشین تا نصف شب کماینبغی بلوازم حزم پرداخته پاس داشتند اما بعد نصف اللیل از
آثار و علامات چنین ظاهر میشد که در بروج و باره کمتر کسی مانده اکثر بخواب غفلت فرو رفته اند قریب بطلیعه صبح صادق که هنگام غروب
کوکب بخت مخالفان بود سرداران قزلباش یکدیگر را خبر کرده نخست از جانب سیبهٔ قورچیان عظام کرهنای نواخته از اطراف
و جوانب سورن انداخته بقلعه فرو ریختند و از جانب قلعهٔ عتیق نیز سورن کشیده نقارهای شادمانی بنوازش در آوردند و میان
خبردار شده خود را ببرج و باره رسانیده جنگ در پیوست و از رعدآهنگ توپ و تفنگ که از جانبین متواتر بود غلغله در زمین و
زمان انداخت و صدای کرهناکه از این طرف بلندآوازگی داشت گوش فلک را کر ساخته لاوران لشکر قزلباش اصلا از
مخالفان وهم نکرده سمندروار خود را در آتش کارزار میانداختند و میانه از جلادت و مردانگی سپاه منصور پای اقامت
ست شده دستشان از کار رفت و از اطراف و جوانب بلا را بخود محیط یافته بطرفة العینی میان قلعه را از جنود قزلباش مملو یافتند و از ستیز
و آویز عاجز گشته بالضروره در کمال اضطرار روی بجانب قلعهٔ عتیق آوردند و در اجل هر که تاخیری بود خود را بقلعه انداخته نیم جانی از
ورطهٔ هلاک بساحل نجات رسانیدند تیغ یمانی دلیران قزلباش آغاز سرافشانی کرده در اندک زمانی قریب بدو هزار کس بعضی طعمهٔ
شمشیر آبدار و برخی از آنطایفه خذلان مآل اسیر و گرفتار گشته اموال و اسباب و اثاث البیت ایشان عرضهٔ نهب و غارت
گشت و چون حصار جدید مسخر اولیای دولت ابدپیوند گردید دلیران جلادت پیشه شجاعت اندیشه از آنطرف سیبه پیش آورده قلعهٔ
عتیق را دایره کردار در میان گرفتند خوف و هراس بیقیاس بر ساکنان آن قلعه راه یافت مع ذلک مهما امکن در حراست قلعه

[illegible]

سال هیجدهم جلوس شاه عباس اول

و بعضها موافق ثلث عشر و الف که سال هیجدهم جلوس سعادت مانوس عباسی است (۴۵۲)

سال همایون فال روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختمت بالخیر والظفر والاقبال اتفاق افتاد خسرو سیارکان که قلعه‌گشای طارم چهارم است
بروج مشیده دلو و حوت را اسپری ساخته لوای ظفر و اقبال در ساحت دلگشای حمل افراخت و شاه انجم سپاه والا جاه و ارددی
گردون اشتباه در پای قلعه ایروان نزول اجلال داشتند و در مدت محاصره بجهت هجوم لشکر دی و شدت زمستان و دم
سردی روزگار که زمینها از غایت افسردگی حکم فولاد اکبر داشت چندان کاری از پیش نرفته بود درین هنگام که شهسوار گیتی
خرام جهان پیما یعنی خورشید عالم آرا با شکوه عظمت و اقبال از تنگنای مظلم دی بیرون خرامیده کمند زرین تا رحمت بر تسخیر قلعه
وسعت آباد جهان انداخت و افسردگی روزگار قدری روی بانحطاط آورده قلعه‌گشایان باغ و بهار جلوه‌گری آغاز نهادند دلیران
آزمایان معرکه نبرد و بهادران موکب اقبال بیشتر از پیشتر کمر همت چست بر میان بسته بلوازم قلعه‌گیری پرداختند و دو عدد توپ
قلعه‌کوب بزرگ که هر یک تخمیناً سی من بوزن تبریز سنگ میانداخت ترتیب یافت بر رای جهان آرا پرتو ظهور انداخت که نخست در تضییق
ساکنان حصار جدید اهتمام نموده بحیطه تسخیر درآورند و بعد از آن بتوفیق سبحانی از جانب حصار جدید سیبه پیش آورده متوجه تسخیر قلعه
عتیق کردند و بروشنی مشعله تقدیر بمسلک این تدبیر افتاده قرچقای بیک را با جمعی از غلامان و تفنگچیان خراسانی مقرر فرمودند
که از جانب قبلی حصار جدید سیبه پیش برند و محافظت جانب شمالی قلعه عتیق که بقرچقای بیک و غلامان متعلق بود بحسن اهتمام ذوالفقار
خان و لشکر آذربایجان مفوض گشت و یکعدد توپ بآن طرف شرقی قلعه عتیق که سیبهای مقصود بیک ناظر و عمله کارخانها و محمد تقی
بیک مین باشی تفنگچیان تبریز و تفنگچیان باقی بود برده نصب نمودند و امیرگونه خان که از قراباغ آمده حکومت ایروان با و نامزد شده
بود قرار یافت که در جانب شرقی مابین قلعه عتیق و جدید در برابر برج سفیدی که معظم بروج قلعه و ارتفاع آسمانی داشت حوالی
ترتیب داده پای جلادت و مردانگی از آن طرف پیش نهند و قنبر بیک سلجدار باشی کوزی بوکلو با بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید
معین شدند و از برج بزرگی که رکن طرف قبلی حصار جدید بود تا دروازه در عهده اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام قرار گرفت
و یک توپ را در آنجا نصب نمودند و اطراف و جوانب هر دو قلعه سوای جانب غربی که رودخانه زنگی جائی مشهور است از آنجا سیبه گذرد
و سیبه آوردن از آن طرف متعذر بود مردان کاری استحکام یافته قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و هر یک از سپرداران مور حیل
خود را استحکام تمام داده حوالها ترتیب دادند و خاک پیش برده تل خاکی چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند و نقبها بزیر برج
و باره زده رخنه‌ها بضرب توپ در بروج افتاد و بسیاری از ینکچریان و سایر مستحفظان از آسیب تفنگ راه عدم پیمودند و کار بر محصوران
تنگ شده تزلزل و اختلال تمام باحوال اروام راه یافت و اسباب یورش قلعه جدید از همه طرف دست بهم داده مبارزان
قلعه‌گشا و دلیران رزم آزما آماده آنکار شدند اما حضرت اعلی شاهی در امر یورش متردد و متفکر بودند بعضی از ارکان دولت
قاهره مثل قورچی باشی و بسطام آقا و غیرهم اراده یورش داشتند و بعضی دیگر تجویز نمیکردند چنانچه قریب بده روز این معامله معوق
مانده این گفتگو در میان بود چه محتمل بود که خلقی کثیر از جوانان کارآمدنی بزخم تفنگ تا خیر گردند و العیاذ بالله اگر مهم تسخیر در این یورش
صورت تیسیر نپذیرد محصوران چیره گشته کار بدور و دراز کشد در آنچند روز که در بیرون این گفتگو بود در میان قلعه جدید اکثر خاکها
که بر دیوار حصار تکیه زده بود باندرون میکشیدند بالاخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس بسیبها تشریف برده برای العین
مشاهده منافذ و رخنها نموده بدانچه رای عالم آرای خاقانی که مهبط تجلیات سبحانی است اقتضا فرماید و جان سپاران عتبه اقبال
بدان مأمور گردانند کمر طاعت گذاری بر میان جان بسته بدان اقدام نمایند هرچند این گونه امور مناسب حال پادشاهان نیست و حزم

و احتیاط

همان توپی است که در شهور سنه [illegible] آنرا در ص ۴۴۷ گفت

قلعه مشغول ساخته متوجّه آذربایجان گردیده بموکب نصرت نشان پیوندد و چون در آنوقت تسخیر ملک بغداد در نهانخانهٔ تقدیر الهی
در نقاب احتجاب داشت خان موی الیه پیرای فرمان فرمانده زمان گشته بمحاصرهٔ قلعه پرداخته طبل رحیل کوفت در اثنای راه معلوم شد
که پسران قباد و ولد میر عمر کلهر که از امرای سنجی تر رومی بودند و در قلعهٔ زنجیر و آنحدود اقامت داشتند متعرض جنود اقبال گشته مضرت
و آسیب بجمعی که متعاقب امراء عظام می‌آمده اند میرسانند تنبیه و تادیب آن خاکساران که در خارستان وادی ادبار وطن دارند بر ذمت
همت لازم دانسته جمعی از امرا و عساکر بدینخدمت مأمور گشته روی توجه بمساکن آنقوم آوردند و ایل و الوس ایشان که در مسکن مألوف
بر بستر غفلت خفته بودند بدست درآمده ممتلکات ایشان عرضهٔ نهب و تاراج شد و میر عمر نام پسر عماد که بریاست و سروری قوم از برادران
امتیاز یافته بود از میان الوس فرار نموده بقلعهٔ زنجیر گریخت و از افواج قاهره ملازمان حسنخان دست از تعاقب باز نداشته تا بعد از
وصول او بقلعه رسیدند میر عمر فرصت مدافعه و قلعه بندی نیافته ارادهٔ فرار نمود و فی الفور بامداد جنود غیبی و نیروی اقبال حضرت
اعلی بدست مبارزان لشکر فیروزی اثر گرفتار گشته تمامی قلاع و ممالک ایشان بتصرف اولیای دولت ابد پیوند درآمد پسران دیگر چون
حال برینمنوال دیدند دست در دامن عجز و بیچارگی آویخته در ملازمت جناب خانی باردوی کیهان پوی آمده بمراحم بیدریغ خسروانه سرافراز
شده در سلک عساکر منصوره درآمدند اما چون نشانی از دولت نداشتند عاقبت روی گردان عتبهٔ اقبال گشته پای در بادیهٔ فرار نهادند
و حسینخان حاکم لرستان با سایر امرا مرخص گشته بالکا و قطاع خود رفتند و الله‌وردیخان و حسنخان متوجه اردوی همایون گردیده
حسنخان در هنگام محاصرهٔ قلعهٔ ایروان و الله‌وردیخان در روزیکه فتح قلعه شده بود بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آمده بشرف بساط‌بوسی و
نوازشات خسروانه سربلندی یافتند و حسنخان بابعضی امرا بتاخت اخسقه که از گرجستان ستق و الکاء منوچهرخان داماد همایون خان
بود و بتصرف رومیان درآمده بود مأمور گشت و آن خدمت را بروجه مرغوب بتقدیم رسانیده بسیاری از نسا و صبیان کفرهٔ گرج اسیر
نموده بروجه احسن و طریق این معاودت نمود از سوانح آن ایام تخریب قلعهٔ تبریز و عمارات عالیه آنجاست که رومیان در عرض سی سال
که آن بلدهٔ فاخره در تصرف ایشان بود و ساخته و پرداخته بودند اگرچه اکثر صاحبان بیوت و حمامات و مستغلات مرغوب که در قلعه
احداث شده بود در اینمعارک روی بشهرستان عدم آورده بودند اما طایفهٔ رومیه خصوصاً اقربای آنقوم را علاقهٔ خاصی که لازم
ارباب تعلق و ناگزیر نشأهٔ بشریت است بخانها و متعلقات آنجا بود و جهت قطع علاقهٔ آنطایفه قلع و قمع آن خانها و ازالهٔ خانات
و مستغلات که سالها از آن انتفاع یافته بودند و محو آثار رومیه بر ضمیر الهام پذیر لازم نمود لهذا از موقف جلال فرمان قضا جریان
باسم تبریزیان در آن باب عز صدور یافت و اخلاص گزینان عقیدت آئین تبریز نطاق همت باقدام اینخدمت چست بسته در اندک زمانی
از قلعهٔ مذکور و آن همه ابنیه و عمارات از خانها و خانات و دکاکین و حمامات و مثل آنها آثار نگذاشتند در اینسال آقا میرزا اعلی دولت
آبادی که مستوفی الممالک بود بعلت آنکه معزالیه بیمار شیرازی در سال گذشته کتاب دفترخانهٔ همایون را بتقصیری چند متهم ساخته از
آن منصب عزل شده امر مزبور بمعزالیه مذکور مفوض گردید چون برخی از سوانح اینسال همایون فال و قضایای ایام محاصرهٔ قلعه در رشتهٔ
تحریر درآمد اکنون وقت آنست که برسر سخن رفته کمیت اقلام جهان نورد اندیشه را در میدان قصه پردازی بجولان درآورده وقایع سال
میمنت آل لوی ییل ترکی و شرح فتح قلعهٔ دیگر فتوحات که بنیروی اقبال در آنسال فرخنده فال سمت ظهور یافت در سلک تحریر
انتظام دهد (بیت)

کند گر قاید توفیق یاری
بمفتاح قلم از لطف باری
گشایم قلعهٔ امید را چست
نگردد گر بنان همتم سست

وقایع سال فرخنده فال لوی ییل ترکی بعضها مطابق سنهٔ اثنی عشر و الف

سال هفدهم جلوس شاه عباس اوّل

در سال گذشته از زمرهٔ آقایان بغداد ازون احمد پاشا که بوفور رشد و کاردانی از سایر اعیان و اجناد سمت امتیاز داشت
با حاکمی که از جانب خواندگار روم منصوب بود مخالفت نموده رقم حکومت عراق عرب بنام خود کشیده با عتبهٔ علیای شاهی در مقام
اخلاص و هواخواهی درآمد و عرض نموده بود که خطهٔ بغداد را بجهت اولیای دولت ابدی بنیان محافظت نموده ام و هرگاه
موکب نصرت قرین بدینطرف آید یا یکی از امرای نامدار بدین خدمت مأمور گردد بنده وار اطاعت فرمان قضا جریان نموده شهر و
قلعه را می سپارم در حین توجه رایات فیروزی نشان بصوب آذربایجان حکم همایون برین جمله نفاذ پیوست که الله ویردیخان
امیرالامرای فارس با عساکر ظفر مآثر آن ولایت از راه شوشتر و حویزه بجانب بغداد رفته اگر از اطوار ازون احمد رایحهٔ صدق
و اخلاصی بمشام هواخواهان رسیده بوعده وفا نماید بحراست آن ولایت پردازد و الا بمقتضای وقت عمل نماید الله ویردیخان حسب
الفرمان قضا توامان با لشکرهای فارس و کوه کیلویه و خوزستان از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمد حسن
خان استاجلو حاکم همدان و حسینخان حاکم لرستان با امرا و عساکر قلمرو علیشکر حسب الامر الاعلی بخان مشارالیه پیوسته مجموع
دوازده هزار کس جنگی ترتیب یافته با قشون آراسته پیراسته بحوالی بغداد رسیدند ابراهیم بیک نام شخصی را که مدتی بود از بغداد بشاهی سیون
گشته بملازمت عتبهٔ علیا رشاهی آمده در سلک غلامان درگاه منسلک بود برسالت نزد ازون احمد بشهر فرستاده او را بمواعید دلپذیر
و نوازشات شاهانه مستظهر و امیدوار گردانیده پیغام دادند که ما حسب الامر الاعلی بنابر وعده که با منسوبان درگاه شاهی نموده
بودی آمده ایم اگر بوعده وفا نمائی و کردار موافق گفتار باشد هرآینه در خدمت اشرف بحصول مقاصد و مطالب ارجمند معزز و سربلند گردی
و الا آنچه در مشیت الهی رقم تقدیر پذیرفته باشد بحیز ظهور آید ازون احمد چون در امر حکومت فی الجمله استقلالی پیدا کرده بود و ارکان دولت
عثمانی مصلحت وقت در اغماض و تغافل دانسته حکومت بغداد و امیرالامرائی عراق عرب را با او گذاشته بودند در اینوقت خود را بهواخواهی
دودمان آل عثمان ستوده با لشکر قزلباش در مقام خلاف درآمد که بدین وسیله بنیان حکومت خود را در آن سلسله استحکام داده نقدی را
نسیه ندهد بنابرآن ابراهیم بیک مذکور را که پیام آور پیش بود برخلاف قاعدهٔ زمانیان بقتل آورده لوای مخالفت مرتفع گردانید و
عاقبت شآمت این کردار زشت گرفتار آمده رسید با و آنچه رسید و پرتوی از آن سرگذشت در صحیفهٔ احوال سال آینده خواهد تافت
بالجمله دو روز که جنود نصرت نهاد بظاهر شهر بغداد رسیدند متجنده شهر پای جلادت از دروازه بیرون نهاده در برابر لشکر فیروزی
اثر صف قتال آراستند و ازینطرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده مبارزان معرکه پیکار خصوصاً حسنخان و حسینخان که چرخچیان جنود
اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاده بباد حملهٔ صرصر اثر سلک جمعیت آن طایفه را از هم ریخته خاک معرکه را بخون مبارزان آمیختند و متجنده
بغداد تاب مقاومت نیاورده روی هزیمت بجانب شهر آوردند و دروازهای شهر و قلعه را بسته خاطر بتحصن و قلعه داری قرار دادند
و سپاه ظفرقرین هزیمتیان را قریب بدروازه تعاقب نموده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند چنانچه چند نفر را در کنار تخته پل بشهرستان
عدم فرستادند و جناب خان با امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار محل نزول اختیار کرده فرود آمدند در همان روز از موقف عز و
جلال منشور اقبال شرف ورود دریافت مضمون بلاغت مشحون آنخطاب مستطاب ارتیاب که باشارهٔ آسمانی هزاران حکمت عملی در آن مندرج و منطوی
بود و نقاط آن نکات دلپذیر بقلم تقدیر و صحیفهٔ تدبیر پادشاهان والا شکوه که پرده گشایان سرایر غیبی اند رقم تصویر دارد آن بود که اگر
ازون احمد از وعده پشیمان گشته در مقام مخالفت و قلعه داری باشد چون در اینوقت که همت بتسخیر ولایات موروث آذربایجان
و شیروان و گرجستان بسته الیوم بنفس نفیس محاصرهٔ قلعهٔ ایروان فرموده ایم و آمدن لشکر عظیم از جانب پادشاه روم باستخلاص
محصوران و محاربهٔ جنود نصرت نشان محتمل است و از دو طرف خود را پای بند حوادث نمودن بمصلحت وقت نیست ده بغداد خود را بی محاصره

قلعه

جلوس نواب سکندرشان بنوعی که در صحیفهٔ اول نگارش یافته رومیان لشکرها بتسخیر ولایت شیروان فرستادند و عبور آن لشکر
از ولایت گرجستان بود الکسندرخان که باصابت رای و تدبیر مهر آمد برنا و پیر و در حیل و روباه بازی گرگی پیر بود برخلاف سمایون
خان والی کارتیل صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد رومیه دیده با پاشایان و سرداران که میآمد طریقه بازگشت مرعی میداشت
و نزل و ساوری داده خدمات میکرد و چون ولایات شیروان و آذربایجان بتصرف رومیه در آمد مشارالیه نزباج و خراج قبول کرده
نسبت بخواندکار روم اظهار اخلاص مینمود و در زمان نواب سکندرشان که یکمرتبه امرای قزلباش بر سر او رفتند کستندیل میرزا پسر خود را
بجهة تجدید قول بندگی بخدمت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا فرستاده بود و او از اوان طفولیت در میان قزلباش نشو و نما یافته در
خدمت اشرف از زمرهٔ مقربان و مخصوصان مجلس خاص بود و الکسندر با وجود اطاعت رومیه مآل اندیشی کرده هر چند گاه کسان
بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص مینمود و تحف و هدایا میفرستاد و باصطناعات و انعامات شاهانه سرافراز میگردید در اینوقت
که تسخیر ملک موروثی و تنبیه متمردان پیشنهاد همت گشته سفر آذربایجان اتفاق افتاد در حین محاصره قلعهٔ ایروان کستندیل میرزا از
خدمت اشرف رخصت یافته بگرجستان رفت که پدر خود را بدرگاه جهان پناه آورد که عذر ایام سابق خواسته من بعد ترک هواخواهی
رومیان نموده بدستور زمان شاه جنت مکان تابع امر و فرمان شاه کشورستان بوده باشد و پدر را بحسن خلق و لطف گفتار و وعده و عید
بایلی و انقیاد این دودمان و آمدن بپایهٔ سریر اعلی مایل و راغب ساخته طوعاً او کرهاً باردوان آورد و در روزی که مشارالیه باردوی
معلی ملحق میشد حسب الامر الاعلی جمیع امرا و ارکان دولت باستقبال رفته او را بتعظیم و تکریم تمام آوردند و هم از گرد راه ببارگاه سپهر
اشتباه در آمده بپابوس حضرت اعلی شاهی سربلندی یافت و طبق زر طلا که در ولایت خود بالقاب همایون مسکوک گردانیده بود چنانچه
رسم و آئین گرجیانست که بر سر پادشاه نثار میکنند بدست گرفته در حین ملازمت نثار فرق همایون کرد و نواب اشرف بی تکلفانه
او را در آغوش عطوفت و التفات کشیده بواسطهٔ کبر سن بانواع نوازش و الطاف پادشاهی معزز و مباهی گشت و همواره انیس
مجلس خاص و مصاحب بزم اختصاص بود و همچنین طهماسب قلی بیک ولد ملک منوچهر سخوتی غلام خاصهٔ شریفه که در سلک مقربان درگاه
منتظم بود بطلب گرگس خان ولد سمایون خان که بعد از گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل ولایت موروثی بایالت و دارائی نشسته بود
رفت و او نیز احرام عتبهٔ اقبال بسته در پای قلعه باردوی معلی رسیده بشرف مجالست مجلس بهشت آئین مشرف شده بتعظیمات شاهانه و
تکریمات پادشاهانه اختصاص یافت و در خلال این احوال گروهی از اویماقات متفرقهٔ ولایت روم که بعبارت ترکی خود را آسیل بیز
نام نهاده بودند یعنی پاک بر روب شاهی سیون شده قریب به ده هزار خانوار روی امید بدرگاه جهان پناه نهادند و بهر محل از ولایات روم
عبور میکرده اند هر چه مییافته اند بطبق نام خود پاک بجاروب حادثه میرفته اند و ریش سفیدان ایشان در پای قلعه بشرف سجدهٔ اشرف مشرف
تربیت و نوازش سرافراز گشتند و در ولایت ری و ساوه و خوار و فیروزکوه جهت طایفهٔ مذکور قشلاق و ییلاق تعیین یافته روانهٔ عراق
گشتند شمسی پاشا قراقلر بیگی با جماعتی از ایل مذکور که از اویماقات قزلباش بوده در قراباغ مسکن داشتند و در فترت رومیه اطاعت
رومیان نموده مرتبهٔ امارت و پاشائی یافته بود و جمعی دیگر از ایل شمس الدینلو و حاجیلر و غیر ذلک بپایهٔ سریر اعلی آمده دیگر باره فرق
افتخار خود را بپوشیدن تاج وهاج دوازده ترک اثنی عشری بفرقدین رسانیدند و پاشای مذکور بلقب ارجمند خانی سرافراز
شد و روز بروز شوکت و اقتدار پادشاهی ازدیاد پذیرفته موجب اختلال رومیان و مستحفظان قلعه میگشت

ذکر رفتن الله ویردیخان بیگلربیگی فارس حسب الفرمان بر سر بغداد و مراجعت نمودن بدرگاه فلک بنیاد

در سال

سال هفدهم جلوس شاه عباس اول

فوت سلطان محمد خان خواندکار روم

بر ضمایر هوشمندان کارآگاه و باریک بینان عالم اشتباه صورت این معنی بوجهی جلوه ظهور دارد که هرگاه کوکب اقبال سعادتمندی
از مطلع امید درخشیدن آغاز د بدستیاری پرده کشایان سرادق غیبی ابواب فتوحات از مکمن الطاف لاریبی بر چهره آن سعادتمند
کشایش یافته اسباب رفعت و جلال آن صاحب اقبال علی احسن الحال مهیا و آماده میگردد مصداق اینمقال صادرات احوال سعادت
منوال شهریار بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی تواند بود که چون پای همت در رکاب دولت و اقبال نهاده بمقتضای همت ارجمند
قلعه تبریز و نخچوان بنوعی که تحریر یافت بحیطه تسخیر درآمده محاصره قلعه ایروان فرمودند در حین محاصره سلطان محمد خان بن سلطان مراد
خان که در آنوقت فرمانفرمای ممالک روم بود بعد از آنکه پسر بزرگ بیست ویکساله خود را که آثار سلطنت و پادشاهی از ناصیه احوالش لایح بود بتغوای
بعضی از اهل حرم که ضدیت با مادر او بوده اند بجرم سرای خود طلبیده بدست خواجه سرایان با خبر گردانیده بود و از آن هم ملالت تمام داشت
از خبر فتح تبریز و آشوب و شورش آن مملکت کدورت و ملال بسیار بر ضمیرش استیلا یافته بمقتضای کریمه اذا جاء اجلهم لا
یستاخرون ساعة و لا یستقدمون هادم اللذات بپرسش تاختن آورده رو بعالم عقبی آورد هر چند تمشیت امور عالم
قبضه قدرت پادشاه لم یزل و لایزال است و در حقیقت پادشاهان مجازی را بی تایید الهی در انتظام مهام دولت اختیاری نیست اما ملوک
اطراف و مردم دور و نزدیک نظر بر امور متعارفه ظاهر دارند از این وقایع بافزونی دولت و اقبال همایون و تزلزل احوال رومیه متیقن
گشته احوال مستحفظان قلعه نیز فی الجمله اختلال پذیرفت و وزرا و ارکان دولت عثمانی از این دو واقعه هایله که باعث ازدیاد شورش و آشوب
بود متزلزل گشته چون یک پسرش سلطان مصطفی نام را خبط دماغ منسوب میساختند سلطان احمد نام پسر دیگر او را که شانزده ساله بود بر تخت
پادشاهی روم جلوس فرموده بتدارک اختلال احوال مملکت پرداختند دیگر از سوانح ایام محاصره آمدن میر محمد معصوم خان بکری است
که از امرای معتبر سلسله پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و حاکم ولایت بکر بود که از جانب آن پادشاه فریدون بارگاه
همراه منوچهر بیک ایشیک آقاسی غلام خاصه شریفه که هفت سال قبل از این برسم رسالت بجانب هند رفته بود بجهة تجدید قواعد دوستی و یکجهتی
آمده تحف و هدایای لایقه آورد از جمله هدایا یکقبضه شمشیر غلاف و آهنجامه سپر طلا مرصع بالماس ریزه و جواهر ثمینی بود دوربینان
عالم معنی فرستادن شمشیر مذکور را در حینی که حضرت اعلی کمر همت بکین اعدا بسته متوجه تسخیر ممالک موروث شیروان و آذربایجان و
گرجستان بودند از جانب صاحبدولت دیجاهی از خانواده صاحبقرانی و دودمان گورکانی که همیشه تیغ قهرش بر فرق اعادی افغانه
و هنود مظفر و منصور آمده بفال و شگون گرفته بفتح و ظفر شهریار کامکار امیدوار شدند القصه ایلچی مذکور در پای قلعه ایروان باردوی
ظفرنشان رسیده باتفاق منوچهر بیک شرف مجالست مجلس بهشت آیین دریافت و هدایای پادشاهی را بدر دولتخانه همایون آورده برزبر یکدیگر
چیدند که هرگاه رخصت یابند از نظر اقدس بگذرانند حضرت اعلی شاهی ظل الهی از مشاغل قلعه گیری صرف نظر همت بجز خاصیت از تحف و
هدایای مذکور نموده سوای شمشیر که منشاء آن فال و شگون بود متوجه دیدن آنها نشدند و ملازمان خان بکر مدت چهار ماه که از شورت سرما
و شدت شتا روح در ابدان منجمد میشد در در دولتخانه بکشیک و محافظت بارخانه مشغول بودند تا آنکه بعد از فتح قلعه که شریف پاشا و اکثر عظما
و معارف سپاه رومیه و اکراد در بارگاه معلی حاضر بودند تحف و هدایای پادشاهی را با پیشکش ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت
اعلی جمیع آنها را با امرای عظام و حکام ولایت و اشراف و اعیان هر طبقه و هر طایفه که در اردوی همایون مجتمع شده بودند علی قدر
مراتبهم قسمت فرمودند دیگری از سوانح حین محاصره آمدن الکسندر خان بن لوند خان والی گرجستان کاخت است که از جمله باج
گذاران این دودمان و تابع امر و فرمان بود و او بعد از پدر و برادر بزرگ حسب الفرمان حضرت شاه جنت مکان والی ولایت مذکور
گشته تا مدت حیات آنحضرت بر جاده اطاعت و انقیاد راسخ بود و همه ساله باج و خراج میداد و بعد از وقوع واقعه شاه جنت مکان و آغاز

آمدن میر محمد معصوم خان با پیشکشی از هند

فرمودند و قرچقای بیک را با غلامان خاصهٔ شریفه و هر یک از امرا و عساکر را محلّ مناسب تعیین فرمودند و رومیان در کمال قدرت واقف از محاربه و مدافعه مشغولی نموده چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده در فضائی که در جانب قبلی قلعهٔ جدید واقع بود صف آرائی کرده مستعدّ رزم و پیکار می گشتند و از اینطرف نیز لشکر قزلباش بمقابلهٔ ایشان شتافته بین الجانبین محاربات روی میداد و از جانبین جمعی قتیل و مجروح می گشتند در یکی از معارک شیخ حیدر تکری بیباکانه خود را بر رومیان زده بزخم تفنگ مقتول شد و چون رومیه پشت بقلعه و دیوار بست داده بیشتر غالب آمدند و جهلا و بیباکان قزلباش از جهل و غرور جوانی تا پای قلعه میدوانیدند و تفنگچیان که رومیه در مکامن بازداشته بودند غازیان را زخمدار میکردند در معارک چند کس از جوانان دلیر کارآمدنی ضایع شدند حضرت اعلی صرفه کار در این نوع جنگ ندیده امر فرمودند که در میان فضای مذکور جری زده جمعی از عساکر نصرت نشان و تفنگچیان رکاب همایون در آنجا کشیک نگاه دارند که من بعد از دروازه کسی بیرون نتواند آمد فرمانبران حسب الفرموده همایون بترتیب جر پرداخته غازیان و تفنگچیان بمحافظت و محارست مشغول شدند و رومیه راه بیرون آمدن و صف قتال آراستن مسدود دیافته ترک آن کردند و از اینجانب در امر محاصره و ترتیب سیبها سعی موفور بظهور میرسانیدند و برخوردار بیک توپچی باشی بریختن توپ مأمور فرموده مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای قلعه یکفرسخ است بتوپ ریزی مشغول باشد و کس بتبریز فرستاده بالیمز بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعهٔ تبریز آورده بود اوّل توپ را با توپچیان بذوالفقار خان دادند که بقلعهٔ کورچی زنند زیرا که تا آن قلعه مفتوح نمیشد از آنطرف سیبه آوردن متعذر بود و در میان قلعهٔ عتیق و جدید باستظهار قلعهٔ کورچی بکنار رود خانه و باغات تردد مینمودند و رفتن لشکر قزلباش بمیانه این دو قلعه و در آنجا سیبه ساختن بغایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میزدند از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که خمهای آب در آنجا بوده خورده فرو ریخت و خمها شکسته آبها ریخت و در همانشب ملازمان ذوالفقار خان جلادت نموده بمیان دره که فاصله بین القلاع است در آمدند و مستحفظان قلعهٔ کورچی از فقدان آب و در آمدن قزلباش بمیانهٔ دره سراسیمه گشته راه تردد آب آوردن را بر خود مسدود دیافته نیم شبی با شمشیرهای آخته بیرون دویده جنگ کنان خود را بقلعهٔ جدید انداختند و چند نفر از رومیه مقتول و زخمدار شده قلعهٔ کورچی بتصرف در آمد و این معنی مقدمهٔ فتح و ظفر گشته غازیان جلادت شعار بیشتر از پیشتر در امر محاصره و استحکام سیبها کوشش مینمودند تا چون برودت عظیم در هوا استیلا یافته شدت شتا و سورت سرما بمرتبه رسید که دستها از حرکت باز ماند و فسردگی بغایتی انجامید که متمکن الماسکون از کندن آن عاجز آمد بدینجهت زیاده اثری بر سعی و اهتمام غازیان مترتب نمیشد و همین قدر بود که سیبها را استحکام داده شب و روز لوازم احتیاط بجای میآوردند و رومیه یکمرتبه بسیبهٔ غازیان یاروقی و یکمرتبه بسیبهٔ علّه بویات ریخته بقدر دستبردی نمودند و یکمرتبه که بطرف قرچقای بیک و غلامان بیرون آمده بودند حسین آقا ملی که از آقایان معتبر رومیه بود دو زخم تفنگ یافته پنجاه شصت نفر از رومیه زخمدار و مقتول شدند تا سردی دی باقی بود بدین دستور بمحاصره قیام داشتند و از جانبین توپ و تفنگ در کار بود و رومیان در انداختن بادلیج و ضربزن بنوعی مبالغه مینمودند که در هر خیمه از خیام اردوی همایون ده دوازده هزار گلوله جمع شده بود و جمعی کثیر از تردد در میان اردو و مردم اردو بازار بضرب گلولهٔ بادلیج ضایع شدند اکنون مناسب چنان نمود که اوّل تحریر وقایعی که در این زمستان در پای قلعهٔ ایروان دست داده شروع نموده بعد از آن ذکر تتمهٔ احوال قلعه و شرح فتح و تسخیر آن حصن حصین که کارنامهٔ سلاطین نامدار و خواقین روزگار است پردازد

ذکر وقایعی که در آن زمستان در حین محاصرهٔ قلعهٔ ایروان روی داد باقتضای قضا و حسب تقدیر خالق بلاد و عباد

بر ضمایر

سیبه
باستیان،
متیرس،
ملند

سال نهم جلوس شاه عباس اول

(۶۴۴) وبعضی از رفقای او مقتول وگرفتار شدند القصه چون ذوالفقارخان با جنود ظفرورود که مقدمة الجیش بودند بنخجوان رسیدند اهالی و اعیان
آن ملک باستقبال مبادرت نموده اظهار بشاشت وخرمی کردند وجماعت رومیه که در قلعه نخجوان توقف نموده بودند از آوازه ورود موکب
همایون شاهی وشکوه لشکر فیروزی اثر قزلباش هراسان گشته از جرأت وجسارتی که در توقف قلعه نموده بودند پشیمان شدند وقبل از
ورود موکب ظفرقرین دست در دامن استیمان زده کس نزد ذوالفقارخان فرستاده بجان ومال امان خواستند وخان مذکور آن
گروه را بعهد ومیثاقی که خاطرخواه ایشان بود امان داد وآنجماعت چاره بجز انقیاد ندیافته طوعاً وکرهاً بیرون آمدند وقلعه نخجوان نیز
با توابع ولواحق ومضافات که معظم ولایت آذربایجان است بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد ورایات جلال کوچ بر کوچ بدان
صوب رسیده ظاهر بلده نخجوان محل نزول اردوی ظفرقرین گردید مستحفظان سایر قلاع آذربایجان که در این طرف آب ارس بود
قلاع را خالی کرده بایروان جمع شدند بندگان حضرت اعلی الکاء نخجوان را باجراغ سلطان استاجلو مرحمت فرموده رومیان مذکور را
که نزد ملازمان ذوالفقارخان مهمان بودند باو سپردند که چون خانه ایشان در قلعه ایروان است تا فیصل مهم قلعه ایروان نزد او بوده
باشند درین منزل مصطفی بیک محمودی که از اعاظم امرای کرد وحاکم قلعه ماکو بود بعز عتبه بوسی مشرف گشته مورد توجهات شاهانه گردید
واز آنجا بفیروزی واقبال متوجه ایروان گشته در ناحیه دیدی جمعی کثیر از مردم اویماقات الماداسی سعدلو وبازوکی وغیرهم که در
زمان قزلباش در ولایت چخور سعد اقامت داشتند ودر فترت رومیه اکثر در آنمحال مانده بودند اظهار شاهی سیونی کرده بموکب همایون
ملحق گشتند وتمامی ریش سفیدان ومکان ولایت مذکور نیز آمده اظهار اطاعت وانقیاد نمودند واز آنجا کوچ کرده در یکفرسخی قلعه ایروان
نزول اجلال واقع شد در همین منزل قریب ده دوازده هزار پیاده برالکاء ومواضع ایروان ونخجوان واتحدود رقم شد که بپای
قلعه آمده در سیبها کار کنند ودر آنروز جمعی از غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته آثار اقتدار ظاهر ساختند ورومیه نیز بیرون
آمده بین الفریقین اندک محاربه وقوع یافته چند کس از جانبین زخمدار شدند روز دیگر رایات نصرت آیات بپای قلعه در حرکت آمده از
دامنکوه روانه شدند ورومیه درهای قلعه را بسته دست بانداختن توپ وضربزن وبادلیج گشادند واردوی همایون بمیان باغات و
دیوار بست حوالی قلعه درآمده هرکس در محل مناسب فرود آمد وبجهت آسیب گلوله وضربزن وبادلیج که بر مثال تگرگ از قلعه میبارید در پیش
خیمه خود که بجانب قلعه بود دیناهی ساخته اقامت نمودند قلعه ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل قلعه عتیق که فرهاد پاشای سپردار در
یونت ییل ۹۹۱ که مسخر ولایت مذکور آمده ونواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه در خراسان بود در کنار رودخانه زنگی جائی در غایت
استحکام ترتیب داده وشیرحاجی ساخته خندق عمیق حفر نموده بود ویکی قلعه کوچکی است که بر بالای تل بزرگی که در مابین جنوب وغربی قلعه
واقع است ترتیب داده بودند وقلعه کورچی نام نهاده فاصله بین القلاع دو سه تیر پرتاب بوده باشد مستحفظان آنقلعه باستظهار
مردم قلعه بزرگ بیرون آمده آب از رودخانه وسایر مایحتاج از قلعه بزرگ میبردند ودیگری قلعه جدید است که در آن چند روز لشکر
نخجوان بجهت خود در جنب قلعه عتیق در طرف قبلی در غایت استحکام ترتیب داده اما فرصت تعمیر شیرحاجی وحفر خندق نیافتند بندگان
حضرت اعلی شاهی ظل الهی وامرای عظام اطراف وجوانب قلعه را بنظر درآورده اگرچه تسخیر آن سه حصن حصین که مملو ومشحون بمردان
کاری وآلات قلعه داری وذخیره فراوان بود ومستحفظان هرسه قلعه بامداد یکدیگر مستظهر بودند در نظر خاص وعام بغایت مشکل مینمود
ودر زمان ظهور دولت وجهانگشائی سلاطین صفویه کمتر واقع شده بود که جنود قزلباش بقهر وغلبه قلعه از رومی گرفته باشند ودر بین الجمهور
چنین مشهور بود که قلعه از رومی گرفتن امریست محال اما حضرت اعلی همت والا بتسخیر آنها مصروف ساخته اطراف وجوانب قلعه را بر
امرای عظام وقورچیان وغلامان وسایر عساکر نصرت نشان قسمت فرموده ذوالفقارخان ولشکر آذربایجان را بتسخیر قلعه کورچی مقرر
فرمودند

و معارست خانهای مقتولان قیام مینمودند و آوازه فتح تبریز باطراف و اکناف ممالک رسیده فتح نامها بهر طرف ارسال یافت از امرای
اکراد غازی بیگ دقوچی بیگ برادرش با پسران او و شیخ حیدر ولد امیره مکری که مدتی بود بار و میان مخالفانه سلوک میکردند روی
ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بعز عتبه بوسی سرافراز و بملازمت رکاب همایون معتز و ممتاز گشتند و حکام اطراف رسولان
بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده زبان بتهنیت فتح تبریز گشادند و ایالت آنخطه دلگشا بذوالفقار خان شفقت شده مرند را بحمید سلطان
دنبلی که مدتی بود بپایه سریر اعلی آمده ملازمت موکب همایون مینمود و در سفر بلخ و خراسان همراه بود عنایت فرموده الکای خوی و سلماس را
بغازی بیگ و مراغه را بشیخ حیدر مرحمت فرمودند چراغ سلطان کرامپای استاجلو را با فوجی از جنود ظفر ورود بکنار آب ارس
فرستادند که جولاه را محافظت نموده از لشکر نخجوان و ایروان خبردار نموده سوانح حالات را بعرض میرسانیده باشد و امیرگونه بیگ قاجار را
که هنوز رتبهٔ امارت نیافته محل اعتماد شاهانه بود با جمعی از مردم طوالش و سوکلن بجانب ارسبار فرستادند که ایل و اولوس و اویماقات
آنحدود را جمع نموده در کنار آب ارس رحل اقامت انداخته هرکس از اویماقات قاجار و مردم تراکمات در قراباغ مانده اند بعطوفت
دلالت نموده نزد خود آورده نگاه دارد و از کنار آب خبردار باشد که مبادا از رومیه که در گنجه و شیروان اند دست درازی واقع
شود علی پاشا را با پسرش مبطام آقا سپردند که در منزل او مهمان باشد و حضرت اعلی جلادت و مردانگی او که دلیری کرده با موکب همایون
شاهی مقابله کرد پسندیده داشته بدینجهت او را منظور نظر التفات گردانیدند و جمیع اموال و اسباب او را که در قلعه بود باو ارزانی
داشتند و پاشا را به حسن اختلاط و کلمات رنگین و ظرایف لطایف در مجلس خلد آئین راه یافته انیس بزم خاص گردید

ذکر توجه موکب همایون بجانب نخجوان و ایروان و فتح قلاع آنجا بیمن عواطف ملک منان

حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از تسخیر قلعه و انتظام مهمات تبریز کمند همت بر کنگره تسخیر کل ولایت موروثی آذربایجان انداخته لوای
جهانگشا افراختند و عنان عزیمت خسروانه بصوب نخجوان و ایروان انعطاف دادند در آن هنگام سید محمد پاشای مشهور بشریف پاشا
بیگلربیگی نخجوان و ایروان بود و لشکر آنجا را با محالی که تابع آنجا بود دوازده هزار نفر میشمارند و همچنانچه مرقوم گشت آنطایفه در
حدود مرند از علی پاشا جدا شده بنخجوان آمدند هنوز در جا و مقام خود قرار نگرفته بودند که خبر قتل و کشش لشکر تبریز و گرفتاری علی پاشا
و بدست آمدن قلعه تبریز بدیشان رسیده متحیر و سراسیمه گشته چون زیاده اعتمادی بر قلعه نخجوان نداشتند و قلعه ایروان در کمال
متانت و استحکام بود شریف پاشا خود خاطر بتحصن قلعه ایروان قرار داده یکی از آقایان را بامارت نخجوان نوید داده با یکصد و
پنجاه نفر در قلعه نخجوان گذاشت و با عظما و سایر لشکریان و زعما و ینکچریان بایروان رفته آنقلعه را استحکام تمام دادند و بنابر آنکه قلعه
مذکور گنجایش اقامت کل آن جماعت که قریب بده هزار کس بودند نداشت لشکر نخجوان حصاری دیگر در جانب قبلی قلعه عتیق جهة مسکن خود طرح
کرده کل سپاهی و رعیت چون رسعد شب و روز کار کردند و در عوض بیست روز که حضرت اعلی بمهمات تبریز و نظم و نسق امور ضروری
آنجا مشغول بود ایشان حصار مذکور را تمام نموده آذوقه و یراق قلعه داری دو سه ساله سرانجام دادند القصه حضرت اعلی بساعت
سعد از تبریز بیرون فرمودند و ذوالفقار خان با امرای چرخچی پیشتر بنخجوان فرستاده موکب همایون متعاقب در حرکت آمد و سردار محمود
چمشکزکی که چندگاه در میان رومیه جلالی بود و آوازه جلادت و مردانگی او در میانه رومیه انتشار داشت و مدتی بود که پناه بپایه سریر
همایون فال شاهی آورده در رکاب فلک فرسا می بود از خدمت اشرف اعلی اجازت یافته با سیصد نفر از اوباش متوجه ایروان
و آنحدود گردید که دستبردی نماید اما از عدم شعور و تدبیر شبی در یکی از مواضع قریه ایروان توقف نموده از شرب شراب غفلت
مستی از لوازم حزم و احتیاط غافل افتاده رومیان خبر یافته قریب بگهزار نفر بر سر او تاخته او را مست بدست آورده بقتل رسانیدند

سال هفدهم جلوس شاه عباس اول

و آتش حرب افروخته خاک معرکه را از تعدی باد پا پایان آتش منش چون آب بر فرقشان ریختند جنود رومیه تاب صدمهٔ دلیران عرصهٔ نبرد
نیاورده از ملاحظهٔ اعلام پادشاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی متزلزل و بیدست و پا گشته این المفر گویان راه انهزام سپردند از
مبارزان قول همایون جمعی نیز بمحاربه مأمور گشته تیغ یمانی آخته سرافشانی آغاز نهادند و بطریقه العینی از آن گروه انبوه در آن صحرا و کوه دیار
نماند از جمله پاشایان محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا را اسار و بیک بیکدلی برادر مقرب الحضره محمد بیک گرفته آورده و حضرت
اعلی بنظر عنایت و التفات در روی نگریسته از غایت مروت جبلی او را دلداری بسیار داده خاطرش را بوفور عواطف خسروانه از نکاه
و آسیب زمانه اطمینان بخشیدند و او بجهة محمد امین بیک نام پسر صلبی خود اضطرابی عظیم داشت که مبادا در معرکه بقتل آمده همان لحظه او را
نیز که جوان صبیح الوجه نیکو منظر صاحب جمال بود زنده آوردند که موجب اطمینان خاطر پاشا گردیده شکر الطاف شهریاری که خلاف متوقع
او بود بجای آورد و جیوش منصوره هزیمتیان را تا مرند تعاقب کرده کمتر کسی از آن طایفه نجات یافت مگر قلیلی که در بغولها خزیده در شب تار راه
وان پیش گرفتند و غنایم موفور بدست سپاه منصوره در آمد و حضرت اعلی نعمه از مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر شکر محامد الهی و عطیهٔ ارجمند نامتناهی
بجای آورده بجانب شهر عود فرمودند و همت والانهمت بتسخیر قلعه مصروف ساختند

ذکر فتح و تسخیر قلعهٔ رفیعهٔ تبریز و بدست در آمدن آن ولایت عشرت انگیز

تسخیر قلعهٔ تبریز

بعد از محاربهٔ مذکور نزول اجلال در شهر واقع شده حقیقت حال باهل قلعه اعلام شد و پیغام نصیحت آمیز مرحمت انگیز دادند که بعبث
خود را در معرض هلاک در نیاورده قلعه را بسپارند که هر کس تعلقی در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان درگاه انتظام داده علوفه
و مرسوم مضاعف آنچه در زمان رومیه داشته‌اند داده میشود و هر کس ارادهٔ رفتن داشته باشد با اهل و عیال و اسباب و اموال سالماً
غانماً روانه شود که اصلاً آسیبی از عساکر منصوره باو نمیرسد و علی پاشا را بپای قلعه فرستادند که با عظمای اهل قلعه گفتگو نماید و از لجاج و عناد
که عاقبتی وخیم دارد منع نماید در اول حال محافظان قلعه گفتگوهای سپاهیانه کرده پای از دایرهٔ امن و سلامت بیرون نهاده تن بصلح
در ندادند و با علی پاشا خشونت آغاز نهاده بمصالحه و جهاد و نه راضی نشدند و عساکر اقبال مآثر از اطراف و جوانب در تبریز مجتمع میگشتند
و بمحاصره مأمور فرموده اطراف و جوانب قلعه را بجنود نامعدود قسمت فرمودند و از همه طرف سیبها و مورچلها ترتیب یافته در لوازم
قلعه گیری میکوشیدند از آنطرف مراسم قلعه داری بظهور آمده حرکة المذبوحی میکردند اما ارباب عقلای آن قوم و ارباب رای و تدبیر که غوری
در امور داشتند ظاهر بود که سپاه قزلباش قلعه را قهراً جبراً مفتوح میسازند و ایشان را نظر بقلت سپاه و فقدان ذخیره و عدم
استعداد و قلعه داری طاقت مقاومت پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف در آن هنگام مددی متصور نه لهذا در قلعه مجمعی ساخته
درباب صلح و جنگ قرعهٔ مشورت درمیان انداختند و از مفتی و قاضی استفتاء کردند ایشان برحسب آیهٔ کریمهٔ و لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة اجماعت را بصیانت نفس و مال و متابعت دلیل نمودند و در بواطن و ضمایر ایشان نیز خوف و هراس ببقیاس مستولی گشته
بود جمعی را بیرون فرستاده عرض نمودند که اگر عهد و شرطی بمیان آید که وثوقی بر آن باشد قلعه را بملازمان رکاب اشرف میسپاریم
حضرت اعلی بنابر ترفیه حال خلایق و حفظ دماء و رضای حضرت خالق امان نامچه بر وفق مدعای ایشان در قلم آورده بمهر مهر آثار مزین
ساخته بقلعه فرستادند و اهل قلعه تسلی یافته درب قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی روزگار فرخنده آثار اولیای دولت ابد
پیوند گشاده با اموال و اسباب خود بیرون آمدند بعضی از آنطبقه که ارادهٔ توقف نمودند بوعده که رمانده وفا فرموده علوفه و مرسوم
مضاعف زمان رومیه قرار داده سالیانه را بیکدفعه زر نقد در دامن ایشان ریختند و هر کس ارادهٔ رفتن داشت مرخص ساختند
مقصود بیک ناظر بضبط اموال مقتولان و اسباب و یراق قلعه مأمور گشت و قرچقای بیک با جمعی از غلامان خاصهٔ شریفه بمحافظت قلعه

و محارست

(۴۴۳) ظفر یافتن بر آن طایفه بعون عنایت حضرت خالق الأرض و السّماء

فارسان مضمار سخن پیرائی کمیت جهان پیمای قلم را در جولانگاه معارک حدیث آرائی بدین آئین بجولان در آورده اند که در حینی که موکب جهانگشای شاهی بعون الطاف الهی داخل شهر تبریز شدند روز اول جماعت رومیّه که بحراست قلعه مانده بودند بتصور آنکه اعاجم و اوباش حد بخیال نهب و غارت بآمدن دلیری و جسارت کرده اند قاصد سریع السّیر نزد علی پاشا فرستاده اورا از اینحال خبردار کردانیدند و پاشای مذکور این قضیه را سهل و آسان انگاشته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در حدود مرند لشکر نخچوان و ایروان از و جدا شده بالکای خود رفتند و چون ادبار بآن طایفه روی آورده پیمانهٔ حیاتشان از بادهٔ اجل لبریز شده بود پردهٔ غفلت دیدهٔ بصیرت ایشانرا پوشیده از طریق حزم و احتیاط دور افتادند و متهورانه در کمال غرور روی بجانب تبریز آوردند در منزل دیگر قاصدی از اهل قلعه بدیشان رسید که چنین معلوم باشد که ذوالفقار خان حاکم اردبیل با لشکر خود آمده در آمدن کمال حزم و احتیاط مرعی دارند علی پاشا از این خبر در آمدن متأمل گشته با خلیل پاشا و محمود پاشا که رفیق او بودند و عظما و ریش سفیدان عسکر در حرکت و سکون مشورت نموده چون اهل و عیال و اموال و اسباب لشکریان بالتمام در قلعهٔ تبریز بود و اعتمادی بر قلعه داری سکنهٔ قلعه نداشتند همگی متفق اللفظ پیش آمدن را صایب شمرده از آن خبر نیز حسابی نگرفته با پنجهزار کس کاملی که همراه داشتند کوچ کرده پیش آمدند روز دیگر نیز از اهل قلعه بتحقیق پیوست که حضرت اعلی شاهی بنفس شریف نهضت فرموده اند قاصد دیگر فرستاده علی پاشا را از نزول موکب همایون خبردار کردند پاشای مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشته از غایت تهور و دلیری با کمال سفاهت و غفلت و بیعقلی پیشتر آمده در موضع صوفیان که شش فرسخی تبریز است فرود آمد و حضرت اعلی نیز متواتر کسان آگاه دل تجربه بتحقیق حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان حقیقت حال و کیفیت و کمیت لشکر را معلوم نموده متعاقب یکدیگر خبر میرسانیدند تا آنکه مشخص شد که بصوفیان رسیده آمادهٔ حرب و قتالند و از جرات و دلیری پاشای مذکور که چنین بیباکانه پیش آمد جای تعجب بود اگرچه در موکب ظفر قرین نیز درین هنگام زیاده از پنج ششهزار کس نبود اما مقابله و مقاتله نمودن او با پادشاه ملک عجم و مسند آرای اورنگ جم با آن قلت سپاه و کمی لشکر و عدم استعداد از عقل دور مینمود بالجمله چون بتحقیق پیوست که رومیان بصوفیان رسیده اند در همانشب رایات جلال از شنب غازان کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده در موضع حاجی حرامی که دو فرسخی شهر است نزول فرمودند صبح روز دیگر ذوالفقار خان را با قورچیان لشکر ظفر اثر فرموده بمقابلهٔ رومیان فرستادند هرچند مهم ایشان بمجرد توجه یکی از اعاظم امرا و فوجی از دلیران لشکر ظفر انتما بکفایت مقرون میشد و احتیاج بنهضت موکب همایون نبود اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمهٔ ارباب خرد و دانش نشان روزگار است بمضمون این مقال که (بیت)

دشمن اگر پشه است سهل نباید گرفت ‌ ‌ ‌ آتش اگر ذره است خرد نباید شمرد

عمل فرموده میمنه و میسرهٔ همایون را بمردان کار و دلیران معرکهٔ کارزار استحکام داده خود بنفس شریف در قلب قرار گرفته اعلام نصرت فرجام افراخته متعاقب قورچیان در حرکت آمدند و صدای کرهنای و نفیر و کورکه و کوس در گنبد نیلگون فلک پیچید از آن طرف نیز پاشای مذکور چنانچه قاعدهٔ رومیان است عرابهای توپ و ضربزن را بیکدیگر استوار گردانیده توپچیان و ینگیچریان را پیش انداخته خود با محمود پاشا و خلیل پاشا در قلب قرار گرفته باین سیاق پیش میآمدند تا آنکه بین الفریقین تباعد بتلاقی انجامید و مبارزان طرفین دست باستعمال سیف و سنان بردند در اول حال رومیان آثار جلادت ظاهر ساخته متواتر حملات دلیرانه مینمودند و قورچیان جوشش دریا خروش قزلباش تا قول همایون دور تر بود بارومیه جنگ بدارا میکردند اویس سلطان ولد اولامه کرد که مقدمة الجیش بود بدست رومیان مقتول گردید بعد از آنکه قول همایون نمایان شده شعشعهٔ نیر عالم افروز موکب نصرت قرین شاهی بر ساحت معرکهٔ نبرد پرتو انداخت عساکر فیروزی نشان بیکبار جلو انداخته با مخالفان در آمیختند

و آتش

در صوفیان ۶ فرسخی تبریز
اواخر ... ۱۰۱۲

گونه بیگ قاجار که داروغه قزوین بود حکم شد که با غلامان و قورچیان که در آن حدود بودند بزودی بموکب ظفر قرین پیوندند وکس نزد ذوالفقار
خان حاکم اردبیل فرستادند که با لشکرهای آنطرف که نزد او حاضر باشند بر سبیل استعجال بمبایج آمده در آنجا برکاب مقدس ملحق شود
و از حدود قزوین ایلغار فرموده بشش روز بتبریز رسیدند چنانچه از صفاهان بیازده روز بحوالی تبریز رسیده صبح روز دوازدهم شهر
داخل شدند علی پاشا قلعه قاربنارق را بالصلح از غازی بیگ گرفته بود اما هنوز در آنحدود بود و مردمی که در قلعه تبریز مانده بودند اصلا خبر
نیافتند و در آن صبح که داخل شهر میشدند بکار و انسرای شبلی که رسیدند چند نفر از رومیه که در آنجا راهدار بودند و از عالم بیخبر بمساعت خبر داد
کشته بچنگ اجل گرفتار آمدند و چون بقریه فهو سنج که از آنجا تا شهر سه فرسخ است رسیدند رعایا و مردم آنموضع را تا چشم بر فوج قزلباش
افتاد فی الفور شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته بی آنکه از تشریف قدوم همایون اعلی خبردار گردند تاجهای دوازده ترک حیدری را
که از خوف رومیه در زیر زمینها و نهانخانها پنهان کرده بودند بیرون آورده فرق مباهات خود را بدان افسر گرامی آراستند
و هر کس از رومیه در آنجا بود گرفته بقتل آوردند و پیش پیش جیوش منصوره افتاده صدای بهجت فزای الله الله که شیوه و شعار رفیعه قزلباشست
باوج آسمان رسانیدند و از آنجا حسب الامر الاعلی جمعی پیشتر رفتند که اگر فرصت باشد خود را بقلعه اندازند گروهی از اهل قلعه بیرون
آمده در میدان و بازار بسودا و معامله مشغول بوده اند غلغله و نشاط اهل تبریز بگوش ایشان رسیده تصور نموده اند که اجامره و
اوباش سرحد از خالی بودن شهر و قلعه خبریافته بطمع مال و غارت اموال آمده اند اختیار کرده مقارن وصول مقدمة الجیش
خود را بقلعه انداخته دروازها را بستند و اهل تبریز از آمدن لشکر قزلباش و موکب مسعود شاهی خبر یافته اکثر در سر خیابان بسعادت رکاب
بوسی فایز گشته از غبار سم سمند جهان پیما که سالها چشم امید بر آن داشتند روشنائی دیده بینا حاصل کردند اما شهر شهره تبریز
طرفه ویرانه در نظر آمد زیرا که در سالهای پیش که بلده تبریز بتصرف رومیه در آمده از تبریزی خالی بود رومیه در ویرانی خانها و
عمارات عالیه شهر دقیقه فرو گذاشت نکرده بودند اگرچه در تمادی بیست سال که آنملک در دست رومیه ماند جمعی غارت زده بی
بضاعت از اطراف و جوانب فراهم آمده بقدر جمعیتی شده بود اما از هر صد خانه پر زیب و زینت یکخانه چنان نشده بود که ثلث آن از حالت
اول بهم رسانیده باشد مولانا وقوعی تبریزی این بیت را در خرابی تبریز بسیار خوب گفته اگرچه در صحیفه اول در طی وقایع آمدن
عثمان پاشا و گرفتن تبریز این بیت تحریر یافته چون اینجا مناسبتر بود از تکرار نیندیشیده مرقوم ساخت (بیت) وقوعی کربلا
تسکین دردم میدهد ورنه ... دلم از حسرت تبریز ویرانتر ز تبریز است ... القصه چون موکب مقدس بشهر رسید و محافظان قلعه
در را استوار ساخته بودند در میان شهر منزلی که قابل نزول اجلال همایون بوده باشد نبود دولتخانه غازان تشریف برده در آنجا نزول
فرمودند و مردم آن ولایات از شهر و نواحی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده از طایفه رومیه هر کس در شهر و نواحی بود گرفته بپایه
اعلی آورده بقتل میرسانیدند و بعضی باحتمال آنکه مبادا از جانب اشرف بخشش یابند بی آنکه بنظر همایون رسانند مقتول ساخته سرهای ایشانرا
بنظر اشرف در میآوردند و الحق تبریزیان در این باده بنوعی مبالغه نمودند که جمعی را در عوض بیست سال با تبریزی وصلت کرده دختر تبریزی
در خانه داشتند و از او فرزندان بهم رسیده بود پدر و برادر و اقوام آن دختر قرابت سببی را منظور نداشته ایشانرا از زوجات
و فرزندان جدا کرده بقتل میرسانیدند و محبان اهلبیت و دوستان خاندان صفویه که چندین سال بود که بتقیه زندگانی میکردند علانیه
شعار محبت و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین ظاهر ساخته غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان رسانیدند و آنچه نهایت اخلاص و
نیکو خدمتی بود از ایشان بظهور پیوست

ذکر محاربه حضرت اعلی و ملازمان موکب معلی با علی پاشا و رومیه عسکر تبریز و

نهضت همایون بسمت تبریز و تسخیر ممالک آذربایجان

نموده بعضی ازان بپادشاه خود عمل میکردند مجملاً افعال ذمیمهٔ مردم سرحد از اعتدال تجاوز نموده بسرحدی انجامیده بود که زیاده ازآن تاب
و تحمل مقتضی غیرت شاهانه و حمیت پادشاهانه نمی‌نمود در خلال این احوال میانهٔ غازی بیک کرد که از اولاد شاهقلی قیلانست و در میان منلا
پدید آمده او قلعهٔ قارنیارق را که در حدود سلماس است استحکام داده اطاعت بیگلربیگی تبریز نمیکرد علی پاشا که درین هنگام بجای جعفر
پاشا بیگلربیگی شده بود بجهة تنبیه و تادیب غازی بیک و متمردان اکراد لشکر تبریز و ایروان و نخجوان را جمع نموده بر سر ایشان رفت
غازی بیک خان ابدال پسر خود را بپایهٔ سریر اعلی فرستاده استمداد نمود بخاطر فیض مظاهر اشرف رسید که چون رومیه که بواطن ایشان
بنفاق آمیخته با قزلباش در کل مواد تجسس در تخریب قلعه نهاوند بدمظنه شده اند و درین هنگام فرصت بالقوه خود را بفعل آورده هیچ نمی‌پذیرند
درین صورت مملکت آذربایجان و شیروان را که ملک موروث همایون ماست در تصرف جمعی بیدولتان جلالی که با پادشاه خود هم عاصیند
گذاشتن و فرصت را از دست دادن از شیوهٔ خردمندان نیست اگر درین چند روز که بیگلربیگی و عسکر تبریز بر سر اکراد رفته اند و در قلعه کسی چنان
نیست یورش همایون بدان صوب اتفاق افتد و قبل از مراجعت علی پاشا بتبریز رسیم تخیل که قلعه بسهولت بدست آید و صورت مقصود که فتح مملکت
موروث آذربایجان و تنبیه متمردانست باحسن وجهی چهره نماید و این اشاره غیبی را با دولتخواهان ساحت اقبال و محرمان حریم عز و جلال
در میان نهاده قرعهٔ مشاورت در میان انداختند چون مکرر امتحان شده که آنچه در امور دولت بر زبان صدق بیان جاری شده و دل
الهام پذیر تصدیق آن کرده بیشایبهٔ ریب و گمان سمت وقوع یافته و درین ماده ضمیر صفا آیین اشرف که مرآت صور غیبی و تجلیات لاریبی است
گواهی میداد که عنقریب این ظن بیقین پیوسته علی اسرع الحال بدین مطلب علیا فایز و کامروا میگردند لهذا رای ثاقبهٔ دولتخواهان دولت
ملهم اقبال و تحریک کارفرمایان حوادث روزگار بامضای این عزیمت قرار یافت جناب مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که همیشه در تعیین
ساعات و ملاحظه دقایق و درجات زمان طالعش از سهم الحوادث فلکی مصون و اختیارات طبع وقادش بجانب تقدیر رهنمون بود
ساعتی سعد که سعود ناظر و از عیوب نجومی مبرا و با کواکب طالع همایون موافق بود اختیار نموده نخست بجهة اشتباه شهرت دادند که فرنگیه لشکر
بر سر بحرین فرستاده اند و رایات جلال جهت دفع فتنه و ضلال متوجه فارس است بعد از چهار پنج روز که این خبر در اطراف و جوانب اشتهار
یافت مذکور ساختند که قاصدی از الله‌وردیخان حاکم فارس رسیده که فرنگیه فتح آن عزیمت نموده اند و احتیاج بنهضت موکب جلال نیست
حضرت اعلی فرمودند که چون جمعی از ملازمان موکب اقبال که حاضرند مستعد سفر شده اند و مدتیست که هوس سیر و شکار مازندران بهشت
در دل جای دارد بجانب مازندران میرویم که چند روزی در آن ولایت دلگشا عشرت پیرا گردیم و از محرمان سرادق سلطنت سوای حاتم
بیگ وزیر و علیقلی خان شاملو و مهدیقلی قورچی باشی قاجار و بعلام آقا احدی از این کنکاش اطلاع نداشت و بخاطر هیچکس خطور نمیکرد که اینمعنی در
اینوقت از قوت بفعل آید از غرایب حالات آنکه در آنروز که در صفاهان این مقدمه تمهید می‌یافت در همان روز در تبریز مولانا صبوری منجم تبریزی
از شهر بقلعه رفته بوده که وکیل پاشا را که در قلعهٔ تبریز مانده بود ملاقات نماید وکیل از وی تفحص مینموده که خبر آمدن پادشاه قزلباش بر
تبریز در شهر بر چه نهج مذکور میگردد او چون خبری نداشته گفته که این خبر در شهر نیست شما از چه کس شنیده اید وکیل گفته که چنین گوشزد من شد
اما قایل را نمیدانم لحظهٔ این گفتگو شده بحسب اتفاق دیوان لسان الغیب در میان بوده در آنباب تفال کرده اند از مولانا صبوری منقول است که
بعد از تفال در اول صفحه یمنی این مقطع آمده   عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ   بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است   مجملاً تسخیر
آذربایجان و شیروان پیشنهاد همت والا گردیده بتاریخ هفتم شهر ربیع الثانی سنه اثنی عشر و الف بساعتی که اختیار شده بود پای همت در رکاب
سعادت و اقبال نهاده از دار السلطنه اصفهان بیرون فرموده یکشب در قریهٔ دولت آباد برخوار و دیگر روز در کاشان اقامت داشتند
از آنجا ایلغار کرده بمنزل بجده در قزوین رسیدند و در آنجا حقیقت نهضت همایون بصوب آذربایجان بملازمان رکاب اشرف ظاهر گردیده امر

کونه بیک

که از فساد ایشان بجان رسیده بودند هجوم نموده عازم آن شدند که آن گروه را از حصار مذکور بیرون نمایند و آن جماعت بمدافعه قیام نموده
فیمابین پاره شورش و آشوب باشتغال یافت حسنخان جهة اصلاح اینحال و امداد محمد آقا متوجه آنصوب شد در این شورش و غوغا محمد آقا
ترک حکومت و سلامت بروی غنیمت شمرده سر خود گرفته از زمره سکنه حصار دلی بیک و رمزیار شعار شاهی سیونی و دولتخواهی این دودمان
ظاهر ساخته برجی از بروج قلعه را که در ید تصرف او بود بدست برونیان داد و در میانه از اینحال خبردار گشته بین الفریقین جنگ و جدال
بوقوع پیوست و سردار آن جماعت با چند نفر بقتل رسیده قلعه بدست برونیان در آمد در خلال اینحال حسنخان بپای قلعه رسیده بقیة السیف را
امان داد و هر کدام بطرفی رفتند و قلعه خالی گشته حسنخان حسب الامر الاعلی بتخریب آن پرداخت و وقوع اینحال که احدیرا در خیال نبود
باعث آن شد که عنقریب امر مصالحه اختلال پذیرفت و اراده یورش بلخ را که در خاطر انور بود در باقی گذاشته بمضمون این مقال
که (شعر) ز آب خرد ماهی خرد خیزد   نهنگ آن به که با دریا ستیزد   بی اختیار سفر آذربایجان وقوع یافت
بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد

ذکر یورش جهانگشای شاهی بجانب آذربایجان و فتوحات عظیمه قلاع و بلاد که در این سال روی داد

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن سخن برائی نوای دلگشای فتح آذربایجان و باعث توجه موکب ظفر نشان بدان مملکت نزهت بنیان
بدین آهنگ می سراید که چون بمیامن تاییدات الهی و نیروی دولت شاهنشاهی عرصه دلگشای ملک ایران از خس و خاشاک
ارباب طغیان پاک گردیده خاطر اشرف همایون فی الجمله از آن امور فراغت یافت همواره شعله غیرت در کانون ضمیر انور زبانه کشیده پیشنهاد
همت والا بود که ممالک شیروان و آذربایجان که معظم ملک ایران است و از حوادث روزگار بتصرف سلاطین روم درآمده بتخصیص دار السلطنه
تبریز که از بلاد مشهوره آفاق و تختگاه فرمان روایان والاشکوه ایران بوده در عهد دولت همایون بدستور سابق در حوزه تصرف این
دودمان درآید و هر گاه از اینمقوله حکایات بر زبان میگذشت بعضی از دولتخواهان و کاردانان بساط آگهی بنابر عافیت طلبی از شکوه
و جلال قیصری و افزونی سپاه و بزرگی و جاه سلطان روم سخنان حکیمانه مذکور مجلس خلدآئین نموده ممانعه و مجادله با غلغله روم صلاح دولت
قاهره نمیدانستند و آتش عزم همایون را بنشئه کلمات موعظه آمیز فرو نشانیده در تسکین پاره نزاع و جدال میکوشیدند و ظهور این مطلب علیا
بمقتضای همت والا مکنون ضمیر منیر ملک آرا بود و لیکن چون فیمابین صورت صلحی روی نموده بر حسب آیه کریمه و لا تنقضوا الایمان بعد
توکیدها از نقض عهد و پیمان احتراز نموده خار امنعنی دامان عزم همایون میگرفت و منتظر لطیفه غیبی بودند چون حصول این مدعا بقلم تقدیر در
لوح قضا نگارش یافته بود و اسباب آن بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام مییافت از منسوبان آنطرف بعضی مقدمات بظهور
پیوست که نهضت موکب ظفر قرین بدانصوب لازم آمد بنوعی که در فوق تحریر پیوست اجامره و اوباش روم و بیدولتان اکراد سر شورش
و فساد بر آورده دماغ هر یک از سودای خودسری شوریده داشت پاشایان و حکام سرحد بشیوه جلالیان اظهار عصیان و طغیان نموده
با منسوبان اینطرف نیز سلوک ناهنجار پیش گرفتند و بی ادبیها از ایشان بظهور میآمد چنانچه احمد پاشا که در وان فرمانروا بود تاجری
از تجار خاصه شریفه گرفته بطمع مال بقتل آورده مبلغهای کلی مال خاصه شریفه را متصرف شد در شیروان نیز ملازمان اشرف که بجهة
خریداری ابریشم و جواهر بطرف داغستان رفته بودند گرفته اموال ایشانرا غارت نمودند و حضرت اعلی تجاهل از آنها فرموده بتغافل پادشاهانه
میگذرانیدند مکرر از اعمال قبیحه پاشایان سرحد بپادشاه روم و وزرای اعظم اعلام شد نتیجه بر آن مترتب گشت و در سلوک ناپسند اصرار

فلک سوختند در آن بزم روشن چو خورشید و ماه ببین لعبتان مرصّع کلاه خرامان همی مجلس آراستند مسرت
فزوده و غم کاستند القصه شبانروز سپاهی و رعیت داد عیش و شادکامی داده بشهریار انجمن آرا بعواطف خسروانی
طرب افزای خاطر بودند از سوانح بهجت فزا که در این سال همایون فال بظهور آمده موجب ازدیاد عشرت و شادکامی گشت آنست که حضرت
واهب بمنت اکلیل سعادت و بختیاری و افسر سلطنت و شهریاری دری گرانمایه که بدستیاری غواصان موهبت آلهی از بحار فضل
نامتناهی بر ساحل ظهور آمده زینت افزود یعنی فرزندی ارجمند بحضرت اعلی شاهی ظل آلهی عطا فرموده در ساعت مسعود آن مولود
عاقبت محمود از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاد و از خلوص عقیدت و غلامی حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بامامقلی
میرزا موسوم گردید امید که در سایه تربیت و ظل عاطفت شهریار سعادت پرور اعنی والد والا گهر نشو و نما یافته در رضاجوئی خاطر مبارک
آن حضرت برخورداری یابد

ولادت نواب والا امامقلی میرزا فرزند ارجمند اعلیحضرت

ذکر بدست درآمدن قلعه نهاوند بدستیاری جنود غیبی و نیروی دولت ابد پیوند

دیگری از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست بدست درآمدن قلعه نهاوند است که جهال اعلی در ایام فترت آغاز جلوس
همایون حضرت اعلی شاهی ظل آلهی چنانچه در طی وقایع آن سال مرقوم کلک بیان گردیده در قصبه نهاوند توابع همدان که بقلمرو علیشکر
مشهور و مسکن بسیاری از طوایف قزلباش است قلعه ترتیب داده محافظان تعیین نموده علوفه و مرسوم ایشانرا از خزانه بغداد میدادند
و بعد از آنکه میانه حضرت اعلی و سلطان مراد خان خواندکار روم صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که حین انعقاد الصلح
آنچه در تصرف منسوبان طرفین بوده باشد کماکان مستمر بوده از طرفین تعرضی نرود بدین جهت قریب پانزده سال آنقلعه در تصرف رومیه مانده از
این طرف بنابر شرایط عهد و پیمان متعرض آن نمیشدند اما بر طبایع حکام قزلباش که در آن حدود اقامت داشتند بغایت گران
بود که رومیه ده روزه راه از مساکن ایشان گذشته بقلعه مذکوره که وسط معموره قلمرو مزبور بلکه عراق عجم است آمد و شد نمایند مکررا
حقیقت بوزرا و ارکان دولت پادشاه روم اعلام شد که بودن این خار دیوار در میان بالاخره موجب فساد و قصور بنیان
مصالحه و اتحاد است و عنقریب از جهلای طرفین امری صادر میگردد که موجب اختلال امر مصالحه باشد اگر فی الواقع بعهد و
پیمانی که فیمابین وقوع یافته راسخ اند اولی این است که آنقلعه خراب شود و رومیه بنابر سستی پای قبول اینمعنی نکردند بعد از فوت سلطان
مراد خان که پسرش سلطان محمد خان پادشاه شد در ممالک روم اوباش و بیدولتان هر طبقه سر بشورش و فساد برآورده خود را
جلالی نام نهاده چنانچه در طی احوال جلالیان مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد باعمال ناصواب اقدام مینمودند پاشایان و عساکر
سرحد نیز شیوه جلالیان پیش گرفتند غلامان بغداد بخود سر حاکمی را که از جانب پادشاه منصوب بود بیرون کرده اوزن احمد
نامی را از آقایان بغداد بر خود حاکم ساخته علوفه غلامان نهاوند را که از بغداد داده میشد باز گرفتند و بعضی از آن جماعت بجهت
بازگرفتن علوفه و مرسومات پراکنده گشته بعضی دیگر حصار نهاوند را پناه خود ساخته سر بطغیان برآوردند و متعرض حال خلق آنجا
گشته روز بروز در طغیان و بی اعتدالی میافزودند امرای بغداد را از اطوار ناهنجار آنطایفه خبر نمودند از آنجانب محمد آقا فقه
سقل بامارت ایشان منصوب گشته روانه نهاوند شد سکنه قلعه تمکین او نکردند معهذا اموال و اسباب او را غارت کردند محمد
آقا استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده از منسوبان این آستان استمداد نمود و از موقف جلال منشور عاطفت و افضال مشتمل بر نصایح
پادشاهانه باسم آنجماعت شرف صدور یافت که ترک نافرمانی کرده پیرامون عصیان و بیدولتی نگردند و حسن خان حاکم قلمرو
علیشکر و امرای آنسرحد بامداد محمد آقا مأمور شدند قبل از ورود آن منشور جمعی از مردم احشام آن حوالی و رعایای محال قریبه قلعه

سال شانزدهم جلوس شاه عباس اول

در تاشکند لوای استقلال مرتفع گردانیده بود با او در مقام ملایمت در آمد، علما و ریش سفیدان از وجه تقویت مذهب تجویز مصالحه کرده ایلچیان بجدت باقیخان فرستادند و باقیخان همیشه در فکر و اندیشهٔ ولایت تاشکند بود که بچه کیفیت از تصرف قزاق انتزاع نماید امّا از بیم صولت و سطوت سپاه قزلباش تن بمصالحه داده با او بمصلحت وقت صلح گونه کرد اما همواره از شکوه و سطوت قاهرهٔ شاهی و غلبه و ازدحام لشکر قزلباش که در سفر بلخ مشاهده نموده بود اندیشه‌مند بوده اظهار مینمود که عنقریب شاه والاجاه لشکر بدین دیار خواهد کشید و لافهای گزاف که پیش از این میزد ترک نموده زبان در کام کشیده با امرای سرحد خود تحریک نمود که با امرای عظام مرو و ماروچاق و هرات خصوصیت و آشنائی نمایند که با یکدیگر ترک خصومت کرده متعرض مملکت یکدیگر نشوند و مانع آمد و شد قوافل و تجار نگردند امرای عظام حقیقت بپایهٔ سریر اعلی عرض نمودند از موقف جلال بر حکم همایون بنا بر ترفیه حال رعایا صادر شد که تا نهضت موکب همایون بدانطرف واقع نشود در امنیّت و استقامت سرحد کوشیده ابواب آمد و شد متردّدین و تجار مسدود نسازند و دو سه سال بین الجانبین منازعه روی نموده دست درازی از طرفین واقع نشد و ولایت خراسان بنیروی دولت قاهره مهبط امن و امان بود اما در خاطر حقیقت بیان رسوخ داشت که بعد از اصلاح حال لشکریان و آسودگی سپاه ظفرپناه دیگرباره یورش بلخ اتفاق افتاد بعون عنایت الهی درین مرتبه مکنون خاطر انور بر حسب دلخواه سمت ظهور یابد و باقیخان نیز پیوسته متزلزل و مترصد این معنی بود و بر حسب تقدیر در سرحد بغداد و آذربایجان بعضی قضایای رومیه دست داد که توجه موکب همایون بآنطرف اولی و الزم نمود چنانچه در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد باقیخان بعد از استماع این خبر از تزلزلی که از خوف نهضت همایون بود زایل شده اطمینان تام یافت و بفراغبال بر وسادهٔ دولت و اقبال تکیه زده بعشرت و کامرانی مشغولی داشت تا آنکه زمانهٔ غدار چنانچه عادت اوست زیاده از این باب اقتدار او نیاورده در اندک روزی چنانچه بر زبان الهام بیان اشرف گذشته بود بمکافات کفران نعمت عبدالله خان و نا انصافی که در بارهٔ بازماندگان سلسله او کرده بالکلیه ایشانرا از ملک موروث محروم ساخت بدام اجل گرفتار آمده در سنه ثلث و عشر و الف از دار فانی بعالم باقی انتقال نمود (شعر)

اجل خانهٔ عمر پرداختش — که از تخت بر تخته انداختش

فوت باقیخان پادشاه اوزبک

وقایع سنهٔ مبارکهٔ توشقان ئیل بعضها مطابق احدی عشر و الف و بعضها موافق اثنی عشر و الف که سال هفدهم جلوس همایون شاهی است

دگرره آفتاب عالم افروز — بر اقلیم زمانه گشت فیروز

زمانه کرد آهنگ طرب ساز — در عشرت بروی خلق شد باز

بهم پیوسته شد عقد شب و روز — نوید عیش و عشرت داد نوروز

زمین گسترد مهد خسروانی — بگیتی زد صلای شادمانی

نسیم نوبهاری عطرسا گشت — هوای گلستان بهجت فزا گشت

نسیم عنبرشمیم بهار چون مشک تتار عطربیزی آغاز نهاده نکهت رسان مشام خوشدلی و دلگشائی گردید کوس نوروزی صدای بهجت فزای جهان افروزی در ته رواق سپهر انداخته صلای عشرت و شادکامی بعالمیان در داد اعنی خورشید عالم آرا که تخت نشین دار الملک فلک چهارم است در روز جمعه نهم شهر شوال احدی عشر و الف از آرامگاه حوت بشرفخانهٔ حمل خرامیده لوای شوکت و اقتدارش ارتفاع آسمانی یافت جهانیان را فرحی تازه پدید آمد ابواب نشاط و شادمانی بر روی خلایق گشوده گشت شهریار رزمجوی بزمجو بر سبیل معهود و رسم معتاد در دار السلطنه صفاهان بزم آرای محفل نشاط گشته و حسب فرمان در باغ جهان آرای نقش جهان مجالس بهشت نشان مرتب گردید و اسباب چراغان مهیا و آماده گشته چراغهای شگفتگی افروختگی پذیرفت (بیت) ز بس شمع در مجلس افروختند — دل روشنان

فلک

با یار محمد میرزا و رفقا رخصت قزوین دادند که در محالی که با ایشان شفقت شده بود ساکن گردند و از راه سیاه کوه بکاشان آمده مردم کاشان شهر را چراغان کردند و تا نه شب صحبت چراغان گرم و روشنی افزای طربخانه خوشدلی بود و از آنجا متوجه دار السلطنه صفهان گشته بفیروزی و اقبال در مقر دولت ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند و فصل طرب انگیز بهار و زمستان را در دار السلطنه مزبور بعشرت و شادکامی گذرانیده داد فراغت و خوشدلی دادند از سوانح آمدن ایلچی از جانب شاهی بیگ خان حاکم قندهار است که از امرای سلسله پادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه است و عرضه داشت اخلاص آئین بپایه سریر اعلی نوشته اظهار اخلاص و دولتخواهی و نیکو بندگی کرده نفایس امتعه و پیشکشهای لایق ارسال داشته بود و بندگان حضرت اعلی ایلچیان او را نوازش فرموده عطایای ارجمند ارزانی داشتند

ذکر احوال باقیخان بعد از معاودت موکب ظفرنشان

از تقریر راویان چنین بظهور پیوست که در میانه لشکر فیروزی اثر قزلباش و اوزبکیه چنانچه بتحریر پیوست محاربه واقع شده غلبه از جانب عساکر نصرت نشان بوقوع پیوست و خبر شکست اوزبکیه بباقیخان رسید مضطرب الاحوال گشته همانشب اراده نموده بود که سالک طریق فرار گشته بجانب ماوراءالنهر رود و بعضی ریش سفیدان و اتالیقان روزگار دیده در آنشب مانع آمده روز دیگر معلوم گشته که موکب همایون پادشاهی بجهت اشتداد بیماری لشکر عازم خراسان شده از آن منزل کوچ کرده اند خاطر او اطمینان تمام یافته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت چون در صحیفه تقدیر ایزدی مثبت و مرقوم گشته بود که باقیخان چندگاه در آن ولایت علم اقتدار افراشته کامروای دولت گردد و چنین حادثه عظمی باین آسانی از او دفع شده باب دولتش روی در ازدیاد نهاد و بعد از معاودت موکب معلی چون جمعیت لشکر روی داده بود اراده یورش بدخشان نمود زیرا که بعد از قضیه کشته شدن عبد المؤمن خان جماعت چغتای و بدخشیان که از بیم اوزبکیه در بیغولهای کوهستان خزیده بودند از هر گوشه سر برآورده فراهم آمدند و بدیع الزمان نامی از نژاد خواجهای احرار که نواده دختری شاه سلیمان والی بدخشان بود بر خود والی ساخته اوزبکیه را از آنمملکت برانده بودند و از آن ملک برآمده بود درین دو سه سال که میانه اوزبکیه فترت بود آن ولایت در حیطه تصرف میرزای مذکور و سپاه چغتای بود و چون باقیخان بآن ولایت رفت بدیع الزمان میرزا قوت جنگ صحرا در خود ندیده بقلعه متحصن بدخشیان اکثر با او بیوفائی کرده تفرقه و پراکندگی در میان ایشان افتاد و عاقبت الامر باقی خان بر قلعه مستولی شده بدیع الزمان میرزا را بدست آورده از پای درآورد و آن ولایت را بیکی از امرای معتمد سپرد و در خلال این احوال بعضی امرا که با او قصد غدری داشته اند بیاسا رسیدند شرح واقعه آنکه چنین مذکور شد که در حین توجه رایات جلال بعضی امرای اوزبکیه که با باقیخان بد مظنه بوده اند در بلخ با یکدیگر مواضعه نموده اراده کرده بوده اند که او را ضایع کرده بجانب جهانگیر خان میل نمایند بعد از خبر مراجعت موکب همایون از آن داعیه باز آمده اما یکی از اهل مواضعه اظهار دولتخواهی نزد او نموده زبان باظهار این راز گشوده بوده در اینوقت که خاطر او از توهمات لشکر بیگانه جمع شده مهم بدخشان نیز برحسب دلخواه سرانجام یافت در مقام دفع بدخواهان درآمده امرای اوزبکیه را که داخل آن مواضعه بوده اند بهانه کنگاش جمع نموده بعضی از دولتخواهان و فدویان را در کمین باز داشته در اثنای محاوره عتاب و خطاب آغاز نهاده اظهار این مقدمه نمود آنجماعت انکار کردند شخصی که کشف این سر نموده بود با ایشان مواجهه شد حکم بگرفتن آنجماعت صادر شده همان لحظه سی چهل نفر از امرا و اعیان اوزبکیه که اسم و رسمی داشتند بیاسا رسیدند و در عوض آنجماعت تربیت کردهای خود را تعیین نموده بکامرانی و اقبال بجانب بخارا عود نموده دیگر باره چمن دولتش سرسبزی آغاز نهاد و کلری محمد جان قزاق که در تاشکند

سال شانزدهم جلوس شاه عباس اوّل

(۶) داخل شدند و در دار السلطنه مذکور بمسامع جلال رسید که باقی خان لشکری بچکچکتو فرستاده و اراده دست درازی بسرحد خراسان دارند حضرت اعلی فوجی از عساکر منصوره را بر سر آنجماعت فرستادند و بایلغار رفته سلک جمعیت آنجماعت بمجرد ورود لشکر ظفر اثر از هم پاشیده بفیروزی و اقبال مراجعت نمودند و الحق در این سفر حضرت اعلی بنفسه الشریف متحمل انواع شداید گشته عساکر منصوره زحمت بسیار کشیدند و جمعی کثیر از هر طایفه بمرض اسهال تلف شدند چنانچه بسیاری از فقرای لشکر و مردم فرومایه بیمار خود را نمیتوانستند بار کرده بمنزل رسانند از عالم غیرت و بیم آنکه مبادا او زبکیه مرده کشی کرده سر او را ببرند هنوز آخرین رمق از حیوتشان باقی بود که در خاک میکردند و تغسیل و تدفین بوجه شرع صورت نمی بست و ارباب اخلاص در رضاجوئی ولی نعمت از احیات ابدی شمردند القصه تا ده بیست روز که در هرات بودند هنوز اثر آن حادثه عظمی باقی بود و مشاهیر متوفاها که در این سفر جنت بعالم آخرت کشیدند سید بیک کمونه که از نقبای نجف اشرف و از زمان شاه جنت مکان در سلک امراء بزرگ منتظم و مهردار مهر مبارک شرف نفاذ بود و سید محمد جدّ او در زمان خاقان سلیمان شان در بغداد شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته حاکم حله بود و در رکاب مقدس آنحضرت در جنگ چالدران شهادت یافت در زمان جلوس همایون اگرچه در الکا دیتولات و اسباب جاه و حشمت او تغییری شده بود اما منصب مهرداری و قرب ظاهری داشت دیگر ابراهیم خان والی لار که در منزل الله ویردیخان بطریق میهمان معزز و محترم میبود بیمار شده بمرض اسهال رفت دیگر قاسم بیک یساول باشی قورشاملو که از معتبران آنطایفه و در سلک مقربان بود دیگر میرزا یعقوب دست غیب که از سادات شیراز و محتسب آن ولایت بود بدین مرض گرفتار آمده در هرات از هم گذشت مولانا قوسی شوشتری که از افاضل روزگار و سخن سنجان نادره کار بود نهال عمرش بصرصر اجل از پای درآمده در اندخود مدفون گشت القصه از هر طایفه و هر طبقه جمعی راه فنا پیمودند از اطناب اجتناب نموده زبان قلم را از تعداد کشیده داشت رحمة الله علیهم

وعلی جمیع اهل الایمان والایقان

ذکر مراجعت خسرو آفاق از خراسان بصوب عراق و بعافیت و خوشدلی بمقرّ دولت پیوستن بمیامن الطاف مالک الملک بالاستحقاق

چون رایات نصرت آیات از سفر بلخ مراجعت نموده در دار السلطنه هرات نزول اجلال واقع شد چند روز جهت نظم و نسق معاملات توقف نموده از آنجا بمشهد مقدس معلی تشریف بردند چند روز در مشهد مقدس معلی بانجاح مطالب و مدعیات حکام کرام و صوابی و اعیان خراسان پرداخته همگی را بنوازشات خسروانه و خلع فاخره شاهانه خوشدل و سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمودند و دو سه روز در آستانه مقدسه متبرکه اوقات شریف صرف نسق سرکار آستانه و انجاح ملتمسات سادات و خدام و ارباب وظایف و سایر مهمات آستانه نموده از آنجا عنان عزیمت بجانب عراق منعطف ساخته روزی چند در النگ رادکان خیمه اقامت نصب نموده بسان قورچیان عظام و ملازمان سرکار خاصه شریفه پرداخته چند روزی در آنحدود بنشاط شکار سرور افزای خاطر بودند و جمعی که در این سفر خدمات شایسته بظهور آورده بودند بانعامات سرافراز گشته جمعی که در خدمات مقصر بودند از ملازمت اخراج شدند و بعد از فراغ از آن امور از راه خبوشان شکارکنان رفته اردوی کیهان پوی را با اغرق از راه جنگل معبر بسطام روانه نموده خود جریده و سپاهی معدودی از ملتزمان رکاب اقدس بالکا دورون تشریف برده جنگ بند قلعه درون و مهمات آنجا رسیده شاه قلی سلطان غلام خاصه شریفه میر چمشگزک را برتبه والای ایالت و خانی سربلند گردانیده حکومت الکا درون را باو عنایت فرمودند و خاطر از مهمات آنجا جمع نموده در الکا خوار باردوی کیهان پوی ملحق شدند و سلاطین نزادهای اوزبکیه را

بابا یار محمد

بذل اسیر گرفتار آمدند کم کسی بود که اسیرانی خود همراه نداشت درین مقام نکته بخاطر رسیده که هرچند در سنین سابقه اشعاری بآن شده
تکرار آن مناسب نمود بر ضمیر منیر خردمندان تجربه کار روزگار آگاهان روزگار پوشیده نماند که در سوابق ازمان که سلاطین اوزبکیه
بخراسان و خواقین روم بآذربایجان بقصد مملکت گیری یا نهب و غارت می‌آمدند اسیر نمودن عیال و اطفال مسلمین جایز نمیداشتند
و از بلاد شیعه اسیر نمیبردند و لشکر قزلباش نیز هرگز بدین فعل مذموم قیام نمینمودند و در زمان سلطان مراد خان خواندکار روم لشکر
روم و تاتار در آذربایجان و شیروان این شیوه پیش گرفتند چنانچه در قضیه تسخیر تبریز بسیاری از اطفال سادات که ذریه طیبه رسول
هاشمی صلی الله علیه و آله اند اسیر شده در استنبول بکفره فرنگ فروختند و در زمان عبدالله خان و عبدالمؤمن خان پسرش طایفه اوزبکیه
نیز در خراسان این شیوه پیش گرفتند در مشهد مقدس معلی جمعی کثیر از ذریه طیبه حضرت امام الجن و الانس و اشراف و علما و زهاد
و ارباب ناموس و فرزندان سپاهی و رعیت چندین هزار نفس اسیر شده در اقصی ترکستان و ماوراء النهر فروخته شده تا کابل و
هندستان رسید چون دنیا دار مکافاتست و انتقام این قسم اعمال شنیعه اوزبکیه در مشیت حق تعالی که منتقم حقیقی است قرار یافته بود
بحسب قضای فلکی و حوادث آسمانی اغماض عین ازین شناعت شده بتحریک کار فرمایان قضا و قدر درین یورش چندین هزار نفس
باسیری افتاده از اوطان جلا شدند و بعد از آن نیز حکام استراباد مکرراً بجهت تنبیه متمردان اوخلو و گوکلن که از مسلمانی بهره‌ای
ندارند لشکر کشیده بسیاری از آن گروه بی ایمان باسیری افتادند اما چون ارباب تحقیق بدیده بصیرت و انصاف نگاه کرده درین
واقعه نمایند فی الحقیقه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی درین ماده ثواب ارباب هدایت و رهنمایان طریق اهتدی دریافته اند زیرا که در
میانه جنود ظفر ورود در قید رقیت و بندگی بر صحیفه حال اسیران مذکور کشیده نشد و بطریق اساری واجب الاسر با ایشان سلوک
نمیکردند و چندین هزار از نساء و صبیان در میان فرق شیعه و اهل ایمان نشو و نما یافته شعار مذهب حق پیش گرفتند اکنون بر سر
سخن میرویم بالجمله از اندخود کوچ بر کوچ روانه شده حضرت اعلی در کمال حزم و احتیاط و آگاهی در شدت گرما که از حرارت هوا قرص
آفتاب در تنور فلک بریان میشد قشون و لشکر را ابتانی برده در هر مرحله آنچه نهایت ملاحظه سپاهیانه بود بجای آورده دقیقه فرو
گذاشت نمیفرمودند در حوالی قلعه جمعی از اوزبکیه که بعزم دستبرد آمده بودند بفوجی از قورچیان استاجلو که بحراست دست چپ
اردو معین بودند بازخوردند قورچیان از نخوت و غرور از طریق حزم دور افتاده متفرق و بی پروایانه میرفتند بعضی از اوزبکیه که از
راه شبرغان بحراست الکاء آمده بودند از غفلت ایشان خبردار شده علی الغفله ریخته تا جمع شدن قورچیان و مدافعه قیام نمودن چند
نفری از ایشان بضرب تیر اوزبک ضایع شدند و حضرت اعلی یوزباشیان آنطبقه را بمعرض برغو و عتاب و خطاب در آورده
رقم اخراج بر کل آنجماعت و ایل و اویماق ایشان کشیده چند سال مغضوب بودند تا در سفر آذربایجان و محاربات رومیه تکیها
از ایشان صدور یافت و هر یک مکرر خدمات نمایان کردند تا آن تقصیر را تدارک نموده بدستور در سلک قورچیان انتظام یافتند
اما بهمه وقت ایطایفه بین الاقران بآن تقصیر مورد سرزنش اکفا و اقرانند بالجمله در چند کوچ بچچکتو رسیده قلعه آنجا را خراب
کرده با زمین هموار ساختند و از آنجا بماروچاق آمده متوجه استحکام قلعه ماروچاق شدند چون بظهور پیوست که نظر علی سلطان شاملو
شایسته ضبط آن سرحد نیست او را تغییر داده به یوسفعلی خان ولد بوداقخان که حاکم مشهد مقدس معلی بود تفویض یافت و بیرام علی
سلطان برادر او را نیز در آنجا در الکا داده بکومک مراد تعیین فرمودند و ما یحتاج لشکر او از زر و اسلحه و یراق و ضروریات قلعه
و آذوقه بر وجه لایق سرانجام یافت و حکومت مشهد مقدس بمحراب خان شفقت شد و دربنده بکتش خان و ملکش سلطان پسرش
رخصت یافته بمرو و محال تیول خود رفتند و موکب همایون از آنجا متوجه دار السلطنه هرات گشته بفیروزی و اقبال بآن بلده جنت مثال
داخل شدند

سال شانزدهم جلوس شاه عبّاس اوّل

اسمعیل و شاهی بیک خان اوزبک را چنانچه مشهور و در صحیفهٔ دهر مسطور است از مرو یکمنزل کوچ نمود و شاهی بیک بی تابی کرده از قلعه بشتاب
بیرون آمد و سپاه قزلباش عطفهٔ عنان کرده فیما بین محاربه بوقوع پیوست و ظفر و اقبال قرین حال آن پادشاه شیردل گشته شاهی بیک
خان بقتل رسید و محتمل است که حضرت شاه عالیجاه خواهد با شما همان معامله پیش گیرد بدینجهت مصلحت در تعاقب نمیدیدند بالاخره از غلوی
بهادران جنگجوی فوجی از لشکریان بتعاقب بیرون آمدند و بکنار آب رسیده فی الفور عبور کرده آمادهٔ قتال شدند و از اینجانب نیز
امرای عظام بآیین شایسته بجنگ مشغول گشته از جانبین داد دلاوری دادند بکتش خان استاجلو که هراول چرخچی و پیش جنگ بود حملات
دلیرانه نموده مخالفان را تا کنار آب دوانیده از آب گذرانید درین اثنا آوازهٔ توجه موکب همایون شاهی بمعرکه رسیده بکتش خان و
نجف قلیخان شاملو با جمعی از دلیران لشکر فیروزی اثر باستظهار لشکر قول از آب عبور نمودند و در آنطرف آب معرکه رزم و پیکار گرم
گردیده تا غروب آفتاب بازار گیر و دار گرم بعد از غروب بنیروی اقبال بیزوال شاهی نسیم ظفر و فیروزی بر شقهٔ اعلام ظفر فرجام
امرا و ملازمان موکب اقبال وزیده شکست بر لشکر مخالف افتاد تا هوا تیره و تار نشده بود غازیان مخالفان را تعاقب نموده سر
زنده میآوردند و در وقتی که مشاعل خورشید مثال در اردوی همایون افروخته گشت خبر شکست مخالفان رسید و حضرت اعلی کس
بقدغن نزد امرا فرستادند که چون شب بمیان آمد احدی از غازیان در آنطرف آب توقف ننموده باز گردید و بعد از لحظه که خاطر از
کید و مکر مخالفان جمع گردید موکب همایون شاهی بجانب اردوی معلی در حرکت آمده در دولتخانهٔ همایون نزول اجلال نمودند و تا چهار دانگ
از شب گذشته متوجه دیدن سرها و اخبارها بودند عبدالرحمن بی نامی از امرای معتبر اوزبکیه دستگیر شده بود چون بنظر اشرف در آمده نام و
نسب خود بیان کرد و همچنانچه عادت رضیه و خصایل مرضیهٔ اشرف اعلی است که با گرفتاران بتخصیص جمعی که غایبانه طریقهٔ آشنائی داشته
باشند بطریق مهمان عمل مینمایند با او عمل نموده همان لحظه بند از دستاو گشودند و رخوت خون آلود که در بر داشت بیرون کرده رخوت
پوشیدنی عنایت فرمودند و سایر گرفتاران در همانشب بسیار رسیدند و از لشکر قزلباش سوای شریفخان بیک برادر محراب خان قاجار
کسی که نام و نشانی داشته باشد ضایع نشد و جمعی چنین تقریر کردند که اگر موکب همایون بعد از محاربهٔ مذکور مراجعت نموده صبحی کوچ بطرف
بلخ واقع میشد باقیخان و اوزبکیه را دیگر جرات توقف و قدرت محاربه نبود اما چون رای صایب حضرت اعلی عزم مراجعت جزم کرده
بودند و بیماری در میان لشکر اشتداد یافته بود باحتمال ظفر سخن بیهوده گویان طریق سلامت را از دست نداده فسخ آن تقریر ننمودند و
عالم سپاهیگری و رعایت حزم باینقدر فتح و ظفر از جای نرفته ترک قرار داد خاطر اشرف نکردند و الحق در آنوقت هیچ فتحی شایسته تر
از آن نبود قریب بنصف شب بود که امرای نامدار از معرکه برگشته در خدمت اشرف زبان بتهنیت فتح و فیروزی گشادند و بنوازشات خسروانه
سرافراز گشته باردوی خود بازگشتند و بنوعی که مأمور بودند در کمال حزم و احتیاط بخدمت جنداولی قیام مینمودند و اگر احیاناً احدی
از پیادگان و ضعفای لشکر در عقب مانده بود همراه میآوردند و هر کس از بیماران فوت میشد در همانجا بنوعی که مدفن معلوم نباشد بدفن
او میپرداختند و بامرا جنداول اکتفا ننموده یوزباشیان و قورچیان عظام بطرف دست راست اردو و جمعی بطرف دست چپ تعیین
شده بود که نیم فرسخ بلکه کمتر میرفته باشند که اگر اوزبکیه اراده نمایند که علی الغفله دستبردی کنند ایشان آگاه باشند مجملاً آنچه لازمهٔ
حزم و احتیاط بود مرعی داشتند و چون در اندخود نزول اجلال واقع شد ضبط و نسقی که در باب نهب و غارت و اسیر نمودن بود
برطرف شد و مردم غارتگر باطراف و جوانب خصوصاً شبرغان رفته آنچه مییافتند میآوردند و اردوی معلی یکروز در پای قلعه توقف
نموده اکابر و اعیان و قاضی و مفتی و عظمای سکنهٔ قصبه اندخود در انام نویس کرده مقرر شد که بجانب عراق کوچ دهند هر خانوار را یکی از اهل
اردو سپردند که با شتران خود حمل خراسان و عراق نمایند بیک طرفة العین قصبهٔ بآن معموری ویرانه گشت و بسیاری از نساء و صبیان

 صرفه در آن نبود که گروه قزلباش بمیانه کوچه باغ در آمده جنگ خندق و دیوار بست شهر وقوع یابد و اگر مهم منجر بمحاصره قلعه گردد محتمل است
که بامتداد کشد و بیماری لشکر اشتداد یابد و ماکولات رو بنقصان آورد و ظهور این مقدمات موجب ضعف و زبونی لشکر قزلباش و دلیری
سپاه مخالف گردد و خللها روی نماید مکرراً امرای عظام و سفیدریشان عاقبت بین بمحفل مقدس جمع شده مجالس جانقی انعقاد یافت و از
هرگونه حکایات بمیان آمد حضرت اعلی فرمودند که غرض ما ازین نهضت امداد سلاطین بزادها و حصول نیکنامی بود اگر باقیخان بنوعی که همیشه
لاف میزده بمقابله موکب همایون می‌آمد ما نیز صف قتال آراسته آنچه مقدر الهی بود بحیز ظهور میرسید حالا که او از جنگ روبرو تقاعد ورزیده
صرفه کار خود ملاحظه میکند ما چرا ملاحظه نکنیم و لشکر را مقابل توپ و تفنگ میان دیوار بست و کوچه باغ در آوریم و معهذا بیماری در میان
لشکر اشتداد یافته هر روز جمعی راه عدم میپویند اگر راکب جهل و غرور بوده بملاحظه حمیت و غیرت بنا در این ولایت توقف نمائیم موجب
استیصال سپاه منصور و اختلال عظایم امور دولت است طریق ثواب آنست که در این وقت بجهة غمخواری لشکر بفتوای عقل دوراندیش
عمل نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهیم اگر باقیخان بعزم تعاقب از پشت خندق بیرون آید عطفه عنان نموده بمدافعه
پردازیم و الا بسلامت کوچ کرده بتوفیق الله تعالی معلولان سپاه را بمامنی رسانیم که اگر مقدر الهی بوده باشد مکنون خاطر انور بروجه
جمیل جلوه ظهور یابد القصه در روز نهم شهر محرم الحرام ۱۰۱۰ اردوی گردون شکوه کوچ کرده از رودخانه خطب عبور نموده فرود آمدند و درین کوچ
ظاهر شد که ثلث لشکر ظفر اثر سقیم المزاج و بیمارند و ثلث دیگر بلکه بیشتر از مشغله بیمارداری بیمارداران بهیچکاری دیگر نمیتوانند پرداخت تا بقتال
و جدال چه رسد از مشاهده اینحال عزم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته مشخص شد که اگر فی المثل هفته دیگر در مراجعت تاخیر واقع میشد احوال
مردم اردو بنوعی مختل میگشت که العیاذ بالله اصلاح پذیر نبود و در آنوقت هیچ عزیمتی از آن لائقتر و هیچ تدبیری جهت اصلاح حال لشکر از آن صائبتر
نمی‌نمود بالجمله روز عاشورا در کنار آب خطب توقف نموده بلوازم تعزیه حضرت سید الشهدا و لب تشنگان بادیه کربلا قیام فرمودند و روز یازدهم
العود احمد بر زبان آورده کوچ شد امرای چرچی جنداولی مقرر شدند که از عقب لشکر آیند و در روز بلوازم حزم و احتیاط پرداخته شب در نیم
فرسخی اردو نزول نمایند و چون بیداردلان هشیار مغز بلوازم پاس و کشیک قیام نموده از شبخون دشمن ایمن نموده باشند و تا در الکاء مخالف باشیم
این قاعده را از دست نداده لحظه غافل نباشند و اردوی اعظم در اینمرحله سه فرسخ راه قطع نموده فرود آمد بعد از لحظه از جانب امرای
جنداول خبر رسید که سیاهی لشکر از جانب مخالف نمودار شد و آهسته آهسته پیش می‌آیند حکم گیتی مطاع بنفاذ پیوست که اگر سپاه مخالف
بعزم جنگ پیش آمده آهنگ محاربه ساز دهند ایشان سینه بمدافعه قیام نموده ما را خبردار کنند و اگر اوزبکیه رای جنگ نداشته باشند
و بجهت حفظ حال خود احتیاط سپاهیانه مینموده باشند غازیان نیز محاربه را در باقی گذاشته آهسته آهسته خود را باردوی همایون رسانند
بقاعده که قرار یافته عمل نمایند بعد از اندک زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه پیش آمدند و تیزعنانی کرده خود را
بغازیان رسانیدند و فیمابین نیران قتال اشتعال یافته و کار از ملاحظه و احتیاط گذشته حضرت اعلی ابن حسینخان و بعضی از امرای جغتای را بمحافظت
اردو تعیین فرموده بفیروزی دولت و اقبال سوار شده عطفه عنان فرمودند و تیپ عرابه و تفنگچی را پیش فرستاده دست راست و دست
چپ قول همایون را بمردان کار و دلیران معرکه پیکار استحکام داده علمهای ظفر و اقبال گشوده بمقابله اعدا شتافتند و بعضی امرا را از کومک
لشکر چرچی تعیین فرموده پیشتر فرستادند و قول همایون متعاقب در حرکت آمد و چون قریب یکفرسخ و نیم از اردو جدا شده معرکه قتال گرم بود
شدند غازیان عظام یکی از نهادران اوزبکیه را که دستگیر شده بود آوردند از تقریر او چنین معلوم شد که در وقتیکه خبر کوچ کردن جنود
قزلباش بباقیخان رسیده متفکر شدند که آیا سبب مراجعت چه بوده باشد جمعی بجهة امتداد توقف حمل بر عسرت و تنگی آذوقه کرده گفتند
که فرصت را از دست نداده تعاقب ایشان میباید کرد و جمعی دیگر از ریش سفیدان و اتالیقان روزگار دیده کارآزموده قضیه حضرت شاه

سال شانزدهم جلوس شاه عباس اول

نموده مطیع و منقاد او گشته اند و حالا که موکب نصرت قرین همایون شاهی بدینصوب در حرکت آمده خوف و دهشت بر آنجماعت استیلا
یافته قرار داده خاطر آنست که حضرت اعلی را تسخیر ولایت ماوراءالنهر و قلع و استیصال اوزبکیه پیشنهاد همت و الا است بالضروره
بر سر باقیخان جمعیت نموده بقدر مقدور در مدافعه میکوشند و هرگاه بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی شاهی ظل الهی طمع در این ملک
ندارند و غرض از این نهضت احیای سلسله عبدالله خانست و اختیار آن ولایت در دست امرای اوزبکیه خواهد بود بتدریج اطمینان یافته
از او جدائی اختیار مینمایند و رفته رفته جمعیت لشکر روی بتفرقه و پراکندگی خواهد نهاد و هر روز که پیشتر پیش میرویم جمعی از اوزبکیه
استقبال موکب سلاطین نژادها خواهند نمود و مکنون ضمیر بیجنگ و جدال بمنصه ظهور جلوه گر خواهد شد هرچند این رای موافق صوابدید
اشرف اعلی نبود اما چون ریش سفیدان اوزبکیه در این باده غلو داشتند و بعضی از دولتخواهان قزلباش نیز موافقت این رای اختیار
مینمودند و نیز مذکور میشد که باقیخان باین قصد آمده که برادرش را از بلخ بیرون برد و عزیمت جنگ ندارد و بعد از مشاوره و مصلحت اوزبکیه
بدین کنکاش عمل نموده در طی مسافت تأنی و تاخیر نموده هر روز اندک راهی قطع میشد از اتفاقات که مؤید قول اوزبکیه گشت آن بود که بعد از
آنکه قطع مسافت بتأنی قرار یافت میرزا محمد بیک نام شخصی از اعیان اوزبکیه که از اقربای یار محمد میرزا بود با ده پانزده نفر بها در از جانب
بلخ آمده بمعسکر سلاطین نژادها ملحق شدند و در خاطرها رسوخ یافت که این رای صایب بوده و من بعد گروه گروه از آن مردم عزم آمدن
خواهند کرد و یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیرخان برلیغها باستمالت امرا و اعیان طبقات اوزبکیه فرستاده همه روزه منتظر بودند که
عنقریب صورتی روی نماید که فتح مطلوب باشد اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیامد و دو مفسده عظیم لازم آمده بر آن مترتب گشت اول آنکه از این
توقفات بی حاصل و عنان کشیدگی که مخالف رای همایون بود مخالفان چیره شده خوف و دهشتی که از لشکر قیامت اثر قزلباش بر ایشان
استیلا یافته بود زایل گشت دوم آنکه آب و هوای آن ولایت موافق مزاج اهل اردو نیامده از حرارت هوا و عفونت گرما و آبهای گل
آلود که بکار میرفت بیماری عظیم در میان لشکر حادث شده مرض اسهال شیوع یافت علی ای حال در عرض بیست روز بحوالی شهر بلخ
آمده نزول اجلال فرمودند اما بیماری لشکر حضرت اعلی را در امر محاربه متأمل و متردد ساخت و چگونه متأمل نگردند چه رای آمال اندیش همایون
همواره در امور حربیه نهایت حزم و احتیاط مرعی میدارند در مقابله و مقاتله لشکر ایران و توران که از قدیم الایام معظمترین قضایای عالم
بوده و مفاسده آن محتاج شرح و بیان نه چگونه مرعی ندارند اما احوال باقی خان آنچه معلوم همگنان گردید آن بود که چون از آب عبور نموده
بجانب بلخ در حرکت آمد مومن بی از اندخود رسیده شرح گرفتن قلعه و حقایق حالات باز نمود و باقیخان ظاهرا باد و عتاب و خطاب سیاهیانه
آغاز نهاده در خفیه که تحقیق احوال مینموده او شمه از عظمت و جلال پادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر ظفر اثر اظهار نموده خاطرنشان کرده که
جنود اوزبک را بهیچوجه قدرت مقابله و مقاتله با جنود بیشمار قزلباش نیست باقیخان در بحر تحیر افتاده نه روی بازگشتن داشت و نه رای
پیش آمدن آثار وزر بر وزر توقف و عنان کشیدگی لشکر قزلباش خوف و هراس از خاطر اوزبکیه زایل ساخته اندکی چیره شدند و عساکر اوزبکیه
از اطراف و جوانب باو ملحق شده در اردوی او نیز جمعی فراهم آمدند متعهد اجرات جنگ روبرو نمیکرد بحوالی شهر آمده در سواد شهر قرب
قلعه محل مناسب تعیین نموده نزول کرد و پشت بقلعه و دیوار بست شهر داده اقامت نمود و در پیش روی خود خندق کنده عقب خندق را بتوپ
و تفنگ استحکام داد و قرار داد که بدین نسق حراست شهر و قلعه نماید کمرتبه که قراولان طرفین تیزعنانی کرده بیکدیگر تلاقی گشتند بموازی
بیست و چهار نفر از بهادران نامی بدست مبارزان جنود قبال مقتول و گرفتار شدند و از دستبرد سپاه ظفرپناه قدم باز پس کشیده در سواد
شهر خزیدند و تا قرب یکماه لشکرهای ایران و توران در مقابل یکدیگر نشسته بودند و صلا محاربه میانه ایشان بوقوع نمی پیوست زیرا که از
طرف اوزبکیه احدی بعزم رزم قدم از دیوار بست شهر قلعه پیش نمینهاد و بوضوح پیوست که باقیخان جنگ صحرا نمیکند و از این طرف نیز

خان در دودمان شما داره باز ماندگان سلسلهٔ او را از ملک موروث آواره ساخته خود بتغلب بر تمامی ملکت موروثی ایشان رقم اختصاص
کشی در سوابق ازمنه همیشه میانه سلسلهٔ ما و ایشان نیران قتال و جدال اشتعال داشته درینوقت مجرد توسل و التجا که بما آورده اند انغماض
عین از خصومت و دشمنی صد ساله کرده در مقام امداد ایشان شده ایم که آثار نیکنامی در صفحهٔ روزگار یادگار بماند و اولی این است که او قطع
طمع از مملکت بلخ و توابع نموده بدیشان گذارد و بممالک ما وراء النهر و ترکستان که بدست او درآمده قانع بوده شکر باریتعالی بجای آورد
و قدم از دایرهٔ انصاف بیرون ننهد چه هرگاه این دو پادشاهزاده که از آن دودمان باقی مانده اند از مملکت وسیع اجدادی خود باین
محقّر ولایت راضی شده باشند که اوقات گذار ایشان باشد او را مضایقه در آن کردن محض ناانصافی است و اگر ناانصافی کرده
خواهد که بالکلیه وارثان ملک را از حق موروثی محروم نماید پسندیدهٔ خدا و خلق نخواهد بود و عاقبت نتیجهٔ این ناانصافی که فی التحقیق کفران
نعمت آن سلسله است از عالم غیب بروزگار او عاید میگردد و اگر باین صلاح اندیشی راضی بوده با سلاطین زادهای مذکور در مقام عطوفت
و پدر فرزندی باشد ما را نیز بمنزلهٔ برادر گرامی است و در لوازم برادری تقصیر نمیشود   من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم   تو خواه
از سخنم پند گیر و خواه ملال   بعد از ادای این سخنان حقایق بنیان مومن بی را مشمول نوازش و احسان رخصت داده اند و او سرمست
بادهٔ التفات شاهی از مجلس بهشت آیین بیرون آمده روانه شد و حضرت اعلی جام امانی و آمال مومن بی را از بادهٔ عواطف خسروانه
لبریز گردانیده یکعدد صراحی نقره مملو از راح ریحانی که در خمخانهٔ خرد و آگاه دلی پرورش یافته خمارشکن سرمستان بادهٔ غفلت و آگاه
دلان را مزید آگاهی تواند بود با پیالهٔ طلا و پیش انداز زربفت از پی او فرستادند که در راه دفع خمار نماید مردم ولایت اندخود جماعت
اوزبکیه که در آن ولایت بودند مبلغی خطیر بعلت مال امانی متقبل شدند که بدیوان اعلی واصل سازند همت بلند خسروانه رقم بخشش و احسان
بر آن کشیدند و این معنی موجب ازدیاد دعاگوئی دولت روزافزون شد

ذکر قضایائی که بعد از تسخیر قلعهٔ اندخود در سفر خیر اثر بلخ ظهور یافت

چون مومن بی از خدمت اشرف جدا شده روانه گردید روز دیگر اردوی گردون شکوه از پای قلعه کوچ کرده در خواجه دکه که [illegible]
اندخود است نزول اجلال نموده یکروز در آن منزل بانجاح مطالب و حصول مدعیات صواحب و اعیان اندخود پرداخته روز دیگر کوچ
کرده در دو فرسخی خواجه دکه نزول فرمودند در اینمنزل بتحقیق انجامید که باقی خان با بیست هزار کس از جیحون عبور نموده بطرف بلخ آمد
حضرت اعلی بتصور آنکه باقیخان پای جلادت پیش نهاده اراده مقابله با موکب همایون شاهی دارد با کمال امیدواری بظفر و نصرت
حضرت باری عزّ اسمه امر فرمودند که در اردوی معلی نقارهای پادشاهی بنوازش درآورند و بترتیب مقدمات جنگ پرداخته
قراول و چرخچی و قول و ساق و سول و بوکرچی و لشکر طرح و تیپ عرابه و تفنگچی و سایر اسباب محاربه انتظام دادند و رای جهان آرا
بدین قرار یافت که بلاتأخیر منزل بمنزل بترتیب و آیین پیش رفته در هر جا با جنود مخالف تلاقی روی دهد صف قتال آراسته آنچه مقدر
الهی باشد از مکمن غیب بحیز ظهور آید و مذکور میشد که در بعضی از منازل آب کم یابست و عساکر منصوره از غایت کثرت و ازدحام خیول از
بی آبی عسرت و تنگی خواهند کشید حضرت اعلی از یار محمد میرزا و رفقاکه صاحب وقوف شوارع آن ولایت بودند تحقیق راهها میفرمودند
که از هر راه مناسب تر و آب بیشتر باشد روانه شوند که عساکر اقبال از قلت آب در عذاب نباشند رای یار محمد میرزا و دیگر ریش
سفیدان اوزبکیه بدین قرار یافته بود که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت نیست بلکه صلاح در این است که اردوی کیهان پوی بجهت
کثرت لشکر و انبوهی خلایق و حرارت هوا و اشتداد گرما بآهستگی کوچ نموده جنگ را در حیز تاخیر و تراخی اندازند و قرارداد خاطر
ایشان آن بود که طوایف اوزبکیه که سالها نمک پرورد سلسلهٔ عبدالله خانند بمصلحت وقت و حفظ حال خود مرافقت باقیخان اختیار

نموده

سال شانزدهم جلوس شاه عباس اول

ایشان شده باشد که از تاریخی که بحیطهٔ تصرف و تسخیر اولیای دولت قاهره درآمده در مساجد و معابد اهل سنت و جماعت و طایفهٔ شیعه هر یک
بشیوه و شعار خود سلوک مینمایند و هیچ آفریده تکلیفی که مکروه خاطر ایشان شده باشد نشده و نمیشود مومن بی و جماعت اوزبکیه هر کس
برضای خود ارادهٔ ملازمت سلاطین زادها داشته باشد توقف نمایند و هر کس میرود مختار است و رعایا و عجزه آسوده حال بزراعت خود
مشغول باشند که از عساکر منصوره آسیبی بایشان نمیرسد و فرستادگان تسلی یافته در کمال فرح و انبساط عود نمودند از ورود این منشور
عاطفت خاطر خلایق اطمینان یافته همان لحظه عزیزان با سی چهل نفر اشراف و اعیان و مریدان بیرون آمده بسعادت ملازمت
مشرف شدند و حضرت اعلی بشیوه و شعار سلاطین اوزبکیه که با مرشد قوم پیر مریدانه سلوک مینمایند با عزیزان سلوک فرمودند
و ایشان التماس کردند که عساکر منصوره امشب از امور قلعه گیری دست باز دارند که فردا مومن بی و ارباب و اهالی محقر پیشکشی
سامان نموده بیرون میآیند و حضرت اعلی چون غدغن فرموده بودند که امشب نقبچیان آهنین چنگ از چند محل رخنه در حصار انداخته
سوراخ کنند و اول صبح کرنای کشیده بقلعه یورش نمایند و فرمانبران باهتمام تمام در کار بودند و باعتماد مکر و حیل که لازمهٔ قلعه
داریست اعتماد بسخن ایشان نکرده امر فرمودند که اگر در این قول صادقند همین لحظه بیرون آیند که ما را به پیشکش ایشان احتیاجی نیست
و الا صبح آماده مصادمه و محاربه باشند ایشان در کمال اضطرار رخصت یافته بقلعه رفتند و همان ساعت مومن بی با طبقهٔ اوزبکیه و عزیزان
و اشراف قوم بیرون آمده بسعادت کورنش سرافراز شدند و حضرت اعلی بنظر اعزاز و احترام در آن طبقه توجه فرموده خاطر
ایشان را بتفقدات پادشاهانه و سخنان مرحمت آمیز اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت فرمودند و مومن بی رخصت معاودت قلعه ارزانی
داشتند که امشب بمسکن خود مراجعت نموده فردا بملازمت آید و آنجماعت در کمال فرح و انبساط خاطر از نهب و غارت و یغما و
دمار و هتک عرض و ناموس جمع نموده بقلعه عود نمودند و علی الصباح درب قلعه را مانند ظفر و اقبال بر روی اولیای دولت بیزوال گشودند
مومن بی با تمامی سادات و قضاة و علماء و اشراف و اعیان بدرگاه فلک مناص آمده جبههٔ اخلاص بر زمین نیاز سوده و ببارگاه معلی که بکمال
شکوه و هیبت و غایت جلال و سطوت آلهی آراستگی داشت باریافته همگی بسعادت بساط بوسی فایز گشته بخلاع فاخره سرافراز گشتند
و چون الکای اندخود بنتیجة السلاطین محمد سلیم سلطان اختصاص یافته بود عرب بهادر اتالیق او را مقرر داشتند که بنیابت مشار الیه بحکومت
آنجا قیام نماید و ارباب و رعایا بزراعت مشغول شدند و از ملازمان رکاب اقدس محمد قلی بیک ایشیک آقاسی عمر بکرلو را با یکصد و
پنجاه نفر سواره و تفنگچی جهت حراست و کوتوالی قلعه مرافقت عرب بهادر تعیین فرمودند و مومن بی رخصت رفتن بخدمت باقی
خان طلب نمود نواب کامیاب در عالم حقیقت و پاس نمکخوردگی او را استحسان فرموده بخلعت خاص و جیقه و کمر مرصع امتیاز و اختصاص
داده رخصت رفتن دادند و سایر اوزبکیه را در رفتن و در ملازمت محمد سلیم سلطان ماندن مختار گردانیدند و در همان روز ملازمان و مردم
مومن بی احمال و اثقال او را بار کرده از راه کرکی روانه کنار آب شدند و خود تا نیمروز در مجلس بهشت آیین بود بعد از تفرق عوام الناس
مجلس خاص انعقاد یافته جرعهای دوستکانی بگردش درآمده حریفان سرگرم بادهٔ نشاط گشته هر گونه حکایات بمیان درآوردند
و حضرت اعلی سخنان حقیقت بیان که بر حسب کلام الملوک ملوک الکلام آویزه گوش خردمندان روزگار تواند بود بر زبان الهام بیان
آورده بمومن بی خطاب فرمودند که دعای ما بباقی خان برسان و بگو که قبل از این مصحوب جانمحمد دیوان بیگی بعضی سخنان دوستانه باو
پیغام کرده بودیم او از جهل و غرور نصایح مشفقانهٔ ما را بسمع رضا اصغا نکرد تا نهضت همایون باینطرف لازم شد اکنون سخن همانست
که گفته ایم و بجهت رفع حجت تکرار این مقدمات مینمائیم بر همگنان معلوم است که امروز وراثت تخت سلطنت و پادشاهی ممالک عبدالله
خانی باین دو طفل که از آن دودمان باقی مانده اند منحصر گشته مقتضی مروت و فتوت نیست که تو با چندین حقوق که پادشاه مرحوم عبدالله

محصور قزلباش که بیش از حد و قیاس‌اند بافوق قدرت ماست و مصلحت نیست بعد از معاودت سپاه قزلباش بدانچه صلاح وقت باشد
عمل نموده و ولیخان کس نزد برادر فرستاده که هنوز آمدن ایشان بدینطرف منتهی نیست و کیفیت و کمیت لشکر چنانچه مذکور السنه و افواه است
معلوم نه چرا بمجرد آوازه توهم نموده مملکتی چنین از دست گذاریم باقیخان قراجه قبغاز را باندخود نزد مومن بی حاکم آنجا فرستاده که
چند نفر از بهادران کارآزموده رفیق او نماید که بجانب چیچکتو رفته از امدن قزلباش و آمدن و نیامدن و کیفیت و کمیت لشکر خبر بتحقیق
آورده ایشان از اندخود بدین مهم آمده بودند بتقدیر الهی در قلش گرفتار شدند

ذکر فتح و تسخیر قلعهٔ اندخود و شرح آیات فیروزی آیات بجانب بلخ بعون الله

چون رایات نصرت آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال از قلش کوچ کرده حوالی اندخود مضرب خیام ظفر فرجام گشت بوضوح
پیوست که مومن بی حاکم اندخود که از ملازمان معتمد باقیخان است خاطر بر تحصن و قلعه داری قرار داده باستحکام برج و باره مشغول است
بعضی از ارباب رای و تدبیر را صلاح در آن بود که ملتفت قلعهٔ اندخود و قلعهای سر راه نشده بر سبیل استعجال بر سر بلخ روند که هرگاه قلعهٔ
بلخ بدست درآید سایر قلاع تابع قلعهٔ بلخ است اما رای عالم آرای اشرف اقتضای آن کرد که اول قلعهٔ اندخود را بدست آورند چه هرگاه
قلعهٔ اندخود در میان باشد آمد و شد از خراسان بار دوی معلی دشوار خواهد بود اولی اینست که اول این قلعه بدست درآید که راه تردد
بر لشکریان گشاده باشد آنحضرت عقلارای رزین را اصابت شمرده عنان عزیمت بدانصوب در حرکت آمد و بفیروزی و اقبال در پای قلعه
نزول نمودند در همان روز اطراف و جوانب قلعه بامرای نامدار و عساکر ظفر شعار و طوایف لشکر نصرت اثر قسمت شده مورچلها قرار
یافت و عساکر نصرت شعار قلعه را در گرداگرد در میان گرفته شروع در حفر نقب و جر و خالی کردن آب خندق نمودند و شب سورن کشیده
سیصد عدد توپ و ضربزن که همراه بود با ده هزار تفنگ بیکدفعه سر دادند آواز رعدآسای توپ و تفنگ و سورن غازیان
غلغله و ولوله در زمین و زمان انداخته گوش فلک را کر ساخت و از دیگر دلیران قلعه‌گشا از اطراف و جوانب هجوم نموده
بخندق داخل شدند و از خندق خود را بپای حصار رسانیدند ساکنان قلعهٔ اندخود از همه طرف بلا را گرد خود محیط یافته از هجوم شجعان
لشکر قزلباش خوف و هراس بیقیاس بر ایشان استیلا یافت و در کمال سراسیمگی و اضطرار نزد مومن بی جمع شده عجز و بیچارگی خود و استیلای
لشکر قزلباش اظهار نمودند چون حال بر اینمنوال مشاهده نمود جز طلب امان چاره نیافت دست در دامن استیمان زدند و از شیخ و
مقتدای خود که بعضی از ان مشهور بود التماس نمودند که قدم رنجه فرموده بیرون رود و خط امانی جهة محصوران حاصل نماید و چنین مذکور
شد که مقتدای مذکور نیز که خود را در زمرهٔ اهل الله معدود و میدانست در عالم کشف و مجاهده دریافته بوده که استیلای لشکر قزلباش بدین
قلعه در لوح تقدیر نگارش یافته و ستیزه با خصم قوی دست برخلاف فرمان ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة دست بخون خود
یازیدن و پای از دایرهٔ سلامت بیرون نهادنست نخست دو سه کس از مریدان معتمد خود را بپایهٔ سریر اعلی بیرون فرستاده عجز و افتقار
و مسکنت ساکنان حصار را معروض داشت که اگر مرحمت شاهی شامل حال این گروه گردد قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی اولیای
دولت بیزوال میگشایند و التماس عفو تقصیر و بی ادبی مومن بی که قلعه بر روی ملازمان موکب همایون بسته و بمجادله پیش آمده بودند
حضرت اعلی شاهی ظل الهی بزبان الهام بیان رفق و ملایمت با ایشان در تکلم آمده نوید عاطفت و جانبخشی بمومن بی و عامهٔ خلق آنجا
دادند حکم استمالت باسم مومن بی و ساکنان قلعه صدار یافت خلاصهٔ مضمون آنکه نهضت همایون ما بدینطرف بجهة معاونت و امداد سلاطین
زادهای جانی بیکی اتفاق افتاده ما را طمعی در اینولایت نیست و هرگز در خاطر حق گزین جز رفاه حال و آسودگی کافهٔ خلایق و عباد الله
نبوده با طوایف انام صلح کل داریم و ما را با مذهب و ملت کسی کاری نیست شاهد صدق اینمعنی از مردم مرو و نسا و ابیورد خاطرنشان

سال شانزدهم جلوس شاه عباس اوّل

فرح افزای آنجا بسیر و صحبت مشغولی فرموده از آنجا بییلاقات بادغیس تشریف بردند و قریب دو ماه جهت جمعیت لشکر و سرانجام یراق
توپخانه در ییلاقات بسر برده روز بروز عساکر منصوره و امرای عظام از اطراف و جوانب با قشونهای آراسته باردوی گردون شکوه
ملحق میشدند و یار محمد میرزا و شاه خواجه و رفقا نیز باتفاق سلاطین زادها بموکب همایون پیوسته یراق و اسباب ضروری بایشان
شفقت شد و جهانگیر سلطان بلقب ارجمند خانی اختصاص یافته یار محمد میرزا باتالیقی او معین گشت و احکام مطاعه در باب سلطنت و
خانی جهانگیر خان و تفویض ولایت بلخ و آنحدود باسم او عزّ اصدار یافته حکم شد که یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان یرلیغها
بسرداران قبایل فرستاده ایشانرا بعنایات خسروانه امیدوار گردانند بالجمله چون در بادغیس جمعیت لشکر و ازدحام خیول دست
بهم داده سیصد عرّابه با توپ و زنجیر و یراق سرانجام یافت لشکر ظفر قرین آماده کوچ شده طبل رحیل کوفته از بادغیس بجانب بارو چاق کوچ
و چند روز کنار آب مرغاب معسکر ظفر قرین بود و از آنجا بجانب چیچکتو در حرکت آمده امارت توپخانه و سرداری جمیع توپچیان و تفنگچیان
بقرچقای بیک تفویض یافته مقرر شد که فوجی از غلامان خاصّه شریفه همراه او بوده در نزول و ارتحال بخدمات توپخانه قیام نمایند
و چرخچی گری این سپاه رزمخواه با یالت پناه حسینخان شاملو حاکم هرات و سایر امرای خراسان مثل بکتاش خان حاکم مرو و محراب خان
حاکم خواف و باخرز و اسمعیل خان آیلو حاکم فراه و نجف قلی خان شاملو حاکم قاین و غیر ذلک تفویض یافته مقرر شد که امرای
چرخچی که از سوار و پیاده و تفنگچی دوازده هزار بودند نیم فرسخ پیشتر از اردوی معلّی نزول و ارتحال مینموده باشند و هر روز یکی از امرای
چرخچی بنوبه و کشیک قراولی نمایند و بعد از سپاه چرخچی توپچیان و عرّابه‌چیان عرّابه را پیش انداخته مابین هر دو عرّابه ده نفر
تفنگچی که مجموع سه هزار تفنگچی بوده باشند در عقب زنجیر عرّابه پیاده همرفته باشند قرچقای بیک میر توپخانه با غلامان تابین خود و سایر تفنگچیان
که مجموع ده هزار نفر بودند از عقب عرّابه تیپ بسته بآئین شایسته طی مسافت نمایند و بعضی از امرای قزلباش نیز مثل مهدیقلی خان
ایشک آقاسی باشی شاملو و غیر ذلک بکومک تفنگچی و خدمت توپخانه معین شدند و بعد از توپخانه و تیپ تفنگچی موکب همایون پادشاهی
اعلام ظفر و فیروزی افراخته در حرکت میآمدند و امرای عالیشان مثل الله ویردیخان و قورچی باشی و علیقلی خان شاملو و ندر خان
مهردار و گنجعلی خان حاکم کرمان و امثال ذلک با قورچیان عظام و غلامان خاصّه و ملازمان درگاه سپهر احتشام بآئین مقرر در دست راست
و دست چپ سیل بسته در ظلّ اعلام ظفر فرجام نزول و ارتحال مینمودند و عدد لشکریان در این سفر خیر اثر چهل هزار مرد جیده سپاهی جرّار
مکمّل و مسلّح و ده هزار تفنگچی قدر انداز که مجموع پنجاه هزار کس باشند اسم باسم بشماره در آمدند نوکر و قلیچی و خدمتکار و ساربان و مردم
اردو بازار و سایر مردم هرزه کار که از هر الکا و ولایت در اردو فراهم آمده بودند بیرون از حیز شمار بودند در وقت سواری از
کثرت لشکر و بسیاری خیول و ستوران بمرتبه گرد و غبار ارتفاع مییافت که فضای صحرا و هوا از گرد و غبار تیره و تار شده دو کس که باهم
میرفتند یکدیگر را نمیدیدند و دوازده عدد کرنای همیشه از عقب تیپ همایون بنوازش در میآوردند که قورچیان و غلامان و ملازمان رکاب
اقدس بآواز کرنا مقام خود را شناخته از قول همایون دور نشوند و بعضی از امرا نیز بنوبه و کشیک بخدمت چنداولی قیام نموده از عقب
لشکر خبردار بودند و چون در مملکت یاغی شب کوچ کردن از طریق حزم و احتیاط دور بود در روز کوچ میکردند و بجهت اشتداد حرارت آفتاب
و گرمی هوا شتران زیاده از دو سه فرسخ نمیتوانستند رفت و اردوی عظیم همراه بود باهستگی طی مسافت میشد در یورت قلتش حوالی
اندخود قراجه قیغان که از بهادران نامی اوزبکیّه است با چند نفر دیگر بدست ملازمان محراب خان که قراول بوده اند گرفتار شدند و از
تقریر ایشان بوضوح پیوست که باقیخان با بیست هزار کس از جنود اوزبکیّه در قرشی است و توجه رایات منصوره را با جنود بیشمار بجانب بلخ
شنیده و چون قوّت مقابله و مقاتله با جیوش دریا خروش قزلباش ندارد کس نزد برادرش ولی محمد خان که در بلخ است فرستاده که خود را

محصور

بود مقید بصدق و کذب آن نشده در صحیفه درج نمود بالجمله ابراهیم خان در ییلاق بادغیس بشرف آستان بوسی مشرف شد مقرر گشت که در آن
سفر بدستور در منزل الله ویردیخان باشد و خان بابا او بتوقیر و احترام سلوک نمود و چون در آن سفر بیماری در اردوی اعظم
شیوع یافت مشار الیه نیز مریض گشته معالجات اطبا مفید نیفتاد تا آنکه نسخهٔ طبیعت دست از مجارست ملک بدنش کوتاه کرده از شکنجه
هستی خلاصی یافت مشار الیه جوان قابل مستعد درویش نهاد عاشق پیشه شاعر طبیعت بود اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده در علم
موسیقی داد وار مهارتی داشت اما بسیار تنک عقل و ساده لوح بود حسرد بازی که در امور حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار
در کار است کمتر داشت و در آغاز جوانی بنشاء افیون راغب گشته بافراط خوردن آن معتاد شده بود القصه در سی و پنج
سالگی بعالم بقا پیوسته دولت از آن دودمان منقرض گشت و از آن طبقه جز نامی در عالم نماند

آغاز سال همایون فال پارس ئیل مطابق سنه احدی عشر و الف که شانزدهم جلوس سعادت پیوند میمنت

نوروز عالم افروز این سال همایون فال در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج افسردهٔ روزگار که از علل و امراض
بارد شتا از اعتدال افتاده بصحت و استقامت گرائید بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلگشائی جلوه ظهور نمود عالم پیر طراوت
جوانی از سر گرفت بساط خوشدلی و نشاط در نزهت آباد جهان گسترده گشت یعنی خسرو سیارگان پیرایه بخش مسند شرف و اقبال گشته
قدم بر بساط جهان آرائی نهاد و معرکه آرای عالم عنصر بآراستگی و پیراستگی سپاه ریاحین پرداخته لوای بلندنامی برافراخت
و فسحت سرای جهان را بتازگی نمونهٔ گلزار ارم ساخت (بیت) دگر ره جهان ارجمندی گرفت ز نوروز فیروزمندی
گرفت برآراست چهر از ریاحین سپاه بعزم زمین بوس درگاه شاه سپهداران معارک سخن پیرائی صفوف
معرکهٔ اخبار را بدین نمط آرایش میدهند که چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی امداد سلاطین زادهای اوزبکیه که التجا بپایهٔ اقبال آن
حضرت آورده از پیشنهاد همت والا گردانیده خاطر اشرف بدان متعلق گردید که ولایت بلخ و محال اینطرف آب که بخراسان اقربیت
و بمحمد ابراهیمخان تعلق گرفته بود بدیشان متعلق باشد و از پیغام جانمحمد دیوان بیکی چنانچه سبق ذکر یافت و تقریر واردان آنصوب چنین
معلوم شد که انجمعی بگروه خاطر با قپچاقان است و باختیار قطع تعلق از آن دیار نمینمایند لهذا در مقام ضبط سرحد چیچکتو و میمنه درآمده
جمعی کثیر از مردم اویماق و جماعت قپچاق تابع اوزبکیه را بچیچکتو فرستاده و در محافل و انجمن از بازخواست خون برادر سخنان بر
زبان آورده لافهای گزاف میزدند از این اخبار عرق حمیت خسروانه بحرکت درآمده ارادهٔ یورش بلخ که در زمان انور رسوخ یافته
بود ازدیاد پذیرفت و قورچیان قمر سیر با جبار امرا و عساکر ممالک بتعیین یافت و مقرر شد که درین یورش موازی سیصد عراده
با توپ و ضربزن و یراق و ده هزار نفر تفنگچی خراسان و عراق در موکب همایون بوده باشد از مشهد مقدس علیقلی خان
شاملو و قرچقای بیک غلام خاصهٔ شریفه را سر کرده فوجی از لشکر ظفر قرین فرموده بتاخت ولایت میمنه و چیچکتو فرستادند که آن سرحد را
که همیشه محل ییلاق الوس و اویماق اوزبکیه است از وجود دشمن پرداخته نهب و غارت نمایند و بعد از رفتن ایشان حضرت اعلی
از روح مقدس نشاط شکار جرگه از خاطر خطیر همایون سر بر زده چند روز بدان شغل فرح افزا انبساط بخش خاطر همگنان بودند و
از آنجا در کمال مسرت و شادکامی بدار السلطنهٔ هرات رسیدند آن خطهٔ ارم نمون از یمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر
بوقلمون گردید علیقلی خان و قرچقای بیک که بتاخت چیچکتو رفته بودند آن ولایت را نهب و غارت نموده هر کس از اوزبکیه و اویماق
و احشام بکار پیش آمدند مردانه ایشان طعمهٔ شمشیر غازیان ظفرشعار و نساء و صبیان بذل اسیر گرفتار آمدند و سرها و اسبها
با چندین هزار اسیر آورده در دار السلطنهٔ هرات بنظر اشرف درآوردند و حضرت اعلی چند روز در متنزهات هرات و باغات و بساتین

فرح

[illegible]

سال پانزدهم جلوس شاه عباس اول

آثار کید و غدر بظهور رسیده موجب انحراف خاطر خان گردید و بحبس و قید ایشان اشارت نمود و ابراهیمی بوجه زیادتی خوف و هراس لاریان
گردید جناب خانی ابواب داد و دهش گشاده به بذل انعام و احسان کبیر متجنده و اهل لار را از مخالفت و قلعه داری بازآورد ابراهیم
خان در جنگ و جدال آثار کره و ملال در ناصیه احوال لاریان مشاهده کرده دست از شهر و حصار باز داشته بقلعه رفیع که یکطرف
آن بکوه پیوسته رفته متحصن گردید و عساکر منصوره در کمال قدرت و اقتدار بشهر درآمده سیبها بپای قلعه رسانیدند و ابراهیمخان قوت
مصادمه و مدافعه در خود ندیده از تمرد و سرکشی نادم و پشیمان گردیده دست در دامن عجز و استیمان زده راغب آمدن شد الله
ویردیخان او را بجان امان داد و او با جمعی از معارف و اعیان لار بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت نمود و جناب خان او را اعزاز
و احترام نموده بطریق مهمان نگاه داشت که بپایه سریر اعلی آورده درباره او بدانچه رای رزین شهریاری اقتضا نماید عمل نمایند و
از متجنده و مردم لار جمعی را که محرک ماده خلاف بودند و مظنه فساد و افساد داشتند از میان برداشته سایر الناس را باستمالت و امید
وار گردانیده جمعی که در قلعه بودند بجز قلعه سپردن چاره نیافتند و الله ویردیخان بشهر و قلعه را بمعتمدان سپرده رتق و فتق
مهمات مملکت را بقاضی ابوالقاسم رجوع نمود و ابراهیمخان را با متعلقه و بقیه آن دودمان بشیراز آورده خزاین و اموال و اسباب
ایشان بحیطه ضبط درآمد و حقیقت این دو فتح مبین را که بنیروی اقبال شاهی هر دو در یکسال اتفاق افتاد بپایه سریر اعلی عرض کرده در حینی
که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس معلی نزول اجلال داشت و رای جهان آرا بیورش بلخ تصمیم یافته بتهیه اسباب آن
سفر خیر اثر مشغول بودند مژده فتوحات مذکور سرور افزای خاطر انور گردید و خان رفیع مکان از جانب همایون اعلی بجایزه و خلعتهای
نمایان سرافراز گشته و یرلیغ مطاع باحضار خان مذکور و عساکر فارس عز صدور یافت در اوایل سال آینده که رایات فیروزی آیات
جهت اجتماع عساکر ظفر قرین در تنزهات ملک هرات و چمنهای دلکشای بادغیس اقامت داشت بافسون آراسته باردوی
گردون شکوه ملحق گشته ابراهیمخان را آورده تحف و هدایایی که از خزاین سلطان لار بدست درآمده بود بنظر انور رسانید از آنجمله یکفرد
تاج مکلل مرصع بدرر و یواقیت بود مشهور بتاج کیخسروی که از آبا و اجداد ایشان مانده بود و شهر لار را اول نام دیگر داشته در افواه
و السنه مذکور است که در حینی که کیخسرو کیانی گرگین میلاد را بحکومت آنشهر فرستاد چون یک پسر او لار نام داشته و بعد از پدر
قایم مقام او گشته آنشهر باسم او موسوم شده و کیخسرو تاج مذکور را باو داده بوده و از آن تاریخ در سلسله ایشان مانده هر کدام بجای
دیگری سلطنت میکرده بپوشیدن آن تیمن و تبرک میجسته اند بین الجمهور مشهور است که گرگین میلاد چون بظاهر شهر لار رسیده جهت
دخول شهر ساعت اختیار نموده منجمان عجم و اختر شناسان لار سعد و نحس کواکب را با نظرات یومی بنظر تدقیق ملاحظه نموده تا مدت هفت سال
ساعتی که بدرجات و دقایق طالع او موافق و از نحوست نجومی و سهم الحوادث روزگار خالی باشد نیافتند بعد از انقضای هفت سال ساعتی
سعد که با زایچه طالع او موافق و دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده مبرا از عیوب نجومی بوده اختیار نمودند و گرگین هفت سال در کنار
شهر توقف نمود تا در روز معهود در آنساعت مسعود داخل شهر شد و از آن زمان که قریب چهار هزار سال است نسلاً بعد نسل اولاد او در آن
دیار حکومت نموده هیچ پادشاه ذیشوکت تسخیر آن ملک تیسیر نپذیرفته بخراجی از ولاة آنجا راضی میشده اند و همچنین بین الناس مشهور است
که حکمای عجم طلسمی در آنجا بسته بوده اند که ساحت آن ملک از عبور لشکر و سم ستور بیگانه مصون بوده باشد و از حکمت بالغه ایزدی درین زمان
فرخنده نشان آن طلسم بدست اقبال و سرپنجه اقتدار ملازمان درگاه سپهر مثال شهریار بلند قدر بهمال شکسته گشته آن ولایت بتصرف
اولیای دولت قاهره درآمده چون در کتب تواریخ ملوک عجم ازین قبیل روایات که خارج از دایره عقول و بیرون از احاطه
قبول ادراک ذوی العقول بسیار نقل نموده اند راقم حروف نیز در باب اختیار ساعت و تاج و طلسم آنچه در افواه و السنه سایر و دایر

بود مقید

(۴۴۲) در خلال این احوال و مقارن این حال ولایت لار نیز بسعی الله وردیخان بحیطهٔ ضبط و تسخیر اولیای دولت ابد بنیان در آمد در تواریخ مسطور
احوال ملوک عجم مسطور و بین الجمهور مشهور است که حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند که در عهد کیان بحکومت لار منصوب شده بوده و از آن
تاریخ اولاد او در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده در زمان ملوک طوایف بیشتر از پیشتر اقتدار یافته از حکام و ولات قرب و جوار باج
ستان بوده اند و در ازمنهٔ سابقه قبل از ظهور اسلام و بعد از آن هرگاه در ممالک ایران نافذ فرمان بوده خصوصا در زمان اکاسره
اطاعت گونه بظهور میآورده اند و در سایر ایام لوای خودسری میافراخته اند اول حاکم مسلمان از آن طبقه جلال الدین ایرج بن کیقباد است
که در عهد عمر عبد العزیز مسلمان شد از زمان ظهور دولت ابد پیوند دودمان قدسی نشان صفویه الی غایة طریق اطاعت و باج گذاری مسلوک
داشته منصب امیر دیوانی درین دولت داشتند در زمان نواب سکندرشان نور الدهر خان بن ابراهیم خان بن انوشیروان مشهور بشاه
عادل که در آغاز جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان والی آنجا بود فوت شده میرزا علاء الملک پسرش قایم مقام گردید نواب سکندر
شان او را ابراهیمخان ثانی لقب داده در وقتیکه تخت فیروزبخت سلطنت و پادشاهی بذات اقدس همایون شاهی ظل الهی آرایش یافت
و موکب همایون فال جاه و جلال بجهة دفع فتنهٔ یعقوبخان بجانب فارس توجه نموده در دار الملک شیراز اتفاق نزول افتاده بولایت لار
نزدیک شدند مناسب این بود که ابراهیمخان درچنین وقت که قرب جوار دست داده بود ادراک ملازمت عتبهٔ علیا را فوزی عظیم شمرده
بجهة ادای مراسم تهنیت جلوس همایون با قوافل اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون مناص آورده سعادت بساط بوسی دریابد مشار الیه از جهل
و نادانی و ممانعت تیره رایان لار خصوصا میر درگاه که صاحب اختیار مطلق او بود توفیق این سعادت نیافته بتغافل گذرانید از آنجهة
مزاج مبارک اشرف ازو متغیر گشته همواره مترصد آمدن او بودند و او بمواعید کاذبه اکتفا نموده بلیت و لعل میگذرانید و انحراف مزاج
اشرف متزاید و متضاعف میگشت تا آنکه بدسلوکی میر درگاه ملازمان بارگاه سدره اشتباه شاهی که باخذ باج و خراج میرفتند و زیاده
که بتجار و متردّدین اینجا یا میشود مزید علت گشته الله وردیخان حسب الفرمان قضا جریان بتادیب و تنبیه ایشان متوجه گردید چون
نزدیک بلار رسید ابراهیم خان بتمهید بساط معذرت پرداخته متعهد شد که من بعد در استرضای خاطر مبارک اشرف کوشیده
مراسم نیکو بندگی بظهور آورده الله وردیخان بنابر صلاح وقت حسب الفرمان همایون فسخ عزیمت کرده بازگشت و ابراهیمخان در امتثال
اندک مدارائی کرده دیگر باره طریق خلاف پیمودن گرفت و با تجار و متردّدین که وارد لار میشدند زیاده تیها کرده از جمعی مبلغها بعنف
و تعدی میگرفتند و تجار شکایت بسیار از وکلا و منسوبان ابراهیمخان و عدم قدرت او در منع ایشان نمودند درین مرتبه زجر و گوشمال
ایشان و استرداد مال تجار واجب و لازم گردیده الله وردیخان مرة بعد اولی عزیمت لار نمود چون بآن حوالی رسید ابراهیمخان
اموال و اسبابی که از تجار گرفته بودند باز فرستاده در دیگر امور زبان بتمهید معذرت گشاد الله وردیخان باو اعلام کرد که چون درین
حوالی اتفاق نزول افتاده اگر ابراهیمخان خود را از جملهٔ بندگان درگاه شاهی میداند و در قول خود صادق است مناسب آن است
که بیخوف و دهشت آمده بین الجانبین صورت ملاقات روی دهد که بدون این معنی مراجعت من لایق دولت پادشاهی نیست ابراهیم خان
جرات آمدن نکرده بدستور سالک طریق خلاف گشته در مقام مدافعه و قلعه داری شد و موکب عالیجاه خان بظاهر شهر رسیده نزول
نموده عساکر منصوره فارس متوجه تسخیر شهر و قلعه شده در تضییق محصوران میکوشیدند و لاریان از وصول جنود قزلباش متزلزل
گردیده واهمه بر ایشان استیلا یافت درین اثنا از اعیان لار قاضی ابو القاسم که مرد معتبر و از اشراف و اعیان لار بود طریق
اخلاص و شاهی سیونی پیموده با برادرش بخدمت خان آمد ابراهیمخان از رفتن ایشان هراسان گشته نوشاد نام سپهسالار خود را با چند
نفر بیرون فرستاد که شاید بلطایف الحیل ایشان را دفع نماید و فرستادها در حین ملاقات زره در زیر قبا پوشیده بودند و از

سال پانزدهم جلوس شاه عبّاس اوّل

داده مسکن گرفتند و بتقاریب زمان فوجی کثیر بدانجا جمع آمده رحل اقامت انداختند و رفته رفته دخل در مهام ملکی کرده اکثر منافع و
مداخل آن بلده را بمنجه اقتدار خود درآوردند و کپیتان فرنگیه که عبارت از امیر و حاکم قلعه است در شوکت و اقتدار زیاده از حاکم
هرموز گردیده بدین جهت در بحرین نیز دخل کرده بودند درین هنگام که فرخشاه والی هرموز فوت شده فیروزشاه پسرش قایم مقام گردید
رکن الدّین مسعود نام برادر رئیس شرف الدین لطف الله وزیر هرموز که صاحب اختیار مطلق بود از جانب برادر بحکومت و رتق و فتق
مهمات بحرین قیام داشت و بمعاونت برادرش که نزد هر دو حاکم معتبر بود در آن ولایت مطلق العنان شده بود در آن اوقات از
زیادتی اقتدار و اختیار از جماعت فرنگیه متوهّم شده خواست که معین و ناصری بهم رساند کس بفارس نزد خواجه معین الدین فالی که
با او قرابتی داشت فرستاده از او استمداد نمود و خواجه مذکور حقیقت حال با الله ویردیخان بیگلربیگی فارس اعلام نمود و چون آن ولایت از
توابع فارس است که آن جماعت بتغلب متصرّفند جناب خانی همت بتسخیر آن گماشته خواجهٔ مذکور را با جمعی از تفنگچیان فالی که با کمال جلادت
در طریق قدر اندازی مهارت تمام دارند ظاهراً بمدد حاکم و باطناً بتسخیر و تصرف آن ملک مأمور گردانیده بجانب بحرین فرستاد و خواجهٔ
مذکور ببحرین درآمده چند روز که در آن بلده اقامت داشت طریق تصرف و تسخیر آن ملک را بنظر احتیاط درآورده همّت بر آن گماشت
که آن بقعهٔ لطیفه را بتصرف درآورد و چنین فرصتی را از دست نداده شبی قریب بصبح او و رئیس منصور عمزاده‌اش با جمعی بدر خانهٔ رکن الدّین
مسعود آمده بیحجابانه باندرون رفته او را در منزلی که خوابگاهش بود با چند نفر از اقربا و ملازمان که حاضر شدند بقتل آوردند و مردم
او از این حال خبر یافته در مقام دفع حادثه شدند چون حاکم کشته شده بود متجندهٔ بحرین نیز زیاده جرأت و دلیری نتوانستند نمود و خواجه
معین الدّین و رفقای او بحراست و حفظ حال خود پرداخته دفع شرّ آن جماعت نمودند از اتفاقات حسنه که مستلزم اقبال مصون از اختلال
شاهی است آنکه امیر یوسف شاه برادر امیر کمال برانغار از زیارت بیت الله الحرام عود نموده بعضی اموال او را قطّاع الطریق آن حوالی برده
بودند الله ویردیخان او را مقرّر داشت که با جمعی از تفنگچیان برانغار بتفحّص اموال خود و بدست آوردن قطّاع الطریق بجانب بحرین رود
که اگر خواجه معین الدّین فرصتی یافته جهتی از پیش برد بمعاونت و حفظ حال او پردازد و امیر یوسف شاه با جماعت برانغار که بجلادت و
مردانگی از اقران ممتازند سراغ اموال خود را تقریب ساخته روانهٔ بحرین شد در وقتی بآنجا رسید که خواجه معین الدّین و عمزاده‌اش
حاکم را کشته با مردم او در مجادله و مصادمه بودند و هنوز از بیم گزند آن جماعت آرامی نیافته بودند بلطایف الحیل خود را باندرون شهر و قلعه
رسانیده باتفاق خواجه مذکور و مردم فال و امیر بدفع و رفع اهل خلاف قیام نمودند جمعی که طریق مخالفت مسلوک داشتند بجزا و سزا
رسانیده سایر النّاس که جادهٔ مطاوعت را بقدم متابعت پیمودند استمالت یافته برعیّتی مشغول شدند و ساحت آن خطهٔ دلگشا که ماصدق
مرج البحرین یلتقیان و یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان است از لآلی آبدار اقبال بیزوال شاهی که صدف پرورد
عنایت الهی است ترصیع و تزیین یافت و چون این اخبار بهرموز رسید فیروزشاه والی هرموز و کپیتان فرنگیّه هر کدام جمعی از
جنود خود را باسترداد ملک بحرین مأمور ساخته فرستادند و بین الفریقین مکرّر در خشکی و دریا محاربات بوقوع پیوسته اگرچه در آن معارک
خواجه معین الدّین و امیر یوسف شاه هر دو زخمی شده از آسیب زخم فوت شدند اما جنود فارس بنیروی اقبال همایون بر فرقهٔ ضلال
ظفر یافته جمعی کثیر غریق بحر عدم گشته بقیّة السّیف بی نیل مقصود بازگشتند حکّام مذکور هرچند دست و پا زدند کاری نتوانستند ساخت
عاقبت ترک مجادله کرده دم درکشیدند و الله ویردیخان حاکم ضابط فرستاده در استحکام قلعه سعی موفور بظهور آورد

شرح تسخیر ولایت لار که باقبال شهریار کامکار و سعی خان رفیع مقدار در همین سال وقوع یافت

می بود حالا که برحسب اراده و تقدیر ایزدی احوال آن سلسله از انتظام افتاده سلطنت و دارائی ماوراءالنهر و ترکستان که موروثی
آن دودمانست بباقی خان منتقل شد رعایت حق نمکخوارگی و سزاوار فتوت و انصاف و مردمی آنست که او نیز در ازای حقوق تربیت
چندین ساله عبدالله خان با اقربا و بازماندگان سلسله او نیکوئی کرده در ظل رأفت و اشفاق مأوی دهد و ایشانرا بمنزلهٔ فرزندان
و برادران خود دانسته ولایت بلخ و محال اینطرف آب را بدیشان گذارد و خود بمملکت ماوراءالنهر و ترکستان که حق سبحانه و تعالی
نصیب او کرده راضی و شاکر بوده عطیهٔ الهی بجای آورد و اشفاق پدرانه و برادرانه از ایشان دریغ ندارد که هرآینه ایشان نیز او را
بمنزلهٔ پدر و برادر بزرگتر دانسته کمال اطاعت و متابعت بتقدیم رسانند و هرگاه باقی خان رضای خاطر اشرف جسته بدین مهم ولایت
بایشان مضایقه نکند موجب تحصیل رضای حضرت ملک متعال و نیکنامی او خواهد بود و ما نیز او را بمنزلهٔ برادر دانسته هرگونه امداد و
همراهی در هر باب لازم باشد بظهور میآوریم و اگر سالک طریق جهل و غرور بوده نصایح مشفقانهٔ ما را بسمع رضا اصغا ننماید و با انصاف
کار نکرده تن باین صلاح اندیشی ندهد و در مخاصمت اصرار نماید چون امداد و معاونت پادشاهزادهای مذکور پیشنهاد همت والاست هرآینه آنچه
خدایتعالی خواسته باشد بخیر ظهور خواهد آمد و چون جان محمد دیوان بیگی رخصت یافته روانه بخارا گشت باقیخان از آمدن او اظهار بشاشت و
خرمی بسیار کرده او را در سلک امرای معتبر درآورد و او عریضه بخدمت اشرف نوشته بعد از اظهار لوازم شکرگذاری مراحم شاهی
از جانب باقیخان تواضعات دوستانه و نهایت اخلاص و حسن اعتقاد اظهار نموده در باب سلاطین زادها نوشته بود که یار محمد میرزا
و جمعی که ازینطرف خایف بودند ایشانرا دست آویز خود کرده باکراه بآنطرف بردند و الا در بارهٔ ایشان بجز عطوفت و اشفاق پدرانه
امری بظهور نمیآید و مع ذلک هرگاه بندگان اشرف ایشانرا روانه اینصوب نماید بنوعی که اشارهٔ عالی شده ایشانرا در جناح رأفت و
اشفاق درآورده بطریق سایر برادران و فرزندان در هر جا مناسب باشد یورت و مقام در وجه معاش تعیین خواهد شد اما در
خفیه صریحا بملازمان نکتش خان که همراه او رفته بود که باقیخان این مقدمات را محض قول انگاشته بدادن بلخ و توابع راضی نیست
و توقع آن دارد که حضرت اعلی شاهی سلاطین زادهای مذکور را بماوراءالنهر نزد او فرستند که بهر عنوان خواهد وجه معاش داده بر
وفق رضا و صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون اعتمادی بجانب باقیخان نبود فرستادن ایشانرا نزد او در میزان مروت و
قسطاس فتوت سنجیده و پسندیده ننمود حضرت اعلی مکنون خاطر خطیر همایون را بدرجهٔ ظهور آورده بتهیهٔ اسباب یورش بلخ پرداخته
احکام مطاعه بجنابان امرا و عساکر نصرت قرین شرف صدور یافت و منشور عنایت بشاه خواجه و یار محمد میرزا و رفقا که در دارالسلطنه قزوین
بودند اصدار یافت که در موکب عالی سلاطین زادها روانهٔ خراسان گردند

ذکر تسخیر ولایت بحرین که در این سال بنیروی اقبال شهریار کامران بسعی الله ویردی خان ظهور یافت

مملکت قطیف و بحرین در ازمنهٔ سابقه و قرون ماضیه در تصرف ولاة عرب بود حمدالله مستوفی مؤلف نزهة القلوب نوشته که بحرین
از جزایر فارس و محل غوص لؤلؤ و مرجان است ده فرسنگ طول و پنج فرسخ عرض دارد لؤلؤ که در بحرین غوص میشود در نظر جوهریان
دیده وران صاحب نظر زیاده از لؤلؤ دیگر تجار اعتبار دارد و آن ولایت کثیر المنفعت بمرور دهور و ایام بتصرف تورانشاه
بن سلغرشاه والی هرموز درآمده همیشه حاکمی از جانب ولاة هرموز بضبط آنجا قیام داشت و در ایام دولت سلغرشاه بن تورانشاه
شاه ثانی مطابق سنهٔ اثنی عشر و تسعمائه که سی و یکسال از ظهور خاقان سلیمان شان گذشته بود جماعت فرنگیهٔ پرتکالیه ضابط بنادر
متعلقهٔ بدیشان وکلای والی هرموز را برشوه فریفته بحیله و تزویر بجزیرهٔ هرموز راه یافته کوت که عبارت از قلعه است بر تربیت

سال پانزدهم جلوس شاه عباس اوّل

بود در آن روضهٔ مقدس بطاعت و عبادت گذرانیده و در لیالی جمعه و شبهای بعث و استفتاح و برات و لیلة القدر که افضل ایام و شهر لیالی مشهور متبرکه است در روضهٔ منوّر معطر احیا داشته از اوّل شام تا طلوع آفتاب بخدمت خادمی و بر شموع گرفتن پرداخته دقیقهٔ از دقایق خدمتکاری فروگذاشت نمیکردند

ذکر بعضی حالات که در قشلاق مشهد مقدس معلّی روی داد

چون بندگان حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی مرحوم محمد ابراهیمخان را بجانب بلخ فرستاده آن ولایت بمعاونت و امداد همایون بتصرف او قرار گرفته تابع امر و نهی همایون بود و بعد از فوت او باقی خان بملاحظه جانب اشرف لشکر بدانصوب کشیده آن ولایت را متصرف شد همیشه مخزون خاطر انور بود که فی الجمله تدارک زیاده روی و طغیان باقیخان کرده او را اندکی از خواب غفلت بیدار سازند و نوعی فرمایند که باز آن ولایت بیمن معاونت منسوبان این دولت بتصرف این دو پادشاهزاده که از آن سلسله مانده بپناه باستانهٔ عزّ و جاه آورده اند قرار گیرد در این اوقات که مشهد مقدس معلّی مرکز جاه و جلال بود عرضه داشتی از جانب یکتمش خان حاکم مرو رسید که باقیخان با او بنا بر الفت و آشنائی گشته و با حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی اظهار صداقت و دوستی نماید و مکتوبی از روی خصوصیت و آشنائی باو نوشته مخصوصانه دو راس اسب توبچاق طلب نموده حضرت اعلی بعد از اطلاع بمضمون عرضه هر چند خاطر انور اشرف از آن حرکت ناهنجار او که مرقوم گشت غبار آلود بود امّا بمقتضای مردمی و شیوهٔ ستوده دوستی عمل نموده یکتمش خان را رخصت دادند که جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته چند راس اسب خوب که طلب نموده با دیگر تحف لایقه مصحوب مرد معتمد سخندانی ارسال دارد یکتمش خان بعد از استجازه از حضرت اعلی بیرام علی بیک نامی از طایفهٔ استاجلو را که جوان عاقل و سخندان کارآگاه بود برسالت باقیخان تعیین نموده با اسبها و تحف و هدایا بآنجا فرستاده و باقی خان او را تعظیم و تکریم بسیار نموده با یکتمش خان ابواب ملایمت مفتوح داشته او را با تحف و هدایای دوستانه باز فرستاد در خلال این احوال بخاطر اشرف اعلی خطور نمود که باقیخان چون با منسوبان این سلسلهٔ علیه بنا بر الفت و آشنائی شده اظهار دوستی کرده بنصایح دوستانه که منتج انواع سعادتمندی است او را اکنون خاطر خطیر آگاه گردانند جانمحمد بیک دیوان بیکی دین محمد خان برادر او را که از ملازمان قدیمی معتمد آن سلسله بود و چند سال قبل از این در جنگ تون گرفتار عساکر نصرت شعار شده بشیوهٔ ستودهٔ همایون که همیشه گرفتاران را زیاده از مهمان مشمول عواطف میسازند در اردوی معلّی معزز و محترم میبود در این وقت طلب فرموده رخصت دادند که بوطن مألوف رود و بزبان عطوفت بیان سخنان حقیقت بنیان باو خاطر نشان گردند خلاصه حکایات آنکه بر عالمیان ظاهر است که هرگز میانهٔ او زبکیه سلسله جانی بیکی و اینه دودمان جز خصومت و نزاع نبوده چون از حوادث روزگار اختلال باحوال آن سلسله راه یافت و محمد ابراهیمخان از آن دودمان بحسب اتفاق گرفتار منسوبان اینخاندان گشت که فرصتی نموده بجهت حصول نیکنامی عداوت قدیم را بالفت و دوستی مبدل ساختیم و توجه ظاهر و باطن بامداد بازماندگان آن سلسله مصروف گردانیده محمد ابراهیمخان را بجانب بلخ فرستاده در تمشیت مهمات او نهایت اهتمام مسلوک داشتیم تا بیمن امداد و معاونت منسوبان این دولت بتصرف او قرار گرفت و تابع امر و نهی همایون ما بود بعد از وقوع واقعهٔ ناگزیر محمد ابراهیمخان مناسب نبود که باقیخان بی امر و اشارهٔ همایون شاهی مدخل در آن ولایت نماید اکنون مارا طمعی در آن ولایت نیست چون از اقربای محمد ابراهیم دو دودمان عبدالله خان دو طفل مانده پناه باینخاندان ولایت نشان آورده اند مدعای خاطر اشرف مقرون بآنست که ولایت بلخ و مضافات که بمحمد ابراهیمخان تعلق داشت بایشان متعلق باشد و چون عبدالله خان را نسبت بباقی خان حقوق ولی نعمتی است و مدتهای مدید پدر و برادران او را بجهت رعایت صلهٔ رحم در ظلّ عاطفت و اشفاق در آورده تربیت

میمنود

یکتمش با قیخان
[illegible]

جلد دویم تاریخ عالم آرای عباسی

امام الجن و الانس بوند در اینسال اراده خاطر اشرف بآن متعلق گشت که آن نذر را بوفا رسانیده بدان سعادت عظمی فایز گردند و بدین نیت درست و عزم لایق قدم در شاهراه اخلاص نهاده از دولتخانه مبارکه نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان آرزو و اعتقاد مرحله پیمائی آغاز نهاده در روز اول از شهر بمسجد طوقچی که در بیرون شهر واقع است تشریف بردند و از آنجا بموضع دولت آباد بر خوار که سه فرسخ است رفته مقرر شد که هر کس از امرا و ارکان دولت و ملازمان و مقربان میل زیارت مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشد سواره مرافقت نماید و تکلیف پیاده رفتن با جدی نفرمودند زیرا که نذر مذکور مخصوص ذات مبارک اشرف بود اما ملازمان و مقربان بساط عزت و خدمتکاران رکاب اقدس نوبه و کشیک مرافقت اختیار نموده هرگاه از پیاده رفتن خسته میآمدند سوار میشدند اما دو سه کس از ابتدا تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقا سواری نکردند از ملازمان درگاه محمد زمان سلطان پایندر ترکمان مشهور بکاولی و مهتر سلمان رکابدار باشی و از اهل صفاهان میرزا هدایت الله نواده نجم ثانی و رفقای ثلاث طنابی بدست گرفته دوازده هزار ذرع را که یکفرسخ شرعی است منظور داشته راه را میپیمودند و عمدة المنجمین مولانا جلال یزدی منجم پیر کار خاصه شریفه حساب آنرا نگاه میداشت که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی میشود و نیز معلوم گردد که از صفاهان تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعی است و اردوی معلی بقاعده مقرر کوچ کرده منزل بمنزل میرفت و حضرت اعلی برنهجی که نذر فرموده بودند قطع مسافت نموده هرجا که از پیاده رفتن ملگیر میشدند لحظه رحل اقامت انداخته استراحتی میفرمودند بعد از اندک آسودگی و غنودگی باز قدم در راه نهاده بدین وتیره مراحل و منازل طی میشد تا آنکه در عرض بیست و هشت روز آن مسافت بعیده را قطع فرموده بهمعنان مراحل توفیق داخل شهر مشهد مقدس معلی و روضه مطهر مزکی شده بادراک سعادت طواف و زیارت آن مرقد منور و مشهد معطر که

(بیت) یک طواف در شار قول رسول مدنی تا بهفتاد حج نافله یکسان آمد فایز گشته تارک مباهات برفرق فرقدان میسودند و در آن روضه جنت مثال که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست در کمال خضوع و خشوع باداء نماز و نیاز اشتغال نموده بدرگاه حضرت خالق الارض و السماء بعرض حاجات و ملتمسات و مطالب و مآرب دنیوی و اخروی زبان گشوده بعد از دریافت آنسعادت و ادراک آثار استجابت بچهارباغ مشهد مقدس که دولتخانه مبارکه است تشریف برده بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند تاریخ اینواقعه که از واردات طبع راقم حروف ثبت افتاده (تاریخ) غلام شاه مردان شاه عباس شه والا گهر خاقان امجد بطوف مرقد شاه خراسان پیاده رفت با اخلاص بیحد چو صد قش بود رهبر یافت توفیق که فایز شد بآن فرخنده مقصد چو از ملک صفاهان روبره کرد بدان مطلب رسید از بخت سرمد دبیر عقل بهر نیکنامی نوشت این نکته بر طاق زبرجد پیاده رفت و شد تاریخ رفتن زصفاهان پیاده تا بمشهد و الحق از بدایت ظهور اسلام ۱۰۰۹ تا حال هیچیک از سلاطین نامدار را توفیق این سعادت نشده و بدین طریق امری که بر همه کس شاق است تأیید نیافته در روضة الصفا مسطور است که از قیاصره روم هرقل که ملت نصاری داشت و ادراک زمان بعثت و دعوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نموده نذر کرده بود که از قسطنطنیه که دار الملک او بود برهنه پای و پیاده بطواف بیت المقدس رفته در هنگام ایفای نذر هر روز فراشان و خدمتکاران در راه فرشهای زیبای ملون گسترانیده گلها و ریاحین بر روی آن میریختند و او بطریق سیر باندماء و مصاحبان قدمی چند مینهاد تا آنکه بیست روزه راه را تا دو ماه باین طریق طی کرد و اینجا آبله پای قدم بر خاک نهاده ارتکاب بانواع مشقت و صعوبت راه نموده از منزل متعارف باز نمیماندند (مصراع) ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مجملا در آن زمستان در مشهد مقدس معلی توقف فرموده ماه رجب و شعبان و رمضان را که اشهر حرم و ایام و لیالی متبرکه

[illegible]

حرکت [?] شاه عباس از اصفهان بزیارت مشهد مقدس اول جمادی الثانیه بود که مصادف با اواخر فصل پاییز بود و سه ماه رجب و شعبان و رمضان را در آنجا گذرانید (جلال همایی)

بود در آن

سال پانزدهم جلوس شاه عباس اول

افروز شد گرمی هنگامهٔ نوروز شد فرق حمل چون زخور افسر گرفت باغ شرف خرّمی از سر گرفت داد جهان را طراوت نوی تازه شدش کوکبهٔ خسروی درین هنگام سعادت فرجام دار السلطنه صفهان بیمن مقدم شهریار گیتی ستان غیرت افزای جنان بود و همه روزه در باغات و بساتین آنخطّهٔ فردوس نشان بعیش و شادکامی گذرانیده بعون عنایات الهی اسباب فیروزی و اقبال بروجه اتم و اکمل آماده از هیچ طرفی امری که موجب اکراه خاطر اولیای دولت قاهره بوده باشد واقع نبود بعد از روزی چند از اوایل امسال اخبار بلخ چنانچه گذشت بمسامع جلال رسیده از قضیّهٔ هایلهٔ محمّد ابراهیمخان که بچشم زخم زمانه گرفتار آمده در اوان جوانی سریر دولت و کامرانی را بناکامی گذاشت بقدر غبار ملالی بر حاشیهٔ ضمیر انور نشسته تأسّف بسیار خوردند و متعاقب شاه خواجه نقیب و یار محمّد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب محمّد اتالیق و رفقا در موکب سلاطین زادها و ملازمان و خدمتگاران که کما بیش بموازی سیصد نفر بودند بدار السلطنهٔ صفهان رسیدند حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی مراسم اعزاز و احترام مسلوک داشته ابواب عاطفت و احسان بر چهرهٔ امانی و آمال ایشان گشودند و جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت بعموم خلایق از وضیع و شریف حسب الفرمان همایون باستقبال شتافته باعزاز و اکرام تمام بشهر آورده در دولتخانهٔ مبارکه نقش جهان بشرف مجالست مجلس بهشت آئین دریافتند و حضرت اعلی سلاطین زادها را در آغوش مهربانی کشیده ملتفت و دلجوئی بسیار که در بارهٔ میهمان جلیل ذات اشرفست بظهور آوردند و منازل مرغوب جهت مسکن ایشان تعیین یافت و مبلغ یکهزار تومان شاهی عراقی زر نقد جهت خرجی ایشان انعام فرموده ترل و ساوری از گوسفند و روغن و برنج و غلّه و سایر مایحتاج علی هذا القیاس روز دیگر سلاطین زادها و اعیان اوزبکیه رفیق ایشان مختصر پیشکشی که داشتند گذرانیدند از جمله پیشکش یکقطعه الماس گرانبها بود که از نذورات سرکار فیض آثار حضرت امام الجنّ و الانس در وقتیکه مشهد مقدّس معلّی بدست اوزبکیه درآمده حلی و زیور روضهٔ مقدّسه را اوزبکیه تصرّف نمودند الماس مذکور را عبد المؤمن خان ولد عبد الله خان بحیطهٔ تملّک خود در آورده در ید تصرّف داشت و بعد از کشته شدن عبد المؤمن خان یار محمّد میرزا آنرا بدست آورده بوده درین هنگام برسم تحفه بنظر اقدس رسانیدند و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بوده تصرّف در آن نفرموده بصدور و علما سپردند که بجهت سرکار فیض آثار ضبط نمایند و علما بمصلحت عدول مؤمنین تجویز فروختن کردند که بقیمت آن املاک مرغوب خریده شود که حاصل آنها در مصارف آن سرکار صرف شود بنابر آن بولایت روم فرستاده در استنبول بقیمت عادله بمقومان جوهری فروخته قیمت بسرکار فیض آثار فرستادند القصّه حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی کمال مردمی و احسان نسبت بسلاطین زادها و رفقا بجای آورده امر فرمودند که در دار السلطنه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع قزوین بدیشان شفقت شد که حاصل آن صرف مایحتاج ایشان شود و با یکبار ذکر چند گاه از محنت روزگار آسایش یابند که اگر مقدّر الهی شده باشد بیمن معاودت منسوبان این درگاه منتهی مطالب خود فایز گردند از سوانح اینسال خجسته مآل اختری تابان از سپهر سلطنت و مشرق اقبال طالع گردید اعنی حضرت واهب العطایا از عطیّه‌خانهٔ ایزدی حضرت اعلی شاهی را فرزندی ارجمند کرامت فرموده باسمعیل میرزا موسوم گشت امید که در ظلّ عاطفت شاهانه برخورداری یافته عمر گرامی در مرضیات الهی و رضاجوئی خاطر مبارک مصروف گرداند

ذکر توجّه حضرت اعلی پیاده بصوب مشهد مقدّس معلّی بقصد زیارت سلطان روضهٔ رضا علیه آلاف التحیّة و الثنا

چون حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی نذر فرموده بودند که یکمرتبه از دار السلطنه صفهان پیاده بزیارت روضهٔ مقدّسهٔ مطهّر حضرت

امام

آمدن سلاطین زادهای اوزبکیه در صفهان و پناه بشاه عباس آوردن

سرگذشت قطعهٔ الماس گرانبها از اموال آستانهٔ قدس رضوی که ازبکان در سنهٔ ۹۹۸ بغارت برده بودند

فوت محمد ابراهیمخان پادشاه بلخ

تسخیر نمودن باقیخان بلخ را بعد از فوت محمد ابراهیمخان

مهام دولت او بدست نادانان جاهل و جاهلان خودرای غافل افتاد یار محمد میرزا دیوان بیکی و راتق فاتق مهمات گشت و هریک از تیزدولتان خودستای باراده‌های مختلفه بمیثی و بمیثی ابواب حسد و ضدیت گشوده با یکدیگر بازار نفاق گرم کردند و محمد ابراهیمخان با چندی از بدمستان باده جهل بمقتضای ایام جوانی اوقات صرف عیش و کامرانی نموده بانتظام امور دولت کمتر میپرداخت چون در مشیت ایزدی بقلم تقدیر نگارش یافته بود که زمام مهام دولت طایفهٔ اوزبکیه بقبضهٔ اقتدار باقیخان درآمده تماشائیان کارخانهٔ قدرت الهی را موجب مزید بینائی و آگهی گردد محمد ابراهیمخان از افراط شرب مدام سقیم المزاج گشته تب محرق عارض او گردید و مادهٔ حصبه و آبله قوی ظاهر گشته بعد حسرت دهوان عالم عمر و جوانی را وداع نمود و باقیخان که در آن حین لشکر بطرف حصار شادمان کشیده قلعهٔ حصار را محاصره کرده بود از استماع این واقعه مسرور و شادمان گردیده فرصت غنیمت شمرده و مهم حصار را معطل گذاشته تسخیر بلخ را که عمده‌تر بود اهم و اولی دانسته بر سبیل استعجال روانه جانب بلخ شد و ولی محمد خان برادر خود را منقلای لشکر گردانیده پیشتر روانه ساخت یار محمد میرزا و عظمای اوزبکیهٔ بلخ را از وقوع این حادثهٔ عظمی دل از جای رفته چاره‌جوی شدند بعضی از خواص و معتبران که اعتمادی بجانب باقیخان نداشتند خصوصاً یار محمد میرزا و شیرافکن میرزا و شاه خواجه نقیب عبید الله سلطان نامی از اقربای سلاطین جانی بیکی را که در حصار شادمان میبود و بعد از استیلای محمد ابراهیمخان اطاعت و انقیاد او بر خود لازم دانسته ببلخ آمده بود دست آویز خود ساخته بمدافعه بیرون آمدند اما اکثر سپاهیان و معارف لشکر که از سلوک ناهموار یار محمد میرزا آزردگی داشتند مخالفت باقیخان را مناسب وقت ندانسته باطناً دلها بطاعت او بسته بودند از مرافقت ایشان باز ماندند و قلیلی که با عبید الله سلطان بیرون رفته بودند تاب صدمهٔ لشکر باقیخان نیاورده بعد از ظهور طلیعه سپاه منقلای اوزبکیه از یکدیگر پاشیده راه انهزام پیش گرفتند عبید الله سلطان در معرکه نایاب بلکه مقتول گردید یار محمد میرزا و رفقا جز توجه خراسان و التجا نمودن بسایهٔ اقبال شهریار گیتی ستان چاره نیافته در کمال اضطرار راه فرار پیمودند و از پسرهای محمد ابراهیمخان جهانگیر میرزای ولد سید محمد سلطان را که در شبرغان میبود و محمد سلطان سلیم ولد پیر محمد خان را که در اندخود میبود با عرب محمد اتالیق او مصحوب خود گردانیده روی توجه بخراسان آوردند و ولی محمد خان بظفر و نصرت اختصاص یافته مژدهٔ فتح و ظفر باستقبال برادر فرستاد و باقیخان در کمال عظمت و کامرانی ببلخ درآمده بقیهٔ لشکر را بعواطف پادشاهانه امیدوار ساخته از بأس و سخط خویش ایمن گردانید و تمامی اوزبکیهٔ آن ولایت پای در دایرهٔ اطاعت و متابعت او نهادند و مملکت بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب و چیچکتو و مضافات تا کنار آب مرغاب بحیطهٔ تصرف او درآمد و از تسخیر و فتح آن ولایات تمامت قندز و بقلان و ختلان و حصار شادمان تا حدود بدخشان ضمیمهٔ ما وراء النهر و سایر ممالک گشته پایهٔ قدر و منزلتش باوج ثریا رسید اما شاه خواجه و یار محمد میرزا و شیرافکن میرزا و عرب محمد اتالیق و رفقا در موکب سلاطین زادها بسلامت بهرات رسیده چند روز از رنج راه آسوده عزیمت درگاه جهان پناه نموده در دار السلطنهٔ اصفهان بسعادت آستان بوسی فایز گشته مورد نوازش و الطاف شاهانه گردیده چند روزی در ظلال دولت بیهمال و سایهٔ چتر همایون فال از آسیب آفتاب حوادث و محنت روزگار آسودند باقی حال ایشان در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد شد

آغاز سال میمنت مآل اودئیل بعضها مطابق سنهٔ تسع و الف و بعضها موافق سنهٔ عشر و الف که سال پانزدهم جلوس همایونست

نوروز عالم افروز امسال مبارک فال روز شنبه شانزدهم رمضان المبارک اتفاق افتاد خسرو ملک خاور که مربی عالم کون و مکانست از نهانخانهٔ حوت بیرون خرامیده با شعشعهٔ تیغ عالم افروز بر تخت فیروز بخت حمل برآمد (**بیت**) باز جهان مشعله

سال چهاردهم جلوس شاه عباس اول

وکالهٔ خلق آنجا یار بجهت مغایرت مذهب از طایفهٔ قزلباش خایف و هراسان بودند بنابر اقتضای قواعد معدلت و رعیت پروری از جانب
همایون نوید عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بجهت اختلاف مذاهب متعرض احدی نشوند و ایالت و دارائی آن ولایت بیکتاش خان استاجلو
حاکم مارو چاق تفویض یافت و ساکنان شهر و قلعه بجان و مال امان یافته مقرر شد که هرکس سپاهی و مواجب خوار بوده باشد
اسلحه و یراق را سپرده بهر جا خواهد برود و من بعد در قلعه نبوده باشد و آنچه رعیت‌اند مرفه و آسوده حال برعیتی خود مشغول گردند و متوجه
استحکام قلعه شده دور حصار را بر امرا و عساکر منصوره تقسیم نموده خندق عمیق حفر نمودند و در تعمیر برج و باره اهتمام نموده ذخیره و یراق
قلعه داری کماینبغی سرانجام یافت و نور محمد خان را با فرزندان و متعلقان کوچانیده بجانب عراق فرستادند و مقرر شد که از آنجا
بفارس رفته در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز رحل اقامت انداخته در آن بلدهٔ ارم تمثال بروزگار گذرانند و هر یوم مبلغ ده هزار دینار
عراقی که بعرف اهل عجم یکتومان تبریزیست جهت معیشت او تعیین یافت و فی الواقع در برابر اعمال ناشایست که از و بظهور آمد نهایت مروت
و الطاف درباره او مبذول افتاد و اگر دیده وران عاقبت بین بدیدهٔ انصاف در خاتمت احوال و عواقب امور نگرند نور محمد خان بیمن
عواطف و الطاف شاهانه بسلطنت صوری و معنوی فایز گردید و حسینخان زیاد اغلی قاجار حاکم استراباد که با بعضی امرا بتسخیر قلعه نسا
مامور بودند آن قلعه را بتصرف در آورده ولایت نسا و ابیورد و غباد بملکش سلطان ولد بکتش خان عنایت شد و بعد از انتظام مهمات آنجا
عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه نساکوه بمشهد مقدس معلی تشریف برده بعد از طواف آستان ملایک آشیان
حضرت امام الجن و الانس متوجه عراق شدند و بفیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده یکماه در آنجا توقف فرموده از آنجا
بدار السلطنه صفهان تشریف برده دیگر باره آن بلدهٔ جنت نشان از یمن قدوم موکب ظفرنشان طراوت و نضارت یافته زمستان را
بعشرت و شادکامی بپایان رسانیدند در خلال این احوال خبر فوت محمد ابراهیمخان و در آمدن ولایت بلخ و مضافات بتصرف باقی
خان بمسامع جلال رسید

ذکر قضایای بلخ و فوت محمد ابراهیمخان و تسلط باقیخان بدان ولایت و آمدن یار محمد میرزا و رفقا در موکب سلاطین زادهای اوزبکیه بدرگاه معلی

چون مهمات محمد ابراهیمخان بنوعی که سبق ذکر یافت در بلخ بروجه دلخواه تمشیت پذیرفت و خدای نظربی اتالیق و دیوان بیکی و صاحب اختیار
مهمات مالی و ملکی گردید عظمای اوزبکیه بلخ خصوصاً یار محمد میرزا که در تمشیت مهمات محمد ابراهیمخان سعی نموده بود تاب تسلط و اقتدار
خدای نظربی نیاورده بنیاد غمز و سعایت کرده خاطر خان را بسخنان جاهلانه از او متنفر ساختند و خاطرنشان او کردند که اگر خدای
نظربی را از میان بردارد موجب زیادتی اختیار و افزونی شوکت و اقتدار جناب خانی است و او سخنان غرض آمیز حاسدان را
در دل جای داده در اندیشهٔ دفع او شد و مکرر عرایض خفیه در این باب بپایهٔ سریر اعلی فرستاده استدعای رخصت کرد و حضرت
اعلی رضا بآن نمیدادند تا آنکه رسل و رسایل بتکرار رفته عرض نموده بود که میانهٔ او و اعیان اوزبکیه این ولایت التیام ممکن نیست و اگر
در دفع او اهمال رود محتمل است که معاملات بفساد انجامد و ضرر کلی روی دهد نواب اشرف در جواب قلمی فرمودند که غرض ما
افروختگی چراغ دولت آن فرزند سعادت پیوند است که بسعی مردم کاردان روشنی افزای انجمن کامکاری گردد و او را
مرد کار است ضروری دولت آن فرزند نمیدانستیم در این باب نیکو تامل نموده آنچه متضمن صلاح دولت خود داند مختار است محمد ابراهیم
خان بعد از ورود این منشور سعادت که در حقیقت عین ممانعت بود بدین حرکت دلیری کرده بقتل خدای نظربی اقدام نموده فی الحقیقه
تیشه بر پای دولت خود زده آنچنان مرد هوشمند صایب رای معرکه آرای که او را در روز نیک و بد در کار بود از پای در آورده نظام

تفرقه و پراکندگی در میان مردم او افتاد و قریب پنجهزار نفر از جماعت جلایر و علی ایلی و او یماقات صاین خانی که در حدود نسا و درون
و باغباد یورت و مسکن داشتند و ملازمت او اختیار نموده بودند در همانجا از و جدا شده بمساکن خود رفتند و او با دو سه هزار کس
از راه چول ایلغار نموده بمرو رفت و در راه آنجماعت نیز از او تخلف جسته در هر مرحله جمعی راه فرار می‌پیمودند تا باندک مردمی بمرو رسیده
شبا از دروازه جانب او دیگر داخل مرو شد خبر آمدن او با مراء عظام که در مرو بودند رسیده بود بکتش سلطان استاجلو و ابن حسینخان
با فوجی از غازیان او را استقبال نمودند که در راه بدست آورند در اثنای طریق مشخص شد که او از راه چول آمده گذشته است امرا
بازگشته از عقب او ایلغار کردند اما تا رسیدن امرا او خود را بقلعه انداخته بود در کارخانه و بعضی یراق و را بدست آوردند
چون حضرت اعلی محاصره قلعه ابیورد فرموده بودند ما شیر مطالعه با حضار لشکر عراق و فارس و خراسان فرستاده مقرر
داشتند که بوداقخان حاکم مشهد مقدس معلی و میرزا محمد سلطان بیابت حاکم نیشابور بکومک حسینخان بر سر مرو روند و حسینخان قاجار حاکم
استرآباد در اردو امر فرمودند که بر سر قلعه نسا روند و حاکم اسفراین و بعضی محال بکومک او متعین شدند و ملازمان رکاب اقدس
بتسخیر قلعه ابیورد مشغول گشته روز بروز عساکر اقبال بند باردوی همایون میرسیدند و سیبها پیش برده و نقبها زده جواله ترتیب داده
در انجام اسباب قلعه گیری اهتمام مینمودند تا کار بر محصوران تنگ گردید و تفرقه و پراکندگی لشکر و ویرانی احوال او را شنیده
دست در فتراک استیمان زدند و طلب عفو و امان نموده در روز بیست و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیگ
و قاسم بیگ خلعت امان پوشیده در سلک ملازمان اشرف منسلک گشتند ابراهیم بیگ برادر حافظک سلطان که بشرف ملازمت
دریافته بخدمات قیام داشت برتبه امارت سرافراز گشته الکای جهان ارغیان خراپسان باو مرحمت شد و رایات جلال بعد از
تسخیر قلعه ابیورد بفیروزی و اقبال متوجه مرو شاهیجان گشته با لشکر ظفر اثر در پای قلعه نزول اجلال فرمودند و نور محمد خان از وصول
موکب فیروزی نشان و بدست آوردن قلعه ابیورد خبر یافته در بحر تفکر فرو رفته انگشت تحیر بدندان گزید و بجز اظهار ندامت و عجز و مسکنت
چاره نیافته کسی بیرون فرستاده اعتماد الدوله حاتم بیگ و بسطام آقا ترکمان را طلب داشت و ایشان رخصت رفتن یافته در قلعه با او ملاقات
کردند و او را از افعال و اعمال ناهنجار که موجب غبار خاطر مبارک اشرف گشته بود نکوهش بسیار نمودند و از خدمت حضرت اعلی مستقبل عفو
تقصیرات او شده بدریافت ملازمت اشرف راغب ساختند مفسدان لشکر او خصوصا میر غیاث وزیر و قاضی مرکه رکن الدوله و مدبر
الملک او بودند از خوف غضب شاهانه بالطبع راضی به بیرون آمدن و قلعه سپردن نبودند اما صولت و سطوت قاهره شاهی ایشان را از خواب
غفلت بیدار ساخته طوعا او کرها رضا به بیرون آمدن او دادند و او در همان روز با کمال خجالت و شرمندگی بیرون آمده در مرافقت اعتماد
الدوله و بسطام آقا بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته سجده خجالت و انفعال بتقدیم رسانید و حضرت اعلی با وجود حرکات ناهنجار که از او
واقع شده و کتابات که بعبد الامین خان والی بلخ نوشته بود در دست داشتند بمضمون صدق مشحون را که (در عفو لذتیست که در انتقام
نیست) منظور داشته انواع تفقد و دلجوئی بظهور آورده خاطر او را از باس و سخط پادشاهانه ایمن گردانیدند و در آنشب بطریق
معهود با او در کمال شگفتگی صحبت داشته وقت خواب تکلیف بازگشتن بقلعه فرمودند چون اندکی از مستی غفلت بهوش آمده بود بتحریک و
تعلیم خیرخواهان عاقلانه پیش آمده از رفتن قلعه ابا نموده نرفت و صباح آنروز که روز جمعه بود حضرت اعلی تشریف برده در مسجد جامع مرو
خطبه ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بنام نامی همایون خوانده شد و فراز منابر آنديار که از حین ارتحال خاقان سلیمان شان
شاه اسمعیل علیه الرحمة و الغفران الی هذه الاوان که هشتاد سال بود از ذکر اسامی سامی حضرات ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا عاری
و عاطل گشته بود بعون عنایت الهی و نیروی اقبال حضرت شاهی بدین مرتبه علیه زینت یافته سر بفلک افراخت الحمد لله علی ذلک اما مردمان

تسخیر قلعه ابیورد

دکانه خلق

سال چهاردهم جلوس شاه عباس اول

و صلکی همان اظهار علاقه وارتباط مینمودند تا آنکه نورمحمد خان میرزا خواجه کلان جغتای که از جانب او حاکم ابیورد بود و همیشه
اظهار اخلاص نسبت بحضرت اعلی شاهی ظل الهی مینمود و بدین مظنه شده در مقام دفع او درآمد مشارالیه از وخایف گشته مرشد قلی سلطان
جلایر ولد خداویردی خانرا که دربار کوه مشهد مقدس میبود و با ابیورد نزدیکست طلب نمود که قلعه ابیورد را باو سپارد و خود
التجا بعتبه علیه فلک فرسای شاهی آورد مرشد قلی سلطان که توجه و التفات شاهانه را درباره نورمحمد خان بدرجه کمال میدانست
جرات رفتن بعرض اشرف نمیکرد تا مراسله میرزا خواجه کلان تکرار یافته فی الجمله حرکات ناملایم او غبار خاطر اشرف از زبان
بدرگاه جهان پناه زبانزد مردم دور و نزدیک شدا و جرات رفتن کرد و میرزا خواجه کلان قلعه را باو سپرده روانه
درگاه جهان پناه گردیده در دار السلطنه هرات بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شد و از عصیان و طغیان نورمحمد خان
خبر داده حضرت اعلی را بتوجه آن ولایت ترغیب نمود و اندکی پرده از روی کار او برخاست و چون این خبار در مرو مسموع نورمحمد خان گردید
سراسیمه شده بجانب ابیورد در حرکت آمده در پای قلعه نزول کرد و کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده اعلام نمود که چرا دخل در
ولایت من کرده اگر حکم اشرف در این باب صادر شده ظاهر سازد و الا از قلعه بیرون رود او در جواب گفته بود حکمی بمن نرسیده
بخود سر آمده ام اما حالا که واقع شده حقیقت عرض کرده ام تا جواب نرسد بیرون نمیتوانم رفت چند روز صبر نماید چند روز قبل از آمدن
میرزا خواجه کلان از شیراز بار خانه سرکار خاصه شریفه آورده بودند حضرت اعلی برسم معهود مخصوصانه یک قطار استر حصه بارخانه
مصحوب ولی بیگ قورچی ایواغلی جهت نورمحمد خان فرستاده بودند وقتی رسیده که میانه او و مرشد قلی سلطان مراسله و گفتگو بود
نورمحمد خان در اینوقت آمدن او را فوزی عظیم دانسته ولی بیگ را که مرد ترک ساده لوحی بود فریفت که بمرشد قلی سلطان اظهار عواطف و التفات
شاهانه نسبت باو نموده ازین حرکت منع نماید مرشد قلی سلطان جاهل نادان از سخنان او و بیم غضب شاهانه قلعه را سپرده متوجه پاکوه
گردید معهذا مردم نورمحمد خان بغازیان جلایر بی اندامیها کرده چند کس را بقتل آوردند و نورمحمد خان قلعه ابیورد را بمحمد صادق
بیگ حسنی جغتای و قاسم بیگ کبوترباز مشهور که از سرهنگان اعتمادی او بودند سپرده چون از حضرت اعلی شاهی ظل الهی خایف
و دغدغه ناک بود خواست که خود را از حوالی موکب همایون دور تر انداز دتا هفت هشت هزار کس که همراه داشت متوجه نسا و باغباد
شد اما حضرت اعلی بنوعی که بنورمحمد خان اعلام نموده بودند عزم ملاقات او جزم فرموده بسعادت و اقبال از دار السلطنه هرات بیرون
آمده از راه سرخس روانه شدند و چون بقصبه جهجه رسیدند در آنجا مشخص شد که نورمحمد خان طریق نامردمی سپرده پهلو از میزبانی مهمان
خالی کرده و قلعه مرو و ابیورد را بمعتمدان سپرده اسباب حصارداری مرتب داشته خود بطرف نسا و باغباد که قلاع مستحکم دارد
رفته حضرت اعلی را غرض ازین نهضت امتحان او بود که اگر بر جاده وفاداری مستقیم بوده دل اخلاص گزین غل و غش خلاف نیالوده باشد
و استقبال موکب همایون کرده سعادت ملازمت دریابد چند روز با یکدیگر در آن سرزمینها شکار کرده از راه ابیورد و مشهد مقدس
معلی رفته روانه عراق گردند و اگر آیینه خاطر را بغبار خلاف مکدر ساخته مست باده غفلت و غرور شده باشد او را از خواب غفلت بیدار
سازند چون او بقدم ممانعت و قلعه داری پیش آمده و براه رفت که شمال او بر ذمت همت شاهانه لازم شد حسینخان شاملو بیگلربیگی
خراسان را با بکتش سلطان حاکم ماروچاق و قنبر خان شاملو حاکم غوریان و ابن حسینخان حاکم سرخس و میران قبایل اتباع حاکم
هرات از جهجه بر سر مرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود با ملازمان رکاب اقدس که بعزم شکار همراه بودند و در آن هنگام
عدد ایشان چهار صد و شصت نفر بیش نبود بر سر ابیورد تشریف برده قلعه را محاصره فرمودند و چون در نسا خبر قرب وصول
رایات نصرت آیات بنورمحمد خان رسید با وجود قلت عساکر منصوره و کثرت لشکریان او از شکوه موکب همایون متحیر و سراسیمه گردید

آمدن شاه از هرات به ابیورد
[illegible] نورمحمد خان

(۴۱۵) او معتمدان فرستاده انواع تفقدات و انعامات فرمودند و آوازهٔ سلطنت و اقتدار بما وراء النهر رسیده باعث اضطراب باقی خان گردید و ولایت چیچکتو و میمنه و فاریاب و اندخود و شبرغان و بلخ و مضافات آن تا حدود بدخشان بمحمد ابراهیم خان صافی گشت و تا رایات جلال در خراسان بود همیشه قاصدان بپایهٔ سریر اعلی فرستاده وقایع یومی عرض می نمود خدای نظر بیگی دیوان بیگی و راتق فاتق مهمات بود

ذکر نهضت رایات ظفر آیات بجانب ابیورد و مرو شاهیجان و تسخیر آن ولایت و بدست آوردن نور محمد خان اوزبک

قبل ازین سمت تحریر یافت که نور محمد خان در آمدن بدرگاه فلک بنیان عذرهای بیهوده دور از کار گفته خاطر انور را ازو غبار آلود گردید اما بهمان دستور اظهار عطوفت و اشفاق فرموده خسرو بیک بیاول مجلس بهشت آیین مشهور بچاریار را که از زمرهٔ مقربان بساط عزت بود نزد نور محمد خان فرستاده فرمان عطوفت مشتمل بر توجهات شاهانه شرف صدور یافته ظاهراً عذری که در بیا آمدن بپایهٔ سریر اعلی القا نموده بود پذیرفته او را از آمدن معاف داشتند اما در خفیه پیغام دادند که توجه موکب همایون در این مرتبه بخراسان بمحض معاونت آن برادر بود و معاشرت و مصاحبت شبا روزی چندین ساله که فیما بین مسلوک بود مقتضای آن میکرد که بی آنکه از جانب همایون ما اظهار اشتیاق و خواهش ملاقات شود آن برادر بی تابانه موکب همایون را در دامغان و بسطام استقبال نماید اگر بجهت طغیان باقیخان تا غایت ملاحظه داشت درینوقت که ما بدولت و اقبال در خراسانیم و محمد ابراهیم خان در بلخ تمکن یافت احتمال ضرری ازو متصور نیست اگر فیما بین صورت ملاقات روی نماید در نظر عالمیان مشتبه بعدم ارتباط گشته مظنه خلاف میبرند و جمعی که در لباس دولتخواهی او را از ادراک ملازمت اشرف مانعند در حقیقت دولتخواه او نیستند بلکه اسباب بیدولتی سرانجام میدهند اولی و انسب بحال او آنست که درینباب سخن هیچکس را نشنوده یارانه و مخلصانه عزیمت ملازمت نموده چند روزی در خدمت اشرف عهد ملاقات تازه نموده قرین اعزاز و احترام باز گردد الحاصل ازینطرف بهیچوجه رضا بعدم ملاقات نمیدهیم و اگر او نمیاید مهمان پذیر باشد که ما بتقریب شکار بمرو آمده او را ملاقات مینمائیم ازین دو شق بهر کدام رضا داشته باشد عمل میکنیم خسرو بیک چاریار حسب الامر شهریار گردون اقتدار نزد نور محمد خان رفته ادای پیغام سعادت فرجام همایون نمود و هر چند او را بآمدن ترغیب میکرد و او مکرر قبول آمدن مینمود باز بصلاح و صوابدید قاضی بدر که مشیر و مؤتمن او بود و میر غیاث وزیرش از آن پشیمان گشته عذرهای بیحاصل میگفت تا آنکه خسرو بیک را بی نیل مقصود باز گردانید خوش آمد گویان بر انداز خاطرنشان او کرده بودند که حضرت اعلی شاهی ظل الهی طمع در اینولایت کرده در اینمرتبه که تو بدست در آمدی همراه بعراق برده اینولایت را بامرای قزلباش میدهد حافظک سلطان خوشانی که حق خدمت قدیم در آن سلسله داشت و همراه نور محمد خان بعراق آمده بود او را از ارتکاب اموری که خلاف رضای خاطر باشد منع نموده میگفت که اگر نواب کامیاب همایون درین مرو ولایت طمع میداشت در سال اول که فتح خراسان شد بامرای قزلباش سپرده بتو نمیداد این اندیشهٔ غلط بخاطر خود راه مده و طریق صواب گم کرده بحرف دولتخواهانه گوش نمیکرد تا آنکه حافظک سلطان را بقتل آورد مجملاً آثار طغیان و کفران نعمت ازو بظهور رسید و در این اثنا محمد ابراهیم خان بلخ کتابت او را که بعبد الامین خان نوشته بوده بدست آورده بخدمت اشرف فرستاد که با او عهد و میثاق بمیان آورده بود و اعوا نموده که بآمدن محمد ابراهیم خان راضی نشود و قزلباش را دخل ندهد که مقصد شاه از فرستادن او آنست که بتقریب او بلخ را بتصرف در آورد و سخنانی که مشعر بر خلاف و عدم ایتلاف بود در آن مکاتیب مرقوم شده بود این اعمال ناهنجار موجب ازدیاد نقار خاطر اشرف گردید اما از فراخ

سال چهاردهم جلوس شاه عباس اول

نشستند اگر عهد و میثاقی بمیان آورند که با وعدی غدری نیندیشند و پیمان را با یمان مؤکد سازند که خاطر اشرف از غدر و نفاق ایشان
اطمینان یابد بعد از اخذ عهد و میثاق بوداقخان و ابن حسینخان بازگشته او را با جنود اوزبک بسلامت روانه بلخ گردانند و پاکیزه
امام قلی دیگر باره بجهت این مهم ببلخ رفت و مردم آنجا ظاهراً بر وفق رضای عبدالامین خان این سخن گفتند اما باطناً اکثر عظمای اوزبکیه
با او عهد و میثاق بستند که هرگاه محمد ابراهیم خان تشریف آورد ما جانب پادشاهزاده صحیح النسب خود را فرو گذاشته مجهول النسبی که
بضرورت اختیار نموده ایم بر و نخواهیم گزید و در خفیه عهدنامها درست کرده بپاکیزه امام قلی سپردند و او خاطر از موافقت و متابعت
آنجماعت جمع کرده بازگشته محمد ابراهیمخان را با خدای نظر بی خوف و دهشت و ملاحظهای سپاهیانه بجانب بلخ برده قزلباشیه از
همانجا مراجعت نمودند و محمد ابراهیمخان چون بحوالی بلخ رسید و عبدالامین خان از آمدن او اطلاع یافت جمعی را باستقبال
نامزد کرد و آنجماعت بسعادت ملازمت و کورنش او فایز گشته آثار نجابت و پادشاهی از ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر
بملازمت او قرار دادند و روز دیگر که بشهر بیاید امرا و اعیان که در شهر مانده بودند عبدالامین خان را باستقبال او ترغیب نمودند
و او بجهة حفظ رتبه سلطنت و بزرگی از آن ابا مینمود تا آنکه مخدره عظمی عرض کردند که اگر نواب خانی باستقبال محمد ابراهیمخان تشریف
نبرند و اظهار عطوفت و اشفاق برادرانه نفرمایند عموم اوزبکیه شما را نسبت ببرادرزاده بعدم اشفاق و مهربانی متهم سازند مجملاً بانوی
عظمی رضا باستقبال داده عبدالامین خان با امرا و اعیان طوعاً او کرهاً باستقبال سوار شد و چون از شهر بیرون آمده موکب
عالی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم که اشتیاق دیدن او داشتند پیشتر آمده کورنش کردند رفته رفته کسی چندان نماند و چون مهم
بملاقی انجامید اعیان اوزبکیه بعبدالامین خان قرار دادند که چون محمد ابراهیم سلطان در حین ملاقات پیاده شود جناب خان نیز پیاده
شده او را در آغوش مهربانی کشیده برادرانه معانقه نماید و تواضعات مشفقانه بجای آورد و او قبول این معنی کرده چون بیکدیگر رسیدند
اول آن بیچاره ساده لوح نادان از مرکب فرود آمد و محمد ابراهیمخان چون ملاحظه نمود که او فرود آمد خود سواره ایستاده هواخواهان
خود را اشعار کرد که او را پیش آورده کورنش فرمایند فرمانبران امتثال امر نموده چون وقت نازک بود و خلایق بالطبع خواهان
طرح تازه بودند احدی از نیکخواهان او را مجال دم زدن نشد و عبدالامین خان مضطرب و حیران کورنش گونه بجای آورد و محمد ابراهیم
خان بملازمان اشاره نمود که اسب سواری و کوتلهای او را صاحبی کنند آن بیچاره بعد از کورنش هر چند جلو مطلبید که سوار
شود یافت نمیشد در زیر دست و پای مراکب لشکریان حیران مانده بود عاقبت محمد ابراهیمخان او را بیکی از اهل اعتماد سپرد
که مضبوط نگاه داشته بشهر آورد و خود بدولت و اقبال و عظمت و اجلال داخل قبة الاسلام بلخ گشته در سرای سلطنت نزول نمود
عمه محترمه ملاقات برادرزاده نموده چون کار از دست رفته بود اظهار علاقه و مهربانی کرد و استدعا نمود که نسبت بعبدالامین خان مروت
و احسان بجای آورده در حق او بدی نیندیشد اما در همان شب یار محمد میرزا اظهار دولتخواهی کرده او را از میان برداشته و محمد ابراهیم
خان بفراغ بال بر مسند سلطنت تکیه زده طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و حکام حصار شادمان نیز اظهار انقیاد
نموده لوای دولتش ارتفاع یافت بعد از استیلای او و کشته شدن عبدالامین خان چنین استماع رفت که عمه اش پرده از روی کار
برداشته گفت که چون مردم بلخ بسلطنت جانی بیگ سلطان پدر باقیخان اتفاق نموده بودند و خانواده جانی بیگی بالکلیه مستاصل میشد من
این تدبیر اندیشیده مملکت را بجهة تو حفظ نمودم اما محمد ابراهیمخان نسبت بعمه بجهت بعضی مظنه و گفتگوها که صدق و کذب آنرا خدای داند
زیاده التفاتی ننمود و یراق سفر حج او مرتب داشته رخصت حج داد و مشار الیها در راه بعالم آخرت پیوست محمد ابراهیمخان عریضه
اخلاص آئین مشتمل بر حقایق حالات بپایه سریر اعلی فرستاده حضرت اعلی از ورود این خبر مسرور و شادمان گشته بتهنیت و مبارکباد

نموده بدانچه صلاح دولت باشد عمل رود حاجی محمد خان امتثال فرمان نموده از خوارزم بیرون آمده روانه بود که در راه بیماری عارض گشته
چند مرحله در محفه آمد و آخر الامر ضعف قوت گرفته نتوانست آمد و بتمهید معذرت بی اختیار قیام نموده بندگان حضرت اعلی عذر پذیر گشتند
اما نور محمد خان بعذر موهبه تمسک جسته از آمدن تقاعد نمود و از سوانح دار السلطنه هرات آنکه روح الله بیک که به بلخ فرستاده شده
بود از بلخ بازگشته عرض کرد که بعضی از مردم بلخ خواهان محمد ابراهیم خانند و بعضی دیگر بملاحظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل حاکم علی
الاطلاق ایشانست راضی بفرستادن او نمیگردیدند که مبادا از آمدن او نقصی بدولت عبد الامین خان رسد بعد از آنکه مکرراً مجالس کنکاش
انعقاد یافت از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اندیشه نموده بالکراه راضی شدند مشروط بر آنکه عبد الامین خان را برادر بزرگتر دانسته
پیش او کورنش نماید و منقاد امر و نهی او باشد و در ممالکی که در تصرف است آنچه عبد الامین برو مسلم دارد بحکم یرلیغ متصرف بوده تا فتح
ماوراء النهر بهمان قناعت نماید که بعد از آنکه بتوفیق الله ماوراء النهر بتصرف درآید یک کدام در بخارا و یک کدام در بلخ متمکن گردند و از جانب
او بمحمد ابراهیم خان نشان استمالت نوشته برادر اعز خطاب کرده بودند هرچند این معنی مرضی خاطر اشرف نبود اما بمصلحت وقت مضایقه
نفرموده گفتند که (بیت) دولت همه ز اتفاق خیزد — بیدولتی از نفاق خیزد چون اعتماد تمام برای صایب و حسن
تدبیر خدای نظر بی بود گوش هوش محمد ابراهیم خان را بدرر نصایح گرانبار گردانیده سفارشات بلیغ نمودند که از رضا و صلاح
خدای نظر بی در نگذرد و بمصلحت وقت با عبد الامین خان ملایمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید و اسباب و یراق پادشاهانه
مرحمت فرموده بود الفخان حاکم مشهد مقدس معلی و ابن حسینخان فیروز جنگ را همراه کرده روانه نمودند و امام قلی بیک پاکیزه که از تراکمه
بلخ نزد عبد الامین خان و عظمای اوزبکیه فرستاده منشور عطوفت ارسال داشته سخنان حقیقت بنیان در باب وفاق و
اتفاق قلمی فرمودند که در تسخیر ملک موروث ساعی گشته اگر بکومک قزلباش احتیاج داشته باشند اعلام نمایند که فرستاده شود و
محمد ابراهیم خان در ساعت سعد از خدمت اشرف جدا شده با جوق قزلباش و خدای نظر بی روانه شده پاکیزه امام قلی را پیشتر
بشهر فرستادند که مژده آمدن او بسمع ایشان رسانیده مردم را باستقبال او ترغیب نماید و شمار الیه به بلخ رفته ادای رسالت نمود اما عظمای
بلخ بملاحظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل بر مسند سلطنت تکیه دارد اظهار خواهش نمیتوانستند نمود و بی رخصت او جرأت استقبال
نمیکردند بالاخره بصلاح و صوابدید ستر عظمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش رخصت یافته باستقبال او رفتند و در حدود میمنه فیمابین
ملاقات روی نمود و در هر باب گفت و شنید بسیار واقع شده آنجماعت از اطوار محمد ابراهیم خان دانستند که او سر بسر مجهول ایشان
فرود نخواهد آورد و بعضی که از عبد الامین خان تربیت یافته هوای دولتخواهی او در سر داشتند اظهار خلاف نموده از آنجا بازگشته بشهر
رفتند و بعضی دیگر گفتند که آمدن لشکر قزلباش احتیاج نیست پادشاهزاده ما را بما گذارند که اوزبکیه بهرچه مصلحت دولت دانند
عمل نمایند بود الفخان و خدای نظر بی بخود سر باین معنی راضی نشده قرار دادند که از جانبین حقیقت بخدمت اشرف عرض نمایند
که بدانچه از جانب اشرف اشاره شود عمل رود و محمد ابراهیم خان و رفقا چون اعتمادی بر آنجماعت نداشتند حزم و احتیاط مرعی داشته
کوچ کرده یکدو منزل پس نشستند که بکومک قزلباش نزدیکتر باشند و کس بملازمت اشرف فرستاده حقیقت عرضه داشت نمودند و ریش
سفیدان مذکور به بلخ مراجعت نموده چون از بندگان حضرت اعلی واهمه عظیم داشتند ایشان نیز کس بپایه سریر اعلی فرستاده عرض مدعای
خود نمودند و فرستادگان در دار السلطنه هرات بدرگاه فلک اشتباه آمدند حضرت اعلی فرمودند که همت ما مصروف بر آنست
که محمد ابراهیم خان لشکر بر سر بخارا کشیده مملکت ماوراء النهر را از ید متغلبه انتزاع نماید و او و عبد الامین خان و امرای اوزبکیه بلخ
توقع مرافقت و همراهی دارد و اصلا توقعی در مملکت بلخ و محالی که در تصرف عبد الامین خان است ندارد و چون بآمدن لشکر قزلباش راضی

سال سیزدهم جلوس شاه عباس اول

ما نیز بجهت حصول نیکنامی زنگ کلفت و معادات سابقه را از آئینهٔ خاطر زدوده همت باحیای خانوادهٔ ایشان مصروف داشتیم و
در امداد و همراهی حسب المقدور توجه مبذول داشته خود در معاف نمیداریم و مطلب دیگر سوای حصول نیکنامی نیست عزت و مردمی
مقتضی آنست که برادرانه با یکدیگر اتفاق نموده همت بتصرف ملک موروث مصروف دارند و دست تغلب بیگانگان را که بمملکت مستولی
شده اند از یورت و مسکن آبا و اجداد کوتاه سازند و احکام و مناشیر مطاعه نیز بامرا و معتبران اوزبکیهٔ بلخ صادر شد که نمک خوردهٔ
چندین سالهٔ آن سلسله را منظور داشته در راه ولینعمت زادها جانسپاری نمایند و بیگانه را بر ایشان اختیار نکنند که در میانه
عالمیان ببیوفائی و کفران نعمت منسوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف نشان همایون در باب تفویض سلطنت کل ماوراء
النهر و ترکستان باسم خود التماس نمود ملتمس او مبذول افتاده راقم حروف حسب الامر الاعلی نشان همایون بدیباچهٔ مناسب در قلم
آورده مهر مهر آثار مزین ساخته تسلیم او نمودند و در اسفراین رخصت یافته بوداق خان حاکم مشهد مقدس با قشون و لشکر خود همراه رفاقت
او مامور گشت لیکن بعد از رفتن ایشان بالهام آسمانی بخاطر اشرف خطور نمود که اگر از مردم بلخ استمزاج نموده عقیدهٔ آن مردم در بارهٔ
او فی الجمله سمت ظهور یابد و آمد و شد مکرر یافته بر کماهی احوال اطلاع تام حاصل شود خاطر از کید و غدر اوزبکیه جمع گشته در هنگامی
که رایات جلال در دار السلطنه هرات که ببلخ اقرب است نزول اجلال داشته باشد او را باستعداد تمام روانه نمائیم همانا بصواب
اقرب خواهد بود چون حزم و احتیاط مقتضی آن بود باین رای صایب عمل نموده او را در مشهد مقدس توقیف فرمودند و روح الله بیگ
بیات صحبت ذو القدر را با مکاتیب و احکام مطاعه همراه ایلچیان بلخ بدان صوب فرستادند و از اسفراین متوجه مشهد مقدس گشته
بشرف طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس مشرف شدند و زمستان را در آن بقعهٔ شریف بپایان رسانیده در لیالی و ایام
متبرکه بلوازم دعا و زیارت پرداخته همواره بخدمات خادم باشیگری که در آن روضهٔ مقدسه بذات اقدس همایون اختصاص دارد مشغولی
میفرمودند که نسیم عنبر شمیم بهار در وزیدن آمده دماغ روزگار را معطر ساخت

آغاز سال خجسته مآل سیچقان ئیل مطابق سنه تسع و الف که سال چهاردهم جلوس سعادت مانوس همایون شاهی است

نوروز عالم آرای امسال میمنت مآل در روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیانست
با شکوه اقبال بر سریر شرف برآمده لوای بلندنامی برافراخت و نسیم اردی بهشتی از شمیم گلهای بهار عطرسائی آغاز نهاده دماغ
روزگار را معطر ساخت شاهدان بهار دلگشا با هزاران زیب و بها از حجلهٔ شتا چهره نما گشته سرور افزای خاطر عالمیان گردیدند
شوخ چشمان ریاحین که از دستبرد لشکر غارتگر دی در نهانخانهٔ خاک سر بجیب اختفا برده پای در دامن خمول پیچیده بودند سر بجلوه گری
برآورده شوخی آغاز نهادند (بیت)

باز نوروز گشت مهرآئین — گرد صحن چمن چو خلد برین
شد نسیم بهار عنبر بیز — در و بام جهان نشاط انگیز
در نسیم بهار و فیض صبوح — هر دمی جان دمد بقالب روح
بمشام جهان ز لطف بهار — میرسد بوی ذوق و نکهت یار

حضرت اعلی در مشهد مقدس معلی کامیاب دولت بوده لوای شادمانی برافراخته و در ساحت میدان
آن بلدهٔ ارم نشان بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزای خاطر انور بودند بعد از سرور و نشاط ایام نوروز عنان عزیمت بصوب
دار السلطنه هرات معطوف داشتند و بفیروزی و اقبال بدان خطهٔ جنت مثال رسیده در باغ شهر نزول فرمودند حسینخان شاملو
حاکم آنجا با اهالی و اعیان رسم استقبال بجای آورده بخدمات لایقه قیام نمودند و مثال عالی بطلب حاجی محمد خان والی خوارزم و نور
محمد خان والی مرو شاهیجان شرف اصدار یافته مصحوب ملازمان رکاب اشرف فرستادند که در باب مهمات ما [illegible]

سرائی است برساحت ضمیر مطالعه کنندگان کلام آینده خواهد یافت

ذکر توجه موکب همایون بصوب مشهد مقدس معلی و آنچه در آن اوان دست داد

مرقوم کلک سعادت سلک شده بود که در حین سفر خراسان در خطه سمنان اخبار ماوراءالنهر و احوال باقیخان چنانچه نگاشته کلک
بیان گردید رسید و فرستادن محمد ابراهیم سلطان بدینجهت بتعویق افتاد و از آنجا کوچ واقع شده از راه کالپوش روانه مشهد مقدس
گردیدند و چون در موضع خباس از توابع کالپوش مخیم سرادقات جلال گشت مزاج وهاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته تب محرق
عارض ذات همایون گشت و بیماری امتداد یافته قریب بیکماه صاحب فراش بودند و اطبای مسیحا دم بمعالجه پرداخته در مداوا و مساعی
جمیله بظهور آوردند و اهل اردو از وضیع و شریف نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و هرکس بچیزی که بیشتر تعلق داشت آن را تصدق فرق
همایون میکرد تا آنکه لطف الهی شامل حال عالمیان گشته از شفاخانه وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ
شفای عاجل کرامت گشته ذات اشرف روی بصحت نهاد و زمانه لوای شادمانی افراخته ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق
گشود ایام نقاهت را نیز در آن منزل گذرانیده بعد از صحت تام کوچ فرموده از راه شقان و جربد باسفراین تشریف برده
بیست روز در آنجا توقف فرموده حسب الصلاح اطبا تنقیه فرمودند از سوانح ایام بیماری آمدن خدای نظر بی است که از مرو در
موضع خباس باردوی معلی رسیده چند روز بجهة عارضه ذات مقدس بشرف سجده مشرف نشد بعد از صحت مزاج مبارک بسعادت
بساط بوسی مشرف گشته حقایق حالات ماوراءالنهر چنانچه مرقوم خامه بلاغت نشان گشت عرض نمود حضرت اعلی تحقیق حالات بلخ از او
فرمودند از تقریر او و دیگران چنین معلوم شد که عبدالامین خان که به پسری عباد الله سلطان موسوم گشته بسعی زوجه عباد الله سلطان
بسلطنت بلخ رسیده مجهولی است که آن مخدره عظمی دستاویز خود ساخته و در آن ملک لوای اقتدار افراخته و این گفتگو در میان
اوزبکیه هست غایتش بضرورت تصدیق آن حکایت کرده اند برای عالم آرای همایون که مرآت حقایق اشیا و آئینه گیتی نمای است
پرتو انداخت که چون اوزبکیه بلخ در صحت نسب عبدالامین خان شبهه دارند و فی الحقیقه ملکه آن ملک امروز زوجه عباد الله سلطان است
و محمد ابراهیم سلطان برادرزاده اوست اگر او را بجانب بلخ فرستیم محتمل که همگی بجانب او میل نمایند و هم او در بلخ تمشیت پذیرفته از آنجا
باستعداد تمام کمر همت بتسخیر ماوراءالنهر بندد و مطلب بحصول پیوندد و اگر احیانا مخدره مذکوره جانب برادرزاده فرو گذارد و نخواهد
که خلل در بنیان قصر دولت عبدالامین خان شود ممکن است که با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بماوراءالنهر کشند و مملکت موروث را از تسلط
بیگانگان خالی نمایند خدای نظر بی این رای صایب را مستحسن شمرد از اتفاقات حسنه در خلال این حال از جانب بلخ نیز ایلچیان بپایه سریر
خلافت آشیان رسیده از جانب بانوی عظمی و امرا و ریش سفیدان بلخ عرایض آوردند و چنین ظاهر گشت که در اینوقت که باقی خان
بر ماوراءالنهر استیلا یافته ایشان نیز خایف گشته اند و بدرگاه جهان پناه شاهی توسل جسته استدعای اطلاق محمد ابراهیم سلطان نیز
نموده بودند از وصول این اخبار آن داعیه در ضمیر انور رسوخ یافته او را بسمت فرزندی موسوم و بلقب ارجمند خانی معزز و گرامی گردانیده
بخدای نظر بی سپردند و او را اتالیق و دیوان بیگی کردند و قرار فرستادن او ببلخ دادند و بعبدالامین خان مکتوب عطوفت آمیز قلمی
فرموده مصلحت وقت رعایت جانب ظاهر کرده با و نیز فرزند خطاب کردند خلاصه مضمون عنایت نامه نامی آنکه مملکت ماوراءالنهر که
قدیم مسکن موروثی اولاد پادشاه مرحوم جانی بیک خان است و حالا از اولاد نامدار او آن والانژاد و محمد ابراهیم مانده هر دو ما را
بمنزله فرزند ارجمندند و چون خاندان قدسی نشان ما از دودمان ولایت و کرامت است و محمد ابراهیم خان بحسب تقدیر ایزدی در این
دودمان واقع شده و آن والانژاد نیز بنواب کامیاب همایون ما طریقه اخلاص و آشنائی مرعی داشته باین دودمان متوسل است

نقاهت
اصطلاحی است از
برای شخص که از مرض و بیماری
[illegible] شود و هنوز [illegible]
[illegible] ۱۲

سال سیزدهم جلوس شاه عباس اوّل

حصار داری و استحکام برج و باره پرداخته عساکر بلخ و بخارا بظاهر سمرقند رسیده در اطراف و جوانب حصار فرود آمده مستعدّ کار (۵
و پیکار گشتند مردم بلخ اگرچه بمعاونت پیر محمد خان آمده بودند امّا امرای ایشان از مردم بخارا فی الجمله اندیشمند بوده با لشکر بلخ نمی آمیختند
و بهیئت اجتماعی در طرفی علیحده فرود آمدند و مردم سمرقند از دروازه بیرون آمده پشت بقلعه داده دست بآلت قتال
بردند و آخر روز بین الجانبین محاربات عظیم واقع شد روز دیگر باقیخان فوجی کثیر از لشکریان خود را از دروازه مشهور بدرب بخارا
بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلخ صف قتال آراستند و حمله‌های مردانه کردند پیر محمد خان نیز صف سپاه آراسته اکثر لشکریان
او بمدافعه سمرقندیان بطرف دروازه بخارا رفتند درین روز دوستم ارغون که از کبار امرای عبدالله خانی بود حرام نمکی کرده
از پیر محمد خان روگردان شده بباقی خان پیوست و موجب قوّت و قدرت باقی خان گشته مردم او در محاربه پای ثبات و قرار
استوار داشته آثار غلبه ظاهر ساختند و داد جلادت و مردانگی دادند لشکر بخارا و عموم لشکر بلخ بمعاونت یکدیگر کمر بسته بمحاربه
مشغول گشتند و رفته رفته اکثر لشکر بعزم استیصال معاندان از قول پیر محمد خان بیرون رفته بمحاربه شتافتند و از طریق حزم و احتیاط
غافل افتادند درین اثنا باقی خان با خلاصه لشکریان که با خود داشت رحمن قلی سلطان عمّ خود را چرخچی کرده خود با بعضی از فدویان
دلیر جانسپار که بقولی هزار کس و بقولی پانصد کس بیش نبودند از دروازه شمال بیرون آمده مانند برق لامع متوجّه قول پیر محمد خان
شده چون از فرار نمودن دوستم ارغون وهمی عظیم بلشکر پیر محمد خان راه یافته بود در حملهٔ اوّل که رحمن قلی سلطان آورد لشکر قول
بهم برآمده فرصت مدافعه نیافتند شکست بر ایشان افتاده پراگنده شدند مجهولی از جا در پیر محمد خان رسیده ناشناخته او را زخمی
قوی زد و بعد از آن شناخته گرفته نزد باقی خان برد و همان لحظه بقتلش پرداختند و خبر کشته شدن پیر محمد خان و فرار لشکریان قول
بمعرکه رزم رسیده عموم لشکر شکسته و پریشان حال دست از اموال و اسباب ظاهری باز داشته راه انهزام پیمودند مردم بلخ از لشکر
بخارا جدا شده زیاده فتوری بحال ایشان راه نیافت و بهیئت اجتماعی از معرکه بر کنار رفته بقرشی آمدند و محمد تسلیم سلطان ولد
پیر محمد خان را که کودک خورد سال بود و در قرشی بسر میبرد برداشته روی توجه ببلخ آوردند و باقی خان مظفر و منصور با لشکر موفور بی
بث و درنگ روی بصوب بخارا نهاده بعضی از امرای بخارا که جان از معرکه بسلامت بیرون برده بودند خصوصاً خدای نظر بی که از
معتبران آن طایفه بود به بخارا رسید چون پادشاهی نداشتند و سرانجام قلعه داری در خود ندیدند در همان شب بی سر و سامان از شهر
بیرون آمدند خدای نظر بی از معبر چهارجو گذشته بهر دو نزد نور محمد خان آمد و باقی خان روز دیگر بدار السلطنه بخارا رسیده اشراف
و اعیان مراسم استقبال استعجال نموده آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و خدمتش بعظمت و کامرانی قدم در بلده بخارا نهاده
در تختگاه عبدالله خان بر سریر جهانبانی جلوس کرد و طوایف اوزبکیه پای در دایرهٔ متابعتش نهادند و از مردم پیر محمد خان هر کس
بدست افتاد جمعی را که مظنه خلاف داشت بتخصیص کوکلتاش و برادرش و دوست چهره آقاسی و غیر ذلک را بقتل آورد امّا با سایر
مردم برفق و مدارا سلوک کرده از پاس و سخط خود ایمن ساخت و در اوس منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب او زینت یافت سلاطین
اطراف از تاشکند و ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان ایلچیان فرستاده او را تهنیت و مبارکباد گفتند و آوازه
اقتدار و جهانبانی او باطراف و اکناف رسید الحق باقی خان جوان دلیر مردانه بود و در امور سلطنت و پادشاهی عزمی جست
و رائی درست داشت که بیاوری بخت و حسن تدبیر و مردانگی از درجه نوکری و یکه سواری بمرتبه بلند سلطنت و فرمانروائی عروج نمود
و بالآخره بر ولایت بلخ و بدخشان و حصار نیز استیلا یافته اعلام دولتش سر بقبهٔ جوزا افراخت و ماهچه توق پر فروغش در لمعان آمده
ساحت ممالک را روشن ساخت چنانچه پرتوی از آن بدستیاری خامهٔ بدایع نشان روشن زبان که شمع آسا فروغ بخش انجمن سخن

سرائی است

اندیشان زمام ولایت سمرقند را در قبضهٔ اقتدار او نهاده روانهٔ آنصوب گردانیده خود بخارا بازگشت باقی سلطان کامیاب و کامران
بسمرقند رسیده سمرقندیان که از تسلط لشکر بیگانه تنگ تنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت شمرده جهت حفظ حال و صیانت مال قدم
شوق در استقبال او استعجال نمودند و دست در فتراک دولت او آویختند و باستصواب مشایخ نقشبندیه میانهٔ او و والی طایفهٔ قزاق
که در تاشکند بودند صلح گونهٔ واقع شد مشروط بر آنکه لشکر سمرقند متعرض تاشکند نگردد القصه باقی سلطان در کمال اقتدار بر مسند
حکومت ولایت سمرقند تکیه زده خطبه و سکه بنام پیر محمد خان آرایش یافت و حواشی مملکت را بحیطهٔ ضبط درآورد و در آن سال آثار اطاعت
و انقیاد از و بظهور آمد رفته رفته از بادهٔ نخوت و غرور سرمست گشته بدمستی آغاز نهاد و چون خود را در امر سلطنت و فرمانروائی از پیر محمد
خان شایسته تر میدید و بی مانع و منازعی مثل سمرقند مملکتی وسیع در تحت تصرفش قرار گرفته عرصهٔ ولایت را از صاحب وجودی خالی
میدید هوای سلطنت و پادشاهی در سر او افتاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و دست بذل و عطا گشوده حاصل ولایت را
بانعام متجنده و لشکریان میداد تا گروه انبوه از طوایف اوزبکیه بر سر او مجتمع شده جمعیتی عظیم دست داد و رحمن قلی سلطان و عباس سلطان
اعمام باقی سلطان و ترسون محمد سلطان برادرش و سایر اقربا و اعیان بسمرقند آمده پای در دایرهٔ اطاعتش نهادند و روز بروز لوای دولتش
ارتفاع مییافت و بلقب خانی ملقب گشته از مردم او دست درازیها بحواشی مملکت واقع میشد امرا و ارکان دولت پیر محمد خان بعد از آنکه
دو سه مرتبه او را از بادهٔ روی و حرکات ناملایم منع کردند ممنوع نشد در مقام تادیب و گوشمال او درآمده لشکر عظیم جمع کرده قصد سمرقند نمودند
باقی سلطان که بعد از این از و باقی خان تعبیر خواهد یافت از این معنی خبر یافته صلاح در ملایمت و فروتنی دیده و کیپان چرب زبان فرستاده
بتمهید بساط معذرت پرداخت و چون تا حال تغییر سکه نکرده بود آنرا دلیل اطاعت و انقیاد ساخته قرار داد که من بعد پای از دامن
ادب نپیچیده بولایت سمرقند که باو تفویض یافته قناعت نماید امرای بخارا نیز تن بمصالحه داده بین الجانبین گرگ آشتی واقع شده روزی
چند شعلهٔ نزاع فرو نشست اما از اطوار باقی خان آثار خلاف ظاهر و باهر بود و احکام و نماشیر که در خفیه باعیان اوزبکیه فرستاده
بمتابعت خود دلالت نموده بود ظاهر گشته بر عقلای دولت پیر محمد خان ظاهر شد که باقی خان بهیچوجه سر بچنبر اطاعت در نمیآورد و چون خیال
سلطنت و پادشاهی در دماغ او جای گرفته بود و حاصل سمرقند وفا بعلوفه و مرسومات آن جمع کثیر نمیکرد درین مرتبه پرده از روی کار برداشته
عزم مخالفت جزم کرد و باراده تسخیر ولایت میانکال با لشکر موفور از سمرقند بیرون آمده نخست قلعهٔ دبوس میانکال را محاصره نمود شاه
کوچک دورمن حاکم میانکال از قلعه کهنه بیرون آمده نزد باقیخان رفته اطاعت او کرد و بدینجهت بقلعهٔ دبوس دست یافته بتصرف درآورد و محمد
شریف سلطان قوم پیر محمد خان را که در آنقلعه بود بقتل آورده علم تسلط و اقتدار برافراخته از حواشی مملکت آنچه توانست بحیطهٔ ضبط درآورد
پیر محمد خانیان در بخارا از این اخبار موحش بی آرام گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده کمر همت بدفع و استیصال او بستند و کس ببلخ
نزد عبدالامین خان و امرای آنجا فرستاده ایشان را از طغیان باقی خان خبر داده استمداد نمودند تا لقمان و ریش سفیدان بلخ
چون تسلط و اقتدار باقیخان را موجب انکسار دولت خود میدانستند و سلطنت او را کاره بودند بعد از مشاوره و کنگاش خاطر
بمعاونت قرار داده قریب ده هزار سوار و پیاده بسرکردگی شاه خواجه نقیب که از سادات عالیدرجات آن ولایت است و دیگر
سرداران معتمد آماده ساخته روانه نمودند و پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر که قریب چهل هزار کس بلکه زیاده بودند باستظهار تمام
بر سر سمرقند لشکر کشیده چون قریب بآن بلده رسید باقیخان بدستور در مقام اعتذار و فروتنی درآمده هر چند خواست بلطایف الحیل و
چاپلوسی آن حادثه را دفع نماید مفید نیفتاد پیر محمد خان و ارکان دولت او باقیخان را در قول خود کاذب یافته اعتماد بعهد و شرط او
ننموده در تنبیه و تادیب او راسخ بودند باقیخان از مصالحه مایوس گشته چون قوت و قدرت جنگ صحرا در خود ندید ناچار ترتیب اسباب

سال سیزدهم جلوس شاه عباس اول

تا میان کال بتصرف درآورده اشیم سلطان برادر خود را با جمعیت بیست هزار کس در سمرقند گذاشته خود با هفتاد هشتاد هزار کس روی بتسخیر
بخارا آورد و چون در آنوقت زیاده از ده پانزده هزار کس در بخارا نبود پیر محمد خان و امرای بخارا اصلاح در بیرون آمدن و جنگ
صف ندیده برج و باره شهر را استحکام داده همت بدفع آن سپاه گران مقصور گردانیدند و توکل خان آن شهر عظیم را محاصره نمود و چون
لشکرش پراگنده شده بر دور شهر محیط گشتند مبارزان بخارا هر روز از یک دروازه بیرون تاخته آتش محاربه میافروختند و خرمن
عمر جمعی را بشعله تیغ آبدار سوختند یازده روز بین الفریقین نیران محاربه و مقاتله اشتعال داشت روز دوازدهم عموم لشکر
بخارا و ارباب جلادت و بهادران بهیئت اجتماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب میانه هر دو گروه محاربه عظیم وقوع یافت و درین
روز بخارائیان آثار غلبه بظهور آورده شکست بر لشکر قزاق افتاد و توکل خان از مقام خود حرکت کرده منهزم باردوی خود آمد و اکثر
لشکریانش متفرق و پراگنده شده روی بصوب فرار آوردند و چون شب بمیان درآمد مردم بخارا مظفر و منصور بازگشته بشهر آمدند و نقارهای
شادمانی بنوازش درآوردند و توکل خان خایف و هراسان گشته مجال توقف نیافت و آتش بسیار در اردوی خود افروخته در ظلمت
لیل بصوب سمرقند مراجعت آورد و گریختگان لشکر بسمرقند رسیده اشیم سلطان را از حقیقت حال و بازگشتن خان آگاه گردانیدند اشیم سلطان
ازین معنی تافته خاطر گشته کس بخدمت برادر فرستاد که عار عظیمی باشد که لشکری افزون از چند و چون که در رکاب عالی بودند از فوج
قلیل بخارا شکست یافته بصوب هزیمت شتابند و اگر خان منهزم بسمرقند آید ممکن که سمرقندیان ابواب خلاف گشوده در موافقت بر روی
ما بندند صلاح دولت آنست که خان بازگردد و من نیز با این لشکر برکاب عالی ملحق گردم توکل خان بصوابدید برادر عمل نموده عطف عنان
نمود و اشیم سلطان با و پیوسته دیگر باره آماده جنگ و پیکار گشتند پیر محمد خان و اتباع او بعد از فرار توکل خان بعزم تعاقب
او و استرداد محالی که بضبط مشارالیه درآمده بود از بخارا بیرون آمدند و از اطراف و جوانب ماوراءالنهر خلقی کثیر بایشان پیوسته
همت بدفع لشکر بیگانه مقصور گردانیدند و در ازون سقل سیانکال بمخالفان رسیده بین الفریقین آتش محاربه اشتعال یافت در اثنای
این حال باقی سلطان برادر دین محمد خان که در معرکه پل سالار از صدمات لشکر نصرت شعار قزلباش فرار نموده بود بخدمت پیر محمد خان
رسید شرح آمدن او آنست که چون دین محمد خان برادرش با معدودی از جنگ گاه بیرون رفته بآندخود رسید و از معبر کرکی گذشته
بخارا آمد و چون پیر محمد خان از بخارا بتعاقب توکل خان متوجه گشته بود اهل بخارا بی رخصت او باقی سلطان را بشهر راه ندادند و او لاعلاج
از مزار خواجه بهاءالدین گذشته متوجه اردوی پیر محمد خان شده در ازون سقل بموکب او پیوسته بوسیله امرا شرف ملاقات دریافت و
بقاعده و آداب سلاطین چنگیزیه با و کورنش نمود امرای پیر محمد خانی آمدن او را مغتنم شمرده بوجود او استظهار نمودند و مقدم او را معزز
و گرامی داشته تقویت او کردند و بمحاربه مخالفان نامزد کردند باقی سلطان با مردم توکل محاربات کرده در اکثر معارک بظفر و نصرت
اختصاص یافت و عبدالواسع بی که از امرای معتبر عبدالله خانی و شریک قتل عبدالمؤمن خان بود و بآن سلسله کفران نعمت ورزیده
بخدمت توکل خان رفته او را بتسخیر ماوراءالنهر ترغیب و تحریک نموده بود بدست باقی سلطان بقتل رسید و قرب بیکماه که میانه
این دو گروه آتش حرب و پیکار اشتعال داشت باقی سلطان بهواخواهی پیر محمد خان آثار جلادت و یکجهتی بظهور میآورد تا آنکه توکل
خان از محاربه بستوه آمده شبیخونی عظیم بر لشکر پیر محمد خان زد و از اینطرف نیز مردم پیر محمد خان سپر ممانعت بر روی کشیده
بازوی جلادت گشادند و حربی صعب میانه ایشان اتفاق افتاد اگرچه سید محمد سلطان قوم پیر محمد خان و محمد باقی اتالیق دیوان
بیگی در آن شبیخون بدست لشکریان توکل بقتل رسیدند اما توکل نیز زخمی شده کاری نساخت عنان عزیمت بصوب مراجعت تافته
بتاشکند رفت و در آنجا بیماری عارض ذات او گشته بعالم بقا پیوست پیر محمد خان در ازای نیکوخدمتیهای باقی سلطان مصلحت نیک
اندیشان

[illegible]

بصوب خراسان معطوف داشته سوی جمعی که همیشه ملازم رکاب اقدس بودند دیگری از امرا و عساکر ممالک را احضار بعفو نمودند و در مبادی این سفر خیر اثر ایلچی از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا باتفاق ملازم نور محمد خان بپایه سریر اعلی آمده مکتوب صداقت اسلوب و عرایض اخلاص آورد و خلاصه مضمون بعد از رسم تحیت و ثنای مخلصانه آنکه فرزند اعز محمد ابراهیم که از نبایر پادشاه مرحوم جانی بیک خان و بنی اعمام عبد الله خان و این مخلص دولتخواه است در باغباد گرفتار ملازمان اشرف گشته بود درینولا چنین مسموع شد که با او بمقتضای مروت جبلی که از اجداد معصومین میراث دارند عمل نموده منظور نظر شفقت گردانیده اند چون نوبت سلطنت اینولایت حسب الارث بمخلص رسیده و او این محب را بمنزله فرزندست اگر عنایت شهریاری او را رخصت این دیار دهد غایت مرحمت و مخلص نوازیست اما امرای بخارا بنور محمد خان در اینباب متوسل گشته پیغام نموده بودند که بالضروره بسلطنت پیر محمد خان راضی شده ایم اگرچه او از دودمان سلطنت و بحسب ارث شایسته پادشاهی است اما مرد درویشی است که کنج فراغت و قناعت را بر مشاغل سلطنت و تردداتی که لازمه مملکت داریست راجح میداند و بدین سبب خللها در امور ملک و دولت پدید آمده باقی سلطان بر ولایت سمرقند استیلا یافته کوس مخالفت میزند و در بلخ طرحی دیگر افکنده اند و اکنون بسلطنت ماوراء النهر و قایم مقامی پادشاهی که اختیار کرده ایم بحسب ارث و استحقاق شایسته تر از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنست که آنحضرت وسیله شده از خدمت حضرت همایون اعلی شاهی ظل الهی استدعا نمایند که او را رخصت آمدن بدیار دهند و مردم اینولایت را رهین منت خود کردانند که در مدت عمر با منسوبان درگاه شاهی برادرانه و مخلصانه سلوک نمایند و من بعد میانه طبقه اوزبکیه و قزلباش طریقه اتحاد و دوستی مرعی باشد چون از بد حال که محمد ابراهیم سلطانرا از باغباد بخدمت اشرف آورده اند کنون خاطر اشرف شده بود که او را بر مسند سلطنت ماوراء النهر متمکن سازند این مسئول درجه قبول یافته قرار یافت که از مشهد مقدس یکی از امرای عظام را همراه او نموده نزد نور محمد خان بمرو فرستند که اگر امرای بخارا در قول خود صادق و راسخ باشند باستقبال او بمرو و چارجو آیند و نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خاطر از غدر و نفاق جمع نموده او را روانه نماید اما چون رایات نصرت آیات بخطه سمنان رسید کسان از جانب نور محمد خان رسیده اخبار ماوراء النهر عرض کردند که میانه پیر محمد خان و باقی سلطان محاربه واقع شده پیر محمد خان بدست باقی سلطان بقتل رسیده اکثر امرا کشته شده خدای نظربی که مؤسس و مربی امور دولت پیر محمد خان بود از معرکه بیرون آمده بمرو آمده است و باقی سلطان بر بلده بخارا استیلا یافته و اوزبکیه طوغا و کرها قدم در وادی متابعت او نهاده اند و تمامت مملکت ماوراء النهر را بحیطه ضبط در آورده بعد از استماع این خبر حضرت اعلی مقرر فرمودند که نور محمد خان خدای نظربی را بدرگاه جهان پناه فرستند که از تقریر او بر کماهی حالات اوزبکیه اطلاع تمام حاصل آید و در باب محمد ابراهیم سلطان آنچه وقت مصلحت باشد عمل رود و اکنون بنا بر ارتباط سخن برخی از وقایع ماوراء النهر و بیان احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بر مسند سلطنت عروج نمود نگاشته کلک وقایع نگار نمودن اولی نمود

ذکر وقایع ماوراء النهر و بیان احوال باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت و کامرانی او

سابقا نگاشته کلک سخن پرداز گردید که بعد از قتل عبد المؤمن خان امرا و اعیان اوزبکیه بخارا پیر محمد خانرا که از اقربای عبد الله خان و سلاطین زادهای دودمان جانی بیک بود پادشاه کردند چون خبر قتل عبد المؤمن خان در بلاد ترکستان اشتهار داشت توکل خان قزاق ماوراء النهر را از پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکر بیحد و مر از قبایل ترکستان و اوزبکان صحرانشین سخت کمان جمع آورده بعزم تسخیر آن بلاد روی توجه بدان صوب نهاد اکثر مردم آنولایت مقاومت با آن لشکر انبوه کوه شکوه در خیر قوت و قدرت خود نیافته طوعا و کرها مطیع و منقاد گشتند و توکل خان ولایات ترکستان و ماوراء النهر سیما اخسی و اندجان و تاشکند و سمرقند

درآمده بلطایف الحیل باو دست یافته در آغاز جوانی که هنوز بیست مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده بود نهال عمرش را بصرصر تیغ تیز
از پای درآوردند قلیچ بیگ برادر کوچکتر او پناه بپایهٔ سریر اعلی آورده شرف بساط بوس دریافت و بدستور برادر مورد الطاف
شاهانه گشته برتبهٔ حکومت استرآباد سربلند شد امّا چنانچه باید و شاید بلوازم حکومت نتوانست پرداخت و زیاده تمکین نیافت
تا آنکه رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده متوجه نظم و نسق استراباد گردیدند و طایفهٔ او خلو چنانچه گذشت بجزای اعمال
ناصواب رسیدند قلیچ خان حسب الامر الأعلی کوچ و متعلقان پدر و برادر را برداشته بعراق آمد سایر ریش سفیدان ابیورد
سالور سیما نظر بیگ مشهور بنظر کور و غیر ذلک بملازمت حسینخان حاکم استرآباد مأمور گشته خانه کوچهای خود را بقلعه آوردند در
حینی که رایات جلال در استرآباد نزول اجلال داشت ذوالفقار خان برادر فرهاد خان بنوازش بیکران اختصاص یافته بدستور
سابق بحکومت آذربایجان منصوب گردیده رخصت رفتن یافت چون جواد سبک خرام قلم در مضمار سخن گذاری بقدر الطاف تک و تاز نمود
سوانح اینسال میمون فال را بر صحیفهٔ بیان نگاشت رجا واثق است که همت بلند دانشوران روزگار و مساعدت بخت بیدار همعنانی
نماید که در عرصهٔ قضایای سال آینده بتکاپو درآمده آن مرحله را نیز بر حسب آرزو طی نموده عنان باز کشد و الله الموفق

آغاز سال فرخنده فال تنگوزئیل مطابق سنهٔ ثمان و الف که سال سیزدهم جلوس شاهی همایون ظلّ الهی است

بازنوروز میمنت فرجام   فرخ آغاز گشت و خوش انجام
از برای نشاط خسرو عهد   گسترانید فرش زرین مهد
گشت فیض بهار چون دل جام   خرمی بخش خاطر ایّام

نوروز عالم افروز اینسال مبارک فال روز یکشنبه بیست و ششم شهر
شعبان المعظم اتفاق افتاد یعنی خاقان مشرقی انتساب آفتاب بر مسند بیت الشرف برآمده ساحت جهان را از طغیان لشکر غارتگر دی
پرداخت و بیمن تربیتش نضارت و خرمی افزوده عالم را رشک گلزار جنان ساخت خسرو گیتی ستان در باغ جهان آرای نقش جهان که
از شکوفه و ازهارش دماغ روزگار رعنبر آگین بود بترتیب جشن عالی فرمان داده امراء و معتبران و ارکان دولت قاهره و اهل صفاهان
و طبقات انام که در پایهٔ سریر والا مسیر بودند در آن باغ دلگشا بر دور دریاچهٔ باغ مجالس بهشت آسا ترتیب داده چهار طاقها بفنون
غریبه آراسته چراغها بر آن تعبیه کردند (بیت)

زبسیاری شمع و نور چراغ   دل روشنان فلک بود داغ
چو عکس چراغان نمودی در آب   خجل گشتی از پرتوش آفتاب
زعکس چراغان در آب روان   نمود آتش و آب باهم قران

شهریار رزم جوی بزم آرا و کافهٔ ملازمان رکاب فلک فرسا بل عموم برایا (بیت)

همه شب با بتان ماه سیما   چو شیرین و شکر حوران زیبا
در آن عشرت سرای شادمانی   کشیده بادهای دوستگانی

و تا نه شبانروز بساط
عشرت و شادکامی گسترده ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشوده بودند بعد از ملال از آنحال رای عالم آرا متوجه امور مملکت
داری گشته دیگر باره جهة تجدید طواف روضهٔ مطهر حضرت امام ثامن ضامن و استحکام مهام خراسان و استطلاع احوال ماوراء النهر
و اوزبکیه داعیهٔ سفر خیر اثر فرمودند و نیز مذکور میشد که نور محمد خان بجهت آنکه اوزبکیه نایمان که ملازم و نمک پرورد قدیم اجداد
او بودند در هنگام تسلط عبدالله خان باو بیوفائی نموده بعبدالمؤمن خان پیوستند و او را از ملک موروث بیرون کردند در اینولا که بمیامن
اقبال شاهی و امداد ملازمان موکب پادشاهی بر مملکت موروث استیلا یافته آنطبقه را اعتبار نکرده و آن مردم از آئین و اطوار او نابایستی
مشاهده کرده با او در مقام غدر و نفاق برآمدند معاونت نور محمد خان و استحکام مهم او نیز که فی الحقیقه نصب کردهٔ نواب همایون بود
محرک آن داعیه گشته مضامین این عزیمت برای ثاقب صایب نمود بعد از انقضای ایام بهار که محصولات بحصاد رسیده بود عنان عزیمت

عزیمت شاه عباس بسمت خراسان

(۴۰۵) ذکر بعضی سوانح و قضایا که در سفر خیر اثر خراسان باراده و تقدیر ملک منان سمت وقوع و درجهٔ ظهور یافت

از سوانح امیسال که در سفر خراسان بوقوع پیوست در دار السلطنه هرات میرزا علی بیک کرامیلو را که در سلک یوزباشیان شاملو انتظام داشت برسم رسالت بجانب هندوستان فرستاده مکتوب صداقت اسلوب محتوی بر حقیقت فتح خراسان و بیان محاربه با دین محمد خان بحضرت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم عنبرین رقم منشیان عطارد نشان گردید و همچنین محمد قلی بیک ایشیک آقاسی عمر بکرلو را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت نشان بسلطان محمد خان بن سلطان مراد فرمانفرمای ممالک قیصری نوشته از فتوحاتی که روی نموده اعلام دادند از عواطف و الطاف شاهانه که در این سفر خیر اثر نسبت بعموم رعایا و زیردستان عراق سمت ظهور یافت آنست که تا موازی یکصد هزار تومان عراقی بشکرانهٔ عطایای الهی که قرین حال خیر مآل گشته بود اکثر بقید همه ساله برعایا و عجزه تخفیف و تصدق فرمودند اوّل وجوه چوپان بیگی است که از شمارهٔ گوسفند بازیافت میشود و قریب بیست هزار تومان عراقی هرساله از آن وجه بوصول می پیوست چون از ابتدای فترت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق بمال و جان امداد عساکر نصرت نشان و خرابی پایان و هر طبقه مهمانان کرده تعب و تشویش بسیار کشیده بودند حضرت اعلی در ازاء آن نیکو خدمتیها وجوه چوپان بیگی ایشانرا تخفیف مقرر داشته تصدق فرمودند که من بعد دیناری بدین علت از احدی بازیافت نشود دیگری تخفیف دیناری پنجدینار عمل کرد حکام است که بمرور ایام در عراق معمول شده بود که اهل مال نقدیرا با منافع تیولداری و دار و غکی یکی را پنج از رعایا میگرفتند چون خلاف قانون قدیم و دستور العمل زمان شاه جنت مکان بود برطرف شده مقرر گشت که همان اصل مال را با فروعات تابعه بدستور زمان شاه جنت مکان بازیافت نموده رسم محدث که معمول ساخته بودند منظور ندارند و آن وجه زیاده از پنجاه شصت هزار تومان میشد دیگری تخفیف مال و منال یکسالهٔ کل اصفهان بود که قریب بیست هزار تومان میشد در ازاء خدمات و نیکو بندگیها که از اهل صفاهان بظهور آمده بود بارباب و رعایا بخشیدند و الحق عطایای عظمی بود که از کمال رأفت و رعیت پروری و نهایت شفقت و مرحمت گستری بظهور آمد امید که ذات خجسته صفات این پادشاه والاجاه و تأیید باقیهٔ درگاه اله از آفات و عاهات مصون بوده پرتو انوار معدلتش بر مفارق عجزه و زیردستان تابنده و پاینده باد سانحهٔ دیگر که در اثنای سفر روی داد کشته شدن ولیخان میرزای ولد علیقلی خان نوادهٔ دورمش خان شاملو است که بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان امتیاز داشت بدست صالح نام جوان تبریزی که از پیشخدمتان محفل بهشت آئین بود و این معنی بر عقلای روزکار پوشیده نیست که بر ذمت همت نمک پروردان بر سلسله بدلایل و براهین قاطعه پاس حقوق ایادی و نعم ولی نعمت کلی آنست که منتسبان آقای خود را که خواجه تاشان یکدیگرند فرزند و یار و برادر دانسته در حفظ ناموس یکدیگر کوشند هر کدام بچشم خیانت بدیگری نگرد بمذهب ارباب غیرت مستوجب زجر و عقوبت است و ولیخان میرزای مذکور از غایت جهل و عدم فطانت و شعور همانا یکدو مرتبه بصالح مذکور اظهار محبت و مهربانی خاص نموده بوده در اثنای خراسان شبی که در حوالی جاجرم ولیخان میرزا در مجلس بهشت آئین در حالت کیفیت باده و عدم شعور بیرون آمده صالح از عقب او رفته تیغ تیز و شمشیر خونریز او را از پای درآورد و همانساعت بازگشته بعرض اشرف رسانید در عالم غیرت چون پسندیدهٔ طبع اشرف بود مورد تحسین گردید جسد او تا صبح در همان مکان افتاده برادر و ملازمانش را یارا نبود که بتدفین او پردازند صبحی ملازمانش رخصت تدفین حاصل کردند قشون و لشکر او بحسین خان میرزای برادر کوچکتر که او نیز برادر همدم او بود شفقت شد سانحهٔ دیگر آنکه در اوایل امیسال جماعت اوخلو و تیقه ترکمان با محمّد یار خان ولد علیار خان امیور که بعد از پدر بحکومت استراباد منصوب شده بود در مقام غدر و خلاف

در آمده

تخفیف مال و منال یکساله اصفهان

قتل ولیخان بر دست صالح شاملو

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

در مازندران توقف لازم آید طرح قشلاق انداخته اقامت فرمایند که چون بیشه و جنگل از برگ و بار عریان کرده اورا با هر کس که
هوای یاغیگری و طغیان در سر داشته باشد بدست آورند و تا عرصهٔ آن ولایت بهشت نشان از ارباب طغیان و متغلبان پاک نگردد بجانب
عراق حرکت نفرمایند و اعیان مازندران از این خبر بوعده و وعید متنبه گردانیده بپیدا کردن الوند دیو و یاغیان مکلف ساختند و جمعی را
بیشتر از موکب همایون بتفحص و تجسس ایشان مأمور فرمودند روانه نمودند این اخبار بالوند دیو رسیده راه نجات منحصر در آستان بوس و
آمدن بدرگاه فلک نشان یافت نخست کس خود بدرگاه معلی فرستاده بشهزادهٔ پاک طینت نیکو سریرت یعنی نواب مستطاب علیه عالیه
عمهٔ محترمه حضرت اعلی که رحمة للعالمین است توسل جسته که اگر از خدمت اشرف درخواست گناهان این کنه کار فرموده مقبل عفو تقصیرات
من گردند از سر قدم ساخته بدرگاه عالم پناه میآیم حضرت اعلی از این حال آگاهی یافته پیغام دادند که هرگاه الوند دیو از روی اخلاص
بدرگاه خلایق پناه آید بجان و مال و عرض و ناموس در امانست والا دانسته باشد که انشاء الله تعالی تا دفع شر او نشود حرکت
از مازندران بهیچ طرف ممکن نیست الوند دیو از نوید عطوفت و جان بخشی مستظهر گشته تکیه بر مروت شاهی نموده روی امید بدرگاه جهان پناه
آورده خود را بدر دولت سرای همایون انداخت و حضرت اعلی حسب الوعده اورا نوازش نموده رقم عفو بر زلاتش کشیدند مشروط
بر آنکه هوای سواد کوه و آرزوی حکومت آنجا از سر بدر کرده با فرزندان و اهل و عیال بعراق آمده مرفه الحال در ظلال دولت
ابد قرین بسر برد و از بیم آفت و ترس مخافت ایمن باشد مشار الیه از این عاطفت و جانبخشی کلاه شادمانی بآسمان انداخته حیات چند
روزه را غنیمت شمرده با فرزندان و متعلقان بعراق آمد و بتوطن دار الملک شیراز رغبت نموده بدان طرف نقل نمود و خاطر اشرف
از دغدغهٔ طغیان او فراغت یافته چند روزی بسیر و شکار مازندران مشغولی فرمودند و هر کس را مظنهٔ فتنه انگیزی و طغیان بود بعضی
سیاست یافته بعضی را بعراق کوچ دادند مجملا ساحت ملک مازندران جنت نشان که ارثا و اکتسابا بحضرت اعلی اختصاص داشت بدستور
جرجان از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردیده کل ممالک دار المرز و طبرستان و جرجان و مازندران و رستمدار و گیلانات
و گسکر و طوالش تا سرحد شیروان که در قرون ماضیه میانه چندین ملوک و حکام ذوی الاحتشام انقسام یافته بود صافی گشته عرصهٔ آن
ولایات که همیشه از شورش و فساد و نزاع حکام چون زلف بتان برهم زده و پریشان بود بسطوت قاهرهٔ شاهی رشک دار الامان گشته
خاطر عجزه و زیردستان چون دلهای آرمیده اطمینان یافت و رایات همایون فال بهمعنان ظفر و اقبال از راه دامنهٔ کوه دماوند
که راهی است بغایت صعب و از غایت اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست و همانا مصداق این بیت افتاده (بیت)

چو قدرت بلند و نشیبش	ز نجم نگون تر بچندین مراتب	فرازش

و در آن وقت زیاده از یک نیزه برف داشت روانهٔ عراق گشتند و لشکر ظفر
اثر در آن راه تعب و تشویش بسیار کشیدند چنانچه حضرت اعلی پیاده شده جلو اسب خود را خود بدست مبارک گرفته قریب یک فرسخ که برف را
کوفته راه باریکی بهم رسیده بود و عبور از آن راه بجز یک یک میسر نبود پیاده رفتند و از آنجا بسعادت و اقبال بقصبهٔ دماوند رسیده
از آنجا بدار السلطنهٔ قزوین روانه شده مقر سلطنت ابد بنیان از ورود موکب ظفر نشان نزاهت و خرمی از سر گرفت و خلایق استقبال
موکب همایون نموده نثارها نموده نقارهای شادمانی بلند آوازه گردیده صیت فتح خراسان و آئین جهانبانی و ملک ستانی شهریار گیتی
ستان باطراف و اکناف رسیده و در آن خطهٔ عشرت بنیان بمعموری خراب آباد دلتنگی کوشیده زینت افزای عالم شادمانی
گردیدند و عساکر منصوره را بمساکن و اوطان رخصت داده از قزوین عنان عزیمت بصوب دار السلطنهٔ اصفهان انعطاف داده در
ساعتی که نیرین را با کواکب سعدین مقارنه افتاده از تربیع و مقابله بر کنار بودند باغ جهان آرای نقش جهان از غبار سم سمند جهان
پیما بتازگی عطر سائی آغاز نهاد و زمستان را در کمال بهجت و سرور در آن بلدهٔ جنت نشان بپایان رسانیدند

ذکر بعضی

پناه آوردن الوند دیو بعتبهٔ شاه عباس

رجوع شاه عباس از سفر خراسان و ورود بدار السلطنه

بموده بودند ناله و نفیر عورات و بیچارگان از ظلم و دادخواهی بیداد سیاه پوشان بکرهٔ اثیر رسیده چه در ایام هرج و مرج از این طبقه نسبت بمردم
شهر استرآباد که اکثر از زهاد و عباد و صلحا بودند بی اعتدالی بسیار بظهور آمده بهر کس اندک گمان تمولی داشتند شب با فوجی از حزب
شیطان بر سر خانهٔ ایشان رفته تهدید قتل داده ما یعرف ایشانرا بزجر و تعدی میگرفتند و از هتک عرض ارباب ناموس اندیشه نکرده
بی ناموسیها بظهور میآوردند بتخصیص خواجه شرف الدین سپاوری که دو مرتبه با گروه انبوه سیاه پوشان خود بدر حمام زنانه آمده
ملازمان باندرون فرستاده عورات برهنه را بعنف بیرون آورده بطریق اسارای گبر و فرنگ بساور برده بعد از ایامی یک یک را
بصاحبان میفروختند جزای اینگونه بدکاران ندادن هرچند در ایام هرج و مرج باشد در میزان عدالت و مقیاس دارائی سلاطین
که ظلال ربوبیت اند سنجیده و پسندیده نمینمود و خاطر ضعفا و ستمدیدگان بی سیاست بدکاران اطمینان نمی یافت و ساحت مملکت را از
خار وجود اینگونه بیباکان پرداختن اولی بود (شعر) چو بد کردی مباش ایمن ز آفات   که خواهی یافت از گردون مکافات
بالجمله رای جهان پیرا و خاطر خطیر معدلت انتما بجزای ستمکاران خود رای قرار گرفته در روزی که متوجه حال سادات و علما
و ارباب عمایم و اصحاب سیورغالات بودند سرداران سیاه پوشی را بتقریب تحقیق حال این طبقه بمجلس همایون حاضر ساختند
که ظاهر شود که آن جماعت و اولاد و اعقاب ایشان بحالت اصلی باقی مانده اند یا در سلک جامره و اوباش در آمده داخل سیاه پوشان
شده اند بعد از فراغ از این امر حضرت اعلی از خواجه شرف الدین ساوری تحقیق آمد و رفت مرتضی قلیخان پرناک میفرمودند که بچه
کیفیت باسترآباد آمده و چگونه رفت خواجه نادان در طی آن احوال بامیدواری آنکه حضرت اعلی زلات ایشانرا که در زمان فتور و
هرج و مرج واقع شده عفو فرموده اند از کمال بیعقلی بی اعتدالیهای خود و خفت و بی ناموسی که بمردم او و غازیان قزلباش کرده بود
نقل نموده و چاپلوسی چند کرد که شاید باین سخنان از تلاطم امواج بحر غضب شاهانه ایمن گردد اما چون تیر آه مظلومان و دعای ستمدیدان
بهدف اجابت اقتران یافته بود و سیاست اینگونه ظلمه در صحیفهٔ تقدیر ایزدی مثبت گشته بود این چاپلوسی و شیرین زبانیها دافع قضا
نگشت و همگی را گرفته شحنهٔ قهر قهرمان زمان بسیاست ایشان پرداخت خواجه شرف الدین سپاوری را از میان قطعه قطعه کرده هر قطعه را
از محله و از در بهمان حمام آویختند و بعضی دیگر را بعقوبت تمام بقتل آورده جسد خبیثهٔ ایشانرا عبرة للناظرین از دروازهای شهر
سرنگون ساختند و چند نفر دیگر را چشم کنده جهت عبرت خلایق از دست گذاشتند مجملاً هر یک از ستمکاران مذکور بعقوبتی که کما
ینبغی بجزای عمل یافتند غلغلهٔ فرح و نشاط خلایق و شغف و سرور ایشان بایوان کیوان رسیده در ازدیاد دعای دولت روز افزون
کوشیدند دلهای آرمیده آرایش دیگر یافت و جراحات ناسور دلخستگان التیام تمام پذیرفت و بعد از آنکه رایات جلال متوجه عراق
شد حسینخان حاکم استرآباد حسب الاشارهٔ همایون بتفحص حال ارباب طغیان پرداخته از هر کس مظنهٔ بیدولتی داشت از میان
برداشت در سلب سلاح و آلت جارحه بنوعی مبالغه کرد که من بعد هر کس زنگیر در شصت داشته باشد شصت او را بریده آن زنگیر را
بیرون آوردند طبقهٔ سیاه پوشان در کمال خوف و هراس هوای سیاه پوشی از سر بیرون کرده پای در دامن سلامت و عافیتی
پیچیدند و آن ولایت بدستور سایر ممالک ایران مهبط امن و امان گشت

ذکر بدست در آوردن الونددیو مازندرانی و توجه موکب نصرت نشان بصوب مازندران و نظم و نسق آن ولایت بهشت نشان

حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از فراغ از مهم استرآباد جهت بدست در آوردن الونددیو و دیو سپاران مازندران
که هنوز در بیشهٔ خلاف و طغیان مانده بودند عزم توجه آنصوب جزم کردند و قرار داد خاطر اشرف آن بود که اگر در این زمستان

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

مطلب اصلی از آمدن استرآباد آن بود که آن ولایت و گلستان را از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک سازند اردوی آغرق را در آنجا گذاشته
برخوردار بیک امین توپچی باشی را با جمعی تفنگچیان بمحافظت آغرق تعیین فرمودند چون طلیعه صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان
مترشح و ابر قطره فشان بود بفیروزی و اقبال سوار شده در کنار آب اترک بکوچ قبایل اوخلو رسیدند قاریخان باضطرار از خیل و حشم جدا
شده با معدودی سپاهی از آب اترک عبور نموده راه دشت پیمود و خیل و حشم بی سر غازیان ظفر فرجام گشته مردان طعمه شمشیر آبدار
و نساء و صبیان اسیر و گرفتار و اموال و اسباب و مواشی و اغنام بباد غارت و تاراج رفت و چون معلوم نشد که قاریخان بکدام طرف
فرار نموده عنان از تکاپوی آن دشت بی آب بازکشیده بصوب مراجعت انعطاف دادند و در کنار رود گرگان حوالی گنبدی که مدفن شمس
المعالی قابوس بن وشمگیر بود باردو ملحق شدند و از آنجا کوچ واقع شده در پای قلعه مبارک آباد نزول اجلال فرمودند و ریش
سفیدان سایر قبایل صاین خانی از ایمور و کوکلن و سپالو و غیرهم از قهرمان غضب شاهنشاهی اندیشناک گشته بپایه سریر اعلی آمده
نوازش یافتند و رای صواب‌نما بتعمیر قلعه مبارک آباد متعلق گشته اطراف و جوانب قلعه بر امرا و عساکر قسمت شده شروع در کار کردند
در عرض دوازده روز حصار قلعه که در نهایت وسعت و بزرگی بود اتمام یافت و بخاطر اشرف رسید که چون در میانه سرداران سیاه
پوش کسی که ایام تسلط حکام و استقامت ملک دریافته رعیتی قزلباش نموده باشد نمانده و جوانانی که در این عصر بعرصه آمده اند قریب
بهیبت و بیخیال زیاده است که حاکم ندیده خود را حاکم تصور نموده اند و بخار غرور و پندار در دماغ ایشان جای گیر شده حزم و احتیاط
مقتضی آنست که این طایفه را فی الجمله از خواب غفلت بیدار سازند لاجرم بعد از اتمام قلعه روزی جمیع سرداران سیاه پوش را
طلب فرموده بلفظ گهربار بایشان خطاب فرمودند که چند سال این مملکت از حاکم سایس خالی و از حلیه ضبط و نسق عاری بود و شما هر یک بجهة
حفظ حال خود از طریق رعیتی عدول نموده قدم در عرصه سپاهیگری نهادید و از خوف یکدیگر و آسیب طایفه ترکمان سیاه پوشان جمع
کرده بی اندامیها از شما بامرای قزلباش نیز وقوع یافته اکنون که از اعمال سابق نادم گشته در مقام اعتذار و انقیاد درآمده اید ما نیز از اعمال
سابقه شما که در زمان هرج و مرج واقع شده اغماض عین فرموده کأن لم یکن انگاشته ایم الحال چون بیمن عنایات الهی و سطوت
قاهره شاهی حواشی مملکت مهبط امن و امان گشته ممالک طبرستان و جرجان و خراسان تا کنار آب مرغاب در تصرف اولیای
دولت قاهره است و سلاطین خوارزم و اورگنج طریق اطاعت و انقیاد می سپرند و متمردان الوس صاین خانی بجزای خود رسیده
بقیة السیف سر بحلقه بندگی درآورده اند و حاکم ضابط بدارائی مملکت قیام دارد و من بعد از تعدی ارباب جور و تسلط ابنای جنس امید
ایمنی است در اینصورت ایشان را احتیاجی بقلعه نگاه داشتن نخواهد بود باید که قلاع خود را منهدم ساخته اسلحه و یراقی که دارند بسرکار
حاکم دهند که در قلعه مبارک آباد بکار آید و خود خانه کوچ بقلعه مبارک آباد آورده در آنجا اقامت نموده بدستور قدیم بزراعت و
رعیتی مشغول گشته رسم سیاه‌پوشی را مفقود گردانید که هم حاکم مملکت از ایشان و هم ایشان از حاکم ایمن بوده محل اعتماد گردند چون
از اطاعت بجز انقیاد چاره نداشتند متقبل این معنی شدند و حضرت اعلی هر یک را بیکی از معتبران قزلباش حواله نموده در گرفتن یراق
بنوعی مبالغه نمودند که اگر من بعد یک قبضه شمشیر بلکه یک عدد نیزه در خانه احدی ظاهر شود خون او هدر باشد مجملاً طبقه سیاه پوش که
تا امروز در ولایت استرآباد هر کدام در بلوک خود کوس انا و لاغیری میزدند خود را در ورطه عجزی که هرگز تصور نکرده بودند دیده باکراه تمام
گردن بطوق فرمان نهادند و از غایت بیعقلی یکدیگر را از انقیادی که بحسب ظاهر نموده بودند نکوهش نموده آثار خلاف و علامات نفاق
از اطوار ایشان مشاهده میافتاد القصه بقاعده که قرار یافته بود قلاع ایشان انهدام یافته چندین هزار تفنگ و زره و کیش
و کمان بقلعه مبارک آباد جمع آمده و کوچهای سرداران بقلعه نقل شد در خلال اینحال روزی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بشکار تشریف

برده بودند

شده حکومت آن ولایت بفرهاد خان که حاکم مازندران بود تفویض یافت و داروغهٔ خود چنانچه سابقاً مذکور شد بآن ملک فرستاد چون
صفحهٔ رایات ظفرآیات شاهی در آنحدود و بلند آوازه گشته تزلزل در بنیان ثبات و قرار متمردان خودسر آن افکنده بود و تمامت
مازندران که بولایت استرآباد پیوسته بتصرف قزلباش در آمده بود سرداران سیاه پوش از تمرد اندیشیده چاره جز اطاعت نیافتند
و بدرگاه جهان پناه آمده در سفر خیر اثر خراسان مرافقت اختیار نمودند و بعد از قتل فرهاد خان حکومت آن ولایت بحسین خان یاداغلی
قاجار نامزد شد چون بجهت دفع فتنهٔ اوخلو و متمردان یقه ترکمان و نظم و نسق استرآباد توجه موکب همایون بدان صوب پیشنهاد همت والا
بود درینوقت که دشت بحریان محل نزول اردوی سعادت نشان گردید اکثر اغرق اردو و سپاهی لشکر را از راه بسطام بعراق فرستاده
با خلاصهٔ ملازمان رکاب اقدس و امرای عظام روی توجه بآنصوب آوردند جهت اطمینان قلوب طایفهٔ یقه ترکمان محمد قلی بیک امیر آخور
باشی چغتای را که از مقربان بساط عزت بود نزد قاری خان بیرام اوخلو که در سمت راه اقامت داشت فرستاده احکام استمالت
باسم قبایل ترکمان عز صدور یافت که چون ایشان از قدیم الزمان بسلاطین خوارزم تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه
خوارزم و اولاد او که از حوادث روزگار پناه بسایهٔ دولت شاهی آورده مدتی در ظلال اقبال همایون بسر میبرند بیمن معاونت دولت
همایون با مجدداً بر مملکت موروث استیلا یافته خود را از منسوبان همایون میشمارند و فی الحقیقه منسوبان حاجی محمد خان بما تعلق دارند باید که
باتفاق محمد قلی بیک باستقبال موکب همایون آمده بعز بساط بوسی سرافراز گردند و حالا از وصول موکب همایون دغدغه بخود راه ندهند که
هرگاه ایشان در جادهٔ مقام قدیمی پا کشته پای در دامن ادب پیچند جز لطف و شفقت امری دیگر در بارهٔ ایشان بظهور نمیرسد و موکب
همایون بعلاوه وزی اقبال و راهنمائی سرداران سیاه پوش متعاقب او از راه دره کبود جامه در حرکت آمد قاری خان اوخلو نخست محمد
قلی بیک را اعزاز و احترام نموده قرار داد که با سایر میران و ریش سفیدان الوس مشورت نموده همگی را باطاعت و ایلی و
انقیاد همایون اعلی ترغیب نموده در مرافقت مشار الیه بآستان بوس شتابند اما جهلای آنقوم که چندین سال بود از خوارزم خود را
بکنار کشیده در میانه بخودسری بر آمده بودند و در این اوقات اطاعت والی خود نیز نمیکردند از قرب وصول موکب عز و جلال اندیشید
کمال سراسیمگی بحال ایشان راه یافت و از آمدن بپایهٔ سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شدند و بجانب اترک کوچ کرده جمعی
از بیباکان آنطبقه که سالها با توسن خودسری در بادیهٔ عصیان تک و تاز نموده بودند بیحابا بر سر خرگاه محمد قلی بیک آمدند و ملازمان او بمدافعه
قیام نموده مین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافت و محمد قلی بیک را چند جا زخم مهلک رسیده چند نفر از ملازمان او درجهٔ شهادت یافتند و اموال
او را غارتیده از عقب قوم شتافتند بعد از ورود اینخبر حضرت اعلی همانروز از کبود جامه بیرون آمده بتعاقب آن بیعاقبتان ایلغار
فرموده شب بیورت ایشان رسیدند که خیمه و خرگاه و اله چوق برجا گذاشته فرار نموده بودند و آن شبی بود مظلم در نهایت تیرگی که
از چاه ویل نشان میداد و هوا متراکم گشته چشم سحاب از اشک فشانی باز نمیایستاد (بیت) شبی از سیه رنگی چون جعد
کاکل شبی تار رنگیتر از چاه بابل هوای قیرگون آنشب تار سبق برده ز جعد سنبل یار چنان تیره بد آنشب تا سحرگاه
نبردی دستها سوی دهن راه حضرت اعلی شاهی ظل الهی اراده داشتند که تا بقاری خان نرسند و او را بدست نیاورند
عنان از ایلغار باز نکشند و در هیچ مکان نزول نکنند دولتخواهان نیک اندیش که بتجربهٔ روزگار مهذب شده بودند عرض کردند که چون
دستور نیست که در شب ظلمانی پادشاهان بنفس خود یاغی را تعاقب نمایند اگر حضرت اعلی که بنور رای ثاقب حوادث غیبی را در آینه
خیال مشاهده میفرمودند و همیشه رای صوابنمایش با صورت قضا و قدر مقارن افتاده کار رانجاها که در امور سلطنت و فرمانروائی از
آنحضرت صدور یافته دستور العمل سلاطین روزگار است تصدیق قول نیک اندیشان فرموده در یورت ایشان فرود آمدند و چون

سال دوازدهم جلوس شاه عبّاس اوّل

(۳۰۵ بود که حکام از شهر بقلعه نقل نموده در آنجا اقامت کرده بحراست مملکت قیام نمایند که از طایفهٔ یقه ترکمان مضرتی نرسد و بتفصیل قضایای آن
ایام در صحیفهٔ اوّل در طیّ احوال شاه جنّت مکان رقمزدهٔ کلک بیان گردیده و بعد از رحلت شاه جنّت آشیان که نوّاب سکندرشان
و لشکر عراق بآذربایجان رفته بدفع هجوم سپاه روم مشغول بودند و امرای خراسان دو جوقه شده با یکدیگر در مقام جدال در آمدند
طوایف قزلباش را چندان مشاغل دست داد که چند سال بضبط استرآباد نپرداختند و آن مملکت از حاکم مستقل خالی ماند جماعت یقه
ترکمان خصوصاً علیار ایمور دلیر شده تا خرابخانه و قلعهٔ مبارک آباد سه فرسخی شهر آمده رحل اقامت انداختند و قلعه را ویران
کرده فارغ البال نشستند و اهالی استرآباد جهت دفع مضرت آن قوم نکجید بحفظ حال خود پرداخته احوال ایشان نیز بالاخره بتمرد و عصیان
سرایت کرد و در هر بلوک متغلبی سر بطغیان برآورده رسم سیاه‌پوشی تازه گردید و در آن بلوک قلعه ترتیب داده تفنگچی و کماندار بسیار
جمع کرده سر بکریوهٔ فرود نمیاوردند و بمرور ایام هوای حکومت و خودسری در سر متغلبان و سرداران سیاه‌پوش افتاد
باستظهار ضیق طرق و صعوبت راه و بیشه و جنگل بالکلیه گردن از اطاعت و انقیاد قزلباش پیچیدند و محالی که در کنار رودخانهٔ
گرگان و دشت و صحرا واقع بود بیقه ترکمان بازگذاشتند و آن طایفه بهمان راضی گشته بفراغبال در صحرای دلگشای جرجان ییلاق
و قشلاق مینمودند و از بیم سیاه‌پوشان بشهر و بیشه و جنگل و محال صعب المسالک نمیتوانستند در آمد و بعضی اوقات نیز با یکدیگر مدارای
میکردند چندین سال احوال ایشان بدین وتیره گذران بود تا در اواخر ایام دولت نوّاب سکندرشان و اوایل جلوس حضرت
اعلی شاهی ظلّ الهی بعضی اوقات مرتضی قلیخان پرناک و ایامی بدرخان افشار برادر اسکندرخان بحکومت آن ولایت منصوب گشته بشهر
استرآباد رفتند سرداران سیاه‌پوش که هر کدام در یکی از بلوکات دم از حکومت و استقلال میزدند طایفهٔ یقه ترکمان را حامی خود دانسته
تمرد و عصیان ورزیده بحاکم بازگشت نکردند و ملازمان حاکم یک فرسخ از شهر پیشتر نمیتوانستند رفت و تمشی از آن ولایت نمییافتند بالاخره
از خوف یقه ترکمان و طغیان سیاه‌پوشان در آن ولایت مجال اقامت نیافته باقبح وجهی بیرون رفتند و از سرداران سیاه‌پوش
خصوصاً خواجه شرف الدین ساوری بایذامی بسیار رصد و ربافته جمیع اموال و اسباب مرتضی قلیخان را که همراه داشت غارت کردند
و اسب و یراق از غازیان گرفته برهنه سر میدادند تا آنکه در خراسان طغیان اوزبکیه واقع شده ولایت نسا و ابیورد و درون و
باغباد که بولایت کبود جامهٔ استرآباد اتصال دارد بتصرف امرای اوزبکیه قرار گرفت و عبدالله خان اوزبک ولایت خوارزم را تسخیر
نموده حاجی محمدخان والی آن ولایت را بیرون کرد حضرت اعلی بملاحظهٔ آنکه مبادا سرخیلان الوس صاین خانی اطاعت اوزبکیه نموده
بوساطت و اغوای ایشان اوزبکیه بولایت استرآباد مسلط یابند و فتنهٔ ایشان بمازندران سرایت نماید باقتضای زمان و حسن تدبیر
بآن طبقه تلطف آغاز نهادند و از زمرهٔ آن گروه علیار بیگ ایمور که از دیگر سرخیلان قبایل صاین خانی بمزید اعتبار امتیازی داشت و در
حوالی مبارک آباد میبود و بوساطت میرزا بیگ ولد میر ضیاء الدین فندرسکی که مرد دولتخواه صلاح اندیش بود بخدام آستان خلافت مکان
شاهی اظهار اخلاص و دولتخواهی مینمود حضرت اعلی بنابر صلاح دولت قاهره او را برتبهٔ خانی سرافراز فرموده منشور حکومت استرآباد
باسم او فرستادند اما سرداران سیاه‌پوش زیاده تمکین او نمیکردند و او با ایشان بمدارا سلوک کرده بهمین قدر راضی بود که
نایبی از او در شهر نشسته سمت حکومت داشته باشد و خود در کنار رود گرگان و میانهٔ ایل بسر میبرد بعد از فوت او محمدیار خان پسرش بدرگاه
جهان پناه آمده بجای پدر منصوب گردید و طبقهٔ اوغلو با او در مقام خلاف در آمده بالاخره او بدست جماعت اوغلو بقتل رسید
قلیچ خان برادر کوچکش بپایهٔ سریر اعلی آمده منشور ایالت استرآباد حاصل کرد مهم او نیز از طغیان و بی اعتدالی کرده اوغلو تمشیت نپذیرفت
تا درین سال که رایات نصرت آیات شاهی بتسخیر خراسان در حرکت آمد و در چمن بسطام نزول اجلال واقع شد متوجه ضبط ولایت جرجان

شده

نگاه میداشتند در آنروز یکصد و شصت و دو جانور بضرب تیر شهاب آسای حضرت اعلی بر خاک هلاک افتاده بود و چون حلقهٔ شکار دایره گردار تنگ تر شد بعضی از امرا و مقربان رخصت یافته بجرگه در آمدند بعد از لحظهٔ اکثر ملازمان رکاب اقدس و خواص قورچیان و غلامان مرخص گشته شکار انداز گردیدند بالاخره عموم سپاه رخصت یافته کار بجائی رسید که آهوان تیزتک از تک و دو باز مانده قدرت حرکت نداشتند پیاده ها بجرگه در آمده بدست میگرفتند از بسیاری جانوران عدد آن بشمارهٔ صحیح نرسید اما (مصراع) کسی نماند که صیدی بیامدش در دام   هنوز تا دو سه هزار آهو در میان جرگه متحیر و سرگردان بهر طرف می شتافتند خود را پا بستهٔ دام عنا دیده راه مسدود می یافتند از نوادر و غرایب حالات امری غریب از آن حیوانی چند مشاهده شد که آن بیچارگان چارهٔ دیگر نیافته بالهام ملهم غیبی روی بجانبی که حضرت اعلی سواره استاده بودند آورده آنجا را امن یافتند و بر دور آنحضرت محیط گشته بعد از آنکه دو سه مرتبه بر سبیل طایفان گردیدند بهمگی پناه موکب عز و جاه آورده در همانجا زانو در آمده خوابیدند و آنمقام بر مثال یتاق گوسفند بنظر در آمد حضرت اعلی بعد از مشاهدهٔ اینحال مردم را نهی فرموده حکم شد که دیگر کسی متعرض جانوران نشود بعد از زمانی ممتد که وقت غروب آفتاب بود و آهوان نفسی آرمیده بودند رقم آزادی بر صحیفهٔ حال ایشان کشیده امر فرمودند که طرف دشت را گشوده راه دهند هیچ آفریده را یارا نبود که پیرامون جانوران باز مانده گردد و تخمیناً دو سه هزار جانور از غرقاب بلا نجات یافته بجانب دشت شتافتند روز دیگر حکم شد که هر کس شکاری داشته باشد بنظر انور رساند و همگی را جمع نموده در میان عساکر منصوره قسمت یافت و از آنجا شکار کنان از راه جنبوشان و سملغان به دشت بجریان نزول اجلال فرمودند و عزم توجه استرآباد و نظم و نسق آنولایت و تنبیه و تادیب متمردان و سرکشان اوخلو و کوکلن و سایر الوس صاین خانی که همیشه متعرض آنولایت میشدند از خاطر خطیر سر زده عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساختند

ذکر توجه موکب همایون شاهی بصوب استرآباد و تنبیه متمردان بدنهاد و تعمیر قلعهٔ رفیع بنیاد مبارک آباد

هرچند در صحیفهٔ اول و طی وقایع هر سال بمناسبت مقام برخی از احوال استرآباد و فتن و فتور آنملک مرقوم و اسطی رقم گشته دیگر باره بتحریر آن پرداختن موهم شایبهٔ تکرار و موجب اطالت و تجدید تذکار است اما در اینمقام مناسب نمود که مجملی از احوال آنولایت مرقوم صحیفهٔ بیان گرداند که طالبان سیر و اخبار را اطلاع تام بر آغاز و انجام آن حاصل آید القصه دار الملک استرآباد از متنزهات عرصهٔ ایران و صحاری دلگشای آن که از یکطرف بدریای خزر پیوسته بنزاهت و خرمی در ربیع و خریف یکسان قطعه ایست از روضهٔ جنان و مردم آنجا بحلیهٔ ایمان آراسته در زهد و تقوی درجهٔ عالی دارند اما خالی از جامره و اوباش هم نیست و بدستور سایر محال طبرستان گاهی هوای عصیان و طغیان در سر ایشان میافتد و این طبقه را سیاه پوش میناممند در زمان حضرت شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ملک ایران در نصاب کمال بود از ضبط حکام هوای سیاه پوشی از سر بیرون کرده در کمال همواری زیستی مینمودند اما قبایل و عشایر الوس صاین خانی از اوخلو و کوکلن و ایلور و سپالور و غیر ذلک که از اتباع والی خوارزم و بطایفهٔ ترکمان مشهورند در کنار آب اترک که میانهٔ ولایت جرجان و خوارزم فاصله است اقامت داشتند تا کنار رود خانه گرگان آمده زراعت بسیار در آن صحرای بیابان نموده حاصل مزروعی بحکام جرجان میدادند و حکام نیز بجهة آبادی مملکت مانع نمیشدند تا آنکه رفته رفته آن طبقه سر بطغیان بر آورده همیشه دست درازی بمملکت استرآباد میکردند و حکام استرآباد بدفع فتنهٔ آنقوم پرداخته بدینجهت اکثر اوقات حدود استرآباد از فتنه و آشوب خالی نبود و شاه جنت مکان بجهة دفع فتنهٔ ایشان قلعهٔ مبارک آباد در کنار آب گرگان ترتیب داده مقرر کرده

اوخلو همین طایفه است که در این ایام آخال تکه گویند (۱۴)

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

آرایش یافت و بوداقخان و امراء و قورچیان میامین دولت ابد پیوند شاهی نور محمّد خان را بر مسند سلطنت ملک موروث ممکن ساخته محمّد ابراهیم سلطان را مصحوب فوجی از غازیان قزلباش بخدمت اشرف فرستادند و دار السلطنهٔ هرات بعزّ مجالست محفل ارم تزیین معزز گشته منظور انظار عواطف و الطاف شاهی گردید و حضرت اعلی خاطر او را بتوجهات خسروانه اطمینان داده نوید عاطفت بیش از پیش یافت و او را بالطهماسب قلی بیک گرجی غلام خاصهٔ شریفه سپردند که معزز و محترم نگاه دارد و همچنین از جانب حاجی محمّدخان نیز عرایض اخلاص آئین رسید که بیمن توجه و الطاف شهریاری ممالک خوارزم بدستور زمان سابق بتصرف در آمده عرصهٔ ایالات از خار و خاشاک ارباب خلاف پاک گردید و دیگر باره این دولتخواه در سریر عز و جاه تمکن یافته همواره بزبان حال بدین مقال گویاست

(بیت) اگر هر موی من گردد زبانی — شود هر یک ترا تسبیح خوانی — هنوز از بی زبانی خفته باشم — ز صد شکرت یکی ناگفته باشم

بالجمله بعد از قضایای مذکور چند روزی باغ شهر محل نزول خسرو بهرام قهر گردیده در آنجا بانتظام مهام خراسان و انجاح مطالب و مدعیات ارباب حاجات و دولتخواهان پرداختند و جمعی از اهل خراسان را که در زمان اوزبکیه اخلاص و دولتخواهی بظهور آورده در راه دین و دولت سعی و کوشش کرده قلاع خود را محافظت نموده بودند و فوجی را که ترک اوطان نموده بعراق آمده بودند بانعامات و سیورغالات و خلاع فاخره نواخته بین الاقران سمت امتیاز بخشیدند و بعد از فراغ از مهمات مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت عزم مراجعت فرموده موکب نصرت قرین بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد و قریب یکماه در آن خطهٔ جنت نشان توقف فرموده بواجبی بنظم و نسق سرکار آستانهٔ متبرکه پرداختند و خدام و مدرسان و حفاظ و سایر عمله و خدمتکاران و اطعام فقرا و آبه خواران بدستور زمان شاه جنت مکان تعیین یافت و از قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان و قالیهای بتکلف کرمانی و جوشقانی و اوانی و ظروف آنچه ضروری سرکار فیض آثار بود سرانجام یافته در زیب و زینت روضهٔ مقدسه کوشیدند و تا در مشهد مقدس نزول اجلال داشتند هر صبح و شام بسعادت زیارت فائز گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر اوقات بنفس نفیس بخدمات خادمی و فراشی حرم محترم و سایر خدمات قیام و اقدام نموده بدان مفتخر و مباهی بودند و چون در خراسان امری که باعث توقف باشد نماند روضهٔ مقدسه را وداع فرموده رایات نصرت آیات از راه رادکان و خبوشان بعزیمت استرآباد بجانب دشت بحریان در حرکت آمد

رجوع شاه عباس از هرات بمشهد مقدس

ذکر شکار کردن خاقان بلند قدر والا مکان در صحرای دلگشای رادکان

چون رادکان محل نزول موکب ظفر نشان گردید نشاط شکار از خاطر خطیر همایون سر زده طرح قمرغه یعنی شکار جرگه انداخته عساکر منصوره برحسب فرمان جانوران شکاری را از چند روزه راه در مکان معین جمع آورده چون دایرهٔ شمال جرگه دست بهم داد چندان جانور نخجیر که در آمده بود که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف مینمود هنوز عرصهٔ جرگه یکفرسخ بود که حضرت اعلی بمیان جرگه در آمده چند خر گور بنظر در آمد اشهب صبا رفتار فلک پیما را که بهر گامی بر اشهب سریع السیر فلک پیشی گرفتی در آن عرصهٔ نشاط افزا بجولان در آورده عنان بجانب گورخران انعطاف دادند و بعد از تک و تاز بسیار بضرب تیر و تیغ آبدار همه را از پای در آوردند و از صبح تا پیشین که عرصهٔ جولان فراخی داشت باسب تاختن و صید انداختن پرداختند و یکدو نفر از مقربان بساط عزت در رکاب اشرف تک و دو مینمودند اما رخصت صید افکنی نیافته بودند و آنحضرت کمان بهرامی بر سر چنگ آورده جلوداران تیرهای خدنگ دسته دسته چون عقابان تیز پر میرسانیدند و از چنگ آنحضرت بال گشاده بصید آهوان و جانوران در پرواز میآمد و هر صیدی که بنوک ناوک دلدوز خسرو گیتی افروز از پای در میآمد نزدیکان رکاب اقدس حساب شمارهٔ آن

نگاه

ایواقعه همیشه در اینحال از دو جهت اظهار ملال میفرمودند یکی آنکه بر توجهات شاهانه که در عرض چندین سال در تربیت او بظهور آورده بدین مرتبه رسانیده بودند حیف میخوردند دیگری آنکه مبادا دورنشینان بساط عزت که خبری از اطوار نزدیکان ندارند بامور دیگر حمل نمایند بالجمله بعد از کشته شدن او حکومت هرات را بحسین خان قورچی شمشیر شاملو تفویض فرموده از زمره آقایان بکتش سلطان استاجلو را برتبه امارت سرافراز فرموده بقلعه مارو چاق وضبط مرغاب فرستادند و مشار الیه قلعه مارو چاق را تعمیر نموده از بالا مرغاب بحیطه ضبط درآورده در آبادانی آنجا سعی نمودن گرفت و حکومت هر ولایتی از ولایات خراسان بیکی از امرای اخلاص پیشه عنایت شد در این اثنا ملک جلال الدین خان سیستانی که از صدمات لشکر اوزبک و دستبرد مردم تیم سلطان و برادران ترک ولایت سیستان کرده بدرگاه جهان پناه آمده بود و از خدمت اشرف رخصت یافته در این هنگام در قندهار بود بملازمت اشرف رسیده حکومت سیستان که نامزد گنجعلی خان شده بود باو اختصاص یافت محراب خان قاجار که حاکم طبس بود از آنراه عزیمت اردوی همایون نموده در تون الله یار اغلان حاکم آنجا را محاصره نموده در گرمگاه روز که غازیان از تردد باز آمده استراحتی نموده بودند او از شهر بیرون آمده با فوجی از اوزبکیه که در تون بودند روی بوادی فرار آوردند محراب خان واقف شده تعاقب نموده او را بدست آورد و سایر اوزبکیه را از تیغ انتقام گذرانید و او را در هرات بپایه سریر اعلی رسانید و عنایت و التفات یافته حکومت خواف و باخرز باو تعلق گرفت

شرح رفتن نور محمد خان با جنود قزلباش بمرو و تمکن او و حاجی محمد خان والی خوارزم بر سریر حکومت ملک موروثی و بدست درآمدن محمد ابراهیم سلطان بنیروی اقبال شاهنشاه آفاق و مراجعت موکب ظفرنشان بصوب عراق

در آغاز فتح داستان خراسان تحریر پیوست که بوداق خان با فوجی از قورچیان عظام را همراه نور محمد خان بمرو شاهیجان فرستادند و ایشان بآیین شایسته بآنطرف رفته چون بباغباد رسیدند محمد ابراهیم سلطان ولد ترسون محمد سلطان که از بنی اعمام عبد الله خان و خالوزاده عبد المؤمن خان جوان صبیح الوجه هیجده ساله بود در باغباد بحکومت قیام داشت از اخبار برهم خوردگی ماوراء النهر و آوازه وصول موکب ظفر قرین شاهی و رسیدن نور محمد خان با لشکر قزلباش که مقارن یکدیگر بوقوع پیوست تزلزل باحوال او راه یافته تاب توقف نیاورده اراده نموده بود که فوراً خود را بابیورد رسانیده از راه چهارجو بنجارا رود قورچیان عظام و غازیان جنگی کالبرق الخاطف بطلب او شتافتند و کالهاله بالبدر او را در میان گرفتند اوزبکیه که در ملازمت او بودند تاب صدمه لشکر قزلباش نیاورده بعد از محاربه راه انهزام پیمودند محمد ابراهیم سلطان بدست غازیان ظفرنشان درآمده و همچنین ولایت نسا و ابیورد را بتصرف درآورده روی توجه بمرو شاهیجان نهادند سلیمان یساول و ولی محمد سلطان برادر دین محمد خان که در مرو بودند از آوازه وصول موکب همایون و ورود نور محمد خان پریشان گشتند اکثر قبایل که در ولایت مرو اقامت داشتند بل عامه خلق آندیار را انجاب نور محمد خان که وارث آنمملکت بود راغب یافتند لاجرم توقف را محال انگاشته در کمال یأس و حرمان دل از ملک و مال برداشته طالب مأمنی گشتند و بتحقیق پیوست که رایات نصرت آیات شاهی از مشهد مقدس بجانب هرات توجه نموده و لشکر قیامت اثر قزلباش اطراف و جوانب خراسان را فرو گرفته اند ازینجهت نتوانستند که بهرات رفته بدین محمد خان ملحق گردند با مختصر ورده از راه چهارجو بنجارا شتافتند و اهالی مرو شعار دولتخواهی نور محمد خان ظاهر ساخته باستقبال او شتافتند و اهالی و سرخیلان قبایل جلایر و علی ایلی و سایر ترکمانان آنحدود جمعی کثیر بر سر نور محمد خان جمع شده همعنان ظفر و اقبال بخطه مرو آمدند و مقارن اینحال خبر فتح هرات و استیصال لشکر اوزبک بدیشان رسیده نقاره های شادمانی بنوازش درآوردند و در آنولایت خطبه و سکه باسم سامی و القاب همایون

آلوده بود امّا بوعده وفا فرموده زمام ایالت و دارائی هرات و امیر الامرائی خراسان را بکف کفایت و قبضهٔ اقتدار او نهاده وزرا و وکلای او در مقام ضبط و نسق مملکت درآمده اکثر مردم او در بهشت جا گرفته بودند که درین اثنا از اقتضای قضا و تقدیرات آسمانی قضیهٔ عجیبهٔ قتل فرهاد خان بوقوع پیوسته حکومت دار السلطنهٔ هرات و امیر الامرائی کل خراسان بحسین خان قورچی شمشیر شاملو قرار گرفت

ذکر قتل فرهاد خان و بیان بعضی قضایا که در آن اوان دست داد و انتظام مهمات خراسان بتوفیق ملک منّان

بر عقلای دهر و دانش پژوهان صاحب بهر ظاهر و روشن و باهر و مبرهن است که عنصر معنوی قرب سلاطین با خون سرشته شده و عرصهٔ ضمیر پادشاهان عالم دیگر است حکیم بیدار دل هشیار مغز باید که از نشأ بادهٔ جاه و بزرگی سرمست نگردد و در جولانگاه قرب سلاطین پای اندیشه اش نلغزد بسی عقلای صایب رای در خدمت سلاطین بمراتب عالیه رسیده در عالم قرب از شاهراه اخلاص منحرف شده سیلی روزگار خورده اند و آتش قرب را بدامن بیدانشی افروخته عاقبت در آن سوخته اند خوشا سعادتمندی که در آن محل توفیق الهی یافته مضمون این رباعی را که از منظومات راقم حروف است سرمایهٔ قرب و منزلت خود سازد (رباعی) ای دل زشراب قرب بیهوش مشو   وز بادهٔ وصل مست و مدهوش مشو   هر چند ز دوست بیشتر بینی ناز   در عرض نیاز کوش و خاموش مشو   مصداق اینمقال احوال خذلان مآل فرهاد خان است که چندین سال بتوجّهات شهریار کامکار مورد عنایات گوناگون بوده

سبب قتل فرهاد خان

کوی تفوق و سروری از اقران میربود بسعایت نفس سرکش سررشتهٔ اخلاص را از دست داده عاقبت بآو رسید آنچه رسید سبب ظاهری قتل فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت اشرف لافهای گزاف میزد و میگفت آرزو دارم که در معرکه که حضرت شاه تشریف حضور داشته باشد جان خود را نثار موکب همایون سازم چون پیمانهٔ نخوت و غرورش از بادهٔ پندار لبریز گشته بود دست بافعلت شده در جنگ دین محمّد خان سستی کرده شکست خورد و از شکست او نزدیک بود که چشم زخمی بدولت ابدپیوند و ذات اقدس فیروز مند رسد و از اینجهة مستحق عقوبت بود تا من بعد تربیت یافتگان بارگاه معلّی در معارک کارزار جان خود را در راه ولینعمت نثار نموده گران رکابی نکنند و سبب دیگر که بتدریج ظاهر شد آن بود که حضرت اعلی گمان غدری باو برده بودند و در مقام امتحان درآمده رفته رفته از اطوار او آنگمان بسرحدّ یقین رسید و خود نیز استشمام این را که نموده بود اینمعنی از وی که مرد با رای و هوش صاحب خرد بود و مکرّراً مشاهدهٔ فراز و نشیب حوادث نموده لطمهٔ روزگار خورده بود بغایت ناپسند افتاد که با وجود اینهمه تربیت و جاه و بزرگی که بدولت اشرف یافته بود قدر شفقتهای پادشاهی ندانسته بوساوس شیطانی از راه رفته طریق غدر و کافر نعمتی سپرد امّا چون بدلایل واضحه نقد اینمعنی در دار الضرب طبع همایون سکّهٔ قبول یافته بود و پرتو شعور او بر اینمعنی یافته دیگر اعتماد در اینشایست مجملاً تجربهٔ کارفرمایان قضا و قدر مابران قدر اسباب قتل او آماده گشته الله ویردیخان و بعضی امرا و غلامان باینخدمت مأمور شدند و ایشان بمنزل او رفته باتمام مهمّ او پرداختند در وقتی که الله ویردیخان دست بمیان آورده خنجر او را از غلاف کشیده او دانست که حال چگونه است همین قدر بعبارت ترکی گفته بود که بیله می اولدی تعینی کار ما چنین شد و ذو الفقار خان برادرش که امیر الامرائی آذربایجان بود در کمال

قتل فرهاد خان

اضطرار خود را بدولتخانهٔ همایون رسانیده مترصّد قتل میبود چه گمان نداشت که با وجود قتل برادری چنان او را زنده گذارند امّا حضرت اعلی در باب او مضمون ولا تزر وازرة وزر اخری را دستور عمل فرموده جز لطف و شفقت امری بظهور نیاوردند و همانروز او را بخلاع فاخره سرافراز فرموده خاطر پریشان او را اطمینان بخشیدند و مشار الیه از خلوص عقیدت و صوفیگری رضای خاطر مبارک مرشد کامل جسته عرض کرد که چون برادرم مستحق عقوبت و مستوجب قتل شده بود چرا اینخدمت باینغلام مرجوع نشد امّا حضرت اعلی بعد از وقوع

از معبر کرکی گذشته بنجارا رفت و برحسب تقدیر الهی اورا در ماوراء النهر ترقیات عظیم روی داد چنانچه عنقریب سمت گذارش خواهد یافت القصه در آنجنگ بسیاری از معارف سپاه کشته شده اکثر امرای اوزبکیه خصوصاً حاجی بی حاکم هرات و تاجو بی بهادر و میرزا عبدالله سقط و محمد مرادبی و محمد یار اغلان و سایر امراء بعضی در معرکه بقتل رسیده بعضی گرفتار شدند و از سپرداران معتبر کسی برون نرفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان و حوالی کازرگاه و از آنجا تا کهدستان مخالفان را تعاقب نموده قتلی بافراط کردند عدد قتیلان بچهار هزار کس رسید اما از شدت ایلغار چند روزه و بسیاری تگ و تاز معرکه نبرد و حرارت هوا اکثر اسبهای لشکریان از حرکت باز مانده از آنجا پیشتر نتوانستند رفت و شب نیز حایل شد و از جماعت اوزبکیه که از معرکه جان بسلامت بیرون بردند هر کس اهل و عیالی و علاقه در شهر داشت روی بشهر آمده دست عیالان گرفته از متملکات آنچه توانستند برداشته راه میمنه و فاریاب پیش گرفتند و جمعی که علاقه در شهر نداشتند از جنگگاه راه فرار پیمودند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بفیروزی و اقبال بکار و انشراح بریان سواد هرات رسیده بشکرانه این مواهب علیه که از عطایای ایزدی قرین حال گشت ملتفت استیصال بقیة السیف که اکثر ضعفاء و عورات و اطفال داشتند نشده اغماض فرمودند و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند و درین معرکه از عساکر منصوره کسی که نام و نشانی داشته باشد بغیر از ولی بیک یوزباشی استاجلو و قاسم بیک جلو دار شاملو ضایع نشده و عدد کشتگان بصد نفر نرسید و اردوی آغرق که با اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر و بقیه لشکر متعاقب میآمدند بکاریز باخرز رسیده بودند که شاهوردی بیک بیادل صحبت بایبردلو از جانب اشرف رسیده مژده فتح و فیروزی رسانیده کوچ بر کوچ رفته در سر خیابان هرات بیکدیگر ملحق شدند و اهالی هرات و میران قبایل و هزارجات قبچاق و تیموری و طاهری و جمشیدی بملازمت اشرف سرافراز گشته بتلطفات شاهی اختصاص یافتند و از اهالی غوریان خواجه جلال الدین اکبر جمعی را با خود متفق ساخته پیشتر از وصول موکب همایون بر سر قلعه غوریان آمده شاهم کلته حاکم آنجا را محاصره نمودند و جمعی از قزلباشیه ملازمان گنجعلی خان نیز حسب الامر بدان خدمت مامور شده بودند شاهم کلته و بهادران رفیق او چون از حقایق حالات هرات خبر یافتند چاره بجز فرار نیافته خود را از طرفی که مردم کمتر بودند بیرون انداخته راه فرار پیمودند و بیرونیان خبردار شده تعاقب کردند جمعی کثیر از اوزبکیه مقتول و گرفتار شدند شاهم کلته با چند نفری بدر رفت اما چون ادبار با آنطایفه روی آورده بود شاهم کلته در حدود زورآباد بسر فالیزی رسیده میخواسته فی الجمله خود را از تلخکامی شیرین کام گرداند و شتابانی رسیده بیجا با چنان مطراقی بر سر او زده که از اسب در غلطیده بر خاک مذلت تپید و ساعت بیهوش افتاده بود صاحبان فالیز رسیده او را شناختند و مقید و محبوس گردانیده در هرات بنظر اقدس در آوردند در این اثنا خبر کشته شدن دین محمد خان نیز رسیده بتحقیق پیوست اما طریق کشته شدن او که بر چه نهج واقع گشته معلوم نبود جمعی گفتند که در معرکه بقتل رسیده جسد نعش در میان کشتگانی بوده که در آن بیشه زار افتاده بود اما تقریر مولانا ابراهیم منشی که بتحریر پیوست و گفته بود که تا چهل دختران همراه بودم منافی این قول است و آنچه بصحت پیوست آنست که چون بحوالی بارو چاق میانه ایل قاقچی رسیده خون بسیاری از زخم او رفته ضعف برو غالب شده بود چند نفری که همراه بوده اند او را در گوشه فرود آوردند که لحظه استراحت نماید و خود بمیانه ایل قاقچی رفته اند که غذائی جهت او بهم رسانند جماعت مذکور از حال او خبر یافته بر سر او آمده کار او را با تمام رسانیدند القصه در همانجا رخت ببرای آخرت کشیده رفقا جسد او را در آنحوالی بخاک سپرده رفته اند و قولی آنست که جماعت قاقچی جسد او را با آب مرغاب انداخته اند الحاصل حضرت اعلی چند روز در بیرون شهر اوقات شریف صرف دیدن سپر و اخترمه نموده مرداکنی هر کس باز میرسیدند چون در عراق نوید حکومت هرات بفرهاد خان داده بودند اگر چه در آنجنگ بتجه شکستی که از سوء تدبیر خورده بود باطن اقدس از و غبار

کشته شدن شاهم کلته حاکم غوریان

کشته شدن دین محمد خان اوزبک

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

بحضرت اعلی خبر داده ملازمان رکاب اقدس از کثرت لشکر مخالف و قلت جنود مسعود اندیشیده بقدر پریشان خاطر گشتند حضرت
اعلی که از این حال اطلاع یافتند بنور فراست دانستند که دین محمد خان است که بعزم نبرد همایون در کمال تهور و مردانگی ملازمان
رکاب نصرت انتساب خطاب کردند که چه ایستاده اید از عار فرار اندیشیده مردانه قدم در معرکه کارزار نهید که بمردی کشته
شدن بهتر از زندگانی و حیاتی است که بی ناموس شده باشیم   بیا تا همه تن بکشتن دهیم   مبادا که فرصت بدشمن دهیم   چنین
مسموع شد که اول کسی که از جوانان قزلباش اسب جهانیده بهادری از بهادران اوزبک را انداخت علی بیک میرشکار ولد الله
آقا کرامپا استاجلو بود و همچنین یک یک از جوانان نصیری منش که پیشرو موکب همایون بودند استقبال آن طبقه کردند هر کدام یکی از
مخالفان را که اسب جلادت پیشتر رانده بودند از صدر زین ربوده تا چهل پنجاه نفر بهادر را بر خاک هلاک انداختند چون قضا اکرداباً
بر فرق روزگار دین محمد خان بخشیده بود عنان یکران باز کشیده به پیش آمدن دلیری نتوانست کرد خوف و دهشت بر آنگروه استیلا
یافته روی از معرکه بر تافتند حضرت اعلی خواستند که بنفس نفیس مباشر حرب او گشته با دین محمد خان در آویزند و بنیروی اقبال بهر طریق
که باشد او را بدست آورند ملازم گنجعلی خان رسیده از جانب او پیغام آورد که قول دین محمد خان هنوز در عقب است از انجهت حضرت
اعلی از آن اراده منصرف گشته صبر کردند که بقول او رسند اما غازیان دست از تعاقب باز نداشته بسیاری از بهادران نامی بر
خاک هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنان یافته از معرکه بدر رفت کلول بیک گرجی که در سلک غلامان خاصه شریفه انتظام
داشت میگفت که من بدین محمد خان زخم نیزه زدم طاقیه اش افتاد دیدم که یکی از بهادران طاقیه از سر خود برداشته بر سر او نهاد
و خود سر برهنه میرفت دانستم که سردار لشکر او است و آن طاقیه را یکی از غازیان برداشته بود و از اوزبکان یکه و بنفری تصدیق کردند
که این طاقیه خان است و چند نفر دیگر قبول نداشتند و این دعوی را کسی از کلول بیک قبول نمیکرد و پیرزاده طالش ابدال بیک نام با
او منازع بود و میگفت دین محمد خان از من زخم زدم مسود اوراق از مولانا ابراهیم مشهدی که سابقاً از منسوبان سلسله میرزا ابوطالب
رضوی بوده و در فترت اوزبکیه بهرات افتاده منشی بیر قلباباکوکلتاش و بعد از آن منشی دین محمد خان شده در مجالس کنگاش راه یافته
بوده خصوصیات احوال دین محمد خان و شرح جنگ مذکور بنوعی که بتحریر پیوست از او استماع نموده او میگفت که من همراه خان
بودم در وقتی که بقصد قول همایون رانده از نیزار بیرون آمد مشاهده نمود که اندک مردمی ایستاده اند و از دور سیاهی دیگر بنظر آمد
بهادران اوزبک همگی را التصور شد که تیپ همایون شاهی آنست که از دور سیاهی مینماید از حمله دلیرانه انجماعت و مشاهده آن سیاهی
رعب و هراسی در دلها افتاده عیان اوزبکیه و اتالیقان که همراه بودند عنان او را گرفته عرض کردند که مردم شکست خورده لشکر
شکسته قریب بشهر رسیده اند و پس و پیش ما را سپاه قزلباش فرو گرفته اگر ما خود را بجنگ آنفوج قلیل مشغول سازیم تیپ شاهی که
از دور سیاهی میکند پیشتر آمده ما را در میان میگیرند و یک کس را امید نجات نیست کار از سعی و کوشش گذشته تا وجود حضرت خان بسلامت
و آسیبی نرسیده و کار صعبتر نشده بیرون میباید رفت و چون خان آثار کراهیت حرب و خوف در ناصیه آن مردم مشاهده نمود دانست
که دل ها بر اراده فرار دارند ناچار روی از معرکه بر تافت اما چون عنان گردانیده ده گام نهاد بنوعی تفرقه و پراکندگی در میان
انجماعت واقع شد که با دین محمد خان زیاده از بیست کس نماند و قزلباش از عقب میآمد و دو سه مرتبه داخل ما شدند و سر نیزه در حال فرار
بخان رسیده بود اما از رفقا پنهان کرد و در حوالی چهل دختران مشاهده شد که خون بسیار از جیب و بغل او در فوران آمده در آنجا
بمن رخصت داده گفت تو اهل و عیال در شهر داری بکجا میآئی باز گرد من از آنجا باز گشته خود را بشهر انداخته مختفی گشتم تا وقتی که استعانی
در شهر پیدا شد و باقی سلطان ها بیچهل نفری از معرکه بیرون رفته بطرف کهدستان افتاده راه اندخود و شبرغان پیش گرفته و

از معبر

از معرکه

طاقیه
کلاه

اوزبک [illegible] خوردن [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] یافتن دین محمد خان و [illegible]

بهتر آنست که مردانه روی بمعرکه کارزار آوریم اگر غالب گردیم فهو المطلوب و اگر مغلوب شویم شکست یافتن از پادشاه بزرگ عالیشانی عیب نیست و بهادران اوزبکیه بجهة آنکه بجبن و بددلی منسوب نگردند ناچار تن بمحاربه درداده محملاً دین محمد خان از غایت جهل و غرور محاربه قزلباش را آسان پنداشته بنوعی شعلهٔ نخوت و غرور در کانون ضمیرش زبانه کشیده بود که جز برشحهٔ تیغ آبدار انطفا نمی پذیرفت و صباح آنروز که جمعه ششم شهر محرم الحرام بود طلیعهٔ لشکر قزلباش ظاهر شده دین محمد خان چرخچی و جوانغار و برانغار آراسته باقی سلطان برادرش را با میرزا عبد الله منقط و حاجی بی حاکم هرات در دست راست و بعضی امرا را در دست چپ قول گذاشت و مقرر کرد که هرگاه از جانب قزلباش غلبهٔ لشکر ملاحظه نمایند بی تاخیر با لشکر قول جلو انداخته همت بانهزام لشکر قزلباش گمارند و خود با دو هزار نفر از یکه جوانان گزیده اعتمادی همراه گرفته در طرف دست چپ ایستاد و مقرر کرده بود که اگر لشکر اوزبک غالب گردند و اگر مغلوب آن دو هزار کس از وجد انشوند و رایات جلال چون پل سالار رسید نداز حرارت هوا و شدت ایلغار اکثر اسبها از کار مانده از ملازمان رکاب اقدس زیاده از سه چهار هزار کس بموکب همایون نرسیده بودند و با قشون فرهاد خان و امرای چرخچی به ده هزار نمیرسید نه تکیه بر عنایت الهی و اقبال پادشاهی کرده فرهاد خان و ذو الفقار خان و امرای چرخچی را با چهار پنج هزار کس پیشتر فرستادند و قول همایون بنفس وجود اقدس آرایش یافته امرا و قورچیان و غلامان دست راست و دست چپ هر یک در محل خود قرار گرفتند و چون در رباط پریان تلاقی فریقین روی داده چرخچیان هر دو گروه بیکدیگر آمیختند غازیان عظام تیز عنانی کرده بیکبار بصورت اجتماعی خود را بمخالفان زده چرخچی اوزبک را منهزم ساختند و تمامی لشکر بهوس مردانگی و آوردن سر و اختر مه رو بمخالفان آوردند چنانکه بر سر فرهاد خان کسی چندان نمانده بود باقی سلطان چون انهزام لشکر چرخچی مشاهده نمود با لشکر جوانغار جلو انداخته جنود چرخچی قزلباش تاب صدمهٔ آن لشکر نیاورده بازگشتند و چون فرهاد خان علم که علامت سردار لشکر است همراه نداشت لشکریان چرخچی در معرکه فرهاد خان را نیافتند که بر سر او یکجا جمع شوند و اوزبک هجوم آورده بود راه انهزام پیموده شکست فاحش خوردند چنانچه شکست لشکر قزلباش بقول همایون رسیده نزدیک شد که موجب برهمخوردگی قول گردد فرهاد خان با چند نفر در میان معرکه مانده خود مباشر حرب شد و در اثنای گروفر زخمدار شده طریق انهزام پیموده بین الاقران تهمت زدهٔ گریز و بدنام انهزام گشته غبار عار فرار بر چهرهٔ روزگار او نشست چون حضرت اعلی مشاهده فرمودند که فرهاد خان و امرای چرخچی منهزم شده شکست بر لشکر آذربایجان افتاد الله ویردی خان و قورچی باشی و امرای عظام و قورچیان و غلامان دست راست و دست چپ را رخصت محاربه داده حسب الامر الاعلی بمدافعهٔ لشکر اعدا شتافتند و از آنطرف نیز لشکر جوانغار و برانغار بمعرکه کارزار شتافته هر دو سپاه بیکدیگر آمیختند گرد معرکه نبرد بفلک تیز گرد رسید اگرچه اکثر اوزبکیه در آنروز از وصول موکب ظفر قرین شاهی واقف شده دل از دست داده بودند اما ثبات قدم و مصابرت ورزیده جنگهای مردانه کردند آخر الامر از صدمات دلیرانه دلاورانی که از قول همایون و رکاب اقدس بجنگ مامور شده بودند تزلزل باحوال اوزبکیه راه یافته از ستیز و آویز عاجز آمده روی بانهزام نهادند و نسیم فتح و ظفر و فیروزی بر ناصیهٔ احوال غازیان جان نثار وزیدن گرفت دین محمد خان که شکست لشکر اوزبک مشاهده نمود با دو هزار نفر از بهادران نامی که همراه داشت از طرف دست چپ که مقابل دست راست قول همایون بود باراده آنکه خود را بر قول همایون زند پیش آمد و از کثرت گرد و غبار مشاهده غازیان نکردند حضرت اعلی با بعضی از مقربان و ملتزمان رکاب اشرف که کما بیش دویست نفر بودند در معرکه ایستاده بودند که سلطانعلی سلطان چیگنی ولد بوداقخان با بعضی از دلاوران که پیشرو موکب همایون بودند ملاحظه نمودند که از میان نیزاری که در آنحوالی بود طلیعهٔ لشکر نمایان شده برق کلاه خود و درع و خفتان درخشیدن گرفت

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

قلعه داری پرداخته لشکر جرار گذاشته خود با ورا، النهر روند و هرگاه مهم بمحاصرهٔ قلعه رسد بنا بر استحکام قلعه و استعداد
قلعه داری تحمل که معامله بدور و دراز کشد بخاطر چنین خطور مینماید که کس نزد فرهاد خان فرستیم که یکمنزل بازگشته آوازه در اندازد که از
جانب عراق و آذربایجان خبر بوحش رسید که رومیه انتهاز فرصت کرده بممالک محروسه آمده اند و موکب همایون شاهی ازاین خبر
مضطرب شده مضطرب الاحوال بجانب عراق بازگردید و هرگاه خبر بازگشتن قزلباش باین اضطرار باوزبکیه رسد از اندیشهٔ قلعه
قلعه داری باز آمده شک نیست که دلیرانه بعزم دستبرد و تعاقب امرا و ضبط مشهد و اخذ و دعا جلاً از هرات بیرون آیند و ما اردوی
اغرق را با جمعی که اسب زبون داشته باشند گذاشته بسپاهی با فوجی که اسب کوتل داشته باشند ایلغار نموده بفرهاد خان ملحق
گردیم و مقید بآمدن لشکر فارس و کرمان نشده بایلغار بر سر ایشان رویم و فرصت قلعه بندی و قلعه داری ندهیم و انشاء الله تعالی
اگر خدای تعالی خواسته باشد و تدبیر موافق تقدیر افتد محتمل است که مهم حسب المدعا تمشیت پذیرد جمیع عقلا و ارباب رای این تدبیر را
پسندیده داشتند و علی الفور رقمی بفرهاد خان نوشته فرستادند که بقاعده که مذکور شد یکمنزل بازگشته مترصد وصول موکب همایون
باشد ایشان حسب الفرموده عمل نموده یک منزل پس نشستند و کس نزد الله ویردیخان و گنجعلی خان که با لشکر فارس و کرمان از راه
طبس آمده داخل الکای خراسان شده بودند فرستاده بودند که مقید بآوردن لشکر نشده با جمعی که اسب ایلغار داشته باشند جریده
و سپاهی ایلغار کرده در حدود غوریان خود را بموکب همایون رسانند و جناب اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر را با شاه علی سلطان
میر چمشگزک و سایر لشکریان در اردوی اغرق گذاشتند که باهستگی کوچ کرده میآمده باشند و در وقت پیشین روز یکشنبه غرهٔ شهر محرم
از فرهاد جرد سرجام سوار شده برهنمونی قاید اقبال همعنان فیروزی و اجلال بایلغار روانه گشتند و در راه فرهاد خان و
امرا که یکمنزل از قلعه باغ پس آمده بودند بموکب همایون پیوستند و الله ویردیخان و گنجعلی خان نیز اردوی خود را انداخته
با جمعی که اسب ایلغار داشته اند ایلغار کرده در سرپل هرات رود بموکب همایون پیوستند مجملا موکب همایون مسافت ده
روزه را در چهار روز و نیم طی فرموده روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام در حوالی پل سالار هرات که چهار فرسخی شهر است بمکان
رسیدند و صباح روز ششم صف قتال آراسته گشته فیمابین در رباط پریان محاربه اتفاق افتاد

تسبهای جریده

یعنی محرم سنه ۱۰۰۷

ذکر محاربهٔ حضرت شاه جمجاه با دین محمد خان اوزبک و ظفر یافتن بعون عنایت حضرت اله

در فوق رقم پذیر کلک سوانح نگار شد که دین محمد خان از وصول موکب همایون شاهی خبر نداشت و آمدن فرهاد خان و امرا را
شنیده از شهر بیرون آمده بود که خبر بازگشتن امرای قزلباش بنوعی که مذکور شد در میانهٔ اوزبکیه شایع گشت او را از فکر قلعه
و ترتیب اسباب قلعه داری انداخته بعزم استیصال ایشان پیش آمده بحوالی پل سالار فرود آمده بود که شب یکی از اعراب مش
مست که حضرت اعلی شاهی را میشناخت و حضرت اعلی را در سرپل دیده بود آمده از وصول موکب همایون شاهی خبر داد
و از کیفیت و کمیت لشکر پرسیدند گفت اندک مردمی با آنحضرت بودند اما لشکر قزلباش از عقب بلافاصله میآیند امرا و ریش سفیدان
لکنایش بمیان آورده راضی بمحاربهٔ قزلباش نمیشدند و صلاح دیدند که بازگشته بهرات رویم و نامهٔ دوستانه بنوعی که تمهید یافته بود
بخدمت اشرف نوشته کس زبان دانی فرستاده گفتگوی صلح بمیان آوریم و باقی خانزاد در قلعه گذاشته روانهٔ ماوراءالنهر گردیم
و محاربه با پادشاه قزلباش اصلا لایق دولت نمیدانیم دین محمد خان در جواب امرا و ریش سفیدان گفته بود که اگرچه این رای
پسندیده است اما وقت بسیار تنگ شده قزلباش نزدیک رسیده اگر امشب کوچ کرده روی بشهر آوریم بضعف این لشکر پی برده
میگیرند و در شهر آمده فرصت نخواهد شد که اسباب قلعه داری آماده ساخته روانه شویم و بجنگ و جدال گرفتار و عار فرار نکردیم
بهتر آنست



مترنم بود (بیت) شکر خدا که از مدد بخت کارساز   کامی که خواستم ز خدا شد میسرم   آن دولتی که می‌طلبیدیم سالها
اینست از عنایت حق در برابرم   و کافهٔ خلایق بدین آئین قدم در راه نهاده کفهای پا از آسیب خار مغیلان گل گل می‌شکفت و گوئیا
گل و ریحان پی سپر غازیان اخلاصمند بود مجملا در کمال شوق بروضهٔ مطهر رسیده بعد از تقبیل عتبهٔ علیه جبههٔ اخلاص بدان خاک پاک
سودند و بلوازم دعا و زیارت پرداخته آستانهٔ مقدسه را بغایت بی‌سامان و از قنادیل طلا و نقره خالی یافتند و از حلی و زیور ایام
قزلباش سوای محجر طلا چیزی نمانده بود در همانجا بوداقخان چگنی را بحکومت مشهد مقدس سرافراز گردانیدند و از آستانهٔ مقدسه
بچهار باغ تشریف برده در آنجا اسیران اوزبکیه را که در جام گرفتار غازیان خون آشام شده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از اقوال
ایشان و فرستادن سید محمد سلطان بتحقیق پیوست که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر بحراست ولایات خراسان
قرار داده و عدد لشکریان او را تا بیست هزار مذکور میساختند اما اهل خراسان تکذیب قول ایشان کرده زیاده از شش هفت هزار
نشان نمیدادند و عقلا این قول را ترجیح مینهادند بالجمله حضرت اعلی فرهاد خان را با امرای چرخچی هم از روز بجانب هرات روانه فرمود
که تا هنوز اوزبکیه استقامتی نیافته‌اند و اسباب قلعه‌داری مرتب نساخته‌اند آن ولایت را از ایشان خالی نمایند و از اسیران
چند نفر که ملازم دین محمد خان بودند در مشهد مقدس سپرده فرمودند که چون با ما دعوی اخلاص کرده کس فرستاده بود اگر در قول خود
صادق باشد ملازمان او را خلعت و یراق داده هر جا باشد نزد او فرستیم و تتمه بیاسا رسیدند بالجمله موکب همایون اعلی شش روز
در مشهد مقدس بتجهیه نظم و نسق سرکار فیض آثار توقف فرموده تولیت آن سرکار را بالقاضی سلطان تربتی که از سادات تربت حیدریه
خراسانست و در فترت اوزبکیه بعراق آمده در آن اوقات داروغهٔ اصفهان بود عنایت فرموده تربت حیدریه را بتیول او مرحمت کردند
و بوداقخان چگنی و شاهقلی سلطان بیات را با پانصد نفر از قورچیان و ملازمان رکاب اقدس همراه نور محمد خان بجانب نسا
و ابیورد و مرو فرستادند که مملکت موروث او را بدست آورده بمشار الیه سپارند و در بیست و هشتم شهر ذی الحجة الحرام از مشهد
مقدس بیرون آمده چون بقریهٔ جرد جام رسیدند در آن منزل محمود بیگ شاملو برادر اسلام بیگ یوزباشی که در فترت هرات بهند
رفته بود و در این ولا از هند باز گشته بهرات رسیده بود و از جمیع احوال آنجا واقف بود در رسید و از کماهی حالات خبر داده عرض کرد که
دین محمد خان بنوعی دل در سلطنت خراسان بسته که آسان آسان دست از آن نمیدارد و حالا که دوازده هزار اوزبک جرار و
دو سه هزار از هزارجات قبایل بر سر او جمع‌اند اما از رسیدن موکب همایون شاهی بدین مقام اطلاع ندارند و گمان دارند که هنوز
در حدود بسطام‌اند و قرار مقابله و مقاتله فرهاد خان و امرای عظام که پیش رفته‌اند با خود داده‌اند و بعد از آنکه وصول موکب همایون
نزد ایشان محقق گردد اگر قدرت مقابله نداشته باشند باقی سلطان برادرش را با دو سه هزار کس در قلعهٔ هرات گذاشته خود بما
وراء النهر میرود که لشکر جمع نموده بخراسان آید و بهیچوجه قطع تعلق از خراسان نمینماید و نمیخواهد که بآسانی مملکت از دست دهد چون بر
قول او وثوق و اعتماد بود حضرت اعلی متردد خاطر و متفکر گشتند که چه تدبیر اندیشند که منتج حصول مقصود باشد از الهام ربانی تدبیری
بخاطر اشرف رسید که موافق ثبت صحیفهٔ تقدیر آمده صورت مطلوب بر وجه مدعا چهره گشود و تبیین اینمقال آنکه بعد از اطلاع بر احوال
هرات ارکان دولت قاهره را طلب فرموده بزبان الهام بیان گذرانیدند که جمعی کثیر از لشکر اوزبک در هرات‌اند اگر فرهاد
خان و امرا که پیش رفته‌اند اوزبکیه دلیرانه با ایشان محاربه مینمایند و اینمعنی لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاه ایشان همراه است
و محاربهٔ لشکر و ثبات قدم ایشان در معرکه که همراه باشد نسبتی بمحاربهٔ امرا و سرداران نمیدارد محتمل است که چشم زخمی بسپاه
قزلباش رسد و موجب دلیری اعدا گردد و آنگروه را اگر تا رسیدن رایات نصرت آیات توقف امر فرمائیم اوزبکیه بتهیهٔ اسباب

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

امری عظیم و کاری بزرگ پیشنهاد همت والا ساخته قدم توکل در وادی مخاطرات عظیمه نهاده بودند رای جهان آرا معللحتهای نهانی که در عرصه ضمیر پادشاهان و برگزیدگان درگاه الهی جلوه ظهور دارد و دیگر از اخبری از آن منیت اقتضای آن فرمود که در این سفر شهزاده کامکار محمد باقر میرزا که خرد سال بود همراه نبود از سعارک خطرناک بر کنار باشد از همان منزل او را بشیخ احمد بیک ایشک آقاسی حرم سپرده روانه دار السلطنه اصفهان نمودند و اردوی همایون بعد از عید اضحی کوچ فرموده چون کالپوش محل نزول سپاه دریا خروش گردید امارات فتح و فیروزی و علامات نصرت و بهروزی ظاهر شدن گرفت و اختر همایون فال ظفر از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نهاد و تخت ولایت نیشابور بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد تبیین اینمقال آنکه حکومت آنولایت باحمد سلطان نامی که از نژاد سلاطین اوزبک بود تعلق داشت چون خبر قرب وصول موکب همایون فال شاهی باحمد سلطان رسید آثار هواخواهی قزلباش در ناصیه احوال عامه خلق الله آندیار دریافته قدرت حراست و قلعه داری در خود ندید و از خوف و سیاست عبد المؤمن خان بمیان اوزبکیه نتوانست رفت و ملاحظه داشت که در وقت خروج اجامره و اوباش نیشابور دست بغارت و نهب اموال او و اوزبکیه برآورند بارادهٔ سفر بیت الحرام برون آمده احرام ملازمت درگاه شاهی بسته با معدودی روانه مقصد گردیده و اوزبکیه نیشابور متفرق شده بعضی بمشهد مقدس و بعضی بطرف هرات رفتند احمد سلطان هنوز از دروازه شهر برون نیامده بود که اهل نیشابور نقارهٔ شادمانی باسم سامی همایون بلند آوازه کردانیدند و چون در کالپوش اینخبر رسید امیر ابو المعالی نیشابوری را که از سادات عالیمکان و کلانتر و مطاع آن ملک بود و از تاریخ فتور اوزبکیه بار ظهور دولتخواهی بعراق آمده در رکاب ظفر انتساب میبود جهت ضبط مملکت روانه آنصوب فرموده حکومت آنولایت بامیرزا محمد سلطان بیات که در آنوقت حاکم سبزوار بود تفویض یافت و احمد سلطان اوزبک رخصت حج یافته روانه گشت و حقیقت حالش معلوم نشد و رایات اقبال از کالپوش کوچ فرموده از راه شقان و جوربد متعاقب فرهاد خان و امرائی که مقدمة الجیش بودند بجانب مشهد مقدس در حرکت آمد و چون موضع اسباحی من اعمال شقان محل نزول موکب ظفر نشان گردید منهیان از جانب فرهاد خان و اهالی مشهد مقدس رسیده خبر گشته شدن عبد المؤمن خان و بشارت فتح مشهد مقدس بنوعی که در طی احوال اوزبکیه سمت تحریر یافته رسانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از ورود اینخبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته بود و شوق ادراک سعادت طواف و زیارت آستان ملایک آشیان امام الجن و الانس که مقصد اصلی و علت غائی این یورش خیر مآل همان بود سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده عموم سپاه کلاه گوشه شادمانی بر تارک خورشید شکسته غلغلهٔ بشارت و مبارکباد بمهر و ماه رسید و از آنجا کوچ فرموده بتاریخ بیست و چهارم شهر ذی الحجة الحرام در کنار رودخانه شهر طوس نزول اجلال واقع شد و فرهاد خان و امرا و اعیان مشهد باستقبال موکب همایون آمده در طوس بسجدهٔ اشرف مشرف شده لوازم دعا و ثنا و تهنیت بجای آوردند و حکم شد که فرهاد خان و امرای قرچغی بعزم تسخیر هرات روانه شوند و آن بلدهٔ فاخره را بتصرف درآورند و هنوز خبار سلطنت دین محمد خان و جمعیت اوزبک و قرار داد خاطر او چنانچه واقع بود بتحقیق نینجامیده بود و روز دیگر که بیست و پنجم شهر مذکور بود احرام طواف مرقد منور حضرت امام ثامن ضامن که مطاف سبحان ملا اعلی و سجده گاه کروبیان عالم بالاست بسته روانه شدند و چون شعشعهٔ نیر عالم افروز گنبد مبارک که مضبط تجلیات انوار الهی است خورشید مثال درخشیدن آغاز نهاده روشنی بخش دیده نظارگیان عالم شوق گردید حضرت اعلی شاهی ظل الهی پیاده گردیده بشکرانه این عطیهٔ ایزدی پیشانی مسکنت بخاک نیاز سوده و اشک شادمانی از دیدها باریدن گرفت و از آنجا با جهان جهان اخلاص و عالم عالم نیازمندی برهنه پای و گشاده پیشانی طی مسافت فرموده زبان حال شاه و سپاه بدینمقال

مترنم بود

مکتوب شاه عباس بعبدالمؤمن خان

خانی که قدیماً تابع امر و نهی سلاطین خوارزم و در کنار رود گرگان و اترک اقامت دارند مناشیر استمالت فرستاده باطاعت و انقیاد و موافقت حاجی محمد خان ترغیب فرمودند و مشار الیه برندق سلطان و الغ میرزای پسر زادهای خود را در ملازمت اشرف گذاشت که همیشه ملازم رکاب اقدس باشند و خود با عرب محمد سلطان پسر بزرگتر و سایر فرزندان روان گشت و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال از بسطام کوچ فرموده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان و ذوالفقار خان بیگلربیگی آذربایجان و بعضی امرا را که عدد لشکریان ایشان ده هزار بر سید چرچی و مقدمة الجیش فرموده یکمنزل پیشتر فرستادند در خلال این احوال بخاطر انور خطور نمود که یکی از ملازمان زبان بشارت رکاب اقدس را برسم رسالت نزد عبدالمؤمن خان فرستاده کتابی مشتمل بر نصایح مشفقانه و سخنان دلپذیر پادشاهانه و وعد و وعید با و قلمی نمایند و روح الله بیک سیاه ول صحبت ذوالقدر متقبل اینخدمت شده مکتوب مذکور در قلم آمد خلاصه مضمون آنکه چند سال است که او بعزم ملک ستانی همه ساله بطرف خراسان نهضت مینماید و بجهت آنکه ما را در عراق و دار المرز بعضی گرفتاریها بود او در هنگام فرصت مشهد مقدس و بعضی از محال خراسان را متصرف شده در تسخیر سایر محال نکث و دو مینمود و هر مرتبه که بآرزوی ملاقات او از عراق متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی مینمودیم او بمقابله عساکر منصور در نیامده فرار بر قرار اختیار مینمود و بدین بهانه متمسک بود که پدرم که پادشاه است رخصت مقابله با پادشاه قزلباش نداده و درین آمد شد ولایت خراسان از عبور لشکر طرفین پامال سم ستور و رعایا و زیردستان آواره و بیخان و مان شده اند حالا پدر بزرگوار عالم فانی را وداع نموده سلطنت ما وراء النهر و ترکستان و بلخ و بدخشان بآن والا نژاد قرار گرفت و اضداد و بنی اعمام را دفع نموده او را منازعی نماند و کمال تمکن و استقلال یافته و عموم سپاه ازبکیه مطیع و فرمانبردارند و ما بجهت استخلاص ملک موروث بخراسان آمده کمر همت بتسخیر آن بسته ایم و انشاء الله تعالی درینمرتبه تا استرداد آن دست نخواهد بود معاودت بمرکز دولت ممکن نیست اگر نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا نماید اولی این است که دست از ملک خراسان که قدیماً داخل ایران و موروثی یکصد ساله این دودمانست باز داشته در مقام اتحاد و الفت و اعتذار بوده باشد که ما نیز بجهت جمعیت آوارگان و آسودگی بیچارگان دیار خراسان بمضمون الماضی لا یذکر عمل نموده بساط منازعه و انتقام را در نوردیده با او در مقام محبت و دوستی و الفت باشیم و در استقامت امور دولت او سعی نموده بمال و لشکر معاون و مددکار باشیم و اگر پنبه غفلت در گوش مصلحت نیوش نهاده ابواب دوستی مسدود گردانده در مخالفت و عناد الحاح و اصرار نماید و بطریق سالهای گذشته در مقام مکر و حیله نبوده باشد و از عار فرار که در هنگام استقلال و اقتدار پسندیده عالمیان نیست اندیشیده بی تأمل پای مردانگی در معرکه کارزار نهد که دیگر گنجایش بهانه نمانده و در هر محل مصلحت داند تلاقی فریقین که سالهاست که عالمیان چشم انتظار بر آن دارند قرار دهد که آنچه مقدر الهی باشد از پرده خفا بجلوه گاه ظهور آید و خلایق از آسیب عبور و مرور هر دو لشکر خلاصی یابند و الا دانسته باشد که ما ملتفت بویرانه قلعهای خراسان نشده بتوفیق الله تعالی اشهب تیز گام اندیشه را بعزم رزم آن عالی نژاد در حرکت آورده تا بلخ و بخارا عنان بگردان بار نکشیم و خدای داند که از آسیب لشکر قیامت اثر در آن دیار چه طوفان بلا خیزد و این ابیات در آن نامه مندرج گردید (شعر) که ای دوحه خاندان کرم

زمین گوش کن عاقلانه سخن | ندارم تمنای آن مرز و بوم
که آرم ببلخ و بخارا هجوم | گر این کینه ور لشکر بیشمار
گذار آورد جانب آن دیار | شود مال تاراج و مردم اسیر
وبال چنین را بگردن مگیر | سخن بشنو از گفت من سر مپیچ
بدین ماجرا بیش از این در مپیچ | که تا بلخ پاینده ماند بتو
جهان ملک فرخنده ماند بتو

و روح الله بیک سیاه ول صحبت ذوالقدر را که حامل مکتوب مذکور بود روانه فرموده موکب فیروزی نشان بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد و چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

عظام باردوی ظفرقرین پیوندد و الله ویردیخان با غلامان و لشکر فارس و گنجعلی خان با لشکر کرمان از راه یزد و بیابانک بخراسان
آمده در هر محل که رایات جاه و جلال نزول اجلال داشته باشد بموکب نصرت قرین ملحق شوند مجملاً امرا و عساکر قزلباش حسب الفرمان
قضا جریان فوج فوج روی توجه بسفر خراسان آورده در چمن بسطام جمعیت نمودند و حضرت اعلی نیز چند روزی در متنزهات مازندران
بهشت نشان بسیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع عساکر باتفاق فرهاد خان از راه سپاور و چهارده استرآباد آمده باردو
ملحق شدند و حاجی محمد خان پادشاه ولایت خوارزم و عرب محمد سلطان ولد او و نور محمد خان بن ابو المحمد خان والی مرو شاهیجان
و نسا و ابیورد چنانچه سبق ذکر یافته از صولت سپاه عبدالله خان از مملکت موروث برآمده بپایهٔ دولت همایون استظلال جسته بودند در
رکاب اشرف بودند و چند روز چمن بسطام مقام معسکر ظفر فرجام بود در آنجا بسان عساکر نصرت نشان پرداخته سوای لشکر فارس
و کرمان که نیامده بودند در خلال این احوال اخبار متواتر شد که عبدالمومن خان میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات را چنانکه گذشت
بسیاست رسانیده و از بلخ و بخارا بسمرقند و تاشکنت لشکر کشیده با هزاره خان و اوزبک خان چنانچه در طی احوال ماوراءالنهر سمت
گزارش یافت محاربه نموده بر ایشان ظفر یافت و ایشان را با هرکس از سلاطین زادها که مظنهٔ فتنه داشت از میان برداشته تمامی
اوزبکیه طوق فرمانبرداری او در گردن گرفته در کمال شکوه و استقلال و غلبهٔ خیول و ازدحام لشکر متوجه بلخ و خراسان است. بعضی
از کوته اندیشان کم همت در ینسال رفتن خراسان را مصلحت ندیدند و صلاح در آن دانستند که درین یورش متوجه نظم و نسق استرآباد
گشته خاطر از ضبط آن مملکت جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهند که قرار داد خاطر عبدالمومن خان معلوم گشته
سال دیگر بمقتضای وقت عمل شود و چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی شاهین بلند پرواز همت را بصید عقاب مملکت خراسان در پرواز
آورده بودند باتفاقی چنان سخنان پست همتان خطا اندیش متنفر بودند بالجمله چند روز که سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه بر
افراشته بودند متوجه نظام و نسق استرآباد شدند و چون حکومت مازندران بفرهاد خان تعلق داشت بجهت قرب جوار استرآباد را
نیز علاوهٔ مازندران نموده بموی الیه تفویض فرمودند و احکام استمالت باسم اهالی و اعیان و سرکردهای سیاه پوشان استرآباد
که هر یک بلوکی از بلوکات رقم اختصاص کشیده بخودسری برآمده بودند در قلم آورده فرستادند و فرهاد خان قرامان بیگ
نامی از اقوام خود را بداروغگی نصب نموده با سیصد نفر از قرامانلو و غیره فرستاد سرداران سیاه پوش استرآباد چون بیکدیگر
خصومت داشتند و اردوی همایون با عساکر قزلباش بدولت و اقبال در بسطام نزول اجلال داشت جز اطاعت و انقیاد چاره
نیافته تمکین داروغهٔ مذکور کردند در خلال این احوال یوسف قوش بیگی نامی بنوعی که در فوق ایمائی شده از جانب یتیم سلطان که
هنوز رتبهٔ خانی نیافته بود و عبدالمومن خان در حیات بود برسم رسالت رسید خلاصهٔ پیغام آنکه این دولتخواه برادران که تربیت یافته
و پروردهٔ دولت عبدالله خان بودیم بمحض رضاجوئی او از موافقت پسرش سر باز زده با او اتفاق نداشتیم و او بدبختی کینهٔ ما
در دل گرفته اظهار عداوت کرد حالا که در سلطنت استقلال یافته با جمعی که در زمان پدر با او متفق نموده اند در مقام انتقام است
درین صورت بنده بجز آستان ملایک آشیان پناهی ندارم و هرگاه آفتاب موکب همایون پرتو وصول بخراسان اندازد
در سلک هواخواهان در آمده غاشیهٔ اطاعت و بندگی بر دوش میگیرم حضرت اعلی ازین خبر مسرور گشته مکتوب محبت اسلوب یارانه
و برادرانه باو نوشته نوید عطوفت و الطاف بینهایت دادند و محمد ایشیک آقاسی عربگرلو را که در پارسال گذشته بهرات رفته همراه یوسف
قوش بیگی نزد مشارالیه فرستاده چند راس اسب تازی نژاد و تحف و هدایای لایقه بجهت او ارسال داشتند القصه در چمن بسطام بعد
از اجتماع عساکر ظفر فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خان را از راه استرآباد بجانب خوارزم روانه فرموده بقبایل تکه ترکمانان صاین

 ترکستان و بلخ و بدخشان حسب المدعا صورت یافته امور سلطنت انتظام یابد اگر میل خراسان داشته باشند از روی اقتدار و استظهار
بخراسان آمده بتسخیر و تنظیم و تنسیق آن پردازیم والا بمقتضای وقت عمل نمائیم اکثر عقلا و ریش سفیدان این رای را پسندیده داشته
قرار نامه نوشتن و تهیهٔ اسباب قلعه داری بخود دادند و جمعی از اهل هرات و سرخیلان قبایل که مظنهٔ خلاف بایشان بود کرفته مقید
ساختند با بعضی جهلاء و جنکجویان باین صلاح اندیشی راضی نشده کفتند حالا از پادشاه قزلباش خبری و اثری نیست و جمعی که پیش آمده
ده دوازده هزار کس بیش نیستند و معهذا بسیار نزدیک شده اند در بدایت سلطنت از ده دوازده هزار قزلباش که قریب باشند اندوخوف
نموده پشت بدیشان دادن نوعی از ضعف و هزیمت است و هرگاه باین طریق بماورارالنهر رفته خراسان را از دست داده باشیم
بدنام فرار و مورد طعن بها دران شجاعت شعار خواهیم بود و در اینصورت پیداست که چه مهم از پیش خواهد رفت چون هنوز از
اوضاع ماورارالنهر و قرارداد خاطر امرای آنجا اطلاعی نداریم دست از ممالک خراسان داشتن و تقدر ابنیه دادن مقتضی
عقل و مردانگی نیست کمر محاربه بشجاعت بر میان جان بسته مردانه وار از روی همت بدفع ایشان آوریم اگر مظفر و منصور کردیم آوازه
اقتدار خانی بلندی یافته کل مهام بر حسب مرام تمشیت خواهد یافت و اگر عیاذاً بالله مهم بنوعی دیگر صورت بندد باری نزد همگنان
معذور باشیم دین محمد خان بشق ثانی راغب کردید اکثر جهلای پرخاشجوی که لذت حکومت خراسان از مذاق ایشان بیرون نمیرفت
این کنکاش را ترجیح دادند و چون دین محمد خان در ایام حیات عبدالله خان و هرج و مرج خراسان بعضی از امرای بی تدبیر قزلباش
جنک کرده غالب آمده بود محاربه بقزلباش را سهل و آسان انکاشته از غروری که داشت قرار محاربه با خود داده و جمعی که حرف
رفتن میکفتند در یوقت بجهت آنکه بجبن و بددلی منسوب نکردند از آنکلمات ساکت شدند ابوالمحمد بی که مرد عاقل کاردان بود و محاربه
او را با قزلباش صلاح نمیدانست و اوضاع او را بر وفق دلخواه مشاهده نمینمود شبی با جمعی کثیر از او ربکیه از وجدا شده راه فرار
پیمودن کرفت و دین محمد خان از اینمعنی واقف شده چون مسافت بعید قطع کرده بود علاجی نتوانست کرد درین اثنا خبر بازکشتن
قزلباش رسید که بجهت اخبار موحش که از جانب عراق بایشان رسیده بازکشتند بالکلیه اندیشهٔ قلعه داری از خاطر بیرون کرده
بعزم تعاقب از باغچه خواجه نور کوچ کرده پیشتر آمدند بمحاربه قزلباش دلیر تر شد تا آنکه میانهٔ او و حضرت اعلی شاهی در رباط پریان
هرات مقابله واقع شد شرح آن مفصلاً در طی داستان فتح خراسان و تضییع احوال دین محمد خان و باقی حالات ماورارالنهر
بعد از تحریر آن داستان رقمزدهٔ کلک بیان خواهد شد انشاءالله تعالی وحده العزیز

آغاز داستان فتح خراسان و بیان حالات که در خلال این احوال باراده ملک متعال روی نمود

قبل از این نگاشته کلک نکته پرداز شد که درینسال حضرت اعلی شاهی ظل الهی را یورش خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته در
تهیه اسباب آن سفر بودند که خبر فوت عبدالله خان اوزبک رسیده آن اراده در خاطر خطیر ازدیاد پذیرفته بعزم درست و
طالع میمون در سیم شهر رمضان المبارک ست و الف که ساعت سعد بود از دارالسلطنهٔ اصفهان بیرون فرموده چند روز
در کاشان بجهت تنخواه مواجب عساکر منصوره و انجام مهمات و ضروریات آن سفر توقف فرموده اردوی معلی را مقرر فرمودند که
از راه خوار و فیروزکوه بچمن بسطام رفته توقف نماید و چون خاطر خطیر بسیر و شکار مازندران بهشت نشان که ملک موروث حضرت
اعلی شاهی است مایل بوده تا آن ملک بحیطهٔ تصرف در آمده بود ندیده بودند درینوقت که فرهاد خان در آنجا بود بنفس نفیس جریده و سبکبار
از راه سیاه کوه روانه مازندران شدند که با جمعیت سپاه چند روزی در آن عرصهٔ دلکشا عشرت پیرا بوده بعد از فراغ از سیر
و شکار از آن راه ببسطام آیند و احکام مطاعه باحضار امراء و قشلمر و عساکر همایون فرستاده مقرر داشتند که قورچی باشی با قورچیان

حرکت شاه عباس از اصفهان
بقصد خراسان ۱۰۰۶
سوم رمضان
و ورود مشهد مقدس
۲۵ ذی الحجه آن سال
جنگ با دین محمد خان
اوزبک برابر هرات
۱۰۰۷ جمعه ۶ محرم

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

(۳۸۶) برون آمدی و او عذرهای معقول میگفت اما مسموع نداشته او را تا سه روز رخصت کورنش نداد بعد از سه روز ارکان دولت شفیع شده
رخصت کورنش او حاصل نمودند و دین محمد خان سید محمد سلطان را که از بنی اعمام او بود فی الفور بحکومت مشهد مقدس تعیین کرده با چهار
صد کس از بهادران کارآمدنی برجناح استعجال بایلغار فرستاد که پیش از لشکر قزلباش خود را بمشهد مقدس رساند و آن
بلدهٔ مبارکه را ضبط نماید و شاهم قلته را با جمعی بمحافظت قلعهٔ غوریان فرستاد و او بقلعه درآمده بضبط آن ولایت پرداخت اما
چون سید محمد سلطان و رفقا بتربت جام رسیدند و از وصول قزلباش بمشهد مقدس خبردار شدند کلانتر جام قاصدی صبا
رفتار بمشهد مقدس فرستاده فرهاد خان را از آمدن آن جماعت خبر داد و فرهاد خان همان ساعت ذوالفقار خان برادر خود را
با بعضی امرا بدفع ایشان نامزد نمود و ایشان بایلغار بجام رسیدند و در وقت سواری اوزبکیه طلیعهٔ لشکر قزلباش ظاهر شده
اوزبکیه را پای دست و پا گم کرده مجال محاربه و صف آرائی نیافته فرار اختیار کردند و لشکر قزلباش بدیشان رسیده اکثر را بقتل
آوردند و قریب هشتاد نفر اسیر و دستگیر کرده بمشهد مقدس مراجعت نمودند سید محمد سلطان شکسته و پریشان حال بهرات رسیده
دین محمد سلطان را از ورود لشکر قزلباش خبر داد و در میان اوزبکیه چنین شهرت یافت که فرهاد خان و گنجعلی خان حاکم کرمان خبر
فوت عبدالله خان و کشته شدن عبدالمؤمن خان شنیده بخراسان آمده اند و بوداق خان و امرای قزلباشیه که در بعضی محال
خراسان مانده بودند بایشان ملحق گشته در مقام ضبط خراسان درآمده اند و از توجه رایات منصورهٔ شاهی خبردار شدند از وصول این
اخبار دین محمد خان اظهار قدرت و اقتدار کرده بعزم دفع لشکر قزلباش از شهر بیرون آمده در باغچهٔ خواجه نور نزول کرد اما امرا و
ریش سفیدان و اتالیقان در محاربهٔ قزلباش تأمل داشتند مکرراً قرعهٔ مشورت انعقاد یافت بعضی عقلا و ریش سفیدان خصوصاً
میرزا عبدالله منقط که از سلاطین زادهای منقط بود و مرور روزگار دیده با رأی و تدبیر بود و حاجی بی و ابوالمحمد بی گفتند که ولایت
خراسان یورت و مسکن صد سالهٔ قزلباش است در هیچ زمان اوزبکیه در خراسان استقامتی تمام نیافته اند و یورت و مسکن
قدیم ما ماوراءالنهر است یورت قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ماوراءالنهر کسی که شایستهٔ
سلطنت باشد نیست اولی اینست که روی توجه بدان صوب نهاده کمر همت بضبط آن ولایت بندند و اگر خواهند که بالکلیه دست از خراسان
کوتاه نکنند باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیرهٔ یکساله در قلعهٔ هرات بگذارند و قلاع تون و قاین و سیستان و محال
این طرف هرات را بمعتمدان سپارند و چون پادشاه ذیجاه قزلباش اظهار دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده مجدداً مکتوب
محبت اسلوب قلمی نموده اعلام نمایند که بعون الله تعالی و بحسن موافقت حضرت اعلی و بیمن همت ایشان از تسلط و استیلای عبدالمؤمن
خان فراغت حاصل شد و امرای اوزبکیه طوق فرمانبرداری این محب برگردن جان نهاده اند اکنون سخن همانست که عرض شده
و خراسان بملازمان تعلق دارد ما روی توجه بماوراءالنهر که مرکز دولت این سلسله است داریم و مشهد مقدس معلی و نیشابور و ترشیز
و قلاع بعضی محال را خالی کرده بملازمان سپردیم و چون در توقف بردن خانه کوچ متعذر بود تکیه بر عنایت و الطاف شهریاری و مروت
جبلی ایشان کرده فرزندان و اهل و عیال خود و امرا و اعیان اوزبکیه را که با برادرم باقی در قلعهٔ هرات گذاشته ناموس
خود را بملازمان آنحضرت سپردیم همت دریغ نفرمایند که انشاءالله تعالی چون یورت اصلی بتصرف درآید و بنیان سلطنت استحکامی
یابد در سپردن هرات و سایر محال خراسان از فرمان آنحضرت تخلفی نخواهد بود و ظن غالب اینست که پادشاه قزلباش شیوهٔ فتوت
مسلوک داشته این رجای مخلصانه را بسمع رضا اصغا نموده روی موافقت و دوستی را با ناخن مخالفت نخراشد و در این نهضت
بفتح مشهد مقدس و محالی که از اوزبک خالی شده راضی گشته متعرض هرات و توابع نگردد و بعد از آنکه مهمات ماوراءالنهر و

که ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند عمل نموده ملازمان باشارهٔ او در سر تخته پل گردن آن بیچارهٔ بیگناه را زدند
و ولی محمد سلطان را قرین اعزاز و احترام بشهر در آورده بلوازم خدمتکاری قیام و اقدام نموده هنوز ولی محمد سلطان در مرو آرام
آرامی نگرفته بود که در همان چند روز طنطنهٔ رایات نصرت آیات حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان و آمدن نور محمد خان که ابا
عن جد وارث ملک مرو شاهیجان و آنحدود بود در آن ولایت بلند آوازه شد و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این دفتر
سمت گزارش خواهد یافت دل از ملک و مال برداشته از چهار جو بماوراء النهر رفتند و ابو المحمد بی که حاکم مشهد مقدس بود از
آمدن لشکر قزلباش و بدست در آمدن نیشابور خبردار شده در فکر یراق قلعه و اسباب قلعه داری بود که همان شب خبر کشته
شدن عبد المومن خان رسیده بتحقیق انجامید ابو المحمد بی چون ماهی در شبکهٔ اضطراب افتاده اراده نمود که اگر ارباب و اهالی مملکت در
مقام دولتخواهی بوده در لوازم قلعه داری مدد نمایند شهر را محافظت نماید تا وقتی که مشخص شود که پادشاهی خود اوزبک بچه کس
قرار یافته در این اندیشه بود که از قلعهٔ دستجرد رادکان خبر رسید که فرهاد خان با دوازده هزار کس از قزلباش بدستجرد رسیدند
ابو المحمد بی ازین اخبار سراسیمه گشته مجال توقف و قلعه داری نیافت و اوزبکیه عموماً مضطرب الاحوال گشته گفتند که از اقتضای
فلکی دولت از دودمان اوزبکیه کناره جسته ادبار روی باین طایفه آورده است و پادشاه مستقلی نیست با چنین حال بر سر مملکتی که
الکای صد ساله قزلباش است و تازه بتصرف ما در آمده بود ملاش نمودن از عقل دور است تا فرصتی هست و محصور نشده ایم از تلاطم امواج
بحر محن اهل و عیال خود را بساحل نجات رسانیده بمامنی رسانیم بعضی جهلا گفتند که چرا شهر معموری را بقزلباش گذاریم شهر را غارت
نموده مجمر طلای ضریح مبارک حضرت امام الجن و الانس و میل مرصع سر گنبد مبارک و آنچه از حلی و زیور آستانه موجود باشد
تصرف نموده روانه شویم جمعی از سادات و عقلا که در آن وقت در مشهد مقدس بودند ازین اندیشه اطلاع یافته ابو المحمد بی را از بیم فتنهٔ
اوباش و خوف بدنامی و بازخواست تنگ چشمان اوزبک ازین اراده منصرف ساختند و او ترک این اراده نموده بدلایل معقوله
جهلای اوزبک را ممنوع ساخت که چون ده سال است که نمک این ملک خورده اند حق نمکخوارگی منظور داشته در هتک عرض و ناموس
و غارت اموال مردم اندیشه که احتمال مفاسد عظیم دارد نکوشند بصحت و سلامت روانه شوند و سادات و عظمای شهر را مخاطب ساخته
گفت متوقع از شما آنست که بریش سفیدان محلات تنبیه نمایند که اجامره و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه و اهل و عیال ایشان
نشوند و تا سه روز کس بجانب قزلباش نفرستند و از احوال خبر ندهند تا اوزبکیه از بیم آفت و مس مخافت ایمن بوده خود را بمامنی رسانند
و همان شب ندای کوچ در داده تمامی اوزبکیه از پیاده و سوار مستعد بیرون رفتن شده از دروازهٔ میر علی آمو بیرون رفته
براه سرخس روانه شدند بعد از رفتن اوزبکیه در همان روز سادات و اهالی و ارباب مشهد مقدس کس نزد فرهاد خان بدستجرد
فرستاده از این احوال خبر دادند و فرهاد خان همانساعت کوچ کرده بمشهد مقدس آمده داخل شهر شد و بسعادت زیارت آستان
ملک آشیان حضرت امام الجن و الانس مشرف شده عرضه داشتی مشتمل بر عرض این احوال و فتح مشهد مقدس با زیارتنامه بخدمت
اشرف فرستاده در وقتی که موکب همایون شاهی بموضع اسباجی شقان و جوربد رسیده بود کس فرهاد خان و مردم مشهد مقدس
رسیده این اخبار مسرت آثار رسانیدند و بعد از آنکه ابو المحمد بی و اتباع او از سرخس گذشته بزور آباد آمدند شنیدند که دین محمد
خان در دار السلطنهٔ هرات بر مسند سلطنت جلوس نموده و امرای خراسان بدرگاه او شتافته طوق فرمانبرداری او بر گردن
نهاده اند و دین محمد خان که از قضیهٔ بیرون آمدن او و از دست دادن مشهد مقدس معلی خبر یافت کس فرستاده او را با لشکریان
و اتباع بهرات برد و او را در معرض بازخواست و خطاب و عتاب در آورده مواخذه مینمود که چرا ولایت مشهد مقدس را از دست گذاشته

بیرون

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

جلوس یتیم سلطان و دین محمد خان بر تخت سلطنت

قاصدان معتمد رسیده خبر کشته شدن عبد المؤمن خان بهرات رسانیدند حاجی بی در بحر تحیر و اندیشه غوطه خورده چون آوازه توجه
موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی و حرکت عساکر منصوره قزلباش بخراسان رسیده بود و در ماوراء النهر از نژاد سلاطین
کسی که شایسته پادشاهی باشد گمان نداشت و با ایخال با یتیم سلطان مقاومت نمیتوانست کرد اعیان اوزبکیه هرات مصلحت
که قرار دادند که یتیم سلطان را که بشجاعت و دلاوری اتصاف دارد بهرات آورده او را القاب ارجمند خانی ملقب سازند و امرای
خراسان همگی بر سر او جمعیت نموده بحراست مملکت مشغول گردند و همگی صلاح خود را در اطاعت و انقیاد او دانسته حاجی بی همارز
کس نزد او فرستاده از ایخال خبر داد یتیم سلطان که بعد از این بدین محمد خان تغییر خواهد یافت بعد از تحقیق اینخبر مسرت اثر
کلاه شادمانی بر تارک اقبال کج نهاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته قرار سلطنت و پادشاهی بخود داد ملاقراویسید
محمد سلطان که با او اظهار عناد و بی اندامی نموده بودند از واهمه فرار نموده لشکریان با و پیوستند و حاجی بی با اشراف و
اعیان شهر و علمای اوزبکیه که در آنجا بودند بی اسلحه و یراق باستقبال او شتافته در پل مالان بملازمت رسیدند و پیش اوزانو
زده کورنش نموده و در رکاب عالی او بشهر آمدند اما در آن روز ساعت بد و قمر در طریقه محترقه بود و دین محمد خان از خوف آنکه مبادا
صورتی دیگر روی نماید مقید بنیک و بد ساعت نشده در آنساعت نحس داخل شهر شد و در باغ شهر که محل نزول سلاطین است نزول
کرده طرح سلطنت انداخت یرلیغها باستمالت سادات و ارباب و اهالی باطراف و جوانب خراسان و مستحفظان قلاع و بلاد
فرستاد و چون یار محمد خان پدر کلان او از سفر حج آمده همراه بود بتوره چنگیزی اسینت را منظور داشته اسم پادشاه بر او اطلاق
نموده خطبه و سکه بنام او کرد و امرای خراسان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بر سر او جمعیت نمودند و او طرح آشنائی
که با حضرت اعلی شاهی نموده بود بر طاق نسیان نهاده در مقام ضبط ممالک خراسان در آمد و هر یک از امرا و اعیان اوزبکرا
فراخور حال بمناصب عالیه اختصاص داده فارغ البال بر چهار بالش سلطنت تکیه زد (شعر) خوش گرفتند حریفان
سر زلف ساقی   گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند   در اول حال که خبر کشته شدن عبد المؤمن خان و آوازه توجه
لشکر قزلباش بخراسان رسید بنوعی اوزبکیه خراسان را استیلائی ساخته بود که همگی راه صواب گم کرده اندیشهای تباه و فکرهای
بیحاصل نموده حفظ حال خود در آن تصور مینمودند از جمله سلیمان یساول که از امرای معتبر اوزبکیه و در آنوقت حسب الفرمان عبد
المؤمن خان حاکم مرو شاهیجان بود قاسم سلطان نامی را که می گفتند از نژاد جانی بیک خان و از اقربای عبد الله خانست
و در لباس فقر و درویشی در آنولایت بنام و نشان بسر میبرد بدست آورده اسم سلطنت بر او اطلاق کرده بولایت مرو شاهیجان
و چهارجو و نسا و باورد و آنحدود در قم اختصاص کشید و بعد از آنکه خبر استیلای دین محمد خان در خراسان مسموع او گردید
از آن جرات نادم و پشیمان گشته عرضه داشتی مبنی بر اخلاص و دولتخواهی بخدمت او نوشت و بقاسم سلطان نیز تکلیف نمود که عریضه
باو نوشته اظهار اطاعت و اخلاص نماید قاسم سلطان که در ملک و مال مدخلی و در سلطنت جز نامی نداشت از اطوار سلیمان
یساول آثار ندامت و پشیمانی تفرس نموده در مقام آن شد که او را دفع نموده دم از استقلال و استبداد زند و چون دین محمد
خان از احوال مرو اطلاع یافته عرایض اخلاص از جانب سلیمان یساول رسید ولی محمد سلطان برادر کوچکتر خود را بامر و فرستاده
منشور استمالت باسم سلیمان یساول ارسال داشت و نیک و بد مهمات آنولایت را در قبضه اقتدار او نهاد که هرچه رای او اقتضا
نماید بعمل آورده در مرو سکه باسم یار محمد خان پدر کلان و زنند ولی محمد سلطان بمرو رسیده سلیمان یساول باستقبال او
او شتافت و قاسم سلطان را نیز تکلیف استقبال کرده باکراه با خود همراه برد اما در وقتی که بدر دروازه رسید مضمون الکلام

نشانیده جمیع امرای بلخ کورنش نمودند و از خزاین و اسباب سلطنت و پادشاهی عبدالمؤمن خان آنچه در بلخ موجود بود بقبضهٔ تصرف او درآمد
بانوی عظمی زمام رتق و فتق امور را در قبضهٔ اقتدار خود گرفت و امرا و ریش سفیدان بصلاح و مشورت او بهیچ مهمی فیصل نمیدادند سبحان
الله این چه بوالعجبیهاست که از شعبده بازیهای فلک لعبت باز از پس پردهٔ غیب بعرصهٔ ظهور میآید الحاصل چون اخبار بخارا و جلوس پیر
محمد سلطان مسموع اوزبکیهٔ بلخ گردید برای و صلاح عفیفهٔ مذکوره با امرای بخارا بساط مخالفت را درنوردیده از جانب عبدالامین
خان مکتوب اخلاص آمیز به پیرمحمد خان نوشته او را تهنیت و مبارکباد جلوس خانی گفتند و التماس نمودند که عبدالامین خان را فرزند
خود دانسته بطریق زمان عبدالله خان و عبدالمؤمن خان هریک در مقر دولت خود متمکن بوده بمعاونت یکدیگر بدارائی مملکت مشغول
باشند که بیگانگان را مجال مداخلت نبوده باشد امرای بخارا از مخدرات استار سلطنت آن دودمان بتحقیق حال نمودند همگی
متفق اللفظ گفتند که عبادالله سلطان را هرگز پسری نبوده و اینمعنی قرع سمع هیچکس از مردم برون و اندرون و محرم و نامحرم نشده
و این مکر و تدبیریست که از زوجهٔ عبادالله سلطان بظهور آمده امّا عقلا و ریش سفیدان بجهت آنکه مردم را بخود رام سازند تصدیق
می نمودند و بمصلحت وقت انکار اینمعنی نکردند و از جانب پیرمحمّد خان یرلیغ باو نوشته فرزند خطاب کردند و شکر این عطیه گفته اظهار بشاشت
و خرمی نمودند و مملکت عبدالمؤمن خانی را باو مسلّم داشتند مشروط بر آنکه در بلخ بنام او سکه زنند و در خطبه اسم پیرمحمّد خان را بر اسم خود
مقدّم دارد چون منشور دولت ایشان برقم تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاءُ آرایش نیافته بود مهم هیچکدام تمشیت نپذیرفت و در همان چند روز
بساط دولت ایشان درهم نوردیده گشت چنانچه از سیاق کلام آینده بظهور می پیوندد

ذکر احوال خراسان و جلوس دین محمّد خان در هرات بر مسند سلطنت و اختتام احوال او و ارتفاع لوای دولت باقی خان برادرش در ماوراءالنهر

سابقاً سمت گزارش یافت که یتیم سلطان ابن جانی بیک سلطان خواهرزادهٔ عبدالله خان با برادران در بعضی محال خراسان
بحکم یرلیغ حکومت مینمودند و تا میانهٔ عبدالمؤمن خان وحشت و نزاع آمده پدید بود و ایشان بملاحظه حقوق تربیت عبدالله خان اطاعت
عبدالمؤمن خان نمیکردند و بامر و نهی او زیاده التفاتی نمینمودند بعد از فوت عبدالله خان که عبدالمؤمن خان در سلطنت و پادشاهی
استقلال یافت و قطع رشتهٔ حیات اقربا و بنی اعمام نموده جانی بیک سلطان پدر ایشان را گرفته محبوس کرد و خوف و دهشت
بر ایشان استیلا یافته التجا بپایهٔ دولت حضرت اعلی شاهی ظل الهی آورده بوسیلهٔ گنجعلی خان حاکم کرمان دست در فتراک
امداد و معاونت قزلباش زده یوسف بها در قوشبیگی خود را بجهت عرض اخلاص بخدمت اشرف فرستاده و باستظهار معاونت
و همراهی منسوبان دولت قاهرهٔ شاهی در خراسان کوس مخالفت عبدالمؤمن خان کوفته خواست که بلطایف الحیل قلعهٔ هرات را
که تخت خراسان است بدست آورد باین عزیمت با اندک مردمی بحوالی هرات آمد و امرای اوزبکیه که در هرات بودند با وجود کثرت
جنود قدرت بیرون آمدن نموده قلعه گشیده در مقام مخالفت شدند و او چون راه بقلعه نیافت اطراف و جوانب هرات را غارت
نموده بازگشت در همان ایام مرتبهٔ دیگر با دو هزار کس بر سر فراه آمده قلعهٔ فراه را گرفت و همچنین اسفزار را نیز تحت تصرف درآورد
عزیمت هرات کرد حاجی بی حاکم ولایت هرات در شهر توقف نموده ملاقرا و سید محمّد سلطان را با دو هزار کس بمقابلهٔ او فرستاد
ایشان تا پل مالان آمده کس نزد یتیم سلطان که در اسفزار بود پیغام دادند که ترک بی اعتدالی کرده بازگردد والا محاربه را آماده
باشد مشارالیه باین سخن التفات ننموده از اسفزار ایلغار نموده بزیارتگاه هرات رسیده مستعد محاربهٔ آن جماعت شد و ملاقرا و سید
محمّد سلطان صف سپاه آراسته در مقابلهٔ او ایستاده هنوز از جانبین دست باستعمال آلت قتال نبرده بودند که از جانب بلخ و بخارا

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

چهره خدمتکار و چند نفر از ندما و مطربان طی مسافت مینمود شبی از شبها که از پهلوی دهی میگذشتند عبد الصمد بهادر و محمد قلی بهادر در بندوا
بست آمده درآمده درکنار راه پس دیواری نشسته کمانها بر سر چنگ آورده انتظار ورود او داشتند بعد از آنکه مردمی که از پیش میروند
گذشتند عبد المؤمن خان با چند نفری که همراه بودند چون بمحاذی کمینگاه رسیدند هردو در روشنائی مشعل شصت گشادند از قضای الهی
تیر هردو بر هدف مقصود رسیده خطا نشد و او از اسب غلطیده ایشان با شمشیرهای آخته بسر او رسیدند مشعلداران مشعل را ریخته گریختند
ندما و مطربان که مردمان تاجیک بودند از بیم شمشیر سر خود گرفتند و ایشان فی الفور سر او را جدا کرده یک کس از چهار برادر
ایستاده بود او را هم پاره پاره کردند و سوار شده رو ببخارا آوردند بعد از لحظه که مردم عقب رسیدند او را در سر راه کشته دیدند
بعضی از امرا مثل عبد السمیع بهادر میرآخور و دیگران که از مقدمه واقف بودند همانشب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در آن شب
اطلاعی نیافته صباح که یار دور رسیدند و از خان اثری ظاهر نشد تصور مردم آن بود که خان صبح بشکار رفته تا آنکه مردمان از عقب
صورت حال باز نمودند و فترت و آشوب عظیم در میانه اهل اردو پدید آمد امرا و لشکریان دو گروه شدند ملازمان قدیم عبد المؤمن خان
و امرای بلخ از خزاین و احمال و اثقال او آنچه توانستند برداشته روی توجه ببلخ آوردند و امرای عبد الله خان و لشکر بخارا
اکثر بیوتات او را غارت نمودند و ببخارا باز گشتند و چون کسی که شایسته سلطنت بوده باشد در بخارا نبود ناچار بسلطنت پیر محمد خان که از افراد
نشا گوکنار او را ابکار آمده از تلاطم امواج بحر غضب عبد المؤمن خان بکنار افتاده بود راضی شده اسم سلطنت و خانی بر او اطلاق کرده
خطبه و سکه بنام او نمودند و صورت حال بمحمد باقی دیوان بیگی که در سمرقند بود اعلام دادند و امرای عبد المؤمن خان ببلخ رسیده
بعضی اراده نمودند که پسر عبد المؤمن خان را که طفل دو ساله است بجای پدر در بلخ پادشاه کرده الکای و مملکتی که در تصرف عبد المؤمن
خان بود از کنار آب جیحون تا سر حد قزلباش ضبط نموده از کشندگان او انتقام کشند بعضی دیگر خلاف این رای اختیار نموده گفتند
که طفل دو ساله شایسته سلطنت ما نیست ما را جوان کار آزموده میباید که با اعادی مقاومت تواند نمود جانی بیگ سلطان خواهر
زاده عبد الله خان را که پدر دین محمد خان و باقی خان است عبد المؤمن خان گرفته محبوس بود چون پسران او در خراسان حاکم
بعضی محال بودند اراده کردند که او را بیرون آورده زمام سلطنت بلخ و خراسان را در قبضه اقتدار او نهند و همگی بدین نگارش عمل نمودند
سلطنت جانی بیگ سلطان در خاطرشان رسوخ یافته بود از تقدیرات ایزدی زوجه عباد الله سلطان برادر عبد الله خان که بعد از فوت
او بحباله عبد الله خان درآمده بود و یک دختر از عباد الله سلطان داشت که در حباله عبد المؤمن خان بود و در خانه او فوت شد ببلخ آمده با دل
ماهی و یار محمد میرزا و بعضی ریش سفیدان بدیدن او رفته او را از قرارداد خود آگاه کردند و انکار این معنی نمود ریش سفیدان
عرض کردند که چون پسر عبد المؤمن خان طفل است و دیگری از دودمان سلطنت نیست لاعلاج بسلطنت او بجهت خواهرزادگی عبد الله خان
راضی شده ایم آن بانوی عظمی گفت که از دودمان پادشاهی پادشاهزاده قابل و سزاوار سلطنت هست ایشان استفسار نمودند
گفت که شوهرم عباد الله سلطان پسری از جاریه داشت عبد الامین نام و بعد از شوهرم چون مادرش فوت شد من او را محافظت نمودم
و از خوف عبد المؤمن خان که کمر بقتل اقربا و بنی اعمام بسته بود من او را تا غایت در لباس دختران پرورده نگاهداشته ام و ما منت
ایشان از تعجب دست داد چه هرگز نشنیده بودند که عباد الله سلطان را پسری باشد آن مخدره بعد از آنکه ایشان را قسم داد که با او غدر ننمایند
همانساعت او را ملتبس بلباس نسوان بیرون آورده بدیشان نمود هرچند دیدند دانستند که این حکایت فروغی ندارد از صدق اما
چون جوان قابل رسیده بنظر درآمد و اسم برادرزادگی عبد الله خان در تمشیت امور سلطنت بسیار دخیل بود راضی باین معنی شدند و بهمان روز
او را بحمام برده موی سرش که بطریق گیسو دراز بود تراشیده بلباس ذکور ملتبس ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نموده بر مسند سلطنت

در رفتن سمرقند عاجلا تاخیر مینمود بالجمله باحضار عساکر خود فرمان داده با غلبه و ازدحام تمام از بلخ بیرون آمده بتانی طی مسافت مینمود و کسان پیشتر فرستاده منزل بمنزل مترصد اخبار بود و شهرت داده بود که چون پدرم بیمار است بعیادت او میروم همانروز که فوت عبدالله خان در سمرقند شیوع یافت چند کس جهه رسانیدن این خبر روانهٔ اردوی عبدالمومن خان شدند که بمژدگانی بهره مند گردند کسی که اول رسید مژده داد اعتنا نکرده آن شخص را گیرانیده فرمود که زبان او را از کام او بیرون آرند تا بفعل ناید شخص دویم که رسید مژده داد دانست که وقوع دارد باو هم اعراض کرده گفته بود که خبر فوت پدر از آسمان آسان میتوان گفت شما چرا بی تامل من خبر داده خاطر مرا محزون میسازید و گریهای شادکامی میکرد اما از بشاشت و خرمی در پوست نمیگنجید شخص سیم که آمده خبر رسانید و اتفاق محمد باقی دیوان بیگی و سایر امراء السلطنت خود شنید ترک خودداری کرده مجلس عالی پادشاهانه آراسته بر تخت سلطنت جلوس کرد و نقارهای شادمانی باسم او بنوازش درآوردند اما همچنان بتانی میرفت روز بروز امراء و عساکر اوزبکیه از اطراف و جوانب باستقبال شتافته کورنش مینمودند در اثنای طریق شنید که هزاره سلطان برادرزادهٔ عبدالله خان که در حدود سمرقند و تاشکنت بود لقب خانی بر خود نهاده مخالفت عبدالمومن خان اظهار مینماید و دوستم سلطان و اوزبک سلطان که از اقربای او بیند اطاعت و انقیاد هزاره خان نموده لشکرهای تاشکنت و سمرقند در ظلال اعلام دولت او مجتمع‌اند عبدالمومن خان پادشاه سفاک خونریز و بقساوت قلب موصوف بود و با پسر اعمام و بنی اعمام توجهی نداشت و ایشان را خار گلزار دولت میدانست هزاره خان و اقربا و خویشان چون بر اطوار او اطلاع داشتند و از آنچه میانهٔ او و پدرش واقع شد قیاس حال خود میکردند بجهة حفظ جان خود و فرزندان در مقام خلاف او شده بودند بالجمله عبدالمومن خان در کمال عظمت و اقتدار بخطهٔ سمرقند درآمده پای بر مسند جهانبانی نهاد و با لشکرهای بلخ و بخارا و ترشی و سمرقند و آنحدود دفع فتنهٔ هزاره خان را وجههٔ همت ساخته بجانب تاشکنت رفت و ایشان بمحاربه پیش آمده و بین الجانبین حربی صعب اتفاق افتاد چون اکثر خلایق میل بجانب عبدالمومن خان کرده بودند ایشان منهزم گشته بدست درآمدند و عبدالمومن خان ایشان را با فرزندان مذکور از پای درآورده در قطع صلهٔ رحم دقیقه فرو گذاشت نکرد و حکومت سمرقند را بمحمد باقی دیوان بیگی داده بر هر محل حکام تعیین کرده مظفر و منصور ببخارا مراجعت نمود و سلاطین زادهای قزاق و حکام اطراف کس بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و در بخارا آنچه از اقربا و بنی اعمام و خویشان بهر کس مظنهٔ رشد و قابلیت و شایستگی امور دنیا داشت از پای درآورد مجملا دودمان خود را برآورد سوای پیر محمد سلطان نامی که مرد گوشه گیر درویش بود و همیشه از کمال فقر و نامرادی در گوشهٔ خانها بسر میکرد و او را قابل کشتن نمیدانست و دو سه طفل دیگر هیچ صاحب وجودی از اقربای عبدالله خان زنده نگذاشت و از بخارا با لشکر

عظیم باراده یورش خراسان روانه بلخ گردید

ذکر کشته شدن عبدالمومن خان و جلوس پیر محمد خان در بخارا و عبدالامین خان در بلخ و سوانح آن ایام از گردش چرخ مینا فام

عبدالمومن خان چون در امر سلطنت استقلال یافت بعضی اوقات عموما بامرای عبدالله خانی مخاطبات عتاب آمیز نموده سخنان کنایه آمیز میگفت جمعی که گمان عداوت او بخود داشتند بفکر خود افتاده گمان بردند که چون او ببلخ میرسد نسبت بایشان مکنون خاطر خود را بفعل خواهد آورد و عبدالصمد بهادر امیر آخور عبدالله خان و محمد قلی بهادر سخت کمان که از یکه جوانان شجاع بود متقبل قتل او گشته با یکدیگر مواضعه نموده در کمین فرصت نشستند عبدالمومن خان بجهة اشتداد گرمی هوا شب کوچ میکرد و در سواری ایشیک آقاسیان و شقاولان و اهل خدمت یک تیر پرتاب پیشتر و امرا و چرکان و سایر لشکریان یک تیر پرتاب پستر میرفتند و او در این میان با جلوداران و دو سه

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

فوت عبدالله خان پادشاه اوزبکیه

آنحال او را دگرگون یافت و مشاهده نمود که اطبا دست از معالجه داشته‌اند و او را شعوری نمانده با بعضی ورزه با محمد باقی اتالیق ملایمت آغاز نهاده بچرب زبانی و سخنان عاقلانه او را از ممانعت باز آورده خاطرنشان او کرد که صلاح ما و تو هر دو در رفتن است چه عبدالمؤمن خان همچنانکه بمن بی التفاتست با تو هم هست بارا هر دو گریبان بدست او دادن از عقل دوراست و تا من در قلعه هرات باشم مافی الضمیر خود را نسبت بتو و هیچیک از دولتخواهان عبدالله خان بظهور نمیتواند آورد و چون اینمعنی در عالم معامله دانی را بجائی داشت محمد باقی دیوان بیگی برفتن او راضی شده با یکدیگر عهد و شرطی چند کرده بیرون آمده سوار شده و در وقت رفتن او عبدالله خان ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده بود اما او در بیرون اظهار آن بکسی نکرد و از ملازمان او احدی خبر نداشت اما از غایت اعتماد بکه مولانا قرا که از امرای تابین میرقلبابا و تربیت یافتگان او بود داشت فوت خانرا با او در میان نهاده بود چون بکنار رود جیحون رسیده لحظه بجهت آوردن کشتیها توقف نمودند دو سه کس از کشتیبانان بر دو سلام کرده تفحص احوال خان کردند میرقلبابا بی اختیار شروع در گریه کرد و حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا قرا با بعضی ملازمان دیگر مواضعه نموده گفت که این مرد از پادشاه میگریزد و بمیان قزلباش یا جغتای خواهد رفت ما با او بکجا میرویم در وقتی که میرقلبابا خواست بکشتی در آید مولانا قرا گفت که عبدالله خان از عالم رفته و حالا پادشاه اوزبک عبدالمؤمن خان پسر او دست شما با او را ملازمت نکشید و از جانب او بحکومت منصوب هرات نشوید و منشور را او در دست نداشته باشید شمارا در قلعه هرات نخواهند گذاشت اولی اینست که بسمت راه بلخ روانه شده بکورنش پادشاه مشرف شویم میرقلبابا خواست که بسخنان معقول خاطرنشان او نماید که درین وقت دیدن او مصلحت نیست معلوم کرد که جمیع ملازمان با یکدیگر اتفاق کرده همین سخن میگویند مولانا قرا صریحاً گفت که اگر شما خلاف این رای خواهید کرد در اینجا شمارا گرفته محبوس بخدمت خان خواهند برد میرقلبابا غلوی مردم در اینباب دیده هر چند دست و پا زد فایده نکرد و انجماعت او را برفتن مجبور ساخته روی بدرگاه عبدالمؤمن خان نهادند و میرقلبابا بالضروره قطع نظر از ملک و مال بلکه حیات کرده محبوس وار روانه آنصوب شد و در وقتیکه عبدالمؤمن خان از بلخ بیرون آمده روانه سمرقند بود میرقلبابا را بر دند و او در اوان حال از آمدن مشارالیه اظهار بشاشت و خرمی کرده انواع التفات کرد و میرقلبابا معروض داشت که تقصیری که تا غایت در مواد خدمتکاری واقع شده بجهت رعایت نمکخوردگی و پاس حقوق ولینعمت بود بعد الیوم حضرت خان ولینعمتند آنچه از دست آید در خدمتکاری و جانسپاری تقصیری نخواهد بود اما مولانا قرا حسن خدمت خود ظاهر ساخته عرض کردند که او میخواست بهرات رود و قلعه هرات را استحکام داده نواهی مخالف افرازد و ما او را بعنف و اکراه آورده ایم مجملاً عبدالمؤمن خان در مقام انتقام در آمده گیرانید اول بتفحص اموال و اسباب او پرداخت از مردم خراسان استماع شده که از اموال میرقلبابا تا پنجاه هزار تومان در خراسان و ماوراءالنهر بحصول پیوست و بعد از اخذ تفصیل اموال در مقام سیاست در آمده فرموده که هر دو پسر او را در برابر پدر بطریق گوسفند ذبح کردند و گفت پسران در مذاق پدران تلخ میباشد یا نه پس تو چگونه در میان من و پدرم فساد کرده میخواستی که پدرم را ضایع کرده از پا در آوری و بعد از قتل پسران چنین مسموع شد که خود تیری بر سینه او زد و دیگران با تمام کارش پرداختند و بعقوبت تمام کشته شد و در اول حال سلیمان بیساول را بحراست هرات فرستاده بعد از آن حکومت آن ولایت را بحاجی بی که از ملازمان دولتخواه او بود داده روانه نمود و او بسرعت و استعجال بهرات رسیده بهچار باش حکومت تکیه زد اکنون بر سر احوال عبدالمؤمن خان باز گردیم در وقتیکه فرستادهای محمد باقی اتالیق متعاقب یکدیگر ببلخ رسیدند و او را از بیماری پدرش و خرابی احوال او خبر دادند از مبالغه که محمد باقی اتالیق در آمدن او بوده کرده بود بفکرهای دور افتاده چون با امرای عبدالله خان بجهت مخالفتی که در زمان حیات پدر با او کرده بودند بی اعتماد بود

کشته شدن دو پسر قلبابا بامر عبدالمؤمن خان

قتل میرقلبابا

سلاطین قزاق که از صولت و سطوت او خبر داشتند بندگانی میکردند سر بطغیان بر آوردند از آنجمله توکل سلطان قزاق اسم خانی بر خود اطلاق کرده با لشکر عظیم بر سر تاشکنت آمد و عبدالله خان او را شایسته مقابله خود ندیده سلطانان پسرها و امرای ثغور ممالک و لشکریان خود را بدفع او نامزد نمود و در مابین تاشکنت و سمرقند میانه آن دو گروه حربی عظیم اتفاق افتاده لشکر عبدالله خان که از بدایت جلوس الی غایة در جمیع معارک فیروز جنگ بودند در آن معرکه شکست خورده اکثر امرا و معارف سپاه عبدالله خان و چند نفر از سلطانان اقربای او بقتل آمده بقیة السیف شکسته و پریشان حال بنجارا آمدند و همین علاوه کدورت و پریشانی خاطر او که از اطوار پسر داشت گردیده همت بتدارک آن گماشت و کس بطلب میر قلبا کوکلتاش بهرات فرستاده همیشه درین فکر بود که لشکرها جمع کرده جبر آن شکستگی نماید بعد از آمدن میر قلبا با اجتماع عساکر متوجه دفع فتنه و انتقام توکل خان گشته بجانب سمرقند نهضت نمود و در آنجا از غایت اعراض که از مخالفت و نفاق پسر و چیرگی لشکر قزاق داشت مزاجش از جاده اعتدال منحرف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و عاقبت ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرد

مهم ۳۷

ذکر فوت عبدالله خان و جلوس عبدالمؤمن خان پسر او و اختتام احوال سلاطین اوزبکیه که بعد از عبدالله خان پای بر مسند دولت نهادند

۱۰۰۶

در اواخر تخاقوی ئیل ست و الف که عبدالله خان در خطه سمرقند بیمار گشته صاحب فراش گردید هر چند اطبا در معالجه و مداوا کوشیدند مفید نیفتاد محمد باقی اتالیق دیوان بیکی که از بسیار امرای عبدالله خان بمزید شوکت و اقتدار امتیازی داشت اگر چه از عبدالمؤمن خان خایف و هراسان بود و اعتمادی بجانب او نداشت اما چون میدانست که با وجود پسر صلبی بسلطنت برادرزادگان اتفاق نمودن خلاف عقیده مردم و تمشیت پذیر نیست طوعاً او کرهاً بسلطنت او راضی شده در مقام دولتخواهی در آمده در خفیه کس فرستاده او را از بیماری پدر و اینکه مرض علاج پذیر نیست خبر داده بآمدن سمرقند ترغیب کرد و در آن هنگام میر قلبا در سمرقند بود و چون در اثنای گزارش قضایای خراسان و ماوراءالنهر اسم میر قلبا مکرر مذکور شد لازم نمود که برخی از احوال مشار الیه و اختتام حال او بنوعی که از ثقات آن ولایت مسموع شده در رشته تحریر کشد مشار الیه سمرقندی الاصل و مادرش دایه عبدالله خان شده او را شیر داده بود بعرف اوزبکیه و جغتای برادر رضاعی را کوکلتاش میگویند بدینجهة او کوکلتاش عبدالله خان بود و بقدر کسب فضایل و کمالات نموده بنظم اشعار زبان میگشود در بدایت حال که عبدالله خان در ماوراءالنهر لوای سلطنت و جهانداری برافراخت از میر قلبا انواع خدمات و جانسپاری بمنصه ظهور رسیده و میرسید تا آنکه از آثار رشد و کاردانی و حقوق خدمات نوازش تربیت یافته یوماً فیوماً اعتبارش میافزود چنانچه عالی منصب صدارت با امارت جمع داشت و چند سال در کمال عظمت و اقتدار بحکومت هرات قیام نموده با مردم آن ولایت معاش سنجیده و سلوک پسندیده میکرد و همیشه بالتفات جناب خانی محسود جمیع امرا و ارکان دولت بود بالجمله چون عبدالله خان در آن بیماری از صحت خود مایوس گشته بود از غایت اشفاق و تعلقی که بمیر قلبا داشت و میدانست که عداوت عبدالمؤمن خان با او در چه مرتبه است رخصت انصراف با و ارزانی داشت و گفت تا هنوز قطع رشته حیات من نشده روانه شده خود را بقلعه هرات برسان که از آسیب عبدالمؤمن خان ایمن گردی و در آنجا بهر چه مصلحت دانی چنان کن مشار الیه از خدمت پادشاه مرخص گشته اظهار کرد که خان مرا بخدمتی مأمور ساخته و با امیران و ملازمان که همراه داشت سوار شد که روانه شود محمد باقی اتالیق دیوان بیکی که از قضیه آگاه بود بملاحظه آنکه مبادا عبدالمؤمن خان بر رفتن میر قلبا او را مواخذه نماید در مقام ممانعت در آمد میر قلبا چون دید که در این وقت که مردم از حیات خان مایوس شده اند ستیزه با او نمیتواند کرد اول بخدمت خان رفت که از او استعانت جوید چون بر بستر بالین خان

ذکر احوال میر قلبا

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

نموده بسرعت برق و باد روی بآنطرف نهاد شاه محمد ایله جیان همیشه در خدمت عبدالله خان بدوستی و بدآموزی پسرش مطعون بود
میگفت که بتحریک و اغوای او این اعمال از پسرم بظهور میرسد درینوقت شاه محمد مذکور بجهة رفع مظنه جلال تکی خان کلان منظور داشته
معتمدی فرستاده او را از مافی الضمیر پسرش آگاهی داد عبدالله خان در وقتیکه بزم پادشاهانه آراسته با ندمار و مطربان بصحبت
و شادکامی مشغول بود خبر آمدن پسر بایلغار باو رسید چون با معدودی بعزم سیر و صحبت آمده لشکری همراه نداشت بمدافعه و محاربه
پیش نتوانست آمد یراق و اسباب و خیمه و خرگاه بجا گذاشته با اسبان بادرفتار روی توجه ببخارا آورد و ده فرسخ مسافت طی
کرده بود که عبدالمؤمن خان بباغ مذکور رسیده و اصلا ملتفت یراق و اسباب نشده از عقب خان ایلغار کرد که شاید در راه او را
بدست آورد اما بگرد او نرسید و عبدالله خان بسرعت برق و باد خود را ببخارا انداخته دروب شهر را مسدود ساخت عبدالمؤمن
خان چون دانست که پدر بعنان شمال و صبا طی مسافت نموده باو رسیدن ممکن نیست عنان از ایلغار باز کشید و باهستگی ببخارا
آمد چون بنیر مدعای او بر هدف مراد نیامد در بیرون شهر نشسته کس بخدمت پدر فرستاد که چون شوق ملازمت غالب بود و بجد و دو فرسخی
تشریف آورده بنلج نزدیکتر شده بودند مقید برخصت نشده بعزم پای بوس آمدم اکنون التماس دارم که رخصت دخول شهر و کورنش
ارزانی دارند و بهمه روز شفعا انگیخته استدعای کورنش میکرد عبدالله خان اعتماد ننموده رخصت نمیداد از صحیح القولی استماع شد که
درین قضیه عبدالله خان را نوعی شعله غضب در باره پسر اشتعال یافته بود که مکرر اظهار میکرد که ای عبدالمؤمن اگر از عمر امان یابم
چنان نکنم که تو اسب خود را زین میکرده باشی مرد نباشم و اعراض بر او مستولی شده دست بر سر میکوفت و با خود خطاب میکرد که ای
عبدالله بعد از شصت و پنج سال که گوی مردانگی از عرصه جهان ربودی آخر از شاخه خود گریخته بدنام عالم شدی و دریغ بجانب سمرقند
و تاشکند و اطراف ممالک فرستاده لشکرها طلب داشت و عبدالمؤمن خان هرچند سعی نمود و قسم یاد بخدمت پدر فرستاد
که مظنه خان باین فرزند غلط است خان التفاتی نمیکرد مجملا عبدالمؤمن خان چون بمطلب خود نرسید و برو ظاهر شد که شاه محمد ایله جیان
افشای راز او نموده بود او را در همانجا بسیاست رسانید و بتحقیق پیوست که حسب الفرموده عبدالله خان لشکر عظیم از همه طرف روی
ببخارا دارند خوف و هراس برو مستولی شده روی بطرف بلخ آورد و بعد از رفتن او لشکرها از اطراف و جوانب ببخارا رسیده
در موکب خانی جمع شدند عبدالله خان در کمال قدرت و استقلال بعزم تادیب و گوشمال پسر از بخارا بیرون آمده روانه طرف
بلخ شد و عبدالمؤمن خان مضطرب الحال بکنار آب رسیده میخواست که عبور نماید درین اثنا شاهم بی که حاکم مرو بود و از عبدالله
خان رنجش داشت و از مرو بقصد ملازمت عبدالمؤمن خان نموده بود در رسید و او را از رفتن بلخ منع نموده اغوا کرد که لشکرهای خود را
که در بلخ اند جمع نموده در کنار آب مستعد قتال گردد عبدالمؤمن خان بصوابدید او عمل نموده در کنار آب پای ثبات استوار داشته توقف
نمود عبدالله خان که کوچ بر کوچ بر سر او میآمد توقف او را بقصد محاربه شنیده در آمدن متامل شد ریش سفیدان و مشایخ
ماوراءالنهر پای در میدان اصلاح نهاده هر دو را بسخنان موعظه آمیز از این اراده منصرف ساختند عبدالله خان شاهم بی را
با دو سه کس که ماده فساد میدانست طلب داشت عبدالمؤمن خان آنجماعت را پیش پدر فرستاده و عبدالله خان ایشان را بیاسا
نموده بازگشت و هر دو بسلامت بمقر دولت خود مراجعت نمودند از صحیح القولی مسموع شد که او از عبدالله خان نقل میکرد که بعد از انقضیه
مکرر میگفت در مدت عمر در معارک و محاربات عظیم فیروزبخت آمده هرگز پشت بدشمن ننمودم عبدالمؤمن خان که از عمر و دولت تمتع مبیناد
در آخر عمر گرد عار فرار بر روی روزگار من بیخت و چون عقوق و عصیان نسبت بپدر ظاهر ساخت آخر بنفرین پدر گرفتار آمده
از عمر و دولت تمتعی ندید چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد و بالجمله چون اخبار مخالفت و نزاع پدر و پسر در ترکستان شیوع یافت

نزول نموده با پسر در آنجا ملاقات کرده عبدالمؤمن خان نیز مصلحت وقت در اطاعت و انقیاد پدر دانسته در مقام تواضع و ادب بود
عذر تقصیرات خواست و باتفاق یکدیگر چند روز در مرو و سرخس بسیر و شکار پرداختند و میر قلبا با حسب الامر خان عبدالمؤمن خان را
نیز تکلیف سیر هرات نموده پسر و پدر باتفاق بهرات آمدند و میر قلبا بلوازم میزبانی پرداخته طویهای بزرگ سرانجام نموده بخان
کلان و خان خورد پیشکشهای لایق کشید اما عبدالمؤمن خان از میر قلبا بهمچنان آزردگی داشت و سخنان عتاب آمیز خشونت انگیز نسبت
باو بر زبان میآورد و او را بتغلب و تصرف اموال دیوانی متهم داشته محمد باقی دیوان بیگی و جمعی را که در مزاج عبدالله خان راه سخنی
داشتند تحریک مینمود که در باب او دو دوستی که با قزلباش میکند سخنان بعرض رسانیدند اما عبدالله خان از غایت اعتمادی که بمیر قلبا
داشت اصلا گوش سخنان ارباب غرض نداشت القصه عبدالمؤمن خان در هرات از پدر التماس نمود که مراجعت بمقر سلطنت از راه
بلخ نموده چند روز در بلخ مهمان او باشد عبدالله خان ملتمس پسر را مبذول داشته رخصت داد که ببلخ رفته بتهیهٔ اسباب ضیافت
پردازد که اینک رسیدیم جمعی از ثقات نقل نمودند که عبدالمؤمن خان تختی مرصع از طلا و جواهر که در خراسان و بدخشان بدست
آورده بود و نردبان سه پایه از نقره که از آن نردبان بتخت بر آیند ساخته میگفت جهت پدرم ساخته ام که چون بمهمانی من آید برای
او نصب نموده خود در پای تخت بخدمت ایستم و آنرا با سایر اموال و اسبابی که دارم پیشکش کنم اما جمعی که از او خایف بودند و بخراسان
خصوصا میر قلبا با می گفتند که حیله اندوزی مینماید و سخنان او فروغی از صدق ندارد و غرضش آنست که پادشاه بی دهشت بمنزل
او در آید و او پادشاه را در ارک بلخ نگاه داشته بی اختیار سازد و بر سلطنت ما وراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان
و خراسان رقم اختصاص کشد مجملاً عبدالله خان بتحریک میر قلبا و بعضی امرا بنابر مقدماتی که مذکور شد ببلخ نرفته از همان راه چهار جوی بسرعت
و استعجال تمام عود نموده داخل بخارا شد و این خبر بعبدالمؤمن خان رسیده برو محقق گشت که پدر با وی بی اعتماد شده و اینمقدمات را
ساخته و پرداخته میر قلبا دانسته ارادهٔ تسخیر هرات نمود و با لشکر عظیم بخراسان آمده اول ببهانهٔ زیارت مشهد مقدس معلی آمده
از راه هرات عود نموده چون بحوالی هرات رسید کس نزد میر قلبا فرستاده او را طلب داشت و خواست که بلطایف الحیل او را
بدست آورده هرات را متصرف گردد میر قلبا که مرد عاقل روزگار دیده بود دانستنی را دریافته از ملاقات او ابا نمود و محضر پیشکشی بیرون
فرستاده در دروب شهر و قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شد عبدالمؤمن خان هر چند خواست که بملایمت و حیله و تدبیر دست
در دامن مقصود زند مفید نیفتاد خود روزی با پنج شش نفر از مقربان بپای حصار آمده خواست بیواسطه با میر قلبا مکالمه نموده او را
فریب دهد میسر نشد و چون تسخیر قلعهٔ هرات بآسانی میسر پذیر نبود عبدالمؤمن خان صلاح در محاصره ندیده قرین یأس و حرمان ببلخ باز
گشت و میر قلبا کس ببخارا فرستاده حقیقت حال بخدمت عبدالله خان عرض کرد عبدالله خان او را در این باب تحسین کرده جهت
او جایزه و خلعه فرستاد بین الجمهور مشهور است که عبدالله خان یکدسته تیر و کمانی فرستاده پیغام کرد که هرگاه عبدالمؤمن بخود
بسر هرات آمده بپای حصار آید چشم او را نشان کرده این تیرها را یگیک بجانب او اندازد و این مقدمات باعث زیادتی کلفت
پدر و پسر گشته روز بروز میانهٔ ایشان اسباب وحشت آماده تر میگشت تا آنکه شنید که عبدالله خان با معدودی از میر شکاران
و قوشچیان و ندما و مقربان و ارباب طرب از بخارا بسیر و شکار بیرون آمده در باغ بزرگ حوالی قرشی طرح جشن و صحبت انداخته
اکثر اوقات بعد از سیر و شکار در آن باغ بفراغت مشغول است با خود قرار داد که از بلخ ایلغار نموده چون برق و باد خود را بآنجا
رسانیده آن باغ را که عشرتگاه خان و مقربانست احاطه نموده بمطلب خود فایز گردد با شاه محمد ایلچه جیان که از مخصوصان و امرای معتمد
و مشیر او بود این راز در میان نهاده ببهانهٔ یورش جانب بدخشان لشکر جمع نموده پنجهزار کس کارآمدنی انتخاب کرد و از معبر ترمذ عبور

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

لشکر بمشهد مقدس کشیده محاصره نموده در آن قضیه یتیم سلطان و امرا عبد الله خان که در خراسان بودند حسب الامر بامداد
او آمدند و بعد از آنکه آن بلده شریفه بحیطه تصرف و تسخیر او درآمد از جانب خود حاکم تعیین نمود و همچنین نیشابور و ترشیز و آنچه از محال
خراسان بتدریج تسخیر نمود از جانب خود حکام تعیین کرد و بعد از این قضایا کمر همت بتسخیر ولایت نسا و ابیورد و درون و باغباد و بعضی
محال که ملک موروث نور محمد خان بن ابو المحمد خان بن دین محمد خان و طایفه اوزبکیه نایمان بود چست بسته آن ولایت را چنانچه
سمت تحریر یافت بقبضه تصرف درآورده نور محمد خان را از ملک موروث بیرون کرد از این فتوحات که او را دست داد طرح
سلطنت انداخته شوکت و قدرتش روی در ازدیاد نهاد و چون عبد الله خان یک پسر داشت و میخواست که در ایام حیات او
صاحب قدرت و شوکت بوده باشد که بعد از فوت او بنی اعمام و سلاطین اوزبکیه که الیوم گردن بطوق فرمان برداری دارند
با پسرش منازعه نتوانند نمود در تربیت او میکوشید تا آنکه جمعیت بزار جوان کار آمدنی در ظل موکب او جمع شده کمال استقلال یافت
و بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته نسبت بپدر در مقام عصیان درآمده پای از دایره ادب بیرون نهاد و چون در وقتی
که عبد الله خان بر بلده بخارا استیلا شده بسلطنت رسید اسکندر خان پدرش در حیات بود او بتوره رسم ما سابق چنگیزی اسم سلطنت
بر پدر اطلاق نموده خطبه و سکه باسم او کرد اما بست و گشاد امور در قبضه اختیار عبد الله خان بود و اسکندر خان از پادشاهی
جز نامی نداشت او نیز گاهی از جهل و غرور میگفت پدرم پیر شده اولی اینست که بطریق اسکندر خان در گوشه نشسته مهمات سلطنت را بمن
گذارد و چون معظم بلاد خراسان بتصرف او درآمده بود میخواست که کل الکای خراسان تا بلخ و کنار آب جیحون او را صافی گردد مکرر
طلب هرات از پدر کرد و مقبول نیفتاد از آزردگی میگفت که اگر پدرم هرات را بمن نمیدهد خود بر سر میر قلبا رفته بقهر و غلبه میگیرم و این
سخنان بعبد الله خان رسیده نسبت بپسر سوء مزاجی بهم رسانید و هرچند همان یک پسر داشت که ولیعهد خود میدانست اما از جهل و
غرور او اندیشیده ملاحظه داشت که مبادا بیصبری کرده اراده نماید که پدر را بی اختیار ساخته خود پادشاه شود و او در زمان حیات
قطع نظر از سلطنت و پادشاهی نماید بدین جهت در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر درآمده او را از ترددات ملک گیری منع کرد و بامرای
خراسان پیغام داد که دیگر با مر و نهی او التفات ننموده بهر طرف لشکر کشد رفاقت ننمایند و لهذا چند مرتبه که عبد المؤمن خان متسخیر سبزوار
و بعضی محال خراسان که در تصرف قزلباش بود آمد و از عراق حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمدافعه او توجه میفرمودند یتیم
سلطان و برادران عبد الله خانی که در خراسان بودند همراهی او میکردند و چون مقرون برضای پدر نبود او نیز دیگر کاری
نتوانست ساخت و پدرش باو پیغام کرده بود که ترک زیاده روی نموده در بلخ بحال خود باشد و بالکائی که باو داده شده قناعت
نموده پای در دامن ادب پیچد و نظر بحال من و پدرم اسکندر خان نکند که او هیچ من نمیتواند بود و من هم اسکندر خان نیستم اما عبد
المؤمن خان دل از آرزوی ملک هرات بر نمیداشت و همواره در باب میر قلبا با عرایض شکایت آمیز بپدر میفرستاد و عبد الله
خان پسر را در اینباب صاحب غرض دانسته التفاتی بسخنان او نمینمود و از این مقدمات میانه پسر و پدر غبار نقاری ارتفاع
یافت اما از جانبین در پرده داشته امری که مشعر بر خلاف باشد بحیز ظهور نمیآوردند تا آنکه در سنه تخاقوی ییل ست و الف عبد الله
خان با خواص امرا و ندما و مقربان از راه چهارجو بمرو آمده بسیر و شکار مشغول بود و میر قلبا با کوکلتاش از هرات آمده خان را
بآمدن هرات تکلیف مینمود درین اثنا عبد المؤمن خان از بلخ با دو سه هزار کس بعزم ملاقات پدر بمرو آمد هرچند امرا عرض کردند که
با خان اندک مردمی همراهند و اعتمادی بجانب عبد المؤمن خان نیست در ارک مرو نزول نموده لشکریان او را از دخول ارک
مانع آیند و او را با معدودی در ارک رخصت کورنش دهند خان چندان حسابی از او نگرفته قبول این معنی ننمود و در باغ شاه بی

تحف و هدایا مرتب داشته آماده فرستادن ساختند و تهیهٔ اسباب سفر خراسان پرداخته ده هزار نفر تفنگچی مقرر شد که در ممالک محروسه سرانجام نموده در موکب همایون باشند و قرار داد خاطر اشرف آن بود که بعد از رفتن ایلچی مذکور میرقلبا کوکلتاش را از توجه موکب همایون خبر داده روی تسخیر مشهد مقدس آورند درین اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان رسیده خبر رسانیدند که عبدالله خان عالم فانی را وداع نموده رخت بعالم عقبی کشید و اکثر امرای اوزبکیه مثل محمد باقی بی که دیوان بیگی و عمدة الملک دولت عبدالله خان بود طوعاً او کرهاً بسلطنت و پادشاهی عبدالمؤمن خان پسر او اتفاق نموده او را طلب داشته زمام مهام ملک و دولت را بکف اختیار و قبضهٔ اقتدار او نهادند اما هزاره سلطان برادرزادهٔ عبدالله خان و دوستم سلطان و اوزبک سلطان اقربا و بنی اعمام او که در سمرقند و تاشکنت بودند بجهت آنکه اعتمادی بجانب او نداشتند یا بخیال استقلال ازینمعنی سرباز زده باتفاق یکدیگر بمخالفت عبدالمؤمن خان قرار دادند و از امرا و اعیان اوزبکیه هر کس از عبدالمؤمن خان خوفی داشته بر سر ایشان جمعیت نمودند و عبدالمؤمن خان متوجه دفع فتنهٔ ایشان گردیده و در میان اوزبکیه شورش و آشوب در هیجانست بعد از تحقیق این اخبار رفتن خراسان بیشتر از پیشتر در خاطر اشرف رسوخ یافته همت والانهمت بامضای این عزیمت مصروف داشتند چون در صحیفهٔ اول ایمائی شده که بعضی از احوال اوزبکیه و رومیه را که در طی قضایا و سوانح احوال ایران و وقایع ایام سلطنت شهریار کامبخش کامران اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی روی داده بنابر ارتباط کلام و تناسب مقام در رشتهٔ تحریر درمیاورد درینوقت ناگزیر است که برخی از احوال عبدالله خان و عبدالمؤمن خان و سبب وحشت و نزاعی که میانهٔ ایشان بتدریج پدید آمد و قضیهٔ فوت عبدالله خان و جلوس پسرش و اختتام احوال او که در طی حالات سفر خراسان از آن چاره نیست بر سبیل اجمال رقمزدهٔ کلک نکته پرداز گردانیده بر سر مدعا رود بنابر آن عنان کمیت خوشخرام قلم را در میدان قضایای مذکور بجولان درآورد

ذکر مجملی از قضایای ماوراءالنهر و بیان احوال عبدالله خان و سلاطین اوزبکیه

شاهدان سیر و اخبار بدستیاری کلک بدایع نگار در عرصهٔ ضمیر بزم آرایان طربخانهٔ آگهی بدین آیین جلوه مینمایند که عبدالله خان با عبدالمؤمن خان پسرش که یگانه ولد بود محبت مفرط داشت و او را بابائی میگفت و در تربیت او مبالغه مینمود و در تورهٔ سلاطین چنگیزی پادشاه را خان مینامند و پادشاهزاده را تا بپایهٔ بلند سلطنت نرسد سلطان میگویند اما عبدالمؤمن خان در زمان حیات پدر بلقب ارجمند خانی معزز و مکرم بود چنانچه مردم ماوراءالنهر و اوزبکیه عبدالله خان را خان کلان و او را خان خورد می گفتند و حکومت ولایت بلخ و توابع را باو داده بود و بسعی خود و امداد پدر ولایت بدخشان را نیز از تصرف سلاطین زادهای جغتای بیرون آورده حاکم بلخ و بدخشان بود در سال تنگوزئیل اربع و تسعین و تسعمائه که عبدالله خان بلدهٔ فاخرهٔ هرات را بعد از یازده ماه محاصره بنوعی که در ضمن قضایای آنسال تحریر پیوسته تسخیر نمود چون عبدالمؤمن خان در تسخیر آن بلده و قتل قزلباشیه سعی بسیار نموده بود و بلخ و توابع که الکای او بود قرب جوار داشت چشم میداشت که پدرش هرات را باو دهد عبدالله خان بجهت حداثت سن و قلت تجربهٔ روزگار ملتمس او را امضا نداشته بمیرقلبا که از بزرگان دولت او و مرد صاحب رای کارآزموده بود ارزانی داشت و آنچه از ممالک خراسان بحیطهٔ تسخیر او درآمد بامرای اوزبکیه قسمت نموده دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزادهٔ خود را که بیتیم سلطان مشهور بود با برادران در خراسان الکای داده در آنجا گذاشت و از ولایت مفتوحهٔ خراسان چیزی بپسرش نداد و او را باین سخن تسلی میداد که چون تو ولیعهد منی همه بتو تعلق دارد اگرچه باعث آزردگی پسر گردید اما در آنوقت قدرت اظهار آن نداشت بعد از دو سال از پدر التماس نمود که من بعد آنچه از ممالک خراسان بسعی او مفتوح گردد باو تعلق گیرد و این ملتمس مبذول افتاده در سنهٔ اودئیل از بلخ

سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

میفرمودند و عافیت به نیت صادق در جای واثق منتهای مطلب بسیده از اول سال میمنت مآل ایت ییل ترکی ابواب فتح و فیروزی بر چهرهٔ امانی و آمال گشایش یافته نسایم نصرت و فیروزی وزیدن گرفت شرح این داستان در طی وقایع سنهٔ مذکور بتوفیق ملک منان رقم زدهٔ کلک بیان میگردد و منه الاعانة والتوفیق

ذکر سوانح ایام سعادت فرجام سال مبارک ایت ییل ترکی مطابق سبع والف که سال دوازدهم جلوس همایون است

باز فلک انجمن افروز شد — نوبتی خسرو نوروز شد

کوکبهٔ خسرو گردون سمند — غلغله در گنبد مینا فکند

صحن چمن باز چو صحن بهشت — تازه شد از مقدم اردی بهشت

خسرو گل گشت ریاحین سپاه — زد بصد آیین بچمن بارگاه

نوروز دولت افروز اینسال خجسته آغاز فرخنده انجام در روز دوشنبه یازدهم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاده حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه صفهان عشرت پیرا بوده در فصل بهار که دماغ روزگار از نسیم عنبر شمیم شکوفه و ازهار عنبر آگین بود در کمال مسرت و شادکامی و فراغت و خوشدلی بسیر و صحبت مشغول داشتند در اوایل اینسال محمد قلی بیگ ایشیک آقاسی عرب گرلو که برسم رسالت بمیانهٔ اوزبکیه فرستاده شده بود و در هرات با عبد الله خان ملاقات نموده بود آمده تاتلق بهادر از جانب عبد الله خان همراه او بایلچیگری آمده مفتح ابواب الفت و آشنائی شده بود و میر قلبابا کوکلتاش عریضهٔ اخلاص آیین بخدمت اشرف نوشته چون در هرات پسرش را که خدا میکرد طوی الوشی ارسال داشته بود و میرزا بیگ نامی از اعاظم نقبای ماوراء النهر و خواجهای سلسلهٔ نقشبندیه با کوچ خود که از بنات مکرمهٔ سلاطین کاشغر بود بقصد گذاردن حجة الاسلام همراه محمد قلی بیگ و تاتلق بهادر بدین ولایت آمده حضرت اعلی شاهی ظل الهی اعزاز و احترام بسیار فرموده مقضی المرام روانهٔ سفر خیر اثر بیت الله الحرام فرمودند تا در راه باجل موعود درگذشته بمقصد نرسید و چون از اقتضای زمان معظم بلاد خراسان که ممدوح جمهور سخنوران روزگار است بدست اوزبکیه در آمده بود حضرت اعلی همواره استرداد آنرا پیشنهاد همت ساخته هرگز از فکر و اندیشهٔ آن غافل نبودند علی الخصوص مشهد مقدس معلی و آستان ملک آشیان حضرت امام الجن و الانس که زینت افزای ممالک ایران و آرایش دیباچهٔ سلطنت این دودمان ولایت نشان است و دار السلطنهٔ هرات که مولد و منشاء و محل نشو و نمای آنحضرت است تا بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها صورت این مدعا در پردهٔ خفا مستور بود درین اوقات که فی الجمله فراغی از مهام ضروری حاصل گشته عرصهٔ ممالک از خس و خاشاک ارباب طغیان و گردنکشان اطراف پاک گردیده بود و متواتر اخبار کدورت و نزاع عبد المؤمن خان با پدر میرسید بخاطر خطیر سرایر اشرف خطور نمود که چون میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات که از تربیت یافتگان عبد الله خان و معتمد دولت اوست بجهت خوفی که از عبد المؤمن خان دارد بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده دعوی اخلاص مینماید و عبد الله خان بوسیلهٔ او بادی الفت و آشنائی شده ایلچی بجهت اظهار محبت و دوستی بپایهٔ سریر اعلی فرستاده درینوقت که میانهٔ او و پسرش اسباب وحشت آماده گشته کار بنزاع و جدال انجامیده ما نیز بنابر مصلحت روزگار از اینطرف با عبد الله خان طرح آشنائی انداخته همراه ایلچی او ایلچی فرستاده پسر ناخلف او را که نسبت بپدر جرات و جسارت و بی ادبی نموده و مینماید نکوهش نمائیم و بقصد تسخیر مشهد مقدس معلی و محالی که در تصرف عبد المؤمن خان است روی توجه بخراسان آوریم درین هنگام که پدر و پسر بیکدیگر مشغولند و عبد الله خان عقوق و عصیان که از پسرش بهم میرسد در کسر شوکت و قدرت او میکوشد متوجه امداد پسر نخواهد شد بتوفیق الله تعالی محتمل است که تسخیر آن محال بآسانی دست دهد و از فرستادن ایلچی قصوری بمبنیان قصر دولت نمیرسد لهذا محمد قلی بیگ مذکور را که مرد چرب زبان سخندان بود برسالت تعیین فرموده

تحف و هدایا

طرح چهار باغ اصفهان

بالکنار زاینده رود خیابانی احداث فرموده چهار باغی در هر دو طرف خیابان و عمارات عالیه و در درگاه هر باغ طرح انداختند و از کنار رود خانه تا پای کوه جانب جنوبی سه شه انتهای خیابان قرار داده اطراف آن را با امرا و اعیان دولت قاهره قسمت فرمودند که هر کدام باغی طرح انداخته در درگاه باغ عمارتی مناسب درگاه مشتمل بر درگاه و ساباط رفیع و ایوان و بالاخانها و منظرها در کمال زیب و زینت و نقاشیهای بطلا و لاجورد ترتیب دهند و در انتهای خیابان باغی بزرگ و وسیع پست و بلند نه طبقه جهة خاص پادشاهی طرح انداخته باغ عباس آباد موسوم گردانیدند و پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بطرز خاص میان گشاده که در هنگام طغیان آب در کل یک چشمه بنظر درمیاید قرار دادند که بر زاینده رود بسته شده هر دو خیابان بیکدیگر اتصال یابد و تا عباس آباد یک خیابان باشد تخمینا یکفرسخ شرعی و از دو طرف خیابان جوی آب جاری گردد درختان سرو و چنار و کاج و عرعر غرس شود و از میان خیابان نهری سنگ بست ترتیب یابد که آب از میان خیابان بنهر جاری باشد و در برابر هر عمارت چار باغ حوضی بزرگ بسان دریاچه ساخته شود القصه هر کس از امرا و اعیان و سرکاران عمارات بوقوف معماران و مهندسان شروع در کار کرده در انجام آن ساعی گشتند و از آن تاریخ تا حال که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده و این شکرفنامه تحریر مییابد عمارات باصفا و باغات دلکشا بنوعی که طرح کارخانه ابداع در عرصهٔ ضمیر مبارک اشرف طرح افکنده بود بحیز ظهور آمده در کمال لطافت و نهایت خوبی اتمام یافت درختان سر بفلک افراخته و اشجار میوه دارش گوی بطوبی جنان بربوده و الحاصل هر باغی از آن رشک فرمای باغ جنان و عمارات رفیعش که بنقوش بدیع مذهب و مزین و بصور مصوران نادره کار آراستگی دارد گوی سدیر و خورنق از آن نشانی است بلکه در عرصهٔ گیتی نظیر و عدیل آن محض خیال و گمانی بعد از آن شهر عباس آباد نیز در جانب غربی چهار باغ جهة مسکن تبریزیان بنوعی که در محل خود بتحریر خواهد یافت طرح انداخته اتمام دادند مجملا معمار همت والای شاهی ظل الهی چند سال بترتیب و تزیین خطهٔ فرح افزای صفاهان پرداختند و آن بلدهٔ طیبه را از کثرت عمارات و باغات و منازل مرغوب دلکشا و رواقها و منظرهای بهجت افزا و قیصریه و چهار بازار و مساجد و حمامات و خانات عالی جامع ساخته و الیوم خلد برین داغ بندگیش بر جبین دارد و امروز چنانچه کمال اسمعیل گفته (شعر) اصفهان خرم است و مردم شاد اینچنین عهد کس ندارد یاد در تاریخ طرح چهار باغ گفته شده بود ثبت افتاد (تاریخ) عجب چهار باغی است بهجت فزا کرش ثانی خلد گویند شاید چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتم نهالش بکام دل شه برآید ۱۰۰۵ از سوانح آنکه ازجانب الکسندر خان و سمایون خان سلاطین گرجستان ایلچیان وارنا وران بپایهٔ سریر اعلی آمده اظهار اخلاص و بندگی نموده پسران یوسف لقا و دختران حور سرشت پاکیزه سیما از اولاد عظمای گرجستان که سزاوار خدمتکاری حریم اقبال شهریار بیهمال و قابل خدمت مجلس بهشت آئین ارم تزیین بودند ارسال داشته اظهار اخلاص و یکجهتی بظهور آوردند و ایلچیان مذکور قرین اعزاز و احترام و غریق بحر انعام و احسان معاودت نمودند و کارکنان قضا پیوسته اسباب عشرت آنحضرت را سرانجام میدادند دیگری از وقایع این سال آنکه محمد یار خان ولد علیار خان امیور که بعد از فوت والد برتبه ایالت و خانی سرافراز شده حکومت استرآباد بدستور والد باو شفقت شده بود طایفهٔ اوخلو بقتل آمد قلیچ بیک نام برادر کوچکتر بعد از قضیه کشته شدن برادر از استرآباد احرام ملازمت سدهٔ سنیهٔ فلک بنیاد بسته روی ارادت بدین آستان آورد حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را در کنف مرحمت و الطاف خسروانه جای داده بتفویض ایالت استرآباد و نوازشات ارجمند معزز و سربلند گردانیده روانه فرمودند و زمستان را در آن بلدهٔ جنت نهاد در کمال فراغت و کامرانی بپایان رسانیدند اما هیچوقت از تدابیر امور دولت غافل نبودند و همیشه نقش استرداد مملکت خراسان از ید مخالفان در صفحهٔ خیال می نگاشتند و استدعای حصول این مطلب از درگاه واهب العطایا نموده همواره از روح مقدس حضرت امام الجن و الانس استمداد

ساخته چاره بجبر بیرون آمدن و قلعه سپردن نیافتند و بیمن اقبال بیزوال شاهی فتح قلعه تیسیر پذیرفته تمامت اموال و اسباب و متملکات الوندد یو و اولاد و اتباع بدست در آمد و حقیقت این فتح مبین را بخدمت اشرف عرض کردند در وقتیکه رایات جلالی از قزوین برسم سیر و صحبت باصفهان توجه نموده بکاشان رسیده بودند خبر فتح قلعه اولاد رسید و فرهاد خان بخلع فاخره و جایزه و جلدوی متکاثره سرافراز گشت و الوند دیو بیسر و سامان در جنگل و بیشه گردیده هر شب در جائی و هر روز در مقامی باکمال بی آرامی مقام نداشت باقی احوال او در سال آینده مرقوم قلم بیان میگردد انشاءالله تعالی

ذکر وقایع گوناگون که باقتضای سپهر بوقلمون درین سال بظهور پیوست

در اوایل اینسال ذوالفقار خان که بایلچیگری روم رفته بود بمقضی المرام معاودت نموده مکتوب محبت آمیز محتوی بر استحکام بنیان صلح از جانب حضرت خواندکار آورد و هم درینسال میرزا ضیاءالدین قزوینی و خواجه ابونصر خوافی ایلچیان حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای هندوستان را رخصت انصراف ارزانی داشته بخلاع فاخره و انعامات وافره سرفراز فرمودند منوچهر بیک ایشیک آقاسی باشی غلام خاصه شریفه بایلچیگری هند مأمور گشته برفاقت میرزا ضیاءالدین روانه شده و تحف و هدایای لایقه و تنسوقات فایقه فرستادند از جمله تحف بمکصد راس اسب خانه زاد پاک نژاد بود که از اسبان نامی ولایت عربستان و کرجستان و بیابانی بجا آمده و مادیانهای تازی نژاد که هر یک بعالی برابر بودند و سایر تحف و هدایای نفیسه ایران علی هذا القیاس و مکتوب محبت آمیز در جواب مکتوب آنحضرت در قلم آمد و در آن نامه نامی بقلم صداقت رقم نگارش یافت که چون همت والا بتسخیر خراسان و استرداد ملک موروث مقصور است و در اینچند سال که جلوس بر مسند سلطنت و فرمانروائی ایران روی داده بجهة مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمد بدفع بیگانه نپرداختیم و یکدو مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار انتزاع آن ولایت از ید متغلبه اوزبکیه بنحوی که پیشنهاد همت والا بود تیسیر پذیر نگشت و اکنون که ازین امور فراغت روی داده و فرمانفرمای روم در مقام محبت و دوستی در آمده از جانبین ابواب خلت و اتحاد مسلوک گشت کمر همت بمحاربه اعدا و دفع مخالفان اوزبکیه بسته اراده داریم که بمقتضای ربانی با جنود ظفرورود قزلباش یراق یساق چندساله روانه آن ولایت گردیم و بنیروی بخت مددکاری اقبال تا استرداد ملک موروث بالکلیه نفرمائیم معاودت بمقر سلطنت ننمائیم همت پادشاهانه و امداد و اشفاق مروانه دریغ نداشته بهمت یار و توجه باطنی مددکار باشند که (مصراع) هر چه کند همت مردان کند و ایلچیان را قرین اعزاز و احترام از راه کرمان و کیچ و مکران روانه فرمودند و چون تا غایت دارالسلطنه قزوین مقر دولت ابد قرین بود گاهی بجهة انبساط خاطر بر سبیل سیر و نشاط نگار بدار السلطنه اصفهان که سپاهان اقالیم دانش و تمیز از غایت خوبی بنصف جهانش گفته‌اند (شعر) اصفهان نیمهٔ جهان گفتند نیمی از وصف اصفهان گفتند تشریف برده در متنزهات آنعرصه دلکشا بهجت افزای خاطر انور میبودند و خصوصیات آن بلده جنت نشان از استعداد مکان و آب و هوا و خانه زاینده رود و جویهای کوثر مثال که از زاینده رود مذکور منشعب گشته بهر طرف جاریست در ضمیر انور جایگیر گشته همیشه خاطر اشرف بدان متعلق بود که در آن بلده شریفه رحل اقامت انداخته توجه خاطر بترتیب و تعمیر آن مصروف دارند لهذا درینسال که مطابق ست و الف هجری است رای جهان آرا بدان قرار گرفت که دارالسلطنه مزبور را مقر دولت ابد مقرون ساخته عمارات عالی طرح نمایند بدین نیت صادق و عزم لایق متوجه آنصوب گشته رستاز ابعیش و خرمی در دولتخانه مبارکه نقش جهان گذرانیده گشت اوقات را بسیر و شکار صرف مینمودند و شبها مجالس آبهشت آیین آراسته بساط عشرت گسترانیده میشد و ایام بهار عمارات عالی در نقش جهان طرح انداخته معماران و مهندسان در اتمام آن میکوشیدند و از دروب شهر یک دروازه در حریم باغ نقش جهان واقع و بدرب دولت موسوم است از آنجا

مراسم انتقال پایتخت از قزوین باصفهان بنوشتهٔ تاریخ جلال الدین محمد منجم در اواسط ماه رجب ۱۰۰۶ واقع شد

قیام نماید منصور خان بیگ چون همیشه از فتنه و فساد مجتنب بود سخنان نفاق آلود او را بسمع رضا نشنود و ملاحظهٔ عاقبت کار خود و اهل و عشیرت کرامی کرده از بیم سیاست و غضب شاهانه او را از دست نتوانست داد کرفته مقید و محبوس ساخت و حقیقت بپایهٔ سریر اعلی عرض کرد حضرت اعلی حسین بیگ اماکش را فرستادند که علیخانرا بپایهٔ سریر اعلی آورد و مشار الیه بمیانهٔ کرایلی رفته علیخانرا کنده و دو شاخه کرده در وقتیکه رایات نصرت آیات از سفر مقرون بظفر لرستان معاودت نموده ببروجرد رسیده بودند آورده بنظر مبارک اشرف رسانید چون نایرهٔ غضب شاهانه دربارهٔ او اشتعال داشت و فی الواقع قدر شفقتهای نداشته بکفران نعمت که بدترین ذمایم است اقدام نموده مستوجب انواع سیاست شده بود شحنه غضب بتادیب او پرداخته بنحویکه دیدهٔ بصیرتش از مشاهدهٔ صنایع الطاف پادشاهی پوشیده کشته بود چشم جهان بینش را از حدقه بیرون آورده از نعمت دیدن عاطل ساختند و قطع بعضی از اعضا و جوارح کرده عبرة للناظرین بدان هیات و سان در آن بیابان انداختند و اردو کوچ کرده از بیم سخط و غضب پادشاهی احدی از رعیت و سپاهی را قدرت آن نشد که بقصد ثواب آخرت بمحافظت او پردازد (شعر) بکافر نعمتی کردید مشهور بسختی کرد جان از کالبد دور خوشا حال بار یافتگان بساط قرب و منزلت که دیدهٔ عبرت بین کشوده نظر بر آل حال و عاقبت احوال انداخته و قدر عافیت شناخته خود را بدنام نمکحرامی و خذلان دنیا و آخرت نسازند اما (ع) کوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو

ذکر فتح و تسخیر قلعهٔ اولاد مازندران که از قلاع مشهور جهان است

دیگری از سوانح اقبال که در اینسال خجسته مآل بظهور آمد فتح قلعهٔ اولاد است از قلاع مشهورهٔ مازندران بتبیین اجمال و تفصیل این اجمال آنکه در سال کذشته که فرهادخان بمازندران رفته بود اکثر محال مازندرانرا بحیطهٔ تسخیر درآورده الوند سلطان برادر خود را در مازندران کذاشته بود و قلعهٔ اولاد که از آثار قدیمه پادشاهان فرس و محکمترین قلاع طبرستان است در تصرف الوند دیو بود و او بزنجیر اطاعت درنیامده و بعضی از مازندرانیان دیو پا ر بتحریک الوند دیو و مفسدان آن ولایت که چاشنی حکومت در مذاق ایشان جایگیر شده دل از آن برنمیداشتند با الوند سلطان یاغی شده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانیدند و الوند سلطان بمصلحت وقت با الوند دیو و آنجماعت مدارائی میکردند چنانچه بعضی از ارباب غرض او را بمخالفت برادر و موافقت یاغیان مازندران متهم ساختند اگرچه مشار الیه اندک بهره از جنون داشت و اعمال و افعالش موافق قانون عقل نبود اما آن معنی که جز مقتضی جنون کامل تواند بود از او دور مینمود بالجمله چون رایات جلال از سفر لرستان عود نموده بمقر سلطنت نزول فرمود فرهادخانرا رخصت رفتن مازندران دادند که الوند دیو و قلعهٔ اولاد را بتصرف درآورده ساحت آن ولایت را از خار تعرض ارباب طغیان و عصیان پاک سازد فرهادخان تکیه بر اقبال بیزوال شاهی نموده روانهٔ آنصوب شد نخست برادر خود را که متهم بیاغیکری شده بود کرفته بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و چون بر ضمیر اشرف ظاهر بود که آنمعنی نسبت باو تهمت و افتراست و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف آمیز کرده باشد از سفاهت و بیعقلی و نشاء جهل و جنون است و یا تواند بود که بحسب ضرورت چند روزی با دشمن مدارائی کرده باشد بهر تقدیر او را مطلق العنان ساختند و فرهادخان در کمال شوکت و اقتدار متوجه انتظام مهام کل طبرستان شده میانهٔ او و الوند دیو نخست مراسلات بوقوع پیوست و او از حال ملک بهمن قیاس حال خود نموده اصلا از خوف جان راضی بملاقات فرهادخان نشد فرهادخان از اطاعت او مایوس کشته متوجه محاصرهٔ قلعه اولاد شد الوند دیو چون باهل معین و ناصری که او را از مضیق محاصرهٔ قزلباش خلاص سازد کمان نداشت خود را محصور نساخته اولاد و اتباع و فرزندان را در قلعه کذاشته خود با معدودی از موافقان روی بجنگلستان آورد فرهادخان بمحاصرهٔ قلعه پرداخته بحسن سعی و تدبیر کار بر محصوران تنک ساخت و جمعی از اهل قلعه را بدادن انعام و احسان رام

قتل علیخان

سال یازدهم جلوس شاه عباس اول

بود او را همراه باردو آوردند که جراحان بمعالجه پردازند چون باردو رسید از هم گذشت و معدودی که با شاهویردیخان تا بقلعه آمده بودند بعضی در جنگ کشته شده بعضی دیگر گرفتار و برخی پراکنده شدند و ابنه ویردیخان شاهویردیخان را با فرزندان و متعلقان و گرفتاران مصحوب خویش گردانیده باردو آوردند و در کنار آب صیمره زنجیر بر گردن او نهاده سر زنجیر را اللهویردیخان بدست گرفته بدر دولتخانه همایون آورده زبان حال منهیان اقبال بدین مقال مترنم گشت (شعر) سری کز طوق توجوید جدائی مباد از بند بیدادش رهائی شاهویردیخان جوان خوش سیمای نیکو قیافه بود و اگر اندک تملق و افتادگی که در چنین وقتها بکار آید میکرد احتمال قریب داشت که مضرتی باو نرسد اما او در کمال نخوت و عجب و تکبر که در همه وقتی خصوصاً در هنگام بخت برگشتگی و حضور اقدس پادشاهان مذموم است سلوک کرد و از ناصیهٔ احوالش نفاق و شقاق نمایان بود در میان خردعدش بوجود سنجیده ترآمد و با چند نفر از هواخواهان در همانجا بپا رسیدند قنبر بیک استاجلو و جمعی از عساکر منصوره که بسر کردگی او بطلب شاهویردیخان رفته بودند بطرف بادرای رفته در آنجا دست درازی چند برعایا تابع الکای بغداد نموده دواب و اغنام بسیار غارت نموده بودند و چون بازگشته باردو آمدند بمقتضی مرضی خاطر اشرف نبود که مال رعایا بتاراج رود غارت مزبور را جمع نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد فرستادند که بصاحبان باز دهند و از صیمره کوچ کرده بخرم آباد آمدند و حسینخان ولد منصور بیک سلویزی را تربیت فرموده حکومت لرستان سوی صیمره و هندمس و محال قریبهٔ بغداد که بطهماسب قلی سلطان اینالو شفقت شده حسینخان مذکور تفویض یافت چون خانه سدل با جماعت سلویزی عناد میورزیدند و بهواخواهی شاهویردیخان و اولاد شجاع الدین اطاعت سلویزی نکرده حکومت حسین خان را کاره بودند آن طایفه مورد غضب شاهانه گشته مفسدان آن طبقه را با جمعی دیگر از الوار که مظنهٔ فساد داشتند در خرم آباد بجزا رسانیدند و جهانگیر نامی از اولاد شجاع الدین که در میانهٔ جماعت بابات بود مکحول گردید و دو پسر شاهویردیخان را بقلعهٔ الموت فرستادند اما بزندان فراموشان رفته از حال ایشان آنرا که خبر شد خبری باز نیامد القصه حکومت عباسیان مجازی در لرستان سپری شده بعباسیان حقیقی یعنی بعبان حضرت اعلی شاهی ظل الهی منتقل شد و سایر الوار بملازمت حسینخان مأمور شدند و رایات جلال مظفر و منصور بمقر سلطنت معاودت نموده حسینخان بیمن تربیت شاهانه حکومت آن ولایت استقلال یافته روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش بلندی مییافت تا حال تحریر این نسخهٔ عالم آرا که سنه هجری خمس و عشرین و الف رسیده در کمال شوکت و اقتدار بحکومت و دارائی الوار مشغول است و در هیچ زمان اولاد شجاع الدین را عشر عشیر این قدرت و استبداد نبود

ذکر گرفتاری علیخان کرایلی و معاقب شدن او بکفران نعمت ولی نعمت خود

سابقاً نگاشتهٔ کلک بیان گردید که علیخان کرایلی از طریق اخلاص و یکدلی منحرف گشته سالک طریق عصیان و طغیان شد و حضرت اعلی الکای اوجاجرم و بعضی محال به اتوکل خان کرایلی و قلعه پای حصار و رغد و بعضی محال دیگر را بدرویش خلیفه تفویض فرمودند. و حسینخان شاملو حسب الامر اشرف قلعه پای حصار را که مأمن علیخان بود گرفته درویش علی خلیفه را در آنجا متمکن ساخت و اکثر عظماء و ریش سفیدان کرایلی از او روگردان شده رضای خاطر اشرف جستند و بخدمت درویش علی خلیفه و توکل خان کمر بستند علیخان قرین یأس و حرمان در آخذ و دیبیر و سامان میگشت چون یکمرتبه بمیان اوزبکیه رفته بود و از عبد المؤمن خان متوهم گشته فرار نموده بخدمت اشرف آمده بود و اعتمادی بر اوزبکیه نداشت بدانجا نتوانست رفت کس نزد منصور خان بیک کرایلی که با او نسبت قومی داشت و از جملهٔ شاهسیونان بود و با یکدیگر عناد میورزیدند فرستاده التماس ملاقات نمود منصور خان بیک رضا داده مشار الیه با چند نفر از ملازمان و خدمتکاران بخانهٔ او آمده و خواست که بحیله و تزویر او را با خود متفق ساخته بمعاونت یکدیگر در آن ولایت بفتنه و فساد

گرفتار شدن شاهویردیخان

بوده چند نفر از غلامان خاصهٔ شریفه که از عقب میآمدند در کنار باغات راه غلط کرده بطرف دو خانه که محل اقامت شاهویردیخان بود افتادند
شاهویردیخان چون از دور سواران بیگانه دیده راه فرار پیش گرفت و غلامان باو رسیده تا نیم فرسخ تعاقب او کرده اند چون از عقب کومک
نرسیده لاعلاج بازگشته اند اما حضرت اعلی چون بمنازل او رسیدند مشخص شد که او در خیمه میبوده تا از میان باغات بیرون آمده بخیمه رسیده
او نیم فرسخ راه قطع نموده بود لحظهٔ توقف فرمودند که جمعی از عقب برسند دیر تر رسیدند و این ملازمان رکاب اقدس چنان از کار ماندند
بودند که قدرت پیش رفتن نداشتند چون تعاقب و تفحص همایون در آنوقت مقتضای عقل دوراندیش نبود و از حزم و احتیاط دور مینمود تا روز
دو شنبه ما باد در حل اقامت انداخته توقف فرمودند اکثر قبایل الوار که در آنجا اقامت داشتند بملازمت اشرف مشرف شدند حضرت
اعلی حسینخان ولد منصور بیک سلویزی پدر او را که خال شاهویردیخان بود بمحافظت ایل و الوس مأمور ساختند و چون در این سال
دو کس از مخالفان دولت و ارباب عصیان و طغیان که علیخان کرایلی و ملک جهانگیر والی کجور باشند بدست دولتخواهان اخلاص
شعار گرفتار شده بودند حضرت اعلی بمؤدای کلام مجرّب لا تثنّی شیء الّا و قد ثلّث همت والا بگرفتاری شاهویردیخان نیز مصروف داشته
با وثایق الطاف الهی و همعنانی قائد اقبال بدین عزیمت بطرف صیدمره توجه فرمودند و در آنجا مشخص شد که شاهویردیخان در صیدمره
دو سه روز توقف نموده خود را از لرستان بیرون انداخته بود کان حضرت اعلی در صیدمره توقف فرموده غلامان خاصهٔ شریفه را بسرکردگی
الله ویردیخان قوللر آقاسی و جمعی دیگر از ملتزمان رکاب اقدس را بهمعنانی قنبر بیک سلیحدار باشی استاجلو بطلب او فرستادند و ایشان
هر یک بطرفی که مظنهٔ رفتن او بود رفتند شاهویردیخان بشاهرخ نامی از اقوام خود که از جانب رومیان سنجق قلعهٔ جنگله توابع بغداد بود پناه برد
باعتماد آنکه لشکر قزلباش پای برزمین سنور رومیه نخواهند نهاد در آن قلعه توقف نموده بود چون ادبار باو روی آورده قایدان
اقبال راه طلبکاری او می پیمودند از جنود ظفر ورود الله ویردیخان و غلامان را از قضای ربانی صبحی بر سمت آن قلعه عبور افتاده و از تفحص
و کاو یاری معلوم نموده خبر گرفتند مشخص شد که شاهویردیخان با کوچ و فرزندان باین قلعه آمده همان لحظه از گرد راه بپای قلعه تاختند
و جمعی از شجعان جنگ دیده کار آزموده در پای قلعه پیاده شده از روی تخته پل بدروازه شتافتند و مردم قلعه آگاهی یافته برج و باره
بر آمده بمدافعه مشغول شدند و از جانبین صفیر تیر و تفنگ آمد شد آغاز نهاد غلامان که بدروازهٔ قلعه رسیده بودند از بیم بازخواست
پادشاهی و ضبط سردار لشکر قدرت بازگشتن نداشتند آتش بدر قلعه زده سپرها بر سر کشیده انتظار فرجه میکشیدند که خود را بقلعه اندازند
چون شعلهٔ آتش زبانه کشیده بود دروغیان قدرت پیش آمدن و افسردن آتش نیافتند تا درب قلعه بسوز شده فرجه بهم رسید غلامان سپرها
در سر و درع و خفتان دلاوری در بر از میان آتش بقلعه دویده داخل حصار شدند و اهل قلعه بعضی بر باروی حصار و بعضی دیگر ببام خانها
بر آمده بجنگ مشغول شدند شاهویردیخان بر بام خانه خود بر آمده تفنگی در دست داشته هر چند خواسته که بجانب غلامان انداز دست
نگرفته از وفور غیرت و تندی مزاج اعراض بر او غلبه کرده تفنگ را از دست انداخته تیر و کمان بر داشته صحیح القولی از او نقل نمود
که چون تیر اول انداختم زه کمان گسیخت دانستم که رشتهٔ دولت من گسیخته بخت از من روی تافته ادبار غالب است و اقبال محارب کمان را
نرد در انداختم دست از محاربه داشتم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنگ باز دارند (شعر) با قضا بر نمیتوان آمد
با قدر در نمیتوان آویخت و کس فرستاده از الله ویردیخان التماس نمودم که حکم کند که احدی باولیای من متعرض اهل این قلعه نگردد
بالجمله غلامان متعاقب یکدیگر سمندروار از آتش عبور نموده بقلعه در آمدند و چون الوار دست از جنگ کشیده بودند غلامان نیز حسب الفرموده
الله ویردیخان متعرض حال کسی نشده شاهویردیخان را بیرون آوردند الله ویردیخان با و لوازم مردمی بجای آورده جمعی را بمحافظت
و محارست اهل حرم و فرزندانش تعیین نمود و شاهرخ مذکور که میر سنجق رومی و حاکم این قلعه بود چون در میان جنگ زخم مهلک یافته

بود او را

[illegible]

سال یازدهم جلوس شاه عباس اول

(۳۶۸)

خود مینمود و ایشان بمصلحت وقت او را استمال عنایت شاهی گردانیده مجدداً بتفویض الکای لرستان نوید دادند اگرچه در باب جرأت
و جسارتی که از و در کشتن اغورلو سلطان بیات و دیگر اعمال که بعد از آن بظهور آمد تنبیه و تادیبا و در ضمیر انور جایگیر گشته غیرت شاهانه
رضا باین اغماض و مسامحه نمیداد اما بجهت صلاح اندیشی ساخته و پرداختهٔ اعتماد الدوله و فرهاد خان از او نظر نمودند و چند گاه
در کار او تغافل ورزیدند اما از اطوار او اصلا بوی اخلاصی بمشام دولتخواهان نمیرسید و چنانچه شیوهٔ زمینداران جانبست عادت
دو طرف کرده با جماعت رومیه و حکام بغداد ترک مراسله و آمد شد و حیله و فتنه اندوزی نمیکرد و این معنی بر مزاج مبارک اشرف
گران آمده پسندیدهٔ خاطر انور نبود و او نیز نظر بر افعال سابق و لاحق خود کرده همیشه متوهم و ترسان و از ایلغار حضرت اعلی
خوفناک بود بدین جهت بخرماباد که بروجرد و سیلاخور نزدیک است نمیآمد در ییلاق بجهه اشتداد گرما و تکلیف سفید[?] ایشان قابل خرما
باد آمد در این اثنا سید بدر ولد سید مبارک بر حضت از اردوی معلی متوجه عربستان شد در حدود لرستان بدست مردم شاهویردی
خان در آمد حضرت اعلی ابوالقاسم بیک قورچی ایواغلی را بجهت آوردن او فرستادند و شاهویردیخان چند روز قورچی را بحرف و
صوت نگاه داشته در فرستادن تاخیر مینمود و بحیله و تذویر میگذرانید چنانچه میانهٔ او و ابوالقاسم بیک سخنان وحشت انگیز گفت
و شنید شد آخر جز فرستادن علاجی نیافت باکراه و اجبار فرستاد اما قورچی مذکور اطوار متمردانه و بدباطنی او را معروض داشت
انمعنی علاوه انحراف مزاج اشرف گشته بدفع او جازم شدند و او نیز همیشه اظهار مینموده که عنقریب حضرت شاه ایلغار بر سر من میآورد
و هیچ شب بفراغت نمیغنوده و منهیان تعیین کرده بود که هرگاه موکب همایون از دار السلطنه قزوین بطرفی در حرکت آید منزل بمنزل باو خبر
رسانند درین اثنا بمسامع جلال رسید که شاهویردیخان در خرماباد خیمهٔ اقامت نصب نموده ارادهٔ ایلغار نمودن بر سر او از خاطر
خطیر سر بر زد و با خواص و مقربان مشورت نمودند اما سایر لشکریان اطلاعی از مکنون خاطر اشرف نداشتند و آنحضرت بعقل دور
اندیش میدانستند که شاهویردیخان که مرد آگاه با رای و هوش است از محافظت حال خود غافل نیست بجهه اشتباه اظهار رفتن
اصفهان فرموده بدان صوب در حرکت آمدند و تا بلدهٔ ساوه رفته از ساوه بآوه تشریف بردند و از آوه عطف عنان بجانب لرستان
فرموده ایلغار کردند تا قصبهٔ بروجرد که قریب بیست فرسخ است در شبانروزی طی کرده لحظهٔ مانند فلک الافلاک از حرکت نیاسودند
و اسبهای اکثر ملازمان رکاب اقدس از کار مانده در حوالی بروجرد زیاده از پانصد کس در موکب مقدس نمانده بود در آنجا
بجهه رسیدن جمعی از جنود ظفر ورود اندک توقفی نموده باز سوار شده تا صبحی هشت فرسخ راه پیموده چاشتگاه بظاهر قصبهٔ خرماباد در رسیدند
در آنحین زیاده از چهل پنجاه نفر از قورچیان و غلامان و مقربان همراه نبود الحاصل از کنار قصبه متوجه منازل او که در جنب قلعه است
گردیدند که بر دور خانهٔ او محیط گشته بتوفیق رب العزه او را بدست آورند اما منهیان او هر روز قاصدی میرسیده و خبر توجه رایات جلال
باصفهان میگفته معهذا او اعتماد نمیکرده و میگفته که تا بلدهٔ ساوه ممکن است که عطف عنان بلرستان نمایند و حزم و احتیاط مرعی
میداشته و در کنار رودخانه بر سمت راه صدمره خیمهٔ لری که بلامردان مشهور است زده در آنجا میبوده و چند اسب دونده را زود
از خاصی بیرون آورده با زین و لگام در پهلوی خود بسته بوده تا آنکه قاصدی دیگر از ساوه رسیده و گفته که تا آوه همراه موکب همایون
بودم که متوجه اصفهان گشتند درین مرتبه فی الجمله خاطری جمع کرده بود اما در روزیکه حضرت اعلی چاشتگاه بخرماباد رسیدند صبحی شخصی
آمده و گفته که از طرف بروجرد سواران دیدم که بایلغار میآمدند مشار الیه از خوف و بیم الوار که مبادا بجهه عافیت طلبی با او غدر و بیوفائی
نمایند حزم و احتیاط مرعی داشته بی اطلاع خیل و سپاه فی الفور مستعد سواری شده فرزندان و عورات را سوار کرده نقود
و جواهر و مرصع آلات خود را بار کرده با چند نفری از خدمتکاران معتمد روانهٔ جانب صدمره نمود و خود لحظهٔ در درهٔ لامردان ایستاده

رفته بود آنجماعت بهانه آنکه درباب قلعه حکایت ضروری دارند با اسلحه و یراق بر سر حکام آمده بودند شخصی از ارباب مواضعه همانساعت اورا
ازانحال آگاه ساخته قبل از بیرون آمدن کس بطلب یوزباشیان فرستاده بگرفتن آنجماعت اشاره نموده بطرفة العینی یکی بقید سلاسل و
اغلال درآمدند بعد از تحقیق حال همگی بخیال تباهی که با خود اندیشیده بودند معترف شدند غازیان عظام تیغ تیز را بر آنقوم غدار حکم ساخته
وجود نفاق آلود ایشان از لوح هستی سترده گشت بعد از قتل آنگروه و بدست درآمدن قلعه ایشان ملکت جهانگیر از قلعه داری تنگ
آمده برادران را در قلعه گذاشته خود شبی از قلعه مارانکوه بیرون آمده بقلعه دیگر رفت در آنقلعه نیز اقامت نتوانست نمود به بیشه
و جنگل درآمده هر روز بمکانی و هر شب در مقامی بسر میبرد بعد از چند روز قورچیان عظام اطلاع یافتند که ملکت جهانگیر در قلعه منست
چون درمیان دیوار قلعه چوب بسیار کشیده بودند و توب خشت و گل برجی از بروج قلعه را ریخته چوبها نمایان شده بود دو سه نفر
از قورچیان در جوف لیل پوشیده و پنهان بپای برج دیوار قلعه رفته نفط و آتش همراه برده بر آن چوبها آتش افروختند و چند برج
سوخته محصوران سپند وار از تاب آتش باضطراب درآمدند و از مصادمه و قلعه داری عاجز آمده فریاد الامان برآورده و ابواب
قلعه بر روی اولیای دولت قاهره گشوده گشت و قورچیان عظام بقلعه درآمده از برادران ملکت جهانگیر ملک کاوس را که در قلعه بود بدست
درآوردند برادر دیگرش ملکت اشرف را که در قلعه هرسین بود ابن حسینخان فیروزجنگ که در آنوقت حاکم تنکابن بود بدست آورده نزد قورچی
باشی آورد و معظم سپاهیان کجور بجز او سر از رسیدند سایر الناس در سلک رعایا منتظم گشتند بعد از فتح قلعه مذکور غازیان عظام گروه
گروه در بیشها پراکنده شده بتفحص و تجسس ملکت جهانگیر مشغول گشتند از قضای الهی جمعی از طایفه صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه گیلان
که حسب الحکم اشرف بامداد و کومک قورچی باشی میآمده اند در راه بملکت جهانگیر دو چار شده اند که با چند نفری از مخصوصان در میان بیشه
تغییر مکان میکرده و چون صوفیان مذکور را دیده اند ملکت جهانگیر رفقای خود بمحاربه و مدافعه مشغول ساخته خود فرار نمود و صوفیان آنجماعت را
مغلوب گردانیدند یکی از ایشان ملکت را شناخته رفقای خود را آگاه کرد آنجماعت دست از تعاقب باز نداشته به نیروی دولت قاهره
و قلاوزی قاید اقبال در تنگنائی باو رسیده از اسبان پیاده شده در او آویختند مجملا ملکت و رفقا گرفتار گشتند و صوفیان او را آب
هنگام از اردوی قورچی باشی گذرانیده خود بدرگاه معلی بردند و قورچی باشی حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرضه داشت نموده در
وقتی که رایات نصرت آیات از لرستان عود فرموده شاهویردیخان عباسی را بدست درآورده بودند این خبر مسرت اثر قرع سمع
همایون گشت حضرت اعلی لوازم حمد و سپاس حضرت مفتح الابواب بتقدیم رسانیدند چون از ابن حسینخان و مردم او در تسخیر ولایت
مذکور خدمات بظهور آمده بود در اول حال الکای کجور بجایزه و جلدوی مشار الیه شفقت شد بعد از فتح خراسان که ابن حسینخان حاکم سرخس
شد کجور بقورچی باشی مرحمت شد و قورچی باشی برادران ملکت جهانگیر و سایر گرفتاران را مصحوب خود گردانیده روانه درگاه معلی گردیده و در
ساوج بلاغ حسب الفرمان قضا جریان نقش وجود ملکت مزبور و اتباع ایشان بتیغ قهر پادشاهی از صفحه حیات سترده گشت دولت هزار ساله
طبقه ملوک رستمدار بانقضای قضا سپری گشته کل آن ولایت بتصرف امرای عظام قزلباش قرار یافت

ذکر ایلغار نمودن حضرت اعلی شاهی ظل الهی بر سر شاهویردیخان حاکم لرستان و بدست درآوردن او و تفویض ایالت بحسین خان پسر خال او

صحیفه پرداز حوادث روزگار راغبی کلک بدایع نگار در صحیفه سخن سرائی چنین نگاشته بود که چون فرهاد خان و جناب آصف
صفات اعتماد الدوله حسب الفرمان بهشت آثار جهان از راه خرماباد لرستان متوجه عربستان بودند شاهویردیخان عباسی
با ایشان توسل جسته از اعمال سابق در مقام اعتذار درآمده تعهدات و تقبلات کرده بوساطت ایشان استدعای عفو تقصیرات

او را موجب آسایش خود دانسته در مقام حفظ و حراست قلعه و صیانت فرزندان او در نیامدند بالجمله ملک کیخسرو چاره کار منحصر در آمدن
بپایه سریر اعلی دانسته با چند کس از ریش سفیدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده سعادت بساط بوس دریافت و متقبل شد که قلاع خود را
تسلیم گماشتگان دیوان اعلی نماید محمد بیگ بیگدلی که از عظمای طایفه شاملو و مقربان بساط عزت بود بضبط اموال ملک بهمن و بدست
آوردن قلاع و فرزندان او مأمور گردیده روانه آنصوب شده بنیروی دولت قاهره قلعه لاریجان و دشمنکور را که در حصانت و محکمی شهره
آفاق است بتصرف درآورده اموال ملک بهمن را از نقود و نفایس اموال و تفنگ و اسلحه و یراق قلعه و اسباب ایالت و بزرگی
بحیطه ضبط درآورده با اتباع و اولاد و فرزندان بدار السلطنه قزوین آورد و چون بندگان حضرت اعلی با ملک سلطانحسین وعده فرموده بودند
که هرگاه بعنایت الله و حسن تأییداته ملک بهمن بدست درآمده استیلاء قلاع و فرزندان او تیسر پذیرد تمامت ایشان را بدست او دهند و اراده
ازلی بدین معنی متعلق گشته بود که عنقریب بمکافات اعمال ناصواب ملک بهمن با و فرزندان او عاید گردد و بغضب پادشاهی که انموذجی از
غضب الهی است گرفتار آمده ایشان را ذکوراً و اناثاً بدست ملک سلطان حسین دادند و او برحسب تقدیر منتقم حقیقی کرد آنچه کرد الکاء لواسان
بملک سلطانحسین شفقت شده لاریجان بتیول حاکم قزلباش مقرر گشته دولت آن سلسله سپری شد و بمکافات سوء اعمال خانواده او
بباد بینیازی رفت مشار الیه قساوه قلب عظیم داشت و بسفک دماء دلیر بود و باندک جریمه عقوبت بسیار میکرد در زندان او جمعی بودند که
بیست سال و سی سال باندک خطائی محبوس مانده بودند العهدة علی الراوی شخصی نقل نمود که عورتی را بانتقام عداوت پدر و برادر
گرفته چندین سال در زندان او بود و عمرش در زندان بسر آمد

ذکر فتح و تسخیر ولایت کجور و گرفتاری ملک جهانگیر

قبل ازین بتحریر پیوست که ملک جهانگیر در ملازمت اشرف معزز و محترم بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را دیوانه ساده لوح
یافته کمال شفقت با و داشتند جهالت و جنون برو غلبه کرده بواهمه غلط دیوانگانه با کمال عزت و اعتبار روی از آستان سده
نشان شاهی تافته از پایه سریر اعلی فرار نموده بکجور رفت و قلاع خود را استحکام داده مسالک طریق عصیان گردید چون خاطر خطیر همایون
از فتح و تسخیر قلاع لاریجان و بدست درآمدن اولاد ملک بهمن فراغت یافت متوجه تسخیر کجور و بدست درآوردن آن بدست بیعاقبت گشته
قورچیان عظام را بسرکردگی الله قلی بیگ قورچی باشی بدینخدمت مأمور فرمودند و ایشان از دار السلطنه قزوین متوجه آنصوب شده
ملک جهانگیر بقلعه کجور که بقلعه مارانکوه اشتهار دارد متحصن شد و قورچیان عظام قلعه را محاصره نموده در لوازم قلعه گیری اهتمام نمودند
و توپچیان خاصه شریفه در پای قلعه توپ بزرگ ریخته بقلعه نصب نموده همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال وقوع می یافت و تا چهار ماه مدت
محاصره امتداد یافته درین اثنا واقعه غریبه روی داده رستمداریان در مقام غدر درآمدند و بمقتضای من حفر بئراً لاخیه وقع فیه
شآمت غدر بانجماعت راجع گردید تبیین اینمقال آنکه جمعی از ملکان عظمای قلعه از قلاع آنجا با یکدیگر مواضعه نموده بخیال آنکه قورچی باشی را
که سردار لشکر است بتیغ غدر از پای درآورده محصوران قلعه مارانکوه را از مضیق محاصره خلاصی دهند اظهار اطاعت و بندگی و شاهی
سیونی کرده قریب پنجاه نفر مردم متعین از قلعه خود بیرون آمده نزد قورچی باشی آمدند و در تسخیر قلعه مارانکوه تعهدات نمودند قورچی باشی حقیقت
آمدن ایشان را بپایه سریر اعلی عرض نموده خلاع فاخره بدیشان عنایت شد مشمول نوازشات شاهانه شدند اما حضرت اعلی بالهام ملهم
غیبی سفارش فرمودند که از مکر و غدر رستمداریان ایمن نبوده احتیاط خود را از دست ندهند و آنجماعت ملبس بلباس دولتخواهی گشته چند
گاه در اردوی قزلباش خدمات بتقدیم میرسانیدند و همه روزه بخبرگاه قورچی باشی درآمده در فیصل مهم قلعه تدبیرات میکردند و انتظار
فرصت می کشیدند و قورچی باشی با کمال عقل و دانش فریب ایشان خورده بقول و فعل ایشان اعتماد نموده بود و در روزیکه قورچی باشی بکلام

(۲۶۶) در چمن بسطام اقامت نموده اگر از جانب اوزبکیه دست درازی واقع شود بمدافعه قیام نمایند و از اطراف و جوانب سرحد خراسان خبردار باشند و بعد از آنکه محصولات رفع شده ذخیره بقلعها کشیده شود و خاطر از ضرر مخالفان فارغ گردد حسینخان قاجار با الکای خود معاودت نموده حسینخان حاکم قم با جنود شاملو بمیانه کرایلی رفته قلعه پای حصار را از تصرف علیخان بیرون آورده درویش علی خلیفه را بر مسند حکومت آن ولایت متمکن سازد امرای عظام حسب الفرموده عمل نموده چون خاطر از آن مهم فراغت یافت حسینخان قاجار بازگشته حسینخان شاملو حسب الفرمان قضا جریان متوجه قلعه پای حصار شده بنیروی دولت قاهره قلعه مذکور را گرفته بدرویش علی خلیفه سپرده و مقضی المرام بپایه سریر اعلی عود نموده مشمول نوازش شاهانه گردید علیخان کرایلی در حین اضطرار دست از قلعه باز داشته در آنکه دبیر و سامان میکردید اکثر اوزبکیان و ریش سفیدان کرایلی شاهی سیونی اختیار نموده از او جدا شده بخدمت درویش علی خلیفه کمر بستند و او از مخالفت این دولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون سر رشته اخلاص از دست داده بود ادبار باو روی آورده حرام نمکی دامنگیر او شده بمکافات آن گرفتار آمد هرچند از اوان جلوس همایون الی آن یوما فیوما تأییدات نامتناهی الهی قرین حال میمنت مآل گشته ابواب فتوحات برچهره امانی و آمال اولیای دولت ابدی الاتصال مفتوح گردید اما در اینسال مبارک چند فتح عظیم روی داده وزیاده از سنین سابقه نسایم الطاف الهی در اهتزاز آمده کل ولایت طبرستان و قلاع سپهر ارتفاع مازندران و رستمدار و الکای لرستان بحیطه تصرف اولیای دولت قاهره درآمده ارباب عصیان و طغیان خصوصا علیخان کرایلی و ملکان کجور و لاریجان و شاهوردی خان حاکم لرستان گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع اینسال مرقوم قلم وقایع نگار میگردد انشاالله تعالی

ذکر تسخیر ولایت رستمدار و بدست درآمدن قلاع و ملوک آنولایت بعنایت حضرت آفریدگار

ولایت رستمدار در میانه گیلان و مازندران واقع شده مشتمل بر دشت و جبال طولش از حد آمل مازندران تا تنکابن گیلان عرضش از کوه دماوند تا کنار دریای خزر در عهد خلفای عباسیه کل ولایات رستمدار مع مضافات در تصرف اجداد ملک کیومرث بن بیستون بن گستهم ماضی بوده که نسب بجاماسب بن فیروز عم نوشیروان بن قباد بود ساسانی درست میکرده اند و بتصاریف زمان جزایی ببعضی محال خصوصا شهر رومان که در ازمنه سابقه حاکم نشین و دار الملک رستمدار بوده راه یافته بعضی دیگر از ولایت مذکور بحوزه تصرف سلاطین ایران درآمده داخل عراق شده و آنچه در تصرف رستمداریان مانده لاریجان و نور و کجور بوده که میانه اولاد ملوک انقسام یافته چنانچه سبق ذکر یافت در عهد شاه جنت مکان دو طبقه از ایشان بحکومت و دارائی قیام داشتند ملک بهمن والی لاریجان که در عهد قدیم از توابع کجور بوده و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد والی کجور بود در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شده پسران ایشان که هردو ملک جهانگیر نام داشتند هریک متصرف ملک موروث بودند در وقتی که موکب همایون در ییلاق لار بود هردو بپایه سریر اعلی آمده ملازمت سده سنیه پادشاهی اختیار نمودند والی نور مرد درویش عافیت دوست بود الکای خود را پیشکش کرده حسب الاستدعا محلی در ساوه باقطاع او مقرر گشته بود در آنجا باجل طبیعی درگذشت و ملک جهانگیر حاکم کجور در سلک مقربان و مجلسیان خاص منسلک گشته محسود امثال و اقران و متصرف ملک موروث بود مآل حال او بعد از احوال اولاد ملک بهمن مرقوم قلم سوانح نگار میگردد انشاالله تعالی القصه چون ملک بهمن بنوعی که در فوق تحریر پیوست بجزای اعمال ناصواب رسید از اولاد او ملک کیخسرو که در سن هفده سالگی بود با برادران و اهل بیت در قلعه شمکور بودند و اوجنزاین و دفاین خود را بآنجا نقل نموده اعتقادش این بود که تا آن قلعه در دست او و اولاد او باشد آسیبی باو نخواهد رسید اما ملک کیخسرو بعد از واقعه پدر از غضب پادشاهی اندیشیده قدرت آن نیافت که دم از مخالفت زند ملازمان و اتباع ملک بهمن نیز که مقدار از اعمال ناشایست و ظلم او آزرده بودند که عدم

سال یازدهم جلوس شاه عبّاس اوّل

روز بلوازم جشن نوروز قیام نتوانستند نمود بعد از آنکه جنود برد و سرما انهزام یافته افواج قاهرهٔ ریاحین بدار الملک عشرت آیین بهار
خرامیده فرمانروای اقلیم شادمانی گشتند فرمانبران حسب الفرمان شهریار گیتی ستان در ایوان چهل ستون دولتخانهٔ مبارکه مجلس
بهشت نشان آراسته سلاطین و سلاطین زادهای اطراف و اکناف و ایلچیان که در پایهٔ سریر اعلی بودند بآن محفل ارم تزیین درآمده
صحبت پادشاهانه انعقاد یافت و طبقات انام بسعادت بساط بوس استسعاد یافته بتهنیت نوروزی قیام نمودند در خلال اینحال و اوایل آن
سال فرخنده فال اختری تابان و کوکبی درخشان از مشرق سعادت طالع و از مطلع اقبال لامع گردید یعنی بخشنده بهمّت و عطابخش بطینت شاه
جمجاه را از عطیّه خانهٔ لم یلد و لم یولد فرزندی ارجمند عطا فرموده آن مولود مسعود بمیرزا سلطان محمّد موسوم گشت و جهة تبلیغ اینخبر مسرّت اثر
مبشّران باطراف و جوانب ممالک فرستاده شد چندروزی نقارهای شادمانی بنوازش درآورده صغیر و کبیر و برنا و پیر بشکرانهٔ
این موهبت عظمی و تهنیت قدوم سعادت لزوم آن مولود خجسته ورود بعیش و سرور مشغولی داشتند و حضرت اعلی همه روزه در میدان
سعادت آباد بچوگان بازی و قبق اندازی اوقات شریف صرف نموده چندروز مقیم طربخانهٔ فراغت و خوشدلی بودند و چون از آن
امور فراغت دست داد برای صایب و فکر دوربین ناظم امور دین و دولت و باسط بساط ملک و ملت گردیده بمهمّات ضروری سلطنت پرداختند
در اوایل اینسال جماعت اوزبکیه پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده از دو طرف بحدود ممالک تاخت آورده آسیب و یغمای ایشان
از خراسان بعراق رسیده جمعی از یتا و لان جنود اوزبک ببسطام و دامغان آمده بعضی جهت غارت اموال بمواضع و محال پراکنده
شده بعضی دیگر در کمین مددکاری نشستند حسنعلیخان چکنی که بعد از معزولی از ایالت همدان حاکم بسطام شده بود و میرزا علی بیک عرب
عامری مستحفظ شوارع که در آنوقت در بسطام بود سررشتهٔ حزم و احتیاط از دست داده بعد از اطلاع وصول لشکر غارتگر اوزبک
مقیّد بجمعیّت لشکر نشده با معدودی بقصد مدافعهٔ آن گروه سوار شده اسب جلادت پیش راندند از جنود اوزبکیه جمعی از کمینگاه بیرون آمده جلو
ریز بر سر ایشان تاختند و سلک جمعیّت ایشانرا از هم پاشیده رخنه در بنیاد حیات جمعی کثیر انداختند حسنعلی خان و میرزا علی عرب
بعد از محاربهٔ بسیار شربت ناگوار ممات چشیده راه عدم پیمودند و فوجی دیگر از آن فئهٔ غارتگر از ترشیز راه بیابان کوهرزمین اعمال دامغان
پیش گرفته سر از الکای خوار برآوردند و اثر تاخت ایشان تا آرادان و بیدگل کاشان که یکطرف آن ببادیه پیوسته است رسید داروغه
سمنان نیز بطریق حسنعلی خان زیاده حسابی از آن طبقه نگرفته بعزم دستبرد با معدودی که اکثر تازیک سمنانی بودند بتعاقب ایشان سوار
شده ببادیه رفتند اوزبکیه عطف عنان کرده من الجانبین محاربهٔ صعب اتفاق افتاد داروغه کاری نساخته سمنانیان منهزم و بدحال بازگشتند
اما شاه علیخان میر چمشگزک در الکای خوار از اینحال آگاه گشته با جمعی از غازیان چمشگزک بتعاقب آنجماعت در حرکت آمده و در بادیه
بجنود اوزبک رسیده جنگ در پیوستند و چند نفر از بهادران اوزبکیه را از پای درآورده بر خاک هلاک انداختند جماعت اوزبکیه
تاب مقاومت نیاورده شکسته و پریشان حال دست از اموال باز داشته راه فرار پیمودند و شاه علیخان استرداد غنایم ایشان نموده
مظفّر و منصور بازگشت سرهای قتیلان و گرفتاران را بدرگاه عالم پناه آوردند و بعد از واقعهٔ مذکور اوزبکیه پای در دامن کشیده دست
درازی بهیچ طرف نتوانستند کرد امّا حزم و احتیاط اقتضای آن بود که بجهت دست درازیهای جنود اوزبکیه و ظهور عصیان و طغیان
علیخان کرایلی که در آنسرحد بشورش و فساد مشغول بود جمعی از جنود ظفر ورود قزلباش را بطرف بسطام فرستند که از حدود خراسان
خبردار بوده بدفع فتنهٔ علیخان پردازند ایالت بسطام ببیرام علی سلطان برادر حسنعلی خان چکنی شفقت شده امارت ایل کرایلی بدرویش
علی خلیفه ولد میرزا علی خلیفه که میرزادهٔ قدیم آنطایفه است تفویض یافت حسین خان شاملو حاکم قم و ولیخان میرزا نوادهٔ
درویش خان شاملو و حسینخان مصاحب قاجار حاکم ری با قشون و لشکر آراسته ببسطام فرستادند و مقرّر شد که تا حصاد غلات خراسان

جلد دویم تاریخ عالم آرای عباسی

استراباد بدولتخواهی و نیکو بندگی ایندودمان ولایت نشان منفرد و ممتاز بود روی ارادت بدرگاه معلی آورده در دار السلطنهٔ اصفهان بسعادت بساط بوس فایز گشت در صدر صحیفهٔ اول در طی وقایع زمان شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته که جماعت ترکمانان صاین خانی که بسلاطین خوارزم متعلقند در حدود استراباد مابین اترک و گرگان اقامت دارند از زمرهٔ آنطبقه طایفهٔ ایمور اگرچه بنسبت بسایر قبایل و عشایر صاین خانی کمترند اما علیارخان در میانهٔ انجماعت بعقل و دانش و رشد و کاردانی ترقی کرده سایر قبایل بزرگی او را پذیرفته بودند و جمعی از ایطایفه در زمان شاه جنت مکان بکنار رود گرگان آمده زراعت بسیار در آنجا کرده بعضی از اوقات مطیع حکام استراباد بوده مال زراعت میدادند و بعضی اوقات عصیان و طغیان ورزیده از جهلا و اوباش ایشان دست درازی بحواشی مملکت واقع میشد بعد از فوت شاه جنت مکان که اختلال در احوال قزلباش واقع شد از حکام قزلباش کسی در استراباد اقامت نتوانست نمود در هر بلوکی یکی از اعیان رسم سیاه پوشی بنیاد نهاده بجهة دفع شر یقه ترکمانان صاین خانی و حفظ حال خود قلعه ترتیب داده تفنگچی و کماندار بسیار بهم رسانیده در آن بلوک ندای اناولاغیری بگوش هوش دیگران میرسانید علیار مذکور با آن طایفه عاقلانه آمیزشی کرده باندک هدیه و تکلفی قناعت نموده زیاده در مقام معارضه در نمیآمد در زمان خجسته نشان همایون اعلی چون اوزبکیه در خراسان لوای اقتدار افراخته ولایت خوارزم و فساد درون که بولایت استراباد متصل است بتصرف اوزبکیه ماوراء النهر درآمده بود حضرت اعلی بنا بر رعایت حزم و احتیاط و ملاحظهٔ آنکه مبادا تفقه ترکمانان مذکور که با اوزبکیه هم کیش و مذهبند مطیع این طبقه گشته اوزبکیه باستراباد دراه یابند با علیار مذکور که بوسیلهٔ میرزا بیگ بدرگاه معلی بازگشت میکرد بمصلحت وقت تلطف آغاز نهاده حکم ایالت استراباد باسم او فرستاده با او مدارائی فرمودند و او بهمان خرسند گشته داروغه بشهر میفرستاد و خود در حدود گرگان اقامت نموده با سیاه پوشان بمدارا زندگانی میکرد و بوسیلهٔ او اهل استراباد از شر سایر قبایل صاین خانی محفوظ بودند و چند سال بدین نهج گذشت و این تدبیر بجهة حفظ حال سکنهٔ استراباد که عموماً اهل تقوی و اکثر اهل طاعت و عبادت اند بغایت صایب و در شمول عاطفت بنسبت بخلق الله شایسته بود الحاصل درین اوقات که علیارخان فوت شده پسرش بدرگاه معلی توسل جسته چون هنوز آن ملاحظه و احتیاط باقی بود بدستور والد حکم ایالت استراباد باسم محمد یار خان پسر او عز صدور یافته او را مشمول نوازش و الطاف بیکران پروانهٔ آنصوب فرمودند (دیگری از متوفیات اینسال مرحومی آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی است که مستوفی الممالک بود در ایامی که رایات جلال در دار السلطنه صفهان نزول اجلال داشت در آنجا مریض گشته بمرض ذات الجنب و ذات الصدر از عالم رحلت نمود مشار الیه مرد آدمی پرهیزکار و نیک نفس بود و در ایام عمل با خلایق سلوک پسندیده مینمود در علم سیاق و نویسندگی بی بدل و استاد المحاسبین بود مستعدان اینقطعه در تاریخ فوت او گفته اند (قطعه) مستوفی پادشاه ایران از دهر بجای

ز استان رفت
زین واقعه شیون خلایق از غصه بهفتم آسمان رفت
دل می طلبید سال فوتش در بحر سخن بفکر آن رفت
یکنقطه ز قاف سر زد و گفت قانون حساب از [میان][1] رفت
مراد از اسقاط یک نقطه قاف آنست که قاف شود و دویست از عدد کم شده خمس و الف موافق تاریخ آید نواب اشرف بازماندگان او را نواخته منصب استیفا را با آقا میرزا علی برادر او مرحمت فرمودند)

آغاز سال بهجت مآل تخاقوی ئیل ترکی مطابق سنه ست و الف که سال یازدهم جلوس همایون اعلی شاهی ظل الهی است

نوروز طرب افروز اینسال همایون فال در روز جمعهٔ دویم شهر شعبان اتفاق افتاد شهریار کامکار فلک اقتدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه قزوین اقامت داشتند هوا بر خلاف طبع بهار مانند تیره بختان روزگار روی درهم کشیده چشم سحاب لحظه از قطره فشانی خالی نبود برودت هوا بر مثال فصل شتا اشتداد پذیرفته از کثرت برف و باران که از آسمان متواتر و متقاطر بود چند

[1] جهان ص

وفات آقا شاه علی دولت آبادی مستوفی در سال ۱۰۰۵

در آخر کتاب جزو متوفیات ۵ وفات او را در تاریخ ستة و الف (۱۰۰۶) نوشته است (جلال الدین تهرانی)

در ص ۳۵۷ گذشت که شاه عباس در اول تخاقوی ئیل ۱۰۰۶ از اردبیل بجانب تبریز رفت

سال دهم جلوس شاه عباس اول

بود آمده بتقبیل عتبه بوسی مشرف شدند و یکی از ایشان اسد بیک کرگیراق تبریزی است که چند سال قبل ازین برسم رسالت نزد سلاطین عظام
هند و دکن رفته بود درینسال مراجعت نموده بارخانها از اجناس و امتعهٔ نفیسهٔ هند آورده پیشکشهای لایق گذرانید اسلام بیک یوزباشی شاملو
که برسم رسالت نزد میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات فرستاده شده بود آمده ایلچیان مشارالیه که دیگرباره برفاقت او بخدمت اشرف
فرستاده بود با تحف و هدایا بنظر انور درآمده بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و چون ظاهر بود که الفت و آشنائی میر قلبابا با حضرت
اعلی بایما و اشارهٔ عبدالله خان نیست چون او مفتح ابواب آشنائی شده بود حضرت اعلی نیز بنا بر صلاح وقت با عبدالله خان ابواب
مراسله مفتوح داشته محمدقلی بیک ایشیک آقاسی عرب گرلو را بایلچیگری تعیین فرموده باتفاق فرستادگان میر قلبابا روانه نمودند و همچنین
ایلچیان سلاطین عظام گرجستان رسیده مشمول نوازش و الطاف بیکران شاهانه شده معاودت نمودند (دیگری از سوانح اینسال
آنکه از جانب بیگلربیگی دارالسلام بغداد رسولان سخندان رسیده بعد از عرض عبودیت و اخلاص خبر فوت احمد خان والی گیلان رسانیدند
که در استنبول باجل طبیعی فوت شد امیر تاجمیر بختیاری که آباً عن جدٍ میر و سید زادهٔ الوار بختیاری بود و تا غایت مانند وحشی صفتان بادیه
خلاف با هیچکس رام نشده بود از وفور عقیدت و اخلاص بدرگاه ملک مناص آمده پیشکشهای لایق گذرانید و بعد از تقصیرات ایام ماضی متقبل
خدمات کلی گشته بخلاع فاخره معزز و ممتاز گردیده مقضی المرام رخصت انصراف یافت) (دیگری از سوانح آمدن ملک جلال الدین خان
ولد ملک محمود والی سیستان است که از تسلط و طغیان سپاه اوزبک در سیستان مجال اقامت نیافته بود از روی اخلاص و ارادت
موروثی احرام عتبهٔ اقبال بسته از راه کرمان بدارالسلطنهٔ اصفهان رسیده در آنجا بشرف مجالست مجلس خلد آئین سرافراز شد حضرت
اعلی شاهی بقدوم او استبشار نموده اعزاز و احترام تمام فرمودند در مجالس خاص قرین بزم عشرت و اختصاص بود) (دیگری از سوانح
اینسال مغضوب شدن طایفهٔ تکلو است عموماً و حکم قتل ایشان بسبب آنکه حضرت اعلی قطع نظر از اعمال سیئهٔ سابقهٔ ایشان که اولامه و غازیخان
در زمان شاه جنت مکان از این دولت روگردان شده بروم رفتند و با محمد خان شرف الدین اغلی حاکم خود مخالفت نموده ولایت
عراق عرب و بغداد را بسلطان سلیمان خواندکار روم دادند مجدداً بجهت مخالفت و نزاع ایشان با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا
توجهی بایشان نداشتند درینسال که فرهاد خان بتسخیر مازندران مأمور شده بود بعرض اشرف رسید که چند نفر از طایفهٔ تکلو ملازم ملک بهمن
شده قلعهٔ آمل را ایشان نگاه میدارند همین معنی موجب اشتعال نایرهٔ غضب شاهانه گشته قتل عام آن طایفه فرمودند و مقرر شد که هرکس از آن طایفه
در هرجا باشد حاکم آنجا او را بقتل آورده برسم الکاتش رقم تملک کشد چون اکثر در همدان و قلمرو علیشکر اقامت داشتند حکم اشرف در این باب
باسم حسنعلی خان چگنی عز اصدار یافت و او بسیاری از آن طبقه را براه عدم فرستاد از عظمای آن طبقه که در این قضیه راه عدم پیمودند مصطفی خان
ولد سیف خان شرف الدین اغلی است و ولی بیک یوزباشی ولد الیاس بیک بعد از اطفاء نایرهٔ غضب بر بقیة السیف ترحم نموده جمعی از جوانان
تکلو که مانده بودند بدستور قورچی شدند (**متوفیان**) از سوانح اقبال که درینسال روی داد فوت سلطان حیدر میرزا ابن سلطان
حمزه میرزا است که بنا بر رفاه حال مسلمین ایند یار ضروره باستنبول فرستاده شده بود و چون خال رخسار این دولت بود و شایسته نبود که سید
زادهٔ شیعهٔ پاک اعتقاد از شاهزادگان صفوی نژاد در بلاد روم و میانهٔ مخالفان مذهب بوده صاحب اولاد و اعقاب گردد از نتایج الطاف
قادر لم یزل لایزال و اقبال همیشه ابد پیمال پیشتر از آنکه پابستهٔ اولاد و اعقاب شود در استنبول بمرض طاعون درگذشت و هواخواهان این دودمان
قدسی نشان بل کافهٔ اهل ایران وقوع این قضیه را از نتایج دولت و اقبال این خاندان کرامت نشان دانسته از دغدغهٔ مآل حال آن شاهزادهٔ
مغفرت مآل فارغ شدند دیگری از وقایع اینسال آنکه علیار خان ایمور در حدود استراباد فوت شده پسرش محمد یار نام جوانی صبیح الوجه از
طایفهٔ کوکلن و داوغلو و سیاه پوشان استراباد خایف گشته بوساطت میرزا بیک فندرسکی ولد میر ضیاء الدین که از زمرهٔ سادات عظیم القدر

استراباد

 استقبال کرده نعش را در کمال توقیر و احترام بدار السلطنهٔ مذکور رسانند و حسب الامر الاعلی بهر ولایت رسیدند خلایق باستقبال
بیرون آمده پیاده نعش را بدوش کشیده بمنزل میرسانیدند و نسبت برضا قلی بیک و دوستم بهادر که حامل آن جسد مطهر بودند خدمات شایسته
بجای میآوردند و چون بدین نهج بحوالی اصفهان رسیدند حضرت اعلی با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده باستقبال
شتافته آنجنازهٔ مغفرت اندازه را بر دوش کشیده بشهر رسانیده در بقعهٔ شریفهٔ منسوبه بامام الساجدین و قبلة العارفین امام علی بن
العابدین علیه السلام که مدفن دو امامزادهٔ عالیقدر است گذاشتند خلایق بشرایط زیارت آنجنازه قیام مینمودند و این خبر خجسته اثر در
اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت هرچند این قضیه احتمال صدق و کذب داشت اما بنابر مصلحت وقت و شهرت بین الاعادی جانب
تصدیق را راجح نمود و بالجمله غرض که صورت وقوع نداشته باشد چون در اول حال که عبد المؤمن خان بر مشهد مقدس مستولی شده استخوانی
چند از عظام رمیم مدفونین صفهٔ پایین پای مبارک باعتقاد اینکه استخوان شاه جنت مکان و شاهزادهاست بیرون آورده مورد استخفاف ساخته
بود ارادهٔ ازلی بدان متعلق گشت که سلب آن بدنامی از جسد مطهر آنحضرت شود چه امری که خلاف توقیر و احترام باشد نسبت بآن پادشاه سعید
دین دار پاک اعتقاد پسندیده درگاه آلهی نبود نیرنگ پیاز ازل چنین نیرنگی نمود تا بر عالمیان ظاهر شود که آنجسد مبارک شایستهٔ استخفاف
دشمن او ارشور ادب نیست بالجمله دوستم بهادر و رضا قلی بیک هر دو در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته زیاده از مأمول بانعامات وافره
افراز شدند و حکم شد که جمیع امرا و اعیان قزلباش و هواخواهان این سلسلهٔ علیه در رعایت ایشان تقصیر ننمایند مطایای آمال ایشان بانواع
عطایا گرانبار گردید و آن نعش مطهر را بجانب عتبات عالیات نقل فرموده در یکی از اماکن شریفه که مصلحتهای بیهقی تصریح آن لازم نبود مدفون
گشت اما بعد از فتح خراسان راقم حروف از شیخ حسن جهار شنیدم که میگفت دست نامحرم بحریم قبر مبارک شاه جنت مکان نرسیده
(مصراع) همان مهر و نشانست که بود و آن نعش که آورده اند نعش یکی از سادات روضهٔ مقدس منور معطر بود که ببرکت روح مطهر
شاه جنت مکان از شر اعادی مصون مانده در چنان مکان شریفی مدفون گشت (مصراع) زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق

بیان وقایع متنوعه که درین سال بتقدیر خالق عباد روی داد

درینسال ایلچیان از اطراف و جوانب عالم بدرگاه عالم پناه آمده بعضی در قزوین و بعضی در صفاهان سعادت بساط بوس دریافتند
و در درگاه معلی از ایلچیان و مهمانان مجمعی دست داد که در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافته و از هر دیار تحف و هدایای بیشمار بنظر کیمیا آثار رسانیدند
از جملهٔ ایلچیان مذکور میرزا ضیاء الدین کاشی و ابو نصر خوافی بودند که از جانب پادشاه والاجاه فریدون بارگاه جلال الدین محمد اکبر
پادشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان همراه یادگار سلطان روملو که هفت سال بود بایلچیگری هند رفته بود برسم رسالت آمده در دار السلطنه
مذکور سعادت بساط بوس دریافته میرزا ضیاء الدین مذکور ولد میر رفیع الدین قاضی کاشانست که قریب بیست و پنجسال بود که بولایت هند
رفته در سلک ملازمان آن پادشاه دیجاه درآمده اختیار تمام یافته بود و ابو نصر از مردم ولایت خواف است درین اوقات هر دو باتفاق
یادگار سلطان به ولو برسالت ایران مأمور شده از راه کیچ و مکران بکرمان و از آنجا بدرگاه سعادت آشیان آمدند حسب الفرمان قضا
جریان میدان سعادت قزوین را چراغان کرده بازارها را آذین بستند و حضرت اعلی چند روز ایلچیان مذکور را در میدان طوی داده قرین
اعزاز و احترام گردانیدند و ایشان بعد از تقبیل عتبهٔ اقبال و قواعد تحیت و تسلیم مکتوب بلاغت اسلوب که از فرط محبت و دوستی مرقوم خامهٔ
بدایع نگار گشته از منشآت شیخ ابو الفضل ولد شیخ مبارک مشحون بنکات دلپذیر بود بنظر انور درآوردند و تحف و هدایا که آورده بودند تا سه روز
کوه پیکر فیلان بابار در میدان سعادت از نظر همایون گذرانیدند و بعد از فراغ از سیر و صحبت میدان هوای سیر صفاهان و عشرت سرای نقش
جهان از خاطر خطیر سر زده بعشرت و کامرانی متوجه آنصوب شدند و در آنخطهٔ فردوس نشان چنگیک از ایلچیان که باطراف فرستاده شده

هنر غریبی از اسکندر بیگ که در قضیه نبش جنازه شاه طهماسب را بصورت تاویل کرده است که جانب التصدیق را راجح می شمارد و نه حقیقت صدق را وحش با روایت که در این باره کش لبیات (جلال تهرانی)

سال دهم جلوس شاه عباس اول

الدین احمد باقی با جمعی از تفنگچیان باقی و بهاء باد سپهر در پی ایشان نهاده بسیاری از آن طبقه را بدست در آوردند و جمعی که از هول جان
سر بکوه و بیابان نهاده بودند از تشنگی هلاک شده جان از آن مهلکه بیرون نبردند القصه از جمعی که آمده بودند کمتر کسی نجات یافت و هم در آن
سال جمعی از اوزبکیه لشکر عبدالمؤمن خان بر سر علیخان کرایلی رفته جمعی از مردم او را بقتل آوردند و او بقلعه روغند آمده آن قلعه را مأمن
خود ساخته در کمال ندامت و پشیمانی بسر میبرد تا عاقبت بکفران نعمت گرفتار آمد

ذکر آوردن نعش غفران مآل منسوب بنعش مبارک حضرت شاه جنت مکان از مشهد مقدس بدار السلطنه صفاهان و نقل نمودن بعتبات عالیات سدره نشان بعنایت الله الملک المنان

در صدر صحیفه اول رقم نگارش یافت که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعش مبارک شاه جنت مکانرا نقل مشهد مقدس معلی نموده
مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد بدین خدمت باتفاق علیقلی خان شاملو بیگلربیگی هرات مأمور گشته او در روضه مقدس حضرت امام الجن
و الانس در سه چهار موضع حفر قبر نمود که بمصلحت متولی و خدام هر کدام انسب و بصیانت از اعدا اقرب باشد مدفون سازند چند روز
قبور محفوره منظور خلایق بود تا آنکه در شبی که اراده دفن داشت باتفاق میر سید علی مفضل استرآبادی با میر سید علی صدر شوشتری
علی اختلاف الروایتین شیخ حسن حفار مشهدی در حرم مقدس رابعه در جوار ضریح مبارک محل دیگر حفر نموده آن در گرانمایه را در صدف
آن خاک پاک مخزون ساختند و قبور دیگر را انجاک انباشته در صفه پائین پای مبارک علامت قبر گذاشته شده و حفاظ بر سر قبر مبارک همیشه
در آنمکان تلاوت مینمودند و خادمی که بخدمات سر قبر شاه جنت مکان مأمور بود در آنمکان شمعها افروخته خدمت میکرد و قبر شاه جنت
مکان بین الجمهور در همان صفه و مکان اشتهار یافته بود در حینیکه عبدالمؤمن خان مشهد مقدس را تسخیر نموده آن بقعه شریفه بدست
اوزبکیه در آمد آن جاهل بیعاقبت از غایت تعصب اراده نمود که اجساد شاه جنت مکان و شاهزادگان صفوی نژاد را که در آن صفه مدفون
بودند بیرون آورده لوازم بیحرمتی بظهور آورد آن قبور را حفر نموده استخوانی چند از عظام رمیم بیرون آوردند و بعد از چند سال شخصی
از اهل ضلال بعرض عبدالله خان و عبدالمؤمن خان رسانید که نعش شاه جنت مکان در مکانی دیگر مدفونست و من اطلاع دارم ایشان
باغوای ارباب تعصب دوستم بهادر نام اوزبکی را فرستادند که آنمکانرا حفر نموده نعش را بیرون آورده بنجار رسانند که هر گونه استخفافی
در خاطر ایشان رسوخ یافته باشد بظهور آورند دوستم بهادر حسب الامر باتفاق آن مخذول نعش را از آنمکان بیرون آورده در کیسه نهاده
سر کیسه را بخدای نظر بی حاکم مشهد مقدس مهر نموده چندگاه در جنابد نام موضعی از مواضع مشهد مقدس معلی بود که از آنجا نعش را
برداشته راه ماوراء النهر پیش گیرند رضا قلی بیک ولد پهلوان شاه علی انباردار سرکار فیض آثار که صفاهانی الاصل است در
آنموضع بود دوستم بهادر در خانه او مهمان شد و او از بودن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز دوستم بهادر را نگاه داشته تواضعات
آدمیانه با او بجای آورد روزی در اثنای محاوره با او بر سبیل مطایبه گفت که اگر این نعش را از راه تون و طبس بمیانه قزلباش بری ده مثل آنچه
از عبدالله خان و عبدالمؤمن خان در برابر این خدمت توقع داشته باشی بتو میرسد دوستم بهادر که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد
که مرا در ماوراء النهر تأهلی نیست و چندان تعلقی در آنجا ندارم اگر راست میگوئی و متعهد میشوی که آنچه میگوئی بعمل آید چنین میکنم و او تعهدات
کرده باتفاق یکدیگر نعش را برداشته بر سبیل ایلغار بطبس آوردند اما دوستم بهادر میگفت که من خوابی دیدم که مرا از بردن نعش مذکور بماوراء
النهر نهی کرده بآوردن ایران رهنمائی کردند و این واقعه را با رضا قلی بیک در میان نهاده از او استعانت جستیم و باتفاق نعش را
برداشته متوجه شدیم الحاصل چون بطبس رسیدند محمد خان قاجار حاکم طبس ایشانرا تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف
رسانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از این خبر بهجت اثر مسرور و شادمان شده حکم همایون عز صدور یافت که از طبس تا دار السلطنه صفاهان

بپایهٔ سریر اعلی فرستاده چون حضرت اعلی میخواستند که سید مبارک را از این دولت مأیوس گردانند و اعمال سابق او را بعفو و اغماض مقرون گردانیده بودند مهدیقلی خان احکام مطاعه فرستادند که با سید مبارک من بعد سلوک مستحسن کرده اصلا دست درازی بالکای مملکت او نکنند و مطلقا با عشایر و قبایل اعراب متعلقه باو کاری نداشته باشند اما نایرهٔ غضب قیامت لهب دربارهٔ مفسدان افشار اشتعال یافته حکومت کوه کیلویه را علاوهٔ مهمات فارس گردانیده بالله ویردی خان مفوض گردانیدند و تنبیه و تادیب متمردان افشار و قلع و قمع بی دولتان آن طبقه بحسن اهتمام او منوط فرمودند و خان مشار الیه بآن ولایت رفته جمعی کثیر از مفسدان افشار مثل استماد اشلو و کندورلو که خمیرمایهٔ فساد بودند بقتل رسانیده خرمن عمر بسیاری از قبایل سرکش خانکی و جوانکی و بندانی و غیره الوار که همیشه در آن ولایت آتش فتنه و فساد میافروختند بباد داده بر سایر الناس تحمیلات نمود بی دولتان مدبخت و سرکشان افشار و الوار آنچنان گوشمالی یافتند که بعد از آن خیال فساد پیرامون خاطر ایشان نگشت و مهمات آن ولایت را حسب المدعا انجام داده از غلامان خاصهٔ شریفه حاکم در کوه کیلویه بتعیین نموده مراجعت کرد و حقایق حالات بپایهٔ سریر اعلی عرض کرده خدمات او درجهٔ استحسان یافت و مشمول نوازش و التفات شاهانه گردید

ذکر آمدن جنود اوزبکیه از خراسان بتاخت دار العبادهٔ یزد و محاربه نمودن علیقلیخان شاملو و جماعت قزلباشیه و مغلوب شدن اوزبکیه بتوفیق پروردگار جهان

درینسال جمعی از جنود اوزبکیه پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده باراده تاخت و غارت دار العبادهٔ یزد از راه طبس و رباطات مفازه و خندق آمدند علیقلی خان شاملو قورچی ترکش حاکم یزد بود و محراب خان قاجار حاکم طبس کس نزد او فرستاده او را از آمدن جنود اوزبکیه آگاه گردانید و او شهر را مضبوط کرده خود با چهارصد پانصد نفری از جنود قزلباش و تفنگچیان آنچه بود که فراهم آورده بود بعزم جنگ استقبال اوزبکیه نمود جنود اوزبک از راه دیگر آمده بحوالی شهر رسیدند علیقلی خان که هشت فرسخ راه طی نموده بود بازگشته بحوالی شهر که رسید روز دیگر طلیعهٔ سپاه مخالف که قریب یکهزار و دویست نفر بهادر بودند و سپاهی ایشان دو سه هزار میشد نمایان شده بظاهر شهر رسیدند و در کمال قدرت و اقتدار در حوالی شهر فرود آمدند و بهر جا دست ایشان رسید نهب و غارت نموده آنچه در هر جا بنظر ایشان در آمد رقم تملک و تصرف بر آن کشیده اموال بینهایت جمع آوردند علیقلی خان در اول حال حسب الصلاح یزدیان سالک طریق حزم و احتیاط گشته بمحافظت شهر و قلعه و دروازه پرداخت و اهالی یزد بجهت بسیاری اوزبک تجویز جنگ نمیکردند اما خان مشار الیه با آنکه از کیفیت احوال و کمیت لشکر خسران مآل اطلاع یافته بود تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده با فوجی قلیل از غازیان شاملو و تفنگچیان و غیر ذلک که حاضر بودند پای مصابره که مردانگی نهاده طرح جنگ انداخت و دلاوران جنود قزلباش و تفنگچیان و غیر ذلک مردانه بمحاربه اعدا اشتافتند چون اوزبکیه را غرض از این آمدن تاخت و غارت اموال بود خواستند که بازگشته اموالی که فراهم آورده اند بیرون برند علیقلی خان با غازیان شاملو جلو ریز بر سر ایشان تاخته فیما بین جنگ در پیوست و غازیان شاملو بحملات دلیرانه سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریخته تا موازی سیصد نفر قتیل و جمعی دستگیر شدند بقیة السیف اوزبکیه شکسته و پریشان حال روی بوادی فرار آوردند و قطع نظر از اموال کرده سلامتی را غنیمت شمردند و علیقلی خان بفتح و ظفر اختصاص یافته غازیان شاملو چند فرسخ اوزبکیه را تعاقب کرده جمعی را با اموال بدست آورده مظفر و منصور بازگشتند محراب خان از طبس با فوجی از جوانان کارآمدنی از عقب ایشان بدار العبادهٔ یزد میآمد در رباط خراتق بجنود اوزبک که بازگشته بودند رسیده جنگ در پیوستند در این مرتبه نیز شکست فاحش بحال آن جماعت راه یافته جمعی کثیر بقتل در آمده بقیة السیف پراکنده گشته سر بکوه و بیابان بی آب نهادند مولانا فخر

سال دهم جلوس شاه عباس اول

اقامت نمود لشکر عبدالله خان قلعه را محاصره نموده قریب چهار ماه با سپاه بیشمار عبدالله خان تلاش کرده قلعه شهر وزیر را نگاه داشت عاقبت لشکریان او و مردم شهر و قلعه از مخاطرات قلعه داری واهمه نموده با او بیوفائی کرده میل بجانب عبدالله خان کردند بابا خان اینمعنی را دریافته با معدودی از ارباب حقیقت و وفا دروازه را گشوده خود را فدائی وار بیمحابا بر لشکریان زده در دریای حرب غوطه خورد و اوزبکان عبدالله خانی بر دور او محیط گشتند و لحظه بلحظه عرصه کارزار بر او تنگتر میشد و بهیچ طرف راه بیرون شد نداشت بالآخره در معرکه رزم کشته گشته بقیة السیف پراکنده گشتند و الیوم حرف شجاعت و دلاوری بابا خان در خوارزم مذکور السنه و افواه است عبدالله خان از مجدد افتح خوارزم تسخیر پذیرفته هر کس از مردم آن ولایت گمان خلاف داشت از میان برداشت و قلاع را استحکام داده بدارالملک خود مراجعت نمود

شفقت به بابا خان و برادرزاده حاجی محمد بیگ

ذکر منازعه که در این سال میانه مهدیقلی خان شاملو حاکم شوشتر و طایفه افشار و میر مبارک والی عربستان حویزه بظهور آمد و رفتن الله ویردیخان حسب الفرمان بقضا جریان بکوه کیلویه و مآل حال بخت برگشتگان افشار از تقدیر پروردگار

در اینسال جمعی از مفسدان طایفه افشار کوه کیلویه خصوصاً جماعت ارشلو و کندولو با امیر خان حاکم آن ولایت یاغی شده در رامهرمز از قصبات کوه کیلویه جمعیت نموده ابوالفتح بیک نام زاده خلیل خان را در میانه خود بخانی برداشته در مقام خلاف و عصیان در آمدند مهدیقلیخان شاملو حاکم شوشتر از اخلاص و صوفیگری بدین شیوه ناپسند انکار نموده بنا بر قرب جوار در مقام دفع فتنه ایشان شد و با معدودی از غازیان شاملو بسر ایشان رفته در مابین شوشتر و رامهرمز میانه ایشان حرب اتفاق افتاده طایفه افشار از فوج قلیل شاملو منهزم گشته پناه بسید مبارک والی عربستان بردند مهدیقلی خان همیشه سید مبارک را از مخالفان دولت قاهره شمرده متعرض احوال اعراب حویزه میشد و از سید مبارک زیاده حسابی نمیگرفت و با او غالبانه سلوک میکرد و سید مبارک از بدسلوکی مهدیقلی خان متشکی بود و مکرر عرایض بدرگاه معلی فرستاده از و شکایت مینموده میخواست که مهدیقلی خان را گوشمالی داده او را از بیهوشی باده نخوت و غرور بهوش آورد و از عتاب و خطاب شاهانه اندیشه میکرد درینوقت جماعت افشار محرک آنماده گشته او را بمحاربه مهدیقلی خان ترغیب نمودند او در مقام معاونت افشار در آمده با جمعی از جنود عرب بر سر مهدیقلی خان آمد در وقتیکه او از رامهرمز معاودت نموده بشوشتر میآمد اعراب سر راه بر او گرفتند اندک محاربه بین الفریقین واقع شد و چون اعراب اضعاف مضاعف لشکر مهدیقلی خان بودند او صرفه در جنگ صحرا ندیده خود را بحصاری که در آن حوالی بود انداخت و اعراب آمده حصار را محاصره کردند چون حصار مذکور زیاده استحکامی نداشت و ذخیره در آنجا نبود ناچار گشته بسید مبارک طرح صلحی انداخت سید مبارک نیز چون از حضرت اعلی شاهی ظل الهی خوف بسیار داشت بصلح راغب گشته میانه ایشان صلح گونه وقوع یافته قرار یافت که سید مبارک کوچ کرده بطرف حویزه رود و مهدیقلی خان از حصار بیرون آمده بشوشتر مراجعت نماید از جمعی مسموع شد که سید مبارک نسبت بمهدیقلی خان غدری در خاطر داشته و با اعراب قرار داده بود که چون مهدیقلی خان از حصار بیرون آید عطف عنان نموده بر سر او تازند و با دیب او پردازند سید بدر ولد سید مبارک که اظهار اخلاص بدین آستان گردون مناص مینمود مهدیقلی خان را از کید و غدر اعراب خبردار کرد و او چند روز خود را در انحصار محافظت کرده بیرون نیامد سید مبارک معلوم نمود که او استشمام رایحه غدر نموده حزم و احتیاط مرعی میدارد توقف ننموده بجانب حویزه رفت شاهوردیخان عباسی در لرستان استماع اینمقدمات نموده اظهار دولتخواهی کرده بمعاودت مهدیقلی خان متوجه آنصوب شد تا رسیدن او میانه ایشان صلح مذکور اتفاق افتاده بود بالجمله چون مهدیقلیخان خاطر از کید اعراب جمع کرد از حصار بیرون آمده متوجه شوشتر گردید و حقیقت حالات را عرضه داشت نموده

بپایه سریر

دارانه وعدها که هرگز وفا نخواهد کرد قزلباش را از پای قلعه کسیل کرداند فرهاد خان از تکلیف آمدن قلعه و مهمانی کرد فرهاد خان اجابت نکرد وصید را که بدام افتاده بود رها نکرده بتکلیف رفتن درگاه معلی و ملازمت اشرف نمود ملک بهمن از بیرون آمدن نادم و پشیمان گشته چون هیچ سخن او درنگرفت باکراه تمام راضی بآمدن شد فرهاد خان مصلحت وقت قلعه را بسپاهیان متصرف کاشتکان او گذاشته بتکلیف بیرون رفتن تمکین کرد و او را مصحوب خود گردانیده بپایه سریر اعلی آورد و در دار السلطنه اصفهان در مجمعی که طبقات خلایق از اطراف و جوانب در مجلس بهشت آیین جمع آمده بودند بنظر حجسته اثر رسانید حضرت اعلی شاهی بزبان عتاب و سرزنش با او تکلم آغاز نهاده یک یک تقصیرات و خیانتها که در دولت ابد قرین از و بظهور آمده بود شمردن گرفتند ملک بهمن سر خجالت و ندامت پیش انداخته از فرط افسردگی شعله غضب و عتاب و خطاب دست از حیات استعار شست اما حضرت اعلی چندروزی بجهة تعهدات که فرهاد خان با او کرده بود تغافل ورزیده در کار او ایستادند و او بدستور در خانه فرهاد خان میبود تا آنکه در اول سال تخاقوی ئیل سنه الف که رایات جلال از اصفهان بقزوین نهضت نمود او را بعمارت نودولتخانه مبارکه طلب نموده در حین تکلم و عتاب و خطاب بدست ملک سلطان حسین لواسانی دادند که بقصاص خون برادرش بقتل رساند و او باتمام کار او پرداخت مآل حال اولاد مشارالیه و تسخیر قلاع او که چگونه میسر شد مرقوم کلک بیان میگردد انشاء الله تعالی

قتل ملک بهمن لاریجان

ذکر احوال حاجی محمد خان والی خوارزم و اقربای او که در ولایت خوارزم بوقوع پیوست والتجا آوردن او مرتبه دویم بدرگاه سپهر پناه عجم

درطی سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع نگار گردید که در سال گذشته که رایات نصرت آیات بجهت دفع فتنه عبدالمؤمن خان بخراسان توجه نمود حاجی محمد خان والی خوارزم و عرب محمد سلطان پسر او و بابا خان برادرزاده اش از خدمت اشرف مرخص گشته بجانب مملکت خویش رفتند و نخست بمیانه ایل و اویماقات بقیه ترکمان صاین خانی رفته جمعی از آن طایفه مرافقت سلاطین مذکور اختیار نموده داخل ولایات خوارزم شدند مردم آن ولایت بقدوم ایشان بشاشت و خرمی بظهور آورده در مقام اطاعت و انقیاد درآمدند کماشتگان عبدالله خان و داروغگان او هر یک محل اقامت خود را خالی گذاشته بماوراءالنهر رفتند و ولایت خوارزم از لشکر بیگانه خالی گشت حاجی محمد خان فی الجمله استقلالی یافت اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند اکثر رعیت و مردم احشامات بودند زیرا که عبدالله خان بعد از تسخیر آن ولایت اکثر قبایل اوزبکیه را که لشکریان حاجم خان بودند کوچانیده بولایت دیگر فرستاده بود و از اعوان و انصار او صاحب وجودی در خوارزم نمانده بود بالجمله عبدالله خان بعد از استماع خبر ورود حاجم خان جمعی از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم بر سر او بخوارزم فرستاد و بآن اکتفا ننموده خود نیز متعاقب بدان صوب در حرکت آمد حاجم خان چون از ورود لشکر عبدالله خان خبر یافت متجنده آن ولایت را جمع آورده بمقابله ایشان شتافت و بین الفریقین محاربه عظیم اتفاق افتاد و چون آوازه وصول موکب عبدالله خان میرسید تزلزل در بنیان ثبات و قرار خوارزمیان افتاده در این حرب شکست بجانب ایشان افتاده و حاجم خان منهزم گشته مجال توقف در آن ولایت نیافت و نخواست که خود را در قلاع محصور گرداند بالضروره باتفاق عرب محمد سلطان پسرش منهزم و پریشان حال خود را از ولایت خوارزم بیرون انداخته روی بجانب استرآباد آوردند و در آنجا بمدد و معاونت بقیه ترکمانان صاین خانی خود را بسرحد مملکت قزلباش رسانیدند حضرت اعلی شاهی ظل الهی از آمدن او خبر یافته کس باستقبال او فرستاده بدرگاه معلی طلب فرمودند او دیگر باره بخدمت اشرف آمده در دار السلطنه قزوین بعز ملاقات همایون فایز گردیده از جانب اشرف لوازم تفقد و دلجوئی پادشاهانه بظهور پیوست اما بابا خان برادرزاده اش که در شهر وزیر بود قلعه آنجا را قایم کرده توقف نمود هر چند میدانست که هرگاه محصور گردد از هیچ طرف مددی باو متصور نیست و عاقبت گرفتار اعادی خواهد شد از عالم غیرت و مردانگی به بیخانمی گشته شدن از حیاتی که بمذلت گذرد راجح دانسته مردانه در آن قلعه

سال دهم جلوس شاه عبّاس اوّل

ذکر رفتن فرهاد خان بلاریجان و گرفتاری ملک بهمن بنیروی اقبال کیخسرو زمان

ملک بهمن ولد ملک کیومرث بن کاوس است از احفاد کیومرث بن بیستون بن گستهم که در عهد امیر تیمور گورکان والی کل رستمدار و
کوتوال قلعه نور بوده و بعد از فوت او ولایت رستمدار میانه دو پسر او جهانگیر و اسکندر قسمت شده بود دهچه نور و توابع و دهچه
کجور و مضافات او وست و همیشه آن قسمت میانه اولاد ایشان معتبر بود اما در زمان شاه جنّت مکان سه طبقه از ایشان که بنی اعمام یکدیگر
بودند بحکومت و دارائی قیام داشتند ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمّد بن جهانگیر والی کجور و ملک بهمن مذکور والی لاریجان بود که در
عهد قدیم از مضافات کجور بوده احوال ملکان نور و کجور در طیّ داستان تسخیر رستمدار مرقوم قلم بدایع نگار خواهد شد ملک بهمن اگرچه
بحسب الکاء و ولایت کمتر از ایشان بود امّا بوفور عقل و رشد و کاردانی و امتداد زمان حکومت صاحب جاه و مکنت شده بود و در
حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی یکدفعه آنکه در هنگام توجّه عراق باستقبال موکب جلال آمده بود و یکدفعه و مرتبه دیگر در ییلاق لار بسعادت
آستان بوسی مشرّف شده اظهار اخلاص مینمود و نهایت شفقت و التفات درباره او بظهور می‌آوردند امّا مشار الیه مرد محیل فتنه انگیز و
آشوب طلب بود و در شیوه حیل و تزویر از امثال و اقران بیش و از همه در پیش بود حضرت اعلی مکرّر او را در مقام تجربه و امتحان آورده
هر مرتبه نقد اخلاصش در محک امتحان ناتمام عیار مینمود و همیشه در طبرستان تهییج فتنه کرده هر کس از مردم آن ولایات بدرگاه معلّی بازگشت
مینمود ملک بهمن با او عداوت آغاز نهاده در قلع و استیصال او میکوشید از جمله ملک سلطان حسین لواسانی که با او نسبت قرابت
داشت بجهت آنکه بخدمت اشرف توسّل جسته اظهار اخلاص مینمود و ملک سلطان حسین برادرش بملازمت اشرف سرافراز شده بود با او
عناد ورزیده بر سر او بقلعه لواسان رفته او را بدست آورده بقتلش پرداخته و اطفال و عورات سلسله او را بلاریجان برده انواع
فضیحت بمردم او روا داشت و عنقریب بانتقام منتقم حقیقی گرفتار آمده فی الحقیقه آنچه کرد با خود کرد حضرت اعلی مکرّر کس فرستاده باز
ماندگان ملک سلطان حسین را طلب فرمودند تغافل ورزیده نفرستاد و مردم مازندران که طریق ملوک طوایف پیش گرفته هر یک ولایتی
مخصوص خود گردانیده بودند ملک بهمن را بجهت قرب جوار حامی خود ساخته ولایت آمل را که از بلاد مشهوره طبرستان است داخل الکاء او قرار
بود با و گذاشته بودند در این اوقات که حضرت اعلی کمند همّت بر کنگره تسخیر ملک موروثی مازندران انداختند ملک بهمن بطمع آمل از جادهٔ
عقل و صواب منحرف گشته چنانچه در فوق تحریر پیوست با اولیای دولت روز افزون بمکر و حیل سلوک نموده اعمال نفاق آمیز از و ظاهر شدن
گرفت تا آنکه نایرهٔ غضب شاهانه درباره او التهاب یافته منجر بدان شد که ولایت موروثی را بطمع خام آمل بباد داد (شعر) خواست

تا نان بشکر آلاید | بعد ازین شهد با شکر خاید
دهر اسباب دولتش پرداخت | عاقبت مکر و حیله کارش ساخت
دولت و بخت روی از و برتافت | که جزای عمل ز گیتی یافت
طمع خام و بخت خفته او | ز و گرفتند نان پخته او

القصّه چون قلب
زر اندود و بعضی سخنان کذب آمیز نفاق آلود در محک طبع وقّاد همایون کم عیار نمود فرهاد خان را بر سر او فرستادند و او حسب الفرمان
قضا جریان متوجّه لاریجان گشته بترتیب اسباب قلعه‌گیری پرداخته و از درگاه معلّی توپچیان و تفنگچیان فرستاده شده توپهای قلعه‌کوب
ترتیب دادند و در لوازم قلعه‌گیری و تضییق محصوران سعی تمام مینمودند جماعت امیری که معظم سپاهیان لاریجان بودند با فرهاد خان
یکدل و یکجهت گشته تردّد آغاز نهادند و ملک بهمن با آن جماعت بی اعتماد گشته وردان امیر نامی را که ریش سفید آن طبقه بود گرفته بسیاه چال
زد و بالاخره بقتل آورد و آن طایفه در مخالفت ملک بهمن یکجهت گشته دلیل راههای مخفی قلعه گشتند در اندک روزی سپاه بزیر دیوار قلعه رسید
ملک بهمن مضطرب شده اظهار اطاعت و انقیاد کرد فرهاد خان نیز او را باستمالت عنایت شاهی گردانیده طالب ملاقات شد ملک بهمن
بعد از اخذ عهود و مواثیق بیرون آمده خواست بطریق معتاد بلطایف الحیل و چرب زبانیها شرّ قزلباش را از خود دفع نموده بتوصیعات دنیا

از حکومت مأیوس شده قرار داد که در این مرتبه همراه فرهادخان بمازندران رفته مردم آن دیار را مطیع و منقاد کرداند و از آنجا با کوچ مردم
خود بعراق نقل نمود و بقیهٔ عمر را در رضاجوئی خاطر اشرف مصروف سازد اما دیو هوس و سودای حکمرانی در جوف دماغش جای گرفته
بود که دلش از آنچه میگفت خبر نداشت القصه از خدمت اشرف رخصت یافته برفاقت فرهادخان روانه مازندران گشت و جناب خان بجهة تألیف
قلوب سایر وحشی صفتان مازندران با او مدارا سلوک نموده همچنان معزز و محترم بطریق مهمان رفیق خان بود چون بشهر آمل که از بلاد قدیمه
طبرستانست و در تصرف ملک بهمن بود رسیدند ملازمان و مردم او قلعهٔ آمل را استحکام داده در مقام قلعه داری درآمدند و فرهادخان
شروع در لوازم قلعه گیری کرد ملک بهمن در لاریجان بود از غایت مکر و خدیعت که جبلی او بود بحسب ظاهر اظهار اخلاص و بندگی و اطاعت و انقیاد
می نمود و در باب قلعه پیغام میداد که مرا اختیاری نیست جماعت سرکش آملی که بالطبع حکومت قزلباش را کاره‌اند برای خود عمل نموده در قلعه
داری میکوشند اما باطناً سالک طریق خلاف و عصیان بوده با اهل قلعه که اکثر ملازمان معتمد او بودند استمالت داده ترغیب مینمود
که در قلعه داری مردانه بوده قزلباش را راه ندهند مجملاً توقف فرهادخان در پای قلعه بامتداد کشید و مردم ملک بهمن بتخصیص چند نفر
از طایفه تکلو که ملازم او شده بودند در آنقلعه بودند در قلعه داری اصرار مینمودند درین حال سید مظفر غدر و خلاف بظهور آورده از اردوی
فرهادخان فرار نموده بولایت ساری که در تصرف گماشتگان او بود درفت و قلعهٔ ازداره کله را استحکام داده در آنقلعه رحل اقامت
انداخت و آثار خلاف و عصیان بظهور میرسانید چند نفر دیگر از عظمای مازندران که نزد فرهادخان آمده بودند اقتدا بسید مظفر کرده
هریک بحکومتگاه خود شتافتند فتنه آمدشد مازندرانی بمیانهٔ قزلباش منقطع گردید جناب خان مطلقاً ازین وقایع تزلزل باحوال خود راه نداده بیشتر از بیشتر
در تسخیر قلعه ساعی گشت و بحسن سعی و داد و دهش وحشی صفتان آمل را بادادن احسان و انعام رام کرد تا آنکه بمیامن تأییدات الهی و نیروی اقبال
شاهی بر قلعه مستولی گردید و مفسدان قلعه را از میان برداشته در آمل حاکم تعیین نموده متوجه تسخیر سایر محال گشت علما و اعیان که فرار نموده
بودند یک یک آمده بتمهید معذرت سپرداختند و جناب خان از افعال ایشان اغماض نموده عذرپذیر بود چون از روی قدرت و اقتدار بقصد
تسخیر قلعه ازداره کله بجانب ساری رفت برتبه مظفر هراس بیقیاس غالب گشته قدرت قلعه داری نیافت مضطرب و خوفناک گشته بی سر و
سامان از قلعه بیرون آمده بجنگل گریخت سید مظفر بتراکیب افیون دار معتاد بود و نیم مثقال افیون خالص بینه بکار میبرد ملازمانش از غایت
اضطراب حقهٔ ترکیب معتاد با او نرسانیده بودند دو سه شب در جنگل از فقدان تراکیب معتاد و کیفیت افیون بصد تشویش بسر برده بدانجهة بیماری
عارض ذات او گشت با اینحال در جنگل بسر نتوانست برد بالضروره در نهایت ضعف و بیماری خفیف و بی اعتبار بخدمت خان پیوست و اعراض
نفسانی که برو غلبه کرده بود ضمیمهٔ آن کوفت گشته سر بر بستر ناتوانی نهاد و معالجه و مداوات مفید نیفتاده روز بروز مرض اسهال اشتداد یافته تا آن
درگذشت بعد از فوت او گماشتگان فرهادخان در مازندران بقدر استقلالی یافته اکثر محال را بحیطهٔ ضبط درآوردند و فرهادخان الوندسلطان
برادر خود را در مازندران بنیابت گذاشته خود بخدمت اشرف آمده حقیقت حالات عرض کرد اما الوند دیو که حاکم سوادکوه بود خبر فوت سید مظفر را
شنیده بتصور آنکه او را متعمداً از میان برداشته‌اند بی اعتماد گشته موجب زیادتی وحشت و دهشت او گردید و ملک بهمن که مرد فتنه انگیز آشوب طلب
بود مازندرانیان را بر الوند سلطان شورانیده تحریک مادهٔ فساد مینمود و میخواست که الوند دیو و عظمای مازندران بالشکر قزلباش آمیزش
ننمایند و الوند دیو که چاشنی حکومت در مذاقش جای گرفته بود آسان ترک او دشوار مینمود باغوا و افساد ملک بهمن
سر بچنبر اطاعت در نمی آورد و این معنی بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت که تا دفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان درید اقتدار
اولیای دولت ابدبنیان استقرار نمییابد و او ترک بدنهادی و افساد نمینماید لاجرم رای عقده‌گشا بدفع او جازم گشته
فرهادخان را بر سر ملک بهمن فرستادند

ذکر فتح

سال دهم جلوس شاه عباس اول

گذرانیده و بعد از فراغ از روا رم سور و سرور و هوای سیر و شکار گیلان و قزل آغاج در خاطر خطیر همایون سر زده از دار السلطنه
قزوین روانه شدند نخست از راه کوهدم بخطه رشت تشریف از آنجا فومن و کسکر محل ورود موکب شهریار والاگهر گردید و در علیاباد فومن بلوازم
شکار زنگول که غرایب و شیرینی آن در وقایع گذشته سبق ذکر یافته قیام نموده از آنجا عرصه قزل آغاج انجمن آرای برازنده تخت و تاج گردید
چند روز ساحت دریا کنار محل نزول موکب اقبال بود بعد از فراغ از سیر و شکار آنجا خود بدار الارشاد اردبیل تشریف برده بزیارت
آستان ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفویه قیام نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و دیگر
باره دار السلطنه قزوین محل نزول خسرو معدلت آیین گردید

ذکر تسخیر ولایت مازندران بهشت نشان بتوفیق پروردگار عالمیان و تفویض حکومت و دارایی آن دیار نزهت بخش طراوت نشان بفرهاد خان

چون ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشان است ملک طلق شرعی موروث اولاد و احفاد میر عبد الله خان جد
مادری حضرت اعلی شاهی ظل الهی است که نسب او بسید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ که در طبرستان خروج بسیف کرده مالک آنمملکت گردید
در صدر صحیفه اول رقم تسطیر یافته و در اینعهد و اوان از آن سلسله رفیعه اولاد ذکور که شایسته تصرف ملک موروث باشد نبود لاجرم آن
عرصه ارم تزیین ارثاً و اکتساباً شایسته تصرف شهریار سعادت قرین و حق شرعی سلطان باداد و دین است که درمیانه جمعی از امراء و
سرداران آنولایت بتخصیص سید مظفر مرتضائی و الوند دیو و ملک بهمن لاریجانی انقسام یافته بود و مکرر از ایشان نسبت بسلسله میر بزرگ
بی ادبیها و کفران نعمت بظهور رسیده هر کدام بر ولایتی رقم اختصاص کشیده بتغلب متصرف بودند و گاهی تقبلی که بعلت باج و خراج
بدیوان اعلی مینمودند بهانهای بمعنی موقوف داشته همیشه از اطوار ایشان حیله و تزویر و آثار نفاق و شقاق بظهور میرسید و همواره
فتح و تسخیر آنملک و انتزاع آنولایات از ید متغلبه مکنون خاطر انور و مخزون ضمیر منیر معدلت گستر بود تا آنکه درینسال رای جهان آرا بدان متعلق
گشت که دست تغلب آنجماعت را از ملک موروث کوتاه ساخته ضمیمه ممالک محروسه گردانند حسب الاستدعای فرهاد خان تسخیر ولایت
مازندران برای ورویت و حسن درایت او رجوع شده ایالت آنولایت باو تفویض یافت مشار الیه با قشون و لشکر آراسته روانه مقصد
گردید و استمالت نامها بامراء و سرداران فرستاده همگی را بایلی و انقیاد دعوت نمود مردم آنولایت خصوصاً سید مظفر که سودای
خودسری دماغ او را شوریده داشت غایبانه اظهار متابعت مینمودند اما وحشی صفت در آمدن نزد فرهاد خان متامل و متردد بوده
اصلا رام نمیشد بعد از تکرار مراسله و آمد شد سفراء و مردم چرب زبان راضی بملاقات گشته او و جمعی دیگر از سرداران و اعیان نزد
فرهاد خان آمدند خان سید را تعظیم و تکریم بسیار کرد اما مانع بازگشتن گشته تکلیف رفتن بپایه سریر اعلی نمود سید مظفر بدین شرط راضی
شد که فرهاد خان با او رفاقت و همراهی کرده در خدمت شهریار شفیع تقصیرات او بوده باشد و در باب مهمات مازندران آنچه بالمشافهه از
لفظ گهربار استماع نماید بعمل آورد و مطلب او این بود که شاید بطریقی هر بار متعهد باج و تقبل خراج مهم مازندران را صورتی داده خود بدستور
حاکم و فرمانروا باشد فرهاد خان بنابر صلاح وقت ملتمس او را مبذول داشته سید را مصحوب خویش گردانیده بپایه سریر اعلی آورد
و سید در دار السلطنه قزوین بشرف بساط بوس دریافت و حضرت اعلی مصلحتهای ظاهر که چندین مصالح ملک و دولت در آن منطوی بنسبت
بعضی تلطفات درباره او بظهور آوردند اما باطناً با او که با سلسله ولینعمت عصیان و کفران ورزیده بی ادبیها از دودمان نواده میر بزرگ در وجود
یافته بود التفاتی نداشتند و او در منزل فرهاد خان میبود و بمقتضای الخاین خایف در کمال بیم و هراس بسر میبرد و خاطر نشان او شده که همت
والای شاهی ظل الهی مصروف بر آنست که ساحت آنملکت را از خس و خاشاک تسلط و اقتدار اینگونه خودسران متغلب پاک گردانند بالضروره

بیان ملاشانی شاعر و شاه عباس

شاعر شیرین کلام مولانا شانی که در عجم مرتبهٔ سحبانی دارد از وفور اخلاص و خلوص اعتقاد منظور نظر عطوفت آیین و از ندما و مجلسیان محفل ارم تزیین بود چند بیت مثنوی در مدح و منقبت حضرت ولایت پناه در سلک نظم در آورده بخدمت اشرف میگذرانید چون باین بیت رسید که (شعر) اگر دشمن کشد ساغر و گر دوست   بطاق ابروی مردانهٔ اوست   مزاج مقدس را عجب کیفیتی طاری شده این طرز مداحی و این مضمون در میزان طبع وقاد بغایت سنجیده و پسندیده افتاد و همت بحر خاصیت در بارهٔ مولانا بتموج در آمده امر فرمودند که زر بسیار در یک کفهٔ ترازو ریخته در کفهٔ دیگر مولانا را بوزن در آورده آن نقود وافره را بصلهٔ آن شعر باو عطا فرمودند شعرای عصر را موجب امیدواری گشته و همگی بدین مضمون مترنم بوده زبان بمدح و ثنای شهریار جهان گشودند (بیت) شاعر که بخاک ره برابر شده بود   برداشتی و بزر برابر کردی   اما چون طبقهٔ شعرا بسر آمد ارباب حقد و حسد اند از این عطیهٔ والا کینهٔ مولانا در دل گرفته تنها این حکایت زبان زد انجمن آرایان محافل نفاق بود مولانا حسن وهم الدین که مرد هزال شیرین سخن است و اشعار هزل آمیز مضحک میگوید در قطعه که بهجو وزیر قم گفته این بیت درج نموده (شعر) حسن وهم دین چنین مفلس   پادشه میکشد بزر شانی   اما بعرض اشرف رسید مولانا عجزی تبریزی که مرد قوی جثهٔ بلند قامه بود و در شیوهٔ غزل خود را بی بدل میشمرد بتقریب دو سه بیت عاشقانه بوساطت مولانا علیرضای خوشنویس چند روزی در مجلس همایون راه یافته سخنان گستاخانه که اعتقاد لطایف و ظرایف داشت دلیری میکرده بدین جهت از بساط عزت دور و از سعادت مجالست مهجور گردید روزی در محوطهٔ طویلهٔ قزوین در اثنای حکایات بی تقریبی مناسب حرف باز کشیدن مولانا شانی بمیان آورده گستاخانه گفت که چرا اینگونه التفاتی شامل حال من نمیگردد حضرت اعلی شاهی ظل الهی از روی مطایبه فرمودند که چون در طویله واقعیم اگر صلاح باشد شما را بسرگین بکشیم فریاد از نهاد حاضران بزم اقدس برآمده موجب انبساط خاطرها گشت شعرای سخن پرداز و ظرفای نکته پرداز شاخ و برگی بر آن افزوده نقل انجمنها ساختند و مولانا شانی را گذاشته باو پرداختند

ذکر واقعهٔ ناگزیر نواب سکندر شان

در اینسال در حینی که نهضت همایون بجانب سفراین واقع شده بود نواب سکندر شان را در دولتخانهٔ همایون قزوین بیماری عارض گشته منجر باسهال گردید و چون اجل مقدر رسیده بود معالجات حکما مفید نیفتاده بجوار رحمت ملک غفور پیوستند و در آستانهٔ امامزادهٔ واجب التعظیم امامزاده حسین علیه التحیة مدفون گردیده از آنجا نقل عتبات عالیات سدره مرتبات شد انا لله و انا الیه راجعون (شعر)
اگر صد سال مانی ور یکی روز   بباید رفت ازین کاخ دلفروز   چون اندکی از اوصاف حمیدهٔ آن پادشاه عالیجاه در ذیل دفتر اول رقم تحریر یافته درین مقام قلم عنبر فام زبان در کام کشید

آغاز سال همایون فال بیچین ئیل ترکی مطابق سنه خمس و الف که سال دهم جلوس سعادت مانوس شاهی ظل الهی است

چو شد نوروز سلطان گیتی آرای   چمن شد از ریاحین عنبرآسای   بهار عالم آرا جلوه گر گشت   اساس ظلم دی زیر و زبر گشت   طراوت یافت از نو باغ و بستان   شد از لطف هوا عالم گلستان   نوروز عالم آرای اینسال میمنت مآل در روز دوشنبه بیست و یکم شهر رجب سنهٔ مذکور اتفاق افتاده بهار دلگشا غم فرسای خاطر پیر و برنا گردید نوعروسان حجلهٔ خاک سر از جیب مغاک بر آورده انجمن آرای بزم عشرت و شادکامی گشتند نسیم بهاری از شمیم ریاحین عطرسائی آغاز نهاده افسرده دلان کنج خمول چون عندلیبان در گلشن جهان بزمزمهٔ نغمه سرائی در آمدند بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدستور معهود در ایوان چهل ستون دولتخانهٔ مبارکهٔ قزوین بلوازم جشن نوروزی پرداخته بزم ملوکانه آراسته و محفل خسروانه چند روز بمبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز فیروز بعشرت و شادمانی گذرانیدند

سال نهم جلوس شاه عباس اول

استعداد قلعه داری نداشتند بمدافعه و مقابله پرداخته مخالفان از قلعه راه ندادند و یاغیان مذکور از بی استعدادی اهل قلعه خبر یافته بجد و جهد تمام در تسخیر آن میکوشیدند اما چون این خبر به پس رسید خسرو بیگ چهار یار غلام خاصه شریفه که داروغه رشت بود و اغور لو سلطان حاکم چپنی فومن با جمعی از مردم آنجا ایلغار نموده بلاهیجان آمده و مابین الجانبین محاربه قوی اتفاق افتاده فیروزی که دولت قاهره شکست بجانب یاغیان افتاد و حمزه مذکور با جمعی بقتل رسیده بقیة السیف پراکنده شدند درویش محمد خان که در حدود رستمدار بود این خبر شنیده بر سبیل ایلغار بلاهیجان آمده چون مهم حمزه مذکور دو روز پیشتر از رسیدن او بکفایت مقرون شده بود بتفحص و تجسس حال یاغیان پرداخته هر کس از آن طایفه در هر جا بدست آورد براه عدم فرستاد و سر حمزه بد اختر را با عریضه مشعر بر اعلام اینحال باستقبال موکب اقبال فرستاده در وقتیکه رایات جلال بساوخ بلاغ رسیده بود بنظر اشرف در آمد خسرو بیگ چهار یار که باین خدمت قیام نموده بود مورد تحسین و آفرین گشت نایرهٔ قهرمان غضب پادشاهی که نمونهٔ از سخط الهی است درباره مردم فتنه انگیز گشته نشا که محل شورش و غوغا بود بحرکت در آمده حکم بقتل عام شد درویش محمد خان حسب الفرمان قضا جریان متوجه گشته نشا گشته طایفهٔ روملو دست بقتل و غارت دراز کردند اگرچه بی گناهان بآتش گناهکاران سوختند و با آنکه درویش محمد خان که مرد خدا آگاه مآل اندیش بود ملاحظه بسیار کرده نمیخواست که قتل بافراط واقع شود جمعی کثیر درین قضیه راه عدم پیمودند اما باعث آن شد که دیگر کسی از آن طبقه بعصیان و طغیان دلیری نکرد

وقایع متنوعه که درینسال بتقدیر خالق عباد روی داد

بعد از تسکین آتش فتنه حمزه و قتل عام گشته نشا ایالت آن ولایت باغور لو سلطان چپنی حاکم فومن شفقت شده تمامی الکای بیه پس بفرهاد خان شفقت شد و الکای شیراز از و تغییر یافت و حکومت ولایت فارس در کل بالله وردی خان قوللر آقاسی مفوض و مرجوع گشته رتق و فتق معاملات دیوانی فارس بعهدهٔ اهتمام مشار الیه قرار یافت و مقرر شد که هر ساله سیصد نفر از غلامان خاصه شریفه همراه بفارس برده بخدمات جزو هر ولایتی از ولایات مامور سازد که از منافع آن یراق و اسباب سیاق سرانجام نمایند درینسال جمعی از مردم سعد و قاص من اعمال نهاوند بر رومیان یاغی شده قلعه که در سعد و قاص ساخته بودند بتصرف در آورده خراب کردند و اجامره و اجلاف آن ولایت از الوار و اکراد وغیره با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهاوند آمدند و رومیان مستحفظ قلعهٔ نهاوند کس بخدمت اشرف فرستاده از اینحال خبر کردند و حسنعلی خان چکنی را که در آنحین حاکم همدان بود محرک این شورش دانسته از و شکایت نمودند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنا بر درست پیمانی و رعایت شرایط صلح قورچیان فرستاده اجامره و اجلاف مذکور را منع و تنبیه نمودند و چند نفر از مفسدان را بقتل آورده سرهای ایشانرا ببغداد فرستادند و حسنعلی خان از ایالت همدان معزول شد (دیگری) از سوانح آنکه میر قلبا باکوکلتاش حاکم هرات که از تربیت یافتگان عبدالله خان و فدویان او بود برای خود یا باشاره و صلاح خان علی ای التقدیرین با حضرت اعلی بادی الفت و آشنائی گشته ایلچیان معتمد با تحف و هدایای لایقه بپایه سریر اعلی فرستاده بعد از اظهار مراسم اخلاص عرض نموده بود که سالهاست که مردم ماوراءالنهر بجهت خصومت و نزاع طرفین از سعادت زیارت حرمین محترمین محروم‌اند و از خوف و بیم بعزیمت حج بیت الله الحرام قدم بولایت ایران که سد راه حجاز است نمیتوانند نهاد و التماس نموده بود که رخصت دهند طایفهٔ اوزبکیه و مردم ماوراءالنهر که اراده حج داشته باشند بیخوف و هراس آمد شد نمایند که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید گردد و ایلچیان در دار السلطنه قزوین سعادت بساط بوسی دریافته لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند و مشمول انعام و احسان بازگشته اسلام بیگ یوزباشی شاملو را همراه ایشان بهرات فرستادند و بمیر قلبا باکوکلتاش منشور عنایت و التفات در قلم آمده درباب رخصت حج اوزبکیه ماوراءالنهر حسب المسئول حکم مطاع عز اصدار یافت (دیگری) از سوانح اینسال

بآیین شایسته و آراستگی تمام متوجه روم گشت الحق آنخدمت را بر وجه لایق بتقدیم رسانید موازی سیصد نفر از ملازمان خود که زبده و خلاصه لشکر بودند بزیب و زینت تمام همراه برده در آنسفر داد و دهش بسیار ازو بظهور آمد چنانچه بعضی از دونهمتان رومیه او را باسراف و اسراف منسوب ساخته اند پادشاه روم و وزرا و پاشایان رومیه نیز او را تعظیم و تکریم بسیار کرده زیاده از ایلچیان شاه جنت مکان اعزاز و احترام او بجای آورده بودند و چون در آنسال سلاطین فرنگیه هجوم آورده با لشکر بیحد و مر بانجار ممالک روم آمده در مقام تسخیر بعضی قلاع و محال که در زمان سلطان مراد خان از فرنگیه گرفته بوده اند در آمدند و سلطان محمد خان بنفس همایون بدانطرف نهضت نموده بود در وقتی که ذوالفقار خان باستنبول رسید خواندکار در آنسفر بود تا آمدن خواندکار در استنبول توقف نمود بالجمله میانه او و سلاطین فرنگیه مقابله واقع شد در اول حال شکست بجانب رومیه افتاده فرنگیه بنوعی تسلط یافتند که گروه گروه باردوی اعظم ریخته غارت مینمودند و میانه مردم ریم پاپا که خلیفه ملت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مطاع پادشاهان فرنگیه است و پادشاه مجار بر سر خزینه خواندکار نزاع واقع شد که هر یک خود را در تصرف آن اولی و احق میدانستند در آنحال نسیم عنایات الهی بر رایات اسلام در وزیدن آمده علم کفر و ظلام نگونسار گشت و عوام الناس اردوی رومیه هجوم نموده بضرب مطراق و چماق ارباب شقاق را آواره و رانده بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی کثیر از آن سیه بختان بدار البوار شتافتند پادشاهان فرنگ انهزام یافته سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده هر طایفه بولایت خود رفتند سلطان محمد خان مظفر و منصور باستنبول آمده ذوالفقار خان بعز ملازمت پادشاه فایز گردید و حضرت خواندکار حقیقت آن فتح مبین را به بندگان حضرت اعلی قلمی نموده قبل از ورود ذوالفقار خان ارسال داشته بود و ازینجانب نیز جواب کتابت از فرط دوستی و محبت مرقوم گشته ارسال یافت و ذوالفقار خان قرین اعزاز و احترام مرخص گردیده با تحف و هدایای لایقه معاودت نموده در سال آینده رسید و مکتوب محبت اسلوب که از جانب خواندکار بحضرت اعلی با لقاب مناسب و آداب شایسته مرقوم شده بود بنظر انور رسانیده تحف و هدایا گذرانید

ذکر یاغیگری جمعی از فتنه جویان گیلان لاهیجان و خروج حمزه و بقتل رسیدن او با بعضی از بیدولتان از اقتضای زمان

از سوانح امثال عصیان و طغیان جمعی از سست رایان خفیف عقل و فتنه جویان پر از جهل گیلانی است که بمحض سفاهت و بیعقلی خود را در ورطه هلاک انداختند تبیین اجمال و تفصیل این اجمال آنکه در حینیکه رایات نصرت آیات متوجه سفر خراسان گشته بدفع فتنه عبدالمؤمن خان مشغول بودند ملک جهانگیر حاکم کجور که در سال گذشته روی از آستانه دولت تافته سالک طریق فرار و عصیان شد با فوجی از دونصفتان رستمدار بحدود تنکابن آمده دست درازی بر رعایا و عجزه مینمود درویش محمد خان حاکم لاهیجان جهت دفع فتنه او با قشون آراسته روانه جانب رستمدار شده بود حمزه نامی از قبیله چک از اقوام میر عباس مجرد اینکه بندگان حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت دور افتاده اخبار مخالف از خراسان میرسید و بلده لاهیجان که پای تخت گیلانست از حاکم خالی مانده بود دولت دو روزه را مغتنم دانسته چشم از عواقب امور پوشانیده خود را سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان زد و جمعی از بیدولتان تشنه نشار بر سر او جمعیت نموده بلاهیجان آمدند و از اطراف و جوانب لاهیجان سیما استان و کماچال که معظم قری آنولایت است مردم فتنه انگیز بعاقبت با او همراهی کرده علی الغفله بشهر در آمدند و تخت بکاروانسرا ریخته دست بغارت اموال تجار و مردم بیرونی دراز کردند و خانهای ملازمان درویش محمد خان را غارت نموده خرابی بسیار در لاهیجان از ایشان وقوع یافت و بهیات مجموعی بپای قلعه آمده همت بتسخیر آن گماشته محاصره کردند از ملازمان درویش محمد خان معدودی که بر سر خانه و متعلقان او مانده بودند سراسیمه وار ابواب قلعه را مسدود ساخته سپر ممانعت در روی کشیدند و قاصدی همعنان صبا و شمال بجهت اعلام اینحال بجانب تنکابن فرستادند و چند روز که قلعه لاهیجان محصور بود اهل قلعه با آنجماعه

سال نهم جلوس شاه عباس اول

قتل عام نمودن عبدالمؤمن خان اوزبک سبزوار را

و جوانب سورن انداخته یورش نموده سبزواریان بجهه عدم اطلاع سراسیمه گشته قوت مدافعه نیافتند میرزا محمد مؤمن سلطان با جمعی از
از اعیان بصد تشویش خود را بارک انداخته محافظت قلعه ارک و صیانات اهل و عیال خود نموده دست از شهر باز داشتند و اوزبکیه
بر آن بلده مسلط شده بشهر ریختند و آنقوم از خدا بیخبر بسنگک دلی ما سیلمین اقدام نمودند و عبدالمؤمن خان تدارک مذلت و عار فرار خود را
در قتل جمیع فقرا و ضعفای سبزوار تصور نموده در شهر قتل عام کرد چنانچه از کشتن کودکان شیرخواره خود را معاف نداشته بود در اقم
حروف که در موکب همایون شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر در آورد که اطفال شیرخوار را بر روی سینه‌ها در نهاد
بشمشیر دو پاره کرده بودند و بعد از قتل عام و نهب و غارت شهر متوجه تسخیر قلعه ارک شده حوالها از اطراف و جوانب نصب نموده بجد و جهد
تمام در تسخیر آن سعی مینمودند و یکی از امرای اوزبکیه را با بنه چهار هزار اوزبک خونخوار بر سر قلعه صدخرو فرستاده خواجه محمد صد
خروی که مردی مردانه دلیر و دولتخواه این دودمان بود سپر ممانعت بر روی کشیده قلعه خود را مردانه محافظت نمود و کس بجهه اعلام
این حالات بپایه سریر اعلی فرستاد مجملاً اوزبکیه در عین تسخیر و آویز بودند که چتر فلک سای همایون بفیروزی و اقبال بپایه وصول بر دیار
سبزوار انداخت و چون خبر ورود موکب مسعود شاهی باوزبکیه که در صدخرو بودند رسید پای ثبات و قرار شان سست و متزلزل
گشته قدرت توقف نیافته بعبدالمؤمن خان ملحق شدند و چون موکب همایون بقصبه آزادوار فرود رسید عبدالمؤمن خان در اینمرتبه نیز از
عار فرار نیندیشیده بطریق معهود طبل ارتحال کوفته شاه محمد اتمه چیار ایقلعه نیشابور فرستاد که آنقلعه را محافظت نماید و خود از راه
ترشیز عزیمت جانب بلخ نموده در هیچ منزل زمانی از حرکت نیاسود و بسرعت و استعجال ره در رفت و رایات منصوره در ظاهر شهر سبزوار
نزول نموده تفقد حال بازماندگان اهل سبزوار و کفن و دفن کشتگان پرداخته انتقام آن ستمرسیدگان را بمنتقم حقیقی حواله نموده و
عنقریب آن ستمکار بتیر آه مظلومان سبزوار گرفتار از عمر و دولت چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت تمتعی نیافت بالجمله
حضرت اعلی حکومت آن بلده را بمبوداق سلطان قاجار حاکم قلعه استعفا که مرد کارآزموده قلعه دار بود و مکرر با لشکر عظیم اوزبکیه
مقاومت نموده قلعه استعفا را از آنگروه صیانت نموده بود تفویض فرمودند و از آنجا بجانب نیشابور در حرکت آمده در حدود جغرآباد
من اعمال نیشابور نزول فرمودند در آنجا رفتن عبدالمؤمن خان بطریق ایلغار بوضوح پیوست چون اثری بر تعاقب او مترتب نمیشد
و زمستان نزدیک شده بجهه شدت شتا و قلت آذوقه توقف خراسان و محاصره قلعه نیشابور صلاح دولت قاهره نمینمود حضرت
اعلی عزم مراجعت جزم فرموده انتظام مهام استرآباد را نیز بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها بوقت خود حواله نموده عنان عزیمت
بصوب عراق معطوف داشتند معهذا بجهه فقدان علیق اسبان و کمی آذوقه در این سفر اسب و استر و شتر بسیار ضایع شد و رایات
جلال بفیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده شکر محامد الهی بجای آوردند

فرار کردن عبدالمؤمن از صولت شاه عباس

رجوع شاه عباس بقزوین

ذکر فرستادن ذوالفقار خان بایلچیگری روم و احوال آن مرز و بوم

رفتن ذوالفقار خان بایلچی گری بروم

قبل از توجه رایات جلال درویش محمد خان روملو حاکم لاهیجان را بایلچیگری روم تعیین فرموده مکتوب صداقت اسلوب مشعر بر پرسش
تعزیه پادشاه مرحوم سلطان مرادخان و تهنیت سلطان محمد خان پسرش قلمی فرموده تحف و هدایای لایقه ارسال داشته بودند هنوز
مشارالیه بسامان و سرانجام آن سفر نپرداخته بود که حضرت اعلی را سفر باختیار خراسان روی نمود و رفتن مشارالیه در عقده تعویق
ماند در اینوقت که از آن سفر خیر اثر معاودت فرموده در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال واقع شد متوجه روانه نمودن ایلچی شدند
فرهاد خان التماس نمود که چون در زمان شاه جنت مکان خدمت ایلچی گری به بیگلربیگی پدر او رجوع میشد حالا نیز همان قاعده را منظور
داشته اینخدمت را بذوالفقار خان برادر او رجوع فرمایند حسب الالتماس مشارالیه اینخدمت بذوالفقار خان رجوع شد و مشارالیه

بآئین

که در صحبت موکب همایون بود اراده نمود که بمیان ایل صاین خانی ترکمان که باو منسوب بودند و در حدود استرآباد اقامت داشتند رفته از ایشان
استمداد نماید و خود را بالکاه خود رساند بندگان حضرت اعلی هرچند میدانستند که باوجود تسلط و اقتدار عبدالله خان مطلب او بحصول
نمی پیوندد و وقت رفتن او نیست بنا بر مبالغهٔ او رضاجوی گشته مرخص ساختند و از اسباب و یراق پادشاهانه آنچه در خور بود عنایت فرمود
مشارالیه باتفاق پیرش عرب محمد سلطان و باباخان روانه شد حقیقت رفتن و بازآمدن او دیگر باره بپایهٔ سریر اعلی در سال آینده
مرقوم میگردد و چون علیخان کرایلی از یورش تخلف نموده بموکب همایون ملحق نشد قرارداد خاطر اشرف آن شد که بمیانهٔ کرایلی رفته اگر
علیخان در دعوی اخلاص راسخ بوده در مقام اعتذار درآید او را مصحوب خود گردانیده متوجه استرآباد شده آن ولایت را که مدتهاست
از تصرف قزلباش بیرون رفته در میانهٔ جمعی از ایل صاین خانی و ایمور و سیاه پوش انقسام یافته نسق نمایند و اگر از علیخان عصیان و
طغیان بظهور رسد نخست بدفع او پرداخته روانهٔ استرآباد گردند بدین عزیمت از اسفراین کوچ فرموده چون دشت بحریان محل اردوی
ظفرنشان گردید مقرر شد که امرای عظام آغروق و احمال اثقال را با جمعی از لشکریان که اسب زبون داشته باشند بجانب عراق
فرستاده مردم جلد کارآمدنی جریده و سبای در موکب همایون باشند و در آن منزل ریش سفیدان کرایلی بپایهٔ سریر اعلی آمده نمودند
که علیخان در قلعهٔ پای حصار است و جرات آمدن ننموده بعذرهای بیحاصل تمسک جسته ایالت پناه حسین خان با طایفهٔ شاملو بتسخیر قلعهٔ
پای حصار مامور گشته متوجه آنصوب شد و بیمن اقبال بیزوال پادشاهی قلعهٔ پای حصار بسعی حسینخان مفتوح گشته علیخان بقلعهٔ رود غدلر گریخت
و ارادهٔ خاطر اشرف آن بود که کس بر سر قلعهٔ مذکور نیز فرستاده او را بدست آورده خاطر از مهم او بالکلیه فارغ ساخته متوجه استرآباد
شوند در این اثنا خبر معاودت عبدالمؤمن خان بجانب سبزوار و محاصره نمودن قلعهٔ آنجا رسید چون اکثر لشکریان رخصت یافته متوجه
عراق شده بودند و اندک مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چنین معلوم میشد که مدد و کومک از جانب بلخ و ماوراءالنهر بعبد
المؤمن خان رسیده و او باستظهار لشکر تازه زور این جرات نموده جمعی از ارباب رای و تدبیر بجهت پراکندگی لشکر قزلباش و قوت و
قدرت عبدالمؤمن خان توجه موکب همایون را بجانب سبزوار از صلاح دولت نمیدانستند تا آنکه خبر رسید که عبدالمؤمن خان شهر سبزوار را
گرفته در شهر قتل عام کرده و میرزا احمد مؤمن سلطان حاکم آنجا بارک متحصن شده استعداد قلعه داری ندارد و اوزبکیه ارک را محاصره
نموده در تسخیر آن ساعی شده اند و عنقریب ارک نیز مفتوح میگردد حضرت اعلی حکومت کرایلی را بنصف بمنصور خان کرایلی و نصف بتوکل خان
تفویض فرموده دفع فتنهٔ علیخان را بعهدهٔ اهتمام ایشان نمودند ولی غازی و چند نفر از اعیان کرایلی را ملازم رکاب مقدس گردانیده
عزیمت جانب سبزوار و استخلاص محصوران ارک را وجههٔ همت ساخته با آنقدر مردم که در پایهٔ سریر اعلی مانده بودند متوکلاً علی الله لوای
نصرت انتما بدانصوب در حرکت آوردند که آنچه مقدر الهی باشد بظهور آید و عبدالمؤمن خان که از پای قلعهٔ اسفراین فرار نموده بحوالی
مشهد مقدس رفته عازم بلخ بود مسموع او گردید که حضرت اعلی شاهی بجهت ترفیه حال ساکنان مشهد مقدس از سر تعاقب او گذشته بجانب
استرآباد توجه نموده میخواست که خود را از ننگ و عار فرار خلاص سازد و میدانست که قلعهٔ اسفراین کمال استحکام یافته بمردان کار و
ذخیره و یراق بسیار مشحون است و استیلا بدان قلعه درین وقت مقدور او نیست و کینهٔ اهل سبزوار از جهت تشیع فطری و جرائی که قبل از
این در گرفتن موسی میرزا و رفقاء او نموده بودند در دل داشت و میر علی اصغر ولد میر محمد کسکی نیز که از اعیان سبزوار اوزبکی شده
در خدمت عبدالمؤمن خان بود و با میرزا احمد مؤمن سلطان حاکم سبزوار و سایر اولاد میر شمس الدین علی سلطان عداوت موروثی داشت
محرک تسخیر سبزوار گشته او را بدان اغوا نمود و توجه موکب همایون بحدود استرآباد بتحقیق پیوسته بود و گمان نداشت که دیگر باره حضرت اعلی
بخراسان عود نمایند عزیمت سبزوار نموده میر علی اصغر مذکور چرچی شده بر سر سبزوار ایلغار نموده علی الغفله بظاهر شهر رسید و از طرف

آمدن عبدالمؤمن خان بسبزوار

سال نهم جلوس شاه عباس اول

اوزبک افتاد و چند نفر از هوم اردو را که زنده گرفته بودند از دست رها کرده چون بخود در مانده بودند مجال کشتن و زخم زدن ایشان نیافته
در آن صحرا متفرق و پراکنده شده رُوی بطرف کوه آوردند و مبارزان لشکر قزلباش دست از تعاقب نداشته از سرداران محمد
قلی دورمن و سونج ترکمان زنده بدست در آمدند و خانمحمد قبراول حاکم بدخشان بدست الغ خان تراکمه شملاق مشهور گرفتار شده بقتل
رسید و اکثر آن طایفه در معرکه کشته شدند و گرفتاران را باستقبال موکب همایون آورده حقیقت معروض داشتند و نواب کامیاب
وقوع این حال را مقدمه فتح و ظفر دانسته چون بارُدوی معلّی نزول فرمودند یکی از گرفتاران را همانشب آزاد کرده کس همراه کردند که اورا
بسلامت از قراولان گذرانیده تا حدود اسفراین برند که خبر ورود موکب اقبال بعبد المؤمن خان رساند که آماده نبرد بوده باشند و همانشب
کوچ کرده تا قریه سنخواست که هشت فرسخ است رفتند و چنین قرار یافت که از آنجا تا ایره و فریمان که چهار فرسخی اسفراین است رفته
صباح روز نسیم از آنجا بعزم رزم جنود اوزبک سوار شده بمعاونی جنود غیبی بظاهر اسفراین رسیده بنیروی اقبال صف قتال آرایند و چون
ایره و فریمان مضرب خیام اردوی ظفرنشان گردید تا نصف شب ترتیب مقدمات جنگ داده اسب و اسلحه و یراق ملازمان موکب اقبال
میدادند که میرزا محمد سلطان بیات که در قلعه محصور اوزبکیه بود باتفاق قراولان سپاه قزلباش در همانشب باردوی همایون رسیده
بشرف پای بوس اشرف مشرف شد و خبر فرار اوزبکیه رسانید و چنین تقریر کرد که چند نفری از گریختگان معرکه که جا جرم که پیاده بکوهها
رفته روز در جنگلها خزیده شب براه میآمده اند برهنه و آبله پای باردو رسیدند خبر شکست و انهزام لشکر و گرفتاری امرا بعبد المؤمن خان
رسانیدند و عیان لشکر بهم برآمده سراسیمگی تمام در میان ایشان پدید آمد و ششم روز از موعد مهلت گذشته بود شاه محمد ایلچی را سواره
بپای قلعه آمده کس نزد میرزا محمد سلطان فرستاده که فردا وقت قلعه سپردن است اولی آنست که خلاص ورزیده بکره و زنجیر قلعه بسپاری
تا بعنایات پادشاهانه اختصاص یابی میرزا محمد سلطان پیغام فرستاد که فردا امیدواریم که آفتاب موکب ظفرقرین شاهی از افق اینولایت
طلوع نماید اگر نواب خان در اینجا تشریف داشته باشند بوعده وفا نموده قلعه بسپاریم اوزبکیه دانستند که میرزا محمد سلطان باستظهار ورود
پادشاه قزلباش مهلت یکهفته طلبیده بوده و از تسخیر قلعه مأیوس شده حقیقت بعبد المؤمن خان عرض نمودند که مجال توقف نمانده کوچ میباید
کرد و در همان روز کوچ کرده از راه راوکان بمشهد مقدس معلی رفتند روز دیگر رایات نصرت آیات شاهی بپای قلعه رسیده نزول اجلال
فرمودند بعضی از ارباب رای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبد المؤمن خان نموده تا مشهد مقدس روند زیرا که اگر او را قوت مقابله میبود
در اسفراین مقابله مینمود ظاهر است که بمقابله در نیامده معاودت خواهد کرد و احتمال قریب دارد که اوزبکیه مشهد مقدس استعداد قلعه داری
نداشته باشند و تاب توقف نیاورده بیرون روند و فتح مشهد مقدس معلی دست دهد فرهاد خان مخالفت این رای اختیار کرده بود
و صلاح در تعاقب نمیدید یکی آنکه مطلب از این یورش استخلاص محصوران اسفراین بود و آن بفعل آمد و شکست فاحش باوزبکیه راه یافته
اعاظم امرای ایشان گرفتار شدند و پادشاه ایشان بنام گریز گشت چند روز در همین منزل توقف نموده نسق مهمات اینولایت کرده عود
میباید کرد دیگر آنکه از پیش رفتن شاید صورت دیگر روی نماید که نقصان دین و دولت باشد و بالفرض که عبد المؤمن خان مشهد را خالی کرده
از آنجا فرار نماید بهشهر معمور و آبادان بقزلباش نخواهد گذاشت و در مشهد قتل و غارت بسیار نموده انواع آزار و ضرر از رفتن پایمالان
مشهد مقدس میرسد و از رفتن هیچ نفعی بدین و دولت نمیرسد و از جانبین دلایل بر رجحان عقیده خود میگفتند بالآخره برای فرهاد خان
عمل نموده ترک تعاقب کرده و چند روز در اسفراین توقف نموده متوجه نسق معاملات آنجا شدند و چون محمد سلطان و طایفه بیات زحمت
محاصره کشیده استعداد قلعه داری نداشتند حکومت اسفراین را ابوداقخان چگنی شفقت فرموده مهمات آنجا را در عهده اهتمام او نموده
و در استحکام قلعه و حفر خندق کوشیده قریب ده روز مهمات آنجا را نظام و انتظام داده کوچ فرمودند حاجی محمد خان پادشاه خوارزم
که رفیق

فرار کردن عبد المؤمن خان

(۳۴۲) گشت که آنجناب با جنود اوزبکیه باسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه آنجاست و ما بآرزوی ملاقات مقید بجمعیت عساکر منصور نشده باندک مردمی
که در پایه سپهر اعلی حاضر بودند جلو ریز بعزم ستیز ببسطام رسیده مستعد رزم و پیکار آنخان کامکاریم طریق مردانگی آنست که آنخان عالی
تبار در بیرتبه عار فرار بر خود قرار نداده و پای ثبات استوار داشته مردانه قدم در عرصه کارزار نهند که آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد
بظهور آید و بندگان خدا از آسیب آمد شد سپاه هر دو طرف ایمن گردند و از طایفه چکنی قطب الدین آقا نامی حامل مکتوب مذکور گشته و موکب
همایون متعاقب بالشکر پرخاشجوی رعد خروش دریا جوش در حرکت آمده بهفت منزل قرار یافت که بپای قلعه رسند و محمد سلطان حاکم
اسفراین اعلام نمودند که سعی نموده قلعه را تا هفته و ز دیگر نگاهدارد که اینک رسیدیم و چون قطب الدین آقا باردوی عبد المؤمن خان
رسیده بوسیله امرا مکتوب شاهی را رسانید آتش غیرتش التهاب یافته لافهای گزاف میزد اما قلق و اضطراب عظیم در میانه سپاه اوزبک
افتاده چون تا غایت آوازه توجه موکب همایون بسمع اوزبکیه نرسیده بود گمان کردند که این مکتوب ساخته و پرداخته فرهاد خان است
که در این سرحد است و بدین تدبیر میخواهد که لشکر را از پای قلعه برخیزاند و قطب الدین آقا را ببهانه آنکه در نقول صادق نیست بقتل آوردند اما
عبد المؤمن خان در شبکه اضطراب افتاده متردد بود که اگر این خبر بیان واقع باشد بمقابله شتافته مستعد رزم و پیکار گردد یا دست از
محاصره کشیده خود را بگوشه کشد امرا و تالیقان اوزبکیه خصوصا شاه محمد ایه چنانکه معظم امرا و بغایت معتبر و مؤتمن الدوله عبد المؤمن
خان بود شق ثانی را اختیار نموده از بیم آنکه مبادا چشم زخمی رسد و امرا در خدمت عبد الله خان مورد اعتراض گردند اصلا راضی
بمقابله و محاربه نمیشدند و بالاخره صلاح دیدند که کس معتمد بجهه تحقیق این خبر فرستاده خود بدستور سابق بتسخیر قلعه مشغول باشند که بعد از
تحقیق خبر بمقتضای وقت عمل نمایند چند نفر از اعاظم امرا مثل محمد قلی دورمن و جان محمد قراول حاکم بدخشان و سونج محمد بی مشهور بسونج ترکمان حاکم
نسا و ابیورد را با سیصد نفر از بهادران کار دیده رزم آزمای بجانب بسطام فرستادند که تا حوالی اردوی قزلباش رفته زبانگیری
کرده خبر جزم آورند و جنود اوزبکیه را بتسخیر حصار ترغیب و تحریص نموده بجد و جهد تمام باسباب قلعه گیری پرداختند و تزلزل باحوال مردم حصار
راه یافته چون خبر وصول و نزول رایات جلال شاهی در چمن بسطام بمحمد سلطان و محصوران رسیده بود کس بیرون فرستاده تا یکهفته
مهلت طلب نمودند که دست از محاربه و توپ انداختن باز دارند که اهل قلعه کارسازی خود کرده بعد از یکهفته بیرون رفته قلعه را بسپارند
و اوزبکیه باین معنی راضی شده روز شمر دند اما رایات نصرت آیات شاهی بعد از سه روز که سان لشکر دیده شد از بسطام کوچ فرموده
از راه جنگ مغز در حرکت آمد فرهاد خان و ذو الفقار خان را مقرر داشتند که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده نیم فرسخ پیشتر میرفته باشند روز سیم که موکب
همایون بقصبه جاجرم رسید شاگرد پیشگان فراش در کنار آب بنصب خیمه و طاق پیشخانه مشغول شدند و امرای اوزبکیه که بخبرگیری آمده بودند
شب در سر آب جاجرم فرود آمده صبحی از آنجا سوار شده بجهه احتیاط راه معهود را گذاشته از دامنه کوه تا دو فرسخ پیشتر آمده بودند که گرد
سپاه از دور نمایان شد که از راه معبر معهود دنباله یکدیگر رفته بجاجرم میآیند و از آنجا بازگشته خیمه و تاق چند که نصب شده بود بنظر
ایشان در میآید اوزبکیه بیانه جماعت پیش آمدگان در آمده هفت هشت نفر از مردم اردو را برسم زبانگیری گرفته عزم معاودت داشته اند که
چند نفر از ملازمان امرا و چرچی که بر زنها سبقت گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده مشاهده لشکر اوزبک مینمایند اکثرت
ایشان نیندیشیده بعزم دستبرد بر سر آنگروه تاختند چون ایشان اندک مردمی بودند جمعی از اوزبکیه نیز عطف عنان نموده بمحاربه غازیان مشغول
شدند و ساعت بساعت فوج فوج از گروه چرچیان لشکر قزلباش رسیده بازار محاربه گرمتر میگردید و اوزبکیه چون مشاهده نمودند که در هر
مرتبه لشکر قزلباش زیاده میشود دیگر توقف مصلحت ندیدند از روی اضطرار جنگ گریز اختیار نموده خواستند خود را از آن مخاطره بکنار کشند غازیان
قزلباش و قلیچیان اردو که همراه پیشخانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان هجوم آورده هر یک با اوزبکی دست و گریبان میشوند مجملا شکست بر طبقه

سال نهم جلوس شاه عباس اول

اوزبک افتاد و چند نفر از هوم اردو را که زنده گرفته بودند از دست رها کرده چون بخود درمانده بودند مجال کشتن و زخم زدن ایشان نیافته
در آن صحرا متفرق و پراکنده شده روی بطرف کوه آوردند و مبارزان لشکر قزلباش دست از تعاقب نداشته از سرداران محمد
قلی دورمن و سونج ترکمان زنده بدست درآمدند و خالمحمد قبچاق اول حاکم بدخشان بدست الغ خان تراکمه شلاق مشهور گرفتار شده بقتل
رسید و اکثر آن طایفه در معرکه کشته شدند و گرفتاران را باستقبال موکب همایون آورده حقیقت معروض داشتند و نواب کامیاب
وقوع اینحال را مقدمه فتح و ظفر دانسته چون بار دوی معلی نزول فرمودند یکی از گرفتاران را همانشب آزاد کرده کس همراه کردند که او را
بسلامت از قبچاقولان گذرانیده تا حدود اسفراین برند که خبر ورود موکب اقبال بعبد المؤمن خان رساند که آماده نبرد بوده باشند و همانشب
کوچ کرده تا قریه سنخواست که هشت فرسخ است رفتند و چنین قرار یافت که از آنجا تا ایره و فریمان که چهار فرسخی اسفراین است رفته
صباح روز سیم از آنجا بعزم رزم حشود اوزبک سوار شده بمعنانی جنود غیبی بظاهر اسفراین رسیده بنیروی اقبال صف قتال آرایند و چون
ایره و فریمان مضرب خیام اردوی ظفر نشان گردید تا نصف شب ترتیب مقدمات جنگ داده اسب و اسلحه و یراق ملازمان موکب اقبال
میدادند که میرزا محمد سلطان بیات که در قلعه محصور اوزبکیه بود باتفاق قبچاقولان سپاه قزلباش در همانشب باردوی همایون رسیده
بشرف پای بوس اشرف مشرف شد و خبر فرار اوزبکیه رسانید و چنین تقریر کرد که چند نفری از گریختگان معرکه که جا جرم که پیاده بکوهها
رفته روز در بیغولها خزیده شب براه میآمده اند برهنه و آبله پای باردو رسیدند خبر شکست و انهزام لشکر و گرفتاری امرا بعبد المؤمن خان
رسانیدند و عیان لشکر بهم برآمده سراسیمگی تمام در میان ایشان پدید آمد و شش روز از موعد مهلت گذشته بود شاه محمد ایلچیان سواره
بپای قلعه آمده کس نزد میرزا محمد سلطان فرستاده که فردا وقت قلعه سپردن است اولی امینت که اخلاص ورزیده بکمر و زیشتر قلعه سپاری
با تعنایات پادشاهانه اختصاص یابی میرزا محمد سلطان پیغام فرستاد که فردا امیدواریم که آفتاب موکب ظفر قرین شاهی از افق اینولایت
طلوع نماید اگر نواب خان در اینجا تشریف داشته باشند بوعده وفا نموده قلعه بسپاریم اوزبکیه دانستند که میرزا محمد سلطان باستظهار ورود
پادشاه قزلباش مهلت یکهفته طلبیده بوده و از تسخیر قلعه مایوس شده حقیقت بعبد المؤمن خان عرض نمودند که مجال توقف نمانده کوچ میباید
کرد و در همانروز کوچ کرده از راه راوکان بمشهد مقدس معلی رفتند روز دیگر رایات نصرت آیات شاهی بپای قلعه رسیده نزول اجلال
فرمودند بعضی از ارباب رای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبد المؤمن خان نموده تا مشهد مقدس بروند زیرا که اگر او را وقت مقابله میبود
در اسفراین مقابله مینمود ظاهر است که بمقابله در نیامده معاودت خواهد کرد و احتمال قریب دارد که اوزبکیه مشهد مقدس استعداد قلعه داری
نداشته باشند و تاب توقف نیاورده بیرون روند و فتح مشهد مقدس معلی دست دهد فرهاد خان مخالفت این رای اختیار کرده بود
وجه صلاح در تعاقب نمی دید یکی آنکه مطلب از این یورش استخلاص محصوران اسفراین بود و آن بفعل آمد و شکست فاحش باوزبکیه راه یافته
اعاظم امرای ایشان گرفتار شدند و پادشاه ایشان بنام گریز گشت چندروز در همین منزل توقف نموده نسق مهمات اینولایت کرده عود
میباید کرد دیگر آنکه از پیش رفتن شاید صورت دیگر روی نماید که نقصان دین و دولت باشد و بالفرض که عبد المؤمن خان مشهد را خالی کرده
از آنجا فرار نماید شهر معمور و آبادان بقزلباش نخواهد گذاشت و در مشهد قتل و غارت بسیار نموده انواع آزار و ضرر از رفتن بپایه عیان
مشهد مقدس میرسد و از رفتن هیچ نفعی بدین و دولت نمیرسد و از جانبین دلایل بر رجحان عقیده خود میگفتند بالاخره برای فرهاد خان
عمل نموده ترک تعاقب کرده و چندروز در اسفراین توقف نموده متوجه نسق معاملات آنجا شدند و چون محمد سلطان و طایفه بیات زحمت
محاصره کشیده استعداد قلعه داری نداشتند حکومت اسفراین را ابو دا قخان چکنی شفقت فرموده مهمات آنجا را در عهده اهتمام او نمودند
و در استحکام قلعه و حفر خندق کوشیده قرب ده روز مهمات آنجا را انتظام و انتظام داده کوچ فرمودند حاجی محمد خان پادشاه خوارزم

که رفیق

فرار و بیرون رفتن عبد المومن خان

جلد دویم تاریخ عالم آرای عباسی

گشت که آنجناب با جنود اوزبکیه باسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه آنجاست و ما بآرزوی ملاقات مقید بجمعیت عساکر منصوره نشده با اندک مردمی
که در پایه سریر اعلی حاضر بودند جلوریز بعزم ستیز ببسطام رسیده مستعد رزم و پیکار آنخان کامکاریم طریق مردانگی آنست که آنخان عالی
تبار در نیمرتبه عار فرار بر خود قرار ندهد و پای ثبات استوار داشته مردانه قدم در عرصه کارزار نهند که آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد
بظهور آید و بندگان خدا از آسیب آمد شد سپاه هر دو طرف ایمن گردند و از طایفه چکنی قطب الدین آقا نامی حامل مکتوب مذکور گشته و موکب
همایون متعاقب با لشکر پرخاشجوی رعد خروش دریا جوش در حرکت آمده بهفت منزل قرار یافت که بپای قلعه رسند و محمد سلطان حاکم
اسفراین اعلام نمودند که سعی نموده قلعه را تا هفته و ز دیگر نگاهدارد که اینک رسیدیم و چون قطب الدین آقا باردوی عبد المؤمن خان
رسیده بوسیله امرا مکتوب شاهی را رسانید آتش غیرتش التهاب یافته لافهای گزاف میزد اما قلق و اضطراب عظیم در میانه سپاه اوزبک
افتاده چون تا غایت آوازه توجه موکب همایون بسمع اوزبکیه نرسیده بود گمان کردند که این مکتوب ساخته و پرداخته فرهاد خان است
که در این سرحد است و بدین تدبیر میخواهد که لشکر را از پای قلعه برخیزاند و قطب الدین آقا را ببهانه آنکه در نقول صادق نیست بقتل آوردند اما
عبد المؤمن خان در شبکه اضطراب افتاده متردد بود که اگر این خبر بیان واقع باشد بمقابله شتافته مستعد رزم و پیکار گردد یا دست از
محاصره کشیده خود را بگوشه کشد امرا و اتالیقان اوزبکیه خصوص شاه محمد اتالیه چنانکه معظم امرا و بغایت معتبر و مؤتمن الدوله عبد المؤمن
خان بود شق ثانی را اختیار نموده از بیم آنکه مبادا چشم زخمی رسد و امرا در خدمت عبد الله خان مورد اعتراض گردند اصلا راضی
بمقابله و محاربه نمیشدند و بالآخره صلاح دیدند که کس معتمد بجهة تحقیق این خبر فرستاده خود بدستور سابق بتسخیر قلعه مشغول باشند که بعد از
تحقیق خبر بمقتضای وقت عمل نمایند چند نفر از اعاظم امرا مثل محمد قلی دورمن و جا محمد قراول حاکم بدخشان و سونج محمد بی مشهور بسونج ترکمان حاکم
نسا و ابیورد را با سیصد نفر از بهادران کاردیده رزم آزمای بجانب بسطام فرستادند که تا حوالی اردوی قزلباش رفته زبانگیری
کرده خبر جزم آورند و جنود اوزبکیه را بتسخیر حصار ترغیب و تحریص نموده بجد و جهد تمام باسباب قلعه گیری پرداختند و تزلزل باحوال مردم حصار
راه یافته چون خبر وصول و نزول رایات جلال شاهی در چمن بسطام بمحمد سلطان و محصوران رسیده بود کس بیرون فرستاده تا یکهفته
مهلت طلب نمودند که دست از محاربه و توپ انداختن باز دارند که اهل قلعه کارسازی خود کرده بعد از یکهفته بیرون رفته قلعه را بسپارند
و اوزبکیه باین معنی راضی شده روز شمردند اما رایات نصرت آیات شاهی بعد از سه روز که سان لشکر دیده شد از بسطام کوچ فرموده
از راه جنگ مغر در حرکت آمد فرهاد خان و ذو الفقار خان را مقرر داشتند که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده نیم فرسخ پیشتر میرفته باشند روز سیم که پیشخانه
همایون بقصبه جاجرم رسید شاگرد پیشگان فراشی در کنار آب بنصب خیمه و طاق پیشخانه مشغول شدند و امرای اوزبکیه که بخبرگیری آمده بودند
شب در سر آب جاجرم فرود آمده صبحی از آنجا سوار شده بجهة احتیاط راه معهود را گذاشته از دامنه کوه تا دو فرسخ پیشتر آمده بودند که گرد
سپاه از دور نمایان شد که از راه معبر معهود دنباله یکدیگر رفته بجاجرم میآیند و از آنجا بازگشته خیمه و اوتاق چند که نصب شده بود بنظر
ایشان در میآمد اوزبکیه بمیانه جماعت پیش آمدگان درآمده هفت هشت نفر از مردم اردو را برسم زبانگیری گرفته عزم معاودت داشته اند که
چند نفر از ملازمان امرا و چرخچی که بر رفقا سبقت گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده مشاهده لشکر اوزبک مینمایند از کثرت
ایشان نیندیشیده بعزم دستبرد بر سر آنگروه تاختند چون ایشان اندک مردمی بودند جمعی اوزبکیه نیز عطف عنان نموده بمحاربه غازیان مشغول
شدند و ساعت بساعت فوج فوج از گروه چرخچیان لشکر قزلباش رسیده بازار محاربه گرمتر میگردید و اوزبکیه چون مشاهده نمودند که مرتبه
مرتبه لشکر قزلباش زیاده میشود دیگر توقف مصلحت ندیدند از روی اضطرار جنگ گریز اختیار نموده خواستند خود را از آن مخاطره بکنار کشند غازیان
قزلباش و قلیچیان اردو که همراه پیشخانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان هجوم آورده هر یک با اوزبکی دست و گریبان میشوند مجملا شکست بر طبقه

سال نهم جلوس شاه عباس اول

تعیین فرهاد خان بخراسان

میکذرانیدند بعد از فراغ از آن بنشاط و انبساط چون از تسلط اوزبکیه که معظم ولایات خراسان از الحیطه تصرف درآورده بودند و دائماً
یغمائی و آلمانچیان هرجائی آنطبقه بی اعتدالانه بحواشی و اکناف ممالک می تاختند و آثار خرابی ایشان از خراسان گذشته بحوالی عراق
میرسید و بجهت هرگونه مشاغل عظیمه که پیش می آمد کما ینبغی دفع شر آن گروه از پیش بوده تقدیر بحیز ظهور نمیآمد در اینسال رای جهان آرا بدان
متعلق گشت که فرهاد خان را که درین هنگام از امرای عالیقدر این دولت و بمین تربیت شاهانه صاحب جاه و مکنتست و آوازه اعتبار
و اقتدارش بمسامع دور و نزدیک رسیده بسرحد خراسان فرستند که سد سدید رخنه گران ملک گردیده دفع شر گروه اوزبکیه را
پیشنهاد همت سازد و اگر اراده دست درازی بانجا ممالک داشته باشند آتش فتنه ایشان را بر شحات تیغ آبدار فرو نشاند در ساعت سعد
او را بدین خدمت نامزد فرموده ولایت خوار و سمنان و دامغان و بسطام و فیروزکوه و بیارجمند و هزار جریب علاوه الکای سابق
او گشت و فرخ خان پرناک که حاکم دامغان و بسطام و آنحدود بود بجهت آنکه در سال گذشته در دفع شر اوزبکیه که بتاخت آنجا آمده بودند
آثار جلادت و مردانگی از و بظهور نرسیده بود از ایالت معزول گشته قشون و لشکر او بفرهاد خان شفقت شد و زمام رتق و فتق کل مهمات خراسان را
بقبضه اقتدار او نهادند که بدانچه صلاح دین و دولت باشد عمل نماید و او مشمول عنایات شاهی از موکب مقدس جدا شده روانه آنصوب
شد بعد از فرستادن او ایلچیان روس را رخصت انصراف ارزانی داشته خلع فاخره و انعامات شفقت فرموده امام قلی بیک پاکیزه قورچی
ترکمان را با تحف و هدایای لایقه بایلچی گری پادشاه روس تعیین فرموده همراه ایلچیان مذکور روانه فرمودند و ایشان در گیلان بکشتی درآمده
از راه دریا روانه شدند و چون دو سه ماه از نوروز گذشت و فرهاد خان در ییلاقات فیروزکوه بود خبر آمدن عبدالمومن خان بخراسان شایع
گشته از اخبار منهیان و عرایض فرهاد خان بتحقیق پیوست که عبدالمومن خان با جنود اوزبکیه بر سر قلعه اسفراین که بمحافظت میرزا محمد سلطان
و جماعت بیات مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده بجد و جهد تمام در لوازم تسخیر قلعه سعی و کوشش مینماید لهذا حضرت اعلی شاهی ظل الهی سرعت
باحضار لشکرهای ممالک فرستاده باستعداد یورش خراسان پرداختند

ذکر نهضت رایات ظفر آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبدالمومن خان از سر قلعه اسفراین و سبزوار از صولت سپاه موکب نصرت نشان

بعد از تصمیم عزیمت خراسان تا یکماه بجهت جمعیت لشکر در دار السلطنه قزوین توقف فرموده بعد از یکماه پیشخانه همایون بیرون زدند و ذوالفقار
خان با لشکر آذربایجان که قرب چهار هزار نفر بودند بموکب همایون ملحق گشت و چون متواتر از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند
که عبدالمومن خان کار بر محصوران قلعه اسفراین تنگ ساخته اگر موکب همایون در انجیند روز نمیرسد و کومک نرسد بیم آنست که قلعه بدست
اوزبکیه درآید لاجرم حضرت اعلی شاهی ظل الهی مقید بجمعیت عساکر منصوره نشده با جمعی از امرا و قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت
نشان که در پایه سریر اعلی حاضر بودند عنان اشهب سبک سیر بجانب خراسان تحریک داده از مقر سلطنت در حرکت آمدند و کوچ بر کوچ ییلاق
فیروزکوه رسیده در آنجا فرهاد خان با قشون آراسته بموکب همایون ملحق شده از راه علی بلاغی دامغان بچمن بسطام رسیده در نزهتگاه
دلگشا نزول اجلال فرمودند و سه روز بجهت سان لشکر ظفر اثر در چمن بسطام توقف واقع شد قریب بیست هزار کس بشماره درآمدند که در موکب
همایون حاضر بودند و بملاحظه آنکه مبادا عبدالمومن خان بطریق معهود از آوازه ورود جاه و جلال فرار بر قرار اختیار نماید و مطلب اصلی
که تلاقی فریقین است دست ندهد مکتوبی بعبدالمومن خان قلمی فرمودند خلاصه مضمون آنکه چند مرتبه شد که آنخانزاده عالی تبار باراده مملکت گیری
خراسان و حدود ممالک میآمد و رعایا و عجزه را پایمال سم ستوران گردانیده بلوازم قتل و غارت میپرداخت و چون موکب همایون متوجه
خراسان میگردد بمقابله درنیامده روی میگرداند و از عار فرار اندیشه نمینماید و پهلو از محاربه خالی کرده میرود در اینسال قرع سمع همایون
گشت

روس بخدمت اشرف آمده تحف و هدایای لایق آوردند و ایلچی که از امرای معتبر روس بود و نامه محبت آمیز نوشته اظهار خصوصیت بسیار کرده بود و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مقدم او را بموجب اکرموا الضیف و لو کان کافراً گرامی داشته تعظیم و تکریم بسیار نمودند

در اینسال سلطان مراد بن سلطان سلیم بن سلطان سلیمان پادشاه روم سفر آخرت اختیار نموده در چهارم شهر جمادی الاولی ثلث و الف طبل رحیل کوفت و او در ایت ییل اثنی و ثمانین و تسعمأة پادشاه شده و بیست و یکسال بدولت و اقبال گذرانیده در زمان او بسیاری از ممالک بحیطه تسخیر و تصرف رومیه و از پادیشاهان آل عثمان بمزید شوکت و عظمت و استقلال امتیاز تمام داشت اما از دو در زمان دولت بعضی امور ناشایست بظهور آمد اول نقض عهد که لایق حال سلاطین نیست اقدام نموده عهد و پیمانی که فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان جد او بوقوع پیوسته از جانبین بایمان مغلظه تاکید یافته بود و استمرار داشت شکسته بنوعی که در صحیفه اول سبق ذکر یافت فتنه و آشوب در عالم آرمیده انداخته برهمزن هنگامه عافیت مسلمانان گردید دیگر آنکه اسیر نسار و صبیان مسلمانان که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و هیچ پادشاه ذیشوکت از سلاطین اسلام تجویز این امر شنیع نموده بودند در زمان او شایع گشته بسیاری از نسار و صبیان مسلمانان در آذربایجان و شیروان اسیر نموده بکبر و یهود و ترسا فروخته شد چنانچه چند نفر از ذریه طیبه سادات در سلک اسارا بمعرض بیع در آوردند و این فعل مذموم از روم بماوراء النهر سرایت کرد عبدالله خان و پسرش نیز در خراسان همین عمل کردند و این شیوه نامحمود در زمان ایشان بین السلاطین استمرار یافت و اعظم وبال و نکال آن از ابتدا سلطان روم که بادی این امر شنیع گشته بود بعالم عقبی برد و عاقبت در دنیا اولاد او نیز بشامت آن گرفتار آمده روزگار در مقام انتقام ایشان در آمد و بشعشعه تیغ جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل الهی ظلام ظلم و عدوان ایشان بنور عدالت روشنی یافته استرداد بلاد مغصوبه بوجه احسن تیسیر پذیر گشت و جمیع آنچه در زمان اقتدار ایشان وقوع یافته بود تدارک شد الحمد لله علی ذلک بالجمله از سلطان مراد خان بیست پسر و چند دختر ماند پسر بزرگترش سلطان محمد خان در سنجق بود و سایر اولادش در استنبول در سرای پادشاهی میبودند بعد از فوت او جسدش را تا ده روز در میان برف گذاشته در اندرون سرای نگاه داشتند و سعی بوستانچی باشی سلطنت و پادشاهی بر سلطان محمد خان که والده اش در حرم پادشاه بغایت معظم و محترم و صاحب اختیار بود قرار یافته کس بطلب او فرستاده روز یازدهم از سنجق باستنبول رسیده از درگاه غیر متعارف داخل سرای پادشاهی شد روز دیگر بتدفین پادشاه پرداختند بعد از تدفین او نوزده پسر او را در همانشب شربت شهادت چشانیده بخنجه هلاک هلاک کردند و در هفدهم ماه مذکور در پهلوی پدر مدفون شدند

وقایع سال فرخنده فال قوی ییل ترکی مطابق سنه اربع و الف هجری که سال نهم جلوس همایون اعلی شاهی است

نوروز چو گشت عالم افروز تاریک شب زمانه شد روز کیخسرو این چهار ایوان بر تخت حمل نشست شادان
آراست زمانه را دگربار مشاطه دهر چون رخ یار از بهر قدوم شاهد گل شد نغمه سرای شوق بلبل

نوروز نهال جهان آرا در روز یکشنبه دهم شهر رجب سنه مذکور اتفاق افتاده خسرو انجم و مسندنشین فلک چهارم اورنگ حمل را بفر طلعت خود آراست و باد بهاری نزهتگاه چمن را بگونه گونه ریاحین پیراست حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه قزوین و ایوان چهل ستون دولتخانه خلد آیین بزم خسروانه و جشن پادشاهانه آراسته سلاطین و سلاطین زادهای اطراف مثل حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاهیجان و پسر سید مبارک والی عربستان و سلاطین زادهای گرجستان و ایلچیان روس و سایر ممالک که در پایه سریر اعلی بودند بمجلس بهشت آیین طلب فرموده بمبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز چند روز بلوازم عیش و خرمی پرداختند و بازارهای شهر را آذین در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و قپق اندازی مشغولی فرموده قریب ده دوازده روز عموم خلایق بسیر و صحبت و فراغت میگذرانیدند

(۳۴۵)

فوت سلطان مراد خان عثمانی

سال هشتم جلوس شاه عباس اول

بتقدیم میرسانید از آنولایت عزل نموده او را با چند نفر از اتباع که داعیهٔ خلاف وطغیان بود کیسرانیده بوکلان سپردند که بدرگاه معلی آورند وایالت آنولایت با میرخان افشار که حاکم کازرون بود تفویض یافته الکاء کازرون با سمعیل خان الیلو افشار اختصاص یافت وازقبایل الوار بختیاری ورعایا رجاکی وجوانکی وبندانی وفهبند وممثی وغیر ذلک که در پنجسال سر از رعیتی باز زده بامور ناشایسته ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار تومان جریمه وترجمان باز یافت شده تنخواه مواجب ومرسومات قورچیان وملازمان درگاه شد ومهمات آنولایت بر حسب المدعا سرانجام یافته از آنجا بخطهٔ طیبه شیراز آمده امور ضروری فارس را صورت انجام دادند واز آنجا بمقتضی المرام احرام ملازمت عتبهٔ گردون مقام بسته کوچ بر کوچ روانهٔ پایهٔ سریر اعلی گردیده در دار السلطنهٔ قزوین بشرف پای بوس نواب اشرف مشرف شدند **بیان وقایع متنوعهٔ اینسال** از سوانح که وقوع یافت فرار نمودن ملک جهانگیر رستمداری پسر ملک سلطان محمد حاکم کجور ورستمدار است ملک سلطان محمود پدر او در امور دین ودولت بغایت سست عقاد بود بلکه بشیوهٔ الحادش قوی تر میشنود ودر زمان شاه جنت مکان از او بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود صدور یافته از جمله خواهر زادهٔ خود را که نامزد پسرش کرده بود طمع کرده او را زن کرد وبدتها با او مباشرت مینمود وبعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش مدخولهٔ پدر را خواستگاری نمود وچون اینگونه افعال شنیع از و ومردم او بسیار سر میزد واقامت صوم وصلوة در الکای او مفقود بود بدینجهت شاه جنت مکان با او در مقام بی التفاتی در آمده امام قلیخان استاجلو ولد بدر خان را با لشکر موفور بدفع او نامزد فرمود مشار الیه با او کید وغدر نموده اظهار اطاعت وانقیاد کرد وطالب ملاقات خلوت شد وآن ترک ساده لوح اجابت نموده با او بوعده گاه رفته ملاقات نمود ودر دست مردم او کشته شد ولشکریان از اجل اقامت نمانده پراکنده شدند وچون این خبر بشاه جنت مکان رسید خواستند که باز لشکر بر سر او فرستند از قضایای الهی بیماری عارض ذات همایون شده ضعف ونقاهت بدور و دراز کشید ودیگر قضا یاری نداد که تا دو سال بتدارک آن قضیه پرداخت بعد از آن دیگر باره در مقام تنبیه وتادیب او در آمده مراد خان استاجلو را که معظم طبقهٔ سلطانخیدریان بود بدینخدمت نامزد فرمودند ومشار الیه بدانجا رفته او را در قلعهٔ کجور محاصره کرده اسباب قلعه گیری ترتیب داد وتا چهار ماه اوقات صرف نمود وچون فتح قلعه نزدیک شد از تقدیرات ایزدی قضیهٔ ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامیده مراد خان از پای قلعه برخاسته بگیلان نزد میره محمد خان رفته در آنجا بسر برده اسمعیل میرزا المخول گردید ودر زمان نواب سکندر شان چندان شورش وفساد وقوع یافت که احدی از امرا وارکان دولت قاهرهٔ قزلباش بحال ملک سلطان محمد نپرداخت واو در اوایل جلوس همایون اعلی سفر آخرت اختیار نمود وملک جهانگیر پسرش باتفاق پسر ملک عزیز حاکم نور که او هم ملک جهانگیر نام داشت بنوعی که سبق ذکر یافت از ییلاق لار بدلالت هادی توفیق بپایهٔ سریر اعلی آمده در موکب همایون بعراق آمدند وچون نواب اشرف کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر دار المرز انداخته گیلانات را متصرف شده بودند ملک زادهٔ نور از ته کار خبر یافته دست از حکومت ملک موروث باز داشته استدعا نمود که در عراق محل سکنی ومر معاش با و مرحمت فرمایند ودر ساوه باو موضعی شفقت شد اما ملک زادهٔ کجور بسیار دیوانه وبدمست بود ونواب اشرف بجهة بعضی مصلحتها او را مورد شفقت والتفات شاهانه فرموده در خدمت اشرف انیس مجلس خاص وحریف بزم اختصاص بودند وولایت کجور را بدستور با او گذاشته بودند در بیوقت که فرهاد خان واعتماد الدوله از سفر عربستان عود نموده بقزوین رسیدند وابهه بر واستیلا یافت با اراده مخالفت وعصیان علی ای التقدیرین در روزیکه اعیان اردو باستقبال اعتماد الدوله وفرهاد خان میرفتند مشار الیه نیز بر اسب تازی نژاد انعامی نواب اعلی سوار شده بهانهٔ استقبال راه کجور ورستمدار پیش گرفت بعد از لحظهٔ که خبر فرار او شهرت یافت جمعی بتعاقب او مامور شدند اما باو نرسیدند واو بکجور رفته دم از عصیان زده قلعه کشید تا آنکه قورچیان عظام بسر کردگی قورچی باشی بتسخیر قلعهٔ او مامور گشته بدانجا رفته او را بدست آوردند و الکاء او ضمیمهٔ ممالک گشت چنانچه در محل خود در قم زده کلک بیان خواهد گشت دیگری از سوانح اینسال آمدن ایلچیان روس است که از جانب پادشاه



عمل نموده اورا بعواطف خسروانه امیدوار گردانیدند و مجدداً ایالت آن ولایت را باو تفویض نموده خلعت فاخرهٔ شاهی در وی پوشیدند و قلعهٔ خرماباد را
خالی کرده بتصرف او دادند و مشارالیه بشکرانهٔ عاطفت شاهانه یکهزار تومان پیشکش قبول نمود که بدیوان اعلی جواب گوید و بارکان دولت
خدمات لایق بتقدیم رسانید و بعد از فیصل معاملهٔ او چون خبر محاصرهٔ شوشتر متواتر میرسید کوچ کرده از کوتل کیالان که راهی است در
نهایت صعوبت و در ازمنهٔ سابقه عبور لشکر از آنجا کمتر واقع شده بجهة نزدیکی آن راه را اختیار نموده روانه شدند و نیروی دولت قاهره بسلامت
از آن کوتل عبور نموده قدم بولایت خوزستان و عربستان نهادند سید مبارک چون آوازهٔ لشکر قزلباش شنید تزلزل به بنیان ثبات و
قرارش راه یافته جمعی که در دزفول بودند بعد از مشاهدهٔ طلیعهٔ لشکر قزلباش فرار نموده بدو پیوستند و چون عساکر منصوره قریب بشوشتر
رسیدند سید مبارک قرین یاس و حرمان از پای قلعه کوچ کرده بحویزه و کال آباد که محل اقامت او بود رفت و عساکر منصوره بظاهر خطهٔ
شوشتر رسیده نزول نمودند و ایالت آن ولایت حسب الفرمان قضا جریان بمهدیقلی خان شاملو تعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شهر و
قلعه را باو سپرده مهمات آنجا را انتظام دادند و سید مبارک واهمهٔ عظیم استیلا یافته کس بخدمت امرا فرستاده در مقام اعتذار
در آمد و اظهار غلامی و اخلاص ایندولت کرده فرستادن سید ناصر پسرش را که یکدو سال قبل از این بپایهٔ سریر اعلی فرستاده بود دلیل
بندگی و حجت و برهان غلامی خود ساخت و در باب آمدن بر سر شوشتر از بدسلوکی مراد آقای جلودار و بی اعتدالی او شکوه نموده بعذرهای
موجّه تمسک جست و حضرت اعلی سفارش فرموده بودند که هرگاه سید مبارک در مقام اعتذار و بندگی باشد جهت نسبت سیادت و تشیع فطری
زلات او بعفو مقرونست چون صلاح دولت در آن نبود که پرده از روی کار او برداشته او را در سلک مخالفان شمرده از ایندولت
مایوس گردانند حسب الفرمان قضا جریان عذرهای او پذیرفته او را باستمالت عنایات و التفات شاهی کردانیدند و پیغام کردند که صدق قول او
وقتی ظاهر میشود که آمده امرای عظام شاهی را ملاقات نماید سید مبارک دغدغهٔ تمام در آمدن داشت بعد از قیل و قال بسیار و آمد شد سفیران
اعتماد الدوله و فرهاد خان و امرای عظام بیمن سطوت قاهرهٔ شاهی از جنود اعراب نیندیشیده جهة اطمینان خاطر سید مبارک با معدودی
از اردوی قزلباش جدا شده چند فرسخ بجانب حویزه رفتند سید مبارک با حشر انبوه بدانجا آمده با کمال خوف و دهشت بملاقات او
رسید و امرا بی ادبیهای او را که بظهور آورده بود خاطرنشان او کرده گفتند که حضرت اعلی بجهة سیادت و انتساب او بدودمان نبوت
و ولایت و تشیع فطری رقم عفو بر زلات تو کشیده اند اگر بر جادهٔ اخلاص مستقیم بوده بتدارک مافات قیام نمائی و بعد الیوم بنوعی سلوک کنی
که آثار اخلاص و یکجهتی و حسن ارادت و اخلاص تو بظهور رسد حکومت عربستان بدستور سابق بر تو مسلم خواهد شد و اگر یک سر مو خلاف بندگی
از تو صادر گردد در این مرتبه قلع و استیصال دودمان خود را متیقن باش مشارالیه بتقصیر خود معترف گشته بشکرانهٔ عفو تقصیرات متقبل شد که بعد از
این غاشیهٔ بندگی بر دوش و حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده بهیچوجه از رضای خاطر مبارک اشرف در نگذرد و با دوست ایندولت دوست
و با دشمن ایندولت دشمن باشد و بر اینجمله عهد و میثاق بمیان آورده مؤکد بیمین ساخت و بتشریف شاهی که جهت او فرستاده شده بود مفتخر و مباهی
گشته آسوده و فرحان بمکان خود بازگشت و امرای عظام باردوی خود عود نموده چون خاطر از مهمات آن ولایت فارغ شد از ظاهر شوشتر کوچ کرده
بسمت کوه کیلویه روانه شدند از کثرت بارندگی و طغیان آب رودخانهٔ شوشتر قریب بیکماه کوچ نتوانستند کرد و آذوقه در اردو تنقص پذیرفته
ماکولات و علیق الدواب در میانهٔ لشکر مفقود گشت و نقصان و خسران بسیار بعساکر نصرت شعار رسید بعد از آنکه بارندگی تخفیف یافت
بعضی از امرا و عساکر رخصت معاودت یافته رفتند فرهاد خان و اعتماد الدوله با جمعی دیگر از امرا و قورچیان و ملازمان درگاه روانهٔ کوه
کیلویه گشته چون بدانجا رسیدند حسنخان حاکم کوه کیلویه و طوایف افشار باستقبال مبادرت نموده بشرف ملاقات امرا فایز گشتند حسنخان را که
در ایام هرج و مرج متغلب بدان ولایت استیلا یافته بخودسری بر آمده بود و در زمان جلوس همایون نیز بی ادبیها ازو سر زده اطاعت شایسته

سال هشتم جلوس شاه عبّاس اول

و سرحد عربستان و کوه کیلویه نهضت همایون بآنطرف واقع شود و قبایل افشار که قبایح اطوار خود دانسته از تهٔ کار خبر یافته بودند بفکر کار خود افتاده بابید مبارک آمیزش نموده عربستانرا ملتجا امید انستند بنابرآن مراد بیگ جلودارباشی شاملو را که محلّ اعتماد شاهانه بود جهت رسانیدن مژده نهضت همایون و تحقیق حالات آنسرحد و بدست درآوردن قلعه شوشتر گشته شاهویردی خان افشار که حاکم آنجا بود بخلاف رای اعیان لشکر از روی دولتخواهی و انقیاد پیش آمده مراد بیگ را اعزاز و احترام نموده او را بقلعه برده و کلید قلعه را باو سپرده و اراده نموده بود که خود از قلعه بیرون رود مراد بیگ مانع شده او را باستمال عنایت شاهی گردانید و سایر مردم را از قلعه بیرون کرد امّا بالاخره از تسلّط جماعت افشار ترسیده شاهویردیخانرا که همراه آنجماعت بود در قلعه گرفته بقتل آورد و طایفهٔ افشار را بر خود شورانید و میانهٔ ایشان فتنه و آشوب بالا گرفت و مراد بیگ قلعه را کشیده باتّفاق تفنگچیان بحفظ و حراست قیام مینمود و اعیان لشکر افشار بسدّهٔ مبارک توسّل جسته از او استعانت نمودند و سدّهٔ مبارک با وجود آنکه دم از اخلاص و دولتخواهی اینده دامان میزد و سیّد ناصر پسرش را جهة صدق این معنی بپایهٔ سریر اعلی فرستاده در خدمت اشرف بود باغوا و تحریک افشاران از عربستان لشکر بخوزستان کشیده دزفول را بحیطهٔ تصرّف درآورده بر سر قلعه شوشتر آمده محاصره نمود و چون حقیقت آنحال بعرض حاجبان بارگاه جاه و جلال رسیده قبل از آن شاهویردیخان عبّاسی نیز با جمعی از الوار که با او بودند بلرستان آمده بر سر سلطان حسین عمزاده اش که حاکم لرستان شده بود ایلغار نموده او را گرفته بقتل آورده اراده داشت که دیگرباره در لرستان علم تسلّط و اقتدار افرازد امّا از قهرمان قهر پادشاهی اندیشیده مکنون خاطر خود را بظهور نمیتوانست آورد و در حدود لرستان حرکة المذبوحی میکرد رای جهان آرا اقتضای آن نمود که بجهة انتظام این احوال رایات جلال بدانطرف نهضت نماید نیکخواهان دولت قاهره عرض کردند که اگر مهمّات آنولایت بعهدهٔ اهتمام یکی از غلامان درگاه شود بکفایت مقرون میگردد و احتیاج بنهضت موکب همایون نیست بنابرآن نظام و نسق آن سرحد را از بروجرد لرستان تا اقصی عربستان برای و رویّه وزیر نیکو رای حاتم بیگ و فرهاد خان مفوّض فرموده بدانصوب فرستادند و جمعی از امرای عظام خصوصاً حسینخان شاملو و بندرخان مهردار و غیرهم و یوزباشیان و قورچیان ضفرفرجام را برافقت ایشان تعیین فرموده روانه نمودند و بندگان حضرت اعلی شاهی بعظمت و کامرانی متوجّه سیر کاشان و صفاهان گردیده چندگاه در آنجا بعشرت پیرا بودند و از آنجا بدار السلطنهٔ قزوین معاودت فرموده زمستانرا در قزوین بعیش و کامرانی گذرانیدند

ذکر لشکر فرستادن بخوزستان و عربستان بسرکردگی اعتماد الدوله و فرهاد خان و انتظام مهمّات آنطرف برحسب فرمان بهشتیار جهان

چون اعتماد الدوله و فرهاد خان در قزوین از خدمت اشرف جدا شده از راه لرستان روانهٔ مقصد گشتند بخرّماباد رسیدند شاهویردیخان عبّاسی که در کمال خوف و بیم در آنجا بود بیبرگ و سامان میگشت کسان معتمد بخدمت ایشان و امرای عظام فرستاده اظهار غلامی و بندگی درگاه شاهی و ندامت و پشیمانی از اعمال سابقه نموده دست در دامن عجز و بیچارگی آویخت و بوساطت ایشان عفو زلّات خود نمود ایشان نیز جهت تألیف قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکّام کوه کیلویه صلاح دولت در آن دانستند که او را باستمالت عنایت شاهی ساخته مجدّداً بتفویض حکومت لرستان سربلند گردانند لهذا حکم استمالت باسم او عز صدور یافته خاطر او را بمواعطف ارجمند خسروانه اطمینان بخشیدند و طالب ملاقات گشتند مشار الیه از خوف و دهشتیکه داشت جرأت ملاقات نمیکرد سفرا در میان آمده بعد از تکرار آمد شد و اطمینان خاطر او فرهاد خان و اعتماد الدوله با معدودی جریده بمزار یکی از اکابر اهل الله که در آنجا بود رفته شاهویردیخان نیز با دویست نفر حاضر شده با ایشان ملاقات نموده اظهار غلامی بندگان اعلی شاهی نموده و قسم مغلّظه یاد کرد که اگر مرحمت شاهی رقم عفو بر جریدهٔ عصیان اینغلام کشد مدّة العمر از جادّهٔ خدمتکاری عدول ننمایم و فرهاد خان و اعتماد الدوله هرچند میدانستند که کلام او از صدق عاری است مصلحت وقت

عمل نموده

نمودند در هر جا که گمان داشته باشند گرفته بحاکم آنجا بسپارند و همچنین قنبر بیک کوزی بوکلو را با جمعی از عساکر از راه کوهدم بگرفتن طالشه کولی مأمور فرموده حکم شد که مردم آذربایجان و کسکر و طوالش و بیه پس هجوم نموده در هر جا باشد او را پیدا کنند و فرمانبرداران بعذر موده عمل نموده بعد از سعی بسیار بوسعید را غازیان صوفی و ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه و طالشه کولی را با چند نفر از برادرزاده و اقوام مردم کوهدم ملازمان حسینخان کوهدمی گرفته بنظر اشرف در آوردند بوسعید جوان شجاع دلیری بود و چون نسبت بکیا فریدون غدر نموده نامردی بظهور آورده مرتکب عمل شنیعی شد محل اعتماد نبود شحنه سیاست بقتل او پرداخت و گناه طالشه کولی و اقوام او را بخشیدند بعد از چندگاه خیانت او ظاهر شد که بر رفقای خود که تا غایت بدست در نیامده بودند نوشته بود که در یاغیگری راسخ بوده اطاعت قزلباش مکنید بعد از صدور این خیانت بسعی میرعباس بقتل رسیدند و از امرای گیلان سوی میرعباس صاحب وجودی نماند بعد از این قضایا مشار الیه از غایت بیعقلی مستدعی سپهسالاری لاهیجان و مهمات گیلان شده این اراده باعث قتل او گشت شبی از شبها که حضرت اعلی در میدان سعادت آباد قزوین بسیر و تماشای چراغان مشغول بودند ملک جهانگیر کجوری که در آن وقت از مقربان بساط عزت بود در مجلس بدمستی آغاز نهاده شمشیر از غلاف کشیده گاهی از روی کیفیت و گاهی باطراف بحاضران حمله مینمود درین اثنا خود را بامیرعباس رسانیده بزخمهای متعدد او را از پای در آورد بعد از آن خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین وکیل خان احمد را که در بدایت حال باستنبول رفته فتنه در گیلان انداخت براه عدم فرستاد همگنان حمل بر بدمستی و دیوانگی او کردند اما خرده دانان خرده بین دانستند که بی اشاره ناظمان مناظم جهانداری نبود بعد از قتل میرعباس سایر گیلانیان بی اعتماد شده

صاحب وجودی از سپاهیان گیلان نماند

ذکر سوانحی که بعد از گرفتاری علیخان و طاغیان گیلان روی نمود

چون خاطر خطیر شهریار کشورگیر از مهمات گیلان فراغت یافت چند روزی در دار السلطنه قزوین لوای عیش و عشرت برافراشته حکم قضا مضا بنفاذ پیوست که میدان سعادت آباد را آذین بسته چراغان کنند و الپان بیک یساول صحبت قاجار بدین خدمت مأمور شده دکاکین اطراف میدان بر امرا و ارکان دولت قاهره و یوزباشیان و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر و اردو بازار تقسیم یافت و حکم شد که هر کس دکانی را که رسد او ست دوازده ذرع پیش آورده چوبها و ستونها استوار کرده چهار طاقها در میانه هر مرتبه از مراتب که پیش آمده نصب نماید و روی آنها را چراغها تعبیه کرده فانوسها آویزند چنانچه در هر دکانی زیاده از یکهزار چراغ و فانوس تعبیه شود (شعر)

ز بس شمع و فانوس کافروختند   دل روشنان فلک سوختند

مجملا اطراف میدان سعادت آباد قزوین از صفای آذین بندی و کثرت شمع و چراغ رشک سپهر برین گشته حضرت اعلی چند شبانروز در آنمکان طرب انگیز و عمارات جهان نما که در جانب شرقی و جنوبی میدان احداث کرده شهریار جهان است بسر برده اوقات شریف بعیش و شادکامی و چوگان بازی و قبق اندازی میگذرانیدند و بعد از آنکه از جشن و صحبت میدان دلگیر شدند بمهمات ضروری سلطنت پرداختند چون ایالت لاهیجان و امیر الامرائی گیلان بیه پیش بمرشد ... محمد خان روملو عنایت شده بود ایالت شیراز در عوض بفرهاد خان تعلق گرفت و چون اکثر مهمات ممالکی که در حوزه تصرف اولیای دولت روزافزون بود بحسب المدعا فیصل یافته بود و حکام خود رای را برانداخته جمعی از تربیت یافتگان جان نثار بحکومت معین شده بودند و مهمات کوه گیلویه و خوزستان که در تصرف امرای افشار بود تا غایت نظام و نسق یافته بود و حکام آنجا که در ایام فترت و فتور بخود سر بر آنملکت استیلا یافته بودند بدستور بحکومت قیام داشتند و اگرچه فی الجمله بازگشتی بدرگاه جهان پناه مینمودند اما خاطر اشرف از جانب ایشان خصوصا کوتوال قلعه سلاسل شوشتر که در متانت و استحکام شهره آفاق و از قلاع ممالک اقطار و اطراف است جمع نبود و اذعان اوامر پادشاهی بنوعی که در طبع مبارک باشد نمیکردند و از میر مبارک والی عربستان بی ادبیها بمنصه ظهور میرسید و اراده خاطر خطیر آن بود که جهت نظام و نسق خوزستان

سال هشتم جلوس شاه عباس اول

گرفتاری مخالفان دولت عرصه داشت پایهٔ سریر خلافت مصیر گشت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی فرهاد خانرا بالتفات از حد بیرون
نوازش نموده شخصی که اورا گرفته بود بخلع فاخره و کمر مرصع و جیغه و پنجاه هزار دینار تبریزی که پنجاه تومان عراقی باشد سرافراز ساختند
و چون حیدربیک آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده بدرجهٔ شهادت رسیده بود شهریار کامکار بازماندگان اورا نوازش فرموده بمزید
الطاف و عنایات خسروانه و خلع فاخرهٔ شاهانه سرافرازی یافتند و حکومت ولایت گسکر با بدال سلطان قاجار شفقت شد القصه
فرهادخان حسب الفرمان شهریار گیتی ستان مهمات گیلانرا از رعیت و لیام برحسب مرام سرانجام داده باتفاق ذوالفقارخان و عساکر
ظفرنشان و عظما گیلان مظفر و کامران روی باستان سعادت آشیان نهادند و چون بحوالی دارالسلطنه قزوین رسیدند حسب الامر الاعلی
جمیع مردم شهر از اجامره و اوباش و مردم مسخره و اجلاف و معرکه گیران با دایره و دهل و تنبک باستقبال علیخان رفته حضرتش را با این
وحشمت تمام بشهر در آوردند در برابر ایوان چهل ستون نظر شهریار کامکار در آمدند و روزگار مضمون این مقال بزبان حال او میسنمود (شعر)

سری که گردن از امرت کشید گردونش بر آستان تو اینک کشان کشان آورد

حضرت پادشاه مؤید کامکار با گرفتاران بزبان
سرزنش و عتاب خطاب فرموده ایشان سر خجالت در پیش افکندند و حسب الحکم ایشان را بمنزل شیخ احمد آقا داروغهٔ قزوین برده بعد از
چند روز مقرر شد که شیخ احمد آقا ایشانرا بقلعهٔ الموت برده بمستحفظان قلعه بسپارد و مشار الیه ایشانرا بقلعه برده بمستحفظان قلعه سپرد و دیگر
خبری از ایشان نیامد و چون از زمرهٔ گرفتاران کامران که خمیر مایهٔ فساد گیلان بود چون جوان شجاع دلیری بود بواسطهٔ حقیقت و وفاداری
و نیکو خدمتیها که نسبت بعلیخان از و ظاهر شده بود حضرت شاه جمجاه جمیع زلات او را حمل بر نمکخوردگی و احقاق حقوق ولینعمت کرده از سر خون
او درگذشت و منظور نظر عاطفت و التفات گشته در همان روز او را از حلقهٔ زنجیر بیرون آورده سرتاپا بخلعت شاهانه در و پوشیدند و بسمت ملازمت
خاصهٔ شریفه موسوم گشت سبحان الله چه بوالعجبیها است که از پس پردهٔ غیب بحیز ظهور میآید گمان خلایق این بود که چون کامران باعث تمرد و عصیان
علیخان و بانی فساد گیلان بود جهت عبرت دشمنان بنوعی مورد سیاست و غضب پادشاهی گیتی ستان خواهد گشت که منظور عالمیان گردد
و جمیع مردم منتظر بودند که از موقف جلال بر چه نهج حکم سیاست او جاری خواهد شد چون ارادهٔ خالق برخلاف قرارداد خلایق بود این صورت
روی نمود (شعر) اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

ذکر گرفتاری بقیهٔ اعیان گیلان و مآل حال ایشان

بعد از گرفتاری علیخان فتنهٔ گیلان تسکین یافته از اعیان بیه پیش بوسعید طالش کولی که باعث فتنه و فساد گیلان بودند در بیشها و جنگلها متواری گشته
هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر میبردند مکرر از جانب نواب اعلی استمالت نامها بایشان ارسال یافت که هرگاه از کرده نادم بوده
روی ارادت بدین آستان نهند تقصیرات ایشان بعفو و اغماض مقرون گشته مورد شفقت شاهانه خواهند شد توفیق انبعاث نیافتند بعد از
چندگاه بوسعید بلاهیجان بخانهٔ کیا فریدون آمده با و توسل جست که او را بپایهٔ سریر اعلی آورده استدعای عفو تقصیرات او نماید کیا فریدون
حقیقت بخدمت اشرف عرض کرد بندگان حضرت اعلی شاهی بالهام ملهم غیبی بکیا فریدون پیغام فرستادند که از غدر او ایمن نبوده باشد و بزودی
او را بپایهٔ سریر اعلی فرستد بوسعید مذکور چند روز در خانهٔ کیا فریدون مهمان بود و مشار الیه تهیهٔ اسباب سفر او نموده بجهت اطمینان
خاطر مشار الیه اراده داشت که خود او را برداشته بخدمت اشرف آورد در این اثنا همچنانچه بر خاطر الهام پذیر خطور نموده با کیا فریدون غدر
نموده انتهاز فرصت کرده علی الغفله در فضای بیرون خانه مشار الیه تیغ غدر و نامردی در و نهاده او را بدرجهٔ شهادت رسانید و با سه چهار نفر از اعیان
بیدولت که با او بودند رو به بیشه و جنگل نهاده چون خبر کشته شدن کیا فریدون بمسامع جلال رسید شیخ احمد آقا حاکم قزوین را بگیلان فرستادند
که مردم گیلانرا پیدا کردن بوسعید طالش کولی خبر نموده و الکا بالکا از صواحب آن ملک مچلکاه ستاندند که هیچکس شب ایشانرا در خانهٔ خود را



آنولایت را جمع نموده رجب فرمان روانه گیلان شده و از راه استارا و طوالش بر سر گسکر آمده دریا کنار و سایر شوارع را مضبوط ساخته
آتش نهب و غارت در آنولایت افروخته گشت و امیره مظفر با مردم گسکر و پسران امیره سیاوش که طوعاً و کرهاً در آنوقت با او اتفاق نموده
بودند در یورت خود پای ثبات فشرده مستعد رزم و پیکار گشتند ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان بر سر ایشان تاخته حربی صعب اتفاق افتاد
و جمعی نامعدود از مردم گسکر بقتل رسیده اموال و اسباب ایشان در عرصهٔ تاراج آمده امیرهٔ مذکور باتفاق رفقا طریق انهزام پیش گرفته از
همه جانب راه فرار بخود مسدود یافت و سیلاب بلا را بخود محیط دیده حیران و سرگردان قدم در جنگلستان نهاد و بسیاری از زنان
و کودکان گسکر بدل اسیر گرفتار شدند و بقیة السیف جهة محافظت اهل و عیال دل بر اطاعت و متابعت نهاده باردوی ذوالفقار خان مجتمع
گشتند و بجان و مال امان یافتند و غازیان شیرشکار بطلب امیره مظفر و برادرزادها قدم در بیشه و کوه نهاده بتفحص مشغول گشتند عاقبت در محلی
او را یافته بر سر او تاختند و مشار الیه را با رفقا در میان گرفتند و ایشان دل از جان برگرفته بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند تا آنکه از ستیز
و آویز عاجز گشته راه فرار مسدود یافتند و غیر گرفتاری چاره نجستند غازیان ظفر فرجام امیرهٔ مذکور را با برادرزادها گرفته آوردند و ذوالفقار
خان بعد از گرفتاری ایشان متوجه اردوی فرهاد خان گشته باو ملحق شده و از اینجانب نیز عساکر ظفر مآثر فراز و نشیب کوه و بیشه را فرو گرفته
در گرفتن علیخان سعی و اهتمام مینمودند چنانچه زمان زمان کار بر او تنگتر میشد و بهر جانب توجه مینمود فوجی از شیران بیشه کارزار در آنجا مستعد
رزم و پیکار بودند ناچار با کمال اضطرار در ظلمت لیل بی اطلاع لشکر و خیل با چند نفر از هواخواهان مثل کامران و غیر آن که با او یکدل و یکجهت بودند
از بیشه بیرون آمدند و چون قراولان لشکر منصور از نزدیک و دور احاطه نموده راه بیرون شد مسدود بود روی بآبادانی آن
موضع آورده بمنزل یکی از اواسط الناس در آمده باو ملتجی شدند و صاحب آنخانه از کمال جوانمردی بخلاف اطوار گیلانیان مقدم ایشان را
گرامی داشته روی از محافظت ایشان برنتافت و بقدر امکان بخدمات قیام نموده در اخفای آن میکوشید و غازیان شیرشکار همچنان در
آن بیشه متفحص بودند و اثری از و نمییافتند و اصلا این معنی در خاطرها خطور نمیکرد که حضرتش در خانها متواری باشد زیرا که در اکثر خانها
غازیان عظام نزول نموده مسکن و مأوی داشتند و محال مینمود که مردم آن ده باین امر غریب جرأت و جسارت نمایند القصه چون اینمعامله امتداد
یافت و هیچ چهرهٔ مقصود از نقاب حجاب جلوه نمینمود از این رهگذر عساکر ظفر مآل را کمال ملال دست داده لحظهٔ خواب و آرام نداشتند
تا آنکه نسیم مراد از مهب آرزو وزیدن آغاز نهاده بشارت گرفتاری دشمن بمعسکر ظفر قرین رسید حقیقت گرفتاری او آنست که جمعی از
غازیان که در آن حوالی مقام داشتند بوئی از آنحال استشمام نموده در مقام تفحص در آمدند صاحب آنخانه مهمانان خود را از آنحال خبردار کرد
بالضروره ایشان از آنجا بیرون آمده باز روی بجنگل نهادند و فوجی از غازیان خبردار گشته قدم در پی ایشان نهادند و در کنار بیشه با ایشان
رسیده از جانبین دست بآلت کارزار برده آتش حرب افروخته گشت و مخالفان بنوک ناوک دلدوز شر غازیان را از خود دور کرده جمعی
زخمدار شدند و چند نفر بقتل رسیدند و دلیران رزم آزمای اصلا از کثرت سهام ایشان اندیشه ناکرده سر از دنبال علیخان بر نمیداشتند
یکی از قورچیان ترکمان حیدر بیک دولواغلی نام باو رسیده دو تیر کاری از کامران رفیق علیخان خورده با وجود آنحال پیاده بر سر او تاخته
بنیروی دولت روز افزون دست در کمر او انداخته نگاه داشت و کامران مذکور بقصد آنکه علیخان را از دست او خلاص سازد با شمشیر برهنه
بر سر او دویده چند زخم بر او زد و مشار الیه از کمال غیرت و مردانگی دست از او باز نداشت و چون زخمهای مهلک یافته بود و دست از کار
رفته قدرت آن نداشت که علیخان را در قید گرفتاری آورد اما چندان نگاه داشت که یکی از غازیان رسیده از پس سر علیخان در آمد و او را
در بغل کشید و دیگری کامران را در آغوش گرفت و همچنین یک یک رفقای او گرفتار گشته تا خبر یافتن عساکر نصرت مآثر از اینحال و هجوم غازیان
ظفر مآل مخالفان در قید سلاسل و اغلال در آمده بخدمت جناب خان آوردند و ایشان را نیز با امیره مظفر و برادرزادها در بند و زنجیر کشیده حقیقت

سال هشتم جلوس شاه عباس اول

چون علیخان بسعی و اهتمام فرهاد خان بار دیگر بر سریر حکومت گیلان بیه پس متمکن گشته رایت استقلال برافراشت همگی سپاهیان آن ولایت
که بجلادت و شجاعت از سایر مردم گیلان امتیاز دارند بر سر او جمعیت نموده چون متغلب بود و هوای خودسری در سر داشت در اندک وقتی
خلل فاحش بدماغ او راه یافته بر زیادتی مال و عقار و عهد ناستوار گیلانیان غدار مغرور گشته قدم از دایره اطاعت بیرون نهاد و عهود و مواثیق
که با فرهاد خان در میان آورده بود نابوده انگاشته باظهار کلمه عصیان زبان برگشاد و در آنوقت که الکای بیه پس گیلان بفر قدوم همایون
شهریار پاک کیش نیکو اندیش بر عرصه جنان پیشی گرفت از عدم مساعدت بخت و برگشتگی اقبال شرف خاکبوس آن قبله آمال در نیافت و بخیال
محال مقابله با لشکر منصور بترتیب لشکر و اسباب قتال و جدال پرداخت و در راهها و گذرها چپرها بریده شوارع را مضبوط ساخت و از این معنی
غافل افتاد که صعوه حقیر را تاب چنگال شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست عاقبت شآمت این جرات و جسارت در عرصه زوال و نکال آمد
القصه چون چتر همایون فال شهریار بیهمال سایه وصول بر دیار گیلان انداخت و خبر عصیان او بر پیشگاه انور تافت امواج بحر غضب
پادشاهی متلاطم گشته عساکر گردون مآثر چنانچه مذکور شد بسرکردگی فرهاد خان بر سر او رفتند چون از سفید رود عبور نموده روی بالکای بیه پس
نهادند بمجرد آوازه وصول عساکر منصور تزلزل تمام بحال نافرجام او راه یافته مرتبه مرتبه آن جمعیت و ازدحام روی بتفرقه و پراکندگی
نهاد و فوج فوج سرداران آنقوم از آن جاهل نادان روگردان شده بخدمت خان مبادرت مینمودند و اکثر محال بیه پس از عبور لشکر قیامت اثر
پایمال حوادث و نوائب گشت و هرکس در آمدن تعلل ورزید اموال و جهات او در عرصه نهب و غارت آمد و علیخان آثار ضعف و انکسار از ناصیه
احوال خود مشاهده نموده اکثر اعوان و انصارش راه فرار پیش گرفتند با دلی پرغم همعنان محنت و ندم روی بالکای فومن که مسکن قدیم جد و پدر
او بود نهاد مردم آنجا نیز در اطاعت او سر باز زده طریق موافقت نسپردند و از امداد و اعانت امیر مظفر نیز که از آسیب لشکر آذربایجان بحال
خود درمانده بود مأیوس گشته با خود اندیشه نمود که بکام و ناکام عروس مملکت را اطلاق گفته نقود و جواهر و نفایس اموال خود را بر کنار دریا
برد و از آنجا در کشتی نشسته نیم جانی از آن ورطه هلاک بساحل نجات رساند چون فرهاد خان جمعی از دلیران بیشه هیجا را بضبط دریا کنار نامزد
فرموده بود آن تدبیر موافق تقدیر نیفتاد (شعر) چو شد بخت بیدار او جفت خواب برو بسته شد راه و رای صواب
پشیمان شد از هرچه خود کرده بود ولیکن ندامت نمیداشت سود آخر الامر لا علاج شده بموضع زرنخ از اعمال فومن که
مولد و منشاء علیخان و اجداد اوست پناه برده اکثر مردم آنجا نجار است و همت مصروف میداشتند و خدمتش با معدودی از هواخواهان
خود و مردم زرنخ بکوههای سخت و دره های پر درخت قریب بآنجا که از تشابک اشجار نور آفتاب بدشواری ذره ذره بر آن تافتی و از بسیاری
اغصان و اوراق باد صبا را مجال وزیدن در آنجا نبودی بتحصن جسته بشرایط حزم و احتیاط قیام مینمودند و سرداران بیه پس حسب التکلیف
بتفحص و تجسس او مشغول گشتند بعد از چند روز بتحقیق پیوست که بموضع زرنخ رفته و بیشه آنجا که راههای خطیر پر صعوبت دارد آرام گرفته بعد
از استماع این خبر فرهاد خان امر فرمود که غازیان شجاعت دثار آن کوه و بیشه را مرکز وار در میان گرفته بر دور آن محیط گشتند و گروه گروه
پیاده سر بآن کوه و بیشه نهاده از عقبات صعب المسالک که از کثرت درخت و زمینهای پر گل و لای و سختی جنود اندیشه را عبور از آنجا دشوار
مینمود بالا رفته آثار جلادت و شجاعت بظهور میرسانیدند و از آنجانب علیخان با هواخواهان خود که سر دفتر ایشان کامران تولمی بود دست
ممانعت در روی کشیده بقدر امکان در حفظ جان خود میکوشیدند و اکثر اوقات در جنگل بیکدیگر رسیده بین الفریقین نیران محاربه و مجادله
اشتعال داشت و او هرشب جایی و هر لحظه در مکانی بسر برده از هیبت جنود ظفر ورود که کوه و دشت پیش ایشان یکسان بود لحظه در یکمنزل
قرار و آرام نداشت و باین دستور قریب دو ماه روزگار تیره گذرانید و چند مرتبه غازیان در میان بیشه با او رسیده جنگ در پیوسته
بسیاری از ایشان را بقتل آورده او را منهزم ساختند و باز خود را بگوشه کشیده و از جانب آذربایجان ذوالفقار خان تا ده هزار سوار و پیاده

آنولایت را



جهت تهیهٔ شکار شهریار کامکار مقرر فرموده بودند که قرب ده هزار پیاده از مردم گیلان که شمهٔ از صفات ایشان مذکور شد در آنکوه جرگه
انداخته بعضی شکار را بمحل معین که از دو جانب چپر ساخته راه بیرون شد مسدود کرده بودند راند و جمعی دیگر در میان دره پر درخت صید را
باواز سفید مهره و تفنگ رم دهند مجملاً حضرت شاه جمجاه بتاییدات الٰهی با معدودی از مقربان درگاه و جمعی کثیر از عظما و مردم گیلان بشکارگاه توجه
فرموده شب در موضع ملاط که دخمهٔ سلاطین گیلان در آنجاست و در دامنهٔ کوه پر درخت واقع شده تاریخ بسیار در آنجا پیدا شده و فی
الواقع از مواضع لطیفهٔ گیلانست نزول فرموده روز دیگر شکارگاه از فر قدوم پادشاه جمجاه زیب و زینت یافته چون بمیان دره
درآمدند حکم فرمودند که تفنگچیان بکار خود مشغول شوند گوش گردون از صدای سفید مهره و تفنگ کر گشت و از دود باروط تمام جنگل تیره
و تاریک گشت و آنحضرت از غایت تهور و شجاعت که از اجداد بزرگوار بل وصی سید ابرار یادگار دارند اصلا از ازدحام آن قوم بیباک
باک نداشته در آنعرصهٔ تنگ و تار فرموده مقابل ذره از آن قوم حساب برنگرفتند اگرچه عقلا این رای را دور از اندیشهٔ حزم و احتیاط
شمرده اند چه سلاطین کامکار را ملاحظهٔ حزم و احتیاط از اهمات کارخانهٔ سلطنت است اما حضرت پادشاه علی الاطلاق بنوعی صلابت و
مهابت آنحضرت را در دلهای دوست و دشمن جای داده که هیچ آفریده را یارای آن نیست که نسبت بآنحضرت غدری در خاطر خطور کند
و پیداست که آفتاب عالمتاب را از تعرض خیل ستارگان چه نقصان آید و چون عنایت پروردگار عالمیان شامل حال این پادشاه
ستوده خصال است تکیه بر عاطفت ربانی و دولت خداداد کرده اصلا از آن گروه انبوه دغدغه بخاطر عاطر راه نمیدادند و پیوسته در
امثال این امور زبان خجسته بیان بایمقال گویا گردانیده اند (شعر) هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک   گرم تو دوستی از
دشمنان ندارم باک   و همچنین در کنار دریا باد و ندیم در میان بادی نشسته عنان آن بدست جمعی گیلکان بعاقبت کشتی بان داده از سفیدرود
بآنطرف میل فرمودند و در آنطرف آب که از اعوان و انصار خسرو کامیاب دیار بود مدتی متمادی سیر میفرمودند تا آنکه بعد از زمانی دیگر
با جمعی از مقربان و مخصوصان زورقچها از گیلکان کشتیبان ستاده عبور نمودند القصه نواب همایون چند روز در اطراف و جوانب دریا که
که شایستهٔ سیر و شکار بود سیر فرموده دیگر باره خطهٔ لاهیجان بفر قدوم سعادت لزوم غیرت افزای بهشت برین گردید در خلال این
احوال یکی از معتمدان امیره سیاوش والی گسکر که هنوز مقید و محبوس بود از گسکر بدرگاه جهان پناه آمده از روی دولتخواهی بمسامع جلال
شاهنشاهی رسانید که امیرهٔ مذکور مخلص خود را از حبس و قید در مخالفت برادر و اولاد تصور نموده پیوسته ایشان را بمخالفت و عصیان
ترغیب مینماید و مراسلات از نهانی برادرش میرسد و یکی از آن کتابات که مبنی بر حکایت مذکور بود بنظر اشرف رسانیده از این حرکت نایرهٔ
حمیت و غضب شاهانه که درباره او بزلال مروت و مرحمت انطفا پذیرفته بود دیگر باره اشتعال یافته بقتل او فرمان دادند اگرچه آنشخص را اظهار
از عرض این حکایت غرض اظهار دولتخواهی بود اما آنچه مرکوز خاطر و مقتضای طبیعت او بود چنانچه در باب مردم گیلان سمت گزارش یافت
بعمل آورده شهریار پاک اعتقاد بنابر آنکه آنشخص حقوق تربیت امیرهٔ مذکور را بر طاق نسیان نهاده نسبت بولی نعمت کفران ورزیده باین امر
اقدام نموده بقتل او نیز فرمان داده هر دو در یکساعت در برابر یکدیگر از دست ساقی اجل شربت فنا چشیدند و فی الحقیقه هر دو را کفران نعمت دامنگیر
گشته بجزای عمل خود رسیدند و چون قرب دو ماه از نوروز سلطانی گذشت و گرما روی باشتداد آورد رایات نصرت آیات عزم مراجعت
جزم کرده عظمای گیلان خصوصاً کیا فریدون را الصنوف نوازش خصاص داده بخلعتهای فاخره و تاج و کمر مرصع سرافراز و گرامی
گردانیدند و روی سعادت بمستقر عز و شرف نهاده دار الموحدین قزوین بمقدم شهریار ستوده آیین رشک اعلی علیین گشت

ذکر عصیان و طغیان علیخان در گیلان و لشکر فرستادن بر سر او و گرفتاری آن مخذول و جمعی از مفسدان بنیروی دولت ابد بنیان

سال هشتم جلوس شاه عباس اول

حاکم گیلان بیه پس که حسب الالتماس فرهاد خان حضرت اعلی مجدداً حکومت آن ولایت را باو ارزانی داشته بود قبل از ورود موکب مسعود بهان
دستور تمرد و عصیان که جبلی ذات او بود بظهور آورده عهود و مواثیق که با فرهاد خان بمیان آورده بود نابود انگاشته حشری انبوه از تنجند(?)
گیلان فراهم آورده بامور[ی] که دور از طریق موافقت و متابعت بود اقدام نمود و محصلان که جهة ایصال باج و خراج همراه برده بود بی
نیل مقصود باز گردانیده بود بعد از وصول موکب فیروز با نولایت همان شیوه مرعی داشته خار او باز دامنگیر او گشت و یکبارگی بساط حقوق
تربیت حضرت اعلی را از بسیط خاطر درنوردیده روی از آستان سعادت آشیان برتافت و شرف عتبه بوسی که موجب سعادت ابد بود در
نیافت در گسکر نیز امیره مظفر برادر امیره سیاوش شیوه تمرد و عصیان پیش گرفته شور افزای عرصه طغیان بود از انجهة لجه سیاست
شاهانه در تموج آمده جمعی از عساکر فیروزی مآثر که در آن وقت در ظل رایت فیروزی آیت مجتمع بودند بدفع او نامزد فرمودند و فرهاد خان چون
در مبادی احوال باعث استخلاص و تکفیل مهمات او شده بود در این وقت التماس و استدعا نمود که دفع فتنه آن بخت برگشته نابکار باو حواله شود
حسب الاستدعا سر کردگی لشکر فیروزی اثر اختصاص یافته بدانطرف روانه شد و یکهزار نفر پیاده تفنگچی که از اصفهان برحسب فرمان آمده بودند
بر اقتفاء او مامور شدند و حکم شد که پیادگان مذکور از صوابدید الیاس بیک یساول صحبت قاجار در نگذرند و حکم جهان مطاع نفاذ پیوست
که ذوالفقار خان قرامانلو امیرالامراء آذربایجان با تمامی چریک آنولایت از راه استارا و طوالش در حرکت آمده تخت الکا گسکر را
از لوث وجود ارباب تمرد و عصیان پاک سازند و امیره مظفر برادر امیره سیاوش را که از بخت برگشتگی در آن ملک شور افراشته راه مخالفت
میسپرد بدست در آورده بدفع فتنه علیخان پردازد و حضرت اعلی بنفس نفیس در بلده لاهیجان توقف فرموده فصل بهار را در آنولایت بسیر و شکار
گذرانیده همیشه بعشرت و کامرانی بسر میبردند و از اهالی گیلان میر عباس که حاکم لشته نشا بود و حسینخان حاکم کوهدم همراه فرهاد خان بیه پس
رفتند و کیا فریدون که مرد راست اعتقاد نیکبخت بود در ملازمت اشرف بوظایف خدمات قیام مینمود و چند روزی هوای سیر دریا کنار
و نشاط شکار خوک در خاطر همایون جای گرفته در جنگل گیلان محلی است که خوک بسیار میباشد و همیشه حکام گیلان در فصل بهار بشکار آن کوهها
رفته خوک بسیار صید مینمایند و شکار زنگول اشتهار دارد و فی الواقع تماشای غریبی است راقم حروف در صیدگاه در ملازمت
اشرف بود ملاحظه نمود که حضرت اعلی ده پانزده خوک بزرگ قوی هیکل که هر یک بر مثال گاوی بودند بنوک ناوک دلدوز شکار فرمودند
در آنروز تهور و مردانگی از آنحضرت مشاهده افتاد که خرده بین انگشت تحیر بدندان تعجب گزید بتبیین اجمال آنست که بر عالمیان پوشیده
نیست که مردم گیلان بغایت خفیف عقل و تیره رای و بیعاقبتند و نهال قامت انجماعت در جویبار خلاف بالا کشیده و از خوان مواهب ازلی
جرعه غدر و بیوفائی بخشیده اند بوی مروت و مردمی بمشام ایشان نرسیده عموم مردم آنجا مرتبه طالب فتنه و آشوبند که اگر بزرگ زاده در
در عهد سلطان مستقلی باراده سلطنت و استقلال روی ببیشه مخالفت و ضلال نهند مجموع خلایق بیدرنگ آهنگ ملازمت او نموده در روز
اول جمعیتی فاحش دست میدهد و در همانروز بمجرد ادام سهلی و استماع خبری که از خود بیخبری در ایشان راسخ عقد جمعیت آن گروه پریشان
عاقبت از یکدیگر پاشیده بشامت آن گرفتار میگردند و روز دیگر اگر همین نوع قضیه روی نماید همان حرکت از ایشان بتقدیم میرسد و با آنکه یقین
ایشان حاصل باشد که فردا بشامت آن گرفتار خواهند شد امروز را مغتنم شمرده اصلا در عواقب امور اندیشه نمینمایند و جهت یکروزه دولت
ناستوار خود را در عرصه هلاک میاندازند و دو نیاد آشنا با حقوق نمکخوردگی هرگز خالی از نفاق یکدیگر نبوده اند و هر یک گمان مضرتی از دیگری
بخود میبرده اند چه بسیار این قسم اعمال ناهنجار از آن قوم بدکردار اصدار یافته و همانا آب و هوای آنملک جز این تقاضا نمیکند و در هر چند
روز حاکمی در آنجا بادم از استقلال میزده و اگر سرداران آنجا تیغ غدر کشیده سر در سر فتنه و شورش نهاده اند از قومی چنین احتراز کردن
در مذهب اهل خرد واجبست بل اوجب (شعر) همه کار ایشان سراسر هباست بقومی چنین تکیه کردن خطاست

[illegible]

جهت تتمه



مرد دلیر مردانه اخلاص گزین بود و از وفور غیرت و کمال مردانگی در آن جنگ رفاقت آن طبقه اختیار نموده بود تأسف گردیده ایالت طبس را
به تیمور سلطان تکلو قوم او که در درگاه معلی بود تفویض فرموده بدان صوب فرستادند اما چون اوزبکیه در آن سرحد دست درازی نهاده کرد
و او از عهده ضبط آن سرحد بیرون نتوانست آمد در ثانی الحال الکای طبس را به مهراب خان قاجار که مرد مردانه و عاقل فرزانه و از شجعان
روزگار است تفویض یافته بآن صوب فرستادند و او تا حین فتح خراسان آن سرحد را بواجبی ضبط نموده بود و مردانگیها ازو در آن سرحد
سمت ظهور یافت که از سیاق کلام آینده بوضوح می‌پیوندد و راقم این حروف حقیقت این قضایا را بنوعی که تسوید یافته از حضار آن معرکه
استماع نمود در این سال خد معلی سلطان خانم همشیره موسی سلطان موصلو که حرم محترم شاه جنت مکان و والده معظمه نواب سکندرشان و اسمعیل
میرزا بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با آن جده گرامی بسیار باادب سلوک میفرمودند در دولتخانه مبارکه قزوین مریض گشته بعالم بقا پیوست
سن شریفش از هفتاد تجاوز نموده بود در مراحل هشتاد بود که سفر عقبی اختیار نمود عورت خیره عابده زاهده عاقله بود در اواخر زمان شاه
جنت مکان توفیق حج یافت از آثار خیرش رباط خشکرود حوالی قزوین است که در زمان سلطنت فرزند ارجمندش سلطان محمد پادشاه
بنا نموده باتمام آن موفق گردید

وقایع و سوانح سال خجسته مآل یونت ئیل موافق سنه ثلاث و الف هجری که سال هشتم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است

ایام دگر انجمن افروزی کرد   سلطان چمن جلوه نوروزی کرد   چون فصل شتا بنهایت انجامیده فسردگی جهان به بهجت و خرمی
تبدیل یافت (شعر) روی هوا لخلخه آمیز شد   باد بهاری طرب انگیز شد   نشاط سیر و شکار گیلان که فی الواقع در فصل
بهار از لطافت هوا و کثرت ازهار از سایر ممالک و اقطار امتیاز تمام دارد از خاطر شهریار کامکار حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سر زد
و بامضای این عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده عنان توجه بآن صوب انعطاف دادند و فرهادخان که در آن وقت حاکم گیلان بود جهت تهیه اسباب
ضیافت و خدمت رخصت یافته در مقدمه روان شد و حضرت اعلی چون بالکای طارم نزول اجلال فرموده چند روز در موضع منجیل
و خرزویل که دو قریه است از قرای طارم در دامن کوه واقع شده و خانها بر زبر یکدیگر ترتیب داده اند و باغات بسیار پیرامن و حلقه کشیده
چشمهای صافی خوشگوار از قله آن کوه بپایان آمده از یک ممر جاری میگردد و در فصلی چنان هر قطعه از باغات آنجا از کثرت شکوفه و ریحان
از باغ جنان نشان میداد توقف فرموده بساط عیش و نشاط گسترانیدند و از صباح تا رواح در مجلس بهشت آئین مقربان محفل ارم تزئین جام
ارغوانی از دست ساقیان زهره جبین کشیده صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش میرسید و مطربان خوش آهنگ و
مغنیان تیزچنگ لحظه در کار خود درنگ نمینمودند و همچنین جمیع مردم که در آن وقت ملازم رکاب نصرت انتساب بودند از خواص و عوام و آقا و غلام
بشرب مدام مشغول نموده در آن چند روز داد فراغت و خوشدلی دادند و از آنجا رایت جهانگشا برافراخته الکای کوهدم گیلان از غبار سم
سمند شهریار جهان عطرسا گردید فرهادخان با اهالی گیلان برسم استقبال بیرون آمده در شب نوروز بمنزل فرخ فال در یورت کوهدم بموکب
همایون پیوست و اهالی گیلان بسعادت زمین بوس فایز گشته منظور نظر التفات شدند و حسینخان والی کوهدم شرف بساط بوس دریافته بقدر
امکان بوظایف خدمات قیام نموده اقامت و ساوری بسیار ایثار عساکر نصرت شعار کرد و علی الصباح که خسرو کواکب دست امید از دامن
حوت کوتاه کرده در گردن حمل حمایل ساخت حضرت اعلی سمند گردون خرام را بآنجانب الکاء کوکه تحریک داده از آنجا خطه جنت نشان
لاهیجان از یمن قدوم موکب همایون رشک باغ جنان گردیده عموم مردم آندیار از غبار سم سمند جهان پیما روشنائی دیده بینا حاصل کردند
فرهادخان بوظایف پیشکش و خدمات اقدام نموده و نسبت بتمامی امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت لوازم میزبانی بتقدیم رسانید اعلیحضرتان

سال هفتم جلوس شاه عباس اول

تسخیر و تصرف بعضی محال خراسان که تا غایت اوزبکیه تصرف تام در آن نموده قلاع آنها در تصرف اهالی و اعیان آنجا بود از مقام خود حرکت
کرده بترشیز آمدند و در آنجا از امرا و اعیان شاملو و استاجلو و ترکمان و قاجار مردم اولاد قباد خان و غیرهم تا موازی چهار هزار کس
جمعیت نموده از اهالی خراسان نیز که دولتخواه قزلباش بودند جمعی بمعاونت ایشان کمر بسته باتفاق بر سر قلعه کرات ترشیز رفته سید محمد
سلطان اوزبک را محاصره کردند بعد از چهل روز بعهد و پیمان او را بیرون کردند اما بعهد خود وفا نکرده او را تعاقب نموده جمعی کثیر از مردم
او بقتل آوردند و او بسلامت از معرکه بیرون رفته به یتیم سلطان و برادران که حسب الامر عبدالله خان در خراسان بودند پیوست و
امرا از آنجا بقصد قلعهٔ ارغند که در تصرف میر محمد قاسم ارغندی بود بدانطرف حرکت کردند یتیم سلطان و برادران از وقوع این حالات
آگاه گشته دفع و رفع آن جماعت را وجهه همت ساخته از میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات نیز استمداد نموده با گروه انبوه بر سر قزلباش آمدند
قزلباشیه با این حال خالی از نفاق نبودند و بر سر الکا و مملکتی که طایفه اوزبکیه گرگ آسا دندان طمع بر و تیز کرده در کمین آن نشسته بودند
با یکدیگر گفتگو مینمودند القصه چون از آمدن اوزبکیه واقف شدند و عدد لشکریان یتیم سلطان را زیاده از دو هزار نشان میدادند همگی دل
بر محاربه نهاده روی توجه بطرف جنود اوزبک آوردند و در ارغند ترشیز تلاقی فریقین روی داده از جانبین صف سپاه آراسته گردید و
بهادران اوزبکیه دلیرانه قدم بمعرکه کارزار نهاده آتش حرب مشتعل ساختند و جرخچیان لشکر قزلباش تاب صدمات اوزبکیه نیاورده لشکر
دست چپ در عین محاربه دلگیر و دار بودند که دست راست شکست خورده بقول رسیدند و لشکر قول خوف و هراس بقیاس بخود راه داده
در جنگ سستی کرده در مقام مدافعه نتوانستند در آمد باختیار شکست خورده راه انهزام پیمودند مردم دست چپ از انهزام دست راست خبر
دار شده ایشان نیز پای ثبات و قرار سست شد مجملا فرصت جنگ و مدافعه نیافته راه انهزام پیش گرفتند سلیمان خلیفه که سردار لشکر بود چون
مرد قوی جثه ثقیل البدن بود در عین اضطرار فرار کرده در کنار معرکه از اسب افتاده بدست اوزبکیه در آمده بقتل رسید سلطانعلی خلیفه از
معرکه بیرون رفته بقاین رسید اما از خوف اوزبکیه در آنجا قرار نتوانست گرفت چون اغروق او در ولایت طبس بود خواست که با معدودی
از قاین بطبس رود در راه جمعی از جنود اوزبک باو رسیده در حصار قریه آوزین بین الجانبین محاربه روی نمود و سلطانعلی خلیفه مغلوب گشته در آن واقعه
بقتل رسید شاه بوداق سلطان ترکمان که یکی از حضار آن معرکه بود از جنگ گاه بیرون آمده در هیچ محل توقف نموده از راه طبس بدار العباد
یزد آمد چون در خراسان مخالفتی چند از و بظهور آمده بود از حضرت اعلی شاهی ظل الهی خایف بود در یزد توقف نتوانست نمود بعزیمت آنکه بمیان
اوزبکیه رود باز روی توجه بخراسان نهاد او نیز در راه بجنود اوزبکیه رسید محمدیقلی سلطان فادیلو استاجلو و محمد سلطان برادر سلیمان
خلیفه در معرکه بقتل رسیده علیقلی سلطان آسالس اغلی بعد از انهزام بجانب هندوستان رفت مصطفی خان با اکثر مردم خود بولایت
طبس رسیدند اما بعد از چندگاه که در طبس بود حفظ آن سرحد مینمود بتون رفت چون دست و پائی در آن سرحد میزد و اوزبکیه از و در حساب بودند
یتیم سلطان بودن او را در تون شنیده با چهار هزار کس اوزبک بر سر او آمد او در شهر بند بود و تفنگچیان قدر انداز خراسانی همراه داشت
منقلای لشکر اوزبک خواستند در اطراف شهر بند بصحرا گشتند از حدود شهر بطریق فرار بازگشتند مصطفی خان که از کیفیت و کمیت لشکر اوزبک و
سردار ایشان خبر نداشت از بازگشتن منقلای دلیر شده بتعاقب ایشان بیرون آمد و اوزبکیه عطف عنان کرده جنگ در پیوستند و او
با فوج قلیل که همراه داشت مردانه پای ثبات استوار داشته بمحاربه اعدا مشغول بود که رایات یتیم سلطان بغلبه و ازدحام تمام نمایان شد مجملا
مصطفی خان در دریای حرب غوطه خورده بدست اوزبکیه در آمده بفرموده یتیم سلطان بقتل رسید و بسیاری از طبقه قزلباشیه درین معارک
که بتحریر پیوست بشآمت امرای بدعهد بی اخلاص طاغی راه عدم پیمودند این اخبار در دار السلطنه قزوین بمسامع جاه و جلال رسید چون آن طبقه
بیراهه رفته بودند تایید نیافتند و فی الحقیقه بکفران نعمت گرفتار آمده بدست جنود غیبی بجزا و سزا رسیدند اما حضرت اعلی از قضیه مصطفی خان که

محاربهٔ قزلباش با اوزبک و شکست یافتن قزلباش

کشته شدن سلیمان خلیفه سردار لشکر قزلباش

کشته شدن مصطفی خان بامر یتیم سلطان اوزبک

با چند نفر از فرزندان ذکور و اناث در ولایت هند اند و تحقیق و تفتیش احوال ایشان بعد از این مناسب بسیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما
احوال سیستان و ملک جلال الدین بعد از رفتن رستم میرزا تعرض جود اوزبکیه بدان ولایت بیشتر از پیشتر شده اکثر اوقات میانهٔ اوزبکیه و مردم
سیستان محاربه بود و ملکان اقوام او چندگاه خود را در آن ولایت حفظ نموده قلعه و مکان خود را قایم کرده بودند و اوزبکیه بعضی از مملکت را متصرف
شده در مقام تسخیر قلعه او در آمدند و او بعد از بذل جد تمام عاقبت کوچ کرده و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان عزیمت درگاه
سدره نشان شاهی نمود و در دار السلطنه صفهان بعز ملازمت فایز شده در مجالس خاص محرم حریم بزم و اختصاص گردید چنانچه در قضایای آن سال
نوشته شده و نواب کامیاب همایون با او مصاحبانه سلوک مینمود و چون ایامی در خدمت اشرف بسر برد هوس رفتن سیستان و دیدن فرزندان
نموده رخصت انصراف یافت و چون بسیستان رسید اولاد جانی بیک سلطان که از جانب عبد الله خان بایالت سیستان و تسخیر ولایت نیمروز
مأمور بودند اقتدار تمام یافته بودند و ملک جلال الدین مقاومت با ایشان در حیز قوت و قدرت خود ندید و تا توجه نواب کامیاب شاهی ظل الهی
بخراسان صبر نتوانست نمود فرزندان خود را برداشته بقندهار رفت و چندگاه در آنجا توقف نموده عزیمت رفتن هند و ملازمت اکبر پادشاه
داشت که طنطنهٔ کوس رعد آهنگ موکب نصرت قرین حضرت اعلی شاهی ظل الهی در خراسان بلند آوازه گشت و چون ممالک خراسان بحیطهٔ
تسخیر در آمده دار السلطنه هرات مضرب سرادقات اقبال گردید مشار الیه از قندهار آمده در هرات بشرف ملازمت اشرف رسیده برتبهٔ
ایالت و لقب ارجمند خانی سربلندی یافته ولایت سیستان باو تفویض یافت و الی غایه در آن مملکت بکامروائی مشغول است و راقم حروف تفصیل
قضایای مذکور را بنوعی که تحریر پیوست از راویان ثقه مردم آن ولایت استماع نموده العهدة علی الرواة

ذکر محاربه که در ازغند ترشیز میانهٔ امرای قزلباش و یتیم سلطان اوزبک و برادران وقوع یافت و انهزام قزلباشیه

معرکه آرای مضمار حقیقت پردازی یعنی خامهٔ مشکین طراز تسوید صحیفه راز گردانیده بود که بعضی از امرای خراسان خصوصاً سلیمان
خلیفه ترکمان و سلطانعلی خلیفه شاملو که در ازای اعمال ناصواب از پرتو توجهات شاهی دور و از عنایات شاهنشاهی مهجور مانده بودند چون شنیدند
که رستم میرزا با مظفر حسین میرزا برادر بزرگتر محاربه نموده بر او ظفر یافته و در قندهار لوای سلطنت افراخته جهت ابراز اخلاص و اعتقاد
خود را بدست بیتابی ابتر ساخته و روی از مرشد کامل تافته بجانب او میل نمودند سلطانعلی خلیفه بنحو دستوری بالکای قاین که حسب الحکم اشرف بتعلقی
خان استاجلو تعلق داشت رفته با او جنگ کرده و بر او تسلط یافته بقتل آورد و بتغلب الکای قاین را متصرف شده اظهار هواخواهی رستم
میرزا نمود و قبل از این اشعاری بدان شده و سلیمان خلیفه با مردم خود بطرف قندهار رسیدند و رفتند و از اعیان قزلباشیه نیز مثل اسلام
بیک شاملو و هر طبقه مردم خراسان که از آشوب و فتنهٔ اوزبکان احوال ایشان اختلال پذیرفته بود از رفتن امرا آگاه گشته و آنجا را مأمنی
انگاشته روی توجه بآن طرف آورده جمعی کثیر نزد او مجتمع شدند اما تا رفتن ایشان میانهٔ برادران صورت صلحی روی نموده قندهار بدستور
سابق بمظفر حسین میرزا تعلق گرفته رستم میرزا بگرمسیر رسیده او ولایتی در تصرف نداشت امرای مذکور او را بدار السلطنت خراسان و آمدن آن ولایت
ترغیب مینمودند تا آنکه او باستدعای جماعت افشار بفراه آمده از آنجا عزیمت سیستان نمود و مهمات او در آن ولایت همچنانکه در فوق در طی احوال او و برادر
شروع تحریر یافت تمشیت نپذیرفت و پهلو از آمدن خراسان تهی کرده آنجماعت از او مأیوس شدند بالاخره سلیمان خلیفه مباشر و استمالت
نامها باسم امرا و اعیان خراسان گرفته هر یک را بتفویض ولایتی مخصوص گردانیده روی توجه بخراسان آورد و سلیمان خلیفه بولایت تون و جنابد که
الکای او بود رفت و سلطانعلی خلیفه شاملو قاین را متصرف بود از ملازمان قدیم ایشان و طبقهٔ قزلباشیه که در خراسان مانده بودند
جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده هر یک قشون آراسته ترتیب دادند مصطفی خان را که حسب الفرمان همایون اعلی حاکم طبس بود طلب نمودند باراده

سال هفتم جلوس شاه عباس اول

هندوستان تعهد نموده بود که میرزا را بخدمت آورده ولایت قندهار را بتصرف منوبان آن پادشاه والاجاه دهد درینوقت بقندهار آمده شروع در وسوسه کرده جناب میرزا را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده در لباس نیکخواهی و حلال نمکی والده میرزا را با جمعی که در مزاج میرزا راه یافته بودند با خود متفق ساخت جملا دمدمه و افسونگریهای او مزید علت شده رفتن هندوستان در خاطر شان رسوخ یافت در اول حال والده و پسر کلان خود را فرستاده بالاخره خود نیز بعد از تکرار مراسله و عهد و پیمان عزیمت هندوستان نمود و پادشاه والاجاه حکومت قندهار را بشاهی بیک خان کابلی حاکم بنکش که از امرای بزرگ آندولت و منصب پنجهزاری داشت و در آنوقت در حوالی ملتان بود نامزد نموده بود چون مشار الیه خبر یافت که قرابیک مهم قندهار را بر حسب دلخواه پرداخته و طبع میرزا را بجانب هند مایل ساخته با ده هزار نفر از لشکر خود و امرای تابین ایلغار نموده بقندهار آمده و از جانب پادشاه تواضعات بیش از بیش نسبت بمیرزا نموده وعدهای جمیل داده و جناب میرزا با اتباع خود از قلعه بیرون آمده شاهی بیک خان و لشکر جغتای بتاریخ سنه الف هجری داخل قندهار شدند و جناب میرزا و اتباع چون خیمه و خرگاه بیرون زده لشکر قزلباش را بنظر درآورد با وجود آنکه از تاریخ فوت سلطان حسین میرزا تا انغایت که قریب بدوازده سال بود انواع فتور بحال آن سپاه راه یافته امرا و مردم کارآمدنی بسیار کم شده بود اردوئی آراسته و لشکری بسیار پیراسته دید همان لحظه از کرده پشیمان شده متاسف گردیده بر وی بغایت دشوار نمود که دل از آن ولایت دلگشا که رشک جنت و ختا و مسقط راس و محل نشو و نمای او بود برداشته از مرتبه سلطنت و حکم روائی بملازمت و نوکری بیگانگان تنزل نماید چون کار از دست و تیر از شصت بیرون رفته بود پشیمانی سود نداشت و بفکر دور و اندیشه باطل اسباب مهمانی و طعامهای فاخر و تکلفات ذاخر جهه شاهی بیک خان و امرای جغتای سرانجام داده کس فرستاد که بیرون آمده یکروز مهمان میرزا باشند که بعضی از سخنان ضروری در مواجهه گفته شود و از غفلت ای و نقصان خرد با خود اندیشیده بود که چون شاهی بیک خان بیرون آید او را عذرخواهی نموده بیرون نتواند بار خود در انقلعه انداخته در حصول مقصود سعی نماید او خود مرد کهنه سپاهی کاردان بود جهتی را که تا بسامانی ساخته بود در عقده دشواری ابتدا جست و دیگر سخن میرزا التفات نموده عذر آمدن خواست که چون در ساعت نیک داخل قلعه شده بیرون آمدن مناسب نیست اگر حرف و حکایت ضروری داشته باشند بمراسله و مکاتبه گفت و شنید شود میرزا را مایوس تمام دست داده بکام و ناکام دل از حکومت قندهار برداشت و بعد از تکلف و ارسال هدایا که از جانبین بظهور آمد کوچ کرده با گروه انبوه روانه هندوستان شد و چون بخدمت پادشاه رسید منظور نظر عاطفت و اشفاق گشته بخطاب فرزندی و جاگیرهای عالی ارجمندی یافت و او نیز پیشکشهای پادشاهانه کشیده جواهر نفیسه و مرصع آلات آنچه داشت بر طبق عرض و اخلاص نهاد اما اوضاع هندوستان و کلچیی از آن بوستان میرزا را خوش نیامد و بهیچ چیز خرسند نبود بالاخره میانه او و پادشاه طرح بنشست و لوازم خدمت و کورنش بدستور سایر شهزادگان بتقدیم نمیرسانید رفته رفته دست از جاگیرها باز داشته اگرچه خاطر او بر پادشاه ظاهر گردید موجب خاطر غبار آنحضرت و عالیشان گردیده در مقام استخفاف برآمد و روز بروز آثار کدورت نمایان تر میگشت و چند سال بدین و تیره گذرانیده همیشه آرزوی آمدن ایران و ملازمت عتبه علیای شاهنشاه صفوی نشان داشت و گاهی اراده حج بیت الله الحرام مینمود و رخصت نمییافت تا آنکه اعراض نفسانی برو غلبه کرده پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ سنه ثمان و الف دعوت حق را اجابت نموده باجل طبیعی فوت شد و از و سه پسر در هندوستان ماند (سلطان حیدر میرزا) (اسمعیل میرزا) (بهرام میرزا) اما رستم میرزا چون دنیادار بود بار و زکار نهاخته شیوه ملازمت و نوکری پیش گرفت و با خان خانان ولد بیرام خان ترکمان که جمعی از اقوام او در میانه قزلباش بود وصلت و آمیزش کرده بیرحسد گاه بمعاونت او بحکومت و لایتی منصوب میگشت و بعد از ارتحال اکبر پادشاه و جلوس سلیم شاه پسر او بهمان دستور معزز و مکرم گردید و برادر کوچک او ابوسعید میرزا در خمس و الف بجوار رحمت ایزدی پیوسته در آخر همان سال سنجر میرزا نیز فوت شد و مراد میرزا نام پسری که داماد خان خانان است با دو پسر دیگر دارد و الیوم که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده رستم میرزا و پسران او و پسران مظفر حسین میرزا

و ملک جلال الدین و باقی ملوک بمیانزعه قوام که بجهة اشتراک حکومت با او داشتند بحکومت سیستان مشغول شدند و چون مهم رستم میرزا در سیستان نشیب
یافت اکثر مردم خراسان که بر سر او جمع آمده او را بتسخیر خراسان ترغیب مینمودند جوهر دانش و همت و الا و داعیه فرمانروائی در و نیافته از او
مأیوس شده اکثر از او جدا شدند و میرزا فی الجمله خفیف گشته او را در نظرها وقعی نماند و لشکر اوزبک نیز مکرّر تا پای قلعه رسیدند و آمدند و از جانب
مظفر حسین میرزا با او کومکی نرسید قلعه را بجمعی سپرده بجانب قلاة و هزارجات رفت و در قلاة شمشاه توقف نموده غازیان بیات که در قلاة
بودند در حینیکه میرزا بشکار رفته بود مدار داده نمودند که بدوستی مظفر حسین میرزا قلعه را تصرف کنند والده میرزا واقف شده ابواب دخول قلعه را
مسدود ساخته با خواجه سرایان و عمله بیوتات نگاهداری قلعه نموده در این اثنا یکی از مردم بیات تفنگی بجانب آن ضعیفه انداخته بزخم آن تفنگ
والده ماجده میرزا بعالم بقا پیوست در خلال این احوال و اثنای جنگ و جدال میرزا از شکار رسیده بلطایف الحیل خود را بقلعه انداخته طایفه
بیات که از آمدن میرزا خبر یافتند دست از تلاش قلعه گیری باز داشته اظهار ندامت و پشیمانی کردند و رستم میرزا بر آن طایفه دست یافته با زار
این بیادامی و قصاص خون والده اش اکثر طبقه بیات را که سر از جیب عصیان بر آورده بودند بتیغ انتقام گذرانید اما نظر بر مآل حال خود انداخته
چون بتفرقه و پراکندگی در میان لشکر او راه یافته کسی چنان بر سر نداشت و بنابر اقتدار اوزبکیه اوضاع روزگار را در آن ولایت بر حسب دلخواه
مشاهده نمینمود و از جانب مظفر حسین میرزا نیز دغدغه کلی داشت بالضروره عزیمت دیار هندوستان نموده اول بولایت بکر رفته با میرزا جانی
بیک ارغون والی آنجا که بفرمان فرمای هند اطاعت شایسته مینمود و در آن حین فوجی از امرای پادشاهی بر سر او آمده بودند ملاقات نموده او را
نیز باطاعت و انقیاد ترغیب نموده باتفاق او روی توجه بجانب هندوستان آورد و بعد از وصول آن دیار بعز ملازمت پادشاه کامکار والا جاه
جلال الدین محمد اکبر پادشاه فایز گشت و آن پادشاه والاجاه مقدم او را گرامی داشته در اول حال صوبه ملتان را بجاگیر او داد و منظور نظر
شفقت آنحضرت و عالیمکان گردیده در هر چند گاه بحکومت ولایتی از ممالک هندوستان منصوب میگشت و بجهة جذب قلوب مظفر حسین میرزا و بدست
آوردن زمین داور و قندهار آن پادشاه خرد پرور دانش نشان چندان مردمی و احسان نسبت برستم میرزا بظهور آورد که مظفر حسین میرزا نیز مایل
رفتن هندوستان شد زیرا که امرای اوزبکیه که در خراسان بودند خصوصا دین محمد سلطان و باقی سلطان اولاد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبد
الله خان والی توران که بحکم یرلیغ بحکومت و تسخیر آن ولایات مأمور بودند ساحت آن دیار را لکدکوب حوادث ساخته مکرر لشکر بحدود قندهار
و سیستان فرستاده میانه ایشان و مظفر حسین میرزا محاربات قوی بظهور می پیوست و در اکثر معارک طایفه قزلباش ظفر یافته جنود اوزبکیه منهزم
میشدند معهذلک هیچوقت حواشی مملکت از نهب و غارت آن طایفه خالی نبود فراغت و آسایش از آن مردم دوری گزید و اکثر عظما و اعیان
قزلباش و ملازمان معتمد کار آمدنی سلطان حسین میرزا در این معارک که بتحریر پیوست مقتول شده پژمردگی تمام بچمن دولت ایشان راه یافته بود
مظفر حسین میرزا نیز صلاح حال خود در رفتن هندوستان دیده مفرّی جز آن نیافت اگرچه بعد از رفتن رستم میرزا عبدالله خان والی توران ایلچی
با تحف و هدایا نزد مظفر حسین میرزا فرستاده استمالت نامه در قلم آورد که هر چند منازعه اوزبک و قزلباش و عداوت تورانیان با ایرانیان
رسم قدیم است اما آن سلاله کرام از جانب ما ایمن باشد که با او جز محبت و دوستی امری در خاطر نیست و خیال رفتن هندوستان از
دل بیرون کرده با خاطر جمع در قندهار ساکن باشد و مسکن پدر را بتصرف جغتای نپسندد چون مکرر فیمابین لشکر قندهار و اوزبکیه محاربات
واقع شده خونها ریخته شده بود مظفر حسین میرزا آن سخنان را حمل بر خدعه و فریب نموده اعتماد بر اوزبکیه نکرد و توهم بر مزاج میرزا غالب گردیده
میل خاطر ترکان شود اگر طبیعت قندهار که همت ایشان بسودای قماش هند و جمعیت زر مصروف بود بالکلیه طمع میرزا را از مملکت داری
و ضبط ولایت قندهار ملول و متنفر ساختند و ممالک هندوستان را پناه آرامش خود دانستند و قرابیک کورچائی که نوکر قدیم سلطان حسین
میرزا بود و قبل از آن از مظفر حسین میرزا رنجیده بجانب هند رفته امارت و منصب قوشبیگی گری یافته بود از خدمت پادشاه عالیجاه فرمانفرمای

رفتن رستم میرزا بهندوستان

نامه نوشتن عبدالله خان والی توران با تحف و هدایا بنزد مظفر حسین میرزا و سبب رفتن او بهندوستان

هفت ماه در آنجا بود تا آنکه از عفونت هوا میانه مردم اُو وبائی عظیم پدید آمد بدین سبب اکثر مردم او متفرق شده باوطان خود رفتند رستم میرزا را
هوس حکومت سیستان در خاطر رسوخ یافت و ملک عبدالله فراهی که نسبت قومی با ملوک سیستان داشت و در خدمت میرزا کمال تقرب یافته بود متعهد
شد که بسیستان آمده جمعی از اقوام ملک محمود را بفریب از ره بگردان ساخته با میرزا متفق سازد ملک ظریف ولد ملک ناصر الدین عم ملک محمود که
از خرد بی بهره و از عقل تنگدست و معهذا صاحب داعیه میرزا بیست از وعده های جمیل رستم میرزا فریب خورده با ملک محمود در مقام غدر برآمد در آن ایام
و باوجهه تغییر آب و هوا ملک را بقلعه جارونک که محل نزول او بود تکلیف کرده و ملک جهت استرضای خاطر او قبول آن معنی نمود اما ملک جلال الدین
ولد مشار الیه و اقوام او را از صدق مقال عاری یافته بآن معنی همداستان نشده بجهت قلعه فتح رفتند ملک محمود باتفاق ملک علی برادرزاده خود و ملک محمود
و ملک شاه حسین بقلعه جارونک بمهمانی اقوام رفت و در اوایل فصل بهار بسیر باغ و گلزار مشغول بودند که رستم میرزا بسعایت ملک ظریف مذکور و
بعضی از ملازمان معتبر ملک محمود با لشکریان خود از افشار و غیر ذلک که از محال خراسان بر سر او جمع شده بودند از فراه بایلغار بسیستان
آمده بیکفرسخی قلعه جارونک رسید ملک ظریف که ملک را در لباس مهربانی بمهمانی برده با او در مقام فریب بود از رستم میرزا هراسان شده از غدر
خود پشیمان شده با مردم خود در فکر قلعه داری شد و ملک محمود که بسخن پسر و اقوام و خویشان نیک اندیش عمل نموده از خواب غفلت بیدار شد مجملاً
رستم میرزا قلعه جارونک را محاصره نموده ملک ظریف و برادران برخلاف قرار داد تا شانزده روز بمحاربه و قلعه داری مشغول بودند و رستم
میرزا سلیمان خلیفه ترکمان را بقلعه مذکور برسالت فرستاده و ملک عبدالله فراهی نیز آمده ملک ظریف را مرة بعد اخری فریب دادند و او و برادران
روز دیگر بی آنکه با ملک محمود مشورت نمایند بخدمت میرزا شتافتند و ملک محمود چون حال براینمنوال دید دروازه های قلعه را با اقوام سپرده باتفاق
ملک شاه حسین باکراه بخدمت رستم میرزا رفت و میرزا خبر وصول ملک شنیده ظاهراً کمال ملایمت نموده در تعظیم و تبجیل او دقیقه نامرعی نگذاشت و
بجهة اطمینان خاطر او با ملک ظریف و برادران که با او خصومت ورزیده بود دلی التفاتی آغاز نهاده و همان روز با قشون و لشکر آراسته سوار شده
داخل قلعه شدند و ملک محمود ابواب مردمی مفتوح ساخته بشرایط خدمت و میزبانی پرداخت تا جمعی از جهلا و نادان قزلباش که بدمستان باده غفلت
و غرور و با حباب میرزا همصحبت بودند در اثنای شرب شراب و غلوی مستی با میرزا قرار دادند که ملک را با چند نفر از ملک و ملکزادگان که لذت حکم
رانی سیستان یافته بودند بدآموز خودسری شده اند و معهذا با مظفر حسین میرزا دم از موالات میزنند از میان برداشته آن ولایت را رقم اختصاص کشد و
میرزا بصوابدید ایشان عمل نموده در روز دویم ملک محمود را با ملک ناصر الدین و ملک ظریف و سایر ملوک و ابنای ایشان گرفته بعد از چند روز ملک ناصر
الدین و ملک ظریف و برادران و اکثر ملکزادگان را بقتل آورد اما ملک محمود را با یکدو نفر از اقوام در بند داشت و جمعی را بر سر قلعه فتح که ملک جلال
الدین پسر ملک محمود در آنجا اقامت داشت فرستاد تا آنکه شبی ملک شاه حسین و برادر او ملک علی زنجیر را شکسته از حبس فرار نمودند از اتفاقات حسنه
بجمعی از سیستانیان که بطلب ایشان بحوالی آمده بودند پیوسته قدم در جزایر سیستان نهاده از آنجا بمیان فرقه زرهی رفتند و رستم میرزا
چون وحشی صفتان سیستان را که بدانه مردمی و احسان رام خود نبایست کرد از خود رمانیده بود قریب ده هزار کس بر سر ایشان جمعیت نموده ملکی
از اقوام را با هزار کس بکومک ملک جلال الدین ولد محمود بقلعه فتح فرستاد و جمعی از ملازمان رستم میرزا که بمحاصره آن قلعه مشغولی داشتند بعد از
جنگ و جدال شکست یافته فرار نمودند و چون اینخبر برستم میرزا رسید بقتل ملک محمود فرمان داده آن سعادتمند نیکو اخلاق را از میان برداشت
روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک سیستان با لشکر زره رسیدند و میرزا تاب مقاومت نیاورده از آب هیرمند عبور نموده بجانب سرایان رفت که از آنجا
بزمین داور رود و لشکر از عقب مشار الیه از آب گذشته در حوالی پشته زلوه باو رسیدند میرزا چون قرب وصول لشکر سیستان مشاهده نمود [illegible]
عنان از رفتن پیچیده فیمابین حرب در پیوست و بعد از محاربه بسیار از کثرت مردم سیستان شکست بر لشکر میرزا افتاده بجانب سرایان رفتند
و سیستانیان تعاقب نموده روز دیگر در سرایان باز جنگ واقع شد این دفعه نیز شکست یافته میرزا شکسته و بدحال بجانب زمین داور نهضت نمود

و ملک

رسیده سایهٔ وصول بمعبر که انداخت و ملک ناصرالدین عم ملک نیز با پسران خود و یکهزار مرد جلادت شعار بامداد او از قلعهٔ جارونک بمعرکهٔ جنگ حاضر
گشته لشکر میرزا و سیستانیان از دو میان گرفتند و حرب عظیم در پیوسته قریب سیصد کس از لشکر ملک و تا یکهزار کس از تیغ میران سیستان و جمعی دیگر از ملازمان
خاصهٔ میرزا بقتل رسیدند بالاخره میران از ستیز و آویز ستوه آمده میرزا را در جنگ گذاشته خود را بکوههای صعب و جنگلها کشیده بهزیمت رفتند و ملک
محمود در اثنای جنگ بخدمت میرزا کس فرستاد که اهل عناد که فیمابین تحریک مادهٔ فساد نموده بودند منهزم شده رفتند شما صاحب هر دو لشکرید و ما
با همان مهر و وفائیم که بسته‌ایم بدوست اگر بساط خصومت و نزاع در نوردیده سایهٔ وصول بمنزل دوستان اندازند مجال آنجناب لایق تر مینماید
میرزا از کرده خجل و از پدر زن منفعل بساط محاربه در نوردیده با ملازمان خاصه روی بمیان لشکر ملوک آورد و ملک در مقام دوستی و اخلاص درآمده
باتفاق آنشب بوثاق ملک آمده میرزا بجلهٔ حلیلهٔ خود نزول نموده دو ماه دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد بیک بیات جمیع اعیان قزلباش و اکابر قندهار را که
بالطبع خواهان میرزا بودند بعذرخواهی فرستاده طالب آمدن میرزا گشتند و جناب میرزا عذر پذیر گشته عازم رفتن شده و اسباب بردن حلیلهٔ خود سر
انجام نموده مع کوچ روانه شد و جناب ملک از مال و اسباب آنچه دست رس داشت ایثار نموده چندان تکلف و مردمی نمود که میرزا در مقام خجلت درآمد
و تمامی اقوام و لشکریان خود همراه نموده که تا قندهار ملازم رکاب عالی باشند از آنجانب محمد بیک بیات شمشیر کردن آویخته تا حوالی گرمسیر استقبال نمود
و جناب میرزا بدولت و اقبال بار دیگر بقندهار رسیده در حکومتگاه والد بزرگوار تمکن یافت و اگرچه محمد بیک در استرضای خاطر میرزا کوشیده کمال
رضاجوئی بتقدیم میرسانید و جناب میرزا آسوده حال بعیش و فراغت و شکار و صحبت مشغول بود اما در امر حکومت زیاده مدخلیتی نداشت و همواره در دفع محمد بیک را
پیشنهاد همت ساخته در اندیشهٔ قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش را در این امر با خود متفق ساخته در هنگام فرصت او را از میان برداشته در امر
ملک و مال استقلال یافت اما رستم میرزا چون از معاملات قندهار مایوس شد چندگاه در زمین داور بسر برد و غبار نقاری که بواسطهٔ ملکه جهتی مظفر
حسین میرزا از ملک سیستان در صفحهٔ خاطر داشت ارتفاع یافت همواره مترصد وقت و منتهز فرصت میبود تا آنکه تسلط اوزبکیه چنانچه در قضایا رجلوس
سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رقم پذیر کلک ظهور شد بر اکثر بلاد خراسان واقع شده ساخت آن دیار لگدکوب حوادث ساخت و اهل
فراه که قریب بدارالسلطنهٔ هراة است از مر تاخت پی در پی اوزبک بتنگ آمدند و طایفهٔ افشار که در فراه میبودند از ضبط مملکت و دفع شر اوزبکیه عاجز
آمده یکان خان حاکم ایشان بجهت حفظ حال و صیانت عیال بصلاح و صوابدید آقایان افشار کس بطلب رستم میرزا فرستاده استدعای قدوم او نمودند
و میرزا که از هرج و مرج احوال خراسان و توجه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعراق و تزلزل احوال امراء قزلباش آگاه گشته بود و این معنی را مغتنم شمرده
بی تامل عزیمت فراه نموده چون داخل فراه شد یکان خان حاکم که مرد ترک ساده دل بود بقدوم او استبشار نموده طایفهٔ افشار کمر خدمتش بر میان بستند
جناب میرزا روز دیگر یکان خان را گرفته بطمع مال بعد از دو روز بقتل آورده جمیع عظماء و اعیان طایفهٔ افشار را مواخذه نموده و آنچه در بساط ایشان یافت
تصرف نمود آنجماعت باطناً از و رمیده شدند اما بجهت استیلای اوزبکیه و دفع شر ایشان دست در فتراک او آویخته جز اطاعت و متابعت چاره
ندانستند درین اثنا جماعت اوزبکیه رو بطرف او آورده چند مرتبه فیمابین او و اوزبکیه محاربات واقع شده در یکی از حروب با سیصد نفر از شجاعان
قزلباش مرتکب جنگ یکهزار مرد از بهادران نامی اوزبک که از سمرقند بعزم محاربهٔ امراء قزلباش بیرون آمده بودند شده فتح و فیروزی قرین
حال او شد از مردم صحیح القول استماع شده که در آن روز انواع مردانگی از قزلباشیه بظهور رسیده در آن معرکه هشتصد نفر اوزبک بقتل آمده بقیة
السیف راه انهزام پیمودند القصه بعد از ایامی که میرزا در فراه بسر برد جمعی از منسوبان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که معظم ایشان سلیمان خلیفهٔ
ترکمان و از طایفهٔ شاملو اسلام بیک بودند با دیگر جلادت پیشگان از خراسان نزد او جمع آمده عروس ملک خراسان را در نظر او جلوه داده مستخر
آن ولایات اغوا مینمودند و ملک محمود که سوء مزاج رستم میرزا را نسبت بخود میدانست از آمدن او بفراه و جمعیت قزلباش و قدرت و استقلال
او متوهم شده از مسکن خود بمحکمه که بچپ دراست مشهور است رفته باجتماع عموم متجنده نیمروز مشغول شده تا موازی ده هزار نفر بر سر او مجتمع شدند و دست

هفتاد

سال هفتم جلوس شاه عباس اول

گوش سخن نیوش داشت با ملازمان خاصه و سیستانی و جمعی از قزلباش که از اراده و آمدن کومک میرزا آمده بودند بخیال استقلال با غوا و اضلال
آنجماعت متوجه دفع ملک و استیصال طبقه ملوک گشته اول بر سر ملک ناصر الدین عم ملک محمود که با اولاد در قلعه جارونک بود رفتند و مدت یکماه
قلعه مذکور را محاصره نموده و در آن مدت ملک محمود که در موضع داسلک کنار هیرمند توطن داشت و در حین رفتن میرزا کسی بر سر او نمانده بود
بدادن زر و صلاح و اسب و یراق لشکر بسیار فراهم آورده بعزیمت کومک اقوام خود متوجه قلعه جارونک شده ملک جلال الدین پسر خود را
با ملک محمودی و ملک شاه حسین عمزاده های خود و جمعی از اقوام پیشتر فرستاده خود با لشکر انبوه متعاقب در حرکت آمد چاشت روز پنجشنبه دهم صفر
تسعین و تسعمائه بپای قلعه رسیده فیمابین جنگ در پیوست آخر روز مذکور اتباع جناب میرزا از ستیز و آویز دست باز داشته با میران بجانب جنگل
و جزیره مراجعت نمودند و ملک محمود بظفر و نصرت اختصاص یافت بعد از یکهفته جمعی از سادات و صلحا و خیر اندیشان آن دیار را بخدمت میرزا فرستاده
عذر ناخوشیهای طرفین خواسته استدعا نمود که بساط خصومت را در نوردیده بی‌شایبهٔ غدغه و وحشت بملاقات یکدیگر مسرور گردند جناب میرزا
حسب الاستدعا متوجه منزل و مقام خود گردیده و بعد از چند روز که بجشن و صحبت و عیش و عشرت پرداختند ملک محمود یکی از مردم معتبر سیستان را برسم
رسالت نزد حمزه بیک فرستاده او را از طرز سلوک و معاشی که پسندیده خاطر میرزا نبود منع و نصیحت نمود از آنجانب نیز کسان آمده فیمابین میرزا و حمزه بیک
دیگر باره معاهده و پیمان بمیان آمد و جمعی از ریش سفیدان قزلباش از قندهار باستدعای آمدن میرزا بسیستان آمده رضاجوی خاطر آنجناب گشتند ملک
محمود سه هزار کس از خود سیستان با جمعی از اقوام همراه کرده میرزا را روانه قندهار نمود رستم میرزا که از صوابدید حمزه بیک تجاوز نمیتوانست کرد ملاحظه
جانب برادر بزرگتر و مصلحت اندیشی ریش سفیدان کرده باز بجانب زمین داور رفت و جناب میرزا مظفر حسین بقندهار رسیده مردم سیستان رخصت انصراف یافتند
و چون شش ماه از ماندن میرزا در قندهار گذشت از اقتدار حمزه بیک و عدم استقلال خود تنگ آمده محمد بیک بیات را نوید وکالت و جانشینی حمزه بیک
داده بقتل او ترغیب نموده مشار الیه بغرور جناب میرزا حمزه بیک را بقتل آورده تکیه بر مسند وکالت زده استقلال کلی در امور ملک و مال بهم رسانید و رستم میرزا
بواسطه قتل حمزه بیک بمجادله برادر دلیر شده لشکری فراهم آورده بر سر قندهار رفت و با آنکه سپاه قندهار اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود
مظفر حسین میرزا از جنگ رو برو احتیاط ورزیده باستحکام برج و باره پرداخت رستم میرزا بظاهر شهر رسیده در دروازه ماشور نزول نموده تا مدت دو ماه
فیمابین همه روزه جنگ و جدال و وقوع مسایفت و چون ملک محمود از این قضیه آگاه گشت باعانت و امداد داماد سه هزار کس بسرکردگی ملک غریب پسر
عم خود از سیستان بکومک قندهار فرستاده روزیکه لشکر سیستان بقندهار رسید لشکر قندهار نیز از قلعه بیرون آمده بین الفریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست
چنانکه مردم تیرانداز سیستان اسب رستم میرزا را در معرکه بتیر زده میرزا در میان صف پیاده بجنگ مشغول شد و از بام تا شام سفیر تیر پیام اجل
بگوش برنا و پیر میرسانید و برق سنان و شمشیر خرمن عمر صغیر و کبیر میسوخت آخر الامر رستم میرزا ملاحظه نمود که لشکر قندهار بکومک سیستانیان قوت و
قدرت بیشتر دارند دست از ستیز باز داشته بی نیل مقصود بزمین داور مراجعت نمودند و مدتی محمد بیک بجای حمزه بیک صاحب اختیار ملک و مال و زیاده
از او استقلال داشت چنانچه مظفر حسین میرزا از اختیار او نیز ملول شده و چون قدرت بر دفع او نیافت قرار رفتن سیستان بخود داده با چند نفر از خواص
ملازمان عازم سیستان شده و محمد بیک بضبط و ربط مملکت قیام نموده آغاز ابداء خلل نهاد و چون جناب میرزا بسیستان رسیده و بقاعده معهود ملک محمود
در مقام خدمتکاری گذشته و مهمانداری بجای آورده دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذاشت و بمال و الکا نیز مضایقه نداشت عاقبت فتنه جویان سیستان
دیگر باره تحریک ماده فساد نموده میرزا را بدفع عظام ملوک اغوا نمودند و ابواب خصومت و نزاع مفتوح ساختند و جناب میرزا از تلون مزاج در این
امور بی اختیار بود باز بمیان مردم پشته زره رفته با آنجماعت بدستور جمعیت نموده بر سر همان قلعه که دفعه اول رفته بودند رفتند و ملک محمود ولد خویش
ملک جلال الدین و اقوام خود را بکومک مردم قلعه فرستاده و اتباع میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان کرده در قریه ده علی بین الفریقین محاربه صعب
روی داده اول شکست بر لشکر ملک افتاده و خانهای آن موضع را حصار خود کرده بحفظ حال خود مشغول گشتند نماز پیشین آنروز ملک محمود خود با لشکر بسیار

رسیده

قتل حمزه بیک بامر مظفر حسین میرزا

جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

زره که محکمه و ستاق ملک محمود و ملکزادگان و امیران سیستان بود نزول نموده مشاهده استحکام جزایر و کثرت بیشهان ولایت نموده گردند حمزه بیک
مراسلات مشعر بر اصلاح جانبین و دفع منافقه ما بین در قلم آورد و از زمره ملوک ملک غیاث الدین محمد عم ملک محمود بخدمت میرزایان شتافته بعد از قیل و
قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا مخدره که در سراپرده عزت ملک محمود پرورش یافته بود بحباله نکاح آورد و دختر حمزه بیک را ملک جلال
الدین پسر ملک محمود در سلک ازدواج کشد و سیستان را بملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند که او نیز در ازای آن همیشه نسبت بمیرزایان طریقه موافقت و
متابعت مسلوک دارد ملک محمود بصوابدید مذکور عمل نموده فیما بین امر مصاهرت وقوع یافت مظفر حسین میرزا مسرور و شادمان از سیستان بجانب قندهار
مراجعت نمود اما همین معنی موجب کلفت رستم میرزا از برادر شده چه قرار داد خاطر چنان بود که چون الکاء رستم میرزا نسبت بالکاء برادر بسیار محقر است
و وفا بمعاش او و برادران نمیکند سیستان را بتصرف در آورده ضمیمه الکای او سازد حال آنکه بنابر وصلت مذکور و اطاعت و انقیاد ملک مملکت
سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمه قندهار شد مجملا اسباب کلفت میانه برادران آماده گردید در بین اثنا جمعی از اویماقات قزلباش و اکراد بر مزاج مظفر حسین میرزا
راه یافته قصد حمزه بیک نمودند و چون جناب میرزا از زیادتی اقتدار و استقلال حمزه بیک و بی دخلی خود به تنگ آمده بود سخنان آنجماعت را استماع رضا اصغا
نموده تجویز قتل او کرد حمزه بیک از این معنی آگاه گردیده از قندهار خود را بزمین داور رسانید و رستم میرزا را برداشته متوجه قندهار شد از آنجانب مظفر حسین
میرزا با لشکر آراسته از قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده در کنار رود ارغنداب میانه ایشان جنگ عظیم بوقوع پیوست در اثنای محاربه جمعی از لشکر
مظفر حسین میرزا که با حمزه بیک متفق بودند از حمله دلیرانه مردم رستم میرزا روی از جنگ بر تافته بصوب فرار شتافتند از آنجهت تزلزل باحوال سپاه
مظفر حسین میرزا که اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود راه یافته از فوج قلیل شکست خورده بجانب قندهار مراجعت نمودند و رستم میرزا و حمزه بیک
بظاهر شهر آمده دروازه ماشور را لشکرگاه ساختند جمعی از ریش سفیدان اویماقات در مقام رفع کلفت میرزا و حمزه بیک در آمده غبار وحشت که میانه
ارتفاع یافته بود به آب عهود و مواثیق فرو نشانیدند و فیما بین صورت معاهده و پیمان بمیان آمده و رستم میرزا طوعا او کرها رضا بمصالحه مذکور داده
بالکای خود بازگشت و حمزه بیک بشهر رفته بدستور سابق بامر وکالت میرزا و دارائی قندهار مشغول شد و تا یکسال من حیث الاستقلال بامور ملک
و مال و خدمت جناب میرزا اشتغال داشت دیگر باره جمعی از جهول قزلباش و مفسدان قندهار در خفیه بخدمت میرزا راه آشنائی یافته قاصد قتل حمزه بیک
شدند و حمزه بیک نیز پوشیده و پنهان کس بطلب رستم میرزا فرستاد و رستم میرزا بیخبر صبحی داخل شهر شد جمیع امرا و مردم قندهار باتفاق حمزه بیک
بخدمتش شتافته عروس حکومت قندهار را در نظر او جلوه دادند و بصوابدید ایشان حکومت قندهار بجناب رستم میرزا تعلق گرفت محمد بیک بیات را
که داماد حمزه بیک و ریش سفید طبقه بیات بود بللکی مظفر حسین میرزا تعیین نموده میرزا را بجانب قلعه قلات که بمتانت و استحکام از قلاع مشهوره آن
ولایت و در میانه هزارجات قندهار است فرستادند و حاصل قلات و هزارجات را بجهة معیشت میرزا تعیین نموده قرار دادند که در آن قلعه ساکن بوده
بفراغت و عافیت روزگار گذرانند اما پانصد نفر از مردم بیات همواره موکل میرزا بودند چون شش ماه بدین وتیره گذشت فیما بین میرزا و محمد بیک
مذکور رابطه کلی بهم رسیده طایفه بیات سر بر خط فرمانبرداری میرزا نهادند و رای ایشان برین قرار گرفت که قلعه قلات را بدویست کس از بیات
سپرده سیصد نفر دیگر را رفیق طریق سیستان ساخته از راه بیابان کوچ بر کوچ عازم سیستان شوند و بدین عزیمت در حرکت آمده بعد از طی مسافت
بحوالی سیستان رسیدند ملک محمود از توجه جناب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجای آورده و بشرایط میزبانی و لوازم خدمتکاری پرداخته
چند روز اسباب عیش و عشرت سرانجام طوی لایق بظهور پیوست و صبیه ملک را که قبل از آن بحباله نکاح میرزا در آمده بود بدو سپرده مدت
شش ماه فیما بین میرزا و ملک محمود التیام و خصوصیت بود بالاخره جمعی از میران سیستان که همواره فتنه انگیز و برهم زن آتش آشوب بودند مزاج میرزا را
منحرف ساختند روزی بعزیمت شکار از منزل ملک سوار شده بجزیره پشت زره بقلعه تاغرون که محل توطن عظام میران سیستان و حساد ملک بود
رفته در عوض یکهفته تمامی میران و نقیبان زره و امرود و سرخیلان چشامات سیستان بر سر ایشان جمعیت نمودند میرزا را بدان که مون مزاج و

سال هفتم جلوس شاه عباس اول

بوسیلهٔ اورایت خودکامی بر افراختند چون براه رفته بودند بمطلب خود فایز نگشتند و در جنگ او زبکیه بچنگ اجل گرفتار آمدند چون قبل از این ایمائی شده بود که حقایق حالات اولاد سلطانحسین میرزا و وقایع سیستان از ابتدا تا انتها داستانی علیحده تسوید یابد بنابر وعدهٔ سابق مناسب چنان نمود که نخست احوال ایشانرا بنابر اتصال سخن در سلک تحریر کشیده شروع در بیان مجاری امور نماید لهذا کلک سخن پرداز تحریر وقایع احوال ایشانرا آغاز نمود

شرح حالات اولاد سلطانحسین میرزا ولد بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار و زمین داور از زمان ارتحال والد غفران مآل تا زمان فترت خراسان و رفتن ایشان بجانب هندوستان و مآل کار ایشان و وقایع سیستان

بر ضمیر منیر واقفان سیر و طالبان اخبار مستور نماند که سلطانحسین میرزا در زمان شاه جنت مکان حسب الفرمان قضا جریان والی ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات کنار هیرمند گشته مدتها در آنملک بیمن تربیت عم والاجناب کامران و کامیاب دولت بود و در زمان سلطنت اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان رفته جهان فانی را بدرود کرده از و پنج پسر والاگهر ماند اول محمد حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان با همشیره اش بخدمت اشرف آمده بود اسمعیل میرزا در روز قتل شاهزادگان او را نیز بعالم آخرت فرستاد چنانچه در قضایا جلوس او گذشت دویم مظفر حسین میرزا سیم رستم میرزا چهارم ابوسعید میرزا پنجم سنجر میرزا بعد از فوت سلطانحسین میرزا اسمعیل میرزا چون همت بدفع شاهزادگان صفوی نژاد مقصور بود و بین الجمهور مشهور بود که بدستور سایر شهزادگان نیز حکم فرموده بود در آن اثنا اسمعیل میرزا بعالم آخرت شتافت قرائی نام شخصی از ایل گورخانی از ملازمان سلطانحسین میرزا که در اردوی معلی بود بسرعت برق و باد از قزوین بقندهار آمده خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده میرزایان مذکور از غرقاب فنا بساحل نجات آمدند و چون نواب سکندر شان بر مسند سلطنت و فرمانروائی ایران جلوس فرمودند قندهار را بمظفر حسین میرزا که پسر بزرگتر بود تفویض فرموده گرمسیرات و زمین داور را برستم میرزا دادند و مقرر فرمودند که سلطان ابوسعید میرزا و سنجر میرزا که برادران مادری رستم میرزا بودند در زمین داور با او بوده باشند و حمزه بیک ذوالقدر مشهور بکور حمزه که وکیل سلطانحسین میرزا بود و همراه محمد حسین میرزا باردوی معلی آمده بود بدستور وکیل و لله میرزایان نمودند و او را با احکام شفقت آمیز شاهانه و خلع فاخرهٔ پادشاهانه بقندهار فرستادند حمزه بیک مذکور بموجب حکم همایون رستم میرزا را با برادران کوچک بزمین داور فرستاده از جانب خود لله و وکیل جهة ایشان تعیین نمود و مظفر حسین میرزا را در قندهار نگاهداشته بامر حکومت و رتق و فتق مهمات مملکت پرداخت و صاحب اختیار مطلق گشته هر دو سر کار را بنوعی ضبط و نسق نموده بود که میرزایان را از حکومت جز نامی نبود و خیال تجاوز و زیادتی در خاطر هیچکدام خطور نمینمود و مطیع و منقاد او امر و نواهی شده بسر پادشاهی بودند و چون ملک محمود که از نژاد والیان قدیم سیستان بود و سلسلهٔ نسبش بصفار میپیوندد بعد از فوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از امرای قزلباش خالی بود چنانکه در صحیفهٔ اول اینقدر رقم تحریر یافته باغوا و تحریک ملکان و میران سیستانی دم از استقلال زده طالب حکومت سیستان شد و با جعفر سلطان افشار که از درگاه معلی حاکم سیستان شده بود جنگ کرده ظفر یافت و در حکومت آن ملک مستقل گردید و بنیروی همت و زور بازوی احسان کوچک و بزرگ ولایت سیستان را بنوعی مطیع و منقاد نمود که از هیچ گوشهٔ آن ملک بانگ مخالفی بلند نشد و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور نواب سکندر شان تافت بنابر آنکه در مقام احیای خانوادهای قدیم بودند و دیگر مصلحتهای ملکی منشور ایالت سیستان بسعی محمد خان ترکمان بنام او فرستادند اما چون آوازهٔ حکومت او بقندهار رسید و هنوز منشور حکومت از درگاه معلی نرسیده بود عرق حمیت حمزه بیک بحرکت آمده میرزایان نیز حکومت ملکه عصمت خود بدیع الزمان میرزا را در تصرف ملوک که همیشه بشیوهٔ ملازمت مسلوک میداشتند نتوانستند دید لشکر قندهار و توابع را جمع نموده با گروه انبوه متوجه سیستان شدند و چون بسه شهر که نه سیستان دو فرسخی جزیره

قتل درویش خسرو

قتل سلیمان طبیب و جمعی از طایفه ملاحده

قتل میر سید احمد کاشی و دیگران از ملاحده

گفته بود که رفتیم تا در دوره دیگر بیائیم (مصراع) رفت و رفت و رفت آنست که رفت و بعد از معاودت از لرستان
جناب درویش خسرو را احضار ساخته علما را جمع نموده تفحص حال او پرداختند خمهای شراب در تکیه اش یافتند بظهور پیوست که از وسعت
مشرب و بد اعتقادی رسوم شرع را منظور نمیدارند و نقطوی بودن او از غایت اشتهار در محکمه باطن مبارک اشرف درجه ثبوت یافته بود جهة ترویج
شریعت غرا حکم بقتلش فرموده از چهار شتر بحلق آویخته در تمامت شهر قزوین گردانیدند مولانا سلیمان طبیب ساوجی شهرت داشت که
از آنطایفه و اعلم آنطبقه بود او را نیز گرفته آوردند نواب اشرف همّ او در اصلاح علما حواله کردند علما بظاهر شرع عمل نموده بجهة دفع
اضلال جاهلان محله بحبس قرار دادند چندروزی محبوس بود تا آنکه بندگان اشرف از سوخ اعتقاد و شریعت پروری قتل او را راجح دانسته
بیاران ملحق گردید دیگری از کبار آن طایفه میر سید احمد کاشی بود که بسیاری از نادانان بتبه و رکار را در تیه ضلالت انداخته بود
پادشاه صفت نژاد پاک اعتقاد در بصفر آباد کاشان او را بدست مبارک خود بشمشیر زده دو پاره عدل کردند در میان کتب و رسالها
که در علم نقطه نوشته شده بود ظاهر شد که آنطایفه بمذهب حکما عالم را قدیم شمرده اند و اصلا اعتقاد بحشر و اجساد قیامت ندارند و مکافات
حسن و قبح اعمال را در عافیت و مذلت دنیا قرار داده بهشت و دوزخ همان را میشمارند نعوذ بالله از این عقادات فاسده درویش کمال
اقلیدی و درویش بوریائی را که پیشه مقتدای فوجی از آنطبقه بودند با سه چهار نفر مرید که با او در صفاهان میبودند در راه خراسان بر اهالی ملک
فرستادند از اصطهبانات فارس نیز چند نفر را که اعلم این طبقه بودند آورده بیاران ملحق ساختند و همچنین بر هر کس مظنه الحاد بود و تقاد نرفت
از اتراک نیز بوداق بیک دین اغلی استاجلو تابع اینطبقه و مرید درویش خسرو بود بقتل رسید و در اینمرات ظاهر شد که در ممالک محروسه اینطبقه
بسیار شده بوده اند و در اضلال میکوشیدند از زوار دین دیار رهنه مسموع شد که شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد و لیاقت
هند و در ملازمت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه تقرب و اعتبار تمام یافته بود اینمذهب داشت و او پادشاه را بکلمات واهیه
وسیع المشرب ساخته از جاده شریعت منحرف ساخته بود و منشوری که باسم میر سید احمد کاشی انشا نموده فرستاده بود در میان رسالهای او ظاهر
شد دلالت بر اینمعنی نمود العلم عند الله و هو عالم بحقایق الامور شریف آملی که جامع کمالات و حامل مقالات مزخرفه و از اکابر این طایفه بود
از بیم مضرت فقهای عصر فرار نموده بهند رفت و حضرت پادشاه و امرا و اعیان ایشان تعظیم و تکریم بسیار باو نموده پیر مریدانه سلوک میکردند
القصه از سیاست اینجماعت اگر کسی از اینطبقه بود از ایندیار بیرون رفت یا در گوشه خمول خزیده خود را ابیام و نشان ساخت و در ایران
شیوه تناسخ منسوخ گشت (وقایع متنوعه خراسان) از سوانح اینسال محاربه سلیمان خلیفه و امرا قزلباش است با یتیم سلطان
و جنود اوزبک در سبزوار غند ترشیز خراسان بر عالمیان سمت ظهور دارد که شیوه و شعار طوایف رفیعه قزلباش که نسبت بخاندان قدس
نشان صفویه سالک طریق ارادت و حسن اعتقاد ند آنست که هر چند از جانب پادشاه و ولینعمت بیعنایتی مشاهده نموده مورد قهر و سخط مرشد
کامل کردند طالبان طریق رشاد و صوفیان پاک اعتقاد در راه طلب و منهج قویم اخلاص آنرا از نقص خود دانسته موجب تزکیه نفس و پاکی
طینت شمرند و بمضمون اینمقال (شعر) اگر گردد سرم بر خنجر از تو بسر گردم نگردانم سپر از تو هزار گونه آزار و الم
صوری و معنوی صابر بوده روی از درگاه مرشد کامل نتابند تا آلایش آن نقص را بعرق خجالت و زلال از دیاد خدمت پاک گردانیده
خود را آماده توجه و التفات ظاهر و باطن گردانند سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه ترکمان و سلطانعلی خلیفه برادرزاده فولاد خلیفه شاملو با نسبت
خلافت و خلیفه زادگی و حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان بمجرد آنکه چند روزی از سوء اعمال مطالب دنیوی ایشان در عقده تعویق
مانده قرب و منزلتی که میخواستند نیافتند پای از دایره اخلاص بیرون نهاده بطور اندک بی توجهی روی از این آستان برتافته بخیال باطل
و اراده تباه بطرف رستم میرزا ابن سلطانحسین میرزا ابن بهرام میرزا میل نموده سلیمان خلیفه با جمعی بقندهار رفتند که او را بخراسان آورده

سال هفتم جلوس شاه عباس اول

پیش گوئی جلال منجم و عمل شاه عباس برای دفع قران

دکانداری و زهد فروشی را از دست نداده بجز فسقی که خلاف شرع باشد متعلق نمیشد اما جمعی از درویشان که در تکیهٔ او راه داشتند خصوصاً
استاد یوسفی ترکش دوز و درویش کوچک قلندر دعویهای بزرگ کرده سخنان بلند میگفتند و بی ملاحظه و محابا اظهار عقیدهٔ فاسدهٔ درویش خسرو
بآنحضرت میکردند و الحاد آن طبقه بی اشتباه در آئینهٔ خاطر شاه عالیجاه پرتو ظهور انداخته دفع آنجماعت جهة اجراء رسوم شرع انور
بر ذمت همت پادشاه شریعت پرور لازم شده در وقتیکه متوجه سفر لرستان بودند بگرفتن درویش خسرو و اتباع او امر کردند و جماعت تاجی
بیوک بدانخدمت مامور گشته همه را در قید سلاسل کشیدند العیاذ بالله چون درینسال منجمان اظهار کردند که آثار کواکب و قرانات علوی
و سفلی دلالت بر افناء و اعدام شخصی عظیم القدر از منسوبات آفتاب که مخصوص سلاطین است میکند و محتمل است که در بلاد ایران باشد و از زایچهٔ
طالع همایون استخراج نموده بودند که تربیع نحسین در خانهٔ طالع واقع شده اختر طالع در حضیض زوال و وبال است و مولانا جلال الدین
محمد منجم یزدی که درینفن شریف سرآمد زمان و در استدلالات احکام نجومی مقدم اقرانست آن نحوست را بدین تدبیر دفع نمود که حضرت اعلی
در آنسه روز که معظم تاثیر قران و تربیع نحسین است خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده شخصی از مجرمانرا که قتل برو واجب شده باشد
بپادشاهی منسوب سازند و در آن سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان او باشند که ماصدق امر پادشاهی از و بفعل آید و بعد از سه روز
آن مجرم را شحنهٔ نحس اکبر قران و جلاد حادثهٔ دوران سپارند که بقتلش پردازد همگنان این رای را صایب شمرده قرعهٔ اختیار بنام استاد
یوسفی ترکش دوز افتاد که در شیوه الحاد از رفقا پای پیشتر گذاشته بنابر آن از زمرهٔ ملاحدهٔ مذکور یوسفی مزبور را باردو آورده حضرت
اعلی خود را از سلطنت و پادشاهی خلع فرموده اسم پادشاهی بر آن خون گرفته اطلاق فرمودند و تاج شاهی بر سرش نهاده اثواب فاخره در او
پوشیدند و در روز کوچ بر استر بردعی با زین و لگام مرصع سوار کرده اعلام پادشاهی را بر سرش افراختند و جمیع امراء و مقربان
و اهل خدمت با لشکر و قشون بآئین مقرر در ملازمتش کمر بسته بمنزل میرسانیدند و در دیوانخانهٔ همایون فرود آورده اطعمه و اشربه می کشیدند
و شب قورچیان عظام و عساکر منصوره بکشیک قیام مینمودند و آن بیچاره عاقبت کار خود را فهمیده آن سه روز را بفراغت گذرانید آری
(مصراع) سلطنت گر همه یک لحظه بود مغتنم است   و حضرت اعلی در آن سه روز با دو سه نفر جلودار و خدمتکار یکه سوار گردیده
اصلا بتمشیت امور سلطنت نمیپرداختند مولانا یوسفی در سر سواری جناب مولانا جلال منجم را دیده باو گفته بود که انحضرت ما چه بخون
ما کمر بسته یکی از ظرفا با جناب مولانا خوش طبعی نموده بود که یکی از آثار و علامات پادشاهی اجراء حکم است و تا غایت هیچ حکمی از این پادشاه
مصنوع صادر نگشته چون شما را اسباب قتل خود میداند اگر پیشتر از آنکه او بقتل رسد بقتل شما فرمان دهد بجهة تحقق امر پادشاهی ناگزیر است
که بامضا رسد شما را درین دو سه روزه احتیاط تمام لازمست جناب مولانا را از ساده لوحی اضطراب عظیم دست داده در آن سه روز
بتفرقهٔ خاطر گذرانید حکیم رکنا کاشی قطعه درینباب گفته بود مرقوم گشت (بیت) شها توئی که در اسلام تیغ خونخوارت
برادر ملحد چون یوسفی مسلمان کرد   فتاد در دلم از یوسفی و سلطنتش   دو بیت قطعه مثالی که شرح نتوان کرد   جهانیان همه رفتند
پیش او بسجود   دمی که حکم تواش پادشاه ایران کرد   نکرد سجدهٔ آدم بحکم حق شیطان   ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد
و فی الواقع یوسفی بسیار شیطان صفت واقع شده کلام شیاطین الانس برو صادق و از قیافه و ترکیبش شیطنت ظاهر بود مجملاً بعد از سه
روز از لباس مستعار حیات عریان گشته از تخت بر تخته افتاد بعد از واقعهٔ مذکور حضرت اعلی مجدداً بر مسند فرماندهی جلوس فرمودند
و باعتقاد ظاهر بینان عالم صورت اثر آن وبال بدین تدبیر مندفع گردید اما در نظر خلوت گزینان عالم معنی و آگاه دلان
علوم باطن جلوه ظهور داشت که دافع اینگونه وبال جز اقبال بیهمال شهریار نیست (شعر) کسی را که ایزد بود یاورش   همیشه
درخشان بود اخترش   درویش کوچک قلندر که همیشه دعویهای بزرگ کردی تریاک بلندی انداخته سر بخرده خرد برده بکار سان خود

الحرام داخل شهر شدند و از وفور تلطف و مهمان نوازی چنانچه گذشت اول بمنزل حاجی محمد خان تشریف برده از پرسشهای عنایت آمیز خسروانه
مسرت بخش خاطر حزین او گشتند و نور محمد خان که در سفر لرستان مرافقت موکب همایون اختیار نموده بود درین روز در حینی که حضرت اعلی
بملاقات حاجی محمد خان تشریف برده بودند او نیز آمده بتوره و آیین سلاطین چنگیزی ملازم وار در خدمت حاجی محمد خان بپای ادب ایستاده
بعد از استجازه پیش آمده کورنش کرد و حاجی محمد خان با او رسم معانقه بجای آورد بالجمله حضرت اعلی چندگاه در دار السلطنه قزوین
توقف فرموده مجالس پادشاهانه آراسته با سلاطین مزبور صحبت بی تکلفانه میداشتند و هرگاه حاجی محمد خان را طلب میفرمودند استدعای
حضور اشرف نواب سکندرشان نیز نموده هر دو در یک مسند نشسته با یکدیگر صحبت میداشتند و نواب اشرف اکثر اوقات در کمال بی تکلفی
و کوچک دلی بلوازم خدمت و مهربانی میپرداخت و مجالست دو پادشاه عالیجاه در یک مسند که در ازمنه سابقه کمتر اتفاق افتاده از نوادر
روزگار است القصه حضرت اعلی بعد از شرایط مهمان نوازیها بانجام مایحتاج سلاطین اشاره فرموده بر وجه لایق سرانجام یافت
و در فصل پاییز متوجه سیر صفاهان جنت نشان گشته نور محمد خان را که همیشه انیس مجلس خاص و رفیق بزم اختصاص بود همراه بردند و جهة
تالیف قلب حاجی محمد خان عرب محمد سلطان پسر او را نیز مصحوب خویش گردانیدند اما چون مشار الیه از اهلیت و بی تکلفیها که ذات اشرف
همایون بدان مجبولست بهره نداشت با او صحبت مخصوصانه کمتر اتفاق میافتاد مجملا زمستانرا در آن بلده فردوس نشان بعشرت و کامرانی گذرانیدند
در اواخر حوت روی بمقر سلطنت آوردند و دیگر باره دار السلطنه قزوین از فر قدوم همیون زینت پذیرفت

ذکر دفع ضاله ملاحده که درینسال بتقویت شریعت غرا روی داد

از وقایع امسال قتل درویش خسرو قزوینی و چند نفر از مریدان اوست که بالحاد اشتهار یافته بودند بیان اینحال بر سبیل اجمال آنکه درویش
خسرو از مردم فرومایه محله درب کوشک قزوین بود که آبا و اجدادش بچاهجوئی و قنی مشغول بوده اند مشار الیه ترک صنعت پدران
کرده بکسوت قلندری و درویشی در آمد و مدتها سیاحت نموده با جماعت نقطویان آمیزش کرده در آن شیوه بقدر استحضاری بهم رسانید
و بوسعت مشرب اشتهار یافت و بقزوین آمده در گوشه مسجدی رحل اقامت انداخت جمعی درویشان گرد او میگرفتند و او دکان
معرفت گشوده در آنمعامله گرم بازار گشت علما و محتسبان بر اطوار او انکار نموده از مسجد نشستن منع نمودند رفته رفته اطوار او بعرض شاه
جنت مکان رسید نواب جنت مکانی او را طلب نموده از احوال او استفسار فرمودند شرایع اسلام و قواعد مذهب حق امامیه را در
خدمت آنحضرت القا نموده آنچه بر او اسناد میکردند منکر شد چون خلاف شرعی از او مشاهده نشده بود شاه جنت مکان رعایت ظاهر شرع کرده
متعرض او نشده امر فرمودند که در مسجد مسکن نسازد و کوته خردان عوام را بخود راه ندهد بعد ازین واقعه مشار الیه جهت رفع مطعنه
بخدمت علما تردد آغاز نموده فقه میآموخت و روزهای جمعه بمسجد جامع میرفت و دیگر کسی را با او کاری نبود بعد از رحلت شاه جنت مکان
بدستور مسجدیرا که در جنب خانه اش بود نشیمن ساخته سفره توکل گسترده بود و جمعی بیدولتان و هرزه کاران ترک و تاجیک نزد او تردد
آغاز نهادند و تا زمان جلوس همایون اعلی چند سال در آنمسجد روزگار گذرانیده اسباب معیشت او و درویشان که در خدمت او بودند
بی تعب و تشویش مهیا و آماده میشد و آنمسجد مجمع او را بر نمیتافت در آنحوالی تکیه بنیاد کرده شروع در عمارت کرده و مردم آن محله
از ترک و تاجیک او را امداد کرده تکیه و باغچه در غایت نزاهت و خرمی ترتیب داده بآنجا نقل نموده و همه روزه الوان اطعمه در مطبخ او طبخ
میشد حضرت اعلی که اکثر اوقات در کوچه و محلات سیر فرموده با طبقات خلایق آشنائی میکردند بسر وقت درویش رسیده با او صحبت
داشتند و گاه گاه بتکیه اش تشریف حضور ارزانی میداشتند و بجهة آنکه عقیده او را فهمیده بر اطوار او آشنا گردند با او بسخنان ارباب
سلوک تنطق فرموده شیوه خداشناسی خود در او روش درویشان در نظر او جلوه میدادند و او از غایت ملاحظه و احتیاط سررشته

سال هفتم جلوس شاه عباس اول

باره حسین بیک پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده بعذرهای نامعقول زبان برگشاد اما چون خبر گشته شدن اغورلو سلطان و جسارت شاهوردی
بمسامع جلال رسید نایرهٔ غضب شاهانه التهاب یافته اندیشهٔ سفر خراسان از دل بیرون کرده تنبیه و تادیب او را که در قرب جوار بدین حرکت
ناهنجار دلیری کرده بود بر ذمت همت لازم آورده از دفع صولت سپاه اوزبک ارجح داشتند و انخبر موحش آنعزم لایق را عایق گشته بدیهه
از سر نیشابور گذشتند و بدرویش محمد خان چنانکه سبق ذکر یافت منشور اقبال فرستادند که خود را در معرض تلف نیاورده هرگاه کار بر او تنگ شود
طرح صلح افکنده خود را بعراق اندازد و با فوجی از عساکر فیروزی مآثر که در رکاب نصرت انتساب حاضر بودند پای عزیمت در رکاب دولت
آورده متوجه لرستان شدند و چون توجه موکب همایون باو رسید از خرماباد که مسکن او بود فرار نموده بجانب صیدمره رفت بعضی از امرای لرستان
و سرخیلان قبایل از و تخلف نموده بموکب همایون پیوستند و قلعه خرماباد بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده الکا مذکور بمهدیقلی خان شاملو
عنایت شده قلعه را باو سپردند و از آنجا عنان اقبال بجانب صیدمره انعطاف داده در عین اشتداد گرما و قلب سرطان که ماهی حوت بر فلک تابه
بریان میشد در صیدمره که گرمسیر لرستان و محل قشلاق الوار است نزول اجلال فرمودند شاهوردی از صیدمره فرار نموده بکور کوه که مابین
لرستان و سرحد بغداد واقع است رفت که از آنجا عزیمت بغداد نماید میر قیصر خامه بیدل که از امرای معتبر لرستان و سردار دو هزار خانه
بود از و تخلف نموده باردوی همایون پیوست و چون در صیدمره رفتن شاهوردی بکور کوه مسموع گشت و از صیدمره تا آنجا بیست فرسخ مسافت بود رای
جهان آرا بدان متعلق گشت که بر سر او ایلغار نموده بدست آورند یا بالکلیه از لرستان اخراج نمایند و اردوی معلی و اغروق همایون را
در صیدمره گذاشته با فوجی از غازیان بهرام صولت ایلغار فرموده آن مسافت بعید را که تمام کوهستان پر نشیب و فراز است
در یک شبانروز طی فرموده چون بپای کور کوه رسیدند (شعر) رهی چون ره عشق در پیش آمد کثیر المخاطر خطیر
العواقب فرازش چو قدرش بلند و نشیبش ز خشم نگونسار بچندین مراتب در آنجا مشخص شد که شاهوردی خان بحرمان لرستان
ساخته و خود را بالکاء رومیان انداخته چون دخل الکاء رومیه خلاف شرایط صلح بود قدم کشیده داشته باردوی کیوان شکوه مراجعت نمودند
و قورچیان عظام و یساولان تعیین شدند که الوسات و احشامات قراالوس را کوچانیده بقلمرو علیشکر برند که در مکان اصلی خود برعیتی حکام
قزلباش قیام نمایند سلطان حسین ولد شاه رستم از بیم شاهوردی فرار نموده در میانه کلهر بسر میبرد روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده
منظور نظر شفقت شاهانه گردید و ایالت لرستان سوای خرماباد و توابع که بمهدیقلی خان شفقت شده بود بسلطان حسین مذکور عنایت شد و ریش
سفیدان الوار را بعنایات شاهانه استمالت گردانیده بملازمت سلطان حسین مامور فرمودند و ایشان تا موازی یکصد هزار گوسفند پیشکش
نمودند دیوانیان اعلی حسب الامر گوسفند مذکور را بعساکر منصوره تقسیم نمودند و از آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده چون
هنوز خبر تسلط عبد المؤمن خان و استخلاص محصوران قلعه نیشابور نرسیده بود قرارداد خاطر اشرف آن بود که داخل دار السلطنه قزوین
نشده از راه درجزین جهت دفع شر عبد المؤمن خان و استخلاص محصوران قلعه نیشابور بجانب خراسان روانه شوند چون ببروجرد رسیدند
اخبار خراسان و آمدن درویش محمد خان و دادن نیشابور بطریق مصالحه باوزبکان و التجاء حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بپایهٔ سریر
خلافت مصیر چنانچه ایراد یافت رسیده آن اراده موقوف ماند و از آنجا بمیانهٔ ایل بیات نزول فرموده ایشان را جهة تقصیری که در جنگ
شاهوردی خان نموده مستحق عقوبات گوناگون شده بودند مؤاخذه فرموده در معرض عتاب و خطاب داشتند شاهقلی سلطان برادر
اغورلو سلطان که بجای برادر حاکم آنجماعت شده بود استدعای عفو تقصیر ایشان نموده چون مشار الیه مشمول عنایات خسروانه بود درجهٔ قبول
یافت و ایل بیات بشکرانه الطاف شهریاری موازی سه هزار اسب کره ایلقو و مادیان بیاتی نژاد که در میانهٔ قزلباش بخوبی شهرت دارد
و سه هزار تومان زر نقد بالطوع و الرغبه بر سبیل پیشکش و ترجمان بدیوان اعلی دادند و از آنجا بدار السلطنه قزوین توجه فرموده در عاشر شهر محرم

توجه شاه عباس بسمت لرستان و تنبیه شاهوردی خان
فرار کردن شاهوردی خان از لرستان و رفتن او بروم

مکان بهوا ایراد یافته بود بنابر مناسبت احوال در اینمقام ثبت افتاد القصّه بعد از ارتحال شاه جنّت مکان که رومیّه نقض عهد نموده لشکر بولایت عجم میفرستادند اولاد محمّدی مذکور مصلحت وقت عمل نموده با رومیّه مدارا کرده حفظ قبایل و عشایر الوار میکردند تا آنکه شاهویردی ولد محمّدی در اواخر زمان نوّاب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و اوایل جلوس بندگان حضرت اعلی شاهی ظلّ الّهی بوفور رشد و کاردانی حکومت ولایت موروث یافته زیاده از آبا و اجداد شوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که جغال اغلی لشکر از بغداد بنهاوند کشیده در آنجا قلعه ساخت و آتش نهب و غارت در آنولایت افروخت بسیاری از قبایل و احشامات رعیت قراالوس قلمرو علیشکر خود را بجبال لرستان کشیده پناه بشاهویردی بردند و اکثر قبایل قراالوس را در الکای خود جای داده رعیت خود گردانید و برومیّه توسّل جسته اظهار اطاعت و انقیاد بیکلربیکی بغداد کرد و بازگشتی بپایه سریر اعلی ننمود بعد از آنکه میانه نوّاب اعلی و رومیّه صورت صلح روی نمود شاهویردی مذکور چون چند سال بخودسری بر آمده بود اطاعت احدی بر او دشوار بود امّا ابواب مکر و حیل گشوده هر دو جانب را نگاه میداشت تا باقتضای وقت تاج شاهی و مجوزه رومیانه هر دو بر سر مینهاد تا در سال توشقان ئیل الف هجری که سال پنجم جلوس همایون عبّاسی است دولتیار سیاه منصور و سایر کافر نعمتان که در حواشی مملکت سر از گریبان عصیان بر آورده بی ادبیها از ایشان بظهور رسیده بود دیگ جزای سوء عمل میبافتند شاهویردی مذکور از حضرت اعلی خایف و هراسان و از امداد رومیان مأیوس گشته طوعاً او کرهاً بدستور زمان شاه جنّت مکان اظهار اطاعت اندوده دامان کرده بپایه سریر اعلی بازگشت نمود و حسین بیگ سلوزری پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده اظهار غلامی و استدعای عفو تقصیرات کرد حضرت اعلی شاهی ظلّ الّهی بجهت نسبت عبّاسیگری و ظهور تشیّع آن سلسله او را نوازش نموده در مقام تربیت در آمدند و چنانچه در طیّ وقایع آنسال تحریر یافته او را بلقب ارجمند خانی و مصاهرت دودمان سلسله علیّه صفویّه سرافراز فرموده همشیره او را در سلک پردگیان سرادق سلطنت نظام دادند و شاهویردی خان مذکور بوسیله این نسبت جلیه فرق افتخار بایوان کیوان سوده لوای عظمت و اقتدار مرتفع ساخت و زیاده از آبا و اجداد در حکومت آنولایت اقتدار و استیلا یافت و رعایای قراالوس را همچنان در لرستان نگاه داشته بتصرّف حکّام قزلباش نداد و گاهی محقّر پیشکشی بپایه سریر اعلی میفرستاد و نوّاب اعلی شاهی تجبه تربیتی که او را فرموده بودند اغماض عین فرموده در مقام استرداد آنها نمیشدند و چون او بخودسری بر آمده در شیوه عصیان و بلندپروازی نشو و نما یافته بود و در طریق حیل و تزویر سلوک مینمود در فته رفته خبث باطن بنور ضمیر منیر اشرف که آئینه اخلاص نماست هویدا و ظاهر گشت و با حکّام قلمرو علیشکر بدسلوکی آغاز نهاده دست درازی ببروجرد و الکا و میرفت مینمود و نوّاب اعلی برفق و مدارا با و میگذرانیدند تا آنکه در نسال که عبدالمؤمن خان ولد عبداللّه خان اوزبک بخراسان آمده قلعه نیشابور را محاصره نموده بود و موکب همایون از مشاغل مهام گیلانات فراغت یافته عزیمت سفر خراسان تصمیم داده اندیشه کارسازی آن یساق داشتند اغورلو سلطان بیات بجهت جمعیت لشکر و سامان یساق بقصبه بروجرد آمده و هنوز لشکر بیات بر سر او جمع نشده بودند شاهویردی علی الغفله لشکر بر سر او کشیده با او بجنگ پیش آمد و اغورلو سلطان که درین دو سه سال از حضرت اعلی شاهی اندیشیده در مقام معارضه او در نمیآمد از مشاهده استعجال سراسیمه گشته نه یارای پیش رفتن داشت و نه از غیرت پای پس کشیدن بعضی از غازیان بیات را که حاضر بودند جمع آورده قرار داد که یکی از ریش سفیدان را باستقبال او فرستاده از سبب آمدن سؤال کرده او را از این حرکت شنیع که عاقبتی وخیم دارد منع نماید هنوز این معنی بفعل نیامده بود که طلیعه لشکر الوار نمایان شد اغورلو سلطان بالضروره پیش رفت تا در محاربه زیاده دلیری مینمود و اتباع شاهویردی خان از آنطرف بملاحظه و محابا جنگ در پیوسته لشکر الوار که اضعاف لشکر بیات بودند آثار غلبه ظاهر ساخته لشکر بیات را مغلوب ساختند اغورلو سلطان پای ثبات استوار داشته جنگ مردانه کرده درجه شهادت یافت و مردم بیات متفرّق و پراگنده گشته روی باوطان خود آوردند و شاهویردی خان اگرچه غالب آمد امّا مغلوب سپاه واهمه گشته بفکر عاقبت کار خود افتاد و از آنحرکت ناهنجار پشیمان شده بعجز ما بار در افتاده دیگر

جنگ کردن اغورلو سلطان بیات با شاهویردی خان و کشته شدن سلطان

سال هفتم جلوس شاه عباس اول

(۳۲۵) سیر حکام لرستان

بر ضمایر فطنت مآثر طالبان حدیث و اخبار و بزم آرایان محافل سیر و آثار پوشیده نماند که هرچند مقصود از تسوید این اوراق شرح حالات
زمان فرخنده نشان حضرت اعلی است اما بجهت رابطهٔ سخن ذکر مجملی از احوال ولاة لرستان رقمزدهٔ کلک بیان میگردد مجملاً طایفهٔ لر کوچک
که در ولایت خرم آباد و خاوه و والشتر و صیدمره و هندمین اقامت دارند از قدیم الایام بتشیع فطری و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین
موصوفند و مؤلف نزهة القلوب شرح قصبات و مواضع لر کوچک را بتفصیل مرقوم ساخته آنچه معلوم ذرهٔ حقیر گشته ولایت مذکور بر جانب
جنوبی عراق واقع گشته عرض آن یکطرف بولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر با الکاء خوزستان پیوسته طول آن از قصبهٔ
بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب قریب یکصد فرسخ است و صاحب تاریخ جهان آرا نوشته که طایفهٔ لر کوچک
احشامات متفرقه بودند که بآن سرزمین جمع آمده مسکن گرفته اند و حقوق دیوانی ایشان خاص دار الخلافه بغداد بوده و در شهور سنه
ثمانین و خمسمائه بجهة بی سوئی که میانهٔ ایشان واقع بوده حسب الصلاح یکدیگر شجاع الدین خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید را از قبیله
حکردی که بصفات حسنه اتصاف داشته بر خود والی و امیر گردانیده اند و او بحسن سلوک و کاردانی بر آن ولایت استیلا یافته در میانهٔ
الوار حاکم و فرمانروا گشت جماعت الوار حکومت او را پذیرفته از وفور عدالت و محاسن اطوار بخانوادهٔ او پیر و مریدانه سلوک
مینموده اند و اولاد شجاع الدین مذکور را بین الجمهور عباسی مینامند و وجه تسمیه معلوم نیست ایشان خود را بحضرت عباس بن علی بن ابیطالب
علیه السلام منسوب ساخته باعتقاد الوار اولاد آنحضرت میشمارند چون مالیهٔ ایشان خاص دار الخلافه بوده میتواند بود که آنطایفه را بجهت
عباسی گویند بالجمله علی اختلاف الروایات شاه رستم نامی از آنطبقه در اوان جهانگیری و زمان خروج و ظهور حضرت خاقان سلیمان
شان چنانچه در صحیفهٔ اول در طی احوال آن سلطان سلاطین نشان مرقوم گشته بپایهٔ سریر همایون آنحضرت آمده تربیت و نوازش یافت
و حکومت ملک موروث برو مسلم گشت چون طویل اللحیه بود خاقان سلیمان شان لحیهٔ او را بدر رو لالی ترصیع ساخته بدان هیئت بنظر همایون
آنحضرت میآمده و از آن تاریخ اولاد و نسبت بدینخاندان ولایت نشان بعضی اوقات طریق اطاعت سپرده آثار اخلاص و بندگی بظهور
میآورده اند و بعضی اوقات عصیان و طغیان ورزیده دست درازی بحواشی قلمرو علیشکر مینموده اند در زمان شاه جنت مکان امیر جهانگیر
ولد شاه رستم ماضی بی اعتدالی از حد گذرانیده مستوجب تنبیه و تادیب گردیده بود شاه جنت مکان عبدالله خان استاجلو را که
در آنوقت امیر الامرای آن سرحد بود به تنبیه او مأمور فرموده بودند و او در سنهٔ تسع و اربعین و تسعمائه بر سر امیر جهانگیر مزبور رفته
بنیروی دولت و اقبال او را بدست آورده بقتل ساخت و بنوعی در قلع و قمع ایشان کوشید که خانوادهٔ ایشان بباد غارت و
تاراج رفته دقیقهٔ از دقایق بیحرمتی فرو نگذاشت و اولاد او شاه رستم و محمدی ببغداد گریختند از سادات رفیع الدرجات
بدلایل امیر شاه قاسم که مسکن او بولایت ایشان اقرب و صبیهٔ امیر جهانگیر در حبالهٔ او بود از خدمت اشرف التماس عفو تقصیرات
آن سلسله نمود شاه جنت مکان رقم عفو بر جراید اعمال بازماندگان کشیدند و ایشان استمالت یافته التجا بپایهٔ اقبال پادشاهی
آوردند شاه جنت مکان الکاء لرستان را میانهٔ هردو برادر قسمت نموده ایشان باتفاق یکدیگر بحکومت ملک موروث قیام مینمودند
شاه رستم بر جادهٔ اخلاص مستقیم بود اما محمدی از جهالت و نادانی بشیوهٔ ارباب تمرد و عصیان سلوک میکرد امیرخان موصلو حاکم
همدان حسب الفرمان قضا جریان بر سر او رفته او را گرفته بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و مدتها در قلعهٔ الموت محبوس بود در اواخر
زمان حیات شاه جنت مکان او را از قلعه بیرون آورده ارادهٔ خاطر اشرف آن بود که روانهٔ ولایت خود نماید محمدی مذکور
توهمی بخود راه داده بیرخصت از درگاه معلی فرار نموده بلرستان رفت و از آنجا عرضهٔ ضراعت آمیز بدرگاه معلی فرستاده اظهار بندگی
کرد شاه جنت مکان نیز عذر پذیر گشته او را از باس و سطوت قاهره اطمینان دادند و انعامات چون در طی وقایع زمان شاه جنت

 نکنند و در مقام آزار و اضرار سبزواری نبوده باشند و بعد ازتها گفته بی اعتدالی را بعوام الناس سبزواری اسناد میکردند القصه
سبزواریان از تسلط و بدسلوکی ایشان تنگ آمده میانهٔ فریقین بفساد انجامید و بهیچوجه با یکدیگر نمیآمیختند چندگاه اوزبکیه از شهر
بیرون رفته در رباطی که در چهار فرسخی ما بین شهر و سنگ کلید واقع است مسکن گرفته آنرا قلعه گونه کرده خود را در آنجا محافظت نمودند
میرزا محمد مؤمن سلطان و سبزواریان بودن ایشانرا در آنمکان مصلحت ندانسته ایشانرا آگاه بملایمت و مردمی و گاهی بمبالغه و تکلیف
عنیف بآمدن شهر راغب ساخته آوردند اما بهمان دستور جهلای اوزبکیه در مقام ناهمواری و تهدید بودند و ریش سفیدان مدارا میکردند
تا آنکه سبزواریان در مقام دفع آنجماعت شدند و ایشان تنگ آمده راه فرار می جستند سبزواریان هجوم نموده موسی میرزا را بدست
آورده بی اختیار ساختند و شروع در گرفت و گیر اوزبکیه شد جماعت اوزبک براق بسته اندک دست و پائی زدند چون با هجوم عام
نمیتوانستند برآمد رضا بقضا داده جمعی دستگیر شدند محمد مؤمن سلطان بمعنی را بخدمت اشرف عرض نموده رها در درگاه داشته موسی
میرزا را با گرفتاران بپایه سریر اعلی فرستاد نواب کامیاب اشرف این پیمان شکنی را از سبزواریان پسندیده نداشتند و فرمودند که
هرگاه میانهٔ شما و ایشان تعیش صورت نمی بست ایشانرا عذرخواهی نموده روانهٔ ولایت خود میبایست کرد بالجمله موسی میرزا را نوازش
بسیار فرموده او را با رفقا رخصت انصراف دادند و یکی از قورچیان عظام را همراه کردند که در ممالک محروسه علوفه و اقامت با ایشان
داده با عزاز و احترام روانه نمایند قورچی مذکور حسب الامر الاعلی ایشانرا بمشهد مقدس برده بحاکم آنجا که در آنوقت خدای نظر بهادر
بود سپرده قبض ستاده بنظر اشرف رسانید اما عبدالمؤمن خان که کینهٔ سبزواریانرا بجهه رفض و غلوی تشیع در دل داشت بمعنی را اعلاء
کینهٔ دیرینه ساخته و در سال دیگر چنانچه مرقوم کلک بیان میگردد از ایشان انتقام کشیده بخذلان دنیا و آخرت گرفتار آمد و عاقبت
شامت او بروزگار آن عاید گشت اما عبدالله خان که لشکر بخوارزم کشیده بود بعد از محاربات که تفصیل آن مناسب سیاق تاریخ احوال
ایران نیست بر حاجی محمد خان ظفر یافته اوزبکیه اورگنج از بیم جان و نهب و غارت اموال که نزد ایشان اعز از جانست یا از عدم قدرت
علی ای حال با پادشاه خود طریق بیوفائی مسلوک داشته زیاده سعی و اهتمامی در جنگ نکردند و مغلوب عبدالله خان گشته اکثر طریق اطاعت
و متابعت او مسلوک داشتند حاجی محمد خان از سپاهی و رعیت آن ولایت مأیوس گشته چاره بجز فرار نیافت و بلطایف الحیل باتفاق عرب محمد سلطان
پسر بزرگتر خود و سونج محمد سلطان پسر کوچک و بربدق سلطان پسرزاده و باباجان سلطان برادرزاده اش و چهل پنجاه نفر از ملازمان
معتمد خود در ایلیان ترکمانان ایلی صاین خانی که در حدود استراباد مقام دارند انداخته از آنجا احرام شرف ملازمت اشرف بسته روی توجه بپایه
سریر اعلی نهاده و در هنگامیکه موکب همایون در سفر لرستان بود بدارالسلطنهٔ قزوین رسید نواب کامیاب اشرف از آمدن او خبردار گشته
مقرر شد که در قزوین منازل مرغوب جهه ایشان تعیین نموده نزل و ساوری انجام نمایند که چند روزی از رنج راه و مشقت سواری کاه و بیگاه
آسوده استراحت نماید و مشارالیه چند روزی در قزوین باستراحت پرداخته منتظر ورود موکب همایون بود تا آنکه در روزی که بندگان
اشرف بفیروزی و اقبال بشهر تشریف آوردند اول بدیدن حاجی محمد خان بمنزل او تشریف برده با او پدر فرزندانه ملاقات نمودند و پرسشهای
دوستانه و نوازشهای مهربانانه بظهور آورده همت والا مصروف آن داشتند که اگر برضای الهی مقرون باشد یکمرتبه دیگر او را و نور محمد خان را
بر سریر سلطنت خوارزم و اورگنج متمکن سازم و این اسعد عادر درگاه الهی درجه قبول یافته بالاخره هر دو بمعاونت و امداد این دودمان
ولایت نشان بملک موروث خود متمکن یافته کامیاب دولت گشتند چنانکه هریک در مقام خود در قسمزده کلک بیان خواهد شد
وما تشاؤن الا ان یشاء الله

آمدن حاجی محمد خان از خوارزم به ایران و پابوس ... بقزوین ... شاه عباس

ذکر توجه موکب نصرت نشان بجانب لرستان و بیان قضایا که در آن سفر میمنت اثر بتقدیر خالق بشر بوقوع پیوست

سال هفتم جلوس شاه عباس اول

واقوام ایشان در ایام محاصره بقتل آمده بودند اراده نمودند که نقض عهد نموده از قزلباش انتقام کشند عبدالمؤمن خان باریش سفیدان کنگاش
نموده عقلاء آن طبقه گفته بودند که اینجماعت که از نفسند همگی دل از جان برداشته تا جان در بدن دارند کارزار مینمایند و بندق اندازان
ماهر بسیار در میان ایشان هستند تا دو سه هزار کس از ما بقتل نرسند ایشان مقهور نمیگردند و مع ذلک بدنامی نقض عهد و پیمان لایق مرتبه
سلطنت نیست اولی این است که وفا بعهد و پیمان نموده متعرض اینجماعت نشویم عبدالمؤمن خان را این رای پسند افتاده اندیشه
غدر از دل بیرون کرد اما کس فرستاده درویش محمد خان را در سر اسب طلب نمود که ما را کورنش نموده راهی شود جماعت روملو
تفنگچیان او را از رفتن مانع آمدند و مشار الیه بملاحظه آنکه مبادا از رفتن او چنین بددلی محمول گردد تکیه بر اقبال بیزوال شاهی
کرده با سه چهار نفر از قشون و لشکر جدا شده بمقابل عبدالمؤمن خان رفت و امرا او را پیش برده کورنش فرمودند عبدالمؤمن خان زبان
تحسین و آفرین برو گشوده گفته بود که نمک ولی نعمت بر تو حلال باد که در عالم اخلاص و نوکری و لوازم مردانگی هیچ تقصیر نکردی
اما اسب سواری درویش محمد خان را با زین مرصع طمع کرده از یابوهای کوتل خود اسبی باو داده بود درویش محمد خان رخصت یافته
در آن روز تا شب راه قطع نموده خود را بحدود سبزوار رسانیدند و از آنجا راه عراق پیش گرفته وقتی که رایات نصرت آیات از گیلان
معاودت نموده بود بقزوین رسیده بشرف ملازمت اشرف مشرف شدند و در ازاء این خدمت ایالت گیلان لاهیجان و امیر الامرائی
آنجا باو شفقت شد بعد از آمدن درویش محمد خان عبدالمؤمن خان اراده تسخیر سبزوار نموده چون زمستان رسیده بود خود
بمشهد مقدس رفت و جمعی از امرای اوزبکیه را بر سر سبزوار فرستادند و محمد مؤمن سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان سبزواری
که حاکم آن ولایت بود اندک آذوقه از محال قریبه بشهر جمع آورده ارک را استحکام داده بود و چند روز محافظت شهر نیز نموده سبزواریان
بقدر قوت و توان بلوازم قلعه داری پرداختند و عبدالمؤمن خان از طول مکث خراسان دلگیر گشته روی توجه بجانب بلخ آورده کس نزد
امرا فرستاد که در تسخیر سبزوار کمال اهتمام مرعی دارند چون امرا از رفتن او آگاهی یافتند با محمد مؤمن سلطان طرح صلحی افکنده
بسبزواریان پیغام دادند که پادشاه قزلباش درینسال بخراسان نیاید و عبدالمؤمن خان که سفاک بیباکی است در مشهد مقدس
نشسته و مبادا از اصرار سبزواریان در مخالفت او تافته شده خود بدینصوب نهضت نماید و آتش بیداد درین ولایت افروزد صلاح بحال
شما آنست که درینسال با او مدارائی کنید بعد از آمد شد سفرا قرار دادند که حاکمی که عبدالمؤمن خان بجهت سبزوار تعیین نموده
بمیان ایشان رفته تا شش ماه مهمان باشد و دخلی در مملکت نداشته باشد بعد از انقضای وعده اگر لشکر قزلباش آید حاکم اوزبک
سر خود گیرد و الا حاکم حال بیرون رفته داروغه اوزبک بحکومت قیام نماید سبزواریان جهت استخلاص خود از تنگنای محاصره راضی
بمصالحه مذکوره شدند و از جانبین عهد و میثاق تأکید یافت و نذر بهادر نامی از اعیان اوزبکیه که بحکومت و داروغگی سبزوار تعیین
یافته بود باتفاق موسی میرزا با پنجاه نفر بشهر آمدند و لشکر اوزبک کوچ کرده از عقب عبدالمؤمن خان رفتند و در حدود جام باو رسیدند
حقیقت مهم سبزوار بنوعی که گذشت عرض کردند چنین مسموع شد که عبدالمؤمن خان زبان اعتراض بامرا دراز کرده بمصالحه مذکور
انکار کرد بالجمله محمد مؤمن سلطان منازل جهت سکنی ایشان تعیین نموده ساوری ماه بماه سرانجام مینمود و یکدو مرتبه بین الجانبین ملاقات
واقع شد اما زمان حاکم از تحصیل ساوری اندک بی اعتدالی برعایا میکردند و میخواستند که آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته از هر کس
آزرده می شدند تهدیدات نموده انتظار انقضای موعد می کشیدند و سبزواریان که شیعه فطری بودند در کوچه و بازار طعن تسنن
باوزبکیه نموده جاهلان ایشان بتعصب مذهب اظهار سب و رفض میکردند اوزبکیه دشنام میدادند و بوکده و شمشیر کشیده بی
اعتدالانه سلوک میکردند و سه مرتبه محمد مؤمن سلطان کس نزد نذر بهادر فرستاد که مردم خود را منع نماید که در کوچه و بازار تردد
نکنند

یافته از غضب سلطان خان ایمن گردید چون چند نفر از غازیان روملو که یکی از ایشان با درویش محمد خان قرابتی داشت در اول حال بدست
اوزبکیه گرفتار شده زنده نگاه داشته بودند درویش محمد خان نیز آنجماعت را زنده نگهداشت که در وقت خود بکار آیند و در خلال این
حال از شاهوردی عباسی دست درازی بممالک محروسهٔ شاهی واقع شده علی الغفله بر سر اغورلو سلطان بیات که در بروجرد بود
آمده با او محاربه نموده او را بقتل رسانید و از اینجهت نایرهٔ غضب پادشاهی اشتعال پذیرفته تادیب و تنبیه او که در قرب جوار ممالک
واقع و فی الحقیقه دشمن خانگی بود بر ذمّت همّت شاهانه لازم و نهضت همایون بجانب لرستان واجب شد و رقم اشرف باسم درویش
محمّد خان عز اصدار یافته از مشاغلی که روی داده او را آگاه گردانیدند و اعلام نمودند که چون در ینسال آمدن بخراسان میسر نیست و جمعی
کثیر از غازیان روملو و صفاهانی و اهل و عیال و ناموس قزلباش در نیشابور است از روی عقل و دانشی که دارد با عبدالمؤمن خان مدارا
کرده طرح صلحی افکنده خود را بهر طریق تواند بعراق انداز د و اهل و عیال را از آنجا بسلامت بیرون آورد که نیشابور بجائی نمیرود و
هرگاه مقدّر الهی باشد باز بآسانی بدست میآید و شاهقلی خلفای برادر درویش محمّد خان را طلب نمودند و این رقم را باو دادند که به نیشابور
فرستد مشار الیه انکار این معنی نموده قبول فرستادن این رقم نکرده گفت ما در طریق اخلاص و صوفیگری جان باختن در راه ولینعمت و مرشد
کامل سرمایهٔ نیکنامی و افتخار میدانیم برادرم تا جان در بدن و رمقی در تن داشته کشش و کوشش نموده قلعه را نگاه دارد و بعد از آنکه ضعف
بحال او راه یافته از مصادمه و قلعه داری عاجز آید در راه دین و دولت شربت شهادت چشیده نام نیک در صفحهٔ جهان بیادگار بگذارد
نوّاب کامیاب اشرف بلفظ گهربار فرمودند که اگر اینهمه سعی و جان سپاری بجهة استرضای خاطر ماست هرگاه ما چنین امری کنیم رضای
ولی نعمت جستن در طریق اخلاص اولی است چون دار السلطنه هرات که تخت خراسانست و مشهد مقدس معلی مدفن حضرت امام ثامن ضامن مسند
با اکثر محال در تصرّف مخالفان اوزبکیه است بر سر نیشابور اینهمه تلاش نمودن و اهل و عیال بباد دادن چه نتیجه میدهد اگر خدا تعالی خواسته
باشد کل ممالک خراسان بآسانترین وجهی که در مخیلهٔ احدی خطور نکند بدست ما خواهد در آمد و الا سعی بیفایده نمودن با فلک ستیزه کردنست
و آخر الامر آنچنانکه بر زبان الهام بیان آنحضرت گذشته بود بظهور آمد القصّه بعد از مبالغه بسیار یکی از مخلصان جان نثار حامل آن
منشور اقبال گشته بسبزوار برده از آنجا بکس مجهولی داده به نیشابور فرستادند و درویش محمّد خان از حقیقت حال آگاه گردید اتاما در قلعه
آذوقه بدست میآمد و قوت لایموتی داشتند دست و پائی میزدند بعد از آنکه از فقدان آذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد گفتگوی صلح
بمیان آورده بهادران اوزبکیه را که گرفتار شده بودند وسیلهٔ آن ساختند و عبدالمؤمن خان که از امتداد زمان محاصره و تلف شدن
سپاه بتنگ آمده بود و بسیاری از جنود اوزبکیه ضایع شده بودند و صورت فتح و ظفر مطلقا چهره نمیگشود این معنی را فوز عظیم دانسته عهد
نامه نوشت که هرگاه درویش محمّد خان دست از قلعهٔ نیشابور باز داشته روانه عراق گردد از سپاه اوزبکیه ایمن است و بمال و جان
و ناموس ایشان تعرّضی نخواهد رسید و او نیز غازیان روملو را که گرفتار شده بودند وسیلهٔ صلح ساخته شرط نمودند که از جانبین
گرفتار از اطلاق نمایند چند روز درین گفتگو بسر رفت و درویش محمّد خان و اهل قلعه بعهد و پیمان اوزبکیه اعتمادی نداشتند زیرا که
قریب بدو هزار کس از اوزبکیه در مدت محاصره بقتل آمده بود و با کل اوزبک خونی شده بودند و معذلک از غدر و کید عبدالمؤمن خان
ایمن نبودند بالآخره پیمان را بایمان مغلظهٔ مؤکد گردانیدند و از جانبین شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمّد خان و
مردم او با خانه کوچ و اهل و عیال از دروازهٔ عراق بیرون آمدند عبدالمؤمن خان خود با کل سپاه آراسته در آنروز بمشاهدهٔ لشکر
قزلباش سوار شده بود و چون لشکر قزلباش مشاهدهٔ سپه آرائی او کرده دست از جان شسته مستعد رزم و پیکار ایستادند و سیصد
نفر تفنگچی قدر انداز صفاهانی که همراه بودند فتیلهای تفنگ روشن ساخته مترصّد محاربه بودند از آنطرف اوزبکیه که اکثر پسر و برادر

صلح درویش محمد خان با عبدالمؤمن خان

سال هفتم جلوس شاه عباس اول

وستی سلاطین

خان بیرون آمده رو بولایت خویش آورد عبدالله خان که همگی همتش مصروف تسخیر ولایت خراسان و خوارزم مقصور بود و اتحاد و دوستی سلاطین اورگنج با حضرت اعلی شاهی ظل الهی مکروه خاطرش میبود منازعه ایشانرا با یکدیگر غنیمت دانسته در حیال حضرت اعلی را مشغول مهمات دار المرز یافته انتهاز فرصت نموده و عبد المؤمن خان بعزم تسخیر ابیورد و نسا و نیشابور بخراسان آمده عبدالله خان لشکر بخوارزم کشید و چون عبد المؤمن خان بمرو رسید اوزبکیه بایان که در ملازمت نور محمد خان بودند از بیم جان و نهب اموال طریق بیوفائی مسلوک داشته بعبد المؤمن خان پیوستند و کلید قلعه باستقبال فرستادند و نور محمد خان بیوفائی لشکر و تسلط دشمن مشاهده نموده در آن ولایت مجال اقامتش نماند بدلالت حافظک سلطان خویشانی خود را از آن ولایت بیرون انداخته روی ارادت بآستان سده نشان شاهی آورد و حضرت اعلی مقدم او را گرامی داشته شاهزاده نامدار محمد باقر میرزا با جناب اعتماد الدوله و بعضی امرا و خواص و مقربان تا یکفرسخ باستقبال او فرستادند و نور محمد خان چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شده با شاهزاده رسم معانقه بجای آورد و بدولتخانه همایون آمده در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت نواب همایون مشرف شد و حضرت اعلی از روی اشفاق و برادری با او سلوک کرده وکلای دیوان حسب الفرمان قضا جریان نزل و ساوری و مایحتاج بر وجه لایق مرتب داشتند و رفیق بزم خاص و معاشر و مصاحب همایون گردید اما عبد المؤمن خان چون خاطر از مهم ابیورد و جیحه و نسا و باغباد و درون و آخند و جمع کرده در حیز تسخیر کشید متوجه قلعه نیشابور گشته در وقتی که هنوز محصولات بحصاد نرسیده ذخیره در قلعه بسیار کم شده بود آمده قلعه را مرکزوار در میان گرفت و درویش محمد خان با غازیان رو ملو و تفنگچیان اصفهانی که بحراست قلعه نیشابور مامور بودند برج و باره و فصیل و دروازه را قایم کرده بمدافعه مشغول گشتند و خبر محاصره نیشابور بمسامع جلال رسید چون فرهاد خان و قورچی باشی و اکثر عساکر منصوره در گیلان بدفع یاغیان مشغول بودند توجه خراسان چندروزی در عقده تعویق ماند و عبد المؤمن خان در تسخیر قلعه مذکور اهتمام غیر محصور بجای آورده چند مرتبه یورش نمود دلاوران قلعه سپر مخالفت در روی کشیده مردانه محافظت قلعه نموده احدیرا راه بقلعه ندادند و بسیاری از بهادران اوزبکیه در آن یورشها بر خاک هلاک افتاده کاری نساختند نقابان نقب بزیر برجی از بروج برده برج را خالی کرده باروط پر ساختند و در اول شب آتش داده باروط آن برج را از یکدیگر ریخته رخنها پدید آمد و اوزبکیه هجوم نموده قریب سیصد چهارصد نفر از آن رخنها بالا دویده بشهر داخل شدند درویش محمد خان که خبر ویرانی برج و داخل شدن اوزبکیه شنید همان لحظه با جمعی از دلیران روملو و میر فتاح و تفنگچیان اصفهانی مشعلها روشن ساخته خود را برخنهای آن برج خراب رسانیده غلوله تفنگ بر مثال تگرگ بر اوزبکیه ریختند تا عقب ایشان از آمدن گسیخت و در آن رخنها مانند سد سدید ایستاده جنگهای مردانه کردند و دیگر احدی مجال دخول نیافت تا جمعی از اوزبکیه که داخل شهر شده بودند چون از عقب کومک نرسید در کوچها پراکنده شده غازیان روملو و تفنگچیان و اهل نیشابور سرهای کوچها را گرفته جنگ را از پا در میآوردند و تا نصف شب بین الفریقین جنگ و جدال بود تا آنکه ده بیست نفر از بهادران نامی که یکدو نفر از ایشان از احفاد سلاطین و معتبران اوزبکیه بودند زنده گرفتار شدند تتمه بقتل رسیدند و در آنشب تا صبح کار کرده آن برج را تعمیر نموده استحکام دادند و عبد المؤمن خان از این واقعه بی آرام گردید و دوست و دشمن بر مردانگی و قلعه داری درویش محمد خان و صفاهانیان آفرین کردند و فی الواقع در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی نموده برجی را خراب کرده مستعد یورش شده باشد و تا سیصد نفر داخل قلعه شده باشند و باز قلعه داران هجوم کرده رخنه را بدست آورده محافظت نمایند و شهری بآن بزرگی را از شر دشمنی چنان نگاه داشته باشند بالجمله اوزبکیه از فتح و ظفر مأیوس گشته باشاره و تحریک عبد المؤمن خان در پای قلعه فریاد زدند که اگر فلان سلطان و فلان بهادر کشته نشده اند ایشانرا زنده نگاه داشته ضایع مکنید که ممکن است که اهل قلعه باین وسیله نجات

آمدن نور محمد خان والی اورگنج بخدمت شاه عباس

آمدن عبد المؤمن خان بعزم تسخیر قلعه نیشابور

 باصطلاح گیلانیان نبه برمیگویند استحکام میدهد و مستعد رزم و پیکار است هنوز فرهاد خان در کوهدم بود که جمعی از قورچیان که مقدمة
الجیش دیلمان بودند پای جلادت پیش نهاده بسر اولان لشکر یاغی رسیده جنگ درپیوستند و شکست بایشان داده در نبه نخستین را
که نبه برکرده تفنگچی بسیار در آنجا گذاشته بودند از دست یاغیان گرفته پیش رفتند قورچی باشی و بقیه لشکر بنیروی دولت قاهره پیش رفته شکست
بر لشکر بدعهد گیلانی افتاده به بیشه و جنگل پراکنده شدند منصور منکال کشته گشته طالشه کولی خود در اجاهای سخت کشیده عساکر منصوره از
مضایق آن راهها سپاهیانه گذشته تا لاهیجان در محلی توقف ننموده آخر روز بشهر رسیدند بوسعید که خبر انهزام طالشه کولی و تفرق
لشکر گیلانی و آمدن قورچیان شنیده بود سراسیمه از لاهیجان خود را به بیشهای گیلان رسانیده مختفی شد مجملاً تفرقه و آشوب در شهر پدید
آمده شهر را خالی گذاشته بودند و از لاهیجان کس نزد فرهاد خان فرستاده او را از فتح لاهیجان خبر دادند و قورچی باشی لشکریان را
از نهب و غارت منع نموده باستمالت رعیت پرداخت مردم شهر یک یک و دو دو جمع شدند فرهاد خان اگرچه از سبقت قورچیان
و از فتح لاهیجان آزرده گردید زیرا که میخواست این فتح بسعی او تیسیر پذیرد اما ظاهراً اظهار بشاشت و خرمی کرده علیخان را با جمعی
به بیه پس فرستاد و چون در خدمت اشرف متعهد نیک و بد او شده بود گوش او را بدرر نصایح ارجمند گرانبار گردانیده در ثبات عهد
و میثاق و رسوخ یکجهتی و اخلاص سفارشات بلیغ فرمود (مصراع) با سیه دل چه سود گفتن وعظ و خود متوجه لاهیجان
شده بعساکر منصوره ملحق گردید و حقیقت بعرض اشرف اعلی رسانیده قورچی باشی و قورچیان چندگاه در لاهیجان توقف نموده در
تفحص و تجسس یاغیان و خدماتیکه روی میداد حسب الصلاح دولت قاهره سعی موفور بظهور میآوردند بعد از آنکه خاطر از مهمات آنجا
جمع شد قورچی باشی و قورچیان بقزوین آمدند و فرهاد خان بانتظام مهمات گیلان و استمالت گیلانیان پرداخته لوای عدالت
و مملکت داری مرتفع ساخت و علیخان که به بیه پس رفت مردم بیه پس همگی بالطبع خواهان او بودند بر سر او جمعیت نموده از امیر شاه ملک
جدا شدند و امیر شاه ملک که احوال خود را بدینمنوال مشاهده نمود چون فتنه او باعث استخلاص علیخان شده بود بهمان اعتماد نموده
نزد علیخان آمده و علیخان چاره بجز گرفتن و کشتن او نداشت و تغافل در آن نمودن در نظر مردم مشتبه بعدم اطاعت و اخلاص میشد
او را بقتل آورده سرش را بلاهیجان نزد فرهاد خان فرستاد تا آخر امسال با فرهاد خان مدارا سلوک میکرد اگرچه زیاده از یکبار او را
ندید اما لوازم خدمتکاری از و بتقدیم میرسید در اواخر امسال که حصن آن با اعتماد فی الجمله استحکامی یافت همان خبث باطن و نمکحرامی
ظاهر ساخت تغییر سلوک داده در مقام عصیان درآمد تا آنکه دفع فتنه او بر ذمت همت لازم شد و تتمه احوال او و طالشه کولی و بوسعید
در قضایای سال آینده از مساعدت بخت مامول است

ذکر لشکر کشیدن عبدالله خان بخوارزم و آمدن عبدالمؤمن خان پسرش بخراسان و قضایائیکه در اورگنج و خراسان بوقوع پیوست

هرچند صادرات احوال سلاطین اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما بنابر ارتباط سخن از ایراد آن چاره نبود بالجمله
مرقوم قلم بیان گردیده که میانه نور محمد خان بن ابوالمحمد خان والی اورگنج و حاجی محمد خان بن عطا خان پادشاه خوارزم که از
طبقه سلاطین اوزبک اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان و بنی اعمام یکدیگرند بر سر ولایت نسا منازعه واقع شد نور محمد خان پناه
بعبدالله خان برده در استرداد ولایت نسا از او استعانت جست و ولایت مرو را بجهت پیشکش او کرد و عبدالله خان مرو را
متصرف شده در حصول مطلب او دفع الوقت کرده بتغافل گذرانید زیرا که منازعه ایشان با یکدیگر موافق مطلب عبدالله خان
بود و نور محمد خان از امداد عبدالله خان مأیوس گشته بلکه از عبدالمؤمن خان پسرش خایف و هراسان بود بی رخصت از اردوی عبدالله

سال هفتم جلوس شاه عباس اول

که از مقوله برابری ذره با آفتاب است ضبط نموده قزلباش را مدخل ندهند این خبر بلاهیجان رسیده احمد بیک داروغه و حکام قزلباش (۳۱۴)
باتفاق طالشه کولی و کیا فریدون متجنده گیلان را جمع نموده بمقابله ایشان بکنار سفیدرود رفتند احمد بیک از اطوار طالشه کولی آثار
مخالفت تفرس نموده بمقتضای حزم و احتیاط عمل کرده با گروه قزلباش از گیلانیان کناره جست طالشه کولی نیز با او بدمظنه شده از
یکدیگر خائف بودند روزی که در میانه این دو گروه مقابله واقع شد کیا فریدون که مرد راست قول خیرخواه بود احمد بیک و گروه قزلباش را
از خبث باطن طالشه کولی و مواضعه او با شاه ملک و یاغیان خبردار کرده صلاح دولت قاهره در آن دانست که جنگ را که در آن وقت
صرفه نبود در حیز تاخیر انداخته خود را از مهلکه بیرون اندازند زیرا که طایفه قزلباش عشر عشیر گیلانی نبودند بدین عزیمت عنان از معرکه پیچیده
بدلالت کیا فریدون براه دیلمان پیش گرفتند طالشه کولی از رفتن احمد بیک و قزلباش خبردار شده کس نزد امیر شاه ملک و بوسعید
فرستاد و ایشان از آب سفیدرود عبور کرده بمزار سید اشرف آمدند و با یکدیگر تجدید عهد و پیمان کرده در مخالفت قزلباش
یکجهت گشتند امیر شاه ملک به بیه پس عود نموده طالشه کولی و بوسعید با غلبه تمام بلاهیجان آمده باستظهار مردم بیه پس کس بطلب خان احمد
بشیروان فرستادند و در لاهیجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصب را تعیین کردند و همه روزه در خانه خان احمد جمع شده در
دیوانخانه او مسندی گسترده بقطع و فصل مهمات قیام نموده شیلان میکشیدند و دو روزه حکومت را غنیمت دانسته اصلا در مآل حال
اندیشه نمیکردند چون این اخبار در قزوین قرع سمع همایون گشت شعله غضب قیامت لهب زبانه کشیده اول اراده خاطر اشرف
بدان متعلق گشت که بنفس همایون متوجه دفع ایشان شده بنوعی در تنبیه و تادیب آنقوم تبه روزگار توجه نمایند که بقیه السیف از خواب
غفلت بیدار شده بعد الیوم حرف فتنه و آشوب بر زبان احدی جاری نتواند شد چون قابل حرکت موکب همایون نبود مؤید موبدان
دانش ذات اشرف را از این اراده منصرف ساخته فرهاد خان را مقرر نمودند که از راه کوهدم که مابین بیه پس و بیه پیش است رود و
قلی بیک قورچی باشی را با جمعی از قورچیان عظام مقرر شد که بدیلمان رفته با احمد بیک کیا فریدون ملحق گشته از راه شیمه رود بگیلان
رفته باتفاق سزای متمردان هر دو گیلان در کنار ایشان نهاده عرصه آن ولایت را از خار تعرض ارباب عدوان و طغیان پاک
گردانند فرهاد خان عرض نمود که جرات و جسارتی که از مردم بیه پیش واقع شده باستظهار مردم بیه پس است اگر عنایت شهریاری
شامل حال علیخان گشته در نیمرتبه از تقصیر او گذشته حکومت بیه پس بدستور با او ارزانی فرمایند و رفیق اینده و دولتخواه نمایند سلک
جمعیت این گروه از یکدیگر پاشیده میشود و مهم بیه پیش بر وجه دلخواه بآسانی صورت می یابد وجود کفیل بیک و بدمشار الیه شد که اگر از و
امر ناپسندی که خلاف بندگی و اطاعت و متابعت باشد مشاهده افتد دفع آن دشوار نیست و در این باب مبالغه بسر حد افراط رسانید
و حضرت اعلی طوعا او کرها بصوابدید او عمل فرموده علیخان را از حبس بیرون آورده بخلع فاخره سرافراز کرده بفرهاد خان
سپرده رفیق او کردند و حکومت و امیر الامرائی گیلان بیه پیش بفرهاد خان تفویض یافته در این سال مشار الیه بخطاب مستطاب فرزندی بین
الاقران سربلندی یافت بالجمله خان مشار الیه با شوکت و حشمت تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند آوازه
ورود عساکر اقبال تزلزل بحال طاغیان گیلان انداخته بوسعید و طالشه کولی را باتفاق منصور منکال که از جمله یاغیان بود بمقابله لشکر
دیلمان فرستاده که راه شیمه رود را که از دیلمان بلاهیجان مسیر و دوراهی است در نهایت صعوبت از غایت تنگی و کثرت
لای و بیشه عبور زیاده از یک سوار از مضایق آن بغایت دشوار است مسدود ساخته بدفع لشکر قزلباش پردازند و خود اراده
داشت که با امیر شاه ملک ملحق گشته باتفاق مردم بیه پس راه کوهدم را استحکام داده فرهاد خان و آنجماعت را از دخول
گیلان مانع آیند قورچیان عظام چون شنیدند که طالشه کولی بشیمه رود آمده مضایق راه را بجر زدن و چوبهای بزرگ انداختن که

باصلاح

 ارباب عصیان پاک کرده از آنجمله گیلان بیه‌پس را که تختگاه سلاطین اسحاقی و ملک موروث جمشید خان داماد شاه جنت مکان بود و محمد
امین پسر او که وارث آنمملکت بود چنانچه سبق ذکر یافت همراه خان احمد رفته در شیروان بمرض آبله فوت شد علیخان ولد کارکیا احمد که
از ملازمان آن سلسله بود و با پسران جمشید خان کفران ورزیده ایشانرا بعنف از ملک بیرون کرده خود بتغلب بر آنولایت استیلا یافته
لوای حکومت افراخته بود و سبق خدمت و دولتخواهی در این دودمان نداشت که مملکتی چنین را باو باید گذاشت خاطر الهام پذیر بدان متعلق
گشت که گیلان بیه‌پس را نیز با گیلان بیه‌پیش انضمام داده بتصرف اولیای دولت قاهره در آورند چون فرهاد خان در وقتی که بر سر
خان احمد میرفت انواع تعهدات باو کرده بود تعویق در این امر مناسب نمیدید اما امیره سیاوش را بجهة اتحاد و آشنائی که با امیر
حمزه خان طالش داشت محل اعتماد ندانسته رای و صلاح او بدین قرار یافته بود که او را دفع نموده الکای کسکر را که
بطوالش و استارا پیوسته است متصرف گردند و مهم علیخانرا بوقت دیگر گذارند چه محتمل است که مردم بیه‌پس که بالطبع هواخواه اویند تهیج
فتنه نموده سر بچنبر اطاعت در نیاورند و فتنه ایشان بگیلان بیه‌پیش نیز سرایت کند بعد از مشاوره و کنکاش صلاح دیدند که هر کدام در مقام
تضییع هرکدام در آیم موجب رمیدگی دیگری گشته متوحش میگردند چون رای جهان آرا بتسخیر کل دار المرز تعلق گرفته بود تغافل در کار
ایشان ورزیدن مصلحت ندانسته حسب الاشاره همایون هر دو مأخوذ و مقید گشتند و امیرشاه ملک نامی از اقربای علیخانرا با آنکه
سابقه خدمت و آشنائی با بندگان حضرت اعلی شاهی نداشت و اعتماد در انیش ایست حضرت اعلی جهة آزمایش گیلانیان و عیار حق
شناسی ایشان ترتیب فرموده سپهسالاری کل گیلان بیه‌پس را باو رجوع کردند و چند نفر از مردم بیه‌پس که اسم و رسمی داشتند
در سلک ملازمان خاصه شریفه انتظام داده زیاده از مأمول مواجب و تیول بایشان شفقت شده داروغگان جهة رشت و فومن تعیین
کرده همراه گیلانیان مذکور فرستادند

ذکر عصیان و طغیان گیلانیان و توجه عساکر نصرت قرین بتادیب ایشان و فیروزی یافتن بعون ملک منان

چون مهمات گیلان بقاعده که مسطور گشت قرار یافته امیرشاه ملک و رفقا مقرون بشفقتهای بی‌اندازه روانه شدند اما چون بهره
از حق‌شناسی و جوهر عقل نداشتند خبث طینت خود را که درباره مردم گیلان عموم دارد ظاهر ساخته در مقام عصیان و طغیان
در آمدند لیام و متجندهٔ بیه‌پس را جمع نموده بر سر داروغهٔ فومن رفته او را بقتل آوردند داروغهٔ رشت این خبر شنیده از اطوار مردم
آنجا نیز آثار خلاف مشاهده نموده خود را از رشت بیرون انداخت و امیرشاه ملک تهیج فتنه کرده بیه‌پیشیانرا نیز بعصیان و طغیان
دلالت نمود و مردم بیه‌پیش قدر شفقتهای شاهی و فراغت و عافیت ندانسته خود را در مهلکهٔ عصیان و طغیان انداختند از سپاهیان
گیلان بیه‌پیش دو طایفه‌اند که همیشه وکیل السلطنه و صاحب اختیار دولت سلاطین آنجا بوده‌اند یکی را اثر و دیگری را چکک مینامند
و میان این دو طبقه همیشه بجهة سپهسالاری و وکالت پادشاه عداوت قدیم است که هیچیک در هنگام فرصت بدیگری ابقا نمینمایند
درین هنگام امیر عباس از طبقه چکک و بزرگترین سپاهیان گیلان و حسب الفرمان قضا جریان حاکم لشته نشا بود و بوسعید نامی
از طبقهٔ اثر در بیشه و جنگل مقام کرده تا غایت اطاعت قزلباش ننموده از امیر عباس خایف بود درین اوقات آوازهٔ یاغیگری
امیرشاه ملک شنیده نزد او آمده اظهار دولتخواهی خان احمد و مخالفت قزلباش کرد سفیهان خفیف عقل گیلان بر سر او جمعیت نموده
با امیرشاه ملک عهد و پیمان در میان آوردند که تا آمدن خان احمد و محمد امین خان ولد جمشید خان وارث آن ملک که در شیروان بود
و هنوز خبر فوتش بگیلانیان متحقق نبود او را بزرگ و ریش سفید کل گیلان دانسته بعد الیوم عداوت بیه‌پیشی و بیه‌پسی را که از قدیم
الزمان میانه مردم این دولت استمرار دارد بالفت و دوستی مبدل گردانند و بیه‌پیش را بجهة خان احمد و بیه‌پس را جهت محمد امین خان

وعجم بود و جناب شیخ المحققین شیخ عبدالعال خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی علیه الرحمه مرتبهٔ بلند اجتهاد یافته جمیع علما اذعان باجتهاد او کردند
جناب میر سید حسین پای از مرتبهٔ او بالاتر نهاده خود را استاذ المحققین و سید المدققین وارث علوم الانبیاء والمرسلین خاتم المجتهدین
لقب داده در صکوک و محلات که بتوقیع او مزین میشد باین عبارت تسطیر مینمود اگرچه غایبانه علما این دعوی را مسلم نداشتند اما هیچکس
از فحول علما در این باب با آنجناب حرفی نتوانست گفت و تاب مباحثهٔ او نیاوردند و تا حین وفات او را خاتم المجتهدین میخواندند نعش او را
بندگان حضرت اعلی بعتبات عالیات سدره مرتبات فرستاده در آن اماکن مشرفه مدفون گردید

وقایع سال مسرت مآل تیلان ئیل مطابق سنهٔ اثنی والف هجری که سال هفتم جلوس شاهی براورنگ شاهنشاهی است

نوروز اینسال همیون فال در اتفاق افتاد و حضرت شاه جمجاه زمستان سال گذشته را
در دار السلطنهٔ اصفهان چنانچه سبق ذکر یافت بعشرت و کامرانی گذرانیده قریب بنوروز عالم افروز متوجه دار السلطنهٔ قزوین گشته
در دولتخانهٔ مبارکه نزول اجلال داشتند و تخم عدالت در زمین دل طوایف انام میکاشتند چون آفت سرمای دی روی بانحطاط
آورده مزاج روزگار اعتدال طبیعی گرفت یعنی بهار عالم آرا بهجت فزای خاطر گشته شمایم گلهای بهار و نسایم عنبر آمیز گلزار روزگار
در دماغ جهانیان پیچیده بساتین جهان از آثار تربیت عناصر و اشجار نزهت و طراوت تازه یافت (شعر) بهار و جلوه
نوروز سلطان دگرره کرد عالم را گلستان صفیر بلبلان نغمه پرداز نوای عیش و عشرت کرده آغاز در اول
بهار که خسرو فلک چهارم لوای عشرت و کامرانی در فضای شرفخانهٔ حمل افراخت و بتازگی عرصهٔ جهان را غیرت افزای گلزار ارم ساخت
نشاط سیر و شکار قزل آغاج از خاطر خطیر شهریار کامکار سر زد بدین عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده الکاء طارم از فر قدوم
موکب همایون رشک سپهر بوقلمون گردیده در آنجا بمسامع جلال رسید که گیلانیان از بدسلوکی مهدیقلی خان شکایت مینمایند حضرت اعلی
بنابر رعایت خاطر و تالیف قلوب گیلانیان او را معزول از حکومت فرمودند احمد بیگ بیکدلی را بداروغگی لاهیجان تعیین کردند
جمعی از قورچیان شاملو تابین او را همراه کردند که بخدمات مرجوعه قیام نمایند و جناب آصف صفات اعتماد الدوله را با مستوفیان و ارباب
قلم و بسطام آقا داروغهٔ دفترخانهٔ همایون بگیلان فرستادند که مال و حقوق دیوانی آنولایت را موافق قانون عدالت قرار داده اگر
وجه بیحسابی در زمان خان احمد و حکام سابق معمول شده باشد رقم بطلان بر آن کشند و مهمات آنولایت را موافق صلاح دولت قاهره
و ترفیه حال رعایا و عجزه نظام و نسق دهند و خود بنفس نفیس متوجه دار الارشاد اردبیل و سیر و شکار قزل آغاج شدند فرهاد
خان که شرف استقبال دریافته بود و در رکاب اقدس بخدمات قیام داشت و علیخان را از بیه پس و امیره سیاوش را از بسکر
تکلیف شکار کردند و ایشان امتثال فرمان کرده در قزل آغاج سعادت بساط بوس دریافتند و همواره در رکاب مقدس حریم
بزم اقدس بودند جناب آصفی با رفقا بگیلان رفته در اندک روزی جمیع قانونی موافق عدالت و رعیت پروری قرار دادند
و الکون بنای مهمات آنولایت بدان قاعده استوار و کرده آنجناب قدوه و قانون اختیار است در خلال اینحال منشور طلب از موقف جلال
باسم آنجناب شرف صدور یافته و راقم حروف که بمرافقت مأمور بود و شرط رفاقت بجای آورده در قزل آغاج بشرف پای بوس
همایون مشرف شد چون ولایت گیلان بیه پیش متصرف اولیای دولت قاهره درآمد اراده خاطر اشرف بر آن متعلق بود که تمامت
ولایت دار المرز و طبرستان که بحسب اقتضای زمان وارثان قدیم بر افتاده بطریق ملوک طوایف در ایام فتور و انقلاب پای از
مرتبهٔ نوکری فراتر نهاده متغلب بر ولایتی که بایشان نسبت ندارد دست یافته لوای خودسری افراخته اند انتقام یافته از خار تسلط

رفتن شاه عباس به اردبیل و سیر و شکار قزل آغاج

آمیز فرستاد مضمون آنکه در هنگام وصول موکب ظفرقرین از بیم سطوت قاهرهٔ شاهی خشیت و دهشت باندازه بدین غلام استیلا یافته نتوانست بملازمت رسد اکنون اگر مروّت شاهانه قلم عفو بر جراید جرایم بنده کشد سرقدم ساخته بپایهٔ سریر اعلی بیایم و از موقف جلال منشور اقبال مبنی بر استمالت او عزّ صدور یافت و مشارالیه احرام عتبهٔ علیای شاهنشاهی بسته در خراسان بموکب ظفرنشان پیوسته در موکب مقدّس بود چون هنوز هوای خودسری در سر داشت و از اخلاص بی بهره بود در ایامی که چمن بسطام مضرب خیام عساکر ظفرفرجام بود خبث باطن خود در اظهار ساخته با چند نفر از امرای منکوب معزول که در ازای سوء اعمال بحسرت و ناکامی روزگار میگذرانیدند مثل شاه علی سلطان بیادهٔ ترکمان و نذر خان افشار و امام ویردیخان آتلاندیلو که در آنوقت آبروئی نداشت اختلاط آغاز نهاده اکثر اوقات با یکدیگر معاشر و همصحبت بودند همانا ارادهٔ غدری داشته اند یکی از ارباب اخلاص که از مواضعهٔ ایشان آگاه بوده حقیقت بخدمت اشرف عرض نموده و ایشان مستشعر گشته ارادهٔ فرار نموده در روز کوچ در عقب ماندند و چون گرفته مؤاخذه نموده امام ویردی آتلاندیلو در تربیت نعمت خود شهود گذرانیده نجات یافت آن هر سه بمیعادت مورد سیاست گشته بقتل رسیدند دیگری از سوانح آنست که در وقتی که رایات جاه و جلال در سفر خراسان بود و امرای افشار هنوز نیامده بودند بجریمهٔ تقصیر بیساق حکومت کرمان از ایشان تغییر شده نامزد حسنخان استاجلو قورچی تیرکمان شده در خاطر انور رسوخ یافته بود که لشکر افشار را که سودای خودسری در سویدای خاطرشان نقش پذیر گشته هنوز عادت سابقه را فراموش نکرده اند عموماً مورد عتاب و خطاب و مؤاخذه گردانید و حسنخان عازم رفتن کرمان بود که امرا افشار رسیدند اگرچه حسن سعی و مردانگی ایشان که در محاربهٔ اوزبک بظهور آورده بودند سمت وضوح یافت اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهه انتظام امور پادشاهی تقصیر دیرآمدن طایفهٔ افشار را همچنان در معرض عتاب و خطاب داشتند بالاخره در ازای مردانگی جنگ اوزبک تقصیر ایشانرا بعفو مقرون گردانیده چون در آنسال الکاء مذکور بحسن خان شفقت شده بود از سال آینده مجدداً حکومت کرمان بایشان شفقت شد و ایشان بشکرانهٔ این عطیهٔ عظمی مبلغی برسم پیشکش قبول نموده مقضی المرام روی توجه بجانب کرمان نهادند و از موقف عنایت آنوجه بخواص ملازمان رکاب اقدس که مشقت بیساق خراسان کشیده بودند تقسیم رفت طوایف ذوالقدر که سالها حکومت فارس کرده بودند بجریمهٔ آنکه لشکر کم آورده بودند مورد عتاب و خطاب گشته الکای مذکور از بنیاد خان و امراء ذوالقدر تغییر یافته حکومت شیراز بحسینخان مصاحب قاجار نامزد شده بود طایفهٔ ذوالقدر مستدعای عفو تقصیر خود نموده متقبل شدند که اگر در این مرتبه تقصیر ایشان بزلال مرحمت گشته شود و رتق و فتق آنولایت بدستور در قبضهٔ اقتدار ایشان باشد من بعد بیساقی که واقع شود بتدارک مافات قیام نمایند حسب الاستدعا رحم ذوالقدران فی الجمله صورتی یافته چون ولایت شیراز در آنسال بحسینخان شفقت شده بود از سال آینده بدیشان مرحمت شد اما حکومت ایشان زیاده از یکسال بعمل نیامد زیرا که دست تعدّی برعایا مملکت دراز کردند و باعث شکوه عجزه و رعایا شده در سال دیگر هر دو طایفه بجهه بدسلوکی از حکومت فارس و کرمان معزول دیگری از سوانح آنکه درینسال در دارالسلطنهٔ قزوین مرض طاعون و وبا شیوع یافته بسیاری از مردم شهر بمواضع و بلوکات رفتند و در وقتیکه موکب همایون در خراسان بود علّت وبا روز بروز در ازدیاد پذیرفته خلقی نامحدود در آن واقعه راه عدم پیمودند خلاصه متوفیان آن واقعه خاتم المجتهدین امیر سید حسین الحسینی کرکی عاملی بود که شمّهٔ از احوال آنجناب در صدر صحیفهٔ اوّل در ذکر سادات و علمای زمان شاه جنت مکان رقم تحریر پذیرفته و الحق مشارالیه سید عالیشان و بزرگ متعالی مکان و دخترزادهٔ مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعال بود در میانهٔ علماء عرب و عجم بطلاقت لسان و فصاحت بیان معروف و در ولایت عجم کوس اجتهادش بلند آوازه گشته در اصول و فروع مذهب حق امامیه رسایل غرا پرداخته و در زمان شاه جنت مکان که اردوی همایون منبع علما و فضلای عرب

کشته شدن ویردیخان

فوت میر سید حسین مجتهد کرکی عاملی

اوزبکیه مضطرب شده قرار فرار برخود داده احمال و اثقال را پیش انداخته لشکر سبای قدم بوادی مراجعت نهادند مصطفی خان
از مضیق دیوار بست بیرون آمده باتفاق منقلای دلاوران افشار معرکه رزم و پیکار گرم کردند چون قول بمعرکه رسیده فیمابین
حرب در پیوست جماعت اوزبکیه را طاقت مقاومت آن لشکر جرار نبود در حملهٔ اول شکست خورده جمعی کثیر طعمهٔ تیر و شمشیر گشتند
جانمحمد دیوان بیگی که از عظمای اوزبکیه و دیوان بیگی یتیم سلطان بود با چند نفر از بهادران معتبر اسیر سرپنجه تقدیر شدند معدودی
از آن قوم بیرون رفته اکثر آن جماعت راه عدم پیمودند و چون آن خبر بجماعت اوزبکیه که در قلعهٔ تون بودند رسید پای اقامتشان
سستی پذیرفته تاب توقف نیاوردند و ارک را خالی کرده راه فرار پیمودند و بعد از آنکه اوزبکیه مقهور گشته امراء عظام بفتح و ظفر
اختصاص یافتند معلوم ایشان گردید که موکب ظفر قرین شاهی مقرون بفتح و نصرت الهی از خراسان بجانب عراق بازگشته مصطفی
خان در تون و جنابد توقف نموده امرای افشار از راه ترشیز و سبزوار بعراق آمده در دارالسلطنهٔ اصفهان بشرف پای بوس
شهریار گیتی ستان مشرف شده جانمحمد دیوان بیگی و گرفتاران را با سرهای قتیلان بنظر انور رسانیدند جانمحمد بیگ دیوان بیگی را
به یحیی بیگ غلام خاصهٔ شریفه سپرده نگاه داشتند و از حال دیگران **(مصراع)** آنرا که خبر شد خبری باز نیامد
در خلال این احوال یتیم سلطان با برادران و جنود اوزبکیه بر سر سلطان علی خلیفهٔ شاملو رفته او را در قلعهٔ درخش محاصره
بود و تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه قبل از این نگاشتهٔ کلک نکته پرداز شده بود که سلطانعلی خلیفه مغضوب گشته بی‌رخصت اردوی
همایون اعلی بجانب قاین رفت و علیقلی خان ولد امیر حمزه خان استاجلو حسب الحکم حاکم قاین بود از صولت سپاه اوزبک از قاین
بیرون آمده در قلعهٔ خور از اعمال قاین میبود سلطانعلی خلیفه چون بآنحدود رسید طایفهٔ شاملو که از زمان قدیم آن سلسله در آنجا
بسیار بودند بر سر او جمع شدند علیقلی خان آوازهٔ وصول رایات جلال بطرف خراسان شنیده با آنکه اندک عارضهٔ داشت آغرق
در قلعهٔ خور گذاشته بکجاوه درآمده عزیمت اردوی همایون داشت سلطانعلی خلیفه و طبقهٔ شاملو هوس حکومت قاین و اخذ مال و غنایم
سر راه بر او گرفته در مقام محاربه درآمدند بر غازیان استاجلو دفع ضال لازم آمده میانهٔ هر دو گروه محاربهٔ عظیم بوقوع پیوست و غلبه
از جانب استاجلو وقوع یافت در این اثنا تفنگی بر کجاوهٔ علیقلی خان خورده او را مجروح ساخت و در آخر همان روز بزخم تفنگ از هم
گذشت بعد از فوت او سلطانعلی خلیفه مملکت خالی یافته بر مسند حکومت آن ولایت نشست و در اینسال یتیم سلطان لشکر بر سر خلیفه
کشید چون او بی‌رضای اشرف اعلی بتغلب بر آن ولایت تسلط یافته بود مردم آنجا زیاده در مقام مدد و همراهی او در نیامدند بالجمله از سپاهی
و رعیت آنحدود قریب یکهزار نفر جمع آورده بمقابلهٔ او شتافت در موضع درخش از اعمال قاین تلاقی فریقین روی داده فیما
بین حربی صعب اتفاق افتاده یتیم سلطان ظفر یافت و قریب بچهارصد پانصد نفر از قزلباشیه در آن جنگ بقتل آمدند بقیة السیف بدیوار
بست موضع درخش درآمده جنگ کنان خود را بقلعهٔ آنجا رسانیدند یتیم سلطان او را در تنگنای محاصره کشیده کار برو دشوار شده
بود که خبر وصول لشکر قزلباش و جنگ امرای افشار و شکست تاجلی بهادر در دو قوزی میرزا و شعبان میرزا چنانچه گذشت باو رسید
باضطرار از پای قلعهٔ درخش برخاسته بخواف و باخرز رفت و سلطانعلی خلیفه از مضیق محاصره خلاصی یافته بجانب قاین رفت مآل
حال او در ذیل این دفتر در محل خود سمت نگارش خواهد یافت انشاء الله الاعز **وقایع متنوعه که در عرض اینسال بمنصهٔ
ظهور رسیده** از سوانح اینسال آنست که شاهویردیخان قراداغلو که در هنگام نزول دارالارشاد اردبیل و فرستادن
الله ویردیخان روی از این دولت یافته فرار نموده داخل سنور رومیه شد پاشایان سرحد در آغاز مصالحه تجویز نقض شرایط پیمان
نموده در مقام امداد او نشدند و از معاونت رومیان مأیوس گشته چاره بجز التجاء بسایهٔ چتر همایون اعلی نیافت و عریضهٔ ضراعت

آمیز

بیساق مؤاخذه نموده چون مستحق انواع سیاست و عقوبتند درین مرتبه بجهت تنبیه و آگاهی فراخور حال جرایم حواله نموده بانعام جمعی از
ملازمان درگاه و قورچیان که در آمدن بیساق بر آمدن سبقت گرفته محنت سفر و یساق کشیده اند دهند که فی الجمله موجب تنبیه و آگاهی
آنجماعت بوده بعد الیوم هر گاه جار و یساق واقع شود اگر بآن متنبه نشده احدی از یساق تخلف نماید در مرتبه بعقوبات گوناگون
گرفتار آید فرمانبران حسب الامر الاعلی بعمل آوردند و الحق این معنی باعث آن شد که هرگاه یساقی واقع میشد جمیع طوایف قزلباش
و مردم ایل و اویماقات از بیم مؤاخذه و سیاست پادشاهی بلا تعلل پیاده و سوار بی اخبار و ورود حکم احضار روی براه آورده
سعی مینمودند که در رسیدن موکب ظفر قرین بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چنانچه در صحیفهٔ اول در خلاصهٔ اطوار همایون اشعاری
بر آن شده بقاعده در زمان دولت همایون شاهی در میانهٔ لشکر استمرار دارد و از بیم سیاست و غضب پادشاهی احدی
تخلف نمیتواند کرد القصه بندگان حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را بخدمات مأمور فرموده خود جریده با چند نفر از ندما و مقربان
و ملازمان خاصه بدار السلطنه اصفهان تشریف برده زمستان را در آن بلدهٔ جنت نشان بعیش و خرمی گذرانیدند راقم حروف درینسال
سعادت خدمت این آستان یافته در سلک منشیان عظام انتظام یافت و چون ارباب مناصب در قزوین توقف داشتند ذرهٔ حقیر حسب
الامر الاعلی در رکاب مقدس باصفهان رفته بخدمات انشا قیام داشت و از آن تاریخ بغلامی آنحضرت سرافراز است

گفتار در محاربهٔ امرای افشار لشکر کرمان با امرای اوزبکیه در تون خراسان و ظفر یافتن بتوفیق ملک منان

در اوایل اینسال که رایات نصرت آیات بعد از فتح گیلان بجانب خراسان در حرکت آمد و قورچیان باحضار عساکر ممالک تعیین شدند
ولیخان و اسمعیل خان امرای کرمان را با عموم طایفهٔ افشار آن ولایت حکم شده بود که از راه یزد و طبس بخراسان در آمده باردوی ظفر
قرین پیوندند و چون امرای مذکور با لشکریان کرمان حسب الفرمان قضا جریان روان گشته بطبس رسیدند مصطفی بیک گنگرلو حسب الامر
الاعلی حاکم تون و طبس بود و جماعت اوزبکیه بر آنحدود دست و مستولی شده ولایت تون و قلعهٔ آنجا را متصرف شده بودند درینسال که آوازهٔ
وصول موکب همایون شاهی در خراسان شیوع یافت مصطفی خان بعزم استرداد ولایت تون با دویست و پنجاه نفر که اکثر از غازیان
استاجلو و غیره ملازمان خود که همگی مردم دلیر مردانه بودند از طبس بر سر تون رفته شهربند قلعهٔ تون را از اوزبکیه گرفته قوزی میرزا
که حاکم تون بود در ارک محاصره نمود محصوران ارک کس بهرات فرستاده استمداد نمودند میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات و دین محمد
سلطان خواهرزادهٔ عبدالله خان مشهور به یتیم سلطان موازی یکهزار نفر از بهادران نامی جنود اوزبکیه بسرکردگی ناجولی بهادر
بدفع لشکر قزلباش و کومک و امداد قوزی میرزا و محصوران قلعهٔ تون فرستادند مصطفی خان که مرد شجاع دلیر و مردانه بود دو مکرر
با مردم اندک با فوجی کثیر اوزبکیه محاربات عظیم نموده بود از خبر وصول آن گروه انبوه اندیشه نکرده پای ثبات و قرار استوار داشت
اما بعد از آنکه بمقابلهٔ آنگروه شتافت و آغاز محاربه نمود دانست که تاب مقاومت ندارد و لشکریانش در معرض تلفند در عالم بیباکی
از اسبان خود فرود آمده مراکب را حصار خود ساخته بتیر و تفنگ شر آنجماعت را از خود دور کرده پیاده روی بوادی هزیمت
نهاده و در آن روز بدین دستور تا چهار فرسخ راه با اوزبکیه زد و خورد نموده به آیسک نام موضعی از مواضع تون رسیده و بمیان ده
در آمده دیوار بست آنموضع را پناه خود ساخت و اوزبکیه در بیرون فرود آمده آنشب از جانبین پاس داشتند و امرای افشار
و لشکر کرمان در طبس از رفتن مصطفی خان خبر یافته عاجلاً متعاقب او روانه شدند در روز دوم که مصطفی خان در دیوار بست موضع
آیسک بودند بآنموضع رسیدند چون سیاهی سپاه قزلباش که قریب شش هفت هزار نفر در نظر در آمده انداز دور نمایان شده جماعت

اوزبکیه

از عیان و سبزوار نیز راه فرار پیش گرفتند و چون مبدء اسفراین مضرب سرادقات اقبال گشت الله ویردی خان را با فوجی از
غلامان بر سر نیشابور فرستادند حاکم نیشابور طلیعهٔ لشکر قزلباش دیده بنیان ثبات و قرارش متزلزل گشت و طاقت توقف و قلعه
داری نیاورده از شهر بیرون رفت الله ویردیخان و غلامان داخل قلعهٔ نیشابور شده مژدهٔ فتح و فیروزی بخدمت اشرف فرستادند
و اردوی کیهان پوی قریب یکماه در الکای اسفراین توقف فرموده حکومت نیشابور بدرویش محمّد خان روملو که در زمان نوّاب سکندر
حاکم آنجا بوده و در امور قلعه داری کمال مهارت داشت تفویض یافت سیصد نفر تفنگچی قدر انداز اصفهانی را بسرکردگی میر فتّاح من
باشی تفنگچیان اصفهانی در آنقلعه گذاشتند و الکای اسفراین بمحمّد سلطان ولد بابا الیاس بنا بر شفقت شده املاک و رقبات
سلسلهٔ ایشان و جمیع ریش سفیدان و اعیان ایل و الوسات در از از قتل و غاراتی که یافته بودند بسیور غال و مسلمی ایشان مرحمت شد
حکومت سبزوار بمحمّد سلطان نوادهٔ میر شمس الدین علی سلطان مختار الحسینی مفوض گردیده بر سایر محال که بتصرّف در آمده بود حکّام
تعیین فرمودند و همچنین از هر کس از ارباب و اهالی و اعیان ولایات مذکوره آثار دولتخواهی بظهور آمده بود بانعامات و سیور غالات
از اقران امتیاز بخشیده بخلع گرانمایه و نوازشات ارجمند سرافراز شدند و رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال از اسفراین
کوچ فرموده از راه جهان ارغیان تا سلطان میدانی که قریب برادکان مشهد مقدّس است تشریف برده در انجمن دلگشای خیام
نصرت افراختند و از تقریر چند نفر اوزبکیه که در آنموضع بدست ملازمان کنجعلی خان زیک گرفتار شده بود چنین معلوم شد که جماعت
اوزبکیه که در ولایات مذکوره بودند در مشهد مقدّس جمع شده ذخیرهٔ بسیار جمع کرده قرار بر توقف و قلعه داری داده اند چون فصل پاییز
با نهار رسیده طلیعهٔ جنود قیامت نهیب سرما نمایان شده بود و بجهت عبور و مرور اوزبکیه خرابی بولایت راه یافته ذخیره در هیچ محل
نمانده بود و عساکر منصوره تنقیص میکشیدند و در آن زمستان بمحاصرهٔ مشهد مقدّس پرداختن موجب پریشانی سپاه میشد و نیز آن
بقعهٔ شریفه را دار الحرب ساختن و توپ و تفنگ بجانب شهر که روضهٔ مطهّر حضرت امام همام ثامن ضامن است هر چند طرف بر بال
باشد انداختن مکروه طبع اشرف اعلی بود چه محتمل بود که در هنگام سختی و اضطرار از اوزبکیه مضرّت بسیار بسکنهٔ آن بلدهٔ شریفه شد چون
از دیوان بتفضیل الله ما یشاء هر کاری را میعادی مقرّر است حصول این مطلب را باقتضای قضا و میعاد قدر حواله نموده جهت مصلحت
وقت و رفاهیت سپاه عزم مراجعت بجانب عراق جزم فرموده از سلطان میدانی کوچ کردند و آذوقه که در اردو هر کس داشت
بجهت ذخیرهٔ قلعهٔ نیشابور بدرویش محمّد خان تسلیم شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل آفتاب موکب نصرت قرین بفیروزی و اقبال از افق
عراق طالع شده بساعت سعد در دار السلطنه قزوین نزول اجلال دست داد و در این سفر خیر اثر از امرای گیلان کیا جلال الدین محمّد
بیجهی سالک طریق فرار گشته سایر گیلانیان اندکی از این عمل خجلت زده گردیدند اما عنایت شهریاری از آن اغماض فرموده خاطر
ایشانرا بنوازشات خسروانه اطمینان بخشیدند و بعد از معاودت بیساق میر عباس و طالشه کولی و رفقا رخصت انصراف یافته
هر یک بمقرّ حکومت خود شتافتند اما کیا جلال الدین محمّد را اجل در کمین بود و پیمانهٔ حیاتش لبریز گشته مقیم مطمورهٔ خاک گردید در بیسال
امیر الامرائی و نظم و نسق ولایت آذربایجان و تولیت سرکار فیض آثار حضرت سلطان الاولیا بفرهاد خان تفویض یافته تمام
مهام خسروی و کلّی آن ولایات بقبضهٔ اقتدار و سر پنجهٔ اختیار او نهاده روانهٔ دار الارشاد اردبیل گردانیدند و اعتماد الدوله
حاتم بیک را با قورچی باشی و ارباب مناصب مقرّر فرمودند که در دار السلطنه قزوین تا صلاح حال لشکر پرداخته علوفه و مرسومات
و مقرّریات ایشانرا تنخواه دهند و مقرّر شد که تحقیق و بروی طوایف قزلباش و ایل و اویماقات سپاهی نموده هر کس از ملازم
مواجب خوار و غیر آن ظاهر شود که اسب سواری و استطاعت یساق داشته باشد و از یساق خراسان تخلف کرده بنا به تقصیر

برگشتن شاه عباس از خراسان و ورود بدار السلطنه قزوین و فرار کردن کیا جلال الدین محمّد از امرای گیلان به ...

یساق



جلد دویم تاریخ عالم آرای عباسی

ایجاب ملتمس نور محمد خان و تصرف نمودن مرو از جیحون عبور نموده بجدود مرو آمد نور محمد خان سفاهت و بیعقلی کرده از رعایت
تعلق که بنسا و درون داشت قبل از آنکه مطلب و سعی عبد الله خان بحصول انجامد مرور پیشکش کرده بود بتصرف کماشتکان عبد الله خان
داد و او مرو را استحکام داده بکید و منزل پیش آمد در این اثنا آوازه توجه رایات همایون شاهی بدو رسید و از طرف خوارزم نیز
خبر آمد که حاجی محمد خان که با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی دوستی میورزد عزیمت این طرف دارد عبد الله خان که مطلب خود را بآسانی
بفعل آورده ولایت مرو را متصرف شده بود این اخبار را بهانه مراجعت خود ساخته بنور محمد خان گفت که هرگاه بمحاصره قلعه مشغول شویم
یحتمل که مدت محاصره بامتداد کشد و این است پادشاه قزلباش و والی خوارزم بعزم محاربه اینجانب از دو طرف در حرکت آمده
و ما باستعداد محاربه ایشان نیامده ایم درینسال او را مهلت ده که بطرف بخارا مراجعت نموده سال دیگر باستعداد تمام آمده نسا و درون را
گرفته بتو سپاریم نور محمد خانرا باینسخن تسلی داده طبل رحیل کوفته متوجه بخارا شد عبد المؤمن خان عزم گرفتن نور محمد خان کرده بود
و او مستشعر گشته برخصت از اردوی عبد الله خان جدا شده بابیورد آمد عبد المؤمن خان از پدرش جدا شده و از راه قراباچق
بخراسان آمد و شنید که موکب همایون شاهی ظل اللهی در بسطام نزول اجلال دارد در نیشابور توقف نموده رقعه مختصری آداب
نوشته مصحوب پیاده مجهولی فرستاده بود ما حصل کلام آنکه میانه پادشاهان یا صلح است یا جنگ و ما هر دو شق را آماده ایم اگر آنحضرت
رضا بمصالحه داشته باشند خراسان را بما گذاشته بعراق روند و بنوعی که در ازمنه سابقه میانه حسن پادشاه ترکمان پادشاه عراق
و آذربایجان و سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده بود همان قاعده را مرعی دارند و اگر اراده
حرب دارند پیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدا ایتعالی است و کمی و زیادتی لشکر را دخلی نیست چون خبر آمدن عبد
المؤمن خان بولایت نیشابور بسمع همایون رسید قبل از ورود رقعه مذکور از چمن بسطام کوچ فرموده از راه خنک و مغز و جاجرم
روانه شدند در آنجا رقعه مذکور بنظر همایون در آمد جواب آن بالقاب شایسته و آداب سلاطین در قلم آورده فرستادند مضمون
آنکه ما بلطف الهی واثقیم و بر سر خراسان که ملک موروث صد ساله این دودمان است بقدر طاقت و توان تلاش مینمائیم و دست
از آن نمیداریم و مصالحه سلطان حسین میرزا که از سلاطین جغتای است و حسن پادشاه که از پادشاه ترکمان است بما و شما نسبتی
ندارد اگر بقاعده که میانه اسکن قرا سلطان اوزبک والی بلخ و شاه جنت مکان علیین آشیان جد امجد همایون ما صلح واقع
شده بود صلح مینمایند که دست از خراسان باز داشته بمنسوبان ما سپارند ما نیز صلح مینمائیم و الا جنگ را آماده ایم و از عراق
با کمال اشتیاق بهمین آرزو بدین ولایت آمده ایم در هر جا اختیار مینمایند تلاقی فریقین دست داده آنچه در مکمن غیب باشد بمنصه ظهور
آید مکتوب مذکور را فرستاده متعاقب کوچ فرموده چون بجاجرم رسیدند کس دیگر از جانب عبد المؤمن خان آمده مکتوب دیگر
آورد که با مکتوب اول اصلا نسبتی نداشت و در مضامین کمال تناقض بود از جمله در عنوان مکتوب بود که (مصراع) با آل
علی هر که در افتاد ور افتاد و ما حصل مضمون کتابت آنکه ما با بر مصلحتی بجانب جام رفتیم ایشان نیز بدانجا آیند که در آنجا ملاقات
واقع شود و بعد از ورود این مکتوب مشخص شد که در جام نیز توقف ننموده بجانب بلخ رفت در خلال اینحال سادات پیره و اعیان مزینان
سبزوار اتفاق نموده از روی اخلاص و دولتخواهی قوایداش بهادر اوزبک را که از جانب عبد المؤمن خان در مزینان بود گرفته بقتل
رسانیده سر او را بدرگاه جهان پناه آوردند عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردیده بسیورغالات و تفقدات شاهانه
سرافراز شدند حاکم جاجرم نیز از وصول موکب ظفر قرین ولایت را انداخته رفت و از طنطنه رایات جهانگشای شاهی و
آوازه ورود موکب بنصفت و اقبال شاهنشاهی تزلزل در احوال حکام اوزبکیه پدید آمده حکام اسفراین و شغان و جوربد و جهان

نامه عبد المؤمن خان بشاه عباس و جواب او

شکستن ... مرزبان ... ازبکیه ...

سال ششم جلوس شاه عباس اول

رفتن شاه عباس به گیلان

وصیت نموده که آنحضرت بولایت روم روند در رعایت حق نعمت و ملاحظهٔ ناموس هر دو طرف کرده عنان از راه دریا کنار پیچیده شاهزاده را
از طریق غیر معهود بسیمام برده از آنجا بخدمت اشرف آورد خان احمد در کنار دریا بعد از انتظار بسیار از آمدن متعلقان مایوس
شده مجال توقف نیافته باتفاق محمد امین خان پسر جمشید خان که او نیز دخترزادهٔ شاه جنت مکان بوده از نزاع برادر و فتنه و
آشوب مردم بیه پس نزد او آمده بود روانه شیروان شد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنفس همایون اراده سیر گیلان فرموده از راه
دیلمان متوجه لاهیجان شدند فرهاد خان نیز بعد از شکست لشکر گیلان بلاهیجان رفت امرا گیلان چون از رفتن خان احمد و توجه موکب
همایون خبر یافتند همگی روی ارادت باستان سدره نشان آورده در لاهیجان بشرف پای بوس مشرف شدند و بندگان حضرت اعلی جهت
تالیف قلوب گیلانیان با امرا گیلان بنظر التفات و عاطفت نگریسته همگی را مشمول الطاف و احسان گردانیده بخلاع فاخره سرافرازی
بخشیدند و کیا فریدون را بازای خدمت آوردن شاهزاده بمزید عواطف از اقران ممتاز گردانیدند و از اعیان لشکر گیلان جمعی که
قابلیت ملازمت همایون داشتند بقلم درآورده مواجب و مرسوم فراخور حال تعیین کرده در سلک عساکر منصوره انتظام دادند و سایر
متجنده و لیام که همیشه امتداد سفر و یساق ایشان از صبح تا شام بوده و حالت بیرون آمدن از محل و مقام خود ندارند بالطوع و
الرغبه رعیتی اختیار نمودند و رایات نصرت آیات چند روز در لاهیجان توقف نموده مطالب و مدعیات گیلانیان را بر حسب مرام
انجام داده معافیات سادات و علما و زهاد و متولیان مزارات را بامضا مقرون ساختند و الکای لاهیجان و امیرالامرائی
گیلان بمهدیقلی خان شاملو شفقت شده و وزارت گیلان بخواجه مسیح گیلانی تفویض یافت و الکای رشته بشاه بیر عباس شفقت شده
سپهسالاری لاهیجان بطالشه کولی مرحمت شد و ریش سفیدی کل گیلان بکیا فریدون که مرد صادق القول راست گفتار خیراندیش
بود تعلق گرفت الکار دیلمان را بکیا جلال الدین محمد دادند و رانکوه بولی سلطان صوفی مرحمت شده بر سایر محال حکام و داروغگان
قزلباش گماشته معاودت بمقر سلطنت فرمودند علیخان بحکومت گیلان بیه پس سرافراز گشته یکهزار تومان همه ساله بر سبیل پیشکش تقبل نمود
الکاء خلخال را که از توابع آذربایجان و بولایت گسکر پیوسته در ازاء خدمت امیره سیاوش باو عنایت فرمودند بعد از فراغ
از مهمات گیلان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند

ذکر توجه رایات فیروزی آیات بجانب خراسان و فتوحات که در آن سفر خیر اثر روی داد و بیان بعضی حالات اوزبکیه

در اینسال حضرت اعلی در اول بهار خجسته آثار بعد از فراغ مهم گیلان روی توجه بطرف خراسان آوردند و حکم شد که طوایف
قزلباش از اطراف و جوانب بعزم یساق خراسان باردوی کیهان پوی آمده در چمن بسطام بمعسکر ظفر فرجام ملحق گردند از امرا
و اعیان گیلان میر عباس و طالشه کولی و کیا جلال الدین محمد و جمعی دیگر در این سفر خیر اثر مرافقت موکب همایون اختیار نمودند و
رایات نصرت آیات از راه ییلاقات لار و فیروزکوه در حرکت آمده چمن بسطام مضرب سرادقات اقبال گشت و قریب یکماه
در آنمکان جهة اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد در اینسال میانه نورمحمد خان بن ابوالمحمد خان والی مرو شاهجان و حاجی
محمد خان پادشاه خوارزم که با یکدیگر قرابت قریبه دارند کلفت و نزاع پدید آمده حاجی محمد خان ولایت نسا و درون و باغباد را
از تصرف نورمحمد خان بیرون آورده بمعتمدان سپرده بود و چون نورمحمد خان تاب مقاومت نداشت التجا بعبدالله خان
برده باو توسل جست و از او التماس نمود که هرگاه درون و نسا را از تصرف حاجم خان بیرون آورده باو سپارد الکاء
مروکه بچهارجو و بخارا قریب است پیشکش او باشد و عبدالله خان که همیشه آرزوی ولایت مرو داشت این معنی فوزی عظیم دانسته بعزم

ایجاب

ناصواب که از خان احمد صدور یافته بود هنوز رعایت صلهٔ رحم و رابطهٔ او با این دودمان منظور نظر مکرمت اثر بود و چون حسنود
ظفر ورود بر سرا و رخصت شده بود منشور عنایت از موقف سلطنت باسم خان احمد عز اصدار یافت که همت والانهمت متوجه خراسان
مصروف است و محتمل است که دو سه سال توقف آن ولایت اقتضا نماید قرب جوار و قرابت قریبه که فیما بین واقع است و حقوق تربیت این
دودمان مقتضی آن بود که از آنجناب انواع مدد و موافقت بمنصهٔ ظهور آمد و با والد ماجد بزرگوارم و منتسبان این دودمان که در قزوین
میمانند لوازم یکدلی و مهربانی وقوع یابد و ما را کمال اعتماد بجانب او بود هر گاه او اظهار موافقت مخالفان رو یتیه نماید و خواهد
که این ولایت بدست ایشان در آید از و چگونه ایمن توان بود بهر حال چون این خبر انتشار یافته بسمع دور و نزدیک رسید مناسب آنست
که بتدارک ما فات تکیه بر اخلاص خود و مروت شاهانه کرده بعز عتبه بوسی سرافراز گردد و مجدداً موافقت او با این دودمان بسمع
رومیان رسد و اگر خاطر او در این وقت بآمدن قرار نگیرد چون یراق خراسان در پیش است والدهٔ فرزند خود را که باین سلسلهٔ علیه
منسوبست با برادر خواجه حسام الدین که بروم رفته برسم استشفاع بخدمت اشرف فرستد که ما نیز بجهت رعایت حرمت او از تقصیرات
او اغماض فرمائیم و ایشانرا مورد الطاف شاهانه گردانیده باز گردانیم و آمدن آنجناب بعد از معاودت سفر خراسان اتفاق افتد
فرهاد خان از استار و طوالش گذشته در لشکر امیره سیاوش و در فومن علیخان با متجنده آن ولایت بدو ملحق گردیدند و منشور مرحمت آئین که باسم
خان احمد صادر شده بود ارسال داشتند خان احمد که گوش سخن نیوش نداشت اصلا آن حکایات را بسمع رضا نشنود و بنوعی مشوش
و خوفناک شده بود که نه روی آمدن و نه پای ایستادن داشت بین الجمهور چنین مذکور گشت که چون در علم نجوم مهارتی داشته در زایچهٔ
طالع خود نظر انداخته خاطر نشان او شده که در این سال مملکت او بدیگران منتقل گشته او را از ملک موروث جلا دست میدهد و خاطر
بدان قرار داده بود که بکشتی نشسته بطرف شیروان رفته از آنجا بخدمت خواندکار روم رود و اهل گیلان بالطبع بنوعی خواهان
حضرت اعلی شاهی ظل الهی بودند که خان احمد اکنون خاطر خود را بظهور نمیتوانست آورد و دغدغهٔ آن داشت که مبادا امرای گیلان
او را برفتن خدمت اشرف جبر نمایند بحسب ظاهر قرار حرب و لشکرکشی داده شروع در سپه آرائی کرده امیر عباس لشته نشائی را
که از طبقهٔ جیک و امرای بزرگ گیلان بود با کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپهسالار دیلمان و طالشه کولی سپهسالار لاهیجان
سردار لشکر کرده با بیست هزار سوار و پیاده فراهم آورده بمقابلهٔ عساکر منصوره فرستاد هر دو فریق بکنار سفیدرود آمده در برابر
یکدیگر صف آراستند خان احمد بعد از رفتن لشکریان از نقود و جواهر و اسباب خزاین و طلا آلات و نقره آلات آنچه دست
تمکنش بآن میرسید فراهم آورده بجانب لنگرود ورود نموده سپر فرستاد که در کشتی نهاده آماده فرار باشد و مخدرات حرم را مصحوب
کیا فریدون که از امرای معتبر گیلان و درگاه سالار حرم بود از لاهیجان بیرون فرستاده و خود منتظر بود که از پردهٔ غیب چه
صورت روی نماید فرهاد خان یکدو روز در کنار سفیدرود نشسته تحقیق گذارها کرده گذاری که مناسب عبور لشکر باشد اختیار
نموده لشکریانرا بعبور امر نمود امرای گیلان چون مشاهدهٔ اینحال نمودند مستعد قتال گشته از جانبین جنگ در پیوستند و دود تفنگ
تفنگچیان خاصهٔ پادشاهی جنگل و بیشه تاریک گشت امرای گیلان بعد از زمانی اندک که بلوازم حرب قیام نمودند قوت و قدرت لشکر
قزلباش و کثرت تفنگچیان و ضعف و سستی جنود گیل را مشاهده نموده دستشان از کار باز ماند امیر عباس که سردار لشکر و
اعتضاد سپاه بود عنان از حرب پیچیده طالشه کولی و دیگران نیز شکست خورده راه انهزام پیمودند و چون خبر انهزام لشکر
بخان احمد رسید با معدودی از خدمتکاران سوار شده بکنار دریا رفت و کیا فریدون را مقرر نموده که حرم محترم
او را با صبیه اش بکنار دریا آورد که بکشتی رفته روانهٔ شیروان گردند کیا فریدون لایق ندانست که صبیهٔ شاه جنت مکان

سال ششم جلوس شاه عباس اوّل

اعلی حاکم دیگر جهة آن ولایت تعیین فرموده مهمات آن سرحد حسب المرام نظام یافت از سوانح اینسال خجسته مآل دین سفر لشکر فردوس نشان
برسر خان احمد و تصرف در آمدن الکاء گیلان بیه پس است که با آنکه عزیمت همایون بنهضت خراسان تصمیم یافته بکلی همت والانهمت مصروف
امضاء آن عزیمت بود بی اختیار اینواقعه روی داد

ذکر فتح مملکت گیلان بتوفیق پروردگار عالمیان

بر مرحله پیمایان فراز و نشیب حوادث روزگار و تجربه کاران طوارق لیل و نهار ظاهر و آشکار است که تا اختر بخت صاحبدولتی
در اوج اقبال صاعد و در کل احوال مساعد باشد هر چند در امور دنیا غفلت ورزیده خطاکار باشد بخت و سعادت یار و مددکار گشته
خطای او مقرون بصواب افتد و هرگاه اختر اقبالش بحضیض و بال افتد اعمال و افعالش که در نزد عقلای دهر صواب نماید خطا
نتیجه دهد (شعر) چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار مصداق اینمقال صورت
احوال خان احمد گیلانی است که با وجود دعوی فضل و دانش و وفور عقل و خردمندی و تشویشات روزگار که از لطمه بحر متواج
زمانه غدار باو رسیده بود قدر جهان و تربیت نوّاب سکندرشان فراغت و عافیت گوشه امن آباد گیلان ندانسته خواست که
بایند و دامان ولایت نشان بخیل و طراری پیش آمده از مسلک مستقیم صدق گفتار و حسن کردار انحراف جوید و این متاع کاسد در
بازار ارادت و اخلاص بسیار رواست (مصراع) صدق پیش آر که اینجا هر چه آرند آن برند سابقاً مرقوم کلک
بیان گردید که خاطر اشرف از اطوار ناهنجار خان احمد و سلوک ناپسند او که در حمایت امراء عاصی بظهور آمده غبارآلود بود و غاشیه تغافل
شاهانه و اغماض پادشاهانه شعار خود ساخته در مقام مکافات نشدند و در این اوقات دو سه مقدمه ظاهر شد که موجب زیادتی
کدورت خاطر همایون گردید اوّلا آنکه در وقتی که امراء عاصی بگیلان رفته در ظل حمایت او ماوی گرفته بودند خان احمد چشم از رضا
جوئی خاطر همایون پوشیده در مقام رعایت ایشان در آمده بود از جاده اخلاص منحرف گشته خواجه حسام الدین وکیل خود را از
راه شیروان باستنبول نزد خواندکار روم فرستاده باو توسّل جسته عرض نموده بود که ولایت گیلان ملک موروثی من است و
بطیب نفس پیشکش دودمان آل عثمان مینمایم و اگر از شیروان فوجی از عساکر رومیه از راه دریا بلاهیجان فرستند قلعه لاهیجان را
بتصرف ایشان میدهیم و از آنجا بقزوین اندک راهی است و تسخیر عراق بسهولت دست میدهد و بعد از آنکه اینخبر بسمع همایون رسید
موجب استعجاب گشت یکی از مجلسیان بزم اقدس حسب الاشاره همایون باو اعلام نمودند اگر بسهو و خطای خود قایل گشته از
کرده خود اظهار پشیمانی نمود و اظهار میکرد که از خوف و خشیت پادشاهانه و مظنه بی التفاتی چنین خطائی از من صادر شده گنجایش عفو و
اغماض داشت او از طریق راستی عدول نموده انکار بلیغ نمود و گفته بود که خواجه حسام الدین از من رخصت مکه معظمه نموده و من
او را بروم نفرستاده ام و خبری ندارم در این اوقات که معامله صلح با رومیه انعقاد یافت کس معتمد از استنبول رسید و حقیقت رفتن
خواجه حسام الدین و بردن عریضه خان احمد چنانچه مذکور شد عرض کرد خاطر اشرف از این کفران نعمت بنهایت آزرده گشته
شعله غضب بنوعی زبانه کشید که جز بقلع و قمع سلسله او انطفا نمی‌پذیرفت و مکرّراً ظاهر شد که با منتسبان این دودمان بخیل
و تزویر سلوک مینماید در تنبیه و تادیب او زیاده از این تجاهل ورزیدن گنجایش نداشت حضرت اعلی شاهی ظل الهی گوشمال او را
واجب دانسته قرب جوار مملکت را از دشمن خانگی پرداختن اهمّ و اولی شمردند و از اردبیل فرهاد خان و ذوالفقار خان
برادرش را با لشکرهای آذربایجان و طوالش از راه قزل آغاج و دریا کنار بر سر او فرستادند و حکم اشرف بامیره سیاوش
حاکم گسکر و علیخان حاکم گیلان بیه پس صادر گشت که بمعسکر فرهاد خان ملحق گشته مرافقت و همراهی او بظهور آورند و موکب همایون
بدار السلطنه قزوین عود نموده جمشید بیک غلام خاصه شریفه را که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیلمان فرستادند با اینهمه اعلی

 بدان قرار یافت که در اول بهار رفیض آثار لشکرهای ممالک را جمع نموده لوای ملک ستانی بجانب خراسان افراز ند و در آن زمستان بدار السلطنه صفهان تشریف برده از آنجا بسیر دار العباده یزد رفتند و باز باصفهان عود نموده تقیه زمستان در آن بلده جنت نشان عشرت پیرا بوده بداد دهی و کامجوئی خلایق مشغول بودند و آخر زمستان بدار السلطنه قزوین مراجعت فرمودند

سوانح ایام سعادت فرجام لوی ییل مطابق سنه احدی والف سال ششم جلوس همایون اعلی شاهی

کشت طراوت فزا باز نسیم بهار   زنگ زدلها زدود صیقلی روزگار   رایت نوروز گشت سایه فکن در جهان   گشت زابر بهار صحن چمن از غبار   نرگس بیمار گشت محو تماشای گل   سوسن آزاده گشت شیفته زلف یار   نوروز میمنت آل اینسال در روز شنبه سیم بهشهر جمادی الثانیه اتفاق افتاده چهار ساعت شب شنبه مذکور تخت نشین فلک چهارم از آرامگه دی برون خرامیده بر مسند عز و شرف تمکن یافت اعنی شاهد بهار عالم آرای با هزاران برگ و نوا جهره نما گشته روشنی بخش فضای روزگار گردید سلطان کشور بهار جهت دفع صولت سپاه دی در تختگاه چمن لوای شوکت برافراخت باد بهاری صحن باغ را جهة جلوس خسرو ریاحین از خس و خاشاک پرداخت حضرت اعلی شاه جمجاه ستاره سپاه که همیشه خاطر مبارکش متوجه دفع معاندان و استرداد بلاد خراسان بود و تا جلوس همایون براورنگ فرمان روائی ایران و تختگاه حضرت شاه جمجاه جنت مکان وقوع یافته شرف زیارت حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء قطب الحق والحقیقه والدین شیخ صفی قدس سره و مشایخ عظام که اجداد والا مقام آنحضرتند در نیافته بود و تا غایت بجهة فترت آذربایجان و مخالفت رومیان ادراک آنسعادت در عقده تعویق مانده بود درین اوقات چون صورت مصالحه بروجهی که مرقوم گشت روی نموده فی الجمله خاطر از آنطرف اطمینان یافت و شوق طواف مراقد مطهره مشایخ عظام در ضمیر منیر اردیل پذیرفته از مقر سلطنت روز افزون بدان صوب در حرکت آمده در خوشترین زمانی بدان آستان سدره نشان رسیده شرایط زیارت بتقدیم رسانیدند و سکنه آن عتبه علیه را بصلات و صدقات نوازش فرموده از ارواح مقدسه آنگاه شفعان دقایق ملکوتی استمداد همت فرموده عزم توجه خراسان فرمودند و چون شاهویردی خان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه داغ درین دو سه سال که ولایت آذربایجان از پادشاه نافذ فرمان خالی بود لوای شوکت و اقتدار برافراخته باعمالی که خلاف عقیدت و اخلاص بود پرداخته هنوز هوای خود سری در دماغ داشت و قبل ازین برومیان بنیز توسل جسته پسرش را نزد جعفر پاشا به تبریز فرستاده بود و تاج و باج از سر برداشته اظهار متابعت رومیه مینمود و بعد از آنکه مصالحه وقوع یافته سنور و سرحد تعیین یافت و الکاء قراجه داغ داخل سنور اینطرف شد مناسب این بود که شاهویردی خان که اباً عن جد از صوفیان اینخاندان و مسالک طریق مستقیم مجتبی این سلسله علیه بود دامن عقیدت و اخلاص خود را که بلوث عقوق و عصیان آلوده شده بود بآب ندامت شست و شو داده تارک اعتبارش را که از افسر یکرنگی این دودمان عاری شده بود دیگر باره در خدمت مرشد کامل بتاج و باج آراید و مسامحه که بار و میان کرده بود آنرا باقتضای زمان تقیه نام نهاده در مقام تدارک اعمال سابق باشد مشار الیه توفیق اینسعادت نیافته بلغر عتبه بوسی مشرف نشده و درین اوقات نیز که در دار الارشاد اردبیل و تربت شریف حضرت

(شعر) آندولتی که می طلبیدیم سالها   پرسیده راه خانه و خود بر در آمده

سلطان الاولیاء اتفاق نزول همایون افتاد آثار یکجهتی از و بظهور نرسیده و بخاکبوسی این درگاه مشرف نشده چون همت والانهمت شاهانه بر آن مقصور است که جمیع کافر نعمتان بجزای سیئه خود رسیده جمعی از امرای قزلباش که در دشت خودسری و هوا پرستی چریده آب ملجام خورده باشند از عرصه ایران دفع شوند الله ویردی خان را با فوجی از غلامان فرستادند که او را بدرگاه والا آورند شاید الیه روی از ملازمت این آستان تافته سالک طریق فرار شده خود را با لکائی که داخل سنور رومیه بود انداخت حضرت

رفتن شاه عباس بزیارت شیخ صفی و مشایخ عظام

فرستادن [illegible] بسر [illegible] قراجه داغ

نمیدیدند درین فکر و اندیشه بود که خبرگیران که بهر طرف فرستاده بودند آمدند و خبر رسانیدند که عبد المؤمن خان بایلغار بمشهد مقدس
رسیده بسرعت برق و باد میآید تزلزل در میان لشکر قزلباش افتاد فرهاد خان چون از جانب حضرت اعلی بجنگ عبد المؤمن
خان مأمور نبود بمحاربهٔ او و خلاف امر اشرف دلیری ننموده هر یک از امرای خراسانرا بالکای خود فرستاد که در حراست قلعهٔ خود
کوشند و خود از نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی از لشکر قزلباش در معرض تلف آید ببسطام آمده حقیقت معروض داشت و برحسب
اشارهٔ علیهٔ شاهی از آنجا بقزوین بازگشت و عبد المؤمن خان درهمان دو روز بحوالی نیشابور رسیده رفتن قزلباش را فوزی عظیم
شمرد زیراکه بایلغار آمده زیاده مردمی با او نبودند بعد از چند روز که اجتماع عساکر اوزبکیه دست داد تخت لشکر بر سر ایل بیات
که در حدود نیشابور و بلوک معدن اقامت داشتند فرستاد و ریش سفیدان بیات صلاح حال خود در طاعت و انقیاد عبد المؤمن خان
دیده اظهار متابعت نمودند و جمعی کثیر از عظمای آنقوم در رادکان بخدمت عبد المؤمن خان رفتند او که از آنجماعت کینهٔ دیرینه داشت
و در سال گذشته جمعی کثیر از اوزبکیه بقتل آورده بودند بقتل ایشان فرمان داد محمود سلطان ولد بابا الیاس و اکثر عظمای طایفهٔ بیات
در آنجا بقتل رسیده بقیة السیف غارت زده و پریشان خاطر متفرق و پراکنده شدند میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان بدرگاه جهان
پناه آمده در رکاب ظفر انتساب میبود القصه عبد المؤمن خان در امسال که همت بتسخیر سایر محال خراسان بسته با لشکر پرخاشجوی بر سر قلعهٔ
اسفراین آمده محاصره نمود ابومسلم خان با جمعی از غازیان استاجلو و اکراد و غیره که در آنقلعه جمع آمده بودند بحفظ و حراست قلعه
و استحکام برج و باره پرداخته در لوازم قلعه داری میکوشیدند و عبد المؤمن خان در تسخیر حصار اسفراین سعی بسیار نموده
توپها نصب کرد و تا چهار ماه مدت محاصره امتداد یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شد و محصوران قلعه مردانگیها کرده در هر یورش
جمعی کثیر از بهادران اوزبکیه مقتول گشته خندق قلعه از اجساد قتیلان انباشته گردید چنانچه موازی چهار هزار کس از اوزبکیه تخمیناً
در جنگ آنقلعه نابود شده بودند و در هر مرتبه عبد المؤمن خانرا شعلهٔ غضب افروخته تر میگشت و بیشتر از پیشتر مبالغه در فتح و تسخیر
قلعه مینمود و چون حضرت اعلی را از مشاغل ضروریه که مرقوم قلم وقایع نگار شد چند روزی فرصت رفتن خراسان نیافتند بعد از انجام
این مهام که اندیشهٔ استخلاص محصوران قلعهٔ اسفراین داشتند خبر تسخیر آن رسید مجملاً بعد از چهار ماه که ابومسلمخان نبرد و خو زد
نموده قلعه را نگاه داشت کار بر محصوران تنگ شده در یورش اخیر که طاقت و توان در ایشان نمانده بود اوزبکیه بر بروج عروج
نموده بر قلعه مستولی گشتند و دست بقتل و غارت بر آورده بر متنفسی ابقا نمیکردند ابومسلم خان با چند نفر از جوانان در یکی از بروج
خود را حفظ نموده تا سه روز جنگ کردند و تا تیر در کیش و گلوله و باروت با خویش داشتند احدی از بهادران اوزبکیه را جرأت آن نبود
که بر آن برج ظفر یابد بعد از آنکه آواز تفنگ انقطاع یافته سفیر تیر از رفتن باز ماند اوزبکیه دانستند که دیگر حالت محاربه ندارند هجوم
نموده برج را گرفتند و آن شیرمردان متاع گرانمایهٔ جان را در رستهٔ بازار اخلاص و غیرت و مردانگی بمعرض بیع در آورده با خنجر
بران و تیغ خون فشان با اوزبکیه دست و گریبان شدند و مردانه وار شربت ناگوار هلاک چشیدند کچل قباد گلهر که از جملهٔ محصوران
و گرفتاران آن برج بود و یکی از بهادران اوزبکیه که او را میشناخته بمردانگی او حیف آمده او را حراست نموده صحیح و سالم شب از
اردوی اوزبکیه بیرون کرده بعراق آمده بود حقیقت قضیهٔ مذکوره را بنوعی که مرقوم گشت بنده بتقریر نمود العهدة علی الراوی چون حضرت
اعلی با ابومسلم خان بجهة بیادبی که در جنگ سوسفید ترشیز از او صدور یافته بود زیاده تأسفی بر قتل او نخوردند و عبد المؤمن خان بعد
از تسخیر اسفراین بلدهٔ سبزوار و فرینان و جاجرم و شغان و جوربد و آن حدود را بحیطهٔ ضبط در آورد و حکام گماشته بجانب بلخ باز
گشت و چون آخر سال بود و در آن زمستان در رفتن خراسان بجهة خرابی ولایت و فقدان آذوقه اثری مترتب نمیشد رای گیتی آرا

کشته شدن عظمای بیات بامر عبد المؤمن خان

تسخیر عبد المؤمن خان قلعهٔ اسفراین را و کشته شدن ابومسلم خان

بدان

وانقیاد مقیم بوده باشد چون طبقهٔ الوار و دودمان عباسیان لر مذکور از قدیم الزمان شیعه و دوستدار اهل بیت حضرت اعلی
از اعمال سابق او اغماض نموده در مقام التفات شدند و مقصود بیک ناظر بجهت تسلیت خاطر و اطمینان قلب مشار الیه بلرستان
رفته او را بانواع نوازشات شاهانه اختصاص داده مراجعت نمود و او زیاده از مامول تربیتهای نامتناهی سربلندی یافت

ذکر رفتن فرهاد خان بخراسان و بازگشتن او و آمدن عبد المؤمن خان بخراسان و تسخیر قلعه اسفراین و بعضی محال باراده ملک ذو الجلال

چون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم همیشه با این دودمان دوستی و اتحاد ورزیده در زمان شاه جنت مکان محمد قلی سلطان پسرش را
بدرگاه جهان پناه فرستاده بود و بین الجانبین مراسله و آمد شد مرعی بود در سنه و سال که عبد الله خان پادشاه ماوراء النهر و عبد
المؤمن خان پسر او کمر مسخر ولایت خراسان بسته تا مشهد و نیشابور چنانچه مفصلاً در قضایای هر سال مرقوم کلک بیان گشت بتصرف
آوردند حاجی محمد خان اظهار اخلاص و تجدید دوستی قدیم نموده مکرر ایلچیان بدرگاه والا فرستاد و از این طرف نیز محمد قلی بیک
عرب گرلو یاپچیکری نزد مشار الیه رفته بود در بیولاکتابات از جانب او رسید که اگر یکی از امرای نامدار را با فوجی از عساکر ظفر شعار
بخراسان فرستند اینجانب و لشکر او خواه بنفسه آمده بتفاق او در دفع شر عادی کوشیم چه هر گاه خراسان بتصرف آن طبقه قرار گیرد طمع در ولایت
اورگنج و خوارزم نیز که بخراسان پیوسته است خواهند کرد لهذا در اول این سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که بنفس شریف در
دار السلطنه قزوین توقف فرموده بانتظام مهام ضروریه دین و دولت پردازند و فرهاد خان را با جمعی از عساکر نصرت نشان بجانب
خراسان فرستند در اول نوروز فیروز ساعت سعد اختیار فرموده او را روانه نمودند محمدی خان تخماق که مرد روزکار دیده کار آزموده
بود با المس خان مهردار و جمعی از امرا برفاقت او مامور گشتند یرلیغ مطاع باسم امرای خراسان عز صدور یافت که بر سر فرهاد
خان جمعیت نموده از صوابدید او در نگذرند و مشار الیه سفارش فرمودند که اگر عبد الله خان و عبد المؤمن خان بنفس خود بخراسان آیند
چون امرا را با پادشاه مقابله نمودن رسم و آئین نبوده و نیست عنان از جنگ پیچیده بر کناره نشینند و حقیقت عرض نمایند و الا در استرداد
محالی که بتصرف ازبکیه در آمده و حراست محالی که در تصرف اولیای دولت قاهره است بدانچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد سعی
بلیغ بظهور آورد فرهاد خان حسب الفرمان همایون روانه مقصد گردید حاجی محمد خان پادشاه خوارزم را از آمدن خود خبر داد چون
بچمن بسطام رسید حاجی محمد خان بجهت نزاعی که میانه او و نور محمد خان بن ابو المحمد خان بن دین محمد خان بر سر نسا و باغ عباد بود بدانحدود
آمده بود از آمدن فرهاد خان خبر یافته بحوالی بسطام آمد و فرهاد خان در مکان مناسب خیمه و خرگاه افراخته و اسباب ضیافت
پادشاهانه مرتب و مهیا ساخته یکدو فرسخ استقبال کرد و بین الجانبین ملاقات واقع شده بمنزل فرهاد خان فرود آمد و بعد از
ضیافت و تواضعات رسمی تحف و هدایا گذرانید و با ملازمان این آستان تجدید عهد و پیمان کرد که در دفع شر عبد الله خان و پسرش
ممد و معاون یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر جدا شده هر یک باردوی خود بازگشتند و فرهاد خان کوچ کرده رو بطرف نیشابور آورد ابو مسلم خان
چاوشلو برادر حسنخان قورچی تیر و کمان حاکم اسفراین بود و امرای بیات و غیره که در آنحدود بودند بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور را
محاصره نمودند آوازه آمدن فرهاد خان و اتفاق حاجی محمد خان باو ببلخ رسید عبد المؤمن خان با لشکرهای بلخ و بدخشان و حصار
و شادمان و اند خود و شبرغان بخراسان آمد و آوازه انداخت که عبد الله خان نیز با لشکر ماوراء النهر و ترکستان بخوارزم رفت
حاجی محمد خان اینخبر شنیده بجانب خوارزم بازگشت و فرهاد خان خبر آمدن عبد المؤمن خان شنیده متردد خاطر گردید و با امرا و
ریش سفیدان که همراه بودند کنگاش نموده بعضی صلاح در جنگ دیده بعضی دیگر از عقلا و ریش سفیدان کار آزموده مصلحت در جنگ

ملاقات پادشاه خوارزم حاجی محمد خان با فرهاد خان

سال پنجم جلوس شاه عباس اوّل

(۳۵۵) ومشار الیه شکسته ومخذول خود را بقلعه رسانید وبدستور قلعهٔ سندان را قایم کرده از بیرون آمدن تقاعد میورزید
رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او گرفته اگر آثار اخلاص وگجهتی وندامت وپشیمانی از ناصیهٔ احوالش
هویدا باشد بقدر قابلیت واخلاص شفقت یابد واگر بدستور دود نخوت در دماغش جایی داشته باشد وآثار تمرد بظهور
رساند بجزا وسزا خواهد رسید حسنخان چاوشلو قورچی تیر وکمان را بدینخدمت نامزد فرموده فرستادند واو توهم نموده نزد
حسنخان ورفقا نیامد چون قلعهٔ سندان قلعه ایست بر فراز کوه رفیع واقع شده از غایت رفعت وبلندی با فلک الافلاک
دعوی مساوات مینماید ساکنان بروج رفیعش با سکنهٔ صوامع ملکوت دمساز وپاسبانان شب زنده دارش با مستحفظان
قلعهٔ سپهر هم آواز ند وهمانا مضمون این بیت که (بیت) ز سنگ انداز او سنگی که جستی پس از قرنی بسر کیوان
شکستی ما صدق آنقلعهٔ رفیع بنیاد است دامن آنکوه بلند وقلعهٔ الوند مانند بیشه وجنگل است که یکراه بیش ندارد وضیق
الطرق بمثابه که عبور یک نفر پیاده از آنجا بغایت دشوار است امراء در حدود قلعه جائی که مناسب اقامت بود نزول
نموده راه آمد وشد مسدود ساخته الکاء را متصرف شدند ومردم طوالش اظهار دولتخواهی کرده نزد امرا آمدند وبخدمات
مرجوعه قیام مینمودند امیر حمزه خان از خودسری وزیاده رویها نادم گشته عریضهٔ ضراعت آمیز بخدمت اشرف فرستاده
عرض کرد که چون میانهٔ اولاد حسام بیک قرامانلو که الحال حاکم باستقلال آذربایجان اند ودودمان ما عناد ونزاع واقع و
خونها ریخته شده وایشان درمقام انتقام اند بدانجهة بیرون نمیتوانم آمد التماس دارم که یکی از امرای شاملو را القرشنند
که قلعه را باو سپارم ورخصت زیارت حضرات عالیات ارزانی دارند که بدان سعادت عظمی استسعاد یافته بدرگاه معلی
آیم این مسئول درجهٔ قبول یافته حسینخان شاملو حاکم قم را فرستادند وچون او بپای قلعه رسید جهة اطمینان قلب مشار الیه
ذوالفقار خان وجماعت قرامانلو را از پای قلعه کوچانید امیر حمزه خان بوعده وفا نموده از قلعه بیرون آمده پسران
خود را بغلامی اشرف فرستاده خود با نساء وصبیان از راه شیروان بیرون رفت حسینخان قلعه را حسب الفرمان قضا
جریان بذوالفقار خان سپرده بدرگاه معلی آمد اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عتبات عالیات بشیروان عود نموده
از خوف وبیم اولاد حسام بیک که در ازمنهٔ سابقه بیاندامیها بیکدیگر کرده بودند جرات آمدن باینطرف ننموده در شیروان
درمیانهٔ رومیه توقف نمود آخر الامر یکی از صوفیان طوالش رفیق او بجهت آنکه در میانهٔ مخالفان رومیه توقف نموده با
ایشان همراز ودمساز گشته بود بوقت فرصت کردن او را از سر سبک ساخته خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه
والا آورد اما بندگان حضرت اعلی بنابر حقوق خدمات سابقه وارادت واخلاص قدیم آن سلسله پسران او را مورد
شفقت ساخته در سلک غلامان درگاه منخرط ساختند القصه بعد از وقوع این حالات حسنخان چاوشلو را حکم شد که باتفاق
بسطام آقا ترکمان داروغهٔ دفترخانهٔ همایون که مرد ریش سفید با رای وهوش کاردان بود جهت تعیین سنور سرحد آذربایجان
روند وایشان برحسب فرمان بدانصوب رفته باتفاق خضر پاشا حاکم نخجوان که از جانب خواندکار روم بدین امر مامور
شده بود تعیین سنور وسرحد بطریقی که مقتضی وقت بود نموده آنخدمت را کما ینبغی بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند در این
سال شاهویردیخان عباسی ولد محمدی خان حاکم لر کوچک که در پنجسال دم از استقلال زده بسیاری از ایل والوسات
واحشامات قلمرو علیشکر را کوچانیده بولایت خود برده بود وخود را از تابعان روم میشمرد در ینولا که میانهٔ قزلباش وروم
صلح شد او کس بدرگاه معلی فرستاده عهد کرد که اگر رقم عفو بر زلات سابق او کشیده شود بعد الیوم درجادهٔ بندگی

وانقیاد



عتبهٔ علیا تقاعد ورزیده بدرگاه جهان پناه نیامد و متعهد ادرمحالی که باو نسبت نداشت خصوصاً سلطانیه و ابهر و زنجان و طارم و درجزین و آنحدود دست تطاول دراز کرده آزار و اضرار بعجزه و رعایا میرسانید مجملاً بایذای او از حد اعتدال تجاوز کرده بردست همت شاهانه دفع او لازم گشت در اوّل حال مهدیقلیخان شاملو را بر سر او فرستاده متعاقب و حسینخان قورچی شمشیر شاملو حاکم قم را نیز فرستادند و ایشان به آنجا رفته قلعه را محاصره نمودند و از جانبین محاربه و مجادله وقوع میافت تا آنکه کار بر او تنگ شده بحسینخان پیغام داد که چون با قزلباش خصوصاً شاملو خونی شده ام بیرون نمیتوانم آمد اگر موکب همایون بدینطرف نهضت نماید خود را برکاب مقدس شاهی میرسانم که آنچه رضای خاطر همیون باشد درباره من بعمل آورند حسینخان اینمعنی را معروض داشت بندگان حضرت اعلی بتقریب سیر و شکار گوزل دره با آنحدود توجه نموده بعد از سیر و شکار بحوالی قلعه تشریف بردند و دولتیار که از قلعه داری تبنگ آمده بود و از مدد و کومک مأیوس و از بیهوشی باده غفلت و خودسری اندکی بهوش آمده بود چاره جز بیرون آمدن نیافته در همانروز که بندگان حضرت اعلی قریب بقلعه رسیدند بیرون آمد چون اول جهانداری و تنبیه و تادیب متمردان پیش نهاد همت والا بود نایرهٔ غضب دربارهٔ او بنوعی اشتعال یافته بود که جز بزلال تیغ ابدار منطفی نمیشد همان لحظه مورد عتاب و خطاب گشته مقید و محبوس گردید و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده بحکم قضا جریان ویران گشت و مشارالیه را بقزوین آورده در میدان سعادت آباد بدست شحنهٔ غضب افتاد خرمن هستی بباد فنا داد و همچنین امیرحمزه خان ولد بایندرخان طالش که پدرش مرد صلاح اندیش نیکو نهاد بود و در زمان شاه جنت مکان از امرای عالیمقدار و نگهبان صادق الوداد این دودمان بود و او خود را ارشد و اعقل از پدر دانسته در ایام فترت آذربایجان و زمان اقتدار ابوطالب میرزا ایشان پدر را در الکای موروث بیدخل کرده در الکا رکیلانات و گسکر نیز که قرب جوار بود داشتند دخل مینمود و تمامت حکام و طوایش آنحدود بزرگی او را پذیرفته طوعاً او کرها مطیع و منقاد شدند و چون آفتاب دولت شاهی از افق خراسان طالع گردیده ایام وکالت مرشدقلیخان بود و هنوز قواعد قصر سلطنت استحکام و سررشتهٔ دولت انتظامی نیافته بود و او برادران سبقت گرفته پیشتر از همه امرا از آنحدود بپایهٔ سریر اعلی آمده و مرشدقلیخان که رتق و فتق مهمات بود او را بمقتضی المرام باز فرستاد و او مهمات خود را بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته در آن الکا شد درین اوقات که بندگان حضرت اعلی امور جهانداری را بکف اقتدار خود گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی و رعیت گماشته بوا پرستان خود را اکثر یکبدست آورده ساحت مملکت را از وجود فساد آلودشان بپرداختند او بجهات و استحکام قلعه شدان که در تصرف او بود اعتماد نموده آنرا مأمن خود پنداشته بقاعدهٔ سابق سلوک نموده در آمدن بپایهٔ سریر اعلی اهمال و اغفال میورزید و در اینوقت که انتظام مهمات ولایت آذربایجان برای ورویت ذوالفقارخان برادر فرهادخان مفوض گردید الکای لنگرکنان را که امیرحمزه خان بخود متصرف بود بالوند سلطان برادر فرهادخان دادند و او تمکین مشارالیه نکرده او را دخل نداد و حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که ایالت پناه محمدی خان تخاق که در حدود دارالارشاد اردبیل می بود باتفاق اولاد صدرالدین خان صفوی و طبقهٔ شیخاوندان و شاهی سیونان متوجه آنصوب گشته الوند سلطان را در حکومت آنجا متمکن سازند و محمدی خان و آنجماعت حسب الفرمان همایون متوجه انجام انخدمت شدند امیرحمزه خان در کمال نخوت و غرور سه چهار هزار پیاده و سوار طوایش جمع نموده بعزم محاربه پیش آمده و فیمابین جنگی صعب اتفاق افتاده نیروی دولت قاهره شکست بجانب امیرحمزه خان افتاد و جمعی کثیر از مردم او طعمهٔ شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند

(فتح قلعه [illegible]

([illegible] امیر حمزه خان [illegible]

جنگ امیر حمزه خان با الوند سلطان و شکست خوردن او

ومشارالیه

سال پنجم جلوس شاه عباس اول

اینمعنی بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخته رعایت جانب حزم و احتیاط کرده او را اکبر انیدند و چون قهرمان قضا بقطع حیاتش فرمان داده بود بقتل رسید و از برادرانش مرادخان بیک که دو اندار بود فرار نموده بالکای روم رفت بنا بر آن احمد بیک برادر دیگرش مقطع الزجلین کردید بعد از سیاست ایشان مرشد قلی سلطان قوچیلو مشهور بچپار کاو را که از اویماق استاجلو و منظور نظر شفقت بود بگیلان فرستادند که محمد شریف خان و فرار نمودها را کرفته بدرگاه والا آورد و اگر احمد خان حمایت نموده ایشان را نفرستد آنجا توقف نموده حقیقت عرض نماید که اندیشه کار او شود خان احمد چون دانست که نواب اشرف در بدست آوردن ایشان مبالغه عظیم دارند دست از حمایت بمزه باز داشت و مرشد قلی سلطان ایشان را کرفته بپایه سریر اعلی آورد چون مسامحه و تاخیر در سیاست ایشان منتج مفاسد عظیمه بود شعله غضب پادشاهی بقتل ایشان پرداخت و بنا بر مراعات جانب سیادت خان احمد و قرب قرابت که با والده محترمه بندگان اشرف داشت و بشرف مصاهرت این دودمان مشرف بود از سلوک ناپسند او اغماض فرموده او را بانواع نوازشات شاهانه و خلاع فاخره پادشاهانه معزز و کرامی کردانیدند در ینسال حکومت همدان و امیر الامرائی کل ولایت قلمرو علیشکر تا سرحد بغداد بشاهزادگی محمد باقر میرزا تفویض یافته ایل بیات بملازمت او مامور شدند و اغورلو سلطان بیات بوکالت شاهزاده مذکور منصوب کشته روانه همدان شد و چون شرط مصالحه رومیان اطلاق اسارای طرفین بود چند نفر از پاشایان سیما مراد پاشا را که در محاربات تبریز کرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس بود از اینجانب اطلاق فرموده روانه روم کردانیدند از جانب روم نیز شاهرخ خان مهردار و مهدیقلی خان شاملو و قورخمس خان شاملو در قلعه العنان ساخته روانه اینصوب نمودند شاهرخ خان در راه بیمار شده و دیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و دیگران آمدند اما قورخمس خان بجهة بعضی اعمال سابقه که از بی اخلاصی و بدنفسی و نیخواهی بظهور آورده بود و قضیه نامرضیه بیکم و تجویز کشتن حسینقلی سلطان پدر مهدیقلی خان در تبریز باغوای امیر خان و تصنیع سلطان حسین خان پدر علیقلی خان لله حضرت اعلی مستحق انواع عقوبت شده بود همان لحظه که در برابر ایوان چهل ستون بنظر همایون در آمد شعله غضب شاهانه مشتعل کشته او را بدست مبارک بجزا رسانیدند مهدیقلیخان مورد الطاف و اعطاف کشته بمنصب موروث ایشیک آقاسیکری سرافرازی یافت دیگری از سوانح عصیان و طغیان دولتیار خان سیاه منصور است که از امرای زمان شاه جنت مکان و خود در خدمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا میبود در ایام فتنه ترکمان و تکلو خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بمرتبه امارت ترقی نموده در حدود سلطانیه و سجاس الکا و تیول یافته و عنایت شد بعد از قضیه ارتحال شاهزاده مغفور پای از حد خود فراتر نهاده قلعه در سجاس ترتیب نموده آذوقه و یراق بسیار جمع کرده در آن ولایت کوس لمن الملک زد ابوطالب میرزائیان را پروای معامله او نبود و بعد از جلوس همایون اعلی شاهی مرشد قلیخان که سفر خراسان در پیش داشت مهم او را وقعی ننهاده بفکر کار او نپرداخت و بعد از آن حضرت اعلی شاهی ظل الهی حسین علی سلطان را بر سر او فرستادند چندگاه قلعه را محاصره نموده اما کاری نساخته باز آمد چون بندگان اشرف را در انتظام مهمات عراق و فارس و کرمان مشاغل عظیمه در پیش بود بامور جزئیه نپرداخته متوجه شیراز و اصفهان شدند و او در غیبت موکب همایون بیش از پیشتر آثار عصیان بظهور آورده دست درازی بولایت قریبه مینمود گروهی از بیدولتان اکراد بر سر او جمع شده در مقام اضرار خلایق بر آمده خار راه مترددین بودند و بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب مسلمانان متصرف شده بقلعه آورده بملازمان قسمت میکرد در ینسال که بندگان حضرت اعلی در دار السلطنه قزوین تشریف داشتند از ملازمت

کشته شدن مهدی قلی خان

کشته شدن قورخمس خان بدست شاه عباس

بسبب قتل و سیاست خان سیاه

نیز بچند روزه حیات مستعار امیدوار بوده از تفرقهٔ خاطری که آناً فآناً ایشانرا آشفته دماغ داشت آسوده شدند و ایشانرا
بالموت فرستاده اسباب فراغت و تمتعات ایشان حسب المرام مقرر گشت و قلعهٔ طرک را خراب ساختند **بیت**
فلک بر انگختن نه امنیت کار — بسی یاد دارد ازاین روزگار
و از اصفهان عنان عزیمت بصوب دار السلطنه قزوین
معطوف داشتند در کاشان کور حسن استاجلو که از عظمای آنطایفه و در خدمت اشرف مشیر و مشار الیه بود بمظنه آنکه از بیت
یافکان زمان مرشد قلیخان است و اعتماد را نمی شاید بر دست حسن بیک قورچی تیر بقتل رسید و از آنجا بدار السلطنه قزوین
تشریف برده حضرت اعلی در رکاب عالی پدر نامدار در مقر سلطنت فلک مدار از نزول اجلال فرمودند در آن اوقات محمدی خان
تخماق که از امرای معتبر زمان شاه جنت مکان و امیر الامرای چخور سعد بود و بتصاریف زمان و استیلای رومیان از آن
ملک برآمده در حدود اردبیل و مغان بسر میبرد بپایه سریر اعلی آمده منظور نظر عاطفت گشت بندگان حضرت اعلی زمستان و فصل
شتارا در دار السلطنه قزوین بخرمی گذرانیده بفراغت و کامرانی مشغول بودند

وقایع سال میمون و ایام سعادت مقرون توشقان ئیل ترکی مطابق الف هجری سال پنجم جلوس همایون و قضایای آنسال بتقدیر واهب ذو الجلال

چون فصل شتا بنهایت انجامیده و باد بهاری صلای نزهت و خرمی داده عشرت سرای باغ و بوستان از گل و ریحان
آرایش یافت (**شعر**) ز اعتدال هوا و ز دور چرخ اثیر — چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر
اعنی نوروز
جهان افروز بخرمی و فیروزی در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاولی وقوع یافته خسرو چهار بالش سپهر در برج
حمل مقام گرفته گیتی آرای گشت شاه جمجاه همیون بارگاه در باغ سعادت آباد قزوین جشن خسروانه آراسته چند
روز در آن ریاض کوثر حیاض بعشرت و شادکامی گذرانیده از خورشید لقا کام ستان بودند و چون خاطر
انور از میرزا لطف الله وزیر بجهه سوء اعمال پسرش که از روی جهل و غرور بارتکاب آنها دلیری میکرد دلگیر گشته بود اورا
از وزارت معزول فرموده حاتم بیک اردوبادی که مرد خردمند صایب رای نیکو اخلاق و مستوفی الممالک بود بدان منصب
والا ارجمندی یافته اعتماد الدوله لقب یافت و هم درینسال الله قلی بیک قپا یا اغلی قاجار را که قبل از جلوس همایون
در سلک قورچیان عظام منتظم بود و بعد از آن برتبهٔ یوزباشیگری ترقی نموده بود مورد تربیت و الطاف شاهانه فرموده
بمنصب عظیم القدر قورچی باشیگری که از معظمات مهام کارخانهٔ سلطنت و پایه والای اولیای دولت است سربلندی
یافت و در همان ایام ایلچیان روم از جانب پاشایان سرحد آمده خبر استحکام بنیان مصالحه آوردند و متعاقب
ایشان مهدیقلی خان که از روم کما ینبغی بآداب رسالت پرداخته مصالحه را بروجه دلخواه صورت داده مراجعت نموده
بود از اردبیل که مقر حکومت او بود آمده شرف پای بوس دریافته تحف و هدایا گذرانیده و نامه محبت آمیز مشتمل بر تجدید قواعد
مصالحه که از جانب خواندکار آورده بود بنظر همایون رسانید مستعدان روم تاریخ این صلح را سال فرخنده فال حفیظ
یافته در آن مکتوب بخامهٔ عباسی خامه مندرج ساخته بودند از سوانح آن ایام آنکه مهدیقلی خان بعد از آنکه چهل روز که در خدمت
اشرف بود چون از اویماق چاوشلو و قوم مرشد قلیخان و محمد شریف خان بود و محمد شریف خان فرار نموده بگیلان رفته
بود بعضی خطایا باو اسناد کردند و مزاج مبارک که از طبقه چاوشلو عموماً منحرف بود و ایشانرا صاحب داعیه میدانستند
از او منحرف گردید چون مشار الیه مرد بارای و هوش بود بی توجهی و انحراف مزاج اشرف را تفرس نموده بود و

سال چهارم جلوس شاه عباس اوّل

بیچارگی زده بهمین قدر راضی شد که بجان ایمن بوده در گوشهٔ انزوا بدعاگوئی مشغول باشد فرهاد خان این شیوه را که مقتضی
عقل بود از و پسندیده داشته متعهد آن شد که در خدمت اشرف استدعای عفو زلات و تقصیرات او که از کوتاه خردی و نادانی
و اغوای یعقوبخان بظهور آمده نماید بالجمله قلعه بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمد فرهاد خان ولیخان و اسمعیل خان را
در کرمان گذاشت و مهمات آنولایت را بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته بجانب شیراز مراجعت نمود و در وقتیکه بندگان
حضرت اعلی مهمات فارس را انتظام داده از راه یزد عازم اصفهان بودند رسیده در بیرون شهر شرف پای بوس در
یافت و یوسفخانرا با تیغ و کفن بدرگاه والا آورده استدعای جانبخشی نمود چون یوسفخان تکیه بر مروّت شاهانه نموده اداهای
نامعقول از خاطر بیرون کرده شمشیر در گردن آویخته آمده بود عفو شاهانه شامل حال او گشته بجان امان یافت اما بولی بیگ
در آنروز ربجه آنکه در کرمان با فرهاد خان در مقام غدر بر آمده بود و اراده داشته که بهمراهی یوسفخان دیگر باره سر بعصیان
وطغیان در آورد و یکی از اهل مواضعه فرهاد خانرا از آنحال خبر داده بود بدست ملازمان او بقتل رسید و در همان
ایام ملازمان مهدیقلی خان چاوشلو که همراه شاهزادهٔ نامدار سلطان حیدر میرزا بایلچیگری روم رفته بود آمده خبر رسانید
که فرمانفرمای روم مقدم شهزادهٔ نامدار را گرامی داشته معامله صلح بر وجه دلخواه انعقاد پذیرفت و مهدیقلیخان رخصت
انصراف یافته عنقریب با نامهٔ محبت آئین میرسد چون این مژده متضمن موجب ترفیه احوال کافهٔ خلایق و عباد الله بود باعث ازدیاد
دولت قاهره گردید بالجمله بعد از آمدن فرهاد خان بندگان حضرت اعلی اردوی همایون را از شیراز روانه صفهان
نموده خود بیزد تشریف بردند فرهاد خان در رکاب مقدس همایون بیزد رفت و چون آنخطهٔ دلپذیر از تشریف قدوم همایون
زیب و زینت یافت باغ گلشن که مقام و مسکن شاه خلیل الله ولد میرمیران بود آرامگاه خسرو زمن گردید شاه خلیل الله بلوازم
خدمت و میزبانی پرداخته خدمات لایقه بجای آوردند و در آنجا جناب آصف صفات حاتم بیگ وزیر سابق ولیخان را با برازار
خدمتی که در این ولا در کرمان بتقدیم رسانیده بود مورد شفقت شاهانه فرموده بمنصب رفیع القدر استیفای ممالک محروسه
سربلند گردانیدند و چند روز در آنخطهٔ دلگشا بعیش و عشرت و کامروائی ساکنان آنملک مشغولی فرموده مرهم جراحات
دلخستگان گشتند و مطالب و مدعیاتی که رعایا و عجزه داشتند بعز انجاح مقرون گردانیده عنان عزیمت بصوب دار السلطنه ایران
اصفهان معطوف داشتند و دیگر باره دولتخانه مبارکه نقش جهان محل نزول شهریار گیتی ستان گردیده و تا یکماه در صفاهان
جنت نشان بانجاح مطالب زیردستان پرداختند از سوانح اقبال که در آن اوقات بمنصه ظهور رسید آن بود که
چون احمد بیگ گرامپا کوتوال قلعه طبرک در ایام غیبت همایون آذوقه و مایحتاج بسیار بقلعه کشیده اسباب قلعه داری بر
وجه لایق سرانجام نموده بود و شاهزادگان در آنقلعه بودند احمد بیگ مورد طعن بدگویان گشته او را باداهای دور
از کار متهم ساختند و بندگان حضرت اعلی هرچند میدانستند که اینحکایات فروغی از صدق ندارد و اما رعایت طریق حزم و
احتیاط لازم بود و اهالی صفهان چون قلعهٔ مذکور را موجب شورش مملکت و اختلال احوال رعیت میدانستند در تخریب
آن مبالغه مینمودند نوّاب اشرف رضای اهالی صفهان جسته بویرانی آن راسخ گشتند اما در باب شاهزادها محل توطن
ایشان مترددبودند و عموم دولتخواهان عدم ایشانرا که رایحهٔ فرمانروائی در دماغ داشتند بر وجود راجح دانسته
مبالغه در تضییع ایشان مینمودند و حضرت اعلی رعایت صلهٔ رحم فرموده رضا باففاء و اعدام ایشان نمیفرمودند لاجرم
بمصلحت جمهور و دفع افساد مفسدان نزدیک و دور دیده جهان بینشانرا که چراغ فتن و فتور بود از دیدن عاری و عاطل کردند و ایشان

کشته شدن یعقوبخان ذوالقدر و استخلاص قلعهٔ استخر با او بعضی

بود باشارهٔ همیون دست درمیان او کرده برداشته بر زمین زد در اول حال او تصور نمود که از مقولهٔ دست بازی و
ظرافتهاست که ندمار مجلس بهشت آئین گاهی با یکدیگر میکنند چون پایهٔ قدر خود را برتر از آن میدانست گفت حرفی در میان
دارم چه محل ظرافتست حسین خان او را دشنام داده گفت ای نمک حرام با این اعمال و افعال که از تو بظهور آمده چه
توقع داری یعقوب خان دانست که حال چیست فی الفور شروع در عجز و اضطرار نمود حسینخان دست او را بسته سر برهنه
سر برهنه در برابر ایوان در آفتاب نگاهداشتند و رفقای او را یک یک باندرون خانه می طلبیدند و چون داخل شد
جمعی از غلامان و جان سپاران تیغ در او نهاده پاره پاره میکردند و هر کدام میآمدند از همین باده که خمار شکن مستیهای
سابق بود مست و بیشعور میگردیدند در بیرون هیچکس خبری از اینحال نداشت و تصور مردم آن بود که در خلوتخانه مجلس خاص
آراسته و محفل عیش و عشرت پیراسته بصحبت مشغولند مجملاً تا هنگام عصر این صحبت در کار بود ترابی بیک و مختار سلطان
و بوداق قراگونه و ابوالفتح بیک شاملو و چند کس دیگر که خمیرمایهٔ فساد بودند بمجلس آمده برفقا ملحق شدند و اجساد ایشانرا
آخر روز آورده عبرة للناظرین از دار عبرت آویختند حقیقت حال بر بیرونیان معلوم گشت اما یعقوبخانرا جهت بدست
آوردن قلعه نگاه داشته در آن روز بقتل نرسید و در سیاه چالی که خود کنده جمعی از ذوالقدران بیگناه را محبوس
مینمود محبوس گشت و نوشته از او گرفته بقلعه فرستادند که معتمدان او قلعه را بملازمان درگاه شاهی سپارند اما اهل
قلعه بدان نوشته عمل نکرده قلعه را نسپردند و معلوم شد که او سفارش کرده بوده و چند روز در مخالفت و قلعه داری
اصرار نمودند در آن چند روز هر روز جمعی از ورثهٔ ذوالقدران که بتیغ قهر یعقوبخان کشته شده بودند او را بیرون آورده
در سر چاه سرنگون آویخته سیاست مینمودند و ناله و نفیر باوج فلک اثیر میرسانید و بعد از چند روز که اصرار او و ملازمانش
در قلعه داری بظهور رسید ریش سفیدان ذوالقدر متکفل آن مهم شده در قتل خان تعجیل داشتند حضرت اعلی او را بدست
ذوالقدران دادند و ایشان بقصاص بیگناهان باتمام کار او پرداختند بعد از کشته شدن او جمعی از مردم فارس خصوصاً
حسین قلی سلطان سیاه منصور کوه روی کرده بطریق عیاران از رخنهٔ کوه که صعود بر آن در نظر بیننده محال مینمود
بر فراز قلعه برآمده بیخبر بنفیر و برقو برکشیده قلعه را متصرف شدند و بدکاران بجزای اعمال رسیدند در خلال اینحال کس
از جانب فرهادخان از کرمان آمده خبر رسانید که مهمات کرمان بر حسب دلخواه صورت انجام یافته قلعه را متصرف
شدند شرح انیقضیه چنانست که چون فرهادخان بحوالی کرمان رسید استمالت نامها بطوایف افشار فرستاده ایشانرا
که ملازم قدیم ولیجان بودند بدستور بملازمت او دلالت نموده طبقهٔ افشار که از آمدن فرهادخان و ایالت ولیجان خبر
یافتند تزلزل در احوال ایشان پدید آمده فراغت و عافیت خود در آن دانستند که ترک مرافقت یوسفخان نموده شعار
شاهی سیونی ظاهر سازند گروه گروه باستقبال شتافته بدست بوس خواین مشرف میشدند یوسفخان که بر مسند ایالت و
استقلال تمکن داشت مشاهده نمود که مردم رو بطرف ایشان آورده با او یکدل نیستند با اجماعت بدمظنه شده با دویست
سیصد نفر از ملازمان قدیمی خود بقلعه رفته قرار تحصن و قلعه داری داد فرهادخان بشهر آمده قلعه را محاصره نمود
و کس بقلعه نزد یوسفخان فرستاده او را بنصایح دلپذیر بشاهراه اطاعت و انقیاد دلالت نموده متعهد شد که از خدمت
اشرف استدعای عفو تقصیرات او نماید بعد از مراسله و پیغام و آمد شد مکرر یوسفخان از کرده نادم و پشیمان گشته بمصالحه
راغب شده ترک قلعه داری نموده بیرون آمد و هوس حکومت کرمان از سر بیرون کرده دست در دامن عجز و

سال چهارم جلوس شاه عباس اول

خدمت اشرف و ادراک مجلس بهشت آیین راغب گردیده و سخنانی که مشعر بر اطاعت و انقیاد بود عرضه داشت نمود اما از
دوربی اخلاصی و عدم پاک طینتی نخست میرزا خان بیگ وزیر خود را با ترابی بیگ ولد ولو اختیار ترکمان و برادرزاده
خود مرتضی قلی بیگ بشهر فرستاد که بملازمت اشرف رسیده هرگاه حکومت فارس در کل با و متعلق گردد و مجدداً او را
در آن ملک مطلق العنان سازند او از قلعه بیرون آمده بشرف پای بوس مشرف گردد زهی سفاهت و بی اخلاصی که بجهة
امور دنیا ولینعمت خود را باین قسم امور اکراه نماید و از زمانه چشم فلاح و کامروائی داشته باشد اما چون میرزا
خان بیگ وزیر بملازمت اشرف مشرف شد بندگان حضرت اعلی نسبت بیعقوبخان بر طریق معهود اظهار شفقت و التفات
بسیار نمودند میرزا خان بیگ متکفل آن شد که بقلعه رفته یعقوبخان را بملازمت اشرف آورد اما از گفتگوی میرزا خان
بیگ و ارادهای او معلوم گشت که اطوار او از عقیدت و اخلاص دور است القصه میرزا خان بیگ و ترابی بیگ بقلعه
بازگشته آنچه دیده و شنیده بودند خاطرنشان یعقوبخان نموده او را بآمدن مایل و راغب کردند و قلعه را بیکی از معتمدان
سپرده خود باتفاق مصاحبان و مخصوصان از قلعه بیرون آمده با کمال اعزاز روانه شهر شد حاشا حاشا فایده او با
وکفران نعمت گریبان او را گرفته کشان کشان بکریاس گردون اساس آورد و چون چشم حق بین نداشت نظر از اعمال
و افعال خود پوشیده بیخردانه خود را همان حاکم باستقلال فارس تصور مینمود (مصراع) زهی تصور باطل
زهی خیال محال با این اعمال و افعال و طور بی اخلاصی چگونه اینگونه نوازشات که سزاوار فدویان جان نثار و
دولتخواهان اخلاص شعار است توقع توان داشت زهی سفاهت حق نمک کجا میگذارد که اینگونه مردم کامروائی یابند
بالجمله چون خبر آمدن او رسید بندگان حضرت اعلی بحسب اتفاق بر سبیل سیر سوار دولت بودند در سر خیابان یعقوبخان
بموکب همایون رسیده سعادت رکاب بوس دریافت و مورد توجهات ظاهری گشت اما اصلا آثار ارادت و اخلاص
و خجلت زدگی از او بظهور نمیرسید و مشخص شد که همان خیالات فاسده در سر دارد اهالی و اعیان فارس و طوایف
ذو القدر بر سبیل معتاد بخدمت او رفته ملازمت نمودند و او تا سه روز در کمال شوکت و حشمت بدولتخانه همایون آمد شد مینمود
روز سیم دیوانیان اعلی را مورد اعتراض گردانیده از داد و ستدی که در ایام غیبت او در فارس کرده بودند
بازخواست مینمود و غافل از آن معنی بود که (بیت) اگر خسی بهوا رفت از کشاکش باد بیکدمی دو سه ناچار بر زمین
افتد چون خبث باطن داشت بمقتضای این مصراع (مصراع) کز کوزه همان برون تراود که در اوست سخنان لاطایل
از او بوجود میآمد و قلعه را نگاه داشته بتصرف نداد چون همت بر انتظام مهام ممالک گماشته کارهای عظیم در پیش بود
و هرگاه برکشیدگان و تربیت یافتگان آنحضرت بدین شیوه سلوک نمایند دیگران که بخودسری و خودرائی برآمده مثل
اعمال این طبقه نمایند چگونه ترک خودرائی نموده سر بچنبر اطاعت درآورند بالجمله یعقوبخان بجزای کفران نعمت مستحق
عقوبت شده شعله غضب درباره او افروخته گشت روز چهارم درگاه خلوتخانه همایون را بابایزید بیگ قاپوچی
باشی استاجلو سپردند که هیچ آفریده بطلب بخلوت خانه نیاید و کسی بیرون نرود و یعقوبخان بطریق معهود آمده مغرورانه
در مجلس نشست و در حضور اقدس با میرزا لطف الله وزیر دیوان اعلی در کمال تندی و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و ستدی
که در الکای من کرده اید از شما میخواهم مشار الیه در جواب گفته بود که بالرأس و العین هرگاه اشاره همایون شود
در یک لحظه حساب خاطرنشان تو میشود در این اثنا حسین خان زیاد اغلی قاجار که از امرای معتبر و مقربان بساط اقدس

بود

کشته شدن شاه‌قلیخان

کشته شدن حسینعلی سلطان چکنی

خان مأمور شد از سوانح که در شیراز بظهور آمد کشته شدن شاهقلی خان ولد خلیل خان افشار است بدست حسن خان ولد عبد
اللطیف بیک که هر دو از احفاد افشار منصورند در صحیفهٔ اول این دفتر رقم پذیر کلک تحریر شده که در ایّام شورش و انقلاب
طوایف قزلباش که در هر سری سودائی پدید آمده بود و در کوه کیلویه بعد از فرت ظهور و خروج قلندر و نواب اسکندر خان
حاکمی که از جانب دیوان منسوب باشد نبود و شاهقلی بیک پسر کوچک خلیل خان بخود سر نام خانی بر خود نهاده خود را حاکم
کوه کیلویه نامید آقا حسن بیک ولد عبد اللطیف بیک هم بود خود را درین امر ازو شایسته تر دیده با او مخاصمت آغاز نهاده جمعی
افشار و الوار را بر خود جمع کرده مدّعی حکومت شد و هر یک بقدر قوّت و توان متصرّف بعضی محال گشته تا حین ورود موکب
جهانگشای همایون اعلی شاهی با یکدیگر بمدارا و احتیاط میبودند تا آنکه درین هنگام هر دو بپایهٔ سریر خلافت مصیر بسعادت
ملازمت فایز گشتند و هر یک بانفراد استدعای ایالت آن ولایت داشتند اگر چه هر دو بخود سری عادت کرده این
شیوه جبلی ایشان شده هیچکدام قابل تربیت نبودند امّا پسری خلیل خان و بزرگ منشی دماغ شاهقلی خانرا آشفته‌تر داشت
و مطلقاً با شیوهٔ چاکری و فرمانبری آشنا نبوده حسن خان بقدر مراتب نوکری طیّ کرده از او ساده دلتر مینمود با جمعی
بر سر او رفته پیکر حیاتش را بتیغ تیز زیر و زبر گردانید و مورد عنایت و التفات گشته بایالت کوه کیلویه رقم اختصاص کشید
دیگری از سوانح عبرت افزا کشته شدن حسینعلی سلطان چکنی ولد بوداق خانست که در خدمت اشرف از جمله مقرّبان و
مخصوصان بزم اقدس بود بسبب ظاهری که معلوم همگنان گردید اوّلاً آنکه مرد محیل فتنه اندوزی بود که زبانش با دل موافقت
نداشت و صاحب داعیه بود ثانیاً آنکه از بوداقخان و اولاد او چنانکه سبق ذکر یافت در خراسان حرکت ناهنجاری صدور
یافت که شهزاده را که او لله بود بر داشته بقلعه خبوشان برده مدّتی سالک طریق خلاف بودند و او نیز بدینجهت محلّ اعتماد نبود
غایتش چون روی ارادت بپایهٔ سریر والا آورده شهزاده بدست آمد پدرش با جمعی کثیر از ایل و عشیرت و اقربا و اولاد
در خراسان بودند چند روزی بنا بر مصلحت اندیشی شرف خدمت و قرب منزلت یافته بود همانا از خبث باطن حرام نمکی از و ظهور
یافته بوده که محرّک عقوبت و سزاوار تیغ سیاست شده بود القصّه کور حسن استاجلو و بعضی از مقرّبان بساط عزّت در
حریم خلوتخانه همایون او را بجزا و سزا رسانیدند و ملازمان حسین خان شاملو حاکم قم حسب الامر الاعلی بر سر بوداق
خان که در چلکاری بود رفته او را گرفته بقتل آوردند و تمامی اموال و اسباب اردوی او بغارت و تاراج رفت
غایتش چون در معاملات خراسان صاحب وقوف بود بعد از ایّامی دیگر باره مشار الیه و اولاد منظور نظر شفقت گشته حسن
علی سلطان پسر بزرگتر او بایالت همدان سرافراز شد و خود با سایر اولاد ملازمت عتبهٔ اقبال شاهی مینمودند القصّه
بعد از رفتن فرهاد خان و کشته شدن حسینعلی چکنی چون تسخیر قلعهٔ اصطخر که بمتانت و استحکام شهرهٔ عالم و بنا کردهٔ فریدون
و جم است بقهر و غلبه دشوار مینمود و هنوز آثار مرحمت بیعقوب خان باقی بود از الهامات غیبی بخاطر قدسی مآثر خطور نمود
که آن آهوی رمیده را بحسن تدبیر صید نمایند طرح شکار کرمان فرمود با جمعی از مخصوصان و ندما بشکار فرمودند و از حوالی
اصطخر گذشته (مصراع) یک صراحی ز راح ریحانی جهت یعقوبخان فرستاده اظهار فرموده بودند که خاطر
اشرف بصحبت او مایل است و همیشه در مجلس بهشت آئین یاد او میکنیم بعبث خود را پای بند سلسله وحشت گردانیده هرگاه
خیالات فاسد از دل بیرون کرده بملازمت آید فراخور اخلاص همان منظور نظر التفات خواهد بود یعقوبخان ازین پیغام
مسرور و شادمان گشته چون از تحصّن و قلعه داری تنگ آمده بود صلاح دولت در برچیدن بساط مخالفت دیده بآمدن

اورا از ملازمت عتبهٔ اقبال شاهی خائف و اندیشناک میداشتند و اینمعنی موجب مزید علت گشته یکبارگی سر بعصیان
و طغیان برآورد و امرای فارس را بمتابعت خود دلالت نموده هرکس اطاعت او مینمود تغییر داده برای خود امرا تعیین
نموده بندگان حضرت اعلی مکرّر امنشور نصایح و ارقام شفقت آمیز فرستاده جهة رفع شناعت و بدنامی او باردوی معلّی
و شرف ملازمت اشرف تکلیف کردند مفید نیفتاد و از علّت سودا و طغیان مالیخولیا در مجمع امرا میگفت که از ممالک ایران
ملک فارس بمن میرسد و از اینگونه هذیانات مزخرف بر زبان میآورد و خوشامدگویان تصدیق مینمودند القصّه تخلّف از
فرمان پادشاهی کرده گاهی خیال استقلال مینمود و گاهی در استحکام قلعه کوشیده اندیشهٔ تحصّن و قلعه داری میکرد دایم
اعمال او موجب استعجاب بود طایفهٔ ذوالقدر و امرای فارس از یمن شفقت شاهی که نسبت باو بظهور میآمد چنان
مطیع و منقاد او بودند که حرف مخالفت او در صفحهٔ خیال هیچکدام نقش نمی بست تا آنکه بعضی امرا از فرقه رفته آثار عصیان
از اطوار او مشاهده نموده در ییلاق کوشک زرد از اردوی او جدا شده بملازمت اشرف آمدند و حقایق حالات معروض
داشتند هرچند دفع و رفع او قابل نهضت موکب همایون نبود باراده سیر و شکار ییلاقات کوشک زرد و شهر شیراز
و انتظام مهمات فارس عنان عزیمت بدانصوب معطوف داشتند یعقوبخان از آوازهٔ ورود موکب همایون و بی
اتفاقی امرا احمال و اثقال خود را بقلعهٔ اصطخر فرستاده با چند نفری از مردم اعتمادی بجانب قلعه رفته متحصّن گردید اعیان
ذوالقدر فوج فوج باستقبال موکب همایون آمده حقیقت قلعه رفتن او را عرض کردند و چون ییلاق کوشک زرد مخیّم
سرادقات اقبال گشت الَمس خان مهردار را با یوزباشیان و قورچیان عظام ذوالقدر و مردم فارس بمحاصرهٔ
قلعه مأمور فرمودند و موکب همایون بجهت حرارت هوا چند گاه در ییلاق مذکور گذرانیده عزیمت شهر شیراز فرمودند
و آن بلدهٔ فاخره را که تخت جمشید و سلیمان و ممدوح جمهور سخنوران جهانست از فرّ قدوم همایونی زینت بخش روضهٔ
جنان گردانیدند و میرزا لطف الله وزیر چون شیرازی الاصل بود بادای لوازم خدمت پرداخت و تمامت اهالی
و اعیان ولایات فارس بپایهٔ سریر اعلی آمده بوسیلهٔ او سجدهٔ تحیّت و اخلاص بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند
ابراهیمخان والی لار تحف و هدایا فرستاده اظهار بندگی و اخلاص نمود با وجود این اعمال سفیهانه که از یعقوب خان بظهور
آمد هنوز نوّاب اشرف را در بارهٔ او انواع توجّه بود بنابر اطمینان خاطر ذوالقدران که از او خائف بودند ایالت ولایت
شیراز و امیر الامرائی فارس به بنیاد خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت نامزد شد و حضرت اعلی
بفیروزی و اقبال در متنزّهات آن بلدهٔ فردوس نما (مصراع) که آب خضر میخجلد ز زلالش بسیر و سواری مشغولی
میفرمودند در خلال اینحال از اصابت عین الکمال چشم زخمی بذات فرخنده صفات اشرف رسیده و در هنگام
سواری و اسب تاختن از اسب افتاده پای مبارک کوفته گردید و جرّاحان بمعالجه پرداخته بعنایت باریتعالی آن کوفت
بصحت گرائید خبر عصیان و طغیان یوسفخان افشار رسید که قورچیان و ملازمان درگاه والا را که جهت خدمات دیوانی
در کرمان بوده اند بیرون کرده قلعه را مستحکم گردانیده دم از موافقت و هواخواهی یعقوب خان میزند حضرت اعلی فرهادخان را
بجهة دفع فتنهٔ او روانه کرمان ساختند و چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی ولیخان و بکتاش خان بودند ولیخان را
که مرد صلاح اندیش نیکوخواه و همیشه منکر اعمال و افعال پسرش بود بایالت بعضی از آن ولایت سرافراز ساخته بعضی
دیگر را باسمعیل خان آلپلو افشار داده هر دو را همراه یولی بیک فرستادند یولی بیک غلام درین سفر برفاقت فرهاد

خان

طریق آمد شد مسدود بود تا آنکه حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی درینسال که اوان جلوس سعادت مانوس همایون براورنگ عالم آرائی بود با پادشاه عالیجاه مشارالیه بادی الفت و آشنائی گشته اراده احیای خصوصیت قدیم فرمودند و احیای سلسله محبت و دوستی را که در زمان آبا و اجداد انتظام و ارتباط پذیرفته چگونه طبع حقیقت سرشت بهدم آن بنیان رضا دهد و خاطر دوستی دوست از آن اغماض نماید بالجمله رای جهان آرا بدان متعلق گشت که یکی از طبقه اعیان قزلباش برسم رسالت بخدمت آنحضرت فرستند قرعه اختیار بنام یادگار سلطان روملو که مرد صوفی نهاد صافی اعتقاد طرز دان چرب زبان بود افتاد از دارالسلطنه اصفهان او را با تحف لایقه و نامه محبت آئین ارسال داشتند و در آن نامه نامی اشعار کلمه دوستانه از مغایرت و بیگانگی ایشان فرموده مجدد عهود و مواثیق قدیمه و محرک سلسله وداد گشته اظهار فرمودند که چون برحسب اقتضای قضا عبدالله خان و جنود اوزبکیه برخراسان مستولی گشته همگی همت بدفع سپاه اوزبک و استخلاص ممالک موروث خراسان مصروف است اگر از امداد ظاهری متعذر باشند همت و توجه باطنی دریغ ندارند که (مصراع) هرچه کند همت مردان کند شرح آمدن او بعد از هفت سال از هندوستان در محل خود سمت گذارش خواهد یافت دیگری از سوانح اینسال آنکه میرزا لطف الله شیرازی که وزیر اعتماد الدوله بود مورد الطاف شاهی گشته ایالت با وزارت جمع کرده بخلعت از تاج و کمر مرصع و اسب با زین و لجام مرصع و چهار قب طلا دوز و علم و نقاره که مخصوص امرا نامدار است سرافراز گردیده پایه قدر و منزلتش با یوان کیوان رسید دیگری از وقایع آنست که میرمیران و اولاد عظام از یزد بعزم پای بوس اشرف باصفهان آمدند میرمیران بجهة سوء اعمال و موافقت بکتاش خان منظور نظر عاطفت نگشت و زیاده احترامی نیافت اما شاه خلیل الله ولد او که با یعقوبخان متفق و شاهی سیون بود مورد شفقتهای گوناگون گشته مهمات یزد با و شفقت شد در خلال اینحال خانش بیگم صبیه محترمه شاه جنت مکان که در خانه شاه نعمت الله ولد میرمیران بود باجل طبیعی در صفاهان درگذشت حضرت اعلی بتعزیه او تشریف قدوم ارزانی داشتند دیگری از قضایا آنکه چون درینسال حرکت رایات جهانگشا بتوجه جانب فارس تصمیم یافته بود بندگان حضرت اعلی بودن شاهزادگان را بجهة قرب گیلان و فراز نمودن بعضی فتنه انگیزان بآنجا در قلعه الموت از امن صلاح دولت ندانسته ایشان را بنابر رعایت حزم و دور اندیشی باصفهان آورده در قلعه طبرک نگاه داشتند و کوتوالی آن قلعه و محافظت شاهزاده ها را با احمد بیگ کرامپا رجوع فرمودند

ذکر توجه موکب همایون بدارالملک فارس و لشکر فرستادن بکرمان و بعد از انتظام مهام آن ولایت معاودت فرمودن بمقر سلطنت و سعادت بنیان

چون یعقوب خان بنوعی که سابقاً تحریر پیوست از یزد متوجه شیراز شده از باده غفلت و غرور بدمست و بی شعور گردیده اندک استیلائی که او را بیمن اقبال همایون شاهی دست داده در جنگ بکتاشخان ظفر یافت آنرا سرمایه ترفع و تکبر خود شناخته از اسباب مزید نخوت و غفلت ساخت و بعضی دیوانه حیران قزلباش که از سوء اعمال خود واقف و بجهات مختلفه بندگان حضرت اعلی خائف بودند مثل بوداق قراگوز حوسیلو و مختار سلطان تکلو و ترابی بیگ ولد ولو احتیاج ترکمان و ابوالفتح بیگ شاملو ولد فولاد بیگ امیراخور از دو فرار نموده بشیراز نزد او رفتند یعقوبخان اصلا مقید برضای ولینعمت نشده مقدم ایشانرا گرامی داشت و با ایشان خصوصیت و مصاحبت آغاز نهاد و ایشان در طغیان نشاط داده خوشامدهای بلند در کار او کرده محرک از دیاد بدمستی و بیهوشی او میگشتند و بجهة بازخواست خزاین و اموال بکتاشخان

سال چهارم جلوس شاه عباس اول

فرستادن یادگار سلطان روملو بسفارت هندوستان در زمان جلال الدین اکبرشاه ابن همایون شاه ابن بابرشاه

مسندآرای کشور شاهی بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دارالسلطنهٔ اصفهان کامیاب عیش و عشرت بوده روزگار
خجسته آثار بخرمی و شادمانی میگذرانیدند از سوانح اینسال فرستادن یادگار سلطان روملوست برسم رسالت
بجانب هندوستان بر عالمیان المغنی کالشمس الشارق من السماء ظاهر و هویداست که از آغاز طلوع نیر عالم افروز
این دولت روزافزون محمد بابر پادشاه ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان که از صولت سپاه اوزبکیه
و استیلای محمدخان شیبانی در ماوراءالنهر و اخسی و اندجان بلاد فرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته بعد
از محاربات قوی در حدود کابل و حصار شادمان بی‌برگ و سامان میگشت و چنانچه در صحیفهٔ اول در طی وقایع احوال حضرت
خاقان سلیمان شان اشارتی رفته بملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص پیش آمده سلطان اویس میرزا ابن
سلطان محمود میرزا عمزادهٔ خود را که حاکم بدخشان بود و بمیرزاخان اشتهار داشت بخدمت اشرف فرستاده در
استرداد ملک موروث از آنحضرت استمداد نمود خاقان سلیمان شان گروهی از لشکر قزلباش را بمعاونت او نامزد
فرموده بابر پادشاه باستظهار آن سپاه ماوراءالنهر را بحیطهٔ تسخیر کشیده در خطهٔ سمرقند پای بر مسند جهانبانی نهاد
و چند سال که میانهٔ او و خانان اوزبک در ماوراءالنهر و ترکستان و حصار شادمان محاربات روی میداد همیشه بحمایت
خاقان سلیمان شان مستظهر و بین الجانبین وفاق و دوستی مرعی و مسلوک بود تا در مرتبهٔ آخر که سپاه اوزبک هجوم آورده
و در حدود بخارا با عبیدالله خان و سلطانان اوزبک مصاف داده شکست یافت دیگرباره کسان خود را بدرگاه
عالم پناه فرستاده استمداد نمود درین مرتبه خاقان سلیمان شان میرنجم ثانی اصفهانی را که رکن السلطنه بود باتفاق
امرای خراسان بکومک فرستادند و بحسب اتفاق در پای قلعهٔ غجدوان با خوانین اوزبک محاربه واقع شده کاری از
پیش نرفت بالاخره از کابل روی همت بتسخیر ممالک هندوستان آورده کامیاب دولت و فرمانروا گشت و بعد از آنکه
بابر پادشاه تخت سلطنت را وداع نموده ولد ارشدش محمد همایون پادشاه قایم مقام پدر عالیگهر گردید او را در وسعت
آباد هندوستان فتوحات عظیمه روی داده چند سال بدولت و اقبال گذرانید از تقدیرات الهی و صولت سپاه افغان
و دستبرد شیرخان احوال او اختلال پذیرفته چمن دولتش روی بپژمردگی نهاد و در ممالک هندوستان مجال اقامتش
نماند ملک بشیرخان گذاشته شکسته و بی‌برگ و سامان روی بطرف ته و سند و قندهار آورده از آنجا نیز از عدم موافقت
بخت و مخالفت برادران مجال توقف نیافته روی امید بدرگاه شاه جنت مکان علیین آشیان آورده و از شاه
جنت مکان چنانچه در کتب تواریخ خصوصاً تاریخ اکبری مسطور است در امداد و اعانت او دقیقه فروگذاشت نشد و او را
بآئین شایسته روانه فرمودند و بنیروی اقبال تدارک احوال او شد از جانب آنحضرت تا حین حیات طریقهٔ محبت و وداد
مسلوک بود و بین الجانبین آمد و شد مرعی بود بعد از ارتحال آن پادشاه نیکو اعتقاد که فرزند ارجمندش جلال الدین محمد
اکبر پادشاه پای بر مسند سروری نهاده شاه جنت مکان سید بیگ ولد وکیل السلطنه معصوم بیگ صفوی را با تحف لایقه
بتهنیت جلوس او و پرسش واقعهٔ والد بزرگوارش فرستاده همواره انواع مهربانی بظهور میآوردند و بعد از آنکه مشار
الیه در سلطنت و فرماندهی هندوستان مطلق العنان گردید ابواب آشنائی کرده فیمابین مراسله و آمد شد انقطاع
یافت چنانچه بعد از سنوح واقعهٔ هایلهٔ حضرت شاه جنت مکان که انواع قضایا در ممالک ایران روی داد اصلا لوازم
الفت و آشنائی و پرسشهای دوستانه که در هنگام شدت از دوستان خوش نماست بعمل نیامده مدتها بین الجانبین

امتیاز داشت و بایولی بیک از زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا صداقت و دوستی میورزید از خدمت اشرف متقبل شد که بقلعه رفته او را نصیحت نموده بیرون آورد ملتمس او درجه قبول یافته با چند نفر از ملازمان و اهل خدمت بقلعه رفت یولی بیک روز اول با فرهاد خان اختلاط یارانه کرده تواضعات رسمی بجای آورد اما روز دیگر با فساد جمعی از مفسدان فتنه انگیز که با او بودند فرهاد خان را در قلعه نگاهداشت و شمشیر و آلت جارحه آنچه او و ملازمان او داشت از میان ایشان گشوده ملازمان او را با مردم جلد هشیار سپرد و چند روز در قلعه میان ایشان ملاقات نشد چون خبر گرفتاری فرهاد خان ببندگان حضرت اعلی رسید از این جسارت و بی ادبی نایره حمیت شاهانه التهاب یافته حکم شد که قورچیان عظام و ملازمان درگاه و اکابر و اعیان صفاهان قلعه را مرکزوار در میان گرفته بترتیب اسباب قلعه گیری پردازند فرمانبران از جان فرمان پادشاهی نموده بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشتند و چند روز بین الجانبین ابواب محاربه مفتوح بود یولی بیک بعد از خراب البصره از غایت بیفکری بفکر کار خود افتاده دانست که این شیوه نامرضیه کفران نعمت و موجب خذلان دنیا و آخرتست در قلعه با فرهاد خان ملاقات نموده گفت که اگر بندگان حضرت اعلی رقم عفو بر زلات انفعال کشیده حکومت اصفهان بدستور بمن تفویض یابد ترک قلعه داری نموده بیرون میآیم فرهاد خان بنابر مصلحت وقت قبول ایجاب ملتمسات او کرده بخدمت اشرف عرض نمود و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بصوابدید فرهاد خان عمل نموده مدعیات یولی بیک را بانجاح مقرون گردانیده خلع فاخره فرستادند و خاطر او را بمواعید گوناگون پادشاهانه اطمینان بخشیدند و یولی بیک بتعهدات فرهاد خان اعتماد نموده از قلعه بیرون آمده شرف ملازمت اشرف دریافت بندگان حضرت اعلی بحسب ظاهر توجهات فرموده اعزاز و اکرام بسیار نمودند اما باطنا خاطر مبارک از این حرکت ناهنجار غبار آلود بود و چگونه نباشد با ولی نعمت عصیان ورزیدن و بدین گونه امور جسارت کردن و امید فلاح و نجات داشتن زهی سفاهت و بیعقلی (شعر) با ولینعمت اربرون آئی گر سپهری که سرنگون آئی عاقبت این معنی مصداق حال او آمد بالجمله چند روزی یولی بیک که هوای حکومت اصفهان در سر داشت رفع غبار خاطر اشرف را در سپردن قلعه تصور نموده قلعه را سپرد بعد از آنکه قلعه بتصرف در آمد اهالی اصفهان که در ایام قلعه داری دولتخواهی حضرت اعلی نموده با او بیادامها کردند حکومت او را کاره بوده بگفتگو در آمدند یولی بیک ناکام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده بحیات راضی گشت و بفرهاد خان متوسل بوده کار خود را با او حواله نمود و فرهاد خان با او سلوک آدمیانه کرده بین الجانبین الفت تمام بود اما عاقبت کفران نعمت شامل حالش گشته عنقریب رشته حیاتش بتیغ قهر روزگار منقطع گردید

وقایع سال میمنت مآل بارس ئیل ترکی مطابق سنه تسع و تسعین و تسعمائه هجری که سال چهارم جلوس همیون اعلی شاهی ظل الهی است

چون شدت زمستان و سرما روی بانحطاط آورده خسرو بهار گلزار جهان را بقدوم مسرت لزوم زیب و زینت داد نسیم بهاری طراوت افزای عالم جوانی گردید (بیت) باز فراش عهد فروردین بست ایوان عیش را آئین در فضای جهان بفیروزی گسترانید فرش نوروزی یعنی در شب دوشنبه چهاردهم شهر جمادی الاولی مطابق سنه ۹۹۹ خسرو ثوابت و سیار از خلوتسرای حوت بیرون خرامیده بتختگاه حمل برآمد گشت چون خسرو سحرگاهی

[illegible] باید ۹۹۸ باشد زیرا نوروز سال [illegible]

داری مرتب داشت و از غایت سفاهت و بیعقلی و غلوی خوشامدگویان خود در ممالک ملک صفاهان جنت نشان پنداشته حرف استقلال بر صفحهٔ خاطر میگاشت و قشون و لشکر آراسته بجهه خود مرتب داشته لوای اقتدار برافراشته بود و چون رایات نصرت آیات در خطهٔ کاشان نزول نمود در آنجا خبر محاربهٔ یعقوبخان و کشته شدن بکتاش خان چنانچه بتحریر پیوست رسیده موجب ابتهاج ضمیر دولتخواهان گشت و یعقوبخان بخلاع فاخره و جبلدو و استحسان سرافرازی یافت و کس باصفهان فرستاده بیولی بیک پیغام کردند که مهمان پذیر باشد که اینک بمهمانی او میآئیم و بار سال استمالت نامها و خلع پی در پی خاطر او را اطمینان بخشیده روانهٔ آنصوب شدند یولی بیک چون از کشته شدن بکتاش خان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافت چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیده قلعه را بمعتمدان سپرده خود جریده و سبای باستقبال موکب همایون آمده در مابین کاشان و اصفهان آمده شرف بساط بوس دریافته مورد شفقتهای بیاندازه گشت و همانروز رخصت یافته جهت سرانجام ضروریات سرکار خاصهٔ شریفه و یراق مهمانی باصفهان باز گشت و رایات نصرت آیات در ساعت سعد باصفهان رسیده اهالی آن ملک بلوازم استقبال پرداختند و از دولت آباد که سه فرسخی شهر است تا دولتخانه مبارکه نقش جهان پای انداز انداخته در چند مکان طبقهای زر نثار موکب همایون نمودند و بندگان حضرت اعلی در کمال مسرت و شادمانی داخل شهر شده در دولتخانه نزول اجلال فرمودند و آن مکان مبارک از عزورود مقدم همایون رشک جنان گردیده ابواب عیش و شادمانی بر چهره آمال و امانی منتسبان دولت قاهره مفتوح گشت و یولی بیک بمراسم خدمات قیام مینمود اما قلعهٔ طبرک را استحکام داده بمعتمدان خود سپرده بود و احدی را بقلعه راه نمیداد و معنی ازوکه داغ بندگی این دولت بر جبین داشت پسندیده نمینمود علی ای حال حضرت اعلی از اینمقوله حرفی باو اظهار نمیکردند و هر روز لطفی مجدد در بارهٔ او بمنصهٔ ظهور میرسید تا آنکه حسب الاشارهٔ همایون در منزل خود بترتیب جشن و سور در پرداخته باحتیاج آنمجلس عالی بروجه لایق سرانجام نمود و بندگان حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان تشریف قدوم ارزانی فرموده منزل او را بنور حضور منور ساختند و جشن خسروانه و صحبت ملوکانه انعقاد یافته مقربان بساط اقدس و مجلسیان بزم مقدس جرعهای شادمانی از دست ساقیان زهره جبین در کام آرزو میریختند یولی بیک بمقتضای الخائن خایف با وجود الطاف گوناگون شاهی خالی از توهم نبود در آنمجلس واهمهٔ عظیم باو راه یافته در همان دو سه روز با جمعی معتمدان خود بقلعه گریخته و توپ و تفنگ برج و باره برآورده شروع در قلعه داری کرده و این حرکت ناهنجار که از کمال بیخردی تواند بود موجب استعجاب همگنان گردید بندگان حضرت اعلی از روی تلطف و بنده پروری جمعی از اعزه خصوصاً سید بیک کمونه را که از اعاظم امراء زمان شاه جنت مکانست نزد او بقلعه فرستادند که از سبب توهم او پرسیده بنصایح ارجمند او را از وادی مخالفت گذرانیده بشاهراه اطاعت و اخلاص دلالت نمایند و از وخامت عاقبت عصیان و کفران نعمت تحذیر و تخویف کنند یولی بیک پنبهٔ غفلت و نادانی در گوش نهاده آن نصایح دلپذیر را بسمع رضا نشنوده فرستادها را در قلعه توقیف نموده بمعتمدان سپرده چون آوازهٔ مخالفت مثل او غلامی نادان در بهشت صفاهان که محل نزول سهشریار جهان باشد موجب نقص دولت و منتج مفاسد عظیمه بود بساط محاربهٔ او در نوردیدن و تغافل پادشاهانه شعار خود ساختن و خاطر او را بطور شفقت و عفو و اغماض اطمینان بخشیدن بصلاح دولت اقرب مینمود فرهادخان قرامانلو که بین الاقران بمزید قرب و منزلت

تحصن یولی بیک بقلعه طبرک

(۲۸۷) آصف صفات حاتم بیک که در میان این قضیه بود استماع نموده و نوعی که از او شنیده و مردم ثقه تصدیق نموده اند از اطناب

نیندیشیده خصوصیات آن قضیه را بی زیاده و نقصان در قلم آورد القصّه یعقوبخان چند روز در دار العباده یزد و

باغات و بساتین جنّت آئین آنجا بعیش و خرّمی گذرانیده شاه خلیل الله ضیافتهای ملوکانه میکرد یعقوبخان را امساک بر طبیعت

غالب بود چون خزاین و اسباب بکتاش خان را که در عرض بیست سال جمع آمده بود در تصرّف خود دید شیفتهٔ آنها

گشته از طریق اخلاص و بندگی منحرف گشته رقم اختصاص بر آنها کشید و نفایس اموال را جهه خود جدا کرده قلیلی از آنها

بپایهٔ سریر اعلی فرستاد اگر خاطر اخلاص گزین میداشت بر ظهور این خدمتکاری افتخار نموده خزاین عالم را رضا

جوئی خاطر مبارک ولینعمت که ادنی مرتبهٔ سعادت منشان مراتب اخلاص است برابر نمیکرد و خود را آلودهٔ درم و دینار

از مال او نمیساخت چه هرگاه بدین شیوهٔ سلوک مینمود همّت بحر خاصیت خسروانه کل ما یعرف بکتاش خانرا که در نظر اشرف

ذرّهٔ قدر نداشت مع شئ زاید با و انعام میفرمودند چون او بهره از این شیوهٔ سعادت افزا نداشت بزخارف دنیوی

فریفته شد و اسباب عظمت و بزرگی خود را بهمه جهه آماده یافته بنوعی مست بادهٔ غفلت و پندار شد که چشمش از قبایح اعمال

که از و بظهور میرسید پوشیده گشت و از نشاء نخوت و غرور بدمستی آغاز نهاده بخود سر بارتکاب بعضی امور جرات نمود

از جمله یوسفخان را برای و صلاح خود بحکومت کرمان فرستاده شرط و پیمان از و گرفت که از صوابدید او تجاوز نکرده در کل

موادّ تابع امر و نهی او باشد و ابرقوه را بقنبرخان برادرزادهٔ خود داده خود از سعادت خدمت اشرف دوری گزیده

بخیال استقلال بدار الملک شیراز توجّه نموده از جهالت خود رائی آئین سلاطین پیش گرفت و صبیّهٔ میرمیرانرا که زوجهٔ

بکتاش خان بود بعقد ازدواج خود وعده داده بعنف و تعدّی بشیراز برده بحبالهٔ خود درآورد و تغییر و تبدیل در الکای

امرا نموده کل مملکت فارس را ملک طلق خود پنداشته املاک جمعی از ذو القدران را که مقتول ساخته بود جهه خود ضبط

نموده بحیطهٔ ضبط درآورد و دماغش بغایت مخبط و پریشان گشته جاه و جلالش بسر حدّی رسید که جهه والی لار خلعت فرستاد

چون عالمیان شفقت شاهی را دربارهٔ یعقوبخان بدرجهٔ کمال مشاهده مینمودند بزرگی او را پذیرفته از فرمان او تجاوز نمیکردند

والی لار بطریق چاکران استقبال نموده خلعت او را پوشید مجملاً یعقوبخان چندگاه در شیراز کامیاب دولت بوده

بعیش و خرّمی روزگار میگذرانید تا آنکه چشم زخم روزگار باو رسیده اعمال شنیعه و سوء ادب او را بکفران نعمت

کشانیده و شآمت آن گرفتار گردید خاتمت احوال او در قضایای سال آینده بتوفیق الله رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت

ذکر توجّه موکب همایون شاهی ظل الهی بجانب خطّهٔ بهشت نشان صفاهان و بیان حالات و فتوحات که در آنسفر خیر اثر روی داد

قبل از این دیباچهٔ سخن سرائی بدستیاری کلک قصّه پرداز بدینگونه آرایش یافت که چون اخبار اختلال احوال

ولایت یزد و کرمان و عصیان و طغیان بکتاش خان بمسامع جلال رسید و توجّه موکب همایون بآنطرف لازم

گردید عزیمت آنطرف جزم نموده بهمراهی قاید اقبال از مقر سلطنت در حرکت آمده متوجّه دار السلطنه اصفهان گشتند

در این سفر خیر اثر نوّاب سکندرشان را تکلیف مرافقت فرمودند و آنحضرت رضاجوی گشته باتفاق یکدیگر مصراع

قران کرده با مسیح و آفتاب رُوی توجّه بآنطرف آوردند یولی بیک غلام خاصّهٔ شریفه که حاکم اصفهان بود

آن ولایت را پرآشوب دیده او نیز قلعهٔ طبرک را تعمیر نموده برج و باره را استحکام داده آذوقه و یراق و ما یحتاج قلعه

سال سیم جلوس شاه عباس اول

(۲۸۶) میرمیران که سید عالیشان بزرگ منش با احترام بود و در هیچ زمان احدی از امرا و اعیان بسوء ادب بسوی او نگاه
نکرده بود و میدانست که یعقوبخان جوان جاهل متهتک و مغرور است و تحمل که با او نیز در مقام خفت درآید از تهدید
او اندیشه نموده در حضور بکتاش خان بفرستادها گفت که اینک نزد من آمده جائی نمیرود انشاء الله تعالی آنچه خیر
و صلاح بوده باشد بعمل خواهد آمد و بملاحظهٔ آنکه مبادا بکتاشخان بطرفی بیرون رود و مواخذ باشد جمعی را تعیین
نمود که از او غافل نباشند و اگر بیرون رود مانع آیند و بدین اکتفا نکرده کس بدروازه که بمحافظت مردم او مقرر بود فرستاده
و جمعی از مردم یعقوبخان از اسبهشر آورده که بدرخانه باز داشت بکتاشخان که شیوهٔ بیوفائی میرمیران ملاحظه نمود از مرافقت
و معاضدت او مایوس گشته دانست که استحکام برج و باره و قلعه داری ممکن نیست و فائده نمیبخشد و مع ذلک مردم
خود هم بدمظنه شده بود و اعتماد نمیکرد در شبکهٔ اضطراب افتاده ندانست که چکند نه رای بودن داشت و نه پای رفتن
مردم میرمیران پیش و پس او را گرفته در بیرون و اندرون از او غافل نبودند چون پیمانهٔ حیاتش پر شده بود اجل دامن او را
گرفته نگذاشت که بهیچ طرف حرکت نماید در آنشب دیجور که مردم او هر کس بخود درمانده بود او در کمال اضطراب بیرون میآمد
و اندرون میرفت و هردم خیالی و هر زمان اندیشهٔ دیگر مینمود و در این آمد و رفت مشاهده نمود که چند نفر از مردم بیگانه
یراق بسته درخانه را گرفته اند دانست که مردم یعقوبخانند و باشارهٔ میرمیران آمده اند دست بشمشیر یازیده بجانب
ایشان حرکت نمود در این اثنا تفنگی بدستاو خورده دستش از کار باز ماند مشخص نشد که کسی دانسته تفنگ بر او انداخت
یا یکی از پیشخدمتان او که تفنگ در دست داشت از شرارهٔ قضا آتش گرفته خرمن حیات او را سوخت القصه آنجماعت
او را از حمدار یافته خود را باو رسانیده گرفتند بکتاش خان خود را گرفتار دوست و دشمن یافته از غیرت نخواست
که او را دست بسته برابر یعقوب خان آورند آنجماعت را از طایفهٔ افشار خوفناک گردانیده بقتل خود راهنمائی کردند
ایشان فی الفور بقتل او پرداخته خاطر از مهم او فارغ ساختند و نصف شب بود که این واقعه روی نموده مژدهٔ قتل او
بیعقوبخان رسید و او را مسرت بی اندازه روی نموده کلاه گوشهٔ عظمت و اقتدارش بآسمان رسید و سر بکتاشخان را
بدرگاه والا فرستاده حقایق حال عرضه داشت نمود و ملازمان و اتباع بکتاشخان بحفظ حال خود پرداخته در جاهای
محکم مختفی گشتند هنوز طلیعهٔ صبح صادق نمایان نشده بود که لشکر ذوالقدر بشهر ریخته دست بغارت و تاراج
خانهای افشاران دراز کردند و مردم پیر و پا که موافق از مخالف و دوست از دشمن نمیشناختند بهر جا دست می یافتند
بجاروب نهب و غارت میروفتند مجملا در آن قضیه انواع تعب و تشویش باهل یزد رسید و دو سه روز این شورش
و غوغا در کار بود و خانهٔ بسیاری از اهالی یزد و اتباع میرمیران نیز بتاراج رفت از اولاد عظام میرمیران
جناب شاه خلیل الله همیشه با پدر نقیض و با بکتاش خان مخالف بوده میانه او و یعقوبخان مراسلات واقع میشد در آنوقت نزد
یعقوب خان آمده معزز و محترم بود اما میرمیران و سایر اولادش را یعقوبخان بموافقت بکتاشخان و مخالفت و عصیان
متهم داشته احترامی نکرد بلکه در مقام استخفاف درآمده جمعی را که بضبط خزاین اموال بکتاش خان تعیین کرده بود
محافظت خانهٔ او نیز کردند غایتش چون از زنان مکرمهٔ این سلسلهٔ علیه یکی دو نفر در منزل او بود قزلباش ملاحظه نموده
زیاده بی اندامی نکردند و دست درازی بخانهای سلسلهٔ میرمیران کمتر واقع شد اما خفت و خواری بسیار باو رسید
یعقوبخان توقعات از او کرده مبلغهای کلی برسم پیشکش و ترجمان بازیافت نمود راقم حروف حقیقت واقعهٔ مذکور را از جناب

کشته شدن بکتاش خان

جنگ یعقوبخان با بیکتاش خان و مغلوب شدن بیکتاش خان

کربسته از شهر بیرون آمده در برابر او صف سپاه آراست و از جانبین دست بآلت قتال برده چرچیان لشکر شیراز حملات متواتر نمودند و دلیران لشکر افشار تاب صدمات ایشان آورده تزلزل بحال سپاه یزد راه نیافت بیکتاشخان چون قلت لشکر خود و کثرت اعدا را مشاهده نموده دانست که اگر بقاعده و آداب جنگ کنند مقاومت با آن لشکر بیشمار نمیتوانند کرد بخاطر آورد که بطریقیکه در محاربه عباس سلطان عمل نموده بود بفعل آورده با تمام سپاه خود در ابر صف لشکر شیراز زند قول را بدین عزیمت بمعتمدان سپرده با خلاصه شجعان لشکر خود از قول جدا شده جلو ریز بر ایشان تاخت و صف سپاه چرچیانرا ویران ساخته تزلزل در بنیان ثبات و قرار عسکر شیراز انداخت و یعقوبخان سراسیمه شده از یک صدمه دلیرانه که از غازیان افشار بظهور آمد آثار عجز و انکسار در ناصیه احوال لشکریان خود مشاهده نموده چنان مضطرب شده بود که از پای علم دور گشته کمال حزم و احتیاط را آماده شده بود محمد قلیخان ولد مرتضی قلیخان پرناک که از زمره امرا فارس بود او را از این حرکت مانع آمده بصبر و ثبات ترغیب مینمود اما بیکتاشخان در اثنای کر و فر چون بقول یعقوبخان رسید جمعی از غازیان افشار از کثرت و انبوهی آن گروه دست در عنان تکاور زده از آن جسارت و دلیری مانع آمدند و لحظه در برابر لشکر قول متوقف شدند ذوالقدران چون توقف ایشانرا مشاهده نمودند اندک اطمینانی یافته ثبات قدم ورزیدند جمعی از افشاران ملازمان یوسفخان در حین ستیز و آویز بیکتاشخان را در میان آنجماعت شناخته بیعقوبخان خبر دادند که بیکتاشخان در میان این فوج قلیل است که بجنگ پیش آمده اند یعقوبخان که او را در قول تصوّر نموده کمال دغدغه از او داشت چون مطلع شد که از قول دور افتاده پیش آمده است لشکریان خود را ترغیب نمود که او را در میان گرفته راه بیرون شد او را مسدود سازند لشکریان از اطراف و جوانب او در آمده در میان گرفتند بیکتاشخان چون حال بر آن منوال مشاهده نموده خود را غرقه دریای بلا دید از آن توقف ناهنجار پشیمان گشته انگشت ندامت بدندان تحسّر گزید و اگر بمحاربه مشغول میشد احتمال گرفتاری داشت بالضروره عنان از معرکه پیچیده خواست که بقول ملحق گردد فرصت نیافت و چون مبارزان صف شکن صفوف مخالفانرا که پیش و پس او را فرو گرفته بودند از بیم شکافته راه شهر پیش گرفت مردم قول نیز از هزیمت او آگاه گشته راه فرار پیمودند و چون بشهر داخل شد دروازهای شهر را بمردم اعتمادی سپرده نزد میرمیران رفت که در رفتن کرمان و توقف نمودن یزد و قلعه داری کردن با و مشورت نماید جمعی از نیکخواهان او که بشهر آمدند او را از آمدن نکوهش نموده گفتند که از همانجا راه کرمان پیش میبایست گرفت والحق مقتضی عقل این بود و حالا نیز مجال توقف نیست و تا صبح ده فرسخ میتوان رفت همین لحظه روانه میباید شد بیکتاش خان را غیرت دامنگیر گشته صبیه میرمیران را که حرم محترم او بود نمیتوانست در یزد گذاشته خود بیرون رود و همراه بردن دشوار بود و مفاسد داشت چه محتمل بود که یعقوبخان جمعی کثیر بسر راه کرمان فرستاده باشد و بمردم خود نیز بدمظنه شده اعتماد نمیکرد اما یعقوبخان و لشکر ذوالقدر بعد از مشاهده آثار مغلوبیت غالب آمده بظفر و نصرت اختصاص یافتند و چون روز بیگاه شده بود تعاقب هزیمتیان نکردند و داخل سواد شهر نتوانستند شد در همانجا فرود آمدند و در همانشب مشخص شد که بیکتاش خان بشهر رفته خواست که او را بلطایف الحیل بدست آورد و اندیشه آن داشت که مبادا در همین شب روانه کرمان گردد همان لحظه دو سه کس از ریش سفیدان خود را برسم رسالت نزد میرمیران بشهر فرستاد خلاصه پیغام آنکه بیکتاش خان مخالف دولت و دوستاق شاه عالم پناه است او را بشما سپرده ایم اگر بطرفی رود آنجناب در خدمت اشرف مؤاخذ خواهد بود و در ضمن پیغام اندک تهدیدی کرده بود

سال سیم جلوس شاه عباس اول

گشت القصه حمزه بیک و اسمعیل خلیفه ولد اسحق خلیفه و رفقا که از قضیه افشاران و آمدن یعقوبخان خبر یافتند چون جمعیتی که
مکنون خاطر ایشان بود بر سر ایشان نشده بود و قوت مقاومت یعقوبخان نداشتند قرار بتحصن و قلعه داری بخود داده
چون بپای قلعه رسیدند امت آقای کوتوال که محل اعتماد حمزه بیک بود با زمانه یار گشته ابواب قلعه را مانند بخت و
اقبال بر روی ایشان بسته راه نداد حمزه بیک و رفقا از تحصن قلعه مأیوس گشته چاره دیگر می جستند که یعقوبخان چون
قضای مبرم و بلای ناگهان رسید دست و پائی نتوانستند زد حمزه بیک و رفقا بجانب کوه کیلویه رفتند یعقوبخان
کس فرستاده ایشانرا طلب نمود حاکم کوه کیلویه حمایت نتوانست کرد ناچار بدست داد جماعت جاملو متفرق و پراکنده
گشته حمزه بیک و رفقا که بدست مردم یعقوبخان در آمده بودند همگی مقتول شدند و یعقوبخان هر یک از خصما و اضداد را
بنوعی که توانست بدست آورده مقتول ساخت و با هر کس مظنه داشت از میان برداشته در سفک دماء ایشان
تقصیر جایز نمیدانست و خاطر از ممر ایشان جمع نموده در کل ممالک فارس والی نافذ الحکم و فرمانروا گشت و امت آقا قلعه را
بتصرف یعقوبخان داد بعد از این قضایا یعقوبخان همت بر دفع بکتاشخان گماشته تا قریب دوازده هزار کس از امرا
و اعیان و متجنده فارس جمع آورده بجانب یزد در حرکت آمد یوسفخان ولد قلی بیک قورچی باشی که قبل از جلوس همایون
حاکم ابرقوه بود و در ایام جلوس اشرف منصب قورچی باشیگری یافته در ثانی الحال بمرافقت امرای عاصی در قلعه محبوس
گشته بالتماس ولی خان پدر بکتاش خان از حبس نجات یافت در ایامی که موکب همایون در خراسان بود به یزد آمده
جمعی از ملازمان قدیمی او و پدرش که در ابرقوه بودند بر سر او جمعیت نمودند و بامداد بکتاش خان قلعه ابرقوه را
متصرف شده حاکم آن ولایت گشت اما بزرگی و عظمت و اقتدار بکتاش خان مرضی خاطرش نبود و باطنا صفائی با او
نداشت و بکتاشخان بجهة قرب قرابت و حقوق تربیت قلی بیک پدر او با او مدارا میکرد و چون یعقوبخان بنزدیک ابرقوه
رسید کس نزد او فرستاده اعلام نمود که چون از بکتاشخان خلاف دولت بظهور میرسید همت بر دفع او مقصور است
طریق اخلاص آنست که تعصب و یاق را منظور نداشته بمعسکر اینجانب ملحق گردند انشاء الله تعالی چون باتفاق دفع
شر او نموده شود حکومت کرمان بآنعزیز تعلق خواهد یافت یوسفخان نوید ایالت کرمان یافته با قشون و لشکر خود بیعقوبخان
ملحق گشته اطاعت و اختیار نموده یعقوبخان بمرافقت او که بزرگزاده افشار بود مستظهر گشته با حشری انبوه و لشکری کوه
شکوه روانه یزد شد و در حینی که بکتاشخان قلعه یزد را محاصره نموده میانه او و علیقلی بیک شاملو قورچی ترکش کوتوال
قلعه نزاع و جدال بود بظاهر یزد رسید و بکتاشخان چون از آمدن او خبر یافت بجهة آنکه اکثر قشون و لشکر او در آنوقت
در کرمان بودند و بر سر او حاضر نبودند مضطرب گشته با ریش سفیدان افشار قرعه مشورت در میان انداخت نیکخواهان
آن سلسله باو گفتند که تا خان در یزد توقف دارد مردم دور و نزدیک او را العصیان و طغیان منسوب میسازند اولی
اینست که ترک سکنی یزد کرده روانه کرمان گردد (مصراع) بشهر خود رود و شهریار خود باشد و هرگاه خان
در کرمان بوده باشد بدخواهان را مجال تشنیع نماند و یعقوبخان جرأت آمدن کرمان نخواهد کرد و مع ذلک اگر
یعقوبخان لشکر بکرمان کشد در آنجا بدفع او آسان میتوان پرداخت بکتاشخان را غیرت دامنگیر گشته نخواست که پشت
بخصم نماید و بین الجمهور بتهمت زده گریز باشد و پیر میران نیز چون بمعاونت او در آنولایت لوای شوکت و اقتدار بر
افراشته بود مانع رفتن او میشد مجملا بکتاشخان بتحریک جهلا و مردم نادان با اندک مردمی که با او بودند بمحاربه یعقوبخان
کمر بسته

آمدن یعقوبخان بشیراز



سفیدان آنطبقه بهیچوجه با او التیام نمیگیرند و ایالت او را نمیپذیرند اگر عنایت شهریاری شامل حال آنطبقه گشته یعقوبخان را
از حکومت فارس عزل نموده بدیگری از غلامان درگاه شفقت شود بصلاح دولت اقربست و میخواست که بدین وسیله مکنون
خاطر او بظهور آمده زمام مهام آنولایت در قبضهٔ اقتدار او باشد هر چند نیکخواهان و صلاح اندیشان خصوصا جناب آصفی
حاتم بیک وزیر او را ازین بوالفضولی منع نموده میگفتند که جناب خانی از طایفهٔ افشار و حسب الفرمان پادشاهی حاکم کرمانند
و مهمات یزد و طایفهٔ ذوالقدر نسبتی بشما ندارد لایق حال و مآل آنست که از یزد متوجه کرمان شده بدارائی آنولایت مشغول
باشند و پیرامون اینگونه بوالفضولیها که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره نیست نگردند و همواره ولیخان پدرش
نیز که در اردو بود کسان فرستاده او را منع میکرد اما چون از اخلاص بهره نداشت بمنع احدی ممنوع نگشته از اطوار و آثار
طغیان و عصیان بظهور میرسید تا آنکه بخیال تباه اراده نمود که اگر از دیوان اعلی مهمات بروفق رضای او عمل نیابد دست آویزی
بجهه خود بهم رسانیده بر کل ولایت فارس و کرمان رقم اختصاص کشد بکتاش خان شراب کمتر میخورد و بترکیبات افیون وار معتاد
بود اما چنان از بادهٔ نخوت و غرور سرمست بود که جز حرف استقلال و بلندپروازی بر زبان نمیآورد و گاهی در آغاز نشأهٔ
افیون میگفت که من از امیر محمد مظفر کمتر نیستم که از مرتبهٔ تحکمی میبد یزد بپایهٔ سلطنت و پادشاهی عروج نمود و اینگونه هذیانات
از و سر میزده و میرمیران بی اخلاص تصدیق میکرده القصه آقایان شیراز از و تعهد نمودند که بفارس رفته هر یک ایماق
خود را جمع نموده مردم آنولایت را که از تسلط و استیلای یعقوبخان بجان آمده همگی از او خایف و هراسانند بجانب
خود خوانده او را از آنولایت اخراج نمایند بکتاشخان بسخنان واهی دور از کار ایشان فریفته شده نام ایالت فارس
بر حمزه بیک جامیلو نهاده او را با آقایان و یکصد و پنجاه نفر از غازیان افشار بجانب فارس فرستاده خود اراده نمود که
قلعهٔ یزد را از تصرف علیقلی بیک شاملو بیرون آورده مأمن خود سازد علیقلی بیک از اطاعت او سر باز زده قلعه را ضبط
نموده بکتاش خان در گرفتن قلعه اصرار نموده جمعی را بمحاصره امر کرد و همه روزه بین الجانبین نزاع و جدال بوقوع میانجامید
تا آنکه حقیقت انجالات بمسامع جاه و جلال رسیده توجه موکب همایون بجهه دفع آن اختلال بدانطرف لازم شد و از
دارالسلطنهٔ قزوین بصوب اصفهان در حرکت آمده چون خطهٔ کاشان محل نزول موکب نصرت نشان گشت خبر کشته شدن
بکتاشخان باستقبال موکب همایون آمده خاطر از آن اندیشه فارغ گردید تبیین اینمقال و تصریح این احوال آنست که چون
آقایان ذوالقدر قدم بولایت فارس نهادند یعقوبخان بنیروی دولت روزافزون بنوعی آنولایت را ضبط نموده طوایف
ذوالقدر از و خایف و هراسان بودند که حرف مخالفت او در صفحهٔ خیال هیچکس نقش نمی بست حمزه بیک بجانب شولستان
که در زمان حکام با و و طایفهٔ جامیلو تعلق داشت رفت و باستظهار طایفهٔ افشار دست بآن حوالی دراز کرد و نخست قلعه
سفید را بدست آورده بابت آقا نام معتمدی سپرد که اگر ایشان را حادثه پیش آید که بمأمنی احتیاج داشته باشند خود را
بآن قلعه کشیده از حوادث روزگار صیانت نماید بعد از استحکام قلعه در آنحدود روزی چند رحل اقامت انداختند
اما از طایفهٔ ذوالقدر کسی بر سر او جمع نشد و مهمات ایشان بروجهی که مطلوبشان بود تمشیت نپذیرفت و یعقوبخان از
آمدن ایشان اطلاع یافته با جمعی از دولتخواهان خود بر سر آنجماعت ایلغار نمود آقایان افشار علامات ادبار در ایشان
مشاهده نموده اراده بازگشتن نمودند جمعی از ذوالقدران یعقوبخانی بایشان رسیده جنگ در پیوستند و اکثر آنمردم
مقتول گشته قلیلی که نجات یافتند بیزد آمده بکتاشخان را از حقیقت حال آگاه کردند و اندک موجب خفت و بی اعتباری او
گشت

رفتن شاه عباس باصفهان

سال سیم جلوس شاه عباس اول

و بیکار راو گشته تا حوالی شهر دیهیح مکان توقف نمود از آنطرف عباس سلطان با قشون آراسته از شهر بیرون آمده تفنگچی
بسیار بریمین و یسار باز داشته در ظاهر سواد شهر صف سپاه آراسته پشت بدیوار بست شهر و قلعه داد چون بکتاش خان بمقابله
او شتافته تقارب فئتین دست داد با اتباع و مردمان خود جلو ریز بر سر او تاخته بیک حملهٔ دلیرانه صف سپاه کرمانرا
متفرق ساخت و اتباع عباس سلطان چنانچه عقلا اندیشیده بودند در جنگ سستی کرده بمجرد صدمهٔ پشت بمعرکه داده روی
بوادی فرار آوردند عباس سلطان حال برین منوال مشاهده نمود چارهٔ کار منحصر در فرار و تحصن و قلعه داری دانسته
با پسران و مردم اعتمادی خود بقلعه رفتن متحصن گردید بکتاشخان مظفر و منصور بشهر آمده در مقام اسباب قلعه گیری شد
جناب آصف صفاتی حاتم بیک ولد ملک بهرام که از عقلای صلاح اندیش صایب رای و در آنوقت وزیر بکتاش خان بود
رعایت حقوق نمک خوردگی آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان در آن دانست که عم و برادرزاده بساط مخالفت درنوردیده
ترک عناد یکدیگر نمایند و از بکتاشخان استجازه نموده بقلعه رفت و عباس سلطان را بحسن تقریر و نصایح دلپذیر بمصالحه
راغب ساخت و عباس سلطان رضا بصلح داد مشروط بر آنکه بکتاش خان قسم یاد نماید که در حق او و پسران و مردمی
که موافقت و اختیار نموده اند در مقام غدر نموده باشد و بدی نیندیشد و الکا و تیولی که قبل ازین داشت بدستور باو
گذارد و بکتاشخان شروط مذکور را بایمان مغلظه مؤکد گردانید و عباس سلطان و ولدان و سایر متحصنان تکیه بر عهد
ناستوار او کرده بعد از عهد و میثاق از قلعه بیرون آمدند اما بکتاشخان بعهد و پیمان وفا نکرده در همان چند روز عم و عمزادها را
گرفته مقید و محبوس ساخت و بآن اکتفا ننموده قطع صلهٔ رحم جایز داشت و عم خود را که بمنزلهٔ پدر بود با عمزادهای بی اطلاع فرزند
و منسوبان آن سلسله از میان برداشت و این معنی بر و مبارک نیامده در همان زودی زمانهٔ غدار خاک ادبار بر فرق او بیخت
و از کاس ناکامی شربت هلاک در کام او ریخت القصه بکتاش خان خاطر از مهمات کرمان جمع نموده دیگر باره به یزد
مراجعت نمود اما یعقوبخان در فارس لوای شوکت و اقتدار افراخته شروع در گرفت و گیر ذوالقدران مفسد نموده که
با هر کس مظنهٔ خلاف داشت گرفته بقتل رسانید و خانهای آقایان را که در یزد بودند بضامن داده املاک و اسباب ایشانرا
متصرف شد شاهویردی خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو برادر بزرگتر اسمعیل قلیخان در زمان وکالت مرشد قلیخان حاکم
ایج و نیریز فارس شده با دویست سیصد نفر شاملو ملازمان قدیمی ولی خلیفه در آنجا اقامت داشت یعقوبخان چون سوء
مزاج اشرف را نسبت بآن سلسله میدانست او را از حکومت آن ولایت عزل نمود مشار الیه از اطاعت او سر باز زد یعقوبخان
برای خود یا باشارهٔ همیون علی ای التقدیرین ببهانهٔ شکار از شیراز بیرون آمده علی الغفله بر سر او ایلغار نمود مشار
الیه تاب مقاومت نیاورده گرفتار گردیده یعقوبخان بقتل او و چند نفر از اولاد و اقربا مبادرت نموده دقیقه از دقایق
نهب و غارت فرو نگذاشت و بقیة السیف را از آن ولایت بیرون کرده حسین بیک پسر بزرگ شاهویردی خلیفه با سایر مردمی
که از آن مهلکه نجات یافته بودند در کمال بیسامانی و غارت زدگی بیزد آمدند بکتاش خان مقدم ایشانرا گرامی داشته همه را
در کنف حمایت خود جای داد و رعایت نموده در کل مواد مخالفت یعقوبخان اختیار نموده اوقات بفکر و اندیشهٔ تضییع او
بسر میبرد تا آنکه آقایان ذوالقدر را نیز که در قلعه در دست علیقلی بیک قورچی ترکش شاملو بودند بلطایف الحیل از او گرفته مطلق
العنان گردانید و در مقام تربیت حمزه بیک جاسیلو در آمده او را بایالت شیراز نوید داد و از جانب ایشان عرضه داشتی
بپایهٔ سریر اعلی نوشته مبلغی خطیر برسم ترجمان قبول کرد که چون میانهٔ یعقوبخان و طایفهٔ ذوالقدر بفساد انجامیده رنجش

کشتن بکتاش خان عموی
خود عباس سلطان
و پسرهای او را

بیک غلام نواب غفران پناه جهانبانی که در خدمت بندگان اشرف اعلی معزز بود شفقت شد

گفتار در بیان حالات و محاربات که در فارس و کرمان و یزد و میانهٔ امرای قزلباش بوقوع پیوست

قبل ازین فارس مضمار قصه پردازی یعنی کلک بدایع نگار در معرکهٔ سخن سرائی چنین تک و دو نموده بود که چند نفر از آقایان ذوالقدر فارس بمخاصمت یعقوبخان امیرالامرای آنولایت بی رخصت از اردو فرار نموده و در حدود یزد بکتاش خان افشار ایشان را بدست آورده بعلیقلی بیک شاملو قورچی ترکش که داروغهٔ یزد بود و حراست قلعهٔ آنجا مینمود سپرد و بحسب ظاهر امیعی زاد و لتخواهی نام نهاد اما چون مرد محیل و بلند پرداز بود میخواست که بوسیلهٔ آقایان مزبور ذوالقدر فارس را بخود رام ساخته صاحب اختیار آنولایت باشد و بتحریک و اغوای میرمیران که پدر زنش و مرد فتنه انگیز و شورش طلب بود در کل ولایت فارس و کرمان و یزد لوای اقتدار برافراخته فرمانروا باشد و زیاده حسابی از ارکان دولت قاهره پادشاهی نمیگرفت و چون هر دو مست بادهٔ غفلت و غرور بودند از وخامت عاقبت آن نمیاندیشیدند و بعد از آنکه یعقوبخان بمعاقب ایشان بیزد رسید از اطوار ایشان آثار بغی و خلاف تفرس نموده لب از گفتگوی طلب آقایان بسته همان لحظه خود را از یزد بیرون انداخته راه شیراز پیش گرفت بکتاش خان جمعی را از عقب او فرستاده اما بگردش نرسیدند و چون یعقوبخان بشیراز رسید در مقام دفع مفسدان طایفهٔ ذوالقدر که بامداد بکتاش خان مستظهر بودند در آمده خواست که در کسر شوکت بکتاش خان سعی نموده شعلهٔ اقتدار او را بزلال تدبیر فرونشاند که قوت امداد ذوالقدران نداشته باشد چون از جانب اشرف مرخص بود که در انتظام مهمات فارس آنچه صلاح داند بعمل آورد نوید ایالت کرمان از جانب همایون اعلی بعباس سلطان افشار عم بکتاش خان داده و بطوایف افشار که در کرمان بودند اعلام نمود که بر سر عباس سلطان جمعیت نمایند که نواب اشرف بنابر سوء اعمال و خودسریهای بکتاشخان ایالت آنولایت را بعباس سلطان شفقت فرموده اند عباس سلطان که همیشه در این آرزو بود این مقدمه را فوز عظیم دانسته طرح ایالت و دارائی انداخته دست تصرف باموال دیوانی دراز کرده عموم سپاهیان آنولایت نقد را بنیهای بیفایده دادن زبان سترگی نیاز کشیده بامید انعامات و مناصب مناسب بر سر او جمعیت نمودند و او بحکومت آنولایت مشغول گردید چون این خبر بیزد رسید تزلزل در احوال بکتاش خان پدید آمده بریش سفیدان افشار که در یزد با او بودند بی اعتماد گشت اما چون پدرش در اردو بود و از جانب او اشعاری نشده بود دانست که ساخته و پرداخته یعقوبخانست حقیقت خاطرنشان ریش سفیدان افشار کرده با جمعی که با او بودند و کمابیش پانصد کس میشدند از یزد متوجه کرمان شد و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید حشری انبوه از متجندهٔ افشار و سرداران کرمان و اعراب و احشام آنولایت جمع آورده تا سه هزار پیاده و سوار آمادهٔ پیکار او گشت و بکتاش خان چون از حقیقت او خبر یافت و کسی از جماعت افشار و مردم کرمان نیز نزد او نیامده و منع بد اباء آنکه مردمی که با او بودند بمظنه شده بود اندیشناک گشته در رفتن مترددخاطر گشت بعضی از نیکخواهان بکتاشخان که از اطوار آن سلسله دانا بودند خاطرنشان او کردند که امساک بر طبیعت عباس سلطان غالب است و زیاده داد و دهشی ندارد و جماعت افشار سالهاست غریق بحر احسان و نمک پرورد این سلسله اند و بحسب ضرورت بر سر او جمع شده اند و معلوم نیست که بجهة خاطر او بمحاربهٔ خان رغبت نمایند و اگر اندک تاخیری در رفتن واقع شود بر جبن و بددلی محمول گشته موجب دلیری اتباع عباس سلطان میگردد و بکتاشخان مرد شجاع دلیر صاحب همت بود بتدبیر عقلای صایب رای عمل نموده مستعد رزم

محمد خان از آشوب و فتنهٔ اهل دونوک بدینطرف نتوانست آمد از آب گذشته بتکلیف الکسندر خان نزد او رفت مشار الیه
بیمروتی کرده او را گرفته برومیان سپرده باستنبول بردند در آنجا چندگاه محبوس بود و بعد از قرار صلح که گرفتاران جانبین را
اطلاق نمودند مشار الیه را نیز سلطان مراد آزاد کرد و از آنجا ببغداد آمده بشوشتر نزد مهدیقلی خان شاملو رفت و از آنجا
بدرگاه معلی آمده در دار الارشاد اردبیل ساکن گردید نقل است که محمد خان همیشه در اردبیل میگفت که عنقریب بار دیگر
بمعاونت روح مقدس سلطان الاولیاء بتصرف این دولت درآمده حکومت آن از جانب اشرف بمن متعلق خواهد شد چون
مشار الیه را اخلاص قوی بود و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی را رجاء واثق و نیت صادق بعد از بیست سال که آن ولایت
در تصرف رومیه بود بمقتضی الامور مرهونة باوقاتها اینمعنی از حیز قوت بفعل آمده بنیروی اقبال و مساعدت بخت فرخ فال
در سال یونت ئیل اربع عشر و الف 1014 بنوعی که در طی قضایای آنسال سمت گذارش خواهد یافت بتصرف اولیاء دولت ابد
قرین در آمده محمد خان که انواع تعب و تشویش کشیده جرعهای ناکامی از دست روزگار چشیده در ازای اخلاص و یکرنگی
دیگر باره بایالت آن ولایت سربلندی یافته از حضیض مذلت باوج عزت رسید از هر طایفه که اخلاص و یکجهتی بظهور آمده بود دیگر
باره در آن ولایت لوای عشرت افراختند و جمعی که در اخلاص ایشان خللی پدید آمده بود و در آنوقت آهنگ مخالفت ساز کرده
بعراق نیامده و ترک اوطان خود ننمودند قهرمان قهر پادشاهی باجلای ایشان حکم فرموده همگی را جبراً قهراً از دیار خود بیرون
کرده بمازندران فرستادند که هم موجب آبادانی آن ولایت و هم موافق از منافق تمیز بوده هر یک بجزای عمل رسند و اینمعنی
کارنامهٔ سلاطین نامدار و دستور العمل خواقین روزگار گردد هر چند این مقدمات در محل خود سمت تقریر مییابد ذکر آن
در طی سوانح اینسال مناسب نبود اما کلک سخن پرداز در اثنای گذارش قصه بی اختیار از شایبهٔ تکرار نیندیشیده بتحریر آن
پرداخت دیگری از سوانح اینسال فرار نمودن محمد شریفخان چاوشلو است مشار الیه ولد خلیل بیک ابن حسین بیک
قورچی تیر و کمان شاه جنت مکان علیین آشیان و دخترزادهٔ معصوم بیک صفوی است در خدمت همایون معزز و
محترم و بمنصب موروثی سرافراز بود در وقتی که رایات جلال متوجه سفر خراسان شد مرشد قلی خان او را بمرتبهٔ ایالت
و خانی و دارائی قزوین نوید داده آن منصب را بمحمد سلطان کوتوال عمزادهٔ خود داد و او بحسب رضای مرشد قلی و بهوای ترقی
و جاه طلبی ترک خدمت حضرت اعلی نموده قطع تعلق از منصب موروثی کرده ایالت و خانی اختیار نمود و تا معاودت موکب
همایون حاکم قزوین بود در اوایل اینسال بی آنکه استشمام رایحهٔ بی التفاتی نموده باشد بمقتضای الخائن خائف چون برضای
خاطر اشرف ترک خدمت نموده بود خوفناک گشته با چند نفر از محرمان و معتمدان خود از قزوین فرار نموده بگیلان
رفت مرشد قلی سلطان برادر اسمعیل قلیخان شاملو نیز بجهة برادری مشار الیه و مخالفت ایام ابو طالب میرزا اندیشناک
گشته فرار نموده بگیلان رفت چند کس دیگر که از حضرت اعلی شاهی ظل الهی هراس داشتند اینعمل کردند خان احمد والی گیلان اینجماعت را
در گیلان مأوی داده با ایشان مردمی بسیار کرد نواب اشرف بجهة آنکه سد این باب شود ایشانرا از خان احمد طلب
داشت مشار الیه از فرستادن ابا نموده التماس عفو و اغماض نمود بندگان حضرت اعلی چون وقت مقتضی بازخواست نبود
تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته در آنسال در مقام بازخواست آن نشدند و هم در اینسال فرهاد آقای غلام حاکم
اصفهان بجهة آنکه حقوق تربیت چندین سالهٔ شاه جنت مکان و نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا را منظور نداشته بهوس
حکومت صفهان بشیوهٔ خدمتکاری مرشد قلیخان اختیار نموده بود مؤاخذه گردیده و داروغگی و کل معاملات اصفهان بولی

مدارا کردن شاه عباس با خان احمد گیلانی

سپاه روم از ولایت مزبور جلا نموده با ایل و اویماقات که از ارسبار آمده بودند بخیال تسخیر قلعه گنجه با جشمی انبوه از غازیان
قاجار و ایل و اویماقات و تراکمات قراباغ از ارسبار بقراباغ آمدند و پای قلعه گنجه رسیده بمحاصره پرداختند و مورچلها
بهر طایفه قسمت نموده سیبها ترتیب داده در لوازم قلعه گیری اهتمام نمودن گرفتند و مقصد ایشان آن بود که چون گفتگوی
صلح با رومیان قبل از تسخیر گنجه و قراباغ بشرایطی که مذکور شد تمهید یافته بود و ایشان بعد از آن لشکر بقراباغ کشیدند تا
رسیدن شاهزاده و ایلچیان قزلباش بروم ایشان قلعه گنجه را از دست رومیان گرفته ویران سازند و در حین
استحکام شرایط صلح قراباغ در تصرف قزلباش بوده باشد اما از آنطرف حارسان قلعه مذکور برید سریع السیری
بجانب جعفر پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال خبر دادند و او ایلچی بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون
هنوز قواعد صلح استحکامی نیافته لایق نیست که در بدایت حال آثار خلاف از جانب ملازمان بظهور رسد و بممالکی که الیوم در
تصرف منسوبان آل عثمانست تعرضی رود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون صلح مذکور را در آنوقت موجب استحکام بنیان
قصر دولت میدانستند بملاحظه آنکه مبادا در وقتیکه شهزاده بپایه سریر سلطان روم رسد این حرکت ناهنجار قزلباش موجب
تزلزل امر مصالحه گردد حکم همایون باسم محمد خان و امرای قاجار فرستادند که ترک محاصره نموده دست از ولایت قراباغ
بازدارند چون آنولایت دلکشا از لطافت هوا و کثرت سبزه و ریاحین و انتفاع صحرانشینان و خصوصیات ییلاق و قشلاق
شهره آفاق است و طایفه قاجار و ایل و اویماقات ساکن قراباغ چندین سال بود که در آنولایت نزهت بخش مسکن گرفته
املاک و باغات کثیر النفع بهم رسانیده بودند و دل از آن سرزمین بآسانی بر نمیداشتند و قطع تعلق از وطن قدیم خود میکردند
بمنع مذکور ممنوع نگشتند و دست از محاصره قلعه باز نداشتند تا آنکه این خبر بفرهاد پاشا که بانی و باعث امر مصالحه و سنور در
حدار زن الروم بود رسید و از جانب او نیز ایلچی آمده در آن باب گفتگو و مبالغه کردند بندگان حضرت اعلی شاهی معتمدی از
ایل قاجار شاهوردی بیک نام چولاق مشهور را نزد محمد خان زیاد اغلی و ریش سفیدان آنطبقه فرستاده پیغام کردند که پدران
شما روی ارادت و اخلاص بدین دودمان آورده از میامن تربیت و شفقت آبا و اجداد همایون ما بمراتب عالیه رسیدند
و ملک قراباغ را بایشان داده بودیم چون الیوم مصلحت دولت ما در آنست که درینوقت بر سر ملک مناقشه ننمائیم ایشان
اگر بحجت این دولتند و رضای ما را منظور میدارند ترک منازعه و الحاح نموده بدینطرف آیند که در عوض قراباغ در بای
ممالک جا و مقام بدیشان عنایت میفرمائیم قراباغ جائی نمیرود اگر خدا خواسته باشد باز بآسانی بدست میاید و اگر مقدر
الهی نبوده باشد با روزگار ستیزه نمیتوان کرد و امیدواریم که بیمن تائید الهی عنقریب حق در مرکز خود قرار گیرد مشار الیه
احتیاط ورزیده بملاحظه آنکه مبادا این معنی مرغوب طبع امرا نبوده باشد خود را از خوف بقلعه انداخته رومیان را از واقعه
خبردار کرد و از قلعه منشور مذکور را نزد محمد خان و امرا فرستاد محمد خان چون صوفی دولتخواه بود بعد از اطلاع بر مضمون
رضای خاطر اشرف جسته از پای قلعه برخاست امرا و لشکریان پراکنده گشته اکثر ایشان میر قراقلر و شمس الدینلو و قرامانلو
روگردان شده دو نوک گشته بجا و مقام خود رفتند بعضی دیگر بجانب ارسبار آمده از ایل و اویماقات نیز هر کس بهره از اخلاص
داشت رضاجوئی خاطر مبارک اشرف را بر ملک و مال ترجیح نهاده ترک آنولایت کرده بممالک محروسه آمدند جمعی که اخلاص
و اعتقاد درست نداشتند روی از این دولت تافته تن بمذلت و خواری و رعیتی رومیان دادند و آنولایت محک تجربه
ارباب اخلاص گشت (شعر) خوش بود گر محک تجربه آید بمیان   تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

محمد خان

مخالفان پردازیم و اگر قوت مقاومت نداشته باشند تا حدود دراذکان حرکت نمایند و چند روزی معاند از انجود مشغول
گردانند که از عراق مددی رسد شاید این خطهٔ شریف از شر اعدا مصون ماند ایشان اگرچه تاب مقاومت عبد المؤمن
خان نداشتند اما بقصد توجه مشهد از موقف خود در حرکت آمدند در خلال این حال نور محمد خان بن ابو المحمد خان بن دین محمد
خان بن الوش خان از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان که والی مرو و نسا و ابیورد و باغباد بود و میانه او و عبد
المؤمن خان وحشت پدید آمده از و خوفناک بود بتوهم آنکه مبادا عبد المؤمن خان قصد ولایت او داشته باشد او زبک
نا ایمان و جمعی از ترکمانان صاین خانی ساکن نسا و باغباد و آخذ و دررا تا موازی شش هفت هزار کس را جمع آورده بحوالی خبوشان
و آخذ و دآمد و چون آمدن او مسموع بوداقخان و امرا گردید مظنه آنکه مبادا نور محمد خان بعبد المؤمن خان ملحق گردد و منقادت
با آن لشکر جرار دشوارتر شود رای و تدبیر ایشان بدان قرار گرفت که بمقابله نور محمد خان شتافته قبل از آنکه آن دو لشکر
بایکدیگر تلاقی کردند با او محاربه نموده سلک جمعیت او را از هم فرو ریزند چه هر گاه او را منهزم سازند اگر فی الواقع در مقام
امداد عبد المؤمن خان بوده باشد انهزام او هم سبب ضعف و فتور احوال عبد المؤمن خان میگردد و هم آثار غلبه و اقتدار ایشان
ظهور یافته باعث خوف و هراس عبد المؤمن خان از لشکر قزلباش میشود و تخیل که از آن لشکر حسابی گرفته دست از محاصره
مشهد باز دارد بدین عزیمت جازم گشته کمر بمحاربه او بستند و با لشکر پرخاشجوی بمقابله او شتافتند نور محمد خان کس نزد بوداق
خان و امرا فرستاده اعلام نمود که مرا با لشکر قزلباش کاری نیست بلکه غرض از این حرکت صیانت ملک موروثی و دفع
شر عبد المؤمن خان است ایشان بحکایت او رحل بر کشیده و کرّ نموده با کمال نخوت و غرور از و حسابی نگرفتند و در مقابل او صف
سپاه آراستند از اینجانب نیز او زبکیه در مقابل آن فئه مغرور صف آراسته از جانبین دست بآلت کارزار بردند و بهادران
او زبک و دلیران قزلباش در هم آویخته جرچیان قزلباش بیجا با بجانب اعدا تاخته هراول جرچی را از پیش برداشته
بصف رسانیدند سپاه نور محمد خان شیوه آغاز نهاده بسیاری از سپاه قزلباش بزخم تیر دلدوز مجروح شد جنود او زبک
بهیئت اجتماعی حمله آورده جلوریز بصف سپاه قزلباش که اکثر بخیال فتح و ظفر پراکنده شده بودند تاختند و لشکر قزلباش
چون خلاف رضای ولینعمت پیش گرفته بودند تایید نیافته با وجود قوت و قدرتی که داشتند منهزم گردیده راه فرار پیش گرفتند
و نور محمد خان بآن فئه باغی ظفر یافته تا موازی ششصد هفتصد کس از جوانان کار آمدنی قزلباش در آن معرکه ضایع شده راه
عدم پیمودند و نور محمد خان بعد از انهزام قزلباشیه دست از تعاقب باز داشته پیشتر نیامد و بوداقخان و امرا که اسبهای
دونده و توبچاق داشتند از معرکه بیرون آمده هر یک شکسته و پریشان حال مالکار خود آمده باستحکام قلاع خود پرداختند
و بوداقخان عریضه ضراعت آمیز بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی نوشته حسینعلی سلطان پسر خود را که ارشد اولادش
بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمندگی بسیار کرده استدعای عفو تقصیرات خود نمود و نور محمد خان مژده فتح بعبد
المؤمن خان فرستاده منت خدمتکاری برو نهاده بمقر دولت خود بازگشت و عبد المؤمن خان اگرچه در آنسال متعرض الکای او
نشد اما بعد از تسخیر مشهد و نیشابور طمع بولایت او کرده در اندک زمانی مرو را عبدالله خان و نسا و ابیورد و سایر محال را
عبد المؤمن خان از تصرف او بیرون آورده او را از ملک موروث بیرون کردند شرح آن احوال در ضمن قضایای بعد
از این از مساعدت بخت مامول است انشاء الله وحده العزیز و وقایع متنوعه که درین سال بر حسب تقدیر
خالق عباد روی داد درینسال محمد خان زیاد اغلی قاجار و امرای قراباغ که در سال گذشته از صولت

سپاه

در مواضع و محال پراکنده شدند بعد از سه چهار روز که در هیچ مبین بسیار نمانده بود بر رعایا ترحم نموده بر بقیة السیف مال امانی
قرار یافته جنود اوزبک از قتل و غارت و اسر رعیت ممنوع شدند خلایق که در زوایای اختفا بودند یکیک دو دو جمع شده بقدر جمعیتی
روی داده باوجود غارت زدگی مال امانی حواله شده هر کس قدرت بر ادای آن نداشت اطفال و کودکان را در عوض
می گرفتند بسیاری از نساء و صبیان را که اسیر شده بودند بماوراء النهر برده بذل رقیت گرفتار کردند عبدالمؤمن خان حاکم
در مشهد تعیین نموده در وقت رفتن میل طلای بالای گنبد مبارک را که شاه جنت مکان ترتیب داده بودند تصرف نمود و بعد از
تسخیر مشهد مقدس روی توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه را در میان گرفته اوزبکیه بمحاصره و محاربه پرداختند ابن حسینخان
حاکم سرخس با طایفه چغتای که ملازمان قدیم او بودند در مراسم قلعه داری کوشیده همه روزه بین الجانبین محاربه و مصادمه
وقوع یافته چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری نساختند و درین محاربات فوجی کثیر از جنود اوزبکیه و بهادران معتبر مقتول
و گرفتار گشته از اهل قلعه جلادت و مردانگی بظهور رسید آخر الامر عبدالمؤمن خان از تسخیر سرخس مأیوس گشته مهم آنولایت را
بسال دیگر انداخته از پای قلعه کوچ کرده راه بلخ پیش گرفت و ابن حسینخان در آنسال در جا و مقام خود اقامت داشت امّا
اکثر محال خراسان خصوصاً جام و خواف و باخرز و کوسویه و غوریان و فوشنج از قزلباش خالی شده بتصرف اوزبکیه قرار
گرفت محمود خان نیز ببعضی ملازمانش که خانه کوچ در نیشابور داشتند شهر را خالی کرده ببسطام آمد آنولایت نیز باسانی بدست
اوزبکیه درآمد گنجعلی خان چندگاه در خواف قلعه سلامه را نگاه داشته مردانگیها نمود امّا بالاخره چون از کومک مأیوس
شد از بیم آوازه مخالف آهنگ عراق ساز کرد بالجمله در بلده طهران که فی الجمله عارضه نواب کامیاب اعلی شاهی ظل الهی
روی بانحطاط آورده هنوز صحت کامل نیافته بود خبر ملالت اثر واقعه هایله مشهد مقدس معلّی باردو رسیده موجب پریشانی
ضمیر انور حضرت شاه جمجاه و افسردگی عموم سپاه گردید چون قضایای آسمانی را جز صبر چاره نیست دست بعروة الوثقی صبوری
زده کافه خلایق بشکر سلامتی ذات شریف اشرف قیام نمودند و مکافات این اعمال و بی ادبیها که در آن آستان متبرک از
عبدالمؤمن خان و اوزبکیه صدور یافت عنقریب بروزگار او و آن طایفه لاحق گردید بالجمله چون ضعف و نقاهت عنصر مقدس
کمتر شد از طهران تا قصبه شریفه طیبه عبدالعظیم تشریف آورده چند روز در آن آستانه مقدسه بدعا و زیارت مشغولی مینمود
چون خبر مراجعت عبدالمؤمن خان بتحقیق پیوست رایات نصرت نشان بصوب مقر سلطنت در حرکت آمده بصحت
و سلامت بدار السلطنه قزوین رسیدند

ذکر محاربه بوداق خان و امرا با نور محمد خان و جنود اوزبک با ایمان و شکست یافتن بتقدیر کردگار جهان

کلک سخن پرداز که معرکه آرای مضمار نکته سرائی است اشهب سبک سیر سخن را بجانب احوال خراسان انعطاف داده
رقم پرداز صحیفه ظهور شده بود که بوداقخان چگنی با ابومسلم خان چاوشلو و امام قلیخان قاجار و محمود خان صوفی اغلی
استاجلو و غیر ذلک که با او متفق بودند شهزاده سلطانحسن را دست آویز کرده جمعیت نموده اراده داشتند که بمشهد
مقدس معلی رفته امت خان را از مشهد مقدس بیرون کرده بوداقخان لله و امیر الامرا بوده بضبط ولایت خراسان کمر
بندند درین اثنا عبدالمؤمن خان بر سر مشهد مقدس آمده امت خان محصور اوزبکیه گردید و کس نزد ایشان فرستاد که جمعیتی
که نموده اند بغایت در موقع است لیکن چون حالا اوزبکیه قدم بانولایت نهاده اند اول بدفع دشمن بیگانه پرداختن
اولی است اگر قوت و قدرت داشته باشند و تا مشهد مقدس توانند آمد بدین حدود آیند که ما نیز بایشان ملحق گشته بدفع

مخالفان

سال سیم جلوس شاه عباس اول

بشهر ریختند امت خان با غازیان استاجلو و سایر مردم بصحن آستانهٔ مقدسه جمع شده حصار روضهٔ مقدسه را پناه خود
ساخته بمجادله مشغول شدند جمیع سادات و علماء و خدام و مدرسان سرکار فیض آثار و صلحاء و اتقیا که در مشهد مقدس بودند
در آستانهٔ مقدسه را ملتجا و امیدگاه دانسته بآنجا جمع شده بدعا اشتغال داشتند اما آنهمه سعی سپاهیان و دعای مظلومان
دافع قضا نگشت و اوزبکیه اطراف و جوانب صحن را احاطه کرده طائران تیر و تفنگ از جانبین در پرواز آمدند عبد المؤمن خان
و دین محمد سلطان مشهور بهیتیم سلطان با جمعی از بهادران نامی بسهر در آمده بصحن آستانه در آمدند غازیان قزلباشیه
سینه سپر بلا ساخته دل از جان شیرین برگرفته مردانه میکوشیدند و تمکیف از جام بلا شربت شهادت می نوشیدند و بتیغ خونریز
مخالفان در صحن آستانه مقدسه کشتها بر زبر یکدیگر افتاد امت خان با کل سپاهیان و مردمی که یراق بسته بجنگ مشغول بودند
بقتل رسیده اوزبکیه بر متنفسی ابقا نکردند و چون از ارباب جلادت پرداختند دست بخون صلحاء و علماء و سادات یازیدند
عبد المؤمن خان شیوهٔ ابن زیاد پیش گرفته شعلهٔ غضبش بخون سادات و علماء شیعه انطفا نمیپذیرفت و از مضمون لا یرحم
الله من لا یرحم الناس احتراز ننموده با کمال قساوهٔ قلب در صفهٔ میر علیشیر ایستاده جنود شقاوت ورود اوزبکیه را باندرون
روضهٔ متبرکه فرستاده یکیک از بیچارگان مظلوم را از دار السیاده و دار الحفاظ و مسجد جامع بیرون کشیده بدرجهٔ شهادت
میرسانیدند و مصاحف از دست حفاظ گرفته از همان شربت میچشانیدند از صحیح القولی استماع رفت که میر محمد حسین مشهور بمیر
بالای سر که از سادات مشهد مقدس و در صلاح و تقوی و عبادت درجهٔ عالی داشت و همیشه در بالای سر ضریح مبارک بنماز
و طاعت و تلاوت قیام نموده کمتر از آن مقام شریف حرکت کردی در آن روز هولناک بدستور معتاد در بالای سر نشسته
بتلاوت مشغول بود یکی از اوزبکان خدا بیخبر دست در کمر او زده به بیرون میکشید میر بیچاره از هول جان و کشاکش اضطراب
دست بر پنجرهٔ ضریح مبارک زده محکم گرفت اوزبک دیگر شمشیری انداخته قطع ید او نمود و دستش در مجر مانده او را بیرون
کشیده پاره پاره کردند مجملا آن روز غم اندوز ثانی روز عاشورا و صحن مقدس نمونه دشت کربلا بود خون کشتگان در صحن
آستانه متبرکه بر مثال آب روان جریان یافته سفینهٔ حیات آن مردم غریق بحر فنا گشت مولانا شانی که در ولایت عجم مرتبه سحبانی
دارد مرثیه در این باب بنظم آورده این بیت مناسب مقام است (شعر) هنوز اگر بفشارند خاک مشهد را سفینه
از شط خون تا بکربلا بدود عورات این طبقه که سر پوشیدگان حریم عزت و پرده نشینان سرادق عفت بودند و با آستانه
و مسجد جامع جمع شده ملتجی گشته بودند ازواج و پسران و برادران خود را غریق بحر خون دیده خود را در دام محنت
و بلا یافته بدست اوزبکان بیحیا اسیر و مبتلا میشدند و همچنین در کوچها و محلات دست بقتل و اسر و یغما بر آورده هر کس را از
محل اختفا بیرون میکشیدند بعد از قین و شکنجه و اخذ مال همان شربت شهادت میچشانیدند روضهٔ مقدسه بباد غارت
و تاراج رفت قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان که از حیز تعداد بیرون بود و مفروشات و ظروف و اوانی چینی و
کتابخانهٔ سرکار فیض آثار که در تمادی ایام از اقصی بلاد اسلام جمع شده بود از مصاحف بخطوط شریف حضرات ائمه معصومین
و استادان ما تقدم مثل یاقوت مستعصمی و استادان سته و دیگر کتاب علمی و فارسی که از حیز احصا بیرون بود بدست
اوزبکان بی تمیز نادان در آمده آن درر گرانمایه را چون خزف ریزهٔ بی بها بیکدیگر میفروختند مجملا تا سه روز آتش بیداد ایشان
بلند اشتعال داشت قلیلی از سپاهیان و سادات و اصحاب آستانه و مردم مشهد که در نهانخانها خزیده بودند شبها
بیرون آمده سر بکوه و صحرا نهاده خود را بامانی میرسانیدند بعضی بعراق آمده بعضی دیگر که قطع تعلق از فرزندان نمیکردند

خان در ظاهر شهر نزول نموده خود او زبکیه گروه گروه جمع شدند محمود خان چون اسباب قلعه داری جمع نداشت بوسیله

گرفتاران که اقوام معتبر در میانه لشکر داشتند مهتر تپشکچی بیرون فرستاده عرض کرد که نیشابور تابع مشهد مقدس است هرگاه

مشهد مقدس بالجمله تسخیر در آورند ما این ولایت را بی نزاع میسپاریم مجملاً عبد المؤمن خان بسعی جمعی از امرا که اقوام ایشان

گرفتار شده بودند رضا بصلح داده کوچ کرد و محمود خان تمامی گرفتار را از ابیرون فرستاده و از آنجا عنان عزیمت بصوب

مشهد مقدس معلی معطوف داشت چون بظاهر شهر رسید اندک مردمی با او بودند بنا بر آن در اول حال بمحاصره نتوانست

پرداخت در حوض تونی که نیم فرسخی شهر است نزول نمود تا آنکه میر قلبا بار حاکم هرات و تیم سلطان و سایر امرا او زبکیه که در

خراسان بودند بر سر او جمع شده از آنجا بحوالی شهر آمده محاصره نموده شروع در لوازم قلعه گیری کردند و امت خان

هر کس از سپاهیان آنحوالی را دست رسید بشهر آورده برج و باره و فصیل و دروازه شهر بند بیرون را بقدر مقدور استحکام

داده بر هر برجی از خود و قزلباشیه و اهالی و اعیان مشهد مستحفظان گماشته بمدافعه و قلعه داری مشغول شدند و کس بپایه سریر

اعلی فرستاده حقیقت حال و نقص آذوقه و عسرت و تنگی اهل مشهد عرض کردند نواب همایون اعلی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه

امت خان همت بر دفع اعدا و استخلاص محصوران مشهد گماشته از مقر سلطنت در حرکت در آمده بجانب مقصد توجه فرمودند

و چون الکاری مضرب سرادقات اقبال گشت چند روز در بلده طهران جهة اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد چون

هنوز کوکب بخت ایرانیان از ظلمت وبال بیرون نیامده استقامت احوال پر اختلال ایشان از میعادی مقرر بود از اقتضای

قضا و عفونت هوا بیماری در معسکر همایون شیوع یافت عرض مرض بذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل الهی سرایت کرده بیماری

صعب عارض ذات همایون گردید جمعی از امرا و عساکر را پیشتر فرستادند که مقدمة الجیش بوده تا چمن بسطام رفته در آنجا منتظر ورود

موکب اقبال باشند که بعد از صحت مزاج وهاج روانه آنطرف شوند و اطبا بمعالجه و مداوا پرداختند و چون اراده ازلی

باختلال احوال ساکنان آن بقعه شریف و شهادت صلحا و اتقیای روضه منوره مشهد مقدس رضیه رضویه علی مشرفها الف الف

سلام و تحیه و رفع درجات اخروی آن گروه سعادت نشان تعلق گرفته بود بیماری و سقم مزاج بامتداد کشیده بسیاری

از عساکر منصوره بمضایق خاک و مضاجع هلاک شتافتند او زبکیه از این خبر مبتهج و مسرور گشته از روی اطمینان قلب در تسخیر

شهر و قلعه سعی مینمودند امت خان و محصوران از این اخبار ملالت افزا پریشان حال گشته تا مدت چهار ماه در غایت

یأس و حرمان روزگار گذرانیده با اعدا مقاومت نموده بقدر مقدور در مدافعه میکوشیدند رفته رفته کار باضطرار انجامید

مهم محصوران از فقدان آذوقه بجان رسید و دست از محافظت بیرون شهر باز داشته حصار اندرون را نیز چندگاه محافظت

نمودند روز بروز بیرونیان از رسیدن مدد و کومک قوت گرفته محصوران ضعیف تر میشدند و بجهة امتداد بیماری و نقاهت

ذات مبارک اشرف قطع امید از امداد و کومک کرده چون غریقان بحر تحیر در لجه اضطراب افتاده از مقاومت عاجز شدند

و حرکت ماهی کرده بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش اراده نمودند که بوسیله میر قلبا با عبد المؤمن خان دم از مصالحه زده شهر را

بسپارند شاید بجان امان یافته بیرون روند خداویردی خان جلایر را بیرون فرستاده استدعای مصالحه کردند بجز

ایشان بمعاندان ظاهر گردیده عبد المؤمن خان راضی بآن نشد و خداویردیخانرا بقبح وجهی در برابر قلعه سیاست نموده مقتول

ساخت و در کمال خشم و غلظت متوجه تسخیر قلعه شده امرای او زبکیه بیشتر از بیشتر ساعی گشتند و دری انتهاز فرصت نمودند

از همه طرف هجوم کرده یورش نمودند و قزلباشیه تاب مقاومت نیاورده قوت مدافعه نیافتند و او زبکیه بر برج صعود نمودند

ناخوش شدن شاه عباس در بلده

سال سیم جلوس شاه عباس اول

خراب کرده و در حین انعقاد مصالحه قلعهٔ نهاوند در تصرف رومیه بوده باشد ایالت ولایت همدان را بطهماسب قلی سلطان ارشلو
عنایت فرموده او را بتسخیر قلعهٔ نهاوند مأمور ساختند و امرای بیات را بمعاونت او مأمور فرمودند و ایشان حسب الامر
اشرف متوجه آن خدمت گشتند و قلعه را محاصره کرده چندگاه در تسخیر آن اهتمام مینمودند چون در آن اثنا آوازهٔ آمدن عبد
المؤمن خان بخراسان شیوع یافته توجه موکب همایون بخراسان لازم گردید امرای مذکور کاری نساختند و جنال اعلی مرتبه
دیگر بجانب نهاوند آمده مایحتاج قلعه را از بغداد آورده حارسان تازه زور گماشته رفت و بعد از انعقاد مصالحه
چون خلاف شرایط صلح بود متوجه تسخیر آنقلعه که در وسط عراق واقع شده بود نشده همچنان در تصرف رومیان ماند و استرداد
آنرا بدستور سایر محال بوقت دیگر حواله نمودند چنانچه عنقریب بیمن الطاف الهی و نیروی دولت پادشاهی چنانچه در محل خود
بگزارش تحریر خواهد یافت بحیز ظهور آمده از مصالحه و مسامحهٔ مذکور که پسندیدهٔ عقلای دانشور بود جمعی از جهلای نادان را که از خرد
بهره نداشتند خار تعصب و تقلید دامنگیر گشته سخنان دور از کار میگفتند و نواب کامیاب اشرف با وجود قهاری و آتش مزاجی
و استیلای قوت غضبی ایام شباب بشیوهٔ پیران صاحب خرد عمل نموده گوش بسخنان ناهنجار اهل روزگار نفرمودند و
الحق از آنقدر مسامحه و مدارا فواید کلی بدین دودمان دولت رسید زیرا که چون خاطر از طرف روم جمع گردید متوجه رفع اختلال احوال
ممالک شدند بنیروی اقبال و حسن تدبیر و رای صایب غبار فتن و فتور از ساحت ملک ایران محو گشته در اندک فرصتی
مفسدان هر طایفه از طوایف سرکش و دشمنان خاکی را دفع فرموده سر سرکشان را بنوعی بچنبر اطاعت در آوردند که موجب
حیرت ارباب بصایر و نظایر گردید و آن قلعه و بسیاری از قلاع و بقاع عظیمه که بتصرف اعادی در آمده و استرداد فرمود
چندین قلاع و بلاد مفتوحه ضمیمهٔ آنها گردید و اسجار ممالک بنوعی از خس و خاشاک معاندان پاک گردید که اکنون ساحت ملک
ایران غیرت افزای روضهٔ رضوانست و عنقریب شرح هر یک در محل خود سمت تحریر خواهد یافت

ذکر لشکر کشیدن عبد المؤمن خان بخراسان و محاصره نمودن مشهد مقدس معلی و ظفر یافتن بر آن بلدهٔ شریفه بتقدیر پروردگار جهان

سابقا ایراد یافت که عبد الله خان که در سال گذشته بمشهد مقدس معلی آمده بود بجهت پیشکشی قناعت کرده از سر مشهد برخاست
و ابراهیم خان استاجلو که در آنسال حاکم مشهد بود و اهالی آن ملک بنابر صلاح وقت با او مدارائی کرده بودند در این سال
چون مسموع عبد الله خان گردید که حضرت اعلی شاهی ظل الهی بخراسان آمده بی آنکه متعرض بلدهٔ هرات گردد بازگشته
بجانب عراق رفت هوس تسخیر خراسان که در ضمیر داشت ازدیاد پذیرفته عبد المؤمن خان پسرش از بلخ متوجه آنصوب گردید
و دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان که به یتیم سلطان اشتهار داشت و میر قلبا باکو کلتاش حاکم
هرات با لشکرهای بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و هزاره قبچاق بمعاونت او مأمور گشته پیش از آنکه محصولات
بحصاد رسد عبد المؤمن خان بخراسان در آمد و چون بسرعت و استعجال با اندک مردمی آمده بود اول بر سر نیشابور آمد محمود خان
صوفی اغلی و غازیان استاجلو که در نیشابور بودند بی آنکه بر حقیقت حال و کیفیت و کمیت لشکر و سردار اوزبک آگاهی یابند بعزم
رزم با قشون آراسته از شهر بیرون آمدند و با طلیعهٔ لشکر در هم آویخته اندک محاربه فیمابین وقوع یافت و قزلباشیه آثار جلادت
و شجاعت بظهور آورده چند نفر از بهادران نامدار معتبر اوزبکیه گرفتار کردند و مشخص شد که سرکردهٔ آن جماعت عبد المؤمن خان است
غازیان استاجلو دست از محاربه کشیده خود را بقلعه رسانیده و دروب را استحکام گردانیده بر بروج و باره بر آمدند عبد المؤمن

خان

 تا انتها در طی قضایای سالهای آینده داستانی علیحده تسوید یافته بشرح و بسط در محل خود سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر وقایع اودئیل ترکی که سال سیم جلوس همایونست مطابق سنه ثمان وتسعین وتسعمأیه

بهار شد که دگر راه بوستان گیریم   زباده عنبی رنگ گلستان گیریم   گهی بیاد بتان سرو را نظاره کنیم   گهی ز شوق لب جام ارغوان گیریم

در اینسال نوروز جهان آرا بفرخی و فرخندگی در بیستم شهر جمادی الأولی نهصد و نود و هفت اتفاق افتاده خسرو سیارکان چون موکب شاه جهان در برج شرف نزول نمود (شعر) ز شوق گل بصد افغان کشید مرغ صفیر   چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر

موکب همایون شاهی ظلّ الهی بمقر سلطنت ابد قرین رسیده بکامرانی بر وساده دولت و اقبال متکی گشت و منصب رفیع القدر وزارت دیوان اعلی بمیرزا لطف الله شیرازی که وزارت نواب غفران مآب جهانبانی باو مرجوع بوده درین هنگام بوزارت سرکار علیه عالیه قیام مینمود تفویض یافته قامت قابلیتش را بتشریف گرانمایه این مرتبه عظمی آراسته گردانیده زمام مهام دیوانی را بکف کفایت او دادند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی ایام بهار در دار السلطنه قزوین بعشرت و شادکامی گذرانیده بجهة رفع مکاره زمان و اقتضای ایام شباب که بهار زندگانی است در باغ و بوستان از سیر و صحبت گلرخان کام ستان بودند اما در لباس عشرت و نقاب غفلت صوری که بر چهره آگاهی افگنده بودند چون آگاه دلان جشن در پرور بانتظام مهام ممالک که بغایت مختل گشته بود پرداخته لحظهٔ از تدابیر امور ملکداری غافل نبودند و چون شرط مصالحه رومیان و فرستادن شاهزاده و مناقشه نکردن محالی بود که بتصرف آل عثمان درآمده باشد و این معنی بر طبایع شاه و سپاه گران بود اما آرای اصابت انتما بمقتضی عقل دوربین عمل نموده رضا بآن دادند زیرا که از دو طرف دو پادشاه عالیجاه روی بممالک ایران آورده بودند و هنوز بی اتفاقی در میانهٔ طوایف قزلباش واقع بود و از یکتاش خان حاکم یزد آثار خلاف بظهور میرسید و طایفه ذو القدران فارس بتحریک و اغوای یکتاش خان در مقام سرکشی و خودسری بودند و بعضی از امراء ارشلو که در کوه کیلویه اقامت داشتند و تا غایت اطاعت سابقه بظهور رسانیده بودند و خنجان افشار که در کیلویه بخودسر حاکم گشته آن ولایت را متصرف بود و بازگشتی بدرگاه جهان پناه نکرده بود و سرکشان اکناف و ولاة اطراف ممالک ایران که همیشه حلقهٔ اطاعت در گوش داشتند از تاریخ فوت شاه جنت مکان تا حال که پانزده سال است هر یک در مقر حکومت خود لوای اقتدار افراخته دم از استقلال و استبداد میزدند و با اینحال مقاومت با آن دو دشمن قوی متعذر و چاره جز آن نبود که بیک طرف مدارائی کرده بار و زکار ساز کار گردند که هرگاه لطف پروردگار جهان یار و اختر بخت و اقبال مساعد و مددکار گردد حق در مرکز خود قرار خواهد یافت (شعر) خرد شد بدین نکته اش رهنمون   که آواز باید زنیک کف برون   ستیزه بکس بر توانائی است   مدارا بدشمن ز دانائی است

بالضروره حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی رضا بمصالحه داده متوجه سامان یراق شاهزاده گشته مهدیقلی خان چاوشلو ولد میمون سلطان را که در آنوقت حاکم دار الارشاد اردبیل بود و بمزید عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کاردانی و مکنت و حشمت از سایر امراء امتیازی داشت برسالت تعیین فرموده میرزا را بآئین شایسته روانه نموده نامه صداقت آمیز دوستانه بحضرت خواندگار نوشته تحف و هدایای لایقه ارسال نمودند و ولی آقای چاشنی گیرباشی را که دو سال بود بدین مهم آمده توقف داشت منظور نظر عنایت گردانیده رخصت انصراف دادند و چون مشار الیه مینمود که از جانب خواندگار حکم نشده بود که جغال اغلی لشکر بولایت عراق کشد و او بخودسر آمده در نهاوند قلعه ساخت بخاطر انور خطور نمود که جمعی را بتسخیر آن قلعه مأمور فرموده تا رسیدن شاهزاده باستنبول آن قلعه

سال دویم جلوس شاه عباس اول

دراز کردند اما اهالی همدان و بیچارگان آن ولایت بهم برآمده دست اهل و عیال گرفته به بغولها خزیدند جغال اغلی از والی همدان گذشته
بطرف نهاوند آمده آنجا را که یکطرف لرستان پیوسته است جهة قلعه ساختن اختیار نمود که هم ولایت قلمرو علیشکر بتصرف در آید
و هم الکاء لرستان در تحت فرمان ایشان باشد بالجمله قصبه نهاوند را قلعه ساخته قلعه دیگر در سعد وقاص ترتیب داده دوها رسید
و کنجبان و آذوقه و یراق سرانجام نموده مراجعت نمود رعایای نهاوند که اکثر شیعه مذهبند با رومیان نمی آمیختند مواضع
و مزارع خود را خراب کرده در اطراف و جوانب پراکنده شدند و در این آمد و رفت خرابی بسیار بولایت قلمرو علیشکر راه
یافته امر نهب و غارت بوقوع انجامید جغال اغلی قورخمس خان را همراه خود ببغداد برده حقیقت حال بخوندکار عرض نموده مورد
استحسان گردید و محرر این مقالات واقعه مذکور را از تقریر خواجه عبدالرحیم درمنی نویسنده سرکار قورخمس خان که در جنگ
همراه بود با او تا بغداد رفته از آنجا عود نموده بود در قلم آورد

ذکر احوال امراء خراسان و بعضی حالات که بعد از مراجعت رایت نصرت نشان دست داد

بعد از مراجعت موکب همایون از خراسان بوداق خان و اولاد او دکان امیرالامرائی گشوده اجناس مطالب خود را که در خزاین
ضمیر داشتند بروی کار آوردند و شاهزاده سلطان حسن را دست آویز خود کرده بعضی از امراء معزول را که در خراسان مانده
بودند بجانب خود خوانده خاطرنشان مردم نمودند که حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعراق تشریف بردند و از استیلای رومیان
فرصت آمدن خراسان نخواهند یافت و ما پادشاهزاده در دست داریم او را بمشهد مقدس معلی برده بر سریر دولت متمکن میسازیم
و بر سر او جمعیت نموده ملک خراسان را ضبط کرده از اعدا صیانت مینمائیم و هر کس اطاعت ننماید بدفع او پرداخته الکائی
او را بدیگری میدهیم چون نام شاهزاده در میان بود جمعی بطرف او رغبت نموده امیرالامرائی و ریش سفیدی بوداق خان را
پذیرفتند از جمله محمود خان صوفی اغلی استاجلو که از حکومت نیشابور معزول گشته بود با او اتفاق نموده باستظهار او به نیشابور
آمد غازیان استاجلو ملازمان شاه نظر سلطان کوسه اغلی قوم امت خان که حاکم نیشابور شده بود چون ملازم قدیمی محمود خان
بودند بجانب او رغبت نموده ولایت نیشابور را بتصرف او دادند شاه نظر سلطان بمشهد مقدس نزد امت خان رفته محمود خان
در حکومت نیشابور متمکن گشت و همچنین امام قلی خان ولد قباد خان قاجار که از حکومت سبزوار بجهة بدسلوکی و شکوه رعایا معزول
شده آن ولایت بمحمد خان چاوشلو ولد یعقوب سلطان شفقت شده بود بر سر سبزوار آمده آن ولایت را از تصرف گماشتگان
محمد خان مذکور بیرون آورده متصرف گردید ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین نیز با ایشان اتفاق نموده امت خان
که حاکم مشهد مقدس و از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی امیرالامرا بود کس فرستاده ایشان را از خودسری و خودرائی منع
کرد ایشان ممنوع نگشته در مقام آن شدند که بر سر مشهد مقدس معلی آمده او را از مشهد بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نموده
بودند که عبدالمؤمن خان بخراسان آمدن روی نمود و امت خان محصور گردید باقی احوال ایشان در قضایای سال آینده مرقوم میگردد
بعضی از امراء معزول خراسان که بمؤاخذه و مصادره گرفتار بودند از جمله سلطانعلی خلیفه شاملو سلیمان خلیفه ترکمان و جمعی دیگر
از معتمدان بجانب رستم میرزا ولد سلطان حسین میرزا که حاکم بست و زمین داور بود و در قندهار با مظفر حسین میرزا برادر بزرگتر
خود محاربه نموده بر او ظفر یافته بود میل نموده بعضی از ایشان خصوصاً سلیمان خلیفه شاملو بطرف قندهار رفتند که او را
فریفته بخراسان آورند و بسیاری از سپاهیان خراسان از هر طایفه بقصد ملازمت میرزا مزبور کمر بسته بطرف قندهار
رفتند حقایق احوال او و مظفر حسین میرزای برادرش و قضایای قندهار و سیستان و مآل حال اولاد سلطان حسین میرزا از ابتدا
تا انتها

رومیان از استماع توجه رایات نصرت آیات بخراسان انتهاز فرصت نموده فرهاد پاشا با عساکر بیحد و مر که در ارزن الروم
توقف داشتند متوجه تسخیر قراباغ که مابین شیروان و آذربایجان واقع است گشتند از سلاطین گرجستان سیمون خان که
همیشه دولتخواه این طرف بود و مکرّر با رومیان محاربات قوی نموده بود درین هنگام فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت
مفتوح داشته اورا بمواعید دلپسند و هدایا ارجمند فریفته مشار الیه نیز که مرد عاقل کاردان بود و اوضاع قزلباش را
برنهج دلخواه مشاهده نمینمود و از مدد و کومک اینطرف مأیوس بود علت بطبیعت داده پهلو از مخالفت رومیان که فی الحقیقه
مقدورش نبود خالی کرده برومیان راه داده بکنار نشست فرهاد پاشا خاطر از کار او جمع کرده بعبر اقبال از مضایق گرجستان
گذشته قدم بولایت قراباغ نهاد محمد خان که درهمان ایام برتبه ایالت رسیده هنوز استقامتی نیافته بود مضطرب گردید و از امرا
قراباغ بطهر سلطان قراقلر با ایل خود روگردان شده برومیان پیوسته مرتبه پاشائی یافت طایفه قاجار و ایل و اویماقات
قراباغ بنوعی بهم برآمدند که مطلقا سامان و سرانجام جمعیت نیافتند و مقاومت با آن لشکر نیز مقدورشان نبود دست از مملکت
کشیده در کمال اضطرار و پریشانی کوچ کرده از آب ارس عبور نموده به ارسبار آمدند و پریشانی و اختلال تمام باحوال آن
جماعت راه یافته بسیاری از اموال و اسباب ایشان عرضهٔ نهب و غارت گشت و فرهاد پاشا چند روز در بلدهٔ گنجه رحل
اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته و پرداخته مردان کار و آلت کارزار و آذوقه و یراق بسیار استحکام
داده مراجعت نمود جعفر پاشا که در قلعهٔ تبریز بود چون اطراف و جوانب آنولایت در دست قزلباش بود بعزم تصرف آن
محال بیرون آمده عزیمت اردبیل نموده تا سراب آمده چون قدرت پیش آمدن نداشت از آنجا بازگشت تا شاهوردی خان ولد
خلیفة الانصار که حاکم قراجه داغ بود با او در مقام اطاعت درآمده پسر خود را نزد او به تبریز فرستاد و از بیعادتی فرق
دولت خود را از تاج و باج عاری ساخته مجوزهٔ رومیان بر سر نهاد بعد از این قضایا امرای قزلباش دست از ولایات
حوالی تبریز کوتاه کرده اردوباد و مرند و زنوز و دیگر گروان حوالی بتصرف جعفر پاشا قرار گرفت سنان پاشا مشهور بجغال
اغلی بیگلربیگی بغداد بود او را نیز هوس تسخیر قلمرو علیشکر در سر افتاده لشکرهای عراق عرب را جمع آورده اکراد آن سرحد را
بخود ملحق ساخته عزیمت آنولایت نمود قورخمس خان شاملو که حاکم همدان بود امرا آنحدود را اخبار نموده در مقام مقابله و
مقاتله درآمد اما قبل از آنکه او را جمعیتی دست دهد جغال اغلی قدم بآنولایت نهاده با غلبهٔ تمام بحوالی همدان رسید قورخمس
خان از کمال غفلت و غرور از طریق حزم و احتیاط دور و مقید بجمعیت لشکر نشده با اندک مردمی که داشت بمقابلهٔ اعدا شتافت
شاهوردی خان عباسی حاکم لرستان که نزد قورخمس خان آمده بود از قلت لشکر اندیشیده او را از محاربه منع مینمود چون
قورخمس خان اعتمادی بجانب او نداشت این سخن را بکید و غدر او حمل نموده حزم و احتیاط که لازمهٔ سپاهیگری است مرعی
نداشته بمعرکه قتال شتافت شاهوردیخان با لشکر لرستان پهلو از محاربه خالی کرده برکنار ایستادند رومیان حملات
متواتر کرده لشکر قزلباش را که فوج قلیل بودند احاطه نمودند قورخمس خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان شاملو از صف
سپاه بیرون آمده که چرخچیان را بجنگ ترغیب نماید گروهی از رومیه با او دچار شده در آویختند و یکدو کس از مردم آنولایت
که روگردان شده برومیان پیوسته بودند او را شناخته معاندان را مخبر ساختند و از اطراف و جوانب برو حمله انداختند
مشار الیه خود را غریق بحر کارزار یافته دست و پائی که مقدورش بود زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او لشکریان
دست از محاربه کشیده و راه انهزام پیمودند شاهوردیخان راه لرستان پیش گرفت رومیان دست نهب و غارت

سال دویم جلوس شاه عباس اول

بامیرمیران تمهید مقدمات وصلت کرده اراده نموده بود که چون بسبزوار رسد ببکتاش خان همداماد گردد و او را حامی خود (۲۷۵)
گردانیده باستظهار طایفهٔ افشار پادشاه نشان باشد بوداق خان بسبزوار پیغام کرده بود که باغوا و فساد میرزا محمد این
جسارت از من بظهور آمد مجملاً چون صاحب نفس قوی و معتمد و بلند پرواز بود بمقتضی این مضمون که (مصراع) هم در سر
آن روی که در سرداری   اسباب ادبار او سرانجام یافته بتحریک مقربان بساط اقدس که عظمت و اقتدار او مکروه
طبع ایشان بود گرفتار شده و چون پیمانهٔ حیاتش پر شده بود همگنان عدم او را بر وجود ترجیح نهاده بدست پیرعلی آقا اربطان
ملازم فرهاد خان بقتل رسید در منزل ملک بهمن لاریجانی که در اردو بود بجهتی ظاهر فرار نموده بلاریجان رفت بعد از وقوع
اینحالات حضرت اعلی امرای عظام را جمع نموده مکرر مجالس کنگاش انعقاد یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام
راه مناسب دولت است ولی خان قورچی باشی که پدر بکتاش خان بود عرض نمود که اگر موکب همایون بطرف یزد در حرکت آید
موجب ازدیاد توهم بکتاش خان و میرمیران گشته جرأت آمدن بپایه سریر اعلی نخواهند کرد و محتمل است که مشاغل عظیمه
پیش آید اولی اینست که از اعمال ایشان که همه ملازم و نمک پرورد این درگاهند اغماض فرموده از راه ترشیز و سبزوار
بعراق رفته در مقر سلطنت پایدار نزول فرموده متوجه انتظام سرحد آذربایجان و دفع صولت رومیان گردند و هرگاه
در این امور تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته از اطوار ناهنجاری که بظهور آمده اغماض فرمایند این پیر غلام متقبل میشوم
که در کار پسرم بکتاش رضای خاطر مبارک حاصل نموده بعد از اطمینان او را بپایه سریر اعلی آورم نواب کامیاب حسب
الالتماس او فسخ عزیمت یزد نموده از راه ترشیز و سبزوار متوجه عراق گشتند و چون بدامغان رسیدند زمستان بپایان رسیده
بود سه روز در دامغان توقف فرموده بجشن نوروز و لوازم آن روز فیروز قیام نمودند و از آنجا روانهٔ ری شدند و چون
در وقتی که مرشد قلیخان محل اقامت نواب سکندرشان و شاهزاده ها در قلعهٔ درامین قرار داد فرستادن نواب سکندر
شان بگروه طبع حضرت اعلی بود درانوقت اراده فرمودند که آنحضرت را از آنجا بیرون آورده مصحوب خود گردانند در موضع
ایوانکیف جشن عظیم و مجلس عالی آراسته کس بجهة آوردن نواب سکندرشان فرستادند و چون باردو نزدیک رسید حضرت
اعلی باستقبال پدر بزرگوار سوار شده چون موکب عالی نمودار شد حضرت اعلی شاهی از اسب پیاده شده در کمال ادب ران
و رکاب مقدس پدر نامدار را بوسه دادند و نواب سکندرشان فرزند عالیشان را در آغوش مهربانی کشیده بدیدار یکدیگر
ابتهاج و استبشار نمودند و از خیمهٔ دولتخانه تا کنار اردوی همایون پای انداز انداخته چون بدرگاه گردون اساس رسیدند
چند جا زر نثار فرموده آن روز را بعیش و خرمی گذرانیدند و از مجلس بحرم سرای مقدس تشریف برده همشیرهٔ محترمه اش زینب
بیگم و پردگیان سرادق اقبال شرف ملازمت دریافتند و از آنجا کوچ فرموده در مرافقت یکدیگر بدار السلطنهٔ قزوین
رسیده بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند

لشکر کشیدن فرهاد پاشا بقراباغ و تسخیر نمودن آن ولایت و آمدن جغال اغلی از بغداد بقلمرو علیشکر و قلعه ساختن در نهاوند و آنچه روی داد

سابقاً مرقوم کلک وقایع نگار گشت که قبل از این قرار یافته بود که امر مصالحه با رومیان بنوعی که در زمان حیات نواب غفران
پناه جهانبانی سلطان حمزه میرزا تمهید یافته بود بعمل آید و مرشد قلیخان ولی آقای چاشنی گیرباشی را که از روم بدین مهم آمده
بود باردو طلبیده متوجه سرانجام این امر بود که قضیهٔ قتل او بوقوع انجامیده آن امر در آنوقت صورت نیافته در حیز تاخیر ما

ساخته لوای مخالفت برافراز دشیوهٔ احتیاط مرعی داشته درهمانشب اجمال اثقال را گذاشته از یزد بطریق فرار روانهٔ شیراز شده و بکتاش خان جمعی را بتعاقب او فرستاده بدو نرسیده بازگشتند بالجمله حضرت اعلی این مقدمات را زیاده اعتباری نفرموده حکومت مشهد مقدس معلی را بامت خان استاجلو تفویض فرموده قشون و لشکر مرشدقلی خان و ابراهیم خان برادرش را که خانه کوچ در مشهد مقدس داشتند بملازمت او مامور ساختند و رایات جهانگشا بجانب هرات در حرکت آمده تا بند فریمان جام تشریف بردند در خلال اینحال اخبار موحش از جانب عراق رسیده و آنعزیمت را عایق گشته بازگشتن بجانب عراق لازم شد خبر رسید که فرهاد پاشا سردار روم که در ارض روم توقف داشت با لشکر بیحد و مر بقراباغ آمده آنولایات را از تصرف امرا قاجار بیرون آورده در بلدهٔ گنجه قلعه ساخت و حارس و ینکیچری گذاشته عود نمود دیگر آنکه جغال اغلی که حاکم بغداد بود با لشکر عراق عرب بجانب همدان آمده با قورخمس خان حاکم آنجا و امرا آنحدود محاربه نموده قورخمس خان گرفتار شد و آنولایت عرضهٔ نهب و غارت گشت و از همدان پیشتر آمده در نهاوند که قرب جوار ملک عراق است قلعه ساخته آذوقه و یراق سامان گذاشته مراجعت نمود و از وقوع این اخبار بسیاری از عساکر منصوره و قورچیان عظام که در ولایت قراباغ و همدان و آنحدود خانه کوچ داشتند در کمال اضطراب و اضطرار بی اختیار بجانب عراق بازگشتن گرفتند فی الجمله پریشانی بر ضمیر انور راه یافت در رفتن هرات متردد خاطر گشتند و محتمل بود که اگر متوجه محاصرهٔ قلعهٔ هرات گردند ایام محاصره بامتداد کشد و در اول بهار عبدالله خان و پسرش عبدالمومن خان با غلبه و ازدحام تمام بخراسان آینده عساکر منصوره را بجهة امتداد یساق خراسان و تفرق سپاه تاب مقاومت نبوده باشد و در آنصورت مضرت بسیار بدین و دولت لاحق میگردد و ما کولات نیز در خراسان روی بنقصان آورده عساکر منصوره تنفیص میکشیدند در اینسال در مهم هرات تغافل ورزیدن و بازگشتن بجانب عراق و خاطر از جانب رومیه جمع نمودن اولی و انسب و بصلاح دولت اقرب نمود رای جهان آرا بعزیمت جانب عراق تصمیم یافته بعضی از امرا خراسان را که نصب کردهٔ زمان مرشدقلیخان و محل اعتماد شاهانه نبودند عزل فرموده حکام مجدد تعیین فرمودند و از بند فریمان کوچ فرموده در اول حال اراده فرمودند که از راه یزد بعراق رفته چون مهمات یزد و کرمان و فارس بجهت نیامدن بکتاش خان حاکم کرمان و توقف نمودن در یزد و حمایت آقایان شیراز مختل گشته بود در اثنا عبور انتظام دهند بکتاش خان اگر نشاء دولت روز افزون داشته باشد و بشرف ملازمت رسیده آثار سعادت از ناصیه حالش هویدا باشد آقایان شیراز را از و گرفته بجزا و سزا رسانند و او را بجانب کرمان گسیل نموده خاطر از مهمات فارس و کرمان جمع نموده بدارالسلطنه قزوین روند بدین عزیمت متوجه دوغاباد و زاده و محولات که سمت راه یزد است گردیدند چون آوازهٔ مخالفت بوداق خان شیوع یافته باعث دلیری دیگران نیز میشد که باعمال ناصواب جسارت مینمودند از آنجا کور حسن استاجلو را که از معتبران طایفهٔ استاجلو بود نزد بوداق خان بخبوشان فرستادند که او را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بپایه سریر اعلی آورد و چندگاه در آنمکان توقف نموده انتظار آمدن بوداقخان کشیدند مشار الیه معاذیر مموهه تمسک جسته در آمدن تقاعد ورزید در آن منزل میرزا محمد وزیر مغضوب گشته او را بضرب ها دخان کیرانیدند سبب انحراف مزاج اشرف اگرچه معلوم همگنان نشد اما آنچه بر عقلا ظاهر بود و خرد تصدیق آن مینمود اولا آنکه بعد از نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا باعث ترک ابوطالب میرزا شده از جانب امرا عراق سخنان بی ادبانه نسبت بحضرت اعلی بخراسان نوشته بود ثانیا آنکه میخواست بطریق مرشدقلیخان غالبانه سلوک کرده مهمات ممالک را بی عرض اشرف و رای و صلاح خود فیصل میداده باشد دیگر آنکه

[illegible]

[illegible]

سال دویم جلوس شاه عباس اول

کشته شدن محمد خان ترکمان

جهتی مستحق عقوبت شده بود این خدمت بوفور اخلاص و یکجهتی قورخمس خان پرناک ترکمان منوط گردید قورخمس خان طوعاً و رغبتاً
زمین خدمت بوسیده از خرگاه همیون بیرون آمده محمد خانرا که در بیرون خرگاه نشسته بود گرفته تاج از سرش بر داشت و از خیمهٔ
دولتخانه بیرون آورده در همانجا بقتل او پرداخت و سر پر شر او را بر سر نیزه کرده در تمامی اردوی معلی گردانیدند طایفهٔ استاجلو
که بجهة قتل مرشد قلیخان تزلزل تمام داشتند از این واقعه خوش وقت گشته بشفقت شاهانه امیدوار شدند سایر مردم از این دو واقعه
که روی نمود از باس و سیاست پادشاهانه اندیشه مند گشته پای در دامن ادب پیچیدند از سوانح که در چمن بسطام بظهور پیوست بدر خان
افشار که بمنصب قورچی باشی گری سرافراز شده بود در ینوقت بایالت و دارائی دار المؤمنین استرآباد منصوب گشته احمد سلطان
ذو القدر حاکم خوار و سمنان بکومک او معین گشت و منصب قورچی باشیگری که معظم مناصب دیوان اعلی است بولیخان
افشار که حاکم دار الامان کرمان بود شفقت شده ایالت و دارائی کرمان به بکتاش خان ولد او که در یزد بود نامزد شده بود در ینوقت
حکم همایون باسم بکتاش خان مذکور عز صدور یافت که از یزد بدار الامان کرمان رفته بحکومت و دارائی آنجا قیام نماید
و از طوایف افشار که در چند سال از خدمت و یساق تقاعد ورزیده اند قشون و لشکری آراسته مرتب داشته متوجه خراسان
گشته باردوی ظفر قرین پیوندد و مهدیقلی بیگ چوپان اغلی افشار بدینخدمت مامور گشت و تا قریب چهل روز در الکای اسفراین بجهت جمعیت
عساکر فیروزی نشان توقف واقع شده از راه اسفراین بمشهد مقدس معلی تشریف بردند و بسعادت زیارت و طواف آستان ملایک
آشیان حضرت امام الجن و الانس (شعر) علی موسی جعفر که خاک درگه او   چو توتیای سعادت برند اهل نظر
مشرف گشته چندگاه جهة تفحص حالات خراسان و قضای حاجت خراسانیان و تحقیق اوضاع اوزبکیه که در هرات اند در مشهد مقدس
توقف فرموده خلاصه اوقات را صرف خدمت روضهٔ مقدسه حضرت امام همام مصروف نمودند و میرزا احمد وزیر لوای اقتدار افراخته
در کمال عظمت و اقتدار بامر وزارت دیوان اعلی قیام داشت بوداق خان چگنی را منظور نظر شفقت گردانیده بمنصب و الای للگی
و اتابیکی شاهزاده سلطانحسن میرزا معزز و سر بلند گردیده و حکومت مشهد مقدس معلی نامزد او شد و الکاء خبوشان و محالی که
سابقاً باو متعلق بود باولاد او حسنعلی سلطان و حسینعلی سلطان و سایر برادران تقسیم یافت در خلال این احوال سلطانعلی خلیفه شاملو
که بجای فولاد خلیفه عمش حاکم قاین بود بجهة آنکه در روز معرکه سوسفید ترشیز صف سپاه علیقلی خان شاملو را ویران کرده بمرشد قلی
پیوست و همین معنی موجب انهزام سپاه شاملو گردید و سلیمان خلیفه ترکمان که داماد مرشد قلی و با او متحد بود هر دو مؤاخذ گردیده
از اوج عزت و اعتبار بحضیض مذلت و انکسار افتادند از وقوع اینحال بوداق خان چگنی که بمرشد قلی وصلت کرده با او متفق بود توهم
نموده باغوای پسرانش که همگی صاحب داعیه و بی اعتدال بودند از جادهٔ اخلاص منحرف گشته شاهزاده را برداشته بقلعهٔ خبوشان
گریختند سلیمانخان ولد شاه علی میرزا استاجلو که حاکم تون بود از آسیب ترکمانان امیرخانی سیماشاه بوداق سلطان که
صاحب الکا شده بودند واهمه نموده قلعهٔ تون را بسته چندگاه بجنگ و جدال پرداخته در هنگام فرصت ترک آن ولایت نموده بعراق
آمد و آقایان ذو القدر شیراز که بخودسری برآمده بمخالفت حکم معتاد شده بودند با یعقوبخان همان شیوه پیش گرفته از مشهد مقدس فرار
نمودند یعقوبخان جهة بدست آوردن ایشان مرخص گشته روانهٔ شیراز شد اما آقایان که سرکردهٔ ایشان حمزه بیگ جامسلو بود چون
بیزد رسیدند بکتاش خان ایشانرا بدست آورده بعلیقلی بیگ قورچی ترکش شاملو که داروغهٔ یزد بود سپرد که در قلعه نگاه دارد
چون یعقوبخان متعاقب ایشان بیزد رسید بکتاش خان او را استقبال کرده بشهر آورد اما یعقوبخان از اطوار بکتاش خان تنفر
کرد که بافساد دیر میران اراده نموده که او را گرفته حمزه بیگ مذکور را بایالت شیراز نصب نماید و طایفهٔ ذو القدر را با خود رفیق

خبوشان در زبان عوام خوجان مشهور است ۱۲

ساخته

امت بیک قراسارلو کوشک اغلی که بجهة آشنائی علیقلی خان فتح اغلی از جانب مرشد قلی بمصادره گرفتار گشته کمال آزردگی
از وداشت از روی عقیدت و اخلاص رضای خاطر مبارک اشرف جسته باتفاق قراحسن چاوشلو قورچی تیروکمان که از زمرهٔ خراسان
آمده بمحبت و دولتخواه و رضاجوی خاطر همایون شاهی ظل الهی بود و الله ویردی بیک زرگرباشی و محمد بیک ولد اطلس بیک ساروقچی
باشی بالطوع والرغبه متکفل قتل او گشته منتظر فرصت بودند از طبقهٔ تاجیکیه و ارباب قلم میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد
الدوله شده بود با ارباب مواضعه همزبان و محرک ارادهٔ ایشان بود تا آنکه در شبی که نزول اجلال در شاهرود بسطام واقع
شده بود و مرشد قلی بطریق معهود بکشیک آمده در خیمهٔ دولتخانهٔ مبارکه که در پیش خوابگاه اشرف نصب مینمودند خوابیده بود نصف شب
که اهل کشیک اکثر در خواب بودند نامبردها فرصت یافته با شمشیرهای آخته بر سر او آمده اول امت بیک شمشیر زده بعد از و قراحسن و
رفقا باتمام کارش پرداختند وقوع این واقعه نتیجهٔ بی اخلاصی و بی ادبیهای او توانند بود که این همه سعی و ترددات او در اعتلای
لوای دولت اشرف محض جاه طلبی و استعلا بر مسند بزرگی و اغراض دنیوی خود بوده که در آئینهٔ خاطر فیض مظاهر پرتو ظهور انداخته
بالاخره کار او باینجا کشید القصه بعد از کشته شدن او همانشب میرزا محمد را که نوید وزارت یافته بود طلب فرموده حسب الوعده بمنصب
وزارت دیوان اعلی سرافراز شد از تبعهٔ مرشد قلیخان جمعی که بملاحظه خاطر او از خدمت اشرف تقاعد ورزیده سلوک ناهنجار مینمودند
بمؤاخذه گرفتار گشتند و ابراهیمخان برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود از آن منصب معزول گشته مؤاخذ گشت امت بیک
برتبهٔ بلند خانی سرافراز گشته اسباب و یراق مرشد قلی باو عنایت شد و ملازمان او بملازمت مشار الیه مامور شدند الله ویردی بیک
زرگرباشی برتبهٔ امارت سرافراز گشته لقب سلطانی یافت و الکای جربادقان و محولات باو شفقت شد محمد بیک ساروقچی بداروغگی
دار السلطنهٔ اصفهان سربلند گردید قراحسن قورچی تیروکمان شده رتبهٔ ارجمند خانی علاوه آن گردید و بالاخره بدیگر شفقتهای گوناگون
سرافرازی یافت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی که تا غایت در امور سلطنت و پادشاهی مدخل نمیفرمودند بنفس نفیس متکفل امور دین و
مهام دولت گشتند بعد از قتل مرشد قلی همان روز کوچ واقع شده چمن بسطام مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و چون در خاطر انور
رسوخ یافته بود که جمعی از مفسدان قزلباش را که بخودسری و خودرائی برآمده باشند دفع نموده گلشن همیشه بهار دولت را که از خس و
خاشاک وجود اهل بغی و عصیان و خشکسال حوادث و نوائب دوران پژمردگی بدان راه یافته بر شحات سحاب لطف الهی و فکر
ثاقب و حسن تدبیر حضرت ظل الهی خضرت و طراوت افزاید و بر عالمیان ظاهر بود که از محمد خان ترکمان در زمان نواب سکندر
شان و شاهزاده رضوان مکان سلطان حمزه میرزا چه اعمال شنیعه و فتنه و فساد ظهور یافت چنانچه بجهت قتل امیرخان با شاهزادهٔ
مذکور که فرزند اکبر ارشد و وصی و ولیعهد پدر نامدار بود در مقام عصیان و طغیان درآمده طهماسب میرزا را دست آویز خود
کرده در برابر آن شاهزادهٔ مغفور صف قتال آراسته محاربه نمود و بمحض دولت چندروزه ارتکاب آن عمل شنیع کرد و لهذا چون
بیراهه رفته از طریق اخلاص و بندگی انحراف جسته بود تائید نیافت در اینوقت که باردوی معلی آمده بود و قضیهٔ قتل مرشد قلی بوقوع
پیوست میخواست که بطریق زمان نواب سکندر شان صاحب اختیار و مهمات دیوان بوده امور ملکی بمشورهٔ و صلاح او انتظام یابد و از
بیخردی همان شیوهٔ خودسری و خودرائی مرعی و مسلوک دارد و پیشنهاد همت والا آن بود که مفسدان و فتنه انگیزان او یماقات را
براندازند که فتنه و فساد از میانهٔ قزلباش برطرف شده تعصب اویماق در میانه هیچ طایفه از طوایف جلیلهٔ قزلباش نبوده باشد و همگی
دولتخواهان اخلاص شعار عموماً با پادشاه و ولینعمت یکدل و یکجهت بوده مطیع و منقاد او امر و نواهی پادشاهی باشند و محمد خان بنا
بر مقدماتی که بتحریر پیوست میانهٔ این دولتخواهان این دودمان بتخصیص اویماق ترکمان که از اعمال شنیعه او خجلت زده بودند مطعون و بدنام

قتل امت بیک ... قلیجان ۹۹۷ ...

سال دویم جلوس شاه عباس اول

حی قدیر تعالی شانه بر عمر و دولت و اقبال روزگار افزوده بمرادات دو جهانی فایز گرداناد بالجمله موکب همایون از راه فیروزکوه بدامغان رفته نزول اجلال فرمودند چون بعضی مقدمات که در باب صلح میانه نواب غفران پناه جهانبانی و فرهاد پاشا تمهید یافته و ولی آقای چاشنیگیر باشی از روم با آن مهم آمده بود در آغاز جلوس همایون جمعی نیکخواهان ایطرف رضا میدادند تا غایه صورت نیافته در عقدهٔ تعویق مانده بود درینوقت که برحسب ضرورت سفر خراسان اختیار نموده بودند و خبر تسخیر بلدهٔ هرات و تسلط عبدالله خان اوزبک واقع گردید و اگر سپاه قزلباش مشغول مهمات آذربایجان و محاربهٔ رومیان میشدند از دو طرف با دو پادشاه و دو دشمن دشمنی کردن مناسب وقت نمینمود مرشد قلیخان تن بمصالحهٔ مذکوره و شرایط آن در داده قرار یافت که چند روز در چمن بسطام رحل اقامت انداخته بترتیب اسباب مقدمات صلح و فرستادن ایلچی سخندان در مرافقت ولی آقا پردازند که خاطر از طرف آذربایجان اطمینان یافته با خاطر آسوده بجانب خراسان کوچ کرده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر هرات اندازند و چون از دامغان کوچ کرده در موضع شاهرود نزول اجلال واقع شد از اقتضای قضا و مقدرات ازلی قضیهٔ قتل مرشد قلیخان بوقوع انجامیده آن داعیه بتعویق افتاد شرح این واقعهٔ عبرت بخش آنکه سابقاً مرقوم قلم وقایع رقم گردید که در معرکهٔ سوسفید ترشیز مرشد قلیخان بر علیقلی خان شاملو للهٔ حضرت اعلی شاهی ظل الهی ظفر یافته آن حضرت برحسب تقدیر و حکمت بالغهٔ حی قدیر جل شانه بمشهد مقدس معلی تشریف آوردند و مرشد قلیخان بلوازم خدمت و اتالیقی پرداخته اطوار او مرضی خاطر اشرف نبود و از بدسلوکی او کمال آزردگی داشت غایتش در عهد شباب بشیوهٔ پیران فراخ حوصله عمل فرموده بجهه استحکام بنیان دولت ابد پیوند با او بمدارا میگذرانیدند و بعد از آنکه بعراق آمده بر سریر دولت و فرمانروائی عرصهٔ ایران تمکن یافتند با وجود افزونی اعیان و انصار و ظهور سلوک ناهنجار بجهه سعی و اهتمام که از او در راه این دولت بظهور میرسید تاب تسلط و استیلای او آورده عنان اختیار و اقتدار را بنوعی بکف کفایت او داده بودند که نفس نفیس همایون در هیچ امری از امور مدخل نمیفرمودند تا آنکه در دارالسلطنه قزوین بعد از خبر واقعهٔ هرات و قتل در آمدن علیقلی خان پای از اندازهٔ ادب بیرون نهاده ارادهٔ مصاهرت اینجانب نمود و در اینباب مبالغه بسر حد افراط رسانید از سلاطین نامدار و پادشاهان کامکار اینگونه عنایات بظهور آمده پایهٔ قدر مخلصان و فاکیش را بدین رتبهٔ گرامی بلندی افزوده اند اما بندگان درگاه را چه حد و یارا که صاحب این داعیه گردند و لهذا هر چند سعی نمود صورت نیافت و عاقبت نتیجهٔ بی ادبی یافت بعضی از طایفهٔ استاجلو که نیکخواهان او بودند خصوصاً محمود بیک صوفیلر علانیه باو میگفتند که این پادشاه در اندیشهٔ دفع تست و عنقریب ترا ضایع کرده اویماق استاجلو بخاک تیره برابر خواهد شد و خیالات فاسد در سویدای خاطر مرا راه داده بودند حضرت اعلی بفراست و دانش خداداد یا باخبار بعضی از نیکخواهان حلال نمک خیالات تباه این هرزه درایان بیهوده گو را دریافته از آنجا که مقتضای عقل دوراندیش بود بدبه مظنه شده بفکر و تدبیر کار او افتادند زیرا که در علاج این نوع حادثهٔ عظمی غفلت ورزیدن از طریق حزم و احتیاط کارآگاهان خرد پرور دور مینمود لیکن چون سفر خراسان و امور عظیمه در پیش بود آنحضرت از غایت تهور تغافل ورزیده بمحض قلوب ظاهربینان عالم صورت با او مدارائی میکردند و حفظ حال خود کرده روزی میگذرانیدند تا آنکه مرشد قلیخان بدسلوکی را از حد اعتدال گذرانیده بسرحد افراط رسانید و در وقت نیز که او را نشو و نما و استیلای قوت غضبی و حدت طبع و آتش مزاجی بود بعنوان ایام صبی سلوک میکرد و زیاده از این تغافل ورزیدن در حوصلهٔ دولتخواهان جان نثار نگنجیده عرق حمیت شاهانه بحرکت در آمده نایرهٔ غضب در کانون ضمیر منیر همایون شعله فروز گشته دفع او را بر ذمت همت لازم شمردند و چون اهل عراق با او صفائی نداشتند از زمرهٔ طایفهٔ استاجلو ساکن عراق

قتل مرشد قلیخان

چه تفضیل انبیا در آن صحیفه نمی گنجد و هرگاه سپاهی بفتوی علما این کار کند معظم جواب آن در روز حشر بر علما خواهد بود (شعر) در آرزوی
گر فضل بر پسند و قول   اولوالعزم را تن بلرزد ز هول   بجائی که شرمنده اند انبیا   تو عذر گنه را چه داری بیا
و مخفی نماند که ابن طاوس از علمای شیعه بوده و در اصول و فروع مجتهد بود و در فقه تصنیف نفرموده بنابر آنکه حضرت الله تعالی
در باره حضرت پیغمبر که دوست آنحضرت است و دنیا را طفیل او خلق کرده گفته که لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه
بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین هرگاه در باره حضرت پیغمبر با اینهمه تهدید و مبالغه واقع
شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون میآید پس اگر حضرات عالیات طریق اقتفای سلف را مرعی
داشته شیوه احتیاط منظور دارند بهتر خواهد بود و در عرصه عرصات جواب مظلومان خصوصا اطفال که بمضمون رفع القلم
عن الصبی حتی یبلغ و المجنون بغایت صعب است (شعر) بجرم عشق مرا گر کشی چه خواهی گفت   جواب خون
رفیقان که بکجا مانند   مرا مراد از اینجمله نیکخواهی تست   وگرنه زینهمه گستاخیم چه مقصود است   چون اکثر مفاسد عالم از اغراض
فاسده دنیویست مناسب آنست که ارباب فضل از این اغراض منزجر شوند بلکه بعد از عمری که افاضل ما ورا النهر بحوالی
مشهد مقدس معلی تشریف آورند فقیران از ابنای جنس شمرند و اگر بواسطه قهاری نواب خاقان فریدون مکان این فقیران
از شهر بیرون نتوانند آمد ایشان حرمت حضرت امام انام علیه السلام بجای آورده بسعادت زیارت مستعد شوند و این فقیران برکت
قدوم آن عزیزان فیروزی یابند و آنمعنی بوجود نیامده فتوی بقتل فقیران دادند بارک الله اعظم الله اجورکم و اصلح امورکم
(شعر) مکن مکن که ره جور را کناره نباشد   مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد   والسلام

ذکر توجه موکب همایون شاهی ظل الهی بصوب خراسان و بقتل آمدن مرشد قلی خان و قضایائی که در آن سفر روی داد

چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم کلک بیان گشت بعراق رسیده یکیک از گریختگان آنجا در عظمی بپایه سریر
اعلی آمدند نواب اعلی شاهی ظل الهی از قضیه کشته شدن علیقلی خان و قتل و نهب و اسر طایفه شاملو بغایت آزرده گشته موجب
غبار خاطر مبارک گردید مرشد قلیخان نیز ظاهرا اظهار ملالت نموده بحکایات سپاهیانه زنگ زدای خاطر اشرف میشد و در توجه
خراسان اهتمام نموده در ساعت سعد از مقر سلطنت عظمی پیشخانه همایون بیرون زدند و محمد شریف بیک چاوشلو نواده حسین بیک قورچی
ترکمان شاه جنت مکان را که قورچی تیر و کمان شده بود تربیت فرموده برتبه ایالت و خانی رسانیده حکومت قزوین و حراست پای تخت
همایون باو رجوع شده در اول بهار که صحراها مون از کثرت سبزه و ریاحین رشک سپهر بوقلمون بود موکب همایون در حرکت آمده
جهت جمعیت لشکر ظفر اثر بییلاقات لار رفتند و قرار یافت که تا هنگام ارتفاع محصولات بتانی طی مسافت مینموده باشند در ییلاق لار ملوک
رستمدار ملک بهمن والی لاریجان و ملوک ولایت نور و کجور که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند و پدران ایشان چون در جبال

رستمدار نام ولایتی است در میان مازندران و دشت پادشاه نشین ۱۲

رستمدار خودسر و خودرای برآمده دیگر از حضیض در نمیآوردند و از ملاقات امراء قزلباش بغایت تحاشی مینمودند و همیشه یاغی
بوده اطاعت قزلباش چنانکه باید نمیکردند در موقف یمن اقبال همایون آن وحشی صفتان بدم رام گشته برهنمونی بخت بی دشت
باردوی همایون آمده بشرف ملازمت عتبه علیا مشرف شده حلقه اطاعت در گوش و غاشیه بندگی بر دوش گرفتند و الحق وقوع
اینحال در نظر دانایان روزگار دیده از مؤیدات اقبال نمود و موکب همایون چند روزی در ییلاقات بسر برده همه روزه عساکر
اقبال مآثر باردوی کیهان پوی میرسیدند در ییلاق مذکور دهنده بهشت و بخشاینده بی منت نواب کامیاب را فرزندی ارجمند کرامت
فرموده بسلطان حسن میرزا موسوم گشت اما در اندک زمانی حیات مستعار را بدرود کرده بعالم جاودانی شتافت امید که حضرت

سال دویم جلوس شاه عباس اول

از حرب توبه کرده هرچند قضیهٔ حرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار نفس
از صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد لعن برای حرب نباید کرد و الله اعلم بحقایق الامور و هو یحکم بالحق یوم ینفخ فی الصور
و آیهٔ کریمهٔ الخبیثات للخبیثین الی آخرها ایمعنی ندارد که زوجین در ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الوجوه شریک باشند چنانکه اگر
یکی از ایشان مستحق بهشت یا دوزخ باشند آن دیگر را نیز چنین باید بود و الا منتقض شود بحضرت نوح ع و لوط ع و زوجهٔ ایشان
و آسیه و فرعون بلکه میتواند بود که آیهٔ مذکوره ماول باشد بآنچه در آیهٔ دیگر صریح شده الزانی لا ینکح الا زانیة او
مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک جواب آنچه در تکفیر سادات عظام که فرزندان سیدانامند
مرقوم ساخته بودند محل تعجب است چه هرگاه حرم پیغمبر بر خلاف آنحضرت سفر کند و با شخصی که باتفاق کافهٔ مسلمانان خلیفه باشد و او
خود مناقب آنحضرت را شنیده روایت کرده باشد جنگ کند بواسطهٔ این بحکم حدیث محارب پیغمبر شود و ایضاً باعث قتل چهل هزار
نفس از صحابه و تابعین گردد و فرزند پیغمبر نسبت بکی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن سب گوید و حال آنکه نزد آنفرزند
پیغمبر خلاف آنکس ثابت باشد و بمقتضای دلایل بر و چنین ظاهر شده باشد که آنکس مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نقض عهد آنحضرت
کرده و ضرر از آنسخن فرزند پیغمبر اصلا آزار بدنی و مالی بکسی نرسد و اگر آن سخن خطا باشد برای آنکس که در حق او گوید ثواب
حاصل شود آیا کدام از این دو عمل اقبح و اشنع باشد سبب آنکه اول اصلا باعث قدح نمیشود و دوم موجب کفر باشد چه تواند بود و اگر
بمضمون حدیث مصنوع سب شیخین کفر است متمسک شوند جواب آن ظاهر شده و اگر چیز دیگر افاده فرمایند مستفید شویم بهر حال
انصاف مطلوبست و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
کسی از اهل حرم آنحضرت عبور نموده حضرت از اینمعنی اعراض نموده آنشخص گفت یا رسول الله این شخص کور است پیغمبر ص فرمودند
تو خود کور نیستی و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر ص عایشه را بکتف خود نگاه داشت تا تماشای جمعی کند که در کوچه ساز
می نواختند و بعد از مدتی فرمود یا حمیرا اهل شبعت این قباحت را بارذل شخصی نسبت نمیتوان کرد و قباحت این به مرتبه ایست
که تصریح آن معذور باشد و آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد بهر حال ما بعد از حضرت الله تعالی
هیچ موجودی اشرف و اکمل از حضرت رسالت نمیدانیم و بچیزیکه منافی شان جلالت آنحضرت باشد اعتقاد نمیکنیم اما فریاد از
جراتهای حضرات که بواسطهٔ میل تعصب باحادیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند (مشعر) اندکی پیش تو گفتم غم
دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و آنچه در بارهٔ نسخ حرمت اشهر حرام فرموده اند اصل عدم آنست
تا معتدبه که نسخ قرآنی تواند نمود ظاهر شود و محاربهٔ حضرت بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این اشهر باشد بعد از تعدی خصم بوده نه ابتدا
بلکه حروب آنحضرت اکثر چنین بوده و هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبهٔ سابقه معلوم شد وجهی که برای حلیت قتل و غارت
ساکنان مشهد مقدس فرموده اند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر سرایر و ضمایر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد
و الله علیم بذات الصدور علی ای حال مزاج پادشاه همچو آتش است و لایق علماء کرام آنست که بزلال موعظه تسکین التهاب آن آتش
فرمایند تا خلق الله نسوزند نه آنکه بباد فتنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع نهال بندگان خدا را سوخته بخاک مذلت اندازند
چو آتش مشو تند و سرکش مباد که دود از دل مبتلائی برآید و ظاهر است که باین فتویهای بملاحظهٔ اهل آشنائی رهنمایت
اهتمام در استیصال بندگان خدا تعالی بهم میرسد و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند ملایم طبع الله تعالی که در کمال حلم است
نیست چنانکه روایت شده که حضرت نوح علیه السلام در روز قیامت برای هلاک کفار خجالت کشد و آثار و اخبار برین دالست

الواحد القهار مؤید مقصود است چه صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر آن بصاحبی السجن کرده یعنی ای دو صاحب من در زندان
پس یوسف علیه السلام که پیغمبر است دو کس را اصحاب خوانده که بت پرست بودند چنانکه هم آیهٔ مذکوره دلالت صریح برین دارد پس ظاهر
شده صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست و نیک جاری شده بقلم خجسته رقم حضرات که (شعر) هر که او روی به بهبود نداشت
دیدن روی نبی سود نداشت   اما از حضراتی که دعوای ادراک دقایق قرآنی نموده اند بغایت مستبعد نمود که در بیت مذکور بجای هر که را
هر که او نوشته رابطه مصرعهای مذکور را بر داشته اند و هر مصراع را فی نفسه ناتمام گذاشته اند باین دقیقه متفطن نشده روح ملا جامی را
آزرده ساختند و لیکن چون غارت و تالان بر کافه اهل خراسان واقع شده خانها خراب شد حضرت مولوی نیز از آنجماعت است
اگر یک بیت او نیز خراب شده باشد باکی نیست البلیة اذا عمت طابت و از اشعار عرب نیز استشهاد هست اما صلاح در ذکر آن نیست التماس
از حضرات آنست که بمجرد ایهام لفظ بلا تأمل در معنی استدلال نفرمایند دلیل چهارم آنکه حضرت مرتضی علی علیه السلام با وجود کمال شجاعت
در وقت متابعت مردم با خلفای ثلاث بود و منع نفرمودند این دلیل حقیت بیعت است و اگر نه قدح آنحضرت لازم میآید جواب آنکه قبل
از آنکه حضرت امیر از تکفین و تجهیز حضرت رسول فارغ شود خلفای ثلاث در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر علیه ما
یستحق بیعت گرفتند بوجهی که ذکر آن درین صحیفه نمیگنجد و آنحضرت بعد از اطلاع برای قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب
نشدند و این دلالت بر حقیت ایشان نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در قوت و شجاعت
کمتر از آنحضرت نبود چنانکه اخبار و آثار برین دال است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام و سایر صحابه
باتفاق با قریش جنگ نکردند و از مکهٔ معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس
هر وجهی که برای جنگ ناکردن حضرت پیغمبر و امیر و سایر صحابه گنجد جهه جنگ ناکردن حضرت امیر گنجد کافی است مع شیء زاید چه حقیت
کفار قریش مطلقا متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقص در بالا تر نیز جاریست چه فرعون با دعوی خدائی تا چهارصد سال بر مسند سلطنت
بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرهما مدتی برین دعوی باطل میبودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشانرا هلاک نکرد تا خلق بسیار
بدان گمراهان اعتقاد آوردند هر گاه در ماده الله تعالی تأخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده بطریق اولی خواهد بود و آنچه فرموده اند
که حضرت امیر علیه السلام با ایشان بیعت کرده وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن درین صحیفه نمیگنجد غرض که شارح عقاید نسفی
درین که سب شیخین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام میشمرده و صاحب مواقف نیز برین رفته
و وجوهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند رد کرده و امام محمد غزالی سب شیخین را کفر ندانسته پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرموده اند
نه موافق سبیل مؤمنانست و نه مطابق حدیث و قرآن با وجود آنکه مفهوم تشیع آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن در و معتبر نیست میگنجد
که نام خلفای ثلاث هرگز بر زبان شیعه جاری نشود اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست همچنانکه جاهلان اهل
سنت حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم مطلقا مقتضی افکار سلف و انظار خلف نیست و آنچه فرموده اند که هر کس استماع بعضی
حکایات کند و منع نکند کافر است عقلا و شرعا دلیل برین نیست و قال الشیخ ابن سینا من تعود ان یصدق من غیر دلیل
فقد انسلخ عن الفطرة الانسانیة و آنچه از خبث و فحش در ماده عایشه بشیعه نسبت کرده اند حاشا و ثم حاشا که هرگز واقع شده
باشد چه نسبت فحش بکافهٔ آدمیان حرام است چه جای حرم حضرت رسول اما چون عایشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن
نموده ببصره آمده و بحرب حضرت امام اقدام نموده بحکم حدیث حربک حربی که فریقین در حرب آنحضرت نقل نموده اند محارب حضرت
پیغمبر یقینا مقبول نمیتواند بود بنابراین مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت حضرت امیر ع

سال دویم جلوس شاه عباس اول

در اثبات مذهب خود و نفی آن جماعت چندان دلیل معقول و منقول دارند که احصار آن از ملک متعال میدانند و این صحایف گنجایش
تذکار آن ندارد و الله یحق الحق وهو یهدی الی سبیل الرشاد و دیگر چون حضرات در صحیفهٔ شریفه اعتراف نموده
که فعل حضرت پیغمبر نیز وحی است و الواقع کذلک پس گوئیم اخراج حضرت رسول مروان را از مدینه وحی است و آوردن عثمان اورا
بمدینه و تفویض امور عظیمه باو نمودن رد سخن حضرتست و کفر است بدو دلیل اول آنکه حضرت فرموده اند دوم آنکه قوله تعالی
لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاد الله ورسوله و دلیل متین برای تحقیق حق و تزییف
باطل در مسئلهٔ امامت برهانا و جدلا بسیار است ولیکن در خراسان مثل مشهور است که بوسه به پیغامست اگر شرف ملازمت
میسر شود معروض خواهد شد بهر جمعیتی وصل تو جویم لعل الله یجمعنی وایاک اما شبه طی که مناظره بمقدمات علمی با شد
نیشمیر و بوکده دقلمراش و نیز مدح خلفای ثلاث در بعضی متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست و آنچه
دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورتین و غیرها در کتب فریقین مسطور است و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت
کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصا وقتی که ناقل آن تجویز وضع حدیث کند یا عادل نباشد و خبر متفق علیه دلالت
برخلاف آن کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات مذکور لا نسلم که کفر باشد و الا (مصراع) پس در همه دهر یک مسلمان نبود
چه مخالفت اخبار آحاد از مجتهدین واقع شده و تعظیم و توقیر پیغمبر نسبت بخلفاء ثلاث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر سلامت
و حسن عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت علی علیه السلام از عمل ابن ملجم
علیه اللعنه خبر داد و عقوبت نفرمود و روایتی که دلالت بر حسن فعل مخصوص کند مفید نیست چنانکه در آیهٔ لقد رضی الله مذکور میشود دلیل دوم
آنکه بمقتضای لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة خلفاء ثلاث برضوان ملک منان مشرف شده
پس سب ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلول آیه عند التوفیق رضاء الله است از آن فعل مخصوص که بیعت است کسی دغدغه ندارد که بعضی
از افعال حسنهٔ مرضیه از ایشان واقع شده سخن در آنست که بعضی از افعال قبیحه از ایشان صادر شد که خلاف عهد و بیعت آمد
چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر که در کتب فریقین مذکور است نمودند و غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را
آزرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تتمهٔ این روایتست فهجرته ولم تتکلم معه
حتی ماتت و فقیر خود در صحیح مذکور مشاهده کردم و نیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه علیها السلام مذکور است که من اغضبها
فقد اغضبنی و در مشکوة در مناقب آنحضرت منقولست که من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله
و کلام صادق مضمون ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ناطق است حاصل که بواسطهٔ
این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت و تخلف از جیش اسامه و غیرها که باحصاء درنمیآید مورد مذمت شدند چه سلامت عاقبت بحسن خاتم
اعمال و وفا کردن بعهد و بیعت حضرت رسول متعالست صلی الله علیه و آله و هر کس بسعادت سلامت عاقبت مستسعد نشود بواسطهٔ
نقض بیعت و مخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت میشود چنانکه آیهٔ کریمهٔ فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما
عاهد علیه الله برین شاهد است دلیل سیم آنکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خوانده و صاحب قابل ذم نیست جواب
آنکه اذ قال لصاحبه وهو یحاوره دالست بر آنکه مصاحبت میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت در نسبت موافق
الطرفین است همچون اخوت پس همچنانکه هر یک از برادران نسبت بدیگری برادر است خواه مسلم و خواه کافر هر یک از برادران نسبت
بدیگری مصاحب و همراه است خواه مسلم و خواه کافر و آیهٔ کریمهٔ یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله

ایشانرا اختیار کرده نه با قزلباش الفتی دارد و نه با اوزبکیه کلفتی میل و عناد با طایفه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین تحصیل یقین کرده آنچه
مقتضای حدیث و قرآن و موافق امر حضرت ملک منانست اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول انظار افادت
آثار حضرات شود فهو المراد والا (شعر) من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال و ممیز این سخن
کس صاحب درک کامل و انصاف شامل میتواند بود و آنچه از طلبه ماوراء النهر که متردد این حدود اند مسموع شده آنست که نواب علی
خاقانی باین دو صفت حمیده آراسته اند و از امراء ایشان کوکلتاشها در جمیع دیگر بفنون فضایل پیراسته اند اما تصدیقی که
از ایشان الی الآن بحکایات علماء ماوراء النهر واقع شده بنا بر مثل مشهور که چون تنها بقاضی بروی راضی آئی معتبر نیست چه
فضلای مذهب ائمه اثنی عشر بمجلس سامی ایشان مشرف نشده اند و علماء اهل سنت چنین خاطر نشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است
و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول و اقوال فریقین در اختیار احد المذهبین امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام
مطاع و متبع خواهد بود و مجملا در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در احادیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد
معتبر است و احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد بواسطه منافات حدیث مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر در
این دو فرقه اند اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلا فصل ان لم یؤذوا رسول الله ابابکر را میدانند اهل سنت اند
و اگر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه را میدانند شیعه اند و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجمع
علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از تمهید مقدمات گوئیم آنچه مرقوم قلم حضرات عالیات شده بعد از تنقیح
و تمحیص حکم بکفر شیعه آل پیغمبر است بدلایل متعدده اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مدح خلفاء ثلاث فرموده اند و سخن آنحضرت
بمقتضی آیه کریمه وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ وحی است و شیعه که مذمت خلفاء ثلاث می کنند مخالفت وحی
مینمایند و مخالفت وحی کفر است جواب آنست که از این دلایل قدح خلفاء ثلاث و بطلان خلافت ایشان لازم میآید زیرا که در
شرح مواقف ازادی که از اکابر علمای اهل سنت است منقول است که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلعم در میان اهل اسلام
مخالفت چند واقع شد مخالفت اول آنست که حضرت در مرض الموت فرموده اند ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا
لن تضلوا بعدی عمر بدین راضی نشد گفت ان الرجل غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف
کردند تا آوازها بلند شد و حضرت پیغمبر آزرده شد فرمودند که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث در اوایل صحاح
بخاری و در اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است و مخالفت دوم آنکه حضرت در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت که
همراه اسامه بن زید بسفر روند بعضی از آنجمع تخلف نمودند و بسمع مبارک حضرت رسید بمبالغه تمام فرمودند جهزوا جیش
اسامه لعن الله من تخلف عنه و مع هذا خلفاء ثلاث داخل جیش اسامه بودند متابعت نکردند پس گوئیم امری که حضرت در باب
نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیه کریمه مذکوره بمنزله وحی است و نفی که عمر کرد رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتم
و علی ما دل علیه قوله تعالی وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ و کافر قابل خلافت نیست پس
هرگاه کفر عمر و سلب قابلیت خلافت از و ثابت شد بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب
نشود چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند اینکه عمر خلیفه نباشد و عمر و عثمان خلیفه
باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست و نیز تخلف از جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلاثند باتفاق
و از هر یک از رو این مذکورتین بوجوه منکثره اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم میآید و تفصیل آن درین صحیفه نمی‌گنجد و اهل شیعه

سال دویم جلوس شاه عباس اول

پس ایشان نیز حکم آنها داشته باشند و آنچه نوشته اند که بحکم آیه و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس معلی حلال باشد جوابش آنست که در آیه و حدیث اموال تخصص بمؤمن و مسلم یافته و آنچه بتواتر ثابت شده که جماعت شنیعه شیعه میگویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرونند و این آیه و حدیث بنا بر مفهوم مخالف که بعضی علما اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن نیست دلالت دارد بر اینکه قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و هیچکس را در آن خلافی نیست و ایضا حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه نمایند جایز است باتفاق علما هرچند آنجماعت گوینده کلمه توحید و مسلمان باشند و برین دال است بعضی حروب که اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه در زمان خلافت خویش کرده اند و ازین قبیل است حروبی که اعلیحضرت خاقانی با بعضی از مسلمانان نموده اند و آنچه نوشته اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار فرائض الانوار است که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده اند چون ایندیار از جمله دار الحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات معین نیست او نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که تعیین و امتیاز یابد مصرف آنها مسلمانان خواهند بود و وقتی که بمصرف نرسیده باشد خلیفه را جایز نیست که آنرا بغازیان لشکر اسلام حلال گرداند و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان ایندیار از ذریه پیغمبرانند صلوات الله و سلامه علیه و آله و سلم بر تقدیر تسلیم گویا آیه کریمه انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح را نشنیده اند و آنچه نوشته اند که همه صالحند صلاح فرع اسلام است و آنچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند شعر هر که او روی بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت و آنچه نوشته اند که علما تحسین ایشان کرده اند ممنوع بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند که ماه رجب از جمله اشهر حرامست و قتل و حرب در آنماه با جماعتی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جوابش آنست که حرمت اشهر حرم منسوخست بنا بر احادیث صحاح مشهوره بعضی از غزوات حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و رفتن آنحضرت بر سر اعادی درین شهر دالست بر این و آنچه نوشته اند که آیه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون از محکمات است در آن شک نیست و لیکن شک نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است وای بر آنجماعت که ترک عبادت نموده سب و لعن اکابر صحابه مینمایند و آن کفر و ذنوب را باعث ثواب میدانند با آنکه متیقن و متعین است که در لعن کردن شیطان که نصوص بر ملعونیت آن ناطق است ثواب نیست و عجب است با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معنی ظاهره آیات و احادیث را میتوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه اظهار همغنی نموده از این مذهب ظاهر البطلان بر نمیگردند و تبعیت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و سلف نمینمایند قد بینا الآیات لقوم یعقلون و اگر بعضی از مضللین اقرار نموده از بعضی ائمه و سلف در تقویت معتقدات فاسده بر ایشان خبری رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخنی و ریبی باشد باید که رئیس خویش عبدالله را بیرون فرستند تا امان داده ببعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نماید تا باشد که مذهب حق بر همه ظاهر گردد و السلام علی من اتبع الهدی (جواب کتابت مذکور که مولانا محمد مشکک رستمداری نوشته) نتایج افکار و رشحات اقلام دُرربار افاضل ماوراء النهر هداهم الله الی سبیل الرشاد و حفظهم الله تعالی و ایانا عن التعسف و العناد بوقوف پیوسته در آنباب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود بر رای حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است امت را بکتاب الله و عترت طاهره مأمور ساخته و چون حضرت امام الجن و الانس سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا در بلاد عجم غریب واقع شده راقم این مرقوم محمد خادم برای احترام عزت آنحضرت و بواسطه فیوض برکات که از روح مطهر آنحضرت یافته و ذکر آن درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت

ایشانرا

مقصود میرزا عبدالله شوشتری اول ... که در قتل عام عبدالمؤمن خان بسال ۹۹۸ اسیر شده او را به ماوراءالنهر بردند و بوضعی رقت بار کشتند



بنقبار مشهد مقدس فرستادند و مولانا محمد مشکک رستمداری جوابی نوشته فرستاد و صورت هر دو مکتوب درین صحیفه درج افتاد که ارباب
فطنت و اصحاب تمیز از مطالعه آن بهره ور گشته حسن عقاید ارباب حق و بطلان ظنون یابد

مکتوب علماء ماوراءالنهر در جواب صحیفه خدمه روضه متبرکه و نقبار مشهد مقدس معلی مزکی

پوشیده نیست بر هیچ مومن عالم که تعرض باموال و نفوس کسانی که گوینده کلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله اند مادام
که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریق مرضیه سلف و ائمه رضی الله عنهم مینموده باشند جایز نیست اما
وقتی که با تکلم باین کلمه طیبه مذهب اهل سنت و جماعت و کلام علماء و اتقیا را بالکلیه مهجور گردانند و مومنان را با یمان اول نگذاشته طریقه
شنیعه شیعه نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله تعالی که کفر است تجویز کنند
بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنا بر امر حضرت ملک علام قتل و قمع آنها اعلاء لدین الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه
و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران خلد ظلاله در جهاد که باتفاق و اجماع علما واجب و طریق
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اصحاب کرام است با وجود قدرت و استطاعت تساهل نماید چگونه از عهده سوال و جواب
ملک متعال که یوم لا تجزی نفس عن نفس شیئاً و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون
که بآیه کریمه و لنسئلن الذین ارسل الیهم و غیرها ثابت شده تواند بیرون آمد و هر عاقل که بمقتضای عقل رفته در آیات و احادیث
تامل نماید ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت رسالت گشته طریق بیعت و خدمت را مرعی داشته سالها در اعلای کلمه حق با کفار
در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوایب نقصان و مستحق جنان خواهند بود خصوصاً آنها که بمقتضی آیه کریمه و لقد
رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند اولئک الذین
هدیهم الله فبهدیهم اقتده و شک نیست که حضرات شیخین و ذی النورین ازین جمله اند که بمصاهرت و مجانست آنسرور مکرم
و معزز اند و صدیق اعظم را حضرت علیم در کلام قدیم صاحب نامیده کما یقول اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و بمقتضای
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اقوال و افعال آنحضرت بموجب وحی است و آنحضرت کمال توقیر و احترام ایشان
میداشته و در توصیف هریک احادیث کثیره وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان و فی الحقیقه منکر قرآن
و نسبت کننده نقص بسرور انس و جان و معتقد و محب ایشان مرضی و متابع آنسرور باشد بنابر فرموده الله تعالی قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم امید است که بشرف محبوبیت سبحان و غفران برسند و نیز با
شجاعت و اهتمام حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه در اعلای حق از آن مشهورتر است که بر کسی پوشیده ماند و آنجناب در زمان
مبایعت و متابعت خلق با ایشان بوده و خود نیز مبایعت و متابعت کرده پس اینجماعت که نسبت نقص بآن حضرات میکنند غافلند
از آنکه ثبوت نقص بآنجناب لازم میاید و ایضاً چگونه است نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها بسب با آنکه متفق علیه است که شرف فراش
آنحضرت یافته و محبوبه آنسرور بوده بعضی امور شنیعه و شنیدن آن جایز باشد و در قرآن مجید واقع است که الخبیثات
للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبث باو
منجر بکجا میگردد و ایضاً زوجه کمینه بازاری را اگر نسبت بامر شنیعی نماید آن بازاری در کمال وحشت میگردد پس چگونه صاحب فراش
خیر البشر را امثال آن چیزها که بعضی از طایفه شیعه نسبت میدهند نسبت توان داد نعوذ بالله من ذلک فاعتبروا یا اولی
الالباب و اگر بعضی گویند که از ما امثال این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این مهملات را می شنوند و منع نمی کنند

سال دویم جلوس شاه عباس اول

از دقایق آن ایام مرعی نگذاشتند و بعد از شکنجه بسیار و اخذ اموال برهنه و عریان سر میدادند کمتر کسی از آن بلیه نجات یافت قلیلی از آن طبقه
که در بیغولها خزیده بودند شبها بیرون آمده پیاده و برهنه پای سر بصحرا نهاده راه فرار می‌پیمودند چند گاه رافضی کشتن در آن ملک
رواج داشت هر کس عداوت قدیم با کسی داشت فی الحال برفض منسوب ساخته و جاهل نادانرا گواه گذرانیده قاضی متدین حنفی
مذهب بی تامل حکم بحرق و قتل آن بیچاره مینمود و بهر کس گمان اندک تمولی بوده بمصادره اوزبکان گرفتار بود مجملاً چند گاه رعایا و عجزه پایمال
رنج و عنا بودند تا آنکه عبدالله خان حکومت آن ولایت را بامیر قلبا باکو کلتاش که از اعیان سمرقند و مرد فاضل صاحب طبعیت بود
و حق خدمت قدیم در خدمت خان داشت و محل اعتماد او گشته رتبه امارت با منصب عالی صدارت جمع داشت تفویض نمود مشار الیه
اندک اندک شیوه ملکداری و رعیت پروری پیش گرفته ابواب جور و اعتساف مسدود و متعصبان مذهب را از آزار و اضرار
بقیه السیف خلایق ممنوع ساخته بالتیام جراحات بیچارگان پرداخت و فی الجمله استقامتی در آن ملک پدید آمد القصه عبدالله خان
بعد از فتح و تسخیر هرات عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معلی معطوف گردانید و ابراهیمخان برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد
مقدس بود خواست که بمتانت رای و حسن تدبیر شر آن گروه را در این سال از سر ساکنان آن بقعه شریفه دفع نماید با وکلای عبدالله
خان ابواب الفت و آشنائی مفتوح ساخت و تحف و هدایا بخدمت خان فرستاده عرض کرد که چون لشکر اوزبک مدت مدید است که از
اوطان جدا افتاده در تسخیر قلعه هرات مشقت بسیار کشیده اند و هرگاه متوجه محاصره قلعه مشهد مقدس گردند استعداد قلعه داری
در مردم این ولایت بیشتر است و جهة حفظ و حراست روضه مقدسه حضرت امام الجن و الانس در قلعه داری زیاده از مردم هرات سعی و
کوشش خواهند کرد و موکب عالی را توقف بسیار در این ولایت میباید کرد و لشکریان زحمت بسیار خواهند کشید و مع ذلک پادشاه
ما بر مسند سلطنت و پادشاهی موروثی تمکن یافته با عموم سپاه قزلباش از پای تخت همایون بیرون آمده متوجه خراسان است اگر
در اثنای محاصره مشهد مقدس قدم باین ولایت نهند معلوم نیست که طایفه اوزبک که در این سال ییلاق خراسان کشیده باشند تاب مقاومت
لشکر بیحساب قزلباش توانند آورد اولی اینست که درین سال بسعادت کوچ فرموده متوجه مقر سلطنت گردند و ما را مهلت دهند که
در سال آینده اگر پادشاه ما در خراسان بوده باشد ایشان نیز آنچه صلاح دولت خود دانند عمل نمایند و الا احتیاج نهضت موکب عالی
نیست هر کس از امرا اوزبکیه را فرستند ما مملکت را سپرده راه خود میگیریم عبدالله خانرا این سخنان معقول افتاد و آوازه توجه موکب
همایون نیز باو رسیده بود بعد از کنگاش بکر صلاح در مراجعت دانسته ترک محاصره مشهد نموده بمجرد پیشکشی قناعت کرده طبل ارتحال
کوفته متوجه جانب سرخس شده چون بپای قلعه سرخس رسید در حوالی شهر بند فرود آمده بیرم حسینخان حاکم آن ولایت که ولد میر حسین
سلطان فیروزجنگ است و از زمان شاه جنت مکان در سلک امرای چغتای خراسان منسلک و در این عهد حاکم سرخس بود ابواب شهر بند
و قلعه مسدود ساخته لوازم حفظ و حراست مرعی میداشت و جماعت چغتای ملازمان او نهایت مردانگی نموده اوزبکیه را پیرامون شهر بند
نگذاشتند عبدالله خان قریب چهل روز نشسته کاری نساخت و بسیاری از جنود اوزبک در محاربات که فیمابین روی نمود ضایع
شده بالاخره سخن از وعده و وعید کرده جنگ را در باقی گذاشتند و عبدالله خان بمجرد پیشکشی قناعت نموده طبل رحیل کوفت بعد از رفتن
او امرای قزلباش با غوریان در تصرف داشتند و از غوریان تا کنار مرغاب بتصرف اوزبکیه در آمده میر قلبا با حاکم و فرمانروا گشت
در ایامی که عبدالله خان در حدود مشهد مقدس بود اوزبکیه چنانکه عادت ایشانست بنهب و غارت و خرابی مملکت قیام داشتند صلحا
و نقبای مشهد مقدس عریضه موعظه آمیز بیرون فرستادند که شاید بآن وسیله دست از خرابی باز داشته متعرض محصولات که
اکثر بسرکار فیض آثار متعلق و مدار معاش جمعی کثیر از خدمه آن روضه مقدسه است نگردند علما و فضلای اوزبکیه در جواب عریضه مکتوبی

قتل شیعه هرات بدست اوزبکان بحکم قاضی حنفی ۹۹۷

بنقبا

(۲۵۷) پیام آوران امینند از زیان و در هیچ عهد و زمان کشتن ایلچیان معمول نبوده و هیچیک از کشورکشایان والاشکوه مرتکب آن نگشته
همگی مذموم شمرده اند عبدالله خان بآن امر شنیع اقدام نموده فرستادها را در دهان توپ نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش
بیداد در خرمن عمر آن بیچارگان زده فی الحقیقه اسباب ناموس خود را سوخت بالجمله چون علیقلی خان و اعیان شاملو از مصالحه
مایوس شدند ابواب خلاصی را مسدود یافته بهر طریقی بود قریب بدو ماه دیگر با آن لشکر خونخوار مقاومت نموده قلعه را نگاه داشتند
اما اکثر بروج از نگهبانان خالی مانده بود در ماه یازدهم شبی برحسب تقدیر خلاف معتاد که علیقلی خان از برج خود بمنزل رفته بود و اکثر
قزلباش از استیلای جوع در آنشب بخانهای خود رفته بودند شخصی از بروج فریاد زده که این برج از نگهبان خالی است جمعی از
بهادران اوزبکیه که همیشه مستعد یورش بودند خود را بپای برج رسانیده با ریسمان بالا رفتند و چند کس را بالا کشیدند و همچنین
در دو سه برج دیگر این عمل کردند علیقلی خان و لشکر قزلباش از این معنی غافل بودند ناگاه آواز کرنا از برج و باره برآمده اوزبکیه
بشهر ریختند از غایت سراسیمگی و عدم قدرت احدی از مستحفظان بمدافعه ایشان نپرداخته دست از محافظت بروج و باره کشیده
در کمال اضطرار بی اختیار خود را بحصار اختیار الدین که در میان شهر واقع و از آثار ملوک غور است رسانیدند و شهر هرات بدست
اوزبکیه در آمده قتل و غارت و یغما در شهر شیوع یافته آتش بیداد بنوعی مشتعل گشت که زبانه بکره اثیر کشید علیقلی خان و جمعی از طایفه
شاملو و غیرهم که در حصار اختیار الدین پناه جسته بودند دو روز در کمال پریشانی و اضطرار بسر برده چون آذوقه و اسباب حصار
داری در حصار نمانده بود حیران کار خود گشتند عبدالله خان چون خبری از احوال حصار مذکور نداشت و تصور مینمود که محصوران
آنجا جمع قلیلند و آذوقه بسیار دارند در نگهداشتن آن ارک سعی بسیار خواهند کرد و معامله بامتداد خواهد کشید بوساطت
محمد باقی اتالیق و میر قلبابا کوکلتاش و امرای معتبر اوزبکیه بعلیقلی خان پیغام کرد که اگر ترک قلعه داری کرده ارک را بسپارد
و متملکات خود را پیشکش نماید او را مرخص میسازیم که با طبقه قزلباش بهر طرف که خواهد برود مشروط بآنکه آمده ما را کورنش نماید علیقلی خان
و اتباع اگرچه اعتمادی بسخن عبدالله خان و طایفه اوزبک نداشتند اما چون اراده ازلی بشهادت ایشان تعلق گرفته بود از فقدان
آذوقه جز بیرون آمدن چاره نیافته رضا بقضا کرده کار دادند و در روز سیم بیرون آمده باتفاق امرا عبدالله خان متوجه کریاس او که
در مدرسه سلطان حسین میرزا بود گشتند و اوزبکیه ارک را بتصرف در آوردند عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان در باغ شهر بود امرا
او را بدیدن عبدالمؤمن خان بآنجا بردند آن سست پیمان باراده خود یا باشاره پدر علی اختلاف الروایتین جمعی از بهادران اوزبکیه را
که اکثر پسر و برادر و اقوام ایشان در محاربات ایام محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند تحریک نمود که از طبقه قزلباشیه
انتقام کشند در وقتی که علیقلی خان و مردم او بحوالی خانه عبدالله خان رسیدند امرا اوزبکیه گفته بودند که با شمشیر و یراق بخدمت
پادشاه رفتن خوب نیست شمشیرها را از میان ایشان گشوده بودند در آن اثنا یکه و نفر اوزبک شمشیر کشیده یکی از شاملویان
انداختند و شاه محمد اله چیان نزد دست بمندیل علیقلی خان رسانید که بردارد غازی سلطان شاملو مانع دست درازی او شده

شهادت علیقلی خان شاملو بدست ازبکان

خنجر براو انداخت جمعی دیگر از اوزبکیه بحمایت ایشان شمشیرها کشیدند قزلباشیه چون مشاهده اینحال کردند هم برآمده دانستند که
حال چیست کلمه شهادت بر زبان آورده همگی عرصه تیغ فنا گشتند القصه مجموع بیرون آمدها دست از جان شیرین شسته در آن واقعه
هولناک شربت شهادت چشیدند عبدالله خان بعد از وقوع اینحال حکم بقتل عموم قزلباش نموده اوزبکیه نوعی مبالغه در قتل و غارت
نمودند که بسیاری از مردم تازیک نیز با وجود موافقت مذهب باولیاء قزلباش کشته شدند نساء و صبیان طایفه شاملو و غیرهم را اکثر
باسیری گرفته بجانب ماوراءالنهر فرستادند خواتین معظمه شاملو را جهت بدست آوردن ذخایر و دفاین بقین و شکنجه کشیده دقیقه

سال دویّم جلوس شاه عباس اوّل

چون زمستان بپایان رسیده نوروز عالم افروز بفرخی و مبارکی روی داد (شعر) باد بهاری طرب انگیز شد (۲۵۶)
روی هوا لخلخه آمیز شد
از اثر ژاله کوثر سرشت صحن چمن گشت چو باغ بهشت
بساتین عرصهٔ جهان که غارت زدگان
لشکر دی بودند از آسیب حوادث دوران اطمینان یافته باهزاران برگ و نوا نزهت و خرمی از سر گرفتند و شاهدان ریاحین که سر
بجیب اختفا فرو برده بودند بجلوه گری در آمده بهجت افزای خلایق گشتند مرشد قلیخان بتهیهٔ اسباب یورش خراسان پرداخته همه روزه
در تصرف انتظام احوال لشکریان میبود و مسکن نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا را از بیم فتنه قزلباش در اول حال در قلعهٔ
الموت که طهماسب میرزا نیز در آنجا می بود قرار داده که تا معاودت سفر خراسان در آنقلعه اقامت داشته باشند و در ثانی
الحال بجهة نزدیکی گیلان بودن آنجا را مصلحت ندیده قلعهٔ ورامین ری که وسط ملک عراق است و منازل مرغوب دارد جهة مسکن ایشان
قرار یافته احمد بیک کرامیا که از معتبران طایفه استاجلو و محل اعتماد بود بمحافظت قلعه و خدمت ایشان معین گشت و مرشد قلیخان
اگرچه همه روزه حرف یساق خراسان و استخلاص محصوران قلعهٔ هرات در میان داشت امّا باطناً چون از علیقلی خان شاملو حاکم
هرات خائف بود و توجه خاطر اشرف را نسبت باو میدانست بملاحظه آنکه مبادا دیگرباره وکیل و رکن السلطنه گشته از او انتقام کشد در رفتن
خراسان تاخیر مینمود تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و محصوران قلعهٔ هرات از فقدان آذوقه و عفونت هوا و بیماری که
در قلعه بهم رسیده بود بیتاب و توان گشته قدرت مصادمه و قوت قلعه داری نداشتند و طایفهٔ اوزبک بر قلعه مستولی گشته آن
بلدهٔ فاخره بدست معاندان افتاد شرح این احوال بر سبیل اجمال آنست که چون عبدالله خان از اطاعت و انقیاد علیقلی خان مأیوس
گشته کمر همت بتسخیر قلعهٔ هرات بست و طایفهٔ اوزبک بمحاصرهٔ قلعه قیام نموده قلعه را مرکز وار در میان گرفتند علیقلی خان و طایفه
شاملو مردانه پای ثبات و قرار استوار داشته بلوازم قلعه داری میپرداختند و همه روزه از جانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته بازار
گیرودار گرم بود و مبدم سفیر تیر و تفنگ پیام اجل میگذارد و بعد از آنکه توجه همایون اعلی از خراسان بعراق و تمکن آنحضرت بر سریر سلطنت
موروثی ایران مسموع طایفهٔ جلیلهٔ شاملو گردید اگرچه علیقلی خان بنابر عنادی که فیمابین واقع بود از امداد مرشد قلیخان مأیوس بود
امّا بمحض غیرت و خلوص طویت و غلامی چندین سالهٔ این دولت عظمی تا ممکن و مقدور ایشان بود کوشش نموده نمیگذاشتند که اوزبکیه
قدم بر خاکریز توانند نهاد چند مرتبه بیرونیان هجوم نموده و خندق دو سه مرتبه قریب بسیصد چهارصد نفر بشهر در آمدند و محصوران مردانه بمدافعه
کوشیده بسیاری از بهادران نامی را بخاک هلاک انداخته شهر را نگاه داشتند تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و از هیچ
طرف نسیم امدادی نوزید و از فقدان آذوقه و ماکول نامناسب و عفونت هوا بیماری عظیم در شهر بهم رسیده از عوام بخواص
لشکر سرایت کرده هر روز خلقی کثیر از ترک و تاجیک راه عدم پیمودند و بدینجهة اختلال تمام باحوال محصوران راه یافته از مصادمه
عاجز گشتند و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصاً ملا میر باخرزی که سالها نمک پرورد این دولت بود حرام نمکی کرده برجی
از بروج شهر را که در عهدهٔ اهتمام او بود خالی گذاشته به بیرونیان ملحق شد و بی سرانجامی قلعه و عجز و اضطرار بقیهٔ سپاهیان
و عدم قوت و قدرت ایشان را چنانچه بود بعبدالله خان خاطرنشان کرد و اظهار دولتخواهی اوزبکیه نموده در تسخیر قلعه سعی کردن گرفت
علیقلی خان از اعیان طایفهٔ شاملو پیر بوداق سلطان را با ابوطالب بیک اردوبادی مستوفی خود که با او نسبت قرابت داشت
با چند نفر از معتمدان بیرون فرستاد که با عبدالله خان تمهید مصالحه نموده قرار دهد که با جماعهٔ قزلباش راه دهند که دست از
مملکت باز داشته با خانه کوچ و اهل و عیال بیرون روند عبدالله خان که در اول اینحال همینمعنی منتهای مطلبش بود در اینوقت بتحریک
ملا میر و مفسدان حرام نمک خصوصاً میرزای ارجب و ابوالحسن غوریانی راضی نشد و با آنکه (شعر) در آئین شاهان و رسم کیان

انتقال سلطان محمد و طهماسب میرزا از محبس الموت بمحبس قلعه ورامین ری

سکندرشان بود و بشآمت ابوطالب میرزا ایشان معزول گشته بمصادره و مؤاخذه گرفتار بودند بدستور منصب مهرداری عنایت فرمود
مهم علیقلی سلطان مهردار را باو حواله کردند و همچنین شاه قلی سلطان خلفا را که همین حالت داشت بمنصب خلفائی سرافراز فرمود
مهم کور قورخمس خان را که خلفا شده بود بکفایت او مقرون گردانیدند و بدرخان افشار برادر اسکندرخان را قورچی باشی فرمود
بگرفتن یوسفخان مأمور ساختند و ادهمخان ترکمان بگرفتن ابوالمعصوم خان معین گشت و امرای استاجلو دفع پیرغیب خان و برادران
او را متکفل شدند و نام بردها باعموم شاهسیونان سوار شده روبخانه قورخمس خان آوردند امرای طاغی که تصور این معنی نکرده بودند
از اینحال آگاه شده چون اکثر مردم ایشان متفرق شده بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطرار اکثری براق سوار شده روی
بدامن کوه قزوین آوردند که شاید خود را بگیلان توانند رسانید ابوالمعصوم خان ترکمان و امام قلی میرزای ترکمان از رفقا
تخلف نموده از طرف دیگر بجانب همدان گریخت چون اکثر بجانب دامنکوه رفته بودند عساکر منصوره بتعاقب ایشان شتافته روی بآنطرف
آوردند و کسی از عقب ابوالمعصوم خان نرفت لهذا مشارالیه بسلامت بهمدان رسیده و از آنجا ببغداد رفت و جمعی که بطرف دامنکوه رفتند
هنوز قدم از شهر بیرون ننهاده بودند که طلیعه لشکر بایشان رسید طلازمان سرخود گرفتند و امرا بعضی که بجنگ ایستادند در همانجا کشته
شدند و بعضی که صرفه در جنگ ندیدند دستگیر گشته سوای یوسفخان قورچی باشی که مرشدقلیخان بجهه آشنائی قلی بیک پدرش و اینکه حالا
در روم است راضی بقتل او نشد و امیراصلان خان برادر پیرغیب خان که نواب کامیاب اشرف را با او شفقت تمام بود احدی از آنجماعت را
زنده نگذاشتند و این دو کس اگرچه کشته نشدند اما محبوس گردانیده بقلعه فرستادند و بعد از ایامی که در قلعه بودند یوسفخان با تمامی
ولیخان حاکم کرمان که عمزاده اش بود نجات یافته امیراصلان بقتل رسید میرزا عبدالله پسر میرزا سلمان که محرک این فتنه بود با میرزا
نظام الملک برادرش گرفتار شده چون تاجیک بودند مهم ایشان ترجمان قرار یافت و بهریک مبلغی تحمیل نموده بمحصلان سپردند که تسرا
برده از ایشان بازیافت نمایند میرزا شاهولی ولد میرزا احمد نواده میرزا عطاءالله اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان وزیر آذربایجان
و شیروان بود و میرزا احمد وزیر مرشدقلیخان شده در قلعه تربت کشته شد و مرشدقلیخان در ازای این حق خدمت و جانسپاری او را
بجای پدر وزیر کرده بود در مولا بمین شفقت شاهی برتبه وزارت اعظم سرافراز شده اعتمادالدوله لقب یافت و سبعی او امیرابوالولی انجو
که در زمان ابوطالب میرزا صدر شده بود بدستور برتبه عالی صدارت سربلند شد و مهرداری مهر شرف نفاذ بدستور زمان شاه
جنت مکان بسید بیک گونه شفقت شد بعد از این قضایا مرشدقلیخان بمزید شفقت و التفات اشرف اعلی سرمفاخرت بایوان کیوان سایند
من حیث الاستقلال بر مسند وکالت دیوان اعلی تکیه زده بانتظام مهام ممالک پرداخت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی مصلحت
دولت قاهره در تقویت و تمشیت او کما ینبغی توجه و اشفاق مبذول داشته همواره تلطفات صوری درباره او بمنصه ظهور میرسید از متوقعات

(این سال امام قلی خان قاجار بیگلربیگی قراباغ است که در گنجه باجل طبیعی فوت شده ایالت آن ولایت بمحمد خان ولد خلیل خان بن شاهوردی
سلطان زیاد اغلی قاجار که در زمان شاه جنت مکان بیگلربیگی قراباغ بود مفوض گشت و امام قلیخان مذکور از اویماق یوه قاجار است
که اسمعیل میرزا تربیت نموده بحکومت قراباغ سربلند شده بود و در زمان دولت نواب سکندرشان و فرزند ارجمندش سلطان حمزه
میرزا چنانچه در صحیفه اول جابجا تحریر یافته از او در محاربات رومیه مردانگیها ظهور یافته بود و تا ده سال من حیث الاستقلال امیرالامرای
قراباغ بود در آن سرحد کمال اختیار و اقتدار داشت)

ذکر وقایع سیچقان ئیل مطابق سنه سبع و تسعین و تسعمائه که سال دویم جلوس همایونست و شرح استیلای
اوزبکیه بر بلده فاخره هرات و کشته شدن علیقلی خان اوجی و استیصال طایفه شاملو و بیان فتور خراسان

سال اول جلوس شاه عباس اول

(۲۵۴)

ایشان از هم پاشیده گردد و شاهی سیون فرموده جار کردند که هرکس سر مبارک شاه را دوست میدارد بدولتخانهٔ همایون جمع آید
طوایف قزلباش گروه گروه بدولتخانه و میدان اسب جمع آمده رفته رفته جمعیت ایشان بتفرقه و پراکندگی روی آورد و ایشان
از حصول مقصود مأیوس گشته قورخمس خان را از جمع خود طلب نموده مصحوب او بخدمت اشرف پیغام کردند که قصوری در اخلاص
بندگی ما نشده و از نواب کامیاب اشرف کمال رضا داریم غایتش از مرشدقلی خان آزرده خاطر شده ایم که با ما سلوک
ناهنجار پیش گرفته چون هریک بمنصبی عالی از مناصب دیوان اعلی سرافرازیم لوازم آن منصب از ما متمشی نمیشود و هیچکدام در مهم خود استقلالی
نداریم و توقع تقویت و عزت از و بیشتر داریم و کمتر بظهور میرسد ملتمس آنست که بندگان اشرف اعلی بنفس نفیس متوجه شده بنوعی
که لایق دولت قاهره باشد میانهٔ ما و او اصلاح فرمایند و قرار و مداری دهند چون قورخمس خان پیغام امرا گذارد قرار یافت
که ایشان بمنزل قورخمس خان رفته امشب مهمان او باشند روز دیگر مرشدقلیخان استرضای خاطر ایشان جسته از همه جهت
مطمئن گرداند و قورخمس خان وسیلهٔ صلح شده ایشان را با یکدیگر صلح دهد قورخمس خان ایشان را تکلیف خانهٔ خود کرده آخر روز از بیسعادتی
از باغ سعادت آباد بیرون آمده بمنزل او رفتند و شب در آنجا بودند قورخمس خان کما ینبغی بلوازم مهمانی پرداخت اما جماعت
شاهی سیون که در دولتخانه جمع آمده بودند در آنشب تا صباح پاس داشته طریق حزم و احتیاط مرعی داشتند روز دیگر که خسرو
ثوابت و سیار بر اورنگ چهارپایهٔ فلک مینا رنگ بر آمده جنود کواکب را بشعشعهٔ تیغ آتشبار متفرق و معدوم گردانید قورخمس خان
بدولتخانه آمده مهدیقلی خان ذو القدر حاکم شیراز که اعقل الجماعت بود باتفاق او آمده از جانب خود و امرا از خدمت اشرف عذر
بی ادبیها خواسته شروع در گله گذاری کرده عرض نمود که مرشدقلیخان برای خود بعرض اشرف معظم مهمات ممالک را فیصل داده
مهرهای مبارک اشرف را که توقیع صحایف دولت و جهانداری و مقالید خزاین سلطنت و فرمانروائی است در گردن خود آویخته
آنچه اراده خاطر اوست بفعل میآورد قاعده آنست که مرشدقلیخان مهرهای مبارک را من بعد نزد خود نگاه نداشته ببندگان اشرف
سپارد که بطریق زمان شاه جنت مکان در حرم محافظت نمایند و در هر هفته دو روز دیوان کرده امرا عظام که هریک منصبی از مناصب
دیوان دارند و ریش سفیدان اویماق خودند جمع شوند و مهمات الکا و قشون هر طایفه بصلاح و استصواب ریش سفیدان طایفه فیصل یابد
که قورچی باشی را در میانهٔ قورچیان عظام و هریک از امرا را که ارکان دولتند در میانهٔ ایل و اویماق خود عزت و اعتباری باشد
بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب سکندر شان بجهة اقتدار امرا و خلیت ایشان و نقیض گری یکدیگر چندین فساد در میانهٔ
قزلباش روی نمود درین زمان آن قاعده را فراموش میباید کرد و حقیقت مهمات با پادشاه است و ما مرشدقلیخان را محل اعتماد دانسته
حل و عقد امور را برای صایب او تفویض کرده ایم هرکس رضای خاطر مبارک میخواهد او را بزرگ و ریش سفید خود میباید دانست
مهدیقلی خان در اثنای محاوره و گفتگو آواز بلند کرده با مرشدقلیخان سخنان خشونت آمیز گفت حضرت اعلی را نایرهٔ غضب مشتعل
گشته فرمودند که ای مردک مفسد ترا بایالت شیراز و رتبهٔ خانی سرافراز فرموده ایم زیاده ازین چه توقع داشتی که میانهٔ قزلباش
فساد میکنی و وجود امثال شما مردم که بخودسری بر آمده اند خار گلزار دولت است مصراع رخنه گر ملک سرافکنده به یعقوب
بیک ولد ابراهیم خان ذو القدر را که پدرش در زمان شاه جنت مکان حاکم شیراز بود و خود بخراسان رفته در خدمت اشرف
میبود و در موکب همایون شاهی از خراسان آمده بود نوید ایالت شیراز داده حکم مهدیقلی خان را باو حواله کردند مشار الیه در مجلس
بهشت آئین او را گرفته دست او را بسته تاج از سرش برداشته بیرون کشید و حسب الاشارهٔ اعلی در همانجا بقتل او مبادرت نمود
و همان لحظه برتبهٔ ایالت شیراز سرافراز شد بعد از قتل او اسلمس خان ولد شاهرخ خان تاتی اغلی ذو القدر را که مهردار نواب

سکندر

قلیخان فهمیده بودند تاب تسلّط و اقتدار او نیاورده آتش حقد و حسد در کانون درون ایشان اشتعال یافت و بکلی همّت بر دفع او
گماشته باغواء میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان که بهوس وزارت دیوان اعلی آمده مقصودش بحصول نپیوسته بود
با مهدیقلی خان حاکم شیراز و یوسفخان قورچی باشی و علیقلی سلطان ذوالقدر مهردار و ابوالمعصوم خان ترکمان و کورخمس
خلفا اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیخان یکجهت گشتند و فرصت میجستند و چون میرزا محمّد امین ولد میرزا
صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان آمده بحوالی قزوین رسیده بود و مرشد قلیخان قرار داده بود که باتفاق
امرا باستقبال او روند اصحاب مواضعه قرار دادند که در سر اسب او را درمیان گرفته خاطر از مهم او جمع سازند صباح
آن روز دو سه کس از مردمی که از مواضعهٔ مذکور خبر داشتند نزد مرشد قلیخان آمده از این حال اخبار نمودند مرشد قلیخان هواخواهان
خود را جمع نموده از راه میدان اسب بدولتخانهٔ همایون آمده حضرت اعلی شاهی را از فتنه و فساد امرا خبر داد و امرای طاغی مزبور
یوسفخان قورچی باشی جمع شده چون واقف گشتند که مرشد قلیخان از کید و غدر ایشان خبردار شده و خود را بدولتخانه انداخته
در ملازمت اشرف است بهیأت اجتماعی بدر دولتخانه آمدند و بهانهٔ سواری و استقبال میرزا محمّد امین اکثر ملازمان و قشون
ایشان یراق بسته بودند ایشیک آقاسیان و قاپوچیان خواستند که لشکریان ایشانرا از دخول مانع آیند هجوم نموده تمکین نکردند
و بی اعتدالانه باندرون دولتخانه درآمده با چکمه و یراق بایوان چهل ستون درآمدند و اعتقاد ایشان آن بود که این اراده موافق
مزاج اشرف است و معاونت از آنحضرت یافته دفع او بآسانی خواهند کرد حضرت اعلی هرچند از اطوار مرشد قلیخان و زیادتی
دخل و اقتدارش ناراضی بودند امّا بفطانت رای و حسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلیخان نمودن و بدین وسیله طاغیان مذکور را
که بخودسری برآمده اکثر در ایام شورش و فترات بتغلّب مرتبهٔ ایالت و بزرگی یافته طریق سلوک ملوک طوایف داشتند از میان
برداشتن اولی و اهم دانستند زیرا که بهر دفع این جماعت بهانه بهتر از این بدست نمیآمد بالجمله چون حضرت اعلی از آمدن امرا بایوان
چهل ستون واقف شدند کس فرستادند نزد ایشان که مطلوب شما از این هجوم و ازدحام چیست و باعث این شورش و غوغا کیست
ایشان کوتاه خردی کرده اندک دلیری که میبایست نکردند و جرأت بیشتر رفتن ننموده حصول مطلب خود را بوقت دیگر حواله نمودند و در جواب
عرض کردند که اراده استقبال میرزا محمّد امین داریم و آمده ایم که اگر خان میل استقبال داشته باشند باتفاق باستقبال رویم و الّا از
خدمت اشرف مرخص گشته روانه شویم چون ایشان حرف دیگر نگفتند نوّاب اشرف رخصت ایشان داده فرمودند که شما بروید
که خان در خدمت اشرف بمهمّی مشغول است و نمیتواند آمد ایشان از کمال سفاهت و بیعقلی بازگشته بعد از استقبال بهیأت اجتماعی بباغ
سعادت آباد رفته دانستند که بعد از این از مرشد قلیخان ایمن نمیتوانند بود و پرده از روی کار برداشته مخالفت اظهار و ساختند
و بجمع نمودن لشکر مشغول شدند و مهمّی را که در اوّل حال در کمال آسانی میسّر بود دشوار کرده بخود راجع ساختند مجملاً چون خبر جمعیت و
شورش و غوغای باغ بسمع مبارک اشرف و مرشد قلیخان رسید قورخمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار کردند که
سبب این شورش چیست و چه مدّعا دارید ایشان علانیه گفتند که بتسلّط و اقتدار مرشد قلیخان راضی نیستیم و سلوک ناهنجار از و بنسبت
بندگان حضرت اعلی مشاهده مینمائیم که مرضی قزلباش نیست و مارا با او تعیش صورت نمیبندد حضرت اعلی فرمودند که شما ملازم این درگاهید
اگر حرف دولتخواهانه بخاطر شما رسد یا از بدسلوکی مرشد قلیخان و دیگری شکایت داشته باشید قاعده آنست که بما عرض کنید که بهرچه
فرمان ما صادر گردد بعمل آورید بخودسر درمیانه قزلباش فتنه انگیختن و لشکرکشی نمودن موجب عصیان و طغیان است و بملاحظه آنکه
مبادا اندیشه دیگر نموده باشند و سودای دیگر در سر داشته باشند دفع ایشان بر ذمّت همّت لازم دانسته بجهة آنکه سلکت جمعیت

سال اوّل جلوس شاه عبّاس اوّل

قزلباش از اطراف و جوانب در کمال شوق و شعف بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده ادراک ملازمت اشرف نموده از فر طلعت
جهان آرا روشنائی دیده بینائی حاصل مینمودند در خلال این حال که ایام سور و سرور معنوی روزگار بود عروسی صوری نیز
بمیان آمده نوّاب کامیاب شرف التکلیف دامادی کردند و از شاهزادکان و بنات مکرّمه این دودمان صفوت نشان صبیّهٔ
سلطان مصطفی میرزا که در حجلهٔ تربیت جدّهٔ محترمه اش نشو و نما یافته تا غایت بحبالهٔ احدی در نیامده بود و صبیّهٔ سلطان حسین میرزا
ابن بهرام میرزا را که در حبالهٔ نوّاب غفران مآب شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا بود لایق تزویج و مناسب پرستاری
ذات مبارک اشرف دانسته بعد از استجازه از آنحضرت علماء عظام و فقهاء کرام در بهترین ساعتی آن دو زهرهٔ
زهرای آسمان سلطنت را با مشتری اوج سعادت عقد کردند و در باغ سعادت آباد و میدان اسب شاه جنّت مکان جشن ملوکانه
و مجلس پادشاهانه آراسته سه شبانه روز عروسی کرده ابواب عیش و طرب بر روی خلایق گشوده و صغیر و شریف و خواص و
عوام بمسرّت و شادکامی گذرانیدند و در شب سیّم حریم حرم سرای مقدّس بوجود شریفهٔ آن دو پرده نشین سرادق صفوت آرایش
پذیرفته بدین نسبت والا سعادت امتیاز یافتند و بعد از فراغ از لوازم جشن و سرور هر یک از امراء عالیقدر را بمناصب مناسب
و تیولات ارجمند اختصاص بخشیده منصب قورچی باشیگری بیوسف خان قرار گرفت و مهرداری بعلیقلی سلطان ذو القدر
مفوّض شد و ایالت شیراز بمهدیقلی خان تعلّق گرفت و کور قورخمس ولد ولو بوداق منصب خلفائی یافت امّا در باب وزارت دیوان اعلی
که میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان وعده نموده رقم فرستاده بودند بملاحظهٔ خاطر میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد
قلی خان بود و پدرش در قلعهٔ تربت بقتل آمده حق خدمت در این دولت داشت تغافل ورزیده خدمت وزارت از میرزا شاه ولی
متمشی میشد و ولایت دلگشای اصفهان که بین الجمهور بنصف جهان اشتهار دارد و اکثر املاک خاصّهٔ شاه جنّت مکان و خاصّ
آنحضرت بود و در زمان نوّاب سکندر شان شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا و بعد از و با بو طالب میرزا تعلّق داشت مرشد
قلی خان بخود متعلّق و مخصوص ساخت و این اوّل بی ادبی و خطائی بود که در عراق ازو در وجود آمد و الکای قم بسلیمان خلیفهٔ ترکمان
تعلّق گرفته قورخمس خان شاملو بحکومت همدان منسوب گشت و سایر ممالک بنوعی که رای مرشد قلیخان اقتضا کرد بامراء عظام
تقسیم یافت و از هر یک فراخور الکا و ایل و اویماقی که داشتند در باب لشکر و قشون سند گرفت که در سفر خراسان حاضر سازند
و قرار یافت که در اوّل بهار موکب جهانگشای شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده با لشکرهای عراق و خراسان بدفع

عبد الله خان پرداخته محصوران دار السلطنهٔ هرات را از مضیق محاصره خلاصی دهند

ذکر باقی حالات و واقعات سنه تنگوزئیل سال اوّل جلوس سعادت مانوس همایون اعلی و بیان فتنه که در درگاه معلّی میانهٔ امرا وقوع یافته جمعی از امرا بقتل آمدند

چون حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی از اوان طفولیت در دار السلطنهٔ هرات نزد علیقلی خان لله و طایفهٔ شاملو نشو و نما یافته بالطبع
خواهان ایشان بود و بعد از آنکه میانهٔ او و مرشد قلیخان چنانکه در صحیفهٔ اوّل رقم نگارش یافته نزاع واقع شده مهم بمحاربه
انجامید و آنحضرت بدست مرشد قلیخان در آمده بمشهد مقدّس تشریف آوردند للّه گی مرشد قلیخان و در میانه استاجلو بودن
مکروه خاطر شریفش بود امّا بجهت صلاح دولت رضا بآن داده بود در اینوقت که بر تخت فیروز بخت موروثی جلوس نموده مرشد
قلیخان پایهٔ قدر و منزلت بایوان کیوان رسانیده شوکت و اقتدارش ازدیاد پذیرفت امراء عظام خصوصاً بر غیب خان استاجلو
و برادران که از مشهد مقدّس معلّی آمده از نه کار خبردار داشتند و اکراه خاطر اشرف را در شوکت و اقتدار بیش از پیش مرشد

اختصاص اصفهان
در اول جلوس شاه عباس
به مرشد قلی خان استاجلو
سنه ۹۹۶

و شطری از حالات اجداد کرام عالیمقام حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را که شهریاران عالم معنی اند و قضایای زمان ولادت
با سعادتش با خلاصهٔ احوال خیر مآل بر سبیل اجمال تا امسال که تنکوزئیل مطابق نهصد و نود و شش هجریست در مجلد اول بعبارات
منشیانه و استعارات مترسلانه بطریق رموز بی تکلفانه تسوید نموده باتمام رسانید که چنانچه در صحیفهٔ اول اشارتی بر آن
رفته اگر از عمر امان یابد و فرصتی دست دهد مسوده مذکور را که رموزی از حکایاتست بعبارات شریفه و استعارات لطیفه در
رشتهٔ تحریر کشیده ببیاض برد و زواید را که در وقت کتابت بی اختیار بر زبان قلم جریان یافته و ضروری فن تاریخ نیست
انداخته نسخه منظم و منثر پرداخته آید که مقبول طبع بالغ نظران صاحب طبیعت و مستعدان عالی فطرت گردد اکنون بنا بر وعدهٔ
سابقه ارادهٔ چنانست که درین صحیفه یک قرن سعادت اقتران از قضایای زمان سلطنت ایران آنحضرت که فی الحقیقه آغاز دولت
و سال اول تمکن بر اورنگ خلافت است سال بسال مرقوم قلم وقایع نگار گرداند و با خود اندیشید که اگر بروش اهل تاریخ سنهٔ
هجریرا که مبدا آن بعرف عرب اول ماه محرم است منظور دارد اکثر اهل عجم منفهمند زیرا که در میانه اتراک و اهل عجم مبدا سال
نوروز سلطانیست که اول بهار عالم آراست و تا انقضای چهار فصل که نوروز دیگر میشود یکسال است و ماه محرم در عرض چهار سال
ترکی واقع میشود و تواریخ که ارباب استعداد جهت وقایع عظیمهٔ روزگار در رشتهٔ بلاغت انتظام میدهند با سال ترکی مختلف است
بعضی موافق سنهٔ سابق هجری و بعضی مطابق سنهٔ لاحق است یعنی یکی کم است یا زیاد چون ذرهٔ حقیر مقرر است که این نسخهٔ عالم
آرا از غوامض و مشکلات بری و عاری بوده عام فهم و خاص پسند باشد نظر از آن اختلاف پوشیده بسال ترکی که عام فهم است
قرار داد که هم مستخبران احوال را دانش افزا باشد و هم بر سالکان مسالک جهانداری روشن گردد که در عهد خلافت این یگانهٔ
دوران در هر سال چگونه قضایا روی داده بتوفیق حضرت ذو الجلال و حسن سعی این شهریار بیهمال بنیروی اقبال در هر سنه
چه مقدار ترقی در امور دین و دولت واقع شده اگرچه در ده سال اوایل دولت ظفر مآل چون هنوز اختر بخت ایرانیان
در حضیض وبال بود بعضی مکروهات که در لوح قضا مثبت شده بود بحیز ظهور آمد اما بتوفیق الله زمان ادبار رو بسپری شده [illegible]
ابواب سعادت و اقبال بر روی اولیای دولت بیزوال گشاده و بمیمنت بخت همایون و نیروی همت والا رفع مکاره گردیده ریاض
مملکت از رشحات سحاب لطف الهی و حسن اعتنا و اهتمام پادشاهی خرمی تازه یافت و فی الواقع بیشائبهٔ تکلف و سخن پردازی
اگر بدیدهٔ بصیرت مشاهده شود کردار خجسته آثار این تأیید یافتهٔ حضرت آفریدگار عمت آلاؤه کارنامهٔ سلاطین جهان و دستور العمل
پادشاهان جلیل الشأن است اکنون بر سر سخن رفته بنوعی که خامهٔ وقایع نگار قبل از این بتحریر آن پرداخت مرشد قلیخان
خاطر از امرای عراق جمع نموده من حیث الاستقلال تکیه بر مسند وکالت زده قطع و فصل مهمات دیوان پیش گرفت و حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی بجهت استحکام قواعد قصر سلطنت و صلاح دولت دست تکفل او را در انتظام امور جهانداری قوی و مطلق داشته
روز بروز عظمت و اقتدارش میافزود در اوایل حال در دولتخانه مبارکه بسر برده صبح و شام امرا و وزرا و ارکان دولت
در دولتخانه همایون نزد او حاضر گشته کلی و جزوی مهام دیوانی برای و صلاح او فیصل مییافت بعد از چند روز از دولتخانه
بیرون رفته در منازل مرحومهٔ پریخان خانم صبیهٔ شاه جنت مکان که در جنب دولتخانه بود نشیمن ساخت و از امرا اطراف ولیخان
افشار از کرمان و یوسفخان ولد قلی بیک قورچی باشی افشار از ابرقوه و مهدیقلی خان ذو القدر و میرزا عبدالله ولد میرزا
سلمان از شیراز و علیقلی سلطان نوادهٔ شاه قلی خلیفهٔ ذو القدر مهردار از قم و امیر حمزه خان طالش از آستارا
و محمد خان ترکمان از حدود اردبیل بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده بشرف پای بوس مشرف شدند و همه روزه اعیان طوایف

ابرقوه که فارسش میگویند دور [illegible] استعمال شده مابین یزد و [illegible] و فارس واقع شده [illegible] از حدود [illegible] فارس

وقایع سال اوّل جلوس شاه عبّاس اوّل

زیب و رفعت یافته و منشور این موهبت عظمی باسم سامی آن سلطان سلاطین نشان توشیح و تزیین پذیرفته بعد از آنکه
آن نزهت آباد ارم بنیاد که ممدوح جمهور صاحب خردان عالم تمیز است از خشکسال حوادث زمان پژمردگی یافته
گلشن احوال ساکنان ان دیار از سموم هموم بیطراوت شده بود از ابتسام صبح اقبال و انتسام نسیم عنایت ذوالجلال
و زلال کوثر مثال بهترین جاه و جلال آنحضرت طراوت تازه و نکهت بی اندازه یافته نضارت و خرمی از سر گرفت
و همچنانچه در صحیفهٔ اوّل نگاشته کلک بیان گردید مقرّ سلطنت روز افزون و مستقر خلافت ابد مقرون بورود موکب مسعود
رشک دار الخلود گردانیده اعادی مخذول العاقبه که خس و خار گلشن همیشه بهار دولت ابد پیوند آنحضرت بودند
از نایرهٔ قهر قهرمان زمان سوخته راه عدم گرفتند و آنحضرت بعنایت واهب منان و تفویض والد عالیشان بی مانع
و منازعی بر مسند فرمانروائی ایران و تخت فیروز بخت آبا و اجداد عالیمکان تکیه زده جمیع طوایف قزلباش که سر
گردانان بادیهٔ حیرت و بیسرانجامی بودند وجود گرامی آنحضرت را گزین هدیهٔ از هدایای آسمانی و بهین عطیه از عطایای
یزدانی دانسته از میمنت قدوم فرخنده لزومش آثار بشاشت و خرمی بظهور آورده غلغلهٔ بشارت و مبارکباد از خاکیان
بملکوتیان افتاد فراز منابر وجوه دنانیر باسم و لقب همایونش آرایش یافته صیت سلطنت و پادشاهی و آوازهٔ خلافت و
شاهنشاهی آن برگزیدهٔ الهی در اقطار آفاق اشتهار یافت خلایق از اطراف و جوانب روی ارادت بدرگاه کیوان
اشتباهش آورده پیشکش و نثار ایثار مینمودند و زبان حال کافهٔ انام بدین مقال گویا بود **شعر** شها ملک و دولت
بکام تو باد   فلک پیرو بخت رام تو باد   مبارک بود بر تو تاج شهان   که بر تست زیبنده تخت کیان   بر آرای
اورنگ فرماندهی   که هستی سزاوار شاهنشهی   بود از عنایات پروردگار   قضا با تو رام و قدر با تو یار   بعمر
طبیعی رسد سال تو   بود گیتی افروز اقبال تو   بمانی بفرخندگی و جلال   بر اورنگ شاهی صد و بیست سال
تاریخ جلوس میمنت مانوس آن حضرت را مستعدان عراق ظل الله یافته اند و بدین طریق در رشتهٔ نظم کشیده شده **(تاریخ)**
گرد بر مسند شهنشاهی   چون جلوس آن شه همایون گاه   بود چون سایهٔ خدای جهان   سایه انداخت بر عباد الله
سال تاریخ دل طلب میکرد   هاتفی بانگ زد که ظل الله   و اسم شریفش عباس بهادرخان بعینه تاریخ جلوس همایون و از
الهامات غیبی و رموز و اشارات لاریبی است **(تاریخ)** بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران   تاریخ جلوسش شد
عباس بهادرخان ۹۹۶   امید که زمان دولت سعادت پیوندش بظهور حضرت صاحب الامر متصل بوده انوار معدلتش بر بسیط
عرصهٔ گیتی گسترده باد و قواعد قصر خلافتش از اختلال حوادث دوران مصون بوده بهار دولتش را آفت خزانی مرساد
و سالکان مسالک اخلاص و دولتخواهان عتبه علیه گردون مناص که از عن جدّ حلقهٔ ارادت و نیکوبندگی این آستان
رفیع بنیان بر گوش و غاشیهٔ عقیدت و خدمتگذاری بر دوش جان دارند بتخصیص صاحب سعادتی که در خدمت این خدیو
زمان بمنصب والای وزارت دیوان معزّز و سربلند و این دیباچهٔ اقبال بنام نامی آن سعادتمند موشح و مزین و صدر
صحیفهٔ اوّل باوصاف کمالش معنون است از نهال برومند حدیقهٔ رافت و امتنان و شجرهٔ سعادت ثمرهٔ ریاض معدلت
و احسان آن سلطان سلاطین نشان بهره مند بوده بیمن توجهات خاطر آفتاب اشراق آنخسرو آفاق کامیاب عزّت و عافیت
باشند بحق الحق و اهله **اقلّ** **اسکندر** راقم این مقالات و محرّر این حالات که در زمرهٔ کمترین غلامان باخلاص این دولت
ابد پیوند معدود و است بتوفیق و یاری حضرت باری عزّ اسمه شرح وقایع ایران و ظهور دولت این خاندان ولایت نشان



جلد دویم تاریخ عالم آرای عباسی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان صحیفه سلطنت و عالم آرائی پادشاهان کامکار و دیباچهٔ دیوان خلافت و کشورخدائی شهریاران گردون اقتدار که برحسب الملک والدین توأمان ناظمان مناظم دین و دولت و مسندآرایان محافل ملک و ملت اند جز بتأسیس مبانی عدل و احسان و بسط بساط رأفت و امتنان زینت پذیر نیست چه هریک ازین گروه والاشکوه که از درگاه احدیت مأمور امر ان الله یأمر بالعدل والاحسان اند این شیوهٔ ستوده را پیش نهاد همت ساخته در نگهبانی خلق الله کوشش نموده اند پایهٔ رفعتشان بذروهٔ بلندنیکنامی و رفعناه مکاناً علیّاً رسیده بدولت جاودانی و عزت دوجهانی فایز گردیده اند ارباب تحقیق و دیده‌وران عالم تمیز و تدقیق که نظر بصیرت بمشاهدهٔ مصنوعات کارخانه خلقت و ابداع گشوده اند صاحبان این نشأهٔ کامله و دریافتگان این کیفیت شامله را که از مظاهر صفات و کمال احدیت است برحسب خطاب بلا ارتیاب **السلطان العادل ظل الله** ظلال ربوبیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده اند **بیت** عدل کن زانکه در ولایت دل ... در پیغمبری زند عادل ... حق جهان را بنور عدل آراست ... آسمان و زمین بعدل بپاست ... الحمدلله والمنّه که ذات کامل الصفات عالم آرای صورت و معنی خدیو جهان و قهرمان زمان شاهنشاه قضاقدرت قدرتوان خسرو کامکار کام‌بخش کامران عنوان صحیفه خلافت و عالم آرائی آرایش ایوان معدلت و کشورگشائی زینت افزای سریر سروری آرایندهٔ دیهیم عدالت گستری فرمانروای جهان خسرو دانش یگانه گوهر دریای آفرینش سلطان چهاربالش دولت و کامکاری زیبندهٔ اورنگ نصفت و بختیاری سمی عم نبی آخرالزمان غلام باخلاص حضرت شاه مردان که از وفور عقیدت و پاک اعتقادی خود را کلب آستان ملایک آشیان آنحضرت میداند **شعر** درة التاج تارک اقبال ... شاه‌بیت قصیدهٔ اجلال ... فخر آل نبی شرع اساس ... خسرو عهد و شاه دین عباس ... اعلی الله تعالی لواء دولته و خلافته بدین شیوهٔ ستوده موصول و باطن فیض موطنش بدین شیمهٔ گزیده مفطور و مجبول است لاجرم از دیوان رفیع الارکان ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و نعم الله یختص توقیع سلطنت و پادشاهی ممالک فسیحة المسالک ایران که خلاصهٔ ربع مسکون و بهترین عرصهٔ جهانست از زمرهٔ شاهزادگان این دودمان صفوت نشان بنام نامی آن خسرو عالیقدر بلند مکان

النَّصَفَة بفتح نون و صاد مهمله عدل و داد ۱۲

هو الله

تعالی شأنه العزیز

مجلد دویم تاریخ عالم آرای عباسی متضمن بر

احوالات قرن

اول شاه عباس صفوی انار الله برهانه که بعد

از اتمام انطباع مجلد اول شروع در انطباع او کرده شد امید

از حضرت واهب العطایا و موفق البرایا که چنانکه

جهد و اهتمام

در تصحیح عبارتش کرده شده است از حلیه طبع هم بهمان

منوال منقح جلوه گر

گردد انشاء الله

 ودانش خداداد نظام و انتظام بخشیده که سلاطین کشورگیر از ارباب آداب و تدبیر چون نظر بر دیباچهٔ دیوان تقدیر اندازند قوانین پسندیدهٔ آن
قانون کردار و دستورالعمل اطوار خود سازند الحمدلله والمنه که راقم این ارقام توفیق اتمام صحیفهٔ اول از تاریخ عالم آرای عباسی یافته رقم تسوید
پذیرفت و چون مکرراً درین صحیفه مرقوم کلک بیان گردیده که این نسخهٔ شریفه بتاریخ خمس و عشرین و الف بتحریر پیوست بعد از آن نیز چند ساله وقایع
زمان دولت سعادت پیوند حضرت ظل الهی وقوع یافته بود در مقصد ثانی جلد دویم بتحریر آورده بود لازم دید که مجملی از آنها بدستور ضمیمهٔ این مقال
گرداند که خلاصهٔ احوال چهل ساله زمان دولتش از مطالعهٔ این جلد معلوم گشته متعطشان بوادی اخبار را موجب سیرابی گردد بنا بر رفع تناقض در فوق
اشاره درین معنی شده از تکرار رنجیده شده در آخر کتاب نیز تحریر این مدعا پرداخت که مورد اعتراض معترضان نبوده باشد هرچند این فقرات پراکنده
ناتمام که فراهم آمده صحرای بیدانشی است آنقدر ندارد که در سلک دراری تألیفات ارباب سیر و اصحاب اخبار که از بحار فضل و کمال بساحل ظهور
آمده انتظام یابد تا قابلیت تسوید و شایستگی تحریر داشته باشد اما چون خزف فروشان فقیر مایه در رستهٔ بازار تعلق با کمال بیجوهری و زبونی
کالای متاع خود را هرچند کاسد باشد رایگان نداده اند بل چون جواهر گرانبها دست مایهٔ دکانچهٔ اعتبار دانسته بی بها نشمرده اند علی
الخصوص که صادرات احوال گرامی خاندان صفوت نشان صفوی بنیان و صورت احوال فرخنده مآل خاقان جم قدر ممالک ستان گذارش
و نگارش یافته که اگر بدین دو سعادت عظمی مطلع السعدین زمانش خوانند رواست و بدین دو نسبت علیا ظفرنامهٔ دورانش نامند سزاست ملتمس از
ارباب فطنت و ذکا آنست که بعین عنایت و دیدهٔ الطاف در نگرند و در حین مطالعه هر جا لطفهٔ بسهو و خطائی اندازند پردهٔ فتوت و الطاف در اداء
پوشیده در مقام اصلاح در آیند و بمضمون این کلام (بزرگان خورده بر خوردان نگیرند) عمل نموده بهمت یار و مددکار باشند که بتوفیق حضرت
رب العزة و مددکاری توفیق الهی صورت آرزوئی که در جریدهٔ خیال رقم ارتسام دارد بخوبترین وجهی در صحیفهٔ بیان چهره گشا گردیده صحیفهٔ
دویم بروفق مدعا در دو مقصد که ثانیش مرکز با تمام مرساد نگاشته کلک بیان گردد و بوسیله و ساطت سعادتمندی که اوصاف کمالش در
دیباچهٔ کتاب سمت تحریر یافته در صفحهٔ خاطر آن جم قدر سلیمان اقتدار بخوبی سعادت قبول یافته این تازه عروس شبستان بلاغت را آن قاعدهٔ
آموز انجمن آرای ممالک کشورستانی عقد مجالست داده ابدالدهر بیگی از آن کام گیرد

که باقی بود از شناگستران   همی در جهان نام نام‌آوران

کتبه زین العابدین ابن مرحوم میرزا شریف قزوینی فی شهر
رمضان المبارک مطابق سنه قوی ئیل

۱۳۱۳

ذکر احوال شاه سلطان محمد

باتحضرت رسیده بود بفرزند ارجمند تسلیم نمود و اسم مبارکش که تا غایت بر زبان خواص و عوام لشکر عراق عباس میرزا بود شاه عباس
جاری گشت و در همان شب مخدرات سراپرده سلطنت که عمده ایشان نواب مستطاب علیه عالیه زینب بیگم صبیه قدسیه شاه جنت مکان و نواب
سلطانم والده نواب سکندرشان بودند با سایر شاهزادها بشهر آمده بحرم سرای مقدس تا شرف ملاقات گرامی دریافتند و چون
بیرونی دولت روز افزون حضرت اعلی شاهی ظل الهی دشمنان قوی دست باین آسانی بدست در آمده بودند بفکر دفع ایشان افتاد
و انهدام بنای حیات آن خودسر از اعاجلا صایب شمردند مرشد قلیخان در تضییع اسمعیل قلیخان اندک دغدغه از طایفه شاملو داشت
قورچمس خان ابرپیش سفیدی شاملو وعده داده او را با خود متفق ساخت روز دیگر بایوان چهل ستون آمده در دیوانخانه مبارکه در آرا کشیده جمیع امرا
و ارکان دولت را حاضر ساخته حضرت اعلی شاهی ظل الهی را باجازه والده نامدار بمسند شاهی را بفر طلعت همایونی رفعت آسمانی بخشید
جامع سلطنت صوری و خلافت معنوی گردیدند و درین مجمع امرا و اعیان قزلباش که در پایه سریر اعلی صف زده کمر دولتخواهی برمیان بسته بودند
خواهین ابوطالب میرزائی را بخون برادر سعید شهید مواخذه نموده بخلفا و ریش سفیدان خطاب نموده خون برادر را قصاص طلب فرمودند جمیع طوایف
قزلباش رضاجوی گشته بتصدیق قول همایون گردیدند و معتقد شدند که آن جماعت را بپای ایوان چهل ستون حاضر ساخته صوفیان و هواخواهان
این دودمان والا ایشان را بقصاص رسانند چون آن جماعت حسب الامر از بالاخانه پائین آمدند دانستند که حال چیست هر یک که برابر ایوان میرسیدند
از اطراف و جوانب شمشیرها حواله ایشان میشد از نوادر اتفاقات بنوعی که علی قلیخان بیکفت اول اسمعیل قلیخان را پاره پاره کردند بعد از آن
علی قلیخان را از همان شربت چشانیدند محمدی بیک سارو سولاغ را نیز از خانه محمد شریف بیک چاوشلو آورده بر فقا ملحق ساختند احمد سلطان
آسایش اغلی که احتمال کشتن او نبود محض رفاقت و همراهی ایشان خنجری که در میان موزه پنهان داشت کشیده یک دو کس را زخمی کرد
بدین جهت کشته شد رضاقلی بیک یا یالو که خداوردی لالک باشتائی او مرتکب قتل شاهزاده مغفور شده بود مقتول گشت مجملا امرا مذکور که سر
گشته بادیه غرور بودند بتسبیح وجهی جزای بداندیشی یافته رخت امل بسرای آخرت کشیدند و مایعرف ایشان بحیطه تصرف در آمده بتقصیر سایر امرا و وزرا
و ارباب مناصب بعفو مقرون گشته بجزیه و ترجمان قرار یافت و باسم هر یک فراخور حال مبلغی برسبیل ترجمان رقم شده محصلان گماشتند که بوصول
رسانند و آن وجوه بمدد خرج و انعام ملازمان رکاب اشرف که از خراسان آمده بودند تقسیم یافت و ساحت ملک ایران که محل آشوب و فتن بود
بانوار معدلت شاهی فروغ مهر انور یافت و زبان حال کافه انام بدین مقال گویا گشت **بیت** سریر سلطنت اکنون کند سرفرازی
که سایه بر سرش افکند خسرو غازی   چون در صدر مرقوم کلک بیان گردیده که این جلد مشتمل بر دوازده مقاله است   لله الحمد که مقاله اول از مقالات
دوازده گانه که محتوی بر شرح حالات اسلاف کرام و مقامات عالیه اجداد عالیمقام مذیل بنام نامی و اسم مبارک سامی آنحضرت بود بتعلیم ارادت
و حسن اخلاص ترقیم یافته و سوانح عجیبه غریبه ایام ولادت با سعادت آنحضرت تا زمان جلوس بر مسند دولت و کامرانی که آغاز جهانبانی و
طلوع نیر گیتی ستانی است و وقایعی که در طی آن ایام نیکو فرجام بسمت ظهور یافته بنوعی که دانست و توانست بر صحیفه بیان نگاشته زیب این
دیباچه دفتر سعادت گردانید اکنون نا تمام است بنا بر وعده سابقه جواد نیکو خرام قلم را در مضمار سخن سرائی بجلوه در آورده بتقیه مقالات اثنی
عشری را که محتوی بر خلاصه اطوار زکیه و سیر مرضیه و مجملی از صادرات احوال خجسته مآل و قضایای زمان دولت بیزوال آنحضرت است
در صحیفه دوم بتوفیق الله تعالی و حسن تاییده تفصیل مرقوم قلم شکسته رقم خواهد شد در انجام این صحیفه در رشته تحریر در میآورد که مطالعه کنندگان این
صحیفه را فی الجمله اطلاعی بر آن حاصل آید تا بر مستطلعان کارخانه عالم و نظارگیان جهان آفرینش و ابداع جوهر دانش و آداب جهانداری و خصایل ستوده
و بزرگواری آن یگانه روزگار ظاهر و واضح گردد که بچه مثابه بوده و بتایید حضرت ذوالجلال و نیروی اختر اقبال و مساعدت کوکب بخت فرخ فال
چه فتوحات عظیمه او را روی داد و زمانه چگونه ابواب ترقی بر روی روزگار اولیاء دولتش گشاده و بچه طریق مهام انام را بحسن تدبیر و رای صایب

قتل امرا و سران دولت اسمعیل میرزا و ابوطالب میرزا در چهل ستون قزوین بامر شاه عباس ۹۹۶

ابوطالب میرزا مانده بود و امراء عظام که همیشه بساحت بارگاه سلطنت جمع شده در هنگام سواری پادشاه و پادشاهزاده کره ناخواه حتی شنید درین
کوچ بردر دولتخانه نیامدند و امرا بهم از یکدیگر خائف گشته در آن کوچ با یکدیگر ملاقات نکردند و آنقدر صبر نتوانستند کرد که از محمدی بیگ که بشهر
رفته خبری رسد در آمدن بی اختیار شده شب که در موضع منتره که چهار فرسخی شهر است فرود آمده بودند هر یک از امرا اراده نمودند که بی اطلاع
دیگری بشهر رفته بسجده اشرف و ملاقات مرشدقلیخان بر یکدیگر سبقت داشته باشند چون اسمعیل قلیخان لشکر و انصار بیشتر داشت علیقلیخان
از او خائف بود اول او پاسی از شب گذشته بی اطلاع اسمعیل قلیخان باتفاق احمد سلطان آسایش اغلی و قنبر بیگ کوزی بوکلو و جمعی که
با او بودند روانه بشهر شد و همچنین اسمعیل قلیخان همین رای اندیشیده باتفاق شاهوردی خلیفه اینانلو و حسن بیگ قورچی شمشیر برادرزاده
خود و رضاقلی بیگ ایشیک آقاسی باشی و ولد پیری بیگ اینانلو و جمعی از مردم شاملو که قریب پانصد کس بودند از منتره سوار شده متوجه شهر شدند
میرزا محمد وزیر حال و میرزا لطفی که وزیر معزول بود با پسرش میرزا محمدزمان که مستوفی الممالک شده بود بدغدغه آنکه مبادا علیقلیخان
و اسمعیل قلیخان فتنه‌گری دیگر داشته باشند و با ایشان که تاجیک و عاجز بودند گمان زرداری هست دست درازی بمال ایشان کرده بطرف
دیگر روند در همان شب از راه غیر متعارف روانه شهر شدند و بمنزل قورخمس خان شاملو رفتند و او را استمداد نموده همراه بدر دولتخانه
آوردند که در آن شب بوسیله او بپای بوس اشرف رسیده با مرشدقلیخان ملاقات نمایند حسب الاتفاق همگی اعزه که مذکور شد در درگاه دولتخانه
مبارکه رفتند و در یکجا جمع شدند مضمون (هر جمع که بنگری بهمین درد مبتلاست) بظهور آمد در آنجا از آمدن بهنگام یکدیگر مطلع شدند مرشد
قلیخان که دروب دولتخانه مبارکه استحکام داده بمردم اعتمادی حضرت آن ابواب سپرده بود چون از آمدن آن جماعت خبر یافت و مطلب اصلی
او که بدست آوردن این چند نفر صاحب داعیه بود مضمون این مقال **بیت** آن دولتی که می‌طلبیدیم روز و شب ... رسیده راه
خانه و خود بدر آمده ... بنیروی اقبال اعلی بدین آسانی بحصول پیوست آمدن ایشان را بدین طریق فوز عظیم دانسته مقرر کرد که
هر کدام را با یکی ملازم بدولتخانه در آورده سایر مردم را رخصت دهند که بمنازل خود رفته صباح بدولتخانه آیند قاپوچیان و مستحفظان درگاه
در دولتخانه را گشوده خوانین عظام و رفقا را باندرون گذاشته لشکریان را از دخول مانع آمدند مرشدقلیخان کس فرستاد که چون حضرات
اخلاص و صوفیگری ورزیده بی آنکه بمنازل خود روند بدولتخانه مبارکه آمدند طریق صوفیگری آنست که اول بسجده و پای بوس اشرف مشرف
شوند و الحال نواب اشرف بخواب رفته‌اند امشب در دولتخانه آسایش فرمایند که صباح بسجده اشرف مشرف گردند ایشان را با بالاخانه‌هایی
که مابین دولتخانه و میدان اسب است بردند و همان شب جمعی بمحارست ایشان مامور شدند امرا دانستند که گرفتار شده‌اند و بسعادت
خدمت اشرف اعلی مشرف نخواهند شد و ملاقات ایشان با مرشدقلیخان دست نخواهد داد چون صباح شد حارسان آمده شمشیرها و آلت
جارحه آنچه همراه داشتند از ایشان گرفتند و علامت حبس و قید ظاهر شد اما احوال اردوی نواب سکندرشان آنکه چون سایر امرا از
رفتن خوانین عالیشان اطلاع یافتند هر کدام با مردم خود بشهر در آمده بمنازل خود رفته فرود آمدند صباح حسب الامر قورخمس خان
شاملو و میرزا شاهولی وزیر مرشدقلیخان و جمعی از ریش سفیدان استاجلو باستقبال نواب سکندرشان رفتند که آنحضرت را با ابوطالب
میرزا بشهر در آورند و ایشان بمنتره آمده نواب سکندرشان و نواب شاهزادگی را که در خیمه نشسته حیران کارخانه الهی بودند سوار کرده
آوردند و چون بدولتخانه تشریف آوردند نواب کامیاب اشرف استقبال پدر بزرگوار کرده بعز ملاقات و دست بوس مشرف شده برادر گرامی را
در آغوش مهربانی گرفتند و دست پدر نامدار گرفته بحرم سرای مقدس در آمدند نواب سکندرشان که از اوضاع ناهموار روزگار دلگیر
و از جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشه عافیت و فراغت می‌طلبید از ملاقات فرزند ارجمند سعادتیار اظهار مسرت و شادمانی بسیار کرده
خود را از سلطنت و پادشاهی خلع کرده فرق فرقدسای همایون اعلی را بتاج و هاج شاهی آراست و ودایع ارشادی که از آباء و اجداد

وزیر اعظم و مستوفی الممالک سلطان محمد خدابنده وزیر گمانه از اراده و گرفته بخدمت شاه عباس پیوستند

احوال سلطان محمد میرزا انکه همراه امرا ازان رحلت از گرد آوری اکنند بدولت عباسی مشغول شدند و تفویض تخت و تاج شاه عباس

۹۹۵-۹۹۶

بآنحضرت

جلد اوّل
تاریخ عالم آرای عبّاسی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

چون نشر محامد کبریای الهی که بیرون از دایرهٔ عقول و اوهام است درخور رتبه و حالت بشر و مدرک انسان نیست و ثنا و ستایش بارگاه احدیت که خارج
از تصور اوهام است بیان و قلم را قدرت تحریر و یارای گذارش آن نی آنانکه بدین آرزوی غفلت افزا پای جسارت بر شاهراه مقصود نهاده اند سر
گردانان بادیهٔ حیرت اند که در اوّلین گام خواهش و سپاس گذاری در گل مانده اند صدر نشینان کوی نادانی اند که از جهان هوش و خرد دور افتاده اند و آنها که
بگمان دریافت نثار صمدیت در بزم دانش شمع یقین افروخته بقیل و قال حدوث و قدم درمانده و مضمون این مقال که (بیت) که خردم در خور اثبات
تو نیست دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست پای بند خیال محال گشته اند سزاوار عقل ناقص و بیدانشی خود آن دانستم که قدم اندیشه از تکاپوی
متقاعد ساخته در دامن خاموشی کشم و از آنچه در تنگنای حوصلهٔ بشریت خاصه تنگ مایگان بازار دانش گنجایشی ندارد ساکت بوده مهر ادب بر زبان دل نهم
و بدست عجز و بیچارگی در دامن اعتذار آویخته زبان محمدت بیان بدین مقال گویا گردانم (بیت) آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای
تو بود ما را چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود و نعوت جلال حضرت مقدس نبوی و مناقب و مفاخر مرتضوی و ائمهٔ
طاهرین نیز که مسند آرایان بارگاه اصطفا و ارتضا اند و مرشدان راه هدایت باقی صفات ایزدی بود لهذا خود را بی زاد و راحلهٔ دانش سرگردان
بادیهٔ حیرت و نادانی ساختن و از آن مرحله پیمائی باز آمده شروع در مقصود نمودن اولی و انسب و خالی از سوء ادب است غرض از تسوید این مقالات
لا یعنی آنست که اقل عباد اسکندر الشهیر بمنشی که در اوان نشاء جوانی باغوای کوته خردان دنیا پرست خود را از اکتساب علوم متداوله که طبیعت بآن راغب و آشنا
شده بود باز آورده بهوس علم سیاق نمودم و مدتی بدان شغل ناتمام بسر انجام برده چشم چون در آن فن باعتقاد ناقص خود فی الجمله کمال یافتم و برخی از اوقات
شریف بمهمات ارباب دولت مصروف ساختم عقل دور اندیشم از سکر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفتم که این شغل خسیس که اختیار کرده تو را از دریافت
فضل و کمال بصد مرحله دور انداخت تو که در بحر مواج معانی شناوری کردی چرا طریق متعارف آرایان عام فریب صورت پرست باشی چون نیک تأمل
نمودم خلاصهٔ اوقات ببطالت گذشته بود و شخص طبیعت قرین یأس و ندامت گشته چون گاهی بصحبت فیض بخش بعضی اعزه که جامع فنون قابلیت و استعداد
بوده از علم انشا بهره تمام داشتند فایز میشدم و در اوقات مصاحبت سخنان سودمند شیرین و نکات دلپذیر رنگین را که بنظم و نثر صنیع داده بقلم زر نگار اندیشه
در صفحهٔ بیان مینگاشتند مشاهده مینمودم طبع دریوزه گرد بدان شیوهٔ ستوده رغبت نموده که (مصراع) آن هوس در دلم پدید آمد دامن از آن شغل
درچیده تخم این هوس در مزرع دل ریختم و بدست شوق در دامن آن عزیزان آویختم و بدین وسیله شرف غلامی و خدمت درگاه پادشاه والا جاه صفوت
نهاد صفوی اجداد خاقان کشورگیر موسوی حسب حسینی نسب حیدر نژاد که القاب همایونش بالفاظ دُرر نثار خاک آستانهٔ خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم مروج
مذهب حق ائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر غلام با اخلاص حضرت امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه و اولاده الاطهار آرایش دو جهانی یافته و شرف علامی

قسم یاد کردند و هنوز خاطرها برفتن قزوین رسوخ تمام نیافته بود که از امرا اتباع علیقلی خان اول مهدیقلی سلطان طالش و الله قلی سلطان
طالش کنگرلو که محل اعتماد و استظهار او بودند فرار نموده بیرخصت رفتند و طایفه استاجلو اکثر راه فرار پیمودند چنانچه با علیقلیخان اندک مردمی
ماندند اما طایفهٔ شاملو ثبات قدم ورزیده از سر اسمعیل قلیخان پراکنده نشدند چون او درین وقت اعوان و انصار بیشتر داشت خان از صلاح
او تجاوز نمیتوانست نمود و مرشد قلیخان باو پیغام کرده بود که بر آن عزیز ظاهر است که میانهٔ طایفهٔ شاملو و استاجلو اتحاد قدیم است و
همیشه در حدوث وقایع با یکدیگر متفق بوده اند و هرگز فیمابین جدائی نبوده و ناچار است که درین دولت یکی از اعاظم امرا شاملو و ریش سفید آن
طایفه رکنی از ارکان دولت باشد و امروز کسی که در میانهٔ شاملو شایستگی این امر دارد علیقلی خان حاکم هرات نوادهٔ دورمش خان و آن
عزیز است و عداوت او با ما و تو بر همگنان معلوم و دشمن دشمن دوست میباشد پس بالضروره مرا با آن عزیز جز محبت و دوستی چاره نیست و در
وکالت و ریش سفیدی علیقلی خان فتح اغلی که با هم از یک اویماقیم بجهت منصب وکالت و ریش سفیدی اویماق در آمدن متردد خاطر از این
دغدغه ناک باشد آن عزیز در آمدن چرا تحاشی مینماید مجملا انواع چرب زبانیها مصلحت وقت بظهور آورده بود هر چند این حکایت فروغی از
صدق نداشت اما چون ظاهر الصورت وقوعی داشت اسمعیل قلیخان ازین دروغ راست نما گول خورده بجز رفتن قزوین حرفی نمیگفت و علیقلیخان
این معنی را فهمیده هر چند میگفت که مرشد قلیخان از اویماق ما است و ما او را بهتر از تو میشناسیم بملایمت و سخنان مصلحت آمیز او اصلا اعتمادی نیست
هرگاه دست یابد یکروز بر ما و تو ابقا نمینماید در میانهٔ شاملو صاحب داعیه بسیار است دیگری را تربیت خواهد کرد که دست پروردهٔ او باشد و توقع
بیشتر از من خواهد کرد فکر دیگر بحال خود کنیم القصه کارپردازان عالم غیب که آرایندهٔ بساط دولت حضرت اعلی بودند طریق تدبیر از دیدهٔ بصیرت
ایشان پوشیده میداشتند و در بادیهٔ حیرت و تیه سرگردانی مانده قاید تقدیر عنان اختیار آن قوم براهی که مخالف مطلب ایشان و منتج حصول
مقصود اولیاء دولت سپهر بنیان اشرف اعلی بود دلالت مینمود لهذا اسمعیل قلیخان باختیار اختیار رفتن کرده بطریق دیگر راضی نمیشد بعد از قیل
و قال بسیار مقرر شد که هر کدام یکی از معتمدان صاحب خرد کاردیدهٔ خود را بقزوین فرستند که بسجدهٔ اشرف مشرف شده با مرشد قلیخان ملاقات
نموده اظهار نمایند که امرا و خوانین بجهت ثبات دولت ابدپیوند از مطالب خود گذشته تجویز نزاع و جدال میانهٔ این دو گروه نکردند و از رضا و صلاح
خیراندیشان بیرون نیستند و بدیدهٔ بصیرت مشاهدهٔ اوضاع آنجماعت نموده مکنون خاطر ایشان را از قرار واقع فهمیده باز گردند که بعد از اطلاع
بر اوضاع آنجا بمقتضای آن عمل رود احمد بیک بیگی از جانب علیقلی خان و احمد بیک بیکدلی شاملو از جانب اسمعیل قلیخان برفتن قزوین مامور
شدند و ایشان رفته با مرشد قلیخان ملاقات کرده او از روی عقل و کاردانی بهر یک گفتگو کرده هر دو را بانواع ملایمت و فروتنی و چرب زبانیها
مطمئن خاطر باز گردانیده ایشان آنچه از و دیده و شنیده بودند تقریر کردند مجملا رفتن قزوین طوعاً او کرهاً خاطرها رسوخ یافته از ساوه کوچ
کرده چون بخنگرود رسیدند از جانب قزوین جناب میر سید حسین مجتهد و عباسعلی سلطان شاملو و احمد بیک ایشیک آقاسی که از ریش سفیدان
استاجلو بود برسالت آمده از جانب مرشد قلیخان ابلاغ رسالت بخوانین عظام کردند خلاصهٔ پیغام آنکه تا غایت که باقتضای فلکی میانهٔ
طوایف قزلباش دو هوائی واقع شده بود انواع شر و فساد فیمابین روی نمود و این معنی باعث دلیری اعدای دین گشته بسیاری از
ممالک متعلقهٔ بقزلباش بتصرف اعادی رومیه در آمد و حالا از طرف خراسان نیز اوزبکیه انتهاز فرصت نموده لشکر بتسخیر آنملک کشیده اند
و بر همگنان معلوم است که تا این دو گروهی در میانه بوده باشد نه لشکر خراسان را اقدرت و قوت اوزبکیه است و نه سپاه عراق را تاب مقاومت
رومیه و اگر دو سه سال دیگر برین نهج گذرد نقصان تمام بدین دولت میرسد و من در اینوقت که عبدالله خان بخراسان آمده بود ولایتی دولت نمیدانستم
که پادشاهزاده را که الیوم فرزند اکبر ارشد نواب سکندرشان و سرمایهٔ دولت قزلباش است و انوار جهانداری خورشید آسا از ناصیهٔ
همایونش لامع و درخشان در خراسان نگاه داشته محصور اوزبکیه گردانم حقوق نعمت این خاندان و ولایت نشناس را منظور داشته آنحضرت را

ذکر احوال شاه سلطان محمد

شهر رود قتل و غارت نماید این ممانعت باعث ازدیاد رغبت مردم گشته تشبها احمال و اثقال خود را انداخته از راههای غیر متعارف میرفتند کار
بجائی رسید که مرشدقلی سلطان از ضبط آن عاجز گشت و اعیان قزلباش پرده از روی کار برداشته با مرا اظهار کردند که خانه کوچ اکثر
مردم از قورچیان عظام و ملازمان خاصه شریفه و غیر ذلک در دارالسلطنه قزوین اند و هرگاه میانه این دو گروه مخالفت روی دهد منجر بقتال
و جدال خواهد شد و محتمل است که مرشدقلیخان و اتباع او دست تعرض بخانه کوچ مردم این اردو دراز نمایند بجهت رفع این دغدغه در رفتن قزوین
میتابی میکنند امرا چون دانستند که محاربه و مجادله میانه این دو گروه مکروه طبیعت اکثر قزلباش است هر لحظه فکری و هر دم اندیشه دیگر میکردند
و مع ذلک علیقلی خان خاطر از یکدلی و یکجهتی اسمعیل قلیخان جمع نداشت و با یکدیگر از روی وفاق و اتفاق و دوستی حرف نمیگفتند و هر تدبیری که
علیقلیخان میکرد اسمعیل قلیخان آنرا صایب نمیشمرد و مدعای علیقلی خان آن بود که چون در اینوقت اختلاف در میانه قزلباش بهم رسیده و اکثر مردم
روی بقزوین دارند ما با اینحال و تذبذب و اختلال آرای با خراسانیان و منسوبان حضرت اعلی شاهی مقاومت نمیتوانیم نمود پادشاه و پادشاهزاده
خود را با هرکس موافقت ما را اختیار کند از ساوه بجانب همدان رفته در آنجا اقامت نمائیم مردم عراق از بودن ما در همدان اگر عاقبت اندیشی کرده
عنان از رفتن قزوین پیچیده تقاعد اختیار خواهند کرد و چنین مسموع میشود که خراسان آمدها تهی دست و پریشانحال اند و ما خزاین و اسباب همراه
داریم رفته رفته سپاهیان که چشم بر زخارف دنیوی دارند از ایشان مایوس گشته بر سر ما جمعیت خواهند کرد و چاره چند روزی حفظ حال خود
نموده بمقتضای اللیل حبلی فاتبلی سرائره   ببین تا چه زاید شب آبستن است   خود را بگوشه کشیده منتظر باشیم که از پس پرده غیب
چه صورت روی دهد اسمعیل قلیخان برد این گنگاش کرده میگفت که جماعتی که الیوم در این اردو اند همه خانه کوچ در قزوین دارند و بالطبع برفتن
آنجا و بر سر اهل و عیال خود بودن راغبند هرگاه کوچ بجانب همدان واقع شود این صورت نوعی از علامات هزیمت است و محتمل است که
همین جماعت که الحال رفیقند بر ما خیره شده بعضی امور دلیری نمایند و یک کس بر سر ما نمیماند و بالکلیه ضایع و نابود میشویم اولی این است که بجانب
قزوین رویم مرشدقلیخان یک کس بیش نیست و میشنویم که آنجماعت بکره و اجبار متابعت او مینمایند اگر بر وفق رضای ما سلوک نماید فبها و الا قوت
و قدرت ما از او بیشتر و لشکر عراق از خراسانیان زیاده تر است او را از میان برداشته هر یک از شاهزادگان والاقدر را اراده داشته
باشیم بسلطنت و ولیعهدی اختیار نمائیم علیقلیخان بهیچوجه راضی بآن نشده میگفت که هرگاه بقزوین رفته عنان اختیار خود را اگر بدست
مرشدقلیخان دهیم او در همان روز بدفع ما پرداخته بروز دیگر موقوف ندارد حزم و احتیاط مقتضی آنست که از یکدیگر دور بوده باشیم و در روزی چند
براسله و پیغام گذرانیم تا ببینیم که فلک شعبده باز چه شعبده میانگیزد مجملا سر رشته تدبیر را از دست داده بودند و معهذا با یکدیگر یکدل و
یکجهت نبودند و تزلزل احوال ایشان بر همه کس ظاهر شده و قسمه از بودن متجنده و اوسط الناس تا بارباب یقین سرایت کرده هر شب جمعی از
مردم روشناس و اعیان قزلباش فرار مینمودند و سعی میکردند که در ادراک ملازمت اشرف بر یکدیگر سبقت داشته باشند مجملا چون
امرا را سوای رفتن قزوین اندیشه دیگر نتوانستند نمود قرار دادند که کل امرا و یوزباشیان و اعیان طوایف قزلباش و معتبران همراه و تمامی
که در اردو بودند و معظم ایشان علیقلیخان فتح اغلی و اسمعیل قلیخان شاملو و شاهوردی خلیفه اینانلوی شاملو و الیمس خان ذوالقدر
مهردار و ادهم خان ترکمان و شاهقلی خلفای روملو و سیدی بیگ کوته و اسمعیل سلطان اللوی افشار و شاه علی خلیفه ذوالقدر که حاکم
شیراز شده بود و مهدیقلی سلطان طالش و امیر حمزه خلیفه و سایر امرای استاجلو و شاملو و بیات و میرزادهای موصلوی ترکمان اقوام سلطانم
والده نواب سکندرشان و غیر ذلک یکجا جمع شده عهد و شرط بمیان آوردند که همگی با یکدیگر دوست و یکدل بوده از صلاح و صوابدید یکدیگر
تجاوز ننمایند و باراده خود و تحریک دیگری در مقام قصد یکدیگر نبوده باشند و هرکس در مقام دفع یکی از ایشان شود همگی اتفاق نموده بدفع آنکس
بپردازند تمامی امرا و یوزباشیان و معتبران قزلباش در خانه میرزا محمد وزیر جمع شده مصحف مجید بمیان آوردند بنوعی که ذکر شد با یکدیگر بکلام خدا

نفاق علیقلیخان فتح اغلی استاجلو و اسمعیل قلیخان شاملو از ارکان دولت سلطان محمد و ابوطالب میرزا

اسامی امرا و سران دولت سلطان محمد و ابوطالب میرزا

واعیان شهر را باستقبال موکب ظفرقرین دلالت نمودند قورخمس خان برادر اسمعیل قلیخان و آقایان شاملو و عظمای قوم را که در دارالسلطنه
قزوین بودند سیما عباسعلی سلطان ولد حیدر ذاب سلطان و اهالی و اعیان بلده مذکور را جمع نموده درباب اطاعت و مخالفت مشورت نمود
برادران اسمعیل قلیخان و تبعه و اولاد ولی خلیفه راضی باطاعت و متابعت بودند اما عوام الناس از سپاهی و رعیت هجوم نموده از مژده
قدوم میمنت لزوم شاهی اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده شعار عباسیان پیش گرفتند مجملاً همگی در مقام متابعت درآمده ابواب
مخالفت مسدود گردانیدند و بدلالت و رهنمائی قاید اقبال جوق جوق باستقبال موکب عالی شتافتند حسینقلی سلطان فتح اغلی برادر
علیقلی خان که از جانب برادر حاکم ری بود از آوازه توجه موکب مقدس و هجوم خلایق خوف و هراس بیقیاس بخود راه داده در ری مجال توقف
نیافت و اکثر احمال و اثقال خود را ریخته جریده بجانب قلعه الموت که جماعت فتح لو اقوام او کوتوال آن قلعه بودند و طهماسب میرزا را در
آنجا نگاه میداشتند رفت و هواخواهان سلطنت قاهره که بمرافقت موکب معلی سعادت امتیاز داشتند در رکاب مقدس حضرت اعلی
بی مانع و منازعی راه دارالسلطنه قزوین پیش گرفتند و در ساعت سعد داخل شهر شده در دولتخانه مبارکه جد بزرگوار نزول سعادت فرمود
و مقر سلطنت و پادشاهی بفر قدوم سعادت لزوم آن مسندآرای محفل شاهنشاهی رفعت سپهر بوقلمون یافت و زبان حال خلایق باین مقال
گویا بود **شعر**

کای شاه کامکار که دوران بکام تست ‌ ‌ ‌ سلطان چار بالش گردون غلام تست
خوش تکیه زن به مسند شاهان مدار ‌ ‌ ‌ کاندر زمانه سکه دولت بنام تست

القصه چون پایه تخت همایون بمقدم شریف سعادت افزای حضرت
والاجاه کسری بارگاه آراسته گشته مرشد قلیخان وکالت دیوان اعلی را من حیث الاستقلال پیش گرفت در اطراف و جوانب قلمرو همایون
امرا و ریش سفیدان طوایف قزلباش بدرگاه جهان پناه آمدن آغاز نهاده تهنیت قدوم میمنت لزوم بجای می‌آوردند از کاشان ولیجان
خان ایلغار نموده از راه ری بقزوین آمده بشرف پای بوس مشرف گشت مرشد قلیخان چون از امرا و خوانین ابوطالب میرزائی
خوفناک بود لحظه از فکر و تدبیر کار ایشان فارغ نبود و در کل مواد حزم و احتیاط مرعی میداشت امرا ترکمان را عموماً با پیرغیب خان
استاجلو و برادران فرستادند که در بیرون شهر در ده پیر صوفیان که سر راه صفهان است نزول نموده از آن راه خبردار باشند
اما چون علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و امرا عظام ابوطالب میرزائی در موکب نواب سکندرشان و جناب میرزا از جرباذقان گذشته
بحوالی دارالمؤمنین قم رسیدند خبر ورود موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدیشان رسید تزلزل تمام باحوال آن جماعت راه
یافت کس بطلب علیقلی سلطان ذوالقدر حاکم قم فرستادند او از آمدن تقاعد ورزیده دروب قلعه را مسدود ساخته آثار خلاف
بظهور رسانید علیقلی خان از وقوع اینحال که هرگز تصور نکرده بود و او را از جمله فدویان خود میدانست بغایت استبعاد نموده باتفاق اسمعیل قلیخان
و امرا بهانه زیارت مرقد منور معصومه علیها و علی آبائها الصلوة و التحیة از اردو جدا شده بقم آمدند و کس اعتمادی زبان دان نزد او
فرستادند که او را بحرب زبانی بموافقت ایشان راغب ساخته بیرون آورد و پیغام دادند که بمهمانی تو آمده ایم شرط میزبانی
بجای آورده بعضی سخنان ضروری هست که در مواجهه گفتگو شود مشارالیه جواب فرستاد که طایفه قورغلو مرا از آمدن مانع شده
هوای عباس میرزائی بر سر دارند و مرا اختیاری نیست امرا از موافقت او مأیوس گشته بعد از طواف آستانه مقدسه باردو عود نمودند
تا آن وقت چندان نخوت و غرور در دماغ ایشان پیچیده بود که خلاف مطلب اصلا در آئینه خاطرشان صورت نمی‌نمود مرشد قلیخان
مردم خسته حال را زیاده وقعی در نظر ایشان نبود در آن روز اندکی از خواب غفلت بیدار و از باده نخوت و غرور هشیار گشتند و بتفکر
کار خود افتاده چون از حوالی قم بساوه رسیدند متجنده و اوسط الناس ایل و اردو که همه خانه کوچ در قزوین داشتند بی رخصت شروع
در رفتن کردند خوانین عظام مرشد قلی سلطان شاملو برادر اسمعیل قلیخان را تعیین کردند که با قشون خود در سر راه بوده هر کس بی رخصت بجانب

دنباله مطلب صفحه ۲۶۶ که امرای دولت سلطان محمد و ابوطالب میرزا از اصفهان بیرون رفته از راه گلپایگان عازم قزوین شدند

پیوستن قزلباش گروه گروه به دولت عباسی

ذکر احوال شاه سلطان محمد

فرستاده اظهار اتحاد و یکدلی نموده او را بتوجه جانب عراق ترغیب نمود و از جانب فارس و کرمان و یزد بر نوعی که بتحریر پیوست متواتر و متوالی کس
آمده اظهار اطاعت و انقیاد مینمودند مرشد قلیخان که مرد عاقل کاردان بود و بجهت عنادی که طایفه ترکمان را با استاجلو بود اعتماد بجانب
مرتضی قلیخان چندانی نداشت و میخواست که حضرت اعلی را که سرمایه دولت او بود میانه دو سه هزار خانه ترکمان برد در رفتن راه دامغان
متامل بود و باستعدادی که داشت جرات آمدن عراق مینمود و نگاه داشتن انجمن آرای ریاض دولت و اقبال را در مشهد مقدس از بیم
سطوت و صولت عبدالله خان مصلحت نمیدانست شبها درین فکر و اندیشه بسر برده رای او بدین قرار گرفت که چون امرای افشار و ذو القدر
که در یزد و کرمان و شیراز اند متواتر ایلچیان فرستاده اظهار انقیاد نموده اند او در موکب همایون شاهی ظل الهی از راه طبس و یزد در رود و آن
جماعت را بخود ملحق ساخته باستعداد تمام قدم بولایت عراق نهد و مرتضی قلیخان نیز با طایفه ترکمان از دامغان روانه کاشان گشته و ولیجان
خان را بخود ملحق ساخته در عراق بموکب همایون پیوندد و ابراهیمخان برادر خود را بالحکومت مشهد مقدس معلی نصب نموده ابو مسلمخان چاوشلو حاکم
اسفراین و محمد خان ولد ایغوت سلطان چاوشلو حاکم جام و بوداقخان چکنی حاکم خبوشان را نزد او گذاشته ظاهرا توجه جانب هرات
و دفع سپاه اوزبک شهرت داد اما باطنا بعزیمت جانب عراق در موکب عالی خسرو آفاق از مشهد مقدس بیرون آمده چون بحوالی ترشیز
رسید بعضی اخبار رو داد که فسخ اراده سابق لازم گشته توجه از جانب دامغان و سمنان بعراق اولی دانسته بود اول آنکه خبر رسید
که مرتضی قلیخان در دامغان رخت اقامت بر راحله فنا بسته از دار دنیا بسرای عقبی انتقال نمود از واقعه او خوفی که مرشد قلیخان را از جانب
ترکمان بود و ملاحظه و احتیاطی که جماعت استاجلو از رفتن براه دامغان مینمودند زائل گشت دیگر آنکه بتحقیق پیوست که امرای عراق در موکب
نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا باصفهان آمده و از آنجا بجهت انتظام مهمات فارس و کرمان بیزد خواهند آمد درین صورت محتمل است
که امرای افشار و ذو القدر از ایشان خایف و اندیشه مند گردیده بموکب عالی ملحق نگردند و مهمات بر وجهی که مرکوز خاطر و قرارداد ضمیر است
سمت وقوع نپذیرد و چون دار السلطنه قزوین که مقر خلافت عظمی است خالی است و بسیاری از اهل عراق خصوصا شاملویان که بحراست پای
تخت همایون مشغولند با عاشور آقا اظهار دولتخواهی کرده بزبان اخلاص پیغام داده بودند که در آمدن عراق استعجال نموده بی تامل و
توقف روی توجه باین صوب آورند که مهمات بتوفیق الله تعالی حسب المدعا صورت پذیر است و شاهوردی سلطان بیات اغلی ذو القدر
حاکم سمنان که از جمله ابوطالب میرزائیان و تربیت کرده علیقلی خان فتح اغلی و محل اعتماد و نیکخواه او بود فوت شد از وقوع حالات مذکوره که محض
ازدیاد دولت و افزونی بود عزیمت راه عراق از دامغان در خاطر همگنان رسوخ یافته دولتخواهان دولت شاهی بدین عزم لایق تصمیم یافت
و از منزلی که نزول اجلال واقع بود کوچ کرده بمشهد مقدس عود نمودند و چندروز اوقات صرف تعمیر قلعه و استحکام برج و باره نموده خاطر
از امور ضروری قلعه مشهد جمع کرده با پانصد ششصد از ملازمان جان سپار و جان سپاران اخلاص شعار از روضه مقدس و روح مطهر
حضرت امام الجن و الانس سلام الله علیه و علی آبائه استمداد همت نموده با جنود الطاف الهی بطالع سعد و بخت فیروز از مشهد مقدس
معلی بیرون آمدند و از قمر سرعت سیر استعاره کرده هیچ مرحله و مکانی توقف جایز نداشتند چون بدامغان رسیدند برادران و پسران
مرتضی قلیخان و اعیان ترکمان که در آنجا بودند کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مرافقت موکب شاهی اختیار نمودند و از آنجا کس بمیان
ذوالقدران سمنان فرستاده احمد سلطان که وکیل شاهوردی سلطان بیات اغلی بود و بعد از فوت او باصلاح ریش سفیدان
و تجویز علیقلی خان فتح اغلی حاکم ایشان شده بود بطاعت و انقیاد دلالت نمودند مشار الیه صلاح در موافقت دانسته کسان اعتمادی
باستقبال موکب همایون فرستاد و ابواب قلعه سمنان را مانند بخت و دولت بر روی اولیای دولت قاهره گشوده با قشون آراسته
بسعادت ملازمت مشرف گشته منظور نظر شفقت و التفات شاهانه گردید و از آنجا کس بدار السلطنه قزوین فرستاده فورخس خان شاملو و اهالی

میرزایان بود بعارضه طاری شده تا ده روز بجهت بیماری او در خوار اصفهان توقف واقع شد در آن اثنا آمدن خبر حضرت اعلی و مرشد قلیخان
از راه خوار و سمنان بتحقیق انجامید و اردو کوچ کرده بجهت با عسکری و لیجان خان عنان از طریق متعارف کاشان پیچیده از راه جربادقان روانه شدند

ذکر احوال خراسان و توجه موکب همایون شاهی ظل الهی بعراق و تمکن یافتن بر سریر سلطنت ایران

سابقا مرقوم کلک بیان گشت که در سالی که میانه علیقلیخان شاملو حاکم هرات و مرشد قلیخان حاکم مشهد مقدس مقاتله واقع شده لشکر هرات
منهزم گشتند حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در حداثت سن بودند و علیقلی خان بسعادت للگی و خدمتکاری آن سرور ریاض اقبال سرافراز
بود بدستیاری کارکنان عالم غیب و اسرار خفیه که عنقریب نتایج آن بحیز ظهور آمده بدست مرشد قلیخان درآمده علیقلیخان شکسته و پریشان
حال بهرات آمد چون سرمایه چنین از دست داده بود و مع ذالک از مرشد قلیخان خوف تمام داشت و از عراق خود مددی متصور نبود بمقتضای
الغریق یتشبث بکل حشیش از غایت اضطرار بامید اینکه معین و ناصری بدست آورد یک کس بخدمت میرزایان قندهار و یک کس
دیگر بنجارا نزد عبدالله خان اوزبک فرستاده طرح آشنائی انداخت و بایشان متوسل و ملتجی گشت و تواضعات زیاد از اندازه بظهور آورده خود را
از منسوبان هر یک شمرد عبدالله خان نیز این معنی را فوزی عظیم دانسته از جانب ایشان نیز ملاطفات ظاهری بظهور پیوست میرزایان خود
بتواضعات او از ملک فراغت و عافیت عدول نمودند اما عبدالله خان ازین آشنائی قوت طامعه اش بحرکت درآمده هوس تسخیر ملک
عدیم المثال هرات که در آرزوی آن شبها بروز آورده بود در خاطرش ازدیاد پذیرفته بتوجه جانب خراسان مصمم گشت و بسرانجام اسباب یورش
خراسان پرداخت تا آنکه در اوایل سال تنگوزئیل سنه ست و تسعین و تسعماه با جنود نامعدود اوزبک بخراسان آمده نخست کس نزد علیقلی خان
فرستاده پیغام داد که او قبل ازین عرضه داشتی فرستاده بادی الفت و آشنائی شده تواضعات دوستانه و تکلفات چاکرانه بظهور آورده
بود اکنون همت بر تسخیر ملک خراسان مصروف گشته موکب عالی متوجه آن صوب است اگر در قول خود صادق بوده بلا تامل بموکب عالی پیوسته سعادت
کورنش دریابد و در آن ملک خطبه و سکه باسم و لقب خانی مزین سازد که از جانب ما نیز مورد عواطف و الطاف گشته ایالت آن ولایت بدستور باو مسلم
میگردد و اگر آن ولایت را بدیوان عالی گذارد هر محل دیگر از ممالک ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشان که اراده داشته باشد باو اختصاص مییابد
و اگر در قول خود صادق نبوده ملازمت با موافق مزاج او نیست چون عزیمت آن صوب تصمیم یافته بی نیل مقصود مراجعت مناسب ناموس سلطنت
نیست بلده هرات را اخالی کرده بجانب قزلباش رود علیقلی خان از وقوع این حال بی آرام شده از آن طرح آشنائی که از روی ضرورت و اضطرار
با عبدالله خان انداخته بود پشیمان گشت طایفه قزلباش را با اوزبکیه تعصب و آمیزش ممکن نیست و دل از حکومت ملک هرات که اعظم بلاد ایران
و رشک روضه رضوان است بر نمیداشت و اعتمادی بجانب اهل عراق نیز نداشت بالضروره رضا بقضای الهی داده دل بر تحصن و قلعه داری
نهاده بسرانجام اسباب آن پرداخت و عبدالله خان از اطاعت و انقیاد او مایوس گشته در کمال شدت و غلظت بظاهر هرات رسیده بمحاصره
قیام نمود هر روزه بین الجانبین محاربه و مصادمه در کار بود و شرح این حال و بیان این مقال در صحیفه دوم از مساعدت بخت میمنت مآل مامول است
مرشد قلیخان که در مشهد مقدس معلی از این حال آگاه گشت چون لشکر خراسان را قوت مقاومت با عبدالله خان نبود و قضیه نایبه شاهزاده مغفور
سلطان حمزه میرزا در عراق روی داده بود و مرشد قلیخان چنانچه گذشت کس بعراق فرستاده بود که از امراء و ارکان دولت نواب سکندر
شان استمزاج نماید که اگر بسلطنت و ولیعهدی حضرت اعلی راضی باشند و مخالفت و سرکشی بوفاق و اتفاق مبدل گردد روی توجه بعراق آورد
با لشکر عراق کمر همت بدفع مخالفان دین و دولت بندد فرستاده او مراجعت نموده جواب بر خلاف مدعا آورد اما مرتضی قلیخان پرناک بعد از
آنکه از عراق بازگشته بدامغان رسیده کاظم قلی سلطان برادر خود را با اسلام آقا و بکتاش بیک ولد محمد خان ترکمان بمشهد مقدس معلی نزد مرشد قلیخان

فرستاده

ذکر احوال شاه سلطان محمد

این حمایت ناپسند آمده و در حصول مدعای خود اصرار نمود و ازین معنی مادهٔ کدورت شده بین الجانبین باد فساد مفسدان بکمال وحشت پدید آمد و طوایف
قزلباش دو گروه شده جمعی بر سر اسمعیل قلیخان جمعیت نموده هر روزه در شهر اصفهان سپه‌آرائی کرده از یکدیگر خایف و هراسان بودند و این معنی
باعث برهمزدگی شهر و مملکت شده احدی متوجه حراست ملک و صیانت احوال عجزه و مساکین نمیشد از بی اعتدالی جهلا و بیدولتان قزلباش
تردد در کوچه و بازار دشوار گشت و در و بند دکاکین مسدود گشته داد و ستد در اسواق برطرف شد امّا ابواب مصادره و مواخذه مفتوح
گردیده و مبلغهای کلی بعلت مقطع اصفهان و دوشلکات ارکان دولت در مملکت برقم در آمده تنخواه ارباب حوالات شده رعایای بیچاره بدست
محصلان شدید گرفتار بودند و چون پرسشی نبود بدست هر کس براتی میافتاد بالمضاعف از رعیت زر میگرفت مجملاً احوال مردم اصفهان بغایت
مختل گشت درین اثنا خبر رسید که عبدالله خان پادشاه اوزبک بعزم تسخیر خراسان بر سر هرات آمده شهر را محاصره کرده علیقلی خان شاملو
حاکم هرات قلعه را مسدود گردانیده بقلعه داری مشغول است و مرشد قلیخان حضرت اعلی شاهی ظل الهی را از مشهد بیرون آورده از راه
طبس ارادهٔ آمدن عراق دارد و چون آمدن شد از خراسان بعراق کمتر واقع میشد خبر صحیحی نیز رسید و مشخص نبود که غرض مرشد قلیخان از بیرون
آمدن مشهد مقدس از خوف عبدالله خان است یا عزیمت عراق دارد فی الجمله این خبر باعث آن شد که مصلحان بمیان آمده میانهٔ خوانین عظام
اصلاحی کردند امّا خوانین از ملاقات با یکدیگر ملاحظه و احتیاط بجای آورده طایفهٔ شاملو اسمعیل قلیخان را نمیگذاشتند که بمنزل علیقلی خان رفته
رفع غبار خاطر او پردازد در روزی که میانهٔ ایشان ملاقات واقع شد از هر دو طرف لشکر عظیم آراسته اسمعیل قلیخان در کمال شکوه
و اقتدار بجیبه آمد از آنطرف نیز چند درگاه از سپاه آراسته نواب و حجاب گماشته تفنگچی بسیار در اطراف و جوانب ایستاده مجلسی در
کمال عظمت و مهابت ترتیب داده چون اسمعیل قلیخان بدر خانهٔ او رسید این اوضاع مشاهده نموده طوعاً [illegible] برفق و مردی چند
آمده با چند نفر از برادران و امرا و ریش سفیدان شاملو و سایر اویماقات که با او بودند داخل خانهٔ علیقلی خان شد و سایر لشکریان را از دخول مانع
آمدند و اسمعیل قلیخان مضایقه در آن نموده با چند نفری از اعیان مجلس علیقلی خان در آمده بین الجانبین ملاقات واقع شد و با یکدیگر گرگان آشتی کردند
و هنوز میانهٔ ایشان التیام تمام نشده بود که خبر فوت مرتضی قلیخان پرناک و آمدن مرشد قلیخان از راه دامغان بعراق متواتر شد رای علی
قلیخان بدین قرار گرفت که با جمعی از امرا و اتباع خود که قریب به پنجهزار کس میشدند ایلغار نموده با لشکری که بتیول او مقرر بود رفته از آنجا تا
سمنان رود و تا دامغان راه را مضبوط سازد که کسی از اهل عراق هوس استقبال موکب همایون شاهی ظل الهی نتواند نمود و چون مردم خراسان
بسیار کمند قدرت آمدن عراق نتوانند کرد و اسمعیل قلیخان در موکب نواب سکندر شان و ابو طالب میرزا بدار السلطنهٔ قزوین رفته در پای تخت همایون
استقرار داشته باشند هواخواهان مشار الیه او را ازین اراده مانع آمده گفتند که چون اعتمادی بجانب اسمعیل قلیخان نیست پادشاه و پادشاهزاده را
با و سپردن و خود از در خانه دوری گزیدن از عقل و [illegible] دور است و گاهی ملاحظه داشتند که مبادا مرشد قلیخان بانتظار لشکر افشار و ذو القدر که
از یزد و کرمان و شیراز نزد او فرستاده اند و خود را عباسی نام نهاده اند از راه یزد باصفهان آید در همانجا توقف نمودن اولی و انسب
شمرند چند روز درین فکر و اندیشه بسر بردند چون ارادهٔ ازلی بسلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی تعلق گرفته بود هیچ تدبیر ایشان بصواب
ایشان مقرون نگشت بعد از چند روز که آوازهٔ موکب جهانگشا از راه دامغان متواتر گشت ایشان برفتن دار السلطنهٔ قزوین قرار گرفت و از بخت
برگشتگی دست جور و تعدی گشوده اکثر اکابر و اهالی اصفهان را گیرانیده ابواب مؤاخذه و مصادره مفتوح گردانیدند و شهر و مملکت از نظام
و نسق افتاده خلایق را تباهی پدید نمود مجملاً بعد از خراب البصره ابراهیمخان ترکمان ولد حیدر سلطان چاپوق را بداروغگی اصفهان نصب نموده
عنان توجه بصوب مقر سلطنت معطوف گردانیدند علیقلی سلطان ذو القدر حاکم قم را پیشتر فرستادند که بقم رفته لشکر خود را آراسته بهر جا
مقرر شود حاضر گردد از تقدیرات آلهی و علامات ظهور دولت شاهی محمدی پارو سولاغ را که رکن رکین دولت و مدبر امور سلطنت ابو طالب

جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

اصفهان شوند و خود باعث گفتگو شده کس باندرون فرستاده متعهد نیک و بد مهمات او شده ولیجان خان که از مضیق محاصره دل تنگ بود این معنی را
غنیمت شمرده با اسمعیل قلیخان متوسل شده و نیک و بد مهمات خود را در عهده اشفاق او گذاشت و چند کس خود را با مهر پیشکشی بیرون فرستاده
در مقام اعتذار درآمد و فرستادگان بوسیله اسمعیل قلیخان ملازمت علیقلی خان دریافته بشرف سجده و پای بوس نواب سکندر
شان و ابوطالب میرزا مشرف شدند و عذر بی ادبیها خواسته متقبل شدند که یک دو ماه او را مهلت دهند که در کاشان یراق خود را گرفته
بدرگاه که از دیوان اعلی نامزد او شود روانه گردد و بعد از قیل و قال بسیار قرار یافت که چون اردو کوچ نماید او دروازه‌ها را بگشاید و سیصد نفر
از جماعت شاملو و بیات وغیره در کاشان بگذارد که بوده باشد و بعد از رفتن او شهر را محافظت نمایند از جانبین راضی شده صلحی چنین
که کس مبینا در روی نمود و اردو کوچ کرده روانه اصفهان شده در ساعتی که میرزا عرب منجم هروی تعیین نموده بود داخل شهر شده حسینیه
دولتخانه همایون قرار گرفت علیقلی خان بحوالی دولتخانه فرود آمد و اسمعیل قلیخان بمحله کلبار رفته هریک از امرا و ارکان دولت در
منزلی مناسب نزول کردند و غلامان در مخالفت و قلعه داری اصرار نموده از اینجانب شروع در توپ بر زی و یراق قلعه گیری شد بعد از
چند روز علیقلی خان صلاح در آن دانست که با فرهاد آقا و غلامان قلعه برفق و ملایمت پیش آمده شاید بلطایف الحیل قلعه از دست ایشان
بیرون آورد فرهاد آقا را بمنزل خود آورده زنجیر از گردن او برداشت و بطریق مهمان با او سلوک نموده خاطر او را بمواعید جمیله
اطمینان بخشید و متعهد مهمات او شد و او کس بقلعه نزد خسرو بیک فرستاد، یک دو کس از معتمدان خود را طلب داشت و ایشان را بمتابعت
و اطاعت و قلعه گشودن امر نمود در اول حال خسرو بیک و غلامان اعتماد نکرده با فرهاد آقا سخنان درشت خشونت آمیز گفتند
اما آخر رفته رفته بصلح راغب گشته بعد از قیل و قال بسیار خاطر از قتل و سیاست جمع نموده خسرو بیک بیرون آمد و با علیقلی خان و امرا ملاقات
نموده ابواب قلعه مفتوح ساخت و باندک ملایمت و حسن تدبیر مهم قلعه باسانی صورت یافت بعد از انجام مهم قلعه از جانب مهدیقلی خان
و ذوالقدران شیراز ریش سفیدان آمده عرایض و پیشکش آوردند و در باب قتل علیخان عذری چند گفته التماس نمودند که اگر ارکان
دولت قاهره ازین مقدمات اغماض نموده مهدیقلی خان را بایالت شیراز منصوب سازند ایشان نیز غاشیه اطاعت و انقیاد بر دوش
گرفته طایفه ذوالقدر که بصوفیگری و اخلاص متصفند از رضای خاطر نواب سکندرشان در نگذرند و ترجمان کلی بدیوان اعلی واصل سازند
والحق در آنوقت مقتضی عقل ایجاب ملتمس ایشان بود و محتمل بود که ازین مسامحه و اغماض فواید کلی بدولت ایشان رسد میرزا محمد وزیر این فرو
تنی را نپسندید و ایالت شیراز را بشاهقلی خلیفه ذوالقدر حاکم دارالعبر که بار دو آمده بود نامزد نموده الکا را او را بطهماسب قلی سلطان
ولد علیخان داوند اگرچه رفتن ایشان بفارس میسر نگشت اما این معنی باعث آن شد که مهدیقلی خان و ذوالقدران در مخالفت اصرار نموده
شعار عاصیگری ظاهر ساختند و دیگران نیز که با ارکان دولت ابوطالب میرزا اخلاف ورزیده بر وفق مدعای ایشان سلوک کرده بودند
بالکلیه قطع طمع از آن طبقه کرده از ایشان رمیده تر شدند در خلال این احوال میانه علیقلی خان و اسمعیل قلیخان نقار خاطری بمیان آمد چند
روز بین الجانبین کدورت و نزاع بود ماده نزاع آنکه علی قلی سلطان ذوالقدر نواده شاهقلی خلیفه مهردار شاه جنت مکان مصاحب علی
قلیخان و تربیت کرده او بود و الکا قم که در زمان شاه جنت مکان بجد او تعلق داشت باو اختصاص یافته بود درین هنگام که علیقلی خان
صاحب اقتدار و مختار السلطنه شد علی قلی سلطان خواست که منصب مهرداری که در زمان شاه جنت مکان بپدر و جد او تعلق داشت باو
مشار الیه تفویض یابد و در خواهش این منصب غلو کرده استمداد از علیقلی خان نمود علیقلی خان نیز بجهت تسلی خاطر او و عدم رضا از اسلمس
خان ولد شاهرخ خان که بجای والد برتبه مهرداری سرافرازی داشت محرک این مدعا شد و جمعی از طایفه ذوالقدر که تربیت یافته شاهرخ خان
بودند جانب اسلمس خان ولد او را ترجیح داده از این معنی بهم بر زدند و با اسمعیل خان توسل جسته او در مقام حمایت مشار الیه درآمد و علیقلی خان را

ذکر احوال شاه سلطان محمد

وثیقه در این باب نوشته جمیع امرا و ریش سفیدان هر صفحه مهر بر آن نهاده عاشور آقا را در کمال خفت و بی اعتباری روانه کردند اما
سوای علیقلی خان و اسمعیل قلیخان و محمدی سارو سولاغ و میرزا محمد وزیر سایر امرا و اعیان باین معنی راضی نبودند و باکراه مهر بر آن وثیقه
نهاده و جمعی بر دو فوج عا پیغامهای زبانی داده بعد از رفتن او رای و تدبیرشان بر آن قرار گرفت که روانه کاشان گشته آن بلده را
از تصرف ولیجان خان انتزاع نمایند و از آنجا باصفهان و یزد رفته مهمات فارس و کرمان و آنحدود را فیصل داده متمردان را تادیب
نمایند و جمعی را که محل اعتماد ایشان باشد در هر ولایت نصب نمایند و علیقلی سلطان ذو القدر حاکم قم و مرشد قلی سلطان شاملو برادر اسمعیل خان را
پیشتر بر سر ولیجان خان بکاشان فرستادند و چون کاشان نقود و افسره بفرهاد آقا داشتند بعضی از اهالی اصفهان که در اردو بودند
از فرهاد آقا شکایات داشتند محرک مصادره و مواخذه او گشتند و متقبل شدند که از اموال و متملکات فرهاد آقا و اتباع و عمال او مبلغی کرامند
بحصول موصول گردانند در همان ییلاق حسنه قان فرهاد آقا را گیرانیده اموال و اسباب او را بحیطه ضبط درآوردند و میرزا احمد کفرانی
ناظر و وزیر و صاحب معامله اصفهان شده میرزا هدایت نجم ثانی را ناظر معاملات آنجا کردند و ضابطان بجهت ضبط اموال فرهاد آقا
تعیین نموده با پنجاه شصت نفر از اتباع و عمله و فعله او هر یک را مبلغی گیرانیده محصلان شدید فرستادند و داروغگی اصفهان را بسید
بیک کمونه تفویض نموده روانه اصفهان کردند و اردوی همایون کوچ کرده در عرض بیست روز بکاشان رسیدند ولیجان خان چون از ایشان
مایوس بود در و بند شهر را مضبوط ساخته یراق قلعه داری سرانجام داده دست باموال تجار و متمولین دراز کرده بملازمان انعامات
و افراد رفته رفته بجائی رسیده که بمقتضای العبد و ما فی یده کان لمولاه آنچه نزد هر کس کان گرد ملک خود پنداشته
جبرا قهرا بازیافت میکرد و بیرونیان شهر را محاصره کرده سیبها ترتیب داده در قلعه گیری سعی مینمودند تا آنکه سیبها بخندق رسانیدند در
اثنا اخبار موحش از جانب اصفهان رسید حاصل کلام آنکه چون ملازمان و مردم فرهاد آقا که در قلعه اصفهان بودند و سرکرده
ایشان خسرو بیک نام غلامی بود که نسبت قومی با او داشت خبر گرفتاری او را شنیده در و بند قلعه را مسدود ساخته خاطر بر تحصن و قلعه داری
قرار دادند و تمکین ضابطان اموال و تحصیلداران نکرده باعلان کلمه عصیان مبادرت نمودند و سید بیک کمونه و میرزا احمد کفرانی که وزیر و
صاحب مقطع بود در دیوار بست سادات عالی درجات حسینی نقبای آنملک که بین الجمهور بحسینیه مشهور است و تا غایت مردم آنولایت از غایت
تعظیم آنمکان را بست و ملتجا میدانستند قرار گرفته از بوکات تفنگچی و کماندار آورده محافظت شهر و حسینیه میکردند از اهل قلعه که اکثر غلامان
میر و پا بودند دست درازیها واقع شده احوال اهالی شهر مختل گشته امنیت و استقامت از آن بلده فاخره کناره جست و غلامان عاصی
یوما فیوما در عصیان و طغیان میافزودند تا آنکه انتهاز فرصت نموده روزی علی الغفله بحسینیه رفته چند جا دیوارها سوراخ کرده باندرون ریخته
اموال و اسباب بینهایت بتاراج بردند و سید بیک کمونه داروغه و میرزا محمد امین که هر یک مرتضی ممالک اسلام بودند گرفته بکرو
فرهاد آقا بقلعه رسانیدند و میرزا احمد وزیر با جمعی فرار نموده پریشان حال بکاشان رسیده حقایق حالات عرض نمودند حضرات ارکان
دولت الله قلی سلطان کنگرلو را با جمعی از امرا بجهت حراست شهر اصفهان فرستادند چون ایشان قدم بولایت اصفهان نهادند امرا ارشلو
که باغی بودند خبر آمدن ایشان شنیده در مورچه خورت اصفهان بر سر ایشان ریخته الله قلی سلطان و میرزا هدایت نجم ثانی و چند نفر دیگر
از اعیان ترک و تاجیک را گرفته بمیانه خود بردند حضرات ارکان دولت در کاشان از وقوع این حالات بی آرام گشته در تسخیر قلعه کاشان
بیشتر از پیشتر سعی نمودن گرفتند چون در رفتن اصفهان تعجیل داشتند بی آنکه اسباب یورش سامان شایسته یافته باشد شبی یورش نمودند
و تا نصف شب از جانبین جدال و قتال واقع شده جمعی از جوانان کارآمدنی ضایع شده کاری از پیش نرفت بعد از یورش مذکور اسمعیل قلی خان
صلاح در آن دانست که چون مهم اصفهان عمده تر است اهم و اولی است با ولیجان خان صلح گونه کرده مهم او را بوقت دیگر حواله کنند و توجه

اصفهان

احوال اصفهان در عهد ابوطالب میرزا ۵ ب ل ۹۹۵

حسینیه اصفهان



واستاجلو نزاع واقع نشود انواع طاعت و فروتنی کرده او را از این اراده منصرف ساخت و متقبل شد که خود رفته شاهوردی خلیفه را در حکومت
آنجا متمکن سازد و پیرغیب خان را گرفته بدست او دهد اسمعیل قلیخان ملتمس او را مبذول داشته ترک رفتن کرده علیقلی خان با جمعی امراء روانه
آن صوب شد اما قبل از ورود او مصلحان خیراندیش طرفین بمیان آمده فیما بین ایشان گرگ آشتی واقع شده بود و پیرغیب خان ترک حکومت مشهد
کرده از آن ولایت بیرون آمده بود و در راه بعلی قلیخان رسیده همراه او باردو آمد چون علیقلی خان را با او زیاده صفائی نبود و از اسمعیل
قلیخان اندیشه تمام داشت از ییلاق حسنقان باتفاق برادران و چند نفر از جوانان استاجلو که ملازمان قدیمی و بودند احمال و اثقال
خود را انداخته از اردو فرار نموده راه خراسان پیش گرفت و چند شبانروز از حرکت نیاسوده در مشهد مقدس بپای بوس حضرت اعلی
اعلی شاهی ظل الهی و عز ملاقات مرشد قلیخان فایز گشته او را بآمدن عراق راغب ساخته بی انتظامی دولت و اختلال احوال عراق را چنانچه
بود خاطرنشان کرده و در ایامی که اردوی همایون در ییلاق بود خرقان عاشور آقا نامی از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی و مرشد قلیخان
بعراق آمده کتابات آورد بیان اینحال بر سبیل اجمال آنست که چون واقعه هایله نواب غفران مآب جهانبانی بمشهد مقدس رسید از اطراف و جوانب
عراق و فارس و کرمان عرایض اخلاص آئین ورود میافت مرشد قلیخان که مرد عاقل کاردان بود خواست که یکی از مردم کاردیده صاحب
هوش بعراق فرستد که اوضاع درخانه و ارکان دولت و حقایق حالات اردو و امراء عراق از قرار واقع فهمیده بعرض رساند که بعد از
معاودت او بدانچه صلاح دولت داند عمل نماید عاشور آقای مذکور را بدین خدمت مامور ساخته روانه نمود و عرضه داشتی از جانب حضرت اعلی
بخدمت والده نامدار مشتمل بر پرسش واقعه هایله برادر بزرگوار و اظهار اشتیاق نوشته مرشد قلیخان نیز عریضه اخلاص آمیز فرستاده کتابت
بحضرات ارکان دولت مشتمل بر مواعظ و نصایح نوشته بود خلاصه مضمون آنکه چون چند سال شد که باقتضای فلکی و افساد مفسدان طرفین میانه
امراء عظام عراق و خراسان وحشت پدید آمده انواع مخالفت بظهور آمده و باعث فساد کلی شده از بی اتفاقی قزلباش و نفاق امراء و ریش
سفیدان طوایف اعادی دست تطاول بانجار ممالک دراز کرده اختلال تمام بامور سلطنت و پادشاهی راه یافت و الحال چون باقتضای
قضا قضیه هایله شاهزاده مغفور بوقوع انجامیده و الیوم حضرت اعلی شاهی در مشهد مقدس تشریف دارند پسر بزرگ نواب سکندرشان اند
و بمرتبه رشد و تمیز رسیده آثار جهانداری از ناصیه همایونش پیداست مطلوع از حضرات ارکان دولت آنست که بعد الیوم بساط مخالفت در
نوردیده همگی سر از یک گریبان بیرون آوریم و با یکدیگر اتفاق نموده در امور سلطنت و پادشاهی و دفع اعادی و انتظام مهام ممالک
بهر طریق برای و صلاح دولت قاهره باشد بمصلحت یکدیگر عمل آوریم و دو هوائی را از میانه قزلباش بر اندازیم چون عاشور آقا بقزوین رسید
قورخمس خان شاملو که بجهت حراست پایه تخت همایون در شهر مانده بود او را نگاه داشته حقیقت عرضه داشت نمود بعد از استجازه باردو
آمده حضرات خوانین عظام بمضامین مسطور اطلاع یافتند و دیده بصیرتشان از طریق [illegible] پوشیده گشت و چون اعتمادی بجانب مرشد
قلی خان که در خدمت حضرت اعلی وکیل و صاحب اختیار مطلق بودند نداشتند و علیقلی خان فتح اغلی را در دیوان اعلی بپایه قدر و منزلت
بایوان کیوان رسانیده زمام مهام سلطنت و پادشاهی را بقبضه اقتدار خود در آورده بود و خود را پادشاه نشان دیده دیگری را بنظر
در نمیآورد و میدانست که بودن او و مرشد قلیخان در یک مکان امکان ندارد و صلاح حال خود را منظور داشته سخنان او را بحیله و
تزویر حمل نموده انکار بلیغ نمودند و در جواب نوشتند که نواب سکندرشان فرزند ارجمند خود سلطان حمزه میرزا را ولیعهد و قایم مقام گردانیده
بود و او در وقتی که متوجه محاربه ترکمان و تکلو میشد وصیت کرده بود که اگر او را در آن سفر قضیه واقع شود ابوطالب میرزا جانشین او باشد و حالا
بنا بر قراری که طوایف قزلباش بسلطان حمزه میرزا نموده بودند وصیت او منظور داشته کمر بخدمت شهزاده نامدار ابوطالب میرزا بسته ایم
دیگر راضی نمیشوند و مرشد قلیخان را که میانه امراء عراق و خراسان بادی فتنه و نزاع بود سرزنشها کرده از جانب کل امراء و ریش سفیدان اویماقات

دقیقه

ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱م۲)

حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ممالک عراق بلند آوازه گشته سایهٔ عاطفت بر مفارق سپاهیان ملک ایران گسترانید و آن اختلال روی
کمی نهاده بیمن اقبال بی‌زوال شاهی در اندک زمانی ساحت ملک ایران که از خشک سال حوادث و نوایب از نزاهت و خرمی افتاده بود طراوت
گلزار ارم یافت

ذکر احوال امرا و ارکان دولت نواب سکندرشان و ابوطالب میرزائیان

اما احوال ابوطالب میرزا و ارکان دولت او آنست که در اول حال که بدار السلطنه قزوین آمده اقامت نمودند چنان از بادهٔ نخوت و غرور مست
بودند که هیچکس را بنظر در نمی‌آوردند و اصلا احتمال نمیدادند که صورت مخالفت ایشان در صفحهٔ خیال هیچ متنفسی نقش پذیر گردد و گمان نمیبردند
که مرشد قلیخان با اندک مایه مردمی که دارد جرأت آمدن عراق نموده نواب کامیاب اشرف را بعراق آورد و چون زمستان باتمام رسیده

حوادث ۹۹۵

۹۹۵

نوروز عالم افروز سال تنگوزئیل خمس و تسعین و تسعمائه روی نموده دماغ روزگار از عطر گلهای باغ بهار عنبرآگین گشت روز بروز از
جانب کاشان و اصفهان و یزد و شیراز و کرمان اخبار موحشی که سمت تحریر یافت رسیدن گرفت اندکی از بادهٔ غفلت هشیار شده در مقام
انتظام حال و تدارک اختلال احوال هر دیار گشتند اما چون عهد دولت ایشان سپری گشته اسباب دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی
ظل الهی سرانجام می‌یافت هر نقش مرادی که از کعبتین طالع بر تختهٔ آرزوی ایشان می‌افتاد بر عکس مطلوب نتیجه میداد میر جعفر قزوینی را که
سابقاً وزیر فرهاد آقا بود و در آخر متصدی مهمات قزوین شده بود جهت آوردن فرهاد آقا باصفهان فرستاده احکام
استمالت باسم مشارالیه عز صدور یافت و پیرقلی بیگ ولد شاهقلی سقا را که با سلسله قلی بیگ قورچی باشی و جماعت افشار ربط تمام داشت
بدار العباده یزد نزد بکتاش خان فرستادند که او را از وادی خلاف گذرانیده مطیع و منقاد ابوطالب میرزا گرداند و اردوی همایون
ییلاق خرقان رفته چندگاه در ییلاق بسر بردند میر جعفر مذکور آمده فرهاد آقا را آورد و او مخبر [illegible] بخدمت شاه و شاهزاده گذرانید اما
بعلی قلیخان و اسمعیل قلیخان و میرزا محمد وزیر برسم تحفه و ارمغانی نقود فراوان داد و مجدداً نوید حکومت اصفهان یافته در رخصت انصراف
استعجال تمام میورزید تا آنکه هر روز خبر موحشی از هر طرف میآمد که مکروه طبع امرا و ارکان دولت بود و در کل مواد برای و تدبیر میرزا
محمد وزیر عمل مینمودند و چون زمانه کفیل سرانجام مهام اسباب سلطنت و پادشاهی و متضمن انتظام مهام خلافت و شاهنشاهی نواب کامیاب شاهی
ظل الهی شده بود آنچه در انتظام امور دولت و انعقاد قواعد ملک و ملت میاندیشیدند بر عکس مطلوب نتیجه داده هیچ تدبیر ایشان موافق
تقدیر نیفتاد و درین اثنا میانهٔ شاملو و استاجلو اندک غبار نقاری ارتفاع یافته بسعی محمدی بیگ سارو سولاغ رفع آن شد ماده نزاع آن بود
که نواب غفران مآب جهانبانی ایالت ولایت همدان را به پیرغیب خان استاجلو تفویض نموده بود درینوقت اسمعیل قلیخان شاملو اراده نمود
که ایالت آن ولایت بشاهوردی خلیفه که برادر بزرگتر او بود تفویض یابد علیقلی خان چون از صواب دید او تجاوز نمیتوانست کرد و پیرغیب
خان نیز سوء مزاجی داشت راضی بدین معنی شده رقم ایالت همدان باسم شاهوردی خلیفه عز صدار یافته مشارالیه روانه آن صوب
شد پیرغیب خان از این معنی آزرده خاطر شده اگرچه ظاهراً انقیاد نمود اما دست از داد و ستد مملکت کوتاه نکرده در منازلی که حاکم
نشین است اقامت داشت بیرون میرفت شاهوردی خلیفه مرد دولتمند کدخدا روش صلاح اندیش بود اما جهلاء شاملو که اقوام و ملازم
او بودند بگفتگو درآمده اراده نمودند که او را جبراً قهراً از همدان بیرون کنند پیرغیب خان که طینت او از عجب و غرور سرشته شده بود و از
شاهوردی خلیفه در آنوقت قوت و قدرت بیشتر داشت تاب تسلط ایشان نیاورده آزردگی که داشت تمکین ایشان نکرده کار بنزاع و جدال
انجامیده زیادتی از طرف استاجلو واقع شد و فی الجمله هتک حرمت شاهوردی خلیفه شد چون این خبر باردو رسید اسمعیل قلیخان با طایفه
شاملو باستعجال سوار شده اراده رفتن همدان و تنبیه و تادیب پیرغیب خان کرد علیقلی خان بملاحظه خاطر اسمعیل قلیخان و آنکه میانه شاملو

و استاجلو

آمدن او بفارس رسید آقایان ذوالقدر بافساد میرزا عبدالله ولد میرزا اسلمان جابری که آرزوی وزارت دیوان اعلی داشت بجهت تدبیر حصول مطلب شبها بروز آورده یک لحظه ازین فکر و اندیشه خالی نبود جمعیت نموده امرای فارس را با خود متفق ساخته و خاطر بمخالفت علیخان قرار دادند و مهدیقلی بیگ ساوجی ایکلو از میان خود بایالت و خانی برگزیده یراق و اسباب علیخان آنچه در شیراز بود بحیطهٔ ضبط او درآمد و همگی با یکدیگر عهد و میثاق بمیان آورده در موافقت مهدیقلی خان و مخالفت علیخان یکجهت گشتند و علی خان در راه این اخبار شنیده با دو سیصد نفر از ملازمان که با او متفق بودند بخوف و دهشت مراحل و منازل پیموده دلیرانه قدم بولایت فارس نهاد و از آمدن خود آن جماعت را اخبار نموده مترصّد آن بود که اختلاف در میانهٔ آنجماعت بهم رسیده گروه گروه باستقبال او آیند و گمان آن نداشت که طایفهٔ ذوالقدر مخالفت حکم پادشاهی نمایند و تا کوتل مائین که دوازده فرسخی شیراز است رسید کسی از مردم شیراز از سپاهی و رعیت باستقبال او نیامده حقیقت اتفاق آنجماعت در یکرنگی و یکجهتی مهدیقلیخان و مخالفت علیخان بدرجهٔ ظهور رسیده خوف و دهشت برو مستولی گشت نه جرأت رفتن و نه روی بازگشتن داشت امّا چون مهدیقلی خان و آقایان ذوالقدر خبر رسید که علیخان بمائین رسیده بتجدید عهد و میثاق پرداخته بعزم دفع علیخان با غلبه و ازدحام تمام از شهر بیرون آمدند و علیخان چون علاج دیگر نداشت ناچار پای ثبات و قرار استوار داشته با اندک مردمی که داشت دل بمحاربهٔ آنجماعت نهاد و چون تقارب فئتین دست داد شیرازیان که اضعاف مضاعف مردم علیخان بودند جلو ریز بسر او تاخته سلک جمعیت او را از هم پاشیدند علیخان منهزم گردید لشکریان چون قوم و ایل و عشیرت و خویش یکدیگر بودند زیاده قتلی واقع نشد امّا اموال و اسباب اردوی او بغارت و تاراج رفت و علیخان را مقیّد و محبوس بشهر آورده در میدان شیراز بخواری تمام بقتل رسید و از جماعتی که سالها نمک پرورد سلسلهٔ او بودند خصوصاً مهدیقلیخان که قوم مشارالیه و تربیت یافتهٔ او بود و از همشیرهٔ او معزز و گرامی و رتبهٔ فرزندی داشت نسبت باو و دودمان او امور شنیعه بفعل آمد و الحق امر ناپسندی بود که از آنقوم بتحقیق بفعل آمد و عاجلاً مکافات آن بارادهٔ منتقم جبّار از زمانهٔ غدّار یافتند چنانچه در دفتر دوم در محلّ خود سمت تحریر خواهد یافت و چون مردم شیراز بدین امر جرأت و دلیری کردند از ارکان دولت پادشاه و ابوطالب میرزائیان خایف و هراسان گشته کس بخراسان بخدمت بندگان حضرت اعلی و مرشد قلیخان فرستاده خود را در مسلک عباسیان درآوردند و از آنجا رقم وزارت دیوان اعلی باسم میرزا عبدالله ولد میرزا اسلمان و ایالت شیراز باسم مهدیقلی خان آمد تا باستان ملاحظهٔ جانب نوّاب سکندرشان کرده در فارس تغییر خطبه و سکه نکردند و رعایت جانب هر دو طرف میکردند و در دارالسلطنهٔ اصفهان نیز فرهاد آقای غلام که چند سال از جانب شاهزادهٔ مغفور حاکم و صاحب اختیار آنملک بود و قلعه در کمال متانت و استحکام در حوالی نقش جهان ترتیب داده آذوقه و یراق قلعه داری بقدر احتیاج سرانجام داده بود و درین هنگام که قضیّهٔ هایلهٔ شاهزادهٔ مغفور وقوع یافت و علیقلی خان فتح اغلی وکیل مطلق العنان و میرزا محمد وزیر و اعتماد الدوله پادشاه نشان گشتند چون در سالی که علیقلی خان داروغهٔ اصفهان شده بود میانهٔ او و فرهاد آقا وحشت و نزاع پدید آمده فرهاد آقا و کلار او را زیاده مدخلی نداده بود بجانب او اعتمادی نداشت و از میرزا محمد نیز سور فراحی نسبت بخود داشت بهانهٔ دفع مضرّت طایفهٔ ارشلو در استحکام قلعه و حفظ حال خود کوشیده میخواست که تابع امر و نهی ارکان دولت ابوطالب میرزا بوده باشد و در آذربایجان هم بعد از قضیّهٔ نوّاب میرزا هر سری را سودای خودسری بر سر افتاده مقیّد بحکم و فرمان پادشاهی نشده هر کدام هر ولایتی که توانستند بضبط خود درآورده اطاعت یکدیگر نمیکردند و جعفر پاشا که در قلعهٔ تبریز بود فرصت غنیمت شمرده اطراف و جوانب آنملک را ضبط نموده اکثر محال آذربایجان از تصرّف قزلباش بیرون رفت مجملاً احوال مردم آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و کوه گیلویه و خوزستان از انتظام افتاده احوال رعیت بجهت استیلای سپاهیان بعاقبت مختل گشت و سپاهیان چون گلّهٔ بی شبان میامان گردیده انتظار لطیفهٔ غیبی میکشیدند که نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده در اواخر همان سال طنطنهٔ رایات جهانگشای

حضرت

ذکر احوال شاه سلطان محمد

بندگان حضرت اعلی فرستاده و مرشد قلیخان عرض کرد که تا غایت که نواب شاهزاده مغفور در قید حیات بود چون فرزند بزرگتر نواب سکندر
شان بود و رتبه ولیعهدی داشت با طریق صوفیگری و شیوه ارادت و اخلاص مرعی داشته با آنحضرت متفق بودیم و با طاعت فرمان عالی محافظت
میورزیدیم اما حالا که او را این قضیه پیش آمد حضرت اعلی را ولیعهد و قایم مقام پدر نامدار میدانیم و اگر رایات نصرت آیات بجانب عراق
در حرکت آید نهایت اخلاص و غلامی از طایفه ترکمان بظهور میرسد و ولیجان خان بعد از رفتن او در حکومت کاشان استقلال یافته توقعات
کلی از متوطنین آنجا نمود و فرقه فرقه جمع کثیر از طوایف ترکمان در خدمت او جمع شده بخار نخوت و غرور که در دماغ او جای داشت متصاعد گشته
خود را فرمانده مستقل آن ملک یافت و عرضه داشتی مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و حسن خدمات خود که کاشان را از مرتضی قلیخان صیانت
نموده بود بپایه سریر اعلی فرستاده چشم آن میداشت که امرا و ارکان دولت مضایقه بملک کاشان ننموده حکم ایالت آن ولایت
باسم او عز اصدار یابد ارکان دولت قاهره این خودسری و خودرائی از و نپسندیده از غایت عجب و غروری که داشتند ایجاب
ملتمس او را مسامحه و فروتنی پنداشته رقم ایالت کاشان از دیوان اعلی باسم علیقلی خان شرف صدور یافت و چون ولیجان خان از جانب
ایشان مایوس گشت کس بخراسان فرستاده خود را عباسی نام نهاده سر از اطاعت و متابعت ابوطالب میرزا پیچیده و جمیع کرکیراق
امرا و ارکان دولت که در کاشان بودند گرفته بارخانهای ایشان را متصرف شده و مآل حال او در ذیل این دفتر مرقوم قلم وقایع رقم
میگردد اما احوال امرای افشار آنکه یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی که بعد از فرار نمودن پدرش از ابرقوه بیزد آمده باتفاق محمد
خلیفه افشار داروغه آنجا قلعه یزد را متصرف شده دست درازی باموال و اسباب امرا و پادشاهی نموده بعد از فتح ترکمان تکلو حسب
الامر نواب جهانبانی باستصواب میرمیران مقید و محبوس بود و ولیجان حاکم کرمان باتفاق بکتاش خان پسر پس باراده سیاق آذربایجان
از دار الامان کرمان بدار العباده یزد آمده بودند چون بکتاش مذکور هوای رشد و طغیان در سر داشت نام خانی بر خود نهاده در یزد دم
ارادهای باطل و خیالات فاسد سر از جیب عصیان و بی ادبی برآورده یوسف خان را از قید و حبس خلاص کرده داروغه و کرکیراق که از دیوان
عالی نصب شده بود کشانید و شعار خلاف بظهور رسانیده بود در همان ایام خبر واقعه هایله نواب جهانبانی بدیشان رسید و ولیجان بازگشته
بکرمان رفت و بکتاش خان نسبت مصاهرت با میرمیران درست کرده بیشتر از پیشتر در مقام استقلال و استبداد در آمده دست تصرف
بولایت مذکور دراز کرده خود را حاکم بالفعل آن ولایت پنداشت و یوسفخان باستصواب او بدستور بابرقوه رفته در آنجا لوای
حکومت برافراشت و بکتاش خان بنابر ظهور این اعمال از امرا و ارکان دولت قاهره خایف گشته او نیز باستصواب میرمیران کس
بخراسان بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و مرشد قلیخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرده خود را از زمره عباسیان
شمرد و امرای استاجلو و افشار نیز که در حدود اصفهان اقامت داشتند با بکتاش خان اتفاق نموده با ابوطالب میرزا نیز در مقام خلاف در آمدند
و افشاران کوه گیلویه نیز چند گروه شده هر گروهی امیری گزیده بودند ذوالقدران فارس که علیخان سادی تکلو حاکم ایشان هنوز شاهزاده
مغفور در حیات بود که با حاکم خود ستیزه آغاز نهاده آقایان معتبر که در میانه آن جماعت بودند از حکومت علیخان دلگیر شده اطاعت شایسته بتقدیم
نمیرسانیدند و میان ایشان کدورت و نزاع واقع شد علیخان بقصد ملازمت شاهزاده مغفور از شیراز بیرون آمد که مهمات خود را استحکام
دهد و مفسدان طایفه ذوالقدر را بجزا و سزا رساند چون بدار السلطنه قزوین رسید خبر واقعه هایله شاهزاده مغفور را شنیده توقف نمود
تا آنکه موکب همایون پادشاهی بقزوین رسیده بشرف پای بوس نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا مشرف شد امرا و ارکان دولت
او را بمواعید دلپسند مستظهر گردانیده مجددا ایالت دار الملک شیراز با و تفویض یافت و احکام مطاعه مشتمل بر وعد و وعید بآقایان ذوالقدر
فرستاده متمردان را از سیاست و غضب پادشاهانه تخویف نمودند و علیخان را بخلع فاخره سرافراز گردانیده روانه فارس کردند چون خبر

آمدن

من حیث الاستقلال متصدی مهام دیوانی گشت و اعتماد الدوله لقب یافت چون امراء مذکور از مسلک حق عدول نموده بهوای نفس خود عمل
کردند و وضع شیء در غیر موضع خود نموده مصلحت کار خود بر صلاح دین و دولت مقدم داشتند لاجرم بتحریک کارپردازان قضا و قدر اسباب ادبار
خود را سرانجام داده در تخریب دولت خود کوشیدند و کعبتین مراد ایشان مخالف نشسته از دست برد زمانه بایشان رسید آنچه رسید
در همان روز حق بمرکز خود قرار گرفته بدکاران جزای عمل یافتند چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح میپیوندد القصه اردوی همایون
منازل و مراحل پیموده بدار الارشاد اردبیل رسیدند و جسد مطهر شاهزاده سعید شهید را در جنب مراقد آبا و اعظام مدفون ساختند آن در
گرانمایه را بخزانه خاک و روح مقدسش را بمقیمان عالم افلاک سپردند نواب سکندرشان جهت ترویح روح فرزند ارجمند در روضه
مقدسه حضرت سلطان الاولیا بختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا انام پرداختند و تصدقات بفقرا و ارباب احتیاج رسانیدند و از آنجا
کوچ فرموده از راه طارم و خلخال بدار السلطنه قزوین آمده در آن زمستان قشلاق همایون در مقر سلطنت ابد مقرون واقع شد

ذکر وقایع هایله امرای عراق و آذربایجان و کرمان از زمان واقعه هایله شاهزاده مغفرت نشان تا طلوع آفتاب دولت و کامرانی حضرت اعلی از افق خراسان

سابقا تحریر پیوست که بعد از انهزام ترکمان و تکلو اکثر اعیان ترکمان که از معرکه جنگ بیرون رفتند بمغان نزد مرتضی قلیخان پرناک
جمع شدند و نواب جهانبانی جهت تالیف قلوب آن جماعت بی اطلاع امرا رقم استمالت مرتضی قلیخان نوشته او را بپایه سریر اعلی طلب
نموده بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بود و او با کمال استظهار و استبشار روی توجه بعراق آورده چون بری رسید خبر جانگداز
محنت اندوز شاهزاده مغفرت انتما و تربیت یافتن ابوطالب میرزا و اختیار و اقتدار علیقلیخان و اسمعیل قلیخان باو رسید جرأت رفتن
نکرد و از مضرت ایشان بایل ترکمان نیز اندیشه مند بود بعزم کوچانیدن ایل ترکمان و اهل و عیال ایشان که بیشتر در قم و ساوه اقامت
داشتند از ری بالکای قم و ساوه آمده و بهر کس از آن طبقه دست رسید طوعا او کرها کوچانیده روانه دامغان شد و چند روزی در
که در الکای قم و ساوه بود اهالی آن ولایت بجان از عسکری و طغیان مرتضی قلیخان و دفع مضرت طایفه ترکمان نزول و ساوری بیفرستادند
ولیجان خان ولد محمدخان ترکمان که او و پدرش چند سال حکومت کاشان کرده بودند همیشه مرتضی قلیخان را تحریک میکرد که از مردم بلده کاشان
که اکثر تجار و متمولین هستند باربود پیشکش کلی توقع نماید و خود باعث آن شده با اهالی کاشان غایبانه گفتگو کرده بود و مردم کاشان در اول
حال بقدم مخالفت پیش آمده ستیزه آغاز نهادند اما بالاخره از خوف مال و جان باستصواب بهزاد بیک غلام که داروغه بود و میرزا
کججی وزیر با او ملایمت آغاز نهادند و بجهت دفع مضرت مرتضی قلیخان باو توسل جسته استدعای حضور او کرده بودند و او بی صوابدید مرتضی قلیخان
بکاشان رفته خود را بلطایف الحیل بشهر انداخت داروغه و وزیر زیاده حسابی از او نگرفته در آمدن شهر مضایقه با او نکردند و او در منزل
داروغه مهمان شد جمعی از ترکمان کهنه قلعه پای چناری کاشان که از زمان حکومت محمدخان و پسران او در شهر مانده بودند و کهنه ملازمت
داروغه مذکور اختیار نموده جمع شدند و از بیرون نیز در آن دو روز جماعتی از ملازمان او آمدند و او قوت خود را در شهر زیاده از
داروغه و وزیر دیده همت بر آن گماشت که شهر را از تصرف ایشان انتزاع نموده بحیطه خود ضبط نماید جمیع غله و فعله ایشان را بترکمانان گیرانیده در آخر
کار ایشان را نیز گرفته محبوس ساخت و متملکات ایشان را بحیطه تصرف در آورد و مردم کاشان طوعا او کرها متابعت او نموده پیشکشهای لایق کشیدند
و او در اول حال با مردم شهر سلوک پسندیده پیش گرفت بعد از آنکه قوتی یافت تغییر سلوک کرد القصه مرتضی قلیخان دست از مرافقت ولیجان
خان باز داشته با جمعی که مرافقت او اختیار نموده بودند روانه دامغان شده از آنجا چند نفر از معتبران ترکمان را بمشهد مقدس بخدمت

ذکر احوال شاه سلطان محمد

میدیدند و بر زبان الهام بیان میگذرانیدند که بر سر فرزند سعید شهید بجهت هم صحبتی جهلاء قزلباش این قضیه آمد من بعد بمساعدت و خود سری
هیچیک از فرزندان رضا نمیدهیم و راه آمد شد قزلباش را نزد ایشان مفتوح نمیسازیم امراء درگاه متفق اللفظ گشته میرزا محمد را که در آن وقت
مستوفی الممالک بود وسیله ساخته عرض کردند که نواب جهانبانی چند سال بود که حسب الاشاره همایون اعلی رتق و فتق امور سلطنت و
پادشاهی نموده آوازه اقتدار و اعتبار او باطراف و اکناف رسیده بود چون درین واقعه هایله پیش آمده خبر بدوست و دشمن دور
و نزدیک رسید اگر متعاقب خبر جلوس یکی از شاهزادگان کامکار عاجلاً بسرحدها نرسد محتمل است که اختلال تمام در اطراف جوانب
وقوع یابد که نقصان دین و دولت باشد صلاح دولت قاهره در آنست که یکی از شاهزادگان نامدار که شایستگی سلطنت و پادشاهی داشته باشد
عاجلاً برتبه ولیعهدی معزز و گرامی گشته زیاده از نواب غفران مآب در اختیار و اقتدار او کوشیده شود که صریحاً آوازه جلوس او بسرحدها
رسد و چون شاهزاده عالیقدر فلک اقتدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی که فرزند بزرگتر است در خراسان تشریف دارند و مع ذلک امراء آن ممالک
آنحضرت را بسلطنت خراسان موسوم گردانیده در موکب عالی بضبط آن ممالک مشغولند و ابوطالب میرزا در موکب همایون حاضر است او را بدین رتبه
نامی گرامی گردانید میرزا محمد بلطایف الحیل این مقدمه را بزیور دلایل معقول آراسته در باطن حقیقت تا بنواب سکندرشان جلوه داده دولت
سکندرشان چون تمامی امراء و اعیان را بالطبع طالب این مطلب یافت باکراه تمام سر رضا جنبانیده و اول خطائی که امراء مذکور را در انتظام امور دولت
افتاد این بود که اصلاً در عاقبت این امر خوض نکردند و دیده بصیرتشان از مشاهده انوار دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل الهی خیرگی یافته بر
ایشان پوشیده گشت که ساحت خلافت و جهانداری از اشعه نیر عالم افروز طلعت همایون از چراغ بیفروغ دیگری چه روشنی افزاید و کرم
شب تاب در برابر انوار آفتاب ظلمت سوز افق سعادت چه پرتو اندازد چه اظهر من الشمس بود که هرگاه ماهچه خورشید مثال موکب همایون از
مشرق خراسان طلوع نمود بساحت ملک عراق و آذربایجان پرتو ورود اندازد از طوایف قزلباش جز اطاعت و انقیاد امری بظهور نرسد و قرار
داد خاطر ایشان شده بود که امراء خراسان خصوصاً مرشد قلیخان که در مشهد مقدس لله و رکن السلطنه حضرت اعلی بود و در آن ولایت حاکم
علی الاطلاق است مظنه آنکه مبادا آن اختیار و اقتدار که در خراسان دارد و در پایه سریر اعلی نداشته باشد اراده آمدن عراق نخواهد کرد و بندگان
حضرت اعلی را بسایه خود ساخته عروس سلطنت خراسان را در نظر او جلوه داده نخواهد گذاشت که از آنجا بممالک دیگر توجه نماید ندانستند
که شهباز بلند پروازی که عقاب اوج کمال را اقبال صید خود دیده اند چگونه بشکار صعوه التفات نماید **بیت** ز آب خرد ماهی خورد خیزد
نهنگ آن به که با دریا ستیزد مجملاً امراء خود رای بعد از استجازه از نواب سکندرشان تعجیل درین امر صایب دانسته در ایام عاشورا که شاه
و سپاه در شهادت شهید مغفرت انتمائیه پوشش بودند ساعتی اختیار کرده در یورت ترتر جای شاهزاده را بجنت و الدنیا مدار بردند که بدست
اشرف تاج کثیر الابتهاج که تا غایت بر سر نهاده بود بر سر او نهاده کمر خنجر مرصع و کمر شمشیر بر میانش بسته خلعتهای فاخره در او پوشانیده
برتبه ولیعهدی معزز و گرامی گردانیدند و مقرر شد که ملازمان شاهزاده مغفور و ارباب مناصب دیوان عالی بهمان قاعده در خدمت میرزا
بوده باشند و اموال و اسباب و بیوتات سرکار او بسرکار نواب میرزا تعلق گرفت و همگی امراء و اعاظم و اعیان قزلباش که
در آن وقت در پایه سریر اعلی بودند برسم و قاعده معهود این دودمان پای بوس کرده تحیت و مبارکباد بجای آوردند و احکام باطراف
و جوانب فرستاده جمیع خلایق را از جلوس شاهزاده خبر دادند و از آن منزل امام قلیخان و امراء قراباغ رخصت یافته بقطاعات خود
شتافتند و از آنجا کوچ واقع شده متوجه دار الارشاد اردبیل گشتند چون میرزا محمد در حصول مطلب امرا سعی موفور بظهور آورده بود
رای علیقلیخان و امراء بدان قرار گرفت که او را بوزارت دیوان اعلی منصوب گردانیده زمام مهام دیوانی را بکف کفایت دقیقه
در میان نهند و او متقبل شده بود که در رواج مهام سلطنت توفیر مال دیوان سعی نموده متکفل امور دولت باشد لهذا بدین پایه ارجمند استقلال یافته

مو حیث



نگذاشتند و نواب ابوطالب میرزا را که کودک خوردسال بود بجای آنحضرت اختیار نموده سلطنت او را با خود مجرم ساختند راقم حروف
از میرزا لطف الله شیرازی که وزیر نواب عالی بود شنیدم که بعد از قضیهٔ میرزا نقل مینمود که نواب میرزا با خوانین بی التفات گشتند و بد
مظنه شده بودند چنانچه درین دو روز که از گنجه بیرون می‌آمد مرا در حمام طلب نموده گفت که ما در خدمت این دو جوان مرد چه تقصیر کرده‌ایم که
حالا بخون ما تشنه شده در مجلس شراب بسر ما داده می طلبند یعنی قصد قتل ما دارند در آنوقت خداوردی پسر او را میراشید و اینحکایت
می‌شنید مجملاً که از جهل و نادانی با ایشان تقریر نموده باشد و ایشان درین مقام درآمده خداوردی افرنقه باشند و آن نادان بعاقبت از
مسلک عقل دور افتاده بتعلیم امرا ارتکاب این عمل نموده باشد هر چند در نظر عقل بعید مینماید که امرای مذکور که هر دو تربیت یافتهٔ آنحضرت بودند
از پایهٔ ملازمت و مرتبهٔ نوکری برتبهٔ بلند ایالت و خانی رسیده رکن رکین دولت شده بودند قدر تربیتهای آنحضرت را ندانسته چنان گوهر
گرانبها را که سرمایهٔ عالمی بود چنین رایگان از دست دهند آیا چرا در مآل اینگونه حرام نمکی خوض ننمودند و چگونه از مرشد عقل و پیر خرد در حقیقت
یافتند که خود را بدنام دنیا و آخرت ساخته مرتکب چنین فعل قبیحی شوند بالجمله در خاطرها قرار گرفته بود راقم حروف از مردم دور و نزدیک
شنیده بود بتحریر آن پرداخت علی ای التقادیر امرای مذکور بعد از این واقعه سال بسر نبردند و ایزد تعالی که منتقم حقیقی است حضرت اعلی
شاهی ظل الهی را توفیق داده که در همان زودی از مشهد مقدس معلی تشریف آورده جزای بدکاران را در کنار ایشان نهاد چنانچه
در محل خود سمت گزارش خواهد یافت

ذکر ولیعهد گردانیدن شاهزادهٔ سعادت انتما ابوطالب میرزا و اختلال احوال او باقتضای قضای خالق الارض و السماء

بعد از واقعهٔ عظیمهٔ شاهزادهٔ غفران انتمال نواب سکندر شان امرای عظام را حاضر ساخته بدرر نصایح دلپذیر گوش هوش ایشان را گرانبار
گردانیده در دفع خصومت و نفاق و یکجهتی و موافقت و اتفاق و یکدلی ایشان خصوصاً کلفت و عنادی که شاملو و استاجلو را با ترکمان
و تکلو هست مبالغهٔ بسیار نمودند و ارادهٔ خاطر اشرف آن بود که بنفس نفیس مباشر مهمات سلطنت و متحمل مشاغل امور دولت گشته بنا بر بعضی از مصلحتهای
باطنی که در آنوقت اظهار آن مناسب وقت نمیدانستند هیچیک از فرزندان کامکار و شاهزادهای نامدار را بسمت نیابت دیوان اعلی و رتبهٔ
ولیعهدی موسوم نگردانند چه بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی که بعد از نواب غفران پناه فرزند ارشد اکبر بودند در خراسان تشریف داشتند
مرشد قلیخان و امرای خراسان که در ملازمت آنحضرت بودند با امرای عراق مخالفت میورزیدند و ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا بجهت حداثت
سن و طفولیت در آنوقت شایستگی رتبهٔ عظیم القدر ولیعهدی نداشتند مع ذلک طهماسب میرزا بجهت آنکه تربیت کردهٔ طایفهٔ ترکمان و تکلو بود
در آن هنگام در قلعهٔ الموت بدست طایفهٔ استاجلو محبوس بود و چون ارادهٔ ازلی و مقدرات لم یزلی بدان تعلق گرفته بود که عنقریب آفتاب دولت
و جهانگشائی حضرت اعلی شاهی ظل الهی از افق خراسان طالع گشته ساحت ملک ایران را بانوار معدلت بیاراید و تدارک اختلال احوال
ایرانیان و ترفیه حال زیردستان برای ملک آرای آنحضرت منوط و مربوط گشته زمانه اسباب آزادی بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام
میداد (فکر واعظ دیگر و سودای عاشق دیگر است) لهذا آنچه عقلای زمان موافق مطلب خود می‌اندیشیدند بر عکس مطلوب نتیجه میداد
مجملاً امرای درگاه که صاحب اختیار دولت بودند مخالفت رای جهان آرای اشرف اختیار نموده با یکدیگر مواضعه کرده مصلحت خود در آن
دانستند که ابوطالب میرزا را که در خدمت والدهٔ ماجده تربیت نموده بجای شاهزادهٔ مغفور ولیعهد گردانند و زمام مهام سلطنت و فرمانروائی را
بکف اختیار و ید اقتدار خود در آرند و نواب سکندر شان بجهت اموری که سبق ذکر یافت تشخیص این امر را مصلحت ندانسته تأخیر در آن صواب
میدیدند

ذکر احوال شاه سلطان محمد

این فعل شنیع و قضیهٔ بدیع می‌نماید و طلب استغاثه از وی می‌نماید آنها جوانمرد در جواب گویم که چرا در آنحال بی اختیار خون او را ریخته و خاکهای
عالم بر سر ریخت بعد از اظهار این حکایات غریبه در ابرضاقلی بیک ولد پری بیک ایناللو که بجای پدر ایشیک آقاسی باشی نواب جهانبانی شده
بود سپرد که محافظت نموده بمنزل برساند مشارالیه او را در میان صندوق گذاشته با صندوقی رختخواب بار کرده بمنزل آورده بود
و شب حسب الصلاح اسمعیل قلیخان بدو نفر ملازم خود داده که پوشیده و پنهان بمیان جنگل برده بقتل آورند ملازمان حسب الامر او را بمیان
جنگل برده یک دو زخم بر وزده قسمت زری که همراه داشته ایشان را از تمام کار او غافل ساخته او خود را بمیان سیاه آبی که نیزار بود انداخته
اتفاقا آن زخمها کارگر نیفتاده آسیبی چندان بدو نرسیده بود بعد از رفتن ایشان از میان نیزار رو سیاه آب بیرون آمده و سرمای مفرط
در او اثر کرده آتشی از دور دیده خود را بیتابانه بسر آتش رسانیده اتفاقا آتش مشعلی بود که در درخیمهٔ شاهزاده میسوخت جماعتی از ملازمان شاهزاده
که در سر نعش بودند در روشنائی مشعل او را دیده و شناخته گرفتند چون چشم او بر آن نعش مغفرت مآل افتاد اشک ندامت از دیده باریدن
گرفت از او سؤال کردند که تو بد دولت این شاهزادهٔ مطاع اعاظم و اعالی بودی چرا این عمل کردی گفته بود که جمعی مرا تعلیم داده وعده‌ها داده
و خلاف کردند و من از بی عقلی گول خورده این عمل کردم اما گفته بود که چه کسان مرا تعلیم دادند صبح زود خبر گرفتن او بنواب سکندرشان رسید او را
بمجلس امرا آوردند شروع در مهمل گوئی کرده حسب الامر امرا جوالدوزی بر زبانش زدند که هرزه گوئی نکند و مخلصان خیرخواه را مورد تهمت
و اقرار نسازد نواب سکندرشان مقرر نموده بودند که من او را بدست خود قصاص میکنم او را بخدمت اشرف بردند قدرت تکلم و قوت نطق نداشت
نواب سکندرشان بدست خود چند زخم خنجر بر شکم او زدند و جسد او را پا کشان در اردو بازار بیرون برده سوخته خاکسترش بباد فنا دادند سبحان الله آدمیزاد
چگونه بوساوس شیطانی از جادهٔ عقل دور و اندیشش منحرف گشته بامور ناصواب که موجب خذلان دنیا و آخرت است اقدام مینماید یاران دریای تفکر
شبها در بحر این اندیشه غوطه خورده در سبب این فعل شنیع غور نمودند اصلا سفینهٔ فکرشان بساحل مقصد نرسید و دوربینان عالم تدبیر یک خیال را
بهر طرف دوانیدند خبری از ته کار نیافتند مجملا صورت این مدعا در پردهٔ خیال چهره نمود و ساعت بساعت حیرت بر حیرت میافزود اصلا سببی که موجب
تشفی خاطرها شود ظاهر نمیشد از افواه و السنهٔ ارباب فراست و اصحاب کیاست وجوه متخالفه در این باب مسموع شده چون ایراد آن ناگزیر واقعه نویسست
بتسوید آن میپردازد از قول جمعی که در حواشی بساط عزت راه داشتند چنین معلوم شد که خداویردی دلاک برضاقلی ایناللو که از سادهٔ رخان
صاحبجمال بود تعلق و تعشق مفرط داشته و گاهی بمطایبه در مجلس عالی باظهار ما فی الضمیر جرات میکرده و نواب جهانبانی نیز در هنگام شگفتگی طبع از این مقوله
هزلا یا جدا حکایات که موجب اضطراب و بیتابی او گردد اظهار می فرموده اند و خداویردی بمظنه آنکه نواب جهانبانی را با او بر خلوتی دست داده
همیشه میگفته که این انتقام از تو میکشم و میرزا حمل بر ظرافت و خوشطبعی میکرده آخر الامر غیرت عشق و محبت بر طبیعت او مستولی گشته بدین واقعه
عظمی جسارت نمود و جمعی دیگر تفرس نمودند که اسمعیل قلیخان را از شفقتهای نمایان که از نواب میرزا نسبت بعلیقلی خان بظهور میرسیده رتبهٔ
تقدم و بزرگی نسبت باو یافته خاطر خانی شده بود در رشک و حسد دامنگیر او گشته جهت تضییع علیقلی خان راضی بافنا و اعدام آن شاهزادهٔ جوان
شده خداویردی را تحریک این امر نمود و رفتن او را بعد از این قضیه بمنزل اسمعیل قلیخان و پنهان داشتن او مشارالیه را دلیل این مدعا ساختند
و بعضی دیگر را گمان شد که علیقلی خان و اسمعیل قلیخان و محمدی بیک روسولاغ جهت آنکه نواب میرزا رقمی باسم مرتضی قلیخان ترکمان نوشته
او را از دامغان باردو طلب نموده از امرای مذکور که مصاحب شبانه روزی میرزا بودند مخفی داشته بوده ایشان را گمان شده که میرزا نسبت بایشان
بی التفات شده در مقام رفع ایشان است از آنجهت پیشدستی نمودند و با یکدیگر اتفاق نموده خداویردی را باین قضیه اغوا نمودند و این معنی را
دلیل قول خود میساختند که بعد از قضیهٔ مزبور با وجود ضدیت و نفاقی که با هم داشتند با یکدیگر اتفاق نموده در مقام منازعه نشدند اسمعیل قلیخان
بوکالت و بزرگی علی قلیخان راضی شده طرح دوستی با هم انداختند و اینچنین واقعهٔ عظمی سهل و آسان انگاشتند و خداویردی را بحرف و حکایت
نگذاشتند

(۲۵۳) که طبایع صبیان با یکدیگر الفت دارد توجه خسروانه شامل حال او گشته خدمت دلاکی او مستحسن طبع عالی افتاده بود و چند سال بود که در خدمت شاهزاده
نشو و نما یافته کمال محرمیت داشت و بیمن شفقت عالی مرجع افاخم اعالی و صاحب ثروت و سامان شده نزد امرا و ارکان دولت معزز و گرامی
بود خبث باطن و بدنهادی او را برین داشت که مرتکب این فعل شنیع گشته آن نونهال چمن آرای دولت و کامرانی را که در ریاض سلطنت و جهانبانی
بالا کشیده ثمرهٔ اقبال بارور شده بود از پای درآورد در وقتیکه شاهزادهٔ نامدار بآلاچوق درآمده پهلو بر بستر استراحت نهاد خداوردی دلاک بیرون
آمده جمعی از ملازمان عالی را که همیشه کشیک بودند و میخواستند که بحوالی خوابگاه بکشیک و پاسبانی قیام نمایند ببهانه آنکه نواب عالی با شاهدی اراده
خلوت دارد و از شما حجاب میکند از حوالی خوابگاه دور نموده نگذاشت که در آنجا باشند چون احتمال نوع دیگر نمیدادند گفته او را اذعان نموده
از حوالی خوابگاه دور شدند دلاک ناپاک نمک حرام حوالی خوابگاه آنحضرت را از حارس و کشیکچی خالی یافت خنجر از میان آن سپهر ریاض پادشاهی
کشیده در عین خواب مستی چند خنجر بر شکم و پهلو زده خاطر از کار او جمع نموده بیرون رفت فتاح نام سپری از خدمتکاران که حسب الامر
بخدمت آمده بود داخل آلاچوق شده ملاحظه نمود که نواب جهانبانی در دریای خون غوطه خورده بنفس سرد از دل پر درد دمی کشد فی الفور بیرون آمده
فریاد برآورد غلامان و ملازمان خاصه که در کشیک بودند واقف شده هیچکدام جرات داخل شدن آلاچوق نمینمودند زینل بیک شربتدار بآلا
چوق درآمده ملاحظه نمود که آن سپهر ریاض کامرانی از تندباد حوادث روزگار از پای درآمده جراحان و حکما حاضر ساختند چون کار از معالجه
در گذشته بود باندک لحظه طایر روح شریفش باوج اعلی علیین پرواز نمود معتمدان طارم اعلی این مقال ادا مینمودند (عرش است نشیمن تو
شرمت بادا کائی و مقیم خطهٔ خاک شوی) کسان نزد علی قلیخان و اسمعیل قلیخان که در آنوقت رکن رکین دولت بودند فرستاده از اینحال
خبر دادند چون قرار یافته بود که قریب بصبح کوچ شود اکثر اهل اردو که از آنحال اطلاعی نداشتند ندای رحیل در داده بیشتری از اهل
اردو کوچ کرده بودند که این خبر شایع شد نواب سکندرشان و مخدرات سرادق سلطنت بفریاد و فغان درآمده ناله و نفیر برنا و پیر بکرهٔ اثیر رسید امرای
عظام بمنزل علی قلیخان جمع شده همگی اتفاق نمودند که بدر دولتسرای نواب سکندرشان آمده بعد از تقدیم لوازم پرسش تعزیهٔ آنواقعه
هایله التماس سواری نمایند ادهم خان ترکمان را بر سر نعش غفران مآل گذاشتند که متعاقب بمنزل رسانند ادهم خان باتفاق ملازمان خاصهٔ میرزا
آنحضرت را با رخوت خون آلود بمحفه گذاشته قورچیان بر دوش گرفته دو سه هزار کس در پیش محفه با سینه‌های چاک بر سر خاک ریخته نوحه کنان
باردو رسانیدند امرای عظام از اردو باستقبال بیرون آمده چون چشمشان بر نعش محفوف برحمت حی لایزال آن تازه چمن دولت و اقبال
افتاد تاج و افسر از سر برداشته بر زمین زدند و فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند مجملا فزع روز محشر در میان خلایق پدید آمده آسمانیان
بموافقت زمینیان مویه گری میکردند چون نعش را بخیمه که بحوالی حرم نصب شده بود بردند نواب سکندرشان یعقوب وار گریه کنان بآن بیت
الاحزان درآمده حجله نشینان سراپردهٔ عزت بار و بهای بناخن خراشیده و بدست بیتابی موها کنده بر سر نعش آمدند و نوحه و زاری و گریه و
بیقراری آغاز نهادند بعد از آن نعش شاهزاده را بمغسل برده صدور و علما موافق شریعت غرا بغسل و تکفین پرداختند جمعی را مقرر کردند که نعش را
بشهر دار الارشاد اردبیل برده در روضهٔ مقدسهٔ سلطان الاولیا در جوار اجداد عظام مدفون سازند از غرایب حالات نصف شب خون
آن شاهزادهٔ مظلوم گریبان خداوردی ناپاک را گرفته کشان کشان بر سر نعش آورد شرح اینحال و تفصیل این اجمال آنکه بعد از وقوع اینحال
آن حرام نمک بدنهاد که قدر تربیتهای آنحضرت را ندانسته باین امر شنیع اقدام نمود بمنزل خود رفته یک کیسه زر اشرفی که تخمیناً پنجاه
شصت تومان باشد ببهانه آنکه نواب میرزا زر میطلبد که بشادی دهد برداشته چون از امرای عظام خصوصیت و آشنائی با اسمعیل قلیخان بیشتر داشت
پیاده و تنها بمنزل او رسیده و اسمعیل قلیخان با جمعی از هم صحبتان بصحبت مشغول بودند که او مضطرب الاحوال بمجلس میآید ایشان بعد از تواضعات
رسمی از آمدن بهنگام سؤال مینمایند میگوید که گناه عظیمی کرده‌ام و خطای بزرگ از من در وجود آمده صلاح حال من چیست بعد از تحقیق اظهار

این فعل

یا للعجب مرگش هم بازی هم
در شاهزادگان صفوی معمول بوده
و این عمل سابقه داشته است که
دلاک ناپاک آنرا بانواع حیلت
و پاسبانان کشیک قبول کرده
قصه سرگذشته اسمعیل ثانی با
حلواچی اغلی در صفحه ۱۵۶
و همین حمزه میرزا با شیطان اشتر
در صفحه ۲۲۳ گذشت
این نوشته‌ها و امثال آن که
در مطاوی تاریخ صفوی فراوان
آمده حاکی است از عقل ننگین
مردم آنروزی که عفت قلم
اجازه نوشتن آنها را
نمی‌داد و نمیدانم چرا
اسکندر بیک این مطالب را
بپرده نوشته است!!
(جلال الدین همائی)

ذکر احوال شاه سلطان محمد

استحسان آنحضرت نموده گفته بود که کاش قبل از تسخیر تبریز در این مقام در میآمدند چون فرهاد پاشا این معنی را سرمایهٔ افتخار میدانست که بوسیلهٔ او پادشاهزادهٔ از دودمان قدسی نشان صفوی بخدمت پادشاه روم رفته موجب ازدیاد رفعت و عظم شان پادشاهان آل عثمان گردد در این باب اصرار نموده ولی آقای چاشنی گیرباشی را که از آقایان معتبر روم بود بجهت آوردن شهزادهٔ عالیمقدار و قرار صلح و صلاح بخدمت نواب جهانبانی فرستاد و ولی آقا در بلدهٔ گنجه بپایهٔ سریر اعلی رسیده بابلاغ رسالت کرد و اورا در منزل علی قلیخان سپرده کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسید و فرهاد پاشا بارض روم رفته در آنجا قشلاق کرده منتظر ورود ایلچی و آوردن شاهزاده بود و مکرر امکاتیب نوشته اعلام کرد که نوعی نمایند که قبل از آنکه در سال آینده حرکت لشکر روم واقع شود ایلچی خود را با نامهٔ دوستی و تحف و هدایا و لایق و شهزادهٔ نامدار روانه نمایند که وسیلهٔ مراجعت اینجانب بوده باشد تا دامن در میان زده بدرگاه اعلی پادشاهی رفته مقدمات صلح را استحکام دهد و نوعی نماید که حضرت خواندکار ولایت تبریز را داشته بشهزاده مسلم دارد نواب جهانبانی بر وجه مذکور بامر خیر انجام مصالحه راغب گشته قرار یافت که عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشته در آنجا یراق و اسباب شهزاده را سامان و سرانجام داده با ایلچی کاردان و نامهٔ صداقت بنیان روانهٔ مقصد نماید چون میل سیر اصفهان که از متنزهات جهان و بلاد مشهورهٔ ایران است و بسرکار عالی آنحضرت اختصاص داشت بسیار داشتند در خاطر خطیر تصویر یافته بود که متوجه صفاهان گردد و چند روزی در آن بلدهٔ دلگشا بعشرت و شادکامی پرداخته خاطر شریف را از مشاغل روزگار آسودگی بخشد و مهمات فارس و کرمان و یزد و آنحدود را که در اقتدار طایفهٔ افشار و ذوالقدر بود و بجهت هرگونه حوادث مختل گشته حکام خودرای آن محال سر از گریبان خودسری و طغیان برآورده بودند انتظامی دهد امام قلیخان را بخلاع فاخره و نوازشات وافره سربلندی داده مجدداً اتابک و مهمات سرحد قراباغ را بعهدهٔ اهتمام او کرده سایر معاملات آذربایجان را موقوف بامر مصالحه کردند که بعد از آنکه آن امر خیر انجام سرانجام یابد در هر باب بدانچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آید بدین عزیمت از بلدهٔ گنجه کوچ کرده در ابوشحمه نام محلی نزول اجلال واقع شد

در بین اثنا از نیرنگسازی چرخ شعبده باز قضیهٔ شهادت آن شاهزادهٔ کامکار بوقوع پیوست

ذکر شهادت یافتن آن نونهال چمن دولت و کامرانی اعنی نواب جهانبانی بتیغ غدر سرکردهٔ مدبران ناپاک خداویردی دلاک از تاثیرات انجم و افلاک

چون عادت سپهر جفاکار و قضای فلک کجرفتار همیشه آن بوده و هست که هر نخل مرادی که از جویبار عزت و علا سرکشیده ثمرهٔ آرزو بار آورگردد عنقریب باآفت صرصر بیداد حوادث دوران از پای درآید و هر نیشگونی که با عروس دولت دست اعتناق در کمر زده هم آغوشی گزیند عاقبت در کید و مکر شبروان وقایع روزگار شاهد مهرافروز اجل را سه طلاق بر گوشهٔ چادر بسته بحرمان ابدی گرفتار آید ماصدق این مقاله قضیهٔ هایلهٔ شهادت شاهزادهٔ غفران مآل اعنی نواب جهانبانی است که در حدود گنجه از اقتضای قضا بوقوع پیوست شرح این واقعهٔ غریبهٔ عبرت افزا آنکه چون عزیمت عراق تصمیم یافته از گنجه طبل رحیل کوفته در چشمهٔ برنجرد نزول اجلال واقع شد در همان شب که بیست و دویم شهر ذی الحجة الحرام ایت ئیل سنه اربع وتسعین وتسعمائه بود نواب جهانبانی بمنزل علیقلی خان تشریف برده تا نصف شب در آنجا بتجرع شراب ارغوانی عشرت پیرا و صحبت آرا بودند و نصف شب مست طافح از منزل او بیرون آمده با چند نفر از ملازمان و غلامان خاص که در خدمت بودند بدولتخانهٔ عالی تشریف آوردند چون قصد رفتن حرم کردند و واقعهٔ شهادت آن سرو ریاض سلطنت و کامکاری در لوح قضا رقم پذیر کلک تقدیر شده بود دو دست جلادت گریبان آنحضرت را گرفته بآرچوقی که توشخانه بود و جوارح خاصه را بسته بودند برد و در آنجا رختخواب طلبیده بر بستر استراحت خفت خداویردی دلاک ناپاک که پسر حسین مجهول الاب و در دارالسلطنه قزوین دلاکی مینمود و در ایام طفولیت شرف ملازمت شاهزادهٔ نامدار دریافته از آنجا

نامه نوشتن سرداران روم بعلیقلیخان و ارباب صلح

حسب الفرمان قضا جریان پروانه نسخ و تدوین شده بسیاری از اوسط الناس بمواضع و محال قریبه و بعیده شهر پراکنده گشته شهری بآن عظمت در یک شبانروز چنان خالی شد که مضمون کأن لم تغن بالامس در غیره دیار مناسب حال آن و ضمه جنت مثال گردید بعد از رفتن تبریزیان رایات جلال بنیز کوچ کرده بجانب اردوی روم دول دز مار نهضت نمودند که بعد از آنکه بکیفیت و کمیت لشکر روم اطلاع حاصل آمد در امر محاربه آنچه بمقتضای وقت و صلاح دولت باشد عمل رود در روز دیگر فرهاد پاشا بحوالی شهر رسیده در جرنداب نزول کرده و ذخیره و یراق سالیانه که همراه آورده بود بقلعه ریخته از لشکریان جمعی که از قلعه داری بستوه آمده بودند بیرون آورده جمعی دیگر را در قلعه گذاشت و خاطر از مهمات قلعه جمع کرده بلا توقف کوچ نموده معاودت کرد و چند روزی که در تبریز بود ایلچی با دو دوی معتمد فرستاده بعلیقلیخان و امرای قزلباش مکتوبی در باب صلح نوشته بود مضمون آنکه از روزی که فیما بین پادشاهان بنا فساد مفسدان شورش و فساد بهم رسیده چندین هزار نفس قاتل گلکتین ضایع و نابود شدند و هر چند از اینجانب حکایت صلح بمیان آمده خاطر نشان کردیم که هر محل بتصرف آل عثمان در آید قانون سلسله عثمانیست که دست از آن باز دارند سعی نمایند که محلی از تصرف شما بیرون نرود و امرای قزلباش لجاج و عناد آغاز نهاده راضی بآن نشدند و در هر سال ولایتی از دست میدادند تا آنکه شهر تبریز که پای تخت پادشاهان ایران بود از دست دادند و اگر بهمان دستور عناد و کلفت در میان باشد و اینمعنی بظهور آید سال دیگر باردبیل و عراق سرایت مینماید چون نمک پرورد آن دودمانند نصیحت خیرخواهانه مارا قبول کرده راضی بصلح شوند و شاهزاده نامدار را بصلح راغب ساخته قرار دهند که چون بی اتفاقی طوایف قزلباش و اختلال حال ایشان بر اهل روم ظاهر شده و تسخیر ملکت ایران سهل و آسان انگاشته اند مقتضای عقل و صلاح دولت آنخانواده رفیعه آنست که از لجاج و عناد گذشته با حضرت خواندکار طرح دوستی اندازند و بهر طریق توانند در استرضای خاطر او کوشیده آثار دوستی بظهور آورند که اینجانب و سایر خیراندیشان اینطرف باعث شده محضاً بجهت نیکنامی و ترفیه حال خلایق و عباد الله معامله صلح را استحکام دهیم که من بعد ترک نزاع و لجاج و جدال نموده شود چون نامه فرهاد پاشا رسید بعضی امرا که راکب مرکب جهل و غرور بودند میگفتند که مطلب فرهاد پاشا ازین گفتگو آنست که چون مراجعت لشکر روم واقع شود از جانب قزلباش تعرضی بقلعه تبریز نرود و قلعه باین تدبیر سالم ماند فرصت را از دست نباید داد و بعد از مراجعت ایشان بپای قلعه رفته در تسخیر آن میباید کوشید بعد از تسخیر قلعه در زمستان که رومیان در قلاع خزیده اند قدم بولایت ایشان نهاده آتش نهب و غارت در آن دیار میباید افروخت نواب جهانبانی از غایت آزردگی که از بی اتفاقی طوایف قزلباش و عدم موافقت ایشان داشت بنظر تدبیر و تأمل ملاحظه نمود که از بدایت حال که رومیان ابواب نزاع و جدال گشوده اند الی غایت هر سال مملکتی از دست رفته و طوایف قزلباش از غایت نفاق و شقاق در مقام اتفاق نشدند و یک موضع از مواضع مفتوحه رومیان استرداد ننمودند اگر احوال بدین نهج گذرد دستور تمام بدین دولت راه مییابد رجوع بعقل دوربین کرده قبول این امر را از عناد و مخالفت اهم دانسته برخلاف صوابدید امرا سخنان دوستی آمیز بایلچی گفته بر وفق مدعا جواب نوشته قبول مصالحه نمودند مشروط بر آنکه ولایت تبریز چون کورخانه قدیم قزلباش است و بر سر آن تا ممکن و مقدور است تلاش خواهند نمود رومیان دست از آن باز دارند فرهاد پاشا دیگر باره کس روانه نموده اظهار کرد که اگر یکی از پادشاهزادگان کامکار را جهت استحکام مبانی دوستی بخدمت خواندکار فرستند که در سلک سایر فرزندان پادشاه منسلک بوده باشد ممکن است که ولایت تبریز را بآن شهزاده مسلم دارند و بدون آن صورت پذیر نیست چون در نظر عقل بدیع مینمود نواب جهانبانی قائل بفرستادن شهزاده شده علیقلیخان فتح اغلی نیز در این امر با نواب جهانبانی اتفاق نموده قرار دادند که سلطان حیدر میرزا را که پسر کوچک نواب جهانبانی و به للگی او معتبر بود بخدمت خواندکار فرستند هر چند این معنی مخالف طبع شاه و سپاه بود اما در آنوقت بجهت حفظ حال شیعیان و ترفیه احوال رعایای شکسته بال پریشان بمرتبه وجوب رسیده بود چون ایلچی بازگشته فرهاد پاشا از سکون نواب جهانبانی خبر یافت که برخلاف رای متحالفه قزلباش با خواندکار در مقام دوستی و اتحاد در آمده

ذکر احوال شاه سلطان محمد

بلدهٔ جنت مثال گردیدند نواب سکندرشان باستقبال فرزند ارجمند سعادت نشان از شهر بیرون آمده قریب یکفرسخ تشریف آوردند نخست
شاهزادهٔ والاگهر ابوطالب میرزا پیشتر آمده پیاده شده سعادت ملاقات برادر بزرگ حمیده سیر دریافت و چون نواب جهانبانی را چشم
بر چهر همایون پادشاه سکندرجاه افتاد از روی ادب پیاده شده ران و رکاب پدر بزرگوار عالیمقدار را بوسه دادند و در موکب همایون
بشهر آمده در منازل پیره محمد خان چاوشلو منزل گزیدند و نواب سکندرشان روز دیگر بمنزل شریف آنحضرت تشریف آورده لوازم تفقد
و دلجوئی بظهور آوردند و نواب جهانبانی جشن پادشاهانه آراسته لوازم ضیافت و مهمانی از پای انداز و نثار و اصناف اطعمه و
الوان اشربه بر وجه لایق وقوع یافت و ما یعرف سرکار خود را بسبیل پیشکش بر طبق عرض نهاد و بمضمون العبد و ما فی یده کان
لمولاه با پدر عالی مقدار سکندرجاه عمل نمودند اما آنحضرت از علو همت التفات بدان ها ننموده جهت تسلی خاطر فرزند سعادتمند
بقلیلی اکتفا نموده باقی را بدستور بسرکار عالی مسلم و ارزانی داشتند و بعد از فراغ از لوازم جشن و سرور و عیش و سور متوجه مهام قلعه
گیری شده توپ بزرگی از جانب تربت حسن پادشاه نصب نموده توپچیان شروع در توپ زدن نمودند و از طرف صاحب آباد خاک پیش
برده شب و روز بسعی هرچه تمامتر در سرانجام اسباب قلعه گیری میکوشیدند اما چون ظفر یافتن شاهزادهٔ عالمیان بر طایفهٔ تکلو و ترکمان و
دعوت نمودن بجانب آذربایجان و اهتمام نمودن در تسخیر قلعهٔ تبریز بجعفر پاشا که سردار لشکر روم شده بود رسید در تسخیر قلعه اندیشه مند
گشته کومک و امداد جعفر پاشا بسرعت و استعجال تمام روی توجه بجانب تبریز آورده در حینی که لشکر ظفر قرین در امر قلعه گیری میکوشیدند خبر حرکت
لشکر روم و قرب وصول ایشان در حدود تبریز رسید عساکر فیروزی مآثر متفکر و متلاشی گردیدند یورش نمودن قلعه را که موجب تضییع لشکر است
مصلحت نمیدانستند و اسباب یورش هنوز سرانجام نیافته بود ارباب رای و تدبیر بجهت ضیق وقت بیورش راضی شده قرار دادند که از اطراف
و جوانب هجوم عام نموده یورش بقلعه اندازند اگر صورت فتح و ظفر در آئینهٔ مراد جلوه گر آید فهو المطلوب و الا نزد ارباب خرد و دلیران
معارک بتقصیر و تهاون متهم و منسوب نگردند بدین ارادهٔ خام که مخالف رضای خاص و عام بود جازم گشته طوعا و کرها صبح روز موعود
نواب جهانبانی بمسجد شریف حسن پادشاه تشریف آورده لشکر را از انوعی که تمهید یافته بود بیورش مرخص و مامور گردانیدند دلیران اخلاص
شعار و اخلاص گزینان شجاعت آثار نقد حیات را که در دار الضرب جانسپاری سکهٔ قبول یافته بود بر کف دست نهاده مردانگی در دوش
گرفته از همه طرف بجانب قلعه روی آوردند اما چون رومیان زیاده از ایام سابق حزم و احتیاط مرعی داشته یک لحظه از محافظت قلعه
غافل و ذاهل نبوده در بروج و باره مستعد مدافعه و مصادمه ایستاده بودند گلولهٔ تفنگ بطریق تگرگ آتشین که از کرهٔ اثیر باریدن گیرد
ریزان گشت از دود تفنگ روی هوا تیره و تار گشته از گیر و دار دلیران معرکه کارزار غلغله در قلعهٔ افلاک افتاده از کثرت
کشتگان و مجروحان زخم سنگ و سنان خندق با بستان تساوی پذیرفته دل بهرام خون آشام از آتش حیرت خاص و عام آن معرکه
بسوخت جمعی از شجعان لشکر بهرام فهر که از آسیب گلولهٔ تفنگ سالم مانده نردبان بپای قلعه رسانیدند و صعود کردند بضرب مطرق
و زدفان و طعن سیخ و سنان محافظان از بالای نردبان غلطان غلطان بخندق میافتادند مجملا بسیاری از عساکر منصوره درین یورش
ناچیز گشته راه عدم پیمودند و کاری از پیش نرفت اولیای دولت قاهره شکسته خاطر و پریشان حال گردیده اهل ستیز قلق و اضطراب آغاز
نهادند چون تسخیر این قلعه کردون اساس در مشیت حضرت خالق الجن والانس موقوف بزمان خجسته نشان شهریار ظفر قرین سعادت قران
اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بود هیچ اثری بر سعی و اهتمام شاهزادهٔ عالمیان و غازیان نصرت نشان که درین مدت بظهور میپیوست مترتب
نشد مجملا چون از تسخیر قلعه مایوس و نومیدی روی داده لشکر روم قریب بشهر شده بودند امر عالی بنفاذ پیوست که اهالی و اصحاب شهر کوچ نموده
بجانب دار السلطنه قزوین بروند امرا و اعیان اردوی معلی شتروالاغ مدد نمایند جمعی که از ارباب یقین بودند با کثر خواص و صواحب و اعیان

یورش بردن رومیان به قلعهٔ تبریز و عدم حصول مراد ایشان

حسب الفرموده

آثار حقیقت و وفاداری بظهور رسیده بود نوازشات ارجمند فرموده بانعامات وافره سرافراز گردانیدند بعد از چند روز ادهم خان ارقم
و سلطان معصوم خان از ساوه بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده شمشیر در گردن انداخته بطریق گناهکاران بنظر انور درآمدند چون همیشه شفقت خاصی
با ادهم خان داشتند و گاهی اظهار بغیه مینمودند که ادهم خان باکراه رفیق آن طبقه شده بنابر ظهور اخلاص و حقوق نیکو خدمتیهای سابق رقم عفو
بر زلات او کشیده مضمون این بیت با او عمل فرمودند (دوستان را کجا کنی محروم   تو که با دشمنان نظر داری) اما سلطان
معصوم خان بجهت سوء اعمال و بی ادبیها و تقصیر خدمت که پیشتر از این قضایا از آمدن بیساق تقاعد ورزیده مصدر حرکات قبیحه شده بود و رعایا
و عجزه و زیردستان ساده از سلوک ناپسند او شکوه ناک بودند مؤاخذ گردیده اسباب و متملکات او بصونک دیوان منسوب شد الکا ری که
بهترین محال عراق و مصداق این سیاق است (معدن مردمی و کان سخا شاه بلاد   ری بود ری که چو ری در همه عالم نبود) در عوض
تبریز بعلی قلیخان اختصاص یافته الکاء همدان بپیر غیب خان استاجلو متعلق گشت و بسایر امراء استاجلو سیما حسین قلی سلطان برادر علی قلیخان
و الله قلی سلطان کنگرلو و ولد جعفر سلطان و احمد سلطان آسایش اغلی و مهدی قلی سلطان چاوشلو و ولد انغوت سلطان و غیر ذلک الکا و ولایات
مرغوب شفقت شد و اسمعیل قلیخان نیز که سمت یولداشی و منصب عالی تواجی باشیگری داشت مقرر شد که در ضمن احکام و مناشیر دیوان مهر زند
و الکاء فراهان بمرشد قلی سلطان برادرش مرحمت شده مدینة المؤمنین قم بعلی قلی سلطان قورغلو نوادهٔ شاهقلی خلیفهٔ مهردار تعلق گرفت و
امیر الامرائی فارس بدستور سابق بعلیخان شادی بکلو ذو القدر شفقت شده مقرر شد که امراء عظام بزودی تجهیز لشکر کرده بموکب
ظفر قرین پیوندند و طهماسب میرزا را بقلعهٔ الموت که کوتوالی آن قیچلو قوم علیقلی خان تعلق داشت فرستادند که چندگاه در آنجا مسکن داشته
باشد چون دو سه ماه از نوروز ایت ییل ۹۹۴ گذشته یکدو ماه دیگر هنگام حرکت لشکر روم بود نواب جهانبانی درباب قلعه تبریز بی آرام بودند
اما متقید بجمعیت لشکرهای ممالک نشده عنان عزیمت بدار السلطنه تبریز منعطف ساختند

حبس طهماسب میرزا در قلعهٔ الموت

ذکر توجه نواب جهانبانی بجانب تبریز و آمدن لشکر روم و توجه رایات جلال بقراباغ و از آنجا آهنگ عراق نمودن و شرح بعضی قضایا که روی داد

چون نواب جهانبانی قریب بدو ماه در دار السلطنه قزوین بانتظام مهام صوری و اصلاح حال لشکر ظفر قرین پرداخته روی توجه بجانب
تبریز آوردند بکلی همت عالی نهمت مصروف آن بود که پیشتر از آنکه لشکر روم بدان مرز و بوم آیند قلعه تبریز را بدست آورده ویران سازند
و درین مرتبه اگر طوایف قزلباش غیرت و حمیت بظهور آورده دفع دشمنان دین و دولت پیشنهاد همت سازند با یکدیگر متفق بوده
صورت اجتماعی دست دهد باستعداد تمام و آیین شایسته کمر همت بدفع آن خصم قوی بسته از روی قدرت و اقتدار بمدافعه آن گروه
اشرار پردازند لهذا چند روزی در چمن سلطانیه توقف واقع شد که شاید جمعیت لشکر بنوعیکه در خاطر رسوخ یافته بود دست دهد چون هنوز
کوکب بخت قزلباش در حضیض وبال مانده سعادت اقبال از ایشان کناره گرفته بود جمعیتی که خاطر خواه نواب میرزا بود نشد چه اکثر صنادید
طایفهٔ ترکمان و تکلو که با آن طایفه رفاقت کرده بودند مقتول و گرفتار شده متجده آنگروه با وجود ظهور مروت و عفو خسروانه پراکنده شده
باطراف و جوانب رفته بودند امراء و طایفهٔ افشار که در حدود اصفهان و یزد و ابرقوه و کرمان و کوه گیلویه و آنحدود که بجهت قلی بیک
قورچی باشی و فرار نمودن او بقلعه بدمظنه و خوفناک بوده بدین بهانه تمسک جسته پای در دامن فراغت و عافیت کشیده بودند و جمعی دیگر
که احتمال آمدن داشت چون وقت مضیق گشته فرصت توقف نمانده بود مقید بآمدن ایشان و جمعیت لشکر نشده با ده هزار کس که پیشتر در اردوی
عالی جمع آمده بودند از چمن سلطانیه در حرکت آمده کوچ بر کوچ بحوالی دار السلطنه تبریز رسیدند و در ساعت سعد بفیروزی و اقبال داخل آن
بلدهٔ جنت

ذکر احوال شاه سلطان محمد

بجانب قزلباش بازگشته کلابی خان تبلیس نزد شرف خان کرد داماد امیرخان رفت مآل حال هر یک از ایشان در زمان فرخنده نشان حضرت
اعلی رقم زده کلک بیان خواهد شد طایفه تکلو در صحرای ابهر پراکنده شده خلیل بیک لله ابوطالب میرزا و اکثر معارف تکلو بقتل رسیده بقیه لشکر
رو بجانب همدان آوردند و جمع کثیر از آن طبقه بطرف بغداد رفتند مسیب خان شرف الدین اغلی برادر مرشد قلی بیک برادر اسمعیل قلیخان گرفته
آوردند اکثر هزیمتیان را رعایای مواضع و محال پیاده و برهنه و عریان کردند بحالی که کس مبیناد و ایشان حیات را غنیمت شمرده
عریان و برهنه پای راه نجات و خلاص پیش گرفتند و جمیع اموال و اسباب و یراق ترکمانان و تکلو که بر شتران کوه پیکر بار شده در نیم فرسخی معرکه
ایستاده بود عرضه نهب و تاراج غازیان شد شاه قوام الدین حسین اصفهانی که وزیر و اعتماد الدوله شده بود در معرکه بقتل رسید قاتل معلوم
نشد محمد خان را شناخته بمیان گرفته زبان طعن و لعن بر وی گشودند و قریب بصد نفر از اوسط الناس تیغ و سنان بقصد قتل او تیز کرده بودند نواب
جهانبانی بسر وقت او رسیده طاغیان از طعن سنان از و دور گردانیده بنظر عفو و اغماض در و نگریست و او را بمعتمدان سپردند که بسلامت
باردو رسانند مجملا بعد از ظهور فتح و فیروزی نواب جهانبانی خواجه آقا شاه ابهری که مشرف خزانه نواب عالی بود باردو فرستادند که بشارت
فتح بنواب بلقیس مکانی علیه عالیه عمه محترمه نواب جهانبانی و سایر مخدرات استار سلطنت رسانند مشار الیه در حالتی که اخبار موحش باردو رسیده
مخدرات سرادق سلطنت مشوش خاطر و مضطرب الاحوال بودند رسیده مژده فتح و بشارت فیروزی داد و در اردوی عالی نقاره های شادمانی
بنوازش در آمده نواب جهانبانی بمراسم شکرگذاری الطاف الهی قیام نموده در کمال شوکت و کامرانی و نصرت یزدانی روی باردوی عالی آوردند
و از آسمان و زمین غلغله مبارکباد فتح و آواز تحسین و آفرین بگوش ساکنان کره خاک و مقیمان سرادق افلاک میرسید و درین قضیه
عظمی نواب جهانبانی بجز لطف ایزدی و عنایت پروردگار منت پذیر هیچکس از امراء و عساکر ظفر شعار یار و مددکار نبودند چون بدولتخانه عالی
نزول فرمودند بحرم تشریف برده مخدرات و دودمان قدسی نشان از سلامتی ذات اقدس و فتح و فیروزی بلوازم شکرگذاری قیام نموده
مسرور و خوشحال گشتند چون دو شبانروز بود که خواب نکرده بودند لحظه استراحت فرمودند و آخر روز مجلس عیش و عشرت آراسته
سرهای مخالفان را در برابر بارگاه چیده نظارگی نظارگیان عالم عبرت بودند در همان شب شاهویردی بیک بیاد اول صحبت بایرو لو را جهت
تبلیغ این بشارت بدار السلطنه تبریز و خدمت نواب سکندر شان فرستادند روز دیگر مجلسی در کمال مهابت و عظمت آراسته بر صندلی
مرصع آرام گرفته امراء و خوانین عالیشان خصوصا علیقلی خان فتح اغلی و اسمعیل خان و پیره غیب خان و اسلمس خان بر یمین و یسار قرار گرفته دلاوران
نصرت شعار و هواخواهان جلادت آثار سرها و اختر ها و گرفتاران را یک یک بنظر انور میرسانیدند اول برادر طفل بیگناه طهماسب میرزا را در
آغوش مهربانی کشیده در پهلوی خود جای دادند محمد خان و مسیب خان حسب الامر عالی دستها گشوده در مجلس جای دادند که بشفقت و رقم
عفو و اغماض بر زلات اکثر کشیده اما جمعی که تمولی داشتند بتحصیلداران سپرده مورد مصادره و مواخذه ساختند و بعضی را اطلاق
فرموده در مقام انتقام در نیامدند محمد خان را بعلیقلیخان و مسیب خان را باسمعیل قلیخان سپردند که بطریق مهمان معزز و محترم نگاه دارند ایشان
غریق بحر خجالت گشته از کرده ها نادم و پشیمان در منازل امراء عالیشان معزز و گرامی بسر میبردند و علیقلیخان پدر فرزندانه با محمد خان
سلوک مینمودند و تلیس بیک آسان اغلی ایناللو را بجهت آنکه از اویماق شاملو است داخل لشکر مخالف شده بود و کچل مصطفی افشار را
بجهت آنکه ترک منصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی نموده بمیان آنجماعت گریخته مورد قهر و سیاست گردانیده در چرم گاو کشیدند و
چند روز در چرم گاو بودند چون بسرحد هلاکت نزدیک شدند تلیس بیک بشفاعت اسمعیل قلیخان شاملو و کچل مصطفی بدرخواست علیقلی خان
خلاص شدند بعد از این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود عنان عزیمت بصوب مقر دولت و مستقر خلافت معطوف ساخته
در ساعت میمون دولتخانه همایون از فر قدوم شاهزاده عالمیان رشک باغ جنان گردیده جمعی را که درین معرکه مردانگی کرده از ایشان

قتل شاه قوام الدین حسین اصفهانی وزیر طهماسب میرزا سنه ۹۹۳

آثار



طایفهٔ شاملو که منهزم و پراکنده شده در پس لشکر مخالف مانده بودند از مشاهدهٔ اینحال سراسیمه گشته بیکجا جمع شده فدائی وار از پس سر ایشان
حمله کردند و هم خان ترکمان که بجداولی لشکر در مقابل لشکر پراکنده شاملو ایستاده بود تاب مقاومت ایشان نیاورده منهزم شد و طایفهٔ
شاملو بر ایشان ظفر یافته خود را بلشکر تکلو رسانیدند و در حینی که در پیش روی ایشان نواب جهانبانی بنفس شریف خویش حمله کردند راقم حروف
در ملازمت عالی بود زیاده از پنجاه نفر تخمیناً بنظر در نیامد که با نواب جهانبانی اسب جهانیده باشند اما چون نیک مشاهده نمودم جمیع منهزمان را
دیدم که بالهام غیبی روی بمعرکه گردانیده میآمدند در اینحال از عکیان لشکر تکلو که تفنگ میانداختند از قضای الهی در میان مغلوبه گلولهٔ
تفنگی بر ولیجان خورد یکی از پسران سولاغ حسین بیرام خان نام از اینحال اطلاع یافته جلو بر پیش دوانیده چون چشمش بر طلعت همایون نواب
افتاد از اسب پیاده شده نواب جهانبانی آمدن او را مقدمهٔ فتح و ظفر دانسته فرصت ایستادن نداشت فرمودند که سوار شود و همچنان تا جمعیت
خود را بقلب تکلو زدند لشکر تکلو که خصم را مغلوب ساخته بخار نخوت و غرور بکاخ دماغشان راه یافته از روی قدرت و اقتدار میآمدند و گمان
نمیبردند که کسی در برابر ایشان تواند درآمد از پس و پیش نهنگان دریای وغا خود را غریق بحر فنا و بلا و سردار خود را زخم خورده رنج و عنا
دیده از یکدیگر پاشیده شکست عظیم خورده روی بوادی فرار آوردند امت بیک قارچی قورچی استاجلو نیزه بر ولیجان زده از اسب
انداخت او خود از زخم تفنگ بیتاب و توان شده مجملاً امت بیک سر او را از بدن جدا کرده محمدخان و طایفهٔ ترکمان که مشاهدهٔ اینحال نمودند بهیئت
اجتماعی روی باینطرف آوردند چون مسافت قریب گشته عرصهٔ کارزار بر مبارزان تنگ شد جای ستیزه و ریز نمانده بود دست بآغاز نموده عساکر
اقبال را که فوجی قلیل در میان جمعی کثیر افتاده بودند تیرباران کردند بعزة الله تعالی که راقم حروف تا آن غایت واهمه بخود راه نداده بود
اما در این وقت عظیم متوهم و سهمناک شد زیرا که معدودی در میان جمعی کثیر مانده بودند نواب جهانبانی و ملازمان رکاب اقدس اندک زمانی
که کمتر از نیم لحظه باشد عنان کش گشته جمعی که در موکب عالی بودند متحیر مانده بودند که نصرت یزدانی امداد و همراهی کرده بتأیید ربانی مرتبهٔ دیگر آن شهسوار
عرصهٔ دلیری حمله دلیرانه کرده بنفس نفیس عنان تکاور بطرف قول ترکمان تحریک داده خود را بقلب ایشان زد و بعضی از تیراندازان تیرهای
نیمکش رها کرده فرصت تیر دیگر شان نشد اکثر تا کیش انداخته متفرق و پراکنده گشته راه فرار پیمودند **بیت** سواران زهره

گریزان شدند — سلاح از تن خویش ریزان شدند
تو گوئی در آن وادی سهمناک — ز تیر یلان پر برآورد خاک
بزرگان لشکر سران سپاه — بخواری فتادند از عز و جاه

و از اینطرف ملازمان موکب عالی و اکثر جماعت استاجلو طبقهٔ ترکمان و طایفهٔ
شاملو لشکر تکلو را تعاقب کردند محمدخان در پهلوی چتر طهماسب میرزا ایستاده بود روح الله بیک اوصحبت ذوالقدر او را از اسب انداخت
اما علیقلی سلطان ذوالقدر خود را در بالای او انداخته گرفتار و دستارش را با جیقه‌های مرصع روح الله بیک ربوده کمر خنجر و سایر یراق
او را علیقلی سلطان گرفت طهماسب میرزا را که از اسب افتاده بود مهدی قلی سلطان طالش بدست آورده نگاه داشت طایفهٔ استاجلو
و شاملو تیغ در مخالفان نهاده هر کس بسر رسید بقتل میآوردند اما چون نسیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم لوای
فلکسای نواب جهانبانی وزید بر حسب کلام صدق انجام اوفوا بعهدی اوف بعهدکم بمقتضای نذری که فرموده بودند عرق مروت
پادشاهانه بحرکت درآورده جارچیان حسب الامر عالی فریاد برآوردند که من بعد کسی را بقتل نیاورند و هر کس گرفتار شده باشد زنده بنظر اشرف
رسانیده از پی هزیمتیان نروند و از ارباب هزیمت جمعی ترکمانان خود را بکوه کشیده بیرون رفتند و هم خان بقم رفته سلطان معصوم خان
بساوه رفت و امت خان ذوالقدر باراده رفتن شیراز با معدودی تا یزد رفته بود و در آنجا بدست افشاران بقتل رسید و اسمعیل سلطان برادر
امیرخان و سلطان مرادخان و کلابی خان پسران امیرخان و شاه بوداق سلطان قوم امیرخان بجانب روم رفتند سلطان مرادخان
و شاه بوداق سلطان از راه برگشته اسمعیل سلطان و کلابی خان رفتند اسمعیل سلطان نیز در زمان دولت خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از روم

میرزا هدایت نجم ثانی اصفهانی را فرستادند که علی قلیخان را بخدمت اشرف آورد که در رکاب مقدس بوده باشد مشار الیه آمده جواب آورد که
علی قلیخان میگوید که روی آمدن بخدمت نواب جهانبانی ندارم و کار از اصلاح گذشته بعد ازین زندگانی که در دشمن کامی بمذلت و خواری گذرد
بچه کار میآید در معرکه ایستاده ام که در دریای حرب غوطه خورده مستغرق بحر فنا گردم نواب جهانبانی دیگرباره اورا با علیقلی سلطان ذو القدر
قورچی فرستاده از روی اعراض پیغام دادند که مگر ترا بخاطر میرسد که من پشت بمعرکه کرده دور از حیات مستعار را غنیمت شمرده راه فرار
میپیمایم (زهی تصور باطل زهی خیال محال) بیا که هرچه بر سر ما آید ترا همان بر سر آید ایشان رفته مبالغه تمام علیقلی خانرا آوردند
درین هنگام قول مخالفان پیش آمدن گرفتند اگرچه قول ترکمان که محل نزول طهماسب میرزا بود بتأنی میآمد اما ولیخان و لشکر تکلو که از قتل علی
پاکال داغدار بودند بر ایشان پیشی گرفته قریب چهارصد پانصد نفر تفنگچی تخمیناً که در جلو ولیخان به تفنگ انداختن بودند بر سر قول همایون راندند چنانچه
لشکر شاملو که شکست خورده بودند در عقب سر ایشان ماندند محمد خان و ابراهیم خان ترکمان با قشون خود که سیصد چهارصد نفر بودند جدا دل لشکر
تکلو نموده بودند که مبادا طایفه شاملو که از عقب ایشان مانده اند حرکة المذبوحی نمایند و باعث تزلزل سپاه تکلو گردد مجملاً در حینی که علی قلیخان
و علی قلی سلطان ذو القدر بموکب عالی رسیدند لشکر تکلو چنان پیش آمده بودند که گلوله تفنگ تفنگچیان بملازمان موکب اقبال رسیده شاهقلی
بیک غلام خزانه دار سرکار نواب عالی که درین معرکه چتردار و با نواب جهانبانی همعنان بود زخم تفنگ بر پای خورده نواب جهانبانی چتر همایون را
بفرخ بیک غلام خاصه شریفه که بعد ازین بمحاربه فرخ یکه تاز مشهور شد سپرده مقرر کرد که چتر را خورشید آسا بر فرق فرقد سای آنحضرت
نگاه داشته از موکب عالی تخلف نورزد اما لشکر قول بهم برآمده از صولت سپاه تکلو و آسیب گلوله تفنگ اندک مردمی مانده بودند ایشان
نیز از هجوم مخالفان سراسیمه گشته اکثر راه فرار پیش گرفتند نواب جهانبانی که متدرع بدرع حمایت الهی بودند از بیم گلوله تفنگ سپر آفتاب مثال
که بر دوش همایون افکنده بود بدست مبارک گرفته در پیش رو و گاهی در پیش و پس خود نگاه میداشت و ملازمان موکب عالی سینه پهلو بر معرکه
داده چند قدمی که علامت فرار میشود رفتند و همگی حضار موکب بشکست و انهزام متیقن گشته امید فتح و ظفر منقطع شد میان معرکه که از سهم گلوله
تفنگ از مبارزان خالی گشته در معرکه کسی نماند از پس پشت نواب عالی تا قریب یک فرسخ منهزمان عساکر اقبال در آن صحرا پراکنده شده راه دبار
می پیمودند اما در اینحال قلق و اضطراب در ملازمان موکب عالی افتاده علیخان بیک جارچی باشی روملو از غایت سراسیمگی از اسب پیاده شده
دست در عنان تکاور نواب جهانبانی زد و گفت که همیشه احوال جنگ بر یک منوال نمیباشد مردان مرد و دلیران نبرد گاهی غالبند و
گاهی مغلوب اگر درین معرکه بحسب اقتضای قضا ظفر از جانب ما نباشد ذات اقدس را محض جهالت و تقلید بیهوده بباد نتوان داد کار از این
در آن گذشت معاون و ناصری نماند و امید بهبودی نیست تا شب ده فرسخ میتوان رفت کار ماندگان سهل است نواب جهانبانی خود را بسلامت
بآذربایجان بخدمت پدر عالیشان رسانند و دولتخواهان آنطرف را جمع نموده دیگرباره علم ملک ستانی ارتفاع دهند نواب جهانبانی باو
اعراض فرموده از روی شدت و غلظت فرمودند که زندگانی با اینگونه عار فرار بچکار آید که در میانه اهل عالم شهرت کند که فلانی از
برادر کوچک خود منهزم گشت درین معرکه شربت شهادت میچشم و بار این عار نمیکشم عنان توسن سبک سیر از دست جارچی مزبور ربوده نیزه
خطی بدست مبارک گرفت و بزبان الهام بیان فرمودند که هرکس میل شهادت دارد رفیق من است و هرکس تن آسانی گزیند خدا ایش همراه
این بگفت و مهمیز خارا انگیز بر گرده تکاور زده اسب جلادت صاحبقرانی بجولان درآورده خود را نهنگ وار بدریای آتش کارزار زد
و بطرفة العینی نسیم فتح و ظفر از مهب ولا تیأسوا من روح الله وزیدن گرفت و تا غایت باد از طرف ایشان میوزید و گرد و غبار معرکه بر فرق عسکر
اقبال بخیه و دیده دوربین از مشاهده هیاکل نصرت و بهروزی پوشیده داشت درین اثنا آن باد از طرف عساکر اقبال وزیده از
اتفاقات حسنه که عنایت ایزدی عبارت از آنست در وقتی که ولیخان و لشکر تکلو بر قول همایون شاهزاده عالمیان راندند اسمعیل قلیخان و

طایفه

شرح یکی از شجاعتها و دلاوریهای سلطان حمزه میرزا

کس بود بنظر درآمد ملازمان موکب اقبال بتصور آنکه سپاه اسپاهی بوده باشد اندکی آزرده خاطر گشتند و واهمهٔ عظیم در دلها افتاد و ایشان لحظهٔ
در آن بلندی کوه ایستاده از آنجا قدم در دشت نهاده پیشتر آمدند مشخص شد که آن سیاهی شتران اردوی ایشان بوده که بار کرده همراه
آورده بودند و در پس سر ایشان بود دلها اندک اطمینانی یافت و الحق اگر در آن روز جنگ را در حیز تأخیر انداخته در همانجا فرود میآمدند
محتمل بود که از کثرت لشکر و خوف و تسلط و استیلای معاندان تزلزل تمام باحوال ملازمان موکب عالی شاهزادهٔ عالمیان راه یابد راقم
حروف گوید که در آن هنگام بیست و شش مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود در سلک ارباب قلم و منسوبان دیوان نواب جهانبانی انتظام
داشت از غایت جهالت نفس و کوسالگی که لازم مردم بیست و شش ساله است زره پوشیده اسلحه و یراق بر خود مرتب داشته با نیزهٔ خطی خود را
در زمرهٔ ارباب جلادت قرار داده از رکاب مقدس نواب جهانبانی جدائی اختیار ننموده تا هنگام فتح همراه بود و از دقایق احوال خبرداشت
این قضیه را بنوعی که مشاهده نموده مرقوم قلم وقایع نگار میگرداند مجملا چون آن طبقه پیشتر آمدند مشخص شد که دو قول قرار داده بودند یک قول
مسیب خان و ولیخان تکلو و لشکر که علی سلطان پاکمال چرخچی ایشان بود و یک قول محمد خان و امت خان ذوالقدر و ابراهیم خان و اسمعیل خان
برادر امیرخان و سلطان معصوم خان ترخان و سایر ترکمانان که چرخچی ایشان کلابی خان ولد امیرخان و شاهقلی سلطان برادر امیرخان
و شاهقلی سلطان پیاده ترکمان بود و چتر زرنگار بر سر شهزاده طهماسب میرزا افراخته در قول ترکمان قرار و آرام داشت چون تقارب
فئتین بتلاقی انجامید و چرخچیان طرفین دست بآلت کارزار بردند لشکر تکلو که در مقابل شاملو بودند و جماعت ترکمان که در مقابل استاجلو
بودند در هم آویختند گرد و غبار ارتفاع یافت جوانان طرفین داد دلاوری میدادند و در اول حال عساکر اقبال بقدم جلادت پیش
طایفهٔ شاملو بر چرخچیان تکلو ظفر یافتند و علی سلطان پاکمال بقتل رسیده حمزه بیک وزیر اسمعیل خان بخدمت نواب جهانبانی آمده خبر کشته شدن
علی سلطان رسانید و همچنین طایفهٔ استاجلو بر چرخچیان ترکمان غلبه نمودند علیقلی خان فتح اغلی که خود را از زمرهٔ مبارزان نامی میشمرد از غایت
جهالت در قول خود توقف ننموده بنفسه مباشر حرب گشته در میان چرخچیان بکارزار قیام مینمود تا آنکه چرخچیان ترکمان از صولت سپاه استاجلو
منهزم گشته شاهقلی سلطان برادر امیرخان بقتل رسید سر او را با نقاره خانه و یراق او آوردند از آنطرف لشکر بسیار از قول تکلو برون
آمده خود را مانند برق لامع بر طایفهٔ شاملو زده ایشان را بطریق بنات النعش متفرق و پراکنده ساختند شاه کرم بیک لنگر که داروغهٔ قزوین
بود با چند نفر جوانان کارآمدنی بقتل رسیده حمزه بیک وزیر گرفتار گشت و همچنین از سپاه ترکمان کل برادران و اتباع امیرخان و شاهقلی
سلطان پیاده و غیر ذلک با لشکر پرخاشجوی رزم آزما بقصد قلع و قمع علیقلیخان و انتقام خون امیرخان از قول برون آمده پیرغیب خان
و جماعت چرخچیان استاجلو را بیک صدمهٔ دلیرانه از هم پاشیده خود را بقول علیقلی خان رسانیدند چون علیقلی خان خود در قول نبود
مردم قول بهم برآمده بجست و جوی خان افتادند و سپاه ترکمان مجال مصادمه و محاربه با ایشان نداده کل سپاه استاجلو و اتباع علیقلی
خان را از هم پاشیدند و علم و نقارهٔ او و امرای استاجلو را بردند علیقلیخان بعد از تک و دو بسیار و کارزار بیشمار که بنفس خود
نموده بود خود را با سه چهار نفر بدامنهٔ کوه کشیده خبر هزیمت آن جماعت و شکست شاملو بنواب جهانبانی رسیده الماس خان مهردار ذوالقدر
و جمعی از امرای ذوالقدر که در دست چپ قول همایون و یکونک علیقلی خان مأمور بودند بمدد و محاربه شتافتند و کاری نساختند و علیقلی
سلطان تاتی اغلی ذوالقدر بقتل رسید همگی آن گروه از صولت سپاه ترکمان منهزم گشته منهزمان در قول همایون نیز تاب توقف نیاورده
راه فرار پیش گرفتند در اینحال مزاج اقدس عالی متغیر گشته قول همایون نیز بهم برآمده چون باد از جانب مخالف میوزید و گرد و غبار سطوع
یافته در میان گرد و غبار چتر فلکسای نواب جهانبانی از نظر معاندان پوشیده گشت و با وجود آنکه لشکر مخالف از قول گذشته بود
متوجه قلب نشده باز گردیدند نواب جهانبانی با وجود پراکندگی لشکر با اندک مایه مردمی که مانده بودند در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشته

مولف کتاب ۲۶ سال داشته که در رکاب حمزه میرزا جنگ کرده است در سنه ۹۹۳

ذکر احوال شاه سلطان محمد

از آمدن اردوی موکب عالی از آب عبور نموده در چمن ماهان نزول فرمودند و در آنجا طوایف استاجلو که در خلخال و طارم بودند جمع شده از آنجا
کوچ کرده در چمن سلطانیه نزول فرمودند و محمد حسین سلطان و جماعت الطور که در ری و رود بار اقامت داشتند در این منزل با قشون آراسته
بموکب عالی ملحق شدند و چون آوازه تاخت و غارت ترکمان و تکلو بایل و اویماقات رسیده بود واهمه کرده هر کس دسترس داشت با ایل و الوس
بچمن سلطانیه آمده باردوی عالی پیوست و دولتیار سیاه منصور که قورچی نواب عالی بود و بسمت امارت سیاه منصور موسوم فرموده بجهت لشکر
آوردن فرستاده بودند در سلطانیه رسیده جمعی از اکراد سیاه منصور همراه آورد و اگر چه مردم حشامی بودند و یراق دار در میانه ایشان کمتر بود
اما موجب سپاهی لشکر شد و بقدر جمعیتی در سلطانیه روی داد قریب بهفت هزار سوار جرار در موکب نصرت قرین بهم رسید که از آنجمله پنجهزار کار
آمدنی بودند اما ترکمان و تکلو با اتباع خود در موکب طهماسب میرزا بچمن بالقوار رسیده عدد لشکریان ایشان از ده هزار متجاوز بود و اما همه مردم
کاری و صاحب اسلحه بودند و اکثر ایشان اسبهای و یراق بد و سواری و کوتل داشتند بالجمله چون خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید تقارب
فئتین دست داد نواب جهانبانی از سلطانیه کوچ کرده در دو فرسخی صاین قلعه نزول فرمودند و همان روز قراولان خبر وصول
ایشان رسانیده نواب جهانبانی پیر غیب خان استاجلو را چرخچی لشکر کرده جمعی از امراء و مردم کار آمدنی استاجلو و غیره با دو هزار کس
همراه او کردند و علیقلی خان برادر الماس خان مهردار و علی سلطان تاتی اغلی و علی سلطان نواده شاهقلی خلیفه مهردار ذوالقدر که مجموع
دو هزار کس بودند در دست چپ چرخچی قرار دادند و اسمعیل قلیخان و قورخمس خان و شاهوردی خلیفه ایناللو با قشون شاملو که ایشان نیز
یک هزار و دویست نفر میشدند در دست راست آرام گرفتند و ماهچه ظفر پیکر نواب جهانبانی و ملازمان خاصه از افق قلب طالع گشته شاهقلی
سلطان خلفا و ستید بیک کمونه و دولتیار خان سیاه منصور در ملازمت آنحضرت قرار گرفتند و اکثر مردم حشامی که اسب زبون داشتند
جهت سپاهی لشکر در قلب توقف نمودند چنانچه سپاهی قول همایون شاهزاده عالمیان به سه هزار کس میرسید و بآیین شایسته در ترتیب
اسباب مقدمات جنگ از اردو بیرون رفته تا یک فرسخ تشریف بردند و تا وقت عصر بر سر آب توقف فرموده منتظر وصول اهل عصیان بودند
وقت عصر خبر رسید که اردوی طاغیان در رودخانه میان کوه فرود آمده جنگ را بروز دیگر انداختند و از عالم غیب سروش این ندا
بگوش میرسید **بیت** چنین یافت در قلب دشمن قرار که جویند فردا ره کارزار بمیدان کین ترکتازی کنند
بگوی سر خویشش بازی کنند بعد از تحقیق این خبر نواب جهانبانی دو سه هزار کس از هر طبقه در صحرا گذاشتند که از کید و مکر و شبیخون ایشان
واقف باشند و خود باردو عود فرموده آن شب تا صباح با جمعی از فدویان در بیداری گذرانیده مکرر دعا فرمودند که بار خدایا
دلهای متمردان را نرم گردانیده این فتنه را بالخیر و خوبی بکفایت مقرون ساز کتاب روضة الصفا در میان بود نواب جهانبانی تفأل فرمودند
که مبحثی گشوده شود فردا احوال خود را با آنجماعت از آن قیاس فرمایند اتفاقا قضیه عصیان امیر سلطان ابوسعید با ایلچیاتون خان
و مجادله ایشان و ظفر یافتن سلطان ابوسعید خان گشوده شد نواب جهانبانی سر بسجود نهاده نذر فرمودند که اگر بر آن طبقه ظفر یابند
برخلاف آنچه مسموع میشد عمل نموده بعد از فتح و ظفر تجویز قتل احدی نکنند و با گرفتاران شیوه عفو و مروت پیش گرفته چنانچه شیوه اجداد کرام است
سلوک دارند مجملا پیشتر از طلوع صبح صادق نواب بلقیس مکانی زینب بیگم را که عمه محترمه آنحضرت و بانوی دولتخانه عالی بود و با دیگر حرمها و
فرزندان وداع فرموده آقا جان بیک افشار را با قورچیان حرم بر سر دولتخانه عالی تعیین فرموده بوثایق الطاف الهی روی توجه بمقاتله
اعدا آوردند و بدستور روز گذشته چرخچیان و لشکریان دست راست و دست چپ و قول بقاعده مقرر هر یک در مقام خود قرار گرفتند
و قریب بظهر طلیعه لشکر معاندان هویدا گشته از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت **بیت** ز گرد سواران در آن پهن دشت
زمین شش شد و آسمان گشت هشت بعد از آنکه جمیع لشکر از پشت کوه بیرون آمدند و در بلندی سیل بسته سپاهی عظیم که علامت بیست هزار

کس

تفأل حمزه میرزا از کتاب روضة الصفا

باشی قزوینی بنا بر دولتخواهی نواب جهانبانی موافقت اسمعیل قلیخان نموده با او رفتند جماعت ترکمان و تکلو بیمانع و منازعی بدار السلطنه قزوین
داخل شده دولتخانهٔ همایون را محل اقامت طهماسب میرزا قرار دادند و هر یک از امرا در منازل مرغوب فرود آمده و اختیار سلطنت
نموده طهماسب میرزا را بر مسند فرمانروائی بر آورده بسمت ولیعهدی پدر موسوم گردانیدند و از فراش خانه و یراق بیوتات پادشاهی از
سرکار نواب جهانبانی آنچه در شهر و دولتخانه مانده بود متصرف شدند و اموال و اسباب جمعی از امرا و وزرا و اعیان که در ملازمت
نواب جهانبانی بودند پیروی نموده آنچه در منزل هر کس و هر جا یافتند بحیطهٔ ضبط در آوردند شاه قوام الدین حسین ولد شاه تقی الدین محمد
صدر اصفهانی که دخترزادهٔ قاضی جهان وزیر شاه جنت مکان بود و از اصفهان بقصد ملازمت نواب جهانبانی باردوی معلی میآمد در همان
حین بقزوین رسیده بود بتعظیم و تکریم بسیار نموده بوزارت طهماسب میرزا منصوب گردانیدند و اعتماد الدوله لقب دادند و میرزا محمد حسین ولد
میرزا شکر الله مستوفی شاه جنت مکان را مستوفی کردند و سایر ارباب مناصب تعیین نمودند و در باب وکالت میانهٔ ترکمان و تکلو تنازع واقع
شد آخر الامر محمد خان خود را لله نام نهاده منصب وکالت بسبب خان شرف الدین اغلی تکلو قرار گرفت اما صاحب اختیار مطلق محمد خان
بود و بدار السلطنه اصفهان و اطراف و جوانب عراق و غیره کس فرستاده از جلوس شهزاده طهماسب میرزا خبر دادند بیت

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی — گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند

اما در احکام رعایت جانب نواب سکندرشان
نموده مهر بدستور نواب جهانبانی بر پایین مناشیر زده در بالا مهر کردند و چون خبر نزول موکب عالی نواب جهانبانی بطارم و اینکه جهت قلت
لشکر توقف دارد مسموع امرا و طاغی گردید اول متوجه دفع اسمعیل قلیخان شدند که در رودبار بود و ولیخان تکلو سردار شده با جمعی از امرا
تکلو و ترکمان و غیر ذلک ایلغار نموده بر سر او برودبار رفتند اسمعیل قلیخان در محل مضبوطه که یکراه بیش نداشت توقف نموده تفنگچی
و کماندار بر سر راه گذاشته بود اما ولیخان مردم صاحب وقوف از اهل رودبار بدست آورده از راه غیر معهود علی الغفله بر سر او
رفته چون اسمعیل قلیخان بر این حال وقوف یافته دید که پس و پیش او را لشکر مخالف احاطه نموده‌اند متحیر و سراسیمه گشت پسران مولانا نعمت رودباری
دولتخواهی کرده متعهد شدند که اگر ترک اغرق و احمال و اثقال نماید او را از میان جنگل براهی که عبور مخالف ممکن نیست بیرون برند اسمعیل
قلیخان لاعلاج اغرق خود و اموال و اسباب و خانه کوچ شاملو را ریخته جریده و سبکبار با معدودی از راه جنگل بدیلمان رفت و
اکثر غازیان شاملو از اسب پیاده شده از لباس سپاهیگری عریان گشته خود را بجنگل انداختند و از مضایق بیشه بصد تشویش جان بسلامت
بدر بردند و به دیلمان رسیدند خان احمد والی گیلان از واقعهٔ مذکور خبر یافته نزل و ساوری فرستاده چند روز نگهداری نمود تمامی جهات
و تملکات شاملو بدست تکلو افتاده جمعی ضایع شده جمعی را نیز گرفته بشهر آوردند اما محمد خان نگذاشت که دستی بخانه کوچ شاملویان
رسد بعد از مراجعت ولیخان اراده نمودند که بر سر طایفهٔ قزلباش که در اطراف و جوانب قزوین اقامت دارند بجریمهٔ آنکه تا غایت بقزوین نیامده
اطاعت نکرده‌اند لشکر فرستند و این رای خطا را بدستور سایر تدابیر صواب شمرده شروع درین امر نمودند جمعی را بر سر ایل اوستاجلو
و امرلوی افشار فرستادند و غارت و تاراج کردند سایر ایل و اویماقات از ایشان رمیده گردیده میخواستند که لشکر بر سر ایل و اویماق بابات
فرستند که خبر نواب جهانبانی از آب قزل اوزن و بچمن باهان آمدن بدیشان رسید فرصت امر دیگر نیافته بعزم محاربه از شهر بیرون آمدند
اما نواب جهانبانی بعد از شنیدن واقعه رودبار کس فرستاده اسمعیل قلیخان را از دیلمان طلب داشتند که از راه پاراو بابا منصوری بطارم
آمده بموکب عالی پیوندد و حسب الاشاره بموکب عالی پیوست و نواب جهانبانی خیمه و یراق بیوتات و ما یحتاج اسمعیل قلیخان و برادران او و آقایان
شاملو از سرکار عالی عنایت فرمود و جهت غازیان شاملو که پیاده بودند اسب بر کل امرا و اعیان و هر کس زیاده از سواری کوتل
خود اسب داشت رقم کرده پیادگان را اسوار نمودند و اسلحه و یراق سرانجام داده از علی قلیخان فتح اغلی و سایر امرا نیز تکلفات بطور آمد بالجمله بعد

از آمدن

ذکر احوال شاه سلطان محمد

سکندرشان وکشیک دوتنخانه تعیین نموده ابوطالب میرزا را در خدمت والد بزرگوار گذاشتند چون این عزیمت موجب تعویق تسخیر قلعه بود صوفیا
تبریز قلق و اضطراب عظیم آغاز نهادند نواب جهانبانی بمواعید دلپذیر ایشان را اطمینان داده سپاه وعده کردند که بتوفیق الله تعالی مهم
طاغیان را صورت داده به تبریز باز گردند و توکل بدرگاه قادر ذوالجلال کرده با ملازمان خاصه و جمعی از امرا و قورچیان که مجموع زیاده
از سه هزار کس بودند روی توجه بمقصد آوردند و بهفت منزل بدارالارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیاء المحققین
قرادر منور مشایخ عظام و اجداد عالی مقام مشرف شده چون سال باخر رسیده بود نوروز ایت ییل مطابق سنه ۹۹۵ هجری قریب شده بود
یک هفته در آن خطه شریف توقف فرموده ایام نوروز فیروز را بعشرت و شادمانی گذرانیدند و در آن آستان سدره نشان که محل
استجابت دعای باریافتگان درگاه الهی است جزای اعمال سیئه عصیان و طغیان را مسئلت نموده در اول سال از ارواح مقدسه آن بزرگواران
استمداد همت کرده از راه خلخال روی توجه بعراق آوردند و چون معسکر عالی در نهایت قلت و معاندان در کمال شوکت و کثرت بودند سرعت
در رفتن مناسب وقت و صلاح دولت ندیده قورچیان قرمیس جهت احضار دولتخواهان و ارباب ارادت فرستاده بتانی راه مسافت
می پیمودند اما کمتر کسی توفیق مرافقت یافت از جمله جماعت شیخاوند که با اتباع و ملازمان جمعی کثیر میشدند با وجود نسبت قرابت توفیق این
خدمت نیافته از همراهی تقاعد ورزیده بلکه جهلاء آن طبقه کرام پای از دایره ادب بیرون نهاده بعضی از اسبان طویل خاصه را که از عقب
میآوردند طمع کرده بعنف متصرف شدند بالجمله چون در الکاء طارم نزول اجلال واقع شد چند روزی بجهت جمعیت عساکر منصوره توقف نمود
پیرغیب خان استاجلو را که حاکم طارم بود بمحافظت سرپل تعیین فرمودند و بجهت طغیان آب رودخانه قزل اوزن تردد مردم دهاقین
باردوی عالی کمتر واقع میشد و ماکولات نقصان پذیرفته لشکریان چند روز تنقیص کشیدند نواب جهانبانی جمیع طلا آلات و نقره آلات سرکار
عالی را شکسته بغازیان قزلباش قسمت فرمودند و در این اثنا خبر وصول طهماسب میرزا و امرا بدارالسلطنه قزوین و رفتن اسمعیل قلیخان
بجانب رودبار و فرار نمودن او شکسته و بدحال بدیلمان بعرض عالی رسید شرح این واقعه آنکه اسمعیل قلیخان بنوعی که تمهید یافته بود
از راه طارم و خلخال ایلغار نموده خود را بدارالسلطنه قزوین رسانید و مردم شهر را از سپاهی و شهری جمع آورده محلات را کوچه بند کرده بر
هر کوچه بند مردم جلد کارآمدنی از قزلباش و تفنگچی و کمان دار بشهری تعیین کرده چون طهماسب میرزا و امراء تکلو و ترکمان بحوالی ابهر رسیدند
مسموع ایشان گردید که اسمعیل قلیخان داخل قزوین شده در مقام مدافعه است علیخان سلطان ترکمان داروغه دفترخانه را برسم رسالت
بشهر فرستاده اسمعیل قلیخان را بایلی و انقیاد دعوت نمودند ماحصل رسالت آنکه بحمد الله والمنه که پادشاه و مرشد ما نواب سکندرشان است
بدولت و اقبال بر سریر سلطنت تمکن دارد و ما را سوای اخلاص و دولتخواهی آن درگاه امری در خاطر نیست و آن عزیز را مرد دولتمند
خیرخواه صلاح اندیش میدانیم توقع از او داشتیم که در حوالی تبریز باعث اصلاح معامله ما شده نوعی مینمود که نواب جهانبانی دست رد بر سینه
ملتمس ما نمینهاد چون از آنحضرت مأیوس گشته در آن درگاه بار نیافتیم بالضروره صورتی روی نمود که مراجعت لازم شد حالا نیز متوقعیم
که آن عزیز بساط منازعه را درنوردیده ابواب موافقت فیمابین مفتوح دارد که یکدیگر را دوستی و ملاقات نموده آنچه در هر باب مصلحت
دین و دولت و صلاح آن عزیز باشد بفعل آید و غرض ما جز وفاق و اتفاق نیست و از صوابدید او تجاوز نداریم و چون رسول مذکور ادای
رسالت نمود امرا مزبور بقید مراجعت او نشده متعاقب وی تا تل رانده و بیک فرسخی شهر رسیده فرود آمدند اسمعیل قلیخان چون اعمال و
افعال آنگروه را مخالف اقوال یافت و اعتماد بر فعل و قول ایشان نداشت و مقاومت با آنجماعت در حیز قدرت خود ندید علیخان سلطان را
باز فرستاده بمصلحت وقت سخنان مصلحانه دوستی آمیز پیغام داد تا در همان شب با فرزندان و اهل و عیال و هر کس از طایفه شاملو
قدرت داشت جریده و سبکبار روی بجبال رودبار آورد که در محل حصین اقامت نمود و میر جعفر قزوینی متصدی قزوین و پهلوان سلطان محمود

باشی



نواب سکندرشان از حسن سلوک و اداطوار رضا و خشنودی و از بدسلوکی شاه علی سلطان استاجلو که بعد از ایشان لله شده بود شکوه
میکردند و طایفهٔ تکلو را بجانب شریف خود منسوب میساختند و درین وقت که از آن دو طایفه اعمال ناصواب صدور یافت نواب سکندرشان
بنابر روابط مذکوره و اینکه نمیخواستند که آن گروه که دو ایماق معتبر قزلباش‌اند از نواب جهانبانی مأیوس باشند گاهی سخنان مصلحانه که مشعر
بر جانبداری بوده میفرمودند و نواب جهانبانی نیز درین یکدو سال که بحلیهٔ رشد و کمال آراسته شده بود امور دولت و جهانداری برای پیش
خود گرفته مهمات کلیه را برای خود سرانجام میداد و مرتکب اموری که لازمهٔ نشاء جوانی است و مرضی خاطر والد بزرگوار نبود میشد تصور بعضی ازان
آن بود که نواب سکندرشان بدین جهات از فرزند ارجمند خاطر ماندگی دارد لهذا این گمان بردند اما حقیقت حال آنست که بر تقدیر وقوع این
مقدمات نواب سکندرشان را آنقدر محبت و علاقهٔ پدر فرزندی با نواب جهانبانی بود که رضای خاطر شریفش را بهیچ امری عظیم برابر نمیکرد
و ارادهٔ ضمیر منیرش را بر کل مهمات دولت راجح و مقدم میدانست و تعجب مینمود که با اینهمه علاقهٔ پدر فرزندی و تفویض رتبهٔ ولیعهدی
و رضاجوئی نسبت بفرزند ارجمند در مقام غدر و نفاق درآمده باشد علی ای حال نواب جهانبانی و امرای عظام بتفکر و اندیشهٔ این واقعه
افتاده دفع شر و فساد آن گروه را که منتج مفاسد عظیمه بود از تسخیر قلعهٔ تبریز اهم و اولی دانسته رای صایب آنحضرت بدان قرار گرفت
که بلاتوقف و اهمال بر سبیل استعجال از عقب بعاقبت آنجماعت توجه نموده تا هنوز استقامتی نیافته‌اند دفع شر ایشان نموده شود و اگر در
ملازمت والد بزرگوار و تمامی عساکر ظفرشعار بتعاقب ایشان میشوند که مهم آن گروه در اثنای راه بقطع رسد قطع تعلق از مملکت تبریز بلکه تمامت
آذربایجان میبایست کرد زیرا که بعد از توجه رایات جلال بجانب عراق احدی از امرای آذربایجان در آن دیار اقامت نمیتوانست کرد و اگر
جمعی را در مرافقت امرای آذربایجان بمحاصرهٔ قلعه باز داشته خود تشریف میبردند آن مقدار لشکر در معسکر همایون نبود که مهم آنجماعت
بآن کفایت شود بالضروره رای صواب نما بدان قرار گرفت که برادر ارجمند ابوطالب میرزا را در ملازمت والد نامدار در تبریز گذاشته
محمدی خان تخماق و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای آذربایجان را با جمعی از قورچیان عظام بملازمت ایشان و محاصرهٔ
قلعه باز دارند و خود با ملازمان خاصه و علیقلی خان و امرائی که در عراق الکا دارند از راه اردبیل و خلخال توجه نموده بجلگاه عراق درآیند و هوا
خواهان آنجائی را جمع نموده بدفع فتنهٔ ایشان پردازند بدین عزم لایق همارزم گشته بعد از استجازه از نواب سکندرشان در همان روز اسمعیل قلی
خان شاملو را بمنصب والای للگی شاهزادهٔ عالی تبار اسمعیل میرزا که دری برج سلطنت و جهانداری بود سرافراز ساخته فرستادند
که از راه طارم و خلخال ایلغار نموده پیشتر از آن گروه خود در قزوین رسانده و چون خانه کوچ اکثر طوایف قزلباش در آنشهر است و درین
هنگام جهت صیانت اهل و عیال روی توجه بآن صوب میآوردند همگی را بر سر خود جمع کرده محلات را کوچه بند نموده تا رسیدن موکب عالی
بمحارست شهر و دولتخانهٔ مبارکه قیام نموده منتظر ورود موکب مسعود بوده باشد چه محتمل بود که هرگاه وصول اسمعیل قلیخان بقزوین مسموع طاغیان
گردد از رفتن آنجا باز آمده هر یک بالکا و مملکت خود روند و اسمعیل قلیخان حسب الاشارهٔ عالی در آخر همانروز با طایفهٔ شاملو روانه شد
اما شهزاده را همراه نبرد و موکب عالی نیز متوکلاً علی الله متعاقب در حرکت آمد

ذکر توجه شاهزادهٔ عالمیان جهت قلع فتنهٔ ارباب طغیان بجانب عراق و محاربه نمودن با طبقهٔ شقاوت نشان و فیروزی یافتن بعون عنایت ملک منان

چون توجه جانب عراق و تنبیه و تأدیب ارباب شقاوت و نفاق تصمیم یافت محمدی خان تخماق را بحکومت تبریز نصب نموده باتفاق امام قلیخان
بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای چخور و آذربایجان بمحاصرهٔ قلعهٔ تبریز مأمور گردانیدند و جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه را بخدمت نواب

ذکر احوال شاه سلطان محمد

خود را با وعنایت فرموده حکم شد که تمامی امرا و اعیان استاجلو با علی قلیخان سوار شده بر گرد محلات شهر بر آمده تا سر خیابان مسیر نمایند که کذب خبر اول با مرا طاغی برسد و علی قلیخان مسرور و کامران با جمعی کثیر از هواخواهان سوار شده بیامن الطاف شهریاری خودنمائی چندم کرده بازگشت در شب دیگر واقعهٔ عجیبه و قضیهٔ غریبه تر روی داد شرح آن واقعهٔ غریبه بر سبیل اجمال آنکه چون محمد خان دید که مهرهٔ مرادش در ششدر نا امیدی مانده گشادی و طرح بدنشست بخاطر آورد که یکی از شاهزادگان نامدار را بحیل و تدبیر بدست آورده بجانب عراق باز گردد و آئین سلطنت طرح انداخته لوای مخالفت نواب جهانبانی مرتفع سازد شاهزادگان کامکار ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا که هر دو در قلعه اسم خان در خدمت والد نامدار و برادر بزرگوار خود بودند و روز بملازمت قیام نموده شب هر یک لله و دده که داشتند در وثاق خود که قریب بخلوتخانهٔ نواب سکندر شان بود آرام مییافتند اگرچه لله و ددهٔ ابوطالب میرزا طایفهٔ تکلو بودند و خلیل بیک تکلو لله میرزا که در عراق مانده بود درین هنگام در میانه انجماعت بود اما چون جناب میرزا فی الجمله صاحب عقل و تمیز شده بود فریفتن او دشوار مینمود کیخسرو بیک کرجی لله طهماسب میرزا مرد ساده لوح تنگ عقل و میرزا خود کودک بود یک دو نفر قورچی ترکمان را فریفت که در دولتخانهٔ همایون کیخسرو مذکور را نوید ایالت و بزرگی و انعامات وافر فریفته قرار داد که در هنگام فرصت شبی میرزا را برداشته بمیانهٔ ایشان برد و قورچیان مذکور در در دولتخانهٔ مبارکه آن بیعاقبت ابله طرز را بدمدمه و افسون از راه برده بعد از مواضعه و استرضا در شب موعود و در آتش اسب صبا رفتار بپای دیوار برجی از بروج قلعه که قریب بخوابگاه شاهزاده بود آوردند و کیخسرو بدبخت شاهزاده را که در آنوقت ده ساله بود در عین مستی خواب که بر طبیعت کودکان مستولی است یا در بیداری بهر تقدیر از خوابگاه ببالای برج آورده با جوال و ریسمان بپائین داده خود نیز بپائین رفت و فی الحقیقة از اوج عزت و دولت بحضیض مذلت هبوط کردند و باتفاق قورچیان بر اسبان مذکور سوار شده میرزا را پیش گرفته از راه غیر معهود بار دوی امرای تکلو و ترکمان بردند جمعی تقریر کردند که محمد خان اطلاعی از اینحال نداشت ساخته و پرداختهٔ قورچیان بود که نقشی چنین بدیع بر آب زدند اما مقتضی عقل نیست که بی اراده و تدبیر امرای مذکور چنین امری بزرگ اتفاقا بحیز ظهور آید بلکه از بدایت خلاف و عناد این معنی در خاطر ایشان برسوخ یافته درین فکر و اندیشه شبها بروز آورده اند علی ای التقدیر محمد خان در همان شب امرای مذکور رفیق خود را از وقوع اینحال اخبار نموده اینمعنی را از نتایج دولت و مؤیدات اقبال شمردند و بقدوم شاهزاده استبشار نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و بجهت همنامی شاه جنت مکان علیین آشیان و اینکه آنحضرت نیز در سن یازده سالگی برتبهٔ سلطنت رسیده قرار سلطنت و پادشاهی او بخود دادند و از اینمعنی غافل افتادند که شاه جنت مکان فرزند بزرگتر حضرت خاقان سلیمان شان فردوس آشیان و بحسب ارث و توره و آئین ولیعهدی آن سلطان سلاطین نشان نبود و بعد از ارتحال والد ماجد بر مسند سلطنت موروثی متمکن گردید و این شاهزاده را پدر نامدار در قید حیات و بر سریر دولت و پادشاهی استقرار دارد و برادران از او بزرگتر که رتبهٔ ولیعهدی دارند موجودند چگونه این مدعا صورت وقوع مییابد و مرشد عقل و بر چه نهج و چه طریق و کدام آئین رضا باین امر میدهد بالجمله چون شاهزاده بمیان آنگروه در آمد بلا توقف طبل ارتحال کوفته روی توجه بجانب عراق آوردند علی الصباح که نواب سکندر شان و شاهزادهٔ عالمیان و مقیمان درگاه سعادت نشان ازین قضیه آگاه شدند خاطرها مکدر و پریشان گردید بعضی کوته اندیشان را التصور آن شد که این مقدمه برای وصلاح نواب سکندر شان تمهید یافته بوده امرای استاجلو و شاملو بتصدیق این تصور باطل کرده نواب جهانبانی را نسبت بوالد بزرگوار بدگمان کردند سبب تفرس و باعث این مظنه آنکه نواب سکندر شان بجهت اعانت جانب والدهٔ معظمه اش که از بنات مکرمهٔ طایفهٔ ترکمان بود و جمعی کثیر از اقوام و اقربای او در میان آنگروه بودند و نسبت خویشی با نواب سکندر شان داشتند همواره اظهار توجه و التفات بطبقه مینمود و مسیب خان تکلو نیز خاله زادهٔ آنحضرت و محمد خان شرف الدین اغلی پدر او و در هرات لله ایام میرزائی او بود و آنحضرت در میان آنطایفه نشو و نما یافته هر گاه در اثنای محاوره بتقریبی اسم محمد خان تکلو مذکور میشد

ابوطالب میرزا را [illegible] شاهزاده [illegible]

این واقعه در سال ۹۹۳ واقع شده و از علائم بارز هرج و مرج ایران در عهد سلطان محمد خدابنده [illegible] ایران [illegible]

لا یسلم الشرف الرفیع من الاذی
حتی یراق علی جوانبه الدم

فتح اغلی و محمدی سپار و سولاغ طوایف قزلباش دو گروه شده منجر بحرب و قتال میانجامد چه امرا تکلو و ترکمان و ذوالقدر که بجمعیت و ازدحام
تمام آمده اند راه نمی یابند که بملازمت رسیده در تسخیر قلعه رومی همراهی و مددکار باشند بعضی ساده لوحان بخیره که در میانه صوفیان قزلباش
بیره و خلیفه مینامند این مقدمه را صوفیگری و اخلاص نام نهاده آن طبقه را مستحسن شمرده همگی بایکدیگر یکدل و یکزبان شده قرار دادند که
بخدمت نواب جهانبانی رفته چنانچه شیوه پیر و مریدی است عرض مشکل خود کرده التماس حل آن نمایند جهلاء و بیدولتان و اشرار طایفه قورچی
با خود محضر ساختند که اگر از جانب شاهزاده کامکار تشفی حاصل نشود بهیئت اجتماعی بر سر علیقلی خان و محمدی رفته ایشان را با هر کس که مانع این امر
باشد بقتل آورند و باین اندیشه فاسد فریاد برآوردند که هر کس شاهی سیون و خیرخواه این دولت است بر سر ما جمع شود و جمعی کثیر هجوم نموده غوغای
شاهی سیونی میان عوام افتاد و عقلاء آن قوم بدر دولتسرای نواب جهانبانی رفتند جهلاء و اشرار قبل از آنکه اراده قوم از قوت بفعل آید بر کار
خانه و بیوتات علی قلیخان ریخته اسباب بسیار از سرکار او بغارت و تاراج رفت و خبر قتل ایشان از افواه خلایق در شهر شیوع یافته کسانی که خانهای
ملازمان علی قلیخان و محمدی و اعیان استاجلو که در محلات بود بغارت رفت و مژده بامرا تکلو و ترکمان رسیده در میانه ایشان آثار بشاشت و
خرمی بظهور پیوست القصه از غلغله شورش و غوغای شاهی سیونان مجلسیان عالی را احوال دگرگون گشت و آنجماعت پیش پنجره آمده معتبران
آنجماعت عرض مدعای خود کرده اما در پرده سخن گفته جرات نکردند که کسی را نام برند نواب جهانبانی در اول حال با ایشان برفق و مدارا تکلم نموده
فرمودند که پادشاه و مرشد ما و شما نواب سکندرشانست که در وثاق خود تشریف حضور دارند بخدمت آنحضرت رفته عرض مدعای خود کنید من هم
مثل شما یکی از ملازمانم غرض نواب جهانبانی آن بود که ایشان مجاب گشته دیگر سخن نگویند آنجماعت ساکت نشده فریاد برآوردند که ما نواب جهانبانی را
قایم مقام و ولیعهد پادشاه و مرشد میدانیم و مطالب اصلی ما بجز دولتخواهی چیزی نیست نواب جهانبانی باسمعیل قلیخان شاملو امر فرمودند که
پیشتر رفته با آنجماعت گفتگو نماید که سخن ما کیست و مقصد اصلی چیست اسمعیل قلیخان از میان همان پنجره با ایشان بحرف و صوت درآمده تسلی
داده گفت انشاءالله تعالی آنچه صلاح دولت است بظهور آورده نخواهیم گذاشت که فیمابین عساکر قزلباش فتنه و نزاع وقوع یابد و نواب جهانبانی
نیز راضی نیستند که در میانه این دو گروه که ملازم یک درگاهند فسادی روی دهد و تا ممکن و مقدور است در رفع مواد خصومت میکوشیم
آنطایفه بیباکی آواز بلندتر کرده نواب جهانبانی دیگرباره از مطلب ایشان استفسار کرده فرمودند که سخن با که دارید علیقلی خان بتکلم درآمده
عرض کرد که ایشان در پرده سخن میگویند اما سخن با من دارند و مطلب ایشان این است که مرا با محمدی مغضوب گردانند تا امرا طاغی تسلی یافته
بیخوف و دهشت بملازمت آیند و ما مکرر عرض کرده ایم که حیات خود را بجهت رضای خاطر مبارک میخواهیم و رضای ما منوط برضای اشرف است
نواب جهانبانی فرمودند که اگر چنین است ایشان را سخن با شما نیست بلکه سخن با من است چرا که قتل امیرخان بفرمان من شده و باعث بدنیتی
شما من بوده ام اسمعیل قلیخان هرچند خواست که برفق و مدارا ایشان را تسلی داده بازگرداند تسلی نشده در بیحیائی افزودند و از پرده بیرون آمده
با آواز بلند تصریح کرده بنام علیقلی خان و محمدی کرده فریاد برآوردند که چرا بجهت وجود دو کس مفسد بنیان قصر دولت ابدپیوند انهدام پذیرد اسمعیل
قلیخان را دشنام و فحش داده بزبان آوردند که یکی از فتنه انگیزان کشتنی تویی اول ترا میباید کشت چون بیحیائی و شورانگیزی آن گروه
بدین مثابه ظهور یافت خاطر شریف نواب جهانبانی از حسینعلی الکس که از ساعیان قتل والده معظمه اش بود انحراف تمام داشت از بی ادبی آنجماعت
شعله غضب زبانه کشیده بقصد تادیب فتنه انگیزان بیرون آمدند و دست بقبضه شمشیر یازیده بمیان آنگروه درآمد اول حسینعلی جون
گرفته بمقابل درآمد بیک ضرب حیدری کارش باتمام رسید بعد از آن طهماسب قلی بیک قاپوچی و هر کس خیرگی کرده ایستاد از همان شربت
ناگوار چشیده بقیة السیف پراکنده شدند و در زوایای پشیمانی خزیده بعد از این واقعه برغم اضداد مجدداً علیقلی خان بنوازشات خسروانه
سرافراز نموده چون جیقه و تاج و دستار او در کارخانه بتاراج رفته بود نواب جهانبانی تاج طلادوز و مندیل زرتاری و جیقه خاصه

قتل جمعی از اوباش قزلباش بدست سلطان حمزه میرزا

خود را

ذکر احوال شاه سلطان محمد

احتیاج تصدیع ملازمان موکب عالی نیست مهم ایشان بسعی ما غلامان کفایت میگردد نواب جهانبانی مصلحت دولتخواهان عمل نموده کس فرستادند
قراولان را منع کردند التماس امرا را بخدمت والده ماجده عرض نموده حسب الاستدعا ایشان مهم معاودت فرمودند و روز دیگر امرا تکلو و ترکمان
کس فرستاده استدعا نمودند که دو سه کس از ریش سفیدان معتمد را بفرستند که بعضی حکایات با ایشان گفتگو شود نواب جهانبانی تجویز کس فرستادن
نکردند و زیاده ازین مداهنه با آن قوم مناسب رتبه سلطنت و پادشاهی نمیدانستند نواب سکندرشان صلاح در ایجاب ملتمس ایشان دیده سیادت
پناه میر ابوالولی انجو صدر که در آن ولا قاضی عسکر ظفر اثر بود و از امرا رستم بیک گونه و شاهقلی خلفای روملو را که مردم خیراندیش بودند
فرستادند اما بملاحظه آنکه مبادا ایشان را ازین طریق ده همچو خان و دیگران نگاه دارند مقرر شد که بر سر خیابان از فوج قراولان جدا شده
اندکی پیشتر روند و از آنطرف محمدخان و امرا از لشکریان خود جدا شده پیشتر آیند و در سر اسب هر گونه سخنی داشته باشند گفتگو نموده باز گردند جماعت
مذکور حسب الفرموده عمل کردند ماحصل سخن آنجماعت آنکه سبب چیست که نواب جهانبانی بجهت رضای خاطر دو شخص مفسد که از ایل و اویماق و عشیرت
ایشان در خراسان انواع فتنه بظهور رسیده و میرسد سه اویماق معتبر قزلباش را که تکلو و ترکمان و ذوالقدر باشند از خود مایوس و روگردان
میکنند و در این وقت که رومیان در تبریز قلعه ساخته اند ده هزار کس که درین شدت شتا و سورت سرما متحمل مشاق بسیار شده باینجا رسیده
باشند پراکنده میسازند حضرات اعزه جوابهای مسکت مناسب وقت دادند بعد از قیل و قال بسیار بدین راضی شدند که من بعد از قضیه قتل
امیرخان و بازخواست آن حرفی بر زبان نیاورند اما چون علیقلی خان و محمدی سپ روسولاغ خمیرمایه این فساد بوده اند و خاطر مبارک عالی را
از ما آزرده کرده اند اگر بجهت انتظام امور سلطنت و اقتدار پادشاهی ایشانرا از درجه اعتبار بیندازند باری در اینوقت بجهت تألیف
قلوب طایفه ترکمان و اولاد و اتباع امیرخان ایالت ولایتی از ولایات قلمرو همایون نامزد نموده روانه نمایند که در درگاه معلی نبوده باشند تا اندکی
موجب اطمینان قلب و آبروی اینطایفه گشته ما خاطرجمع آمده ملازمت نمائیم بعد از آنکه معاملات فی الجمله باصلاح آمده باشد و خاطر ماندگان
از توجهات عالی اطمینان یافته باشد در رای جهان آرا اقتضا نماید بدرگاه طلبند مصلحان مذکور معاودت نموده مقدمات مذکور را عرض نمودند
یکدو روز درین فکر و اندیشه بسر رفت چون بعضی امور خفیه در پرده تقدیر مستور بود که باقتضای قضا و سرنوشت آسمانی از ظهور آن چاره نبود هیچ
اثری برین گفتگو مترتب نشد و سعی و تدبیر عقلا و خیراندیشان طرفین مفید نیامد چون رسوخ نواب جهانبانی در حمایت علیقلی خان و محمدی و حفظ رعایتی
که ایشانرا نموده بودند بدین مثابه بسمت ظهور یافت و شارالیهم هر دو در مجلس عالی زبان بعرض حال گشودند بعد از ادای شکر و الطاف بیحد شهریاری
معروض گردانیدند که رضای ما غلامان منوط برضای خاطر مبارک است و بامریکه موجب نقصان دولت است راضی نیستیم ده هزار کس را بدو کس
برابر کردن مناسب وقت و لایق دولت نمیدانیم و ما را هیچ امری مضایقه نیست هر چه صلاح دولت و مقتضی رای عالی است بی تأمل بعمل آورند
(ما دل بنهاده ایم هر چه پیش رای تست) نواب جهانبانی فرمودند که اینهمه رسوخ و مبالغه ما درین امور بجهت خاطر شما نیست چون پرورده خاطر خود
شما را تربیت نموده مورد شفقت گردانیده ایم گفتگوی خصما درین باب نسبت بما سوء ادب است و بیرون کردن از درگاه موجب ضعف بنیت و عدم
اقتدار سلطنت است لهذا بر سر آن ایستاده بهیچوجه بامری که خلاف اراده و رضای خاطر عالی باشد رضا نمیدهیم و عنقریب باری تعالی که احکم
الحاکمین است میانه ما و حرام نمکان بی ادب حکم خواهد کرد شما بحال خود باشید روز دیگر در ساحت بارگاه معلی طرفه سانحه حیرت افزا از پرده خفا بعرصه
ظهور رسید اسمعیل قلی برادرزاده حسینعلی بیک الکس اغلی ذوالقدر که از منسدان قزلباش بود و همیشه از وی فتنه و فساد بظهور میرسید با جمعی از
فتنه انگیزان مثل طهماسب قلی بیک قاپوچی افشار برادر شهسوار بیک قاپوچی باشی و حسینعلی قاجار و غیرهم از قورچیان عظام که در کشیک بودند خود را
بلباس دولتخواهی آراسته بزبان چاپلوسی بگفتگو در آمدند ماحصل کلام آنکه عمده ترین ملازمان در بارگاه پادشاهی قورچیان عظام اند و بهر اموری
از امور دولت پادشاهی اتفاق نمایند دیگر از اجرا اطاعت ره نیست حالا ما را مشکلی افتاده نمیدانیم سبب چیست که بجهت رضای خاطر علیقلی خان

ضدیت اویماق تکلو و ترکمان و ذوالقدر با استاجلو شاملو در ایام جنگ

فتح اغلی

یکیک و دو دو فرار نموده هر شب جمعی گریخته با آن طبقه می پیوستند و ماده خصومت و نزاع قوی تر میشد و نواب جهانبانی بملاحظه آنکه مبادا از کمال سرعت
علی الغفله امری بظهور آید که موجب فساد کلی گردد چون اکثر اوقات جهت سرکاری کار قلعه درخانه و قلعه امیرخان که مسکن علیقلی خان و در جنب
قلعه رومیان و طرف میمنه نواب جهانبانی بود بسر میبردند نواب سکندرشان را نیز تکلیف آمدن آنجا کردند آنحضرت و شاهزادگان و اهل حرم بکلی
بقلعه امیرخان نقل نموده دولتخانه همایون در آنجا قرار یافت و علیقلیخان نیز برسم خدمت و کشیک در آنجا توقف نموده بلوازم میزبانی و خدمتگاری
پرداخت و جمعی از امراء عظام و قورچیان گرام و ملازمان خاصه را امر فرمودند که همیشه بکشیک در دولتخانه همایون حاضر بوده باشند و جمعی
دیگر را تعیین کردند که تا سر خیابان بهشت که محل آمد شد متردّدین راه عراق است رفته بطریق قراولان از اطوار ایشان آگاه باشند چون از سعید
آباد کوچ کرده بموضع فهوسفنج که دو فرسخی شهر است رسیدند جمعی از لشکریان ایشان یراق بسته بطریق قراولی پیش آمده مشاهده نمودند
که از این طرف نیز لوازم حزم و احتیاط مرعی است روز دیگر کس بخدمت نواب جهانبانی فرستاده مطالب سابق را اعاده نمودند محصل کلام
آنکه طایفه استاجلو بیجا بی تقبل امیرخان اقدام نموده اند و ما علیقلیخان فتح اغلی را خونی او میدانیم نواب جهانبانی خونیان را گرفته بدست
اولاد امیرخان دهند که بقصاص رسانند و الا ما را تاب و طاقت آن نیست که ایشان را بدین عزت و اعتبار مشاهده کنیم که در خدمت عالی
رکن رکین دولت باشند و نواب جهانبانی نیز جواب بدستور سابق دادند و آمد شد تکرار یافته متشخص شد که آن گروه بدون حصول مطلب سر بر خط
اطاعت و انقیاد در نیاورند بلکه اراده دارند که از روی اقتدار و استقلال بقهر و غلبه داخل شهر شده آنچه مکنون خاطر شان باشد بظهور آورند
و چون ظهور این مطلب از غیرت و حمیت پادشاهی دور و در میزان خرد ناسنجیده مینمود نواب جهانبانی عنان از طریق رفق و مدارا که باقتضای
وقت و زمان مسلوک میداشتند پیچیده بجانب مخاطبه و معاتبه انعطاف دادند نایره غیرت التهاب یافته سخنان عتاب آمیز بر زبان مبارک راندند
آنگروه دو روز در فهوسفنج توقف نموده روز سیم بهیأت اجتماعی سوار شده یسل بسته اول چرخچی پیش انداخته با اسلحه و یراق جنگ تا سر خیابان
آمدند و چون خبر سواری ایشان بدین رسم و آئین بشهر رسید و متشخص شد که موعظه و پند در آنقوم سودمند نیست و نایره فتنه و فساد و بی ادبی
ایشان جز بسحاب تحریک سیف و سنان انطفا نمیپذیرد ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که ازین طرف نیز عساکر اقبال مستعد گوشمال آنگروه
گردند جمعی از امراء عظام خصوصاً امراء استاجلو و اتباع علیقلی خان بمقابله ایشان فرستادند و بملاحظه آنکه مبادا از جانب ایشان غلبه بعساکر
ظفر شعار واقع شود موکب عالی نیز متعاقب در حرکت آمد و نواب سکندرشان را نیز تکلیف سواری فرمودند و در رکاب همایون والد بزرگوار
اعلام سطوت و جلال افراخته بمقابله آن مخاذیل شتافتند و چون بی ادبی و خیرگی قوم از حد اعتدال تجاوز نموده نایره غضب خسروانه التهاب
یافته بود احدی از امراء و ارکان دولت و صلاح اندیشان پایه سلطنت را قدرت آن نشد که در وقت سواری نواب جهانبانی حرفی که موجب فسخ
آن عزیمت باشد توانند گفت چون رایات ظفر آیات بسر خیابان رسید یکه سواران طایفه استاجلو که قراول بودند آهنگ محاربه را ساز داده
پیشتر رفتند از آنطرف نیز بیدولتان آنگروه که بدمستان باده جهل و غرور بودند دلیری نموده اسب جلادت پیش راندند و فیمابین دست بازی شده
دو سه کس زخمدار شده بودند که امامقلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ و محمدی خان تخماق و سید بیک کمونه و شاهقلی خلفای روملو علیقلی خان را
با خود متفق ساخته در پیش رکاب مقدس شاهزاده نامدار پیاده شده بمراسم ارادت و اخلاص سر بزمین بندگی سودند و عنان بارگی صبا رفتار شاهزاده
کامکار را بدست دولتخواهی گرفته عرض کردند که پادشاهان عالی مقدار را بمقابله غلامان عاصی خود رفتن لایق دولت نیست و مع ذلک روز
بیگاه شده اگر موکب عالی اندکی بیشتر در حرکت آید محتمل است که درین شب دیجور چندین خون ریخته شود و آن طبقه را چه قدر و منزلت آنست که تادیب
ایشان بنفس همایون متحمل گردند ملتمس ما دولتخواهان آنکه امروز عنان بصوب مراجعت انعطاف داده در تادیب اهل عصیان یکدو روز دیگر صبر فرمایند
که شاید بوسیله ما دولتخواهان از مرکب تجبّر و تکبّر فرود آمده سر بربقه فرمانبرداری در آورند و اگر درین مرتبه از نصیحت ما بندگان در گذرند

ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۳۷

شده چون بپایه سریر اعلی رسیم آنچه رضای خاطر اشرف اعلی و نواب جهانبانی باشد و موجب دشمن کامی نگردد بعمل خواهیم آورد چون مراسلات
مذکور وقوع یافت و از احوال آن گروه رایحه شقاق و نفاق بمشام همگنان میرسید حکم مطاع مشتمل بر عواطف و الطاف و منشور عنایت از
جانب نواب جهانبانی باسم امت خان امیر الامرا فارس و طایفه ذوالقدر که رفیق آنگروه شده بودند عز اصدار یافت که ما او را تربیت نموده
بایالت شیراز و امیر الامرائی مملکت فارس معزز و سربلند گردانیده ایم و طایفه ذوالقدر همیشه صوفی و محب این خاندان و ولایت شان بوده
و هرگز ایشانرا با طایفه تکلو و ترکمان الفتی و با معاندان ایشان تکلفی نبوده اگر آنجماعت جهت مطالب خود صلاح در جمعیت و اتفاق دیده
هیئت اجتماعی بیابند طایفه ذوالقدر را با این مقدمات چکار و باعث موافقت ایشان چیست اگر صلاح اندیشی و ریش سفیدی منظور است
که بوساطت ایشان فسادی که روی داده باصلاح آید دیگر ریش سفیدان اویماقات و مردم خیرخواه صلاح اندیش در درگاه معلی هستند
ایشان نیز بدرگاه جهان پناه آمده با ریش سفیدان اویماقات اتفاق نموده هرگونه استدعائی که متضمن مصلحت دولت قاهره باشد درین امور
نماید باسعاف مقرون خواهد بود اگر امت خان و طایفه ذوالقدران فارس نیز از جاده اخلاص انحراف ورزیده شریک فساد آن طبقه گردند
عنقریب شامت کفران نعمت قرین حال کافر نعمتان خواهد بود و احکام مذکور مصحوب حبیب بیگ ذوالقدر بیاول صحبت نواب جهانبانی
مشهور بکور حبیب فرستاده شد و چون او باردوی امرا رسید امت خان بمضامین فرمان اطلاع یافت بنابر معاهده و پیمان که با محمد خان نموده
مؤکد بایمان گردانیده بود مصلحت در وفاق عمل نموده او امر پادشاهی را گردن انقیاد ننهاد و محمد خان و امرا رفیق با آن اکتفا ننموده امت
خانرا تکلیف کردند که حبیب بیگ را بقتل رساند که بر ایشان ظاهر شود که عن صمیم القلب با آن طبقه متفق است بعضی عاقبت اندیشان ذوالقدر
راضی نبودند که امت خان مرتکب آن فعل شنیع گردد محمد خان در آن باب اصرار نمود امت خان طوعا او کرها در چمن سلطانیه بقتل آن بیگناه
اقدام نمود و بعد از قتل او کوچ کرده کوچ بر کوچ روانه تبریز شدند چون حقیقت قتل حبیب بیگ بمسامع جلال رسید و امرا مذکور بشهر نزدیک
شدند نواب جهانبانی علیخان بیگ ترکمان داروغه دفترخانه را که از اولاد فتحی بیگ پروانچی اغلی و عظمای آنطبقه بود و پدران ایشان حق
خدمت قدیم درین دولت داشتند برسالت نزد محمد خان فرستاد که او را نصیحت نموده قرار دهد که سالک طریق اخلاص و نیکوبندگی بوده بر وفق
رضای نواب جهانبانی سلوک نماید و در باب قتل امیر خان اصلا سخن نگوید و با علی قلیخان فتح اغلی و محمدی بیگ سارو سولاغ در این باب اظهار
عناد و کلفت نکند که بعد از تسخیر قلعه تبریز در رعایت باز ماندگان امیر خان بهر آنچه صلاح او باشد چنان شود علی خان بیگ مذکور باردوی
امرا رسیده علت بطبیعت داده باز پس نیامد و چون نزدیکتر رسیده در حوالی شهر نزول نمودند ادهم خان ترکمان ولد حیدر سلطان چابوق
که از معتبر ترکمان و در خدمت نواب جهانبانی معزز و محترم بود و با علی قلیخان نیز الفت تمام داشت و در مجلس عالی از اعمال ناهنجار ترکمانان
همواره خجالت میکشید نواب جهانبانی بقصد آنکه او را از خجالت و سرافکندگی خلاصی دهد امر فرمودند که بمیان آنجماعت رفته بموعظه و
نصیحت رفع فساد آن قوم نماید اگر نصیحت پذیر باشند بوساطت او از پرده حجاب بیرون آمده بملازمت گرایند و الا ادهم خان با اویماق
خود باشد چه ظاهر بود که هرگاه امرا مذکور سالک طریق عناد و لجاج باشند او را نیز بطریق علیخان بیگ و دیگران نگاه خواهند داشت
مشار الیه نیز راغب این معنی گشته روانه مقصد شد او نیز چنان رفت که یاران رفتند همانا سخنان او تاثیری نکرده بود و محمد خان مقدم
او را غنیمت شمرده نگاه داشت و چون بموضع سعید آباد چهار فرسخی تبریز رسیدند و مخالفت و عصیان ایشان بوضوح پیوست از جماعت
تکلو و ترکمان هر کس در اردو بود خائف و هراسان گشته بطاریق فرار نموده بایشان پیوستند و کچل مصطفی افشار که از میرزادهای آنطایفه
بود و بعد از فرار حاجی قلی بیگ بقلعه چنانچه سبق ذکر یافت در عوض او منصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی سرافراز شده کمال
اهلیت و مردمی داشت بجهتی ظاهر فرار نموده بامرا طاغی پیوست و در آن چند روز هر کس سوء مزاجی از نواب جهانبانی بخود گمان داشت

یکیک



نزد ایشان فرستاده مناشیر استمالت مبنی بر وفور عاطفت عز اصدار یافت که ایشان بجهت دولتخواهی این خانواده رفیعه از حقوق
خدمات چندین ساله دارند در وقتی که عثمان پاشا و لشکر روم باین مرز و بوم کمر بر تسخیر ولایت تبریز که مقر سلطنت قدیم این دودمان است بسته‌اند طریق
یکجهتی و شیوه‌ای غیرت و حمیت آن بود که بعد از استماع این اخبار بی آرام گشته بی آنکه حکم همایون بطلب ایشان اصدار یابد از روی عقیدت
و اخلاص مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده هریک بطریقی معهود بسرعت و استعجال متوجه پایه سریر سلطنت و اقبال گردیده آثار جان سپاری
بظهور رسانند و بعد از دفع شر اعادی دولت قاهره اگر مطلب و ملتمسی داشته باشند عرض نموده استدعای حصول مطالب خود نمایند در این باب
تعلل نموده با آنکه احکام مؤکد بتأکیدات عظیمه بطلب ایشان صدور یافت مسامحه از حد اعتدال گذرانیدند و حالا که متوجه اردوی همایونند مسموع
میگردد که جمعیت عظیم نموده بهیئت اجتماعی میآیند و از این اتفاق فتنه انگیزی و نفاق ظاهر میشود اگر فی الواقع بر جاده اخلاص و یکجهتی ثابت
قدم و در ربقه اطاعت و فرمانبرداری دارند طریق آنست که بجهت رفع مظنه مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده هریک با قشون و لشکر خود علی حده
روی ارادت و بندگی بپایه سریر اعلی آورده شرف بساط بوسی دریابند و هرکدام بخدمتی که مأمور گردند قیام نمایند که جز لطف و شفقت نسبت بایشان
امری بظهور نمیآید و سبب خان شرف الدین اغلی تکلو پیغام دادند که اورا با نواب همایون قرابت قریبه است اگر امرای ترکمان بجهت قتل امیرخان
از فرزند ارجمند توهم دارند اورا در این امور چه دخل است سزاوار اخلاص موروثی و ملاحظه حقوق تربیت و اصطناعات پادشاهی آنست
که خود را داخل مجمع آن طبقه نسازند و بسعی هرچه تمامتر متوجه پایه سریر خلافت مصیر گردد امرای مذکور نیز عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده
بعد از اظهار غلامی و فدویت عرض نموده بودند که بر ضمیر اشرف ظاهر است که میانه اویماق تکلو و ترکمان و شاملو و استاجلو سوابق ازمان
طریق عناد مسلوک بوده بتجدید در خراسان بنابر دولتخواهی نواب جهانبانی جمعی کثیر از آن دو طایفه بدست ترکمان و تکلو بقتل رسید حالا که
در خدمت عالی مورد تربیت و شفقت شده‌اند و نواب جهانبانی را بما دولتخواهان بد مظنه و بی شفقت کرده‌اند و قضیه امیرخان نیز نتیجه افساد ایشانست
و الا از ما امری که مستوجب قتل باشد صدور نیافته بود خواهش ما آنست که آن طبقه را در خدمت نواب جهانبانی قدر و منزلتی نباشد و جمعیت و اتفاقی
که واقع شده بنابر خوف اضداد است و سبب خان نیز در خدر مرافقت سخنان مناسب حال القا نموده بود و چون عریضه امرای مذکور رسید خاطر
نشان نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان گردید دیگرباره احکام مطاعه از موقف جلال باسم ایشان صادر گشت که کل طوایف اخلاص
گزین قزلباش را درین دولت حق خدمت است و ارباب اخلاص را از موائد احسان پادشاهی بی بهره نمودن خلاف آئین مروت اگر جمعی از
طایفه شاملو و استاجلو بحسب اقتضای زمان عصیان ورزیده در خراسان فتنه انگیزی نموده باشند جمعی دیگر را که در عراق و آذربایجان غاشیه
بندگی بر دوش و حلقه ارادت در گوش دارند انواع خدمات و جانسپاری از ایشان خصوصاً محمدی خان تخماق که از اعاظم طایفه
استاجلواست و اولاد ولی خلیفه که از امرای معتبر شاملو بود بظهور رسیده و میرسد بمقتضای و لا تزر وازرة وزر اخری بأولیای
آنجماعت مؤاخذه نتوان داشت و علیقلیخان فتح اغلی که مورد تربیت گشته چون از اول جلوس همایون ملازم رکاب عالی فرزند ارجمند است
و خدمات از و بظهور رسیده و امری که خلاف ارادت و اخلاص باشد از و مشاهده نشده اگر مشمول نظر عاطفت گشته تربیت یافته باشد چه
قصور دارد و تربیت او چرا موجب بی اتفاقی با طایفه دیگر باشد و آنچه معامله امیرخانست بمحض اراده خاطر شریف نواب جهانبانی که از و غبار
آلوده شده بود وقوع یافت و گفتگوی ایشان در آن ماده منافی عقیدت و اخلاص است آنست که درمیانه قزلباش در وقتی چنین که بلده تبریز
از دست رفته همگی همت متوجه تسخیر قلعه آنجاست احداث فتنه نکنند که اگر خلاف این معنی از ایشان بظهور آید و در فتنه اندوزی اصرار نمایند
بر ذمت همت ما نیز دفع شر ایشان لازم میگردد و چیزی ملاحظه عواقب امور و شامت کفران نعمت نمینمایند درین مرتبه نیز امرای مذکور متفق اللفظ
جواب فرستادند که ما همان شیوه ارادت و اخلاص مرعی و مسلوک میداریم اما بجهت دفع ضرر و شر معاندان و اضداد اتفاقی واقع

شده

ذکر احوال شاه سلطان محمد

داد از ستیز و آویز

سابقاً بر صحیفهٔ بیان بقلم مکسور اللسان رقم تحریر یافت که بعد از گرفتاری امیرخان محمدخان ترکمان بازوقوع اینحال قزلق و مرتبت
علی قلیخان فتح اغلی و اعتبار و اقتدار طایفهٔ شاملو و استاجلو اندیشناک گشته از کاشان بهمدان رفت برادران و اولاد امیرخان نیز
آنجا جمع شده ولیخان تکلو را با خود متفق ساخته تهیج فتنه کرده در مقام تضییع و کسر اعتبار آن دو طایفه شدند و با وجود آمدن لشکر روم و تسخیر
بلده فاخرهٔ تبریز در حکام موکده که از موقف سلطنت بطلب ایشان صدور می یافت از ایشان تقاعد در زیده نیامدند و از اطوار ایشان بین
الجمهور چنین مشهور گشت که امرا و اعیان ترکمان و تکلو با یکدیگر عهد و پیمان بسته قرار داده اند که بهیئت اجتماعی بار دوی معلی رفته نواب جهانبانی را
مجبور سازند که بر وفق رضای ایشان عمل نموده علی قلیخان فتح اغلی و محمدی ساروسولاغ و سایر اعیان قتل امیرخان را بدست اولاد او
دهند که بقصاص رسانند و طایفهٔ شاملو و استاجلو را از نظر اعتبار انداخته صاحب وجودی از آن دو اویماق در خدمت خود نگذارند
و بدستور امور دولت برای و رضای ایشان منوط باشد بدین اندیشهٔ باطل و مواضعهٔ عاطل از یکدیگر جدا شده هر یک با لکا و اقطاع خود رفتند
که سامان و سرانجام قشون و لشکر نموده در میعاد مقرر روانه شده یکجا جمع آیند سولاغ حسین تکلو که از امرای معتبر آن طایفه و در قلمرو علیشکر صاحب
الکا بود بر این مقدمات انکار بلیغ کرده ولیخان را منع مینمود که باغوا ترکمانان در مقام فساد نموده سررشتهٔ اخلاص را از دست ندهند و
چون بمحافظت سرحد بغداد مأمور است مادام که حکم اشرف بطلب او صادر نگردد سخن محمدخان از مکان خود حرکت نکند پادشاهان اختیار
و مال لشکریان دارند از طریق اخلاص و فرمانبرداری دور است که زبان اعتراض بادشاه و پادشاهزاده خود گشوده در باب قتل
امیرخان سخن گویم ولیخان از وی متوهم شده در غدغه نمود که مبادا عقیدهٔ آقایان تکلو را با او فاسد گرداند با او در مقام عناد در آمده فیمابین
انواع وحشت روی داده بالاخره منجر بآن شد که ولیخان اکثر طایفهٔ تکلو را با خود متفق ساخته باتفاق محمدخان بر سر او رفت و فیمابین جنگ
واقع شده مردم سولاغ حسین دنیاداری کرده زیاده در مقام مدافعه نشدند در اثنای حرب و ضرب زخم قوی بسولاغ حسین رسیده از مدافعه عاجز
شده گرفتار گردید ولیخان بر وی تسلط یافته در حین توجه بتبریز او را از میان برداشت مجملاً چون خبر مراجعت عثمان پاشا و قلعه ساختن در تبریز
و نزول رایات جلال بپای قلعه و محاصره نمودن بعراق رسید امرای ترکمان و تکلو ظاهر خود را بلباس خدمتکاری آراسته باطناً جهت
حصول مطالب خود روی توجه بجانب تبریز آوردند محمدخان با طوایف ترکمان که در کاشان و قم و ساوه بودند و مسیب خان شرف الدین اغلی
تکلو از طهران و مختار سلطان برادرزادهٔ او از ورامین و ولیخان تکلو و علی سلطان بابک مال ولد او و برادران و اولاد و اتباع امیرخان
از همدان متوجه شده با قشون آراسته یکجا جمع شدند و کس باطراف و جوانب عراق فرستاده از طایفهٔ ترکمان و تکلو هر کس در هر محل اقامت داشت
احضار نموده جمعیت عظیم در اردوی ایشان دست داد امت خان ذوالقدر امیر الامرای فارس با امرای تابین خود که بعد از معاودت
یساق خراسان رخصت یافته بالکای خود رفته بودند که سامان و سرانجام یساق آذربایجان نموده روانه گردند درین هنگام بعراق رسیدند
محمدخان با او ملاقات نموده ابواب ملایمت و دوستی با او و طایفهٔ ذوالقدر مفتوح داشته تکلیف موافقت نمود امت خان بتصور آنکه فسادی
که روی داده بصلاح اندیشی و وساطت او بصلاح آید و مرضی خاطر اشرف و همچنان باشد قبول موافقت نموده بیکدیگر تلاقی شدند و باتفاق نزول
وارتحال مینمودند رفته رفته محمدخان و رفقا بلطایف الحیل امت خان را در اموری که مکنون خاطر ایشان بود با خود متفق ساختند و امت خان
با آنکه مرد عاقل کاردان باری و تدبیر بود بوسوسه و افسون راه صواب گم کرده طریق خطا پیموده رفیق ایشان شد و چون این جماعت
بدار السلطنه تبریز رسید هرچند ظاهر بود که جمعیت و اتفاق ایشان دلالت بر فتنه و فساد مینماید اما نواب جهانبانی خواستند که اراده خاطر
و حقیقت موافقت و مخالفت ایشان بین الجمهور سمت ظهور یابد از جانبین مراسلات بمیان آوردند اول از جانب نواب سکندر شان کس



[فرار نمودن قورچی باشی و رفتن بقلعه رومیان]

از طایفه ارشلو بدرگاه معلی آمده بود منصب قورچی باشیگری نامزد فرموده مقرر داشتند که بدفع او قیام نماید و او مستقبل این خدمت شده قورچیهای
نیز بمدلول الخائن خائف در آن چند روز که اخبار ورود ترکمان و تکلو متواتر میرسید بغایت متزلزل بود از سیبه بخانه آمده تمارض کرده چند روز
خانه نشین شده مستظر ورود این جمعه بود در روزی که طهماسب قلی سلطانرا با آن خدمت نامزد فرموده بودند جبار قلی بیگ برادرزاده قورچی باشی
در ملازمت عالی و مجلس بهشت آیین بود این معنی را بفراست دریافته بود فی الفور بمنزل آمده او را از اینحال آگاه کرد و ایشان درینوقت بتضیق
جز بقلعه رومیان رفتن چاره دیگر نیافته هر دو باتفاق یکدیگر در وقتیکه طهماسب قلی سلطان با قشون و لشکر بدرخانه او رسیده بود از راه باغچه
خود را به بیرون انداخته از راهی که بسیبه ایشان میرفت راه قلعه پیش گرفتند چون بپای قلعه رسیدند تاجهای خود را از سر برداشته بخندق
انداختند رومیان که از بالای قلعه مشاهده اینحال نمودند در گشودند و ایشانرا بقلعه در آوردند این معنی را ازدیاد ادبار طایفه قزلباش و اقبال خود
دانسته غلغله نشاط بایوان کیوان رسانیدند و همانروز جبار قلی بیگ در قلعه بر سر نقب رفته رومیه را از نقب زدن آگاه کرد و سوراخ نقب را
که میان شهر حاجی رسیده بود بایشان نشان داد و رومیه سر نقب را گشوده بضرب تفنگ نقب را از کارکنان خالی کرده و از راه نقب علی الغفله
بمدرسه حسن پادشاه در آمدند شورش عظیم در آن سیبه واقع شد چون خبر بنواب جهانبانی و علی قلیخان رسید از اطراف و جوانب هجوم کردند
و فیمابین جنگ عظیم بوقوع پیوست از جانبین جمعی ضایع شدند و رومیان نقب را مایه استظهار خود ساخته از همان نقب تفنگ انداخته اهل سیبه را
متضرر میساختند لاعلاج نقب را چند جا سوراخ کرده کاه ریخته دود کردند و آب بمیان نقب بسته انباشته گردانیدند و آن راه مسدود گشته
زحمتی که دو سه ماه در حفر نقب کشیده بودند و محتمل بود که از آن ممر فتح قلعه میسر گردد ضایع و عبث مطلق شد و چون امرای ترکمان و تکلو قریب رسیدند و
روز بروز اخبار فتنه و فساد ایشان میرسید دست از کار قلعه کشیده بفکر ایشان افتادند و جمعی از تبریزیان و مردم آذربایجان را
تعیین کردند که در سیبها بوده محافظت دروازهای قلعه نمایند که رومیه بیرون نتوانند آمد و نواب جهانبانی و سایر امرا بسرانجام دفع ایشان
پرداختند از سوانح اینسال قضیه فوت صدر مغفور میر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی است که در اثنای محاصره قلعه تبریز بمرض سوء القنیه در گذشت

[فوت میر شمس الدین محمد خبیصی]

مشار الیه سید بزرگ عالیشان نیکو اخلاق و بوفور قابلیت و استعداد اتصاف داشت در علم ریاضی و هیئات و رمل و نجوم و انشی طبیعت
و بسیار خوش صحبت بود و شعر را خوب میگفت و فهمی تخلص داشت چون بر مسند صدارت قرار گرفت نواب سکندرشان در تعظیم و تکریم و اقتدار
و استقلال او مبالغه فرموده کلی و جزئی امور شرعیه برای و رویت او مفوض گردید و مشار الیه دست دریا نوال ببذل و احسان گشوده قریب
بیک صد هزار تومان زر نقد و خاک فیروزه که از وجوهات وقفی ممالک و نذورات شاه جنت مکان و خمس معادن فیروزه و غیره در خزانه عامره
موجود بود در عرض دو سه سال بسادات و علما و صلحا و فقرا و طالب علمان و مستحقان هر طبقه داده مشاهیر این طبقه را رعایتهای کلی نمود
و جمعی کثیر بوسیله او از موائد احسان پادشاهی بهره مند گردیدند اشعار رنگین دارد چند بیت از غزل و رباعی درین نسخه ثبت افتاد (غزل)

شراب عشق در هر مشربی کیفیتی دارد | ز شیرین کوه کن حالی ز خسرو حالتی دارد
سبوی باده در پیر مرو فهمی بمیخانه | بحرانش نباید سر فرو خوش همتی دارد

این دو رباعی ازو مشهور است (رباعی)

در میکده عشق شراب دگر است | زین طایفه در حشر حساب دگر است
مستان تو فارغند از روز حساب | در شرع محبت احتساب دگر است

(رباعی)

زسایه ابیت آتش افسرده گذشت | کاتش زده در خرمن صد حور سرشت
چون هیمه کشان برای آتشکده اش | رضوان همه شاخ طوبی آرد ز بهشت

در وقت رحلت این رباعی گفته بود

خواهیم ازین جهان فانی رفتن | در زیر لحد با توانی خفتن
در گوش زمین ز بیوفائی فلک | حرفی بزبان بی زبانی گفتن

ذکر آمدن طایفه تکلو و ترکمان به تبریز و بازگشتن آنقوم فتنه انگیز و آنچه در آن حین روی

ذکر احوال شاه سلطان محمد

باز ماندگان او را نوازش نموده منصب مهرداری را به آلپس خان ولد اوغایت فرموده و همچنین منصب ابوالقاسم سلطان طهماسب قلی سلطان
ولد المرحمت شعار رضاقلی بیگ ولد بیری بیگ که جوان صاحب جمال خوردسال بود بجای پدر ایشیک آقاسی باشی فرمودند و طایفهٔ ذوالقدر همچو
درهمان سیبه معین گشتند اما بجز کشیک و نگاه داشت و محافظت سیبه کاری نتوانستند کرد دیگری از سوانح مکروهه آن بود که توپی که بکله گوش
مشهور بود و پانزده من سنگ میانداخت و از توپخانهٔ شاه جنت مکان در یکی از قلاع مانده بود به پای قلعه آورده به برجی از بروج جانب
قبلی نصب نموده میانداختند و تا نصف برج از صدمهٔ گلولهٔ آن ریخته شده بود در دویمین روز سیبه ریخته مردم را بضرب تفنگ پراکنده کرده
ریسمانها بر حلقهای توپ انداختند و با جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را با پای دیوار کشیدند و از آنجا بقلعه رسانیدند دیگری از سوانح آن بود
که بعد از دو ماه اسباب توپ ریختن مهیا شده بود و اعیان قزلباش جمع شده متوجه سرانجام امر مزبور بودند چون قالب توپ جهت شدت
شتا و عدم رؤیت آفتاب خوب خشک نشده بود و رطوبت داشت مس که در کوره گداخته شده بود بقالب سر دادند جوش خورده از قالب بهوا
رفت و با اطراف و جوانب ریخت و نزدیک بآن رسید که از اصابت عین الکمال چشم زخمی بذات مقدس عالی رسیده از آسیب مس گداخته
متضرر گردند باری سبحانه و تعالی حفظ نمود اما چند کس از مقربان و حاضران بساط اقدس از آسیب مس افروخته متضرر و تافته شدند و بعد از دو ماه
که انتظار توپ ریختن کشیده بودند بعمل نیامد بعد از آن برخوردار بیگ توپچی باشی ولد حیدر بیگ انیس که از جملهٔ مقربان بود به توپ ریختن مأمور گردید
در عرض چهل پنجاه روز اسباب آنرا مهیا ساخته در ساعت سعد که اهل تنجیم اختیار نموده بودند مجلس عالی انعقاد یافته درین مرتبه بنیروی
اقبال توپ بزرگ که بیست و پنج من سنگ میانداخت حسب المدعا ریخته شده توپ را به سیبهٔ نواب جهانبانی برده نصب نمودند و توپچیان بکار
خود مشغول گشتند و نقب نیز پیش رفته مردم صاحب وقوف از روی تخمین و قیاس تشخیص دادند که بقلعه رسیده شبی موازی سیصد کس از جوانان
کارآمدنی تعیین نموده بنقب فرستادند که نقب را سوراخ کرده بقلعه درآیند و کره نا نواخته چون آوازهٔ کره نا بر اندازند سیبها همه جا یورش
نمایند چون تسخیر قلعه در آن هنگام رقم پذیر کلک تقدیر نگشته بود موقوف بزمان دولت و جهان آرائی نواب کامیاب همایون شاهی ظل الهی بود
حوادث عظمی بظهور میآمد و اموری که باعث تعویق میشد روی میداد مجملاً چون دلاوران نقب رود و سوراخ نقب را گشودند در تخمین و قیاس غلط
شده از میان شهر حاجی سر بر آورد چند روز دیگر کار به سیبا بیست کرد که به درون قلعه رسد حسب الامر سوراخ را گرفته بوقت خود موقوف داشتند
درین اثنا فرار نمودن قلی بیگ قورچی باشی افشار که از اعاظم ارکان دولت بود و جبار قلی بیگ برادرزادهٔ او قورچی باشی نواب جهانبانی
بقلعه سانح شد که موجب تعویق تسخیر قلعه گردید تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنست که قلی بیگ قورچی باشی با محمد خان و سایر امرا در جمیع امور متفق
بودند و قضیهٔ قتل نواب مهد علیا والدهٔ معظمهٔ نواب جهانبانی و کشتن میرزا سلمان و دیگر اعمال که بالطبع مکروه خاطر نواب عالی بود باراده و صوابدید ایشان
بوقوع پیوست و همیشه مرکوز خاطر عالی بود که در محل مجال از آن طبقه انتقام کشند و قضایایی آمد شد رو میداد موجب مدارا و تعویق میگشت و قورچی
باشی که مرد آگاه دل کاردان بود این معنی را از فرس نموده همیشه خایف و هراسان بود و نواب جهانبانی با او بد مظنه بود درینوقت که محمد خان و ولیخان
در مقام فتنه اندوزی درآمده باراده بازخواست خون امیرخان با یکدیگر اتفاق نموده متوجه اردوی معلی گشته قریب به تبریز رسیده بودند و آثار
عصیان و طغیان از ایشان بظهور میرسید بخاطر انور خطور نمود که هرگاه قورچی باشی که عمدهٔ ارکان دولتست باطناً با فتنه اندوزان ترکمان
و تکلو متفق باشد عندالوصول انواع فساد محتمل است که از او بظهور آید و علیقلی خان فتح اغلی و محمدی سارو سولاغ که باعث خون امیرخان
بودند تحریک مادهٔ فساد نموده خاطرنشان نواب جهانبانی کردند که قبل از وصول آن طبقه دفع قورچی باشی لازم است و تأخیر در آن جایز نیست زیرا
که بعد از ورود آن جماعت باستظهار یکدیگر آنچه اراده نمایند بفعل میآورند و این معنی در ضمیر انور تصمیم پذیرفته چون آوازهٔ ورود آن گروه متواتر شد
در اثنای مشاغل قلعه‌گیری متوجه دفع او شدند و طهماسب قلی سلطان ولد امیر اصلان خان ارشلوی افشار که در آن چند روز با سیصد کس

ر ۲۱۲

شرح ریختن توپ در ایام ولیعهدی سلطان حمزه میرزا و جنگ عثمانلو

از طایفه

جلد اوّل تاریخ عالم آرای عباسی

در آن زمان سعی و اهتمام در دفع این حادثه بیشتر کردند کمتر نتیجه داد و بعضی امور که در پردهٔ خفا مستور بود بحیّز ظهور رسید مدّت آن امر لایق اتفاق
میگشت بالجمله چون اردوی همایون در تبریز نزول نمود امرا و عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورده چند جا سیبه تعیین
کردند جانب شرقی که طرف میدان صاحب آباد و مسجد حسن پادشاه است سیبه نوّاب جهانبانی و ملازمان خاصّهٔ آنحضرت و علی قلیخان فتح
اغلی و اتباع و جماعت تبریز قرار یافت و در جانب قبلی که طرف محلّه سنجاران و دهخوره است یک سیبه بقورچی باشی و قورچیان و بعضی امرا
تعلّق گرفت و یک سیبه بشاهرخ خان و طایفهٔ ذوالقدر متعلّق گشت محمدی خان تخماق و تابینان امام قلیخان قاجار و مردم قشر اتباع بز متعهد
یک سیبه شدند امّا دو طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود خالی ماند که جهت قلّت لشکر محاصره نشد و چون گاهی آوازه آمدن لشکر ترکمان و تکلو
ذوالقدران فارس میرسید مقرّر شد که اگر ایشان آمده در مقام خدمتکاری باشند در آن طرفها سیبه پیش برند و مُرد بیلداران گلنگ
دار جهت کار قلعه بر ممالک آذربایجان رقم شد و یراق توپ ترتیب یافته مراد بیک توپچی باشی شروع در توپ ریختن کرد و تا اتمام توپ در میان
مدرسهٔ حسن پادشاه نقبی اختیار کردند که بمیان قلعه زده شود و نقبچیان آهنین چنگ شروع در حفر نقب نمودند امّا سوانح عجیبه در حین محاصره
دست میداد که موجب وهن و شکستگی دل عموم سپاه میشد اوّل امری که سانح شد و موجب اکراه خاطر شاه و سپاه و باعث شکست قزلباش و
دلیری محصوران گردید گرفتاری شاهرخ خان مهردار است که از عظمای دولت و بزرگ طایفهٔ رفیعهٔ ذوالقدر بود و از تقدیر ایزدی بوقوع
پیوست شرح این سانحهٔ عبرت افزا آنکه مشار الیه مرد شجاع دلیر مردانه بود و در عالم غیرت و حمیت برو دشوار مینمود که در میان شهر تبریز که خانهٔ
صد سالهٔ قزلباش است و جمیع امرا و ارکان دولت علیّه تشریف حضور داشته باشند جعفر پاشا که مرد خستهٔ لاابالی است در دولتخانهٔ همایون
عمارت هشت بهشت نشسته خطبه بنام خواندکار روم خواند در تنجّز آن اضطراب نموده همه روزه اظهار میکرد که تا این قلعه مفتوح نشود خواب و زندگی و تن آسایش
بر ما حرام است از غایت حمیّت از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده در هفتهٔ اوّل سیبهٔ خود را پیش برده بخانه که در حوالی دیوار قلعه بود در آمد
نوّاب جهانبانی این جلادت و مردانگی و تیزعنانی مستحسن نداشته و دو مرتبه کس فرستاده منع کرد که از آنجا بیرون آمده سیبه را مرتبه بمرتبه پیش
برده هرچند پیشتر رود پشت خود را بکومک و تفنگچی استحکام داده خاطر جمع نموده پیشتر رود خان مذکور جواب فرستاد که رای جهان آرا
صایب است و چنین میبایست امّا چون آمده ایم بازگشتن را لایق نمیدانیم همّت یار باشند که درین دو سه روز بمقتضای ربّانی و یمن همّت و اقبال
همایونی (یا بر مراد بر سپهر گردون نهیم پای / یا مردوار بر سر همّت کنیم سر) چون منشور گرفتاری او در لوح قضا ثبت شده بود در
توقف آنجا اصرار نمود نوّاب جهانبانی روز دیگر پیری بیک ایشک آقاسی باشی شاملو را نزد او فرستادند که او را نصیحت نموده از آنجا
بیرون آورد مشار الیه نزد او آمد و این گفتگو در میان بود که رومیه در وقتی که اکثر لشکریان و اهل کشیک شب متفرّق شده کشیکچیان روز هنوز
نیامده بودند علی الغفله از قلعه بیرون آمده بدان سیبه ریختند و جمعی ینگچری دهنهٔ کوچه را که محلّ آمد شد بود گرفته بضرب تفنگ راه آمدن کومک
مسدود ساختند و جمعی دیگر بر آنخانه محیط گشته از در و پنجره تیر و تفنگ بسیار انداختند آخر الامر بر آن خانه مستولی گشته داخل شدند شاهرخ
خان و ابوالقاسم سلطان ولد او مشهور بزهرمار که از امرای معتبر و شجعان روزگار بود و پیری بیک ایشک آقاسی باشی و چند نفر دیگر که در آنجا
بود جنگهای مردانه کردند و شاهرخ خان زخمی شده گرفتار گشت و دیگران شربت شهادت چشیدند چون رومیه اطلاع یافتند که شاهرخ خان است
فی الفور بازگشته او را بقلعه رسانیدند و در همه شهر خبر بیرون آمدن رومیه و جنگ سیبهٔ شاهرخ خان انتشار یافت از همه طرف قزلباش هجوم
نمودند تا رسیدن ایشان رومیان بازگشته او را بقلعه رسانیده بودند از وقوع این حال غلغلهٔ نشاط از قلعه بلند گشته کلال ملال بدلهای بروبنان
راه یافت محصوران از قلعه داری دلیر گشته قزلباش شکسته خاطر شدند نوّاب جهانبانی با وجود آنحال ملال و کلال بخاطر مبارک راه نداده
فرمودند که هرکس زیاده سری کرده سخن ولی نعمت نشنود نتیجهٔ آن جز ندامت و پشیمانی نخواهد بود امّا چون در راه دین و دولت کوشیده بود

گرفتار شدن شاهرخ خان

ذکر احوال شاه سلطان محمد

دولت را با یکدیگر میباشد با اسمعیل قلیخان داشت با پیر غیب خان اظهار کدورت نمود که امداد شاملو نموده نگذاشتی که ادیم الافت آن خجسته زده
مغلوب گردد هرگاه میانه اعیان لشکر شیوه نفاق و عدم اتفاق میان رواج داشته باشد پیداست که چه مهم از پیش رود بالجمله نواب جهانبانی با
طلوع دست از تعاقب باز داشته بقدر مقدور لوازم سعی و کوشش بجای آوردند والحق درین معارک و محاربات از نواب جهانبانی تقصیری واقع
نشد و از روزی که متوجه حرب و قتال گشتند تا چهارده روز در دفع دشمنان از شهر بیرون نکرده همه روزه از صبح تا شام اوقات صرف شکار نموده
همت بر افنا و اعدام آن طایفه گماشتند اما مخالفان زیاده از حد و شمار بودند و مقاومت با آن لشکر بی قیاس ما فوق قدرت ملازمان موکب
عالی بود نفاق پیشگان قزلباش را خود چه گویم که دیده بصیرتشان از زمان اهمال پوشیده شده بود و آن همت در نهاد ایشان نبود که وساوس
شیطانی را از دل بیرون کرده قدم بر جاده اخلاص نهند و بمحض لجاج و عناد سر رشته تدبیر از دست داده درین قضیه با جمعهم رفاقت و همراهی
نکردند القصه چون رومیه بالکای خود قریب شده بودند بازگشتن و تسخیر قلعه پرداختن را اولی و انسب دانسته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف
داده در ظاهر شهر در حوالی شنب غازان نزول کردند و کس بخدمت والده نامدار فرستاده گاهی حالات معروض داشتند نواب اسکندر شان
نیز باردوی اغرق و گمرود هستی کوچ کرده بشهر آمدند و منازل میر اسد الله شوشتری صدر جهت دولتخانه همایون قرار یافته در آنجا
نزول فرمودند هر یک از امرا و ارکان دولت در یکی از منازل خراب آباد آن شهر سکنی گرفتند راقم حروف در اردوی معلی بود در روز
بشهر آمده هر طرف شهری بنظر در آمد جمیع خانها که بطلا و لاجورد تزیین یافته بود خراب شده درها و پنجرهای نقاشی کنده شده بجای همه سوخته شده بود و درختان
و باغها و باغچها قطع شده همه سالیانه بقلعه کشیده بودند و از چندین هزار خانه دلنشین یکخانه که استعداد نشیمن یکی از اوسط الناس داشته
باشد سالم نمانده بود و جمیع دکاکین و خانات کاشی کاری و طبقه و حمامات ویران شده اجساد قتیلان تبریزی همچنان در کوچها و بیوت و بازارها
افتاده بود مجملا بهشت نشان اکبر تبریز با آنهمه نزاهت و خرمی که داشت ویرانه بنظر در آمده که از مشاهده آن خاطرها مشوش و دماغ غمگین دلها پریشان
شد مولانا فروغی تبریزی این بیت را مناسب حال گفته **بیت** فروغ کربلا تسکین دردم میدهد ورنه ... دلم در حسرت تبریز ویرانتر
ز تبریز است ... نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان میر جعفر ولد میر راستی محتسب الممالک را امر فرمودند که چند روز اوقات صرف
تکفین و تجهیز قتیلان نموده بدفن کشتگان پردازند و کوچها و محلات را از لوث وجود لاشه ستوران که از فقدان علیق سقط شده بر روی یکدیگر ریخته
بود پاک کردند و مردم تبریز که بقرا و مزارع پراکنده شده بودند بتدریج بشهر آمده خانهای خود را ویران و از ذخایر و دفاین نشان ندیدند امرا
و ارکان دولت و ارباب مناصب و غیرهم هر یک در منزلی فرود آمده بودند فی الجمله تعمیری که محل سکنی تواند بود نموده شهر تبریز بسعی اعزه اردو
و اهالی تبریز فی الجمله تعمیری یافته در آن زمستان قشلاق همایون در آن بلده جنت مشحون واقع شد

ذکر محاربه قلعه تبریز و قضایایی که تا آخر اینسال در پای قلعه و حین محاصره دست داد بحکم تقدیر حق تعالی

چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بآن تعلق گرفته بود که خطه فرح انگیز تبریز بتصرف رومیان در آمده خرابی بسیار در آن بلده طیبه راه یابد
و اهالی آنجا که چند سال بفراغت و عافیت گذرانیده سرمست باده غرور و نخوت بودند از وطن جلا شده بانواع شداید و محن گرفتار آیند و از
ناشناسی اختلال احوال آن گروه عبرت افزای عالمیان گردد در زمان دولت و جهانگشائی اختر برج کامرانی و اقبال اعنی شهریار بیهمال
ستوده خصال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که امروز تخت فیروز بخت ایران از وجود فایض الجود رفعت آسمانی و زینت جهانی دارد آن اختلال
روی بانحطاط آورده منزهات آن روضه دلگشا که از خس و خار حوادث از نزاهت و خرمی افتاده بود بیمن اقبال آن تایید یافته حضرت ذوالجلال
بتصرف اولیاء دولت بیزوال در آمده ظلمت آباد دفتر و دستور مشعله تیغ آتشبارش روشنی یافته پرتو انگیز عالم امن و سلامت گردد و لهذا چند

در آن زمان

وصف خرابی تبریز بعد عثمانلو از مشهودات خود مؤلف

بر توقف او ترجیح دادند بالجمله ازین اخبار غلغلهٔ نشاط در میان لشکر افتاده آثار بشاشت و خرمی بظهور آوردند صبحی ترتیب اسباب مقدمات حرکت
کرده قول همایون آراسته با وجود قلت غازیان و کثرت و ازدحام مخالفان متوجه معرکهٔ قتال گشتند و جغال اغلی که متکفل امر سرداری شده
بود بعزم مراجعت کوچ کرده جمعی کثیر را در پیش و فوجی غفیر در عقب تعیین نموده بملاحظه و احتیاط تمام راه مراجعت پیش گرفتند و چرخچیان لشکر
منصور از جرنداب که یورت رومیه بود گذشته در حوالی شنب غازان برومیه رسیده دست بآلت قتال بردند و از آنطرف نیز فوج فوج
بمدافعه پیش آمده جنگ کنان طی مسافت مینمودند نواب جهانبانی قول همایون را از جرنداب پیشتر رانده غازیان را بمحاربه ترغیب فرمودند و بهادران
موکب اقبال جلوریز بمخالفان رسیده آثار مردانگی بظهور آوردند و مخالفان را بمیان عرابه و شتر و اغرق راندند و الحق درین روز که عثمان پاشا
از میان رفته و لشکر روم بی سردار شده بودند اگر لشکر قزلباش اندکی زیاده از آن میبودند و اهتمام در جنگ میکردند ممکن بود که شکست عظیم
بایشان رسیده یکباره مستاصل گردند دو سه صورت واقع بود که این معنی بوقوع نپیوست اول آنکه لشکر قزلباش بسیار کم بودند و رومیه بر کیفیت
و کمیت لشکر اطلاع یافته میدانستند که نواب شاهزادهٔ عالمیان زیاده از ده دوازده هزار کس همراه ندارد و معهذا میانهٔ امراء عظام بازار
نفاق گرم بود و اکثر امرا با علی قلیخان فتح اغلی که مورد تربیت گشته محسود دیگران شده بود صفائی نداشتند و نمیخواستند که مردم او در میان
قزلباش شهرت یافته بفتح و ظفر مخصوص گردند و دیگر آنکه چون قزلباش بیجا بامیانهٔ شتر و احمال و اثقال رانده دست ایشان بغنایم رسید
خام طمعان مال دوست بحیثیت که طبیعت اکثر لشکریان با آن مجبول است شروع در نهب اموال کرده آنچه از شتر و یراق بدست هرکس افتاد همت بر بردن
بردن آن گماشته دست از محاربه باز داشتند رفته رفته لشکر کمتر شد اقتداری که یافته بودند نقصان پذیرفت دیگری آنکه جغال اغلی نیم فرسخ راه قطع نمود
از جرنداب بشنب غازان رسید چون مشاهده نمود که قزلباش بیجا پیش رانده اند و جنود رومیه بهم برآمده عنقریب منهزم میگردند بعقل کامل و تدبیر
صایب عمل نموده فی الفور در همانجا فرود آمده خیام و عرابه بر کنار اردوی خود کشیده ینکچریان را در پشت عرابه باز داشته بلوازم محافظت
پرداختند چون در طرف قزلباش زیاده حرکتی نشد و متوجه جنگ عرابه نشدند رومیان که مشرف بر انهزام بودند دل قوی ساخته از خوف و هراس
بیرون آمدند نواب جهانبانی بر آنحال وقوف یافت و از متفرق شدن لشکر قزلباش آگاه شد با وجود آنحال اراده نمود با لشکری که در قلب حاضر
بود یکبار فدائی وار جلو انداخته صورتی که در پس پردهٔ تقدیر باشد بحیز ظهور آید امراء عظام و دولتخواهان جنگ عرابه را صلاح ندیده عنان یکران صبا
رفتار شاهزادهٔ نامدار را گرفته در فسخ آن عزیمت مبالغه و الحاح نمودند نواب جهانبانی بصوابدید دولتخواهان که مطلب ایشان ظاهرا جز حراست وجود
بی بدیل آنحضرت نبود عمل نموده دست از محاربه باز داشته در حوالی جرنداب فرود آمدند درین جنگ اگرچه سر و اختر کمتر آوردند اما غنیمت بسیار
بدست لشکریان افتاد چون رومیه از شنب غازان کوچ کردند نواب شاهزادگی با ملازمان موکب عالی از یورت خود سوار شده بعقب لشکر روم روانه
افتادند که در هر جا صرفه در جنگ باشد جنگ کرده در هیچ منزلی ایشان را آسوده نگذارند تا قصبهٔ طسوج بدین قاعده تعاقب مینمودند و غازیان از ایشان
فرصت نموده خود را برومیه رسانیده طرح جنگ میانداختند و جمعی کثیر را طعمهٔ شمشیر هلاک میساختند و سرها و اخترها بنظر خجسته اثر میرسانیدند
تا موضع مایان جنگ عظیم بوقوع انجامید اسمعیل قلیخان و طایفهٔ شاملو اسب جلادت پیش رانده و رومیه زور آورده جمعی کثیر بمدافعهٔ ایشان
شتافته غازیان را باز گردانیدند از قضای الهی در آن صحرا آب انداخته بودند و گذار طایفهٔ شاملو بدانجا افتاده اسبان تا سینه بگل فرو رفتند
و رومیه زور آورده اگر لحظهٔ مدد نمیرسید جوانان کار آمدنی شاملو در گل بقتل میرسیدند پیره‌غیب خان استاجلو که چرخچی بود مدد پیش رفته
رومیان را پس نشاندند و غازیان شاملو بصد تشویش و تعب از وحل بیرون آمدند یکی از برادران اسمعیل قلیخان با جمعی از طایفهٔ شاملو بقتل
رسیدند از ملازمان موکب عالی شاه حسین بیک ولد ذیل بیک شربتدار و قورخمس خان چیادار ولد دیو سلطان ذوالقدر که در سلک مقربان
بود مقتول شدند بالجمله درین روز زیاده کاری از پیش نرفت علیقلی خان فتح اغلی بنابر سوء مزاجی که از رشک و حسد ارباب مناصب و مقربان بساط

نفاق سران قزلباش
و توجه بغارت و سلب
هر گروه در جستجوی غنائم ۱
در صفحه بعد نیز مؤلف از
نفاق و دورنگی امرای
قزلباش ناله می‌کند !

ذکر احوال شاه سلطان محمد

چهل پنجاه هزار کس را مقرر داشت که در حوالی اردوی خود کشیک داشته بیشتر زنند و از جلادت و مردانگیهای نواب جهانبانی که باندک مردمی
بدیشان تلاش نموده متعجب نموده بودند اما از غایت کثرت و ازدحام از یک طرف بحرب و قتال میپرداختند و از طرف دیگر قلعه میساختند فی الجمله
بعد از سه چهار روز که لشکر و ستوران فی الجمله آسوده شدند دیگر باره تمهید مقدمات جنگ کرده قرار دادند که چون عثمان پاشا خود متوجه محاربه
نمیشود و جنگ سلطانی وقوع نمییابد اگر بتوفیق الله تعالی درین مرتبه بر گروهی که بمحاربه ما کمر بندند ظفر یابیم تا میان اردوی رومیه عنان
باز نکشیده بطریق شبیخون باردو ریخته تا صرفه در جنگ باشد بقدر مقدور سعی و کوشش نموده آثار رستخیز بظهور آوریم و هرگاه غلبه از جانب مخالفان
میشده باشد جنگ کنان خود را بکنار کشیده همه روزه آتش شورش مشتعل گردانیده مخالفان را آسوده نگذاریم بامضای این عزیمت متوکلا علی
الله بر سمند گردون خرام برآمده اعلام ظفر افراختند و چتر همایون فال بر فرق فرقدسای شاهزاده عالمیان برافراشته بهادران
موکب نصرت قرین در سایه علم اژدها پیکر آن فارس مضمار دلاوری جمع آمده بآئین شایسته متوجه معرکه قتال گردیدند و چرخچیان لشکر ظفر
قرین قریب باردوی رومیه رسیده برومیان که بحراست و نگهبانی اردو مأمور بودند در کنار اردو سیل بتبه پیش نیامدند از اینجانب نیز ملاحظه حزم
و احتیاط کرده پس و پیش خود را ملاحظه نمودند که مبادا مکر و خدعه از ایشان بظهور رسد مجملا روز را بشب رسانیدند و از طرفین جنگ و جدال وقوع
نیافت آخر روز در همان حوالی فرود آمده قراولان باطراف و جوانب فرستاده حکم قضا امضا نفاذ یافت که امشب لشکریان پاس داشته قریب بصبح
فدائی وار باردو ریخته تا جمع شدن لشکر رومیه از دقایق قتل و کشتن دقیقه فرو گذاشت ننمایند اندکی از شب گذشته بود که غازیان قراول
قدم جلادت پیش نهاده بکنار اردو رسیده خود را بخیمه از خیام رومیه انداخته یکدو کس را گرفته بیرون آوردند و بنظر خجسته شاهزاده عالمیان رسانیدند
نواب جهانبانی از ایشان سؤال کردند که دیروز چرا رومیه بجنگ پیش نیامدند ایشان مردم مجهول بودند و از ته کار خبری نداشتند اما چنین تقریر
کردند که ظاهرا سردار اعظم خلوتی کرده مشورت چند در باب کوچ کردن داشتند با پاشایان و لشکریان بجز حراست اردو بخدمتی دیگر مأمور
نبودند درین اثنا آتش بسیار در اردوی رومیه افروخته شد بطریقی که خرمنها را آتش زنند شعله آتش از همه جا بلند شد مردم صاحب وقوف
گفتند که این علامت کوچ کردن است که هیمها که هر کس در خیمه خود جمع کرده آتش زده اند این معنی مؤکد قول گرفتاران شد کو گذشت نصف شب بود
که شخص تبریزی که در اردوی رومیه بعلت حمایت یکی از خواص در آمده بود و آن رومی با او بمقتضای مردمی عمل نموده از ضرر و آسیب لشکریان
صیانت نموده بود آمده تقریر کرد که عثمان پاشا دو روز بود که کوفت خناق بهم رسانیده بیرون نمیآمد دیشب بمقتضای سموم اجل گرفتار آمده
از هم گذشت و بروز از خلایق پنهان داشتند جغال اغلی متکفل امر سپه داری شده آخر روز پاشایان و ریش سفیدان لشکر را جمع نموده صورت قضیه را
باز نمود و رای همه بکوچ کردن قرار گرفت صبح کوچ خواهند کرد اما جعفر پاشا را چند روز پیشتر بقلعه فرستاده ذخیره سالیانه سرانجام نموده
و جمعی از پاشایان گفتند که هنوز مهمات قلعه انتظامی نیافته و بعد از رفتن ما قزلباش قلعه را بآسانی میگیرند چرا دو سه هزار کس را بکشتن بدهیم
جغال اغلی جعفر پاشا را در بودن و رفتن مخیر ساخت مشار الیه جواب داد که اگر من داخل قلعه نمیشدم چنین میکردم حالا که داخل شده ام
بیرون رفتن بمجرد فوت عثمان پاشا نقص دولت پادشاه ماست من رضا بقضای الهی داده توقف مینمایم شما کوچ کنید که آنچه سانح شود الحکم
لله العلی الکبیر آن شخص از مجلس لکاشی بخانه خود آمده صورت واقعه را با این شخص تبریزی تقریر کرده گفته بود که تا صباح کوچ نکنیم چون لشکر
قزلباش قریبند محتمل است که فردا جنگ عظیم فیمابین واقع شود و تو در میانه ضایع شوی اگر میتوانی تا هنوز شب است خود را باردوی قزلباش
رسان و چند کس همراه من کرده بود چون بسیاهی قراولان قزلباش نمودار شد بازگشتند و آن شخص چنین تقریر کرد که رومیه از قضیه فوت
عثمان پاشا و جلادت و مردانگیهای شاهزاده عالمیان و خیرگی قزلباش متزلزل الاحوال اند و مشکل مینماید که طایفه ینگچری و جمعی که بحراست
قلعه مأمورند قرار توقف قلعه دهند و هرگاه ایشان توقف نکنند جعفر پاشا نیز بالضروره خواهد رفت چون دور از کار نبود همگنان این صورت را

مردن عثمان پاشا بجهت خناق

برتوقف



کو رسیدی خنو شلو دعوی مینمود که من نیزه بجغال اغلی رسانیدم اما بثبوت نرسید چون عثمان پاشا ساعت بساعت خبر میگرفت و خبرگیران خبر میرسانیدند که قزلباش خبرکی مینمایند او قشون قشون و فوج فوج لشکر مدد میفرستاد و قورچی باشی بعد از شکست مخالفان و انهزام جغال اغلی سرداران ایشان از ورود دلو کمک اندیشیده بملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی واقع شود قزلباش را مراجعت فرمود چون روز باخر رسیده بود بازگشته در همان رودخانه نزول نموده روز دیگر بارد و آمده سرها و اخترمها و گرفتاران را بنظر خجسته اثر شاهزاده عالمیان رسانیده بتلطفات خسروانه اختصاص یافت از مردم معتبر که از اردوی عثمان پاشا بعد از قتل عام فرار نموده باردو آمده بودند استماع شد که از این جنگ رومیان از قزلباش حسابها گرفتند و عثمان پاشا جغال اغلی را سرزنشها نموده بجبن و بددلی و سوء تدبیر منسوب ساخت

جنگ دویم و سیم بسرداری شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا وقوع یافت

بعد از چهار پنج روز که لشکر آسایشی یافتند نواب جهانبانی خود بنفس نفیس متوجه محاربه رومیان شد و با ده دوازده هزار کس که در اردوی معلی بودند روانه شدند چون طلیعه لشکر قزلباش شاهده رومیان گشت در این مرتبه عثمان پاشا مراد پاشا بیگلربیگی قرامان و محمد پاشا بیگلربیگی دیاربکر را سردار نموده با لشکر اناطولی بمحاربه لشکر قزلباش فرستاد و در کنار رودخانه قنوسفنج جرچیان طرفین بایکدیگر تلاقی شده معرکه حرب و قتال گرم گردید و حملات متواتر از جانبین بوقوع انجامید رومیه آثار اقتدار ظاهر میساختند نواب جهانبانی تاب غلبه و اقتدار ایشان نیاورده اسب جلادت در میدان مبارزت بجولان در آورده هرچند قورچی باشی و ریش سفیدان دولتخواه بملاحظه حزم و احتیاط دست ممانعت در عنان عزم شاهزاده از پیش رفتن مانع آمدند مفید نیفتاد و نواب جهانبانی قول همایون را پیش رانده یکه جوانان موکب عالی در نظر خجسته آن سریرآرای دولت و اقبال بطعن سنان جانستان بسیاری از رومیه از صدر زین بروده بخاک هلاک انداختند و تا غروب آفتاب بحرب و قتال پرداختند شاهزاده عالمیان همت بر افنا و اعدام رومیان بسته با وجود آنکه زمانه کسوت عباسیان در بر کرد لشکر قزلباش دست از محاربه برنمیداشتند پاشایان پای ثبات و قرار استوار داشته مشاعل افروختند در این اثنا نواب جهانبانی شاهرخ خان را از طرف دست چپ از قول جدا کرده مقرر داشتند که بر دست راست مخالفان حمله آورد مشار الیه با امراء و لشکر ذو القدر و مردم قراجه داغ و شیخاوندان و جماعتی که در جانب دست چپ میباشند از موکب عالی جدا شده چون بمیان رودخانه در آمدند بعقب قلب رومیان رسیده بودند چون آواز نفیر از عقب قلب بگوش رومیان رسید و ملازمان موکب عالی و شاهزاده نیز جلو انداختند رومیان با وجود کثرت سپاه و قلت غازیان رزم خواه بمجرد آنکه آواز نفیر از عقب قلب بر آمد و دلاوران پیش جنگ دلیرانه پیش آمدند پای ثبات و قرارشان متزلزل گشته قول هم بر آمد پاشایان که در قول بودند لحظه صبر نموده هرچند در مقام مدافعه شدند مفید نیفتاد پشت بر معرکه کرده راه فرار پیش گرفتند اما چون لشکر قزلباش در پس ایشان بسیار بود در وقت انهزام بدیشان رسیده محمد پاشا بیگلربیگی دیاربکر و مراد پاشا بیگلربیگی قرامان هر دو گرفتار شدند محمد پاشا چون زخم قوی یافته بود و احتمال زیستن نداشت سر از تن جدا کرده مراد پاشا را که علیخان بیک شمس الدین لو گرفته بود زنده با دیگر گرفتاران بنظر انور رسانیدند و در این معرکه نیز بسیاری از رومیان شربت ناگوار مرگ چشیدند و غازیان قزلباش تا جر نداب که اردوی رومیه فرود آمده بود تعاقب کرده بختکان نموده چند کس را در میان خیمها گرفته آوردند چون شب تار در میان رومیان و غازیان و هزیمتیان حایل شد امراء عظام و عساکر بهرام انتقام در موکب عالی شاهزاده گردون احتشام از معرکه بکنار آمده روز دیگر بدیدن سرها و اخترمها و بار رسیدن هر داغی که از هر کس صادر شده بود مشغولی فرمودند مراد پاشا را با چند نفری که قابل نگاه داشتن بودند باردو فرستادند و از آنجا بتبلغه قهقهه بردند و دو سه روز در حوالی رودخانه قنوسفنج توقف نمودند که اسبان از تک و دو آسایش یافته دیگر باره مستعد معرکه قتال گردند از جانب رومیان نیز عثمان پاشا

نوعی کردند که از چاههای بیت فرعی که اثاث البیت را مخزون ساخته بودند خانه و دیوار بر سر آن فرود آورده بودند راه یافته ما فی الچاه را آورده بودند و این اعمال بر عثمان پاشا مبارک نیامده بمقتضای لا یرحم الله من لا یرحم الناس از اثر آه مظلومان و شیعیان اهل بیت مورد غضب الهی گشته بی آنکه بیماری عارض ذات نامبارک او شده باشد بمرض خناق گرفتار گشته رخت هستی بباد فنا داد در عرض چهل و پنج روز که رومیه در شهر تبریز توقف داشتند سوای محاربات قلیلی که در گوشه و کنار وقوع می‌یافت سه مرتبه میانه قزلباش و رومیه محاربه عظیم بوقوع انجامید و در هر سه کرت فتح و ظفر قرین حال ظفر قرین بود

ذکر محارباتی که فیمابین لشکر قزلباش و رومیان بوقوع پیوست جنگ اول بسرداری قلی بیگ قورچی باشی

تبیین این مقال آنکه بعد از آنکه رومیه بر تبریز مستولی گشتند و قزلباشیه بیرون آمده بموکب عالی شاهزادگی پیوستند و آثار اقتدار ایشان بظهور رسیده مشخص شد که با این مایه مردم که همراهند مقابله با آن لشکر بی‌حد و مر مقدور ایشان نیست نواب جهانبانی بازگشته در اردوی دولت باردوی همایون ملحق گردید و با قلی بیگ قورچی باشی افشار که مرد عاقل با رای و تدبیر در اردو مانده بود مشورت نموده دانستند که خالی کردن شهر در اول حال خطا بوده و رای عقلاء بدین قرار گرفت که چون شهر بتصرف رومیه درآمده و تبریزیان پراکنده شدند و حالا بجهت قلت لشکر و فقدان اعوان و انصار و کثرت مخالفان در مقابله و محاربه صرفه نیست صبر مینمائیم که ایشان قلعه را تمام نموده کوچ نمایند در وقت کوچ بطریق حرامی بعقب ایشان افتاده منزل بمنزل انتهاز فرصت نموده حسب المقدور آنچه توانیم بفعل آوریم بعد از آنکه ایشان بالکار خود در رسند بازگشته بر سر قلعه آئیم و سپاهی و رعیت آذربایجان را جمع آورده بتوفیق الله تعالی قلعه را مسخر سازیم و تدبیر دیگر در این وقت مناسب نیست نواب جهانبانی از کمال غیرت و حمیت که مرکوز خاطر انورش بود راضی بآن نمیشدند که بتغافل گذرانند و رومیان بفراغبال بکار قلعه مشغول باشند قرار دادند که بنفس نفیس متوجه محاربه ایشان گشته بمصداق کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله تکیه بر عنایات الهی نموده بقدر مقدور سعی و کوشش نمایند قورچی باشی و ریش سفیدان راضی بآن نمیشدند آنحضرت بنفس شریف مباشر حرب شده قورچی باشی التماس نمود که یک مرتبه او را رخصت دهند که بجنگ رفته لشکر را بیازماید اگر صرفه در جنگ بوده باشد مرتبه دیگر نواب جهانبانی خود متوجه شوند و اگر چشم زخمی رسد بملازمان درگاه رسیده باشد عقلا این رای را پسندیده تجویز نمودند و اردوی همایون کوچ کرده بدرهٔ نهنگ که چهار فرسخی شهر است آمده نزول کردند و نواب جهانبانی قورچی باشی را سردار کرده لشکر روانه ساختند و محمدی خان تخماق در موکب عالی توقف نمود اما قورچی باشی بعضی امراء و مردم کارآمدنی را چرخچی کرده پیش فرستاد ایشان از رودخانه فهوفنسج که در جانب شرقی سر راه است و سد راه عراق بالا آمده سپاهی نمودند رومیه از ورود لشکر قزلباش خبردار شده عثمان پاشا چغال اغلی را که در آنوقت اشجع رومیان بود سردار کرده با جمعی از امرا و پاشایان سرحد بمدافعه ایشان فرستادند و ایشان زیاده حسابی از لشکر قزلباش نگرفته چون قول لشکر قزلباش در میان رودخانه بود بنظر چغال اغلی در نیامد قول چرخچی را بنظر در آورد از توپخانه و عراده جدا شده دلیرانه پیش رانده بجنگ مشغول گشتند و از این جانب نیز دلیران لشکر قزلباش که از رودخانه بالا آمده نظر بر قول رومیه انداختند جلوریز بدان گروه تاختند و بیک حمله تا ده هزار کس از آن قوم نابکار رنجک بوار انداخته بقتل آوردند چغال اغلی از صدمات دلیرانه لشکر قزلباش پای ثباتشان تزلزل یافته روی بانهزام نهادند و غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی از مردم معتبر زنده گرفتار شدند و چغال اغلی در هنگام انهزام خود را ببادپایان دونده که برای روز چنین آماده داشت رسانیده سوار شده بیرون رفت

گشت و دو سه مرتبه که رومیه هجوم نموده بحوالی کوچه بند شهر نزدیک دولتخانه آمدند و از اینطرف بمدافعه مشغول گشتند فیمابین اندک محاربه بوقوع
پیوست و رومیه غالب آمده کوچه بندها را با توپ و ضربزن از هم ریخته تا میدان صاحب آباد آمدند و در سپاهی و رعیت ظاهر شد دفع آنجماعت
مافوق قدرت ایشان است متلاشی گردیده و قدرت آن نیافتند که یکجا جمعیت نموده بمدافعه مشغول توانند شد حسینقلی سلطان و پیرغیب خان و
هر کس از قزلباش که در شهر بود در همانشب بیرون رفته بموکب عالی پیوستند چون تبریزیان از مدد قزلباش محروم گشته در شبکه اضطراب افتادند
جهت حفظ حال و اهل و عیال کامران بیک احدی که قاضی بود و مولانا محمد علی ولد مولانا عنایت که مفتی و شیخ الاسلام بود باستغاثه نزد
عثمان پاشا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند عثمان پاشا در اول اگرچه عتاب و خطاب چند بایشان کرده بود اما چون جلادت و سپاهگری
اهل تبریز را بسیار دیده بود ملاحظه و احتیاط تمام داشت بمقتضای عقل و تدبیر ملک گیری پیش آمده اهل تبریز را استمالت ساخته
متعرض کرد که بحال خود بوده بعشرت بخاطر رسانند که من بعد رعیت لشکر خواندکارند ایشان بشهر معاودت نموده آنچه دیده و شنیده بودند
باهل تبریز تقریر کردند اما عقلا و مردم صاحب خرد میدانستند که رومیه کینه اهل تبریز در دل دارند و بجهت مغایرت مذهب با ایشان
نمیآمیزند بفکر کار خود افتاده اموال و اسباب خود را در زیر زمینها و خانها و جاهها که داشتند مخفی ساخته خود یک و دو و دو دست
اهل و عیال گرفته پیاده و سوار شبها روی بوادی فرار میآوردند و اگر نقدی همراه داشتند اجامره و اوباش و بیدولتان هر طبقه
که خواهان بروز چنین بودند در سر راهها ایشان را گرفته برهنه و عریان میکردند و سر میدادند و عثمان پاشا بفراغبال داخل شهر شده دولتخانه
تبریز را جهت قلعه مناسب یافت و از شوراب کوچ کرده بجانب چرنداب که طرف قبلی تبریز است رفته نزول کرد و طرح قلعه انداخت و
بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند و در عرض چهل روز که رومیه بتعمیر قلعه مشغول بودند اگرچه غازیان قزلباش که کوه سرخاب را
پناه خود ساخته بودند اکثر اوقات شبها و روزها خود را بحوالی اردوی رومیه رسانیده دستبردهای نمایان میکردند اما از کثرت عساکر
و ازدحام لشکر روم معلوم نمیشد و ایشان بکار قلعه پرداخته حسب المدعا باتمام رسانیدند و ذخیره فراوان که در شهر بدست ایشان در آمده
بود و توپ و ضربزن و یراق قلعه داری بقلعه کشیدند و جعفر پاشا اخته را بحراست قلعه داری و حکومت تبریز نصب نمودند در اثنای تعمیر قلعه
عثمان پاشا در تبریز تجویز قتل عام نمود و سبب ظاهری آنکه اهل تبریز با رومیه نمیآمیختند و شبها اجامره و اوباش تبریز بخیمهای رومیه
رفته اسباب و اموال میآوردند و هر گاه فرصت مییافتند بقتل میآوردند و بر سر قلعه رفته آنچه روز کار میکردند شب فرود میآوردند و
بر عثمان پاشا ظاهر شد که تبریزیان مرتکب این امور میگردند و یک مرتبه در حمام پس کوچک حمامیان فرصت یافته رومی را بقتل آورده در چاه حمام
انداخته بودند عثمان پاشا را از شنیدن این خبر شعله غضب افروخته بترکی گفته بود که تبریز خلقی عجب فرسه لو طایفه دورترلر یعنی اهل تبریز طایفه
فتنه انگیز تمام گشتنی اند آثار عصیان و طغیان از بشره ایشان هویداست این حکم با مضای حکم قضا از عثمان پاشا صدور یافت
رومیان بمجرد شنیدن آن کلمه با تیغهای کشیده بشهر ریخته آغاز سرافشانی نمودند و تبریزیان چاره جز آن ندیدند که تا شب خود را در
نهانخانها محافظت نموده شب سر خود گیرند و رومیه در بیرون هر کس را دیدند بقتل رسانیدند و شروع در خانها کرده بهر خانه راه یافتند
مردان را طعمه شمشیر بلا ساخته اموال و اسباب را نهب و غارت نمودند و بسیاری از نسا و صبیان را اسیر کردند فریاد و فغان اطفال
و عورات بفلک اثیر رسیده جمعی از مردم خیراندیش خدا آگاه آنطایفه که نزد عثمان پاشا راه سخن داشتند استغاثت نموده او را از
این امر شنیع باز آوردند مشارالیه آخر روز لشکریان را از قتل و نهب منع نموده بقیة السیف از بیم جان ترک اموال و اسباب نموده دست
اهل و عیال گرفته شب از شهر بیرون رفته در مواضع و محال قریبه پراکنده شدند و شهری بآن معموری و آبادانی بدست مخالفان در آمد
اموال و اسباب بینهایت و ذخایر و دفاین لاتعد و لاتحصی که در بیوت و نهانخانها مخفی بود بدست رومیه در آمده بتحقیق و تفتیش اموال

واقعه قتل عام تبریز بدست عثمانیها

ذکر احوال شاه سلطان محمد

قسمت نموده هر رخنه را در عهده اهتمام یکی از پهلوانان آن محله کردند و بر سر هر کوچه بند شخص معتبری از قزلباش با جمعی از مردم کارآمدنی
گماشتند اما رخنه‌ها به سیل بلا و رخنه آتش غبار را بخس و خاشاک انباشتند چون اراده ازلی بتخریب آن بقعه شریفه و اختلال و پریشانی
و تفرقه و پراکندگی اهل تبریز تعلق گرفته بود هیچ اثری بسعی و اهتمام ایشان مترتب نشد **بیت** آنچه کلک قضا رقم سازد
کس بتغییر آن نپردازد چون ز تقدیر گرد کار جهان شد تبه کار آن نکوخردان سعی و تدبیرشان نمفید نبود
اندر آیینه صورتی ننمود در این مقام مناسب چنان نمود که برخی از احوال تبریز و تبریزیان نگاشته کلک نکته‌پرداز گردانیده
بر سر سخن رویم بر ضمایر مستخبران احوال عالم پوشیده نخواهد بود که بلده فاخره تبریز مدتهای مدید دارالملک ایران و مقر سلطنت
پادشاهان نافذفرمان بود و عمارات عالیه از مساجد و مدارس و بقاع الخیر که سلاطین روزگار و وزرا و حکام در آن شهر ترتیب داده
قری و مزارع و مستغلات مرغوبه بر آنها وقف نموده باغات و بساتین دلگشا احداث نموده اند زیاده از آنست که قلم مکسور اللسان تحریر
شمه از آن تواند پرداخت و مردم تبریز در عمارت بیوت و مساکن و تزیین آنها و اسباب و تجملات ما فی البیت بنوعی مبالغه مینمایند
که خانه کمترین بازاری شایستگی نزول امیر عالی‌قدری دارد و در زمان خجسته‌نشان شاه جنت‌مکان علیین آشیان که یکمرتبه
سلطان سلیمان پادشاه روم باراده تسخیر آن ملک آمد از مردم تبریز که بتشیع فطری و ولای خاندان قدس‌نشان صفویه موصوفند
نیکوخدمتیها در راه ایندولت از ایشان بظهور آمده بدینجهت شاه جنت‌مکان را توجه و التفات تمام بمردم آن شهر بود و چون سکنه آن بلده فاخره
اکثر تاجر و اهل حرفت و صناعتند مال محترفه را بخشیده شهر را از تکالیف دیوانی معاف داشته بود و در مراعات خاطر آن طبقه
بنوعی توجه و شفقت مبذول میداشت که قاضی احداث تعیین فرموده مقرر داشته بودند که داروغگان قضایا را در حضور قاضی
احداث بوجه شرع پرسش نموده بر مجرمان اجرای حکم شرعی نمایند و جریمه از احدی نگیرند چندین سال مردم آن شهر بفراغبال
زندگانی کرده در تزیین عمارات و اسباب و تجملات خانه و حلی و زیور نسوان چندان که باید و شاید تکلف مینمودند بالجمله معموری و
آبادانی آن شهر و کثرت خلایق و جمعیت اهالی آن بلده بجائی رسیده بود که در کل بلاد اسلام شهری بدان عظمت و جمعیت و
آبادانی نشان نمیدادند چشم زخم روزگار بایشان رسید و خرابی بآن معموره راه یافت مردم آنجا بنهب و قتل و غارت گرفتار
آمده بقیة السیف بصد حسرت و هوان از وطن جلا شده اشراف و اهالی برحسب کلام معجزبیان ان الملوک اذا دخلوا قریة الخ
از اوج عزت بحضیض مذلت و خواری افتادند بالجمله چون آمدن فرهاد پاشا بجانب تبریز محقق گردید هرچند شاه و شاهزاده نامدار احکام مصلحت
آمیز بطوایف قزلباش خصوصا طایفه تکلو و ترکمان فرستاده در دفع این حادثه از ایشان استعانت جستند و از مآل حال خبر داده
انتظار آمدن ایشان کشیدند مفید نیفتاد و اثری ظاهر نشد و طایفه تکلو و ترکمان در عناد و لجاج اصرار نموده احدی از آن دو طایفه
و لشکرهای فارس و کرمان و عراق بمعسکر همایون ملحق نشدند نواب سکندرشان باردوی اغرق بجانب اروم دول و زمار توجه نموده
نواب جهانبانی با قلیلی از امرا و ارکان دولت و قورچیان و ملازمان خاصه شریفه که در رکاب اشرف بودند بسان سپاهی بعزم محاربه
لشکر روم از اردوی همایون و خدمت والد نامدار جدا شده قورچی باشی با جمعی از قورچیان در خدمت نواب سکندرشان ماندند و
موکب عالی نواب شاهزادگی با عساکر اقبال که عدد ایشان به دوازده هزار کس نمیرسید از مرند دامن کوه تبریز را گرفته منزل
بمنزل مشاهده و ملاحظه نزول و ارتحال لشکر بیقیاس روم که از راه طسوج میآمدند کرده انتهاز فرصت مینمودند چون لشکر روم از حد شمار
بیرون بود مقابله و معارضه با ایشان باین مایه مردم که در رکاب عالی بودند محال مینمود دستبردی نتوانستند نمود و عثمان پاشا کوچ
بر کوچ تا حوالی شورآب تبریز آمده نزول کرد و چون چشم اهل تبریز بدان لشکر عظیم افتاد خوف و هراس بیقیاس بر ضمایر ایشان مستولی
گشت

خلاف طایفه تکلو و ترکمان در جنگ حمزه میرزا با عثمانلو سنه ۹۹۳

عاطفت و استمالت نامها باسم محمدخان و ولیجان و سیتب خان و کل امرای طایفهٔ تکلو و ترکمان بدین مضمون عزّ اصدار یافت که طوایف قزلباش
صوفی و یکجهت این دودمان ولایت نشان اند و جان باختن در راه ولینعمت ادنی مراتب اخلاص میدانند امیرخان از جادهٔ اخلاص منحرف گشته از و
امری چند سانح شد که موجب نفار خاطر اشرف گشته بجزای خود رسید و دیگری را در آن مدخل نبود و غباری از نسایر امرا و غازیان ترکمان در
صفحهٔ خاطر نیست چه ادهم خان ترکمان که از عظمای آن طایفه است در ملازمت آنحضرت معزز و محترم و منظور انظار شفقت است ایشان خیالات فاسد
از دماغ بیرون کرده خود را بدغدغه آلوده نسازند که این اطوار با دعوی ارادت و اخلاص موروثی منافات دارد و مع ذلک مخالفان
کمر تسخیر ملک ایران و استیصال طوایف قزلباش بسته اند حالا عزیمت شهر شهیرهٔ تبریز که کورخانه صدسالهٔ قزلباش است و تختگاه سلاطین
ایران دارند باقتضای عقل دوراندیش عمل نموده نظر بر مآل حال انداخته و از روی ارادت و اخلاص و دولتخواهی و یکرنگی جمعیت نموده با لشکرهای
آراسته متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گردند و دامن ارادت و اخلاص صدساله خود را بلوث عصیان آلوده نسازند و همت بر آن مقصور دارند
که در رکاب فلک فرسا مردانه وار سعیه که کارزار شتافته بمدافعهٔ مخالفان پردازند و بعد از دفع دشمن بیگانه هر ملتمسی که داشته باشند عرض
نموده در انجاح مطلب خود کوشند چه ظاهر است که هرگاه شهر تبریز و ولایات از دست قزلباش بیرون رود و مملکت آذربایجان که خلاصه
ممالک و لشکرخیز ایرانست بتصرف مخالفان قرار گیرد نقص تمام باین دولت راه یافته این فتنه بر سایر ممالک سرایت میکند و پیداست که
مآل حال قزلباش بکجا انجامد و بعد از روانه نمودن قورچیان و ارسال احکام عطوفت آیین مذکور تا یکماه در آن حوالی توقف نمودند که مبادا عثمان
پاشا عزیمت قراباغ داشته باشد بعد از یکماه توجه او بجانب تبریز بوضوح انجامید امرای عظام در مجلس بهشت آیین جمع شده در باب محافظت تبریز و دفع
شر آن قوی دست کنگاش بمیان آوردند جمعی از عقلا و ارباب تدبیر که از اوضاع روزگار خبری داشتند مصلحت چنان دیدند که بطریق شاه زمان
جنت مکان بشهر تبریز و سمت راه مخالفان را خالی نموده رعایا و اهل شهر را بقراجه داغ که محال حصین رصین دارد فرستند و آذوقه در شهر
نگذاشته تا آمدن لشکر ترکمان و تکلو جنگ را در حیز تأخیر انداخته راهها ضبط نمایند که از هیچ طرف آذوقه باردوی ایشان نرود و کسی بطلب
آذوقه بیرون نتواند آمد و بعد از جمعیت لشکر در هر جا صلاح باشد مقابله و مقاتله روی دهد بعضی از جهلاء و بدمستان بادهٔ غرور این رای
صواب را خطا شمرده مناسب چنان دیدند که صد هزار نفس در شهر تبریز هست که لااقل نصف آن جوانان جلد کارآمدنی اند و در سپر اهل و عیال و اموال
خود ایستاده جنگ میکنند شهر را کوچه بند کرده مقرر میباید داشت که تبریزیان در سپر کوچه بندها بمدافعه مشغول گشته راه دخول مخالفان
بشهر مسدود سازند و از اندرون اهل تبریز و از بیرون قزلباش جنگ انداخته بدفع ایشان پردازند اگر این رای را اختیار کرده بعضی
از دیوانه خیران تبریزی که در خدمت نواب جهانبانی راه خوش آمدگویی داشتند لافهای گزاف زده نگذاشتند که شهر تبریز را خالی
نمایند چون همگنان این رای خطا را صواب دانسته توقف اهل تبریز رضا دادند حکم اشرف باستمالت اشراف و اعیان تبریز عزّ اصدار یافت
که در دفع دشمنان مردانه بوده فرزندان و متعلقان و جان و مال خود را از شر ایشان صیانت نمایند و چون خانه کوچ بیرون بردن
موجب بر هم زدگی شهر است احدی خانه کوچ بیرون نبرند که اینک ما نیز از این طرف با لشکرهای آراسته بمحاربه ایشان کمر بسته ایم و نخواهیم
گذاشت که از مخالفان آسیبی بایشان رسد و یکدو نفر از امرای عظام خصوصاً پیرغیب خان استاجلو را با قشون و لشکر خود بشهر فرستادند
که باتفاق حسینقلی سلطان برادر علیقلی خان که بنیابت او حاکم شهر و حارس مملکت بود سد راه کوچه بندها نموده مستحکم گردانند و مردم شهر را
بمحافظت کوچه بندها و دفع صایل ترغیب نموده نگذارند که احدی خانه کوچ بیرون برد صاحب خانه را سیاست نموده اموال و اسباب او را
بغارت و تاراج دهند چون حکم عالی بمضمون مسطور بتبریز رسید تفرقه و پریشانی که از ورود آنگروه انبوه در دلها راه یافته بود اندکی روی
باطمینان آورده تبریزیان از روی عقیدت و اخلاص رضاجویی گشته دل با تحادثهٔ عظمی نهادند و شروع در کوچه بند کرده محلات را

قسمت

بمشهد مقدس عود نموده بود کسی در مشهد مقدس متعلق موکب اعلی نماند و مرشد قلیخان اسباب سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی را سرانجام داده ارباب مناصب جهت آن حضرت تعیین نمود و من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للگی تکیه زده جمیع اهل حشم آن با و باز گشت نموده لوازم تهنیت و مبارکباد بجای آوردند و در ممالک خراسان بیشتر از پیشتر اقتدار و استقلال یافت

ذکر قضایای آذربایجان و لشکر کشیدن عثمان پاشا سردار روم بجانب تبریز و تسخیر نمودن آن بلدهٔ فاخرهٔ جنت نشان و خرابی که باقتضای دوران بتقدیر پروردگار عالمیان در آن بلدهٔ فاخره وقوع یافت

قبل ازین در طی سوانح آذربایجان بر صحیفهٔ بیان بقلم عنبرین نشان نگارش یافت که عثمان پاشا که در دربند شیروان بود در خدمت خواندگار عرض نموده بود که کل مملکت شیروان و گرجستان را بحیطهٔ تسخیر و تصرف در آورده ام و آنچه سنان پاشا عرض نمود که سوای قلعهٔ دربند محلی در تصرف نیست غلط است و این معنی باعث آن شد که فرهاد پاشا سردار شده بجانب آذربایجان آمده در هنگامی که رایات جلال در خراسان بود چنانچه سبق ذکر یافت ایروان بر استصرف شده قلعه ساخت و عثمان پاشا نیز تمام ولایت شیروان و شکی را ضبط نموده بمعتمدان سپرده خود روانهٔ استنبول شد و از خدمت خواندگار متعهد تسخیر کل آذربایجان بلکه عراق شده برتبهٔ وزارت و سرداری یافت و بعزم تسخیر آذربایجان بالشکر بیحد و مد روانهٔ ارض روم شد و چون زمستان پیچی ییل بپایان رسیده و شاهدان بزم افروز نوروز تخاقوی ییل ترکی مطابق سنه ۹۹۳ چون ترکان خطا بقصد یغمای دلهای ارباب وفا بآراستگی و پیراستگی تمام جلوه ظهور نمودند و نوخطان ریاحین نشاط افزای مجلس آرایان بزم بهار گردیدند نواب جهانبانی باقتضای ایام بهار و جوانی بتجرع راح ریحانی و لوازم عیش و کامرانی پرداخته از گلزار خان لاله عذار کامستان بودند و ایام نشاط انگیز بهار را در عشرت آباد تبریز بخرمی و حضور گذرانیده و با شیطان نام آهنگر پسری که علیقلی خان فتح اغلی از اصفهان آورده بود و فی الواقع چهرهٔ آتش افروزش مانند کورهٔ آهنگری میتافت تعلق و تعشق آغاز نهاده از باغ وصالش گلهای آرزو میچید و شاه علی بیک عرباغلی روملو در باب او این بیت ترکی عجب گفته بود **بیت**

کونکلم قوشین اول نرگس فتان اپاره / کیمدور که اونک غمزه سندن جان اپاره

شیطان شیطان دیدی وکلری / گر بو الله من رجیم ایمانی شیطان اپاره

دیگری از ظرفا گفته بود **رباعی**

عاشق چو رخ تو بیند از جان گذرد / تیر مژهات ز سینه پران گذرد

از دولت هم نایت ای صنع خدای / شک نیست که حق ز جرم شیطان گذرد

القصه چون ایام بهار و هنگام شکوفه و ازهار بسر آمد و هوا روی بگرمی آورد و کوه و صحرا از سبزه و شقایق آراسته و پیراسته گردید موکب همایون بییلاق اشکنبر گلنبر توجه نموده از آنجا بیازار جای تشریف بردند و سه ماه تابستان در ییلاقات بسر کرده ابواب عشرت و شادمانی بر چهرهٔ آمال و امانی شاه و سپاه مفتوح بود در ساغری بلاغی محمد خان تکلو که قطع تعلق از ولایت چخور سعد نموده در آنجا و دمیر و سامان بسر میکرد باردوی گردون شکوه ملحق شده قشون آراسته بنظر رسانید درین اثنا خبر آمدن عثمان پاشا متواتر گشته موجب تفرقهٔ خاطر گردید احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر ممالک محروسه صادر گشته قورچیان بهرام صولت تعیین فرمودند که از عراق و فارس و کرمان جمیع عساکر نصرت نشان قزلباش از روی غیرت و مردانگی متوجه پایهٔ سریر اعلی گشته باردوی گردون شکوه پیوندند و مرکوز خاطر شریف نواب جهانبانی آن بود که چون اوان نشو و نما و آغاز دولت و جهان آرائی است طوایف اخلاص گزین و عساکر ظفر قرین قزلباش بتعصب دین و غیرت مذهب جمعیت نموده بتدارک سالهای پیش در رکاب اقدس آنحضرت مردانه وار با سپاه مخالف کارزار نمایند و مشاهیر

حوادث سنه ۹۹۳

معاشقهٔ سلطان حمزه میرزا با شیطان آهنگر اصفهانی و شعر ظرفا در این باره

آسمانی بسعی پرده کشایان محافل قضا از جلباب خفا بجلوه گاه ظهور میآمد علیقلی خان نیز ملاحظهٔ جانب احتیاط کرده از یکطرف سوار شد قول
دو دست راست و دست چپ آراسته مستعد قتال گشت این خبر باردوی مرشد قلیخان رسیده او نیز بالضرور ره تیب آراسته بترتیب مقدمات
جنگ مشغول شد درینوقت سلطانعلی خلیفه که علی قلیخان او را گرفته چند روز محبوس بود از تقصیر او گذشته مطلق العنان ساخته بود چون از
اطوار علی قلیخان آزرده خاطر بود در آغاز محاربه صف سپاه ویران ساخته با مردم خود بمرشد قلیخان پیوست این معنی موجب تزلزل
سپاه شاملو شده طایفهٔ استاجلو دلیر شدند مجملاً مبارزان طرفین دست بسیف و سنان برده از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت
علی قلیخان را چشم بر گروهی که مرشد قلیخان را در آن میان تصور نموده بود افتاده از طریق حزم و احتیاط غافل شده خود مباشر حرب گشت
و با فوجی از شجعان شاملو که باتفاق او در معرکه تک و دو میکردند بجانب آن گروه تاخته پراکنده و منهزم ساخت و در وقتی که او بتعاقب گروه
مشغول بود مرشد قلیخان و فوجی از اتباع او که با معدودی در طرف دیگر بود چشمش بر لوای پادشاهی افتاده همت بر آن مقصور ساخت که آن درّ گرامی
خلافت و شهریاری را که با معدودی در قلب بودند بطرف خود آورد جمعی را بدین عزیمت بآنطرف فرستاد ایشان موکب همایون را از جنود شاملو خالی
یافته فرصت غنیمت شمرده بآن فوج قلیل که در ظل لوای ظفر انتما بودند حمله آوردند و آنجماعت تاب آن حمله نیاورده متلاشی و پراکنده شدند و از اتباع
مرشد قلیخان ابو مسلم خان چاوشلو که از امرای معتبر بود بحضرت اعلی رسیده عنان اشهب گردون نورد آن سریرآرای دولت و اقبال
بفرمان والی تقدیر که هزاران حکمت بالغه در آن منطوی و مندرج است بچنگ آورد مبشران قضا این مژده سعادت افزا بآنطایفه دادند و ذات
حمیده صفات اشرف را در ضمان امان ملک منان باردوی مرشد قلیخان آوردند علیقلی خان چون از تعاقب آن گروه بازآمد از لشکر قول علامت
چتر فلک فرسای حضرت اعلی اصلا نشان ندید از کماهی حال خبر یافته انگشت تحیر و تعجب بدندان گزیده از غفلتی که ورزیده بود اشک ندامت از
دیده باریدن گرفت و در کمال یأس و ناکامی عنان از محاربه تافته قرین آه و ناله با کمال خسران و خذلان خجلت زده و حیران که سرمایهٔ
سعادت دارین را از دست داده بود راه هرات پیش گرفت و مرشد قلیخان با سعادت ابدی توامان گردیده ازین عطیهٔ عظمی که در درگاه الهی باو
کرامت شده بود کلاه گوشهٔ شادمانیش بر تارک گردون سائیدن گرفت و حضرت اعلی را چون درّ گرانبها در صدف جان جای داده و بطرف
معهود مشهد مقدس معلی عود نموده حضرت اعلی که از اوان طفولیت در میانهٔ طایفهٔ شاملو پرورش یافته با علیقلی خان و مردم او انس و الفت
گرفته بود وقوع اینحال مکروه خاطر شریفش بود اما بدلالت ملهم اقبال آثار ملال را از ناصیهٔ همایونش زایل ساخته خاطر اشرف را بدریافت
شرف زیارت حضرت امام الجن و الانس سلطان سریر ولایت و امامت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و ادراک سعادت
خدمت شبانروزی آن روضه متبرکه اطمینان داده بدین عطیهٔ عظمی مبتهج و مسرور بود و مرشد قلیخان الحق با طایفهٔ شاملو آدمیانه سلوک
کرده بعد از نکوهش مفسدان رقم اطلاق بر ناصیهٔ گرفتاران کشیده همه را قرین اعزاز و احترام گردانیده حکم کرده که در میانهٔ لشکر
هرکس که مال خود را از اسب و شتر و یراق بشناسد در ساعت تسلیم نمایند و ایشان را در رفتن هرات و توقف نمودن در رکاب همایون
اعلی مختار ساخته خواجه افضل که تا غایت وزیر علی قلیخان بود برتبهٔ وزارت حضرت اعلی سرافراز ساخته هرکس از جماعت شاملو توقف
اختیار نمود بسمت ملازمت حضرت اعلی موسوم گشته در سلک قورچیان و یوزباشیان و ملازمان رکاب اشرف درآورد بعلی قلیخان نامهٔ
محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گله مندیهای دوستانه نموده سوانح مذکوره را باقتضای قضا و سرنوشت آسمانی حواله نمود اما خواجه
افضل وزیر و آقایان شاملو دل از هرات برنداشته در میانهٔ طایفهٔ استاجلو آرام نتوانستند گرفت در اندک روزی فوج فوج فرار
نموده بهرات رفتند و از طایفهٔ شاملو بغیر از حسین بیک عبدللو که خدمت جلوداری خاصهٔ شریفه با و تعلق داشت و در روز جنگ از موکب
عالی جدا نشده بود و علی بیک ولد شاه علی بیک کرامپلو که در وقت انهزام از مرافقت علیقلی خان بازمانده بقصد ادراک ملازمت اشرف

وقوع مصاف میان مرشد قلیخان و علی قلیخان

منعطف شدن علیقلی خان بهرات

خواجه افضل وزیر علی قلیخان شاملو

ذکر احوال شاه سلطان محمد

تواضعات دوستانه بظهور آورد و هرچند طبقهٔ شاملو در افنا و اعدام او سعی نموده علیقلی خان را اغوا نمودند که او را دفع نماید جناب خانی راضی نشد
و تضییع او را در هرات که خلاف مهمان نوازی است از طریق صواب دور دانسته خود را آلوده آن بدنامی نساخت اما مرشد قلیخان از تقریر
بعضی سخن چینان که هیچ گروهی خالی از آن طبقه نیستند از اعیان شاملو خوفناک گردید روزی بحمام رفته بود شخصی با شمشیر برهنه بحمام درآمده یکی از
دلاکان را که بمرشد قلیخان شباهتی داشت بقتل رسانیده بیرون رفت مردم مرشد قلیخان را مظنه آن شد که آن شخص بقصد قتل خان آمده
بود و آن دلاک باشتباه کشته شد بیتابانه بحمام درآمده او را بدین مظنه کردند و از خوف و هراسی که داشت زیاده شد بی اختیار در کمال اضطراب
بیرون آمده بمنزل خود رفت این خبر بعلیقلی خان رسیده بجهت اطمینان خاطر مرشد قلیخان بخانه او رفته مصلحت وقت بعضی سخنان دوستانه
بمیان آورد کشته شدن دلاک را چنین مذکور ساختند که همانا آن دلاک معاندی داشته که فرصت یافته بقتل او پرداخته اما مافی الضمیر طایفه شاملو
بر مرشد قلیخان ظاهر شده اعتمادی که بجانب ایشان داشت زایل شده دیگر توقف در هرات مصلحت ندیده کوچ کرده راه مشهد مقدس معلی پیش
گرفت و بطریق غریقان بحر حوادث که بسعی هرچه تمامتر خود را بساحل نجات رسانند در حرکت مسارعت نموده خود را بمشهد مقدس معلی انداخت
ابراهیمخان برادرش بهمچنان در هرات بود علیقلی خان از رفتن بهنجار کوفته خاطر شده اظهار آزردگی کرد و با ابراهیمخان بی التفاتی
آغاز نهاده ساعیان فرصت یافته ابواب فساد گشودند و میانه علیقلی خان و مرشد قلیخان اسباب وحشت سرانجام یافته از جانبین بیکدیگر
بی اعتماد شدند ابراهیمخان نیز از غدر شاملویان توهم نموده بطریق فرار از هرات بمشهد مقدس رفت این معنی موجب زیادتی وحشت
گردیده اگرچه فیمابین مراسلات واقع شد اما روز بروز اسباب کلفت و کدورت از جانبین سرانجام مییافت تا آنکه ریش سفیدان شاملو
علیقلی خان را بتنبیه و تأدیب او دلالت نمودند و او باغوای جمعی مفسدین بجهت انتظام مهمات خراسان در موکب جهانگشای حضرت اعلی از
دارالسلطنه هرات بیرون آمده قرار داد خاطرش آن بود که بکل مهمات خراسان رسیده هرکس را از منصوبان مرشد قلیخان مصلحت نداند
برطرف نموده نصب کردهای خود تعیین نماید خواجه افضل وزیر علیقلی خان باعتقاد مرشد قلیخان محرک این فتنه بود چون خاطرشان از علیقلیخان
شده بود که سلطانعلی خلیفه برادرزادهٔ فولاد خلیفه که حاکم قاین بود باطناً با مرشد قلیخان موافق و متفق بود علیقلی خان بطرف قاین
نهضت نموده او را گریزانده اموال و اسباب او را بحیطه ضبط درآورده از آنجا متوجه ولایت ترشیز گشت و قورچیان با احکام مطاع
باحضار جمیع امرای خراسان خواه منصوبان مرشد قلیخان خواه غیر آن فرستاد که هرکس کمر یکرنگی و یکجهتی حضرت اعلی و تابع الله و بیگلربیگی است
بمعسکر ظفر قرین پیوسته در ظل لوای شاهی حاضر گردد و مرشد قلیخان از کماهی حال خبر یافته او هم کسان بطلب اتباع خود فرستاده از مشهد
مقدس معلی بیرون آمد و آنچه از مردم ثقه که اعتماد بر قول ایشان بود معلوم شد آن بود که مرشد قلیخان بهیچوجه رای جنگ و فکر نزاع نداشت
و میخواست که فیمابین بسعی دولتمندان مهم باصلاح آید و رفع مظنه از طرفین نموده بیکدیگر ملاقی شوند و بدستور در موکب همایون شاهی بهر طرف
صلاح دانند حرکت واقع شود احدی از ریش سفیدان طرفین قدم در وادی این گفتگو ننهاده مرشد قلیخان هرچند کس فرستاده خواجه
افضل و یک دو ریش سفید شاملو را طلب داشت که آنچه گفتنی باشد با او گفت و شنید نمایند اجابت نکردند و خواجه افضل جرأت رفتن نکرد و متوجه
اصلاح این فساد نشد بلکه در تضییع مرشد قلیخان با ساعیان ظاهرا متفق بود بالجمله این دو لشکر بیکدیگر قرین شده در قریه سوسفید ترشیز در
برابر هم فرود آمده خیمه و خرگاه نصب نمودند و آمد شد سفیران و نامه و پیغام درمیان بود روزی ابراهیم سلطان شرفلو که از اقوام مرشد قلیخان
بود و حکم باحضار او رفته بود باردو رسیده چون ملاحظه نمود که اردوی مرشد قلیخان و امرای استاجلو علیحده فرود آمده اند بجهت تعصب
او یا تقیت با طبل و علم و جیش آراسته باردوی مرشد قلیخان رفت و او جمعی را باستقبال او فرستاده بود از مشاهده سواران سلاح پوش
و آواز طبل خبر باردوی شاملو رسید که مرشد قلیخان بقشون آراسته مسلح شده مستعد رزم و پیکار گشته طبل جنگ میکوبد و چون تقدیرات

و محمدی سارو سولاغ را از خدمت نواب جهانبانی اخراج نموده طایفهٔ استاجلو را مغضوب گردانید این اخبار که به تبریز رسید باعث
آن شد که وجود امیرخان از لوحهٔ هستی سترده شود کس بقلعهٔ قهقهه فرستادند تا امیرخان را از میان برداشت و خبر قتل او در عراق شیوع
یافت ولیجان باغوای محمدخان طالب خون امیرخان گشت و سبب خان را نیز با خود متفق ساختند و ابواب خلاف و نزاع گشودند و چون نواب
جهانبانی درین هنگام فی الجمله نشو و نمائی کرده متکفل امور دولت پادشاهی شده نیک و بد از آنحضرت منسوب ساخته بودند این حرکات ناملایم
ایشان را برناورده با علیقلی خان و دولتخواهان که در رکاب نصرت مآب جمع بودند آثار اقتدار بظهور میآوردند و در وقتیکه محمدخان آغاز فتنه کرد
بهمدان رفت و با طایفهٔ تکلو عهد و پیمان مجدد درمیان آورد و خیالات فاسد بکاخ دماغ راه دادند امرای استاجلو و شاملو صلاح در آن
دیدند که ولایت کاشان را از دست او بیرون آرند که موجب هرزگی احوال او گردد مقرر شد که شاهوردی خلیفهٔ شاملو که در نظر میبود بکاشان
رفته آن بلده را متصرف شود او بکاشان رفته آن شهر را متصرف شد یوسف بیک ولد محمدخان که منصب دواتداری دیوان اعلی داشت
و در کاشان جانشین پدر بود بقلعه رفت و همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال بود و یوسف بیک درین میانه بقتل رسید محمدخان ازین خبر
بی آرام گشته بیکبارگی پرده از روی کار او برداشته ولیجان خان پسرش را بدفع آن حادثه بکاشان فرستاد شاهوردی خلیفه او را
نتوانست بدست آورد آخرالامر کوچ کرده بنطنز رفت محمدخان چون صید زخم خورده در طپیدن آمده در فتنه و فساد ساعی شده و تا مدتی فتنه
تکلو و ترکمان درمیان بود و با نواب جهانبانی مخالفانه سلوک مینمودند تا بالاخره منتهی بمحاربه انجامیده آن قوم باتفاق بجزای عمل ناصواب
رسیدند تفصیل حالات ایشان عنقریب بعد از ذکر قضایای خراسان و آذربایجان سمت تحریر خواهد یافت

قتل امیرخان ترکمان امیرالامرای آذربایجان ۹۹۲

ذکر احوال خراسان و قضایائی که از حوادث دوران بتقدیر ملک منان درمیانهٔ امرای عالیشان آن دیار بظهور پیوست

سابقاً نگاشتهٔ کلک بیان گردید که مرشدقلیخان بمشهد مقدس معلی مستولی گشته سرکشان کهنه محال خراسان را بمقتضای عقل دوراندیش برفق
و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت و از طوایف قزلباش که نزد او مجتمع بودند امرا تعیین نموده آن ولایات را بحکام نصب کردهای خود قسمت نمود
در آن سال بانتظام این امور پرداخت و حقایق این حال را بعلیقلیخان اعلام نموده حسن خدمات خود را که در راه حضرت اعلی بظهور آورده بود
بر طبق عرض نهاد در اول سال پیچی ئیل نخست برادر خود ابراهیم خان را که سابقاً حاکم اسفراین بود و در جنگ غوریان گرفتار گشته بعراق
آورده بودند فرار نموده از راه دارالمرز بخراسان رفته بود بدارالسلطنهٔ هرات فرستاد که در رکاب حضرت اعلی بوده علیقلی خان را
دلالت نماید که در موکب جهانگشای حضرت اعلی از هرات بیرون آمده بجانب مشهد مقدس و آنحدود نهضت نماید که تا دامغان و بسطام و دار
المؤمنین استراباد در قبضهٔ کل محال خراسان را تا سرحد عراق بحیطهٔ ضبط درآورند و مشارالیه بسعادت ملازمت حضرت اعلی و ملاقات
جناب خانی فایز گشته مطالب خود را عرض نمود و بعضی از ریش سفیدان شاملو که اختیار و اقتدار مرشدقلیخان مکروه خاطر ایشان بود جانب
نقیض گرفته با او بگفتگو درآمدند و سخن او آن بود که چون هنوز قواعد قصر سلطنت استحکامی نیافته بنابر مصلحت وقت و دولتخواهی و تألیف قلوب
همگنان تکیه بر اتحاد و یگانگی نموده بنیابت جناب خانی بدین امور جسارت نموده بعضی مهمات ممالک مفتوحه را که بسعی او بدست درآمده برای خود
فیصل داده و میدهد بعد از آنکه خاطر از استقامت مملکت جمع شود جز اطاعت و متابعت او امری بظهور نمیرسد مجملاً میانهٔ شاملو و استاجلو
درین مواد گفتگو بطول کشید و مفسدان درمیانه افساد مینمودند مرشدقلیخان از استماع این مقدمات جهت جذب خاطر علیقلی خان و طایفهٔ شاملو
بتوجه جانب هرات راغب گشته بملاحظه و محابا بهرات رسیده بشرف پای بوس اشرف مشرف شده جناب خانی مقدم او را گرامی داشته

ذکر احوال شاه سلطان محمد

لازم میگردد که در تسخیر قلعه او سعی نمایم بعد از آنکه مهم بآنجا رسید پیداست که چه نتیجه خواهد داد و او در اول حال بسخنان درشت ناملایم در جواب انقیاد
نموده نواب عالی کل طایفه قزلباش و تبارزه را امر فرمودند که یراق بسته اسباب یورش مهیا سازند که شب بقلعه او یورش نمایند خلایق
فرمان پذیر گشته در دولتخانه همایون کثرت عظیم واقع شد و نواب جهانبانی آماده یورش بود امرای عظام از حرکات ناهموار و اعمال ناهنجار
امیرخان مجال درخواست نداشتند دست در فتراک مرحمت نواب سکندرشان بسته کس محرم بخدمت آن حضرت فرستادند که نواب
جهانبانی را در آن شب که شب جمعه بود و احتمال خونریزش و فساد عظیم داشت ازین اراده منصرف سازند اگر فردا امیرخان بملازمت
نرسد رضای خاطر اشرف وقوع یابد نواب سکندرشان فرزند ارجمند را طلب فرموده از آن اراده منصرف ساختند روز دیگر همان
جمعیت و ازدحام در دولتخانه همایون بوقوع پیوسته مراسله و آمد شد میانه امرا و امیرخان تکرار یافت چون چاره بجز اطاعت و انقیاد
نیافت قرار بیرون آمدن داده حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که از جمله مخصوصان امیرخان بود آمده خبر بیرون آمدن او آورد
قورچی باشی و شاهرخ خان و امرا تا حوالی قلعه رفتند و او بیرون آمده در مسجد شاهی که در صاحب آباد واقع است با یکدیگر ملاقات نمودند
و امرا او را مصحوب خود گردانیده بدولتخانه همایون آوردند چون داخل دولتخانه شد شمشیر از میان خود گشوده بر گردن انداخت از یکطرف
قورچی باشی و یکطرف شاهرخ خان دست او را گرفته بطریق گناهکاران بنظر خجسته نواب عالی در آوردند چون بشرف پای بوس مشرف شد
نواب عالی از خلق کریم و آزرم که از اجداد عالیمقدار یادگار داشت فی الفور شمشیر از گردن او برداشته در آنوقت امیرخان از رقت دل
داده گریه کرد و نواب جهانبانی نوید جان بخشی داده فرمودند که با وجود اینهمه اعمال ناهنجار که از تو در وجود آمد و غبار نقار که از تو در دل
نشسته جز رحمت و التفات امری بظهور نیاید حکم شد که آنشب شاهرخ خان در دیوانخانه نواب جهانبانی میزبان امیرخان بوده باشد و هم خان
از امرای ترکمان بقلعه فرستادند که محافظت خانه امیرخان نموده در حفظ ناموس و متعلقان او کوشند امیرخان شب در دیوانخانه بسر برد
روز دیگر در بالاخانه عمارت هشت بهشت جای او تعیین یافت اموال و اسباب او بحیطه تصرف در آمده بعد از چند روز او را بقلعه قهقهه
فرستادند امیرخان محبوبه داشت بی نظیر نام که کمال تعلق و تعشق با و میورزید التماس نمود که بی نظیر را مصحوب او گردانیده از و جدا سازند
نواب جهانبانی ملتمس او مبذول داشته بی نظیر را با وسلم داشتند و چون این مقدمات بسعی علیقلی بیک فتح اغلی بوقوع پیوست نواب
جهانبانی او را مورد تربیت گردانیده برتبه ایالت و خانی دار السلطنه تبریز سرافراز ساختند و محسود جمیع امرا و ارکان دولت گشت
هر چند تربیت او مکروه خاطر امرای عظام بود اما مجال آن نداشتند که باظهار ما فی الضمیر زبان توانند گشود همگی بمشار الیه توسل جسته
ابواب ملایمت و دوستی مفتوح میداشتند چون اسمعیل قلیخان لقب یولداشی داشت نواب جهانبانی علیقلی خان را برادرخوانده لقب ارجمند
قرداشی یافت و محمدی ساروسولاغ که مدبر امور و صاحب اسرار خفیه شده بود بسمت یرداشی موسوم گردید طایفه استاجلو که در زوایای
خمول خزیده بودند سر از جیب وجود بر آورده مورد عنایات و التفات شدند و جمعی کثیر از آن طایفه در دار السلطنه تبریز جمع آمده ملازمت
علیقلی خان را سرمایه عزت و اعتبار خود دانسته میرزادگان معتبر استاجلو غاشیه بندگی او بر دوش گرفتند پسران و برادران و اتباع
امیرخان از توجه و التفات نواب جهانبانی مایوس گشته طایفه استاجلو را که مخالف ایشان بودند در کمال اعتبار یافته جز مذلت و
خواری امری دیگر ملاحظه نمینمودند هر یک از گوشه بیرون رفته روی توجه بعراق آوردند چون این اخبار در کاشان بمحمدی خان ترکمان رسید
در بحر تحیر غوطه خورده بفکر کار خود افتاد و صبیه امیرخان در حباله نکاح ولیخان تکلو بود و برادران و اولاد و اقوام امیرخان بتدریج بهمدان
رفته نزد او جمع شدند محمدخان در مقام فتنه انگیزی در آمده از کاشان بهمدان رفته با ولیخان ملاقات نمود و او را [illegible] از جاده
اخلاص منحرف ساخته اراده نمود که کل طایفه ترکمان و تکلو جمعیت نموده بتبریز آیند و از معاندان امیرخان انتقام کشند و علیقلی خان فتح اغلی



افراط رسانیدند نواب جهانبانی ایجاب ملتمس قورچی باشی و امرا کرده بمنزل او تشریف بردند و او جشن عالی طرح انداخته بزم پادشاهانه آراست و اسباب ضیافت مهیا داشته کما ینبغی بآداب مهمانی پرداخت و مقربان و مخصوصان نواب جهانبانی خصوصاً علیقلی خان فتح اغلی تواضعات آدمیانه و تکلفات پدر فرزندانه بظهور آورد اما برادران و پسران و اقوام امیرخان که اکثر در سلک امرا منتظم و صاحب جیش و لشکر و از باده جهل و غرور بدمست شده بودند حرکات نا ملایم بظهور آورده بمقربان آنحضرت خصوصاً اعیان استاجلو و شاملو سخنان تهدید آمیز بکنایه و صریح بر زبان آوردند و از ایشان نیز در پرده بی اندامیها بظهور پیوست هیچ فایده ازین آمد و رفت مترتب نگشته بلکه اسباب وحشت آماده تر گردید چون بازار باده پیمائی رواج داشت و شاهرخ خان در مجلس عالی حریف بزم پیاله گردیده از باده التفات سرمست شده بود و غبار خاطر شریف آنحضرت را با امیرخان و سلسلهٔ او که بکمال رسیده ظرف طبیعتش از بادهٔ قهر لبریز شده بود دریافته رضاجوی گردید و در تقبیح امیرخان با دیگران همداستان گشت و مکنون خاطر نواب جهانبانی را با قورچی باشی درمیان نهاد و مشار الیه هرچند خواست که نواب عالی را از این اراده منصرف ساخته بوقت دیگر انداز د فایده نکرد امیرخان و دیوانه خیران ترکمان که بدمستان بادهٔ نخوت و غرور بودند ازین مقدمات که هنوز در پرده خفا بود خبر یافته ارادهای لاطایل پیش گرفتند و در خانهٔ امیرخان جمعیت عظیم نموده چون تقلید و تعصب و یماق را بهانه کرده بودند مجموع آن طایفه حتی قورچیان و یوزباشیان و ملازمان خاصهٔ شریفه نیز داخل مجمع ایشان گشته تا موازی ده هزار کس اسلحه و یراق بسته ابواب شورش و فساد گشودند ما حصل مدعای ترکمانان آنکه جمعی جهلا که در خدمت نواب جهانبانی تقرب یافته خاطر مبارک آنحضرت را از ما دولتخواهان منحرف ساخته و میسازند خصوصاً علیقلی فتح اغلی و محمدی سارو سولاغ و اسمعیل قلیخان شاملو و امثال ذلک لایق خدمت آنحضرت نیستند ایشان را اخراج میباید کرد تا موجب اطمینان خاطر ما گردد چون اینگونه جسارت از ارباب عقیدت و اخلاص در نظر اصحاب بصیرت محض بی ادبی است اعمال ناهنجار ترکمانان موجب زیادتی غبار خاطر مبارک شاهزاده گردیده شعلهٔ آتش غضب که در کانون خاطر شریفش افروخته بود افروخته تر گشت و پرده از روی کار برداشته مکنون خاطر خود را بظهور آورده بتنبیه و تادیب ایشان راسخ گردید اول بجهت کسر شوکت امیرخان رقم عزلت بر صفحهٔ حالش کشیده و الکای تبریز را از و تغییر فرموده و این رقم را بر صواحب بر تبریز خواندند تبریزیان که از تسلط و استیلای ترکمانان و طلب و خواست امیرخان بجان آمده بالطبع خواهان این امر بودند پذیرای فرمان گشته وجود او را نابود انگاشتند و چون آمد شد مردم مملکت از خانهٔ امیرخان منقطع گشت صورتی که هرگز در پردهٔ خیالش متصور نبود برای العین دیده از خواب غفلت بیدار شده و در قلعهٔ خود را بسته بمحافظت حال خود پرداخت و توپ و تفنگ بر بروج و باره برده اسباب قلعه داری مهیا کرد و چند توپ از برجی که بطرف میدان صاحب آباد بود و مقابل دولتخانهٔ همایون انداخت و تا سه روز هر روز بدین منوال صدای توپ و تفنگ متواتر بود نواب جهانبانی را ازین جسارت عرق حمیت در حرکت آمد شاهی سیون کرده حکم فرمودند که از طایفهٔ ترکمان هر کس غلام و یکجهت این دودمانست بدولتخانه حاضر گشته هر کس دوستدار امیرخان و طالب رضای اوست دست ازین دولت کوتاه کرده در دامن امیرخان آویزد طایفهٔ ترکمانان که صلای شاهی سیونی شنیدند تزلزل در ارکان جمعیت ایشان افتاده قرار خلاف بخود نتوانستند داد فوج فوج بدر دولتخانهٔ همایون حاضر گشته در سلک شاهی سیونان منتظم میشدند تا آنکه امیرخان پسران و برادران خود را نیز فرستاده که از زمرهٔ شاهی سیونان خارج نباشند اما خود از آمدن متقاعد گشت بنابرآن جمعیت و ازدحام ترکمانان روی بتفرقه و پراکندگی آورد امیرخان متحیر کار خود مانده خواص و ندما را دو جرات نموده اظهار کرد که چون حکم شده که هر کس شاهی سیونست بدولتخانه حاضر آید مناسب آنست که بی وسیله و وساطت احدی عزم ملازمت نموده خود را از پردهٔ حجاب بدین وسیله بیرون اندازند امیرخان سخن نیکخواهان رد نموده جرات آمدن نکرد و امرای عظام که بدولتخانهٔ همایون جمع آمده بودند کس فرستاده او را از قلعه بستن و توپ و تفنگ انداختن منع نمودند که اگر درین مقام باشد (برما که بندگان شهزاده پروریم)

لازم میگردد

مغلوب شدن امیرخان
[illegible]
[illegible] تبریزیان

ذکر احوال شاه سلطان محمد

میآمد در نقاب خفا و جلباب اصحاب مستور بود درین رتبه که اعوام سعادت انتظام عمر شریفش بهجده پیوسته و بسرحد رشد و تمیز رسیده بود و ناگاه
غرور جوانی علاوه کیفیت باده سلطنت و فرمانروائی گردیده نشاء شرب شراب ارغوانی ضمیمه آن و کیفیت آلهی شده بود باندک حرکت ناملایم آیینه
خاطر مبارک غبارآلود میگشت در اول حال که نزول اجلال در تبریز واقع شد چون خاطر اشرف آنحضرت از بعضی مفسدان قزلباش که پای
از دایرهٔ ادب برون نهاده سرکشیها از ایشان بظهور آمده بود منحرف گشته ارادهٔ خاطر شریفش آن بود که آن طبقه را از میان بردارد و چون امیر
خان در هنگام سنوح این وقایع در اردوی معلی بود ظاهرا دامن اخلاصش بلوث آنگونه بی ادبیها آلوده نشده نواب جهانبانی میخواست که او را در
جمیع امور با خود متفق ساخته مکنون خاطر خود را بوساطت او بظهور آورد لهذا تفقدات بیش از پیش درباره او و منسوبان او بمنصه عیان آورده در
تعظیمات و تکریمات او مبالغه میفرمود اما مشار الیه که فی الواقع مرد خیراندیش مصلحت کیش بود در هنگامی که سلطان روم در کمین غدر نشسته و کمر
همت بر تسخیر آنملک بسته تضییع آنجماعت را که هریک ریش سفید اویماق بزرگی بودند مناسب وقت ندانسته راه این گفتگو نداد و منع بدا شرب شراب را
که تا غایت در نهی آن سعی مینمودند و نواب جهانبانی باقتضای ایام عشرت انجام جوانی ارتکاب نموده بود دیگر ده شمرده گاهی از روی دولتخواهی
نصایح اتالیقانه مینمود و امرا و ارکان دولت را که درین امر مداهنه نموده بودند سرزنش میکرد و از برادران و اولاد و اقربای او که همه بد
مستان باده جهل و غرور بودند بی ادبیها بظهور میپیوست و آنحضرت از فراخ حوصلگی و پاس دولت و حفظ جاه و مرتبه امیرخان پرده حجاب
بر صورت اطوار ایشان میکشید اما حرکات ناملایم که از وصدور میپیوست موجب نقار خاطر انور میگردید و مجلسیان عالی که همه جوانان جاهل
و از عاقبت اندیشی و غمخواری دولت غافل و ذاهل بودند خصوصا علیقلی بیک فتح اوغلی و محمدی ساروسولاغ قوم او که از اویماق استاجلو بوده
و در سلک مقربان و مخصوصان بساط عزت انتظام یافته با طایفه ترکمان عداوت قدیم داشتند در اثناء شرب شراب و غلیان مستی تحریک مادهٔ فساد
نموده سخنان دلنشین بعرض میرسانیدند و خاطر شریف آنحضرت را آزرده تر میساختند از جمله اعمال ناشایست که او را بدان مؤاخذه و معاتب میتوانست
داشت یکی آن بود که برخصت شاه برای وصلاح خود قلعه بر در خانه خود بنا نموده بروج مشیده پرداخته استحکام داده بود و اضداد این امور را
حمل بر عصیان و ارادهٔ طغیان او نموده سخنان وحشت افزا بعرض اشرف رسانیدند و در تهییج فتنه سعی مینمودند تا آنکه رفته رفته بسعی ساعیان کلفت و
کدورت بمیان آمده پرتو شعور او برین معنی یافت و از غروری که داشت سوء مزاج آنحضرت را عدیم الاثر پنداشته پای وقار در دامن کشیده
از ملازمت عتبه علیه پادشاهی تقاعد اختیار نموده ترک آمد شد نمود نواب جهانبانی چون میخواست که بیکبارگی پرده از روی کار بردارند بجهت
دفع حجاب او در میدان صاحب آباد که حریم خانه و قلعه او بود مجلس چوگان بازی و قبق اندازی طرح نموده بزم عشرت آراستند و جمیع امرا
و اعیان و امیرزادگان قزلباش حاضر شده بلوازم سور و سرور و بهجت و خرمی پرداختند امیرخان با وجود قرب جوار تقاعد ورزیده بمیان
مجلس نیامد و این معنی موجب مزید اسباب وحشت گردید درین اثنا ماه محرم و ایام عاشورای محترم رسید درین دودمان ولایت نشان این قاعده
استمرار دارد که در روز عاشورا پادشاه و جمیع امرا و اعیان سپاه بتعزیه سید الشهداء و قتیلان معرکه کرب و بلا پرداخته هنگامهٔ عزا
و رسم سوز و بکا در خدمت اشرف اعلی گرم میدارند در آن عاشورا این هنگامه در مسجد پادشاه مرحوم حسن پادشاه که بر جانب شمال میدان
صاحب آباد واقع است گرم گشته جمیع امرا حاضر آمدند امیرخان تغافل ورزیده نیامد امرا عظام آن تغافل را که قبح تمام داشت لایق
ندانسته کس بطلب او فرستادند او در خانه خود محفل تعزیه منعقد ساخته مجمع عظیم از طایفه ترکمان شده بود این معنی بموقف عرض رسیده موجب ازدیاد
نقار خاطر مبارک گردیده در مجمع امرا شکایت او بطریق گله مندی بر زبان میآوردند قلی بیک قورچی باشی باطنا با امیرخان نفاق داشت و
اکثر امرا معاونت یکدیگر مینمودند قورچی باشی خواست که میانه نواب جهانبانی و امیرخان مهم باصلاح آورد از جانب امیرخان اظهار عقیدت
و اخلاص کرده استدعا نمودند که رفع حجاب امیرخان تشریف قدوم سعادت بنیان کرده خانه او را بنور حضور بیارایند و الحاح در باب سرحد

سلمان خان در حدود قزوین این خبر محنت اثر شنیده موجب زیادتی اندوه و ملال او گردید و نواب سکندرشان شفقتهای شاهانه و مهربانیهای خسروانه بظهور آورده تسلی بخش خاطر او گردیدند و بتفقد و دلجوئی رفع ملالی که از گردش روزگار داشت می فرمودند

ذکر توجه موکب همایون بصوب آذربایجان نوبت دویم و گرفتاری امیرخان ترکمان و تربیت یافتن علیقلی خان فتح اغلی استاجلو و مقدمه عصیان و طغیان تکلو و ترکمان

۹۹۲ حوادث سنه

چون موکب نصرت قرین شاهی بدار السلطنه قزوین رسید و زمستان بپایان برد و سلطان سیارگان اسباب شرف و کامرانی بدولتخانه حمل کشید یعنی نوروز گیتی افروز سال ییچی ئیل ترکی موافق سنه اثنی و تسعین و تسعمائه ۹۹۲ اهتزاز بخش ریاض خوشدلی و کامروائی گشته عشرت آباد جهان از قدوم موسم ربیع نضرت و طراوت تازه یافت نواب جهانبانی را که آغاز جوانی و استعداد ادراک لذات نفسانی و کامرانی بود اوقات شریف بسیر و صحبت صرف شده همواره با مخصوصان و همصحبتان در خلوات بزم عشرت آراسته اقداح راح ریحانی و جرعهای نشاط افزای دوستکامی میکشید و از گلزار وصال سرو رویان لاله عذار گلهای شادکامی میچید امیرخان بیگلربیگی آذربایجان قاسم بیگ وزیر خود را از تبریز بپایه سریر اعلی فرستاده حقایق حالات آذربایجان و تسلط رومیان و بدست آوردن ایروان را عرض نمود و استدعای نهضت رایات جلال بدان صوب نمود که در رکاب نصرت مآب بتسخیر قلعه ایروان قیام نماید امرای عظام و ارکان دولت جاودانی متفق گرده توجه جانب آذربایجان در دلها تصمیم یافت و در اوایل فصل تابستان از دار السلطنه قزوین در حرکت آمده بجانب آذربایجان نهضت فرمودند و محمد خان ترکمان رخصت رفتن کاشان حاصل نموده که ترتیب قشون و لشکر خود کرده متعاقب بموکب نصرت قرین پیوندد و سیب خان تکلو نیز باختیار سلطان برادرزاده اش بجانب ری که الکای ایشان بود رفتند و چون چمن مبایج مضرب سرادقات اقبال گردید نواب جهانبانی بقصد زیارت آستان ملایک آشیان سلطان الاولیا و برهان الاصفیا و مشایخ کرام صفویه قدس الله ارواحهم از اردوی همایون و خدمت والد والا جدا شده متوجه دار الارشاد اردبیل گردیدند هنوز نواب جهانبانی عود نفرموده بودند که امیرخان برسم استقبال موکب اعلی با امرا و اتباع خود که اکثر برادران و اولاد و اقوام و عشیرت او بودند قریب بدوازده هزار کس از ایل و اویماق ترکمان و غیر ذلک که در سلک ملازمان ایشان بودند بزیب و زینت و آراستگی تمام از دار السلطنه تبریز رسیده قریب باردوی همایون فرود آمد و چون نواب جهانبانی در اردو تشریف نداشت توقف نموده بعد از ورود نواب جهانبانی اول بشرف ملازمت آنحضرت سرافراز گشته بوساطت او بشرف پای بوس نواب سکندرشان دریافت و مورد توجهات و تلطفات از حد بیرون گردید از شوکت و عظمت و آراستگی قشون و لشکر و تجملات ملوکانه و طور بزرگانه او نایره حقد و حسد که هوا پرستان جاه طلب هر چند فراخ حوصله و خردمند باشند خالی از آن نیستند در کانون درون اکثر امرا و ملازمان رکاب اشرف اشتعال یافت چون نواب جهانبانی بالطبع بتوجه جانب تبریز راغب بود از چمن مبایج کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل در ساعتی سعد داخل دار السلطنه تبریز شدند اهالی و اصحاب تبریز بل عموم نبارزه از خورد و بزرگ باستقبال بیرون آمده آثار بشاشت و خرمی بظهور آوردند و نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان بحشمت و اقبال در دولتخانه تبریز نزول اجلال فرموده در مقر دولت و مستقر سلطنت آبا و اجداد تکیه زدند و جناب خانی بلوازم میزبانی پرداخته آثار خدمتگذاری بظهور میآورد و همواره انوار توجه و التفات بر ناصیه احوالش تافته روز بروز در ترقی و تزاید بود تا آنکه از اقتضای روزگار بساط دولتش درهم نوردیده صورتی که هرگز در آئینه خیالش در نیامده بچشم عبرت بین مشاهده نمود و عاقبت بآن رسید آنچه رسید تبیین اجمال و تفصیل این اجمال آنست که در مرتبه اولی که نهضت همایون بجانب تبریز اتفاق افتاد در اثنای قشلاق همایون در آنجا واقع شد نواب جهانبانی خوردسال بود اگر از امیرخان و امرا ناپسندی بظهور

میآمد

ذکر احوال شاه سلطان محمد

بانضروره اظهار خلت و وداد کرده مهمان پذیر گردید و در روزی که بمشهد می‌آمد با سادات و خدام آستانه و اعیان مشهد مقدس تا طرق
استقبال کرده او را بمشهد آوردند و مرشد قلیخان با او با دب سلوک نموده چنانکه اختلاط کرده و مرشد قلیخان از راه با آستانه مقدسه مشرف گردیده و رفته
بشرائط زیارت قیام نموده میهمان سرکار فیض آثار گشت و بجهت رعایت حزم و احتیاط چند روز در آستانه توقف نموده از آستانه بیرون
نرفت و سلمان خان هر روزه در آستانه مقدسه با او ملاقات نموده مراسم میزبانی پرداخته تکلفات رسمی بظهور می‌آورد و مرشد قلیخان بفراست
تردد خاطر او را یافته ابواب مکر و حیل گشوده و بچرب زبانی و چاپلوسیها اظهار عقیدت خود کرده رفع تردد خاطر او میکرد تا آنکه جمعی کثیر از مردم
مرشد قلیخان بتفاریق در مشهد جمع آمده بعضی از مردم الوکات نیز که تا غایت نزد سلمان خان نیامده بودند در آن چند روز آمده با مرشد قلیخان
ملاقات کردند و هوس حکومت مشهد مقدس معلی که همیشه در ضمیر او جایگیر بود از خاطرش سر بر زد و از آستانه ظاهرا بقصد ملاقات سلمان
خان و باطنا باراده استبداد و استقلال با غلبه و شوکت تمام بچهارباغ مشهد که محل اقامت حکام است سلمان خان آنجا میبود رفته رحل
اقامت انداخت و سلمان خان بدستور مراسم ضیافت و مهمانداری پرداخته در هر باب سخنان بمیان آوردند سلمان خان ذکر دولتخواهی نواب سکندر
شان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا رسوخ داشت مرشد قلیخان در اول حال اظهار انقیاد نموده بالاخره ما فی الضمیر خود در تصریح
داده خاطرنشان سلمان خان نمود که مردم خراسان از سپاهی و رعیت دل بر اطاعت و متابعت حضرت اعلی بسته اند و با علیقلی خان شاملو
که لله آنحضرت و بیگلربیگی خراسانست هم عهد و پیمان شده مجددا نواب سکندرشان مملکت خراسانرا به فرزند ارجمند سعادت نشان که در
خراسانند مسلم داشتند اگر جناب خانی میل بودن خراسان دارند از اطاعت و انقیاد حضرت اعلی شاهی و موافقت علیقلیخان چاره نیست
و در اینوقت جناب خانی را فسون و لشکر آراسته که از عهده دارائی اینولایت و ضبط سرکشان الوکات و متمردان حدود مشهد بیرون تواند
آمد نیست صلاح دولت آنست که ضبط این ولایت در عهده من باشد و جناب خانی بجانب خاف و باخرز که باینجانب تعلق دارد رفته در آنولایت
بفراغت و عافیت گذرانند سلمان خان بجز اطاعت و انقیاد چاره نداشته رضاجوئی گشته برفتن آنولایت راضی شد و مرشد قلیخان معتمدان
رفیق او گردانید که تا سرحد خاف و باخرز رسانند اکثر مردم که بجهت حکومت مشهد بر سر او مجتمع شده بودند از او جدا شده در مشهد ماندند
و او با معدودی روانه شده چون اوضاع خراسان و سلوک مرشد قلیخان بر وفق دلخواه خود مشاهده نمود و حق گذاری نواب سکندرشان
و نواب جهانبانی او را از بودن خراسان مانع آمده در اثنا در راه ببهانه شکار سوار شده احمال و اثقال انداخته بر سبیل فرار و ایلغار عزیمت
عراق نمود و مرشد قلیخان از رفتن او آگاه گشته این معنی را عین مطلب خود دانسته در کمال شوکت و اقتدار تکیه بر حکومت مشهد مقدس معلی
زده مبشران بجانب هرات فرستاد و حقایق حالات را که محض اقبال حضرت اعلی از پرده تقدیر بجلوه گاه ظهور آمد بعلیقلیخان اعلام نمود و با بوداق
خان چگنی و اولاد او که جمعی کثیر بودند و اولاد بابا الیاس و طبقه بیات و سایر امرا و سرخیلان ایماقات چغتای که در حدود مشهد مقدس سکنی داشتند
التیام و آمیزش نموده صبیه بوداقخان را خواستگاری نمود و تألیف قلوب عامه مردم آندیار حکمش در آنجا و ولایات نافذ گردید و اکثر امرا
پای در دایره اطاعتش نهادند و او با جمعی از طایفه استاجلو و غیرهم که در حدوث قضایا خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و ولایاتی که مجددا
بحیطه تسخیر او در آمده بود بمصلحت وقت با بخاعت قسمت نمود و شوکت و اقتدارش روز بروز در تزاید میگردید چنانچه محسود طایفه شاملو گشت اما آنجناب
با علیقلیخان همچنان طریقه الفت و دوستی و صداقت و یکدلی مسلوک میداشت و در آن زمستان بفراغبال در مشهد مقدس معلی گذرانیده به نظم
و نسق مهمات آنولایت میپرداخت و سلمان خان با جمعی از ملازمان که همراه داشت از راه تون و طبس بعراق آمد در دار السلطنه قزوین بملازمت
نواب سکندرشان و نواب جهانبانی فایز گردیده حقایق حالات را بنوعی که رقمزده کلک بیان گشت عرض نمود چند روز قبل از ورود مشارالیه علیاجناب
شهربانو بیگم بنت شاه جنت مکان که حلیله جلیله او بود مریض گشته معالجات اطبا معالجه نشده دعوت حق را اجابت نموده بدار البقا پیوست

(۲۱۵) خدعت مرشد قلیخان با سلمان خان حاکم مشهد (۲)

(۱) فوت شهربانو بیکم بنت شاه طهماسب

سلمان خان



از کومک و مدد عراق نیز مایوس بودند بهیچوجه در مقام دفع آن حادثه نتوانستند شد و هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر نیامد محمدی خان از ایروان بیرون
آمده با مردمی که داشت در اطراف و جوانب دونیه آثار جلادت بظهور آورده دستبردهای نمایان میکرد اما هیچ اثری بر آنها مترتب نگشت و فرهاد
پاشا بایروان رسیده چند روز در آنجا رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت و استحکام ترتیب داده حارس و تفنگچی بقدر
احتیاج گماشته ذخیره سالیانه و یراق توپخانه و مایحتاج قلعه داری سرانجام نموده بازگردید محمدی خان بکام و ناکام دل از حکومت آن مملکت
برداشته بنخجوان آمد عیال و اطفال غازیان را در قلعه الینجق حفظ نمود و از امیر خان و امراء ترکمان درین مراتب استمدادی بمحمدی خان نرسید
و حفظ و حراست دارالسلطنه تبریز را اهم و اولی دانسته ملاحظه قرب اکراد یا از آنجا بیرون نهاد و دو ولایت معموره چخور سعد که معظم ارمنیه
صغرا است بتصرف معاندان درآمده و در ولایت شیروان نیز احدی از امراء قزلباش در آن محال توقف نمانده و تمامی آن ولایت بتصرف
رومیه قرار گرفت از سوانح این سال آنست که فاطمه سلطان بیگم صبیه شاه جنت مکان که حرم محترم امیر خان ترکمان بود در بستر علیل و مریض
گشته عاقبت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد و نعش او را بدارالارشاد اردبیل برده در روضه مطهره آباء و اجداد عالی مقدار مدفون گشته
باعث پریشانی ضمیر امیر خان گردید

وفات فاطمه سلطان بیگم دختر شاه طهماسب

ذکر قضایا که بعد از معاودت موکب همایون نواب سکندرشان در خراسان بظهور پیوست

سابقا بقلم وقایع نگار مرقوم صحایف اخبار گردید که حسب الالتماس علیقلی خان و جذب قلوب مرشدقلیخان و امراء خراسان مرتضی قلیخان را
از حکومت مشهد مقدس معلی معزول نموده ایالت آن ولایت بسلمان خان ولد شاه علی میرزای خواهرزاده شاه جنت مکان و نواده عبدالله خان
که بزرگ زاده طایفه استاجلو و بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز بود تفویض یافت و شاهقلی سلطان قارنچه را که از عظمای آن طایفه
بود لله و اتالیق او کرده ولایت جام باو اختصاص یافت و مقرر شد که همیشه در مشهد مقدس با سلمان خان بوده باشد و مشارالیه در حدوث وقایع
و صدور سوانح برای او عمل نماید بعد از آنکه موکب همایون نواب سکندرشان از خراسان بعراق نهضت نمود و مرشدقلیخان از رفتن مرتضی
قلیخان و ماندن سلمان خان اظهار بشاشت و خرمی کرده بخوف و هراس اراده رفتن مشهد مقدس معلی و دریافت شرف زیارت روضه
بهشت آسای حضرت امام الجن والانس نمود و زبان اخلاص و یکدلی بسلمان خان پیغام داد که درین مدت بشآمت کلفت و عناد مرتضی
قلیخان و طایفه ترکمان از سعادت زیارت آستان ملایک آشیان امام همام محروم بودیم حالا بحمدالله والمنه که معاملات خراسان بروفق
دلخواه دوستان سرانجام یافته و این مخلص خیرخواه تا غایت بجهت صیانت احوال و عزت و اعتبار ایل و عشیرت استاجلو که در زمان
اسمعیل میرزا پایمال حوادث و مغلوب اضداد شده بودند طاعت و متابعت علیقلی خان که از ایل شاملوست اختیار نموده رکاب او میکشیدم
آنجناب مخدوم زاده قدیم کل طبقه استاجلواست و خدمت او را سرمایه افتخار و اعتبار خود دانسته طریقه چاکری و خدمتگذاری مرعی
داشته عندالملاقات در هر باب آنچه رضا و صلاح آنجناب و موجب آسودگی ایل و اویماق باشد عمل مینمایم سلمان خان چون هنوز استقلالی
در ملک نداشت و قشون و لشکر آراسته نبود جمعی قلیل که نزد او جمع آمده بودند مردم پراکنده بی استعداد بودند و وثوق و اعتمادی بر سخنان
مرشدقلیخان و سخنان کذب آمیز او نداشت و راضی بآمدن او نبود در کار او متفکر گردیده نه رای مخاصمت داشت و نه قدرت ممانعت شاهقلی
سلطان قارنچه که مرد عاقل کهنه سپاهی بود بجانب جام رفته در آنوقت در مشهد نبود که درین باب فکری بصواب اندیشد القصه مرشدقلیخان بتعجیل
و استجازه با معدودی متوجه مقصد شد چون قریب بشهر رسید سادات عظام و اعیان مشهد صلاح اندیشی کرده از بیم مخاطرات و تعب
تشویشات قلعه داری جناب سلمان خان را بالفت و اتحاد ترغیب نموده آماده استقبال گشتند سلمان خان چون شنید که او با اندک مردمی میآید

با تفنگ و ره

قتل حسین بیک … سبزوار

ذکر احوال شاه سلطان محمد

اوصاف درگشته عبرة للناظرین از دروازهٔ شهر آویختند اما چگوییم که بشامت کافر نعمتی و سوء تدبیر آن بیعقل و هوش در آن شب هولناک از متجنّده
و آحاد الناس اردوچه بر سر شیعیان اهالی و اعیان سبزوار آمد مجملاً دقیقه از دقایق نهب و غارت و ننگ و عار و امثال ذلک فرو
گذاشت نشد هرچند نایرهٔ غضب نوّاب جهانبانی که التهاب یافته بود انطفا پذیرفته امر فرمودند که احدی متعرض رعایا و مردم سبزوار نگردد
اما چون شب بود و خانهٔ سپاهی از رعیت تمیز نمیشد آزار و ضرار بسیار بعجزه و زیردستان رسید روز دیگر متوجه احوال رعایا شده
مطالب و مآرب ایشان را بانجاح مقرون گردانیدند و ایالت آن ولایت باحمد سلطان ارزنگلو قرار یافت و از آنجا کوچ بر کوچ روانهٔ
عراق گشته مرتضی قلیخان را در دامغان گذاشتند که استعداد سفر استرآباد بهم رسانیده روانهٔ آن صوب شود و موکب همایون
بفیروزی و اقبال بدار السلطنهٔ قزوین رسیده در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال واقع شد امّت خان حاکم شیراز و [illegible]
حاکم همدان و سایر امرا و حکّام ممالک که در سفر خراسان جمع آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشته هریک بالکاء خود رفتند و ولیخان حاکم کرمان

گفتار در ذکر قضایایی که در ایام غیبت موکب همایون نوّاب سکندرشان در آذربایجان سانح شد و در آمدن ایروان بدست رومیان

بر ضمایر مسند آرایان انجمن هوشمندی پوشیده نماند که سابقاً رقم زده ظهور شده بود که سنان پاشای سردار مقدمات صلح را
بر وجهی که مسطور گشت قرارداده ابراهیم خان ترکمان را که از اینجانب برسم رسالت بخدمت سلطان مراد خان فرمانفرمای ممالک روم
فرستاده شده بود مصحوب خود گردانیده روانهٔ استنبول شد عثمان پاشا از دربند عرض نموده بود که سنان پاشا از جبن و بددلی جرأت
آمدن آذربایجان نداشت و من کل ولایت شیروان را متصرف شده ام و اکنون در تصرف عساکر عثمانی است و آنچه سنان پاشا عرض
کرده که سوای قلعهٔ دربند محلی در تصرف رومیه نیست خلاف واقع است و اگر در این سال که پادشاه قزلباش در خراسان است سردار دیگر
باین طرف نامزد گردد هم مملکتی مجدد بتصرف درمیآید و هم ولایت شیروان از خار تعرض قزلباش مصفی میگردد سلطان روم سنان
پاشا را مورد عتاب و خطاب گردانیده فرهاد پاشا را که وزیر دویم بود سردار کرده با لشکر عظیم روانهٔ این طرف نمود و ابراهیم
خان را در استنبول نگاه داشته قبول مصالحه بدین شرط نمود که هر محل عساکر عثمانی وارد شده و خطبهٔ پادشاه روم خوانده شده باشد
بتصرف منسوبان آل عثمان گذاشته مناقشه ننمایند و مادام که پادشاه قزلباش باین معنی راضی نگردد دست از تسخیر مملکت باز نمیداریم و
ابراهیمخان در خراسان بپایهٔ سریر دولت آشیان آمده عریضهٔ او را مشتمل بر حالات مذکور بنظر رسانید و صریحاً از روی دولتخواهی عرض نموده
بود که عناد و لجاج درین امر بحکم مفتی عقل موجب نقصان دولت و بالآخر منتج انواع ندامات است و هر سال مملکتی از دست بیرون میرود
و بار شرط مصالحه همان است درین صورت هنوز معظم ولایات در دست است مملکت شیروان را تا آنچه الی غایت بحیطهٔ ضبط عساکر
آل عثمان در آمده بازگشتن و صلح نمودن بصرفه و صلاح دولت نزدیکتر است امرا خود رای قزلباش با وجود دو هوائی و نفاق و
اتفاقی که در میان طوایف و اویماقات بود از سوء تدبیر راضی باین معنی نشده جواب عریضهٔ ابراهیمخان باین طریق قلمی شد که اگر مصالحه
بعنوانی که قبل ازین تمهید یافته وقوع میپذیرد فبها و الا آنچه مقدر ازلی بوده باشد بخیر ظهور خواهد آمد مجملاً فرهاد پاشا با غلبه و ازدحام تمام بارزن
الروم آمده لشکر سرحد و میران عشایر اکراد را جمع نموده از راه قارص عزیمت چخورسعد نمود محمدی خان تخماق که بیگلربیگی چخورسعد بود
امیرخان و امام قلیخان را ازین حال اخبار نموده امرا باتفاق و مردم آن سرحد را جمع کرده بعسکر و مدد دفع آنجماعه اتفاق القصه خوانین
عظام و امرا و بیگلربیگیان قزلباش که در آذربایجان و قراباغ بودند چون مقابله با آن لشکر بیحساب مافوق قوت و قدرت ایشان بود

از کومک



مشتمل بر عجز و نیازمندی و تذکر حقوق خدمت ماضی بخدمت نواب جهانبانی فرستاده در باب قضایائی که وقوع یافته بود معاذیر دلپذیر بتمسک جسته کلمه
مندبها از عدم اتفاق ارکان دولت قاهره و تسلط میرزا سلمان و بدسلوکی مرتضی قلیخان بظهور آورده شرایط صلح را مؤکد بایمان گردانیده
امّا چون منشور خلافت و فرمانروائی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دیوان نحن قسمنا بتوقیع وقیع انّا جعلناک خلیفة فی الارض
زیب و زینت یافته بود اثری بر شرایط مذکور مترتب نگشت و جز حرف و صوتی بر زبان نگذشت بالجمله حسب الاستدعای امرا و ارکان دولت
مطالب و ملتمسات علیقلیخان حسب المرام بعز انجاح و انجام مقرون گردید و تشریفات فاخره عنایت شده از جانب نواب سکندرشان بلقب
ارجمند فرزندی ملقب گشت و بجهت حضرت اعلی از جانب پدر والاگهر و برادر نیک اختر هدایا و تنسوقات ارسال شد و ولیخان میرزای سمر
علیقلی خان در سلک ملازمان درگاه عالی نواب جهانبانی انتظام یافت و قریب بچهار ماه از نوروز سلطانی آنسال گذشته بود که طبل رحیل
کوفته از دار السلطنه هرات کوچ کردند و چون در مشهد مقدس معلی نزول اجلال واقع شده بشرف زیارت آستان ملایک آشیان سلطان روضه
رضا علیه و آبائه التحیة و الثنا فایز گردیدند حسب الرضای علیقلیخان و بجهت تالیف قلوب مرشد قلیخان و طایفه استاجلو مرتضی قلیخان را از
حکومت مشهد عزل نموده آن ولایت را بسلمان خان که نواده عبدالله خان و بزرگ زاده طایفه مذکور بود دادند و ایالت استرآباد بمرتضی قلیخان
نامزد شد ولایت دامغان و بسطام و بیارجمند و عرب عامری و هزارجریب علاوه آن شد و شاهقلی سلطان قاربچه که از عظمای طایفه استاجلو و مرد
مدبر کاردان بود لله و اتالیق سلمان خان گردید ولایت جام باو اختصاص یافت مجملا ارکان دولت قاهره مهمات خراسان و خراسانیان را بمقتضای وقت
درهم پیچیده روی توجه بعراق آوردند و درین بازگشتن در بنیان بساط دولت و آگاهی تفرس نمودند که مجدداً سلطنت ملک خراسان بشاهزاده
جهانستان یعنی حضرت اعلی تعلق خواهد گرفت و عنقریب لوای دولتش ارتفاع یافته آفتاب اقبالش بر کل عرصه ممالک خواهد تافت و هر کس
از امرا و مردم خراسان در وقت توجه رایات جلال اظهار دولتخواهی نواب سکندرشان نموده بود از امداد ایشان مأیوس گشته باندیشه عواقب امور
و فکر تلافی و تدارک افتادند اول کسی که از امرای خراسان ابواب اطاعت و انقیاد مسدود ساخته در مخالفت گشود حسین بیک افشار ولد سوندوک بیک
قورچی باشی بود که حاکم دار المؤمنین سبزوار بود در وقتیکه موکب همایون قریب بسبزوار رسید اظهار شاهی سیونی کرده باستقبال موکب اعلی
شتافت و منظور نظر نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان گردیده بسعی قلی بیک قورچی باشی بدستور بایالت سبزوار منصوب گشت درین هنگام
در مقام خلاف و عصیان درآمده دروب شهر و قلعه را مضبوط کرد و تفنگ انداخته در مقام قلعه داری شد نواب جهانبانی امرای عظام را مخاطب
ساخته فرمودند که مهمات خراسان هرگونه مدارائی بایست کردیم بجهت صلاح اندیشی کردیم حالا که مثل حسین بیک مردی بر روی پادشاه شما چیره شده
قلعه بندد و دست جسارت و بی ادبی دراز کرده توپ و تفنگ بر اردوی همایون اندازد جای مسامحه نیست و اگر درباره او تغافل ورزیده بگذریم
همانا لایق دولت و مناسب ناموس سلطنت نباشد قلی بیک قورچی باشی که ریش سفید طایفه افشار و معظم ارکان دولت و متعهد معاملات آن
برگشته بخت بیسعادت بود سر خجالت در پیش افکنده اذعان کلمات دلاویز آنحضرت نمود و تنبیه و تادیب آن بیعقل و هوش را اصلاح وقت
دانسته رضا بآن دادند و نواب جهانبانی امرای نامدار بل عموم عساکر ظفرشعار خصوصاً دلیغان و امرای تکلو را بتسخیر شهر و قلعه مأمور فرموده
فرمانبران بفرموده عمل نموده در همان روز بآیین شایسته بجانب شهر و قلعه یورش انداخته از اطراف و جوانب هجوم نمودند و مردم حصار تا غروب
آفتاب بمدافعه مشغول گشته هنگام غروب که شام ادبار آن تیره بختان سیه روزگار بود از ستیز و آویز عاجز آمدند و بهادران موکب عالی دامن
در میان پای حصار رسیده بر باره و بروج عروج نمودند و در ظلمت لیل چون سیل که از فراز و نشیب آید در شهر فرو ریخته بر ارک نیز
استیلا یافتند و چون ادبار بآن طبقه روی آورده بود جمعی کثیر عرضه تیغ فنا گشته و حسین بیک در درب ارک گرفتار گشته یکی از بیلداران سبزواری
که ملازم رکاب عالی بودند چنان پشت بیل بر او نواخت که قوت حرکت نداشت و سر خجالت و شرمندگی بضرب بیل بی اختیار پیش انداخته بود بحکم نیابت

ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۱۱) شاعری و سخن سرائی را بفنون کمالات آراسته فهم و فطرت عالی و طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت و اشعار آبدار بدیهه از و بسیار سرزد
و اکثر اوقات در اثنار مشاغل امر وزارت و کثرت و ازدحام ارباب حاجات عرایض مردم اهل را بنظم جواب نوشته قطعه و قصیده
بدیهه بقلم طبیعت بفکر و تامل در کمال بلاغت و آراستگی لفظ و معنی بر صحیفه بیان مینگاشت در آن چند روز که بقتل رسید غزلی گفته بود که مقطعش
این است (خوبرویان چو سر کشتن سلمان دارند — بهتر آنست که اندیشه او زود کنند) این دو سه بیت نیز از اشعار او ثبت افتاد
که در حین محاصره تربت گفته بود **بیت** بازم ز یار وعده دیدار میرسد — دل در طپیدن است مگر یار میرسد — سلمان اگر رسید بلائی
از آن منال — گر عاشقی بلا بتو بسیار میرسد — این غزل را در جواب غزل مولانا محتشم کاشی بسیار خوب گفته است مطلع و حسن
مطلع اختیار نمود **غزل** عنان حسن بچشمان فتنه بار مده — بدست مردم پرفتنه اختیار مده — ز زلف پرده برخسار لاله
گون مفکن — کلید گنج سعادت بدست مار مده — القصه بعد از وقوع این قضیه امرا عظام عاقبت اندیشی کرده از نواب جهانبانی
استدعا نمودند که بنا بر اطمینان قلوب ایشان صبیه او را مطلقه سازد نواب جهانبانی ایجاب ملتمس امرا کرده رضا بطلاق داد و از اموال و
املاک بعضی بدیوان اعلی منسوب گشته بعضی دیگر بقورچیان عظام اختصاص یافت و یکدو ماه در امر محاصره ظاهراً فی الجمله تردد و اهتمام میکردند
در این اثنا اخبار موحش از جانب آذربایجان رسید که فرهاد پاشا نامی از جانب سلطان روم و فرمانفرمای آن مرز و بوم سردار شده
لشکر بجانب آذربایجان کشیده و در آن سرحد نیران قتال اشتعال دارد ارکان دولت قاهره از این خبر بی آرام گردیده صلاح در آن دیدند
با علیقلی خان طرح صلح افکنده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان بحرکت آورند شاهرخ خان مهردار در مقام رفع قال
و کلفت و نزاع در آمده خود یکمرتبه بپای قلعه رفته با علیقلی خان ملاقات نموده گفتگوی مصالحه بمیان آورد خان مذکور خود طالب این امر بود
بعد از قیل و قال قواعد مصالحه فیمابین بدین قاعده تمهید یافت که علیقلی خان پسر بزرگ خود ولیخان میرزا که در آنوقت دوازده ساله بود
بیرون فرستاده عریضه ضراعت آمیز بخدمت اشرف مصحوب پسر ارسال داشته عرض نماید که خمیرمایه اینهمه فساد میرزا سلمان بود چون او دفع
شد ما همان غلام و غلامزاده این درگاهیم و عذر تقصیرات گذشته خواسته بجهت رعایت ادب و ملاحظه طریق وثیق صوفیه صفویه و حرمت پدر
نامدار و برادر بزرگوار در خراسان بدستور خطبه سلطنت و پادشاهی باسم نواب سکندرشان خوانده شده نواب جهانبانی که فرزند اکبر است ولیعهد
دانند و مملکت خراسان بدستور بشاهزاده گیتی ستان یعنی حضرت اعلی شاهی مسلم بوده باشد و پیشکش لایق بیرون فرستاده ملتمساتی که داشته
باشد عرض نماید که بوساطت نیکخواهان بعز انجاح اقتران یابد اگرچه امرا تکلو خصوصاً ولیخان راضی باین معنی نبودند اما چون انواع صلاح
در ضمن این مصالحه مطوی بود مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو را که ریش سفید و بزرگزاده آن طایفه و مرد سلیم النفس صلاح اندیش بود بمصالحه
راغب ساختند و او ولیخان را از عناد و لجاج گذرانیده چون ماده نزاع و خصومت میانه علیقلی خان و اسمعیل قلیخان قتل ولی خلیفه پدر او
بود و سلطان حسینخان پدر علیقلی خان در عوض او کشته شده بود و قتل با فراطی که در جنگ غوریان واقع شد جمعی کثیر از طایفه اوجی
شاملو که عشیرت و اقربای جانبین بودند و از زمره قتیلان بودند عناد و لجاج ایشان جز فساد و فتنه نتیجه نداشت که اسمعیل قلیخان نیز
بمصالحه راغب و علیقلی خان بسمت صلاح در آمده عنان این مقدمات دانسته شرایط مذکور را قبول کرد اما التماس نمود که چون میانه
ایشان و مرتضی قلیخان عناد و لجاج از حد گذشته اصلاح پذیر نیست او را بعراق برده حکومت مشهد مقدس معلی بدیگری از امرا عظام که مرد
دولتمند خیراندیش باشد عنایت فرمایند مجملاً شاهرخ خان پای در میدان مصالحه نهاده اول بوساطت امرا بدلایل معقوله نواب کامیاب
سکندرشان و نواب جهانبانی را بمصالحه راغب ساخته مراجعت بمقر سلطنت و انتظام مهمات آذربایجان بصلاح دولت اقرب و اصوب شمردند
و بعد از استجازه شاهرخ خان اسمعیل قلیخان را همراه خود بدرون قلعه برده با علیقلی خان صلح داد و روز دیگر علیقلی خان عرایض اخلاص

مصالحه علیقلی خان

مشتمل



جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

اثنا آنجماعت در مدرسه میرزا جمع آمده شورش و غوغای عظیم نمودند و کس باندرون فرستادند که میرزا سلمان مخرب دولت و دشمن
قزلباش است و مادهٔ خلاف و نزاع قزلباش و عصیان و طغیان امرای خراسان جز بدسلوکی او نبوده و نیست و تا او دفع نشود این دو گروهی
از میانهٔ قزلباش برطرف نخواهد شد چون کار بآنجا رسید امرای عظام نیز بقدر از اینقوله حکایات گفتند و عرض کردند که میرزا سلمان در زندگی آنحضرت
وجز رتق و فتق امور حساب و معاملات دیوانی از و متوقع نبوده و باو نسبت نداشت که صاحب جیش و لشکر گشته برای خود دخل در امور سلطنت
کرده باعث فتنه و فساد گردد و حالا که قزلباش پرده از روی کار برداشته با او درین مقام در آمده اند اولی این است که او دامن از منصب
وزارت درچیده ترک مهمات نماید مشارالیه اگرچه مرد عاقل بود و میدانست که این امور ساخته و پرداختهٔ امرا است و بدون قتل و بخرد
راضی نخواهند شد اما چون ملاحظه نمود که مهم او منجر بدان شد که این حکایات در خدمت شاه و شاهزادهٔ مذکور گردید از تعلقی که او به حیات
میباشد و قطع تعلق از حیات میتوانند کرد راضی بدان شد که ما یعرف او را گرفته گذارند که در محلی ساکن گردد درین اثنا امرای عظام دعای دولت
پادشاهی گفته برخاستند و یکی از امرا را با جمعی تعیین کردند که امشب کشیک میرزا سلمان را نگاه دارند که تا فردا در باب او بهرچه امر و
اشارهٔ نواب کامیاب اشرف باشد چنان نمایند چون میرزا سلمان درازدیاد و اقتدار نواب جهانبانی سعی مینمود و بجبت ظاهر خود را از فدویان
شمرده و میخواست که آنحضرت را در مملکت مذکور شریک و سهیم نباشد از وقوع اینحال دغدغه بخاطر شریفش راه یافته معتمدی را نزد اعاظم امرا
فرستاده از مکنون خاطر ایشان استفسار نمود ایشان قسم بذات الله تعالی یاد نمودند که اصلا فتوری در اخلاص و بندگی مانشده و عهد و
پیمانی که با نواب شاهی و شاهزادگی بسته ایم پایدار و استوار است غایتش چون میرزا سلمان همیشه تحریک مادهٔ فساد نموده خاطر مبارک
ایشان را از ما و دولتخواهان منحرف میسازد و در ریش سفیدان قزلباش بوزارت و اقتدار او راضی نیستند و در باب او نیز بدانچه امر و اشارهٔ
عالی باشد مطیع و منقادیم چون نواب سکندرشان و شاهزادهٔ عالمیان خاطر شریف از کید و نفاق امرا جمع نمودند و باطنا از میرزا سلمان
زیاده رضای خاطری نداشتند راضی شدند که در باب او بروفق رضای امرا عمل نمایند روز دیگر جمیع امرا در خانهٔ قلی بیک قورچی باشی جمع
آمده کس بخدمت اشرف فرستاده میرزا سلمان را برده در منزل قورچی باشی محبوس ساختند و اموال و اسباب او در حیطهٔ ضبط در آمد میرزا
عبدالله و میرزا نظام پسران او را مقید و ماخوذ گردانیده چند روز بتفحص اسباب و ما یعرف او کرده چون خاطر از آن ممر جمع گردید وجود او را
با وجود معذوری موجب انعدام و بقای او را مستلزم فنای خود دانسته او را بدست قورچیان دادند طهماسب قلی بیک موصلو یوزباشی
زرگان یادی زخم شده دیگران با تمام کارش پرداختند (عجب سرد آمد این قصر دلاویز که تا جا گرم کردی گویدت خیز) سبحان الله
آدمیزاد آنچه خیر خود میداند شر نتیجه میدهد و سعی هرچه تمامتر خود در ابوستان امل میرساند بخارستان بلا دچار شده گل خطا و زلل میچیند
میرزا سلمان بتصور آنکه بنیان قصر دولت خود را استحکام میدهد وسایل آنکه نواب جهانبانی را داماد خود ساخت و باین مواصلت عروس
دولت را سه طلاق بر گوشه چادر بسته باعث قطع رشتهٔ حیاتش گردید جسد مشارالیه بصد خواری و مذلت برخاک هوان افتاده بود آخر الامر
بتوجه صدور و علما نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل نموده در روضهٔ مقدسه مدفون گشت مشارالیه از طبقهٔ جابریه و اشراف و اعیان اصفهان است
که سلسلهٔ نسب خود را بجابر بن عبدالله انصاری میرساند شمه از احوال او در طی حالات وزرا و ارباب قلم زمان شاه جنت مکان سمت تسطیر
یافته و الحق بوفور قابلیت و فضایل و کمالات از اماثل و اقران ممتاز بود در زمان نواب سکندرشان بمساعدت اختر بخت فرخ فال پای بر معارج
دولت و اقبال نهاده زیاده از مرتبهٔ وزرا اقتدار و استقلال یافته باعتقاد آنکه در حدوث وقایع و ورود سوانح کثرت عبید و خدم و خیل
و حشم دافع شمشیر قضا و سپر تقدیر میتواند بود و بخیال محال پای از دایرهٔ ارباب قلم بیرون نهاده متابعت نفس اماره اختیار نمود و صاحب جیش
و لشکر و طبل و علم گردید و با امرا و دیشان غالبانه سلوک نموده تفوق و رجحان میجست تا آنکه از نتایج اعمال ناصواب هواپرستی باو رسید آنچه رسید

قتل میرزا سلمان

۹۹۱

ذکر احوال شاه سلطان محمد

ایلغار چند روزه و ترددات جنگ و اشتداد گرما و حرارت هوا از کار مانده قدرت ایلغار چه قوت رفتار نداشتند چگونه ممکن بود که دیگر از
ارغوریان پیش بهرات رسند بالجمله اردوی معلی متعاقب کوچ کرده بدار السلطنه مذکور رسیده در مدرسه میرزا انجب و دولتخانه شاهی و نواب
جهانبانی و بیوتات خاص تعیین یافت میرزا اسلمان در جوار دولتخانه بمنزل گزید و امرا عظام هر طایفه با جمعی از اتباع بطرف یک دروازه
رفته فرود آمدند و شهر هرات را کالاحاطه بالبدر در میان گرفتند و میرزا اسلمان جد و جهد تمام در تسخیر قلعه هرات نموده زبان تشنیع و سرزنش با مرا
دراز کرده ایشان را نسبت بنواب جهانبانی بنفاق و شقاق متهم میداشت تا آنکه امرا از دست و زبان او بجان آمده در قضیه قتل او اتفاق
نمودند و عاقبت سر در سر دولت و بزرگی چند روزه نهاده در همان ایام در دست امرا بقتل رسید

ذکر کشته شدن میرزا اسلمان و مصالحه با علیقلی خان و معاودت اردوی ظفر نشان بمقر سلطنت ابد بنیان

چون میرزا اسلمان صبیه خود را در حباله نکاح نواب جهانبانی در آورده خاطر از سوء مزاج نواب جهانبانی که بجهت قضایا تبریز و قتل آوردن
حسین بیگ وزیر و همشیره او و دیگر امور که مکروه خاطر انور شاهزاده عالمیان شده بود بخود دگان میبرد فی الجمله جمع نموده بود و میرزا عبدالله
پسر بزرگتر او وزیر نواب جهانبانی و میر نظام پسر کوچکتر او مقرب الحضره و انیس و جلیس بود خود را از فدویان نواب جهانبانی شمرده با وجود
از دیگران اظهار یکجهتی و هواخواهی میکرد و همیشه اعاظم امرا و ارکان دولت قاهره بتخصیص قلی بیگ قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار
و محمد خان ترکمان را بتقصیرات و نفاق و شقاق متهم داشته خاطرنشان نواب جهانبانی کرده بود که تا این سه مدبر در حیاتند گلشن نواب جهانبانی را
طراوت و آب و رنگی و گاهی بکنایه از اینمقوله حکایات در مجلس میگفت و خودستائی میکرد معتمدان اردو خصوصاً تاجیکان صاحب داعیه با امرا
در خفیه ملاقات نموده این مقدمات را خاطرنشان میکردند بعد از قضیه فتح غوریان سررشته عقل را از دست داده تحکمات با مرا میکرد و
صریحاً ایشان را بنفاق متهم میداشت و امرا از اطوار نواب جهانبانی تفرس نموده بودند که سخنان میرزا اسلمان عنقریب مؤثر خواهد بود در
دفع او که محرک این ماده بود مصمم گشتند و منتهز فرصت بودند درین اثنا میرزا اسلمان اراده سیر کازرگاه کرده یراق و اسباب جشن
عالی بآنجا فرستاد و جمعی از ندما و مطربان و مصاحبان و مردم اهل طبع اردوی معلی را دعوت نمود که در روز موعود جشن ملوکانه
آراسته با ایشان صحبت دارد امرا عظام پسران و برادران و برادرزادگان خود را که از جهلا و دیوانه خبران اردو بودند قرار دادند
که چون میرزا اسلمان بکازرگاه رود بآنجا رفته مهم او را باتمام رسانند و در روز معهود میرزا اسلمان با جیش و لشکر خود سوار شده متوجه کازرگاه
شد و تعیین کردهای امرا که مقدم ایشان یوسفخان ولد قورچی باشی و ولیجان خان ولد محمد خان و خلیل سلطان برادرزاده شاهرخ خان و
امثال ذلک بودند با گروه انبوه از راه دیگر بقصد قتل او بمقصد شتافتند شخصی از آن مردم در حوالی کازرگاه آمده میرزا اسلمان را
از اینحال آگاه گردانید و او فی الفور عطف عنان کرده در کمال اضطراب بجانب شهر نهاد و جمعی کثیر از ملازمان او که همراه بودند بتفاق
روبراه آوردند میرزاده های عظام بکازرگاه رسیده از مراجعت میرزا اسلمان آگاه شده جمعی را فرستادند که اگر در راه او را دریابند
بمهم او پردازند و الا بوقت دیگر اندازند آن جماعت باو نرسیدند و میرزا اسلمان از گرد راه بدولتخانه رفته بخدمت نواب سکندرشان و نواب
جهانبانی رسیده ایشان را از قصد امرا آگاه کرد نواب شاهی باحضار امرا امر فرمود بعد از آنکه جمیع امرا و ارکان دولت جمع آمدند
از امرا سؤال کرد که سبب چیست که با میرزا اسلمان که وزیر و معتمد علیه ما است درین مقام در آمده اید امرا در اول حال انکار کرده گفتند
که ما را از و شکایتی نیست اگر جهلا و اوباش قزلباش بی ادبانه سلوک کرده باشند ما بدان رسیده هر کس راغب فساد شده باشد بجزا رسانیم درین

استوار کرده کوشش مردانه نمودند اما چون کوکبهٔ اقبال نواب سکندرشان و چتر همایون فال شاهزادهٔ جهانبان با قشونهای آراسته نمایان
شدند و چشم علیقلی خان و لشکریان او بآن لشکر بیشمار افتاد دستشان از کار و کارشان از دست رفته از هجوم مبارزان و ازدحام
لشکریان صفوف سپاه ویران شده شکست خورده روی بوادی هزیمت نهادند غازیان قزلباش که بیکدیگر برسیدند بجهت تعصب قزلباشیت
وهم کیشی در کشتن و بستن زیاده اهتمامی نمیکردند اما طایفهٔ تکلو برخلاف دیگران دیاقات شمشیر در طایفهٔ شاملو و استاجلو نهاده بسیاری
از آن طایفه را تیغ انتقام گذرانیدند و اردوی ایشان بغارت و تاراج رفته ترکمانان و تکلویان چون باموال و اسباب رسیدند اندکی
دست از تعاقب بازداشته بغارت و یغما مشغول شدند و نواب سکندرشان و نواب جهانبان بمعرکه رسیده چون از حرارت هوا و مشقت
ایلغار پیاده و سوار را طاقت طاق شده مراکب از رفتار مانده بود در همانجا فرود آمده در همان شب مرتضی قلیخان و جمعی از امرا بدار
السلطنه هرات فرستادند که خود را بشهر رسانیده و شهر را ضبط نموده منتظر ورود رایات جلال باشند اما علیقلی خان بعد از انهدام ارکان
فلک احتشام یعنی حضرت اعلی جدا شده از راه دیگر بیرون رفت و حضرت اعلی پیشتر از او از راه دیگر عزیمت هرات نمودند اکثر امرای معتبر
که در رکاب اقدس آنحضرت بودند شربت مرگ چشیده جان از آن ورطهٔ خونخوار بیرون نبردند و جمعی از عظمای معتبر ایشان که در آن جنگ
بقتل رسیدند ابوالفتح خان شاملو ولد اسفندیار خان و قباد خان قاجار و حاجی سلطان چغتای مشهور بکوتوال و از اهل قلم میرزا محمد
کرمانی وزیر سلطان حسینخان که در آن حین وزیر حضرت اعلی شده بود و از گرفتاران ابراهیمخان برادر مرشد قلیخان و خوش خبر خان و
خواجه قلیخان کلانتر و غیره بود و جمعی کثیر از میرزادها که گرفتار شده بودند میرزا سلمان بخلاف رضای امرا در قتل ایشان مبالغه نموده
بر متنفسی ابقا نمیکرد و هر کس را امرا مبالغه و درخواست قوام ایشان که با لشکر آمیخته بود التماس مینمودند او برغم امرا حکم قتل میکرد
و بدین جهت مجدداً میانه میرزا سلمان و امرا غبار نقار ارتفاع یافت بالجمله نواب شاهزادهٔ نامدار و صاحبقران گردون اقتدار یعنی حضرت
اعلی چند نفر از فدویان جان نثار راه هرات پیش گرفته با وجود حداثت سن و خوردسالی بدلالت خضر و خدا آفرین از جمعی که مظنهٔ بی
اخلاصی داشتند جدا شده و ارباب نفاق را از خود دور کرده چون منشور دولت و اقبال آنحضرت بطغرای غرای تؤتی الملک من تشاء
توشیح و تزیین یافته بود در ضمان سلامت نصف شب نشده بود که داخل قلعهٔ هرات شدند و جمعی از فدویان شاملو که در شهر مانده بکوتوالی
قلعه مأمور بودند از مقدم همایون اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده بشکرگذاری سلامتی ذات اشرف قیام نمودند و خاطر شریف آنحضرت
از جدائی علی قلیخان آرام نمیگرفت و مشخص نبود که بر سر او چه آمده با کمال دل نگرانی چشم انتظار در راه داشتند که در همانشب پاسبانان
دروب قلعه مژده ورود جناب خانی رسانیده موجب مسرت و خوشحالی تمام گردید و چون جناب خانی بدولت و کامرانی بشهر رسید و بشرف
ملازمت اشرف رسید سلامتی ذات اشرف بسجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده اظهار فرح و انبساط کرد خواجه افضل وزیر علیقلی خان و
جمعی کثیر از گریختگان معرکه بهرات جمع شده در استحکام برج و باره و فصیل و دروازه کوشیدند و دل بقلعه داری نهاده بترتیب اسباب
آن مهم مشغول گشتند در آنشب بعد از ورود حضرت اعلی و جناب خانی مرتضی قلیخان پرناک و اسمعیل قلیخان شاملو با جمعی دیگر از امرا
و لشکریان که روانهٔ دارالسلطنه هرات شده بودند ایلغار نموده دیرگاه بدارالسلطنه هرات رسیده در مدرسهٔ پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا
فرود آمدند چون از کثرت تردد و ایلغار اسبها از کار افتاده قوت و قدرت تردد و حرکت در راکب و مرکوب نمانده بود آنشب در مدرسهٔ میرزا
استراحت نمودند که صباح داخل قلعه شوند صبحی که ارادهٔ دخول بهرات نمودند دروب را مسدود و برج و باره را مستحکم و مضبوط یافتند
چون حقیقت معروض نواب سکندرشان و امرا گردید زبان اعتراض بر مرتضی قلیخان و رفقا دراز کرده که چرا در همانشب پیش از رسیدن
نواب شاهزادگی شما خواب بر خود حرام نکرده داخل قلعه نشدید والحق این تکلیف ما فوق الطاقه و عدیم الاستطاعه بود چه اکثر اسبان بجهت

ایلغار

ذکر توجه موکب همایون بجانب دار السلطنهٔ هرات و بیان محاربهٔ لشکر عراق و خراسان و غوریان و انهزام لشکر خراسان بتقدیر خالق کن فکان

در هنگامی که اردوی معلی از قلعه کوچ کرده در توجه جانب هرات و مشهد مقدس متردد بودند خواجه عبد المؤمن هروی که از اقوام خواجه
اختیار منشی بود از دار السلطنه هرات رسیده خبر رسانید که علیقلی خان و امرا و اتباع که در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بودند در رکاب مقدس
شاهزاده جهان ستان اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی از شهر بیرون آمده در غوریان رحل اقامت انداخته اند از کیفیت و کمیت
لشکر استفسار شد زیاده از هفت هشت هزار نشان نداد میرزا سلمان و امرا را محل استعجاب گشت که با این پایه مردم چگونه بمقابله
عساکر نصرت نشان که ده برابر ایشانند توانند آمد و چه معاونت مرشد قلیخان توانند کرد خواجهٔ مذکور تقریر نمود که مطلب ایشان از
این بیرون آمدن آنست که موکب همایون بعزم رزم ایشان از پای قلعهٔ تربت کوچ کرده مرشد قلیخان از تنگنای محاصره خلاصی یابد
چون موکب اقبال پادشاهی بغوریان قریب گردد کوچ کرده خود را بقلعهٔ هرات رسانند چه ظاهر است که هرگاه قلعهٔ تربت در شش ماه
مفتوح نگردد تسخیر قلعهٔ سپهر اساس هرات که از قلاع مشهورهٔ آفاق است در عرض یکسال تیسیر پذیر نخواهد بود و لشکر عراق را بجهت استیلاء
رومیه و مشاغل عظیمهٔ سرحد آذربایجان مجال توقف خراسان بنسبت با بضروره مهم دلخواه تمشیت خواهد یافت و این تدبیر در نظر عقلا
پسندیده نمود اما چون مقدر الهی خلاف آن بود صورت دیگر روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا سلمان و هواخواهان نواب جهانبانی
خصوصاً اسمعیل قلیخان که با علیقلی خان بجهت قتل ولی خلیفه پدر او خصومت موروثی داشتند و ولیخان تکلو و اعیان آن طبقه که با طایفهٔ شاملو و استاجلو
عداوت قدیم داشتند بعد از تعارف بر احوال امرا عباسی اندیشه نمودند که چون علیقلی خان هنوز از کوچ کردن اردوی ظفر
قرین از پای قلعهٔ تربت مطلع نیست عنان عزیمت بجانب غوریان معطوف داشته بر سبیل ایلغار خود را بایشان رسانند که شاید ذات مقدس
آنحضرت و علیقلی خان را بدست آورند چه محتمل بود که هرگاه خبر برخاستن از پای قلعهٔ تربت بعلیقلیخان رسد باحتمال آمدن بجانب هرات در غوریان
توقف ننموده خود را بشهر هرات انداخته تهیهٔ اسباب قلعه داری پردازد فی الفور این مقدمه را با نواب جهانبانی در میان نهاده بتأکید نمودند
که همانروز با والدهٔ نامدار قرار ایلغار دهد و یک لحظه تأخیر جایز ندارد و نواب جهانبانی در مجمع امرا اظهار این اراده در خدمت نواب سکندر
کرده بایلغار عازم و جازم گشتند و امرا و ارکان دولت از بیم مقربان لب از گفتگوی ممانعت بسته سر رضا جنبانیدند در همان مجلس ولیخان
تکلو با جمعی دیگر از امراء ترکمان و تکلو و غیرهم بچرخچی گری معین شدند و این خبر در اردو شایع گشته لشکریان بتنعیل اسبان و سرانجام ضروریات
ایلغار پرداختند دریای لشکر چون بحر خضر در تموج آمده امراء عظام طوغا و کرنا در رکاب اشرف نواب سکندر شان و شاهزادهٔ عالمیان
روی براه آورده تا کنار تیرپل لحظه از شبگیر و ایوار نیاسودند و آن مسافت بعید را در یک شبانروز طی نموده صبح روز چهارم که هنوز زمانه
ملبس بلباس عباسیان بود قراولان لشکر ظفر قرین بکنار تیرپل رسیدند و قراولان اردوی علیقلی خان واقف گشته خبر ورود لشکر رسانیدند
علیقلی خان در آنحال حمل بر کذب آن خبر نمود زیرا که لشکر عراق را در پای قلعهٔ تربت گمان داشت و از آنجا تا کنار پل مسافت بعید بود اما
چون صبح کاذب طلیعهٔ صبح صادق گشت غلغلهٔ عبور لشکر از کنار تیرپل برخاست علیقلیخان و امرا از رفتن او سوار شده چرخچی قرار داده
قول و دست راست و دست چپ آراسته مستعد رزم و پیکار گشتند و اردوی خود را کوچانیده بر سر پا باز داشتند از این طرف لشکر ظفر اثر
بعضی از سر پل عبور نموده بعضی دیگر از آب معبر یافته عبور نمودند و مبارزان طرفین بیکدیگر ملاقی گشتند و معرکهٔ رزم گرم گشت طایفهٔ شاملو
و اتباع ایشان لحظه بمدافعه مشغول گشته آثار جلادت بظهور رسانیدند و چون لشکر عراق ده برابر خراسانیان بودند اندک زمانی پای ثبات

استوار

(محاربهٔ لشکر عراق و غوریان و انهزام خراسانیان)

معلوم شد که خود سلطان محمد [?] نیز همراه اردوی بوده که تجربه [?] میرزا سلمان جابری در میان پدر و پسر و برادران با یکدیگر جنگ اتفاق افتاد در سال ۹۹۰-۹۹۱

محاصره قلعه تربت

خراسان بموکب ظفر قرین پیوستند و چون خبر تحصن مرشد قلیخان در قلعه تربت بسمع همایون رسید ارکان دولت قاهره صلاح در آن دیدند
که اول خاطر از مهم او فارغ سازند و تا او در آن قلعه باشد بمهم دیگر نپردازند لهذا بجانب تربت در حرکت آمده چون بپای قلعه رسیدند
اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته سیبها بر امرا و عساکر و یاقات تقسیم یافته شروع در لوازم قلعه گیری کرده محصوران هم بامر
قلعه داری پرداخته در اندک روزی توپهای عظیم ترتیب یافته حوالها بلند ساختند و میرزا سلمان و امرای تکلو و ترکمان زیاده از دیگران
سعی و اهتمام میکردند و مرشد قلیخان و اهل قلعه در محافظت و قلعه داری کما ینبغی ساعی بوده در مدافعه میکوشیدند و سیبها ریخته آثار
جلادت بظهور میآوردند یکمرتبه دلیرانه بسیبه ریخته اردوغدی خلیفه تکلو را که از امرای معتبر بود بقتل آوردند طهماسب قلی بیک ولد
قورخمس خان شاملو که ایشیک آقاسی باشی نواب جهانبانی بود در سیبه بقتل رسید مجملاً تا شش ماه از جانبین بازار محاربه و مصادمه گرم بود
محصوران باستظهار بعضی از بیرونیان کوششهای مردانه کرده اثری بر مساعی موفوره بیرونیان مترتب نگشت و الحق بعضی از دولتمندان
خصوصاً قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان از بیم خونریزی راضی نبودند که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد و در خفیه با آقایان و ریش سفیدان
اویماقات در اثناء محاوره و گفتگو می گفتند که امیدواریم که قزلباش شمشیر در روی یکدیگر نکشند و مهم بصلح و صلاح فیصل یابد و فدای
که بسعی ساعیان روی داده بصلاح انجامد اما از بیم طعن خصما و حاسدان در مجمع امرا لب ازین گفتگو بسته از خوف یکدیگر قدرت اظهار
این مدعا نداشتند تا آنکه زمستان را در پای قلعه بپایان رسانیدند و نوروز عالم افروز سال فرخ فال قوی ئیل ترکی ورود سعادت
نموده سلطان چهار بالش ایام لوای عظمت و کامرانی در بیت الشرف افراشت و مدت محاصره بطول انجامیده از جانبین ستوه آمدند
ریش سفیدان دولت قاهره که در همراه و یماق بودند خصوصاً شاملو و استاجلو و غیرهم از اینمقوله حکایات در حضور میرزا سلمان و
صنادید و اعیان دولت بمیان آورده طبایع اندکی بمصالحه راغب گشت در اول حال که این گفتگو بمیان آمد ارکان دولت قاهره
از زمره امرا رستم بیک کمونه و از سادات و علما امیر ابوالمعالی اخوی قاضی معسکر را باتفاق چند نفر از ریش سفیدان صلاح اندیش
بقلعه فرستادند که مرشد قلیخان را نصیحت نموده بموافقت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی دعوت نموده از مخالفت تحذیر نمایند مشار
الیه فرستادگان را در قلعه نگاهداشته از قضیه بقتل آوردن شاهوردی بیک یکان عم او اظهار آزردگی بسیار کرده بسخنان
حضرات و عفو و اغماض ارکان دولت اعتماد نمینمود تا آنکه شاهرخ خان مهردار ذوالقدر و امت خان حاکم فارس با کل طایفه ذوالقدر
متکفل مهمات او گشته از خدمت اشرف و نواب جهانبانی التماس عفو زلات و تقصیرات مرشد قلیخان نمودند و بعد از استجازه شاهرخ خان
بقلعه رفته با مرشد قلیخان ملاقات نمود چون محصوران از قلعه داری بتنگ آمده بودند مصلحت وقت در مدارا و مواسا گشوده ابواب ستیز
و آویز مسدود ساختند بعد از تکرار آمد شد میرزا سلمان و عظما و امرا نیز در جوار قلعه با مرشد قلیخان ملاقات کردند و او در اخلاص و
غلامی نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان تجدید عهد و پیمان کرده بایمان موکده ساخت و قرار یافت که اردوی معلی از پای قلعه کوچ
کرده چند روز او را مهلت دهند که پیشکشی سامان کرده بدرگاه معلی آید و چند نفر از اقوام و ریش سفیدان خود را در مرافقت میرزا سلمان
و امرا بپایه سریر اعلی فرستاد که استدعای عفو تقصیرات او نمایند فرستادگان بوسیله امرا و مصلحان بشرف سجده اشرف و نواب
جهانبانی مشرف گشته مقضی المرام عود نمودند و از اینجانب منشور عاطفت باسم مرشد قلیخان مبنی بر عفو زلات و تذکار از حقوق خدمت
چندین ساله شاهقلی سلطان یکان والد مشارالیه که در خدمت للگی نواب سکندرشان و فرزندان ارجمند سعادت نشان عز صدور
یافت و با خلع فاخره ارسال داشتند و از پای قلعه کوچ کرده در محل مناسب که مابین طریق دارالسلطنه هرات و مشهد مقدس معلی بود
نزول اجلال نموده منتظر ورود مرشد قلیخان بودند که عزیمت جانب هرات بی اختیار دست داد

ذکر توجه

موافق سنه ۹۹۱ [illegible] ۹۸۹

حوادث سنه ۹۹۱

ذکر احوال شاه سلطان محمد

رایات جلال او را بدین خدمت مأمور فرموده بخراسان فرستادند و چون از علی خان ذوالقدر بیگلربیگی فارس تقصیر سیاق واقع شد
درین دو سال که سفر آذربایجان اتفاق افتاد لشکر فارس بهانهٔ ظهور و خروج قلندر که در کوه کیلویه واقع شد از سیاق تقاعد نمودند
نیامدند رقم عزل بر صفحهٔ احوال او و چند نفر از امراء ذوالقدر فارس کشیده امت بیگ یوزباشی را که از عظماء و ریش سفیدان طایفهٔ ذوالقدر
بود برتبهٔ خانی و ایالت و دارائی و امیرالامرائی آنولایت که تختگاه سلیمان و دارالملک کیان بود منصوب گردانیده امراء مجدد تعیین نمودند
حکم شد که امت خان از لشکر فارس جمعی را بمدافعهٔ قلندر و معاونت اسکندر خان افشار بکوه کیلویه فرستد و خود با بقیهٔ لشکر متوجه
خراسان گشته بموکب ظفر قرین پیوندد و فرمان واجب الاذعان عز اصدار یافت که ولیخان تکلو حاکم همدان بیگلربیگی قلمرو علیشکر و امرای
آن سرحد و ولیخان افشار حاکم دارالامان کرمان با جنود آنولایت عزیمت سیاق خراسان نموده درین سفر در موکب همایون باشند مجملاً
سپاه بهار را در دارالسلطنه قزوین بعشرت و کامرانی گذرانیده ارکان دولت ابد پیوند بسرانجام اسباب سیاق خراسان پرداختند
و در هنگام ارتفاع محمولات عنان عزیمت بدان صوب در حرکت آمده استمالت نامها بامراء خراسان مصحوب قورچیان قمر مسیر ارسال
یافت که از روی اخلاص و شاهی سیونی بر سر مرتضی قلیخان پرناک جمعیت کرده باتفاق او بموکب اعلی پیوندند و فوج فوج عساکر نصرت مآثر
از اطراف و جوانب در ظل رایت فیروزی آیت جمع میشدند و در اندک زمانی آنچنان جمعیتی دست داد که در هیچ زمان جمعیت لشکر قزلباش را
بدان شابه نشان نداده اند در اثنا راه شاهوردی بیگ یکان از خراسان عود نموده بعضی معذرتها از جانب مرشد قلیخان و رفقا
عرض نمود و در اثناء محاوره و گفتگو درشت خوئی کرده عاقبت مورد عتاب و خطاب گشته مؤاخذ گردید مهدیقلی بیگ ولد حسن بیگ حاجی شاملو که
قورچی تیر و کمان و از عظماء و معتبران طایفهٔ استاجلو بود درین مراتب گفتگوها بتعصب و حمیت و حمایت ایل و عشیرت در مجمع امراء
دلیرانه سخن میگفت او نیز چون صاحب داعیه و محل اعتماد نبود مؤاخذ گشت سلمان خان و ریش سفیدان استاجلو باغوا و تحریک معاندان
و دوستی شاهزادهٔ عالمیان هر دو را بقتل آوردند تا علیقلیخان و مرشد قلیخان آوازهٔ وصول لشکر عراق شنیده در رکاب مقدس
شاهزادهٔ گیتی ستان اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی از دارالسلطنه هرات بیرون آمده امراء عظام که با ایشان عهد و پیمان بسته موافقت
حضرت اعلی و مخالفت نواب سکندرشان اختیار نموده بودند همه بر سر ایشان جمعیت نموده منزل بمنزل تا بلدة المؤمنین سبزوار آمدند
و در وقتی که موکب همایون شاهی بدامغان رسید ایشان در سبزوار بودند با وجود قوت و شوکت لشکر عراق که اضعاف مضاعف آنگروه
بودند از دلیری خراسانیان و آمدن ایشان تا سبزوار خاطرها مکدر و پریشان گردیده گمان مردم آن بود که فیمابین آن دو گروه در همان
چند روز مقابله و مقاتلهٔ عظیم واقع میشود و اکثر عظماء و ریش سفیدان این جنگ را مکروه میشمردند زیرا که طوایف قزلباش را اقربا و
خویشان بیکدیگر آمیخته جمعی در آنطرف و جمعی درین طرف بودند و از امراء صلاح اندیش خصوصاً قلی بیگ قورچی باشی و شاهرخ خان سخنانی
که مشعر بر ترک مخالفت بود در صدد و میسافتا میرزا سلمان امراء مذکور را با نواب جهانبانی از اهل نفاق شمرده اسناد دورنگی به
ایشان مینمودند و ایشان بمصلحت وقت باظهار ما فی الضمیر زبان نمیتوانستند گشاد در روزی که اردوی همایون در مزینان نزول اجلال
نمود خبر مراجعت خراسانیان در اردو شیوع یافت تبیین این مقال آنکه علیقلیخان و امراء عباسی بسبزوار رسیده بودند از ورود موکب همایون
پادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر عراق خبر یافتند دانستند که مقابله با ایشان بیرون از حیز قوت و قدرت ایشانست صلاح حال خود
در آن دیدند که عنان از محاربه پیچیده هر یک بالکا خود رفته قلاع خود را محکم سازند و الحق در آنوقت فکر درست و تدبیر صایب جز آن نبود
مرشد قلیخان تحصن قلعهٔ تربت اختیار کرده متوجه آن صوب شد و علیقلی خان و امراء هرات و غوریان و آنحدود در رکاب سعادت انتساب
شاهزادهٔ جهان ستان بدارالسلطنه هرات رفتند و رایات نصرت آیات متعاقب ایشان در حرکت آمده مرتضی قلیخان و اکثر امرا

برداشت و بهار دلگشا صلای عیش و صفا به پیر و برنا داده لوای نزهت و خرمی در صحن زمانه افراشت شاه و شاهزاده نامدار کامکار که مقرر
سلطنت پایه از بیش و حضور استقلال داشتند نواب جهانبانی بعشرت و کامرانی بجد استکاری صبیه میرزا سلمان رغبت نموده از روی
میل و خواهش تمام او را بحباله نکاح در آورده میرزا سلمان جشن پادشاهانه آراسته مجلس عقد بروجه لایق انعقاد یافت و تکلفات رسمی
که شایسته این امر است از جانبین بظهور آمده مقرر شد که درین سال بترتیب یراق و اسباب و تجملات ضروری آن پرده نشین سرادق
عزت پردازند که بمقتضای ربانی عروسی و زفاف در سال دیگر اتفاق افتد و میرزا سلمان بدین مفاخرت سر افتخار بایوان کیوان افراشته
بیشتر از پیشتر در امور وزارت و رتق و فتق مهمات اقتدار و استقلال یافت هرچند امرا و ارکان دولت بدین مصاهرت و مواصلت راضی
نبودند اما بنابر میلان خاطر شاهزاده رضا جو گشته اظهار اکراه خاطر خود ننمودند و چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم گشت متواتر گشته پرده
از روی کار امرای خراسان برخاست و آوازه سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در خراسان بعراق رسید و از درجه گمان بمرتبه
یقین رسید محمدخان و اسمعیل قلیخان و امرا که بخراسان رفته بودند از مشهد مقدس مراجعت نموده بشرف عتبه بوسی مشرف شدند و حقایق
حالات خراسان را حسب الواقع معروض داشتند میرزا سلمان و سایر دولتخواهان نواب سکندرشان و منسوبان و مقربان شاهزاده
عالمیان بشورش و گفتگو در آمده جهت اطفای نایره فتنه و فساد خراسان آن عزیمت یساق خراسان جزم نمودند هرچند جمعی موافق مزاج
قورچی باشی و شاهرخ خان و امرا بودند در مجالس حالتی میگفتند که اعتمادی بنیت رومیان نیست مبادا چون نهضت همایون بجانب
خراسان مسموع رومیان گردد سنان پاشا فرصت غنیمت شمرده در غیبت ما بجانب آذربایجان در حرکت آمده فتنه و آشوب در آن دیار
وقوع یابد نهضت همایون بجانب آذربایجان و دفع آتش بیگانه بهتر و بصلاح دولت قاهره لایق تر مینماید و اگر پادشاهزاده نامدار کامکار
که در خراسان بود در اعتبار و اقتدار زیاده شده باشد که مخالفان او زیاده حسابی گیرند و امرای خراسان مطیع او باشند نقصی به دولت ابد
قرین نمیرسد میرزا سلمان و جمعی که خود را در دولتخواهی نواب جهانبانی راسخ دم میدانستند امرای مذکور را از اهل نفاق شمرده بمضمون این
مقال که (هست آیین دو بینی ز هوس   قبله عشق یکی باشد و بس) اسناد نفاق و خلاف بجمعی که در رفتن خراسان تأمل داشتند
مینمودند و در خلا و ملا بعرض نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان میرسانیدند که مطلب امرا در فسخ عزیمت سفر خراسان آنست که هنگامه
دو هوائی در میانه قزلباش گرم بوده اساس سلطنت که در خراسان طرح انداخته اند انهدام پذیرد و که در درگاه معلی موجب اعتبار ایشان
گردد این گفتگو باعث آن شد که امرا لب از حرف ممانعت بسته در توجه سفر خراسان متفق گشتند و امیرخان موصلو نیز که در دار السلطنه
تبریز بود بملاحظه خاطر نواب جهانبانی یا بجهت امداد مرتضی قلیخان به اسلحه و پیغام تجویز مقتضای آن عزیمت نمود جملاً توجه جانب خراسان در
خاطر کل اعیان قزلباش تصمیم یافت و بجهت اطمینان قلوب طایفه استاجلو سلمان خان ولد شاه علی میرزا پسرزاده عبدالله خان
استاجلو را بمنصب دیوان بیگی سربلند گردانیده مقرر شد که بطریق جد مرحوم خود در ضمن مضامین مطالعه فرزند و از بنات
مکرمه شاه جنت مکان مهین بانو بیگم که بحباله او در آمده بود بوجه لایق عروسی کرده بمنزل او فرستادند و چند نفر از امرای استاجلو را
که در اردوی معلی بیکار بودند خصوصاً شاهعلی سلطان چاربچه و احمد سلطان آسالبش اغلی و غیر ذلک شفقت شاهانه مستمال ساخته
و یساق داده بمرافقت سفر خراسان امر فرمودند که اگر مرشد قلیخان و امرای استاجلو که در خراسانند بر جاده خلاف مستقیم
باشند بعد از مدافعه ایشان امرای مذکور را در عوض تعیین نمایند و سلمان خان و امرا و ریش سفیدان استاجلو متعهد شدند که کسان
بخراسان فرستاده که ایل و عشیرت یکدیگر را نصیحت نموده از مسلک خلاف و عصیان بطریق موافقت دلالت نمایند قرعه اختیار بنام
شاهویردی بیگ ایکان عم مرشد قلیخان که از عظمای آن طایفه و در خدمت شاه جنت مکان شیر و شاه اله بود افتاده و پیشتر از توجه

رایات

تزوج سلطان حمزه میرزا با دختر میرزا سلمان جابری سنه ۹۸۹

ذکر احوال شاه سلطان محمّد

بود و رضا بامری که خلاف رضای پدر نامدار و برادر بزرگوار باشد میدادند امّا بدستیاری کارکنان قضا و قدر این امر عظمی بی اختیار بوقوع پیوست مضامین واحکام بطغرای پادشاهی مزیّن گشته سکّه و خطبه در خراسان باسم و لقب همایونش آرایش یافت وضیع و شریف بزبان تهنیت و مبارکباد گشاده اکثر اشراف و اعیان و ارباب و اهالی خراسان بدرگاه عالی روی آورده آثار اطاعت و متابعت و جانسپاری بظهور میرسانیدند و زیاده از دیگران میر محمّد یوسف نیشابوری ولد میر شاه حسین که از عظمای آنولایت و پدرش در اردوی معلّی منشی الممالک بود در مراسم دولتخواهی کوشیده بمرتبهٔ امارت ترقی نموده بمیر محمّد یوسف خان لقب یافت و فی الحقیقه تاریخ سلطنت و پادشاهی آنحضرت (این سال فرخنده فال است) و چون اینخبر بمشهد مقدّس معلّی رسید موجب دلتنگی و پریشان حالی محمّد خان و لشکر مشهد شده حقیقت اینحال بدرگاه معلّی عرضه داشت نموده مصحوب قاصدان صبا رفتار بآذربایجان فرستادند چون الله سبحانه و تعالی جوهر وجود آن حضرترا در مشیمهٔ خلقت درخشان و اختر بختش را مسعود و تابان آفریده از بدو حال و اوان کودکی ولای آنحضرت در دلهای کافهٔ انام قرار گرفته خلایق بالطبع خواهان دولتش بودند آوازهٔ جلوسش بهرجا رسید موجب مسرّت و شادکامی میگشت آثار علامات غیبی عالمیان را از جلوس همایونش مژده میداد بالجمله چون اینخبر سعادت اثر در اردو شایع گشت همگنانرا موجب استعجاب گردید چه تا غایت در دودمان صفوی چنین امری وقوع نیافته بود راقم حروف از صدر اعظم قاضی خان الحسینی استماع نمودم که در سالی که نوّاب سکندرشان در قراباغ قشلاق داشت خواجه ضیاء الدین کاشی مشرف الکسندر خان بار دو آمده بود از من سؤال نمود که خبر پادشاهی شاهزاده کامران در خراسان وقوع دارد یا نه من در جواب گفتم که بلی بافواه چنین مذکور میشود امّا هنوز بتحقیق نه پیوسته دیوان کمال اسمعیل در میان بود خواجه مشار الیه احوال شاهزاده را از آنکتاب تفأّل نمود در اوّل صفحه یمنی این قطعه برآمد

قطعه

خسرو تاج‌بخش و شاه جهان	که ز تیغش زمانه بر حذر است
تخت خرخ سوی او هر دم	مژدهٔ فتح و دولت دگر است
رای او پیر و دولتش برناست	دست او بحر و خنجرش گهر است
آسمان دوش با خرد میگفت	که بنزدیک ما چنین خبر است
که بگیرد بتیغ چون خورشید	هرچه خورشید را بر آن گذر است
خردش گفت تو چه پنداری	عرصهٔ ملک او همین قدر است
نه که در جنب پادشاهی او	هفت گردون هنوز مختصر است
باش تا صبح دولتش بدمد	کین هنوز از نتیجهٔ سحر است

بالجمله بعد از وقوع اینحال امرای عباسی بجدّ و جهد تمام متوجّه قلعه گیری گشته سعی و اهتمام بسیار بظهور میآوردند امّا درویش محمّد خان بوفور عقل و مردانگی و حسن تدبیر در لوازم محافظت و قلعه داری کما ینبغی کوشیده بیرونیان هرچند سعی مینمودند کشادی نمییافت تا آنکه مدّت محاصره بامتداد کشید و وقت قشلاق نزدیک آمده آوازهٔ وصول لشکر عراق نیز میرسید بالضروره صلاح در کوچ کردن دیده بی نیل مقصود از پای قلعهٔ نیشابور برخاسته روی توجّه بجانب دار السلطنهٔ هرات آوردند و امرای عظام رخصت یافته هریک باقطاع خود رفتند امّا چون اخبار خراسان چنانچه گذشت در میدان جوق قراباغ باردوی نوّاب سکندرشان رسید و با سنان پاشای سردار گفتگوی صلح بمیان آورده ابراهیم خان ترکمان چنانچه سبق ذکر یافت بعزم رسالت روانهٔ استنبول نموده بودند عزیمت جانب عراق تصمیم داده کوچ برکوچ بمقرّ سلطنت آمدند و زمستانرا در دار السلطنهٔ قزوین گذرانیده در اوایل سال یونت ئیل بجهت فتنهٔ خراسان بسرانجام اسباب آن سفر پرداخته قورچیان را باحضار امرا و لشکریان باطراف و جوانب فرستادند چنانچه در ذیل این اوراق وقایع آن سال مرقوم کلک شیرین مقال میگردد

ذکر توجّه موکب ظفرنشان نوّاب سکندرشان بجانب خراسان بجهت اطفاء نائرهٔ فتنه و فساد خراسانیان

چون زمستان بیلان ئیل ترکی مبارکی و فیروزی جلوه ظهور نموده شاطر ربیع و فیروزی دین نقاب احتجاب از رخسار نوعروسان ریاحین برداشت



محمد خان و اسمعیل قلیخان با امرا و لشکریان که برفاقت ایشان مأمور بودند بمشهد مقدس رسیده بعد از وصول آن بلده مستقر که میانه محمد خان و علیقلی خان مراسلات موعظت آمیز واقع شد اما ایشان بظنه آنکه محمد خان بجهت تعصب و یاقیت ترکمان و اسمعیل قلیخان بجهت قصاص خون ولی خلیفه سر شورش و فساد دارند و میانه ایشان و مرتضی قلیخان کار از صلاح گذشته بود هیچ اثری نکرد مدعای علیقلی خان آن بود که میانه ما و مرتضی قلیخان آتش فتنه و نزاع بنوعی اشتعال یافته که بآب موعظت و نصیحت منطفی نمیگردد و بهیچوجه موافقت ما و او ممکن نیست اگر او را تغییر نموده حکومت مشهد مقدس را بدیگری از امراء عظام دهند که با پادشاهزاده کامکار که بحکم پدر عالیمقدار درین سرحد است موافقت نموده در وقایع و حوادث از سخن و صلاح لله و بیگلربیگی بیرون نرود بصلاح و صواب اقرب است ما همان بنده و دولتخواهیم که بودیم محمد خان و مرتضی قلیخان که مست باده نخوت و غرور بودند بکثرت طایفه ترکمان و مراتب علیا که در درگاه معلی داشتند مغرور گشته راه اینگونه حکایات بسته و قطع رسل و رسایل کرده اتباع خود را از اطراف و جوانب جمع آورده در مشهد مقدس معلی جمعیت عظیم واقع شد اما علیقلی خان و مرشد قلیخان صرفه در رفتن مشهد مقدس ندیده چون از اطوار درویش محمد خان که در سال گذشته بظهور آورده بود آزرده خاطر بودند صلاح وقت در آن دانستند که نخست متوجه تنبیه و تادیب درویش محمد خان شوند اگر امراء مشهد بکومک او بیرون آیند در صحرا فیمابین صورت ملاقات اتفاق افتاده آنچه در مکمن غیب مستور باشد بظهور آید و الا خاطر از مهم نیشابور جمع نموده بر سر مشهد مقدس آیند بدین عزیمت عنان از طرف مشهد پیچیده متوجه جانب نیشابور شدند بظاهر آن بلده رسیدند درویش محمد خان باستحکام و ترتیب اسباب قلعه داری پرداخته دروب شهر را مسدود ساخته سپر ممانعت در روی کشیده و ایشان قلعه را مرکز وار در میان گرفته سرانجام یراق قلعه گیری مشغول شدند محمد خان و مرتضی قلیخان که از رفتن ایشان به نیشابور مطلع شدند برای خطا اندیشی و تدبیر ناصواب خالی گذاشتن مشهد مقدس را صلاح ندیده دفع ایشان را آسان شمردند و خود در شهر توقف نموده جمعی از لشکریان بسرکردگی اسمعیل قلیخان چگنی بامداد و کومک درویش محمد خان مأمور ساختند و از آن صوب کردند و در حدود نیشابور مابین الفریقین محاربه بوقوع پیوست و نسیم اقبال بر لوای دولت امراء عباسی وزیده منسوبان حضرت اعلی بفتح و ظفر اختصاص یافتند و اسمعیل خان و بدان خان و اتباع ایشان راه انهزام پیموده شکسته و بدحال بمشهد مقدس رسیدند این معنی از دیاد شوکت و قدرت امراء عباسی گردیده محمد خان و مرتضی قلیخان و امراء مشهد فی الجمله خفیف گشته آن طبقه دلشکسته شدند و لشکر مشهد بعد از واقعه مذکور قدرت مقابله ایشان نیافتند در شهر خزیدند و رفته رفته آن کثرت و ازدحام روی در کمی نهاد و امراء عباسی خصوصا طایفه استاجلو بعد از شکست لشکر مشهد و ظهور عجز و زبونی ایشان اراده نمودند که چون بر حسب اقتضای قضا اینگونه مقدمات بظهور پیوست و ارکان دولت قاهره نواب سکندرشان رقم خلاف و عصیان بر ناصیه حال این طبقه کشیده اند یکبارگی دست توسل بدامن اقبال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی زده آنحضرت را بسمت پادشاهی موسوم گردانیده بر تخت سلطنت خراسان متمکن سازند و بر همگنان ظاهر شود که سعی و خدمتی که مینمایند در راه آنحضرت است و دوست از دشمن متمیز گردد در این باب با علیقلی خان لله گفتگو کرده چون رقم خلافت و پادشاهی آنحضرت بقلم تقدیر بر لوح قضا ثبت بود همگی نیک خواهان این رای را مستحسن شمرده بحصول این مطلب اعلی عازم و جازم شدند

ذکر جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بر تخت سلطنت خراسان

جلوس شاه عباس اول ۹۸۹

در ییلان ئیل ترکی موافق تسع و ثمانین و تسعمائه ۹۸۹ در روزی که قمر در بیت الشرف و مسعود ناظر کواکب منحوسه در حضیض وبال بودند مجلس پادشاهانه ترتیب داده مسند رفیع سلطنت و پادشاهی آراستند و آن شاهنشاه کشور اقبال را بتوره و قاعده سلاطین بر آن مسند جلوس فرمودند و اسم سامیش را که تا غایت بین الجمهور عباس میرزا مشهور بود شاه عباس نامیدند هرچند آنحضرت را بجهت خردسالی و حداثت سن مدخلی در این امور نبود و رضا

ذکر احوال شاه سلطان محمد

قزوین نزول اجلال واقع شد او را بدرگاه معلی فرستاد و نواب جهانبانی در خیابان میدان اسب قبای با رُوط در او پوشیده آتش زدند
و با وجود آن موجب تنبیه قلندران بیسر و پا نشده دیگر در طوالش این آرزو کرد جمعی نادان بیعاقبت بر سر او جمع شده بدار الارشاد اردبیل
آمده در آنجا بجزای عمل رسیدند و دیگری در غور وحده و دهنه راه خراسان ظهور کرد و خلقی کثیر از خرد مفلسان فتنه طلب آن سرحد بر سر او جمع
آمده آغاز فتنه کردند حسین سلطان افشار حاکم فراه متوجه دفع فتنه او گشته بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و غوریان غالب آمده
از قضای ربانی حسین سلطان در معرکه کشته گردید و طایفه افشار منهزم بفراه آمدند و حقیقت بپایه سریر اعلی عرض شده علیخان سلطان برادرش
که در درگاه معلی یوزباشی زمره قورچیان افشار بود بجای برادر منصوب گشته بفراه آمد و بانتقام خون برادر بر سر قلندر بغور رفت اتباع قلندر
آهنگ محاربه ساز داده بعد از سعی بسیار که از جانبین بوقوع پیوست او نیز بقتل رسیده طایفه افشار درین مرتبه بیشتر کاری نساختند
یکان سلطان قوم ایشان حاکم فراه شده چون آن بجا رسید در اندیشه دفع او بود که کذب قلندر بر اتباعش ظاهر شده عاقبت تفتیش پرداختند
مجملا تا چهار پنجسال آغاز دولت نواب سکندر شان زمزمه و گفتگوی جناب اسمعیل میرزا بر زبان مردم بود

کشته شدن حسین سلطان و برادرش علیخان سلطان و جنگ قلندر و فتنه او خراسان

ذکر قضایای خراسان و جلوس حضرت اعلی بر تخت سلطنت آن ولایت بتقدیر فرماندهٔ کشور کون و مکان که در سنه ئیلان ئیل تسع و ثمانین و تسعمائه وقوع یافت

در قضایای سال گذشته مرقوم کلک بیان گردید که چون مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس عصیان و طغیان علیقلی خان شاملو بیگلربیگی
هرات و مرشد قلیخان یکان استاجلو و اتباع و آمدن ایشان بر سر مشهد مقدس و نیشابور متعاقب و متواتر بدرگاه معلی عرض نمود امیرخان
و امرای ترکمان بجهت تعصب و یماقیت در آن باب بگفتگو در آمده امداد و معاونت مرتضی قلیخان پیشنهاد همت ساخته بودند ارکان دولت قاهره
انتظام مهمات خراسان را در عهده اهتمام محمدخان ترکمان نموده او را باتفاق اسمعیل قلیخان شاملو که طالب خون پدر بود و قورخمس خان و بعضی
از امرا و لشکریان بخراسان فرستادند که از روی عقل و دانش آتش آن فتنه را منطفی گردانیده امرای خراسان را از مخالفت نواب سکندر شان
و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا منع نموده کلفتی که میانه ایشان و مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل اصلاح باشد باصلاح آورند و الا
بنوعی که مقتضای وقت و مصلحت دولت باشد عمل نموده نوعی نمایند که شیوه دو هوائی که در میانه قزلباش پدید آمده مفقود گشته همگی سر از یک
گریبان بر آورند و ایشان برحسب فرمان روی براه آورده روزی چند در عراق ترتیب قشون و لشکر خود داده عنان عزیمت بصوب خراسان
معطوف داشتند و چون آوازه آمدن ایشان در خراسان شیوع یافت علیقلی خان و مرشد قلیخان نیز عزیمت مشهد مقدس در خاطر تصمیم
داده اتباع خود را اخبار نموده در موکب همایون شاهزاده کامکار نامدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از دار السلطنه هرات بیرون آمده
و امرائی که با آن طبقه هم عهد بودند همگی با لشکرهای آراسته باردوی عالی جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار تا حدود مشهد مقدس آمدند
و مرتضی قلیخان خواست که باوازه داد و دهش قشون و لشکر موفور فراهم آورده با آن گروه انبوه مقاومت نماید زیاده از حاصل و
مداخل مشهد مقدس اخراجات ملوکانه بر خود لازم آورده انعامات غیر معهود میداد و بطوایف و یماقات و سپاهیان صلای زر دادن
داده از متمولین مشهد مقدس و تجار و سوداگران که در تمادی ایام جمع آمده در آن بلده متبرکه مسکن گرفته بودند توقعات عنیف کرد
و چون شیوه مصادره و مؤاخذه او از حد اعتدال تجاوز نموده هیچ درهمین و دینار نگذاشت دست جسارت بخزانه معموره سرکار آستانه
مقدسه و حلی و زیور آن روضه متبرکه دراز کرده جمیع قنادیل و شمعدانهای طلا و نقره را ساعده گویان تصرف نموده صرف علوفه و مرسومات
لشکریان کرد و از این جهت بود که مطالب او بحصول نمی پیوست و آنچه با خود میاندیشید بر عکس مطلوب نتیجه میداد و تائید نمیافت القصه



خروج قلندر رخصت یافته متوجه آن صوب شد و چون بآنحوالی رسید بیدولتان جماعت الوار بسمایند انی بهواخواهی قلندر بر سر راه او آمده بمحاربه مشغول شدند و در درهٔ کوهی که یکسر راه پیش نداشت کمین کرده در وقت عبور خلیل خان از بالای کوه سنگ عظیم برمیدادند و تیر و تفنگ میانداختند از قضای الهی تیری بر خلیل خان آمده کشته شد و از کشته شدن او غازیان افشار پریشان حال گشته جماعت الوار دست بقتل و غارت بر آوردند و اینمعنی باعث زیادتی طغیان و دلیری الوار گشت چون خبر قتل خلیل خان بقلندر رسید از در قول بازمتوجه کوه کیلویه شد و دیگر باره جمعیتی عظیم بر سر او واقع شده بر سر دهشت آمد و خواست که چند روزی که پرده از روی کار او نیفتاده از لذات نفسانی کام ستانی کرده گروی از روزگار ببرد اما چون آوازهٔ قتل خلیل خان و استیصال دودمان افشار منصور بنزدیک و دور رسید و قرع سمع همایون گشت اسکندر خان برادرزادهٔ خلیل خانرا بایالت کوه کیلویه منصوب ساخته روانهٔ آنصوب نمودند و امت خان بیگلربیگی فارس و امراء ذوالقدر حکام فارس بدفع فتنهٔ قلندر و امداد اسکندر خان نامزد گشتند و در سال دیگر که رایات جلال متوجه خراسان شده بود امت خان جمعی از لشکر فارس را بسرکردگی دوراق جنسلیفه بجانب کوه کیلویه فرستاد اسکندر خان و طایفهٔ افشار بدیشان پیوسته باتفاق روی بدهشت آوردند و آن جمعیت و ازدحام که در اول بر سر قلندر واقع شده بود روی بتفرقه و پراکندگی آورده بود درین هنگام که لشکر فارس بدانجا رفتند او دست از فتنه جوئی فی الجمله پرده از روی کار او افتاده بود و عقاید خواص الوار دربارهٔ او نقصان پذیرفته کسی از اطراف و جوانب بامداد او نیامد لاعلاج در دیوار بست آن قلعه تحصن اختیار نموده اندک مردمی که با او بودند دوسه روز حرکة المذبوحی کردند از طرف غازیان ذوالقدر هجوم آورده داخل دیوار بست شده جمعی را که بجنگ مشغول بودند بقتل آوردند و قلندر را در همان خانه که میبود گرفته کشان کشان بیرون آوردند طایفهٔ ذوالقدر میخواستند او را زنده بدرگاه معلی فرستند غازیان افشار هجوم نموده او را بالجلاف رضای ذوالقدران بقتل آوردند سر او را بدرگاه والا فرستادند و در هنگامیکه موکب همایون در تربت حیدریهٔ خراسان نزول نموده بمحاصرهٔ قلعهٔ تربت مشغول بودند بنظر اشرف رسانیدند و آتش فتنهٔ آن نیکی ابله طراز در کوه کیلویه منطفی گشت و اسکندر خان در ایالت کوه کیلویه مستقل شده اما بعد از اندک زمانی جمعی از مفسدان افشار بر سر شاهقلی بیک ولد خلیل خان جمع شدند او بهوس حکومت کوه کیلویه علی الغفله بر سر اسکندر خان آمده او را بقتل رسانیده خود را شاهقلی خان نام نهاده لوای حکومت برافراشت اما حسن بیک ولد عبد اللطیف بیک افشار که از اقربای خلیل خان و میرزادهای سلسلهٔ افشار بود با او در مقام خصومت در آمده خود را حسنخان نامیده جمعی از طوایف افشار ایالت او را پذیرفته با شاهقلی خان خصومت آغاز نهادند و بین الجانبین کلفت و عناد قایم بود و از یکدیگر هراسان در ولایت مزبور اقامت نموده آن مملکت در میان هر دو منبعض و منقسم گردید تا آنکه در زمان دولت حضرت اعلی که هر دو در سر از ملازمت رسیدند شاهقلی بدست حسنخان مقتول گشته حکومت کوه کیلویه باو انتقال یافت القصه بعد از قضیهٔ قلندر مذکور دیگر قلندران نیکی راه هوس اسمعیل میرزائیت در سر افتاد در چند محل این غوغا و شورش بهم رسیده در هر چند روز اسمعیل میرزائی در هر ولایت پیدا میشد و مردم بر سر او جمع شده باز پراکنده میشدند یکی در لرستان و چمچال پیدا شده بیدولتان اکراد و الوار قلمرو علیشکر بر سر او جمع شدند و لشکریانش بده هزار رسیده و امراء و ارباب مناصب تعیین نموده در آن سرحد آغاز فتنه کرد و کس نزد سولاغ حسین تکلو فرستاده او را باطاعت و انقیاد دلالت کرد و حکم وکالت بجهت او فرستاد که بجای جوهه سلطان تکلو وکیل و رکن السلطنه باشد سولاغ حسین بمقتضای عقل دفع او را بدایهٔ در اطاعت و انقیاد اولی و انسب دانسته سخنان او را بقدم قبول تلقی نموده بتصدیق اسمعیل میرزائیت او نمود و اظهار اخلاص و خواهش تمام کرده بارخانهای پی در پی فرستاده التماس تشریف حضور او کرد و خیمه و یراق و اسباب پادشاهانه فرستاده خود نیز استقبال کرد و قلندر بیچاره باور کرده در کمال شوکت و اقتدار متوجه چمچال گردید سولاغ حسین و اعیان تکلو بملازمت رسیده سجده و پای بوس وقوع یافت و از روی عقل و دانش آن کثرت و ازدحام را از هم پاشیده در هنگام فرصت او را گرفته محبوس ساخت و در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده در دار السلطنه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خروج قلندران در نواحی ایران بنام شاه اسمعیل ثانی و این فتنه ها در دورهٔ سلطنت محمد خدابنده چهار سال دوام داشت.

ذکر احوال شاه سلطان محمد

از سوانح ایام اقبال خروج قلندر است که در کوه کیلویه بوقوع پیوست مجملی از این واقعهٔ غریبه آنکه در اوایل این سال شخص قلندری که باسمعیل میرزا
مشابهتی داشت و بطریق اسمعیل میرزا دو دندان پیش نداشت یا بجهت رفع اشتباه والعلم عند الله خود کنده بود بمیانهٔ الوار کوه کیلویه رفته
ابواب حیله و تزویر گشود و اظهار کرد که من اسمعیل میرزایم که جمعی حرام نمک با یکدیگر متفق شده قصد قتل من داشتند بنا بر مصلحت چاره جز غیبت
و فرار ندانستم در شبی از شبهای ماه رمضان که در وثاق حلواچی اغلی خوابیده بودم دیدم که جمعی که عداوت من در دل داشتند بر دور خوابگاه
من درآمده ارادهٔ دخول داشتند من دریچهٔ آن خانه را شکسته خود را بیرون انداختم و از رخوت سلطنت و پادشاهی عریان گشته ملبس
بلباس درویشان و قلندران گشته در گوشه مختفی گشتم آن جماعت غلامی را که بمن شباهتی داشت آنجا آورده خبه کردند و شهرت دادند که شاه
اسمعیل فوت شد و من دو سال در کسوت قلندران از ملک ایران بیرون رفته در اطراف و جوانب عالم خصوصا ولایت روم سیر میکردم
و نیک و بد آنملک را بنظر احتیاط درآوردم و تا غایت این راز سربسته بکسی اظهار نکردم و صبر میکردم که اکثر اعادی من بمکافات بجزای
عمل رسیدند و چون وقت ظهور آمد و خاطر از کید اعادی و مکر اضداد فی الجمله جمع شد خود را ظاهر ساختم و انشاء الله تعالی از بقیهٔ اعدا
انتقام کشیده با هواخواهان صادق و یکجهتان موافق که در اطراف و جوانب ممالک روم اند عزیمت تسخیر ملک روم خواهم کرد و چنین و چنان
خواهم نمود و در طلوع نشاء بنگ لوتهای بیگانه بکار برده خیالات فاسد بکاخ دماغ راه داده لافهای گزاف میزد و بهمه کس وعدهای
جمیل داده ایالت و دارائی یکی از بلاد ایران و توران و روم نامزد میکرد آن نادانان صحرائی سخنان واهی آن ابله طراز از جادهٔ عقل منحرف
گشته فریب خوردند و چون قضیهٔ فوت اسمعیل میرزا بی گمان وقوع یافت مردم دوردست که از حقیقت کار خبردار نبودند آن هذیانات و حکایات
دروغ بیفروغ محتمل الوقوع پنداشته رفته رفته خبر او در میانهٔ قبایل الوار اشتهار یافت و از مرتبهٔ خفا بدرجهٔ ظهور رسیده مردم آمده و از
اطراف و جوانب هجوم کردند و نذر و پیشکش میآوردند قلندر مذکور رواج کار خود را در میان آنگروه بیعقل دیده اساس پادشاهانه و بساط خسروانه
گسترده هر کس بملازمت میرسید سجده و پای بوس بطریق معهود بوقوع میپیوست و دختران صاحب جمال که در هر قبیله بود بتبجیل تمام میآوردند
شرف فراش او دریافته محلات دیوانهٔ عاقل نما از کثرت ابله طرازی ارکان سلطنت و پادشاهی آراسته خواص هر طبقه را منصب عالی
نامزد نموده بترتیب لشکر فرمان داد چنانچه عدد لشکریانش که از قبایل جاکی و جوانکی و بندانی و سایر قبایل و عشایر الوار جمع آمده بودند به بیست هزار
رسیده با لشکر عظیم که بر سر داشت بر سر دهدشت که حاکم نشین کوه کیلویه است آمد طوایف افشار حقیقت خروج قلندر را بخلیل خان حاکم آن الکا
که در اردوی معلی بود اعلام نمودند جهت دفع قلندر بر سر اولاد خلیل خان که سرکردهٔ ایشان رستم بیک بود جمع شدند بین الفریقین مکرر
محاربات عظیم روی داده اصحاب قلندر گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند جمعی کثیر از افشار و الوار درین معارک بقتل آمده از قضای الهی
رستم بیک پسر خلیل خان مقتول شد و قتل او سبب تسلط و استیلاء قلندر گشته طبقهٔ افشار از مقاومت عاجز آمدند و بسیاری از آن طبقه
درین قضیه راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر بسیاری از نساء و صبیان آن طایفه اسیر نمودند و احکام و مناشیر باطراف و جوانب فارس
و خوزستان فرستاده باحضار هواخواهان امر مینمودند چون موکب همایون اعلی پادشاهی دور و در سرحد آذربایجان بمشاغل عظیمه مشغول
بودند حکم او بهرجا رفت مردم کمتر محال قریبه چاره جز اطاعت ندیده بمصلحت وقت پیشکش فرستادند اما چون قلندر مردی بیعقل ابله طراز بود
بمدلول این مصراع که (چراغ کذب را نبود فروغی) روز بروز سخنان کذب آمیز او بر الوار ظاهر شدن گرفت و عقلای آن قوم
درباره او متردد خاطر گشتند و آوازهٔ آمدن خلیل خان نیز اشتهار یافت قلندر بعضی از الوار بدگمان و بی اعتماد گشته دست از محاربه کشیده
بجانب حویزه و دزفول رفت که از سید شجاع الدین که پدران مشعشی در آنوقت والی حویزه و توابع از محال عربستان بود استمداد نماید
و الوار را رخصت خانهای خود داده امر کرد که در وقت استحضار حاضر شوند اما خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که در درگاه معلی بود آوازهٔ

سلطنت ملوک اسمعیلیه بود فرستاده بحاکم قلعه سپردند و چون دفعه سمایونخان در فرستادن صبیه خود از حد اعتدال تجاوز نموده میرزا
سلمان با بعضی از امرای عظام تا موازی بیست هزار کس متوجه گرجستان شدند که مهمات الکسندرخان و سمایون خان را بر وجهی که صلاح
دولت قاهره باشد فیصل دهند حکام گرجستان از ورود لشکر قزلباش خایف و هراسان گشته در مقام اعتذار در آمدند الکسندرخان
ترجمان اطاعتی که بر ذمه نموده بود و خراج بقزلباش نداده بود تقبلات نموده بمیرزا سلمان و امرا توسل جسته و ایشان نیز صلاح
دولت در آن دیدند که صبیه او را نیز بجهت نکاح شاهزاده نامدار کامکار در آورده او را بدوستی این دودمان خلافت مکان و مخالفت
روم میان قسم دهند فیما بین آمد شد وقوع یافته الکسندرخان بعد از آنکه خاطر از کید و غدر میرزا سلمان و امرای قزلباش جمع کرده نزد
ایشان آمده فیما بین ملاقات روی نمود و سمایونخان نیز باتفاق سیبب خان بدانجا آمده و امرای عظام بعد از شرایط عهد و پیمان که فیما بین وقوع
یافت سمایون خان را آورده ایشان را با یکدیگر صلح داده و موافق ملت مسیحا بخاج که خاج باصطلاح گرجیان صلیب است و انجیل قسم خوردند که بعد
الیوم در دوستی این دودمان ولایت نشان راسخ بوده باتفاق در دفع لشکر رومیه رفیق لشکر قزلباش باشند و میرزا سلمان و امرا با آوردن
دختران تنها راضی نشده اراده نمودند که هر کدام یکی از پسران خود را در مرافقت امرا باردوی معلی فرستند که در خدمت نواب جهانبانی بوده
ملازم رکاب عالی بوده باشند و خوانین گرج چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیده الکسندرخان کستندیل میرزای پسر خود را که در آن وقت دوازده
ساله بود و سمایون خان لوارصاب میرزا نام که در همان سن بود بملازمت عالی فرستادند و میرزا سلمان و امرا از جانب نواب سکندرشان
و نواب جهانبانی خلعتهای فاخر پادشاهانه بایشان دادند و الکسندرخان التزام ادای باج و خراج چند ساله که نداده بود نمود مبلغ سه هزار
تومان رایج شاهی عراقی بجهت سرکار خاصه شریفه و یک هزار تومان بجهت نواب جهانبانی و یکهزار تومان جهت اقامت میرزا سلمان و
امرا و ارکان دولت قبول نموده خواجه یعقوب نام وزیر خود را که مردی بود متمول صاحب مکنت و اعتبار بود همراه کرد که در بلده گنجه وجوه مزبوره را
مؤدی ساخت و التماس نمود که عیسی خان برادر او را در گرجستان گذارند که خود معاش داده نگاه دارد و همچنین سمایون خان داود خان برادر
خود را که نزد الکسندرخان بود طلب داشته هر دو متعهد شدند که با برادران سلوک پسندیده نموده عذر ننمایند و هر کدام محلی از املاک خود
مخصوص برادر خود نمایند که بفراغت معاش گذرانند و عسرت معاش نکشند اما هر دو در باب برادران تعهد و میثاق وفا ننموده در اندک زمانی
بدفع ایشان پرداخته شهرت فوت دادند و چون وقت مقتضی آن نبود کسی ایشان را بدین حرکت مؤاخذه ننمود القصه میرزا سلمان و امرای عظام
مهمات گرجستان را بقاعده که مسطور گشت ساخته و پرداخته خاطر از مهمات حکام گرجی جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و
با پسران و دختران مذکور روز رزم جاهی باردوی معلی رسیده حقیقت مهماتی که ساخته و پرداخته بودند بعرض نواب سکندرشان و شاهزاده
عالمیان رسانیده موجب ابتهاج خاطر شریف ایشان گردید و از آنجا بییلاق میدانجوق رفته چند گاه در ییلاق کامیاب عشرت و فراغت بودند
و چون خبر مراجعت سنان پاشای سردار بجانب استنبول بتحقیق پیوست در آن سال از جانب روم میان دغدغه نبود و ابراهیم خان جهت امر مصالحه
رفته مهم گرجستان بر وجه مسطور فیصل یافته بود و در آن وقت لشکر قزلباش در شیروان اقامت داشت و از خراسان اخبار عصیان و طغیان
امرای شاملو و استاجلو میرسید و دغدغه آن بود که مبادا امرای استاجلو که از گیلان بیرون آمده اند بجانب خراسان رفته فتنه انگیز شده معاودت
موکب همایون بمقر سلطنت مناسب حال نموده در هنگام پائیز که هوای ییلاقات بسردی کشید رایات منصوره متوجه عراق گشته در ضمان سلامت
بمقر سلطنت رسیدند و در آن زمستان قشلاق در دار السلطنه قزوین واقع شد

ذکر خروج قلندر در کوه کیلویه و مآل حال آن بد اختر باقتضای قضای ملک داور

از سوانح

ذکر احوال شاه سلطان محمد

غازیان ظفرنشان بتسخیر ملک شماخی

چون در نوبت قشلاق زمستان لوی ئیل بپایان رسیده شاه نوروز عالم افروز ئیلان ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی جلوهٔ ظهور نمود و نسیم
عنبرشمیم بهار طراوت بخش گلشن روزگار و شکرخانهٔ گردی از هجوم جنود فرخنده ورود ریاحین از ازهار را انهدام و فرار نمودند
و ابراهیم خان ترکمان چنانچه بتحریر پیوست جهت تمهید بنای مصالحه روانه جانب استنبول شد چون الکسندر خان والی گرجستان کاخت که
همیشه از منسوبان این دودمان و لایت نشان بود بارها عبودیت ارادت و هواخواهی نموده اظهار ایلی و انقیاد نموده بود در میانه او و سمایون خان والی گرجستان
کارتیل که خود را در سلک هواخواهان این دولت ابد بنیان منتظم میشمرد همواره عداوت مسلوک بود الکسندر خان نیز باظهار دوستی و موافقت
رومیان متهم میداشت هرچند سمایون خان از این تهمت مبرا بود چه در اوایل حال که لاله پاشا به شیروان آمده بود و به خصومت و عناد بنیاد نهاد
گرجیان میانه او و عساکر عثمانی در این آمد و رفت محاربات عظیم روی داده و در آنسال که رومیه ذخیره بقلاع تفلیس و گوری و غیره میفرستادند
باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ سر راه برومیه گرفته محاربات نموده اموال و اسباب بی نهایت بدست آوردند اما بمصداق
و لیطمئن قلبی ارادهٔ خاطر نواب سکندرشان و ارکان دولت ابدبنیان بدان تعلق گرفت که صبیهٔ سمایون خان را جهت نواب جهانبانی
خواستگاری نموده خاطر از دوستی او بالکلیه جمع دارند و هم الکسندر خان را ایلی و صلاح او قبول و مقیب خان شرف الدین اغلی تکلو را
باین خدمت نزد سمایون خان بگرجستان فرستادند مشارالیه ظاهرا از این مواصلت افتخار نموده اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده
اما باطنا گرجیان بجهت مغایرت دین و دیگر مصلحتها راضی نمیشدند و بهانهٔ سامان و سرانجام بعضی اسباب ضروری جهت دفع الوقت نموده
امروز و فردا میکردند در این اثنا خبر آمدن عادل گرای خان تاتار و صفی گرای خان بشیروان متواتر شد و امام قلیخان قراباغ و عمده لشکر تاتار
کومک بسیار بجهت بیکر خان بشیروان فرستاده بود و عثمان پاشا نیز ولد و انجی رومی را با جمعی از لشکر روم از دربند همراه تاتاران
نموده بر سر قزلباش فرستاد و چون ایشان بحوالی شماخی رسیدند از طرف بیکر خان و امرای قاجار و چاکرلو و شمس الدین لو و غیرهم که
در شیروان بودند بمدافعهٔ لشکر تاتار و رومیه شتافته با ابن شماخی و شابران بین الجانبین محاربه اتفاق افتاد عادل گرای خان که در محاربه
قزلباش دلیر شده جدایی از ایشان نمیگرفت اسب جلادت در میدان کارزار بجولان در آورده آثار مبارزت و دلاوری بظهور رسانید و
در آن اثنا گرفتار جمعی از غازیان قاجار و چار شده راه خلاص و نجات مسدود یافته از تقدیرات ایزدی دستگیر و اسیر پنجهٔ تقدیر شده و از
گرفتاری او نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات بیکر خان و امرای قزلباش وزیده بظفر و نصرت اختصاص یافتند و مخالفان شکسته و پریشان
حال پای سرحد و ادبار گشته و روی بوادی فرار آورده صفی گرای خان بعد تشویش بسیار از آن مهلکه بیرون برده تا یورت اصلی خود
عنان باز کشید و بیکر خان بخدمت نمایان در میانهٔ اقران سربلندی یافته مورد نوازشات و الطاف پادشاهی گشت اما چشم زخم
روزگار باو رسیده در همانسال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده باجل طبیعی فوت شد چند گاه خلیفهٔ انصار قراداغلو بایالت شیروان
منصوب گردید اما چون ارادهٔ ازلی بدان متعلق گشته بود که ولایت شیروان بتصرف رومیه قرار گرفته بنای حکومت آن طبقه مدتی در
آن دیار گسترده شود اثری بسعی و اهتمام لشکر قزلباش مترتب نشد و خلیفهٔ انصار در شیروان کاری نساخته عنقریب طبل ارتحال کوفته متوجه عالم
بقا گردید (رفت تا ملک آن جهان گیرد) و بجهت فوت خلیفهٔ انصار و بازگشتن موکب همایون بعراق و سفر خراسان که در سال دیگر
اتفاق افتاد دیگر کسی از امرای قزلباش در شیروان اقامت نتوانست نمود و عثمان پاشا از دربند بشماخی آمده قلعه را استحکام داده در
حکومت آن ولایت استقلال یافت چنانچه بتفصیل آن حالات هر یک در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد گشت بالجمله چون عادل گرای خان را بدار دو
آوردند او را مصحوب جمعی از معتمدان بقلعهٔ الموت که در مابین قزوین و گیلان واقع است و از قلاع مشهورهٔ روزگار است همساله ...

سلطنت

گرفتار شدن عادل گرای خان
بدست غازیان

گرفتار شدن شیرزاد

مذکور چند نفر قزلباش دیده بر سر ایشان جلو انداخته میانه غازیان چرچی و ایشان محاربه اتفاق افتاد و یکی از غازیان بی آنکه مجال او شناسا
باشد او را بطعن سنان از صدر زین ربوده بخاک بوار انداخت و قزلباش متعاقب یکدیگر رسیده او را گرفتند اظهار نام خود کرده دستگیر گشت
و ده پانزده نفر از رفقای او بعضی دستگیر و بعضی مقتول شدند و سلمان خان و امرا قزلباش از گرفتاری شیرزاد آگاه شده مظفر و منصور برشت
درآمده در میدان سیاه کوراب فرود آمده خیمهٔ اقامت نصب نمودند اما لشکر گیلان که از راه بیجار پس انتظار ورود قزلباش میکشیدند
آخر روز از وصول ایشان بشهر و گرفتاری شیرزاد خبر یافته از آنجا بعزم جنگ بشهر آمدند چون آواز سفید مهرهٔ ایشان بگوش غازیان رسید
سلمان خان و امرا خود در همانجا توقف نموده جمعی بمقابلهٔ ایشان فرستادند و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاد و گیلانیان اندک زمانی تلاش
کرده روی بوادی فرار آوردند چون میان بیشه و جنگل بود و شب میان درآمد سواران قزلباش تعاقب نتوانستند نمود پیادهای کوهدم تعاقب
نموده جمعی کثیر را بدست آورده بنظر موده میرزا کامران و متنفسی ابقا نمیکردند مجملاً خلق بسیار که گرفتار شده بودند بقتل رسیدند و گیلانیان
پراکنده شده محمد بیگ و علی بیگ بطرف فومن رفتند سلمان خان و امرا حقیقت حال بدرگاه معلی عرض کردند حسب الامر الاشرف شاهزاده
حرم جمشید خان را باردو فرستادند و سلمان خان در منازل جمشید خان فرود آمده امرا هر یک در منازل مناسب نزول نمودند و قرا بهادر را
وکیل سلمان خان کرده در مقام استمالت رعایا درآمدند اما رعیت گیلان بهیچوجه با قزلباش رام نشدند و در بیشه و جنگلها مخالفان بسر برده هر شب
یکی از امرا با جمعی از مردم کوهدم بعسس اولی رفته لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند یکمرتبه محمد بیگ و علی بیگ نردبان بسیار ترتیب داده
شبی بر سر شهر آوردند که با نردبان بمنازل جمشید خان داخل شده سلمان خان را بقتل آورند قرا بهادر و ملازمان سلمان خان که بودند بیکدیگر بازر
خورده چند نفر از اعیان گیلانی بدست درآمدند و بقیهٔ آن مردم چون دانستند که لشکر قزلباش آگاه و در سر راه است نردبانها را انداخته فرار نمودند

قتل شیرزاد

روز دیگر امرا نگاهداشتن شیرزاد را در مصلحت ندیده او را بقتل آوردند و بایندر خان طالش و امیره سیاوش و امیر حمزه خان از طرف لنگر و طوالش
برشت رسیده سلمان خان را ملاقات نموده ظاهرا اظهار بشاشت و خرمی بسیار کردند اما باطنا راضی نبودند که امرا قزلباش در گیلان دخل داشته
باشند و کارشکنی میکردند و چون رعایا در بیشه و جنگل پراکنده شده بازگشتی بحکام نمیکردند و منافعی بامرا عاید نشد ملازمان که بهوس تاخت و غارت
آمده بودند روی بتنگی آوردند و از جانب ارکان دولت قاهره نیز معاونتی بظهور نیامد و امرا از رفقه اولی و کنکاش بتنگ آمده مهم گیلانرا از رتق و فتق
دلخواه مشاهده ننمودند دل از حکومت آنجا برداشته قرار بیرون آمدن دادند اگرچه سلمان خان باین معنی راضی نبود و بهیچوجه رضا به بیرون آمدن
نمیداد شاه قلی سلطان قارنجه که مرد عاقل کاردیده بود درین باب غلو نموده بیرون آمدن از گیلان بحال خود و طایفهٔ استاجلو اصوب و اولی دانسته
با میرزا کامران و بایندر خان و امیره سیاوش صلاح دیده ایشان نیز مرغبات گشتند این مرتبه مقدمه میانهٔ امرا تمهید یافته صبح روز موعود
پیادهای لنگر و کوهدم را از پیش و پس و چپ و راست انداختند که در میانهٔ جنگل و بیشه سواران قزلباش را صیانت نمایند که مبادا گیلانیان
دستبردی نمایند و از رشت بیرون آمدند مردم گیلان همان شب اطلاع یافتند چنانچه صبحی که قزلباش سوار میشد از یکطرف ایشان بیرون
رفته از طرف دیگر گیلانیان بشهر درآمدند و تعاقب قزلباش نموده دست درازی چند کردند و امراء عظام دو سه فرسخ راه جنگ کنان
رفته آخر روز بقصبهٔ کوهدم رسیدند در همان روز میرزا کامران و بایندر خان و امیره سیاوش و قرا بهادر بهانهٔ ملاحظهٔ پیش و پس از امرا
جدا شده آخر روز بی آنکه وداع یکدیگر نمایند هر یک از دیگری خوفناک از راهی که میدانستند بجا و مقام خود رفتند و امرا قزلباش پریشان و بیسامان
بدار السلطنه قزوین آمدند چون سواد اوراق درین سفر رفیق سلمان خان بود مقدمات مذکور برأی العین مشاهده نموده بود از اطناب
احتراز نکرده بتفصیل در قلم آورد

گفتار در قضایای آذربایجان و شیروان و گرفتار شدن غازیگرای خان تاتار بدست

ذکر احوال شاه سلطان محمد

باسم پدر جمشید خان سلطان محمود خان موسوم ساخته سرمایهٔ خود کرده و با میرزا کامران در مقام خلاف در آمده و جمعی از سپاهیان فومن را
با خود متفق ساخته از آنجا علی الغفله بر سر میرزا کامران برشت آمد و میرزا کامران ازین قضیه آگاه گشته بملاحظهٔ آنکه مبادا میانهٔ او و مردم رشت
مواضعه بوده باشد و باستظهار ایشان این دلیری از وی سر زده باشد در مقام مدافعه در نیامد و فرصت آن نیز نیافت پسران جمشید خان را
مصحوب خود گردانیده سراسیمه و مضطرب الحال احمال و اثقال انداخته از راه غیر متعارف بکوهدم آمد و قتراهها در و جمعی که با او بمعیت
بودند باتفاق میرزا کامران بکوهدم آمدند و شیرزاد مظفر و منصور برشت در آمده سلطان محمود خان را بملازمت علیا جناب شاهزاده
حرم محترم جمشید خان برد که شرف دست بوس دریابد شاهزاده هرچند میدانست که جمشید خان سوای دو پسر او پسر دیگر نداشت اما بمصلحت
وقت اذعان قول شیرزاد نموده او را الضبط و ربط گیلان بیه پیش ترغیب نمود شیرزاد مذکور کس بخدمت خان احمد فرستاده بر خلاف
حکام سابق دم از طاعت و انقیاد زده با و متوسل گشت و چون خان احمد از اختلال حال میرزا کامران خبر یافت این معنی را فوزی عظیم دانسته از غلبه
لشکر قزلباش پشیمان گشت و خود در مقام انتقام و استیصال او در آمده لشکر بر سر او فرستاد لشکر بیه پیش بر قصبهٔ کوهدم که مسکن میرزا کامران
بود آمده خرابی بسیار کردند و تا رستم آباد و حوالی طارم تعاقب او نمودند درین اثنا سلمان خان بمنجیل رسیده بود میرزا کامران از آمدن
سلمان خان اطلاع یافته مخلص خود را از لشکریان خان احمد در موافقت قزلباش دیده کس نزد او فرستاده ارادهٔ ملاقات او نمود محمدی بیک
سارو سولاغ که وکیل حسینقلی سلطان بود با دویست سیصد نفر قزلباش بکوهدم رفته او را با قرابها در رفقا بمنجیل آوردند و او ملاحظه بسیار
داشت که مبادا لشکر خان احمد در همان شب بر سر خانهٔ او روند استدعای توجه سلمان خان کرده هر روز بمبالغه تمام خان را کوچانیده بکوهدم
برد و خان احمد از آمدن سلمان خان و رفتن میرزا کامران نزد او خبر یافته مردم خود را امر بمراجعت فرمود اما سلمان خان اعلام نمود که میرزا
کامران مرد محیل فتنه انداز غدار است بسخنان او فریب نخورد و اولی آنست که او را بخون جمشید خان مواخذه کرده محبوس سازند و اول
الکا را او متصرف شوند و در آنجا رحل اقامت انداخته در هنگام پائیز که درختان از برگ و بار عریان گردند و متخندق بیه پیس را مجال مدافعه
و منازعه نبوده باشد باتفاق الکای مذکور را بحیطهٔ تصرف در آوریم چون میرزا کامران مرد عاقل سخندان و بذله گوی چرب زبان بود بچرب
زبانی سلمان خان را فریفته خاطرنشان او کرد که خان احمد از بیم اقتدار و استقلال من استدعای لشکر قزلباش کرد حالا که مرا ضایع تصور
نموده راضی بآمدن شما نیست چه هرگاه شیرزاد و سلطان محمود که بتهمت پسری جمشید خان دارد و صاحب گیلان بیه پیس باشند هر دو حکم
ادنی ملازم او دارند و فی الحقیقه هر دو گیلان با و تعلق خواهد گرفت شما را اصلا بمدد او احتیاج نیست بی آنکه او را منتی بر شما باشد من الکا
بیه پس را جهت شما مفتوح و مسخر میسازم سلمان خان پسران جمشید خان را از دست او گرفته بقزوین فرستاد و چون شاهقلی سلطان نیز نزد خان
احمد رفته بود تا آمدن او و جمعیت امرا ارتابین انتظار کشید و بعد از چند روز شاهقلی سلطان آمده نمود که خان احمد میگوید که حالا که بیشهای
پر برگ و بار و هر پای درختی قلعه ایست وقت رفتن گیلان نیست صبر میباید کرد که زمستان شود این معنی فی الجمله قوت سخن میرزا کامران
گردید و امرای عظام که جمع شده بودند همگی صلاح در رفتن دانسته از رحمت آباد کوچ کرده مهدیقلی سلطان چاوشلو را چرخچی کرده سکر لوردی
خلیفه لنکر لو را چنداول نموده پیش رفتند شیرزاد و سلطان محمود خان باتفاق علی بیک و محمد بیک ولد کارکیا احمد فومنی که در زمان شاه جنت مکان
لله و وکیل جمشید خان بود بمدافعه لشکر قزلباش از راه بیجارپس که طریق متعارف شهر رشت است بیرون آمدند و میرزا کامران راه غیر
متعارف اختیار نموده با فوجی از لشکر قزلباش روانهٔ رشت شدند و شیرزاد چون اطلاع یافت که قزلباش از راه دیگر متوجه رشت
شده اند از احتیاط لشکر یا نزاد در موکب پسری که بجانی برداشته بود گذاشته خود با معدودی برشت آمد که خبری از شهر بگیرد و مقارن
رسیدن او بمیدان سیاه کوراب که در جنب خانهٔ جمشید خان بود چند نفر از چرخچیان لشکر قزلباش برشت رسیدند و شیرزاد در میدان
مذکور

جان با میرزا کامران متفق شده در دفع جمشید خان با او بمحبت گشتند و انتهاز فرصت نموده چراغ سلطان را در کوچصفهان بقتل آورده
از آنجا بازگشته برشت آمدند لشکریان فراغت دوست عافیت طلب بیه پس را از مخاطرهٔ جنگ فوز عظیم دانسته اصلا از سبب مراجعت نپرسیده
روانه شدند القصه میرزا کامران و قرابها در و اصحاب مواضعه برخلاف معتاد بیجا با بوثاق جمشید خان درآمدند و او از غایت سادهٔ
لوحی و اعتماد از غدر و نفاق ایشان غافل و از اصل افاده بازگشتن ایشان از اصل برامری از امور ضروری کرد میرزا کامران با جماعت
بخلوت او درآمده او را گرفته مصحوب معتمدان بکوهدم فرستادند که در محلی مضبوط نگاه دارند جمشید خان هرچند بچشم عبرت بین ملاحظه نمود احدی
از ملازمان نمک حرام آن سلسله در مقام استخلاص او درنیامدند ناچار بآن حادثهٔ غریبه دل نهاده میرزا کامران محمد ابراهیم میرزا ولد
امین میرزا اسپران او را که دخترزادهای شاه جنت مکان و در صغر سن بودند نزد خود نگاه داشت و جمیع مردم بیه پس بسعی قرابها در سلطنت
میرزا کامران راضی شده سپهسالاران و خواص آن ولایت با او عهد و پیمان بستند و او خاطر از موافقت ایشان جمع کرده بعد از دو ماه
بملاحظهٔ آنکه مبادا فتوری در پیمان ایشان واقع شود بقتل جمشید خان فرمان داده او را در کوهدم مقتول ساختند اما عاقبت بمطلوب خود فایز
نگشته در عرض اندک زمانی قاتلان آن پادشاه بیگناه بجزای عمل گرفتار آمده از عمر و دولت بهره نیافتند بالجمله میرزا کامران بعد از آنکه
خاطر از مهم جمشید خان جمع کرده در ولایت بیه پس لوای حکومت و اقتدار برافراخت بهمان با خان احمد در مقام نزاع و جدال درآمده آثار
تسلط و استیلا بظهور میرسانید و کسان معتمد بپایهٔ سریر اعلی پادشاهی فرستاده عرض کرد که چون جمشید خان عصیان و طغیان ورزیده بخلاف حکم
متعرض مملکت دیگران میشد و انقیاد اوامر پادشاهی نمینمود این دولتخواه او را گرفته دفع شر او نمودم اگر شفقت شهریاری شامل حال این دولتخواه
گشته حکومت مملکت بیه پس را تفویض فرمایند مبلغ کذا برسم پیشکش بپایهٔ سریر اعلی فرستاده هرساله باج و خراج ملتزم میگردم و از نقود و اموال جمشید
خان مبلغی معتد به ارسال داشته میرزا سلمان و امرا و ارکان دولت تقبلات کرده توقع آن داشت که صبیهٔ شاه جنت مکان را که در حبالهٔ
جمشید خان بود بحبالهٔ او درآورده بیه پس را باو ارزانی دارند اما خان احمد از میرزا کامران که مردی دلیر عاقل با رای و تدبیر بود زیاده
از جمشید خان خائف گشته از سلوک ناهموار او متشکی بود متواتر عرایض بدرگاه معلی فرستاده در رد ملتمس او مبالغه تمام نمود و عرض کرد که مملکت
بیه پس جای هفت هشت نفر از امرای عالیقدر قزلباش است و میرزا کامران بتنهائی دارد و هرگاه امرای قزلباش آیند من متقبل و متعهد میشوم
که آن ولایت را از ید متغلبه انتزاع نموده بتصرف قزلباش دهم و بهیچ وجه من الوجوه تربیت و اقتدار میرزا کامران موافق مزاج خان احمد نبود
چون نواب سکندرشان شفقت تمام بخان احمد داشت و بامری که مکروه خاطر او باشد رضا نمیداد و از جرات و جسارت میرزا کامران که در قتل جمشید
خان نموده بود اغماض نمودن مناسب رتبهٔ سلطنت نبود ملتمسات میرزا کامران شرف قبول نیافت سلمان خان و امرای استاجلو نیز در اردوی
الکا مانده بودند حسب الصلاح ارکان دولت قاهره سلمان خان را که هم داماد جمشید خان بود بحکومت رشت نصب نموده بیه پس را با امرا
استاجلو و غیرهم قسمت نمودند و شاهقلی سلطان قارنجهٔ استاجلو را که للهٔ درویش سفید سلمان خان کرده کوچصفهان را که مایه النزاع حکام بیه
و بیه پیش است باو دادند و امرائی که از استاجلو تعیین شده بودند جنیقلی سلطان ولد نظر سلطان لله و مصطفی شرفلو و مهدی سلطان چاوشلو
و لد العوث بیک و احمد سلطان آسایش اغلی و بکر لوردی خلیفه کنگرلو و لد جعفر سلطان روملو و شاهوردی سلطان جلال اغلی چپنی بودند
و زری که میرزا کامران از مال جمشید خان برسم پیشکش فرستاده بود بمدد خرج امرا داده روانهٔ گیلان کردند و احکام مطاعه باسم باینده خان
طالش و امیر حمزه ولد او و امیر سیاوش حاکم کسکر عز اصدار یافت که امداد و اعانت امرای مذکور بتقدیم رسانیده چون سلمان خان و رفقای
او بحدود گیلان قریب شده شاهقلی سلطان قارنجه بلاهیجان نزد خان احمد رفت که با او کنکاش نموده در مهمات بیه پس آنچه مصلحت داند
باتفاق بعمل آورند اما چون آوازهٔ توجه لشکر قزلباش بگیلان رسید شیرزاد نامی از اعیان ولایت فومن قلندر پسر را با پسر جمشید خان نامیده او را

قتل جمشید خان

ذکر احوال شاه سلطان محمد

خادم الحرمین اند اهالی شیروان قبول دارند که موازی چند خروار ابریشم بدان علت بآن ولایت فرستند که در مصارف حرمین
شریفین صرف شود مشروط بر آنکه آنچه تا غایت بتصرف رومیه درآمده باشد متعرض نشده بقزلباش گذارند و قباغلی با تحف و هدایای لایقه
روانه ارض روم شد چون میانه سنان پاشا و عثمان پاشا شیوه نفاق مسلوک بود سنان پاشا متعهد معامله صلح بر وجه مسطور گشته قبا
اغلی را با مکاتیب مرغوب مصالحت اسلوب باز گردانید قرار داد که یکی از امرای عالیقدر قزلباش با مکتوب محبت آمیز فرستاده شود که در مرافقت
پاشای مزبور بخدمت خواندگار رفته قواعد مصالحه را استحکام دهد بعد از آمدن قباغلی ابراهیمخان ولد حیدر سلطان چاپوق ترخان
ترکمان حاکم قم که مرد عاقل صلاح اندیش کاردان بود برسالت روم تعیین یافته با تحف و هدایای لایقه روانه نمودند اما چون مشار الیه باستنبول
رفته بخدمت سلطانمراد خواندگار فرمان فرمای روم رسید ارباب غرض خصوصا عثمان پاشا که در دربند شیروان بود سنان پاشا را
بتقصیر متهم داشته سخنانی که مشعر بر عدم قبول مصالحه باشد عرض نموده بودند بدین جهت مهم ابراهیمخان در استنبول تمشیت نیافت و در سال دیگر
فرهاد پاشا را سردار کرده ولایت چخور سعد و قراباغ و اکثر محال آذربایجان بسعی او از تصرف قزلباش بیرون رفت و ابراهیمخان قریب
بهفت سال در استنبول توقف نموده بود تا آنکه در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رخصت یافته معاودت نمود و شرح آن
احوال هریک در محل خود از مساعدت بخت مأمول است

در بیان وقایع متنوعه و سوانح اقبال که در این سال باراده مهیمن متعال روی نمود

از سوانح عبرت فزا که درین سال بوقوع پیوست کشته شدن جمشید خان نوادهٔ مظفر سلطان والی گیلان بیه پس است که داماد شاه جنت مکان بود
بدست میرزا کامران کوهدمی بغدر و اغوای بعضی از ملازمان حرام نمک مجملی از این سانحهٔ غریبه آنکه میانه جمشید خان و خان احمد والی گیلان
بیه پیش بنابر عداوت قدیم که فیما بین این دو سلسله مسلوک بوده غبار فتنه و فساد در لاهیجان برد و پیوسته لشکر بمملکت جانبین فرستاده در هدم
بنیان دولت میکوشیدند و میرزا کامران والی کوهدم که در میانهٔ هر دو الکا واقع بود بمصلحت وقت در رعایت خاطر خان احمد که بعلو نسب و مزید
حسب ستوده و حمیده سیر بود میکوشید و الفت و آشنائی بیشتر میکرد و هر یک از ولات مذکور طالب موافقت و دوستی او بودند درین سال
جمشید خان با مشار الیه ابواب ملایمت و مردمی مفتوح ساخته بیشتر از پیشتر اظهار خصوصیت و اتحاد نموده مستدعای تشریف حضور او گردید و تملقات
دوستانه و تواضعات برادرانه بظهور آورده متواتر بارسال تحف و هدایا قواعد محبت را استحکام میداد تا آنکه معتمدان از طرفین آمد شد نموده خاطر
از کید و غدر یکدیگر بایمان مغلظه جمع نمودند و در مکان معین میانهٔ ایشان ملاقات واقع شده جمشید خان او را همراه خود برشت برده تواضعات
ملوکانه بظهور آورده غرض اصلی جمشید خان آن بود که لشکر کوهدم و بیه پس با یکدیگر متفق بوده خان احمد را بر ایشان قدرت و استیلا نبوده باشد و میانهٔ
ایشان طریقهٔ محبت و موالات مرعی و مسلوک بود جمشید خان آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته الکای کوچصفهان را که مابه النزاع بود بتصرف
درآورده خان احمد از بیم مضرت ایشان در لاهیجان بفراغت نمی غنود و میرزا کامران چون با مردم بیه پس آمیزش نمود جمعی که از جمشید خان
خائف بودند او را بنوید سلطنت الکای بیه پس فریب دادند و او با جمشید خان در مقام غدر درآمده درین اثنا قراهبادر نامی را که سپهسالار لشکر او
و خمیرمایهٔ فساد بود رفیق میرزا کامران کرده بر سر خان احمد فرستاد و چراغ سلطان نامی از امرا او که در آن اوقات تربیت یافته
داعیهٔ سپهسالاری داشت صورت کید و غدر ایشان را با خان در میان نهاد جمشید خان از غایت وثوق و اعتمادی که بعهد و پیمان میرزا کامران
داشت باظهار این مقال نبود و او سخنان مرغوب دلنشین خاطر جمشید خان را از خود مطمئن ساخت تا خود از او خایف و هراسان گردیده بنکو
کار او افتادند و در وقتیکه میرزا کامران با لشکر بیه پس در کوچصفهان بود قراهبادر و بسیاری از عظمای بیه پس که دوستان او بودند از جمشید

خان

حقیقت واقعه ... کوچصفهان و جمشید خان بقتل رسید

میکوشیدند از جمله شاهقلی سلطان قارنجه اغلی استاجلو که از خراسان عود نموده باردوی معلی میآمد در ورامین ری جماعت تکلو ملازمان مستیب خان شرف الدین اغلی سر کردگی محمد بیک ذاقی نواده قراجه سلطان اراده قتل و غارت اموال او و جماعت استاجلو ملازم او نموده با سیصد نفر سوار یراق بسته بر سر او رفتند و او از آمدن ایشان اطلاع یافته راه نجات و خلاص مسدود یافت بالضروره پای ثبات و قرار استوار کرده بمدافعه قیام نمودند آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده محمد بیک ذاقی از آن فوج قلیل منهزم گردید و جمعی کثیر از جنود تکلو مقتول گشته شاهقلی سلطان بحسن تدبیر و رای صایب مردانه خود را از ولایت ری که مملو از طایفه تکلو بود بیرون انداخته در یورت قشلاق قراباغ باردوی معلی رسید و این حرکت ناهنجار که از طایفه تکلو بظهور آمده بود ناپسند افتاد جمعی از مفسدان مستیب خان را اغوا نمودند که از شاهقلی سلطان انتقام کشد اما چون مستیب خان مرد فتنه انگیز نبود در مقام انتقام نشد ریش سفیدان استاجلو از نواب سکندرشان استعانت جسته حسب الامر اشرف شاهقلی سلطان را بمنزل مستیب خان بردند اگرچه تکلویان که اقربا و خویشان ایشان در آن معرکه مقتول شده بودند بیداد نموده در مقام پرخاش بودند اما چون تکلویان بادی نزاع گشته بر سر او رفته بودند و دفع صایل بر جماعت استاجلو واجب شده حق بجانب شاهقلی سلطان بود مستیب خان جانب حق رعایت کرده منع جهلا نموده بملاحظه خاطر پادشاه با کمال قدرت و اقتدار از خون دویست نفر تکلو گذشته متعرض مشار الیه نگردید چه طایفه ترکمان و تکلو که با یکدیگر متفق بودند در درگاه معلی کمال عزت و اعتبار و شوکت و اقتدار داشته و طایفه استاجلو را بنابر اموری که بتحریر پیوست زیاده آبروئی نمانده بود و آنچه از جانب مستیب خان بسبب شاهقلی سلطان قارنجه و اولاد و اقربای او واقع میشد بازخواست نداشت و الحق این حقانیت از حال مشار الیه پسندیده بود

ذکر بعضی قضایا که تا آخر این سال در یورت قشلاق سلطان بود قراباغ روی داد و بیان فرستادن ابراهیم خان ترکمان برسالت پادشاه روم

چون بیره محمد خان که باعث و بانی معاملات استاجلو بود فوت شده سلمان خان و امرای رفیق او را آنقدر حالت نمانده بود که محافظت شیروان توانند نمود از شیروان بیرون آمده بودند و عثمان پاشا قرار یافته بود که بولایت شیروان رفته متشخص نماید که هر ولایت در تصرف کیست باردوی معلی رسید امرا و ارکان دولت قاهره صلاح دیدند که از طوایف جلیله قاجار و ایل و اویماق اوزبکی و غیر ذلک جمعی کثیر و جمی غفیر در قراباغ اقامت و از نهد محافظت ولایت شیروان را در عهده ایشان نمایند و بکی و بدان از ابرقه و عزت امام قلیخان انداختند و با نواب سکندرشان و نواب جهانبانی قرار داده امام قلیخان از اطوغا او کرها بدین خدمت مأمور و مجبور ساختند و حسب الصلاح مشار الیه پیکر بیگ نیز یاداغلی قاجار را برتبه ایالت و خانی سرافراز نموده بیگلربیگی شیروان کردند و چند نفر از امرای قاجار را در شیروان الکا داده همراه او بجانب شماخی فرستادند و بعد از رفتن ایشان کس همراه عمر آقا کرده روانه شیروان نمودند و همچنین جمعی را بتسخیر قلعه تفلیس و معاونت سیمایون خان والی آنجا مأمور گردانیده مراد بیگ توپچی باشی را با عمله توپخانه و یراق توپ بزی فرستادند که در تسخیر قلعه اهتمام نمود شاید نوعی شود که در محل معاودت عمر آقا آن قلعه مستحکم اساس در تصرف منسوبان این درگاه گردون مماس باشد اما اثری بر آنها مترتب نگشت و کاری ساخته نشد بالجمله پیکر خان و امرای شیروان هر یک بولایتی که نامزد ایشان بود رفته اقامت نمودند و عمر آقا ایشان را در آنجا دیده خاطرنشان او شد که سوای چهار دیوار قلعه دربند و بادکوبه محلی در تصرف عثمان پاشا نیست و شاهقلی سلطان تبتا اغلی ذوالقدر را از جانب نواب سکندرشان در مرافقت عمر آقا برسم رسالت نزد سنان پاشا فرستادند که حقیقت حال خاطرنشان او نموده در باب مصالحه سخن گوید محضری از جانب اهالی شیروان درست شده بود که چون در ولایت شیروان بعضی محال اوقاف حرمین شریفین است و حضرت خواندگار

ذکر احوال شاه سلطان محمد

و اتباع ایشانرا عرض مینمود محمد خان ترکمانرا که مرد مدبر کاردان بود با فوجی از امرا مثل اسمعیل قلیخان شاملو و قورخمس خان شاملو که معاند علیقلی خان بودند و غیر ذلک بخراسان فرستادند که با امرا خراسان گفت و شنید نموده در تسکین نایرهٔ فتنه و فسادی که فیمابین ایشان و مرتضی قلیخان پدید آمده کوشند و ایشانرا از طریق مخالفت و عصیان باز آورند در خلال این احوال غازی گرای خان و صفی گرای خان تاتار با لشکر ظفر اثر جرار بطریق ایلغار بشیروان آمدند و هنوز سلمان خان بیگلربیگی و امرا در یورت خود ننشسته بشیروان نرفته بودند چون در شیروان از قزلباش اثری ندیدند تفحص حال قزلباش نموده شیروانیان با اعتماد خاطر نشان کردند که بیگلربیگی قزلباش و امرائیکه بشیروان منسوب شده اند در فلان موضع اقامت دارند لشکر تاتار بی تامل بقلاوزی طاغیان شیروانی از آب گذشته در وقتی که شش هفت شبانروز باران بیقیاس بر سر قزلباش میبارید و از کثرت بارندگی و گل و لای ملاقات دو کس با یکدیگر میسر نبود بی آنکه قزلباش را خبری باشد از راه غیر متعارف عبور نموده بر سر اردوی امرا ریختند لشکریانرا فرصت جبه و یراق پوشیدن و یکجا جمع شدن نشد بی آنکه فیمابین محاربه و مقاتله واقع شود پراکندگی بمیان لشکر قزلباش افتاد و دست از اموال و اسباب و یراق باز داشته بصد تشویش پیاده و سوار راه فرار پیمودند قلیلی که بجنگ ایستادند مردانه شربت شهادت چشیدند و مایعرف آنگروه باتمام بغارت و تاراج رفت از امرا استاجلو علیقلی سلطان چاوشلو ولد ایشیک عوض بقتل آمد و دیگران بسلامت بیرون رفته در کمال پریشانی و بی سامانی در حدود قزل آغاج رحل اقامت انداختند و تاتاران در همان روز با غنایم موفور مراجعت نمودند و عثمان پاشا باستظهار لشکر تاتار جمعی از زبدهٔ رومیه را بقلعهٔ بادکوبه فرستاده آن حصن حصین را استحکام داده اسباب قلعه داری ترتیب دادند و در هنگام وصول قراباغ این اخبار باردوی معلی رسیده موجب اکراه خاطر شاه و سپاه گردید چون در سلطان بود قزل آغاج که یورت قشلاق بود نزول اجلال واقع شد میرزا سلمان وزیر و امیر خان و قورچی باشی و شاهرخ خان و پیره محمد خان استاجلو و سایر امرا و قورچیان و عساکر نصرت نشان بمدافعهٔ خواقین تاتار بجانب شیروان توجه نمودند و جماعت رومیه و تاتار آوازهٔ ورود لشکر قزلباش شنیده در مقام محاربه شده در یورت ملاحسن میانهٔ ایشان و چرخچیان لشکر ظفر اثر قزلباش محاربه اتفاق افتاد و چون مدد عساکر منصوره پی در پی میرسید مخالفان مقابله با سپاه منصوره در خیز قوت و قدرت خود ندیده دست از محاربه کشیده رومیه بدستور بقلعهٔ دربند رفتند تاتاران بطرف داغستان بدیار خود شتافتند و سلمان خان بیگلربیگی و امرا رفیق او چون از ورود موکب ظفر نشان و رفتن امرا بشیروان اطلاع یافتند در کمال پریشانی و بی سامانی از آب کر گذشته متوجه شیروان شدند و بتدارک شکستگی که از تاتاران بایشان رسیده بود تسخیر قلعهٔ بادکوبه را پیشنهاد همت ساخته متوجه آن صوب شدند و قلعه را محاصره کردند امیر خان و امرا قزلباش نیز از شاهیران بازگشته بامداد سلمان خان بر سر قلعهٔ بادکوبه آمدند هیجده روز در پای قلعهٔ بادکوبه نشسته در تسخیر آن اهتمام نمودند اما اثری بر آن مترتب نشد و بجهت خرابی الکا و اختلال احوال رعایا آذوقه در میان لشکر نایاب گشت روزی چند آرد جو بسنگ تبریز ششصد دینار که شش مثقال نقرهٔ مسکوک باشد خرید و فروخت میشد در اواخر آن هم مفقود و توقف نمودن متعذر گردید بالضروره ترک محاصره کرده کوچ نموده بقراباغ آمدند و از امرا قزلباش در آن زمستان کسی در شیروان نماند و این معنی باعث آن شد که رومیه در بعضی محال شیروان استقامتی یافته عثمان پاشا که در دربند توقف داشت بهر ولایت از ولایات شیروان دست یافت مال گرفت اهالی شیروان طوعاً او کرهاً اطاعت مینمودند درین سفر پیره محمد خان بیمار شده رخت هستی بر راحلهٔ نیستی بسته سفر آخرت گزید بعد از فوت او فتور تمام باحوال استاجلو راه یافته اگرچه پیره مراد خان ولد او بجای پدر بایالت و خانی منصوب گشت اما زیاده اعتباری نیافت و روز بروز آوازهٔ اقتدار مرشد قلیخان تکلو استاجلو که در خراسان بود موجب انحطاط احوال این طبقه که در درگاه معلی بودند میشد و امیر خان و امرا ترکمان و تکلو بیشتر از پیشتر زبان اعتراض و سرزنش با این طایفه دراز کرده ایشانرا متهم بفتنه انگیزی میگفتند و در کسر عزت و اعتبار بلکه انعدام ایشان میکوشیدند

محاربهٔ عثمان پاشا و تاتار با قزلباش



جاگیر بود جمعی از استاجلو و غیره را نیز در الکاء شیروان تیولات داده روانه نمودند درین سال خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که چهار سال بود
از الکاء خود بیرون آمده بجهت آوازه خروج قلندر و شورش و فسادی که در کوه کیلویه واقع شده بود رخصت رفتن کوه کیلویه یافت و
شرح آن احوال و مآل حال خلیل خان و اولاد او در محل خود سمت تحریر خواهد یافت و مقرر شد که خلیل خان و ذوالقدر بیگلربیگی فارس با امرای این
و ولیخان افشار حاکم کرمان روانه ییلاق آذربایجان گردند

ذکر توجه موکب همایون بییلاق اشکنبر و کلنبر و قشلاق نمودن در قراباغ و مراسلات سنان پاشا وزیر اعظم و حوادثی که در آن اوان ظهور یافت

چون ایام نزهت آثار بهار سپری گشته هوای تبریز روی بگرمی آورده از آثار قحط و غلا بقدر وبائی در شهر پیدا آمد موکب همایون پادشاهی
بجانب ییلاق در حرکت آمده اردوی ظفر قرین در اشکنبر کلنبر نزول نمود درینحال خواندکار روم سنان پاشا را سردار کرده بامداد عثمان
پاشا بتسخیر بقیه ممالک شیروان و آنحدود فرستاده و مشارالیه با لشکر بیحد و مر بارزن الروم آمده نخست ایلچی بپایه سریر اعلی شاهی فرستاده
کتابتی آمیز از اسلمان و وزیر نوشته بود و لافهای گزاف زده ماحصل آنکه هر ولایت عساکر عثمانی وارد شده و در آنجا خطبه پادشاهی خوانده
شود دست از آن داشتن خلاف قانون عثمانی است و چون ولایت شیروان و شکی و بعضی محال آذربایجان و گرجستان بحیطه تسخیر
منسوبان آل عثمان درآمده اگر من بعد از جانب قزلباش تعرضی بآن محال نرود و آن ولایت را بتصرف کارکنان اسلام پناه گذاشته
ترک مناقشه نمایند و از افعال سابقه در مقام اعتذار بوده نامه دوستانه بحضرت خواندکار نوشته ایلچی معتبر کاردان ارسال دارند این
خیرخواه وسیله شده حضرت خواندکار را بمصالحه راغب میسازم والا عساکر روم دست از تسخیر ممالک ایران باز نخواهند داشت امرا خود
رای قزلباش خصوصاً شاهرخ خان مهردار با وجود آنکه مقابله با لشکر بیقیاس روم در حیز قوت و قدرت خود نمیدیدند و مع ذلک با
یکدیگر کمال نفاق و بی اتفاقی داشتند راضی باین مقدمات نشده در جواب کتابت پاشا نوشتند که اگر مصالحه بطریق زمان شاه جنت مکان
مینمایند قبول داریم والا ایم(؟) در یک وجب زمین برضای خود نمیگذاریم و تا یک نفس از صد هزار قزلباش در حیات است بر سر آن تلاش مینمائیم
و از آمدن تو و ده مثل تو باک نداریم و آن صاحب سعادت حال خود را بحال لله پاشا قیاس نکند که در وقتی که او آمد پادشاه ما در عراق بود
و امراء آذربایجان با یکدیگر اتفاق نداشتند حالا جمیع لشکر قزلباش در آذربایجان در موکب شاهی حاضر و مستعد رزم و پیکارند و آنکه نوشته اند
که الکاء شیروان بتصرف آل عثمان درآمده غلط است و شیروان بدستور در تصرف امراء قزلباش است و سوای قلعه دربند که چهار دیواری
بیش نیست در تصرف رومیه در نیامده و فی الواقع اگر در آن وقت اتفاقی در میان قزلباش میبود مخالفان را قدرت دست درازی بممالک محروسه
نبود بالجمله سنان پاشا از جواب کتابت مذکور فی الجمله احتیاطی کرده در آمدن متوقف شد دیگر باره حکایت صلح بمیان آورده دیگرباره
مکتوب ملایمت آمیز نوشته اعلام نموده بود که عثمان پاشا بپایه سریر حضرت خواندکار عرض کرده که مملکت شیروان را تسخیر نموده ایم اگر چنین
باشد صلاح دولت آنست که دیگر بمملکت شیروان از جانب قزلباش تعرضی نرود و هرگاه درین باب نزاع نداشته باشند من متعهد صلح میشوم
ازین طرف جواب کتابات نوشته بمصلحت وقت سخنان مرغوب درج نمودند و سنان پاشا قرار داد که درینسال هر دو لشکر در جا و مقام
خود قشلاق نمایند و یک کس معتمد از هر دو میان و یکی از قزلباش شیروان رفته الکاء را بالکاء ملاحظه نمایند که در تصرف رومیه است یا قزلباش عمر
آقا نامی را بدین مهم ارسال نموده خود در ارض روم قشلاق کرده و موکب همایون شاهی نیز از ییلاق نخجوان متوجه قراباغ شدند درین
اخبار وحشت از جانب خراسان رسید و مرتضی قلیخان متواتر عرایض فرستاده عصیان و طغیان علیقلی خان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو

غداری و عهدشکنی عثمانیها و لاف زدن گزاف و شکست خوردن فاحش در سال ۹۸۴

ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۸۹)

حکم ایالت قزوین باسم اسمعیل قلیخان بولداش شرف صدور یافته مقرر شد که ملازمان سلطان حسینخان که در قزوین در خدمت او میباشند
بملازمت اسمعیل قلیخان کمر بندند و سلطان حسین خان را گرفته بدرگاه آورند و منصب ایشیک آقاسی باشیگری بقور خمس خان تعلق گرفته ایشیک
آقاسی باشیگری نواب جهانبانی بپیری بیک ایانلو رشاملو مفوض گشت و شاه غازی مستوفی را بضابطه آنکه با میرزا سلمان معاند و با اهل
خلاف متفق است گیرانیده منصب استیفای ممالک بخواجه محمد تابستی هروی که با نواب سکندرشان سبق خدمت داشت مفوض گردید
و چون حکم ایالت اسمعیل قلیخان بقزوین رسید سلطان حسین خان از شهر بیرون آمده در حوالی شهر چکچکی بود و ملازمانش جمعی بیرون آمده
جمعی هنوز در شهر بودند و با وجود رعایتهای کلی که ازو یافته بودند چنانچه شیوهٔ نامرضیهٔ مردم دنیاپرست و عادت ابنای روزگار است
ازو روی گردان شده جمعیت اردوی او روی بتفرقه و پراکندگی نهاد و معتبران آنقوم در ادراک خدمت اسمعیل قلیخان بر یکدیگر سبقت
میگرفتند و او مشاهدهٔ احوال خود نموده از بیم گرفتاری با یک دو کس مخفی راه دارالارشاد اردبیل پیش گرفته در حظیرهٔ مقدسهٔ متبرکه
متحصن گشت و بعد از چندگاه طبقهٔ شیخاوند خصوصا و استاربیک برادر شیخشاه بیک بلطایف الحیل او را بیرون آورده بدست معاندان
داده بقتل رسید و بعد از این قضایا که در تبریز روی داد میرزا سلمان وزیر و قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار میانهٔ امیرخان و پیره محمد
خان مجدداً اصلاح نموده فیما بین ایشان ابواب ملاقات و آمد شد مفتوح گشت و عروسی امیرخان بمیان آمده ترک وزرا در دارالسلطنه تبریز بعیش و
عشرت مشغولی نموده آن مشتری اوج عفت و پرده نشین سرادق سلطنت اعنی فاطمه سلطان خانم صبیهٔ شاه جنت مکان که در سال گذشته
بعقد ازدواج او در آمده بود با آیین شایسته بمنزل بردار جانب امیرخان پیشکشهای لایق بنظر شاه و شاهزادهٔ نامدار در آمده خدمات نمایان
بتقدیم رسانیده و بخلع فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیربند و قبضه و غلاف مرصع و اسب با زین و لکام مرصع و چهار رغب طلا و زری و قبا و
چهار زرعی و سایر رخوت پوشیدنی سرافراز شده و او نیز اهل خدمت و ندما و ارباب طرب نواب سکندرشان و نواب شاهزادهٔ عالمیان را
خلعتهای فاخر داد و بجهت تالیف قلوب پیره محمد خان و طایفهٔ استاجلو و بسبب خویشی که صبیهٔ او در منزل سلطان مرادخان ولد امیرخان بود
طوی ساق دوشی را باو تکلیف کرده طوی سولدوشی را بسبب خان تکلو تعلق گرفت و ایشان نیز هر یک در منزل خود طوی پادشاهانه نموده طوی
الوسی بخدمت شاه و شاهزادهٔ نامدار فرستادند سیب خان بجهت قرب قرابت که با نواب سکندرشان داشت خود را در ارتقاء قرینهٔ
مصاهرت از امیرخان شایسته تر میدانست و چشم آن داشت که این پاکیزه گوهر بحر سلطنت را با او در یک رشته کشند اتفاقاً بجهت بعضی
مصلحت این مدعا صورت وقوع نیافت و این عطیهٔ عظمی بنصیب امیرخان گردید معهذا تکلیف طوی مذکور باو کردند مشارالیه انگشت قبول
بر دیده نهاده حسب الاشارهٔ همایون بلوازم آن پرداخت و این رباعی ترکی گفته بخدمت نواب سکندرشان فرستاد رباعی

ای شاه جهان بی اثر اولدی دیکم   دوتدی غم الی الم تیکانی آتکم
یوز بیلدگی خدمتمله درگاهنده   سولدوش اکنه دوتدی آخرالکم

بعد از وقایع مذکور فی الجمله ابواب نزاع و جدال امرا و اویماقات مسدود گشت و همچنین سلمان خان ولد شاه
علی میرزا را بشرف مصاهرت سرافراز فرموده شهربانو بیگم صبیهٔ شاه جنت مکان را بحبالهٔ نکاح او در آوردند و پیره محمد خان بجهت تعصب
اویماقیت و سابقهٔ خدمت عبدالله خانی مهمات را در ابرذمهٔ خود گرفته طوی نکاح اندازی بر وجه لایق در منزل او وقوع یافت و امیرخان
توجهات رسمی بظهور آورد و مملکت شیروان را به سلمان خان و امرای استاجلو قسمت نموده روانه نمودند و ایشان از راه ارسبار رفته
در کنار آب کر بجهت گرمی هوا در ییلاق مشهور به ... رحل اقامت انداخته بجمع نمودن لشکر و تهیهٔ اسباب رفتن مشغول گشتند که چون هوا
باعتدال در آید از آب عبور نمایند معظم امرای مذکور اول سلمان خان که بیگلربیگی و حاکم شماخی بود حسینقلی سلطان ولد نظر سلطان
مشهور اعلیقلی سلطان ولد ایشیک عوض چاوشلو مصطفی سلطان شرفلو مهدیقلی سلطان چاوشلو ولد الغوت بیک و دو سه نفر از اویماقات

حاکرلو

قتل سلطان حسن خان ... و برادرزادش حسین بیک ... حمزه میرزا الله در سال ۹۸۸



وجمعی کثیر از اعیان طبقهٔ شاملو در ملازمت نواب میرزا می‌بودند مثل اسمعیل قلی بیک ولد ولی خلیفه که لقب یولداشی داشت و مهدی قلی بیک ولد
حسین قلی سلطان که ایشیک آقاسی باشی معتبر بود و ابوالفتح بیک ولد فولاد بیک امیرآخورباشی و طهماسب قلی بیک ولد قورخمس خان که در
سلک مقربان بودند ترکمانان حسد بر آن طایفه برده همیشه در کسر اعتبار ایشان میکوشیدند و میرزا سلمان وزیر نیز بجهت همچشمی که ارباب
مناصب را با یکدیگر میباشد در تضییع حسین بیک وزیر نواب جهانبانی ساعی بود و جانب امیرخان و طبقهٔ ترکمان داشت مجملا امیرخان و محمد
خان ترکمان و مسیب خان تکلو و اتباع ایشان فرصت یافته عرض کردند که چون از علیقلی خان و مرشد قلیخان عصیان و طغیان بظهور آمده مخالفت
نواب سکندرشان و شاهزادهٔ عالمیان مینمایند ما اعتماد نداریم که والدهٔ علیقلی خان در حرم باشد و مادام که طایفهٔ شاملو و استاجلو
در سلک ارکان دولت قاهره منتظمند سلب این بدنامی از خود نکنند این دوئی که در میانهٔ قزلباش پیدا آورده‌اند رفع نموده با شاه و
شاهزادهٔ نامدار یکدل و یکزبان و یکجهت نگردند عزت و اعتبار ایشان صلاح دولت نیست و پیره محمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان شاملو
که مقابل کوب ایشان بودند اخبار خراسان را حمل بر نفاق و عنادی که میانهٔ اویماقات میباشد نموده منکر مقدمات مذکور بودند و میگفتند
که معاذالله که ازما مخالفت شاه و شاهزادهٔ کامکار در وجود آید بلکه غرض امرای خراسان آنست که چون مرتضی قلیخان ترکمان در مشهد دعوی
استقلال کرده در کسر اعتبار علیقلی خان میکوشد مبادا در اینوقت که اختلال احوال قزلباش و تسلط رومیه بر انحاء ممالک آذربایجان
و شیروان شهرت یافته از مخالفان اوزبکیه نیز حرکتی شود و بجهت نفاق و عناد امرای خراسان و بی اتفاقی ایشان مملکت از دست برود
اراده نموده‌اند که کل امرای خراسان با شهزادهٔ نامدار اسنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی متفق سازند که اگر حادثه روی نماید بر سر او جمعیت
نموده نفاق بدور زنند غرضی جز این ندارند آنچه شهرت کرده کذب و افترای مرتضی قلیخان است چند روز از این قیل و قال در میان بود
از جانبین یراق پوشیده اراده نزاع داشتند با صلاح مصلحان خیراندیش بصلاح مقرون میگشت و از جانبین لایق نمیدانستند که مهم منجر
بقتال و جدال گشته خونها ریخته گردد تا آنکه خبر کشته شدن ولی خلیفه شاملو بوضوح انجامید اسمعیل قلی بیک ولد او بشورش در آمده طالب
خون پدر گشت چون همیشه میان شاملو و استاجلو موافقت و دوستی بود امیرخان و طایفهٔ تکلو و ترکمان خواستند که میانهٔ ایشان تحریک
مادهٔ فساد نمایند فرصت یافته خاطرنشان اسمعیل بیک کردند که قضیهٔ ولی خلیفه حسب الفرمودهٔ سلطان حسینخان و علیقلی خان سمت وقوع یافته
و در میانهٔ شاملو و استاجلو فساد انگیخته سخنان دلنشین بعرض شاه و شاهزادهٔ نامدار رسانیده ایشان را ببعضی از این طبقه بدگمان کردند و همشیرهٔ
حسین بیک را از حرم بیرون آورده آن عورت بیگناه را بخفه هلاک کردند و از شناعت آن فعل مذموم نیندیشیدند و اسمعیل قلیخان را
بجای سلطان حسینخان نوید ایالت قزوین و رتبهٔ خانی و تواجی باشیگری داده قتل سلطان حسینخان را در عوض خون ولی خلیفه باو حواله
کردند و قورخمس خان شاملو را نیز که سالها در خدمت ولی خلیفه نشو و نما یافته در ملازمت او بدرجهٔ امارت ترقی نموده بود منصب ایشیک
آقاسی باشیگری داده و تهمت حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی که از هواخواهان علیقلی خان بود در عهدهٔ او نمودند و ایشان خواه
بطلب خون ولی خلیفه و خواه بجهت ایالت و بزرگی بسخنان معاندان ایشان فریفته گشته فی الحقیقه تیشه بر پای خود میزدند نخست برادران
اسمعیل قلیخان برادر محمود خان صوفی اغلی استاجلو که در دامن کوه سرخاب در رومی مزار ستار بود دو چار شده آن بیگناه را بخون
پدر مقتول ساختند و ابواب کلفت و نزاع میانهٔ شاملو و استاجلو که همیشه با یکدیگر متفق بودند گشوده گشت و نیم شبی خلیفه انصار قراداغلو
با جمعی از شاملویان بر سر خانهٔ حسینقلی سلطان فرستاده او را بقتل آوردند و حسین بیک وزیر فرار نموده بعد از دو سه روز در تکیهٔ میر معقول
بدست آمده او نیز مقتول شد و چون طایفهٔ شاملو باغوای ترکمانان با یکدیگر این اعمال بظهور آوردند و ترکمانان را ظاهراً دخلی نبود و پیره محمد
خان در مقام انتقام نتوانست در آمد مجملا منصب وزارت دیوان نواب شاهزادگی علاوهٔ وزارت دیوان اعلی بمیرزا سلمان تعلق گرفته

قتل حسینقلی سلطان

حکم ایالت

ذکر احوال شاه سلطان محمد

در اطاعت و انقیاد و ترک مخالفت زده بعهد و پیمان بیرون آمده بشرف سجدهٔ شاهزادهٔ کامکار و ملاقات خان عالی تبار فایز گردید و
ایشان بودن او را در نیشابور صلاح حال ندانسته آن ولایت را به مرشد قلیخان سپردند و او کسان معتمد خود در قلعه گذاشته درویش محمد
خان مصحوب خود گردانیده متوجه تربت حیدریه که در تصرف فرخ خان برادر مرتضی قلیخان بود شدند مشار الیه نیز طریق درویش محمد خان بعهد
و پیمان قلعه را سپرده بمشهد مقدس رفت و علیقلی خان ولایت مذکور را در عوض نیشابور بدرویش محمد خان داده مقرر شد که کس فرستاده
مردم خود را بدانجا نقل نماید بعد از وقوع این قضایا علیقلی خان در موکب شهزادهٔ نامدار اعنی حضرت اعلی شاهی روی توجه بدار السلطنه
هرات آورده بایر امرا عظام رخصت یافته هر یک بالکا خود رفتند درویش محمد خان بعد از کوچ کردن علیقلی خان از موافقت ایشان
پشیمان گشته دل از الکای نیشابور برنداشت و از تربت حیدریه با قومی از طبقهٔ روملو که همراه داشت بایلغار خود را به نیشابور رسانید بی گمان
داخل شهر شد که اکثر مردم او که هنوز در نیشابور بودند از آمدن او آگاه گشته بر سر او جمعیت نمودند و مردم مرشد قلیخان را از شهر بیرون
کرده بدستور سابق بامر حکومت پرداختند علیقلی خان در اثنای طریق مراجعت این خبر استماع نموده چون تفرق سپاه و بعد راه دست داده
بود از این حرکت ناهنجار که از درویش محمد خان صدور یافت بمصلحت وقت اغماض نموده تدارک این واقعه را بسال دیگر موقوف و بدار السلطنه
هرات رسیده بعیش و عشرت مشغول گشت اما مرتضی قلیخان و ساکنان مشهد مقدس معلی چون از تنگنای محاصره خلاصی یافتند بعمر خرابی
و شکستگیها که از نزول و عبور لشکر در حدود مشهد مقدس معلی واقع شده بود مشغول شدند و حقایق اینحالات را مرتضی قلیخان بپایهٔ سریر
اعلی عرض نموده که در دار السلطنه تبریز که میرزا سلمان و امرا از شیروان معاودت نموده بودند این اخبار رسیده موجب تفرقهٔ خاطرها گردید
و سلطانحسین خان که از خراسان بازگشته بدار السلطنه قزوین رسید مرتکب بعضی اعمال که لایق حال او نبود گشته وکلای دیوانش او را باخذ
اموال متمولین ترغیب نمودند و بازار گرفت و گیر رواج یافت و متعرض احوال بسیاری از اهالی آن ملک و تجار و متمولین هر دیار که
در آن سواد اعظم جمع بودند شده بتحریک جهلاء و بدنفسان نقود موفور و اجناس غیر محصور از سکنهٔ آن ملک بیرون رفته بمصارف غیر
معقول صرف شده و بجز بدنامی و خذلان از آن وجوه نقدی در کیسهٔ اعتبار او نماند و در آمدن بدرگاه معلی بسبب تغافل ورزیده توقف
از حد اعتدال گذرانید مفسدان و بهانه جویان اردوی معلی از اطوار ناهنجار رقم خلاف و عصیان بر ناصیهٔ حال او می کشیدند و عاقبت
از گردش روزگار رسید بدو آنچه رسید چنانچه در ذیل این دفتر بوضوح می‌پیوندد

ذکر قضایا که در اوایل سال لوی ئیل مطابق سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه (۹۸۸) باراده و تقدیر خالق عباد در دار السلطنه تبریز روی داد

سابقاً رقمزدهٔ کلک بیان گشت که میانهٔ امیرخان ترکمان و شاهرخ خان در شیروان بجهت رفتن خاخمیر منازعه پدید آمد و طایفهٔ استاجلو
و شاملو که قدوهٔ ایشان پیره محمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو بود جانب شاهرخ خان گرفته با ترکمانان منازعه
آغاز نهادند و بالاخره بسعی قورچی باشی بصلح و صلاح انجامید درین هنگام که اخبار خراسان و آمدن علیقلی خان و مرشد قلیخان و
محاصره نمودن مشهد مقدس معلی بتبریز رسید امیرخان و امرا ترکمان بگفتگو در آمدند طایفهٔ شاملو و استاجلو را بعصیان و طغیان منسوب
و متهم ساخته عتاب و سرزنش با آن دو طایفه آغاز نهادند و اعمال ناشایست سلطان حسینخان بر آن مدعای ایشان گردید و چون زوجهٔ
سلطان حسینخان که والدهٔ علیقلی خان بود قابلهٔ نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود و از هرات با شوهرش سلطان حسینخان
بعراق آمده بود درین هنگام در حرم علیهٔ عالیه می‌بود و خدمت نواب میرزا مرتبهٔ مادری داشت و حسین بیک برادر او وزیر نواب میرزا بود

و جمعی کثیر

وزیر ولیعهد حمزه میرزا از خانهٔ ان درویش خان شاملو



معنی زمام مهام سلطنت و تمشیت امور دولت در قبضهٔ اقتدار میرزا سلمان وزیر و چند نفر از امرا است و پیوسته تغییر و تبدیل در تیولات ما نموده
در کسر اعتبار ما میکوشند و ما و شما در سبق خدمت آبا و اجداد و در حسب و نسب کمتر از ایشان نیستیم بلکه بقدمت خدمت و ارادت و اخلاص
از همه در پیش و در کثرت از ایشان بیشیم هرگاه رتق و فتق مهمات آذربایجان و دارالمرز و فارس و کرمان در قبضهٔ قدرت ایشان باشد مناسب
بود که مهمات خراسان منوط برای ما بوده آنچه در هر باب صلاح دین و دولت دانیم بعمل آوریم و این مقدمات پسندیدهٔ امرای عظام خراسان شده
با خاطر خانی مذکور عهد و پیمان بسته اند لایق دولت آنست که آنجناب نیز با سایر امرا موافقت نموده بملازمت شهزاده کامکار رو آورده
خاطر خانی متنفر گشته ابواب کدورت و نفاق مسدود گردانند و قباد خان را که بدبخت از حلیهٔ اعتبار انداخته عذرخواهی نموده بسزا
فرستند اما مرتضی قلیخان که مرد متکبر بزرگ نهاد بود این مقدمات کردهٔ خاطرش نمود و چون از اویماق پرناک ترکمان بود و طایفهٔ تکلو و ترکمان
با شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند اعتمادی بجانب ایشان نداشت در جواب ایشان سخنان درشت و پیغامهای زشت
فرستاده ابواب ملایمت و دوستی بالکلیه مسدود ساخت و آن طبقه را بعصیان و طغیان و مخالفت نواب سکندر شان منسوب ساخته
خود را شاهی سیون نامیده ایشان را یاغی و طاغی میخواند و حقایق این حالات را باقبح وجوه بپایه سریر اعلی عرض نموده کسان متعاقب یکدیگر
بآذربایجان فرستاد و مجملاً آنکه روکرد های کلفت عناد استحکام یافته علیقلی خان و اتباع او دفع مرتضی قلیخان و تسخیر مشهد مقدس را
پیش نهاد همت ساخته بالشکرهای آراسته روی توجه بآنصوب آوردند و چون از امرای عراق که بخراسان بیامدند ولی خلیفه شاملو بیشتر آمده قرب
بمشهد مقدس شده بود کسی بر سر راه او فرستاده مانع شدند بین الجانبین جنگ و جدال بوقوع پیوسته ولی خلیفه انهزام یافته بدست ملازمان
محمود خان صوفی اغلی بقتل رسید بعد از کشته شدن ولی خلیفه علیقلی خان و اتباع او بمشهد مقدس رسیدند و مرتضی قلیخان امرا و تابین و اتباع
خود مثل مراغ خان چکنی حاکم خبوشان و درویش محمد خان روملو حاکم نیشابور و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاهقلی سلطان افشار حاکم
جام وغیرهم را جمع نموده متوجه رزم و پیکار گشتند و در ظاهر شهر آن دو گروه انبوه در برابر یکدیگر صف قتال آراسته دلیران طرفین پای میدان
مبارزت نهادند بعد از کوشش و کشش بسیار که از طرفین بظهور آمد دلیران طایفه شاملو و استاجلو پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه
ترکمانان تاختند و آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساختند و از صدمات دلیرانه ایشان تزلزل باحوال طایفه ترکمان راه یافته هر چند مرتضی قلیخان
پای ثبات و قرار استوار داشته مردم خود را بجنگ تحریص نمود مفید نیفتاد عاقبت عنان از محاربه برتافته روی بوادی هزیمت آورد
شکسته بحال بشهر در آمدند و باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه قیام نموده بسرانجام اسباب قلعه‌داری پرداخت و طایفه شاملو و
استاجلو قریب بدروازه رانده جمعی کثیر را مجروح و قتیل ساختند درین معرکه میر عبدالکریم متولی آستانهٔ مقدسه که در پای علم ایستاده بود
بدست لشکریان نادانسته بقتل رسید قباد خان قاجار که همراه ترکمانان بود خود را بمیانه شاملو انداخت از امرا شاه علی سلطان افشار
حاکم جام بدست در آمد و چون خبر کشته شدن ولی خلیفه و آشوب خراسان با میرحمزه خان و شاهقلی سلطان قاریچه استاجلو که متعاقب او
میآمدند رسید طبل مراجعت کوفته بعراق بازگشتند القصه علیقلی خان و مرتضی قلیخان بلده مشهد مقدس را محاصره نموده تا مدت چهار ماه ایام
محاصره امتداد یافته صورت فتح و ظفر روی نمود چون درویش محمد خان که حاکم مشهد مقدس بود و قلعه نیشابور از حارس صاحب قدرت خالی
علیقلی خان و اتباع او صلاح در آن دیدند که متوجه بلده نیشابور گشته آن ولایت را بدست آورده اطراف و جوانب مرتضی قلیخان را از اعوان
و انصار خالی کرده بعد از آن بدفع او پردازند بدین عزیمت دست از محاصره مشهد مقدس باز داشته روانه نیشابور شدند و درویش
محمد خان از این معنی آگاه گشته از مرتضی قلیخان مرخص گشته متوجه نیشابور شد و خود را پیشتر از آن گروه بشهر انداخته در فکر قلعه‌داری شد اما چون
علیقلی خان و اتباع او به نیشابور رسیدند درویش محمد خان اسباب قلعه‌داری چنانچه باید و شاید سرانجام نتوانست داد و صلاح حال خود را

در اطاعت

کشته شدن ولی خلیفه

جنگ مرتضی قلیخان حاکم مشهد با علیقلیخان حاکم هرات

کشته شدن میر عبدالکریم متولی آستانهٔ مقدسه

ذکر احوال شاه سلطان محمد

علیقلیخان اختیار نموده بودند مشار الیه لوای تکبر و نخوت افراخته میخواست که زمام مهام کل خراسان در قبضه اختیار و سرپنجه اقتدار او
باشد لهذا زیاده ازین تاب بی اعتدالی خویش خضر نیاورده بعزم تنبیه او از هرات بغوریان رفت و او طاقت مقاومت نیاورده از غوریان
باسفرار گریخت علیقلیخان جمعی را بتعاقب او فرستاده مراد بیک نامی از طبقه افشار که از جانب یکان سلطان حاکم اسفرار بود حمایت خویش
خضر خان نموده میان الجانبین نزاع انجامید و چند کس کشته شاملویان بازگشتند و یکان سلطان خویش خضر خان را اعزاز و احترام نموده
روانه عراق ساخت و این معنی موجب کدورت خاطر امیر الامرا گشته هنوز او در غوریان بود که خبر واقعه هایله مهد علیا باو رسید از آنجا
بدار السلطنه هرات بازگشته زمستان را بپایان رسانید و در اول سال لوی ئیل سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه ٩٨٨ بعزم تنبیه و گوشمال یکان سلطان
و اتباع او از دار السلطنه هرات بیرون آمده متوجه اسفرار شد مراد بیک مذکور از آوازه توجه او فرار نموده بفراه رفت و علیقلیخان
ولایت اسفرار را بطایفه شاملو داده معاودت نمود اما مرتضی قلیخان پرناک ترکمان که حاکم مشهد معلی مقدس و بیگلربیگی نصف خراسان بود و زیاده
از علیقلی خان دکان عظمت و اقتدار آراسته اورا وقعی نمینهاد و فیمابین اسباب وحشت آماده شده بود بعد از رفتن سلطان حسینخان
و تفرق امرا عظام که در بلدة المؤمنین سبزوار مجتمع آمده بودند با قباد خان قاجار حاکم آنجا که تا این وقت بجریمه موافقت علیقلی خان بی اتفاقی
آغاز نهاده در اوایل سال مذکور بعزم تنبیه او از مشهد مقدس معلی با غلبه و ازدحام تمام بیرون آمده بدار المؤمنین سبزوار رسید قباد خان
تاب مقاومت نیاورده بعد از آنکه از آمد شد مصلحان در مقام اعتذار در آمده بیرون آمد مرتضی قلیخان اورا مورد عتاب و خطاب گردانیده
از حلیه اعتبار انداخت و همراه خود بمشهد مقدس معلی برده سبزوار را بجهان خود سپرد علیقلیخان بعد از مراجعت از اسفرار این خبر شنیده
نایره غیرت در کانون درونش اشتعال یافت و در موکب همایون شاهزاده جوان بخت کامکار رایض حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعزم تادیب
مرتضی قلیخان از دار السلطنه هرات بیرون آمده با حضار امرا هم عهد کسان فرستاد مرشد قلیخان و محمود جان صوفی اغلی و ولیجان ترخمی
و سایر امرا که موافقت علیقلی خان اختیار نموده بودند بموکب عالی پیوستند و چون در دیوان اعلی تغییر و تبدیل در تیولات بعضی از امرا خراسان
کرده ولی خلیفه اوجی شاملو و امیر حمزه خان ولد عبدالله خان استاجلو و شاهقلی سلطان قارچه و غیرهم را بخراسان فرستاده بودند این
خبر در اردوی علیقلی خان شایع گشته باعث آن شد که هریک از امرا که تغییر در الکای او شده بود بالطوع و الرغبه دست توسل در دامن علیقلی
خان آویخته بیش از پیشتر مطیع و منقاد او گشتند و بدینجهت جمعیت تمام در اردوی عباسی دست داده مرشد قلیخان و سایر امرا مرتضی قلیخان را
از وفاق و اتفاق خود آگاه گردانیده پیغام فرستادند که ما و شما همه یکجهت و دولتخواه این درگاهیم و نواب سکندرشان را مرشد و ولی نعمت خود
میدانیم و اصلا حرف مخالفت آن درگاه در صفحه خیال ما مرقوم نیست و اینکه موافقت شاهزاده نامدار کامکار خان عالی تبار کمر بسته ایم دو چیز
منظور است اول آنکه درینوقت پادشاه روم نقض عهد و پیمان پیشین نموده در مقام تسخیر ممالک آذربایجان و شیروان در آمده در آن حد
فتنه و آشوب است و پادشاه ما با لشکرهای عراق و آذربایجان بدفع فتنه ایشان مشغول محتمل است که سلاطین اوزبکیه نیز فرصت غنیمت شمرده
متعرض مملکت خراسان گردند و چون دار السلطنه هرات تختگاه خراسان است و شاهزاده عالمیان که ولینعمت زاده ما و شماست در آن بلده اقامت
دارند غرض اصلی آنست که فیمابین امرا عظام کمال موافقت و یکدلی مسلوک بوده و شیوه کدورت و نفاق مسلوب باشد و اگر العیاذ بالله
حادثه روی نماید چون از جانب پادشاه مددی متصور نیست همگی با یکدیگر یکدل و یکزبان بوده بر سر ولینعمت زاده خود جمعیت نموده در رکاب
مقدس آنحضرت بدفع شر اعدا قیام نمائیم و علیقلی خان را که لله آنحضرت است بنا بر صلاح دولت قاهره ریش سفید و خاطر خواه دانسته
از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمائیم چه هرگاه نفاق و بی اتفاقی با سمع مخالفان اوزبکیه رسد در حرکت دلیر شده محتمل است که انواع فساد و خرابی
دهد و اختلال بحال این ملک راه یابد   دولت همه ز اتفاق خیزد   بیدولتی از نفاق خیزد   دیگر آنکه بر همگنان ظاهر است که در درگاه

پیغام مرتضی قلیخان بعلیقلیخان

معلی زمام



شکست یافتن محمد خلیفه در شیروان

خان افشار و بعضی ریش سفیدان و ارباب مناصب را در خدمت شاه و شاهزاده گذاشتند و محمد خلیفه را از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گردانیدند
اما هنوز امرا بقراباغ نرسیده بودند که سلاطین تاتار با لشکر بسیار بشیروان آمدند و محمد خلیفه ذوالقدر که فی الواقع مرد شجاع دلاور
بود عار فرار را بر خود قرار نتوانست داد با لشکر جلادت اثر بمقابله مخالفان شتافته بین الجانبین محاربه در نهایت صعوبت دست داد چون
لشکر مخالف اضعاف مضاعف لشکر قزلباش بود شکست بر ایشان افتاد محمد خلیفه با بسیاری از دلاوران لشکر راه عدم پیمودند و بقیة
السیف از شیروان بیرون آمدند و از تاتاران در شیروان و قراباغ خرابی بسیار روی داد و قتل و غارت بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان
باسیری برده دقیقه از دقایق نهب و غارت فروگذاشت نکردند بعد از وقوع این حال محمد گرای با جمعی از تاتاران که غنیمت فراوان بدست
آورده بودند آوازه کومک قزلباش شنیده طبل مراجعت کوفتند و بولایت خود رفتند و غازی گرای و صفی گرای با دو سه نفر برادر دیگر
با جمعی از لشکریان بکومک عثمان پاشا در داغستان و دربند ماندند و اهل شیروان که پایمال حوادث بودند جمعی با عثمان پاشا بازگشت
نموده جمعی دیگر از طاغیان شیروان بر سر پسر برهان جمع شده در خاجمز جمعیت نموده در حفظ حال خود میکوشیدند و چون پیرزاسلطان و امرا
بشیروان رسیدند از وقایع آگاه گشتند امیر خان ترکمان با اتباع خود جهت دفع جمعی از مخالفان شیروان و داغستان که در خاجمز جمع
آمده بودند رفته کاری ساخته باز آمدند و بعضی از امرای قزلباش از شاملو و استاجلو معاونت شاهرخ خان زبان اعتراض بمشار الیه دراز نموده
شاهرخ خان اراده کرد که خود سر کرده جمعی شده روانه آن صوب گردد و این معنی بر خاطر امیر خان گران آمده میانه ایشان کلفت و نزاعی
پیدا آمد و امیر خان این مقدمه را از تحریک پیرزاسلطان که سرکرده لشکر بود دانسته با او در مقام پرخاش در آمد و امرای قزلباش دو گروه شده
هر گروهی جدا نشسته و آمد و شد مابین جانبین بی اسلحه و یراق نپوشیده از یکدیگر خایف و هراسان بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند و قورچی
باشی که مرد خیر اندیش بود در مقام اصلاح در آمده میانه ایشان گرگ آشتی واقع شد و شاهرخ خان ترک رفتن خاجمز نمود و اگر چه ظاهرا آب
نزاع فرو نشاندند اما همچنان نایره نفاق در کانون درونشان اشتعال داشت القصه امرای عظام بجهت هر گونه قضایا خصوصا بجهت گرانی
و فقدان آذوقه و قحط و غلا و ظهور نفاق و عدم اتفاق که اعظم آنها بود متوجه تسخیر قلعه دربند و دفع عثمان پاشا و ضبط شیروان نتوانستند
شد و شیروانرا بهر یک از امرا تکلیف میکردند قبول نمینمودند لاعلاج عزم مراجعت جزم نموده کوچ کرده بمرافقت یکدیگر داخل دار السلطنه تبریز شده
بشرف ملازمت شاه و شاهزاده والاجاه مشرف شدند درین سال در اکثر محال قحط و غلا پدید آمده در تبریز بسیاری از ضعفا و مردم فرومایه
از فقدان نان جان دادند و در کل ولایت آذربایجان و قراباغ و عراق و گیلانات عسرت و تنگی پدید آمده خلایق زحمت بسیار کشیدند

ذکر قضایا و سوانح خراسان که بعد از رفتن سلطان حسینخان شاملو در آنولایت سمت ظهور یافت

سابقا نگاشته کلک بدایع نگار گردیده که سلطان حسینخان نواده دورمیش خان شاملواست بجهت بزرگ زادگی و اول حقوق خدمات
سابقه در درگاه معلی ریش سفید طایفه جلیله شاملو گشته بی رضا و صلاح او هیچ مهمی از مهمات آن طایفه فیصل نمییافت تا چون خبر طغیان علیقلی
خان پسر او بمسامع علیه رسید و نواب مریم شان مهد علیا با او عتاب و خطاب آغاز نهاده برفتن خراسان و آوردن فرزند ارجمند
سلطنت نشان مجبور ساخت و با این طبقه بی التفاتی آغاز نهاده برخلاف رضای او خویش خبر خان شاملو را حکومت و تشخیص و عوربان داده
روانه آنصوب فرمودند و او در عوربان باستظهار شفقت نواب مریم شان سلوک ناهموار پیش گرفته از حد اعتدال گذرانید و بقاعده زمان
شاه جنت مکان که خوانین عظام و بیگلربیگیان را قدرت و یارای این گونه امور نبود احتمال نمیداد که خان مشار الیه آسیبی تواند رسانید
و علیقلیخان از حرکات ناهموار او اغماض مینمود تا آنکه بعد از رفتن سلطان حسینخان چون اکثر امرای خراسان تابعت شاهزاده عالمیان نموده رفتند

ذکر احوال شاه سلطان محمد

عقیدت ایشان مطمئن سازند نواب کامیاب ایجاب ملتمس امرا فرموده خاطر شریف فرزند ارجمند را بسخنان دلاویز اطمینان داده روز دیگر بهمراه خود بایوان آوردند و امرا جمع شده سعادت پای بوس دریافتند و میرزا سلمان از احسن الصلاح امرا از خانه خلیل خان آورده مورد التفات ساختند و مشار الیه بهمان دستور بمسند وزارت و صاحب دیوانی رسیده بیشتر از پیشتر اعتبار و استقلال یافت و امرا آن چند روز بجد و جهد تمام بملازمت درگاه شاه و شاهزاده والاجاه قیام نموده بخدمات شایسته اقدام مینمودند اما منتقم حقیقی بتدریج از آن قوم غدار بنوعی انتقام کشید (که خیره ماند در و دیده اولوا الابصار) و بلایا که نصیب حال ایشان آمد انشاء الله تعالی در ذیل این هر یک در محل خود بتخصیص در زمان دولت جهانگشای بهشت یار کامکار معدلت شعار حضرت اعلی شاهی ظل الهی که جهان خرم از عدالت اوست

همه آسودگی ز دولت اوست

ذکر توجه همایون بجانب آذربایجان و قضایا که بتقدیر حضرت رب العباد در آن سفر روی داد

چون الکاء خوی و سلماس و ارومی و اوشنی و بعضی از توابع مراغه بتصرف اکراد مخالف درآمده بحمایت رومیه متعرض حواشی مملکت میشدند و قلعه تفلیس و گوری که پای تخت حکام گرجستانست بتصرف رومیه درآمده عثمان پاشا در قلعه دمنه اقامت داشت و لزگیان شکی و شابران بر سر پسر برهان جمعیت نموده بحمایت عثمان پاشا و حکام داغستان متعرض مملکت شیروان نمیگذاشتند که امراء قزلباش در آن مملکت آرام گیرند و در میان تسخیر آن ولایت را پیشنهاد همت ساخته سردار لشکر روم در ارزن الروم نشسته بهرام پاشا را با سی هزار کس و ذخیره و یراق قلاع مذکوره فرستاده بتدارک سفر آینده مشغول بود و ارکان دولت قاهره مصلحت در آن دیدند که رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان در حرکت آمده چندگاه دار السلطنه تبریز مستقر دولت ابد پیوند بوده باشد و ممالک موروثی را از تعرض مخالفان صیانت نموده اختلالی که پدید آمده بنیروی تدبیر و قوت بازوی شمشیر جبر و تدارک نمایند بعضی از امراء الکاء در درگاه معلی بودند مثل امیر حمزه خان استاجلو و ولی خلیفه شاملو و شاهعلی سلطان فارنچه استاجلو و غیرهم در تیولات امراء خراسان تغییر و تبدیل چند کرده بایشان در خراسان الکاء داده روانه نمودند و رایات جلال در ساعت مسعود از دار السلطنه قزوین بیرون آمده منزل بمنزل باهستگی طی مسافت نموده بدار السلطنه تبریز رسیدند و امیر خان و امرا تابین او در کمال شوکت بر تبت تمام باستقبال آمده از مردم تبریز خلقی کثیر از صواحب و اعیان و صغیر و کبیر و برنا و پیر استقبال موکب پادشاهی نموده شاه و شاهزاده نامدار در دولتخانه قدیم تبریز نزول اجلال فرموده در مقر دولت و مسکن سعادت آبا و اجداد کرام آرام گرفتند و امیر خان از امور عنایات گوناگون ساخته بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان امتیاز یافت و فاطمه سلطان بیگم صبیه قدسیه شاه جنت مکان را با او نامزد فرموده عقد مناکحت واقع شد در خلال این حال از جانب شیروان خبر آمدن محمد گرایخان تاتار رسید مفصل این مجمل آنکه بین الجمهور چنین مذکور میشد که در وقتی که محمد گرایخان خبر رسید که پادشاه قزلباش عادلگرایخان را با تحف و هدایای پادشاهانه و جمعی از معتمدان تعیین نموده بود که از راه دربند شابران آمده عذر العطاف شهریاری خواسته فرزند ارجمند را بولایت خود برد و بعد الیوم طریقه محبت و دوستی مسلوک دارد متعاقب خبر کشته شدن او بسر پادشاه تاتار رسید بنابر انتقام خون عادلگرایخان بحکم و اشاره خواندکار روم و اخذ غنیمت با سلاطین زادهای جوجی نژاد تاتار غازیگرای و صفی گرای و سعادتگرای برادران عادلگرای خان بطلب خون برادر با لشکر جلادت اثر بشیروان میآیند ایشان چون به دربند نزد عثمان پاشا رسیدند محمد خلیفه حقیقت آمدن ایشان را بپایه سریر خلافت مصیر عرض کرد دگرباره انجمن کنگاش انعقاد یافته قرار یافت که نواب شاهی و شاهزادگی بدولت و اقبال در دار السلطنه مذکور قشلاق نمایند و میرزا سلمان باتفاق امرا و اعیان لشکر بجانب شیروان رفته بمدافعه لشکر تاتار قیام نمایند و امراء عالیقدر باتفاق میرزا سلمان وزیر روانه جانب شیروان شدند خلیل

خان افشار

قتل مهد علیا و جمعی از [illegible] مازندران

دارید قبل ازین که امرا چیره نشده بودند این گونه تدبیرات بایست کرد حالا که کار باینجا رسید این عمل مثل مشهور چوب پای کربوه است اقدار ادنیا همرا
بزر خریدن هم قسمی از زبونی است رضا نمیدهم الا بقضاء الله مجملا امرا چند نفر از همراه و یماق را بدین امر شنیع نامزد نمودند صدرالدین خان
صفوی و جنغلی بیگ الکس اغلی ذوالقدر و امام قلی میرزا موصلو قوم سلطانم والده نواب سکندرشان از انجمله بودند روی بدولتخانه
همایون آوردند و بیحابا داخل حرم شدند و آن سیده صالحه بیگناه را بدست آورده بخبه هلاک کردند و بآن اکتفا نکرده بمنزل والده نواب مهد
علیا که عورت پیر صالحه عابده بود و با بعضی از اقوام خود از مازندران آمده در جوار دولتخانه بسر میبرد رفته آن عورت بیگناه را بقتل آورده چند
نفر از اعیان مازندران را در همانجا بقتل آوردند و بگمان آنکه نواب مهد علیا نقود و اجناس و اقمشه بسیار از خزاین حرم بوالده و اقوام خود داده
صنادیق او را بیرون آورده تمامی اموال و اسباب که در آنخانه بود بغارت و تاراج رفت و عامه در اسواق و محلات با اهل مازندران
همین شیوه پیش برده بهر کدام ابقا میکردند از لباس عاریت عریان میساختند مجملا دقیقه از دقایق قباحت و بیشرمی فرو گذاشت نشد درین قضایا
میرزا سلمان وزیر داخل مجمع امرا نبود و بخانه خلیل خان افشار رفته ظاهرا بجهت حفظ حال خود توسل جسته القصه امرا نادان بیعقل که بعضی از ایشان
مردم ساده لوح و دولتمند خیرخواه صافی اعتقاد بودند بوسوسه چند نفر از معتمدان فریفته گشته ارتکاب این عمل شنیع نمودند آخر روز نواب سکندرشان
علما را طلب فرمودند که بدفن کشتگان پردازند در همان شب علما بتکفین و تجهیز ایشان پرداخته در آستانه متبرکه امامزاده حسین علیه و آبائه
التحیه مدفون ساختند بعد از قضیه مذکوره امرا کس بخراسان نزد سلطان حسینخان و علیقلی خان فرستاده از این واقعه اخبار نموده مقرر داشتند
که آوردن شهزاده کامکار را موقوف داشته گذارند که بدستور در هرات توقف داشته باشند و سلطان حسین خان بازگردد اما نواب جهانبانی
سلطان حمزه میرزا درین شورش و غوغا باوجود حداثت سن و خوردسالی بمقتضی عقل دوراندیش میدانست که امرا قزلباش که او را ولیعهد مدار
نامدار میدانستند بجرئتی چنین بسلسله ولی نعمت روا داشته بقتل والده ماجده اش اقدام نمایند بحفظ حال خود پرداخته با چند نفر از ملازمان
جانسپار که محل اعتماد میدانست ببام حرم رفته ماکول و مشروب بقدر احتیاج برده راه بام را خاکریز کرده فصیل بام را قلعه گونه نموده تفنگ و
اسلحه و یراق قلعه داری همراه برد که خود را چندروز در آنجا حفظ نماید که اگر امرا غدری اندیشند مکنون خاطر خود را فی الفور بظهور نتوانند آورد
و با خود قرار داد که تا خاطر از ایشان جمع نماید از آنجا بزیر نیاید اسمعیل قلی بیگ شاملو ولد ولی خلیفه که از جمله رفقا بود آثار جانسپاری
بظهور آورده در ازای آن خدمت ملقب بلقب یولداش باشی گشت مجملا بعد از قتل نواب مهد علیا که بعد ازین از و بنواب مرحومه تعبیر خواهد رفت
روز دیگر امرا بدولتخانه همایون جمع شده کس بحرم بخدمت نواب سکندرشان فرستاده عرض نمودند مصراع بهمان مهر و وفا قایم
که بستیم بدوست عهد و پیمان که با نواب شاهی بسته ایم خلل پذیر نگشته و فتوری بآن راه نیافته استدعا داریم که نواب اشرف ما را بدین قضیه
متشکر که از اقتضای قضا روی داد مواخذه نفرمایند و بمعاذیر موهمه تمسک جسته در مقام معذرت و خاطرجوئی در آمده استدعای دریافت ملازمت
اشرف نمودند نواب اشرف بمقتضای عقل دوراندیش عمل فرموده در مقام عتاب و خطاب در نیامدند اما امرا دو سه روز را در ملازمت در نیافتند
بعد از دو سه روز جمیع امرا بدولتخانه جمع شده علما و مجتهدین را احاضر ساختند و مجددا در حضور علما هر یک پنجاه و یک قسم خوردند که تا نواب
سکندرشان در قید حیات باشد دیگری را پادشاه ندانند بعد از و نواب شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا را ولیعهد داشته بعد الیوم از
رضای خاطر مبارک درنگذرند و قسم نامه بمهر علما و مجتهدین درست کرده بخدمت اشرف فرستادند نواب سکندرشان باکراه تمام بایوان
آمده بسعادت پای بوس مشرف شده بزبانی اظهار عقیدت باطنی و صوفیگری بسیار کردند و نواب سکندرشان نیز وقوع این قضیه را باقتضای
قضا حواله کرده بسخنان مصلحت آمیز تسلی بخش خاطر انور گردیدند اما نواب جهانبانی همچنان با جمعی از فدویان جانسپار در آنمکان توقف داشتند
و اعتماد بامرای کردند امرا دیگر باره پیمان خود را بایمان مغلظه موکد ساختند و از نواب سکندرشان التماس نمودند که نواب جهانبانی از صفای

عقیدت

جلد اوّل

تاریخ عالم آرای عبّاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

چون نشر محامد کبریای الهی که بیرون از دایرهٔ عقول و اوهام است درخور رتبه و حالت بشر و مدرک انسان نیست و ثنا و ستایش بارگاه احدیت که خارج
از تصور و اوهام است بیان و قلم را قدرت تحریر و یارای گذارش آن نی آنانکه بدین آرزوی غفلت افزا پای جسارت بر شاهراه مقصود نهاده اند سر
گردانان بادیه حیرتند که در اوّلین گام خواهش و سپاس گذاری در گل مانده اند صدرنشینان کوی نادانیند که از جهان هوش و خرد دور افتاده اند و آنها که
یکان دریافت نثار صمدیت در بزم دانش شمع یقین افروخته بقیل و قال حدوث و قدم در مانده و مضمون این مقال که (بیت) که خردم درخور اثبات
تو نیست داننده ذات تو بجز ذات تو نیست پای بند خیال محال گشته اند سزاوار عقل ناقص و بیدانشی خود آن دانستم که قدم اندیشه از تکاپوی
مقاصد ساخته در دامن خاموشی کشم و از آنچه در تنگنای حوصلهٔ بشریت خاصه تنگ مایگان بازار دانش گنجایشی ندارد ساکت بوده مهر ادب بر دهن نهم
و بدست عجز و بیچارگی در دامن اعتذار آویخته زبان محمدت بیان بدین مقال گویا گردانم (بیت) آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای
تو بود ما را چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود و نعوت جلال حضرت مقدس نبوی و مناقب و مفاخر مرتضوی و ائمه
طاهرین نیز که مسند آرایان بارگاه اصطفا و ارتضا اند و مرشدان راه هدایت باقی صفات ایزدی بود لهذا خود را بی زاد و راحله دانش سرگردان
بادیه حیرت و نادانی ساختن و از آن مرحله پیمائی باز آمده شروع در مقصود نمودن اولی و انسب و خالی از سوء ادب دانست غرض از تسوید این مقالات
لاطائلات آنکه اقل عباد اسکندر الشهیر بمنشی که در اوان نشو جوانی باغوای کوته خردان دنیاپرست خود را از اکتساب علوم متداوله که طبیعت بآن راغب و آشنا
شده بود باز آورده هوس علم سیاق نمودم و مدتی بدان شغل ناتمام بسرانجام برده جستم چون در آن فن باعتقاد ناقص خود فی الجمله کمالی یافتم و برخی از اوقات
شریف ابهات ارباب دولت مصروف ساختم عقل دوراندیشم از سکر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفتم که این شغل خسیس که اختیار کرده از معارف
فضل و کمال بصد مرحله دور انداخت تو که در بحر مواج معانی شناوری کردی چرا بطریق معرکه آرایان عام فریب صورت پرست باشی چون نیک تأمل
نمودم خلاصهٔ اوقات بیطالت گذشته بود و شخص طبیعت قرین یأس و ندامت گشته چون گاهی بصحبت فیض بخش بعضی اعزه که جامع فنون قابلیت و استعداد
بوده از علم انشا بهره تمام داشتند فایز میشدم و در اوقات مصاحبت سخنان سودمند شیرین و نکات دلپذیر رنگین را که بنظم و نثر ترصیع داده بقلم زرنگار اندیشه
در صفحهٔ بیان مینگاشتند مشاهده مینمودم طبع دریوزه گرد بدان شیوهٔ ستوده رغبت نموده (مصراع) آن هوس در دلم پدید آمد دامن از آن شغل
درچیده تخم این هوس در مزرع دل ریختم و بدست شوق در دامن آن عزیزان آویختم و بدین وسیله شرف غلامی و خدمت درگاه پادشاه والاجاه صفوت
نهاد صفوی اجتهاد خاقان کشورگیر موسوی حسب حسینی نسب حیدر نژاد که القاب همایونش بالفاظ دُرر نثار خاک آستانه خیرالبشر صلی الله علیه و آله و سلم مروج
مذهب حق ائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر غلام با اخلاص حضرت امیرالمؤمنین حیدر سلام الله علیه و اولاده الاطهار آرایش دو جهانی یافته و شرف علا

دور افتاده در رفته رفته کار آن طبقه و اکثر صوفیان صفا اندیش به بی اخلاصی سرایت کرده باموری که خلاف عقیدت و اخلاص و سوء
ادب بود جسارت نموده اعمال ناشایست از جهلا و مفسدان بدسرشت و خطاکاران زشت آن گروه عقیدت گزین بحیز ظهور آمد و عاقبت بشامت
آن گرفتار آمده انواع بلایا نصیب ایشان گشت و نتایج کفران نعمت و بی ادبیها از اسلاف باخلاف بلکه بمضمون این مقال که (چو از قومی
یکی بی دانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را) بعموم اویماق انتقال یافته بدین جهت اختلال تمام بحال آن طایفه راه یافت و تا حالت
تحریر این دفتر که سنه هجری خمس و عشرین الف رسیده قریب چهل و پنجسال از آن قضایا گذشته هنوز آثار بی ادبیها در میانه اعقاب آن طایفه
باقی است و بعذاب و عقاب اعمال ناصواب پدران گرفتارند از اقبح قبایح و اشد ذمایم که از مفسدان بدسگال بوجود آمد قضیه قتل ملکه زمان
و عفیفه دوران زهره زهرا ذریه طیبه سیدة النسا اعنی نواب مریم شان مهد علیا خیر النسا بیگم است با وجود آنکه سیده زکیه عفت
قباب حرم محترم نواب کامیاب و والده ماجده شاهزادگان عالی انتساب بود از صراط مستقیم عقل و عافیت اندیشی منحرف گشته بمحض صلاح حال
و حفظ رتبه چند روزه دولت دیده بصیرتشان از قبح آن عمل شنیع پوشیده گشت و از نتایج سوء ادب و خذلان دنیا و عقبی نیندیشیده بدان
امر قبیح جسارت نمودند مفصل این مجمل آنکه نواب مهد علیا بجهت ضعف باصره شوهر نامدار و حداثت سن و خوردسالی شاهزادگان کامکار
ناموس سلطنت و پادشاهی را بر رقبه غیرت خود نهاده در تمشیت امور دولت و انتظام مهام ملک و ملت ساعی بوده میخواست که چنانچه قاعده
و آداب سلاطین ذوی الاقتدار است بر امر و فرمانی که از موقف جاه و جلال صدور یابد بی تأمل و اهمال بحیز ظهور آید و این معنی موافق
مزاج امرا خودرای نبود و تجدید کلفت و آزردگی شاهرخ خان و هبیره محمد خان و قورخمس خان در مهمات مازندران و قتل میرزا خان که بخلاف
صوابدید ایشان بوقوع پیوست ضمیمه آزردگیهای سابق گشته در اندیشه کسر عزت و اعتبار و عدم قدرت و اقتدار بودند در خلال این حال
اهالی کاشان بدیوان آمده از سلوک ناهموار محمد خان ترکمان حاکم آنجا که قوت طامعه اش از حد اعتدال بیرون بود شکایت نمودند و از موقف
سلطنت حکم بپرسش معاملات ایشان صادر گشته دیوانیان بدان باز رسیدند و ظلم و زیادتیهای او بوضوح پیوست و مورد عتاب و خطاب گشته حکم
جهانمطاع بتغییر الکا او صادر شد محمد خان که از اعاظم امرا و ارکان دولت بود از وقوع این واقعه که موجب خفت و سلب اعتبار او میشد
بیتاب گشته هر چند سعی نمود که بین الاقران این خفت باو روا ندارند نواب مهد علیا نیز بملاحظه ناموس دولت و سلطنت این مسامحه را
موجب نقص دولت و عدم اقتدار پادشاهی دانسته بهیچوجه راه این التماس ندادند و محمد خان از این معنی کوفته خاطر گشته با سایر امرا مفسد
نفاق اندیش همزبان شده ابواب حیله و نفاق گشودند و قلی بیک قورچی باشی افشار را که رکن رکین دولت بود و بین الجمهور بسلامت نفس
و صلاح اندیشی و عقل و کاردانی اشتهار داشت بلطایف الحیل از راه برده در این واقعه تدبیرها میاندیشیدند و میدانستند که تا نواب مهد
علیا در قید حیات باشد دوری او از فرزندان نامدار و شوهر کامکار خود ممکن نیست و او از طور خود و تسلط و اقتداری که دارد
عدول نخواهد کرد لهذا در دفع او لازم و جازم گشته در خفیه یک یک از امرا صاحب وجود هر اویماق را بوعدهای جمیله فریفته با خود متفق ساختند
مجملاً اکثر امرا خودرای و ساده لوحان طوایف قزلباش بهانهای لایعنی از جمله تربیت نمودن مازندرانیان و تفویض حکومت و لایات و مناصب
و انعامات بایشان و نقل خزاین حرم بمازندران که محض تهمت و افترا بود و صورت وقوع نداشت با یکدیگر اتفاق نموده ماده تضییع نواب مهد
علیا ساختند و از اعیان امرا و بزرگان هر طایفه در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه جمع آمده بخدمت اشرف پیغام فرستادند که بدسلوکی
نواب مریم شان مهد علیا با امرا و ارکان دولت پادشاه و تربیت مازندرانیان بر طبایع قزلباش گرانست و دخل او در امور دولت پسندیده
ریش سفیدان طوایف خلاصه قزلباش نیست و جهلا و فتنه انگیزان هر طایفه همیشه تحریک ماده فساد مینمایند بندگان نواب کامیاب در این باب
فکر بصواب اندیشند که مبادا عنقریب بفساد کلی انجامد چون این مقدمات بوساطت محرمان حریم عزت بعرض اقدس رسید نواب مهد علیا

اتفاق و یکدلی گروهی از امرای قزلباش در قتل خیرالنسا بیگم

ذکر احوال شاه سلطان محمد

اقرب و اصوب میدانستند و جمعی دیگر از ترک و تاجیک انکار این رای نموده باین معنی همداستان نمیگشتند و میگفتند که اگر دولتخواهان دولت
قاهره امری که صلاح دولت در آن دانند پیش گیرند چرا موجب عصیان باشد بلکه محض دولتخواهی و پاس حقوق نمکخوارگی است مجملاً این زمزمه و گفتگو
بطول انجامیده رفته رفته میانهٔ پدر و پسر طرح بدنشست و سلطان حسین خان میگفت که اگر بی نیل مقصود بازگردم مرا در آن درگاه بار نیست و در این
صورت ترک رفتن اولی است اما مرشد قلیخان و امرای هم عهد بملاحظه آنکه مبادا علیقلی خان بمبالغهٔ پدر و صلاح اندیشی ریش سفیدان شاملو از
جادهٔ صواب منحرف گشته رضا باین معنی دهد همگی در دار المؤمنین سبزوار نزد قباد خان قاجار حاکم آنجا که از زمرهٔ امرا و هم عهد بود جمع شده
میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله که پدرش در زمان شاه جنت مکان وزیر معتبر آذربایجان و شیروان بود و او در آن هنگام وزیر مرشد
قلیخان و صاحب اختیار مطلق و مهیج ظهور این مقدمات بود بدار السلطنه هرات فرستادند بخوانین عظام و معتبران شاملو پیغام دادند که این
اندیشه را از خاطر محو نموده سعی و اهتمام بجا آورده بظهور نیاورند که اگر بالفرض کل طایفهٔ شاملو راضی بفرستادن شاهزاده کامکار
گردند ما بجان و جان کوشیده نمیگذاریم که این داعیه از قوت بفعل آید و در سبزوار که سر راه عراق است بهمین ارادهٔ راسخ البنیان
جمعیت نموده منتظریم که اگر طایفهٔ شاملو این گوهر گرانمایهٔ درج سلطنت و پادشاهی را از دست دهند ما بنیروی همت و بخت بلند بدست آورده
در خراسان رایت مفاخرت برافرازیم علیقلی خان ازین پیغام بی آرام گشته در روانه نمودن پدر بی نیل مقصود سعی نمود و سلطان حسینخان
اصرار پسر و امرا و لشکریان خراسان را بدین مشابه مشاهده نموده با بصنعت ورغان بصوب مراجعت معطوف گردانیده طوعاً او کرهاً روی
براه آورد و در سبزوار با امرای عظام ملاقات نموده از هر باب سخنان بمیان آوردند و صلاح و فساد این مطلب را گفتگو میکردند و در رفتن
بدرگاه معلی تامل داشت که این مقدمات چگونه عرض نماید که مورد عتاب و خطاب نگردد و موجب سلب اعتبار او و پسر و طعن اضداد نشود هنوز
این زمزمه و گفتگو در میانهٔ امرا و او بود که قضیهٔ قتل نواب مریم شان مهد علیا بسعی امرای سست عهد شکسته پیمان سمت وقوع یافته بعد از واقعهٔ مذکور
ارکان دولت مصلحت درین دانستند که آوردن حضرت اعلی موقوف بوده بدستور در دار السلطنه هرات تشریف داشته باشند مکاتیب
بسلطان حسینخان نوشته او را از صورت حال آگاه کردند و فرمان پادشاهی بطلب او اصدار یافته در سبزوار باو رسید مشار الیه متوجه
عراق گشته امرا هر یک بمقر حکومت خود شتافتند اما علیقلی خان و مرشد قلیخان بعد از استماع این واقعه دیگر باره با کل امرای خراسان
که اکثر شاملو و استاجلو بودند کنکاش نموده طالب عهد و پیمان مجدد گشتند که حضرت اعلی را در خراسان سرمایهٔ خود ساخته بامر و نهی ارکان
دولت که اکثر تکلو و ترکمانند و با شاملو و استاجلو عداوت میورزند تمکین ننمایند و از سخن و صلاح علیقلی خان بیرون نرفته او را خان خانانی
و بزرگ و ریش سفید خود دانند اکثر امرای خراسان سوای مرتضی قلیخان و اتباع او بقدم اطاعت و اذعان پیش آمده با علیقلی خان اتفاق نمودند
مجملاً امرای خراسان دو گروه شده در هرات و مشهد مقدس معلی دو خان عالیشان جمعیت نمودند و میانهٔ ایشان روز بروز اسباب وحشت و خصومت
آماده تر گشته عاقبت بین الفریقین نزاع و جدال انجامید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت

ذکر واقعهٔ شنیعهٔ ناچیز گردانیدن نواب مریم شان مهد علیا که با فساد مفسدان وقوع یافت

چون بنا بر اقتضای قضا و تقدیرات آسمانی و تجارب روزگار هر کمالی را زوالی و هر نشاطی را ملالی در پی است در زمان شاه جنت مکان
فراغت و عافیت سپاهی و رعیت و معموری و آبادانی مملکت و آرامش بلاد و آسایش عباد بدرجهٔ کمال یافته بود از حوادث روزگار رونمای بسیاری
خلایق در معرض زوال آمده طوایف قزلباش که نسبت بدودمان قدسی نشان صفوی پیر مریدانه سلوک نموده سالک طریق عقیدت و اخلاص
بوده اند از وساوس شیطان و هواجس نفسانی و ارادهای متخالفه پیشی و بیشی با یکدیگر طریق کلفت و نفاق پیش گرفته از مسلک وفاق و اتفاق

دور افتادند

خود را از آن ولایت بیرون انداخته بپایه سریر اعلی آمده حقایق حالات معروض داشت از غلبه شوق و آرزومندی دیدار قرة العین سلطنت
و پادشاهی گوش بحرف و حکایت امراء و آقا نظر کرده ابراهیم بیگ ولد حیدر سلطان چابوق ترخان ترکمان که از میرزادهای معتبر و اعیان
قزلباش بود بدین خدمت نامزد نموده روانه خراسان گردانیدند و مشارالیه با پنجاه نفر از آقایان ترکمان روانه خراسان گردید چون آوازه
آمدن ابراهیم بیگ در خراسان شیوع یافت علیقلی خان و مرشدقلیخان یکدیگر را ملاقات نموده این معنی در خاطرشان رسوخ یافت که ابراهیم
بیگ را بی نیل مقصود باز گردانند کسان معتمد نزد کل امراء خراسان فرستاده درینباب استعانت جستند و طلب عهد و پیمان گشتند مرتضی قلیخان
پرناک حاکم مشهد مقدس معلی مرد بزرگ منش در کمال نخوت و غرور بود نمیخواست که علیقلی خان زیاده شوکتی و اقتداری باشد و للگی
شاهزادهٔ نامدار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی موجب تقدم و بزرگی و اعتلای شان و تفوق و برتری او نسبت بسایر امراء خراسان بود و اتفاقی
که در این امر واقع شده بود مکروه خاطر او میشد و راضی باین اتفاق نشده با امراء همداستان نگشت و امراء تابین خود را از موافقت علیقلی
خان منع کرد و این معنی موجب کلفت خاطر علیقلی خان گشته رفته رفته فیمابین الفت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت و چون ابراهیم بیگ
بمشهد مقدس معلی رسید و علیقلی خان و مرشدقلیخان و سایر امراء که در هرات بودند از آمدن او اطلاع یافته مکاتیب دوستانه باو نوشته
تواضعات رسمی بظهور آوردند اما همگی متفق اللفظ جواب صریح دادند که اگر باین اراده بهرات میآیند در آمدن مضایقه نیست اما تا دانسته باشد
که مطلبی که دارد بفعل نیاید و آمدن او بیفایده است و درینباب عرضه داشتی بپایه سریر اعلی نوشته فرستادند که چون بردن شاهزادهٔ کامکار بعراق
موجب دلیری مخالفان اوزبکیه میشود و صلاح دولت قاهره نیست ما بندگان دولتخواه جسارت نموده راضی بدان نشدیم ابراهیم بیگ خواست
که در مشهد چندان توقف نماید که این عریضه بدارالسلطنه قزوین رسیده جواب برسد مرتضی قلیخان مبالغه در اجراء حکم پادشاهی و معاونت ابراهیم
بیگ مینمود و ابراهیم بیگ مرد عاقل سلیم النفس صلاح اندیش بود از اطوار مرتضی قلیخان نسبت بعلی قلیخان استشمام رایحهٔ نفاق میکرد و
میدانست که اصرار او درینباب بالاخره منجر بفساد کلی میشود تا غوریان رفته چندگاه توقف نمود و بر وفق رضای علیقلی خان و امراء عمل نموده روانه
درگاه جهان پناه شد و حقیقت حال بعرض اشرف اعلی و نواب علیه رسانید نواب مهد علیا از این معنی برآشفته سلطان حسینخان پدر علیقلی خان را
که در درگاه معلی تواجی باشی و از امراء معتبر و ارکان دولت قاهره بود مخاطب ساخته عتاب و خطاب بسیار فرموده تهدیدات نمود و او از جانب پسر
تمهید بساط معذرت نموده عرض کرد که هرگاه کل امراء خراسان اتفاق بامری کرده باشند پسر من تنها چه تواند کرد القصه نواب مریم شان مهد
علیا با علیقلی خان بی توجهی آغاز نهاده در مقام آن شدند که آن طبقه را از نظر اعتبار انداخته مرتضی قلیخان را امور در تربیت سازند سلطان
حسین خان هرچند بنابر تمشیت امور دولت تمهید معذرت پرداخت مسموع نداشتند تا آنکه متعهد و متقبل آن شد که خود بخراسان رفته این خدمت را
بتقدیم رساند سه ماه او را مهلت دادند که بخراسان رفته پسر خود را ازین جسارت و خودرائی منع نماید و قرة العین خلافت یعنی حضرت اعلی
شاهی ظل الهی را برداشته بعراق آورد و اگر درین مرتبه بعلی قلیخان و امراء خراسان که با او متفق و هم عهد و پیمانند عقوق و عصیان ورزند
از فرمان پادشاهی تخلف ورزند سلطان حسینخان نیز در خراسان توقف نموده بدرگاه معلی مراجعت نماید که من بعد آن طبقه باغی و طاغی اند
سلطان حسینخان چون جد و جهد نواب اشرف و نواب مهد علیا را درین مرتبه دانست لاعلاج روی براه آورده روانه خراسان شد و چون آوازه
آمدن او در خراسان شیوع یافت امراء خراسان که با علیقلی خان اتفاق داشتند دیگرباره بقیل و قال درآمده بهیچوجه راضی بردن حضرت
اعلی نمیشدند و چون مشارالیه بدارالسلطنه هرات رسید میانه پدر و پسر ملاقات شد زیاده اهتمامی که متوقع پدر بود از پسر بوقوع نرسید
و مکرر سرّاً و جهراً مجالس منافی و کنگاش عام و خاص انعقاد یافته جمعی کثیر از عقلاء و ریش سفیدان طایفهٔ جلیلهٔ شاملو که در هرات بودند اطاعت
امر پادشاهی کردن و سلطان حسین خان را مقضی المرام روانه نمودن و طایفهٔ شاملو را بمخالفت و عصیان متهم نساختن بصلاح اندیشی و عافیت گزینی

(در حاشیه:) [illegible] آوردن [illegible] عباس

(در حاشیه:) رجوع ابراهیم بیگ بی نیل مقصود

(در حاشیه:) مأمور شدن سلطان حسینخان بآوردن [illegible]

ذکر احوال شاه سلطان محمد

خان رسیده صورت حال باین نمود اگرچه جناب خانی و آقایان شاملو که در همان چند روز وارد آنملک گشته سامان و سرانجام لوازم مملکت
و قلعه داری نداشتند از وقوع قضیهٔ هایله اسمعیل میرزا و احتمال عصیان ملوک اطراف و طغیان اوزبکیه خایف و متزلزل گشتند اما بسلامتی
ذات خجسته صفات شهزادهٔ کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی مسرور و شادکام گردیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و وجود گرامی
آن نونهال جویبار خلافت و کامکاری را سرمایهٔ امن و استقامت مملکت دانسته عن صمیم القلب دل بملازمت و غلامی عتبهٔ علیه اش بستند و
بدولت و اقبال خداداد آنحضرت امیدوار گشته زبان حال خلق آنزمان بدین مقال در ترنم بود رباعی ای شاه جهان هر آنکه بدخواه تو بود
پرداخت زمانه عمرش از ملک وجود کم دید فلک بکام ارباب شهود سر تیغ ترا غیب صورت بنمود علیقلی خان مجلس عالی آراسته
آن دُر یکتای درج خلافت و جهانداری را بر دوش اخلاص برداشته متکفل امر للگی و خدمتکاری گشت و خلایق عموم از سپاهی و رعیت و
میران و ایماق و سرخیلان بلوچ و قبچاق و غیرهم فوج فوج آمده شرف ملازمت و بساط بوسی در یافتند و از جانب اشرف بخلاع فاخره
سرافراز گشته در ازای این عطیهٔ الهی و سلامتی ذات اقدس سجدات شکر ایزدی بتقدیم رسانیده نقد جان نثار و ایثار گردانیدند اما امرا افشار
که قاتل شاهقلی یکان و متصرف مال او بودند در بیرون شهر جانب دروازه ملک اقامت داشتند و میانهٔ ایشان و وکلای خان بجهت تفتیش
مال مذکور گفتگو بود در اینوقت رخصت یافته بجانب فراه و اسفرار محال تیول خود رفتند و علیقلیخان مژدهٔ سلامتی ذات اقدس را بدار السلطنه
قزوین فرستاده نواب سکندرشان و مهد علیا و شاهزادگان نامدار از آن خبر بهجت اثر مبتهج و مسرور گردیدند و چون نایرهٔ اشتیاق ملاقات
گرامی آنحضرت بر ضمیر منیر والدین اشتعال یافته بود ارادهٔ خاطر شریف ایشان بدان متعلق گشت که فرزند دلبند خود را از هرات بپایهٔ سریر اعلی آورده و
دیده بدیدار گرامی قرة العین روشن سازند و از بیم فتنهٔ جاهلان و مفسدان قزلباش هیچیک از شاهزادگان نامدار را در ممالک نگذارند
که در پایهٔ سریر اعلی و خدمت والدین بوده باکدیگر بدبخت معتمد الخواص آقا نظر غلام قدیمی میر عبدالله خان که موروثی نواب مهد علیا
در خدمت نواب سکندرشان محل اعتماد گشته بغایت معتبر بود بخراسان فرستادند و حکم شد که علیقلی خان یراق فرستادن حضرت اعلی را
سامان نموده مهیا و آماده آمدن سازد که متعاقب یکی از ارکان دولت و ریش سفیدان معتمد بدین خدمت نامزد خواهد شد چون این خبر در
خراسان شایع گشت امرا عظام آنولایت از بیرون آوردن شاهزادهٔ کامکار کامران دل نگران گشته علیقلی خان را وسوسه کردند که
از قبول و اذعان این حکم ابا نموده راضی باین معنی نگردد و بدین بهانه تمسک جوید که مملکت خراسان در جوار اوزبک واقع شده اکثر
اوقات لگدکوب حوادثات و از تاخت و غارت اوزبکیه و فتن و فتور خالی نبوده و فیتهٔ از تاریخی که ساحت ملک خراسان بحت
تصرف و تسخیر خدام این دودمان خلافت مکان در آمده هرگز دار الملک هرات که تختگاه سلاطین زمان و فرمانروایان نافذ فرمان بوده
از وجود یکی از شاهزادگان عالیشان خالی نبوده و بی وجود یکی از شهزادگان عالی منزلت محافظت و محارست این ملک مقدور بندگان منت
منقبت از امراء خراسان مرشد قلیخان زیاده از دیگران در این باب اصرار نموده با علیقلی خان عهد و پیمان بمیان آورده مؤکد بایمان مغلظه
گردانیدند و چون آقا نظر قدم بولایت خراسان نهاد این زمزمه و گفتگو در میانهٔ امرا بود مرتضی قلیخان حاکم مشهد در اول حال ظاهرا علیقلی خان را
تحریک نمود که بهیچوجه راضی به بیرون بردن شهزاده کامکار نگردد اما باطنا نفاق ورزیده بجهت کسر عظمت و اقتدار علیقلی خان مضایقه
در این امر نداشت بلکه محرک بود سایر امرا هیچکدام راضی نبودند آقا نظر بهر یک ملاقات کرد اگرچه او در تعظیم و تکریم بسیار کرده تواضعات
رسمی بجای آوردند اما این مقدمات را در لباس دولتخواهی خاطرنشان او مینمودند و التماس میکردند که بنواب مهد علیا عرض نماید که ازین
اراده منصرف گشته خراسان را از وجود گرامی آنحضرت خالی نسازند که لایق دولت قاهره نیست و صریحا با آقا نظر گفتند که اگر نواب مریم شان مهد
علیا در این باب اصرار نموده کس بطلب فرستند بالضروره بندگان از مخالفت حکم چاره نیست آقا نظر اوضاع خراسان را بنهجی که مرقوم شد دریافته

فرستادن مهد علیا آقا نظر را بطلب عباس میرزا از هرات [illegible]

رجوع آقا نظر از خراسان بی نیل مقصود

خود را

ملوک طوایف در هر سری سودائی پدید آمد تا آنکه بالاخره قلعهٔ اولاد و نصف مازندران از آقا الوند دیو و نصف دیگر را سید مظفر مرتضائی که از امرای مازندران بودند بحیطهٔ ضبط و تصرف در آورده اعیان آن ملک نیز دو فرقه شده جمعی اطاعت الوند دیو نموده برخی مطیع سید مظفر شدند از کثرت مشاغل و حوادث که در میانهٔ قزلباش روی میداد از امراء عظام و ارکان دولت پادشاهی کسی باحوال مازندران نپرداخت

گفتار در حکایات سعادت افزا که در ملک خراسان سمت وقوع یافت

سابقاً مرقوم کلک وقایع نگار و نگاشتهٔ خامهٔ بدایع آثار شده بود که چون اسمعیل میرزا قطع اشجار حدیقهٔ دولت و اقبال نموده بقتل برادران و بنی اعمام اقدام نمود و بآن اکتفا نکرده بیکبارگی قطع صلهٔ رحم روا داشته تجویز انعدام نواب سکندرشان که برادر بزرگتر نامی و با او از یک مادر بودند و برادرزادگان گرامی نیز کرد و این افعال ذمیمه را ضمیمهٔ اعمال سابق گردانیده لهذا غیرت الهی بحرکت در آمده تائید یافت القصه علیقلی خان شاملو نوادهٔ دورمیش خان را که بحکومت دار السلطنهٔ هرات و امیر الامرائی منصوب گردانیده بود مأمور ساخت که چون بدار السلطنهٔ هرات رسد نهال خجستهٔ آن چمن آرای دولت و اقبال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی را از پای در آورد و خاطر از دغدغهٔ او فارغ گرداند علیقلی خان که نوکرزادهٔ نواب سکندرشان و سالها نمک پروردهٔ سلسلهٔ علیهٔ آنحضرت بود چگونه دل دهد معاذ الله بانسبت بولی نعمت زادهٔ چندین سالهٔ خود اینگونه خطائی روا دارد علیقلی خان و مخدرات آن سلسله سیما والدهٔ خان مذکور که قابلهٔ حضرت اعلی و فی الحقیقه مادر رضاعی آنحضرت و سایر شاهزادگان نامدار و برادران آنحضرت بود از این حکم اندوهناک گردیده در کمال حزن و الم میبودند اما چون حال مذکور از جانب اسمعیل میرزا تربیت یافته بمرتبهٔ بلند خانی و رتبهٔ ارجمند امیر الامرائی رسیده بود علاجی بجز اذعان امر پادشاهی نداشت و قرارداد خاطر او و آقایان شاملو آن بود که چون داخل شهر شوند آن فرمان را بامضا رسیده تأخیر و تعلل کرده در هیچ خاطری مجال ظهور نداشت آنچه از تقریر ثقات که در آن هنگام در هرات بوده اند معلوم گشته آنست که علیقلی خان با وجود تفویض منصب عالی و مراتب بلند خانی از ارتکاب این فعل شنیع محترز و در کمال حزن و الم با آهستگی طی مسافت نموده در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک بخطهٔ طیبهٔ هرات رسید و چون شب بیست و هفتم رمضان بود که باعتقاد گروهی از اهل اسلام شب قدر است مخدرات استار آن سلسله او را در آن شب متبرک از ارتکاب قتل سیدزادهٔ معصوم بیگناهی مانع آمده بروز دیگر توقف داشته بودند و چون آن روز شب جمعه بوده در آن لیالی شریفه احتراز از آن امر لازم دانسته در آن شب نیز وقوع نیافت بعد از آن ایام عید بمیان آمد نخواستند که در ایام عید که هنگام عیش و سرور است از تجرع آن زهر جانگزای تلخکام باشند موقوف داشته اند تا ایام عید سپری شود و بمقتضای اللَّیلُ حُبلی ما تلِدُ سحرُهُ (ببین تا چه زاید شب آبستن است) گویا بالهام آسمانی در آئینهٔ خاطر مردم آن سلسله پرتو ظهور انداخته بود که عنقریب صورت غریب عجیب از پس پردهٔ غیب روی خواهد نمود و از سروش غیبی مصداق این ابیات که از نتایج افکار معجز آثار حضرت شاه اولیا سرور اتقیا مفتاح عقده گشای کنوز انا مدینة العلم و علیٌ بابها است در خاطرشان خطور مینمود

وَکَم لِلّهِ مِن لُطفٍ خَفِیٍّ ... یَدِقُّ خَفاهُ عَن فَهمِ الذَّکِیِّ

وَکَم یُسرٍ اَتی مِن بَعدِ عُسرٍ ... وَفَرَّجَ کُربَةَ القَلبِ الشَّجِیِّ

وَکَم اَمرٍ تُساءُ بِهِ صَباحاً ... وَتَأتیکَ المَسَرَّةُ بِالعَشِیِّ

جملاً بعد از عید که روز دوم شهر شوال بوده وقوع آن فعل منکر از بیم تلاطم امواج بحر غضب پادشاهی در خاطر رعیت و سپاهی رسوخ یافته بود که در آن شب بفعل آید آخر روز سلطان محمود بیک بخرلو وکیل علیقلی خان که بجهت تمشیت بعضی مهام در اردو مانده بود بعد از رحلت اسمعیل میرزا جهت تبلیغ این اخبار بایلغار روانهٔ دار السلطنهٔ هرات شده بود در رسیده چون از دروازهٔ عراق داخل شهر شد از دروازه بانان معلوم نموده بود که ذات مبارک اشرف صحیح و سالم است بدروازه بانان مژدهٔ سلامتی ذات همایون دادند بعد از آن بجد

سرگذشت شاه عباس که حکم قتل او تعویق افتاد تا اجرا نشد ورود علیقلی خان شاملو برای قتل شاه عباس به هرات روز چهارشنبه ۲۶ رمضان ۹۸۵

ذکر احوال شاه سلطان محمد

میرزا خان معلوم نموده داشتند که تسخیر این قلعه بزودی دست نمیدهد تعب و تشویش بسیار بلشکر قزلباش میرسد شاهرخ خان با میرزا خان
طرح آشنائی انداخته فیمابین مراسله و آمد شد وقوع یافت و او تسلّی نموده خاطرنشان کرد که هرگاه پادشاه ایران در مقام تغییر حکومت
مازندران شده باشد شما را با او ستیزه کردن موجب استیصال خاندان شما و باعث مفاسد عظیمه است و اگر یکسال و دو سال محاصرهٔ قلعه
امتداد یابد چون مددی از جانبی بشما نمیرسد عاقبت مسخّر و مفتوح خواهد شد و هرگاه رسوخ شما در مخالفت و قلعه داری درین مرتبه باشد پیداست
که بعد از فتح قلعه مهم منجر بکجا خواهد شد پس اولی آنست که حالا ترک مخالفت کرده برفاقت ما که از غلامان معتبر آن درگاهیم و ارکان دولت
پادشاه روی ارادت بآن آستان آورند شاید نوّاب علیّه را باین قدر ملایمت و فروتنی و رضاجوئی تسلّی داده در مقام تلطّف درآیند و اگر آن نشود
در هرجا مصلحت باشد توطن اختیار نموده بفراغت خاطر روزگار گذرانند مشارالیه از روی عقل و دانشی که داشت اذعان این معنی ننموده اما
میگفت که اهل مازندران بانک جریده بدون قتل خصمان راضی بامر دیگری نمیشوند هرگاه نوّاب مهد علیا پدرم را خونی پدر خویش دانند بلاشک در
درین مقام است که بقصاص خون پدر بنده را بقتل رسانند و این تلاش نه از جهت ملک و مال است بلکه بجهت حفظ چند روزه حیات مستعار است
شاهرخ خان و امرا تکفّل مطالب و مدّعیات او شده قسم بذات الله تعالی یاد کردند که اولاً خود او را بقتل نرسانند و قصد چشم او نکنند و در خدمت
نوّاب سکندرشان و نوّاب مهد علیا درخواست خون او کرده بهیچوجه من الوجوه نگذارند که آسیبی باو رسد چون امراء مذکور از ارکان دولت بودند
و هیچ مهمی از مهام جزئیه و کلّیه بی مشورت و رضای ایشان فیصل نمییافت میرزا خان اعتماد بقسم ایشان کرده قلعه را تسلیم نموده بیرون آمد و امراء جهت
اطمینان خاطر مشارالیه پیرامون اموال و اسباب او نگشته قلعه را بگماشتگان نوّاب مهد علیا سپردند و او را برداشته روانهٔ پایهٔ
سریر اعلی گشتند و هرگز پیرامون خاطر ایشان نمیگشت که نوّاب مهد علیا دست رد بر سینهٔ ملتمس ایشان خواهد نهاد اما چون خبر فتح قلعه و بدست درآمدن
میرزا خان بنوعی که گذشت بعرض نوّاب مهد علیا رسید از معاهده و پیمان آزرده گشت بلکه میخواست که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گشته میرزا خان قهراً و جبراً
بدست درآید که اگر جانبخشی نموده عفو نماید میرزا خان بجان ممنون او باشد بر عزم امر بقتل او جازم گشت بالجمله چون شاهرخ خان و امراء بیکفرسخی
قزوین رسیده فرود آمدند و روز دیگر داخل شهر میشدند نوّاب مهد علیا سی نفر از قورچیان عظام را فرستادند که باردوی امراء رفته میرزا خان را
از دست ایشان گرفته خود محافظت نمایند و با قورچیان قرار داده بود که چون میرزا خان را بدست ایشان دهند همان شب بی اطلاع امراء
هلاک سازند و چون قورچیان باردوی امراء رسیدند میرزا خان را طلب کردند امراء از این معنی تافته خاطر شده در اوّل حال از دادن سرباز
زدند و گفتند که چون خدمتی بتقدیم رسانیده ایم فردا او را در مجمع قزلباش بارگاه معلّی آورده بنظر پادشاه درآوریم قورچیان برحسب فرمان
عذر قبول نکرده در اجرای حکم پادشاهی مبالغه نمودند چون امراء عظام را انجا طر میرسید که قصد قتل او خواهند کرد مخالفت حکم پادشاهی را هیچجا
لایق ندانسته او را بدست قورچیان سپردند که شب در همانجا نگاه داشته صباح باتفاق بشهر آورند قورچیان حسب الامر در همان شب او را
هلاک کردند شاهرخ خان و پیره محمد خان و قورخمس خان و امراء عظام از وقوع این حادثه بغایت آزرده شدند کینه که از نوّاب مهد علیا داشتند
ازدیاد پذیرفت و چون علاجی نداشتند دیگر از آن مقوله حرفی بزبان نیاورده بشهر آمدند و بشرف ملازمت سرافراز شدند و چون بسجدهٔ نوّاب
علیه رفته عرض دعا کردند لوازم تحسین و تفقّدی که چشم داشت ایشان بود بفعل نیامد و این معنی نیز علاوهٔ آزردگی امراء گشته رفته رفته کدورت خاطر ایشان
نسبت بنوّاب مهد علیا سمت ازدیاد پذیرفت تا آنکه منجر بدان شد که باغوای محمد خان ترکمان که از حکومت کاشان معزول شده بود بدفع او جازم گشته
عنقریب مکنون خاطر خود را بحیّز ظهور آوردند و واقعهٔ قتل میرزا خان که سیّدزادهٔ صالح بیگناه بود از قضای فلکی و شآمت سلوکی امراء جاهل و
مغرور بنسوان و وساوس شیطان بحیّز ظهور آمد بر نوّاب مهد علیا مبارک نیامد و شرح آن بعد از تفصیل وقایع خراسان مرقوم کلک بیان خواهد گشت
و میر علیخان میرزا که حکومت مازندران بهر یافته در همان ایّام عالم غرور و جوانی را وداع نموده هرج و مرج باحوال مازندران راه یافته بطریق

کشته شدن میرزا خان حاکم مازندران

ملوک

رضای اشرف در کسر اعتبار او میکوشید و نمیگذاشت که در ولایتی که باو اختصاص داشت تمکن و استقلال پیدا کند مکرر حقیقت ماجرا بپایهٔ
سریر اعلی عرض شد و احکام مؤکد باسم هریک صدور مییافت تا آنکه میرعبدالله خان بی توجهی آغاز نهاده منجر بدان شد که میرسلطانمراد برو تسلط یافته
بدست او درآمد و کل اهالی مازندران را تکلیف کرد که اتفاق نموده او را بزه کمان از میان برداشتند و حکومت کل مازندران بمیرسلطانمراد
خان تعلق گرفت اما همچنانکه عادت قدیمهٔ دنیای غدار است تاب اقتدار و کامروائی او نیاورده چشم زخم زمانه او را دریافت و از عمر و دولت تمتعی
نیافت و در اندک روزی وداع ملک و مال کرده حیات را بقبضهٔ قوی دست اجل سپرد القصه بعد از قضیهٔ میرعبدالله خان شاه جنت مکان از رحمت
جبلّی متوجه احوال بازماندگان شده نواب مهد علیا صبیهٔ قدسیهٔ او را با شاهزادهٔ عالمیان یعنی نواب سکندرشان سلطان محمد میرزا نسبت فرموده
فرزندان گرامی او از آن خدر معلی تولد نمود میرعزیزخان ولد او را در سلک مقربان درآورده در درگاه معلی معزز و محترم بود و حکومت نصف
ولایت مازندران که باو تعلق داشت چنانچه تحریر پیوست بشاهزادهٔ کامکار سلطان حسن میرزا تفویض فرمود نصف دیگر بسلطان محمود مشهور
بمیرزا خان ولد میرسلطانمراد مرحمت فرمودند اما بعد از سنوح واقعهٔ شاه جنت مکان و بیرون آمدن سلطان حسن میرزا کل مملکت بسعی شمس
الدین دیو بتصرف میرزاخان درآمد و در این هنگام که علیا حضرت مهد علیا برحسب ارادهٔ خالق الارض و السماء مالکهٔ ملک ایران گشته مناب
جهان میشود که چون آن ولایت ملک موروث آن علیا حضرت بود میرزا خان روی ارادت بپایهٔ سریر اعلی آورده از افعال پدر اعتذار جسته
برضای خاطر مقدس عمل نماید و از جانب علیهٔ آنحضرت ماذون و مرخص گشته بمازندران رود و اگر حکومت او موافق رضای علیه نبوده باشد
بمقتضای عقل با زمانه درسازد و آنچه بعقد و رشته نشد مدخل نسازد شعر نه هرجای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن
چه ظاهر بود که هرگاه او بخودسر دم از استقلال زده در مقام ستیزه رائی باشد نواب علیه که معدن غیرت و تعصب بود در تضییع او خواهد
کوشید میرزاخان از ساده لوحی با فساد مفسدان خصوصا شمس الدین دیو که بمنتسبان سلسلهٔ علیه بی اندامیها کرده بود از جادهٔ صواب منحرف
گشته بخدمت علیه توسل نجست بلکه سرکشی مینمود این معنی برخاطر علیه گران آمده در مقام انتقام شده طالب خون پدر گشت و ایالت مازندران را
بمیرعلیخان که از اقربای آنحضرت بود تفویض نموده ولیجان خان ترکمان را که شرف مصاهرت آن سلسله داشت بمعاونت او مأمور فرموده
فرستادند میرزاخان جوان صالح درویش نهادی بود جرأت آمدن بدرگاه جهان پناه نموده از خوف و بیمی که داشت بجهت حفظ حیات در قلعهٔ
فیروزجاه که از قلاع متین رصین مازندرانست تحصن جسته جمعی از ملازمان سید سلطان مرادخان با او موافقت نمودند با وجود آنکه
مشارالیه دست از مملکت کوتاه کرده بود اما تا میرزاخان در مازندران بود و قلعهٔ مذکور بتصرف در نیامده مهم میرعلیخان در مازندران تمشیت
نمییافت و تسخیر آن قلعه تیسیر نمیشد و نواب مهد علیا در هدم بنیان عمر و دولت سلسلهٔ سلطان مرادخان راسخ بود روز بروز اهتمام او در این باب
متزاید میگشت مکرر به پیره محمد خان که یکی از ارکان دولت بود با قورخمس خان شاملو و بعضی از امرا بدین خدمت نامزد نموده فرستاد و چون
چندگاه برآمد و خبر فتح قلعه نیامد نواب مهد علیا بیتابی آغاز نهاده برفتن آن لشکر تسلی نشده شاهرخ خان مهردار را تکلیف رفتن مازندران
نمود مشارالیه که رکن رکین دولت بود و مرتبهٔ خود را برتر از آن میدانست که بامثال این خدمات مأمور گردد از این خدمت سرباز زده معروض
داشت که پیره محمد خان که باین خدمت مأمور شده کافی است و اگر نواب مهد علیا دیگری را بدین خدمت نامزد فرماید موجب دل سردی او میشود لایق
نیست اگر مشارالیه احتیاجی بمدد و کومک داشته باشد آنچه باید فرستاد بفرستیم نواب مهد علیا از این معنی آزرده شده نواب سکندرشان را
اغوا نمود که شاهرخ خان را طلب نموده مورد عتاب و خطاب ساخته جبرا و قهرا روانه نماید خان مشارالیه هرچند بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته پهلو از
معامله خالی کرد مفید نیفتاد میرزا سلمان و قورچی باشی و امرا بنصایح دلپذیر او را تسلی داده راضی برفتن نمودند مجملا مشارالیه در کمال اکراه
و اجبار روانهٔ مازندران شد چون بپای قلعهٔ فیروزجاه به پیره محمد خان و قورخمس خان ملاقات نمودند استحکام قلعه و استعداد قلعه داری

میرزاخان

ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۷۳) کریوه بدشواری قطع میشد در عرض چهار پاره روز قطع نموده روز پانزدهم شهر داخل دار السلطنهٔ قزوین شدند و امراء عظام از خجالت آن گفتگوی
بی ادبانه از رکاب مقدس مهد علیا و شاهزاده ظهیرا اعلا تخلف نموده بقزوین رسیدند و سعادت عتبه بوسی نواب سکندرشان دریافته عادل
گرای خان را در دولتخانهٔ مبارکه خانهای جنب دیوانخانه جای داده چند نفر از قورچیان را مقرر داشتند که کشیک در خدمت او باشند
و مایحتاج او و ملازمان از ملبوس و مشروب و مأکول بر وجه لایق سرانجام مییافت و مقرر شد که او کسی از جانب خود نزد محمد گرای خان برادر
و والده اش فرستاده خبر سلامتی خود و تعظیم و تکریمی که دربارهٔ او بفعل میآید اظهار نماید و او ده نفر از ملازمان اعتمادی روانه نموده از جانب
نواب کامیاب اشرف نیز مکتوبی دوستانه فرستاده مصحوب یکی از قورچیان و ایالت شیروان را نواب سکندرشان بمحمد خلیفه حاجیلر ذو القدر که
در اواخر زمان شاه جنت مکان حاکم استراباد شده بود درین اوقات بجهت شورش سیاه پوشان و طغیان بقیه ترکمان در استراباد مجال
اقامت نیافته بقزوین آمده بود تفویض فرموده سایر محال را با امرا قسمت نموده روانه کردند محمد خلیفه و امراء شیروان رفته هر یک در الکاء
خود قرار گرفتند (گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند) اما احوال عادلگرای خان آنکه بعد از چندگاه که در دولتخانه اقامت داشت
رای امرا و ارکان دولت دربارهٔ او مختلف گشته قرار دادند که او را از دولتخانه بیرون آورده در محل دیگر جای دهند یا بیکی از قلاع که منزل
مرغوب داشته باشد فرستند که چون ییلاق آذربایجان در پیش است و همراه گردانیدن مناسب نیست در آنجا بفراغت اقامت داشته باشد
نواب سکندرشان فرمودند که شاه جنت مکان چندگاه سایون گرجی که از دین بیگانه بود بجهت تألیف قلوب گرجیان اتباع او در دولتخانه معزز و
محترم نگاه داشتند چون از اول با پادشاهزاده تاتار بعزت و احترام سلوک کرده ایم بقلعه فرستادن هرچند مکان خوب داشته باشد نامی
دارد و لایق نیست اگر تا حین ییلاق بدستور در دولتخانه باشد که بعد از آن بهرچه صلاح باشد بعمل آید میتواند بود و فی الحقیقه بودن او در
دولتخانه قید و حبس نیست در لباس مردمی چه او را رخصت سیر و سواری نیست و جمعی از قورچیان شب و روز بحراست مشغولند امراء عظام بصوابدید
عمل نموده جمعی را فرستادند که او را بیرون برند خان تاتار چون با طوار قزلباش آشنا نبود خیال دیگر کرده با چند نفر از تاتاران که با او بودند
جهل ورزیده چون آلت جارحه تیر و کمان با خود داشتند بجنگ ایستاده دو سه کس را تیر زدند و مجال حرف و حکایت نداده از جنگ متقاعد نگشتند
از اینطرف جهلا و هرزه کاران هجوم نموده بدفع شر ایشان مشغول شدند تاتاران جهالت و بی اعتدالی از حد برده چند کس را از زخم تیر از پای
در آوردند از بیرون نیز شروع در تیر و تفنگ شد درین میانه خان تاتار زخمی شده بقتل رسید چون قتل او بوقوع پیوست بر دیگران نیز ابقا نرفت
و بی اختیار این واقعه روی داد هرچند قضیهٔ مذکور بعد از معاودت امرا از مازندران اتفاق افتاد اما چون در طی قضایای سفر شیروان آن نبود در ذکر تقدیم رفت

ذکر لشکر فرستادن بجانب مازندران برحسب اراده و رضای ملکهٔ دوران و بدست آوردن میرزا خان والی آن دیار بهشت نشان

چون در زمان شاه جنت مکان حکومت مازندران من حیث الارث و الاستحقاق بمیر عبد الله خان والد نواب مهد علیا تعلق داشت میر سلطان مراد
از بنی اعمام او با مشار الیه خصومت و نزاع آغاز نهاده دعوی استقلال کرد و جمعی از مازندرانیان که از میر عبد الله خان تمتعی نمییافتند بر سر او
جمع شدند و او بدرگاه جهان پناه شاهی توسل جسته اظهار اخلاص و بندگی و خدمتکاری کرد چون میر عبد الله خان بعضی اوقات سرکشی کرده
در اداء وجوهات و خراج تعلل میکرد شاه جنت مکان در مقام تربیت سلطان مراد خان درآمد روز بروز احوالش در ترقی بود تا آنکه میر عبد الله
خان از کم خدمتیهای خود نادم گشته اظهار عجز و بندگی نمود شاه جنت مکان الکاء مازندران را میانه ایشان قسمت نموده هر کدام متقبلات گردید
و مقرر شد که با یکدیگر برادرانه سلوک نموده متعرض مملکت یکدیگر نشوند اما میر عبد الله خان باعتبار و اقتدار امیر سلطان مراد خان نیاورده بخلاف

رضای اشرف

شکست خوردن لشکر تاتار
گرفتار شدن عادلگرای خان

خان ولد عبدالله خان استاجلو و سایر امرای نامدار بمقاتله لشکر تاتار توجه نمودند عادلگرای خان و برادران از وصول قزلباش و محاصرهٔ شماخی
و کیفیت و کمیت لشکر خبر یافته چون در جنگ قزلباش دلیر شده بود از غایت نخوت و غرور حسابی از ایشان نگرفته بی وهشت بکومک عثمان پاشا روانه
جانب شماخی شدند و در کنار ملاحسن نام محلی تلاقی فریقین روی داد عادلگرای خان با دوازده هزار تاتار و چهار پنج هزار لزکی و قرابورک و
شیروانی دلیرانه پای ثبات و قرار استوار داشته در برابر سپاه ظفرپناه صف قتال آراست و از این طرف امیر حمزه خان استاجلو که سرکردهٔ
سپاه منصور بود با بعضی امرای استاجلو وغیره پیش رفته از جانبین دست بآلت قتال بردند معرکه که کارزار از خون کشتگان حکم لالهزار گرفت
بعضی امرا که در شماخی محاربهٔ لشکر تاتار را از آن خدمت مردانگی اولی دانسته بصلاح امرای عظام بملاحظهٔ ننگ و نام بعزم جنگ بلشکر ملحق گشته
در معرکهٔ قتال حاضر شدند و جنود تاتار با وجود حملات متواتر که از سپاه قزلباش وقوع پیوست پای ثبات فشرده از وقت طلوع صبح تا آخر روز
جنگ کرده داد جلادت و مردانگی دادند آخرالامر از ستیز و آویز عاجز گشته عادلگرای خان آثار ضعف و انکسار از لشکر تاتار مشاهده نموده
دلاوران جنود خود را بحرب و قتال تحریض نموده خود پای جلادت در میدان مبارزت نهاده در اثنای حرب و ضرب از زمرهٔ سپاه ظفرپناه بابا
خلیفه ذوالقدر او بعادلگرای رسیده او را بطعن سنان جانستان بر خاک بوار انداخته او نام و نشان خود اظهار کرده حالتی که از
کمال نخوت و غرور هرگز تصور بلکه تعقّل نکرده بود مشاهده نموده بزنجیر قید و گرفتاری در آورده طایفهٔ تاتار شکسته و پریشان حال روی ادبار بوادی فرار
آوردند غازیان عظام جمعی کثیر از آن طایفه را برق سان بشعلهٔ سیف و سنان سوخته بقیّة السیف که اکثر لزکی و شیروانی بودند که آن سرزمین
آشنا بودند در کوه و بیشه پراکنده گشته نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای نصرت انتما وزیده چون چشم لشکریان بر احمال و اثقال غارت کردهٔ تاتار
افتاد از آنجا که حرص سپاهیان است دست از تعاقب دشمن باز داشته بر سر غارت هجوم نمودند همان اموال و اسباب و اسیران اردوی
ارسخان و اکثر قطارهای شتر بختیان با بار که بدست تاتار در آمده بود بی آنکه تصرّفی در آن نموده باشند بدست غازیان در آمد چون صاحبی در میان
نبود رقم تملک بر آن کشیدند میرزا سلمان و امرای عظام بعد از این فتح مبین روی توجّه بجانب شماخی آوردند عثمان پاشا چون از شکست تاتار و
گرفتاری عادلگرای مطّلع گردید از مدد و کومک مایوس شده پای اقامتش سست گردید چاره بجز فرار نیافته قلعهٔ شماخی را انداخته بجانب دربند
رفت امرای عظام جمعی را بتعاقب او نامزد نموده تا شابران رفتند و بعضی از توپخانه و یراق او را بدست آورده باز گشتند و عثمان پاشا خود را
بقلعهٔ دربند انداخته باستظهار مردم داغستان و لزکی در آنجا توقف نموده چون اخبار فتح و گرفتاری عادلگرای را امرا عرضه داشت نموده
بخدمت نوّاب جهانبانی و مهد علیا فرستادند که عادلگرای خان را باردو آورند و امرا متوجّه دفع عثمان پاشا و تسخیر قلعهٔ دربند شوند اما میرزا
سلمان و امرا بخلاف صوابدید نوّاب مهد علیا جمعی را در شیروان گذاشته خود عادلگرای را برداشته بقراباغ آمد و بعزّ ملازمت نوّاب جهانبانی
مشرف شدند عقلا و مدبّران صلاح در آن دیدند که با آن سلسله طرح دوستی انداخته طبقهٔ تاتار را به تلطّف و نیکوئی از معاودت لشکر روم باز آورده
ولایت شیروان را از آسیب ایشان صیانت نمایند و این معنی پسندیدهٔ وضیع و شریف گشته عادلگرای خان را اعزاز و احترام نمودند چند نفر از
گرفتاران طایفهٔ تاتار را آزاد کرده بملازمت او مقرر کردند و جمعی از قورچیان بحراست و خدمت او مامور ساختند ایالت شیروان را امرا صلاح دیده
بودند که بحمزه خان تفویض نمایند نوّاب مهد علیا چون از امرا که برای خود عمل نموده رنجیده بودند بازگشتن آزرده بودند در این باده مصلحت ایشان را
منظور نداشته موقوف بامر و اشارهٔ نوّاب سکندرشان فرمودند میانهٔ امرای سرکش با دب و نوّاب مهد علیا اندک گفتگوئی در هر باب واقع شده
مورد اعتراضات معقول گشتند و آن قیل و قال بمنزلهٔ باعث آن شد که نوّاب مهد علیا در آذربایجان توقف نفرموده عزم مراجعت فرمودند و کسی را
قدرت آن نشد که مانع آن حرکت بی هنگام تواند شد در قلب زمستان و شدّت شتا که کوه و دشت از بیم سردی دی پوستین قاقم برف در بر کرده
سنجابی ابر بر سر داشت و از آرزوی کلغداران اردی بهشت از چشم سحاب قطرهای اشک سیمابی شب و روز متقاطر بود و آن مسافت بعیده را

که یکاد

ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۷۱) کامکار و عساکر ظفر شعار بارس خان و امرای شیروان رسید بملاحظهٔ آنکه مبادا در باب محاربه نمودن با رومیه و دست از مملکت باز داشتن
مورد اعتراض و توبیخ و سرزنش طوایف قزلباش گردند بخاطر رسانیدند که تا رسیدن موکب عالی شاهزاده بر سر شماخی رفته قلعه را محاصره
نموده اگر تسخیر آن بسعی ایشان دست دهد جبران تقصیر نموده روسفیدی حاصل کنند بدین عزیمت اردوی خود را که از آب کر گذرانیده بودند درین طرف
آب گذاشته با لشکر سپاهی روانهٔ شماخی شدند چون طایفهٔ روملو چندین سال در شیروان بفراغت و رفاهیت گذرانیده غریق بحر جمعیت و سامان شده
بودند چشم زخم روزگار بآن طایفه رسیده اکثر عظماء مقتول گشته اموال و اسباب لاتعد و لاتحصی که جمع آورده بودند بتاراج حادثات رفت تبیین
این مقال آنکه سابقاً رقم زدهٔ کلک بیان گردید که سلطان مرادخان پادشاه روم محمد گرای خان ولد دولت گرای خان پادشاه الوس تاتار تکلیف کرد
که با جمعی از خیل تاتار از راه دربند بر سر قزلباش رود و عادل گرای برادر خود را قریب بیست هزار از جنود نامحدود تاتار چون صبا رفتار که در
تار چشم مور را بضرب تیر مارکردار بهم میدوختند بامداد رومیه بولایت مذکور فرستاد و عادل گرای خان بامداد و کومک رومیان کمر بسته قدم بولایت شیروان
نهاد مجملاً چون ارس خان و امرای شیروان نیز آهنگ محاربه ساز داده آثار جلادت و مردانگی بظهور میآوردند که طلیعهٔ لشکر تاتار نمایان شده و کوه
و دشت را فرو گرفت غازیان قزلباش مشاهدهٔ اینحال نموده در بحر اضطراب افتادند بعضی از امراء صلاح در بازگشتن دیدند که جنگ کمان خود را
بایمنی رسانند ارس خان عار فرار بر خود قرار نتوانست داد فرصت آن نیز نشد دل بر مرگ نهاده در دریای کارزار غوطه خوردند از یکطرف لشکر روم
و از یکطرف تاتار و از طرف دیگر لزگی و قراپورک و طاغیان شیروانی قزلباش را در میان گرفتند ارس خان و اکثر امراء و اعیان لشکر پای ثبات
فشرده مردانه جان در راه این دولت نثار کردند ارس خان و جمعی گرفتار شده بقتل رسیدند و بعضی دیگر در معرکه شربت ناگوار هلاک چشیدند بقیة السیف
نیم جانی بصد فلاکت بیرون برده تا اردوی ارس خان عنان باز نکشیدند بعد از این قضیه عثمان پاشا بقلعهٔ شماخی بازگشته عادل گرای خان و ابوبکر
میرزای ولد برهان بکنار آب کر آمده قصد یغمای اردوی ارسخان داشتند اردوغدی خلیفهٔ تکلو و بعضی امراء و اولاد ارس خان که از معرکه بیرون
آمده باردوی خود رسیدند حقیقت حال بنواب جهانبانی و میرزا سلمان و امرا که بقراباغ رسیده بودند عرض کردند و از موقف سلطنت حکم شد
که امرای طوالش و جمعی که در آنحدود بودند باردوی ارس خان رفته باتفاق آنجماعت از کنار آب کر خبردار بوده محافظت اردو مینموده باشند که اینک عساکر
منصوره بدفع مخالفان متوجه شیروان اند و ایشان حسب الامر نموده چند روزی در آنجا بحراست مشغول بودند و جسر جواد را بجهت عبور زمره‌ای از قزلباش نگاه داشته
از کنار آب خبردار بودند که خبر آمدن لشکر تاتار و لزگی رسید امرا جمعیت نموده بعزم مدافعه بکنار آب رفته جسر را بریدند تا فئهٔ باغیه که بکنار آب رسیده
جسر را بریده دیدند جمعی بملاحظه خود را بآب زده عبور کرده با قزلباش جنگ در پیوستند غازیان بلحظه بمدافعه مشغول گشته در اثنای حرب و ضرب واقف
شدند که جمعی دیگر از مخالفان در آنحوالی براهنمائی طاغیان شیروان از آب گذشته از عقب لشکر در آمدند بدین جهت جنود قزلباش منهزم گشته هر کس
سر خویش گرفته از گریختگان معرکه جمعی باردوی ارس خان و امراء رسیده از حقایق احوال اخبار نمودند علامات روز محشر در میانهٔ آنجماعت
پدید آمده مردم اردو ماتم زده و پریشان حال سراسیمه و مضطرب الاحوال کوچ کردند که خود را بایمنی رسانند هنوز بعضی از مردم اردو بار نکرده
بود که طلیعهٔ لشکر لزگی و تاتار نمایان شد مردم اردو پراکنده شدند نساء و صبیان با اموال و اسباب اسیر و تاراج شده هر قطاری بدست
تاتاری در آمد جمعیت و اسباب بینهایت که اندوختهٔ چندین ساله بود بدست مخالفان در آمد مجملاً عادل گرای خان و طبقهٔ تاتار و لزگی غنایم موفور بدست
آورده در بهار زود عود نموده بجانب شیروان رفتند اما میرزا سلمان و امراء عظام از قرا کوتل قراباغ ایلغار نموده از قوین اولمی آب کر عبور
نموده بشماخی رسیده قلعه را محاصره کردند در آن اثنا از قضیهٔ لشکر تاتار و غارت اردوی ارس خان اطلاع یافتند و دفع شر آنگروه را
پیشنهاد همت ساختند و فوجی از افواج قاهره را با بعضی امرا گماشته میرزا سلمان و قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان و پیره محمد
خان استاجلو و سلطان حسینخان نوادهٔ دورمیش خان شاملو و ولی خلیفهٔ شاملو و ستی خان شرف الدین اغلی تکلو و امامقلی خان قاجار و امیر حمزه

خان ولد

قبل مراجعت توقف و ابوبکر میرزا ولد برهان که چشم داشت که حاکم شیروان شود و باج و خراج بخواندگار دهد در شیروان گذاشت که بمدد
رومیان اقدام نموده ضبط شیروان نماید و بدین تسلی ساخت که چون بخدمت خواندگار رسند نشان حکومت شیروان بجنب او حاصل نماید و
در بازگشتن رومیه امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ بسمایون خان پیوسته باتفاق یکدیگر در بیشه و جنگل گرجستان بکمین از پیش و پس خود را برومیان
رسانیدند و در هنگام فرصت دستبردهای نمایان کردند و غنیمت بسیار گرفتند اگرچه در این آمد و رفت تا قریب بیست هزار کس رومیه ضایع و نابود
شدند اما چون لله پاشا لشکر بحیده و در همراه داشت اصلا فتوری بحال او راه نیافت مظفر و منصور مراجعت نمود امیرخان بیگلربیگی تبریز با ده هزار کس بقصد
معاودت محمدی خان تکلو از تبریز بیرون آمده بود بعد از آنکه خبر انهزام محمدی خان تخماق و گذشتن لله پاشا بجانب گرجستان و شیروان شنید
عنان از رفتن چخور سعد پیچیده متوجه قراباغ شد و امامقلی خان با لشکر قراباغ باو پیوسته باتفاق از آب کر عبور کرده در کنار رودخانه قبری از
اعمال گرجستان برومیان رسیدند مگر به فرصتی جسته بفوجی از ایشان که قریب بچهار پنج هزار کس نیکت و بد بودند و بجهت بدست آوردن ذخیره
از اردو بیرون آمده بودند دوچار شده جنگ نمایان کردند و تا دو هزار نفر از جنود رومیه بقتل آورده اموال و اسباب فراوان بدست آوردند
و جمعی از امرا رومیه گرفتار شده بودند امیرخان بدین قدر دستبرد تسلی شده خواست که بازگردد و در قراباغ رحل اقامت و طرح قشلاق انداخته
منتظر ورود شاهزاده نامدار کامکار یعنی نواب جهانبانی و امرا و عساکر منصوره که بدان صوب در حرکت آمده اند بوده باشد جمعی از جهلا و جنگجویان
قزلباش که سلطان مرادخان ولد امیرخان سردار ایشان بود اراده دستبرد دیگر نموده از آب قبری گذشته طرح جنگ انداختند رومیه
در محاربه قزلباش دلیر شده بودند بملاحظه از آب قبری باینطرف گذشته از عقب لشکر درآمده دو سه هزار کس را از جنود قزلباش در میان گرفتند و
آثار غلبه بظهور آورده شکست دادند و تا دو سه هزار کس از لشکر امیرخان و سایر امرا درین معرکه مقتول و گرفتار گشتند امیرخان بعد از شکست مذکور
دیگر صرفه و صلاح در جنگ ندیده مراجعت بمحال خود اقرب و اصوب شناخته بجانب تبریز بازگردید و لله پاشا مقضی المرام از آن سفر عود
نموده بارض روم رسیده طرح قشلاق انداخت

ذکر توجه نیّر شاهزاده مظفرلوا سلطان حمزه میرزا و امرا بجانب قراباغ و شیروان و مظفر و منصور بازگشتن بعون عنایت ملک منان

چون خبر نقض معاهده و پیمان رومیه و لشکر فرستادن سلطان مراد خواندگار روم بآذربایجان و شیروان در دارالسلطنه قزوین بوضوح پیوست
و توجه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بآذربایجان تصمیم یافت امرا و ارکان دولت در رکاب مقدس شاهزاده کامکار در ساعت سعد از
مقر سلطنت در حرکت آمده روانه آذربایجان شدند و نواب مریم شان مهد علیا را جدائی فرزند ارجمند دشوار نموده درین سفر مرافقت
قرة العین دودمان خلافت اختیار کرده و احکام مطاعه باحضار افواج قاهره باطراف و جوانب قلمرو همایون فرستادند و موکب عالی شاهزاده
تا میانج گرم رود بآتانی قطع مسافت نموده چند روز در چمن میانج جهت جمعیت لشکر توقف واقع شد و در آنجا قضایای گرجستان و شیروان نوعی
که سبق ذکر یافت بتحقیق پیوست بعد از شورت و کنکاش نیکخواهان دولت قاهره توجه جانب قراباغ بصلاح و صواب اقرب دانسته موکب عالی
در آن ظرف در حرکت آمد بفیروزی و اقبال بدارالارشاد اردبیل رسیده بعد از شرایط زیارت آستان ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیاء
توجه جانب شیروان و استخلاص آن ولایت را از ید مخالفان پیشنهاد همت ساخته از ارواح مقدسه مشایخ کرام صفویه رضوان الله علیهم
استمداد نموده عازم قراباغ شد و ساحت آن ولایت مضرب سرادقات عز و جلال گردید و قرار یافت که اردوی معلی شاهزاده مظفرلوا و نواب
مهد علیا در قزل آغاج توقف نموده امرا و عساکر منصوره باتفاق میرزا سلمان وزیر از آب کر گذشته بشیروان روند و چون خبر قرب وصول شاهزاده

ذکر احوال شاه سلطان محمّد

دور شده اند بملاحظهٔ آنکه مبادا چشم زخمی رسد خود نیز از عقب لشکریان پیش آمدند امّا چون خبر دلیری جنود قزلباش و انهزام عسکر روم
بلله پاشا رسید از غایت عجب و کمال تهوّر بی آنکه تزلزل بحالش راه یابد چند سردار معتبر را از پاشایان و بیکلربیکیان تا بیست سی هزار کس بدفع
صولت قزلباش مأمور گردانید و در دمبه فوج فوج و سنجق سنجق گروه گروه از اردوی خود بیرون آمده متوجه معرکهٔ قتال شدند و چون چشم
ایشان بر سپاه قزلباش افتاد قرب ده هزار کس یکمرتبه جلو انداختند و بیحابا بر سر سپاه قزلباش که دو سه فرسخ از امرا دور شده بودند
متفرق و پراکنده میرفتند هجوم بیاوردند مخالف ملاحظه نموده تاب توقف نیاورده طریق بازگشتن پیش گرفتند چون اسبهای قزلباش تردد بسیار
کرده اکثر از تک و دو باز مانده بودند هر کس اسیری داشت انداخته میرفت و معهذا شکست عظیم بر لشکر قزلباش افتاده از دمیه با اسبان آسوده
تازه زور میرسیدند بسیاری از لشکر قزلباش در آن معرکه بخاک هلاک افتادند و تا قرب یکهزار کس که اکثر مردم محمد خان و لشکر چخور سعد بودند
بقتل آمدند و منهزمان لشکر با امرا رسیده چون تیغ امرا از هم پاشیده صف سپاه ویران شده بود فرصت جمعیت نیافته عنان از معرکه بر تافتند
شکسته و پریشان حال باردوی خود رسیدند و آواز ناله و نفیر مصیبت زدگان اردوی محمد خان بکرّهٔ اثیر رسید اوّل خطائی که از امرای قزلباش
در مدافعهٔ لشکر روم بوقوع انجامید همین بود که از عناد و نفاقی که با یکدیگر داشتند و اطاعت یکدیگر نمینمودند مقید جمعیت و اتفاق یکدیگر نشده با ده
پانزده هزار کس اراده محاربه با صد هزار کس رومی مینمودند و باعث دلیری لله پاشا شده اندک خوفی که داشت زایل شد و حقیقت بی
اتفاقی و سوء تدبیر ایشان بوضوح پیوست چه اگر امرای قزلباش را اتفاقی میبود و اطاعت یکدیگر مینمودند کل لشکر آذربایجان و شیروان
زیاده از پنجاه هزار کس میشدند اگر یکجا جمعیت مینمودند و سلاطین گرجستان با ایشان ملحق میشدند آمدن لله پاشا بآن ولایت بسیار دشوار بود از بی
اتفاقی امرا و عناد و دیاقات و سوء تدبیر هم مملکت از دست رفت و هم سرداران معتبر قزلباش بتدریج بقتل رسیده لشکر آذربایجان
ضایع و تباه بود و اموال و اسباب ایشان که اندوخته چندین ساله بود بغارت و تاراج رفت مجملاً بعد از شکست معرکه چلدر لله پاشا قلعهٔ آخسقه را
در همان دو سه روز فتح نموده آذوقه و لشکر گذاشته از آن راه متوجه الکاء سمایون خان شد و محمدی خان در الکاء خود توقف نموده امام قلیخان و لشکر
قراباغ جدا شده بمنازل خود رفتند لله پاشا کس فرستاده سمایون خان و الکسندر خان سلاطین گرجستان را باطاعت و انقیاد خواندگار
روم دلالت نمود چون ایشان نیز با یکدیگر شیوهٔ نفاق مسلوک میداشتند و اتفاقی نداشتند سمایون خان در شاهراه اطاعت ایستاده دامن ثبات قدم در رید
مخالفت و دمیه اظهار نمود و در شعب و شواخ جبال با طبقهٔ گرج سر راه بر لشکر مخالف گرفته دستبردهای نمایان میکرد امّا الکسندر خان که مرد
محیل عاقبت اندیش بود صلاح حال خود ملاحظه نموده با ره میانه مدارا گرد نزل و ساوری باردوی لله پاشا فرستاده اظهار انقیاد نمود
الحق بموجب اطمینان خاطر لله پاشا گشته از مضایق گرجستان سهل و آسان گذشته قلعهٔ تفلیس که در حصانت و استحکام با فلک الافلاک
دعوی مساوات مینماید و در زمان شاه جنّت مکان در تصرف داود خان برادر سمایون خان بود در اینوقت که لشکر روم بآنحدود آمد داود خان
بجهت عنادی که میانهٔ برادران بود از معاونت و امداد برادر مأیوس بود در مقام قلعه داری نشده خود را بیرون انداخت و آن قلعه
بآسانی بتصرف رومیان درآمده کوتوال و حارس تعیین نمودند و در گوری منیر که پای تخت حکام گرجستان بود قلعه ترتیب داده روانهٔ
شیروان شدند علیخان گرجی برادر الکسندر خان نیز که درگشکی بود قدرت توقف نیافته بگوشه کشید لله پاشا فارغبال بشیروان رسیده و حکام
داغستان و مردم لزگی عموماً در مقام انقیاد درآمده رعایا نیز با قزلباش عصیان و طغیان ظاهر ساختند ارس خان بیگلربیگی شیروان که مرد
عاقل صاحب تدبیر بود مقاومت با لشکر رومیه و قلعه داری با وجود عصیان رعایا در حیز قوت و قدرت خویش ندیده با کوچ و متعلقان از
شیروان بیرون آمده در کنار آب کر رحل اقامت انداخت و مملکت شیروان بتصرف رومیان درآمد لله پاشا عثمان پاشا را بیکلربیکی شیروان
کرده قیتاس پاشا را در ارس گذاشته و دیگر بر ولایتی از ولایات شیروان حاکمی تعیین نموده قلعهٔ شماخی و ارس و باکو را استحکام داده

طبل رحلت



نهب و یغمای اموال آن دیار که بهشتی روزگار بود این حکم را بقدم قبول تلقی نمودند چون این اخبار در دار السلطنهٔ قزوین بتفصیل باز به عرض
نواب سکندر شأن رسید امرا و ارکان دولت صلاح در آن دیدند که اولاً بجهت رفع حجت مکتوب محبت اسلوب بخدمت خواندکار فرستاده
از سبب نقض عهد و پیمان و جرأت و دلیری حکام سرحد که درین مواد نموده‌اند استفسار نمایند حسب الصلاح امرا کتابت دوستانه مشعر بر استحکام
بنیان مصالحه که از طرفین مرعی و مسلوک است بحضرت خواندکار روم نوشته مصحوب ولی بیک استاجلو ملازم محمدی خان تخماق فرستادند
حکام و پاشایان سرحد او را توقف فرموده نگذاشتند که باستنبول رود تا آنکه لله پاشا از ارض روم گذشته بولایت قارص که مابین
ولایت چخور سعد و ارض روم واقع است آمد چون یکی از شرایط صلح شاه جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکاء مذکور در میانه خراب
از جانبین متوجه آبادانی آن نشوند و تا غایت خراب افتاده بود لله پاشا اول متوجه آبادانی الکاء مزبور شده قلعه آن تعمیر نموده کوتوال
و حارس گماشت و بولایت آخسقه از اعمال گرجستان که الکاء منوچهر خان گرجی داماد سیمایون خان و داخل سنور اینطرف بود آمد او از
اطاعت رومیه سر باز زده در مقام خلاف درآمد و قلعهٔ خود را قایم کرده خود نزد سیمایون خان آمد و لله پاشا قلعهٔ او را محاصره نموده توپها
نصب نموده قهراً جبراً قلعه را گرفته حارس و ینگچری گذاشته روانهٔ الکاء سیمایون خان شد محمد خان استاجلو بیگلربیگی چخور سعد حقیقت آمدن لله
پاشا را بدرگاه معلی عرض کرد و از موقف سلطنت احکام مطاعه باسم امیرخان و محمدی خان تخماق و امامقلی خان بیگلربیگی قراباغ عز اصدار
یافت که لشکرهای آذربایجان را جمع آورده یکجا اتفاق نموده بنوعی که مصلحت دانند بهیأت اجتماعی بمدافعه لشکر مخالف قیام نمایند و مکرر امرای مجالس
کنگاش انعقاد یافته چنین قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکرده پادشاه قزلباش بمقابله سردار رفتن لایق رتبهٔ سلطنت نیست
نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا با لشکرهای عراق و فارس و کرمان بجانب آذربایجان نهضت فرماید و لشکر آذربایجان پیوسته لوازم محافظت
و محارست بتقدیم رسانند بدین عزیمت مصمم گشته امرای آذربایجان را از توجه شاهزادهٔ نامدار و عساکر ظفر شعار اخبار نمودند محمد خان در وقتی که
لله پاشا بتعمیر قلعه قارص مشغول بود کس نزد امیرخان و امامقلیخان فرستاد که چون عبور مخالفان از چخور سعد واقع میشود اگر بدین حدود آمده
یکجا جمع بوده بهرچه مصلحت باشد بصوابدید یکدیگر بفعل آید بصواب اقرب خواهد بود و امیرخان از غایت عناد و لجاج که در میانه ترکمان و طایفه
استاجلو بود و میخواست که از آن طبقه صاحب وجودی در میان نباشد تاخیر در رفتن نموده مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و امامقلیخان
با لشکر قراباغ بولایت چخور سعد آمده بمحمد خان پیوسته در حوالی چلدر اتفاق نمودند و انتظار آمدن امیرخان میکشیدند چون اثری از و ظاهر نشد
و لله پاشا از تعمیر قلعهٔ قارص فارغ گشته تسخیر قلعهٔ آخسقه میشود و مشخص شد که متوجه گرجستانات است اراده نمودند که سر راهی بر و گرفته دستبردی
نمایند و از غایت نخوت و غرور محاربه رومیان را سهل و آسان گرفته با پانزده هزار کس از لشکر چخور سعد و قراباغ که حاضر بودند بعزم دستبرد
سوار شده لله پاشا که از قرب لشکر قزلباش خبردار گردید هر روز یکی از پاشایان و بیگلربیگیان معتبر را با قرب ده هزار کس از سنجق بیگیان و
لشکر سرحد بقراولی میفرستاد چون باستظهار لشکر بیحساب که داشت زیاده حسابی از لشکر قزلباش نمیگرفت و امرای کرد و جمعی که از این
طرف یاغی شده روگردان شده بودند نفاق و عناد امرای قزلباش و بی اتفاقی قزلباش را خاطرنشان لله پاشا کرده بودند مجملاً چون چرخچی
لشکر قزلباش بچرخچی و قراولان رومیان رسید تیز عنانی کرده در حملهٔ اول ایشان را از پیش برداشتند و به تیپ مخالف قراول رسیده
مردم تیپ نیز عنان از محاربه کشیده راه انهزام پیمودند خبر انهزام مخالف بقول امرای عظام رسیده لشکر قول نیز اکثر بهوس مردانگی سمند بادپا
اسب جلادت در میدان رزم بجولان درآورده خود را بمخالفان رسانیده قرب دو سه هزار کس را که اکثر اکراد سرحد بودند بضرب سنان
جانستان بر خاک بوار انداختند و بعضی را سر از بدن جدا کرده بعضی را دست و گردن بخم کمند استوار گردانیدند و هر کس از غازیان قزلباش
بمعرکه رسید بجهت تحصیل نام و ننگ و غیرت بحشمان بملاحظه از عقب مخالفان میتاختند امرای عظام چون واقف شدند که لشکر قزلباش بسیار

دور شده‌اند

ذکر احوال شاه سلطان محمد

بنای این استوار گشته بایمان تأکید یافته بود و عهدنامه بدستخط سلطان سلیمان بقید تسلّی تبدیل در میان بود بر طاق نسیان نهاده لشکریان
آنجا خود را با امرای اکراد آن سرحد بر سر خوی و سلماس و آنحدود فرستاده و شخص فتنه که سالها در خواب بود بیدار کرده خود را مورد
کلام الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها ساختند مجملاً اول حادثه که روی نمود آن بود که لشکر اکراد و ازدوام با غلبه و ازدحام
تمام قبل از آنکه امیر خان بیگلربیگی آذربایجان و امرا رفیق او بدار السلطنه تبریز روند علی الغفله بر سر حسینجان سلطان خنوشلو و محمود سلطان
روملو که در یراق قلعه ارومی و حدود سلماس و خوی بودند آمدند و جماعه از بان قزلباش بسبب آنکه چندین سال فیمابین مصالحه و دوستی بود
و گمان نمیبردند که سلطان روم نقض پیمان نماید از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده فارغ البال نشسته بودند چون دانستند که طوایف اکراد
جمیعاً طریق عصیان و طغیان پیش گرفته باتفاق رومیه بقصد استیصال قزلباش آمده‌اند دست از جان شسته بمدافعه مشغول گشتند و چون
مخالفان اضعاف مضاعف قزلباش بودند اثری بر سعی و کوشش ایشان مترتب نشد و اکراد حیله کرده بر ایشان غالب و ایشان مغلوب
گشتند چون اکثر خانه کوچ همراه داشتند بر سر اهل و عیال کوشش نموده مردانه وار بدرجه شهادت رسیدند و نساء و صبیان اسیر و اسباب
و اموال بتاراج رفته اموال و اسباب عجزه و رعایا نیز نهب و یغما شد بعد از این قضیه قلعه گوگرچین و یراق قلعه ارومی بتصرف اکراد آمد
و بعد از آنکه امیر خان بتبریز رسید همت بر تدارک این احوال گماشته با امرا رفیق و لشکر آذربایجان قریب به پانزده هزار کس جمع آورده
متوجه آنصوب شد امرای اکراد تاب مقاومت نیاورده بعضی در قلعها مانده و بعضی دیگر بجبال اصلی رفتند چون الکا غارت یافته و رعایا پراگنده
و بیامان شده بودند احدی از امرای قزلباش در آنجا یارای توقف نتوانستند نمود امیر خان در مقام تصرف نمودن آن قلاع و ضبط آن مملکت
نتوانست شد بازگشته بر سر تبریز آمد و این آمد و رفت موجب زیادتی خرابی آن مملکت گشت اکثر رعایای خوی و سلماس و ارومی جلای وطن اختیار نمودند
و جمعی که بتدریج جمع آمدند ناچار اطاعت مخالفان نموده آن ممالک بتصرف ایشان قرار گرفت چون آوازه برهمزدگی سرحد و مخالفت رومیه
و عصیان و طغیان اکراد در آنحدود اشتهار یافت مفسدان هر طایفه که سر بجیب ادب فرو برده بودند پای بی‌ادبی دراز کرده دست بشورش
و فساد برآوردند طایفه تکری که سالها پرورده نعمت این دودمان و در حدود سلدوز و میان دو آب مراغه اقامت داشتند حرام نمکی را شعار
خود ساخته امیره بیک سردار ایشان خود را امیره خان نام نهاده بحدود مراغه آمد ایلخی قره‌اچوق را که اسبان خاصه شاه جنت مکان بود
از آنجا دوانده قریب به ده هزار اسب و تازی نژاد ایلقر و مادیان خورد و بزرگ بردند چون خبر بامیر خان رسید از عقب ایشان
ایلغار نموده بگرد ایشان نرسید قلیلی که در راهها مانده بود و از خوف رسیدن لشکر برده بودند بازگردانیده بحوالی تبریز آورد و مردم
ولایت شیروان را نیز هوای یاغیگری در سر افتاده ابوبکر میرزا ولد برهان را که از نژاد سلاطین سابق شیروان بود و از بیم قزلباش در داغستان
و چرکس و آنحدود بیسروسامان میگشت اغوا نموده دو سه هزار کس از طایفه لزگی و قرابورک که از نژاد بقیه سپاهیان شیروان بودند
بر سر او جمع شده متعرض حدود و ولایت شدند و مشار الیه کس بخدمت خواندکار روم فرستاده التماس کومک و مدد نمودند که بمعاونت رومیه
مملکت شیروان را بدست آورده در سلک ملازمان خواندکار باشد و جمعی از اهالی شیروان نیز باستنبول رفته اظهار موافقت مذهب نموده
از تعدی و تسلط قزلباش استعانت نمودند از وقوع این خیالات سلطان مراد والی روم نقض عهد و پیمان پدران روا داشته بمضمون این
بیت (ملک اقلیمی بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیم دگر) تسخیر ولایت آذربایجان و شیروان را پیشنهاد همت ساخته مصطفی
پاشا لاله خود را که بلله پاشا اشتهار داشت با لشکر گران که قریب صد هزار متجاوز بودند بدین ولایت فرستاد و محمد گرای خان تاتار ولد
دولتگرای که از نژاد جوجی خان بن چنگیز خان و تا قریب یکصد هزار خانه تاتار از الوس جوجی در باغچه سرای اقامت نموده با سلاطین
روم محبت و دوستی موروثی دارند تکلیف کرد که گروه انبوه از لشکر تاتار از راه دشت خزر بولایت شیروان آیند لشکر غارتگر تاتار بهوس

قلی خان بعد ازین فتح نامدار در خراسان لوای استقلال افراخته چون مهمی چنین بزرگ بمدد و معاونت علیقلی خان شاملو بیگلربیگی هرات از پیش برده بود همواره بوقوع این واقعه مفاخرت نموده از علیقلی خان که بیگلربیگی هرات و للهٔ شاهزادهٔ جوان بخت کامکار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بود زیاده حسابی نمیگرفت و همیشه نقیض مطلب و نفعل آورده خود را ازو برتر میدانست تا آنکه رفته رفته میانهٔ ایشان باغوای مفسدان غبار نقار ارتفاع یافته اسباب وحشت روز بروز زیاده میگشت تا بسرحد جنگ کشیده مکرر میانهٔ ایشان لشکرکشی بوقوع انجامید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر سوانح آذربایجان و شیروان و لشکر فرستادن سلطان روم بآن مرز و بوم و قضایایی که در طی این حالات روی داد

سپه آرایان معرکهٔ سخنوری سنان مشک افشان قلم را در مضمار حدیث آرائی بدین آیین جلوه میدهند که چون اختلال احوال ساکنان دیار آذربایجان و شیروان در مشیت الهی تعلق گرفته بود بعد از شیوع واقعهٔ اسمعیل میرزا ابواب محنت و بلا بر روی روزگار آنقوم گشوده گشته امن و استقامت از آندیار کناره گرفت اشتعال نوایر فتن و فتور بمرتبهٔ اشتعال یافته خرمن عمر و مال سپاهی و رعیت آندیار را میسوخت متنزهات آن ولایت دلگشا لگدکوب حوادث گشته آداب کان کوی پریشانی را پناه و آرامش نمیدادند و بساتین بهشت آسا حکم خارستان ملال گرفته گل و ریاحینش از تشکیل نوایب پژمردگی یافت القصه قرب دو سال متواتر و متوالی عساکر ادبار روی بآندیار آورده بازار قتل و غارت رواج داشت و شیوهٔ سیر اهل اسلام که در هیچ زمان وقوع نیافته بود شیوع یافته بسیاری از نساء و صبیان سادات و اشراف آن ولایت بذل رقیت گرفتار آمدند تفصیل آن حالات در ذیل این دفتر از مساعدت بخت مأمول است چون امنیت و استقامت ملک ایران و تدارک احوال ایرانیان زد دیوان رفیع الارکان السلطان العادل ظل الله برای جهان آرای بندگان نواب کامیاب شاهی ظل الهی منوط و مربوط گشته بود تا تخت فیروز بخت سلطنت و عالم آرائی بوجود فایض الجود بندگان آنحضرت آرایش نیافت آن اختلال روی در کمی ننهاد بحمد الله و المنه که باستقامت عقل دوربین و شجاع تیغ آتشبار شعله آیین آنحضرت ظلمت ادبار از صبح اقبال دمیدن گرفت مخالفان تیره روزگار جزای اعمال یافته ممالک از دست رفته بدست درآمد آفتاب معدلتش بر ساحت امانی و آمال رعایا و برایا پرتو انداخته روزگار آنقوم چون بهار دولتش طراوت گلزار ارم یافت و چهار ارکان اضداد بدستیاری معمار معدلتش استحکام گرفته طوایف که با یکدیگر بخلاف و نفاق زندگانی میکردند شیوهٔ وفاق و اتفاق پیش گرفتند و امروز ممالک ایران بیمن معدلت شاهنشاه جهان رشک گلزار جنان است امید که زمان دولتش بظهور صاحب الامر اتصال یافته عالمیان بیمن اقبال بر زوالش در ظلال رأفت و احسان آسوده حال باشند و ذات خجسته صفاتش که موجب آسایش جهانیانست از مکاره و مصایب دوران در حفظ امان ملک منان بوده باشد سبحان الله چه میسرایندم قاید اقبال بی اختیار رخ جواد مشکین شیم قلم را گرفته بکجا کشانید القصه بعضی از مفسدان اکراد خصوصا غازی بیک و سایر اولاد شاهقلی بلبلان و غازی قران که در مابین وان و آذربایجان اقامت دارند چنانچه شیوهٔ زمین داران است که هرچند گاه برحسب اقتضای وقت و زمان دست در فتراک یکی از پادشاهان زده خود را بملازمان او منسوب میسازند و تحریک مادهٔ فساد نموده در میانه کار خود میسازند و در زمان اسمعیل میرزا و ظهور آوازهٔ جهان آرائی او روی ارادت بملازمت آورده نوازش و تربیت یافتند بعد از ارتحال اسمعیل میرزا چون بی سامانی دولت و بی اتفاقی لشکر قزلباش مشاهده نموده بجانب وان رفته در مقام فتنه اندوزی درآمدند و خسرو پاشا که حاکم وان بود اغوا نموده بادی فتنه و فساد شدند و خسرو پاشا برای خود با پادشاه روم علی ای التقدیرین عهد و پیمان که در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان و سلطان سلیمان علیهما الرحمه و الرضوان

اختلال یافته پای از اندازه بیرون نهاده شروع در دست درازی کردند از آنجمله جلال خان ولد دین محمد خان که بعد از فوت ابو المحمد خان
از سایر سلاطین اورگنج بمزید شجاعت و دلاوری امتیاز داشت با گروه انبوه از اوزبکیه نایمان که قریب شش هزار بودند از نسا و ابیورد
و آنحدود بقصد یغما و تخریب خراسان بیرون آمده بحدود مشهد مقدس آمد و چون هیچکس از امراء عظام بخصوصه تاب مقاومت نداشتند
در قلعهای خود خزیده منتظر بودند که هریک از بیگلربیگیان متصدی حرب او شوند بر سر او جمعیت نموده بمدافعه قیام نمایند جلال خان در آن
حوالی تاخت و غارت بسیار کرده بولایت جام رفت و آن ولایت را نیز از مواشی و اغنام پرداخته اراده داشت که از راه سرخس باز
گردد و غنایم بیشمار که از خراسان فراهم آورده بود بولایت خود رساند مرتضی قلیخان پرناک بیگلربیگی مشهد مقدس کس باطراف و جوانب
فرستاده امرائی که بکومک او مامور بودند خبردار کرده لشکر طلب داشت و چون شنید که جلال خان مقید بتسخیر ولایت نشده بتاخت و غارت اکتفا
کرده و اراده بازگشتن دارد مقید برسیدن کومک و جمعیت نشده با معدودی از ملازمان خود و امرا و قورچیان که در مشهد مقدس حاضر
بودند از مشهد بیرون آمده متعاقب او بولایت جام آمد و جمعی دیگر از امراء و مردم آن حدود با او پیوستند و کما بیش سه هزار نفر جمع آمدند جلال
خان در عشقاباد جام از آمدن مرتضی قلیخان و لشکر قزلباش خبردار گشته عنان از رفتن باز کشید بعضی از آتالیقان و ریش سفیدان کاردیده
اوزبک صلاح دیده بودند که چون بقصد یغما آمده ایم در مقام محاربه نشده اموال غارتی را بامنی رسانیم جلال خان از غایت عجب و غرور
حسابی از لشکر قزلباش نگرفته توقف نموده آماده رزم و پیکار گشت تقارب فئتین بتلاقی انجامیده از جانبین صفوف رزم آراسته گردید
و نفیر کرهنای در گوش گردون پیچیده دلیران طرفین پای در معرکه کارزار نهادند و از هنگام زوال تا غروب آفتاب بحرب و
قتال اشتغال نموده از جانبین داد جلادت و مردانگی دادند جلال خان شدت حرب و قتال غازیان قزلباش و ثبات قدم ایشان را
در معرکه کارزار تصور نکرده بود مشاهده نمود از جرأت و دلیری آن فوج قلیل که در مقابله او نمودند تعجبها نموده در محاربه پشیمان گشت چون
شعاع خورشید جهانتاب در جوف زمین متواری گشته زمانه ملبس بلباس عباسیان گردید هر دو گروه که از محاربه بستوه آمده بودند دست
از ستیز و آویز باز داشته هرکدام در طرفی فرود آمدند و بآرامگاه خود شتافتند و تا صباح از جانبین پاس داشتند و غازیان*
قزلباش نوعی از صدمات لشکر اوزبک و حملات دلیرانه ایشان خایف و هراسان گشته بودند که دیگر تاب مقاومت از حیز قدرت خود
نمیدیدند مرتضی قلیخان از غایت مردانگی همت بر انهزام لشکر اوزبک گماشته روز دیگر که سلطان ثوابت و سیار بر سر خنگ فلک
دوار بر آمده با شعاع تیغ آتشبار خیل کواکب را منهزم ساخته غازیان قزلباش را بر محاربه تحریض نموده متوجه معرکه قتال گردید از
آن طرف جلال خان نیز صفوف آراسته بعد از حملات متواتر که از جانبین بوقوع انجامید از وفور شجاعت و استیلاء قوت عصبی بنفس
خود مباشر حرب گشته اسب جلادت در معرکه رزم بجولان در آورد و در اثنای کارزار و شدت گیرودار امت بیک استاجلو از تقدیر الهی
بجلال خان رسیده بی آنکه بحال او شناسا گردد او را بطعن سنان جانستان بر خاک بوار افکنده خواست که پایین آمده سر او را
از بدن جدا کند درین اثنا یکی از اوزبکیه که با جلال خان همعنان بود فریاد بر آورد که دست از کشتن او باز دارید که جلال خان است
قزلباشیه که نام جلال خان شنیدند چند نفر از ترکمان و چپنی بر سر او هجوم نموده از دست امت بیک و جماعت استاجلو گرفته کشان
کشان بنظر مرتضی قلیخان در آوردند و از حضار آن معرکه استماع شد که غازیان استاجلو در محاربه جلال خان مردانگیها نمودند میانه استاجلو
و ترکمان و چپنی در گرفتن جلال خان مناقشه واقع شد هر یک امر مزبور را بخود اسناد میدادند مرتضی قلیخان صلاح در قتل او دیده سر پر کبر و
نخوتش را از بدن جدا کردند اوزبکیه بعد از آنکه از گرفتاری جلال خان مطلع گشتند راه انهزام پیموده بقیة السیف نیم جانی بیک پا بیرون
بردند و غنایم بیشمار بدست لشکر ظفر شعار افتاد و سر او را با یراق و اخترمه بدرگاه معلی فرستاده جایزه و جلدوی نمایان سرافراز گشت و مرتضی

جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

و اسمعیل میرزا بیرون آورده بود صبیهٔ بسام میرزای برادر شاه جنت مکان را بعیسی خان داده بابت تنگی فرستادند و سیمایون خان بشرف اسلام مشرف شده بسلطان محمود خان موسوم گشته او نیز بر حسب کلام انما المؤمنون اخوة لقب ارجمند برادری یافت و قرین اعزاز و احترام روانهٔ گرجستان و متصرف الکای موروثی گردید و سادات عظام و اکابر و اشراف ممالک خواه بعضی که از زمان شاه جنت مکان در اردو مانده بودند و خواه جمعی که در زمان اسمعیل میرزا در پایهٔ سریر اعلی مجتمع گشته بودند هر گونه مطلب و مدعائی که داشتند بانجاح معرون گشته فراخور حال بمناصب بایسته یافته با خلعت فاخرهٔ شاهی رخصت انصراف یافتند از آنجمله مرتضی ممالک اسلام میر میران یزدی بسیور غالات مجدد ارزانی داشته صبیهٔ سلطان بیگم صبیهٔ اسمعیل میرزا که خواهرزادهٔ او بود بشاه خلیل الله پسر کهتر و خانش خانم صبیهٔ شاه جنت مکان را بشاه نعمت الله پسر بزرگتر او عقد بسته معزز و محترم روانهٔ دار العبادهٔ یزد گردید او نیز لقب ارجمند برادری یافت القصه چون نواب سکندر شان دست دریا نوال ببذل و احسان گشاده و ابواب خزاین گشوده داد و دهش بسر حد اسراف رسانید ارکان دولت و میرزا سلمان وزیر جهت جذب قلوب الناس و طمع مال دست از مال بازداشته جمیع امرا عظام که بممالک فرستادند از خزانهٔ عامره مدد خرج و مواجب یکساله و دو ساله که خلاف متوقع ایشان بود دادند چنانچه بامیره خان و اتباع او هفت هزار تومان داده شد سایر امرا علی هذا القیاس قیچاچی خانهٔ خاصهٔ شریفهٔ شاه جنت مکان که از ابواب خلعتی مملو و سالها اندوخته بحر و کان بود صرف خلعت امرا و ارباب مناصب و عمال و کلانتران و اشراف ممالک شد و نواب سکندر شان هیچ روزی نبود که ده بیست خلعت بمردم مجهول نمیداد و قورچیان عظام را که اگر ده ساله بلکه بیشتر مواجب نیافته بودند حکم شد که مواجب سنوات دهند همه روزه زر نقد از خزانهٔ عامره صندوق صندوق آورده دامن دامن بقورچیان میدادند که ابرار ذمهٔ شاه جنت مکان حاصل شود ابواب منافع بر ارباب مناصب دیوان گشوده گشت و رشوه ارتشا رواج گرفت طوایف قزلباش بحکایت ریش سفیدان و بیاقات ارادهای مخالف پیش گرفته وزرا و ارکان دولت را برشوه مشغول ساخته آنچه اراده میکردند از پیش میبردند امرا مجدد برای هر او بیاقی تعیین شده چون الکا و مملکت تقسیم یافته بود مواجب از خزانهٔ عامره میدادند متعصبان هر او بیاقی سر شورش و فساد برداشته درین مقام آمدند که بر اضداد پیشی گرفته لوای استقلال برافرازند مجملاً طوایف قزلباش انجاح مطالب خود در پیشنهاد همت ساخته صلاح دین و دولت را اکثر منظور نمیداشتند تا آنکه در اندک وقتی خزاین معموره از نقود و اجناس خالی و هباءً منثوراً گردید خاک فیروزه که در عرض پنجاه سال از معدن جمع شده بود بباد دستی با خاک برابر گشت و از خودسری و خودرائی کار آن قوم و فاکیش از وفا و وفاق بنفاق و شقاق مبدل گشت و هوائی در میانه لشکر شیوع یافت اخبار اختلاف و اختلال احوال و عدم انضباط مهام قزلباش اشتهار یافت بدین جهت خللهای فاحش در دولت پدید آمد پادشاهان عصر و مخالفان که در آرزوی چنین روزی بودند فرصت غنیمت شمرده شرقاً و غرباً طمع در ممالک عجم کردند سلطان مراد طمع در ممالک آذربایجان و شیروان کرد و کرد و گرد نکشان اطراف که سالها سر در چنبر اطاعت داشتند دم از استقلال و استبداد زده دست تطاول و تعدی بر ممالک دراز کردند چنانچه تفصیل آنها هر یک در محل خود در قم زدهٔ کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی

رواج رشوه و ارتشا در دولت سلطان محمد خدابنده و تهی شدن خزانه مملکت و خلل افتادن در ارکان دولت بسبب بادولتی که سلطان محمد و وزیر اسلام و متصدیان دولتم تجریح دادند ۱

ذکر آمدن جلال خان اوزبک بخراسان و بقتل آمدن او بسعی مرتضی قلی خان ترکمان

چون در زمانهٔ اسمعیل میرزا آوازهٔ قتل شاهزادگان و قلع و قمع بنیان دودمان سلطنت باطراف و جوانب رسیده خاطرنشان دور و نزدیک شده بود که از اولاد عظام خاقان علیین آشیان ابو البقا شاه اسمعیل بهادر خان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان بغیر از اسمعیل میرزا و برادر بزرگش او کسی نمانده بعد از سنوح واقعهٔ اسمعیل میرزا مخالفان از اطراف بظن آنکه اساس سلطنت این دودمان انهدام پذیرفته و احوال قزلباش اختلال یافته

ذکر احوال شاه سلطان محمد

ذوالقدران شیراز که معاندان او بودند داد ندو او بجزا و سزا رسید چون انقضا یا بوقوع پیوست نواب مریم شان مهد علیا در کمال عظمت
و استقلال متکفل مهام سلطنت و پادشاهی شد هیچ مهمی بعرض و اشاره علیه فیصل نمی یافت و نواب جهانبانی بمنصب وکالت دیوان اعلی منصوب
گشته مقرر شد که در ضمن احکام و مناشیر پادشاهی بر بالای مهر و زیر مهر زنند و حسین بیگ ولد خواجه شجاع الدین شیرازی (یعنی حمزه میرزا ولیعهد) که خالوی علیقلی خان
شاملو بود و خانی جان خانم همشیره او در خدمت نواب مهد علیا و شاهزاده مدار اعتبار تمام داشت بوزارت نواب جهانبانی سربلندی یافت
و مهر وکالت را باو سپردند و ملا افضل منجم قزوینی که سمت خانه خواهی نواب مهد علیا داشت کمال اعتبار و اقتدار یافته مهم کلانتری و
معاملات دیوانی قزوین باو متعلق گشت و میرزا سلمان من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتماد الدوله گشته شروع در فیصل مهمات ملک
نمود و منصب عالی صدارت بمرحمت پناه میر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی که سید فاضل نیکو اخلاق بزرگ منش درویش نهاد بود مفوض گشت
سبب صدارت مشار الیه آنکه در وقتیکه نواب سکندرشان از هرات متوجه شیراز بودند در قصبه خبیص حضرت میر بملازمت رسیده خدمات
مرغوب بتقدیم رسانید و فضایل و کمالات حضرت میر و صحبت او نواب سکندرشان را خوش آمده با و تعهد نموده که حقیقت قابلیت و استعداد
او را بعرض شاه جنت مکان رسانیده التماس نماید که او را بمنصب صدارت عظمی سربلندی دهد از قوت بفعل نیاید درین وقت که زمام سلطنت
و فرمانروائی بذات اشرف تعلق گرفت از کمال وفا و وفاق و عواطف و اشفاق شاهانه سیادت پناه مشار الیه را بدین پایه والا ارجمندی
بخشید از دار الملک شیراز حکم همایون بطلب مشار الیه عز اصدار یافت و حضرت میر در کمال عزت و اعتبار بپایه سریر اعلی شتافت
و من حیث الاستقلال بامر صدارت پرداخت و ممالک محروسه را با امراء عظام طوایف قزلباش قسمت فرموده امیرخان موصلو بایالت
دار السلطنه تبریز منصوب گشته اسمعیل سلطان و شاهقلی سلطان برادر امیرخان و سلطان مراد خان ولد داود و ابراهیم سلطان پایده ترکمانان
حسب الصلاح امیرخان برتبه امارت سرافراز گشته در آذربایجان الکاء داده شد و امیر الامرائی چخور سعد بدستور زمان شاه جنت مکان بمحمدی
خان تخماق استاجلو قرار گرفت و امیر الامرائی قراباغ که اسمعیل میرزا بامام قلیخان یوسه قاجار داده بود بدستور باو تفویض یافت و امیر الامرائی
و دارائی شیروان بارس خان رُملو متعلق گشته ارده غدی خلیفه تکلو و چند نفر از امراء رُملو و غیرهم را در شیروان الکاء دادند و یکیخان
تکلو بایالت بغداد سربلند گشته روانه آنصوب شد و از امراء استاجلو مرشد قلیخان یکان زاد در تاجیه و بعضی محال خراسان و ابراهیم خان
برادرش برادر اسفراین الکاء داده ترشیز را بمحمود خان صوفی اغلی و خاف را بولیخان چرچی باشی عنایت فرمودند و خبوشان و بعضی
محال خراسان بقوراتفخان چکنی تفویض یافته ابوالفتح خان ولد اغزیوار خان شاملو و عمش خضر خان در کوسویه و غوریان الکاء دادند دار
الامان کرمان بولیخان افشار رقوم قورچی باشی تفویض یافته کوه گیلویه بدستور بخلیل خان افشار تعلق گرفت و محال عراق اکثر با امراء درگاه
معلی قسمت شده کاشان بمحمد خان موصلو قوم امیرخان که از امراء دولت قاهره بود شفقت شد و دار السلطنه قزوین بسلطان حسین خان
شاملو متعلق گشت و الکاء قم بدستور سابق بحیدر سلطان چابوق ترکمان و ساوه بابو المعصوم سلطان ترخان ترکمان مرحمت شد و الکاء ری
بسیب خان تکلو و خوار و سمنان بشاهعلی سلطان چب اغلی ذوالقدر و بیاد و چیلاغ و جوشقان و بعضی از اعراب بشاهرخ خان مهردار و طارم
و خلخال و بعضی محال به پیره محمد خان شفقت شد و مملکت فارس با امراء ذوالقدر تقسیم رفت و استرآباد بمحمد خان جاجیلو ذوالقدر عمزاده
ابراهیم خان شفقت شد و همچنین هر یک از امراء هر طایفه را الکای مناسب حال داده روانه نمودند و خان احمد گیلانی بر حسب وعده
که فرموده بودند بایالت و دارائی گیلان بیه پیش و لقب ارجمند اخوت سرافراز و بشرف مصاهرت این دودمان ممتاز گشته از بنات کریمه
شاه جنت مکان مریم سلطان بیگم بعقد ازدواج او در آمده در دار السلطنه قزوین بآئین شایسته عروسی واقع شد و خان احمد مذکور کامیاب
دولت مبتهج و مسرور روانه گیلان گردیده و عیسی خان گرجی و لوند خان و همایون خان ولد لوارصاب که هر دو در قلعه الموت محبوس بودند

و اسمعیل میرزا

تعیین ارکان دولت سلطان که بصوابدید فخر النساء بیگم زوجه او که مادر حمزه میرزا و شاه عباس و ابوطالب میرزا بود

یعنی السلطنه [illegible] ۱۵۹ [illegible]

جنت مکان چند سال الکای او بود و همیشه آرزوی آن داشت با و شفقت فرموده ایم چون ساعت خوب نیست با مردم خود نقل مکان نموده
از شهر بیرون رود و اردوی خود را در بیرون شهر گذاشته چون بدولتخانه نزول اجلال فرمائیم سپاهی آمده بپای بوس مشرف شود
و روانه گردد امیره اصلان خان که با شمخال سلطان دوست و یکدل بود بشهر آمده رقم اشرف را آورده تکلیف سوار شدن او کرد شمخال
سلطان اگرچه دانست که این معنی از روی شفقت بفعل نیامده چون فرار از نوع دیگر بخود ندید ادر رفتن تعللی و خود را بگوشه کشیدن مستهجن
مسرور گشته طوعاً او کرهاً باتفاق امیره اصلان خان سوار شده بموضع ششتن که یک فرسخی شهر است رفته فرود آمد روز دیگر که غره ماه ذی
الحجة الحرام بود موکب همایون پادشاهی در جزیره صوفیان که یک فرسخی قزوین است نزول اجلال نموده نواب پریخان خانم در هودج
زرنگار مرصع قرار گرفته قورچیان حرم و ملازمان خاصه نواب مشار الیها قریب بچهار صد یا پانصد نفر پیاده محفه را بر دوش برداشته
باردوی معلی آورده چون بحریم حرم در آوردند خواجه سرایان بمراسم خدمت پرداختند در حرم ملاقات برادر ارجمند کامکار و
شاهزاده های نامدار وقوع یافته از جانبین بعد از مراسم تعزیه شاه جنت مکان ویرا دران و شکایت اسمعیل میرزا و اطوار ناپسندیده او
دلیری که در قطع صله رحم نمود بمیان آوردند از بعضی خواجه سرایان مسموع شد که نواب مهد علیا از روی ادب بدستبوس نواب خانم فایز گشته
نواب خانم از عالم عجب و غرور و کم خردی نواب مهد علیا را زیاده وقعی ننهاده بود بالجمله در روز سه شنبه سیم شهر ذی الحجة الحرام که یازده
ماه از سال او دئیل گذشته مولانا افضل منجم قزوینی ساعت اختیار نموده نواب سکندرشان و شهزاده عالیمکان بهمعنان قاید اقبال از آن منزل
سوار شده متوجه شهر و دولتخانه مبارکه شدند خلایق و عوام الناس گروه گروه و فوج فوج باستقبال شتافته از جزیره صوفیان تا در دولتخانه
همایون جوق جوق و صف صف ایستاده لوازم دعا و ثنا بتقدیم میرسانیدند نواب سکندرشان در کمال مسرت و شادمانی و استعلای
معارج دولت و کامرانی داخل دولتخانه همایون شده آفتاب مثال بر چهار بالش عزت و اقبال تکیه زدند و بنات مکرمه و زوجات مطهره شاه
جنت مکان و سایر خدمه حرم بشرف پای بوس مشرف شدند اما احوال نواب خانم آنکه در وقتیکه نواب سکندرشان متوجه دولتخانه مبارکه
میشدند حکم شد که خلیل خان افشار که در زمان شاه جنت مکان ایامی لله جناب خانم بود او را بمنزل خود برد که من بعد در منزل او باشد
بعد از سواری نواب سکندرشان و نواب جهانبانی قورچیان عظام بدستور محفه آن پرده نشین سرادق سلطنت را بر دوش گرفته نواب
مهد علیا و مخدرات استار سلطنت سواره از عقب محفه در حرکت آمدند چون بدر دولتخانه مبارکه رسیدند از کثرت و ازدحام که از
شهر باستقبال آمده بودند راه تردد مسدود بود قورچیان و ملازمان نواب خانم برحسب اشاره علیه هودج را بجانب خانه نواب خانم
بردند که باتفاق مخدرات دودمان سلطنت از راه خانه خود داخل باغچه حرم گردند چون بدر خانه نواب مشار الیها رسیدند ملازمان
خلیل خان هجوم نموده محفه را بجانب خانه خلیل خان بردند و ملازمان خاصه نواب خانم در اول حال از رفتن ابا نموده نمیدانستند که صورت
حال چیست تا آنکه مردم خلیل خان صریحاً گفتند که حکم قضا مضای پادشاهی برین جمله نفاذ پیوسته نواب خانم در اندرون محفه از گشایش
هودج کشان بر صورت حال اطلاع یافته رضا بقضای الهی داده و بامری که هرگز در مخیله اش نمیگذشت دل نهاد مجملاً نواب خانم را بخانه
خلیل خان بردند و هم آن روز امیره اصلان را حکم شد که بموضع ششتن رفته شمخال سلطان را بقتل آورد مشار الیه با جمعی کثیر بهانه آنکه بمشایعت و خبر
موضع ششتن رفته در حین ملاقات چند نفر از جماعت افشار شمشیر در او نهاده بقتل آوردند چرا که اصلا قدرت دست و پا زدن نیافتند
و امیره اصلان خان سر او را بدرگاه والا آورده برتبه خانی و نوازش تربیت یافت و در همان شب چند نفر از ملازمان خلیل خان حسب الامر
نواب خانم را نیز بهلاک کردند و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم باعتقاد مردم تخمیناً ده هزار تومان شد در ازاء این خدمت بانعام
خلیل خان مقرر شد شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا که هنوز یکساله نشده بود در راه عدم پیمود ولی سلطان قلیچی اغلی را نیز گرفته بدست

کشته شدن شمخال سلطان

کشته شدن نواب پریخان خانم

سنه ۹۸۵

کشته شدن شاه شجاع

کرده امیرخان دفع شد و او شب و روز از حرکت نیاسوده هنوز موکب همایون شاهی از شیراز حرکت کرده بود که بشیراز رسیده بخط
مرقوم کلک وقایع نگار گردید بشرف ملازمت مشرف شد ملاحظه نمود که نواب مریم شان مهد علیا حرم نواب سکندرشان صاحب اختیار
مطلق است مصلحت اندیشی که ارباب دولت و طالبان جاه و حشمت را از آن چاره نیست کرده بجهت جذب قلوب ایشان حقایق حالات قزوین
و شمه از عظمت و اقتدار نواب خانم و طاعت و انقیادی که امرا و اعیان قزلباش او را مینمایند حسب الواقع بعرض رسانید و از اقوال
ناقلان و اقتضای عقل صاحب خردان خاطرنشان نواب سکندرشان و مهد علیا شد که مادام نواب خانم بانوی دولتخانه و راتق و فاتق
مهمات سلطنت باشد نواب اشرف را جز نامی از پادشاهی نخواهد بود و نواب مهد علیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود و صلاح دولت
خود را در آن دیدند که نواب خانم را بی اختیار سازند و این اراده در خاطر ایشان تصمیم یافته تفکر و اندیشه کار او پرداختند و هرکس از
از قزوین می آمد و احوال او میپرسیدند مؤید اقوال ایشان بظهور میرسید مجملا دفع نواب خانم در ضمیر انور نواب سکندرشان و مهد علیا رسوخ یافته
چه از مکر و کیدی که در باب اسمعیل میرزا باو اسناد شده بود اندیشه مند بودند فی الواقع جای آن بود و همیشه ز اسلمان متکفل مهمات سلطنت
گشته روز بروز نوازش و تربیت می یافت مجملا قریب بیکماه در شیراز توقف نموده از آنجا عنان عزیمت بصوب دار السلطنه صفهان معطوف داشتند
و بدان بلده جنت نشان رسیده صفهانیان پیشکش و پای انداز لایق کشیده و خدمات مستحسنه بجای آوردند و دار السلطنه مذکور بنواب جهانبانی
سلطان حمزه میرزا اختصاص یافته داروغگی آن از جانب نواب شاهزادگی بامیر حسینخان مازندرانی برادرزاده نواب مهد علیا تفویض یافت
و از آنجا روانه شده سه روز در بلده کاشان اقامت نمودند و از کاشان متوجه بلده المؤمنین قم گشته در آن مدینه طیبه بملاقات شریفه نواب
خورشید احتجاب سلطانم والده ماجده نواب سکندرشان فایز گردیدند نواب شار الیها اگرچه از فوت فرزند رشید نامدار اسمعیل میرزا
و واقعه نازله گرامی سلطان حسن میرزا صاحب تعزیه داغدار بود اما از دیدار گرامی نواب سکندرشان که پسر بزرگترش بود و قرنی بود
که فیمابین مباعدت و دوری روی داده دل بمفارقت ایشان نهاده و نبیره های گرامی روشنائی دیده بینا حاصل کرده محنت و اندوه
ببهجت و سرور مبدل گردید حسینقلی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو با بعضی از بیوتات و یراق و اسباب پادشاهی که باستقبال آورده بودند
و جمعی از معتبران بساط عزت در منزل وارد گشته بسعادت زمین بوسی فایز شدند در دار السلطنه قزوین از اخبار ورود دین مسامع امرا اعظام
رسید که اقتدار نواب خانم و جمعیت و اتفاق ایشان در آنجا پسندیده خاطر اشرف و مهد علیا نیست امیرخان و پیره محمد خان و خلیل خان
و قورچی باشی و سایر امرا و خوانین عالیشان هریک پسران و اقوام و اعیان اویماق خود را رخصت گونه حاصل کرده باستقبال فرستادند
رفته رفته کار بجائی رسید که امرا و اعیان بی رخصت نواب خانم مقید برفاقت یکدیگر نشده متوجه استقبال میشدند و چند روز که در بلده قم توقف
واقع شد کثیر امرا و اعیان بملازمت رسیدند و وکلای نواب پریخان خانم نیز استشمام رایحه بی اتفاقی نموده شمخال سلطان و اتباع
او اندکی پریشان خاطر گشتند مجملا رایات منصوره پادشاهی از بلده المؤمنین قم بمقر سلطنت در حرکت آمده چون از ساوه گذشته بخشکرود رسیدند
امیرخان و پیره محمد خان و خلیل خان و قورچی باشی و محمدی خان تخماق و جمعی که در قزوین مانده مقرر چنین بود که در موکب علیه نواب خانم
و هودج اقبال او باستقبال بروند صلاح دولت در آن دانستند که از ملازمت نواب خانم تخلف جسته هرکدام با اتباع و مردم خود متوجه استقبال
شوند بعضی برخصت حاصل کرده بعضی بی رخصت روانه شده در حوالی خشکرود بسعادت ملازمت فایز گشتند و خبر رسید که شمخال سلطان با جماعت
چراکسه و اتباع خانم با اسلحه و یراق جنگ در درخانه نواب خانم جمعیت نموده سودای شورش و فساد در سر دارند در حوالی دار السلطنه قزوین
امیر سلطان خان ارشلو افشار را که یکی از غلاة اسمعیل میرزائیان بود طلب فرموده دفع شمخال سلطان را در عهده او نمودند و او متکفل این
خدمت شد و رقم اشرف باسم شمخال سلطان بالقاب مناسب عز اصدار یافت مضمون آنکه ما ایالت و دارائی ولایت شکی را که در زمان شاه

ما ذ مظفر الدین الجو که در تنخواه میرزا بود منصب قضای عسکر یافت میرزا احمد کفرانی وزیر و متصدی خاصه شریفه شیراز که درین چند سال
خصوصا ایام اسمعیل میرزا خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود منصب عالی نظارت سرکار خاصه شریفه یافت و چون سرکار عالی نواب اشرف
حیاهان شده بود علیخان مذکور و جناب میرزا احمد کفرانی ناظر ضروریات سرکار شاهی را از سرکار خود و طایفه ذوالقدر و وجوهات
دیوانی مملکت سامان می نمودند و همه روزه جوق جوق از یوزباشیان و ایشیک آقاسیان و اهل خدمت ترک و تاجیک از دار السلطنه
قزوین میرسیدند و نوازش می یافتند میر قوام الدین حسین مستوفی شیراز که در وقت نزاع ولی سلطان و آقایان ذوالقدر با ایشان متفق شده
بود و به جهت ولی سلطان در قزوین شکایت او با اسمعیل میرزا کرده او را گرفته در صندوق مقید و محبوس بود استخلاص یافته بشیراز آمد نواب
نواب خورشید احتجاب مهد علیا فخر النساء بیگم حرم محترم نواب سکندرشان سرافراز گشت و نواب مهد علیا موسس مرتب امور دولت
گشته هیچ مهمی بی امر و اشاره علیه افضل نمی یافت و نواب سکندرشان مراعات خاطر شریفه او بسیار میکرد و نواب مهد علیا اراده استخلاص
خان احمد خان والی گیلان که در قلعه اصطخر محبوس و با نواب مهد علیا قرابت قریبه داشت نمود نواب سکندرشان برحسب اراده و
رضای خاطر شریفه نواب مهد علیا خان احمد را از قلعه بیرون آورده تعظیم و تکریم بسیار کرده بایالت و دارائی گیلان وعده داد
همچنین شاهرخ بیگ تاتی اغلی ذوالقدر را که شاه جنت مکان با ولیا اسمعیل میرزا گرفته بود در قلعه محبوس بود اسمعیل میرزا در ایام دولت خود
وکالت خود و وکالت دیوان اعلی را نامزد او نموده همه روزه وعده بیرون آوردن او میداد و از قوت بفعل نیاورد نواب سکندرشان
بیرون آورده بمرتبه ایالت و خانی تفویض منصب والای مهرداری برفعت آسمانی بخشیدند درین اثنا میرزا سلمان وزیر ورود سعادت
نموده اول بمنزل علیقلی خان رفت و با توسل جهت بوسیله او و جناب میرزا احمد ناظر که با او طریقه دوستی داشت بشرف پای بوس
اشرف و سجده نواب مهد علیا مشرف شد و در طی عرض حکایات اخبار قزوین و اطوار نواب پریخان خانم و اطاعت و انقیاد امرا
سخنان و تنخواهانه معروض داشت و نوازش و تربیت یافته در همان مجلس پابوس وزارت دیوان اعلی کرده بدستور وزیر اعظم اعتماد الدوله شد اما
سوانح حالات قزوین آنکه نواب پریخان خانم بدولت و اقبال بر مسند کامرانی تکیه زده جمیع مهمات سلطنت را متکفل شد و امراء عالیشان
سر بر طوق فرمان نهاده همه روزه بعتبه علیه عالیه او جمع شده قرار دادند که از هر اویماق یک کس ریش سفید و معتمد علیه بوده مردم آن طایفه
از صواب دید او تجاوز نکنند از طایفه ترکمان امیر خان و از استاجلو پیره محمد خان و از شاملو سلطان حسینخان نواده دورمیش خان و از تکلو
مستیب خان شرف الدین اغلی و از افشار قلی بیگ قورچی باشی و از ذوالقدر مهردار دیوان اعلی و قس علی هذا از جمیع اویماقات ریش
سفیدان تعیین یافته مهمات ضروری را برسالت شمخال سلطان چرکس خالوی نواب خانم بعرض میرسانیدند و آنچه حکم میشد عمل مینمودند و مقرر شد
که سوای جمعی که حسب الامر علیه روانه شیراز شده اند دیگر کسی برخصت نرود که چون موکب نصرت قرین شاهی بحوالی قزوین رسد همگی امرای عظام
در ملازمت هودج خانم باستقبال شتافته سعادت زمین بوس حاصل نمایند بعد از چند روز میرزا سلمان چون زیاده اعتمادی بجانب خانم و
شمخال نداشت صلاح کار خود در آن دید که از قزوین خود را بیرون انداخته در رکاب اقدس همایون اعلی رساند امیرخان را بتجربه باین
راضی کرده خود پس پرده حرم رفته بوسیله محرمان حریم عصمت و جلال بعرض علیه رسانید که مناسب دولت این است که این بنده اخلاص گزین
بسرعت و استعجال بشیراز رفته در رکاب اشرف باشم که مبادا مردم بیگانه در مزاج اشرف دخل نموده میانه برادر عالیشان و خواهر مهربان فساد
نمایند نواب خانم هرچند احتمال میداد که خلاف رضای او در مخیله شاه و سپاه گذراند اما سخنان او را که بر تقدیر راستی در میزان خرد سنجیده
مینمود اذعان نموده رخصت داد میرزا سلمان همان لحظه از حرم بیرون آمده راه شیراز پیش گرفت و از طریق غیر معهود روانه شد روز
دیگر که امرا از مرخص شدن میرزا سلمان و رفتن او که مرضی طبع ایشان نبود واقف شدند شمخال سلطان اراده نمود که کس فرستاده باز
گرداند

قدیمی میرزا سلمان جابری
که از چنگ پری خانم
نجات یافت و مقام
اعتماد الدوله گی را در حضرت
سلطان محمد هم احراز کرد

امور دنیا و جاه طلبی ارتکاب بعضی امور ناصواب نمودم و امیغی مینماید تعلم عند الله و هو عالم بحقایق الامور چون اکثر مردم بجهت سوء اعمال اسمعیل میرزا آزرده بودند زیاده پریشانی بخاطرها راه نیافت و هیچگونه فرقی واقع نشد هر کس از اهل خدمت و آقایان بیوتات و مقربان اراده رفتن شیراز و قصد خدمت پادشاه مینمودند بخدمت امرا آمده اجازه میخواستند و ایشان بخدمت خانم عرض مینمودند و رخصت یافته روان میشدند و کسی برخصت نواب خانم و امرا قدرت رفتن نداشت

ذکر جلوس نواب سلطان محمد پادشاه خدابنده و تمکن او بر سریر سلطنت و فرمانروائی ایران و قضایائی که در ایام دولت او در هر سال روی داد

سابقاً مرقوم کلک بیان گشت که اسمعیل میرزا غازی بیگ نام قورچی ذو القدر را فرستاده بود که نواب سکندرشان و پسران او را مضبوط نگاه داشته نگذارد که هیچ آفریده با ایشان ملاقات نماید و قورچی مزبور ناهمواری بسیار با نواب میرزا نموده بود در وقتی که قضیه فوت اسمعیل میرزا وقوع یافته امرا عظام حلیخان بیگ موصلوی ترکمان و علی بیگ ذو القدر را روانه شیراز نمودند اسکندر بیگ شاملو که از مشیر زادهای آنطبقه بود و پیشتر از علی بیگ و علیخان بیگ برخصت روانه شیراز شده شب و روز قطع مسافت نموده مانند فلک الافلاک لحظه از حرکت نیاسوده دو روز پیشتر از علی بیگ بشیراز رسید و راکب و مرکوب غرق عرق بدر دولتسرای نواب سکندرشان شتافته مژده داد که اسمعیل میرزا از عالم رفت و حق بمرکز خود قرار گرفت غازی بیگ در آنساعت حاضر نبود خدمه نواب سکندرشان سراسیمه بحرم دویده خبر میدهند که قورچی آمده چنین مژده میدهد نواب میرزا از علو همت و قطع نظر از تعلقات دنیا بامصلحت وقت عمل نموده اصلا متوجه تحقیق خبر نمیشوند و بخاطر انور میرسد که مبادا اسمعیل میرزا در مقام آزمایش و امتحان شده عمداً کس فرستاده باشد و خواهد خاطر نشان خود نماید که آیا آنحضرت خیال سلطنت در خاطر دارد یا نه مجملاً غازی بیگ ذو القدر فی الفور حاضر شده با اسکندر بیگ تکلم آغاز نهاد و او را تهدید بقتل کرد اسکندر بیگ گفته بود که چه جای تعجب است دنیا بمحمد رسول الله نماند باسمعیل میرزا هم نمانده باشد صدق و کذب من سه روز دیگر ظاهر میشود اگر خلاف گفته باشم بعد از سه روز هر سیاست که خاطر خواه تو باشد نسبت بمن بجای آر مجملاً از انخبر شورش و غوغای عظیم در شهر افتاد و خلایق بدر دولتسرا هجوم کردند نواب سکندرشان بغازی بیگ خطاب فرمودند که گویا این مرد که مصروع شده نمیداند که چه میگوید او را گرفته محبوس ساز که اگر متواتر خبر جزم آید حکم الهی را چاره نیست و الا او را بسیاست هرچه تمامتر بجزا و سزا رسانی اگرچه غازی بیگ جرات آن ننمود اما جمعی از اهل شیراز و ذو القدران که اظهار شعف نموده بودند تهدیدات میکرد و هر ساعت از و خبر میپرسید او همان جواب میگفت و در آن روز خبری نیامد غازی بیگ فی الجمله اطمینان یافته روز دوم آخر روز بود که علی بیگ آمده خبر تحقیق آورد و بشرف پای بوس مشرف شد و جمعی کثیر از ذو القدران شهر که با علی بیگ متفق و با ولی سلطان عداوت داشتند همان لحظه حاضر شدند و تهنیت جلوس و مبارکبادی گفتند اسکندر بیگ بتربیه آثار سرافراز شده بلقب خوش خبر خانی یافت و ذو القدران در عالم صوفیگری زبان تشنیع بغازی بیگ دراز کردند نواب سکندرشان فرمودند که هرچند از و آزار بسیار در خاطر است اما بشکرانه این عنایت الهی از و عفو مینمائیم چون مرد ضابط کار آمدنی است و با مروشاهزاده پادشاه خود با ما چنین سلوک کرد قابل تربیت است بالجمله منصب ایشیک آقاسی گری باو داده چند روز در ملازمت بود و بعد از آن نواب مهد علیا که از اطوار ناهنجار و سخنان بی ادبانه او بغایت آزرده خاطر بود تاب نیاورده او را اگیرانیدند و بفضیحت تمام بقلعه اصطخر فرستادند و در آن قلعه از اوج حیات بحضیض ممات افتاده محبوس مطموره خاک گشت روز دیگر جمیع سادات و اکابر و اعیان شیراز و ریش سفیدان ذو القدر بر در کریاس کردون اساس جمع شده بشرف پای بوس مشرف شدند علی بیگ بایالت شیراز و لقب خانی سرافراز شده از سادات عظام

اندیشی بود صلاح دیدند که امرای عالیشان بجهت مصلحت دولت ابد بنیان بساط مخالفت را در نوردیده قسم یاد نمایند که نزاع سابق و لاحق
تعصب و یاغی‌گری منظور نساخته با یکدیگر دوست باشند امیرخان که بزرگ و ریش سفید طایفه ترکمان بود بقدم اذعان پیش آمده با پیره
محمدخان استاجلو عقد پدر فرزندی بسته قسم خورده همگی امرا بدوستی یکدیگر قسم خورده بعد ازین گفتگوی سلطنت و پادشاهی بمیان آوردند
ولی سلطان قلخانچی اغلی ذوالقدر حاکم شیراز گفت که میراث پدر از پسر میباشد شاه شجاع را پادشاه نمائید امرا باو اعراض کردند که
تو میخواهی وکیل السلطنه و مطاع قزلباش باشی طفل هشتماهه چگونه پادشاهی ایران را شاید و چون همگی امرا و ارکان دولت حکم نواب
پریخان خانم را گردن انقیاد نهاده بودند ولی سلطان بجهت خوش آمد نواب خانم میگفت که رتق و فتق مهمات سلطنت پریخان خانم خواهد بود
و چون دختران مناسب رتبه سلطنت نیستند سکه باسم شاه شجاع زنند کسی اقبالی باین حکایت نکرد امیرخان و پیره محمدخان و خلیل خان و جمیع امرا
گفتند که نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه فرزند اکبر شاه جنت مکان و والد چند شهزاده کامکار کامران است همانا از دیوان
رفیع الارکان تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاءُ منشور سلطنت و پادشاهی باسم او مرقوم گردیده جمعی از مردم کوتاه اندیش که دیده بصیرتشان
از مشاهده تقدیرات ازلی پوشیده شده بود اظهار نمودند که او از ضعف باصره هست چگونه از عهده امر خطیر سلطنت که در انتظام امور لشکر و
مملکت از دیدن چاره نیست بیرون میتواند آمد یکی از پسران نامدار را بپادشاهی باید گزید کافه اعیان قزلباش که حاضر بودند همگی بالهام ملهم غیبی آواز
بر آوردند که پادشاه ما سلطان محمد پادشاه است و پسران او چون هنوز کودکند انشاء الله تعالی چند سال در سایه دولت پدر بزرگوار نشو و نما
یافته بمرتبه کمال رسند هر کدام شایسته ولیعهدی باشند بصلاح و تجویز آنحضرت ولیعهد باشد هیچ آفریده را مجال گفتگو نشد و ولی سلطان
با نواب سلطان محمد میرزا در شیراز بی اندامی بسیار کرده بود و دغدغه عظیم داشت و راضی باین سعی نبود اما کسی ملتفت حرف او نشد و از پی
حکایتی نتوانست گفت حاضران آواز بر آوردند که دولت دولت سلطان محمد پادشاه است و الله الله که شیوه مرضیه طایفه قزلباش است
که بهر امری که مصمم گردند بجهت تیمن و تبرک باین لفظ مبارک متذکر میگردند کشیدند و امرا از آنجا برخاسته بدر حرم سرای نواب خانم آمدند
و از رای صواب نمای علیه استطلاع نموده حقیقت حال عرض کردند نواب خانم خود را پادشاه تصور نموده قرار داد که چون سلطان محمد میرزا
آید نام شاهی برو اطلاق شود و نواب خانم رتق و فتق امور سلطنت باشد همان لحظه سلطان حسین خان شاملو پدر علیقلی خان سلطان محمود دم و
علیقلی خان را که بجهت مهمات در اردو مانده بود بجانب هرات بقدغن فرستاد که خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده اگر قضیه مذمومه دفع شاهزاده
نامدار کامکار که عبارت از حضرت اعلی شاهی ظل الهی باشد بظهور نیامده باشد خبر نجات رساند و امرا وثیقه در باب پادشاهی آنحضرت نوشته
همگی مهر بر آن نهاده مصحوب علیخان بیگ موصلوی ترکمان که خالوزاده آنحضرت بود بشیراز فرستاده متعاقب او علی بیگ ذوالقدر
ولد محمدخان آقا را نیز که از دولتخواهان نواب سکندرشان و خدمتکار ولی سلطان بقدغن فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا و جلوس اشرف
رساند آخر روز بود که در گاه میدان اسب اکشوده خبر رسانان سوار شده وقت افطار بر مردم ظاهر شد که اسمعیل میرزا ارتحال نموده روز دیگر
نواب خانم حکم فرمودند که از امرا و اعیان هر طبقه خواه بعلت سلطان حیدریت و خواه بهر جهت در حبس و سیاهچال بودند نجات دهند صدر
الدین خان ولد معصوم بیگ کونه و جمعی کثیر از هر طبقه محبوس بود سوای حسین بیگ یوزباشی که چند روز قبل از آن در سیاهچال بمرض
اسهال فوت شده بود و بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی بیمن مرحمت نواب خانم که بوالده او شفقتی داشت طرد اللباب خلاص شده اما
مجال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شد و از جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال قاضی
القضات مکه معظمه گشت و موافق مذهب حنفی حکم میکرد و بالاخره بمقتضای مبرم اجل گرفتار آمده در مکه شریفه ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد
اما از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفین نمایند که من اثنی عشری ام و درین مدت بجهت

ذکر احوال شاه اسمعیل ثانی

فوت شاه اسمعیل ثانی

میرزا سلمان وزیر و قورچی باشی قریب بظهر بدر خانه بودند از امتداد زمان آنخواب در غدغه ناک شده حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که
از زمرهٔ حکما بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت تکلیف کردند که تا پشت خوابگاه رفته تفحص حال نماید که چه قضیه واقع است که تا حال در خواب
مانده اند حکیم کوچک جرأت نموده تا خانهٔ خوابگاه ایشان بود رفته چون صدائی نشنید جرأت تکلم نموده بازگشت دیگر باره او را بمبالغه تمام
فرستادند که درین مرتبه بتکلم در آید مشار الیه پشت در آمده برسم دعا و نیاز تکلم آغاز نهاد و حسن بیک حلواچی اغلی فریاد کرد که ای
حکیم مرا قوت حرکت نیست که در را بگشایم در را از آنطرف بهر طریق که ممکن است گشاده بیائید که عجب حالتی پیش آمده حکیم کوچک واهمه و استیلا
راه یافته بازگشت و همگنان را از صورت حال خبر داد میرزا سلمان با جمعی از مقربان رفته در را گشوده باندرون رفتند و مشاهده نمودند
که اسمعیل میرزا از حرکت افتاده اما هنوز رمقی دارد و حسن بیک را اسافل بدن لمس شده حرکت ندارد و زبانش لکنت بهم رسانیده همگی متحیر
و سراسیمه گشته قورچی باشی را باندرون طلبیده کس بطلب امیرخان و پیره محمد خان و امرا فرستادند همان ساعت اسمعیل میرزا ودیعت
حیات بمتقاضی اجل سپرده از هم گذشت حسن بیک با لکنت زبان بصد تشویش بیان نمود که شب وقت افطار افیون خالص خورد بمن هم داد
بعد از طعام خوردن که اراده سیر کوچها کرد ترکیب افیون دار خورد اما آنچه بمن داد من نخوردم و در وقت سیر بدر حمامی رسیده حلوا فروشی
نشسته بود از حلوا و کلیچهٔ او بسیار تناول نمود چون بمنزل آمدیم گفت صباح نزدیک است فلونیای دیگر میخوریم و میخوابیم چون حقهٔ فلونیا
او را که همیشه بسر آن از من مهر میکردم آوردند علامت مهر ضایع شده بود گفتم پس این حقه بمهر و نشان من نیست اقبالی بسخن من نکرد و فلونیا
در آورده خود زیاده از معتاد بکار برد و بمبالغه تمام بمن هم داد اما من کمترک خوردم و هر دو خوابیدیم چاشتگاه که بیدار شدم خود را باین
حال دیدم که مشاهده میکنید و حضرت شاه قوت نطق نداشت اما دست و پائی میزد بعد از لحظه از حرکت باز ماند و آمد شد نفسش منقطع شده
بود تا آواز حکیم کوچک شنیده فریاد کردم این است حقیقت حال دیگر شما میدانید امیرخان و پیره محمد خان که آمده مشاهده اینحال کردند حیرت
برایشان غلبه کرده امیرخان تهدید قتل بحسن بیک حلواچی کرد که راست بگو هر کس پادشاه را مسموم ساخته بمدد و معاونت تو نیست او در جواب
گفت که من بدولت پادشاه مطاع جمیع قزلباش بودم بعد از و کدام حیات بخود روا دارم و مع ذلک معلوم نیست که زنده بمانم آنچه بر من ظاهر بود
همانست که گفتم امیرخان در تحقیق و تجسس مبالغه میکرد میرزا سلمان و امرا مانع آمده گفتند که مبالغه در این امر چه نفع میدهد حالا که چنین قضیه
روی داده باید اول غمخواری دین و دولت کرد حکما احساس سمّی از بدن او میکردند و مردم چنین انتقال زدند که چون نواب پریخان خانم را
خفیف و بی اعتبار کرده بود او با کنیزان حرم همزبان شده سمّی در ترکیب فلونیای او تعبیه کرده بوده اند و بعضی دیگر می گفتند که او مرض
قولنجی داشت که گاهی حرکت میکرد یک مرتبه دیگر طغیان کرده بود و بسر حد هلاک رسانیده اطبا معالجات کردند خلاص شد درین مرتبه چون
قوی تر بوده و معالجی حاضر نبوده بسر حد هلاک رسیده بعضی دیگر می گفتند که تراکیب افیون دار مکرر خورده و طعام زیادتی کرده نفخ و قی
در معده پیچیده راه نفس مسدود ساخت مجملاً تشخیص امر اصلی نیافته که صورت قضیه بر چه نوع بوده چون بیکبار امری چنین عجیب غریب روی داد
خلایق و عوام الناس در بحر حیرت افتادند اما عقلا و ارباب دانش بزبان حال باین مقال میگشودند **بیت** نداند کسی تا سماک و سمک
که فردا چه بازی نماید فلک   ازین نیلگون حقهٔ زرنگار   چه مهره برون آورد روزگار   ز اسرار گردون کسی
آگاه نیست   خرد را برین جایگه راه نیست   فی الجمله بعد از وقوع اینحال امرا بجهت آنکه فوراً این خبر شهرت نیابد فرمودند که قاپوچیان
درگاه و میدان اسب را بستند که خبر بیرون نرود چون میانهٔ اویماقات تازگی ابواب عناد مفتوح گشته از طایفهٔ تکلو و ترکمان نسبت بشاملو
و استاجلو بیاندامی بسیار بظهور رسیده خونها ریخته شده بود و ایشان مغلوب معاندان بودند بعد از شیوع این واقعهٔ عظمی بدغدغه آنکه مبادا
تیغ کین از نیام انتقام آخته بین الجانبین آتش فتنه و نزاع اشتعال یابد اول میرزا سلمان و خلیل خان افشار که مرد ریش سفید و نتیجهٔ صلاح
اندیش بود

در سبب فوت شاه اسمعیل ثانی اختلاف اقوال

جلد اوّل تاریخ عالم آرای عباسی

در سوائی بظهور آورده‌اند یعنی مرغوب خلایق افتاده فی الجمله رفع مظنهٔ مردم شد و دیگر از مقوله مذهب حرفی مذکور مجلس او نشد و چون با غایت
زر بنام خود نزده بود و بر کهنه داد و ستد میشد ضرابان در تجدید زر و منافع ضرابخانه مبالغه میکردند اسمعیل میرزا در سکهٔ لا اله الا الله و
محمد رسول الله و علی ولی الله که در یک طرف نقش میشود تأمل داشت و میگفت درهم و دینار در سودا و معاملات بدست یهود و ارمن
و مجوس و هنود و سایر کفار در میآید و عوام در حالت جنابت مس اسم الله که بمقتضای کلام قدسی انجام لا یمسه الا المطهرون
منهی و مذموم است مینمایند متردد خاطر بود که در عوض آن چه عبارت نقش نماید که در نظر خلایق ناپسند نیاید روزی در میان مردم گفت که چون
یاران ما را بدنام کرده‌اند در این قضیه نیز خواهند گفت که غرض از برطرف کردن این عبارت آن بود که لفظ علیاً ولی الله در سکه نباشد بعد از
تأمل بسیار در آخر قرار یافت که در یکطرف سکه این بیت نقش نماید (ز مشرق تا بمغرب گر امام است — علی و آل او ما را تمام است)
و در یکطرف دیگر اسم او و محل دار الضرب نقش گردد در ساعتی که مختار او بود سکه کنده وجوه دراهم و دنانیر بدین سکه آرایش یافت و بعد
ازین قضایا مرتضی قلیخان پرناک را که حاکم مشهد نموده بود مرخص ساخت که نعش مبارک شاه جنت مکان را برداشته روانه شود و سیصد نفر قورچی
تعیین شد که منزل بمنزل یک بیک آن جنازهٔ مغفرت اندازه را بر دوش کشند و علیقلی خان شاملو را نیز که حاکم و بیگلربیگی هرات شده مرخص ساخت
که تا مشهد مقدس خدمت جنازه مینموده باشد و از آنجا روانهٔ هرات گردد و بین الجمهور چنین مشهور گشت که با او قرار داد که چون بهرات رسد وجود
شریف حضرت اعلی شاهی ظل الهی را که در آنوقت هفت ساله بود از لوح حیات سترده خاطر او را از دغدغهٔ وجود آن دری برج اقبال فارغ
سازد و بشیراز نیز کس فرستاد که غازی بیک ذو القدر نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا و برادران او را مضبوط نگاه داشته محافظت
نماید که چون ولی سلطان قلیخانچی اغلی حاکم شیراز برسد او را نیز از پای درآورد و قرار خاطرش آن شده بود که از دودمان سلطنت سوای
او دشاه شجاع سپهر شش دیار نماند و ندانست که بمقتضای العبد یدبر و الله یقدر تقدیر خالق برخلاف خلایق است (هر چه دولت
خواست نه آن میشود — آنچه خدا خواست چنان میشود) در خلال این احوال ستارهٔ ذو ذنابه در آسمان در برج قوس مرئی شد که
دنبالهٔ آن در وسط السماء بجانب مغرب کشیده شده بود چون اسمعیل میرزا از علم نجوم وقوفی داشت از مشاهدهٔ این حال دغدغهٔ عظیم پیدا کرده
همه روزه منجمان را طلب داشت و از احکام ذو ذنابه و تأثیرات او میپرسید منجمان سخنان مناسب وقت میگفتند و او بدلایل نجومی خاطرنشان
کرد که ظهور این حال زوال یکی از پادشاهانست منجمان میگفتند که چون دنبالهٔ آن بجانب مغرب کشیده شده معظم تأثیرش در ولایت روم و مغرب
زمین خواهد بود اگر چه از سخنان منجمان فی الجمله تسلی یافت اما خاطرش همان دغدغه‌مند بود و فی الواقع دغدغهٔ خاطر او بجای خود بود
زیرا که قواعد نجومی دلالت بر آن میکند که هرگاه ذو ذنابه در وتد طالع واقع شود بلاشبهه او را منعدم میسازد اسمعیل میرزا بطالع جوزا
متولد شده صاحب طالعش عطارد بود و ذو ذنابه که مرئی گشت در وتد طالع او واقع شده بود و منجمان او را مغلطه داده از دریافت این معنی
دور انداختند عاقبت مؤثر افتاده بعد از اندک روزی رخت هستی را بر راحلهٔ نیستی بسته عزیمت سفر آخرت نمود تبیین این حال و شرح این اجمال
آنست که اسمعیل میرزا در شب یکشنبه سیزدهم رمضان المبارک باتفاق حسن بیک حلواجی اغلی که با او کمال تعشق و تعلق میورزید
انیس و جلیس و همصحبت شبانروزی او بود و چند نفر از مخصوصان از دولتخانه بعزم سیر بیرون آمده تا چهار دانگ شب در کوچها و محلات
بسیار بود بعد از آن بدولتخانه آمده در خانهای حسن بیک مذکور که بدولتخانه اتصال داشت و یک در آن از میدان اسب شاهی گشوده میشد بخواب
رفت و چشمهایش را که از مشاهدهٔ آرزوهای ناپایدار دنیای غدار بهم نیامد بهم نهاده بشاد خواب نیستی شتافت حسن بیک درها را از
اندرون بسته در پهلویش خوابیده بود تا چاشتگاه در بسته بود مقربان و اهل خدمت در آنجا جمع شده انتظار می‌کشیدند که در گشوده شود
و هیچ آفریده را قدرت و یارای آن نبود که بحوالی خوابگاه او تواند رفت چون امتداد زمان خوابیدن و استراحت از حد اعتدال گذشت

واگر بعضی امور از جانب اشرف بظهور آمده باشد که سبب طعن بدگویان شده بمصلحتی جنبت لب از این گفتگو بستن اولی است زیرا که ما بندگان را
اظهار این معنی در خدمت پادشاه کمال بی ادبی است و چه کس را حد و یارای آن است که این سؤال تواند نمود اردوغدی خلیفه تکلو که از
صوفیان و معتقدان اسمعیل میرزا بود و مورد نوازش و تربیت او بود از کمال ارادتی که داشت گفت حاشا که این صورت وقوع داشته
باشد و اگر خواهید که خاطر شما اطمینان یابد جمعی غازیان و صوفیان امیرخان که از امراء بزرگ است پیش انداخته بنظر همایون آیند من
با آنحضرت حرف زده التماس حل مشکل شما کنم بعضی از مزاج گویان عزت طلب که در آن مجمع بودند فی الفور خود را بخدمت اسمعیل میرزا رسانیده
درخلوت معروض داشتند که جمعی از امراء ترکمان و تکلو که سرکرده ایشان امیرخان و اردوغدی خلیفه اند باهم اتفاق کرده میگویند که پادشاه
ما ترک مذهب حق کرده با یکدیگر اتفاق نموده اند که حضرت شاه را از میان برداشته سلطان حسن میرزای ولد نواب سکندر شان را که در طهران است
آورده پادشاه نمایند و اردوغدی خلیفه در میان مجمع قزلباش گفت که امیرخان آمده حامی من باشد من پیش رفته با پادشاه حرف زنم جمعی
گمان عرض این حکایت بر الخلیفه اضطرار بردند که تدارک مافات با اسمعیل میرزا اظهار یکجهتی کرد العلم عند الله اسمعیل میرزا از شنیدن این حدیث
بیهوده پریشان خاطر گشته شعله غضبش درباره انجماعت اشتعال یافت امیرخان را طلب نموده مخاطبات عنیف کرده گفت شما مرا در میان قزلباش
بدنام کرده که مذهب تسنن اختیار نموده ام و عقیده مردم را بمن فاسد میسازید امیرخان مردانه در مقام جواب درآمده گفت حاشا که ما را
اعتقاد این باشد و بحضرت شاه گمان غلط برده باشیم میگوییم که اگر گاهی از نواب اشرف مسامحه درباب مذهب شده باشد بجهت امور ملکت و تألیف
قلوب مخالفان است اما میرزای مخدوم شریفی پرده از روی کار برداشته نواب اشرف را بدنام کرده صریحا بمردم میگوید که حضرت
شاه میل بمذهب تسنن دارند و با علمای شیعه درباب حقیقت آن مذهب مناقشه مینماید هرگاه حضرت شاه از این حکایات تحاشی مینماید او را متنبه
سازد ما را چه گناه است اسمعیل میرزا اردوغدی خلیفه را مخاطب ساخته گفت اینک امیرخان در پس سر تو ایستاده حامی تست حکایت
داری بگوی او انکار نمود امیرخان عرض کرد که حضرت شاه چرا سخن ارباب غرض را درباره ما دولتخواهان مسموع میدارند بتحقیق صدق
و کذب آن نرسیده مخلصان فدوی را از اهل نفاق میشمارند اسمعیل میرزا گفت اگر مرا لیاقت پادشاهی قزلباش نیست همچنانچه با یکدیگر
مواضعه نموده محضر ساخته اید سلطان حسن را از طهران آورده پادشاه کنید امیرخان بی دهشت و محابا عرض کرد که بیست سال کوس هوا
خواهی و دوستداری نواب اشرف را از ده حالا که بمطلب رسیده ایم در برابر آن چه تمتع یافته و میبایم که از سلطان حسن که پادشاهی
او در مخیله هیچکس نگذشته چه تمتع توقع داشته باشیم مجملا گفتگو بطول انجامید اردوغدی خلیفه را گرفته در صندوق کردند علیخان بیک داروغه
دفترخانه را باغوا و تحریک بابر بیک برادرش که با او عداوت تمام داشت بموافقت و مرافقت اردوغدی خلیفه متهم ساخته محبوس گشت
و با امیرخان و مسیب خان تکلو که تربیت کرده او بودند گفت اگر راست میگویید خاطر مرا از جانب سلطان حسن جمع کنید ایشان طوعا او کرها
سر رضا جنبانیده کوسه علیقلی ترکمان که از جمله امرا بود با چهل و چهار نفر قورچی بدین امر شنیع نامزد گشتند چنانچه قبل از این در فوق
اشاره بآن شد بطهران رفته نهال خجسته آن چمن آرای دولت را که در جویبار عزت بالا کشیده بود از پای درآوردند بعد از این
قضایا نسبت بامراء ترکمان و تکلو اندکی بی اعتماد شده طایفه استاجلو را نوازشات نمود و پسران بیگان شاملو را تربیت کرده چنانچه
اشاره بدان شد مرشدقلی سلطان را حاکم سیستان کرد و ابراهیم سلطان برادرش را با بنی اعمام معزز و محترم بودند و محمدی خان تخماق بدستور
ایالت چخورسعد داده ابوتراب سلطان را که میخواست بجای محمدخان حاکم چخورسعد سازد بایالت شیروان نامزد فرمود و طایفه استاجلو فی الجمله
اطمینان یافته خوف و هراسی که داشتند زایل شد و در همان ایام اسمعیل میرزا جهت فسخ اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی را در معرض عتاب
و خطاب درآورده گیرانید عوام الناس و اجلاف که مشاهده این حال کردند زبان بسفاهت و دشنام او گشاده او بخشش نهایت فضیحت
و رسوائی

سرمایهٔ معاشش ساخته‌اند صفائی نیست و از علماء جمعی که تهمت رذ دهشتن بودند سیما میرزا مخدوم شریفی و علامة العلمائی مولانا میرزا جان شیرازی
و میر مخدوم لاله مورد تربیت و نوازش گشتند میرزا مخدوم شریفی بعضی اوقات وعظ میگفت باسمعیل میرزا عرض کرد که تبرّائیان در مجلس وعظ تبرّا
کرده نسبت بمن سخنان کنایه آمیز میگویند اسمعیل میرزا دوازده نفر قورچی را تعیین نمود که در مجلس وعظ حاضر بوده هرکس زبان تبرّا گشاید تنبیه
و تأدیب نمایند در شب جمعه از جمعات مجلس وعظ انعقاد یافته در آخر مجلس درویشی قنبر تبرّائی این بیت خواند **بیت** علیّ و آل علیّ را ز جان
و دل صلوات که دشمنان علیّ را مُدام لعنت باد میرزا مخدوم حمل بر کنایه کرده اندکی برآشفت قورچیان او را گرفت بسیار زدند
سرش را چند جا شکستند از وقوع این حال شیعیان را اشک حسرت از دیده‌ها باریدن گرفت و از ظهور این مقدمات گمان مردم دربارهٔ اسمعیل میرزا
بیشتر از پیشتر شد و این گفتگو در میان خلایق افتاد با طغاء زبان تشنیع دراز کردند و عقاید فاسدش ازو فی الجمله نقصان پذیرفت تا کسی را جرأت
آن نبود که ازین مقوله حکایتی تواند گفت اسمعیل میرزا به همه علما بدگمان شده میر سید حسین مجتهد و میر سید علی خطیب استراباد یان که در تشیع و تبرّا غلو
داشتند بیشتر از دیگران بی التفاتی اظهار کرد و بعضی را آزار و اخراج کرد و جمیع کتب علمی میر سید حسین را فرمود که در خانه نهاده مهر کردند
و او را از منزلی که داشت بیرون کرده خانهٔ او را از نو داد ندو مبلغی نذر صلحای اهل اسلام نموده بود که در مدت عمر بعشرهٔ مبشره لعن نکرده باشند
بدهند میرزا مخدوم شریفی تفحص این قسم مردم میکرد بسیاری از اهل طمع تهمت تسنن بر خود نهادند اما مقبول نیفتاد جمعی مستحقان قزوین آسامی
خود را تعلیم دادند که در مدت عمر زبان بلعن اصحاب خصوصاً عشرهٔ مبشره نگشوده‌اند چون جمعی از اهل قزوین در ازمنهٔ سابقه شافعی مذهب بوده‌اند
و احتمال آن داشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند میرزا مخدوم تصدیق اذعان ایشان کرده وجوه نذر را که قریب بدویست تومان بود با جماعت
دادند اما در زمان نوّاب سکندر شان مستردگشته پس گرفتند و بجز بدنامی تسنن نقدی در کیسهٔ اعتبار ایشان نماند بالجمله میانهٔ مردم از رَکِ
و تاجیک قرار یافت که اسمعیل میرزا بمذهب اهل سنت رغبت تمام دارد و از سطوت و صلابتی که داشت احدی را حد و یارای آن نبود که
زبان باظهار این حکایت تواند گشاد و بعضی از علما که در زمان شاه جنت مکان در تبرّا غلو داشتند همان شیوه را مرعی میداشتند
خفیف و بی اعتبار گشته از ملازمت ممنوع گشتند و بی طلب بخدمت نمیتوانستند آمد و بعضی دیگر که از روی عقل و متانت سلوک نموده در پرده حکایت
می‌گفتند بتخصیص خواجه افضل ترکه که راه تردد در مجلس او داشتند اما روزی در اثنای محاوره و گفتگوی مذهب در حقیقت مذهب ائمهٔ اثنی عشر علیهم
السلام و بطلان عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعرض رسانیده عاتبش از لعن و مخالفت اصحاب ساکت بوده از آن مقوله حرفی نمیگفتند و رحی
نیز از وقوع این مقدمات استبعاد نموده حمل بر مصلحتهای پادشاهی و تألیف قلوب طبایع انام میکردند امرا و اعیان قزلباش مطلقا احتمال
میدادند که این صورت وقوع داشته باشد تا آنکه روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن و نوشتن در مساجد حرام است در و دیوار
مسجد قزوین مملو از شعر عاشقانه است که مردم نوشته‌اند اسمعیل میرزا میرزین العابدین محتسب کاشی را که با وجود تشیع فطری همیشه مزاج گوئی
میکرد و فرمود که بمساجد رفته شعر را از سقف دیوار مسجد محو نماید او بمساجد رفته بجهت خوش‌آمد اسمعیل میرزا اسم سامی امیرالمؤمنین و
مدح و مناقب حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را نیز تمام حک کرد این صورت نیز بر طبایع گران آمده این گفتگو از افواه و
السنهٔ عوام بمیان اتراک افتاد بعضی امرا و اعیان بتقریبی در درگاه باغ سعادت آباد مذکور ساختند که مردم در باب مذهب مرشد و ولینعمت
ما که خلف صدق شاه جنت مکان و فرزند شیخ صفی و از اولاد علی بن ابیطالب علیه الصلوة و السلام است سخنان عجیب و غریب میگویند و او را
بدوستی معاندان شاه مردان متهم میدارند حاشا که چنین باشد نمیدانیم که سبب گفتگوی مردم در این باب چیست و چه صورت روی داده که مردم را
این مظنه شده در طریق اخلاص و صوفیگری ما را مشکلی افتاده جرأت آن نداریم که از خدمت مرشد استدعای حل مشکل خود توانیم کرد
بعضی سفیه ریشان هم عقلا می‌گفتند که این مقدمه در آئین ارادت و اعتقاد قزلباش نسبت باین خانواده کفر است چرا احتمال این مظنه بایدداد

ذکر احوال شاه اسمعیل ثانی

ترتیب داده کهواره شاهزاده را از دولتخانه مبارکه بیرون آورده سواره در پیش گرفت و جمیع امرا و ارکان دولت حسب الامر پیاده
در رکاب مهد شاهزاده قدم نهاده او را بمنزل ولی سلطان رسانیدند و پایه قدر و منزلت او را در نظر همگنان باوج اعلا رسانیدند و سبب
تربیت او آنکه در شیراز میانه او و نواب سکندرشان غبار خاطری بهم رسید و طایفه ذوالقدر بعضی صوفیگری جانب نواب سکندرشان گرفته
با او خشونت آغاز نهادند و بروی چیره شده خدمتش خفیف و بی اعتبار گشته از شیراز بیرون آمده بپایه سریر اعلی آمده اسمعیل میرزا از عنایت
عادی که نسبت برادر کهتر مذکور طبیعتش بود او را تربیت نموده و آقایان ذوالقدر را که با او خشونت نموده بودند خصوصا علی بیک و برادران
و اولاد محمد خان آقا شادی بیگلو حاکم سابق شیراز را بی اعتبار ساخته در معرض خطاب و عتاب در آورد و در این اثنا میانه خلایق گفتگوی اختلاف
مذهب بمیان آمده از اطوار اسمعیل میرزا و سخنانی که در عقاید شیعه در پرده میگفت مردمان او را در تشیع سست عقاد دیافته گمان تسنن باو بردند
سبب مظنه اول آن بود که در طعن عایشه دغدغه کرده بجهت رفع دغدغه بر سبیل تحقیق و استعلام بر علمای اسلام که در ملازمت او بودند
خصوصا خواجه افضل ترکه اظهار نمود که آیا طایفه شیعه بچه دلیل طعن حرم محترم رسول خدا را جایز داشته اند حال آنکه آیات عصمت و طهارت
در شان او نازل گشته و شرف فراش آنحضرت دریافته و خلوات صحیحه بفعل آمده محبوبه آنسرور بوده صاحب فراش و محبوبه آنحضرت را الکاملا
عصمت چگونه مستحق نیران و عقوبات آخرت باشد و آنچه در بصره میانه او و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع باغوا و تحریک طلحه و
زبیر صادر یافت حضرت امیرالمؤمنین ع بضعف رای و نقصان عقل که زنان را میباشد حمل نموده از و عفو کرد دلیل عفو آنکه او را معزز و
محترم بمدینه فرستاد و بملاحظه حرمت رسول خدا او را طعن نکرد و چند منزل آنحضرت و حضرات حسنین بتشییع او قدم رنجه فرموده
و طعن باو کردن همانا راجع بآنسرور میشود علمای شیعه درینباب چه میگویند و این حکایات را در چند مجلس بعضی اوقات بکنایه و بعضی
اوقات صریحا اظهار کرد و علما در مقام معارضه و جواب شافی در نیامده و در هر مرتبه مناسب مقام در پرده حکایات می گفتند میرزا مخدوم
شریفی که در زمان شاه جنت مکان تهمت زده تسنن بود مؤید قول اسمعیل میرزا دلایل گفته روز بروز مغرور تر بیت میگشت و او از پرده بیرون آمده
در تقویت مذهب اهل سنت و جماعت و رفع طعن خلفاء ثلاث با علما مباحثات و مناظرات مینمود و علما اکثر اوقات اغماض نموده کمتر طرف
بحث او میشدند روزی اسمعیل میرزا به بلغار خلیفه که بمنصب و الای خلفائی معزز و سربلند شده بود اظهار نمود که خلیفه اگر کسی در وجه تراد در
مجمع عوام نام برده دشنام دهد ترا بد میاید یا نه جواب داده بود که بلی گفت پس چگونه مردم حرم محترم رسول خدا را لعن می کنند
بلغار خلیفه در جواب گفت که دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خدا و نفرین است هر کس را نفرین کرده کار او را
بخدا حوالت نماید قصوری ندارد اسمعیل میرزا پرسید که تو مرد ترک ساده لوحی این حکایت را چه کس بتو تعلیم داده گفت در زمان شاه
جنت مکان از علما شنیده بودم خوش آمد گویان بعرض اشرف رسانیدند که خلاف میگوید چند روز قبل از این در ایوان شاهی در حضور
سلطان ابراهیم میرزا میانه علما این حکایت مذکور شد میر سید حسین مجتهد و خواجه افضل با و خاطرنشان کردند بر آشفت از اسمعیل باعث
غضب و تهور چیان اشاره کرد که خلیفه که مرشد کامل دروغ گوید مستحق عقوبت است صوفیان هجوم نموده چند لگد برو زدند که از حیات
نومید شد همه کس را گمان آن شد که فوت شده جسد او را در نمد پیچیده بمنزل بردند که دفن نمایند اتفاقا بعد از لحظه بهوش آمد بعد از دو
سه ماه قوت حرکت یافت اسمعیل میرزا منصب او را بده خلفاء استاجلو داد و زبان اعتراض بر علما دراز کرد و گفت که حضرات همه
روزه مجلس منعقد ساخته بامثال این سخنان شناعت آمیز عقیده قزلباش را نسبت بمن فاسد میکردانند و بشیادی و سالوس پدرم را
بازی داده بودند من از ایشان بازی نمیخورم و سخنان ناشایست نسبت بعلما خصوصا میر سید حسین و استرابادیان که یقین است تسنن میگفت
و علی رغم ایشان حکم کرد که رسم سب و تبرا در کوچها و محلات مسلوک بود من بعد تبرائیان ترک آن امر نمایند میگفت مرا با طایفه تبرائی کار نیست را



خود قسم دروغ خوردند و شاهزاده بر قسم اعتماد نموده با ایشان ملاقات کرد آن جماعت از خدا بیخبر بیکبار در او آویختند و همان ساعت نوعی
که مأمور شده بودند ریسمان در حلق نازنین شاهزاده نهاده آن سرو جویبار سلطنت را که در چمن عزت نشو و نما یافته از پای درآوردند در
همان روز اسمعیل میرزا غازی بیک نام قورچی ذو القدر بشیراز فرستاده که نواب سکندر شان و فرزندان او را مضبوط ساخته مانع آمد شد مردم
شود و نگذارد که از طایفهٔ ذو القدر و غیره احدی با او ملاقات نماید و منتظر فرمان باشد بین الجمهور مشهور گشت که بالأخره بدفع او و فرزندان
گرامی نواب کامیاب شاهی که در هرات تشریف داشت جازم گشته حکم قتل ایشان نمود این مقدمات بر او مبارک نیامد و پیش از آنکه این امور
شنیعه از خبر قوت بفعل آید بقضای مبرم اجل گرفتار آمده ودیعت حیات سپرد چنانکه تفصیل آن احوال در محل خود سمت گزارش خواهد یافت
و چون الله سبحانه و تعالی در ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چندین کارهای شگرف ودیعت نهاده بود رقم سلطنت و پادشاهی
او بتوقیع وقیع تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ مختتم و در لوح محفوظ ثبت بود این حکم با مضا رسید و قبل از آنکه بظهور آید زمانهٔ غدار طغرای
دولت او را برقم ختم اختتام داده از عمر و دولت تمتع نیافت

میل کشیدن سلطان حسن میرزا و ابراهیم میرزا پسران شاه اسمعیل ثانی

ذکر بعضی سوانح و حالات که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا تا حین ارتحال او روی داد

اسمعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از مهم برادران و بنی اعمام جمیع ساخته بمهمات ممالک پرداخت چون اطوار میرزا شکر الله وزیر موافق
طبع او نبود همیشه از او شکایت میکرد او را از وزارت دیوان اعلی معزول فرموده آن منصب عالی را بمیرزا سلمان ناظر تفویض کرده
پایهٔ قدر و منزلت او را باوج اعتلا رسانیده مقرر شد که جهت هیچکس از امراء عالیشان تعظیم نکند و مشار الیه من حیث الاستقلال شروع
در آن کار کرد اما اسمعیل میرزا متوجه قطع و فصل ممالک کمتر میشد و تغافل در انتظام مهمات و امور سرحدها از حد اعتدال گذرانیده هر چند روز
مهمی را نامزد شخصی میکرد و باز تغییر در آن میشود اما بعضی امرا را الحکومت هر محل نصب نموده چند نفر روانه الکای خود شدند همه در اردوی معلی
بودند که قضیهٔ ارتحال او روی داد اما از طایفهٔ تکلو مسیب خان شرف الدین اغلی که خانه زادهٔ اسمعیل میرزا بود تربیت نموده بمرتبهٔ ایالت
و خانی رسانیده الکای ری را باو عنایت کرد و سولاغ حسین تکلو را بجانب کردستان فرستاده الوسات و بعضی محال قلمرو علیشکر را
باو داد و علیقلی خان شاملو و سلطانحسین خان پرناک را بمرتبهٔ ایالت سرافراز فرموده حکومت هرات را بعلیقلی خان تفویض کرد و در منت
بیگم صبیهٔ شاه جنت مکان را با او عقد بست و مقرر شد که در سال دیگر بجهت او بهرات فرستاده شود و مرتضی قلیخان پرناک را بالحکومت مشهد
مقدس معلی معزز و سربلند گردانید و ایالت گنجه و امیر الامرائی قراباغ را که شاه جنت مکان بیوسف خلیفه زیاد اغلی داده بود
به پیکر سلطان عمزادهٔ او نامزد فرمود مشار الیه را بخاطر رسید که چون یوسف خلیفه بمرافقت سلطان حیدریان تهمت زده است بقتل
او موجب ازدیاد شوکت و اعتماد او خواهد بود انتهاز فرصت نموده صبحی که او از حمام بیرون آمده رخت میپوشید با چند نفر ملازمان تیغها
کشیده بر سر حمام آمده او را بقتل آورد و بدین اکتفا نکرده با در برادرش را کشت و این معنی موافق مزاج اسمعیل میرزا نیامده او را عزل کرد
و ایالت گنجه را بامام قلیخان قاجار داد و الله قلی بیک افشار حاکم کرمان را منصب قورچی باشیگری داده حکومت کرمان را بمحمود سلطان افشار
تفویض نمود و ایالت شیراز را بدستور بولیخان قلیخانچی اغلی تفویض کرد در این اثنا یکی از جواری اسمعیل میرزا که حامله بود وضع حمل نموده پسری
از او در وجود آمد و اسمعیل میرزا بقدوم او بشاشت و خرمی بی اندازه بظهور آورده هر کس مژده تولد نزد هر کس از امرا فرستاد ما بعرف خود را
مژدگانی داد بعد از چند روز او را بشاه شجاع الدین محمد موسوم ساخته لله گی او را بولی سلطان ذو القدر حاکم شیراز تفویض کرد که در
مکان سلاطین آل مظفر تربیت و نشو و نما یافته در آن ولایت آئین شاه شجاع مظفر را تازه سازد و ولی سلطان در منزل خود جشن ملوکانه و بزم خسروانه

ولادت شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا

ذکر احوال شاه اسمعیل ثانی

خاطر گشت و بخاطر اشرف رسید که نواب میرزا این حرکت را بتحریک و اغوای میر عزیز خان ولد میر عبدالله خان که خالوی صلبی میرزا بود
و در اردو با میرزا بمصاحب بود بفعل آمده کس فرستاد علی الغفله جمیع کاغذها و اسباب میرزا را آوردند در میان کاغذها مراسلات میر عزیز خان
ظاهر شد که میرزا را بامر مزبور اغوا نموده بنا بر آن او را مقید نموده بقلعه اصطخر فرستادند بجهت تسلی خاطر دیوان مازندران و تألیف قلوب ایشان
باخراج ملازمان قدیمی میرزا حکم فرمودند سوای چند خدمتکار در خدمت شاهزاده نماندند و جناب میرزا در مازندران اندکی خفیف و بی اعتبار
شد هرچند نواب شاهزادگی عرض نمود که میرک دیو پای از دایره اطاعت بیرون نهاده در مقام عصیان و طغیان بود اگر دفع شر او را بعرض
و اشاره اشرف موقوف میداشتم انواع فساد عاجلا بظهور میرسید از آنجهت بخود سر جرات این بی ادبی نمود اگرچه بقدر عذر پذیرفته مهمات
او فی الجمله باصلاح آمد اما زیاده در مقام تدارک احوال او نشدند و میرزا نیز حکومت ناقصی میکرد و در اواخر جمعی از اهل مازندران را
بملایمت و التفات بخود در رام ساخته در مقام حال اصلاح خود بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید سلطنت و پادشاهی ایران بعم
حقیقی او اسمعیل میرزا قرار گرفت سلطان حسن میرزا بعد از اطلاع بر اینحالات چون جده معظمه سلطانم والده اسمعیل میرزا که جده میرزا بود با نبیره
گرامی محبت مفرط داشت شاهزاده بتصور آنکه نواب مشار الیها در ایام سلطنت عم بزرگوار صاحب اختیار و اقتدار خواهد بود و عمم مزبور
حالا پسری ندارد بحکومت ناقص محقر ولایت مازندران راضی نشده بخاطر رسانیدند که در خدمت عم بزرگوار و جده بمنزله فرزند گرامی بوده صاحب
اختیار مهمات ایران بلکه ولیعهد و قایم مقام خواهد بود بی امر و اشاره اسمعیل میرزا از مازندران بیرون آمده اصلا بخاطرش خطور
نمیکرد که عم نامهربان درباره او غدری اندیشد چون بطهران رسید اسمعیل میرزا از آمدن او خبر یافت از غایت ملاحظه و احتیاطی که داشت
راضی بآمدن او نشد و بجهتی ظاهر در مقام دفع او نمیتوانست شد چه پدر نامدار و یک برادر او در شیراز در میان طایفه ذو القدر و یک برادر او
در هرات در میانه طایفه استاجلو بود و رعایت جانب والده اش نیز در نظر خلایق فی الجمله لازم مینمود کس نزد او فرستاده پیغام داد که چون
والده محترمه ام که جده آن فرزند است درقم است اراده آنست که او را باعزاز و احترام تمام و تجملات شاهانه بیاریم و چنین مسموع شد
که شاهزاده نیز فی الجمله بیسامان شده حالا بترتیب یراق والده مشغولیم آن فرزند در طهران توقف نماید که بعد از آنکه اسباب و یراق والده
انجام یابد کس بطلب او فرستاده شود بترتیب و یراق آن فرزند نیز پرداخته یکی از امرای عظام را بطلب او خواهیم فرستاد که ملاقات
او و والده مکرمه بهم واقع شود نواب میرزا حسب الامر در طهران توقف نمود اسمعیل میرزا تغافل درباب آوردن او و والده علیا میورزید
و گاهی اتمام عمارات و گاهی تعیین منازل و امور مختلفه را بهانه ساخته دفع الوقت میکرد و او در طهران بود تا آنکه در اردو حکایات اختلاف
مذهب بمیان آمده بعضی خوش آمدگویان باسمعیل میرزا رسانیدند که اکثر قزلباش گمان تسنن بنواب عالی برده با آنجناب دل دیگرگون کرده اند و اراده
دارند که سلطان حسن میرزا را آورده پادشاه کنند این مقدمه را بهانه ساخته بقطع رشته حیات آن شاهزاده بیگناه فرمان داد اول حال مسیب
خان شرف الدین اغلی تکلو که خواهرزاده نواب سلطانم و خاله زاده نواب سکندر شان اسمعیل میرزا بود بدین خدمت نامزد گشت او
با کراه تمام رو براه آورده بعد از چهار پنج روز خبر رسید که او بتانی طی مسافت نموده از کرج ساوج بلاغ نگذشته از تعلل و تساهل او آزرده
شده امرا ترکمان کوسه علیقلی را با چهل پنجاه نفر از قورچیان براه یماق و دو نفر فرستاد که هر جا ببیند دو نفر یکسر طناب بدست گرفته شاهزاده را
خبه نمایند مسیب خان از این معنی مسرور گشته باز گردید آنجماعت چون بلای ناگهان بطهران رسیدند و شاهزاده از طول مکث در طهران از بی
بی التفاتی استشمام نموده بود و گمان شفقت که بعم نامهربان داشت زایل شده راه بیرون شد مسدود دید در هنگام وصول قورچیان
در خانه را مقفل ساخته ترکش خود را با کمان همراه ببام برده با خود قرار داد که تا قوت و توان دستیر در کمان داشته باشد تلاش نموده
بمردی کشته شود قورچیان که این حال مشاهده نمودند کوسه علیقلی گفت که حسب الامر بطلب شاهزاده آمده ایم و مصحفی بدست گرفته بر صدق قول

خود دستم



وعلم ادوار نیز آمد روزگار در تصنیف قول و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بود و ساز را خوب مینواخت و در صنعت درودگری و سنا
تراشی و خاتم بندی مهارت تمام داشت در خراسان که مشاعره و مقاوات شعرا و ارباب نظم و بلاغت صحبت میداشت و خود جاهی تخلص میکرد و
غزلهای عاشقانه از او در میان است از آنجمله این دو مقطع در حین نوشتن بخاطر رسید قطعه یار آمد ببرت در دم رفتن جاهی
دیده بگشای اگر طاقت دیدن داری قطعه بعد از هزار شب که ببزمش رسیده جاهی غنیمت است از و برمدار چشم کتابخانه
عالی بهم رسانیده از خطوط استادان و خوشنویسان ما تقدم و تصویر مصوران عدیم المثل زرین قلم و سایر تحف در سرکار او بسیار بود
چینی خانه اش رشک نگارخانه چین و خطا مینمود حرم محترمش بعد از واقعه میرزا کتابخانه را بجهت آنکه بدست اسمعیل میرزا در نیاید در آب
ریخته چینیها را خورد کرده بقیه را آتش زد و در ماتم میرزا افغان و فغان از حد اعتدال گذرانیده از کثرت جزع پهلو بر بستر ناتوانی
نهاده در همان ماه عالم فانی را وداع کرده بعالم بقا پیوست محمد حسین میرزای برادرزاده اش جوان قابل هفده ساله بود اول چشم او را میل
کشیدند و او از شدت درد فریادها و زاری بسیار کرده آرام نگرفت خبر باسمعیل میرزا رسید فرمود که او را نیز از شکنجه هستی خلاصی دهند
فرمانبران حسب الفرموده عمل کردند سلطان محمود میرزا که در میانه جماعت مذکور بود بسیار جوان سلیم النفس عافیت دوست بود هرگز
نقش بزرگی و جاه طلبی در آینه خیالش جلوه نمود چون نفرموده برادر نامهربان موافقت سایر برادران اختیار نمود در وقت تغسیل و تکفین
حرکتی کرده چشم باز کرد معلوم شد که در وقت خبه کردن ریسمان یک رگ گردنش را نگرفته بوده اسمعیل میرزا از اینحال آگاه گردید چون دیده
بصیرتش از قبایح و شنایع این اعمال پوشیده بود باتمام کارش امر فرمود و او را با محمد باقر میرزای پسر او که کودک یکساله
بود بدیگران ملحق ساختند امام قلی میرزا و سلطان احمد میرزا هر دو را بدولتخانه آورده در حوالی میدان اسب نگاه میداشتند در
همانجا شربت شهادت مرگ چشانیدند و همچنین کس بسیستان فرستاده که بدیع الزمان میرزای ولد بهرام میرزا با پسرش بهرام نام
که کودک خردسال بود مقتول ساختند و کس بطلب سلطانعلی میرزا که در گنجه بود فرستادند بعد از چند روز جماعت قاجار میرزا را
آوردند ترحم نموده از قتلش گذشت اما میل در چشمهایش کشیده از دیدن عاطل ساخت در باب نواب سکندرشان که برادر اعیانی او و مضعف
البصر بود و اولاد نامدار او اندیشه مند بود و از علیا جناب بلقیس مکانی سلطانم والده اش که محبت مفرط با پسر و پسرزادها داشت
شرم میداشت تا در فکر کار ایشان شبها بروز آورده تا آنکه عاقبت خبث باطن خود در انسبت بدیشان نیز بظهور آورده اول سلطان
حسن میرزای پسر بزرگتر نواب سکندرشان را که در طهران بود بقتل آورده تبیین انتقال و شرح بدایت حال و اختتام احوال
آن شاهزاده نیکوخصال آنست که نواب جنت مکانی او را از دارالسلطنه هرات طلب فرموده در پایه سریر اعلی منظور نظر التفات بود
و چند سال در ظل تربیت جد عالیمقدار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسید بعد از فوت سلطانمراد خان والی مازندران شاه جنت مکان ایالت
نصف ولایت مازندران از انجناب شاهزادگی تفویض فرموده نصف دیگر آن ولایت را بمیرزا خان ولد سلطانمراد خان شفقت فرمودند میرک
دیورا که از طبقه دیوان مازندران بمزید عقل و کیاست ممتاز بود بوکالت شاهزاده تعیین کردند و نواب میرزا بعنایات شاهانه مخصوص گشته
در کمال عزت و اعتبار بمازندران شتافته بر مسند ایالت و دارائی نصف آن ولایت تکیه زد و میرک دیو وکیل در رتق و فتق مهمات کفایت
و بهمان سلوک او بر وفق رضای نواب میرزا نبود و برای و صلاح خود فیصل مهمات مینموده و ملازمان قدیمی نواب شاهزادگی را مطلقا
در هیچ امری مدخل نمیداده و این معنی مرضی خاطر شریف شاهزاده نبوده تاب تسلط و اقتدار او نیاورده باغوای جمعی از ملازمان میرک
دیورا بی امر و اشاره شاه جنت مکان بقتل آورده در مقام آن شد که دست دیوساران مازندران را از معاملات آن ملک کوتاه کرد
و این معنی باعث رنجیدگی آنطایفه شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید این جسارت و خودرائی پسند طبع اشرف نیامده از او رنجیده
خاطر گشت

قتل سلطان محمود میرزا ... ابراهیم میرزا ... سلطان علی میرزا و سلطان ...

بموقع بر او گشوده رفته رفته مزاج او نسبت بنواب میرزا و سایر شاهزادگان بسختی انجامید که افنا و اعدام ایشان را پیشنهاد همت ساخته در همان چند روز بقتل ایشان پرداخت

ذکر شهادت شاهزادگان نامدار و از پای در آمدن نهال عمر ایشان از صرصر قهر زمان غدار ناپایدار

ایزد توانا که آفریننده کل مخلوقات است قطع صله رحم را از رذایل ردیه ذوی الارحام را از محنات شمرده اسمعیل میرزا بقساوت قلب موصوف بود و مطلقا بهره از این شیوه سعادت اثر نداشت و هرگز نسبت برادران و بنی اعمام و برادرزادگان اشفاق و مهربانی از و بظهور نرسید و وجود ایشان را خار گلزار دولت خود میدانست و توضیحات رسمی که گاهی بنواب سلطان ابراهیم میرزا میکرد در آخر معلوم شد که سبب آن ملاحظه جانب سلطان حسین میرزای برادرش بوده که در قندهار بود و دغدغه آن داشت که مبادا در خراسان از او فتنه بظهور رسد و لهذا بعد از فوت او بماندک روزی تغییر سلوک با میرزا کرده زبان اعتراض گشوده نواب میرزا که خرد افلاطونی با کمال استعداد کسبی جمع داشت استشمام رایحه بی التفاتی نموده اگرچه میدانست که جز بقطع رشته حیات او بچیزی دیگر تسلی نمیشود ترک ملازمت و خدمت کرده از و او کوشه نشینی اختیار کرد که شاید بآن وسیله دو سه روزی تسلی بخش خاطر اندوهگین خود گردد و آقایان و ملازمان خود را امر کرد که در منازل خود بوده ترک خدمت نمایند اما لحظه فلحظه مترصد قتل میبود تا آنکه ده بیست نفر از چراکسه ازرق چشم کریه منظر را فرستاده کشیکخانه میرزا را نگاه داشته محافظت نمایند و چراکسه چون بخانه میرزا آمدند میرزا در منزل حرم در حمام خانه خود بود چراکسه ابواب خروج و دخول مسدود ساخته سایر درها را مقفل گردانیده خود در حرم اقامت نموده کشیک میداشتند چهار پنج روز بدین دستور گذشت تا آنکه روزی در میدان سعادت میانه جماعت ملازمان عبدالغنی بیگ استاجلو که داروغه قزوین شده بود در بسر خریده و فروخت گوسفندی نزاع شد صوفیان هجوم نموده داروغه بازار و سایر ملازمان داروغه را زدند خبر بداروغه رسید جمعی را بگرفتن آن جماعت فرستاد صوفیه تمکین نکرده بی اندامی بسر حد افراط رسانیدند داروغه با مردمی که داشت خود سوار شده بمیدان آمد صوفیان داروغه را سنگ گرفته زخم کاری زدند و خنجر کشیده از آنطرف هجوم آوردند داروغه مغلوب گردید خبر باسمعیل میرزا رسید و او با طبقه صوفیان بجهت ارادت و اتفاقی که با خلفا داشتند صفائی نداشت جمیع امرا را فرمود که یراق بسته بمیدان اسب شاهی حاضر آیند امرا جوق جوق یراق بسته بیامدند و او بدفع و تنبیه صوفیان مبادرت نموده در آخر حکم قتل عام آن طبقه کرد جمیع لشکر خصوصا مسیب خان تکلو و مرتضی قلیخان پرناک رو بمنازل آن جماعت که در حوالی خانه خلفا بود آوردند چون صوفیان حال بر آن منوال دیدند اسلحه و یراق انداخته بگریختند و غازیان قزلباش بدیشان رسیده قتل و اسیر مینمودند در طرفة العینی قریب بپانصد نفر از آن طبقه بقتل آمدند اسمعیل میرزا در هنگامی که مردم را بر سر صوفیان فرستاده بآن خدمت مشغول ساخت حکم قتل شاهزادگان نیز فرموده مستحفظان هر یک کس فرستاد که بخدمتی که مامورند قیام نمایند اول چراکسه بحرم نواب سلطان ابراهیم میرزا در آمده او را از پیش حلیله جلیله اش که صبیه قدسیه شاه جنت مکان بود بیرون کشیده طناب در حلقش انداختند و خبه کردند همان لحظه فریاد و فغان از خانه میرزا بر آمده ظاهر شد که بقتل او اقدام نموده اند و همچنین بهلاکت سایر شاهزادگان تعجیل کردند بعد از آنکه خبر قتل شاهزادگان باو رسید خاطر جمع کرده رقم عفو بر زلات صوفیان کشید بقیة السیف نجات یافتند و مشخص شد که این معرکه را بجهت قتل شاهزادگان گرم کرده بملاحظه آنکه مبادا طبقه قزلباش از این امر شنیع امتناع نموده فتنه حادث گردد ایشانرا بدان امر مشغول گردانیده مکنون خاطر خود را بظهور آورد و در آن روز شش نفر از شاهزادگان بقتل رسیدند و او در قزوین شربت شهادت چشیدند سلطان ابراهیم میرزای مذکور که از مستعدان روزگار بانواع فضل و کمال آراسته و بفنون هنرپروری پیراسته بود خط نستعلیق را بسیار خوب مینوشت مصور نازک قلم بود در موسیقی

نزاع داروغه قزوین با صوفیان و قتل صوفیان

قتل شش نفر از شاهزادگان نفر بوده اسمعیل میرزا که شاه اسمعیل ثانی است

معلّی شود یراق و اسباب آن را بر روی مزار امامزادهٔ مذکور برده خیمه و سراپرده بسیار نصب کرده مجلس عظیم داشتند و دوازده هزار
ظرف اطعمهٔ الوان و حلاوه که انجام نموده بود سرکاری هر یک از رقاب ابعده یکی از امرای عظام نمود نعش مطهّرش را از دولتخانه بیرون آورد
آن جنازهٔ مغفرت اندازه را اسمعیل میرزا بر دوش خود گرفته سایر شاهزادگان موافقت نمودند و تا بیرون دولتخانه آورده در آنجا اسمعیل
میرزا سوار شد اما شاهزادگان تا آستانهٔ مقدسهٔ امامزاده حسین جنازه را بر دوش کشیده با آستانه رسانیدند و بعضی امرا نیز موافقت
می نمودند و در اندرون آستانه جوار مرقد امامزاده با صندوق نهاده صندوق پوش بر آن انداختند و حفاظ بتلاوت کلام ملک علام
و ختمات قیام و اقدام مینمودند از آنجا بمجلس آش رفته دوازده هزار قاب طعام و حلوا کشیده فقرا و مساکین بل کافهٔ مؤمنین از سپاهی
و رعیت از آن بهره ور گشتند و چون خاطرش از این امر فراغت یافت در روز معهود که چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی بود جلوس
همایون بوقوع انجامید و در ایوان چهل ستون جشن عظیم پادشاهانه و مجلس عالی ملوکانه ترتیب یافت امرا و شاهزادگان و ارکان
دولت جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام بایوان آمده بر فراز مسند پادشاهی جلوس کرد و در مکان مبارک شاه جنّت مکان
قرار گرفت و زمانهٔ غدار ناپایدار بزبان حال باین مقال ادا مینمود شعر خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد
که قراری گیرند بالجمله اوّل شاهزادگان و بعد از آن سادات و علما و مجتهدان و بعد از آن عیسی خان ولد لوند و سیمایون ولد
لوارصاب گرجی که در قلعهٔ الموت بیرون آورده بودند و شاه رستم و بعد از آن امرای عالیشان و اعیان قزلباش و وزرا و ارباب
قلم و اکابر و اهالی ممالک و ایلچیان نظام شاه و ابراهیم خان والی لار و میرزا خان والی مازندران و سید سجاد والی عربستان و
ایلچیان فرنگ بشرف پای بوس مشرف شده پیشکش و تحف و هدایا ملوک اطراف که از بدایت خروج از قلعه تا حین جلوس در درگاه
فلک اشتباه جمع شده بود بنظر عالی در آوردند و بعد از جلوس بمهمات ممالک در عقدهٔ تعویق بود و هیچ مهمی فیصل نیافت و تظلم
خلایق از حد گذشت بجهت رفع تشنیع مردم نوّاب سلطان ابراهیم میرزا را مقرر کرد که باتفاق محمدی خان تکلو و میرزا علی سلطان قاجار
و میرزا شکرالله وزیر در ایوان عدل نشسته مهمات حسابی خلایق و امور جزئیهٔ ممالک را فیصل دهند و حکام و مناشیر بطغرای امر دیوان
اعلی اشرف مزین ساخته بمهر مهر آثار که علیحده بجهت آن احکام ترتیب داده عبارت مهر دیوان اشرف بود نقش کرده بودند مختوم گردانند و چون
زبان بنظم اشعار میگشود عادلی تخلص میکرد در عنوان احکام و مناشیر خود بنظر هو العادل قلمی مینمود و منصب صدارت نصف ممالک را
بسیادت پناه میرزای مخدوم شریفی و نصف دیگر را بشاه عنایت الله نقیب اصفهانی که در زمان خاقان جنّت مکان قاضی معسکر بود نامزد
نموده مقرر شد که احکام و امثلهٔ شرعیه بمردم دهند یک دو ماه معاملات جزئیهٔ شرعی و حسابی کافهٔ مردم هر روز در دیوان
عدل فیصل یافته احکام و مناشیر بمهر دیوان اشرف اعلی صدور می یافت اما معظمات امور کارخانهٔ سلطنت و پادشاهی و تعیین امرا
و حکام و امثال ذلک در عقدهٔ تعویق و تأخیر بود و اکثر اوقات از عدم رشد و کاردانی میرزا شکرالله وزیر شکایت کرده او را مورد
اعتراضات که حق بجانب او نبود میساخت و هیچکس را باندیشهٔ او نمیرسید در خلال این حال خبر فوت مرحومی سلطان حسین میرزای ولد بهرام
میرزا که حسب الفرمان شاه جنّت مکان در ولایت قندهار حاکم و فرمانروا بود رسید که باجل طبیعی وداع عمر و دولت ناپایدار کرده
بعالم بقا پیوست نوّاب سلطان ابراهیم میرزا از استماع خبر فوت برادر لباس سوگواری پوشیده بلوازم تعزیهٔ برادر پرداخت
اسمعیل میرزا بپرسش او قدم رنجه فرموده بمنزل او رفته مراسم تفقد و دلجوئی بظهور آورد و نوّاب میرزا و حرم محترم او را با صبیهٔ
قدسیه اش و محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا که در درگاه معلّی بود بخلاع فاخره نوازش فرموده از لباس سوگواری بیرون آورد
اما بعد از وقوع این قضیه در اندک روزی اسمعیل میرزا تغییر سلوک با او کرده دیگر بوئی از اشفاق و التفات بمشام او نرسید و زبان اعتراض

جلوس شاه اسمعیل ثانی ۹۸۵ چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول

بیره

ذکر احوال شاه اسمعیل ثانی

(۱۴۷)

گر تیغ بارد در کوی آن ماه　گردن نهادیم الحکم لله　در این اثنا جمعی را بیرون فرستاد که سایبان بر سر ایشان فرود آورند
و عوام الناس اسباب ایشان را غارت کنند مردم هجوم نمودند و دست بغارت بر آوردند و آنجماعت برسوائی که کس مبیناد پراکنده
شده خود را باماکن خود رسانیدند چند روز پیره محمد خان مغضوب بود بعد از چند روز او را طلب نموده اظهار کرد که سلطان مصطفی بجهت
دوستی سلطان حیدر و سلطان سلیمان بجهت آنکه از همشیره اش پریخان خانم سلب اعتبار ظاهری شده آنچه توقع داشتند بظهور نیامد با ما
عداوت دارند و من از ایشان ایمن نیستم پیره محمد خان عرض کرده بود که هرگاه خاطر مبارک پادشاه از ایشان غبار آلوده باشد بیکی
از قلاع فرستند که عمر ایشان در قلعه سپری شود اسمعیل میرزا المظفر گفته بود که سلطان مصطفی پرورده طایفه استاجلو است او را بشما
و سلطان سلیمان را بشمخال چرکس خال او می سپاریم میخواهید در قلعه نگاه دارید میخواهید تربیت کرده پادشاه کنید روز دیگر حکم شد که
حاجی ویس سلطان سلطان مصطفی میرزا را بمنزل پیره محمد خان برده باو سپارد و قبض بگیرد و همچنین سلطان سلیمان میرزا را بمنزل
خالوی او فرستادند چند روز این گفت و شنید در میانه استاجلو بود و هرچند میخواستند که بخون اولاد شاه جنت مکان دست نیالایند
اما عقلاء آن طایفه دانستند که اسمعیل میرزا بجز با فنا و اعدام شاهزادها بنوعی دیگر راضی نمیشود و علاج دیگر نداشتند عاقبت رای همگی
بر این قرار گرفت که او را اخبر گردانند و شاهزاده از عقل و فراستی که داشت این معنی را دریافته در آن چند روز که در منزل پیره محمد خان
بود همه شب مترصد قتل بود و بطاعت و عبادت میگذرانید تا آنکه شبی چند نفر از اراذل آن طایفه بخوابگاه شاهزاده رفته او را خبه کردند و شمخال
نیز با سلطان سلیمان میرزا همین عمل پیش برده هر دو یکشب شربت شهادت چشیدند و نعش ایشان را بآستانه مقدسه امامزاده حسین برده
دفن کردند بعد از این قضایا پیره محمد خان مورد شفقت و تربیت گشت و دختر او را که نامزد اسمعیل میرزا بود عقد نموده طوی پادشاهانه کرده
با او زفاف کرد و دختر شمخال سلطان چرکس و صبیه حسینخان سلطان روملو را نیز خواستگاری نموده هر دو را در یکشب بحرم آوردند بعد
از دامادی با استاجلو در مقام شفقت در آمده ابراهیم سلطان ولد شاه قلی سلطان را بحکومت سیستان نامزد کرد و طبقه استاجلو
فی الجمله آبرو یافته دیگر کسی دست درازی بایشان نتوانست کرد و از شاهزادگان نامدار سلطان ابراهیم میرزا مصاحب و انیس مجلس
خاص بود باو گفت که تو شاه جنت مکان را بمنزله فرزند بودی در سرپا خدمت او میکردی حالا ما را بمنزله برادری ایشیک آقاسی باشی
گری ما مناسب تو نیست تغیر آن داده او را مهردار کرد که همه وقت در پیش نظر نشسته بشرف مکالمه و همزبانی مشرف باشد و منصب
ایشیک آقاسی باشیگری بحسینقلی سلطان شاملو تفویض نموده و میرزا شکرالله اصفهانی که مستوفی الممالک شاه جنت مکان بود بوزارت
دیوان اعلی منصوب ساخته میرشاه غازی مستوفی بقایا را مستوفی الممالک کرد چون روزی که بجهت جلوس تعیین کرده بود هنوز دور
بود دخل در نظام مهام ممالک نکرده انجاح مطالب خلایق را از ترک و تاجیک و سپاهی و رعیت که بپایه سریر اعلی جمع شده بودند
بروز موعود وعده میداد و عمارات عالیه در دولتخانه طرح انداختند همه روزه استادان بهر کار میکردند و بهر جماعت از ارباب
صناعت یکی از معتبران قزلباش سرکار بود مجملا اساس سلطنت و طمطراق پادشاهی را بنوعی طرح انداخته بود که قیصر و خاقان از
کمترین ملازمانش میشمرد و صیت صولت و جهانبانی و آوازه شکوه سلطنت و کامرانی او بنوعی در اطراف آفاق بلند شد که نقش
مخالفت او در آینه خیال هیچ پادشاه ذیشوکت صورت نمی‌نمود و جمیع سرحدها از امرا و حارسان و لشکریان خالی مانده بود و هیچ
مخالفی را قدرت آن نبود که جز بطریق انقیاد قدم در عرصه ممالک تواند نهاد و یا از سرحد و ثغور قلمرو قزلباش بزغاله تواند برد الحق
طرفه شکوهی و عظیم صلابتی داشت چون روز وعده جلوس نزدیک رسید اول اراده کرد که جهت ترویح روح نواب جنت مکانی
آش داده نعش مطهرش را که همچنان در دولتخانه بود با آستانه مقدسه امامزاده حسین برده در آنجا نگاه دارند که در وقت پائیز نقل بمشهد مقدس
منتقل شود

کشته شدن سلطان مصطفی میرزا و سلطان سلیمان میرزا

از جانب پادشاه فرزند دست از حکومت و مملکت کوتاه نمی‌کنیم جهلا و مفسدان هر دو گروه بجوش و خروش در آمده از جانبین لشکرکشی
و قیل و قال در میان آمد هرچند مردم صلاح اندیش که در هرات بودند اطفای نایره فتنه توانستند کرد بملاحظه جانب پادشاه و سوء مزاج او عموم
طبقه استاجلو ارخای عنان کرده در مقام دفع فتنه نشدند شاهقلی سلطان که مرد ترک صلاح اندیش عاقل بود از بیم بدنامی طایفه استاجلو را
از یراق بستن و لشکرکشی منع کرد و ابواب ملاقات مردم را مسدود ساخته بحال خود نشست و دست از داد و ستد مملکت کوتاه کرده منتظر
بود که از جانب اسمعیل میرزا درباره او و حکومت هرات چه حکم شود طایفه بدین اکتفا نکرده علی الغفله بر سر خانه او هجوم کردند و جمعی که حاضر بودند
در مقام مدافعه در آمده کاری نساختند طایفه افشار بخانه در آمده در حالتی که او بی اسلحه و یراق ایستاده مردم خود را از جنگ کردن منع
میکرد با تیغهای کشیده بر سر او ریخته بقتلش پرداختند و خانه او بتاراج حادثات رفت بعد از وقوع این حال جماعت استاجلو از هرات
پراکنده شدند غارت زده و پریشان حال بعضی نزد ابراهیم سلطان ولد شاهقلی سلطان که حاکم سرخس بود رفته بعضی روانه اردو شدند
و نواب کامیاب حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در آنوقت شش ساله بود در هرات بی لله و محافظ ماند طایفه افشار و غیره که در هرات بودند مطلقه
بی توجهی اسمعیل میرزا زیاده ملتفت نشدند چون خبر قتل شاهقلی سلطان باردو رسید اسمعیل میرزا علی بیک ولد سلطان حسین بیک شاملو
نواده دورمیش خان را تربیت فرموده مرتبه خانی و شرف مصاهرت این دودمان سرافراز فرموده بحکومت دار السلطنه هرات و امیر
الامرائی خراسان نصب فرموده در قضیه شاهقلی سلطان تغافل ورزیده در مقام بازخواست نشد اعیان استاجلو که در اردو بودند بیشتر از پیشتر
پریشان خاطر گشته حیران کار خود بودند و هیچکدام آسوده حال شبی در بستر آسایش نغنودند و لحظه از دغدغه خالی نبودند در این اثنا محمدی
خان تخماق که از امرای معتبر استاجلو و بیگلربیگی چخور سعد بود و بایلچیگری روم رفته بود معاودت نموده بدار السلطنه قزوین آمده و بپابوس
اسمعیل میرزا مشرف شده توجه و التفاتی که متوقع او بود مشاهده ننمود بلکه در مقام آن شد که الکای چخور را از او تغییر داده بجای او ابو تراب
سلطان عمزاده او و شاه قلی سلطان قارنچه اغلی استاجلو نیز که در تفلیس بود آمده اتهامات نامناسب طایفه استاجلو در میانه قزلباش
قزلباش زیاده خجلت زده و مضطرب الاحوال شبی بروز میآوردند تا آنکه با یکدیگر اتفاق نموده سالک طریق صوفیگری شدند و گفتند که چون
ما در خدمت مرشد کامل صاحب تقصیر و خطا شده ایم تا مرشد کامل رقم عفو بر جراید تقصیر و خطای ما نکشد خانه و زن و فرزند و آسایش برما
حرام است همگی امرا و یوزباشیان این طبقه بدر دولتخانه مبارکه جمع شده در برابر درگاه رحل اقامت انداختند شب و روز در آنجا
در آنجا بسر میبردند پیره محمد خان و محمدی خان تخماق خود را در سلک گناهکاران استاجلو در آورده در میان آنجماعت نشستند و این معنی پسند
خاطر اشرف نیامد و مکرر اظهار نمودند که پیره محمد هرگز داخل اینجماعت نبود حالا چرا خود را داخل کرده حمایت و شفاعت گنه کاران مینماید
اما مشار الیه از اینسخنان ترک رفاقت مشار الیهم نکرد و قریب ده شبانروز در در دولتخانه نشسته منتظر مژده عفو و امان بودند اما
سایبانها در یکدیگر کشیده اسباب و تجملات بزرگانه بآنجا آورده همه روزه شیلان میکشیدند و ظروف نقره و یراق ملوکانه در نظر ارباب
حقد و حسد در میآوردند بعد از ده روز اسمعیل میرزا تیری را که در شب قتل سلطان حیدر میرزا جماعت استاجلو انداخته بر یکی از درختان چنار
برابر ایوان چهل ستون بند شده تا غایت مانده بود کشیده بدست یکی از مقربان داده بمیان مجمع استاجلو فرستاد که شما دعوی اخلاص
و صوفیگری میکنید این چه جرأت و چه جماعت این تیر را بجانب دولتخانه مرشد کامل و طرف نعش شاه جنت مکان انداخته اند آنجماعت
در جواب گفتند که ما از بدو طلوع دولت این دودمان اباً عن جدٍ خدمت این آستان کرده بجز این درگاه پناه و امید گاهی نداریم جمعی
از بیدولتان باغوا و تحریک دیگران راه صواب گم کرده مرتکب امور ناصواب شدند و هر کس این عمل کرد بجزای خود رسید و میرسند دیگرارا
چه گناه است و مع ذلک همگی گناه کار و مستحق سیاستیم و در عالم اخلاص آنچه از جانب اشرف بارسد از لطف و قهر بآن شاکریم شعر

کر تیغ

ذکر احوال شاه اسمعیل ثانی

خدمت کرده هم در خراسان اعتبار دنیا و هم اجر آخرت داشته باشد باید که همین لحظه او را سوار کرده روانه سازی دلو بوداق و امرا و مو
و سایر هواخواهان خلفا دانستند که اسمعیل میرزا با او بی اعتماد است بودن او در اردو ممکن نیست و شخصی را که سر نخوت و غرورش بولایت
دیوان اعلی فرو نمیآمد تکلیف قورچی باشیگری مشهد که در خور ادنی ملازمانش نبود انت با نمودن علامت غضب و بی التفاتی نسبت
از او دوری گزیده عموم طایفه روملو حتی ملازمان بدر خانه اش نرفتند و او حیران کار خود ماند در این اثنا دلو بوداق آمده پیغام شاهی
گذارد و او را سخن نگذاشت و فی الفور سوار کرد و از شهر یکفرسخ بیرون برده باز آمد یراق و اسبابش را همان لحظه بار کرده روانه
شدند چون خلفا بدامغان رسید علی خلیفه آقچه قوینلو حاکم دامغان حکمی ظاهر ساخت که خلفا در دامغان توقف نماید که هر چه بعد از این
حکم شود بعمل آورد بعد از چند روز کور شاه علی روملو حسب الامر الاعلی بدامغان رفته دیده عبرت بینش را از مشاهده صورتهای عجیب
غریب دنیا عاری و عاطل ساخته معدوم البصر گردید مجملاً چون اسمعیل میرزا خلفا را از شهر بیرون کرد از منزل او بیرون رفته بخانهای
شاهقلی سلطان یکان استاجلو که در مابین میدان اسب شاهی و خانهای نواب پریخان خانم واقع است آمد و در آنجا نواب پریخان خانم
و مخدرات استار سلطنت بشرف ملاقات فایز گشته زیاده مهربانی که متوقع نواب خانم بود بظهور نیامد و از آنجا در ساعتی که خود تعیین نموده
بود بدولتخانه مبارکه آمد و تغییر و تبدیل بسیار در عمارات دولتخانه کرده بعضی منازل طرح انداخت و همه روزه بنایان کار میکردند
و بدین جهت گاهی در منازل یکان شاهقلی و گاهی در خانهای نواب پریخان خانم و گاهی در باغ سعادت آباد بسر میکرد و طوایف
قزلباش از اطراف و جوانب ممالک رو بدرگاه معلی آورده کثرت و ازدحام خلایق در دار السلطنه قزوین بمثابه گشت که در کوچها و اسواق
تردد و عبور دشوار بود تحف و هدایای سلاطین و پیشکش امرا و ملوک اطراف و ارباب و اهالی ممالک چندان در دار السلطنه قزوین جمع
شده بود که وهم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف داشت چون ساعتی بجهت جلوس خود اختیار کرده بود جمیع مهمات سلطنت و پادشاهی را
موقوف داشته بروز جلوس وعده میداد و مردم روز شماری میکردند و انتظار جلوس میکشیدند طوایف قزلباش بنوعی مطیع امر و فرمانش گشته
که از جانب او نسبت بهر کس سوء مزاجی فهم میکردند خویشان و اقربایش بهانه آنکه سلطان حیدری بود بقتلش میپرداختند بدین جهت
جمعی کثیر از طایفه استاجلو راه عدم پیمودند حتی ساروولاچین و الله قلی بیک برادر محمدی خان تخماق که بایلچیگری روم رفته بود و دو ایشان
خود همه روزه در ملازمت اشرف بودند ابوتراب بیک ولد ایغوت میرزا که از بنی اعمام ایشان بود در حینی که ایشان از دولتخانه بیرون آمده بمنزل
خود میرفتند در کوچه تنگ با چند نفر از مردم خود که در کمین غدر بودند بشمشیرها آخته آن دو میرزاده را پاره پاره کردند چون این قسم اعمال که در اردو
بظهور آمد باز خواستی نمیشد مردم دلیرتر گشته این امر ناپسند بممالک سرایت کرده هر کس در هر جا بقتل یکی از اعیان استاجلو قدرت مییافت
بلا تاخیر بدان مبادرت مینمود از جمله حسین سلطان افشار حاکم فراه و سایر امرا آن سرحد که در دار السلطنه هرات بودند اتفاق نموده
شاهقلی سلطان یکان بیگلربیگی هرات لله نواب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی بود بعد از واقعه شاه جنت مکان امرای محال قریبه هرات را بجهت
حراست سرحد طلب نموده بود امرای مذکور حسین سلطان افشار حاکم فراه قتل شاهقلی سلطان را با خود مخمر ساخته با امرا مواضعه نموده در بیرون دروازه
ملک جمعیت نمودند خبر مواضعه ایشان بگوش اعیان استاجلو رسید ایشان نیز در درخانه سلطان جمعیت نموده یراق و اسلحه بر خود مرتب
داشته مترصد جنگ و پیکار گشتند امرا باو پیغام فرستادند که طایفه استاجلو مغضوب پادشاهند و محل اعتماد نیستند و ما شهر و قلعه
هرات را بتصرف تو نمیگذاریم و استاجلو را دخل نداده خود حراست قلعه و مملکت مینمائیم که از جانب پادشاه بهر کس مفوض گردد بسپاریم
اولی آنکه سلطان از شهر بیرون آمده اگر اراده رفتن درگاه معلی داشته باشد روانه شود و الا در گوشه نشسته منتظر امر و فرمان پادشاهی
باشد جماعت استاجلو در مقام منازعه در آمده جواب دادند که ما حسب الامر نموده پادشاه حاکم و محارس این مملکت بوده ایم و مادام که حکم عزل

ازجانب

در مقام کسر شوکت او درآمد سبب ظاهری که مقتضی عقل و در میزان خرد سنجیده می‌نماید آن بود که ظرف طبیعت خلفا از باده غفلت و غرور مالامال
و زیاده از حد اعتدال شده خود را پادشاه نشان قرار داده منت عظیم بر اسمعیل میرزا داشت و این بار بر خاطر خطیر پادشاهان بسیار گران
میباشد و بر صاحب وجودی که خود موجود مجازی ساخته باشند ابقا نمینمایند و سبب دیگر که بعد از ان ظهور یافت آن بود که چند روز که از قتل
سلطان حیدر میرزا گذشت و خبری از جانب قلعه نیامد خلایق مضطرب بودند خلفا گفته بود که سبب اضطراب مردم حیات سلطان محمود میرزا است
پسر شاه جنت مکان و جوان قابل شایسته پادشاهی است پریخان خانم نیز عرض کرده بود که ظن غالب این است که اسمعیل میرزا را در شب اول
که خبر فوت شاه جنت مکان بقلعه رسیده سلطان حیدر بان ضایع کرده‌اند اگر این معنی بوضوح انجامد سلطان محمود میرزا را پادشاه کنیم در این
اثنا خبر صحت ذات اشرف از قلعه رسید و در آن چند روز که اسمعیل میرزا در خانهای خلفا بود معاندان او این مقدمات را در خلوت بعرض
رسانیده مزاج پادشاهی را از او منحرف ساخته بودند فی غلط گفتم هیچیک از اینها نبود بلکه الله سبحانه و تعالی که منتقم حقیقی است بمصداق صدق
انجام من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه مزاج اسمعیل میرزا را از او متغیر ساخت و زمانه بطلب خون ناحق ریخته شاهزاده مظلوم
سلطان حیدر میرزا زیاده از این تاب اقتدار آن ظالم نهاد نیاورده عنقریب باعیان قتل آن شاهزاده مغفور و قاتلان او هر یک بلائی گرفتار
آمدند بالجمله چون اسمعیل میرزا نسبت بخلفا بی اعتماد شده بود او را تکلیف منصب عالی وکالت دیوان اعلی و نیابت نفس همایون کرد مشروط بر آنکه منصب
خلیفة الخلفائی بدیگری داده شود و مطلب اسمعیل میرزا آن بود که چون صوفیان خلفا را خلیفه و نایب مرشد کامل و حکم او را ثانی احکام مرشد میدانند
و در آن هنگام قریب ده هزار کس از آن طبقه در قزوین اقامت داشتند که از دل و جان محکوم حکم خلفا بودند و خلفا باستظهار
ایشان اینهمه تسلط و اقتدار یافته بود خواست که او را امتحان نماید گفت که پایه تو از مرتبه خلفائی گذشته باید که متکفل وکالت دیوان
اعلی گردی مشار الیه در جواب گفت که من منصب خلافت را از دست نمیدهم اگر وکالت علاوه آن میگردد فبها و الا بوکالت راضی نیستم
چه پایه خود را از وکالت نیز برتر میدانست اسمعیل میرزا از این حکایت اظهار آزردگی کرده شکوه او بر زبان آورد و امرای روملو را مخاطب
ساخته گفت هرگاه صوفیان و طالبان از سخن مرشد کامل و اشاره او تجاوز نمایند در طریق صوفیگری و سلوک مشایخ صفویه چه مکافات دارد
ایشان گفتند که هر کس از رضای مرشد کامل تخلف و تجاوز نماید صاحب خطا و مردود است گفت که خلفا چرا از سخن ما گذرد این حکایت بخلفا
رسید صباح که بخدمت اشرف آمد که بعضی حکایات عرض نماید چون بدر خانه رسید ایشیک آقاسیان و حاجبان بنابر اشاره علیه مانع
شده گفتند که هرچند این خانه تست اما پادشاه در این خانه اقامت دارد و محل نزول پادشاه است و توحیدخانه قزلباش است و تو در خدمت
پادشاه که مرشد ماست صاحب تقصیر و خطائی مادام تا مرشد کامل از خطای تو نگذرد در طریق سلوک و صوفیگری جایز نیست که داخل
دولتخانه شوی در برابر درگاه بنشین تا مرشد کامل بر سر رضا آید خلفا امری که هرگز تصور و تعقل نکرده بود مشاهده نموده دود حیرت بدماغش
راه یافت و تا وقت ظهر در در خانه بطریق گناهکاران نشست جمعی کثیر از مردم روملو وغیره در اول روز با او موافقت نمودند اسمعیل میرزا
کس بیرون فرستاد که خلفا بمنزل خود رود که ما هر سخنی با او داشته باشیم خود با او گفت و شنید خواهیم کرد خلفا از این حکایت فی الجمله اطمینان
قلب حاصل نموده همگنان را تصور آن شد که پادشاه بمنزل او رفته تدارک خاطرش خواهد کرد دو روز خانه‌نشین بود تغافل گذشته صورت
ملاقات روی ننمود امرای روملو بدستور رفیق او بودند روز سیم دلو بوداق از امرای روملو در ترک درست اعتقاد بود طلب
نموده گفت که خلفا چه میگوید او جواب داد که از تخلف حکم پادشاهی نادم و پشیمان است و بهر خدمتی که اشاره شود اگر همه سگبانی این آستان
باشد منت بجان داشته بدان اقدام مینماید اسمعیل میرزا گفت اگر راست میگوید و مطیع امر ماست ما باز احق خدمت او را بامری مأمور
میسازیم که موجب رفع درجات دنیا و آخرت اوست او را قورچی باشی قورچیان مشهد مقدس کردیم که در روضه مقدسه حضرت امام الجن و الانس

ذکر احوال شاه اسمعیل ثانی

چشمهای او را که برادرم امام قلی میرزا برداشته باستقبال موکب همایون آید چون علیخان بیگ بگیلان رسید بیره محمد خان فورا امتثال
امر عالی نموده کلمه بالرأس والعین بر زبان آورده علیخان بیگ بخدمت مرجوعه قیام نموده بازگشت و بیره محمد خان در رکاب شاهزاده مزبور
متوجه استقبال شده در چمن زنجان بسعادت ملازمت فایز شد و بانواع تفقدات شاهانه سرافراز گشته اسمعیل میرزا امام قلی میرزا را فرزند
نامیده در آغوش مهربانی کشید و از آنجا منزل بمنزل در کمال شکوه و عظمت و کامرانی بتأنی طی مسافت نموده روز پنجشنبه شانزدهم ربیع
الاول بحوالی قزوین نزول کرد شاهزادگان و چنیقلی خلفا و امراء عظام که در شهر بودند بسعادت ملازمت فایز گشتند و بجهت ملاحظه ساعت
بشهر نیامد و در جانب شمالی شهر نزول کرد در این منزل حسین بیگ را در کسوت شاهان نمد پوش و کلاه نمدی بر سر برسوائی که کس
مبیناد آوردند خلایق از اطراف و جوانب طعن و لعن میکردند و کارد و شمشیر و خنجر براو حواله میکردند و محافظان مانع میشدند چون بنظر
عالی اسمعیل میرزا در آمد سجده کرد بمصلحت وقت خود نگاهی بر اطراف و جوانب حضار مجلس کرده گفت سبحان الله از میانه اینهمه مردم گناه
کار ما بوده ایم اسمعیل میرزا فرمودند که جمعی دیگر در باب سلطان حیدر از تو مجدتر بودند که همه بر سر تو شکست حسین بیگ گفت ای پادشاه
عالم سلطان حیدری بود غایتش اقبال تو بلندی نمود و خدای تعالی بمصلحت خود عمل کرد اگر در مقام انتقام خواهی بود عالمی را قتل
کن اول مرا اسمعیل میرزا تصدیق قول او کرده این مقدمات باعث تأخیر قتل او شد او را بمجلس فرستادند و بقورچیان ابو اغلی سپردند حضار
مجلس خصوصاً خلفا که در سیاست او مبالغه داشتند از این سخنان زبان در کام کشیدند و خاموشی گزیدند روز دیگر از آنجا بباغ سعادت
آباد که احداث کرده شاه جنت مکان و از باغ ارم نشانی است تشریف آورده سیر فرمودند و بملاحظه ساعتی که اختیار کرده بودند داخل
دولتخانه مبارکه نشد و جهت سکنی چند روز خانهای چنیقلی خلفا تعیین یافته از باغ بمنزل او رفت در آنجا سلطان مصطفی میرزا را حاجی
ویس سلطان بایت آورده بپای بوس اشرف مشرف شد اسمعیل میرزا روی شاهزاده را بوسیده و تسلی داده میانه برادران بجلوس
امر کرد و شاهزاده اراده نشستن نمود هیچیک از برادران تعظیم او نکردند خود پایینتر از سلطان سلیمان میرزا که بسال از او بزرگتر بود
جا اختیار نموده بر سایر برادران تقدیم کرد اسمعیل میرزا در مقام نصیحت برادران در آمده مهربانیهای زبانی بظهور آورده گفت اگر
شما با من در مقام محبت و راستی باشید انشاء الله تعالی من بنوعی با شما سلوک خواهم کرد که هیچ پادشاهی با برادران نکرده باشد اما
دل او از این حکایت خبر نداشت و مکنون خاطرش جز افنا و اعدام ایشان نبود عاقبت آنچه در خاطر داشت بمنصه ظهور آورد چنانچه
در محل خود بسمت گزارش خواهد یافت فتح الله بیگ و شاه قلی بیگ و قنبر علی بیگ و شاه ویردی بیگ برادران حسین بیگ را آوردند
ایشان را با مراد خان کنگرلو که در سلک امراء استاجلو منتظم بود سپردند و او بجهت شد و اعتبار خود در در خانه خلفا هر چهار را بقتل
آورد چنین قرار یافته بود که هر کس را آبا و یماق بکجانمی سپردند نگاه میداشتند و هر کس را آبا و یماق خود کش میسپردند همان لحظه بقتل میآوردند
چهارده روز در خانه خلفا بسر بردند و اکثر امراء بطریق معهود ملازمت در خانه نواب پریخان خانم مینمودند و این معنی را باعث رفع
درجات و زیادتی اعتبار پادشاهی میدانستند و وکلای نواب مشار الیها آئین پادشاهانه و توزوک و طمطراق در خانه زیاده از
زمان شاه جنت مکان طرح نهاده بودند و حاجبان و ملازمان بطریق سلاطین نظم و نسق درگاه مینمودند و اعتقاد نواب خانم این بود
که چون سلطنت اسمعیل میرزا بسعی او صورت بست و در زمان شاه جنت مکان نیز ممد و معاون او بود او زیاده از شاهزاده سلطانم
همشیره شاه جنت مکان در امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود بحسب تقدیر برعکس نتیجه داد و بارها سخنان کنایه آمیز در باب ملازمت در خانه
خانم میگفت نوبتی تصریح کرده گفت که مگر یاران نفهمیده اند که دخل عورات در امور مملکت لایق ناموس سلطنت و پادشاهی نیست و آشنائی
مردم با مخدرات استار دودمان علیه قبیح است امراء از حقیقت کار آگاه گشته ترک تردد نمودند در این اثنا مزاج اشرف از خلفا منحرف گشته

ورود اسمعیل میرزا از قلعه قهقهه بحوالی قزوین برای جلوس بمسند سلطنت پنجشنبه ۱۶ ربیع الاول ۹۸۴



در شکارگاه خبر جزم شنیده دانست که قضیهٔ سلطان حیدر وقوع یافته بپای قلعه آمد در را مسدود یافت هرچند تضرع نمود و اظهار بندگی کرده فایده
نبخشید مجملاً تا سه روز هیچ آفریده را مجال دخول بقلعه نداد تا آنکه جمعی کثیر از اهل اردو و مردم آذربایجان بپای قلعه حاضر شدند و قضیهٔ قتل
سلطان حیدر بتحقیق پیوست در را گشوده جوق جوق مردم بقلعه رفته بشرف سجده مشرف شدند از طایفهٔ استاجلو نیز جمعی آمده بودند در مرتبه
تاج که از مصاحبان سلطان حیدر میرزا بود با چند نفر دیگر که اسمعیل میرزا غایبانه ایشان را شناخت در قلعه بقتل آوردند سایر اعیان استاجلو
خایف و هراسان گشته خود را بدار الارشاد اردبیل انداختند و در حظیرهٔ مقدسهٔ سلطان الاولیا متحصن شدند بالجمله اسمعیل میرزا بعد از رسیدن
حیدر سلطان چابوق که از قزوین بطلب او آمده بود و اجتماع عساکر در ساعتی که خود اختیار کرده بود از قلعه بیرون آمده در خیمهٔ حیدر سلطان
اقامت نمود و همه روزه جمعی کثیر وارد گشته بشرف سجده و پای بوس مشرف میشدند جماعت قراداغلو را که در قتل خلیفه انصار کردند مشار
الیه خود را بخدمت اشرف رسانیده عرض کرد که اینها بتقصیر مستوجب سیاست اگر رضای اشرف مقرون بقتل ایشان است اشاره فرمایند که غلامان
این آستان بدان مبادرت نمایند و اگر رقم عفو بر تقصیرات بنده کشیده میشود بقدر مورد توجه و التفات گردانند که از این خجالت سر افکندگی
بیرون آیم اسمعیل میرزا فرمودند که من نذر کرده ام که اگر از کید اعدا خلاصی یابم و روزگار بکام من گردد با هیچکس در مقام انتقام نباشم
و چون تو بشرط خدمت و نوکری بجای آورده پاس امر ولی نعمت میداشتی که مرا محفوظ نگاه داشته بامر و نهی من التفات نمیکردی نوکر
خوب چنین میباید که در خدمت مرجوعه از هیچکس حتی فرزندی همچو من محابا نکند و حکم شد که مشار الیه بدستور در سلک امرا منتظم بوده باشد
و اندکی از دغدغه بیرون آمده آن اراده از خاطر قراداغلویان محو شد بالجمله نواب اسمعیل میرزا بعد از سه روز از پای قلعه کوچ
کرده باهستگی طی مسافت مینمود بدار الارشاد اردبیل آمد شرف زیارت حظیرهٔ مقدسه دریافت و از آنجا منزل بمنزل میآمد تا در چمن زنجان
سلطان ابراهیم میرزا و میرزا سلیمان ناظر و اکثر اهل خدمت شاه جنت مکان خیام دولتخانهٔ مبارکه از حرم و دیوانخانه و بیوتات پادشاهی نصب
کردند و چتر زرنگار پادشاهانه بر فرق او افراخته بعظمت و شوکت هرچه تمامتر باردو آمده بدولتخانه نزول کرد و سلطان ابراهیم میرزا
بشرف ملازمت رسیده سجدهٔ تحیت و مبارکباد بتقدیم رسانید اسمعیل میرزا او را در آغوش مهربانی کشیده انواع تفقد و دلجوئی بظهور
آورده او را برادر خطاب کرده انیس مجلس و مصاحب دائمی گردانید در منزل مذکور بیره محمد خان استاجلو نیز از گیلان رسیده امام قلی میرزا را
آورد قبل از این نگاشتهٔ کلک بیان گشت که مراد خان استاجلو عمدهٔ سلطان حیدریان بود و شاه جنت مکان بعد از صحت بیماری او را بتسخیر
قلعهٔ کجور فرستاده هنوز در پای قلعه بود که قضیهٔ ارتحال شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا بوقوع انجامید مراد خان از
کجور بلاهیجان رفته به بیره محمد خان استاجلو ملحق شد بیره محمد خان در میانهٔ امرای استاجلو بدوستی اسمعیل میرزا متهم بود زیرا که در سالی که
شاه جنت مکان او را با بعضی امرا بجهت آوردن خزاین و تحقیق تصرفی که اسمعیل میرزا در خزانه نموده بود بجانب قلعه فرستاده بود همگی
رفقا بنا بر خوش آمد گوئی شاه جنت مکان با شاهزاده بی اندامی بسیار کرده بودند اما بیره محمد خان با او بادب سلوک کرده بود و بین
الجمهور چنین اشتهار یافته بود که با شاهزاده عهد و پیمان بمیان آورده دختر خود را نذر او کرد و صوفیان و ارباب اخلاص شاه جنت مکان
او را بدوستی اسمعیل میرزا مطعون میساختند چون جمعیت ایشان در لاهیجان بسامع جلال رسید بنا بر آنکه بیره محمد خان را از دولتخواهان
خود میدانست خاطر از او جمع داشت اما دغدغه کرد که مبادا مراد خان او را از جادهٔ اخلاص منحرف ساخته امام قلی میرزا را دست آویز
خود کرده در مملکت گیلان که جای محکم و حصن متین است توقف نماید و طایفهٔ استاجلو آنجا را مأمن خود ساخته لوای طغیان مرتفع سازند علی
خان بیک ترکمان داروغهٔ دفترخانه را نزد بیره محمد خان استاجلو فرستاده که فیما بین عهد و شرط همان است که در قلعه نموده ایم
و در باب طایفهٔ استاجلو هرگونه التماس نماید بانجاح مقرون است اما چون مراد خان باعث فتنه و فساد گشته در میانهٔ قزلباش دوئی انداخته

ذکر جلوس اسمعیل میرزا بر سریر سلطنت ایران

مضایقه تفرس نمودند بهیات اجتماعی سوار شده رو بخانهٔ الله قلی سلطان نهادند و ایشان واقف گشته درها را مضبوط ساختند و در مقام دفع
در آمدند ملازمان بسعادت اکثر دست از معاونت کوتاه کرده سر خود گرفتند چهل نفری که از ارباب یقین بودند پای ثبات فشردند و بجنگ
مشغول شدند طایفهٔ تکلو که قریب یکهزار و پانصد نفر بودند از در و بام فرو ریخته تیغ در آنجماعت نهادند الله قلی سلطان را با چند نفر از پسران
و اقوام و علیخان بیگ ولد پیره محمد خان را با چند نفر از چاوشلو و اقوام او و دیگر اعیان استاجلو تا بیست و چهار نفر را بقتل آوردند
و خانهای ایشانرا غارت و تاراج نمودند حتی عورات و اطفال را برهنه و عریان کردند و همچنین اجامره و اوباش و عوام الناس بهانهٔ
تکلو دست بغارت و تاراج خانهای سلطان حیدریان بر آورده کسی متوجه ضبط و منع آنها نتوانست شد و از خانهٔ حسین بیگ و صدر الدین
خان و حمزه سلطان و سایر سلطان حیدریان چندان از نفایس و اموال و اجناس بیرون آمد که در خزانهٔ خیال نمیگنجد نهایت خفت و
خواری بر سر عیال و اطفال آن طبقه آمد امیرخان موصلوی ترکمان که در خوار ری میبود باتفاق حسینخان سلطان چوشلو ارادهٔ قتل پری بیگ قوجلو
و استاجلویان که با او در ورامین میبودند نموده بر سر خانهٔ او رفته محاصره کردند و اکثر قشون از سر او پراکنده شده سی چهل نفری که اسم و
رسمی داشتند توقف نموده دست بتیر و کمان گشاده و تا تیر در ترکش داشتند جنگ کردند ترکمان و طایفهٔ چوشلو که قریب بده هزار کس بودند
سعی بسیار نموده پری بیگ را با تمامی آن مردم بقتل آوردند اسباب و جهات ایشان هباء منثورا شد و باعث کلی از این همه شورش و
غوغا آن بود که ده پانزده روز صلاح خبری از قلعهٔ قهقهه نیامد امرا و مردم را دغدغه شد که مبادا سلطان حیدریان باستصواب خلیفه انصار
قراداغلو نسبت باسمعیل میرزا غدری اندیشیده باشند و عالم را بیصاحب تصور نموده مردم شروع در بی اعتدالیها کردند تا آنکه خبر صحیح از اسمعیل
میرزا و خروج او از قلعه رسید نواب خانم حکم کردند که امرا تکلو باستقبال پادشاه رفته در شهر توقف ننمایند و ایشان عزیمت رفتن کردند شورش
و غوغا فی الجمله تسکین یافت بعد از رفتن ایشان نواب سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشک آقاسی گری داشت باتفاق میرزا سلیمان
ناظر اسباب سلطنت و پادشاهی و چتر پادشاهی و نقاره و بیوتات را برداشته باستقبال رفته در چمن زنجان بسعادت ملازمت مشرف شد

ذکر جلوس اسمعیل میرزا بر سریر سلطنت ایران و سانحه که در زمان سلطنت او روی نمود

سابقاً سمت تحریر یافت که اسمعیل میرزا ارشد اولاد شاه جنت مکان و برادر اعیانی نواب سکندرشان بود بجهت ارتکاب بعضی محرمات که لازمهٔ
نشاء جوانی است مثل مصاحبت با دیوانه خران قزلباش که مرضی خاطر اشرف شاه جنت مکان نبود نگذاشتن او را در اردوی همایون مصلحت
ندیده نواب سکندرشان را از دار السلطنه هرات طلب فرموده او را در عوض بحکومت خراسان فرستاد محمد خان شرف الدین اغلی تکلو
بدستور لله میرزا شد سلوک او در خراسان نیز پسند طبع اشرف نیامد و بطایفهٔ تکلو اندک بی اعتماد شده بودند بدستور نواب سکندرشان از هرات
فرستاده او را طلب داشتند و بی آنکه شرف ملازمت دریابد سوندک بیگ قورچی باشی حسب الامر الاعلی او را از حوالی قزوین بگذرانیده
بقلعهٔ قهقهه برده و حکام قلعه که هر چند سال دیگری تعیین میشده بمحارست شاهزاده قیام داشتند تا آنکه نوزده سال و ششماه و بیست و کسری روز
در قلعه روزگار گذرانیده در این هنگام حکومت قلعه بخلیفه انصار قراداغلو تعلق داشت جمعی از قورچیان که در آنوقت هشت نفر بیش بودند
حسب الامر شاه جنت مکان بحراست شاهزاده مشغول بودند که خبر ارتحال شاه جنت مکان و قتل سلطان حیدر میرزا رسید بحسب اتفاق
خلیفه انصار بشکار رفته بود و در پای قلعه بود چون اسمعیل میرزا بخلیفه انصار بی اعتماد بود و او را در سلک سلطان حیدری میدانست و قتل سلطان حیدر متیقن
نبود و احتمال کذب میداد با قورچیان متفق شده ملازمان خلیفه را تا بیست نفر که در قلعه بودند یکیک را بهمی طلب نموده گرفت و احتیاط نمود در
قلعه را بسته ابواب دخول و خروج مسدود ساخت تا اخبار صحیح رسید قضایای مذکور بوضوح پیوست و اعوان و انصار جمع شدند خلیفه انصار

مدت حبس اسمعیل میرزا ... در قلعهٔ قهقهه ۱۹ س ۵ و ۶ ... و ۲۱ ...



قلی سلطان ایکباشغلی نیز که در وقت سواری از ایشان تخلف نموده بخانه رفته بود باین معنی مستظهر بوده با علیخان بیک ولد پیره محمد خان و جمعی
از میرزادهای استاجلو بدولتخانه آمده در جرگهٔ امرا نشست اما آبروئی نداشت زال بیک و فرخ بیک کرجی و حمزه سلطان طالش و جمعی دیگر
از سلطان حیدریان و بعضی زخمدار بودند و بعضی دیگر از حسین بیک تخلف نموده رفتند کس فرستادند از خانهای خود گرفته بدولتخانه آوردند
و بضرب تیغ انتقام راه عدم پیمودند حکیم ابونصر ولد صدر الشریعه گیلانی که در سلک اطبای خاصهٔ شریفه منسلک و از زمرهٔ سلطان حیدریان
بود بعد از ارتحال شاه جنت مکان مرافقت میرزا اختیار نموده در دولتخانه توقف کرده بود چون قضیهٔ مذکور بوقوع انجامید راه بیرون شدن
نیافت در یکی از منازل دولتخانه میان بخاری پنهان شده بود قورچیان جوضخانه بتحریک و اغوای بعضی از ارباب عناد او را متهم داشته که در
معالجه خیانت نموده در نوره حب الغار نموده میرزا اسم جانگداز داخل کرده بود که باعث جراحت شد او را بیرون آورده همانجا پاره پاره
کردند صدرالدین خان شیخاوند لله میرزا را مقید نموده سپردند که در باب او آنچه حکم پادشاهی شود عمل نماید مدار حکم و فرمان بر نواب پریخان
خانم بود و در میانهٔ امرا حسین قلی خلفا که چنین کاری بزرگ از پیش برده بود سر نخوت و غرور بر فلک مینا فراشت و جمعی امرا و شاهزادگان
سر از خط فرمان او بیرون نمی بردند حسب الصلاح نواب خانم از زمرهٔ امرای حیدری سلطان چابوق ترکمان را بجهت آوردن اسمعیل میرزا بقلعهٔ
قهقهه فرستادند و علما و مشایخ جمع شده نعش شاه جنت مکان و سلطان حیدر میرزا را غسل داده نعش شاه جنت مکان را در تابوت محفوف برحمت
حی لایموت نهاده در خانهٔ شیروانی که در دولتخانه بود گذاشته و نعش سلطان حیدر میرزا را باستانهٔ امامزاده حسین علیه و آبائه التحیه برده دفن
کردند مجملا از روز سه شنبه پانزدهم که این قضایا بوقوع پیوست تا روز جمعه دیگر که ده روز باشد در دار السلطنه قزوین آتش فتنه و آشوب نوعی
مشتعل داشت که آشنا و بیگانه را میسوخت فزع روز اکبر در میان خلایق پیدا آمد اجامره و اوباش محلات سر بشورش و فساد برآورده هر کس
با هر کس عداوتی داشت جقل کشی نام نهاده بملاحظهٔ قتل او میپرداختند و احدی را قدرت آن نبود که از بیم مضرت بیرون آید و لتان قزلباش و اجلاف
سر از خانه توانند آورد و هر کس بقدر حال مردم براق دار جمع نموده محافظت خود میکردند تا روز جمعه دیگر که بیست و چهارم شهر صفر بود جارچیان
مقرر داشتند که باتفاق سلطان علی میرزای قاجار در محلات منادی کردند که کوچه بندها را باز کنند و من بعد که هر کس متعرض کسی گردد سیاست
خواهد یافت و اسواق را درگشوده بسودا و معامله مشغول گردند و مردم را بمسجد جامع ترغیب کرده جمیع شاهزادگان و امرا بمسجد جامع حاضر
شده خطبهٔ سلطنت پادشاهی باسم اسمعیل میرزا خواندند خطیب اول مرثیهٔ عزا در تعزیهٔ شاه جنت مکان شروع کرده چون
این مصرع را خواند (شهریست پر زمحنت و غم شهریار کو) فریاد و فغان از زمین و زمان برخاست تا آمدن اسمعیل میرزا همه روزه
جمیع امرا بدرخانهٔ حسینقلی خلفا جمع شده او را ملازمت مینمودند و همراه او بدرخانهٔ نواب پریخان خانم آمده مهمات ضروری که در امور ملک
و مال بود بعرض او میرسانیدند و احدی را حد یارای آن نبود که از حکم و فرمان خانم تجاوز تواند کرد در این اثنا سولاغ حسین و ارداغلی
خلیفه در سمام و اشکور و سیمکر گیلان میبودند بدار السلطنه قزوین آمده مفسدان تکلو اراده کردند که عداوتی که از سوابق زمان میانهٔ تکلو و
استاجلو بود تازه کرده آنچه از طایفهٔ استاجلو در زمان شاه جنت بارگاه نسبت به تکلو خصوصا در دفع قزاق خان ولد محمد خان شرف
الدین اغلی حاکم هرات که بافساد الطبعه سمت وقوع یافته بود و بدان سبب از سعادت خدمت و بساط قرب و منزلت دور افتادند در این هنگام
که فرصت چنین بدست افتاده در مقام انتقام شوند چون از آن جمله الله قلی سلطان ایجک اغلی جمعی کثیر از میرزادهای استاجلو در قزوین
بودند اراده قتل ایشان کردند و حسین قلی خلفا مصلحت دیده او بجهت آنکه شنیده بود که الله قلی سلطان در روزی که استاجلو بر سر دولتخانه
میرفتند گفته بود که رای صواب این است که اول بر سر حسینقلی خلفا برویم و یکمرتبه در اثنای محاورات و کنایه با او گفت که اگر سلطان حیدر میرزا
برای تو عمل میکرد همه ایشان بمشیت می پذیرفت لهذا ارخای عنان کرده زیاده در مقام منع آنجماعت در نیامد و ایشان از اطوار ادا عدم

در صفحهٔ ۹۳ گذشت که روز پانزدهم صفر چهارشنبه بود و نه سه شنبه هیز باید ؟ (جلال الدین تهرانی)

قرار سلطنت و پادشاهی اسمعیل میرزا

مذکور گشت که از زمرهٔ ایشک آقاسیان حرم علی بیک شاملو او را شناخته اشاره کرد که مطلوب شما این است جمشید بیک چرکس غلام
سلطان سلیمان میرزا و ویخان بیک یوزباشی رو بمو درآورده او را آویخته بیرون کشیدند خلفا و شمخال سلطان فی الفور تجویز قتل او کرده آن دو
از خدا بیخبر بخنجر و شمشیر درآورده و نهاده آن سرو ریاض سلطنت را که در گلشن اقبال نشو و نما یافته نسیم صبا را از حوالی او مجال وزیدن
نبود از پای درآوردند و همان لحظه سر فرخندهٔ او را که بخنجر چرخ فیروزه نما آورد از بدن جدا کرده در حینی که علیخان بیک گرجی خال شاهزاده
و زال بیک گرجی و جمعی کثیر از فدویان شاهزاده را در هم کوفته شاه حیدر گویان و نعره زنان بدر حرم نزدیک رسیده بودند از بام
ایوان بمیان آنگروه انداخته فریاد کردند که اینک سر پادشاه شما از مشاهدهٔ اینحال آتش سطوت و استیلای آنقوم بآب یاس و شمس کافی
منطفی گشت دستشان از کار و کارشان از دست بیرون رفت چون دولت از آنطایفه روگردان شده بود با وجود آنکه شاهزاده جوان
بخت کامکار سلطان مصطفی میرزا جوان قابل بیست ساله شایستهٔ دولت و اقبال بود در دست داشتند ممکن بود که طبقهٔ سلطان حیدریان
او را در عوض پادشاهی بردارند دیدهٔ بصیرتشان از مشاهدهٔ اینحال تیره و تاریک شد و قدرت آن نیافتند که در شهر توقف نموده اندیشه
دیگر بحال خود نمایند بهیات اجتماعی از دولتخانه بیرون آمده رو بصحرا نهادند که در سر اسب جاقی نموده رای ایشان بهرچه قرار یابد عمل
نمایند چون زمانه اسباب سلطنت و پادشاهی نواب کامیاب را بر وجهی که بر لوح قضا ثبت بود بایستی انجام داده هیچ تدبیر این طبقه موافق تقدیر
نیفتاد و آنچه صواب پنداشتند خطا نتیجه داد بالجمله چون از دولتخانه بیرون آمدند چهار دانگ لشکریان و مردمی که زیاده تعیین و اسم و رسمی
نداشتند بخانهای خود رفته با سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک کسی چندان نماند لاعلاج روی بفرار نهادند چون روز شد جمعی که مانده بود
همه از یکدیگر خایف و هراسان بعضی از طایفهٔ استاجلو از ایشان جدا شده بور این رفته به پیری بیک قوچلو که از سلطان حیدریان بود پیوستند
چون طایفهٔ بیات که ده هزار خانه بودند در گزار و کرهرود و آن حوالی اقامت داشتند ملازم سلطان مصطفی میرزا بودند شاهزاده
اراده نمودند که بمیان آنجماعت رود و بتفرقه و پراکندگی با آنجماعت راه یافت حسین بیک دو سه منزل در رکاب شاهزاده بود از غدر طایفهٔ
بیات اندیشیده چون با محمدی ترکه حاکم نصف لرستان فیلی طریقهٔ محبت و آشنائی تمام داشت اراده نمود که نزد او رود و برادران
خود را نزد شاهزاده گذاشته خود بتقریبی جدا شد و از لباس عاریت بیرون آمد و اسباب خود را بشبانی داد و خود ملبوس شبانان در آمده پیاده
قطع طریق مینموده که خود را بلرستان رساند چون مرد متنعم پاکیزه نهاد بزرگ منش بود بجهای پیاده روی و برسنگی زیاده صبر نتوانست کرد
بآبادانی میل نمود صحرانشینان از اطوار و سیمای بزرگ منشی او تفرس کرده دانستند که از گریختگان آن معرکه است خواجه فرخ نامی از
مردم حاجی ویس بیک بیات او را شناخته گرفت و نگاه داشت در روزی که اسمعیل میرزا داخل قزوین شد او را بقزوین آوردند اما احوال
سلطان مصطفی میرزا آن است که چون شاهزاده بمیان بیات رسید حاجی ویس سلطان بیات از تشریف قدوم شاهزاده خبر یافته او را بدست
آورد اما زیاده احترامی نکرده بحسب ظاهر مراعات ادب نموده باطناً جمعی را بمحارست شاهزاده گماشت فی الفور کس بقزوین فرستاده و بخلفا
و اسمعیل میرزائیان را اعلام نموده که شاهزاده را گرفته نگاه داشته‌ام هرگاه موکب همایون پادشاهی از قلعهٔ قهقهه بمقر سلطنت رسید
بپایهٔ سریر اعلی خواهم آورد باقی احوال او و حسین بیک و طبقهٔ سلطان حیدریان در ایام سلطنت اسمعیل میرزا رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت
بالجمله خلفا و اسمعیل میرزائیان بعد از قتل سلطان حیدر میرزا و تفرق اتباع در آن شب جمعی را بکشیک دولتخانه گذاشته بمنازل خود عود نمودند
و جمعی کثیر از هر طبقه در آن شب سوار شدند و بقلعهٔ قهقهه نهادند چنانچه بعضی از طایفهٔ استاجلو نیز که از آن معرکه بیرون آمده بودند متوجه
خدمت اسمعیل میرزا شدند و صباح آن روز جمیع امرا و شاهزادگان بدولتخانهٔ همایون جمع شدند سلطان ابراهیم میرزا با استظهار آنکه در وقت
سواری از آنجماعت تخلف نموده بر سر دولتخانه نیامده در اسمعیل میرزائی نامیده بدولتخانه آمد امرا بتعظیم و تکریم بقاعده مقرر کردند

کاروان بودند از جانب سلطان محمود میرزا و اتباع بخدمت سلطان مصطفی میرزا و حسین بیگ و اتباع فرستادند که پای در میدان
مصالحه نهاده در دفع شر و فساد سعی نمایند خلاصه پیغام آنکه ترک دوئی کرده همگی با یکدیگر اتفاق نمائیم اول لباس سوگواری پوشیده
بلوازم تعزیه شاه جنت مکان و تجهیز و تکفین جسد مبارک او پردازیم بعد از آن ریش سفیدان باهم مجالست صلاح و فساد و اراده
طبقه هر دو را با یکدیگر گفتگو کرده آنچه مصلحت دین و دولت باشد و هر یک از این دو شاهزاده که صیانت دین و دولت بهتر توانند کرد
شایسته تر باشند بپادشاهی اختیار نمائیم هر چند میدانستند که بیفایده است اما بجهت تعویق ایشان را فرستادند و ایشان آمده پیغام
گذرانیدند و از هر طرف نیز جوابهای عنیف داده شد و مدتی باین قیل و قال گذشت بعد از آن تدبیر دیگر اندیشیده کس بیک فرسخی قزوین فرستاده
قرار داد که بایلغار بشهر آمده مژده رسانیدن اسمعیل میرزا رسانند اول پیشین بود که راکب و مرکوب غرق عرق خود را بشهر رسانیده که اینک
اسمعیل میرزا رسیده و شهرت یافت که شاه جنت مکان دوازده روز قبل از این در خفیه کس بطلب شاهزاده فرستاده بود و او را
بر سبیل تعجیل میآورند و اینک بسرعت و استعجال رسید خلایق و عوام الناس که بالطبع خواهان او بودند بشورش و غوغا در آمده روی بجانب
خانه خلفا نهادند و کثرت عظیم در آنجا واقع شد سلطان حیدریان از این خبر بغایت افسرده و پریشان خاطر گشتند تا آخر روز باعث تعویق
ایشان شد تا آنکه در آخر روز مشخص شد که این خبر کاذب و محض تدبیر خلفا بوده و الحق دخل عظیم داشت آخر روز اکثر مردم از اطوار سلطان
حیدریان بهترس افسردگی نموده از دولت ایشان مایوس شدند و بعضی امرا مثل محمد قلی خلیفه مهردار و حیدر سلطان چابوق ترکمان و
غیره که در منزل خود توقف داشتند بخانه خلفا رفتند حسین بیگ و اتباع آخر روز رفتن دولتخانه و کشتن عازم و جازم گشته در رکاب
سلطان مصطفی میرزا سوار شده رو بدولتخانه نهادند و در وقت سواری و کثرت و ازدحام لشکریان سلطان ابراهیم میرزا تخلف نموده
خود را بخانه خود که در آن حوالی بود انداخته و همچنین الله قلی سلطان ایجک اغلی بمنزل خود رفته موافقت ننمود حسین بیگ اول از راه معهود
که راه خیابان بود روانه شده چون بحوالی خانه خلیفه مهردار و قلی بیگ افشار رسید مردم ایشان کوچه بند کرده بودند از پشت بام تیر و
تفنگ بسیار انداخته آنجماعت را راه ندادند حسین بیگ مصلحت در جنگ ندیده از آن راه عود نموده از راه دیگر که پشت خانهای خزانه عامره
بود روانه شد عزبان خزانه بملاحظه آنکه مبادا ایشان بر سر خزانه آیند قدم ممانعت پیش نهادند در اول حال تیر و تفنگ بسیار انداختند
حسین بیگ فریاد بر آورد که ما را با کسی جنگ نیست بکشتن میرویم شما را چه کار است آنجماعت دست از جنگ برداشتند تا آنکه حسین بیگ و
رفقا بدولتخانه رسیده در را مقفل یافتند هر چند در را کوفتند فتح الباب نشد خبر بایشان رسید که خلفا و اتباع او از راه خیابان آمده بمیدان
اسب که متصل باغچه حرم است داخل شدند سلطان حیدریان دغدغه کردند که مبادا آنجماعت پیشتر از آن راه بباغچه حرم در آیند و قصد
شاهزاده کنند در دولتخانه را بضرب گرفته شکستند و بدولتخانه ریختند میرزا در حرم بود و ابواب بسته بود و ایشان بهر طرف رفتند راه نیافتند
از راه سفره خانه داخل شده بهر دری رسیدند در را شکسته داخل شدند و شاه حیدر گویان و فریاد زنان بجا بها در آمدند اما از آنطرف خلفا
و اتباع که بمیدان اسب در آمدند شمخال سلطان در باغچه حرم را گشوده باتفاق آنجماعت که اکثر سواره بودند بباغچه حرم در آمدند بجستجوی
شاهزاده مشغول شدند سلطان حیدر میرزا چون دید که مخالفان او هجوم آوردند از حرم متوجه بیرون شد درها را مسدود دید و در دیوارها
با خود مخالف یافت راه به بیرون نیافته دیگر باره باندرون رفت و نزد والده نشست بامیدواری آنکه قزلباش حرمت حرم نگاه داشته
باندرون نخواهند آمد لحظه در آنجا خود را حفظ نماید که مردم او برسند ندانست که جمعی سواره بباغچه حرم که تا غایت مقفل جات ارباب
اخلاص بوده در آمده باشند ملاحظه ادب نخواهند کرد آنجماعت خود را پای از دایره ادب بیرون بحرم و میانه عورات در آمدند و او را
می طلبیدند شاهزاده علاجی دیگر نداشت با والده و کنیزان و نسوان لباس نسوان بسر گرفته از خانه بیرون آمده بخانه دیگر برفت چنین

مذکور

مقدمهٔ قرار سلطنت و پادشاهی اسمعیل میرزا

(۱۳۷) درگاه دولتخانه را گشوده ملازمان شاهزاده که در بیرون مجتمع شده بودند باندرون آورند و آنجماعت از صباح تا پیشین بطریق معهود با او باد
سلوک کرده در گشودن در دولتخانه عذرهای مناسب و هر لحظه بهانه دفع الوقت کرده او را امنیت و تسلی میدادند و ولی بیگ یوزباشی حرم
قوم قلی بیگ افشار حاکم کرمان بروایت ثقه منقولست که نواب میرزا مرا طلب نموده وعدهٔ حکومت کرمان و قورچی باشیگری داده فرستاد
که نزد قورچیان محافظ درگاه قرار دهم که در را باز کرده ملازمان خاصهٔ میرزا را باندرون آورم من تا پیش در رفته باز آمدم و صریحاً
گفتم که قورچیان بجای نمیکنند و میگویند که پادشاه از میان رفته و طوایف قزلباش دو گروه شدند هر گروهی در یکی جمعیت نموده اند و ما از
هر دو گروه کرده صیانت دولتخانه مبارکه و محافظت حرم و ناموس پادشاهی پیشنهاد همت ساخته ایم و مادام که امرا و ارکان دولت
هر دو گروه اتفاق بامری نکنند و بصلاح دولتمندان و ریش سفیدان طرفین مهم باصلاح نیاید دولتخواهان که بجز پاس حقوق
ولی نعمت امری دیگر مرکوز خاطر نیست از افساد و دست درازی خاطر ما جمع نشود مجال دخول و خروج احدی بدولتخانه نمیدهیم شاهزاده
دانست که آنجماعت با او بحیله و مکر سخن میگویند دست بشمشیر کرده گفت من بقتل خود متیقن شدم والده اش در پس پرده مشاهدهٔ این حال کرده [illegible]
بر آورده مانع آن شد شاهزاده اعراض شده بحرم رفت و تا آخر روز مضطرب الاحوال گاهی بیرون میآمد و گاهی باندرون میرفت
و مشخص او شد که در حبس آنجماعت مانده مجال دخول اعوان و انصار نیست اما امرا و ارکان دولت قریب بصبح که بر قضیهٔ هایله اطلاع یافتند
امیر اصلان خان افشار با سلطان احمد میرزا بمنزل حسینقلی خلفا رفته سلطان محمد میرزا که در منزل ولد اندرس خان روملو بود بآنجا
آمد و اسمعیل میرزا هم که آنجا جمعیت نموده جماعت شیخاوند و طایفهٔ استاجلو و گرجی و سایر سلطان حیدریان که معظم ایشان معصوم خان صفوی
و حمزه سلطان طالش و سید بیگ کمونه و علیخان بیگ گرجی و الله قلیخان ایچک اغلی استاجلو بود بمنزل حسین بیگ یوزباشی جمع شده
بملازمت سلطان مصطفی میرزا که در خانهٔ او بود پیوستند و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا بآنجا آمده مجملاً جمعیتی عظیم در این محل دست
داد و جمعی از اعیان امرا مثل حیدر سلطان جابوق ترکمان و قلی بیگ افشار حاکم و محمد قلی ذوالقدر مهردار و میرزا علی سلطان قاجار
و بعضی دیگر تا آخر روز در منازل خود توقف کرده بمجمع هیچکدام حاضر نشدند الحاصل هر دو گروه در باب حصول مطلب خود ساعی بودند و
سلطان حیدریان چندان بقوت و اقتدار خود مغرور بودند که از آن طبقه حسابی نمیگرفتند و ارادهٔ ایشان آن بود که بهیات اجتماعی بدر دولتخانه آمده داخل
دولتخانه شوند و میرزا را بدست آورده جلوس فرمایند و هر کس تخلف نماید بدفع او پردازند و خاطر ایشان از جانب اسمعیل میرزا که در قلعهٔ قهقهه
محبوس بود بجهة اتفاق خلیفه انصار قراداغلو حارس قلعه جمع بود که بعد از جلوس سلطان حیدر میرزا در باب او بدانچه حکم شود عمل خواهد
نمود اما بعضی عقلای ایشان میگفتند که چون قورچیان کشیکچی ابواب دولتخانه را مسدود کرده نسبت بشاهزاده آثار خلاف بظهور آوردند با
چون بدر دولتخانه رویم فیما بین جنگ واقع شود و آنجماعت بالضروره قصد شاهزاده نمایند و هر ساعت تغییر رای داده اندیشهٔ دیگر میکردند
آخر الامر بدین قرار دادند که تا آخر روز که وقت کشیک است صبر نمایند و آخر روز بهانه آنکه امشب بطایفهٔ استاجلو نسبت دارد از
بطریق معهود بخدمت خود میرویم بدولتخانه روند از میانه آنجماعت الله قلی سلطان ایچک اغلی گفت که یراق بسته بدر دولتخانه پادشاه
رفتن از صوفیگری و اخلاص دور است و مقصد مطلب از آن حاصل نیست مستور تا در خانهٔ خلفا چندان جمعیتی نشده اول بر سر او رفته جمعیت
او را بر وجه دلخواه ساخته آن مجمع را پراکنده سازیم چون پراکندگی آن گروه بسمع جمع رسد اهل دولتخانه بمضایقه در گشوده در مقام خدمتگاری
در میآیند و فی الواقع مقتضای عقل این بود چون ادبار قرین حال آن طبقه شده بود پردهٔ غرور و غفلت بر روی دانش و بینش آن قوم که هر یک
مدعی بر عالمی بودند کشیده شد و حسینقلی خلفا که مرد عاقل روزگار دیده با رای و تدبیر بود از این رهگذر دغدغهٔ عظیم داشت که مبادا سلطان
حیدریان بر سر او آیند تدابیر میاندیشید که باعث تعویق گردد اول الوداق روملو و شاه قلی سلطان بیک اغلی ذوالقدر را که مرد ریش سفید

کاردان



مولانا محمد خورشید اصفهانی نیز قصه‌خوان خوب بود اما ارباب تمیز مولانا حیدر را رجحان میدادند مولانا فتحی برادرش شاهنامه‌خوان بی‌مثل بود شعلهٔ آواز ایشان بتکلف در اعماق تکفرسخ زبانه می‌کشید در نهایت پیچیدگی و نمک تحریر مجملاً این شیوه را به حد کمال رسانیده بود

ذکر شهادت شاهزادهٔ مغفور سلطان حیدر میرزا و قرار سلطنت و پادشاهی اسمعیل میرزا و قضایای او

سابقاً سمت گذارش یافت که در شبی که واقعهٔ هایلهٔ شاه جنت‌مکان روی نمود سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت و ولی‌عهدی بود حسب الاشاره پدر عالیقدر یا برای و تدبیر والدهٔ خویش یا باختیار علی ای التقدیر در دولتخانه توقف نموده بودند انجا را الحصول مقصود نزدیکتر دانسته و از عدم اقبال و تیرگی بخت از مطلب دور و از نعمت حیات مهجور ماند از آثار و علامات او بار شاهزاده بسخن زنان ناقص عقل کوتاه خرد عمل نموده اعوان و انصار را بیرون گذاشته خود در اندرون دولتخانه توقف نمود دیگر آنکه بحسب اتفاق کشیک دولتخانه همایون از جماعتی بود که با اسمعیل میرزائیان متفق بودند و شاهزاده از آن غافل افتاد که در آن شب اضداد او کشیکچی اند و محتمل است که درِ دولتخانه را مسدود ساخته احدی از نیک‌خواهان او را باندرون نگذارند بی تقریب توقف نموده خود را محبوس آنجماعت ساخت دیگری آنکه پریخان خانم که عاقلهٔ روزگار بود با او معاند و معاون اسمعیل میرزا بود در آن شب بدست سلطان حیدر میرزا گرفتار شده بود باندک تملق و چرب زبانی او بازی خورده شرح واقعه آنکه در شبی که آن صورت روی نمود پریخان خانم خود را در حرم سرای اقبال در دست شاهزاده اسیر و گرفتار دید بجز ملایمت و فروتنی چاره ندانسته از روی عجز و اضطرار عرض کرد که عورات خفیف العقل اند اگر از نقصان عقل و کوته خردی از من تقصیری واقع شده باشد امیدوارم که رقم عفو بر زلات این صحیفه کشیده جان‌بخشی نمایند که بعد الیوم سالک طریق متابعت و خدمتکاری بوده یکسر مو خلاف رضای اشرف از این بیچاره صادر نخواهد یافت و فی الفور پای برادر را بوسیده بوالده میرزا گفته بود که گواه باش که در پابوسی پادشاهی و مبارکبادی جلوس اشرف هیچکس بر من سبقت ندارد شاهزاده از غایت ساده‌لوحی باین چاپلوسی از راه رفته با همشیره اظهار تلطف و مهربانی کرده با وی گفته بود که هرگاه تو با من در مقام محبت بوده برادرت سلطان سلیمان و خالت شمخال سلطان را با من مشفق بسازی نزد من عزیزتر از زمان پدر خواهی بود علیا حضرت خانم بر طبق تمنای شاهزاده را تکلیف قسم نموده او کلام مصحف بیرون آورده قسم یاد نمود خانم رخصت طلبید که بمنزل خود رفته برادر و خالو را بخدمت آورد شاهزاده اعتماد بر قول او کرده رخصت داد و او در راهی که از باغچه حرم بمیدان اسب میرفت گشوده بیرون رفت و شمخال سلطان خالوی خود را آورده کلیدان درگاه را باو سپرده او با سیصد نفر چرکس که همگی دشمن شاهزاده بودند صاحب اختیار در حرم گشتند عاقبت معاندان از آن درگاه بباغچه حرم داخل شده شاهزاده را چنانچه مرقوم میگردد بشهادت رسانیدند و علیا جناب خانم اگرچه با برادر ساده‌دل چنان غدری کرد اما عاقبت شامت آن گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی نیافت و شرح آن در محل خود سمت گذارش خواهد یافت القصه نواب میرزا صباح آن روز تاج شاهی بر سر نهاده شمشیر خاصهٔ شاه جنت‌مکان را حمایل کرده وصیت‌نامهٔ بمهر مبارک آنحضرت ظاهر ساخته مدعی آن شد که آن وصیت‌نامه سراسر بخط اشرف آنحضرت است که او را ولیعهد و قایم مقام ساخته و تمامی شاهزادگان و امرا و صوفیان و هواخواهان این دودمان با طاعت او امر فرموده و آن نوشته را بر گوشهٔ دستار زده بایوان چهل ستون بر آمد معاندان شاهزاده میگفتند که آن وصیت‌نامه خط مبارک خاقانی نیست بلکه خط یکی از مخدرات حرم است که بخط اشرف مشابهتی داشت و بعد از فوت آنحضرت نوشته شده و انگشتری از دست آنحضرت بیرون آورده مهر کرده‌اند والعلم عند الله تعالی بالجمله نواب شاهزادگی یوزباشیان و قورچیان و ایشیک آقاسیان و جماعتی که از اهل کشیک و اهل خدمت در دولتخانه بودند ملایمت بسیار کرده انعامات داده و وعده‌های نیکو میداد و چند مرتبه امر کرد که در

ذکر اسامی مطربان و اهل نغمه

(۵) نفت آلودی که سپرد نسخه زود ش برده **مولانا شرمی** خیاط پسری بود در بازار بکسب خیاطی مشغول بغایت شرمگین و محجوب
همانا از افزونی شرم و حیا که با شعرا کمتر میباشد متخلص بشرمی گشته اشعار نمکین بر زبان میراند بطور حافظ صابونی دارد و او اکثر
در شیوه غزل ترقی کرده این بیت از او بغایت عالی پرآب و رنگست **بیت** تازه میسازم بناخن باز داغ خویش را
آب و رنگی میدهم گلهای باغ خویش را **اسامی مطربان و اهل نغمه** چون حضرت شاه جنت مکان از مناهی اجتناب تمام
مینمود ارباب طرب را در نظر شریعت وقعی و اعتباری نمانده بود و جمعی که سمت ملازمت اشرف داشتند اخراج فرموده سوای استاد
حسین شوشتری بلبانی و استاد احمد که سرنائی نقاره خانه همایون بود و کسی از این طبقه ملازم نبودند و در اواخر ایام حیات سلطنه اکثر
شاهزادگان بصحبت ایشان رغبت نمایند بعضی از امرا که لله و دده اند بطبیعت تعلیم داده با وجود ایشان مدارا و دوری باعث میل و رغبت
بملاهی گردد مشاهیر این طبقه را که در اردو بودند مثل حافظ احمد قزوینی که در گویندگی طاق و در پیچش آواز و نمک خوانندگی شهره آفاق
بود و حافظ لله تبریزی و غیرهم از اردو اخراج کردند و استاد حسین سرنائی را چون بمجالس میرفت گرفته چندگاه محبوس کردند و آخر
قسم دادند که سوای سرنا در نقاره خانه همایون نوازد و در جای دیگر ننوازد اما جمعی که در آنزمان بودند در زمان اسمعیل میرزا در اردو جمع
شدند از گویندگان **آحمد** که در شیوه گویندگی و قدرت آواز از امثال و اقران امتیاز داشت **حافظ جلاجل** خوانندگی و گویندگی را
جمع کرده در هر دو شیوه مرتبه کمال داشت و الحق در آن وقت در میان این طبقه رجحان داشت در زمان اسمعیل میرزا چالچی باشی شد و این بیت
حال اوست (**شعر**) ای خوش آن دایره دامن صحرا که در او — هر زمان همچو جلاجل بفغان آید جل — در زمان فرخنده نشان
حضرت اعلی قرب و منزلت تمام یافت در دار السلطنه قزوین آهنگ سفر آخرت ساز داد **حافظ مظفر قمی** قرار داد خاطرها است
که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و گویندگی مخصوص اهل عراق است و حافظ مظفر اگرچه از اهل عراق بود اما بروش خراسان خوانندگی میکرد
و الحق در این شیوه در عراق طاق بود **حافظ هاشم** اگرچه در آنزمان در جنب دیگران نبود و زیاده شهرتی نداشت اما در اواخر
ترقی نموده شعله آوازش زبانه بر فلک میکشید در خدمت نواب شاهزادگی مغفور سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت تمام یافته در امثال و اقران
مرتبه بیشی داشت از زمره سازندگان **میرزا محمد کمانچه** سازنده بیقرینه بود عود نیز مینواخت در زمان اسمعیل میرزا ملازم شده از امثال
و اقران ممتاز بود **محمد مؤمن** عودنواز بیقرینه و سازنده بیمثل بود و تیزی مضراب و چاشنی دست و رطوبتی در ساز او بود که دست دیگری
بدان نمیرسید و الحق در این فن منفرد و ممتاز بود و در اواخر ملازمت خان احمد گیلان اختیار نموده بگیلان رفت و در آغاز جوانی عمرش
در آنجا سپری گشت **شاه سوار** طنبور چهار تار مینواخت و در استادی دم از یکتائی میزد اما سازش زیاده مزه و رطوبتی نداشت
شمسی شترغوی استاد بیقرینه و صاحب پیشرو و تصنیفات با مزه داشت در زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا ملازم
شده در خدمت آنحضرت معزز و محترم و مورد شفقت و تربیت بود در زمان حضرت اعلی شاهی نیز قرب و منزلت عظیم یافت **استاد
معصوم کمانچه** بیقرینه بود در حقه و در این جمعی کثیر از برادران فیض یافته بمرتبه سازندگی رسیدند و هنگامه نغمه سرائی در آنجا از برادران
مرتبه بالائی داشت **استاد سلطان محمود طنبوره** در این شیوه بیمثل و مانند بود در مشهد مقدس معلی در خدمت سلطان
ابراهیم میرزا میبود و از آنجا بجای دیگر رفت **میرزا حسین طنبوره** او در این فن ترقی عظیم کرد و در عراق در طنبورنوازی منفرد
و ممتاز بود اما در عالم جوانی بعالم بقا رفت **استاد سلطان محمد چنگی** در چنگ نوازی استاد بود و این شیوه را بمرتبه کمال
رسانیده بود و دیگر سازندگان در اطراف بسیار بودند بدین چند کس اختصار رفت از طبقه قصه خوانان و شاهنامه خوانان و امثال
ذلک جمعی بودند اما بدین دو نفر مشهور ختم رفت **مولانا حیدر قصه خوان** بی بدل زمان در آن عصر نظیر و عدیل نداشت

مولانا محمد



قصیده در تهنیت اسمعیل میرزا گفته بود و در همان چند روز بمقر سلطنت رسید گذرانید دوازده هزار تومان جایزه یافت بدین هوس شعرا قصاید غرا در رشته بلاغت کشیدند و اتفاقی نیافتند هلالی همدانی هلاکت طور تو کرده هلالی همدانی تو طور من همدانی و بگذری بتغافل بیت وارد این بیت از و بسیار مشهور است

مظهری کشمیری جوان خوش سیمای وجیه و صاحب حسن ملیح بود حسن خطش قلم نسخ بر صفحه عارض خوبان کشیدی و سخنان شیرینش شور در میان سخنوران جهان انداختی در آغاز نشو نما از ولایت دلپذیر کشمیر بعزم سیر و ادراک صحبت شاعران بایران آمد و چندگاه در این دیار سیار بود و از آنجا عزم سفر کرد همانا مراجعت بدیار خود نمود از اشعار او این چند بیت ثبت افتاد بیت

چه حاجت است بدانم جمال سلمی را — که پیش دیدنش افزون کند تمنی را
رسید مضطربم کرد و آنقدر ننشست — که آشنای دل خود کنم تسلی را
بهر بت دیده مجنون ز خویش بیگانه — چه آشنا نگهی بود چشم لیلی را
گرم بتیغ جفا کشته عفاک الله — مده بخاطر خود در جزای عقبی را
که گشته تو بهانم ز صفحه خاطر — بخون خویش فرو شست حرف دعوی را

شعرای دار السلطنه قزوین چند صاحب طبیعت بودند که در آن هنگام هنگامه شاعری از ایشان گرمی داشت بذکر چند نفر مشهور اختصار رفت و چون مردم آن ملکت هر چند در کمال تنگدستی و فرو ماندگی اند از گدیه محترزانه چنانچه در میانه شعرا و ندمائیکه از ارباب طمع میباشند رسم سؤال بیت و قطعه و قصیده بجهت طمع و رعایت با ارباب دولت گذرانیدن از ایشان کمتر مشاهده شده لهذا این چند عزیز که اسامی ایشان نوشته میشود از کاسبی وجه معاش حاصل مینمودند از آنجمله **مولانا فروغی عطار** است مرد سخن سنج صاحب حال بود دکان عطاری قیام داشته پیش دکان او مجمع ارباب نظم بود در تنهائی داد و ستد با شعرا صحبت شعر میداشت و این دو بیت از غزلیات او از غایت اشتهار چون طبله عطاران رایحه مشک تاتار مشام جان سخنوران روزگار میرساند بیت

در فراغت ز آن همی میرم که نایدبر دلت — کان ستم نادیده روزی چند با هجرم نساخت
هرجا که جان ز خنجر کین ناتوان دهد — رشکم کشد مباد بیاد تو جان دهد
هرچند آشنا کش و بیگانه پروری — این مطلعم همیشه تسلی آن دهد
شادم که هر که دل بتو نامهربان دهد — چندان بخاک و خون کشد طیانی که جان دهد

مولانا طبخی قزوینی مرد قصیر القامه درویش نهاد شیرین قیافه بود بغایت گرم اختلاط با سوز و گداز اکثر اوقات چاشت و شام شاعران مفلس و نامرادان بینوا از دستپخت دکان طباخی او بود و این دو بیت از او مشهور است بیت

روزیکه بشکند سگ او استخوان من — آید صدای ناله ام از استخوان هنوز
طبخی وجود تست درین ره حجاب تو — آهی ز دل بر آر و بسوز این حجاب را

دیوان میر همایون را جواب میگفت و این بیت از غزلهای دیوان مرد خاطر بود بیت

کاه غم بر سرم از شکی میبارد — که بیک جو نبود خرمن افلاک آنجا

سلطان قلندر در اوائل حال بکسب صرافی و درزی اهل فقر و کسوت درویشی سلوک مینمود و در شعر تتبع طرز بدیع خواجه حافظ شیرازی میکرد و دیوان خواجه را جواب میگفت و دعوی برابری مینمود بازبایران آمد روزی چند در بساط عزت حضرت اعلی شاهی بار یافته منظور نظر عاطفت بود در ایامی در ولایت هند سیر و سیاحت مینمود اراده توطن مشهد مقدس معلی نموده از آنچه کار رفیض آثار موقف گردید اجل موعودش وظیفه عمرش را بامضا رسانید و بآن مطلب نرسید از جواب غزلهای حافظ این دو بیت در خاطر بود بیت

فنای مطلقم اکسیر کیمیای بقاست — خوشا کسی که چنین کیمیاگری داند بیت
در این خانه که بر روی کسی بسته نشد — چه توان گفت ملایک در میخانه زدند

گاکای قزوینی مرد سبز چهره شیرین قیافه بود بکسب طوافی و بقالی مشغولی نموده وجه معاش از آن مر حاصل نمودی این دو سه بیت از یک غزل مشهور او است که مرقوم گشت بیت

وعده قتلم بفردا آن پری پیکر دهد — لیک میترسم که فردا وعده دیگر دهد
چون کنم بیطاقتی سویم کم اندازد نظر — هر که بدمستی کند ساقی میش کمتر دهد
بوالهوس از دو دارسر وا شود سودای عشق

ذکر طبقه شعرا و ارباب نظم

(۱۳۳)

میر حضوری قمی سید صالح پاکیزه روزگار بود سالها در عتبات عالیات بطاعات و عبادات گذرانیده در حین ارتحال شاه جنت مکان و ایام
جلوس اسمعیل میرزا که دار السلطنه قزوین مجمع این طبقه علیه بود میر حضوری نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی داشت میرزا اکبر حسن دریافته
بود و این طبقه بجهت کبر سن و نسبت سیادت و شیخوخیت با او بعزت و احترام سلوک مینمودند اگرچه کم شعر است اما در غزل صاحب فن و شیرین
سخن است و این بیت را خوب گفته **بیت** ز وعدهای توام ذوق انتظار بس است   که هیچ عیش برابر بانتظار تو نیست   **میر صبری**
روزبهان اصفهانی در بلده اصفهان اقامت داشت پدرانش از سادات اردستان بوده‌اند شاعر غزل گوییست و این ابیات
از اوست **بیت** آن کیست که از شرم و حیا پرده نشین است   وز دیدن گستاخ منش چین بجبین است   بر رحم چنین راز خدا می طلبیدم
آنکس که سزای دل من میداد این است   **رباعی** هر بیوفا کان دل مهربان ندارم   تو کجا و مهربانی تو این گمان ندارم
غم خویش و حال صبری چه رسی بیار ای دل   تو بگو اگر توانی که من این زبان ندارم   **میرزا حسابی نطنزی** از آدمی زادهای نطنز
و خویش محمد قاسم مستوفی جوان مستعد قابل بود و شعر را خوب میگفت در علم موسیقی ماهر و تصنیفات با مزه و نقشهای بدیع از او زبان زد
گویندگان عراق است در بلده قزوین اوقات بعیش گلرخان و ادراک صحبت خوبان صرف مینمود و از اشعار او در حین کتابت این دو بیت مشهور
در خاطر بود **بیت** برحسابی رشک دارد مدعی خوش صحبتی است   رشک می‌بود است بر حسرت کش دیدار هم   **بیت** حکیم
از نقطه موهوم حرفی گفت در مجلس   بفکری رفت هرکس من بفکر آن دهان رفتم   حسابی یار می باید باستینی که میدانی
ترا دیدار ارزانی که من از خویشتن رفتم   **قاضی نور اصفهانی** وی از موضع اندنان من اعمال برآن اصفهان از زمره طالب
علمان بوده در قزوین با خواجه افضل ترکه مختلط و مربوط بوده کسب فضایل از او مینمود بعضی اوقات در مجلس میر فخر الدین سماکی تلمذ میکرد و
در آن اوقات بشعر و شاعری شهرتی نداشت بسیار کم شعر است اما بغایت خوش طبیعت شیرین گفتار آنچه از بحر طبع در افشانش
بساحل ظهور آمده بمثل و مانند است و گویا شیخ فیضی هندی این بیت در شان او گفته **بیت** گرد درمیست در سخن من عجب مدار
کین باده را بپرده دل صاف کرده ام   بنابراین همه اشعار او منتخب است و این چند بیت از قصیده و غزل ثبت افتاد **بیت**
گهی که چشم تو در خانه کمان آید   شکست بر صف چندین هزار جان آید   تو چون بقصد دل خسته ناوک اندازی   اگرچه تیر تو
بجاست بر نشان آید   بناخن از تن خود استخوان برون آرم   که ناوک تو مبادا باستخوان آید   مریض عشق تو زهر اجل
چنان نوشد   که از تصور آن آب در دهان آید   اگرچه بر سر بازار عشق و رسوائی   مرا همیشه زیان بر سر زیان آید
گشوده ام در دکان جان و منتظرم   که بد معامله بر در دکان آید   **مولانا حزنی** مرد طالب علم فاضل شوخ طبع شعر را بسیار
خوب میگفت و خوب میفهمید هر عقده که در معنی ابیات مشکله و خیالات دقیق پیچیده شعرا پیش می آمد بآسانی میگشود نهایت شگفته طبعی داشت میخواست
از زمره علما و فضلا باشد چون در شعر فهمی و هرزه گردی و بی تکلفیهای صاحب مذاقانه که لازمه شعرا است سرآمد اقران بود بشاعری
شهرت کرد و این بیت از و مشهور عالم است **بیت** در چمن بود زلیخا و بحسرت میگفت   یاد زندان که در و انجمن آرائی هست
این ابیات نیز از اوست **بیت** ز گرمی جگرم دوش چشم تر میسوخت   چراغ دیده براه تو تا سحر میسوخت   نماند روغن بادام
چشم و میدیدم   که پاره دل و پرکاله جگر میسوخت   خون ز چشم میچکد گو گل درین مجلس مباش   جان بر آتش مینهم گو عود در
مجمر مسوز   این مقطع نیز از مولانا شهرت عظیم دارد و الحق عاشقانه است **بیت** هنوز این اول عشق است حزنی گریه کمتر کن
که وقت گریهای درد دل پرواز میآید   **مولانا هلالی همدانی** مردی درویش نهادی بود سوادی نداشت و مطلقا چیزی نخوانده
بود و شعر یکه میگفت در کوچه و بازار بهرکس که میرسید التماس میکرد که بجهت او مسوده میکردند و تنها این شیوه از مردم مخفی بود قصاید و غزلیات

دارد

مولانا داعی هر دو برادر صاحب حال و از اهل فضل و کمال اند ملک طیفور در زمان شاه جنت مکان در مدرسهٔ معمار قزوین می‌بود هرزه
گردی بسیار و عاشق پیشه بود با کمال صلاح و تقوی از جوانان خوش روی خوش سیما خط وافر داشت وسواس بر طبیعتش غالب بود در زمان
حضرت اعلی همایون از قزوین رخت اقامت بجانب کاشان کشید استغنائی که در طبیعتش بود که با وجود فقر و تنگدستی بنان جوی قناعت کرده خود را
هرگز در زی اهل طمع در نیاورده از اشعار او همین یک بیت بدیوان برابر است بیت خون چکان است ملک تیغ ستم پیشه تیم
کز پی آن خنجر بر خانهٔ قاتل برود و این بیت نیز از اوست بیت بر رنگ بین که ساقی از یک قرابه ریزد خون در پیاله ما می در
ایاغ مردم مولانا داعی برادرش در آن زمان میباشد گاهی بکاشان آمده با شعرا و مردم کاشان صحبت میدارد او نیز مرد قانع
درویش نهاد است اشعار آبدار از او بسیار سر زده قصاید و غزلیات مرغوب دارد از اشعار او یک رباعی اکتفا رفت رباعی
تا آن زلف سیاه کارش زده است ماند کسی دلم که مارش زده است آزار دل عاشق بیچاره چرا آن را چه زنی که روزگارش
زده است میر والهی قمی از سادات دارالمؤمنین قم است شاعر شیرین کلام صحبتش رنگین و سخنانش با مزه و نمکین در علم موسیقی ماهر
در قول و عمل نوا ساز و تصنیفاتش نغمه طراز از اشعار عاشقانه‌اش و معنی تازه بسیار دارد و بدین چند بیت مشهور اکتفا رفت (بیت)
بر آشیانهٔ بلبل نسیم پا زد و گفت که خانمان اسیران خراب میباید بیت ما چه طفلیم و جهان مکتب و عشق تو ادیب هجر و
وصل تو دوشنبه و آدینهٔ ما مولانا ملک قمی شاعر خوش شعر است در آغاز شاعری چاشنی از سخن او بود که در اشعار دیگران
نبود و در اول جوانی در شعر ترقی نموده کلامش نهایت مزه و پختگی یافت از ایران بهندوستان رفت در ملازمت عادلشاه روزگار گذرانیده و باتفاق
مولانا ظهوری کتاب نورس که نه هزار بیت است بنام عادلشاه تمام کرده هر یک چهار هزار و پانصد بیت گفته‌اند و نه هزار هون بالمناصفه
یافتند و این چند بیت از او ثبت افتاد بیت ما بلبل گل در نظر لاله زمانیم آویخته از گلبن حیرت قفس ما بیت نیاز عاشقانت را
ترا بر ناز میدارد تو سرتاپا وفا بودی ترا من بیوفا کردم هر ناله که از جگر بر آرم آتش ز دل اثر بر آرم در بیضه
بسوخت پیکرم را نگذاشت که بال و پر بر آرم بگذار که دست دل بگیرم زین وادی پر خطر بر آرم در دلش بود
که یک چند بر آید با ما غمزه تعلیم سخن کرد و پشیمانش کرد مولانا فهمی کهنه شاعر سخنور بعد از مولانا محتشم در کاشان دم از یکتائی
میزد و از سایر امرا متعزز و ممتاز و نزد همگنان حجت و با برگ و ساز و این قصیده که جهت وزیر اصفهان گفته بسیار خوش ادا است
بیت کلاه زرکوکبهٔ مهر بر سر صبح است بعهد خواجه کرامات کرده است بشیر از غزلهای عاشقانه‌اش این چند بیت مشهور است
بیت بر به چونی جلوه گریهای تو حیف است بگذار مرا تا بتماشای تو میرم تو بر کس بگذری کش رخنه در جان بندازی من از
حیرت نمیدانم که زخمی خورده‌ام یا نه بیت ای غیر من از تو عالمی شاد با من داری که با منت باد مولانا حاتم
کاشی شاعری شیرین گوی بوده مولا بسیار سبز چهره و سیاه لون واقع شده بود ظرفای کاشان طعن هندوئی بر او میزدند و در
حضور او سخن از هندوستان میگفتند و مزاج او از این ظرافت بهم میآمد وقتی چاقشوری سیاه پوشیده بود یکی از خوش طبعان گفته بود که ملا
مگر پاچه تنبان را او رمالیده جناب مولوی همیشه مورد این ظرافت بود در شیوهٔ غزل بیدل بود و این چند بیت از او است (بیت)
بر گریهای مستی من شب سبوی می خندید آنقدر که شکم بر زمین نهاد بیت فتادم از نظر هر که بود در عالم هنوز چشم
بد اندیش در قفای من است بیت بی پاره جگر نزد آه من بچرخ زین نعل پاره‌ها طبق آسمان پر است بیت
محشر گر برسندت که حاتم را چه کشتی سرت گردم چه خواهی گفت تا من هم همان گویم بیت غمزه ات قطع حیات همه کس
کرد کنون چشم بر زندگی خضر و مسیحا دارد بیت من در نماز و سجده بت میکند دلم کو برهمن که خنده کند بر نماز من

ذکر طبقه شعرا و ارباب نظم

در این مقام لازم آمد که از قصیده که در مدح و منقبت حضرت امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام در رشته نظم کشیده چند بیتی مرقوم گردد (۱۳۱)
بیت ای برا اوراق فنا میم ممات غضبت اگره پیشانی / بانی عدلت اگر پوشاند بر جهان خلعت آبادانی / بعد ازین از پی آسایش
خویش جغد برد طمع از ویرانی / در شود ابر کفت قطره فشان قطره شاید که کند عمانی / غزلهای رنگین و ابیات عاشقانه مولانا بسیار است
بر این صحیفه باین چند بیت اکتفا نمود بیت مرا دیده انکار دا با بینشی دارد / که نقش پای محنت دیده از آسوده شناسد / دل برا
طلبت گرم عنان میبایست / دیده شوقم از ین نگران میبایست / شوق نگذاشت که دستی بهم بر دل ریش / ورنه این
راز هنوز از تو نهان میبایست / بتمنای تو ترک دو جهان کردولی / مهربانی تو هم در خور آن میبایست **مولانا**
وحشی یزدی از شعرای سخنور و سخنوران فضیلت گستر بود همیشه در دار العباد یزد اقامت داشت در غزل و مثنوی یگانه دهر است
و کتاب فرهاد و شیرین که از نتایج طبعش در رشته نظم کشیده بین الجمهور مشهور و ابیات بلند شیرین و معانی رنگین بلاغت آیین مندرج است
و ابیات بلند شاعرانه در آن کتاب بسیار از انجمله باین قطعه مشهور اکتفا رفت قطعه بجاسوسان سپرده راه پرویز / خبردار از شمار
گام شبدیز / اگر بر سنگ خوردی نعل شبرنگ / وزان خوردن شراری جستی از سنگ / هنوز آثار گرمی با شرر بود
که آن در مجلس شیرین خبر بود / و از دیوان غزلیاتش ابیات عاشقانه بر زبان آشنا و بیگانه بسیار است بنابر آن چند بیت مشهور که
در خاطر بود اکتفا نمود بیت یک جهان جان خواهم چندان امان از روزگار / کین جهان جان بدان جان جهان سازم نثار
مریض طفل مزاجند عاشقان ورنه / علاج درد تغافل دو روزه پرهیز است بیت گرد نشیند بطرف دامن آزادگان
گر بر انداز دفلک بنیاد این ویرانه را / می ز رطل عشق خوردن کار هر بیظرف نیست / وحشی باید که بر لب گیرد این پیمانه را
خواجه حسین ثنائی خراسانی از مشهد مقدس معلی است در آنجا در خدمت سلطان ابراهیم میرزا میبود و از آنجناب عنایتها یافت
شاعر قصیده گوی است معانی بلند دارد اما در شعر قصیده ها پیچیده میکند که طبع اکثر سخن سنجان روزگار از درک معنی آن قاصر است و این
چند بیت از آن جمله است بیت هوا مقلد مرآت آب گشته چنان / که سرنگون شده آنرا بامتحان بر داشت / پرده شب میدرد
قهرت از آن رو همچو صبح / شعله تب شمع را در استخوان میآورد / مانند حباب از حجابش روی آب / قدر تو گر کند صدف
گوهر آفتاب / گر مثل جا کند گوهر آیینه شخص / بیند مثال خویش تافته روی بر قفا / گر نهی از امتحان بر لب شمشیر دست / زخم قفا
چو مهر در عوض خون طلا **میر حیدر** از سادات طباطبائی حسینی صاحب سیورغال آنجا است در شیوه معمائی بی مثل و در تاریخ گوئی بیبدل مدت عمرش
از نود تجاوز نموده و هرگز از زمره عاشقی خالی نبوده در زمان شاه جنت مکان در کاشان بمیرزا جعفر ولد میرزا بدیع الزمان وزیر آنجا که بحسن
و جمال صوری و اخلاق معنوی آراسته بود مختلط و مصاحب بود و میرزا جعفر بهند رفته رتبه آصف جاهی یافت جناب میرزا در زمان جلوس
همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی شوق ملاقات میرزا طالب آمده بهند رفت بوسیله او بخدمت پادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر
پادشاه رسیده از جمله مجلسیان آنحضرت منسلک گردید آصف خان را با آنکه امساکی در طبیعت بود موازی سی هزار روپیه اکبری که
هزار تومان شاهی عراقی باشد بجناب میر رعایت کرد از پادشاه نیز رعایتها یافته بعد از ایامی که در آن ولایت بسر برد اراده حج بیت الله
الحرام نموده بدان سعادت مشرف گشت و دو سال در مکه معظمه اقامت داشت بر حسب کلام حب الوطن من الایمان دست شوق
گریبانش گرفته بخطه کاشانش کشانید و از حضرت همایون اعلی انعامات و سیورغالات بهره ور گردید اشعار میرزا از قطعه و قصیده و غزل و تاریخ
بسیار است در این صحیفه بیک رباعی در مناجات اختصار نمود رباعی زاهد نکند گنه که قهاری تو / ما غرق گناهیم که غفاری تو
او قهارت گوید و ما غفارت / یا رب بکدام نام خوشش داری تو **مولانا ملک طیفور انجدانی و برادرش**

مولانا داعی

او را سپهر خیل سخنوران میدانستند سخنان لآلی انتظامش از حیز شمار بیرون است بسیار سریع الفکر بود هر روز لااقل ده غزل از مطلع طبعش
سر بر میزد اکثر دواوین شعرای ما تقدم را جواب گفته و تکیه بیتهای عالی بر مثال در غرر از بحر امواج طبعش بساحل ظهور آمده از جمله این بیت
از غزل سه دیوان او با قافیت که نسخه از سحر سامریست و بدیوانی برابر است **بیت** گر نه فریب وعدهٔ روز جزا بود ز تو
سوی بدن که آورد جان گریز پای را این بیت هم از مداحی عالی گفته **بیت** روزی که شد افراخته ایوان قصر رفعتش
بوده زمین مشت گلی کز دست بنا ریخته و از ابیات عاشقانه اش این چند بیت گفته رفت **بیت** لب مکیدی و من از ذوق فتادم بیخود
با تو کیفیت آن باده ندانم که چه کرد این بیت نیز از مولانا مشهور و بغایت عالی است جمعی از مولانا داعی پسرش نسبت میدهند **بیت**
نقش بند صورتت ز انسان که بایست آفرید بیش ازین خوبی بظرف حسن گنجایش نداشت در راه کربلای معلی پای جناب اسرمار برده بود قطعه
در آن باب گفته این بیت از آنجاست **بیت** بسر بایست رفتن در طریق کربلا اول که تا یابی طواف پادشاه دین و دنیا را
غلط کردم بپا رفتم از آن سر بار بود از من گناه از جانب من بود جرمی نیست سر ما را ولی معذور میدارم که در راه متانت
چنان بودم که از مستی ز سر نشناختم پا را ابیات بلند و معانی رنگین دلپسند او بسیار است و در بیان ناظمان ناظم سخنوران مشهور و در تذکرهٔ
میر تقی کاشی خلاصه آن منظور **مولانا محتشم** از خطهٔ کاشان است در شاعری شهرهٔ آفاق و شعرش پر طمطراق صنایع و بدایع که مولانا
مذکور در شعر درج مینماید دست فکرت ارباب نظم بآن نمیرسد از جمله قصیده در مدح اسمعیل میرزا گفته بود که مصرعی از آن تاریخ جلوس او است قصاید
مصنوع بسیار و غزل و ترکیب و ترجیع بیشمار دارد اما مرثیه بجهت سید الشهدا و خامس آل عبا در سلک نظم در آورده ابیات بلند و معانی دقیق
در آن مندرج است که گوشوارهٔ گوش سخن در آن روزگار و تا یوم القرار از او یادگار است و مرثیهٔ شیخ آذری علیه الرحمه که تا غایت
هیچکس از شعرا تتبع آن نتوانستند نمود قلم نسخ کشیده این دو بیت از آنجاست **بیت** روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار
خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یکباره بر جریدهٔ رحمت قلم زنند در فوق اشاره شد
که جناب مولانا قصیده در مدح شهزادهٔ عفت قباب شهزاده پریخان خانم گفته این دو سه بیت از آن قصیده است **بیت** در خواب نیز تا
نتواند نظر فکند نامحرمی بر آن مه و خورشید احتجاب نبود عجب اگر کند از دیدهٔ ذکور معمار کارخانهٔ احساس منع خواب
خود هم بعکس صورت خود گر نظر کند ترسم که عصمتش کند اعراض از عتاب فرمان دهد که عکس پذیری بعهد او بیرون برد قضا هم از آئینه
هم ز آب غزلهای رنگین عاشقانه مولوی که بطرز خاص از مطلع خاطرش سر زده بسیار است و این مطلع او بغایت زیبا و رعنا است
بیت ای گردن بلند قدان در کمند تو رعنائی آفریده قد بلند تو چون این مختصر گنجایش آن ندارد که محل رقوم اشعار شعرای
بلاغت آثار گردد بهمین اختصار رفت **ملک الشعرا مولانا ولی** جناب مولوی از اعیان ولایت دشت بیاض من اعمال ولایت
قاین خراسانست شاعری شیرین زبان و مردی رنگین خوش صحبت فصیح البیان بود هر بیتی از غزلهای آبدارش در دانه ایست در کمال لطافت
و قصاید غرایش در غایت فصاحت و بلاغت در زمان شاه جنت مکان برفاقت خواجه زاده مطلوب خود که از اعزهٔ سادات آن ولایت بود
باردو آمده مدتها در دار السلطنه قزوین توقف نموده با مولانا ضمیری و شعرای پای تخت همایون معاشر و هم صحبت بود و در زمان نواب سکندر شان
بخراسان رفت در فترت خراسان بهتیم سلطان اوزبک بعلت رفض در مقام آزار او در آمده بود عاقبت بقتلش پرداخت و عذر آن میگفتند
که شاعران سیه زبان میباشند چون مولانا از ما آزرده شده بود ملاحظه کردم که مبادا هجو ما کند و بر صفحه روزگار باقی بماند شخصی از اهل
خراسان در جواب گفته که کدام هجو از این بدتر بود که جناب سلطانی بقتل چنین شخصی که وحید زمان خود بود فرمان داده ارتکاب این عمل شنیع نموده رقم
بدنامی بر صحیفهٔ روزگار خود ثبت کردند بهتیم سلطان تصدیق این قول کرده بود عاقبت گویندهٔ این حرف در ازای این گستاخی بقتل رسید

ارباب استعداد کناره جسته با آن طبقه الفت داشتی و در این عهد فی الجمله از آن هرزه درائی باز آمده اما متوجه کار کمتر میشود و او نیز بطریق
صادقی بیگ بدمزاج تنگ حوصله سپرده اختلاط است الحق استغنائی در طبیعتش هست در خدمت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مورد عواطف گردیده
رعایتهای کلی یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشده همیشه مفلس و پریشان حال است و این بیت مناسب حال او افتاده **بیت**

طالب من همه شاهان جهانند و مرا   درصفاهان جگر از بهر معیشت خون شد

مولانا حسن بغدادی در فن تذهیب فرید عصر و یگانه
دهر بود مجملاً فن تذهیب را به سرحد اعجاز رسانیده بود جمیع استادان این فن او را در این امر مسلم داشتند بهمولانا یاری که این شیوه را
بر طاق بلند نهاده بود و در برابر ریزه کاری و دقیقه پردازی او آب و رنگی ندارد و در اواخر ایام شاه جنت مکان او را اگیرانیده
همواره تهدید قطع ید او میشود اما بالاخره بجهت آنکه در گنبد مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین ع کار کرده زیب و زینت آن روضه مقدسه داده
بود از سیاستش اغماض نموده توبه اش دادند که دیگر مرتکب چنین امری نگردد و در زمان اسمعیل میرزا داخل اصحاب کتابخانه شده و بسر پیش
نیز از هنرمندی بهره یافته تذهیب و تصویر را با یکدیگر جمع کرده بود **مولانا عبدالله شیرازی** او نیز مذهب خوب بود اما رتبه مولانا
حسن نداشت مرد خوش صحبت بذله گوی شیرین زبان بود و در خدمت سلطان ابراهیم میرزا میبود در قرب و منزلت از دیگران در پیش و از اقران
بیش بود بعد از واقعه میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا گردید و در این عصر دیگر نقاشان و مصوران بودند مثل محمدی هروی و قهری
بیگ کوسه و غیرهما اما بذکر چند نفر از مشاهیر این طبقه و بهره مند این فن بودند اقتصار نمود

ذکر طبقهٔ شعراء و ارباب نظم که در حین ارتحال شاه جنت مکان هنگامهٔ سخن پردازی ایشان گرم بود

پیش و پسی بست صف کبریا   پس شعرا آمد و پیش انبیا

از طبقهٔ علیهٔ شعرا که ناظمان مناظم سخن پیرائی و پیرایه بندان سلسلهٔ معنی
آرائیند در آن هنگام در اردوی معلی و ممالک محروسه شاعران سخنور و سخنوران بلاغت گستر بسیار بودند در اوایل حال حضرت خاقانی جنت
مکانی توجه تمام بحال این طبقه بود چند گاه میرزا شرف جهان و مولانا حیرتی از هم صحبتان بزم اقدس و معاشران مجلس مقدس بودند و در
اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه عظیم میفرمودند چون این طبقهٔ علیه را وسیع المشرب شمرده از صلحاء و زمرهٔ اتقیا
نمیدانستند زیاده توجهی بحال ایشان نمیفرمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند مولانا محتشم کاشی قصیدهٔ غرا در مدح آنحضرت و قصیده
دیگر در مدح مخدرهٔ زمان شهزاده پریخان خانم بنظم آورده از کاشان فرستاده بود بوسیلهٔ شهزادهٔ مذکور معروض گشت شاه جنت مکان
فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان بمدح و ثنای من آلایند قصاید در شان حضرت شاه ولایت پناه و ائمهٔ معصومین علیهم السلام بگویند صله اول از ارواح
مقدسهٔ حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بفکر دقیق و معانی بلند و استعارهای دور و دراز کار در رشتهٔ بلاغت در آورده بملوک نسبت
میدهند که بمضمون (ازاحسن اوست اکذب او) اکثر در موضع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند و شان معالی نشان ایشان
بالاتر از آنست و محتمل الوقوع است غرض که جناب مولانا صلهٔ شعر از جانب اشرف نیافت چون این خبر بمولانا رسید هفت بند مرحوم مولانا حسن
کاشی که در شان حضرت شاه ولایت سلطان سریر هدایت در رشتهٔ نظم کشیده و همانا از الهام الهی و دست سخنوران زمان از دامن آن کوتاه
جواب گفته بخدمت فرستاد صلهٔ لایق یافت شعرای پایتخت همایون شروع در هفت بند گوئی کرده قریب بپنجاه شصت هفت بند غرا بتدریج
بمعرض عرض در آورده همگی بجایزه و صله مفتخر و سرافراز گشتند بالجمله از مشاهیر طبقه که بعضی در اردوی معلی بودند بعضی دیگر در ممالک
گوی تفوق و رجحان از اقران میربودند اول **مولانا ضمیری اصفهانی** است زبده و خلاصهٔ سخنوران زمان و یگانهٔ دوران
بود علم رمل را خوب میدانست از آنجهت ضمیری تخلص کرده بود ساحت ضمیر منیرش بنسیم معانی و پیرایهٔ فکرش فصاحت همگانی خاص و عام این طبقه

مقصود میداشت و بزیور قابلیت و استعداد آراسته و بحلیهٔ شاعری و سخنوری پیراسته قصاید و غزل و مثنویات مرغوب دارد این
مثنوی در جنگنامه بسیار خوب گفته **شعر** مهمای پیکان زره تر زندگی شده مزرع آفت زندگی تبرزین همی گشت از روز پشت
یکی را بتیغ و یکی را بمشت چون از زمرهٔ این فن بود اسم او در سلک شعرا مرقوم نشد و بهمین اکتفا رفت در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب
کتابخانه بود اما در زمان شاه جنت مکان منصب جلیل القدر کتابداری یافته مورد شفقت و منظور تربیت گردید اما بغایت بدمزاج و غیور و تنگ
حوصله بدخوی زشت و بدمزاجی هر گز او را از اغراض نفسانی آسوده نمیگذاشت و همیشه با یاران ابنای جنس بمقتضای طبع عمل نموده بسلوک را
از حد اعتدال میگذرانید و ایشان این متاع کاسد را که از بازار اهلیت بی بار داشت از و بجان خسته و بیزار بودند و او پای از دایرهٔ عدل
و انصاف بیرون نهاده در درشت خوئی با همه کس افراط مینمودند بدبخت از بساط قرب و منزلت دور و از خدمت مرجوعه مهجور بود اما تا آخر ایام
حیات تغیر در منصب او نشد و مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت **مولانا عبدالجبار استرابادی** تعلیق نویس است
در اوایل حال کسب فنون نقاشی نموده در آن فن رتبه عالی داشت مشق خط نیز کرده کتابت نویس خوب بود و بسیار مرد رنگین خوش صحبت
بذله گوی شیرین زبان بود از اکابر و اعیان بصحبتش رغبت نموده فرصت کارش نمیدادند مدتی بگیلان رفته در سلک ملازمان و ندمای مجلس خان
احمد والی گیلان منسلک بود بعد از شورش آنملک و گرفتاری خان احمد بدار السلطنه قزوین آمده رحل اقامت انداخت اگرچه کارخانهٔ نقاشی
دایر ساخته بود اما اکثر اوقات خود را صرف مجلس امرا و اعیان نموده خود بآنکار کمتر میپرداخت خواجه نصیر پسرش که مانند پدر بلکه از پدر خلف
یافته نسبت استعداد نموده بود با شاگردان کار مینمودند و زیاده از دیگران با حسینی بیک یوزباشی که سرکردهٔ سلطان حیدریان بود مربوط و مختلط
بود بنا بر آن در زمان اسمعیل میرزا از خدمت کتابخانه مهجور گشته پسرش در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید در زمان نواب سکندر شان که خان
احمد بحکومت گیلان نصب شد مجدداً ملازمت او اختیار کرده بگیلان رفت و در آن ولایت بعالم آخرت پیوست **سیاوش بیک** آنحضرت
آثار قابلیت از اطوار او مشاهده فرموده او را بنقاشی و اداشتند شاگرد استاد علی مصور بود و چون بقدر مهارتی در تعلم یافته نزاکت قلمش خاطر
نشان اشرف گردید بنفس نفیس متوجه تعلیم او گشته از شاگردی آنحضرت بر حسب احسن صورکم تصویر یافته قلم قدرت تصویر مصور الاشیا بود
ترقی عظیم کرد بسیار نازک قلم بود و دقیقه کار و مصور بیقرینه بود در سیاه قلم و کوه پردازی او را هیچ استادی بدست نمیتوانست مجلس سازی او
بی عیب بود در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و در زمان نواب سکندر شان او و برادرش فرخ بیک در سلک معتمدان شاهزادهٔ
جوان بخت کامکار سلطان حمزه میرزا منتظم بودند و در زمان حضرت اعلی شاهی مدتها ملازمت شرف نموده در رکاب مقدس آنحضرت بسر
عمرشان نابود گشت **مولانا شیخ محمد سبزواری** مرد بذله گوی شیرین سخن قیافه دان خوش اختلاط بود در فن تذهیب و رنگ آمیزی
یکه صورت دم از یکتائی میزد الحق در آن دعوی صادق و همه استادان نقش پرداز در این ماده با او موافق بودند نستعلیق را خوب مینوشت
و نقل قطعات استادان چنان میکرد که تمیز آن از منقول عنه نزد دیده وران خطاط بسیار دشوار بود صورت فرنگی را در عجم او تقلید نموده شایع
ساخت اما کسی بهتر از او گونه سازی و چهره پردازی نکرد در سبزوار ملازمت سلطان ابراهیم میرزا اختیار نموده در خدمتش بعراق آمد
در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد از آن بخراسان رفته ادراک زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی کرده در ملازمت
آنحضرت در عمارت دولتخانهٔ مبارکه کار میکرد در بندگی این آستان جان داد **مولانا علی اصغر کاشی** استاد بیقرینه و مصور پاکیزه
ساخت در پرداخت و رنگ آمیزی سفید و در کوه پردازی و درخت سازی از اقران در پیش بود او نیز در خدمت سلطان ابراهیم میرزا
می بود در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد پسرش آقا رضا در فن تصویر و یکه صورت و چهره گشائی ترقی عظیم کرده اعجوبهٔ زمان گشت و
در این عصر و زمان مسلم الثبوت است از جهات نقش با آن نزاکت قلم همیشه زور آزمائی و ورزش کشتی گیری کرده از آن شیوه محظوظ بودی و از صحبت

ارباب

قلم شکسته رقم بتحریر ذکر آنها پرداخته بطول میانجامد لهذا اسامی مشاهیر این طبقه و جمعی که سمت ملازمت پادشاهی دارند مرقوم گردانیده (۲۷)
زبان بیان قلم را از تحریر دیگران کشیده داشت

ذکر نقاشان بدایع نگار که هنرمند روزگار بودند

و در آن حین اوراق زمانه بوجود ایشان زیب و تزیین داشت **شعر** نگارنده نقاش بهزاد دست   صریر سخن را چنین نقش بست
که حضرت شاه جمجاه جنت بارگاه نقاش نادره کار و مصور نازک قلم سحر نگار بود هر چند اسم شریف آن حضرت را در تعداد هنرور آن
روزگار در آوردن نوعی از گستاخی است اما چون صحیفه حال خیر مآلش بدین نقش بدایع آراستگی داشت بذکر آن جرأت نمود آنحضرت شاگرد
استاد سلطان محمد مصور مشهور بود طراحی و نزاکت قلم را بمرتبه کمال رسانیده بودند در آغاز جوانی ذوق و شعف بسیار باین کار داشتند
و استادان نادره کار این فن مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد که در این فن شریف طاقند و در نزاکت قلم شهره آفاق و در کتابخانه
معموره کار میکردند آقا میرک نقاش اصفهانی که از اکابر سادات آنجا بود و در این فن منفرد انیس خاص و مونس بزم اختصاص داشت آنحضرت
با این طبقه الفت تمام داشتند هرگاه از مشاغل جهانداری و تردد ات مملکت آرائی فراغی حاصل میشد بمشق نقاشی تربیت دماغ میکردند در اواخر
از کثرت مشاغل فرصت آن کار نمییافتند و استادان مذکور نیز صورت هستی را از رنگ آمیزی حیات پرداختند آنحضرت کمتر متوجه آنکار میشدند اصحاب
کتابخانه را بعضی که در حیات بودند مرخص ساخته بودند که بجهت خود کار میکردند و در اواخر ایام حیات مولانا یوسف غلام خاصه که خط ثلث خوب
مینوشت و تربیت از آنحضرت یافته بود کتابدار کرده کتب سرکار خاصه شریفه تحویل او بود و جمعی از استادان این فن که بعد از ارتحال شاه
جنت مکان زینت افزای صحایف زمان بودند اول نادره دوران و وحید زمان **مولانا مظفر علی است** که بقلم موی شکاف چهره
گشای صور اهل انصاف است وی نسبت خویشی باستاد بهزاد دارد و در خدمت او کسب هنر نموده بمرتبه کمال ترقی رسید و جمعی از استادان نادره
کار و چهره گشایان بدایع نگار او را در این فن بیعدیل مسلم میداشتند مصور خوب و طراح بیبدیل بود تصویرات دولتخانه همایون و مجلس ایوان چهل
ستون طراحی مشار الیه و اکثر نگاشته ارقام زرین فام اوست بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان بر صحیفه هستی طرح ممات انداخت **میر
زین العابدین** استاد شاه جنت مکان بغایت مرد سلیم النفس نیکو اخلاق بود و پاکیزه روزگار آهسته روی و حسن ادب شیوه
و شعار خود کرده اند در خدمت وضیع و شریف معزز بود و نقاش خوب مجلس ساز و مصور بیقرینه پاکیزه کار چهره پرداز بود شاگردانش کارخانه
نقاشی دایر ساخته کار میکردند اما خود همیشه جهت شاهزادگان و امرا و اعیان کار کرده رعایت میافت و انواع توجه و مرحمت اکابر بر صحیفه حالش
میتافت در زمان اسمعیل میرزا که ابداع کتابخانه مجدد نمود مشار الیه نیز از اصحاب کتابخانه گردید **صادقی بیگ افشار** مرد رنگین
صاحب طبیعت بود و صادقی تخلص میکرد و در آغاز جوانی ذوق مشق نقاشی یافته ملازمت شبانروزی نادر العصری استاد مظفر علی اختیار نمود
و آثار قابلیت و ترقی از ناصیه احوالش مشاهده نموده همت بر تربیت او مصروف داشت و در شاگردی او بمرتبه کمال ترقی نمود مدتی از غرور نفس و
سرکشی طبیعت که در کار نقاشی رواجی نبود در زمانه بر حسب آرزویش دوران میشد ترک آنکار کرده از لباس ظاهر پرستی عریان و با زمره قلندران
سیاحت دوران مینمود امیر خان موصلو در حینی که حاکم همدان بود از حال او خبر یافته او را از لباس قلندری بیرون آورده ملازم خود کرد
با او سلوک آدمیانه میکرد باقتضای طبع ترکیت و شیوه قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت نمود و شجاعان آنزمان را ایا برودت در نمیآورد در زمان
نواب سکندر شان ملازمت بدرخان و اسکندر خان افشار اختیار نمود و در معرکه ترکمانان استرآباد جلادتهای بیعقلانه از او بظهور رسید
اما هیچ وقت از نقش نقاشی غافل نبود و در هنر ترقی عظیم کرده مصور بیبدل نازک قلم نقاش و طراح بینظیر شد و بقلم موی شکاف هزاران پیکر بدیع پر تو

مقصود

سعی بسیار کرده سرآمد روزگار گشت در تصنیف قول و عمل نادره کار و نقشهای بدیعش مجلس آرای شگفته طبعان و زبانزد گویندگان
روزگار است در زمان نواب سکندرشان از زمره مجلسیان و مقربان شاهزاده کامران سلطان حمزه میرزا بود و در زمان خجسته نشان
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بیش از پیشتر منظور نظر التفات گشته همواره ملازم رکاب اقدس بود و در سفر خراسان آهنگ سفر آخرت ساز داده عزیمت
عالم بقا نمود **میرزا ابراهیم اصفهانی** او نیز وزیرزادهٔ قابل مستعد خوش نویس بود جناب میرزا از نظر تقی میر معرف نویس بود
اما از او رتبه خط میر نداشت سخی طبع و صاحب همت قلندر روش درویش منش بود آنچه دست کشش با ن میرسید در سفرهٔ اخلاص نهاده و تا وقت
سراسر نفاقش از آمد شد ظرفا و شعرا و مردم اهل خالی نبود گاهی بزرگانه در کمال تنعم روزگار گذرانیده گاهی ایام هفته بنان جوی
قناعت میکرد و بر در توکل نشسته از اهل مناصب و اعیان بقدر رعایتی میبافت اما بسیار مرد شوخ طبع صحبت دوست بوده راه ستم ظریفی
و خباثت و بدگوئی و صنیع و شریف در خدمت جناب میرزا گشاده بود و در شعرفهمی و تتبع لغات فرس دعوی انفراد مینمود رساله که در لغات فرس
تألیف نموده اکنون در عراق شایع است دیگر نستعلیق نویس در میانه هر طبقه بوده مثل عیسی بیک ولد شاطر محمد نوادهٔ شاطر علی که از یکه نویسان بیبدل
بود و پیر بوداق بیک فیلان اغلی شاملو که در نستعلیق ترقی کرده در میانهٔ اتراک ممتاز بود و پسران بیکلو دلی عرب کرلو نیز نستعلیق نویس بود
اگر قلم عنبرین رقم بتوصیف حال هریک از امثال این جماعت زبان گشاید رشته سخن بطول میانجامد و از طبقه تعلیق نویسان کسی که در آن عصر خوشنویس
بی قرینه بود **خواجه علاء الدین منصور منشی** که از منشیان مجلس همایون بود و اسم او در سلک منشیان مرقوم گشته چون از زمرهٔ خوش
نویسان بود از کثرت آن نیز شنیده تحریر نمودی از کلانترزادهای الکا کرهرود است تتبع خط مولانا درویش را بسیار خوب کرد در آن عصر مسلم
الثبوت بود اما جمعی دیگر که دغدغه خوشنویسی انخط داشتند که خط او مرتبه کمال دارد اما بسیار درشت نویس است و دایرها را بزرگ
مینویسد ظاهرا در کتابت مضامین و نشانها آن روش خوشنماتر است شکسته تعلیق را نیز مزه و خوب مینوشت **میرزا احمد** ولد میرزا
عطاء الله نیز از خوشنویسان تعلیق است او اگرچه در اوایل شاگردی خواجه علاء الدین منصور کرد اما در اواخر ترقی عظیم کرد و تتبع روش
شکسته مولانا درویش را که بقلم کند نوشته بسیار خوب کرده دایره خط او برخلاف خواجه علاء الدین منصور و غیر کاواک بود اما زیاده رطوبتی
ندارد و وی از وزیرزادگان معتبر زمان شاه جنت مکان بود در زمانی که پدرش وزیر آذربایجان و شیروان و منظور نظر شاه جنت مکان و ابنای
گوناگون محسود آنجا بود او را در اردوی معلی مجلسی و اهل خدمت بوده مجره و دوات قلم و قلم تراشیدن شاه جنت مکان با و تعلق داشت
در اواخر معاندان غمز و سعایت آغاز کرده او را از نظر فیض اثر انداختند تا بهار پریشان حال میگردید اما هرگاه کتابت لازم نوشته میشد او را
احضار مینمودند و در انشاء کتابات دخل بود بعد از بیماری شاه جنت مکان وزیر شوشتر و خوزستان شد در زمان نواب سکندرشان بتقریب فرار
مرشدقلیخان بخراسان رفته چون بسیار بلند آوازه گشت و بسیار بلند پرواز بود محرک قضایای خراسان شده در قلعه تربت بدست برادرزاده
مقتول گشت **میرزا محمدحسین** ولد میرزا شکرالله که پدرش مستوفی الممالک شاه جنت مکان و اسم او در سلک اسامی وزرا درآمده تعلیق
نویس بیبدل و خوشنویس بیمثل دانند بود بعد از میرزا احمد او ترقی عظیم کرده خط تعلیق را بحد کمال رسانید او نیز تتبع روش مولانا درویش
کرده اما باعتقاد مسوّد اوراق اگرچه هر دو پایه خط بر سطح بنیان قلم مولانا درویش نهاده اند اما هر دو صاحب طرزند و هر کدام این خط را بطرزی
علیحده نوشته اند که هیچکدام کمتر از طرز مولانا درویش نیست رطوبت طرز در خط میرزا محمدحسین شیرازی بیشتر از خط میرزا احمد است او در زمان حضرت
اعلی بجانب هند رفته در سلک ملازمان و منشیان فرمانروای هندوستان منسلک گردیده در آن سواد اعظم خط حمات بر صحیفه زندگی نگاشت
میرزا حسین منشی تعلیق نویس خوب و شاگرد خواجه علاء الدین منصور بود و در زمرهٔ محرران دار الانشاء همایون منسلک گردیده بروش استادان
کاواک نویس بود و بسیار سریع الکتابت و نستعلیق را بسیار خوب مینوشت دیگر خوشنویسان مثل مولانا محمدامین منشی قنبر دینی و غیرها بودند که

ذکر خوشنویسان که در آن عصر فرید دهر بودند

گرچه او هم منکند تقصیر   هرچه خود مینویسد از بد و نیک   میکند جمله را بنام هنر   گویند خواجه محمود این قطعه را شنیده گفت مولانا نکته
و بدرا غلط گفته من آنچه مینویسم بنام او میکنم اگر واقع باشد هرچه صورت مطایبه و ظرافت دارد تا نهایت بی ادبیست اهل مشهد میرسند احمد را
بهتر میداند الحق جناب میرزا از خوشنویسان بیبدیل و قطعه نویس بیقرینه بود و در خراسان و عراق بل تمام آفاق شهرت تمام داشت و اصحاب
خط را اعتقاد تمام بخط اوست الحق در این امر منفرد و از اقران ممتاز بود و خط او اعتبار تمام دارد و قطعه او را باطراف و جوانب عالم خصوصا
هند و ماوراء النهر میبرند جمعی کثیر شاگردی او کرده از و فیض یافتند اما او اخر تغییر روش داده تصرفات نمود که پسندیده ارباب تمیز نبود
دیگری از نستعلیق نویسان آن زمان **مولانا محمد حسین تبریزی** وی پسر مولانا عنایت الله است و برادر مولانا محمد علی که ذکر او در زمره
علماء مرقوم کلک بیان گردید اگرچه خط نستعلیق نویس که اهل عراق و آذربایجان نوشته اند در نظر خوشنویسان خراسان زیاده اعتباری ندارد
و این شیوه باهل خراسان مسلّم است اما مشار الیه در نستعلیق ترقی عظیم کرده بسیار قلم پرمغزی داشت و آنچه از قلم او بر صفحه مشق ریخته میشد
بی عیب و بی آلایش اصلاح بود و دیگر ترقیات عظیم کرده که اگر امان مییافت قلم نسخ بر خطوط استادان با تقدم میکشید در عالم جوانی کلک حیات نقش
از آسیب قضا سرگشته صحیفه عمرش از رقوم کامروائی ساده گشت اکنون اگر صفحه مشقی از وی پیش کسی ظاهر شود دست بدستش میبرند و طالبان
آن را از یکدیگر پیش میربایند **میر معز کاشی** که در آن حین دعوی خوشنویسی میکرد و خوب مینوشت کتابت نمیکرد و قطعه نویس بود و غایتش
اعتقادی که اهل کاشان و عراق باو داشتند خالی از صحت بود و بخوشنویسان خراسان که ایشان مذکور شد برابری نمیکرد **مولانا بابا**
شاه اصفهانی از نستعلیق نویسان عراق منفرد و در کتابت مشهور آفاق بود الحق کاتبی مثل او در عراق بهم نرسیده و در آن حین در خراسان
نیز نبود و اوقات بکتابت صرف میکرد و تحصیل وجه معاش از آن مینمود اکابر و اعیان خواهان خط او بودند و رعایتها مینمودند کتابت او نزد مردم
عراق بسیار بود اما در این حین کمتر بدست میآید اکثر باطراف و جوانب برده بقیمت اعلی فروختند **میر صدر الدین محمد** ولد میرزا شرف
نستعلیق نویس از خوشنویسان عهدی بود از سادات سیفی حسینی قزوینی است و برادرش میر روح الله هر دو از اکابر سادات و مستعدان روزگار
بودند جد و والدش از غایت شهرت و وفور قابلیت و استعداد و فضایل و کمالات صوری و معنوی محتاج بتوصیف نیستند و غزلهای رنگین
عاشقانه میرزا شرف که بطرز خاصی در رشته بلاغت انتظام داده و از غایت ملاحت شور در میان سخنوران عهد انداخته بدین دعوی شاهد عدل است
و اولاد کرام مذکور در کسب علوم متداوله قصب السبق از اقران ربوده هر دو بوفور اخلاق حسنه متحلّی و بحلیه فضل و دانش متحلی بودند مناسب این
بود که اسم شریف میر و برادرش در زمره سادات عظام و اکابر ذوی الاحترام در سلک اطباء مرقوم کلک بیان گردد بالجمله میر نستعلیق نویس
خوب و شاگرد مولانا مالک دیلمی قزوینی بود که از خوشنویسان مسلم الثبوت عراق بوده و تعلیم خط از او داشت و منحرف نویس بود و در ایام
جوانی بسیار بنزاکت و با مزه مینوشت اما در اواخر بجهت ضعف باصره ترک مشق کرده بهمانچه در اوایل نوشته بود اکتفا کرد و در روش
نستعلیق بتتبع خط مولانا سلطانعلی و بتعلیم دقایق آن از صاحبان آن ممتاز بود و اعتقاد بخط مولانا سلطانعلی بیشتر از مولانا میرعلی داشت
و تتبع او بیشتر از دیگران کرده بود و در مقام در باب حسن خط این دو نادره زمان شرحی بنظر رسیده بود ثبت افتاد گویند که مولانا میرعلی در این
فن ترقی عظیم کرده بلند آوازه گردیده بارها مولانا سلطانعلی دعوی کرد و ارباب تمیز جانب مولانا سلطانعلی میگرفتند روزی جناب میرعلی
بخدمت مولانا آمده سه قطعه نادر مطبوع گرفت و هر سه را نقل نموده در میان یکدیگر بخدمت مولانا آمد سلطانعلی متحیر گشت که آیا خط او کدام است بعد
تأمل بسیار خط مولانا میرعلی را باعتقاد خود برداشت الحاصل جناب میر بانواع قابلیت و استعداد آراستگی داشت سالها مطالعه کتب تواریخ
و تتبع اشعار متقدمین و متاخرین کرده تذکره تألیف کرده که در ازمنه سابقه کمتر تألیف یافته و در ربع مسکون از هر کس مصرع موزونی سرزده جناب
میر پروی حال او کرده در تذکره اش درج نموده تا آنکه اوقات حیاتش صرف آن شد چنانچه میخواست اتمام نیافته در علم موسیقی و ادوار

سمی بیاید

در گلستان هنر قاضی احمد ابن میرمنشی ... از طرف شاه عباس بتألیف تذکرة الشعراء مشغول شده ... و در تذکره دولتشاه ... که بعد از ... نوشته ... ربیع الاول ... اصلاح ...

(۱۲۴) داشت والحق جامع صفات و کمال و زبدهٔ اصحاب گزیده و ارباب فضائل بود حکیم ابوالفتح تبریزی مشار الیه از اطبای شهر تبریز است چون حقیر الجثه بود بین الجمهور بحکیم کوچک اشتهار دارد و در تشخّص از سایر اطبا امتیاز تمام داشت و در تشخیص مرض و احوال مرض منفرد بود اگر مریض خطائی زده بود بی آنکه بسؤال احتیاج داشته باشد از دیدن نبض ادراک آن خبط نموده اظهار میکرد که این کوفت از اکل و شرب غذای کذا و شربت کذا است و کسی اگر واقع شده بود سبب آنرا اظهار میکرد و اکثر اوقات مطابق واقع میافتاد و این شیوه را بسرحد اعجاز رسانیده بود جناب حکمت مآب در زمان سلطنت اسمعیل میرزا در خدمت او قرب و منزلت تمام یافته از جملهٔ مقربان و محرمان حریم عزت گردید و از سایر اکفا و اقران بشرف قرب و منزلت ممتاز داشت و در زمان نواب سکندرشان که امیرخان موصلوی ترکمان که حاکم تبریز بود و امیر الامرا آذربایجان جناب حکمت مآب در سلک ملازمان خان درآمده در خدمت او تقرب تمام داشت بعد از واقعهٔ امیرخان چون از هواخواهان او بود نواب جهانبانی التفاتی بحال او نکردند اما در زمان اعلی شاهی ظل اللهی ترقی تمام کرده از محرمان حریم قدس گردید و بالآخره بمفهوم مصراع که محرم بیک نقطه مجرم شود گرفتار آمده پیمانهٔ حیات او که از شربت ناگوار ممات لبریز شده بود لاجرعه بسرکشیده بسر بستر فنا غنود حکیم یار علی طهرانی مشهور بحکیم خیری مرد فاضل صاحب حال و از اصحاب فضل و کمال و بسیار خوش صحبت و شگفته طبع و مطایبه دوست بود و شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام بمشار الیه بود و بخدمت معالجهٔ غربا و مردم بی مؤنت گشته رتق و فتق شربتخانهٔ خیری آب بجناب تعلق داشت بدین جهت بحکیم خیری مشهور شده بود و دو پسر قابل داشت حکیم نورالدین علی و حکیم شرف هر دو مورد تربیت پدر بودند و در خدمت مرحوم معاونتش مینمودند مرد سخی طبع مهمان دوست بود در آخر ایام حیات او و پسرانش هر دو از زراعت و عمارت و محصول حلال خود سفره در دیوانخانه بر سر راه گشوده بخدمت اعزه و آینده و رونده قیام مینمودند میر روح الله قاضی جهانی که از سادات عظیم القدر سیفی حسینی قزوین است اوصاف حمیدهٔ والد و جد او از غایت شهرت از بیان مستغنی است آثار جلالت و بزرگی از ناصیهٔ احوالش ظاهر و نمایان و باخلاص رضیه و اطوار مرضیه بین الاکابر و الاعیان موصوف و بحلیهٔ فضل و دانش آراسته بوفور قابلیت و استعداد پیراسته بعد از اکتساب علوم متداوله ذوق علم طب یافته درین فن شریف مهارت تمام داشت اگرچه بمعالجهٔ مرضی کمتر پرداختی اما تصرفاتش در معالجات علل و امراض پسندیدهٔ خواص اطبا میافتاد و طبیب زادگان اکثر در خدمت او مباحثهٔ علم طب نموده بشاگردی او افتخار میکردند شکسته نستعلیق را بسیار خوب مینوشت در زمان نواب سکندرشان در قزوین سقم برمزاجش مستولی شده طبیب قضا دست تصرف از معالجهٔ بدنش کوتاه کرده در عالم جوانی مقیم عالم جاودانی گردید دیگر اطبای حاذق در ممالک بودند مثل حکیم نورالدین علی یزدی و میر ابوالقاسم شیرازی و حکیم علا تبریزی و اطبای اصفهانی چون غرض تعداد ملازمان رکاب اقدس شاه جنت مکان و اعزهٔ اردوی معلی بود زبان قلم را از توصیف کل آنها کشیده داشت و بذکر احوال سایر مستعدان آن حضرت

ذکر خوشنویسان که در آن عصر فرید زمان بودند

از زمرهٔ خوشنویسان که در آن عصر قلم نسخ بر خطوط سایر استادان کشیده از نستعلیق نویسان جمعی بوده اند که در آن حین جهان فانی را بدرود کرده بودند از آنجمله مولانا عبدی نیشابوری و مولانا شاه محمود زرین قلم و مولانا دوست هراتی و مولانا رستم علی خواهرزادهٔ استاد بهزاد و منصور حافظ باباجان تربتی و مولانا مالک دیلمی قزوینی که سرآمد روزگار و خوشنویسان عصر بودند بنا بر این جمعی که در قید حیات بودند ذکر میرود اول باعتقاد اهل هرات و جمهور مردم خراسان و عراق مولانا محمود اسحق سیاوشانی است و ثانی میر سید احمد مشهدی که هر دو شاگردان بواسطه مولانا میر علی اند در آن عصر نستعلیق را بنزاکت و اندام مولانا محمود مذکور ننوشت و اهل هرات خط او را از خط میر سید احمد بهتر میدانند و اعتقاد ایشان آنست که مولانا میر علی رشحه‌های خود میانداخت شعر

خواجه محمود گرچه یک چندی ... بود شاگرد این فقیر حقیر
درحق او نرفت تقصیری

ذکر حکما و اطبای مسیحیه الانفاس

(۱۲۳) بسیاری کشت کلانتران و ارباب و اهالی جمعی کثیر در درگاه معلی و مجلس بهشت نشان راه مکالمه یافته بخدمات مأمور میگردیدند که تفصیل آنها موجب اطناب
بود از منشیان محمدی بیک تبریزی کجی از اقوام میرزا زکریا منشی الممالک بود و سابقه خدمتکاری قدیم داشت فوت شده بود و منصب انشاء ممالک
باحدی مفوض نشد میرزا محمد ولد خواجه علی بیک سرخ کرمانی که نسبت خویشی با محمدی بیک مذکور داشت و قاضی عبدالله جوینی و خواجه علاء الدین
منصور که هر دوی بخدمات انشاء ممالک قیام نمود و از زمره مجلسیان بودند میرزا محمد در زمان اسمعیل میرزا منشی الممالک گشته بغایت معزز و محترم گردید
و در زمان نواب سکندرشان بعد از قتل میرزا سلمان مستوفی الممالک گشته در زمان ابوطالب میرزا بمنصب وزارت ترقی نمود مآل حال او در
زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی رقمزده کلک بیان خواهد گشت و هر سه از ارباب قابلیت و استعداد و از زمره خوشنویسان بودند اما
قاضی عبدالله در فن انشاء بر اقران مرتبه رجحان داشت ذکر حکمای مسیحیه الانفاس از این طبقه فضیلت نشان در ممالک ایران
جمعی کثیر بودند بذکر چند نفر که بسمت ملازمت اشرف داشتند و مشاهیر این طبقه اقدام رفت حکیم غیاث الدین علی کاشی مرد صادق
القول راست گفتار ساده لوح بود و در کتاب علوم متداوله کما ینبغی کوشیده در علم طب مرتبه کمال داشت بعد از فوت او برادرش حکیم نور
الدین بملازمت اشرف فایز گشته در سلک حکما انتظام یافت و در معالجات مرض و بیضا نموده قولش در میانه حکما قدوه و قانون بود و در خدمت شاه
جنت مکان بجهت صدق اخلاص و راست گفتاری زیاده از اقران محل اعتماد بود حکیم کمال[*] الدین حسین شیرازی حکیم فاضل
دانشمند نیکو اخلاق بود در اوایل حال حکیم مریض اعظم شاه نعمت الله یزدی گردیده و در خدمت او میبود و بعد از فوت او در سلک حکمای درگاه
معلی منسلک گردیده حسن تدبیرات خاطر بدایع نما و تصرف طبع مسیح آسایش اکثر اوقات از مسلک خطا دور افتاده معلولان علل مزمن و مریضان
امراض مختلفه بیمن معالجاتش صحت مییافتند و چون بتوسعه مشرب مشهور گشته بطریق ارباب یا زید فرو دستش نمود باکمال ارتکاب شرب خمر که اطبا
بجهت صحت ابدان عموما جایز میشمارند از شاه جنت مکان زیاده توجهی نمییافت و در زمان نواب سکندرشان بملازمت خان احمد گیلان اختیار
نموده بدان ولایت رفت مدتها در خدمت او معزز و بغایت معزز و بغایت معتبر بود و والی مذکور با او مباحثه طب مینمود و اوقات حیاتش در آنجا سپری
شد حکیم ابونصر گیلانی مردی وجیه خوش محاوره خوش سیما و بغایت معالج خوب اکثر معالجات در اردوی معلی بموافق مرض افتاده
در آن فن شهرت تمام یافت و در بیماری شاه جنت مکان راه خدمت شبانروزی یافته بمحض توجه و التفات او بر سایر حکما تعظیم جاهلانه میجست و لاجرم
همین معنی باعث آن شد که در قضیه ارتحال حضرت شاه جنت مکان او را در معالجه بخیانت متهم داشته در دو لتخانه همایون بدست قورچیان بقتل رسید میرزا
محمد شیرازی قوم حکیم کمال الدین حسین حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود و در معالجه مرض و بیضا کار میفرمود و کاشه حکمای عصر قول او را
معتبر و تصرفاتش در معالجات معتمد علیه و موثق به میدانستند جمعی از اطبا بلا تعین بشاگردی او افتخار میکردند و الحق بقراط زمان و فلاطون دوران
بود غایتش او نیز بطریق حکیم کمال الدین حسین بتوسعه مشرب مشهور و از توجهات پادشاهی مهجور بود و بعضی اوقات در اردوی معلی و بعضی اوقات در دار العباده
یزد روزگار میگذرانید حکیم عماد الدین محمود قرابت و خویشی با این دو حکیم دانشمند داشت در علم و حکمت میانه همگنان طاق و در
دانشوری و حذاقت مشهور آفاق بود رسالات مرغوب و نسخهای غریب از او در علم طب و ترتیب معاجین و معالجه امراض مزمنه و مواد حاره خصوصا تاجرب
صغیر و کبیر که بین الجمهور بآتشک مشهور است معتمد علیه اطبا است و در اوایل در خدمت عبدالله خان استاجلو حاکم شیروان بود عبدالله خان بجهتی
از جهات تغیر مزاج با او نموده آتش غضبش افروخته گشته او را در سرما و برف تعذیب کرده دیوانه وار گشت تا صباح او را در میان برف گذاشته بود
جناب حکمت مآب بافراط خوردن افیون علاج خود کرده اگرچه در آن بلیه سالم ماند اما رعشه بر او طاری گشته تا حین حیات صاحب رعشه بود و چون خود فی نفسه زیرک بود
بود بافیون اعتقاد تمام داشت چون شاه جنت مکان در رواج و رونق آستانه مقدسه حضرت امام الجن و الانس باقصی الغایه توجه و سعی داشته
از هر طبقه آنچه بهتر بود بخدمات آن سرکار تعیین میفرمودند او نیز بطبابت سرکار فیض آثار مأمور گشته مدتها در مشهد مقدس معلی بمعالجه مرض مشغول
داشت

افیون تریاک را گویند

* در مطلع ناصری وفات او را در سال ۹۵۳ نوشته و در اواخر رکن الدین مسعود طبیب معروفی که [illegible] تخلص میکرد نیز از جمله اطبای بزرگ شاه طهماسب بود و در سال ۹۴۴ یا ۹۴۶ درگذشت والله العالم (جلال الدین همائی)



رقبات کلی بود و کل املاک خود را وقف کرده تولیت با سن و ارشد اولاد و داده میر عبد الباقی مذکور به بعضی و ضیاع روزگاری جمیع آنها را نابود
کرده خود هم بعد از واقعهٔ حضرت شاه جنت مکان از ارادهای بیمحل و تقلبات بیموقع و حوادث و طلبهای عنیف انواع بلایا کشیده پریشان حال
و مورد تشویشات روزگار بود میرزا احمد ولد میرزا نور الله کفرانی اصفهانی وزیر سرکار خاصه شریفه فارس بود و حضرت شاه جنت
بارگاه را شفقت خاصی به میرزا نور الله مذکور و پدرش بود و مشار الیه نیز به دستور پدر مشمول عنایات شاهانه بود در زمان نواب سکندر شان بر حسن
خدمات و رابطه خدمتکاری که در شیراز با آنحضرت داشت منصب نظارت کل سرافراز گشته ناظر مستقل مطلق العنان بود میر سید حسین خطیب قاینی وزیر
بعضی محال خاصه شریفه دار السلطنه هرات و در آن ملک بغایت صاحب اعتبار و مشار الیه بود میرزا محمد کرمانی که وزیر احمد بیک افشار قورچی
باشی بود بوزارت دار الارشاد اردبیل قیام داشت چون اسامی این چند نفر که از مشاهیر وزرای جزو بودند نگاشته کلک بیان گشت در تفصیل
سایر وزرای جزو زیاده فایده متصور نبود لهذا زبان قلم از تحریر آنها خاموشی گزید جمعی دیگر از تاجیکیه و وزرای معزول و مغضوب امراء در خدمت اشرف
مشرف و معزز بودند و دیگری خواجه هدایت الله که وزیر امیر غیب سلطان بود و در میان تاجیکیه اتاقه ابلغ یاد و عنایت شده بر سر میز [?] و بدین عنایات
مخصوص الاقران سر مفاخرت به چرخ برین میافراشت دیگری خواجه ضیاء الدین سلمانی اصفهانی که وزیر عبد الله خان استاجلو بود بعد از فوت
او باردوی معلی آمده از زمرهٔ مجلسیان بود دیگری خواجه حسن نخجوانی مشهور به قساق مشرف که هیچ منصبی نداشت و از زمرهٔ مجلسیان بود خواجه
شاه منصور فراهانی که وزیر حیدر سلطان ترخان ترکمان بود رخصت دخول مجلس همایون داشت میر سراج الدین علی قمی وزیر معصوم بیک که
بعد از واقعهٔ شهادت او که در فوق تحریر پیوست به بعضی از مناصب دیوان سرافراز شده بود اما به دستور سابق راه ملازمت داشت از مشرفان
بیوتات هرچند بعضی صاحب عزت و اعتبار بودند میرزا بابائی شیرازی مشرف خزانهٔ عامره که در خدمت اشرف معزز و معتبر و محل
اعتماد شاهانه بود میرزا قاسم شیرازی مشرف طویله اکثر اوقات در طویله و میدان اسب به سعادت خدمت سرافراز بود میرزا محمد
پیشکش نویس قوم میرزا بابای پیشکش نویس معزز و معتبر بود میرزا حسن اصفهانی مشرف کارخانه و قیچاجی خانه بود میر سید سیفی برادر میر شاه میر که سابقاً
مشرف خزانه بود باشراف شترخان قیام داشت و دیگر مشرفان بودند بدین چند نفر اقتصار نمود جمعی دیگر از اکابر و اعیان طبقه تاجیکیه در درگاه معلی بودند
بعضی راه خدمت داشتند اگرچه مهمی از مهمات جهان اختصاص نیافته بودند اما در مجلس بهشت آیین مشیر و مشار الیه و صاحب دخل بودند خصوصاً
میر هاشم قمی که از سادات موسوی دار المؤمنین قم و مرد شیرین سخن هزال بود صاحب املاک و رقبات و ثروت و مکنت گشته در خدمت
اشرف راه سخن و عرض مطالب و مدعیات ارباب حاجات زیاده از دیگران داشت گاهی رایحهٔ منصب وزارت دیوان اعلی به مشامش میرسید
اما بدین رتبه سرافرازی نیافت شاه جنت مکان همیشه با او بهزل و مطایبه پیش آمده توجهات هزل آمیز مضحکه مینمودند و اکثر اوقات در اثنای
عزت و اعتبار بمؤاخذه و مصادره گرفتار بود و تا حین ارتحال شاه جنت مکان معزز و محترم اما از خواست و طلب عنیف خالی نبود و دیگر از
اهالی و اعیان این طبقه خواجه عبد القادر کرمانی ولد خواجه عبد الرشید بود و از اعاظم و اکابر و اعیان ممالک بزیادتی املاک و رقبات
و محاصل و منافع منفرد و ممتاز بود و از دار الامان کرمان حسب الفرمان قضا جریان به پایهٔ سریر اعلی آمده از زمرهٔ مجلسیان بهشت آیین بود و
گاهی نوید وزارت دیوان اعلی مییافت اما او نیز بطریق میر هاشم با وجود عزت و اعتبار از تشدد ارباب جرایم [?] آسودگی نداشت و
برضا و رغبت خود دوازده هزار تومان پیشکش قبول نمود که رخصت رفتن کرمان یافته به دستور در آن ولایت به زراعت و عمارت قیام داشته باشد اما
این مأمول به درجهٔ قبول نیافت تا حین ارتحال شاه جنت مکان در اردوی معلی بوده و در زمان نواب سکندر شان رخصت انصراف یافته متوجه وطن
اصلی گردید اما در آن ملک از سلوک ناپسندیده بکتاش خان افشار که رایت خودسری افراخته به تحصیل [?] از تقبل مشار الیه بود مجال اقامت نیافته به عزم
عتبات عالیات گردید و مدتها در دار السلام بغداد و آنحدود توقف نموده بعد از بی اعتباری آرزوی وطن کرد و در آن ولایت ایام حیاتش

بسری

میرزا احمد کفرانی
معززان [?] ابوطالب
میرزا هم وزیر اصفهان [?]
صد ۲۶۳
فوزا [?] ضیاء کفرانی شاعر معروف
عهد شاه عباس کبیر ظاهراً
پسر میرزا احمد کفرانی است اما
در صد ۵۰ او را نواده میرزا
احمد می‌نوید [?]
؟
(جلال الدین همائی)

ذکر وزرا و مستوفیان عظام

اند پیوند منصب وزارت قورچیان عظام بسلسلهٔ ایشان تعلق داشته و حقوق خدمت آن سلسله بدین منصب سربلندی یافته تا حین حیات بدین امر
معزز بود و در اوایل جلوس همایون شاهی ظل الهی فوت شد میرزا فتح الله نام مستوفی قورچیان عظام وی نیز اصفهانی و از اقوام خواجه
ملک است که اول مستوفی قورچی و آخر مستوفی الممالک شد و میرزا فتح الله مذکور در آغاز جوانی بدین خدمت سرافراز شده مشمول نوازش و
مورد تربیت بود و همواره از مجلسیان اعلی بوده زیاده از وزیر قورچی در مهمات قورچیان دخل داشت **اصحاب دفترخانهٔ اعلی**
میر ابوتراب نظری مستوفی مال که الحال ضابطه نویس و مفرده نویس نیز میگویند و او از سادات الوشیه نطنز و داماد خواجه قاسم مستوفی
بوده و در دفترخانهٔ همایون ارباب قلم او را در علم سیاق استاد الحاسبین میدانستند هدایت بیگ شیرازی صاحب توجیه دیوان اعلی بود
وی از اقوام خواجه حبیب الله صاحب توجیه سابق است از سلسلهٔ ایشان جمعی کثیر در این دودمان ولایت نشان بخدمات متنوعه قیام داشتند
و محل اعتماد شاهانه بودند مشار الیه مرد سنجیده و راست قلم صاحب وقوف سلیم النفس پرهیزکار بود از اوارجه نویسان خواجه محمد امین مشهور
بنجان ولد قاسم مستوفی که در علم سیاق و قانون حساب دانی مصداق الولد سر ابیه بود بخدمت اوارجه نویسی آذربایجان و شیروان قیام
داشت خواجه رشید بیگ شیرازی الاصل و از اقوام هدایت بیگ است و با وارجه نویسی عراق معتنز و مرد صوفی مشرب درویش نهاد
پاک اعتقاد خدا آگاه بود آقا اسد نظری اوارجه نویس خراسان و کرمان میر نعمت الله ولد اسد سوخته مشهور شیرازی بجای پدر اوارجه نویس
فارس بود آقا سیف الملوک طهرانی مستوفی ارباب تحاویل اگرچه زیاده استعدادی نداشت اما مرد رنگین خوش صحبت شیرین سخن بود بدین جهت در مجلس
بهشت آیین راه یافته از زمرهٔ مجلسیان و منظور نظار عنایات شاهانه بود **(وزرای عظام ممالک محروسه)** دو نفر بعنایات بزرگ
و عالیشان و صاحب اقتدار بودند میرزا عطاء الله اصفهانی که در اوایل حال وزیر مهر بود بوزارت و میرزی کل آذربایجان و شیروان
سرافرازی یافت و دیگری آقا کمال الدین زین العابد کرمانی چنانچه در فوق اشاره شده وزیر و میرزی کل خراسان بود اما در حین رحلت
شاه جنت مکان آقا کمال فوت شده بود و میرزا عطاء الله را کبر سن و شیخوخیت در یافته از آن منصب معزول گردیده بود هر دو وزیر صاحب خرد
سلیم النفس رعیت پرور بودند ذکر خیر و نیکنامی ایشان در خراسان و آذربایجان الی الغایة مذکور السنه و افواه خلایق و عمل ایشان در آن ولایات
قدوه و قانون است و از جمعی که در حین رحلت شاه جنت مکان بوزارت ممالک قیام داشتند میرزا هدایت الله ولد خواجه شاه حسین ساروی
که سابق وزیر ترخان بود بوزارت گیلان بیه پیش منصوب گشته بدان امر قیام داشت اما بگیلان نرفت و در درگاه معلی میبود و در زمان نواب
سکندرشان مستوفی الممالک شد بعد از قتل میرزا سلیمان که در هرات واقع شده در محل خود گذارش خواهد یافت وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله
گشت اما زیاده دخلی و در مهام عالی وزارت استقلالی نیافت خواجه قاسم علی که سابق وزیر حسن بیگ یوزباشی استاجلو بود بوزارت
آذربایجان سرافراز گشته چند سال بدان مهم قیام داشت اما او نیز تا حین رحلت شاه جنت مکان در درگاه معلی مانده با آذربایجان نرفت
مرد خیراندیش و بسلامت نفس اتصاف داشت تبریزی الاصل بود و ربطی با اهل صفاهان نیز داشت برادرش خواجه عنایت بزرگ بجای
برادر وزیر حسن بیگ ولد حسن بیگ شده بود و از وزرای معتبر آن زمان مرد خلیق آدمی پسندیده سلوک بود خواجه محمد شریف طهرانی که
از وزارت دار العباده یزد معزول شده بوزارت دار السلطنه اصفهان منصوب گشت برابطه خویشی با آقا ملای دوات دار قزوینی مشهور داشت
او نیز مرد آدمی خوش سلوک سلیم النفس بود میرزا بدیع الزمان ولد آقا ملای مذکور بوزارت دار المؤمنین کاشان قیام داشت او و برادرانش
بنا بر سلامت نفس و حسن سلوک با رعایا منظور نظار شفقت شاهانه بودند یک برادرش آقا محمد زمان ببعضی خدمات دار السلطنه تبریز مأمور بود و برادر
دیگرش احمد بیگ وزیر بعضی محال خراسان بود میرزا عبد الباقی مشهور بزاده مخدوم ولد میر فضل الله شهرستانی بعد از فوت میر سید علی رضوی
قمی که وزیر دار السلطنه قزوین بود بوزارت آن ملک سرافراز گشته بدان خدمت قیام داشته در فوق بتحریر پیوست که فضل الله صاحب املاک و

رقبات



و تقصیرات مال دیوان متهم داشت بنابرآن معزول گشته مبلغی کلی مصادره فرمودند تا مهر جمال بعد از عزل مشارالیه خود ضامن وجه مصادره
گشته او را با عزت و احترام روانهٔ اصفهان کرد مرد خیراندیش بود بعد از او آقا جمال الدین ولد آقا کمال الدین زین العابدین کرمانی که پدرش وزیر مستقل
خراسان بود بمنصب نظارت یافت بعد از مدت متمادی او نیز ببعضی اعمال ناصواب که خصما و ضدا متهم داشتند مغضوب گشته تا حین ارتحال شاه جنت
مکان در قلعهٔ الموت محبوس بود در زمان اسمعیل میرزا خلاصی یافته در زمان نواب سکندرشان بقدر اعتباری یافت کبر سن و شیخوخیت و ضعف
ام ایام حبس برو غلبه کرده مدت حیاتش منقضی گشت و در هنگام ارتحال شاه جنت مکان سه نفر ناظر بودند میرزا سلمان که بعد از عزل و حبس
او آقا جمال ناظر اکثر بیوتات گردیده ولد آقا میرزا علی جابری اصفهانی است پدرش چند سال وزیر ابراهیم خان ذوالقدر حاکم فارس بود
و مشارالیه در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز کسب فضایل و کمالات نموده بوفور قابلیت و رشد و کاردانی متصف گردیده باردوی معلی آمده بتقویت میرزا
عطاء الله وزیر آذربایجان چند سال بخدمات جزو آن ولایت مشغول داشت و از جانب مشارالیه باردوی آمده چون آثار قابلیت و کاردانی در ناصیه
احوالش هویدا بود مورد تربیت شاهانه گشته بعد از اخذ و قید آقا جمال کرمانی چنانچه مذکور شد بمنصب نظارت اکثر بیوتات خاصهٔ شریفه سرافراز گشته در سلک
مقربان مجلس همایون منسلک گردید و تا حین ارتحال آنحضرت در کمال استقلال بدان خدمت قیام داشت در زمان اسمعیل میرزا در تربیت و تقویت
او مبالغه نموده حکم شده بود که بتعظیم هیچیک از امراء عظام از مسند وزارت قیام نکند بعد از فوت اسمعیل میرزا و جلوس نواب سکندرشان دستور
وزیر و اعتماد الدوله گردیده بیشتر از پیشتر باستقلال و در آن منصب عالی درجهٔ کمال یافت مآل حال او در قضایای نواب سکندرشان مرقوم کلک
بیان میگردد خواجه ابوالقاسم از اعیان ولایت فراهان وزیر مهردار دیوان اعلی بوده مرد راست خامهٔ صادق القول درست گفتار
نیکوروش روستائی منش بود اطوار او پسندیدهٔ طبع اشرف آمده از وزارت مهر بنظارت بعضی از بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه ترقی نمود تا حین
رحلت حضرت شاه جنت مکان بدان خدمت قیام داشت در زمان اسمعیل میرزا هرچند گاه متکفل آن خدمت بود اعتبار تمام داشت بالاخره دامن از آن
شغل در چیده روی بوطن اصلی نهاد میر ابوالفتوح برادر میر فضل الله شهرستانی اصفهانی ناظر عمارات سرکار خاصهٔ شریفه بود و ایشان
از اولاد میر سید شریف شهرستانی اند که در زمان خاقان سلیمان شان مستوفی الممالک بود و این سلسله همیشه در این دولت بمناصب عالی سرافرازی
داشته اند میر فضل الله مذکور مدتها وزیر اصفهان و راتق فاتق مهمات دیوانی آنجا بود و در ایام عمل املاک دارائی در رقبات کلیه شده رقم و فقیه بر آن
کشید فی الجمله میر ابوالفتوح مذکور مدتی در کمال دیانت و درستی بخدمت نظارت عمارات قیام داشت میرزا محمد نام پسری داشت فاضل و فقیه
و صاحب فتوی ترک مناصب و مشاغل دنیا گفته فتاوی او در میان فقهاء عصر معتبر بود احمدی بیک لشکرنویس برادر محمدی بیک لشکر
نویس سابق در اوایل زمان شاه جنت مکان خواجه بیک شیرازی لشکرنویس بغایت معزز و معتبر در میان امراء و لشکریان صاحب اعتبار
و ذوالاقتدار بود چنانچه همگنان او را در پایهٔ وزارت داشته مستظر الوزاره میدانستند بعد از فوت او محمدی بیک برادر احمدی بیک
مذکور که اوارجه نویس آذربایجان بود مرد عاقل قابل مستعد با رای و هوش بوده بدین منصب والا ارجمندی یافت او نیز معزز و معتبر و در خدمت
مرجوعه مشتغل و منظور نظر شفقت و تربیت شاهانه بود چنانچه حضرت شاه جمجاه او را کسوک وزیر خطاب میکرد بعد از فوت او برادرش احمدی بیک
مذکور لشکرنویس شده و تا حین ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس نواب سکندرشان بدین خدمت قیام داشت و این طبقه شیرازی الاصل اند
و در آنجا بطبقهٔ خاکیه اشتهار دارند تا مدتی است که از شیراز بیرون آمده چند کس از سلسلهٔ خاکیه در عراق و آذربایجان و اردوی معلی
بمناصب ارجمند و خدمات دیوانی معزز و سربلند بوده اند و مشارالیه مرد قابل خوشنویس صاحب فضل و کمال و از مستعدان ارباب قلم
بود و در اوایل جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی فوت شد علی قلی بیک نام وزیر قورچیان عظام از اویماق عرب گرلو است
پدرش حسین علی بیک مرد عاقل تعلیق نویس خوب بود و تتبع خط مولانا بهاء الدین حسین منشی نموده کار رفیع آثار نیکو کرده بود از ظهور این دولت

ابد پیوند

ذکر وزرا و مستوفیان عظام

مستوفیان عظام دیوان اعلی در زمان شاه جنت مکان آنچه معلوم گشته و مشهورند ده نفرند هفت نفر مستوفی الممالک و سه نفر مستوفی بقایا
بودند اوّل میر مسعود جبه بادقانی دیگری خواجه حسین نام هارونی و خواجه غیاث الدین علی مشهور بغیاثا کهدمی
شیرازی خواجه قاسم نظری و خواجه ملک اصفهانی میر غیاث الدین محمود شهرستانی اصفهانی
و میرزا شکرالله مشهور اصفهانی این هفت نفر مستوفی الممالک بودند و از زمرهٔ این طبقه مستوفی الممالکی بعظم شان و بزرگی و اقتدار و امتداد
زمان خدمت از امثال و اقران امتیاز داشت و بین الجمهور بدیانت نفس و سلامتی و راستی و خیرخواهی خلایق و حقانیت مشهور است خواجه
قاسم نظری که از اعیان و اهالی آن ولایت بود در قانون حساب دانی و علم سیاق ماهر و زیاده از دیگران محل و منظور نظر تربیت و شفقت پادشاهانه
بود و همیشه در مجلس بهشت آیین بعرض حاجات خلایق و کلمة الخیری که باعث ترفیه حال مسلمانان و موجب تحصیل دعای خیر ولی نعمت بوده بی مداهنه و محابا
زبان گشوده و چون خالی از اغراض دنیوی و محض خیرخواهی بوده درجهٔ قبول می یافت و همواره خدمات او پسندیده خاطر مبارک اشرف بوده
والحق مرد سعادتمند خیرخواه بانی بقاع الخیرات بود و بعد از فوت او بنا بر ازدیاد مواد توجه اولاد عظام او نیز در از حقوق خدمت پدر مورد
تربیت و شفقت گشته بمناصب ارجمند سرافرازی داشتند بعد از میر غیاث الدین محمود مذکور مستوفی الممالک شده در اندک زمانی معزول گشت
بعضی اوقات منصب استیفا میانهٔ او و ارچه نویسان دفترخانهٔ همایون منقسم گردیده هر یک مستوفی سرکار خود بودند بعضی اوقات یک دو نفر نایب الاستیفا
تعیین شده بود تا آنکه دیگر باره میر غیاث الدین محمود مذکور مستوفی الممالک شد و او خالی از درویش نهادی و سلامت نفس و پرهیزکاری نبود در آخر مرتبه
ایام خدمتش امتداد یافت سه سال قبل از ارتحال شاه جنت مکان او معزول گشته میرزا شکرالله مذکور بدین مرتبه سرافرازی یافت و وی ولد خواجه
حبیب الله اصفهانی است مردی سلیم النفس صاحب تمکین و وقار و صاحب منصب خوشنویس نیکو اطوار بود و هر چند سال خدمتی از خدمات دیوان اعلی مرجوع
می گشت چند سال هم در کار معیری بی آنکه منصبی از مناصب دیوان سرافراز باشد در مجلس بهشت آیین راه خدمت یافته از زمرهٔ مجلسیان و متفرقه
دیوان نویسان بود و میر غیاث الدین محمود شهرستانی چنانچه مشهور و مذکور شد معزول گشته بمیرزا شکرالله مفوض گردیده و تا حین ارتحال شاه جنت
مکان من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغولی داشت و در زمان اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان خواهد رفت وزیر و اعتماد الدوله شد و در
زمان نواب سکندرشان بوزارت و مستوفی گری خراسان و تولیت سرکار فیض آثار منصوب گشته بدان ولایت رفت اما بجهت تکبر و بزرگ منشی از
وقاری که داشت و از سیمای او مشاهده میشد و پسندیدهٔ خود پسندان عصر نبود میانهٔ او و بیگلربیگیان خراسان طرح رنجش و وحشت افتاد و
چنانچه باید تمشیت نیافت باصفهان آمده از آنجا از دار فانی بجهان باقی انتقال نمود و مستوفیان بقایا اوّل میر هدایت الله معموری
که از سادات معموری اصفهان بود مستوفی بقایا شد و او اندک زمانی مستوفی بوده فوت شده برادرش میر محمد معموری بجای او منصوب
گشت مرد محاسب سیاق دان قریب بده سال بدان امر قیام داشت اما خدمت او پسندیدهٔ امرا اشرف نگشته او را عزل کرد میر شاه غازی
اصفهانی از سادات اصفهان بود و سلسلهٔ ایشان بسادات علاقه بند مشهورند مستوفی بقایا گشت مردی محاسب نویسندهٔ کاردان بود
چند سال در زمان شاه جنت مکان بمستوفی گری و سایر خدمات دیوانی قیام مینمود و از عهدهٔ خدمت کما ینبغی بیرون آمده تا حین ارتحال حضرت مجدد
مذکور قیام داشت و در زمان اسمعیل میرزا که میرزا شکرالله وزیر و اعتماد الدوله شده بود او را مستوفی الممالک کردند در زمان نواب سکندر
شان بدستور بآن منصب سرافرازی داشت و در آن مهم کمال استقلال یافت چون میرزا سلیمان که وزیر شده بود نسبت بمشار الیه سوء مزاجی
بهم رسیده بتحریک او از منصب عزل گشته بخواجه محمد باقر هروی که حق خدمت قدیم در هرات بنواب سکندرشان داشت تعلق گرفت میر شاه
غازی روی توجه بوطن اصلی نهاده از آنجا متوجه حج بیت الله الحرام شد و در آن سفر خیر اثر جهان فانی را وداع کرده متوجه عالم بقا گردید
ناظرات بیوتات آنچه ذرهٔ حقیر را بدان اطلاعی حاصل شده قاضی عماد ناظر باستقلال بود میانهٔ او و میر جمال اصفهانی بر دو نوشته تغییرات

وتقصیرات

و شفقت خاصی که آنحضرت با او بود و شراکت میرعنایت به بعضی امور نالایق که پسندیدهٔ طبع اشرف نبود خصوصاً عشق و عاشقی پسر بالیقی بیک که از زمرهٔ
پیشخدمتان محل اعلی و منظور نظر شاهانه بود متهم گشته مغضوب گردید و او را با مظفر سلطان مذکور که مخالفت و یاغیگری او با این دولت در تحت قضایای
گیلان بتحریر یافته از قفس آهنین در میان دو منارهٔ مسجد حسن پادشاه واقع در صاحب‌آباد تبریز آویخته سوختند و یکی از ظرفا این تاریخ واقعه گفته **قطعه**

خواجه عنایت که همی زد مدام — لاف خردمندی و فکر دقیق
بدعملی کرد ز منصب فتاد — گفتمش ای با غم و محنت رفیق
از غم عشق که و تاریخ چیست — گفت ز عشق پسر بالیق

بعد از واقعهٔ او قاضی جهان بنفس خود وزیر مستقل گشته پانزده سال در کمال عظمت و اقتدار وزارت
باستقلال کرد در اواخر منصب چون حضرت شاه اراده داشتند که بدقایق امور بنفس نفیس بازرسند در مهمات دیوانی که همیشه برای او عمل میفرمودند
و آنچه بعرض میرسانید بانجاح مقرون میگشت در آن اوقات دفع الوقت کرده تاخیر در انجام عرض کردهای او واقع میشد جناب قاضی از اوضاع
و اطوار بیمیلی تفرس نموده کبرسن و شیخوخیت را بهانه ساخته از منصب استعفا نموده و در آن الحاح کرد حضرت شاه رضاجوی گشته او را از امور وزارت
معاف داشتند و در تاریخ ستین و تسعمائه بجوار رحمت یزدانی پیوست در تاریخ فوت او گفته **فرد** بگاهی چو آمد قاضی جهان — بیابی ز تاریخ
مرگش نشان — آنچه از اوصاف حمیدهٔ آنجناب در السنه و افواه معلوم گشته فی الواقع در این دولت علیه وزیری که جامع اسباب قابلیت و استعداد
و فضایل و کمالات باشد مثل او ندیده رفعت شان و بزرگی او از حیز بیان بیرون است با وجود اعتلای شان و عظمت و اجلال با خلایق در مقام تواضع و فرو
تنی بوده در حسن سلوک و آداب تواضع فرو گذاشتی نمیکرد و در باب خلافی که میانهٔ علما از هر علم واقع میشد دخلهای موجه کرده قولش را فحول علما
معتبر میدانستند و در انشاء و سلاست عبارات و نسختجات او مسلم الثبوت اقران صحایف انشا و ارباب سیاق و حساب بود و در حسن خط درجهٔ کمال
داشته بعد از او منصب وزارت بچهار نفر از ارباب قلم تفویض یافت **خواجه غیاث الدین علی** مشهور بغیاثا کهره و ممدوح شریف تبریزی که
محاسب خوب و بعضی اوقات مستوفی ممالک نیز بود **آقا محمد فراهانی** که از اعیان ولایت فراهان بود **خواجه مهربیک** مشهور بامیر
بیک مهردار که از اقوام میرزکریا نجی مرد قابل مستعد فضیلت شعار بوده در اول حال وزیر قاضی خان تکلو مهردار بود و بعضی اوقات وزیر
خراسان هم شده بود و در علم جفر و اعداد و نیرنجات مهارت تمام داشت و بجهت آنکه تسخیر آفتاب مینمود مغضوب گشته مدتی در قلعهٔ الموت محبوس بود در
زمان اسمعیل میرزا از حبس نجات یافته ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد **میرزا بیک ابهری** از طبقهٔ سابقه ابهر بود در اول حال وزیر
سوندک بیک قورچی باشی افشار بعد از آن ایامی وزیر دیوان بود چندگاه امر وزارت از این عزیز متمشی میشد چون بساط دولت ایشان درنوردیده
شد **معصوم بیک صفوی** که امیر دیوان بود بمرتبهٔ بلند وزارت سرافرازی یافته بایالت و سپهداری جمع کرده چند سال بانتظام
دولت پرداخته همواره منظور نظر عنایت شهریاری بوده حضرت شاه جنت مکان آنجناب را عمواغلی یعنی عمزاده خطاب میفرمودند بعد از آنکه
میانهٔ حضرت شاه جمجاه و سلطان سلیم بن سلطان مراد فرمانروای ممالک روم قواعد مصالحه استحکام یافته از دیار عجم آمد شد حجاج متواتر گشت
مشارالیه بدلالت هادی توفیق ارادهٔ دریافت آن مطلب علیا (بیت الله الحرام) کرده از هر دو پادشاه مرخص و ماذون گشته باتفاق پسرش خان میرزا که از
زمرهٔ فضلای عصر بود روی براه آورد رومیان با او غدر کرده در حینی که محرم شده بود در لباس اعراب بادیه شبی بر سر او ریخته او را با پسرش
و چند کس دیگر از رفقا در میانهٔ قافلهٔ حج بدرجهٔ شهادت رسانیده اسناد این امر شنیع بقطاع الطریق عرب نمودند و در ایام غیبت مشارالیه امر
سراج الدین علی قمی وزیر او بنیابت بدان خدمت قیام داشت بعد از قضیهٔ معصوم بیک چند سال مسند وزارت از وزیر مستقل خالی بود و در اواخر
ایام حیات میر سید حسین فراهانی و خواجه جمال الدین علی بمنصب عالی سرافرازی یافته یکسال بدان خدمت قیام داشتند اطوار ایشان
مستحسن طبع اشرف نیفتاده هر دو را از آن منصب عالی عزل فرموده دیگر احدی بدان امر مزبور منصوب نگشته

مستوفیان عظام و اصحاب دفترخانه

مستوفیان



ذکر مشایخ کرام و علمای اعلام

(۱۱۷)

موظف است و جمعی کثیر از اقامت نماز فریضه با و اقتدا مینمایند **شیخ حسن داود خادم استرابادی** در سلک خدام رفیع مقام
روضه مقدسه منوره منسلک است والد ماجدش در زمان شاه جنت مکان بغایت معزز و محترم بود و در مجلس بهشت آئین زیاده از دیگران سخن موعظت
آئین حقیقت بنیان گستاخانه زبان صدق بنیان در نهی مساهله جایز نداشته مبالغه بسرحد افراط میرسانید و چون خالی از اغراض دنیوی بود
حضرت شاه جمجاه جنت مکان نصایح او را بسمع رضا اصغا نموده والد ماجدش بغایت متقی و پرهیزکار بود در فطرت اوزبک بسلامت بعراق آمد
چند سال در ظل عاطفت همایون اعلی روزگار گذرانیده در کشیک نهار ملازم رکاب اقدس بود بعد از رفع اوزبکیه و تسخیر خراسان مورد توجهات
شاهانه گشته سر کشیک سایر خدام روضه متبرکه عرش مقام گردید و بنیابت ذات اشرف همایون منصب خادم باشیگری و کلیدداری ضریح مبارک نیز
باو متعلق داشت و در ایام و لیالی کشیک سایر کشیک باشیان بنیابت حضرت اعلی شاهی خدمت نموده تا حین تحریر این صحیفه لطیفه در آن آستان قدسی
نشان بفیض اقبال روزگار میگذرانید **شیخ فضل الله** عرب فقیه از جمله صلحا و نقبا مشهد مقدس معلی و از آن بهره کار فیض آثار موظف بود
بغایت متقی و پرهیزکار خود را از جمله عدول شمرده در مسجد جامع مشهد مقدس بامامت و پیشنمازی قیام نموده جمعی کثیر باو اقتدا میکردند الحق
شایسته آن بود و در فطرت اوزبکیه با سایر صلحا و نقبا بدرجه شهادت یافت در مشهد مقدس معلی صلحا و نقبا و ارباب فضل و کمال در حین ارتحال حضرت
شاه جنت بارگاه غفران مآل بیشمار بودند اگر قلم وقایع نگار بتحریر اسامی مشاهیر آن طبقه پردازد موجب اطناب و طول کلام میگردد لهذا بذکر این چند
عزیز اقتصار کرد **مولانا محمد علی تبریزی** ولد مولانا غیاث الدین است مرد سلیم النفس فاضل پرهیزکار بغایت خلیق و پاکیزه روزگار بود در معاش
ملا غیاث در زمان حضرت شاه جنت مکان مدتها در دار السلطنه تبریز شیخ الاسلام و وکیل حلالیات سرکار خاصه شریفه بود بعد از فوت والد ماجدش
درجه بیش و پیشی داشت در فترت تبریز بعراق آمده در ولایت ری رحل اقامت انداخت و در آن دیار غربت سفر آخرت نموده بعالم عقبی شتافت رحمه الله

در ذکر وزرا و مستوفیان و ارباب قلم و مشاهیر این طبقه که بتاجیکیه بین الجمهور مشهورند و هو هذا

در هنگام ارتحال حضرت شاه جنت مکان احدی از ارباب قلم بوزارت دیوان اعلی منصوب نبود و وزرای عظام سابق آنچه معلوم ذره بیمقدار
گشته در زمان شاه جنت مکان **دوازده نفر** بودند بر مسند وزارت دیوان اعلی در اول زمان جلوس **خواجه جلال الدین
محمد کججی** بود که بعد از قتل میرزا شاه حسین در زمان خاقان سلیمان شان ابو البقا شاه اسمعیل نور الله مرقده وزیر شد و او با میرزا شاه حسین مربوط بود
گویند روزی که وزیر شد این رباعی را در فوت جناب میرزا خواند **رباعی** ای نور دو دیده جهان افروزم رفتی تو و چون شب سیه شد
روزم گویا من و تو دو شمع بودیم بهم کایام ترا بکشت و من میسوزم مضمون این بیت که **فرد** با فالی که از بازیچه برخاست
چه اختر میگذشت آن فال شد راست مصداق حال خواجه مذکور گشت بعد از رحلت خاقان سلیمان شان و جلوس همایون شاه جنت مکان بدستور
برتبه وزارت آنحضرت سرافراز شد هنوز ایام وزارتش بیکسال نشده بود که دیو سلطان روملو که وکیل و صاحب اقتدار بود با او بد مظنه شده فیما
بین غبار نقار ارتفاع یافت او را گرفته بقتل و حرقش فرمان داد و در وقتی که او را بر هیمه پیچیده میسوختند این بیت مناسب حال خود خواند **بیت**
گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد **قاضی جهان سیفی حسنی النسب** که وزیر میرزا
شاه حسین بود وزیر دیوان اعلی شاهی بجهت منازعه تکلو و استاجلو از فتنه کناره جسته بگیلان افتاد بعد از رفتن او بگیلان **میر جعفر ساوجی**
که وزیر دیو سلطان بود بنا بر اقتدار دیو سلطان وزیر دیوان و ایام وزارتش چندان امتدادی نیافت و نیز بجهت منازعات امرا بقتل آمد **احمد
بیگ نور کمال** که از اکابر نور کمالیه اصفهان است بوزارت دیوان اعلی سربلندی یافته شش سال من حیث الاستقلال وزیر بود بعد از او
باز قاضی جهان که از مظفر سلطان بیه پس انواع تشویشات در راه این دولت کشیده بود و خلاصی یافته بخدمت شرف رسید بنا بر وفور قابلیت و استعداد

وشفقت



احوالش در جریدهٔ علما خواهد آمد طرح مباحثه انداخته بهرهٔ کامل از آن یافت بالجمله اندک زمانی در علوم معقول و منقول آنجناب ارتفاع عظیم
روی داده در هر فن سرآمد فضلای عصر شد و تصانیف معتبر در فنون علم از رشحات بحر دانش مطرح انظار علمای ذی اعتبار گردیده مثل کتاب
عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید و کتاب حبل المتین در جمیع و بیان احادیث صحیحه و حسن و موثق و شرح هر یک از احادیث و کتاب مشرق الشمسین
و تفسیر آیات احکام و احادیث صحیحه و حاشیه تفسیر قاضی و حاشیه قواعد شهیدی و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه کامله و کتاب عین
الحیات فی تفسیر الآیات و کتاب چهل حدیث و شرح الشرح صمعی در هیات و حاشیه شرح مختصر اصول و حاشیه مطول و رساله تشریح الافلاک در هیات
و رساله خلاصة الحساب و رساله صحیفه در اسطرلاب و اثنی عشریات اربع طهارت و صوم و صلوات و حج و کتاب زبدة الاصول و مفتاح الفلاح در
توافق فرایض و سنن و چند رساله و کتاب دیگر که بعضی از آن با تاریخ تحریر این صحیفه که خمس و عشرین و الف هجریست باتمام رسیده و بعضی دیگر مثل
جامع عباسی که حسب الامر الاعلی مامور گشته که در علوم دینیه تالیف نماید که عامهٔ خلق عجم از آن بهره یابند و غیرها امیدست که از میامن توفیق الهی
و برکات سعی آن قدوهٔ اخیار و زبدهٔ احرار باتمام رسد بالجمله آنجناب بعد از فوت شیخ علی منشار منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدی
شرعیات دار السلطنه اصفهان بخدمتش مرجوع گشته چندگاه من حیث الاستقلال بدان شغل پرداخت آخر شوق دریافت سعادت حج بیت الله الحرام
و ذوق سیاحت او را از اشتغال امثال آن مهمات مانع آمده متوجه سفر خیراثر شد بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی نشاء فقر و درویشی بر مزاج
شریفش غلبه کرده جریده در کسوت درویشان مسافرت اختیار کرده مدتها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس سیر نموده و در ایام سیاحت
بصحبت بسیاری از علما و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله و خبره و گزیدگان خدا آگاه رسیده از صحبت فیض بخش ایشان بهره مند
گردیده جامع کمالات صوری و معنوی گشت و اکنون در علم ظاهر و باطن سرآمد روزگار و باعتقاد جمهور علما و فضلا رتبه عالی داشت از این زمان
خجسته نشان حضرت اعلی شاهی وجود شریف آن یگانه روزگار را مغتنم دانسته همیشه از ملتزمان رکاب اقدس اند و اکثر اوقات در سفر و حضر بوثاق
او تشریف قدوم ارزانی داشته از صحبت فیض بخش مسرور میگردند اگرچه شعر و شاعری دون مراتب عالیه آنجنابست اما ذوق سخن پردازی
بسیار دارند و در فنون سخنوری قصب السبق از اقران ربوده اند و بعربی و فارسی اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات دلپذیر شیرین از آنجناب
زبانزد خاص و عام است بتخصیص مثنویات بروش ملای روم از نتایج وقاد طبعش بمثال غرر و درر در رشته نظم کشیده شده و این دو بیت از آنجمله است

بیت: سهل باشد در ره فقر و فنا / گر رسد بر تن ز تعب جان را عنا
درد راحت دان چه شد مطلب بزرگ / گرد گله توتیای چشم گرگ

و مجموعهٔ ترتیب داده اند در ضمن هفت مجلد از سخنان رنگین و عبارات بلاغت آیین و اشعار آبدار قدما و متاخرین و مباحث دقیقه از هر فن و حکایات
لطیفه از هر باب و بکشکول موسوم گردانیده مجملاً بحریست مواج که آثار فضائلش باکناف و اطراف رسیده اکنون وجود شریف آن فرید عصر
زینت بخش ریاض جهان و طراوت افزای عرصهٔ ایران است جمعی کثیر از طلبه علوم و افاضل عصر از استفاده مجلس او کامیاب معنی اند امید که عمر طبیعی
یافته خلایق از فضایل و کمالاتش محظوظ و بهره مند باشند **شیخ لطف الله طیبی[1] مشهور از محال مقدس** نبیرهٔ شیخ ابراهیم طیبی است
که از فضلای متبحر و فقهای عصر بوده مولد شریفش موضع تبس جبل عامل است در اوایل سن شباب احرام زیارت امام ثامن ضامن علیه التحیة و الثنا
بسته مدتی مدید در آن آستان ملایک آشیان بتحصیل علوم روزگار گذرانیده از برکات صحبت مولانا عبدالله شوشتری و سایر علمای مشهد مقدس
بهرهٔ کامل در علم فقه یافته و در زمرهٔ مدرسین سرکار فیض آثار انتظام یافت و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی منصب والای خادمی نیز علاوه
تدریس گشته از آن سرکار موهبت آثار موظف بود در فترت اوزبکیه از آسیب آن طایفه نجات یافته بدرگاه معلی آمده مدتی در قزوین بدرس و افاده
مشغول بوده حسب الامر الاعلی از آنجا بدار السلطنه اصفهان نقل نموده در جوار مسجدی که در برابر دولتخانه مبارکه نقش جهان احداث کرده معمار همت
والا نهمت شاهی ظل الهی متوطن و در آنجا بامامت خلق و درس فقه و حدیث و طاعت و عبادت مشغول است و از اوقاف سرکار خاصه شریفه آنحضرت

موظف است

[1] میسی : ط — چنانکه در سال وقایع حوادث ۱۰۳۲ متعرض شده است

ذکر مشایخ کرام و علماء اعلام و فضلاء ذوی العز و الاحترام

حضرت جنّتی در قتل او غلو کرده آنعالم سعادت کیش خیر اندیش را بکنده و قلم آتش بدرجه بلند شهادت رسانیدند و بآن اکتفا نکرده جسد شریفش را
بمیدان بخارا آتش زده سوختند رحمة الله علیه **مولانا میرزا جان شیرازی** عالم فاضل متبحر و از علماء دانشور و دانشوران فضیلت گستر
در دار الملک شیراز اکتساب تمام داشت کسب علوم در مدرس خواجه کمال الدین محمود شیرازی که شاگرد بیواسطه علامة العلمائی مولانا جلال
الدین محمد دوانی بود نموده ترقی عظیم کرد در علوم معقول اکمل شده بود در زمان حضرت شاه جنت مکان در خطه شریفه شیراز بر مسند تدریس تمکن
داشت و جمعی کثیر از طلبه علوم هر ولایت که بجهت تحصیل مطالب علمی در آنخطه طیبه جمع آمده بودند بحوزه درس او حاضر گشته استفاده علوم عقلیه مینمودند
و از تلامذه او اکثر مرتبه دانش و رتبه تدریس یافتند در حکمیات تصانیف عالی و بر کتب متقدمین حواشی دقیق دارد در زمان اسمعیل میرزا باردوی معلی
آمده چون علماء درگاه معلی گمان تسنن باو برده بودند او باستظهار شفقت اسمعیل میرزا از آن مظنه ابا ننموده بلکه باظهار مذهب تسنن زبان گشوده بعد از
فوت اسمعیل میرزا بدین جهت در ایران توقف نتوانست نمود بجانب ماوراء النهر و هندوستان رفت و در آن ولایت رخت هستی بسر منزل آخرت
کشیده در عدم آباد عالم خاک مقام گرفت **خواجه افضل الدین ترکه محمد** نام است از زاده قضات ترکه دار السلطنه اصفهان بود در اوایل
حال باکتساب علوم عقلیه و نقلیه پرداخته ترقی فاحش کرد و از اصفهان باردوی سعادت نشان رفته منظور نظر شفقت شاه جنت مکان گردید بعضی
اوقات بشراکت میر علاء الملک مرعشی منصب قضای عسکر ظفر اثر یافت و در اردوی معلی بامر تدریس پرداخته در مدرس او جمعی تلامذه او بمباحثات
و افادات او فیضیاب بودند در زمان اسمعیل میرزا بر خلاف سایر علما بدستور معزز و محترم و اکثر اوقات از زمره مجلسیان بود بعد از فوت اسمعیل میرزا
باصفهان رفته بامر قضا که همیشه در سلسله ترکه بود قیام داشت و بجهت ناهمواری حکام و اتراک دامن از شغل در چیده منصب تدریس و خادمی روضه مقدسه
رضویه یافته مدتی در مشهد مقدس معلی بدان شغل شگرف پرداخت در سال قوی ییل مطابق سنه ۹۹۱ که نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان سلطان
حمزه میرزا از یورش خراسان عود نموده در موکب همایون از مشهد مقدس بعراق آمده در ولایت ری از مطالعه صحیفه حیات دیده پوشیده بعالم بقا پیوست
فرید عصر و وحید دهر شیخ بهاء الدین محمد خلف صدق مرحمت پناه عبد الصمد است و وی از مشایخ عظام جبل عامل و در جمیع فنون
علوم بتخصیص فقه و تفسیر و حدیث و عربیت فاضل و دانشمند بود و خلاصه ایام شباب و روزگار جوانی را در صحبت شهید ثانی و زبده جاودانی شیخ زین الدین
علیه الرحمه بسر کرده در تصحیح حدیث و رجال و تحصیل مقدمات اجتهاد و کسب کمال مشارک و مساهم یکدیگر بودند بعد از آنکه جناب شیخ بجهت تشیع بدست رومیان بدرجه
شهادت رسید مشار الیه از وطن مألوف بجانب عجم آمد بعز مجالست مجلس بهشت آیین شاهی معزز گردیده منظور نظر عنایات گوناگون گشت مراتب
عالی فقاهت و اجتهاد در معرض قبول و اذعان علماء عصر در آمده در اقامت نماز جمعه که بنابر اختلافی که علما رفته در شروط آن کرده اند و مدتهای مدید
متروک و مهجور بود بسعی بلیغ بتقدیم رسانیده با جمعی کثیر از مؤمنین بآن اقدام مینمود آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدی شرعیات و حکومت بنیابت ممالک
خراسان عموماً و دار السلطنه خصوصاً بامشار الیه مرجوع گشته مدتی مدید در آنخطه دلگشا بترویج شریعت غرا و تنسیق بقاع الخیر آنجا بامر اقدام مینموده بافاده
علوم دینیه و افاضه معارف یقینیه و تصنیف رسایل و کتب و حل مشکلات و کشف غوامض و معضلات میپرداخت تا آنکه شوق ادراک سعادت حج بیت
الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام و ائمه عالیمقام علیهم صلوات الله الملک العلام گریبان گیر گشته قاید شوق عنان توجه او را بصوب در
حرکت آورد و در جبل عامل اقامت انداخته با علماء آن مرز و بوم بسر میبرد تا آنکه در بحرین اجل موعود در رسیده بساط کتابخانه حیات را در نوردیده بمطالعه
جریده عالم بقا پیوست و خلف صدق مشار الیه که گلشن سرای جهان از وجود شریفش زیب و بها داشت در صغر سن با والده ماجده اش بولایت عجم
آمده بجد و جهد تمام برحسب وراثة الآباء و الاجداد بتحصیل علوم و کسب کمالات مشغول گشته در علم تفسیر و حدیث و عربیت و فقه و امثال آن از برکات انفاس
پدر بزرگوار مرتبه کمال یافت و حکمت و کلام و بعضی علوم معقول را از فیض صحبت مولانا عبد الله مدرس یزدی بدست آورده در فنون ریاضی بملا
علی مذهب و مولانا افضل قاینی مدرس سرکار فیض آثار و بعضی از اهل آن فن تلمذ نموده در علم طب و قانون دانی بقراط زمان حکیم عماد الدین محمود که ذکر

احوالش

متوفی اوط

زنده سر

پدر شیخ بهائی حسین بن عبدالصمد

سلاطین عصر بود مصاهرت یوسف میرزا داماد حسن پادشاه منقرض گشته از اولاد او سید حسن بیگ از نژاد صبیه محترمه یوسف میرزا است در زمان حضرت شاه جنت مکان بآن نسبت اکثر اوقاف تولیت بقعه رفیعه حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز که بنصریه مشهور است بآن سلسله متعلق بود الیوم باولاد او متعلق است دیگری از سادات مذکور میر نعمت الله است وی سیدی رفیع القدر متدین پرهیزکار بود نسبت قرابت و ارتباط بسلسله جانشاهیه داشت در ایام فتور رومیه بعراق آمده چندگاه متصدی شرعیات کاشان در اواخر قاضی صفهان نیز شد خود را در ایام منصب آلوده طمع نساخت سنین عمرش از حد نود تجاوز کرده بود برادرش میر ابو القاسم بامر قضا دار السلطنه تبریز قیام داشت چون برخی از احوال سعادت منوال سادات عالی درجات و نقبا منبع البرکات بقدر حال سمت گذارش یافت اکنون احوال میمنت منوال جمعی از مشایخ کبار علما و طبقه فضلا زمان حضرت شاه جنت مکان که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بودند بدستیاری خامه بدایع نگار صحیفه مقصود رقم نگارش مییابد عذر طالت اطناب از مطالعه کنندگان این کلمات پریشان میخواهد

ذکر مشایخ کرام و علماء اعلام و فضلاء ذوی العز و الاحترام

سرآغاز جریده فضل و دانش از آن طبقه علیه مجتهد الثانی فرید العصر و الزمانی شیخ عبد العال است که خلف صدق مرحمت پناه مجتهد الزمانی شیخ علی عبد العالی است در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار بسیار خوش محاوره و نیکو منظر و صاحب اخلاق بود و من حیث الاستقلال و الاستعداد بر مسند عالی اجتهاد تمکن داشت و اکثر علماء عصر اذعان اجتهاد آنجناب مینمودند و اکثر اوقات در بلده طیبه کاشان اقامت نموده بدرس و افاده اشتغال مینمود و جمعی را بتفصیل قضایا شرعیه و اصلاح بین الناس میگماشت و بنفس شریف تیمناً گاهی اجرای احکام شریعت غرا متوجه تفصیل قضایا میگشت و هرگاه بدرگاه معلی تشریف میآورد حضرت شاه جنت مکان در تعظیم و توقیر آنجناب نهایت مبالغه میفرمودند و همیشه باب سعادت مآبش خواه در اردوی معلی و خواه در کاشان مرجع علما و دانشمندان عصر بود و اکثر علما در اصول و فروع بقول او عمل مینمودند و اجتهادات آنجناب بتصدیق اکثر علما مقرون بود و الحق ذات ملک صفاتش در آن حین آرایش ملک ایران و جهانیان بود شیخ علی منشار وی عرب فاضل فقیه و شاگرد رشید مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بود در مسئله شرعیه اجوبه فتاوی قولش معتبر و موثوق در انتظام امور شرعی و عرفی صایب رای و سرآمد اقران بود و انوار توجه و التفات حضرت شاه جنت مکان بر وجنات احوالش تافته بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات دار السلطنه اصفهان که معظم ممالک و بلاد مشهوره آفاق است منصوب گشته و در آن مهم کمال استقلال یافته در تنظیم معاملات دینی و دنیوی آنملک و دفع تسلط تعدی ید بیضا مینمود مولانا عبد الله شوشتری مولد شریفش دار الملک شوشتر است در اوایل حال مدتی در بلده شیراز که آب و هوایش فضل پرور است بکسب علوم معقول بروزگار گذرانیده چون همتش بتحصیل علوم منقول بود متوجه سفر عربستان گشته بصحبت بسیاری از فضلا و دانشمندان آنديار خصوصاً فقهاء جبل عامل رسیده در اصول شرایع و ارشاد مسترشدی درجه کمال یافت و از آنجا باردوی معلی آمده بعد از استسعاد بسعادت بساط بوسی شاه جنت مکان رخصت توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه منوره حضرت امام الجن و الانس حاصل نموده مدتی در آنمکان شریف که مهبط انوار الهی و فیوضات نامتناهی است بافاده علوم و هدایت و ارشاد خلق الله و ترویج مذهب خلق الله از مسلک غفلت و غوایت عدول نموده بشاه راه هدایت و آگاهی میرسیدند بالجمله همگی اطوار حمیده اش پسندیده اکابر و اصاغر بود و در اوان جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی اکثر اوقات در مشهد مقدس بنا صحیح ارجمند آنحضرت پرداخته موجب مزید آگاهی شد و همیشه منظور نظر مرحمت شاهانه بود تا آنکه در سال مطابق سنه ۹۹۲ هجری که آن بقعه متبرکه چنانچه در صحیفه دویم این جریده اقبال در محل خود تحریر خواهد یافت بدست ازبکیه در آمده جناب مولانا را گرفته بماوراء النهر بردند میانه او و علماء آنولایت مباحثات و مناظرات واقع شد با وجود آنکه بشعار اهل بیت تقیه کرده خود را شافعی مینمود جناب ماوراء النهر و متعصبان

۹۹۱ - ۹۹۷

اقول و هو بعینه المولی عبد الله الشوشتری الفقیه الزاهد المتنسک المقیم باصبهان صاحب مدرسة جده ... توفی باصبهان سنة احدی و عشرین بعد الالف ثم نقلت جنازته الی الحائر الحسینی سلام الله علیه کما یاتی بتفصیله فی موضعه من حوادث سنة ۱۰۲۱ فراجع العبد الحقیر جلال الدین الحسینی الارموی الاصبهانی عامله برحمته

ذکر سادات ذوی العزّ و الاحترام

الدین علی سلطان از جملهٔ سادات منیع القدر بنی مختار است میر شمس الدین علی ماضی و علی جدّ او در زمان سلاطین عظام گورکانیه چغتای از دیار عرب با خیل
و حشم و خیول و خدم بخراسان آمده در سبزوار رحل اقامت انداخت و املاک و رقبات بسیار بهم رسانیده و کلاء و منسوبان خود را بزراعت و عمارت
رغبت نموده مبلغهای کلّی حاصل سرکار او بود و در حبیب السیر مسطور است که در هیچ زمان از جانب حجاز و عراق عرب سیّدی بعلوّ شان و کثرت طبع
و ملازمان و ثروت و مکنت میر شمس الدین علی بولایت عجم نیامده و کلام مشهور الثمار بملک الجبار و الارض بنی المختار براین معنی شاهد عدل است پرتو انوار
توجه و التفات سلاطین زمان بر وجنات احوال آن سیّد عالیشان تافته مشمول توجهات تام و مورد اعزاز و احترام گشته منصب جلیل القدر
نقیب النقباء ممالک ایران عموماً و ولایات خراسان خصوصاً بآنجناب تفویض یافته بود و در ایام خجسته فرجام پادشاهان جلیل القدر صفویه و ظهور دولت
قزلباش اولاد کرام او بیش از پیشتر بتعظیمات شاهانه معزز گشته میر شمس الدین والد میرزا محمد زمان قدرت اوزبکیه و آمد شد عبید خان اوزبک بخراسان
انواع دولتخواهی بظهور آورده در ازای آن از جانب حضرت شاه جنّت مکان رتبهٔ بلند امارت و لقب ارجمند خانی یافته نیابت ذات اشرف همایون
و تقدم و سروری سادات و کلانتری و بزرگی ارباب و اهالی کل ولایات خراسان علاوه مناصب سابق گردید و این بیت مشهور در بارهٔ سیّد عالیجاه مذکور
السنه و افواه است همچنانکه شاعر گفته است (از خراسان میر شمس الدین علی آمد برون راست میگوید عراقی گر خراسان آفتاب) و جمیع موجهات
سرکارات آن سلسلهٔ رفیعه که زیاده از پنجاه تومان شاهی عراقی است سیورغال و مسلّمی جناب میر و اولاد عظام مغفرت گشته اکنون نبیرهٔ میرزا محمود
و آن سلسله درجهٔ عالی داشت و در حین ارتحال مومی الیه بر مسند عزت و اعتبار و تقدم و کلانتری آنملک متمکن بوده میر محمد کسکن من اعمال سبزوار است
و در آن ولایت صاحب املاک و رقبات کلّی و از کفاء و اقران بعزت و اعتبار ظاهری ممتاز بود بفهم و فطرت عالی اتصاف داشت با شعراء و ندماء
و مردم اهل فهم بی تکلفانه سلوک مینمود در شعرفهمی پایهٔ بلند داشت و گاهی بنظم اشعار زبان میگشود و این بیت از او مشهور است **بیت** گل نیم شب
شکفته شود در حریم باغ تعلیم گلرخان بحیا اینقدر بس است **سادات دار المؤمنین استراباد** از سادات عالی درجات
استراباد جمعی اعزه در درگاه معلّی بودند که اسامی شریفهٔ ایشان در فوق بتحریر پیوست سوای ایشان چند نفر دیگر مثل میر حبیب الله برکی و میر غیاث
الدین شکی و میر حسین مشهور بپادشاه میر حسین بسمت ملازمت اشرف موسوم و در سلک قورچیان و ملازمان درگاه عظام داشتند و بعضی در سلک خدمهٔ
روضهٔ مقدسهٔ رضویه منسلک بودند و جمعی در وطن اصلی بسر میبردند از آنجمله میر تقی الدین محمد بن امین الدین حسین ولد صدر مغفور میر جمال الدین در
دار المؤمنین استراباد اقامت داشت و در آنملک بزرگانه سلوک میکرد بجهت حقوق خدمت میر جمال الدین مورد توجهات شاهانه شاه جنّت مکان
بود تا موازی چهل تومان مال رقبات و املاک آن سلسله بسیورغال و مسلّمی ایشان مقرر بوده بعد از رحلت شاه جنت مکان که مدتی آن ولایت از
حاکم مستقل صاحب وجودی خالی بود جناب سیادت پناهی بیش از پیشتر اعتبار و اقتدار یافت اما از اولاد او در ایام سیاه پوشی و بی انتظامی احوال
قزلباش اخلاص و دولتخواهی که در برابر حقوق تربیت و اصطناعات اینده و دمان بر ذمت ایشان لازم بود بظهور نرسید میر ضیاء الدین فندرسکی او
نیز از سادات رفیع الدرجات استراباد و در بلوک فندرسک مطاع مردم آنجا و سیّد بزرگ و معتبر بود و املاک و رقبات کثیر النفع داشت و
در ایام شورش و انقلاب پای در دامن ادب پیچیده داخل سرداران سیاه پوش نشد و در فندرسک حفظ حال خود نموده بلدهٔ استراباد که محل
شورش و آشوب بود کمتر میرفت و در زمان دولت حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی که سفر خراسان اتفاق افتاد در بسطام باردوی سپهر احتشام رسیده
بملازمت اشرف سرافراز شد بعد از فوت او از پسرش میرزا بیک انواع دولتخواهی بظهور رسیده گاه اوقات ملازم رکاب اشرف بود و بوفور
الطاف شاهانه بسعادت مجالست مجلس بهشت آیین مستعد و بسیورغال و انعامات بین الاقران امتیاز تمام داشت و حضرت اعلی را با سیّد
مشار الیه شفقت خاصی بود **سادات عبد الوهابیه بتبریز** سادات عظام عبد الوهابیه اکثر در دار السلطنه تبریز اقامت داشتند در این عصر
بعضی در یزد و کاشان و اصفهان نیز هستند میر عبد الوهاب جدّ علی ایشان که از سادات مذکور باو منسوبند سیّد بزرگ عالیشان و منظور انظار

 علیهم السلام شاهزاده مرحوم مغفور شاهزاده سلطانم همشیرهٔ عالیه آن حضرت وقف نموده تولیت بذات اشرف اقدس آنحضرت و بعد از او بهترین
از اولاد و امجادش که مسندنشین تخت شاهی و جالس سریر پادشاهی باشد تفویض نمود قیام داشت و بوفور دیانت و راستی موصوف بود میر سید
علی خطیب او نیز از سادات استراباد بود در درگاه معلی منصب خطابت داشت و بعضی اوقات محتسب الممالک بود و در امر معروف و نهی منکر مبالغه
بسر حد افراط میرسانید چنانکه مشتبه بریا و اغراض دنیوی میشد و از تندی مزاج و استیلای نفس اماره طبقهٔ علما و فضلا با او ملاحظه زندگانی
میکردند و با وجود آن از دست و زبان او نیز رستند میر طاهر کاشی از سادات کاشان و در درگاه معلی دست افزار میر سید علی خطیب
بود میر زین العابدین او نیز از سادات کاشان است میر کلهٔ اشتهار داشت و داماد میر یحیی علوی قزوینی بود و او نیز ثالث میر سید علی
و میر طاهر بود در جمیع امور پیرو ایشان بود و در زمان اسمعیل میرزا ایشان مغضوب گشته میر زین العابدین بدستور محتسب بود میر ابو طالب
از سادات اصفهان طبقهٔ امامی و متولی بقعهٔ شریفهٔ منسوبه بامام الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین علیه السلام واقع در اصفهان بود و در
معقولات و حکمیات باعتقاد خود خود را از اقران برتر میشمرد میر محمد اشرف از سادات در ازکیسوی استراباد و بنابر وفور دیانت و صلاح
و پرهیزکاری محل اعتماد شاهانه گشته همواره از جانب شاه جنت مکان بنیابت شرعی آن حضرت بزیارت و طواف آستانه حضرت امام الجن و الانس
رفته بشرایط زیارت که مبنی قیام مینمود و مورد رعایت و تربیت بود و در زمان آنحضرت جمعی دیگر از سادات عظیم القدر در ممالک محروسه بودند که
کسوت ممات پوشیده در حین ارتحال آن حضرت در حیات بودند مثل علامة العلماء فی زمانه دستغیب شیرازی که از زمرهٔ مجلسیان محفل بهشت
آیین بود و میر سید شریف شریفی شیرازی که خود را از نبایر میر شریف علامهٔ جرجانی میشمارند و شاه ابوتراب انجو وکیل حلالیات شیخ الاسلام فارس
و از سادات خراسان مثل میرزا ابوطالب رضوی و میرزا ابوالقاسم ولد او و میر عبد الکریم خادم و میر شمس الدین علی سلطان بنی مختار سبزواری
و سادات نیشابور و سادات بم کرمان و سادات عبد الوهابیه تبریز که نسبت دخترزادگی بیوسف میرزا ولد حسن پادشاه ترکمان دارند و سادات
گلستانه و معموریهٔ اصفهان و امثال ذلک از هر طبقه چند نفر که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بودند مرقوم میگردد سادات مشهد مقدس
از سادات عظام رضوی و موسوی جمعی در مشهد مقدس معلی خدمهٔ رفیعهٔ روضهٔ مقدسه و بر مسند عزت و اعتبار تمکن داشتند اما زمرهٔ آن طبقهٔ
عالیقدر میرزا ابوطالب رضوی ولد ارجمندش میرزا ابو القاسم بغایت بزرگ منش و عالیشان و بکثرت مال و منال و رقبات و ضیاع مرغوب
منفرد و ممتاز و اجلهٔ سادات خراسان خصوصاً مشهد مقدس معلی بعلو شان و بزرگی آنجناب و خلف موفور الشرف او معترف بودند و میر سادات
رضویه و اقربا و ذوی الارحام از ایشان منقطع و بتکلفات بهره ور بودند جناب میر شمس الدین علی سلطان و صبیت وصلت کرده و صبیهٔ محترمه
او در حبالهٔ میرزا ابو القاسم بود و از آن وصلت بحسب اقتضای روزگار ناسازکاری طرفین جز اذیت و خسران نتیجه نیافتند بعد از
ارتحال پدر و پسر از میرزا ابو القاسم دو دوحهٔ حدیقهٔ سیادت موسوم بمیرزا ابو طالب و میرزا ابراهیم مانده بودند هر دو در سن صبی که در زمان
فرخنده فرجام حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمرتبهٔ نشو و نما رسیده الیوم که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده در ظل رافت و سایهٔ مرحمت
شاهانه معزز و محترم و محسود اقرانند و از سیورغالات و سایر محصولات املاک و رقبات موروثی که بملکیت ایشان باقی مانده بزرگانه اوقات
میگذرانند میر سید نقیب و میر محمد جعفر بن میر محمد سعید و میرزا ابع نیز از سادات رضویه اند بترتیب بمنصب نقابت منصوب و بین الاقران معتبر
معزز بوده و میر محمد جعفر بکتاب فضل و کمال مشغولی داشت و در اواخر بشیوهٔ فقاهت و علوم منقول ترقی عظیم کرده بمرتبهٔ اجتهاد رسید اما از فرط
احتیاط و صدق اعتقاد دعوی اجتهاد نکرد و بغایت متورع و متقی و پرهیزکار و از ماکول و مشروب شبهه ناک مجتنب بود و از میرزا ابع با میرزا ابو طالب
عم زاده اند بسی درویش منش و حلیم و سلیم النفس بود و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سرافرازی یافت و مشمول نوازشات خسروانه گردید
چون ذکر کلی اعزهٔ سادات مشهد و طبقهٔ علیهٔ موسویه موجب طول کلام بود بدین اختصار رفت سادات عظام سبزوار میرزا محمود ولد میر شمس

ذکر علمای اعلام و سادات ذوی الاحترام

مشغول بود و بعضی اوقات متولی سرکار فیض آثار روضهٔ رضویه شده و در مشهد مقدس معلی اقامت داشتند سید بزرگ آدمی پاکیزه روزگار و فضایل حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود در ایام منصب دامن همت و پرهیزکاری خود را بلوث طمع آلوده نکرده آباء و اجداد ایشان در ولایت شوشتر بغایت بزرگ و محترم و مرجع خلایق بوده‌اند میر عبدالوهاب برادر او از غایت دولتخواهی و حسن خدمات بمرتبهٔ امارت و زنول سرافراز شده حکومت شرعیات و عرفیات آن ملک برای و رویت او مفوض شده بود **میر کمال الدین محمد استرابادی و میر ابوالقاسم اصفهانی** متولیان سرکار فیض آثار روضهٔ رضویه که تا حین حیات شاه جنت مکان هر دو بامر تولیت واجبی و ستنی آن سرکار فیض آثار مشغول بودند میر کمال الدین از سادات عظام استراباد و میر ابوالقاسم از سادات جلیله صفهان بود بسادات مازندران اشتهار داشت و در اواخر زمان حضرت شاه جمجاه بخدمات سرکار فیض آثار منصوب گشته میر کمال الدین بتولیت ستنی و میر ابوالقاسم بتولیت واجبی قیام داشتند غرض از عبارت ستنی آنست که سیورغالات و آنچه سرکار خاصهٔ شریفه بجهت مصارف آن سرکار از مصالح شیلان و وظایف خدام و مدرسان و ارباب وظایف و ادرارات سادات و علما و فضلا و ارباب استحقاق داده میشد چون باختیار صرف حضرت خاقان جنت آشیان داشتند آنرا ستنی مینامند و حاصل اوقاف و نذورات که مصرف معین دارد بموجب شروط واقفین عمل میباید کرد آنرا واجبی میشمارند **میرزا ابراهیم همدانی** از سادات طباطبا الحسینی است پدرش در همدان منصب قضا و تصدی امور شرعیه داشته و او مدتی در خدمت میرزا مخدوم صفهانی تلمذ مینمود و در دار السلطنه قزوین در خدمت علامة العلمائی میر فخرالدین سماکی که اشتهار داشت کتاب علوم عقلیه نموده در حکمیات ترقی عظیمی کرد بعد از ارتحال شاه جنت مکان در همدان منصب موروثی قضا داشت اما خود کمتر متحمل مشاغل امر قضا میشد نایبانش بقطع و فصل مرافعات میپرداختند و جناب میرزا خلاصهٔ اوقات شریف خود را صرف مطالعه و مباحثه کرده جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او مستفیض میشدند و در معقولات و حکمیات کتب حواشی دقیق مثل رسالهٔ اثبات واجب قدیم و جدید و شرح شفای شیخ ابوعلی و حاشیهٔ شرح اشارات و غیر ذلک دارد در زمان دولت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مکرر باردوی معلی آمده منظور نظر عنایات خسروانه و بسیورغال و ادرارات مرغوب معزز و بانعامات وافره بهره‌ور گشته چنانچه یکمرتبه هفتصد تومان عراقی عوض قرض او از خزانهٔ عامره شفقت شده و او را از دیون مسلمین سبکبار گردانیدند مجملا سخنان او را در معقولات علما و فضلا و دانشمندان آنروزگار مصدق میداشتند در سال سیلان ئیل مطابق ست و عشرین والف که از سنقر کرجستان رخصت یافته روانه همدان میشد در راه مراحل زندگانیش طی شد **میر جعفر محتسب الممالک** وی ولد میر راستی که از سادات طباطبا الحسینی است بنسبت قرابت قریبه بسادات عظام عبدالوهابیه داشت در خدمت شاه جنت مکان برتبهٔ احتساب ممالک سرافرازی یافته تا حین حیات بدان منصب معزز و مکرم بود در آغاز جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی عالم فانی را بدرود کرد وی بسیار سید نیکو اخلاق درویش منش شکفته طبع پسندیده اطوار بود **میرزا عبدالحسین** ولد میر صنیع او نیز از سادات حسینی و با میر جعفر عمزاده بودند و چون والدهٔ مشارالیه از نژاد بنات مکرمهٔ دودمان جهانشاهی بود او را میرزا عبدالحسین جهانشاهی می گفتند در دار السلطنه تبریز در جوار بقعهٔ رفیعهٔ جهانشاهیه اقامت داشت و تولیت بقعهٔ مذکور که بمظفریه مشهور است از جانب مادرش باو متعلق بود در زمان نواب سکندرشان و ایام حکومت امیرخان ترکمان کلانتری دار السلطنه تبریز باو تعلق گرفته بسیار ذیشان و معتبر بود و فطرت رديه بعراق آمده بعد از فوت میر جعفر محتسب الممالک شد و در همان ایام رخت ارتحال بسر منزل آخرت کشید **شاه عبدالعلی یزدی** از سادات رفیع القدر عظیم الشان دار العباده یزد بود و پدران او در ولایت بم کرمان بوده‌اند و بدار العباده یزد نقل نموده‌اند مشارالیه در آنجا بقطع و فصل مرافعات شرعیه اقدام مینموده‌اند بغایت پرهیزکاری و بیطمع بود و نسبت قرابت بسلسلهٔ علیه نوربخشیه داشته و در قبالهای شرعیه مهر و سجل او موثوق بخلق آنديار بود **میر کلان استرابادی** از سادات عظام دار المؤمنین استراباد و اقوام علامة العلماء میر فخرالدین سماکی بود در علم فقه مهارت تمام داشت بغایت بذله‌گو و خوش طبع و متدین و متقی و پرهیزکار بود و بنهایت ذات اشرف شاه جنت مکان تولیت محال وقفی حضرات چهارده معصوم

علیهم السلام

شریفش سالها زینت افزای گلشن روزگار بوده طلبهٔ علوم از پرتو اشراقات خاطر خورشید مثالش مستفیض گردند میر محمود اصفهانی ولد مرحوم
میر سید علی مشهور بخلیفه سلطان از سادات عظیم القدر صفهانست که در آنملک بسادات خلیفه مشهور و معروف اند و از اعاظم ایشان اند و ولایت مازندران
از جهة اکرام میر بزرگ والی آندیار که از حوادث روزگار باصفهان افتاده توطن اختیار نموده اند خلیفه سلطان مذکور بسیار شکفته طبع بذله گوی مطایبه
دوست منظور نظر شفقت والتفات شاه جنت مکان بود و جناب میر شجاع الدین محمود مذکور سید فاضل و دانشمند صاحب فطرت عالی بوده در علوم متداوله
بتخصیص معقولات و حکمیات سرآمد روزگار و مجلس شریفش از طلبهٔ علوم و درس و بحث خالی نبوده و همواره فقرا و درویشان و طالب علمان
و صلهٔ ارحام از خالص محصولات سرکار او رعایت مییافتند شاه تقی الدین محمد از سادات نسابه دار الملک شیراز است بسیار فاضل
و دانشمند و از تلامذهٔ علامی شاه فتح الله شیرازی بوده با علامة العلمائی مولانا میرزا جان شیرازی مباحثات نموده در معقولات و حکمیات ترقی فاحش
کرده بر مسند افاده و تدریس دار الفضل شیراز تمکن یافت و جمعی کثیر از فضلا و طلبهٔ علوم بمدرس او حاضر گشته استفادهٔ علوم مینمودند و از زمرهٔ
دانشمندان عصر است میر محمود شوشتانی از سادات عظام شوشتان است سید فاضل متدین نیکو اخلاق فقیه خوب و از مرغوب شیخ زین
الدین علیه الرحمه بوده و کسب معقولات در خدمت سلطان العلمائی امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی نموده امیر ابو الولی میر
ابو المحمد ولدان میر شاه محمود انجوی شیرازیند میر ابو الولی سید فاضل فقیه متعصب در تشیع بوده و در فضایل و کمالات از برادرش در پیش
و استحضارش در مسائل فقهی میان فقها از دیگران بیشتر بود و در اول حال تولیت آستانه متبرکه سدره مرتبه رضویه مأمور گشته مدتی بخدمت روضه
متبرکه قیام داشت و از آن مهم بجهت نزاعی که میانه او و شاه ولی سلطان ذو القدر حاکم مشهد مقدس واقع شده بود از تولیت سرکار فیض آثار
معزول شده بار دوم معتمد آمد و شراکت برادر متولی اوقاف غازانی شد و در اواخر ایام شاه جنت مکان تولیت سرکار آستانه مقدسه صفویه
بمیر ابو الولی تفویض یافته برادرش من حیث الانفراد متولی غازان گشت و در زمان نواب سکندر شان منصب قضای معسکر ظفر اثر بجناب میر تعلق گرفت
و در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمنصب عالی صدارت ترقی کرده بدان امر خطیر مشغولی داشت ذکر مآل حالش در محل خود خواهد
شد برادر دیگر ایشان شاه مظفر الدین علی است از افاضل دار الملک شیراز و در آنجا منصب شیخ الاسلامی و وکالت علیات سرکار
خاصهٔ شریفه بهشیار داشت و در زمان نواب سکندر شان در موکب همایون آنحضرت از شیراز بمقر سلطنت ابدی طراز آمده بمنصب قضای عسکر ظفر
اثر سرافراز گشت و نواب سکندر شان را توجه و شفقت خاصی بجناب میر بود میرزا مخدوم شریفی ولد میر شریف شیرازی دختر زادهٔ
قاضی جهان شیرازی وزیر سیفی حسینی قزوینی بود در درگاه معلی بسر میبرد صاحب فضل و کمال بود فهم و فطرت عالی داشت مفسر و محدث خوب بود
و بسیار خوش محاوره بود وعظ را خوب میگفت و اکثر اوقات ایام متبرک در مسجد حیدریه قزوین قریب بخانه خود بگفتن وعظ اشتغال داشت جمعیتی
عظیم در پای منبر وعظ او میشد چون تهمت آلوده تسنن بود از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده توجه والتفاتی نمییافت تا بعضی اوقات پرتو توجه و
التفات شاهزادهٔ عالمیان شهزاده پریخان خانم بجهت قرب جوار و همسایگی بر وجنات احوالش میتافت در زمان اسمعیل میرزا باعتبار تمام یافته
نصف صدارت با و تفویض یافت تا بجهت غلوی که در مذهب تسنن داشت مینمود و بیملاحظه و محابا پرده از روی کار برداشته بود منصوب گردید

معزول

چنانچه در محل خود مرقوم میگردد شاه عنایت الله اصفهانی از سادات نقبای دار السلطنه صفهان و در درگاه معلی منصب قضای عسکر ظفر اثر داشت
و کلانتری هم باسم آن شغل میپرداخت بغایت متشرع و پرهیزکار بود در زمان اسمعیل میرزا نصف صدارت عظمی بجدتش تعلق گرفت در زمان نواب سکندر
شان از آن مهم معزول گشته متوجه وطن اصلی گردید میر سید علی شوشتری وی ولد امجد میر اسد الله صدر است چندین سال من حیث الاستقلال
در خدمت شاه جنت مکان بعالی رتبهٔ صدارت معزز و گرامی بود و در اواخر ایام حیات بجهت کبر سن و شیخوخیت از آن شغل دامن درچیده بخلف
صدق خود میر سید علی مذکور وا گذاشته و او بعضی اوقات بنیابت پدر عالی گهر و بعضی اوقات اصالةً بشراکت میر محمد یوسف استرابادی بدان خدمت

مشغول بود



ذکر علمای اعلام و سادات ذوی الاحترام

اوقات شریفش صرف درس و بحث میشد و از افاده خالی نبود **میر علاء النبی** از سادات مرعش در دار السلطنه قزوین و گاه در درگاه معلی
بعضی اوقات قاضی معسکر ظفر اثر بود و بعد از فتح گیلان بمنصب صدارت آن ولایت بین الاقران ممتاز بود جامع کمالات صوری و معنوی و در
علم اصول و رجال سرآمد روزگار خود و محدث خوب بود و بغایت خوش صحبت و بذله گو و مطبوع الطبایع و همیشه در مجلس بهشت آیین زیاده از دیگران
بشرف مکالمه و همزبانی اشرف اختصاص می یافت و با کمال تقوی و پرهیزکاری از جمال ظاهر نیز حظ وافر داشت و بهزبانهای بی تکلفانه و شگفته
طبعی سرور افزای خاطر ارباب ادراک و هم صحبتان بود **میر محمد مؤمن استرابادی** از سادات عظام استراباد و خواهرزاده
میر فخر الدین سماک است بسیار فاضل و متدین و نیکو اخلاق و صاحب طبیعت گاهی بنظم اشعار ملتفت شده قصاید و غزلیات و رباعیات مرغوب دارد و در صلاح
و تقوی درجه عالی داشت حسب الفرمان حضرت خاقان بتعلیم شاهزاده مغفور و زمان استیلای اسمعیل میرزا تاب توقف ایران نیاورده بجانب دکن
رفت از ولات عظام دکن بنابر وقوع تشیع سلسله علیه قطب شاهیه ملازمت محمد قلی قطب شاه اختیار نموده در آن سلسله بغایت معتبر گردیده و مرتبه وکالت
و پیشوائی یافت و اکنون که این صحیفه تسوید می یابد و سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده در قید حیات است و مستحقین هر دیار بوسیله جناب میرزا
بسلسله علیه انتفاع می یابند **میر محمد باقر داماد** حضرت میر خلف صدق مرحوم سید محمد داماد استرابادی است و دخترزاده مجتهد مرحوم
مبرور شیخ علی عبد العالی پدرش بجهت دامادی شیخ اشتهار داشت بحدت فهم و جودت طبع اتصاف دارد و در صغر سن در مشهد مقدس معلی واقع
و در خدمت مدرسان و افاضل بر کار فیض آثار اکتساب علوم نموده در اندک زمانی ترقی عظیم کرد در زمان نواب سکندرشان باردوی معلی آمده بصحبت
علما و افاضل درگاه معلی مشرف گشته مدتی با میر فخر الدین سماک استرابادی و سایر دانشمندان مباحثات نموده در علوم معقول و منقول سرآمد
روزگار خود گشت و الیوم نیز اشراقات انوار فضایل و کمالاتش ساحت آمال طبقه علوم درخشان و لمعات کوکب طبع آفتاب مثالش بر عالمیان

۱۰۲۵

تابان است و از تاریخ ارتحال حضرت شاه جنت مکان الی الآن که مطابق خمس و عشرین و الف هجریست لحظه از مطالعه و مباحثه خالی نبود و لمحه از اوقات
شریف بیطالت نگذشته و الحق جامع کمالات صوری و معنوی است و کاشف دقایق انفسی و آفاقی و در اکثر علوم حکمیات و فنون غریبه ریاضی
و فقه و تفسیر و حدیث درجه علیا یافته رتبه عالی اجتهاد دارد و فقهای عصر فتاوی شرعیه را بتصحیح آنجناب معتبر میشمارند و در اکثر علوم تصانیف دارد
و آنچه تا غایت از تصانیفش معلوم این ذره بیمقدار گشته کتاب صراط المستقیم و افق المبین که مملو از لآلی ثمین حکمت و نکات دقیق کلام است و
کتاب رواشح سماویه در شرح احادیث امامیه و کتاب کافی و شرح کلینی و تفسیر قرآن موسوم بسدرة المنتهی و رساله خلق الاعمال که باتعاضات موسوم گردیده
و کتاب خلسه ملکوتیه و عیون المسائل و ایماضات و ضوابط الرضاع و سبع شداد و حاشیه شرح مختصر اصول و قبسات حق الیقین فی حدوث
العالم و کتاب تقدیسات در رفع شبهه ابن کمونه و شرح صحیفه کامل و چند رساله و کتاب دیگر از مصنفات جناب میر کسوت ظهور پوشیده است
که آنچه اتمام نیافته باشد باتمام آن موفق گشته مکنونات خاطر شریفش بجلوه گاه ظهور آید حافظه جناب میر بمرتبه ایست که از اول حال در مبادی نشو و نما
هر نقد عیاری که بخازن طبیعت سپرده در حفظ آن شرط امانت بجای آورده فلسی از آن از خازن طبیعت او در فلسفه و دوران فوت نشده در
طاعت و تقوی و عبادت درجه عالی و رتبه بس متعالی دارد خلاصه اوقاتش صرف مطالعه و مباحثه و عبادات الهیه شده و میشود و گاهی بنظم اشعار ملتفت
شده اگرچه دون مرتبه عالی اوست اما مضمون مقال واگه از زبدة العارفین سخنور نامی شیخ نظامی علیه الرحمه مشهور است **نظم** پیش و پسی بست صف
کبریا   پس شعرا آمد و پیش انبیا   منظور داشته زبان صدق بیان بدان گشوده اشراق تخلص مینمایند و در غزل و قصیده و مثنویات تخصیص
مثنوی که در مخزن الاسرار شیخ نظامی در سلک لآلی بحر معانی در آورده داد سخن پردازی داده است از منظومات جناب میر این رباعی که در نعت حضرت
خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در رشته بلاغت انتظام داده تیمنا و تبرکا در این صحیفه ثبت افتاد **رباعی** ای ختم رسل دو کون پیرایه تست
افلاک یکی منبر نه پایه تست   گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب   تو نوری و آفتاب خود سایه تست   الیوم در دار السلطنه صفاهان است امید که وجود
شریفش

محمد اصفهانی بدین شغل نامی اختصاص یافت و بجهت بعضی امور مزاج مبارک اشرف ازو متغیر شده رقم عزلت بر صحیفهٔ حالش کشیدند و منصب صدارت بمیر
میر محمد یوسف استرابادی که از زمرهٔ فضلای دانشمند بود و میر سید علی ولد میر اسدالله مفوض گردید **میر غیاث الدین محمد** مشهور بمیر میران
برادر شاهی تقی الدین محمد که در آن هنگام از اعاظم سادات حسنیهٔ اصفهان و نقیب النقبا بود و طالب منصب موروث گشته بالاخره بعالی رتبهٔ صدارت
سربلندی یافته در حین ارتحال شاه جنت مکان بر زبلوچهٔ صدارت تمکن داشت و بغایت کم طمع و پرهیزکار بود و چون در دار السلطنه اصفهان صاحب
املاک و رقبات کلی بود از حاصل سرکار خود اوقات میگذرانید و دو پسر داشت میرزا محمد مخدوم که از افاضل و دانشمندان روزگار بود و پسر دیگرش
میرزا محمد امین بغایت صالح و متقی و پرهیزکار بود دیگری از طبقهٔ سادات ممالک **میر میران یزدی** و او پسر شاه نعمت الله است که بشرف
مصاهرت این دودمان سرافرازی داشت و مریدان سلسلهٔ شاه نعمت اللهی مشهور بشاه نعمت الله ولی با او پیر مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار
سعادت مینمودند و او مورد تربیت و اشفاق شاهانه بود صاحب سیورغالات کلی بود و حاصل املاک و ادرارات مسلمیات آن سلسله قریب بپنجهزار تومان
میشد و بهمین عاطفت و الطاف شاهنشاهی در دار العباده یزد بر مسند عظمت و اقبال تکیه کرده روزگار بعشرت و کامرانی میگذرانید و از اولاد و امجاد
شاه نعمت الله و شاه خلیل الله هر دو بشرف مصاهرت این دودمان سربلندی یافتند چون جناب میر حقوق تربیت این دودمان را منظور نداشتند و در زمان
نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا در مبادی جلوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی ارتکاب بعضی امور ناملایم خصوصاً موافقت بکتاش خان افشار
که دم از عصیان و طغیان میزد و دیگر اعمال که منافی اخلاص بود نموده سرانجام کار او درین دولت ابد پیوند بوبال و نکال کشید خاطر اخلاص گزین
رخصت نمیدهد که کماهی احوال و علوشان و بزرگی و بزرگ منشی جناب میرزا حسب الواقع در قلم آورد **شاه قاسم نوربخش** از اولاد و احفاد
کرام قدوة المساکین سید محمد نوربخش است که در قصبهٔ طرشت ری مسکن داشته اند و آثار نجابت و بزرگی و علوشان از ناصیهٔ احوالش نمایان و احوال
زاکیه اش مذکور السنه و افواه عالمیان و خود در درگاه معلی منظور نظار عواطف و الطاف شاهی و مرجع مریدان سلسلهٔ علیهٔ نوربخشیه بود در ولایت ری
و شهریار و آنحدود ضیاع و مزارع مرغوب داشت و از جانب اشرف نیز سیورغالات از اکثر سادات قلمرو همایون امتیاز داشت **میر سید
حسین الحسینی جبل عاملی** دخترزادهٔ خاتم المجتهدین شیخ علی عبدالعالی در زمان حضرت شاه جنت مکان از جبل عامل آمده مدتی در دار الارشاد اردبیل
بتدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهام شرعیه قیام داشت بعد از آن بدرگاه معلی آمده دعوی اجتهاد مینمود و منظور نظر حضرت شاه جنت مکان
گردید صاحب نفس و فطرت عالی و طبع کامل و حافظهٔ عالی عظیم بود گاهی متوجه فیصل قضایای شرعیه اردوی معلی بوده جمعی کثیر همه روزه بمجلس علیه اش
رجوع مینمودند و در مسائل شرعیه کتاب و نایبان محکمه حسب الفرموده جناب میر توقیع او را سید المحققین و سند المدققین وارث علوم الانبیاء
والمرسلین خاتم المجتهدین مرقوم میساختند اگر چه علما در این باب سخن داشتند و غایبانه ادعا مینمودند اما هیچیک از فحول علما در معرض این گفتگو نتوانستند درآمد
بغایت فصیح البیان و ملیح اللسان بود در خدمت حضرت شاه جنت مکان هر عقده که هیچیک از ارکان دولت حتی شاهزادگان عالیمنزلت گشاد نمیتوانستند
داد بجناب میر توسل جسته ملتمسات در خدمت آنحضرت باجابت مقرون بود و امداد او بخلق الله خصوصاً گرفتاران حادثهٔ روزگار بسیار میرسید
تصانیف بسیار در فقه و حقیقت مذهب اثنی عشریه و رد مذاهب مبتدعه دارد **میر فخر الدین محمد سماکی** عظام موضع سماک دار المؤمنین
استراباد و از افاضل علما و دانشمندان عصر و از تلامذهٔ فخر السادات و العلماء امیر غیاث الدین منصور شیرازی بود در درگاه معلی شاهی بمزید
منظور نظر مرحمت گستر حضرت شاه جنت مکان بود و همه روزه جمعی کثیر از طلبهٔ علوم معقول و منقول بمدرس آنجناب حاضر گشته استفادهٔ علوم مینمودند
و از افادات علیه اش مستفید و بهره مند میگشتند حاشیه بر الهیات تجرید نوشته سخنانش موثوق طلبهٔ علوم است **میر رحمة الله پیشنماز**
از سادات نجف اشرف و فضلای عصر بود در درگاه معلی منصب پیشنمازی داشت مورد شفقت شاهانه و مشمول اعزاز و احترام خسروانه بود بغایت متقی و
پرهیزکار شعر عربی را بسیار خوب میگفت در علم فقه و تفسیر و حدیث مرتبهٔ عالی داشت شاگرد بیواسطهٔ مجتهد مغفور شیخ زین الدین علیه الرحمه بود و اکثر

اوقات

ذکر سادات و علماء اعلام و وزرا و ارباب قلم

بنابر اعزاز و احترام این طبقه جلیله بعد از اسامی شاهزادگان عالیشان رقمزده کلک بیان کرده اما چون در معظم قضایا اسامی امرا و ارباب جلالت نیز مذکور میگردد و تعارف بر احوال ایشان بر سیاق تاریخ انسب و الزم بود قلم جسارت رقم بر تحریر آن تقدیم داد

ذکر سادات رفیع القدر و المنزلة و ایشان بنحوی است که قلمی میشود بعون الله

بالجمله سادات عظام را که ذریه طیبین و طاهرین‌اند معزز و گرامی داشته در توقیر و احترام ایشان مبالغه عظیم میفرمودند مصداق این مقال تعظیم و توقیر زیاده از حد اعتدال سادات سکویه تبریز است که چندگاه مورد تعظیمات بیکران شاه جنت مکان بودند مجملی از حال ایشان در این مقام نگاشتن مناسب نمود سادات مذکور چهار برادر بودند میر صدرالدین محمد و امیر نظام الدین احمد و امیر قمرالدین و امیر ابوالحامد و جد ایشان میر ابوالقاسم علیا از سادات عالیشان و جامع کمالات صوری و معنوی در خدمت سلاطین معزز و محترم بوده اما ایشان در خدمت شاه جنت مکان بمدارج ترقی نموده بمرتبه محرمیت و عزت و اعتبار یافتند که هرگز در هیچ زمانی احدی در خدمت سلاطین عشر عشیر آن قرب و منزلت و اختیار و اقتدار نیافته هر اراده مقدور و غیر مقدور که میکردند هنوز زبان باظهار آن نگشوده بودند که بمجرد ایما و اشعار بلا توقف صورت پذیرفته بود اگر همه در امور دولت محظورات لازم آمدی و هر روز نفقه‌ای و هر روز نقدی انعامی و احسان درباره ایشان بلا توقف بظهور میآمد بمثابه گستاخ بودند که آنچه از ملبوسات و تحف و هدایا بسرکار خاصه نظر قبول ایشان بر آن میافتاد همان ساعت فرمان بر آن حسب الفرمان قضا جریان تسلیم مینمودند و اگر اوقات محتاج بعرض بودند کرّرا آنحضرت در منزلی که در موضع اسکویه تبریز واقع است قدم رنجه فرموده از بهشت بآنجا تشریف میبردند و انواع انبساط و شگفتگی جهت انبساط خاطر ایشان بظهور میآوردند سادات مذکور قدر این مراتب و منزلت ندانسته حفظ دولت خود نتوانستند کرد و بعضی مهم خود را بزبان آوردند زیرا که در امور دیوانی موقوف بودند و از راه و رسم عالی خبری نداشتند ارادهای دور از کار مینمودند رفته رفته ارادت مخالفت ایشان موجب غبار خاطر اشرف گردید چنانچه میخواستند تغییر و تبدیل در مهمات کارخانه سلطنت مثل تعیین وکیل و وزیر و صدور و غیرها نمایند قاضی جهان وزیر که مبادی حال مربی ایشان بود از بیجوهری ایشان ورق برگردانیده بدلایل معقوله بتدریج ایشان را از نظر اعتبار آنحضرت انداخت و حکم شد که در خانه خود مقیم بوده تا طلب نشوند من بعد بدرگاه معلی نیایند از سیورغالات که با ایشان شفقت شده بود برقرار بود غرض از ایراد این حکایت حسن اعتقاد آن حضرت است که درباره این طبقه جلیله بچه مثابه بوده و چون در این دودمان ولایت نشان منصب صدارت که عبارت از تقدیم سادات و ارباب عمایم و تکفل مهمات ایشان و ضبط اوقاف و رسانیدن وجوه بر مصارف شرعیه است بجز سادات عظیم القدر فاضل پرهیزکار بدیگری تفویض نمیباید در زمان حضرت شاه جنت مکان از زمره این طبقه جلیله ایشان دو نفر منصب عالی صدارت یافتند در اوایل جلوس همایون امیر قوام الدین حسن اصفهانی بشراکت میر جمال الدین استرابادی صدر شد بعد از فوت او میر نعمت الله حلی که از فضلاء حله بوده بشراکت امیر قوام الدین حسن رتبه صدارت یافت بعد از فوت امیر قوام الدین حسین علامة العلمائی امیر غیاث الدین منصور شیرازی با امیر نعمت الله حلی شریک صدارت گشت و میر نعمت الله بجهت خصومت و نزاع خاتم المجتهدین شیخ علی عبدالعالی و موافقت شیخ ابراهیم قطیفی که معاند خاتم المجتهدین بود از صدارت معزول گشته بحله رفت و علامة العلمائی من حیث الانفراد صدر بود و اما میانه او و خاتم المجتهدین طرح بدنشست میر او را بالجهلات نسبت میداد و میرزا او را بعدم قید متهم میداشت روزی در خدمت اشرف میانه ایشان مباحثه علمی واقع شده منجر بنزاع شد رفته رفته منازعات ایشان بقباحات کلی انجامید حضرت شاه مراعات جانب خاتم المجتهدین کرده میرزا از صدارت معزول گردید و او در همان چند روز برخصت متوجه شیراز شد منصب صدارت حسب الارادة مجتهد الزمانی میر معزالدین محمد اصفهانی که جامع کمالات علمی و عملی بود تفویض یافت و او هشت سال من حیث الانفراد و الاستقلال صدارت کرد بنابر خدعه حکیم کازرونی معزول شده میر اسدالله مرعشی شوشتری رتبه عالی صدارت یافت و تا حین حیات صدر بود بعد از فوت او شاه تقی الدین

محمد اصفهانی

دیگر اردوغدی خلیفه میر بزرگ آن طبقه بود در گیلان الکا داشت **تکلو** ولی سلطان شرف الدین اغلی قوم محمد خان در خراسان اندک الکا داشت و آن طایفه از جهت یاغیگری الامه از نظر اعتبار افتاده بودند اسمعیل میرزا در مقام تربیت تکلو درآمده اعتبار یافتند **طایفه طالش** بایندرخان میر بزرگ آن طبقه و در استارا بود **دیگر** حمزه سلطان از امرای معتبر درگاه معلی بود **دیگر** حاجی اویس سلطان میر معتبر بود **دیگر** قراخان حاکم شوره گل و اسکرو چخور سعد بود **دیگر** الپاووت و ابراهیم خلیفه در چخور سعد الکا داشت **خنوسلو** حسینخان سلطان میر معتبر بود **طوایف اکراد** شرف خان روزکی که از امیرزادهای بتلیس بود و در خدمت حضرت شاه جنت مکان تربیت یافته معتبر بود و حاکم نخجوان بود گیلان **دیگر** خلیل سلطان سیاه منصور حاکم نخاس و سیورق بود **دیگر** اغلان بوداغ چکنی در خراسان حاکم خوشان بود و از امرای فارس بود **دیگر** قلیج خلیفه بابروکی از امرای چخور سعد بود **دیگر** تیمور خان اردلان حاکم حسن آباد و پلنگان بود و شاه رستم عباسی و برادرش محمدی هر دو حاکم لرکوچک بودند شاه جنت مکان الکا را میانه برادران قسمت نمودند خاوه و ایبر بشاه رستم و خرم آباد و سایر محال بمحمدی تعلق داشت از محمدی خلافی ظهور یافت اما شاه رستم بر جاده بندگی راسخ و از یکجهتان بود **طایفه چکنی** محمود خلیفه و محمد سلطان جلال اغلی هر دو در قراباغ بایان زیاد اغلی بودند و نمر سلطان او نیز در قراباغ بود **طایفه چغتای** میرزا علی خلیفه میرکرایلی در خراسان بود و ابن حسین ولد میر حسین سلطان فیروزجنگ در بادکان مشهد مقدس میبود و در آنجا حاکم سرخس شد حاجی محمد سلطان کوتوال مشهور در خراسان حاکم زاوه و محلات بود و از سادات عظام بود **شیخاوند** صدرالدین خان ولد معصوم بیک صفوی از امرای درگاه معلی بود و در خدمت شاهزاده نامدار سلطان حسین میرزا بود سیه بیک برادرش در سلک امرای عظام منتظم و حاکم استراباد بود و در حین ارتحال شاه جنت مکان از و تغیر شده بود و سید سلیمان مشهور بسید بیک کمونه از سادات و نقبای نجف اشرف و از اولاد سید محمد کمونه در زمان خاقان سلیمان شان بنابر ظهور دولتخواهی تربیت یافته در سلک امرا منتظم حاکم حله بغداد بود و در معرکه چالدران شهادت یافت و حضرت شاه جنت مکان او را منظور نظر اعتبار گردانیده از امرای معتبر درگاه و مهردار مهر مبارک شرف نفاد بود و دیگر امرا و حکام از هر طایفه و هر طبقه در ممالک بودند که تفصیل آنها متضمن فایده نیست

یوزباشیان عظام و قورچیان کرام و ایشیک آقاسیان و یساولان

یوزباشیان عظام و ارباب مناصب و قورچیان و سایر ملازمان درگاه زمان حضرت شاه جنت مکان در حین ارتحال شش هزار نفر بودند از آنجمله چهار هزار و پانصد نفر قورچی و یک هزار و پانصد نفر سایر جماعات از قورچیان داش و یساولان و بوکاولان و غیر ذلک در میانه این گروه از یساولان و قورچیان معتبر و ایشیک آقاسیان و یساول باشیان قور و دیوان و میرشکاران و توپچی باشیان و جمعی کثیر از هر طبقه و هر طایفه بودند که بپایه امارت رسیدند اگرچه برتبه امارت سرافراز نشده بودند اما در اعتبار کمتر از امرا نبودند و هر یک فراخور حال نوکران کارآمدنی داشتند از پنجاه نفر چنانچه شش هزار کس ملازم خاصه پادشاه بودند و ملازمان ایشان و نوکران که بشمار صحیح درآمد حسب التخمین بیست هزار کس میشدند بلکه زیاده و آوازه جلادت و شجاعت گروه قورچی بمثابه بود که در هر معرکه که یکصد نفر از قورچیان شاهی بودند با یکهزار نفر از سایر طبقات چشم برابر بودند

ذکر سادات عظام و علمای ذوی الاحترام و وزرا و ارباب قلم و شعرای بلاغت شیم

بخاطر ناقص مسود اوراق رسید که این صحیفه را بذکر طبقه علیه سادات عالیقدر و صدور منبع البرکات و علمای کرام و ارباب علم و وزرا و مستوفیان و ارباب استعداد و شعرای بلاغت شعار زمان فرخنده نشان حضرت شاه جنت مکان که در پایه سریر اعلی و ممالک بودند آرایش دهد و برخی از احوال خیر مآل فضایل و کمالات هر یک نگاشته کلک سوانح نگار میگردد **ذکر سادات و مشایخ و علما** اگرچه مناسب این بود

بنا بر اعزاز



ذکر اسامی امراء و خوانین در زمان سلطنت شاه طهماسب اول

یکان حاکم دار السلطنه هرات و امیر الامراء خراسان و بسعادت خدمت لله‌گی شاهزاده کامکار عالیمقدار ابو المؤید شاهزاده عباس بهادر خان گیتی‌ستان روائی ایران رسیده معزز و سرافراز بود دیگر نظر سلطان آسایش اغلی که در هرات بیاقی‌کش بود در لوسویه و غوریان الکا داشت دیگر ابراهیم سلطان ولد شاهقلی سلطان یکان که حاکم سرخس بود دیگر ولیخان قورچی باشی خدمه‌گان ازاویماق شرفلو استاجلو حاکم خواف و باخرز بود دیگر محمود خان صوفی اغلی که از امراء خدمه‌گان و در آنوقت حاکم ترشیز بود دیگر تیمور خان سید بدر مراد خان حاکم سیستان و لله بدیع الزمان میرزا بود دیگر الغوث سلطان چاوشلو حاکم شوشتر و در قول و میر معتبر بود دیگر شاه‌قلی سلطان قارنجه اغلی از اویماق‌های نقیه‌لوی حاکم سدی و در تفلیس بکوبک داور خان کرجی و تمشیت مهمات او مأمور بود دیگر مصطفی سلطان ولد کچل شاه‌ویردی در خدمه‌گان بود و در ذکر تمامی امراء استاجلو چندان فایده نبست و بهمین جماعت که ذکر شد اختصار رفت طایفه ترکمان معظم ایشان امیرخان موصلوی نواده کلابی خان که امیرخان ماضی جد او بود در زمان حضرت خاقان سلیمان‌شان از دیار بکر با ایل و حشم بدرگاه جهان پناه آمده و در جنگ شاهی بیک اوزبک که در مرو واقع شد مردانگیها از و بظهور رسیده و چندگاه امیر الامراء خراسان و لله حضرت شاه جنت مکان بود و خود هم میر معتبر ذیشان بود و در حین رحلت شاه جنت مکان در خار ری اقامت داشت در زمان نواب سکندرشان امیر الامرای آذربایجان گشته شرف مصاهرت این دودمان یافت چنانچه در فوق شعاری شده محمد خان موصلو توم امیرخان چندگاه حاکم سیستان بود در حین ارتحال حضرت شاه از سیستان معزول شده در تربت خراسان توابع الکا داشت در زمان جلوس نواب سکندرشان از ارکان دولت قاهره گردید دیگر شاهقلی خان پرناک که از امراء بزرگ ترکمان و در صفهان بود در زمان اسمعیل میرزا حاکم مشهد مقدس و امیر الامراء نصف خراسان گردید دیگر سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه حاکم تون و طبس خراسان بود دیگر حیدر سلطان جابوق ترخان که حاکم قم و از امراء بزرگ درگاه معلی بود دیگر ابو المعصوم سلطان ولد یادگار محمد ترخان از امراء درگاه معلی بود طایفه روملو معظم ایشان در آنعهد مار و سنجان امیر الامراء شیروان و از امراء معتبر بود دیگر حسین قلی خلفا در درگاه معلی منصب خلیفة الخلفائی داشت میر صاحب نقاره و علم بود اتابیگ معتبر و مشار الیه بود طایفه صوفی که از دیار بکر و هر طرف روم بپایه سریر اعلی جمع آمدند با تمام تابع او بودند دیگر دلو بوداق که از حکومت خوی آمده در درگاه معلی بود دیگر قربان سلطان در درگاه معلی بود طایفه ذوالقدر معظم ایشان در درگاه معلی محمد قلی خلیفه قورخلو که از ارکان دولت قاهره و فنون آراسته داشت دیگر محمد خلیفه عمزاده ابراهیم خان حاجی لر حاکم استراباد بود دیگر ولی سلطان قلخانچی اغلی حاکم دار الملک شیراز و لله نواب سلطان محمد میرزا بود دیگر تبت آقا حاکم جام در خدمه‌گان بود دیگر شاهقلی خلیفه از امراء بزرگ حاکم دار و بجر فارس بود دیگر منصور بیک ولد ابراهیم خان حاجی لر در خوی بود طایفه افشار معظم ایشان در درگاه معلی ایبر اصلان سلطان ارشلو که از امراء بزرگ افشار و صاحب جیش و لشکر بسیار و لله سلطان احمد میرزا بود دیگر خلیل خان نیز از امراء ذیشان و حاکم کوه گیلویه و صاحب ده هزار خانه افشار بود دیگر محمود سلطان میر بزرگ حاکم ساوه بود دیگر یوسف قلی سلطان برادر یعقوب سلطان که بجای برادر حاکم کرمان شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود و کرمان نرفت در زمان اسمعیل میرزا قورچی باشی و ارکان دولت شد دیگر اسکندر خان قوم خلیل خان در هزار جریب بود در زمان نواب سکندرشان حاکم کوه گیلویه شد دیگر یکان سلطان حاکم فراه و اسفزار خراسان و میر معتبر بود دیگر خسرو سلطان کور اغلی در خدمه‌گان بود دیگر امراء افشار بودند بذکر این چند نفر اکتفا نمود طایفه قاجار یوسف خلیفه ولد شاهوردی سلطان زیاد اغلی بجای ابراهیم سلطان بیگلربیگی قراباغ و لله سلطان علی میرزا شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود دیگر میرزا علی سلطان از امراء معتبر درگاه معلی و دیوان بیگی بود دیگر علی خلیفه آغچه‌لو حاکم دامغان و بسطام بود دیگر سلیمان بیک زیاد اغلی برادر یوسف خلیفه و سلیمان سلطان شمکم اغلی نیز مرتبه امارت یافتند دیگر سولاغ حسینی میر بزرگ در گیلان الکا داشت

دیگر

ذکر اسامی امرای طایفه ترکمان (۱۰)

ذکر اسامی امرای طایفه روملو ۱۱

اسامی امرای طایفه ذوالقدر ۱۲

اسامی امرای طایفه افشار ۱۳

اسامی امرای طایفه قاجار ۱۴



متوجه زیارت بیت الله الحرام شده در مکه معظمه بجبالهٔ امیر صدر الدین حسین شیرازی که از سادات عظام دشتکی از افاضل نامدار و متورعین روزگار بود در آمده در آن مدینه معظمه اقامت گزید پسر سیم بدیع الزمان میرزا است که بفرمان عم بزرگوار در سیستان و والی ولایت نیمروز بود و تیمور خان استاجلو لله و اتالیق بود و یک پسر کودک داشت بهرام نام در زمان اسمعیل میرزا تیمور خان بفرمان او هر دو را از میان برداشت چون جولان خامهٔ وقایع نگار در عرصهٔ تعداد شهزادگان کامکار بقدر طاقت بشریت بود اکنون وقت آنست که اشهب خوشخرام قلم بطرف تعداد امراء عظام و خوانین ذوی الاحترام طایفه رفیعه قزلباش و غیرهم که در حین ارتحال آنحضرت بمناصب عالیه موسوم و در ممالک محروسه بحکومت و دارائی مشغول بودند انعطاف یابد و صحیفهٔ بیان بذکر آن گروه عقیدت گزین آرایش پذیرد

ذکر امراء نامدار از خوانین و سلطانان عالیمقدار که بعضی در درگاه معلی و بعضی در ممالک بوده

امراء عظام و خوانین والا مقام و سلطانان خورد و کلان که در حین ارتحال حضرت شاه غفران پناه برتبهٔ امارت سرافراز بودند اکثر ایشان صاحب طبل و علم و خیل و حشم بودند و از ثبت دفاتر دیوان اعلی معلوم گشته یکصد و چهارده اند و اسامی چند نفر از معتبران و بزرگان هر طبقه و هر اویماقی درین صحیفه مندرج میگردد و در تفصیل حال همگی فایده نیست طایفه شاملو که معظم طوایف قزلباش و بقدمت خدمت و حقوق و جان سپاری از همه در پیش و سر دفتر اویماقات اند و در زمان خاقان جهان ستان و ظهور این دولت و خاندان و اوایل جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان امراء بزرگ و خانان عالیشان در میان طبقهٔ شاملو بودند مثل حسین بیگ لله خاقان سلیمان شان ابو البقاء شاه اسمعیل بهادر خان و عبدی بیگ که بشرف مصاهرت آنحضرت سرافرازی داشت و دورمیش خان ولد او و حسین خان برادر مشار الیه که خواهرزادهٔ حضرت شاه جنت مکان بود و دیگر نیل خان و اغزیوار خان و غیر ذلک بمناصب بلند و تیولات ارجمند از سایر اویماقات امتیاز داشتند تا در این هنگام هفت نفر صاحب نقاره و علم بودند معظم ایشان ولی خلیفه اوجی که حاکم مشهد مقدس معلی و زیاده از دیگر امراء صاحب قشون و لشکر بود و اکثر میرزایان شاملو در سلک قشون او منتظم بودند فولاد خلیفه حاکم ولایت همدان بود و دیگر سلیمان خلیفه که او از حکومت استراباد معزول گشته در درگاه معلی بود طایفه استاجلو نیز در زمان خاقان گیتی ستان سلیمان شان و شاه جنت مکان امراء بزرگ بودند مثل خان محمد حاکم دیار بکر و قراخان برادرش و قلیج خان و چاپان و کپک سلطان و منتشا سلطان و صدر الدین خان و فاروق سلطان و عبدالله خان و شاهقلی سلطان حاکم چخور سعد و غیرهم همگی در ممالک محروسه صاحب الکاء در اوایل جلوس حضرت شاه جنت مکان تلامش ولایت عناد دیو سلطان تکلو چنانچه در جلوس حضرت شاه رقم زدهٔ کلک بیان گردیده امراء استاجلو مغضوب گشته چندگاه در گیلان بسر برده اند اما بعد از انحطاط دولت تکلو و دفع تسلط بازمورد تربیت گشته اعتبار تمام یافتند و جمعی کثیر از آن طایفه در حین رحلت آنحضرت برتبهٔ امارت داشتند و صاحب طبل و علم و جیش و لشکر و تیولات معتبر داشتند معظم ایشان در درگاه معلی حسین بیگ ولد حسن بیگ یوزباشی بود که بجای عمش پیکر سلطان امارت یافته لله شاهزادهٔ نامدار سلطان مصطفی میرزا بود و در خدمت شهر قدر و منزلت عظیم داشته و صاحب رای و مشورت در امور ملکی دخیل بود و قشون آراسته داشته و از ارکان دولت قاهره بود دیگر مراد خان سفره چی ولد تیمور خان که از امراء بزرگ درگاه معلی بود اما در وقت رحلت شاه جنت مکان بتسخیر قلعه کجور رفته در آنجا بود دیگر الله قلی سلطان کراجیا که از ایالت گیلان معزول گشته از امراء درگاه معلی بود دیگر پیری بیگ قوجلوی که او نیز از امراء درگاه بود اما در وقت ارتحال حضرت شاه بورامین بری که از قطاع وی بود رفته بود و از امراء ممالک محروسه دیگر پیره محمد خان چاوشلو امیر الامراء بیه پیش و لله امامقلی میرزا و از امراء بزرگ صاحب قشون بود محمدی خان تخماق که امیر الامراء چخور سعد و از امراء بزرگ معتبر بود در ازدیاد لشکر و قشون از اقران در پیش بود و در حین رحلت شاه جنت مکان بایلچیگری روم رفته بود در زمان اسمعیل میرزا آمد دیگر شاهقلی سلطان

ذکر اسامی اولاد و احفاد شاه طهماسب اول

خانم است که نامزد بدیع الزمان میرزای ولد بهرام میرزا بود اما هنوز بتصرف او در نیامده بود در خدمت والد بزرگوار معزز و گرامی و نهایت
معتبر بود و خلایق در مهام مشکله بخدمت علیه اش توسل جسته بوسیلهٔ ایشان صورت می یافت از وفور عقل و دانش در ملازمت همایون اعلی مشیر و مشار
الیه بود برخی از حالات او در وقایع ایام همایونی شاه جنت مکان گذشته و شطری از احوالش بعد ازین مرقوم میگردد مجملاً بعد از رحلت شاه
جنت مکان در تمشیت اسمعیل میرزا سعی بسیار کرد و آبروئی یافت بعد از واقعهٔ او در جلوس نواب سلطان محمد میرزا بجد متهم مطعون شده از میان
برداشتند و شرح آن بتفصیل در این کتاب در محل خود گذارش خواهد یافت سیم خدیجه سلطان بیگم که در حبالهٔ جمشید خان والی بیه پس بود و بعد از
واقعهٔ جمشید خان در زمان فرمانروائی حضرت اعلی همایون شاهی ظل اللهی بحبالهٔ نکاح شاه نعمت الله ولد میرمیران یزدی در آمد و الحال در قید
حیاتست و پسر از جمشید خان داشت هر دو در عالم جوانی رحلت نمودند چهارم زینب بیگم که شاه علی بیگ شاملو قورچی شمشیر الله اش بود و حور
خان خانم از بنات معظمهٔ گرجستان بود اسمعیل میرزا او را بعلی قلی خان نوادهٔ دورمیش خان شاملو که بحکومت هرات فرستاده و او معقودهٔ او
بود اما بتصرف او در نیامده بود بسیار عاقله و رحمة للعالمین است در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بانوی حرم علیهٔ عالیه و درین وقت آنحضرت
قرب و منزلت عظیم داشت و تا تحریر این کتاب در حرم علیهٔ عالیه معزز و محترم است خیرات و مبرات از او بظهور می آید امید که عمر طبیعی یابد پنجم مریم
سلطان بیگم همشیرهٔ اعیانی علیا جناب علیهٔ عالیهٔ مذکوره است در زمان نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه بحبالهٔ خان احمد سلطان والی گیلان بیه پیش
در آمد و بعد از آنکه خان احمد ازین دولت روگردان شده چنانچه در محل خود گذارش خواهد یافت بروم رفت شهزادهٔ ماضیه که از خان احمد داشت
بدودمان پدر نقل نموده در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی وفات یافته صبیه اش از زمرهٔ مخدرات استار سلطنت است ششم فاطمه سلطان خانم
که در زمان نواب سکندرشان بحبالهٔ امیرخان موصلوی ترکمان در آمده بعد از اندک روزی در خانهٔ او فوت شد هفتم شهربانو بیگم در زمان نواب
سکندرشان بحبالهٔ سلمان خان ولد شاه علی میرزای استاجلو که خواهرزادهٔ شاه جنت مکان بود در آمده او نیز بعد از اندک زمانی در منزل
او فوت شد با خدیجه سلطان بیگم که زوجهٔ جمشید خان بود از یک مادر بودند دختر حاکم داغستان هشتم خانش بیگم همشیرهٔ اعیانی امام قلی میرزا
که در حبالهٔ شاه نعمت الله یزدی ولد میرمیران در آمده بود و در منزل او فوت شد و سنجر میرزا نام پسری از و دارد و اولاد بهرام میرزا برادر
اعیانی شاه جنت مکان از پسر و پسرزاده و دختر سیزده نفر در حین رحلت آنحضرت در حیات بودند پسران صلبی سه نفر اول سلطان حسین
میرزا که در زمان شاه جنت مکان میرزا و والی ولایت قندهار و زمین داور گردید و چندین سال در آن ولایت بفرمان عم عالیمقدار حاکم باستقلال
بود در زمان سلطنت اسمعیل میرزا باجل طبیعی فوت شد و پنج پسر داشت محمد حسین میرزا که در زمان ارتحال پدر هیجده ساله بود و پدرش او را با همشیره زاده
اغلان پاشا بیگم بارد و فرستاده در خدمت شاه جنت مکان در سلک شاهزادگان صلبی منتظم و معزز و گرامی بود در زمان اسمعیل میرزا شهادت
یافت مظفر حسین میرزا یازده ساله بود در زمان جلوس نواب سکندرشان بجای پدر والی قندهار گشت رستم میرزا دوازده ساله بود در زمان مذکور
حکومت زمین داور باو تعلق گرفت سنجر میرزا و ابوسعید میرزا هر دو کودک بودند شرح حال و مال هر چهار برادر در زمان نواب سکندرشان
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بتفصیل نگاشتهٔ کلک بیان خواهد گشت صبیهٔ مذکوره اش در زمان نواب سکندرشان بحبالهٔ نواب شهزادهٔ کامکار
ابوالغالب سلطان حمزه میرزا در آمده بعد از او در سلک مخدرات سراپردهٔ اقبال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی انتظام یافته بعد از چند سال در حریم عزت آن
حضرت فرمان یافت پسر دویم بهرام میرزا **ابراهیم میرزا** است که والده اش از عظماء ولایت شیروان و داماد حضرت شاه جنت
مکان بود و در حین ارتحال آنحضرت در درگاه معلی بمنصب ایشیک آقاسی گری معزز و سربلند و بزیور قابلیت و استعداد و عقل و ادراک آراسته
در خدمت عم عالیمقدار معزز و محترم و مشیر و معظم و صاحب رای و مشورت بود در زمان اسمعیل میرزا چنانچه مذکور خواهد شد شربت شهادت
نوشید یک دختر که از صبیهٔ شاه جنت مکان داشت کتاب علوم دینیه نموده فاضله و متورعه بود در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از شیراز

متوجه

اولاد بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل اول

۹۸۵

و در دفع شاهزادگان مقصور بود و او را شمخال سلطان چرکس خال شاهزاده سپردند مشار الیه بجهت کسب اعتبار خود رضای خاطر اسمعیل میرزا جسته
بدفع او اقدام نمود چنانچه در وقایع زمان جلوس او مرقوم کلک بیان میگردد فرزند پنجم آنحضرت **سلطان مصطفی میرزا** است که والده‌اش
از طایفهٔ گرجیه و از جملهٔ سراری حضرت شاه جنت مکان بود در حین ارتحال والد بزرگوار بیست ساله بود لله‌گی جناب میرزا با مراء عظام استاجلو
تعلق داشت و در میان استاجلو نشو و نما یافت بسیار قابل و مستعد و خوش سیما بود در ایام تسخیر گیلان بیه پیش که گیلانیان یکدو مرتبه یاغی شده
لشکر بسر ایشان تعیین شد جناب میرزا نیز بدان خدمت مأمور گشته فیروز جنگ آمد و رتبهٔ ایالت یافته صاحب جیش و لشکر بود بعد از آنکه نظر سلطان
لله میرزا فوت شد لله‌گی او بحسین بیگ یوزباشی که بجای نظر سلطان مرتبهٔ ایالت یافت در کل مواد با سلطان حیدر میرزا متفق بود بعد از رحلت شاه جنت
مکان که امراء استاجلو پادشاهی سلطان حیدر میرزا اتفاق نموده بدولتخانه رفتند جناب میرزا رفیق ایشان بود بعد از شهادت سلطان حیدر
میرزا که تفرقهٔ کلی در میانهٔ اتباع او افتاد جناب میرزا از قزوین بیرون رفته بمیانهٔ ایل بیات که ملازم میرزا بودند رفت حاجی ویس سلطان
بیات میرزا را بدست آورده بخدمت اسمعیل میرزا آورد و او را به پیره محمد خان استاجلو سپردند امراء استاجلو صلاح خود را در فنا و اعدام
شاهزاده تصور نموده در خانهٔ پیره محمد خان آن شهزادهٔ نوجوان را خفه هلاک کردند چنانچه در طی وقایع سلطنت اسمعیل میرزا مذکور خواهد شد فرزند ششم
آنحضرت **سلطان محمود میرزا** است که از جواری آنحضرت متولد گشته در حین سلطنت پدر بزرگوار هیجده ساله بود دیگر بار بحکومت گیلان
بیه پیش منصوب گشته در بلدهٔ لاهیجان اقامت داشت بجهت یاغیگری و فتنهٔ گیلانیان حسب الامر بیرون آمد در اواخر زمان شاه جنت مکان
بحکومت شیروان منصوب گشت و اوس خان بلّه‌گی و اتالیقی مقرر گشت اما تا حین ارتحال پدر بزرگوار در پایهٔ سریر اعلی توقف نموده بشیروان نرفت
و در میانهٔ طایفهٔ روملو بسر برده پسران اوس خان متکفل خدمت بودند و چون امراء اسمعیل میرزائی بودند جناب میرزا در این امر با ایشان متفق بود
در زمان سلطنت اسمعیل میرزا با یک پسر طفلی که داشت و بمحمد باقر میرزا موسوم بود شربت شهادت چشید چنانچه مذکور خواهد شد فرزند هفتم آنحضرت
امامقلی میرزا است که از همشیرهٔ زال بیگ گرجی که از معتبران طبقهٔ گرجیه بود متولد گشته در زمان رحلت پدر بزرگوار چهارده ساله بود
و حضرت شاه جنت مکان او را والی لاهیجان که دار الملک و حاکم نشین گیلان بیه پیش است کرده بنده در آن خطه اقامت داشت و پیره محمد خان
استاجلو لله میرزا بود در زمان جلوس اسمعیل میرزا که پیره محمد خان از گیلان بیرون آمده باستقبال او رفت جناب میرزا را همراه آورده در الکاء
قراباغ زنجان رود بملازمت برادر رسید چندگاه بحسب ظاهر منظور نظر مرحمت و اشفاق بود تا آنکه در دار السلطنه قزوین بموافقت سایر برادران ودایع
عمر و زندگانی کرده بعالم آخرت شتافت چنانچه مذکور خواهد شد فرزند هشتم آنحضرت **سلطان علی میرزا** است که برادر مادری سلطان مصطفی
میرزا است و در آنوقت چهارده ساله بود و در بلدهٔ گنجه اقامت داشت ابراهیم سلطان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ لله میرزا بود در زمان اسمعیل میرزا
آقایان قاجار حسب الامر بدرگاه آوردند چندگاه بعد از شهادت شاهزادگان بقزوین رسیده بملاقات برادر فایض گردید بعد نموده اسمعیل میرزا
مکحول و معدوم البصر گردید و تا حین تحریر این صحیفه در قید حیات است و الیوم در ظل عاطفت و اشفاق حضرت اعلی شاهی ظل اللهی معزز و گرامی
و آسوده حال روزگار میگذراند فرزند نهم **سلطان احمد میرزا** است که حضرت شاه او را سلطان احمد بغدادی خطاب میفرمودند والده‌اش
او از جملهٔ جواری بود و در هنگام رحلت آنحضرت سیزده ساله بود و امیر اصلان سلطان ارشلو افشار لله میرزا بود چندگاه او را در صفهان نگاه میداشت
و در آن حین حسب الامر بدرگاه آورده در خدمت پدر نامدار معزز و گرامی بود چون طایفهٔ افشار خصوصاً ارشلو در سلک هواخواهان اسمعیل میرزا بودند
او نیز بتبعیت لله تابع آنطبقه بود در زمان اسمعیل میرزا او نیز بطریق سایر شهزادگان راه عدم پیمود و بنات مکرمهٔ حضرت شاه جنت مکان هشت نفر بودند
اوّل گوهر سلطان بیگم که در حبالهٔ نکاح سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا بود و چند روز بعد از واقعهٔ میرزا از بسیاری
ناله و زاری و اندوه و سوگواری پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عزیمت سفر آخرت نمود و سوای یک دختر فرزندی دیگر نداشت **دویم پریخان**

ذکر اسامی اولاد و احفاد شاه طهماسب اوّل

تبریز جشنی عظیم آراسته چنان عروسی کردند که هنوز آن جشن و سور در میانهٔ قزلباش زبانزد خاص و عام است و از غایت اشفاق پدرانه آنحضرت در چنان
جشنی شاهانه و بزم طرب افزای خسروانه قد افراخته برقاصی درآمدند و حضار آن محفل سعادت پیرا هر یک فراخور حال و اقتضای وقت نثارها
کرده ارباب طرب و ساز و مغنیان نغمه پرداز از بسیاری نثار که در آن عشرت سرا فراهم آمده بود بی‌نیاز گشتند و اقدر این مراتب عالی و
شفقتهای شاهی را ندانسته باموری که مرضی خاطر مبارک پدر بزرگوار نبود اقدام مینمود حضرت شاه بودن شاهزاده را در رکاب معلی مصلحت ندانسته
در سنهٔ ثلاث و ستین و تسعمائه نواب سلطان محمد میرزا را از دارالسلطنهٔ هرات باردو طلبیده اسمعیل میرزا را بهرات فرستاد و علی سلطان تکلو حسب
الامر او را بهرات رسانید و سلطان محمد میرزا را آورد در محور ساوج بلاغ علی سلطان مغضوب گشته بضرب لکد قورچیان مضمحل گردید سببی جز آن ظاهر
نشد که در بردن جناب میرزا عهد و شرطی چند میان آمده باشد العلم عند الله همانا سلوک خراسان میرزا نیز بر وفق رضای اشرف نبوده بنابر بعضی مصالح
ملکی و پاس دولت اندک زمانی نگذشته بود که جناب شاهزادگی از حکومت آن ولایت معزول گردید و سوندوک بیک افشار قورچی باشی حسب الامر
بهرات رفته او را از راه طبس و یزد آورد و چون بساوه رسید وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی رفته او را از ساوه بقلعهٔ قهقهه برده نواب سلطان
محمد میرزا باز بهرات تشریف برده چنانچه مذکور شد و اسمعیل میرزا نوزده سال و شش ماه و بیست و یکروز در آن قلعه روزگار گذرانید تا آنکه بعد از رحلت شاه
جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا بمرتبهٔ بلند سلطنت و فرمانروائی رسید چنانچه در ذیل این دفتر در محل خود مرقوم و محرر خواهد گشت فرزند سیم
سلطان حیدر میرزا که از بنات کرام عظمی و اعیان گرجیه که در سلک زوجات مطهرهٔ حضرت شاه جنت مکان انتظام داشت تولد
یافته تاریخ ولادتش معلوم محرر اوراق نگشته اما در حین ارتحال حضرت شاه مکان بیست و دو ساله بود بدین تقدیر در شهور سنهٔ اثنی و ستین و تسعمائه
متولد شده باشد از وقت تولد تا حین ارتحال والد در درگاه معلی بوده در ظل تربیت و اشفاق والد بزرگوار نشو و نما یافت صدرالدین خان والد او
که از امرای معتبر بود بدستور متکفل خدمت شاهزاده بود و حضرت شاه را توجه تام بشاهزاده بود و او نیز بر وفق رضای پدر سلوک مینمود در اواخر
ایام حیات که بانتظام بعضی امور دولت و مهمات سلطنت بنفسه ملتفت نمیشدند بشاهزاده رجوع میکردند و توجهات خاطر اشرف بین الاخوین امتیاز
داشت بدینجهت روز بروز در نظر شاهزادگان و امراء طوایف قزلباش قدر و مقدارش می‌افزود از آثار توجهات ظاهری آنحضرت اعتبار
عظیم یافته از غرور جوانی و تخیلات نفسانی قرار ولی العهدی و پادشاهی با خود داده اکثر معارف لشکر خصوصاً طایفهٔ شیخاوند و استاجلو
و طبقهٔ گرجیه و غیرهم دل بر سلطنت او بسته در بیماری شاه جنت مکان که یکدو سال قبل از ارتحال روی داد اتباعش [illegible] سبکی کرده ارتکاب بعضی امور
که منافی صوفیگری و اخلاص بود کردند چنانچه شرح آن در قضایای ایام بیماری مرقوم کلک بیان گشته شاهزاده اندکی خجلت زده گشت اما
آنحضرت بعد از بیماری و صحت بوفور تهور و تغافل نوعی کردند که بی التفاتی نسبت بفرزند ارجمند ظهور نیابد و بهمان دستور منظور نظر عاطفت بود
تا آنکه در شانزدهم ماه صفر سنهٔ ۹۸۴ یکروز بعد از واقعهٔ هایلهٔ والد نامدار چنانچه در ذیل این صحیفه مشروحاً نگاشته کلک بدایع نگار میگردد درجه
شهادت یافت و چون منشور دولتش در لوح قضا رقم ثبت نیافته بود در روزنامچهٔ عمرش بآخر رسیده این واقعه دست داد بسیار صالح و پرهیزگار
و رحیم دل و با خلق الله مشفق و مهربان و عدل پرور بود و سوای یک دختر فرزندی دیگر نداشت فرزند چهارم آنحضرت **سلطان
سلیمان میرزا** است که از همشیرهٔ شمخال سلطان چرکس که او نیز از جملهٔ زوجات مطهره بود متولد شده در حین ارتحال والد غفران مآل بیست و
یکساله بود حضرت شاه جمجاه جنت مکان در زمان طفولیت او را بمشهد مقدس معلی فرستاد و حاکم مشهد را للگی شاهزاده تعیین فرموده معلمی
قرار دادند که اکتساب فضایل و کمالات نموده منصب خادم باشیگری روضهٔ حضرت امام الجن و الانس باو تفویض یافت و مدتها بدین خدمت
قیام داشت در سنهٔ ثمان و سبعین و تسعمائه که شاهولی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر از حکومت مشهد مقدس معزول گشت شاهزاده را باردو
طلب فرمودند بدرگاه معلی آمده در خدمت والد بزرگوار معزز و محترم بود بعد از رحلت شاه جنت مکان و ایام سلطنت اسمعیل میرزا که همش مرغ

درنع



و دشوار بود دیگرباره عرضه داشت فرستاده استدعا نمودند که چون آن فرزند ارجمند با مادر و پدر انس و الفت تمام گرفته و اگر جدا شود بتحمل کلفت
فرقت و جدائی نیاورده اعراض نفسانی برو غلبه کرده بیم ضرر باشد و والده اش نیز بی او زندگانی نمیتواند کرد در نزد تعیین سلطنت عباس
چون هنوز طفل رضیع است و بجز دایه با کسی انس و الفت ندارد و اگر امر شهریاری بوده باشد او را در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا در مرافقت
پدر و مادر بشیراز آید چون حضرت شاه جنت مکان برضای خاطر نواب میرزا مقید بودند مسئول درجهٔ قبول یافته حکم قضا پیوند برین جمله نفاذ پیوست
و نواب سکندرشان نواب اعلی شاهی را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان متوجه شیراز شدند چنانچه در فوق تحریر پیوست و از ماندن
آن نوباوهٔ گلشن اقبال در هرات که تختگاه سلاطین نافذفرمانست و در بنیان بساط آگهی تفرس نمودند که عنقریب آن نهال چمن آرای بوستان
سلطنت و کامکاری در ریاض اقبال نشو و نما یافته ثمرهٔ مراد بارور و کامیاب دولت خواهد شد چه حضرت شاه جنت مکان نیز از عهد صبی حسب الفرمان
خاقان سلیمان شأن علیین آشیان بسلطنت خراسان موسوم گشته در آن بلدهٔ طیبه نشو و نما یافت و عاقبت در میانهٔ اخوان تخت فیروزبخت
سلطنت ایران بوجود شریفش آرایش پذیرفت و از اولاد نامدار آنحضرت نیز هر کدام بسلطنت خراسان موسوم گشتند عاقبت رتبهٔ فرمانروائی یافتند
بالجمله آن صاحب اقبال در دو سالگی بمنصب والای سلطنت و فرمانروائی ممالک خراسان و جانشینی والد عالیشان و جد علیین آشیان سربلندی یافت و
شاهقلی سلطان بدستور للگی معین گشته مهد خسروانی آن جوهر گرامی در آغوش اخلاص نگاه داشته پرورش میداد چون قلم وقایع رقم
مجملی از احوال فرخنده آغاز خجسته فرجام این نورپرور سپهر اقبال را در صحیفهٔ بیان نگاشت عنان سبک سیر خامه را بشرح احوال سایر شاهزادگان
معطوف میسازد فرزند چهارم نواب سکندرشان **ابوطالب میرزا** است که در سال بیماری حضرت شاه جنت مکان از نواب مریم
شان مهد علیا متولد شده در سال ارتحال جد بزرگوار دو ساله بود و در حجرهٔ تربیت والدین نشو و نما یافت در سنه ایت ئیل مطابق اربع و تسعین و تسعمأة
که شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا چنانچه در اواخر این جلد مرقوم قلم سوانح نگار میگردد بدرجهٔ شهادت یافت ابوطالب میرزا بسمت
وکالت دیوان اعلی موسوم گشته بصلاح و صوابدید امرا و ارکان دولت که در انجمن صاحب اختیار امور دولت بودند سیما علیقلی خان فتح اغلی
استاجلو و اسمعیل قلیخان توپچی باشی ولد ولی خلیفه شاملو ولی العهدی یافت و در اواخر تنگوزئیل خمس و تسعین و تسعمأة که طنطنهٔ ورود اقبال
حضرت اعلی شاهی ظل الهی در عراق بلندآوازگی یافت و بر تخت سلطنت موروث جلوس نمود ابوطالب میرزا با برادر کوچکترش طهماسب میرزا
چندگاه در قلعهٔ شمیرم داشتند تا آنکه در بارس ئیل ثمان و تسعین و تسعمأة که در قلعهٔ طبرک صفهان اقامت داشتند بسعی بعضی از امرا و اعیان هر دو
مکحول گردیدند فرزند پنجم **طهماسب میرزا** که بعد از ارتحال شاه جنت مکان از کتم عدم قدم بعرصهٔ وجود نهاده در دارالملک شیراز از بطن
خدر معلی و مهد علیا تولد یافت و چون جد بزرگوارش از عالم رحلت فرموده بود باسم سامی آنحضرت موسوم گردید و او نیز بدستور برادر در ظل
عاطفت و اشفاق والدین نشو و نما مییافت در تخاقوی ئیل سنه ثلاث و تسعین و تسعمأة که طایفهٔ تکلو و ترکمان بجهت قتل امیرخان ترکمان که در محل خود
گذارش خواهد یافت با شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا مناقشه آغاز نهادند در تبریز او را از دیده بان خود برده بعراق بازگشتند و در مقام
تربیت شاهزاده درآمده با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا مقاتله نموده شکست یافتند شاهزاده گرفتار گشته در قلعهٔ الموت محبوس گشت تا
آنکه در قلعهٔ طبرک صفهان باتفاق برادر مکحول گشت چنانچه مذکور شد چون اسامی فرزندان گرامی نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه در حیز
بیان آمد اکنون اسامی سایر فرزندان نامدار کامکار حضرت شاه جنت مکان مرقوم کلک بیان میگردد فرزند دوم آنحضرت **اسمعیل
میرزا** است او نیز از ستر عظمی سلطانم صبیهٔ موسی سلطان موصلو متولد گشته برادر عیانی نواب سلطان محمد میرزا است و در ملازمت والد ماجد
نشو و نما یافته همواره منظور نظر شفقت و تربیت بود و انوار عاطفت شاهانه بر وجنات احوالش میتافت و در اثنی و ستین و تسعمأة که صبیهٔ مرتضی ممالک
اسلام شاه نعمت الله یزدی را که از مرحومه خانش بیگم همشیرهٔ حضرت شاه جنت مکان بوجود آمده بود بحبالهٔ ازدواج درآورد در باغ دلگشای سعادت‌آباد

تبریز

ذکر اسامی اولاد و حفاد شاه طهماسب اوّل

باحدت مزاج فرموده اند که تراز حال آن والاگهر چه خبر آن قرة العین چراغ افروز این دودمان کرامت نشان خواهد بود و این
که (عباس علی است شیر غازی سر دفتر لشکر حجازی) که در فوق تحریر یافته در آنوقت بر زبان مبارک گذشته و غیبت
آنچه بر زبان مبارک گذشته بمنصه ظهور آمده از زمره چندین شاهزادگان عالی منزلت این دودمان که هریک استعداد و شایستگی سلطنت
عالمی داشتند تشریف این مرتبه بلند بر قامت قابلیت آن سروجویبار خلافت راست آمده مدارج علیای صوری و معنوی آن مولود گرامی با حسن
وجهی جلوه ظهور نمود هر چند خوض در صادرات احوال گرامی آن فرخنده مآل موجب طول کلام است و سخن بدرازی میکشد امّا فقره چند از
مبادی احوال آنحضرت را که باعث تفویض دارائی ملک خراسان و ماندن آن گرامی گوهر در دار السلطنه هرات لازم دید که در طی این مقال
نگاشته کلک سخن پرداز گرداند بر عقلاء دانشور و دانشوران خرده پرور کالشمس الشارقة من السماء ظاهر و هویداست که هرگاه از
دیوان رفیع الارکان تؤتی الملک من تشاء و تعز من تشاء منصب والای سلطنت و کامکاری باسم سامی صاحب دولتی رقم
پذیر کلک تقدیر گردد و اگرچه در بدایت حال بحسب ظاهر انواع شداید و محن قرین حال نصرت مآل آن صاحب اقبال میگردد که هریک از آنها بنظر
نظر ظاهر بینان عالم کون موجب قطع تعلقات روحانی است امّا بمقتضای حکمت بالغه ازلی حمایت ایزدی ذات مقدس سمات آن برگزیده
جهان را بنوعی از مکاره و مضار حوادث صیانت مینماید که موجب حیرت صاحب خردان روزگار گردد و عاقبت الامر بر دور اندیشان عالم معنی با حسن
وجهی صورت ظهور مییابد که در اقتضاهای کراهیت نمون هزاران حکمت علمی و مصالح ملکی ودیعت نهاده دست قدرت ازلی است و وجود گرامی
صاحبدولتی که مندرج در برج حمایت الهی باشد از آسیب دهر و کید و غدر کم خردان خفیف عقل مصون و محروس است **بیت** اگر تیغ عالم
بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای غرض از تمهید این مقدمات صورت احوال گرامی حضرت شاه و شاهزاده جم قدر ملک
سپاه مظهر لطف اله سمی عم حبیب حضرت رب العباد اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بهی فرّ نزد ایمان والا شکوه در مبادی حال متحمل حوادث
روزگار گردیده عاقبت بنیروی اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ فال پای بر معارج سروری نهاده بمطالب بلند و مقاصد ارجمند فایز گشته اند امّا
از بدو فطرت و ابتدای خلقت که وجود کثیر الجود انسانی بتشریف کرامت ولقد کرمنا بنی آدم سرافراز و بخطاب بلا ارتیاب
انّا جعلناک خلیفة فی الارض ممتاز گشته و فرق فرقد سای سلاطین کامکار بتاج و تاج خلافت و جهانداری زیب و زینت پذیرفته آنچه
از اوان رضاع و طفولیت تا عروج بر معارج دولت آنحضرت از حوادث روزگار و قصد اضداد و کید اعادی و غدر حرام نمکان سفاهت
پیشه غفلت اندیشه روی داده تعب و تشویشات بالاتعد و لاتحصی که در ایام کشورستانی و ترددات ملک گیری و انتظام بخشی امور عالم کشیده هیچیک
از کشورگشایان والاقدر را روی نداده چنانچه شمه از آنها در ذیل این دفتر هریک در محل خود سمت گذارش مییابد یکی از جمله امور که نسبت
باطفال از شدت آلام است جدا کردن او از پدر و مادر مهربان است که در بدایت حال و ایام رضاع که هنوز زیاده از یکسال و شش ماه از عمر شریف
نگذشته بود قرین احوال خجسته مآل آنحضرت گشته از پدر و مادر جدا افتاد و تبیین این مقال و صورت این احوال بطریق اجمال آنکه در دار السلطنه
هرات میانه نواب سکندر شان ابوالمعالی سلطان محمد میرزا والد نامدار آنحضرت که والی آنولایت بود و شاهقلی سلطان یکان الله میرزا با فساد
مفسدین وحشت پدید آمده از سلوک یکدیگر ناراضی بودند مکرر عرایض مشتمل بر شکایت بپایه سریر اعلی میفرستادند حضرت شاه جمجاه جنت مکانی بنابر آنکه بین بعد
میانه ایشان التیام و مدارا ممکن نبود اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که شهزاده نامدار کامکار سلطان حمزه میرزا را که با نواب کامیاب
شاهی ظل اللهی برادر اعیانی و در آنوقت هشت ساله بود بجای پدر در دار السلطنه هرات نصب نموده والد عالیشانرا بحکومت ممالک مظفری بدار الملک
شیراز فرستند حکم قضا جریان برین نهج سمت ورود و عز صدور دریافت نوّاب سلطان محمد میرزا و حرم محترم او بعد از وصول فرمان قضا جریان
اظهار بشاشت و شادکامی کردند امّا از گذاشتن فرزند دلبند خود سلطان حمزه میرزا ملالت تمام داشت جدائی از آن قرة العین برایشان صعب

و دشوار

اولاد شاه عباس

۱- اسماعیل میرزا ... در ۱۲ سالگی ... روز جمعه ۲۹ جمادی الثانیه ۱۰۲۲ ...

۲- محمد باقر میرزا (صفی میرزا) ... روز سوم محرم ۱۰۲۳ ... در رشت ... بقتل رسید

۳- یکی از دختران شاه عباس ... حوا بیگم ... خان آغا ...

۴- یکی از دختران شاه عباس ... زوجه میر علاء الدین حسین خلیفه سلطان ... ۱۰۱۶ ...

۵- یکی از دختران شاه عباس ... میرزا محسن رضوی ... شاهزاده بیگم

۶- سلطان محمد میرزا

۷- امامقلی میرزا ... ۱۰۱۱ ...

۸- عیسی خان قورچی باشی ... ۱۰۴۲ ... زبیده بیگم

۹- شهربانو بیگم ... عبدالعظیم ... ۱۰۷۳

۱۰- ملک نسا بیگم ... میرزا جلال الدین ... ۱۰۷۳ ... فوت شد

علایق اندیشیده با آنجناب در مقام غدر درآمده بدفع او جازم گشته خود با گروهی از اشرار بر سر خانقاه سید رفت و شر او دفع آن
آنجناب واجب گشته در مقام مدافعه درآمد از تقدیرات ایزدی تیری از شصت قضا گشاد یافته بر مقتل افراسیاب رسیده بقتل آمد و آنجناب بظفر و نصر
اختصاص یافته در آن مملکت خروج بسیف کرده سلطنت صوری را با خلافت معنوی جمع کرد تفصیل احوال خجسته مآل آنحضرت بنوعی است که سید ظهیر
الدین مؤلف تاریخ طبرستان مفصلا در رشته تحریر کشیده و مجملی از آن در تاریخ حبیب السیر نیز مسطور است چون بخبر آنها موجب اطناب بود
بود کلک سخن پرداز از آن باز آمده شروع در مقصد که شرح ولادت باسعادت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است نمود بالجمله آبا و اجداد آن صفوت
وعفت قباب مهد علیا پدر بر پدر در دیار طبرستان والی و فرمانروا بوده و چون ولادت خجسته آن نور پرور در آگهی در دار السلطنه هرات روی
داد انوار سلطنت و کامکاری از ناصیه همایونش ظاهر و لمعات خلافت و جهانبانی از بشره میمونش شارق و لامع منجمان دانشور و اخترشناسان
فضیلت گستر که در آن هنگام در دار السلطنه مذکور بوده اند خصوصا مولانا عبدالصمد هروی از زایچه طالع آن اختر برج اقبال معلوم نموده خبر
داده بودند که عنقریب آنحضرت برتبه والای فرماندهی رسیده آفتاب دولتش از ماهچه افق سعادت طالع گشته پرتو عدالتش ضیابخش عالمیان
خواهد بود و کافه خلایق در سایه رأفت و امتنانش خواهند آسود شعرای بلاغت گستر تاریخ مولود گرامی پادشاه هفت اقلیم یافته بدین طرق در رشته
نظم کشیده اند

تاریخ

نونهال چمن پادشهی — که بگلزار جهان گشت مقیم
سال مولود وی از کلک قضا — چون رقم کرد همی طبع سلیم
ناگهان از پی تاریخش گفت — هاتفی پادشه هفت اقلیم

بعد از طلوع آن نیر اقبال تولد آن والاگهر را والد نامدارش
بخدمت جد بزرگوار عرض نمود که در تعیین اسم سامی گرامیش بدانچه رای شهریاری قرار گیرد اشاره فرمایند که بآن اسم موسوم گردد
اتفاقا در آن روز که عریضه نواب سکندرشان بنظر خجسته اثر حضرت شاه جنت مکان رسید بالهام آسمانی مکررا این بیت بر زبان الهام بیان مبارک
جاری میشد (عباس علی است شیر غازی — سردفتر لشکر حجازی) و در حین ورود عریضه نیز باین بیت متذکر بوده و هر یک از شاه
زادگان که از کتم عدم قدم بعرصه وجود مینهادند قالیچه و یراق مهد از خزانه عامره شفقت میشد حضرت شاه مکان جهت آن سرو ریاض سلطنت و
شهریاری قالیچه مبارک که در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه در زیر پای آنحضرت گسترده شده بود با یراق مهد فرستادند و همانا بنور فراست دانشان
که ذات حمیده صفاتش بآن متصف بود دریافته بودند که عنقریب آن درّی برج عظمت و بزرگواری مسندآرای تخت شاهی و جانشین سریر پادشاهی
خواهد بود و زود باشد که آفتاب دولتش از مشرق جاه و جلال طالع گشته پرتو وصول بر آن مقام بخشد و ایوان کیوان مثال اندازد گلشن همیشه
بهار اقبال دولت روزافزونش را بتازگی نزهت و طراوت خواهد داد و پژمردگی که از نوایب فتن و فتور بچمن سلطنت و کامکاری راه یافته باشد
بزلال تیغ آبدار طراوت ایام بهار داده بنیروی دولت و مساعدت اقبال و استقامت رای و فطانت ضمیر و قوت عقل و حسن تدبیر بنای بدخواهان
و بدکاران در کنارشان خواهد نهاد مجملا در حین رضاع تا زمان سلطنت و فرمانروائی آثار و علامات و ثمرات غیبیه که هر یک مشعر بر آن است
که آنحضرت بمرتبه بلند سلطنت و دارائی رسد بسیار است از آنجمله یکی دو امر غریب خارق عادات که از حضرت شاه جنت مکان منقول است و از
راویان صحیح القول ثقه استماع شده بنا بر مناسبت مقام اعتلای مدارج معنوی آن والا احتشام از طول کلام عنان کشیده در صحیفه مرقوم میگردد یکی
آنست که قبل از آنکه خبر فرخنده اثر تولد آن نوباوه حدیقه دولت و اقبال بعتبه علیه جاه و جلال رسد حضرت شاه جنت مکان نواب سلطان حسن میرزا
برادر کلان آنحضرت که در خدمت جد بزرگوار بود مخاطب ساخته فرموده اند که امروز قاصدی از دار السلطنه هرات میرسد و نیکو خبری خواهد آورد
که موجب روشنائی دیده ما و تو خواهد بود بعد از آن قاصد رسیده مژده تولد آنحضرت آورد و چنانچه مذکور شد دیگری آنکه یکی از قورچیان عظام چند
سال بعد از ولادت باسعادت آن شهزاده عالی منزلت حسب الامر بدار السلطنه هرات رفته بود عود نموده حضرت شاه جنت مکان از تحقیق حالات
و شمایل صوری آن حمیده صفات میفرموده همانا آنشخص از نارسائی خرد و عدم دریافت شمایل آنحضرت چنانچه باید و شاید بیان ننموده حضرت شاه جمجاه

تاریخ ولادت شاه عباس اول

وفات شاه عباس بطوری که در اواخر کتاب مسطور است هنگام طلوع صبح روز جمعه ۲۴ جمادی الاولی سنه ۱۰۳۸ واقع شد

تاریخ ولادت شاه عباس اول

ذکر اسامی اولاد و احفاد شاه طهماسب اول

درخشان گشت که بر عالمیان پرتو رأفت و امتنان انداخت منهیان آسمانی از آن مولود فرخنده ورود جهانیان را مژده امن و امان دادند و مبشران
قضا و قدر ابواب مسرت و شادکامی بر روی روزگار ساکنان خطهٔ غبرا گشادند **بیت** ز برج کرمت از بخت فیروز برآمد آفتابی
عالم افروز فروزان گشته از لطف الهی همایون اختری از برج شاهی گر انوارش زمانه روشنی یافت فروغش بر جبین
عالمی تافت از آن طالع فرخنده مطالع مزرع امید عالمیان چون خوشهٔ پروین بارور و از صاحب طالعش که عطارد دست صحایف آمال
جهانیان را برقم زرین فام عدل و احسان مزین و محرر گردید از نوادر وقایع و اتفاقات غریبه که از وقت تولد تا هنگام عروج بر معارج
سلطنت و فرمانروائی قرین حال خیر مآل آنحضرت بوده یکی آنست که عورت قابله که بسعادت خدمت رضاع و پرستاری آن قرهٔ باصرهٔ اقبال
سرافرازی یافت بی آنکه در آن عهد فرزندی از او تولد نموده شیر در پستان داشته باشد بر سبیل تفقد و مهربانی پستان در دهان مبارک
آنحضرت نهاده در هنگام مکیدن بفرمان الهی و حکمت بالغهٔ نامتناهی شیر از پستان آن قابلهٔ محترمه در فوران آمده آن گوهر بحر کامکاری برغبت
تمام نوشیده اند و بعد از ظهور این امر غریب که از خوارق عادات است آن عفت قباب سعادت پذیر بخدمت رضاع آن مولود گرامی گشت و چون از نوادر
وقایع و حالات عجیبه غریبه بود قلم سوانح نگار بتحریر آن پرداخت خردمند دقیقه رس داند که از صفوت نژادی که چندین کارهای شگرف در امور
دینی و دنیوی در ذات اقدس همایونش ودیعت نهاده قدرت ایزدی و دست پرورد مستخدمان کارگاه قضا و قدر باشد مثال این امور چه شگفت
و چه دور و از زمرهٔ شاهزادگان نامدار آن گرامی گوهر دریای خلافت و کامکاری نجیب الطرفین است که از جانب پدر والاگهر و والدهٔ نیکو
سیر ثمرهٔ شجرهٔ سیادت و ولایت و دوحهٔ برومند ریاض سلطنت و خلافت است زیرا که جد پدری و مادری آنحضرت از ارباب سلوک و اهل الله
و برگزیدگان درگاه‌اند و بدین موهبت عظمی از سایر شهنشاهزادگان و فرمانروایان سلسلهٔ علیهٔ صفویه صفت برتری و رجحان سلطنت صوری و
معنوی سربلندی دارد چه والد آن خجسته گوهر اکلیل سلطنت و بختیاری نواب سکندر شان ابوالغالب سلطان محمد پادشاه ولد اکبر حضرت
شاه جمجاه جنت مکان علیین آشیانست که از غایت رفعت شان و اعتلای مکان و علو نسب و سمو حسب از اوصاف وصافان جهان و مدحت
سرایان بلاغت نشان مستغنی است و نسبت شریف آن خاقان صفوت نشان بسلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء شیخ صفی الحق و الحقیقه
و الدین طاب ثراه و مقامات عالیهٔ ایشان از حیز احصا بیرون است و انتساب آن عارف اسرار الهی بدودمان رسالت و امامت بنوعی است که
در صدر این نسخهٔ شریفه مرقوم قلم وقایع رقم گردیده و والدهٔ ماجدهٔ ایشان ستر عظمی و بانوی کبری مهد علیا خیر النساء بیگم صبیهٔ محترمهٔ سیادت و
سلطنت پناه میر عبدالله خان والی مازندرانست که از نژاد غفران پناه سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ است باین ترتیب که میر عبدالله خان
بن سلطان محمود خان بن میر عبدالکریم بن میر عبدالله بن میر عبدالکریم بن سید محمد بن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین
معاصر امیر کبیر امیر تیمور گورکان بود و از قلعهٔ ماهانه سر چنانچه در کتب تواریخ مسطور است محصور گشته بجنگ و جدال پرداخت و آنجناب
خلف صدق میر بزرگ مذکور است و نسبت شریفش بسید علی المرعشی میپیوندد و بدینجهت سادات این سلسله را مرعشی مینامند و آن جناب
بنوعی که در تاریخ جهان آرا مسطور است از احفاد و اعقاب امام الساجدین و قبلة العارفین حضرت امام زین العابدین علیه السلام است بالجمله آن جناب
غفران مآب از اجلهٔ سادات عظیم القدر حسینی و جامع سلطنت صوری و معنوی و عارج معارج مقامات علوی و سفلی و کاشف دقایق نفسی
و آفاقی بوده در اوایل حال بتوفیق الهی دامن همت از مشتهیات نفس کوتاه گردانیده قدم در وادی مجاهده و ریاضت نهاد و بعد از اعتلا بمدارج
مقامات عالیه چون از دیوان نحن قسمنا انتظام ممالک طبرستان و ترفیه حال زیردستان آن ولایت بحسن توجه آن عارف معارف
ربانی حواله شده بود بر حسب تقدیر بمازندران شتافته در آنجا بار رحل اقامت انداخت و خانقاه سدره اشتباهش مرجع خواص و عوام آن مملکت
گشته والی آن ولایت افراسیاب که از طبقهٔ چلاویان بود بعد از آنکه در سلک ارباب ارادت آنحضرت در آمده بود از غلوی مریدان و ازدحام

بیان نسب شاه عباس اول از طرف مادر

جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

اندوه و ملال بر صحیفهٔ خیال کمتر نگاشتی بعد از ایامی حضرت شاه جمجاه جنت مکان از شوق دیدار آن اصداف خلافت و شهریاری دُرّی برج نصفت
و بختیاری یعنی فرزند ارجمند سعادت پیوند غالب گشته او را بپایهٔ سریر اعلی طلب فرموده اسمعیل میرزای برادر عیانی آنحضرت را بهرات فرستادند
و بعد از اندک زمانی بنا بر مصالح ملکی و حرکات ناملایم که موافق مزاج اقدس نبود او را طلب فرموده بقلعهٔ قهقهه فرستادند و دیگر باره نواب
شاهزادگی بآن منصب ارجمند سرافرازی یافت بعد از واقعهٔ قزاق تکلو که معصوم بیک صفوی با فوجی از امراء و عساکر بدفع شر او مأمور
گشته بود چنانچه در طی تحریر آن احوال سمت گذارش یافته فیصل پذیر گردید نواب شاهزادگی حسب الامر باتفاق فرزند ارجمندش سلطان حسین میرزا
بپایهٔ سریر اعلی آمده بعد از تجدید عهد ملاقات رخصت انصراف یافته شاهقلی سلطان یکان استاجلو لله و امیر الامرا گردید در آن ایام آن
حضرت را در هرات ضعف باصره طاری گشته در معالجه تغافل میورزید جراحان و کحالان حاذق دعوی معالجه مینمودند آنحضرت متحمل شدائد
آن امر نشد رفته رفته آن ضعف قوت گرفته نقص تمام در باصره پدید آمد و میانهٔ آنحضرت و شاه قلی سلطان لله اش بجهات مختلفه غبار نقاری
ارتفاع یافت از بدسلوکی یکدیگر شکایت مینمودند شاه جنت مکان بنا بر مراعات خاطر شریف فرزند ارجمند آنحضرت را بدار الملک شیراز فرستاده از
فرزندان گرامیش سلطان حسن میرزا را باردو آورده نسترة العین دودمان سلطنت و اقبال شهزادهٔ بلند قدر بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی
ظل الهی بجای والد ماجد بسلطنت مملکت خراسان موسوم گردانیدند و آنحضرت حسب الفرمان همایون آن نوباوهٔ ریاض سلطنت را در هرات گذاشته
خود با سایر فرزندان کامکار روانهٔ شیراز شد و در دار الملک مظفری قدم بر بساط سروری نهاد و ولی سلطان قلخانچی اغلی ذو القدر لله
و راتق و فاتق مهمات گشت و آنحضرت چندگاه در آن خطهٔ فرح بخش دلگشا رحل اقامت انداخته روزگاری بفراغت میگذرانید تا آنکه بعد از ارتحال
حضرت شاه غفران مآل و ایام سلطنت اسمعیل میرزا تزلزل باحوال شریفش راه یافته مترصد لطیفهٔ غیبی بود که باقتضای قضا واقعهٔ اسمعیل میرزا
روی داد و آنحضرت بمعاضدت بخت یاور از مرتبهٔ بلند فرمانروائی رسید چنانچه در محل خود مشروحاً رقم پذیر کلک بیان میگردد اول
سلطان حسن میرزا که از صبیهٔ میر عبد العظیم سیفی حسینی که از امرای معتبر گیلان و داماد قاضی جهان بود متولد گشته تاریخ ولادتش نظر
نرسیده اما در حین ارتحال جد بزرگوار هیجده ساله بود و چنانچه در شهور سنه ست و ستین و تسعمائه متولد شده باشد شاه جنت مکان آن شهزادهٔ جوانبخت
کامگار را بپایهٔ سریر اعلی طلب فرموده چندگاه در ظل تربیت آنحضرت روزگار گذرانیده بایالت و حکومت ولایت مازندران منصوب گردید در حین
ارتحال شاه جنت بارگاه در مازندران اقامت داشت بفهم و فطرت متصف و صاحب طبیعت بود این رباعی از مشرق خاطر عاطر او طلوع
کرده **رباعی** روئیست که زباده لاله میرویاند از تاب شراب ژاله میرویاند دستی که پیاله ز دست تو گرفت
گر خاک شود پیاله میرویاند در زمان سلطنت عمش اسمعیل میرزا درجهٔ شهادت یافت شرح آن بتفصیل در طی حالات زمان دولت
اسمعیل میرزا بتحریر میپیوندد دویم شاهزادهٔ عالیقدر **سلطان حمزه میرزا** که از نواب مریم شان مهد علیا خیر النساء بیگم صبیهٔ قدسیهٔ میر عبد الله
خان والی مازندران متولد شده در آنوقت ده ساله و با پدر عالیشان در دار الملک شیراز بود در زمان سلطنت نواب سکندر شان بمنصب
وکالت و رتبهٔ ولیعهدی یافت و قریب ده سال ایام جهانداری پدر عالیشان در خدمت والد معزز و گرامی و مونس و مصاحب و مدار امور دولت بود تا آنکه
از کجروی فلک کجرفتار بدست دلاک بی‌باکی درجهٔ شهادت یافت چنانچه در طی قضایای زمان دولت پدر بزرگوارش مرقوم کلک
بیان میگردد سیم شاه و شاهزادهٔ عالم و عالمیان اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی **شاه عباس بهادرخان** است که از نواب
مریم شان مهد علیا متولد گشته میلاد با سعادت آن نوباوهٔ گلشن سعادت و اقبال و برگزیدهٔ مهیمن متعال بتاریخ شب دوشنبه غرهٔ شهر رمضان المبارک
اواخر یونت ئیل ترکی بعضها مطابق سنه ثمان و سبعین و تسعمائه و بعضها موافق سنه تسع و سبعین و تسعمائه در دار السلطنهٔ هرات بطالع سنبله
روی داد یعنی آفتاب عالمتابی از افق جاه و جلال طالع شد که عالم ظلمانی را بنور طلعت همایونی روشن ساخت خجسته اختری از مطلع اقبال

فرزندان شاه علی مرحوم خدابنده صفوی

درخشان

ذکر احوال شاه طهماسب اوّل

ایران اختیارات طبع وقادش قدوه و قانون است ایام زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی شصت و چهار سال و یکماه و بیست و چهار روز بود هشت
سال در زمان خاقان سلیمان شان از قبل والد عالیشان سلطنت خراسان کرد و پنجاه و سه سال و شش ماه و بیست و شش روز سریرآرای ملک
ایران بود سادات و علما و اکثر اعیان بل کافه خلایق در روز این واقعه غم اندوز بر حیات خویش لرزان و از این مصیبت بنوعی حسرت زده
و پریشان گردیدند که گویا عالم دگرگون گشته علامت روز محشر در میان خلایق پدید آمده است از امتداد زمان سلطنت آن حضرت در بلاد عجم کسی که
فترت پادشاه گردش دیده باشد نبود از سلاطین عالم نامی شنیده بغیر از آن حضرت پادشاهی ندیده بودند این واقعه عظیمه بر عامه خلایق بغایت دشوار
نموده علمای اعلام و فقهای کرام خصوصاً میر سید حسین مجتهد جبل عاملی حسب الصلاح امرا بدولتخانه مبارکه آمده جسد مطهرش را بآیین شریعت غرا غسل
داده در یورت شیروانی که مابین باغچه حرم و دیوانخانه بود بامانت گذاشتند در زمان سلطنت اسمعیل میرزا بنوعی که در طی احوال او مرقوم
میگردد نقل مشهد مقدس کرده در روضه خلد آسای رضویه مدفون ساختند از آثارش باروی بلده طهران و باروی مشهد مقدس و مطلا گردانیدن گنبد
مبارک حضرت امام الجن والانس و میل طلای سر گنبد و عمارات دولتخانه مبارکه دار السلطنه قزوین و حمامات متعدده و چهار بازار و باغ ارم
نمای موسوم بسعادت آباد که بلطافت و خوبی شهره جهان و نمونه از باغ جنانست و مسجدی در صاحب آباد دار السلطنه تبریز رحمة الله امید که از نتایج
حسن اعتقادش بحضرت اهلبیت طیبین و طاهرین یوم یقوم الحساب با معصومان خاندان رسالت و ولایت محشور بوده با آن برگزیدگان درگاه اله
در ریاض جنان مقیم و جلوه گر باد اکنون ناگزیر واقعه نویس است که اسامی اولاد نامدار آنحضرت و سایر شهزادگان حمیده نژاد و اعاظم امرا و
ارکان دولت و بزرگان هر طایفه که در هنگام ارتحال انتظام بخش ممالک ایران بودند در رشته تحریر کشد که چون اسم هر یک بتقریبات بر زبان
قلم میگذرد طالبان احادیث و اخبار را اطلاعی بر احوال ایشان حاصل گردد

ذکر اسامی سامیه شهزادگان کامکار و اولاد و اعقاب نامدار حضرت شاه جنت مکان و برادرزادگان عالی مکان

شاهزادگان گرامی صفوی نژاد از فرزندان صلبی و فرزندزادگان نامی و برادرزادها که در حین ارتحال در قید حیات و در ظل عاطفت
آنحضرت کامیاب دولت و عزت بودند سی و پنج نفر بودند بیست و سه پسر و دوازده دختر چنانچه در ذیل مبین میگردد از آنجمله فرزندان صلبی از پسر
و پسرزاده و دختر سوای چند نفری که در زمان حیات آنحضرت کسوت ممات پوشیده رخت هستی بسر منزل بقا کشیده اند و ذکر آنها متضمن فایده
نیست بیست و دو اند پسران صلبی نه نفر اول نواب سکندرشان سلطان محمد میرزا چون تاریخ تولد شاهزادگان کامکار سوای نه شاهزاده
نامدار که مرتبه فرمانروایی یافتند بنظر کمترین نرسیده متعرض آن نشد اسامی ایشان و خلاصه از اطوار جلیه و احوال زکیه برقوم کلک بیان
میگردد بالجمله ولادت آنحضرت در شهور سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائه ٩٣٨ که هشت سال از جلوس همایون شاه جنت مکان گذشته بود از بطن سلطانم صبیه
موسی سلطان موصلوی ترکمان که از امرای بزرگ بایندریه اتفاق افتاده (فرزند شاه طهماسب اوّل محمد آمد) تاریخ این مولود گرامی است
که باین اسم سامی موسوم و بلقب خدابنده ملقب گشته در زمان ارتحال والد غفران مآل چهل و شش ساله بود در تاریخ سنه ثلث و اربعین و تسعمائه ٩٤٣
که آنحضرت شش ساله بود بسلطنت دیار خراسان ارتقا یافته محمد خان شرف الدین اغلی تکلو لله و امیر الامرا گردیده آنحضرت در دار السلطنه هرات
بر مسند فرماندهی تمکن یافته محمد خان متکفل خدمت آن نوباوه ریاض دولت بود و چندین سال در دار السلطنه مذکور بعافیت و کامرانی و کسب فضایل
و کمالات نفسانی روزگار گذرانیده از جمیع امور مستحضر و از خیر و شر آگاه بود بفهم و فراست و جود و سخاوت متصف و همت عالی داشت که حاصل بحر
و کان در نظر همتش با خاک ره یکسان مینمود گاهی بنظم اشعار زبان گشوده فهمی تخلص میکرد هزل و مطایبه و شکفته طبعی شیوه و شعارش بود و در هجوم

جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

پرواز نموده و پانزدهم شهر صفر که این واقعهٔ عظمی روی نمود بالهام ملهم غیب کورش پرنور موافق تاریخ آمد مخدرات سراپردهٔ سلطنت از وقوع این
مصیبت جانسوز جامهٔ صبوری چاک زده بفغان و زاری درآمدند و خدمهٔ حرم محترم در ماتم آن شاهنشاه معظم لباس سوگواری در بر کرده چون
شب ظلمانی سیاه پوش شدند عالم دگرگون گشته خلایق در ورطهٔ قلق و اضطراب افتادند جمعیت دلها پراکندگی یافته خاطرها پریشان گردید و چرا
نگردد آفتاب خاصیتی در پردهٔ کسوف نهان گردید که عالمیان از فیض تربیت عامش کامیاب فراغت و عافیت بودند قمر طلعتی سر بمحاق خسوف کشید که
پرتو رای منیرش جهان آسایش و آرامیدگی روشن بود اوصاف حمیدهٔ آن یگانهٔ دوران بیرون از حیز بیانست هرچند در صدد ذکر مجملی از
آن بر زبان خامه بیان گذشت در مقام نیز ادای شمهٔ از صفات پسندیدهٔ آن قدسی سمات نمودن ناگزیر است الحاصل آنحضرت در ایام جهانبانی
هرگاه از مشاغل مهام سلطنت و کشورستانی فراغی حاصل گشتی اوقات شریف بانتظام مهمات و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف
داشتی و ترویج شریعت غرا و تعظیم علما و احترام ارباب زهد و اصحاب تقوی و رواج و رونق آستانها و مدارس و بقاع الخیر و تعمیر مساجد
باقصی الغایه توجه مبذول داشته پیوسته امر معروف و نهی منکر نصب العین ضمیر انورش بود و چنانچه از نیت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب
و اوان نشاء جوانی و عین لذات نفسانی بتوفیقات آسمانی بتوبه و انابت راغب گشته در سنهٔ تسع و ثلاثین و تسعمایه که بیست سال از جلوس همایونش
گذشته بیست ساله بود که زبان صدق بیان بکلمهٔ طیبهٔ توبوا الی الله گویا ساخت و عن صمیم القلب از جمیع مناهی توبه کرده بنوعی راسخ بودند که هرگز
نقض توبه بپیرامن خاطر شریفش نگردید و وجوه شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کردند رفته رفته جمیع امرا و اعیان طوایف قزلباش
بموافقت آنحضرت توبه برغبت نمودند و در سنهٔ ثلث و ستین و تسعمایه امرای عظام و ملازمان عتبهٔ اقبال از مناهی گذشته خلایق در کل ممالک و بلاد
از ارتکاب امور نامشروع ممنوع شدند از غرایب حالات توبهٔ نصوحا موافق تاریخ آمد **تاریخ** سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل
سوگند داد و توبه خیل سپاه دین را   تاریخ توبه دادن شد توبهٔ نصوحا   سر آلهی است این منکر مباش این را   مجملاً در زمان دولت
همایون آنحضرت خلایق و عباد الله تقوی و پرهیزکاری شیوه و شعار خود گردانیده بطاعات و عبادات میگذرانیدند در امر معروف و نهی منکر
بنوعی مبالغه فرمودند که قصه خوانان و معرکه گیران از اموری که در او شایبهٔ لهو و لعب باشد ممنوع گشته پانصد تومان تریاک فاروق که در
سرکار خاصهٔ شریفه موجود بود بشبههٔ حرمت در آب روان حل کردند بجهت مولود هریک از حضرات چهارده معصوم علیهم السلام مبلغی معین نذر
فرموده بودند و هرساله وجه مولودی را بیک طبقه از سادات عظام محال یقین آیین تشیع میدادند که در میان ایشان قسمت میشد و در اکثر بلاد سواد
اعظم و شهرهای معتبر نان تصدق تعیین فرموده بفقرا و محتاجان ذکور و اناث بینوای آن شهر میدادند در بلاد شیعه بتخصیص مشهد مقدس معلی
و سبزوار و استراباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل چهل نفر از ایتام ذکور و چهل نفر از اناث ملبوس و مایحتاج تعیین فرموده معلم و معلمه
شیعه مذهب پرهیزکار و خدمتکاران صلاحیت شعار قرار داده تربیت میکردند و در هنگام بلوغ هرکدام را با دیگری تزویج داده غیر بالغی
در عوض میآوردند تخفیفات و تصدقات که برعایای ممالک و برایای مسالک داده اند اول وجوه تمغای شوارع است که از زمان سلاطین
ماضیه استمرار یافته از تجار و متوطنین و مترددین بازیافت میشد و هرساله موازی هزار تومان شاهی عراقی بحصول می پیوست بر وفق خوابی که حضرت
صاحب الزمان صلوات الرحمان را دیده بودند و در عالم رویا اشاره بدین معنی شده بود در سال اثنی و سبعین و تسعمایه بتجار و مترددین بخشیده
تمغاچیان از ممالک برطرف شدند و آثاری از وجوه تمغا نماند **بیت** اثر نماند ز تمغا بغیر از آن داغی   که در درون تمغاچی از غم تمغاست
مال محترفه و مواشی و مراعی اکثر ممالک خصوصاً محال شیعه بتخفیف رعایا مقرر کرده از دفاتر اخراج نمودند از برکت حسن اعمال زمان دولتش
پنجاه و چهار سال امتداد یافت بفیروزی و اقبال گذرانید در عهد اسلام بغیر از مستنصر بالله علوی هیچ پادشاهی پنجاه و چهار سال سلطنت نکرده
در عهد همایونش سپاهی و رعیت کامیاب فراغت و عافیت بودند جمیع مهمات کارخانهٔ سلطنت را نظامی و انتظامی داده بودند که الی غایت در عرصه

ذکر احوال شاه طهماسب اول

یافته بعد خجلت زده گشته متفرق شدند سلطان حیدریان حیات تازه یافته اندکی از تهمت مفتریان و طعن حاسدان خلاص شدند و بعد از آنکه
صحت کامل شامل ذات مبارک گشت دیگر راه عرض اینگونه حکایات نداد و متوجه تفتیش اینحالات نگشت اما هرچند گاه بتقریبی یکی از امراء صاحب
قدرت استاجلو را بخدمتی مأمور ساخته از اردو بیرون کردند مراد خان استنجر قلعه کچور را نامزد فرموده روانه رستمدار کردند و پیری بیک
قوچیلو را حکومت ری داده روانه آنصوب نمودند و چون در ینسال سلیم خان بن سلطان سلیمان پادشاه روم متوفی شده سلطان مراد ولد او
جلوس نموده بود نواب جنت مکانی اراده نمودند که یکی از امراء بزرگ صاحب عقل و کیاست را بایلچیگری روم و پرسش تعزیه سلطان سلیم و
تهنیت جلوس سلطان مراد فرستند در اول حال حسین بیک یوزباشی را بدین خدمت نامزد فرموده نمودند سلطان حیدریان از وقوع این حال
تفرس نمودند که غرض نواب جنت مکانی از فرستادن او تفرقه ساختن امراء استاجلو است که اعوان و انصار شاهزاده بودند حسین بیک را
اغوا نمودند که در رفتن بروم معذرت گوید و او بمعاذیر موهومه تمسک جسته عرض کرد که جهت صحت ذات مبارک اشرف نذر کرده ام که بزیارت امام
ثامن ضامن بمشهد مقدس بروم و چون بعمر اعتمادی نیست امیدوارم که رخصت زیارت ارزانی دارند بدین بهانه در رفتن معذرت خواست
نواب اشرف عذر پذیر گشته محمد خان تکلو حاکم چخور سعد که او نیز از امراء معتبر استاجلو بود بدین خدمت فرستادند و حسین بیک در رفتن
مشهد نیز بواهمه آنکه مبادا در زمان غیبت او صورتی که موافق مطلب نباشد روی نماید تغافل ورزید نواب جنت مکانی نیز پرده پوشی فرموده از این
مقوله حرفی اظهار نکردند و مشارالیه بدستور معهود مشیر و مؤتمن بود و رفته رفته عزت و اعتبارش میافزود و چون نظر سلطان استاجلو لله سلطان
مصطفی میرزا فوت شده بود للگی و اتالیقی شاهزاده مع ایالت و الکاء نظر سلطان بحسین بیک تفویض یافته و او در ساعت مسعود میرزا را بمنزل
آورده جشن ملوکانه آراست و پیشکش و پا انداز لایق کشید شاهزادگان نامدار که حسب الامر الاعلی بپرسش نواب شاهزادگی و تهنیت للگی
حسین بیک آمده بودند یکان یکان را پیشکشهای لایق کشید فی الجمله آتش فتنه و نزاع ادیماقات و گفتگوی هر دو فرق در درگاه معلی تسکین یافته دو سال
دیگر حضرت شاه جنت مکانی بکامرانی و اقبال کامیاب دولت بودند تا آنکه در سنه پیچیان ئیل مطابق اربع و ثمانین و تسعمائه ۹۸۴ که دو سال گذشته بود
اندک عارضه عارض ذات مبارک گردیده در حمام نوره بعضی از اسافل بدن را سوزانیده مجروح ساخت و وجع در زخم بهم رسیده بتب سرایت کرد
و اطبای حاذق بمعالجه او پرداختند و بی آنکه احدی را گمان بیماری و محرمان و مقربان را مظنه فوت باشد در شب سه شنبه چهاردهم شهر صفر مزاج وهاج
از جاده اعتدال منحرف گشته آثار قلق و اضطراب ظاهر گردید و ضعف مستولی گشته شاهزادگان نامدار تا نصف شب در خدمت پدر بزرگوار بودند
همه را مرخص فرمودند که بخانهای خود روند که مرا تشویشی چنان نیست شاهزادگان سوای سلطان حیدر میرزا که توقف نمود همگی متفرق شدند
در سبب توقف او دو قول است یکی آنکه حضرت شاه جنت مکان سلطان حیدر میرزا را مستثنی ساخته بتوقف امر فرمودند روایت دیگر آنکه والده اش
ملتفت آنکه مبادا بعد از وقوع واقعه در بیرون از اعادی و اضداد گزندی بفرزند ارجمندش رسد و در دولتخانه مبارکه که مصداق و من
دخله کان امنا بود باو گفت که حال پدر بزرگوار دگرگون شده احتمال قریب دارد که امشب ودیعت حیات بتقاضی اجل سپارد تو که
طالب و جانشین پدری تخت پادشاهی را که امشب کیامردی مناسب آنست که در دولتخانه توقف نمائی و چون قضیه هایله بوقوع انجامد تاج
شاهی بر سر نهاده در ایوان مبارک چهل ستون بر روی قالیچه همایون جلوس نمائی و چون مفاتیح خزینه و قورخانه و یراق در دست
لشکریان چشم بزخارف دنیوی دارند ابواب خزاین گشوده یوزباشیان و قورچیان و اعیان لشکر را بعطایا ارجمند محظوظ و بهره مند گردانی
و اعوان و انصار که بدولتخانه مبارکه جمع آیند و جلوس همایون بر تخت پادشاهی مشاهده خلایق گردد اسمعیل میرزائیان که با تقبیل دست ایشان از دامن
مقصود کوتاه است بجز اطاعت چاره ندارند و هر کس در آمدن و پای بوس تخلف ورزد بزجر و آزار رسانی شاهزاده را رای والده موافق
مزاج آمده توقف نمود قریب بنصف شب آثار ارتحال بر بشره همایونش ظاهر گشته صبح روز پانزدهم طایر روح پر فتوحش بجانب قدس
پرواز نموده

پانزدهم ظ

قزلباش و ریش سفیدان اویماقات که در پایهٔ سریر اعلی بودند جمعی جانب طبقهٔ اولی گرفتند و مکرر در دولتخانهٔ همایون میانهٔ هر دو فریق
سخنهای خشونت‌انگیز بمیان آمد بالجمله معالجات حکمای مدقق موافق تقدیر افتاده بیماری نواب جنت مکان روی بصحت نهاد و روز بروز آثار صحت
ظاهر گشته والدهٔ پریخان خانم باغوا و تحریک صبیه و برادرش این مقدمات را بعرض اشرف رسانیده سلطان حیدر میرزا را نسبت بوالد جهانبان
و غدار باز نموده خاطر مبارک آنحضرت را از شاهزاده منحرف ساخت و اسمعیل میرزا را صوفی و یکجهت و دولتخواه باز نمود چون در ایام
نقاهت محرمان حریم عزت در پس پنجرهٔ حرم راه یافته بشرف مکالمهٔ اشرف سرافراز می‌گشتند و از اعیان قزلباش کور شاه علی روملو که بسیار ولی
صحبت بود این مقدمات را در پس پنجرهٔ حرم بتفصیل خاطرنشان کرده صریحا گفت که مناسب است که من بعد بندگان اشرف ذات بی‌نظیر
خود را از کید و مکر این جماعت صیانت نماید مجملا شاهزادهٔ مذکور و نیکخواهان او در اردوی معلی بتهمت ارادهٔ غدر و نفاق گشتند اما شاه جنت مکان اغراض
فاسدهٔ هر دو طریق را بنور فراست و فطرت عالی دریافته آیینهٔ ضمیرش عکس پذیر آنها گردید بمقتضای عقل دوراندیش عمل نموده زبان مبارک
باظهار این حکایات نگشودند بلکه آن جماعت را از اظهار اینگونه مقدمات منع کردند اما چون فرخ زاد بیک ایشیک آقاسی باشی ریش سفید
طبقهٔ قراداغلو داخل سلطان حیدریان و خلیفه انصار حاکم قلعهٔ قهقهه از اویماق قراداغلو و قوم فرخ زاد بیک بود و از صوابدید او
تجاوز نمیکرد بخاطر انور رسید که مبادا سلطان حیدریان بوسیلهٔ خلیفه انصار نسبت باسمعیل میرزا غدری اندیشند دوازده نفر قورچی افشار را
تعیین فرمودند که بقلعهٔ قهقهه رفته شاهزاده را محافظت نمایند این معنی موجب تقویت اسمعیل میرزائیان گشت زال بیک گرجی که از اعیان آن طایفه
و همشیره‌اش در سلک پردگیان سرادق سلطنت منسلک و والدهٔ یکی و بعضی از شاهزادگان عالیمنزلت از غلات سلطان حیدریان بود همیشه
در سر حمام خدمت شاه جنت مکان میکرد و در روزی که قرار یافته بود که آنحضرت بحمام تشریف برد اسمعیل میرزائیان اتفاق نمودند که زال بیک
از جملهٔ حرام نمکان است و ما صوفیان دولتخواهان را اعتمادی بجانب او نیست نمیگذاریم که در این وقت که ضعف و نقاهت بر بدن بی‌بدیل مرشد و ولی نعمت
مستولی است او بحمام رفته خدمت نماید از غدر او ایمن نیستیم و طایفهٔ گرجی و شیخاوند و استاجلو و تمامت سلطان حیدریان در نهایت گفتگو در آمده
گرجیان میگفتند که از ما چه صورت روی نموده که منع ما از خدمت مرجوعه مینمایند بالجمله در روزی که نواب جنت مکان بحمام میرفتند حسینقلی خلفا
روملو و امیر اصلان سلطان و سایر جماعت که خود را شاهی سیون مینامیدند با چهار پنج هزار کس از صوفیان و طایفهٔ روملو و افشار و غیر ذلک بقصد
ممانعت زال بیک با اسلحه و یراق بدر دولتخانهٔ مبارکه جمع آمدند و جماعت گرجی و شیخاوند و استاجلو و اتباع ایشان نیز چهار پنج هزار نفر جمعیت
نموده حمایت زال بیک را پیشنهاد همت ساختند و میخواستند که ایشان نیز مکمل و مسلح بدرخانه آیند و احتمال فساد و خونریزی‌شان کلی داشت در آن شب که
از جانبین این مقدمه تمهید می‌یافت راقم حروف بتقریبی در مجلس حسین بیک یوزباشی بود و او از این معنی بغایت آزرده خاطر بود و میخواست که فیما
بین نزاع انجامد و تا صباح در این فکر و اندیشه بسر برد صباح اگرچه جمعیت بسیار کرده بودند اما اسلحه و یراق نبسته بدستور معهود در رکاب شاهزاده
نامدار سلطان مصطفی میرزا که نظر سلطان لله‌اش فوت شده او بدستور در میان استاجلو و مردم اویماق بود بدرخانه آمدند و در بیرون تا آنکه
جهلا و مفسدان منازعین سخنان کنایه‌آمیز بسیار گفتند ایشان ملتفت لشکریان نشده بایوان چهل ستون در آمدند و زبان اعتراض بر اسمعیل میرزائیان
دراز کرده حسین بیک یوزباشی حسینقلی خلفا را مخاطب ساخته گفت این چه فساد است که در میان قزلباش میکنی و چرا این جماعت را با یراق پوشانیده
بدرخانه آورده الحمد لله والمنه سر مبارک پادشاه مرشد و ولی نعمت ما بسلامت است ما و شما را چه حد که بخود سر صاحب این قسم اراده‌ها باشیم و
او را مفسد و مفتن نامیده قدم در طریق اخلاص و صوفیگری نهاده حسینقلی خلفا و اتباع او نیز سخنان خشونت‌آمیز زشت بر زبان آوردند اما
چون نواب شاهزادگی سلطان حیدر میرزا تشریف حضور داشت اسمعیل میرزائیان زیاده غلوی نتوانستند نمود نواب جنت مکانی از این مقدمات
واقف گشته مصلحت در اغماض عین دانسته زال بیک را طلب نموده که بطریق معهود بحمام آمده بخدمت مرجوعه مشغول باشد آن طبقه مجال دم زدن

جلد اوّل
تاریخ عالم آرای عبّاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

چون نشر محامد کبریای الهی که بیرون از دایرهٔ عقول و اوهام است در خور رتبهٔ حالت بشر و مدرک انسان نیست و ثنا و ستایش بارگاه احدیت که برتر از تصور و اوهام است بنان و قلم را قدرت تحریر و یارای گذارش آن نی آنانکه بدین آرزوی غفلت افزا پای جسارت بر شاهراه مقصود نهاده اند سرگردانان بادیهٔ حیرت‌اند که در اوّلین گام خواهش و سپاس گذاری در گل مانده اند صدرنشینان کوی نادانی‌اند که از جهان هوش و خرد دور افتاده اند و آنهائی که بگمان دریافت اسرار صمدیت در بزم دانش شمع یقین افروخته بقیل و قال حدوث و قدم درمانده مضمون این مقال که (بیت) که خردم در خور اثبات تو نیست   داننده ذات تو بجز ذات تو نیست   پای بند خیال محال گشته اند سزاوار عقل ناقص و بیدانشی خود آن دانستم که قدم اندیشه از تکاپوی مقاصد ساخته در دامن خاموشی کشم و از آنچه در تنگنای حوصلهٔ بشریت خاصه تنگ مایگان بازار دانش گنجایشی ندارد ساکت بوده مهر ادب بر دهن نهم و بدست عجز و بیچارگی در دامن اعتذار آویخته زبان محمدت بیان بدین مقال گویا گردانم (بیت) آنجا که کمال کبریای تو بود   عالم نمی از بحر عطای تو بود   مارا چه حد حمد و ثنای تو بود   هم حمد و ثنای تو سزای تو بود   و نعوت جلال حضرت مقدس نبوی و مناقب و مفاخر مرتضوی و ائمهٔ طاهرین نیز که مسند آرایان بارگاه اصطفا و ارتضا اند و مرشدان راه هدایت‌اند باقی صفات ایزدی بود لهذا خود را بی زاد و راحله در دانش سرگردان بادیهٔ حیرت و نادانی ساختن و از آن مرحله پیمائی باز آمده شروع در مقصود نمودن اولی و انسب و خالی از سوء ادب است غرض از تسوید این مقالات لاطائل آنست که اقل عباد اسکندر الشهیر بمنشی که در اوان نشو و نما و جوانی باغوای کوته خردان دنیاپرست خود را از اکتساب علوم متداوله که طبیعت بآن راغب شده بود باز آورده هوس علم سیاق نمودم و مدتی بدان شغل ناتمام بسر انجام بردم چشم چون در آن فن باعتقاد ناقص خود فی الجمله کمالی یافتم و برخی از اوقات شریف بمهمات ارباب دولت مصروف ساختم عقل دوراندیشم از سکر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفتم که این شغل خسیس که اختیار کرده ترا از دریافت فضل و کمال بصد مرحله دور انداخت تو که در بحر مواج معانی شناوری کردی چرا طریق متعارف آرایان عام فریب صورت پرست باشی چون نیک تأمل نمودم خلاصهٔ اوقات ببطالت گذشته بود و شخص طبیعت قرین یأس و ندامت گشته چون گاهی بصحبت فیض بخش بعضی اعزه که جامع فنون قابلیت و استعداد بوده از علم انشا بهرهٔ تمام داشتند فایز میشدم و در اوقات همصحبتی سخندانان سودمند شیرین و نکات دلپذیر رنگین را که بنظم و نثر ترصیع داده بقلم زرنگار اندیشه در صفحهٔ بیان مینگاشتند مشاهده مینمودم طبع دریوزه گرد بدان شیوهٔ ستوده رغبت نموده (مصراع) آن هوس در دلم پدید آمد   دامن از آن شغل در چیده تخم این هوس در مزرع دل ریختم و بدست شوق در دامن آن عزیزان آویختم و بدین وسیله شرف غلامی و خدمت درگاه پادشاه والاجاه صفوت نهاد صفوی اجتهاد خاقان کشورگیر موسوی حسب حسینی نسب حیدر نژاد که القاب همایونش بالفاظ درر نثار خاک آستانهٔ خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم مروج مذهب حق ائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر غلام با اخلاص حضرت امیرالمؤمنین حیدر سلام الله علیه و اولاده الاطهر آرایش دو جهانی یافته و شرف غلامی

گروه تقاق پسرش و لشکرهای لشکر بآنولایت کشیده کار او را تمام و پادشاه اروس که بالغ خان اشتهار داشت بمقابله او شتافته من
الفریقین آتش حرب بنوعی اشتعال یافت که جان چندین هزار کس از طرفین سوخته خاکستر شان بباد فنا رفت روسیان هجوم نموده دو لشکر
پادشاهزاده تاتار را دستگیر کردند عسکری خان کاری نساخته منهزم بازگشت و این ظفرت و خونریزیش نیز حکم طاعون داشت که در طرف شمالی
وقوع یافت دیگر آنکه در ولایت قاین خبر آن غریب‌تر از وقایع عجیبه روزگار داده شبیه بدانه گندم از آسمان بارید که خلایق جمع کرده
از آن نان پختند و وقایع متنوعه ایام فرخنده فرجام در شهور اثنی و ستین و تسعمائه جمعی قلندران حیدری و لوتیان قلندر نمالو نهای بنگ
بکار برده در ییلاق سورلق سلطانیه بحضور انور شاه جنت مکان در آمده در لباس عقیدت و حسن اعتقاد بد اعتقادی خود را بمنصه ظهور آورده سخنان
مهدویت بآنحضرت کردند هر چند آنحضرت خواستند که بدلایل قاطعه ایشان را از این عقیده فاسده باز آورند رجوع نکرده مبالغه بسرحد افراط
رسانیدند و منجر بدان شد که پادشاه دین دار شریعت پرور در مقام سیاست آن گروه بد اعتقاد در آمده سرگروه ایشان بضرب تخماق کوفته بدیار عدم
میفرستادند و دیگری همان کلمات لاطایل بزبان گشوده از آن عقیده فاسده رجوع نمیکردند تا چهل نفر از قلندران بکلی بجهت سیاست یافتند
دیگری از وقایع او اخر ایام شاه جنت مکان سیاست یافتن اجامره و اجلاف دارالسلطنه تبریز است شرح این واقعه آنکه اله قلی بیک استاجلو
ولد شاه قلی سلطان حاکم چخور سعد داروغه تبریز بود اجامره درب و محله طازم او را گرفته بیاد امیری بسیار کرده بودند داروغگی
از رنود و اوباش آنمحله را گرفته بقتل آورد اقربایش بر خصمت داروغه او را از سیاستگاه برداشته بجمعیت اجلاف بآئین شایسته بمزار برده
دفن کردند داروغه از این معنی برآشفته خواست که بجهت تنبیه رنود و اوباش جسد او را از قبر بیرون آورده بردار عبرت کشد اوباش بممانعت
برخاسته با داروغه چیره شدند و داروغه مصر آن بود تا آنکه فیمابین منجر بجنگ و جدال شد و اجلاف بیاعتدالی کرده بسرحد افراط رسانیدند خانه اله
قلی بیک را به تیر و تفنگ اجلاف در کال خفت و خواری خود در آن منزل انداخته متحصن شد ملازمان و اتباع او جمعی زخمدار و چند نفر مقتول شدند بدین
شورش و غوغا اجلاف هر محله و اوباش هر کوچه را که بدستان فحشخانه جهل و عربده جویان آشوبخانه جنون بند سودای خودسری در سر افتاد
آغاز شورش و فساد کردند و هوائی که در میانه سهتری شایع بود و بتازگی شیوع یافته کمر بخون یکدیگر بستند سودا و معامله در قیصریه و چهار
بازار تبریز بر طرف شده درب خانات و دکاکین بسته شد تردد مردم در کوچها منقطع گردید عشره و کدخدایان و کاسبان و درویشان در
زحمت افتاده از بی اعتدالی رنود و اوباش به معاشین بجان رسیده قبایح کلیه از آن گروه در وجود آمده مملکت بر دی در حضرت بی نهادچون
حقیقت حال بعرض اقدس رسید بجهت آنکه رعایا مستحق قتل و سیاست نگردند یوسف بیک چاوشلو ولد بابا سلیمان را که مرد عاقل کاردان
بود بدار و غکی فرستادند که آن جماعت را بطریق مستقیم عافیت دلالت نموده آتش آن فتنه را باب مدارا و حسن تدبیر فرو نشانند و یوسف بیک
با آن طبقه آمیزش کرده خصمان را با یکدیگر امتزاج داده بکدخدایان هر محله بضامن داده قسم یاد نمودند که من بعد مرتکب فساد نگردند که ماه فی
الجمله استقامتی در شهر پدید آمده بود که پهلوان باری نامی از رهزنان هنگامه عافیت کرده دو نفر از ملازم یوسف بیک را بقتل آورده دیگر بار
اجامره و اجلاف سر بفتنه و فساد بر آوردند یوسف بیک عرض کرد که این جماعت شوریده سر که محرک این شورش‌اند چهار صد نفر بیش نیستند و اگر
در سیاست اینگونه بدرکان تاخیر رود منجر بفساد کلی میشود بنا بر آن سهراب بیک ولد خلیفه انصار برفتن تبریز و دفع اجامره مأمور گردیده چون جمعی
کثیر بشهر رسیده و یوسف بیک نیز با مردم خود با پیوسته بجستجوی اجلاف پرداختند رنود و اوباش متوهم شده هر یک بجیب اختفاء فرو بردند کدخدایان
هر محله که ضامن بودند گرفته اوباش آنمحله را از او طلب نمودند کدخدایان با تضرع و ضرورت آن جماعت را بدست آورده بدیار عدم فرستادند تا چهل
پنجاه نفر از جوانان نامی آنطبقه را از دار عبرت آویختند در آن واقعه دویست نفر زیاده کشته شدند و آن شورش و فساد تسکین یافت و واقعه
دیگر آنکه در سنه خمس و ستین و تسعمائه سیل عظیم بقزوین آمده تا موازی دو هزار خانه در ابدار از ممر سیلاب ویران و خراب شد و نقصان

خان اورگنج بودند از تحف سلطان روم حصه وافی فرستادند بعد از فوت سلطان سلیمان که پسرش سلطان سلیم مالک ملک قیصری وصاحب افسر و دیهیم اسکندری گشت در سنه خمس وسبعین وتسعمائه محمد خان نام ایلچی بشوکت وحشمت تمام بدار السلطنه قزوین آمده نامه عنبرین ختامه بر توضیعات پدر فرزندانه و تکلفات دوستانه آورده تأکید تمام در انضباط قواعد مصالحه و استحکام بنیان پدر فرزندی نموده بود در سنه ست وسبعین وتسعمائه که وکیل السلطنه معصوم بیگ صفوی بحج رفته در راه حج با جمعی رفقا و پسرش خان میرزا کشته گردیده درجه شهادت یافت در رومیه این فعل شنیع را بر قطاع الطریق اعراب بادیه اسناد میکردند سلطان سلیم علی آقا نام ایلچی معتبر جهت تمهید معذرت و برائت ذمت خود از آن واقعه بخدمت اشرف فرستاد و آنحضرت ترفیه حال مسلمانان و امنیت و استقامت احوال جهانیان منظور داشته عذر پذیر گشتند و از پادشاهان چنگیزی نژاد اوزبکیه در سنه ثمان واربعین وتسعمائه کسکن قرا سلطان که در آن حین حاکم بلخ و توابع بود مشهور بجان چهره و عبد العزیز خان ولد عبید خان که پادشاه بخارا بود خدای بیردی بهادر را برسم رسالت بپایه سریر خلافت فرستاده اظهار صداقت و رفع مواد خصومت سابقه نموده بود و ایلچیان سلاطین خوارزم و اورگنج خود گاه گاه اوقات آمد شد میمودند و از جانب سلاطین عظام دکن علی الخصوص نظامشاه والی احمدآباد پتن و قطب شاه والی کلکنده و حیدرآباد که دعوی محبت و ولای خاندان حیدر کرار نموده خود را شیعه ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار میشمردند و علی عادلشاه والی بیجاپور مکرراً ایلچیان سخندان آمده اظهار عقیدت و اخلاص و اینکه در ممالک ایشان خطبه اثنی عشری بنام نامی و القاب سامی آنحضرت خوانده میشود و تحف و هدایا گذرانیده بخلعتهای خاص از تاج مرصع و اسبهای با زین زر و کمر خنجر و امثال ذلک اختصاص می یافتند و در سنه احدی وسبعین وتسعمائه سلطان محمود خان والی بکر و سند ابو المکارم نامی ایلچی حجسته پیام بدرگاه سدره مقام ارسال داشته اظهار حسن عقیدت و اخلاص موروثی و تذکر حقوق ماضیه نموده تبرکات و تیلاکات لایقه فرستاده بود و از سلاطین عالیشان فرنگیه دان سسمان پادشاه پرتکال در سنه ثمان وخمسین وتسعمائه ایلچی کاردان با تحف و هدایا فرستاده اظهار اخلاص صمیمی نمود هر چند آن طبقه از دین بیگانه اند اما باشنائی منسوبان آستان سلطنت آشیان شاهی بین السلاطین مفتخر و مباهی می بودند مرتبه دیگر در سنه اثنی وثمانین وتسعمائه ایلچی بزرگ معتبر که با پنجاه نفر ملازم سوای خدمتکار همراه داشت جهة تأکید بنیان ارادت و حسن اعتقاد بمقر دولت سعادت بنیاد آمده از جانب پادشاه پرتکال تحفه چند بدیع آورده بود که در دیار اسلام نظیر آنها بنظر ارباب بصیرت و بینش کمتر در آمده بود اما ایلچیان مذکور بجهت ظهور بعضی اعمال مخالف دین مسلمانی و عدم رواج مساجد که از نصارا در آن صدور یافته بود منظور نظر التفات نشدند و تا حین حیات آنحضرت رخصت انصراف نیافته بودند در زمان جلوس نواب سکندرشان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه مرخص شده بدیار خود شتافتند

نوادر وقایع و سوانح غریبه که در زمان دولت خاقانی باقتضای آسمانی روی داده

از وقایع غریبه زمان شاه جنت مکان وقوع زلزله عظیمی است در ولایت قاین خراسان در سنه ست وخمسین وتسعمائه در پنج قریه از قرای آنولایت وقوع یافت چنانچه سه هزار کس در زیر خاک مانده در نهانخانه عدم شتافتند مولانا باقی نام قاضی آنولایت منجم بود که در یکی از قرای خمسه مسکن داشت باهل آنقریه خبر داده بود که از اوضاع فلکی و تأثیر کواکب امشب زلزله عظیمی متصورست احتیاط مقتضی آنست که از ده بیرون رفته در خانها توقف نکنند مردم ده مسموع نداشتند قاضی با متعلقان خود بیرون رفته تا نصف شب در صحرا بود از سرما متأثر شده بمنازل خود باز آمد و همان ساعت زلزله واقع شده قاضی با همه فرزندان و متعلقان در زیر خاک مانده سر در نقاب تراب کشیدند دیگری آنکه در سنه تسعین وتسعمائه آتشی از آسمان در جنب قطب شمالی ظاهر شده بود و تا هفتماه منظور خلایق بود بعد از آن بطریق خاکستر فرو ریخت طاعون عظیم در روم واقع شد و آنرا از آثار علامت میشمردند و بدیع نیست زیرا که در سنه مذکور نیز در جنب قطب شمالی قرت عظیم واقع شد عسکری خان تاتار اراده تسخیر مملکت اروس کرده

(۸۸) چون حضرت شاه والاجاه جنت آشیانه از ترددات ضروریهٔ جهانبانی و مشاغل عظیمهٔ نظام بخشی امور گیتی ستانی فراغی حاصل آمد مدت بیست
سال در دار السلطنهٔ قزوین رحل اقامت انداخته بهیچ طرفی توجه نفرمودند و در مدت اقامت که سریر جهانبانی و تخت فیروزبخت کیانی بوجود
آن زیبندهٔ اورنگ خسروانی مزین بود روز بروز لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافته طایر اوج اقبالش بلندی میگرفت و پادشاهان
گردن فراز ایلچیان سخندان بدرگاه سلاطین پناهش فرستاده هر سال تحف و هدایای لایقه و تبرکات رابطهٔ ارتباط صوری و روابط
معنوی را با آنحضرت استحکام میدادند از جمله سلاطین جهان و پادشاهان نافذ فرمان کرّتاً ایلچی بخدمت اشرف آنحضرت فرستاده اوّل
سرور قیاصرهٔ زمان و اعظم پادشاهان آل عثمان سلطان سلیمان خواندکار روم است بعد از چندین سال که میانهٔ آن دو صاحب
اقبال حرب و قتال و از طرفین لشکرکشی و جنگ و جدال واقع بود محمد پاشا وزیر اعظم و معتمدان خانوادهٔ عثمانی مکاتیب در باب صلح بارکان
دولت قاهره نوشته کس بپایهٔ سریر اعلی فرستاده بودند لهذا از آنطرف میر شمس الدین لنجانی بایلچیگری رفت سلطان سلیمان با وگفته بود که از ابتدای
دولت آل عثمانی تا حال همیشه سلاطین آفاق ایلچی و تحف و هدایا بدرگاه ما فرستاده اند و ما ایلچی و تحفه بهیچیک از سلاطین نفرستاده ایم
و قانون سلسلهٔ عثمانی نیست و من جز از کس فرستادن وزرا و مکتوبات ایشان عار دارم تا آنکه سنان بیک که از جمله مقربان او بود و بنوعیکه
سبق ذکر یافته در قاموجمنی دستگیر گشته آزاد شد و فیمابین صلح واقع شده آمدن سلطان بایزید اتفاق افتاد سلطان سلیمان سنان بیک را
برسم رسالت بخدمت آنحضرت فرستاد و او در سنهٔ ست و ستین و تسعمائه [۹۶۶] در دار السلطنهٔ قزوین بسعادت بساط بوسی مشرف گشته ابلاغ رسالت
و اظهار دوستی و محبت کرد شاه جنت مکان در اثنای محاورات فرمودند که ایلچی بجائی فرستادن قانون سلسلهٔ عثمانی نبود چگونه واقع شد که
حضرت خواندکار خلاف قانون کرده مؤتمنی چون تو بایلچیگری فرستادند سنان بیک جوابی مقبول و نکته بغایت مطبوع ادا کرده عرض
نمود که ایلچی بیگانه فرستادن خلاف قانونست چون فیمابین موافقت و دوستی پدید آمده مغایرت و بیگانگی باتحاد و یگانگی تبدیل یافت آمدشد
دوستان بیکدیگر خلاف قاعده و قانون نیست شاه جنت مکان او را استحسان فرموده باین مقال مترنم شدند بیت گر فرستاده از خرد
زنده است   آن خردمندی فرستنده است   بعد از رفتن سنان بیک علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقای چاشنی گیرباشی خواندکار با سیصد
نفر که با ملازمان و خدمتکاران مجموع هفتصد و شصت کس بودند بایلچیگری آمده روز اول بباغ سعادت آباد بسعادت بساط بوسی سرافراز گشته
مکتوب مودت اسلوب دوستانه که خواندکار سراسر بخط خود نوشته بود بنظر انور رسانیدند و روز دیگر در دولتخانهٔ مبارکه بدولت ملازمت
مفتخر گشته منظور نظر التفات شدند و تحف و هدایای مرصع آلات کمرخنجر و کمرشمشیر و اقمشهٔ نفیسهٔ فرنگ و نفایس هر دیار آورده در برابر ایوان
بلند ارکان چهل ستون دولتخانهٔ مبارکه از نظر اقدس گذرانیدند و آنحضرت نیز فراخور حال ایلچیان مذکور را انعامات وافر و خلعتهای فاخر
نواخته روانه فرمودند و در سنهٔ تسع و ستین و تسعمائه [۹۶۹] خسرو پاشا که از عظماء سلسلهٔ عثمانی و مرد عاقل با رای و هوش عالیشان صلاح اندیش
عالمیان بود با علی آقای قاپوچی باشی خواندکار بنوعی که در طی احوال سلطان بایزید گذشت آمده مکتوب صداقت اسلوب دوستانه متضمنه
آورد و متعاقب ایشان الیاس بیک نامی از معتبران خواندکار بدرگاه فلک مدار رسیده هدایا و ارمغان قیصری که از روم آورده بود
بنظر شهریار عجم فرمانروای ملک کسری و جم درآورد و از جمله هدایا چهل رأس اسب شامی و عربی بود که هر یک برأسه در خوبی و تک
پای وهم از یکتائی میزدند با زینهای مرصع و طلا و جلهای زربفت رومی و موازی پانصد هزار عدد اشرفی و فلوری که برایج حال
پنجاه هزار تومان شاهی عراقی است بنفایس اقمشه و اجناس علی هذا القیاس همت بحر خاصیت خسروانه مجموع آن هدایا را بر طبقات انام
از شاهزادگان کرام و امراء درگاه و حکام ثغور ممالک و قورچیان و اعیان طوایف قزلباش علی اختلاف درجاتهم عطا فرموده بجهت
سلاطین عظام اوزبکیه نیز که پیر محمد خان حاکم بلخ و عبدالله خان پادشاه بخارا و ابوسلطان سعید خان والی سمرقند و ابو المحمد خان و حاکم

ذکر احوال شاه طهماسب اول

و جواب جمعی از سفیهان و فتنه انگیزان نا عاقبت اندیش بر سر ایشان جمعیت نموده با جشمی انبوه بلاهیجان بر سر جماعت صوفی که در قلعه بودند
آمده آغاز جنگ و جدال کردند چون آن قلعه حصار نا استوار بود بر آنجا دست یافته طایفه صوفی را بقتل آورده جمعی عورات و کودکان ایشان را
تیغ انتقام گذرانیدند بر سر بکتاش بیک ولد الله قلی سلطان ریختند خود بقصد تشویش و تعب بیرون رفته اکثر مردم او را شربت هلاک چشانیدند
امیره ساسان از لشکر با فوجی دلاور بر سر یاغیان آمده جنگ کرد چون عدد لشکریان دباج زیاده به بیست هزار رسیده بود امیره شکست
عظیم خورده بسعی بسیار و تعب بیشمار از معرکه کارزار بیرون رفت چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور شاهی تافت از درگاه معلی فوج خلیفه
مهردار و امیر غیب بیک استاجلو را با جمعی امرا و سپهداران بدفع ایشان نامزد فرمودند و سیصد نفر از قورچیان استاجلو و عربگلو
نیز بخدمت مامور گشته روانه مقصد شدند روزی در میان قورچیان در طی مقالات و اثنا محاورات گفتگوی شجاعت و دلاوری بمیان
آمده یکصد و سی نفر از جوانان دعوی دار و مبارزان معرکه کارزار بی رخصت امرا پیشتر قدم در آن ولایت نهادند چون بکوکه و کیم که بگمزلی
لاهیجانست رسیدند چون گیلکان کم عقل نادان از وصول قورچیان آگاه گشته باعتقاد آنکه چون اندک مردمی اند همه را دستگیر میتوان کرد
که موجب خوف و دهشت قزلباش گشته دیگران جرات پیش آمدن نکنند باستقبال آن فوج قلیل در حرکت آمدند قورچیان عظام اعتماد
بر قضیه قاطعه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله نموده مردانه وار بر آن فرقه اشرار حمله نمودند سپاه نکبت فوج فوج منافات
یکدیگر بعرصه نبرد رسیده آتش هیجا افروخته گشت قورچیان اصلا از کثرت گیلانیان اندیشه نکرده پشت بمعاونت یکدیگر داده کارزاری کردند
که صفت آن هنوز بر زبانهاست و بسیاری از آن جماعت بخت برگشته را بر خاک هلاک انداختند در آن اثنا تفنگی بر امیره دباج سپهسالار و سردار
لشکر خسران مآل خورده از اسب حیات غلطیده بر خاک ممات افتاد از کشته شدن آن بد سرانجام بر گروه لئام رعب و هراس غالب گشته
از واهمه مغلوب شدند زیاده از یکهزار جنود کبل قتیل گشته بقیة السیف پراکنده دیار ادبار گردیدند بهادران غنایم فراوان بدست آورده
دلیرانه بلاهیجان رفتند از این واقعه غریبه که بمعاونت جنود اقبال اتفاق افتاد مجددا آوازه شجاعت و دلاوری قورچیان عظام شاهی در
اطراف و اکناف شایع گشته زبانزد خاص و عام گردید امرا عظام بین الجمهور بتقصیر متهم گشته مورد ملامت و سرزنش شدند الله قلی سلطان از
ایالت گیلان معزول شده ایالت آن ولایت بپیره محمد خان استاجلو لله شاهزاده جوانبخت امام قلی میرزا مفوض گردید و در رکاب شاهزاده بدان
صوب متوجه گشته تا حین حیات حضرت جنت مکانی در آن ولایت کامیاب دولت بود الله قلی سلطان با وجود کشته شدن جمعی از قرابتان و مردم
پسرش بکتاش بیک بجهت آنکه این واقعه از غفلت و غرور او وقوع یافت از نظر اعتبار مرشد کامل افتاد و چنانچه صوفیان صافی اعتقاد او را
از درگاه دولتخانه بدرون نگذاشتند بخانه خود نیز نرفته تا سه ماه بطریق گنهکاران در شدت سرما و زمستان در بیرون درگاه دولتخانه در زیر
برف و باران نشسته استدعای عفو تقصیر و گناه خود داشت تا آنکه ماه مبارک رمضان رسید حضرت شاه جنت مکان بالتماس سادات و
علما از گناه او گذشته رخصت دادند که بمنزل رود در روز عید آمده بآداب صوفیگری بسجده شرف مشرف شد اما خاطر مبارک از او غبارآلود
بود و آبروئی نداشت بعد از واقعه ناگزیر آنحضرت بدست تکلویان کشته گردید دیگر وقایع که در زمان دولت آنحضرت در اکثر ممالک بظهور
آمده تنبیه و تادیب متمردان و سرکشان اطراف از اکراد و الوار و طالش و رستمدار که بوقوع پیوسته و اختلالی که در هر جانب روی نموده
بحسن تدبیر و شعله شمشیر منسوبان دولت قاهره باصلاح انجامیده اگر نگاشته آید موجب اطناب میگردد چون غرض تسوید وقایع زمان دولت
ابد پیوند همایون شاهی ظل اللهی است سایر قضایا و خصوصیات و جزئیات آنها رجوع بکتاب احسن التواریخ حسن بیک روملو است اکنون
فقره چند از آمدن ایلچیان پادشاهان جهان بدرگاه سعادت آشیان مرقوم میگردد

گفتار در آمدن ایلچیان سلاطین اطراف بدرگاه ملایک مطاف آنحضرت

اندکی از خواب غفلت بیدار گشته در مقام عجز و بیچارگی درآمد مولانا عبدالرزاق صدر خود با چندی از اعیان بدرگاه سعادت آشیان فرستاده اظهار
ندامت و پشیمانی کرد چون شعلهٔ غضب افروختگی داشت بمجرد گفتگوهای خدعه آلود منطفی نگردید خان احمد سرگشته و حیران از لاهیجان بطرف اشکور
گریخت و عظمای گیلان در مضایق آن ولایت پناه جسته چون شغالان در بیشهها سرگردان شدند امرای عالیشان بتختگاه لاهیجان درآمده مملکت را متصرف
شده باستمالت رعایا و برایا پرداختند و چون بتحقیق پیوست که خان احمد باشکور رفته فوجی از مبارزان جنود اقبال از راه تنکابن که راهی است تنگ
از دلیرخواهان که اگر کمسوار از آنجا گذار کند و اندکی از جادهٔ مستقیم عدول نماید بهر طرف میل کند مرد و مرکب بلاشبهه در معرض هلاکت باشد راهی
نیروی اقبال از چنان راهی بسهولت عبور کرده بتنکابن رسیدند ملک شاویس رستمداری که بخواهر داماد خان احمد بود درآمده و بدست آورده
خان احمد سه چهار ماه در کوههای بیشهدار و بیشههای انبوه تر از نیزار سرگردان و از بیم دستبرد غازیان هر روز جائی و هر شب بمقامی
بی آرامی بسر میکرد و چون زمستان رسید جنود سرما هجوم آورده و روی هوا سیمابی گشته از کثرت برف کوه و هامون تساوی پذیرفت شاه جنت مکان
الله قلی سلطان ایجک اغلی استاجلو و میرزا علی سلطان قاجار را با فوجی از قورچیان عظام و مبارزان بهرام انتقام باشکور فرستاده
و ایشان بیشه و جنگل آن ولایت را فروگرفته بجستجوی درآمدند و مکان اقامت او را سراغ گرفته حسام بیگ ولد بهرام خان قرامانلو با بیست نفر
از قورچیان و دلیران رزم آزمای قریب بصبح بر سر خان احمد ریختند و او مضطرب گشته بهیچ طرفی بدر نتوانست رفت خود را بجهت اختفا بپای کاه
انداخت غازیان جستجو نموده بدست آورده نزد الله قلی سلطان آوردند او نزد معصوم بیگ صفوی آورد القصه معصوم بیگ با امرای نامدار و قورچیان
ظفرشعار خان احمد را با کوچ و متعلقان بدرگاه عالم پناه آورده در دارالسلطنه قزوین بنظر شهریار ظفرقرین درآوردند و او خجلت زده و نادم
اظهار عجز و بیچارگی کرد مروت شاهانه مقتضای آن کرد که با همه عصیان و نافرمانی که از او در وجود آمده قطع نظر از مصالح ملکی کرده از خون او
درگذرند لهذا ترحم بحال او کرده آسیبی باو نرسانیدند و در قلعهٔ قهقهه محبوس گردید ایالت و دارائی لاهیجان بالله قلی سلطان ایجک اغلی تفویض یافت
حسام بیگ قرامانلو برتبهٔ امارت سرافراز گشته اشکور باو شفقت شد و محل بمحل حکام عدالت انتما تعیین فرموده مطالبات بیحساب غیرمشروع که حکام
گیلان شایع ساخته بودند از مملکت برطرف فرمودند و رعایا و عجزه را در کنف عاطفت جای داده بساط معدلت خسروانه در آن ولایت مبسوط گردید و خان
احمد چندگاه در قلعهٔ قهقهه بود و چون روزگار بتنعم و کامرانی گذرانیده بود تاب جفای قلعه نیاورده این رباعی در سلک نظم کشیده باردو فرستاد

رباعی

از گردش چرخ واژگون میگریم / وز جور زمانه بین که چون میگریم
با قد خمیده چون صراحی شب و روز / در قهقهه ام ولیک خون میگریم

یکی از ظرفای اردوی معلی این رباعی را در جواب گفت

رباعی

آن روز که کارت همگی قهقهه بود / یارای سلطنت صدمه بود
امروز درین قهقهه با گریه بساز / کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود

شاه جنت مکان متوجه رفاه حال او گشته
از قلعهٔ قهقهه بیرون آورده بقلعهٔ اصطخر شیراز که محل وسیع و منازل مرغوب دارد فرستادند که با چند خدمتکار در آنجا بوده باشد و اطعمه و
اشربه و ملبوس فراخور حال تعیین فرمودند او چند سال در آن مکان بفراغت گذرانیده از مشاغل دنیوی که همیشه خاطر ارباب تعلق را شوریده
میدارد فارغبال بود مدت حبس و قید او در هر دو قلعه ده سال کشید تا آنکه نواب سکندرشان در آغاز جلوس همایون او را بجهت نسبت
خویشی و قرابت که با نواب مریم شان مهد علیا حرم محترم آنحضرت داشت از قلعه بیرون آورده مجدداً بحکومت ملک موروث منصوب و بشرف
مصاهرت این دودمان سربلند گردید تفصیل آن حالات در محل خود مرقوم کلک بیان میگردد در سنهٔ تسع و سبعین و تسعمائه جمعی از سپاهیان و نام
گیلان که در زوایای اختفا خزیده بودند بخت عافیت خود را در تلاطم آورده برهم زن هنگامهٔ آسایش و استقامت شدند در وقتی که الله
قلی سلطان بجهت گرمی هوا از لاهیجان بییلاق رفته بود گروه لئام سر از جیب عصیان و طغیان برآورده سید حسین نامی را بنسبت قرابت
باجداد خان احمد داده حاکم خود گردانیدند و امیره تاج نامی را سپهسالار و لشکرکش کرده صدای مخالفت و یاغیگری بلند گردانیدند از اطراف

و جوانب

ذکر احوال شاه طهماسب اول

(۸۵)

شاه جنت‌مکان بود و در مخالفت و عصیان و پرخطائی از او در وجود نیامده بود از حکومت ملک موروث محروم گشته الکای او نامزد سلطان حسن
شد و خان احمد بیمن تربیت و اشفاق شاهانه در کل گیلانات والی نافذ الامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافت و بقهر و غلبه امیره ساسان
حاکم کسکر و میرزا کامران حاکم کوهدم را که متصرف ملک موروث خود بودند از آن ولایت بیرون کرده بتصرف خود در آورده و در وقتی که هرگز
در مخیله پدرانش خطور نکرده بود با ورودی آورد و او از تیره بختی و جهالت و خودرائی قدر تربیت و شفقت شاهانه ندانسته باغوای جمعی کوته خردان
خوش‌آمدگو و ناعاقبت‌اندیشان تقرب‌جو باموریکه خلاف رضای همایون بود اقدام مینمود از جمله بعد از ایامی که امیره ساسان در اردوی معلی
سرگردان بود شاه جنت‌مکان ترحم کرده ولایت کسکر را باو مرحمت کرده فرستادند و سپهسالار سعید نامی که از قبل خان احمد حاکم کسکر بود
باشاره او تمکین حکم نکرده با امیره ساسان جنگ عظیم کرد و امیره بنیروی اقبال دولت قاهره بر وظفر یافته سپهسالار با جمعی کثیر کشته گردید خان
احمد در قلب تابستان که از گرمی هوا ماهی فلک جهت آسایش آرزوی کره اثیر مینمود ببرادرش سلطان حسن لشکر داده بر سر امیره بکسکر فرستاد
و از عفونت هوا سلطان حسن در آن سفر فوت شد خان احمد متقاعد نگشته بغرور موفور علم تسلط و استیلا در آن دیار افراخته بود هرچند شاه جنت
مکان مناشیر نصیحت فرستاده او را بسلوک طریق مستقیم مطاوعت دلالت میفرمود موعظه و پند در او سودمند نیامد تا آنکه شاه جنت‌مکان در مقام
تربیت جمشید خان نبیره مظفر سلطان که از جانب جده‌اش صله رحم شاه جنت‌مکان بود در آمده الکای بیه پس را از خان احمد قطع کرده نامزد او
فرمودند و صدرالدین خان ولد معصوم بیک را با جمعی امرا طوالش و غیره بدانصوب فرستادند که بیه پس را جهت جمشید خان ضبط نماید کیا
رستم از جانب خان احمد حاکم رشت بود بفرموده او لشکر و حشر جمع کرده با صدرالدین خان و افواج قاهره جنگ کرده گرفتار شد خان احمد
بالضروره دست از بیه پس کوتاه کرد اما ولایت کوجسفهان را که داخل بیه پس است نگاه داشته نمیداد و جمشید خان که بگیلان رفته متصرف ملک موروث
گردید بر سر کوجسفهان پیوسته فیمابین مناقشه و جنگ و جدال بود حضرت شاه جنت‌بارگاه دیولقلی بیک ذوالقدر را که مرد ریش سفید خیرخواه
صلاح اندیش بود بگیلان فرستاده مثال همایون و نشان میمون که منشور سعادت ابدی خان احمد بود اصدار یافت که با وجود اینهمه قبایح و بیشرمی که
از او بظهور رسید گیلان بیه پیش را که ملک موروث او ست بدو مسلم داشتیم در ولایت بیه پس که بفرزندی جمشید خان تعلق دارد مدخل مسازد و باید که
پدرفرزندانه سلوک نماید خان احمد بمحکمی جا و انبوهی بیشه و جنگل اعتماد نموده سخن هرزه درایان مفسد و لافهای گزاف جهلا و خودسران
فتنه‌گر شغالان بیشه شقاوت بنداز راه رفته شاه منصور نامی از امرا خود با لشکر غافل بر سر دیولقلی بیک که با اندک مردمی بصلاح اندیشی رفته بود
فرستاده او را با جمعی غازیان رفیق او بقتل آوردند از این عمل قبیح نایره غضب قیامت لهب شاهانه شعله افروز گردید و تنبیه و گوشمالی او بر ذمت
همت خسروانه لازم شده در شهور سنه خمس و سبعین و تسعمائه (۹۷۵) از غایت قهر و کین عساکر نصرت قرین را بیورش گیلان مامور فرموده از یکطرف شاهزاده
کامکار سلطان مصطفی میرزا را با امیرخان ترکمان و قوچ خلیفه مهردار و نظر سلطان استاجلو و الله میرزا و سایر امرا و از طرف دیگر ابراهیم سلطان
زیاد اغلی حاکم کسکر و میرزا کامران کوهدمی و احمد سلطان بیه پسی وکیل جمشید خان فرستادند که احاطه الکای خان احمد کرده او را بدست
آورند و رکن السلطنه معصوم بیک صفوی را نیز با فوجی از افواج قاهره بدین خدمت مامور فرمودند در آن هنگام خان احمد در ییلاق دیلمان بود امیر
خان و نظر سلطان بر سر او ایلغار کردند از بیم جان خود را بشهر لاهیجان انداخت امیر جهانگیر سپهسالار رشته نشار را با دوازده هزار کس از پیاده
و سوار بمقابله عساکر ظفر شعار فرستاد لشکر گیل در میان دره تنگ راه را تخته بند که باصطلاح گیلانیان بنه بر گویند کرده در پشت بنه تفنگچی و کماندار ایستاده
مستعد کارزار ایستادند معصوم بیک و امراء عالیشان چون بآن مکان رسیدند بیک حمله دلیرانه آن گروه تمام پراکنده شده فرار بر قرار اختیار
نمودند جمعی کثیر هدف تیر و جمعی غفیر طعمه شمشیر گشته و از طرفی که صدرالدین خان و باینذر خان و امرا طوالش و کسکر و مردم بیه پس می‌آمدند با امیره بهادر
و اتباع که گروهی از لشکر گیلان بمقابله ایشان اقدام نموده بودند جنگ کرده غالب آمدند امیره بهادر و چند امیر و سپهسالار را بقتل آوردند خان احمد

اندکی

و از بی توجهی شاه جنت مکان در اندک روزی بدیار عدم شتافتند در زمان دولتش از صاف دُرد هر که از نطاق دولتش افتاد مُرد
زیرا که علی سلطان بیشنه در همان ایام مطابق سنه ثلث و سبعین و تسعمائه عمر و دولت را وداع کرده بعالم عقبی پیوست و بعد از فوت در ترکمانان
پای در دامن ادب پیچیده تا حین حیات شاه جنت مکان ولایت استراباد مهبط امن و امان بود و امری که قابل تحریر باشد روی نمود و سلطنت
کل ولایت خوارزم بر حاجی محمد خان مشهور بحاجم خان بن عطا سلطان قرار گرفت و او ایلچیان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده اظهار خلوص
عقیدت کرده همیشه بر جاده یکجهتی مقیم بوده و در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائه محمد قلی سلطان پسرش را که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود بدرگاه عالم پناه
فرستاده شاهزادها سوای سلطان حیدر میرزا حسب الامر با امرا و اعیان باستقبال او رفته بشهر آوردند و محمد قلی سلطان در میانه قزلباش نشو
و نما یافته تا زمان جلوس همایون شاهی در پایه سریر اعلی میبود و در لوی ئیل احدی و الف در چمن بسطام برخصت از اردوی همایون بولایت
خوارزم رفت اکنون الغ سلطان پسر او در ملازمت رکاب اشرف کامیاب عزت و التفاتست چون شمه از احوال استراباد گذارش یافت
اکنون قضایا یکه در ایام اقامت دولتخانه مبارکه قزوین روی داده نگارش میابد معظم آنها تسخیر گیلانات است

گفتار در فتح و تسخیر گیلانات و لشکر فرستادن بر سر خان احمد والی بیه پیش و بدست در آوردن آن نا عاقبت اندیش

واقعه خان احمد گیلانی که در آن زمان اورا احمد گیلک میگفتند

ازولایات مفتوحه زمان دولت شاه جنت مکان ولایت گیلان است که بیه پیش در تصرف خان احمد بن سلطان حسن بن کارکیا سلطان محمد بن
ناصر کیای بن میر سید محمد بن مهدی کیای بن رضا کیای بن سید علی کیا و بیه پس در تصرف امیره دباج ملقب بمظفر سلطان بن امیره حسام الدین بود
که خود را از اولاد اسحق النبی علی نبینا و علیه السلام میشمرند و بدین جهت بسلاطین اسحاقیه مشهور اند و در حینی که خاقان سلیمان شان بعد از واقعه
برادرش سلطانعلی پادشاه بگیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان اقامت داشتند کارکیا میرزا علی عم خان احمد ماضی و سید هاشم و
سلطانحسن برادر او خدمات پسندیده بجای آورده بودند حضرت شاه جنت مکان بجهة حسن خدمات پسندیده سابقه و لاحقه آن سلسله بواجبی رعایت
جانب او میفرمودند چنانچه بعد از فوت سلطانحسن پدر او که در سنه ثلث و اربعین و تسعمائه وقوع یافت خان احمد طفل رضیع یکساله بود بجای پدر
منصوب گردید و چند گاه بملاحظه آنکه مبادا از معاندان آن سلسله و امرا و صاحب داعیه گیلان نسبت باو غدری بظهور آید باستدعای کیا
خورکیای طالقانی که از امرای گیلان و وکیل سلطان حسن بود بهرام میرزا را بگیلان فرستادند که چندگاه مملکت را از متغلبه صیانت نماید
بهرام میرزا بسخن ارباب تغلب عمل نموده کیا خورکیا را گرفت بنابر آن گیلانیان از او رمیدند و او از ولایت گیلان بیرون آمد و چون خان
احمد بسن تمیز رسید شاه جنت مکان روز بروز در تربیتش میافزودند و او را از [illegible] نام دختر سرافراز سلطان حکت پسری در وجود آمد شاه
جنت مکان اورا سلطانحسن نام نهاده بخطاب فرزندی سرافراز ساخته بالاخره نوید مصاهرت دادند و چون مظفر سلطان والی بیه پس با آنکه
بمصاهرت این دودمان سرافراز بود خلاف و عصیان بظهور آورده در سالی که سلطان سلیمان خواندکار روم مرتبه اول بدیار عجم لشکر کشید
روی از این دولت ابدی تافته تا اوجان تبریز باستقبال رفته اظهار مطاوعت و متابعت نمود بعد از معاودت سلطان سلیمان بگیلان بازگشته
امیره خانم رشتی که ملازمش بود با او در مقام خلاف در آمده برشت راه نداد و فیما بین محاربه در غایت صعوبت روی داده مظفر سلطان مغلوب
گردیده و در گیلان مجال اقامتش نمانده با کشتی از راه دریا بشیروان رفت سلطان خلیل در آنوقت شیروان شاه بود در همان ایام سلطان خلیل
رخت بسرای آخرت کشید مظفر سلطان باقبال شاه جهان بدست ملازمان خلافت آشیان در آمده در دار السلطنه تبریز بنظر همایون شاهی در آوردند
و حسب الفرمان قضا جریان او را در قفس آهنین از میان دو منار مسجد حسن پادشاه آویخته آتش زدند پسرش سلطان محمود خان با آنکه خواهرزاده

مطاوعت مظفر سلطان سلطان سلیمان عثمانی را

شاه جنت

ذکر شاه طهماسب اول

انداخته فرار نمود غازیان ایل و الوس او را غارت و یغما کرده در آن سرزمین نزول نمودند در این اثنا ایبا با جمعی از اشرار ترکمان ظاهر شده
طرح جنگ انداخت و جنود قتال نیز صف قتال آراسته بمحاربه مشغول شدند چون از شدت ایلغار و گرمی هوا که برد آسمان در تنور تفیده هوا بریان بود و
کرهٔ اثیر در جنب حرارت هوا افسرده مینمود اسبهای غازیان از کار مانده چون اسبان شطرنج بیجان بودند محاربه بترکمانان تا شب کشید چون
شب پردهٔ ظلمانی بر روی شاهدان حجله نبرد کشید از طرفین دست از ستیز و آویز باز داشته بلوازم پاس پرداختند روز دیگر ایبا با گروهی از
طایفهٔ اوخلو مجدداً به قتال آمده بعد از حملات متواتره که از جانبین بوقوع پیوست آثار ضعف خود و قوت سپاه قزلباش مشاهده نموده خود را پس
کشید و دانست که برأسه کاری از پیش نمیتواند برد در راه خوارزم پیش گرفت امرا عظام بتعاقب او تا اترک ایلغار کردند و در هوای سوزان آن
بیابان شاهقلی خلیفه سردار لشکر را قولنجی طاری گشته از هم گذشت سایر امرا و اعیان لشکر سرداری بدرخان اندیر قبه هر کدام برای خود
عمل مینمودند و بهر طرف تاخت و غارت رفته از کثرت تردد و تک و دو اسبان خود را از کار انداختند در خلال اینحال قراولان خبر رسانیدند
که علی سلطان اوزبک دیگر باره بر باره خلاف و بدطینتی برآمده با لشکر پرخاشجوی بکومک ایبای اوخلو رسید بدرخان بی تامل سوار شده بمقابله
لشکر اوزبک شتافت علی سلطان از تهور و جلادت بهادران جنود قزلباش اندیشه مند گشته احتیاط ورزیده برگرد اردوی خود خندقی حفر
نموده پس خندق را استحکام داده قلعه گونه مرتب ساخت از این طرف غازیان بکنار خندق رفته جنگ در انداختند و اوزبکان از پس خندق
غازیان را بتیر و تفنگ گرفته در اثنای محاربه اوزبکان ایبا با دویست نفر از عقب لشکر در آمده هر چند امرا بدرخان گفتند که مخالفان ابواب مکر و حیل
گشوده اند جمعی را بفرستیم که عقب لشکر را از آسیب مکر و حیله ایبا صیانت نماید این حکایت را اعتباری نکرده مخالف را وقعی ننهاده و بجنگ اوزبکان
میپرداخت تا آنکه ایبا از عقب پایس خانه و رکابدار در آمده قلیچها از ابشته گرفت و قلیچیان از سهم تیر ترکمانان زهر هم خورده بر سر سواران که در کنار
خندق و بعضی از خندق گذشته با اوزبکیه دست و گریبان بودند ریختند اوزبکان تیر دلیر شده تیر و تفنگ بسیار انداختند و سلک جمعیت ایشان از
از تیر دلدوز و تفنگ جانسوز از هم پاشیدند چون امرا و غازیان آداب و قاعده سپاهیگری پیش نرفته شیوه احتیاط مرعی نداشته بودند شکستی عظیم
خورده خود را بی اختیار بآب گرگان که معبر و محل گذار نبود زدند و جمعی کثیر غریق گرداب فنا شدند قریب بیکهزار نفر جوانان قزلباش در این معرکه قتیل
و دستگیر شدند از جمله امرا ابراهیم خان و رستم خان مقتول گشته بدرخان و یادگار محمد خان و دیگران گرفتار شدند باقی امرا بسلامت بدامغان رسیدند
علی سلطان اوزبک از جنگ گاه عود نموده غنایم موفور از اموال و اسباب و اسبهای کوتل با زینهای سیم و زر که از دست جلوداران مانده
در آن صحرا میچریدند بدست مخالفان افتاد و چون ایبا را صورت غلبه روی نموده اقتداری یافت دختر خواجه محمد ولد خواجه مظفر بتکچی بعقد خواستگاری
کرد او از وحشت ایبا ابا مینمود بالاخره باکراه رضا داد و ایبا آن عفیفه را بحباله خود در آورده ملازمان سلسله بتکچیه نزد او جمع آمده ملازمت میکردند اما
آن عورت شب و روز در این فکر و اندیشه بود که خود را از چنگ او رهائی بخشد ایبا بفراست غدری از او بخود دریافته تهدید کشتن بملازمان او کرد
ملازمان از بیم جان با او در میان نهادند که اگر امشب کاری نساختیم فردا همه کشته میشویم خاتون بملازمان وعده کرد که نصف شب اسبی چند بدر خیمه آورده
مهیا و آماده باشید که من شما را وقت کار خبردار کنم ایشان حسب الفرموده عمل نموده نصف شب که ایبا در خواب و پاسبانان از بار زندگی نمدها
بر سر کشیده بخود فرو رفته بودند از زمره آدم مجعلی نامی جرأت کرده باشاره آن شیر زن بخرگاه خوابگاه او در آمده سرش را بیک ضرب شمشیر
از پیکر بدن جدا کرده بانوی خود را با سر شوی از پاسبانان در رفتار رسانیده بسرعت برق و باد باستراباد شتافتند و مجعلی سر آن شوریده سر را بدرگاه
جهان پناه آورده در دار السلطنه قزوین بنظر شاه فریدون جاه جمشید تمکین رسانیده جایزه و جلدو یافت و در استراباد آتش فتنه آن بدنهاد
فرو نشست علی سلطان و اوزبکان زر دوست طامع در باب استخلاص گرفتاران حرف طمع در میان آوردند چون بمسامع جلال رسید شاه
جنت مکان جهه بهای آنکاینت فرماد متعلقان و اقوام هر کدام زرها فرستاده گرفتاران را از اخلاص کردند اما در خدمت اشرف آبرودی نیافتند



داشت و غلط بخشیهای هر دو میکرد و خوش آمدگویان و شعرا و ارباب نظم رعایتهای کلی مینمود حیرتی استرابادی قصیده بجهت او گفته بود
که مطلعش این است — اگر درایت بجهان آینهٔ عیب نماست — هست پیش تو عیان آنچه نهان در دل ماست — در وقت گذرانیدن قصیده چون
باین بیت رسید — خسرو کشور اقبال محمد صالح — آنکه سر تا قدم آراستهٔ لطف خداست — کلاه خسروی کج نهاده هفت هزار تبریزی
بجایزهٔ این بیت بدو عطا کرد و از همینی غافل افتاد — نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست — کلاه داری و آئین سروری داند
دیگری از وقایع استراباد آمدن علی سلطان اوزبک است که در سنهٔ خمس و خمسین و تسعمائه که بر بعضی محال خوارزم استیلا یافته بود با موازی ششهزار
کس از اوزبکان بدنژاد باسترآباد آمده شاه علی سلطان استاجلو که بعد از صدرالدین خان حاکم شده بود با جنود مسعود بمحاربهٔ او کمر بست فیما
بین هذا ظاهر استراباد تلاقی فاحشی روی داده غازیان استاجلو مردانگیها کرده بنیروی دولت قاهره ظفر یافتند و تا گنبد قابوس تعاقب نموده
منکوب کرده جمعی کثیر بقتل آوردند و سرهای ایشانرا بپایه سریر اعلی فرستادند واقعهٔ دیگر آنکه در سنهٔ سبع و خمسین و تسعمائه که شاه علی سلطان
فوت شده حکومت استراباد بکچل شاهوردی استاجلو مرجوع شده بود جماعت تقه ترکمان یاغی شدند سبب یاغیگری ایشان آنکه چون کچل
شاهوردی بحکومت منصوب گشته سرداران تقه ترکمان بتهنیت و مبارکبادی سلطان آمده پیشکشها آوردند سردار طایفهٔ اوخلو جوانی بود نام
در کمال صباحت و زیبائی و غایت لطافت و رعنائی شاهوردی سلطان از زمرهٔ سپهداران بی‌تکلیف توقف نموده اظهار تعشق نمود
و این مقدمه میانهٔ ترکمانان شهرت یافت او از بیم بدنامی برخصت شبی سوار شده بمیان ایل آمد و بجهت رفع مظنهٔ اقران شاطربیک نام قوم سلطانرا
که داروغهٔ ترکمانان بود بقتل آورده یاغی شد سلطان متوجه تنبیه و تأدیب ایشان شده چون بمیانهٔ اوخلو رسید لشکریانرا بتاخت و غارت آن طایفه
مأمور گردانید در وقتیکه شاهوردی سلطان با چند نفری از خواص ملازمان بر بالای پشته برآمده تفرج غارت میکرد اوبای مذکور با فوجی از
ترکمانان چون بلای ناگهان بسر وقت سلطان رسیده بقتلش پرداخت غازیان استاجلو که از کشته شدن سلطان آگاه شدند فرار نموده
بشهر آمدند امیر غیب سلطان استاجلو حاکم دامغان و بسطام بود این خبر شنیده باستراباد ایلغار کرده آن بلده را محافظت نمود و حقایق حال بعرض
عاکفان سدهٔ جاه و جلال رسانید و چون خبر طغیان و فتنه انگیزی اوبای اوخلو بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت در شهور سنهٔ اثنی و ستین
و تسعمائه کوکجه سلطان قاجار و علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر و جرنداب سلطان شاملو و مصطفی سلطان ورساق بدفع فتنهٔ آن فتنه انگیز مأمور
شده چون بدانجا رسیدند اوبای مذکور تاب مقاومت جنود مسعود نیاورده بجانب خوارزم گریخته و از علی سلطان اوزبک استمداد نموده علی
سلطان هوس تاخت و تالان با لشکر گران متوجه جرجان گردید و چون باردوی امراء عظام نزدیک شده از کیفیت و کمیت لشکر قزلباش
آگاهی یافت از آمدن پشیمان گشته با امراء طرح آشنائی انداخت و تحف و هدایا از طرفین ارسال یافته قرار داد که من بعد اوبا بحال خود بود
پای از دائرهٔ ادب بیرون ننهد و امراء بایشان آسیبی نرسانند بعد از مصالحه و پیمان بجانب خوارزم بازگردید کوکجه سلطان در آن سفر فوت شد
سایر امراء هر یک بالکای خود رفتند چون اوبای مذکور از این ترددات و یاغیگری نام برآورده بر همسران تفوق جسته بخار نخوت و بزرگی
۹۶۵
بکاخ دماغش راه یافته در سنهٔ خمس و ستین و تسعمائه که ابراهیمخان ذوالقدر بحکومت استراباد منصوب گشته بود گروهی از متمردان ترکمان جمع
آورده با غلبهٔ تمام بحوالی استراباد آمده ابراهیمخان قدرت بر دفع او نیافته حقیقت طغیان او در انجمن اشرف عرض کرد حضرت شاه جنت مکان
در دارالسلطنهٔ قزوین رحل اقامت انداخته بودند شاهقلی خلیفهٔ مهردار ذوالقدر سرکردهٔ فوجی از امراء نامدار مثل بدرخان استاجلو
و یادگار محمد سلطان ترخان ترکمان و رستمخان افشار و غیرهم مقرر فرموده بکومک ابراهیمخان فرستاده که همت بر دفع او گماشته وجود فتنه
آلود او را از لوح حیات بسترند امراء عظام قشون و لشکر آراسته مرتب داشته بآئین شایسته بالکای استراباد درآمده با ابراهیمخان پیوستند
و باتفاق بر سر آن سرخیل اهل نفاق رفته شور در میانهٔ طبقهٔ ترکمان انداخته اوبای مذکور تاب توقف در برابر آن لشکر نیاورده خانه کوچ

انداخته

ذکر احوال شاه طهماسب اول

شرح وقایع استراباد و بیان محمد صالح تبکچی و طغیان ابای او و خلو معاونت اوزبکیهٔ خوارزم (۸۱)

دار الملک استراباد در ازمنهٔ سابقه حکومتگاه ولات جرجان و طبرستان بوده مردم آنجا اگرچه اکثر اهل صلاح و متقی و پرهیزکارند اما خالی از وسوسه و سودا و شورش دماغ نیستند و همانا هوای بیشه و کوه جرجان شورش طلب است جمعی خود را سیاه پوش نام نهاده ارادهٔ بغی و طغیان دماغ ایشان را فاسد و متاع عافیت را کاسد دارد و فوجی دیگر از شوریده بختان آن سرزمین جمعی قبایل صاین خانی اند که این الجمهور بقیه ترکمان مشهور و بسلاطین خوارزم متعلق بوده اند و از تمرد و سرکشی خود در الصحرای وسیع و دشت فسیح استراباد کشانیده در مابین آب گرگان و اترک رحل اقامت انداخته مضرت و آسیب ایشان بمملکت میرسید بدین جهت عرصهٔ آن ملک خالی از آشوب و حکامش فارغ از جنگ و جدال نبوده اند اما بحمد الله تعالی که در زمان دولت ابد پیوند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمشعلهٔ قهرمانی ظلمت ظلم و غبار طغیان محو و معدوم گشته متمردان هر دو طبقه سر بجیب خفا فرو برده طلبکار گوشهٔ عافیت اند و مجملی از آنچه در زمان شاه جنت مکان بظهور پیوسته آنکه در سنهٔ اربع و اربعین و تسعمائه که رایات جهانگشای شاهی مرتبه چهارم از یورش خراسان بجانب عراق در حرکت آمده آمد شد عبید خان از آن ولایت انقطاع یافت محمد صالح برادرزادهٔ خواجه مظفر تبکچی که در طبیعتش جهل و سودا طغیان کرده بادهٔ خودسری جوهر دماغش را شورید داشت روی از متابعت این دولت ابد پیوند برتافته بارادهٔ محال سروری جمعی سیاه پوشان استراباد بر سر خود جمع کرده آغاز سرکشی نمود و بر بعضی از قصبات دست یافته کسان نزد عمر غازی سلطان ولد سلطان غازی خواهرزادهٔ براق خان والی تاشکند و بلاد فرغا که در آن وقت بمعاونت خال بر خوارزم مستولی شده بود فرستاده باو توسل جسته مدد طلبید عمر غازی سلطان بسخن آن جاهل نادان باسپاه بی بنیاد بجانب استراباد در حرکت آمد و محمد صالح با سیاه پوشان خود از جنگل جرجان بیرون آمده باو پیوست صدر الدین خان استاجلو که در آن وقت حاکم استراباد بود از اتفاق و اجتماع اوزبکان و سیاه پوشان اطلاع یافته چون قدرت مقاومت در خود ندید از روی عقل و کاردانی از استراباد به بسطام آمده حقیقت بپایهٔ سریر اعلی عرض کرد محمد صالح مملکت خالی یافته خود در استراباد انداخت و باستظهار اوزبکان در آن ولایت لوای حکومت افراخت و تحف و هدایا و پیشکشهای لایق بوالی خوارزم و مردم او داده عمر غازی سلطان حکومت آن ولایت باو گذاشته بخوارزم بازگشت بعد از رفتن او محمد صالح از بادهٔ غفلت و غرور سرمست گشته ابلهانه بساط سلطنت گسترده هوای سروری و استقلال در سرش افتاد اما شبانروز اوقات بعیش و عشرت گذرانیده هفته ای از نای و نوش بیهوش و در طغیان کیفیت و غلوی مستی بلاد ربع مسکون را بحریفان بادهٔ ابلهی قسمت مینمود و هر ولایتی بهر یک از ملازمان نا عاقبت اندیش خویش نامزد میکرد آن سفیه از او دیوانه تر سجده کرده رسم دعا و نیاز بتقدیم میرسانید مشهور است که روزی میانهٔ ملازمان او بر سر قسمت ممالک که هر یک دلخواه خود را طلبکار بودند نزاع کلی واقع شد القصه چون واقعهٔ مذکور بعرض پادشاه منصور مؤید رسید امیر سلطان روملو و شاه علی سلطان استاجلو و حسن سلطان شاملو با بعضی از افواج قاهره بمدد صدر الدین خان نامزد فرمودند اما صدر الدین خان قبل از رسیدن امرا عظام از مراجعت عمر غازی سلطان و غفلت و بیخودی محمد صالح خبر یافته با جمعی از مبارزان کاردیده از بسطام ایلغار نموده باستراباد آمد ماه مبارک رمضان بود و محمد صالح با حریفان طالح در آن ایام متبرک چنان از بادهٔ غرور بیشعور و از مهام مملکت غافل بود که چون آواز نقاره و نفیر خان و صدای سورن خانان بگوش او و حریفانش رسید دانستند که جنود قزلباش بشهر آمده سراسیمه و حیران بطرف جنگل گریختند شاهوردی بیگ نام جوانی گنگرلو از ملازمان صدر الدین خان خدمتش را بدست آورده بنظر خان رسانید و جایزه و جلدو یافت صدر الدین خان او را بپایهٔ سریر اعلی فرستاده در دار السلطنهٔ تبریز بنظر همایون درآمد حسب الفرمان قضا جریان او را در خمی نهاده ببالای منار نصیریه برده انداختند و جود نکبت آلودش توتیای دیدهٔ متمردان گردید در ایام اقتدار قبایح عظیمه از او در وجود آمده در ناموس مسلمانان دخل مینمود اما همت عالی سفیهانه

(۵۸) آمدند اوّل دین محمّد خان بن ایلوس خان و علی سلطان برادر اوست که از اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خانند و در شهور سنهٔ ثلث و اربعین
و تسعمأة که شاه جنّت مکان مرتبهٔ چهارم بجهت دفع عبید خان لشکر بخراسان کشیده بودند کمر عبودیت آنحضرت بر میان بسته روی ارادت و اخلاص
بعتبهٔ علیّه گردون مناص آورده بسعادت کورنش همایون استسعاد یافته جالس بساط عزّت و کامیاب التفات شدند و الکای نسا و ابیورد و
توابع بدین محمّد خان اختصاص یافت و بیمن عواطف شاهانه او و برادرش در ان ولایت مذکوره آنجد و در تمکّن و استقلال یافته روز بروز پایهٔ قدر
و منزلت ایشان ارتفاع یافت و رفته رفته علی سلطان بر تمامت ولایت اورکنج مستولی شد و در اوّل حال بر جادهٔ عبودیت مستقیم بوده نیکو خدمتیها
بظهور میآوردند و در خمس و اربعین و تسعمأة که عبید خان بر بلاد خوارزم مستولی شده آن ولایت بپسرش عبد العزیز سلطان و سلطانان اقوام خود
داده هنوز او در شهر وزیر بود که دین محمّد خان با جمعی از ازبکان و یقه ترکمانان تابع اورکنج بر سر امرا و سلطانان عبید خانی رفت و تاج بسیار
بهم رسانیده ازبکان را تاج پوشانیده آوازهٔ رسیدن کومک قزلباش انداخت بعد از محاربات که فیمابین بوقوع پیوست شکست بر امرای
عبید خان افتاده چند نفر از معتبران گرفتار و جمعی کثیر مقتول شدند از این شکست بنوعی سراسیمگی و اضطرار بعبید خان راه یافت که از شهر وزیر تا
بخارا گریخته و از این غصّه همانسال بعالم آخرت پیوسته عبد العزیز خان بجای پدر در بخارا پادشاه شد و دین محمّد خان گرفتاران را با سرهای
مقتولان بدرگاه سعادت آشیان فرستاده موجب مسرّت و ابتهاج خاطر انور شاه جنّت مکان گشته بجهت دین محمّد خان خلعت فاخره
فرستاده هر ساله مبلغ سیصد تومان بجایزه و جلدوی از خزانه سان با و انعام فرمودند و چندگاه هر دو برادر سالک طریق فرمانبرداری بوده
پیوسته ایلچیان ایشان بملازمت اشرف رسیده تلطّفات و تفقّدات در بارهٔ ایشان بظهور میرسید

ذکر یونس خان والی خوارزم و پهلوان قلی سلطان برادر اوست

که دوستخان با ایشان جنگ کرده و بر مملکت ایشان مستولی گشت یونس خان با برادرش التجا به پایهٔ سریر اعلی آورده در سنهٔ اربع
و ستّین و تسعمأة در دار السلطنه قزوین بدرگاه سعادت قرین آمده بشرف کورنش همایون مشرّف شدند آمدن خوارزمیه تاریخ واقع شد امّا
بالآخره دین محمّد خان و علی سلطان هر دو برادر در برابر حقوق تربیت و الطاف شاهانه کفران ورزیده از روی عناد و استکبار در هنگام
فرصت دست دراز بمحال حواشی مملکت خراسان و استراباد میکردند دین محمّد خان یکمرتبه در سنهٔ خمسین و تسعمأة که صدر الدّین خان استاجلو حاکم
استراباد بود لشکر بآنولایت کشید صدر الدّین خان صلاح در جنگ صحرا ندیده در بهشته قلعه توقّف نمود دین محمّد خان بمحاصرهٔ شهر و قلعه پرداخته
مراجعت نمود دیگر مرتبه بحوالی مشهد مقدّس آمده باز گشت ایلچیان بدرگاه جهان پناه فرستاده در مقام اعتذار درآمد لهذا بعد از فوت
او بهمان دستور ابو المحمّد خان پسر او مورد الطاف و اشفاق خسروانه گشته الکاء و نعام پدر با و تفویض یافت او نیز چندگاه سالک طریق خلاف
و عصیان گردید معصوم بیک صفوی باتفاق بعضی امراء در مرافقت سلطان ابراهیم ولد بهرام میرزا حسب الامر الاشرف بتأدیب او مأمور گشتند
و او در قلعهٔ ابیورد متحصّن شد و چندگاه محصور بود آخر الامر دست در دامن اشفاق زده قسم یاد کرد که من بعد مرتکب اینگونه امور نگردد
میرزای مذکور و امرا حقیقت عرض کرده حسب الحکم کوچ کردند امّا علی سلطان برادر دین محمّد خان که مردی ناحق‌شناس بدطینت بود در اندک
روزی از کیفیت بادهٔ غرور و پندار سرمست گشته سرشته بدطامعه قوی او را بمخالفت و طغیان راغب ساخته دست تعدّی بحدود مملکت خراسان
دراز میکرد و چند مرتبه بمعاونت شوریده بختان سیاه پوش و متمرّدان او خود لشکر بدیار استراباد کشیده شورش و انقلاب در آنولایت انداخت
امّا باندک توجّه شاهانه و معاونت جنود اقبال دفع شرّ او شده عاقبت جز خسران ابدی کامی نساخت چنانچه در ذیل مبیّن میگردد اکنون بنابر سببیت
ناگزیر است که برخی از احوال استراباد و شرح وقایع آنملک در رشتهٔ تحریر کشیده آید

شرح

ذکر احوال شاه طهماسب اول

خیانت و غدر ترکمان عثمانی در سال ۹۶۹

در این اثنا سلطان بایزید باطن خود را بظهور آورده با محرمان خود مواضعه نموده که نسبت بحضرت شاه غدر نموده در ازاء حقوق دوستی بذات بی‌مثلش آسیبی رساند و اگر آن خیال باطل تواند در قزوین حصاری قایم کرده کس بخواندکار فرستاده مدد و کومک طلب نموده والی ولایت عجم گردد و اگر مهم بروفق دلخواه صورت نبندد بطرف اغرچه بیان ترکمانان صاین خانی رفته از آنجا بکشتی نشسته بکفه بدر رود و قنبر اغورلو و محمود جرکس که از جمله محرمان او بودند صورت مواضعه را در خلوت بعرض اشرف رسانیدند شاه جنت مکان از پاک طینتی بحکایت راحل بر هرزه درائی خوش‌آمدگویان مدبرشت نموده اعتباری نکردند اما بایزید سلطان از ملاقات خلوت ایشان با حضرت شاه آگاه گشته هر دو را گرفته محبوس گردانید شاه جنت مکان بجهت رفع مظنه و اطمینان قلب سلطان بایزید روزی در باغ سعادت آباد قزوین طرح صحبت انداخته خود بنفس نفیس با مقربان و مخصوصان قوطهای زرین تا رطبا خانه بر میان بسته در گوشه آن باغ فردوس نما که فی الواقع هر قطعه از آن نشانی از ریاض جنات است در نظر قیصرزاده بنشاط طباخی مشغولی نموده با او صحبت یارانه بی تکلفانه میداشتند عرب محمد طرابزونی از خاصان سلطان بایزید خود را بشاه رسانید و آهسته گفته بود که دو کلمه واجب العرض دارم که گفتن آن در برابر حقوق نعم و اصطناعات شاهانه لازم است منحوا هم در خلوت عرض کنم سلطان بایزید از این مقدمه اطلاع یافته شب او را با آن دو کس دیگر هر سه را بقتل آورد حضرت شاه عالیجاه از این حرکت شنیع متوحش گردیده از سبب آن سؤال فرمودند و غبار خاطر اشرف اظهار کردند عوام الناس قزوین از ظهور این حال و انحراف مزاج اشرف خبردار گشته بدر خانه قیصرزاده هجوم آورده طعن حرام نمکی و استخفاف بسیار کردند هر چند موافق رضای خاطر اشرف نبود اما بی اختیار روی داد دیگر اعتماد با آن جماعت نماند بدین جهت بفکر دفع شر او افتاده بمشورت و صلاح دولتخواهان تمهید گرفتن او کردند و روزی بقاعده مقرر او را طلب نموده چون به دولتخانه آمد حضرت شاه از مجلس برخاسته امرای عظام او را گرفته بی اختیار ساختند و جمعی از ملازمان مفسد او را مثل لله پاشا و فرخ بیک و علی بیک چاشنی گیرباشی و سنان بیک میرآخور و غیر ذلک بقتل آوردند پسران او را با امرا سپردند اکثر مردم او که در پایه سریر اعلی و هر محل بودند طعمه شمشیر صوفیان صافی نهاد گشته برخی نیز بامداد خیرخواهان صواب اندیش استخلاص یافته راه دیار خویش گرفتند چون یکی از اعظم شرایط صلح آن بود که هر کس از مردم جانبین فرار نموده بهر طرف توسل جوید حمایت ننموده باز فرستند در سنه تسع و ستین و تسعمائه سلطان سلیمان علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقای چاشنی گیرباشی خود را با دویست کس از آقایان و چاوشان معتمد بطلب او فرستاده شاه جنت مکان با وجود نفاق و ظهور شقاق اعتماد با آن جماعت که مردم شدید قهار بودند ننموده موقوف بآمدن ریش سفیدان صاحب خبره از خدا آگاه فرمودند مرتبه دویم خسرو پاشا که مرد کدخدای صلاح اندیش و از اکد ارکان دودمان عثمانی بود با جمعی سفیدریشان اعتمادی آمدند و بخاطرها نمیگذشت که ایشان در این ولایت آسیبی باو رسانند اما آن جماعت بفرمان خواندکار بی تأمل و تأخیر بقتل هر پنج نفر پرداختند و اجساد ایشان را بروم بردند **مصراع** پنج کم از زمره عثمانیان ۹۶۹ که با نقاط پنج تسع و ستین و تسعمائه است تاریخ این واقعه عبرت گزین است و زبان ارباب مقال بدین معنی مترنم گردید **بیت** شاها چه سان آید کسی از عهده شکرت برون ‌ کز عقل و عدلت خلق را از فتنها بود آسودگی ‌ اعدای دین را سر بسر بی تیغ کین کردی زبون ‌ نه دست تو دارد خبر نه تیغ تو آلودگی الحق شورش و فساد عظیم که بر وجود فتنه آلود او مترتب بود و خلایق طرفین از این ممر گرداب اضطراب که مبادا فتنهای آرمیده از جانبین در حرکت آمده خلایق در عذاب افتند از این واقعه تسکین یافته دلهای آرمیده آرمیده‌تر گردید

ذکر آمدن سلاطین چنگیزیه به درگاه سعادت دستگاه

از سلاطین نامدار عالی تبار چنگیزیه که بدلالت خرد و رهنمونی بخت اقبال مثال بدرگاه فلک بارگاه شاه جنت مکان رضوان جایگاه آمدند



جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

سعادت قزوین آمده و چون بحوالی بساط بارگاه سپهر اشتباه رسید از اسب پیاده شد شاه جنت مکان چند قدم پیش آمده رسم مصافحه بجای آوردند و توضعات اشفاق آمیز و کرمهای محبت انگیز بظهور آورده انواع مهربانیها فرمودند و او شیوه تجبّر و تکبّر از دست نداده اصلا تکلّم نمیکرد و از مهربانیهای حکیمانه که هر وقتی اقتضا میکند بهره نداشت الحاصل بعد از ملاقات و تکلّفات رسمی او را بمنزل دلکشا فرود آوردند و مایحتاج سرکار او همه روزه مرتب میگشت بعد از چند روز که از رنج راه فی الجمله آسوده شد در همان میدان سعادت طرح مهمانی فرموده بساط عشرت آراستند و عرصه میدان را چون صحن سلیمانی بفرشهای سیمین و زرین رشک گلستان ارم و محسود خلد برین گردانیدند و چنان محفل بهشت آئینی زیب و زینت یافت که نظارگیان افلاک بهزار دیده بآن نگران بودند و سلطان بایزید را با پسران و امراء و مقربان خاص و ملازمان بآن مجلس بهشت نشان طلب داشته جهة انبساط خاطر او انواع شگفتگی و بی تکلّفیها بظهور آورده ساعت بساعت در تفقد و دلجوئی کرم اختلاطی میفرمودند خوان سالاران اشربه و مربیات و میوه و اطعمه الوان چندانکه باید و چنان محفلی را شاید لحظه بلحظه می کشیدند در این مجلس تا موازی ده هزار تومان شاهی عراقی از زر نقد و مرصع آلات و اقمشه و اجناس و یراق با تکلّف فرمودند و ملازمانش محلّ بمحلّ با مراء عظام و حکّام هر محلّ مهمان فرمودند که مایحتاج ایشان را سامان داده لوازم میزبانی بجا آورند و تا در خدمت اشرف معزز و گرامی بود سوای علوفه یومی و آنچه بدفعات باستقبال فرستاده شد و در این مجلس داده شد پانزده هزار تومان دیگر در مدت معاشرت و مصاحبت بتقریبات از نقود و جواهر مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و تحفهای مرغوب و کتب نفیسه و قالیهای کرمانی و جوشقانی زربفت و نمدتکیهای الوان و قماشهای هر دیار تکلّف فرمودند مجملا آنحضرت در رعایت جانب سلطانزاده زیاده از آنچه درخور بود توجهات شاهانه و تلطفات بزرگانه مبذول فرمودند چون سالک طریق غدر و نفاق و مالک نفس سرکش بود مآل حالش بخسران و خذلان انجامید زیرا که بحضرت شاه والاجاه تکلیف مینمود که بمعاونت او لشکر بدیار روم کشیده عالم آرمیده را بشورش اندازد این معنی از چند جهة پسندیده طبع اشرف نبود اوّلا آنکه میانه آنحضرت و خواندکار بعد از مجادله و خونریزش بسیار و خرابی ممالک و ویرانی صلح واقع شده ضوابط عهد و پیمان استحکام پذیرفته بود و فی الجمله فتنها تسکین یافته جراحت ناسور دلخستگان روی بالتیام آورده بقدر عافیت و آرامشی پدید آمده بود بمضمون کریمه اَلَّذِیْنَ یُوْفُوْنَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَلَا یَنْقُضُوْنَ الْمِیْثَاقَ خلاف و نقض میثاق جایز نمی شمردند و نمیخواستند که بر هم زن هنگامه عافیت و آرمیدگی مسلمانان گردند و خود را در معرض خطاب بلا ارتیاب وَلَا تَنْقُضُوا الْاَیْمَانَ بَعْدَ تَوْکِیْدِهَا آورند و ثانیا آنکه عقوق و عصیان والدین موجب کفران و سرمایه خذلان دنیا و آخرت و او عاق و عاصی والده شده بود و از آنحضرت که از دودمان ولایت و کرامت منشعب و بزیور ارشاد و کمال آراسته و بحلیه عقل و دانش پیراسته بود لایق نمینمود که معاونت باطل نماید چون بدین دودمان پناه آورده بود همت والا بدان مصروف داشتند که میانه پدر و پسر رفع خصومت و نزاع فرموده شعله غضب سلطانی بزلال موعظه و رجای دوستانه فرونشانند لهذا کسان معتمد بجانب خواندکار فرستاده التماس عفو زلات و تقصیرات او کردند سلطان سلیمان بنوعی از او آزرده شده بود که بهیچوجه بجنایات او راضی نمیشد و وجود او را موجب تخریب بنیان دولت آل عثمان میدانست سنان بیک را که از معتمدان خواندکار بود و امر مصالحه بوسیله او انعقاد یافته بود بخدمت اشرف فرستاده بعد از شرایط استحکام عهد و پیمان و توضعات دوستانه در باب سلطان بایزید در رجای شاهانه فصلی مشبع بدلایل و براهین قاطعه القا نموده صریحا در حاشیه مکتوب بخط خود قلمی نموده بود که او را گرفته بدست فرستادهای اینجانب سپارند و اگر زنده بدست دادن ملایم طبع شریف نباشد چشم جهان بینش را از نور بصر که چراغ فتن و فتورات عاری و عاطل گردانند حضرت شاه جنت بارگاه این معنی را از طریق فتوت و مروت دور دانسته بسنان بیک تعلقات کرده دیگر باره کسان چرب زبان و ایلچیان سخندان فرستاده مبالغهای عظیم فرمودند و التماس نمودند که مهلتی باو انقطاع دهند که بآنجا رفته مسکن گزیند و اگر من بعد سلوک بی ادبانه از و بظهور آید آنچه مکنون خاطر شریف باشد در آنجا بفعل آوردن دشوار نیست

در این اثنا

ورود سلطان بایزید بقزوین

استدعای خواندگار از حضرت شاه گرفتن سلطان بایزید را

ذکر احوال شاه طهماسب اول

(۷۲)

مبدل ساخته با جنود عظیم مدفع سلطان سلیم در حرکت آمده او حقیقت طغیان برادر را بخدمت پدر بزرگوار عرض کرد سلطان سلیمان از این جسارت و ترک ادب با سلطان بایزید در مقام غضب درآمده پاشایان معتمد با جنود باران عدد بر سر او فرستاد که او را بدست آورده وجود فتنه آلود او را که موجب شورش و آشوب مملکت و اختلال امور دولت است از عرصهٔ ولایت مندفع و معدوم گردانند سلطان سلیم حسب الفرمان پدر با لشکر پیوسته با گروه انبوه بمحاربه برادر شتافت و دور روز در بین الجانبین محاربه در غایت صعوبت وقوع یافت روز اول از صبح تا شام آسیای حرب در گردش بود چنانچه از طرفین دانه حیات شش هزار پیاده و سوار خورد گشت روز دوم سلطان بایزید همت با نهدام آن لشکر گماشته با گروهی از فدویان جان نثار قدم بمعرکه کارزار نهاد و میمنه و میسره سپاه سلطان سلیم را بنوعی مغلوب و پراکنده ساخت که گریختگان معرکه تا استنبول قدم باز نکشیدند مجملاً در آن روز سلطان بایزید کارزاری که تا اکنون که پنجاه سال از آن قضیه گذشته در روم صفت آن جنگ و شجاعت و دلاوری او در انجمنها باز دهند معرکه آرایان صفوف و دلاوریست در آن اثنا سلطان سلیم با فوجی که در قلب با او مانده بودند خود را بسلطان بایزید زده بیک صدمه او را منقلب ساخت چون بر باطل بود اثری بر مبارزتهای او مترتب نگشته همانا از شامت عقوق و عصیان مغلوب و منهزم گشته سرگشته و حیران با آماسیه گریخت و در آنجا اندکی از خواب غفلت و غرور بیدار گردید از کرده نادم و پشیمان شده و سه چهار نفر ملازمان خود را که بدآموز و جمیع مایهٔ فساد بودند بقتل آورده سرهای ایشان را با استنبول نزد پدر عالیشان فرستاده استدعای عفو تقصیر و جرایم خود نمود اما آتش غضب سلطان سلیمان از اعمال پسر اختر بنوعی افروختگی داشت که بخون آن دو سه خون گرفته انطفا نپذیرفت دیگر باره لشکر عظیم بسرکردگی اسکندر پاشا بر سر او فرستاد سلطان بایزید در این مرتبه تاب توقف و قدرت مقابلهٔ آن گروه انبوه در خود ندیده احمال و اثقال گذاشته با چهار پسر خود و ده هزار کس از پاشایان و ملازمان و ینگچریان که بر سر او مانده بودند راه فرار پیش گرفته جنود خواندکار چند مرحله تعاقب نموده در هر مرحله جنگی بکریز واقع میشد قدر و قرها دو قناق سیف الدین و جمعی دیگر از ملازمان جان نثار سلطان بایزید و پسران جنگ آورا کنان سالم از آن معرکه بیرون آورده بحدود مملکت قزلباش رسانیدند و چون داخل قلمرو همایون شاهی گردید کس بخدمت اشرف فرستاده از احوال خود اخبار نمودند حسن بیگ یوزباشی استاجلو که از مقربان بساط عزت و معتبران محفل معلی بود با یراق و اسباب پادشاهانه باستقبال فرستاده مقرر داشتند که با امرای سرحد و اشراف و اعیان هر ولایت بملازمت شتافته محل بمحل تعظیمات لایق و تکلفات مرغوب نموده لوازم میزبانی و خدمتکاری بتقدیم رسانند و میرزا عطاء الله اصفهانی که وزیر مطلق العنان آذربایجان و شیروان بود نا درگاه معلی همراه بود صرف در تیات و جنسی از سرکار دیوان سرانجام نمایند ایشان حسب الفرموده عمل نموده در لوازم خدمت ذره فروگذاشتی نشد اکابر و اعیان دار السلطنه تبریز شهر را آذین بسته قیصریه و بازارها آراسته استقبالی کردند که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته چون از دار السلطنه تبریز بیرون آمده بدرگاه معلی نزدیک شد رکن السلطنه القاهره معصوم بیگ صفوی را با یراق و اسباب و تجملات شاهانه فرستادند و حضرت شاه جنت مکان در میدان سعادت آباد دار السلطنه تبریز جشن عالی طرح فرموده بساط پادشاهانه آراسته فرشهای ملون گستردند و خیام زرنگار و سایبانهای منقش افراخته مجلسی ترتیب دادند که دیدهٔ روزگار چنان محفلی ندیده و گوش زمانه صوت آن نشنیده در روزی که داخل شهر میشد امراء عظام و طبقات لشکر و اصناف خلایق از خدم و حشم و سوقیه و مردم شهری و بیرونی تماشائی فوج فوج باستقبال رفته تمام صحرا و دشت و کوه را فرو گرفته بودند سلطان بایزید مرد متکبر مغبوض سرد اختلاط بود از جمعی کثیر مسموع شد که در استقبال تبریز با اینهمه صنعت گریهای صناع و شیرین کاریهای بازیگران و انواع فرزین بندیهای گوناگون و تکلفات از حد بیرون که وقوع یافته بود او بهیچ طرفی نگاه نمیکرد و چشم از میان دو گوش مرکب خود بر نمیداشت القصه سلطان بایزید با ده هزار کس از پیاده و ینگچری و سوار که همراه داشت همه مکمل و مسلح با اسلحه و یراق روانه تا میدان

محاربه سلطان سلیم با سلطان بایزید پسران سلطان سلیمان خواندکار روم

انهزام سلطان بایزید

فرار سلطان بایزید به ایران مملکت

ورود سلطان بایزید او و پسران



(٩٥١) بر وجهی سواری و قطار و شتران کوه پیکر و خیمه و خرگاه متعدد حرم و دیوانخانه و سایبانهای اطلس و مخمل و دارائی ساده و منقش و
خیام و بیوتات و کارخانه مع اسباب هر کارخانه و طبل و علم و یراق نقاره‌خانه چنانچه شایسته میهمانی چنان و در خور میزبان چنین باشد
تکلف فرموده و با امرا و معتبران آنحضرت نیز خلاع فاخره و انعامات وافره فراخور حال مرحمت فرمودند و بیرام خان نیز علم و نقاره
شفقت فرموده بمنصب ارجمند خان‌خانانی آن سلسله علیه اختصاص یافت و از شهزادگان کامکار سلطان مراد میرزا که از سلطان محمد میرزا و اسمعیل میرزا
کوچکتر و از سایر شاهزادگان بزرگتر بود با دوازده هزار کس از طوایف قزلباش بسرکردگی بوداقخان قاجار که از امرا معتبر و لله و اتالیق
میرزا بود و شاهقلی سلطان افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو حاکم سیستان و حسین قلی سلطان برادر او و سایر امرا و عساکر با سیصد
نفر قورچیان خاصه شاهی و ملازمان درگاه بریش سفیدی گچل شاهویردی استاجلو بکومک آنحضرت تعیین فرموده مقرر داشتند که اینجماعت تا در ملازمت
آنحضرت باشند حکم و فرمان او را ثانی حکم و فرمان مرشد و ولی نعمت خود دانسته از فرمان همایونش تخلف نورزند و بهر خدمتی مأمور گردند
بجان و جان بدان اقدام نموده تا از آنحضرت مرخص نگردند عود ننمایند چون آنحضرت اظهار میل تبریز و رغبت تماشای شهر تبریز و طواف مرقد
منور سلطان الاولیاء و المحققین شیخ صفی الملة و الدین مینمودند از خدمت اشرف مرخص گشته بدار السلطنه تبریز تشریف بردند اهل تبریز
حسب الفرمان شاه جهان شهر را آذین بسته قیصریه و بازارها را چون نوعروسان حجله نشاط آراستند و بزیب و زینت تمام استقبال
آن پادشاه سپهر احتشام کرده خدمات مرغوب بتقدیم رسانیدند و در میدان صاحب آباد در نظر آنحضرت والا نژاد چوگان‌بازی و قپق‌اندازیها
و شیرین‌کاریها که رسم و معهود تبریزیان است کرده نشاط افزای خاطر شریف میشدند و از آنجا بقصد زیارت مشایخ عظام صفویه قدس
الله ارواحهم نموده بدار الارشاد اردبیل رفتند و بدان سعادت عظمی فایز گشته از ارواح مقدسه مشایخ بزرگوار استمداد همت کردند
سادات عظام شیخاوند که در آن بلده شریفه مقیم اند بخدمات لایقه عن صمیم القلب اقدام نموده چند مرحله مشایعت کردند و از آنجا بار دوی
معلی که در چمن میانج نزول داشت تشریف آورده در این مرتبه رسم وداع بجای آوردند بدل قوی و امل فسیح روی توجه بمقصد نهادند
و نافله همایون شاهی مرحله پیما بودند محل بمحل بقاعده و اسلوب خدمات شایسته بتقدیم میرسید و آنحضرت سرکنان طی مسافت نموده در خراسان شهزاده
کامکار و امرا و عساکر کومک پیوستند و بمقتضای نیت حق طویت و صفای عقیدت از موافقت و دوستی اینده و دمان و مرافقت جنود سعادت نمود بنوعی
که مورخین طوطی بیان شکرین زبان هندوستان شرح آن وقایع را فضلا در رشته بلاغت نظام داده اند در اندک فرصتی برادران نفاق سرشت
نامهربان که اراده بغی و طغیان جوهر دماغ ایشان را فاسد داشت تسلط یافته سر کشان ممالک کابل و غزنین و بدخشان در ربقه اطاعت
در آورده لوای ملک‌ستانی بجانب هندوستان افراخته کامیاب صورت و معنی گردید **بیت** آمد از هند همایون بدر حضرت شاه
طالع سعد بین بخت همایون بنگر چون زیاده مناسب بسیاق تاریخ وقایع ایران نیست زبان قلم از جزئیات حالات آن ستوده خصال کوتاهی گزید

شرح آمدن سلطان بایزید بن سلطان سلیمان فرمانفرمای روم بدرگاه قهرمان زمان و فرمانروای ایران

کیفیت واقعه آنکه سلطان بایزید بفرمان والد بزرگوار سنجق کوتاهیه بود در سنه ست و ستین و تسعمائه سلطان سلیمان دست اقتدار او را از حکومت
آن ولایت کوتاه کرده بسلطان سلیم برادر بزرگتر او که در قونیه بود داده او را ابوید و ولیعهدی نواخت بدینجهت نایره رشک و حسد در کانون
درون سلطان بایزید که در آرزوی سلطنت آشفته دماغ بود اشتعال یافته چشمه اخوت را بخس و خاشاک خصومت انباشت و بخیال باطل و
ارادهای عاطل زر بسیار با بطال رجال داده لشکر و حشر بیشمار بر سر خود جمع کرده از عان فرمان والد عالیشان را بعقوق و عصیان

ذکر احوال شاه طهماسب اول

وخدمت آن مرکز دایرهٔ جاه و جلال اشتغال نموده در سپهر پالان سعادت ملازمت دریافت و روزی که بباغ شهر تشریف میآوردند شاهزادهٔ
عالمیان سلطان محمد میرزا بآئینی که مأمور بود استقبال نموده چون بآنحضرت رسید پیاده شده رسم تحیت بجای آوردند آنحضرت نیز پیاده شده
شاهزاده را در آغوش مهربانی گرفتند و در تقدم و تأخر سواری با شاهزاده تواضعات آدمیانه که راده و رسم بزرگی و بزرگ منشی است
بظهور آوردند اما شاهزاده طریقهٔ فرزندی بجای آورده آداب تواضع و مردمی را از دست ندادند و آنحضرت چندگاه در منتزهات آن خطهٔ
دلگشا و باغات و بساتین فرح بخش بتخصیص باغ مراد و باغ زاغان و باغ جهان آرا عیش پیرا بوده مسرت بخش خاطر انده و گین بودند محمد خان
مضمون فرمان همایون را دستور العمل یومی ساخته مع شئ زاید بخدمات لایقه اقدام نموده پیشکشهای لایقه بنظر انور میرسانیدند چون روزی چند در هرات
اقامت نموده از رنج راه و محنت سواری گاه و بیگاه آسایشی یافتند عنان عزیمت بصوب عراق و ادراک صحبت خسرو آفاق معطوف ساختند بهر شهر و ولایت
که میرسیدند حکام و اشراف و اعیان بدستور مراسم خدمتگاری بظهور آورده پیشکش میکشیدند در دار السلطنهٔ قزوین منازل خواجه عبد الغنی جلادتی
کلانتر آنملکت محل اقامت آنحضرت گشته چندگاه در آن منازل بفراغت و استراحت پرداختند و از آنجا بیرام خان بخدمت اشرف فرستاده اظهار
خواهش ملاقات نمودند شاه جنت مکان بعد از وصول بیرام خان بییلاق سورلق تشریف آورده فیما بین صورت ملاقات در آنجا روی نمود چون بیک
فرسخی اردوی گردون شکوه رسید برادران گرامی حضرت والا جاه بهرام میرزا و سام میرزا با قاضی جهان وزیر و سوندوک بیک قورچی
باشی افشار و بدر خان استاجلو و شاهقلی خلیفهٔ ذو القدر مهردار و سایر امرا و ارکان دولت باستقبال آمدند و متعاقب یکدیگر فوج
فوج یوزباشیان عظام و قورچیان کرام اصناف خدم و طبقات حشم بآراستگی و پیراستگی تمام رسیده لوازم کورنش و آداب تحیت
بجای میآوردند و چون ببارگاه سپهر اشتباه رسیدند از مرکب پیاده شده بمیانه فرود آمدند شاه جنت مکان از خرگاه خاص بیرون خرامیده
ساحت بساط سعادت مناط بارگاه خلافت را بالقدم تعظیم نموده بآئین بزرگان و رسم کیان با آن پادشاه عالیجاه ملاقات فرموده رسم
معانقهٔ مهربانانه بجای آورده قران سعدین و اجتماع نیرین دست داد و دست آنحضرت را گرفته بخرگاه در آوردند و با یکدیگر چون دو دوست
یکدل صحبت دوستانهٔ بی نفاق اتفاق افتاد و از جانبین سخنان دلاویز حقیقت پیرای نشاط افزا گردید از تحف و هدایای آنحضرت چند قطعه
لعل بدخشی و یک قطعه الماس گرانبها بود حسن بیک مورخ روملو که از حضار حاشیهٔ بساط عزت بوده و قاضی احمد غفاری صاحب تاریخ جهان
آرا وزن الماس مزبور را چهار مثقال و چهار دانگ نوشته اند القصه حضرت شاه جنت مکان در آنچند روز هر روز بطرز خاص صحبتی طرح
انداخته جشنهای ملوکانه و بزمهای خسروانه می آراستند و در آن محافل بهجت افزا دم بدم بکلمات مشفقانه و همزبانیهای مهربانانه انبساط بخش
خاطر حزین آنحضرت بودند و در سوانح طرح شکار جرگه فرموده از چند روزه راه جانوران شکاری را رانده چون جرگه دست بهم داد و بنقاره
بمیان جرگه در آمدند اول همایون پادشاه حسب التکلیف حضرت شاه باتفاق بهرام میرزا و سام میرزا شروع در تیراندازی کرده هنر
مهارت خود در شکار افکنی و چستی و چالاکی بظهور آوردند بعد از آن حضرت شاه جنت مکان کمان بهرامی بر سر چنگ در آورده در برابر آن
پادشاه عالیجاه و جوانان جغتای معتبر بان آنحضرت که در شیوهٔ تیراندازی دم از یکتائی میزدند بسی آهویان تیز تک که از غایت تندی
خطوط شعاع بصر بگردشان نرسیدی بضرب خدنگ دلدوز از پای در آوردند مجملاً تیراندازی چند کردند که فریاد از نهاد آن طبقه برخاست
چون تیر فلک و قوس سپهر در تحسین و آفرین با ملک همزبان و قرین گشتند و چون از تیراندازی ملالت دست داد بسیاری گوزنان فربه
سرین و جانوران شکاری را بتیغ آبدار از پای در آوردند بعد از فراغ از سیر و شکار و قبق اندازی در روز معین جشن عالی و طوی بزرگ
طرح انداخته در آخر مجلس تحف و هدایا و تکلفات بجهت آنحضرت تعیین فرمودند از نقود و جواهر و تاج و کمر مرصع و اقمشهٔ زرنگار
عراقی و رومی و فرنگی و چینی و خطائی و اسلحه و یراق از کلفه و زره تنگ حلقهٔ داودی و تفنگهای جوهردار و اسبهای تازی راهوار و استران

ورود همایون پادشاه هندوستان بقزوین

جناب پادشاهی را از کید آن غدار خبردار کرد آنحضرت از اطوار روزگار جبران کارخانهٔ تقدیر گشته چارهٔ کار منحصر در آمدن ایران و توسل جستن بدین دودمان ولایت نشان دانسته اردوی عالی و احمال و اثقال جا گذاشته شهزادهٔ کامکار سعادت پرور جلال الدین محمد اکبر را که در همان ایام در ولایت سند از کتم عدم قدم بعرصهٔ وجود نهاده طفل رضیع بود به پروردگار عالمیان سپرده ناگاه و اکه و خدمتکاران در اردو گذاشتند زیرا که همراه بردن مهد آن سعادت عهد متعذر و دشوار بود اما والدهٔ محترمه اش را با چندی از خدمهٔ حریم عزت مصحوب خود گردانیده قدم در بیابان توکل نهادند شصت هفتاد نفر از امرا و خواص ملازمان جان نثار با جمعی از خدمتگاران اخلاص شعار که با آنجناب طریق وفاداری پیموده بسعادت مرافقت و هم رکابی مشرف بودند و معظم ایشان بیرام خان بهادر نبیرهٔ علی شکر بیک ترکمان بود که پدر و جدش در فتور ترکمان از ملک ایران بر آمده بود و خود بتقدیر یزدانی در رکاب عالی بابری بطرف کابل افتاده بحسن خدمات لایقه در آن دودمان بمراتب علیا ترقی نموده در این هنگام مرتبه امور دولت همایونی بود طی بیابان شوق کرده از راه چول بولایت سیستان آمدند و از آنجا ذریعهٔ اخلاص و صحیفهٔ شوق بخط خود مرقوم قلم مشکبار گردانیده بخدمت اشرف اعلی فرستاد که صورت آن بر این نهج

سواد مکتوب صداقت اسلوب همایونی که بخدمت حضرت شاه جنت درگاه قلمی نموده اند بعون الله

بعد از ادای وظایف دعا و اخلاص که شیوهٔ مرضیهٔ خاص اصحاب اختصاص است با وجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خود را ذره مثال در نظر مهر سپهر حشمت و جلال حضرت ظل الهی شاهی که مظهر آگاهی و اوصاف کمال است نموده می آید اگرچه جرأت خود را در جملهٔ خدام با احتشام انتظام نداده بود اما سررشتهٔ اربقهٔ محبت و اخلاص بر قبهٔ قلب چون رصاص همیشه متعلق ساخته بسوی حضور موفور السرور آنحضرت که وصول و حصول انواع سعادات و کرامات است می کشید و هر لحظه از توجه توجیه وجه شریف شهد لطیف می چشید تا آنکه از ممر دور دهر دون گردش چرخ بوقلمون و اژگون از فضای سواد اعظم هند بتنگنای اظلم سند رسید بر سر ما چه گذشت آنچه گذشت   چه بد بر ما و چه کها وجه دشت   اکنون که مجاهد بال اقبال از بهر مشاهدهٔ جمال پر عظمت و اجلال در طیران است امیدوار از حضرت رحمان آنست که بعد از دریافت دولت ملاقات که موجب وصول بسی از مرادات است مقالات و حالات آنچه قابل عرض باشد معروض شود انشاء الله تعالی

بالجمله چون آنحضرت بسیستان قریب شدند احمد سلطان شاملو حاکم آنجا برادر خود را با بارخانهای لایق باستقبال فرستاده خود نیز با اشراف و اعیان سیستان استقبال کرده سعادت ملازمت دریافت و حقیقت تشریف قدوم پادشاهی را با میر الامراء خراسان محمد خان شرف الدین اغلی اعلام نمود و او قاصدی سبک سیر همعنان صبا و شمال بپایهٔ سریر اعلی فرستاده وصول موکب عالی را عرض کرد و متعاقب نامهٔ صداقت آئین آنحضرت بنظر کیمیا اثر رسید آن مظهر شیوهٔ فتوت و مصدر آثار مردمی از مژدهٔ تشریف قدوم مسرت لزوم پادشاهی انواع بشاشت و خرمیهای بی اندازه بظهور آورده جواب رقعه از فرط انبساط و اشتیاق و خواهش ملاقات بخط اشرف قلمی نموده این بیت در آن مندرج گردید   بیت   همای اوج سعادت بدام ما افتد   اگر ترا گذری در مقام ما افتد   اشفاق و مهربانیها که از آنحضرت نسبت بآن پادشاه والاجاه سمت وقوع یافت از مضمون فرمانی که در باب خدمت آن خلاصهٔ دودمان و توقیر و احترام ملازمان موکب عالی باسم محمد خان شرف الدین اغلی شرف صدور یافته و شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک مؤلف تاریخ اکبری من المبدأ الی المقطع در طی وقایع زمان دولت همایونی نقل نموده معلوم میگردد مجملاً آن پادشاه عالیجاه از سیستان سیرکنان بآهستگی طی مسافت نموده بدار السلطنه هرات رسیدند و گاهی بجهت انبساط خاطر عاطر که از گردش روزگار ملالی داشت بنشاط شکار غم پرداز کاشانهٔ دل بودند محمد خان شرف الدین اغلی بنوعی که در فرمان واجب الاذعان اشاره شده بود با قشون آراسته و زینتهای گوناگون پیراسته بلوازم استقبال

ذکر احوال شاه طهماسب اول

با جمعی امرا و عساکر بتاخت و غارت متمردان قلعه بیات فرستادند و مهمات آن طرف برحسب دلخواه نظام و انتظام یافته عنان فیروزی عنان
بصوب عراق معطوف ساختند القصه آنحضرت از بدایت جلوس همایون تا سی سال بسعادت و اقبال ترددات امور مملکت داری پرداخته
بعد از آن چون خطهٔ وان بتصرف رومیه درآمده بدار السلطنه تبریز نزدیک بود بجهت پای تخت همایون و مقر سلطنت ابد مقرون دار السلطنه قزوین را
اختیار فرموده درآنجا طرح دولتخانه و باغ عالی انداخته اقامت فرمودند و بعد از سه چهار سال اتمام عمارات تا بیست سال از دار السلطنه
قزوین بهیچ طرف حرکت نفرمودند و روز بروز لوای دولتش بلندی میگرفت و سلاطین آفاق بدرگاه کیوان اشتباهش توسل جسته بدین
مقال گویا بودند **شعر** شاها در تو قبلهٔ شاهان عالم است — گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است

ذکر آمدن سلاطین جهان بتخصیص حضرت پادشاه مغفرت آشیان محمد همایون پادشاه گورکان بدرگاه سعادت نشان شهریار عرصهٔ ایران

چون انتساب دودمان قدسی نشان صفویه که جامع سلطنت صوری و معنویند بخاندان ولایت و کرامت اظهر من الشمس است لهذا سلاطین
جهان و فرمانروایان والا مکان دست اعتصام بحبل المتین والای خاندان صفویت نشان استوار داشته از اقصای ممالک هند و فرنگ
طریق ارادت و اخلاص را بارسال رسل و رسایل و هدایا پیموده همواره مجدد قوانین اخلاص و اتحاد گشته اند و از حادثه پیمایان مراحل فراز
و نشیب روزگار هر کدام از صدق نیت و صفای طویت بدین دودمان کرامت نشان توسل جسته بیمن توجهات ظاهری و معاونت باطنی آن
فرمانروایان عالم صورت و معنی بنیل مرادات فایز گشته بمطلب بلند و مراتب ارجمند رسیده اند و هر که اغراض فاسده و دنیوی را منظور داشته
از اخلاص و اعتقاد بهره نداشته اند نخل امیدشان از ثمرهٔ مراد مهجور مانده برحسب نیت فاسد کامروائی نیافته اند مصداق اینمقال احوال خجسته
مآل پادشاه مرحوم مغفور محمد همایون پادشاه ابن بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان و حال مقرون بوبال پادشاهزاده
بداعتقاد سلطان بایزید بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم فرمانفرمای ممالک روم است که هر دو از حوادث روزگار پناه بعتبهٔ علیهٔ شاه
جنت مکان آوردند پادشاه مرحوم مزبور که عقیدهٔ درست و حسن اخلاص داشت بمنتهای مطلب فایز گردید و سلطان بایزید که پاک اعتقاد نبود از آن
سعادت مآب کامیاب نگشته مآل حالش بوبال و نکال کشید شرحش آنکه پادشاه مرحوم مغفور که فرمانروای ممالک فسیحة المسالک هند و سند
از قندهار و کابل و بدخشان تا اقصای بنگاله در تحت تصرف و دایرهٔ فرمانش بود از تقدیرات آسمانی و حوادث روزگار و اطوار لیل و
نهار و بی اتفاقی برادران نفاق سرشت نامهربان از شیرخان افغان که پایهٔ نوکری ملازمانش نداشت در کنار آب گنگ شکست عظیم خورده
از روی اضطرار مراکب در آب انداختند چنانچه محمد زمان میرزا نبیرهٔ سلطان حسین میرزای بایقرا که ملازم رکاب عالی بود با جمعی از
امرا و عساکر جغتای غریق موج فنا شدند آنحضرت نیز در میان آب از اسب جدا شده بودند شخص سقائی جانفشانی کرده خود را باب
انداخته آنحضرت را بیرون آورد مجملا شکسته و پریشان از آن معرکه بیرون آمده بدار الملک اگره آمده از آنجا راه لاهور پیش گرفتند
و در لاهور نیز بجهات مختلفه مجال اقامت نیافته بی سر و سامان بولایت سند آمد و اولاد امیر ذوالنون ارغون که بتغلب آن مملکت گرفته بودند
ابواب موافقت مسدود ساخته در مخالفت گشودند بالضروره عزیمت قندهار نموده چون بولایت شال و مستنگ رسید عسکری میرزای برادر
کهتر که حاکم قندهار بود از بی سر و سامانی پادشاه خبر یافته بدوستی میرزا کامران که با برادر بزرگوار که ولی نعمت هر دو برادر بود بنفاق میزیست
در مقام کید و غدر درآمده خواست که آنحضرت را بدست درآورده بی اختیار سازد بدین ارادهٔ ناصواب با گروه انبوه از قندهار
بیرون آمده متوجه اردوی همایون گردید یکی از اخلاص منشان سعادت کیش از فکر باطل آن جاهل بد اندیش اطلاع یافته خود را باردو رسانید

جناب

جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

بتحریر پیوست منها بجهت دفع اعادی وگوشمال سرکشان وانتظام مهام ملک وقت متحمل شداید سفر ومساق بیابان گشته از رزدات ضروری
آسودگی نداشتند از جمله وقایع عظمی که نهضت همایون واقع گشت عصیان وطغیان حکام دار السلام بغداد بود ذوالفقار ولد نخود سلطان پسر
عم او حاکم کلهر بود نقش مخالفت وسرکشی بر لوح ضمیر نگاشته بهوس ایالت وداراتی بغداد در حینی که ابراهیم سلطان از آمدن بی اعتدالانه
ذوالفقار نسبت بسلطان غدری تفرس نموده هرچند آمدن او بی اعلام واخبار بدین سرعت وایلغار مقرون بخیر وسلامت نیست سلطان قبول
نکرده با معدودی از خاصان در دیوانخانه خود فارغبال نشسته بود که ذوالفقار بکنار ارد ورسیده بر سر او تاخت ابراهیم سلطان از مشاهده
اینحال سراسیمه شده فرصت جمعیت ومدافعه نیافته از بیم جان خود در اندرون حرم سرای انداخته ذوالفقار با جمعی پیاده شده طنابهای خیمه حرم را
بشمشیر قطع کرده بر سر او فرود آوردند وسلطان را با چند نفر که حاضر بودند بتیغ آبدار پاره پاره کردند شورش وآشوب در اردو افتاده
اکثر ملازمان که جمع شدند سلطان را کشته دیده متابعت ذوالفقار اختیار کردند سید بیک کمونه ولد سید سلیمان که از امرای عرب بود با چهار
صد کس رسید بالضروره او نیز بذوالفقار پیوست بعد از واقعه مذکور با غلبه تمام بدار السلام آمده بر آن بلده مستولی گردید وجمع کثیر از اقربا
واقوام خود بتیغ قهر وستم بقتل آورده بر کل عراق عرب رقم اختصاص کشیده علم تسلط افراخت چون این خبر بعرض شهریار دادگستر رسید
در سنه خمس وثلاثین وتسعمائه ۹۳۵ رایات جاه وجلال با عساکر ظفر وجنود اقبال بجانب عراق عرب در حرکت آمده بعد اندک روزی ساحت دار السلام
مضرب سرادقات جاه وجلال خسرو فلک احتشام گردید در آن هنگام آفتاب در برج سرطان وهوا در غایت گرمی آتش سوزان **بیت**
بود زانگونه هوا گرم که در آب روان   سینه بر ریگ نهادی زحرارت سرطان   ذوالفقار بدکردار باستظهار وعنادگروهی از
اشرار دروازهای شهر را بسته بلوازم قلعه داری وجنگ وجدال پرداخت مبارزان موکب اقبال بر حصار بغداد محیط گشته همه روزه
با مخالفان تیره روز محاربه ومجادله نموده فیمابین آتش پیکار التهاب داشت برادران ذوالفقار علی بیک واحمد بیک بملاحظه عواقب امور
دفع آنکافر نعمت را وجهه همت ساخته در هنگام فرصت بر سر آن بد اختر رفته سرش را بتیغ آبدار از پیکر بدن جدا کرده بپایه سریر اعلی آوردند وقلعه
بغداد بنیروی اقبال همایون شاهی بلکه بمحض تایید الهی مسخر ومفتوح گردید ملازمان مفسد ذوالفقار از بیم غضب شاهانه خود را بدجله زدند
که شاید بساحل نجات رسند اما اکثر غرقه موج فنا شدند وآنحضرت در غایت عظمت وکمال اجلال بدار الخلافه درآمده انوار معدلتش باطراف
آنولایت تافت وحکم قضا نفاذ جریان یافت که هیچ آفریده را در شهر بجهت باز خواست عمال ایام ذوالفقار زحمت ندهند خلایق بدعای دوام دولت
ابد پیوند زبان گشادند سرداران قبایل عرب ایلچیان سخندان با پیشکشهای لایق فرستاده بتهنیت فتح بغداد مبادرت نمودند شاه جنت مکان بجهت
اشتداد حرارت هوا وآسیب تب که عارض ذات همایون شد توقف در آنجا ننموده ایالت وداراتی دار السلام بمحمد خان شرف
الدین اغلی که تا آنوقت سلطان بود تفویض فرموده عنان عزیمت از عراق عرب بصوب عراق عجم انعطاف داده بسلامت بمقر سلطنت رسید
اما باعث یورش خوزستان وعربستان آنکه علاء الدوله رعناشی که والی دزفول بود ودر رعناش قریه ایست در آنولایت سر از ربقه اطاعت
وفرمانبرداری پیچیده عرصه خلاف میپیمود بنا بر آن یورش خوزستان بر ذمت همت لازم گشته در شهور سنه ثمان واربعین وتسعمائه ۹۴۸ که بیست
سال از جلوس همایون گذشته بود اعلام جهانگشائی بدانصوب در حرکت آمد چون خرم آباد لرستان محل نزول عساکر نصرت نشان گشت
امیر جهانگیر عباسی لر کوچک سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته مورد الطاف ونوازش گردید آوازه وصول موکب اقبال تزلزل
در بنیان صبر وقرار متمردان دزفول وآنحدود انداخت علاء الدوله مذکور از خوف ودهشت مملکت گذاشته بسرعت برق وباد بطرف بغداد
گریخت وچون عرصه ولایت دزفول محل نصب خیام سعادت فرجام گشت سید شجاع الدین بدران مشعشعی حاکم حویزه از روی عقیدت واخلاص
بعتبه علیه فلک مناص آورده مشمول نوازش والطاف گردیده بدستور ایالت آنولایت با ومرحمت شد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز را

ذکر احوال شاه طهماسب اوّل

بدین عزم سوار شده روی بکوچه حوالی مزار شاه زید آوردند و دلیرانه بر سر مستحفظان تاخت چاربسان کوچه بند تاب مقاومت نیاورده فرار نموده
بعقب کوچه بند در آمدند شاه محمد سلطان و اوزبکان تا دهنه کوچه بند راندند در این اثنا سنگی جانفرسا از فلاخن قضا بیرون جسته بر سر
سلطان زیاده سر خورده سرسام از مرکب غرور بر زمین افتاد و در تخال مجهولی از ملازمان محمد خان بسر وقتش رسیده تنش را از بار سر
سبک گردانید و چند بهادر نامی نیز گرفتار شدند چون خبر واقعه شاه محمد سلطان بر اقخان رسیده خوف و وحشت بر او مستولی گشته
طبل ارتحال کوفته بماوراء النهر رفت بعد از فوت محمد خان شرف الدین اغلی و گرفتاری پسرش قزاق که شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا
باردوی معلی رفته بود و مجدداً ابدارائی ملک خراسان منصوب گشته شاه قلی سلطان بتکان استاجلو لله میرزا شده در رکاب عالی شاهزاده
متوجه خراسان بود عبدالله خان ولد اسکندر خان بن جانی بیک سلطان و خسرو سلطان بعزم دستبرد از آمویه عبور کرده بجز بهان بر سر
راه میرزا و سلطان آمدند چون لشکر خراسان بر سر میرزا جمع نبودند و در آن وقت میرزا و سلطان استعداد جنگ نبود خود را بقلعه تربت حیدریه
کشیدند سلاطین اوزبک قلعه را قبل کردند امرای خراسان بعزم دفع دشمنان هر یک از مقام خود حرکت کرده هنوز اجتماع سپاه روی
نداده بود که آوازه وصول لشکر عراق شایع شد سلاطین اوزبک تاب توقف نیاورده اوّل خسرو سلطان احتیاط ورزیده کوچ کرد روز دیگر
عبدالله خان طبل رحیل کوفته بخارا را باز گردید بعد از رفتن ایشان دیگر از سلاطین ماوراء النهر احدی اراده آمدن خراسان نکرد دیگر به پیر محمد خان
بن جانی بیک سلطان از بلخ بحدود مشهد مقدس آمده باز مراجعت کرد تولک بهادر نام حال خود را با تحف و هدایا جهت تمهید بساط معذرت
بدرگاه خلایق پناه فرستاده و تولک بهادر باصطناع شاهانه سرافراز گردیده عود نمود مرتبه دیگر اوزبک خان بن رستم سلطان بن جانی
بیک سلطان در سنه سبع و ستین و تسعمائه از اندخود و شبرغان با هشت هزار اوزبک خونخوار جرار بحدود دیرخس و زورآباد و جام آمدند و تاخت
و غارتی چند کرده روانه دیار خود بود که زینل خان ولد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم جام با میر حسین سلطان فیروز جنگ که طلب داشته در دفع
اوزبکان با او مشورت نمود مشار الیه و حاجی سلطان کوتوال مشهور را که از امرای چغتای بود همراه و با قشون آراسته بزینل خان پیوستند
و بعد از ایشان مستظهر گشته اراده تعاقب کرد امرای مذکور صلاح در تعاقب ندیدند زینل خان با وجود آنکه جمعی را بتعاقب فرستاده مغلوب شده
بودند از غایت جهل و غرور با دو هزار و پانصد قزلباش و چغتای از عقب ایشان رفته در پل خواتون باوزبک رسید اوزبک خان
دو سه هزار کس در مقابل قزلباش باز داشته خود با هفت هزار کس در کمین خدعه نشست اوزبکان در حمله اول منهزم گشتند مردم زینل خان بطلب
غنایم و اموال غارتی شتافته بودند که اوزبک خان از کمین بیرون آمده بر صف امرا تاخت و بیک حمله جنود ایشان را درهم شکسته پراکنده
ساخت قزلباشیه بقدر قدرت جنگهای مردانه کرده قریب بهزار نفر از قزلباش و چغتای با زینل خان و میر حسین سلطان کشته گشته حاجی سلطان
کوتوال با بقیه سپاه بصد تشویش و آه از آن معرکه هولناک بیرون رفتند و از سوء تدبیر و جهل و غرور زینل خان چشم زخمی چنین بسپاه منصور رسید

اوزبک خان بدیار خود مراجعت نمود

ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان بدار الخلافه بغداد و خوزستان و دفع سرکشان بالطاف پروردگار جهانیان

در صدد این اوراق و طی وقایع زمان دولت شهریار آفاق یعنی حضرت شاه جمجاه جنت مکان بقلم دو زبان نگاشته صحیفه بیان گشته
که در آغاز جلوس همایون و اوان سلطنت و جهان آرائی سرکشان اطراف و گردن فرازان اکناف که از مهابت حضرت خاقان
سلیمان مکان در زوایای خمول خزیده بودند سر از جیب عصیان برآورده آثار خلاف و طغیان بظهور می‌آوردند و آنحضرت بنحوی که مجملی از آنها

بتحریر



۹۶۳

جلال الدین محمد اکبر پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید شاه محمد قلاتی از جانب بیرام خان در قندهار بود در سنه ثلث و ستین و تسعمائه بهادر خان اوزبک حاکم زمین داور لشکر بر سر قندهار آورده خواست که از دست شاه محمد انتزاع نماید مشارالیه کس بخدمت اشرف فرستاد که چون قندهار بملازمان آن درگاه متعلق است لشکر قزلباش تعیین فرمایند که دفع شر بهادر خان که بخود سر اراده تصرف آنجا کرده نمایند و مملکت را متصرف کردند بنابر آن حضرت شاه جنت مکان سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا را باتفاق علی یار سلطان افشار و ولی خلیفه شاملو و بعضی امرا بمعاونت شاه محمد قلاتی فرستادند شاهوردی خلیفه پسر ولی خلیفه با فوجی از جنود شاملو بر سر بهادر خان ایلغار نموده غافل بر سر او ریخت و فیمابین نبرد قوی دست داده بعد از جنگ و جدال بهادر خان بجانب هندوستان گریخت اما شاه محمد قلاتی مکر و حیل پیش آورده قلعه قندهار را بر روی میرزای مذکور و امرا بسته شروع در قلعه داری کرد امرا عظام ولایت زمین داور را متصرف شده حقیقت فهم قندهار را بخدمت اشرف عرض کردند شاه جنت مکان در شهور سنه خمس و ستین و تسعمائه ۹۶۵ علی سلطان تاتی اغلی ذو القدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار مامور فرموده ایالت و دارائی آن ولایت را بسلطان حسین میرزا نامزد فرمود جیوش دریا خروش قلعه قندهار را مرکزوار در میان گرفته بمراسم امور قلعه گیری پرداختند و شاه محمد قلاتی آغاز جنگ و جدال کرده تا شش ماه فیمابین سنگ و تیر و تفنگ آمد شد نموده آتش محاربه و مجادله اشتعال داشت آخر الامر از مقاومت عاجز گشته دست در دامن استیمان زد و بعد از معاهده و پیمان قلعه سپرده روانه دیار هند گردید و سلطان حسین میرزا در ایالت قندهار استقلال یافت و تا قریب بمدت بیست سال در سایه دولت عمر عالیمقدار در آن دیار حکومت کرده کامیاب عزت و عافیت بود در زمان جلوس اسمعیل میرزا باجل طبیعی وفات شد احوال فرزندان او انشاء الله تعالی در صحیفه دویم این نسخه عالم آرا در طی صادرات احوال گرامی حضرت اعلی شاهی ظل الهی مرقوم قلم مشکبار خواهد شد اکنون بنابر سوق کلام و ارتباط سخن و مناسبت مقام بقیه حالات خراسان را نگاشته کلک سوانح نگار گردانیده شروع در سایر قضایا و وقعات زمان دولت ارجمند سعادت پیوند آنحضرت مینماید

ذکر تتمه احوال خراسان بعد از فوت عبید خان و قضایای آن زمان باراده و تقدیر آفریدگار جهان و جهانیان

قبل از این در فوق نگاشته خامه عنبرین شمامه گردیده که عبید خان بن محمود سلطان بن ابو الخیر خان تا حین حیات دست تطاول بملک خراسان دراز کرده خرابی بسیار از آن شد اوزبکان خونخوار در آن دیار وقوع یافت بعد از فوت او چند سال خراسان مهبط امن و امان بود و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو در دار السلطنه هرات لوای معدلت افراخته در ملازمت شاهزاده نامدار سلطان محمد میرزا بلوازم دارائی می پرداخت و لشکر بغرجستان کشیده با اوزبکیه آنجا سیما بیرام اغلان حاکم غرجستان محاربات عظیم نموده غالب آمد و تنها سلاطین اوزبکیه جرات آمدن بخراسان نکردند تا آنکه در شهور سنه سبع و خمسین و تسعمائه ۹۵۷ که یازده سال از فوت عبید خان گذشته عبد العزیز خان پسر بزرگ که بعد از پدر در بخارا پادشاه شده بود بعالم عقبی شتافت براق خان بن سونجک سلطان بن ابو الخیر خان باتفاق عبد اللطیف سلطان و شاه محمد سلطان از تاشکند و سمرقند و حصار شادمان لشکر بخراسان کشیده با غلبه و ازدحام تمام بر سر هرات آمد محمد خان شرف الدین اغلی اکتفا باستحکام قلعه و شهر نکرده بیرون شهر هرات را نیز کوچه بند کرده بهر کوچه بندی سرداران کار آزموده با توپچی و تفنگچی گماشت و ایامی میانه قزلباشیه و اوزبکیه در سر کوچه بندها جنگ و جدال وقوع می یافت و اوزبکیه را تسلط و استیلا بهیچ کوچه بندی دست نداد شاه محمد سلطان که اشجع سلاطین مذکور بود بتاخت ولایت سیستان و فراه رفت و چون از آنجا عود نموده بهرات آمد زبان اعتراض بر برادران دراز کرد که چرا تا غایت کوچه بندها گرفته نشده دعوی نمود که من فردا از اسب فرود نیایم تا کوچه بندها را در گل نگیرم روز دیگر با فوجی کثیر از بهادران نامی

بدین عزم

ذکر احوال شاه طهماسب اول

رفت شیبک خان بدستور زمام ایالت و دارائی آن ولایت را بکف کفایت ارغونیان داده مراجعت نموده بعد از ظهور و خروج حضرت خاقان
سلیمان شان که خان شیبانی بتیغ جهانگشای آنحضرت کشته گشته مملکت خراسان بحیطهٔ تسخیر آن پادشاه جنت آشیان درآمد شجاع بیگ عریضهٔ
اخلاص و پیشکش فرستاد و چندگاه قندهار بدستور در تصرف او بود و بشاهزادگان کامکار و بیگلربیگیان قزلباش که در هرات اقامت داشتند
بازگشت مینمود تا آنکه ظهیرالدین محمد بابر دیگرباره از کابل لشکر بقندهار کشیده محاصره نمود و شجاع بیگ چندگاه قلعه‌داری نموده مدت محاصره
بامتداد کشید بالاخره استغاثه بدورمیش خان شاملو بیگلربیگی هرات نمود و از او استمداد کرد و دورمیش خان از خدمت پادشاه التماس نمود
که چون شجاع بیگ اظهار اخلاص و غلامی درگاه شاهی مینماید صداقت و ارتباط مابین آنست که متعرض حال او نگردند بابر پادشاه حسب الالتماس
دورمیش خان دست از محاصرهٔ قندهار باز داشته بکابل عود نمود و شجاع بیگ ملا باقی نام معتمدی در قندهار گذاشته خود بجهان رفت و در زمان
غیبت مشارالیه آن معتمد ناعتماد اظهار انقیاد و دولتخواهی جناب بابری کرده مملکت بتصرف بابریان داد و حضرت بابر پادشاه آن ولایت به پسر
خود میرزا کامران داد و از تاریخ مذکور قندهار در تصرف کاشتکان میرزا کامران بود بعد از جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان
در شهور سنهٔ احدی و اربعین و تسعمائه که یازده سال از جلوس آنحضرت گذشته بود که سام میرزا هوس تسخیر قندهار نموده بر سر قندهار رفت
خواجه کلان که از قبل میرزا کامران حاکم بود قلعه را کشیده هشت ماه بلوازم قلعه‌داری قیام نمود میرزا کامران در لاهور جنود فراوان
فراهم آورده بکومک رسید بین الفریقین محاربهٔ عظیم بوقوع پیوسته چون برضای مرشد کامل مرتکب آن یورش شده بودند تایید نیافتند و اغرلو
خان در آن معرکه بقتل رسید و سام میرزا بحصول مقصود بازگردید و میرزا کامران خواجه کلان را بدستور در قندهار گذاشته عود نمود در سنهٔ ثلاث
و اربعین و تسعمائه که موکب همایون شاه جنت بارگاه نوبت ششم جهت دفع فتنهٔ عبید خان بخراسان آمده بود اراده تسخیر قندهار رو نمود و مقام جماعت جغتای که بجارهٔ قزلباش
دلیری کرده بودند از دارالسلطنهٔ هرات عنان عزیمت بدان صوب انعطاف دادند چون طنطنهٔ رایات جلال در آنحدود بلند آوازه گشت چتر همایون فال
سایهٔ وصول برآن دیار انداخت خواجه کلان چنانچه در طی آن احوال سمت تحریر یافت تاب توقف نیاورده بجانب سند رفت و کنجی خواجه را که در قندهار
گذاشته بود باستقبال موکب همایون شتافته کلید قلعه سپرد و ولایت مذکور بحیطهٔ تصرف اولیاء دولت قاهره درآمده ایالت و دارائی آن ملک ببوداق
خان قاجار شفقت شد بعد از معاودت خسرو آفاق بجانب عراق میرزا کامران دیگرباره لشکری فراهم آورده از لاهور با غلبهٔ تمام بقندهار آمد
و چون حضرت شاه جنت مکان را در عراق و آذربایجان بجهت آمدن سلطان روم و یاغیگری القاص مشاغل عظیمه پیش آمده فرصت یورش
خراسان نبود بوداق خان در آئین سپاهیگری باقتضای وقت عمل نموده خود در المحصور ناساخته مملکت بازگذاشت و میرزا کامران استحکام قلعه داد و
بازگشت و در سنهٔ احدی و خمسین و تسعمائه که پادشاه مرحوم محمد همایون پادشاه ابن بابر پادشاه از صولت سپاه افغان از ولایت هند بایران آمد
در خدمت حضرت شاه جنت مکان مهم قندهار را از ناهمواری میرزا کامران اظهار خجالت نموده قرار دادند که چون قندهار بتصرف درآید بملازمان
عتبهٔ اقبال سپارند و آنحضرت بوعدهٔ وفا فرموده در اول حال که قندهار بسعی عساکر ظفرمآل مفتوح گشته عسکری میرزا بدست درآمده بود بوداق خان
قاجار که در آن سفر سردار لشکر و لله شاهزاده نامدار سلطان مراد میرزا بود سپردند در آن اثنا شهزاده فوت شد و هنوز مهمات همایون پادشاه
سرانجامی نیافته بود بجهت آنکه جماعت جغتای ملازمان آنحضرت را امنی باشد باز قندهار را از بوداق خان گرفته به بیرام خان ترکمان سپردند که
چون دولتخواه طرفین است او نگاه دارد تا وقتی که مهمات آنحضرت تمشیت پذیرفته وسعتی در ملک پیدا شود و چند سال که همایون پادشاه در کابل و
بدخشان بمنازعهٔ میرزا کامران مشغول بود قندهار را بیرام خان داشت و حضرت شاه بمراعات جانب همایون پادشاه و ظهور خدمتکاری و حسن
اخلاص بیرام خان در باب قندهار تغافل ورزیده در مقام استرداد آن نشد تا آنکه پادشاه مرحوم مذکور کامروا گشته در سلطنت و پادشاهی
غزنین و کابل و هندوستان استقلال یافت هنوز قندهار را بتصرف قزلباش نداده بودند که وقتی ناگزیر پادشاه پیش آمده فرزند ارجمندش

ابراهیم خلیفه قرامانلو که سردار گروه قزلباش بود از جهل و غرور ارتکاب حرب و قتال نموده در معرکه بشهادت رسید اصحاب داود خان فریاد
یا داود لاطاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده برآورده از تخلف نموده بالضروره راه گریز پیش گرفته بتفلیس آمد و همایون خان
دو مرتبه برادر و اتباع او غلبه کرده و در عصیان و طغیان افزوده بتصور آنکه سکنه تفلیس اطاعت او نموده قلعه بآسانی بدست او در میآید جنود
گرجرا جمع آورده با غلبه تمام بر سر تفلیس آمده قلعه را احاطه نموده چون گروهی از قزلباش بحراست و کوتوالی قلعه قیام داشتند همایون خان دست
قدرت خود را از تسخیر آن کوتاه دیده از موافقت مردم شهر نیز مایوس گشته طبل ارتحال کوفته بکوری رفت چون خبر طغیان همایون و دست درازی
او بحدود و ثغور اسلام بعرض عاکفان سده سدره مقام رسید فرمان قضا جریان نفاذ گردید که شمخال سلطان چرکس که حاکم شکی بود باتفاق امرای قراباغ
و غیرهم بمعاونت داود خان عزیمت گرجستان نموده دفع شر همایون از آنحدود نمایند امرای عظام حسب الامر نموده عمل نموده در سنه ست و سبعین
و تسعمائه لشکر بگرجستان کشیدند همایون از ورود جنود مسعود آگاه گشته تاب مقاومت در خود ندیده خود را بکوههای بلند آنحدود کشیده غازیان
نصرت نشان بجانب آنکوه که با کوه البرز برابر و با قله قاف همسر بود در حرکت آمده اطراف و جوانب آنرا فرو گرفتند کبران بی ایمان که آنمکان
محکم را پناه و استظهار خود ساخته بودند متوجه محاربه و مدافعه غازیان گشته فیمابین آتش حرب و قتال افروخته گشت همایون با معدودی از اهل
جهل و غرور گشته بغازیان حمله نموده یکه و تنها بزهر شهادت رسانید یکی از غلامان شمخال سلطان جمشید نام بر و حمله نموده بطعن سنان جانستان
بر خاک مذلت انداخت و دیگری از غازیان بمعاونت رسیده خدمتش را دستگیر کردند گرجیان چون سردار خود را گرفتار کمند گردیدند
هزیمت غنیمت شمرده روی از معرکه برتافتند جمعی از اتباع همایون که بر گرد او بودند بعضی کشته بعضی گرفتار شدند و امرای عظام مظفر و منصور
از غزای گرجستان عود نموده همایون را با سایر گرفتاران بپایه سریر خلافت آشیان فرستادند و در دار السلطنه قزوین بنظر خسرو کامکار
نصرت قرین در آمد چندگاه او را در توپخانه همایون نگاه میداشتند که شاید بشرف اسلام دریابد و او دست از کیش نصاری باز نمیداشت
بالاخره بقلعه الموت فرستادند و تا حین حیات شاه جنت مکان در آنقلعه بود در زمان اسمعیل میرزا بیرون آوردند و در زمان نواب
سکندرشان رضوان مقام بسعادت اسلام دریافته بر حسب انما المؤمنون اخوة از جانب آنحضرت بلقب ارجمند برادری سرافرازی
و بحکومت ملک موروث سربلند گشته مقضی المرام روانه گرجستان شد و الحق پاس حقوق تربیت نواب سکندرشان داشته دولتخواهیها از و بظهور
آمد شرح آن احوال در محل خود رقمزده کلک بیان خواهد شد

ذکر فتح و تسخیر ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات کنار هیرمند و برخی از احوال سابقه آنولایت

از ولایات مفتوحه زمان شاه جنت مکان مملکت قندهار و توابع است شرح واقعه آنکه ولایت مذکور در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بایقرا
بحکم او و پسرش سلطان بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیک ولد او بود و بعد از واقعه میرزا و استیصال احوال آن سلسله که مملکت
خراسان بتصرف شاهی بیک خان اوزبک در آمد شجاع بملازمت او رسیده نوازش یافت و در همان سال پادشاه مرحوم مغفور محمد بابر میرزا ابن
عمر شیخ بن سلطان ابوسعید میرزا ابن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان از کابل لشکر بقندهار کشیده و
شجاع بیک و اولاد امیر ذوالنون با طایفه ارغون بمحاربه آنحضرت شتافته مغلوب گردیدند و جنود بابری ظفر یافته ولایت قندهار و زمین
داور با خزاین و دفاین امیر ذوالنون بدست آنحضرت در آمد و ایالت آنولایت را ببرادر عالی گهر خود ناصر میرزا تفویض فرموده بکابل
بازگشت و چون شیبک خان اوزبک از واقعه قندهار خبردار گردید با جنود بیشمار متوجه آنولایت شد اولاد امیر ذوالنون باستقبال او
شتافته چرخچی لشکر اوزبک شده بر سر قندهار آمدند ناصر میرزا روزی چند حصاری شده عاقبت مملکت گذاشته نزد برادر بکابل

مردانه کرده شکست یافتند زیاد اغلی راه و رسم سپاهیگری منظور داشته خود را بسلامت از معرکه بیرون انداخت و گرجیان تعاقب غازیان کرده تا موازی هشتصد نفر از قزلباش بدرجهٔ شهادت رسیدند لوارصاب با جمعی کشیشان انجیل خوان در پشته صعود نموده ایستاده بود محمد سلطان میرچینی با معدودی از غازیان با او دچار شده با آن جمع و با آن فرقه در آویخته بجنگ مشغول شد لوارصاب اسب جلادت و مردانگی بجلوه در آورد بمحمد سلطان چینی حمله نمود از تقدیر الهی اسب بسر در آمده لوارصاب از مرکب جدا شد ذاکر نامی از غازیان چینی زخمی چند مهلک بر وزد گران بر سر او هجوم آوردند محمد سلطان اسب لوارصاب را صاحبی کرده سوار شده بدر رفت گرجیان ذاکر مذکور را با چند نفر از غازیان چینی بقتل آوردند و لوای عمر و دولت لوارصاب کونسار گشته همان لحظه در گذشت و گرجیان نعش او را برداشته بمدفن خود برده دفن نمودند و سیمایون پسر او را الحکومت نصب نموده در کوری رحل اقامت انداختند

تتمهٔ احوال گرجیان بعد از کشته شدن لوارصاب و گرفتاری سیمایون خان پسرش بدست اولیای دولت ابدبنیان

چون سیمایون خان بجای پدر حاکم نصارای کارتیل شده چهار پنج سال در کوری بسر برد پراکندگان گرجی از هر طرف بدو پیوسته فی الجمله جمعیتی فراهم آمد او نیز بدستور پدر طریق خلاف و عصیان پیموده در سنه ثمان و ستین و تسعمائه بخیال محال تسخیر تفلیس از مقر و مکان خود حرکت کرد و از سایر حکام نصارا امداد و مدد طلب نموده جمعی کثیر بمعاونت او آمدند و گرگین پسر لوندخان نیز از کاخت باذن پدر یا خود سر بتعصب کیش و موافقت ملت با جمعی بمدد او آمد مجملاً در معسکر گرجیان جمعیت تمام دست داد و چون این خبر بزیاد اغلی رسید امرای قراباغ و جنود آنحدود را جمع آورده روی توجه بدفع مشرکان آورد و غازیان خندقی را که جماعت گرجی در دربند کنده بودند پر کرده عبور نمودند و بمشرکان رسیده در برابر آن فرقهٔ ضلال صف قتال آراستند و چرخچیان جنود اسلام با گرجیان در آویخته معرکهٔ رزم گرم گردید و از جانبین مردان مرد و دلیران معرکهٔ نبرد داد دلاوری میدادند و کفار ضلالت شعار پای ثبات و قرار استوار داشته بدفع حملات غازیان میپرداختند شاهویردی سلطان زیاد اغلی چون شدت محاربهٔ کبران و صبر و سکون ایشان را در معرکهٔ رزم بدین مثابه مشاهده نمود با سپاه قلب یکبار جلو ریز بر صف سپاه گرجی تاخت غبار معرکهٔ نبرد بفلک اثیر گرد رسید گرجیان تاب صدمهٔ او نیاورده روی بهزیمت نهادند و گرگین پسر لوندخان با یکهزار نفر از کفرهٔ ضاله بقتل آمده بقیة السیف متفرق و پراکنده شدند سیمایون با معدودی بطرف کوری گریخت زیاد اغلی مظفر و منصور بگنجه عود نموده جمعی بیگ زاده که از امرای معتبر گرجی بود با جمعی از ناموران دستگیر کرده بودند بدرگاه عالم پناه فرستاده لوندخان در تعزیهٔ پسر پلاس سیاه در گردن انداخته ازناوران و معتبران کاخت بموافقت او سیاه پوش گشته بماتم نشسته بعد از واقعهٔ مذکور داود نام پسر لوارصاب با جمعی از ناموران مخالفت پدر اختیار نموده بدلالت هادی خرد و رهنمای قاید توفیق روی ارادت بدرگاه گیتی پناه آورده در دارالسلطنه قزوین سعادت زمین بوس پادشاه با داد و دین دریافته بشرف اسلام مشرف شدند شاه جنت مکان او را نوازش و تربیت فرموده بسمت والای فرزندی اختصاص داده ولایت تفلیس و توابع که در حیطهٔ تصرف دیوان اعلی بود باو ارزانی داشتند و هر چند گاه یکی از امرای درگاه کوتوال قلعهٔ تفلیس و لله و راتق فاتق مهمات داود خان بود اما سیمایون خان و تبعهٔ او همچنان در مخالفت و سرکشی اصرار نموده بدست آوردن قلعهٔ تفلیس و توابع از اشنهاد همت ساخته هرگز از این فکر و خیال محال خالی نبودند دو سه مرتبه بعزم تسخیر آنجا در حرکت آمدند و کاری نساخته باز گردیدند و در سنه خمس و ستین و تسعمائه جنود کفره را جمع نموده با سوار و پیادهٔ بسیار روانهٔ تفلیس شد داود خان نیز با جمعی ازناوران تابع او و جنود مسلمانان از شهر بیرون آمده بمحاربهٔ برادر شتافت چون تلاقی فریقین روی داد قزلباشیه و ازناوران را بجهت کثرت اعدا تاب مقاومت در خود ندیده و صلاح در جنگ ندانسته اراده بازگشتن و قلعه نگهداشتن نمودند

جنگلهای پردرخت که عبور پیاده و سوار از مضایق آن دشوار بود پراکنده گشته گروهی بجبال رفیع و حصارهای متین منیع تحصن جستند و مبارزان
معرکه جهاد سپر توکل و مردانگی بر دوش افکنده بر بیشه و جنگل رو نهاده گروه گروه را بدست آورده به تیغ بیدریغ میگذرانیدند و زنان و
فرزندان ایشان را اسیر نموده مواشی و اغنام بیشمار غنیمت گرفته لوارصاب بصد حیله از آن مهلکه جان بیرون برده خود را بامانی کشید و چون
ساحت ولایت ترابلوار از وجود شرک آلود مشرکان پاک گردید کوکبه اقبال را بجانب کوری که پای تخت لوارصاب است در حرکت آورده از
رهای صعب و مضایق پردرخت عبور نموده عرصه آن ولایت نیز از خس و خار وجود کبران نابکار رفته شد و چون عظما و از ناوران گرجی
چند قلعه و حصار استوار قایم کرده و در هر جا فوجی از مردم جنگی مقام و آرام گرفته بودند بنا بر آن اعلام کشورگشائی بصوب قلاع افراخته
اول قلعه مرد العوث را محاصره فرمودند مستحفظان قلاع مذکور باستحکام حصار مغرور گشته بجنگ و جدال اقدام نمودند غازیان جلادت
شعار از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته کار بر محصوران تنگ کردند گرجیان بداندیش علامت عجز خویش مشاهده نموده فریاد الامان
برآوردند پاپسدان بیگ کوتوال قلعه بیرون آمده قلعه را تسلیم نمود بعد از فتح قلعه مزبور بر سر قلعه آدین که محکمترین قلاع آنجاست و مادر
لوارصاب در آن قلعه بود رفتند و آن قلعه ایست مرتفع که گوئی معمار ازل بنای آن از سطح سند بر سپهر که طایر وهم و خیال هرچند بال سعی
گشاید برفراز آن نتواند پرید و دست حوادث روزگار هرچند درازی نماید بر دامن خاکریزش نتواند رسید مستحفظان آن حصن حصین روی
بدفع غازیان آورده فیمابین بازار جنگ و جدال اشتعال یافت و به نیروی اقبال آن قلعه خیبرمثال باندک اهتمامی مسخر و مفتوح گشته مادر لوارصاب
با اکثر ناوران دستگیر شده آن بیدینان از تیغ جهاد بجهنم و بئس المهاد فرستادند و چند قلعه و حصار دیگر بسعی و مردانگی شاهوردی
سلطان زیاد اغلی مسخر اولیای دولت روزافزون گردیده درین یورش زیاده از سی هزار اسیر بدست جیوش دریا خروش در آمد از
آن جمله آنچه زنان و دختران و پسران عظما و اعیان و از ناوران بود در عوض خمس بسرکار اشرف اختصاص یافت در این مرتبه لوارصاب
چنان خود را بی‌نام و نشان ساخت که اصلا مقر و ماوای او معلوم نشد لهذا پادشاه دیندار صعوت نشان از گرجستان عنان عزیمت بصوب
قراباغ انعطاف داده بعد از فراغ از سیر و شکار آنحدود بمقر دولت بیزوال شتافتند

ذکر گشته شدن لوارصاب بنیروی اقبال خسرو کامیاب و اراده و تقدیر مسبب الاسباب

از زمره ولات گرجستان لوارصاب بوفور شجاعت و دلاوری و کثرت اعوان و مردم کاری امتیاز داشت بنا بر آن همواره سرکشی
و گردنفرازی از و بظهور رسیده سر بربقه طاعت و خراج گذاری در نمیآورد و هرچند حضرت شاه جنت مکان در دفع و رفع او توجه مبذول
داشته چند مرتبه یورش گرجستان چنانچه مذکور شد اتفاق افتاد و چون هنوز پیمانه حیاتش پر نشده بود بدست در نیامد بعد از مراجعت شاه
جنت مکان مرتبه رابع از سفر گرجستان لوارصاب باز بکوری آمده بقیة السیف مشرکان نزد او فراهم آمده یکچند بال روزگاری
گذرانید و چون بقدر سرانجامی یافت دیگرباره بنقش سرکشی آغاز نهاده در مخالفت شاه دین پناه اصرار نمود در سنه ثلاث و ستین و تسعمائه ۹۶۳
از کوری بیرون آمده بقلعه لوری و محالی که در امان و حوزه تصرف دیوان بود آمده آثار عصیان و طغیان بظهور آورد شاهوردی
سلطان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ که بمحافظت آن سرحد مامور بود از طغیان او خبر یافته جنود قراباغ را جمع آورده متوجه
دفع او شد و چون بمحل اقامت او نزدیک شد لوارصاب از حیله و تدبیر با قدم قدرت مقاومت نموده فرار اختیار نمود و جنود قزلباش تعاقب
گرجیان کرده باطراف و جوانب آن ولایت متفرق و بنهب و غارت مشغول شدند در این اثنا لوارصاب از کمین مکر و خدعه بیرون آمده با جمعی
از ناوران بر قلب شاهوردی سلطان تاخت چون اکثر قزلباش پراکنده شده بودند فوج قلیلی که بر سر زیاد اغلی مانده بودند بقدر قدرت جنگهای

وصف کلیسای گرجستان

دامن بر سر مردانه وار هجوم و یورش نموده بتأیید حضرت پروردگار بر بالای حصار بر آمدند نصاری از مشاهدهٔ آن حال سراسیمه و حیران گشته اعجاز دین مبین راه حرکت بر ایشان مسدود ساخته نه راه گریز یافتند و نه قدرت ستیز مردان ایشان طعمهٔ شمشیر و نسا و صبیان اسیر و دستگیر شدند کلیسائی که در آن قلعه بود از صنایع بدایع پروردگار است و عقل دوراندیش قابل نمیشود که عنان صنعتگری از نوع بشر امکان وقوع داشته باشد الحاصل در میان قلعهٔ مذکور خوف کوه سنگ یک لخت را ده گز ارتفاع بریده کلیسائی مشتمل بر چهار صفه وسیع طولانی ترتیب داده جدار بیرون و اندرون آن از اصورا و ثان و اصنام بطلا و لاجورد مصوّر گردانیده اند و تختی در میانه خانه دو تیم موضوع گردانیده پیکربتی از طلای احمر با جواهر آبدار بر آن تخت نصب نموده دو قطعه لعل قیمتی درخشان در عینین آن هیکل بیجان نشانیده بودند که جوهریان صاحب وقوف هر یک را به پنجاه تومان قیمت کرده اند و از درون کلیسای مذکور راهی در نهایت تنگی و باریکی قریب یکصد و پنجاه ذرع بالا بر سمت خانهای کلیسا در سنگ خارا بریده دو کوشک مخفی ملاحظه حوادث زمان و انقلاب دوران بجهت اختفا ترتیب داده درهای فولادی از خانهای آن کلیسا و یک در طلا در اندرون مرتب ساخته بودند شاه جنت مکان بتماشای کلیسای مذکور قدم رنجه فرموده بیست نفر از کشیشان بیدین در آن معبد کفر آئین را بشمشیر آتشبار بدار البوار فرستاند ناقوس منکوس کلیسا را که از هفتاد من مس هفت جوش ریخته شده بود چون شیشهٔ حیات گرجیان درهم شکسته درهای فولادی طلا را قلع نموده با دیگر اسباب و تجملات زیب و زینت و اموال بیشمار که در آن مخزن اشرار به روزگار جمع آمده بود بخزانه عامره نقل نمودند و آن قلعه را در یکدیگر کوفته حصارش بزمین هموار شد امرا گرجی که در سورخهای قلعه و نهانخانها خزیده بودند مثل امان بیک و لوای و شهرزان و غیر ذلک دفعه دفعه آمده سعادت زمین بوسی دریافتند کیخسرو و لد قرقره که از آوازهٔ وصول موکب همایون از تعرض اسکندر پاشا و جنود روم ایمن گشته بود بدرگاه جهان پناه آمده پیشکش لایق کشیده منظور نظار شفقت و عاطفت خسروانه گردید و الحوش و شهرزان اعلی که دو برادر مخالف بودند هر دو بقتل در آمده الکای توکت و آقشهر که بایشان تعلق داشت بکیخسرو شفقت شد و از آنجا مظفر و منصور بالکای کارتیل در آمده سپاه منصور اطراف و اکناف آن ولایت را تاخته از تبعهٔ لوارصاب هر کس بدست در آمد عرضهٔ تیغ جهاد گردید و از آن ولایت اموال بسیار برده و اسیر بیشمار و مواشی و اغنام بدست غازیان عظام در آمده عنان عزیمت بصوب قراباغ معطوف داشتند و قشلاق همایون در آنجا واقع شد

لشکرکشی حضرت شاه جنت مکان مرتبهٔ چهارم بگرجستان

شرح احوال این یورش خیرمآل و وقایع مرتبهٔ رابع علی نهج الاجمال آنست که در شهور سنهٔ احدی و ستین و تسعمأة ۹۶۱ که فیما بین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان فرمانروای ممالک روم و مصر و شام امر مصالحه انعقاد یافته سنور و سرحد تشخیص و تعیین پذیرفت از ولایات گرجستان که از هر دو طرف در شکنجهٔ قتل و غارت بودند مسق و کارتیل و کاخت باینطرف تعلق گرفته ولایت باشی آچوق و دادیان و گوریان تا حدود طرابزون و طرابلس بعضی با نفرهای روم متعلق گشت لوارصاب والی کارتیل که از بیم تیغ مبارزان قزلباش بجبال رفیع پناه برده بود هر گاه فرصتی میجست پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده بایذای از دیطور میرسید و دست تعرض بولایت تفلیس و محالی که بحیطهٔ تصرف و تسخیر جنود قزلباش در آمده بود دراز میکرد و مردم آنجا نیز بجهت موافقت کیش و ملت با او بازگشت مینمودند رای جهان آرا بدان متعلق گشت که رایت فتح آیت بدان صوب افراخته دفع آن بدکیشان ضلالت اندیش نموده کل مملکت او را ضمیمهٔ ممالک اسلام گردانند بمقتضای اقتلوا المشرکین کافة هر کس از مشرکان بابیان که ماصدق ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض اند سر برقبهٔ جزیه در نیارد تیغ تیز را بر و حکم ساخته بنیاد حیات اهل ضلال را از عرصهٔ آن ولایت براندازند بدین نیت حق طویت رایت فتح آیت بدان صوب در حرکت آمد و چون بر الوحمل نزول سپاه اسلام گشت کفار آنجا یاراییم سیوف و سنان غازیان ظفرنشان در بیشها و

توضیح این تاریخ در مورد طرح قرارداد متارکه جنگ بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان عثمانی است عهدنامه و قرارداد صلح در سال ۹۶۹ بود بماده تاریخ (الصلح خیر) که در ص ۵۹ گذشت
(جلال الدین همائی)

خلاصی داد و چون فی الجمله گوشمالی یافته آیات نصرت قرین همایون بجانب تفلیس در حرکت آمده ساحت آنحدود از وجود ناپاک کبران متمرد پاک کرده

عنان فیروزی عیان بصوب مراجعت انعطاف داد

ذکر نهضت همایون شاه جنّت مکان مرتبهٔ دوّیم بگرجستان

۹۵۳

در ثلاث و خمسین و تسعمأة که از القاس میرزا آثار خلاف بظهور آمده موکب همایون در طیّ قضایای ایام مذکور بتحریر پیوست بعزم تنبیه او در حرکت آمد او والدهٔ خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده در مقام اعتذار درآمد شاه جنّت مکان فسخ عزیمت شیروان نموده با لشکر بیکران که در ظلّ لوای آسمان فرسا جمع آمده بودند در قلب زمستان که آفتاب در برج جدی بود متوجه غزای گرجستان و قلع و قمع گرجیان بیایمان شده از شوره گل روانه شدند چون موکب اقبال بآجسو و بهرام قهر در آق شهر نزول اجلال فرمودند لوند خان حاکم زکم و کرم کاخت و ملک بقراط باشی آجوق که بین الجمهور بکرات اشتهار دارد بدرگاه جهان پناه آمده پیشکش و باج و خراج گذرانیده در آن یورش اقبال بنده وار ملازم موکب نصرت شعار بودند در آن هنگام شدت شتا و سورت سرما بمرتبه بود که آب رودخانه کرمنجمد گشته در محکمی با سنگ خارا دعوی مساوات میکرد از کثرت برف که شب و روز میبارید کوه و هامون گرجستان در نظر بینندگان یکسان مینمود در خیال جنود اسلام بر سر ارباب کفر و ظلام ایلغار نموده چون مسکن و مقام گرجیان بی ایمان رسیدند تیغ بیانی غازیان سر افشانی آغاز نموده عرصهٔ آن سرزمین را از خون کبران و کشتگان رنگین ساختند خانهای آن بدکیشان را بآتش قهر سوختند غنیمت فراوان بدست سپاه کینه خواه درآمد مظفر و منصور با غنایم موفور از آن یورش اقبال عود نموده بقبه آمدند در اثنای راه ملک باشی آجوق رخصت انصراف یافته با خلع فاخره و نوازشات وافره بکامی خود رفت اما لوند خان روزی چند در ملازمت رکاب اشرف کامیاب عشرت بود تا آنکه در بلدهٔ گنجه نقد اخلاص و غلامی او مجدّداً در دار الضرب ضمیر اشرف سکهٔ قبول یافته او را بخلعتهای فاخره و انعامات وافره از اسباب طلادوزی و اسبهای تازی نژاد و مرصّع آلات نواخته مفتخر و سرافراز بولایت خود رفت والله اعلم

عزیمت شاه فلک قدر سپهر آستان مرتبهٔ سیّم به گرجستان

۹۵۸

در شهور سنهٔ ثمان و خمسین و تسعمأة که ولایت شکی بتسخیر اولیاء دولت قاهره درآمده هنوز اردوی گردون شکوه در آنولایت بود کیخسرو ولد قرقره عرضه داشت بدرگاه عالم پناه فرستاده که لوارصاب و الحوش و شرمزان گرجی دست تعدّی بولایت او دراز کرده بعضی از الکا او را گرفته اند و اسکندر پاشا نیز از ارض روم بآنحدود آمده قلعهٔ اردوانوج را مسخر کرده چون کیخسرو از با جگذاران خراج گذار آن حضرت بود بمعاونت او و اقدام مراسم جهاد طایر زرّین بال اقبال پر ابد نصوب در پرواز آورده از شکی ایلغار فرمودند و از راههای پر فراز و نشیب ناهموار گذار کرده بولایت گرجستان درآمدند کفار ضلالت شعار کمرهای کوه و مغارهای تنگ را امکان خود ساخته هر گروهی یکی از جبال صعب المسالک پناه برده بعضی دیگر از عظماء و ازناوران در قلعها متحصن شده بودند مجاهدان سپاه اسلام روی جلادت و مردانگی بتقرد ماوای مشرکان آورده چندین هزار گروه فجار بضرب تیر و شمشیر غازیان بجانب بئس المصیر شتافتند و چند قلعه از قلاع آنولایت مفتوح گردانیده بسیاری از حور وشان گرجی نژاد و غلامان یوسف لقای غلمان نهاد در اسیری گرفته غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمد جمعی از عظماء گرجی بقلعهٔ دربار و کلیسیای آنجا که بر کمر کوهی بلند از سنگ یک لخت واقع شده در ارتفاع با چرخ اخضر برابر و در متانت و استحکام با قلعهٔ خیبر دست در کمر دار و تحصن جسته بودند حضرت شاه عالیجاه جنّت مکان بدرخان استاجلو و شاهویردی سلطان زیاد اغلی را با فوجی از افواج قاهره بر سر قلعهٔ مذکور فرستادند و ایشان آنقلعه را مرکز وار در میان گرفته بها دران کارطلب و بارزان نامجو دامان بلی بر میان و سپرهای فراخ

ذکر احوال شاه طهماسب اول

(۴۳

چون همواره اقدام بلوازم غزا و جهاد کنون خاطر حق پرست پادشاه دین دار شریعت پرور بود بجهت مشاغل عظیمه ممالک دشمنان قوی دست شرقی و غربی در حیز تاخیر و تعویق میماند معذلک در هنگام فرصت متوجه غزای نصارای گرجستان و تسخیر قلاع و بقاع آنجا گشته در آغاز فرمانروائی و ایام سعادت فرجام جهان آرائی چهار مرتبه لشکر بآن دیار کشیده چند مرتبه دیگر لشکرها فرستاده اند و از گرجستان سبع کفره آن بضرب تیغ مجاهدان دین مبین گردن بطوق فرمانبرداری درآورده حکام آن تابع و نصب کرده آنحضرت گشته اند و جزیه و خراج بر ذمه گرفته خطبه و سکه بنام نامی و القاب سامی آنحضرت مزین ساخته اند ولایت کاخت و کارتیل و مس است شرح اینحال بر سبیل اجمال آنکه چون ولایت شیروان و شکی بگرجستانات اقرب است بعضی اوقات که ولات آنجا را استقلالی و اقتداری بوده گهگاه گرجی لشکر بحواشی آنمملکت کشیده متعرض مسلمانان میشده اند و سلاطین آنجا حسب المقدور بمدافعه قیام نموده بین الجانبین مخاصمت و نزاع وقوع مییافته در هنگامیکه طنطنهٔ اقبال بیزوال شاهی در آنولایت بلند آوازه گشت لوند خان گرجی چنانچه مذکور شد التجا بسایهٔ عاطفت پادشاهی آورده لوازم اطاعت و متابعت و خراج گذاری بظهور آورد و از زمرهٔ ولات گرجستان کیخسرو ولد قرقره بنیه بندهوار خود را در سلک ملازمان عتبهٔ علیهٔ شاهی درآورده همواره ملازمت سدهٔ سلطنت نموده بمعاونت آنحضرت مستظهر بود امّا لوارصاب والی کارتیل بکرات والی باشی آچوق و والی دادیان مخالفت ورزیده طاعت شایسته بظهور نمیآوردند و متعرض الکای کیخسرو مذکور که مطیع و منقاد همایون اعلی بود میشدند چند مرتبه عساکر منصوره بر سر ایشان تعیین شده والی باشی و دادیانی تنبیه و تادیب بلیغ یافته سر بجیب ادب فرو برده بودند و از لوارصاب بعضی اوقات بی اندامی بظهور آمده دست درازی بحواشی دیار اسلام مینمود لهذا تنبیه متمردان گرجی بر ذمت همت خسروانه لازم گردیده کسب مثوبات غزا محرک آن مدعا گشت

ذکر توجه موکب همایون مرتبهٔ اول بگرجستان بعون الله

۹۴۷

در شهور سنهٔ سبع و اربعین و تسعمائه نیت غزا و جهاد در خاطر خطیر معدلت نهاد اشرف تصمیم یافته ظاهرا بقصد نشاط سیر و شکار بجانب قراباغ در حرکت آمدند و از آنجا با فوجی از دلیران رزم آزمای کارطلب بطرف گرجستان ایلغار نموده شبی که تیره تر از دلهای تاریک بیدینان ضلالت شعار بود بشهر تفلیس ریخته در آن ظلمت آباد کفر بنیاد آتش نهب و قتل و غارت افروخته گشت مردان ایشان طعمهٔ شمشیر آبدار و نسا و صبیان اسیر و گرفتار غازیان ظفرشعار گردیدند و کلباد گرجی که از جانب لوارصاب حاکم تفلیس بود با جمعی از گرجیان در قلعه گریخته بود از هیبت و شکوه اسلام رعب و هراس بر او غلبه کرده از قلعه بامان بیرون آمد و سعادت اسلام دریافت بعضی از امرار گرجی از خوف عساکر نصرت نشان بقلعهٔ برس که حصاریست در غایت رفعت و بلندی و نهایت محکمی و استواری پناه بردند مبارزان جنود اسلام حسب الفرمان پادشاه گردون مقام فلک احتشام آن قلعهٔ عالی اساس را دایره وار در میان گرفته خوف بیشمار بر آنگروه اشرار استیلا یافته جز قلعه سپردن چاره نیافتند و غازیان نصرت فرجام بر تمامت گران سکنهٔ آنمکان مستولی گشته هر کس را بخت یاوری کرده بدلالت رهنمای توفیق زبان بکلمهٔ طیبهٔ شهادتین گویا گردانیده خلاصی یافته سایر کفره رخت بر بادیهٔ هاویه کشیدند لوارصاب با گروهی دیگر از کفره ضلال خود را بکوه موسوم بود گور که در بلندی با البرز کوه دعوی برابری مینماید و عروج بر قلهٔ آن جز بپای وهم و خیال متصور نیست کشیده پادشاه مجاهد غازی در کمال شکوه و سرافرازی شهباز همت را بقصد صید آن خیل ارباب ظلام بدانمقام در طیران آورده عساکر اقبال کبک آسا قلل آن جبال را بپای سعی پیموده جبرا و قهرا بر قلهٔ رفیع الوند مانند ارتقا و بر آنگروه اشرار استیلا یافتند و بسیاری از کفرهٔ فجره در مضایق آن جبل بقتل آمده بقیة السیف آواره و دیار ادبار شدند لوارصاب از آنجا فرار نموده خود را بکوههای سخت و بیشهای پر درخت انداخته از چنگال شیران بیشهٔ هیجا

خلاصی

تسخیر قلاع شکی

دیگر بداغستان و البرز کوه متصل است و حسن بیگ که آبا عن جد حاکم آنجا بود و از فروع شیروانشاهیه اند در زمان خاقان سلیمان شأن در
همان سال لونه خان گرجی حاکم گرجستان کاخت لشکر بشکی کشیده فیما بین او و والی شکی محاربه واقع شده حسن بیگ در معرکه گرجیان شهادت
یافت علمای شکی درویش محمد پسرش را حاکم خود گردانیده او در خلاف پدر با اولیای دولت قاهره خصومت آغاز نهاده مکرر آثار خلاف از او
بظهور رسید و در هنگامیکه شاه جنت مکان لشکر بتسخیر شیروان فرستاده بودند درویش محمد خان چنانچه در طی احوال سابق ذکر یافت شبیخون
باردوی قزلباش آورد لهذا در سنه ثمان و خمسین و تسعمائه ۹۵۸ رایات فیروزی آیات جاه و جلال جنود اقبال بعزم تسخیر ولایت مذکور بدان
صوب در حرکت آمد آوازه نهضت همایون شاهی تزلزل در بنیان صبر و سکون حکام آنحدود انداخته لونه خان گرجی کمر خدمتکاری آنحضرت
بر میان جان بسته روی امید بدرگاه عالمپناه آورد و در بلده ارس بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده بنوازشات شاهانه سرفراز گردید
و حکم همایون مشتمل بر استمالت و نوید عاطفت باسم درویش محمد خان صادر گشته او را بایلی و انقیاد دلالت فرمودند و او از بخت برگشتگی روی
از اینه دولت که سعادت ابدی در آن منطوی است برتافته بمحکمی قلاع اعتماد نموده سپر مخالفت بر رو میکشید سرداران شکی بعضی قلعه گیش را
قایم کرده متحصن شدند درویش محمد خان خود بقلعه گلسن و گورسن که از غایت رفعت و استواری کمند همت هیچ صاحب شوکتی بر کنگره تسخیر
آن نیفتاده رفته مستعد قلعه داری شد و جمعی در دامنه البرز کوه محل مضبوطی را سقناق کرده آماده رزم و پیکار نشستند از مخالفت و سرکشی
آنگروه که از مقوله برابری ذره با آفتابست شعله غضب قیامت لهب شهریار عالی نسب ستوده حسب زبانه کشیده از مبارزان موکب نصرت
نشان سوندک بیک قورچی باشی و بدرخان و شاهقلی سلطان استاجلو را باگروهی از عساکر ظفرشعار بتسخیر قلعه گیش مأمور فرمودند عبدالله
خان استاجلو و لونه خان گرجی را بقلعه گلسن و گورسن فرستادند و شاهقلی خلیفه مهردار را با فوجی از افواج قاهره بر سر سقناق تعیین
فرمودند امرای نامدار و جنود نصرت شعار بامر محاصره و سرانجام قلعه گیری پرداخته بضرب توپ ضربزن و بادلیج رخنه در ابنیه و جدار
انداختند و بروج و باره تزلزل و اختلال پذیرفته محصوران قلاع صورت عجز و انکسار در آینه احوال خود مشاهده کرده کوتوال قلعه گیش با تیغ
و کفن بدرگاه سپهر اشتباه شتافته مفاتیح درب قلعه سپرده مورد بخشش و بخشایش گردید و حسب الفرمان شاهی قلعه ویران و بروج
و باره با زمین یکسان گردید بعد از فتح قلعه مذکور موکب اقبال خسرو آفاق بجانب سقناق در حرکت آمد مردم سقناق چون از فتح قلعه گیش و توجه
پادشاه سعادت اندیش خبردار شدند از هیبت و شکوه آنحضرت خایف و هراسان گشته فوج فوج بدرگاه خلایق پناه شتافته روی عجز
و افتقار بر خاک نیاز سودند درویش محمد خان از کرده نادم و پشیمان شبی از قلعه گلسن و گورسن بیرون آمده در کمال حیرت و سر
گردانی با مشتی مصیبت که خود را از این ورطه خونخوار رهائی بخشد از تیره بختی بدلالت قاید ادبار با چهارصد نفر از جنود تیره روزگار شکی
بر حوالی اردوی عبدالله خان و لونه خان گرجی افتاد غازیان جلادت شعار از فرار او خبردار گشته بتعاقب او در حرکت آمدند اندک
مسافتی قطع نموده با آنگروه دوچار شدند و آن جماعت حرکت المذبوحی کرده اکثر بتیغ تیز و خنجر خونریز غازیان بقتل آمدند درویش محمد خان با کوسه
برقی نام ملازم جرنداب سلطان شاملو در هم آویخته کوسه برقی بنیروی اقبال پادشاه ستوده اطوار حمیده خصال بر او غالب آمده سرش را
از پیکر بدن جدا کرده بپایه سریر اعلی آورده در پای سمند سعادتمند آنحضرت انداخته بجایزه و خلعت و سرافرازی یافت بیت

سری کو طوق فرمانش نخواهد — اگر از تن جدا افتاد شاید

تمامت ولایت شکی بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده ساحت
آن ولایت از خس و خاشاک اشرار پاک و ضمیمه محروسه شاه شرفناک گردید

گفتار در شرح غزوات حضرت شاه جنت مکان و قلع و قمع کفره بی ایمان گرجی و تسخیر گرجستان

ذکر احوال شاه طهماسب اول

موکب عالی شاهزاده برزمگاه رسید جنود شیروان تاب مقاومت نیاورده شکست یافتند و برهان میرزا بصد رنج و عنا خود را بداغستان انداخت بسیاری از آن طایفه بقتل رسیدند و در وقتی که خبر آمدن خواندکار روم بهمراهی القاص نا سپاس محقق گشته اسمعیل میرزا و کوکجه سلطان حسب الفرمان قضا جریان متوجه معسکر سعادت بنیان گردیدند برهان میرزا ولایت شیروان را خالی یافته بشماخی آمده دست تصرف در آن ملک دراز کرد و چند روزی در آن ولایت لوای حکومت افراشت چون دولت از آن سلسله روی تافته بود زود چراغ عمرش افسرده گشته بعالم عقبی شتافت بعد از معاودت سلطان سلیمان و بدست درآمدن القاص در سال سنه ست و خمسین و تسعمائه ۹۵۶ حکومت آن ولایت بعبدالله خان استاجلو ولد قراخان نژاد خان محمد که خواهر زاده و داماد خاقان سلیمان شان بود تفویض یافت شیروانیان بجهت اطاعت و متابعت چند روزه برهان میرزا از عبدالله خان خوفناک گشته بجزیره از جزایر دریای خزر پناه برده تحصن جستند هر چند خان استمالت نامها فرستاده طلب نمود راضی بآمدن نشده در عصیان و طغیان اصرار نمود عبدالله خان بر سر ایشان رفت غازیان قزلباش اسب در آب انداخته بر سر آن فرقه اشرار رفته آتش حرب افروختند و اکثر آن گروه سرکش تیغ قهر و سیاست گشته غازیان اموال فراوان بدست آورده بازگشتند و عبدالله خان بحکومت شیروان استقلال یافته در آنحدود بلند آوازه گردید و چند سال بکامرانی و اقبال گذرانید

۹۶۱ در سنه احدی و ستین و تسعمائه که سلطان سلیمان نوبت چهارم لشکر بآذربایجان کشید قاسم نامی را از نژاد والیان سابق که بدرگاه سلطان روم پناه برده بود با سپاه جلادت آثار از راه کفه بشیروان فرستاد و قاسم مذکور چون از دربند گذشته قدم بآن ولایت نهاد و دیگر باره شیروانیان آغاز فتنه کرده از عبدالله خان روگردان شدند بر سر قاسم جمع شدند عبدالله خان با جنود ظفر ورود قزلباش بدفع او شتافته در موضع سکه که مکان مستحکم است تلاقی فریقین روی داد عبدالله خان بجهت استحکام مکان در آنجا کاری نساخته بشماخی معاودت نمود و قاسم بقلعه بیغرد درآمده در آنجا مستعد رزم و پیکار گشت و با دوازده هزار رومی و شیروانی و ینگچری بر سر عبدالله خان آمد ریش سفیدان قزلباش که با خان بودند از قلت سپاه ظفر پناه و کثرت اعدا و شیروانیان گمراه اندیشه مند گشته در جنگ کردن تأمل داشتند عبدالله خان تکیه بر امداد جنود الهی و نیروی اقبال پادشاهی کرده با دوازده هزار کس که در آن وقت بر سر داشت بمحاربه دشمن کمر بسته در حدود قلعه گلستان تلاقی دست داده فیمابین نایره قتال و جدال التهاب یافت مبارزان جنود قتال و بهادران کارطلب حملات دلیرانه بر آن فرقه ضلال نموده تا آخر روز از جانبین بحرب و قتال پرداختند هنگام شام اختر بخت آن زمره برگشتگان بمغرب فنا و زوال فرو رفته شکست بر لشکر مخالف افتاد و تیغ یمانی غازیان سرافشانی آغاز نهاده جمعی کثیر و جمی غفیر از آن خون گرفتگان غرقه بحر فنا شده از سرهای آن خودسران منارها افراختند بقیة السیف بطرف طبرسران گریختند احوال قاسم که در این جنگ کشته شد یا بدیار ادبار رو کم نامی شتافت معلوم مسود اوراق نشده اما قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا نوشته که بعد از انهزام از معرکه بیرون رفت و مآل حالش معلوم نشد و عبدالله خان بیشتر از بیشتر در آن دیار لوای عظمت و اقتدار افراخته سرکشان را بتیغ تیز تادیب نموده رعایا و زیردستان را در کنف عدالت در راحت جای داده و احوال مملکت باستقامت گذرانیده مهابت عبدالله خان بنوعی رعب و هراس در دلهای شیروانیان و مردم طبرسران و داغستان انداخته بود که صورت خلاف او در پرده خیال هیچکس از بزرگ و کوچک رخ نمینمود و در سنه اربع و سبعین و تسعمائه ۹۷۴ که نزدیک بیست سال حکومت آن ولایت را باستقلال کرده بود بعالم بقا پیوسته حکومت آن ولایت بارس خان روملو مفوض گشت تا حین حیات شاه جنت مکان حکومت آن ولایت بدو متعلق بود

گفتار در فتح ولایت شکی فی شهور سنه ۹۵۸

دیگری از ممالک مفتوحه شاه جنت مکان ولایت شکی است که یک طرف آن بشیروان پیوسته است و یک طرف آن بگرجستان و طرف دیگر بداغستان

(۶۵)

تسخیر قلاع شیروان

بودند از رفتن او آگاه گشته در موکب شاهرخ میرزا بتعاقب شتافتند و او را در حوالی سالیان دریافته جنگ در پیوستند اصحاب شاهرخ غالب آمده
قلندر مغلوب گردید و بدست شیروانیان در آمده شیخ شاه بقتلش پرداخت تا امرای شیروان بیشتر از بیشتر زیاده روی و بی اعتدالی آغاز نهاده
دست درازی بمال و ناموس مسلمانان میکردند و شاهرخ را بجهت خوردسالی قدرت بر منع نبود خلایق از ظلم ظلمه شیروان بجان آمده استغاثه
بدرگاه شیروان نشان کردند قورچی باشی پادار و جمعی از سپاهیان نیز آمده فریاد برآوردند بیت کای سکندر منزلت از ظلم یأجوج
الامان ای سلیمان زمان از جور دیوان زینهار شاه جنت مکان تسخیر آن ولایت نزهت نشان و دفع ظلمه و ارباب بغی و طغیان
۹۴۵
بر ذمت همت شاهانه لازم دانسته در سنه خمس و اربعین و تسعمائه شاهزاده القاس میرزا را باتفاق مشاء سلطان و جمعی از امرای قاجار و طوالش
و مردم قراباغ با بیست هزار کس همراه قورچی باشی پادار کرده بتسخیر آن ولایت فرستاد افواج قاهره از آب کر با کشتی عبور نموده بشیروان درآمدند
و مردم شیروان در مقام تمرد و خلاف و عصیان درآمده قلاع آن ولایت را بمردان کار استحکام داده بمدافعه و جنگ و جدال پرداختند
مبارزان قلعه گشا اول قلعه سرخاب گلد کلیلا را فتح نموده بعد از آن حصار قبله را مسخر گردانیدند و از آنجا کمند همت بر کنگره تسخیر قلعه گلستان
که محکمترین قلاع شیروانست انداخته گروهی از افواج قاهره بمحاصره او مأمور گشته چون شاهرخ میرزا در قلعه بیغرد بود عساکر منصوره متوجه
آنصوب شدند حسین بیگ وکیل شاهرخ میرزا با لشکر جلادت اثر بمقابله جنود قزلباش آمده در دره بیغرد بهم رسیده جنگ در پیوستند و
مبارزان جنود قزلباش دره مذکور را از خون مخالفان مالامال گردانیدند حسین بیگ شکست خورده بجانب قلعه گریخت و باستحکام برج و باره
و سرانجام اسباب قلعه داری پرداخت و دلاوران جنود قزلباش بمحاصره قیام نموده همه روزه از طرفین نایره حرب و قتال و جنگ و
جدال اشتعال داشت و شیروانیان در مخالفت و عصیان اصرار مینمودند تا آنکه مدت محاصره بچهار ماه کشید درویش محمد خان والی ولایت شکی
بامداد شیروانیان آمده بقصد شبیخون بکنار اردوی قزلباش رسید و نقاره نواخته سورن کشید فوجی از دلیران نامجوی و قورچیان رزم جوی بدفع
آنگروه شتافته مغلوب گردانیدند درویش محمد خان جمعی کثیر از مردم خود را بکشتن داده کاری نساخته بازگردید شیروانیان را چون اعتضادی
و استظهاری نماند از مقاومت و قلعه داری عاجز گشته پیغام فرستادند که هرگاه شاه عالیجاه بسعادت و اقبال تشریف آورند قلعه را تسلیم
آنحضرت مینمائیم امرا حقیقت عرض کردند شاه جنت مکان از مرحمت عزیمت شیروان فرموده ساحت آن ولایت از پرتو آفتاب چتر فلکسای پادشاهی
روشنی یافت و چون در پای قلعه نزول اجلال واقع شد روز دیگر حسین بیگ وکیل با عظما و اعیان بیرون آمده شاهرخ میرزا را آوردند
و کلید قلعه و مفاتیح خزاین بخدام بارگاه فلک اشتباه سپردند کوتوال قلعه گلستان نیز بیرون آمده قلعه سپرد حسین بیگ وکیل با اکثر
صنادید شیروان در ازای مخالفت و بی ادبی و عصیان بیاسا رسیده عنقریب شاهرخ میرزا نیز متوجه دیار عدم شد و حکومت آن ولایت
بشاهزاده القاس میرزا تفویض یافته عنان عزیمت بصوب آذربایجان منعطف گردید شعرای زمان قصاید غرا و تاریخهای مرغوب در باب فتح
شیروان در سلک نظم درآوردند از آنجمله این دو بیت مرقوم شد

ز کوشش بشارت برایوان کیوان ... درافتاد آوازه فتح شیروان
چو فتحی کند بعد صد سال دیگر ... نویسند تاریخ آن فتح شیروان

نمودار وفور اسباب و تجملات پادشاهانه و افزونی جاه و سپاه از
راه رفته با ولی نعمت در مقام عصیان درآمده چنانچه بحجر بر پوست بخذلان ابدی گرفتار گردید شاه جنت مکان آن ولایت را بفرزند ارجمند
خود اسمعیل میرزا داده کوکجه سلطان قاجار را در خدمت شاهزاده گذاشتند و چون شاهزاده در شیروان قرار و آرام گرفت میرزا برهان
۹۵۴
نامی از نبایر سلاطین شیروان که در میانه جماعت قیناق میبود در سنه اربع و خمسین و تسعمائه بشیروان آمده در قلعهان رحل اقامت انداخت
جمعی از فتنه انگیزان و بقیه سپاهیان شیروان بر سر آنمخذول جمع آمدند و در میان بیشه و جنگل جریده مستعد رزم و پیکار گشتند اسمعیل
میرزا و کوکجه سلطان با لشکر گران متوجه دفع طاغیان مذکور گشته فیمابین چرخچیان سپاه منصور و آنگروه مقهور حربی صعب اتفاق افتاد چون

مدت محاصره قلاع شیروان چهار ماه طول کشید

ذکر احوال شاه طهماسب اوّل

شرح غزوات آنحضرت و تسخیر گرجستان که فرموده اند عنقریب در ذیل این دفتر سمت نگارش خواهد یافت القصه بعد از آمدن شاه قلی بیک بصلاح
محمد پاشا وزیر اعظم مکتوب مرغوب محبت اسلوب مصحوب فرخ زاد بیک ایشیک آقاسی قرا داغلو بخواندکار فرستاده آغاز مصادقت
و دوستی فرمودند و از جانب سلطان سلیمان نیز ایلچیان معتمد با نامههای محبت طراز آمده از طرفین موافقت و دوستی و معاهده و پیمان
بارسال مکاتیب مودت نشان و تحف و هدایا تاکید یافت و محال متنازع فیه بعضی باینطرف تعلق گرفت بعضی بآنطرف متعلق گردید و سنور و
سرحد تشخیص یافته مسلمانان که از آمد شد عساکر جانبین در عذاب بودند آسوده گشتند مستعدان عجم تاریخ مصالحه مذکور را الصلح خیر یافته اند
در رشته بلاغت انتظام داده اند **بیت** منهی اقبال در این کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر و تا حین حیات فیمابین طریقه
دوستی مرعی و مسلوک بود در سنه اربع و سبعین و تسعمأة سلطان سلیمان بعالم بقا رحلت نموده پسرش سلطان سلیم صاحب تخت و دیهیم گردید
بدستور پدر فرزندی گشته فیمابین ابواب مراسله و آمد شد ایلچیان معتبر و ارسال تحف و هدایا مفتوح بود و او هشت سال سلطنت کرده در سنه اثنی
و ثمانین و تسعمأة روی بجهان جاودانی آورد پسرش سلطان مراد پای بر مسند پادشاهی نهاد او نیز تا حین حیات شاه جنت مکان و ایام
جلوس اسمعیل میرزا بر منهج قویم مصالحه و دوستی مقیم بود اما بعد از نواب اسمعیل میرزا در زمان جلوس نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه
نقض عهود و مواثیق پدران کرده عالم آرمیده را بشورش آورد و ابواب بلایا بر روی برایا گشوده شرح آن وقایع در محل خود رقمزده کلک بیان میگردد
اکنون اشهب عنبرین فام قلم در مضمار شرح تسخیر ممالک و بلاد و غزا و جهاد که با کفره ضلالت نشان گرجستان فرموده اند جولان مینماید

شرح تسخیر ولایت شیروان و بدست در آمدن آن مملکت موفور المنفعت نزهت نشان باقبال شهریار جهان

از ممالکی که شاه جنت مکان علیین آشیان در حیطه تسخیر کشیده اند اول مملکت کثیر المنفعت شیروان است که ولاة آن از نژاد انوشیروان کسری
و بشیروانشاه مشتهرند و از زمره ولاة مذکور که اباً عن جد در آن ولایت فرمانروا بوده اند فرخ یسار بن فرامرز بن گشتاسب بن فرخ زاد بن
امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن فرخ زاد بن منوچهر مشهور بخاقان که خاقانی شاعر مادح او بوده و بدینجهت خاقانی
تخلص داشته با سلسله علیه صفویه در مقام عناد در آمده چنانچه در محل خود مذکور شد با سلطان جنید و سلطان حیدر جنگ کرده بشهادت رسانید
و بالاخره بتیغ انتقام خاقان سلیمان شان فرخ یسار کشته شد اختلال بآن خانواده راه یافت سلطان خلیل بن شیخشاه بن فرخ یسار بدلالت خرد
خورده دان بدرگاه خاقان سلیمان شان آمده طریق عبودیت و چاکری مرعی داشته مورد نوازش و تربیت گردید و بالطاف شاهانه برتبه
بلند مصاهرت و مرتبه ارجمند شیروانشاهی سرافرازی یافت و بعد از واقعه آنحضرت بدستور منظور نظر عاطفت و اشفاق شاه جنت مکان
بوده چند سال بشوکت و اقبال گذرانید و در اثنی و اربعین و تسعمأة که دوازده سال از جلوس همایون اعلی گذشته بود سلطان خلیل عالم
فانی را بدرود کرده بجهان جاودانی شتافت از و نسلی نماند امرا شیروان برادرزاده او شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه را که کودکی
بود در تخت سلطنت نشانیدند قانون دولت آن خانواده بجهت خودسری و خودرائی امرا شیروان از نوا افتاده نظام و انتظامی در آن سلسله
نماند و هرج و مرج در آن دیار پدید آمد در این اثنا قلندر پسری دعوی نمود که من سلطان محمد بن شیخشاهم لشکر بسیار بر سر او جمع شده بر سالیان
مستولی گشت و از آنجا بشماخی آمد اصحاب شاهرخ از بی ضبطی امرا و بی اتفاقی لشکر قدرت بر دفع او نیافته از شماخی فرار نموده بقلعه
بیغرد رفتند و قلندر پسر بشماخی که تختگاه شیروانشاه است استیلا یافت تا چون اصحاب قلندر نیز مردم بی سر و پای پراکنده هر جائی بودند
و مرد عاقل کاردانی در میان آنگروه نبود از جهل و سوء تدبیر شماخی را گذاشته بجانب سالیان مراجعت نمود عظما شیروان که در قلعه بیغرد
بودند

بیان مصالحه سلطان سلیمان با شاه طهماسب

اکثر مورخان فتح شیروان را بدست شاه طهماسب در ۹۴۵ نوشته اند
۱۰۱۵

قلندری دعوی کرد که من سلطان محمد بن شیخشاهم و قلعه شماخی و بیشتر از شیروان را تسخیر کرد

روز فیمابین آتش مصادمه و مجادله اشتعال بود تا آنکه خوف و هراس بقیاس بر محصوران مستولی گشته دست در دامن استیمان زده حاکم قلعه با امان
درآمده مورد بخشش گردید بعد از فتح شعله نارگیری اسمعیل میرزا را با سونه وک بیک قورچی باشی بتاخت کردستان و بعضی امرا را بقتل و غارت
متمردان محمودی فرستادند و عساکر نصرت شعار از قتل و غارت اکراد بدنهاد فارغ گشته با غنایم موفور باردوی همایون پیوستند رایات
سلطان سلیمان که عزم یورش آذربایجان جزم نموده بود بحلب آمده بود در این سال بجهت قلت آذوقه استعداد آمدن نیافته در حلب طرح قشلاق انداخته
تهیه اسباب یورش سال دیگر مشغول گردید چون هنگام قشلاق بود رایات نصرت آیات در غایت عظمت و جلال از آن یورش اقبال معاودت
فرموده بنخجوان آمدند و در آن سال قشلاق همایون در آنجا واقع شد در سال دیگر مطابق سنهٔ احدی و ستین و تسعمائه سلطان سلیمان با سپاه بیکران از
قشلاق حلب در حرکت آمده روی توجه بدین دیار نهاد شاه جنت مکان از نخجوان ییلاق بازارجاهی رفته از عساکر منصوره یک گروه را بسرداری
اسمعیل میرزا و معصوم بیک صفوی امیر دیوان و شاهقلی خلیفه مهردار بطرف وان و وسطان و اخلاط و گروه دیگر را بسرداری سلطان
حسین میرزا ولد بهرام میرزا بکاردانی شاهوردی سلطان زیاد اغلی بطرف دیگر فرستادند که سر راه سپاه روم را سوخته آبادانی
در آنجا نگذارند و جنود ظفر ورود حسب الفرموده عمل نموده سالماً غانماً بازگشته در ییلاق بازارجاهی باردوی همایون پیوستند و چون سلطان
سلیمان فصل ییلاق را گذرانیده با سپاه باران عدد بسرحد قریب شده شاه جنت مکان جمعی از مبارزان جنود اقبال را بسرداری امرای کار
دیده و شجاعان جنگ آزموده بقراولی تعیین کردند که از چهار طرف و میان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبردها نموده صرفه کار
از دست ندهند و دلاوران جنود قزلباش و کهنه سپاهیان قلاش دندان طمع بمال رومیه تیز کرده در هر مرحله دستبردهای نمایان
نموده جمعی را گرفتار کمند کرده میساختند و هیچ روزی نبود که سرها و اخترجیها و گرفتارشدها بنظر اشرف در نمیآوردند تا رسیدن سلطان
سلیمان بنخجوان بسیاری از جنود روم بتیغ انتقام غازیان ظفر لزوم راه فنا پیمودند چون خواندکار بنخجوان فرود آمد شاه جنت مکان
بسان عساکر ظفرنشان پرداخته موازی چهل هزار سوار جرار از سینه گذار مواجب خوار همه با اسبان تازی نژاد صبارفتار و اسلحه
و یراق آراسته بمعرض عرض در آمد سایر الناس که در اردوی همایون جمع آمده بودند علی هذا القیاس بعد از عرض سپاه از ییلاق
بازارجاهی بعزم قتال مخالفان بدبدبهٔ کاسره و کوکبهٔ کیان در حرکت آمدند سلطان سلیمان بجهت قلت آذوقه در نخجوان مجال اقامت
نیافته شهر را سوزانیده از همانجا طبل ارتحال کوفته بطرف ارض روم بازگشت و موکب همایون شاهی بتعاقب او در حرکت آمده در هر منزل
جمعی از جنود رومیه بدست قراولان قزلباش قتیل و دستگیر میشدند در همان چند روز سنان بیک که از مقربان و مخصوصان سلطان سلیمان
بود بقراولی از اردو بیرون آمده بود بقراولان جنود قزلباش دچار شده بعد از جنگ و پیکار گرفتار گردید سلطان سلیمان
از گرفتاری سنان بیک پریشان ضمیر و از آمدن بیفایده دلگیر گشته محمد پاشا وزیر اعظم که مرد سلیم النفس خیراندیش بود و همواره خواندگار را
بمصالحه ترغیب میکرد اظهار صلح نموده بود و محمد پاشا بامر او چند مکتوبات نوشته اظهار مصالحه کرده التماس از خدمت اشرف نموده بود که
سنان بیک را آزاد فرموده باز فرستند و کس بجهت تمهید امر مصالحه با او همراه نمایند شاه جنت مکان حسب الاستدعای محمد پاشا و
استشفاع خیراندیشان ایطرف سنان بیک را آزاد فرمودند چون خصومت و نزاع سلاطین موجب ویرانی مملکت و مصالحه فرمانروایان
عدالت آیین باعث امنیت و استقامت احوال سپاهی و رعیت است مهماً للترفیه حال عجزه و رعایا که از دو طرف لگدکوب حوادث
و پایمال سم ستوران بودند بمصالحه راغب گشته شاهقلی بیک نامی از ریش سفیدان قاجار که از زمرهٔ قورچیان ظفرشعار بود همراه سنان
بیک فرستادند و از آنجانب نیز سلطان سلیمان بصلح و صفا مایل شده شاهقلی بیک را مشمول انعام و احسان ساخته باز فرستاد بنابر آن شاه جنت
مکان از تعاقب او میان بازگشته با عساکر منصوره که در ظل لوای نصرت انتما مجتمع و آماده رزم و پیکار بودند بغزای گرجستان توجه نمودند

شرح

ذکر احوال شاه طهماسب اول

میرزا بارض روم فرستادند اسکندر پاشا از آمدن لشکر قزلباش آگاه گشته با امراء روم و سنجق بیگیان که از ارزنجان و بایبرد و کماخ و مرعش
و طرابزون و گرجستان و ادیان و کوربال که نزد او جمع آمده بودند طریق مشورت مسلوک داشتند که بیرون رفته جنگ کنند یا قلعه داری
نمایند امراء روم صلاح در جنگ ندیده گفته بودند که پادشاهزاده با حشری انبوه و لشکری کوه شکوه آمده ما را طاقت محاربه ایشان نیست
اسکندر پاشا که لشکر بسیار از کرد و رومی بر سر داشت و آوازه شجاعت و دلاوری در سرحد انداخته بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته
بود سخن عقلا و ارباب رای و تدبیر مسموع نداشته خاطر بمحاربه قرار داده گروهی از جوانان کار آزموده سفلای سپاه گردانیده پیشتر فرستاد و
خود در نیم فرسخی شهر صف سپاه آراسته پانصد نفر ینگچری تفنگ انداز با بیست دست عرابه توپ و ضربزن و فرنگی در پیش صف باز داشته متعد
رزم و قتال گردید و از اینطرف چرخچیان جنود اقبال پیش رفته چون قراول دشمن نمودار گردید دلیران بر آن گروه انبوه تاختند و کار ایشان
بر وفق دلخواه ساخته بقیة السیف لشکر روم بقول ملحق شده رعب و هراسی از جنود قزلباش بر دل ایشان راه یافت و چرخچیان سپاه منصور با لشکر قول
رومیه در آویخته ایشان از برابر و سپاه ایران میمنه و میسره از چپ و راست جنگ انداخته بازار محاربه گرم گردید و مبارزان جنود قزلباش آثار
غلبه و اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از مخالفان را بر خاک هلاک انداختند اسکندر پاشا دلیری و دلاوری جنود قزلباش مشاهده نموده آتش غیرت
در کانون درونش شعله کشید و با گروه انبوه از قول بیرون آمده بفوج چرخچی تاخت و فیمابین هر دو فریق محاربه در غایت صعوبت بوقوع
پیوست در اثنای گیر و دار قول بزرگ جنود نصرت شعار که بفر شکوه شهزاده کامکار آرایش داشت نمایان شده چون اسکندر پاشا را نظر بر آن
لشکر بیشمار افتاد و علامت عجز و انکسار در ناصیه احوال سپاه روم مشاهده مینمود دست از کارزار بازمانده هزیمت غنیمت شمرده عنان
از محاربه بر تافته سراسیمه وار خود را بقلعه انداخت و دلاوران سپاه منصور تا دروازه قلعه تعاقب منهزمان لشکر روم کرده قریب سه هزار
کس از رومیان و اکراد و ینگچریان طعمه شمشیر آبدار غازیان شده رمضان بیگ برادر اسکندر پاشا و محمد بیگ نام قوللر آقاسی غلامان خواندکار و
چند نفر از امراء معتبر روم خصوصاً حاکم مرعش و حاکم ملاطیه و حاکم طرابزون و مرعاسیس و میران سنجق و اکراد دستگیر شدند افواج قاهره
در اطراف و جوانب آن ولایت آتش نهب و غارت افروخته مظفر و منصور با غنایم موفور بازگشتند و ندای کوچ در داده روی توجه باردوی کیهان
پوی آورده در حینی که شاه جنت مکان قلعه اخلاط را گرفته بمحاصره قلعه ارجیس پرداخته بودند باردو ملحق گشته بسعادت بساط بوسی سرافراز
شدند و جمعی که مردانگیها بظهور آورده بودند خصوصاً زیاد اعلی نوازش و استحسان یافته گرفتاران را بنظر اشرف در آورده و کشته بسیار رسیده
و کیفیت تسخیر قلعه اخلاط آنکه چون موکب همایون بپای قلعه رسیده محاصره نمودند محصوران بمدافعه و قلعه داری پرداخته چند روز بقدر قدرت
و توان کوشش نمودند بالاخره از محافظت شهر و قلعه عاجز گشته شفعا انگیخته قلعه را سپردند و حکم بتخریب آن نافذ گردیده چنان حصار استوار
باندک توجهی با زمین هموار شد و از آنجا عنان عزیمت بصوب ارجیس معطوف داشته قلعه ارجیس را محاصره نمودند حاکم قلعه بمتانت و
استحکام حصار و اسباب قلعه داری مغرور گشته توپچیان و تفنگچیان رومی توپ و تفنگ بمعسکر همایون ریختند و محصوران در مراسم قلعه
داری کوششهای مردانه مینمودند و از اینجانب غازیان جلادت آثار قدم مردانگی پیش نهاده سیبها بپای قلعه رسانیدند و توپ بزرگی که درویش
بیگ توپچی خاصه شریفه در پای قلعه ترتیب داده بر بروج و باره حواله نموده تزلزل در بنیان حصار انداختند القصه تا سه ماه مردم قلعه از
روی قوت و قدرت قلعه داری کرده در ماه چهارم عاجز و زبون شدند جمعی اکراد در قلعه بودند چنانچه عادت عامه آن طایفه است که در وقت
کار با همه کس مصلحت خود منظور داشته با زمانه یار و با روزگار مساعد و سازگار رندا با یکدیگر اتفاق نموده حاکم قلعه را بقتل آورده قزلباشیه را
بالا کشیدند و بنیروی دولت قاهره قلعه ارجیس بدست در آمده بفرموده اشرف اعلی خراب و ویران شد و از آنجا رایات فتح آیات بصوب قلعه
نارگیری افراخته همت والا بتسخیر آن حصار استوار آورده باستعمال آلات رزم و پیکار پرداختند و محصوران قلعه نیز مردانه وار بمدافعه قیام نموده چند

 فتنهٔ عظمی که آن تنگ عقل حق ناشناس انگیخت به نیروی اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ فال مندفع گشته شعلهٔ عصیان و طغیان او
به ترشحات سحاب الهی فرو نشست بحمد الله

ذکر آمدن سلطان سلیمان مرتبهٔ چهارم به آذربایجان و بیان قضایای سانحه و وقوع مصالحه میان آن دو پادشاه عالیشان

۹۶۱

در شهور سنهٔ احدی و ستین و تسعمائه که پنج سال از فتنهٔ کبرای القاص گذشته فی الجمله شورش و انقلاب تسکین یافت اسکندر پاشا بیگلربیگی ارض روم انگیز فتنه
کرده دیگر باره سلطان سلیمان به تحریک او لشکر به دیار عجم کشید کیفیت این واقعه آنست که چون خواندگار روم مرتبهٔ ثالث به اغوای القاص میرزا آمده چنانچه تحریر
پیوست بازگردید شاه جنت مکان نیز با لشکر بحر جوش دریا خروش قزلباش به تعاقب او در حرکت آمده تا حدود دیاربکر و ارزنجان لگدکوب سپاه کینه
خواه گشته دقیقه‌ای از دقایق انتقام فرو گذاشت نکردند سلطان سلیمان چند گاه از آمدن متقاعد گشته بغزای فرنگ صرف شد و شاه جنت مکان نیز از لشکر
کشیدن به دیار اسلام احتراز فرموده متوجه غزای گرجستان میشدند و چهار پنج سال خلایق بعافیت گذرانیده در سرحدها فی الجمله آرامشی پدید آمده و اگر
اندک بیباکی از سرکشان اکراد واقع میشد آن را سهل انگاشته مادهٔ فساد نمیساختند و مکتوب دوستانه بخواندگار نوشته جهت ترفیه احوال
عباد گفتگوی صلح میان آورده مصحوب میر شمس الدین دلیجانی که از سادات انجا و بشمس فلک دوار مشهور بود ارسال داشتند و اسکندر پاشا مرد مفسد فتنه
انگیز بود در اوایل حال حاکم وان بود و زیاده اعتباری نداشت علی الغفله از وان بخوی آمده حاجی بیک دنبلی را که از منسوبان این دودمان بود با جمعی از رعایای
خوی بقتل آورده بدین جهت مورد تربیت گشته بیگلربیگی ارض روم شد در همان سال خواست که آوازهٔ شجاعت و جلادت در آن سرحد منتشر سازد در برابر حسین
خان سلطان روملو باردوان آمد حسینخان سلطان صلاح در جنگ ندیده از مقابلهٔ او پیکو نشست او خرابی چند در اردوان کرده جمعی را بقتل
آورده باز گشت بمجرد این دو حرکت ناهنجار که ازاو ظهور یافت و از آن طرف بعض ترفیه حال رعایا کسی متوجه تنبیه و تادیب او نشد پای از دایرهٔ ادب
بیرون نهاده بغرور موفور سخنان بیادبانه بامرای سرحد نوشته باعمالی که زیاده از حد او بود جسارت مینمود و انگیز فتنه میکرد از جمله وقتی که حضرت شاه
جنت مکان بعضی امرای قاجار را بغزای گرجستان بطرف دادیان فرستاده بودند با لشکران ایلغار نموده در وقتی که امرا بتاخت رفته بودند
بر سر اردوی امرا ریخته جمعی کثیر از غازیان قاجار را بقتل آورده زیاده روی و بیباکی از حد اعتدال گذرانیده بر هم زن هنگامهٔ عافیت گردید
در این اثنا جواب کتابت اشرف مشتمل بر وعد و وعید از جانب سلطان سلیمان رسیده بتحریک اسکندر پاشا تهدیدات کرده اظهار آمدن بدیار
عجم نموده بود بنا بر آن آتش خشم جهانسوز شهریاری افروخته گشته جاجی سپاه فرمان داده در اندک روزی طوایف قزلباش از اطراف و جوانب
ییلاق آق منقال که محل اردوی ظفر نشان بود جمع آمدند رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قبل از حرکت سپاه روم لشکر بآن مرز و بوم
کشیده در سرحدها از آبادانی اثر نگذارند و اسکندر پاشا را گوشمال بسزا داده از خواب غفلت و غرور بیدار سازند عساکر نصرت شعار را
بچهار گروه کرده هر گروهی را بسر کردگی یکی از امرای عالیقدر کرده بطرفی فرستادند و رایات فیروزی آیات متوجه اخلاط گشته قلعهٔ اخلاط را
مرکز وار در میان گرفتند و امرای نامدار که بهر طرف رفته بودند الکای وان و تلیس و مایس و عادلجوز و ارجیس را تا صحرای موش سوخته و
غارت کرده هر کس از امرای رومی و اکراد بمقابلهٔ ایشان اقدام نمود محاربات قوی و نبردهای عظیم کرده بنصرت و ظفر اختصاص یافتند و بسیاری
از امرا و معتبرین رومی و اکراد مقتول و گرفتار گشتند و غنایم موفور باردوی همایون باز گشتند بعد از معاودت امرا متوجه گوشمال اسکندر
پاشا شده فوجی از امرای نامدار مثل بدرخان استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو که حاکم چخور سعد شده بود و محمدی خان موصلو ترکمان و
شاهویردی سلطان زیاد اغلی حاکم قراباغ و سایر امرا و جمعی از قورچیان عظام و غیر ذلک را بسر کردگی شاهزادهٔ کامکار اسمعیل

میرزا

ذکر احوال شاه طهماسب اول

از راه بهشهر و وز بهمدان آمده فتنه زندان بهرام میرزا را که در آنجا بود بدست آورده و در ملک عراق از آمدن او آتش فتنه و آشوب اشتعال
دارد بنا بر آن اسمعیل میرزا و قورچی باشی با اردوی ظفرنشان بازگشته رایات نصرت آیات اردوی سپهسالار جهت دفع فتنه القاس بصوب عراق در حرکت آمد

ذکر آمدن القاس میرزا با کومک روم بعراق و بازگشتن و مآل حال او

اما احوال القاس میرزا آنکه چون بهمدان آمد خانه کوچ بهرام میرزا را بدست آورده از آنجا روانه قم گردید و بدان بلده مستولی گشته از آنجا
جمعی از اکراد بدنهاد را تاخت ولایت ری فرستاد و از قم بکاشان آمده بر آن دست یافت و از آنجا بهوای ملک صفاهان روانه آن دیار جنت
نشان گردید اهالی و اکابر صفاهان ابواب آشنائی با او مسدود ساخته برج و باره شهر را استحکام دادند و بجنگ پیش آمدند و حضرت شاه جنت مکان
از راه طلخال و طارم بقزوین تشریف آورده از آنجا بهرام میرزا و ابراهیمخان ذو القدر حاکم شیراز را بر سر القاس فرستادند آن شهزاده
حق ناشناس از آوازه ورود موکب نصرت قرین شاهی و خبر قرب وصول بهرام میرزا و ابراهیمخان آگاهی یافته احوالش متزلزل و از
موافقت اصفهانیان مایوس گشته عازم دیار فارس گردید بر سر راه بر قلعه ایزد خواست دست یافته بجهت آنکه رعایا قلعه بر روی او بسته بودند در
آنجا قتل عام کرد و جمعی کثیر از عجزه و رعایا را به تیغ انتقام گذرانید متعهدا دروازهای شیراز را بر روی او بسته بشیراز راه ندادند از ده علی
اردکان عبور نموده بپای قلعه سفید رفت جنید بیک برادر ابراهیمخان و خانه کوچ ذوالقدران در آن قلعه بود چون تسخیر آن قلعه اشکال تمام داشت
در آنجا نیز کاری نساخته از راه شولستان و بهبهان بطرف شوشتر رفت میر عبدالوهاب شوشتری و اهالی آنجا دروب شهر و قلعه را بر روی او
بسته ابواب نزاع و جدال گشودند از موافقت ایشان نیز مایوس گشته بدزفول رفت و در آنجا نیز کاری از پیش نتوانست برد در کمال یأس و نومیدی
۹۵۶
روی توجه بجانب بغداد نهاد و چند گاه در آنحدود بود تا آنکه در سال دیگر موافق سنه ست و خمسین و تسعمائه حکم سلطان سلیمان بطلب او رسید
چون از همه طرف کفران نعمت دامنگیر گشته ادبار باو روی آورده بود ما خواندکار نیز آغاز حیل و شعبده بازی کرده از رفتن روم ابا نمود
و خانه کوچ بهرام میرزا که همراه برده بود باز فرستاد عظمای روم دانستند که از او کاری نمی آید و بودن او در آن ولایت موجب شورش و فساد
و عدم امنیت و استقامت بلاد و اختلال احوال اغلب است قسم خلاف بر ناصیه حال او کشیده سلطان سلیمان را بدفع او اغوا نمودند و خواندکار لشکر عظیم
بر سر او فرستاد که او را بدست آورند در میان علی الغفله باردوی او ریختند القاس میرزا مضطرب الاحوال خود را از آن ولایت بیرون انداخته
با معدودی بالکای اردلان آمد چون حقیقت اینحال بمسامع جاه و جلال رسید بهرام میرزا و شاهقلی خلیفه مهردار و ابراهیمخان ذوالقدر را با سه
هزار کس بر سر او فرستادند و ایشان در حدود قلعه مریوان باو رسیده او را منهزم گردانیدند القاس میرزا سرگشته و حیران و از کرده ها نادم
و پشیمان بقلعه مریوان نزد سرخاب اردلان رفت و حکم همایون در باب سپردن او باسم سرخاب عز اصدار یافت و او جز اطاعت حکم پادشاهی چاره
نداشت القاس میرزا التماس نمود که شاه نعمت الله یزدی که شوهر خواهرش بود آمده او را ببرد و جناب مرتضوی انتساب حسب الفرمان خسرو کامیاب
نزد سرخاب رفته میرزا را از او گرفته بخدمت اشرف آورد و چون بنظر همایون در آمد حضرت شاه جنت مکان بلفظ گهربار فرمودند که ای برادر
نامهربان من با تو چه بد کردم که روی از خانواده پدر بر تافتی و خود را از اوج عزت بحضیض خواری و مذلت انداختی و بدشمن متوسل شده مرتکب چندین
فتنه و فساد و خونریزش شدی جز خجالت و شرمندگی جوابی نداشت سر ندامت پیش انداخته رقت نمود شاه جنت مکان را عرق اخوت در حرکت
آمده بروی ترحم نمود و از سر خونش در گذشت اما چون در میان طوایف قزلباش فساد انگیخته بود و عظما و ریش سفیدان طبقه علیه صوفیه
باستخلاص او راضی نبودند شاه جنت مکان برضای خاطر جمهور جسته او را بقلعه قهقهه فرستادند که در آنجا بوده باشد پسرش سلطان احمد میرزا
نیز مقرر شد که با پدر در آن قلعه باشد و بالاخره مقام تمام میرزا و پسر او نیز در آن قلعه قرار یافته عمر هر چهار پادشاهزاده در آن قلعه سپری شد مجملاً چون

در میان گرفته در عرض سه روز کار چنان بر محصوران تنگ شد که فریاد الامان بر آوردند عثمان چلبی قوللر آقاسی و سایر محصوران که قریب ششصد
نفر بودند امان یافته بیرون آمدند قوللر آقاسی در حین ملاقات دیوانه وار شمشیر بر دوش طغیون بیک قاجار زده رومیه با جمیع دست بشمشیر برده
بر شاهزاده و حضار مجلس حمله بردند بدین جهت قتل عام بوقوع پیوسته احدی از آنگروه نجات نیافت و غازیان بفرموده خسرو کامکار کامران
قلعه را ویران کرده باردوی همایون پیوستند در آن هنگام بهرام میرزا با لشکر جرار و گروهی از دلیران معرکه کارزار از همدان که الکای
او بود رسیده حضرت شاه جنت مکان او را بطرف بایزید فرستاده اسمعیل میرزا را رفیق او گردانید و فوجی از افواج قاهره را با خلاط و گروهی را
بعادلجواز فرستاد و خود بفیروزی و اقبال الکای حمیش و بایبرت را تاخته متوجه ولایت موش آباد شدند سلطان سلیمان چون مشاهده نمود که
حضرت شاه عالیجاه جنت مکان با عساکر نصرت قرین ظفر نشان قزلباش که روز بروز از اطراف و جوانب میرسند دست از تعاقب باز
نمیدارند القاس میرزا بخواندکار گفته بود که طوایف قزلباش بالطبع خواهان منند و هرگاه قدم بولایت عجم نهم فوج فوج بر سر من جمعیت مینمایند
و تدبیر رومیان برین قرار گرفت که القاس میرزا و الامه را هر کدام بطرفی فرستند که قزلباش متوجه دفع فتنه ایشان شده اردوی
خواندکار بسلامت بیرون رود بنابر آن القاس میرزا را با پنجهزار کس از راه کرکویه و شهرزور بجانب عراق و الامه را با دوازده هزار کس باتفاق
پاشای ارضروم بطرف ولایت مزبور فرستادند و خواندکار با آغرق خود از راه تفلیس عبور نموده خود را بدیاربکر انداخت و شاه جنت مکان
تا ولایت موش آباد رفته و آنحدود را تاخته و سوخته در آن دیار از آبادانی آثار نگذاشت و چون بمسامع جلال رسید که الامه تکلو از اردوی
خواندکار جدا شده با فوجی از جنود رومیه در ترجان است و با ارضروم میرود شاه والاجاه کمیت صبا رفتار را بطریق ایلغار بدان صوب در
حرکت آورده در نزول و ارتحال بر صبا و شمال پیشی میگرفت و عساکر منصوره گروه گروه از عقب میرسیدند الامه و جنود رومیه که همراه او
بودند از ایلغار خسرو کامکار خبردار گشته رعب و هراس بیقیاس بسرداران آن سپاه راه یافته از خوف جان بی استعمال سیف و سنان ترجان را
انداخته راه فرار پیمودند و موکب همایون فال بفیروزی و اقبال بترجان رسیده چون رومیان فرار نموده بودند غازیان چند روزه
راه از عقب رفته سر و زنده و خسته میآوردند از آنجا لوای توجه بجانب ارزنجان افراخته چندگاه ساحت آن ولایت مضرب خیام اقبال بود
و امرای نامدار که بهر طرف مأمور شده بودند تا [illegible] سلطان افشار و رفقا الوس و احشام اخلاط را تاخته موازی پنجهزار سر اسب و یکصد هزار
گوسفند و پنجاه هزار گاو بدست آورده سالما غانما بازگشتند و محمود خان افشار حاکم کوه کیلویه و کچل شاهویردی استاجلو و غیرهم که بقراولی رفته
بودند با گروهی از قاپوقولی و قبه اولان خواندکار بازخورده جنگ عظیم فیمابین بوقوع پیوست شکست برومیان افتاد علی سلطان تاتی اغلی
ذوالقدر که با ده هزار کس از سپاه ظفر پناه بتاخت عادلجواز و آنحدود رفته بود در گوزل دره سی با فوجی کثیر از پاشایان و عظمای رومیه که از
اردوی خواندکار جدا شده بودند دچار شده بر ایشان ظفر یافتند شاهزادگان کامکار بهرام میرزا و اسمعیل میرزا که با فوجی از دلاوران
معرکه کارزار بطرف بایزید رفته بودند بمحمد پاشا تک اغلی رسیده آهنگ محاربه را ساز دادند و جنود بهرام انتقام خاک عرصه بایزید را بخون
مبارزان رومیه گلگون ساخته جمعی کثیر بقتل آوردند القصه سرداران لشکر قزلباش همگی مظفر و منصور متوجه اردوی کیهان پوی گشته بسیار
و غنیمتها و اولجاهائی که در ایلغار بدست در آمده بود در ارزنجان بنظر خسرو کامکار کامران در آورده ببرکت فراخور خدمت بنوازشات
شاهانه سرافراز شدند و چون نقصان و خسران که از آمدن سلطان سلیمان بدیار عجم راه یافته بود یکی در ده تدارک شده در این نهضت قریب بیست
هزار رومیه بتیغ انتقام غازیان ظفر فرجام راه عدم پیمودند از ارزنجان عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده بایروان آمدند و از ایروان
بجانب قراباغ رفتند از آنجا اسمعیل میرزا و عبدالله خان و کوکجه سلطان بشیروان فرستاده شوند و کک بیک قورچی باشی را با فوجی از
قورچیان عظام بتاخت ولایت شکی ارسال داشتند در این اثنا خبر رسید که القاس میرزا که خواندکار او را بدیار عراق عرب فرستاده بود

از راه

ذکر احوال شاه طهماسب اول

سلطان زیاد اغلی وغیرهم منقلای سپاه گردانیده بطرف مرند فرستادند وموکب ظفر قرین ییلاق تکنیه توجه فرموده علفزارهای آن ییلاق محط رحل
شهریار آفاق گردید چون سلطان روم بدین مرز و بوم رسید الامه تکلو را با جمعی از جنود رومیه بمحاصره قلعه وان فرستاد و از خوی القاص
میرزا را با بعضی از پاشایان و سنجق بیگیان تا موازی چهل هزار کس بر سر امرای منقلای مرند ارسال داشت و خود با بقیه سپاه رزم خواه بجانب تبریز
در حرکت آمد امرای عظام که بمرند رفته بودند زیاد اغلی را با جمعی از مبارزان جنود اقبال بقراولی فرستاده بودند بمقدمة الجیش رومیان رسیده
میانه ایشان جنگ عظیم و نبرد قوی اتفاق افتاده از زیاد اغلی در آن جنگ مردانگیها بظهور آمد و امرا که در چمن مرند اقامت داشتند از کثرت
جنود روم که فوج فوج میرسیدند احتیاط ورزیده خود را بطرف کوه کشیدند و جمعی را بجهت خبرگیری در مرند گذاشته بودند القاص میرزا و رومیان
که بمرند رسیدند دلاوران قزلباش که بخبرگیری مانده بودند بعزم دستبرد خود را بدیشان نموده طرح جنگ انداختند و عنان کشیده پیاپی
جنگ میکردند و رومیان بملاحظه آنکه آن فوج قلیل مبادا کومک کثیر در کمین داشته باشند بجنگ دلیری نمیکردند بالاخره فیمابین حربی صعب و پیکاری
قوی بوقوع پیوسته قزلباش جنگ کنان بامرا پیوستند و رومیان از جلادت و مردانگی آن فئه قلیل اندیشیدند چون عبدالله خان و امرای
قزلباش از چمن مرند رفته بودند ایشان نیز صلاح در مراجعت دانسته از آنجا بازگشته در چرنداب تبریز بسلطان سلیمان ملحق شدند و عبدالله
خان و امرا هنر در ییلاق اشکنبر بموکب همایون پیوستند حضرت شاه والاجاه جنت بارگاه مبارزان جنود اقبال را باطراف و جوانب معسکر
رومیان تعیین نموده دستبردهای نمایان کرده شب و روز مخالفان را آسوده نمیگذاشتند و هر روز جمعی را بدست آورده بقتل میرسانیدند چنانچه
رومیه بطلب آذوقه از اردوی خود قدم بیرون نمیتوانستند نهاد آذوقه و علیق الدواب در اردوی رومیه حکم عنقا گرفته غنی و فقیر از فقدان
نان گریان بودند و رومیان از استیلای جوع شروع در غارت شهر کردند اما از جنس ماکول چیزی بدست ایشان در نیامده در عرض چهار روز که
سلطان سلیمان در شهر تبریز اقامت داشت چندین هزار اسب و استر از بیقوتی از قوت افتاده بچراگاه عدم شتافتند سلطان سلیمان از این
نهضت پشیمان گشته چاره بجز مراجعت ندید و در شبی که اردوی همایون از اشکنبر کلیه کوچ کرده خبر قرب وصول لشکر قزلباش در اردوی رومیه شایع
شد سلطان سلیمان طبل ارتحال کوفته احمال و اثقال پیش فرستاده خود تا صباح بر سر اسب ایستاده صبحی راهی شد اجامره و اوباش تبریز دست بقتل و غارت
رومیان برآورده جمعی کثیر از زخم خنجر تیز اجامره و اوباش خونریز تبریز راه عدم پیمودند از غرایب حالات در آنچند روز که رومی در چرنداب بود
از شدت صاعقه و تندباد چنان گرد و غبار انگیخته شد و هوا تیره و تار گشت که دیده اولوالابصار و انظار دیده دوربین روزگار روز روشن از شب تار
فرق نمیکردند بعد از رفتن رومیان ظلمت و تیرگی انجلا یافته هوا اعتدال پذیرفت و جوش و خروش دریا خروش خسرو ایران حسب الفرمان قضا جریان
بتعاقب رومیان در حرکت آمده در هر مرحله دستبردهای نمایان میکردند و سلطان سلیمان بجانب وان رفته توپها و بادلیجهای قلعه کوب نصب
نموده در لوازم قلعه گیری سعی نمودن گرفت شاه علی سلطان چپنی کوتوال قلعه وان از کثرت هجوم رومیان خائف و هراسان گشته قلعه را
سپرده بیرون آمد خواندکار رستم پاشا را در قلعه وان گذاشت و چون قلعه قارص را که در مابین چخور سعد و ارض روم واقع و یکطرف
آن بگرجستان متصل و پیوسته است و از آمد شد عساکر طرفین خراب بود رومیان آبادان نموده چهار پنج هزار نفر از سوقیه و ارباب مناصب از آماسیه
و ارض روم و توقات و سیواس و اقشهر و بلاد غربیه آنجا فرستاده بودند در اینوقت سلطان سلیمان عثمان چلبی نام قوللر آقاسی خود را با چهار هزار
سوار جرار بمحافظت آنجا فرستاده خود بجانب موش آباد رفت و حضرت شاه جنت مکان دست از تعاقب باز نداشته اسمعیل میرزا با کوکچه سلطان
قاجار بر سر آنجماعت بقارص فرستادند و ایشان بسرعت برق و باد ایلغار نموده در حدود قلعه بقوللر آقاسی مذکور و جنود رومیه رسیدند فیمابین
جنگ در پیوست و عساکر ظفر فرجام بر جنود روم غالب آمده تا ده هزار رومیه و چهار پنج هزار از سوقیه و مردم اطرافی که بجهت آبادانی
قارص جمع آورده بودند طعمه شمشیر غازیان گشته خشک و تر باتش قهر سوخته گردید بقیة السیف از بیم جان خود در آن قلعه انداختند افواج قاهره قلعه را گرد آ

فرار سلطان سلیمان از تبریز

درمیان

بدین خیال محال و سخنان روی اندود سپر خیل جهال بدین صوب در حرکت آمد و کیفیت این واقعه آنکه حضرت شاه جنت مکان القاص میرزا را از سایر
برادران دوستتر میداشت و اشفاق و مهربانی زیاده از ایشان در باره او بظهور میآورد چنانچه بعد از تسخیر ولایت شروان از میان
برادران او را برتری داده بشیروان شاه امتیاز داده و بحکومت و دارائی آن ولایت نصب نمود و همین عواطف و اشفاق شاهانه محسود برادران
بود میسر رای نادان با غوا و تحریک بعضی فتنه انگیزان حقوق تربیت آنحضرت را بعقوق و عصیان مبدل ساخت و چون در شیروان بسیاری
جیش و لشکر و موجبات اسباب سلطنت و پادشاهی آماده یافت پای از دایره متابعت بیرون نهاد و ابواب خلاف گشود و باموریکه خلاف رضای
آنحضرت بود اقدام مینمود مزاج مبارک اشرف از و منحرف گشته متوجه دفع فتنه او شدند مشار الیه از آثار بی توجهی آنحضرت اندکی از خواب
غفلت بیدار گشته از اطوار ناهنجار پشیمانی و ندامت اظهار نموده والده خود را با سلطان احمد میرزای پسرش باستشفاع بخدمت شاه جنت مکان
فرستاده شرط نمود که مدة العمر پای از جاده اطاعتگذاری بیرون ننهد شاه جنت مکان عذر پذیر گشته از تقصیرات او گذشتند و چند نفر از امرا
عظام و ریش سفیدان دولت روز افزون مثل سید محمد کمونه و سوندوک بیک قورچی باشی و معصوم بیک صفوی و شاهقلی بیک خلیفه مهردار و بدر خان
استاجلو با والده او فرستادند که او را قسم دهند که دیگر مرتکب خلاف نگردد و امرا حسب الفرموده عمل نموده باز گشتند و قرار یافت که در آن
زمستان از جانبین لشکر بدیار کفره کشیده بغزا و جهاد پردازند شاه جنت مکان بغزای گرجستان توجه فرموده و القاص میرزا بغزای چرکس
رفت تا بعد از مراجعت امرا در شیروان سکه و خطبه بنام خود کرده بیشتر از پیشتر مخالفت و عصیان بظهور آورد شاه جنت مکان بعد از مراجعت
از غزای گرجستان که از خلف ایمان و سوء ادب آن سست پیمان اطلاع یافته تنبیه و گوشمال او بر ذمت همت لازم گشته هنوز او در چرکس
بود که ابراهیم خان ذو القدر و کوکجه سلطان قاجار و شاهوردی سلطان زیاد اغلی را با جمعی از جنود ظفر ورود بایلغار بشیروان فرستادند
که آن ولایت را متصرف شده قلعه گلستان را محاصره نمودند القاص میرزا این خبر شنیده از ولایت چرکس باز گشته بدربند آمده و دو مرتبه لشکر
بر سر او کشیده هر مرتبه امرا بر لشکر او غالب آمده جمعی کثیر از مفسدان و بدآموزان قزلباش در آن یلغار کشته شدند چون این مقدمات بعرض
اشرف رسید بعضی از امرا را بمدد فرستادند و امرای عظام بر سر او یلغار کردند و رایات ظفر آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و از
آوازه ورود موکب همایون شاهی و رسیدن امرا نامدار خبردار گشته با خوف و هراس بسیار بجانب خانلی گریخت و مردم او فوج فوج از او جدا
شده بمعسکر ظفر اثر ملحق میشدند و امرا او را تعاقب نموده در کنار آب سمور با او رسیدند و او چنان سراسیمه شد که فرصت موزه پوشیدن
نیافته با چهل پنجاه نفری بطرف داغستان نزد قرم شمخال رفته از آنجا بکشتی نشسته بکفه رفت و از کفه روانه استنبول گشته بخدمت سلطان سلیمان
پیوست قلعه دربند و قلعه گلستان مدتی در تصرف مردم القاص میرزا بود و عساکر منصوره بمحاصره آن پرداخته بالاخره بتصرف اولیای دولت
قاهره در آمد و مهر دولتیار و بعضی از بد دولتان بیاسا رسیدند و شاه جنت مکان ولایت شیروان را بشاهزاده نامدار اسمعیل میرزا عنایت فرمود و کوکجه
سلطان را در خدمت شاهزاده گذاشته معاودت فرمودند چون القاص میرزا روزی چند در استنبول اقامت نمود بسخنان کاذبه او افاده ملل
باطله شور افزای دماغ خواهش سلطان سلیمان گردیده در سنه خمس و خمسین و تسعمائه (٩٥٥) گروهی انبوه و لشکری کوه شکوه از ممالک روم و شام
و مصر و بلاد قرامان و دیار ربیعه و عراق عرب جمع آورده با توپ و عرابه و ضربزن بسیار و ینگچریان بیشمار از استنبول بیرون آمده روی توجه بولایات
عجم آورد شاه عالیجاه از دار السلطنه تبریز بعزم ستیز بیرون آمده بیکباره جهت جمعیت سپاه در شنب غازان اقامت فرموده در آنجا اسمعیل میرزا با لشکر
شیروان و سایر امرا و حکام از اطراف و جوانب رسیده باردوی همایون ملحق شدند و شاه والاجاه مردم کارآگاه فرستاده سر راه
مخالفان را از تبریز تا سرحد روم آتش زده و از غله و گیاه اثر نگذاشتند مردم تبریز قنوات را چنان مسدود ساخته بودند که آب بجهت آشامیدن نایاب
بود ماکولات علی هذا القیاس پس از امرای عظام عبد الله خان استاجلو را با تفاق بدر خان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و شاهوردی

آغاز ظهور خلاف از القاص میرزا در سال ٩٥٣ بود که مبدأ در صفحه ٦٤ بیاید (جدول السیاحات)

فرار کردن القاص میرزا و پناه بردن او بسلطان روم

و بقیهٔ جنود تکلو استقبال سلطان سلیمان کرده او را به بغداد آوردند و در آنسال در بغداد قشلاق کرد

آمدن سلطان سلیمان مرتبهٔ ثانی

سال دیگر که سنهٔ احدی و اربعین و تسعمائه بود سلطان سلیمان نوبت ثانی از بغداد لشکر به دیار عجم کشید قدم بملک عراق نهاده تا درجزین آمد و شاه جنت مکان بدینجهت از پای قلعهٔ وان کوچ کرده متوجه تبریز گردید و در آنجا ملک بیک خوینی تیز که در سلک امراء معتبر و بقیهٔ اهل نفاق بود بقتل رسید و از آنجا با لشکر پرخاشجوی بطرف معسکر رومیان در حرکت آمدند چپرچیان لشکر ظفر شعار در حدود درجزین بمقلای سپاه خواندگار رسیده جنگ کرده غالب آمدند سلطان سلیمان چون از غلبهٔ جنود قزلباش و انهزام رومیان آگاه گردید بر آشفته امراء خود در بیرون گرد که هرگاه از فوج قلیل چپرچی و قراول مغلوب شدید با پادشاه قزلباش چگونه پرخاش خواهید کرد از این غصه ترک مقابله و مقاتله کرده از درجزین کوچ کرده عنان عزیمت بلکه هزیمت بجانب روم منعطف گردانید رایات نصرت آیات شاهی بتعاقب او در حرکت آمده چون بحدود قلعهٔ وان رسیدند بهرام میرزا و بعضی امرا را بتعاقب رومیان فرستادند و اردوی همایون در چمن وان نزول نموده رومیان که در قلعهٔ وان بودند از شکوه صولت و سطوت شاهی تاب توقف نیاورده فرار نمودند قبل از آن خواندگار محمد پاشا امیر الامراء دیاربکر را همراه الامه و بعضی امرا و پاشایان و دو هزار ینگچری بمدد مردم قلعهٔ وان فرستاده بود و ایشان بوسطان رسیده بودند که خبر وصول ایشان بشاه جنت مکان رسید با جمعی از مبارزان رزم آزمای بر سر ایشان ایلغار نمودند چون سیاهی سپاه روم نمایان شد اگر لشکر قزلباش شب در خواب مانده از شدت ایلغار زیاده از دو هزار کس در رکاب نصرت انتساب به آنجا رسیده بودند الامه با چه طوق پر فروغ خاصهٔ آنحضرت که از اعلام ظفر فرجام شاهی بعلم بوکوروک مشهور است یعنی دیده مشاهده نموده شناخت بمحمد پاشا گفت که حضرت شاه است که بنفس شریف تشریف دارد صلاح در جنگ نیست و ما طاقت صولت و سطوت آن حضرت نداریم محمد پاشا بکثرت لشکر خود و قلت قزلباش مغرور گشته صف سپاه آراست و بیک حمله مبارزان جنود اقبال که غازیخان ذوالقدر شیراز و جمعی از قورچیان ظفر طراز بودند شکست خورده از پیش برخاست و بطریقه العینی جمعی کثیر مقتول و برخی از معتبران خواندگار گرفتار شدند بقیه السیف بطرف قلعهٔ ارجیس رفتند کس فرستاده از خواندگار مدد طلبیدند و خواندگار سنان پاشا را با جمعی کثیر از امرا و پاشایان سنجق بیکیان بمدد ایشان ارسال نمود از دلاوران لشکر قزلباش بوداقخان قاجار با لشکر جرار بایشان دچار شده جنگ عظیم در پیوست و سنان پاشا در معرکه کشته شد جمعی کثیر مقتول و دستگیر شدند و چون خبر کشته شدن سنان پاشا بسلطان سلیمان رسید ابراهیم پاشا را با خلاصهٔ لشکر روم بدانجا فرستاده او لشکر عظیم بر سر بهرام میرزا و امرا رفیق او که بر سر ارجیس میرفتند فرستاد و میانهٔ قراولان طرفین جنگ واقع شده رومیه منهزم شدند ابراهیم پاشا دیگر متوجه محاربهٔ قزلباش نشد و تمام مردمی که در قلعهٔ ارجیس بودند مصحوب خود گردانیده متوجه اردوی خواندگار شدند و بیزدی دولت بیزوال قلعهٔ ارجیس نیز بدست درآمده کوتوالی با حمد سلطان صوفی اغلی متعلق گشت

ذکر آمدن سلطان سلیمان خواندگار روم مرتبهٔ سیم باغوار القاص میرزا بدین مرز و بوم

سپهداران معرکه سخن آرائی صفوف جنود خبر را بدین نمط آراسته اند که الامه تکلو شاه مملکت عجم را بنوعی در نظر خواهش سلطان روم آراسته و پیراسته بود که هیچ روز خالی از آن آرزو نبود و هیچ شب بخیال هم آغوشی آن نمیغنود تا آنکه شهزاده نادان حق ناشناس شهزاده القاص از کوته خردی باغوای چند نادان از او نادانتر اسباب دولت و سعادت دارین خود را اندراس داده روی از خدمت چنان برادر مهربان که بزرگ کرده و داد او جهان آفرین بود برتافته بروم رفت سلطان سلیمان وجود او را مغتنم و سرمایهٔ تسخیر ملک عجم دانسته

از خراسان به بیست و یک کوچ بری آمده بر سر من ایلغار بیاورد نوکر از تاب شکوه پادشاهان چنینت **بیت** مگر هم نوائی نماید
او بمیدان تو باشی هم آورد او   سلطان سلیمان بسرعت تمام بتبریز رسیده با ابراهیم پاشا ملحق گشت و از شدت ایلغار اکثر اسبهای
غازیان از کار افتاده چون از یساق خراسان بازگشته بودند و بیامانی در میان لشکر واقع بود غازیان بجهت سامان و سرانجام یساق
خراسان بازگشته بودند و بیامانی در میان لشکر واقع بود غازیان بجهت سامان و سرانجام یساق آذربایجان و ساختگی حرب بمیان بنای
خود متفرق شدند چنانچه در قزوین زیاده از هفتهزار کس در موکب همایون نبود بهرام میرزا و القاص میرزا با حسینخان شاملو و بعضی امرا
منقلای سپاه گردانیده بجانب تبریز فرستادند و رایات نصرت آیات متعاقب روانه شده با بهر رسیده خبر آمد که خواندکار ... متوجه
جانب عراق است و میانه بهرام میرزا و جنود قزلباش و ابراهیم پاشا که منقلای لشکر روم بود ابطرف آب قزل اوزن حرب واقع شده
بهرام میرزا و امراء جنگ کنان خود را بکوه کشیدند و لشکر نامعدود روم هجوم آورده کوچ بر کوچ میآیند از ورود این اخبار تزلزل بسیار در معسکر
ظفر شعار پدید آمد ارباب خلوص را به نیروی اقبال ابد دولت بیزوال دل قوی بود اما اهل نفاق و اصحاب مذبذب دل دگرگون کرده بودند
در این اثنا الوندخان افشار حاکم کوه کیلویه با سپاه جرار رسید قشون آراسته بنظر اشرف رسانید و جمعی از هر طرف باردوی همایون
ملحق گشته شاه جنت مکان اراده نمودند که بمدد بهرام میرزا و امراء ایلغار نمایند که خبر رسید که سلطان سلیمان با سپاه بیکران از میانج گذشته
بسلطانیه رسید بهرام میرزا و امراء بازگشته باردوی همایون ملحق شدند در این اثنا محمدخان ذوالقدر اغلی پسر کور شاهرخ ولد علاءالدوله
ذوالقدر که در خدمت اشرف تربیت یافته سمت فرزندی داشت عناد باطنی خود را ظاهر ساخته بجهة واقعه پدر که با قزلباش داشت با حسینخان
ولد بوزون سلطان تکلو و جمعی دیگر روی گردان شده بمخالفان پیوستند شاه جنت مکان بر سایر امرار نفاق سرشت که مکرر اعمال زشت از ایشان
مشاهده شده بود مثل حسینخان شاملو و غازیخان تکلو و ملک بیک خوئی بی اعتماد بودند لهذا چند روزی جنگ را با جمعیت مبارزان جان سپار در حیز تأخیر
انداخته تا آنکه سر کریمه و لله جنود السموات و الارض ظهور یافته جنود غیبی بدفع صولت سپاه روم پرداخت در سیزدهم عقرب در سلطانیه برف
عظیم بارید چنانکه کمال اسمعیل گفته **بیت** مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است   اجرام کوهها است نهان در میان برف   در آنجا اجرام خیام لشکر
روم در میان برف نهان گردید خلق بسیار از جنود روم در میان برف مانده از سورت سرما هلاک شدند یکی از شعراء در آن واقعه گفته **بیت**
رفتم چو بسلطانیه آن طرفه چمن   دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن   گفتم که بکشت اینهمه عثمانی را   باد سحر از میانه برخاست
که من   سلطان سلیمان را مجال توقف در عراق نماند چون معاودت از راه آذربایجان بجهت قلت آذوقه متعذر بود از راه همدان که آبادان بود
روانه شد که در این زمستان در حدود موصل قشلاق کند و الامه را با ذوالقدر بجانب تبریز فرستاد شاه جنت مکان بر سر ایشان ایلغار نموده غازیخان
تکلو بر خسران منکی کرده از اردوی همایون گریخته به تبریز رفت و الامه و رفقا را از ایلغار شهریار کامکار خبردار گردانید و ایشان جانب وان گریخته
در قلعه وان متحصن شدند و شاه جنت مکان حسینخان شاملو را که بدوستی سام میرزا متهم بود و با او مظنه بودند و در این وقت اراده فرار داشت بقتل
آورده بطرف وان نهضت نمودند و ایشان را در قلعه وان محاصره نموده آن زمستان را در پای قلعه گذرانیدند اما سلطان سلیمان چون روانه
موصل گشت ابراهیم پاشا کس نزد محمدخان شرف الدین اغلی حاکم بغداد و طایفه تکلو فرستاده ایشان را باطاعت خواندکار و سپردن قلعه
بغداد دلالت نمود محمدخان از این معنی ابا نموده اما اظهار ورش بسعیدان بجهت کشته شدن جوهه سلطان و فرار نمودن الامه و غازیخان که
امرا تکلو بودند از شاه جنت مکان متوهم گشته بکلی با جماعت دوستی خواندکار اتفاق نموده کلید قلعه را نزد خواندکار فرستاده او را طلب نمودند
و خواندکار ترک قشلاق موصل نموده روانه بغداد شد محمدخان شرف الدین اغلی که مرد صوفی و محب دولتخواه بود حسب الامر شاهی دست از
شهر و قلعه باز داشته خبر را بدیه سعید نفری که بیش از قسبار و تبلع که شاهی سیوکن بودند از راه بصره بدزفول رسید و از آنجا بشیراز آمد

ذکر احوال شاه طهماسب اوّل

سپهر اشتباه سپرده حضرت شاه ملایک سپاه ایالت آن ولایت را بابو القاسم خان قاجار رجوع فرموده مظفّر و منصور عنان عزیمت بصوب هرات منعطف ساختند و چون خبر مراجعت آنحضرت از یورش قندهار ببخارا رسید واهمه عظیم بر عبید خان و سلاطین اوزبکیه استیلا یافته ایلچیان سخندان با تحف و هدایا از بلخ و سمرقند و بخارا بدرگاه سلطنت آشیان خسرو والا مکان فرستاده تهنیت فتح قندهار باو رسانیدند آنحضرت روزی چند بانجاح مطالب و مرام ارباب حاجات پرداخته مهمّات ضروری آن ولایت را حسب صلاح دولت قاهره نظام و انتظام داده در شهور سنه اربع و اربعین و تسعمائه بهمراهی قاید تایید مالک الملک علی الاطلاق روانه جانب عراق گشتند و محمّد خان شرف الدّین اغلی در خدمت شهزاده نامدار کامکار بجبر پریشانی احوال محزونان و خاطر شکستگان خراسان پرداخته در ترفیه حال رعایا و برایا کوشیدن گرفت و عبید خان بعد از این پای در دامن ادب پیچیده از آمد شد بیفایده متقاعد گشت و کید و بال حرکتی از و واقع نشد تا آنکه در شهور سنه ستّ و اربعین و تسعمائه از اثر آه مظلومان ستمدیدگان ملک پهلو بر بستر بیماری نهاده و مرضی صعب بر و مستولی گشته در بخارا از آرزوی هرات و سر کنار پل مالان جان داده بعالم عقبی شتافت و سکنه خراسان از جور و طغیان آن سفاک بی ایمان نجات یافتند چون برخی از احوال خراسان درین صحیفه رقم نگارش یافته بنا بر ارتباط سخن متعرض سوانح گوناگون که در طی وقایع خراسان بظهور رسیده بود نشد اکنون وقت آنست که سوانح غریبه سپهدار آذربایجان و لشکرکشی سلطان روم بدان مرز و بوم بر صحیفه بیان نگاشته بر سر تتمّه احوال خراسان رویم

فوت عبید خان پادشاه اوزبک در ۹۴۶

ذکر لشکر کشیدن سلطان سلیمان خواندکار روم بدیار عجم و منازعه او با سریر آرای کسری و جم

در فوق اشاره بآن شد که در زمان دولت همایون شاه جم قدر ملایک سپاه سلطان سلیمان پادشاه روم باغوا و فساد مفسدان شقاوت لزوم چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده با شاه جمجاه جنّت مکان منازعه آغاز نهاد مرتبه اوّل بتحریک الامه تکلو کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه الامه تکلو در زمان حضرت خاقان سلیمان شان در سلک یساولان انتظام داشته رفته رفته مراتب نوکری طی کرده بحسن خدمات سپاهیانه برتبه امارت ترقی کرد و در زمان اقتدار و اختیار چوهه سلطان امیر الامرا آذربایجان شده بود بعد از کشته شدن چوهه سلطان بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ او متصاعد گشته اراده نمود که بجای چوهه سلطان وکیل صاحب قدرت و مونس مراتب امور دولت باشد چون مقصودش بحصول نپیوست چنانچه مذکور شد رقم متابعت این دودمان را بر طاق نسیان نهاده روی از آستان دولت ابد قرین برتافته بروم رفت و در آنجا انگیز فتنه کرده خواندکار را بتسخیر ولایت عجم سرگرم ساخت خواندکار در اوّل حال فیل پاشا را با پنجاه هزار کس بدین صوب فرستاد شرف خان روزگی که حاکم تبلیس از تابعان این دودمان سعادت تأسیس بود فیل پاشا اوّل بر سر او رفته او را از آن ولایت بیرون کرد و اراده داشت که لشکر بر سر حطقه و ان کشد شاه جنّت مکان با فوجی از افواج قاهره بر سر او ایلغار نمود فیل پاشا از شکوه و هیبت شهریار گردون حشمت تاب مقاومت نیاورده توپها را انداخته گریخت بعد از فرار او که رایات نصرت آیات جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک بجانب خراسان در حرکت آمده از دار السلطنه هرات عازم ماوراء النهر بودند الامه متواتر ایلچیان بخدمت خواندکار فرستاده عرض کرد که پادشاه قزلباش از خراسان لشکر بماوراء النهر کشیده با جنود اوزبک در پیکار و در آن دیار مشغول محاربه مغول و تاتار است و آذربایجان و عراق خالی است سلطان سلیمان بسخن او از استنبول با لشکر بیکران بصوب آذربایجان نهضت نمود ابراهیم پاشا وزیر اعظم را با هشتاد هزار کس منقلای گردانیده خود متعاقب در حرکت آمد ابراهیم پاشا با الامه پیوسته او را بجانب اردبیل و دیگر پاشایان ببلاد آذربایجان ارسال نموده اکثر محال را بحیطه تصرف در آوردند این خبر در النگ نشین شهریار کیخسرو آیین رسیده ترک یورش ماوراء النهر کرده بطریق ایلغار از خراسان متوجه عراق شده به بیست و یک کوچ بگنبد ری آمد چون خبر معاودت موکب همایون شاهی بابراهیم پاشا رسید با وجود کثرت لشکر و وفور جنود تزلزل باحوالش راه یافته بسلطان سلیمان پیغام داد که پادشاه قزلباش

از خراسان



فرستادند و خان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره پرداخت و غازیان و مردم شهر با کمال بیباکی تا پنجاه با عبیدخان مقاومت نموده شهر را
نگاه داشتند عاقبت یکی از اعیان شهر بمواعید کاذبهٔ عبیدخان از راه رفته شبی بخبر سیصد نفر اوزبک را از برجی که بجراست او متعلق بود بالا کشیده
و اوزبکان بشهر ریخته غازیان بعد از محاربه بسیار و سعی بیشمار مغلوب گشته بقلعهٔ اختیار الدین گریختند و اوزبکیه بر آن بلدهٔ فاخره مستولی
شده در میان چنلاق طوفان بلا بالا گرفته اوزبکیه دست تعدی باموال مسلمین دراز کرده ذخایر و دفاین بتعین و شکنجه میگرفتند عبیدخان کس
بقلعه فرستاده شرط نمود که خضر چلبی قلعه را با اموال و اسباب صوفیان خلیفه که از خواجگان مالدار و بیمال گرفته تسلیم نماید او و رفقا از قتل
و غارت ایمنند بعد از معاهده و پیمان بیرون آمدند و اوزبکیه ایشان را برهنه و عریان کرده همگی را بصوب بخارا روانه نموده در راه مقتول
گردانید عبیدخان بعد از خراب البصره اوزبکیه را از قتل و غارت منع نموده بمملکت داری پرداخت و تا چهار ده ماه در دار السلطنه هرات بر مسند
حکومت تکیه زده کامروائی دولت بود اما هر روز چند نفر بگناه بتهمت رفض و تشیع گرفتار آمده بشهادت و جاهل نادان بحکم او در سر چهار سوق
بقتل میرسید جور و بیداد آن سفاک بیباک روز بروز در افزایش بوده آه و نالهٔ جگرسوز دلخستگان و فریاد و فغان ورثهٔ ناحق کشتگان
باوج آسمان میرسید تا آنکه این اخبار در آذربایجان بمسامع جلال شاه جمجاه جنت مکان رسید دفع شر اوزبکیه پیشنهاد همت والا گردانید
در شهور سنه ثلث و اربعین و تسعمائه با امرا و نامدار و عساکر فیروزی شعار بجانب خراسان در حرکت آمدند کوچ بر کوچ روانه شده در حینی که
عبیدخان از هرات بیرون آمده بعزم تسخیر مشهد مقدس معلی که تا آنغایت در تصرف قزلباشیه مانده بود روانه آنصوب بود آوازهٔ ورود
موکب شاهی در آن دیار بلندی گرفت در باخرز با و محقق شد که حضرت شاه دین پناه با بیورد رسیده عنقریب با پیچهٔ رایات اژدها پیکر همایونش از افق دار
السلطنه هرات طالع خواهد شد در همان روز از باخرز بجانب هرات بازگشته سلطانان خورد و بزرگ چنگیزیه را که همراه بودند جمع نموده مجلس کنگاش
منعقد ساخت و در رفتن و ایستادن مشورت نمود بیگفت که قزلباش در این زمستان مشقت سفر اختیار نموده از راه دور آمده اند و رنج
بسیار کشیده اند و ما در عدد و عدت از ایشان بیش و در پیشیم اگر توقف نموده جنگ کنیم تحمل که در این مرتبه غالب گردیم سلاطین اوزبکیه و عظماء قوم همگی
متفق اللفظ گفتند که ما را طاقت محاربه حضرت شاه نیست هر چند عبیدخان از اینمقوله سخن گفت بجائی نرسید بالضروره در قلب زمستان که آفتاب
در برج دلو بود دل گریان و نالان و داغ دل نالان کرده از راه بلخ متوجه بخارا گردید و ظل خورشید اشراق خسرو آفاق بر مفارق آمال سکنهٔ هرات
گسترده شده در کمال عظمت و جلال در آن بلدهٔ ارم تمثال نزول فرمودند و بیچارگان کشور ملال و پریشانی در سایهٔ الویهٔ معدلت و جهانبانی
آرام گرفته از زحمت ابتلای اوزبکان آسودگی یافتند چون سام میرزا بطبس رفته در قلعهٔ طبس مسعود شاهقلی خلیفه مهردار ذوالقدر حسب الفرمان
شهریار داد گستر با بعضی امرا بطبس رفته بود و او را بدرگاه عالمپناه آوردند و در خدمت اشرف سر خجالت پیش افکنده اشک ندامت از دیده
باریدن گرفت حضرت شاه جم جاه جنت مکان تقصیرات او را بالعفو و الاغماض خسروانه مقترون گردانیده بعضی ملازمان او را که بادی فتنه
و باعث فساد بودند بیاسا رسانیدند و حکومت خراسان بشاهزادهٔ جوانبخت کامران سلطان محمد میرزا تفویض یافته محمدخان شرف الدین اغلی تکلو
لله میرزا و امیر الامرا گردید چون فصل شتا بپایان رسیده بهار دلگشا بطراوت و خرمی جلوه ظهور نمود هر چند سام میرزا بادیهٔ خلاف پیموده
بخود سر بر سر قندهار رفته کاری نساخته بود اما آنحضرت را بجهت نسبت برادری در اینوقت عرق حمیت بحرکت در آمده با جماعت جغتای که
بجنگ قزلباش دلیری کرده بودند در مقام انتقام شده متوجه تسخیر قندهار و زمین داور گشتند و در کنار آب هیرمند امیر سلطان روملو را
با جنود موفور پیشتر فرستادند و خواجه کلان حاکم قندهار از نهضت همایون شهریار کامکار خبردار گشته بنیان ثبات و قرارش تزلزل یافت کنجی
خواجه نامی از اقربای خود را در قلعه گذاشته خود بجانب سند رفت و چون آفتاب چتر فلک فرسای همایون شاهی از افق دیار قندهار طالع
گشت کنجی خواجه از نهیب صولت و سطوت شاهنشاهی خبر اطاعت و متابعت چاره نیافته بدرگاه جهان پناه شتافته و کلید شهر و قلعه بخدام بارگاه

آمدن شاه طهماسب بخراسان دفع عبیدخان

فرار عبیدخان از هرات

نهضت شاه طهماسب بعزم تسخیر قندهار

ذکر احوال شاه طهماسب اول

گشته از غایت جنون با کمال تزویر و ابله طرازی اظهار میکرد که دوشینه در واقعه از حضرات دوازده امام علیهم السلام بمن اشاره شد که از فلان
شخص مبلغ کذا گرفته بغازیان ده و دفع دشمنان ما کن و حکم امام را چاره نیست اکثر بر دوستان خود که هوس حکومت او کرده بشهر آورده بودند
تحمیلات حکمی کرده گریان گریان در مجمع بدیشان میگفت که هرچند در خدمت حضرات ائمه درخواست کردم که فلان شخص دوست منست مرا از این
تکلیف معاف دارید در معرض قبول نیفتاد فرمودند اما ما را کم و زیاد جایز نیست القصه بدین حیله با جنون بیشمار زر بسیار بحصول
پیوسته مردم از جور او بجان رسیده در این اثنا عبید خان با جنود بلا انتها از آب آمویه عبور کرده در شهور سنه اثنی و اربعین و تسعمائه بحدود
مشهد مقدس رسیده بامر محاصره آن بلده شریفه پرداخت متعلقان صوفیان خلیفه با مردم مشهد برج و باره شهر را استحکام داده کمال
مردانگی در حفظ و حراست آن بجای میآوردند هرچند اوزبکان در لوازم قلعه گیری اهتمام بیشتر میکردند کمتر نتیجه داد اصلا راه تردد بدان
بلده نیافتند و چون صوفیان خلیفه از محاصره مشهد آگاه گردید بمردم خود نوشت که مردانه باشید اینک رسیدم و عبید خان را گرفته
پوست او را کنده پر کاه کرده بشاه میفرستم الحاصل خضر چلبی نام وکیل خود را که در طامعه از خلیفه پیش بود در هرات گذاشته مبلغی معتدبه از جرائم
و تحمیلات بالقوه بتحویل گماشتگان خود نوشت که بنعل آورند و دیوانه وار با سه هزار کس بعزم رزم پادشاه اوزبک روانه مشهد مقدس
شد در راه چند من کاهی از اردو بنظرش در آمد خود در رفته در آنجا ایستاده و جوالی پر کاه کرده همراه برداشت که جهه پوست عبید خان انباشتن
ضرور است و در حوالی مشهد از نزول اوزبکیه کاه نمانده عبید خان چون از آمدن خلیفه آگاه شد بحر تفکر فرو رفت زیرا که عارش میآید که با شکوه
پادشاهی با یکی از امرای شاهی مقابله نموده جنگ کند و چنین مسموع او شده بود که خلیفه را در وقت حرب جنونی عارض میشود که از بسیاری حشم
و لشکر اندیشه نمیکند و مکرراً دیوانه وار خود را با فوج قلیل قزلباش بگروه انبوه اوزبکیه زده غالب آمده و در جنگ اوزبک دلیر شده مبادا
که چنین صورتی روی نماید امرای اوزبکیه هیچکدام بوجود خان متصدی حرب و مانع نمیشدند بالضروره عبید خان بناچار به کمر بسته جمعی را پیشتر برسم قراولی
فرستاده عبدالعزیز سلطان پسر خود را با علی سلطان والی خوارزم و الس سلطان و سونجک محمد سلطان از منقلای سپاه گردانیده خود
متعاقب در حرکت آمد صوفیان خلیفه بمقدمه الجیش اوزبک دوچار شده بعد از جنگ غالب آمد سردار جنود اوزبک گرفتار غازیان شده
بود بخلیفه گفته بود چه عقل داشته با سه هزار کس مقابل پادشاه اوزبک که لااقل سی هزار کس همراه دارد میروی بهتر آنکه الحال بازگشته خود را بقلعه
هرات اندازد خلیفه از غایت غرور و غلبه سودا و جنون بمحاربه اصرار نموده در آن شب ساختگی حرب کرده صبحی که منقلای سپاه اوزبک نمایان
شد صوفیان خلیفه صف قتال آراسته از جانبین دست بآلت کارزار بردند و الحق غازیان قزلباشیه خود را بر آن دریای لشکر زده در آن
معرکه کارزار آن کردند که نظارگیان افلاک بدیده تعجب و تحیر در آن مینگریستند عبید خان بواهمه آنکه مبادا غلبه از جانب سپاه قزلباش وقوع یابد خود
از قلب حرکت کرده با گروه انبوه بر صف سپاه زد غازیان چندانکه قوت و قدرت داشتند دفع صدمات بهادران اوزبک نموده چون آخر الامر
از مقاومت عاجز آمده راه فرار پیمودن گرفتند صوفیان خلیفه دیوانگی تازه تر از آن کرده خود را با چند نفری از غازیان که بمرافقت او
مقید شده بودند بحصار ویرانه که در حوالی جنگگاه بود انداخته خود را بی زاد و ذخیره محصور دشمن گردانید و عبید خان در پای حصار نشسته
غازیان تا سی و چهار روز بگوشت اسب که زنهار را شکسته نیم طبخی مینمودند معاش کرده با اوزبک مقاومت کردند و اوزبکان سیبه پیش
برده و حوالی نقب داده آخر بدان ویرانه مستولی شدند صوفیان خلیفه را گرفته بقتل آوردند مؤلف احسن التواریخ نوشته که صوفیان
خلیفه در اندک ایامی که در خراسان حکومت میکرد تا موازی چهار هزار و هفتصد اوزبک در معارک کارزار بقتل آورده القصه چون این خبر
بهرات رسید خضر چلبی وکیل خلیفه باتفاق قزلباشیه که در شهر بودند مردم شهر و بلوکات را احضار نمودند که بسرانجام اسباب قلعه داری
پردازند بلوکات راضی نشده چون از جور و تعدی خضر چلبی و عمال او بجان آمده بودند با شهریان مخالفت نموده در خفیه کسان بطلب عبید خان
فرستادند



(۲۶) واختتام احوال عبید خان ووقایع متنوعه برحسب اقتضای فلک بوقلمون

ازسخن سرایان انجمن اخبار وروایت کنندگان سیر وآثار چنین بتحقیق پیوسته که بعد ازمراجعت شاه جمجاه جنت مکان سام میرزا واغزیوار خان
چندگاه درهرات اقامت نموده بنظم ونسق ملک خراسان وجبر اختلال احوال عجزه وزیردستان پرداختند وعبید خان دربخارا پای در دامن خمول پیچیده منتهز
احوال خراسان میبود تا آنکه خبر کشته شدن حسینخان وتزلزل طایفه شاملو بهرات رسید وموجب توهم سام میرزا واغزیوار خان گشته بتحریک
جمعی مفسدان خیال محال مخالفت وسرکشی کرده دست تعدی باموال متمولین درازکردند ومبلغها بتعذیب وشکنجه ازمسلمانان گرفته باراده تسخیر قندهار بدان
صوب درحرکت آمدند ودرفراه هرا دیسلطان افشار راانجو دملحق ساخته بظاهر قندهار رسیدند وقلعه را محاصره کردند خواجه کلان جغتای
که ازجانب میرزا کامران برادر همایون پادشاه حاکم قندهار بود بمدافعه وقلعه داری قیام نموده چند ماه ازجانبین هنگامه جنگ وجدال ومعرکه
حرب وقتال گرمی داشت ودست آرزوی بیرونیان بر دامن مقصود نرسید تا آنکه میرزا کامران درلاهور بیست هزارکس درهم آورده باستخلاص
محصوران قندهار آمد سام میرزا واغزیوار خان ازقرب وصول میرزا کامران آگاه گشته ازپای قلعه کوچ کرده یکدو منزل پس نشستند بر میرزا
کامران ظاهر شد که شاهزاده عالی تبار برخصت شاه کامکار اراده تسخیر قندهار نموده بنابرآن کمر بمحاربه ومدافعه آنگروه بسته متوجه معرکه قتال شد سام
میرزا واغزیوار خان با دو سه هزار کس که همراه داشتند دربرابر میرزا کامران صف قتال آراستند فیمابین محاربه عظیم ونبرد قوی بوقوع پیوست قزلباشیه
داد جلادت ومردانگی داده جوانغار وبرانغار سپاه جغتای را رومار گردانیدند درآن اثنا گرد وفرو نشست اسب اغزیوار خان بسوراخی رفته بسر درآمد
واو ازاسب غلطید مجهولی ازسپاه جغتای بسروقتش رسیده او را دستگیر کرده چون دانستند که اغزیوار خان است فی الفور بقتلش پرداختند
لشکر جغتای دلیر شده قزلباشیه افسرده شدند بنابرآن سام میرزا عنان ازمحاربه پیچیده بطرف گرمسیر رفت وازکرده نادم وپشیمان گشته درآنجا
چند نفر مفسد که او را بمخالفت شاه جمجاه ترغیب نموده بودند بقتل آورده سرهای ایشان را بدرگاه جهان پناه فرستاده التماس عفو جرایم خود نمود چون خبر
اختلال سام میرزا وقتل اغزیوار خان دربخارا بعبید خان رسید اول سیدم میرزا را با بعضی امرا اوزبکیه با پنج شش هزار کس بتاخت خراسان فرستاد
سیدم میرزا با چهار پنج هزار کس بطرف جام رفته جمعی دیگر ازسرداران اوزبک بجانب خواف رفتند صوفیان خلیفه روملو حاکم مشهد مقدس
معلی با فوج قلیل متوجه دفع سیدم میرزا گشته درجام میانه دو گروه نبرد قوی دست داد اوزبکیه مغلوب شدند صوفیان خلیفه بعد ازشکست و
فرار ایشان برسر اوزبکان خواف رفت آن گروه نیز مغلوب گشته جمعی کثیر از اوزبکان بقتل رسیدند بیرام اغلان که ازجانب کیکن قرا سلطان
بن جانی بیگ سلطان حاکم غرجستان بود بتاخت هرات درآمده خلیفه سلطان شاملو که مرد مهوت هشتاد ساله و ازجانب سام میرزا واغزیوار
خان درهرات بود جمعی ازمردم شهر وبلوکات وسپاهیان متفرقه برسر خود جمع کرده باستقبال اوزبکیه شتافت وتا ده فرسخ رفته با اوزبکان رسید
وفیمابین جنگ درپیوست لشکر هرات چون مردم هرجائی واکثر تازیک بودند وازسرداران نیز زیاده جانبازی نمیکرفتند کاری نساخته مغلوب شدند خلیفه
سلطان را حالت ازمعرکه بسلامت بدر رفتن که درهنگام مخاطره ازمردانگی شمرده اند نبود بقتل رسیده بقیة السیف هزیمت را غنیمت شمرده
بشهر آمدند بیرام اغلان غنایم موفور بدست آورده ازهمانجا مراجعت نمود جماعت قزلباشیه که درهرات مانده بودند چون هرات بی صاحب بود
باستصواب بیرونیان ازخوف اوزبک کس بمشهد مقدس نزد صوفیان خلیفه فرستاده او را بهرات طلب نمودند خلیفه پسر خود را درمشهد
مقدس گذاشته خود بهرات آمد صوفیان خلیفه مرد شجاع دلیر مردانه وصوفی نجیب بود و دمان مقدس بود اما جنونی درطبیعتش غالب بود
و اعمال وافعال دیوانگان ازو بسیار بظهور میرسید بعضی عقلا و امرا ومردم او را بدبطرازمیدانستند درهرات بسخن جمعی اشرار ابواب جور
واعتساف بر روی خلایق گشوده استشفاع والتماس را ازدست داد هرکس ازمردم شهر وبلوکات گمان اندک تمولی بود بمصادره ومؤاخذه او گرفتار

کشته

کشته شدن خلیفه سلطان

ذکر احوال شاه طهماسب اول

در رقعه که بوده در آن رقعه نام ما   کای خواجه بعد از این طمع از زندگی ببر   زآن رو که گشت سکهٔ خانی بنام ما   خواجه مرد قابل سخنور بود (۳۵)
از مستعدان روزگار بود در جواب این ابیات نوشته فرستاد **بیت** ای مدعی مگر نشنیدی که میرسد   شاه ستاره حشمت جم
احترام ما   ماندگان حضرت شاهیم و از ازل   ثبت است بر جریدهٔ رحمت دوام ما   باشد جواب دعوی خانی که کرده
مبنی بر شعر حافظ شیرین کلام ما   چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان   کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما   ککن قرا
سلطان و جانی بیک سلطان که از بلخ بمدد عبید خان آمده بودند با قزلباش پنهانی طریقهٔ دوستی ظاهر ساخته جهت بهرام میرزا یکراس اسب زرده
شیرمست و کره اسبی فرستاد و مردم او در خفیه شبها یابوهای لاغر بکنار خندق آورده بهای تمام میفروختند و حضرت قاسم الارزاق چندگاه
از گوشت آنها روزی غازیان مهیا میفرمود القصه حضرت شاه جنت مکان چون عزم خراسان جزم فرمودند القاس میرزا را همراه بدر خان
استاجلو بصوب استراباد فرستادند و ایشان چون ببسطام رسیدند بدر خان با رفقا جانقی زده مصلحت در آن دیدند که بجانب استراباد ایلغار نموده
علی الغفله بر سر قمش اغلان روند مضمون الحرب خدعة عمل نموده در موکب عالی جناب میرزا با یکهزار و پانصد نفر از مبارزان عرصهٔ نبرد از بسطام ایلغار
نموده صبحی که اکثر اوزبکان در حمام بودند بشهر در آمده نقارهٔ شادیانه بنوازش در آوردند هر اوزبک که میرسیدند از بار سر سبک میساختند و هر
کدام برهنه و عریان از حمام بیرون میآمدند خود را غریق بحر فنا دیده راه عدم میپیمودند قمش اغلان از حدوث این واقعه سراسیمه و حیران در شهر
سرگردان شده بود بصد تشویش با هفت هشت نفری بیرون رفته بطرف مرو گریخت و چهار برادر او با موازی پانصد نفر بقتل در آمده سرهای ایشان
باستقبال موکب همایون فرستادند صوفیان خلیفه روملو را با سیصد نفر از غازیان روملو و جمعی کوبکلوی سبزوار ارسال فرمودند و او بر سر خان
کلدی بهادر که با چهار هزار اوزبک در سبزوار بود شبیخون آورده جمعی را بقتل آورده اوزبکان بجانب نیشابور رفتند در آن اثنا حضرت شاه جهان
از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافته حسینخان شاملو و اغزیوار خان شاملو و امه سلطان روملو را بمدد صوفیان خلیفه فرستادند در حدود نیشابور
بیکدیگر ملحق گشته در آنجا با اوزبکیه جنگ کرده غالب آمده متوجه مشهد مقدس معلی شدند عبد العزیز سلطان که با هفت هزار کس در مشهد بود از آوازهٔ
ورود موکب همایون و قرب وصول امرا تاب توقف نیاورده بجانب هرات گریخت و به پدر خود ملحق شد عبید خان از قرب وصول رایات آفتاب
اشراق خسرو آفاق و جنود ذوالاقتدار آگاه گشته بطریق هر بار فرار بر قرار اختیار نموده راه بخارا پیش گرفتند و سلاطین اوزبک هر یک بمقر خود شتافتند
و آفتاب چتر زرنگار شاهی از افق دار السلطنه هرات طالع گشته در بیست و دویم شهر جمادی الثانیه سنه تسع و ثلاثین و تسعمأة در باغ شهر نزول کرده
بر مسند جهانبانی قرار گرفتند و اکابر و اشراف که پراکندهٔ آن دیار پریشانی بودند بسایهٔ اقبال همایون استظلال جسته نوید عاطفت یافتند و
غازیخان بجهت اخذ اموال مظلومان معاتب گشته فقرا و ضعفا را از خزانهٔ عامره رعایتهای کلی فرمودند و در آن سال قشلاق در هرات قرار
یافته بعد از چندگاه بقصد یورش ماوراء النهر و گوشمال عبید خان و تأدیب اوزبکان از شهر بیرون آمده الکای نشین معسکر خسرو با داد و دین
گردید آوازهٔ یورش ماوراء النهر در خراسان افتاده حسینخان و مستا سلطان و بعضی امرا بتسخیر غرجستان مأمور گردانیدند و ایشان آن ولایت را
فتح کرده معاودت فرمودند و امرا نامدار ساختگی یورش ماوراء النهر نموده بسر انجام اسباب توپخانه و یراق مشغول بودند که از آذربایجان
و عراق اخبار موحش در اردو شیوع یافته آوازهٔ حرکت لشکر روم و آمدن سلطان سلیمان بدان مرز و بوم آن امر لایق را عایق گشته معاودت
موکب همایون بجانب عراق الیق نمود چون در جماعت تکلو قدرت قلعه داری نمانده بود و رعایا و عجزه از سلوک ناهموار غازیخان و مردم او متألم
بودند حکومت دار السلطنه هرات را بشاهزاده کامکار سام میرزا تفویض فرموده اغزیوار خان شاملو را لله و اتالیق میرزا و امیر الامرای خراسان
فرموده عنان عزیمت بطرف عراق معطوف داشته بسرعت و استعجال روانه شدند بعون الله

ذکر احوال خراسان و آمدن عبید خان مرتبهٔ ششم بدان دیار سعادت نشان و توجه موکب همایون

واختتام

فرار عبید خان از هرات
و داخل شدن منصور
از قزلباش اوزبکان
۱۲

مشهد مقدس و اغزیوار خان شاملو حاکم نیشابور بود و بیگدلی ملحق شده بر سر قمش اغلان و اوزبکان آمدند فیمابین اندک دست بازی شده غازیان
چند نفری از مخالفان را مقتول ساختند اوزبکان تاب مقاومت در خود ندیده دست از محاربه کشیده بازگردیدند و امرا هر یک بمکان خود رفتند
و در سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائه عبید خان دیگر باره جنود نامعدود بهم آورده روی توجه بخراسان نهاد و ظاهر شهر هرات را معسکر گردانیده
بامر محاصره پرداخت و امرا باطراف و جوانب خراسان فرستاده عبدالعزیز سلطان پسر خود را بمشهد مقدس و قمش اغلان را باستراباد
و خان کلدی بهادر را به سبزوار و جمعی دیگر را بتاخت و لایت بسطام فرستاد و میا سلطان و اغزیوار خان و سایر امرای خراسان صلاح در
توقف ندیده همگی حکومتگاه خود را خالی گذاشته بیرون رفتند اما ذوالقدر سلطان که حاکم دامغان بود از آمدن اوزبکیه خبردار گشته کس بمیان
کرایلی فرستاده مدد طلبید میرزا علی خلیفه کرایلی با جنود موفور بامداد پیوسته در ظاهر بسطام با اوزبکیه دوچار شده جنگ در پیوستند غازیان
غالب و اوزبکیه مغلوب و منهزم گشته جمعی قتیل و برخی دستگیر شدند اما قمش اغلان که برفتن استراباد مأمور بود پای جسارت و بهادری پیش
نهاده با گروه انبوه تا محور ساوج بلاغ رانده در آنجا بر سر اردوی محمد خان ذوالقدر با علی ریخته اغروق او را غارت نموده بازگردید و عبید خان
در پای قلعه هرات لنگر اقامت انداخته در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمود و غازیان بقدر قوت و توان بمدافعه اوزبکان قیام مینمودند و چون
در آذربایجان اولامه تکلو یاغی شده بروم رفته بود و فتنه انگیخته و در آنسرحد نایره شورش و آشوب اشتعال یافته حضرت شاه جنت مکان را مشاغل عظیمه
پیش آمده فرصت یساق خراسان نداشتند بنابر آن عبید خان فارغ البال در قلعه نشسته در تضییق محصوران میکوشیدند تا آنکه مدت محاصره بیکسال
و نیم امتداد یافت کار محصوران از فقدان ذخیره و نان بجان رسیده غازیخان خلایق را از شهر بیرون کرده آنکه ذخیره داشتند غازیان
گرفته بقدر دفع جوع ایشان میکردند از طایفه تکلو در آن واقعه ستم و تعدی بسیار برعایای بیچاره رسید نقود و اسباب ظاهر را از ایشان گرفته بیرون
میکردند بلکه بجستجوی اشیاء نهانی نیز میپرداختند و بعد از بیرون رفتن شهریان بیوت و مساکن ایشان را کنده اگر دفینه یافت میشد میبردند القصه رفته
رفته ماکول بمرتبه معدوم شد که غازیان بلحوم سگ و گربه اوقات میگذرانیدند آنهم حکم عنقا گرفت مشهور است که میان دو آقای معتبر غازیخان
بر سر سگی نزاع شده داوری پیش خان بردند هر یک را مدعا آن بود که بر زخم من افتاده صید من است آخر غازیخان لاشه آن سگ را دو پاره
کرده بهر کدام نصفی داد هر روز یکقاب برنج با گوشت اسب جهت بهرام میرزا و خان ترتیب میدادند نصف آن در مجلس قاشق قاشق باقایان
معتبر قسمت میشد و نصف ایشان با خدمه خود بکار میبردند از عدم قوت قوت چنان سستی گرفت که مردم بعصا تردد مینمودند عبید خان کس بقلعه فرستاده
سخن صلح بمیان آورد غازیخان راضی شد که عبید خان بگذرد و کوچ پس نشیند تا بهرام میرزا و جنود قزلباش بسلامت بیرون رفته شهر را سپارند عبید
خان راضی نشده میگفت ایشان آمده از زیر طناب خیمه من بگذرند و بروند بهرام میرزا و غازیخان بدین مذلت تن نمیدادند بعد از چند روز
اتالیق ابوسعید خان بن کوچم خان که پادشاه سمرقند بود بشهر آمده قرار صلح داده صورت نیافت و غازیخان با کمال ناتوانی با دشمنان دین
و دولت زد و خورد کرده در قلعه داری میکوشیدند چون حقیقت این اخبار و تسلط اوزبکان نابکار در آذربایجان بمسامع جاه و جلال رسید
و فتنه اولامه فی الجمله تسکین یافته بود شاه جنت مکان توجه جانب خراسان جزم فرموده در شهور سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه رایات فیروزی
آیات بدان صوب در حرکت آوردند و قاصد سریع السیر جهت رسانیدن این بشارت بهرات فرستاده در حینی که شراره گرسنگان هرات آتش
در خرمن روزگار انداخته بود قاصد خجسته پیام رسیده مژده روح بخش ورود موکب ظفر فرجام رسانیده قوت جان و قوت جنان گردید غلغله مسرت
و شادمانی باوج آسمان رسیده نقاره های شادیانه بنوازش در آوردند عبید خان مرد شاعر پیشه بود در آن چند روز این ابیات نوشته نزد خواجه
امیر بیک مهردار مشهور را که وزیر غازیخان بود بشهر فرستاد **بیت** ای باد اگر بر اهل خراسان گذر کنی زنهار عرضه ده بر ایشان
پیام ما وآنکه ز روی لطف بگو آن گروه را کای گشته کینه خواه شما خاص و عام ما کلک غرور جهل شما کرده است ثبت

محاصره عبید خان قلعه هرات را

نهضت همایون بجانب خراسان

در رقعه

ذکر احوال شاه طهماسب اول

(۲۳) چهار سوق هرات بقتل آوردند بهانهٔ قتل او آنکه بعبیدخان رسانیده بودند که جناب مولانا خاز ا هجو کرده این رباعی را باو اسناد کردند **بیت**
تا چند عبید از پی تالان باشی   تاراج گر ملک خراسان باشی   غارتگری و مال یتیمان بری   کافر باشم اگر مسلمان باشی
تا آنکه در مدح عبیدخان قصیدهٔ غرا در سلک نظم در آورده بود که این دو بیت از آنجمله است   خراسان سینهٔ روی زمین از بهر آن آمد   که جان
آمد درو یعنی عبیدالله خان آمد   سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند   که از مشرق بمغرب رفت و یکشب در میان آمد   خطا در شعر
چه باشد بکش خط بر خطای من   که آن سهو القلم افتاد یا سهو اللسان آمد   هیچ فایده بر آن مترتب گشت و بجهت اسباب و جهاتی که
داشت مقتول گشت چون خبر استیلاء اوزبکیه در خراسان مسامع همایون شاه جنت بارگاه گردید و مهمات بغداد حسب الاراده شهریار
بادین پرداد صورت انجام یافته بود در اول سال سنه ست و ثلاثین و تسعمائه بجهت دفع فتنه اوزبکان عنان فیروزی عیان بصوب خراسان معطوف
داشته قورچیان قرمیسر با طراف و اکناف قلمرو همایون فرستاد که خود در اجنود نصرت شعار رسانند در اندک روزی افواج قاهره فوج فوج
جوق جوق روی ارادت و اخلاص بعتبهٔ علیه گردون مناص آورده بمعسکر همایون می پیوستند حسین بیگ مورخ نوشته که در آن سفر هفتاد
هزار کس در اردوی ظفر قرین جمع شده بود اما عبیدخان چون بلدهٔ فاخرهٔ هرات را متصرف شده خود در ممالک ملک خراسان دید عزیمت تسخیر قلعه
فراه نموده برسر احمد سلطان افشار رفت و قلعه را محاصره کرده در گرفتن آن سعی بسیار کرده کاری از پیش نتوانست برد ترک محاصره کرده
بهرات آمد آوازهٔ طلوع آفتاب موکب اقبال در آن ولایت شایع شده بود تزلزل در بنیان ثبات و قرارش افتاده از هرات بجانب مرو رفت و
رسولان چرب زبان نزد خانان چنگیزیه فرستاده استمداد نمود که بتعجیل بمدد او آیند و از آنجا کتابات ناهمواری بحضرت شاه جنت مکان نوشته فرستاد
و در مرو منتظر مدد و کومک نشست و سلاطین توران در مرو جمع آمده مکررا در باب محاربه با پادشاه قزلباش با عقلا و اتالیقان مسلسله کنکاش نمودند
رای اکثر ایشان بجنگ قرار نمیگرفت کوچم سلطان که بزرگترین سلاطین و در سمرقند فرمانروا بود در آن سال فوت شده ابوسعید خان پسرش قایم مقام
پدر شده بود او نقیض مطلق عبیدخان گرفته گفت که در این مدت هرچند بخراسان آمده بمحاربهٔ قزلباش کمر بستیم بجز خسارت فایده ندیدیم اگر تو مقاومت
میتوانی کرد مختاری و الا ما در جنگ قزلباش رفیق تو نیستیم اولی و انسب آنست که تو هم بمملکت خود قناعت نموده دست از این تلاش بیفایده باز کشی
اکثر سلطانان جوجی نژاد سخن او را راجح دانسته در مقام معاونت در نیامدند عبیدخان از امداد سلاطین مأیوس گشته فرستاده او نیز بخدمت اشرف
آمده خبر جمعیت و کثرت لشکر و جواب کتابت که بهمان اسلوب نوشته شده این بیت در آن مندرج بود **بیت** نوکری و هست ترا بخت کور
کور و کری را چه بود دست زور   الحاصل با دلی پر حسرت و خاطری نالان قطع تعلق از خراسان کرده روانه بخارا شد و حضرت شاه جنت مکان
بسعادت و اقبال بخراسان در آمده ماهچهٔ طوق پر فروغش بر ساحت آن ولایت تافت و در دار السلطنه هرات نزول سعادت نموده مرهم راحت
بر جراحت ناسور دلخستگان آن دیار نهاد و حکومت خراسان را ببرادر عیانی خود بهرام میرزا عنایت فرموده غازیخان تکلو را لله میرزا و
امیر الامرای خراسان نمودند و محل بمحل امراء و حکام تعیین فرموده مهام جمهور انام را با تازگی نظام و انتظام و چون از عبور و نزول سپاه غارتگران
اوزبک خرابی بآن دیار راه یافته توقف عساکر ظفر مآثر موجب ضیق معاش سپاهی و رعیت آن دیار بود مراجعت بصوب عراق لازم آمده عنان
نصرت نشان شهریار آفاق نیز بدانصوب منعطف گردید

ذکر آمدن عبیدخان کرت پنجم بخراسان و فرار نمودن

چون خبر مراجعت شاه جنت مکان در بخارا بعبیدخان رسید در سال دیگر مطابق سنه سبع و ثلاثین و تسعمائه قوش اغلان را با بعضی امراء اوزبکیه بطریق
پرناولی و خبرگیری بخراسان فرستاده ایشان از آب آمویه عبور کرده از راه سرخس بمشهد مقدس معلی آمدند مشا سلطان استاجلو حاکم

مشهد



بر گریبان جان آن خاکساران دوختند از حضرت شاه جنت مکان منقول است که از جمله آن سه هزار کس که با آنحضرت بقلب اوزبک تاختند یکهزار و هفتصد بعضی قورچیان و تتمه لشکر امرا بودند از سلاطین اوزبک جانی بیک سلطان با بسیاری از اتباع خود و جنود اوزبکیه از تعاقب منهزمان لشکر قزلباش باز گشته هنگام شام چراغهای اردوی قزلباش را التصور اردوی عبید خان کرده در پشت اردوی همایون فرود آمد صبحی که باز ایام شهر محرم الحرام بود سیاهی ایشان بنظر درآمده مشخص شد که لشکر اوزبک است که بکلی بقصد یغما سوار شده بودند شاه جنت مکان نیز سوار دولت شده بر سر آن بخت برگشتگان رفتند جوهه سلطان مانع میشد که چون لشکر قزلباش پراکنده شده اند رفتن مصلحت نیست مبادا چشم زخمی رسد آنحضرت از غایت دلیری و دلاوری آنسخن عاقلانه منظور نداشته بر آنجماعت ذلیل تاخته و بیک حمله دلیرانه کار آنقوم را ساخته و بسیاری از آنطبقه طعمه شمشیر غازیان شدند جانی بیک سلطان لحظه ثبات قدم ورزیده مردم او جنگهای مردانه کرده آخر الامر راه فرار پیمودند و بنیروی بخت بلند و دولت ارجمند فتحی چنین که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته عشرین حال اولیا دولت بر زوال گردید و چنان لشکر بیشمار که در برابر هر یک نفری از جنود اقبال ده نفر از فرقه ضلال بودند منهزم گشته بدیار ادبار شتافتند و مضمون صدق مشحون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بابلغ وجهی سمت ظهور یافت و مجاهدان لشکر الهی قیام نموده فتحنامها باطراف و اکناف ممالک فرستادند و مهمات خراسان را انتظام داده چون در این جنگ از حسینخان شاملو مردانگیها بظهور رسیده بود ایالت و دارائی هرات بدستور بدو تفویض یافته عنان عزیمت بجانب عراق عرب واقع شد و شرح آن مرقوم میشود

ذکر آمدن عبید خان کرت چهارم بخراسان

عبید خان چون از مراجعت موکب نصرت قرین شاهی آگاهی یافت باز در همانسال که مطابق سنه خمس و ثلاثین و تسعمائه بود لشکر جرار از اطراف و جوانب بخارا فراهم آورده بخراسان آمد سونجک محمد سلطان و عبدالعزیز سلطان پسرش را پیشتر بجانب مشهد مقدس معلی فرستاد از امرای قزلباش اغزیوار خان شاملو که در آنوقت سلطان بود و احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار در مشهد مقدس بودند چون باروی مشهد تمام نشده بود شهر را کوچه بند کرده بمحاربت مشغول شدند و تا دو ماه بین الفریقین آتش حرب افروختگی داشت و عبید خان خود نیز با سپاه بهرام قهر ما وراء النهر بظاهر شهر آمده هجوم آورده در سر کوچه بندها محاربه عظیم بوقوع پیوست قزلباشیه زیاده از آن تاب توقف و توانائی حرب نیاورده صلاح در جنگ ندیدند و شبی از مشهد بیرون آمده احمد سلطان افشار بفراه که الکای او بود رفت و قلعه فراه را قایم کرده نشست اغزیوار خان و یعقوب سلطان هر دو بجانب رفتند صبحی اوزبکیه از رفتن قزلباش آگاه گشته بتعاقب شتافتند اما بامرا نرسیدند عبید خان مشهد مقدس را بیکی از امرای معتمد سپرده متوجه هرات شده شهر را محاصره کرد در آنسال که حسینخان و غازیان شاملو بمدافعه و قلعه داری قیام نموده چند ماه بین الجانبین آتش محاربه و مصادمه در شهر قحط و تنگی داشت و در بلوکات غله کمیاب بلکه نایاب بود حسینخان و ریش سفیدان شاملو از فقدان ذخیره و عدم اسباب قلعه داری صلاح در بیرون رفتن دیده گفتگوی صلح میان آوردند و سفرا آمد شد نموده قرار یافت که عبید خان چند کوچ پس نشیند تا قزلباش با اطفال و عیال و احمال و اثقال بیرون روند و احدی از سلطانان اوزبکیه تعاقب نکند عبید خان بمصالحه راغب گشته چند کوچ بر عقب نشست حسینخان بعد از تاکید معاهده و پیمان با تمامی غازیان و مردم شیعه مذهب سالماً و غانماً بیرون آمده بطرف سیستان رفتند ملک محمود سلطان والی سیستان توجهات آدمیانه بظهور آورد حسینخان بر سر پشته زره که یاغی و قطاع الطریق بودند رفته اموال ایشانرا غارت کرد و از آنجا بولایت کیج و مکران درآمده تاخت و غارت بسیار کرد و از آنجا بشیراز آمد شرح احوال او عنقریب نگاشته کلک بدایع نگار خواهد شد القصه عبید خان بر تمامت ملک خراسان استیلا یافته باز لوای جور و طغیان در آنملک افراخته و از جنود اوزبکیه ظلم و ستم بسیار باهل خراسان رسید بسی از مردم بیقین التشیع را بطمع مال بهانه رفض و تشیع مقتول ساختند یکی از کشتگان مظلوم مولانا هلالی شاعر است که

ذکر احوال شاه طهماسب اول

(۴۱) غبرا میانه ایرانیان و تورانیان دیگر چنین حادثه وقوع نیافته از تک و تاز ستوران چنان گرد و غباری انگیخته شد که آفتاب عالمتاب در نقاب حجاب
مستور گشت آثار ضعف و انکسار در ناصیهٔ احوال سپاه قزلباش پدید آمد در این اثنا سلطانان اوزبکیه بر جوبه سلطان و امرا، تکلو و شاملو
و سایر نامداران آن میمنه جنود قزلباش هجوم آورده شکست دادند امرا، دست چپ نیز تزلزل یافته تاب صدمات پی در پی جنود مخالف نیاورده رو به
انهزام نهادند سپاه اوزبک بتعاقب منهزمان لشکر قزلباش در حرکت آمده در آن دشت و صحرا چون مور و ملخ آفت مزرع دلها شدند چنانچه
شاعر گفته **شعر** ملخهای پیکان زیر زندگی همه آفت مزرع زندگی حضرت شاه جمجاه جنت مکان در عالم رؤیا مشاهده نموده بودند که
حضرات عالیات ائمه معصومین علیهم السلام آنحضرت را در این معرکه بفتح و ظفر مژده دادند آنحضرت از کمال وثوق و حسن اعتقاد و وفور جلادت
و شجاعت و دلاوری مطلقا از موقف خود حرکت نکردند و اصلا آثار تزلزل در ناصیه همایونش نمایان نبود با سه هزار کس از مبارزان رزم آزمای
نظم همه چون نهنگان مردم ربای همه چون ستون فلک پا بجای چون قطب فلک مردانگی پای ثبات و وقار استوار داشته در جایگاه
خود آرام داشتند و حضرت رب العزه بعنایت ازلی گویا آن فوج قلیل را از نظر مخالف پنهان داشته صیانت مینمود بعد از لحظه که گرد و غبار اندکی فرو
نشست علم سعیدی بنظر شاه جنت مکان در آمد که با گروه انبوه در معرکه ایستاده بر آنحضرت چنان معلوم شد که عبید خان و کوچم خانند که با سپاه خاصه
در قلب ایستاده اند بهادران اوزبکیه که فوج فوج از تعاقب قزلباش بازگشته تهنیت فتح بجا آورده این مذکور میگفتند عبید خان از ایشان پرسیده
بود که سیاهی از دور بنظر می آید و مدتی است که بر جای مانده همانا سیاهی بقیه قزلباش است چند کس را مقرر کرده بود که رفته خبری از ایشان
آورند جماعت اوزبکیه گفته بودند که بنوعی شکست و پراکندگی بحال جنود قزلباش راه یافته که در این صحرا نشانی نمانده شد آن سیاهی
چارپایان اردوی قزلباش است و دیده بصیرتشان از مشاهده آن سیاهی پوشیده گشت در اینحال شاه جنت مکان مبارزان ملوک
اقبال که در آن مکان توقف داشتند امر فرمودند که مردانه وار بر سر آن گروه تاخته تا پای علم سفید عنان اشهب تیز گام باز نکشند و بجز تیغ تیز و شمشیر
خونریز دست بهیچ حربه نبرند و بهر کس زخمی زنند با تمام کارش پرداخته متوجه دیگری شوند که هزیمت ننگ و عار و بمردی کشته شدن نیکنامی
روزگار است **بیت** یا بمراد بر سر گردون نهیم پای یا مردوار بر سر همت کنیم سر از آن گروه عقیدت گزین جان نثار دلاور
قورچیان شاملو و ذو القدر فرمان مرشد کامل را بجان و دل پذیرفته شمشیرهای مصری آخته و سپرهای فراخ دامن بر سر افراخته بدین
عزم درست و رای صواب متوکلا علی الله از دست راست جلو انداختند و دلیران دست چپ نیز حرکت کرده جلگی فدائی وار بهمراهی جنود
غیبی بر سر آن گروه غدار اوزبکان خونخوار تاخته سه هزار شمشیر صاعقه کردار بیکبار فرود آورده بهر کس زخمی زدند چنانچه مرشد کامل
ارشاد نموده بود از و گذشته بدیگری پرداختند جنود اوزبک که زیاده از چند و چون بودند از ضربات پی در پی تیغهای الماس گون غازیان اکثر
مجروح و ناتوان گشته فرصت مدافعه نیافتند قلب بهم برآمده از یکدیگر پاشیدند کوچم خان و عبید خان چنان سراسیمه شدند که جز فرار
چاره نیافتند و بیک حمله دلیرانه آن فدویان جان نثار شکست بر آن لشکر بیشمار افتاد و پراکندگان جنود قزلباش که چون بنات النعش متفرق
بودند بعد از یأس و نومیدی بفتح و ظفر امیدوار شده ثریا مثال جمع آمدند سلاطین اوزبک بعد از چنان فتحی چنین شکستی یافته بکام و ناکام راه
انهزام را بقدم سعی و اهتمام پیمودن گرفتند گویند یکی از قورچیان عظام بعبید خان رسیده شمشیری بر پشت او زد که از ضرب آن بخود
و از حقارت جثه که داشت متوجه گرفتن آن نشد از و گذشت که بهتر از وی بدست آورد و بعضی گویند توبوزی بر خود و مغفرش زد که سامعه اش
قصور یافته بین الجمهور بکر عبید مشهور گشت چهل نفر از عظما، ماوراء النهر تاشکند همراه آورده بود که در پای علم بجهت فتح و نصرت ایشان دعا
کنند چون حق با ایشان نبود دعا رجعت کرده همگی در پای علم کشته شدند القصه کوچم خان و عبید خان بعد تشویش و تعب از آن ورطه خونخوار
جان بسلامت برده بطرفة العینی تا بیست هزار از آن فرقه اشرار بشعله شمشیر برق تاثیر سوخته و در رقعه واقتلوهم حیث وجدتموهم

شکست خوردن قزلباش و انهزام میمنه و میسره (۱)

[illegible] سپاه قزلباش (۱)

شکست سپاه قزلباش و انهزام اوزبک (۱)

و شمشیر خونریز ناچیز گشته کار بر محصوران تنگ شده آوازهٔ قرب وصول موکب همایون ایشانرا سراسیمه کرده از همه طرف راه خلاص و نجات مسدود یافته طریق فرار جستند شبی ریسمانها در باتی چند بقصد فرار ریسمان بر میان بسته از قلعه فرود آمدند غازیان و پاسبانان قلعه خبردار شده همه را دستگیر کردند و همان لحظه بیاسا رسانیدند روز دیگر قلعه بیک حمله مفتوح گشته جمیع اوزبکان طعمهٔ شمشیر غازیان شدند و رایات خورشید اشراق خسرو آفاق با لشکر بحر جوش دریا خروش از راه کالپوش بمشهد مقدس معلی رسیده بشرف طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام التحیة والثنا سر افراز شده از روح مطهر آن سلطان روضهٔ رضا علیه التحیة والثنا استمداد همت نموده بعزم دار السلطنهٔ هرات اعلام ظفر قرین بجانب جام افراختند اما عبید خان بنوعی که مذکور شد از هرات کوچ کرده چون ببخارا رسید از کوچم خان و سلطانان چنگیزی نژاد استمداد نموده از تمام ولایات ماوراء النهر و ترکستان و اخسی و اندجان و انزار و قلماق و کاشغر و قرقر و قزاق تا دشت قبچاق گروهی انبوه و حشری کوه شکوه جمع آورده باتفاق کوچم خان و براق خان و فولاد سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف سلطان و جانی بیک سلطان و کلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان و سونجک محمد سلطان و گسکن قرا سلطان و سایر سرداران اوزبکیه و امراء معتبر هر قبیله چون دریای پر موج فوج فوج با

دلهای چون آهن و فولاد روی توجه بخراسان نهاد همه گرگ زادان درنده خوی سگت رویان جمله از بار موی زا طوار ایشان بر خوی شان پر از چین همه روی و ابروی شان مجملاً از آغاز خروج چنگیز خان تا آن زمان لشکری بدان کثرت و ازدحام از آب آمویه عبور نکرده بود در حینی که اردوی همایون شاهی در خسرو جرد و جام نزول سعادت فرجام نموده خانان اوزبکیه نیز از آنطرف آمده بزور آباد رسیدند قراولان جنود قزلباش چند نفر اوزبک را گرفته آوردند حقیقت جمعیت سلاطین اوزبک و کیفیت و کمیت آن لشکر بعید معلوم شد عدد آن گروه در هیچ نسخه که اعتماد را شاید بنظر کمترین نرسیده میر یحیی سیفی مؤلف لب التاریخ یکصد و بیست هزار نوشته اما بین الجمهور مشهور است که جنود اوزبکیه سوای رعایا و الماچی هشتاد هزار بهادر چیده کاری بودند و در سپاه قزلباش سوار مواجب خوار سوای خورجینلو بیست و چهار هزار القصه در روز تاسوعا که عبارت از نهم شهر محرم الحرام سنهٔ خمس و ثلاثین و تسعمائه است سلاطین اوزبکیه در سار و قمش جام در حوالی اردوی خسرو سپهر احتشام فرود آمدند آن شب از جانبین پاس داشته صبح روز عاشورا از هر دو طرف بتسویهٔ صفوف پرداختند معظم امرا قزلباش چو به سلطان تکلو و کپل والامه سلطان تکلو و حسین خان شاملو و حمزه سلطان چاپشلو و ذو القدر حاکم شیراز و محمد خان ذو القدر اغلی و احمد سلطان استاجلو و یعقوب سلطان قاجار و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که در آنوقت سلطان بود و حسین سلطان روملو و احمد سلطان افشار و سایر امرا و قورچیان عظام حضرت شاه جنت بارگاه منغفر بر سر و درع و خفتان فتح در بر مکمل و مسلح بر ابلق تیز گام آسمان خرام بر آمده با قورچیان نصرت فرجام در قلب قرار و آرام گرفت میمنه و میسره جنود مسعود را بامرای نامدار و مردان کار آراسته عرابهای پر ضرب زن فرنگی را بکاردانی استاد شیخی بیک توپچی باشی در پیش صف باز داشته با جهان جهان جنود دو دمانه حسینی روی بمعرکه نبرد آورده در برابر آن لشکر خونخوار قرار گرفت و از طرفین صدای کورکه و نفیر و کرهنای در گنبد گردون پیچیده علمهای کشوده و شور در کشیده جوانان پیش جنگ از هر دو طرف بیکدیگر تاختند از اینطرف دلاوران قزلباش سنانهای ثعبان مثال بر بناگوش تازیان نژادان آتش نهاد باد پا خوابانیده اوزبکان نابکار را بر خاک هلاک میانداختند و از آنطرف بهادران اوزبکیه سپاه منصور را چون شهاب بر جوم باران کرده بنوک ناوک دلدوز ترک بر تارک دلیران میدوختند مبارزان هر دو گروه داد مردی و مردانگی داده از کثرت کشتگان کوه و هامون تساوی پذیرفت

نظم

ز یکسو هژبران پرخاشجوی | ز سوی دگر اوزبک کینه جوی
ز یکسو دلیران آهن قبا | ز سوی دگر اوزبکان دغا
دلیران خنگ آزمایش و کم | نهادند بر خشم و کین رو بهم
ز بس کشته ها پشته ها شد پدید | دگر آنچنان روز گیتی ندید
زمین شد ز خون یلان لاله زار | فلک خواست از جورشان زینهار

مجملاً میان آن دو گروه رزمخواه حربی بوقوع پیوست که سپهسالار فلک پنجم تیغ خون آشام از کف گذاشته انگشت تحیر بدندان تزحم گزید چشم روزگار محاربه بآن شدت مشاهده ننموده دیده بسط

غبرا

جنگ شاه دین پناه با عبید خان و اوزبک

بالضروره صف قتال آراستند و فیما بین جنگ عظیم و نبرد قوی دست داد الحق در آنروز دلاوران بیباک در آن معرکه هولناک کارزاری کردند که
زمانه انگشت حیرت بدندان تعجب گزید هنوز صعوبت جنگ بسطام در میانه اوزبکیه زبانزد خاص و عام است مکرّرا اخی سلطان خود را بر قلب
عبید خان زده نزدیک بآن بود که قلب منقلب گردد بهادران قول شروع در شبه کردند اخی سلطان با بسیاری از مبارزان تکلو بزخم تیر از پای
درآمد عبید خان ظفر یافت و مری سلطان هم بدست درآمده کشته شد زینل خان از رسیدن این خبر در شهر اقامت نتوانست نمود بیرون آمده بفیروزکوه
رفت عبید خان در این مرتبه استرآباد را برنیش بهادر که از امرای نامدار اوزبکیه بود داده روانه هرات شد و باطراف و جوانب هرات دلاوران فرستاد
در آنسال در غوریان قشلاق کرد در سال دیگر مطابق سنه اربع و ثلاثین و تسعمائه بر سر قلعه هرات رفت حسین خان شاملو که بعد از فوت برادرش
دورمیش خان حاکم هرات شده بود بتعمیر قلعه و استحکام برج و باره پرداخته اسباب قلعه داری آماده ساخته مکرّر را جنگهای مردانه از جانبین وقوع
یافته محاصره بهفت ماه کشید ذخیره در قلعه نایاب گشته حسینخان جمیع رعایا و مردم شهر و بلوکات که در قلعه بودند بیرون کرده از آذوقه
ایشان چند روزه وفات غازیان حاصل نمود در این اثنا خبر قتل زینل خان در میانه اوزبکیه شایع شده که در دامغان باتفاق چکور که سلطان حاکم سبزوار
بسر برنیش بهادر آمده جنگ کردند و از قضای الهی برنیش بعد از آنکه مغلوب شده بود غالب آمده زینل خان و چکور که سلطان هر دو بقتل آمدند
عبید خان از اینواقعه مسرور و فرحناک گشته در بهار بتحریک یاری بی ولد جان وفا میرزا که امیر الامرای عبید خان بود هجوم عظیم نموده از همه
طرف یورش بقلعه آوردند و غازیان شاملو صدمات دلیرانه اوزبکان را بسرپنجه تهوّر و مردانگی دفع نموده خلقی کثیر در حوالی قلعه بر خاک هلاک انداختند
تفنگی بر یاری بی خورده تفنگچی مجهول سر او را بریده نزد حسینخان آورد عبید خان از کشته شدن او بغایت متألم گشته سور و سروری که داشت بالم و
سوکواری تبدیل یافت اما معلوم او شد که با وجود اینهمه سعی و اهتمام که بظهور آورد تسخیر هرات تیسیر پذیر نیست در خلال اینحال آوازه توجه رایات
نصرت آیات شاهی بجانب خراسان و جنگ برنیش بهادر با منقلای سپاه نصرت پناه و خبر کشته شدن برنیش باو رسید با الم فراوان و اندوه بی
پایان از پل مالان کوچ کرده راه بخارا پیش گرفت که از خانان چنگیزیه استمداد نموده دیگرباره شورش و انقلاب بملک خراسان اندازد

ذکر آمدن عبید خان با خواقین اوزبکیه مرتبه سیم بخراسان و توجه موکب همایون شاهی و محاربه نمودن در خسروجرد جام و ظفر یافتن حضرت شاه بامداد حضرت ذو الجلال و الاکرام

قلم چون عندلیب نغمه پرداز   چنین دستان سرائی میکند ساز   که چون حضرت شاه جمجاه جنت مکان در ایام سلطنت ابد بنیان جمیع امور دین
و دولت را بمشیت حضرت رب العزه حواله نموده بالطاف الهی واثق بوده اند لهذا همیشه از درگاه واهب العطایا بحصول مطالب و مرام کامروا
گشته در معرکه کارزار بر اعادی ظفر یافته اند از محاربات زمان دولت ابد پیوند جنگ جام که آنحضرت را در آغاز جلوس همایون با عبید خان
و خواقین اوزبک اتفاق افتاده بظفر و نصرت اختصاص یافته اند مشهور عالم و مذکور السنه و افواه بنی آدم است تبیین این مقال علی سبیل الاجمال
آنکه چون متواتر و متعاقب قاصدان خراسان بدرگاه سعادت نشان رسیده استغاثه مینمودند که در آندیار طوفان بلا بالا گرفته سکنه آن مملکت را طعمه
سیلاب فتنه اوزبکان غریق بحر اضطرارند بنا بر آن آنحضرت شاه جم قدر ملایک آشیان با امرا و ارکان دولت طریق مشوره مسلوک داشته رای
همگنان بتوجه خراسان و دفع فتنه اوزبکان قرار گرفت افواج قاهره بموکب ظفرنشان جمع آمده اعلام جهانبانی بصوب خراسان در حرکت
آمد چوهه سلطان وکیل و الامه سلطان تکلو و محمد خان ذو القدر اغلی با گروهی از غازیان ظفر پناه منقلای سپاه گشته پیشتر روانه شدند برنیش
بهادر در قلعه دامغان تحصن جسته امرای عظام بر قلعه محیط گشته جوالها ترتیب داده اوزبکان را بتفنگ گرفتند هر روز فوجی از بهادران عرصه
نبرد بیرون آمده با غازیان حرب مینمودند چند روز در بین الجانبین آتش محاربه و قتال اشتعال داشت تا بسیاری از بهادران نامی بزخم تفنگ
و شمشیر

عبور نموده بخراسان آمدند و درمیش خان شاملو که لله سام میرزا و بیگلربیگی خراسان بود برج و باره هراة استحکام داده بتحصن و قلعه داری قرار داد و مردم کار دیده بحراست دروازها تعیین نموده بلوازم قلعه داری پرداخت و سلاطین اوزبک با غلبه و ازدحام تمام بهراة آمده شهر را احاطه نمودند و هر کدام در طرفی فرود آمدند و همه روزه جنگ پیش آورده چند ماه فیمابین آتش حرب و پیکار التهاب داشت و غازیان شاملو آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده در مدت محاصره نگذاشتند که احدی بنزدیک قلعه آید روزی در باغ مراد عبیدخان و سونجک محمد سلطان بزمی آراسته بصحبت مشغول بودند و باغ سفید محل پاسبانی اوزبک بود درمیش خان جمعی از مبارزان شاملو را بدان صوب فرستاد در باغ سفید فیمابین قتال عظیم بوقوع پیوست جنود اوزبک مغلوب شدند و غازیان در باغ مراد رفته خبر بعبیدخان رسید بساط صحبت درهم نوردیده بنوعی سراسیمه شدند که سونجک محمد سلطان در آب افتاد عبیدخان بصد تشویش خود را بابا بوئی رسانیده بمعسکر خویش گریخت القصه از طول ایام محاصره و جنگ و جدال ملول و از تسخیر قلعه مأیوس کوچ کرده راه دیار خویش پیش گرفت و رفت

ذکر آمدن عبیدخان مرتبه دویم بخراسان

وفات درمیش خان شاملو ۹۳۱

در وقایع السنین خاتون آبادی وفات درمیش خان را در سنه ۹۳۲ نوشته است (جلال الدین همائی)

در سال دیگر که مطابق سنه احدی و ثلاثین و تسعمأة بود درمیش خان وفات یافته بورون سلطان تکلو که حاکم مشهد مقدس بود در جنگی که میان تکلو و استاجلو واقع شد بقتل آمده خبر بمشهد رسید از انجهت پریشانی باحوال خراسان راه یافته سردار صاحب وجودی که با اعدا مقاومت تواند نمود نبود و در اردوی معلی میانه امرا در کار کلفت و نزاع پدید آمده منجر بقتال و جدال گردید این اخبار بماوراءالنهر رسید عبیدخان که شیفته عروس ملک خراسان شده بهیچوجه قطع تعلق نمیکرد چنانچه این ابیات از نتایج طبع موزون وست **بیت** باز جانم هوس ملک خراسان دارد　تن بیجان شده من هوس جان دارد　روح بخش است شمالش چو دم روح الله　گر او نیز هوای پل مالان دارد　فرصت غنیمت شمرده دیگر باره کمر همت بتسخیر آن ولایت بسته در شهور سنه اثنی و ثلاثین و تسعمأة از معبر چهارجو گذشته برو آمد و از آنجا با سلطانان و بهادران اوزبکیه بمشهد مقدس معلی رسیده آن بلده شریفه را دایره کردار در میان گرفت جانه کوچ بردون سلطان در شهر بود غازیان قزلباش که از محال غربیه بآنجا جمع آمده بودند چندگاه حفظ و حراست نموده آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند از قلت آذوقه کار محصوران بجان رسید و علت جوع شیوع یافته از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید عبیدخان بر آن بلده مستولی شده یکی از امرای معتمد خود را در آن بلده گذاشته روانه استراباد شد چون بدانجا رسید زینل خان شاملو که حاکم استراباد بود جمعی از شجعان جنگ دیده کار آزموده را برسم قراولی باستقبال فرستاد میانه غازیان و قراولان اوزبکیه که اضعاف مضاعف ایشان بودند محاربه عظیم بوقوع پیوست جنود قزلباش غلبه جنود مخالف مشاهده نموده دست در نطاق الفرار ما لا یطاق زده تا چهار فرسنگ جنگ کنان عود نمودند زینل خان و غازیان خانه کوچ خود را برداشته بولایت ری آمدند عبیدخان استراباد را بعبدالعزیز خان پسر خود داده بجانب بلخ توجه نمود چون خبر طغیان اوزبکیه و استیلای ایشان بر ولایت استراباد باردوی سپهر بنیاد رسید اخی سلطان تکلو و دمری سلطان شاملو و اغزیوار خان و شاه علی سلطان استاجلو را با گروهی از جنود قزلباش بمدد زینل خان فرستادند و ایشان در ری بزینل خان ملحق گشته باتفاق روی توجه باستراباد آوردند عبدالعزیز خان تاب مقاومت ایشان نیاورده از استراباد بیرون رفت و بپدر ملحق شد و امرای عظام بشهر درآمدند عبیدخان از دود غیرت در کاخ دماغ متصاعد گشته بجانب بسطام بازگردید اخی سلطان و دمری سلطان و شاه علی سلطان برسم منقلای از استراباد بیرون آمده در چمن بسطام بعبیدخان دوچار شدند جنود قزلباش به هزار نمیرسید لشکر اوزبک از بیست هزار متجاوز بودند هرچند محاربه آن فوج قلیل با پادشاه اوزبک موافق قانون عقل نبود اما اوزبکان دست بگریبان رسیده امرا از جز محاربه چاره نیافته

افزاست بعد از آنواقعه حسرت بر ایشان غلبه کرده راه بغداد پیش گرفتند محمد خان شرف الدین اغلی تکلو حاکم بغداد قندوز سلطان و حسین
سلطان و جمعی از مفسدان تکلو بی ادب را بقتل آورده سرهای ایشانرا بدرگاه عالم پناه فرستاد بعد ازینواقعه آنحضرت منشور عاطفت بنام
حسین خان شاملو فرستاده او را طلب داشتند و منصب امیر الامرائی طایفه رفیعه قزلباش باو و عبد الله خان استاجلو که هر دو خواهرزاده
حضرت خاقان سلیمان شان بودند عنایت شد نزاع و گفتگوهای اویماقات برطرف شد ارباب اخلاص رضای خاطر مبارک مرشد کامل را بر مطالب
خود راجح دانسته پای در دامن ادب پیچیده آنحضرت بنفس نفیس متوجه مهام سلطنت و جهانداری گشته لوای استقلال و استبدادش ارتفاع
آسمانی یافت اما اولامه تکلو از مرتبه ادنی باعلی ترقی نموده در آنوقت امیر الامراء آذربایجان بود متنبه نشده اراده کرد که بجای چوهه سلطان
وکیل و مختار السلطنه باشد باین خیال تباه با خیل و سپاه متوجه اردوی همایون گشت شاه جنت مکان از اراده فاسد او آگاه گشته بر سر او ایلغار
فرمودند مشار الیه از مهابت آنحضرت اندیشیده بسرعت برق و باد بجانب آذربایجان گریخته خود را بقلعه وان انداخت و متحصن شد و از آنجا روی
از این دولت تافته و از جانب سلطان سلیمان پادشاه روم استمالت یافته روانه استنبول شد و در آنجا تحریک باده فساد نموده سلطان سلیمان
چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده با جنود نامعدود آمده و هر مرتبه شاه جمجاه جنت مکان از جنود غیبی و عواطف لاریبی مدد یافته بمتانت رای صواب
و تدبیر کامل دفع فتنه او میفرمودند مرتبه اول باغوا و تحریک اولامه مرتبه دویم بشرارت و اغوای غازیخان تکلو و ذوالقدر اغلی مرتبه سیم باقاویل
کاذبه القاس میرزا مرتبه چهارم بشیطنت و افساد اسکندر پاشا حاکم ارض روم حقایق این احوال بر سبیل اجمال بعد از قضایای
خراسان رقمزده کلک بیان میگردد

ذکر وقایع خراسان و آمد شد خواقین اوزبک بدان دیار نزهت بخش سعادت نشان بعد از ارتحال خاقان سلیمان شان

سخن پرداز این شیرین حکایت   چنین کرد از سخن دانان روایت   که عبید خان بن محمود سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اغلن که
از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان و عمزاده حقیقی شیبک خان بن بوداغ سلطان بن ابو الخیر خان مذکور است همیشه در آرزوی ملک خراسان
و بدست آوردن بلده فاخره هرات بود از بیم شعله شمشیر عالمگیر حضرت خاقان سلیمان شان و ظهور واقعه شیبک خان در ملک بخارا خزیده
دم در کشیده بود بعد از واقعه نازله خاقان سلیمان شان و حداثت سن حضرت شاه جمجاه جنت مکان و اخبار منازعه امراء خودرای قزلباش
بگمان آنکه ممالک ایران بی صاحب و در دست چند متغلب است دندان طمع بملک خراسان تیز کرده شش مرتبه بعزم تسخیر لشکر بخراسان کشید و از سروش
عالم غیب این ندا بگوش هوشش رسید   بیت   خاکساران جهان را بحقارت منگر   تو چه دانی که درین گرد سواری باشد   معهذا متقاعد نگشته
در هر مرتبه که حضرت شاه جنت بارگاه جهت دفع فتنه او در حرکت آمده آفتاب شقه رایت فتح آیت بر ساحت ملک خراسان می تافت انجم صفت ناپدید
گشته فرار بر قرار اختیار مینمود با آنکه کرات و مرات این حرکت کرده خود را میآزمود باز در غیبت موکب جهانگشا روی بدانصوب آورده بتسخیر قلاع و
خرابی مملکت میپرداخت مجملاً از خونریختن و فتنه انگیختن دیگر نگشته تا دوازده سال ملک خراسان لگدکوب اوزبکان و ضعفا و زیردستان
پایمال ستم ستوران و مردم آنولایت از جور او بجان رسیده آسودگی نداشتند   **ذکر آمدن عبید خان مرتبه اول بخراسان**   در همانسال که خبر واقعه ناگزیر حضرت خاقان سلیمان شان بما وراء النهر رسید عبید خان خانان و سلطانان چنگیزیه را
بعادت خود دستور العمل نموده باتفاق کوچم خان بن ابو الخیر خان که در سمرقند رایت سلطنت افراخته بجهت آیینه توره و پادشاهی چنگیزی صاحب
سکه و خطبه ممالک ماوراء النهر و ترکستان بود و ابو سعید سلطان و سونجک محمد سلطان والی تاشکند با لشکر جرار اوزبکان خونخوار از جیحون

جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

رفتند و کپک سلطان شب و روز درین فکر و اندیشه بسر میبرد که آیا بچه طریق انتقام از دیو سلطان و چوهه سلطان کشیده متصدی امر وکالت گردد در شهور
سنه ثلث و ثلاثین و تسعماۀ ۹۳۳ دیگر باره از گیلان بیرون آمده متوجه دار الارشاد اردبیل شدند بادنجان سلطان روملو که مرد نود ساله و بجهت کبر سن و
شیخوخیت خرافت او را در یافته در آن وقت در اردبیل بود سه چهار هزار کس از طایفۀ روملو و چکنی و طوالش فراهم آورده بعزم جنگ و جدال باستقبال
امرای استاجلو شتافت در قرادره فیما بین محاربه وقوع یافته بادنجان سلطان با آنفوج قلیل منهزم شده در اثنای فرار کشته گردید و امرای استاجلو مظفر و
منصور بشهر در آمده بزیارت حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام صفویه قدس الله اسرارهم مشرف شده از آنجا روانۀ تبریز گشتند شاه جمجاه
جنت بارگاه از آمدن ایشان آگاه گشته دیو سلطان و چوهه سلطان و محمد خان ذو القدر اغلی را با هشت نه هزار کس و یکهزار نفر از قورچیان عظام بدفع
ایشان نامزد فرمود کپک سلطان و رفقا از آمدن دیو سلطان و امرا و قورچیان شاهی خبر یافته بطرف خوی و سعد رفتند و امرا و قورچیان در
شرور بایشان رسیده صف نبرد آراستند و امرای استاجلو در آن روز کارزاری کردند که روح دستان سام برایشان آفرین خوان شد در اثنای طعن و
ضرب محمد خان ذو القدر پس پشت استاجلو در آمده برایشان حمله آورد و کپک سلطان زخم قوی یافته درگذشت و چوهه سلطان با جنود تکلو از پیش
جلو اندر آمده کشته شدن کپک سلطان شکست بر طایفۀ استاجلو راه یافته طریق فرار پیش گرفتند قراسلطان و فاروق صف سپاه را شکافته
مردانه وار از آن معرکه بیرون رفته بمشقت تمام خود را بگیلان رسانیدند و ذو القدر اغلی بانتقام وقایع دیاربکر که طایفۀ ذو القدر مغلوب استاجلو شده کور
شاهرخ پدر او را با برادرانش بقتل آورده بودند درین معرکه تقصیری نکرد و القصه بقیة السیف استاجلو ایامی در گیلان روزگار گذرانیده در سال دیگر که
سنه اربع و ثلاثین و تسعماۀ ۹۳۴ بود دیو سلطان بانگیز چوهه سلطان کشته شده منصب وکالت باو قرار گرفت و در شهور سنه ست و ثلاثین و تسعماۀ ۹۳۶ که توقف استاجلو
در گیلان قریب به بیست سال شده بود در امارات ظفر آیات شاهی مرتبه دویم جهت دفع فتنۀ عبید خان اوزبک متوجه خراسان بودند پدر قراخان و فاروق
سلطان و قزاق سلطان و سایر اعیان استاجلو که در گیلان بودند روی ارادت و اخلاص بدرگاه گردون مناص آورده با تیغ و کفن بدرگاه شهریار زمین
شتافتند در مقام تربیت و رعایت آن جماعت در نیامدند اما خصومت و عنادی حاصل نمیکردند و ایشان نیز با او مدارائی مینمودند اما چوهه سلطان رضا
جوی خاطر مبارک اشرف بوده ظاهر اعمال و افعالش بر وفق رضای اشرف بود روز بروز اختیار و اقتدارش می افزود اما طایفۀ تکلو رو نهاده
روی و خودرائی را از حد اعتدال گذرانیده از اطوار ایشان باطناً غبار نفاری بر خاطر مبارک نشست و در شهور سنه سبع و ثلاثین و تسعماۀ ۹۳۷ که حسین
خان شاملو از شیراز آمده در گندمان صفهان بپایۀ سریر سلطنت مصیر رسیده بنوازشات شاهانه سرافراز شد چوهه سلطان با او در مقام عناد در آمده
قصد کشتن او کرد و او از مواضعۀ تکلویان خبردار گشته شبی با قشون و لشکر خود جبه و یراق پوشیده بر سر خیمه چوهه سلطان آمد و او مضطرب گشته خود را
بخیمۀ دیوانخانۀ همایون انداخت و در حریم دولتخانۀ مبارکه میانۀ شاملو و تکلو جنگ شده از قورچیان ذو القدر که در کشیک بودند مصر نامی قور غلو بچوهه
سلطان زخم کاری زده ناچیز گردانید تکلویان مرگ او را مخفی داشته همچنان در مدافعه میکوشیدند حسینخان در آن شب تا رسمی بسیار نمود اما هجوم
امرای تکلو که صبحی فوج فوج و قشون قشون رسیدند مغلوب گشته راه فرار پیمود و از حصول مقصود مأیوس باصفهان رفت در آن واقعه جمعی کثیر از
جوانان شاملو بقتل رسیدند امرای تکلو شاه قباد نام پسر بزرگ چوهه سلطان را بجای او وکیل کرده با کل اویماقات شاملو و استاجلو و ذو القدر
و افشار در مقام عناد و انتقام در آمدند بالضروره مردم اویماقات مذکوره نیز با ایشان خصومت و نزاع آغاز نهاده در حوالی مزار امامزاده سهل
علی علیه السلام میانۀ ایشان جنگ شد امرای تکلو خواستند که طریق زمان چوهه سلطان استقلال داشته باشند بهیأت اجتماعی بدولتخانه آمدند که
شاه جنت مکان را بمیانۀ خود برده بدفع خصما پردازند شاه جنت مکان را که آغاز جهان آرائی بود از اطوار ناپسند آن طایفه دلگیری بهم رسیده بدفع
آن خودسران خودرای فرمان داد قورچیان عظام در دولتخانۀ همایون ایشان را تیرباران کردند تکلویان از موافقت شاه جمجاه مأیوس
گشته راه فرار پیمودند و از بخت برگشتگی غبار مذلت بر روی دولت ایشان نشسته بسیاری از آن طایفه بقتل رسیدند آفت تکلویان تاریخ این واقعۀ عبرت

کشته شدن بادنجان سلطان روملو

و خیانتهای تکلو که در وقت عثمانی را برضد ایران تحریک کردند

ذکر احوال شاه طهماسب اوّل

یافته سریر فرمانروائی بذات ملک صفاتش آراستگی پذیرفت زمام امر وکالت بقبضهٔ اقتدار دیو سلطان روملو که از بلخ آمده بعد از فوت خان (۳۵)
سلطان استاجلو امیر الامراء شد چون بخیال گذشت کپک سلطان چون معظم امراء درگاه و سرخیل سپاه بود در باب وکالت و قطع و فصل
مهام سلطنت با او بگفتگو درآمده فیمابین نقار خاطر بهم رسید درین اثنا خبر آمدن کوچم خان و عبید خان بخراسان در اردو شیوع یافت دیو سلطان
بمصلحت وقت برفق و رضای کپک سلطان وکالت باو گذاشته رفتن خراسان و دفع فتنهٔ اوزبکان را بهانه کرده روانهٔ آنصوب شد و
مضامین مطالعه با امراء عظام فارس و عراق حاصل نموده که بر سر دیو سلطان جمعیت نموده بدفع خصمان پردازند و او در ییلاق لار اقامت نمود
در اندک روزی امرای نامدار سیما چوهه سلطان تکلو حاکم اصفهان و قراجه سلطان تکلو و علی سلطان حاکم شیراز و غیرهم با جنود و حشمها
بر سر او جمع شدند و او همگی عظماء لشکر را براه مردمی و احسان و هدایا و تکلفات بیش از پیش با خود رام کرده در انتزاع منصب وکالت از کپک
سلطان از ایشان استعانت جسته عهد و پیمان گرفت و چون مهم خراسان بنیروی اقبال و امداد جنود آسمانی کفایت شده بود دیو سلطان با غلبه
و ازدحام تمام باردوی خسرو گردون غلام روانه شده هر چند امراء و اعیان استاجلو خصوصا قارنجه سلطان کپک سلطان را بدفع خصمان و فرو نشاندن
آتش جنگ و جدال تحریص نمودند قبول نکرده گفت حیف باشد که میان دو لشکر جرار که ملازم رکاب درگاه و از محبان حضرت شاه باشند بجهت امور
مستعار دنیا نزاع و قتال واقع شود رضا جوی خاطر دیو سلطان گشته از تبریز تا ترکمان کندی باستقبال او آمده با یکدیگر دوستانه ملاقات کردند
و باتفاق روانهٔ درگاه معلی گشته در چرنداب تبریز بشرف سجدهٔ شهریار کامکار کامیاب مشرف شدند و امر وکالت را بدیو سلطان گذاشت
دیو سلطان قارنجه سلطان و چند کس را که خمیرمایهٔ فساد میدانست بقتل آورد و کپک سلطان را با تمامت ایل و اویماق استاجلو بغزای گرجستان
فرستاده از درخانه دور انداخت و بدین اکتفا نکرده در غیبت ایشان بجهت رضای امراء تکلو قطع تیولات ایشان کرد و در مقام تضییع ایشان
درآمد و الحق این معنی لایق دولتمندی و ریش سفیدی نبود و باعث آن شد که از آنطرف نیز در شقاق و نفاق گشوده ابواب وفاق و اتفاق مسدود
گردانیدند و در سنهٔ اثنی و ثلاثین و تسعمائه (۹۳۲) با خیل و سپاه بسلطانیه آمده در آنجا سایر امراء و اعیان استاجلو خصوصا منتشا سلطان و فاروق
سلطان و قلیج خان و غیرهم بر سر او جمع شده کمر بمحاربهٔ دیو سلطان و اتباع او بستند و از این طرف دیو سلطان و چوهه سلطان سخن از صلح و
صلاح گفته قاسم خلیفه ورساق را فرستادند که ایشان را نصیحت نموده از مقابلهٔ جمعی که در سایهٔ چتر فلک فرسای شاهی باشند منع نماید و او
در تسکین نایرهٔ فتنه و اطفاء نایرهٔ پیکار سعی نمود بسیار و ایشان اعتبار بر قول دیو سلطان نکرده چون ارادهٔ ازلی بمحاربهٔ ایشان تعلق گرفته
بود اثری بر رسالت او مترتب نشد و از جانبین بتسویهٔ صفوف پرداختند ارباب اخلاص از مشاهدهٔ این دو لشکر آراسته با دل خونین و دیدهٔ اشکبار
تأسف میخوردند که چرا هر دو گروه در رکاب همایون گردون شکوه بدفع اعادی قیام ننمایند الحاصل میانهٔ ایشان حربی عظیم بوقوع پیوست و
امراء تکلو مغلوب استاجلویان شده برون سلطان و قراجه سلطان تکلو کشته شدند چون کپک سلطان و منتشا سلطان بر قول همایون
نزدیک شده چشم ایشان بر ماهچه لوای آسمان فرسای چتر زرنگار خورشید آسای همایون افتاد دست از کار کشیده عنان تاب شدند و امرا
و قورچیان عظام شاهی که در رکاب ظفر انتساب شاهی بودند تعاقب نموده دیو سلطان بتعاقب ایشان در حرکت آمده جمعی کثیر از صغیر و کبیر بقتل
آوردند و استاجلویان منکوب و مغلوب بابهر آمده از آنجا بگیلان رفتند و مظفر سلطان والی رشت پناه بردند و او هفت هزار پیاده بمدد
فرستاد امراء استاجلو دیگرباره بعزم نبرد متوجه اردوی همایون شدند و این حرکت ناپسندیده طبع اشرف نیامده شعلهٔ غضب قیامت لهب
زبانه کشیده بنفس نفیس بر سر ایشان ایلغار فرمودند دیو سلطان و چوهه سلطان و محمد خان ذوالقدر اغلی را با جمعی پیش فرستادند چون منقلای
سپاه منصور بمنجیل و خرزان و پل رسید امراء استاجلو از جنگل گیلان بیرون آمده دیگرباره آتش قتال التهاب یافت عاقبت نسیم فتح و ظفر
بر پرچم رایات امراء شاهی وزیده جمعی کثیر از گیلانیان مقتول گشته کپک سلطان و منتشا سلطان و قراق سلطان مغلوب و منهزم بمشقت تمام بگیلان
رفتند.



جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

فرخنده مطالعش استدلال نمودند که عنقریب وجود شریفش زینت افزای اورنگ خسروی و آفتاب دولتش عالم افروز خواهد بود از الهامات
غیبی آفتاب عالم افروز تاریخ مولد آن گرامی است و در زمان خاقان سلیمان شان در صغر سن بسلطنت ملک خراسان از سایر اخوان امتیاز
یافته در بلدهٔ فاخرهٔ هرات نشو و نما یافت و بعد از آنکه امیر خان لله آنحضرت اطوار ناپسند بظهور آمده از حکومت معزول گردید آنحضرت را
بپایهٔ سریر اعلی طلب فرمودند و در خدمت والد بزرگوار معزز و گرامی بود در بدایت حال آثار سلطنت و جهانداری از اطوار همایونش لایح
و پیدا و انوار ظل الهی از ناصیهٔ همایونش لامع و هویدا بود و بعد از واقعهٔ ناگزیر خاقان فردوس مکان قامت با استقامتش بطراز کسوت سلطنت
و پادشاهی آراسته گشته در سن یازده سالگی بحکم إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ مسندنشین اورنگ شاهی و سریرآرای بزم
پادشاهی گردید جلوس همایونش روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب بیچی ئیل موافق سنه ثلاثین و تسعمائه اتفاق افتاده بجای پدر بزرگوار قرار گرفت
از الهامات غیبی جای پدر گرفتی موافق تاریخ افتاده   **تاریخ**   طهماسب شاه عالم گیر نصرت الهی   جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی
جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر   تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی   چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد بحضرت شاه ولایت پناه محرم اسرار
امین لی مع الله خود را بندهٔ شاه ولایت مینامید از اتفاقات حسنه بندهٔ شاه ولایت طهماسب تاریخ جلوس همایون شده خاتم فرمان واجب الاذعان را
شرف بندگی شاه نجف   یافته چون ز بدایت طهماسب   نقش مهرش شده تاریخ جلوس   بندهٔ شاه ولایت طهماسب   و آنحضرت
پادشاهی بود دیندار و شریعت پرور شهریاری معدلت پیرای دادگستر مؤید بتأییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی دانش آموز خرد پرور آن
روزگار خلاصه نتایج هفت و چهار در حکمت و دانش از ارسطو و اسکندر بیش و در آئین جهانداری از جم و کسری در پیش در اوایل سلطنت و فرمان
روائی آنحضرت امور دولت از چند جهت اختلال پذیرفته بود و اعادی مخذول العاقبه که در آرزوی چنین روزی بودند سر فتنه و غوغا بطمع در ملک
ایران که خلاصه معمورهٔ جهان و تختگاه کیانست نموده آغاز فتنه کردند میانهٔ امرا و ارکان دولت بجهت امر وکالت و تعصب دیماقیت منازعه
پدید آمده منجر بقتال و جدال گردید و هرچند گاه یکی از اعاظم امرا درگاه و ریش سفیدان دولتخواه متکفل امر وکالت و صاحب اختیار امور دولت بودند
و آنحضرت در اوایل حال ایامی بجهت حداثت سن در امور دولت تغافل ورزیده گاه تماشائی کارخانه تقدیر بودند و گاه بفطرت عالی و تعلیم پیر
خرد علت بطبیعت داده عیار جوهر اخلاص ارباب حقیقت و وفا میگرفتند و ایامی وجود شریف خود را از شر دولت طلبان ناقص عیار صیانت مینمودند
و بنیروی اقبال و رهنمونی بخت جوان با وجود کثرت اعدا و قلت انصار هم حفظ حال خود نمودند و هم حراست دولت بی زوال میکردند چون
نهال طوبی مثال اقبالش در چمن دولت و کامرانی بالا کشیده بدرجهٔ رشد و تمیز رسید بتأیید الهی و متانت رای صائب و وفور دانش و عقل
کامل امرای صاحب داعیه و سرکشان خودرای را بحسن تدبیر از میان برداشته بنفس نفیس متکفل سلطنت و فرمانبری گردید دشمنان دولت در کمین
مملکت بودند از شعشع تیغ آتشبارش نابود گشتند و غنچه مرادش در گلشن همیشه بهار سلطنت و فرمانروائی کما ینبغی برون آمده بنوعی تمکن و استقلال
یافت که هیچ آفریده را از فرمان واجب الاذعان مجال تخلف نبود و اوصاف حمیدهٔ آن برگزیدهٔ الهی از حیز احصا بیرونست و تحریر شمه از آن از
قدرت قلم و بنان کاتبان دار الانشا امکان افزون تفصیل وقایع آن زمان دولت ارجمند سعادت پیوند و بیان محاربات و تسخیر ملک و بلاد
و دیگر حوادث عظمی که در زمان فرخنده نشانش بظهور آمده بنوعی است که مرحوم حسن بیک مورخ روملو در کتابی که در زمان آنحضرت تألیف کرده باحسن
التواریخ موسوم ساخته مرقوم کلک بیان گردانیده و ذره حقیر را قابلیت تحریر آن نیست   **نظم**   چه شایسته‌ام بمحفل شاهی   که در او نیست قدر
دربانم   چه نویسم ثنای ذاتش را   که یکی از هزار نتوانم   و چون در سویدای خاطر تسوید وقایع زمان دولت حضرت اعلی
شاهی ظل الهی است و عذر واضح دفع اطالت و اطناب بنا بر آنکه این نسخهٔ عالم آرا از شرح حالات آن شهریار جهان پیرا بالکلیه خالی نباشد
کمیت خامه عباسی نامه بقدر الطاقه در مضمار سخن پیرائی تکاپو مینماید القصه چون جلوس همایون آن مرکز دایرهٔ جاه و جلال بفرخی و فرخندگی وقوع

ذکر احوال شاه اسمعیل اول

حصار مایوس گشته مملکت در تصرف او و شهر در تصرف رومیه بود در اثنی عشرین و تسعمائه که سال دوئیم حکومت او بود رومیه با بیست هزار پیاده و سوار متوجه بکار او شدند او باتفاق دورمیش خان قاجار کمربیکار ایشان بسته در الکای فورق بار دین بن العشر بتعیین محاربه تقاق افتاد و قراخان با آن جیش موفور غالب آمده در هنگام تعاقب از قضای آسمانی گلوله تفنگی بر او خورده از اسب غلطیده درگذشت قزلباشیه از این حال از هم پاشیده رومیه بعد از شکست فاحش و مغلوبیت غالب آمدند و از خواندکار مدد یافته دیار بکر را متصرف شدند و دست تصرف قزلباش از آن ولایت کوتاه شد چون این اخبار بعرض خاقان سلیمان شان رسید جمعی را بمدد قراخان تعیین نموده بود بعد از کشته شدن او فسخ آن فسخ نمودند القصه بعد از این وقایع خاقان سلیمان شان با وجود مشاغل ضروریه ممالک شب و روز در اندیشه تهیه اسباب لشکر کشی دیار روم بودند که در سنه ست و عشرین و تسعمائه سلطان سلیم بعالم بقا پیوست و پسرش سلطان سلیمان قایم مقام گردید چون از جانب او مخالفتی ظهور نیافته علماء اعلام لشکر بدون حرکت خصم جایز نداشته چون سلطان سلیمان در بدایت جلوس لشکر بدیار روس و فرنگ کشیده بغزا و جهاد مشغول شده بود آنحضرت نیز بغزای کفار تحریص نمودند بنا بر آن خاقان سلیمان شان چند سالی بجهت کسب مثوبات غزا عساکر منصور را بغزای گرجستان مأمور ساخته خود بعیش و سرور و حضور میپرداختند ای جهان آرا اقتضای آن کرد که یکی از شاهزادگان کامکار را بایالت خراسان موسوم گردانیده بآن دیار فرستند در اوّل حال شهزاده جوان بخت کامکار طهماسب میرزا که بسرپرستی و آئین جهانداری از ناصیه همایونش نمایان بود فرستاده امیر خان موصلوی ترکمان لله و اراتق فاتق مهمات گشت بعد از چندگاه آنحضرت را بپایه سریر اعلی آورده سام میرزا را با دورمیش خان فرستادند و تا آخر ایام حیات آنحضرت ممالک خراسان مهبط امن و امان بود در شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه شیخشاه والی شیروان روی ارادت و اخلاص بآستان اقبال آشیان آورده بعرف خود پیشکش نمود و خود را از زمره بندگان این آستان شمرد و صبیه که در حجله عفت دودمان شیروانشاهی پرورش یافته بود در سلک پردگیان تتق عصمت درآورد بدین نیکو خدمتیها ولایت شیروان مجدداً باو تسلیم گردید و در شهور سنه ثلاثین و تسعمائه چنانچه عادت قدیمه روزگار غدار است هادم اللذات بر ملک حیات آنخسرو عهد و کیقباد زمان تاختن آورده در عالم جوانی و عین لذات نفسانی که سی و هفت سال از درجات زندگانی طی کرده در مرحله سی و هشتم تخت سلطنت و کامرانی را وداع کرده در مقبوطای نام محلی از محال سراب بعالم بقا خرامیده در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا مدفون گردید طاب مضجعه موافق تاریخ آمد خسرو دین شیر تاریخ وفات آن سلطان سلطان نشان است و دیگری ظل یافته بدینطریق در سلک نظم کشیده **نظم** شاه گردون پناه اسمعیل آنکه چون مهر در نقاب شده از جهان رفت و ظل شدش تاریخ سال تاریخ آفتاب شده از آنحضرت چهار شاهزاده نامدار یادگار ماند و یکی در صغر سن بود ند طهماسب میرزا و بهرام میرزا از صبیه کریمه یکی از امرا موصلوی ترکمان متولد شده اند القاس میرزا و سام میرزا از خواتین مختلفه در سامی صبیتها زیاده فایده نیست آنحضرت در نظم اشعار طبیعت عالی داشتند اما بشعر ترکی بیشتر رغبت میفرمودند و تخلص خطائی میکردند بجهت آنکه با سلطان سلیم معاصر بودند مولانا امیدی در این قطعه اشاره بآن کرده **شعر**

قضا در کارگاه کبریائی ... فکنده طرح اسلیمی خطائی

وفات شاه اسمعیل اول

طهماسب میرزا در سال ۹۱۹ و سام میرزا و بهرام میرزا در یکسال ۹۲۳ و به فاصله چند روز متولد شدند (حبیب السیر)

ذکر احوال خجسته مآل شاه غفران پناه جنت مکان ابو البقا شاه طهماسب علیه الرحمه و الرضوان

ولادت شاه طهماسب

از زمره شاهزادگان عالیشان شاه جمجاه جنت مکان اعز و ارشد اولاد و الانژاد و شایسته تخت فیروزبخت کسری و کیقباد بود ولادت خجسته آنحضرت در چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه الحرام سنه تسع عشر و تسعمائه در قریه شهاباد از اعمال اصفهان روی داده دوربینان بساط کاهی تولد آنحضرت را موسوم شاها باد مبارک و میمون دانسته بپادشاهی و جهانداریش فالی گرفتند و اصطرلاب دانان دقیقه شناس از زایچه طالع

فرخنده

همایون مسند وجود آنحضرت آرایش یافت سید محمد کمونه که در سلک امرا منتظم بود و میر عبدالباقی وزیر و میر سید شریف صدر با آنحضرت در قول بودند دلاوران طرفین پای جلادت پیش نهاده آتش حرب مشتعل گردید در تاریخ جهان آرا مسطور است و بین الجمهور نیز مشهور است که آنحضرت در هنگام تسویهٔ صفوف خود بشکار بلدرچین مشغول بودند و بعد از گرمی حرب و قتال بمعسکر آمدند مالقوچ اغلی از دلاوران نامی رومیه و شجعان روزکار از زمرهٔ چرخچیان رومیه بود و همیشه در میان عظام رومیه خودستائی کرده میگفت که در میانهٔ سپاه حریف محاربهٔ من جز شاه نخواهد بود در اثنا کیر و دار آن مخذول مکرد ارکمر بمحاربهٔ خاقان سلیمان شان بسته در صف سپاه باگروهی از شجعان رزمخواه رومی بمقابلهٔ قول همایون شتافته آنحضرت را بمبارزت خواند هرچند آنخول کرفته مخذول قابل آن نبود که چنان پادشاه عالیجاه بمبارزت او التفات نماید اما آنحضرت از وفور غیرت برضای امرا دولتخواه و امداد سپاه اسب جلادت بمبارزت او تاخته شمشیر ذوالفقار آثار حیدری آخته چنان پر خشم و کین با آن بیعاقبت حمله نمود که از صولت و سطوت پادشاهانه بخود کشته مجال حرکت نیافت و آن شیر بیشهٔ پردلی بزور بازوی حیدری چنان ضربتی براو زد که درع و خفتان فولادی را دریکدیگر شکافته جثهٔ خفیهٔ اش برخاک هلاک انداخت غریو از هر دو لشکر برآمده گوئیا ن عالم بالا آن دست و بازو را آفرین خوان شدند القصه دلیران هردو گروه بریکدیگر ریخته از کثرت گرد و غبار روی هوا تیره و تار گشت خاقان سلیمان شان در آن معرکهٔ هولناک بنفس نفیس مباشر حرب گشته کارزاری کرد که ناسخ دستان سام و اسفندیار گردید در میان رومیه مشهور است که در آن مصاف شاه عالیجاه چند مرتبه سمند سعادت تند تا کنار عراده و چیر رانده عراده را بشمشیر از یکدیگر شکافتند و چون دلاوران سپاه قزلباش بعرّاده نزدیک شدند قریب بسیصد ینکچری را در پس عراده بضرب شمشیر پاره پاره ساختند ینکچریان و توپچیان بافروختن آتش بیکار مشغول شدند از بسیاری دود توب و ضربزن و تفنگ عالم روشن تیره گشت بسیاری از نیاکان لشکر قزلباش بوهم و هراس خود را بر آن دریای آتش زده بودند از آب تفنگ باخبر شدند و خرمن حیاتشان سوخته گردید خان محمد استاجلو که چرخچی بود توبی خورده باگروهی از طایفهٔ استاجلو در آن معرکه راه عدم پیمودند برومیان معلوم گشته بود که قول همایون از وجود پادشاه عالیجاه خالی است بآن طرف هجوم آورده از اشتعال نایرهٔ بیکار و انداختن توب و ضربزن بیشمار لشکر قول بهم برآمده سید محمد کمونه و میر عبدالباقی و میر سید شریف صدر رهرسه در قول شرف شهادت یافتند از امرا عظام سارو پیره قورچی باشی استاجلو و حسن بیک لله و خان محمد و ولدان بابا الیاس چاوشلو و جمعی دیگر در این جنگ کشته شدند سلطانعلی افشار نیز بدست رومیه گرفتار گردیده بود رومیان او را بتصوّر خاقان سلیمان شان کرده نزد سلطان سلیم بردند و او نام خود گفته در همان مجلس بقتل رسید چون خاقان سلیمان شان کثرت اعدا و بهم برآمدگی لشکر و پراکندگی قلب همایون مشاهده نمود قسم مود که گره نا نواختند سیصد کس بر سر آنحضرت جمع آمدند بالضروره بمبالغه و الحاح دولتخواهان عنان از معرکه برتافت و بگروه رومیه که قول سپاه قزلباش را شکسته عود می نمودند دو چار شده صفوف ایشان را از هم شکافته روانه میشدند اسب خاقان سلیمان شان بسیاه آبی فرو رفت خضر آقای استاجلو بار خود را کشیده آنحضرت سوار شده و خود اسب آنحضرت را بیرون آورده از عقب روانه شد در درجزین بملازمت رسیده نوازش یافت القصه آنحضرت با جمعی از مخصوصان از معرکه بیرون آمده بدرجزین آمدند که عساکر منصوره را جمع نموده بار دیگر از روی اقتدار بمحاربه رومیان کمر بندد سلطان سلیم بجهت افتخار و مباهات تا بلدهٔ تبریز آمد از زیاده از شش روز مجال اقامت نیافته از شدّت محاربهٔ طوایف قزلباش در شان آنحضرت بحدّی رسیده که پای اعتقادشان از مسلک مستقیم دین و ایمان لغزیده گمانهای غلط بردند القصه بعد از وقوع واقعهٔ چالدران حکومت دیاربکر را بقراخان برادر خان محمد استاجلو تفویض فرموده بدانطرف فرستادند و او در ماردین قرار گرفته بود اهالی شهر آمد که بقرا حمید مشهوراست بیوفائی کرده رومیان را آورده بشهر راه دادند و قراخان در ماردین متوجه دفع حادثهٔ رومیان شد بچند از کس بمقابلهٔ او فرستادند و او با آنگروه جنگ کرده غالب آمد چنانچه اکثر رومیه بقتل رسیدند و چون بظاهر شهر رسید مردم را با رومیه متفق یافته از تسخیر

کشته شدن خان محمد استاجلو

کشته شدن سید محمد کمونه و میر عبدالباقی و میر سید شریف صدر

[illegible]

ذکر احوال شاه اسمعیل اول

تعمیم داده عنان عزیمت بدانصوب معطوف داشتند چون کالپوش محل نزول لشکر بحر جوش دریا خروش گردید بعضی از امرا را با فوجی از
جنود ظفر ورود بجانب طوس فرستادند سلاطین اوزبک از آوازهٔ قرب وصول موکب ظفر قرین شاهی تزلزل تام یافته پای اقامتشان سست
گردید عنان بصوب مراجعت انعطاف داده بماوراء النهر رفتند و مرة بعد اخری آن ممالک در تحت تصرف اولیاء دولت ارجمند سعادت پیوند
شاهی قرار گرفت خاقان سلیمان شان چندگاه در خراسان اقامت فرموده بعضی امرا را که در محاربهٔ اوزبکیه مداهنه و سستی کرده بودند خصوصاً
دده بیک حاکم مرو را معجر پوشانیده تشبیه بلیغ فرمودند و جمعی فتنه انگیزان که در زمان غیبت موکب همایون شعار دولتخواهی اوزبک ظاهر ساخته
مردم شیعه مذهب مضرت و آزار رسانیده بودند بآتش قهر قهرمان زمان سوخته ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک معاندان پاک کردند و زمام
حکومت هرات و مهام خراسان را بکف کفایت زینل خان شاملو نهاده مراجعت فرمودند

ذکر محاربهٔ خاقان سلیمان شان با سلطان سلیم پادشاه روم در چالدران بعون الله

در شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه که خاقان سلیمان شان در ییلاقات همدان و متنزهات آن ولایت دلگشا عیش پیرا بودند خبر آمدن سلطان سلیم خواندکار
روم شایع شد بیان این واقعه بر سبیل اجمال آنست که سلطان بایزید در هنگام خروج خاقان سلیمان شان فرمانفرمای ممالک روم بود
با آنحضرت اظهار دوستی و محبت نموده همواره لوازم خصوصیت و اتحاد بجای آورده فیمابین طریقهٔ وداد مسلوک بود در شهور سبع عشر و تسعمائه (۹۱۷) ازو
سلطان سلیم با پدر در مقام خصومت در آمده فیمابین جنگ و جدال انجامیده معارف لشکر خصوصاً طایفهٔ ینگچری اتفاق نموده سلطان سلیم را
پادشاه کرده او را بی اختیار ساختند و او ازین غصه بیمار گشته در شهور سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه (۹۱۸) بعالم بقا پیوست و سلطان سلیم سریرآرای
تخت و صاحب دیهیم گشت سلطان احمد بن سلطان بایزید که در اناطولی بود خطبه بنام خود خوانده امرا و وزرا او را بحیله باستنبول طلبیده بقتل
آوردند و لشکر بر سر پسرش سلطان مراد فرستادند و او از لشکریان عم خویش متوهم گشته بخدمت اشرف آمد و در اصفهان بملازمت رسیده نوازش یافت
و در همان ایام باجل طبیعی فوت شد سلطان سلیم گمان تقویت سلطان مراد و بجهت آنکه نورعلی خلیفهٔ روملو حاکم ارزنجان باتفاق سلطان مراد گو
با رومیان جنگ کرده سنان پاشا را با جمعی کثیر بقتل آورده بودند با آنحضرت سالک طریق عناد گشته خصومت آغاز نهاد و قلعهٔ کاخ و بعضی قلاع
دیار بکر را نیز که فیمابین متنازع فیه بود مادهٔ کلفت ساخته رفته رفته بجهات مختلفه فیمابین اسباب وحشت آماده گشته در سنهٔ مذکور با لشکر پرخاشجوی
زیاده از چند و چون روی توجه بآذربایجان نهاد و نامه بخاقان سلیمان شان نوشته از آمدن خود اعلام نمود و آنحضرت از صفاهان ییلاقات
همدان آمده بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر انور داشته باشند از آمدن بهنگام او آگاه گشته از غایت حمیت مقید بجمعیت لشکر منصور
ممالک ایران نشده با معدودی که در ظل لوای فلک فرسا حاضر بودند بمقابلهٔ اعدا شتافته روز چهارشنبه دویم شهر رجب سنهٔ مذکور در صحرای چالدران
از اعمال خوی با بیست هزار کس در برابر آن لشکر نامحصور صف قتال آراستند و رومیه چنانچه رسم و شعار ایشانست پس و پیش خود را بعراده
و زنجیر حصار ساخته دوازده هزار ینگچری تفنگ انداز در درون عراده ها بافروختن آتش بکار مأمور گردانیدند سلطان سلیم آنقلعهٔ آتشین را حصار
خود ساخته قلب و جناحین آراسته و از اینطرف خان محمد جنگ را در جهت استحکام توپخانه مصلحت ندیده گفت در سحر کوچ با ایشان جنگ میباید
کرد و دورمیش خان از غرور شجاعت قبول این معنی نمینمود حضرت خاقان سلیمان شان فرمودند که من حرامی قافله نیستم هرچه مقدر الهی است بظهور میآید
خان محمد ساکت گشت و خاقان سلیمان شان خان محمد را که از دیار بکر با قشون آراسته آمده بود چرخچی لشکر ظفر قرین گردانیده سارو پیره قورچی
باشی استاجلو را در مقابل سلطان رفیق او شد و از امراء عظام دورمیش خان شاملو و نورعلی خلیفه روملو و خلفا بیک و حسین بیک لله و خلیل
سلطان ذوالقدر را در دست راست خانان و سلطانان استاجلو و پسران بابا الیاس چاوشلو و جمعی دیگر را در دست چپ قرار داده قول

همایون

پناهنده شدن سلطان مراد
نوهٔ سلطان بایزید
در اصفهان بنزد شاه اسمعیل

جنگ چالدران
چهارشنبه دوم رجب ۹۱۸

مملکت میشوند حسب الاستدعا ظهیر السلطنه محمد بابر میرزا حکم همایون عز صدور یافت که آنچه او از مملکت ماوراء النهر بسعی خود فتح نماید بر و مسلم
باشد و او از کابل عزیمت ملک موروث کرده در بدخشان خان میرزا را مصحوب خود گردانیده متوجه حصار شادمان شد حمشید سلطان و
مهدی سلطان اوزبک که حکومت ولایت حصار و بدخشان میشوند بمحاربه لشکر جغتای شتافته محمد بابر میرزا بر ایشان ظفر یافت و سرداران
اوزبک هر دو در معرکه کشته شده ولایت حصار و بدخشان برطبق نشان همایون بخان میرزا التعلق گرفت و حقیقت این حال را بپایه سریر اعلی عرض
نمودند که اگر مددی از جانب همایون رسد امید است که سایر بلاد ماوراء النهر مفتوح گردد خاقان سلیمان شان احمد سلطان صوفی اغلی و شاهرخ
سلطان مهردار افشار با جمعی از دلیران معرکه کارزار بمدد و کومک ایشان مأمور فرمودند و محمد بابر میرزا با امراء عظام ملحق شده متوجه سمرقند
شدند چون سلطانان اوزبک از آمدن محمد بابر میرزا و موافقت جنود قزلباش خبر یافتند مرکز دولت را خالی گذاشته بجانب ترکستان رفتند و بابر
میرزا در بلده سمرقند و تختگاه اجداد فیروزمند پای بر مسند جهانبانی نهاده در آن بلده فردوس نشان خطبه اثنی عشر بنام نامی آنحضرت خواند و امرا
قزلباش را رخصت انصراف داده پیشکشهای لایقه بخدمت اشرف فرستاد و اما بعد از رفتن امراء دیگر باره سلاطین اوزبک با حشری انبوه و لشکری
کوه شکوه بماوراء النهر آمدند و بابر میرزا با اندک مردمی که داشت بمقابله اعدا شتافته صف قتال آراست فیما بین حربی عظیم بوقوع پیوست بسیاری
از ملازمان جناب بابری در آن معرکه بقتل در آمده منهزم گردیدند و بابر میرزا در ماوراء النهر مجال اقامت نیافته بحصار شادمان آمد و سلاطین اوزبک
بتعاقب او بحصار آمدند بابر میرزا در قلعه متحصن شده کس به بلخ نزد بیرام خان قرامانلو فرستاده استمداد نمود بیرام خان جمعی از جنود قزلباش را
بمدد فرستاد اوزبکیه چون از وصول لشکر قزلباش اطلاع یافتند دست از محاصره باز داشتند بماوراء النهر مراجعت کردند حقیقت این حال و
طغیان اوزبک بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسید امیر نجم ثانی که بوکالت دیوان اعلی سرافراز بود و عظمت و کامرانی و بزرگی و عتبار
و اقتدار او در درگاه معلی بین الجمهور مشهور است و شمه از آن در حبیب السیر مسطور با نظام مهمات خراسان و دفع شر اوزبکان مأمور گردید
روانه خراسان شد چون به بلخ رسید بی امر و اشاره همایون کمر تسخیر ماوراء النهر بستند و او باتفاق حسین بیگ لله حاکم هرات و امراء عظام
خراسان و بیرام خان حاکم بلخ از آب آمویه عبور نمود و از طرف حصار محمد بابر میرزا رسیده بسپاه قزلباش ملحق شد اول قلعه خزار و بعد از آن
قلعه قرشی را فتح نمودند امیر نجم در قرشی حکم بقتل عام کرد و شیخم میرزای اوزبک با قریب پانزده هزار کس از سپاهی و رعیت بقتل رسیدند میرزا
بابر التماس خون جمعی از اهل قرشی که از قبایل جغتای بودند نمود در حیز قبول نیافت بدینجهت بین الجانبین غبار نقاری ارتفاع یافت امیر محمد
یوسف صدر درخواست خون جماعتی از سادات که بمسجد جامع پناه برده بودند نمود در حیز قبول نیافت جمعی کثیر از سادات بقتل در آمدند و این معنی امیر
نجم مبارک نیامد بعد از آن بر سر قلعه غجدوان که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان اقامت داشتند آمده چهار ماه آن قلعه را محاصره نمودند
ماکولات در اردوی قزلباش روی بکمی آورده سپاهی بجهت آذوقه و علیق دواب بتنقیص میکشیدند عبدالله خان و جانی بیک سلطان در بخارا
بودند چون از عسرت احوال قزلباش خبر یافتند با لشکر آراسته بر سر میر نجم آمدند محمد تیمور سلطان نیز از قلعه بدیشان پیوست در روز یکشنبه سیم ماه رمضان
بظاهر غجدوان رسیده فیما بین محاربه عظیم روی داد در آن معرکه تیری جانفرسا بر بیرام خان قرامانلو که سردار و چرخچی لشکر قزلباش بود رسیده
از اسب در افتاد و این معنی سبب انهزام چرخچیان و دلیری اوزبکان گشته جنود اوزبکیه یکباره هجوم آوردند امراء قزلباش متلاشی گشته قول بهم بر آمد
محمد بابر میرزا پهلو از محاربه خالی کرده با لشکر خود راه حصار پیش گرفت امراء قزلباش که از نخوت و بزرگی امیر نجم تنگ آمده بودند در محافظت
او سعی ننمودند او در معرکه بدست در آمده بقتل رسید بعضی از خواص خراسان راه فرار پیموده از گذار کرکی عبور نموده بخراسان آمدند و این واقعه
در شهور سنه ثمان و عشر و تسعمائه روی داد و بعد از آنکه سلاطین اوزبکیه را با شاهد فتح و ظفر مواصلت دست داد بعزم تسخیر خراسان از آب جیحون
گذشته چندگاه ساحت ملک خراسان لگدکوب اوزبکان بود چون اخبار بعرض عاکفان سده آسمان مقدار رسید دیگر باره یورش خراسان

تصمیم داده

ذکر احوال شاه اسمعیل اول

(۲۱) یکی از غازیان بور جلو عزیز آقا نام موسوم بآدی بها در از زیر چندین کشته بیرون آورده سرش را که از غایت نخوت سر بسیچ سر و ری را قابل افسر نمیدانست
از بدن جدا کرده در سایه علم اژدها پیکر بر پشم سمند جهان پیما انداختند خاقان سلیمان شان بسجدات شکر آلهی بتقدیم رسانیده و هر عضوی از اعضای
او را بولایتی فرستادند سر او را پوست کنده پر کاه کرده بسلطان بایزید بن سلطان محمد غازی پادشاه روم فرستادند و استخوان کاسه سر را
بطلا گرفته بقول مؤلف احسن التواریخ قدح مثال در بزم حریفان باده نشاط در گردش بود و این بیت مناسب حال اوست **بیت** کاسه
سر شد قدح از گردش دوران مرا دار داین دیر خراب آباد سرگردان مرا خواجه کمال الدین محمود ساغرچی مشهور وزیر شاهی بیگ خان بود
که از قلعه مرو آمده در وقتی که آن کاسه زر اندود را شهریار کامکار بدست گرفته جرعه مثال از آن باده عشرت و دستکامی مینوشیدند خواجه
در مقابل آن مهر سپهر اقبال در صف کرفاران ایستاده بود خاقان سلیمان شان باو خطاب فرمود که خواجه این کاسه سر را می شناسی سر پادشاه
تست گفت سبحان الله چه صاحب دولتی بوده که هنوز دولت در او باقی است که با این حال بر روی دست چون تو صاحب اقبالی است که دم بدم
از آن باده نشاط می نوشند این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانیده بوزارت خراسان معزز و سربلند
گردید آقا رستم روزافزون که بتغلب بر ولایت مازندران استیلا یافته بود نسبت بملازمان سده اقبال شاهی خلاف ورزیده همیشه میگفت که دست
من است و دامان شاهی بیگ خان در این وقت خاقان سلیمان شان یکدست او را بریده بیکی از بیاولان بهرام صولت داده فرستادند که به
مازندران برده در دامان آقا رستم اندازد و بگوید که دست تو بدامن او نرسید و حالا دست بدامان تو زده آن بیاول در وقتی که آقا
رستم با سرداران طبرستان مجلس عالی داشت بانجمن در آمده بخوف و هراس بخدمت مرجوعه قیام نموده فی الفور بازگشت هیچ آفریده را مجال
دم زدن نشد آقا رستم از خوف آن پیغام سراسیمه تهدید زهره اش آب شده دلش از واهمه و بیم قصور یافت روز بروز ضعف بر بدنش مستولی
گشته بعالم عقبی شتافت القصه بعد از وقوع این فتح مبین فتحنامها باطراف و جوانب ممالک فرستاده در تمامت ولایت خراسان خطبه و سکه بالقاب
مطهره ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم الملک الاکبر و نام نامی همایون آرایش یافته تا کنار جیحون در تحت تصرف امرای قزلباش قرار گرفته شعار مذهب
هدایت آثار امامیه در تمامت بلاد خراسان شیوع یافت و رایات منصوره بهرات تختگاه خاقان منصور از فر وجود آن زیبنده تاج و سریر
رفعت آسمانی یافت و تاریخ این سانحه غریبه فتح شاه دین پناه است و آن زمستان بلده فاخره هرات محل نزول و قشلاق آن کامل الصفات بود
ولاة و حکام اطراف بآستان اقبال آشیان شتافته زبان بتهنیت و مبارکبادی فتح خراسان میگشادند از آنجمله سلطان اویس میرزا مشهور
بخان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از بدخشان بپایه سریر سلطنت نشان آمده منظور نظر خاص و انیس بزم اختصاص
گردیده و نشان ایالت حصار شادمان و بدخشان گرفته مقضی المرام بازگشت و همچنین محمد یار میرزا ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان
در کابل ایلچیان سخندان فرستاده اظهار اخلاص نموده و در اول بهار رایات کشورکشا بعزم تسخیر ماوراءالنهر از هرات بیرون آمده چون بمیمند
و فاریاب رسید سلاطین اوزبک و محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر در سمرقند رایت سلطنت افراخته و عبیدالله خان که در بخارا حکومت مینمود
و جانی بیگ سلطان و سایر سلطانان ها در ماوراءالنهر بیکدیگر پیوسته بکنار آب آمدند و کسان بپایه سریر اعلی فرستاده اظهار اخلاص نموده
پیشکشهای لایق ارسال داشتند و تعهد نمودند که اگر عنایت شاهی آنطرف آب را بر ایشان مسلم دارد مدت العمر از جاده خدمتکاری قدم بیرون ننهند
خاقان سلیمان شان ایجاب ملتمس ایشان فرموده آهنگ عراق کرده ایلچیان از مصر و شام و روم بجهت تهنیت فتح خراسان بپایه سریر اعلی آمدند و بعد
از ایشان حکام مازندران بپایه سریر خلافت مصیر آمده نصف مازندران بسید عبدالکریم که از اولاد میر بزرگ بود عنایت شده نصف دیگر
با آقا محمد روز افزون شفقت شد هر یک فراخور حال تفقدات کرده مقضی المرام روانه شدند و حکام گیلانات و شیخشاه والی شیروان باج
و خراج برده و غاشیه طاعتگذاری بر دوش گرفتند اما سلاطین اوزبکیه بعهد و پیمان وفا نکرده در زمان غیبت همایون دست درازیها بجوانب

مملکت

۹۱۰

دارد انشاء الله تعالی وعدهٔ ملاقات در مشهد مقدس معلی است و در شهور سنه عشر و تسعمائه در ییلاق خرقان باحضار عساکر نصرت نشان فرمان داده
بدل قوی و امل وسیع روی توجه بخراسان آوردند چون از سمنان عبور نموده دلیرانه قدم بولایت خراسان نهادند حکام اوزبک که در ولایت
خراسان بودند تاب توقف نیاورده هر یک مرکز دولت خالی گذاشته بهرات جمع شدند شاهی بیگ خان که از یورش هزاره عود نموده در هرات بود از
جرات و دلیری خاقان سلیمان شان و بخوف و هراس در آمدن بخراسان خائف و هراسان گشته در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته و زبروز رعب و هراس
از خاقان سلیمان شان در دلش زیاده تر میشد چون رسیدن رایات فیروزی آیات بحدود مشهد مقدس مسموع او گشت اصلا با خود قرار مقاتله و
مقابله آنحضرت نتوانست داد جان وفا میرزا اقوام خود را در قلعه هرات گذاشته خود بجانب مرو شاهیجان در حرکت آمد جان وفا میرزا نیز تاب
توقف نیاورده متعاقب برورفت خاقان سلیمان شان مبتهج و مسرور با دلی آسوده و خاطری از فزع دور بمشهد مقدس معلی در آمده جبهه نیاز بر آن آستان
ملایک آشیان سلطان خراسان نهاده بلوازم دعا و زیارت پرداختند و سادات و مجاوران آن عتبه کعبه مرتبه را بنوازشات ارجمند مخصوص گردانید و
از روح مقدس آن سلطان سریر ولایت و امامت استمداد کرده بتعاقب شاهی بیگ خان روی توجه بمرو نهادند غازیان عظام که منقلای لشکر فیروزی
اثر بودند چون بجلگاه مرو رسیدند جان وفا میرزا با فوجی کثیر از بهادران نامی اوزبک بمقابله ایشان در آمده در طاهر آباد مرو بین الفریقین محاربه صعب
اتفاق افتاد با وجود آنکه دانه محمد سردار لشکر قزلباش در آن معرکه بشهادت رسید جان وفا میرزا شکست عظیم خورده روی بهزیمت نهاد و لشکر قزلباش
تا پای قلعه اوزبکان را دوانیده جمعی کثیر از طبقه اوزبک بر خاک هلاک افتادند مقارن اینحال چتر همایون فال خاقان بهمال سایه وصول بر ظاهر مرو
انداخته در برابر قلعه سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراختند شاهی بیگ خان بیشتر از پیشتر خوفناک گشته در قلعه مرو متحصن گردید و در ضبط شهر
و قلعه شرایط مبالغه بجای آورد و کسان بما وراء النهر فرستاده باحضار سلطانان طوایف اوزبک فرمان داد و همه روزه بین الجانبین در پای قلعه
محاربات وقوع یافته از طرفین جمعی نابود میشدند چون چند روز بر این منوال گذشت و صورت فتحی نقش نبست خاقان سلیمان شان که همیشه صف آرائی
و جنگ برو با دشمن دوست تر از جنگ قلعه میداشتند خواستند که بحسن تدبیر شاهی بیگ خان را که چون روباه از صولت شیر در سوراخ خزیده بود
بیرون کشند طبل ارتحال کوفته از پای قلعه کوچ کردند و بمحمد خان مکتوبی نوشته فرستادند که تو با ما وعدهٔ ملاقات در عراق و آذربایجان کرده تا آن وفا
نمودی و ما بوعدهٔ خود وفا کرده بخراسان آمدیم متعهد از انجام بمقابله ما در نیامدی الحال بعضی قضایا در آذربایجان روی داده که بازگشتن ما
لازم شده بنابر آن کوچ کرده میرویم هر وقت ایشان آماده پیکار گردند و مقدر الهی شده باشد ملاقات دست دهد شاهی بیگ خان ارتحال خاقان
سلیمان شان را بعجز و زبونی حمل کرده خواست که فی الجمله آبی بروی کار آورده اندکی از عار فرار و تحصن جستن از صولت سپاه قزلباش خود را
بخشد عزم تعاقب جزم با موازی سی هزار کس از جنود اوزبک و امرا و سرداران نامی که در آنوقت در ملازمتش حاضر بودند از شهر بیرون آمد امیر
خان موصلو که حسب الفرمان قضا جریان با سیصد کس بر ساقه لشکر بود از مشاهده ورود جنود اوزبک بر طبق اشاره پیچون فرار نموده موکب ظفر
قرین پیوست از فرار نمودن محمد خان کمال اضطرار در لشکر قزلباش تصور نموده در تعاقب دلیرتر گردید خاقان سلیمان شان چون از آمدن او خبر
یافت چندان صبر فرمود که او از جوی آبی که در سه فرسخی شهر است گذشت جمعی را بتخریب پل آن جو مأمور فرمود و عطفه عنان کرده با هفده هزار
کس که در رکاب نصرت مآب بودند در محمود آباد مرو در برابر جنود اوزبک صف سپاه آراست شاهی بیگ خان ناچار دل بمحاربه نهاده روی بمعرکه
کارزار آورد و از طرفین بهادران اوزبک و دلیران لشکر قزلباش در هم آویخته چنان کارزاری وقوع یافت که دل بهرام خون آشام بر کشتگان
آن معرکه سوخت **نظم** بنیروی اقبال شاه جهان / نگونسار شد رایت اوزبکان / ز خون یلان گشت گلگون زمین / فلک خواند
آیات فتح مبین جان وفا میرزا و قنبر بی و اکثر امرا اوزبکیه در آن معرکه کشته شدند و شاهی بیگ خان با جمعی از نامداران جنود اوزبک سراسیمه و
اسب فرار بر محوطه که راه بیرون شدن نداشت جهانیده در سه آبی بر زبر یکدیگر افتادند و بصد حسرت و هوان جان بسختی میدادند جثه شاهی بیگ خان را

یکی از غازیان

تبریز از مقدم شریف فرمانفرمای ایران عطر بیز گردید از جانب شیروان خبر رسید که شیخشاه بار دیگر در آن ولایت رایت سروری افراخته و در ادای
باج و خراج تعلل مینماید آتش غضب قیامت لهب زبانه کشیده در شدت زمستان و سورت سرما عنان عزیمت بصوب شیروان معطوف ساختند
و در جواد ترتیب جسر پرداختند و بسلامت عبور فرمودند شیروانشاه تاب توقف نیاورده بجانب قلعه بیغرد گریخت رایات جلال بفیروزی و اقبال
بشیروان در آمده ایالت آن ولایت بلله بیگ تفویض یافته او در بلده شماخی رحل اقامت انداخته مستحفظان قلاع بادکوبه و شابران بقدم اطاعت
و انقیاد پیش آمده مفاتیح درون بتسلیم نمودند مردم دربند بمتانت قلعه و رفعت خاکریز اعتماد نموده روزی چند دست و پائی زدند اما عاقبت دست
در دامن استیمان زده مراسم متابعت بتقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان شان در همان زمستان از شیروان بیرون آمده بقراباغ تشریف آوردند
در اول بهار بجانب سلطانیه در حرکت آمده بتهیه اسباب یورش خراسان پرداختند

آغاز داستان فتح خراسان

بلبل نوایان گلشن روایات و قصه پردازان انجمن حکایات اخبار بدایع آثار فتح خراسان را که بشعشعه تیغ آتشبار خاقان سلیمان بمنصه وقوع پیوست
بدین عنوان ایراد نموده اند که چون طنطنه کوس رعدآوای خسرو کشورگشا در عرصه جهان بلندآوازه گشت سلاطین آفاق از رعب جهانگیری آنحضرت با
باستحقاق با آنحضرت در مقام خلت و وفاق در آمده طریق مصادقت و رفقت بارسال تحف و هدایا و رسل و رسائل می‌نمودند خاقان منصور ابوالغازی
سلطان حسین میرزای بایقره که در ممالک خراسان و مرو و شاهیجان و خوارزم و طخارستان و زابلستان و قندهار تا حدود کابل و بدخشان فرمانروا
بود و چندین سال زمان دولتش امتداد یافته فرزندان رشید کامکارش از پسر و پسرزاده بسیار بودند بدلالت عقل دوراندیش با آنحضرت
در مقام صداقت و خصوصیت در آمده همواره اظهار محبت و دوستی مینمود خاقان سلیمان شان نیز با آن پادشاه والاجاه طریقه پدر فرزندی
مسلوک داشته احترام سلسله تیموریه و ارتباط سابق و لاحق را بجای آوردند و در آغاز کشورگشائی متعرض ممالکی که در حوزه تصرف آنشاه
منصور بود نشدند و همواره بین الجانبین ابواب مراسله و آمد شد مفتوح بود بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه که از بی اتفاقی فرزندان و دعوی
استقلال دو سه نفر از ایشان خصوصاً بدیع الزمان میرزا و مظفر میرزا حسین و کپک میرزا چنانچه در حبیب السیر مسطور است اختلال باحوال آن سلسله
راه یافت و محمد خان شیبانی و بوداق سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اغلی از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان اوزبک که از
مرتبه نوکری سلطان احمد میرزای بن سلطان ابوسعید گورکان والی خطه ماوراءالنهر بود بمرتبه والای سلطنت ترقی کرده در این ممالک پادشاه
مانند فرمان شده بود شمه از اختلال احوال و عدم اتفاق شاهزادگان سلسله تیموری شنیده طمع در ملک خراسان کرد و کمر همت باستیصال اولاد
خاقان منصور بست و در شهور سنه ثلاث عشر و تسعمائه لشکر بخراسان کشیده با آن شاهزادگان بی تدبیر محاربات نموده بر ایشان ظفر یافت و بقطع رشته
حیاتشان پرداخت مجملاً دود از دودمان بایقرائی چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است برآورده مملکت ایشان بحیطه ضبط و تصرف اوزبکیه در آمد
و محمد خان شیبانی که بین الجمهور بشاهی بیک خان مشهور است از اقصی ترکستان تا حدود عراق در حوزه تسخیر کشیده الویه دولت و رایات عظمت
و اقتدارش سر بعیوق افراشته بخار نخوت و غرور بمثابه بکاخ دماغش متصاعد گشت که هیچ پادشاه ذی شوکت صاحب اقتداری را بنظر در نیاورد
و با خدام آستان فلک آشیان شاهی در مقام خلاف در آمده در سالی که رایات کشورگشا مرتبه ثانی بجانب شیروان توجه نموده بود جمعی از لشکریان را
از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان در آن ولایت وقوع یافته بود و معهذلک خاقان سلیمان شان دو سه
مرتبه رسولان سخندان مثل شیخ زاده لاهیجی را که از مشاهیر مستعدان روزگار بود برسالت فرستاده بترک فتنه و ستیز دلالت نمودند او از بخت
برگشتگی در جواب سخنان خشونت آمیز نوشته لافهای گزاف زده و اظهار نموده بود که گذاردن حج اسلام در دل رسوخ دارد و آیا وعده ملاقات در کدام
محل خواهد بود خاقان سلیمان شان نیز جواب مکتوب بر نهج مرغوب نوشته فرستادند که ما را نیز طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس در دل رسوخ

بیگ را استقبال نموده در باغ میرزا اسپر بوداق فرود آوردند و حسین بیگ حقیقت فتح بغداد و ارسال به سریر خلافت مصیر عرض نموده موکب جهانگشا شکارکنان به آهستگی طی مسافت نموده مظفر و کامران بدار السلام رسید خلایق آثار بشاشت و شادکامی بظهور آورده باستقبال شتافته لوازم دعا و نیاز بجای آوردند و خاقان سلیمان شأن بفتح دار السلام محامد شکر ملک علام بجای آورده در بیستم شهر جمادی الثانیه سنهٔ اربع عشر و تسعمائه بدار السلام در آمده سید محمد باعزاز و احترام شاهی مفتخر و مباهی گردید و ایالت آن ولایت بخادم بیگ تفویض یافته ابو المنصور و خلیفة الخلفاء در انجا لقب یافت و از آنجا روی نیاز و اخلاص بخاک پاک کربلا آورده بشرف زیارت مرقد منور ابی عبد الله الحسین و شهداء دشت کربلا مشرف شده رب و زینت آن روضه بهشت احترام و انعام مجاوران توجه تام مرعی داشتند و از آنجا احرام طواف روضه جنت منزلت شاه ولایت پناه مظهر انوار انما ولیکم الله بسته از حله بنجف اشرف رفتند و بآن سعادت عظمی فایز شده دست دریا نوال ببذل و احسان خدمهٔ آن آستان سدره نشان گشادند و تولیت نجف اشرف با بعضی محال عراق عرب بسید محمد کمونه شفقت شده بدان خدمت مشغول گردید و بدار السلام عود نموده بشرف زیارت مراقد متبرکه ائمه والا آثار ابی ابراهیم موسی الکاظم و محمد تقی الجواد علیهما السلام مشرف گشتند و از آنجا عزم سامره نموده در آن اماکن شریفه رسم دعا و زیارت و انعام و احسان بتقدیم میرسانیدند بعد از انتظام مهام عراق عرب و تعیین رواتب و رواج و رونق آستانهای متبرکه علم تسخیر خوزستان افراخته روانه آن صوب شدند در حدود لرستان حسین بیگ لله و بیرام بیگ قرامانلو را با ده هزار کس از عساکر نصرت نشان بر سر ملک رستم حاکم لرستان فرستادند و موکب همایون بجانب حویزه در حرکت آمد اعراب مشعشع که در آن ولایت میباشند در آن وقت ببادیه ضلالت افتاده بالوهیت شاه ولایت پناه قائل بودند و از غرایب حالات آنکه بین الجمهور چنین مشهور است که آن قوم را در هنگام عباداتی که معهود ایشان است کیفیتی طاری میشود که کارد و شمشیر در ایشان اثر نمیکند نوک شمشیر را بر شکم خود نهاده بعبارت علی اللهی و غیره باطل متذکر میگردند شمشیر چون کمان خم میگردد و آسیبی بدین ایشان نمیرساند حاکم آن طایفه همیشه یکی از سادات بوده در اینوقت سلطان فیاض پسر سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر گشته بود و احکام شریعت در میان آن طایفه مفقود گشته از بادیه ضلالت و گمراهی قدم فراتر نهاده در آن حین بالوهیت فیاض معترف بودند چون رایات جلال بحدود حویزه رسید بقول مؤلف حبیب السیر سلطان فیاض با طبقه مشعشع در برابر موکب اقبال صف بیاراسته آماده رزم و پیکار شدند و در ظاهر حویزه حربی عظیم وقوع یافته زمین حویزه از خون مشعشع حکم لعل رمانی گرفت فیاض بدسگال با بسیاری از اهل ضلال بتیغ تیز غازیان ظفر مآل براه عدم استعجال نمودند

نظم

زخون مشعشع در آن ساده دشت تو گفتی زمین و زمان لاله گشت
ز بس خون در آن پهن زمین گله بست فلک تا کمرگاه در خون نشست
ز بس کشته بر روی هم اوفتاد در آن بادیه بسته شد راه باد

امراء عظام که بلرستان رفته بودند ملک رستم را بعد از آنکه در مقابله ایشان فرار نموده بود بجبال صعب المسالک پناه برده عساکر بهرام انتقام پیرامن آنکوه را فرا گرفته کار بر او تنگ گرفته بودند با امان و عهد و پیمان نزد امراء آمده در مرافقت ایشان بپایه سریر اعلی آمده و بزبان لری شیرین زبانیها در خدمت کرده منظور نظر عاطفت گشت چون محاسن دراز داشت خاقان سلیمان شأن محاسن او را بدرر و لآلی آراسته مدتی با آن هیئت در اردوی همایون بود و بحکومت لرستان منصوب گشته مقضی المرام روانه دیار خود گردید القصه بعد از فتح مشعشع حکومت حویزه را بیکی از امراء عظام تفویض فرموده متوجه شوشتر و دزفول شدند حاکم آنجا طریق اطاعت مسلوک داشته بپایه سریر اعلی آمده مقالید شهر و قلعه تسلیم نمودند و آن ممالک با قلعهٔ سلاسل بحوزه تصرف شهریار دریا دل در آمده خاقان سلیمان شأن آن قلعه گردون مثال را بیکی از اهل اعتماد سپرده لوای ظفر انتما سایه وصول بر ولایت فارس انداخت و شکارکنان بدار الملک شیراز خرامیده دیگر باره در دار الملک مظفری قدم بر مسند کامرانی و رعیت پروری نهادند ایلچیان والی لار و هرموز بپایه سریر خلافت مصیر آمده پیشکشهای لایق گذرانیده در آن ممالک خطبه و سکه باسم و لقب همایون مزین ساختند و زمستان در خطه شیراز بعشرت و ناز گذرانیده بهار را در ییلاق قصر زرد و ییلاقات همدان گذرانیده چندگاه در دامن کوه الوند نزول فرمودند و از آنجا دار السلطنه

تبریز

کو اقبال شاه دین پناه آن کور را دید ست این کور را از دار قضای الهی کور شاهرخ بست و گرفتار آمد بقیة السیف آن اشرار بصوب فرار رو با
ادبار شتافتند علاء الدوله بعد از این شکست در ماتم فرزندان و اقربا نمد سیاه پوشیده امرا او نیز بلاسهای سیاه در گردن انداخته تعزیتی
داشتند که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و دندان طمع از دیار بکر کنده ترک سعی بیهوده کردند و دولت او را آب و رنگی نماند چون پادشاه روم
از شکستهای پی در پی علاء الدوله و قتل اولاد و قلع و قمع امرا و لشکریانش اطلاع یافت کینه دیرینه از او در دل داشت فرصت غنیمت شمرده لشکر بر
او کشید و فیما بین محاربه اتفاق افتاد و علاء الدوله در معرکه که رومیان بقتل در آمد و دولت آن سلسله سپری گشت طایفه ذو القدر بعضی ملازمت
خواندکار اختیار نموده بعضی بخدمت خاقان سلیمان شان آمدند این علاء الدوله مالک مملکت مرعش و البستان و صاحب هشتاد هزار خانه ذو القدر
بود چهار نفر از این طبقه در آن ولایت سلطنت کردند ملک اصلان و ناصر الدین و علاء الدوله اما علاء الدوله زیاده از پدران اقتدار و استقلال
یافته با پادشاه روم و مصر بحیله و تزویر سلوک مینمود و هرگاه ایلچیان روم میآمدند جمعی ملازمان خود را لباس مصریان پوشانیده با ایشان میگفت
که پادشاه مصر فرستاده از من بجهت دفع لشکر روم استمداد مینماید و من بدوستی خواندکار امداد نمینمایم و با پادشاه مصر نیز همان دستور و از هر دو
منتفع میشد مشهور است که همیشه علاء الدوله میگفت که دو مرغ زرین دارم یکی بیضه نقره میکند و یکی طلا القصه در معرکه جنگ ذو القدر سلطانمراد که نزد
علاء الدوله بدامادی او اختصاص یافته بود بدست رومیان در آمد سلطان سلیم پادشاه روم رعایت او نموده چندگاه همراه بود هر سالی که بر
خاقان سلیمان شان بیآمد صلاح در مرافقت او ندیدند و او از میان رومیان جدا شده جمعی از اشرار بر سر او جمع شده بر سر پیراجه سلطان قاجار
رفت و با هشتصد نفر بمحاربه شتافته بهشت هزار کس او غالب آمده سلطان مراد در معرکه کشته اجه سلطان سر و انگشتری او را جهت نشان
بدرگاه عالم پناه فرستاده بود و میش سلطان لقب یافت و دولت سلاطین آق قوینلو بسبب قتل او منقرض شد هر چند این قضایا بعد از فتح و تسخیر عراق
عرب است که وقوع یافت اما بنابر ارتباط سخن بذکر آن پرداخت

ذکر توجه موکب همایون بصوب عراق عرب و بیان فتح و تسخیر آن ولایت و قضایای سانحه

حقیقت فتح آن ولایت آنکه چون اعیان ممالک عراق عرب از تزلزل احوال سلطانمراد خبر یافتند باریک نامی از امرای ترکمان آن ملک را بحیطه
ضبط در آورده همت بمحافظت آن گماشت و هوای تسخیر آن ولایت در ضمیر منیر همایون رسوخ یافت تخت تاج زردوزی و کمر و خلعت خاص جهت باریک
ارسال داشته باطاعت و انقیاد دلالت فرمود باریک در اول حال باستقبال خلعت شاهی شتافته طاقیه ترکمانی را از سر گذاشته بپوشیدن
تاج و خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردید و پیشکشهای لایق جهت خدام بارگاه سدره اشتباه فرستاد و استدعا نمود که ایالت آن ولایت بر و مسلم دارند
اما نظر قبول همایونی بر آنها نیفتاد و بباریک پیغام دادند که ادراک زیارت عتبات عالیات در دل رسوخ یافته فسخ آن نمیشود اگر بوی صدق و اخلاص
از سخنان او میآید بلا توقف بدرگاه عالم پناه شتافته در سلک سایر امرا منتظم باشد والا بمکر و حیله را در این درگاه گنجایش نیست باریک چندی روزی شعار
دولتخواهی را شعار خود ساخته چون نهضت همایون بآن طرف محقق شد بجمع نمودن ذخیره و یراق قلعه داری مشغول گردید و علانیه کوس مخالفت کوفته
تاج زردوزی از سر انداخت لهذا نهضت همایون بدان طرف جزم گردید حسین بیگ لله را بمنقلای ساخته پیشتر فرستادند چون حسین بیگ بدو منزلی بغداد
رسید باریک دل از دست داده اگر اعیان آن ولایت را باطاعت خدام بارگاه شاهی راغب یافته و قوت مقابله و قلعه داری در خود ندیده شبی بجسر
از دجله گذشته سراسیمه وار باتفاق سلطانمراد در کمال تعب بجانب حلب گریخت و از آنجا چنانچه تحریر پیوست بجانب ذو القدر رفتند روز دیگر اهالی و اعیان
شهر سید بیگ کمونه را که از اعاظم سادات نجف و صاحب اختیار آن ولایت بود و باریک او را بعلت هواخواهی دولت ارجمند شاهی گرفته در سیاه
چاه محبوس داشت از چاه بر آورده شعار شاهی سیونی ظاهر ساختند و سید محمد کمونه روز جمعه بمسجد جامع رفته خطبه اثنی عشر بالقاب همایونی خواند و حسین

بیگ را

بطرف آلبستان رفته پشت بقلهٔ کوه رفیع موسوم بکوه درنا داده مستعد جنگ و پیکار نشست و بقول مؤلف حبیب السیر و فتوحات امینی هروی موکب همایون
فال خاقان سلیمان شان بجانب البستان در حرکت آمده چون تقارب فئتین دست داد از جانبین تسویهٔ صفوف پرداخته آتش محاربه بنوعی اشتعال
یافت که از برق سیف و سنان خوشهٔ پروین در فلک میسوخت و زمین آلبستان از بسیاری خون کشتگان رشک بدخشان گردید طایفهٔ ذوالقدر در آن
معرکهٔ پرخوف و خطر پای ثبات و قرار استوار داشته دو روز از اول بام تا شام بحرب و قتال اشتغال مینمودند چون زمانه پردهٔ ظلمانی میانهٔ هردو
گروه حایل میساخت از طرفین بآرامگاه خود شتافته تا صباح بمراسم طلایه و پاس میپرداختند روز سیم خاقان سلیمان شان بزین بی بدل را
بدرع و خفتان آراسته دلاوران لشکر قزلباش را بمدافعهٔ اعدا دلیر ساخته همت بلند نهمت بقلع و استیصال اعدا مصروف داشته قدم بمعرکهٔ
کارزار نهادند و از آنطرف مخالفان خیره سر ذوالقدر در برابر موکب اقبال شاهی در آمده محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بهزار ذوالقدر
علامت عجز و انکسار در ناصیهٔ حال خود مشاهده نموده فرار بر قرار اختیار نمودند نسایم فتح و فیروزی بر رشته لوای فلک فرسا وزیده دلاوران
لشکر قزلباش دمار از نهاد آنطایفه بر آوردند و قلاع دیار بکر را که بتصرف ذوالقدر در آمده بود بقهر و غلبه گرفته ایالت آن ولایت در همین سال
بر خان محمد استاجلو تفویض یافت در همین ایام امیرخان ولد کلابی بیک موصلوی ترکمان از حدود دیار بکر موصل بدرگاه عالم پناه آمده مورد
التفات گردید و خاقان سلیمان شان آن ولایت را انتظام داده عنان بصوب مراجعت انعطاف دادند اما حسن بیک مورخ در احسن التواریخ
نوشته که در میانه خاقان سلیمان شان مقابله نشده مؤلف حبیب السیر اعتراض کرده که با وجود آنکه خود در آنزمان بوده خلاف واقع نوشته در
حیرم و قول او را بیان نمود و العلم عندالله القصه چون بعد از وقوع این واقعه خان محمد بدیار بکر آمد قاسم بیک ولد کلابی بیک موصلو که در شهر حمید
بود مخالفت کرده قلعه را بسته مانع دخول شد خان محمد بضرورت در صحرا فرود آمد اکراد آنحدود دست درازی بسیار باردوی قزلباش نمودند
خان محمد بر سر اکراد رفته حربی عظیم میانهٔ ایشان وقوع یافت هفت هزار کس از اکراد بقتل آمدند و خان محمد از حرب اکراد مظفر و منصور بازگردید
قاسم بیک تاب مقاومت او نداشت کس نزد علاء الدوله ذوالقدر فرستاده و از او استمداد نموده متعهد شد که شهر را باو سپارد با آنکه تنگی
فاحش بحال علاء الدوله راه یافته بود بهوس شهر حمید باستدعاء قاسم بیک در آن زمستان دیگرباره لشکر جنگجوی فراهم آورده دو هزار کس
بسرداری پسران خود قاسم بیک مشهور بسیار و قیلان و اردوانه بیک بر سر خان محمد بدیار بکر فرستاد و خان محمد استاجلو با وجود قلت سپاه بتکیه
بر اقبال بیزوال شاهی نموده با طایفهٔ استاجلو در برابر آن جنود اختر صفت صف قتال آراسته بمیامن اقبال و دولت قاهره مظفر و منصور گشت و او
قیلان بیک بشجاعت و دلاوری از سایر اولاد علاء الدوله ممتاز بود و اردوانه بیک برادرش با جمعی کثیر بدست در آمده بقتل رسیدند و خان محمد
مظفر و نصرت یافته در کمال شکوه و اجلال بر سر قاسم بیک ترکمان آمده او در درون شهر مضبوط ساخته در مقام قلعه داری شد اما کاری نساخته اهالی
شهر حمید از او روگردان شده غازیان را بشهر راه دادند و قاسم بیک گرفتار شده بقتل رسید خان محمد در حکومت دیار بکر استقلال یافته آوازهٔ
شوکت و حشمتش در آنحدود منتشر گردید علاء الدوله از واقعهٔ پسران بیآرام گشته بار دیگر لشکرهای پراکنده جمع ساخته تا موازی پانزده هزار سوار جرار
بسرداری کور شاهرخ و احمد بیک پسران خود بطلب خون برادران بر سر خان محمد فرستاد خان محمد تیز پروانه وار بمدافعه شتافته در ظاهر شهر
آمده با لشکر ذوالقدر در آویخت خان محمد سه هزار کس داشت مشهور است که بعد از تسویهٔ صفوف سگهای تازی بتوله از جیش ذوالقدر پیش آمده
با سگهای جنود استاجلو در آویختند خان محمد از در خورد آن سگها فال گرفت اتفاقا سگان استاجلو فایق آمده سگهای ذوالقدر را گریزانیدند
خان محمد از مشاهدهٔ این حال دل قوی داشته غازیان را بظفر و نصرت نوید داد و فیمابین محاربهٔ عظیم وقوع یافت در این مرتبه نیز خان محمد بمیامن اقبال
همایون بر آن فئهٔ کثیر ظفر یافته کور شاهرخ و احمد بیک اولاد علاء الدوله گرفتار شده با بسیاری از اقربا و اتباع و امراء او در آن معرکه کشته گردیدند
از غرایب حالات و عجایب اتفاقات آنکه در میانهٔ استاجلو کوری بود که بجنگ آمده بود رفقا باو تشنیع مینمودند او میگفت از خدای تعالی خواسته ام

در یورت کبود گنبدی مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده از غرایب اتفاقات آنکه امیر حسن کیا در همان مکان که الیاس بیک یغنوت اغلی
با قزلباشیه مرحوم او بقتل آورده بود بمکافات آن عمل گرفتار آمده او نیز در همان مکان رخت بسرای آخرت کشید اما بیچاره کالبد بیجان در قفس
بود عاقبت جثه خبیثه اش باتش قهر قهرمان سوخته گردید در آن اثنا خبر طغیان و عصیان محمد کره که در ایام دولت سلاطین زادهای ترکمان داروغه
ابرقوه بود و خاقان سلیمان شان ایالت ابرقوه را باو عنایت فرموده در حینی که آنحضرت بتسخیر رستمدار مشغول بودند بمسامع جلال رسید که
او ایلغار بیزد آورده علی الغفله خود را بشهر انداخته حاکم آنجا را بقتل آورده رایت نخوت و گردنکشی برافراخته نهضت همایون بجهت تادیب آن متمرد
بیباک بصوب دار العباده یزد واقع شد و تا مدت دو ماه بمحاصره شهر و قلعه پرداخته عاقبت آن مخذول بعاقبت از محافظت شهر و تسخیر عاجز
گشته بارک متحصن شد و بالاخره عساکر فیروزمند بر آنحصار مستولی شده محمد کره را در برج بلندی که نقاره خانه ارک بود گرفته در قفس آهنین محبوس
گردانیده دیگران بجزا و سزا رسیدند و عاقبت در میدان نقش جهان اصفهان شعله غضب قیامت لهب خاقان سلیمان شان التهاب یافته جسد او را
نیز بدستور جسد امیر حسن کیای جلادی در همان قفس باتش قهر سوخته و در این یورش بقوت قاهره یزدانی بقیه سرکشان ملک عراق بتیغ سیاست
از پای در آورده ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک ارباب خلاف و طغیان پاک کردند و چون از لشکر جغتای باغوای جمعی از ترکمانان که بخراسان
رفته بودند بی ادبی واقع شده بود پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا امیر کمال الدین صدر را بجهت تهنیت فتوحات و عذر بی اندامیهای جغتای بخدمت
خاقان گیتی ستان فرستاد و همانا مکتوبی که آورده بود پسندیده طبع اشرف نیامد بلکه موجب التهاب نایره غضب گشته از یزد بطرف طبس ایلغار
فرموده بشهر ریختند و جمعی کثیر از جغتای متوطنه شهر عرضه تیغ فنا گشتند و از کثرت خونریزی فی الجمله شعله غضب قیامت لهب تسکین یافته بعد از یکهفته عود
فرمودند در احسن التواریخ مسطور است که در این واقعه هفت هزار کس بقتل آمدند و در بهار سال دیگر بجانب ییلاق همدان توجه نمود زمستان را در خوی
سلماس قشلاق کردند و دفع شر صارم کرد که آغاز فتنه کرده بولایت اروم آمده دست درازی بحواشی مملکت میکرد و بسعی بیرام خان قرامانلو
خادم بیک مشهور بخلیفة الخلفا وقوع یافت که برادر و پسر و اکثر سرداران بدست در آمده بعقوبت هر چه تمامتر بسیاست رسیدند و تمامی ایل و الوس
او بتاراج حادثات رفت عبدی بیک شاملو پدر دورمیش خان و ساروعلی مهردار تکلو در آن سفر کشته شدند و چون از سلوک ناپسندیده امیر حسام
الدین والی رشت خاطر اشرف غبار آلوده بود در سنه احدی عشر [۹۱۱] و تسعمائه متوجه تادیب او شده لشکر بر سر او فرستاد و موکب همایون نیز از طارم
برشت در آمد و امیره اظهار عجز و بیچارگی کرده تحف و هدایای لایقه برسم ترجمان ارسال داشته بشفاعت امیر نجم الدین مسعود رشتی از
تقصیرات او گذشته عود فرمودند و در همین سال حکم شد که هر کس با مخالفان بجنگ سلطان حیدر رفته باشد بقتل آورند ابدال بیک دده که در آنوقت
قورچی باشی بود بدین خدمت مامور شد و خلق بسیار از طوایف متفرقه ترکمان و غیره بتهمت بیاسا رسیدند

ذکر نهضت همایون بدفع میر علاء الدوله ذو القدر و قضایای دیاربکر و فتح آن دیار بتوفیق کردگار

سال دیگر قرع سمع همایون گردید که سلطانمراد نزد علاء الدوله ذو القدر حاکم بلاد مرعش و ابلستان رفته بود و علاء الدوله او را بدامادی
خود اختصاص داده باستظهار لشکر ذو القدر و ترکمان موصل و آنحدود که نزد او فراهم آمده اند بضبط قلاع و ولایت دیاربکر و آنحدود مشغولی نموده
در آنولایت دم از استبداد و استقلال میزند همت بلند نهمت خاقان سلیمان شان اقتضای آن کرد که رایات جهانگشای بدان صوب افراخته
بالکلیه خاطر همایون از فتنه گری ملک فارغ گرداند قورچیان قرمیر باحضار لشکرهای ممالک مامور گشته در شهور ثلاث عشر [۹۱۳] و تسعمائه رایت فتح آیت بصوب
آذربایجان افراختند و چون موکب جهان پیما سایه وصول بر آن دیار انداخته و علاء الدوله از قرب وصول قزلباش خبر یافت با لشکر پرخاشجوی

بطرف



(۲۲) خاقانی در آمد یار بلند آوازه گشت مجال توقف نیافته باتفاق باریک مذکور بحلب رفته چندگاه در سایهٔ دولت سلطان قانصوه پادشاه مصر و شام بسر برد
از آنجا عزیمت رفتن دیار بکر و رستمدار نمود از علاءالدوله حاکم طایفهٔ ذوالقدر والی بلاد مرعش التیام نموده بدانصوب در حرکت آمد مآل حال او
عنقریب در طی احوال علاءالدوله رقمزدهٔ کلک بیان میگردد القصه رایات نصرت آیات خسرو آفاق بعد از نظم و نسق دار الملک فارس
بصوب عراق نهضت نمود بعون الله

ذکر تنبیه متمردان عراق و فتح قلاع و فیروزی یافتن آن خسرو آفاق

چون امیر حسین کیا چلاوی که تمامت رستمدار و جبال فیروزکوه و دماوند و هبله رود و آنحدود در تحت ضبط خود در آورده دوازده هزار سوار
جرار و پیاده بیشمار داشت بحصانت قلاع و جبال رفیعه اعتماد نموده نقش مخالفت و سرکشی در لوح ضمیرش نگاشت و سر از جیب عصیان بر آورده دست
درازی بحواشی مملکت عراق مینمود و جمعی از خواص ترکان بایندری که در محال عراق پای اقامتشان سست شده بود و سرکردهٔ ایشان مراد بیگ بود
جبال رستمدار و درگاه امیر حسین کیا را ملجاء و ملتجا دانسته نزد او مجتمع شده بودند و او بیشتر از پیشتر باد نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده با ملازمان
آستان سدره نشان پادشاهی بی ادبانه سلوک مینمود و در وقتی که رایات گردون مآثر متوجه ممالک فارس شد الیاس بیک انعوت اغلی را با جمعی
بدفع شر او نامزد فرمودند امیر حسین کیا اینخبر شنیده قبل از اجتماع سپاه قزلباش بر سر الیاس بیک ایلغار کرد مشار الیه خود را بقلعهٔ ورامین کشید
و چلاویان بپای قلعه آمده او را مدتی محاصره نمودند بالآخره بعهد و پیمان با او ملاقات کرده بمکر و حیله و غدر آن ترک ساده دل را با جمعی از ملازمانش
در کبود گنبد ری بدرجهٔ شهادت رسانیدند حقیقت گردنکشی و خودسری و جسارت و بیادبیهای او بمسامع جاه و جلال رسیده دفع فتنهٔ آن بدکردار
و گوشمال دیوساران جبال رستمدار پیشنهاد همت ساخته در اول بهار سنه تسع و تسعمائه از قشلاق قم با عساکر ظفر شعار بدانصوب در حرکت آمد
و نخست قلعهٔ گلخندان که از غایت متانت و استحکام با قلعهٔ رفیع چرخ مینا فام برابری مینماید محاصره فرموده بقوت قاهرهٔ یزدانی و زور سرپنجهٔ حیدری
آنقلعه را چنبر آسا بچنگ در آورده قتل عام در میانهٔ محصوران شیوع یافت و از آنجا بقلعهٔ فیروزکوه رفته آنقلعه نیز بنیروی اقبال دولت فیروز حکم قلعهٔ
گلخندان گرفت و امیر علی کیا صمار را که کوتوال قلعه بود بعد از محاربهٔ بسیار از قلعه داری عاجز گشته بعتبهٔ اقبال شاهی و عفو پادشاهی پناه جسته با جمعی که
از در عجز و بیچارگی در آمده دست از محاربه باز داشته بودند سالم مانده دیگران بیاسا رسیدند امیر حسین کیا با دوازده هزار سوار و پیاده بسیار
سر راه بر عساکر ظفر شعار گرفته در کمین غدر نشسته بود که بطریق مکر و خدعه دست بردی نماید از فتح این دو قلعهٔ بلند اساس و قتل عام محصوران هراس بیقیاس
بخود راه داده اندکی از خواب غفلت بیدار شده از اعمال ناصواب پشیمان گشت و با جمعی که همراه داشت پناه بقلعهٔ اسا که محکمترین قلاع آن ولایت و شهربند و حصار
استوار دارد برده در آنقلعه متحصن گردید موکب همایون فال بهشیار بهمال بپای قلعه رسید و شروع در لوازم قلعه گیری کردند چندگاه سفیر تیر و تفنگ
آمد شد نموده محاربات فیمابین روی میداد رودخانهٔ عظیمی در پای قلعه میگذرد که مردم قلعه سنگ بر آن شده آب از آنجا بقلعه میبردند اینمعنی بر رای
جهان آرای پرتو انداخت همت بحر خاصیت بر آن گماشتند که آب رودخانه را از آن ممر گردانیده بطرف دیگر اندازند هرچند این معنی در بسیاری آب و
طغیان رودخانه در نظر عقل بعید مینمود آن لجهٔ عمان بدلی متوجه آن امر گشته در اندک روزی جوئی عظیم در طرف دیگر حفر نموده آب رودخانه را از آنجا
انداختند چلاویان چون ماهی که از آب دور افتد بطپیدن در آمده دو سه روزی حرکة المذبوحی کرده عاقبت عطش کوبان فریاد الامان بر آوردند
و قلعه بدان محکمی و استواری با وجود مردان کاری در سی و سه روز بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمد محصوران قلعه تر و خشک بآتش قهر پادشاه دشمن
سوز دوست پرور سوخته تیغ تیز بر آن طایفهٔ خونریز پر ستیز حکم گردید سوای جمعی از اهل قلم کسی از آنطایفه نجات نیافت مراد بیگ جهانشاهلو را با آتش
قهر سوخته سپاه گرسنه خوار گوشت او را خوردند امیر حسین کیا در دیوارهٔ قفس آهنین محبوس گشت موکلان را غافل ساخته زخمی بر خود زد بعد از چند روز

کردگار ظفر و نصرت و اقبال شامل قرین حال عساکر ظفر مآل گشته امیرزاده الوند مغلوب گردیده بسیاری از اعاظم امرا و ترکمان و جنود بیشمار در
آن معرکه مقتول گشته غنایم موفور بدست سپاه منصور افتاد میرزا الوند در آذربایجان مجال توقف نیافته بارزنجان گریخت و خاقان سلیمان شان مظفر
و کامران بدار السلطنه تبریز رسیده بر تخت سلطنت پادشاهانه تمکن یافت شعار مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام ظهور یافت فراز منابر بخطبه ائمه
و القاب سامیه زینت پذیرفته وجوه دنانیر بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله و اسم سامی آن برگزیده که
سکه و آرایش یافت رسوم مبتدعه ارباب ضلال مندفع گشته شیعیان اهلبیت طیبین و طاهرین که تا غایت بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار مذهب حق ائمه
پیش گرفته مخالفین در زوایای خفا خزیدند صیت صلابت و قهاری آنحضرت بر اطراف و اکناف رسیده شعله تیغ آتشبارش زبانه بفلک اثیر کشیده میرزا
الوند جمعی فراهم آورده حرکة المذبوحی کرده از ارزنجان عزیمت آذربایجان نمود و در هنگامی که رایات نصرت آیات شاهی از راه زنجان متوجه ارزنجان
شده بودند بدار السلطنه تبریز رسیده دست تعدی بر رعایا و متمولین دراز کرد و از آنجا باوجان شتافت از آوازه قرب وصول موکب جهانگشائی مجال
توقف نیافته از اوجان بهمدان رفت و از آنجا روی توجه ببغداد آورد چون ادبار روی باو آورده بود از آنجا نیز بجهت مخالفت قاسم بیک پرناک اقامت
نتوانست نمود عزیمت دیار بکر کرده بعزم رزم آنحضرت مجدد بهمدان آمد و تا موازی هفتاد هزار کس از جنود ترکمان بمعرض در آورده سیصد عراده
با توپ و ضربزن و یراق همراه داشت از اینجانب خاقان سلیمان شان با عساکر اقبال مآثر دل بر عنایات الهی و امداد ارواح مقدسه طیبین و طاهرین
بسته با موازی دوازده هزار کس از طوایف جلیله قزلباش که در رکاب مقدس بودند بمقابله اعدا توجه نمودند بعون الله و توفیقه

ذکر محاربه خاقان سلیمان شان با سلطان مراد و فتح عراق عجم و فارس و کرمان بتوفیق ملک منان

۹۰۸

در روز دوشنبه بیست و چهارم شهر ذی الحجة الحرام سنه ثمان و تسعمائة در المه بلاغی همدان بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوست خاقان سلیمان شان بنیروی
بازوی حیدری و طلیعه طلوع آفتاب دولت اثنی عشری بر آن لشکر بیقیاس ظفر یافته در آن معرکه هولناک دمار از نهاد جنود ترکمان بر آمده سلطان مراد
که همیشه خاقان سلیمان شان او را نامراد میخواندند همچنانچه بر زبان الهام بیان میگذشت سرگشته و نامراد در راه فرار پیموده بشیراز رفت و در این مصاف
غنایم بیشمار و اسبان تازی نژاد صبا رفتار و دیگر امتعه و اجناس بردیار مالاتعد و لاتحصی بدست عساکر ظفر شعار در آمد خاقان سلیمان شان
فتحنامها باطراف و اکناف فرستاده ملوک اطراف و اعیان ممالک بادبار و بخت برگشتگی سلاطین ترکمان متیقن و بدولت ارجمند روز افزون شاهی
امیدوار شده بدرگاه عالم پناه توسل جستند از اطراف و جوانب ایلچیان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده تهنیت و مبارکبادی آن فتح مبین که طراز
فتوحات سلاطین عالم بود زبان گشاده پیشکش و نثار ایثار کردند رایات ظفر آیات در آن بهار بدامن کوه الوند تشریف برده ایام خجسته آثار بهار در آن
مرغزار بهشت آثار بعیش و خرمی و سیر و صحبت و خوشدلی گذرانیدند در آن اثنا منهیان خبر رسانیدند که سلطان مراد در دار الملک شیراز رحل اقامت انداخته
بضبط و ربط ممالک فارس پرداخته بجبر شکستگی مشغول است خاقان سلیمان شان عزیمت جانب تخت سلیمان فرموده با جنود بخت بلند و عساکر فیروزمند بدار
الملک اصفهان تشریف برده از آنجا بایلغار روانه جانب شیراز شد سلطان مراد از آوازه وصول موکب همایون شاهی تزلزل تمام یافته تاب توقف
در برابر صولت دولت همایونی نیاورده بطرف شوشتر گریخت و رایات منصوره در کمال شوکت و کامرانی قدم بر فراز تخت سلیمانی نهاده دار الملک شیراز
محل نزول آنخسرو سرفراز گردید اهالی و اعیان فارس بپایه سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق کشیدند و عموم فارسیان بظلال الویه معدلت پادشاه نصفت
خصال استظلال جسته از حوادث روزگار آسودگی یافتند اما سلطان مراد نامراد از خوف تیغ و سنان غازیان ظفر نشان در شوشتر اقامت نتوانست
نمود از آنجا ببغداد شتافت و اوضاع آنجا را نیز بجهت استیلای باریک پرناک بر وفق دلخواه مشاهده ننمود در وقتی که کوکبه نصفت آیات همایون

(۲۵) دفرمانروائی زری داده و ابواب فتوحات که مفاتیح نصرت و یاری بر روی اولیاء دولتش گشوده گشته زیاده از مقدور قلم مکسور اللسان و ما فوق قدرت
تحریر مورخان بلاغت نشانست و آنچه در کتاب حبیب السیر مرقوم گردیده و حسن بیگ مورخ روملو در احسن التواریخ درج نموده و میر یحیی سیفی قزوینی در لب
التواریخ آورده عشری از اعشار بلکه یکی از هزار است چون این مختصر گنجایش تفصیل حالات آن شهریار گیتی ستان ندارد و دفعاً للاطاله تیمناً و تبرکاً
بذکر مجملی از آنها اختصار میرود که از مطلب اصلی که وقایع ایام جلوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی است باز نماند القصه از ارواح مقدسه آبای عظام
و مشایخ کرام استمداد همت فرموده از دار الارشاد اردبیل متوجه قراباغ شدند و روز بروز ارباب ارادت باردوی کیهان پوی جمع میشدند
در قراباغ با سلطان حسین بارانی که از بنایر میرزا جهانشاه بود و نیت خروج و خیال عروج داشت ملاقات نمود چون آثار کید و غدر از اطوار او مشاهده
نمود از وجدا شده بگوکچه تنگز تشریف برده تا ارزنجان رفتند و از آنجا تا چهار هزار نفر از صوفیان و معتقدان از شام و دیار بکر و سیواس و بایبرد و آنحدود
بپایه سریر اعلی آمدند خان محمد استاجلو با جمعی کثیر احرام طوافت درگاه عالم پناه بسته بسعادت خدمت فایز گردیده منظور نظر عاطفت گشته در ارزنجان
بعد از مشورت و کنکاش عزیمت جانب شروان و انتقام کشیدن از شروانیان در دل انور رسوخ یافته با هفت هزار نفر از صوفیه صادق العقیده بجانب
شروان در حرکت آمدند و با فرخ یسار والی شروان که بیست هزار سوار و چندین هزار پیاده همراه داشت در حدود قلعه گلستان مصاف
اتفاق افتاد بظفر و نصرت اختصاص یافته فرخ یسار تیغ انتقام غازیان شیرشکار با بسیاری از عظماء شروان و سپاهیان آن دیار از پیاده و
سوار بدار البوار شتافته کوس سلطنت و شهریاری آنحضرت در آن دیار بلند آوازه گشته در آن زمستان در محمود آباد شروان طرح قشلاق انداختند
شیخ ابراهیم ملقب بشیخشاه ولد شیخ شروانشاه بکشتی در آمده از راه دریا بگیلان رفت مردم آنولایت اکثر اطاعت نموده تمامی خزاین و دفاین پادشاهان
شروان که در آن بلاد و قلاع بود بسرکار خاقان سلیمان شان تعلق گرفت و مردم بعضی قلاع خصوصاً قلعه بادکوبه که قلعه ایست سه طرف آن آب دریا احاطه
نموده دست هیچ صاحب شوکتی بدامن خاکریز آن نمیرسد و یکطرف که بجانب خشکی است خندق عمیق مانند فکر عقلا بیکران و پهناور حفر شده در مقام
خلاف در آمده اندک سرکشی و قلعه داری نمودند اما عاقبت بنیروی دولت بزوال مفتوح گردید و چون بعضی از اهل شروان در قلعه گلستان بودند
از آنجا بپای قلعه آمده آنقلعه سپهر اساس که از قلاع مشهوره آنولایت است محاصره فرمودند در اثنای محاصره سروش عالم غیب آنحضرت را بتخت سلطنت
و پادشاهی آذربایجان مژده داده در عالم رؤیا اشاره نموده بودند که صعوه حقیر قابل صید شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست آنحضرت امراء عظام را
طلب فرموده اظهار نمود که شما را قلعه گلستان میباید یا تخت آذربایجان چون معتقدان خاندان قدس نشان صفوی از عالم اخلاص و پیر مریدی آنچه
بر زبان الهام بیانش میگذشت محض صدق انگاشته شایبه تخلف در آن راه نمیدادند مژده تخت آذربایجان غلغله نشاط بایوان کیوان رسانیدند در آن
اثنا خبر رسید که امیرزاده الوند با عساکر ترکمان در نخجوان اقامت نموده جمعی از جنود ترکمان را مقرر نموده که از دو طرف بشروان در آمده بمحاربه خاقان
سلیمان شان کمر بندند شعله غیرت در کانون ضمیر منیر آنحضرت زبانه کشیده بیکبارگی از تسخیر قلعه گلستان گذشته باشاره منهیان عالم غیب از پای قلعه
برخاسته متوجه آذربایجان شدند

ذکر محاربه خاقان سلیمان شان با میرزا الوند ترکمان و ظفر یافتن بتوفیق ملک منان

در نخجوان توجه خاقان سلیمان شان را بجانب آذربایجان استماع نموده با سی هزار کس از جنود ترکمان که در موکب او حاضر بودند بمقابله آنحضرت
شتافت اما از وفور شجاعت و دلاوری خاقان سلیمان شان و فدویت قزلباش که پروانه وار خود را بر شعله آتش زده از حیات ابدی امید گسسته اند کمال
رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی گردیده بود در شرور نخجوان در شهور سنه سبع و تسعمائة ۹۰۷ بین الفریقین مقابله اتفاق افتاد دلاوران لشکر قزلباش
که هفت هزار نفر بودند فدائی وار قدم در معرکه کارزار نهاده داد مردانگی داده در آنطرف نیز جنود ترکمان بقدر طاقت و توان کوشش نمودند تا بتایید

کردگار

ذکر احوال شاه اسمعیل اوّل

(۹

زکیهٔ موصوف و پسندیده بود مقدم شریف آن نوبادهٔ بوستان جلالت برادر گرامیش سید ابراهیم را بقدوم اعزاز و احترام تلقی نموده تحفات
مخلصانه و مردمیهای مهربانانه بظهور آورده و سید ابراهیم برادر آنحضرت را شوق ملاقات والده غالب نموده چون بدرویشی و درویش نهادی متصف
بود طاقیهٔ ترکمانی بر سر نهاده بجانب اردبیل بازگشت و آنحضرت با قلیلی از خدمتکاران جان نثار در آن ولایت رحل اقامت انداخته منتظر لطیفهٔ غیبی
نشست در آن وقت سن شریف آنحضرت زیاده از هفت سال نبوده امّا در فهم و فراست آیتی و در عقل و جوهر دانش علامتی بود در مبادی حال آیین جهانداری
از ناصیهٔ همایونش ظاهر و فرّ ایزدی از جبین مبینش باهر ملازمان موکب عالی که آن نونهال چمن آرای خلافت را بزلال حسن اعتقاد پرورش میدادند
بالهام غیبی بسمت والای شاهی موسوم ساخته با وجود صغر سن بعقیدهٔ درست و ارادهٔ شامل مرشد کامل و پادشاه میخواندند و بقول مشهور تا مدت
شش سال و نیم در گیلان توقف نموده بعضی اوقات در بیه پس و ایامی در خطهٔ لاهیجان روزگار گذرانیده نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قرائت قرآن مجید
فرموده و کارکیا میرزا علی و کارکیا سلطان حسن برادرش متکفل خدمت بودند بین الجمهور مشهور است و در تاریخ جهان آرا مسطور که در اوایل حال بکرّات
از جانب امیرزاده رستم پادشاه ترکمان کسان بطلب آن دُرّ گرانمایهٔ دریای بختیاری بگیلان آمدند و کارکیا میرزا علی بمعاذیر دلپذیر عاقلانه متمسک
جسته فرستادگان را بمعاودت برد تا آنکه اختلال باحوال سلاطین زادهای ترکمان اولاد جهاندار پادشاه مرحوم حسن پادشاه راه یافته بیکدیگر مشغول شدند و چندان
شورش و دوهوائی در میانهٔ آن طبقه وقوع یافت که بمخاصمت دیگری نپرداختند از مدت اقامت آنحضرت آمد شد صوفیان و ارباب ارادت از درگاه
کرامت پناهش خالی نبود در آن اوان نشو و نما گاهی بنشاط شکار مشغولی نموده در تمام دشکور و متنزهات آن ولایت سیر میفرمود و همیشه نقش جهانداری
بر لوح ضمیرش نگاشته شاهین بلند پرواز همت بقصد صید عقاب مملکت در پرواز میآورد (بیت) بعزم قوی همتش یار بود در آن کار بخشش
مددکار بود بخاطر حدیث جهانداریش ز دادار دارنده بد یاریش بدل بودش از آتش داد و دین ز روز ازل بود فکرش همین
چون اخبار شورش و برهم زدگی دولت سلاطین آق قوینلوی ترکمان بسمع خاقان سلیمان شان گردید رای جهان آرا اقتضای بیرون آمدن
از گیلان کرد کارکیا میرزا علی بتوضعات میزبانانه و ملاحظهٔ حزم و احتیاط و دولتخواهانه از آن اراده مانع آمده اظهار نمود که هنوز غنچهٔ گلشن سرای دولت را
هنگام شکفتن نیست یعنی نواب عالی را بجهت حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار وقت ظهور و خروج نرسیده چندگاه دیگر با زمانه مدارا
کردند که اسباب این مطلب علیا بدستیاری کارکنان تایید بنکوتر وجهی انجام یابد آنحضرت چندگاه دیگر بمراعات خاطر کارکیا توقف نمود تا آنکه در شهور
سنه ست و تسعمائه که میانهٔ سلطان مراد بن یعقوب و میرزا الوند بن یوسف میرزا نبیرهای حسن پادشاه تنازع بود و بالاخره مصالحه اتفاق افتاده ممالک ایران
میانهٔ هر دو عمزاده انقسام یافت خاقان سلیمان شان که مدت اقامتش در گیلان شش سال و نیم رسیده بود و زیاده از آن مصابرت در حوصلهٔ ابّهتش
گنجایش نداشت بالهام ملهم غیبی بخروج از آن مملکت عازم و جازم گشته کارکیا را وداع نموده با معدودی از خدمتکاران و هواخواهان عقیدت گزین
جان سپار (بساعتی که تفاخر کند بدان ایام) روی توجه بمقصد آورد و کارکیا میرزا علی آنچه دست مکنتش بآن میرسید پیشکش کرده خدمات
لایقه بتقدیم رسانید و چند فرسخ مشایعت نموده ریش سفیدان دولت قاهره را که در ملازمت آن سریر انجمن اقبال بودند وصایای ارجمند نموده در
ضمان امان حضرت ملک منان روانهٔ مطلب ساخت تا در تنکال در قریهٔ ارجوان از ولایت آستارا از هجوم جنود برد و سرما طرح قشلاق انداخته جماعت
طوالش متکفل خدمت گشتند و در اول بهار که زمانه چون ریاض امید هواخواهان دودمان صفوی از رشحات سحاب الطاف الهی طراوت و خرمی یافت از
یورت قشلاق در حرکت آمده دیگرباره بدار الارشاد اردبیل تشریف آورده نخست بزیارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت سلطان الاولیاء و مراقد متبرکهٔ
آبا و عظام فردوس مقام مشرف گشته در آن مکان شریف که محل استجابت دعا و مهبط فتوحات عالم بالاست حصول مطالب علیا که در باطن حق
گزینش رسوخ داشت از حضرت باری عزّ اسمه مسئلت نمود و بعد از آداب زیارت و مشاهدهٔ انوار استجابت دعا بدیدار گرامی والدهٔ محترمه و برادر مسرور
گردید بیان تفصیل وقایع و شرح صادرات احوال همایون فال و محاربات فتحی که آن تایید یافتهٔ درگاه ایزدی را در آغاز دولت و کشورگشائی در ایام سلطنت

و فرمانروائی



اما چاره‌سازان کامشته بود که از ایشان خبردار بوده نگذارند که طبقه صوفیه در خدمت ایشان راه تردد داشته باشند و صوفیه و ارباب اعتقاد همچنان روی ارادت بآستان سدره مکان آورده در خفیه نذور گذرانیده نقد اخلاص خود را در آن آستانه بر محک امتحان میزدند امیرزاده رستم از این معنی آگاه گشته در کار سلطان حیدر متفکر گردید عاقبت رای خطا اندیش بر دفع آنحضرت جازم گردید شخصی از اصحاب مجلس آنحضرت را از کید و غدر پادشاه آگاه کرد چون پرتو این داعیه واهیه بر پیشگاه ضمیر انور تافت بمضمون الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین شبی بخیر از تبریز سوار شده راه اردبیل پیش گرفت و امیرزاده رستم میرزا ایبه سلطان را با چهار هزار سوار بتعاقب آن سلطان عالی مقدار فرستاده در حوالی شماسبی که موضعیست از مواضع شهر اردبیل با آنحضرت رسیده گویند در آنوقت عدد ملازمان موکب اقبال سلطانعلی میرزا زیاده از هفتصد نبود با آن فوج قلیل مقابله آن فئه کثیره با وجود تخیر نموده جمعی از دولتخواهان آنحضرت را از قتال مانع آمده چاره جوئی گشتند آن حضرت چون بنور ولایت صورت شهادت خود را در صفحه تقدیر مشاهده نموده بود صوفیان نیکخواه و هواخواهان دودمان صفویه را جمع آورده از شهادت خود در آن معرکه خبر داد و برادر نیک اختر اعنی خاقان سلیمان شان را که انوار جهانداری از ناصیه همایونش میدرخشید ولیعهد و قایم مقام گردانید و در مورد اسراری که در وقت ارشاد و شیوه و شعار مرشدان این خاندان است بنوعی که از پدر عالیمقدار و اجداد نامدار بمیراث یافته بود در خاطر خطیرش بودیعت نهاد و تاج مبارک خود را بر سر آنحضرت گذاشته او را بمعتمدان سپرد و بشارت بلیغ نموده بر زبان الهام بیان گذرانید که چراغ دولت دودمان مرتضوی از او روشن گشته عنقریب رایت لوای آسمان سای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت و پرتو معدلتش بر مفارق عالمیان خواهد تافت بعد از اتمام وصیت قدم در معرکه کارزار نهاد و همچنان که بر زبان صدق بیانش گذشته بود مخالفان غالب آمده آنحضرت شربت شهادت نوشید بعد از وقوع آن واقعه جانسوز تفرقه میان ارباب عقیدت راه یافته هرکس بجانبی پراکنده شدند حسین بیک لله و خلیفة الخلفا که در آنوقت بخادم بیک اشتهار داشت و ده بیک نعش مطهر آنحضرت را بدار الارشاد آورده در حظیره متبرکه منوره صفویه مدفون ساختند

ذکر احوال خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل بهادرخان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان و بیان جهانگشائی و شرح ظهور و خروج آن خسرو بلند مکان

نغمه پردازان بزم دلگشائی و معرکه آرایان رزم سخن آرائی خروج پادشاه ستوده سیر حمیده خصال صف آرای معرکه کشورکشائی مرحله پیمای بادیه جویائی انجمن افروز بزم اقبال آفتاب جهان آرای آسمان جاه و جلال جام جهان نمای دولت حیدری آینه رونمای مذهب حق اثنی عشری سلطان سلاطین نشان تخت گیر ممالک کیان یعنی خاقان سلیمان شان را بدین ترانه سروده‌اند و آثار شجاعت و رزم آزمائی و اخبار کشورگیری و جهانگشائی آن شهسوار والا گهر مرتضوی خصال را در انجمن حدیث آرائی بدین نمط گذارش داده که بعد از واقعه شهادت برادر صفوت نهاد و تسلط ارباب بغی و عناد صوفیان پاک اعتقاد آن دُر برج ولایت را که ولیعهد برادر نامدار بود پوشیده و پنهان بشهر آورده بودند هر چند روز در محلی برسم اختفا نگاه میداشتند بعد از چهل روز آن طبقه عقیدت گزین از بیم کید خصما و اضداد در اردبیل توقف صلاح ندیده با والده محترمه اش مشورت نموده توجه جانب گیلان را اصلاح و قرب انسب و اقرب یافتند و آن عفیفه راضی بمفارقت فرزندان گشته در همان ایام اعیان صوفیه خصوصا حسین بیک لله شاملو و خادم بیک طالش که آخر بخلیفة الخلفا ملقب شده و ابدال بیک دده ذو القدر و غیرهم هر دو برادر نامدار را برداشته با دویست نفر از ملازمان کابیش و کم روانه گیلان شدند بنوعی که در کتب مبسوطه تواریخ خصوصا حبیب السیر مسطور است بولایت گیلان در آمده چند روزی در رشت توقف نمودند امیره اسحق والی آنجا خدمات بتقدیم رسانید بعد از آن خطه لاهیجان از یمن قدوم بهجت لزوم آن نورسان باغ جنان غیرت افزای روضه رضوان گردید کارکیا میرزا علی والی آن ولایت که از دودمان سیادت و بعظم شان و رفعت مکان از سایر ولاة گیلان متفرد و ممتاز و بحسب و نسب ستوده و حمیده و بحسن خلق و اطوار

برگزیده

ذکر احوال سلطانعلی پادشاه صفوی

از شآمت این بیحرمتی نخل حیاتش بصرصر اجل از پای در آمد و در سلطان یوردی قراباغ رخت هستی بسر منزل آخرت کشید و همچنانچه در کتب تواریخ مسطور است
امراء ترکمان دو گروه شده جمعی بر سلطنت مسیح میرزا برادرش و برخی بپادشاهی بایسنقر ولدش اتفاق نموده بین الفریقین مهم بمحاربه انجامید
بایسنقر بر تخت سلطنت جلوس نموده رستم میرزا ابن مقصود میرزا ابن پادشاه مرحوم امیر حسن بیک را بجهت آنکه موافقت اصحاب عم اختیار نموده در سلک
مسیح میرزا بهان متمسک شده بود بعد از قتل او گرفتار شده بقلعه النجق فرستاده بفرق سیدی علی کوتوال قلعه سپردند و چون چندگاه از سلطنت
بایسنقر بگذشت ایبه سلطان بجدّ و در قلعه النجق رفته فرق سیدی را بلطایف الحیل فریفته با خود متفق ساخت و رستم میرزا را بیرون آورده بپادشاهی اختیار
نمودند و جمعی کثیر از مغلوبان معرکه قراباغ و آحاد الناس بر سر ایشان جمعیت نموده رفتن تبریز و محاربه بایسنقر را وجهه همت ساختند و بکنار ارس
آمده لنگر اقامت انداختند و میرزا بایسنقر بجهت دفع فتنه میرزا رستم از تبریز بیرون آمده چون بهند رسید هر کس را بقراولی فرستاد راه بیوفائی
پیموده بمیرزا رستم پیوست رفته رفته تفرقگی بعموم سپاه راه یافته اردوی میرزا بایسنقر بنوعی بهم برآمد که از عهده ضبط آن بیرون نتوانست آمد بالضروره
احمال و اثقال و اسباب پادشاهی بر جا گذاشته با معدودی از خدمتکاران روی بوادی فرار آورده از راه اهر و قراجه داغ بشیروان رفته
بشیروانشاه که خال او بود پیوست و میرزا رستم کامیاب دولت گشته مظفر و منصور به تبریز آمد و بر تخت سلطنت نشست امراء ترکمان عموماً غاشیه
اطاعت بر دوش افکندند و او کما ینبغی بدارائی سپاه و رعیت پرداخت اما شیروانشاه بامداد و امداد خواهرزاده و داماد کمر همت بسته اسباب
سلطنت میرزا بایسنقر را سرانجام میداد و میرزا رستم بر تفکر کار میرزا بایسنقر افتاده در دفع و رفع او با امراء و ارکان دولت بایندری مشورت
نمود آخر الامر بمصلحت نیک اندیشان قرار داد که آن کواکب درخشان آسمان خلافت را از قلعه اصطخر بیرون آورده لوای شوکت سلطانعلی
میرزا را که سزاوار سروری و سرداریست بتربیت پادشاهانه بلند گرداند و بجهت دفع فتنه بایسنقر و طلب خون جد و پدر بصوب شیروان فرستد که اگر
غالب گردد و اگر مغلوب در هر دو صورت مطلوب ظاهری و باطنی او بحصول پیوندد و بدین عزیمت ظاهراً عرق قرابت و خویشی و رضاجوئی خاطر عمه
محترمه خود را وسیله ساخته و باحضار شاهزادگان حکم کرد و سلطانعلی پادشاه در سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه ۸۹۸ که مدت اقامتش در قلعه اصطخر
بچهار سال و نیم رسیده روی براه آورده در کمال عز و جاه بتبریز رسید و رستم میرزا آنحضرت را در آغوش مهربانی کشید و در اعلاء و رفعت شان او
اهتمام نمود و منتسبان و نیکخواهان اینخاندان قدسی نشان که در زوایای خمول و ناکامی خزیده بودند روی بآستان ملک آشیان آورده روز بروز
سلک جمعیت آنگروه عقیدت گزین ازدیاد و انتظام میپذیرفت در این اثنا خبر ورود میرزا بایسنقر با لشکر شیروان بسمت آذربایجان مسموع امیرزاده
رستم گشته سلطانعلی پادشاه را با ایبه سلطان و فوجی از عساکر ترکمان بمدافعه بایسنقر و شیروانیان فرستاد و ایشان بکنار آب ارس رسیده خیمه
اقامت نصب نمودند و از هر دو طرف کنار آب اجبرا بسته راه آمد شد طرفین جز بر سفیر تیر مسدود بود و صورت فتحی از هیچ طرف چهره نمیگشود و از جانبین
از مدت طول اقامت ستوه آمده بایسنقر بشیروان معاودت نمود و سلطانعلی پادشاه و ایبه سلطان بتبریز آمدند در خلال اینحال کوسه حاجی بایندر حاکم
اصفهان با امیرزاده رستم در مقام خلاف و عصیان در آمده خطبه دولت بنام بایسنقر خواند اینمعنی باعث آن شد که دیگر باره بایسنقر عزیمت جانب آذربایجان
نموده با لشکر بیشمار بآندیار آید و امیرزاده رستم بار دیگر مهر سپهر سروری سلطانعلی میرزا را با ایبه سلطان و فوجی از عساکر صوفیه و ترکمان بمقابله
او فرستاد در حدود اهر و مشکین این دو لشکر پر خشم و کین بیکدیگر رسیده بین الفریقین معرکه رزم گرم گردید بیمن مقدم آن سلطان سریر هدایت
بایسنقریان مغلوب گشته در این معرکه بایسنقر بقتل رسید و سلطانعلی میرزا مظفر و منصور در کمال عظمت و اقتدار بتبریز آمده امیرزاده رستم لوازم محمدت
و توضعات دوستانه بظهور آورده آنحضرت را در غایت اعزاز و احترام بجانب اردبیل فرستاد و آن مهر آسمان دین پروری در آنخطه فردوس
نهاد بدستور آباء و اجداد بر سریر هدایت و ارشاد متمکن گشته ارباب عقیدت و اخلاص بعتبه علیه گردون مناص آمد شد آغاز نهادند و اجتماع فرق
صوفیه و ازدحام ارباب ارادت آتش حقد و حسد در کانون رستم میرزا افروخته آنحضرت را با برادران بتبریز آورد اگرچه رعایت جانب ظاهر مینمود

اتاجارساه

بجانب شیروان نهضت فرمودند و بیست و دو سال از واقعهٔ شهادت سلطان حیدر گذشته بود آن نعش مطهر را از آن مکان بیرون آورده بدار الارشاد
اردبیل نقل نموده در جنب مراقد متبرکهٔ اجداد بزرگوار دفن نمودند و این واقعه در شهور ثلاث و تسعین و ثمانمائه روی داد رحمة الله علیه و علی جمیع ۸۹۳
المؤمنین و المجاهدین فی سبیل الرشاد و از آن سرو بوستان فتوت بقول مؤلف حبیب السیر و تاریخ جهان آرا سه شاهزادهٔ نیک اختر از بطن
مهد علیا صبیهٔ حسن پادشاه در وجود آمده اند که هر یک نهالی بود از گلزار ولایت دمیده و کوکبی از آسمان خلافت درخشیده سلطانعلی میرزا که بین الجمهور بسلطان
علی پادشاه اشتهار دارد (اسمعیل میرزا) (سید ابراهیم میرزا) القصه سلطان بیچی اغلی بعد از مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر به تبریز معاودت نمود و
سلطان یعقوب توهمی که از خروج و ظهور سلطان حیدر داشت زایل گردید

ذکر احوال سعادت منوال سلطانعلی پادشاه ابن سلطان حیدر و شهادت آنحضرت بتقدیر خالق اکبر

چون صوفیان سعادت نشان این خاندان که کشورگشایان ممالک ارادت و اخلاص‌اند حیات و بقای اولاد عالی نژاد آن سلطان با دین و داد استماع
نمودند طریق ارادت بقدم اخلاص پیموده روز بروز بمساعدت بخت فیروز در خطهٔ اردبیل جمع شده بحضرت سلطانعلی پادشاه که بحسب سن و سال شایان
سریر سلطنت و ارشاد شده بود اظهار عقیدت و تجدید بیعت مینمودند و اسباب حرب و لشکرکشی آماده میساختند ارباب غمز و سعایت بسلطان یعقوب خبر دادند
که فرزند ارجمند سلطان حیدر بر مسند قایم مقامی پدر سعادت تمکن دارد و عنقریب لوای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت سلطان یعقوب از دیدن مسلک
حق مراتب و خویشی در آزرم همشیرهٔ معظمه اش حلیمه بیگم که والدهٔ محترمهٔ شاهزادگان عالیمنزلت و موسوم بعلمشاه بیگم بود محجوب گشته یکی از امرای صاحب شکوه را
با گروه انبوه ترا کمه باردبیل فرستاد که آن درراری بحر کامکاری را بدست آورده بقلعهٔ اصطخر فارس برده بمنصور بیک پرناک حاکم آنجا بسپارند
که در آن قلعه روزگار گذرانیده من بعد دست ارباب ارادت و طبقهٔ علیهٔ صوفیه بفتراک دولت ایشان نرسد و از این معنی غافل افتادند که اراده و تقدیر
خالق ما فوق تدبیر و قدرت خلایق است و مخزونات عالم غیب بحیز ظهور میآید قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء باری سبحانه و تعالی مملکت بهر کس خواهد میدهد و الحق این عمل از سلطان یعقوب بسیار ناپسند افتاده
خالی بر رخسار دولت او گردید القصه چون آن طایفه باردبیل رسیدند سلطانعلی پادشاه صلاح وقت در آن دید که چندگاه پای در دامن سلامت کشیده
با زمانه سازگاری کرد لاجرم توکل بر خالق عز و جل کرده بهمراهی آن گروه انبوه با والدهٔ محترمه و برادران گرامی روی توجه بجانب اصطخر آوردند و صدق آیهٔ
زندان پر وحشت آرام گرفته بقضا و محنت روزگار سازگار آمدند (شعر) مرد بزندان شرف آرد بدست یوسف از آن روی بزندان نشست
و این واقعه در شهور سنهٔ ست و تسعین و ثمانمائه روی داد مجملا خاک آن قلعه مدتی از وجود شریفشان کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار بود و عرصهٔ آن سرزمین از نهال اقبال ۸۹۶
افضال ایشان چون خلد برین گشته و از نوادر اتفاقات لفظ خلد برین تاریخ این واقعه عبرت گزین است آری تا قطرهٔ ابر نیسان از پایهٔ رفعت آسمان تنزل ننموده بمحبوس
ظلمتکدهٔ صدف نگردد قرة التاج تارک شهریاران عرصهٔ آفاق نشود و تیغ بیرزش خاری گوشهٔ دستار پادشاهان ذوی الاقتدار نسزد و نظیر
این حکایت آزموده و شبیه این روایت براستی چهره نموده صورت حال همایون فال حضرت خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان است که در صغر
سن و اوان طفولیت یوسف مثال در آن زندان پر ملال قرین اندوه و ملال گردیده عاقبت بر تختگاه و آتیناه الملک بر آمده در اندک فرصتی ابواب
حشمت و کامرانی بر روی اولیاء دولتش گشاده گشت القصه منصور بیک پرناک فرمان پذیر گشته آن نتایج دودمان خلافت را در قلعه جای داده اما
از روی عقیدت و اخلاص پیش آمده خدمت آن مخدوم زادگان عالی منزلت برابر رقبهٔ طاعت خود واجب شمرده در کل مواد رضاجوی خاطر شریفشان
بود چون چندگاه شاهزادگان عالی گهر چون در رغرر در جوف صدف قلعه متواری گشته تجربهٔ روزگار مهذب و از زمانه پرورش یافتند سلطان یعقوب را

ذکر آبا و اجداد شاه عباس

اعتقاد فرستاد مجاهدان اخلاص گزین فوج فوج پیرامن سرادقات عزت و جلالش جمع گشته خلقی انبوه با اسلحه و یراق حاضر آمدند و آنحضرت لوای
توجه بجانب مقصد افراخته از ازدحام خیول و آوازه عبور آن لشکر صفدر تزلزل در بنیان ثبات و قرار شیروانشاه بن سلطان خلیل انداخته بتصور
آنکه سلطان حیدر طالب خون پدر و قاصد ولایت شیروان خواهد بود بمقتضای الحبّ یتوارث و البغض یتوارث با آنحضرت در مقام کینه و نفاق
درآمده چون مقاومت با آن لشکر خونخوار از حیز قوت و قدرتش بیرون بود قاصدان صبا رفتار متعاقب یکدیگر بخدمت سلطان یعقوب که داماد شیروانشاه
بود فرستاده اعلام داد که اگرچه سلطان حیدر ظاهراً عزیمت غزای چرکس نموده امّا ممکن که چون بحدود دربند و طبرسران رسد عطف عنان بجانب
شیروان نموده لوای ملک ستانی افرازد و الیوم که مملکتی در تحت تصرف ندارد لشکر جنگجوی جمیع آورده ساحت آن ولایت تاب شکوه اقبال نیارد هرگاه
مالک مملکتی چنین گردد بدین مختصر ولایت قناعت ننموده ابواب ملک ستانی بر روی آرزویش گشاده تر خواهد گشت سلطان یعقوب که با آن مهر سپهر سروری
در مقام غدر و نفاق بود و قطع صله رحم جایز داشته تخم بدنامی دنیا و خذلان آخرت در ضمیر خصومت تأثیرش کاشته سلیمان بیگ بیجن اغلی را با چهار هزار سوار
از جنود شقاوت ورود ترکمان بامداد شیروانشاه فرستاد و شیروانشاه بورود کومک سلطان یعقوب مستظهر گشته در حدود شماخی اجتماع عظیم از عساکر
شیروان و ترکمان دست داد امّا سلطان حیدر با غازیان غزا پیشه جلادت آثار از راه شکی که شمال رویه شیروانست بآن بلاد درآمده عبور لشکر ظفر
اثر بپای قلعه دربند افتاد و آن شهریست از بلاد معموره جهان بباب الابواب مشهور و قلعه اش حصنی است سپهر اساس مانند سد سکندر بمتانت و استحکام
معروف و بر السنه و افواه مذکور هر برجی با بروج فلک برابر و پاسبانانش با ساکنان ملا اعلی همزبان و همراز اهالی آنجا شیوه عناد پیش گرفته دست تعرض
باجاد اجداد دراز کردند کوشمال آن فرقه ضلال بذمت همت آن صاحب اقبال لازم گشته غازیان را بتسخیر آن شهر و قلعه مأمور ساخت ارباب جلادت
روی همت بتسخیر حصار آورده در اندک فرصتی تزلزل در ارکان آن حصن حصین انداختند فتح و تسخیرش عنقریب تیسیر پذیر بود که از هواخواهان دودمان
حیدری قراپیری قاجار که بر ساقه لشکر بود از عقب رسیده خبر آورد که فوجی از لشکر ترکمان از آب گذشته شیروانشاه با عساکر شیروان بایشان ملحق
گردیده و داعیه محاربه لشکر منصور دارند متعاقب یکدیگر خبر ورود آن گروه شقاوت اثر رسیده سلطان دین پرور از پای قلعه برخاسته آماده پیکار آن فرقه
نابکار گردید القصه در حدود طبرسران آن دو لشکر خونخوار بیکدیگر رسیده از جانبین تعبیه سپاه پرداخته صف قتال آراستند آتش حرب بنوعی
مشتعل گشت که خرمن عمر بسیاری از دوست و دشمن سوخته گردید **بیت** در آن دشت پرمحنت هولناک   برآمیخت خون دو لشکر بخاک
دم تیغ چون شعله آتش فشان   سنانها ز زخم یلان خون چکان   از این طرف طبقه صوفیه دست از جان شیرین شسته روی از شعله سیف
و سنان بنتافتند مجملاً حربی درپیوست که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته در اثنای گیرودار سلطان بیجن اغلی با فوجی از دلیران معرکه کارزار بمقابله آن سلطان
سرافراز درآمده قصد آن سرور کرد و سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر حرب آن بداختر گشته بنوک سنان آن بدگوهر را از پشت تکاور بر زمین انداخته
با خاک تیره برابر کرد و او را شناخته کرم جبلی اقتضای آن کرد که از خون او درگذرد لاجرم بهمان قدر اکتفا فرموده از قتل او درگذشت و او باز دیگر
سوار گردید ملازمان رکاب اقدس پس از سبب آن عطوفت و جان بخشی سؤال نمودند فرمود که هنوز اجل او نرسیده و آفتاب عمر من بزوال رسیده
در این معرکه شربت شهادت خواهم نوشید و قسمت روز ازل و تقدیر لم یزل را چاره نیست القصه چون هنوز طلوع آفتاب دولت این خاندان را میعادی
مقرر بود در اثنای جنگ و جدال تیری جانگداز از شصت قضا جسته بمقتل آن شهسوار عرصه وغا رسیده کارگر آمد و از وقوع این واقعه غازیان را دست از
کار و کار از دست رفته لوای دولت آنطبقه که بذروه علیا افراخته بود بحضیض مذلت افتاد و بسیاری از صوفیان جان نثار رایید و دهان کرامت نشان
در رکاب اقدس آن مهر آسمان دین پروری از دست ساقی اجل باده ناخوشگوار ممات نوشیده بیخودانه در مضاجع خاک خفته اند فتوحات امینی آورده که حقیقت
این اخبار را بغیر بود خاقان سلیمان شان از بعضی غازیان مثل حسین بیگ لله و فرخ آقا و جمعی دیگر که در آن جنگگاه حاضر بودند استماع نموده از قول
ایشان نوشته الحاصل صوفیان خاندان صفویه جسد مبارک آن خلاصه خیرالبشر را در طبرسران دفن کردند و در نوبت ثانی که خاقان علیین آشیان نادیب شیخشاه



شده در فتوحات امینی مذکور است که بداعیه محاربه شیروان شاه و تسخیر ملک شیروان بدان صوب گردید علی ای التقدیرین والی ولایت شیروان سلطان
خلیل باغوای طاغیان طبرسران کوپس مخالفت سلطان جنید گرفته مانع رفتن او بجانب چرکس گردیده و لشکر رزم آزمای جمع آورده بمقابله و مقاتله
او شتافت و در برابر سپاه ظفر پناه صف آرای گشته جنگ و پیکار گردید و از اینطرف غزاة صوفیه که جان باختن در راه مرشد کامل ادنی مراتب
اخلاص میدانستند در موکب همایون صف قتال آراسته از جانبین آتش حرب مشتعل گردید تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاده عقابان تیر بقصد جان یکدیگر در
پرواز آمدند غازیان جان نثار دفع شر آن اشرار را که فی الحقیقه دفع ضالین بود واجب شمرده بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند و سلطان جنید در
آن معرکه بنفس شریف مباشر حرب گشته **بیت** برآئین سلطان دلدل سوار بهر حمله از جمع آنخاکسار ز الماس گون شعله تابناک
فکندی گروهی بر این تیره خاک چون شهادت آنحضرت بر لوح قضا ثبت شده بود لشکریان شیروانشاه آنحضرت را کالاحاطة بالبدر
در میان گرفته مرکب جهان نوردش را از پای در آوردند و آنحضرت در عین کارزار از دست ساقی حادثه شربت شهادت نوشید و از اتباع آنحضرت جمعی پای ثبات
در معرکه استوار داشته از خون شهادت سرخ رو گشتند و بعضی حدیث الفرار مما لا یطاق برخوانده راه هزیمت پیمودند در فتوحات امینی آورده
که صوفیان خاندان صفویه نعش شریف آن سلطان هدایت را بدار الارشاد آورده در روضه مقدسه مدفون ساختند و آنچه باین حقیر معلوم گشته آنست که جمعی
از مردم طبرسران که همیشه هواخواه این سلسله علیه بودند جسد مطهر آنحضرت را از جنگگاه بیرون آورده در محل مناسب مدفون ساختند و اکنون آن مقام
شریف مهبط انوار فیض و رحمت و مطاف مردم آن ولایت است القصه بعد از واقعه سلطان جنید فرزند جان پیوندش سلطان حیدر بر مسند ولایت و سجاده نشینی بارگاه
هدایت سلطان حیدر روح الله روح اسلافه و طول الله عمر اخلافه که همشیره زاده امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک بود قایم مقام پدر عالیجاه گردید
سلطان حیدر آفتابی بود از برج ولایت طلوع نموده و دری از صدف بحر سلطنت بکنار آمده شیوه رضیه اش احیای سنن آبا و اجداد و مکنون
خاطر شریفش فرمانروائی بلاد و عباد و پادشاه مرحوم حسن پادشاه که بنیروی اقبال میرزا جهانشاه را از پای در آورده بر مسند فرمانروائی تمکن
داشت با آن مهر سپهر ولایت و سروری در مقام اخلاص و مردمی در آمده خواست که سلسله پیوند خود را با این دودمان تازه و استحکام دهد صبیه جلیله
خود حلیمه بیگم آغا مشهور بعلم شاه بیگم را بحباله نکاح او در آورده آن زهره برج عفت را با مشتری اوج سعادت قرین گردانیدند و آنحضرت بیشتر از پیشتر بر
معارج دولت و سروری صعود نموده علی الدوام عتبه علیه اش محل اجتماع خواص و عوام بود از رؤیای صادقه شبی در خواب دید که او را ملهمان
عالم غیب مأمور گردانیدند که تاج دوازده ترک که علامت اثنی عشریت است از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارک اتباع خود را بآن سرافراز نماید
سلطان از مشاهده آن خواب کلاه شاه دماغی بر تارک سر افکنده طاقیه ترکمانی را که متعارف آن زمان بود بتاج وهاج دوازده ترک حیدری
تبدیل نموده اتباع گرامش اقتدا بآنحضرت کرده تمامی منسوبان آنخاندان باین افسر گرامی از سایر الناس امتیاز یافته بدینجهت آن طبقه جلیله بقزلباش
اشتهار یافتند بالجمله آنحضرت را روز بروز اسباب حشمت و مکنت زیاده ترگشت و هجوم ارباب اخلاص بر درگاه سپهر مدارش بیشتر از پیشتر و عموم خلایق
از موائد افضالش بهره ور تر تا آنکه جامع سلطنت صوری و معنوی گشته باطناً دستور مشایخ اهل الله سالک طریق ارشاد و دین پروری و
ظاهراً بآئین سلاطین مسند آرای سروری بود و امیر کبیر حسن پادشاه در کل مواد با ملازمان عتبه اقبال حیدری در کمال وفاق و وداد سلوک نموده
اصلا بامری که مکروه خاطر شریف خواهرزاده و داماد باشد رضا نمیداد چون ایامی بدولت و کامرانی گذرانید نهال اقبالش طوبی مثال براوج کمال افراخته
و امیر حسن بیک بنوعی که مولانا ابوبکر طهرانی مؤلف تاریخ احوال سلاطین ترکمان بتفصیل نوشته تخت سلطنت را وداع نمود سلطان خلیل پسرش و بعد از آن
سلطان یعقوب بر مسند فرمانروائی برآمدند و سلطان حیدر را که احراز مثوبات غزا بر طبیعت غالب بود و سلوک سلطان یعقوب را که پسر خال آنحضرت بود
برونق دلخواه مشاهده نمینمود با امرای صوفیه و هواخواهان سلسله صفویه مشورت نموده رای جهان آرایش بیورش جانب اغستان که ساکنانش از حلیه
ایمان عاری و سالک طریق جهل و ضلال بودند و غزای کفره چرکس قرار یافته قاصدان قدم مسیر اتباع صوفیان صافی نهاد و ملازمان نیکو سریرت پاک

اعتقاد

ذکر آباء و اجداد شاه عباس

بدینمقال گویا گشت **بیت** اگر رفته آن سرو از جویبار تو باشی بگیتی زوی یادگار دل دوستان از رخت شاد باد بنای خرد
از تو آباد باد **سلطان شیخ ابراهیم** در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی شهنشاه اشتهار دارد و بمضمون صدق مشحون واتبعت ملة
آبائی ابراهیم بدستور آباء و اجداد بر مسند ارشاد تکیه زده طالبان طریق قویم را بمنهاج مستقیم شریعت و دین پروری دلالت مینمود و خلفا و اعیان
باطراف و اکناف فرستاده در اندک زمانی درگاه سدره اشتباهش مرجع اقاصی و ادانی گشته خلایق تراب عتبه علیه اش کحل الجواهر دیده اعتبار دانسته
از ازدحام ارباب ارادت طایفان حریم عزتش را در حضور اقدس مجال بار نبود و شأن معالی نشانش روز بروز ارتفاع یافته احدی از مردم آن ولایت
از فرمان واجب الاذعانش مجال تخلف محال مینمود و از فواضل انعام و اکرامش فقرا و محتاجان بل عموم ساکنان آن دیار بهره ور می گشتند مطبخ معموره اش
مملو از ظروف و اوانی سیم و زر و در بخشش و احسان از آباء و اجداد برتر اطوار حمیده اش شاهانه و شمایل پسندیده اش پادشاهانه بود از آنجا که شیوه گردون
دون است ذات همایونش بامراض مختلفه رهمون گشت زمانه بساط شادمانی از آن سلسله در چید و عرض مرض متمادی گردید آفتاب عمرش بپایه زوال افتاد
بارقه امیغی بر ضمیر منیرش پرتو انداخت و دیده از سود و زیان حیات و ممات در پوشید متاع ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را بجان خرید از
ارباب اخلاص و منسوبان این سلسله عتبه علیه گردون مناص را جمع آورده ایشانرا از واقعه ناگزیر که گریبان گیر غنی و فقیر و برنا و پیراست آگاه گردانیده بعد
از موعظه و پند و وصایای ارجمند ایشانرا بطاعت و انقیاد فرزند بیمثیل و مانندش سلطان جنید ترغیب نموده ولیعهد و جانشین خود گردانید و سفارشات بلیغ
درباره او کرده هذا ما عهدنا الیکم والعهدة فی الدارین علیکم بعد از تقدیم وصیت روح شریفش بجوار مغفرت رب العزه پیوست
حضرت سلطان جنید بمراسم تکفین و تجهیز قیام نموده در جوار آباء عظام مدفون ساخت **سلطان جنید** شهبازی بود بلند پرواز و خسروی گردن
فراز بدری از آسمان فتوت و ارشاد درخشیده و آفتابی از سپهر خلافت ظاهر و باطن طالع گردیده چون بر مسند سروری و سریر دین پروری تمکن گرفت
خلایق را بعلم ارشاد و دین پناهی که مخبر از داعیه سلطنت و پادشاهی بود آگاهی داد ارباب ارادت از اطراف و جوانب روی اخلاص بعتبه علیه اش آوردند
رکن اعظم ارشادش تحریص ارباب ارادت بغزا و جهاد کفار نابکار بود روز بروز اسباب حشمتش میافزود و جمعیت ارباب ارادت و اخلاص زیاده تر میگشت
میرزا جهانشاه ترکمان که پادشاه زمان و فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود شمه از سلک جمعیت و انتظام اسباب حشمت و شوکت سلطان جنید را شنوده آن
حضرت را مظنه گردید و از زوال ملک و دولت خود ترسیده از بیم بدنامی محاربه با آنحضرت را لایق نمیدانست مکرراً کسان نزد آنحضرت فرستاده بکنایه و صریح خاطر
نشان کرد که از مرکز دولت بهر طرف رای شریفش اقتضا نماید سفر گزیند آنحضرت توجه جانب دیار بکر را مصلحت وقت دانسته عزیمت آنطرف نمود و از هواخواهان
دودمان صفویه و صوفیان صافیه جمعی کثیر جازم خدمت گشته در سایه لوای سعادت انتمایش مجتمع گشتند تا در کمال شکوه و جلال در حصن کیفا نزول اجلال نمود
در آنوقت والی نصف دیاربکر امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک آق قوینلو بود که اطاعت میرزا جهانشاه نمینمود میانه ایشان ابواب مخاصمت و عناد مفتوح و طریق آمد شد
مسدود بود از مژده ورود موکب مسعود سلطان جنید اظهار مسرت و شادمانی نموده آنحضرت را بقدوم اعزاز و احترام استقبال کرد امرا و اعیان صوفیه را
هر یک مقامی مناسب تعیین نموده مقدم گرامی او را از امارات دولت و اقبال دانسته فیمابین موانست و اتحاد تمام روی نمود و بالاخره خصوصیت و
دوستی بمصاهرت و یگانگی انجامید و همشیره اعیانیه خود خدیجه بیگم با آنحضرت در عقد ازدواج در آورده بدین وصلت کوس دولت خود را بلند آوازه ساخت
و سلطان جنید مدتی در آندیار توقف نموده هوای حب الوطن من الایمان از خاطر خطیرش سر زد و از امیر حسن بیگ دستوری خواسته در اندک روزی
دار الارشاد اردبیل از قدوم همایونش غیرت افزای ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد گردید و دیده نظارگیان از مطالعه
جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت و دیگر باره نایره حقد و حسد که در کانون میرزا جهانشاه بود اشتعال پذیرفته توهمی که داشت از وصلت و ارتباط امیر حسن
بیگ متزاید گشت و در کار سلطان جنید فکرهای بیحاصل مینمود تا آنکه آنحضرت از کید و غدر او آگاه گشته قاصدان صبا سیر بطلب ارباب ارادت فرستاد
و بخیال سلطنت لوای دولت افراخته و ثواب غزا و جهاد مطمح نظر ساخته تا موازی ده هزار کس از غزاة صوفیه بداعیه غزای چرکس بسمت شیروان روان

شدند

و مثالی با امیر کبیر صاحب قران امیر تیمور گورکان اتفاق ملاقات افتاد دو کرّت یکمرتبه در وقتی که از جیحون بعزم یورش خراسان عبور مینمود تا زیانه آتش درتب
افتاد درویشی ژنده پوشی بنظرش در آمد که تا زیانه آتش از آب برآورده بدستش داد امیر تیمور بدین معنی تفأل نموده از احوال شریفش پرسید آن درویش
گفت موطنم اردبیل و محل ظهورم در قول و مدفنم قدس خلیل خواهد بود و همانا صورت مثالی بود که از عالم باطن جلوه ظهور نمود و در سالی که امیر تیمور
از بغداد بخوزستان لشکر کشیده در سر پل رودخانه دزفول درویشی خرقه سیاه بر دوش بر وظاهر شده گفت من آن درویشم که در کنار جیحون تا زیانه بدست
دادم و وعده ملاقات یکبار دیگر در اردبیل خواهد بود بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده جمعی کثیر از اسارای روم همراه داشت
بدار الارشاد اردبیل رسید اوصاف بزرگواری شیخ صفی الدین و ارتفاع درجات و ارتقاء مراتب و مقامات او استماع نموده بود بزیارت
مرقد مبارکش رفته بعد از تقدیم مراسم طواف تفحّص احوال سجّاده نشینان آن مقام شریف نموده او را از حال سلطان خواجه علی خبر دادند بعزم ملاقات
روی بخلوت سرای شیخ آورد شیخ بر سجّاده عبادت نشسته بذکر محامد الهی مشغول بود هر چند خادمان از آمدن پادشاه خبر دادند التفات بدان ننموده تکلیف
جلوس کرده ابواب خزاین موعظه و نصایح گشوده گوش هوش او را بآن دُرر آبدار و حسن خلق و معاش با خلق الله گرانبار گردانیده امیر تیمور پیش
با خود مخمّر ساخته بود که اگر بر وجهی که مکنون خاطر اوست جلوه ظهور کند دست ارادت بذیل هدایت آنحضرت استوار سازد هر چه موافق قرار داد خاطرش
بظهور آمد لهذا دست ارادت بحضرت شیخ داده استدعای خواهشی نمود که از او نماید پادشاهان عالم صورت چه احتیاج و زخرف زرهای دنیای دون را
در رسته بازار جواهر گرانبهای معرفت الهی چه رواج چون ضمیر منیرش از امور دنیویه خالی و طبع شریفش از تعلقات سلسله ظاهر مستغنی بود لب مبارک
بهیچ حاجتی نگشود بعد از مبالغه و الحاح پادشاه طلباً لمرضات الله اطلاق اسیران روم را خواهش نمود امیر تیمور انگشت قبول بر دیده نهاده باطلاق مجموع
سبایا و اسیران حکم کرد و در کوره اردبیل و آنحدود قسری و مزارع مرغوب از مال حلال خریده وقف حظیره متبرکه نمود آن مکان شریف را بست و ملجا قرار
داده خراج آن ولایت را ابداً بآن سلسله علیه مسلم داشت و از آن تاریخ اعقاب و اخلاف آن سبایا که فی الحقیقه آزاد کردهای ایشانند در آن ولایت نشانند در سلک
مریدان و صوفیان صافی نهاد این سلسله کرامت نشان منسلکند بین الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را با حضرت سلطان صدر الدین موسی اتفاق ملاقات
افتاد و مقدمات مذکور از او ظهور یافت امّا اصحّ آنست که سلطان خواجه علی بود اگر چه این روایت در کتب تاریخ و حالات منظوم و منثور این سلسله بنظر احقر
نرسیده امّا از غایت شهرت و تواتر افواه و السنه بتحریر آن پرداخت و دفتر وقفنامه بخط قدیم موشّح بآل تمغاء مغولی و علامت مهر امیر تیمور در سفر بلخ
در حین تسخیر قلعه اندخود بدست غازیان در آمده بود بنظر اشرف اعلی شاهی ظلّ الهی در آمد مقامات علیه و ظهور کرامات حضرت سلطان خواجه علی بعضی از آن
مقدمات در صحیفه مذکوره مسطور بود بالجمله آن سالک مسالک خداجوئی که در هیچ وقت از طواف معقد قدس معنوی و زبان حالش از تلبیه و تذکار حق خالی نبوده
بنا بر ثبات قواعد شریعت آنحضرت از شوق دریافت کعبه مقصود در حرکت آورده مسند ارشاد و خدمت روضه مقدسه جنت نهاد را بثمرة الفؤاد و دوحه
سیادت و ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده بالجمله از اهل حق و ارباب یقین بر حسب و من یعظم شعائر الله متوجه بیت الله گردیده و لبیک
اللهم لبیک گویان در راه صدق قدم و وادی ایمان پویان نهاده فرزند سعادتمندش تا بمفارقت پدر ستوده سیر نیاورده ذوق طواف رکن
مقامات بر آن افزوده او نیز متعاقب عزیمت سفر خیر اثر حجاز نموده قدم سعی در وادی طلب نهاده منازل و مراحل طی کرده در حریم حرم بزیارت کعبه
آمال یعنی شرف پای بوس والد ملک خصال مشرف گردیده و پدر باتفاق یکدیگر بمناسک حج قیام نموده از آنجا بقدس خلیل شتافتند و در مقام ملک
احترام بزیارت ارواح انبیا و طواف مسجد اقصی فایز گردیده در آن مکان متبرک مزاج شریف سلطان خواجه علی از منهج اعتدال طبیعی منحرف گشته بتهیه اسباب
سفر آخرت پرداخت و زمام ناقه ارشاد در اکف کفایت فرزند نجابت پیوند نهاده رفیقان آن سفر خیر اثر را وداع کرده نقد حیات بانجاز نان عالم قدس
سپرده سپر نیک اختر بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته آن جسد مطهر را در آن ارض مقدس مدفون ساخت و با زمره مریدان و رفیقان از آن سفر میمنت اثر عود
نموده دار الارشاد اردبیل از یمن مقدم همایونش سر سبزی آغاز نهاد و منتسبان خاندان دیده بدیدار فرخنده آثارش روشن ساخته زبان حالشان

بدین مقال

ذکر آباء و اجداد شاه عباس

درپوشید و حلیهٔ جلیلهٔ اش دعا و خواهش که از درگاه حق قدیم نمود بعد از هیجده روز بآنحضرت پیوسته بریاض جنان خرامید انّا لله و انّا الیه
راجعون الا انّ اولیاء الله لا یموتون و لکن ینقلبون **بیت** هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل نامی است حرف ترک فانی
براین قوم ترجمان ذوق فنا یافته و رنه در نظر رنگین تر از بهار بود خلعت خزان در فتوحات یمنی مذکور است که سید جمال الدین اصفهانی
بموجب وصیت آنحضرت بغسل و تجهیز پرداخت و سلطان صدرالدین در آنوقت در سفر سلطانیه بود منتسبان سلسلهٔ علیهٔ صفویه آن جسد مطهر را در همان مکان شریف
که مختار حضرت شیخ بود و اکنون مطاف طوایف انام است دفن کردند **سلطان صدرالدین موسی** بدری بود از آسمان پروری طالع
و خورشیدی از سپهر نیک اختری لامع از اوان صبی و آغاز نشو و نما انوار زهد و تقوی از ناصیهٔ همایونش پیدا و علامات صلاح و رشاد از صورت حالش
هویدا ریاض ولایت و ارشاد را سروری بود سرافراز و بعلو نسب و سمو حسب بین الافاخم و الاعالی مفتخر و ممتاز چه از جانب پدر والا گهر بطناً
بعد بطن اختر برج سیادت و کرامت و از طرف مادر نیک گهر در صدف ارشاد و ماجد هفتمین سجاده نشین مسند هدایت و زهادت و سداد در فتوحات یمنی
مسطور است که روزیکه میانهٔ صبیهٔ محترمهٔ شیخ زاهد و حضرت سلطان الاولیاء عقد مناکحت وقوع یافت شیخ زاهد در مجلس عقد برخاسته نسبت بشیخ صفی
رسم تعظیم و نیازمندی بجای آورد حاضران مجلس از سر آن معنی سؤال کردند شیخ فرمود که اولاد صفی الدین را که نبایر من باشند بمن نمودند در آنمیان
صاحب سعادتی بنظرم در آمد که قایم مقام من و صفی خواهد بود و علو مقامات و مدارج او را دریافته تعظیم او کردم و چون ماه طلعت آن تعالی منزلت از افق ولادت
طالع و عالم افروز گردید حضرت سلطان الاولیاء ارباب ارادت و اصحاب رشاد را خبر داد که این جوهر گرامی آن فرزند سعادت پیوند است که شیخ
زاهد در مجلس عقد بتعظیم او قیام نمود و آنحضرت چند سال در خدمت والد بزرگوار کسب فضایل و اقتباس خصایل کرده در علوم ظاهر و باطن مراتب کمال یافته
صیت هدایت و ارشادش در عرصهٔ آفاق منتشر گردید مؤلف کتاب نفحات الانس در مناقب کاشف الاسرار خلاصة الادوار سید قاسم انوار میگوید که معلوم
نیست که در عرصهٔ آفاق بعد از ائمهٔ طاهرین برتبه و مقدار سید قاسم انوار کسی یافت شود و ذکر کرده که آن عارف ربانی نسبت ارادت و مریدی بحضرت شیخ
صدرالدین اردبیلی ثابت دارد بالجمله آنحضرت در حین ارتحال والد خجسته نژاد خازن نقود ارشاد گشته بعد از واقعهٔ پدر سعادت اثر از سفر سلطانیه عود
نموده منتسبان آن سلسلهٔ علیه از مشاهدهٔ جمال عالم آرایش از لباس سوگواری بیرون آمده بساط تعزیه در نوشتند و مسترشدان طریق مبین و طوایف اهل یقین
از صفای طویت و صدق نیت آنحضرت را بر مسند ارشاد بموجب وصیت حضرت شیخ نشانده حلقهٔ ارادتش در گوش و غاشیهٔ طاعتش بر دوش گرفتند باب
سعادت مآبش مرجع صنادید ملوک و اشراف گردید امرا و اعیان مغول را اعتقاد عظیم بآن گنجور خزاین ارشاد بود که روز بروز بر معارج عزت و سروری برتری
یافته معمار همتش عمارت حظیرهٔ مقدسهٔ متبرکه را که اکنون مطاف طوایف انام است طرح انداخته گنبد مرقد مبارک سلطان الاولیاء و دار الحفاظ و متعلقات
آنرا از خالص مال حلال خود در غایت تکلف و زینت ترتیب داده حفاظ خوش الحان تعیین فرمود از آن تاریخ الی یومنا هذا آن مهبط فیض و رحمت لیلاً
و نهاراً از تلاوت کلام حضرت رب العزه خالی نیست **بیت** در آن مرقد پاک مینوسرشت فکنده بنائی چو قصر بهشت همایون مقامی
ز فیض اله مه و مهر خشتی از آن بارگاه سر قبه بر چرخ افراشته حریمش ز کعبه نشان داشته شب و روز حفاظ آن آستان
بتسبیح و تهلیل چون قدسیان و چون اوقات حیات آن قدسی سمات در راه خداجوئی و شرع پروری سپری گشت فرزند ارجمندش سلطان خواجه
علی که در خدمت پدر بزرگوار کسب فضایل و کمالات کرده بحلیهٔ عرفان آراسته بود قایم مقام آن ستوده خصال گشت و جسد مطهر والد را بمنطوق اولیائی
فی تحت قبائی در زیر قبهٔ عرش آسای حضرت سلطان الاولیاء مدفون ساخت آن مکان شریف را اشراف افزود **سلطان خواجه علی** در مجاهده
و ریاضت و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ باطن برحسب الولد الحر یقتدی بآبائه الغر اقتدا بروش آباء عظام و طریق وثیق مشایخ کرام نموده واقف رموز ربانی
و کاشف دقایق آسمانی بود و بعد از واقعهٔ پدر حمیده سیر مسند هدایت و ارشاد را بفر طلعت همایونی آراسته صوفیهٔ صافیهٔ خاندان قدس نشان صفویه از مدد همت
آن صافی سریرت استفاضهٔ انوار فیض و موهبت مینمودند و خوارق عادات از آنحضرت بسیار مشاهده میکردند گویند سلطان خواجه علی را سه مرتبه بصورت نوعی

صفی الدین خطاب داده بمراتب علیه و مقامات سنیه مژده داد و شیخ صفی الدین جمیع صفات شیخ زاهد را بنوعی که نشان داده بودند موافق یافته دست ارادت
در دامنش آویخت و بحسن خدمات لایقه از محرمان خاص گردید حضرت شیخ صفی الدین را از تزکیه نفس و ریاضت بجایی رسیده بود که در هر هفته یکنوبت افطار کردی
و بصوابدید شیخ زاهد بسه روز قرار یافته بالاخره شیخ آن عادت را بنا بر انزجار مزاج شریفش زایل ساخته بافطار یومی دستوری داد اما بیک لقمه برنج خشک
قناعت نموده از لحوم و دسوم اجتناب کردی و حیوانی مطلق نخوردی خوارق عادات و کرامات از صفی الدین بسیار منقول است و در کتاب صفوة الصفا
و فتوحات مینهی بروی بتفصیل مذکور بالجمله آن ذات کامل الصفات پیوسته بمجاهدات عالم ارواح و اشباح دیده بصیرت میگشود و رؤیای صادقه میدید
از جمله شبی در خواب دید که شمشیری در میان و کلاه سموری در سر دارد و چون کلاه از سر برمیدارد آفتابی از فرق همایونش طالع میگردد
که عالم را روشنی میبخشد این خواب را از برای شیخ زاهد نقل نموده از تعبیر آن سؤال کرد شیخ روشن ضمیر بحسن تعبیر تقریر نمود فرمود که شمشیر و آفتاب
علامت ظهور و خروج پادشاه قاهریست از صلب تو که عنقریب شعشعه اقبالش آفتاب مثال بر عالمیان تافته از مشعله تیغ آبدارش ظلام ارباب بدع و ضلال
محو و معدوم میگردد القصه آنحضرت را در مجاهده و ریاضت ترقی عظیم روی داد و انوار اسرار الهی از باطن فیض مواطنش درخشیدن آغاز نهاد
و شیخ زاهد آنحضرت را بمصاهرت خویش پیوند داده صبیه قدسیه خود فاطمه نام که از زهره زهرا فیض یاب بود با او در عقد ازدواج کشید هر چند شیخ
زاهد در حین حیات او را باجازت ارشاد و سجاده نشینی اشارت مینمود قبول نمیکرد تا در وقت ارتحال سریر هدایت و ولایت عهد را بآنحضرت تفویض
نموده قامت قابلیت او را باین کسوت گرامی آراست ارباب غرض بحضرت شیخ زاهد اعتراض نمودند که با وجود کمالات شیخ زاده جمال الدین علی که ولد
صلبی و خلف صدق آنحضرت و صاحب حال است چرا او را ولیعهد و اجازت ارشاد سرافراز نمیگردانند و شیخ صفی الدین را بر مسند عالی می نشانند شیخ
جهة دفع شبهه و تشفی و تسلی مریدان در مقام آزمایش در آمده گفت خلوت پسرم کجاست گفتند در حریم خانقاه فرمود خلوت صفی کجاست گفتند از
خلوت شیخ تا آنجا نیم فرسخ است گفت هر دو را آواز دهیم تا شما رتبه و مقام هر یک را بدانید سه مرتبه پسر خود را آواز داد جواب نداد چون صفی را
آواز داد جواب آمد که لبیک و سعدیک یا شیخی و مرشدی و قدم بوثاق نهاد شیخ فرمود صفی کجا بودی گفت در خلوت خود بودم که ندای شوق افزای
شیخ شنیده بخدمت آمدم شیخ روی بقوم آورده گفت آنچه نظر من بر آنست الله سبحانه و تعالی بصفی داده بجمال الدین و من در امانت خدا خیانت نموده
بصاحبش سپردم القصه شیخ زاهد در سیاورود گیلان در شهور سنه سبعمائه بعالم عقبی شتافته در همانجا مدفون گشت و حضرت سلطان الاولیا شیخ صفی
الدین نسبت ارادت و خرقه ارشاد از وی یافته و او از سید جمال الدین و او از شیخ شهاب الدین محمود اهری و او بهفت واسطه از سید الطایفه شیخ
جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از معروف کرخی خادم حضرت امام مفترض الطاعه ابو الحسن علی بن موسی الرضا الحاصل بموجب وصیت
شیخ زاهد آنحضرت بر مسند هدایت و ارشاد تمکن یافته خلایق را بطریق مستقیم شریعت و منهاج قویم طریقت و حقیقت دلالت نمودن گرفت و آنحضرت را از صبیه
شیخ زاهد فرزندی بوجود آمده بصدر الدین موسی موسوم گردید و در اواخر حیات آنحضرت از غایت ریاضت و ضعف بدن علت مثانه طاری گشته
مدتی در عالم تصوف آن درد را درمان مختلفه دینی دانسته با آن خرسندی داشت تا آنکه ضعف قوت گرفته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد در حین مرض هرگاه از
کثرت وجع و آلام بیارام گشتی موضعی که الحال مرقد منور معطر آنحضرت است شتافته لحظه در آنجا بیاسودی و حلیله جلیله اش بمنزل آوردی باز در شدت
الم گفتی مرا بخانه من برید خدمه آنحضرت میگفتند که شما در خانه خود بید فرمود که خانه اصلی من آنست شیخ را بآنجا میبردند تا چند نوبت این واقعه تکرار یافت
و در حین ارتحال مریدان قدس نشان صفویه را جمع آورده اصحاب و اولاد را باستقامت منهاج شریعت مطهره و طریقه مشایخ و بذل سفره و انعام و اکرام
فقرا وصیت فرمود و در شان حضرت شیخ صدر الدین موسی فرمود که سجاده نشینی و ارشاد عباد مفوض بفرزندم صدر الدین است و بموعظه و نصایح
میپرداخت تا آنکه زبان معجز بیانش که ترجمان الهام غیبی بود از تکلم باز مانده آخر کلامش این ختم شد که صلوا علیه و سلموا تسلیما بعد از نماز
صبح روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و سبعمائه از دست ساقی اجل شربت نوشید و چشم از مشاهده آشوبخانه عالم فرو

در پوشید

ذکر آبا و اجداد شاه عباس

در مدت حمل و تولد و رضاع از علو حال و درجات کمال بالقوه شیخ صفی الدین از آن مخدره نقل نموده که این مختصر گنجایش تحریر آنها ندارد و بالجمله چون آن نیر عالم
افروز از افق سعادت و مطلع دولت طالع گردید هشتم درجه از درجات زندگانی طی کرده والد ماجدش ندای والله یدعوا الی دار السلام
لبیک اجابت گفته در روضات جنان منزل گزید و در همان موضع در جنب قبر والد بزرگوارش مدفون گشت و الحق مدفن مبارک آنحضرت محل فیض و رحمت
و حریم روضه اش قطعه از جنات است معمار همت والای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی عمارت سابق را که در نظر همتش محقر مینمود بر داشته گنبد عالی در نهایت
تکلف و زیبائی احداث فرموده اند فرزند خلف آنحضرت سلطان سپهر هدایت صفی الاصفیا و برهان الاولیاء شیخ صفی الملة و
الدین است قدس سره که مقامات عالیه و اوصاف متعالیه اش از حیز تعداد بیرون و مرقد منورش مهبط انوار فیض و رحمت قادر بیچون است بعد از
ارتحال والد بزرگوار والده محترمه اش متکفل پروردن آن فیض پرورد الهی شد و از اوان طفولیت انوار کرامت یزدانی راه یافته فتوحات آسمانی از ناصیه
همایونش لامع و درخشان بود همیشه امور غریبه مثل کشف قبور و احوال موتی و مثل هذا مشاهده مینمود و بوالده اش عرض نموده والده او را بمراتب بلند و
درجات ارجمند مژده میداد و مدتی باکتساب فضایل و کمالات صوری پرداخت و ذوق سیر و سلوک و ادراک مشکلات عالم معنی برو غلبه کرده قدم در وادی
مجاهده و ریاضت نهاد چون میدانست که عروج بر معارج کمال بی ارشاد مرشدی صاحب حال میسر نیست گاه در مزار شیخ فرخ اردبیلی و گاه در قبر شیخ
ابو سعید که این هر دو بزرگوار از مریدان شیخ الطایفه شیخ جنید بغدادی اند بعبادت میگذرانید و گاهی در قبر عارف ربانی شیخ شهاب الدین محمود
اهری بسر میبرد و طالب مرشد کامل میبود آوازه علو حال و سمو درجات فضائل شیخ نجیب الدین بزغش شیرازی شنیده محرک طلب داعیه او را بجانب
شیراز در حرکت آورد صلاح الدین نام برادری از خود بزرگتر در کمال ثروت و مکنت و اعتبار ظاهر در شیراز داشت که در آنجا عفیفه از بنات اشراف بحباله
خود در آورده بآن تقریب در شیراز مانده بود شیخ بهانه ملاقات برادر از مادر مهربان اجازه سفر حاصل کرده روانه مقصد شد در راه بهر جا مردان خدا
آگاه و درویشان و اهل الله میرسید بصحبتشان شتافته از هر گوشه توشه بر میداشت چون بشیراز رسید شیخ نجیب الدین بزغش از دار دنیا رحلت کرده بود
مشایخ آندیار را ملاقات کرده در فیضی که میخواست بر رویش نگشود و در آن اثنا بصحبت مولانا رضی الدین که از علماء صاحب حال بود رسیده و اکثر
تفسیر تا سوره اذا زلزله در خدمت او نموده اجازه درس تفسیر یافت با شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی صحبت داشت و معاشرت او پسندید خاطر شریفش بنقاب
چون درویشان آن ولایت و سعادت کیشان صاحب هدایت مرتبه آنحضرت را در طریق وادی سلوک از خود ارفع دیدند او را بجانب امیر عبدالله که از
زمره سادات و قدوه ارباب حال بود رهنما گشتند و چون بخدمت او رسید الحق ذاتی دید جامع صفات و کمال و آئینه مشاهده کرد مظهر انوار جلال و جمال
حضرت شیخ صفی الدین واقعات خود را بر او عرض کرد لحظه بخود فرو شده سر بر آورد و گفت ای جوان ترک آنچه ترا از مجاهده و ریاضت و علو حال حاصل
آمده تا غایت بدیده بصیرت بر آن نیافته معامله بزرگ ترا در پیش است در این بازار سر انجام نیابد امروز کسی که رفع حجاب از نظر تو نموده بمقصد رهنمون گردد
بجز عارف معارف ربانی شیخ زاهد گیلانی نیست که در گیلان قریب بولایت شمار بر لب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را با او وصف کرد و آنحضرت
مشایخ فارس را وداع کرده از بواطن صافیه ایشان استمداد همت نموده عزیمت وطن کرد هر چند برادرش اسباب تجمل و تمول بر او عرض کرد آنحضرت از نظر قبول
نیفتاد و پای طلب در شاهراه مقصود نهاده در ضمان امان ملک منان بدار الارشاد اردبیل رسید و شیخ زاهد در حین مکاشفه بنور زهد و علم باطن دریافته روی
بمریدان آورده گفت که از پی سپران بادیه حق جوئی جوانی در اردبیل عزم ملاقات ما دارد که از او تا حضرت رب العزه یک حجاب بیش نمانده القصه شیخ
صفی الدین از جا و مقام شیخ زاهد پرسیده متوجه آنصوب شد و بخانقاه کرامت نشان رسیده در صومعه بنماز مشغول شد ماه مبارک رمضان بود و عادت
شیخ زاهد آن بود که چون ایام صیام نزدیک میشد بحرم سرای خود تشریف برده لیلا و نهارا بطاعت و عبادت مشغول بودی و افطار با عیالان کرده تا عید فطر
با زمره مریدان ملاقات نفرمودی در آن روز که صفی الدین بآن مقام علیا رسید شیخ زاهد از خلوتکده خاص بیرون آمده خادمی را فرمود که امروز از حق
طلبان بزرگ کار مهمانی رسیده در صومعه نماز میگذارد و بعد از فراغ او را نزد من آر خادم آن سالک راه حق را آورده بملاقات شیخ فایز گردید و شیخ او را

صفی الدین



(۸) دیده بدیدار گرامی آن بدر آسمان کرامت روشن ساخته تعزیه و سوگواری ایشان بسرور و سور مبدل گردید و استفسار وقایع احوالش نمود تقریر نمود
که جمعی از اجلهٔ مسلمانان که سالک طریق صلاح و سداد بودند مرا بخانهٔ خود بردند و ابواب رأفت و اشفاق بر روی من گشوده بتعلیم شرایع و حفظ قرآن گرفتند
و در این هفت سال در میانهٔ آن طبقه باکتساب فضایل مشغول بودم تا اکنون که عزیمت وطن نمودم فرقهٔ اصحاب ارادت قدوم میمنت لزومش را ثمر سعادت دینی و
دنیوی دانسته بر مسند هدایت آباء عظام نشاندند و او نیز اقتدا بسنن سنیهٔ اجداد عالی نژاد نموده کمال ورع و سداد پیشنهاد همت ساخته براسم هدایت
و ارشاد قوم پرداخت و چون ایام حیاتش سپری گشت سجاده‌نشینی اجداد و اطعام فقرا و مساکین عن سبیل الارشاد بفرزند ارجمندش **صلاح
الدین رشید** رسید و او نیز سریر هدایت و کرامت را بدستور آباء کرام زیور صلاح افزود و در موضع کلخواران اردبیل توطن گزیده دیده از
نذور و هدایای ارباب ارادت بسته بزراعت راغب بود و اصحاب و اتباع خود را بزراعت ترغیب مینمود و کمال ورع و پرهیزکاری از جمال ظاهرش [illegible]
داشت و تخم محبت و اشفاق در مزرع خاطر طوایف انسان میکاشت چون هفتاد مرحله از مراحل زندگانی طی کرد بار هستی بسر منزل آخرت کشید فرزند ارجمندش
امیر قطب الدین قایم مقام پدر عالیمقدار گردیده بسروری و پیشوایی آن فرقهٔ قدس انتظام شد منتسبان این سلسلهٔ علیه را در کنف عطوفت و اشفاق
خود در آورده بدستور اجداد کرام بارشاد مسترشدان سبیل رشاد پرداخت زمرهٔ اصحاب ارادت خدمت آن قطب دایرهٔ سعادت و محور گردون کرامت را
بر رقبهٔ خود لازم دانستند در ایام حیات آن امیر حمیده صفات یکی از حکام گرجی با فوجی از جنود کفرهٔ گرج علی الغفله بولایت اردبیل تاختن آورده اهل اسلام را
از ورود آن فرقهٔ ضلال آسیب بسیار رسید از خوف آن خطر امیر قطب الدین مخدرات سراپردهٔ عفت را بدار الارشاد نقل نموده در محل مضبوط مخفی ساخت
آخر روز بجهت تحقیق حال اهل ضلال از محل اختفا بیرون آمده بوده یکی از کفره وارد شده زخمی منکر بر آن سرور زد و او مجروح و نالان بمیان قتیلان
افتاد بعد از رفع آن واقعهٔ هایله جراحان بمعالجه پرداخته زخم التیام پذیرفت و ذات مبارک از آن سالم مانده بعد از آن واقعه مسند هدایت و ارشاد فایض
الجودش مزین و غوامض مشکلات انام از تقریر لسان درفشانش مبین بود و ادراک زمان ولادت با سعادت نبیرهٔ صفوت پناه خجسته نژادش صفی الحق
والحقیقه والدین اسحق نموده چند سال دیده بدیدار گرامیش روشن داشت بالجمله چون وقت ارتحال آن امیر ستوده خصال رسید جواهر زواهر عرفان و ارشاد را
که بر حسب وراثت از اجداد کرام باو رسیده در درج سینهٔ صفا آئینش مخزون بود بفرزند دلبند خود **سید صالح** سپرده عالم سفلی را وداع
کرده طایر روح پاکش باوج عالم علوی پرواز نمود و سید صالح دری بود از صدف بحر ولایت و ارشاد و دری از برج هدایت و صلاح و سداد مسمی باسم
شریف از صورت حالش ظاهر و انوار سعادت از جبین مبینش لایح و باهر زیاده از پدران باحوال محتاجان پرداخته حسن اعتقاد خلایق در شأن او یوماً فیوماً متزاید
میگردید و هیچوقت باب سعادت مآبش از آمد شد فقرا و محتاجان خالی نبود و صلحا از کثرت روایات سؤال ملال نیافتی چون ندای صدق انتمای کل نفس ذائقة
الموت از قضیهٔ ارتحالش خبر داد تهیهٔ اسباب سفر آخرت پرداخته روح شریفش بارواح صالحان و صدیقان پیوست و نونهال باغ حیاتش سید جبرئیل که
حضرت را در دار الامان کلخواران مدفون ساخت **سلطان سید جبرئیل** قدوهٔ ارباب یقظه و انتباه و زبدهٔ سجاده‌نشینان خدا آگاه بود
در تقوی و ورع و پرهیزکاری و طاعت و عبادت درجهٔ عالی داشته بدستور والد ماجد در کلخواران اردبیل که مولد و منشاء او بود رحل اقامت انداخته خلایق
آن دیار از انفاس قدسیهٔ آن بزرگوار اقتباس انوار سعادت مینمودند بالاخره ذوق معرفة الله او را از صحبت اغیار و مخالطت با اهل روزگار مانع آمده بر رسوم
مجاهده و ریاضت تقدم نموده و ظاهر و باطن را بنور عرفان آراسته زبان در کام خاموشی کشیده از اشتغال با خلق الله کمتر تکلم مینمود و چون صیت مقاماتش
بلند آوازه گشت از بنات مکرمهٔ اشراف قوم عفیفهٔ صالحهٔ صائمة الدهر قائمة اللیل دولتی نام داشت که رابعهٔ زمان بود بتزویج آن عالی نژاد رغبت نمود
و از صلب آن قدوهٔ خداشناسان آگاه دل نطفهٔ پاکیزهٔ سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء صفی الحق والحقیقه والدین اسحق قدس سره در مشیمهٔ آن
عفیفه قرار گرفت و جمال حال آن مستوره از پرتو نور آن پیکر خجسته منظر چنان عالم افروز شد که گویا همواره صبح دولت و انوار سعادت از جبین خورشید
قرینش طالع و لامع بود و این نزار در کتاب صفوة الصفا از مولانا محی الدین که از فضلای زمان سلطان صدر الدین بوده آنقدر از آثار و علامات عجیبه و امور غریبه

نمودت

ذکر آباء و اجداد شاه عباس

کتب قصص و اخبار بذکر آنها ناطق است بالجمله عبدالله قبل از طلوع آفتاب جمال جهان آرای سید ولد آدم در سن بیست و پنج سالگی در مدینه طیبه بجوار رحمت رب
العالمین پیوسته در ارض مقدس یثرب مدفون گردید و در سال هشتم آن میلاد با سعادت آمنه فوت شده عبدالمطلب متکفل پروردن آن سرور بطحا و یثرب گردید
و در سال هشتم عبدالمطلب بجوار رحمت ملک غفور پیوسته کفالت آن دُرّ یتیم در میانه اعمام بر ابوطالب قرار یافت و ابوطالب پسر هفتم عبدالمطلب
بعمران موسوم بود و میانه قبایل قریش شرف و منزلتی عظیم داشت حضرت خاتم الانبیاء در جمله عطوف و اشفاق آن عم عالیمقدار پرورش یافت و تا سال
دهم بعثت آن سرور درجات بود و در معاونت آنحضرت مساعی جمیله مبذول میداشت تا در سال دهم دعوت حق را اجابت نمود و حضرت رسالت بعد
فوت ابوطالب و خدیجه کبری که بعد از آن روی داد عام الحزن میفرمود و پدر بزرگوار حیدر کرار قاتل الکفرة و المشرکین وصی حبیب رب العالمین اسدالله
الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که کتب موافقین و مخالفین بفضایل و مناقبش مشحون و از حیز حساب بیرون و بعد از حضرت رسالت پناه اشرف
اولاد آدم و بحکم حدیث لحمک لحمی و دمک دمی با رسول قرشی توام است و آنحضرت را باشاره آسمانی با زهره زهرا و بتول عذرا عقد
ازدواج روی داده از آن دو مخزن الاسرار الهی و دو معدن فیوضات نامتناهی دو اختر تابان نبوت برج ثاقب ترین از دو آسمان طالع گردید و کلام
در نظام سیدی شباب اهل الجنة در علو شان ایشان منزل است و چون از ذکر سامی سابه ایشان و آبای کرام عالی مقام که برحسب منه اثنا
عشر عینا از آن سرچشمه جهان پر منشعب و برج اختر برج مشید آسمانی اول ایشان علی و آخرشان مهدی ع دوازده اند مقصد شجره همایون ثمره حضرت اعلی
شاهی ظل الهی است لهذا صحیفه بیان از ذکر احوال آبای عظام کرام آنحضرت میآراید بالجمله از آن دو گلدسته گلزار نبوت و امامت و دو سرو بوستان
جلالت و کرامت سلسله جناب علیه شاه موسوی حسب حسینی نسب کرام بعد کرام و همام بعد همام چنانچه در فوق ایمائی بآن شده با مام الهمام سابع ائمة اثنی عشر
امام موسی الکاظم ع پیوسته از آن امام عالیمقام جدا میشود لهذا زبان بیان از تعداد ائمه کرام که منطوق والشمس والضحی اوضح از آفتاب
عالمتاب کشیده بذکر اجداد عالیمقام آنحضرت رطب اللسان میگردد باتفاق جمهور علماء انساب از اولاد امجاد حضرت کاظم علیه السلام نسب همایون با امامزاده
عالی مقام ابوالقاسم حمزه که بقول اصح در سوسفید ترشیز مدفون و مرقد شریفش مطاف مردم آن ولایت است منتهی میگردد و چون درویش توکل بن اسمعیل
مشهور بابن بزاز در زمان حیات حضرت شیخ صدرالدین موسی کتابی در اوصاف اجداد عالی نژاد آنحضرت که مبین حالات و کرامات مشایخ و مقامات
علیه اولیاء است تألیف نموده بصفوة الصفا موسوم ساخته از ذکر فیروز شاه زرین کلاه افتتاح نموده راقم حروف نیز بسالک آن طریق گشته بدستیاری قلم
زرین رقم صحیفه عالم آرائی را بذکر آنحضرت آرایش میدهد **فیروز شاه زرین کلاه** صاحب صفوة الصفا گوید که یکی از فرزندان سلطان
الطریقه فی العالم ابراهیم ادهم که اعلام ملک ستانی افراخته همواره بغزا و جهاد اشتغال داشت و در آن زمان مردم مغان و اران و آنحدود
از حلیه ایمان عاری و از شرف اسلام بی بهره بودند آن سلطان غزا پیشه بشعله تیغ آبدار ساخت آن ولایت را از نور اسلام روشن ساخته رسوم کفر و ظلام را بر انداخت
امیر فیروز شاه را که بحسب جمعیت صوری و جامعیت معنوی قابلیت حکومت دینی و ریاست دنیوی داشت بولایت اردبیل و توابع سپرده و امیر ساخت و او
بمکنت و ثروت و خیول و دواب و غنایم مرتبه بود که در ساحت اردبیل گنجائی نداشت از آنجا به بیشه کنار گیلان رفته در موضع رنگین رحل اقامت انداخت و در آن
ولایت بتلقین مسائل دینی و تبیین معارف یقینی پرداخته سفره افضال و انعامش را بر اقاصی و ادانی گشاده بود چون امیر فیروز شاه عنان اشهب عزیمت بدست
قاید اجل سپرد فرزند رشیدش **عوض الخواص** بریاست و سروری ارباب اخلاص شرف اختصاص یافت و از آن موضع بقریه اسفرنجان از توابع اردبیل
نهضت نموده با خیل و حشم و اتباع در آنجا توطن اختیار نمود و او نیز بدستور والد ماجد بآیین کرم و مهمان نوازی بین الجمهور مشهور و معروف گردید و بعد از زندگی که سفره
انعام را از دار الضیافه افضال و اکرام در نوردیده در مهمانسرای عقبی منزل گزید ولد بلند عدیلش **محمد الحافظ** قایم مقام پدر مرحمت گستر گردید از غرایب
حالات آنکه او در سن هفت سالگی از خانه پدر غایب و مفقود الخبر گشت منتسبان آن خاندان هرچند بتفتیش جستند کمتر نشان یافتند از وجودش مایوس شده بتعزیتش پرداختند
بعد از انقضای هفت سال چون ماه شب چارده از برج جوز مصحفی حمایل کرده بر در خانه پدر ظاهر شد خدمه و مریدان آن سلسله علیه که در مفارقتش گریان و نالان بودند

دیده بیدار



جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

حضرت رسالت پناه در بیان نسب عالی خویش چون بعدنان رسیدی زبان معجز بیان در کام کشیدی و فرمودی کذب النسابون الی مافوق عدنان و عدنان را دو پسر بود اما نور نبی و ولی علیهما السلام که بحکم حدیث صحیح انا و علی من نور واحد از یک مشکوة لامع و درخشان گردیده و معدن گوهر او انتقال نمود و بقول مصنف روضة الاحباب و راحهٔ پسر بود از آنجمله حامل نور مظاهر موعوده نزار بود که کنیت او ابو ربیعه و ابو ایاد است و چون نزار متولد شد پدرش بشکرانهٔ ظهور آن نور که از ناصیهٔ آن سید رشید بر اسم قربانی پرداخته خلایق را از موایدخوان احسانش بهره ور ساخت و آن نور فیض پرور از صلب آن والا گهر بجبال مضر نقل کرد و مضر همواره بملت حنیف ابراهیم و کیش اسمعیل بطاعت رب جلیل می پرداخت و آن نور عالم آرا از جبههٔ همایونش در تجلی و دافع ظلام ایام و لیالی بود و حسن صوری بکمال داشت در میانهٔ اعراب حدی شتران باو منسوب است و آن پرتو آفتاب تمثال در ساحت جلال پسرش الیاس نمایان شد الیاس موحد و دین پرور و پرهیزکار بود و در کبر سن پدرش که از تولد فرزند یاس حاصل کرده بود متولد شد لاجرم بالیاس موسوم گردید و او بزرگ قوم و عشایر و اشراف اولاد خلیل و سرور اخلاف اسمعیل بود و نقل است که هرگاه الیاس طوف خانهٔ کعبه نمودی آواز تلبیه از صلب خود شنیدی و از ظهور اینحال استعجاب نمودی و پرتو آن نور در آینهٔ جمال مدرکه پسرش تافت که موسوم بعامر بود و بعد از او از جبههٔ پسرش خزیمه لایح گردیده عالم آرا گشت و از خزینه آن نور خورشید نشان از عارض کنانه جهان افروز گردیده و او کنیه بابونضر بود و نضر پسر او بقریش اشتهار داشت تمامت قبایل قریش از نسل اویند و پسر او مالک حامل آن انوار و بعد از و فهر بدین سعادت امتیاز یافت از او به پسرش غالب رسید و از او بلوی انتقال یافت و از و بکعب و از پسران متعدده کعب مره بدین شرف از اخوان ممتاز بود و از او به پسرش کلاب که بزرگ و مطاع بنی قریش بود و از و بصلب قصی انتقال نمود و از اولاد او عبد مناف بدین شرف بین الاخوان سعادت امتیاز دارا و خلف صدق او هاشم است که عمرو العلی نام داشت و بهاشم ملقب گشت و او سرور قریش بود و انوار سعادت از جبین مبینش رخشان و آثار جلالت و بزرگی از سیمای خورشید مثالش نمایان بنی هاشم را در میانهٔ قریش شرف و منزلتی عظیم است و از پسران او عبد المطلب حامل نور مظاهر موعود بود که بعظم شان و رفعت مکان از قبایل قریش ممتاز و سروران قبیله ریاست و بزرگی او را پذیرفته قدم در دایرهٔ متابعتش نهاده بودند و او شیبه نام داشت و بسببی که در تواریخ مبسوطه مسطورات بعبد المطلب اشتهار یافت کلید خانهٔ کعبه بدست او در آمده منصب حجابت بروی قرار گرفت حفر چاه زمزم در زمان او وقوع یافت و از یمن نور احمدی هر دعائی که از درگاه رب العزة جل جلاله مسئلت مینمود بشرف اجابت اقتران مییافت و او را ده پسر بود و بقول مؤلف روضة الصفا و خلاصة الاخبار پسر هشتم او عبد الله پدر خاتم الانبیا است و عبد المطلب نذر کرده بود که چون دهنده بی منت ده پسر باو کرامت نماید اعز اولاد خود را در راه خدا قربان کند چون از درگاه خداوندی بدین عطیه فایز گردید خواست نذر خود وفا کند در میان فرزندان قرعه زد قرعه اختیار بنام عبد الله افتاد عبد الله از این اشارت بابشارت مستبشر گشته تقدیر الهی را گردن نهاد و نهاد و عبد المطلب از نهاد او در رضای والد عالی نژاد مسرور گشته تا بحلق پسر روی بقربانگاه آورد قریش خبردار شده از عقب رفته او را از این امر مانع آمدند در جناب از رای کاهنه که در آن عصر از اقران منفرد بود استطلاع نمودند آن کاهنه بسوی فدیه رهنمائی کرد و قرار داد که بعدد اولاد ده شتر فدیه عبد الله داده میانهٔ شتر و او قرعه زنند اگر بنام عبد الله برآید ده ده شتر افزایند و قرعه زنند تا وقتی که قرعه بر شتر افتد عبد المطلب بدین منوال عمل مینمود و قرعه بنام عبد الله میآمد چون عدد شتران بصد رسید باری سبحانه و تعالی فدیه پذیرفته قرعه بر شتر افتاد چند مرتبه تکرار یافت تا عبد الله رتشفی حاصل شد صد شتر قربان نمود و از آنجاست که فدیهٔ کاملهٔ امت حضرت خیر البشر بصد شتر قرار یافت و کلام دُرر نظام حضرت خیر الانام که میفرمودند انا ابن الذبیحین اشاره بعبد الله و اسمعیل است چنانچه در کتب تواریخ مسطورات شعشعه نور احمدی و انوار خورشید آثار محمدی از جبین مبین عبد الله در لمعان بود و جماعت یهود چند مرتبه از غایت حقد و حسد قصد او نمودند و او هر مرتبه از جنود غیبی معاونت یافته ضرر اعدا از و کفایت میشد و از شعشعه ظهور آن نور جمیع خاتونان قریش شیفتهٔ جمال خورشید مثالش گشته تزویج او در غبت مینمودند و آن عطیه نصیب آمنه بنت وهب گردید و شجرهٔ آمالش بثمرهٔ مراد بارور گشت و در عام الفیل حضرت خاتم الانبیا از آن مخدرهٔ کبری بوجود آمده عالم ظلمانی از شعشعهٔ جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت بسی از امور عجیبه و اشارات غیبیه و خوارق عادات در مدت حمل و حین ولادت و رضاع و ایام نشو و نما تا هنگام بعثت از آنسرور ابرار و والدهٔ محترمه اش سمت ظهور یافت

که کتب

دیباچه کتاب

اقبال مینماید از آن شیوه ناپسندیده احتراز نموده عنان کمیت قلم را از تکاپوی عرصه تکلف عبارت آرائی کشیده داشت و آنچه از حلیه صدق عاری نبود صحیفه بیان نگاشت و این همایون مقال را مشتمل بر مقدمه و دو صحیفه و خاتمه ساخت که بتوفیق الله تعالی در دو مجلد رقم اختتام پذیرد **مقدمه** در ذکر نسب همایون آنحضرت و بیان اسامی سامیه اجداد عالیمقدار و مقامات عالیه مشایخ بزرگوار که بر سریر سلطنت معنوی و ارشاد تمکن داشته اند و ظهور دولت این خاندان و شرح ولادت با سعادت آنحضرت و خلاصه اطوار زکیه و مجملی از اوصاف جلیله بر سبیل اجمال محتوی بر دوازده مقاله **مقاله اول** در ذکر پادشاهان کامکار و وقایع زمان دولت آن شهریار عالی تبار و قضیه ارتحال حضرت شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا و نواب سکندر شان و جلوس همایون بر تخت فیروز بخت سلطنت ایران **مقاله دویم** در ذکر توجه و استغراق آنحضرت بدرگاه الهی و کیفیتی که از اجداد کرام میراث یافته **مقاله سیم** در اصابت رای و دانش خدا داد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیر است **مقاله چهارم** در شایستگی رتبه صاحبقرانی و ذکر مخاطرات ایام سعادت فرجام **مقاله پنجم** در عدل پرورانی و ترفیه حال عباد و امنیت طرق که موجب آرایش بلاد است **مقاله ششم** در نفاذ امر و وقاری و آتش مزاجی که حکمهای متناهی الهی است **مقاله هفتم** در قاعدهائی که در امور جهانداری وضع نموده **مقاله هشتم** در بی تعینی و درویش نهادی و بی تکلفیها و جمعیت ضدین **مقاله نهم** در ذکر احقاق حقوق خدمتکاران و دوری جستن از متملکات ذوی الحقوق که شیوه حقیقت گزینان عالم فتوت و مروت است **مقاله دهم** در تعداد احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم و خصوصیات ممالک و ذکر ممالک اقالیم سبعه **مقاله یازدهم** در ذکر آثار خیر و انشا و احداث عمارات عالیه ممالک **مقاله دوازدهم** در بیان معارک و محاربات و فتوحات ایام دولت همایون اعلی از یک جلد **صحیفه دویم** در ذکر خجسته احوال از ابتدای جلوس میمنت مانوس تا حین تحریر که مطابق سنه خمس و عشرین و الف **خاتمه** در بیان حکایات غریبه و روایات عجیبه و نوادر وقایع روزگار چه آنکه در کتب متقدمین بمطالعه رسیده و چه آنکه در ایام عمر مشاهده شده انشاء الله تعالی اگر عمر وفا کند در مجلد ثالث تسوید یابد و چون مقتضای طبع ایراد یافته ملتمس از ارباب بصیرت آنست که در نیک و بد آن بدیده بصیرت و انصاف نگرند و نکته گیری نفرموده اگر نقصی در جار بنظر بالغ نظران روزگار در آید حمل بر تخالف اقوال نموده دیده عیب بین از آن پوشیده دارند

مقاله اول از صحیفه اول در ذکر نسب همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی و مقامات عالیه اجداد عالی مقدار که از دودمان رسالت و ولایت منشعب اند

برضمایر فطنت آثار اولوا الابصار پوشیده نیست که انتساب این سلسله علیه از اصلاب و ارحام طاهره واحده خیر من واحده بحضرت خاتم الانبیاء و علی المرتضی علیهما السلام میپیوندد بدینطریق که ابوالمظفر شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان ابراهیم المشتهر بشیخ شاه بن سلطان [خواجه علی] بن سلطان صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن امین الدین جبرئیل بن صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه بن محمد بن شرف بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابی محمد القاسم بن ابو القاسم حمزة بن الامام الهمام ابی ابراهیم موسی الکاظم بن امام الناطق جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام علی زین العابدین بن الامام ابیعبدالله الحسین بن امیر المومنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیهم السلام و علماء انساب و مورخان بلاغت انتساب متفقند که آنحضرت و حضرت خاتم الانبیاء گل گلزار خلیل و نوباوه بوستان اسمعیل اند علیهما و علیه السلام و آباء عظام و اجداد کرام ایشان تا عدنان متفق علیه و از عدنان تا حضرت ابو البشر آدم علیه السلام که مختلف فیه است و ائمه نسب و ارباب اخبار حسب در بیان حالات اسلاف نامدار و اجداد عالی مقدار سید الابرار امور غریبه و آثار و علامات عجیبه که از هر یک مشاهده میشد و مشعر بر ظهور پرتو انوار حضرت خیر البشر بوده منتجات ساخته و در فضایل و مناقب ایشان رسایل پرداخته اند ذره ئی از بسیار بر طور ما قدما و اقتدا بروش استادان این فن بذکر مجملی از آنها اختصار مینماید از عبدالله عباس رضی الله عنه مرویست که



جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۴)

و از آهستگی لفظ و معنی مفید باشم بطریق مسوده بقید کتابت درآورده در دفتر اندیشه و آمال ثبت نمایم که اگر عمر وفا کند و از مشاغل روزگار که ارباب تعلق را از آن
چاره نیست فی الجمله فراغی حاصل آید و فرصتی بدست افتد و همچنانچه عارف گنجوی در این دو بیت کاشف راز گردیده **بیت** ترا با چنین گوهری ارجمند
همی حاجت آید بگوهر پسند — متاع گرانمایه داری بسی — چه سودت بود چون نخواهد کسی — هرگاه ولی نعمت عالی منقبت توجه باتمام این نسخه نفیس
افکنده طبع بهانه جوی پذیرای فرمان فرمانده زمان گردد و بتوفیق آسمانی و دستیاری همت آرایش تشه بازار معانی نموده هنگامه سخن گذاری گرم سازد
در رموز مذکوره را بعبارات شریف و استعارات لطیف در رشته تحریر کشیده باشعار آبدار مناسب ترصیع دهد و بنیروی فطرت و پایمردی غواص طبیعت آن عقد آرای لآلی
ثمین و معانی رنگین از بحر دانش بساحل ظهور آورد که همچنانچه آثار این پادشاه والاجاه دستور العمل سلاطین روزگار است تالیف این مفلس عور کم بضاعت
نیز ضرب المثل مستعدان فضیلت شعار گردد **بیت** اگر بختم کنون یاری نماید — ز درج معرفت قفلم گشاید — باقبال شهنشاه جوان بخت — زنم
برکشور دانشوری تخت — بگونه گونه گلهای معانی — بیارایم دکان نکته دانی — ز نجیر دانش آرم آنقدر در — که گردد عالم از در ثمین پر — چون از رشد
عقل و پیر همت رخصت یافتم بکل جیبی ابتهاج شتافتم و کمیت قلم عباسی رقم اندیشه را در میدان سخنوری در جولان درآورده شروع در تسوید حالات زمان
۱۰۲۵
دولت ابد مقرونش از روز ولادت تا امروز که مطابق سنه خمس و عشرین و الف است و سنین عمر شریفش بچهل و هفت رسیده و هنوز در ریعان ایام جوانی و
عنفوان بهار دولت و کامرانی است نمودم و آنچه پرتو شعورم بر آن تافته بود بی زیاده و نقصان بقلم درآوردم و آنچه اطلاعی بر آن نداشتم ضرورتا باقوال
ناقلان اعتماد نموده بی تکلفات منشیانه در رشته تحریر کشیدم و این شگرف نامه نامی و صحیفه گرامی را بتاریخ عالم آرای عباسی موسوم گردانیده از مغلقات
و عبارات مغلق غیر مانوس که ملال انگیز طبایع است اجتناب لازم دانسته صور خجسته منظر اخبار و شاهدان نیکوسیر آثار را بلباس ساده تر لباسی آراسته بجلوه ظهور
آوردم اما بمقتضای قاعده کلیه مثنیت چه میشاید که گاه گاه عندلیب سرابستان طبیعت بر شاخسار نغمه پردازی برآمده نوای سخن سرایی آغاز کرده باشد که طوطی کلک
شیرین مقال بشکرستان عبارت آرایی رسیده ناطقه اش را لذت گویائی افزاید مجملا هر عبارت طبع پایش که در حین کتابت بر زبان قلم جاری گشت
بهمان اکتفا نموده از آن گذشت و مقید باشعار مناسب نشد و اگر بر سبیل ندرت در هر جا دو سه بیتی مرقوم شده باشد اگر نتایج ابکار سلیقه و زادهای ابکار طبیعت اند
که در اثنای گذارش اخبار بدیهه بخاطر رسیده بر زبان خامه سخن گذار جریان یافته و هرچند مقصود اصلی از تسوید این اوراق احوال خجسته مآل آنحضرت و قضایای
که در طی احوال گرامی آنحضرت از روز ولادت تا عروج بر معارج دولت روی داده باشد و واقعه هایله ارتحال پادشاه جمجاه جنت بارگاه و جلوس
اسمعیل میرزا و نواب سکندرشان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه و احوال سایر شاهزادگان و بعضی قضایای اوزبکیه و رومیه بجهه سیر الی متعلقات این
بوادی اخبار بر سبیل اجمال مرقوم قلم وقایع نگار گردانده که سررشته سخن بیکدیگر اتصال یافته حکایاتی که موقوف علیه مقصد اصلی است مبهم و ناشنیده نماند و در
مسوده نام نامی و اسم سامی گرامی آنحضرت را اعلیحضرت اعلی شاهی ظل اللهی تعبیر نموده نام نامی والد ماجدش را نواب سکندرشان و اسم مبارک جد بزرگوارشان
شاه جنت مکان علیین آشیان و اسم شریف جد اعلایش خاقان سلیمان شان در قلم آورده و هر جا نواب مریم شان مهد علیا مذکور میگردد غرض والده ماجده
آنحضرت است و مراد از حضرت جهانبانی اسم گرامی نواب حمزه میرزا است و همت بر آن مقصور است که هرگاه طبع اشرف آنحضرت مایل اتمام این نسخه شریفه
باشد در هنگام مجال داستان بداستان بمعرض عرض درآورده اگر خلاف واقعی بعد بقید کتابت درآمده باشد بگزلک راستی محو نماید و اگر فروگذاشتی در بعضی
اخبار واقع شده باشد بازیافت آن کرده این نگاشته کلک اخلاص برقم تحقیق و جایزه و تصدیق سانح و نخست تیمنا و تبرکا شرح نسب آنحضرت را که از دودمان
نبوت و ولایت منشعب است و خلاصه اطوار پسندیده و اوصاف حمیده اش را که از سایر سلاطین جهان و خواقین دوران بدان امتیاز دارد در دیباچه
کتاب بر سبیل اجمال نگاشته شروع در تفصیل احوال نمایم اگرچه طریق بندگی و اخلاص جلی و نمک پروردگی این دودمان ولایت نشان اقتضای آن میکند
که بقاعده وصافان سخنور و مورخان بلاغت گستر اوصاف حمیده و سیر پسندیده ولی نعمت خود یکی را صد و صد را هزار نگاشته کلک بدایع نگار گردانند
در صفحه روزگار بیادگار گذارد اما چون طبع سلیم حقایق سرشت آنحضرت بامور یکه خالی از حقیقت نفس الامر و آلوده بتکلفات سخن سرایان بیهوده گو باشد

اجتناب

دیباچه کتاب

دولای اهل بیت طاهرین را سرمایهٔ افتخار و مباهات دانسته خود را کلب آستان ملائک آشیان خاک خطهٔ نجف میسازد و بدین دو نسبت عظمی و موهبت کبری
بر سروران عالم و پادشاهان ما تقدم رتبهٔ تفوق و سروری وارد عالی منزلتی که بی‌شائبهٔ تکلف و سخن‌پردازی انوار ظل الهی از ناصیهٔ همایونش درخشان
و آفتاب معدلتش بر مفارق عالمیان تابان و غرض اصلی از تسوید این اوراق صادرات احوال خجسته مآل آن سلطان سلاطین نشان است (شعر)
شاه با دین و داد و عدل اساس   خلف صدق مرتضی عباس   که ازو روزگار خرم باد   تا ابد پادشاه عالم باد   دریافته در سلک
منشیان بارگاه خلافت نشان منخرط گردیدم   و خدمت شبانروزی که لازم این شغل عظیم بود این امر لایق را عایق گشته چنانچه در خور همت و شایستهٔ فهم
و فطرت بود در تحریر نکوشیدم با کمال خجلت زدگی از علو همت باین شغل گرفتار آمدم و در خلال اشتغال هر گاه فرصتی میجستم بمطالعه کتب سیر و اخبار پرداخته خواستم که
که از آن فن شریف بهره داشته باشم (بیت) دارم دلی که دارد هر ذره اش هوائی   چون خرقهٔ گدایان هر پاره زجائی   فی الجمله چون از اخبار
سلف و سیر پسندیدهٔ این پادشاه جمجاه را که در عرض تمادی ایام ملازمت برأی العین مشاهده نموده بودم در کفهٔ میزان خرد نهاده با آثار سلاطین ما تقدم
که فضلای دانشور و مورخان بلاغت گستر در شرح محامد و بسط وقایع احوال ایشان چندین کتب مبسوطه بعبارات غریبه و استعارات عجیبه ساخته و پرداخته
داد سخنوری داده اند سنجیدم سر هیچیک از کشورکشایان والاقدر را با آن برابر نیافتم بخاطر آوردم که چون بشرف غلامی این پادشاه والاجاه سرافراز
شده میخواهی که بفنون کمالات از ارباب استعداد ممتاز باشی چرا طوطی طبع سخن پیرای را در مقابل این آئینه گیتی نمای بگویائی در نیاری و صادرات احوال
فرخنده مآل این شهریار عالی نسب بیهمال را که در صفحه خیالت رقم ارتسام پذیرفته بقلم گوهرنگار رهنمون الا بر صحیفه بیان نگاری و کوشش کردن شاهد انجمن
افروز جهان آرای سخن را که بهین زیور حورنژادان عالم قدس و گزین ارمغان نزهت سرای انس است بدین در شاهوار نیارائی که اگر در تو بالفعل فطرتها
مستعد باشی باری بیمن این امر سعادت افزا از همکنان شرف مزیت دریافته گوی تفوق در جهان از اقران ربوده باشی (بیت) ببین تا از آن
پیشینیان   چه باقی بود جز سخن در جهان   چرا وصف این نامور شهریار   نماند بگیتی ز تو یادگار   گاهی مؤدب عقل دور اندیش
طپانچه بر رخسار طفل این آرزو میزد که تو هنوز ابجدخوان دبستان دانشی با دانشوران روزگار چه لاف مشارکت و هم سری زنی و بیهوده چرا خود را
فهرست ارباب استعداد سازی چه مراتب علیای سخن بالاتر از آن است که دست هر کوتاه همت بی سرانجام بدامان سرادق عزتش تواند رسید و تکیه گاه سخن پیرایان
معنی آرا زیباتر از آنست که محل ورود هر نادان بی نام و نشان گردد (شعر) زهی قدر سخن کان جوهر پاک   زعرش آمد بسوی عالم خاک
چو خواهد خلوتی با کاشف راز   نگردد جز با بل قدس دمساز   کی این وحشی غزال دشت علیا   بگیرد انس با هر خاک پیما   سخن مرغی است
کاندر پرفشانی   فرو بارد از و تاج کیانی   کسی را کین هما بر سر نشیند   ببالا دست اسکندر نشیند   هیهات هیهات ذره حقیر صورتکده
حروف و نقط را با آفتاب عالم معنی چه رتبه همسری و خزف ریزه صحرای بیقدری را با لآلی آبدار بحر عمیق نکته پیرائی چه لاف برابری (تو کجا و این آرزوی
خام کردن از کجا) چون در همان نعت محو بودم از این اندیشه باز میآمدم و گاهی دیگر عندلیب طبع هوسناک که در گلشن امید آشیان دارد بهزار دستان
این نغمه میسراید که اگر در صفحه قابلیت و مدحت گزاری قلم اندیشه‌ات کند است تا در جولانگاه مفاخرت کمیت جهان پیمای شایستگی ممدوحت تیز رو و تند است
این پست فطرتی و کوتاه همتی است (بیت) تراکه چیده بالای همت بود در طبع   هزار جنس هنر از دیار دانائی   چرا بدین پست فطرتی و فروتنی
رضا میدهی و عنان سبک سیر قلم را بیراهه رانده از تکاپوی شاهراه امید باز میداری چون طبایع سلیمه را بمطالعه کتب سیر و تواریخ که فواید آن
بر همکنان معلوم است خاصه احوالی که قریب العهد باشد رغبت تمام هست و عرصه سخنوران فراخی دارد بی تأمل بنیت باقتضای همت قدم در بادیه طلب نه
و جویای توفیق الهی و آماده تایید ایزدی باش   ز همت قدم نه درین شاهراه   بفیروزی بخت و باقبال شاه   ز گنجور و گنجینه روزگار   بدست
آر این لؤلؤ شاهوار   که تا بر زبانها رود نام تو   برآید ز لطف خدا کام تو   ایامی در این اندیشه بسر کردم و با مزاج بهانه جوی طبع
سرکش در کشاکش بودم عاقبت رای دوربینم بدین قرار یافت که رموز احوال گرامی این آراینده دیهیم خسروانی را بی آنکه بسلاست عبارات و الفاظ مناسب
و آراستگی

جلد اوّل
تاریخ عالم آرای عبّاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

چون نشر محامد کبریای الهی که بیرون از دایرهٔ عقول و اوهام است درخور رتبهٔ حالت بشر و مدرک انسان نیست و ثنا و ستایش بارگاه احدیت که خارج از تصور و اوهام است بنان و قلم را قدرت تحریر و یارای گذارش آن نی آنانکه بدین آرزوی غفلت افزا پای جسارت بر شاهراه مقصود نهاده اند سرگردانان بادیه حیرتند که در اولین گام خواهش و سپاس گذاری در گل مانده اند صدرنشینان کوی نادانیند که از جهان هوش و خرد دور افتاده اند و آنها که بگمان دریافت نثار صمدیت در بزم دانش شمع یقین افروخته بقیل و قال حدوث و قدم درمانده و مضمون این مقال که (بیت) که خرد را درخور اثبات تو نیست   داننده ذات تو بجز ذات تو نیست   پای بند خیال محال گشته اند سزاوار عقل ناقص و بیدانشی خود آن دانستم که قدم اندیشه از تکاپوی متقاعد ساخته در دامن خاموشی کشم و از آنچه در تنگنای حوصلهٔ بشریت خاصه تنگ مایگان بازار دانش گنجایشی ندارد ساکت بوده چهرهٔ ادب بر قدم دل نهم و بدست عجز و بیچارگی در دامن اعتذار آویخته زبان محمدت بیان بدین مقال گویا گردانم (بیت) آنجا که کمال کبریای تو بود   عالم نمی از بحر عطای تو بود   ما را چه حد حمد و ثنای تو بود   هم حمد و ثنای تو سزای تو بود   و نعوت جلال حضرت مقدس نبوی و مناقب و مفاخر مرتضوی و ائمهٔ طاهرین نیز که مسندآرایان بارگاه اصطفا و ارتضا اند و مرشدان راه هدایت باقی صفات ایزدی بود لهذا خود را بی زاد و راحلهٔ دانش سرگردان بادیهٔ حیرت و نادانی ساختن و از آن مرحله پیمائی باز آمده بشروع در مقصود نمودن اولی و انسب و خالی از سوء ادب دانست غرض از تسوید این مقالات لاطائل آنست که اقل عباد اسکندر الشهیر بمنشی که در اوان نشاء جوانی باغوای کوته خردان دنیاپرست خود را از اکتساب علوم متداوله که طبیعت بآن راغب و آشنا شده بود باز آورده بهوس علم سیاق نمودم و مدتی بدان شغل ناتمام بسرانجام برپرداختم چون در آن فن باعتقاد ناقص خود فی الجمله کمال یافتم و برخی از اوقات شریفه بمهمات ارباب دولت مصروف ساختم عقل دوراندیشم از سکر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفتم که این شغل خسیس که اختیار کردهٔ ترا از دریافت فضل و کمال بصد مرحله دور انداخت تو که در بحر مواج معانی شناوری کردی چرا بطریق متعه کاریان عامفریب صورت پرست باشی چون نیک تأمل نمودم خلاصهٔ اوقات ببطالت گذشته بود و نقش طبیعت قرین یأس و ندامت گشته چون گاهی بصحبت فیض بخش بعضی اعزه که جامع فنون قابلیت و استعداد بوده از علم انشا بهرهٔ تمام داشتند فایز میشدم و در اوقات همصحبتی سخنان سودمند شیرین و نکات دلپذیر رنگین را که بنظم و نثر ترصیع داده بقلم زرنگار اندیشه در صفحهٔ بیان مینگاشتند مشاهده مینمودم طبع دریوزه گرد بدان شیوهٔ ستوده رغبت نموده که (مصراع) آن هوس در دلم پدید آمد   دامن از آن شغل در چیده تخم این هوس در مزرع دل ریختم و بدست شوق در دامن آن عزیزان آویختم و بدین وسیله بشرف غلامی و خدمت درگاه پادشاه والاجاه صفوت نهاد صفوی اجداد خاقان کشورگیر موسوی حسب حسینی نسب حیدر نژاد که لقب همایونش بالفاظ درر نثار خاک آستانهٔ خیرالبشر صلی الله علیه و آله و سلم مروج مذهب حق ائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر غلام باخلاص حضرت امیرالمؤمنین حیدر سلام الله علیه و اولاده الاطهار آرایش دوجهانی یافته و بشرف علا

دولای